جلد چهارم

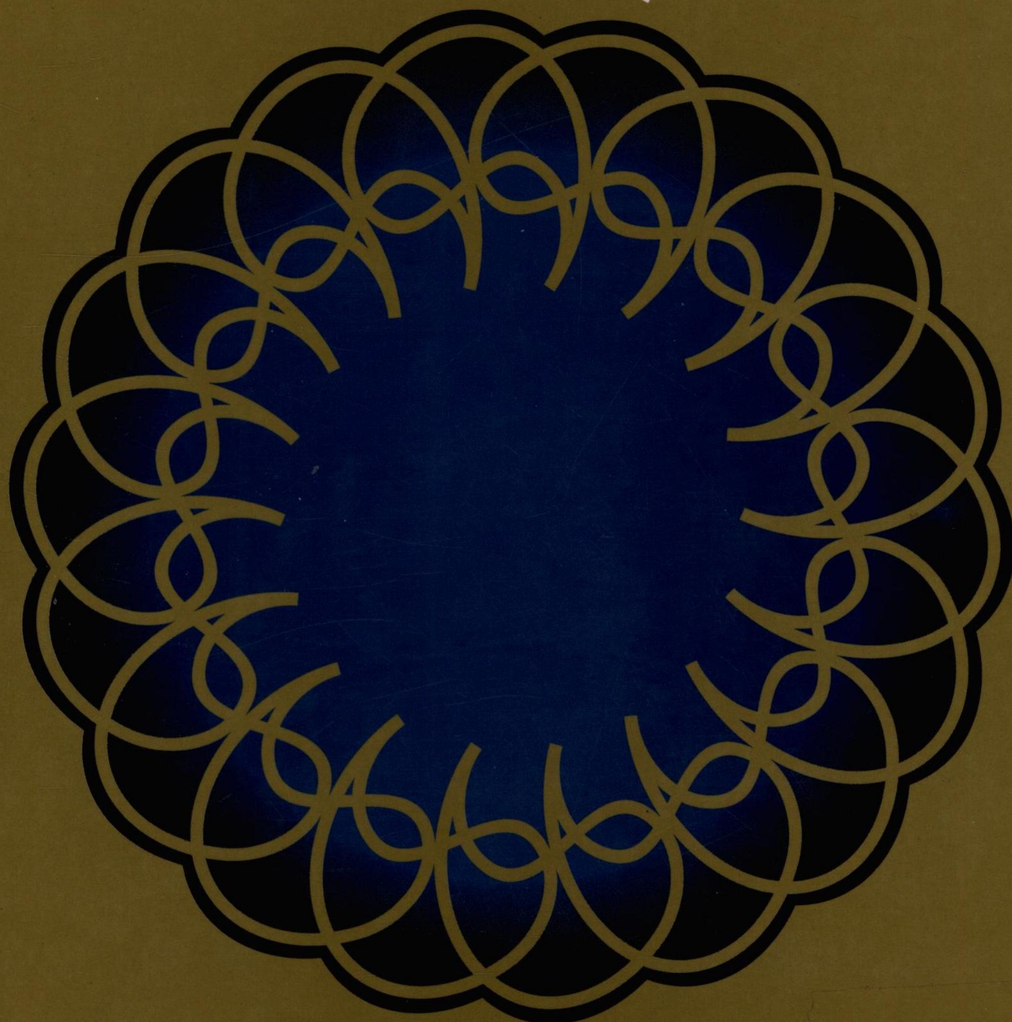
دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره

(هند، پاکستان، بنگلادش)

بخش دوم: ح ـ ع

به سرپرستی حسن انوشه



AN ENCYCLOPEDIA OF

PERSIAN LITERATURE

VOL. 4

PERSIAN LITERATURE IN SUBCONTINENT (INDIA, PAKISTAN, BANGLADESH)

EDITED BY HASSAN ANUŠE

پیوندهای میان ایران و سرزمین پهناور هند که امروز به سه کشور هند، پاکستان و بنگلادش تقسیم شده است، به روزگار پیش از تاریخ می‌رسد. مردم این دو سرزمین که سازندهٔ دو تمدّن و فرهنگ ریشه‌دار در جنوب آسیا هستند، از دشت‌های جنوب روسیه به ایران و هند کوچیدند و پس از درآمیختن با بومنشینان این دو سرزمین، دو ملّت جداگانه پدید آوردند. آن‌ها در روزگاری که تاریخ آن به درستی دانسته نیست، در کنار یکدیگر می‌زیستند و دارای زبان و فرهنگی مشترک بودند.

کتاب حاضر بازتابی از این پیوند و قطره‌ای از اقیانوس هند است که‌تنها به ادب فارسی در شبه قاره بسنده نکرده، بلکه شعر و ادب مهاجرت را نیز در نظر داشته است. از این روی، به نام شاعران، نویسندگان، فقیهان، متکلمان و دولتمردانی برمی‌خوریم که در جایی بیرون هند، به ویژه ایران و توران زاده شدند و در آن جا برآمدند، اما تولید ادبی آنها در شبه قاره بوده است.

قیمت دوره جلد چهارم
۲۰۰۰۰۰ ریال



ISBN 964-422-048-X دوره
964-422-142-7



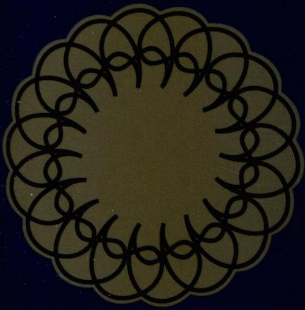
سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



جلد چهارم

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره
(هند، پاکستان، بنگلادش)
بخش دوم: ح - ع
به سرپرستی حسن انوشه



AN ENCYCLOPEDIA OF

PERSIAN LITERATURE

VOL. 4

PERSIAN LITERATURE IN SUBCONTINENT
(INDIA, PAKISTAN, BANGLADESH)
EDITED BY HASSAN ANUSE



۰۱۰	۸
۱۲	۵







سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ادبیات

انوشه، حسن، ۱۳۲۴-   ، ویراستار

دانشنامهٔ ادب فارسی / به سرپرستی حسن انوشه ـ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵ -

ج

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

ISBN 964 - 422 - 048 - X (ج ۴)

ISBN 964 - 422 - 142 - 7 (دوره)

ص.ع. به انگلیسی: An Encyclopedia of Persian Literature, Persian Literature in Subcontinent (India, Pakistan, Bangladesh)

جلد اوّل این کتاب در سال ۱۳۷۵ توسط مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دانشنامه و با همکاری معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

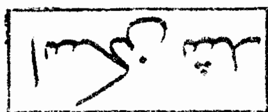
مندرجات: ج. ۱. آسیای مرکزی ـ ج. ۲. فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی) ـ ج. ۳. ادب فارسی در افغانستان ـ ج. ۴. ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش).

۱. ادبیات فارسی. دایرةالمعارف‌ها. الف. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ب. عنوان.

PIR ۳۳۲۱ / ۲ د ۸ الف   ۸ فا ۰/۳

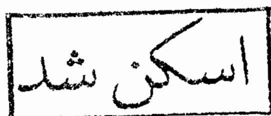
۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران   ۳۸۶۱ ـ ۷۵ م



دانشنامهٔ ادب فارسی





دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

جلد چهارم

بخش دوم: ح - ع

به سرپرستی حسن انوشه

تهران ۱۳۸۰



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

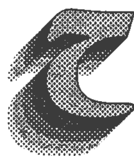
جلد چهارم

بخش دوم: ح ـ ع

به سرپرستی: حسن انوشه
صفحه‌آرا: فرشته حاتمیان
طراح جلد: پارسوا باشی
چاپ اول: تابستان ۱۳۸۰
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

* چاپخانه: کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج ـ تهران ۱۳۹۷۸
* تلفن: ۵ ـ ۴۵۱۳۰۰۲ * نمابر: ۴۵۱۴۴۲۵ * انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵
* توزیع: خیابان فردوسی ـ خیابان شهید تقوی (کوشک)ـ شماره ۹۱ * تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱ * نمابر: ۶۷۲۱۳۷۳

* فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی ـ نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) * تلفن: ۶۷۰۲۶۰۶
* فروشگاه شماره دو: نشر زلال ـ خیابان انقلاب ـ خیابان ۱۶ آذر * تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸
* فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی – خیابان شهید تقوی (کوشک) ـ شماره ۹۱ * تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱



حــــاتم‌خان (hā.tam.xān)، ز ۱۱۱۵ق، نــویسندهٔ فـارسی‌نویس شبه‌قاره. وی خانه‌زاد دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود. حاتم‌خان گویا پیش از ۱۰۷۷ق/۱۶۶۷م کـتابی بـه‌نام انـتخاب عــالمگیرنامه تألیـف کـرد. ایـن کـتاب گـزیده‌ای از عـالمگیرنامهٔ مــحمدکاظم قــزوینی (ــ۱۰۹۲ق/۱۶۸۱م) است. چـون در فهرست اسامی پسران اورنگ‌زیب در انتخاب عالمگیرنامه نامی از محمدکام‌بخش (۱۰۷۷ق ــ) به میان نیامده است، احتمالاً این اثر پیش از کامل شدن عالمگیرنامهٔ قزوینی و در اوایل دهـمین سال حکومت اورنگ‌زیب تدوین شده است. حاتم‌خان قطعات شعرگونه نیز در این اثر آورده است. نسخه‌های دست‌نویس آن به شمارهٔ N.M.1957-910/8 در موزهٔ ملی کراچی و به شمارهٔ 26233 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۳/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,1/268; *Mughals in India*,183.

فتح‌نیا طبری

حاتم دهــلوی (hā.tam-e.deh.la.vi)، شیخ مـحمد / ظـهورالدیـن، معروف به شاه‌حاتم، فرزند فتح‌الدین، دهلی ۱۱۱۱ ــ همان‌جا ۱۱۹۷ق، شـــاعر اردو و فــارسی‌سرای شـبه‌قاره. در مــنابع تاریخ‌های تولد و مرگ دیگری نیز برای وی یاد کـرده‌انـد. امـا براساس مادهٔ تاریخ تـولدش کـه لفـظ «ظـهور» و مـادهٔ تـاریخ درگـذشتش کـه مـصرع «آه صـد حـیف شـاه‌حاتم مـرد» است، تـاریخ‌های یـاد شـده درست‌تـر مـی‌نماید. وی در خـانواده‌ای اشرافی به‌دنیا آمد و در آسـودگی روزگـار گـذرانـد. از جـوانـی (۱۱۲۸ق) به‌سرودن شعر پرداخت. از مضمون بیتی از اشعارش بـرمی‌آید کـه در جـوانـی سپاهی‌پیشه بـوده است. در روزگـار مــحمدشاه روشــن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) کـه بـی‌ثباتی و بی‌سامانی سیاسی و انحطاط ارزش‌های اخـلاقی، فـرهنگی و اجتماعی، شاعران اردوزبان را به ایهام‌گویی کشانده بود و ایـن صنعت شعری چندان پسند طبع مردم افتاد که مهم‌ترین نهضت ادبی اردو در آن روزگار به‌شمار می‌آمد، حاتم نیز در این صنعت طبع‌آزمایی می‌کرد. وی در مجالس شعر خوانی مـعروف‌ترین شعرای ایهام‌گو، چون شاه‌مبارک آبرو (ــ ۱۱۴۶ق)، محمدشاکر ناجی (ــ ۱۱۶۰ق) و شرف‌الدین مضمون (ــ ۱۱۴۷ق) شرکت می‌جست و با آنان در یافتن مضامین و مـعانی هـرچـه تازه‌تر رقابت می‌کرد. در ۱۱۳۲ق که ولی دکنی شاعر ریخته‌گـو (کـه بعدها وی را پدر شعر اردو خوانـدند) در شـاه‌جهان‌آباد بـود و اشعارش بر زبان بزرگ و کوچک جـاری، بـا وی آشـنا شـد و به‌فرمایش نواب اصغرعلی‌خان، بر مصرعی از شعرِ ولی، غزلی سرود و بعدها در شعر اردو از وی تقلید می‌کرد. سپس به‌منصب ندیمی و بکاولی نواب عمدةالملک امیرخان، متخلص به انجام (ــ ۱۱۵۹ق)، از مقام‌های بانفوذ دربار محمدشاه رسید. وی به

خوشگذرانی و عیاشی روزگار می‌گذراند. در ۱۱۴۴ق دیوان اشعاری به نام دیوان قدیم در وصف محبوب و معاملات عشق به اردو تدوین کرد. در ۱۱۴۹ق به درخواست نواب امیرخان یک مثنوی در وصف قهوه سرود. در این هنگام محمدشاه به جعفرعلی‌خان زتلی، شاعر طنزگو بفرمود یک مثنوی در وصف تنباکو و حقه بسازد، اما چون وی از انجام کار برنیامد، حاتم سرودن آن را برعهده گرفت و به‌پایان رساند. پس از دورهٔ پرتزلزل محمدشاه و خرابی‌ها و کشتارهای نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۱ق) در هند که مایهٔ یأس و دل‌مردگی شدید در نواحی شمالی این سرزمین شده بود، شاعران که دیگر نمی‌توانستند برای بیان حالات افسردگی و توصیف مصیبت‌ها و دردهای جامعه از واژه‌های ذووجهین و تعبیرات ایهام‌آمیز استفاده کنند، در پی یافتن سبک و شیوه‌ای متناسب با احساسات و عواطف درونی خود بودند. این سبک نیز جز با ترک ایهام امکان نداشت. از این رو شاعران رفته‌رفته شیوهٔ ایهام‌گویی را کنار گذاشتند و حاتم نیز پس از دست‌کشیدن شاعرانی چون میرزا مظهرجان‌جانان دهلوی (ــ ۱۱۹۵ق)، انعام‌الله‌خان یقین (ــ ۱۱۶۹ق)، میرعبدالحی تابان دهلوی (ــ میان سال‌های ۱۱۶۲ ــ ۱۱۶۵ق) و اشرف‌علی‌خان فغان از ایهام‌گویی، این شیوه را ترک کرد. وی بخشی از اشعار قدیمش را که رنگ و بوی کهن داشت، از دیوانش بیرون کشید و دیوان کم‌حجم‌تری به نام دیوان‌زاده فراهم آورد (۱۱۶۹ق). حاتم گه‌گاه به تکیهٔ میربادل علی از مریدان شاه‌محمد امین سهروردی می‌رفت. این رفت و آمدها رفته‌رفته تغییراتی در درون وی ایجاد کرد و او را از انجام امور منهی بازداشت. در اواخر عمر نیز به تکیهٔ شاه تسلیم می‌رفت. دل از دنیا برید و در اندیشهٔ زندگی اخروی برآمد. از آن پس وظایف و امور شرعی را تماماً رعایت می‌کرد. وی مردی شوخ‌طبع بود. نخست رمزی تخلص می‌کرد، اما بعدها آن را به حاتم برگرداند. دیوان قدیم وی انواع شعر از مثنوی، مثلث، مربع، مسدس، قطعات، رباعیات، فردیات، ساقی‌نامه، مستزاد، شهرآشوب، ترجیع‌بند، واسوخت، سراپا و قصیده را در بر می‌گیرد. نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. حاتم شاگردان فراوان داشت. در دیباچهٔ دیوان‌زاده که آن را به نثر فارسی نوشته، نام چهل و پنج تن از شاگردانش، از جمله محمدرفیع سودا، عبدالحی تابان، لاله مکند سنگهٔ فارغ، بیدار، رنگین، میرزا سلیمان‌شکوه، شیخ محمدیار بیگ، بقاءالله‌خان بقا، شیخ‌محمدامان نثار و میرزا عظیم‌بیگ عظیم را یاد کرده است. غلام‌حسین ذوالفقار از روی نسخهٔ لاهور دیوان‌زاده این اثر را در ۱۹۷۵م در لاهور گرد آورد. حاتم شاعری دو زبانه بود. به‌فارسی نیز شعر می‌سرود و در شعر فارسی پیرو صائب تبریزی بود. در فارسی دیوان مختصری در چهار جزو سروده که شامل رباعیات، مثنوی و فردیات است. حاتم دیوان فارسی‌اش را که نسخه‌ای از آن در دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود در ۱۱۷۹ق تدوین کرد.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۲/۴۲۶-۴۶۵؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۲۷/۴-۳۰؛ تذکرهٔ آزرده، ۳۵؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۴۹-۵۰؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۵۴-۵۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۶۰-۶۱؛ تذکرهٔ هندی، ۸۸-۹۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۹۲-۹۴؛ الذریعه، ۲۱۶/۹؛ روز روشن، ۱۸۸- ۱۸۹؛ ریاض‌الفردوس، ۶۷؛ سخن شعرا، ۱۲۰؛ طبقات شعرای هند، ۱۳۱-۱۳۵؛ گلستان بی‌خزان، ۶۹-۷۰؛ گلشن بی‌خار، ۱۳۷-۱۳۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۱۰؛ گلشن هند، ۸۱-۸۲؛ مجموعهٔ نغز، ۱۷۹-۱۹۴؛ مخزن نکات، ۶۰-۶۱؛ اوریئنتل کالج میگزین شمارهٔ مخصوص مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، ص ۲۱۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 231; *A History of Urdu Literature,* 100-105; *Mughals in India,* 182-183.

حجتی

حاجب شیرازی (hā.jeb-e.ši.rā.zi)، جواد، ز ۱۲۸۳ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. مؤلف ملخص ریاض‌الوفاق از «جوان شیرازی‌نژادی... میرزامحمدجوادنام حاجب تخلص» یاد می‌کند که به بنارس آمده بود. از لحن سخن ذوالفقارعلی مست پیدا است که او حاجب را دیده بود. ذوالفقارعلی در ۱۲۲۹ق، سال تألیف ملخص ریاض‌الوفاق، خبر از کوچیدن حاجب از بنارس به مرشدآباد می‌دهد. گویا حاجب پس از چندی رفاقت با ناظم آن‌جا، به کلکته رفت و از کلکته سوارکشتی شد و به ایران بازگشت. حاجب قصیده‌ای دارد که در مدح چندولعل (۱۱۷۵ ــ ۱۲۶۱ق) سروده است. مؤلف حدیقةالشعرا نیز به ترکیب‌بندی از او اشاره می‌کند که در ۱۲۸۳ق در مدح حسام‌السلطنه (ــ ۱۲۹۹ق) پسر عباس‌میرزای قاجار سروده است. بنابراین، حاجب در فاصلهٔ ۱۲۲۹ تا ۱۲۸۳ق در ایران بوده است. در صبح گلشن از شاعری با تخلص حاجب و نام آقاجواد یاد رفته که «وطنش اصفهان بود و از یاوری طالع وارد

هند گشته شرف حضوری وزیرالممالک یمین‌الدوله نواب سعادت‌علی‌خان بهادر [ــ ۱۲۳۲ق] حکمران اود دریافته عز قبولی حاصل نمود...» باید دید این حاجب که در الذریعه و روز روشن از او با نام حاجب اصفهانی یاد رفته همان حاجب است یا نه. نمونه‌ای از شعرهای او است: «به دام از ضعف ماندم بس که خاموش ــ ز خاطر کرد صیادم فراموش.» این بیت نیز مطلع قصیدهٔ او در مدح چندولعل است: «به غمزه‌گر چه دهد عشوها نشان نرگست ــ بود نشانی از آن چشم عشوه‌دان نرگس.»

منابع: اشارات بینش، ۶۹ـ۷۰؛ بوستان اوده، ۹۹ـ۱۰۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۳۹۷/۱ـ ۳۹۸؛ الذریعه، ۲۱۶/۹؛ روز روشن، ۱۸۴؛ ریاض‌الفصحا، ۹۹ـ ۱۰۱؛ صبح گلشن، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۲۲ـ۲۴؛ مرآت‌الفصاحة، ۱۴۶ـ۱۴۷.

شریفی

حاجی ابرکوهی (hā.ji-ye.a.bar.ku.hi)، ــ پس از ۹۸۹ق، شاعر ایرانی. از نوادگان اتابگان لرستان بود. یکساله بود که پدرش درگذشت. از شش سالگی تا شانزده سالگی چوپانی می‌کرد. در پادشاهی تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) در دربار قزوین خدمت می‌کرد. سرانجام در سی‌سالگی به تجارت روی آورد. به شهرهای مهم، مانند یزد، اصفهان، شیراز و کاشان سفر کرد. در تجارت بسیار موفق بود و لقب خواجه گرفت. سپس به زیارت مکه، مدینه، نجف، قم و مشهد رفت. سرانجام رهسپار هند شد و به دربار ابراهیم قطب‌شاه (۹۸۹ـ ۱۰۲۰ق) در گلکنده (دکن) رفت. وی در قصایدی تهماسب یکم صفوی، ابراهیم قطب‌شاه، علی‌عادل‌شاه (ــ۹۸۸ق) و مرتضی نظام‌شاه (ــ۹۹۶ق) را ستوده است. چون مذهب شیعی داشت، در قصایدی دوازده امام شیعه را نیز مدح گفته است. دیوانی از او در ۲۵۰۰ بیت به شمارهٔ ۹۶۴ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. وی در ۹۷۲ق یک مثنوی به نام ناظر ومنظور سروده که شمار ابیات آن ۱۵۲ است. علاوه بر آن، مثنوی دیگری به نام نسب‌نامه نیز دارد. حاجی را باید از شعرای میانمایهٔ دورهٔ صفوی به‌شمار آورد.

منابع: تحفهٔ سامی، ۳۵۳ـ۳۵۴؛ الذریعه، ۲۱۷/۹ـ۲۱۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۵۳ـ۳۵۴؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۱۰/۳ـ۲۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۷۶/۳؛ کاروان هند، ۳۱۱/۱؛ نظم ونثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۱۴ـ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,218.

دانشنامه

حاجی امروهوی، اعجازحسین ← اعجازحسین امروهوی

حاجی بهادر کوهاتی (hā.ji.ba.hā.dor-e.ku.hā.ti)، خواجه عبدالله، معروف به حاجی بهادر، ۱۶ رجب ۹۸۹ـ رجب ۱۰۹۹ق، صوفی نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم کوهات (در ایالت سرحد در پاکستان) و از خلفای آدم بنوری بود و از مشایخ برجستهٔ نقشبندی روزگار خود به‌شمار می‌آمد. درویش بن عبدالله بن عبدالرحمان لاهوری که سیزده سال خدمت حاجی بهادر بوده است شرح احوال و مقامات او را در کتابی به‌نام احوال و مقامات حاجی بهادر کوهاتی نوشته است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به شمارهٔ ۴۰۶۶) نگه‌داری می‌شود؛ این نسخه همچنین شامل چند مرثیه با تاریخ مرگ کوهاتی در ۱۰۷۰ (؟) است. گفتنی است در پاکستان مین فارسی ادب از کتابی به‌نام تحفة‌السالکین تألیف «محمد درویش ترین بن عبدالله بن عبدالرحمان ساکن لاهور» که آن را در ۱۰۷۲ق در مناقب و کرامات حاجی بهادر کوهاتی نوشته یاد رفته که یحتمل همین اثر است. کوهاتی خود دارای اثری به‌نام مفتاح‌الدقایق به فارسی در شرح الف‌نامهٔ کریم‌داد است که نسخه‌ای از آن در دست است. غلام‌علی شاه عثمانی، مؤلف چند اثر فارسی، مانند رساله در اباحت سماع، پسر او است. گل‌محمد کوهاتی، مؤلف محک ناقصان و کاملان و آثار فارسی دیگر، نیز نبیرهٔ وی است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۸۷/۲؛ تاریخ زبان و ادبیات پشتو، ۸۰/۱؛ رشد زبان و ادب دری در گسترهٔ فرهنگی پشتوزبانان، ۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۶۵/۳، ۱۸۸۴ـ ۱۹۶۱؛ ۹۲۷/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۷۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۹۵/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,218.

برزگر

حاجی محمدقادری نوشه ← نوشه گنج‌بخش

حاجی مصطفی ← ریموند

حاجی همدانی، میرزا محمد ← مراد اصفهانی

حاذق شوشتری (hā.zeq-e.šuš.ta.ri)، حاذق‌الملک محمدکاظم طبیب فرزند مجتهد حیدرعلی تستری نجفی، ح ۱۰۸۰ ــ پس از ۱۱۵۰ق، پزشک، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. از مردم شوشتر بود. به هند کوچید و در دستگاه سپه‌دارخان فرزند خان‌جهان بهادر (برادر شیری اورنگ‌زیب گورکانی) خدمت می‌کرد. وی منظومه‌ای ناتمام از محب‌علی‌خان حکمت در سرگذشت حضرت فاطمه را در ۱۱۵۰ق به‌پایان برد و ادامهٔ داستان را که چهار برابر منظومهٔ نخستین بود فرحنامهٔ فاطمی نامید. از فرحنامهٔ فاطمی نسخه‌ای به شمارهٔ Add.7808 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر وی، احسن‌السیر در تاریخ پیامبران به‌ویژه حضرت محمد(ص) و خلفای نخستین و امامان است. حاذق، این اثر را در ۱۱۴۱ق که بیش از هفتاد سال داشت، نوشت. نسخهٔ یکتای احسن‌السیر در کتابخانهٔ بوهار در کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۴۱/۲ـ ۸۴۲، ۹۳۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۰۳ـ ۵۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۸۹/۸؛ ۲۹۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۲۰/۴؛ ۴۴۰۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۳۴، ۱۷۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/708; *Mughals in India* , 185; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/218.

برزگر

حاذق گیلانی (hā.zeq-e.gi.lā.ni)، حکیم کمال‌الدین فرزند نجیب‌الدین همام فرزند عبدالرزاق گیلانی، ــ اکبر آباد ۱۰۶۸ق، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. عمش ابوالفتح گیلانی (ــ۹۹۷ق) که پس از برافتادن دولت خان احمدخان در ۹۷۵ق با برادرانش حکیم همام و حکیم نورالدین به هند کوچیده بود، از بزرگان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) بود. پدرش نجیب‌الدین همام (ــ پس از ۱۰۰۴ق) نیز که مردی ادیب و خوش‌نویس بود در دربار جلال‌الدین اکبر به سر می‌برد و از کسانی بود که در نوشتن تاریخ الفی دخالت داشت. حاذق که در فتحپور سیکری زاده شده بود در کودکی پدرش را از دست داد و سرپرستی او را عموهایش ابوالفتح ونورالدین به گردن گرفتند. وی به فراگیری ادب و پزشکی پرداخت و در هر دو دانش مهارت یافت. در پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) به دستگاه دیوانی تیموریان هند پیوست. در فرمانروایی شاه جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) منصب هزار و پانصدی یافت و شش‌صد سوار در فرمان او گذاشته شد. چون از سفارت به دربار امام‌قلی خان اوزبک (ــ۱۰۶۰ق) بازگشت، منصب سه هزاری و «خدمت عرض مکرر» گرفت. اما پس از چندی دست او را از کارها کوتاه کردند و وی در اکبرآباد از مردم کناره گرفت. حاذق با گرفتن ۲۰۰۰۰ روپیه در انزوا زندگی می‌کرد و در ۱۰۵۴ق مستمری او را به ۴۰۰۰۰ روپیه در سال بالا بردند. وی مردی تندخو و خودپسند بود و گویند در شاعری خود را بالاتر از انوری می‌دانست. در دیوان او که ۱۰۰۰۰ بیت شعر دارد انواع شعر از قصیده، غزل، رباعی و قطعه یافت می‌شود. بسیاری از غزل‌های او در توحید و نیز مدح پیامبر و امامان شیعه و پادشاهان تیموری هند است. مثنوی‌هایی به نام‌های گنج طلسم، ظل‌المبین، بهار خلد، تمسک نجات ونیز دو ساقی‌نامه به او نسبت می‌دهند. از دیوان او نسخه‌ای به شمارهٔ Or.4391 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. وی همچنین کتابی به نام پادشاه نامه دارد.

منابع: بزم تیموریه، ۲۰۱ـ۲۰۲؛ بهارستان سخن، ۵۰۸ ـ ۵۰۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۲۸/۵، ۱۲۰۳ـ ۱۲۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۷۰/۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۰؛ الذریعه، ۲۱۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۷۴/۱؛ سرو آزاد، ۹۱ـ۹۲؛ شمع انجمن، ۱۲۷؛ صبح گلشن، ۱۱۳ـ ۱۱۵؛ طبقات شاهجهانی، ۴۹؛ عمل صالح، ۴۰۷ـ۴۰۹؛ کاروان هند، ۹۶/۱ـ۹۷؛ کلمات‌الشعرا، ۳۰؛ مآثرالامرا، ۵۸۷/۱ـ۵۹۰؛ مآثر رحیمی، ۸۴۵/۳ـ ۸۵۵؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۲۶۵ـ۲۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷۱/۱ـ۷۷۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۵۶ـ۱۵۷؛ تایج‌الافکار، ۱۹۱ـ ۱۹۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۸/۵؛ نشتر عشق، ۴۶۵/۲ـ۴۶۸؛ هفت‌آسمان، ۱۴۵؛ همیشه بهار، ۶۰؛ رضا مدنی، «چند یادآوری پیرامون بزرگان دانش وهنر گیلان »، گیلان‌نامه، ۳۲۱/۲ـ۳۲۶؛ ۳۲۴/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,233.

دانشنامه

حاصل مشهدی (hā.sel-e.maš.ha.di)، میرزا شاه باقر حسینی، ــ پس از ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از سادات مشهد و از خادمان آستان قدس رضوی بود. در سفر عتبات با محمد عارف دارابی شیرازی، مؤلف لطایف‌الخیال، دیدار کرد وبا او از راه بصره رهسپار هند گردید. یک چند در هندوستان در خدمت شاهزاده

مـرادبـخش (ـ۱۰۷۰ق) پسـر نـورالدیـن جـهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود و سرانجام شاهزاده مبلغی مواجب برای او تعیین کرده بود، تا به نیابت او بارگاه امام هشتم(ع) را زیارت کند. شاه باقر مردی بلند همت و منیع الطبع بود و با این‌که با کشته شدن مراد بخش، به دست برادرش اورنگ زیب در ۱۰۷۰ق راتبه‌اش بـریده شـد، از کسـی چـیزی نـمی‌پذیرفت و پـیشنهاد مـیرزا سعدالدین محمد مشهدی، متخلص به راقم، را برای گرفتن راتبهٔ بـیشتر رد کـرد. حـاصل در نـظم ونـثر اسـتادی تـوانـا بـود و ساقی‌نامه‌ای به نام میخانه دارد کـه آن را در بـرابـر سـاقی‌نامهٔ ظهوری ترشیزی (م۱۰۲۴ق) سروده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۴۰؛ الذریعه، ۲۲۰/۹؛ شام غریبان، ۸۴؛ صبح صـادق، ۶۶؛ صبح گلشن، ۱۱۵؛ کـاروان هـند، ۳۱۲/۱ـ۳۱۳؛ لغتنامه، زیـر«حـاصل»؛ منتخب‌اللطایف، ۱۵۵؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۵؛ نتایج‌الافکار، ۱۸۹.

رسولی

حاضر یاربیگ لاهوری (hā.zer.yār.beyg-e.lā.hu.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. در روزگـار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــــ ۱۱۱۸ق) مـــی‌زیست. در ۱۰۸۷ق/ ۱۶۷۶م به زیارت حج رفت. در ۱۱۰۰ق/ ۱۶۸۹م کتابی به‌نام تحفهٔ محمدیه نوشت و در آن به وحدت وجود و رد رؤیت باری در بیداری و تأیید دیدن وی در خواب و رویا پرداخت. نسخهٔ دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دارالعـلوم اسـلامیهٔ رحـمانیه در هزاره نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۹/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,234.

فتح‌نیا طبری

حافظ (hā.fez)، ماهنامهٔ ادبی، فرهنگی و تاریخی، به‌فارسی که در کراچی منتشر می‌شد. مدیر آن، سید پیرحسام‌الدین راشـدی و معاونش، علی‌اصغر فرزانه، نمایندهٔ کـتابفروشی زوار تـهران در کراچی، بوده است. کاغذ، نوع چاپ و گراور حافظ، خوب است.

منابع: مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۹؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۷.

مرتضوی

حافظ حلیم (hā.fez.ha.lim)، فرزند شـاه‌کـلیم‌الـله، سـدهٔ دوازدهـم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از تاریخ تولد و مـرگ وی آگاهی نداریم، اما نـقش عـلی در تـذکرهٔ بـاغ مـعانی کـه در آن زندگی‌نامهٔ شاعران فارسی‌گوی سده‌دوازدهم هجری را گردآوری کرده، نـام او را در شـمار شـاعران ایـن سـده آورده است. وی همچنین یادآور می‌شودکه بارها با حافظ حلیم دیدارکرده است. حافظ حلیم از شاگردان شاه‌گرامی پسر محمد الفتی‌بیگ قبول کشمیری* بود و بیشتر زندگانی وی‌که به لباس درویشان درآمده بود، در نشست و خاست با نـام‌آوران روزگـارش و شـرکت در مجالس آنان گذشت. او پس از ویرانی دهلی و درگذشت تـنی چند از عالمان این شهر، با آن‌که از علوم عربی چندان آگـاهی نداشت، چندی در این شهر موعظه می‌گفت. سپس به اوده رفت و در لکنو که در آن هنگام مأمن آوارگان بود، سکنی گزید و در مسـجدی کـه بـه شـاه‌مینا مـنسوب است، جـمعه‌ها بـه‌وعظ می‌پرداخت. گوینـد وی چندان شعر در یادداشت که خود نیز از زبان شاعرانه برخوردار گردید. در شعر حلیم تخلص می‌کرد و از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۱۴/۱؛ سفینهٔ هندی، ۶۱ـ۶۳.

جهان‌تاب

حافظ حیات محمدنوشاهی ← محمدحیات نوشاهی

حافظ در شبه‌قاره (hā.fez.dar.šebh-e.qār.re)، حـافظ (ــ ۷۹۱/ ۷۹۲ق) از برجسته‌ترین شاعران در زبان فارسی است که شعر و آوازه‌اش در ایران محدود نمانده و در سـرزمین‌های دیگـر نـیز شـیفتگان و پـیروانـی یـافته است. هـندوستان از نـخستین سرزمین‌هایی است که اشعار حافظ بـدان رسـید و بـر ادبـیات فارسی آن تأثیر گذاشت. با این که وی در سراسر زندگی خود از ایران بیرون نرفت، آوازه‌اش حتی در همان روزگـار خـودش از مرزها گذشته به خراسان، آذربایجان، عراقـین و هـندوستان راه یافت. حافظ زندگی را، جز مدتی کوتاه که در یزد و بندر هرمز بود، در شیراز به سـر بـرد و روزگـار دولت ابـواسـحاق ایـنجو (۷۴۳ــــ ۷۵۴ق)، مـبارزالدیـن مـحمد (۷۵۴ــ ۷۵۹ق)، شاه‌شجاع (ــ ۷۸۵/ ۷۸۶ق)، سلطان زین‌العابدین (ــ ۷۸۹ق) و شاه منصور مـظفری (۷۸۸ق) را درک کـرد. در هـمین زمـان اشعارش را در سرزمین‌های دیگر می‌خواندند و می‌ستودند، هم

حافظ در شبه‌قاره

از این‌رو، بارها شاهان آن نواحی وی را بـه دربـارشان دعـوت کردند. در هندوستان، در روزگار شاهان دهلی، زبان فارسی در دیوان‌های دولتی، محافل علمی، ادبی و در میان مـردم بـیشتر رونق گرفت و شاهان برخی نواحی، مانند دهلی، بنگاله و دکن به آثـار شـناختهٔ ادب فـارسی و حـضور آفـرینندگان آن‌هـا در دربارشان گرایش یافتند. مـیرفضل‌الله ایـنجو، صـدر دسـتگاه محمودشاه بهمنی (۷۸۰ـ ۷۹۹ق)، حاکم دکن، از سوی هم‌او، و سلطان غیاث‌الدین ــ که شاید غیاث‌الدیـن مـحمدشاه دوم (۷۲۵ــ ۷۵۲ق)، از شـاهان تـغلقیهٔ دهـلی، یـا غـیاث‌الدیـن اعـظم‌شاه (۷۹۱ــ ۸۱۳ق)، حـاکـم بـنگاله، بـاشد ــ از دعوت‌کنندگان حافظ به دربارهای هندوستان بودند. اما حـافظ هر بار به‌سببی عذری آورد و دعوتشان را تنها با اشعاری به‌نام و در ستایش ایشان یا در شرح عذرش، پاسخ گفت کـه اشـعاری چون «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود ــ این بـحث بـا ثلاثهٔ غساله می‌رود / شکرشکن شوند همه طوطیان هند ــ زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود... / حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین ــ خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود» ابیاتی از این دستند. نفوذ حافظ و اشعارش در شبه‌قاره از آن‌روزگار تا امروز دوام یافته است. ایـن تـداوم از یک‌سـو از فـراوانـی و قـدمت نسخه‌ها و چاپ‌های دیوان او، شرح‌ها، ترجمه‌ها و آثاری دربارهٔ آن ــ آثاری در حافظ‌پژوهی ــ که در شبه‌قاره به‌چاپ رسیده و از سویی دیگر از غنایی که با تأثیر اشعار او، در تصوف و شـیوهٔ شاعری شاعران فارسی و اردوزبان این سـرزمین روی نـموده، آشکار است. الف ــ ۱) فراوانی و قدمت نسـخه‌های خـطی و چاپ‌های گوناگون دیوان حافظ در شبه‌قاره: حافظ اشـعارش را خودگرد نیاورد، بـلکه اطـرافـیانش پس از مـرگ او و هـر یک اشعاری از او را که در دست داشتند، در دیوانی تدوین کـردند. تفاوت بسیار دست‌نویس‌های دیوان حافظ هم از ایـن‌رو است. افزون بر دست‌نویس‌هایی از این اثر که در ایران، ترکیه و اروپا وجود دارد، برخی دست‌نویس‌های دیوان حافظ در هـندوستان هم نگه‌داری می‌شود که شماری از آن‌ها از کـهن‌ترین نسـخه‌ها بوده به ویژگی‌هایی ممتازند. جـز دست‌نـویسی کـه از روزگـار فیروزشاه تغلق (۷۵۲ــ ۷۹۰ق) تا چندی پس از ۸۰۲ق نوشته شده، اما دو دست‌نویسی که از آن بر جا مانده در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و کتابخانهٔ دانشگاه کابل نگـه‌داری شـده و زیـر نـام غـزل‌های حـافظ، در هـند بـه‌چاپ رسـیده است، بـرخی از دست‌نویس‌های کهن‌تر دیوان حافظ در شبه‌قاره از این قرارند: ۱ــ دست‌نـویسی در کـتابخانهٔ عـمومی رضـا در رامـپور نگـه‌داری می‌شود که تاریخ ۷۹۶ق بر آن است. ۲ــ دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۵۰۸ در کتابخانهٔ آصفیه، در حیدرآباد نگه‌داری مـی‌شود کـه در ۸۱۸ق نوشته شده است. در این نسخه اشعار حافظ در حاشیهٔ برگردان نصرالله منشی از کلیله و دمـنه آمـده است. نـخستین‌بار عکس ایـن دست‌نـویس را در ۱۹۴۶م، در حـیدرآبـاد بـه‌چاپ رسانیده‌اند. ۳ــ دست‌نویسی در کتابخانهٔ شخصی سـید هـاشم علی سبزپوش، در گورکهپور نگه‌داری می‌شود. ایـن نسـخه در ۸۲۴ق نوشته شده است. چاپ نذیر احمد ــ جلالی، یکـی از چند چاپ معتبر دیوان حافظ، بر اساس این نسخه تصحیح شده است. ۴ــ دست‌نـویسی بـه‌شمارهٔ ۱۹۷ در کتابخانهٔ مـؤسسهٔ مطالعات اسـلامی هـند، در تـغلق‌آباد، در دهـلی نـو نگـه‌داری می‌شود که تاریخ ۸۲۶ق بر آن است، اما در درستی تـاریخ آن تردید است. ۵ــ دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۴۵۸۹/۱۵۳۹ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود که در ۸۹۴ق نـوشته شده و یکی از سه نسـخه‌ای بـوده کـه بـهاءالدیـن خـرمشاهی تصحیح‌اش را بر اساس آن‌ها انجام داده است. ۶ــ دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۲۱۵۴ در کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسلامی هند، در تغلق‌آباد، در دهلی نو نگه‌داری می‌شود. زمان کتابت این نسخه دانسته نیست و تنها پیدا است که نسخه‌ای کـهن از سـدهٔ نـهم هجری باید باشد. ویژگی این دست‌نویس در ارایهٔ اختلاف‌ها و نسخه بدل‌های تمامی اشعار دیوان حافظ است. نـویسندهٔ ایـن نسـخه تـمام اشـعار مـنسوب بـه حـافظ را گـردآورده، هـمهٔ اختلاف‌ها، در یک واژه، چند واژه، یک مصرع یا یک بیت، را با آوردن آن‌ها به خط قرمز، زیر مورد اختلاف مشخص کرده است. وی حتی اختلاف نسخه‌های برخی اشعار را هم که گویا بعدها یافته و در حاشیه نقل کرده، زیـر آن ابـیات، در حـاشیه، آورده است. اهـمیت ایـن دست‌نـویس در آن است کـه نـمونه‌ای از شیوه‌های از تصحیح در آن‌روزگـار ارائـه کـرده است کـه مـانند تصحیح‌های امروزی تمام اخـتلاف‌های جـزئی در ضـبط‌های گوناگون یک اثر را نشان می‌دهد. افزون بر این‌ها نویسندهٔ این دست‌نویس مصراع‌ها و ابیات عربی را ترجمه کرده و زیر آن‌ها نقل کرده است؛ در حاشیه نیزگاه اشعار و اقـوالی از مشـایخ و شاعران دیگر در تأیید و شـرح ابـیات حـافظ آورده است. ۷ــ دست‌نویسی در کـتابخانهٔ خـدابـخش پـتنا، در هـند نگـه‌داری می‌شود که در گذشته در کتابخانهٔ شاهان تیموری هند بود و به نسخهٔ شاهان مغلیه شناخته است. برخی گفته‌اند این نسـخه را

سلطان علی بایقرا، از نوادگان تیمور و فرزند عمر شیخ که در همدان حکومت داشت، از آن‌جا به هند برد و آن‌را از نوشته‌های همان سده معرفی کرد، اما برخی گفته‌اند که همایون گورکانی (۹۳۷ـ۹۴۷ و ۹۶۲ـ۹۶۳ق) این نسخه را از ایران به هند برد و زمان نگارش آن را نیز پس از سدهٔ نهم هجری تخمین زده‌اند. این دست‌نویس به داشتن یادداشت‌هایی از همایون و جهانگیر تیموری، دربارهٔ فال‌هایی که از این دیوان گرفته‌اند، ویژه است. برخی از فال‌ها را به‌مناسبت رویدادهایی تاریخی گرفته‌اند، یادداشت‌هایی که دربارهٔ آن‌ها در این نسخه نقل شده، مهرهای دربار تیموریان هند، به‌ویژه کتابخانهٔ شاه‌جهان، و یادداشت‌های کتابداران بر این دست‌نویس، اهمیتی ویژه به آن داده است. جز این، نسخهٔ شاهان مغولیه به‌سبب دارا بودن نمونه‌های برجستهٔ خوش‌نویسی و نقاشیِ (مینیاتور) آن دوره، ارزش هنری نیز دارد. اخیراً این نسخهٔ نفیس به صورت چاپ عکسی منتشر شده است (دهلی، ۱۹۹۲م). دیوان حافظ افزون بر ایران، ترکیه و مصر، بارها در شبه‌قاره یا با تصحیح ادبای آن سرزمین به‌چاپ رسیده است. نخستین چاپ دیوان حافظ در شبه‌قاره نه دقیق‌ترین که متقدم‌ترین آن‌ها است. این دیوان حدود پنجاه سال پیش از آن‌که برای نخستین‌بار در ایران چاپ شود، به‌تصحیح ابوطالب‌خان اصفهانی تبریزی، از روی دوازده نسخهٔ خطی، در ۱۲۰۶ق، در کلکته و پس از آن نیز بارها در آن‌جا، بمبئی، دهلی، کانپور، لکنو، حیدرآباد و لاهور به‌چاپ رسیده است. گفتنی است نسخه‌هایی که اساس نخستین چاپ‌ها در هندوستان بودند، امروز در دست نیستند. همچنین این‌ها ابیاتی بسیار از آن‌دست دارند که در چاپ‌های این روزگار ابیات الحاقی درشمار آمده و از دیوان حذف شده‌اند. جز چاپ‌های کهن‌تر شبه‌قاره، نسخه‌ای از این دیوان در ۱۳۵۰ش در مشهد، با همکاری جلالی نایینی به‌چاپ رسیده که تصحیح نذیر احمد، حافظ‌شناس هندی، بر اساس نسخهٔ گورکهپور (۸۲۴ق)، است. همین تصحیح بار دیگر پس از مقابله با نسخهٔ قدیمی‌تر کتابخانهٔ ایا صوفیه (۸۱۲ـ۸۱۷ق)، در ۱۳۵۲ش، در تهران به‌چاپ رسیده است. نذیر احمد چند تصحیح دیگر از دیوان یا بخش‌هایی از آن را در شبه‌قاره به‌چاپ رسانیده است که از این قرارند: ۱) دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه (۸۱۸ق) که با ترتیب و تنظیم او در ۱۹۸۸م / ۱۳۶۷ش در دهلی نو به چاپ رسیده است. ۲) غزلیات حافظ براساس نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ (۸۱۳ق)، با چهل و هفت غزل از حافظ که بدون ترتیب الفبایی نقل شده‌اند. این نسخه در ۱۳۶۷ش در دهلی نو به چاپ رسیده است. ۳) غزل‌های حافظ از مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف (اواخر سدهٔ هشتم تا دههٔ نخست سدهٔ نهم هجری)، اثر سیف‌جام هروی که در آن صد و بیست و هفت غزل از حافظ بر اساس یکی از کهن‌ترین دست‌نویس‌های دیوان او نقل شده است. این دست‌نویس از روزگار فیروز تغلق (ـ ۷۹۰ق) دست‌کم تا روزگار سلطان مبارک شرقی (ـ ۸۰۳ق) تهیه می‌شد. این بخش از دیوان حافظ، به‌کوشش نذیر احمد در ۱۹۹۱م / ۱۳۷۰ش در دهلی نو به‌چاپ رسیده است. نسخه‌هایی که اساس این چاپ‌ها قرار گرفته‌اند، از نسخه‌های پایهٔ چاپ قزوینی که از معتبرترین تصحیح‌ها و چاپ‌های دیوان حافظ است، متقدم‌ترند و گاه برخی غزلیات و اشعار که از آن دیوان حذف شده و اشعار الحاقی درشمار آمده‌اند، در این نسخه‌ها راه یافته‌اند. یکی از دلایل اهمیت این چاپ‌ها آن است که سبب تردید دربارهٔ درستی و دقت دیوان حافظ در دست، و ادامهٔ پژوهش دربارهٔ آن شده‌اند. الف ـ ۲) ترجمه‌های دیوان حافظ: نفوذ اشعار حافظ در شبه‌قاره تنها به تأثیر بر فارسی‌زبانان آن سرزمین محدود نماند. شمار بسیار برگردان‌های دیوان حافظ به‌زبان‌های گوناگونِ رایج در آن، اسباب گسترش تأثیر حافظ بر فرهنگ و ادب شبه‌قاره بوده است. شماری از برگردان‌های اردوی این دیوان از این قرارند: ۱ـ ترجمه‌ای از هشتاد و نه غزل از دیوان حافظ، به‌قلم آغا محمد باقر که در ۱۹۴۹م / ۱۳۶۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲ـ متن دیوان حافظ بر اساس چاپ قزوینی همراه با ترجمهٔ منثور، مقدمه، حاشیه، شرح واژه‌ها و اصطلاح‌های آن، به اردو، از شمس بریلوی که در ۱۹۷۱م / ۱۳۹۱ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۳ـ ترجمه‌ای همراه با شرح ابیات و شرح زندگی حافظ و فالنامه از عبادالله اختر، با مقدمهٔ فارسی محمدریاض‌خان که در ۱۳۹۹ق در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است. ۴ـ متن فارسی دیوان همراه با برگردان آن و حاشیه‌ای بر آن، به‌اردو، به‌قلم ابونعیم عبدالحکیم‌خان نشتر جالندهری و صادق‌علی دلاوری که نخستین‌بار در ۱۹۶۸م / ۱۳۸۸ق، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۵ـ دیوان حافظ، همراه با ترجمهٔ منثور و حاشیه به‌اردو، از قاضی سجادحسین دهلوی، دانش‌آموختهٔ رشتهٔ علوم اسلامی و از استادان زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره، که در ۱۳۸۲ق، در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۶ـ عرفانیات ترجمه و شرح غزلیات حافظ، همراه با متن، به‌قلم مسلم هاشمی که در ۱۹۵۶م / ۱۳۷۶ق در لاهور به‌چاپ

حافظ در شبه‌قاره

رسیده است. ۷ــ دیوان حافظ با ترجمه و شرح اردو از ملک‌سراج‌الدین که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۸ــ انتخاب دیوان حافظ، ترجمهٔ منثور محمدیاسین از گزیدهٔ دیوان حافظ که در حیدرآباد سند به‌چاپ رسیده است. ۹ــ ترجمه‌ای منظوم از مولوی احمدبخش یکدل چشتی. ۱۰ــ ترجمان‌الغیب که ترجمه‌ای منظوم در همان بحر و قافیهٔ اشعار حافظ، از محمد احتشام‌الدین حقی دهلوی (ــ ۱۳۶۵ق) است و در ۱۳۵۷ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۱۱ــ عرفان حافظ، ترجمه و شرح عرفانی گزیدهٔ غزلیات حافظ، تا ردیف «د»، از محمداشرف‌علی تهانوی (ــ ۱۳۶۲ق)، که در ۱۳۲۷ق به‌پایان رسیده و در ۱۳۹۶ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۱۲ــ گلبن معرفت، ترجمه و شرحی از محمداسماعیل‌خان که در ۱۳۲۲ق در مرادآباد و در ۱۹۲۱م / ۱۳۴۰ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ تحفهٔ دلکش، گزیدهٔ غزلیات همراه با ترجمه‌ای منظوم از غلام‌حیدر جهرمی (۱۸۴۰ــ۱۹۲۶م / ۱۲۵۶ــ۱۳۴۵ق)، شاعر شناختهٔ پنجابی و پسر عبدی قیصرشاهی، که در ۱۸۹۶م / ۱۳۱۴ق درگوجرانواله به‌چاپ رسیده است. ۱۴ــ آینهٔ معرفت، ترجمه‌ای منثور از گزیدهٔ غزلیات حافظ، به‌قلم هم‌او، به اردو و پنجابی که در ۱۳۳۰ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۵ــ آینهٔ معرفت ترجمه‌ای منظوم از چهل و دو غزل حافظ، از هم‌او، به اردو و پنجابی که چاپ دوم آن در ۱۳۳۱ق انجام گرفته است. ۱۶ــ بادهٔ حافظ، ترجمه و شرح غزل‌های ردیف «میم» دیوان حافظ، به‌قلم بیداربخت که در ۱۳۶۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ متن دیوان همراه با ترجمه‌ای منثور، حواشی و مقدمه‌ای دربارهٔ شعر فارسی، شرح احوال حافظ و ویژگی‌های شعر او، به قلم محمد عنایت‌الله که در ۱۳۴۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۸ــ متن دیوان همراه با ترجمه‌ای منثور، به‌قلم میرزا جان دهلوی که یک‌بار در کانپور و بار دیگر در ۱۹۰۷م / ۱۳۲۵ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ ترجمه‌ای منظوم به قلم حافظ محمدعبدالله فیصل‌آبادی که در ۱۹۶۲م / ۱۳۸۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۰ــ متن دیوان همراه با ترجمه‌ای از مترجمی ناشناس که در ۱۳۲۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۲۱ــ عرفان حافظ متن دیوان حافظ به‌ترتیب موضوع، همراه با ترجمهٔ آن‌ها به‌همان ترتیب، از پاندیت شیاماچرن‌داس که در ۱۹۶۴م / ۱۳۸۴ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۲۲ــ لسان‌الغیب، متن دیوان همراه با ترجمه و شرح و پیشگفتار مفصل دربارهٔ زندگی و افکار حافظ، به‌اردو، به‌قلم میرولی‌الله ایبت‌آبادی (ــ ۱۳۸۴ق) که در ۱۹۱۶ــ۱۹۱۸م در چهار جلد، در لاهور به‌چاپ رسیده است. این اثر را از بهترین ترجمه‌ها و شرح‌های دیوان حافظ دانسته‌اند. ۲۳ــ ترجمه و شرحی منظوم، به‌قلم عبدالله‌خان عسکری که در لودهیانه و در ۱۹۴۷م / ۱۳۶۷ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۴ــ رباعیات حافظ، ترجمه و شرحی به‌قلم حکیم مظفرحسین اظهر دهلوی که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۵ــ رباعیات، ترجمه‌ای از شاغل جیپوری (ــ ۱۳۹۰ق) که گویا به‌چاپ نرسیده است. ۲۶ــ خمریات، ترجمه و شرح غزل‌هایی با ردیف «میم»، به‌قلم رازی که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲۷ــ ترجمه‌ای از گزیدهٔ غزلیات حافظ، به‌قلم غلام‌محمد، متخلص به عبد که به پیوست گلدستهٔ عشاق، در ۱۹۲۱م در امرتسر به‌چاپ رسیده است. ۲۸ــ قند شیراز، ترجمهٔ منظوم چهارصد و سی و دو بیت از اشعار حافظ، به‌قلم احسن مفتاحی که در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۲۹ــ ترجمه‌ای به‌قلم مترجمی ناشناس که در ۱۳۳۸ق در هند به‌چاپ رسیده است. ۳۰ــ رباعیات حافظ، ترجمه‌ای منظوم از راگهوندرا رائو جذب عالم‌پوری که در دهلی و لاهور به‌چاپ رسیده است. برخی از ترجمه‌های پنجابی دیوان حافظ از این قرارند: ۱ــ تحفهٔ بی‌نظیر، ترجمه‌ای منظوم از پنجاه و شش غزل حافظ، به‌قلم دلپذیر بهیروی، شاگرد محمدحسین احمدآبادی، که فارسی را به‌خوبی می‌دانست و مثنوی مولوی و دیوان باهو را نیز به‌پنجابی ترجمه کرده است. این ترجمه نخستین‌بار در ۱۳۱۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲ــ غزلیات حافظ، متن دیوان، همراه با ترجمهٔ منظوم پنجاه غزل از مولانا محمدعبدالله‌خان عبدی قیصرشاهی (۱۲۳۹ــ۱۳۳۷ق)، شاعر فارسی، اردو و پنجابی‌سرای شبه‌قاره، که به‌همت محمدباقر مرتب و مدون شده و با پیش‌گفتاری از وحید قریشی، در ۱۳۸۶ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳ــ تحفهٔ بی‌نظیر، ترجمه‌ای منظوم از پنجاه و شش غزل حافظ، به‌قلم غلام‌حیدر جهرمی، که در ۱۲۷۴ق پیش از ترجمهٔ اردوی او تحفهٔ دلکش (۱۸۹۶م)، در لاهور به‌چاپ رسیده است. این ترجمه را همراه با برگردان عبدی، پدر غلام‌حیدر، و محمدشاه‌الدین از دیوان حافظ، از شناخته‌ترین ترجمه‌های پنجابی این اثر دانسته‌اند. این سه تن به‌سبب ترجمه‌هایشان در ادبیات پنجابی نام‌آور شدند و بر غنای آن‌زبان افزودند. ۴ــ دیوان حافظ، ترجمه‌ای در سه‌بخش: بخش نخست با نام منهاج‌العارفین برگردان سی غزل به‌قلم محمدعبدالله‌خان عبدی،

بخش دوم با نام مذاق‌العاشقین برگردان منظوم بیست و چهار غزل، به‌قلم شیخ حسین احمدآبادی، و بخش سوم با نام سراج‌العارفین برگردان منظوم هفت غزل، به‌قلم مولوی پارس‌علی لاهوری است. این ترجمه‌ها همراه با فرهنگ برخی اصطلاح‌های حافظ نوشتهٔ محمد عبدالرشید لاهوری در ۱۳۳۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۵ـ ترجمه‌ای از نوزده غزل، به‌قلم منشی محمدرمضان کهوکهر وزیرآبادی که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۶ـ ترجمه‌ای منظوم و شناخته از محمدشاه‌الدین مولوی قادری سروری، از ادبای سیالکوت یا رنگپور، که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۷ـ ترجمه‌ای از محمدباقر بهیروی که کهن‌ترین ترجمهٔ دیوان حافظ است، اما دست‌نویس یا نسخه‌ای چاپی از آن شناخته نیست. ۸ـ ترجمه‌ای برجسته به‌قلم سیدفضل‌شاه نوانکوتی، نویسنده و مترجم (ـ ۱۸۹۰م / ۱۳۰۸ق). وی مثنوی‌های لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا را نیز به‌پنجابی برگردانیده است. ۹ـ ترجمه‌ای از مترجمی ناشناس که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۸۶۰۹ در کتابخانهٔ حمیدالله‌خان نگه‌داری می‌شود. ۱۰ـ ترجمه‌ای از پنجاه و یک غزل، به‌قلم مترجمی ناشناس که به‌شمارهٔ ۸۶۱۰ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود. حافظ‌شناسی و ترجمهٔ اشعار حافظ، به‌ویژه، در بنگاله بسیار رونق داشته و دارد. با ورود انگلیسی‌ها در اواخر سدهٔ هجدهم به این سرزمین و آشنایی بسیاری از ادبای بنگاله با اشعار حافظ، به‌کمک ترجمه‌های انگلیسی آن‌ها، همچنین آشنایی با پژوهش‌های روزافزون انگلیسی‌ها دربارهٔ حافظ، رویکرد ادبای غیرفارسی‌زبان بنگاله به اشعار حافظ و در نتیجه توجه به ترجمهٔ دیوان این شاعر به‌زبان بنگالی بیشتر شد. نخستین مترجم اشعار حافظ به زبان بنگالی، گریش چندرسین، از پیروان راجه‌رام موهن‌رای، بود و پس از او کرشنا چندرمجمدار، ستین‌دتا، مهیت‌لال‌مجمدار، جوتندرموهن باگچی، کانتی‌چندر گهوش، اجی کماربهتا چاریا، سبهاش مکهرجی و شکتی چترجی ترجمه‌هایی از دیوان حافظ به همین زبان ارائه کردند. از میان مسلمانان نذرالاسلام (۱۸۹۹ـ۱۹۷۶م / ۱۳۱۷ـ۱۳۹۷ق)، شاعر ملی بنگلادش که به سرودن اشعار حماسی و ضداستعماری شناخته است، نخستین مترجم اشعار حافظ به‌زبان بنگالی بود. وی سی غزل و هفتاد و سه رباعی از حافظ را به‌زبان بنگالی برگردانید و غزل‌ها را در نشریات کلکته و رباعیات حافظ را در ۱۹۳۷م / ۱۳۵۶ق در کلکته به‌چاپ رسانید.

نذرالاسلام گاه در ترجمهٔ اشعار حافظ همان وزن یا واژگان فارسی را به کار برده است. بهره‌گیری او از معانی، تخیلات، تلمیحات و حتی واژگان فارسی و عربی اشعار حافظ، به‌شیوه‌ای هنرمندانه، بر غنای زبان بنگالی افزوده است. شماری از ترجمه‌های بنگالی دیوان حافظ از این قرارند: ۱ـ ترجمه‌ای از شصت‌وپنج رباعی حافظ، به‌قلم اجی‌کمار بهتاچاریا که در ۱۳۳۶ بنگالی / ۱۹۲۹م / ۱۳۴۸ق در کمرلا به‌چاپ رسیده است. در این ترجمه واژه‌ها و اصطلاح‌های سنسکریت بسیار است. ۲ـ ترجمه‌ای از رباعیات حافظ، به‌قلم شهیدالله که در ۱۹۳۹م / ۱۳۵۸ق در داکا به‌چاپ رسیده است. ۳ـ ترجمه‌ای از شصت غزل حافظ، به‌قلم هم‌او که نخستین‌بار در ۱۹۳۹م در داکا به‌چاپ رسیده است. ۴ـ ایرانیرکوی (شاعران ایرانی)، اثر پروفسور منصورالدین (ـ ۱۹۸۷م) که در آن هشتاد و نه غزل حافظ را به‌زبان بنگالی برگردانیده است. این اثر در ۱۹۵۸م به‌چاپ رسیده است. ۵ـ ترجمه‌ای از نریندر دیو، ادیب شناختهٔ هندی که در ۱۹۵۹م در کلکته به چاپ رسیده است. ۶ـ ترجمه و شرحی از دویست و سی و نه غزل، به‌قلم قاضی اکرم‌حسین (۱۸۹۶ـ۱۹۶۲م)، از شناخته‌ترین نویسندگان بنگلادش، که در ۱۹۶۱م / ۱۳۸۱ق در داکا به‌چاپ رسیده است. ۷ـ ترجمه‌ای منظوم از صد غزل، به‌قلم عبدالحفیظ که در ۱۹۸۴م / ۱۴۰۵ق در داکا به‌چاپ رسیده است. ۸ـ گلدستهٔ غزلیات حافظ / حافظ غزل گهچّو، ترجمه‌ای از عبدالحافظ که در ۱۹۸۴م در داکا به‌چاپ رسیده است. ۹ـ گلدستهٔ رباعیات حافظ، ترجمهٔ عبدالحافظ که در ۱۹۸۷م / ۱۴۰۸ق در داکا به‌چاپ رسیده است. دیوان حافظ به‌زبان سندی نیز ترجمه شده است: ۱ـ ترجمه‌ای از محمد یعقوب نیاز که در ۱۹۸۳م / ۱۴۰۴ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. ۲ـ دیوان حافظ، ترجمه‌ای از مترجمی ناشناس که در حیدرآباد سند، بدون تاریخ، به‌چاپ رسیده است. اشعار حافظ در شبه‌قاره به‌زبان‌هایی دیگر هم ترجمه شده است که ترجمه‌ای از آن به‌زبان کشمیری، ترجمه‌ای هندی از دلپت‌رای، معروف به راودلپت‌سنگه احمدآبادی که در خدمت مهاراجه جگت سنگه ـ فرمانروای اودیپور (۱۱۴۷ ـ ۱۱۶۵ق) ـ بود و برای هم‌او، و ترجمه‌ای از برخی غزلیات او به‌قلم محمد اشرف اشرف‌الرحمان (۱۹۱۳م / ۱۳۳۲ق) به‌زبان آسامی، که در گوهاتی به‌چاپ رسیده است، از آن‌شمارند. جز این‌ها برخی انگلیسی‌ها ترجمه‌هایی خود از دیوان حافظ ارائه کرده‌اند که در بیرون از شبه‌قاره به چاپ رسیده‌اند، مانند

جان‌نات (۱۷۵۱ ـ ۱۸۲۵م) که از کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در هند بود و در ۱۷۸۷م / ۱۲۰۱ق ترجمه‌ای منظوم از گزیدهٔ غزل‌های حافظ را با نام ترجمهٔ گزیده‌ای از غزل‌های شاعر ایرانی، حافظ در لندن به چاپ رسانیده است. هرمان بیکنل (۱۸۳۰ ـ ۱۸۷۵م) که در هند خدمت می‌کرد و برخی غزل‌های حافظ را با نام حافظ شیرازی: گزیدهٔ اشعارش به‌انگلیسی برگردانید و ترجمه‌اش پس از مرگ او در ۱۸۷۵م در لندن به چاپ رسیده همچنین ویلیام جونز (۱۷۴۶ ـ ۱۷۹۴م)، بنیادگذار انجمن آسیایی بنگال (۱۷۸۴م)، که بر اساس ترجمه‌های او اثری به نام ترجمهٔ لاتین، انگلیسی و فرانسوی چندین غزل در آثار ویلیام جونز در ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹م در لندن به چاپ رسیده است، از آن‌شمارند. شماری از انگلیسی‌ها هم ترجمه‌های خود را در شبه‌قاره به‌چاپ رسانیدند. برخی ادبای شبه‌قاره نیز ترجمه‌هایی انگلیسی از اشعار حافظ ارائه کرده‌اند. شماری از برگردان‌های انگلیسی اشعار حافظ در شبه‌قاره از این قرارند: ۱ـ تفسیر و ترجمهٔ پنجاه غزل حافظ، به‌قلم هت.داداچانجی که در ۱۸۸۹م / ۱۳۰۷ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۲ـ متن دیوان همراه با ترجمهٔ منثور، حواشی مفصل و مقدمه، به‌انگلیسی، از هنری ویلبرفورس کلارک که در ۱۸۹۱م / ۱۳۰۹ق، در دو جلد، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۳ـ ترجمهٔ پنجاه غزل، با مقدمه و شرح‌حال و آثار حافظ به انگلیسی، به‌قلم کریشنالال جهاوری (جواهری) که در ۱۸۹۵م / ۱۳۱۳ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۴ـ ترجمهٔ پنجاه غزل، همراه با حواشی به انگلیسی، به‌قلم مولوی سید سراج‌الدین که در ۱۸۹۶م / ۱۳۱۴ق در کامپ‌پونه به‌چاپ رسیده است. ۵ـ ترجمه‌ای از هفتاد و پنج غزل، از ردیف دال، با حواشی به انگلیسی از خدابخش بهرام ایرانی و دین‌شاه جی‌جی‌بای ایرانی (ـ ۱۳۱۷ش)، از رؤسای زردشتیان بمبئی، که در ۱۹۱۶م / ۱۳۳۵ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۶ـ ترجمه و تصحیح هفتاد و پنج غزل، از ردیف یا، با حاشیهٔ انگلیسی، به قلم همان‌ها که در ۱۹۱۹م / ۱۳۳۸ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۷ـ یادگارهای (یادهای) حافظ، ترجمهٔ گزیدهٔ غزلیات از اوبارد که در ۱۹۲۱م / ۱۳۴۰ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۸ـ ترجمهٔ هفتاوپنج غزل، با مقدمه، شرح احوال، حواشی و شرح واژگان به‌انگلیسی، از م.ج.تاکورا که در ۱۹۲۵م در سورت به‌چاپ رسیده است. ۹ـ ترجمهٔ هفتاد و پنج غزل، از ردیف میم که، با مقدمه و یادداشت‌هایی به انگلیسی، به‌قلم خدابخش‌بهرام و دین‌شاه جی‌جی‌بای که در ۱۹۲۶م / ۱۳۴۵ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. ۱۰ـ ترجمه‌ای از داود پوتا، ایرانشناس پاکستانی، که در ۱۹۳۸م / ۱۳۵۷ق، زیر نام «انتخاب از کلام حافظ عارف»، در هلال، به‌چاپ رسیده است. ۱۱ـ ترجمهٔ چند قطعه از اشعار حافظ به‌قلم ساروجینی نایدو، بانوی شاعر هندوستانی. ۱۲ـ ترجمهٔ هفتاد و پنج غزل، از ردیف میم، با مقدمه و شرح به انگلیسی، به‌قلم چوتوبای آدووالا ـ محمدحبیب‌الله قریشی که در احمدآباد به‌چاپ رسیده است. ۱۳ـ ترجمهٔ چند غزل از تامس‌لاو که در ۱۷۸۵م در کلکته، در مجموعهٔ گلچین آسیایی به‌چاپ رسیده است. ۱۴ـ رباعیات حافظ، ترجمه‌ای از سید عبدالمجید که با کمک ترجمهٔ گرانمربینگ، شاعر انگلیسی، آن‌را به‌نظم درآورد. الف ـ ۳) شرح‌های دیوان حافظ: اشعار حافظ با اشارات، رموز و تعابیر بسیارش همواره آینه‌وار اندیشهٔ افرادی با افکار و عقاید گوناگون و گاه متضاد بوده است. هم از این رو نوشتن تفسیر بر اشعار او همواره رایج بوده است در شبه‌قاره نیز شروحی بسیار دربارهٔ اشعار، ابیات یا اصطلاح‌های دیوان حافظ نوشته یا چاپ شده است. بیشتر شرح‌های این دیوان در شبه‌قاره رنگی عرفانی دارند. گفتنی است جز شرح‌های مستقل، بسیاری مطالب را، در شرح این اشعار، در میان سخنان و آثار عرفای هندی می‌توان یافت. بسیاریِ شروح این دیوان در شبه‌قاره از دیگر نتایج و دلایل نفوذ کلام حافظ در این سرزمین است. جز شرح‌هایی که با ترجمهٔ متن دیوان همراه بودند و پیش‌تر از آن‌ها یاد شده، شماری دیگر از شرح‌ها، حاشیه‌ها و فرهنگ‌های اصطلاحات دیوان حافظ که در شبه‌قاره نوشته یا چاپ شده‌اند، از این قرارند: ۱ـ شرح بیتی از حافظ که شرح «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ـ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد»، به‌قلم شاه وجیه‌الدین گجراتی (۹۱۱ـ۹۹۸ق) است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ جمشیدرود، در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ شرح ابیات دیوان حافظ / شرح مصطلحات دیوان حافظ، به‌قلم عبدالواحدِ ابراهیم مزارعانی بلگرامی (۹۱۵ / ۹۱۶ـ۱۰۱۷ق)، نویسنده، شاعر و عارف شبه‌قاره، متخلص به شاهدی. وی در شاعری پیرو حافظ بود و اشعاری عرفانی می‌سرود، اما اشعارش مایهٔ غنایی اشعار حافظ را ندارد. ۳ـ مرج‌البحرین، نوشتهٔ سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری، متخلص به ختمی، شاعر و عارف شبه‌قاره، در شرح ابیات دشوار غزلیات و قطعات دیوان حافظ. نویسنده این اثر را در ۱۰۲۶ق در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) به‌پایان رسانید، اما پس از

حافظ در شبه‌قاره

تختنشینی شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق)، در ۱۰۳۸ق به شاه‌جهان پیشکش کرد. وی در دیباچه جز مطالبی زیر سربندهای صحبت اول، صحبت دوم، مطلع اول، مطلع دوم، اشعاری هم از خود آورده است. ختمی در متن نیز نخست واژگان و اصطلاح‌ها، سپس با بهره‌گیری از قرآن، احادیث و آثار دانشمندان دیگر، ابیات را شرح کرده است. این اثر نخستین شرح دیوان حافظ در پنجاب و گویا نخستین شرح کامل این دیوان، در تمام شبه‌قاره است. گزیده‌ای از این شرح زیر نام زبدة‌البحرین به‌شماره‌های 271Api, VI75 و 858pi, VI15D در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، در لاهور نگه‌داری می‌شود. شرح کامل ختمی لاهوری به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، کورش منصوری و حسین مطیعی، زیر نام شرح عرفانی غزلهای حافظ، در تهران و در چهار جلد به‌چاپ رسیده است. چاپ دوم این اثر در ۱۳۷۶ش انجام گرفته است. ۴ــ اصطلاحات‌نامه، شرحی کوتاه بر اصطلاح‌های عرفانی دیوان حافظ، نوشتهٔ شیخ محمد عبدالکریم، در ۱۰۷۱ق. دست‌نویس آن به‌پیوست لغت علمی، اثر محمد بن شیخ ضیا، در کتابخانهٔ آصفیه، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۵ــ شرح دیوان حافظ، شرحی ادبی و عرفانی از محمد لاهوری، فرزند صدرالطریقه شیخ یحیی فرزند عبدالکریم، در ۱۰۷۷ق. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۲۷۱Api/VI75 و 1490pi/IV15h در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۶ــ بحرالفراسة اللافظ فی شرح دیوان خواجه حافظ، شرح ابیات دشوار غزلیات و ساقی‌نامهٔ حافظ، به‌قلم غلام معین‌الدین عبدالله، ملقب به خلیفه خویشگی قصوری، متخلص به عبدی، شاعر و عارف افغانی‌تبار شبه‌قاره (ح۱۰۴۳ ــ پس از ۱۱۰۶ق)، در دو جلد. نویسنده جلد نخست را که تا غزل‌های با ردیف «س» را در بر دارد، در ح۱۰۶۶ق، در روزگار شاه‌جهان تیموری و برای او، در قصور نوشته است. وی جلد دوم را که باقی غزلیات و رباعیات حافظ را در بر دارد، در ۱۰۷۷ق در بیجاپور به‌پایان رسانیده است. شرح بخش نخست مفصل‌تر است و شارح در آن بیشتر به منابعش استناد کرده است. وی نخست بیت دشوار را آورده و نکات دستوری و ادبی آنرا بر شمرده، سپس شرح عرفانی آنرا نقل کرده است. غلام معین‌الدین در شرح ابیاتی، گه‌گاه از اشعار خود بهره برده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۹۸ و ۴۷۵ در کتابخانهٔ گنجش‌بخش، 2854pi, VI15b در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، ۷۵۳۶/۳۱۵ در گنجینهٔ آذر این کتابخانه، ۱۵۵۳ در کتابخانهٔ پتیالا و ۱۳۵۰ در کتابخانهٔ تونک نگه‌داری می‌شود. ۷ــ خلاصة‌البحر قدیم و جدید، خلاصهٔ بحرالفراسة، از هم‌او، که به‌جا نمانده است. ۸ــ جامع‌البحرین فی زوایدالنهرین، متمم بحرالفراسة و خلاصة‌البحر قدیم و جدید، از هم‌او، که در دست نیست. ۹ــ خلاصة‌البحر فی التقاط‌الدرر، شرح ابیات حافظ، نه ابیات دشوار آن، و دربارهٔ مرتبهٔ معنوی حافظ. زمان نگارش این اثر به‌درستی دانسته نیست، اما باید پس از جامع‌البحرین نوشته شده باشد. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های 97,15020 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ و به‌شمارهٔ ۹۰۶۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ خلاصة‌البحرین فی زوایدالنهرین، از هم‌او. گویا وی اثری هم به این نام دربارهٔ دیوان حافظ داشته که بر جا نمانده است. ۱۱ــ جوش بلبل / آهنگ بلبل / دیباچهٔ معیارالادراک، در شرح حقایق اشعار حافظ، به‌نظم و نثر، به‌قلم طغرای مشهدی (ــ ۱۱۰۰ق). گویا جوش بلبل و آهنگ بلبل دو تحریر از این شرح‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳۲۱۵/۷، ۳۲۹۶/۱۱ در کتابخانهٔ مجلس، ۹۰۱۴، ۲۰۸۶، ۱۰۵۲۴، ۴۴۲۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و جز این‌ها نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ شرح دیوان حافظ، به‌قلم محمدسعد عظیم‌آبادی، در ۱۱۰۰ق. وی نخست بخشی از مطلع هر غزل را آورده و سپس بیشتر به‌شرح واژه‌های دشوار آن و کمتر به شرح تمام بیت یا غزل پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۸۳۳۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۵۱۳، ۸۹۱ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه، (3)744 در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ فرهنگ دیوان حافظ، به‌قلم هم‌او، که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۳۶۱ در کتابخانهٔ مولانا آزاد انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی راجستان، در تونک نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ شرح دیوان حافظ / حل مثنوی، نوشتهٔ محمدافضل الله‌آبادی / اله‌آبادی متخلص به سرخوش (۱۰۳۸ ــ ۱۱۲۴ق) که در ۱۱۰۴ق به پایان رسیده است. وی در این اثر به شرح اشعار پیچیده، ترجمهٔ ابیات عربی و شرح موضوعی برخی اشعار پرداخته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۱۵۹ در کتابخانهٔ بانکیپور، ۱۰۵۳ دیوان در کتابخانهٔ آصفیه و A./Nm.586 در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ طومار معانی / شرح دیوان حافظ، شرح مشکلات، استعاره‌ها و اصطلاح‌های دیوان حافظ، به‌قلم زین‌العابدین ابراهیم‌آبادی که در ۱۱۱۸ق نوشته شد. شارح غزل‌ها را با توجه به تفاوت نسخه‌های گوناگون دیوان شرح کرده است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های 98DU33 در کتابخانهٔ

دانشگاه داکا، VI75 271Api، 1937pi/VI15 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، ۱۱۷۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش و N.M.1978-45 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ سراج وهاج، در نقد شرح‌های مفسران بر این بیت حافظ است: «کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز ــ باشد که باز بینیم آن یار آشکارا»، نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۱۰۱ ــ ۱۱۶۹ق). نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های بانکیپور، بوهار، کلکته و علیگر نگه‌داری می‌شود. ۱۷ــ فوایدالاسرار فی رفع‌الاستار عن عیون‌الاغیار، شرحی به‌قلم شاه بهلول کول برکی جالندهری (ــ ۱۱۷۰ق)، از افغانان شبه‌قاره و مرید شاه‌بهیکهٔ چشتی لاهوری. وی این اثر را در ۱۱۱۹ق نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های ۵۶۱۵/۲۲۸۹ و ۵۲۳۷/۲۲۲۷ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، در لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ شرح دیوان حافظ، گویا شرحی کوتاه‌تر از اثر پیش‌گفته و در بیان اصطلاح‌های این دیوان، به‌قلم هم‌او، که آن‌را پس از نگارش فوایدالاسرار نوشته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۶۲۱۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش، در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. برخی این دو را یک اثر دانسته‌اند. ۱۹ــ شرح دیوان حافظ، به‌قلم خیرالله که باید خیرالله فرزند لطف‌الله مهندس فرزند احمد معمار لاهوری که میان ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ق درگذشت، باشد. ۲۰ــ بدرالشروح، نوشتهٔ مولانا حافظ بدرالدین اکبرآبادی (ز۱۱۵۰ق)، فرزند حافظ بهاءالدین نورالله، در شرح عرفانی شش‌صد و چهل و پنج غزل حافظ که در آن به‌تفاوت نسخه‌ها هم توجه شده است. نیاکان نویسنده از خجند به هند کوچیده در روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به‌منصب قضای فتح‌پور نشستند. وی با بهره‌گیری از مرآت‌المعانی جمالی دهلوی، گلشن راز، شرحی بر گلشن راز، جوامع‌الکلم ملفوظات محمد گیسودراز، رشحات عین‌الحیات فخرالدین علی صفی و نفحات‌الانس جامی، شرح‌های یادشدهٔ دیوان حافظ و بسیاری آثار دیگر، این شرح را نوشت. بدرالدین نخست شرح واژگان دشوار فارسی و عربی و اصطلاح‌های عمومی و عرفانی هر بیت و سپس شرح آن بیت را آورده است. وی گه‌گاه برخی نکات دربارهٔ واژگان یا معانی را به‌شکل پرسش و پاسخ ارائه کرده است. بدرالشروح که از شرح‌های مشهور دیوان حافظ است، نخستین‌بار در ۱۲۵۴ق و با تصحیح تکمیلی و به‌کوشش محمد عبدالاحد رضوی در ۱۳۲۱، ۱۳۳۳ق و بارها پس از آن به‌چاپ رسیده است. ۲۱ــ کلید خواجه حافظ / فرهنگ دیوان حافظ نوشتهٔ نورمحمد کشمیری مشهور به نوربابا پتلو / نوره بابا نیلو (ــ ۱۱۹۵ / ۱۱۹۹ق) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۲۷۳ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۲۲ــ افغان نی در شرح نخستین غزل حافظ، به قلم محمدباقر آگاه مدراسی (۱۱۵۸ ــ ۱۲۲۰ق). ۲۳ــ شرح دیوان حافظ، شرحی کامل به‌قلم سید محمدصادق علی رضوی حنفی لکنویی، که به‌خواهش منشی نولکشور صاحب، در ۱۲۱۲ق نوشته شده در ۱۲۹۳ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۲۴ــ شرح مغلقات و لغات دیوان حافظ، نوشتهٔ مولانا عبدالرب، نیای قاضی عبدالرب دارمنگویی که در ۱۲۴۰ق در بهنگی پیشاور نوشته شد. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ قاضی عبدالرب دارمنگویی، در پیشاور نگه‌داری می‌شود. ۲۵ــ فرهنگ دیوان حافظ شیرازی، فرهنگ واژه‌های دشوار این دیوان، به‌قلم ابوسلیمان ظهیرالدین احمد، معروف‌به خواجه محمداشرف‌علی حنفی قادری نقشبندی لکنویی. وی این اثر را در ۱۳۰۸ق، در دو بخشِ واژه‌های عربی و فارسی، تدوین کرده است. چاپ دوم این اثر در ۱۳۱۱ق، به‌کوشش قطب‌الدین احمد، در لکنو انجام گرفته است. ۲۶ــ کوه بینش، شرح عرفانی نخستین غزل حافظ همراه مطالبی در عرفان نوشتهٔ احمد کازرونی متخلص به دارا (۱۲۹۷ ــ پس از ۱۳۲۴ق)، شاعر ایرانی کوچیده به شبه‌قاره، که در ۱۳۲۴ق در بمبئی به چاپ رسیده است. ۲۷ــ تشریح عروضی دیوان حافظ، تقطیع پانصد و هشتاد و پنج غزل معروف حافظ، به‌قلم مولوی محمدابوالحسن صدیقی بدایونی (ــ ۱۹۲۸م / ۱۳۴۷ق)، قاضی حیدرآباد و از خدمتگزاران نظام دکن. این اثر نخستین‌بار در ۱۹۲۸م در بدایون به‌چاپ رسیده است. ۲۸ــ حاشیه‌ای بر دیوان حافظ، به‌قلم مولوی عبدالرحیم که از دیوانیان بلندپایهٔ دستگاه نظام حیدرآباد بود. ۲۹ــ شرح دیوان حافظ / شرح یوسفی، نوشتهٔ محمدیوسف علی‌شاه چشتی لاهوری که شرح گزیدهٔ غزلیات و ترجمهٔ آن‌ها به‌اردو است و در ۱۸۹۳م / ۱۳۱۱ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۳۰ــ مفتاح‌الکنوز علی حافظ‌الرموز، متن دیوان حافظ با شرح قطب‌الدین قندهاری که در ۱۳۱۲ق در کراچی، در دو جلد به‌چاپ رسیده است. ۳۱ــ فرهنگ بعضی اصطلاحات حافظ شیرازی، نوشتهٔ عبدالعزیز محمد عبدالرشید که در ۱۳۳۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳۲ــ شرحی از محمد دهلوی. ۳۳ــ جام حافظ، ترجمه و شرح دیوان به اردو، از سید اصغرعلی‌شاه جعفری که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۳۴ــ شرحی از کاناطل فرزند نورالله که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۱۲۴۵ در

کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۳۵ــ مرج‌البحرین / شرح دیوان حافظ که در برخی منابع نوشتهٔ عبدالرشید خویشگی قصوری آمده، اما آن‌را از همان عبدالله خویشگی قصوری دانسته‌اند. دست‌نویس‌هایی از این اثر در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور و کتابخانهٔ غلام‌محمد گهوتوی، در بهاولپور، نگه‌داری می‌شود. ۳۶ــ دیوان حافظ محشی، شرح و حاشیه بر دیوان حافظ از محمد فیروزالدین، معروف به صاحب‌زاده، که چاپ سوم آن در ۱۳۳۵ق، در لاهور انجام گرفته است. ۳۷ــ شرحی از الله جویا که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ صدرِ شاه ولی‌الله آکادمی، در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. ۳۸ــ اصطلاحات و لغات دیوان حافظ، نوشتهٔ شجاع بن حسین که زمان نگارش آن دانسته نیست. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دبیرستان سنت‌جان، در پیشاور نگه‌داری می‌شود. ۳۹ــ لسان‌الغیب، شرح، نقد و گزیدهٔ اشعار حافظ و زندگینامهٔ او، به‌اردو، به‌قلم حافظ جلال‌الدین احمد جعفری که در اله‌آباد به‌چاپ رسیده است. ۴۰ــ شرح دیوان حافظ، نوشتهٔ مظفرحسین فرزندخان محمد رای‌پوری، در لاهور. دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۱۴۶ در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود. ۴۱ــ تراکیب‌الاقدام، شرح اشعار و اصطلاح‌های دیوان حافظ، به‌قلم مرزا غلام‌علی‌بیگ که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ RP891/551 در کتابخانهٔ تاگور، در لکنو نگه‌داری می‌شود. الف ــ ۴) حافظ‌پژوهی: توجه به حافظ‌پژوهی و نشر آثار بسیار دربارهٔ حافظ و دیوان او، در شبه‌قاره، افزون بر آن‌که از تأثیرپذیری بسیارِ ادبای آن سرزمین از این شاعر نشان دارد، خود از اسباب گسترش نفوذ آن بوده است. حافظ‌پژوهی در شبه‌قاره، به‌ویژه در میان خاورشناسان ساکن این کشور، بیشتر پس از بنیاد گرفتن انجمن آسیایی بنگال، در ۱۷۸۴م / ۱۱۹۹ق، به‌دست سر ویلیام جونز، و حتی پیش از انتشار نخستین نسخهٔ چاپی دیوان حافظ در این کشور، پا گرفت. جز اقبال که پژوهش‌ها و مقاله‌هایش دربارهٔ اشعار و افکار حافظ شناخته است و به آن خواهیم پرداخت، شماری دیگر از نویسندگان شبه‌قاره در آثارشان یا در مقاله‌هایی که در نشریات به‌چاپ رسانیده‌اند، به‌حافظ و اثرش پرداخته‌اند. برخی از این نویسندگان از این قرارند: ۱ــ شبلی نعمانی (۱۸۵۷ ــ ۱۹۱۴م / ۱۲۷۴ ــ ۱۳۳۳ق)، مورخ، زندگینامه‌نویس، متکلم، منتقد و شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. وی در زمانی که منابع فارسی دربارهٔ حافظ منابعی چندان معتبر نبودند، در جلد دوم شعرالعجم خود که در پنج جلد، به‌زبان اردو و دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی است، به زندگی و نقد اشعار حافظ پرداخته است. برخی مطالب شبلی را، دربارهٔ حافظ، از کامل‌ترین و بهترین پژوهش‌ها دربارهٔ وی، به‌زبان اردو دانسته‌اند. چاپ دوم برگردان فارسی این اثر، به‌قلم محمدتقی فخر داعی گیلانی، در ۱۳۶۳ش، در دو مجلد، در تهران انتشار یافته است. ۲ــ نذیراحمد که جز چندین تصحیح از دیوان حافظ و مقاله‌هایی پرشمار دربارهٔ حافظ، که در نشریات به‌چاپ رسانیده است، اثری هم به‌نام منابع حقیقی حافظ که در هند وجود دارد نوشته است. ۳ــ محمد امین‌خان (۱۹۱۶م / ۱۳۳۵ق ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی، که مقاله‌هایی در این زمینه در نشریات آسام به‌چاپ رسانیده است. مقالهٔ انگلیسی «حافظ: ستاره‌ای از ایران» یکی از آن‌ها است. ۴ــ سید حیدر شهریار نقوی (ــ ۱۳۵۹ش). ۵ــ کاشی‌نات پاندیتا (۱۹۲۷م / ۱۳۴۶ق ــ) که اثری به اردو به‌نام شعر حافظ دارد. این اثر در ۱۹۷۷م / ۱۳۹۸ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۶ــ محمدعلی زیدی (۱۹۲۷م / ۱۳۴۶ق ــ)، استاد زبان فارسی و اردو، که «بررسی غزلیات حافظ شیرازی» یکی از مقاله‌های او به‌زبان اردو، دربارهٔ زبان فارسی است. ۷ــ محمد یونس جعفری (۱۹۳۰م / ۱۳۴۹ق ــ) که مقاله‌ای را با نام «نگاهی به ادبیات حافظ»، در خرد و کوشش (شیراز) به‌چاپ رسانیده است. ۸ــ شعیب اعظمی (۱۹۳۲م / ۱۳۵۱ق ــ)، استاد زبان عربی و فارسی، که مقاله‌ای با نام «حافظ و تیمور»، به‌اردو، دارد. ۹ــ سید وحید اشرف (۱۹۳۳م / ۱۳۵۲ق ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مدراس، که مقالهٔ «مطالعهٔ حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک»، نوشتهٔ او، در ۱۹۷۸م در مجلهٔ تحقیقات خاوری، سالنامهٔ دانشگاه مدراس به چاپ رسیده است. ۱۰ــ آصفهٔ زمانی (۱۹۳۵م / ۱۳۵۴ق ــ) که مقاله‌هایی دربارهٔ حافظ نوشته است و از آن شمارند: «استفادهٔ حافظ از لغات عربی» و «حافظ شیرازی به حیثیت قصیده‌سرا». ۱۱ــ کبیراحمد جایسی (۱۹۳۶م / ۱۳۵۵ق ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره، که در میان آثارش دربارهٔ ادبیات فارسی، اثری به نام بازگشت، به‌زبان اردو نوشته است که در آن، در شش مقاله، به مجیر بیلقانی، حافظ، اقبال، غالب، احمد کسروی و عبدالعظیم قریب پرداخته است. این اثر در ۱۹۷۵م / ۱۳۹۵ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۱۲ــ محمداسلم‌خان (۱۹۳۹م / ۱۳۵۸ق ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره، که «مطالعهٔ حافظ شیرازی» و «تصوف در شعر حافظ» از مقاله‌های

او دربارۀ این شاعر است. مقالۀ نخست در ۱۹۶۸م در مجلۀ اعتمادیه (دهلی) و دومین در ۱۹۹۳م در ایندوایرانیکا (کلکته) به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ محمدیعقوب عمر (۱۹۴۱م / ۱۳۶۰ق ــ)، شاعر و مدیر مجلۀ ذوق نظر (حیدرآباد) که در آن مقاله‌هایی پژوهشی دربارۀ نقد شعر، ادب و عرفان نوشته است. از میان مقاله‌های او، به زبان اردو، به «حافظ و اقبال» در همان مجله و «حافظ و قرآن» در نشریۀ راه اسلام (دهلی نو) می‌توان اشاره کرد. ۱۴ــ ماریا بلقیس (۱۹۴۵م / ۱۳۶۵ق ــ)، فرزند نذیر احمد و استاد زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره. «یک غزل نایاب از حافظ شیرازی» از مقاله‌های او دربارۀ ادبیات فارسی است که در مجلۀ فکر و نظر به‌چاپ رسانیده است. ۱۵ــ ابوهاشم سید یوشع که در اثرش حافظ شیراز به نگاه خود حافظ غزلیات حافظ را به هشت دوره بخش کرده و تمهیدی بر آن نوشته است. چاپ دوم این اثر در ۱۹۶۳م / ۱۳۸۳ق، در حیدرآباد انجام گرفته است. ۱۶ــ محمدعیسی شاهدی (۱۹۶۰م / ۱۳۸۰ق ــ)، مترجم مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزنی فرهنگی ایران در داکا، که اثری فارسی به‌نام بلبل ایران حافظ شیرازی را نوشته است. ترجمۀ این اثر به زبان بنگالی در ۱۹۹۰م در داکا به چاپ رسیده است. ۱۷ــ شریف حسین قاسمی که افزون بر مقاله‌هایی در حافظ‌پژوهی، فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند را هم تدوین کرده است. این اثر در ۱۳۶۷ش در دهلی‌نو به‌چاپ رسیده است. ۱۸ــ امیرحسن عابدی که «حافظ و هندوستان» از مقاله‌های او دربارۀ حافظ است. این مقاله در مجلۀ ایندوایرانیکا به چاپ رسیده است. ۱۹ــ عنایت‌خان راسخ (سدۀ دوازدهم هجری) که اثری با نام فالنامۀ حافظ شیراز نوشته و در آن از مشخصات نسخۀ دیوان حافظ و دربارۀ اشعار او سخن گفته است. این اثر در نخستین شمارۀ نشریۀ خدابخش لایبریری جرنل (پتنا) به‌چاپ رسیده است. **ب) تأثیر حافظ بر ادب و عرفان شبه‌قاره:** حافظ از روزگار زندگی‌اش در شبه‌قاره شناخته بود و از همان زمان بر فرهنگ، عرفان، ادب و بر بزرگان این سرزمین تأثیر گذاشته است. امروز نیز بسیاری از مصرع‌های وی میان فارسی و اردوزبانان مثل سایر است. پنجاب از نخستین جاها در شبه‌قاره بود که اسلام، و در پی آن، زبان فارسی به آن راه یافت. هم از این‌رو فرهنگ و ادبیات آن زمانی درازتر، از گفتار، اشعار و افکار بزرگان ادب فارسی، و از آن‌شمار حافظ، بهره گرفته است. گورونانک (ــ ۱۵۳۹م / ۹۴۶ق)، نخستین پیشوای بزرگ سیک‌ها، از کسانی است که برخی اندیشه‌های آمده در سروده‌هایش را به حافظ نزدیک دانسته‌اند. از دیگر بزرگان شبه‌قاره که به اشعار حافظ بسیار علاقه داشتند، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر و اورنگ‌زیب گورکانی بودند. ادبای بنگال، که از اوایل سدۀ هفتم هجری زبان فارسی بدان راه یافته، در دورۀ خلجیان و تغلقیان در آن رونق داشته و شش صد سال زبان رسمی و ملی آن ناحیه بود، درازترین سابقۀ آشنایی را با حافظ داشته‌اند. ایشان، مانند بیشترِ دوستداران حافظ در تمام شبه‌قاره، وی را تنها به شاعری نمی‌شناختند. حافظ نزد آن‌ها مردی روحانی، سالک طریقت و عارف کامل بود. هم از این‌رو اشعاری را در مجالس عرفانی می‌خواندند و بررسی می‌کردند. مردم بنگال امروز هم اشعار او را با لحنی ویژه می‌خوانند و آن‌را به‌سبب ارزش عرفانی‌اش بزرگ می‌دارند. درون‌مایه‌های عرفانی اشعار حافظ به منظومه‌های بنگالی برخی شاعران عارفِ این سرزمین راه یافته است. لالن‌شاه (۱۷۷۴ــ۱۸۹۵م / ۱۱۸۸ــ۱۳۱۳ق) و بادل از شناخته‌ترین عارفان بنگلادش هستند که در ارائۀ درون‌مایه‌هایی چون عشق الاهی، اعتبار گفتار و رفتار سالک و نفی خودی در اشعارشان، از حافظ تأثیر گرفته‌اند. آثاری مانند بنگلا گیتی کویتا و هارامنی به داشتن چنین درون‌مایه‌هایی شناخته‌اند. راجه‌رام موهن‌رای (سدۀ دوازدهم و سیزدهم هجری)، از دانشمندان و رهبران بنگالی، پدر نثر بنگالی و بنیادگذار گروه بر همو سماج، که زبان‌های بنگالی، عربی و فارسی را به‌خوبی می‌دانست، اشعار حافظ را بسیار می‌خواند. وی که به تمام مذاهب بی‌اعتقاد، به صلح کل معتقد، و در پی اصلاح مذهب هندو بود، در سخنانش و برای بنیاد کردن اصول گروهش، از افکار عرفا و یکتاپرستی مسلمان و از آن‌شمار از انسان‌دوستی حافظ و اعتقاد او به خدای یگانه متأثر بود. موهن‌رای در بخشی مهم از رسالۀ فارسی‌اش، تحفة‌الموحدین (مرشدآباد، ح۱۸۰۳ و ۱۸۰۴م / ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ق)، به این بیت حافظ پرداخته است: «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ــ که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست.» خانوادۀ تاگور نیز که پیرو شیوۀ راجه‌رام موهن‌رای بودند و زبان‌های بنگالی، انگلیسی و فارسی را می‌دانستند، با حافظ انسی عمیق داشتند، چنان‌که دبیندرانات تاگور، پدر رابیندرانات، دیوان حافظ را از بر بود و او را حافظِ حافظ می‌نامیدند. رابیندرانات (۱۸۶۱ــ۱۹۴۱م / ۱۲۷۸ــ۱۳۶۰ق)، شاعر برجستۀ بنگال، نیز با آن‌که فارسی را به خوبی پدر نمی‌دانست، به اشعار حافظ، عرفان و فلسفۀ او بسیار دلبستگی

داشت. وی در گیتانجلی بسیاری از افکار حافظ را ارائه کرده است. اقبال* (۱۸۷۳ــ۱۹۳۸م / ۱۲۸۹ــ۱۳۵۷ق)، ادیبی دیگر از شبه‌قاره است که بسیار زیر نفوذ حافظ بود. وی نخست به کمک اثر اردوی حیات حافظ، نوشتهٔ محمداسلم جیراجپوری (ــ ۱۹۵۵م / ۱۳۷۵ق)، ترجمهٔ انگلیسی کلارک از دیوان حافظ و ترجمهٔ آلمانیِ اثر سودی در شرح این دیوان، با حافظ آشنا شد. وی نه تنها در اشعار فارسی که در سروده‌های اردوی خود نیز اشعار حافظ را تضمین و استقبال، و ترکیب‌هایی از او را نقل کرده است. گفتنی است اقبال نخست با برخی درون‌مایه‌های اشعار حافظ، مانند فلسفهٔ وحدت وجود، جبر، بی‌خودی و تسلیم و رضا که دستکم از ظاهر الفاظ و تعابیر اشعار حافظ برمی‌آمد و درون‌گرایی، انزوا، انفعال و بی‌تفاوتی در برابر اجتماع، و دم‌غنیمتی را رواج می‌داد، مخالف بود و این مخالفت را در چاپ نخست مثنوی اسرار خودی (لاهور، ۱۹۱۵م / ۱۳۳۴ق) بیان کرده است. با وجود این، اقبال هموارهٔ شیفتهٔ هنر، شکل، آهنگ و رنگ این اشعار بود. آنچه او در اشعار حافظ می‌ستود و در پی دست‌یافتن به آن بود، شور و مستی در بیان، درون‌مایه‌های شوق‌آفرین، نوآوری، توانایی در برقراری ارتباط درست میان افکار و شیوهٔ بیان، موسیقی کلام، رمز و راز، نمادپردازی، تشبیه‌ها، استعاره‌ها، ترکیب‌ها و معانی زیبای آن اشعار بود. اقبال از آن‌ها و از شیوهٔ تغزلی و عاشقانهٔ حافظ برای ابراز عقاید اجتماعی و سیاسی و انجام رسالت شاعری‌اش، که بدان معتقد بود، بهره برده است. برخی نزدیکی بیشتر اقبال به حافظ را، در شیوهٔ غزل‌سرایی، نتیجهٔ این ویژگی غزل‌های حافظ دانسته‌اند که معمولاً از زبان قهرمانی ناراضی و شاکی از اطرافیان یا اوضاع زمانه، نقل شده، قهرمانی که در پی تغییر آن شرایط نامساعد است. افزون بر این‌ها حقیقت‌جویی، آزاداندیشی، تحرک و زندگی‌دوستی پرشور، عشق و یقین را در اشعار حافظ از درون‌مایه‌های مورد علاقهٔ اقبال و ترکیب‌هایی مانند «می باقی»، «رندی»، «می کشی»، «عروس لاله»، «گردش پرگار»، «شاهین» و «باز سفید» را راه یافته از دیوان حافظ به اشعار او دانسته‌اند. به هر روی، اقبال غزل‌هایی بسیار و چند ترکیب‌بند و ترجیع‌بند بر وزن و قافیه یا ردیف اشعار حافظ سروده و گاه اشعاری از اورا در اشعار فارسی و اردوی خود تضمین یا تحلیل کرده است. وی در پیام مشرق (دهلی، ۱۹۲۳م / ۱۳۴۲ق)، به‌ویژه در حصهٔ سوم (غزلیات) آنکه «می باقی» نام دارد، و در زبور عجم (لاهور، ۱۹۲۷م / ۱۳۴۶ق) بیشتر از هرجا از شیوهٔ حافظ و صنعتگری او پیروی کرده است. در بانگ درا (۱۹۲۴م / ۱۳۴۳ق) که نخستین مجموعهٔ شعر اقبال به اردو است، نیز تعبیرها و اشعاری بسیار از حافظ نقل شده است. نمونه‌هایی از ابیات اقبال در استقبال اشعار حافظ از این قرارند: «بیا که تازه نوا می‌رود ز هر رگ ساز ــ می‌ای که شیشه گدازد به ساغر اندازیم.» □ «به‌دست ما نه سمرقند و نه بخارایی است ــ دعا بگو ز فقیران به ترک شیرازی.» □ «ساقیا بر جگرم شعلهٔ نمناک انداز ــ دگر آشوب قیامت به سر خاک انداز.» □ «بیا که ساز فرنگ از نوا برافتاده است ــ درون پردهٔ او، نغمه نیست فریاد است.» □ «نگار من که بسی ساده و کم‌آمیز است ــ ستیزه‌کیش و ستم‌کوش و فتنه‌انگیز است.» □ «دلیل منزل شوقم به دامنم آویز ــ شرر، ز آتش نابم به خاک خوش آمیز.» □ «بگذر از خاور و افسونی افرنگ مشو ــ که نیرزد به جویی، این همه دیرینه و نو.» □ «چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ــ ای جوانان عجم جان من و جان شما.» اقبال جز در اشعار، در مقاله‌های خود هم که میان سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸م نوشته، به‌موضوع‌هایی دیگر، مانند لسان‌الغیب بودن حافظ، فال‌گیری از دیوان او و پژوهش‌ها، ترجمه‌ها و شرح‌هایی که به‌زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ترکی، عربی، فارسی و اردو بر آن نوشته شده، پرداخته است. شاید در شبه‌قاره هیچ شاعر غزل‌سرای فارسی‌زبان یا چندزبانه نبوده که از اشکال یا درون‌مایهٔ اشعار حافظ بهره نبرده باشد. از میان ایشان، جز صرفی کشمیری (۹۲۸ــ۱۰۰۳ق)، فیضی دکنی (۹۵۴ــ۱۰۰۴ق)، سلطان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸ــ۱۰۲۰ق)، سلطان محمدقطب‌شاه (۱۰۲۰ــ۱۰۳۵ق)، فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۱ / ۱۰۸۲ق)، نظیری نیشابوری، بیدل دهلوی (۱۰۵۴ــ۱۱۳۳ق)، خواجه میردرد دهلوی (۱۱۳۳ــ۱۱۹۹ق)، میر تقی میر و ریاض خیرآبادی که این سه از شاعران فارسی و اردوسرا هستند، قانع تتوی (۱۱۴۵ــ۱۲۵۴ق)، شاه عالم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۰۲ق)، محمد بشیرالدین توفیق از شاهزادگان خاندان تیپو سلطان (۱۱۹۸ــ۱۲۱۴ق)، محمدحسین سرهندی، سید انصاری، متخلص به نشتر، سید لعل‌شاه جگر کاظمی (۱۸۷۲م ــ)، ابوالمعالی محمد عبدالرؤف وحید کلکته‌ای (ــ ۱۸۹۶م / ۱۳۱۴ق)، جوش ملیح‌آبادی (ز ۱۹۷۱م / ۱۳۹۱ق) از شاعران فارسی و اردوسرا، که دیگران به تأثیر شیوهٔ حافظ بر ایشان، به‌ویژه در غزل‌سرایی اشاره کرده‌اند، گروهی نیز با تضمین یا استقبال اشعار حافظ، یا با اشارهٔ مستقیم خود گرایششان را به

وی و شیوهٔ شاعری او آشکار کرده‌اند. شماری از این شاعران از این قرارند: ۱ــ شاه‌وردی بیات (ز ۹۹۶ق)، معروف به بهرام سقا، از شاعران بخارایی که در روزگار تبعید همایون (۹۳۷ ــ ۹۴۷؛ ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) نزد او در افغانستان بود و همراه وی به شبه‌قاره رفت. وی جز آن‌که در اشعار عرفانی‌اش بسیار از حافظ تأثیر گرفته، اشعاری نیز به تتبع او سروده است: «الا یا ایهاالساقی بده آن بادهٔ حمرا ــ به یاد روی آن لیلی به مجنونان بی‌پروا.» □ نشاط زندگانی با غم مردن نمی‌ارزد ــ حیات خضر می‌داری به‌جان کندن نمی‌ارزد.» دست‌نویس دیوان غزلیات این شاعر در کتابخانهٔ انجمن آسیایی، در کلکته نگه‌داری می‌شود. ۲ــ ناصرعلی سرهندی (ح۱۰۴۷ــ۱۱۰۸ق) که اشعارش افزون بر داشتن ویژگی‌های سبک هندی به اشعار حافظ نیز نزدیک است. وی غزلی در تتبع حافظ دارد. ۳ــ زینت‌النسا بیگم (۱۰۵۳ــ۱۱۲۲ق)، دختر اورنگ‌زیب که در غزلی از دیوانش بیت «اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را ــ به‌خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را» را از حافظ تضمین کرده است. ۴ــ محمدپناه کشمیری، متخلص به قابل (ــ ۱۱۷۰ق) که گفته‌اند نزدیک به ۶۰۰۰۰ بیت در پاسخ دیوان حافظ سروده که به‌دست نمانده است. ۵ــ نندلعل (سدهٔ دوازدهم هجری)، از پیروان گوروگوبند سنگه (۱۰۸۶ــ۱۱۲۰ق) دهمین پیشوای بزرگ سیک‌ها، و از شاعران پنجابی‌سرا که در پاسخ به نخستین غزل دیوان حافظ، غزلی به‌فارسی با همان قافیه و ردیف سروده است. ۶ــ لاله جو توفیق (۱۱۰۸ــ۱۲۰۰ق)، شاعری کشمیری که مخمسی برای غزلی از حافظ، با این مصرع «درد ما را نیست درمان الغیاث»، سروده است. دست‌نویس دیوان او به شمارهٔ ۴۱۴ در کتابخانهٔ بوهار نگه‌داری می‌شود. ۷ــ نواب عمادالملک غازی‌الدین‌خان بهادر، متخلص به نظام (۱۱۵۰ــ۱۲۱۵ق)، که غزلی به استقبال از حافظ و مخمسی با سی بیت به تقلید از غزلی دیگر از حافظ، با این سرآغاز «دل می‌رود ز دستم صاحبدلان خدا را ــ دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا»، سروده است. ۸ــ عظیم تتوی (۱۱۶۳ــ۱۲۲۹ق). ۹ــ محمد اعظم‌الدین، متخلص به سلطان، از شاهزادگان خاندان تیپوسلطان، که دیوانش در روزگار خود او در کلکته به‌چاپ رسیده است. ابیاتی از غزل‌هایش از این قرارند: «گر تو چو حافظ هستی در عیش کوش و مستی ــ کین کیمیای هستی سلطان کند گدا را.» □ «سلطان غزل حافظ با نغمه بود خوشتر ــ هر مصرعش ار خوانی با چنگ و رباب اولی.» □ «حال سلطان و غم عشق به‌قول حافظ ــ کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم.» ۱۰ــ سید شاه‌محمد ابوالحسن قادری پهلواری، متخلص به فرد (۱۱۹۱ ــ ۱۲۶۵ق) که اشعاری در استقبال غزل‌های حافظ سروده است. ۱۱ــ سراج فریدپوری (ز اواسط سدهٔ سیزدهم هجری) که در پاره‌ای اشعارش از حافظ استقبال کرده است. دست‌نویسی از دیوان او در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ غالب دهلوی (۱۲۱۴ــ۱۲۸۰ق) که بسیار از لحن‌آفرینی و تصویرسازی حافظ متأثر بود، اشعاری در تتبع او سروده است: «مژدهٔ صبح در این تیره شبانم دادند ــ شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند.» □ «بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم ــ قضا به گردش رطل گران بگردانیم.» ۱۳ــ سید میرجانشاه محمد بهکری صوفی، از شاعران سند در پایان سدهٔ سیزدهم هجری، که چندین غزل حافظ را تخمیس کرده است. دست‌نویسی از کلیات میر به شمارهٔ ۱۱۸۰۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. ۱۴ــ سید فتح‌علی ویسی (۱۸۲۵ ــ ۱۸۸۶م / ۱۲۴۱ ــ ۱۳۰۴ق)، شاعر عارف بنگالی که دیوانش در ۱۹۳۵م در کانپور به‌چاپ رسیده است. ۱۵ــ عبدالرئوف وحید (ــ ۱۳۰۷ق)، بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی بنگاله. شماری از ابیات او در تضمین یا استقبال اشعار حافظ از این قرارند: «هر که در خانه بت ماه لقایی دارد ــ به‌خدا از پی هر درد دوایی دارد.» □ «از چاشنی پرنمک گفته وحید ــ شور نمک به‌پارس ز بنگاله می‌رود.» دیوانی از غزلیات، قصاید، رباعی‌ها و مثنوی‌های او در ۱۸۹۱م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۶ــ مسکین سندی، معروف به تخت والا (ــ ۱۳۰۸ق) که افزون بر تأثیری که از حافظ در اشعار او نمایان است، اشعار او را تخمیس هم کرده است. دست‌نویسی از دیوان مسکین در کتابخانهٔ شخصی پیرحسام‌الدین راشدی، در کراچی، نگه‌داری می‌شود. ۱۷ــ سید محمود آزاد (ــ ۱۹۰۷م / ۱۳۲۵ق)، از رؤسای داکا، که در قصیده و غزلسرایی چیره‌دست بود. دیوان او در ۱۸۹۴م / ۱۳۱۲ق در عظیم‌آباد به چاپ رسیده است. «شکر کز دولت جاوید نشانم دادند ــ عوض گنج روان طبع روانم دادند» (سید محمود آزاد). ۱۸ــ سید محمدباقر طباطبایی (ــ ۱۹۱۰م / ۱۳۲۸ق)، دانشمند ایرانی‌تبار که دیوان قصاید، غزلیات، رباعیات و مسدس او، با نام گنجینهٔ باقر، در ۱۸۹۱م / ۱۳۰۹ق، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ غلام قادر گرامی جالندهری (۱۸۵۷ ــ ۱۹۴۷م / ۱۲۷۴ ــ ۱۳۶۷ق) که اشعاری در جواب حافظ یا با تضمین اشعار او سروده است. ۲۰ــ سید

غلام‌حیدرشاه، متخلص به حنفی (۱۸۶۹ ــ ۱۹۵۱م) که یک غزل و چندین مخمس در استقبال اشعار حافظ سروده است: «ای فلک شور جهان را چه‌قدر می‌بینم ــ روز و شب دور زمان زیر و زبر می‌بینم / گه شهی را ز سر تخت به تابوت آری ــ گه گدا را به بسی حشمت و فر می‌بینم / گلشن باغ حیا باد خزان کرده تباه ــ در جهان نخل خصومت به ثمر می‌بینم /... / حنیفا حافظ شیراز به مولا خوش گفت ــ این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم.» □ «بسته میان به کینه این چرخ پی‌مدار ــ هر لحظه می‌فزاید اندوه و درد ما را / فریاد و نالهٔ من بشنو دمی نگارا ــ دل می‌رود ز دستم صاحبدلان خدا را / دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا.» دیوان اشعار او که آن را در ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۵م به پایان رسانیده، گلدستهٔ حنفی نام دارد و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ سیدغلام‌علی‌شاه مسافر، در مستونگ، نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ سردار گل‌محمدخان زیب مگسی (ح۱۸۸۳ ــ ۱۹۵۳م) که در میان آثارش خزینة‌الاشعار (لکنو، ۱۹۳۶م)، پایان گرفته در ۱۹۳۲م، مخمسات او را در بر دارد. وی برای سرودن مخمساتش اشعار عنصری، سعدی، حافظ، نظامی، جامی، عرفی، غنی، بیدل، صائب، فیضی، امیرخسرو و بسیاری دیگر را تضمین کرده است. وی در ارمغان عاشقان، که گویا دست‌نویس آن در کتابخانهٔ میر عطاالله‌خان مگسی نگه‌داری می‌شود، نیز مخمس‌هایی آورده است. ۲۲ــ منشی درمحمد بلوچ متخلص به شیدا (۱۸۷۷ ــ ۱۹۶۴م)، از شاعران بلوچ پرنگ‌آباد مستونگ، وی افزون بر آن که در جُنگ‌هایش در کنار سروده‌هایش، اشعاری از سعدی، حافظ، بیدل، غنی و شمس آورده اشعاری هم با استقبال از شاعران بزرگ، مانند حافظ سروده است. دست‌نویسی از دیوان او در کتابخانهٔ دکتر محمد انعام‌الحق کوثر، در کویته، نگه‌داری می‌شود. ۲۳ــ نذرالاسلام که جز ترجمهٔ دیوان حافظ، در اشعار خود نیز بسیار از حافظ تأثیر پذیرفته و اوزان، درون‌مایه‌ها و مفاهیم اشعاری وی را به کار برده است. ۲۴ــ میرزا احمدعلی، متخلص به کوکب، از شاعران فارسی و اردوسرای سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری در بنگاله که بر اساس غزل نخست دیوان حافظ تخمیسی در نعت پیامبر (ص) سروده است. ۲۵ــ نواب عزیز یارجنگ حیدرآبادی، معروف به شمس‌العلما و متخلص به ولا (سدهٔ چهاردهم هجری) که از دانشمندان فارسی‌زبان دکن و دوستدار پیوند ایران و هند بود. وی جز آنکه در سی‌صد غزل به ستایش یا نقد حافظ پرداخته است، اشعاری در استقبال یا با تضمین اشعار او سروده است. ۲۶ــ سید نظام‌الدین راغب (سدهٔ چهاردهم هجری)، از شاعران فارسی و اردوسرای کلکته که دیوانش در ۱۹۳۵م، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۲۷ــ جگر مرادآبادی از شاعران فارسی و اردوسرا که در اثر فارسی‌اش، بادهٔ شیراز غزل‌هایی را در استقبال اشعار حافظ آورده است. ۲۸ــ عبدالکریم خاکی، شاعر بنگالی که برخی اشعار دیوانش، که در ۱۸۶۹م به‌چاپ رسیده است، در تتبع حافظ است. ۲۹ــ شاعری علی‌نام که برای غزل‌های حافظ، مخمس‌هایی سروده است. دست‌نویس این اثر به‌شماره‌های ۳۴۱۰/۴۰۵، ۳۸۴۱/۸۰۸ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب و N.M.1957-655/10 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود. برخی شاعران غیرفارسی‌زبان شبه‌قاره، جز تأثیری که از افکار حافظ گرفته‌اند و به آن اشاره شد، در شاعری نیز از اشعار او بهره برده‌اند. شماری از شاعران پنجابی‌سرا که در سروده‌های پنجابی‌شان از واژگان و درون‌مایه‌های اشعار حافظ سود برده‌اند، از این قرارند: ۱ــ سید علی حیدر مولتانی (۱۱۰۱ــ۱۱۹۹ق)، شاعر و عارف پنجابی که مرید خواجه فخرالدین دهلوی بود. بسیاری از منتقدان کلام او را با حافظ سنجیده‌اند. آثار منظوم و منثور او در ۱۳۲۵ق و اشعار او، بعدها، در لاهور به چاپ رسیده است. ۲ــ سید کرم‌علی‌شاه، که در روزگار مهاراجه رنجیت‌سنگه (۱۱۹۴ــ۱۲۵۵ق) به دنیا آمد و در زمان حکومت انگلیسی‌ها درگذشت، از نخستین کسانی بود که به‌سبک حافظ غزل پنجابی سرود. اشعار او نخست تنها از زبان درویشان و آوازخوانان کوچه‌گرد پنجاب شنیده می‌شد، اما امروز دست‌نویسی از این اشعارِ گم‌شده، در کتابخانهٔ شخصی حافظ‌الرحمان، در پنجاب غربی، نگه‌داری می‌شود. ۳ــ شاه‌مراد (سدهٔ دوازدهم هجری)، از مریدان سلطان باهو و خلیفهٔ نورنگ‌شاه. ۴ــ وارث‌شاه (سدهٔ دوازدهم هجری)، شاعر و عارف پنجابی از سرایندگان بلندآوازهٔ مثنوی هیر و رانجها. وی که در اثرش با مهارت واژگان فارسی را با هندی درآمیخته و آن‌را به بهره‌داشتن از قافیه، ردیف، استعاره‌ها و تشبیه‌های نیکو ممتاز کرده، از یکی از درون‌مایه‌های اشعار حافظ در اشاره به ظاهرسازی واعظان و متشرعان بهره برده است. وی در میان آثار فارسی که در هیر و رانجها یاد کرده از دیوان حافظ نیز نام برده است. ۵ــ بابی صاحب بایی ویرسینگ، از بزرگ‌ترین ادبای متأخر پنجاب که نمادهایی مانند طوطی، بنفشه، چشمه و... از اشعار حافظ به سروده‌هایش راه یافته است. بسیاری شاعران اردوسرای این روزگار نیز برخی

واژگان حافظ، مانند خانقاه و میکده را در معانی کنایی و برای اشاره به درون‌مایه‌هایی اجتماعی و سیاسی به‌کار برده‌اند.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۸؛ بدرالشروح؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶۸-۵۶۵/۳؛ تاریخ ادبی ایران، ۳۸۳-۳۸۱/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۹۵-۲۹۲، ۳۴۳-۳۴۱، ۴۰۰؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۸۳، ۸۷-۸۶، ۱۱۹-۱۱۱، ۱۲۵-۱۲۹، ۱۳۴-۱۳۲، ۲۹۷-۲۴۷، ۳۲۱-۳۱۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۶۹/۲؛ در شناخت اقبال، ۲۰۳-۱۹۳؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۵۵-۱۴۹، ۱۷۶-۱۶۰، ۱۸۰-۱۷۸؛ فهرست کتابهای‌چاپی فارسی، ۲۲۹۰-۲۲۸۸/۲؛ ۳۲۳۱/۳، ۳۶۱۸، ۳۶۱۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۶۵-۷۵۴/۱، ۱۲۷۵-۱۲۸۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۱۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۱۰-۱۵۹۵/۳؛ ۱۷۴-۱۷۲/۵؛ ۴۷۵-۴۴۷/۷؛ ۱۲۱۹-۱۲۱۸/۸، ۱۳۷۰-۱۳۶۸؛ ۲۰۵۳-۲۰۳۵/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲(۱)/۱۲۳۴ - ۱۲۳۵؛ ۲۲۷۶/۳ - ۲۲۹۱؛ ۲۷۲۲-۲۷۲۱/۴؛ ۳۴۵۰/۵، ۳۴۶۴-۳۴۶۳، ۳۵۰۴، ۳۵۱۰، ۳۵۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۸۴-۴۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، در صفحات فراوان؛ کارنامهٔ نذیر، ۹۱-۸۸؛ کتابشناسی حافظ، ۱-۶۴، ۱۴۴-۱۴۷، ۱۵۲-۱۵۰؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۹-۲۰؛ مثنویات هیر و رانجها، مقدمه؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۵-۳۶۳/۱، ۳۷۲-۳۷۳، ۴۱۵-۴۰۰؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۰۳-۱۰۱، ۱۷۲-۱۷۰، ۲۰۳-۱۹۳، ۳۵۷-۳۳۳؛ نذیراحمد، «ماجرای چگونگی کشف یک نسخهٔ خطی قدیمی دیوان حافظ در گورکهپور و تحشیه و چاپ آن»، ایران‌نامه، سال پنجم، شمارهٔ ۳، بهار ۱۳۶۶ش، صص۴۸۹-۵۰۰؛ ایرج افشار، «دربارهٔ دستنویس دیوان حافظ در موزهٔ دهلی‌نو»، خرد و کوشش، دورهٔ چهارم، دفتر دوم و سوم، بهار و تابستان ۱۳۵۲ش، صص۱۵۲-۱۵۳؛ علی حصوری، «دربارهٔ دستنویس دیوان حافظ در دهلی‌نو»، دورهٔ چهارم، دفتر چهارم، بهار ۱۳۵۳ش، صص۱۰۷-۱۰۹؛ دانش، شمارهٔ ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش، در صفحات فراوان؛ کلثوم‌ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۰-۲۱، زمستان ۱۳۶۸ - بهار ۱۳۶۹ش، صص۷۳-۸۷؛ حسین عارف نقوی، «ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی»، همان‌جا، صص۹۷-۹۸؛ عبداللّه‌جان غفاروف، «شهرت حافظ در تاجیکستان و هندوستان»، قند پارسی، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۶۹، صص۱۰۸-۱۱۷؛ سیتانندجاوا، «نفوذ حافظ در شعر پنجابی»، همان‌جا، صص۱۴۱-۱۵۱؛ شریف‌حسین‌قاسمی، «نسخهٔ خطی عمدهٔ دیوان حافظ»، همان‌جا، صص۱۸۱-۱۹۲؛ ذاکره شریف قاسمی، «عرفان حافظ شرحی دیگر بر دیوان حافظ»، همان‌جا، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، صص۱۲۹-۱۳۲؛ سید انوار احمد، «تأثیر حافظ بر سخن‌سرایان فارسی هند»، همان‌جا، شمارهٔ ۸، پاییز ۱۳۷۳ش، صص۲۴۵-۲۵۸؛ همان‌جا، شمارهٔ ۱۱، زمستان ۱۳۷۵ش، در صفحات فراوان؛

Dictionary of Indian Biography, 40, 226.

م.اسماعیل‌پور

حافظ رحمت‌خان روهیله (hā.fez.rah.mat.xān-e.ru.hi.le)، نواب حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان پسر شاه‌عالم‌خان پسر محمودخان پسر شهاب‌الدین‌خان، معروف به کوتابابا، ۱۱۲۰– ۱۱۸۸ق/ ۱۷۰۸– ۱۷۷۴م، سرکردهٔ افغانی شبه قاره. نیاکان او از شورابک در بخش پیشین [اکنون در پاکستان] به چاچ‌هزاره کوچیدند. حافظ رحمت‌خان در تور شهامت‌پور که روستایی در کوهستان روه (روه به معنی کوهستان است و بر ناحیهٔ قبیله‌نشین شمال غرب پاکستان کنونی و ناحیهٔ همجوارش در افغانستان اطلاق می‌شد) بود، به‌دنیا آمد. پدرش شاه‌عالم‌خان از سرکردگان افغانان روه بود. داودخان، از بندگان شاه‌عالم‌خان، توانسته بود با مزدوری نزد راجگان و زمین‌داران بومی کتهیر (روهیلکند کنونی در هند)، در این سرزمین نفوذ و ثروتی به هم زند و رفته‌رفته برای خود امیرنشینی جداگانه دست و پا کند. برآمدن کمابیش برق‌آسای داودخان از حضیض به اوج قدرت، بسیاری از افغانان روه، از جمله شاه‌عالم‌خان، را برانگیخت تا آنان نیز، در جست‌وجوی بخت خویش، به هند بکوچند. هنگامی که شاه‌عالم‌خان به هند درآمد داودخان از او به‌گرمی و با تشریفاتی که برازندهٔ یک ارباب و سرور بود استقبال کرد. اما گویا شاه‌عالم‌خان به موفقیت بندهٔ پیشین خود رشک برد و سرانجام نیز به دستور او کشته شد. اندکی پس از آن، خود داودخان نیز کشته شد و جایش را به پسرخواندهٔ خود علی‌محمدخان داد. گفتنی است به‌گفتهٔ برخی منابع، داودخان از غلامان شهاب‌الدین خان بود. شهاب‌الدین‌خان از قوم روهیلهٔ بریچ، در ولایت میان پیشاور و کابل، بود و از یکی از زنانش دو پسر به‌نام‌های حسن‌خان (پدر دوندی‌خان) و شاه‌عالم‌خان (پدر حافظ رحمت‌خان) داشت؛ پس از درگذشت داودخان و روی

کار آمدن علی‌محمدخان، حسن‌خان و شاه‌عالم‌خان که آوازهٔ داودخان و سپس علی‌محمدخان را شنیده بودند به هند کوچیدند و به خدمت علی‌محمدخان پیوستند. ولی بعدها شاه‌عالم‌خان، به بهانهٔ آن‌که داودخان غلام پدرش بود، مدعی دارایی او گردید و در نتیجه، به فرمان علی‌محمدخان کشته شد (بوستان اوده، ۴۳ــ۴۴). به هر حال علی‌محمدخان سپاهی مردی دلیر و پرجنب‌وجوش بود. وی از پادشاه گورکانی لقب نوابی و اجازهٔ داشتن علم و نقاره گرفت. روهیله‌ها به سرکردگی علی‌محمدخان به تاخت‌وتاز در پرگنهٔ بریلی و پیرامون آن پرداختند. در پی شکایاتی که از علی‌محمدخان و روهیله‌ها به دربار گورکانی رسید محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) کسانی را به سرکوبی روهیله‌ها فرستاد. شکست نابیوسیدهٔ یک سپاه گورکانی، ماجراجویان روهیله را به گسترش بیشتر قلمرو خود برانگیخت و بریلی، مرادآباد، آنوله، بدایون، بن‌گده، سنبهل، امروهه و شهرهای دیگر به تصرف آنان درآمد. در این هنگام، در حکومت نیمه‌مستقلی که علی‌محمدخان روهیله برپا کرد، حافظ رحمت‌خان مقام «دیوانی» داشت و در نفوذ و اعتبار، دست راست او به‌شمار می‌آمد. صفدرجنگ، نواب ــ وزیر شیعی اوده (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق) روهیله‌ها را که سنیان متعصبی بودند خوش نداشت. گذشته از آن، خود نیز نقشه‌های توسعه‌طلبانه‌ای در سر می‌پرورانید. وی از تاخت‌وتازهای روهیله‌ها احساس خطر کرد و محمدشاه گورکانی را بر علی‌محمدخان برانگیخت. در محرم ۱۱۵۸ق لشکری به فرماندهی خود محمدشاه رهسپار سرکوبی علی‌محمدخان گردید و در اواخر ربیع‌الثانی همین سال به بدایون رسید. علی‌محمدخان که در خود تاب درایستادن ندید در دژ بن‌گده پناه گرفت و سرانجام با وساطت قمرالدین‌خانِ وزیر که رابطهٔ خوبی با صفدرجنگ نداشت و کامیابی او را نمی‌خواست، تسلیم گردید (جمادی‌الاولی ۱۱۵۸ق). وی را، تحت‌نظر، به شاه‌جهان‌آباد بردند، اما حافظ رحمت‌خان را رها کردند. بازداشت علی‌محمدخان که رهبر قومی روهیله‌های هند به‌شمار می‌آمد خشم آنان را برانگیخت. حافظ رحمت‌خان سپاه بزرگی گرد آورد و رو به دهلی نهاد تا محمدشاه را به آزادی سرور خود وادارد. وی موفق شد قمرالدین‌خان و دیگر رایزنان محمدشاه را بترساند و وادارد که به خواسته‌های او گردن نهند. علی‌محمدخان آزاد شد و حکومت صوبهٔ سرهند، که در آن هنگام بر اثر تاخت‌وتازهای سیک‌ها و جات‌ها دستخوش آشوب و ناامنی بود، بدو واگذار گردید. حافظ رحمت‌خان و دیگر سرکردگان روهیله در آن‌جا به او پیوستند. حافظ رحمت‌خان در سرهند نیز با سرکوبی زمین‌داران سرکش و پراگندن دسته‌های راهزنان و چپاولگران نام و اعتبار فراوان یافت. علی‌محمدخان روزگار درازی را در سرهند نگذرانده بود که خبر یورش احمدشاه درانی، فرمانروای افغانستان، به هند، به دهلی رسید (۱۱۶۱ق / ۱۷۴۸م). دولت گورکانی هند، در اقدامی احتیاطی، از برای آن‌که مبادا روهیله‌ها به هم‌قومان افغانی خود بپیوندند، علی‌محمدخان را از حکومت سرهند برداشت و وی را بار دیگر به حکومت کتهیر (روهیلکند) گماشت. به‌روایتی نیز، پس از یورش احمدشاه درانی به هند که دولت گورکانی تمام توجه خود را معطوف به دفع آن کرده بود، علی‌محمدخان از فرصت بهره جست و با سی ــ چهل هزار تن افغان از سرهند، از راه سهارنپور و گنجپوره، به کتهیر رفت و مرادآباد و بریلی را گرفت (سیرالمتأخرین، ۸۶۷ــ ۸۶۸). پس از کشته شدن اعتمادالدوله قمرالدین‌خان (ربیع‌الاول ۱۱۶۱ق) و درگذشت محمدشاه (۲۷ ربیع‌الآخر ۱۱۶۱ق) و برآمدن پسرش احمدشاه به تخت شاهی گورکانی، رقابت سختی بر سر مقام وزیر اعظمی دولت گورکانی درگرفت. صفدرجنگ که خواهان این مقام بود توانست حمایت دشمن پیشین خود علی‌محمدخان را به‌دست آورد و علی‌محمدخان، حافظ رحمت‌خان را با هزار سرباز نخبه به دهلی فرستاد. اندکی بعد علی‌محمدخان درگذشت (۳ شوال ۱۱۶۲ق/ ۱۴ سپتامبر ۱۷۴۹م) و پسرش سعدالله‌خان برجایش نشست. به‌روایتی سعدالله‌خان پسر بزرگ علی‌محمدخان و داماد حافظ رحمت‌خان بود (یکی دیگر از پسران علی‌محمدخان داماد دوندی‌خان بود) و چون علی‌محمدخان درگذشت، حافظ رحمت‌خان و دوندی‌خان، به‌نام دامادهای خود، قلمرو علی‌محمدخان را میان خود بخش کردند «و برای دامادهای خود به قدر معاش آن‌ها جاها[ی] علی‌حده [معین] کرده و به آن‌ها داده، باقی را قابض گشتند.» (سیرالمتأخرین، ۸۷۳) ولی به روایتی موثق‌تر، در هنگام درگذشت علی‌محمدخان، دو پسر مهتر او عبدالله‌خان و فیض‌الله‌خان زندانی احمدشاه ابدالی در افغانستان بودند و ازاین‌رو علی‌محمدخان پیش از مرگ «دستار خود را [به نشانهٔ جانشینی] بر سر حافظ‌الملک [حافظ رحمت‌خان] گذاشت و حافظ‌الملک به گریه درآمد و همان دستار را بر سر سعدالله‌خان که کوچک‌ترین فرزندان

حافظ رحمت‌خان روهیله

علی‌محمدخان بود گذاشت. وقتی‌که علی‌محمدخان جهان فانی را بدرود گفت سعدالله‌خان بر مسند حکومت نشست و تمامی مردم روهیله طریق اطاعت پیموده پیمان هواخواهی بستند.» (بوستان اوده، ۴۶). با این‌همه، چون سعدالله‌خان هنوز خرد بود حافظ رحمت‌خان عملاً به عنوان نایب‌السلطنهٔ وی و فرمانروای حقیقی روهیله‌ها برآمد. در این هنگام، صفدرجنگ، که پیوسته در پی برانداختن روهیله‌ها بود، قائم‌خان قائم‌جنگ بنگش، فرمانروای فرخ‌آباد، را بر روهیله‌ها برانگیخت. قائم‌جنگ فرمان حکومت بریلی را، به سعی صفدرجنگ، از احمدشاه گرفت و با سپاهی بزرگ بر سر روهیله‌ها لشکر کشید. در نبردی که در جایی در سه‌مایلی بدایون میان دو طرف درگرفت قائم‌جنگ شکست خورد و با کل سرداران خود به قتل آمد. حافظ رحمت‌خان پس از این پیروزی بسیاری از پرگنه‌های متعلق به سرکردهٔ شکست خوردهٔ بنگش را متصرف گردید. صفدرجنگ نیز از شکست متحد خود بهره جست و فرخ‌آباد را گرفت و مادر قائم‌جنگ و بسیاری از بزرگان بنگش از جمله احمدخان، برادر قائم‌جنگ، را بند برنهاد، ولی بعد مادر قائم‌جنگ و نیز احمدخان را آزاد کرد و ادارهٔ ملک بنگش را به نایب خود نول‌رای، که در قنوج مستقر بود واگذاشت. اندکی بعد، افغانان بنگش، این بار به سرکردگی احمدخان، با ر دیگر سر برآوردند و فرخ‌آباد را گرفتند و نول‌رای را کشتند (۱۰ رمضان ۱۱۶۳ق). صفدرجنگ با سپاهی بزرگ آهنگ سرکوبی افغانان کرد. احمدخان بنگش از حافظ رحمت‌خان یاری خواست. سپاه متحد افغانان بنگش و روهیله شکست سهمگینی بر سپاه صفدرجنگ وارد آورد (شوال ۱۱۶۳ق) و افغانان اوده و اله‌آباد را غارت کردند. صفدرجنگ که گذشته از نوابی اوده، مقام وزارت اعظمی احمدشاه گورکانی را برعهده داشت، پس از این شکست مصیبت‌بار و در بازگشت به دهلی، از مراته‌ها به سرکردگی رائو هولکر ملهار و جی‌اپاسندهیا یاری طلبید. به روایتی حافظ رحمت‌خان که در خود توان رویارویی با مرهته‌ها / مراته‌ها را نمی‌دید این بار به درخواست‌های کمک احمدخان بنگش پاسخ نداد، و سعدالله‌خان بدون در نظر گرفتن رأی او با دوازده هزار سپاهی به احمدخان پیوست؛ ولی به‌روایتی دیگر، حافظ رحمت‌خان (به همراه سعدالله‌خان) به احمدخان پیوست (بوستان اوده، ۵۳). این بار افغانان، در فتحگره، از صفدرجنگ و مراته‌ها شکست خوردند (۲۸ آوریل ۱۷۵۱م/ جمادی‌الآخری ۱۱۶۴ق) و هزاران تن کشته دادند (به روایتی، سعدالله‌خان در این نبرد کشته شد). گرچه حافظ رحمت‌خان در جنگ میان احمدخان بنگش فرمانروای فرخ‌آباد و مراته‌ها ظاهراً بی‌طرف مانده بود، اما مراته‌ها و متحدشان صفدرجنگ، پس از فیروزی بر احمدخان، در اندیشهٔ یورش به کتهیر/ کتیهر و تصرف آن افتادند. حافظ رحمت‌خان و دیگر سرکردگان روهیله، با آگاهی از نقشه‌های آن‌ها، به مناطق دشوارگذرِ ترای گریختند. صفدرجنگ و مراته‌ها اردوگاه روهیله‌ها را به محاصره درآوردند، ولی به دلیل دشواری‌های طبیعی موجود در آن سرزمین و نیز آگاهی از اخبار یورش قریب‌الوقوع احمدشاه درانی بهتر آن دیدند که در ادامهٔ محاصره پای نیفشرند و آبرومندانه عقب نشینند. ازاین‌رو، به پیشنهاد احمدشاه گورکانی، باب گفت‌وگوهای صلح با روهیله‌ها را گشودند. بر اساس پیمان صلحی که در فوریهٔ ۱۷۵۲م/ ربیع‌الآخر ۱۱۶۵ق به امضا رسید روهیله‌ها ملزم به پرداخت پنجاه‌لک (هر لک ۱۰۰۰۰۰ روپیه) غرامت جنگی به مراته‌ها شدند. صفدرجنگ برای نمایاندن قدرت و برتری‌اش، حافظ رحمت‌خان را واداشت تا همراهش به لکنو برود. با این‌همه، چون به موهان، در ۱۵ مایلی لکنو، رسیدند حافظ رحمت‌خان اجازه یافت تا به سرزمین خود بازگردد. در ۱۱۶۶ق/ ۱۷۵۲م، احمدشاه درانی، دو پسر بزرگ‌تر علی‌محمدخان را، که به گروگان در قندهار نگه داشته بود، آزاد ساخت و همراه با نامه‌ای، که در آن از حامیان آن دو قویاً می‌خواست تا به مفاد وصیت‌نامهٔ علی‌محمدخان عمل کنند، به کتهیر/ کتیهر (= روهیلکند) فرستاد. حافظ رحمت‌خان ناگزیر کتهیر را به سه بخش تقسیم کرد و هر بخش را به یکی از سه پسر بزرگ علی‌محمدخان، یعنی عبدالله‌خان، فیض‌الله‌خان و سعدالله‌خان (که شاهک کتهیر، ولی در میان سه پسر بزرگ علی‌محمدخان از همه خردتر بود) واگذاشت. عبدالله‌خان که مردی جاه‌طلب و سرسخت بود، حضور حافظ رحمت‌خان را، که عملاً نقش نایب‌السلطنه را بازی می‌کرد، برنتابید و کوشید وی را به زهر بکشد، ولی نقشه‌اش با شکست روبه‌رو گردید و خودش از کتهیر تبعید شد. حافظ رحمت‌خان، در پی تقسیم کتهیر و کاهش درآمد و اعتبار و نفوذ خود، ناگزیر در پی تصرف مناطق تازه برآمد و پیلی بهیت را بگرفت و نام آن را به حافظ‌آباد تغییر داد و مقرّ اصلی جدید حکومت خود کرد. در نتیجه، بریلی که زمانی دراز مرکز اصلی فعالیت‌های او بود به یک موقع فرعی و درجهٔ دوم تنزل مقام یافت. حافظ رحمت‌خان در پیلی بهیت، کاخی بزرگ، یک دیوان خاص و یک دیوان عام برآورد. در این ضمن صفدرجنگ که از

وزارت احمدشاه گورکانی برکنار شده و در اندیشهٔ جنگ با پادشاه گورکانی و امرای هوادارش بود از حافظ رحمت‌خان یاری طلبید. حافظ رحمت‌خان در ابتدا به درخواست وی پاسخ مساعد داد، ولی پس از اندیشیدن بیشتر در این باره، بی‌طرفی را دوراندیشانه‌تر و منطقی‌تر دید. با این وجود، از آن‌جا که از او به عنوان یکی از رعایای وفادار پادشاه گورکانی انتظار می‌رفت تا از گروه هوادار پادشاه در برابر امیری شورشی مانند صفدرجنگ طرفداری کند، بی‌طرفی او نشانه‌ای از شورش آشکار برضد پادشاه شمرده شد و وی ناگزیر بهای سنگینی برای این اشتباه سیاسی خود پرداخت که پسان‌تر به ویرانی پادشاهی زودگذر روهیله‌ها انجامید و چشم‌انداز حکومت افغانان در هند را کم‌رنگ و ضعیف ساخت. در این جنگ داخلی، که به درستی می‌توان آن را شورش صفدرجنگ خواند، تنها سرکردهٔ افغانی که به هواداری از احمدشاه گورکانی برخاست نجیب‌الدوله بود. در ۱۱۶۷ق، صفدرجنگ بر احمدشاه گورکانی دست یافت و وی و مادرش را کور و زندانی ساخت و عزیزالدین پسر معزالدین جهاندارشاه را با لقب عالمگیر دوم بر تخت شاهی گورکانی در دهلی نشاند. صفدرجنگ خودش اندکی بعد درگذشت و جای خود را به پسرش شجاع‌الدوله داد. در نبرد سرنوشت‌ساز پانی‌پت میان احمدشاه درانی و مراته‌ها (جمادی‌الاخری ۱۱۷۴ق)، حافظ رحمت‌خان و دیگر سرکردگان روهیله در رکاب احمدشاه می‌جنگیدند. احمدشاه، به پاس شرکت و نقش مؤثر حافظ رحمت‌خان و پسرش عنایت‌خان در نبرد پانی‌پت، پرگنهٔ اتاوه را بدو واگذارد و حافظ رحمت‌خان مراته‌ها را از آن‌جا بیرون راند. احمدشاه درانی، پس از پیروزی بر مراته‌ها، شاهزاده عالی‌گوهر (شاه‌عالم دوم) را بر تخت شاهی دهلی نشاند و شجاع‌الدوله را به وزارت و نجیب‌الدوله را به منصب امیرالامرایی گماشت و خود به قندهار بازگشت. دیری نگذشت که شجاع‌الدوله درصدد برآمد تا اختلافات دیرین خود با احمدخان بنگش، فرمانروای فرخ‌آباد، را به نوعی حل و فصل کند. ازاین‌رو، به اتفاق نجیب‌الدوله به سوی فرخ‌آباد لشکر کشید (۱۱۷۵ق)، اما سرکردگان روهیله‌ها، مانند حافظ رحمت‌خان و دوندی‌خان (پدرزن نجیب‌الدوله)، به پشتیبانی از احمدخان برخاستند. سرانجام به وساطت آن‌ها و نیز نجیب‌الدوله میان شجاع‌الدوله و احمدخان سازش شد و پادشاهی کوچک افغانی فرخ‌آباد از خطر سقوط نجات یافت. رویداد مهم دیگری که در آن نام حافظ رحمت‌خان به‌میان می‌آید یورش به پتنا، که در

دست انگلیسی‌ها بود، در ۱۱۷۷ق/ ۱۷۶۳م، و نبرد میرقاسم‌علی، ناظم (حاکم) معزول بنگال، و شجاع‌الدوله با انگلیسی‌ها در بُکسر در ۱۱۷۸ق/ ۱۷۶۴م است. شجاع‌الدوله، پس از شکست در نبرد بُکسر، به حافظ رحمت‌خان که در حسن‌پور (بخش مرادآباد) اردو زده بود پناهنده شد ولی چون دید وی چندان تمایلی به کمک بدو ندارد، به مراته‌ها روی آورد (بوستان اوده، ۷۲). وی با یاری مراته‌ها بار دیگر، این بار در کورهٔ جهان‌آباد، در ۱۱۷۹ق/ ۱۷۶۵م با انگلیسیان درآویخت، ولی در نتیجهٔ قدرت مهیب آتش توپخانهٔ انگلیسیان کاملاً شکسته شد. شجاع‌الدوله در پیمان صلحی که پس از این شکست با انگلیسیان بست به شرایط آن‌ها گردن نهاد و امتیازات بسیاری بدانان داد، چنان‌که حکومت اوده رفته‌رفته به صورت یک حکومت تحت‌الحمایهٔ انگلیسیان درآمد. اما شجاع‌الدوله همچنین کینهٔ حافظ رحمت‌خان را که در آن لحظهٔ حساس و بحرانی به یاری‌اش نیامده بود، به دل گرفت. از سوی دیگر انگلیسیان، با توجه به بی‌طرفی حافظ رحمت‌خان، بدو اجازه دادند تا چند سال دیگر در خوشی و آسودگی بگذراند. بااین‌همه، استیلا و برتری بریتانیا در صحنهٔ سیاست هند روز به‌روز گسترش بیشتری می‌یافت و ناظر تیزبین و هوشیاری مانند حافظ رحمت‌خان نمی‌توانست خطر آن را به‌آسانی نادیده بگیرد.در این ضمن، نجیب‌الدوله و دوندی‌خان (پسرعم و یکی از بزرگ‌ترین پشتیبانان او) به ترتیب در ۱۱۸۴ق/ ۱۷۷۰م و ۱۱۸۵ق/ ۱۷۷۱م درگذشتند و مرگشان به تضعیف قدرت افغانان در هند انجامید. ضابطه‌خان، پسر و جانشین نجیب‌الدوله، ترجیح داد با مراته‌ها عقد اتحاد ببندد، زیرا می‌اندیشید که از این راه می‌تواند متصرفات خود را از افتادن به‌دست شجاع‌الدوله، دشمن روهیله‌ها، برهاند. حافظ رحمت‌خان که ارزیابی خردمندانه‌تری از اوضاع سیاسی هند داشت طرف نواب اوده را که انگلیسیان می‌خواستند او را آلت دست خود قرار دهند و مملکت او را به صورت کشوری حایل میان متصرفات خود و مراته‌ها درآورند، گرفت. ضابطه‌خان با پشتیبانی مراته‌ها به رامگیت در نزدیکی سنبهل، در سرحد قلمرو حافظ رحمت‌خان، تاخت. حافظ رحمت‌خان از شجاع‌الدوله یاری طلبید و متعهد گردید، در صورت دریافت کمک شجاع‌الدوله، از سوی روهیله‌ها چهل لک (چهار میلیون) روپیه به شجاع‌الدوله بپردازد. در پی آن، نیروهای اوده به همراه سپاهیان انگلیسی متحدشان به سوی مراته‌ها حرکت کردند و

آن‌ها را در اواخر مارس ۱۷۷۳م/ صفر ۱۱۸۷ق شکستند و امیدهایشان را برای فتح روهیلکند نقش بر آب کردند. اما حافظ رحمت‌خان نخواست و یا نتوانست باجی را که متعهد پرداخت آن شده بود به شجاع‌الدوله بپردازد (به روایتی این چهل لک روپیه باجی بود که شجاع‌الدوله از خزانهٔ خودبه مراته‌ها داد تا آن‌ها را از یورش به سرزمین روهیله‌ها منصرف سازد). شجاع‌الدوله که دشمنی دیرینه‌ای با افغانان داشت و پی فرصت می‌جست، این را بهانه کرد و با سپاهیان انگلیسی به روهیلکند تاخت. حافظ رحمت‌خان، فرزندان دوندی‌خان و دیگر سرکردگان روهیله را گرد آورد و از آن‌ها خواست تا با دادن زر موعود، بهانهٔ حمله را از شجاع‌الدوله بگیرند (سیرالمتأخرین، ۹۳۶). با این‌همه، نه‌تنها فرزندان دوندی‌خان و برخی دیگر از سرکردگان روهیله از دادن زر خودداری کردند و لاجرم کار به جنگ کشید (گرچه چنین می‌نماید که درخواست باج از سوی شجاع‌الدوله بیشتر یک بهانه بود و اگر روهیله‌ها باج را هم می‌پرداختند وی به بهانه‌ای دیگر به روهیلکند می‌تاخت)، بلکه بعضی از سرکردگان روهیله، مانند فیض‌الله‌خان، پسر دوم علی‌محمدخان، که بعدها امیرنشین رامپور را بنیاد نهاد، خودشان راکنار کشیدند و در جنگ شرکت نجستند. در نبردی که در ۱۷ آوریل ۱۷۷۴م/ ۱۱۸۸ق میان شجاع‌الدوله و انگلیسی‌ها با روهیله‌ها به فرماندهی حافظ رحمت‌خان در کتره میرانپور در چند کیلومتری تلهر (در بخش شاه جهانپور) روی داد روهیله‌ها شکست خوردند و حافظ رحمت‌خان، بر اثر اصابت گلولهٔ توپ به سینه‌اش کشته شد. سر وی را یکی از نوکران پیشینش به نام مرادخان بهریچ (در بوستان اوده: سلطان‌خان برادر مرادخان) از تن جدا کرد و نزد شجاع‌الدوله برد که از آن «بسیار متحیر و متأسف شدند.» (بوستان اوده، ۸۴) تن حافظ رحمت‌خان را در میدان نبرد یافتند و سرش را بدان دوختند و پیکرش را به بریلی فرستادند و در آن‌جا به خاک سپردند. در ۱۱۸۹ق/ ۱۷۷۵م رائو بهارسنگه، که تعدادی روستا را به‌عنوان جاگیر از حافظ رحمت‌خان دریافت داشته بود، آرامگاهی بر گورش برآورد که چون ناتمام ماند، در ۱۱۹۴ق/ ۱۷۸۰م ذوالفقار علی‌خان، پسر حافظ رحمت‌خان، آن را تکمیل کرد. پس از کشته شدن حافظ رحمت‌خان، سپاهیان پیروز به کشتار و چپاول مردم بی‌دفاع روهیلکند پرداختند و هزاران روستا را که از تسلیم شدن سرباز زده بودند به آتش کشیدند و ساکنانشان را بیرون راندند و صدها بنای ساختهٔ سرکردگان روهیله را با خاک یکسان کردند. خانوادهٔ حافظ رحمت‌خان نیز از اذیت و آزار دراماں نماندند. آن‌ها را با تحقیر و آزار بسیار از پیلی بهیت به دژ اله‌آباد بردند و چندماه در آن‌جا زندانی کردند. حافظ رحمت‌خان را فرمانروایی دادگر و انسان‌دوست، و ویژگی حکومتش را آرامش و رفاه فراگیر گفته‌اند. «در حکومت او از کشاورزان پشتیبانی و دفاع می‌شد؛ صنعتگران و پیشه‌وران تشویق می‌شدند تا در آرامش و بی‌هیچ مانعی کارشان را ادامه دهند؛ بازرگانی و دادوستد شکوفا گردید و مالیات‌های آزارنده بر بازرگانی ملغی شد. حافظ رحمت‌خان حامی علم و ادب بود و از خزانهٔ دولت به پنج هزار تن از علما مستمری می‌داد [و از جمله علامه عبدالعلی بن نظام‌الدین لکنویی را، هنگامی که از لکنو به روهیلکند آمد، به‌گرمی پذیرفت و برایش مدرسهٔ بزرگی در شاه جهانپور بنیاد کرد، و نیز شیخ رستم‌علی بن علی‌اصغر قنوجی را در بریلی نشیمن داد و برایش حقوق وظیفه‌تعیین کرد]. وی مردی عمیقاً مذهبی بود و تکالیف دینی، از جمله مناسک ماه رمضان را به دقت و وسواس انجام می‌داد. به فارسی شعر می‌سرود و برخی اشعار جنگی از سروده‌های شاعران افغان، که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، منسوب بدو است.» (دایرةالمعارف اسلام، ۶۱/۳ـ ۶۲) حافظ رحمت‌خان همچنین کتابی به نثر فارسی به نام خلاصةالانساب مشتملة علی ردالرافضی والمرتاب نوشت که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها از جمله در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Egerton 1104) نگه‌داری می‌شود. وی در دیباچهٔ این اثر می‌گوید که کل طایفه‌اش، کوته‌خیل، به هند کوچیده‌اند و بچه‌هایش و نیز دیگر افغانان زادهٔ هند به طرز تأسف باری ناآگاه از تبار و بستگان خود به‌بار می‌آیند و بزرگ می‌شوند؛ چون آشنایی با تبار و نسب خود وظیفه و تکلیفی دینی است و هم‌قومانش این وظیفه را به دقت مرعی داشته‌اند، خود را موظف دانسته است تا این کتاب را، با استفاده از دانسته‌های خود (که در اوایل عمرش در افغانستان به‌دست آورده) و نیز بر پایهٔ کتاب‌های معتبر، مانند تاریخ خانجهانی و تاریخ شیرشاهی و تذکرهٔ آخوند درویزه برای آنان بنویسد. از برخی ابیات در پایان کتاب برمی‌آید که این اثر در ۱۱۸۴ق نوشته شده است. مندرجات خلاصةالانساب بدین ترتیب است: ذکر شیخ کوته، نیای خاندان کوته‌خیل، [نام اصلی‌اش شهاب‌الدین بود ولی او خود راکوته/کُته (= سگ)پیامبر می‌خواند]؛ سه پسر او، که عبارتند از پایی، محمود ملقب به موتی (نیای حافظ رحمت‌خان)، و آدم، و اخلافشان؛ قیس عبدالرشید، نیای قوم

افغان، و سه پسرش سربن، بتن و غورغشت، و تبار او از طالوت؛ گرویدن افغانان به اسلام و جنگ‌های آنان با کفار تا روزگار احمدشاه درّانی؛ انساب قبایل سربنی، بتنی، غورغشتی، کرلانی، سواتی، و فرمولی؛ سادات افغانستان؛ در ذکر مذهب حقهٔ اهل سنت، و روافض به‌ویژه شیعیان. خلاصة‌الانساب را محمدنواز طاهر به پشتو برگردانیده و برگردان او در ۱۹۷۳م در پیشاور به‌چاپ رسیده است. شرح احوال حافظ رحمت‌خان و تاریخ روهیله‌ها را نواب مستجاب‌خان، یکی از چهارده فرزند حافظ رحمت‌خان، در کتاب فارسی گلستان رحمت (نوشته در ۱۲۰۷ق) آورده است که شامل یک مقدمه (در احوال شیخ شهاب‌الدین بابا و خانوادهٔ او) و دو فصل (۱ــ حافظ رحمت‌خان از زایش تا لحظهٔ مرگ علی‌محمدخان در ۱۱۶۱ق، ۲ــ بقیهٔ تاریخ حافظ رحمت‌خان تا مرگش در ۱۱۸۸ق) و یک خاتمه (در بازماندگان حافظ رحمت‌خان) است. ترجمهٔ ملخص انگلیسی گلستان رحمت، از سی. الیوت در ۱۸۳۱م در لندن به‌چاپ رسیده است. کتاب گل رحمت محمدسعادت یارخان پسر حافظ محمدیارخان پسر حافظ رحمت‌خان که در ۱۲۴۹ق/ ۱۸۳۳ــ ۱۸۳۴م نوشته شده، تحریر بسط و گسترش یافته‌ای از گلستان رحمت است و در ۱۸۳۶م در آگره با عنوان ذکر حافظ رحمت‌خان به‌چاپ رسیده است. الهیار، مؤلف فرهنگ عجائب‌اللغات (شامل واژگان پشتو و هندوستانی با معانی فارسی آن‌ها، نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Or.399) پسر حافظ رحمت‌خان است. نواب محبت‌خان، متخلص به محبت، یکی دیگر از پسران حافظ رحمت‌خان، هم به فارسی شعر می‌گفت.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷/۸۰۹ـ ۸۱۶؛ بوستان اوده، ۴۶ـ ۵۴، ۶۲، ۶۷ـ ۶۸، ۷۲، ۸۰ـ ۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۱۶۲؛ تاریخ زبان و ادبیات پشتو، ۱۲۲ـ ۱۲۳؛ سیرالمتأخرین، ۸۶۵، ۸۷۲ـ ۸۸۲، ۹۰۶ـ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۳، ۹۳۳، ۹۳۶ـ۹۳۸؛ صبح گلشن، ۳۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۵۳۲ـ ۵۳۳، ۶۴۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۳۲۱، ۱۳۲۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۸۷ـ ۸۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musum,28, 212,517; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 500; *Encyclopaedia of Islam* 3/59-62; *Mughals in India* , 169-170; *A Socio-intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India*, 1/61,74-75, 89,314-315.

برزگر

حافظ فخرالدین دهلوی ← فخرالدین دهلوی

حافظ لاهوری (hā.fez-e.lā.hu.ri) / جالندهری، سیدعلی‌اکبر، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. حافظ، خواهرزاده و شاگرد مولوی اکرام‌الدین حیران بود و نسبش به جعفر، برادر امام حسن عسکری می‌رسید. یکی از نیاکانش، سید جلال‌الدین بخاری، از مشایخ بزرگ طریقت بود. پدر حافظ، سید محمدعلی بن سید رفیع‌الدین، از دهلی به جالندهر، از مضافات صوبهٔ لاهور، کوچید و حافظ در همان‌جا به دنیا آمد. جز این، دربارهٔ زندگانی حافظ لاهوری هیچ آگاهی در دست نیست. نمونه‌ای از شعرهای او است: «نمی‌دانم چه لذت داشت یا رب آب شمشیرش ــ که چشم زخم دیگر داشت بسمل گشته نخجیرش.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۰۶ـ۳۰۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ حدیقة‌الشعراء، ۱/۴۰۸؛ الذریعه، ۹/۲۲۴؛ صبح گلشن، ۱۱۵ـ۱۱۶؛ لغت‌نامه، زیر «حافظ لاهوری».

شریفی

حافظ محمداحسن خوشابی ← محمداحسن پیشاوری

حافظ محمدطاهرعلی ← محمدطاهر علی

حاکم لاهوری (hā.kem-e.lā.hu.ri)، حکیم‌بیگ‌خان ملقب به شاه‌عبدالحکیم، فرزند شادمان‌خان اوزبک، مرادآباد ۱۱۲۰ - تته ۱۱۸۲ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسب او به اوزبک اورغ دورمن از نجبای ازبکان می‌رسد. پدرش شادمان‌خان در دورهٔ پادشاهی عالمگیر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از بلخ به دکن کوچید و در دستگاه تیموریان هند منصبی بلند یافت و پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) در مرادآباد نشیمن گزید. وی در سال یکم پادشاهی فرخ سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) همراه نواب عبدالصمدخان سیف‌الدوله دلیرجنگ به لاهور رفت و در آن شهر رحل اقامت افکند و در ۱۱۳۵ق درگذشت. حاکم از نوجوانی به خواندن کتاب‌های فارسی و اشعار استادان قدیم علاقهٔ بسیار می‌ورزید و گه‌گاه شعر نیز می‌سرود. سرانجام به خدمت شاه فقیراله لاهوری، متخلص به آفرین (ــ ۱۱۵۴ق)، پیوست و در زمرهٔ شاگردان او درآمد. پیش از لشکرکشی نادر به هندوستان (۱۱۵۱ق) به ارشاد حاجی

محمد شریف قادری از خلفای شیخ سعدی لاهوری در سلک اهل عرفان درآمد و به سلسلهٔ قادریه پیوست. پس از بازگشت نادر از هند (۱۱۵۲ق)، حاکم به دهلی رفت و یک چند نیز جامهٔ سپاهی‌گری بر تن کرد و در ملازمت نوابان اوده، صفدرجنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) و شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) خدمت کرد. در ۱۱۷۱ق جامه سپاهیگری را از تن بیرون آورد و به جامهٔ فقرا درآمد. پس از دو سال که در لاهور و کشمیر سکنی گزید به زیارت خانهٔ خدا رفت (۱۱۷۴ق) و در این سفر با نورالعین واقف لاهوری آشنا شد. پس از آن به زیارت عتبات رفت و در ۱۱۷۵ق در بندر سورت در هند و پس از آن در اورنگ‌آباد دکن سکنی گزید. در این شهر با میرغلام‌علی آزاد بلگرامی (۱۲۰۰ق) دیدار کرد و با دیدن تذکرهٔ عمومی مجمع‌النفائس سراج‌الدین علیخان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) نزد آزاد بلگرامی آرزویی که از دیرباز در دل او بود زنده شد و به نوشتن تذکره‌ای پرداخت که بر آن تحفة‌المجالس نام نهاد، اما بعدها به پیشنهاد آزاد بلگرامی نام این تذکره را به مردم دیده* تغییر داد. حاکم پس از سفری کوتاه به حیدرآباد دکن به اورنگ‌آباد برگشت و از آن‌جا با واقف راهی شمال هند گردید. وی پس از توقفی در خانپور و هوشیارپور و دیدار با زن و فرزندان بار دیگر به کشمیر رفت، اما در بازگشت از این سفر در میانهٔ راه بیمار شد و درگذشت. حاکم از شعرای میان‌مایهٔ هند در سدهٔ دوازدهم هجری است. به‌گفتهٔ خان آرزو شمارهٔ ابیات دیوان حاکم را تا ۴۰۰۰ برآورد کرده‌اند. تذکرهٔ مردم دیده که در واقع دنبالهٔ مجمع‌النفائس است زندگینامهٔ شصت و سه تن از شاعرانی است که مؤلف با آن‌ها دیدار کرده بود. اثر دیگر حاکم که آن را در ۱۱۶۱ق تألیف کرده تذکرهٔ کوتاهی به نام منتخب حاکم است که تنها زندگینامهٔ شش تن از شعرای معاصرش، یعنی آفرین لاهوری، آزاد بلگرامی، امید همدانی، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، میرعبدالحی و شیخ نورمحمد را در بر می‌گیرد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملا فیروز در بمبئی نگه‌داری می‌شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۳۴/۳ ـ ۱۴۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۸/۳، ۱۹۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۶۶/۲ ـ ۲۶۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۱۴ ـ ۱۱۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۱۵ ـ ۴۲۴؛ خزانهٔ عامره، ۲۰۰ ـ ۲۰۴؛ الذریعه، ۲۲۵/۹؛ ۳۰۳/۲۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۷۹/۱؛ سفینهٔ هندی، ۵۶ ـ ۵۷؛ شمع انجمن، ۱۳۲ ـ ۱۳۳؛ صحف ابراهیم، ۵۰ ـ ۵۱؛ عقد ثریا، ۲۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۳/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۵۴، ۱۹۵۹؛ مجمع‌النفایس، ۱۰۸ ـ ۱۰۹؛ مردم دیده، ۷۰ـ۷۵؛ مقالات‌الشعرا، ۳۴؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۶ ـ ۱۹۸؛ تقی بینش، «عبدالحکیم حاکم لاهوری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال چهارم، صص ۲۷۶ ـ ۲۷۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1037; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 219; *Mughals in India*, 6; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/829-830.

م.انوشه

حاکم هنکاری (hā.kem-e.han.kā.ri)، سلطان‌التارکین شیخ حمیدالدین ابوحاکم قریشی هنکاری، کیج (در مکران) ۵۷۰ــ مولتان ۷۳۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان ابوسفیان بن حارث قرشی (ــ ۳۰ق) بود. گویند نخست فرمانروای ناحیهٔ مکران بود، اما پس از آن که با رکن‌الدین ابوالفتح مولتانی، از مشاهیر اولیای هند (ــ ۷۳۴ق) دیدار کرد و به او دست ارادت داد، از فرمانروایی دست کشید و ترک دنیا گفت. وی از شیخ رکن‌الدین خرقهٔ ارشاد گرفت و مأمور تبلیغ اسلام در نواحی اوچ و سکهر شد. به نوشتهٔ تاریخ مولتان، سلطان‌التارکین از مرشد خود قطب‌الاقطاب هفتاد و نه سال بزرگ‌تر بود و بیشتر زندگی پس از بیعت را در خدمت مرشد خود به‌سر آورد و در سفرهای دهلی و هند با وی همراه بود. حاکم هنکاری از بزرگانی چون شیخ شهاالدین سهروردی (ــ ۶۳۲ق). شیخ بهاءالدین مولتانی (ــ ۶۶۱ق)، شیخ صدرالدین عارف (ــ ۶۸۵ق) و سید احمد توختهٔ ترمذی (ــ ۶۰۲ق) نیز کسب فیض کرد. به حاکم صد و بیست کتاب نسبت داده‌اند، اما از هیچ‌یک از آن‌ها نشانی نمانده است. دیوان وی که ۲۶۰۰ بیت دارد در لاهور به چاپ رسیده است (۱۹۴۶م). اشعار حاکم در حمد، مناجات، نعت، منقبت و مدح رکن‌الدین مولتانی است. به غزل بیش از دیگر انواع شعر توجه می‌ورزید. عشق و پند درون‌مایهٔ بیشتر سروده‌های وی است. امیرخسرو دهلوی(ــ ۷۲۵ق) از جملهٔ شاعرانی است که از حاکم پیروی کرده‌اند. چون حاکم درگذشت پیکرش را در مئواز نواحی بهاولپور به‌خاک سپردند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۳/۱ـ۲۳۷؛ تذکرهٔ اولیای هند و پاکستان، ۱۳۴/۲ـ۱۳۵؛ تذکرهٔ حمیدیه، ۲ـ۷۱؛ تذکرهٔ صوفیایی پنجاب، ۲۳۸ـ۲۴۳؛ حدیقة‌الاولیا، ۱۵۵ـ۱۵۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۳/۱؛

داستان اولیا، ۲۱۰ـ۲۱۱؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیه، ۶۲؛ گلزار حاکمی، دیباچهٔ غلام دستگیر نامی؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵/۲؛ سلطان الطاف‌علی، «سلطان‌التارکین حمیدالدین حاکم و دیوان گلزار حاکمی»، دانش، شمارهٔ ۴۰، زمستان ۱۳۷۳ـ بهار ۱۳۷۴ش، صص ۴۶ـ۵۸.

رسولی

حالات اسدبیگ (hā.lāt-e.a.sad.beyg)، زندگینامهٔ خود نوشت اسد بیگ قزوینی* شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی (ــ ۱۰۳۰ق). این کتاب کم حجم و پر فایده یکی از اسناد مهم چهار سال پایانی پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و سال یکم فرمانروایی جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، شاهان مغولی هند است. حالات اسد بیگ با حادثهٔ کشته شدن ابوالفضل علامی، وزیر اکبر شاه در ۱۰۱۱ق و پیگرد کشندهٔ وی به‌دست بیرسنگه آغاز می‌شود وبا شورش جهانگیر بر پدرش، بیماری و مرگ اکبر شاه، برآمدن جهانگیر به تخت‌شاهی و شورش پسرش شاهزاده خسرو ادامه می‌یابد و سرانجام با یادگوشه‌های دیگری از رویدادهای سال یکم امپراتوری جهانگیر پایان می‌گیرد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۱/۲، ۵۰۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۸۰ـ۲۸۲؛ تذکرهٔ شعرای قزوین، ۳۳ـ۳۴؛ روز روشن، ۵۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۲؛ فهرست آصفیه، جلد۲، شمارهٔ ۴۱؛

Catalouge of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/979; *Mughals in India* ,82; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/554.

دانشنامه

حالات نادرشاه (hā.lāt-e.nā.der.šāh)، اثری کوتاه دربارهٔ حملهٔ نادرشاه به هند (۱۱۵۲ق)، نوشتهٔ امرچندری. وی در چندری، هند مرکزی، می‌زیست و این اثر را گویا در همان سال، به نثر فارسی نوشته است. امرچندری اثرش را با اشعاری هندی همراه کرده است. دست‌نویسی از حالات نادرشاه به شمارهٔ 4008 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,75; *Mughals in India*, 70.

م.اسماعیل‌پور

حالتی تورانی، محمد یادگاربیگ ← حالتی هندی

حالتی هندی (hā.la.ti-ye.hen.di)، یادگار محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش نیز شاعر بود و الهی تخلص می‌کرد. تبارش به سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ــ ۵۵۲ق) می‌رسد. پدرش هم شاعر بود و الهی تخلس داشت. حالتی از ملازمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و به راستی و حسن عقیده آوازه داشت. وی را شاعری صاحب دیوان دانسته‌اند، اما از سروده‌هایش تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها مانده است. این بیت از او است: «در ناله ز رعنایی آن گل شده‌ام باز ــ گل دیده‌ام امروز که بلبل شده‌ام باز.» پسر محمدحسین نیز شاعر بود و بقایی تخلص می‌کرد.

منابع: آئین اکبری، ۲۵۶؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۱۸ـ۴۱۹؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۲؛ الذریعه، ۲۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۸۳/۱؛ شام غریبان، ۸۲؛ شمع انجمن، ۱۲۵ـ۱۲۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۷/۱ـ۷۵۸؛ نشتر عشق، ۴۵۶/۲؛ هفت اقلیم، ۴۸۴/۱؛ طبقات اکبری، ۵۱۳/۲ـ۵۱۴؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۷۵، ۲۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۱/۳ـ ۲۲۳؛ نشتر عشق، ۴۵۶/۲؛ هفت اقلیم، ۴۷۳/۱؛ همیشه‌بهار، ۶۴؛ نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۶ش، ص۲۰۶.

فتح‌نیا طبری

حالی پانی‌پتی (hā.li-ye.pā.ni.pa.ti)، خواجه الطاف حسین فرزند خواجه ایزدبخش، پانی‌پت در شهرستان کرنال از استان هریانه ۱۲۵۳ ــ همان‌جا ۱۳۳۳ق/ ۱۸۳۷ ــ ۱۹۱۴م، شاعر، منتقد، آموزشگر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. تبارش به صحابی نامی ابوایوب انصاری می‌رسید. از نوادگان خواجه عبدالله انصاری هروی (ــ۴۸۱ق) بود. یکی از نیاکانش به‌نام خواجه ملک‌علی (ــ۷۲۸ق) در روزگار فرمانروایی محمد بن تغلق (۷۲۵ــ ۷۵۲ق) از هرات به هند کوچید و در پانی‌پت نشیمن گزید و به منصب قضای آن‌جا رسید. الطاف حسین در خردسالی، مادرش و در نه‌سالگی پدر خود را از دست داد و برادر بزرگش خواجه امداد حسن پرورش وی را برعهده گرفت. در زادگاهش قرآن را از قاری حافظ ممتاز علی، کتاب‌های رایج فارسی را از سید جعفرعلی و علوم عربی را از مولوی ابراهیم حسین انصاری آموخت. در ۱۲۶۸ق/ ۱۸۵۲م برای ادامهٔ

تحصیل به دهلی رفت و مقدمات منطق را در آن‌جا فراگرفت. در هفده‌سالگی ازدواج کرد. در ۱۲۷۲ق/ ۱۸۵۵م به پانی‌پت بازگشت و کار دیوانی کوچکی در فرمانداری ناحیهٔ حصار به‌دست آورد (۱۸۵۶م). پس از انقلاب آزادی‌خواهانهٔ مردم هند برضد انگلیسی‌ها (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م) چهار سال بی‌کار ماند و در این مدت به فراگیری تفسیر، حدیث، فلسفه، منطق و ادبیات عرب روی آورد. استادانش در این دانش‌ها در دهلی و جاهای دیگر کسانی مانند نوازش‌علی دهلوی، فیض‌الحسن سهارنپوری و شمس‌العلما مولوی نذیرحسین بودند. در سال‌های اقامتش در دهلی سرودن اشعار به اردو را آغاز کرد و به جرگهٔ شاگردان غالب دهلوی (ــ۱۲۸۵ق) پیوست و به پیشنهاد او تخلص خود را از خسته به حالی برگردانید. در مجالس شعر سرایندگانی چون نواب مصطفی‌خان شیفته (ــ۱۲۸۶ق)، امام‌بخش صهبایی و نواب ضیاءالدین‌خان دهلوی نیز حاضر می‌شد و از آن‌ها بهره می‌برد. در ۱۲۸۰ق/ ۱۸۶۳م باری دیگر به دهلی رفت و به خدمت نواب مصطفی‌خان شیفته پیوست و پرورش فرزند وی را برعهده گرفت. حالی تا مرگ شیفته (۱۲۸۶ق/ ۱۸۶۹م) در خدمت او به‌سر برد. مهم‌ترین سرودهٔ او در این دوره مرثیه‌ای در سوک غالب به‌نام مرثیهٔ جناب اسدالله‌خان مرحوم دهلوی متخلص به غالب (۱۸۶۹م) است. در ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م رهسپار لاهور شد و در کتابخانهٔ دولتی پنجاب این شهر به کار بازنگری و ویرایش ترجمه‌های اردوی متون انگلیسی گماشته شد. از این ترجمه‌ها در متون درسی یا برای درج در نشریهٔ اتالیق پنجاب، که حالی دستیار سردبیر آن نشریه بود، استفاده می‌کردند. کار در این زمینه سبب شد تا حالی غیر مستقیم با محتوی و ارزش‌های ادبیات اروپایی آشنا شود. این آشنایی بر نگرش انتقادی او تأثیر فراوان گذاشت. در این هنگام محمدحسین آزاد (۱۲۴۵ــ ۱۳۲۸ق) انجمنی به‌نام انجمن پنجاب در لاهور بنیاد نهاده بود که هدف و برنامهٔ آن، بیرون آوردن شعر اردو از چهارچوب سنتی و قدیم و پرداختن به مسائل اجتماعی روز به جای تکرار بیان مضمون‌های عاشقانهٔ پیشین بود. حالی به همفکری و همکاری با این انجمن پرداخت و بدین منظور چهار مثنوی (نشاطِ امید، حبّ وطن، منظومهٔ رحم و انصاف، و یک مثنوی دیگر) سرود و آن را در نشست‌های انجمن در ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م خواند. پس از چهارسال لاهور را ترک گفت، بار دیگر به دهلی رفت (۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م) و در کالج انگلیسی ــ عربی به تدریس فارسی پرداخت. حالی از چندی پیش تحت تأثیر دیدگاه‌های سر سید احمدخان قرار گرفته و از ۱۸۷۱م به نوشتن مقالاتی در پشتیبانی از جنبش اصلاحات آموزشی و اجتماعی او آغازکرده بود. وی در این هنگام آشنایی و نزدیکی بیشتری با احمدخان یافت و به پیشنهاد او در ۱۲۹۶ق/ ۱۸۷۹م مهم‌ترین اثر و سرودهٔ خود، مسدس مد و جزر اسلام، معروف به مسدس حالی، را سرود و در آن عظمت و شوکت گذشتهٔ مسلمانان و خواری و زبونی آنان در عصر جدید را به تصویر کشید و مردم مسلمان را به کوشش برای بازیافتن شأن و شوکت گذشته ترغیب و دعوت کرد. این منظومه، سرمشق شعر و شاعری ملی در ادبیات اردو قرار گرفت. در ۱۳۰۴ق/ ۱۸۸۷م، به کوشش و پایمردی سرسیداحمدخان، نواب آسمان جاه‌بهادر، وزیر اعظم حیدرآباد دکن، وظیفهٔ ماهانه‌ای برای حالی تعیین کرد. پس از آن، حالی از کار در کالج انگلیسی ــ عربی کناره گرفت و در پانی‌پت نشیمن گزید و تنها به کار پژوهش و سرایش ونویسندگی پرداخت. در ۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م حکومت هند به او لقب شمس‌العلما داد. حالی از برجسته‌ترین سرایندگان و نویسندگان اردو به‌شمار می‌آید. وی همچون حلقهٔ اتصالی میان غالب و اقبال است و شاعر توانمندی به حساب می‌آید که با او عصر شعر اردو که از غرب تأثیر پذیرفته بود، با گرایش نیرومند اسلامی، آغاز می‌شود. بیشتر سروده‌های او مانند مثنوی مناجات بیوه (چاپ ۱۸۸۴م) و ترکیب‌بند شکوهٔ هند (چاپ ۱۸۸۸م) از درون‌مایه‌های تازه‌ای برخوردارند. وی در زندگینامه‌نویسی و نقد ادبی نیز پایه‌ای بلند در ادب اردو دارد. درواقع، نقد ادبی در اردوی نوین با مقدمهٔ طولانی وی بر دیوان خود، به‌نام مقدمهٔ شعر و شاعری (چاپ ۱۸۹۳م) آغاز می‌شود که در آن به اصول نظری در شعر به طور عام و کاربرد آن در اردو به‌طور خاص می‌پردازد. حالی در ادب فارسی و عربی نیز بسیار ماهر بود و به هر دو زبان شعر می‌سرود. وی از حامیان پیگیر زبان فارسی است و کوشش او موجب آن شد که زبان فارسی در برنامهٔ درسی مدارس شبه‌قاره گنجانده شود. آثارش را، که عمدتاً به‌اردو است، می‌توان به دو بخش منظوم و منثور تقسیم کرد. از آثار منظوم حالی، گذشته از کتاب‌های پیش گفته، از این آثار نیز می‌توان یاد کرد: ۱ــ قصیدهٔ غیاثیه/ عرض‌حال؛ ۲ــ مثنوی حقوق اولاد (چاپ ۱۸۸۸م)؛ ۳ــ مجموعهٔ نظم حالی (چاپ ۱۸۹۰م)؛ ۴ــ دیوان حالی (چاپ ۱۸۹۳م)؛ ۵ــ گدایان قوم (چاپ ۱۹۰۱م)؛ ۶ــ نظم رامپور؛ ۷ــ مرثیهٔ ملکهٔ معظمه (چاپ ۱۹۰۱م)؛ ۸ــ تحفة‌الاخوان (چاپ ۱۹۰۳م)؛ ۹ــ ترکیب بند

فلسفهٔ ترقی (چاپ ۱۹۰۳م)؛ ۱۰ــ مسترآرنلد کی روانگی ولایت (چاپ ۱۹۰۱م)؛ ۱۱ــ انجمن حمایت اسلام لاهور ادراس کی کام (چاپ ۱۹۰۴م)؛ ۱۲ــ چُپْ کی‌داد (چاپ ۱۹۰۵م)؛ ۱۳ــ مرثیهٔ محسن‌الملک؛ ۱۴ــ شکریهٔ لفتنت گورنر؛ ۱۵ــ قصیدهٔ تهنیت نظام دکن؛ ۱۶ــ نظم در تعریف حیدرآباد؛ ۱۷ــ کلیات نظم و نثر فارسی و عربی (۱۹۱۴م). اما آثار منثور وی عبارتند از: ۱ــ تریاق مسموم (پانی‌پت، ۱۸۶۸م) در پاسخ تحقیق‌الایمان اسقف عمادالدین پانی‌پتی؛ ۲ــ تاریخ محمدی پرراثی (چاپ ۱۸۷۱م) در پاسخ تاریخ محمدی عمادالدین پانی‌پتی؛ ۳ــ مقدمات علم‌الارض (۱۸۶۸م) که برگردان عربی متنی فرانسوی است؛ ۴ــ رسالهٔ طبقات‌الارض (لاهور، ۱۸۸۳م) که گویا همان اثر پیشین است؛ ۵ــ اصول فارسی (چاپ ۱۸۶۸م) در دستورزبان فارسی؛ ۶ــ شواهدالالهام (چاپ ۱۸۷۰م) در رد رساله‌ای از یک مبلغ مسیحی؛ ۷ــ شرح احوال و آثار حکیم ناصرخسرو (دهلی، ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م) که تنها اثر فارسی منثور حالی است که در مقدمهٔ سفرنامهٔ ناصرخسرو، به تصحیح خود وی، منتشر شده است. سبک حالی در این اثر، برخلاف سبک متداول فارسی شبه قاره در آن روزگار که بیشتر مصنوع و متکلف بود، موجز و ساده و روان است؛ ۸ــ مجالس‌النساء، (چاپ ۱۸۷۴م) در دو جلد؛ ۹ــ حیات سعدی که در ۱۸۸۴م نوشته (۱۸۸۶م) و در سرگذشت سعدی و بررسی و نقد آثار منظوم و منثور وی است. این اثر را یک بار نصرالله سروش (تهران، ۱۳۱۶ش) و بار دیگر فخر داعی گیلانی به فارسی برگردانیده‌اند؛ ۱۰ــ انتخاب گلستان (چاپ ۱۸۷۴م)؛ ۱۱ــ یادگار غالب (۱۸۹۷م) در سرگذشت و آثار و نقد سروده‌های فارسی و اردوی غالب دهلوی؛ ۱۲ــ حیات جاوید (چاپ ۱۹۰۱م) در سرگذشت و آثار سرسید احمدخان؛ ۱۳ــ مکتوبات حالی / مکاتیب حالی (چاپ ۱۹۲۵م و نیز لکنو، ۱۹۵۰م به اهتمام محمد اسماعیل پانی‌پتی) شامل نامه‌های فارسی و اردوی حالی در دو جلد؛ ۱۴ــ مقالات حالی در دو جلد؛ ۱۵ــ بیان حالی (چاپ ۱۹۰۱م) که زندگینامهٔ خودنوشت حالی است؛ ۱۶ــ مضامین حالی (چاپ ۱۹۰۲م). دیوان اردوی حالی با مقدمهٔ رشیدحسن‌خان به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۷م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۳۵/۷-۸۴۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۴۷/۳، ۴۸۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۲۱-۴۲۴؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۹۷؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۴۰/۷؛ دیوان حالی؛ الذریعه، ۱۲۷/۹؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴۱؛ صبح آفرینش، ۱۶؛ صبح گلشن، ۱۱۶-۱۱۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۲۶/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۱؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۸۶-۱۹۱؛ نزهةالخواطر، ۶۵/۸-۶۶؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۷۷؛ نگارستان سخن، ۲۳؛ نوادرات سخن، ۶۰؛ محمداسحاق، «خواجه الطاف حسین‌حالی»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۰۲ (جلد هجدهم، شمارهٔ ۲)، تیر ۱۳۴۹ش، صص ۳-۶؛ محمدریاض، «فارسی‌نویسی الطاف حسین‌حالی»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۱۶، (جلد نوزدهم، شمارهٔ ۶)، مهر ۱۳۵۰ش، صص ۲۹-۳۱؛

Encyclopaedia of Islam, 3/93 - 94; *A History of Urdu Literature*, 43-44, 345-358; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1341; *Urdu Nazm*, 152-156.

برزگر

حامدحسین کنتوری (hā.med.ho.seyn-e.ken.tu.ri)، پسر محمدقلی پسر محمدحسین پسر حامد حسین پسر زین‌العابدین، ۵ محرم ۱۲۴۶ ــ لکنو ۱۸ صفر ۱۳۰۶ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای بزرگش از سادات کاظمی نیشابور بود که به هند کوچید و فرزندش ابوالمظفر حسین در کنتور به‌دنیا آمد و فرزندانش در این منطقه پرورش یافتند و بالیدند. از این خاندان، حامدحسین و پسرش محمدحسین در لکنو (اوده) می‌زیستند. محمدقلی (ــ۱۲۶۰ق)، پسر محمدحسین و پدر حامدحسین، دانشمند دینی معروفی در روزگار خود به‌شمار می‌آمد و مفتی برجسته‌ای بود و به لقب مفتی آوازه داشت و صاحب آثاری مانند تطهیرالمؤمنین عن نجاسةالمشرکین، تقریب‌الافهام فی تفسیر آیات‌الاحکام، تکمیل‌المیزان فی علم‌الصرف، الفتوحات الحیدریه والکبائر است. حامد حسین در لکنو یا به گفتهٔ مؤلف نزهةالخواطر در میرته / میروت که پدرش در آن‌جا صدرالصدور بود به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت و پس از مرگ وی، در لکنو نزد استادانی مانند مولوی برکت‌علی حنفی، مفتی محمدعباس لکنویی (۱۲۲۴ــ ۱۳۰۶ق) سیدالعلما سید حسین (۱۲۱۱ــ ۱۲۷۳ق) پسر دلدارعلی نقوی، خلاصةالعلما سید مرتضی (ــ۱۲۷۶ق) پسر سلطان‌العلما سید محمد بن دلدار علی نقوی، و خود سلطان‌العلما به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در دروس معقول و فقه و اصول و جز آن‌ها استادی یافت. پس

از تکمیل تحصیلات به تصحیح و تنقید آثار پدرش، یعنی فتوحات حیدریه ، رسالهٔ تقیه، و تشییدالمطاعن، پرداخت. در ۱۲۸۲ق به همراه برادر بزرگش اعجازحسین (ـ۱۲۸۶ق)، مؤلف آثاری مانند شذورالعقیان فی تراجم‌الاعیان، کشف‌الحجب والاستار عن وجه الکتب و الاسفار (که فهرست مصنفات شیعه است) و القول‌السدید به سفر حج رفت. در این سفر با علمای بزرگ مسلمان دیدار کرد و رونوشت‌ها و گزیده‌هایی از نسخه‌های خطی ارزشمند مکه و مدینه فراهم آورد. وی نه تنها در مکه و مدینه، بلکه در ایران و عراق و در خود هند نیز گردآوری کتاب‌های ارزشمند را دنبال کرد تا آن‌جا که در هنگام مرگش کتابخانه‌اش حدود ده‌هزار نسخهٔ خطی و کتب کمیاب ذخیره داشت. حامدحسین، به‌گفتهٔ مدرس تبریزی، «علاوه بر فقاهت و علوم دینیه، در علم شریف حدیث و اخبار و آثار و معرفت احوال رجال فریقین و علم کلام، خصوصاً در مبحث امامت، دارای مقامی عالی و کثرت احاطه و تبحر علمی او مسلم یگانه و بیگانه و عرب و عجم و عامه و خاصه بوده، و در مدافعه از حوزهٔ دیانت و بیضهٔ شریعت اهتمام تمام داشت و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذار نمی‌کرد تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شد و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است.» او، گذشته از کتاب‌های فراوانی که در موضوعات مختلف، به‌ویژه در رد مخالفان تشیع، نوشت، شاگردان برجسته‌ای نیز پرورد. سرانجام، در حالی‌که تا یک روز پیش از مرگش سرگرم کارهای علمی بود، در کتابخانهٔ خود در محلهٔ کهجوه لکنو درگذشت و پیکرش در حسینیهٔ غفران مآب (دلدارعلی نقوی) به خاک سپرده شد و به‌لقب فردوس‌مآب آوازه یافت. مولانا ناصرحسین (۱۲۸۴ـ ۱۳۶۱ق) و مولانا ذاکرحسین (ـ۱۳۵۸ق) پسران او هستند. حامدحسین صاحب آثاری متعدد به‌فارسی و عربی است، ولی برجسته‌ترین و پرآوازه‌ترین آثارش آن‌هایی است که دررد اهل تسنن نوشته است. از آثارش: ۱ـ استقصاءالافحام و استیفاءالانتقام فی نقض منتهی‌الکلام (لکنو، ۱۲۷۶ق) به فارسی در رد منتهی‌الکلام مولوی حیدر علی بن محمدحسن فیض‌آبادی. مولوی حیدرعلی در منتهی‌الکلام که در ۱۲۵۷ق منتشر گردید به دفاع از تحفهٔ اثنی عشریه و دیگر کتاب‌های اهل سنت و رد نوشته‌های علمای شیعه پرداخت. حامدحسین در مقابل در استقصاءالافحام، با رد نظریات مندرج در منتهی‌الکلام، دربارهٔ دو مسئلهٔ تحریف کتاب و اثبات وجود امام زمان(عج) با استفاده از مطالب کتب احادیث و رجال و تراجم خود اهل سنت به تفصیل به بحث پرداخت؛ ۲ـ افحام اهل‌المیْن فی ردّازالة‌الغَیْن در ردّ ازالة‌الغین فی بصارة‌العین مولوی حیدرعلی فیض‌آبادی. ازالة‌الغین که در ۱۲۷۰ـ ۱۲۷۲ق نوشته شده در رد نظریهٔ شیعی امامت و در اثبات خلافت خلفای راشدین است؛ ۳ـ عبقات‌الانوار فی امامة ائمة‌الاطهار به فارسی در ردّ تحفهٔ اثنی عشریه از شاه عبدالعزیز دهلوی. شاه عبدالعزیز در اثرش احادیث متواتر بیان‌شده در امامت علی(ع) را ضعیف دانسته یابه‌کلی مردود شمرده است. اما حامدحسین در عبقات متواتر بودن این احادیث، صحت سند آن‌ها، و وثاقت روات آن‌ها را موافق کتب احادیث و رجال خود اهل سنت ثابت و مبرهن می‌نماید. این کتاب به دو منهج تقسیم می‌شود؛ منهج یکم در آیات قرآنیِ دال بر امامت است و ظاهراً هنوز به‌چاپ نرسیده است. منهج دوم در اثبات دلالت دوازده حدیثِ دالّ بر امامت و در جواب اعتراضات مؤلف تحفهٔ اثنی عشریه بر آن‌ها است. این منهج خود به دوازده جزء تقسیم می‌شود که به ترتیب دربارهٔ احادیث غدیر، منزلت، ولایت، طیر، مدینه، تشبیه [من اراد ان ینظر الی آدم و نوح فینظر الی علی]، حدیث «من ناصب علیاًالخلافة فهو الکافر»، حدیث نور، حدیث «الرایة یوم خیبر و اعطائها لمن یحب‌الله و رسوله»، حدیث «علی مع‌الحق حیث دار»، حدیث «قتال علی»، و حدیث «ثقلین» است. اکثر این اجزای دوازده‌گانه در لکنو و جاهای دیگر (در ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۳۰۳ـ، ۱۳۰۶ق و جز آن) به‌چاپ رسیده است. عبقات از مهم‌ترین کتاب‌های کلامی جدلی شیعه به‌شمار می‌آید و به گفتهٔ صاحب ریحانة‌الادب، «از مراجعه به کتاب عبقات او مکشوف می‌گردد که از صدر اسلام تا عصر وی، احدی در فن کلام خصوصاً در باب امامت بدان منوال و نمط تصنیفی نپرداخته است»؛ ۴ـ نجم‌الثاقب فی مسئلة‌الحاجب (نسخهٔ کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو به شمارهٔ ردیف ۵۴۳) به عربی در علم فرایض و ارث؛ ۵ـ اسفارالانوار عن وقایع افضل‌الاسفار که سفرنامهٔ حج و زیارت او است؛ ۶ـ الذرائع فی شرح الشرائع به عربی در فقه استدلالی؛ ۷ـ زین‌الوسائل فی تحقیق‌المسائل به عربی در فقه؛ ۸ـ العضبه البتار فی مبحث آیة‌الغار دربارهٔ یأس و ناامیدی ابوبکر در غار به هنگام هجرتش با پیامبر(ص) از مکه به مدینه؛ ۹ـ کشف‌المعضلات فی حل‌المشکلات؛ ۱۰ـ شوارق‌النصوص به عربی در کلام؛ ۱۱ـ الدررالسنیّه که مجموعهٔ مکاتیب و منشآت عربی او است؛ ۱۲ـ تقیّه به فارسی. گفتنی

است در برخی منابع آثاری مانند الشریعة‌الغرا در مسائل فقهی (از اول طهارت تا آخر دیات)، الشعلة‌الجوالة در بحث سوزاندن مصاحف قرآن در دورهٔ عثمان، مثنوی فارسی شمع و دمع و شمع‌المجالس (شامل قصاید عربی و فارسی در رثای امام حسین) نیز به حامدحسین نسبت داده شده که در بیشتر منابع از آنِ مفتی محمدعباس جزایری شوشتری لکنویی (ــ ۱۳۰۶ق) دانسته شده است.

منابع: الاعلام، ۱۶۱/۲؛ اعیان‌الشیعه، ۳۸۱/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۵/۳؛ تکملهٔ نجوم‌السماء، ۲۴- ۳۲؛ الذریعه، زیر عناوین کتابها؛ ریحانة‌الادب، ۳۷۷/۳- ۳۷۹؛ ۳۵۶/۵؛ فوائدالرضویه، ۹۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۲۶- ۱۰۲۷، ۱۰۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۵۴۵؛ المآثرالآثار، ۲۰۸، ۲۲۷، ۷۷۷؛ مطلع انوار، ۱۷۹- ۱۸۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۶۵/۲- ۴۶۶؛ نزهة‌الخواطر، ۹۹/۸-۱۰۰؛ نقباء‌البشر، ۳۴۷- ۳۵۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 220; *A Socio-intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India*, 1/104, 105,170-172,175,378,413-415.

برزگر

حامد سلهتی (hā.med-e.sel.ha.ti) حاجی الله‌بخش مجموعه‌دار فرزند محمد مهدی فرزند غلام ذکی مهتاب‌خان، ــ ۱۲۷۷ق / ۱۸۶۰م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از اعیان سلهت / سیهلت در بنگاله و شاگرد اشرف‌علی مست بود. در ۱۲۵۹ق به حج رفت و در آن‌جا چندین منظومه در حمد و نعت سرود. به‌فارسی و اردو و عربی شعر می‌گفت. دست‌کم هشت اثر از او به‌جا مانده است. از آثار فارسی وی: ۱ــ دیوان حامد شامل سروده‌های فارسی و اردو و عربی وی؛ ۲ــ تحفة‌الاحباب (چاپ ۱۲۵۵ق)؛ ۳ــ مثنوی فارسی تحفة‌المحسنین (کلکته، ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م) در اخلاق نیکو و نکوهیده برپایهٔ نوشته‌های بزرگان، به‌ویژه کیمیای سعادت امام محمد غزالی؛ ۴ــ برهان‌الموحدین فی تردید شبهات‌المفسدین (چاپ ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م) در رد وهابیان؛ ۵ــ مسدس حامد (سروده در ۱۲۵۸ق / ۱۸۴۲م) در اخلاق؛ ۶ــ وصیت‌نامه (۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م).

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۷،۱۸، ۳۷، ۱۰۶، ۱۵۱- ۱۵۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۷۹-۱۸۴؛ سخن شعرا، ۱۲۳؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸، ص ۴۵.

برزگر

حامد قاری سهروردی ← حامد لاهوری

حامد لاهوری (hā.med-e.lā.hu.ri)، میان حامد قاری سهروردی فرزند حسن، ۱۰۷۱ــ ۱۱۶۶ق، دانشمند دینی، عارف سهروردی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. شاگرد و مرید شیخ تیمور لاهوری بود. در لاهور درس می‌گفت و در قرائت و تجوید بسیار ماهر بود. محمدعاقل لاهوری در ۱۱۶۰ق کتابی به‌نام تحفة‌المسلمین در شرح احوال و سخنان میان حامد نوشته که نسخه‌ای از آن دردست است. از آثارش: ۱ــ تحقیق مسائل مهمه (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۴۴۱) در فقه مردگان و آداب ایشان در هشت فصل: در مسائل مربوط به بیماران،تلقین، تکفین، حمل جنازه، نماز جنایز، خاک‌سپاری، مسائل شهید، مسائل متفرقه؛۲ــ چهارگانهٔ احتیاطی دربارهٔ نماز ظهر جمعه و خواندن یا ترک آن؛ ۳ــ مسائل مهم که اثری جز تحقیق مسائل مهمه است. این اثر در سه مسئله تدوین شده است: (یک) طهارت ظروف، (دو) گل انداختن بر جنازه، (س) ترک بدعت؛ ۴ــ مکتوبات حامدیه شامل نامه‌های او به مریدان در مسائل فقهی و عقیدتی مورد اختلاف، مانند چهارگانهٔ احتیاطی، هبة‌الطاعات، نعرهٔ پنج تن پاک، رد روافض در مسح پا، جنازهٔ کناس، اعتکاف عشر رمضان، دارالسلام و دارالکفر، اطفال کفر و چیزهای دیگر؛ ۵- اعفاءالسبله و حلق‌اللحیه دربارهٔ تراشیدن ریش و سبیل.

منابع: خزینة‌الاصفیا، ۱۱۴/۲- ۱۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۰/۲، ۱۰۸۳، ۱۱۸۲، ۱۱۸۷؛ ۱۲۶۷/۳؛ ۲۴۵۰/۴؛ ۹۶۴/۱۱؛ ۴۰۱/۱۴، ۴۴۹، ۴۷۹، ۷۴۱، ۷۸۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۳/۳- ۲۰۵۴؛ نزهة‌الخواطر، ۶۱/۶- ۶۲.

برزگر

حامد محمد شمس‌الدین اوچی گیلانی ← سیداوچی گیلانی

حامد محمد شمس‌الدین سادس ← سید اوچی گیلانی

حامد محمد گنج‌بخش ثالث ← فضل‌علی اوچی گیلانی

حبل‌المتین (hab.lol.ma.tin)، هفته‌نامه‌ای که از ۱۳۱۱ق تا

۱۳۰۹ش به‌زبان فارسی در کلکته منتشر می‌شد. چند سال پیش ازآن که حبل‌المتین منتشر شود، مؤیدالاسلام* کاشانی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی یکدیگر را در بندرعباس دیدار کردند و مؤیدالاسلام از آن‌جا رهسپار هند شد. در هند مدت‌ها نوشت و خواند پیوسته‌ای با سیدجمال و میرزا ملکم‌خان که در انگلستان به سر می‌بردند، داشت. در نتیجهٔ این همفکری‌ها حبل‌المتین نیز مانند قانون و نشریات سیدجمال در اروپا با اندیشهٔ آزادی‌خواهی که رنگ دینی نیز داشت پای به عرصهٔ انتشار گذاشت و نخستین شمارهٔ آن در ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ق در ۲۴ صفحه به‌مدیریت مؤیدالاسلام منتشر شد. مندرجات مجله پس از سرمقاله عبارت بودند ازگزارش وقایع و حوادث ایران، مصر، عثمانی، عراق و روسیه، ترجمهٔ تلگراف‌های خارجی و داخلی، مقالات سیاسی اجتماعی و اشعار سیاسی اجتماعی. از همان آغاز حبل‌المتین نفوذ و گسترش بسیاری یافت. این هفته‌نامه در ایران، سراسر هند، مصر، روسیه و عثمانی دارای نمایندگی و خبرنگار بود. از این رو، این ارتباط خبری با بیشتر نقاط دنیا حبل‌المتین را در مقایسه با بسیاری از نشریات آسیایی و فارسی‌زبان در جامعیت بهتری از نظر اخبار خارجی و روز قرارداد و خوانندگان آن را بیشتر کرد. همچنین مؤیدالاسلام چند هزار شماره از هر چاپ را به رایگان برای علمای اسلام و روشنفکران ایرانی در ایران و عراق می‌فرستاد و برخی مراجع، مانند شیخ حسن مامقانی و فاضل شربیانی، مردم را به خواندن این نشریه برمی‌انگیختند. زبان تند و انتقادی این نشریه نیز در دورهٔ مشروطیت مردم را به خواندن آن بیشتر برمی‌انگیخت. بیشترین انتقادهای حبل‌المتین از علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان (ـ ۱۳۲۵ق) بود و کم‌تر متوجه مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ ـ ۱۳۲۴ق) و دیگران می‌شد. البته انتشار نشریهٔ حبل‌المتین در هند زیر تسلط انگلستان و سیاست هواداری از روسیهٔ امین‌السلطان را در این مسئله نباید نادیده گرفت. به هر روی حبل‌المتین از مشروطیت جانبداری می‌کرد؛ هم از این رو و نیز به بهانهٔ درج مقاله‌ای در انتقاد از وام‌گیری ایران از روسیه، امین‌السلطان در ۱۳۱۸ق ورود حبل‌المتین را به ایران به‌مدت چهارسال ممنوع کرد. در هند نیز بارها برای انتشار حبل‌المتین مشکلاتی به‌وجود آمد، چنان‌که در ۱۲۹۵ق حبل‌المتین به یک توقیف هشت‌ساله گرفتار شد. در حالی که نفوذ حبل‌المتین به دلیل مشکلات سانسور داخلی و مسئلهٔ تأخیر آن در رسیدن به ایران کم می‌شد، حبل‌المتین تهران نیز شروع به انتشار کرد. نخستین شمارهٔ حبل‌المتین تهران که در حقیقت نمایندهٔ حبل‌المتین کلکته در ایران بود در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق به نایب مدیری میرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام و دبیری شیخ یحیی کاشانی در چهارصفحه منتشر شد و در عنوان روزنامه، مدیریت کل مؤیدالاسلام نوشته شده بود. نویسندگان حبل‌المتین تهران سیدحسن و شیخ یحیی کاشانی بودند و پس از زمانی کوتاه حبل‌المتین تهران که به شیوهٔ حبل‌المتین هند منتشر می‌شد، رونق خوبی پیدا کرد. مندرجات این نشریه در تهران به‌جز سرمقاله، اخبار داخلی و خارجی بود و به‌دلیل ارتباط با حبل‌المتین کلکته از کیفیت بهتر و اخبار خارجی بیشتری برخوردار بود. همچنین مذاکرات مجلس و تلگراف‌های داخلی و خارجی از مندرجات حبل‌المتین تهران بود. از نکات مهم دربارهٔ این نشریه این بود که حبل‌المتین تهران از نخستین نشریات روزانه و به معنای نخستین روزنامهٔ واقعی در ایران بود. پس از به توپ بستن مجلس، سیدحسن کاشانی به رشت تبعید شد. پس از فرار محمدعلی‌شاه و فتح تهران، سیدحسن کاشانی چند شمارهٔ دیگر از حبل‌المتین تهران را منتشر کرد تا این که در ۱۳۲۷ق به بهانهٔ درج مقاله‌ای که آن‌را مخالف با اصول شریعت اسلام خواندند، برای همیشه توقیف و تعطیل شد. اما انتشار حبل‌المتین کلکته همچنان ادامه یافت. در ۱۹۱۵م حبل‌المتین به‌زبان انگلیسی و در ۱۹۱۳م حبل‌المتین به زبان اردو و بنگالی منتشر شد. در اواخر زندگی مؤیدالاسلام، فرخ سلطان دختر وی، معاون و دبیر دوم حبل‌المتین شد. از میان شاعران و نویسندگانی که آثار آن‌ها در حبل‌المتین تهران و حبل‌المتین کلکته منتشر می‌شد، می‌توان از حاج زین‌العابدین مراغه‌ای و میرزا حسن‌خان بدیع ـ نصرت‌الوزاره - نام برد که مقالات مهیجی در حبل‌المتین می‌نوشتند. همچنین کسانی چون بهار قصایدش را در حبل‌المتین چاپ می‌کرد و لاهوتی که نخستین اشعارش را در آن‌جا چاپ کرد و نیز شاعرانی چون میرزا محمود غنی‌زاده و جعفر خامنه‌ای و مؤیدالاسلام که اشعارشان در حبل‌المتین کلکته و تهران چاپ می‌شد. حبل‌المتین پس از یک توقیف هشت‌ساله در ۱۳۰۲ ـ ۱۳۰۹ش ـ سال مرگ مؤیدالاسلام ـ منتشر شد و از آن‌پس از انتشار باز ایستاد. به هر روی، حبل‌المتین از نشریات فارسی‌زبان خارج از کشور بود که تأثیر بسیاری در ادبیات ژورنالیستی در ایران به معنی اخص و ادبیات فارسی به معنای اعم گذارد و نمونه‌ای از روزنامه‌نگاری موفق فارسی در خارج از ایران و نیز در داخل ایران بود.

منابع: از صبا تا نیما، ۱/۳۰۶؛ ۲/۱۲۲، ۱۳۴، ۱۶۸ ـ ۱۶۹، ۲۵۴-۲۵۵، ۴۵۳،۳۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۲۴ ـ ۶۲۶؛ تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد ۱ ـ ۳، صفحات بسیار؛ تاریخ بیداری ایرانیان، جلد۱، صفحات بسیار؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲/۲۰۰ ـ ۲۱۳؛ تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، صفحات بسیار؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ۴۲ ـ ۴۴؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ۲/۳۳۴ ـ ۳۴۱؛ روزنامه‌های ایران از آغاز تا ۱۳۲۹ هـ. ق، ۱۲۱ ـ ۱۲۴؛ مکارم‌الآثار، ۷/۲۲۹۳ ـ ۲۲۹۶؛ وحید دستگردی، «مدیر حبل‌المتین»، ارمغان، سال دهم، شمارهٔ ۵-۶، مرداد - شهریور ۱۳۰۸ش.

ضیایی

حبله‌رودی (hab.le.ru.di)، محمدعلی، ـ پس از ۱۰۴۵ق، ادیب ایرانی. از مردم حبله‌رود / هبله‌رود در فیروزکوه نزدیک دماوند بود. از ایران به حیدرآباد دکن کوچید و به دربار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) و دستگاه وزیر دانشمند او ابن‌خاتون (ـ ۱۰۵۹ق) پیوست. به‌گفتهٔ خودش، در ۱۰۴۹ق در مجلس ابن‌خاتون گفتند که شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) بفرمود که مثل‌های ترکی را گردآورند و عرب‌ها نیز مثل‌های خود را گردآورده‌اند، اما مثل‌های فارسی را کسی در کتابی فراهم نیاورده است. حبله‌رودی که در مجلس وزیر حاضر بود و پیش‌تر از آن، یعنی در ۱۰۴۹ق کتابی کوتاه به‌نام جامع‌الامثال فراهم آورده بود، این مهم را به‌عهده گرفت. وی در ۱۰۵۴ق کتابی در امثال فارسی به‌نام جامع‌التمثیل که درواقع بسط و تفصیل کتاب پیشین او بود تألیف کرد. در این کتاب مثل‌ها به‌ترتیب حروف الفبا در بیست‌وهشت فصل گردآوری شده و در پی هر فصل داستانی در توضیح ریشه و کاربرد مثل‌ها و نمونه‌های شعری آمده است. حبله‌رودی خود می‌گوید که در این اثر «بعد از سعی بسیار، آن‌چه ممکن و مقدور بود از مثل و کنایه و اصطلاح که از هرجا و هرکس شنید و پرسید به‌قید کتابت درآورد... بعد از جمع و تألیف این امثال ترتیب آن را به حروف تهجی به بیست‌وهشت فصل قرار داد.» جامع‌التمثیل تاکنون بارها، و از جمله در ۱۲۷۶ق در تهران، در ۱۳۲۰ق در بمبئی و در ۱۳۴۳ش به‌کوشش دکتر صادق‌کیا با نام مجمع‌الامثال در تهران به‌چاپ رسیده است. برخی منابع نسبت حبله‌رودی را به خطا جبلرودی یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۴۸۹-۱۴۹۸؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۵/۵۱۲-۵۱۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۱۴۸۸-۱۴۸۹؛ ۴/۴۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۴۹؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۱۹۷-۱۹۸؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 773-774; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 369; *Mughals in India*, 213.

دانشنامه

حبیب‌الرحمان (ha.bi.bir.rah.mãm)، رئیس‌الاطبا شفاءالملک حکیم حبیب‌الرحمان آخوندزاده فرزند آخوند محمدشاه، معروف به پادشاه میان، داکا ۱۲۹۷ ـ همان‌جا ۱۳۶۶ق / ۱۸۸۰ ـ ۱۹۴۷م، پزشک، شاعر، روزنامه‌نگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس بنگالی. پدرش از مردم بونیر از مناطق شمالی پاکستان بود و از آن‌جا به دیوبند در هندوستان و سپس به داکا (پایتخت کشور کنونی بنگلادش) کوچید. حبیب‌الرحمان آموزش‌های دینی و پزشکی را در مدارس لکنو، کانپور و دهلی به پایان برد و در ۱۳۲۲ق در داکا مطب باز کرد. پس از تقسیم بنگال (به ایالت شرقی و غربی) در ۱۳۲۳ق / ۱۹۰۵م، به‌فعالیت سیاسی روی آورد و به روزنامه‌نگاری توجه کرد. نخستین روزنامه‌های بنگال شرقی به‌نام‌های المشرق (۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م) و جادو (۱۹۲۳م)، را در داکا منتشر کرد. پس از تعطیلی روزنامه‌ها، به تحقیق و تألیف روی آورد و تا پایان زندگی‌اش به کارهای علمی و فرهنگی می‌پرداخت. بنیاد دانشکدهٔ علوم پزشکی حبیبیه و انجمن اردوی بنگال شرقی در داکا از کارهای او است. در خانهٔ وی مجالس شعر و سخن برگزار می‌شد و او مایهٔ رونق محافل فرهنگی داکا بود. به تاریخ، فرهنگ و ادب بنگال علاقهٔ فراوان داشت و مجموعه‌ای گران‌بها از اسناد تاریخی، شال‌ها، سکه‌ها، و کتاب‌های نایاب خطی و چاپی گرد آورد که اکنون در موزهٔ داکا و دانشگاه داکا در گنجینه‌هایی به نام او نگه‌داری می‌شود. آثار او ظاهراً همه به اردو است. از آثارش: ۱ـ ثلاثهٔ غساله* که کتاب‌شناسی مفصل کتاب‌های اردو، فارسی و عربی تألیف یافته در بنگال است و حبیب‌الرحمان حدود چهل‌سال (۱۹۰۶ـ۱۹۴۶م) در پی گردآوری مطلب برای تألیف آن بود. این اثر منبع ارزشمندی برای پژوهش تاریخ بالندگی و سقوط زبان فارسی در بنگال به‌شمار می‌آید. بخش کتاب‌های فارسی و اردوی آن را عارف نوشاهی به فارسی برگردانیده و در ۱۳۶۸ش / ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م در پاکستان به چاپ رسانده

است؛ ۲ـ نعت هی نعت (گانپور، ۱۹۰۰م) شامل قصاید و غزلیات در ستایش پیامبر (ص)؛ ۳ـ الفاروق در پزشکی که آن‌را در ۱۳۲۲ق نوشته و در ۱۹۰۴م به چاپ رسانده است؛ ۴ـ حیات سقراط که زندگینامهٔ سقراط است و پیش از ۱۳۲۲ق نوشته شده و در همان زمان به چاپ رسیده است؛ ۵ـ ترک موالات پر مستند علمائی هند کی رائی (چاپ لکنو). در ۱۹۲۰م که در شبه‌قاره نهضت عدم همکاری با انگلیسیان آغاز شد و مسلمانان و هندوان مدارس را بستند، حبیب‌الرحمان معتقد بود که این عدم همکاری نباید حوزهٔ آموزش و پرورش را هم در بر گیرد و این کار به زیان مسلمانان است. وی در این باره از دانشمندان و روحانیان هند نظرخواهی کرد و این رساله را بر آن اساس نوشت؛ ۶ـ آسودگان دهاکه (داکا، ۱۹۴۶م) در مزارات داکا و پیرامون آن؛ ۷ـ مساجد دهاکه که به‌رغم آماده بودن آن برای چاپ در اکتبر ۱۹۴۶م، پس از درگذشت حبیب‌الرحمان دستنویس آن از میان رفت؛ ۸ـ شعرای دهاکه در سرگذشت سرایندگان داکا. دست‌نویس این اثر نیز در حیات مؤلف برای چاپ آماده بود، ولی پس از درگذشت او گم شد؛ ۹ـ مقدمات دیوانی کا دستورالعمل (چاپ کلکته) که آیین‌نامه‌های دیوانی است و از کتاب انگلیسی ویلیام میکفرسن، وابستهٔ دادگاه عالی کلکته، به‌اردو برگردانیده شده است؛ ۱۰ـ دهاکه اب سی بچاس برس پہلی (لاهور، ۱۹۴۹م) که مجموعهٔ سخنرانی‌های حبیب‌الرحمان در ۱۹۴۵م در رادیو داکا دربارهٔ اوضاع فرهنگی و اجتماعی داکا در اوایل سدهٔ بیستم میلادی است.

منابع: ثلاثهٔ غساله؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۳۹ـ۱۴۰؛ کلثوم ابوالبشر، «بنگال کی فارسی، اردو عربی تصانیف کی فهرست، ثلاثه غساله ایک تعاریف»، دانش، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۶۴ش، صص۱۴۹ـ۱۵۸؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۵ش، ص۴۷.

نوشاهی

حبیب‌الرحمان‌خان شروانی (ha.bi.bor.rah.mān.xān.šer.vā.ni)، نواب حبیب‌الرحمان‌خان، معروف به صدریارجنگ و متخلص به حسرت، فرزند محمدتقی، روستای بهکین‌پور از توابع علیگر ۱۲۸۳ـ روستای حبیب‌گنج از توابع علیگر ۱۳۶۹/ ۱۳۷۰ق، دولتمرد، دانشمند دینی حنفی، نویسنده و شاعر شبه قاره. نیاکانش از زمین‌داران بانفوذ علیگر و پیرامون آن بودند.

حبیب‌الرحمان در زادگاهش برآمد. از پدر و عم خود عبدالشکورخان تربیت یافت. پدرش روستایی به‌نام حبیب‌گنج برای او آباد کرد و در آن‌جا دژی برای سکونت وی برآورد. حبیب‌الرحمان یک‌چند نزد عبدالغنی قائم‌جنگ به شاگردی پرداخت و علوم متداول را از او فراگرفت. از محضر مفتی لطف‌الله کوئلی (ـ۱۳۳۴ق) هم بهره برد. زبان انگلیسی را در مدرسهٔ علوم علیگر و همچنین در یکی از مدارس آگره آموخت. به فراگیری انشا و شعر و سپس علوم شرعی روی آورد و حسین بن محسن انصاری را از بهوپال دعوت کرد و کتاب‌های صحاح در حدیث را نزد او آموخت و از او در (نقل) حدیث اجازه گرفت. در فضل و دانش نامی برآورد و کتاب‌های نفیسی در علوم و فنون مختلف گرد آورد که بیشتر آن‌ها خطی و کمیاب بوده‌اند. خود نیز آثاری پدید آورد. چون آوازه‌اش در علم و دانش، و نیز انجام کارهای نیک بالا گرفت، عثمان علی‌خان، نظامِ حیدرآباد دکن، وی را به حیدرآباد فراخواند و به وزارت امور دینی و اوقاف اسلامی گماشت (۱۳۳۶ق) و لقب صدریارجنگ داد. حبیب‌الرحمان حدود سیزده سال (تا ۱۳۴۸ق) در مقام وزیر امور دینی و اوقاف در حیدرآباد کار کرد و در این مقام خدمات زیادی در امور خیریه و یاری اهل علم و دین به انجام رسانید. در بنیاد جامعهٔ (= دانشگاه) عثمانیهٔ حیدرآباد سهم فراوان داشت. در ۱۳۴۴ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از کتابخانه‌های مکه و مدینه و محضر علمای آن دو شهر بهره برد. عضو هیأت مؤسس مدرسهٔ ندوةالعلمای لکنو بود و در ابتدای انتشار مجلهٔ الندوة از سوی ندوةالعلما در ۱۳۲۲ق، وی و علامه شبلی نعمانی مدیر تحریریهٔ آن بودند. حبیب‌الرحمان مقالات تحقیقی ارزشمندی در این مجله به‌چاپ رساند. مدتی دراز رئیس بخش دروس دینی دانشگاه اسلامی علیگر بود و این دانشگاه در ۱۳۶۲ق، به پاس خدمات حبیب‌الرحمان به علم و دین، به او دکتری افتخاری در اصول دین داد. وی پیوسته با مجامع علمی و مراکز فرهنگی هند ارتباط داشت و در انجمن‌های آن‌ها شرکت می‌کرد و ریاست نشست‌هایشان را برعهده می‌گرفت. رئیس دایمی دارالمصنفین اعظمگر، و بایگانِ همایش آموزش اسلامی (المؤتمرالتعلیمی‌الاسلامی) در علیگر بود و بارها به ریاست همایش‌های ادبی برگزیده شد. بسیار کتاب دوست بود و با گردآوری مجموعهٔ بزرگی از دست‌نویس‌های عربی و فارسی، خدمت بزرگی به حفظ و بقای گنجینه‌های فرهنگ هندی ـ اسلامی کرد. وی کتاب‌های مجموعهٔ خود را به‌دست خود

فهرست‌برداری کرد و این مجموعه را وی و پسرش خان‌بهادر عبیدالرحمان‌خان به دانشگاه اسلامی علیگر اهدا کردند. حبیب‌الرحمان در نثر اردو بسیار ماهر بود و نثر او شیرین و نیکو، استوار و پخته دور از تکلف و صنعتگری است. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و حسرت تخلص می‌کرد و در نقد شعر فارسی و اردو هم دست داشت. از آثار اردوی او به‌جز مقالات متعددی که در نشریات مختلف به‌چاپ رسیده و در زمان حیاتش در مجموعه‌ای گرد آمده است، می‌توان از کتاب‌های علمای سلف، سیرةالصدیق، نابینا علما (در ذکر علمای نابینا)، و استاذالعلما (در سرگذشت استادش لطف‌الله کوئلی) نام برد. دیوان اشعار (فارسی و اردو) حبیب‌الرحمان‌خان حسرت زنبیل خیال نام دارد. وی همچنین صاحب جنگ یا بیاضی به‌نام زنبیل است که گزیدهٔ سروده‌های شاعران نامدار است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۵۷/۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۱/۸ـ ۱۰۵؛

Dictionary of Indo-Persain Literature , 528.

برزگر

حبیب‌الله (ha.bi.bol.lāh)، ابومحمد، روستای بمونیا در بخش بردوان هند ۱۹۱۱ـ۱۹۸۴م، نویسنده و دانش‌پژوه بنگلادشی. دورهٔ دبستان را در ۱۹۲۶م در مدرسهٔ هوگلی به‌پایان برد و در ۱۹۲۸م از دانشکدهٔ اسلامیک انترمیدئیت داکا دیپلم دبیرستان گرفت. سپس در ۱۹۳۱م از دانشکدهٔ هوگلی وابسته به دانشگاه کلکته لیسانس تخصصی و دو سال بعد در ۱۹۳۳م در رشتهٔ تاریخ دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. سپس روانهٔ لندن شد و در ۱۹۳۶م موفق به دریافت دانشنامهٔ دکتری شد. یک سال بعد از همین دانشگاه دیپلم کتابداری گرفت و پس از بازگشت به‌وطن با سمت کتابدار به استخدام مدرسهٔ عالی کلکته درآمد و مدت دو سال با این سمت خدمت کرد. سپس حدود دو سال نیز در دانشگاه کلکته به‌تدریس تاریخ در مقطع فوق‌لیسانس سرگرم بود. در ۱۹۴۰م با سمت معلم به‌تدریس در بخش تاریخ و تمدن اسلام دانشگاه کلکته پرداخت و مدت ده سال به این کار اشتغال داشت. در ۱۹۵۰م به‌سمت دانشیار و رئیس گروه تاریخ و تمدن اسلام در دانشگاه داکا درآمد. او در همین سال به‌ریاست کنگرهٔ تاریخ هند نیز برگزیده شد. حبیب‌الله از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۶م سمت استادی و ریاست این بخش را به‌عهده داشت. وی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷م رئیس کمیسیون معاون دانشگاه داکا بود و از ۱۹۷۹م در این دانشگاه با سمت استاد ممتاز فعالیت می‌کرد. در ۱۹۶۱ـ۱۹۶۳م و ۱۹۷۰ـ۱۹۷۱م رئیس دانشکدهٔ ادبیات داکا بود و در ۱۹۶۹ـ۱۹۷۱م نیز ریاست انجمن آسیایی بنگلادش داکا را به‌عهده داشت. همچنین از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۴م و ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵م رئیس موزهٔ داکا بود. در ۱۹۷۳ـ۱۹۷۴م و ۱۹۷۳ـ۱۹۷۷م به‌ترتیب ریاست هر دو انجمن تاریخ بنگلادش و کنگرهٔ تاریخ بنگلادش منصوب گردید و از ۱۹۸۲م تا زمان مرگ ریاست آکادمی بنگلا را به عهده داشت. همچنین پروفسور حبیب‌الله در دانشگاه‌های گوناگون در خارج از بنگلادش با سمت دانش‌پژوه خدمت فرهنگی کرده است. مثلاً به‌عنوان دانش‌پژوه بنیاد نفیل لندن (۱۹۵۴ـ۱۹۵۵م)، دانش‌پژوه مدعو در دانشگاه کیمبریج (۱۹۷۲م)، در دانشگاه ملی استرالیا با سمت دانش‌پژوه آسیایی (۱۹۷۷ـ۱۹۷۸م) و در دانشگاه جواهر لعل‌نهرو دهلی‌نو (۱۹۷۸ـ۱۹۷۹م) با سمت استاد مدعو خدمت می‌کرده است. از آثارش: بنیاد سلطنت مسلمانان در هند که رسالهٔ دکتری وی به‌زبان انگلیسی است؛ تاریخ ادب و تمدن که مجموعهٔ مقالات حبیب‌الله به‌زبان بنگلا است و سخنان البیرونی دربارهٔ هند. مهم‌ترین اثر حبیب‌الله گردآوری فهرست مفصل نسخه‌های خطی عربی، فارسی و اردو به‌نام *Descriptive Catalogue of Dacca* به‌زبان انگلیسی است که در دو مجلد در ۱۹۶۶م در دانشگاه داکا چاپ شده است. همچنین وی تاریخ فتح عبریه تألیف شهاب‌الدین تالش را با تصحیح و حاشیه‌نویسی گردآوری کرده است که هنوز چاپ نشده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۳۹ـ۴۴۰؛

Descriptive Catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library.

امیرهدائی

حبیب‌الله اکبرآبادی، محمد حبیب‌الله ← محمد حبیب‌الله اکبرآبادی

حبیب‌الله قنوجی (ha.bi.bol.lāh-e.qan.nu.ji)، ـ قنوج ۱۱۴۰ق، صوفی، فقیه حنفی و تذکره‌نویس شبه‌قاره. در قنوج زاده شد و در همان‌جا برآمد. برای طلب علم به سندیله رفت و ضوءالمصباح را نزد یکی از علمای این شهر فراگرفت. سپس رهسپار جونپور شد و دیگر کتب درسی را در مدرسهٔ عبدالباقی‌بن‌غوث‌الاسلام صدیقی جونپوری آموخت. پس از

چندی به الله‌آباد کوچید و در خدمت شیخ‌عبدالجلیل الله‌آبادی در سلک صوفیان درآمد و یک چند نیز ملازم وی بود. پس از آن که اجازهٔ ارشاد گرفت به زادبومش بازگشت و به‌تربیت و ارشاد شاگردان همت گماشت. چون درگذشت پیکرش را در باغ خودش به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ روضةالنبی به عربی در شرح احوال پیامبر که آن را در ۱۱۲۰ق / ۱۷۰۸م تألیف کرد و بعدها شیخ محمد فاروقی بلگرامی که از شاگردانش بود آن‌را به نام مدینةالعلم به فارسی برگرداند. نسخه‌هایی از این ترجمه در کتابخانه‌های انجمن آسیایی بنگال، بانکیپور و به شمارهٔ ۱۸۵۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ مناقب‌الاولیاء به تقلید از نفحات‌الانس جامی که نسخه‌هایی از آن به شمارهٔ ردیف ۳۳۴ در کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ انیس‌العارفین در تصوف که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۳۹ در کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و نسخه‌ای دیگر در حمیدیهٔ بهوپال موجود است؛ ۴ــ الفاضل در فقه؛ ۵ــ حاشیهٔ لمعات به فارسی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ردیف ۸۴/۲ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ حفظ‌الایمان به فارسی در یک مقدمه، بیست‌وشش مقصد و یک خاتمه در سیرت و احوال و تاریخ پیامبر (ص)؛ ۷ــ مذاق‌الصوفیه؛ ۸ــ جواهرالخمسه؛ ۹ــ خلاصة‌الحساب؛ ۱۰ــ تذکرةالاولیا که شاید همان مناقب‌الاولیا باشد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۴۲/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۶/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۳۶/۶-۴۵۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۷/۱۰-۲۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال، ۵۵، ۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۶۴/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ محمودآباد، ۱۶۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶۴/۶؛ محمداختر چیمه، «بررسی شروح لمعات عراقی»، معارف، دورهٔ سیزدهم، شمارهٔ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۷۵ش، صص ۶۹-۷۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 213; *Mughals in India*, 167.

دانشنامه

حبّی کشمیری (hob.bi-ye.kaš.mi.ri)، خواجه حبیب‌الله فرزند خواجه شمس‌الدین گنایی، روستای نوشهره از توابع شهر سرینگر کشمیر ۹۶۳ــ همان‌جا ۱۰۲۶/۱۰۲۷ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی هندی. در هفت‌سالگی قرآن را از بر کرد. فارسی و عربی را از ملاحسن‌آفاقی آموخت. در تصوف به میرمحمد خلیفه (ــ۱۰۱۵ق)، خلیفهٔ اول شیخ یعقوب صرفی کشمیری (۹۰۸ــ ۱۰۰۳ق) دست ارادت داد و به درجهٔ اجازت رسید و بر مسند ارشاد نشست. به فارسی، عربی و کشمیری شعر می‌سرود. وی عارفی بلندپایه به‌شمار می‌رفت و در شعر فارسی در کشمیر دارای جایگاه برجسته‌ای بود و توانایی فراوانی در به‌کار بردن صنایع لفظی و معنوی داشت. عشق و عرفان درون‌مایهٔ غزل‌های حبّی است. از آثارش: تنبیه‌القلوب؛ راحة‌القلوب در تصوف؛ رسالهٔ سلوک (منظوم)؛ دیوان که به کوشش میرحبیب‌الله کاملی به‌چاپ رسیده است (سرینگر، ۱۳۸۱ق)؛ مقامات ایشان دربارهٔ زندگی صرفی کشمیری که در ۱۰۱۱ق تألیف یافته است؛ رسالة‌الانصاف؛ مرآة‌الغیوب.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۲۵-۲۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۱۹/۱-۵۲۲؛ تاریخ حسن، ۶۶۳/۲؛ تحایف‌الابرار، ۱۸۱؛ تذکرهٔ اولیایی کشمیر، ۱۵۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۰۶/۱-۲۰۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۴۳-۳۴۴؛ روز روشن، ۱۹۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۹۷/۷-۷۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی هند، ۲۹۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,237.

م.انوشه

حجاب قزوینی (he.jāb-e.qaz.vi.ni)، میرزا اسماعیل، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که در پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از ایران به هند کوچید. وی شاعری صاحب دیوان بود، اما اکنون تنها ابیاتی پراگنده از او در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۸؛ الذریعه، ۲۳۲/۹؛ روز روشن، ۱۹۶؛ صحف ابراهیم، ۵۲؛ کاروان هند، ۳۱۳/۱؛ همیشه بهار، ۶۵-۶۶.

فتح‌نیا طبری

حجت کشمیری (hoj.jat-e.kaš.mi.ri)، میرزا مهدی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی برادرزادهٔ میرزا داراب‌جویا و از ملازمان اعتمادالدوله قمرالدین‌خان بهادر بود. حجت با سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) دوستی داشت و در دهلی درگذشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها

به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۰۹؛ صحف ابراهیم، ۴۸؛ مجمع‌النفایس، ۴۲؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۸/۱؛ همیشه‌بهار، ۶۰-۶۱.

فتح‌نیا طبری

حدائق‌الشعرا (ha.dā.e.qoš.šo.a.rā)، تذکرهٔ شعرای فارسی‌گوی نوشتهٔ میرزا امیر بیگ بنارسی (ز ۱۲۶۳ق). این کتاب که زندگینامهٔ ۲۶۰۹ شاعر را در بر می‌گیرد به ترتیب حروف الفبا تدوین گردیده است و با مقالهٔ «آبرو» آغاز می‌شود و با مقالهٔ «یونس ابهری» پایان می‌گیرد. مؤلف نوشتن تذکرهٔ خود را در ۱۲۱۱ق آغاز کرد و در ۱۲۶۲ق که آن را به پایان رسانید به نام ظفرالدوله فتح‌علی‌خان از بزرگان محلی هند کرد. حدائق‌الشعرا به سی شجره در القاب درست ملوک و شعر، سی دوحه دربارهٔ نام‌های جغرافیایی درست، دو ثمره در اسامی و تواریخ جلوس و مدت پادشاهی شاهان پیش از اسلام ایران و جهان اسلام و هفت نخله دربارهٔ هفت زبان محلی ایران و سی نتیجهٔ از مجموعه اشعار شعرا به ترتیب حروف الفبا است،تقسیم شده است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی،اته، ۱۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۱/۳-۲۱۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۳۵/۱-۴۳۶؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۶۲-۵۶۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۸-۱۸۹۹؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 462-466; *Mughals in India*, 72; *Persian Literture*, C.A.Storey, 1/901.

دانشنامه

حدایق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین (ha.dā.ye.qos.sa.lā.tin.fi.ka.lā.mel.xa.vā.qin)، تذکرهٔ ادبی ـ تاریخی به‌فارسی از علی بن طیفور بسطامی (سدهٔ یازدهم هجری). مؤلف این اثر را در ۱۰۹۲ق در یک باب و سه حدیقه و یک فصل در روزگار سلطان ابوالحسن قطب‌شاه و به فرمان او در گلکنده بدین ترتیب نوشته است: باب در بیان احتیاج به سلاطین نامدار و خواقین کامکار؛ حدیقهٔ یکم در احوال برخی از سلاطین پیش از اسلام، مانند پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی؛ حدیقهٔ دوم در احوال پادشاهان پس از اسلام، مانند آل زیار، علویهٔ گیلان، رستمدار، کاشغر، غور، سلجوقیه، خوارزمشاهیه، قراختای، یلکانیه، مظفریه، کرت، روم، گورکانیه، گورکانیهٔ هندوستان، شیبانیه، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفویه، بهمنیه، عادل‌شاهیه و قطب‌شاهیه؛ حدیقهٔ سوم در احوال برخی از وزرای برجسته، امرا و دیگر دیوانیان، مانند امیرخسرو، خواجه نظام‌الملک طوسی، عطا ملک جوینی، خواجه عمادالدین محمود، ملقب به خواجهٔ جهان گیلانی، بیرم‌خان، عبدالرحیم‌خان خانان، شیخ ابوالفیض فیضی، میرزا محمد آیین اصفهانی، مخاطب به میر جمله، و میرمؤمن استرابادی. مؤلف در تراجم احوال ابیاتی از اشعار آنان را نیز یاد کرده است. علی بسطامی در نگارش این تذکره از منابعی چون تاریخ حبیب‌السیر، تاریخ المعجم فی ملوک‌العجم، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تاریخ بهمنیه، تاریخ قطب‌شاهیه، لب‌التواریخ، دستورالوزراء، تحفهٔ سامی، تذکرهٔ هفت اقلیم، تذکرهٔ دولت‌شاهی و نیز اطلاعاتی که از روابط شخصی خود با معاصرانش داشته، بهره گرفته است. برخی از اطلاعاتی که در حدایق آمده است، در دیگر مأخذهای مربوط به پادشاهان دکن، مانند مکاتبات میان فرمانروایان ایران و هند یافت نمی‌شود. چون علی بن طیفور در دربار ابوالحسن تاناشاه به‌سر می‌برد و شاهد بسیاری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی آن دوره بود، کتاب وی از مآخذ مهم تاریخی، به‌ویژه برای دورهٔ عبدالله و ابوالحسن قطب‌شاه به‌شمار می‌رود. این کتاب همواره مورد استفادهٔ مورخان و محققان از جمله هارون‌خان شیروانی و عبدالمجید صدیقی بوده است. حدایق تنها از نظر تاریخی ارزشمند نیست، از لحاظ ادبی و نثرنویسی نیز حایز اهمیت است. زبان آن ساده و رسا است و مؤلف نثر خود را با آیات و احادیث و نیز صنایع لفظی و معنوی آراسته است. نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ 537 در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. تنها بخش‌هایی از آن، مانند تیموریان گورکانی هند، صفویان، بهمنیان و قطب‌شاهیان به تصحیح شریف‌النساء انصاری، رئیس گروه فارسی دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد در دهلی به‌چاپ رسیده است. مؤلف در این بخش‌ها بیشتر به مبادی تاریخ، اخلاق و ادبیات توجه داشته و ضمن شرح احوال نویسندگان و شاعران و فرمانروایان، در نمودار ساختن محیط فرهنگی و اجتماعی و رویدادهای تاریخی آن دوره نیز کوشیده است. چاپ‌های دیگر آن، یکی در ۱۹۴۲م در لاهور و دیگری در ۱۹۵۱م در مدراس انجام شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۶/۲؛ تذکره‌نویسی

فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۷؛ حدایق‌السلاطین، سی‌ونه - پنجاه‌ودو؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۱۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۷۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۹۵۱/۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۲۰۰؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Libary, 2/104-113; *Iranica*, (8)1/855; *Mughals in India* , 59.

حجتی

حدیقةالاقالیم ← اللهیار بلگرامی

حدیقةالاولیاء (ha.di.qat-ol.ow.li.yaɛ)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی و کرامات اولیا و صوفیان سند نوشتهٔ سید عبدالقادر تتوی فرزند هاشم‌بن‌محمد حسینی. وی که از سادات حسینی و از صوفیان سند بود و شعر نیز می‌سرود، این اثر را در ۱۰۱۶ق / ۱۶۰۷ــ ۱۶۰۸م به‌نام امیرخسروخان، امیر سند، نوشت و در آن با اشعاری وی را مدح گفت. عبدالقادر در این اثر شرح حال چهل‌ویک تن راگرد آورده و گه‌گاه در آن میان اشعاری نیز از خود نقل کرده است. محمد یوسف در نوشتن منتخب‌التواریخ (۱۰۵۶ق) از این اثر بهره‌برده است. حسام‌الدین راشدی حدیقةالاولیاء را همراه با ضمیمه‌ای از اثر دیگر عبدالقادر - رساله‌ای در شرح حال سید عبدالهادی، معروف به جمیل‌شاه گرناری ــ در ۱۹۴۷م در حیدرآباد سند چاپ کرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۵۷/۲ ـ ۵۵۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۷/۲؛ ۶۷۸/۳؛ تذکرهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۲۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۸؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۱۱۱/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۱۴؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1061, 1097; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 21; *Mughals in India*, 20; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/983, 1125.

م. اسماعیل‌پور

حدیقةالسلاطین قطب‌شاهی ← نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی

حدیقةالصفا (ha.di.qa.tos.sa.fā)، تاریخ عمومی کوتاهی به‌فارسی از یوسف‌علی‌خان فرزند غلام‌علی‌خان. تألیف این اثر در ۱۱۸۴ق / ۱۷۷۰م به پایان رسیده و در سه جلد تدوین شده است. جلد یکم در تاریخ پیامبران و پادشاهان پیش از اسلام، تاریخ پیامبر اسلام، خلفای چهارگانه، صدر اسلام، امامان شیعه، امویان، عباسیان، مجتهدان و قاریان، جلد دوم دربارهٔ تیمور و تیموریان تا روزگار محمدشاه و جلد سوم دربارهٔ فرمانروایان غیرتیموری هند است و مؤلف در نوشتن این جلد به تاریخ فرشته توجه داشته است. این اثر دارای خاتمه‌ای در زندگینامهٔ سرایندگان است و از این روی از آن به نام تذکرهٔ یوسف‌علی‌خان نیز یاد می‌شود. نسخه‌های خطی حدیقةالصفا به‌شماره‌های 155 الیوت 118 اته و 156 الیوت در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. میکروفیلمی از این اثر در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۶۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۸/۲؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۶۴؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۴۶/۶- ۴۱۴۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/872; *Mughals in India*, 494; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/140.

دانشنامه

حدیقةالعالم (ha.di.qa.tol.ā.lam)، کتابی به‌فارسی در تاریخ پادشاهان قطب‌شاهی و آصفی، دو دودمان حکومتگر هند، نوشتهٔ سید ابوالقاسم* شوشتری، معروف به میر عالم، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار هندی (۱۱۶۶ــ۱۲۲۳ق). این کتاب در دو مجلد تدوین گردیده است. مجلد نخست آن در تاریخ قطب‌شاهیان در یک مقدمه و هفت باب است: مقدمه در نسب قطب‌شاهیان، باب یکم ــ سلطان قلی قطب‌شاهی (۹۱۸ــ ۹۴۰ق)، ۲ــ سبحان قلی قطب‌شاه، ۳ــ ابراهیم قطب‌شاه، ۴ــ محمد قطب‌شاه، ۵ــ اموال او، ۶ــ عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ ۱۰۸۳ق)، ۷ــ ابوالحسن قطب‌شاه و مجلد دوم که شرح وقایع را تا ۱۲۱۴ق پی‌می‌گیرد، در تاریخ دودمان آصفی در یک مقدمه و پنج باب است: مقدمه در امرایی که از سوی تیموریان هند بر این سرزمین فرمانروایی داشته‌اند، باب یکم ــ نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۹۸ــ ۱۱۲۲ق)، ۲ــ نظام‌الدوله ناصر جنگ (۱۱۶۱ــ

۱۱۶۴ق)، ۳ــ صلابت جنگ آصف‌الدوله، ۴ــ نظام‌الملک آصف‌جاه دوم و ۵ــ نظام‌الملک (حیدرآباد، ۱۳۱۰ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۳/۲، ۱۰۴؛ الذریعه، ۳۸۸/۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۳۴ـ۱۷۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۵/۱۰ـ ۵۳۶؛ نزهة الخواطر، ۱۹/۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/179-181; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/323-325; *Mughals in India*,291; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/748.

دانشنامه

حدیقةالهند (ha.di.ga.tol.hend)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی هند از شیخ رضی‌الدین احمد، معروف به بخشومیان (ــ ۱۲۶۵ق). مؤلف ابتدا کتابی به‌نام حدیقهٔ احمدی در پانزده بخش نوشته بود، اما بعدها بخش یکم آن را تکمیل کرد و حدیقةالهند نام گذاشت. این کتاب تاریخ عمومی هند از آغاز تا ۱۲۶۵ق است. کتاب به‌هجده باب تقسیم شده است: ۱ــ طول و عرض هند و عقاید هندوان؛ ۲ــ در احوال افغانستان؛ ۳ــ در احوال ریاست سیک‌ها؛ ۴ــ صوبهٔ سند و راجه‌های گذشتهٔ آن؛ ۵ــ صوبهٔ دهلی؛ ۶ــ صوبهٔ اوده و ایالت لکنو که در ۵۸۷ق به‌دست مسلمانان گشوده شد؛ ۷ــ صوبهٔ الٰه‌آباد جونپور؛ ۸ــ احوال بنگاله و غیره؛ ۹ــ صوبهٔ اکبرآباد؛ ۱۰ــ صوبهٔ دارالخیر اجمیر؛ ۱۱ــ صوبهٔ مالوه؛ ۱۲ــ صوبهٔ گجرات؛ ۱۳ــ سورت و ناظمان آن‌جا؛ ۱۴ــ دکن؛ ۱۵ــ مراته‌های دکن؛ ۱۶ــ در احوال امیران مسلمانی که در دکن فرمانروایی کردند؛ ۱۷ــ احوال شرق هند؛ ۱۸ــ درآمدن اروپاییان به هند. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب که در ۱۲۶۹ق کتابت شده به‌شمارهٔ 2262pel57 در دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۴/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 118; *Mughals in India,* 45; *Persian Literature,* C.A.storey, 1-1/732.

امیرهدائی

حدیقهٔ احمدی ← بخشومیان

حدیقهٔ عشرت (ha.di.qe-ye.eš.rat)، کتابی به‌فارسی در شرح زندگی و نمونهٔ اشعار شماری از زنان شاعر از کنور درگاپرشاد سندیلوی، متخلص به مهر. این تذکره در ۱۳۱۱ق نوشته شده و در آن شرح حال شاعرانی مانند آفاق جلایر، جهان‌خاتون و نورجهان بیگم آمده است. زندگینامه‌ها بسیار مختصر و ترتیب آن‌ها بر اساس حروف الفبا است. از منابع سندیلوی در این کتاب می‌توان از تذکرهٔ جواهرالعجایب تألیف فخری هروی و تذکرهٔ اختر تابان تألیف ابوالقاسم محتشم نام برد. این تذکره روی‌هم‌رفته چندان اهمیت و ارزشی ندارد. حدیقهٔ عشرت در ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۴م در سندیله و ۱۳۱۵ق/۱۸۹۸م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۵۷/۱ـ ۴۵۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴۰ـ ۶۴۳؛ حدیقهٔ عشرت، لکنو، ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۸م؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۳۵/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۰؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/917, 1163.

برزگر

حدیقهٔ هندی (ha.di.qe-ye.hen.di)، تذکرهٔ شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره از بهگوان‌داس هندی. بهگوان‌داس، پس از خواندن کتاب‌های بسیاری از تاریخ و تذکره‌ها و دیوان‌ها، و سرودن سه‌مثنوی به‌نام سلسلةالمحبه، مظهرالانوار و مهرضیا و دو دیوان به‌نام شوقیه و ذوقیه در ۱۱۹۹/ ۱۲۰۰ق بر آن شد تا کتابی در شرح احوال امرا، وزرا، مشایخ، علما و سخن‌سرایان هندی که سروده‌ای از آن‌ها به‌جا مانده، بپردازد و حدیقهٔ هندی را به همین قصد تألیف کرد. این تذکره که ظاهراً در ۱۲۱۱ق به انجام رسیده و به‌گفتهٔ خود مؤلف، «مشتمل بر حالات شعرای ماضی و حال که در هند تولد یا نشو و نما یافته‌اند» است، دارای تقسیماتی با عناوین باب، رکن، چمن و فصل بدین ترتیب است: **باب اول** در یک مقدمه و دو رکن: **مقدمه** در وصف نوّاب آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق)؛ **رکن اول** در ذکر میرزا محمدفاخر مکین (ــ۱۲۲۱ق)؛ **رکن دوم** در وصف هندوستان و صوبجات آن. **فصل اول** در وصف سراپای معشوق؛ **فصل دوم** در بیان زبان فارسی و فضیلت آن؛ **فصل سوم** در کلام موزون؛ **فصل چهارم** در آغاز شعر و شاعری. **چمن اول** در وصف شاهان و شاهزادگان شاعر (۳۵ تن)؛ **چمن دوم** در ذکر وزرا و امرای شاعر

(۶۹تن)؛ **چمن سوم** در وصف مشایخ و فقرای شعرپرداز (یک تن در تنها نسخهٔ ناقص موجود کتاب)؛ **چمن چهارم** در ذکر شعرای فارسی‌گوی هندوستان (۴۱۶ تن). **باب دوم** در ذکر پردگیان معنی، یعنی بانوان شاعر هندی (۱۱تن). روی‌هم‌رفته شرح احوال ۵۳۲ سراینده در حدیقهٔ هندی آمده است. از مندرجات این اثر پیدا است که نه‌تنها تذکرهٔ سرایندگان فارسی‌گو است، بلکه آگاهی‌هایی سیاسی، تاریخی، جغرافیایی و ادبی فراوان از روزگار مؤلف را نیز دربردارد. از حدیقهٔ هندی ظاهراً تنها یک نسخه، آن هم گویا به خط خود مؤلف با تاریخ ۱۲۱۱ق در دست است که در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۲/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۰۳؛ سفینهٔ هندی، ۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۳۹۷/۲-۳۹۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۰/۳-۱۹۰۱؛ عارف نوشاهی، «تذکرهٔ حدیقهٔ هندی»، دانش، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۴ش، صص ۱۱۷-۱۵۸.

برزگر

حر عظیم‌آبادی (hor[r]-e.ā.zim.ā.bā.di)، سید محمد امیر امام فرزند سید رضا امام فرزند سیدعلی امداد امام اثر فرزند سید وحیدالدین آزاد، لکنو، چهاردهم ژانویهٔ ۱۹۲۸م ــ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. نیای پدری و مادری وی از شاعران و نویسندگان روزگار خود بودند. وحیدالدین آزاد به‌زبان‌های عربی، فارسی و اردو شعر سروده است و ابیاتی در منقبت علی(ع) از وی به جا مانده است. اثرش حدّ تحقیق (پتنا، ۱۲۹۴ق) به‌چاپ رسیده است. سید امداد اثر (۱۸۴۹ ــ ۱۹۳۴م) نیز دیوانی به فارسی و اردو دارد و مشهورترین آثار وی مناظرالمصائب، مصباح‌الظلم، مرآة‌الحکما و بهارستان سخن (دو جلد) نام دارند. وحیدالدین آزاد به زبان‌های عربی، فارسی و اردو شعر سروده است. ابیاتی در منقبت علی(ع) از وی به‌جا مانده است. اثرش حد تحقیق به‌چاپ رسیده است (پتنا، ۱۹۲۴م). سید امداد امام اثر (۱۸۴۹ ــ ۱۹۳۴م) نیز دیوانی به‌فارسی و اردو دارد و مشهورترین آثار وی مناظرالمصائب، مصباح‌الظلم، مرآت‌الحکما و بهارستان سخن (دو جلد) نام دارند. حر تحصیلات ابتدایی را در لامار تینیر و کالوین کالج لکنو به‌پایان برد. در ۱۹۴۹م به انگلستان سفر کرد. در ۱۹۵۲م از ترینیتی کالج وابسته به دانشگاه کیمبریج دانشنامهٔ فوق‌لیسانس روان‌شناسی و منطق و فلسفه گرفت. پس از آن به‌تدریس روان‌شناسی در دانشکدهٔ سراج‌الدولهٔ کراچی سرگرم شد. وی به‌زبان‌های عربی، اردو و فارسی شعر سروده است. مجموعهٔ مراثی حر به زبان اردو، سه هزار و دویست و هشتاد و هشت بیت است. اثر وی مثنوی عقل و عشق به‌فارسی است که ناتمام مانده است. اشعار وی قصیده، غزل، رباعی و قطعه را در بر می‌گیرد. وی به اشعار خیام، عطار، عرفی و غالب علاقهٔ فراوان دارد. مقالات گوناگون حر به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و فارسی در مجلات علمی و ادبی پاکستان به‌چاپ رسیده است. مقالاتی از وی در تجزیه و تحلیل تاریخ اسلام، پی در پی در مجلهٔ ارشاد کراچی چاپ شده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی سبط حسن رضوی، ۵۸۸-۵۹۳، دست‌نوشتهٔ حر.

رسولی

حرفی ساوجی ← صرفی ساوجی

حرمی ساوجی ← صرفی ساوجی

حریق (ha.riq)، سید منیرعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای ایسون از توابع لکنو زاده شد. صرف و نحو عربی، منطق، معانی و حکمت را نزد حیدرعلی‌صاحب فراگرفت. برای آموختن نظم و نثر فارسی از لکنو به کالپی کوچید و از میرزا قتیل لکنویی اصلاح سخن می‌گرفت. ابیاتی پراگنده از سروده‌های حریق در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: روز روشن، ۱۹۸؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۰/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۵۰۲/۷.

فتح‌نیا طبری

حزنی اصفهانی (hoz.ni-ye.es.fa.hā.ni)، مولانا تقی‌الدین محمد، ــ ۹۹۵ق، شاعر ایرانی. از شاگردان برجستهٔ میرزا مخدوم بن میرمیران حسینی اصفهانی بود (عرفات‌العاشقین) و «در حدود ۹۷۰ق در شیراز به کسب علوم و نظم اشعار عاشقانه اشتغال می‌نمود.» (سلم‌السموات) در اقسام علوم معقول و منقول استادی داشت و سرآمد علمای روزگار خود به‌شمار می‌آمد. سال‌ها در اصفهان به‌تدریس می‌پرداخت. در شاعری و شعرشناسی نیز

آوازه داشت و «اکثر شعرا و فضلای عراق به صحبت کثیرالفیض آن وحید زمان، تیمّن و تبرّک می‌جستند و علما و اشراف آن دیار مصاحبت و ملازمتش را غنیمت می‌دانستند.» (خلاصة‌الاشعار) گویند، به‌واسطهٔ گشاده‌دستی، روزگارش در اصفهان به‌سختی می‌گذشت. ازاین‌رو، از اصفهان به قزوین، که در آن هنگام پایتخت محمد خدابندهٔ صفوی (۹۸۵ـ ۹۹۶ق) بود، رفت و به درگاه پادشاه صفوی راه یافت. به پایمردی مختارالدوله میرزا سلمان جابری (ـ۹۹۱ق)، پنجاه تومان از خزانهٔ شاهی دریافت کرد و راه بازگشت به اصفهان را پیش گرفت. اما چون به اصفهان رسید از آن پنجاه تومان حتی به اندازهٔ خرج سه‌ماههٔ زمستان برای او نمانده بود. ناگزیر در ۹۸۷ق رو به هند نهاد. در راه هند، ظاهراً مدتی در هرات به‌سر برد (منتخب‌التواریخ، ۲۱۹/۳) و سپس، به سبب آشفتگی اوضاع هرات، آن‌جا را به قصد دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی، (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق)، ترک گفت. گویا پیش از رسیدن به دربار اکبر، در سهارنپور پنجاب درگذشت، گرچه ابوالفضل علامی او را درشمار قافیه‌سنجان دربار اکبری می‌شمرد (آیین‌اکبری، ۳۰۳/۱ـ ۳۰۴). عده‌ای حزنی را در شمار سرایندگان مکتب وقوع دانسته‌اند.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۹۴/۳؛ آیین اکبری، ۳۰۳-۳۰۴؛ بزم تیموریه، ۵۵۶/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۴/۱؛ الذریعه، ۲۳۲/۹؛ شام غریبان، ۷۹- ۸۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۴-۱۵؛ شمع انجمن، ۱۲۳؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۸۶/۱؛ کاروان هند، ۳۱۴-۳۲۱؛ مجمع‌الخواص، ۱۶۲- ۱۶۴؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۹/۱؛ مکتب وقوع، ۷۳- ۸۷؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۹/۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۸۲-۱۸۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۹؛ هفت اقلیم، ۴۱۴/۲-۴۱۷.

برزگر

حزین سیالکوتی (ha.zin-e.si.yāl.ku.ti)، خواجه محمد مسیح پال فرزند خواجه احمد دین‌پال، سیالکوت ۱۳۰۲ـ ۱۳۸۸ق، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکانش از کشمیر به سیالکوت کوچیدند. حزین تحصیلات فارسی و عربی را نزد شمس‌العلما مولوی سیدمیرحسن فراگرفت. پس از آن به فراگیری زبان انگلیسی پرداخت. وی از کودکی به شعر علاقه داشت و از هجده سالگی سرودن شعر را آغاز کرد. پس از آن که دوره‌های دبیرستان و دانشکده را پشت سر نهاد، به کار دولتی روی آورد. حزین در آغاز شاعری پیرو سخن اقبال بود و او را پیرهندی می‌نامید و به شیوهٔ اقبال که به سبک پاکستانی نیز شهرت دارد شعر می‌سرود. اما سرانجام به شیوهٔ خاصی روی آورد و در رباعی و قطعه سبک نوینی ابداع کرد. وی افکار و مضامین عالی را خالی از هر گونه آرایش و تکلف بیان کرده است و با این که کلامش رنگ پند و اندرز دارد به درماندگی و ملال نمی‌انجامد. خواجه محمدمسیح به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. در زبان فارسی حزین و در اردو امین تخلص می‌کرد. نخستین غزل وی در ۱۹۰۲م سروده شده که در مجلهٔ پیام یار لکنو به‌چاپ رسید و پس از تشکیل پاکستان، اشعارش در بیشتر مجلات پاکستان، چون همایون و ساقی منتشر می‌شد. از آثارش: گلبانگ حیات و اوراق گل که گزیدهٔ اشعار وی به اردو است و نوای دل که اشعار فارسی وی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۴/۳-۶۶۵؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۴۱-۳۴۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۶۲/۱- ۳۶۸؛ گنج شایگان، ۳۶- ۳۷؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۱۰۵-۱۰۶.

م.انوشه

حزین شوشتری (ha.zin-e.šuš.ta.ri)، میرزا محمد علی فرزند علی رضا فرزند محمد طاهر، بمبئی ۱۲۶۶ـ۱۳۳۹ق، ادیب و شاعر ایرانی‌تبار هندی. پدرش که بازرگانی ادیب بود (ـ ۱۲۸۲ق) و با تخلص ناجی شعر می‌سرود حدود ۱۲۴۰ق به بمبئی کوچید. برادرش محمد حسن، متخلص به سامع (ـ۱۲۹۷ق) و خواهرش، شهربانو، متخلص به شاکره (۱۲۴۴ـ۱۳۱۹ق) نیز ادیب و شاعر بودند. حزین در ۱۲۷۵ق با پدرش به عراق کوچید و در کاظمین به برادر دیگرش، محمدحسین که پیشهٔ بازرگانی داشت، پیوست. وی فارسی و علوم ادبی را نزد پدرش فراگرفت. در عراق از مجلس درس استادانی چون سید مهدی کافی، شیخ جابر کاظمی و ملا عبدالله ترکی و سید حسین یزدی بهره‌مند گردید. در ۱۲۸۸ق به بمبئی رفت تا به جای برادرش که به سفر حج می‌رفت کارهای بازرگانی او را بگرداند. در این شهر با پسرآقاخان محلاتی به مجلس درس سید حسین واعظ حایری پیوست و یک چند با همدرس خود به بنگلور سفر کرد. از آثارش: تحفة‌الاحباب یا مختصر تاریخ دکن (جنوب هند) و

زندگینامهٔ نویسنده؛ ترجمهٔ علم الکلام شبلی نعمانی؛ جنگ حزین؛ دیوان شعر که بانام نالهٔ حزین در هند و تهران به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ زبان وادبیات ایران در خارج از ایران،، ۱۴۴ـ۱۴۵؛ الذریــعه، ۴۲۲/۹ـ۴۲۳،۴۹۳ـ۴۹۵، ۱۱۴۶؛ ۱۸/۲۴ـ۱۹؛ ۱۶۰/۲۵، ۲۵۶ـ ۲۵۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۲۷؛ مکارم الآثار، ۱۸۵۰/۵ـ ۱۸۵۱؛ مـؤلفین کـتب چـاپی فـارسی وعـربی، ۳۲۶/۴؛ نقباءالبشر، ۱۴۸۹/۴ـ۱۴۹۰.

دانشنامه

حزین لاهیجی (ha.zin-e.lā.hi.ji)، محمد، معروف به علی و مشهور به محمدعلی، فرزند ابو طالب فرزند عبدالله، اصفهان ۱۱۰۳ــ بـنارس ۱۱۸۰ق، فـقیه، فـیلسوف، طـبیب،مـتکلم، شـاعر و نویسندهٔ ایرانی. چون پدرش از مردم لاهیجان بود،وی نـیز بـه لاهـیجی شـهرت یـافت. امـا گـاه او را حـزین اصـفهانی نـیز خوانده‌اند. چنان‌که خود گوید، شهاب‌الدین یکی از اجدادش که در آستارا می‌زیست، به لاهیجان کوچید و از آن هنگام لاهیجان جایگاه نیاکان وی شد. نسبش به هجده واسطه به شـیخ زاهـد گیلانی (ــ۷۰۰ق) می‌رسد. همهٔ خاندان وی اهل دانش بودند. نخستین معلم حزین ملا شاه محمد شیرازی بود که قرآن را بـه وی می‌آموخت. در هشت سـالگی عـلم تـجوید را نـزد مـلک حسین قاری اصفهانی فراگرفت. چـندی نـزد شـیخ خـلیل‌الله طـالقانی تـحصیل کـرد. در ده سـالگی خـلاصة‌الحساب را نـزد عمویش، شیخ عبدالله زاهد گیلانی (ــ۱۱۱۹ق) آموخت. علم منطق، فقه و حدیث را پیش پدر و علم هیئت و هندسه را نزد فضلای اصفهان از جمله محمدمسیح فسایی فراگرفت. زندگی حزین آمیخته با سفر است. وی به شهرهای مختلف ایران، چون گیلان، قزوین، شیراز،اردکان، فسا،کـازرون، شـولستان، جـهرم، داراب، لار و بندرعباس سفر کرد واز محضر استادان آن‌جا بهره‌ها برد. پس از آن در اصفهان به تعلیم وتعلم و تألیـف و تـصنیف پــرداخت. پس از درگـذشت پــدر (ـــ۱۱۲۷ق) و مــادرش (ــ۱۱۲۹ق) به شیراز رفت. اما پس ازمدتی به اصفهان بازگشت. در این هنگام حادثهٔ حملهٔ افغانان به اصفهان روی داد و به‌سبب مـحاصرهٔ اصـفهان،در شـهر قـحطی افـتاد و حـزین گـروهی از خویشاوندان خود از جمله دو تـن از بـرادرانش را از دست داد. وی پس از یک دورهٔ بیماری سخت و روبرو شدن با مشکلات فراوان، در ۱۱۳۵ق که هنوز اصفهان در محاصرهٔ افغانان بود با چند تن از بزرگان در جامهٔ ناشناس از شهر خارج شد. نخست به خوانسار و سپس به خرم‌آباد رفت. دوسال در خرم‌آباد به تدریس پرداخت. در این هنگام جـای جـای کـشـور دسـتخوش فـتنه و آشوب بود. همدان در هجوم نیروهای عثمانی و خراسان نیز در هجوم افغان‌ها قرار گرفت. حزین‌اهالی خرم‌آبـاد راکـه از تـرس حملهٔ افغان‌ها، خواهان ترک شهر بودند، به ماندن و رودر رویی با دشمن برانگیخت. پس از کشتار مردم هـمدان، حـزین بـرای نجات بازماندگان آنان،با هفتاد مرد مسلح به همدان رفت و تـا حدی نیز موفق شد. وی به مدت ده سال در شهرهای گوناگون ایران ونیز صنعا، بصره، بغداد و نجف روزگار گذراند و به تألیف و تصنیف مشغول بود. وی پس از سفر حجاز و زیارت خـانهٔ خدا، به بندرعباس رفت و این همزمان با تغییر سـلطنت وبـه قدرت رسیدن نادرشاه بود. در ۱۱۴۵ق قصد اصفهان کرد، اما به لار که رسید، شورشی در آن‌جا رخ داده بود. وی مردم لار را در برابر محمدخان نمایندهٔ نادر به مقاومت واداشت. در ۱۱۴۶ق راهی سواحل هند شد. نخست به دهلی، سپس به خداآباد، بهکر و سرانجام به مولتان رفت. دوسال آن‌جا بود و پس از یک سال اقامت در دهلی، به لاهور رفت. بر سر آن بود که از راه کابل به قندهار و از آن‌جا به خراسان برود که خبر رسیدن لشکر قزلباش به قندهار رسید و به گفتهٔ خودش از این‌که ممکن است وانمود شود وی محرک آمدن نادر به قندهار است، از رفتن منصرف شد. چون نادر به لاهور رسید، وی به دهلی شتافت. حزین همواره از نادر دوری می‌گزید. برخی علت آن را ارادت حزین به خـاندان صفوی دانسته‌انـد. وی مـورد احـترام شـاه‌حسین دوم صـفوی (۱۱۶۶ــ ۱۲۰۰ق) بود و بارها از سوی او بـرای هـمراهـی در جنگ‌ها و سفرها دعوت می‌شد، اماحزین نمی‌پذیرفت یا اگر می‌پذیرفت، طولی نمی‌کشید که به راه خویش می‌رفت. وی با آن‌که مورد احترام پادشاهان و حکام هند بود، از اوضاع هند و مردمش در رنج بود و به هجو آنان می‌پرداخت. این بدگویی‌ها باعث شد که شعرای هندوستان به انتقاد از شعر و زنـدگی وی بپردازند. از جمله سراج‌الدین علی‌خان آرزو که اشعار وی را نقد کرده ودر رساله‌ای به نام تنبیه‌الغافلین گرد آورده است و میر محمد عظیم متخلص به ثابت که پانصد بیت از دیوان او را از دیگران می‌داند. وی چهارده سال در دهلی بود و در ۱۱۶۱ق به عـلت بدی آب و هوا به اکبرآباد و بنارس رفت و پس از چندی که در عظیم‌آباد پتنا بود، دوباره به بنارس بازگشت. همان‌جا بـود تـا درگذشت. پیکرش را در بنارس در باغی که خود ساخته بود، به

خاک سپردند. از جمله فضلای عصر وی، ملا محمد باقر مجلسی (ـ۱۱۱۱ق)، آخوند مسیحای کاشانی (ـ پیش از ۱۱۲۱ق)، آقا جمال خوانساری (ـ۱۱۲۱ق)، میرزا کمال‌الدین حسین فسایی (ـ۱۱۳۴ق) و فاضل هندی (ـ۱۱۳۷ق) و ازجمله شاعران روزگارش،آذر بیگدلی،تمنای شیرازی، شفیعای اثر،نصرت خراسانی، ملا سعید اشرف مازندرانی و مخلص کاشی را می‌توان نام برد. وی دربارهٔ آیین‌هایی چون مسیحیت، یهود، زرتشت، صابئیان و مذاهب مختلف اسلام نیز به تحقیق پرداخت. حزین به فلسفهٔ اشراق و عرفان نظری و عملی بیش از سایر مکتب‌های فلسفی توجه داشت. خط ثلث، نسخ، رقاع و شکسته را خوب می‌نوشت. وی از شعرای پیرو سبک هندی است. اشعارش بیشتر رنگ تصوف دارد و از مضامین عرفانی و صوفیانه فراوان مایه گرفته است. اشعار عربی نیز دارد. وی به اشعار شعرایی چون سنایی (ـ ح ۵۳۵)، عطار (۵۴۰ـ۶۱۸ق)، عراقی (ـ۶۸۶/۶۸۸ق)، مولوی، حافظ و بابا فغانی (ـ ۹۲۵ق) نظر داشت و در قصایدش از انوری و خاقانی استقبال می‌کرد. غزل‌های وی بیشتر رنگ عاشقانه دارد. برخی از شعرای روزگارش از او تخلص داشته و به تتبع شعر وی پرداخته‌اند. نثر وی هم پیچیده و هم ساده و بی‌تکلف است، چنان‌که مقدمهٔ تذکرهٔ خود را به نثر مصنوع و متکلف و تاریخ احوال خود را به نثری روان نوشته است. افزون بر علوم رسمی، از علوم غریبه نیز آگاهی کامل داشت و مقام علمی او فراتر از پایگاه شاعری‌اش است. وی در رشته‌های مختلف علمی، چون منطق، فلسفه، هندسه، حساب، عرفان، هیئت،نجوم، طب، فقه،اصول، حدیث، تفسیر، کلام، قرائت، شعر و ادب کتاب و رساله دارد. بسیاری از آثار وی از میان رفته و تنها در شرح احوال و سفرنامهٔ او،نام آن‌ها ثبت است. از آثارش: پنج دیوان شعر که دیوان نخستین را در هزار بیت در جوانی نوشت و آن را به خواهش میرزا عبدالغنی تفرشی گرد آورد و مدت‌ها در دسترس مردم بود. دیوان دوم که در ده‌هزار بیت است پس از مسافرت به شیراز ترتیب داد. دیوان سوم در چهار هزار بیت است که آن را پس از درگذشت پدر و مادرش به سبب سختی‌هایی که در شیراز کشید، سرود. چهارمین دیوان را در مشهد سرود و دیوان پنجم را درهند نوشت. سه دیوان نخست وی در فتنهٔ افغان‌ها از میان رفت و دیوانی که در ۱۲۹۳ق‌در کانپور به چاپ رسیده، باید دیوان چهارم و پنجم وی باشد. چاپ آخر دیوان حزین در تهران بود (۱۳۷۴ش). تاریخ حزین*/ سوانح عمری /تاریخ احوال حزین که سفرنامهٔ وی است و آن را در ۱۱۵۴ در شاه‌جهان آباد نوشت (اصفهان ۱۳۳۲ق، لندن ۱۸۳۱م)؛ تذکرةالمعاصرین /تذکرهٔ حزین / تذکرةالشعرای معاصرین که شرح احوال یک صد نفر از علما و شعرای اواخر عهد صفویه از ۱۱۵۴ تا ۱۱۶۵ق است (اصفهان ۱۳۳۴ش، لکنو ۱۲۹۳ق، تهران ۱۳۷۵ش)؛ مدةالعمر در مهم‌ترین یادداشت‌های زندگی وی است که پس از بازگشت از شیراز، شروع به نوشتن آن کرد و تا ۱۱۳۵ق، هفت هزار بیت آن را سروده بود که پس از چندماه این نسخه و سایر کتب کتابخانهٔ وی در غارت اصفهان به دست افغان‌ها از میان رفت؛ سفینهٔ*علی حزین که تذکره گونه‌ای است،اما عنوان سفینه دارد (حیدرآباد دکن، ۱۳۴۸ق)؛ رسالهٔ فتاوی در پاسخ‌های حزین به سی‌وهفت سؤال فقهی یکی از علمای مسلمان هند؛ کنزالمرام؛ بشارةالنبوة به فارسی؛التألیف بین الناس به فارسی؛ تجدیدالامثال؛ تجرید النفس به فارسی؛ اصول علم تفسیر؛ ترجمهٔ دعای جوشن صغیر؛ ترجمهٔ دعای صبح؛ ترجمهٔ دعای علوی مصری؛ ترجمهٔ منطق تجرید؛ التعریف فی حصر انواع‌القسمة به فارسی؛ جراثقال به فارسی؛ تفسیر سورهٔ هل اتی؛ الاغاثه در امامت؛ فتح‌السبل به فارسی؛ مبحث القدم والحدوث به فارسی؛ المعیار فی الاوزان‌الشرعیه؛ فوائدالطب؛ دستورالعقلا در آداب ملوک و امرا به فارسی؛ رساله در قضا و قدر؛ رسالهٔ ابطال تناسخ؛ رساله در مدارج حروف؛ حاشیه بر شرح هیاکل النور؛ فرسنامه؛ رسالهٔ حدوث عالم؛ رسالهٔ توفیق؛ شرح رسالهٔ کلمة التصوف شیخ اشراق؛ کتاب الاسنیٰ در تحقیق قوله تعالی، ثم دنیٰ فتدلی فکان قاب قوسین او ادنیٰ؛ حیات‌الممات در ترغیب بر عمل وذم بی‌عملی به فارسی؛ مکیال‌العلوم؛ ریاض‌الحکمة؛ مواعظ‌الحکما؛ فضائل‌القرآن؛ تقسیم اسما ومعانی آن؛ترجمهٔ کتاب اقلیدس در هندسه؛ ترجمهٔ رسالهٔ صحیفة الاسطرلاب به فارسی ترجمهٔ رسالهٔ افیون شیخ الرئیس؛ موائد السماویه؛ شرح قصیدهٔ جیمیهٔ فارضیه؛ ابطال جبر و تفویض؛ مواهب فی لیلة‌الرغائب؛ رسالهٔ کسوف و خسوف؛ رسالهٔ کر و احکام آب‌ها؛ آداب معاشرت؛ آداب عزلت و خلوت؛ رسالهٔ مناسک حج؛ فتح‌الابواب؛ مشاهدةالعلیه؛ ناسخ و منسوخ؛ مختصرالبدیع و العروض و القوافی؛ کتاب‌العین؛ الطول و العرض؛ اخبار ابی طیب‌المتنبی؛ نوادرالعرب واخبارهم؛ شرح لامیه؛ صیدیه /رساله در خواص حیوان در یک مقدمه، سه باب و یک خاتمه؛ حمله‌های ایران بر هند؛ مثنوی صفیر دل در حدود ۵۵۰ بیت در مضامین اخلاقی، عرفانی، دینی و صوفیانه که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ 7421.O.198 در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی ودیعةالبدیعه / مثنوی

ودیعةالبدایع / حدیقهٔ ثانی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه مسیحی فورمین در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی مطمح الانظار (نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۲۲۱۹/۵ در دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود)؛ مثنوی چمن وانجمن (نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ N.M.1962-144/1 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود)؛ مثنوی خرابات، فرهنگنامه و تذکرةالعاشقین که نسخه‌های خطی آن‌ها به شمارهٔ 5225SPi/VI114 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ معرفةالنفس و تجردها به فارسی؛ رساله در احوال شیخ زاهد گیلانی به فارسی؛ اصول المنطق؛ کتاب التخلیة و التحلیة در اخلاق به فارسی؛ تضعیف الشطرنج به فارسی؛ تفسیر سورة الحشر؛ سیرةالمتعلمین؛ الحسن والقبح به فارسی؛ الحلیات به فارسی؛ خوارق‌العادات؛ سبب اختلاف‌الاخبار و طریق جمعها به فارسی؛ الدلالة علی‌الخیر؛ الرد علی‌النّصاری به فارسی؛ شرح بعض خطب امیرالمؤمنین (ع)؛ شرح بعض فصول افلاطون؛ شرح شعر انوری؛ شرح حدیث عرفت‌الله بفسخ العزائم و حل‌العقود؛ شرح رسالةالنفس از ابو یوسف یعقوب کندی؛ شرح قصیدة الجیلانیه در مدح حضرت علی(ع)؛ شرح مصباح الشریعة به فارسی؛ شرح مطلع‌الانوار؛ شرح النهج؛ الشک و السهو؛ العلاجات الغریبة؛ الفرق بین‌اللمس و المس؛ فضل العراق؛ فلذة الاکباد؛ رساله فی القبلة؛ وجوب النص علی الامام؛ مثنوی وصف النبی؛ مختصر الدعوات والزیارات؛ مصابیح‌الظّلام؛ کتاب المعادن؛ معرفةالباری و ما یتعلق به؛ معرفةالتقویم؛ معرفةاللئالی؛ مقالات بعض المشایخ؛ المواریث؛ مواعظ الحکما. در کتابخانهٔ مجلس(به شمارهٔ ۶۲۰) بیاض اشعاری است از حزین و دیگران که بیشتر آن به خط شکستهٔ نستعلیق ازحزین است. کنگرهٔ حزین در ۱۵ـ۱۶ شهریور ماه ۱۳۷۵ش در لاهیجان برگزار شد.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۷۷؛ اعیان الشیعه، ۱۷/۱۰؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۶۲ـ۱۶۵؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ۱۲۳/۴، ۱۲۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۹۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۴۹/۱ـ۳۵۹، ۷۲۶؛ تحفةالعالم، ۱۸۷، ۳۳۹، ۳۷۰، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۵۱۸، ۵۲۴؛ تذکرةالمعاصرین، مقدمه؛ تذکرهٔ اختر، ۶۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۵۸ـ ۶۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۰۵ـ۱۰۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۱ـ ۳۶۲؛ خزانهٔ عامره، ۱۹۳ـ۲۰۰؛ دیوان حزین لاهیجی، با مقدمه و تصحیح بیژن ترقی؛ دیوان حزین لاهیجی، با تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار؛ الذریعه، زیر عناوین کتاب‌ها؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۹۹ـ۱۰۰؛ ریحانةالادب، ۴۱/۲؛ زندگی حزین و زیباترین غزلهای او، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی؛ سبک شناسی، ۳۰۴/۳؛ سرو آزاد، ۲۲۵ـ۲۲۶؛ سفینةالمحمود، ۲۰۴؛ شام غریبان، ۸۶ـ۹۰؛ شرح حال رجال ایران، ۴۲۹/۳؛ شمع انجمن، ۱۳۰ـ۱۳۶؛ طرائق‌الحقائق، ۵۳۰/۳ـ ۶۰۴؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲۷۹ـ ۲۹۶؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۱۷/۳ـ۲۱۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۱/۱ـ ۱۰۷۲، ۱۲۴۸؛ ۲۲۹۳/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۰/۱؛ ۱۰۰۸/۲؛ ۱۱۲۵/۸ـ ۱۱۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۵۵/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۲۸، ۱۸۸۷، ۹۹۱۹، ۲۰۵۵، ۲۰۸۸؛ الکواکب‌المنتشره، ۵۱۵ـ۵۲۰؛ مجمع‌الفصحا، ۲۱۰/۴؛ مجمع‌النفائس، ۴۰ـ۴۲؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۱/۱ـ۸۵۰؛ مرآت احوال جهان‌نما، ۴۵۹/۱ـ ۴۶۶؛ مصنفی المقال فی مصنفی علم‌الرجال، ۳۱۴ـ۳۱۵؛ مفاخر اسلام، ۲۰۷/۷ـ ۳۵۱؛ مقالات‌الشعراء، ۱۶۸، ۱۷۰؛ ۳۳۶/۸ـ۳۳۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۰۲/۴ـ ۱۰۵؛ نتایج الافکار، ۱۹۸ـ۲۰۵؛ نجوم‌السماء، ۲۸۳/۲ـ ۲۹۳؛ نزهةالخواطر، ۳۳۳/۶ـ ۳۳۵؛ هفت آسمان، ۱۶۱ـ۱۶۴؛ «شیخ محمد علی حزین»؛ ارمغان، سال ۹، شمارهٔ ۷، صص ۴۱۷ـ ۴۲۹؛ «شیخ محمد علی حزین»، همانجا، شمارهٔ ۸و ۹، صص ۵۱۳ـ ۵۲۷؛ شمیم اختر، «ملا سابق بنارسی»؛ قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص ۲۵۹ـ ۲۶۸؛

Cataolgue of the Persian,Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/261; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal,* 75; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic society of Bengal,* 26-27; *Dictionary of Indo-Persian Literature,*232-233.

حجتی

حزینی (ha.zi.ni)، ملا، ز۹۹۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. مآثر رحیمی نیزکه تنها منبع احوال این شاعر است، از زادگاه و خاستگاه او اطلاعی به‌دست نداده است و دربارهٔ احوال وی چنین یادکرده است که او از شاعران مداح عبدالرحیم‌خان خانان بود و از خوان احسان او بهره‌مند شد. صاحب علوفه و جاگیر بود. در ۹۹۳ق به هنگام فتح گجرات در ملازمت عبدالرحیم بود. سپس چنین آورده است که بسیاری از ملازمان عبدالرحیم با وی آشنا و دوست بودند،

اما هیچ‌کدام از آن‌ها نیز از منشأ وی خبر نداشتند. حزینی در سرودن مادهٔ تاریخ ماهر بود. قصیده‌ای از وی و سه مادهٔ تاریخ مربوط به سال‌های ۹۸۵ق، ۹۹۱ق و ۹۹۳ق در مآثر رحیمی یاد شده است.

منابع: کاروان هند، ۱/۳۲۱ـ ۳۲۲؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۱۹۵ـ۱۱۹۸.

حجتی

حسام‌الدین گوالیاری (ho.sā.mod.din-e.go.vā.li.yā.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی به خاطر گرایش‌های صوفیانه به مطلق علی‌شاه شهرت داشت. در ح ۱۱۸۵ق/۱۷۷۱م کتابی به‌نام تاریخ محمدخانی نوشت. این کتاب دربردارندهٔ رویدادهای زمان نواب‌های بنگش، از محمدخان غضنفر جنگ (ــ ۱۱۵۷ق / ۱۷۴۳م)، بنیادگذار فرخ‌آباد، تا احمدخان (ــ ۱۱۸۵ق / ۱۷۷۱م) است.

منابع:

Dictionary of Indo-persian Literature,241; *Mughals in India*,195.

فتح‌نیا طبری

حسام‌الدین مانکپوری (Ho.sā.mod.din-e.mā.nak.pu.ri)، فرزند خواجه خضر فرزند جلال‌الدین عمری، ــ مانکپور ۸۵۲/ ۸۵۳ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او، مولانا جلال‌الدین مانکپوری، مردی زاهد و ریاضت پیشه و مرید شیخ محمد، از مریدان نظام‌الدین اولیا، بود. مولانا جلال‌الدین، پدر حسام‌الدین، نیز دانشمندی عارف و زاهد بود و اغلب روزها را به روزه می‌گذراند. حسام‌الدین در مانکپور زاده شد و در همان‌جا برآمد. نزد پدرش و استادانی دیگر درس خواند. سپس به پندوه (pandua)، در بنگاله رفت و به شیخ نور قطب عالم پندوی از مشایخ بنگال دست ارادت داد و مدتی دراز ملازم او بود. در ۸۰۴ق از پیرش خرقهٔ خلافت گرفت و به زادگاه خود بازگشت. در مانکپور به ارشاد مردم پرداخت و رفته‌رفته، به‌خاطر علم و زهد و ریاضت خود، در میان مردم و بزرگان محل آوازه یافت. خاک‌جای وی در فتحپور است. ملفوظات حسام‌الدین را که رفیق‌العارفین نام دارد و نسخه‌ای از آن در دست است و در موضوعاتی مانند توبه، ارادت، خلوت، ذکر، منازل سلوک، مراقبت، عشق و شوق، مشاهده، توحید، سماع، یقین، توکل، قناعت، اتفاق، محبت و مدارا، و جز آن‌ها است، یکی از مریدانش به‌نام فرید بن سالار بن محمد بن محمود عراق گرد آورد. از دیگر آثارش: ۱ــ انیس‌العاشقین (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۸۵۹۰) به نثر آمیخته به نظم در بیان معرفت تصوف و حقیقت آن؛ ۲ــ رسالهٔ محبویه؛ ۳ــ مکتوبات مانکپوری که مجموعهٔ نامه‌های وی است و رزانی شهاب مانکپوری آن را گرد آورده است؛ ۴ــ مونس‌الفقرا که باید دید با انیس‌العاشقین یکی است یا اثری جداگانه است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۸۲ـ ۱۸۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۱۲۱؛ ۲/۶۳۴؛ ۳/۶۳۶؛ تصوف برّ صغیر مین، ۲/۱۰۲؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۰۷ـ ۱۰۰۸؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۴۰۰ـ ۴۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۹۶ـ۱۲۹۷، ۱۵۲۴، ۲۰۰۱، ۲۰۳۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۴۱ـ ۴۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 241-242; *A History of Sufism in India* 264-265.

برزگر

حسام‌الدین محمد (ho.sā.mod.din.mo.ham.mad)، وحیدالدوله، جالینوس زمان، اکمل‌الحکما، ز ۱۲۷۳ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. در دهلی می‌زیست و پزشک ویژهٔ بهادرشاه ظفر گورکانی (۱۲۵۳ــ ۱۲۷۴ق) و شاهزادگان بود. بعدها به‌خدمت اجیت‌سنگه، والی پتیالا و اندور، درآمد. پس از شکست جنگ آزادیخواهانهٔ هندیان برضد انگلیسی‌ها (۱۸۵۷م/ ۱۲۷۳ق)، حسام‌الدین محمد در خانهٔ خود در دهلی گوشه گزید و کتابی به‌نام شفاءالعلیل به فارسی نوشت. این اثر مجموعه‌ای از نسخه‌های پزشکی گوناگون، تراکیب جوارش‌ها، حب‌ها و جز آن‌ها است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۶۰۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,242.

برزگر

حسامی اکبرآبادی (ho.sā.mi-ye.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ حسام‌الدین، ــ ۱۱۱۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی پدر سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۰۹۹ - ۱۱۶۹ق) و مردی سپاهی‌پیشه بود و در دستگاه اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) خدمت می‌کرد. گرچه گویند شعر کم می‌سرود، اما از او دو مثنوی در نظم دو داستان کهن هندی به جا مانده است که

عبارتند از حسن عشق که در ۱۰۷۱ق در داستان منوهر و مدهومالت سروده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی (به‌شمارهٔ س ق ف ۲۴۶) وجود دارد و دیگری کامروپ و کاملتا نام دارد که ناتمام مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۸؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۴؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۶۸؛ الذریعه، ۲۳۷/۹؛ صبح گلشن، ۱۲۰؛ صحف ابراهیم، ۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۶/۷ - ۸۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۵۱؛ مجمع‌النفایس، ۴ - ۵، ۴۰؛ دکتر طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۴/۲ - ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 241.

رسولی

حسرت دهلوی (has.rat-e.deh.la.vi)، ذوقی رام، ــ رامپور ۱۲۲۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شاه‌جهان‌آباد (دهلی) به‌دنیا آمد از قوم اگروال و همروزگار شیخ نورالعین واقف دهلوی (ــ۱۱۹۵ق) و محمدعلی فروغ بود. چندی را به گشت‌وگذار در دکن گذراند. مدتی در فرخ‌آباد به‌سر می‌برد. سرانجام در رامپور نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت. به فارسی و گه‌گاه به اردو شعر می‌سرود. گویند در فارسی سبک ویژه‌ای داشت و لهجه‌اش خیلی روشن و ایرانی بود. از وی دو دیوان فارسی به‌جا مانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۳- ۱۹۴؛ الذریعه، ۲۳۸/۹؛ روز روشن، ۲۰۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۴/۱- ۱۹۵؛ طبقات شعرای هند، ۲۵۳؛ عقد ثریا، ۲۲-۲۳؛ گلستان بی‌خزان، ۶۷؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۲-۱۴۳؛ مجموعهٔ نغز، ۲۱۰- ۲۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۸۶۱/۱- ۸۶۲.

برزگر

حسرت، شیخ‌احمد پسر محمدعلی پسر شیخ‌عبدالصانع ← تسهیل‌اللغات

حسرت سندیلوی (has.rat-e.san.di.la.vi)، میرمحمداشرف فرزند فیروزشاه کابلی، سده دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای سندیله از نواحی لکنو و از نوادگان شیخ فرید شکرگنج بود. در سپاهیگری و دلاوری مهارت داشت. وی شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل (ــ ۱۱۳۳ق) بود. در پایانی عمر به مرادآباد از نواحی دهلی رفت. اشعاری از وی در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۵؛ الذریعه، ۲۳۸/۹؛ سفینهٔ هندی، ۶۰؛ صبح گلشن، ۱۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۹/۱۰؛ نشتر عشق، ۴۹۰/۲.

رسولی

حسرت شروانی، حبیب‌الرحمان ← حبیب‌الرحمان‌خان شروانی

حسرت عظیم‌آبادی (has.rat-e.a.zim.ā.bā.di)، شیخ محمدسعید، مخاطب به شمس‌العلما، فرزند مولوی واعظ علی فرزند شیخ عمر دراز فرزند مولوی فقرالله جعفری زینبی، عظیم‌آباد / پتنا ۲۷ ذوالقعدهٔ ۱۲۳۱ ــ ۳ شعبان ۱۳۰۴ق، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مقدمات علوم را نزد پدرش واعظ‌علی (ــ ۱۲۷۴ق) و نیز مولوی مظهرعلی (ــ ۱۲۴۷ق) و مولوی ابوالحسن منطقی خواند. سپس به کانپور رفت و تحصیلاتش را نزد سلامت‌الله کشفی بدایونی کانپوری (۱۲۲۰ ــ ۱۲۸۱ق) پی گرفت. در طریقت نیز به شیخ نذرمحمد بلهوری (ــ ۱۲۰۱ق)، از یاران سید احمد شهید رای بریلوی، دست ارادت داد. در ۱۲۵۵ق به زادگاهش بازگشت و دختر انورعلی یاس را به زنی گرفت. در ۱۲۶۲ق به عربستان سفر کرد و حج گزارد و از سیدمحمد بن علی حسینی سنوسی خطابی، شیخ عبدالغنی دمیاطی، سید محمد عطوشی مدنی و شیخ یعقوب بن محمدافضل عمری دهلوی اخذ اسناد حدیث کرد. در عظیم‌آباد مدرسهٔ بزرگی به نام سعیدیه بنیاد نهاد و علوم ادبی و حکمی و دینی درس می‌داد. شوق نیموی و شاه محمدیحیی ابوالعلایی از شاگردان برجستهٔ او بودند. بیشتر به فارسی شعر می‌سرود و حسرت تخلص می‌کرد. گاه به عربی و اردو هم شعر می‌گرفت و در این دو زبان سعید تخلص داشت. دست‌نویسی از کلیات حسرت، از قصاید و غزلیات و مخمسات و رقعات عربی و فارسی و کتاب التواریخ، در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش: ۱ــ قسطاس‌البلاغه؛ ۲ــ مقصدالبلاغه؛ ۳ــ شرح میزان‌المنطق؛ ۴ــ تحفة‌الاخوان در مناظره؛ ۵ــ اشمام‌العطر فی احکام عیدالفطر؛ ۶ــ الحلاوة العلیة فی‌الرد علی من احدث‌الخلق والرطب موجبة کلیة؛ ۷ــ زادالفقیر؛ ۸ــ تعلیقات

بر شرح جامی بر کافیهٔ ابن حاجب. از سروده‌های او است: «قسمت نگر که شانه به زلف تو جا گرفت ــ بخت حنا که بوسهٔ آن دست و پا گرفت / کورانه بی‌دلیل در این ره چه می‌روی ــ راهیست راه عشق که موسی عصا گرفت / داغم از این که بوی گلم بشنود کسی ــ اما نمی‌توان ره باد صبا گرفت / یک بوسه از لبش به دو عالم گرفته‌ایم ــ ما عاشقیم و نیست کسی را به ما گرفت / گیرم از سرم گذشتی و خونم ز دیده رفت ــ چندان که پای رخش ترا در حنا گرفت / دیگر به آشیان طرب سر فرو نکرد ــ مرغ دلم به اوج غمش تا هوا گرفت / حسرت چه می‌کنی دیَت خون خود طلب ــ نشنیده‌ام ز دوست کسی خون‌بها گرفت.»

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۲۲-۲۳؛ الذریعه، ۲۳۸/۹؛ روز روشن، ۲۰۱-۲۰۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۰۴/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳۰/۸-۴۳۱؛ محمدسعید احمد شمسی، «احوال و آثار ابوالحسن فرد پهلواروی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، ص۲۵۵.

برزگر

حسرت عظیم‌آبادی (has.rat-e.a.zim.ā.bā.di)، میرمحمدحیات، ملقب به هیبت‌قلی‌خان، عظیم‌آباد ۱۱۴۰ ــ مرشدآباد ۱۲۱۰ق، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. وی بیست سال نخست زندگی‌اش را در عظیم‌آباد (پتنا) گذرانید و دانش‌های روزگارش را در همان‌جا فراگرفت. در ۱۱۵۴ق که میرباقر حزین از دهلی به عظیم‌آباد رفت و تا ۱۱۶۲ق در آن‌جا ماند حسرت در زمرهٔ شاگردان او درآمد، در شاعری از او بسیار آموخت و با خواهر او نیز ازدواج کرد. برخی میرزا مظهر جان‌جانان (۱۱۱۱ــ ۱۱۹۵ق) را نیز یکی از استادان او در علم عروض گفته‌اند، اما به نظر درست نمی‌رسد، چون شاهدی بر حضور او در بنگال یا اشاره‌ای به خروج حسرت از بیهار و بنگال در دست نیست. گویا حسرت نخست با دارایی‌های موروثی زندگی مرفه‌ای داشت، اما پس از درگیری آشوب‌های سیاسی که با مرگ نواب میرزا محمدعلی الله‌وردی‌خان مهابت‌جنگ (۱۱۵۳ــ ۱۱۶۹ق)، ناظم بنگال، روی داد، به روزگاری سخت دچار شد و از این رو به دربار شوکت جنگ (ــ ۱۱۷۰ق)، فوج‌دار پورنا و فرزند نواب احمدخان صولت‌جنگ، پیوست. پس از آن که شوکت‌جنگ در نبردش با سراج‌الدوله (۱۱۶۹ــ ۱۱۷۰ق)، جانشین مهابت‌جنگ و ناظم بنگال، شکست خورد و کشته شد، حسرت به دربار نواب فاتح پیوسته با لقب «عرض‌بیگی مختار سئوال و جواب» داروغهٔ دستگاه او شد و در همین دوره لقب هیبت‌قلی‌خان گرفت. با مرگ سراج‌الدوله زندگی دشوار وی از سر گرفته شد و گویا با آن که در ۱۱۹۴ق به دربار نواب مبارک‌الدوله، پسر مبارک‌علی‌خان بهادر، پیوست چندان آسوده نزیست. اشعار فارسی حسرت در دست نیست، اما اشعار اردوی او که بیشتر غزل است، با نام دیوان حسرت عظیم‌آبادی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۷۸م). بسیاریِ درون‌مایه‌های اشعار فارسی در همین اشعار بر جا ماندهٔ حسرت، گواه تأثیرپذیری فراوان او از ادب فارسی و توانایی‌اش در سرودن آن اشعار است. وی با آن‌که شاعر دربار سه نواب بود، هرگز به مدیحه‌سرایی تن نداد و در اشعارش بیشتر به عشق، زیبایی، جنون، فراق و هجران و گاه به برخی درون‌مایه‌های اخلاقی و انتقادی پرداخته است. با این همه، اشعار اردوی حسرت بسیار ساده و از هرگونه پیچیدگی فلسفی و زبانی یا بهره‌گیری از واژگان و ساختارهای دشوار فارسی دوراند.

منابع: سخن شعرا، ۱۲۸-۱۲۹؛

Persian Studies in Bengal under the Nawabs (1717-1765), 123-132.

م.اسماعیل‌پور

حسرت لکنویی (has.rat-e.lak.nu.i)، جعفرعلی فرزند ابوالخیر عطار، ــ ۱۲۰۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دهلی به‌دنیا آمد و پدرش پیشهٔ عطاری/ داروفروشی داشت. سال تولد وی را به اختلاف ۱۱۴۷، ۱۱۵۰ و ۱۱۵۵ق نوشته‌اند. علوم متداول را در دهلی فراگرفت. عروض و قوافی را از میرزا محمدفاخر مکین (ــ۱۲۲۱ق) آموخت. در سرایندگی (اردو) نیز از رای سروپ سنگهٔ دیوانه اصلاح سخن گرفت. پس از آشفتگی اوضاع دهلی، به‌ویژه در پی یورش احمدشاه ابدالی به آن شهر (۱۱۷۰ق)، همراه پدر خود از دهلی به لکنو در استان اوده کوچید. پدرش در «لکنو، متصل اکبری دروازه» دکان عطاری باز کرد. حسرت در اوده در شاعری (در شعر اردو) نامی برآورد. به‌درگاه شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق) و پسر و جانشین وی آصف‌الدوله (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق) در فیض‌آباد و لکنو راه یافت و اشعاری در مدح آن دو و نیز نواب محبت‌خان محبت سرود. مدتی، گویا در فیض‌آباد، ملازم حسن‌علی‌خان بهادر، متخلص به یاس، بود. یاس در سخنوری از حسرت اصلاح سخن می‌گرفت. در ۱۱۹۸ــ ۱۲۰۰ق که شاهزاده

جهاندار شاه میرزا سلیمان شکوه در لکنو به‌سر می‌برد حسرت به خدمت او پیوست و چندی در ملازمت او گذراند. اما در این اثنا چون پدرش درگذشت، جامهٔ درویشی پوشید و گوشه‌نشینی گزید. حسرت بیشتر به اردو و گه‌گاه به‌فارسی شعر می‌گفت. در قصیده و غزل چیره‌دست بود و سروده‌هایش «به سلاست عبارت و سلامت فکر» شهرت داشت. قلندربخش جرأت، محبت‌خان محبت و حسن‌علی‌خان یاس از شاگردان اویند. کلیات حسرت که به‌کوشش نورالحسن هاشمی در لکنو به‌چاپ رسیده (۱۹۶۶م) دربردارندهٔ انواع سخن، مانند ساقی‌نامه، مثنوی، واسوخت، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسدّس، مخمس، قصیده، رباعی و دو دیوان غزل است. مثنوی بلند طوطی‌نامهٔ وی نیز به سعی نورالحسن هاشمی در لکنو چاپ شده است (۱۹۶۱م).

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۸۷۹/۲- ۸۹۹؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۴۷- ۲۴۹؛ تذکره‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۴؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۶۰- ۶۱؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۴- ۸۵؛ تذکرهٔ هندی، ۷۴- ۷۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۴۸/۱- ۲۵۷؛ الذریعه، ۳۳۸/۹؛ روز روشن، ۲۰۲؛ سفینهٔ هندی، ۶۲- ۶۳؛ سخن شعرا، ۱۲۷- ۱۲۸، ۵۶۷؛ صحف ابراهیم، ۴۹؛ طبقات شعرای هند، ۲۵۱- ۲۵۳؛ گلستان بی‌خزان، ۶۸؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۰- ۱۴۲؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰۷- ۲۱۰؛

Mughals in India , 181.

برزگر

حسرت مشهدی (has.rat-e.maš.ha.di)، سیدمحمد فرزند میرزا صدرا، نیمه دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات خراسان بود. پدرش از مشهد به هندکوچید و محمد در آن‌جا زاده شد. وی در همان خردسالی با پدرش به مشهد بازگشت. حسرت پس از درگذشت پدرش تولیت آستان امام رضا (ع) را که در خاندانش موروثی بود بر عهده گرفت و تا پسینگاه زندگانی‌اش عهده‌دار همین سمت بود. او شاعری صاحب دیوان بود و در شعر، حسرت تخلص می‌کرد: «چنان رم کردم از مردم که بعد از مرگ من، حسرت! ــ به دامانی غبارم آشنا هرگز نمی‌آید.» نسخهٔ اصلی دیوان وی به‌شمارهٔ ۲۶۶۷ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. این دیوان در ۹۰۰۰ بیت و بدین‌ترتیب است: غزل‌ها بر مبنای حروف الفبا، تخمیس اشعار معاصران، رباعی، مثنوی سراپای معشوق با دیباچه‌ای به نثر، مادهٔ تاریخ، مرثیه، قصیده به‌ترتیب الفبا و رباعی در ستایش شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ - ۹۴۸ق) امامان، قصیده‌های شکوی در ستایش شاه‌تهماسب و شکایت از دشمنان، مثنوی در سفر به اعتاب قدس، مثنوی در حکایات و داستان‌ها و سفر به هند.

منابع: باغ معانی، ۴۷ - ۴۸؛ تذکرةالمعاصرین، ۲۲۳ - ۲۲۴. ۳۸۹-۳۹۱؛ روز روشن، ۲۰۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۳/۱؛ سفینةالمحمود، ۵۹۴/۲؛ سفینهٔ هندی، ۵۶؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۵۶۲/۱۰ - ۱۵۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۲۹۵/۳؛ ۲۹۱۱/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۸؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۴/۱؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۶/۱؛ مقالات‌الشعرا، ۳۳ - ۳۴.

جهان‌تاب

حسرتی دهلوی (has.ra.ti-ye.deh.la.vi)، محمد مصطفی خان بهادر، ملقب به نواب، فرزند نواب مرتضی‌خان فرخ‌آبادی، ۱۲۲۱ــ هند ۱۲۸۶ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از مردم همدان بودند. حسرتی در دهلی زاده شد و در همان‌جا درس خواند. سپس به دلیل سازش پدرش با انگلیسی‌ها به مقام نوابی جهانگیر آباد رسید. چندی بعد به طریقهٔ نقشبندیه گروید و مرید شاه عبدالغنی مجددی نقشبندی شد. در ۱۲۸۰ق حج گزارد و پس از بازگشت به هند درگذشت. محمد مصطفی در شعر فارسی حسرتی و در شعر اردو شیفته تخلص می‌کرد. از آثارش: گلشن بی‌خار (لکنَو، ۱۸۷۴م و دهلی، ۱۲۵۳ق) که تذکرهٔ شعرای اردو زبان است و دیوان اشعار (بدایون، ۱۹۱۶م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷/۳؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۷۱-۱۷۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ حدیقةالشعرا، ۴۳۸/۱-۴۴۰؛ الذریعه، ۲۳۹/۹؛ سخن شعرا، ۲۶۷/۱-۲۷۱؛ شمع انجمن، ۱۳۴؛ صبح گلشن، ۱۲۱-۱۲۳؛ صحف ابراهیم، ۴۸، ۴۹؛ گلشن بی‌خار، ۲۸۶؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۰۳-۲۰۴؛ لغت نامه، ۵۵۴/۱۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۲۲۶/۶؛ نزهةالخواطر، ۴۹۶/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,565-566.

مرادی

حسن آنتوری، قاضی حسن بن خواجه طاهر بن خواجه محمد ← مصباح‌السرور

حسنات‌العارفین (ha.sa.nā.tol.ā.re.fin) / شطحیات، کتابی است به فارسی در شطحیات صوفیه، از محمد داراشکوه (۱۰۲۴ــ ۱۰۶۹ق) فرزند شاه‌جهان گورکانی. وی نگارش این کتاب را در ۱۰۶۲ق آغاز کرده و در ۱۰۶۴ق به پایان رسانده است. داراشکوه در حسنات‌العارفین سی‌صد فقره از شطحیات بیش از صد تن از عرفا و شاعران، از جمله بایزید بسطامی، خواجه عبدالله انصاری، فریدالدین شکرگنج، عبدالرحمان جامی و دیگران را یاد کرده است. یکی از ویژگی‌های این کتاب این است که برخی از مشایخ همروزگار داراشکوه، شطح‌های خود را به خط خود برای وی نوشته یا داراشکوه از زبان ایشان شنیده و عیناً در این کتاب آورده است. حسنات‌العارفین همچنین دربردارندهٔ احوال گروهی از عرفا است که در سفینة‌الاولیا (نوشتهٔ همین مؤلف) ترجمهٔ حال ایشان نیامده است. در حقیقت، از این نظر مکمل دو اثر دیگر او، یعنی سفینة‌الاولیا و سکینة‌الاولیا است. داراشکوه در نوشتن این کتاب از کتاب‌هایی مانند احیاءالعلوم‌الدین، اللمع فی تصوف، تذکرة‌الاولیا، رسالهٔ قشیریه، مثنوی معنوی، مرصادالعباد و نفحات‌الانس استفاده کرده است. حسنات‌العارفین دومین کتاب در زبان فارسی است که شطحیات عرفای متقدم و متأخر در آن گرد آمده است. کتاب به‌نثری ساده نوشته شده است و از تکلف و حشو و پیرایه خالی است و گذشته از ارزش ادبی و عرفانی از جهت آشنایی با اندیشه و سیر فکری داراشکوه نیز اثری ارزشمند است. حسنات‌العارفین در ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۲م در ۳۶ صفحه در دهلی چاپ شده است. این کتاب به زبان اردو ترجمه و در ۶۴ صفحه چاپ شده است. حسنات‌العارفین یک بار دیگر نیز با تصحیح و مقابلهٔ چهار نسخهٔ خطی به کوشش سید مخدوم رهین در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۵۲ش).

منابع: اردو دائره معارف اسلامیه، ۱۵۴/۹ ـ ۱۵۵؛ اوپانیشاد، ۲۱۴ ـ ۲۱۵ـ ۲۱۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۱/۲؛ حسنات‌العارفین، ۱۵ـ۳۷؛ سکینة‌الاولیاء، ۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۵۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۱/۳.

عباسی

حسن ارغون (ha.san-e.ar.qun)، شاه‌حسن پسر شاه‌بیگ، ملقب به امیر شجاع، پسرذوالنون، ۸۹۶ــ ۹۶۲ق، شاعر فارسی‌گو و فرمانروای سند (۹۲۸ــ ۹۶۲ق). وی که نامش در برخی منابع، گویا به خطا شاه‌حسین آمده است، در رکاب پدرش شاه‌بیگ/ شاهی بیگ در جنگ‌های او و در سند حاضر بود. شاه‌بیگ ارغون درابتدا حاکم قندهار بود، ولی زیر فشار بابر گورکانی ناگزیر به ترک آن‌جا شد. وی سپس دژ شال (کویتهٔ کنونی در بلوچستان) را گرفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. در اواخر ۹۲۴ق از شال به فتح سند و مرکز آن تته، لوای عزیمت برافراشت. در اوایل ۹۲۶ق سپاه جام‌فیروز، فرمانروای تته، را بشکست و وی را به پذیرش پیمانی واداشت. دو طرف قرار نهادند نیمی از سند، از آن میان تته، در تصرف جام فیروز بماند و نیم‌دیگر آن، به تصرف شاه‌بیگ درآید. شاه‌بیگ سپس به شال بازگشت، اما دیری نگذشت که سمه‌ها (همان مردمی که پیش از ارغونیان برسند فرمان می‌راندند و فرمانروایانشان جام لقب داشتند) به سرکردگی جام صلاح‌الدین به تته تاختند. جام‌فیروز به ناگزیر از شاه بیگ یاری جست. شاه‌بیگ پسر بزرگ خود شاه‌حسن را از شال به سوی تته فرستاد (محرم ۹۲۷ق) و خود نیز در پی او روانه شد. شاه‌حسن پس از رسیدن به تته و پیوستن جام‌فیروز به اردوی وی، به جنگ با جام صلاح‌الدین روی نهاد. در نبردی که میان دو طرف درگرفت شکست در سپاه جام صلاح‌الدین افتاد و پسرش هیبت‌خان به قتل آمد و خود او به گجرات گریخت. شاه‌حسن حکومت تته را بار دیگر به جام فیروز سپرد و عازم دیدار پدرش شد و در حوالی جایی به‌نام باغبانان، به دیدار شاه‌بیگ نایل آمد و همراه او به سیوستان و بهکر رفت. در ۹۲۸ق در رکاب پدرش که عازم فتح گجرات بود، بهکر را ترک گفت، اما چون به موضعی به‌نام اگهم در نزدیکی نصرپور رسیدند، شاه‌بیگ درگذشت (۲۲ شعبان ۹۲۸ق). شاه‌حسن، پس از مرگ پدرش، در نصرپور بر مسند فرمانروایی سند نشست. چون جام‌فیروز «به خبر فوت شاه‌بیگ خوش شده، قطع نظر از عزاپرسی، سر از بندگی برتافت، میرزا شاه‌حسن بر آن آگاه گردیده، ارادهٔ استیصالش بست. جام فیروز در ظاهر آن را شنیده، حافظ رشید خوش‌نویس و قاضی قاضن مفتی رامع هدایا به عذر تقصیر فرستاده، اما در نهان به تهیهٔ جنگ می‌پرداخت.» (تحفة‌الکرام، ۱۱۴ــ ۱۱۵) بنابراین، شاه‌حسن از نصرپور به تته لشکر کشید. جام‌فیروز که در خود تاب درایستادن ندید تته را واگذاشت و به ولایت کهچ رفت و سپاهی از پنجاه هزار سوار و پیاده بسیج کرد و به سوی تته بازگشت. شاه‌حسن برای رویارویی با او از تته بیرون آمد. در نبردی که میان آن‌ها درگرفت نزدیک بیست‌هزار تن به قتل آمدند و جام فیروز شکست خورد

حسن ارغون

و به گجرات گریخت و تا دم مرگ در آن‌جا به‌سر برد. شاه‌حسن، پس از این پیروزی، وارد تته شده در تغلق‌آباد، معروف به کلان کوت، رحل اقامت افکند. پس از شش ماه، از راه هاله کندی و سیوستان به بهکر رفت. وی در طی حکومت درازش، قلمرو خود در سند را بسیار گسترش داد، بسیاری از اقوام بومی سند، مانند دهاریجه، داهر و ماچهی، را فروماليد و بـه فـرمانبرداری واداشت. معمولاً «عادت چنان داشت که چند ماه در قلعهٔ بکهر [/بهکر/بکر] گـذرانـیدی و چـند مـاه در بـلدهٔ تـهته و سـلطان محمود[پسر میرفاضل‌خان کوکلتاش] به‌طور حاکم مستقل مدام در بکهر می‌بود کلی رتق و فتق [امور] سپرده به او بـود.» (لب تاریخ سند، ۶۵ـ ۶۶) در ۹۳۰ق آهنگ گشودن مولتان کرد و در بهکر، بدین قصد، به بسیج سپاه پرداخت. قلعه‌های سیورای، مو و اوچه را که متعلق به سـلطان‌محمود لانگـاه/ لنگـاه، حـاکـم مولتان، بود گشود (۹۳۱ق) و عازم جنگ با سلطان‌محمود شد. امـا در ایـن اثـنا، سـلطان‌محمود لنگـاه کشـته شـد و پسـرش سلطان‌حسن به‌جای او نشست و خـواسـتار مـصالحه گـردید. شاه‌حسن پذیرفت و رود کـهاره، مـرز مـیان مـولتان و قـلمرو شاه‌حسن تعیین شد. شاه‌حسن دژی استوار در اوچه بـرآورد و برخی از امرایش را در آن‌جا گـذاشت و بـه بـهکر بـازگشت. در ۹۳۲ق، بار دیگر به مولتان لشکر برد و این شهر را، پس از یک سال محاصره، در یازدهم ربیع‌الثانی ۹۳۳ق بگشـود و غـارت کرد. وی پس از دو ماه اقامت در مولتان، دوست مـیرآخـور و خواجه شمس‌الدین ماحونی، را به حکومت آن‌جا گماشت و از راه بهکر به تته بازگشت. با این‌همه، اندکی پس از آن، مولتان را به بابرشاه گورکانی پیشکش کرد و بابر نیز آن‌جا را به پسر خود میرزا کامران داد. در میانهٔ ۹۳۳ق بـر سـر رای کـهنگار/ کـنگار، زمین‌دار ولایت کهچ/ کهچه/ کچه، که مدعی بخشی از ولایت سند شده بود، لشکر برد و با او درآویخت و پس از شکستن او به تته بازگشت. شاه‌حسن پیوندهای دوستانه با بابرشاه گورکانی و پسـر و جـانشین وی هـمایون‌شاه (ـ۹۶۳ق) داشت. حـتی مـی‌توان گـفت بـه‌گـونه‌ای دم از فـرمانبرداری از آن‌هـا مـی‌زد. ازاین‌رو، در ۹۴۲ق، همایون که قصد تاختن به گجرات و گرفتن آن ولایت را داشت به شاه‌حسن ارغون نیز پیام فرستاد که «او نیز طریق یک جهتی مرعی داشته به گجرات درآید.» (مآثر رحیمی، ۳۰۵/۲) شاه‌حسن به پتن گجرات لشکر برد؛ خضرخان حـاکـم پتن را به مـحاصره درآورد و پس از گـرفتن پـیشکشی گـران از خضرخان و نهب و غارت اطراف پتن و برخی نواحی گجرات، از بیم آن‌که مبادا همایون‌شاه وی را به اردویش فراخوانـد و او ناگزیر به رفتن شود، به بهانهٔ این‌که در غیاب او زمین‌داران هندو به سند تاخته‌اند گجرات را ترک گفت و در اوایل ۹۴۵ق به تته بازگشت. در ۹۴۶ق میرعلیکه ارغون را به تهنیت باد فتح گجرات و بنگاله نـزد هـمایون‌شاه، و مـیرخـوش مـحمد ارغـون را بـه مبارک‌باد فتح قندهار به حضور میرزا کـامران (بـرادر هـمایون) فرستاد. میرعلیکه چون به اردوی همایون رسید متوجه مـوقع لرزان همایون، در نـتیجهٔ شـورش شـیرشاه سـور، و آشـفتگی اوضاع اردوی شاهی شد و بی‌رخـصت اردوی شـاهی را تـرک گفت و به نزد شاه‌حسن بازگشت و وی را از جـریان وقـایع و احتمال شکست قریب‌الوقوع همایون آگاهانید. بـه‌زودی خـبر شکست همایون‌شاه به شاه حسن رسید. در پی رایزنی شاه‌حسن با امرایش قرار شد که «از اوچه تا بهکر هر دوی روی آب [رود سند] را ویران کرده، بی‌کشت و کار واگـذارنـد.» (تـحفةالکـرام، ۱۲۲) هدف از این اقدام ظاهراً آن بود کـه هـمایون (یـا حـتی شیرشاه که در تعقیبش بود) نتوانند در سـند جـاخوش کـنند و «لشکر بیگانه از بی‌نوایی نتواند پا به جنگ محکم» دارد (تاریخ طاهری، ۷۴). همچنان‌که شاه حسن پیش‌بینی کرده بود، همایون پس از شکست از شیرشاه، به‌سوی سـند گـریخت و در قـصبهٔ لوهری/ لُهری در کنار رود سند، روبه‌روی بـهکر، اردو زد (۲۸ رمـضان ۹۴۷ق) سـلطان مـحمودخان، فـرمانروای بـهکر کـه فرمانگزار شاه‌حسن بـود بـه فـرمان او «ولایت بـهکر را ویـران ساخته، استحکام قلعه‌داری نمود و کشتی‌ها را از این طرف آب [رود سند] برده در زیر قلعه لنگر کرد.» همایون کس نزد سلطان محمود فرستاد که به حضورش برود و «قلعه را به ملازمان درگاه سپارد. او معروض داشت که من نوکر شاه‌حسین [= شاه‌حسن]ام. مادام که او به ملازمت نـیاید آمدن من در آیین نـمک خـوردن پسندیده نیست و بی‌رخصت او قلعه سپردن هـم سـزاوار نـه.» (اکبرنامه، ۲۵۹/۱ـ ۲۶۰) با این‌همه، سلطان‌محمود برای اردوی همایون که بر اثر قحطی سند دچار سختی و تنگی شـده بـود پانصد تن غله فرستاد. همایون سپس به شاه‌حسن نامه کـرد و «عهود و مواثیق فردوس مکانی [بابر] و عنایات و الطافی کـه دربارهٔ طایفهٔ ارغون نموده بودند» بدو یادآور شد (مآثر رحیمی، ۳۰۷/۲). شاه‌حسن پاسخی کمابیش دورویانه و نیرنگ‌آمیز داد و حاضر نشد هیچ‌یک از قلاع استوار خود را به همایون واگذارد. همایون پنج شش ماه در لوهری به‌سر برد و هر چه کوشید موفق بـه گشـودن بـهکر نشـد. وی در جـمادی‌الاولی ۹۴۸ق رو بـه

سیوستان نهاد و دژ سیهوان/ سیوان/ سیوستان را به محاصره گرفت (۱۷ رجب ۹۴۸ق)، ولی بر اثر ایستادگی گماشتگان شاه‌حسن کاری از پیش نبرد. خود شاه‌حسن نیز از تته بیرون آمد و در جایی به‌نام سن اردو زد و میرعلیکه را با گروهی به کمک مردم سیوستان فرستاد. همایون سرانجام، پس از هفت‌ماه محاصرهٔ سیوستان و پدید آمدن قحطی و کمبود آذوقه در اردویش، ناگزیر دست از محاصرهٔ سیوستان برداشت و به جانب بهکر و لهوری بازگشت (ذوالقعدهٔ ۹۴۸ق). وی اندکی بعد، پس از ستیز و آویزهای بسیار با سندیان، از راه اُچ/ اوچه و بیکانر روانهٔ راجپوتانه شد (محرم ۹۴۹ق). پس از رفتن همایون، شاه‌حسن به بهکر رفت و سلطان‌محمود را، برای فرستادن غله به اردوی همایون، سخت سرزنش کرد و درویش محمد انباردار را در برابر خانهٔ سلطان‌محمود به دار کشید. هواخواهان همایون را فرومالید و برخی ایشان را بکشت. دژ بهکر را بازساخت و رو به سیوستان نهاد و دژ آن‌جا را نیز بازسازی کرد و به تته بازگشت. در این اثنا، همایون که در راجپوتانه نتوانسته بود پناهگاه امنی بیابد و دریافت راجه مالدیو جودهپوری به رغم دعوتش از پادشاه گورکانی، قصد نیرنگ و خیانت بدو دارد، بار دیگر رو به سند نهاد و در کنار رود سند در قصبهٔ جون (= باغستان) در بخش بدین فرود آمد. شاه‌حسن ارغون نیز در آن طرف رود در مقابل او اردو زد (اواخر ۹۴۹ق). در این‌جا دو سپاه چند بار با یکدیگر درآویختند که روی‌هم‌رفته پیروزی با ارغونیان بود. ازاین‌رو، پس از آمدن بیرم‌خان از حدود گجرات و پیوستن او به اردوی همایون (۷ محرم ۹۵۰ق)، با صلاحدید بیرم‌خان که پادشاه گورکانی را به رفتن ایران و یاری جستن از تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۴ق) تشویق می‌کرد، همایون، تن به مصالحه داد. «مرزا [حسن‌شاه]این معنی را غنیمت دانسته مبلغ صدهزار مثقال نقد و سایر اشیای سفر مهیا ساخته، مع سی‌صد رأس اسب و سی‌صد نفر شتر به ملازمت فرستاده، پل برابر جون بستند و تاریخ مصالحه و پل 'صراط مستقیم' شده، هفتم ربیع‌الاول نه‌صدوپنجاه از پل گذرشاهی شد.» (تحفة‌الکرام، ۱۲۶ــ ۱۲۷) بنابراین، همایون در هفتم ربیع‌الاول ۹۵۰ق قصبهٔ جون را به مقصد ایران ترک گفت و خیال شاه‌حسن را از خود، دست‌کم برای مدتی، آسوده ساخت. در جمادی‌الثانی ۹۵۰ق، بخشوی لانگاه/لنگاه که مولتان را به‌دست آورده بود، از غیبت سلطان محمودخان که در رکاب شاه‌حسن، برای جنگ با همایون، به‌سر می‌برد بهره برد و به بهکر/بکر تاخت، ولی با مقاومت مردم شهر روبه‌رو گردید و کاری از پیش نبرد و به مولتان بازگشت. به‌دنبال آن، شاه‌حسن، میرشاه محمود ارغون را به حراست و حکومت بهکر فرستاد. در ۹۵۱ق، میرزا کامران، برادر کهتر همایون‌شاه، شیخ عبدالوهاب و میراله‌دوست را نزد شاه‌حسن فرستاد و خواستار خویشی با او شد. شاه‌حسن دختر خود چوچک‌بیگم را نامزد وی کرد. در ۹۵۴ق میرزا کامران، از برابر همایون، از حوالی غزنین به سند گریخت و به شاه‌حسن پناه جست. شاه‌حسن وی را در موضع پاتره جای داد و دخترش را که نامزد وی کرده بود به عقد او درآورد و چون میرزاکامران پس از سه‌ماه توقف، قصد رفتن به کابل کرد، یک (یا سه) هزار سوار به همراهی او فرستاد و «جمیع مایحتاج و ضروریات سفر میرزا را سامان داد» و میرزاکامران پس از فتح غزنین سواران شاه حسن را مرخص کرد (مآثر رحیمی، ۳۱۲/۲) کامران همچنین، پس از آنکه سرانجام از همایون شکست خورد و دستگیر شد و به فرمان همایون، کورش کردند (۹۶۰ق)، به بهکر در سند رفت. این‌بار شاه حسن وی را در «کوهچه شادبیله [/ساده‌بیله]که مغرب رویه بهکر در میان دریا [رود سند] واقع [است] جا داد و بعد از آن پرگنهٔ بتوره به خرج مطبخش داده، فتح‌باغ نزول‌گاهش معین نمود.» میرزا کامران چندی در آن‌جا به‌سر برد و سپس با همسرش چوچک‌بیگم، دختر شاه‌حسن، به سفر حج رفت (تحفة‌الکرام، ۱۲۷ــ ۱۲۸). کامران در ذوالحجهٔ ۹۶۴ق و چوچک‌بیگم به فاصلهٔ هفت‌ماه پس از او در مکه درگذشتند. شاه‌حسن در اواخر عمرش به بیماری فالج مبتلا گشت و علاجش منحصر به آن بود که همواره از بهکر به تته و از تته به بهکر در کشتی آمدوشد می‌کرد. بیماری و ناتوانی شاه‌حسن سبب شد تا در دستگاه او، از یک سو غلامان و دون‌پایگان سررشتهٔ کارها را به‌دست گیرند و دست به تعدی دراز کنند، و از سوی دیگر امرای قدیمی، مانند عیسی‌ترخان و سلطان محمودخان (پسر میرفاضل‌خان) بهکری که از وضع موجود ناخرسند بودند سر به شورش بردارند. سلطان محمودخان که در سیوستان بود از آشفتگی اوضاع بهره برد و به بهکر بازگشت و دژ بهکر را به تصرف خود درآورد. در این اثنا، در یکم محرم ۹۶۲ق، امرای ارغون و ترخون در تته میرزا عیسی ترخان را به شاهی برداشتند و برخی از مقربان شاه‌حسن، مانند عربی‌گاهی، را به قتل آوردند و ماه‌بیگم زن شاه‌حسن را بند برنهادند. شاه‌حسن به ناگزیر حکومت بهکر را رسماً به سلطان‌محمودخان داد و وی را به یاری طلبید. سلطان‌محمود بهکری از بهکر به تته

شتافت و پس از پیوستن به اردوی شاه‌حسن (۲۲ محرم ۹۶۲ق) با عیسی ترخان و هوادارانش به جنگ درآویخت. بااین‌همه، سلطان‌محمودخان و عیسی ترخان که می‌دانستند از زندگی شاه‌حسن چندان نمانده است پنهانی پیمان بستند که با توجه به شدت بیماری شاه‌حسن و نزدیک بودن مرگش، پس از مرگ او ولایت سند را میان خود نصف کنند (لب تاریخ سند، ۷۰). شاه‌حسن که در این هنگام بیماری‌اش بالاگرفته بود به ناگزیر به صلح تن داد و از سر تقصیرات عیسی‌ترخان گذشت و عیسی‌ترخان نیز ماه‌بیگم را آزاد کرد. آن‌گاه به پیشنهاد شیخ عبدالوهاب پورانی که در پزشکی مهارت داشت، شاه‌حسن را در کشتی سوار کرده به طرف سیوستان بردند و وی سرانجام در میان راه درگذشت (۱۲ ربیع‌الاول). پیکر حسن‌شاه را نخست در تته به‌خاک سپردند و سپس، پس از دو سال، به مکه بردند و در کنار آرامگاه پدرش در خاک نهادند. میرزا شاه‌حسن ارغون را فرمانروایی دانشمند، ادب‌پرور، شجاع و کرم‌الطبع گفته‌اند. «در اوان حیات به تحصیل علوم مشغول بوده، در علم منقول مهارتی تمام داشته و با وجود حکومت هر سبق که می‌خواند آن را به فارسی تقریر نموده در قید کتابت می‌آورد... و در شعرـ فهمی طبیعت عالی داشته است و گاهی به گفتن اشعار عاشقانه مشغولی جسته... و مهمات و معاملات را موافق شرع اشرف پرسش می‌نمود و در ضبط مملکت و نسق ولایت دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت و در تعظیم سادات و علما به‌غایت می‌کوشید و در دادن وظایف و ادرارات و انعام به این طبقه خود را معاف نمی‌داشت... و در اوایل حال در کابل دو سال در خدمت فردوس مکانی، [ظهیرالدین محمد] بابر پادشاه، می‌بود و بابر پادشاه مکرراً فرموده که میرزا شاه حسین [/ حسن] به ملازمت ما نیامده به‌جهت فراگرفتن توره و توزک سلطنت آمده.» (مآثررحیمی، ۳۱۸/۲ـ ۳۱۹) از دانشمندان و سرایندگان و نویسندگانی که در دورهٔ شاه‌حسن به سند رفته و به درگاه او راه یافته یا از نواخت وی بهره‌مند شده‌اند می‌توان از سلطان‌محمد فخری هروی، قاضی شیخ‌احمد، شاه‌جهانگیر هاشمی، مولانا علاءالدین لاری، شاه قطب‌الدین از نزدیکان شاه‌جهانگیر، مصلح‌الدین محمد کلامی لاری و حیدر کلوچ هروی نام برد. هاشمی کرمانی مثنوی مظهرالآثار را در ۹۴۰ق به‌نام میرزا شاه‌حسن سروده و فخری هروی نیز صنایع‌الحسن و روضة‌السلاطین را به‌نام وی تألیف کرده است. خود او هم به ترکی و فارسی شعر می‌سرود و سپاهی تخلص می‌کرد.

منابع: اکبرنامه، به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، ۲۵۹/۱ـ ۲۶۷، ۲۷۵ـ ۲۷۶، ۲۸۲ـ ۲۸۳، ۳۸۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۰/۱ـ ۲۰۳؛ تاریخ سنده، ۵۱/۲ـ ۱۰۵؛ تاریخ طاهری، ۵۹ـ ۹۴؛ تاریخ فرشته، ۳۲۱/۲ـ ۳۲۲؛ تحفهٔ سامی، ۳۰؛ تحفة‌الکرام، ۱۱۲ـ۱۳۰، ۴۹۰ـ ۴۹۵؛ ترخان‌نامه، ۲۴ـ ۴۵؛ روضة‌السلاطین و جواهرالعجائب، ۱۰۱ـ ۱۰۸ صبح گلشن، ۱۹۷؛ کاروان هند، ۶ـ۸، ۳۴۹، ۹۹۶، ۱۰۸۵، ۱۱۷۱، ۱۵۳۷ـ ۱۵۳۸، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱؛ لب تاریخ سند، ۶۲ـ ۷۲؛ مآثر رحیمی، ۲۹۷/۲ـ ۳۲۲؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۳۰، ۲۰۲ـ ۲۰۳، ۳۱۲ـ ۳۱۳؛ مقالات‌الشعرا، ۲۷۱ـ ۲۸۹.

برزگر

حسن‌الله (ha.sa.nol.lāh)، گوهاتی در ایالت آسام ۱۹۴۷م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه گوهاتی به تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ لیسانس دریافت کرد. سپس از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در کاتن کالج وابسته به دانشگاه گوهاتی آسام به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. وی با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان فارسی‌نویسان هندو در قرن هیجدم میلادی از دانشگاه گوهاتی دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. به‌زبان‌های آسامی، بنگالی، انگلیسی و اردو نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۷ـ۲۶۸.

رسولی

حسن امام (ha.san.e.mām)، فرزند چیدی‌خان، بیتا چمپارن در ایالت بیهار ۱۹۳۸م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان دورهٔ مقدماتی و متوسطه، در دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۶۹م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۷۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان احوال و آثار حضرت احمد لنگر دریا بلخی (در روزگار لودی‌ها در هند زندگی می‌کرد) دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. چندی در بخش کتب خطی کتابخانهٔ دانشگاه پتنا به کار پرداخت. وی به زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و عربی نیز آشنایی دارد. از آثارش: «شعرای دربار محمود غزنوی» (مجلهٔ صبح نو، ۱۹۶۷م)؛ «بررسی مثنوی موش و گربهٔ عبید زاکانی» (مجلهٔ صبح نو، ۱۹۷۱م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۱/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۴-۲۴۵.

رسولی

حسن انصاری (ha.san-e.an.sā.ri)، فرزند خواجه‌طاهر، ز ۱۰۶۱ق، قاضی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. قاضی‌حسن زبان سنسکریت و فقه اسلامی رابه خوبی می‌دانست. در ۱۰۶۱ق/۱۶۵۰م کتاب سالومتر را به فارسی ترجمه کرد و آن را تحفة‌الفرس نامید. این کتاب در ده باب است و بیشتر باب‌ها دربردارندهٔ فصل‌هایی در هنر پرورش اسب است: ۱ــ پیدایش اسب، ۲ــ زاییدن اسب (دو فصل)، ۳ــ علامات سعد، ۴ــ علامات نحس، ۵- دانستن عمر اسب، ۶ــ خریدن اسب، ۷ــ شناختن جهازات اسب (دو فصل)، ۸ــ شناختن سه خاصیت اسب، ۹ــ شناختن مرض (ده فصل) و ۱۰ــ درمان اسب (پنج فصل). نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شمارهٔ N.M.1961-1111 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۹/۱؛ ۲۵۱۶/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۹/۱-۲۰۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 243.

فتح‌نیا طبری

حسن براهویی (ha.san-e.ba.rā.hu.i)، ملامحمدحسن فرزند عبدالرحمان فرزند علی، ــ ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۵م، شاعر فارسی‌گوی بلوچستانی. از تیرهٔ بدوزیی از قبیلهٔ بنگل‌زیی در ناحیهٔ قلات بلوچستان بود. نیا و پدرش در دستگاه فرمانروایان بلوچستان خدمت می‌کردند. نیای او در خدمت میرنصیرخان یکم (۱۷۴۱ــ ۱۷۹۵م/ ۱۲۱۰ق) بود. پدرش نیز مردی دانش‌دوست و دانش‌پرور بود و مدتی دراز نایب‌الحکومگی بخش کچهی را برعهده داشت. ملامحمدحسن نیز در دستگاه حکمرانان (قلات) بلوچستان راه یافت و از پایگاهی بلند برخوردار شد. وی در خدمت محراب‌خان (۱۸۲۱ــ ۱۸۳۸م)، نوهٔ نصیرخان یکم، به وزارت رسید و نفوذ و اعتبار فراوان به‌دست آورد. اما قدرت و نفوذ او ترس نصیرخان دوم (۱۲۵۶ــ ۱۲۷۴ق/ ۱۸۴۱ــ ۱۸۵۷م) پسر محراب‌خان، را برانگیخت و خان‌قلات وی را به زندان افکند. به‌روایتی هم، انگلیسی‌ها پس از تصرف بلوچستان ملا محمد حسن را دستگیر کردند و به سکر در سند بردند و در آن‌جا به زندانش افکندند. ملامحمدحسن در زندان بود تا جان سپرد. وی به فارسی، اردو، بلوچی و براهویی شعر می‌سرود. وی از شاعران برجستهٔ فارسی‌گوی بلوچستان (پاکستان) به‌شمار می‌آید و اشعار او را شسته و رفته و شیرین و شیوا و گیرا گفته‌اند. شعر او هم در بیان واقعات عاشقانه و هم در حمد و نعت و منقبت است که نشانهٔ گرایش او به دین و عرفان است. از وی چهار دیوان فارسی به‌جا مانده است. نسخه‌ای از کلیات او که در مستونگ بلوچستان نزد میرشیرعلی‌خان غزگی نگه‌داری می‌شد، دارای تاریخ ۱۲۶۶ق و در ۲۳۱۱۷ بیت بود و دارای سه دیوان، مثنوی حسینا در پیروی از کریمای سعدی، منظومهٔ معجزات نبوی در تاریخ اسلام، منظومهٔ تحفهٔ قادریه در سیر، ساقینامه و جز آن است. دیوان یکم وی که در شعبان ۱۲۶۳ق تدوین شده در ۳۵۴۱ بیت از مناجات و غزلیات و رباعیات و مفردات است. دیوان دوم او در ۶۸۹۰ بیت است و در آن مخمسی در سوگ امام حسین(ع) در ۹۲ بند آمده است. دیوان سوم او نیز نزدیک ۷۰۰۰ بیت دارد و دارای غزلیات، مخمسات، رباعیات و مفردات است. از حسن براهویی که مخمسات خود را به سبک غزل شاعرانی چون امیرخسرو، صائب، جامی و حافظ می‌سرود همچنین مجموعه‌ای به‌نام مسدسات ملاحسن مانده است که دربرگیرندهٔ ۲۳۴ مسدس او است. کلیات سروده‌های اردوی حسن براهویی به‌کوشش انعام‌الحق کوثر به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۶م). گزیده‌ای از سروده‌های فارسی وی (شامل غزلیات و قطعات و رباعیات) نیز به کوشش ملک‌محمد رمضان بلوچ و میرشیرعلی‌خان (از نوادگان حسن براهویی) در ۱۹۷۳م در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با عنوان گلدستهٔ قلات منتشر شده است.

منابع: دانشنامهٔ جهان اسلام، ۶۲۱/۲-۶۲۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۳۱-۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸۷/۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۸۰، ۲۰۵۲؛ کلیات محمدحسن براهویی (سروده‌های اردو)؛ گلدسته قلات.

برزگر

حسن بلخی (ha.san-e.bal.xi)، حسن بن حسین بن معز بلخی بهاری، ــ۸۵۵ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش حسین بلخی* (ــ۸۴۴ق) از مشایخ بزرگ طریقت

فردوسیه، از سلسلهٔ سهروردیه، و دومین خلیفه و سجاده‌نشین شیخ شرف‌الدین احمد منیری بود. حسن نزد پدرش دانش آموخت. در تصوف نیز بدو دست ارادت داد و ازو خرقهٔ خلافت گرفت و پس از مرگ وی بر مسند ارشاد نشست. گویند طبع کریمانه داشت و ازاین‌رو به لقب «دایم جشن» آوازه یافت. از آثارش یکی کاشف‌الاسرار نام دارد که شرحی است مبسوط بر رسالهٔ عربی پدرش حضرات خمس. این اثر در ۱۸۹۶م در بانکیپور (پتنا) به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثارش: سرقضا و قدر و رمز خیر و شر (نسخهٔ کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور) به فارسی؛ لطائف‌المعانی در تصوف و سلوک (نسخهٔ کتابخانهٔ بلخیهٔ پتنا).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۷/۱؛ تصوف برّ صغیر مین، ۵۸/۲، ۸۳، ۱۵۲؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۱۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۳۹/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲/۳-۴۳.

برزگر

حسن بیتهوی، سید شاه‌غلام‌حسن ← غلام‌حسن بیتهوی

حسن تالپور (ha.san-e.tāl.pur)، حافظ میرمحمد حسن‌علی‌خان فرزند محمدنصیرخان متخلص به جعفری، حیدرآباد سند ۱۲۴۰ــ همان‌جا ۱۳۲۴ق/ ۱۸۲۵ــ ۱۹۰۷م، شاعر و نویسندهٔ سندی. پدرش میرنصیرخان جعفری (ــ۱۲۶۱ق) از نوابان تالپور حیدرآباد سند بود. محمدحسن علی‌خان نزد آخوند احمدهالایی و یک دانشمند ایرانی درس خواند و قرآن را از بر کرد. پس از برافتادن حکومت تالپوران به‌دست انگلیسی‌ها (۱۲۵۹ق) وی به همراه پدرش گرفتار بند و زندان آن‌ها شد و در ۱۸۴۳م او را به کلکته بردند. در ۱۸۶۳م از آن‌جا رهایی یافت و به حیدرآباد بازگشت و تا پایان زندگی به تألیف و تصنیف پرداخت. در ۱۳۳۰ق/ ۱۹۱۲م پیکرش را به کربلا بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ لسان‌الحق فی میزان الصدق (نوشته در ۱۲۹۰ق) به نثر فارسی در رد میزان‌الحق پادری سی.جی. فاندر که در رد اسلام و محمد(ص) است (لاهور، ۱۳۰۸ق)؛ ۲ــ منظومهٔ مختارنامه به سندی در دو جلد که جلد یکم آن در ۱۸۹۲م و جلد دوم در ۱۸۹۵م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ رویای صادقه به نظم و نثر فارسی در دو جلد که جلد یکم در کراچی و جلد دوم در لاهور به‌چاپ رسیده است (۱۳۲۲ق)؛ ۴ــ نهرالبکا در سلام و مراثی به سندی (لاهور، ۱۳۲۶ق)؛ ۴ــ مثنوی فتح‌نامهٔ سند به سندی که برگردان مثنوی فارسی میرصوبدارخان، متخلص به میر، است؛ ۵ــ احسن‌البیان به نثر اردو در پاسخ تحقیق‌الایمان پادری عمادالدین پانی‌پتی؛ ۶ــ رد خوارج به سندی در پاسخ به سی و دو پرسش میرمحمدعلی‌خان تالپور دربارهٔ عزاداری و جز آن؛ ۷ــ مجموعهٔ خطوط به فارسی در پاسخ به مکاتیب پادری فاندر؛ ۸ــ حالات شکار؛ ۹ــ مثنوی حملهٔ حیدری، معروف به شهنشاه‌نامه به سندی در حالات علی(ع)؛ ۱۰ــ نهج‌البلاغه به نظم سندی؛ ۱۱ــ تحفة‌المسلمین به‌فارسی، در رد نصاری (چاپ هند)؛ رزیة‌الکبری شامل قصاید فارسی در مراثی (لاهور، ۱۸۹۹م)؛ ۱۲ــ دیوان مناجات و مناقب؛ ۱۳ــ دیوان قصاید؛ ۱۴ــ دیوان مراثی.

منابع: امامیه مصنفین، ۴۱۱/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۱/۵-۴۵۲؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۲۸۹-۲۹۰؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۹۴، ۵۹۸-۵۹۹؛ تاریخ سنده، ۷۱۲/۲-۷۱۳؛ الذریعه، ۴۶۹/۳؛ ۲۳۹/۱۰؛ ۳۰۲/۱۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۳؛ لب تاریخ سند، ۱۵۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸۳/۲؛ نوای معارک، ۶۷۴.

برزگر

حسن جائسی (ha.san-e.jā.e.si)، مولوی سیدحسن، معروف به قدوة‌العلما، لکنو ششم ربیع‌الاول ۱۲۸۲ق ــ هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۴۸ق، مجتهد و نویسندهٔ شبه قاره. آقاحسن فرزند کلب علی/ کلب عابد، فرزند کلب حسین، فرزند محمدحسین حسینی جائسی نجمی نصیرآبادی بود. برخی منابع از کلب‌علی یاد نکرده‌اند و کلب‌حسین را پدر و محمدحسین را که از مجتهدان زمان خود بود، پدر بزرگ وی گفته‌اند. مادرِ او از نوادگان سیددلدارعلی، معروف به غفران‌مآب، عالم بزرگ شیعهٔ شبه قاره (۱۱۶۶ــ ۱۲۳۵ق)، و خود آقاحسن از شاگردان شناختهٔ دو تن دیگر از نوادگان غفران‌مآب، یعنی دایی و پدرزنش سیدمصطفی فرزند محمدهادی و سیدمحمدحسین، معروف به علان صاحب بود. از سویی برخی منابع نیز از نیای او، مولوی سید محمد یوسف که استاد شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق) بوده و پادشاه چندین روستا در بلوک بریلی به او اهدا کرده بود، یاد کرده‌اند. آقاحسن، صرف، نحو، منطق، فقه و ادبیات را نزد مولوی سبط محمد فرزند خلاصة‌العلما سیدمرتضی و علوم معقول، منقول و اصول را نزد ابی‌الحسن

میرآقا، معروف به عمادالعلما و علن فراگرفت. وی در ۱۳۰۲ق به عراق کوچیده چندی نزد شیخ محمدحسین مازندرانی، شیخ زین‌العابدین حائری، شیخ‌محمد حسین مامقانی و میرزامحمد حسین شهرستانی کربلایی دانش آموخت و اجازهٔ اجتهاد گرفت. او در ۱۳۱۳ق از عمادالعلما میرآقا نیز درجهٔ اجتهاد فقهی گرفت. وی را کثیرالفتوا و قلیل‌التألیف معرفی کرده‌اند. آقاحسن پس از بازگشت به هندوستان به تدریس پرداخت. وی که علم هیئت می‌دانست، این رشته را هم تدریس می‌کرد. او منشی نواب میراصغر حسین (نیرهئی) و متولی اوقاف فخرالدین حسین بود. آقاحسن در کارهای رفاهی دست داشته، برای ترویج شریعت اسلام، به‌ویژه مذهب تشیع نیز بسیار کوشید و از مشوقان رشد علوم و صنعت نزد شیعیان بود. برگزاری نمازهای جمعه، جماعت و عیدین در حسینیهٔ آصفیه، بنیاد کردن انجمن صدرالصدور در ۱۳۱۹ق که در ۱۳۲۳ق به کنفرانس کل هند شیعه بدل شد، بنیاد کردن مدرسهٔ دینی جعفریه که در آن مسائل دینی، زبان‌های عربی و انگلیسیَ و کارهای صنعتی را می‌آموختند، بنیادگذاری انجمن یادگار علما برای ارائهٔ خدمات دینی و چاپ کتاب‌های مهم مذهبی در هفتم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ق و بنیاد کردن بیت‌المال شیعه در ۱۳۳۷ق که در آن علوم دینی و هنرهای گوناگون آموزش داده می‌شد، از این دست فعالیت‌های آقاحسن بودند. وی همچنین در ۱۳۲۶ق، در حل مشکل کشتار میان سنی و شیعه نقشی برجسته ایفا کرد. آقاحسن، افزون بر رساله‌هایی در برخی مسائل فقهی و پاره‌ای مقاله‌ها که در نشریه‌های شناختهٔ معالم و اخبارالناطق به‌چاپ رسانده، شماری آثار دیگر نیز نوشته است. از آثارش: رسالهٔ حرمان‌الزوجة عن‌العقار در فقه استدلالی به زبان عربی؛ فتاوی؛ حواشی و اضافه بر تحفة‌العوام؛ ترجمهٔ عمادالاسلام اثر غفران‌مآب از فارسی به اردو که ناتمام مانده است. بخش نخست آن، در توحید، چاپ شده است؛ تفسیر قرآن به زبان اردو که این نیز ناتمام مانده است؛ هدایة‌العوام در مسائل فقهی.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۳۲/۵ـ ۲۳۳؛ الذریعه، ۱۱۸/۴؛ مطلع انوار، ۴۵ـ ۴۶، ۷۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱/۸ـ ۲؛ نقباء‌البشر، ۴۲۸/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 83; *A Socio-intellectual History of the Isna Ashari Shi'is in India*, 1/147-148.

م.اسماعیل‌پور

حسن دهلوی (ha.san-e.deh.la.vi)، امیر نجم‌الدین حسن، معروف به سعدی هندوستان، پسر علاءالدین سجزی دهلوی، بدایون ۶۴۹/۶۵۰ــــ دولت‌آباد ۷۳۸/۷۳۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش که شمار زیادی از دانشمندان بر اثر تاختن مغولان به خراسان به آن‌جا کوچیده بودند، برآمد. با امیر خسرو دهلوی معاصر و معاشر بود. حسن پس از امیر بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی شبه قاره در سده‌های هفتم و هشتم هجری و از شاعران خوب زبان فارسی است. از دیگر معاصران وی سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ـ ۶۸۶ق) بود. پنج سال در مولتان در دربار محمد قاآن (۶۸۳ق) پسر غیاث‌الدین بلبن به‌سر برد. با هجوم مغولان به مولتان و کشته شدن محمد قاآن همراه امیرخسرو اسیر شد(۶۸۳ق) و دو سال در اسارت گذراند و حسن مقاله‌ای در رثای محمد قاآن گفت. پس از محمد قاآن، بیشتر قصاید وی در مدح علاءالدین محمدشاه خلجی (۶۹۵ـ ۷۱۶ق) است. حسن، تغلق‌شاه بنیادگذار دودمان تغلقیه و پسرش محمدشاه را ستایش کرد. در پنجاه‌وشش سالگی به عرفان گرایید و به نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) دست ارادت داد. شهرت وی در غزل است تا جایی که به سعدی هندوستان مشهور شده است. دیوان حسن بیش از نه هزار بیت شعر از قصاید، غزلیات، ترجیعات، ترکیبات، رباعیات و مثنویات دارد. از نوآوری‌های وی سرودن مدیحه در قالب مثنوی کوتاه در اوزان گوناگون است . کلیات وی با نام کلیات سجزی دهلوی در ۱۳۵۲ق در حیدر آباد دکن به‌چاپ رسیده است. از مثنوی‌های معروف او عشق نامه است، در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل یا فعولن) که آن را به یک شب در غرهٔ ذوالحجهٔ ۷۰۰ق در ۶۰۶ بیت سروده است. موضوع مثنوی، داستان عشق جوانی هندو به یکی از دختران همکیش خود است. این جوان پس از مرگ معشوق خود را همراه جسد دختر می‌سوزاند. حسن این داستان را که در میان مردم مشهور بوده به نظم کشیده است. از دیگر آثار وی فوایدالفؤاد یا ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا است (تهران،۱۳۷۷ش). حسن دهلوی از شاعران برجسته و باذوق زبان فارسی است. سخن او ساده و روان و دارای مضامین دقیق است. وی در سروده‌های خویش، از دیگر سخنوران پیش از خود پیروی کرده و چکامه‌هایی همانند آنان ساخته است. وی در تمام دورهٔ زندگی خود تنها زیست.

منابع: آتشکده، ۳۴۶؛ ادب پارسی بعهد سلاطین تغلق، ۱۹۰ـ۱۹۵؛

اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۲۸/۸-۲۲۹؛ امتحان‌الفضلاء، ۲۳۷/۱؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۳۷-۴۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۵۸؛ تاریخ ادبیات فارسی در ایران، ۸۱۷/۳-۸۳۱؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۸۵-۱۸۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۳-۲۳۲؛ تاریخ ایران، کیمبریج، ۵۷۴/۵-۵۷۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۱/۱- ۱۷۲؛ تاریخ مغول، ۵۴۷؛ تذکرة‌الشعراء، ۱۸۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۸-۴۹؛ خزینة‌الاصفیاء، ۳۴۴؛ دیوان حسن دهلوی، به‌کوشش مسعودعلی محوی، حیدرآباد، ۱۳۵۲ق؛ الذریعه، ۲۴۲/۹؛ ۳۵۴/۱۶؛ ریاض العارفین، هدایت، ۳۸؛ ریاض العارفین، آفتاب رای، ۱۹۸-۱۹۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۳/۲؛ سیرالاولیاء، ۳۰۸؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۴۲-۴۳؛ شمع انجمن، ۱۱۳-۱۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۹۰-۴۹۱؛ فوائدالفؤاد، مقدمه، بیست‌وهفت - سی‌وسه؛ مجمع‌الفصحا، ۵۶۱/۱- ۵۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۶۳۰/۱- ۶۳۷؛ مرآة‌الخیال، ۳۹-۴۰؛ مجالس‌النفائس، ۳۵۶-۳۵۷؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۱/۳-۱۳۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۹۲/۲-۵۹۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۶۷-۱۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴/۲-۲۵؛ نشتر عشق، ۳۶۴/۱-۳۷۸؛ نفحات‌الانس، ۶۱۰- ۶۱۱؛ هفت آسمان، ۱۳۱؛ غلام‌سرور، «حسن دهلوی»، هلال، جلد سوم، شمارهٔ ۴، بهمن ۱۳۴۴ش.

Dictionary of Indo _ Persian Literature ,226.

رسولی

حسن دهلوی، خواجه محمدحسن فرزند ابراهیم فرزند غیاث‌الدین ← حسن مودودی

حسن دهلوی، غلام میرحسن ← میرحسن دهلوی

حسن دهلوی، میرحسن پسر غلام‌حسین ضاحک ← میرحسن دهلوی

حسن سجزی، نجم‌الدین حسن فرزند علاء ← حسن دهلوی

حسنِ طاهر جونپوری (ha.san-e.tā.her-e.jun.pu.ri)، حسن بن طاهر بن کمال عباسی جونپوری، -۹۰۹ق، صوفی چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از مردم مولتان بودند. پدرش به جونپور رفت و مدتی در آن‌جا به تحصیل علم پرداخت. سپس به بهار سفر کرد و در مدرسهٔ شیخ محمد بن طبیب اقامت گزید. در بهار زن گرفت و از او فرزندانی یافت که از آن‌ها یکی نیز حسن بود. حسنِ طاهر (این اضافه ظاهراً اضافهٔ بنوت است، ولی به‌گفتهٔ برخی منابع، وی چون مردی بسیار پرهیزکار بوده به لقب طاهر آوازه یافته است) در بهار به‌دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در آن‌جا به‌انجام رسانید. سپس با پدرش به جونپور رفت و نزد شاگردان قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی درس خواند و دختر شیخ محمد بن عیسی جونپوری را به زنی گرفت. در طریقت به راجی حامدشاه مانکپوری (-۹۰۱ق) از مشایخ چشتی، دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. از جونپور به آگره رفت و مدتی را در آن‌جا گذراند. چون آوازه‌اش در تصوف به گوش سلطان سکندر لودی (-۹۲۳ق) رسید، سلطان او را به دهلی فراخواند و در کوشک بجی مندل، نشیمن داد و وی در همان‌جا درگذشت. حسن رسایلی در سلوک و توحید نوشته است، از آن میان مفتاح‌الفیض به فارسی که در یک مقدمه در ترغیب به تصوف و اصطلاحات صوفیان و دو قسم است: **قسم یکم** در هشت فصلِ توبه، وضو، عزلت، ذکر، نفی، خواطر، دوام صوم، ربط با شیخ، ترک اعتراض بر خدا و شیخ، **قسم دوم** در علم‌الحقیقة و در پایان مراقبات است. از این اثر نسخه‌هایی در دست است. دو پسر وی به‌نام شیخ محمد، متخلص به خیالی (-۹۴۴ق) و شیخ عبدالعزیز (-۹۷۵ق) نیز از مشایخ برجستهٔ روزگار خود بوده‌اند.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۹۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۷/۱؛ ۶۳۳/۲- ۶۳۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۸۵/۲؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۲۵- ۱۱۲۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۰۹/۱- ۴۱۰؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۷۰، ۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۶۳/۳؛ کلمات‌الطاهرین، ۱۰۲- ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۵؛ نزهة‌الخواطر، ۷۷/۴- ۷۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۷۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,227.

برزگر

حسن عسکری (ha.san-e.as.ka.ri)، سید حسن، سیوان در ایالت بیهار ۱۹۰۱م -　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ تحصیلات مقدماتی در دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق لیسانس تاریخ و زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در ۱۹۲۶م سمت استادیاری و در ۱۹۵۶م سمت استادی

زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پتنا را به عهده گرفت. وی در دانشگاه پتنا در زمینهٔ تاریخ دورهٔ اسلامی هند به‌تدریس سرگرم بود، اما بیشتر دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی و عرفان اسلامی و فرهنگ مشترک هند، به پژوهش پرداخت. بیشتر استادان برجستهٔ تاریخ در کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش از شاگردان وی بودند. در ۱۹۷۸م، ریاست جمهوری هند به‌سبب خدمات ارزنده‌اش به فرهنگ اسلامی و ایرانی وی را تشویق کرد. سید حسن از دانشگاه‌های پتنا و مگد (بیهار) دکتری افتخاری گرفت. به‌کشورهای نپال و پاکستان سفر کرده است. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد. از آثارش: تصحیح و ترجمهٔ کتاب واقعات بابری (دهلی، ۱۹۸۲م)، تصحیح و ترجمهٔ کتاب اقبال‌نامه (پتنا، ۱۹۸۲م)، تصحیح و ترجمهٔ کتاب سیرت فیروزشاهی. مقالات: «امیرخسرو و موسیقی» در مجموعهٔ مقالات امیرخسرو، گردآوری نورالحسن انصاری (دهلی، ۱۹۷۵م)، «رسائل‌الاعجاز امیرخسرو» (دهلی، ۱۹۷۵م)، «ریاض‌الانشاء خواجه مَحمود گاوان» (دهلی، ۱۹۷۷م)، «تحلیل از نامه‌های مظفرشمس بلخی» (پتنا).

منبع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۹/۱؛ گنج شایگان، ۶۸.

رسولی

حسن‌علی‌خان بارهوی (ha.san.a.li.xān-e.bār.ha.vi)، حسن‌علی‌خان، مخاطب به سید عبدالله‌خان قطب‌الملک، پسر سید میان مخاطب به سید عبدالله‌خان، ـ ذوالحجهٔ ۱۱۳۵ق، دولتمرد شبه قاره. وی از خاندانی از مالکان دوازده‌آبادی دوآب در ناحیهٔ مظفرنگر از استان شمالی هند (اوتارپرادش کنونی) که به سادات بارهَهْ، آوازه داشتند، زاده شد. حسن‌علی‌خان در روزگار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) فوج‌دار ندربار و سلطانپور، از توابع بکلانه و سپس اورنگ‌آباد بود و ظاهراً در همین دوره، پس از مرگ پدر خود، (از سوی اورنگ زیب) به لقب وی (سید) عبدالله‌خان مخاطب گشت. اورنگ‌زیب هنگامی که محمد معزالدین (جهاندارشاه) پسر محمدمعظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم) را به صوبه‌داری (=استانداری) مولتان می‌فرستاد حسن علی‌خان را نیز به ملازمت او گماشت، اما حسن‌علی‌خان نتوانست با شاهزاده بسازد و آزرده‌دل به لاهور بازگشت. پس از مرگ اورنگ‌زیب چون (محمد معظم) شاه عالم از پیشاور به لاهور آمد، حسن‌علی‌خان به خدمت او پیوست و شاه‌عالم او را «به منصب سه‌هزاری و عطای نقاره و بخشیگری فوج جدید سرفراز ساخت.» (مآثرالامرا، ۱۳۱/۳) در جنگ میان (محمد معظم) شاه‌عالم و برادرش محمداعظم‌شاه بر سر تاج و تخت دهلی (۱۱۱۹ق)، حسن‌علی‌خان، که به هراولی (هراول= طلایه و پیشرو لشکر) فوج محمد معزالدین (که هراول کل سپاه شاه‌عالم بود) تعیین شده بود، و برادرانش حسین‌علی‌خان و نورالدین علی‌خان، دلیری‌های شایانی کردند و پایمردی بسیار نشان دادند. نورالدین علی‌خان در میدان نبرد جان باخت و حسن‌علی‌خان و حسین‌علی‌خان زخم‌های عمیق برداشتند. پس از پیروزی شاه‌عالم، حسن‌علی‌خان منصب چهارهزاری و صوبه‌داری اجمیر یافت و پس از چندی به صوبه‌داری الهٰ‌آباد رسید. حسین‌علی‌خان هم به صوبه‌داری عظیم‌آباد (پتنا) در بهار گمارده شد. پس از درگذشت شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۲۱ محرم ۱۱۲۴ق)، جنگ خونینی میان چهار پسر او بر سر تاج و تخت درگرفت که به کشته شدن سه تن از آنان، یعنی محمدعظیم، ملقب به عظیم‌الشأن بهادر (۶ صفر ۱۱۲۴ق)، محمدخجسته اختر ملقب به جهان‌شاه بهادر (۲۰ صفر ۱۱۲۴ق) و رفیع‌القدر، ملقب به رفیع‌الشأن بهادر، و پیروزی محمدمعزالدین مخاطب به جهاندارشاه انجامید. جهاندارشاه، سیدحسن علی‌خان را از حکومت الهٰ‌آباد برکنار ساخت و راجی (محمد) خان را به جای او گماشت. راجی‌خان نیز، سید عبدالغفار، از نوادگان سید صدرجهان صدرالصدور پهانوی، را به نیابت خود به الهٰ‌آباد فرستاد، اما سیدحسن‌علی‌خان به پذیرفتن فرمان شاهی و واگذاردن حکومت الهٰ‌آباد تن درنداد و به مقابله با سید عبدالغفار پیش آمد و او را در حوالی الهٰ‌آباد بشکست. سید عبدالغفار ناگزیر تن به گریز و بازگشت داد. «[جهاندارشاه] محمد معزالدین به اقتضای غفلت و عیاشی دست از تدارک برداشته، در [پی] استمالت [از] سیدحسن‌علی‌خان افتاد» و منشور حکومت الهٰ‌آباد را برایش فرستاد و بر منصبش هم افزود (سرو آزاد، ۱۵۶). چون محمد فرخ‌سیر، پسر عظیم‌الشأن، پس از کشته شدن پدرش، از اکبرنگر، معروف به راج محل، به عظیم‌آباد پتنا در استان بهار رفت و در آن‌جا به دعوی شاهی برخاست (ربیع‌الاول ۱۱۲۴ق)، حسن‌علی‌خان بارهوی، حاکم پتنا، بدو پیوست و برادر بزرگ خود سیدحسن‌علی‌خان را نیز که از مدت‌ها پیش از جهاندارشاه محمد معزالدین، دل‌خوش نبود با خود همدل و همراه کرد. فرخ‌سیر و سیدحسین‌علی‌خان، به دعوت سیدحسن‌علی‌خان، به الهٰ‌آباد رفتند. به روایتی «هنوز حسین‌علی‌خان مع فرخ‌سیر به

حسن‌علی‌خان بارهوی

اله‌آباد نرسیده بود که سید عبدالغفارخان گردیزی به نیابت راجی محمدخان که به‌تغییری عبدالله‌خان [سیدحسن‌علی‌خان] صوبه‌دار اله‌آباد از طرف معزالدین گشته بود» با دوازده هزار سوار دررسید و در جنگ با سپاه سیدحسن‌علی‌خان شکسته شد و رو به گریز نهاد و «معزالدین به استماع این خبر مصلحت در استمالت عبدالله‌خان شمرد و سند صوبه‌داری اله‌آباد بالاصالة به سید عبدالله‌خان فرستاده، تحسین و آفرین‌باد نوشت و خلعت و عنایت فرستاده به تألیف قلب سید عبدالله‌خان پرداخت.» (سیرالمتأخرین، ۳۹۰/۲) به هر تقدیر، چون سیدحسین‌علی‌خان و فرخ‌سیر به اله‌آباد رسیدند به همراه سیدحسن علی‌خان به فراهم آوردن و بسیج سپاه پرداختند. آن‌ها نخست اعزالدین/ عزالدین، پسر جهاندارشاه، را در حوالی اله‌آباد و سپس خود جهاندارشاه محمد معزالدین و امیرالامرا ذوالفقارخان را در سمرگره نزدیک اکبرآباد بشکستند (۱۳ ذیحجهٔ ۱۱۲۴ق) و فرخ‌سیر بر تخت شاهی دهلی نشست. فرخ‌سیر پس از پیروزی و دست یافتن به تاج و تخت دهلی، برادران بارهوی را که در پیروزی وی نقش تعیین کننده داشتند، به بالاترین مناصب دربار خود گماشت. وی سیدحسن علی‌خان را مقام وزیر اعظمی، منصب هفت‌هزاری و خطاب «قطب‌الملک یمین‌الدوله سیدعبدالله‌خان بهادر ظفرجنگ یار وفادار» و سیدحسین علی‌خان را منصب هفت‌هزاری، مقام میربخشیگری یا بخشی‌الممالک و خطاب «عمدةالملک امیرالامرا فیروزجنگ» بخشید. بدین‌سان این دو برادرِ شاه‌نشان و جنگ‌سالار به صاحب اختیار اصلی تاج و تخت دهلی مبدل شدند. البته در این میان برادر کهتر، امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان، در دلاوری و بخشندگی و گشاده‌دستی و «علو همت و تمکین و وقار» از برادر مهتر، قطب‌الملک (سید عبدالله‌خان) حسن‌علی‌خان برتر بود و قطب‌الملک بیشتر به شادخواری و مباشرت با زنان گرایش داشت. اما استیلای برادران بارهوی چیزی نبود که امرای قدیم و جدید دربار گورکانی دهلی به‌آسانی آن را بپذیرند و بدان تن دهند. ازاین‌رو، از همان ابتدای پادشاهی فرخ‌سیر که شاهی جوان و خام بود دسیسه‌چینی‌های دسته‌های گوناگون درباری برضد یکدیگر و برای نفوذ بر فرخ‌سیر آغاز شد یا، دقیق‌تر، شدت گرفت. از آن‌جا که برادران بارهوی و هوادارانشان دستهٔ مسلط و به‌واقع همه‌کارهٔ دربار گورکانی بودند، تلاش دیگر دسته‌های دربار، به‌ویژه تورانیان (یعنی امرایی که اصلشان از فرارود بود)، عمدتاً متوجه سست کردن پایه‌های قدرت ایشان و روی گرداندن پادشاه از آن‌ها بود و با توجه به خامی و سست‌عنصری فرخ‌سیر معمولاً به نتیجه هم می‌رسیدند. پس از برآمدن فرخ‌سیر به تخت شاهی، دیری نگذشت که میان او و برادران بارهوی اختلافات شدید پیش آمد و از آن پس تا پایان پادشاهی او، به‌رغم آشتی‌های کوتاه مدت و ظاهری، پیوسته برای برانداختن یکدیگر می‌کوشیدند. پس از مدتی تنش و پرخاشگری‌های تند میان برادران بارهوی و فرخ‌سیر، سرانجام در سال چهارم پادشاهی فرخ‌سیر، امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان به صوبه‌داری دکن گماشته شد و «قطب‌الملک [سیدحسن‌علی‌خان] به عیش و عشرت مشغول گشته، عنان وزارت [را] به‌دست راجه رتن‌چند سپرد. اعتقادخان کشمیری [نیز] همراز و دمساز پادشاه [فرخ‌سیر] گردید و کنگایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت.» (مآثرالامرا، ۱۳۵/۳) کار به‌جایی رسید که هر که را فرخ‌سیر به‌کاری در دکن مأمور می‌ساخت و فرمان و نوشته‌ای در این‌باره صادر می‌کرد، امیرالامرا آن کس را، به بهانه‌ای نمی‌پذیرفت و راه نمی‌داد و در مقابل یکی از کسان خود را بدان‌کار می‌گماشت. از سوی دیگر، قطب‌الملک در پایتخت به شادخواری و مباشرت با زنان سرگرم شد و اختیار کارهای وزارت را به دیوانِ خود، که هندویی به‌نام رتن‌چند بود، سپرد و او نیز «به حمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع دفاتر پادشاهی نموده متصدیان حضور را در هیچ‌کار اختیار و اقتدار نمی‌داد.» (سیرالمتأخرین، ۴۰۷/۲) در این میان کسی به‌نام محمدمُراد کشمیری، که از مردم زادبوم مادر فرخ‌سیر بود، نزد فرخ‌سیر تقرب تمام یافت و از او لقب رکن‌الدوله اعتقادخان و منصب هفت‌هزاری ده‌هزار سوار گرفت. رکن‌الدوله اعتقادخان، با توجه به ناخرسندی فراوان فرخ‌سیر از قدرت سادات، وی را بیش از پیش برضد آنان برانگیخت، چنان‌که آوازهٔ دستگیری قطب‌الملک در پایتخت درگرفت. قطب‌الملک که خود را در خطر می‌دید به نگه‌داشت و تقویت سپاه (یا نگهبانان) شخصی پرداخت و به امیرالامرا نامه کرد و از او خواست پیش از آن‌که کار از کار بگذرد خود را از دکن به پایتخت برساند. امیرالامرا با سپاهی گران از دکن رو به پایتخت نهاد و در اواخر ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق به حوالی دهلی رسید و در پنجم ربیع‌الثانی ۱۱۳۱ق در بیرون قلعهٔ دهلی با فرخ‌سیر دیدار کرد. وی در این دیدار شروط ملازمت خود و برادرش قطب‌الملک در کنار پادشاه را چنین قرار داد که فرخ‌سیر امرایی مانند رکن‌الدوله اعتقادخان را از کنارش دور سازد و نگهبانی

حسن‌علی‌خان بارهوی

قلعهٔ دهلی را (که مقر پادشاه و حرمش بود) به برادران (سادات) بارهوی بسپارد. فرخ‌سیر از ناچاری این شروط را پذیرفت و امیرالامرا نیز با سپاهیانش وارد شهر شد و دور قلعه را گرفت. قطب‌الملک با مهاراجه اجیت‌سنگه به درون دژ رفت و به بند و بست آن‌جا و گرفتن کلیدهای دروازه‌های دژ و گماردن مردانش به نگهبانی آن پرداخت. چون بیرون آمدن او از دژ، اندکی به درازا کشید ناگهان آوازهٔ قتل او در شهر منتشر شد و در پی آن بسیاری از سپاهیان هوادار فرخ‌سیر درصدد یورش به سپاهیان امیرالامرا برآمدند و نزدیک بود شیرازهٔ امور از دست امیرالامرا بیرون رود. ازاین‌رو، پس از رسیدن پیامی از امیرالامرا به قطب‌الملک دربارهٔ آشفتگی اوضاع و احتمال گسترش شورش برضد سادات (بارهوی)، قطب‌الملک فرخ‌سیر را بگرفت و زندانی کرد و شمس‌الدین ابوالبرکات رفیع‌الدرجات، پسر بیست‌سالهٔ رفیع‌الشأن پسر شاه‌عالم بهادرشاه را به شاهی برداشت (۹ ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق). با اعلان جلوس رفیع‌الدرجات، آشوبی که در شهر برپا شده بود فرونشست. پادشاهی رفیع‌الدرجات بیش از سه‌ماه و چند روز به درازا نکشید و وی در بیست و یکم رجب ۱۱۳۱ق درگذشت و پس از او، بنا به وصیتش، برادر بزرگش رفیع‌الدوله را با لقب شاه‌جهان ثانی به شاهی برداشتند. دورهٔ پادشاهی رفیع‌الدرجات و برادرش رفیع‌الدوله، به‌واقع دورهٔ فرمانروایی قطب‌الملک و امیرالامرا بود و این دو شاه نشان، زمام همهٔ کارها را در دست داشتند و به عزل و نصب مقامات می‌پرداختند. از رویدادهای مهم دورهٔ رفیع‌الدرجات و رفیع‌الدوله، شورش شاهزاده نیکوسیر پسر سلطان محمداکبر پسر اورنگ‌زیب در اکبرآباد (آگره) بود. نیکوسیر راکه در اکبرآباد زندانی بود سپاهیان آن‌جا از زندان بیرون آوردند و به شاهی برداشتند (اوایل رجب ۱۱۳۱ق). امیرالامرا، پس از جلوس رفیع‌الدوله (شاه‌جهان ثانی) برای سرکوبی نیکوسیر، به اکبرآباد لشکر برد و دژ اکبرآباد را به محاصره گرفت. در زمانی که امیرالامرا به محاصرهٔ دژ اکبرآباد اشتغال داشت قطب‌الملک هم رفیع‌الدوله را همراه گرفته، برای سرکوبی شورش مهاراجه جی‌سنگه سوایی، زمین‌دار انبیر، از دهلی بیرون آمد و در موضع کراولی در هفت کروهی اکبرآباد اردو زد.امیرالامرا، پس از واداشتن نیکوسیر به تسلیم و گشودن دژ اکبرآباد و ضبط ذخایر و خزاین آن‌جا، اکبرآباد را ترک گفت و در بیست و سوم شوال ۱۱۳۱ق درکراولی به قطب‌الملک و رفیع‌الدوله پیوست. در این هنگام محمد رفیع‌الدوله، شاه‌جهان ثانی، نیز بیمار شد و پس از یک ماه بیماری سخت درگذشت (۷ ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق). برادران بارهوی کس فرستاده محمدروشن‌اختر پسر جهان‌شاه پسر شاه‌عالم بهادرشاه را از قلعهٔ دهلی آوردند و با نام محمدشاه بر تخت شاهی نشاندند (۱۵ ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق). سپس، برای رویارویی با جی‌سنگه، کراولی را ترک گفتند و در فتحپور سیکری در برابر سپاه جی‌سنگه فرود آمدند، اما کار به جنگ نکشید و به وساطت مهاراجه اجیت سنگه، دو طرف به مصالحه تن دردادند و قطب‌الملک و امیرالامرا به اکبرآباد بازگشتند (۲۱ ذوالحجهٔ ۱۱۳۱ق). گرچه برادران بارهوی توانسته بودند شورش نیکوسیر را فرو نشانند، محمدشاه (روشن اختر) را بر تخت شاهی بنشانند و شورش جی‌سنگه سوایی را هم با مصالحه به پایان آورند، ولی ظاهراً سرنوشت آن‌ها چنان بود که یک دم نیاسایند و همین‌که خود را از یک دشواری بزرگ رهانیدند با شورش یا یک دسیسهٔ درباری بزرگ دیگر روبه‌رو شوند. استیلای تام و تمام آن‌ها بر دربار دهلی نمی‌توانست خوشایند هیچ پادشاهی باشد و بنابراین هر پادشاه تازه‌ای، با این‌که دست‌نشاندهٔ آن‌ها بود همین‌که فرصت می‌یافت وارد دسیسه‌هایی برضد آنان می‌گردید و می‌کوشید با برانگیختن امرای بزرگ برضد برادران بارهوی، آنان را از میان بردارد یا از قدرتشان بکاهد. در سرکوبی شورش‌های امرا یا راجگان بیشتر امیرالامرا، سیدحسن‌علی‌خان، که دلاورتر و مدبرتر از برادربزرگش بود، فعال بود. در این هنگام نظام‌الملک (آصف‌جاه)، حاکم مالوه، که برادران بارهوی درصدد برآمده بودند از قدرتش بکاهند و به گونه‌ای مالوه را از دستش بیرون آورند، و محمدشاه نیز ظاهراً به‌دست محمد امین‌خان وی را برضد برادران بارهوی برمی‌انگیخت، سر به شورش برداشت. نظام‌الملک از مالوه رو به دکن نهاد و سید دلاورعلی‌خان، بخشی امیرالامرا، را در حوالی برهانپور بشکست و بکشت (۱۴ شعبان ۱۱۳۲ق) و سید عالم‌علی‌خان را که حاکم کل دکن و برادرزادهٔ امیرالامرا و قطب‌الملک بود، در قصبهٔ بالاپور در خاک برار شکست داد و به قتل آورد و اورنگ‌آباد، مرکز دکن، را بگرفت. برادران بارهوی که در اکبرآباد بودند بعد از کنکاش و رایزنی قرار نهادند که از میان آن‌ها امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان به همراه محمدشاه برای سرکوبی نظام‌الملک به دکن برود و قطب‌الملک نیز برای نگهبانی از پایتخت رهسپار آن‌جا شود. ازاین‌رو، برادران بارهوی در نهم ذوالقعدهٔ ۱۱۳۲ق اکبرآباد را ترک گفتند و بعد از توقفی سه‌چهار روزه در فتحپور، امیرالامرا با

محمدشاه و سپاه همراهش رو به دکن نهاد و قطب‌الملک نیز در نوزدهم ذوالقعدهٔ ۱۱۳۲ق از فتحپور رهسپار دهلی شد. اما هنوز قطب‌الملک به دهلی نرسیده بود که امیرالامرا به دسیسهٔ (اعتمادالدوله) محمدامین‌خان و با آگاهی و موافقت محمدشاه، کشته شد (۶ ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق). قطب‌الملک، پس از آگاهی از قتل امیرالامرا، به شتاب کس به دهلی فرستاد و از برادر کوچک اعیانی خود سید نجم‌الدین علی‌خان، صوبه‌دار شاه‌جهان‌آباد (دهلی) خواست تا یکی از شاهزادگان را بیرون آورد و بر تخت نشاند. سید نجم‌الدین علی‌خان نیز شاهزاده سلطان محمد ابراهیم پسر رفیع‌الشأن پسر شاه‌عالم بهادرشاه را در یازدهم ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق با نام ابوالفتح ظهیرالدین محمدابراهیم بر تخت شاهی نشانید. قطب‌الملک هم دو روز بعد وارد دهلی شد و «به استمالت امرای قدیم و جدید پرداخت و فوج علی‌العموم نگاه داشت و آن‌چه در ایام وزارت اندوخته بود، از نقد و جنس که احصای آن جز به علم الهی مقدور کسی نیست همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده‌ایم باز به هم می‌رسانیم و اگر خواهش حق به نوعی دیگر است چرا در دست غیر افتد.» (سرو آزاد، ۱۶۰ــ۱۶۱) قطب‌الملک بدین‌سان به شتاب، و با پراگندن بسیار مسرفانهٔ زر، سپاهی از شصت تا نودهزار سوار گرد آورد و در هفدهم ذوالحجه با سلطان محمدابراهیم، به قصد جنگ با سپاه محمدشاه، دهلی را ترک گفت. در نبردی که در سیزدهم و چهاردهم محرم ۱۱۳۳ق در موضع حسنپور میان دو طرف درگرفت قطب‌الملک شکست خورد و زخمی و اسیر شد. وی را پس از آنکه نزدیک سه سال زندانی بود، به‌زهر کشتند. در مآثرالامرا آمده است که «قطب‌الملک در قید پادشاهی روزی به شب و شبی به روز سیاه می‌آورد، آخر مسمومش کردند. اول مرتبه خدمتکار او، زهرمهره را ساییده، خوراند. به استفراغ بسیار سمیت دفع شد. روز دوم باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاهل آورد. قطب‌الملک تجدید وضو کرده، مستقبل قبله نشست و گفت الهی تو می‌دانی که شیء حرام را به اختیار خود نمی‌خورم. همین‌که از حلق فرو رفت حالش متغیر گشت و جان به جهان‌آفرین سپرد، و این واقعه سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۱۳۵ق واقع شد. قبرش در شاه‌جهان‌آباد زیارتگاه خلایق است.» (مآثرالامرا، ۱۴۰/۳) نهرپت پرگنج در دهلی از ساخته‌های قطب‌الملک در ۱۱۲۷ق است (سرو آزاد، ۲۶۲). عبدالجلیل واسطی بلگرامی در تاریخ بنای این نهر می‌گوید: «بحر جود و فیض قطب‌الملک عبدالله‌خان ــ نهرخیری کرد جاری، آن وزیرمحتشم/ بهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت ــ نهر قطب‌الملک مدّبحر احسان و کرم.» عبدالجلیل بلگرامی که مدتی دراز با قطب‌الملک و برادرش امیرالامرا، سیدحسین‌علی‌خان پیوند داشته است در مثنوی‌ای در مدح قطب‌الملک چنین سروده: «ارسطو فطرتی کآصف نشان است ــ یمین‌الدوله عبدالله‌خان است/ به دیوان چون نشیند نوبهار است ــ به میدان چون درآید ذوالفقار است.» از دیگر سرایندگانی که ملازم او بوده یا از وی نواخت یافته‌اند می‌توان از میرمحمداحسن ایجاد، عبدالقادر بیدل دهلوی و ناظم‌خان فارغ قمی نام برد.

منابع: تاریخ ارادت‌خان، ۵۹، ۶۰، ۱۴۰-۱۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۰/۳، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۳، ۵۵۶؛ داستان ترکتازان هند، ۲/۴-۲۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۲۹۷/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۵۹، ۲۲۱، ۲۵۳، ۲۷۳، ۳۳۴؛ سیرالمتأخرین، ۳۷۸/۲، ۳۸۰، ۳۸۷-۳۹۹، ۴۰۳-۴۲۳؛ مآثرالامرا، ۱۳۰/۳-۱۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۶۷-۶۸؛

A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India, 1/41-43.

برزگر

حسن‌علی‌خان تالپور، پسر میرمحمد نصیرخان جعفری ← **حسن تالپور**

حسن‌علی ماهلی جونپوری (ha.san.a.li-ye.mā.ho.li-ye. jun.pu.ri)، محمدحسن‌علی پسر نوازش‌علی انصاری حنفی، ۱۱۹۶ــ ۱۲۵۸ق، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیاکانش که تبار خود را به خواجه عبدالله انصاری (ــ ۴۸۱ق) می‌رساندند از مردم هرات بودند، اما از آن شهر به هند کوچیدند و در روستای ماهُل/ مَهالّه از توابع جونپور، که سلاطین شرقی جونپور آن‌جا را برای مدد معاش به آن‌ها بخشیدند، رحل اقامت افکندند. حسن‌علی نیز در همین روستا به‌دنیا آمد. وی به بنارس سفر کرد و در آن شهر نزد شیخ محمدعمر بنارسی و استادان دیگر درس خواند. در شعر نیز از محمدعلی حزین اصلاح سخن می‌گرفت. در ریاضیات استادی یافت و به کلکته رفت و مدتی در آن‌جا به تدریس پرداخت. در ۱۲۳۲ق رهسپار مدراس شد و چندی در مدرسهٔ انگلیسی‌ها در مدراس سرگرم تدریس بود تا این‌که مقامات شرکت هند شرقی انگلیس او را مفتی این شهر

برگزیدند و او بقیهٔ حیات خود را به‌کار افتاگذراند. از آثارش: ۱ـ زبدة‌الجفر به فارسی در جفر (نسخهٔ کتابخانهٔ دست‌نویس‌های شرقی دولتی مدراس)؛ ۲ـ مفتاح‌الکنوز به فارسی، در پیش‌گویی که نسخه‌ای از آن نیز در همان کتابخانه نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ رسالهٔ راگ مالا به فارسی در موسیقی هندی؛ ۴ـ تبصرة‌الحکمه در طبیعیات؛ ۵ـ منتخب‌التحریر در هندسه. وی گویا همان محمدحسن علی مایلی است که در ربیع‌الاول ۱۲۴۷ق به دستور امیرسیدمحمد یحیی‌خان بهادر اکبرجنگ کتابی به‌نام وردالابرار به فارسی نوشت. وردالابرار در احوال اصحاب بدر و احد و تأثیر روحانی اسمای آنان، با تصحیح اعراب و حرکات اسمای مذکور به ترتیب حروف تهجی، است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1962-113) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۷/۳؛ ۸۷۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۸۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۰/۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 388; *Mughals in India* ,321.

برزگر

حسن‌علی موصلی **(ha.san.a.li-ye.mu.se.li)**، سدهٔ یازدهم هجری، دانشمند شبه‌قاره. دربارهٔ موطن اصلی او هیچ آگاهی در دست نیست. می‌توان حدس زد که چون نسبت موصلی دارد از مردم موصل عراق بوده است. حسن‌علی شاگرد فتح‌الله شیرازی بود. در سال فتح کابل به دست جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به ملازمت او درآمد و به تعلیم شاهزاده سلیم، یعنی نورالدین جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) گماشته شد. حسن‌علی به جهانگیر حکمت و فارسی درس می‌داد و به نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی «... چند گاه شیخ ابوالفضل نیز خفیه از او تعلیم فن ریاضی و طبیعی و سایر اقسام حکمت گرفت و دقایق و غوامض علوم را از او کسب کرد و با وجود این، هرگز به تعظیم او پیش نیامد و خود بالای فرش بودی و استاد بر زمین. و چون طرح و وضع این مردم را موافق مشرب خود نیافت، ترک وظیفه کرده عازم گجرات شد...» (منتخب‌التواریخ، ۹۳) حسن‌علی پس از ورود به گجرات چندی به تدریس علوم عقلی به میرزا نظام‌الدین احمد، مؤلف طبقات اکبری، و پسرش محمد پرداخت. پس از درگذشت استادش شاه فتح‌الله، ابوالفضل و دیگر نزدیکان درگاه جلال‌الدین اکبر پیش پادشاه ذکر فضایل و کمالات او کردند و او را جانشین شاه فتح‌الله دانستند. جلال‌الدین اکبر نیز او را به لاهور طلبید. وقتی نظام‌الدین احمد از او درخواست که پیش جلال‌الدین اکبر سجده کند، بسیار رنجید و چندی بعد به بهانهٔ دیدار مادر رخصت بازگشت به وطن خواست و بار سفر بست و در ۹۹۸ق، به روزگار حکومت خان‌خانان، به تته رسید و «مادهٔ توکلی و جمعیتی به هم رسانیده عازم دیار خویش گردید...» حسن‌علی پس از ورود به هرمز، پیغامی به دربار جلال‌الدین اکبر فرستاد «که الحمدلله از صحبت نفاقی یاران خلاص یافتم.» حسن‌علی، به نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی، مذهب سنی می‌ورزیده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۴۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۷؛ منتخب‌التواریخ، چاپ سبحانی، ۹۳.

شریفی

حسن‌علی هاشمی لکنویی **(ha.san.a.li-ye.ha.še.mi-ye.lak.nu.i)**، میرک جمال‌الدین محمد، معروف به حسن‌علی (هاشمی) صغیر محدث لکنویی، فرزند عبدالعلی / بنده‌علی‌بیگ، ـ لکنو ۱۲۵۵ق، دانشمند دینی شافعی، محدث و نویسندهٔ شبه‌قاره. در لکنو به‌دنیا آمد و بزرگ شد. نزد حیدرعلی بن حمدالله سندیلوی درس خواند. سپس به دهلی سفر کرد و از محضر شیخ رفیع‌الدین و شیخ عبدالقادر دهلوی، فرزندان شاه‌ولی‌الله دهلوی، بهره برد و از برادر بزرگشان شاه عبدالعزیز دهلوی نیز اخذ حدیث کرد و اجازهٔ روایت حدیث گرفت. در علم حدیث استادی یافت و صدها تن از او در این رشته بهره بردند. گویند نخست مذهب حنفی می‌ورزید و سپس به مذهب شافعی گروید. در محلهٔ یحیی گنج لکنو نشیمن داشت. به‌بیماری استقسا درگذشت و در همان‌جا به‌خاکش سپردند. از آثارش: ۱ـ ارشادالطلاب فی مناقب‌الآل والاصحاب به‌فارسی در فضایل خلفای راشدین و منقبت اهل بیت (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد به‌شمارهٔ ۶۰)؛ ۲ـ برهان‌الخلافت به‌فارسی در اثبات خلافت خلفای راشدین و التقاط آرای پیروان اهل سنت و اهل بیت (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد به‌شمارهٔ ۴۷)؛ ۳ـ تحفة‌المشتاق فی بیان‌النکاح والصداق به‌فارسی در یک مقدمه، دو مقصد (۱ـ نکاح سنت پیامبران است، ۲ـ کیفیت تحریر وثیقهٔ نکاح) و یک خاتمه در فواید متعلق به زوجین (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۰۷۱)؛ ۴ـ

تبشیرالموقنین فی نزول آیة‌التطهیر فی امهات‌المؤمنین به‌فارسی دربارهٔ رفتار زنان پیامبر با ایشان (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد به‌شمارهٔ ۵۶)؛ ۵ـ رسالة فی تحریم‌النجوم والرمل والجفر؛ ۶ـ قوس قزح به‌فارسی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۴۷-۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی‌نو، ۲۳، ۴۵، ۴۷، ۱۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۱۶/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳۸/۷-۱۳۹.

برزگر

حسن قاری کشمیری (ha.san-e.qā.ri-ye.kaš.mi.ri)، سدهٔ دهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس کشمیری. از مردم محلهٔ بلدیمردر سری‌نگر و برادر اسحاق قاری کشمیری و همچون او مرید شیخ حمزهٔ کشمیری (ــ ۹۸۴ق) بود. چون درگذشت، پیکرش را در موضع شیوه در پرگنهٔ زینه‌گیر به‌خاک سپردند. وی مؤلف کتابی به‌نام راحت‌الطالبین در مقامات و حالات شیخ حمزه است که پیش از مرگ شیخ نوشته شده و در سه فصل بدین ترتیب تدوین شده است: ۱ـ در تعلیم مبتدی به طریق‌الشیخ، ۲ـ فی عظمة ولایته و کرامته، ۳ـ فی‌الکشوف و ظهورالاحوال الباطن له. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به شمارهٔ ۱۰۹۷۳) نگه‌داری می‌شود. حسن قاری شعر نیز می‌سرود و در سروده‌هایش حسن تخلص می‌کرد. شماری از سروده‌های او در راحت‌الطالبین آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۴/۲، ۴۵۰؛ تحایف‌الابرار، ۱۵۹؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۹-۲۱۴۰؛ صابر آفاقی «نثرنویسی فارسی درکشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶و ۹۷ (مهر و آبان ۱۳۴۹ش)، ۲۲.

برزگر

حسن قزوینی (ha.san-e.qaz.vi.ni)، قاضی حسن، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از شاعران دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و صوبه‌دار گجرات بود. وی به نیکنامی روزگار به‌سر برد و گویند پادشاه بدو به‌دیدهٔ عنایت می‌نگریست. قزوینی شاعری صاحب‌دیوان بود، اما از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۰؛ الذریعه، ۲۴۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۰/۱؛ صبح گلشن، ۱۳۲؛ کاروان هند، ۳۲۴/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۸۴/۱؛ نشتر عشق، ۲۸۷/۱؛ هفت اقلیم، ۱۷۷/۳.

جهان‌تاب

حسن کانکوی بهمنی ← علاءالدین حسن بهمنی

حسن کشمیری (ha.san-e.kaš.mi.ri)، پیرغلام‌حسن کهویهامی فرزند عبدالرسول شیوا، گمرو ۱۲۴۹ـ ۱۳۱۶ق/ ۱۸۳۳ـ ۱۸۹۸م، شاعر و تاریخ‌نگار کشمیری. در خاندانی از مشایخ صاحب علم زاده شد. نیای بزرگ گنیش کول دتاتریه در سدهٔ دهم هجری به‌دست شیخ حمزهٔ کشمیری (ــ۹۸۴ق) به اسلام گرویده و غازی‌الدین کول نام گرفته بود. پدرش عبدالرسول شیوا (ــ۱۲۸۸ق) مردی ادیب و شاعر و از پیران یا مشایخ برجستهٔ بخش زونی‌مر در شهر سرینگر بود. وی به بخش گمرو در پرگنه کهویهامه در ساحل دریاچهٔ وولار کوچید. پیرغلام‌حسن مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت؛ سپس نزد استادان دیگر درس خواند و در دانش دینی و پزشکی استادی یافت. در پنجاب و افغانستان به‌گشت‌وگذار پرداخت و از بزرگان طریقت کسب فیض کرد و به خواجه محمد تاشکندی از مشایخ نقشبندیان دست ارادت داد. چون درگذشت پیکرش را در گمرو نزدیک مزار بی‌بی‌خاتون به‌خاک سپردند. از آثارش: گلستان اخلاق به فارسی که منظومه‌ای تعلیمی است و در ۱۲۸۳ق سروده است؛ خریطهٔ احرار / خریطهٔ اسرار به نثر فارسی در پزشکی و اختربینی و تعویذات که در ۱۲۸۶ق تألیف یافته است؛ منظومهٔ اعجاز غریبه به کشمیری دربارهٔ معجزات پیامبر که در ۱۲۹۹ق سروده شده و در ۱۹۱۱م در امرتسر و در ۱۹۳۳ و ۱۹۴۳م در سرینگر به‌چاپ رسیده است؛ اسرارالاخیار / تاریخ حسن* به فارسی در تاریخ کشمیر در چهار حصّه: ۱ـ در بیان جغرافیای کشمیر و کیفیت حالات متعلقه و متفرقهٔ آن، ۲ـ در ذکر راجه‌های کامگار و سلاطین نامدار، ۳ـ در ذکر اولیای بزرگوار و فضلای تقویٰ شعار، ۴ـ در بیان احوال شعرای بلاغت آثار که سرگذشت صدوهجده شاعر فارسی‌گوی را که از کشمیر بوده‌اند یا در آنجا زیسته و به خاک سپرده شده‌اند، دربردارد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۱۲/۵-۳۱۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۴۸/۲-۴۴۹؛ تاریخ حسن، سرینگر، ۱۹۶۱م؛ تذکرهٔ شعرای

کشمیر، ۱۸۹۱/۴ـ ۱۸۹۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۰؛ ترجمهٔ متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۲/۱۰؛ ۱۸۶۲/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۷/۲؛

Mughals in India , 180.

برزگر

حسن کشمیری، امیرالدین ← امیرالدین پکهلی وال کشمیری

حسن کیرانوی، شیخ‌حسن پسر بینا ← مقرب‌خان

حسن‌گل محمد (ha.san-e.gol.mo.ham.mad)، فرزند گل‌محمد، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) می‌زیست و مأمور مالیات بود. در ح ۱۰۶۳ق/ ۱۶۵۲م کتابی به‌نام تحفهٔ سلطانیه در دستور و نامه‌نگاری تألیف کرد. این اثر دربردارندهٔ مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی، قانونی و روزمره در سه باب است: ۱ــ مکتوبات و جواب آن‌ها به سلاطین، منشی، سید، پیر، مولوی، فقیه، استاد، پدر، مادر و دیگران، ۲ــ احکام حکام و نشان حکومت با عنوان‌های نشان صدارت، نشان شیخ‌الاسلام، نشان قضاوت، احتسابی، قورخانی، داروغگی و جز آن و ۳ــ مکاتبات شرعیه (وثیقهٔ نکاح، وثیقهٔ طلاق، حواله و جز آن). نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۷۱۴۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹/۵ـ۱۱۲؛ ۲۵۳۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۷۱/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 227; *Mughals in India* ,178.

فتح‌نیا طبری

حسن لکنویی، خواجه محمدحسن فرزند ابراهیم فرزند غیاث‌الدین محمد ← حسن مودودی

حسن ماهکی، مولوی محمدحسن‌علی ← حسن جونپوری

حسن مودودی (ha.san-e.maw.du.di)، خواجه محمدحسن فرزند ابراهیم فرزند غیاث‌الدین محمد فرزند محمدشریف فرزند سیدابراهیم معروف به سیدکمهاری/ بهکهاری، دهلی / فیض‌آباد ۱۱۵۱ــ لکنو ۱۲۴۱ق، عارف، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان قطب‌الدین مودود چشتی بود. کتاب‌های درسی متداول را نزد پدرش آموخت و در تصوف به عموی خود، شاه‌علی‌اکبر مودودی، دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت در طریقه‌های چشتیه و قادریه گرفت. چندی در بریلی نشیمن داشت. پس از کشته شدن حافظ رحمت‌خان صاحب بریلی (۱۱۸۸ق)، رهسپار فیض‌آباد گشت. در آن‌جا مخارجش را محبت‌خان محبت بریلوی (۱۱۶۵ــ ۱۲۲۵ق) فرزند حافظ رحمت‌خان می‌داد. در ۱۱۸۹ق که آصف‌الدوله فرزند شجاع‌الدوله به حکومت اوده رسید و از فیض‌آباد به لکنو رفت، حسن نیز همراه وی و محبت‌خان به آن شهر رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. از آن پس تا مرگش در لکنو به‌سر برد. به‌رغم صوفی‌گری و درویشی، «سری به نسوان هم» داشت و نام محبوبهٔ خود، بخشی، را در مقطع هر غزل می‌آورد. چون درگذشت پیکرش را در محلهٔ رستمنگر به خاک سپردند. وی فصوص و الفتوحات‌المکیه را به‌خوبی می‌دانست و آن‌ها را درس می‌داد. در موسیقی نیز دست داشت. بیشتر به اردو و گه‌گاهی به فارسی شعر می‌سرود و در اصلاح سخن از جعفرعلی حسرت لکنویی (ــ۱۲۰۶ق) بهره می‌برد وبا قلندربخش جرأت لکنویی (ــ۱۲۲۵ق) دوستی داشت. از آثارش: لطائف اکبری که ملفوظات پیرش شاه‌علی‌اکبر مودودی است؛ برهان‌البیت، اصطلاحات نقشبندیه؛ تضمین اشعار مثنوی معنوی؛ مثنوی مظهر عشق؛ رساله در علم تکثیر؛ رساله در فن موسیقی.

منابع: تذکرهٔ آزرده، ۳۶؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۵۷ـ ۵۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ تذکرهٔ هندی، ۸۰ـ ۸۲؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۲۹۰ـ ۲۹۱؛ الذریعه، ۲۴۵/۹؛ روز روشن، ۲۰۴؛ سخن شعرا، ۱۲۹ـ ۱۳۰؛ سفینهٔ هندی، ۶۲ـ ۶۳؛ صحف ابراهیم، ۴۸؛ طبقات شعرای هند، ۲۱۱ـ ۲۱۲؛ گلستان بی‌خزان، ۷۳ـ ۷۴؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۶ـ۱۴۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۱۴ـ۱۱۵؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳۱/۷ـ ۱۳۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh ,608.

برزگر

حسن مولتانی، غلام‌حسن ← غلام‌حسن شهید مولتانی

حسن نظامی (ha.san-e.ne.zā.mi)، ز ۶۱۴ق، دبیر و تاریخ‌نگار ایرانی. از زندگی وی آگاهی‌های فراوان و دقیق در دست نیست. لقب و نام وی و پدرش را به‌صورت‌های گوناگون، از آن میان به صورت‌های تاج‌الدین محمدبن آل حسن نظامی، صدرالدین محمدالعلم حسن نظامی، صدرالدین محمدبن‌حسن نظامی، خواجه صدرنظامی، و صدرالدین محمدحسن نظامی فرزند ابوالحسن معروف به نظامی عروضی سمرقندی آورده‌اند. به‌احتمال فراوان لقب و نامش صدرالدین / تاج‌الدین محمد بوده و به حسن، اشتهار داشته است. چنان‌که دیده می‌شود حتی برخی منابع، نظامی سمرقندی، مؤلف کتاب معروف چهارمقاله، را پدر وی دانسته‌اند. به هر حال، حسن نظامی از مردم نیشابور بود و یا دست‌کم در اوایل عمرش در آن‌جا می‌زیست. در خلال کشمکش‌هایی که در اواخر سدهٔ ششم هجری میان غوریان و خوارزمشاهیان و بازماندگان سلجوقیان جریان داشت به غزنه، تختگاه غوریان رفت و در حمایت شاهان شنسبانی غور قرار گرفت. سپس به هند رفت و به خدمت پادشاهان دهلی، قطب‌الدین ایبک (ـ ۶۰۷ق) و شمس‌الدین التتمش (ـ ۶۳۳ق) پیوست و از توجه و حمایت ایشان و نیز قاضی‌القضات شرف‌الملک برخوردار شد. حسن نظامی ادیب و دانشوری برجسته بود و حیطهٔ دانش او زمینه‌های گوناگون و بسیار گسترده‌ای را در بر می‌گرفت. وی در علوم دینی و ادبی و علوم و هنرهای موسیقی، پزشکی، اخترشناسی و اختربینی ماهر بود و با رنگ‌ها، زیورآلات، ویژگی‌های مناطق گوناگون، انواع جامه، گل و گیاهان دیگر، اسب‌ها، بازی‌ها، به‌ویژه شطرنج و چوگان، مناظره جنگ و سلاح‌ها و آلات جنگی، سنگ‌های گران‌بها و جواهر، ظروف و عطرها، اسب، القاب و خطاب‌های دیوانی و جز آن‌ها آشنایی کامل داشت. شعر فارسی و عربی را خوب می‌فهمید و شعرشناسی برجسته بود. خود نیز شعر می‌سرود. اثر مهم، و گویا تنها اثر به‌جا ماندهٔ وی، تاج‌المآثر* در تاریخ هند، از فتح اجمیر در ۵۸۷ق تا ۶۱۴ق، است. تاج‌المآثر به‌نثری مصنوع و متکلفانه با واژه‌های عربی فراوان و آمیخته به‌نظم فارسی و عربی است.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۱۵۵، ۴۲۴؛ باغ معانی، ۱۲۰؛ بزم مملوکیه، ۱۴ ـ ۲۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۶۳/۵ ـ ۱۱۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند، ۲۶۱/۱ ـ ۲۶۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۴؛ تاریخ گزیده، ۷۵۳؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۵۲/۱؛ الذریعه، ۲۰۷/۳؛ ۲۱۶/۷؛ ۲۱۰/۲۰؛ سبک‌شناسی، ۱۰۶/۳ـ۱۰۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۹۷/۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۳/۶ ـ ۴۵۹۵؛ کشف‌الظنون، ۲۶۹/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۷۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/239; 3/1014, 1045; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/266-269; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 226-227; *Tajul Ma'athir*.

برزگر

حسن و ناز (hosn.va.nāz)، منظومه‌ای در قالب مثنوی سرودهٔ میرمحمد معصوم نامی بکهری*. این مثنوی عاشقانه در داستان سسی و پنون از افسانه‌های کهن هندی است. به‌نوشتهٔ نامی در دیباچهٔ منثور این مثنوی «این داستان حسن و ناز عبارت از قصهٔ سسی و پنون است و مشهور، و اکثر شاعران سند در بیان احوال آن‌دو گفته‌اند، [اما] چون آوردن نام‌های ایشان در نظم دشوار بود، از این‌رو از سسی به ناز، چون همه سراپا ناز بود، و از پنون به حسن، چون سراسر همه حسن بود، تغییر دادم.» در این مثنوی پس از حمد، نعت، معراج، سخن، بهار و ستایش جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) چنین آمده است: «مشرق‌زمین را پادشاهی بود دادگستر و کامیاب، جز آن‌که فرزندی نداشت: مگر تیر دعایش کارگر شد ـ صدف از ابر نیسان بارور شد.» اختربینان، آیندهٔ ناخوشی را برای شاهدخت پیش‌بینی کردند. شاه این موضوع را با خاصان در میان گذاشت و کودک را در صندوقی نهاده به آب سپرد. صندوق در شهر بنبور به‌دست گازری از آب بیرون کشیده شد. گازر دختر را به خانه برده ناز نامید: «حدیث لعل آن سرچشمهٔ نوش ـ شده پیرایهٔ لب چون در گوش.» آغاز داستان چنین است: «ورق‌آرای [این] فرخنده نامه ـ چنین بنگاشت نقش از نوک خامه.» حسن و ناز نخستین مثنوی از مثنوی‌های پنج‌گانهٔ نامی است که وی آن‌ها را به‌تقلید از خمسه / پنج‌گنج نظامی سروده است. نام این مثنوی‌ها در کتیبه‌ای سنگی که میربزرگ فرزند نامی در ۱۰۱۳ق بر درگاه شیخ حمیدالدین ناگوری ثبت کرده، چنین آمده است: ۱ـ معدن‌الافکار ۲ـ حسن و ناز، ۳ـ اکبرنامه، ۴ـ رای صورت و ۵ـ خمسهٔ متحیره. به‌نوشتهٔ عمر بن محمد داود پوتا در مقدمهٔ تاریخ سند، معروف به تاریخ معصومی، نامی مثنوی حسن و ناز را در

برابر خسرو و شیرین نظامی سروده است، اما برخی از پژوهشگران مانند اشپرینگر، حسن و ناز را در برابر یوسف و زلیخای جامی دانسته‌اند. از یکسان بودن وزن مثنوی‌های یوسف و زلیخای جامی و خسرو و شیرین نظامی چنین برمی‌آید کسانی که حسن و ناز را در برابر یوسف و زلیخا دانسته‌اند، به این سخن بدایونی در منتخب‌التواریخ استناد کرده‌اند که گفته نامی «دیوان و مثنوی در بحر یوسف و زلیخا گفته» است. همچنین از تاریخ اتمام تألیف منتخب‌التواریخ که در ۱۰۰۴ق بوده می‌توان پی برد که مثنوی حسن و ناز پیش از این تاریخ سروده شده است. در طبقات اکبری هم که دو سال پیش از منتخب‌التواریخ نوشته شده، از نامی به شاعری صاحب‌دیوان و مثنوی یاد شده است، اما چون نویسنده اشاره‌ای به نام یا وزن این مثنوی نکرده است، نمی‌توان پی برد که مراد وی از این مثنوی کدام‌یک از مثنوی‌های پنج‌گانهٔ نامی بوده است. در عرفات‌العاشقین شمار ابیات مثنوی‌های نامی، ده‌هزار آمده است. نسخه‌ای از مثنوی حسن و ناز به‌شمارهٔ ۱۱۶۸۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. عبدالحی حبیبی نیز در مقالهٔ «میر معصوم نامی» در مجلهٔ آریانا، به‌نسخه‌ای دیگر از مثنوی حسن و ناز اشاره کرده که در کابل دیده بوده است. وی ابیاتی چند از این مثنوی را در مقالهٔ خود آورده است، که بیت آغازین آن چنین است: «خداوندا دلی ده شعله‌افروز ــ در او جانی ز برق عشق درسوز.» به‌نوشتهٔ حسام‌الدین راشدی در حاشیهٔ مقالات‌الشعرا، عبدالحی حبیبی شمار ابیات این نسخه از مثنوی حسن و ناز را چهارهزار دانسته است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۸۰-۱۸۴؛ تاریخ معصومی، مقدمه؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۰۲/۲؛ تحفة‌الکرام، ۴۹-۵۰؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۷۹؛ الذریعه، ۲۰/۷؛ طبقات اکبری، ۴۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۹-۷۷۰؛ مقالات‌الشعراء، ۷۹۸-۸۰۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۶۴/۳-۳۷۵؛ منظومه‌های فارسی، ۵۸۵-۵۸۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۲-۳۷۳؛ هفت آسمان، ۱۲۶-۱۲۷؛ عبدالحی حبیبی، «میر معصوم نامی»، آریانا، سال چهارم، شمارهٔ ۷، سرطان ۱۳۲۵ش، صص۳۷-۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 449.

نوش‌آبادی

حسن یزدی، حسن‌علی ← علی یزدی

حسنین کاظمی (ha.sa.nayn-e.kā.ze.mi)، ۱۹۳۵م ــ ، فارسی‌پژوه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از دانشگاه سند مدرک فاضل زبان، از دانشگاه الهیات مشهد دانشنامهٔ کارشناسی ارشد الهیات، عربی و فارسی دریافت کرد. دورهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم را نیز به پایان برد. وی برخی از امتحانات دورهٔ دکتری دانشگاه تهران را نیز گذرانیده است. حسنین کاظمی در رادیو پاکستان و سفارت پاکستان در ایران به کار سرگرم بود. به سرودن شعر فارسی علاقه‌ای فراوان دارد. اشعار و مقالات فراوانی از وی به زبان‌های فارسی و اردو به‌چاپ رسیده است. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۹۷؛ شهریار نقوی، «دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران»، هلال، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۹ (مسلسل ۸۶)، دی ۱۳۴۷ش، ص۲۶.

رسولی

حسین ارغون، میرزاشاه حسین پسر شاه‌بیگ ← حسن ارغون

حسین افشار رامپوری، محمدحسین ← محمدحسین افشار رامپوری

حسین انجوی شیرازی (ho.seyn-e.en.jn-ye.ši.rā.zi)، عضدالدوله جمال‌الدین حسین فرزند فخرالدین حسن، ــ آگره ۱۰۳۵ق، دولتمرد و واژه‌نامه نویس ایرانی. از سادات انجوی شیراز بود. نیاکانش میر شاه محمود و میر شاه ابو تراب در پادشاهی تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) به مقام شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی رسیدند. پدرش فخرالدین حسن،معروف به شاه حسن در نیمهٔ نخست سدهٔ دهم هجری به هند کوچید ودر گجرات نشیمن گزید. میر جمال‌الدین در جوانی به خدمت نظام‌شاهیان دکن در آمد،اما بعدها به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) پیوست و در شمار امرای او در آمد. وی در ۹۹۳ق به منصب شش‌صدی و در ۱۰۱۳ق به مرتبهٔ هزاری رسید و چون نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) به تخت برآمد جمال‌الدین منصب سه‌هزاری و در ۱۰۲۴ق منصب چهار هزاری یافت. در ۱۰۲۵ق جهانگیر به او منصب پنج‌هزاری و خطاب عضدالدوله بخشید. در ۱۰۳۰ق به فرمان پادشاه از خدمات دولتی معاف گردید و از آن پس با برخورداری از

مقرری که جهانگیر برای او تعیین کرد در لاهور و آگره و جاهای دیگـر آسـوده زنـدگی مـی‌کرد. جـمال‌الدیـن بـا ایـن‌که پـیشهٔ سپاهیگری داشت از سال‌های جوانی بـیشتر وقت خـود را بـه خواندن آثار سخنوران زبان فارسی می‌گذراند و نزدیک سی‌سال به پژوهش در واژه‌های فارسی و پهلوی پرداخت چندان‌که بـه خبرگی در لغات فارسی آوازه یافت و در ۱۰۰۵ق جلال‌الدین اکبر، به او فرمان داد کـه کـتابی در لغت فـارسی فـراهـم آورد. جمال‌الدین در ۱۰۱۷ق تألیف این کتاب را به پایان برد و آن را به نام پادشاه گورکانی وقت فرهنگ جهانگیری* نامید.

مـنابع: اکـبرنامه، ۸۲۸،۷۸۵،۴۵۷/۳؛ تـاریخ ادبـیات در ایـران، ۳۸۰-۳۷۶/۵؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۴/۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۹۷؛ تـــــزوک جـــــهانگیری، ۲۲/۱، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸؛ ۳۳۲/۲؛ جـهانگیرنامه، ۳۷۲،۱۸۲،۱۷۰،۲۸،۲۷؛ فـارسنامهٔ ناصری، ۹۴۹/۲؛ فرهنگ جهانگیری، ویـراستهٔ رحیم عـفیفی،،مشـهد، ۱۳۵۹ش، مقدمه؛ فرهنگ نظام، ۲۱/۵-۲۴؛ فرهنگ‌نویسی فـارسی در هـند و پاکستان، ۸۱-۸۶؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۱۷- ۱۲۴؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، ۲۱۲/۲؛ مـآثرالامرا، ۳۵۹/۳-۳۶۰؛ مـؤلفین کـتب چاپی فارسی وعربی، ۷۲۲/۲-۷۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,259-260.

دانشنامه

حســـین بـلخی (ho.seyn-e.bal.xi)، حسـین بـن مـعزالدیـن پسـر شمس‌الدین بلخی، ظفرآباد (در ایـالت کـنونی اوتـارپرادش در هـند) حـ ۷۶۰ــ بـهار ۸۴۴ق، صـوفی، نـویسنده و شـاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیای او مولانا شمس‌الدین از مردم بـلخ بود، اما به هند کوچید و در بهار رحل اقامت افکند. سپس همسر و دو پسر خود معزالدین و برهان‌الدین مظفر را نیز از بلخ نـزد خود فراخواند. برهان‌الدین مظفر (ــ۸۰۳ق)، عم حسین، مرید و نخستین خلیفه و سجاده‌نشین شیخ شرف‌الدین احمد منیری (ــ۷۸۲ق)، از مشایخ بزرگ طـریقت فـردوسیه، از شـاخه‌های سلسلهٔ سهروردیه، بود و چون از خود فرزندی نداشت حسین را همچون پسر خود می‌شمرد. شیخ حسین به‌واقع نزد او و شیخ شرف‌الدین احمد پرورش یافت. شیخ حسین در آغاز جوانی به شیخ شـرف‌الدیـن احـمد دست ارادت داد و پس از مـرگ وی (۷۸۲ق) مرید عم خود شد و از او خرقهٔ خـلافت در طـریقت فردوسیه گرفت. وی علوم دینی را از مولانا مظفر آموخت و از او سـند حـدیث گـرفت. چـهل سـال بـا عـمش بـه‌سر بـرد و در سفرهایش همراه او بود. در ۸۰۰ق با پدر خود معزالدین همراه مولانا مظفر به مکه سفر کرد. چهار سال در آن‌جا ماند و در این مدت قرآن و شاطبیهٔ ابوالقـاسم شـاطبی (ــ۵۹۰ق) را از شـیخ شمس‌الدین خوارزمی و قراآت سبعه را از شیخ شـمس‌الدیـن حلوایی آموخت. شیخ حسین، پس از درگذشت پدرش در مکه، با عم خود راه بازگشت به هند را پیش گرفت. اما چون به عدن رسید، در آن‌جا مولانا مظفر هم درگذشت (۳ رمضان ۸۰۳ق) و شیخ‌حسین چون به بهار بازآمد بـه‌جای وی بـر مسـند ارشـاد نشست. بدین‌سان، وی دومین خلیفه و سجاده‌نشین شرف‌الدین احمد منیری به‌شمار می‌آید. جانشین وی در مسند ارشادِ سلسلهٔ فردوسیه، پسرش شیخ‌حسن دایم جشن بلخی (ــ۸۵۵ق) است. شیخ‌حسین، گذشته از گردآوری مکتوبات پیرش مولانا مظفر، از خود نیز مکتوباتی شامل ۱۵۰ نامه به‌جا گذاشت که نسخه‌ای از آن (گویا تنها از جلد دوم، ۴۴ نامه) در کتابخانهٔ آصفیه (به شمارهٔ ۱۶۲۳ تصوف) نگه‌داری می‌شود. به‌گـفتهٔ بـرخـی مـنابع، وی ملفوظات پیرش را نیز گردآورده و آن را گنج لایفنی نامیده است. ملفوظات خود او را مریدش نعمت‌الله در ۸۴۴ق با عنوان گنج لایخفی، گردآوری کرده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بلخیهٔ پتنا نگه‌داری می‌شود. دیوان حسین بلخی که به‌چاپ رسیده است، سی‌ودو غزل، هشت قطعه، پنج رباعی و مفرداتی چند دارد. از دیگر آثارش: حضرات خمس که رسالهٔ مختصری است به عربی در موضوع تجلیات الهی؛ رَساله در بیان قضا و قدر؛ رسالهٔ توحید؛ رسالهٔ اخصّ‌الخواص؛ رسالهٔ وجود اول و هدایت آن؛ رساله در بیان هشت چیز؛ رساله در اخلاق نبوی؛ اوراد ده فصلی؛ افتخار حسینی که منظومه‌ای به پیروی از مثنوی مولوی نزدیک چهار هـزار بـیت است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۲۲-۱۲۹؛ تصوف بر صـغیر مـین، ۵۱/۲، ۹۵؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۹۵۶- ۹۶۳؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانه فارسی، ۱۵،۱۳، ۱۶، ۲۷، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹-۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۲، ۱۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۳۸/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴/۳-۴۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 244; *A History of Sufism in India*,238-239.

برزگر

حسین تالپور ← حسین‌علی‌خان تالپور

حسین جابری انصاری (ho.seyn-e.jā.be.ri-ye.an.sā.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار شهریاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. گذشته از پزشکی، در علوم دیگر نیز دست داشت. وی برءالساعه نوشتهٔ محمدبن‌ذکریای رازی (ــ ۳۱۱ق) را به‌فارسی ترجمه کرد و آن را دستورالطب / تحفهٔ شاهی نامید و به شاهزاده محمداعظم (ــ ۱۱۱۹ق) حاکم گجرات اهدا کرد. این اثر در ۱۳۳۳ش در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰۳/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۸۶/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 244.

فتح‌نیا طبری

حسین‌دوست مرادآبادی (ho.seyn.dust-e.mo.rād.ā.bā.di)، میر حسین‌دوست سنبهلی پسر سید ابوطالب، ز ۱۲۰۳ق، تذکره‌نگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم سنبهل از توابع مرادآباد (هند) بود. در نوزده‌سالگی همراه استاد خود، شیخ فضل‌الله، به دهلی رفت. در آن‌جا مدتی دراز به فراگیری دانش‌های ادبی و همنشینی و گفت‌وگو با شاعران و دیگر استادان سخن گذراند و در فن شعر مهارتی یافت و در ۱۱۶۳ق به خواهش برخی دوستان تذکره‌ای به‌نام تذکرهٔ حسینی نوشت (لکنو، ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م). در ۱۱۷۳ق به بریلی رفت. در بریلی تشریح‌الحروف / تشریح نادر را در صرف زبان فارسی و صنایع و بدایع و عروض و قافیه و معما تألیف کرد. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۳۳۸۷/۳۸۳) نگه‌داری می‌شود. در ۱۲۰۳ق مختصر تیمورنامه را ساخت که مختصر تمرنامهٔ هاتفی به نثر است. میرحسین گه‌گاه شعر نیز می‌گفت و حسینی تخلص می‌کرد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۹/۳، ۳۶۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱۰/۱-۲۱۳؛ تذکرهٔ حسینی، لکنو، چاپخانهٔ نولکشور، ۱۸۷۵م؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۷-۳۲۲؛ روز روشن، ۱۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۱/۱-۸۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۷۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/372; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 800; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,243; *Mughals in India* , 193.

برزگر

حسین‌شاه بنگالی (ho.seyn.šāh-e.ban.gā.li)، سیدالسادات علاءالدنیا والدین ابوالمظفر حسین‌شاه سلطان فرزند سیداشرف حسینی مکّی، ــ ۹۲۵ق/۱۵۱۸م، پادشاه بنگال (۸۹۹ــ ۹۲۵ق / ۱۴۹۳ ــ ۱۵۱۸م) و بنیادگذار خاندان حسین‌شاهی. پدرش که خود را از خاندان شرفای مکه می‌خواند با پسران خود سیدحسین و سیدیوسف از ترمذ به بنگال / بنگاله کوچید و در راده از توابع چاندپور نشیمن گزید. سیدحسین شریف مکی نزد قاضی آن‌جا درس خواند و دختر او را به زنی گرفت. سپس به خدمت سیدی بدر دیوانه ملقب به شمس‌الدین ابونصر مظفرشاه، آخرین پادشاه حبشی بنگال (۸۹۷ــ۸۹۹ق / ۱۴۹۱ــ۱۴۹۳م) پیوست و در دستگاه او به سرعت بالید و به پایهٔ وزارت رسید. شمس‌الدین مظفرشاه پادشاهی خون‌ریز و سخت‌کش بود و بسیاری از علما و صلحا و اشراف و رایان و راجگان هندو را به قتل آورد. حرص و آزمندی بی‌اندازه‌اش نیز وی را برانگیخت تا، گویا به رهنمونی سیدحسین، از مواجب سپاهیان سوار و پیاده بکاهد و بر مردمان بیش از پیش باج و خراج بندد. سرانجام مردم و سپاهیان بر او بشوریدند و وی را در دژ گور / لکنوتی، تختگاه بنگال، به‌محاصره درآوردند. سیدحسین که بخت شاه حبشی را واژگون می‌دید به شورشیان پیوست و سرکردگی آنان را به‌دست گرفت. پس از چهارماه، مظفرشاه از دژ بیرون آمد، اما در نبرد با شورشیان شکسته و کشته شد و سید حسین با لقب علاءالدین ابوالمظفر حسین‌شاه، بر تخت شاهی بنگال نشست (۸۹۹ق / ۱۴۹۳م). به‌روایت فرشته، که ظاهراً درست نمی‌نماید، چون مردمان از مظفرشاه سخت بیزار شدند و در پی برانداختنش برآمدند، سیدحسین از فرصت بهره جسته با سردار پایکان (نگهبانان هندوی کاخ شاهی) همدست گردید و شبی با سیزده پایک به شبستان شاهی درآمد و مظفرشاه را بکشت و بامدادان بر تخت نشست و خود را سلطان علاءالدین نامید. گویند شورشیان سیدحسین را به‌شرطی بر تخت شاهی نشاندند که وی دست آنان را در تاراج شهر گور باز گذارد. اما علاءالدین حسین‌شاه، چند روز پس از برآمدن به تخت شاهی، بفرمود تا سپاهیان دست از تاراج

بازکشند و چون این فرمان سودی نبخشید دوازده‌هزار تاراجی را بکشت تا آنان از غارت و چپاول دست کشیدند. وی آن‌گاه بـه جست‌وجو پرداخت و بسیاری از اموال غارتی را که از آن‌میان یک‌هـزار و سـی‌صد کشـتی زریـن بـود پس گـرفت، «چـه از قدیم‌الایام رسم در ملک لکنوتی و بنگاله چنان بود کـه مـردم دولتمند کشتی‌ها از طلا ساخته، طعام در وی می‌خوردند و در روزهای جشن وطوی در مجلس، هر کسی که کشتی‌های طـلا زیاده حاضر می‌ساخت موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران بود.» (ریاض‌السلاطین، ۱۳۲) علاءالدین حسین‌شاه پایتخت را از گور به اکداله، که پیوستهٔ شهر گور بود، منتقل ساخت. پایکان را که گسـتاخ و غـیرقابل اعـتماد شـده بـودند و گـمان مـی‌رفت پیوندهای نهانی با خاندان شاهی برافتاده داشته باشند، برکنار و پراگنده ساخت. سپس متوجهٔ گروه دیگری که در دورهٔ خاندان پیشین قدرت فراوان یـافته و سـرکش و نـاآرام شـده بـودند و می‌توانستند در آینده خطراتی بـرای حکـومت وی بـیافرینند، یعنی حبشیان، شد و آن‌ها را از قلمرو خود بیرون راند و بیشتر حبشیان به گجرات و دکن رفتند. در ۹۰۰ق / ۱۴۹۵م حسین‌شاه شرقی پـادشاه جـونپور، پس از شکست نـهایی‌اش از اسکـندر لودی، پادشاه دهلی (۸۹۴ـ۹۲۳ق)، در نبردی نزدیک بنارس، به بنگال گریخت و به حسین‌شاه پناهید. علاءالدین حسین‌شاه وی را به گرمی پذیرفت و وسایل آسایش وی را در بنگال فراهم ساخت و حسین شـرقی بـقیهٔ عـمرش را، تـا هـنگام مـرگ در ۹۰۵ق/۱۵۰۰م، در کهل‌گانو در بنگال به‌سر برد، درحـالی‌که از اندیشهٔ بازستانی تاج و تخت دست کشیده بود. در پـی فـرار و پناهندگی حسین‌شاه شرقی به بنگال، اسکندر لودی به بـنگال لشکر کشید و چون به قتلغ‌پور از توابع بهار رسید، علاءالدین حسین‌شاه پسر خود دانیال را به رویارویی او فرستاد (گویا در ۹۰۳ق). سـلطان‌سکندر نـیز مـحمودخان لودی و مـبارک‌خان لوحانی را به جنگ با دانیال فرستاد و دو سپاه در جایی به‌نام باره در نزدیکی پتنا (استان بهار) به‌هم رسیدند، ولی پیش از درگرفتن جنگ، سخن صلح به میان آمد و دو طرف، به صلح رضا دادند و «قرار یافت که به ولایات یکدیگر مزاحمت نرسانیده، مخالفان را هم پناه ندهند.» (تـاریخ فـرشته، ۱۸۲/۱) حسـین‌شاه، پس از تحکیم موقع داخلی خود، به جنگ‌های توسعه‌طلبانه و گسترش قلمرو خود دست یازید و از ۹۰۴ق/۱۴۹۸م سرزمین همسایهٔ آسام/آشام را دستخوش تاخت و تاز کرد و ناحیهٔ کـامروپ (و تختگاه آن کـامتا) در آسـام را بگشـود و راجگـان مـحلی را بـه فرمانبرداری خود واداشت. سپس پسر خود را به حکومت آن‌جا گماشت و نگه‌داری متصرفات را به او سپرد و خود به بـنگال بازگشت. ولی اندکی بعد، با فرارسیدن فصل باران‌های موسمی (برسات) و قطع راه‌های ارتباطی، راجهٔ کامتا و یاران و سرداران او که در کوهستان‌ها پناه گرفته بودند از کمینگاه بیرون آمدند و نیروهای مهاجم بنگالی را محاصره و تـارومار کـردند. بـا ایـن وجـود، حسـین‌شاه از سـیاست تـوسعه‌طلبی دست نکشـید و رفته‌رفته قلمروش را تا اوریسه / اودیسه گسترش داد. چندین‌بار به سرزمین تیپوره (Tippera) لشکر کشید و تـا ۹۱۹ق/۱۵۱۳م دست‌کم بخشی از این سرزمین را بگرفت. بندر چـیتاگـونگ / چـتگانو را کـه در ۱۵۱۳ و ۱۵۱۴م در دست دهـنیه مـانکیه (Dhanya Mānikya)، پادشاه تیوره، بود در ۱۵۱۸م یا پیش از آن تسـخیر کـرد. در ۹۲۵ق/۱۵۱۸م درگـذشت. سـال مـرگ او را ۹۲۶ق/۱۵۱۹م و ۹۲۷ق نیز نوشته‌اند. هجده پسر داشت و از آن‌مـیان، پسـر بـزرگش نـاصرالدیـن نـصرت‌شاه، مـعروف بـه نصیب‌شاه، به شاهی رسـید. عـلاءالدیـن حسـین‌شاه، اگـر نـه بزرگ‌ترین، دست‌کـم یکـی از بـهترین شـاهان بـنگال در دورهٔ اسلامی است. مهم‌ترین دستاورد او برقراری صلح و آرامش در بنگال است. وی بناها و نهادهای عام‌المـنفعهٔ بسـیاری، مـانند مساجد، مدارس، پل‌ها، چاه‌ها و مخازن آب، و لنگرخانه‌هایی برای استفادهٔ تهیدستان و درویشان بنا نهاد و راه‌ها و جاده‌هایی برای مصارف لشکری و بازرگانی ساخت. پادشاهی آسان‌گیر و روشن‌اندیش بود. با اتباع هندوی خود بزرگوارانه رفتار می‌کرد و بسیاری از آنان را به مناصب بلند برکشید که از آن‌میان می‌توان از گوپی‌نات‌باسو (Gopi Nath Basu)، ملقب به پوراندازخان وزیر شاه، مکنداداس (Mukanda Das)، پزشک دربار، کساواچهتری (Kosava Chahatri)، سـالار دسـتهٔ نگـهبانان شـاهی، و انـوپ (Anup) سرپرست ضرابخانه یاد کرد. وی از حـامیان و مـربیان بزرگ زبان بنگالی بود و در زمان او زبان و ادبیات بنگالی بسیار پیش رفت. پرمیشور داس (Parmeshwar Das)، از سرایـندگان درگاه پراگـل‌خان، سپه‌سالار و اسـتاندار چـیتاگـونگ در دورهٔ حسین‌شاه، بـخشی از مـهابهارت را از سـنسکریت بـه بـنگالی بـرگردانـید. پـرمیشورداس در آغـاز ایـن تـرجـمه، عـلاءالدیـن حسین‌شاه را «کرشنای ثانی» خوانده است. شری کارانندی (shri Kārā Nandi) مترجم راماین به بنگالی، را هم بـرخـی مـنابع از وابستگان دربار حسین‌شاه دانسته‌اند. ویپراداس (Viprā Dās)، از سخنوران دربار حسـین‌شاه، مـنساویجایا (پـیروزی مـنسا) را در

داستان منسادیوی / پدما / پدماوتی، ایزدبانوی مارها، به‌زبان بنگالی در ۱۴۹۵م سرود. ویجای گپتا (Vijay Gupta)، سرایندهٔ منظومهٔ منسامنگل (شادکامی منسا)/پدماپوران به‌زبان بنگالی در حدود ۱۴۹۳م، نیز از سرایندگان برجستهٔ دربار حسین‌شاه بوده و در آغاز کتابش او را ستوده است. فصل بیست‌ویکم منسامنگل به‌داستان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اختصاص دارد. در دربار علاءالدین حسین‌شاه، فارسی‌زبان رسمی و درباری بود. گرچه وی، مانند شاهان مسلمان دیگر، دوست می‌داشت که نویسندگان و سرایندگان آثاری به‌زبان‌های محلی از خود به یادگار نهند و نیز در این زمینه آنان را بسیار تشویق می‌کرد، اما بیشتر به‌زبان‌های فارسی و عربی علاقه‌مند بود. محمد بده، معروف به سید میرعلوی، کتابی به‌نام هدایة‌الرّامی / هدایة‌الرمی / اساس‌الرّمی (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۲۷۶۸) به‌فارسی، در علم تیراندازی نوشت و بدو پیشکش کرد.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۹۹/۸ـ۳۰۰؛ تاریخ شاهی، ۳۹ـ۴۰؛ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، ۱۸۲ـ۱۸۵؛ تاریخ فرشته، ۱۸۱/۱؛ ۳۰۱/۲ـ۳۰۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۶، ۳۱؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳۴۴/۴؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۳۳/۱؛ ۳۶۶/۸؛ ریاض‌السلاطین، ۱۲۹ـ۱۳۶؛ طبقات اکبری، ۵۲۶؛ عطاکریم برق، «تأثیر فارسی در زبان بنگالی»، ایندوایرانیکا، جلد۳۹، شمارهٔ ۱ـ۴، صص۱۶ـ۱۸؛ جلد ۴۳، شمارهٔ ۱ـ۲، صص۱۲ـ۱۴، ۱۶، ۳۲؛ جلد ۴۴، شمارهٔ ۱ـ۴، صص۲۷ـ۲۸، ۶۳؛ ام‌سلمی، «تأثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۲، ص۲۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1496; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 488-489; *Corpus of the Arabic and Persian Inscription of Bengal*, 234-326; *Encyclopaedia of Islam*, 3/631-632; *The oxford History of India*, 262, 272, 274, 279.

برزگر

حسین‌شاه جهانپوری (ho.sayn-e.šāh.ja.hān.pu.ri)، نواب غلام‌حسین‌خان عمدة‌الممالک، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. نیای او بهادرخان چغتا، در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) منصب شش‌هزاری یافت و به نظامت بلخ منصوب شد. بهادرخان به فرمان شاه‌جهان مأمور تنبیه پدر خود بود که گویا بر شاه‌جهان شوریده بود. برادر بهادرخان که دلیرخان نام داشت نیز صاحب منصب و جاگیر بود و «شهر شاه‌آباد آباد کردهٔ او بود.» با وجود آنکه نیاکان غلام‌حسین‌خان از دیرباز به حشمت و جاه آراسته بوده‌اند، دربارهٔ زندگانی غلام‌حسین‌خان آگاهی در دست نیست و این‌که آیا او نیز منصب و جاگیر داشته یا نه بر ما پوشیده است. در تذکره‌هایی که نامی از او رفته پس از ذکر کوتاه منزلت نیاکانش، او را به حسن اخلاق و ذوق والای شعر ستوده‌اند. نمونه‌ای از شعر او است: «رند و بیباک و می آشام و غزلخوان شده‌ای ــ چشم بد دور کنون فتنهٔ دوران شده‌ای / از که دوری که دلا می‌روی از سینه برون ــ آهِ عاشق شدهٔ اشک یتیمان شده‌ای.»

منابع: حدیقة‌الشعراء، ۴۵۱/۱؛ روز روشن، ۲۱۴ـ۲۱۵؛ ریاض‌الفصحا، ۹۱ـ۹۴؛ مخلص ریاض‌الوفاق، ۲۵ـ۲۷؛ نگارستان سخن، ۲۴.

شریفی

حسین‌شاه کشمیری ← واصف کشمیری

حسین طبسی (bo.seyn-e.ta.ba.si)، سدهٔ یازدهم هجری، دولتمرد ایرانی‌تبار شبه قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست، جز آنکه در دربار سلطان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ ۱۰۲۰ق) منصبی مهم و لقب صدرجهان قاضی‌القضات داشت. گویا پیش از آن به دربار ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷ــ ۹۸۹ق) نیز بستگی داشته است. فرسی* شیدانی در نسب‌نامه در ضمن شرح بزرگان و سران سپاه دربارهٔ صدرجهان حسین طبسی می‌نویسد: «نبودی چو او در بر شاه کس ــ نژادش ز سادات تون و طبس / ورا خوانده بُد شاه، صدرجهان ــ پدر نام او کرده بودی حسین / حسینی نسب بود و عالی‌تبار ــ بسا داشت عزت بر شهریار.» کتاب مرغوب‌القلوب را از وی دانسته‌اند. مؤلف تاریخ* محمد قطب‌شاهی در این اثر خود، از مرغوب‌القلوب، فراوان بهره گرفته و مطالبی از آن را یاد کرده است، از این مطلب برمی‌آید که این کتاب تا روزگار صاحب تاریخ محمد قطب‌شاهی موجود بوده است. از دیگر کتاب‌هایی که به وی نسبت داده‌اند، شکارنامه / صیدیه است. حکیم سید شمس‌الله قادری مؤلف عمادیه می‌آورد که حسین طبسی به فرمان ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷ــ ۹۸۹ق) کتابی دربارهٔ آداب و احکام صید و صیاد در یک مقدمه، ده باب و یک خاتمه نوشت و آن را صیدیه نام کرد. وی این کتاب

را در ۹۸۳ق به‌پایان برد. از برخی اشاره‌ها برمی‌آید کـه نسـخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ بنگال نگه‌داری می‌شود. کـتاب شیعه در هند، نام کوچک مؤلف را حسن و نام کتابش را نیز صمدیه یاد کرده که به احتمال فراوان اشتباه است.

منابع: شیعه در هند، ۴۷۲؛ عمادیه، ۲۵؛ قـطب‌شاهی دور کـافارسی ادب، ۱۲۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۲۴-۱۲۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 582; *Mughals in India.* 459.

حجتی

حسین‌علی‌خان بارهوی (ho.seyn.a.li.xān-e.bār.ha.vi)، امیرالامرا، بهادر فیروزجنگ، عمدةالملک، بخشی‌الممالک، نواب‌حسین علی‌خان پسر سیدعبدالله‌خان، ــ ۶ ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق، سردار و دولتمرد شبه قاره. از سادات بارهه بود. بارههٔ سادات/ ساداتِ بارهه (بارهه در زبان هندی به معنی دوازده است) نامی بود که از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) به مـالکان دوازده آبادی در دوآب، در ناحیهٔ مظفرنگرِ استان شمالی هند، اوتارپرادش کنونی، اطلاق می‌کردند، گـرچـه در سـیادت آن‌هـا تردید می‌رفته است. ابوالفرج، نیای سادات بارهه، در اواخر سدهٔ هفتم یا اوایل سدهٔ هشتم هجری با دوازده پسر خود از واسط در عراق به هند کوچید. وی چهار آبادی در سرهند را مالک گردید. در سدهٔ دهم هجری برخی نوادگان او که صـاحب دهکـده‌های بارهه در ناحیهٔ مظفرنگر بودند در دستگاه اکبر، به پـایگاه‌های بلند رسیدند و از آن پس سادات بـارهه کـه آبـادی‌های بـارهه مستقرشان بود در دستگاه گورکانیان هند خدمت می‌کردند. سید عبدالله‌خان بارهه، معروف به سیدمیان، پدر حسین‌علی‌خان، در دورهٔ عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) نخست در خدمت شاهزاده محمدمعظم (شاه‌عالم بهادرشاه آینده) پسر اورنگ‌زیب بـه‌سر مـی‌برد. در سـال بـیست‌وششم پـادشاهی اورنگ‌زیب منصب هـزاری شش‌صـد سـوار یـافت و در سـال بـیست‌وهشتم پـادشاهی اورنگ‌زیب بـه هـمراه شـاهزاده محمدمعظم به جنگ با ابوالحسن تاناشاه، فرمانروای گلکنده از خاندان قطب‌شاهیان، به بیجاپور گسیل گردید و پس از چندی به حکـومت صـوبه (= استان) بـیجاپور گـمارده شـد. در سـال سی‌ودوم جلوس اورنگ‌زیب از حکومت بیجاپور برکنار شد و در «سال سـی‌وسیوم از تـغیر سـردارخـان بـه تـقرر فـوجداری ناندیررایت اعتبار برافراخت، وقت موعود به عدم‌سرادر شـد.» (مآثرالامرا، ۴۹۱/۲) سید عبدالله‌خان چندین پسر داشت که از مـیان آن‌هـا امـیرالامـرا حسین‌علی‌خان، قـطب‌المـلک سـید عبدالله‌خان حسن‌علی (وزیر اعـظم فـرخ‌سیر گـورکانی)، سـید نـجم‌الدیـن عـلی‌خان و نـورالدیـن عـلی‌خان نـام بـرآوردنـد. حسین‌علی‌خان در دورهٔ اورنگ‌زیب، حاکم رنـتهپور و سـپس فوج‌دار هندون بیانه بـود. پس از مـرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) چون حسـن‌علی‌خان، بـرادر بـزرگ حسـین‌علی، در لاهـور بـه خدمت شاه‌عالم بهادرشاه یکم درآمد، سید حسین‌علی‌خان نیز با فوجی شایسته در حوالی دهلی به اردوی شاه‌عالم پیوست. در جـنگ مـیان (مـحمدمعظم) شـاه‌عالم بـهادرشاه و بـرادرش محمداعظم‌شاه بر سر تاج و تخت که به شکست و کشته شدن اعظم‌شاه (۱۱۱۹ق) انـجامید، سـیدحسن‌علی‌خان و بـرادرانش دلاوری‌های بسیار کردند و حسین‌علی‌خان زخم برداشت (تاریخ ارادت‌خان، ۵۹ــ۶۰). پس از این جنگ، سیدحسین عـلی‌خان «به منصب سه‌هزاری و عنایت نقاره سربلند گردید» (سرو آزاد، ۱۶۲) و بـه وسـاطت شـاهزاده عـظیم‌الشـان، پسـر شـاه‌عالم بـهادرشاه، بـه (نـیابت) صـوبه‌داری عـظیم‌آباد پـتنا رسـید. سیدحسن‌علی‌خان نیز صوبه‌داری اجمیر و سپس اله‌آباد یافت. پس از درگذشت شاه‌عالم بهادرشاه (۲۱ محرم ۱۱۲۴ق)، جنگی سخت و خونین میان چهار پسرش بر سر تاج و تـخت دهـلی درگرفت که از میان آنان محمدعظیم، ملقب به شاه عظیم‌الشأن بهادر (در ۶ صفر ۱۱۲۴ق)، محمد خـجسته اختر، مـلقب بـه جهانشاه بهادر (در ۲۰ صفر ۱۱۲۴ق) و رفیع‌القدر، ملقب بـه رفیع‌الشأن بهادر، به قتل آمدند و محمد معزالدین مخاطب بـه جهاندارشاه با یاری و نیرنگ امـیرالامـرا ذوالفـقارخـان، پـیروز درآمد و بر تخت شاهی دهلی نشست (اواخر صـفر ۱۱۲۴ق). محمد فرخ‌سیر، پسر عظیم‌الشأن، که در اواخـر پـادشاهی شـاه عالم بهادرشاه در پتنا بود پس از مرگ شاه‌عالم، خطبه و سکه به‌نام پدر خود عظیم‌الشأن کرد و چون عظیم‌الشأن کشـته شـد خود بـه ادعـای شـاهی بـرخـاست (ربـیع‌الاول ۱۱۲۴ق). وی سیدحسـین علی‌خان «ناظم [حاکم] پتنا را بـه وعـدهٔ عـنایات مستمال ساخته رفیق گردانید و ازین جهت [عبدالله‌خان] سـید حسین علی‌خان ناظم اله‌آباد نیز طریق رفاقت سپرد.» (سرو آزاد، ۱۶۳) فرخ‌سیر با سیدحسـین عـلی‌خان از پـتنا رهسـپار اله‌آبـاد گشت و پس از پـیوستن عبدالـله‌خان سـیدحسن عـلی‌خان بـه اردویش، رو به دهلی نهاد. معزالدین جهاندارشاه پسر بزرگ خود اعزالدین/ عزالدین را به اتالیقی (= مربیگری و سرپرستی) خانِ

دوران خواجه حسین، به رویارویی با فرخ‌سیر و برادران بـارهه گسیل داشت. شاهزاده اعزالدین و همراهانش پس از گذشتن از اکبرآباد، به حوالی کهجوه (از توابع اله‌آباد) رسیدند و در آن‌جا به انتظار فرخ‌سیر و سپاهش ماندند، اما همین‌که بـا طـلایهٔ سـپاه محمد فرخ‌سیر برخوردند، پس از مبادلهٔ آتش توپخانه در روز، خان دوران و شاهزاده اعزالدین شب‌هنگام جنگ ناکرده به سوی اکبرآباد بگریختند و «فوج محمد فرخ‌سیر که در کمال عسرت و بی‌سامانی بود، از غارت بنگاه عزالدین تقویتی به‌هم رسانید و روانهٔ پیش‌تر شده در نواحی اکبرآباد خرامش نمود.» (مآثرالامرا، ۱۳۳/۳) پس از گریختن شاهزاده اعزالدین/ عزالدین، معزالدین جهاندارشاه و امیرالامرا ذوالفقارخان با سپاهی بزرگ از کمابیش هفتاد ــ هشتاد هزار سوار در ۱۱ ذوالقعدهٔ ۱۱۲۴ق رو به اکبرآباد نهادند و ۵ یا ۶ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق به اکبرآباد رسیدند. در نبردی که در ۱۳ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق در سموگره نزدیک آگره (اکبرآباد) میان دو طرف روی داد، در نتیجهٔ دلاوری‌های بـرادران بـارهه، به‌ویژه حسین‌علی‌خان که «زخم‌های شمشیر برداشته در میدان افتاد» (تاریخ ارادت‌خان، ۱۵۶)، جهاندارشـاه شکست خـورد و وی و ذوالفقارخان به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) گریختند و به خانهٔ آصف‌الدوله اسدخان، پدر ذوالفقارخان، پـناه بـردند. اسـدخان جهاندارشاه را بند برنهاد و پسر خود ذوالفقارخان را نیز نزد خود نگه‌داشت تا شاید با درخواست عفوش از فرخ‌سیر، جان وی را نجات دهد. فرخ‌سیر پس از این پیروزی سید عبدالله‌خان را برای «بند و بست دارالخلافه و حفاظت دولتخانهٔ شاهی و سلاطین [یا شاهزادگان] محبوس» به دهلی فرستاد و خود یک هفته بعد عازم آن‌جا گردید و در ۱۴ محرم ۱۱۲۵ق بـه دادن مـناصب و القـاب بـه بلندپایگان درگـاهش پـرداخت و از جـمله سید عبدالله‌خان (حسن‌علی‌خان) را منصب هفت هزاری هـفت‌هزار سوار و خطاب «قطب‌الملک یمین‌الدوله سیدعبدالله‌خان بهادر ظفرجنگ یار وفادار» و مقام وزیر اعظمی، و حسن‌علیخان را منصب هفت‌هزاری هفت هزارسـوار و خـطاب «عـمدةالمـلک امیـرالامرا فیروزجنگ» و مقام میربخشیگری یا بخشی‌الممالک بخشید و در ۱۶ محرم ۱۱۲۵ق فرمود تا ذوالفقارخان و محمد معزالدین جهاندارشاه را به قتل آورند. بدین‌سان، برادران بارهه، که اینک به‌واقع پادشاه نشان بودند، مـهم‌ترین مـناصب دربـار دهلی، یعنی وزیراعظمی و سپه‌سالاری را بـه‌دست آوردنـد. از میان این برادران، گرچه قطب‌الملک سید عبدالله بزرگ‌تر بود و مقام بلندپایه‌تری داشت، ولی، امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان،

«در سخاوت و شجاعت و علو همت و تمکین و وقار از برادر کلان فایق بود.» (مآثرالامرا، ۳۲۲/۱) سلطهٔ برادران سادات بارهه بر دربار دهلی نه خـوشایند پـادشاه جـوان و خـامی هـمچون فرخ‌سیر بود و نه پسند دیگر امـرای جـاه‌طلب و دسـیسه‌جوی دربار دهلی، به‌ویژه امرای دستهٔ تـورانـیان (یـا مـاوراءالنـهری) سنی، مانند خان‌خانان میرجمله قاضی عبیدالله/ شـریعت‌اللـه تورانی و خـانِ دوران صـمصام‌الدوله خـواجـه عـاصم. امـرای مخالف، ظاهراً با همدستی فرخ‌سیر، بارها قصد دسـتگیری دو برادر را در زمان بار عام‌شاهی کردند، ولی «تا ستارهٔ طالع آن‌ها به سعادت وقت بر سپهر کامکاری می‌تاخت نصیب حسدپیشه‌ها غیر از نکبت خواری و خجلت و نگونساری نبود.» (عبرت‌نامه، ۱۸۸ــ ۱۸۹) امـیرالامـرا، سیدحسین‌علی‌خان، در سـال دوم پادشاهی فرخ‌سیر، بر سر راجه اجیت سـنگه راتـهور، صـاحب جودهپور، در راجپوتانه لشکر برد و متعلقات او را تا مـیرتهه/ میروت تاراج کرد. راجه به بیکانر گریخت؛ سپس از در تسلیم و فرمانبرداری درآمد و پذیرفت که پیشکش (یـا، دقـیق‌تر، بـاج) بدهد و پسر بزرگش کنورابهی سنگه را به ملازمت فرخ‌سیر در پایتخت بـفرستد و دخـتر خـود را نـیز بـه زنـی پـادشاه دهـد. حسین‌علی‌خان که از جانب دربار دهلی دل‌آسوده نبود، پس از بستن پیمان صلح با اجیت سنگه، شتابان به پایتخت بازگشت و دختر راجه در ۲۲ ذوالحجهٔ ۱۱۲۷ق به عقد فرخ‌سیر درآمد در این اثنا دربار دهلی همچنان صحنهٔ رقابت‌های کسان و دسته‌های گوناگون درباری برضد یکدیگر بود و به‌ویژه میرجمله کـه بـر فرخ‌سیر نفوذ فـراوان داشت، سـخت بـرای تـضعیف پـایه‌های قدرت برادران بارهوی می‌کوشید. قطب‌الملک عبدالله‌خان هم، در نتیجهٔ تمایل شدیدش به زنان و شادخواری، «زمـام اخـتیار خودرا به راجه رتن‌چند که دیوان او بقال وطنش بود سپرده» و دستش را در کارها کاملاً بازگذاشته بود و چون رتن‌چند به‌غایت ناشایسته و بی‌کفایت بود با اقدامات خود بر ناخرسندی بزرگان دربار از برادران بارهوی بیش از پیش دامن می‌زد (سیرالمتأخرین، ۳۹۶). پس از بازگشت حسین‌علی‌خان به دهلی، اختلاف برادران بارهوی با فرخ‌سیر و درباریانی مانند میرجمله فـزونی گـرفت. فرخ‌سیر بـارها بـرای دسـتگیری وزیـر اعـظمش قـطب‌المـلک کوشید، ولی هر بار، از ناشایستگی و بزدلی‌اش، تیرش به سنگ خورد و تمهیدات گوناگونش بـه‌جایی نـرسید. در ایـن هـنگام حسین‌علی‌خان خواستار واگذاری حکومت کل صوبه‌های دکن به خود شد. البته وی نمی‌خواست خود به دکن رود و برادرش

قطب‌الملک را در پایتخت تنها گذارد. وی می‌خواست داودخان پنی را، که زمانی نایب ذوالفقارخان در دکن بود، نایب خود در دکن کند و با عواید حاصل از آن‌جا موقع خود را تقویت نماید. در مقابل، فرخ‌سیر سخت پا می‌فشرد که حسین‌علی‌خان خود به دکن رود. در پی آن، اختلاف آنان بسیار بالا گرفت و سخنان درشتی میان دو طرف ردوبدل شد و برادران بارهوی از رفتن به دربار خودداری کردند. سرانجام، به وساطت مادر فرخ‌سیر و پیشنهاد صمصام‌الدوله‌خان دوران قرار نهادند میرجمله و امیرالامرا هر دو از پایتخت دور شوند، بدین‌سان که میرجمله به حکومت صوبهٔ بهار و پتنا برود و امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان، نیز به حکومت دکن گماشته شود و به آن‌جا رود و (آصف‌جاه) نظام‌الملک از حکومت دکن و داودخان پنی افغان از حکومت احمدآباد گجرات برکنار شوند و اولی به دربار دهلی آید و دومی به برهانپور رود و در آن‌جا منتظر امیرالامرا بماند و پس از رسیدن امیرالامرا، به هر کاری که او فرماید اقدام نماید. با این همه، فرخ‌سیر، به تحریک میرجمله یا خان دوران نهانی به داودخان‌پنی نامه کرد و وی را برضد امیرالامرا برانگیخت و «داودخان با آن‌که سادات [برادران بارهوی] در ابتدای سلطنت محمد فرخ‌سیر واسطهٔ جان‌بخشی او شدند و به تازگی امیرالامرا نیابت صوبهٔ برهانپور از پادشاه به‌نام او گرفت و او از گجرات احمدآباد به برهانپور آمده به حکومت آن‌جا می‌پرداخت، چشم از حقوق سادات پوشیده، ارادهٔ مخالفت مصمم ساخت.» (سرو آزاد، ۱۶۵) امیرالامرا سیدحسین علی‌خان در هنگام رخصت پادشاه را تهدید کرد که «اگر در غیبت من میرجمله به حضور رسد یا به قطب‌الملک [سید عبدالله‌خان] قسمی دیگر سلوک شد در عرض بیست روز مرا رسیده دانند.» (مآثرالامرا، ۳۲۶/۱) وی در سال چهارم پادشاهی فرخ‌سیر روانهٔ دکن شد و داودخان پنی را در یازدهم رمضان همان سال در حوالی برهانپور بشکست و به قتل آورد و اسباب و بنگاه وی را تصرف کرد. آنگاه در اورنگ‌آباد استقرار یافت و به ادارهٔ دکن پرداخت. پس از چندی ذوالفقاربیگ بخشی را به سرکوبی کهندو دهاریه، سپه‌سالار عمدهٔ راجه ساهو (سرکردهٔ مراته‌ها) فرستاد. ذوالفقار بیگ در نبرد با مراته‌ها در بهانیر کشته شد. پس از آن سیف‌الدین علی‌خان (برادر امیرالامرا و صوبه‌دار برهانپور) و راجه محکم سنگه (دیوانِ امیرالامرا)، به دستور امیرالامرا، در تعقیب مراته‌ها تا بندر سورت شتافتند و محکم سنگه تا قلعهٔ ستاره، مقر ساهو، «دقیقه‌ای از نهب و تالان فرو نگذاشت.» بااین‌همه، امیرالامرا چنان‌که باید نتوانست مراته‌ها را فرومالد و زیر فرمان درآورد، زیرا «فرخ‌سیر [پادشاه] به اغوای دولت براندازان و سرداران دکن، خصوص راجه ساهو در باب مخالفت [با]امیرالامرا به ایما و صراحت کوتاهی نمی‌کرد و در دهلی با قطب‌الملک، هر روز صحبتی تازه و نزاعی نو برمی‌انگیخت و صدای بگیر و ببند هر وقت به گوش‌ها می‌رسید و قطب‌الملک همیشه امیرالامرا را به آمدن به دهلی ترغیب می‌کرد.» (سرو آزاد، ۱۶۶). ازاین‌رو، امیرالامرا «از دشمن خانه به دشمن بیگانه ساخته» (ماثرالامرا، ۳۲۹/۱) و به وساطت سنکراجی ملهار و محمدانورخان، با راجه ساهو پیمان صلح بست (۱۱۳۰ق) و امتیازات قابل ملاحظه‌ای به او داد. سپس شخص گمنام و ناشناسی به‌نام معین‌الدین را به شاهزادگی برداشت و فرزند محمداکبر (پسر اورنگ‌زیب) خواند و همراه خود گرفت. آنگاه، به بهانهٔ آن‌که معین‌الدین را که در قلمرو راجه ساهو لوای خودسری برافراشته بود دستگیر ساخته است و به نزد پادشاه (فرخ‌سیر) می‌برد، از اورنگ‌آباد رو به دهلی نهاد (اوایل محرم ۱۱۳۱ق). در اواخر ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق به حوالی دهلی رسید و «طرف منارهٔ فیروزشاه رسیده معسکر ساخت. روزی که داخل خیمه در مکان مذکور می‌شد، به‌خلاف ضابطه و آداب در سواری وقت نزول حکم به نواختن نوبت نموده، به تجمل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی‌دانم و اندیشهٔ سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم.» (سیرالمتأخرین، ۴۱۵) با این همه، فرخ‌سیر که از جرأت بهره‌ای نداشت، به‌رغم نهایت دشمنی با برادران بارهوی، ناگزیر کوشید تا با پایمردی برخی بزرگان به نوعی سازش با آنان دست یابد. سرانجام در پنجم ربیع‌الآخر سید حسین‌علی‌خان به حضور پادشاه رسید و حاضر شد که شاهزادهٔ جعلی (معین‌الدین) را تحویل دهد و خود و برادرش قطب‌الملک منظماً به خدمت پادشاه برسند، به شرط آن‌که فرخ‌سیر امرای فتنه‌جویی مانند اعتقادخان را از کنار خود دور سازد و «خدمات عمدهٔ تقریب حضور که عبارت از داروغگی غسلخانه و توپخانه و بست و گشاد ابواب قلعه [دهلی، جایگاه پادشاه] است، به اختیار سادات باشد.» (عبرت‌نامه، ۲۰۸) فرخ‌سیر شروط را پذیرفت. در هشتم ربیع‌الاول امیرالامرا، سیدحسین علی‌خان، با لشکر خود وارد شهر شد و پیرامون قلعه را گرفت و در «حویلی [خانه] شایسته‌خان» فرود آمد. قطب‌الملک با اجیت‌سنگه به داخل

قلعه رفت و گماشتگان شاهی را از آن‌جا بیرون کرد و دروازه‌های قلعه را به معتمدان خود سپرد. چون ماندن قطب‌الملک در درون قلعه به درازا کشید در بامداد نهم ربیع‌الاول شایعهٔ مرگ وی در شهر دهلی به سرعت پیچید. در پی آن، سپاهیان هوادار فرخ‌سیر در پی یورش به سپاهیان امیرالامرا برآمدند و حتی تا اندازه‌ای صدماتی بر آن‌ها وارد آوردند تا این‌که قطب‌الملک، به‌دنبال پیام امیرالامرا به او دربارهٔ خرابی اوضاع و احتمال شورش گسترده برضدشان، فرخ‌سیر را بگرفت و در جایی بس تنگ و تاریک در درون قلعه زندانی کرد و (شمس‌الدین ابوالبرکات) رفیع‌الدرجات، پسر رفیع‌الشأن پسر شاه‌عالم بهادرشاه، را بر تخت شاهی نشاند (۹ ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق). با اعلان جلوس رفیع‌الدرجات، آشوب در شهر فرو نشست. برادران سادات بارهوی در عمل زمام امور پادشاهی گورکانی هند در دهلی را به‌دست گرفتند و به عزل و نصب مقامات و دادن جاگیر پرداختند. فرخ‌سیر را نیز ابتدا میل در چشم کشیدند و سپس به قتل آوردند. اما رفیع‌الدرجات هم که از ابتدای جلوس به بیماری سل مبتلا بود، پس از سه‌ماه و چند روز پادشاهی اسمی، در بیست و یکم رجب ۱۱۳۱ق درگذشت و برادر بزرگش رفیع‌الدوله را با لقب شاه‌جهان ثانی بر تخت شاهی نشاندند. در این اثنا شاهزاده نیکوسیر، پسر سلطان‌محمداکبر پسر اورنگ‌زیب، را برخی سپاهیان اکبرآباد از حبس بیرون آوردند و به شاهی برداشتند (اول رجب ۱۱۳۱ق). نیکوسیر در چهارسالگی، پس از شورش و شکست و فرار پدرش، به‌دست سپاهیان شاهی افتاده و به دستور نیای خود اورنگ‌زیب، در دژ اکبرآباد زندانی شده بود و تا این زمان، در چهل و پنج سالگی، همچنان در آن قلعه به‌سر می‌برد. امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان، پس از تدارک سپاه و به شاهی نشاندن رفیع‌الدوله، به سوی اکبرآباد لشکر کشید. در بیست و سوم شعبان ۱۱۳۱ق به سکندره نزدیک اکبرآباد رسید و پس از سه ـ چهار روز قلعهٔ اکبرآباد را به محاصره درآورد. در بیست و نهم رمضان ۱۱۳۱ق، محمد نیکوسیر که ایستادگی را بیهوده دید از قلعه بیرون آمد و تسلیم گردید. امیرالامرا پس از این پیروزی به برادرش قطب‌الملک در موضع «کراولی در هفت کروهی اکبرآباد» پیوست. قطب‌الملک همراه رفیع‌الدوله برای جنگ با راجه جی سنگه سوایی، زمین‌دار انبیر، از دهلی بیرون آمده و به کراولی رسیده بود. در این هنگام شاه‌جهان دوم رفیع‌الدوله هم، پس از مدتی بیماری سخت، در هفتم ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق درگذشت و «به قول عوام از خفگی روزگار و حسرت چیزهای مختار از تخت سلطنت که به‌جز نام ناکام در میان نبود بر تختهٔ مرگ دراز خوابید.» (عبرت‌نامه، ۲۳۴) برادران بارهوی این بار محمد روشن‌اختر پسر جهان‌شاه، پسر شاه‌عالم بهادرشاه را که هجده سال داشت از قلعهٔ دهلی آوردند و با عنوان محمدشاه بر تخت شاهی نشاندند (۱۵ ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق) و آنگاه برای رویارویی با راجه‌جی سنگه سوایی در بیست و دوم ذوالقعدهٔ کراولی را ترک گفتند و در فتحپور سیکری در برابر سپاه جی‌سنگه فرود آمدند. اما کار به جنگ نکشید و، به وساطت مهاراجه اجیت سنگه پسر راجه جسونت سنگه، دو طرف به مصالحه تن دردادند و برادران بارهوی به اکبرآباد بازگشتند (۲۱ ذوالحجهٔ ۱۱۳۱ق). پس از آن میان برادران بارهوی بر سر تقسیم اموال قلعهٔ آگره/ اکبرآباد اختلاف و کدورت پیش آمد و پیام‌های درشت و تلخ میان دو برادر رد و بدل گردید. این اختلاف گرچه به کوشش و پایمردی راجه رتن‌چند دستکم موقتاً حل شد (مآثرالامرا، ۱/۳۳۱)، ولی در آن برههٔ حساس که برادران بارهوی دشمنان بسیاری در دربار گورکانی، از جمله خود محمدشاه و بسیاری امرا، به‌ویژه امرای تورانی (الاصل)، مانند محمدامین‌خان، نظام‌الملک (آصف‌جاه) و جز آن، داشتند که منتظر فرصتی برای از میان برداشتن آن‌ها بودند، سخت از اقتدارشان کاست و بسیاری را به برخاستن برضدشان برانگیخت. نخست چهبیله رام ناگر، حاکم اله‌آباد، بشورید و امیرالامرا آهنگ سرکوبی او کرد. پیش از حرکت امیرالامرا، چهبیله رام درگذشت و برادرزاده‌اش گردهرلعل، ملقب به دیابهادر، برجایش نشست. او نیز راه سرکشی پیش گرفت و به فراهم کردن سپاه و استوار کردن برج و بارهٔ دژ اله‌آباد پرداخت. برادران بارهوی که به همراه محمدشاه در اواخر ذوالحجهٔ ۱۱۳۱ق از فتحپور به اکبرآباد بازگشتند، دریافتند که در آن شرایط با توجه به استحکام دژ اله‌آباد و ساز و برگی که گردهر بهادر در آن‌جا فراهم آورده بود و نیز موقعیت راهبردی این دژ، که از سه سو پیوسته به رودهای گنگ و جمنا است، گشودن دژ اله‌آباد کاری آسان نیست و یحتمل به درازا می‌کشد و کارهای مهم‌تر بر زمین می‌ماند. ازاین‌رو، رتن‌چند را، به درخواست خود گردهر بهادر، در اواخر ربیع‌الثانی ۱۱۳۲ق به اله‌آباد فرستادند. رتن‌چند، پس از دیدار با گردهر بهادر (جمادی‌الثانی ۱۱۳۲ق) وی را راضی ساخت که اله‌آباد را واگذارد و به حکومت اوده رود، و شاه‌علی‌خان بارهوی را به صوبه‌داری و دژداری اله‌آباد

گماشت (عبرت‌نامه، ۲۴۰). در این اثنا امیرالامرا و قطب‌الملک بر آن شدند تا به گونه‌ای از قدرت (آصف‌جاه) نظام‌الملک بهادر فتح‌جنگ، حاکم مالوه، که در آن‌جا به اقداماتی خلاف خواستهٔ برادران (سادات) بارهوی دست زده بودند بکاهند و مالوه را از دستش بیرون آورند. نظام‌الملک، که ظاهراً محمدشاه نیز به‌دست محمدامین‌خان وی را برضد امیرالامرا و برادرش برمی‌انگیخت، به گردآوری سپاه پرداخت و با دوازده هزار سوار در اواسط جمادی الثانی ۱۱۳۲ق رو به دکن نهاد و از رود نربده گذشت و دژهای اسیر گره و برهانپور را بگرفت. سید دلاورعلی‌خان، بخشی امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان، را که به تعقیبش فرستاده شده بود در حوالی برهانپور بشکست و بکشت (۱۴ شعبان ۱۱۳۲ق). سیدعالم‌علی‌خان، برادرزادهٔ امیرالامرا و حاکم کل دکن را هم در بالاپور در خاک‌برار بشکست و به قتل آورد (۱۷ رمضان / ۵شوال ۱۱۳۲ق) و اورنگ‌آباد، مرکز دکن، را بگشود. پس از این رویدادها، و بعد از کنکاش و رایزنی‌های فراوان، قرار شد که قطب‌الملک به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) برود و امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان به همراه محمدشاه برای سرکوبی نظام‌الملک رهسپار دکن شود. بنابراین، در نهم ذوالقعدهٔ ۱۱۳۲ق برادران بارهوی به همراه محمدشاه، اکبرآباد را ترک گفتند. پس از توقفی سه چهار روزه در فتح‌پور برای برگزاری جشن جلوس پادشاهی، امیرالامرا با محمدشاه و سپاه همراهش رو به دکن نهاد. قطب‌الملک نیز در ۱۹ ذوالقعدهٔ از فتحپور به سوی دهلی رفت. اما در این اثنا (اعتمادالدوله) محمد امین‌خان بخشی دوم که خویشاوند (یعنی پسر عم پدر) نظام‌الملک و از سران امرای تورانی دربار گورکانی و دشمن سرسخت برادران بارهوی بود و می‌دانست در صورت شکست نظام‌الملک موقع و جانش بیش از پیش به خطر خواهد افتاد، در پی کشتن امیرالامرا برآمد. وی همین‌که «با محمدشاه فرصت یافت، دو سه کلمه ترکی گفته، اذن او حاصل نمود» و (برهان‌الملک) سعادت‌خان نیشابوری، فوج‌دار هندون و بیانه (و بعدها بنیادگذار حکومت نوابان اوده) را با خود همراز و همدست گردانید. محمدامین‌خان و سعادت‌خان سپس میرشمشیر میرحیدرخان کاشغری (از ترکان دوغلات و از نوادگان میرحیدر دوغلات صاحب تاریخ رشیدی) را برای کشتن امیرالامرا برگزیدند (سیرالمتأخرین، ۴۳۴). در ششم ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق که سپاه شاهی در جایی به‌نام توره در سی‌وپنج کروهی (= حدود بیست فرسنگی) فتحپور اردو زده بود، میرحیدر به بهانهٔ آنکه می‌خواهد کاغذی متضمن شکایت از محمدامین‌خان به امیرالامرا بدهد خود را به پالکی (= کجاوهٔ بی‌سقف) او رسانید. همین‌که امیرالامرا کاغذ را گرفت و به خواندن آن پرداخت «میرحیدر به چالاکی دشنه از کمر کشیده شکمش را به یک زخم چنان درید که جگرش شکافته شد. حسین‌علی‌خان در دم چنان لگدی بر او زد که پالکی فرو غلتید و همین سخن را گفت که پادشاه را بکشید و از پالکی مرده سرنگون گشت.» (داستان ترکتازان هند، ۲۶/۴) در پی آن، تلاش هواداران امیرالامرا در اردوی شاهی، به‌ویژه خواهرزاده‌اش سید غیرت‌خان، درهم شکسته شد و خیمه‌ها و خزاین امیرالامرا و سادات بارهه و هوادارانشان به غارت رفت. پیکر امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان را پسان‌تر، به فرمان محمدشاه، به اجمیر بردند و درکنار آرامگاه پدرش سید عبدالله‌خان به خاک سپردند. پس از کشته شدن امیرالامرا، قطب‌الملک یکی از شاهزادگان گورکانی به‌نام سلطان‌محمد ابراهیم بن رفیع‌الشان بن شاه‌عالم بهادرشاه را در دهلی بر تخت شاهی نشاند (۱۱ یا ۱۵ ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق)، ولی کاری از پیش نبرد و در نبردی در چهاردهم محرم ۱۱۳۳ق از سپاه محمدشاه شکست خورد و دستگیر و زندانی شد و در اواخر ذوالحجهٔ ۱۱۳۵ق به زهر به قتل آمد. بدین‌سان دورهٔ استیلای برادران (سادات) بارهوی بر دربار گورکانی هند به پایان رسید. بیشتر تاریخ‌نگاران برادران بارهوی (به‌ویژه امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان) را به داشتن صفات پسندیده ستوده‌اند و «آن دو برادر را دارای خوی‌های پسندیده و خداوندِ شناس‌های گزیده دانسته‌اند و هر دوشان را با دلیری و بهادری آشنا و از بیداد و ستم بیگانه و در داد و دهش یگانه شمرده‌اند و جنبش‌های نکوهیدهٔ ایشان را نیز که دربارهٔ خداوندگارانِ خود آشکار ساختند، ستوده، چنین می‌گویند که برای نگه‌داشتِ جان و پاسِ زندگی و آبروی خود در آن‌گونه کارها ناگزیر بودند... آری اگر در کیش دلاوری که هر دو، به‌ویژه حسین‌علی، در پرورش آن کواسِ والا دارایِ دستگاه بسیار فراخی بودند، در آن‌چه کردند بخشیده توانند شد. درین سخنی نیست که در بلندی اندیشه و داشتن منشِ پادشاهان هنرپیشه هر یک در جای خود همانند نداشته، جز آنکه عبدالله بیش از اندازه خواهشمندِ خوشگذرانی و همنشینی زنان بود و شاید همین یکی مایهٔ آن دشمنی شده باشد که بر سر اندوخته‌های اکبرآباد، میان هر دوشان راه یافت و دشمنان گوشه‌نشین را در تباهی ایشان دلیر ساخت.» (داستان ترکتازان هند، ۳۶/۴ـ ۳۸) میرغلام‌علی آزاد بلگرامی در ستایش امیرالامرا می‌نویسد: «حق این است که در قریب‌العهد، کم‌امیری

به این خوبی در عرصهٔ ظهور آمد، نسخهٔ جامع اخلاق حمیده بود، وفور طعام و صلای عامِ سرکار او مشهور است. مردم اورنگ‌آباد بالاتفاق نقل می‌کنند که در عهد امیرالامرا اکثر مردم در خانهٔ خود طعام نمی‌پختند، طباخان سرکارِ امیرالامرا طعام حصهٔ خود می‌فروختند و قاب پلا مکلف به چند پل سیاه می‌دادند. اجرای بلغورخانه‌ها از غلهٔ پخته و احداث مجلس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ هند و دکن، از اعمال خیر اوست [که] تا امروز جاری است[و] درین مجالس با مشایخ و فقرا به تواضع و انکسار سلوک می‌نمود و آفتابه در دستِ خود گرفته بر دست مهمانان آب می‌ریخت... امیرالامرا خوش‌ذهن بود و شعر خوب می‌فهمید و در فن تاریخ‌دانی، متفرد می‌زیست و ارباب کمال را فراوان دوست می‌داشت و بعد نماز صبح اذن بود که صاحب‌کمالان درآیند و تا یک پاس روز با این‌ها صحبت می‌داشت و تأکید بود که در آن وقت دیوانیان و متصدیان حاضر نشوند، میرعبدالجلیل [واسطی بلگرامی] مرحوم تعریف خوش‌فهمی امیرالامرا بسیار می‌کرد و در مرثیهٔ امیرالامرا قصیده‌ای غرّا به‌نظم آورده و از فرط محبتی که با امیرالامرا داشت به کمال واسوختگی حرف زده.» (سرو آزاد، ۱۷۰ـ۱۷۳)

گذشته از میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی، سرایندگان و نویسندگان بسیار دیگری نیز با برادران سادات بارهوی پیوند داشتند؛ از جمله اینان میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی بود که در زمانی که امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان در دکن بود این دو بیت را از شاه‌جهان‌آباد (دهلی) برایش نوشت: «ای نشئهٔ پیمانهٔ قدرت به چه کاری ــ هستی اثری یا پی تاراج خماری/ می در قدحی، گل به‌سری، جام به‌دستی ــ رنگِ چمنی، موج گلی، جوش بهاری.» اما پس از برافتادن (محمد) فرخ‌سیر به دست سادات، بیدل تاریخ این رویداد را چنین یافت: «سادات به وی نمک حرامی کردند» و چون این مادهٔ تاریخ در میان مردم منتشر گردید و آوازه یافت بیدل ترسید و از دهلی به لاهور نزد حاکم آن‌جا عبدالصمدخان رفت. لاله سکهراج کایتهٔ لکنویی متخلص به سبقت، نیز که در دستگاه امیرالامرا کار دیوانی و میرسامانی و منصب پانصدی داشت منظومهٔ جنگ‌نامهٔ فتح یا جنگ‌نامهٔ حسین‌علی‌خان را در گزارش جنگ امیرالامرا با داودخان در ۱۱۲۹ق سروده است. زورآور سنگه هم (گویا در روزگار محمدشاه گورکانی) مثنوی احوال حسین‌علی‌خان را در گزارش برافتادن و مرگ امیرالامرا سروده است. محمدهادی بن محمد صالح مازندرانی شرح شافیه را به فرمایش حسین‌علی‌خان به فارسی درآورده است.

منابع: تاریخ ارادت‌خان، ۵۹، ۶۰، ۱۴۰ـ۱۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۳/۲، ۸۰۱؛ ۶/۳، ۷، ۷۴، ۱۲۹، ۱۸۰، ۲۴۸، ۵۵۶؛ داستان ترکتازان هند، ۲/۴ـ ۲۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۳۰۴/۱ـ ۳۰۵؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۱۷/۱؛ سرو آزاد، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۲ـ۱۷۳،۱۹۶، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۵۳؛ سیرالمتأخرین، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۷ـ ۳۹۹، ۴۰۳ـ۴۴۳؛ صبح گلشن، ۱۹۷؛ عبرت‌نامه، ۱۶۴ـ ۱۷۹، ۱۸۷ـ ۲۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۸، ۱۲۴۲؛ مآثرالامرا، ۳۲۱/۱ـ ۳۳۸؛ نزهةالخواطر، ۶۸/۶ـ ۶۹؛

A Socio-intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India ,1/41-43.

برزگر

حسین‌علی‌خان تالپور (ho.seyn.a.li.xān-e.tāl.pur)، میرمحمد حسین‌علی‌خان، متخلص به حسین، پسر میرنورمحمدخان پسر میرمرادعلی‌خان، ــ حیدرآباد سند ۱۲۹۵ق، امیر و شاعر فارسی‌گوی سندی. پدرش میرنورمحمدخان، فرمانروای حیدرآباد سند بود (۱۲۴۹ ــ ۱۲۵۵ق) و پس از مرگ او (۱۲۵۵ق) قلمروش میان دو پسرش میر شهدادخان حیدری (ــ۱۲۸۳ق) و میرحسین‌علی‌خان تقسیم گشت. پس از شکست تالپوران و افتادن سند به‌دست انگلیسی‌ها (۱۲۵۹ق) حسین‌علی‌خان نیز، همانند دیگر امیران تالپور، از سند تبعید شد و پانزده سال را تحت نظر در کلکته گذراند. سپس به زادگاهش حیدرآباد بازگشت (۱۸۵۹م). وی به فارسی و سندی و اردو شعر می‌سرود. اشعارش را ساده و روان و برخوردار از صنایع لفظی و معنوی فراوان، مانند مراعات نظیر، ایهام، تضاد و تشبیه گفته‌اند. از آثارش: ۱ــ مناقب علوی به نثر فارسی؛ ۲ــ شاهدالامامت به نثر فارسی؛ ۳ــ لب لباب به نثر فارسی؛ ۴ــ دیوان حسین به فارسی و اردو؛ ۵ــ دیوان حسین به اردو.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۶۸ـ۲۷۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۰/۵؛ تاریخ سنده، ۷۱۳/۲ـ ۷۱۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۷۵۵ـ ۷۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۷/۸؛ ۳۴۳/۱۰؛ لب تاریخ سند، ۱۵۲؛ نوای معارک، ۶۳۱، ۶۵۳ـ ۶۶۹.

برزگر

حسین‌علی کرمانی (ho.seyn.a.li-ye.ker.mā.ni)، میرحسین‌علی

فرزند سید عبدالقادر، ز ۱۲۱۷ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که گویا کرمانی‌تبار بود، در خدمت حیدرعلی‌خان، فرمانروای میسور، و سپس از ۱۱۹۶ تا ۱۲۰۱ق در دستگاه پسر وی تیپو سلطان (۱۱۶۳ـ ۱۲۱۲ق) به‌سر می‌برد. از آثارش: ۱ـ تذکرة‌البلاد و الحکام در تاریخ دکن و امیرنشین‌های بالاگهات هند (نسخه‌های شمارهٔ Add.10582 موزهٔ بریتانیایی و ۴قف۳۳ انجمن ترقی اردوی کراچی)؛ ۲ـ بدیع‌المعانی (نوشته در ۱۲۱۵ق) در شرح حال بابا فخرالدین حسینی از مشایخ صوفیهٔ کرناتک؛ ۳ـ نشان حیدری در تاریخ شاهان میسور، حیدرعلی و تیپوسلطان، از ۱۱۶۷ تا ۱۲۱۳ق که در ۱۲۱۷ق نوشته (بمبئی، ۱۳۰۷ق و لندن، ۱۸۴۲م). چون خود کرمانی در دستگاه فرمانروایان میسور کار می‌کرد و شاهد بسیاری از رویدادها بوده است، این کتاب از منابع مهم این بخش از سرزمین هند در این دوره به‌شمار می‌آید. در آن رویدادها و مطالبی، مانند تخت‌نشینی تیپوسلطان و جنگ او با انگلیسی‌ها در ۱۱۹۷ق، پیروزی تیپوسلطان و آشتی با انگلیسی‌ها، برخورد سپه‌سالار معین‌الدین با پایان‌گهات، گشودن دژ نرگودا به‌دست قمرالدین‌خان در ۱۷۸۴م، شکست مراته‌ها در ۱۲۰۰ق، یورش مراته‌ها و نظام حیدرآباد به میسور در ۱۲۰۶ق، و کردار شخصی تیپوسلطان آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۲/۳ـ۵۲۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۹۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۶/۱۰ـ ۵۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۹/۶، ۴۷۰۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۸۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/331-332; *A Catalouge of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Musum and Library*, 1/405-406, 512-513; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,243; *Mughals in India* , 191; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/765.

برزگر

حسین قادری (ho.seyn-e.qā.de.ri)، فرزند شیخ عثمان، ـ ۱۰۰۸ق / ۱۵۹۹م، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی از خلفای نامی شیخ بهلول دریایی (ـ ۹۸۳ق / ۱۵۷۵م) و ازگروه ملامتیان بود. قادری رساله‌ای به‌نام تهنیت در هفت فصل تألیف کرده که موضوع برخی از فصل‌های از این قرار است: ترک اقربا و دوستی ایشان، طلب مال و ترک آن، گرفتن هادی، فواید، وجود انسان. این رساله همراه با زندگینامهٔ مؤلف به کوشش محمداقبال مجددی در شمارهٔ ۶۰ مجلهٔ صحیفهٔ لاهور به‌چاپ رسیده است (۱۹۷۲م).

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۳/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,245.

فتح‌نیا طبری

حسین قاری (ho.seyn-e.qā.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در کشمیر می‌زیست. در ح ۱۰۲۴ق/ ۱۶۱۵م کتابی به‌نام تاریخ کشمیر / واقعات کشمیر نوشت. پس از او حیدرملک رئیس‌الملک و خواجه محمداعظم در کتاب‌های خود به این اثر اشاره کرده و از آن بهره برده‌اند. نسخهٔ دست‌نویسی به شمارهٔ 818 در کتابخانهٔ لیندزیانا به‌نام بهارستان شاهی نگه‌داری می‌شود که احتمال داده‌اند همین اثر باشد.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 245; *Mughals in India* ,193.

فتح‌نیا طبری

حسین کشمیری (ho.seyn-e.kaš.mi.ri)، فرزندعلی، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویَس شبه‌قاره. وی احتمالاً در روزگار علی‌شاه‌چک (۹۷۷ ـ ۹۸۷ق) در کشمیر می‌زیست. وی کتابی به نام تحفة‌القراء در تجوید قرآن به نام علی‌شاه نوشت. این اثر که به‌نظم است و مقدمه‌ای منثور دارد در بیست باب، نوشته شده است. موضوع برخی از باب‌ها بدین قرار است: بیان ترتیل، تسمیه، احکام نون ساکن و نون تنوین، احکام لام، های ضمیر، در بیان آن که اطلاق مکی و مدنی بر آیات به سه معنی است، تکسیر (سه فصل)، مخارج و صفات حروف (چهار فصل)، ختم قرآن به طریقهٔ سلف. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۵۹۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸/۱؛ ۷۲۱/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۴/۱؛

Dictionary of Indo-persian literature, 243.

فتح‌نیا طبری

حسین لکنوی، مولانا محمدحسین کهماچی ← محمدحسین افشار رامپوری

حسین مروی (ho.seyn-e.mar.vi)، خواجه حسین فرزند جلال‌الدین منصور سمنانی، ــ کابل ۹۷۹ق، شاعر مروی. در مرو زاده شد و از نوادگان علاءالدولهٔ سمنانی (ــ ۷۳۶ق) بود. وی علوم عقلی را نزد عصام‌الدین ابراهیم و ملا حنفی و اصول فقه و حدیث را نزد ابن حجر ثانی مفتی حرمین شریفین فراگرفت. مروی به هندوستان کوچید و در آگره به دربار همایون (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق) پیوست. گویند همایون از وی قدردانی می‌کرد و ندیم خاص او بود. وی پس از همایون به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) رفت و در شمار شاعران محتشم دربار وی درآمد. بیشتر شعرهای او قصیده‌هایی در مدح بود و گویند به‌ویژه در سرودن مادهٔ تاریخ مهارت داشت. ملا عبدالقادر، شعر و انشای او را می‌ستاید، اما با این همه می‌نویسد که شعرهایش متوسط است. مروی در قصیده‌ای که دَر تولد شاهزاده سلیم (۹۷۷ق) سرود، در هر یک از مصرع‌های نخست ابیات مادهٔ تاریخ سال جلوس جلال‌الدین اکبر بر تخت شاهی (۹۶۳ق) و در مصرع‌های دوم سال تولد شاهزاده سلیم را آورد. پادشاه نیز برای سرودن این قصیده دوهزار روپیه به وی جایزه داد. او در دورهٔ پادشاهی اکبر یکی از آثار هندی به‌نام سینگهاسن بتیسی (*sanghāsan Batysy*) را به نظم فارسی درآورد، اما برگردان این اثر با سفر او به کابل ناتمام ماند، زیرا وی در ۹۷۹ق از اکبر اجازه گرفت تا به کابل رود. در آن‌جا میرزا محمدحکیم، با او به مهربانی رفتار کرد و فیضی از شاگردان وی بود. سرانجام مروی در همان‌جا درگذشت. از سروده‌هایش، تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۶/۱، ۵۵۶، ۶۲۳؛ ۸۱۹/۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۸؛ خزانهٔ عامره، ۴۱۰-۴۱۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۶/۲؛ شام غریبان، ۲۳۱- ۲۳۲؛ شمع انجمن، ۴۱۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۷۶/۳- ۱۷۸؛ نتایج‌الافکار، ۶۱۸- ۶۱۹؛ نشتر عشق، ۱۴۲۲/۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۹؛

Catalogue of the Arabic persian and Hindustany Manuscripts of the libraries of the king of Oudh, 63; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 242.

جهان‌تاب

حسین معز بلخی ← حسین بلخی

حسین ناگوری (ho.seyn-e.nā.gu.ri)، فرزند شیخ حمیدالدین، ــ ۹۰۱ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار سلطان بهلول لودی (۸۵۵ــ ۸۹۴ق) و اسکندر لودی (۸۹۴ــ ۹۲۳ق) می‌زیست و به داشتن معرفت دینی و علوم باطنی بلندآوازه بود. وی از مریدان شیخ کبیر، از مشایخ گجرات بود و نزد شیخ خود به تحصیل علوم دینی پرداخت و به ناگور بازگشت. به‌دستور شیخ کبیر، به اجمیر رفت و به تعلیم علوم دینی پرداخت. از آثارش: ۱ــ نورالنبی در تفسیر جزوه‌های قرآن با بیانی ساده؛ ۲ــ شرحی بر قسم ثالث مفتاح؛ ۳ــ شرحی بر سوانح شیخ احمد غزالی. مقبرهٔ حضرت خواجه بزرگ معین‌الحق ناگوری، بنا کرد.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۸۸- ۱۸۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳۳/۲؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۰۶/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۱/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,245.

فتح‌نیا طبری

حسین نصیرآبادی (ho.seyn-e.na.sir.ā.bā.di)، فرزند دلدارعلی فرزند محمد معین‌الدین نقوی نصیرآبادی لکنویی، ملقب به سیدالعلما و مشهور به میرن، لکنو ۱۲۱۱ ــ همان‌جا ۱۲۷۳ق، نویسنده و عالم دینی شبه‌قاره. زندگینامهٔ او را، مفتی محمدعباس شوشتری که از شاگردانش بود، به تفصیل در اوراق‌الذهب آورده است. در احسن‌الودیعه و چند کتاب دیگر هم شرح زندگانی وی آمده است. از همهٔ این کتاب‌ها چنین برمی‌آید که سیدالعلما نخست نزد پدرش که از عالمان و فقیهان بنام شیعه در هند بود، درس خواند. وقتی که پدرش بیمار شد، درس‌هایش را نزد برادر خود سید محمد، ملقب به سلطان‌العلما، که او هم از فقیهان بزرگ روزگارش بود، فراگرفت. با بهبود بیماری پدرش، درس‌های عمادالاسلام (تألیف پدرش)، شرح اربعین بهاءالدین عاملی و کافی (اصول و فروع) را نزد وی و مسلم‌العلوم و شرح حمدالله را نزد برادرش بیاموخت. او در فراگیری علوم دینی چندان اهتمام ورزید که در هفده‌سالگی به مقام اجتهاد رسید. محمدعباس وی را در منطق، فلسفه، هیئت و هندسه، تجوید و ادب، علم کلام و اصول فقه یگانهٔ روزگار می‌دانست. گویند تقریر و گفتارش بدون مطالعهٔ قبلی بود و در جواب استفتا هر

حسین نصیرآبادی

چه می‌نوشت جامع تمام مسئله بود. کسانی که در محیط فقهی و اصولی عراق و ایران بودند، فهم و دانش او را ستایش برانگیز خوانده‌اند. سیدالعلما در میان مردم محبوبیتی بسیار داشت؛ حتی محمدامجدعلی‌شاه (۱۲۵۸ ــ ۱۲۷۲ق) از پادشاهان اوده نیز پیروی از دستورهای او را شرف خود می‌دانست. امجدعلی‌شاه به اشارت وی مدرسه‌ای به نام سلطانیه بنا کرد و مُهری هم با عبارت «حاوی علوم دین، حامی سادات و مؤمنین، حافظ احکام الله، مجتهدالعصر، سیدالعلما» نذر سلطان‌العلما کرد و فرمان داد از وی با این لقب‌ها یاد کنند. در آن هنگام اجرای احکام شرعی را سلطان‌العلما بر عهده داشت، اما پس از آن که امجدعلی‌شاه انجام آن را خود بر عهده گرفت، مسئولیت امور قضاوت به سلطان‌العلما و مسئولیت غیررسمی آموزشی به سیدالعلما واگذار گردید. بدین‌گونه آوازهٔ ایشان به‌عنوان رهبران دینی بسیار بر زبان‌ها رفت. سیدالعلما با بیشتر عالمان و مجتهدان بزرگ روزگارش رابطه‌ای پایدار، هم‌پایه و نیز مکاتباتی بسیار داشت. چندین نامه از شاگردان، مقلدان و دیگر یاران وی در دست است که از جمله می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که محمدحسن نجفی، معروف به صاحب جواهر (ــ ۱۲۶۶ق) در جواهرالکلام آورده است. سیدالعلما روزهای جمعه، دوشنبه، پنجشنبه و در ماه رمضان هر روز به تدریس قرآن و درس‌های عقاید و اخلاق می‌پرداخت و با همهٔ گرفتاری‌ها و کمبود وقت پیوسته به کتابت قرآن می‌پرداخت. نسخه‌ای کامل از کتابت وی نزد سیدابراهیم نامی نگه‌داری می‌شده است. زندگانی سیدالعلما همواره به تحصیل، تدریس، سخنرانی، نوشتن و دیدار از نیازمندان گذشت. او به بنیاد چندین مدرسه و بازسازی مساجدی چند پرداخت. کتاب‌هایی گوناگون به چاپ رسانید، به طلبه کمک‌های مالی می‌کرد و ترتیبی داد که به تنی چند که یکی از ایشان غالب دهلوی بود شهریه داده شود. او افزون بر شهرهای گوناگون هند، به عراق، نجف و کربلا هم سفر کرد و ضمن کمک به عالمان و طلبهٔ آن‌جا، به مرمت اماکن مقدس پرداخت. سیدالعلما برای لایروبی رودخانهٔ آصف‌الدولهٔ نجف یک‌صد و پنجاه هزار روپیه، برای تعویض درب نقره‌ای روضهٔ حضرت عباس و تعمیر ایوان طلایی آن سی‌هزار روپیه فرستاد و برای طلاکاری گنبد بارگاه عسکریین سامره و ساختن مسافرخانه‌ها، یک‌صد و پنجاه‌هزار روپیه فراهم آورد و آرامگاه حر را بازسازی کرد. او همه این مبالغ را به آیت‌الله شیخ محمدحسن جواهرالکلام و سیدابراهیم قزوینی نویسندهٔ ضوابط‌الاصول (ــ ۱۲۶۲ق) تقدیم کرد، که در این باره نامه‌هایی هم در ظل ممدود به‌چاپ رسیده است. او دویست یا دویست و پنجاه هزار روپیه از جیب خود و هزاران روپیه از طرف محمدعلی‌شاه و دیگر بزرگان برای خدمات حرمین فرستاد و برای تعمیر مزارات مسلم و هانی در کوفه که رو به ویرانی گذاشته بود، پانزده‌هزر روپیه هزینه کرد. پس از مرگش، وی را «علیین مکان» نامیدند. در مراسم خاک‌سپاری وی جمعیتی چنان انبوه گردآمده بودند که گویند لکنو تا آن روز چنین جمعیتی به خود ندیده بود. به نوشتهٔ غالب دهلوی در این‌باره «میرن [سیدالعلما] درگذشته است. وی برادر جوان‌تر مجتهدالعصر لکنو بود، نام او سیدحسین و لقبش سیدالعلما، نقش نگینش میرحسین‌بن‌علی من تاریخ وفاتش را پیدا کرده‌ام، اما رقم پنج اضافه است، یعنی ۱۲۷۸ (به جای ۱۲۷۳ق)...» «حسین بن علی آبروی علم و عمل ــ که سیدالعلما نقش خاتمش بودی / نماند و ماندی اگر بودی پنج سال دگر ــ غم حسین علی سال ماتمش بودی.» میرزا غالب دهلوی افزون بر مادهٔ تاریخ درگذشت سیدالعلما، ترکیب‌بندی سوزناک هم در مرگ وی سروده که ابیاتی از آن چنین است: «مرگ سید حسین آسان نیست ــ دهر آرد چنین کسی دشوار / از صفر روز رفت چون ده و هفت ــ شب شنبه بزاد روزِ شمار / ماه و تاریخ کز امام رضاست ــ ماه و تاریخ سیدالعلماست.» شاعران دیگر هم قطعات و شعرهایی چند در مرگ سیدالعلما سروده‌اند. مفتی محمدعباس، برجسته‌ترین شاگرد وی نیز قطعاتی شیوا به فارسی و عربی در رثای استاد سرود. نواب‌علی‌خان نجم هم این دو بیت را سروده است: «هفده ز صفر، ثلث شب شنبه بود ــ مولای جهان به حق چو فرمود وصال / شد سال وفات با سنهٔ میلادش ــ ای نجم «زوال دید» «خورشید کمال.» از آثارش: حدیقه‌السلطانیه در مسائل ایمانیه به فارسی. در این کتاب مباحثی بسیار مفصل در اصول اعتقادی و مسائل فقهی لازم آمده است. سیدالعلما به فرمان احمدعلی‌شاه به نوشتن این کتاب پرداخت. اما چون به مبحث نبوت رسید، پادشاه درگذشت، از این رو نگارش این کتاب پس از مرگ وی به پایان رسید. حدیقهٔ سلطانیه* که دارای دو مقصد است: مقصد یکم در اصول عقاید حقه در یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه و مقصد دوم در احکام شرعیهٔ فرعیه در یک مقدمه، شش باب و یک خاتمه است. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۲۳۲۷ در کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود. رشحهٔ فیض* به فارسی در علم تجوید. این کتاب در دو فایده و یک مناجات

نوشته شده است: فایدهٔ یکم در بیان مخارج حروف و فایدهٔ دوم در احوال و صفات حروف است. این کتاب نخستین‌بار در ۱۲۶۰ق در لکنو به چاپ رسید. روضة‌الاحکام*، به فارسی در فقه. روضة‌الاحکام دارای دو مقصد است: مقصد نخست شامل مقدمه و طهارت و صلوة و صوم و مقصد چهارم، باب اول شامل میراث؛ وسیلة‌النجاة، به فارسی در اصول دین تا آخر بحث نبوت؛ طردالمعاندین جواز لعن بر اهل نفاق به فارسی؛ تفسیر سورهٔ بقره؛ تفسیر سورهٔ هل اتی علی‌الانسان؛ منهاج‌التدقیق و معارج التحقیق؛ روضة‌الاحکام فی مسائل‌الحلال والحرام به فارسی؛ ذات‌الیقین در اصول و فروع دین؛ الوجیزالرائق؛ رساله اصالة‌الطهارة، تعلیقات علی شرح هدایة‌الحکمة ملا صدرا به عربی در فلسفه؛ رساله تبهرالعقول فی تحقیق‌النسبة بین‌الحقیقة والمجازالمنقول، به‌عربی در فقه؛ مجالس مفجعه؛ الافارات‌الحسینیه فی تصحیح‌العقایدالدینیه او فی صفات رب‌البریة که در رد عقاید شیخ احمد احسایی (ـ ۱۲۴۱ق) و سیدکاظم رشتی (ـ ۱۲۵۹ق) است.

منابع: احسن‌الودیعه، ۴۴ـ۴۶؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۳۴۷/۱؛ اعیان‌الشیعه، ۱۲/۶ ـ ۱۳؛ دیوان غالب دهلوی، به اهتمام محسن کیانی، ۴۲۹، ۴۵۰ـ۴۵۱؛ الذریعه، ۲۵۳/۲، ۳۱۱، ۴۷۵ ـ ۴۷۶؛ ۳۳۵/۴،۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳؛ ۲۳۷/۱۱؛ طبقات اعلام شیعه، الکرام البرره، ۳۸۷/۱ـ ۳۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیة‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۱۰/۴ ـ ۱۱۱؛ مطلع انوار، ۲۱۴ـ۲۲۲؛ مکارم‌الآثار، ۳۹۳/۲ـ ۳۹۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۷/۲ ـ ۷۳۸، نجوم‌السماء، ۱۲۵/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۲/۷ ـ ۱۴۳.

جهان‌تاب

حسینی خراسانی دهلوی، فتح‌علی فرزند عوض‌علی ← فتح‌علی‌خان گردیزی

حسینی سنبهلی ← حسین دوست‌مرادآبادی

حسینی لاهوری (ho.sey.ni-ye.lā.hu.ri)، غلام‌علی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم لاهور و از سخنوران دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است. نمونه‌ای از سخن او است: «تو در سخن شدی و لذت از شکر گم شد ـ تو لب گشودی و سیرابی از گهر گم شد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۲۶، الذریعه، ۲۵۵/۹؛ صبح گلشن، ۱۳۷؛ نشتر عشق، ۳۹۳/۲.

نوش‌آبادی

حسینی مشهدی (ho.sey.ni-ye.maš.ha.di)، میرزا محمدحسین، ـ پس از ۱۰۴۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکان وی از سادات بزرگ خراسان و امیران روزگار خود بودند. یکی از نیاکان وی با نام میرحسین‌خان والی سرخس بود. پس از او فرزندش ابن حسین‌خان فیروز هم ایالت سرخس یافته بود. برادر او میرزا یادگار حسینی هم پس از آنکه به هندوستان کوچید به ملازمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) پیوست. او در پادشاهی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) به یادگار حسین‌خان ملقب شد. میرزا محمدحسین در پادشاهی شاه‌جهان گورکانی به هندوستان رفت و به ملازمان او پیوست. پس از آن به‌موجب فرمانی در ۱۰۴۷ق به بنگاله رفت. او در آن‌جا با میرزا محمدصادق مینای اصفهانی مؤلف صبح صادق دوستی یافت و شعرهایی از گونهٔ اخوانیات برای یکدیگر سرودند. از سروده‌های حسینی مشهدی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۸۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۰۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۶۸؛ شام غریبان، ۸۵؛ شمع انجمن، ۱۲۳؛ کاروان هند، ۳۲۵/۱ـ۳۲۶؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۷.

نوش‌آبادی

حسینی مشهدی / گردیزی، فتح‌علی‌خان ← فتح‌علی‌خان گردیزی

حشمت اصفهانی (heš.mat-e.es.fa.hā.ni)، میرزا امام‌قلی، ـ ۱۲۰۰ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. وی برادر کهتر میرزاجعفر راهب* بود. پس از فراگیری علوم ادبی از زادگاهش به‌همراه واله داغستانی*، نگارندهٔ ریاض‌الشعرا، به شاه‌جهان‌آباد هندوستان رفت و چندی در ملازمت برهان الملک سعادت* (۱۱۳۳ ـ ۱۱۵۲ق) به‌سر برد. حشمت پس از مدتی به‌یاری سعادت‌خان و حکیم‌الملک، معصوم‌علی‌خان به ملازمان محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) پیوست. چندی نگذشت که منصب هزاری یافت و به عمادالدین ملقب

شد. حشمت از ذوقی شاعرانه برخوردار بود، اما شاعری متفنن بود. وی در سروده‌هایش حشمت تخلص می‌کرد. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۶۰؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۵/۱-۲۰۶؛ سفینهٔ هندی، ۵۸-۵۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۲۴-۱۲۶؛ شمع انجمن، ۱۳۳؛ عقد ثریا، ۲۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۴/۱-۷۹۶؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۴-۱۹۵؛ نشتر عشق، ۴۷۱/۲-۴۷۴؛ همیشه‌بهار، ۱۳۳.

جهان‌تاب

حشمت تبتی (heš.mat-e.tab.ba.ti)، محمدعلی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و خوش‌نویس شبه‌قاره. تاریخ تولد و مرگ وی دانسته نیست، اما کشن‌چنداخلاص در تذکرهٔ همیشه‌بهار که آن را در ۱۱۳۶ق نوشته است یادآور می‌شود که سن حشمت در آن هنگام از سی بیشتر بوده است. خوشگو نیز در تذکرهٔ خود با نام سفینهٔ خوشگو که آن را در سال‌های ۱۱۳۷ ــ ۱۱۴۷ق نوشته است، به دوستی نزدیک خود با حشمت اشاره می‌کند. از نسبت او چنین برمی‌آید که خود یا نیاکانش از مردم تبت بودند، اما او در هند زندگی می‌کرد. وی از شاگردان میرزا عبدالغنی‌بیگ قبول کشمیری* (ــ ۱۱۳۹ق) بود و در سروده‌هایش نخست تکلف و سپس مسیحا تخلص می‌کرد. حشمت با بیشتر شاعران هم‌روزگارش نشست و خاست داشت. به‌فراگیری اصول خوش‌نویسی نیز پرداخت و خط نستعلیق را به شیوایی می‌نوشت و علوم غریبه را هم نیک می‌دانست. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۱۲/۱ ـ ۲۱۳؛ روز روشن، ۲۱۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۹؛ صحف ابراهیم، ۵۳؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۷/۱؛ همیشه‌بهار، ۶۲-۶۳.

جهان‌تاب

حشمت شاه‌جهان‌آبادی (heš.mat-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میر محتشم‌علی‌خان پسر میرباقی، ــ۱۱۶۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از سادات بدخشان است. یکی از نیاکانش به هند کوچید. پدرش میرباقی از همنشینان و ملازمان محمدیارخان، حاکم شاه‌جهان‌آباد (دهلی)، در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود. خود حشمت در شاه‌جهان‌آباد به‌دنیا آمد و از منصب‌داران نام‌دار دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) به‌شمار می‌آمد. در سخنوری از همطرحان میرمحمدافضل ثابت و شیخ عبدالرضا متین اصفهانی و دیگر سخنوران هم‌روزگارش بود. برادر مهترش میرولایت‌الله‌خان نیز شعر می‌سرود و ولایت تخلص می‌کرد و به گفتهٔ مؤلف مخزن‌الغرائب، در جامهٔ درویشی به لکنو رفت و در همان‌جا درگذشت. حشمت،گذشته از فارسی، گاهی به اُردو نیز شعر می‌سرود و شمار اشعار دیوانش را نزدیک هفت هزار بیت گفته‌اند. والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعرا می‌گوید که «روزی دیوانش مطالعه کردم تا به این بیت رسیدم: «نه هر ایرانی‌ای همطرح حشمت می‌تواند شد ــ نه هر چینی فروشی همسر فغفور می‌گردد». سبب مطعون شدن این فریق این‌که چند کس از مردم ایرانی به عنوان سوداگری در شاه‌جهان‌آباد، دکان چینی‌فروشی برچیدند و در هندوستان دکان‌داری برای این جماعت ننگ است؛ لهذا مورد طعن شده‌اند و نیز قاطبهٔ خلق ایرانی را به وقت طعن به چینی‌فروشی یاد می‌کنند، چنان‌چه سابق نیز گفتند: "ما زبان اهل ایران را به هویی بسته‌ایم ــ دست این چینی‌فروشان را به مویی بسته‌ایم". (لهذا) عرق حمیت به جوش آمد [و] این دو بیت بر حاشیهٔ دیوانش نوشته فرستادم: به استادان ایران هندی‌ای همطرح می‌گردد ــ به چینی می‌زند پهلو سفالین کاسه‌ای جنگی/ حریف ناله‌های زور ما هرگز نه‌ای حشمت ــ مزن انگشت بر لب چینی فغفوری ما را.» حشمت با سراج‌الدین علی‌خان آرزو دوستی بسیار نزدیک داشت. آرزو را در سخنوری استاد خود می‌شمرد و از دیوان خود، نزدیک هفت هزار بیت، را برای اصلاح به او داد. آرزو نیز آن‌چه مناسب می‌دید، بر حاشیهٔ دیوانش نوشت و دیوان را برایش بازفرستاد.

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۵۵-۵۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۷-۱۹؛ تذکرهٔ هندی، ۹۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۱۹؛ الذریعه، ۲۵۶/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۵/۱؛ سخن شعرا، ۱۳۴؛ سفینهٔ هندی، ۵۵؛ صبح گلشن، ۱۳۹؛ صحف ابراهیم، ۵۰؛ طبقات شعرای هند، ۱۰۵؛ گلستان بی‌خزان، ۷۰؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۰؛ گلشن همیشه بهار، ۱۱۷؛ گل عجائب، ۵۶؛ مجمع‌النفایس، ۴۳- ۴۴؛ مجموعهٔ نغز، ۲۱۲/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۶/۱- ۷۹۷؛ مخزن نکات، ۶۷؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۵- ۱۹۶؛ نشتر عشق، ۴۷۲/۲- ۴۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,230.

برزگر

حشمت کشمیر ← غلام‌قادرخان جائسی

حشمتی لاهوری (heš.ma.ti-ye.lā.hu.ri)، غلام‌علی، ح۹۳۸-۱۰۱۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که از شعرای روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق) و اوایل حکومت جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) بود. شعر فارسی و اردو می‌سرود و در شعر فارسی از سبک عراقی پیروی می‌کرد و به شیوهٔ سعدی و حافظ شعر می‌گفت. دیوان شعری به‌فارسی داشته که در دسترس نیست و تنها نمونه‌ای از اشعارش در تذکره‌های روز روشن، مخزن‌الغرائب و چند تذکرهٔ دیگر آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۳/۲-۲۱۴؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۸۰-۲۸۳؛ روز روشن، ۲۱۷؛ صبح گلشن، ۱۳۷؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷۵/۱؛ مراة‌العالم، ۵۷۰/۲.

امیرهدائی

حضرت (haz.rat)، محمدحیات، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از شاعران همروزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) بود و در دهلی کهنه روزگار به‌سر می‌برد. او در شعر نخست قابل تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص خود را به حیات بگردانید. وی به سلک طالبان علم نیز پیوسته بود. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۵؛ همیشه بهار، ۶۶.

جهانتاب

حضوری قصوری، غلام محی‌الدین ← غلام محی‌الدین قصوری

حضوری مولتانی (ho.zu.ri-ye.mul.tā.ni)، گربخش، -۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. گُر یا گور به زبان هندی **خداوند** را گویند (گل رعنا، ۵۶). گربخش از قوم کنبو و اصلش از هندوان مولتان در پنجاب بود، ولی در متهرا در چند فرسنگی شاه‌جهان‌آباد (دهلی) می‌زیست. وی از استادانی مانند میرمعصوم مشرب و میرزا عبدالقادر بیدل (-۱۱۳۳ق) مشق سخن گرفت و به حدّ کمال رسید. مدتی منشی سید قطب‌الدین علی‌خان در شاه‌جهان‌آباد بود. قصهٔ عشقی هندی کامروپ و کاملتا را به نظم درآورد. از سخن‌سرایان سبک هندی بود و به صنعت ایهام بسیار گرایش داشت. از آشنایان خوشگو و آرزو بود. به‌گفتهٔ آرزو، حضوری دیوانی در بیست‌هزار بیت تمام کرده، در برابر هر غزل ملاطاهر غنی، دو غزل گفته بود. ولی امروزه از سروده‌های او، جز آن‌چه در تذکره‌ها آمده، چیزی نمانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۲۹-۱۳۱؛ تین تذکری، ۳۰۰-۳۰۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۳؛ روز روشن، ۲۱۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۴۸؛ سفینهٔ هندی، ۵۹؛ گل رعنا، ۵۶-۶۳؛ مجمع‌النفایس، ۴۳؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۲-۱۹۳؛ نگارستان سخن، ۲۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,245.

برزگر

حفظ‌الله‌خان پسر سعدالله‌خان ← حفظی

حفظ‌الله رامپوری (hef.zol.lāh-e.rām.pu.ri)، محمد فرزند محمدمعین، ز ۱۲۳۶ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای مذهبی و اهل ادب در لکنو پرورش یافت. وی به درخواست سیدقمرعلی در ۱۲۳۶ق/۱۸۲۰م کتابی به نام انشای فیض‌رسان/حفظ‌القوانین در قواعد نامه‌نگاری نوشت و آن‌را به نواب‌احمدعلی اهدا کرد. این اثر در چهار فیض تدوین شده است: ۱- نثری که به خدمت بزرگان تحریر رود، ۲- خطوطی که به همسران تسطیر گردد، ۳- نامه‌هایی که در خور خُردان باشد و ۴- رقبات شرعی و معاملات. این کتاب در ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱م در کانپور به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۰/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۴/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۸۵/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۹۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی عربی، ۹۵۶/۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 3/2085; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 235.

فتح‌نیا طبری

حفظی (hef.zi)، نواب حفظ‌الله‌خان پسر سعدالله‌خان، -۱۱۱۲ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پسر سعدالله‌خان علامی

(ـــ ۱۰۶۶ق)، وزیر نام‌دار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) بود. خود از امرای برجستهٔ دورهٔ اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) به‌شمار می‌آمد. در ۱۰۹۷ق به حکومت کشمیر گماشته شد. در همان سال ابوالفتح‌خان، دیوانِ صوبهٔ کشمیر، را به قایم‌مقامی خود در آن ایالت نهاد و برای فرونشاندنِ شورش راجهٔ جمون، به جمون لشکر کشید. پس از گشودن جمون به درگاه شاهی بازگشت و ابوالفتح‌خان یک سال و یک ماه به نیابت وی به ادارهٔ کشمیر پرداخت. سپس «شیخ ابوالفتح نام که از مقربان حفظ‌اللـه‌خان بود به نیابت صوبه [کشمیر] تقرر یافت.» (تاریخ حسن، ۵۴۶/۲) حکومت کشمیر تا ۱۱۰۱ق با حفظ‌الله‌خان بود. وی در ۱۱۰۳ق به حکومت تته و سیوستان (سند) منصوب گشت و تا پایان عمرش در این مقام باقی ماند. گویند «هر سال در عرس حضرت پیغمبر صلعم هزار کس را شیلان می‌کشید و اول و آخر برای دست شستن آن جماعه آفتابه به‌دست گرفته خود آب می‌ریخت. وقتی که شاهزاده معزالدین [جهاندارشاه] در سیوستان رسیده و از برای عبور، حکم به پل بستن فرمود، نواب به نفس نفیس اهتمام می‌کرد. بس که در حرارت آفتاب به‌سر برد، کلفتی بر مزاجش استیلا یافته، هم در سیوستان... وفات یافت.» (مقالات‌الشعرا، ۵۶) پیکرش را در لاهور به خاک سپردند. در ۱۱۰۹ق مسجدی در تته برآورد که محمدعابد بن مخدوم رحمت‌الله قطعه‌ای در تاریخ بنای آن سرود. از مداحانش در کشمیر داراب جویای تبریزی (ـــ ۱۱۱۸ق) است و در دیوانش دو قطعه در ستایش حفظ‌الله‌خان آمده است، یکی در چهل و سه بیت در «معذرت [از] حفظ‌الله‌خان» (گویا حفظ‌الله‌خان جویا را، به گناهی، از درگاه خود رانده بود) و دیگری در تاریخ «اضافه منصب حفظ‌الله‌خان». از دیگر شاعران ستایندهٔ وی می‌توان از میرزا لعل‌بیگ فدوی، میرمحمدمحسن محسن شیرازی و منشی لعل‌چند میگراج نام برد. عطای تتوی مثنوی مهر و ماه خود را به خواهش وی سرود. خود وی نیز شعر می‌سرود و حفظی تخلص می‌کرد و سروده‌هایی از او در تذکره‌ها آمده است. پسرش متوسل‌خان نیز به فارسی شعر می‌گفت و تخلص قابل داشت.

منابع: تاریخ حسن، ۵۴۶/۲؛ تحفة‌الطاهرین، ۱۳۳ـ۱۳۴؛ تحفة‌الکرام، ۳۳۹ـ ۳۴۳، ۴۱۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۵۵ـ۵۷، ۹۹، ۵۹۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۹۲ـ۱۹۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۶؛ صبح گلشن، ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ صحف ابراهیم، ۴۸؛ مآثرالامرا، ۵۲۰/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۱۷۹ـ ۱۸۱، ۳۸۳، ۴۹۳، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۹۲؛ کلیات جویای تبریزی، مقدمه، ۲۳۴ـ ۲۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۷۴/۶ـ۷۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,235.

برزگر

حفیظ اصفهانی (ha.fiz-e.es.fa.hā.ni)، عبدالحفیظ / محمد حفیظ فرزند محمد اشرف فرزند عبدالحسیب فرزند احمد فرزند زین‌العابدین علوی عاملی، ـــ اصفهان ۱۱۶۰ق، فقیه و شاعر ایرانی. در خانواده‌ای اهل علم برآمد. از نوادگان میر داماد (ـــ ۱۰۴۱ق) و عبدالعالی کرکی (ـــ ۹۹۳ق) بود. نیای او (ـــ ۱۱۲۱ق)، پدر (ـــ ۱۱۴۵ق) و عموهایش زین‌العابدین (ـــ ح ۱۱۰۱) نیز عالم دینی بودند. عبدالحفیظ در پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـــ ۱۱۱۸ق) به هند سفر کرد. اما اندکی پس از آن به اصفهان بازگشت و زندگی خود را به طاعت و عبادت گذراند. از سروده‌های او تنها ابیاتی پراگنده و از آثار دینی او تنها اجازه‌نامه‌ای مانده که آن را برای ابراهیم خوزانی (ـــ پیش از ۱۱۶۰ق) نوشته است. در اجازه‌ای که خوزانی خود برای نصرالله حایر نوشته از سه تن از مشایخ استادش یاد کرده که یکی پدر خودش محمد اشرف و دو تن دیگر محمد بن عبدالفتاح تنکابنی، متخلص به سراب و دیگری میرزا محمد باقر فرزند میرزا حسن سلطان العلما بودند.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۱؛ الذریعه، ۲۵۷/۹؛ ریاض العارفین، آفتاب رایَ، ۱۴؛ شام غریبان، ۶۹؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۷۸؛ صبح گلشن، ۱۴۰؛ کاروان هند، ۳۲۶ـ۳۲۷؛ الکواکب‌المنتشره، ۲۲۶ـ ۲۲۷.

دانشنامه

حفیظ‌الدین احمد بردوانی ← احمد بردوانی

حفیظ‌الدین احمد کرمانی (ha.fizod.din.ah.mad-e.ker.mā.ni)، فرزند شهاب‌الدین احمد، لکنو در ایالت اوتارپرادش ۱۹۵۲م ـــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه هندوی بنارس به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۸۰م دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس به پژوهش و تدریس در دانشگاه پرداخت. در ۱۹۷۸م به ایران سفر کرد. وی به زبان‌های اردو، فارسی و عربی آشنایی دارد. از آثارش: شعر انقلاب (لکنو، ۱۹۸۵م)؛ ترجمهٔ تاریخ

مختصر ادبیات فارسی (لکنو، ۱۹۸۵م)؛ تاریخ ادبیات فارسی تا دورهٔ قاجار.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۳ـ۲۶۴.

رسولی

حفیظ‌الله‌خان (ha.fi.zol.lāh.xān)، محمداولیا نایطی شافعی، مخاطب به محمد حفیظ‌الله‌خان بهادر حافظ‌یارجنگ، پسر محمدحسین، شعبان ۱۲۰۴ـ ۱۲۶۶ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در روستایی به‌نام نورپار، در حوالی اودگیر، به‌دنیا آمد. همراه پدرش از اودگیر به صوبهٔ (استان) نیلور و از آن‌جا به مدراس رفت. در خدمت نوابان آرکات/کرناتک، که لقب والاجاه داشتند، بالید. پدرش (یا خود وی) اتالیق نواب اعظم‌جاه محمد منصورخان بهادر، والاجاه چهارم (۱۲۳۴ـ ۱۲۴۱ق) بود. از بزرگان درگاه محمد غوث‌خان متخلص به اعظم، والاجاه پنجم (۱۲۵۸ـ ۱۲۷۲ق)، به‌شمار می‌آمد و از او لقب حافظ یار جنگ گرفت. وی کتابی به‌نام شرف‌نامه/ تاریخ حفیظ‌الله‌خانی در تاریخ نوابان کرناتک، از نواب عظیم‌الدوله بهادر، والاجاه سوم (۱۲۱۶ـ ۱۲۳۴ق)، تا محمدغوث‌خان والاجاه پنجم، نوشته که به‌کوشش سیدمحمد فضل‌الله در مدراس به‌چاپ رسیده است (۱۹۶۱م).

منابع: اشارات بینش، ۱۵۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۶۴/۳؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزونه کتب‌خانهٔ آصفیه، ۲۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۸/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,214; *Mughals in India* , 547; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/1187, 1334.

برزگر

حفیظ هوشیارپوری (ha.fiz-e.huš.yār.pu.ri)، شیخ عبدالحفیظ فرزند شیخ فضل‌خان، ده دیوانپور در حومهٔ جهنگ ۱۹۱۲ـ کراچی ۱۹۷۳م، شاعر پاکستانی. تحصیلات مقدماتی را در هوشیارپور گذراند. در شانزده سالگی به لاهور رفت و تحصیلات عالی را در رشتهٔ فلسفه در دانشگاه پنجاب ادامه داد. وی از محضر پدربزرگش، غلام محمد که به فارسی شعر می‌سرود و برادر بزرگش عبدالرشید متخلص به راحل که از فضلا بود، بهره برد. در ۱۹۳۶م دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. در مدت هشت سالی که در دانشگاه بود، ریاست انجمن اردوی پنجاب را به عهده داشت. پس از آن در ادارهٔ رادیوی پاکستان شروع به کار کرد و تا سمت معاون دبیر کل رادیو، پیش رفت و در همین سمت بازنشسته شد. دوبار به ایران مسافرت کرد. در ۱۹۵۳م به عنوان عضو هیأت فرهنگی پاکستان راهی ایران شد. به اصفهان و مشهد و توس نیز مسافرت کرد. اشعارش در مجلات ایرانی و پاکستانی به چاپ رسید. وی دیوان اشعار داشته است. در غزل و ساختن مادهٔ تاریخ ماهر بود. حفیظ مثنوی‌های ولی‌محمدخان لغاری را ویراسته، مقدمه‌ای بر آن‌ها نوشته و به‌چاپ رسانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۲۹ـ۱۳۱؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۶۲۷؛ خفتگان خاک لاهور، ۲۴۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۱۴ـ۵۱۶؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۹۵ـ۳۹۹.

حجتی

حقانی (haq.qā.ni)، شاه قطب‌الدین، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نوهٔ مخدوم شاعر عزیزالله، خلیفهٔ شیخ نور قطب عالم بود. حقانی در کتاب مسائل‌المشایخ که آن را حدود ۹۰۰ق و به‌زبان بنگالی نوشته، نسبت روحانی خود را به پیران طریقت، چنین آورده است: «مسکین قطب‌الدین شیخ مطیع‌الدوله شیخ بابو، شیخ محمد، شیخ عبدالرحمان، شیخ معین‌الاسلام، شیخ حسام‌الدین، شیخ نورقطب عالم، شیخ علاءالحق لاهوری، شیخ سراج‌الدین عثمانی اودهی، شیخ نظام‌الدین اولیا، شیخ فریدالدین مسعود گنج‌شکر، شیخ بختیار کاکی، شیخ معین‌الدین سجزی چشتی و...». به‌نوشتهٔ حقانی، او دوازده سال نزد شیخ محمد به‌ریاضت روحانی پرداخت و از چهارده خانوادهٔ روحانی خلافت به او رسیده است. همچنین در حضور سی‌صد عالم به او لقب حقانی داده شد. حقانی شعر هم می‌سرود. از سروده‌های فارسی وی شعری است که در ستایش مرشد خویش، نور قطب عالم سروده است. مطلع این شعر که در مسائل‌المشایخ آمده، چنین است: «قطب عالم گمرهان را رهبر است ـ قطب عالم از دو عالم بهتر است.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۳۶/۱ـ۶۳۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۰ـ۳۱.

نوش‌آبادی

حقایق‌الآثار ← جمال‌الله قادری

حقی دهلوی (haq.qi-ye.deh.la.vi)، ابومحمد عبدالحق فرزند سیف‌الدین فرزند سعدالله ترک بخاری، دهلی ۹۵۸ـ همان‌جا ۱۰۵۲ق، تاریخ‌نگار، شاعر، صوفی و محدث شبه‌قاره. نیاکانش از بخارا به هند کوچیدند و در دهلی سکونت گزیدند. پدرش (ـ ۹۹۰ق) دانشمندی بلندآوازه و شاعری توانا بود. حقی در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) زاده شد و در زادگاهش برآمد و قرآن و نوشت و خواند و گلستان و بوستان و دیوان حافظ و صرف و نحو عربی را نزد پدرش فرا گرفت. در خدمت استادان دهلی به تکمیل تحصیلات پرداخت. در ۹۸۵ق دست ارادت به موسی بن حامد حسنی اچی قادری داد. در ۹۹۵ق به زیارت حج رفت و چون از سفر حج باز آمد در گجرات نشیمن گزید. در ۹۹۶ق باری دیگر به سفر حج رفت و چهار سال در شهرهای مکه و مدینه مجاور گردید. در مکه از علی بن ولی‌الله متقی و علی بن جارالله قرشی و در مدینه از احمد بن محمد بن محمد مدنی و حمیدالدین بن عبدالله سندی حدیث شنید و از آن‌ها اجازهٔ روایت گرفت. حقی نویسنده‌ای پرکار بود و شمار نوشته‌های او را تا ۱۲۰ مجلد بر شمرده‌اند. چون درگذشت پیکرش را در کنار آرامگاه قطب‌الدین بختیار کاکی اوشی به خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ احوال ائمهٔ اثنی عشر که تلخیص فصل‌الخطاب خواجه محمد پارسا (ـ ۸۲۲ق) است؛ ۲ـ اخبارالاخیار فی احوال‌الابرار من اهل هذه‌الدیار* در احوال مشایخ صوفیهٔ هند به فارسی که در ۹۹۹ق نوشته است؛ ۳ـ اسماءالاساتذه؛ ۴ـ اسماءالرجال و الرواة‌المذکورین فی شرح‌المشکاة؛ ۵ـ الانوارالجلیه فی احوال‌المشایخ الشاذلیه؛ ۶ـ آداب‌الصالحین که تلخیص احیاء علوم‌الدین غزالی است؛ ۷ـ الافکارالصافیه فی ترجمة کتاب‌الکافیه؛ ۸ـ ارسال‌المکاتیب والفضائل الی ارباب الکمال والفضائل؛ ۹ـ الاجوبة‌الاثنی عشر فی توجیه‌الصلاة علی سید البشر؛ ۱۰ـ بناءالمرفوع فی ترصیص مباحث‌الموضوع در منطق؛ ۱۱ـ تنبیه‌العارف بما وقع فی‌العوارف در تصوف؛ ۱۲ـ تحقیق‌الاشاره الی تتمیم‌البشارة؛ ۱۳ـ ترغیب اهل‌السعادات علی تکثیرالصلاة علی سیدالکائنات؛ ۱۴ـ تحقیق ماثبت بالسنته من الاعمال من ایام‌السنة؛ ۱۵ـ تکمیل‌الایمان و تقویة‌الایقان به فارسی؛ ۱۶ـ تحصیل‌التعرف معرفة الفقه والتصوف؛ ۱۷ـ توصیل‌المرید الی‌المراد بین احکام الاحزاب و الاوراد؛ ۱۸ـ تسلیة‌المصاب لنیل الاجر والثواب در صبر؛ ۱۹ـ تاریخ حقی به فارسی در تاریخ عمومی هند که در ۱۰۰۵ق آن را به پایان برد؛ ۲۰ـ ترجمهٔ زبدة‌الآثارالمنتخب من بهجة‌الاسرار که آن را به فرمان داراشکوه (ـ ۱۰۲۴ق) پسر مهتر شاه جهان از عربی به فارسی برگردانید؛ ۲۱ـ ترجمهٔ الاحادیث‌الاربعین فی نصیحة‌الملوک والسلاطین؛ ۲۲ـ جامع‌البرکات فی منتخب شرح‌المشکاة؛ ۲۳ـ جذب القلوب الی دیارالمحبوب در تاریخ مدینه به فارسی؛ ۲۴ـ جمع الاحادیث الاربعین فی ابواب علوم‌الدین؛ ۲۵ـ حاشیة الفوائدالضیائیه و اتباع الهوی‌الصبائیه؛ ۲۶ـ درالفرید فی بیان قواعد التجوید؛ ۲۷ـ درة‌البهیه فی اختصارالرسالة الشمسیه در منطق؛ ۲۸ـ ذکر اجازات‌الحدیث فی‌القدیم والحدیث؛ ۲۹ـ ذکرالملوک* فی اخبار سلاطین‌الهند؛ ۳۰ـ رسالة‌النوریة‌السلطانیة فی بیان قوائدالسلطنه و احکامها و ارکانها و اسبابها و آلاتها که آن را برای جهانگیر نوشته است؛ ۳۱ـ رسالة فی اقسام الحدیث؛ ۳۲ـ رسالة فی‌الیلة البراءة؛ ۳۳ـ رسالة فی اسرارالصلاة؛ ۳۴ـ رسالة فی رد علی بعض اقوال الشیخ احمد بن عبدالاحد سرهندی؛ ۳۵ـ رسالة فی مبحث الوجود؛ ۳۶ـ رسالهٔ وصایا؛ ۳۷ـ رسالة فی‌الوظایف؛ ۳۸ـ رسالة فی عقدالانامل؛ ۳۹ـ رسالة فی آداب اللباس؛ ۴۰ـ زاد المتقین فی سلوک‌الیقین در مقامات مشایخ صوفیه(۱۰۰۳ق)؛ ۴۱ـ زبدة‌الآثارالمنتخب من بهجة‌الاسرار در مناقب عبدالقادر گیلانی (ـ ۵۶۱ق)؛ ۴۲ـ شرح غنیة‌الطالبین؛ ۴۳ـ شرح الشمسیه؛ ۴۴ـ شرح الصدور بتفسیر آیة‌النور؛ ۴۵ـ صحیفة‌المودة که ارجوزه‌ای در مکاتبات با عزیزان و دوستانش است؛ ۴۶ـ طریق‌الافادة فی شرح سفرالسعادة فیروزآبادی؛ ۴۷ـ فصل الخطب لنیل اعالی الرتب؛ ۴۸ـ قلب‌الالیف؛ ۴۹ـ لمعات‌التنقیح فی شرح مشکاة‌المصابیح؛ ۵۰ـ مدارج‌النبوة و مراتب الفتوة در سیرت پیامبر به فارسی؛ ۵۱ـ مفتاح‌الفتوح لفتح ابواب النصوص که شرح فتوح‌الغیب عبدالقادر گیلانی است؛ ۵۲ـ مطلب‌الاعلی فی شرح اسماءالله‌الحسنی و صفاته العلی؛ ۵۳ـ مرج‌البحرین‌الجمع بین‌الطریقین که در جمع میان شریعت و طریقت است؛ ۵۴ـ مطلع‌الانوار البهیه فی الحلیة‌الجلیلة‌النبویة؛ ۵۵ـ نکات‌العشق والمحبة فی تطییب قلوب‌الاحبه؛ ۵۶ـ نکات الحق والحقیقة من باب معارف الحقیقة؛ ۵۷ـ فتح المنان فی مذهب نعمان؛ ۵۸ـ دیوان شعر؛ ۵۹ـ منتخب مثنوی معنوی؛ ۶۰ـ حسن الاشعار فی جمع الاشعار.

منابع: آب کوثر، ۱۳۵ـ۱۳۸؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۲۷/۲ـ۸۳۰؛ الاعلام، ۲۸۰/۳ـ۲۸۱؛ ایضاح‌المکنون، ۳۶۰/۱، ۶۰۸؛ ۱۶/۲، ۶۶، ۱۷۹، ۴۱۹، ۵۲۶؛ پاکستان مین فارسی

ادب، ۱/۲۷-۳۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۷۰۳-۱۷۰۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۱۷۳-۲۷۴؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۳۶۹-۳۷۱، ۶۷۸، ۸۰۵؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۳-۱۶۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹/۱۰-۱۱۰؛ تذکرهٔ مشایخ قادریه، ۱۵۲-۱۶۱؛ تزوک جهانگیری، ۲۸۲؛ الذریعه، ۹/۲۵۸؛ ۱۶/۱۲۱؛ رود کوثر، ۳۴۳-۳۸۹؛ سفینهٔ خوشگو، زیر«حقی»؛ صبح گلشن، ۱۴۱-۱۴۲؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۸۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۳۶؛ فهرست نسخه‌های فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۵۴-۷۵۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۲۱، ۱۷۱۶، ۱۷۳۱، ۱۹۷۹، ۲۰۷۷، ۲۱۵۸، ۲۲۶۸؛ معجم‌المؤلفین، ۵/ ۹۱-۹۲؛ معجم‌المطبوعات، ۸۸۹؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۱۱۳-۱۱۷؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۲۰۶-۲۱۵؛ نشتر عشق، ۲/۴۶۱-۴۶۵؛ هدیة‌العارفین، ۱/۵۰۳؛ شهریار نقوی، «ایران‌شناسی در پاکستان، مولوی عبدالحق، «بابای اردو»، وحید، سال چهارم، شمارهٔ ۳۸، بهمن ۱۳۴۵ش، صص ۹۸-۱۰۳؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/265; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 9; *Iranica*, 1/113.

دانشنامه

حقیر اصفهانی (ha.qir-e.es.fa.hā.ni)، میرزا باقر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در دورهٔ پادشاهی احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) به هندوستان رفت و به ملازمت صفدر جنگ بهادر آمد. پس از درگذشت صفدرجنگ به سلک سپاهیانِ جانشینِ وی، شاه‌شجاع‌الدوله بهادر پیوست. حقیر شیفتهٔ شعر و شاعری بود و همواره به خواندن شعرِ دیگر شاعران می‌پرداخت و دواوینی بسیار گردآورده بود. وی خود نیز از ذوقی شاعرانه برخوردار بود و سروده‌هایش را برای بازبینی و اصلاح نزد امیرشمس‌الدین، ملقب به دهلوی عباسی می‌برد و تخلص خود را نیز هم از او گرفته است. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۱؛ سفینهٔ هندی، ۶۱.

جهانتاب

حقیر اله آبادی (ha.qir-e.e.lāh.ā.bā.di)، کمال‌الدین محمد فرزند محمدافضل، ــ ۱۱۱۴ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش مردی دانشمند و پرهیزگار بود. حقیر به فضایل و کمالات آراسته و در علوم عقلی و نقلی بلندآوازه بود. وی همانند پدرش زندگی صوفیانه داشت. حقیر شاعری صاحب دیوان بود، اما اکنون تنها ابیاتی از او به جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۰۴؛ الذریعه، ۹/۲۵۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۶؛ صبح گلشن، ۱۴۰-۱۴۱؛ صحف ابراهیم، ۵۲؛

فتح‌نیا طبری

حقیر کشمیری (ha.qir-e.kaš.mi.ri)، پندت بنی‌رام، ز ۱۲۲۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاعران برجستهٔ دورهٔ افغانها بود. در تذکره‌ها آمده است که ا و علاوه بر شعرِ فارسی در نثرنویسیِ فارسی نیز مهارت داشت، ولی آگاهی از آثار نظم یا نثر او در دست نیست و تنها این دو بیت در تذکرهٔ شعرای کشمیر و کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ از او آمده است: «در حالت بیخودی فتادم ــ از بار خودی شدم سبکدوش / شمع خود و هم چراغ هوشم ــ یاد غم هجر کرد خاموش.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۲۱۴؛ ریاض‌الوفاق، ۲۸؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۷۰.

امیرهدائی

حقیری کاشانی (ha.qi.ri-ye.kā.šā.ni)، روزبهان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود و به سپاهیگری روزگار می‌گذراند. در خدمت میرجمله، صوبه‌دار بنگال در روزگار عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، به‌سر می‌برد. در ۱۰۷۲ق مثنوی تاریخی اورنگ‌نامه را دربارهٔ جنگ‌های جانشینی پسران شاه‌جهان گورکانی سرود و در آن به بیماری شاه‌جهان (۱۰۶۷ق)، شورش شاهزاده مرادبخش در احمدآباد، شورش شاه‌شجاع در بنگال، شکست شاه‌شجاع به دست سلیمان شکوه پسر داراشکوه، آهنگ اورنگ‌زیب از اورنگ‌آباد به سوی آگره/ اکبرآباد، اتحاد اورنگ‌زیب و مرادبخش برضد داراشکوه، شکست داراشکوه، برکناری شاه‌جهان و تاج‌گذاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ق) پرداخت. از این اثر نسخه‌هایی در دست است. یک مثنوی به نام محض ایجاز دارد که آن را در ۱۰۹۱ق سروده و برگرفته از داستان سنسکریت مادهونل و کام‌کندلا است. اثر دیگر او منظومهٔ نیمه تاریخی نصرة‌المرتضی دربارهٔ حضرت علی(ع) و پسرش محمدحنیفه است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۵۳۸؛ تاریخ‌نویسی

فارسی در هند و پاکستان، ۵۰۶-۵۰۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۵۸-۱۶۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۴۳-۲۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴۳/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۹، ۱۳۵۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,224; *Mughals in India* , 174; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/598, 1318.

برزگر

حقیقت (ha.qi.qat)، سید حسین شاه فرزند عرب شاه فرزند میرک‌شاه، بریلی ۱۱۸۶ــ مدراس ۱۲۴۹ق، شاعر و نویسندهٔ اُردو و فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از نواحی بلخ و خوست است و تبارش بـه امیر کـلال (ــ ۷۷۲ق) می‌رسد. نیای او، میرک‌شاه، در دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) به لاهور کوچید. عرب‌شاه، پدر حقیقت، در پی آشفتگی اوضاع پنجاب در نتیجهٔ شورش سیک‌ها، به بریلی در استان اوده رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و زن گرفت. حقیقت پس از مرگ پدرش (۱۱۹۴ق) با نیای مادری خود حکیم میرمحمد نواز به کانپور رفت. در سن تمیز رهسپار لکنو شد و نزد قلندربخش جرأت به شاگردی در فنون شعر و سخنوری پرداخت. حقیقت که، به‌نوشتهٔ مصحفی در تذکرهٔ هندی یکی از نیاکانش به تعلیم کودکانِ نواب محبت‌خان اشتغال داشت، در ابتدای جوانی و شاگردی، بیشتر به کتابت و رونویسی غزل‌های جرأت، که به سبب کوری قادر به نوشتن نبود، می‌گذراند. پس از چندی چون امام‌بخش‌خان کشمیری که در اندیشهٔ گردآوری سروده‌های شعرا و تألیف تذکره‌ای بود از جرأت «درخواست شخصی کرد که هم به تعلیم کودکان متوجه شود و هم به نوشتن تذکره مصروف باشد.» جرأت وی را به امام‌بخش‌خان معرفی کرد. امام‌بخش‌خان به یاری حقیقت تذکره‌ای ترتیب داد که، به ادعای مصحفی، بخش بزرگی از مطالب آن از تذکرهٔ مصحفی سرقت شده است (تذکرهٔ هندی، ۹۴ــ ۹۵). حقیقت در لکنو مدتی در دستهٔ سواران نوکر بود. پس از آن به کلکته رفت و در سمت منشی در دستگاه شرکت هند شرقی بریتانیا به کار سرگرم شد. سرانجام در مدراس (مرکز کرناتک) رحل اقامت افکند و در آن‌جا در مقام میرمنشی کار می‌کرد و ملازم نواب کرناتک/ آرکات بود. وی به فارسی و اردو می‌سرود و می‌نوشت. از آثارش: ۱ــ صنم‌کدهٔ چین (لکنو، صفر ۱۲۶۳ق) که در ۱۲۰۹ق به انجام رسیده و مجموعه‌ای از لغز و معما به فارسی و عربی و اردو است؛ ۲ــ قصهٔ جذب عشق به نثر اردو که در ۱۲۱۱ق نوشته شده (کانپور، ۱۲۶۹ق)؛ ۳ــ تحفة‌العجم (نسخه‌های انجمن ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۳ ق ف ۱۲۵، و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1961-1469) به نثر فارسی در دستور زبان فارسی، که حقیقت، به خواهش یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی به‌نام هربرت هرینگتن، نوشتن آن را در هفدهم شوال ۱۲۱۲ق آغازید و در محرم ۱۲۱۳ق به پایان برد. این اثر در یک پیشکش در چگونگی زبان فارسی و برتری آن پس از زبان عربی بر دیگر زبان‌ها و بیان اطلاق نام پارس بر ملک ایران و مرزهای باستانی پارس، پنج تحفه (۱ــ چگونگی این زبان و متعلقات آن، ۲ــ حروف، ۳ــ اسم، ۴ــ صرف و ۵ــ نحو) و یک خاتمه است؛ ۴ــ خزینة‌الامثال (تألیف در ۱۲۱۵ق) شامل ضرب‌المثل‌های عربی، فارسی و اردو به ترتیب حروف تهجی که به همت چاپخانهٔ منشی نولکشور به‌چاپ رسیده است. در این کتاب، امثال عربی را ابوالبرکات رکن‌الدین محمد، مشهور به مولوی تراب‌علی، به فارسی برگردانیده و موارد کاربرد آن‌ها را شرح داده است؛ ۵ــ مثنوی هشت گلگشت به فارسی در داستان بهرام و گل‌اندام (که در ۱۲۱۵ق، سروده است (نسخهٔ انجمن آسیای بنگال)؛ ۶ــ مثنوی هشت‌گلزار که در ۱۲۲۵ق سروده و نظم اردوی مثنوی هشت بهشت امیر خسرو است (کانپور، ۱۲۶۸ق)؛ ۷ــ دیوان حقیقت که مجموعهٔ سروده‌های اردوی او است؛ ۸ــ تذکرهٔ احبا که ظاهراً همان تذکره‌ای است که حقیقت به دستور امام‌بخش‌خان کشمیری تألیف کرد، ولی امروزه نسخه‌ای از آن در دست نیست.

منابع: اشارات بینش، ۶۸، ۱۴۰؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۱۱۲۲/۲-۱۱۲۷؛ تذکرهٔ آزرده، ۳۸؛ تذکرهٔ هندی، ۹۴-۹۶؛ تین تذکری، ۷۸؛ جایزهٔ مخطوطات اردو، ۴۵۷/۱؛ خمخانهٔ جاوید، ۴۹۰/۲-۴۹۲؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۷۱-۲۷۲؛ دستور نویسی فارسی در شبه قاره، ۳۱-۳۲؛ سخن شعرا، ۱۳۶؛ طبقات شعرای هند، ۲۴۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۸۶، ۵۸۵-۵۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۶۵/۶؛ ۲۴۳۶/۱۳، ۲۴۸۱، ۲۸۳۹-۲۸۴۰؛فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۴۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۲۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۵۱؛ گلستان بی‌خزان، ۷۲؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۱-۱۴۲؛ گلشن همیشه بهار، ۱۱۸؛ مجموعهٔ نغز، ۲۱۹/۱-۲۲۰؛ نزهة الخواطر، ۱۴۴/۷؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ

محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۶۷؛
A catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,608; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,223; *Mughals in India* ,174.

برزگر

حقیقت‌الفقرا (ha.qi.qa.tol.fo.qa.rā)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از مقبول. از زندگانی سرایندهٔ این منظومه جز این آگاهی نداریم که در سدهٔ دوازدهم هجری زندگانی می‌کرد و در شعر مقبول تخلص داشت: «لفظ مقبول شد به هر دو سرا ــ ختم نظم حقیقت‌الفقرا.» تاریخ به پایان بردن این مثنوی در ۱۰۷۱ق بوده است: «هم به سالی که کردمش انشاد ــ بود هفتاد و یک بر الف زیاد / سال تاریخ اوست از ره دین ــ حال آیات کاملات حسین.» مقبول در حقیقت‌الفقرا داستان زندگانی شاه‌حسین دوها کلسری و عشق وی به پسری با نام مادهورا به نظم کشیده است. در این داستان، شاه‌حسین از درویشان لاهور که مزارش در این شهر در کنار رودخانهٔ راوی، زیارتگاه مردم است، به پسری برهمن با نام مادهو که در زیبایی یگانهٔ روزگار خود بود، دل بست: «مادهو به حسن و ناز عجب ــ پسر برهمن به اصل و نسب / پسری نازنین نازپرست ــ از می غمزه چشمش مست / بود هندو نژاد کافرکیش ــ شوخ و سنگین‌دل و جفااندیش.» مادهو از عشق شاه‌حسین بی‌خبر بود، اما آتش عشق شاه‌حسین پیوسته شعله‌ورتر می‌شد، چندان که: «در پی او ز دست داد زمام ــ شد ز عشقش به لاهور بدنام.» سرانجام مادهو در کمند این عشق گرفتار شد، زیرا به گفتهٔ شاعر «رسم عشق است کز پس محنت ــ عاشقان را همی دهد راحت.» انجام این مثنوی در مرگ شاه‌حسین و سوگواری مردم است. دربارهٔ بی‌قراری مادهو نیز در اندوه از دست شدن یار چنین آمده است: «زندگانی که بی تو من دارم ــ بدتر از مردن است پندارم / جان من از غمت رسید به لب ــ پس مرا هم به پیش خود بطلب.» مقبول در مثنوی حقیقت‌الفقرا به‌زبانی ساده سخن گفته و از آوردن واژه‌ها و ترکیب‌های دور از ذهن و پیچیده پرهیخته است. نسخه‌ای دست‌نویسی از این مثنوی به‌شمارهٔ spi/VI3253 در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۷۹ـ۲۸۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۷/۷ـ۸۸۸.

جهانتاب

حقیقت مسلمانان بنگاله ← فضل ربّی مرشدآبادی

حکایت زال و مخدورهٔ غریب (he.kā.yat-e.zāl.va. max.du.re-ye.qa.rib)، داستان عاشقانه‌ای به‌نثر فارسی از میرزا زاهد، متخلص به مشتاقی. مؤلف پیش میرزا نورالله، از امرای شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، کار می‌کرد و این داستان را در پاسخ بهار دانش عنایت‌الله کنبوه لاهوری و به پیروی از خواجه ضیاءالدین نخشبی نوشت. کتاب در داستان دلدادگی زال (مرد) و مخدوره (زن) است. در آن ابیاتی با تخلص مشتاقی دیده می‌شود که توجه ما را به‌سوی رزق‌الله، متخلص به مشتاقی، مؤلف واقعات مشتاقی، می‌کشاند که در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) می‌زیست و به هندی و فارسی شعر می‌گفت. با این وجود، به درستی دانسته نیست که میرزا زاهد مشتاقی با رزق‌الله مشتاقی یکی است یا نه، یا این‌که مؤلف کتاب میرزا زاهد است و او تنها سروده‌هایی از مشتاق را در کتاب خود آورده است. از این اثر نسخه‌ای به‌خط انوپ‌چند، با تاریخ ۲۶ صفر ۱۰۹۴ق، در کتابخانهٔ دانشگاه داکا (به‌شمارهٔ Du-50) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۷۴/۲ـ ۸۷۵؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۵ ـ ۲۶، ۱۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۶۹۷/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۵۹/۱؛
The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library, 1/36.

سپاهی

حکمت، ابوالحسن معروف به حافظ پیرمحمد طبیب لاهوری ← هشت خلد

حکمت، محب‌علی‌خان ← محب‌علی‌خان حکمت

حکمی شیرازی (hok.mi-ye.ši.rā.zi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از مردم شیراز و خواهرزادهٔ سخنور نامی عرفی* شیرازی بود. حکمی که در برخی تذکره‌ها از وی به حکیمی نیز یاد شده است، در پادشاهی شاه‌جهان گورکانی

(۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) از زادگاهش به هندوستان کوچید و چندی در بنگاله با قاسم* جوینی حاکم آن‌جا به‌سر برد. سپس رهسپار دکن شد و به ملازمان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) پیوست. از سروده‌های حکمی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۲؛ حدیقة‌السلاطین قطب‌شاهی، ۲۱۶، ۳۱۷؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۵۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۰۶/۲؛ شام غریبان، ۸۶؛ کاروان هند، ۳۲۸/۱-۳۲۹.

نوش‌آبادی

حکیم‌الملک گیلانی ← نظام‌الدین احمد گیلانی

حکیمی شیرازی ← حکمی شیرازی

حلمی ترخان تتوی ← جانی‌بیگ ترخان

حلوای ظهور (hal.vā-ye.zo.hur)، مجموعهٔ ملفوظات شاه‌ظهور محمدبن فتح محمد حسینی اله‌آبادی (ـ ۱۱۶۵ق) گردآوردهٔ شاه‌نورمحمد، معروف به شیخ نادر علی بن شیخ فیض‌الله. شاه‌نور محمد مرید شاه‌ظهور محمد بود و تدوین کتاب را پس از فوت شاه‌ظهور محمد، در پنجمین سال جلوس احمدشاه گورکانی (۱۱۶۵ق) آغاز کرد و یک سال بعد در ۱۱۶۶ق به‌پایان برد. وی در تدوین این کتاب از هیچ سند مکتوبی بهره نبرده و تنها با تکیه بر حافظهٔ خود، مطالب را گردآورده است. کتاب هیچ آگاهی دربارهٔ نویسنده به ما نمی‌دهد، ولی دربارهٔ شاه‌ظهور محمد مطالبی پراگنده آورده است، که نشان می‌دهد پدر شاه‌ظهور محمد، شاه‌فتح محمد اله‌آبادی رسولپوری، صوفی بلندمرتبه‌ای بوده و خود فرزندانش را تعلیم داده و آن‌ها را از پای‌بندی به امور دنیوی بازداشته است. همچنین در این کتاب به دو تن از مریدان شاه‌ظهور محمد به نام‌های میان‌بدیع و میان‌اشرف‌الدین عظیم‌آبادی اشاره شده است. نام یکی از فرزندان شاه‌ظهور محمد نیز علی امجد بوده که سه روز پس از درگذشت پدرش به جانشینی او برگزیده شد. مؤلف، کتاب را به بیست‌وهفت باب تقسیم کرده است: ۱ـ توبه و استغفار، ۲ـ مذمت دنیا، ۳ـ ترک دنیا، ۴ـ اسلام و ایمان و احسان از روی حدیث، ۵ـ مذاهب، ۶ـ اوصاف بیعت، ۷ـ اوصاف پیر، ۸ـ طریق بیعت، ۹ـ خدمت و حضوری به پیر، ۱۰ـ آداب پیر، ۱۱ـ یقین و اعتماد با پیر، ۱۲ـ فوائدی که از پیر به مرید می‌رسد، ۱۳ـ احوال مرید، ۱۴ـ اعمال ظاهر، ۱۵ـ ادعیهٔ قضای حاجات و تعویذات رفع علل و بلیات، ۱۶ـ اذکار و اشغال، ۱۷ـ مجاهده و محاسبه و نفی خاطر، ۱۸ـ تصور برزخ، ۱۹ـ معرفت دل و کشف قبور و غیره، ۲۰ـ معرفت مراتب ذات و صفات و ظهور صفات و مشاهدهٔ ذات، ۲۱ـ عشق، ۲۲ـ سماع، ۲۳ـ شطحیات، ۲۴ـ اوصاف درویش، ۲۵ـ گذران فقر، ۲۶ـ قدری احوال بعضی از بزرگان و ۲۷ـ متفرقات. این کتاب در تنوع موضوع، کتابی جامع است و در آن جابه‌جا به آیات قرآن، احادیث و واقعات صوفیان استناد شده است. همچنین در این کتاب به برخی از امرا و نوابان اشاره رفته و کردار آن‌ها و شیوهٔ برخورد ایشان با صوفیان بیان شده است. در این کتاب به تاریخ وقوع هیچ‌یک از رویدادها یا ملفوظات اشاره نشده است. کتاب در سبک زبان و بیان در حد متوسط است. نسخهٔ موجود که به‌نظر می‌رسد تنها نسخهٔ کتاب باشد، در پنجمین سال جلوس عالمگیر ثانی (۱۱۷۲ق) به خط نستعلیق به‌دست سیف‌الدین ولدشاه محمد کتابت شده است. کاتب در پایان کتاب ترقیمهٔ مؤلف را عیناً نقل کرده است. نسخهٔ یاد شده در کتابخانهٔ شخصی حکیم سید ظل‌الرحمان استاد دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود.

منبع: تصوف برّ صغیر مین، ۴۵-۵۰.

امیرهدائی

حلیم (ha.lim)، سید جعفر حسین فرزند سیدعلی جعفر، جونپور ۱۹۳۷م ـ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۹۷۴م / ۱۳۵۳ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت (اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م). حلیم در زبان‌های اردو، فارسی، عربی و انگلیس مهارت دارد. وی از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳م در تهران به سر می‌برد. حلیم سال‌ها در دانشگاه کراچی به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. مقالات حلیم: «اقبال و جوانان ملت» (اسلام‌آباد، ۱۹۸۳م)؛ «پروفسور غلام سرور در مقام یک استاد» (اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۸۲؛ فارسی آموختگان، ۲۷۵؛ گنج شایگان، ۳۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۳-۱۹۴.

رسولی

حمایت‌علی کاکوروی (hemā.yat.a.li-ye.kā.ku.ra.vi)، فرزند محمدکاظم، ۱۱۸۵ــ ۱۲۲۶ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نزد حکیم محمدحیات لکنویی به تحصیل پرداخت. از محضر شیخ قاسم‌علی بن حمدالله سندیلوی در سندیله، مفتی عبدالواحد خیرآبادی در لکنو و شیخ ذوالفقار علی دیوی در دیوه بهره برد. پس از آن به کاکور بازگشت و به تدریس پرداخت. از آثارش: رکازالاصول که شرحی بر فصول اکبری است (لکنو، ۱۲۹۷ق)؛ نورلاریب که ترجمهٔ فتوح‌الغیب است؛ ملهم‌الصواب در سلوک؛ معدن علوی در اعمال و دعا.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۶۲۷/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۵۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۱۸/۱۳، ۲۶۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۶۳؛ مؤلفین کتب چاپی، ۹۵۷/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۹/۷.

فتح‌نیا طبری

حمدی کشمیری (ham.di-ye.kaš.mi.ri) ، ملا حمدی، ــ ۱۰۱۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از شاعرانی است که به تخلص خود مشهور است و نام او پیدا نیست. تخلص او را حمیدی نیز گفته‌اند. دربارهٔ احوال او آگاهی‌های دقیقی در دست نیست. از اواخر دورهٔ جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیدا شده و در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نیز می‌زیسته. دور نیست که وی همان احمد حمدی، پسر حسین گنایی و پسر عم شیخ یعقوب صرفی کشمیری (۹۲۸ ــ ۱۰۰۳ق)، باشد که به گفتهٔ صرفی «به‌شعر و جمیع علوم دگر» نامور بود. گویند صاحب دیوان بود. اما دیوان او امروزه در دست نیست. مادهٔ تاریخ وفات او را «شد به بهشت» (= ۱۰۱۸) یافته‌اند. ابیاتی از او در تذکره‌ها باقی است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۱۴/۱ ـ ۲۱۵، الذریعه، ۲۶۶/۹؛ روز روشن، ۲۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۴۰/۲؛ هفت‌اقلیم، ۱۱۶/۱؛ همیشه‌بهار، ۶۶؛ محمدظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۳، بهمن ۱۳۴۱ش، صص ۱۸ ـ ۲۴.

مژدهی

حمزهٔ بواناتی (ham.ze-ye.bu.ā.nā.ty)، ز ۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. اصلش از شیدان بوانات از توابع فارس است. پدرانش در آن ده به رنگرزی می‌پرداختند. حمزه به این شغل دلبستگی نداشت و به کسب علوم و دقایق سخنوری پرداخت تا رفته‌رفته از سخن‌دانان سرشناس فارس شد. سپس به هندوستان رفت. چون مردی خوش‌صحبت بود و قصه را نیز نیکو می‌خواند، به‌راحتی در مجالس و محافل آن سرزمین راه یافت. همین ندیم شیوگی وی سبب شد تا عبدالرحیم، خان‌خانان وی را به برهانپور خاندیس فراخواند و در مسلک ملازمان و مجلسیان خود درآورد. حمزه در آن‌جا در خدمت میرزا حسن‌بیگ شکراغلی (از اقوام نزدیک عبدالرحیم) بود. وی به شکرگزاری انعام و احسانی که این سپه‌سالار بدو کرده بود، او را بسیار مدح کرده است. پس از مدتی از عبدالرحیم اجازهٔ بازگشت به وطن خواست. از راه دکن راهی شد و پس از گذشتن از بیجاپور و گلکنده و گرفتن انعاماتی از بزرگان آن دیار به ایران رسید و به شیراز درآمد (۱۰۲۰ق). گویا تا پایان عمر همان‌جا ماندگار شد. اشعاری از وی که در مدح عبدالرحیم سرود، در مآثر رحیمی به‌یادگار به‌جا است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۶۱/۱؛ کاروان هند، ۳۳۲/۱ـ۳۳۳؛ مآثر رحیمی، ۱۴۱۴/۳ـ۱۴۱۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۱ـ۴۲۲.

حجتی

حمزهٔ کشمیری (ham.ze-ye.kaš.mi.ri)، مخدوم شیخ حمزه، معروف به سلطان‌العارفین و محبوب‌العالم، فرزند ملک‌عثمان رینه، زینه‌گیر ۹۰۰ــ ۹۸۴ق، عارف کشمیری. از طایفهٔ رینه که شاه فتح‌الله حقانی پیشوای روحانی آن بود، تعلق داشت. در خردسالی از زادگاهش به سرینگر مرکز کشمیر رفت و یک سال در خانقاه شاه فتح‌الله قرآن آموخت و سپس به فرمان شاه فتح‌الله، در خانقاه شمس چک به فراگیری علوم دینی پرداخت. به‌گفتهٔ تحایف‌الابرار، وی «تا مدت بیست سال به خواندن علم و تحصیل علوم باطنی مشغول بودند.» به سید جمال‌الدین بخاری، از مشایخ بزرگ سهروردیه، دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت و بر مسند ارشاد نشست و مریدان بسیار یافت، گویند «تمام عمر شریف تجرید و تفرید اختیار نموده، افاضه و افاده و نشر احکام شریفه و ترویج سنت و دفع بدعت کرده‌اند و مردم بسیار و بی‌شمار از خواص و عوام از کاملان و واصلان به برکت تربیت ایشان گشتند.» سخت ضد شیعی بود و

از همین رو سلطان غازی چک، فرمانروای کشمیر (۹۶۷ـ۹۷۰ق) وی را از سرینگر تبعید کرد. پس از پایان پادشاهی سلطان غازی به سرینگر بازگشت و در همان‌جا درگذشت. بابا داودخاکی، بابا نصیب‌الدین غازی، خواجه اسحاق قاری، شیخ احمد چاگلی، شیخ احمد متو و شیخ بایزید شمه ناگی، از خلفای او هستند. در شرح احوال و مناقب، ملفوظات و کرامات شیخ حمزه، کتاب‌های فراوانی به فارسی نوشته شده است که از آن جمله‌اند: ۱ــ سلطانیه از شیخ احمد چاگلی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۶۵۴۶)؛ ۲ــ راحت‌الطالبین از خواجه حسن قاری کشمیری (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۰۹۷۳)؛ ۳ــ هدایةالمخلصین از میرحیدر تیله؛ ۴ــ چلچهٔ‌العارفین از خواجه اسحاق قاری کشمیری (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۴۳۴۶/۱۲۹۳/۲)؛ ۵ــ احوال شیخ حمزهٔ کشمیری از میرم سکندرپوری (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۰۹۷۳). گفتنی است در تحایف‌الابرار از کتابی در احوالات و مناقب شیخ حمزه به‌نام تذکرةالمرشدین از خواجه میرم یاد گشته است؛ ۶ــ تذکرةالعارفین از باباعلی رینه؛ ۷ــ سلطانی / سلطانی‌نامه به نظم در سه هزار بیت از ملا بهاءالدین متو، متخلص به بهاء؛ ۸ــ وردالمریدین به نظم از بابا داود خاکی کشمیری؛ ۹ــ دستورالسالکین که از همان بابا داود خاکی و در شرح وردالمریدین او است.

منابع: تحایف‌الابرار، ۱۴۹ـ۱۵۵؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۰۴ـ۱۰۹؛ خزینةالاصفیا، ۸۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۱/۳، ۱۸۷۳، ۲۱۰۸، ۲۱۲۳؛ ۶۹۱/۷، ۶۹۲؛ ۸۵۲/۱۱، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۱۰۰۸، ۱۰۷۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۸۷/۳ـ۱۹۸۸، ۲۱۷۹ـ۲۱۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,223; *A history of Sufism in India* , 1/11,290,298-300;2/70-71.

برزگر

حمزهٔ مارهروی (ham.ze-ye.mār.he.ra.vi)، فرزند شاه‌علی‌محمد، ۱۱۳۱ ــ ۱۱۹۸ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان سیدعبدالوحید شهید بلگرامی بود و در مارهره می‌زیست. پدر وی در همان شهر به ترویج عقاید عرفانی می‌پرداخت. حمزه از شیخ‌طفیل محمد ترولوی، شیخ مبارک حسینی بلگرامی، شیخ‌نورالحق و شیخ‌عبدالحق دهلوی حدیث آموخت. وی در ۱۲۷۷ق/۱۸۶۰م کتابی به نام کاشف‌الاستار تألیف کرد. این اثر در مسائل تصوف و حالات و زندگی‌نامهٔ صوفیان بلگرام است. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ شخصی محمدایوب‌قادری در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۸۳/۳؛ نزهةالخواطر، ۷۷/۶؛

Dictionary of Indo-persian literature, 223.

فتح‌نیا طبری

حملهٔ حسینی (ham.le-ye.ho.sey.ni)، نام سه منظومه از سیدغلام‌علی موسوی رضوی جهانگیرنگری، محمدرفیع‌خان باذل (ــ ۱۱۲۳ق) و محمدمحسن تتوی، متخلص به محسن (ــ ۱۱۶۳ق). حملهٔ حسینی رضوی که دربارهٔ رویداد کربلا است در ۱۲۷۰ق سروده شده و نسخه‌ای از آن نیز در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. منظومهٔ باذل که حملهٔ حیدری* نام دارد، حماسه‌ای دینی است و به وزن و سبک شاهنامه سروده شده است. حملهٔ حسینی تتوی نیز مثنوی حماسی - دینی است که در ۱۱۳۶ق سروده است و نزدیک به ۱۰۰۰۰ بیت دارد و اعلام ماتم نام دارد (نسخهٔ شمارهٔ ۴۵۰۹/۹۵۷ دانشگاه شیرانی لاهور).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۷۷/۲؛ الذریعه، ۹۱/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۵/۸؛ ۱۶۹۶/۱۲؛ عصمت نسرین، «ارزش تاریخی شاهنامه»، دانش. بهار ۱۳۷۲ش، شمارهٔ ۳۳، صص ۱۰۷ - ۱۰۸؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 196.

دانشنامه

حملهٔ حیدری (ham.le-ye.hey.da.ri)، منظومه‌ای حماسی دینی از میرزا محمدرفیع‌خان باذل مشهدی (ــ دهلی ۱۱۲۳ق) شاعر روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق). نخستین‌بخش این منظومه که در بحر متقارب است حدود ۲۴۰۰۰ بیت دارد. این منظومه با ستایش خدا، پیامبر و دوازده امام آغاز می‌شود و سپس داستان بعثت، رویدادهای زندگی و مرگ پیامبر، جنگ‌های علی (ع)، قضیهٔ غدیر خم، زندگی و رویدادهای زمان جانشینان پیغمبر تا قتل عثمان به دنبال آن می‌آید. این اثر از کتاب معارج‌النبوه و مدارج‌الفتوهٔ معین‌بن‌حاجی محمدالفراهی، برگرفته شده است. با مرگ باذل منظومه‌اش ناتمام ماند و پس از او میرزا ابوطالب میرفندرسکی، معروف به ابوطالب اصفهانی، بخش دوم آن را تا شهادت علی (ع) به پایان برد. حملهٔ حیدری

بارها در هند و ایران به‌چاپ رسیده است (بمبئی، چاپ سنگی، ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۱م؛ متهرا، چاپ سنگی، ۱۸۹۵م؛ لکنو، چاپ سنگی، بی‌تا؛ تهران، چاپ سنگی، بی‌تا).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۹/۵ - ۵۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند، ۱۴۶/۳ - ۱۴۷؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۹ - ۳۸۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۲۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۵/۸؛ ۱۶۹۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۷۵/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۵۸۴/۳ - ۱۵۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۶۶؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰ - ۱۱؛ ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»، ایران‌نامه، سال یکم، شماره ۱، صص ۱۶ - ۱۹؛ عصمت نسرین، «ارزش‌های تاریخی شاهنامه»، دانش، بهار ۱۳۷۲ش ۳۳، صص ۱۰۷ - ۱۰۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/704 - 705; 4/211 - 212; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 127-128.

م.انوشه

حمیدالدین‌خان عالمگیرشاهی (ha.mi.dod.din.xān-e.ā.lam.gir.šā.hi)، حمیدالدین‌خان بهادر پسر سردارخان کوتوال پسر باقی‌خان چیله قلماق، سدهٔ دوازدهم هجری، دولتمرد و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او باقی‌خان از امرای دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) و دژدار آگره بود. حمیدالدین در سال ۲۸ پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) منصب چهارصدی ذات و پنجاه سوار یافت. در سال سی‌ودوم داروغهٔ فیلخانه شد و در سال سی‌وسوم خطاب خانی گرفت. در سال سی‌ونهم، عالمگیری به منصب دوهزاری ارتقا یافت. در سال چهل‌ودوم، داروغهٔ غسلخانه و سپس جواهرخانه شد. در فتح راجگره (۱۱۱۵ق) دلیری و جانفشانی شایانی کرد. به خاطر دلاوری و خدمات شایسته‌اش از مقربان بسیار نزدیک اورنگ‌زیب عالمگیر شد تا آن‌جا که اورنگ‌زیب «اسباب تجهیز و تکفین خود» را بدو سپرد و «وصیت طریق آن نمود.» وی، پس از مرگ اورنگ‌زیب، پیکرش را پیاده از احمدنگر به‌جایی که بعدها به‌نام خلدآباد آوازه یافت، برد و به خاک سپرد و مدتی در جامهٔ درویشی به جاروب‌کشی آرامگاه اورنگ‌زیب به‌سر برد. اما محمداعظم‌شاه (ـ ۱۱۱۹ق) وی را همراه خویش برد و او در جنگ اعظم‌شاه با برادرش محمد معظم‌شاه عالم بهادرشاه یکم شرکت جست. با این همه، پس از شکست و کشته شدن محمداعظم (۱۱۱۹ق)، بهادرشاه (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) با حمیدالدین‌خان به نیکی رفتارکرد و به او عصای مرصع بخشید و او را مقام میرتوزوکی اول و داروغهٔ گرز برداران داد. در دورهٔ جهاندارشاه (۱۱۲۴ق) به زندان افتاد. در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق) آزاد شد و همراه عبدالصمدخان، ناظم (استاندار) صوبهٔ پنجاب به لاهور رفت و در جنگ با سیک‌ها خدماتی به انجام رسانید. در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) نیز از مقام و منزلت برخوردار و داروغهٔ گرز برداران بود. در موزهٔ ملی پاکستان کراچی، نسخه‌هایی از مجموعه‌ای از نامه‌های تاریخی، با عنوان رقعات حمیدالدین‌خان، نگه‌داری می‌شود که از آنِ همین حمیدالدین‌خان عالمگیر شاهی دانسته شده است. در کتاب مغولان در هند نیز از مجموعه‌ای از نامه‌ها با عنوان رقعات حمیدالدین یاد رفته که نامه‌های آن متعلق به حمیدالدین خانی است که در آغاز از نوکران بیت شاهنوازخان، پدرزن اورنگ‌زیب، بوده است و بعدها فوجدار مالوه شد. همچنین کتابی به‌نام احکام عالمگیری از حمیدالدین‌خان بهادر (حمیدالدین‌خان عالمگیرشاهی؟) در ۱۹۲۶م در کلکته به‌چاپ رسیده است که مجموعهٔ نامه‌ها و فرمان‌هایی از اورنگ‌زیب و حکایاتی دربارهٔ او است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲؛ تاریخ ارادت‌خان، ۱۲، ۱۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۷۷؛ عبرت‌نامه، ۱۰۷، ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۹۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۲/۵، ۳۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۹۹؛ مآثرالامرا، ۶۰۵/۱- ۶۱۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,221; *Mughals in India* ,173.

برزگر

حمیدالدین صوفی ناگوری (ha.mi.dod.din.su.fi-ye.nā.gu.ri)، حمیدالدین ابواحمد سعیدی ناگوری سیوالی، ملقب به سلطان‌التارکین، ـ ۶۴۰ / ۶۴۳ / ۶۷۳ / ۶۷۷ق، از مشایخ چشت، عالم و ادیب شبه‌قاره. شیخ حمیدالدین پس از گشودن دهلی در ۵۸۸ق به‌دست قطب‌الدین ایبک (ـ ۶۰۷ق)، در دهلی به دنیا آمد. سپس به فراگیری علوم مقدماتی پرداخت. مولانا شمس‌الدین حلوایی و شیخ محمد جوینی از نخستین معلمان

وی بودند. در هر دو زبان فارسی و عربی مهارت یافت. در سوال از توابع ناگور زندگی می‌کرد و از راه کشت و کار روی دو قطعه زمین کوچکی که داشت، روزگار می‌گذراند. در اجمیر در سلک مریدان شیخ معین‌الدین چشتی (ـ ۶۳۲ق) درآمد و همراه او به دهلی رفت. چون زندگی زاهدانه‌ای پیشه کرده بود، شیخ معین‌الدین به او لقب سلطان‌التارکین داد و سرانجام وی را خلیفهٔ خود برگزید. شیخ حمیدالدین نامه‌های ارشادی فراوانی به شاگردان خود و دیگر رجال در شبه‌قاره می‌نوشت. بیشتر این نامه‌ها برای شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی (۵۶۵ـ۶۶۶ق) بود که در آن‌ها از احکام سلسلهٔ سهروردیه در مولتان پرسیده بود. گویند شکل منظم، رسمی و ادبی نامه‌های ارشادی در شبه‌قاره به‌دست شیخ حمیدالدین صوفی ناگوری صورت گرفته است. اکنون آن‌نامه‌ها از نمونه‌های ادبیات هند و اسلامی و نثر موزون و فصیح فارسی در این دوره به‌شمار می‌روند. در این نامه‌ها جنبه‌های گوناگون تصوف بررسی شده است و می‌توان از لابه‌لای آن‌ها، تعالیم برخی از اصول تصوف را که در دیگر آثار صوفیانه دیده نشده، به‌دست آورد. احاطهٔ او به مسائل دینی سبب شد که سلطان ایلتتمش، پادشاه دهلی (۶۰۷ـ۶۳۳ق) وی را به جلسه‌ای که برای تحقیق دربارهٔ متهم ساختن دروغی شیخ جلال‌الدین تبریزی (از مشایخ چشت) برپا شده بود، دعوت کند. شیخ حمیدالدین به علم حدیث بیش از علم تصوف اهمیت می‌داد و مریدانش را تشویق به فراگیری علم فرایض و خواندن کیمیای سعادت غزالی می‌کرد. چون پسرش پیش از وی مرده بود، نوه‌اش شیخ فریدالدین را سجاده‌نشین خود کرد. وی در گویش‌های محلی، ازجمله گویش راجستانی، مهارت داشت و در آثار خود از این گویش بهره می‌گرفت. به زبان‌های عربی، فارسی و هندی مسلط بود. پس از درگذشتش پیکرش را در ناگور به‌خاک سپردند. از آثارش: مکتوبات حمیدالدین ناگوری؛ سرورالصدور که مجموعهٔ سخنان حمیدالدین صوفی است و به همت نوه‌اش شیخ محمد سعید صوفی، ملقب به فریدالدین ناگوری (ـ ۷۳۴ق)، گردآوری شده است؛ رسالهٔ اصول‌الطریقة در اسرار حقیقت و رموز طریقت به‌شیوهٔ سؤال و جواب؛ رسالةالسلوک در مسائل سلوک به‌شکل سؤال و جواب؛ رسالةالسماع در بیان سماع به نثر آمیخته به‌نظم؛ رسالهٔ چهار منزل در بیان چهار منزل سالکان راه. این چهار رساله به‌کوشش پیرزاده احسان‌الحق فاروقی به یکی از زبان‌های پاکستانی ترجمه و در کتاب سلطان‌التارکین چاپ شده است (کراچی، ۱۳۸۳ق)؛ هفت احباب در تجربه‌های کیمیاگری که در هفت باب یا رساله نوشته شده و تنها یک باب آن به‌نام «هفت احباب» از حمیدالدین ناگوری است. بقیهٔ باب‌ها بدین قرارند: ۲ـ «ست ساگرا» از گیان نات جوگی؛ ۳ـ «هفت سیاره» از شیخ سلیمان مندوی (ـ ۹۴۴ق)؛ ۴ـ «هفت طبقه» از میر سید هاشم بخارایی؛ ۵ـ «هفت جوهر» از سید طیب اودهی (ـ ۱۰۶۶ق)؛ ۶ـ «هفت ایام» از شیخ نصیرالدین نارولی؛ ۷ـ «هفت دوزخ» از صادق مولتانی. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۲۷ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی موجود است. در دیباچهٔ آن آمده است که نگارنده آن شش تن را در صحرا دیده و با یاری آنان این رساله را نوشته است. اما در نسخهٔ ریو (ص۴۸۶) آمده که دیباچه از ناگوری است. وی می‌گوید به‌یاری آن شش تن این کتاب را نوشته است و همان ریو می‌افزاید که این کسان از روزگاران جدا از هم هستند و گردآمدن آنان افسانه‌ای بیش نیست. در دیباچهٔ نسخهٔ خطی این اثر که در فهرست مشترک آمده، آن را به احتمال از گیان‌نات جوگی دانسته و شاید او که باید متأخرترین آن‌ها باشد، آن رسایل را همراه با رسالهٔ خود در کتابی به‌نام هفت احباب گردآورده باشد.

منابع: اخبارالاخیار، ۳۵ـ۴۳؛ ادبیات اسلامی در هند، ۲۷؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۲۲/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۶/۱ـ۱۰۷، ۳۶۶ـ۳۶۷؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۳؛ تاریخ مشایخ چشت، ۷۰، ۱۰۰، ۱۴۷ـ۱۵۰، ۲۱۱؛ تاریخ مغول در هند، ۱۷۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۵۲ـ۵۳؛ خزینةالاصفیا، ۳۰۸ـ۳۰۹؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱۰/۱؛ سیرالاولیا، ۱۶۶ـ۱۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۱/۱ـ۸۴۲؛ ۱۵۵۱/۳ـ۱۵۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۲۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۵/۲؛ نزهةالخواطر، ۱۱۱/۱ـ۱۱۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/486-487; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 222; *A History of Sufism in India*, 1/127-131; *Mughals in India*, 173.

حجتی

حمیدالدین کاکوروی (ha.mi.dud.din-e.kā.ku.ra.vi)، فرزند غازی‌الدین فرزند محمد غوث، رمضان ۱۱۳۲ ـ ذوالقعدهٔ

۱۲۱۵ق، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در کاکوری به‌دنیا آمد و نزد شیخ محب‌الرحمان کاکوروی و استادان دیگر درس خواند. با شیخ ابوالحسن بن محمد صادق سندی، معروف به ابوالحسن صغیر (ــ ۱۱۸۷ق)، که به مدینه کوچیده بود نیز نوشت و خواند داشت و از او کسب فیض می‌کرد. از آثارش: ۱ــ منشعب منظوم / منشعب نیک / نظم منشعب به‌نظم فارسی در دستور زبان عربی. نظم کتاب معروف منشعب، از کتاب‌های درسی شبه‌قاره، است که دربارهٔ نویسندهٔ آن اختلاف وجود دارد و حتی نسخه‌های خطی و چاپی آن با یکدیگر جدایی دارند. منشعب منظوم چندین بار، از آن میان در ۱۳۱۶ق در کانپور، به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ اخلاق حمیدی در اخلاق.

منابع: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۷۷/۱۳، ۲۶۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۰/۷؛

Persian Literature, C.A.Storey, 3/173.

برزگر

حمیدالدین محمودی (ha.mi.dod.din-e.mah.mu.di)، علی فرزند عمر محمودی، ملقب به حمیدالدین افتخارالافاضل، سدهٔ پنجم و ششم هجری. شاعر ایرانی. دربارهٔ زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست جز آنکه به هند کوچید و در روزگار قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ ــ ۶۰۷ق) زندگی می‌کرده و در اشعارش وی را ستوده است. هرچند عوفی او را «متصرف بر ولایت نظم و نثر» دانسته و «رسالت و منشآت» به وی نسبت داده و «نظم و نثرش را در شبه‌قاره مشهور و بر زبان‌های فضلا مذکور» گفته است، اما جز دو قصیده در ردیف‌های لعل و عقیق از سروده‌های او، به‌جا نمانده است. حمیدالدین این دو قصیده را در پاسخ نامه‌های سعدالدین مجدالاسلام رئیس سرود و با سعدالدین مسعود، از امیران روزگار خود معاشر بود و به شعرهای هم جواب می‌گفتند. وی در سرودن اشعار مهارت داشت و به‌روانی شعر می‌سرود. هرچند به ساده‌گویی توجه داشت، اما ردیف قصیده‌هایش نو است. جواب وی به نامه‌ها و شعرهای سعدالدین، نشان می‌دهد که در بدیهه‌گویی استادی داشت. به‌کار بردن تشبیهات و استعارات در اشعارش نشان‌دهندهٔ ذوق شعری وی است.

منابع: لباب‌الالباب، ۲۰۵،۲۰۳/۱؛ محمدسلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸، صص۱۰۷ـ۱۰۸.

رسولی

حمیدالدین ناگوری (ha.mi.dod.din-e.nā.gu.ri)، قاضی محمد، ملقب به حمیدالدین، فرزند عطاءالله محمود، ــ دهلی ۶۷۳/ ۶۷۸ق، عارف چشتی، عالم و ادیب شبه‌قاره. تاریخ درگذشت وی را به اختلاف یادکرده‌اند و ۶۲۵، ۶۴۳ و ۶۰۵ق نیز گفته‌اند. شاید ۶۰۵ق، سال تولد وی باشد. اصلش از بخارا است و خود نیز در همان‌جا به‌دنیا آمد. در روزگار سلطان‌معزالدین سام غوری، پادشاه دهلی (۵۹۹ـ۶۰۲ق) به‌همراه پدر از بخارا به دهلی رفت. پدرش به منصب قضاوت ناگور (که اکنون شهرکی است در راجه‌نشین جودهپور، در استان راجاستان) رسید و محمد نیز به تحصیل علوم ظاهری پرداخت. پس از درگذشت پدر به فرمان آن پادشاه، قاضی ناگور شد و «مدت سه‌سال به جریان امور شرعیه و نشر علوم دینیه اشتغال نمود و به پایهٔ اجتهاد رسید.» شبی رسول اکرم (ص) را به خواب دید که وی را به‌سوی خود می‌طلبند، از آن‌پس ترک قضاوت کرد و بر قدم تجرید و توکل متوجه مکه و مدینه شد. در راه به بغداد رسید و مرید ابوحفص شهاب‌الدین عمر سهروردی (۵۳۹ـ۶۳۲ق) شد. یک سال در آن دیار بود تا از پیرش اجازهٔ ارشاد گرفت. در این مدت در همان‌جا با خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی (ــ ۶۳۳ق) از بزرگان مشایخ چشت دیدار کرد و به فرمان مرشدش شاگرد و ملازم او شد و از وی خرقهٔ خلافت گرفت. پس از آن نخست به مدینه و پس از یک سال و هفت ماه، به مکه رفت و بعد از مدت سه سال که در آن‌جا ماندگار شد، به دهلی بازگشت و در خدمت خواجه قطب‌الدین ماند. از این‌رو مشایخ بزرگ وی را از مشایخ خاندان چشت درشمار آورده‌اند. حمیدالدین بسیار اهل شور و حال بود، به‌سماع دلبستگی فراوان داشت، در برپایی این مجالس به جد می‌کوشید و به بازداشت حکومت نیز بی‌توجه بود. از این‌رو از علمای روزگار، چون مولانا رکن‌الدین سمرقندی بسیار آزار دید. حمیدالدین با فریدالدین گنج‌شکر دوستی داشت. دربارهٔ او کرامات فراوان یاد کرده‌اند. پس از درگذشتش پیکرش را در ناگور به خاک سپردند. برخی منابع خاک‌جای وی را در دهلی دانسته‌اند. از آثارش: طوالع‌الشموس در شرح عارفانهٔ نود و نه اسم خداوند در دو جلد؛ عشقیه / خیالات‌العشاق / مفتاح‌المطالب در وحدت وجود و حقیقت محمدی به نثر آمیخته به‌نظم که از مهم‌ترین آثار قاضی

حمیدالدین است. این اثر در برخی نسخه‌ها به‌نام‌های رسالهٔ هیهات هیهات و رمز مخفی نیز آمده است که به عبدالله انصاری، عین‌القضات همدانی و عبدالقادر گیلانی منسوب شده‌اند، اما به احتمال قوی‌تر باید از قاضی حمیدالدین ناگوری باشد. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۳۱۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. کنزالفواید که در اعداد قرائت اسمای اعظم است؛ کنزالملک که در تفسیر سورهٔ ملک است؛ راحة‌القلوب؛ راحة‌الارواح؛ لوایح که در سیرالعارفین از آن یاد رفته است؛ مصباح‌العاشقین / تحفة‌العاشقین که مجموعهٔ ملفوظات قاضی حمیدالدین است و نبیرهٔ وی بهاءالدین محمود آن را گرد آورده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۵۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ رسایل ناگوری؛ تفسیر سورهٔ اخلاص در بیان معجزات به‌عربی؛ ده‌نام که نویسندهٔ نسخه (به‌شمارهٔ ۵۳۱، ۲۹۷حمی ــ ۶۲، ۲۹۷معین ۲ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور) آن را از خواجه قاضی حمیدالدین ناگوری دانسته، ولی نباید این اثر از وی باشد، زیرا در آن از کرامات همین ناگوری سخن رفته است. گویا گردآورندهٔ آن همان نویسندهٔ نسخه، یعنی جمال‌الدین محمدبن‌حسین عرف منگا گنگوهی باشد؛ بحر عشق موسوم به عشق بلا (حیدرآباد دکن، ۱۳۰۳ق) که شاید همان خیالات‌العشاق باشد؛ معراج‌نامه / قصهٔ معراج نبی که دانسته نیست از این ناگوری است، یا از حمیدالدین صوفی ناگوری (ــ ۶۴۰ / ۶۷۷ق)، اما مطلب آن با روایتی از قاضی ابوالحسن بن علی بن عبدالوهاب آغاز شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۵ در کتابخانهٔ دیال سنگه ترست در لاهور نگه‌داری می‌شود. در پایان سنبلهٔ هفتم از سبع سنابل اثر عبدالواحد ابراهیم مزارعانی بلگرامی، متخلص به شاهدی (۹۱۵ / ۹۱۶ــ۱۰۱۷ق)، رساله‌ای است به نام سیرالمشایخ از قاضی حمیدالدین ناگوری که مؤلف آن‌را در هفده سیره در معرفی خواجگان چشت نوشته است. نسخه‌ای از سبع سنابل به‌شمارهٔ ۱۳۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد موجود است.

منابع: اخبارالاخیار، ۴۳ـ۵۰؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۲۱/۱ـ۱۲۲؛ بزم صوفیه، ۱۰۹ـ۱۱۴؛ ایضاح‌المکنون، ۸۸/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۱/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۵/۱ـ۱۰۶، ۳۶۵ـ۳۶۶؛ تاریخ فرشته، ۶۷/۱؛ تاریخ مشایخ چشت، ۱۳۲، ۱۵۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۳۸/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۵۲؛ خزینة‌الاولیا، ۳۰۹/۱ـ۳۱۳؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۱ـ۱۳؛ روز روشن، ۲۲۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۹۴؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۵/۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۷/۱، ۷۰؛ ۱۴۶۲/۳ـ۱۴۶۳، ۱۵۱۹، ۱۵۴۲، ۱۶۹۸، ۱۷۰۰ـ۱۷۰۰، ۱۹۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۸۴/۲ـ۱۲۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۸۸۱/۵؛ کلمات‌الصادقین، ۱۶ـ۲۱؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگیهای ایران و شبه‌قاره، ۱۵/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۶۴۱/۱ـ۶۴۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۴۵ـ۱۴۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۶۹/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۷/۱ـ۱۶۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۱۷ـ۲۱۸؛ هدیة‌العارفین، ۱۳۳/۲؛ رشیده حسن، «احوال و آثار حمیدالدین ناگوری»، دانش، شمارهٔ ۴۵، تابستان ۱۳۷۵ش، صص ۸۳ـ۹۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 221-222.

حجتی

حمید اورنگ‌آبادی ← گلشن گفتار

حمید چاتگامی (ha.mid-e.čāt.gā.mi)، حمیدالله حمیدخان، ملقب به‌نواب بهادر، فرزند عبیدالله‌خان، چاتگام ۱۲۰۴ــ۱۲۸۷ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در مدرسهٔ محسنیه فراگرفت و سپس به‌فراگیری علوم متداول، به‌ویژه عربی و فارسی، روی آورد. از محضر استادانی چون مولوی محمدسعید و مولوی عبدالعلی درّی استفاده کرد. آنگاه به استخدام دولت انگلیس در هند درآمد و به‌مقام نایب‌رئیس بخش سیلهت برگزیده شد. او در گسترش امور مذهبی و آداب اجتماعی مسلمانان چاتگام، نقش بسزایی داشت، به‌فقه سنی حنفی اعتقاد داشت و با صوفی نورمحمد نظام‌پوری بیعت کرده بود. در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) مسجدجامعی سنگی در چاتگام ساخته شده بود که با گذشت ایام رو به ویرانی نهاده بود. در ۱۷۶۰م که انگلیسی‌ها وارد چاتگام شدند، گنبد و منارهٔ این مسجد را ویران کردند و از فضای مسجد برای انبار سپاهیان خود استفاده کردند. بعدها حمیدالله به‌توصیهٔ مرشد روحانی خود، صوفی نورمحمد نظام‌پوری، تلاش بسیار کرد که این مسجد از دست انگلیسی‌ها آزاد بشود، چنان‌که از رؤسا و علما و شخصیت‌های مهم در این‌باره امضا گرفت و عرض‌داشتی با یک مقدمهٔ طویل مشتمل بر صد و دو بیت در مدح استاندار بنگال در کلکته سرود و در ۱۲۷۱ق / ۱۸۵۴م با وی دیدار کرد. عرض‌داشت

حمیدالدین مورد توجه استاندار بنگال که یک انگلیسی بود قرار گرفت و یک سال بعد مسجد یادشده از انگلیسی‌ها بازپس گرفته و پس از حدود یک سده بازسازی شد. به این دلیل، مردم چاتگام به حمیدالله‌خان لقب نواب‌بهادر دادند. نواب بهادرحمیدالله‌خان اثر مهمی به‌فارسی دارد به‌نام تاریخ حمید که معروف به احادیث‌الخوانین است. در این کتاب، علاوه بر تاریخ اسلام‌آباد، (چاتگام) توضیحات مفصلی دربارهٔ خانوادهٔ مؤلف و بزرگان وی و مسجد جامع سنگی و جغرافیای آن سرزمین داده شده است. کتاب در چهارمقاله و هر مقاله در سه‌فصل نوشته شده و تنها مقالهٔ چهارم در دو فصل است که فصل دوم آن در شرح احوال علما، ادیبان و مشایخ صوفیهٔ چاتگام است. این کتاب در ۱۸۷۱م در چاپخانهٔ مظهرالعجایب کلکته به‌چاپ رسیده است. از آثار دیگر وی: انوارالنیّرین فی اخبارالخیّرین که دربارهٔ مرشد خود صوفی نورمحمد نظام‌پوری و مولانا امام‌الدین بنگالی است. مولانا محمدعبیدالحق اسلام‌آبادی در تذکرهٔ اولیای بنگاله به‌نسخهٔ خطی این اثر اشاره کرده است؛ عجایب‌المخلوقات که در آن دربارهٔ ویژگی‌های گیاهان دارویی منطقهٔ چاتگام توضیح داده است؛ نسب‌نامه که تألیف مختصری است که دربردارندهٔ توضیحاتی دربارهٔ نیاکان و دیگر اعضای خانوادهٔ حمیدالله‌خان است و در ۱۲۸۶ق تألیف شده است. حمیدالله‌خان علاوه بر تألیف کتب، شعر فارسی نیز می‌سرود. نمونه‌هایی از اشعار وی در تذکرهٔ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۶۵ـ۲۷۰؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۱۶/۲؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵ش، صص ۹۴ـ۹۶.

امیرهدائی

حمید قلندر (ha.mid-e.qa.lan.dar) فرزند تاج‌الدین، سدهٔ هشتم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از کلکهری در شمال هند به دهلی رفت و در کنار تربت نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) خانه داشت. پدر و پسر هر دو از مریدان نظام‌الدین بودند. وی شاعری صاحب‌دیوان بود، اما دیوان او تاکنون به‌دست نیامده است. عبدالحق محدث دهلوی با این‌که شاعر بودن او را می‌پذیرد، شعرهایش را بی‌نمک می‌داند. در نسخهٔ بیاضی که در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، نه قصیده، یک ترجیع‌بند و پنج غزل از قلندر آمده است. او در قصیده‌ای که در ستایش فیروزتغلق و نظام‌الدین اولیا سروده، از ظهیر فاریابی تقلید کرده است. ترجیع‌بند وی هم تقلیدی از سعدی شیرازی است. قلندر در شعر از مغیث‌الدین هانسوی نیز پیروی کرده است. او در قصیده‌ای با ردیف پیل، به شرح ماجرای گرفتار آمدن فیروزشاه در میان قافله‌ای عظیم از پیلان در ۷۶۱ق پرداخته است. در قصیده‌ای دیگر آرایهٔ ردالعجز علی‌الصدر را با استادی تمام در همهٔ بیت‌ها رعایت کرده است. آرایهٔ لف و نشر و تقسیم نیز در سروده‌های قلندر دیده می‌شود. شعرهای وی ساده و سرشار از اندرز است. در انتقال پایتخت از دهلی به دولت‌آباد، با این‌که بیشتر شاعران از این کوچ ناخواسته، ناخرسند بودند، قلندر از پایتخت جدید به نیکی یاد می‌کند. او غزل هم می‌سرود. جلوه‌های مستی، خیال‌های عارفانه، آزادگی و رنگ قلندرانه در غزل‌های این شاعر قلندرمنش به روشنی نمایان است. از سروده‌های قلندر، شعرهایی چند به‌جا مانده است. قلندر کتابی به نام خیرالمجالس نوشته که ملفوظات نصیرالدین چراغ دهلی (ـ ۷۵۷ق)، خلیفهٔ نظام‌الدین اولیا است. خیرالمجالس به‌اهتمام خلیق احمد نظامی در علیگر به‌چاپ رسیده است (۱۹۶۰م).

منابع: خیرالمجالس، مقدمه؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۲۷۴ـ۲۸۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۱۰ـ۱۱۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,227; *Dreams Forgotten* ,109-113.

جهان‌تاب

حمید کشمیری (ha.mid-e.kaš.mi.ri)، مولوی حمیدالله پسر مولوی حمایت‌الله، ـ۱۲۶۴ق/ ۱۸۴۸م، شاعر فارسی‌گوی کشمیری. در روستای نویگ در پرگنهٔ شاه‌آبادِکشمیر به‌دنیا آمد. در فارسی و عربی استادی داشت. جوانی را به شادخواری و خوش‌باشی گذراند. در اواخر عمر به اسلام‌آباد رفت و در آن‌جا به تدریس پرداخت. مهم‌ترین اثر وی منظومهٔ اکبرنامه (کابل، ۱۳۳۰ش) در پیروی از شاهنامه است که در ۱۲۶۰ق به انجام رسیده است. این منظومه در بدگویی از حکومت شاه‌شجاع درانی پادشاه افغانستان (۱۲۱۵ـ ۱۲۱۶، ۱۲۱۸ـ ۱۲۲۴، ۱۲۵۵ـ ۱۲۵۸ق) و ستایش از دلاوری‌های وزیر محمداکبرخان (ـ ۱۲۶۳ق) پسر و سپه‌سالار پادشاه افغانستان دوست‌محمدخان بارکزایی (ـ ۱۲۷۸ق) در برابر انگلیسی‌ها و گزارش جنگ‌های او با سیک‌ها و انگلیسی‌ها است. وی در آغاز

این منظومه، غلام محی‌الدین، حاکم کشمیر (۱۲۵۷ـ۱۲۶۲ق) را مدح کرده است. اکبرنامه را از همهٔ مثنوی‌های رزمی که فارسی‌گویان کشمیر ساخته‌اند بهتر دانسته‌اند و ازاین‌رو حمید کشمیری را فردوسی کشمیر خوانده‌اند. از دیگر آثارش: دستورالعمل به نثر؛ ناپرسان‌نامه به نثر که آن را بهترین هزلی گفته‌اند که در کشمیر نوشته شده است؛ منظومه‌های شکرستان، چای‌نامه در پاسخ ساقی‌نامهٔ ظهوری، رد شیعه و بی‌پوچ‌نامه.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۶۲- ۱۷۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۷۲/۴- ۲۷۴؛ تاریخ حسن (تذکرهٔ شعرا)، ۵۶؛ تحایف‌الابرار، ۳۵۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۱۵/۱- ۲۱۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۸/۸؛ ۶۳۱/۱۰- ۶۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۴۵/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، ۶۰، ۷۸- ۷۹، ۸۷- ۸۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۶۷/۲؛ خواجه حمید یزدانی، «ایرانشناسی شعرای کشمیری‌الاصل»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۳۰/۱- ۳۳۱؛ صابر آفاقی، «فردوسی کشمیر»، وحید، سال هفتم، شمارهٔ ۷۶، فروردین ۱۳۴۹ش، صص ۳۹۴- ۴۰۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature ,220-221.

برزگر

حمید کلانوری (ha.mid-e.ke.lā.nu.ri)، عبدالحمید، ــ ۱۰۲۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در دورهٔ جلال‌الدین اکبر و جهانگیر گورکانی می‌زیست. عبدالحمید داستان هندی مینارانی (شاهزاده مینا) / میناست را در ۱۰۱۶ق با عنوان عصمت نامه | عصمت مینا نامه به نظم فارسی درآورد. عصمت نامه داستان پایداری یک زن عاشق دل شکسته است که پس از خیانت شوهر، باز بر سر عشق خود زیست. موضوع داستان، عشق زنی به نام مینا و پسری به نام ساتن است. لورک زن خود را به نام مینا که دختر پادشاه هند است، رها می‌کند و به دنبال زن دیگری به نام چندا می‌رود. در این میان مردی به نام ساتن دل به مینا می‌بندد، ولی نمی‌تواند دل او را نرم کند. پس از یک سال چندا در می‌گذرد و لورک نزد مینا بازمی‌گردد. نام اصلی این داستان مینا و ستن و چنداین | لورک و چنداست که در روزگار تغلق در ۶۲۲ق به همت مولانا داود به فارسی درآمد. نخستین نظم آن از عبدالقدوس گنگوهی (ــ ۹۴۵ق) است که اکنون در دست نیست. عبدالغفور عصمت نامه را به دستور زیب النسا بیگم (۱۰۴۸ـ۱۱۱۴ق) دختر اورنگ‌زیب در ۱۰۸۴ق با عنوان زیب عصمت به نثر برگردانده است. در فهرست نوشاهی (موزه) آمده است که عبدالحمید لاهوری، زیب عصمت را در روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به نظم فارسی در آورده است. عصمت نامه | داستان لورک و مینا به کوشش امیر حسن عابدی در مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۴ش). همچنین مثنویی به نام گلدستهٔ نیرنگ / دلهٔ محتاله (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۸۷۱۰۳ حمید) در داستان زنی حیله گر از سرایندههای با تخلص حمید در دست است که در ۱۰۲۸ق به انجام رسیده و در آن جهانگیر گورکانی ستوده شده است، که احتمالاً باید از حمید کلانوری باشد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۸۹/۲؛ عصمت‌نامه؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۸/۶؛ ۷۹۹/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۷۹؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۴۱۸/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۴۰؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۱؛ سید امیر حسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵-۷، ص ۳۹۳؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/381; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,220.

حجتی

حنفی (ha.na.fi)، سید غلام حیدرشاه فرزند سید محمد زمان شاه تیری (بلوچستان پاکستان) ۱۸۶۹ــ ۱۹۵۱م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدر او عارفی بزرگ از سادات چشتیه و جد او سید محمد شریف مورد احترام مردم آن سرزمین بودند. غلام‌حیدرشاه تحصیلات مقدماتی و عربی و فارسی را پیش پدر فراگرفت و پس از مرگ پدر سرپرستی سادات خانواده را به‌عهده گرفت. حنفی در بیست و دو سالگی به سرودن شعر پرداخت. او به زبان‌های پشتو، بلوچی، سندی، براهویی و پنجابی سخن می‌گفت و به موسیقی علاقهٔ فراوان داشت. پس از نماز جمعه نعت پیامبر را به آهنگ خوش می‌خواند. در خانهٔ خود اتاق بزرگی را به موزه اختصاص داده بود و در آن چیزهای گوناگون گردآورده بود. اما این موزه در زلزلهٔ ۱۹۳۵م نابود شد. حنفی پس از مرگ پسرش که سید غلام مصطفی شاه نام داشت، بقیهٔ عمرش را به گوشه‌گیری گذراند. شعر حنفی ساده و روان و

خالی از پیچیدگی است و در اشعارش اندیشه‌های نو به چشم می‌خورد. چون در آن دوره، شاعران دور از مراکز علمی وادبی بودند، سروده‌های آنان مایه‌های هنری چندانی ندارد. دیوان سید حیدر شاه حنفی به چاپ نرسیده و نسخهٔ خطی آن به نام گلدستهٔ حنفی نزد پسرش غلام‌علی‌شاه مسافر نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۱/۳؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۴۹ـ۱۵۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۴۳/۱ـ۲۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۹/۸.

رسولی

حیات‌الشعرا ← **متین کشمیری**

حیاتی گیلانی (ha.ya.ti-ye.gi.lã.ni)، مولانا کمال‌الدین، ــ آگره ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. در رشت زاده شد و از جوانی به دربار خان احمدخان گیلانی (۹۴۴ــ ۱۰۰۰ق) آمدوشد می‌کرد. حیاتی پیشهٔ بازرگانی داشت و چون برای داد وستد کالا به کاشان می‌رفت، با شاعران این شهر آشنایی یافت و با آن‌ها نشست و خاست می‌کرد. اما در یکی از همین سفرها با میرزا محمد قلی میلی هروی که در آن روزها در کاشان به سر می‌برد زد و خوردی کرد و میلی در مستی شمشیری بر دست حیاتی زد؛ چنانکه یک‌چندی دست حیاتی از کار افتاد و او مدتی به درمان دست خود سرگرم بود. پس از چندی از گیلان به کاشان و از آن‌جا به هند رفت. در هند نخست به خدمت همشهری دانشمند و ادب‌دوست خود مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی (ــ ۹۹۷ق) پیوست و هم به پایمردی او به دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) راه یافت و از ملازمان نزدیک او شد. سپس در خدمت میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) درآمد. حیاتی خان‌خانان را در گشودن دکن همراهی کرد واز خان منصب هزاری گرفت. پس از چندی در برهانپور نشیمن گزید و خانه و مسجد و باغی بزرگ در آن‌جا بنیاد کرد. وی در پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) نیز از نزدیکان شاه بود و به فرمان او تکمله‌ای بر تغلق‌نامهٔ امیرخسرو دهلوی نوشت. حیاتی از شاعران بلندآوازهٔ روزگار خود و ستودهٔ سخن‌شناسان بود و در انواع شعر از غزل و قصیده و مثنوی استادی داشت. از زبانی ساده و روان برخوردار بود و در تتبع شیوهٔ استادان قدیم، به ویژه مولوی مهارت فراوان داشت. از حیاتی گذشته از تغلق‌نامه که یک‌بار به‌کوشش سید ابوالحسن سید هاشمی مریدآبادی (حیدرآباد، ۱۹۳۳م) و باری دیگر به اهتمام امیرحسن عابدی به چاپ رسیده (تهران، ۱۳۵۴ش) یک دیوان در هفت هزار بیت (نسخهٔ کتابخانهٔ ملک به شمارهٔ ۵۵۶۵) و یک ساقی‌نامه به نام سلیمان بلقیس در سه هزار بیت باقی مانده است.

منابع: آیین اکبری، ۲۴۳ـ۲۴۷؛ بزم تیموریه، ۱۰۸ـ۱۰۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۰۷/۵ـ۱۰۱۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸/۲، ۷۳، ۵۸۵، ۵۹۷؛ تاریخ نظم ونثر، ۴۲۵، ۵۲۲، ۸۲۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۳؛ خزانهٔ عامره، ۱۸۹ـ۱۹۰؛ الذریعه، ۲۴۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۱۱/۱؛ شام غریبان، ۸۲ـ۸۳؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۵۰ـ۵۱، ۳۹۰ـ۳۹۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۳۸۱/۱ـ۱۳۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملک، ۴۲۲/۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۱؛ کاروان هند، ۳۳۵/۱ـ ۳۴۸؛ گیلان‌نامه، ۳۲۵/۳؛ مآثر رحیمی، ۷۳۸/۳ـ۷۸۱؛ میخانه، ۸۰۹ـ۸۱۷؛ نتایج‌الافکار، ۱۸۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۹/۳ـ ۲۲۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۵۶؛نشتر عشق، ۴۵۴/۲ـ۴۵۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۲؛ هفت اقلیم، ۱۴۹/۳ـ۱۵۱؛ همیشه بهار، ۶۱ـ۶۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,232.

دانشنامه

حیاتی کاشی (ha.yã.ti-ye.kã.ši)، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود. در آغاز سقایی می‌کرد و گویا تخلص خود، حیاتی، را نیز بدین مناسبت برگزید. مردی درویش‌خوی بود. در اوان جوانی فنون شاعری را آموخت و «پایهٔ قدر و منزلتش در نظم اشعار از اقران و درویشان سخن‌گزار درگذشت.» از نواخت امیر نعمت‌الله، نقیب کاشان، برخوردار بود و ملازمت و مصاحبت وی و پسرش رکنی کاشانی را داشت. به مذهب نقطویان/ پسیخانیان که پیرو محمود پسیخانی گیلانی بودند، گروید و «در اندک زمانی در علم نقطه و شناخت رسوم ایشان، ترقی کرد.» به‌روایتی نه چندان درست، دلدادهٔ صرّاف پسری شد و همراه وی از کاشان به قزوین رفت. در قزوین نیز چندی به همنشینی و گفت‌وگو با نقطویان به‌سر برد تا آنکه به فرمان شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) به همراه گروهی از همفکرانش دستگیر و زندانی شد. دو سال در زندان ماند. پس از رهایی، به شیراز رفت و یکی‌ــ دوسال در آن‌جا گذراند. در ۹۸۶ق به زادبومش بازگشت و از گذشتهٔ خود روبرگرداند و راه پرهیزکاری و دین‌داری پیش گرفت. سپس به هند رفت و به

جرگهٔ شاعران دربار نظام‌شاهیان در احمدنگر پیوست. هنگامی که تقی کاشی تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار را می‌نوشت (۹۷۵ـ ۱۰۱۶ق)، حیاتی در احمدنگر به‌سر می‌برد. حیاتی دیوانی نزدیک به ۲۰۰۰ بیت، در قالب‌های غزل، و ترکیب‌بند و رباعی و جز آن‌ها، داشته است که تقی کاشی ۱۲۸ بیت از آن را نقل کرده است. گفتنی است برخی تذکره‌ها حیاتی کاشی را با حیاتی گیلانی درآمیخته و اتمام تغلق‌نامهٔ امیرخسرو را که کار حیاتی گیلانی بوده به حیاتی کاشی نسبت داده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳، ۲۷۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۱۳/۱؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۴؛ خزانهٔ عامره، ۱۹۲ـ۱۹۳؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۹۰۷؛ شام غریبان، ۸۳؛ کاروان هند، ۳۳۳/۱ـ۳۳۵؛ مجمع‌الخواص، ۲۴۰؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۸/۱؛ نتایج‌الافکار، ۱۸۸؛ نشتر عشق، ۴۵۲/۲ـ۴۵۳؛ هفت اقلیم، ۴۷۸/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,232.

برزگر

حیای اکبرآبادی (ha.yā-ye.ak.bar.ā.bā.di)، لاله شیورام کایست فرزند رای بهوگتی مل، ـ اکبرآباد ۱۱۴۴ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از اکبرآباد و پدرش از کارگزاران برجستهٔ اسدخان، وزیر اعظم اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) بود و گاهی شعر می‌سرود و نشاط تخلص می‌کرد. حیا نیز صاحب جاه و ثروت بود ودر نظم ونثر دست داشت ودر شیوهٔ سخن از عبدالقادر بیدل دهلوی (ـ ۱۱۳۳ق) پیروی می‌کرد. در چهل و چند سالگی درگذشت. در نثر کتابی به نام گلگشت بهارارم در توصیف شهر متهرا به پیروی از چهارعنصر بیدل نوشته است. شمار اشعارش را نزدیک چهار هزار بیت نوشته‌اند. نسخه‌ای از دیوان حیا بـه شـمارهٔ ۱۱۷۱ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۵۳؛ باغ معانی، ۵۵؛ الذریعه، ۲۶۸/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۸۳ـ۱۹۰؛ سفینهٔ هندی، ۵۷؛ صبح گلشن، ۱۴۴؛ صحف ابراهیم، ۵۲؛ گل رعنا، ۴۷ـ۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۷/۱؛ مقالات‌الشعرا، ۳۴ـ۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۳ـ۱۹۴؛ نشتر عشق، ۴۹۱/۲؛ همیشه بهار، ۶۳؛
Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodlein Library, 1/713; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,232; *Mughals in India* ,447.

برزگر

حیدربخش حیدری ← حیدری دهلوی

حیدر بلگرامی، شیخ امیر حیدرحسینی واسطی ← امیربلگرامی

حیدر تونیانی (hey.dar-e.tu.ni.yā.ni)، ـ ۹۶۶ق، شاعر، موسیقی‌دان و خوش‌نویس هروی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از آوازخوانان و موسیقی‌دانان بنام روزگار خود بود. وی خط را نیکو می‌نوشت و شعر نیز می‌سرود. گویا آثاری در زمینهٔ موسیقی نوشته که از میان رفته است. به‌نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ، تونیانی هجویه‌ای دربارهٔ ملک‌المنجمین همایون سروده و در مقام پنج‌گاه بسته بود. مرثیه‌ای که وی در شهادت امام حسین(ع) سروده بود، در ایام عاشورا خوانده می‌شد. او تا زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) زنده بود. تونیانی شاعری صاحب‌دیوان بود. از شعرهایش، ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۴، ۶۵۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۴؛ الذریعه، ۲۹۹/۹؛ شام غریبان، ۷۹؛ صبح گلشن، ۱۴۵؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۵/۱ـ۷۴۶؛ منتخب‌التواریخ، ۴۸۰/۱ـ ۴۸۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۷؛

جهان‌تاب

حیدرخان عماچه (hey.dar.xān-e.a.mā.če)، راجه حیدرخان عماچه، ـ ۱۲۷۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بلتستان بود و گویا در همان‌جا نیز برآمد. فرزند او با نام مرادعلی‌خان نیز یک‌چند والی شگر بلتستان بود. حیدرخان به بلتی و فارسی شعر می‌سرود و در سروده‌هایش حیدر تخلص می‌کرد. او شاعری صاحب‌دیوان بود. نسخه‌ای دست‌نویس از کلیات راجه حیدرخان، نزد دکتر حسن نامی از مردم شگرخاص بلتستان نگه‌داری می‌شده است. از سروده‌های حیدرخان چنین برمی‌آید که او مذهب شیعه می‌ورزیده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نبی چون گل است و علی چون گلاب ـ ضیا مرتضا، مصطفا آفتاب».

منبع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۲/۸.

نوش‌آبادی

حیـــدرخـان یـزدانـــی (hey.dar.xān-e.yaz.dā.ni)، بـهـکـر ۱۹۵۸م ـــ   ، مترجم و نویسندهٔ پاکستانی. در جامعةالمنتظر شهرک نمونهٔ از بلوک اچ در نزدیکی لاهور سکنی داشت. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در مدرسهٔ باقرالعلوم‌الجعفریهٔ کوتله جام از نواحی بهکر به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در فقه، کتاب شرح لمعه (۲ جلد)، در اصول، معالم‌الاصول، در منطق، منطق مظفر، در فلسفه، هدایت‌الحکمت را به پایان رسانید. سپس امتحانات عربی و فارسی را به پایان برد و در مدرسهٔ دارالعلوم‌الجعفریهٔ کربلا خوشاب، به‌فراگیری دانش پرداخت. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰م در مدرسهٔ آیت‌الله حکیم در بازار ترنک راولپندی همراه با تحصیل به تدریس نیز سرگرم بود. چندی مدرس جامعهٔ امامیهٔ لاهور بود. پس از آن در کلیةالقضاةالجعفریهٔ لاهور در رشتهٔ قضایی به کار سرگرم شد. از استادان وی ماهرالفنون ملازم حسین، ملک عطاءالله، حافظ غلام‌محمد، ملک اعجازحسین نجفی، کاظم حسین اثیر جاروی، سید ساجد علی نقوی‌النجفی و شیخ محسن علی نجفی را می‌توان نام‌برد. وی یوحنا مسیح در جستجوی حقیقت و مناظرهٔ یک بانوی شیعه را به اردو برگردانید. اثر دیگر وی به اردو عیسائی محقق ـ مذهب کی تلاش مین نام دارد. وی پیش از حیدرخان یزدانی، غلام حر نام داشت.

منابع: امامیه مصنفین، ۳۶۶/۲؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۹۹ ـ ۱۰۰.

رسولی

حـــیدر شکـــوه (hey.dar.šo.kuh)، مـحمدحیدر شکـوه فـرزند محمدکام‌بخش فرزند میرزا سلیمان‌شکوه فرزند محمدشاه گورکانی، ز ۱۲۷۰ق، شاهزاده و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او سلیمان‌شکوه، فرزند محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق)، نخستین شاهزادهٔ گورکانی بود که دهلی، تختگاه گورکانیان هند را که دستخوش آشوب و سلطهٔ جنگ‌سالاران بود، ترک گفت و در دورهٔ آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق) به لکنو رفت و آصف‌الدوله راتبه‌ای برایش تعیین کرد. سلیمان‌شکوه شاهزاده‌ای ادب‌دوست بود و اردوسرایان نامداری چون شیخ ولی‌الله محب، میر انشاالله‌خان انشا، غلام همدانی مصحفی، قلندربخش جرأت و سعادت یارخان رنگین، ملازمش بودند و خود نیز به اردو شعر می‌سرود و سلیمان تخلص می‌کرد. ظاهراً پس از سلیمان‌شکوه، فرزندان او نیز در لکنو ماندند و به تبعیت از دربار آن‌جا مذهب شیعی می‌ورزیدند، چرا که حیدرشکوه، صاحب اثری، جُنگ یا بیاض‌مانند به‌نام مجموعهٔ حیدرشکوه است که خاطرات، مکاتبات و نیز بیانیه‌ای در پیروی از مذهب تشیع است که به گفتهٔ حیدرشکوه مذهب پدرانش نیز بوده است. از مجموعهٔ حیدرشکوه نسخه‌ای در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. اثر دیگری به‌نام شوکت حیدری نیز گویا از حیدرشکوه است.

منابع: مجموعهٔ نغز، ۳۰۰ـ۳۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۸/۲، ۲۲۶۶؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 440; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,216; *Mughals in India* , 171; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1133, 1354.

برزگر

حـــیدرعلی فـــیض‌آبادی (hey.dar.a.li-ye.feyz.ā.bā.di)، فـرزند محمدحسن فرزند محمدذاکر فرزند عبدالقادر، حـ ۱۲۲۴ـ حیدرآباد ۱۲۹۹ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در فیض‌آباد به دنیا آمد و پرورش یافت و نزد علمای شیعی آن‌جا، مانند میرزا فتح‌علی و سید نجف‌علی و حکیم میرثواب درس خواند. سپس به دهلی رفت و از دانشورانی همانند شیخ رشیدالدین و شیخ رفیع‌الدین کسب دانش کرد و از محضر شیخ عبدالعزیز دهلوی بهره برد و مدتی ملازم وی بود تا در بسیاری از علوم و فنون رایج مهارت یافت. آنگاه رهسپار لکنو شد و دیرزمانی در آن‌جا نشیمن گزید و به تحقیق و مباحثه پرداخت. سپس چندی در بهوپال رحل اقامت افکند. سرانجام به حیدرآباد دکن رفت و به ملازمت حکمران آن‌جا درآمد و نزدیک پنج سال پایانی عمرش را در آن شهر گذراند. وی از فقهای برجستهٔ سنی و از مخالفان سرسخت اصول شیعی بود و بیشتر کتاب‌هایش را در مناظره با شیعیان نوشته است. از آثارش: منتهی‌الکلام به فارسی (دهلی، ۱۲۸۲ق) در رد عقاید شیعه، که در ۱۲۵۲ق به‌نام حسام‌الدوله فقیرمحمدخان بهادر تهورجنگ نوشته شده است؛ ازالةالغین عن بصارةالعین باثبات شهادةالحسین به فارسی (هند، ۱۲۷۲ق و لکنو، ۱۲۹۵ق)؛ نظارةالعینین عن شهادةالحسنین؛ کاشف‌اللثام عن تدلیس مجتهدالقمقام؛ فیوضات حیدریه به فارسی در تفسیر؛ رویةالثعالیب و الغرابیب فی انشاءالمکاتیب؛ الداهیةالحاطمة علی من اخرج من اهل‌البیت‌الفاطمة

به‌فارسی (هند، ۱۲۷۵ق)؛ کتابه فی اثبات ازدواج عمر بن‌الخطاب بسیدتنا کلثوم بنت علی‌المرتضی؛ کتابه فی اثبات‌البیعة‌المرتضویه؛ تکملهٔ فتح‌العزیز در چند جلد که به خواهش نواب سکندر بیگم ملکهٔ بهوپال نوشت؛ اثبات‌الخرافة لصاحب‌الخلافة در رد ثمرالخلافهٔ سیدمحمد بن دلدارعلی لکنویی. سیدمحمدباقر پسر سیدمحمد بن دلدار علی نیز رساله‌ای به‌نام تشیید مبانی‌الایمان در رد اثبات‌الخرافه... نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۳۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۵۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۶۲-۶۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۹/۲؛ معجم‌المؤلفین، ۹۲/۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۷۸/۲-۹۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۶/۷-۱۵۷؛ هدیة‌العارفین، ۳۴۲/۵.

برزگر

حیدرعلی میسوری (hey.dar.a.li-ye.mey.su.ri)، معروف به حیدرعلی نایکی و ملقب به فتح‌حیدر بهادر، فرزند فتح‌محمد، دودبلاپور/دهکدهٔ بودی‌کوته از بخش کولار ۱۱۳۴ ــ در نزدیکی آرکات ۱۱۹۷ق، بنیادگذار پادشاهی خداداد میسور (نام ایالت میسور که پایتخت آن شهر بنگلور است و از نوامبر ۱۹۷۳م به کرناتکه تغییر نام یافت) در جنوب هند (۱۱۷۴ــ۱۱۹۷ق). نیاکان وی در سدهٔ دهم هجری از مکه به هند کوچیدند. پدرش در خدمت نواب سیرا (اکنون در ایالت کرناتک) منصب‌دار بود. پنج‌ساله بود که پدرش در جنگی درگذشت و همهٔ اسباب و لوازم خانه‌شان به یغما رفت. حیدرعلی نزد پسرعمویش، حیدر صاحب، از افسران میسور، بزرگ شد و در فنون سپاهیگری مهارت یافت. وی نخست از ملازمان فرانسویانی بود که بخش‌هایی از دکن را به‌تصرف خود درآورده بودند و در نوکری آنان از مرتبهٔ نایکی که صاحب ده پانزده پیاده است، به‌منصب فرماندهی دسته‌ای از نظامیان رسید، اما همچنان به‌لقب نایکی مشهور ماند. سپس به خدمت عبدالوهاب برادر نواب محمدعلی والاجاه، فرمانروای آرکات (۱۱۷۰ــ۱۲۱۰ق) رسید و به‌سفارش نندراج، وزیر (دلوایی و سپه‌سالار) راجهٔ میسور که همهٔ اختیارات آن ملک به‌دست او بود، به‌فرماندهی سپاهی کوچک در سرنگاپتم گماشته شد. سپس به خاطر لیاقت و شایستگی خود در دژبندان دِون‌هولی، از نندراج، لقب خانی گرفت (۱۱۶۳ق). پس از آن در فرونشاندن شورش‌های داخلی آن ایالت و در جنگ‌های کرناتک، چندان دلیری کرد و پای فشرد که نندراج وی را به فوج‌داری دندیگُل رساند (۱۱۶۶ق). به‌هنگامی که سپاهیان میسور درگیر جنگ کرناتک بودند، بالاجی باجی رائو پیشوای مرهته‌ها (۱۱۵۳ــ۱۱۷۴ق) به میسور یورش برد، اما راجهٔ میسور با قول پرداخت یک کرور روپیه و واگذاری موقت بیشترین بخش ایالت به آنان، با آن‌ها کنار آمد. پس از گذشت مدتی چون مبلغ یاد شده، پرداخت نشد، مرهته‌ها به گرفتن آن مناطق دست گشادند (۱۱۶۹ق). حیدرعلی آن پول را از مناطق اطراف میسور گردآورد و چون آن‌را به خدمت راجه برد، راجه وی را لقب فتح‌حیدر بهادر داد و سپه‌سالار سپاهیانش کرد؛ سپس دژ و منطقهٔ بنگلور را به او سپرد و برای فرومالیدن مرهته‌ها به وی اختیارات تمام و کمال داد. پس از اندکی چون نندراج از سیاست کناره گرفت، کهندا رائو برهمن به وزیر اعظمی برگزیده شد (۱۱۶۹ق). در همان هنگام حیدرعلی به بسالت‌جنگ برادر صلابت‌جنگ، نظام دکن (۱۱۶۴ــ۱۱۷۵ق) یاری رساند تا در مبارزه با مرهته‌ها دژ هوسکوته / هاسکوت را بگشاید. در برابر آن نیز عالمگیر دوم، پادشاه دهلی (۱۱۶۷ــ۱۱۷۳ق) به سفارش بسالت‌جنگ، حیدرعلی را به استانداری صوبهٔ سیرا برگزید. در ۱۱۷۴ق کهندا رائو با پشتیبانی راجه برای براندازی حیدرعلی دسیسه چید. چون حیدرعلی از آن دسیسه آگاه شد، وی را شکستی سخت داد و بر سرنگاپتم دست یافت. آنگاه کهندا رائو را در بند کرد و خود همگی اختیارات حکومتَ میسور را به‌دست گرفت (۱۱۷۵ق). نخستین اقدام حیدرعلی پس از حاکمیت، تجدید سازمان ارتش بود. در نظام سپاهیگری پیشین، سربازان را جاگیردارها فرماندهی می‌کردند و سربازان تنها از آنان فرمان می‌بردند. حیدرعلی این نظم را بر هم زد و خود فرماندهی افسران و سربازان را بر عهده گرفت. سپس فرمان داد تا حقوق سربازان را که پیش از آن از توزیع جاگیرها تأمین می‌شد، از خزانهٔ عمومی پرداخت کنند. بسیاری از افسران اروپایی، به‌ویژه افسران فرانسوی را در سپاه خود به کار گرفت. افسران اروپایی معیارها، انضباط و فنون نظامی جدید را به سپاهیان حیدرعلی آموختند. سپاه وی توپخانهٔ بسیار پیشرفته‌ای داشت. سرانجام حیدرعلی موفق به ایجاد ارتشی شد که از دیگر ارتش‌های ایالت‌های هند نیرومندتر بود. از آن‌پس حیدرعلی در اندیشهٔ توسعهٔ متصرفاتش افتاد. وی در ۱۱۷۵ق سی‌صدهزار روپیه به یکی از مدعیان تاج و تخت حیدرآباد (گویا بسالت‌جنگ) پرداخت و در

برابر آن، حاکم مستقل سیرا شد. سپس هاسکوت، دادبالاپور، چیک بالاپور، نانڈی دورگ، گودی‌بنده، کودی‌کنده و شماری دیگر از امیرنشین‌های کوچک آن‌نواحی را به میسور افزود. پس از آن بدنور را که بر ساحل مالابار مسلط بود، گشود (۱۱۷۷ق). سپس به ساحل مالابار سرازیر شد و امیرنشین سوندا را که بعدها کانارا نام گرفت و خراجگزار بدنور بود، به همراه شهرهای کرانه‌ای آن، هوناوار (آنور) و منگلور به‌دست آورد. آنگاه به سوی گوا پیشروی کرد. پرتغالی‌ها را از آن دیار راند و حتی آنان را پس از وادار ساختن‌شان به واگذاری منطقهٔ کاروار، از آن سرزمین نیز گریزاند. پس از آن حیدرعلی نیروهای نواب سوانور را تارومار کرد، اما آن ناحیه را پس از گرفتن غرامتی سنگین به حال خود واگذاشت. او به جای امیرنشین‌های کوچک، یک ایالت متحد و نیرومند به‌وجود آورد و در میسور دولتی پی‌افکند که بر سراسر هند جنوبی تسلط داشت. توسعه‌طلبی حیدرعلی ناگزیر وی را با دو قدرت بزرگ در هند جنوبی، یعنی ایالت‌های متحد مرهته‌ها و ایالت حیدرآباد، درگیر ساخت. در ۱۱۷۷ / ۱۱۷۸ق مرهته‌ها متوجه میسور شدند و حیدرعلی در جنگ با آنان شکست خورد و سرانجام با پرداخت سی‌صد و پنجاه هزار روپیه جلوی پیشروی مرهته‌ها را گرفت. سپس به امیرنشین‌های بلم و کورگ یورش برد. بلم تسلیم شد، اما نبرد با نیروهای کورگ تا ۱۱۸۲ق به درازا کشید. سرانجام ارتش میسور عقب‌نشست و میان دو طرف پیمان صلحی بسته شد. حیدرعلی به بهانهٔ پشتیبانی از بازرگانان مسلمان میلا / میپلا که شش‌هزار تن از آنان به دست برهمن‌های نامبودیری که بیشتر مناصب مهم شهر کالیکوت را در اختیار داشتند و نایری‌ها (قبیله‌ای در مالابار) به‌قتل رسیده بودند، به دورترین نقطهٔ ساحل مالابار یورش برد. نایری‌ها که تنها به‌صورت پیاده‌نظام سازمان یافته بودند، از عهدهٔ رویارویی با ارتش حیدرعلی برنیامدند و در نتیجه در نبردی که بر کران رودخانهٔ آنجره‌کندی رخ داد، شکست خوردند و حیدرعلی کالیکوت را گشود و از آن پس برای نخستین‌بار در ساحل مالابار مالیاتی سنگین بر زمین بسته شد. چندی بعد که حیدرعلی در کویمباتور بود، نایری‌ها با اطمینان از این‌که باران‌های موسمی و رودخانه‌های پرآب مالابار حیدرعلی را از بازگشت دوباره باز می‌دارد، برای بازپس‌گرفتن استقلال خود دست به شورش زدند، اما حیدرعلی با وجود باران‌های موسمی به کالیکوت بازگشت، نایری‌ها را بشکست و آن‌جا را به آتش و خون کشید. کارزار بعدی حیدرعلی با

تراونکور، موجب ترس انگلیسیان از گسترش فتوحات وی و نیز هم‌پیمانی آنان با نظام‌علی، نظام دکن (۱۱۷۵ـ۱۲۱۷ق) و مرهته‌ها و محمدعلی والاجاه، نواب آرکات که تحت‌الحمایهٔ انگلیسیان بود، شد. سرانجام هم‌پیمانان به میسور یورش بردند. این نخستین جنگ میسور بود (۱۱۸۱ـ۱۱۸۳ق). انگلیسیان پس از شکست‌دادن فرانسویان در هند جنوبی و اشغال بنگال، فتح میسور را آسان می‌پنداشتند. پس از دو جنگ مقدماتی که پیش از این در چانگاما و ترینومالی میان حیدرعلی و انگلیسیان رخ داد، حیدرعلی از رویارویی جدی با آنان می‌پرهیخت، اما پس از آن‌که انگلیسی‌ها از یک سو در ساحل منگلور و از سوی دیگر در بالاگهات، زادگاه حیدرعلی پیشروی کردند و والاجاه نیز کولار را مرکز سپاه خود ساخت، وی با سواره‌نظام و توپخانهٔ خود که در برابر پیاده نظام‌های انگلیسی از قدرت بیشتری برخوردار بود، به رویارویی آنان شتافت. نخست جنگ به سود انگلیسیان پیش می‌رفت. کرانه‌نشینان مالابار به پشتیبانی ارتش انگلیس بر حیدرعلی شوریدند و او ناچار شد نیروهای اصلی خود را به مالابار بفرستد. پسر بزرگ حیدرعلی، تیپوسلطان به حفاظت منگلور پرداخت و پس از آن‌که حیدرعلی نیز بدو پیوست، چنان ضربات سهمگینی بر انگلیسیان وارد کرد که آنان را تا پایتختشان، بمبئی عقب راند. وی با شکست دادن ژنرال اسمیت در جبههٔ شرق، دژهای نرسیپور و هوسکوته را بازپس گرفت. پس از آن در مناطق مختلف چنان مقاومتی از خود نشان داد که هم مرهته‌ها و هم نظام حیدرآباد با وی از در سازش درآمدند. سپس حیدرعلی به آرکات یورش برد و آن‌جا را از دست محمدعلی والاجاه به درآورد. سپس با شکستن کاپیتان نیکسن، ایرود را نیز گشود و افسران و سپاهیان وی را دستگیر و روانهٔ سرنگپتن کرد. از سوی دیگر تیپوسلطان نیز تا دژ سنت جورج پیش رفت و مدرس را به توپ بست (۱۱۸۳ق). در این هنگام انگلیسی‌ها ناگزیر به امضای پیمان صلحی شدند که به موجب آن هر دو طرف سرزمین‌های متصرفی و اسرای یکدیگر را پس می‌دادند و قرار نهادند که در صورتی که هر یک از دو طرف با طرف سومی درگیر جنگ شود به یاری یکدیگر بشتابند و نیز منطقهٔ کرور را که در دست محمدعلی والاجاه بود، به حیدرعلی واگذارند. در ۱۱۸۴ق که پیشوا مادهو رائو به شمال میسور یورش برد، حیدرعلی به‌موجب عهدنامه از انگلیسی‌ها یاری خواست، اما آنان به‌سبب آن‌که با مرهته‌ها پیمان دوستی امضا کرده بودند، از یاری وی سرباز زدند. در نتیجه حیدرعلی که

در برابر سپاه بزرگ مرهته‌ها چندان قدرتی نداشت، تمامی بخش‌های شمالی و شرقی را از دست داد. او که می‌دانست برخوردها و دشمنی ارتش‌ها، کشور را به ویرانی می‌کشاند و در نتیجه تمامی ذخایر و منابع میسور بر باد می‌رود، با مرهته‌ها صلح کرد (۱۱۸۶ق) و به پر کردن خزانهٔ خالی خود از راه گرفتن خراج از امیران تیول‌دار پرداخت. در ۱۱۸۷ق بار دیگر بر ساحل مالابار دست یافت و کوچین و نیلگری را گرفت. در ۱۱۸۸ق بلاری، گتی و امیرنشین کورگ را به تصرف خود درآورد. در ۱۱۸۹ق بادامی، دهاروار و چتلورگ و در ۱۱۹۳ق کدپه را گشود. بدین‌ترتیب، فرمانروایی گسترده‌ای در جنوب هند تشکیل داد. در این هنگام، چون انگلیسیان به وعده‌های خود در بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی از ۱۱۹۰ق به بعد، به مرهته‌ها وفادار نماندند و مرهته‌ها را فریفتند، در ۱۱۹۴ق مرهته‌ها در برابر انگلیسیان به نیروهای حیدرعلی و نظام حیدرآباد پیوستند. مرهته‌ها و نظام حیدرآباد سرزمین‌های متصرفی میسور را قانونی دانستند و نیروهای حیدرعلی نیز در برابر تعهد کردند که بر نیروهای انگلیسی در کرناتک ضربه‌ای شدید وارد سازند. این رویدادها دومین جنگ میسور را به دنبال آورد (۱۱۹۴/ ۱۱۹۵ق). در آن هنگام تنها امیران متحد در برابر انگلیسی‌ها، سرکردگان مرهته‌ها و رئیس حکومت میسور بودند. ارتش میسور منسجم‌تر از مرهته‌ها بود و چون اهالی مناطق مرکزی آن از وحدت قومی بیشتری برخوردار بودند، در جنگ با انگلیسی‌ها پیشقدم شدند، اما چون ساکنان مناطقی مانند مالابار و کورگ دل‌خوشی از اوضاع نداشتند، انگلیسیان در آن مناطق شورش‌هایی برانگیختند و حیدرعلی نیز به نوبهٔ خود آن شورش‌ها را فرونشاند. حیدرعلی که در ۱۱۸۴ق در جنگ با مرهته‌ها از انگلیسیان یاری ندید، به فرانسویان رو نهاد. در این هنگام میان انگلیسیان و فرانسویان جنگ درگرفت و انگلیسیان با فتح پاندیچری، بر بندگار ماهی در مالابار که از متصرفات فرانسویان بود، دست یافتند. این شد که حیدرعلی با قدرت تمام به کرناتک یورش برد (۱۱۹۵ق)؛ بخشی از سپاه او به بندر پورتو ــ نووو حمله کرد و آن‌جا را گشود و بخشی دیگر، به‌رهبری تیپوسلطان، آرکات را در میان گرفت. در ۱۱۹۶ق در جنگ معروف پولیپور سپاه انگلیس را شکستی سخت داد و سرهنگ بیلی را با دو هزار سپاهی وی به‌اسارت گرفت. سپس دژهای ویلور و آرکات را گشود. هیأتی انگلیسی با درخواست صلح نزد او رفت، اما وی آنان را نپذیرفت. وارن هیستینگز، فرماندار کل که دید به‌جز چند محل ساحلی، تمامی کرناتک به‌تصرف حیدرعلی درآمده و رفته‌رفته مدراس نیز از دست خواهد رفت، ژنرال آیرکوت را به سپه‌سالاری روانهٔ مدراس کرد. از طرفی، حیدرعلی از فرانسویان یاری خواست. ورود نیروهای کمکی آیرکوت از بنگال، مسیر جنگ را تغییر داد. نظام حیدرآباد موافقت‌نامه‌ای با انگلستان امضا کرد و پذیرفت که در برابر بازپس‌گرفتن ناحیهٔ متصرفی گونتور، از رویارویی با انگلیسیان خودداری ورزد. اقدامات همزمان زمینی و دریایی آیرکوت و دریادار هیوز، از پیاده شدن نیروهای فرانسوی ــ که از موریس راهی کرناتک بودند ــ در سواحل کرناتک جلوگیری کرد. در نتیجه، آیرکوت در ۱۱۹۶ق در پورتونوو، پرامباکام و شولینگور پیروزی‌های بیشتری به‌دست آورد. در سواحل مالابار، بلم و کورگ شورش‌هایی در مخالفت با میسور روی داد. انگلیسیان از ترس آنکه مبادا حیدرعلی با هلندی‌ها همدست شود، نگاپاتام، پایگاه هلندی‌ها را در هند جنوبی گرفتند. پس از آن انگلیسیان دژ گالیور را که پایتخت مهاداجی سندیا، از مرهته‌ها بود، گشودند. بدین‌ترتیب در ۱۱۹۷ق سندیا ناگزیر به امضای عهدنامهٔ سالبای شد و حکومت مستقل سندیا از سوی انگلیسیان به‌رسمیت شناخته شد. پس از آن دیگر رهبران مرهته‌ها نیز از مبارزه با انگلیسیان دست برداشتند. در هنگامی که حیدرعلی در وضعیت نومیدکننده‌ای بود، یک اسکادران فرانسوی به فرماندهی دریادار سوفرن به‌یاری وی شتافت. در ژانویهٔ ۱۷۸۲م (۱۱۹۷ق) در سواحل مدراس نبردی درگرفت و نیروهای فرانسوی کشتی‌های جنگی دریادار هیوز را وادار به عقب‌نشینی کردند. سپس تیپوسلطان نیروهای دیگری از انگلیسیان را به فرماندهی سرهنگ بریت‌ویت در نزدیکی آناگودی شکست داد. حیدرعلی نیز در بندر کدلور انگلیسیان را بشکست و دژ آرنی را به‌دست آورد. در شرایطی که هنوز نتیجهٔ جنگ یک‌طرفه نشده بود و انگلیسی‌ها تا اندازهٔ زیادی قدرت خود را در هند جنوبی از دست داده بودند، حیدرعلی در پی یک بیماری طولانی در نزدیکی آرکات درگذشت. پیکر حیدرعلی را در لال‌باغ سرنگپتن به‌خاک سپردند و تیپوسلطان در آن‌جا آرامگاهی باشکوه برای پدرش برآورد. حیدرعلی امیری بلندقامت، نیرومند، خوش‌چهره، دلیر و با تدبیر بود. از شکست نمی‌هراسید. فرمانروایی بی‌سواد اما ادب‌شناس بود. از تعصبات مذهبی برکنار بود. به عقاید هندوان احترام می‌گذاشت، حتی آنان را به مناصب عالی می‌گماشت. به هنر معماری، به‌ویژه معماری دژها علاقه و آگاهی کافی داشت.

منابع: تاریخ نوین هند، ۳۴ـ۴۲؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷۵۶/۸ـ۷۵۹؛ سیرالمتأخرین، ۸۱۳ـ۸۱۸، ۸۲۱؛ نزهة‌الخواطر، ۷۷/۶ـ۷۹؛

Encyclopaedia of Islam, 3/316-317; *The Oxford history of India*, 446, 512, 540, 546.

حجتی

حیدر گجراتی (hey.dar-e.go.ja.rā.ti)، میرحیدر، ـ۹۹۹ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی، چنانکه در دیباچهٔ کتابش هدایت‌المخلصین می‌نویسد، از مردم گجرات بود. پدر و مادرش در کودکی وی درگذشتند و عمویش او را پروراند. در پانزده‌سالگی در خواب دید که شیخ حمزهٔ کشمیری او را به کشمیر دعوت می‌کند. پس از عمویش اجازه گرفت، به کشمیر رفت و به خدمت شیخ حمزه رسید و در تیله مولهٔ کشمیر نشیمن گزید. به‌گفتهٔ تحایف‌الابرار، میرحیدر «از مریدان خاص و با اختصاص حضرت محبوب‌العالم [شیخ حمزه] .... بود و صاحب ریاضات و مجاهدات بود و در اندک زمان گوی قرب و سعادت از اقران ربود و کرامت‌ها از ایشان پیوسته‌اند.» میرحیدر در صدوده سالگی در ۹۹۳ق اویس قرنی (ـ ۳۷ق) را در خواب دید و به اشارت او هدایت‌المخلصین را در پنج باب بدین ترتیب نوشت: ۱ـ اعمال مبتدی، ۲ـ اشغال مبتدی، ۳ـ اذکار مبتدی، ۴ـ محبت و ذوق و صلاح و تقوا و نکات و نصایح از متصوفه و برخی از گفتارهای شیخ حمزه، ۵ـ بعضی احوال شیخ حمزه و خلفای او. نسخه‌ای از این اثر در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1971.302) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تحایف‌الابرار، ۵۳ـ۵۴؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۵۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۲۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۲۳/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۱۲۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,215.

برزگر

حیدر گیاوی (hey.dar-e.gi.yā.vi)، ملک ریاض‌الدین حیدر، گیا (ایالت بیهار هند) ۱۹۱۳ ـ ۱۹۹۹م، شاعر شبه‌قاره. نیای او فایق گیاوی از علمای بزرگ و شاعر نغزگوی روزگار خود بود. وی هم‌روزگار شاد عظیم‌آبادی، سید امداد امام و شفق عمادپوری بود. حیدر زبان اردو و فارسی را نزد فایق گیاوی خواند و به فرمودهٔ او به خواندن اشعار شعرای بزرگ فارسی از جمله سعدی، حافظ، مولوی، فردوسی و عطار پرداخت و اشعار غالب، اقبال، جگر مرادآبادی، ریاض خیرآبادی، اصغر گوندی و صادق حسین نقوی را فراگرفت. در ۱۹۴۷م در روز تأسیس پاکستان، وی نخستین غزل خود را سرود و پس از آن اشعاری به فارسی و اردو می‌سرود و از بزرگانی چون صادق‌حسین نقوی، ماهر فریدی، مبارک مونگیری و احمد سعدی اصلاح سخن می‌گرفت. پس از تشکیل دولت بنگلادش به پاکستان کوچید. ملک‌ریاض‌الدین مجموعهٔ اشعار فارسی و اردویش را با نام بازگشت در ۱۹۶۸م در داکا به‌چاپ رسانیده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۰۷ـ۴۰۸.

حیدرملک کشمیری (hey.dar.ma.lek-e.kaš.mi.ri)، فرزند حسن‌ملک فرزند کمال‌الدین ملک محمد ناجی چادوره‌ای، ز ۱۰۳۵ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. خانوادهٔ وی از محتشمان کشمیر بودند و حکومت موروثی چادوره/ چاروره/ چهاردره را که روستایی نزدیک سرینگر بود، در دست داشتند. حیدرملک در چادوره به دنیا آمد و بیست و چهار سال از زندگی خود را در خدمت یوسف‌خان چک، پادشاه کشمیر (۹۸۶ـ ۹۹۳ق) گذراند. پس از افتادن کشمیر به‌دست سپاهیان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در ۹۹۴ق، حیدرملک همراه یوسف‌خان که درشمار منصب‌داران دولت گورکانی درآمده بود به بنگال رفت و در آن‌جا خدمات شایانی برای گورکانیان، به‌ویژه در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق)، به‌انجام رسانید. وی در مقام فوج‌دار (فرماندهٔ پادگان) جائس به لشکرکشی موفقیت‌آمیزی برضد راجهٔ بلبهدر دست زد. در ۱۰۱۶ق جهانگیر که به مهرالنسابیگم (نورجهان بیگم بعدی) همسر علی‌قلی‌خان، مخاطب به شیرافکن‌خان، دل‌بسته بود قطب‌الدین کوکه، صوبه‌دار بنگال، را با یوسف‌خان چک و حیدرملک و چند تن دیگر به دستگیری و کشتن شیرافکن‌خان فرستاد. در نبردی که روی داد قطب‌الدین‌خان کشته شد و حیدرملک نیز در جنگ تن به تن با شیرافکن‌خان کاری از پیش نبرد و کنار رفت، ولی سرانجام شیرافکن‌خان به دست یوسف‌خان از پای درآمد. پس از آن، حیدرملک و برادرش علی ملک از مهرالنسا بیگم در برابر همهٔ خطرات نگه‌داری کردند. جهانگیر به پاس این خدمت به حیدرملک، القاب چغتایی و رئیس‌الملک و منصب و حکومت بخشید. وی از آن پس از

ملازمان نزدیک جهانگیر بود و پادشاه گورکانی بارها مأموریت‌هایی در امور آبادانی کشمیر بدو محول کرد. به‌گفتهٔ خودش، بر اثر نفوذ وی بود که جهانگیر دوست قدیمی او دلاورخان را به جای احمدبیگ‌خان به صوبه‌داری کشمیر منصوب کرد(۱۰۲۷ق). از حیدرملک کتابی به نام تاریخ کشمیر به‌جا مانده که در ۱۰۲۷ـ ۱۰۳۰ق نوشته‌شده و در آن رویدادهای کشمیر از کهن‌ترین روزگار تا زمان مؤلف آمده است. بخش‌های نخستین این کتاب بیشتر برگرفته از راج ترنگینی و مآخذ دیگر است، ولی اواخر آن دربارهٔ رویدادهایی است که مؤلف شاهد و همروزگار آن‌ها بوده، مانند فروپاشی خاندان پادشاهی کشمیر و پیوستن این سرزمین به قلمرو اکبر گورکانی و رخدادهای دورهٔ جهانگیر. ازاین‌رو، این اثر برای بررسی تاریخ کشمیر و هند ارزش فراوان دارد. خاتمهٔ کتاب در شرح احوال مؤلف و جغرافیای کشمیر است. از تاریخ کشمیر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها مانند دیوان هند (به شمارهٔ 2846)، موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.8909) و کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۵۱۳۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۴/۲؛ تاریخ حسن، ۹/۱، ۱۰۰، ۱۲۱-۱۲۲، ۲۳۸، ۲۹۱؛ ۲۶۴/۲، ۲۸۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۳؛ جهانگیرنامه، ۳۴۵، ۳۹۶؛ راج ترنگینی، ۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۵/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۰/۲- ۱۲۰۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۱؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/203, 1544; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/297-298; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/170; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,215; *Mughals in India* ,171; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/680.

برزگر

حیدری تالپور (hey.da.ri-ye.tāl.pur)، میرشهدادخان فرزند میرنورمحمدخان تالپور، ـ کلکته ۱۲۷۴ق/ ۱۸۵۷م، امیر و شاعر فارسی‌گوی سندی. از خانوادهٔ تالپوران بود که بر سند فرمان می‌راندند. پس از مرگ پدرش (۱۲۵۵ق) یک‌چند شریک حکومت عم خود میرنصیرخان جعفری بر سند بود. انگلیسی‌ها پس از گشودن سند (۱۲۵۹ق) وی را به‌کشتن سروان انس انگلیسی و آتش زدن اردوگاه انگلیسی‌ها متهم و در سورت زندانی کردند، اما فرماندار کل انگلیسی هند او را بی‌گناه یافت و اجازه داد به کلکته که دیگر اعضای خاندانش در آن‌جا در تبعید به‌سر می‌بردند، بازگردد. چون درگذشت، پیکرش را به حیدرآباد سند بردند و به خاک سپردند. نسخه‌ای از دیوان حیدری در کتابخانهٔ تالپوری حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود. اشعار این دیوان حمد، نعت، منقبت، مراثی، مثنوی، ترکیب‌بند، مخمس و رباعی است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۵/۵- ۴۱۶؛ تاریخ سند، ۶۹۷/۲، ۷۰۱- ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۵-۷۱۶؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۱۵۹- ۱۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۲/۸؛ لب تاریخ سند، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶؛ نوای معارک، ۶۵۳- ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۶۷.

برزگر

حیدری تبریزی (hey.da.ri-ye.tab.ri.zi)، ـ ۱۰۰۲ق، شاعر ایرانی. شاگرد لسانی شیرازی (ـ ۹۴۰/ ۹۴۱ق) بود. در آغاز در بازار تبریز پیشهٔ سراجی می‌ورزید. سپس به تجارت روی آورد و از این راه و نیز با چند بار سفر به هند و سرودن اشعاری در ستایش بزرگان آن سرزمین و گرفتن صله، ثروتی گرد آورد. نخستین بار در ۹۷۲ق، پس از گزاردن حج، از راه دریا به هند رفت. در مولتان به حضور حاکم آن‌جا، قاسم‌خان نیشابوری، رسید و قصیده‌ای در ستایش او گفت و صله گرفت و به ایران بازگشت. در سفر دومش به هند به آگره رفت و قصایدی در ستایش جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و برخی امرای بلندپایه‌اش، مانند خان اعظم اول اتگه‌خان شمس‌الدین محمد غزنوی (ـ ۹۸۳ق) و پسرش خان‌اعظم دوم میرزا عزیز کوکه سرود و جوایز فراوان گرفت. به‌گفتهٔ تقی کاشی مؤلف خلاصة‌الاشعار، حیدری در ۹۸۵ق در کاشان بود و در آن هنگام «دیوان غزلی تمام کرده بود مشتمل بر شش هزار بیت و اشعار بسیار از آن‌جا می‌خواند که اکثر آن را در عاشقی... گفته بود.» ظاهراً در اواخر سدهٔ دهم هجری که میرمیران یزدی از نوادگان شاه‌نعمت‌الله ولی در یزد از اعتبار فراوان برخوردار بود حیدری چندی را در آن شهر گذراند و شعری در ستایش میرمیران گفت، اما چون صله‌ای در خور نگرفت، شعری در هجو او سرود. همچنین در این ایام در یزد با وحشی بافقی (ـ ۹۹۱ق) مشاعرات و مباحثات و

مهاجات داشت و وحشی یک مثنوی تمام در هجو او سرود. وی پس از بازگشت از آخرین سفرش به هند (که سفر سوم یا بیشتر بود) چون تبریز بر اثر یورش عثمانیان ویران شده بود، در نطنز نشیمن گزید. حیدری در این هنگام از چنان اعتباری برخوردار بود که وقتی شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) در ۱۰۰۱ق در سفری به نطنز نزدیک بود به گناه تقصیر یکی از اهالی آن‌جا فرمان کشتن همهٔ مردم شهر را صادر کند، وی با سرودن چند بیت فی‌البداهه و رسانیدن آن به گوش شاه او را از این تصمیم باز گرداند و شاه «رقم عفو و اغماض بر جرایم آن شخص و اهل آن ملک کشید و حسب‌الالتماس مولانا ایشان را به جان امان داد.» تذکره‌نویسان شمار اشعار حیدری را به اختلاف چهارده تا شانزده هزار بیت نوشته‌اند. دربارهٔ کیفیت سخن وی گفته‌اند که «صحبت وی از شعرش خیلی گرم‌تر است» و «حیدری به طلاقت لسان و گرمی هنگامه، اتصاف داشته، صحبتش زیاده بر شعرش بوده و با وجود دیوان غزل، مثنویی در تتبع بوستان انشا نموده که بنا بر عدم مزه شهرت نیافته» است. مجموعه‌ای از آثار حیدری در کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۵۱۸۱) وجود دارد که شامل این آثار است: ۱ــ کلیات حیدری مشتمل بر قصایدی در ستایش پیامبر(ص) و علی (ع) و جلال‌الدین اکبر گورکانی و دیگران و نیز قصیدهٔ شهرآشوبی به‌نام عالم‌کوب در ۸۴ بیت، مثنویات و از جمله مثنوی جنگنامهٔ گجرات در داستان جنگ و فتح گجرات به روزگار جلال‌الدین اکبر، غزلیات به ترتیب حروف تهجی، و دوبیتی‌ها؛ ۲ــ مثنوی عرفانی سیروسلوک نزدیک ۷۰۰ بیت با بندهایی به نثر؛ ۳ــ مثنوی لسان‌الغیب با بندهایی به نثر که در دفاع از استادش لسانی شیرازی و در برابر سهواللسان شریف تبریزی (ــ ۹۵۶ق) سروده است. شریف تبریزی که همچون حیدری شاگرد لسانی بود، شعری چند بی‌معنی را به لسانی نسبت داد و هر بیت را در قطعه‌ای گنجاند و آن را سهواللسان نامید. حیدری در برابر آن برخی ابیات خوب لسانی را تضمین کرد و به لسان‌الغیب موسوم گردانید. گفتنی است صادقی افشار، مؤلف مجمع‌الخواص، لسان‌الغیب را انتقاد کرده و نقد خود را هجو ثالث نامیده است.

منابع: آتشکده، ۱۱۳/۱ـ ۱۱۴؛ آیین اکبری، ۳۱۷/۱ـ ۳۱۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۸/۵، ۴۹۰، ۶۰۸، ۶۳۹، ۶۷۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۷، ۵۳۸، ۸۲۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۴-۹۵؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۱۷۸/۲ـ ۱۸۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۵؛ خزانهٔ عامره، ۱۸۶ـ ۱۸۹؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۲۵ـ ۱۲۶؛ الذریعه، ۲۷۱/۹؛ ۳۰۹/۱۸؛ ۲۱۴/۱۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱۳/۱؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۶۸۷-۶۸۸؛ سخنوران آذربایجان، ۳۱۹ـ ۳۲۳؛ شام غریبان، ۸۰ـ ۸۱؛ شمع انجمن، ۱۲۲؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۳۴۶/۱۵ـ ۳۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۰۷/۲، ۲۳۰۴، ۲۷۴۸، ۳۰۹۷؛ کاروان هند، ۳۵۳/۱ـ ۳۶۰؛ مآثر رحیمی، ۱۳۲۸/۳ـ ۱۳۴۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۱۷؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۸/۳-۲۱۹؛ منتخب‌اللطایف، ۱۵۵-۱۵۶؛ نتایج‌الافکار، ۱۸۶ـ ۱۸۷؛ نشتر عشق، ۴۴۹/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۳؛ هفت اقلیم، ۲۴۲/۴-۲۴۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,216.

برزگر

حیدری حسینی رازی (hey.da.ri-ye.ho.sey.ni-ye.rã.zi)، میرحیدر بن علی بن محمود حسینی، ح ۹۹۳ق ــ ، تاریخ‌نگار ایرانی. از سرگذشت او چندان نمی‌دانیم، پدر وی از ادیبان درگاه عبدالرحیم‌خان خانان بود و در ۱۰۰۰ق تذکره‌ای به‌نام بزم‌آرا تألیف و به او پیشکش کرد. خود حیدری گویا در ۱۰۱۵ق به سیستان نزد ملک جلال‌الدین محمود سیستانی (ــ ۱۰۲۹ق) رفت و سه سال در آن‌جا به‌سر برد. و نیز مدتی در هند اقامت داشت. وی در ۱۰۲۰ق به تألیف کتابی در تاریخ عمومی به‌نام تاریخ حیدری/مجمع‌التواریخ/ زبدة‌التواریخ آغاز کرد و جلد یکم آن را در احوال پیامبران و خلفا و پادشاهان در پنج باب (۱ــ اعراب، ۲ــ ایرانیان، ۳ــ آسیای میانه و خاورمیانه، ۴ــ باختر/ اروپا و ۵ــ هند) در ۱۰۲۸ق به پایان برد. حیدری در هر یک از باب‌های جلد یکم به رویدادهای سیاسی به ترتیب زمانی پرداخته و بارها رشتهٔ رویدادها را تا زمان خود کشانده است. ازاین‌رو، در این جلد گاهی اطلاعاتی به‌دست داده است که در منابع دیگر یافت نمی‌شود. ارزش این جلد، عمدتاً در اطلاعاتی است که دربارهٔ رویدادهای سیاسی آسیای میانه دارد. جلد دوم تاریخ حیدری که در احوال حکما و علما و شعرا و جز آن بوده، یا نوشته نشده یا دست‌کم تاکنون نسخه‌ای از آن پیدا نشده است. حیدری در تألیف این اثر از مآخذی چون جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ حافظ ابرو، روضة‌الصفا، حبیب‌السیر، و به‌ویژه تاریخ الفی بهره برده است. درواقع بخش بزرگی از کتاب او رونویسی از تاریخ الفی است. از جلد اول تاریخ حیدری نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند مجلس (به شمارهٔ ۲۱۳۶) که تنها باب دوم در تاریخ خاندان‌های شاهی ایران

است، برلین به شماره‌های 418 (با کمی افتادگی در پایان) و 419 (تنها باب یکم) و پاریس به شمارهٔ 541-542 که همهٔ باب یکم و آغاز باب دوم آن افتاده است، نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۶۱۰-۶۱۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۲۵/۵-۱۷۲۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۹۲/۱-۹۳؛ ۷۶۹/۲-۷۷۲؛ ترکستان‌نامه، ۱۰۵/۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۹۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۴۶/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/887-888; *Encyclopaedia of Islam*,3/316; *Mughals in India* ,170; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/124.

برزگر

حیدری دهلوی (hey.da.ri-ye.deh.la.vi)، سید حیدربخش فرزند سید ابوالحسن، ـ ۱۸۲۳م / ۱۲۳۸ق، شاعر، نویسنده و مترجم شبه‌قاره. نیاکانش از مردم نجف بودند. پدرش در دهلی نشیمن داشت و سپس همراه لاله سکه دیورای به بنارس رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. حیدربخش حیدری در دهلی به‌دنیا آمد. با پدر خود به بنارس رفت. در بنارس از محضر نواب‌علی ابراهیم‌خان خلیل بهره برد و دانش‌های دینی را از مولوی غلام‌حسین غازی‌پوری، قاضی عبدالرشید و سید جمعیت‌علی رضوی فراگرفت. پس از تصنیف قصهٔ مهر و ماه (۱۲۱۴ق)، گلکریست (Gilchrist) (۱۷۵۱ ـ ۱۸۴۱م) سرپرست کالج فورت ویلیام کلکته کار وی را پسندید و او را در شمار منشیان اردوی کالج فورت ویلیام به کار گمارد. حیدری در ۱۸۱۴م / ۱۲۲۹ق بازنشسته شد و از کلکته به‌بنارس بازگشت. وی نویسنده و شاعری اردوسرا بوده و بیشتر کارهایش برگردان آثار فارسی به اردو است. از آثارش (همه به اردو): ۱ـ دیوان حیدری که مجموعهٔ غزلیات و مراثی است و به‌کوشش عبادی بریلوی در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ گلشن هند که تذکرهٔ شعرای اردو است و در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م نوشته شده و به‌کوشش مختارالدین احمد به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۶۷م). این تذکره را نباید با گلشن هند تألیف میرزا علی لطف که در همان زمان نوشته شده است اشتباه کرد؛ ۳ـ آرایش محفل که برگردان قصهٔ حاتم طایی است و حیدری آن را به اشارهٔ جان گلکرست در ۱۲۱۶ق به اردو درآورده است. این اثر چند بار، از آن میان با پیش‌گفتار محمد اسلم قریشی در ۱۳۸۴ق در لاهور، به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ توتاکهانی / طوطاکهانی که برگردان طوطی‌نامهٔ سید محمد قادری است و در ۱۲۱۵ق به اردو درآمده و از کتاب‌های درسی دانشکدهٔ فورت ویلیام بوده است. این اثر نیز بارها، از آن میان در ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م با مقدمهٔ محمد اسماعیل پانی‌پتی در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۵ـ مختصر کهانیان شامل صد و هشتاد قصه و حکایت کوتاه که به‌کوشش عبادت بریلوی در کراچی منتشر شده است؛ ۶ـ تاریخ نادری که برگردان تاریخ جهان‌گشای نادری میرزا محمد مهدی‌خان استرابادی است و در ۱۸۰۹م / ۱۲۲۴ق به انجام رسیده است؛ ۷ـ قصهٔ لیلی و مجنون که برگردان منثور مثنوی امیرخسرو دهلوی است و در ۱۲۱۴ق / ۱۸۰۰م به انجام رسیده است؛ ۸ـ هفت پیکر در پاسخ هفت‌پیکر نظامی که در ۱۲۲۰ق / ۱۸۱۵م سروده شده و دست‌نویسی از آن در انجمن آسیایی بنگال وجود داشته است؛ ۹ـ گلزار دانش که برگردان بهار دانش عنایت‌الله کنبوه لاهوری (ـ ۱۰۸۲ق) است و در ۱۲۱۷ق نوشته شده است؛ ۱۰ـ گل مغفرت (۱۲۲۷ق)، که برگردان روضة‌الشهدای حسین واعظ کاشفی (ـ ۹۱۰ق) است (کلکته، ۱۲۲۷ق، لاهور، ۱۳۸۵ق). این اثر گویا چکیده‌ای از دیگر اثر حیدری به نام گلشن شهیدان است که در ۱۲۲۵ق به انجام رسیده، ولی امروزه نشانی از آن در دست نیست؛ ۱۱ـ گلدستهٔ حیدری که مجموعه‌ای از آثار پراگندهٔ حیدری، یعنی مجموعهٔ مراثی، حکایات و لطایف، دیباچهٔ مهر و ماه، دیباچهٔ لیلی و مجنون، غزلیات، قصاید و مانند آن‌ها است.

منابع: امامیه مصنفین، ۲۸۱/۱-۲۸۲، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۵؛ ۴۹۴/۲؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۴۱۹/۲، ۴۶۳؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۹/۲-۱۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۶؛ داستان تاریخ اردو، ۹۴-۱۰۲؛ سخن شعرا، ۱۴۳؛ طبقات شعرای هند، ۲۷۰-۲۷۱؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 612.

برزگر

حیدری همدانی ← مدامی همدانی

حیران دهلوی (hey.rān-e.deh.la.vi)، اکرام‌الدین فرزند نظام‌الدین فرزند محب‌الحق فرزند نورالحق، ۱۱۹۱ـ۱۲۵۴ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اجدادش در دورهٔ فرمانروایی

علاءالدین خلجی پادشاه دهلی (۶۹۵ـ۷۱۵ق)، از بخارا به هند کوچیدند و در دهلی اقامت کردند و نزد فرمانروایان آن زمان با عزت و احترام روزگار گذراندند. نسب حیران با هفت واسطه به عبدالحق محدث دهلوی (ـ ۱۰۵۲ق) می‌رسد. پدرش نظام‌الدین (ـ ۱۲۳۲ق) تعلیم و تربیت میرزا جهاندارشاه جوان‌بخت را بر عهده داشت و جهاندارشاه در همهٔ کارها با او مشورت می‌کرد. پس از چندی نظام‌الدین به منصب دیوانی خاص و حکومت چند پرگنه و تیول در شاه‌جهان‌آباد سرافراز شد و لقب مستعدخانی گرفت. حیران در جوانی به فراگیری قرآن و کتاب‌های رایج فارسی روی آورد. پس از چندی در سلطان‌المدارس شاه‌جهان‌آباد نزد خواجه احمد جالندهری و شاگردش مولوی افتخارالدین به فراگیری شرح سلم قاضی مبارک در منطق، شرح عقاید نسفی، حاشیهٔ خیالی، توضیح و تلویح در علم اصول فقه، کنزالدقایق در فقه حنفی و بخش‌هایی از مشکات شریف پرداخت. حیران شرح وقایع را نیز نزد حافظ محمدکاظم صاحب فراگرفت. در ۱۲۰۹ق نزد پدرش به بنارس رفت و در آن‌جا شرح سلم مولوی احمدالله و صدره در علم حکمت را نزد مولوی فایق‌علی صاحب، از شاگردان عبدالعلی ملک‌العلمای هند، آموخت. سپس به شاه‌جهان‌آباد بازگشت و نزد خواجه احمد به فراگیری بخش دیگری از مشکات و ثلث صحیح بخاری و شمس بازغه در علم حکمت و رسالهٔ فارسی در هیئت و شرح عقاید ملاجلال پرداخت. از آثارش سل‌الصمصام علی من قال ان‌المزامیر لیست بحرام و سعادة‌الکونین فی فضائل‌الحسنین را می‌توان نام برد. گفته‌اند که حیران دیوانی در ۱۰۰۰ بیت داشته است. ابیاتی از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۴۸۸ـ۴۸۹؛ الذریعه، ۲۷۳/۹؛ صبح گلشن، ۱۴۵ـ۱۴۶؛ نزهة‌الخواطر، ۷۱/۷؛ نشتر عشق، ۴۰۰/۲ـ۴۰۹.

فتح‌نیا طبری

حیران سرهندی (hey.rān-e.ser.hen.di)، محمود، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و خوش‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در سرهند سکنی گزیده بود و در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) روزگار به سر می‌برد. وی از هممشقان ناصرعلی* و از خوش‌نویسان بنام روزگار خود بود. خط نستعلیق و ثلث را به‌زیبایی می‌نوشت و استاد زیب‌النسابیگم دختر اورنگ‌زیب در خوش‌نویسی بوده است. او سال‌ها در فراگیری اصول تصوف اهتمام ورزید و از ذوقی شاعرانه هم برخوردار بود. او در شعر از ناصرعلی پیروی می‌کرد، اما به نوشتهٔ محمد افضل سرخوش در کلمات‌الشعرا «می‌خواست که به‌تقلید ناصرعلی راه رود، راه اصلی خود هم گم کرده، حیران است.» از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۴۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۵ـ۱۳۶؛ الذریعه، ۲۷۲/۹؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۶ـ۱۵۷؛ شمع انجمن، ۱۳۰؛ کلمات‌الشعرا، ۳۲؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵۶/۱؛ همیشه‌بهار، ۶۵.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 216.

جهانتاب

حیران قاینی (hey.rān-e.qā.ye.ni)، میرمحمدقاسم اسیری، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از بزرگان درجح از توابع قهستان خراسان بود. به فراگیری دانش‌های ادبی پرداخت و شعر نیز می‌سرود. در ۹۹۹ق از زادگاهش به سیستان رفت، با ملک محمودخان سیستانی (ـ ۱۱۳۹ق) دیدار کرد و پس از آن‌که از محضر او بهره‌ها برد و اصلاحاتی بسیار در سخنانش به‌هم رسانید، به زادگاهش بازگشت. او را در سرودن غزل، قصیده، مثنوی و دیگر گونه‌های سخن، خواه نظم و خواه نثر از سرآمدان آن روزگار خوانده‌اند و گویند در علم انشا کسی همانند وی نبوده است. او در سروده‌هایش از شیخ ابوالفضل بن مبارک آگره‌ای (ـ ۱۰۱۱ق) و خاقانی شروانی (ـ ۵۸۲/۵۹۵ق) پیروی می‌کرد. گویند حیران قصایدی دلنشین به پیروی از خاقانی و مثنوی‌هایی هم در بحر تحفة‌العراقین وی سروده است. او بعدها به هندوستان رفت، اما پس از چندی اقامت در آن‌جا در ۱۰۲۰ق به ایران بازگشت و مدتی در اصفهان بماند. چندی نگذشت که بار دیگر به هندوستان کوچید. انگیزهٔ نخستین سفر وی آگاهی یافتن از مرگ پسرخاله‌اش میرخسروی در هند و دیدار تنی چند از بستگانش در آن‌جا بوده است. با بیشتر فرهیختگان هندی آشنا شد و از ایشان تخلص حیران گرفت. او خود را اسیر حیران می‌خواند و در بیشتر سروده‌هایش حیران تخلص کرده است. حیران پس از اقامتی کوتاه در آن‌جا به ایران بازگشت، اما این‌بار چون سودای جنونی که داشت در او بالا گرفت، بار دیگر به هند نزد شاه‌بیگ‌خان کابلی رفت. نویسندهٔ کاروان هند به نقل از عرفات‌العاشقین چنین آورده است که تقی اوحدی از سفر حیران به هند آگاهی نداشته و در شرح زندگانی وی نوشته است که

میرمحمدقاسم اسیری، متخلص به حیران، از سادات قاین و برادر میرخسروی بوده و او را در قندهار دیده است و هم او می‌نویسد که حیران چندی در قندهار دربند بود و قصیده‌ای از وی را که در بند سروده آورده است. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ طلعت، ۱۶؛ الذریعه، ۷۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۵۶/۱-۵۷؛ صبح گلشن، ۲۴؛ کاروان هند، ۳۶۲/۱-۳۶۶؛ نشتر عشق، ۴۵/۱-۴۶.

جهان‌تاب

حیران کرنولی (hey.rān-e.kar.na.va.li)، حاجی محمدمحی‌الدین، ۱۲۱۰ــ۱۲۶۷ق، دستورنویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کرنول نزدیک مدراس در جنوب هند بود و در دورهٔ نواب غلام‌غوث‌خان اعظم در مدراس می‌زیست. در ۱۲۶۲ق کتابی به‌نام تحقیق‌القوانین در تحقیق و تنقیح قوانین صرف و نحو زبان فارسی به سبک دستورنویسی عربی، نوشت. وی در نگارش این اثر از کتاب‌های متداول دستور و فرهنگ‌های معتبر زمان، مانند بحر قلزم، تحفة‌العجم، چراغ هدایت، نهرالفصاحت، برهان قاطع و رسالهٔ عبدالواسع بهره برد. دیری نگذشت که این اثر در میان دستورنویسان هندی آوازه یافت و مدت‌ها سرمشق دستورنویسان بعدی بوده است. تحقیق‌القوانین در ۱۲۶۳ق در مدراس و پس از آن بارها به چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۲۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۹۶/۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,216.

برزگر

حیران لکنویی (hey.rān-e.lak.nu.i)، میرحیدرعلی، ــ ۱۱۹۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد بود، اما در لکنو و فیض‌آباد برآمد. سپاهیگری و رساله‌داری پیشه‌اش بود و در دورهٔ حکمرانی نواب آصف‌الدوله (۱۱۸۹ــ۱۲۱۲ق) به ملازمان دربار او پیوست و منصب پنجاه‌سوار یافت و حاکم مانکپور بهار شد. اما یکی از زمین‌داران آن‌جا به‌نام راجادلیپ‌سنگه با وی در ستیز شد. میر حیدرعلی او را بکشت و خود او نیز به‌دست یاران راجا سنگه از پای درآمد. وی از ذوقی شاعرانه برخوردار بود و در شعر حیران تخلص می‌کرد. او نخست سروده‌هایش را برای بازبینی نزد رای‌سروپ سنگه، متخلص به دیوانه، می‌برد، تا این‌که از وی برگشت و خود را شاگرد کسی ندانست. اما گاه شعرهایش را از نظر میرزا فاخر می‌گذراند. حیران در قالب‌های گوناگون شعر می‌سرود، اما دیوانی ترتیب نداده بود. گویند بعدها یک دو تن از شاگردان سخنور وی به تدوین دیوان او پرداختند که گویا از میان رفته است. از سروده‌های حیران تنها ابیاتی پراگنده به‌جای مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۵؛ تذکرهٔ آزرده، ۳۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۶۲-۶۳، ۹۹، ۱۲۳؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۵۹؛ تذکرهٔ هندی، ۷۹-۸۰؛ تین تذکری، ۷۹؛ الذریعه، ۲۷۲/۹؛ روز روشن، ۲۲۷-۲۲۸؛ ریاض‌الفردوس، ۷۳؛ سخن شعرا، ۴۳؛ سفینهٔ هندی، ۶۳-۶۴؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۴-۱۴۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۲۳؛ گلشن هند، ۸۵-۸۶؛ مجموعهٔ نغز، ۲۲۳-۲۲۴؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 162.

جهان‌تاب

حیرت اکبرآبادی (hey.rat-e.ak.bar.ā.bā.di)، قیام‌الدین پسر شیخ امان‌الله، سدهٔ دوازدهم هجری، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اکبرآباد (آگره) بود و پدرش به بعضی خدمات در آن‌شهر اشتغال داشت و خود او به مکتب‌داری روزگار می‌گذرانید. از او تذکره‌ای به نام مقالات‌الشعرا در شرح احوال و نمونهٔ آثار صد و پنجاه شاعر از آغاز پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ق) تا زمان عالمگیر دوم (۱۱۷۳ق) به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱۴/۱، ۲۸۳/۲ - ۲۸۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۶ - ۲۳۸؛ ریحانة‌الادب، ۳۶۴/۱؛ سفینهٔ هندی، ۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۶۹، ۱۹۵۶؛

Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 152; *Mughals in India*, 171, 183; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/855.

رسولی

حیرت اله‌آبادی، شاه‌محمدعلیم ← محمد علیم اله‌آبادی

حیرت تهرانی (hey.rat-e.teh.rā.ni)، سیدمحمد اسماعیل فرزند محمدعلی، تهران ۱۲۵۴ــ بمبئی ۱۳۱۶ق، شاعر و مترجم ایرانی. نیای وی، میرزا جعفر، از معاصران کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) بود و مقام صدارت داشت. نشاط اصفهانی (ــ ۱۲۷۴ق) از اقوام مادری وی بود. در چهارسالگی پدرش را از دست داد و شش ساله بود که به دربار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ــ ۱۲۶۴ق) رسید و از عنایت او برخوردار شد. با قاآنی و یغمای جندقی معاصر و معاشر بود. در نوزده سالگی، از تبریز به ترکیه رفت و در ارزروم سکنی گزید و در آن‌جا زبان فرانسه را فراگرفت. پس از آن به استانبول رفت و سه سال در آن‌جا نشیمن گزید و زبان ترکی استانبولی را آموخت سپس به مصر رفت واز آن‌جا برای گزاردن حج رهسپار مکه گردید. سپس به عدن رفت، اما به‌سبب بدگمانی دولت یمن به او، به هند فرستاده شد و پس از این‌که تحقیقاتی دربارهٔ او کردند، در شهر بلکام آزاد گردید و در همان‌جا نشیمن گزید و زبان انگلیسی فراگرفت. پس از چندی از سوی دولت انگلیس، به پیشکاری ادارهٔ تلگراف گمارده شد. سپس سمت انگلیسی دفترخانهٔ بمبئی را به‌عهده گرفت. در ۱۲۹۸ق در کالج الفن استون بمبئی به تدریس پرداخت و تا بیست و شش سال آن را ادامه داد. از دولت انگلیس عنوان‌های شمس‌العلما و امین صلح/ رئیس دادگاه بخش گرفت و به عضویت دانشگاه بمبئی درآمد. در ۱۳۱۶ق بازنشسته شد. وی به فلسفه و الهیات علاقهٔ فراوانی داشت و به اشعار نظامی، سعدی و حافظ نیز توجهٔ ویژه می‌ورزید. چون درگذشت پیکرش را در گورستان مغولیهٔ بمبئی به‌خاک سپردند. از آثارش: منظومات حیرت تهرانی که مجموعهٔ اشعار وی است (هند، ۱۳۲۰ق)؛ ترجمهٔ تاریخ ایران سرجان ملکم (بمبئی، ۱۲۹۰ش، ۱۳۲۳ق).

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۴۶-۱۴۷؛ شرح حال رجال ایران، ۱۳۱/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۰۲۷/۴-۵۰۲۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۸۵/۱-۵۸۶؛ مکارم‌الآثار، ۱۴۷۲/۵؛ یادداشتهای قزوینی، ۱۷۵/۸؛ مدرسی چهاردهی، «میرزا اسماعیل حیرت»، ارمغان، سال بیست‌وهفتم، شمارهٔ ۴، صص ۱۷۳-۱۷۹؛عبدالحسین سپنتا، «میرزا اسماعیل حیرت»، همان‌جا، سال بیست‌وهفتم، شمارهٔ ۹، صص ۳۸۶-۳۹۲؛ محمد قزوینی، «وفیات معاصرین از یادداشت‌های علامه استاد محمدقزوینی»، یادگار، سال سوم، شمارهٔ ۵، ص ۴۰.

م.انوشه

حیرت چغتایی (hey.rāt-e.ča.qa.tā.i)، میرزا عنایت‌الله حارثی چغتایی انصاری، متخلص به حیرت و مخاطب به قسورخان، نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. دربارهٔ زندگی وی آگاهی دقیقی در دست نیست. نیاکانش از مردم بخارا بودند. در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) درشمار امرای دربار هند درآمد. در روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق) می‌زیست و از ملازمان او بود. هنگامی که بهادرشاه از دهلی به جنگ اعظم‌شاه می‌رفت، حیرت در رکاب وی بود و در این میان در هنگام بازگشت دیوان او گم شد. در پی آن، کسی به‌نام فخرالدین احمد توانست برخی از اشعار پیشین حیرت و نیز اشعاری راکه پس از آن رویداد، سروده بود در دیوانی گرد آورد که حدود ۳۵۰۰ بیت قصیده و ترکیب‌بند و غزل و رباعی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به شمارهٔ ۸۷۰ با تاریخ ۱۱۲۶ق) نگه‌داری می‌شود. گویا حیرت چغتایی همان حیرت لاهوری باشد که برادر نواب معتمدخان، از امرای اورنگ‌زیب، بوده و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) منصب چهارهزاری یافته است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۶؛ روز روشن، ۲۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۹/۸-۱۰۰۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۴۴۰/۳-۱۴۴۱، ۲۰۶/۳-۲۰۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,216.

بزرگر

حیرت مولتانی ← سلطانی مل مولتانی

حیفی ساوجی ← صرفی ساوجی



خادم (xā.dem)، باقر، ـ پس از ۱۱۴۹ق، شاعر ایرانی. از ایران به هند کوچید و در ۱۱۴۹ق در آن سرزمین منظومه‌ای به‌نام روضة‌المتقین / تاریخ محمدی در تاریخ پیامبران از آدم تا حضرت محمد(ص) سرود که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور و نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ ۱۱۵ در دانشگاه لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۲/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۴۷۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۶۶؛

Mughals in India ,251; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/167.

برزگر

خادم احمد لکنویی (xā.dem.ah.mad-e.lak.nu.i)، فرزند حیدر فرزندمبین فرزند محب انصاری لکنویی، ـ لکنو ۱۲۷۱ق، ادیب، عالم و فقیه شبه قاره. پدر و پدربزرگش از فقهای حنفی و واعظ و مدرس بودند. وی در لکنو به‌دنیا آمد و همان‌جا بالید. علوم فقهی را نزد عمویش شیخ معین خواند و به مدارج بالا رسید. سپس با پدر خود بیعت کرد و از او اجازهٔ ارشادگرفت و در مدرسهٔ فرنگی محل به تذکیر، تدریس و افتیٰ پرداخت. گویند در ۱۲۷۱ق که مولوی امیرالدین علی امیتهوی به خون‌خواهی شاه‌غلام‌حسین که در درگیری با بیراگیان ـ قومی از هنود در هنومان گدهی، از توابع اوده ـ کشته شد، به‌پا خاست و قصد جهاد با آن قوم کرد، اما برخی از علمای شیعه و سنی به علل گوناگون به مخالفت با او پرداختند. خادم‌احمد نیز از جمله علمای زرخواه بود که به خواهش نواب نقی‌علی‌خان از امرای اوده به مقابله با او برخاست. وی مدت کوتاهی پس از این رویداد، به بیماری روده درگذشت. از آثارش: رساله‌ای در مبحث حاصل و محصول از شرح کافیهٔ جامی؛ مواهب صمدیه در تحقیقی دائرهٔ هندیه که در گزارش مبحث «دایرهٔ هندیه» از شرح وقایه است؛ رساله‌ای در مبحث طهرالمتخلل؛ وسیلة‌الشفاعه که رساله‌ای در اخبار صحابه است؛ زادالتقوی فی آداب‌الفتوی؛ اعلام‌الهدی فی تحریم‌المزامیر والغناء؛ هدایة‌الانام فی اثبات تقلید ائمهٔ اکرم(ع)؛ تعلیقات پراگنده‌ای بر شرح جامی؛ شرح وقایه؛

نورالانوار و شرح‌السلم ملاحسن.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۵۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۸۰؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۱۵۷ـ ۱۵۸.

حجتی

خادم احمد فرنگی محل ← **خادم‌احمد لکنویی**

خادم اصفهانی (xā.de.me.es.fa.hā.ni)، بابا قاسم / ملا قاسم / باباعلی قاسم، ــ اصفهان ۱۱۵۶ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان و خواهرزادهٔ میرنجات بود. در هند به سر برد و در روزگار نادرشاه (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) به میهن خود بازگشت. مدتی رئیس خدام مسجد جامع عباسی بود. در سرودن مادهٔ تاریخ مهارت داشت. بارها با صاحب تذکرهٔ آتشکده صحبت داشت. از آثارش: ۱ــ دیوان؛ ۲ــ مثنوی در فقر و صدق که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۱۰۹ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۸۷؛ حدیقة‌الشعرا، ۱/۵۰۲؛ الذریعه، ۹/۲۷۷ ـ ۲۷۸؛ روز روشن، ۲۳۳؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۲۶؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳/۵۵۹؛ لغت‌نامه، زیر «خادم»؛ مجمع‌الفصحا، ۴/۲۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۴؛ نگارستان سخن، ۲۶.

رسولی

خادم بردوانی (xā.dem-e.bar.da.vā.ni)، منشی محمدی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی ظاهراً آگاهی‌های چندانی در دست نیست. به‌نوشتهٔ عبدالغفور نساخ (۱۲۴۹ــ ۱۳۰۶ق) در تذکرة‌المعاصرین، وی خادم آستانهٔ بهرام سقابخارایی در بردوان بنگال و معلم فارسی راجه مهتاب چندبهادر بوده است. دیوان خادم در ۱۳۰۲ق در کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: ثلاثه غساله، ۳۸، ۱۶۷؛ دود چراغ محفل، ۷۸ـ۹۵؛ سخن شعرا، ۱۴۶.

برزگر

خادم دهلوی (xā.dem-e.deh.la.vi)، نظربیگ، ــ ۱۱۶۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شاعری شاگرد میرمحمد افضل ثابت اله‌آبادی بود. ابتدا سبقت تخلص می‌کرد و بعدها آن را به خادم برگرداند. در جوانی در اواخر روزگار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) درگذشت. وی شاعری صاحب‌دیوان بود، اما تنها ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۸ـ۵۹؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۱/۵۰۲ـ۵۰۳؛ الذریعه، ۹/۲۸۸؛ روز روشن، ۲۳۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۲۱۷؛ سفینهٔ هندی، ۶۶؛ صبح گلشن، ۱۲۸؛ صحف ابراهیم، ۵۷؛ نشتر عشق، ۲/۵۴۸ـ۵۴۹؛

فتح‌نیا طبری

خادم سندیلوی (xā.dem-e.san.di.la.vi)، احمدعلی‌خان فرزند غلام محمد هاشمی، سندیله (نزدیک لکنو) ۱۱۶۲ ــ پس از ۱۲۲۴ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای تهیدست برآمد و از همان خردسالی در پی کسب معاش افتاد. سرانجام عزت‌الله میرزا احسن سهراب‌جنگ برادر مهتر نواب صفدرجنگ، وزیر اوده (ــ ۱۱۶۷ق) وی را وارد سپاه شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) کرد. وی تا ۱۱۹۶ق در سپاه گورکانیان هند خدمت کرد، اما پس از آن به نشست و خاست با ایرانیانی که از ایران به هند می‌رفتند، پرداخت. خادم به تشویق معلم خود میرزا محمدحسن قتیل (ــ ۱۲۳۳ق) تذکره‌ای به‌نام مخزن‌الغرائب* نوشت که شرح احوال و نمونهٔ اشعار سه‌هزار و صد و چهل و هشت شاعر از کهن‌ترین ایام تا روزگار مؤلف است. وی تألیف این تذکره را در ۱۲۱۸ق به‌پایان برد. اثر دیگر خادم انیس‌العاشقین است که گزیدهٔ سروده‌های عاشقانه است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۵۲۳/۱۴۷۳ در کتابخانهٔ شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۰۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۱۷۶ ـ ۱۸۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۹۴ ـ ۴۹۹؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۷/۷۵؛ الذریعة، ۲۰/۲۲۶ ـ ۲۲۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۹۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۲۰۱؛ ۱۱/۷۶۶-۷۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۵۲؛ مخزن‌الغرائب، مقدمه، ب ـ یب؛ ۲/۱۳۳ـ۱۳۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 43; *Iranica*, 1-(6)646-647.

م.انوشه

خادم گجراتی (xā.dem-e.go.ja.rā.ti)، نظام‌الدین، متخلص به خادم

و خادمی، نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم گجرات پنجاب و نیای بزرگ مولوی غلام‌رسول، دانشمند دینی و شاعر پنجابی، بود. در دژ میان‌سنگه (گجرانواله) می‌زیست، ولی گویا سپس در کوت/ دژ بهوانی‌داس نشیمن گزید. از آثارش: ۱ــ انشای خادمی که در ۱۲۲۶ق نوشته و در دیباچهٔ آن از ناتوانی مردم در فراگیری کتاب‌های پیشین، مانند کارنامه و نگارنامه و منشآتی مانند آن‌ها که دارای عبارات رنگین‌اند یاد می‌کند و می‌گوید لاجرم رقعه‌ای چند به عبارت‌های ساده و سلیس به‌نام انشای خادمی نوشته تا نوآموزان را به‌کار آید (لاهور، ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶م) . انشای خادمی در پنج باب است: (یک) عرضیحات به جانب کلان‌تران، (دو) مکتوبات به طرف برابران و دوستان، (سه) رقعات به سوی خوردگان و کوچکان، (چهار) پروانجات و دستک و تنخواهات که سرداران به کارداران و رعیت می‌نویسند و نیز در سند اجاره و قبولیت آن، (پنج) سند قبالهٔ شرعی؛ ۲ــ انشای خادمی/ انشای نظامی/ رقعات نظامی (نسخه‌های کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شماره‌های N.M.1957-974/2، N.M.1968-176) که پس از کتاب پیشین به خواهش پسرش غلام‌محمد و دیگران نوشته و در دیباچهٔ آن از ده کتاب ادبی پیشین خود به‌نام‌های گلزار فقه، مثنوی گل‌شکر، شرح یوسف و زلیخا، شرح درود مستغاث، تجهیز (مردگان؟)، مطلع خادمی، یوسف‌نامه، وام حق، مهدی‌نامه و بهارنامه یاد کرده است؛ ۳ــ انشای خجسته (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1968-177) که در هفتاد و پنج سالگی گرد آورده و مجموعهٔ نامه‌های رسمی و غیررسمی است؛ ۴ــ بهارنامه (نسخهٔ گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ Apix,16) که مجموعهٔ مکاتیب، بیشتر نامه‌های دوستانه و چند مکتوب دارای اهمیت تاریخی، مانند فرمان محمودشاه درانی به مظفرخان (صوبه‌دار مولتان) و عرضداشت امیربخش به رنجیت‌سنگه، است؛ ۵ــ فرهنگ بهار دانش در شرح الفاظ و اصطلاحات مشکل بهاردانش عنایت‌الله کنبوه.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۹/۴، ۲۲۷-۲۳۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۸۴/۵- ۳۹۱، ۵۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۸۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور؛ گنجینهٔ آذر، ۱۳۳، ۱۳۸- ۱۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۷۷- ۳۷۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,299.

برزگر

خادم لکنویی (xā.dem-e.lak.nu.i)، غازی بیگ، ز ح ۱۲۱۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در لکنو زاده شد و در حمایت نواب آصف‌الدوله می‌زیست. برای گذران زندگی به دکن کوچید. گاهی در نگپور، بنارس و بهوپال اقامت داشت. چندی نیز در حیدرآباد می‌زیست و به دربار نظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) راه داشت. خادم در ۱۲۱۱ق/۱۷۹۶م که سی سال داشت دیوان فارسی‌اش را به اتمام رساند. بعد از آن به سرودن اشعار هندی روی آورد. وی در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م به دستور نظام‌علی‌خان آصف‌جاه و وزیرش ارسطوجاه دیوان اردویش را تدوین کرد. نسخه‌های دست‌نویس دیوان فارسی و اردوی خادم به‌شمارهٔ DU-288 در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۶۷؛

Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library, 2/431-434.

فتح‌نیا طبری

خادم لکنویی (xā.dem-e.lak.nu.i)، مولوی خادم‌حسین‌خان فرزندمولوی عبدالقادرخان جائسی، ــ جونپور ۱۳۱۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. مادرش دختر سید دلدار علی مجتهد شیعیان هند بود. خادم اهل علم بود و شعر نیز می‌سرود. چندی در بنارس به‌سر برد و پس از آن به جونپور کوچید. چون زمان درازی در بنارس زندگی کرد، گه‌گاه از او با نسبت بنارسی نیز یاد می‌کنند.

منابع: الذریعه، ۲۷۸/۹- ۲۷۹؛ صبح گلشن، ۱۴۷- ۱۴۸؛ لغت‌نامه، زیر «خادم»؛ مکارم‌الآثار، ۲۰۹۵/۶.

رسولی

خادمی، نظام‌الدین ← خادم گجراتی

خاشع (xā.šeɛ)، ز ۱۱۱۹ق، شاعر ایرانی. از زندگی وی هیچ آگاهی جز آن‌چه از اشعارش به‌دست می‌آید در دست نیست. نسخه‌ای از کلیات او که انواع شعر از قصاید، غزلیات و قطعات و مانند آن‌ها را دربرمی‌گیرد در کتابخانهٔ بوهار (کلکته) نگه‌داری می‌شود. چنان‌که از اشعارش برمی‌آید، از مردم ایران، گویا از اصفهان بود

و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) به هند رفت. اما در هند خوش نبود و در بیشتر قصایدش از رفتن بدان سرزمین اظهار پشیمانی می‌کند. خاشع قطعاتی در ستایش فتوحات اورنگ‌زیب و نیز قصیده‌ای در تهنیت و تاریخ تخت‌نشینی شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ق) دارد. وی از کسادی بازار سخنوری، و از نسق افتادن نظام‌سخن می‌نالد. شاعر محبوب او عرفی است. چنین می‌نماید که این خاشع همان ملا خاشع است که خوشگو درباره‌اش می‌گوید: «اصلش از ایران است، در کشمیر توطن گرفته بود. ظاهراً از شاگردان ملا ساطع [کشمیری، ـ۱۱۵۰ق] است. صاحب زبان پخته‌گو صاحب سلیقه می‌نماید.» (سفینهٔ خوشگو، ۲۱۰)

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۹ـ ۶۰؛ الذریعه، ۲۸۰/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۰ـ۲۱۱؛ صبح گلشن، ۱۴۸؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۳۶ـ ۳۳۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۷.

برزگر

خاص‌الانشاء ← جامعی

خاکسار خوافی (xak.sār-e.xā.fi)، نواب شکرالله‌خان فرزند لطف‌الله، ـ۱۱۰۸/ ۱۱۱۲ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از سادات خواف خراسان و داماد میرمحمد عسکری خوافی، مشهور به عاقل‌خان رازی، بود. در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به ترتیب فوج‌دار (فرماندهٔ پادگان) سرهند (تا ۱۰۹۲ق)، شاه‌جهان‌آباد (۱۰۹۲ ـ ۱۰۹۴ق)، اسکندرآباد (از۱۰۹۴ق) و نواحی جهان‌آباد (از ۱۰۹۸ق) بود. در اواخر عمر، حکومت شهر نارنول از توابع میوات را داشت. به دادگری، نیک‌نامی، گشاده‌دستی، درویش منشی و دردآشنایی آوازه داشت. گویند هرچه به‌دست می‌آورد در راه خدا نثار می‌کرد. ادیبان و شاعران را می‌نواخت. شیرعلی‌خان لودی مؤلف مرآة‌الخیال در ۱۰۹۰ق که خاکسار فوج‌دار سرهند بود به خدمت او رسید و از او نواخت یافت. عبدالقادر بیدل نیز، که از مدح امیران سر باز می‌زد، در هنگام حکومت خاکسار بر شهر نارنول به درگاه وی روی آورد و تا پایان عمر خاکسار در درگاه او به‌سر برد و پس از آن نیز از نواخت سه پسرش، شکرالله‌خان و شاکرخان و عاقل‌خان (میرکرم‌الله‌خان، متخلص به عاشق)، بهره‌مند بود. نامه‌های خاکسار به ناصرعلی سرهندی که در مرآة‌الخیال آمده، مبین شعردوستی و شاعرنوازی او است. وی در این نامه‌ها حد اعلای شاعری را بیان بهترین خیال در قالب بهترین الفاظ می‌خواند. خود او شعر می‌سرود و اشعارش ساده و روان و بی‌تکلف است. مجموعه‌ای از اشعار وی در کتابخانهٔ بانکی‌پور نگه‌داری می‌شود. دیوان خاکسار بیشتر غزلیات است و گذشته از آن سه مثنوی، سی‌وسه رباعی و چند قطعهٔ تاریخ را دربردارد. از وی همچنین شرح مثنوی معنوی به‌جا مانده (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ 152.PPi,VIIL) که به خواهش عاقل‌خان رازی نوشته و در دیباچه از او و کمک‌هایش در شرح مثنوی ستایش کرده است.

منابع: آداب عالمگیری، ۱۱۵۴/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۷/۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۱، ۶۱۷، ۸۳۳؛ ۲۴۱/۳، ۲۴۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۶؛ جرنل، ۶۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱۸/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۹؛ شام غریبان، ۵۳ـ ۵۴؛ شمع انجمن، ۱۴۰ـ۱۴۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۱۷ـ ۳۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۵/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۲۲/۲ـ۱۲۵؛ مرآت‌الخیال، ۱۲۰ـ۱۲۱، ۲۴۰ـ۲۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۹/۶؛ نشتر عشق، ۵۴۹/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۷؛ همیشه بهار، ۷۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/370; 2/811; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,303; *Mughals in India* ,449.

برزگر

خاکسار سبزواری (xāk.sār-e.sab.ze.vā.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در اورنگ‌آباد دکن می‌زیست. نیای او از مردم سبزوار ایران بود. خاکسار همروزگار میرغلام‌علی‌آزاد بلگرامی (ـ ۱۲۰۰ق / ۱۷۸۶م) بود. سبزواری در ح۱۱۸۸ق / ۱۷۷۴م کتابی به‌نام سوانح در سی و یک سانحه نوشت. این اثر دربردارندهٔ یادداشت‌ها، زندگی و شرح احوال سی و یک تن از صوفیان درگذشته و یا زنده در اورنگ‌آباد با مطالبی دربارهٔ آرامگاه ایشان و نیز شهر و ساختمان‌های آن است. در این اثر چهارمین سانحه دربارهٔ آرامگاه اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) و شانزدهمین سانحه دربارهٔ آرامگاه یکی از همسران وی است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۸۱؛
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 122; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 524; *Mughals in India*, 422; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1027, 1113.

فتح‌نیا طبری

خاکسار هندوستانی، شکرالله‌خان ← خاکسار خوافی

خاکستر (xā.kes.tar)، منشی سرب سکه، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایته‌سری باستو و از خاندان راجه‌رام‌ناراین موزون، نایب فرمانروای عظیم‌آباد و از دوستان نزدیک میرزا محمود سراج‌الدوله (۱۱۵۳ــ۱۱۶۹ق) نواب بنگاله بود. او مدتی در عظیم‌آباد / پتنا روزگار به سر می‌برد. مؤلف سفینهٔ خوشگو می‌گوید منشی سرب سکه در سخنوری از شاگردان میرزا جان‌جانان مظهر بود و در شعر خاکستر تخلص می‌کرد. به‌گفتهٔ هم‌او خاکستر، شعر «اکثر درست می‌گوید و نثر صاف می‌نگارد.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۵۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 303.

نوش‌آبادی

خاکی (xā.ki)، غوث‌بخش، ــ ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در قلات / کلات به‌سر می‌برد. چندی در شهرداری جیکب‌آباد از شهرهای ایالت میسور منشی بود. در سرودن قصیده مهارت فراوان داشت و نعت‌های پرسوزی برای پیامبر گفته است. عشق و طراوت درون‌مایهٔ سروده‌های خاکی است. برادر مهتر او رسول‌بخش نیز شاعر بود و رهی تخلص می‌کرد و خاکی قصیده‌ای در مدح برادرش دارد. محمد ابراهیم‌خلیل یک رباعی در مدح این دو برادر گفته است.

منابع: تکلمهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۰۲ـ۳۰۳؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۸۷ـ۸۹؛
Persian Poets of Sind, 298-300.

رسولی

خاکی الائچی‌پوری (xā.ki-ye.e.lā.e.či.pu.ri)، خان‌بهادر مولوی حاجی‌محمد عبدالکریم بن شیخ عبدالعظیم بن شیخ محمد فایق بن شیخ محمدصدیق بن شیخ‌محمدزاهد، سدهٔ نوزدهم میلادی، دانشمند دینی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس بنگالی. از مردم قصبهٔ الائچی‌پور در بخش رنگپور بود و در دستگاه دولتی بنگال در سمت‌های معاون تحصیل‌دار و دادرس در فریدپور کار می‌کرد. از دولت خطاب خان‌بهادر گرفته بود. در اواخر سدهٔ نوزدهم در داکا درگذشت. خاکی از جملهٔ سرایندگان بنگالی بود که توجهٔ خاصی به شیوهٔ حافظ داشته و اشعاری در تتبع او سروده است. از آثار فارسی وی: ۱ــ تنویرالقلوب در عقاید اسلامی و مسائل فقهی (کلکته، ۱۸۷۷م). خود خاکی در هنگام اقامت در مالده این اثر را با عنوان تزکیةالقلوب به اردو برگردانید (کانپور، ۱۲۹۴ق)؛ ۲ــ چراغ ایمان در علم فرایض (کلکته، ۱۳۰۶ق)؛ ۳ــ دیوان خاکی که خاکی خود آن را در ۱۸۶۹م/ ۱۲۸۶ق گردآورده است. نسخه‌ای از این دیوان که در کتابخانهٔ دانشگاه داکا به (شمارهٔ Ar-129) نگه‌داری می‌شود، مجموعه‌ای از غزلیات، قصیده، مخمس، مسدس، مسبع، مثنوی، رباعی، و قطعات تاریخ است؛ ۴ــ رموزالاخلاق (کلکته، ۱۳۰۶ق)، در یک مقدمه (در سه مرحلهٔ دانش انسان) و سه باب (تهذیب اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن) و یک خاتمه (در وصایای امام نعمان بن ثابت)؛ ۵ــ مصباح‌الجنان، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه داکا (به شمارهٔ B68/9) که گزارش فارسی منظوم منظومهٔ معروف عربی بدءالامالی در عقاید است؛ ۶ــ فؤادالکلام در معانی و بیان (کلکته، ۱۳۰۶ق)؛ ۷ــ فوائد خاکیه در علم فرایض که در ۱۲۷۲ش نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ داکا (به شمارهٔ AR-142) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۲۴، ۴۷، ۱۰۷، ۱۵۵ـ ۱۵۷، ۱۷۰ـ۱۷۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۱ـ۱۵۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۱۳/۳؛ امّ‌سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ش)، ۱۴۸؛ دکتر عبدالسبحان، «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ نخستین سخنرانیهای سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایرانی و شبه قاره، ۴۰۶/۱ـ ۴۰۷؛ دکتر محمد کلیم سهسرامی، «عبدالکریم‌خاکی و آثارش»، ارمغان، سال چهل‌وهفتم، شمارهٔ ۳، صص ۱۸۸ـ۱۹۰؛
Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca Univesity Library, 135-136, 316, 351, 353, 354, 459, 482, 483.

برزگر

خاکی تالپوری (xā.ki-ye.tāl.pu.ri)، میرنظرعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او رندبهار از مردم بلوچ و کیجی‌تبار بود و به زبان بلوچی شعر می‌سرود. خاکی از مریدان خواجه محمد زمان ثانی لنواری بود و بیشتر عمر خود را در خانقاه لنواری و در خدمت بزرگان لنواری، در امور قلعه و متعلقات آن گذراند. وی در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۴۵م کتابی به‌نام مرغوب‌الاحباب فی‌النساب‌الاقطاب تألیف کرد. مؤلف در این کتاب ابتدا به شرح حال مشایخ نقشبندیه و در آخر به سوانح مشایخ لنواری پرداخته است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ حسام‌الدین راشدی در کراچی و کتابخانهٔ لنواری نگه‌داری می‌شود. دو بیت از اشعار او در تکملهٔ مقالات‌الشعرا آمده است.

منابع: تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۱۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۱/۳؛ ۱۰۲۶/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۷.

فتح‌نیا طبری

خاکی چاتگامی (xa.ki.ye.čāt.gā.mi)، مفتی فیض‌الله فرزند منشی هدایت‌علی چودهری، ۱۳۱۰–۱۳۹۶ق، عالم و ادیب بنگالی. نیاکانش از سرزمین‌های عربی به هند کوچیدند. خاکی پس از به‌پایان رساندن دورهٔ ابتدایی و متوسطه، در دارالعلوم معین‌الاسلام درهات‌هزاری چاتگام به تحصیل زبان عربی، فارسی و علوم دینی پرداخت. پس از آن به مدرسهٔ دیوبند رفت و تحصیلاتش را نزد شیخ‌الهند محمودحسن، انورشاه کشمیری و بشیر احمدعثمانی پی گرفت. پس از آنکه تحصیلات علوم دینی را به پایان برد، به زادبومش بازگشت و در دارالعلوم معین‌الاسلام به‌کار سرگرم شد و افزون بر سی سال، به‌تدریس تفسیر، حدیث، فقه اسلامی، منطق و فلسفه پرداخت. وی فتوای مذهبی نیز صادر می‌کرد. خاکی با سید احمد سندیپی، خلیفهٔ محمود حسن دیوبندی، بیعت کرد و در پیری به زادگاه خود بازگشته و مدرسه‌ای به‌نام حامی‌السُنه تأسیس کرد. از آثارش: پند فیض به‌نظم فارسی در پند و نصیحت؛ مثنوی قند خاکی به‌فارسی در ستایش مدرسهٔ معین‌الاسلام که در چاپخانهٔ علمی دهلی به‌چاپ رسیده است؛ مثنوی الرسالةالمنظومه علی‌الفرقةالنیچاریه به‌فارسی در رد عقاید فرقهٔ نیچاری (طبیعیون / مادیون) که در هات هزاری چاتگام به‌چاپ رسیده است؛ مثنوی الکلام‌الفاصل بین اهل‌الحق والباطل به‌فارسی در مسائل شریعت اسلامی و در رد متصوفه‌هایی که رقص و سرود را جایز می‌دانند و بر خلاف ظواهر شریعت عمل می‌کنند که در هات هزاری چاتگام به‌چاپ رسیده است؛ مثنوی ارشادالامة الی‌التفرقه بین‌البدعة والسنة به‌فارسی در پیروی از سنت و جماعت برابر فقه امام ابوحنیفه و احتراز از بدعت؛ مثنوی المنظومه‌المختصرة فی حکم‌الاجرة علی طاعه به‌فارسی که در آن آمده پول گرفتن به‌عوض عبادت در شریعت جایز نیست. این اثر به‌کوشش انجمن اشاعت اسلام در چاپخانهٔ قاسمی دیوبند در چاتگام به‌چاپ رسیده است؛ پندنامهٔ خاکی به‌فارسی (هات‌هزاری، ۱۳۹۶ق)؛ مثوی خاکی به‌فارسی در نعت رسول اکرم (ص)؛ مثوی دلاویز به‌فارسی؛ مثنوی حفظ‌الایمان من مکائد دجال قادیان به‌فارسی که به‌چاپ رسیده است؛ احسن‌المقال فی جوازالخیرات‌المروجه فی ملک‌البنجال به‌فارسی در پاسخ به عمدةالاقوال فی رد ما فی احسن‌المقال ضمیرالدین باشنده (دیوبند، ۱۳۳۴ق)؛ رافع‌الاشکالات علی حرمت‌الاستیجار علی‌الطاعات به‌فارسی در احتزاز از گرفتن پول صدقه با تلاوت قرآن و خواندن درود و خواستن دعا برای علمای کرام و جواز گرفتن پول برای پیش‌نماز، مؤذن، آموزش قرآن کریم و پند و نصیحت مذهبی، مانند وعظ (دهلی، بی‌تا)؛ الفضیلةالجلیلةالاحکام‌السماع و سجدةالتحیه به‌فارسی در احتراز از سرودن نغمه، سجده کردن به غیر خدا؛ القول‌السدید فی حکم‌الاحوال والمواجید به‌فارسی (هات‌هزاری، ۱۳۷۰ق)؛ فیض بیکران به‌اردو در شرح بوستان؛ فیض ستار به‌اردو در شرح پندنامهٔ عطار؛ فیض بی‌بها به‌اردو در شرح پندنامه؛ فیض بی‌پایان به‌اردو در شرح گلستان سعدی است. محمداظهارالاسلام یکی از پیروان خاکی در ۱۳۹۷ق / ۱۹۷۷م کتابی به‌نام حیات مفتی اعظم در شرح احوال وی تألیف کرده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۸۸-۲۹۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۵۸۳/۳؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵، صص۱۰۲-۱۰۳.

فتح‌نیا طبری

خاکی چوندوی، قمرالدین ← اسرار حقیقت

خاکی خراسانی (xā.ki-ye.xo.rā.sā.ni)، لطف‌علی، ــ شیراز ۱۲۳۴ / ۱۲۳۶ق، شاعر و عارف ایرانی، در مشهد زاده شد.

خاندانش از مردم بروجرد بودند. پس از تحصیل علوم رایج روزگار خود، به عرفان روی آورد. چندی در کابل بود و پس از آن به پیشاور رفت و به خدمت مسکین‌شاه پیشاوری رسید. سپس به هندوستان رفت و سیدعالم شاه‌هندی را دیدار کرد. از آن‌جا به عتبات رفت و در بازگشت به ایران در شیراز سکنی گزید. خاکی در شیراز به مریدان قطب‌الدین نیریزی و آقامحمدهاشم ذهبی پیوست. پس از درگذشت آقامحمدهاشم، به میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی دست ارادت داد. رضاقلی‌خان هدایت در سفر به شیراز وی را دیدار کرد. خاکی یک مثنوی در نصیحت به فرزندش دارد و دیوان شعری نیز داشته که اکنون در دست نیست. چون درگذشت پیکرش را در صحن حافظیه به خاک سپردند.

منابع: حدیقة‌الشعراء، ۵۲۱/۱ - ۵۲۲؛ الذریعه، ۲۸۱/۹ - ۲۸۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۵۶ - ۲۵۷؛ طرائق‌الحقائق، ۲۵۳/۳؛ مجمع‌الفصحا، ۲۴۲/۴ - ۲۴۳؛ مکارم‌الآثار، ۹۸۲/۳.

م.انوشه

خاکی شیرازی (xā.ki-ye.ši.rā.zi)،حسن‌بیگ فرزند محمدبیگ، - پتنا ۱۰۲۲ق، تاریخ‌نگار ایرانی. در خاندانی اصیل از مردم شیراز برآمد. نیای سومش شمس‌الدین عبدالله خاکی شیرازی (- ۹۰۲ق) در دستگاه آق‌قویونلوها خدمت می‌کرد. حسن‌بیگ تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان برد و چون آوازه‌ای یافت، رهسپار هند گشت و به خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴- ۱۰۳۷ق) درآمد و در دستگاه آنان مقام و منصب یافت. در ۱۰۰۷ق بخشی گجرات شد و در ۱۰۱۹ق به ریاست دیوان پتنا رسید. وی نویسندهٔ تاریخی عمومی به‌نام احسن‌التواریخ*/ منتخب‌التواریخ است. او همچنین در نوشتن تذکرهٔ بتخانه به نویسندهٔ آن ملامحمد صوفی مازندرانی کمک کرده است و یا به روایتی، محمدصوفی این تذکره را به خواهش او نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۰۸/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۱۶/۵-۱۷۱۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۰/۱؛ ۵۰۱/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۷-۳۵۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۰۳/۲؛ الذریعه، ۳۸۹/۲۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱۹/۱؛ صبح گلشن، ۱۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۷/۱۰- ۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۹۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۶۰؛ نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند، ۳۸۵-۳۸۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/886-887; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,303; *Mughals in India* ,449; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/123, 1244.

برزگر

خاکی کشمیری (xā.ki-ye.kaš.mi.ri)، باباداود فرزند شیخ حسن فرزند شیخ‌محمد گنایی، - ۹۹۴ق، عارف، نویسندهٔ و شاعر فارسی‌گوی کشمیری. در خاندان گنایی که از نجبای سرینگر بودند زاده شد. در خردسالی پدر و مادرش را از دست داد. در نه سالگی قرآن را از بر کرد. برخی کتاب‌های درسی را نزد شیخ نصیرالدین نصیر آموخت، ولی بعدها که دریافت شیخ نصیرالدین تمایلات شیعی دارد از وی روی گردانید و نزد استادان دیگر، مانند شیخ رضی‌الدین کشمیری و مولانا افضل کشمیری، به فراگیری علوم عقلی و نقلی پرداخت. در بیست و چهار سالگی تحصیلاتش را به‌پایان برد و در شمار استادان پادشاه وقت کشمیر درآمد. اما پس از چندی به شیخ قطب‌الدین حمزهٔ کشمیری (- ۹۸۴ق)، از مشایخ بزرگ سهروردیان، دست ارادت داد و «ترک دنیا نمود... و به ریاضات شاقه و عبادات فوق‌الطاقه به درجهٔ اعلی تصاعد نمود و پس از کشیدن خلوت‌ها و نمودن سیردهات و چشمه‌سارها و گرفتن قلت کلام و تقلیل طعام به منصب قرب و خلافت حضرت پیر کامل [شیخ حمزه] مشرف گردید.» از شیخ حمزه اجازهٔ ارشاد گرفت و «در ترویج احکام شریعت و قواعد طریقت و رفع بدعت به جان و دل کوشید.» برای زیارت بارگاه مخدوم جهانیان سید جلال‌الدین بخاری در اوچ به مولتان سفر کرد و در بازگشت حاج احمد قاری را همراه خود به کشمیر آورد تا قرائت صحیح قرآن را به مسلمانان آن‌جا بیاموزد. از میر سید اسماعیل شامی اجازهٔ سلسلهٔ قادریه گرفت و با مشایخ دیگر، همچون سیداحمد حسینی کرمانی و باباهروی ریشی، صحبت داشت. در دورهٔ یعقوب‌خان چک، آخرین پادشاه کشمیر، که اوضاع این سرزمین پرآشوب و آشفته بود باباداود خاکی و شیخ یعقوب صرفی که ظاهراً از تمایلات شیعی یعقوب‌خان دل‌خوش نبودند با شماری از بزرگان کشمیر، مانند حیدرخان چک، برادر یعقوب‌خان، فتح‌خان و دیگران به دهلی رفتند و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) را به فتح کشمیر ترغیب کردند و عهدنامه‌ای نوشته دادند. پس از حرکت سپاهیان گورکانی به

سمت کشمیر، باباداود برای زیارت پیران مولتان رهسپار آن ولایت گشت. از مولتان از راه کابل به کشمیر بازگشت و همین که به سرینگر رسید درگذشت. برجسته‌ترین خلیفهٔ وی در مسند ارشاد، بابانصیب‌الدین غازی کشمیری است. از باباداود خاکی آثاری به‌جا مانده که نشان‌دهندهٔ توانایی او در نظم و نثر فارسی است. آثار منظوم او اشعاری در قالب قصیده و قطعه است. از جملهٔ اشعار او می‌توان از قطعاتی در تاریخ وفات باباهروی ریشی و شیخ حمزه و سروده‌هایی در ستایش شیخ نورالدین ریشی، باباهروی ریشی، سید جلال‌الدین مخدوم جهانیان، سیداسماعیل شامی و سیدمیرک اندرابی یاد کرد. از آثارش: ۱ــ قصیدهٔ وردالمریدین در زندگی و کمالات و کرامات پیر خود شیخ حمزهٔ کشمیری و مسائل تصوف و طریقت. این قصیده دارای تعقیدات لفظی و معنوی و تلمیحات فراوان است، ولی در آن عنصر خیال و لطافت شعری کمتر به‌چشم می‌خورد؛ ۲ــ دستورالسالکین (سرینگر، ۱۹۳۷م) به نثری سلیس و روان در شرح وردالمریدین؛ ۳ــ قصیدهٔ ضروریه در مسائل فقهی؛ ۴ــ مجموعة‌الفواید به نثر آمیخته به نظم (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به شماره‌های ۴۲۵۷ و ۵۹۳۱) در شرح قصیدهٔ ضروریه؛ ۵ــ قصیدهٔ غسلیه؛ ۶ــ قصیدهٔ جلالیه؛ ۷ــ قصیدهٔ لامیه؛ ۸ــ اسرارالابرار (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور) در زندگینامه و مقامات شیخ حمزهٔ کشمیری و صدوهجده‌تن از صوفیان، که بیشترشان از کشمیرند و برخی نیز از بیرون به آن‌جا آمده‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۰۱/۱ـ ۵۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۵/۲ـ۶۵۶؛ تاریخ حسن، ۱۲۸/۱، ۱۳۴؛ ۲۸۸/۲، ۳۳۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۰۶، ۵۴۰؛ تحایف‌الابرار، ۱۵۷ـ۱۵۸؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۲۰/۱ـ۲۲۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۸۸/۲ـ۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۱/۳، ۱۸۷۳، ۲۱۰۸؛ ۶۹۱/۷ـ ۶۹۲؛ ۸۵۷/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۹۴/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۶۶/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۶/۳، ۲۱۳۴، ۲۳۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۹۴/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,302; *A History of Sufism in India*,1/299;*Mughals in India,* 132; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/975.

برزگر

خالد صدیقی (xā.led-e.sed.di.qi)، فرزند شیخ اعجاز حسین، ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۹م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه اسلامی علیگر به‌تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از آن، دانشیار دانشگاه علیگر شد. به زبان‌های اردو، عربی، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. اثر وی شرح احوال و آثار نجیب جربادقانی نام دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۲/۱؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۸۹؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۵.

رسولی

خالص اصفهانی (xā.les-e.es.fa.hā.ni)، سیدحسین، ملقب به امتیازخان، فرزند میرزا محمدباقر فرزند میرابوعلی فرزند نجم‌الدین محمود فرزند زین‌الدین علی، ــ۱۱۲۲ق، شاعر ایرانی. نیاکانش از سادات بخش برخوار اصفهان بودند و چون برخی از آنان در نطنز نشیمن داشتند به سادات نطنز آوازه یافتند. نیای یازدهم وی سید کمال‌الدین حسین، درویشی نام‌دار بود و گویند شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نیای بزرگ صفویان، آنگاه که از شیراز باز می‌آمده است چند روزی را در سرای او در اصفهان به‌سر برد و چون فرزندش سید جمال‌الدین را جوانی برومند و برازنده یافت، از کمال‌الدین خواست که جمال‌الدین را بدو بسپارد تا یار و همراه او باشد. جمال‌الدین تا آخرین روز حیات شیخ صفی‌الدین در خدمت او به‌سر می‌برد و چون شیخ درگذشت «حسب‌الوصیه... به تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین» وی پرداخت. شجاع‌الدین محمد، نوادهٔ جمال‌الدین، نیز در شیراز پایگاهی بلند داشت و از دیوانیان شاه‌شجاع بود و با حافظ شیرازی چالش‌های شعری می‌کرده است. زین‌الدین علی، نیای چهارم خالص، در روزگار شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) «دفترداری دفترخانهٔ همایون‌اعلی» و پسرش نجم‌الدین محمود در روزگار همان پادشاه «اشرافات بیوتات خاصهٔ شریفه» را برعهده داشته‌اند. پس از آنکه نجم‌الدین محمود به علت پیری از مقام خود کناره گرفت، کارش را به برادرزاده‌اش میرابوالمعالی سپردند و وی چندان ترقی کرد که در دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۵ــ ۱۰۳۷ق) به پایهٔ بلند «مجلس‌نویسی و وزارت غلامان و تفنگچیان» رسید. میرابوعلی، معروف به آقامیر، نیای خالص، در دورهٔ شاه‌صفی

(۱۰۳۷ـــ ۱۰۵۲ق) «وزیر سرکار قورچیان» بود. میرزا محمدباقر، پدر خالص، نیز در آغاز مدتی دراز به خدمت «اشراف عمارات» آستان قدس رضوی در مشهد سرگرم بود. سپس «اوراجه‌نویس عراق» شد و پس از مرگ برادرش میرزا محمدشفیع به «وزارت قورچیان» گمارده شد. میرزامحمدباقر که شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ـ ۱۰۷۷ق) وی را بسیار گرامی داشت، شاعری بسیار چیره‌دست بود و به سبک هندی شعر می‌سرود و باقر تخلص می‌کرد دیوان او به‌چاپ رسیده است (به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹ش). خالص در مشهد بزرگ شد و پرورش یافت و ازاین‌رو برخی او را مشهدی گفته‌اند. پس از سفری به حجاز و گزاردن حج، در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) به هند رفت و دختر میرهادی فضایل‌خان، میرسامان و میرمنشی پادشاه گورکانی، را به زنی گرفت و درشمار ملازمان اورنگ‌زیب درآمد. به پایمردی روح‌الله‌خان یزدی، میربخشی پادشاه، حاکم سانبهر در نزدیکی اجمیر شد و پس از مدتی به دیوانی (وزارت) صوبهٔ اجمیر رسید. سپس به کار بخشیگری و وقایع‌نگاری عظیم‌آباد (پتنا) گماشته شد. در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـــ ۱۱۲۴ق) خطاب امتیازخان و منصب دیوانی (وزارت) صوبهٔ پتنا یافت، اما او که ظاهراً همواره در اندیشهٔ بازگشت به میهن بود، دست از نوکری پادشاهان هند برداشت و به‌رغم پافشاری و دل‌جویی شاه‌عالم از راه لاهور و مولتان رهسپار ایران شد. در میان راه در بهکر در سند با بخشی و وقایع‌نگار آن‌جا میرعبدالجلیل بلگرامی (ـ ۱۱۳۸ق) دیدار کرد. میرعبدالجلیل که خبر یافته بود حاکم سند میان یارمحمد عباسی، مخاطب به خدایارخان (ـ ۱۱۳۱ق)، به تحریک حاکم مولتان خواجه حسین‌خان کوکلتاش، به طمع اموال گران‌بهایی که خالص همراه خود می‌برد، در پی کشتن او است از وی خواست تا پیش‌تر نرود. خالص نپذیرفت و به راه خود ادامه داد و چون به سیوستان رسید، به‌دست کسان خدایارخان کشته شد. اما خدایارخان در نامه‌ای کشته شدن خالص به‌دست کسان خود را ردکرده است. خالص را شاعری خوش‌بیان و صاف‌گو و دارای فکر بلند و طبع‌رسا گفته‌اند. شمار اشعار دیوان وی را تا ۳۰۰۰ بیت نوشته‌اند. از دیوان او نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند مجلس شورا (به‌شمارهٔ ۷) در ۲۱۰۰ بیت از غزلیات و قطعات و رباعیات و مفردات، سالارجنگ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ 2032فهرست)، کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) نگه‌داری می‌شود. مثنوی ۹۱ بیتی گلستان خیال خالص، در وصف اورنگ‌آباد، در مقالات مولوی محمدشفیع به‌چاپ رسیده است.

منابع: تحفة‌الکرام، ۴۴۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۶۰ـ۶۵، ۵۹۸، ۶۰۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۹ـ۷۰؛ دیوان میرزامحمدباقر، ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹ش، صص ۹ـ۱۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۰/۱؛ سرو آزاد، ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۴۸ـ۴۹؛ شام غریبان، ۹۵ـ۹۹؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۸۹ـ۹۲؛ شمع انجمن، ۱۴۱ـ۱۴۲؛ صبح گلشن، ۱۴۹؛ صحف ابراهیم، ۵۶؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورا، ۱۲/۱۸ـ۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۳/۸؛ کاروان هند، ۳۶۸ـ۳۷۰؛ کلمات‌الشعرا، ۳۴؛ مقالات‌الشعرا، ۱۸۸ـ۱۹۳؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۵۰/۴ـ۵۸؛ منتخب‌اللطایف، ۱۷۴؛ منشورالوصایت و دستورالحکومت، ۱۳۴ـ۱۳۵؛ نتایج‌الافکار، ۲۲۰ـ۲۲۲؛ نشتر عشق، ۵۳۵/۲ـ۵۳۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۷ـ۵۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۷۱/۶ـ۷۴؛ همیشه بهار، ۶۷؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/235-236; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,305; *Mughals in India* ,254.

برزگر

خالص هانسوی، عبدالواسع ← عبدالواسع هانسوی

خاموش دهلوی (xā..muš-e.deh.la.vi)، صاحب رام، دهلی ح۱۱۵۷ـ ۱۲۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش برآمد. نخست در شمار منشیان جلال‌الدین شاه عالم (۱۱۷۳ـ۱۲۰۲ق) و ملازمان محمد الدوله عبدالاحد خان بهادر بهرام جنگ بود. سپس به بنارس رفت وبه خدمت حاکم انگلیسی آن شهر درآمد. یک چند در منصب دیوانی و زمانی نیز به تحصیل‌داری گذراند. شاگرد حزین لاهیجی (ـ ح ۱۱۸۰ق)و دوست ذوالفقار علی خان مست مؤلف ریاض‌الوفاق بود. نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان او که اشعاری چون غزل، قطعه، رباعی، قصیده و مثنوی را در بر می‌گیرد به‌شمارهٔ 887 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای دیگر نیز از دیوان خاموش به شمارهٔ ۵۲۲۰ درکتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان،۱۹۶؛ الذریعه، ۲۸۵/۹؛ صبح

گلشن، ۱۵۰؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۲۷۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۱۴/۳؛ لغتنامه، زیر «خاموش هندی»؛ ملخص ریاض الوفاق، ۳۰-۳۲؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 887; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 306; *Mughals in India* ,254.

دانشنامه

خان (xān)، معین‌الدین احمد، ۱۹۳۱م ــ ، تاریخ‌نگار و اسلام‌شناس بنگلادشی. در خانواده‌ای فرهیخته در چنوتی (روستایی در بخش چاتگام) به‌دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دانشکدهٔ اسلامی متوسطه در هوگلی و چاتگام فراگرفت. سپس دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس در علوم اسلامی را در دانشگاه داکا به پایان رسانید و شاگرد اول شد و نشان زرین دریافت کرد. پس از چندی احمدخان برای ادامهٔ تحصیل به دانشگاه مک‌گیل کانادا رفت و در ۱۹۵۵م تاریخ اسلام را در آن‌جا فراگرفت. پس از پایان دوره و بازگشت به میهن، در انجمن آسیایی داکا برای گذراندن دورهٔ دکتری هزینهٔ تحصیلی گرفت و با راهنمایی دکتر احمدحسن دانی، تحقیق خود را در موضوع «تاریخ نهضت فرایضی در بنگال» به‌پایان رسانید و در ۱۹۶۱م از دانشگاه داکا دانشنامهٔ دکتری گرفت. در ۱۹۵۵ــ۱۹۵۶م دانش‌پژوه وابسته به مؤسسهٔ مطالعات بین‌المللی برای آسیای جنوبی در کانادا و بنیاد آسیایی سان‌فرانسیسکو در اندونزی بود. دکتر خان در حدود دو سال به کار دولتی در پاکستان خاوری استخدام شد و در ۱۹۵۹ــ۱۹۶۱م در مؤسسهٔ ملی تعمیر نو، با سمت دانش‌پژوه انجام وظیفه کرد. سپس در بخش تاریخ و تمدن اسلام به استخدام دانشگاه کراچی درآمد و در ۱۹۶۶ــ۱۹۷۱م در این دانشگاه به تدریس سرگرم بود. پس از چندی با سمت دانشیار در مؤسسهٔ تحقیق اسلامی در اسلام‌آباد به کار تحقیق پرداخت. در ۱۹۸۱م به دانشگاه چاتگام بازگشت و در آن‌جا در بخش تاریخ و تمدن اسلام، دانشیار شد و کار درس و تدریس را آغاز کرد. دکتر معین‌الدین احمدخان سفرهایی به کشورهای کانادا، امریکا، اندونزی، روسیه، ژاپن، عربستان، فرانسه، بریتانیا، فیلیپین، سنگاپور، هند، تایلند، هنگ‌کنگ، پاکستان و ایران کرده و دربارهٔ آن‌ها مقالات و کتاب‌هایی نوشته است. وی افزون بر تدریس، تاکنون دوازده کتاب تحقیقی و بیست‌ویک مقاله در موضوع تخصصی خود تصنیف و تألیف کرده است. مقالهٔ «زبان فارسی در چاتگام»، دربردارندهٔ اطلاعات بسیار مهم دربارهٔ زبان فارسی در آن ناحیه است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۳۴-۴۳۵؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵، صص ۱۰۴-۱۰۵.

فتح‌نیا طبری

خان آرزو، سراج‌الدین علی‌اکبرخان ← آرزو

خان اعظم (xān-e.aɛ.zam)، شمس‌الدین محمدخان، معروف به اتگه‌خان، فرزند میریارمحمد غزنوی، ــ ۱۲ رمضان ۹۶۹ق، سردار و دولتمرد ادب‌دوست شبه قاره. در غزنین به‌دنیا آمد. نخست در خدمت میرزا کامران، برادر همایون گورکانی به‌سر می‌برد. در ۹۴۷ق، که همایون پس از شکست از شیرشاه سوری در نواحی قنوج در راه گریز خود را به رود گنگ انداخت و نزدیک بود غرق شود، شمس‌الدین محمدخان به یاری او شتافت و وی را از مهلکه رهانید (مآثرالامرا، ۵۳۱/۲ــ ۵۳۲). به هر حال، همایون وی را در لاهور از ملتزمان رکاب خود کرد و بعدها همسر او، جیجی، را درشمار دایگان شاهزاده اکبر درآورد. ازاین‌روی، جیجی و شمس‌الدین محمد به ترتیب به جیجی انگه و اتگه‌خان خطاب و آوازه یافتند (**جیجی** در ترکی به معنی دایه، و **اتگه** در همان زبان به معنی شوهرِ دایه است). همایون در هنگام رفتن به ایران، شمس‌الدین محمد را در خدمت شاهزاده اکبر گذاشت و چون به هند بازگشت و ناحیهٔ حصار را جاگیر شاهزاده تعیین فرمود، شمس‌الدین محمد را به حکومت آن ناحیه گماشت و روزبه‌روز بر پایهٔ او افزود. شمس‌الدین محمد در دورهٔ جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) نیز همچنان مراتب ترقی را پیمود. در ۹۶۸ق اکبر وی را حکومت پنجاب داد و بر سر بیرم‌خان فرستاد. وی بیرم‌خان را بشکست و به پاس این پیروزی به لقب خان‌اعظم مخاطب گشت. در سال ششم پادشاهی جلال‌الدین اکبر به دربارشاهی رفت و تنظیم امور مالی و ملکی را به‌دست گرفت و در کار وکالت (= صدراعظمی) شریک منعم‌خان شد و «در امر وکالت استقلال به حد کمال رسانید.» قدرت روزافزون و نفوذ بسیار او در پادشاه، رشک بسیاری را برانگیخت تا سرانجام به تحریک برخی امرا، به‌دست

خان اعظم

امیرالامرا ادهم‌خان، فرزند ندیم‌خان و ماهم‌انگه (یکی دیگر از دایگان جلال‌الدین اکبر)، به قتل آمد. ادهم‌خان نیز در دم به فرمان اکبر به‌قصاص رسید. پس از مرگ خان‌اعظم شمس‌الدین محمد، پسر خرد وی، میرزا محمدعزیز کوکه، به خطاب خان‌اعظم ملقب شد. شمس‌الدین محمد غزنوی امیری ادب‌دوست بود، به شعر و شاعری علاقهٔ فراوان داشت و همیشه تنی چند از شاعران در ملازمتش بودند. از شاعرانی که وی را ستوده یا ملازمش بوده‌اند می‌توان از مولانا شیری لاهوری (ــ ۹۹۴ق)، تذروی ابهری (ــ ۹۷۵ق)،حیدری تبریزی (ــ ۱۰۰۲ق) و جعفر هروی نام برد. خود نیز گه‌گاه شعر می‌سرود.

منابع: اکبرنامه، ۲۴۲/۱-۲۴۳، ۲۷۹؛ تاریخ فرشته، ۲۴۹/۱-۲۵۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۸، ۵۴۴؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۱-۲۵۲؛ ذخیرة‌الخوانین، ۸۰/۱، ۱۲۵؛ روز روشن، ۵۴۲-۵۴۳؛ صبح گلشن، ۱۵۰؛ طبقات اکبری، ۳۸۱؛ کاروان هند، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۹۸، ۳۵۵، ۹۸۲، ۹۹۷؛ مآثرالامرا، ۵۳۱/۲-۵۳۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۵۵/۱، ۴۰/۲، ۵۲-۵۳، ۲۲۳/۳؛ نشتر عشق، ۵۴۶/۲-۵۴۷؛

Tharikh-I-Akbari ,81,87,98,100,102,204.

برزگر

خان اعظم (xān-e.aɛ.zam)، میرزا عزیز محمد/ محمدعزیز کوکه پسر خان‌اعظم شمس‌الدین محمدخان غزنوی، ح ۹۵۷ــ احمدآباد گجرات ۱۰۳۳ق، سردار و دولتمرد ادب‌دوست شبه قاره. مادرش جیجی انگه، دایهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی بود و به واسطهٔ آن، شویش اتگه‌خان شمس‌الدین محمد غزنوی (**انگه** در ترکی به معنی دایه و **اتگه** به معنی شویِ دایه است) و پسرانش میرزا عزیز کوکه (**کوکه/کوکلتاش** در ترکی به معنی برادرِ همشیر است) و یوسف محمدخان (ــ ۹۷۳ق) در دستگاه نصیرالدین همایون (۹۳۷ــ ۹۶۳ق)، جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) بسیار ترقی کردند. میرزا عزیز همسن و همبازی اکبرشاه بود و «از این جهت‌ها بود که پیوسته پادشاه گستاخی‌های خان‌اعظم [میرزا عزیز] را درمی‌گذرانید و می‌گفت میان من و عزیز، جوی شیر واسطه است، از آن نمی‌توان گذشت.» (مآثرالامرا، ۶۷۵/۱) نخست همچون دیگر افراد اتگه‌خیل (یعنی خویشانِ دایگان جلال‌الدین اکبر که در دستگاه او نفوذ و اعتبار بسیار داشتند) در پنجاب جاگیر داشت. در ۹۸۰ق، که گجرات از دست مظفرشاه سوم گجراتی بیرون آمد و به دست جلال‌الدین اکبر افتاد، میرزا عزیز به حکومت آن ایالت گمارده شد. در ۹۸۳ق، اعتراض وی به یکی از فرمان‌های جلال‌الدین اکبر موجب شد تا او را در باغ خودش به‌نام جهان‌آرا در آگره/ اکبرآباد خانه‌بند کنند و حکومت گجرات را به شهاب‌الدین احمدخان نیشابوری بسپارند. در ۹۸۶ق بخشوده شد، امااندکی بعد باز از نظر پادشاه افتاد و چندی را در انزوا گذراند. بعدها باری دیگر شاه با او به سر لطف آمد و به او منصب پنج‌هزاری داد. در ۹۸۸ق به خطاب خان‌اعظم ملقب گردید و برای سرکوبی شورشیان افغان به بنگاله و بهار فرستاده شد. از ۹۸۹ تا ۹۹۱ق حاکم بهار بود. در ۹۹۳ق، خان‌اعظم که در آن هنگام حاکم مالوه بود مأمور فتح دکن شد، ولی پس از چندی تاخت و تاز و غارت برخی نواحی، از دکن عقب نشست. در ۹۹۸ق بار دیگر حکومت گجرات یافت و از مالوه بدان سوی رهسپار گردید. در ۱۰۰۱ق مظفرشاه سوم گجراتی، آخرین پادشاه گجرات راکه از مدت‌ها پیش فراری بود، دستگیر کرد. خان‌اعظم «در رسوخ دین اسلام و تعصب در مذهب اهل سنت و جماعت بی‌نظیر بود» و گویند در میان امرای اکبری، تنها او و شهبازخان کنبو «مرتکب خوردن خمر و اصلاح ریش نشدند.» وی با سیاست‌های دینی جلال‌الدین اکبر مخالف بود و برخی آیین‌های ساختهٔ او و رایزنانش، مانند سجده به پادشاه، را اصلاً به‌جا نمی‌آورد و بر خلاف خواستهٔ پادشاه، ریشی دراز می‌گذاشت. ازاین‌رو، از رفتن به درگاه شاهی،به بهانه‌های گوناگون، خودداری می‌کرد. سرانجام جلال‌الدین اکبر به او پیام داد که «این همه تعلل درآمدن دارید، ظاهراً پشمِ ریش شما سنگینی می‌کند.» خان‌اعظم در پاسخی تند به پادشاه نوشت که «تا این‌جا که به‌جای عثمان و علی، فیضی و ابوالفضل [علامی] را قرار داده باشند، آیا به‌جای شیخین که را مقرر کرده‌اند.» (مآثرالامرا، ۶۸۴/۱) پس از آن، وی حکومت گجرات را ترک گفت و با زنان و فرزندان و خزانهٔ خود با کشتی رهسپار حجاز شد و حج گزارد (۱۰۰۲ق). با این‌همه، جلال‌الدین اکبر به پاس همشیری و همبازی بودن در خردسالی با خان‌اعظم از گستاخی‌های او درمی‌گذشت و چون او از سفر حج بازگشت (۱۰۰۳ق) وی را به‌گرمی پذیرفت و منصبش را باز داد و صوبهٔ بهار را جاگیر او مقرر داشت. خان‌اعظم در سال چهلم پادشاهی جلال‌الدین اکبر به منصب وکالت و داشتن مهر پادشاهی سرافراز گردید و در سال چهل‌ویکم، صوبهٔ مولتان

جاگیر او مقرر گشت. دخترِ خان‌اعظم همسر شاهزاده خسرو (۹۹۵ـ ۱۰۳۱ق) پسر شاهزاده خرم (جهانگیر) پسر جلال‌الدین اکبر بود، در حالی‌که مادر خسرو، خواهر راجه‌مان سنگه کچواهه، از امرای بلندپایهٔ جلال‌الدین اکبر، بود. در هنگام بیماری منجر به مرگ اکبر، خان‌اعظم و مان‌سنگه کوشیدند تا وی را به ولی‌عهدی خسرو، به زیان سلیم (جهانگیر) راضی سازند، ولی کوشش آن‌ها نتیجه‌ای نداد و پس از مرگ جلال‌الدین اکبر، جهانگیر به شاهی نشست (۱۰۱۴ق). اندکی بعد، خسرو بر پدرش بشورید، اما شکست خورد و دستگیر و کور شد. خان‌اعظم، که به هواداری از خسرو اشتهار یافته و مدارکی نیز در این زمینه به‌دست جهانگیر افتاده بود، نزدیک بود سرش را برباد دهد. ولی جهانگیر از کشتن او درگذشت و تنها از منصب و جاگیر برکنارش کرد و او را زیرنظر گرفت. پس از چندی بخشوده شد و در سال سوم پادشاهی جهانگیر، حکومت گجرات را بدو سپردند و «مقرر شد که خود در ملازمت بوده، جهانگیرقلی‌خان پسر کلان او به نیابت او روانهٔ گجرات گردد.» (جهانگیرنامه، ۸۸) در ۱۰۱۹ق به تسخیر دکن فرستاده شد و به برهانپور رفت. در ۱۰۲۰ق، مالوه، به‌جای گجرات، به جاگیر او داده شد. در ۱۰۲۲ق، به‌درخواست خود، مأمور سرکوبی رانا‌امرسنگه، فرمانروای چتور، گردید. چندی بعد، که جهانگیر دریافت خان‌اعظم، چنان‌که باید، در سرکوبی شورش رانا نمی‌کوشد، بفرمود تا وی را از اودیپور به‌دربار آورده، از آن‌جا به‌دژ گوالیار برند و در این دژ محترمانه زیرنظر نگه‌دارند (۱۰۲۳ق). در ۱۰۲۴ق از بند آزاد شد. جهانگیر در ۱۰۳۲ق صوبه‌داری گجرات را به نوهٔ خود داوربخش پسر خسرو سپرد و خان‌اعظم را به اتالیقی (سرپرستی) وی گماشت و همراهش بدان سوی روانه کرد. خان‌اعظم از آن پس تا هنگام مرگ در گجرات به‌سر می‌برد. خان‌اعظم امیری ادیب بود و از علوم و فنون متداول بهرهٔ تمام داشت و در تاریخ و تقریر کم‌مانند بود و خط نستعلیق را بسیار خوش می‌نوشت. ولی گویند «در خبث و نفاق و درشت‌گویی هم سرآمد ابنای زمان بود. گرچه مقید به نماز نبود، اما در مذهب تعصب تمام داشت. از این جهت در مراسم ارتداد و زندقه که پادشاه وقت [جلال‌الدین اکبر] اختیار کرده بود، اصلاً تبعیت ننمود، بی‌محابا به‌زشتی و شناعت منسوب ساختی. اصلاً زمانه‌ساز نبود.» وی امیری شاعر و شاعرپرور بود و شاعران بسیاری چون تذروی ابهری، فهمی تهرانی، نظیری نیشابوری، حکیم شمس‌الدین علی عین‌الملک دوایی و دیگران در ملازمتش به‌سر برده یا از نواخت وی بهره‌مند شده‌اند.

منابع: تاریخ فرشته، ۱/۲۲۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷؛ جهانگیرنامه، ۲۴ـ۲۶، ۳۲، ۴۶ـ۴۷، ۷۹، ۸۸، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۴۵ـ۱۴۸، ۱۵۳، ۴۱۲؛ ذخیرةالخوانین، ۱/۸۰ـ۹۹؛ صبح گلشن، ۱۵۰ـ۱۵۱؛ طبقات اکبری، ۳۸۱؛ کاروان هند، ۲۹۸ـ۳۰۰؛ مآثرالامرا، ۱/۶۷۵ـ۶۹۳؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۱۱۰، ۱۱۲، ۳۱۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۹۹ـ۱۰۰؛ مرآة‌العالم، ۱/۶۳۵؛ مقالات‌الشعرا، ۱۹۵ـ۱۹۹؛ منتخب‌التواریخ، ۲/۱۴۲، ۱۴۸ـ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۸۶ـ۳۸۷؛ ۳/۲۸۰ـ ۲۸۲؛ نشتر عشق، ۲/۵۴۶ـ۵۴۸؛ نگارستان سخن، ۶۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۳۵، ۳۷۱، ۳۸۱.

برزگر

خان‌جهان، میرزا ابوطالب ← شایسته‌خان

خان دوران (xān-e.daw.rān)، امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران خان بهادر منصورجنگ خواجه عاصم فرزند خواجه محمدقاسم فرزند خواجه عبدالمؤمن‌خان، ــ ذوالقعدهٔ ۱۱۵۱ق، دولتمرد شبه قاره. از خواجه‌زادگان ترک بود و «نیاکانش از روستاق بدخشان به هندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند. بعضی از آن‌ها به زیّ سپاهگری و برخی به لباس درویشی می‌گذرانیدند.» (مآثرالامرا، ۱/۸۱۹) به روایتی دقیق‌تر، نیای او عبدالمؤمن‌خان، گویا در پادشاهی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق)، از بخارا به هند کوچید. خواجه عاصم در اکبرآباد به‌دنیا آمد و در ابتدا، در اواخر روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق)، در خدمت عظیم‌الشأن، پسر محمدمعظم (شاه‌عالم بهادر شاه‌یکم) پسر اورنگ‌زیب، در بنگاله به‌سر می‌برد. عظیم‌الشأن هنگامی که پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) می‌خواست بنگاله را، به قصد کمک به پدر خود شاه‌عالم بهادرشاه در جنگ وی با برادرش محمداعظم‌شاه، به‌سوی اکبرآباد ترک گوید پسر خود فرخ‌سیر را در بنگاله گذاشت و خواجه عاصم را در خدمت وی نهاد. خواجه عاصم نزد فرخ‌سیر تقرب و نفوذ بسیار یافت و سررشتهٔ کارهای او را به‌دست گرفت تا آن‌جا که ناخرسندی «تعلقه‌داران» دیگر را برانگیخت و آن‌ها چندان شکایت از خواجه عاصم

نوشتند که عظیم‌الشأن او را نزد خود فراخواند. پس از مرگ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۲۴ق) و کشته شدن عظیم‌الشأن در جنگ با برادرانش (یا، دقیق‌تر، در گیرودار جنگ عظیم‌الشأن با برادرانش و اندکی پیش از کشته شدن او در صفر ۱۱۲۴ق)، خواجه عاصم به سوی بنگاله گریخت و به فرخ‌سیر، که اینک به دعوی شاهی برخاسته بود، پیوست. فرخ‌سیر او را به مقام داروغگی دیوان خاص (و بعدها میرآتشی) گماشت و خطاب اشرف‌خان بخشید. فرخ‌سیر چون بر عم خود معزالدین محمد جهاندارشاه پیروز شد و به دهلی درآمد (محرم ۱۱۲۵ق)، خواجه عاصم را منصب «هفت‌هزاری هفت [یا شش] هزار سوار» و خطاب صمصام‌الدوله‌خان دوران بهادر منصور جنگ داد. هنگامی که اختلاف فرخ‌سیر با برادران سادات بارهوی، یعنی قطب‌الملک سید (عبدالله‌خان) حسن‌علی‌خان و برادرش امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان، بالا گرفت، خان‌دوران با این‌که همراز و همدم فرخ‌سیر بود، روابط ظاهری خود را با سادات همچنان نگه‌داشت و می‌کوشید میانِ دو طرف مصالحه‌ای برقرار سازد (عبرت‌نامه، ۱۸۸). در ۱۱۲۷ق که امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان میربخشی می‌خواست به دکن برود، خان‌دوران به نیابت میربخشیگری منصوب گشت. پس از چندی به صوبه‌داری (استان‌داری) بندر گجرات گمارده شد، اما خود در دربار ماند و حیدرقلی‌خان، متصدی بندر سورت، به نیابت وی کارهای آن صوبه را رسیدگی می‌کرد. پس از برکناری فرخ‌سیر (۹ ربیع‌الاخری ۱۱۳۱ق) و کشته شدن او (۹ جمادی‌الثانی ۱۱۳۱ق) و در دورهٔ کوتاه و چند ماههٔ پادشاهی رفیع‌الدرجات و رفیع‌الدوله، که دورهٔ اوج قدرت سادات و استیلای آنان بر دربار گورکانی هند بود، خان‌دوران توانست موقع خود را تا اندازه‌ای نگه‌دارد. در سال یکم پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق)، چون امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان، به توطئهٔ محمدشاه و اعتمادالدوله محمدامین‌خان، کشته شد (۶ ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق)، محمدشاه، خان‌دوران را مقام میربخشیگری (سپه‌سالاری) و خطاب امیرالامرایی بخشید و همراه او و محمدامین‌خان و دیگر امرا رهسپار جنگ با قطب‌الملک سیدحسن‌علی‌خان گردید. قطب‌الملک در چهاردهم محرم ۱۱۳۳ق شکسته و دستگیر شد. گویند، پس از دستگیری قطب‌الملک، محمدامین‌خان از پادشاه خواست تا قطب‌الملک را بدو سپارد، اما خان‌دوران، که می‌دانست محمدامین‌خان آهنگ کشتن قطب‌الملک را دارد، با آن مخالفت کرد (عبرت‌نامه، ۲۷۳). محمدشاه پس از درگذشت وزیر اعظم خودمحمدامین‌خان (۲۹ ربیع‌الاول ۱۱۳۳ق)، می‌خواست جای وی را به خان‌دوران دهد، ولی «مغلیهٔ تورانی [دستهٔ امرای ترک تورانی یا ماوراءالنهری تبار دربار دهلی که محمدامین‌خان نیز درشمار آن‌ها بود] که مصدر چنین خدمتی شده بودند به اغوای نواب قمرالدین‌خان [پسر محمدامین‌خان] از جا درآمده و سر به شورش برداشته، نزدیک بود که فتنهٔ عظیمی برپا شود.» ازاین‌روی، محمدشاه از نیت خود برگشت و عنایت‌الله‌خان عالمگیری را به نیابت وزارت گماشت و پس از آمدن نواب (آصف‌جاه) نظام‌الملک از دکن، او را به وزارت اعظمی خود منصوب کرد و نظام‌الملک نیز پس از یک سال و چند ماه جای خود را به قمرالدین‌خان داد (بیان‌واقع، ۲۳۵). با این‌همه، خان‌دوران گرچه به مقام وزارت اعظمی نرسید، با داشتن منصب امیرالامرایی (سپه‌سالاری) تا پایان مرگش در دورهٔ محمدشاه یکی از برجسته‌ترین امرای دولت و دربار گورکانی بود. در دورهٔ محمدشاه، به دلیل سستی و ناتوانی پادشاه، امرا یا درواقع جنگ‌سالاران، نفوذ و قدرت بی‌سابقه‌ای یافتند. دربار دهلی صحنهٔ دسیسه‌چینی‌های پیوسته و پایان‌ناپذیر امرا یا دسته‌های امرا برضد یکدیگر بود. از اقتدار پادشاه گورکانی هند روزبه‌روز کاسته می‌شد و بر اثر اختلاف و سرکشی امرا و بی‌کفایتی پادشاه هر دم آشوبی در گوشه‌ای از کشور درمی‌گرفت. در این میان زمین‌داران (به‌ویژه راجگان هندو) نیز از فرصت استفاده کرده، کم‌کم سر برآوردند و لوای مخالفت و تاخت‌وتاز برافراشتند (بیان‌واقع، ۲۳۵ـ۲۳۶). در اواخر ۱۱۳۳ق میان خان‌دوران و قمرالدین‌خان بر سر چگونگی برخورد با راجه‌اجیت‌سنگه راتهور، زمیندار اجمیر، که خان‌دوران خواستار مصالحه با او بود، اما قمرالدین‌خان می‌خواست با وی بجنگد، اختلاف شدیدی پیش آمد. خان‌دوران «ترک آمد و رفت دربار نموده چند روزه خانه‌نشین گردید.» تا سرانجام خود محمدشاه پادرمیانی کرد و «در صلاح و آشتی مدارالمهامان سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورت‌ها نمود و ارادهٔ مهم راجه‌اجیت‌سنگه ازین گرگ آشتی‌ها بالمره از میان برخاست.» (سیرالمتأخرین، ۴۵۴/۲) پس از برکناری روشن‌الدوله ظفرخان، بخشی سوم، مشاغل او به خان‌دوران واگذار شد و پایگاه خان‌دوران نزد محمدشاه اعتلا پذیرفت. محمدشاه در سال یازدهم پادشاهی خود به تحریک خان‌دوران، مبارزالملک سربلندخان را «که توسل به روشن‌الدوله داشت» از صوبه‌داری

گجرات برکنار کرد و ابهی‌سنگه راتهور، معروف به دهوکرسنگه، پسر اجیت‌سنگه را به‌جایش گماشت. از ۱۱۴۳ق مراته‌های دکن به سرکردگی باجی رائو، گویا به تحریک (آصف‌جاه) نظام‌الملک که از محمدشاه و امرای درگاهش، مانند خان‌دوران، دل‌خوش نبود، به‌تاخت‌وتاز در استان‌های مالوه و گجرات پرداختند و تا آن‌جا پیش رفتند که در ۱۱۴۶ق صوبه‌داری مالوه به باجی رائو واگذار شد. درواقع خان‌دوران که فرماندهٔ کل سپاهیان دولت گورکانی بود و نزد محمدشاه تقرب و نفوذ فراوان داشت، بیشتر می‌کوشید از راه تدبیر و مصالحه آشوب مراته‌ها و آشوب‌های دیگر را فرو بنشاند، نه از راه لشکرکشی و جنگ. ولی تدابیر او به‌جای تقویت حکومت مرکزی، به تضعیف آن می‌انجامید (سیرالمتأخرین، ۴۶۴). تاخت‌وتازهای مراته‌ها تنها به مالوه و گجرات محدود نشد. آنان پس از گرفتن این دو استان به استان‌های دیگر نیز دست‌اندازی کردند و از حدود گوالیار هم گذشته به حوالی اکبرآباد رسیدند. در رمضان ۱۱۴۶ق مظفرخان بهادر میرآتش، برادر خان‌دوران، به سرکوبی مراته‌ها فرستاده شد، ولی وی کاری از پیش نبرد و به دهلی بازگشت (محرم ۱۱۴۷ق). در جمادی‌الثانی ۱۱۴۷ق خان‌دوران و قمرالدین‌خان به آهنگ جنگ با مراته‌ها از دهلی بیرون رفتند، ولی «کاری که باید صورت نبست صلح‌گونه نموده به حضور» بازگشتند (مآثرالامرا، ۸۲۲/۱). در ذوالقعدهٔ ۱۱۴۹ق، خان‌دوران، به‌قصد مقابله با مراته‌ها در نزدیکی اکبرآباد فرود آمد و لشکرگاه ساخت. قمرالدین‌خان وزیر نیز به همین قصد بر سر راه اجمیر اردو زد و در نتیجه پایتخت از سپاهیان خالی شد. اما هم خان‌دوران و هم قمرالدین‌خان از جنگ هراس داشتند و به رغم داشتن اسباب و آلات سنگین و سپاه بزرگی که فراهم کرده بودند به درنگ و دودلی می‌گذراندند. خان‌دوران در لشکرگاه خود نشسته می‌کوشید با نامه‌نگاری و وساطت گرفتن کسانی مانند جی‌سنگه، کار را به نوعی به مصالحه بکشاند. قمرالدین‌خان نیز کاری انجام نمی‌داد و تنها راه رویارویی با مراته‌ها را یاری جستن از نظام‌الملک می‌دانست، ولی پادشاه به صلاحدید خان‌دوران کمک خواستن از نظام‌الملک را درست نمی‌دانست (سیرالمتأخرین، ۴۷۴؛ داستان ترکتازان هند، ۱۲۴/۴). در این اثنا برهان‌الملک سعادت‌خان، صوبه‌دار اوده، با برادرزادهٔ خود صفدرجنگ بر ملهار رائوهولکر، از سرداران بزرگ باجی رائو، که از رود جمنا گذشته و از اتاوه تا موتی باغ اکبرآباد را به آتش کشیده و تا جالیسر رسیده بود، ضربهٔ خردکننده‌ای وارد آورد و وی را به گریز واداشت (۲۲ ذوالقعدهٔ ۱۱۴۹ق). هولکر به باجی رائو، که در نزدیکی گوالیار اردو زده بود پیوست. برهان‌الملک می‌خواست در پی هولکر به لشکرگاه باجی رائو بتازد، اما خان‌دوران به او پیام فرستاد که تا رسیدنش درنگ نماید. ظاهراً خان‌دوران می‌ترسید که اگر برهان‌الملک موفقیت قابل توجهی در مصاف با باجی رائو، به‌دست آورد موقع و اعتبار او، که با هدف سرکوبی باجی رائو، از پایتخت بیرون آمده بود، زیان خواهد دید و ازاین‌رو به تأکید تمام، از برهان‌الملک می‌خواست تا رسیدن او از دست زدن به هر گونه اقدام تازه‌ای خودداری نماید و پس از رسیدنش با هم به تعقیب باجی رائو بپردازند. وی پس از سه‌چهار روز به برهان‌الملک پیوست. اما در این هنگام، باجی رائو از درنگ و تعلل امرای گورکانی بهره برد و به شتاب خود را به دهلی رساند و در تغلق‌آباد و اطراف دهلی دست به تاراج و کشتار گشود (ذوالحجهٔ ۱۱۴۹ق) و با رسیدن خان‌دوران و قمرالدین‌خان و برهان‌الملک و دیگر امرا به نزدیکی دهلی، به سوی گجرات و مالوه گریخت. بعد از گریختن باجی رائو، هیچ‌یک از امرا، مگر برهان‌الملک، را اندیشهٔ تعقیب و سرکوبی مراته‌ها در سر نبود و هر یک عذری جسته از جای خود نجنبیدند. در نتیجه، محمدشاه که نظام‌الملک را محرک شورش مراته‌ها می‌دانست در پی دل‌جویی او برآمد و با دادن «خطاب آصف‌جاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت‌هزاری» به نظام‌الملک، وی را به دربار دهلی فراخواند. نظام‌الملک پسرش نظام‌الدوله ناصرجنگ را به نیابت خود در دکن گذاشت و رو به دهلی نهاد. اما پیش از رسیدن او به پایتخت، خان‌دوران که نمی‌خواست کار مصالحه با مراته‌ها به‌نام نظام‌الملک تمام شود، خود پا پیش گذاشت و با مراته‌ها پیمان صلح بست (۱۱۵۰ق) و امتیازات قابل توجهی به آنان بخشید، مشروط بر آن‌که مراته‌ها، فرمان‌پذیر پادشاه و امرای حضور باشند و با نظام‌الملک دوستی ننمایند. در ۱۱۵۱ق نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) به‌هند تاخت و در دشت کرنال با سپاه هند روبه‌رو گردید. در این هنگام در حالی‌که سپاهیان جنگ دیدهٔ ایران را سردار دلاور و زبردستی همچون نادر فرماندهی می‌کرد سپاهیان هند، به‌رغم تعداد پرشمارشان (که نزدیک به هشتاد هزار تن می‌رسید) و ساز و برگ سنگین و گران‌بهایشان، دستخوش پراکندگی و سستی شدیدی در فرماندهی بودند. نظام‌الملک که در میان امرا از همه جنگ‌دیده‌تر و دلاورتر بود، به‌سبب بدگمانی پادشاه به او، بیشتر سپاهیانش

را در دکن گذاشته و تنها با سه‌هزار سوار به پایتخت آمده بود (بیان واقع، ۲۸). بنابراین، محمدشاه، برهان‌الملک سعادت‌خان را، که در جنگ با مراته‌ها شایستگی چشمگیری از خود نمایانده بود، از اوده فراخواند. برهان‌الملک در نیمه‌شب چهاردهم ذوالقعده به کرنال رسید و در صبح پانزدهم ذوالقعده به نزد محمدشاه بار یافت. وی در زمان حضور نزد محمدشاه، یا در راه بازگشت به خیمه‌گاه خود، چون شنید که سپاهیان ایران بر سر خیمه‌گاه یا بنگاهش تاخته و به قتل کسان و تاراج باروبنه‌اش پرداخته‌اند، بی‌درنگ و بی‌آن‌که به آرایش توپخانه و سپاهیان بپردازد با یک هزار سوار و شماری پیاده، عازم جنگ با سپاهیان ایران شد و عملاً خود را در میان صفوف دشمن انداخت. در پی آن، خان‌دوران به کمک برهان‌الملک روان گردید. دربارهٔ چگونگی اعزام خان‌دوران به یاری برهان‌الملک، منابع اختلاف کرده‌اند. به‌گفتهٔ برخی منابع، چون برهان‌الملک به صمصام‌الدوله خان‌دوران پیام فرستاد و یاری طلبید و خان‌دوران پیام او را به محمدشاه و آصف‌جاه منتقل کرد، آصف‌جاه پاسخ داد که با توجه به ماندگی سپاهیان برهان‌الملک، جنگیدن در این روز، درست نیست و بهتر است تا برهان‌الملک بازگردد و فردا همه با هم و همراه با توپ و توپخانه به دشمن بتازند. ولی خان‌دوران پاسخ نظام‌الملک را «حمل به‌تغافل و سهل‌انگاری آصف‌جاه [نظام‌الملک] نموده به پادشاه گفته فرستاد که برهان‌الملک در نرفته چه عجب که با دشمن آویخته باشد، چنین فدوی جانفشان را به کشتن دادن و اعانت ننمودن بعید از مردی و خلاف قانون دولتخواهی و مصلحت است، دیگران هرچه خواسته باشند بکنند من خود به کمک برهان‌الملک می‌روم.» (سیرالمتأخرین، ۴۸۳/۲) اما به گفتهٔ منابع موثق‌تر، محمدشاه چون پیام استمداد برهان‌الملک را دریافت کرد، به تحریک آصف‌جاه، خان‌دوران را فرمود تا به یاری برهان‌الملک رود و خان‌دوران به شتاب، بی‌بسیجیدن و انتظام‌دادن کافی سپاه و توپخانه، رو به میدان جنگ نهاد (بیان‌واقع، ۲۹). به هر حال، برهان‌الملک و خان‌دوران، به‌رغم دلاوری و جنگندگی چشمگیرشان، به سبب شتابزدگی و نیز نداشتن سپاهیان کافی و توپخانه شکست خوردند. برهان‌الملک زخمی و به‌دست سپاهیان ایران گرفتار شد. مظفرخان (برادر کهتر خان‌دوران) و سه پسر خان‌دوران (از جمله محرم‌خان) به‌قتل آمدند. خود خان‌دوران هم زخم‌های کاری برداشت، ولی توانستند پیکر نیمه‌جانش را به لشکرگاه هند ببرند. او روز بعد (۱۶ ذوالقعدهٔ ۱۱۵۱ق) یا، به روایتی ضعیف‌تر، در نوزدهم ذوالقعدهٔ ۱۱۵۱ق، بر اثر زخم‌های جنگ، درگذشت. امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران، امیری «خوش‌وضع و خوش محاوره بود، به صحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص‌الحکم مذکور می‌شد. با غربا به خلق پیش می‌آمد و با همچشمان بر خود می‌پیچید. هر چه از جاگیرش می‌آمد صرف سپاه می‌نمود.» (مآثرالامرا، ۸۲۱/۱) احوال خان‌دوران/ رسالهٔ محمدشاه و خان‌دوران اثری است از مؤلفی ناشناس (گویا از ملازمان خان‌دوران)، در سرگذشت خان‌دوران و رویدادهای روزگار او، به نثری بسیار مدیحه‌آمیز و پراطناب که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.180)نگه‌داری می‌شود. جوهر صمصام در تاریخ یورش نادرشاه به هند همراه با گزارشی دربارهٔ جانشینان اورنگ‌زیب را نیز (محمد) محسن بجنوردی در ۱۱۵۳ق به درخواست شیخ علاءالدین، که از دوستان صمصام‌الدوله خان‌دوران بود و اغلب رویدادهای مذکور در این اثر را از زبان او شنوده بود، به‌نام صمصام‌الدوله نوشته است. از جوهر صمصام نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1898) در دست است. خان‌دوران امیری ادب‌دوست بود و بیشتر اوقاتش را به همنشینی با دانشوران و سرایندگان و نویسندگان می‌گذراند. رافع کشمیری، ساطع کشمیری، میرزا نادرزمان فصیح اکبرآبادی، محمد واصل‌خان واصل کشمیری، سید صلابت‌خان سید، عبدالغنی بیگ قبول، و لالا حکیم چندندرت از ستایندگان او بودند. خود نیز ظاهراً طبع شعر داشت و گاهی شعر می‌سرود. بهگوان داس هندی می‌گوید که خان دوران «به وفور شجاعت و دلاوری اعجوبهٔ زمان و به حسن اخلاق ممتاز از اکفا و اقران بود، اکثر اوقات هنگام شب با علما و شعرا صحبت می‌داشت و به تربیت اهل کمال بسیار می‌کوشید و احیاناً شعر هم می‌گفت. گویند روزی محمد فرخ‌سیر پادشاه آینه می‌دید، نواب [خان‌دوران] که از حضار بود بدیهه غزلی گفته معروض داشت، مطلعش اینست: 'سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید ــ دل آینه را نازم که بر روی تو می‌آید.» (سفینهٔ هندی، ۶۵ــ۶۶)

منابع: بیان واقع، ۲۵، ۲۸ـ۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۰۹، ۴۰۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۶۶؛ تین تذکری، ۲۵۲ـ۲۵۵؛ داستان ترکتازان هند، ۵۲/۴ـ ۱۳۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۸، ۲۲۰ـ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۱۹، ۳۵۳، ۳۵۴؛ سفینهٔ هندی، ۳۷، ۶۵، ۹۰،

۱۰۶، ۱۵۸، ۲۳۷؛ سیرالمتأخرین، ۳۸۳/۲، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۶۲-۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۳-۴۷۷، ۴۷۹-۴۸۳؛ صبح گلشن، ۱۵۱؛ عبرت‌نامه، ۹۹، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۱۱۹/۲، ۱۱۷۴، ۱۲۶۸؛ مآثرالامرا، ۸۱۹/۱-۸۲۳؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۴۰۶/۵-۴۱۲؛ نتایج‌الافکار، ۲۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۴/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 277, 941; *Mughals in India* ,254,307,340.

برزگر

خان‌زمان‌خان دهلوی (xān.za.mān.xān-e.deh.la.vi)، خواجه حکیم غلام‌حسین فرزند حکیم‌الممالک مسیح‌الدوله محمدباقرخان فرزند حکیم محمدصابرخان، ۱۱۹۹ـ ۱۲۶۰ق، پزشک و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خاندانی از پزشکان برجسته برآمد. پدرش محمدباقرخان پزشک معالج میرنظام‌علی‌خان بهادر آصف‌جاه دوم، فرمانروای دولت حیدرآباد دکن (۱۱۷۵ـ ۱۲۱۷ق) بود و از او جاگیر هفت‌هزاری ذات و جاگیرهای دیگر داشت. پس از مرگ محمدباقرخان (۱۲۰۳ق)، پیوند چهار پسر خردسال وی، خواجه عبدالقادرخان، خواجه احمدخان، خواجه غلام‌حسین‌خان مشهور به خان‌عالم و غلام‌حسین‌خان خان‌زمان، با دربار قطع شد. آن‌ها مدتی در سختی و تنگ‌دستی گذراندند تا در دورۀ سکندرجاه میراکبرعلی‌خان آصف‌جاه سوم (۱۲۱۷ـ ۱۲۴۴ق) که خود به پزشکی علاقه می‌ورزید و پزشکان بسیاری را در دربار خود گرد آورده بود، به دربار راه یافتند و خان‌زمان به سرپرستی داروخانۀ شاهی گمارده شد. خان‌زمان پس از مرگ سکندرجاه در دستگاه جانشین وی ناصرالدوله فرخنده‌علی‌خان آصف‌جاه چهارم (۱۲۴۴ـ۱۲۷۳ق) نیز منصب و جاگیر داشت. وی در سال‌های ۱۲۵۷ ـ ۱۲۶۰ق کتابی به‌نام گلزار آصفیه/ تاریخ قطبشاهیه در تاریخ قطب‌شاهیان و نظام‌های حیدرآباد دکن در یک مقدمه در سرگذشت خود، چهار باب و یک خاتمه نوشت، که باب‌های آن به‌ترتیب از این قرارند: ۱ـ تاریخ شاهان قطب‌شاهی و بیان اماکن، بقاع، شهرها،دژها، باغ‌ها و عمارات شاهی، ۲ـ تاریخ نظام‌ها یا آصف‌جاهیان از آصف‌جاه یکم تا ۱۲۵۸ق، ۳ـ شرح حال وزیران، امیران، سروران، منصب‌داران، و نیز احوال فقرا، علما، فضلا، حکما، شعرا با نمونۀ اشعار ایشان، منجمان، رمالان، خوش‌نویسان، حفاظ، سرداران افغان و مانند آن‌ها و ۴ـ جمع کامل شش صوبۀ مملکت دکن و تحایف هر مقام و احوال بزرگان که در هر جا آسوده‌اند و مطالب دیگر. خاتمۀ این کتاب نیز در دو فصل است: ۱ـ ابتدای ورود کالای انگریز (انگلیس) و ملازم شدن جمعیت انگریزی و ۲ـ ابتدای آبادی بیگم بازار و ساهوان (بازرگانان و صرافان) آنجا از پارسیان و تجار دیگر مسلمان و هندو و برخی سرودسرایان و احوال موسیقی‌دانان و استادان روزگار و شطرنج‌بازان و مانند آن‌ها. گلزار آصفیه دارای نثری سلیس و روان است و تاکنون چند بار از جمله در ۱۳۰۸ق در حیدرآباد دکن و ۱۸۹۱م در بمبئی و در ۱۳۷۷ش به‌اهتمام محمدمهدی توسلی در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۷/۳-۵۲۲؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)؛ الذریعه، ۲۱۵/۱۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۷۳/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸۲/۱۰-۵۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۳/۶؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۳۲۲/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۷۱/۴-۶۷۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,201; *Mughals in India* ,156; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/755, 1332.

برزگر

خان‌زمان، علیقلی‌خان ← سلطان شیبانی

خان‌عالم (xān-e.ā.lam)، میرزا برخورداربیگ فرزند میرزا عبدالرحمان، سدۀ یازدهم هجری، امیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکان وی از امیران روزگار خود بودند. نیای بزرگ وی امیرشاه‌بیگ از امیران بزرگ دورۀ گورکانیان بود. خان‌عالم در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) منصب‌های بسیار داشت. در ۱۰۰۷ق با دلپت از شورشیان صوبۀ بهار به‌خاطر زندانی کردن پدرش جنگید. چون در فن میرشکاری مهارت داشت، منصبش به خدمت قوش‌بیگی ارتقا یافت. در ۱۰۱۸ق در روزگار پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) خان‌عالم لقب یافت. در ۱۰۲۰ق به‌همراه یادگارعلی‌سلطان به ایران رفت و هدایای بسیار برای شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) برد و همچنین به مدح و ثنای وی پرداخت. شاه‌عباس او را با عزت و احترام پذیرفت و لقب جان‌عالم به او

اعطا کرد. در ۱۰۲۹ق خان‌عالم از ایران بازگشت و در روستای کلانور سکونت گزید. در ۱۰۴۱ق شاه‌جهان وی را به‌دلیل زیادی سن با مقرری سالیانه یک‌صد هزار روپیه بازنشسته کرد. خان‌عالم از طبع شاعری نیز برخوردار بود، اما تنها ابیاتی پراگنده از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: ذخیرة‌الخوانین، ۲۰۱/۲-۲۰۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۰/۱-۲۲۱؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۳۲۶، ۶۵۸، ۱۲۰۶؛ شاه‌جهان‌نامه، ۱۸۳/۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۰۵، ۵۱۷؛ ۸۰/۲، ۲۲۵، ۲۴۵؛ صبح گلشن، ۱۵۱؛ مآثرالامرا، ۷۳۲/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۹۵/۲-۹۶.

فتح‌نیا طبری

خان‌عالم‌خان مدراسی، محمد ← فاروق مدراسی

خان علامه ← تفضل حسین‌خان کشمیری

خان‌کلان، میرمحمدخان غزنوی ← غزنوی

خان‌محمد عاطف (xān.mo.ham.mad-e.ā.tef)، فرزند عبدالقدیرخان، ملیح‌آباد در ایالت اتراپرادش ۱۹۴۲م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه لکنو به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۶۴م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۰م به ایران سفر کرد و یک سال و نیم در دانشگاه تهران به‌فراگیری زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۷۲م موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه لکنو شد. در ۱۹۷۴م در دانشگاه به‌تدریس سرگرم شد. وی به کشورهای پاکستان و افغانستان نیز سفر کرد. به‌زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی آشنایی دارد. از آثارش: معرفی زبان فارسی تازه (چاپ لکنو) ترجمهٔ تاریخ مختصر ادبیات فارسی لوی (چاپ لکنو)؛ طنز و مزاح در شعر فارسی (چاپ لکنو)؛ تذکرهٔ شاعرات پتان (چاپ لکنو)؛ تاریخ ادبیات فارسی. مقاله‌ها: «قصیده‌نگاری فارسی غالب» در مجلهٔ فروغ اردو (لکنو)؛ «سراج‌الدین علی‌خان آرزو از نظر تذکره‌نگاران» در روزنامهٔ قومی‌آواز (لکنو)؛ «مسعودبگ، شاعر فارسی»، «نیما یوشیج» در مجلهٔ فروغ اردو (لکنو)؛ «داستان گل‌های ایرانی» در روزنامهٔ قومی‌آواز (لکنو)؛ «مشایخ و فرهنگ هند».

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۶/۲-۳۷؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۳-۲۴۴.

رسولی

خاور کابلی (xā.var-e.kā.bo.li)، میرزا محمداکبر فرزند میرزا قزلباش، ز ۱۲۹۲ق، شاعر افغانی‌تبار شبه‌قاره. اصلش از سیستان بود. در جوانی، مدتی در کابل نشیمن داشت. سودای سفر به هند در سر می‌پرورد تا این که سرانجام به دهلی رخت کشید. از همان آغاز ورود به هند، برای اصلاح سخن نزد میرزا اسدالله غالب می‌رفت. چندی بعد به لکنو رفت و در آن‌جا به آموختن زبان اردو روی آورد و دیری نگذشت که به آن زبان حرف می‌زد و شعر می‌سرود. هنگامی که انگلیسیان در کابل به شورش افغانان گرفتار آمده بودند، پدر و عموی خاور به بعضی افسران انگلیسی پناه دادند. یکی از این افسران، مستر لوکن‌نامی‌بود که پس از این که خاور به هند کوچید از کومک به او دریغ نورزید. از اشاره‌ای که در بهارستان سخن آمده پیدا است که خاور در سال تألیف این تذکره، یعنی ۱۲۹۲ق، زنده بوده است؛ مؤلف بهارستان سخن می‌نویسد: «در این زمان ملک جنبوخاور آن مهر خاوری است و از جانب فرمانروایش او را یاری و یاوری.» نورالحسن می‌افزاید که این آگاهی از زبان مولوی ابوالحامد محمدیوسف «سامعه افروز گردید که خاور در لکنو با ایشان الفتی به هم رسانده روزانه به مجالست می‌رسد.» نمونه‌هایی از شعرهای او است: «او در دل من است و دل من به دست او ــ چون آینه به دست من و من در آینه.» □ «دم باد بهاری شد چو روح‌القدس در گلشن ــ وز آن شد مریم گلبن، به عیسای گل آبستن.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۳۱/۱-۵۳۲؛ الذریعه، ۲۸۷/۹؛ روز روشن، ۲۳۶-۲۳۷؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴۴؛ نگارستان سخن، ۲۶-۲۷.

شریفی

خاوری گیلانی ← تجلی گیلانی

خاوری لاهیجی ← تجلی گیلانی

خبّاز کشمیری (xab.bāz-e.kaš.mi.ri)، محمدحسین، ـ۱۰۵۲ق، دانشمند دینی، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کشمیر به‌دنیا آمد و پرورش یافت. چون گه‌گاه در دکان دوست

نانوای خود می‌نشست، به خباز آوازه یافت. در طریقت نخست به خدمت خواجه اسحاق قاری کشمیری رسید و از او کسب فیض کرد. پس از سفری به حجاز و گزاردن حج، چندی در اکبرآباد ملازمِ خواجه عبدالشهید، از نوادگان خواجه عبیدالله احرار بود و بعد از او نیز مدتی از محضر شیخ‌محمدباقی نقشبندی بهره برد. سپس به کشمیر بازگشت و به عبادت و ارشاد و تدریس پرداخت. «در ترویج احکام شریعت و طریقت و رفع بدعت به حد غایت» می‌کوشید و با وجد و سماع در مجالس صوفیان مخالف بود. از کسانی که از محضر وی بهره برده‌اند می‌توان از «حضرت بابا نصیب‌الدین و ملاحیدر علامه و خواجه محمدامین صوفی و محمدافضل منتو» یاد کرد. وی را با خواجه حبیب‌الله نوشهری دربارهٔ سماع مناظره و مباحثه بوده است. خباز در نظم و نثر فارسی استادی داشت و در اشعارش حسین تخلص می‌کرد. سال مرگش را ۱۰۵۲ و ۱۰۵۷ق نیز نوشته‌اند. از آثارش: ۱ـ کفایة‌الاعتقاد به فارسی (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به شماره‌های ۵۰۲، ۳۱۳۲ و ۲۷۷۱) به نثر آمیخته به نظم در رد اهل تشیع با دید اهل سنت که در پایان چند مثنوی در ستایش خلفای راشدین دارد؛ ۲ـ هدایت‌الاعمی به فارسی، به نثر آمیخته به نظم، که مهم‌ترین اثر خباز و بیان‌کنندهٔ آرای او در تصوف است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها از جمله موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1969-306/1) و گنج‌بخش (به شماره‌های ۲۱۶۷، ۴۶۲ و ۱۸۶۵) نگه‌داری می‌شود. این اثر را مولوی محمدنظام و مولوی قطب‌الدین از مردم شاه‌جهانپور در ۱۲۸۶ق به اردو برگردانیده‌اند که در ۱۲۸۹ق در بریلی به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ رسالهٔ عرفانی به فارسی؛ ۴ـ رسالهٔ ضبط اوقات به فارسی؛ ۵ـ مرآت‌الطالبین به فارسی؛ ۶ـ رساله در علم صرف؛ ۷ـ منازل‌الاولیا؛ ۸ـ قاطعة‌البدعه به عربی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۴۵۷ـ ۴۶۱؛ تحایف‌الابرار، ۱۹۳ـ۱۹۴؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۳۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۲۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۷۱/۲؛ ۱۴۸۹/۳، ۱۶۷۸، ۱۸۰۴، ۱۸۹۱، ۲۱۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۳۰/۲، ۸۵۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳۷/۵ـ ۱۳۸.

برزگر

خبیر فرخ‌آبادی (xa.bir-e.far.rox.ā.bā.di)، مولوی غلام‌محمدخان ختک فرزند غلام‌قادر، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. بزرگان خاندان او در خدمت حکومت بنگش بودند و پدرش در سپاه مهاراجا سیندهیا افسر نظامی بود. غلام‌محمد نیز مدتی مصاحب نواب کلب‌علی‌خان، والی رامپور بود. وی در شعر و شاعری شاگرد رشک بود. خبیر، افزون بر شعر اردو، شعر فارسی نیز می‌سرود. دیوان شعری به‌اردو دارد که در ابتدای آن یادداشتی به‌فارسی نوشته شده و بعد از مقدمه، یک قصیدهٔ فارسی و در انتهای کتاب نیز چند غزل و رباعی فارسی آمده است. همچنین در انتهای دیوان چند قطعهٔ تاریخی نوشته شده که نشان می‌دهند این دیوان در حدود ۱۲۷۴ـ۱۲۸۰ق تدوین شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این دیوان به‌شمارهٔ 443 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود که به‌نظر می‌رسد در اواخر سدهٔ نوزده میلادی به‌قلم خود مصنّف کتابت شده است. خبیر کتابی منظوم به‌نام خریطهٔ سرور به‌اردو دارد که در ۱۸۷۵م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: جائزهٔ مخطوطات اردو، ۴۶۷ـ۴۷۱؛ سخن شعرا، ۱۴۸.

امیرهدائی

ختمی لاهوری (xat.mi-ye.lā.hu.ri)، سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان پسر سلیمان پسر میان سعدالله، ز ۱۰۳۸ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. دربارهٔ زندگی وی ظاهراً آگاهی‌های چندانی در دست نیست. بنابر آن‌چه از اثر معروف وی مرج‌البحرین برمی‌آید نیای او میان سعدالله (ـ ۹۹۹ق) و پدرش سلیمان (ـ ۱۰۲۱ق) هر دو مردانی فاضل، ادیب و شاعر بودند. ختمی نزد آن دو و پسر عم خود شیخ منور که در گوالیار می‌زیست به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت. آموزش‌های عرفانی را نیز از مرشد خود شاه عبدالله گجراتی فراگرفت. به عربی و فارسی شعر می‌سرود و از جمله قصایدی در ستایش جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) و غزلیاتی داشته است. شعری نیز در ستایش لاهور از او به یادگار مانده است. ختمی پس از درگذشت نیا و پدر خود بر آن شد تا آن‌چه از آن‌ها در باب تفسیر اشعار حافظ شنیده بود به تحریر درآورد. ازاین‌رو به نوشتن شرحی بر دیوان حافظ با نام مَرَج‌البحرین پرداخت که گرچه مسوّدات آن در ۱۰۲۶ق به انجام رسید، ولی تحریر نهایی‌اش پس از جلوس شاه‌جهان در ۱۰۳۷ق انجام گرفت. ختمی در این اثر مفهوم مجازی و حقیقی ابیات حافظ را بیان کرده و در حل لغات اشعار حافظ از قرآن و

احادیث پیامبر (ص) و نیز گفته‌های لغت‌شناسان و اندیشه‌های اندیشه‌وران و عارفان پیشین و همروزگار خود بهره جسته و از آن‌ها گواهی آورده است. تأثیر افکار ابن عربی و پیروان وی بر ختمی آشکار است، چنانکه وی حافظ را از صوفیان هوادار ابن عربی می‌شمارد. ختمی در پاره‌ای موارد تنها بـه بـیان مـفهوم ظاهری اشعار حافظ بسنده کرده، ولی در بیشتر آن‌ها تلمیحات و کنایات و تشبیهات وی را چنان تفسیر، تأویل و توجیه کرده (از جمله شیراز را کنایه از عشق جان‌بخش، سمرقند و بخارا را بـه مفهوم دین و دنیا، و شاهشجاع را کنایه از روح گرفته است) که شرح از متن دشوارتر می‌نماید. مرج‌البحرین کهن‌ترین شرح دیوان حافظ در شبه قاره به‌شمار می‌آید، اما شرح دیوان کامل حافظ نیست و درواقع شرح گزیدهٔ غزلیات و چند قطعه و رباعی او است. از این اثر چندین دست‌نویس در دست است و چکیده‌ای از آن نیز با عنوان زبدةالبحرین در دانشگاه پـنجاب لاهـور (بـه شمارهٔ ۷۵ Api Vi ۲۷۱) نگه‌داری می‌شود. از خـتمی ظـاهراً شرح دیگری بر دیوان حافظ به‌جا مانده که یک شرح سراسری است و غزل‌های حافظ را بیت به بیت مطرح می‌سازد و بر طبق مشرب عرفا (گاه مکتب ابن عربی) شرح می‌دهد. ایـن شـرح، یکسره عرفانی و حکمی است و کمتر به جنبه‌های زبانی ــ ادبی شعر حافظ می‌پردازد. شرح یاد شده به‌نام شرح عرفانی غزلهای حافظ به کوشش بـهاءالدیـن خـرمشاهی، کـورش مـنصوری و حسین مطیعی امین در چهار جلد به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۷۴ش).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۳۰۹- ۳۱۴؛ حافظ، بـهاءالدیـن خرمشاهی؛ حافظ پـژوهان و حـافظ پـژوهی، ۲۸۶؛ شـرح عـرفانی غزلهای حافظ؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پـاکستان، ۳/۱۵۹۷- ۱۵۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵/۳۴۶۳- ۳۴۶۴؛ فـهرست نسـخه‌های خـطی کـتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳/۱۴۳۴- ۱۴۳۵؛ عارف نوشاهی، «نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره مرج‌البحرین تألیف ختمی لاهوری به‌سال ۱۲۰۶ هجری قمری»، دانش، شمارهٔ ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش، صص ۴۵- ۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 307; *Mughals in India*, 256.

برزگر

خـــدابـخش مـولتانی (xo.dā.baxš-e.mul.tā.ni)، فـرزند قـاضی مـیان‌محمد، ۱۱۵۰ــ خـیرپور ۱۲۵۳ق، عـارف چشـتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در جایی به‌نام تلنبه در مولتان زاده شد و بالید. نخست نزد پدرش درس خواند. سپس بـرای ادامهٔ تحصیل به دهلی رفت و نزد شاه‌ولی‌الله دهلوی به شاگردی پرداخت. پس از بازگشت از دهلی نخست در زادگاهش و سپس در مولتان رحل اقامت افکند و سرگرم تدریس شد. در تصوف به حافظ محمدجمال بن یوسف مولتانی دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت و پس از درگذشت وی بـر مسـند ارشاد نشست. در اواخر زندگی‌اش به خیرپور کوچید. از خـلفای وی می‌توان از قاضی محمدعبدالله مولتانی، مولوی محمدحسین پنوار، قاضی محمدحسین خانپوری، عظیم‌بخش احـمدپوری، نورالله خیرپوری، حامدشاه گیلانی و غلام‌حسن مـولتانی نـام برد. از آثارش: ۱ــ توفیقیه در وحدت وجود، وحـدت عـابد و معبود و ساجد و مسجود و آشتی دادن میان شریعت و طریقت، و جز آن‌ها؛ ۲ــ تصوف‌نامه در بیان معرفت نفس و مراتب انسان و سیر؛ ۳ــ ملفوظات خـدابـخش کـه مـجموعهٔ سـخنان وی و گـردآوردهٔ یکـی از خـلفایش بـه‌نام عـظیم‌بخش فـرزند مـیان اللـــه‌بخش احـــمدپوری است. مـجموعه‌ای از مـلفوظات خدابخش، با عنوان سر دلبران، در ۱۳۲۴ق در لاهـور بـه‌چاپ رسیده است که باید دید همان مجموعهٔ گردآوردهٔ عظیم‌بخش احمدپوری است یا اثری دیگر ؛ ۴ــ حل‌المعما؛ ۵ــ مـجموعهٔ فتاوی؛ ۶ــ رسالهٔ ذوقیه.

منابع: پاکستان مین فـارسی ادب، ۴/۳۱۰- ۳۱۲؛فهرست کـتابهای فارسی چاپ سنگی و کـمیاب کـتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۴؛ فـهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۳۵۲، ۱۳۷۱، ۱۹۶۷، ۲۰۲۵؛ نزهةالخواطر، ۷/۱۵۹- ۱۶۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 310.

برزگر

خداجوی پورنام‌دار (xo.dā.ju-ye.pur.nām.dār)، موبد خداجـوی هروی فرزند نام‌دار، ــ کشمیر ۱۰۴۰ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم هرات بود و سال‌ها نـزد مرتاضان و مشـایخ بـه سـلوک و ریـاضت پرداخت. او در جستجوی مراد خویش با فرزانه خوشی نویسندهٔ بزمگاه، در استخر فارس نزد آذرکیوان* رفت و گویا همراه او یا در پی او از فارس به هند کوچید. زندگانی خداجوی بس ساده و پارسایانه بود. او در ۱۰۴۰ق به کشمیر رفت و در همان سال نیز درگذشت. به نوشتهٔ دبستان مذاهب، خداجوی ادبیات فارسی و

عربی را نیک می‌دانست. جام کیخسرو، نام کتابی است که وی در شرح و تفسیر مکاشفات آذرکیوان نوشته است. این مکاشفات منظومه‌ای در بحر متقارب مثمن مقصور و در بیان معراج روحانی آذرکیوان و دیده‌های او در این سیر و عروج است. توصیف انواری که در هر یک از این مراحل بر او آشکار می‌شود، گفت و شنود او با عقول و نفوس افلاک از زرتشت‌نامهٔ کیکاووس‌بن‌کیخسرو و ارداویراف‌نامهٔ زرتشت بهرام پژدو متأثر و آمیخته با مضامین اشراقی و اصطلاحات عرفانی است. جام کیخسرو در چهار گشسپ است که هر یک از آن‌ها به چند فروغ تقسیم شده است. گشسپ یکم در چگونگی رویا، گشسپ دوم در احوال عالم غیب، گشسپ سوم در حالت محو و گشسپ چهارم در خلع بدن است. شارح در این بخش‌ها به تعلیم قواعد ریاضت، حبس نفس و ضبط حواس پرداخته و شرایط ترک و تجرد و خلوت را بازگفته است. به گفتهٔ موبد خداجوی وی به خواهش چندتن از یزدانیان و به دستور کیخسرو اسفندیار، پسر و خلیفهٔ آذرکیوان، این شرح را بر منظومهٔ مکاشفات نوشته و بدین سبب آن را جام کیخسرو نامیده است. این کتاب‌در ۱۲۶۴ق / ۱۸۴۸م همراه با ترجمهٔ گجراتی آن در بمبئی به چاپ رسیده است. به نوشتهٔ رشید شهمردان در تاریخ زرتشتیان، موبد خداجوی، رساله‌ای در توحید با اسلوب منطقی و فلسفی نوشته که آن را با سروده‌های عارفان و توضیحات و تشریحات بسیار آراسته است. او در این رساله برای اثبات گفتار خویش از دساتیر شاهد می‌آورد و برای دسترسی به دلایل بیشتر دربارهٔ حقیقت نفس ناطقه به خواننده، خواندن کتاب زنده رود از موبد خوشی را پیشنهاد می‌کند. نسخه‌ای از این رساله به‌شمارهٔ HRms300 در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ زرتشتیان فرزانگان زرتشتی، ۱۶۱-۱۶۳؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۲/۱؛ دبستان مذاهب، ۲۷/۱، ۲۹، ۳۲، ۴۰؛ محمدمعین، «آذرکیوان و پیروان او»، مجلهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال چهارم، شمارهٔ ۳، فروردین ۱۳۳۶ش، ص۲۹؛ *Iranica*, 3(2)/118.

جهان‌تاب

خدادادخان (xo.dā.dād.xān)، خان بهادر خدادادخان افغان پسر رضا محمدخان معروف به راضوخان، سکهرکهنه از توابع شکارپور سند ح ۱۲۵۶ ـ ۱۳۲۰ق/ ح۱۸۳۸ـ ۱۹۰۳م، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. خانوادهٔ وی که از چند نسل پیش در سکهر نشیمن داشتند، در اصل از طایفهٔ پشتونِ ترین در پشنگ در کویتهٔ کنونی بودند. شیرخانِ ترین که در ربع دوم سدهٔ هفدهم میلادی از پشنگ به گنجابه/گنداواه تاخته بود، از نیاکانش بود. خداداد در یکی از مکاتب روستایی نزدیک چمن از توابع سکهر نزد آخوند الله‌بخش درس خواند و سندی و فارسی و کمی عربی آموخت. سپس در مکتب دیگری در مسجدشاه خیرالدین در سکهر به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در همان‌جا بود که سرگرد فردریک گلدسمیت، ناظر مدارس، به هنگام بازدید از مکتب از هوش و اطلاعات او درشگفت آمد و با اجازهٔ پدرش وی را در توجه و مراقبت خود قرار داد. شاید با حمایت همین گلدسمیت بود که خدادادخان در آغاز جوانی به خدمت انگلیسی‌ها درآمد و به مشاغل و مناصبی مانند منشی نایب رئیس دادگاه شکارپور (۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۳م)، کارمند دفتر جاگیرات به سرپرستی سرهنگ گلدسمیت (۱۲۷۱ـ ۱۲۷۴ق)، منشی دفتر کمیسیونر سند (۱۲۷۴ق/ ۱۸۵۷م)، منشی اول ادارهٔ درآمد (۱۲۸۰ق/ ۱۸۶۴م)، منشی اول دفتر کمیسیونر سند و منشی ادارهٔ ثبت (۱۲۸۵ق/ ۱۸۶۹م)، دستیار دوم تحصیل‌دار یا کلکتر سند (۱۲۹۴ق/ ۱۸۸۰م) و مشاغل دیگر گمارده شد. او پس از چهل و پنج سال خدمت به انگلیسی‌ها در ۱۳۱۶ق/ ۱۸۹۹م بازنشسته شد و جاگیری را در سکهر بدو واگذاردند. خدادادخان در سراسر دورهٔ خدمتش از وفادارترین و معتمدترین کارگزاران انگلیسی‌ها به‌شمار می‌آمد. ازاین‌روی، آن‌ها وی را به مأموریت‌های سری یا علنی متعددی فرستادند و نیز به خاطر خدماتش بارها او را تشویق کردند و پاداش‌ها و القاب افتخارآمیز، مانند خان‌بهادر (۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۳م)، دادند. از عوامل موفقیت وی نزد انگلیسی‌ها، آشنایی او با زبان‌های فارسی، عربی، اردو، بلوچی، پشتو و سندی بود. او پس از بازنشستگی، سه سال و نیم پایانی عمرش را در زادگاه خود سکهر گذراند. چون درگذشت پیکرش را در مسجدی که در آن‌جا ساخته بود(۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م) به خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ وقایع سیر جیسلمیر، که در گزارش سفر سه‌ماهه‌اش در ۱۲۷۶ق/۱۸۵۹م به همراه سرگرد گلدسمیت «به راه عمرکوت به جانب جیسلمیر و از آن‌جا به پوکران و اطراف دیگر ملک ماروار به مراد خبرگیری و مصالح دیگر» و بازگشت به سند از راه لوهری (روهری) است. این گزارش در ۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۷م به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ مکران‌نامه، در گزارش سفر دوماهه‌ای که در ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱م به همراه سرگرد گلدسمیت، برای انجام

مأموریتی در ارتباط با سیم تلگراف در لس‌بیله و قلات به مکران کرد و پس از دیدار از سون‌میانی، پسنی، اورماره و گوادر با کشتی بخار به کراچی بازگشت. این گزارش در ۱۲۷۹ق/ ۱۸۶۲م انتشار یافت؛ ۳ـ خلیج‌نامه که گزارش مفصل سفر مؤلف در ۱۲۸۰ق/ ۱۸۶۳م به همراه س.منسفیلد، کمیسیونر سند، و مقامات دیگر از کراچی به خلیج فارس و از آن‌جا از راه بوشهر و بصره به بغداد است. خلیج‌نامه ظاهراً در ۱۲۸۲ق/ ۱۸۶۶م به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ پل‌نامه در گزارش افتتاح پل لنزداون بر روی سند، میان روهری و سکهر، به‌دست لردری، فرماندار بمبئی، در ۱۳۰۴ق که مؤلف همراه سرچارلز پریچرد، کمیسیونر سند، در این مراسم شرکت داشت. پس از مراسم افتتاح پل، فرماندار بمبئی به کویته (شال کوت) و از آن‌جا به چمن و شالاباغ نزدیک قندهار سفر کرد. مؤلف که همراه کمیسیونر و از ملتزمان رکاب فرماندار بود شرح کل این سفر را در پل‌نامه آورده است؛ ۵ـ سیاحت‌نامه در شرح گشت‌وگذار مؤلف طی مرخصی یک ماهه‌اش در ۱۳۰۹ق/ ۱۸۹۲م در بمبئی، پونه، راجکوت، احمدآباد، اجمیر، دهلی و امرتسر؛ ۶ـ خیرپورنامه در تاریخ خیرپور سند، به‌ویژه رویدادهای دورهٔ میرعلی‌مرادخان، از جمله ذکر مرگ وی و ارسال پیکر او به کربلا. این کتاب در ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۴م در کراچی چاپ سنگی شده است؛ ۷ـ لب تاریخ سند که مهم‌ترین اثر خدادادخان به‌شمار می‌آید و به خواهش اچ.ای.ام.جیمز، کمیسیونر سند (۱۸۸۹ـ ۱۹۰۰م) نوشته شده است. این کتاب خلاصهٔ تاریخ سند از کهن‌ترین روزگار تا ۱۹۰۰م است. ارزش تاریخی کتاب بیشتر برای شرح رویدادهای دورهٔ حکومت انگلیسی‌ها بر سند، از فتح این سرزمین به‌دست آن‌ها (۱۸۴۳م) تا ۱۹۰۰م،است که نیمی از کتاب را دربرمی‌گیرد و مؤلف خود شاهد عینی رویدادهای این دوره بوده است. با این‌همه، چون مؤلف خود در خدمت انگلیسی‌ها به‌سر می‌برد اثر او عاری از کمبودهای تاریخ‌های رسمی نیست. همچنین از آن‌جا که خدادادخان، فارسی را پس از سلطهٔ انگلیسی‌ها بر سند که آموزش فارسی در مدارس بومی رو به انحطاط نهاده بود آموخته بود، فارسی او در لب تاریخ سنده سست و ناقص است. این کتاب در ربیع‌الاول ۱۳۱۸ق/ ژوئیهٔ ۱۹۰۰م به انجام رسیده و در همان سال در امرتسر چاپ سنگی شده و نیز در ۱۳۷۸ق ۱۹۵۹م در حیدرآباد پاکستان به تصحیح دکتر نبی‌بخش‌خان بلوچ به‌چاپ رسیده است؛ ۷ـ تاریخ مختصر بناهای تاریخی سند، که به فرمان سر ویلیام میروزر، کمیسیونر سند، در ۱۲۸۹ق/ ۱۸۶۹م به سندی تألیف و سپس به انگلیسی برگردانیده شد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۶۵/۱۲ـ ۱۴۶۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۶۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۶؛ لب تاریخ سند؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,310; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1156.

برزگر

خدایارخان عباسی (xo.dā.yār.xān-e.ab.bā.si)، خدایارخان بهادر ثابت جنگ میان نورمحمد (لیتی/لتی) عباسی‌سرایی کلهوره فرزند خدایارخان یارمحمد فرزندمیان نصیرمحمد فرزند میان الیاس فرزند داود فرزند آدم‌شاه، ـ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ق، فرمانروای سند (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۷ق). از خاندانی در سند برآمد که، به گفتهٔ قانع تتوی، تبارشان به عباس عم پیامبر(ص) می‌رسید (و ازاین‌رو به نسبت عباسی آوازه داشته‌اند) و زادبومشان در ابتدا در حدود کیچ و مکران بود (تحفة‌الکرام، ۴۲۹). «ولی از روی اکثر تواریخ ملک سند و آن‌چه بر زبان خاص و عام شهرت دارد، این خاندان از قدیم‌الایام ساکنان سند بوده‌اند.» (لب تاریخ سند، ۱۱۶) نیاکانش در جامهٔ درویشی به‌سر می‌بردند و سلسلهٔ طریقت از سیدمحمد جونپوری مهدوی نیز داشته‌اند. یکی از نیاکان او به‌نام آدم‌شاه، به رئیس قوم ابره از اقوام کهن سند، پیوست و از او زمین‌هایی برای مدد معاش دریافت داشت. فرزندان او به آن پشت‌گرم شدند و نیرو گرفتند و پیروان بسیار یافتند و خود درشمار زمینداران عمده درآمدند. آن‌ها «رفته‌رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند تا آن‌که نوبت به شیخ نصیر[محمد] رسید و استقلال کلی در امر زمینداری به هم رسانید.» (مآثرالامرا، ۸۲۵/۱ـ ۸۲۹) پیروان این خاندان را، چون اکثرشان از سرا،ناحیهٔ میان بهکر و مولتان بودند، **سراییان** می‌خواندند. نصیرمحمد که، همچون پدرانش، دم از فقر و درویشی می‌زد و با این تظاهر پیروان بسیار به دور خود گرد آورده بود، از زمانی که بر مسند ریاست (خاندان) و شیخی (طریقت) نشست (۱۰۶۸ق)، تا زمان مرگ (۱۱۰۳ق)، پیوسته، مگر مدتی که در زندان اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) به‌سر می‌برد، در تقلای گسترش قلمروش بود. وی پس از کشاکش‌ها و ستیز و آویزهای بسیار با کارگزاران دولت گورکانی هند در بهکر، افغانان سیوی و

خدایارخان عباسی

دیگران توانست بسیاری از نواحی سند را به تصرف خود درآورد. پس از مرگ نصیرمحمد (۱۱۰۳ق)، پسر بزرگ او دین‌محمد، برجایش نشست. دین‌محمد در ۱۱۱۱ق به‌دست شاهزاده معزالدین (پسر شاه‌عالم بهادرشاه یکم پسر اورنگ‌زیب)، حاکم مولتان، به قتل رسید و در پی آن ریاست خاندان و عشیرهٔ وی، یعنی عشیرهٔ **کلهوره**، به‌دست برادر کوچکش یارمحمدخان افتاد. یارمحمدخان نه تنها مناطقی راکه از دست خاندانش بیرون رفته بود پس‌گرفت، بلکه مناطق تازه‌ای نیز بر آن‌ها بیفزود. وی چنان قدرتی به‌هم زد که حتی دولت گورکانی هند که در این هنگام دست‌خوش ضعف و پریشانی شدید بود، عملاً او را در مقام مرزبان سند به رسمیت شناخت و گویا در زمان فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق)، بدو منصب و لقب خدایارخان بخشید. از دست‌آوردهای مهم او می‌توان از پیروزی بر بهار، سرکردهٔ نهمرودیان، در ۱۱۱۷ق، وبشکستن و کشتن رحیم دادافغان (زمیندار نواحی شکارپور و نوشهر) و گرفتن دژهای سیوی و دهادهر در محرم ۱۱۲۰ق یاد کرد. از کرده‌های پست او، کشتن سیدحسین امتیازخان اصفهانی، متخلص به خالص، در ۱۱۲۲ق است. گویند هنگامی که خالص از دهلی رهسپار ایران بود و از سیوستان می‌گذشت خدایارخان یارمحمد، به طمع غارت اموال گران‌بهایی که خالص همراه خود می‌برد، مردمان خود را فرستاد تا بر او شبیخون بردند و به قتلش رسانیدند. البته یارمحمدخان در نامه‌ای دخالت خود را در این رویداد انکار کرد. یارمحمدخان، پس از هجده‌سال ریاست و سرکردگی، در ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق درگذشت و پسرش نورمحمدخان برجایش نشست و از سوی دربار گورکانی، به لقب پدرش، خدایارخان مخاطب گردید. خدایارخان نورمحمد در آغاز ریاستش با مخالفت برادر خود داودخان روبه‌رو گردید. جنگ و آویز میان دو برادر سه سال به درازا کشید تا سرانجام داودخان تن به مصالحه داد و با گرفتن جاگیر از ادعای ریاست دست‌کشید. در این هنگام خدایارخان بر اکثر نواحی سند استیلا داشت و مقرّش خداآباد، در دوازده کروهی سیوستان، بود. تنها تته، که حاکم آن مستقیماً از سوی دولت گورکانی دهلی تعیین می‌شد و برخی نواحی کوچک دیگر سند از قلمرو وی بیرون بود. خدایارخان گرچه در ظاهر خراجگزار پادشاه گورکانی هند به‌شمار می‌آمد، عملاً تا اندازهٔ زیادی، به استقلال بر قلمرو خود فرمان می‌راند. وی رفته‌رفته بیشتر زمینداران سند را به زیر فرمان خود درآورد. در ابتدای حکومتش، بر مردمِ داودپوتره که زمینداران شکارپور و جاهای دیگر بودند، پس از جنگ‌های سخت، پیروز شد و آنان را از سرزمین اصلی‌شان بیرون راند (مآثرالامرا، ۸۲۷/۱). در ۱۱۴۳ق، عبدالله‌خان بلوچ بروهی، صاحب دژ کلات در بلوچستان، راکه پیوسته به خاک سند می‌تاخت و هر سال پیشکش می‌گرفت، بشکست و بکشت. به مناسبت این پیروزی، در ۱۱۴۴ق از سوی محمدشاه گورکانی پادشاه هند (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق)، به «خطاب خدایارخان بهادر ثابت جنگ و منصب پنج‌هزاری با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره» سرافراز گردید (تبصرةالناظرین). در ۱۱۴۹ق حکومت بهکر به او واگذار شد. رفته‌رفته قدرت خدایارخان در سند چندان فزونی گرفت که محمدشاه گورکانی چاره‌ای جز آن ندید که از آخرین بخش سند که هنوز زیر فرمان مستقیم دهلی بود، یعنی صوبهٔ قدیمی و مهم تته، دست بکشد و آن را نیز به او واگذارد. بنابراین، صادق‌علی‌خان (پسر سیف‌الله‌خان)،آخرین حاکم منصوب دهلی در سند (۱۱۴۹ـ ۱۱۵۱ق)، در ۱۱۵۱ق تته و مضافات آن‌ها را به شیخ غلام‌محمد (پسر عزیزالله)، وکیلِ خدایارخان، تسلیم کرد. بدین‌سان، سراسر سند زیر فرمان خدایارخان درآمد. در ۱۱۵۲ق، نادرشاه که هند را گشود آهنگ سرکوبی خدایارخان کرد. به‌نوشتهٔ شاه‌نوازخان خافی، «چون نادرشاه قصد هندوستان کرد، به خدایارخان نوشت که از جانب ملک خود راه دهد. خدایارخان سر باز زد و درهای کوه را مضبوط ساخت. ناچار نادرشاه از راه کابل به هندوستان رفت و بعد معاودت کابل چون غُبار خاطری از خدایارخان داشت توسن عزیمت را جانب سندهه [سند] معطوف‌العنان ساخت.» (مآثرالامرا، ۸۲۸/۱) اما به‌گفتهٔ باغ‌علی سندی در منظومهٔ تاریخی نامهٔ نغز،نادرشاه در راه بازگشت از دهلی به کابل، محمدعلی‌بیگ سلطان بم را به همراه میر لطف‌الله معروف به میرمتارا/ متارهٔ لکعلوی (نمایندهٔ خدایارخان در دربار دهلی)، نزد خدایارخان فرستاد و از او خواست تا زر باج دهد و پسرش را نیز در رأس قوایی ده‌هزار نفره به حضور بفرستد. چون خدایارخان از انجام این فرمان‌ها سرباز زد، پادشاه ایران بر سرش لشکر کشید. عبدالکریم کشمیری نیز می‌نویسد که نادرشاه پیش‌تر به خدایارخان نوشته بود که در کابل به حضور برسد، اما وی به فرمان نادرشاه اعتنایی نکرد و در نتیجه پادشاه ایران بر سرش لشکر برد (بیان واقع، ۵۳). نادرشاه در هفتم یا هشتم رمضان ۱۱۵۲ق، کابل را به قصد سند ترک گفت و پس از گذشتن از دیرهٔ اسماعیل‌خان و دیرهٔ غازی‌خان به لارکانه رسید

(۱۴ ذوالقعدهٔ ۱۱۵۲ق). خدایارخان پس از آگاهی از حرکت نادرشاه، فرمود تا همهٔ غلات شهرها و روستاها را، برای آن‌که به‌دست سپاهیان نادر نیفتد، آتش زنند. خود با فرزندان و زنان وخویشان و امرای بزرگ درگاهش، از خداآباد و سیوستان کوچید و به امرکوت/ عمرکوت «که قلعه‌ای است در میان بیابان ریگستان» رفت (بیان واقع، ۵۶). وی آن‌گاه پسرش غلام‌شاه را با میرمتارا نزد نادر فرستاد که شاید به‌گونه‌ای بتوان با او مصالحه کرد، ولی نادر از رود سند گذشت و خود را به عمرکوت رسانید (۲۹ ذوالقعدهٔ ۱۱۵۲ق) و آن دژ را به محاصرهٔ خود درآورد. سرانجام خدایارخان که در خود تاب درایستادن ندید، تسلیم شد و از دژ بیرون آمد و به حضور نادرشاه رسید. نادر پس از تصرف خزاین خدایارخان، وی را با خود برداشت و به لارکانه برد. وی از نفوذ و پایگاه گستردهٔ خدایارخان و کلهوران در سند آگاه بود و می‌دانست خود نمی‌تواند برای همیشه در این سرزمین بماند و باید به ایران بازگردد و نصب حاکمی دیگر بر این سرزمین جز زیان حاصلی نخواهد داشت. ازاین‌رو، حکومت سند را، مگر سیوی که به محبت‌خان حاکم بلوچستان و شکارپور که به خوانین داودپوتره (از اقوام ساکن سند) واگذارگردید، باز بدو داد و وی را به لقب شاه‌قلی‌خان مخاطب ساخت. آن‌گاه دو تن از پسران وی، محمد مرادیاب‌خان و غلام‌شاه‌خان را به نوا برد و در ۱۱ محرم ۱۱۵۳ق لارکانه را به قصد نادرآباد (قندهار) ترک گفت. از آن پس خدایارخان خراجگزار نادرشاه بود. قرار نهادند که وی خراج سنگینی برابر چهارده لک (هر لک = صدهزار) روپیه به پادشاه ایران بپردازد و نادرشاه برای گرفتن این خراج چهارصد سوار در خداآباد گذاشت. میرمحمد بلگرامی در تبصرة‌الناظرین در این باره می‌نویسد: «چون نادرشاه بر ملک سند مسلط گردید و میان صاحب خدایارخان محکوم فرمان او شد، نادرشاه چهارده‌لک روپیه خراج هر ساله بر مشارالیه مقرر نموده... و چهارصد سوار مغول [مقصود از مغول همان سپاهیان نادراند] دو صد به‌نام وزیر و دو صد به‌نام وکیل، مقرر کرده بر خان مذکور برگماشت که همواره این دو امیر در خداآباد، مکان خدایارخان، بوده مبلغ مرقوم‌الصدر را از خدایارخان گرفته ارسال حضور کنند. چون مغولان در سند استقامت گرفتند، جور و اذیت و ظلم و بلیت بر شهر و لشکری بنیاد نهادند. هر جا که اسپی خوب می‌شنیدند چند کس در خانه رسیدی، که ناموس او در آن‌جاست، در می‌آمدند و اسپ از آن‌جا برمی‌آوردند و متصرف می‌شدند. آن بیچاره را یارای آن نه که به ایشان دم مقاومت تواند زد و همچنین شمشیری یا پارچه‌ای خوب و یا شالی که کسی نیکو داشتی به‌زور می‌گرفتند.» بنابراین، خدایارخان از ۱۱۵۲ق تا مرگ نادرشاه در ۱۱۶۰ق خراجگزار وی بود. حتی در ۱۱۵۶ق پسر سوم خود عطرخان را نیز به همراه تهماسب قلی‌خان جلایر، سردار نام‌دار نادرشاه، که برای سرکوبی داود پوتره به سند آمده بود، به ملازمت پادشاه ایران فرستاد. هر سه پسر او تا مرگ نادرشاه در ملازمت او به‌سر می‌بردند. سپس غلام‌شاه‌خان و عطرخان در ۱۱۶۲ق و محمدمرادیاب‌خان در ۱۱۶۴ق به ایران بازگشتند. پس از مرگ نادرشاه که متصرفات وی در هند به‌دست احمدشاه درانی افتاد (۱۱۶۱ق)، خدایارخان ظاهراً به فرمانبرداری از پادشاه درانی و پرداخت مالیات سالیانه بدو تن در داد. احمدشاه نیز حکومت وی بر سند را به رسمیت شناخت و او را به لقب شاهنوازخان مخاطب ساخت. با این‌همه، خدایارخان، پس از آن، در دادن خراج کوتاهی کرد تا آن‌که احمدشاه، با ارسال فرمانی، ادای مالیات را خواست. خدایارخان پس از دریافت این فرمان پیشکش‌های گران‌بها، به همراه یک گروه سفارت سه‌نفری به ریاست بهایی‌خان کلهوره به دربار قندهار گسیل کرد. اما از فرستادن خراج همچنان سرباز زد. ازاین‌رو، احمدشاه در ۱۱۶۶ق لشکری به فرماندهی سردار جهان‌خان به سند گسیل کرد و اندکی بعد خود به قصد سند حرکت کرد و در چهارم محرم ۱۱۶۷ق به ریگستان محمدآباد رسید. این بار خدایارخان سخت بترسید و دیوان گدومل، از دیوانیان بلندپایهٔ درگاه خودرا، برای پوزش‌خواهی و اظهار فرمانبرداری، نزد احمدشاه فرستاد. گدومل در پلِ سکهر به لشکر شاهی رسید و احمدشاه به نشانهٔ خشم و ناخرسندی‌اش از دربار سند، تا سه روز گدومل را به حضور نپذیرفت و آن‌گاه در نوشهره بدو اجازهٔ باریابی داد. گدومل که سفیری هوشیار و کاردان و زبان‌آور بود، توانست به لطایف‌الحیل پادشاه درانی را آرام سازد و باری دیگر او را با مردم یا درواقع دربار سند بر سر مهر آورد. اما در این اثنا، خدایارخان که از ترس مستقر خود را ترک گفته به سوی شرق به جیسلمیر رفته بود، در آن‌جا، در سرکهارت کورهره، به بیماری خناق درگذشت. پس از او، پسرش محمدمرادیاب‌خان بر تخت فرمانروایی سند نشست و احمدشاه درانی هم حکومت او را به رسمیت شناخت و وی را لقب سربلندخان بخشید. خدایارخان فرمانروایی دین‌دار، ادب‌دوست و حامی اهل فضل و هنر بود. گویند چهار قرآن به خط خود نوشته بود. با این‌که مذهب سنت

می‌ورزید،عقیده و محبت فراوان به اهل بیت داشت. وی صاحب اثری به فارسی به‌نام منشورالوصیت و دستورالحکومت است که در حدود ۱۱۶۳ق نوشته شده است و نصیحت‌نامه یا وصیت‌نامهٔ وی به فرزندانش به‌شمار می‌آید. خدایارخان در آن فرزندان خود را به عبادت، دوست‌داری اهل بیت، محبت علما و صلحا، کسر نفسی (خاکساری)، استقلال و همت، در یاد داشتن حق و مرگ، ساده‌پوشی، برپاداشتن نماز و گرفتن روزه و عبادات دیگر، با هم داشتن اخلاص و مودّت، حق دانستن هر چهار مذهب (اهل تسنن) فرامی‌خواند. محمدمرادخان را (که در هنگام نوشته شدن وصیت‌نامه هنوز از ایران بازنگشته بود) به ولایت‌عهدی خود برمی‌گزیند، قلمروش را میان پسران خود تقسیم می‌کند، سلسلهٔ طریقت خاندان خود را سهروردیه و پیر و مرشد خاندانش را سید میران‌محمد جونپوری (۸۴۷ــ ۹۱۰ق) یاد می‌کند و نادرشاه را، که درآن هنگام درگذشته بود، «سفاک ناپاک» می‌خواند. منشورالوصیت به کوشش سید حسام‌الدین راشدی در ۱۹۶۴م در حیدرآباد سند به چاپ رسیده است. در دورهٔ نورمحمدخان، دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان فارسی‌گوی بسیاری بودند که یا از نواخت او بهره می‌بردند و در ملازمتش روزگار می‌گذراندند یا در محیط کمابیش آرام قلمرو او در سند با فراغ‌بال و آسودگی می‌زیستند. قانع تتوی در مقالات‌الشعرا از شماری از آنان یاد کرده است که از آن‌شمارند: سلیمان‌بیگ اسلم ایرانی، ابوالحسن‌خان زنگنه که میرآتش سپاه نادرشاه بود و نادرشاه پس از به اسارت درآوردن خدایارخان، ابوالحسن‌خان را به حراست وی گماشت و گویند ابوالحسن‌خان در آن حالت این بیت را به بدیهه سرود: «باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست ــ بیرون نهند گر قدم کجروی ز راه»، ابوتراب تراب پسر ابواحمدخان منعم‌خانی مرادآبادی، میرزا محمدجعفر جعفر شیرازی (ــ ۱۱۶۷ق) که کتابی به‌نام جفر جامع به‌نام خدایارخان نوشت، داودخان، برادر خدایارخان و مؤلف صیدالمراد، آقا زکی ده‌باشی کرمانی، محمدزمان زمان از اولاد مخدوم برهان، شیخ‌محمد محفوظ سرخوش پسر شیخ‌محمد مرید قانون‌گو، میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی و پسرش میرمحمد بلگرامی (۱۱۰۱ــ ۱۱۸۵ق) مؤلف تبصرة‌الناظرین، میرغلام‌علی آزاد بلگرامی، آقامحمدکریم عاشق اصفهانی، منشی عبدالرئوف بهکری که سرآمد منشیان درگاه خدایارخان بود و از او مجموعه‌ای از منشآت به‌نام گلدستهٔ نورس بهار به‌جا مانده است، شیوک رام عطارد، صاحب منشآت عطارد، میر قمرالدین عطار لاهوری، شاه‌علی‌رضا درویش از اولاد محی‌الدین عبدالقادر گیلانی، میرزا علی مدد ایرانی که در حکمت و جفر و نجوم استاد بود، محمدعلی علی کازرونی، حکیم میر اسدالله‌خان غالب بارهوی، فنا فی‌الله جالندهری، میرعلی شیر قانع تتوی (ــ۱۲۰۳ق) مؤلف مقالات‌الشعرا، طالع قوی فاروقی، محسن تتوی شاعر نام‌دارسندی که محک کمال خود را به‌نام خدایارخان نورمحمد تألیف کرد، شیخ مزمل، میر مستمند کاشانی، حکیم میرعبدالرزاق مشرب اصفهانی (ــ ۱۱۲۷ق)، شاه نجم‌الدین ملقب به به محی‌الدین ثانی قادری حسنی کشمیری، میرغلام‌نبی نسیم امروهوی و محمدوفای سیوستانی گردآورندهٔ گلدستهٔ نورس بهار.

منابع: بیان واقع، ۵۳ـ۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۷۰/۳، ۱۸۷، ۶۴۰، ۶۹۶، ۷۸۱، ۷۸۲، ۸۳۱، ۸۴۰؛ تاریخ جهانگشای نادری، ۲۰۲، ۴۳۵ـ۴۴۱؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۴، ۴۲۲، ۴۳۶، ۴۴۴ـ ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۸۳؛ عالم‌آرای نادری، ۷۵۲ـ۷۶۴، ۷۸۶؛ لب تاریخ سند، ۱۱۶ـ۱۳۰؛ مآثرالامرا، ۸۲۵/۱ـ ۸۲۹؛ مقالات‌الشعرا، ۵۳ـ۵۴، ۶۳، ۸۰، ۸۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۶۳، ۲۹۲، ۴۰۹، ۴۲۱، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۰، ۶۵۴، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۱، ۸۰۷؛ منشورالوصیت و دستورالحکومت، به‌کوشش سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، انجمن ادبی سندی، ۱۹۶۴م؛میراث جاویدان، ۴۱۵؛ نوای معارک، ۷۸۰ـ ۷۸۲؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵ش، صص۲۶ـ۳۰.

برزگر

خدایی، عبدالوهاب ← آشکار سندی

خرابات (xa.rā.bāt)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شعرا، از سدهٔ نهم تا ربع یکم سدهٔ یازدهم هجری، از نویسنده‌ای ناشناس. از نام نویسندهٔ این تذکره آگاهی نداریم و او نیز درکتاب خود هیچ نامی از خود در میان نیاورده است، اما از بررسی اثرش چنین برمی‌آید که وی در خردسالی در هرات به خدمت خواجه‌حسین ثنایی مشهدی رسیده و در ۹۹۰ق در همان‌جا با میررضایی مشهدی دیدار کرده است. سپس از دیدار خود با رضای کاشی که در دولت علی‌قلی‌خان شاملو، بیگلربیگی خراسان، از کاشان به هرات آمده بود، سخن می‌گوید و می‌نویسد که رضای کاشی، در قتل عام هرات (۹۹۵ق) به‌دست

عسأکر ازبک کشته آمد، اما دانسته نیست که او خود چگونه از این مهلکه جان بدر برده است. وی سپس از هرات به قزوین رفت و در آن‌جا با عبدالغنی انجدانی دیدار کرد. در ۹۹۶ق در مشهد به خدمت شاه روحی همدانی رسید و در ۱۰۱۵ق در قاین با اختری جنابدی دیدار کرد. زندگینامهٔ خضری خوانساری را در ۱۰۱۷ق در احمدنگر نوشت و در ۱۰۱۸ق در هندوستان نزد رستم‌میرزای فدایی صفوی رفت. در ۱۰۱۹ق شرح زندگانی انیسی شاملو را در برهان‌پور نوشت. در ۱۰۲۵ق با حسین‌خان میرزا وارد تفرش گردید و با میرابوالقاسم تفرشی و برادرش میرعبدالغنی تفرشی دیدار کرد. با این‌که نویسندهٔ تذکرهٔ خرابات از آوردن نام خود خودداری ورزیده، اما او در این اثر سه‌بار از نام تذکره‌اش سخن گفته است، چنان‌که در شرح زندگانی دوست محمد استرابادی گوید: «و رباعیات عارفانهٔ عاشقانه ازو در جراید مستعدان یافت شد. چند رباعی از آن در این مجموعه که موسوم است به خرابات قلمی شد.» شهریار نقوی در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان می‌نویسد «از شرح حال مولانا تاجری و باقر خوردهٔ کاشی و میر تشبیهی اصفهانی [او کاشانی است] و انیسی شاملو و میرابوالبقا معلوم می‌شد که [نویسنده] از سال ۱۰۱۰ق تا ۱۰۲۵ق در هند بوده است.» اما احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی می‌گوید، از این سخن نویسندهٔ تذکرهٔ خرابات دربارهٔ تاجری خوانساری که وی «از عراق متوجه هند شد و الحال که ۱۰۱۰ق است در هند است»، یا چنان که دربارهٔ میرتشبیهی گفته است «...حال که سنهٔ ۱۰۱۵ق است در لاهور است»، یا این سخن وی که «در ۱۰۲۵ق در خدمت نواب حسین میرزا وارد تفرش شدم...»، نمی‌توان گفت که نویسنده همهٔ این سال‌ها را در هند به سر برده است زیرا او در ۱۰۱۵ق، چنان که خود نیز به‌روشنی می‌گوید، در قاین بوده و اختری جنابدی را همان‌جا دیده است، اما تردیدی نیست که وی به هندوستان هم سفر کرده بود، زیرا همان‌گونه که گفته آمد، او زندگینامهٔ خضری خوانساری را در احمدنگر و شرح زندگانی انیسی شاملو را در برهان‌پور نوشته است. با رستم میرزای فدایی صفوی هم در هند دیدار کرده است. بی‌گمان تذکرهٔ خرابات در سال‌های ۱۰۱۰ـ۱۰۲۵ق نوشته شده است، اما این که زندگانی سلطان محمد خدابنده (۹۸۵ـ۹۹۶ق) در شرح احوال فرزندش سلطان حسن میرزا نوشته شده، عبارتی است که نویسنده بدون آوردن مآخذ از تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار برگرفته است. بنابر این، نباید پنداشت که نویسنده از دورهٔ پادشاهی سلطان‌محمد صفوی به تدوین این تذکره پرداخته است. زندگینامهٔ شاعران در این تذکره به‌ترتیب الفبایی آمده است. چنین بر می‌آید که تذکرهٔ خرابات در دو جلد تدوین شده بود، اما جلد دوم آن که گمان می‌رود از حرف سین تا یا بود، تاکنون در جایی دیده نشده است. جلد یکم تذکرهٔ خرابات که یگانه نسخهٔ دست‌نویس آن نیز است، به‌شمارهٔ ۳۸۴۱ در کتابخانهٔ ملی ملک نگه‌داری می‌شود. قسمتی از این نسخه بی‌گمان به‌خط خود مؤلف است. این نسخه با اصلاحاتی نیز همراه است که احتمالاً به‌دست مؤلف انجام گرفته است. برای نمونه، او پس از آوردن زندگینامهٔ رستم میرزای صفوی در حرف «را» در هامش نوشته است «چون آن‌حضرت فدایی تخلص کرده‌اند، اشعارشان را در ردیف «فا» باید طرح کرد» در برخی صفحات اضافات و الحاقاتی به دو خط تازه‌تر است که یکی از آن‌دو به امضای محمد طبیب است. تذکرهٔ خرابات با زندگینامهٔ اهلی شیرازی آغاز می‌شود و با زینی مشهدی به‌پایان می‌رسد، اما ترتیب برخی از اوراق آن به‌هم خورده است، چنان که تتمهٔ غزلیات جامی در ابتدای کتاب آمده و زندگینامهٔ خسرو قاینی به آخر آن الحاق گردیده است. در این تذکره زندگینامهٔ یک‌صد و پنج شاعر گردآوری شده و از یک‌صد و هفتاد و دو شاعر نیز تنها گلچینی از سروده‌های آنان آمده است. شرح زندگانی برخی شاعران به تفصیل است، چنان‌که زندگینامهٔ خواجه حسین ثنایی مشهدی در حدود چهل و پنج صفحه را در بر می‌گیرد، اما زندگینامهٔ بیشتر شاعران فشرده و در حدود یک سطر است. گرچه در این تذکره زندگینامهٔ شاعران سده‌های نهم تا یازدهم گردآوری شده، اما نویسنده شرح زندگانی شاه شیخ ابواسحاق اینجو از شاعران سدهٔ هشتم و شرح زندگانی عزالدین جبلی قزوینی از شاعران سدهٔ هفتم و همروزگار اباقاخان را نیز در تذکرهٔ خود آورده، که بی‌گمان از آگاهی اندک وی از زندگی آنان حکایت دارد. همچنین شرح زندگانی بی‌بی‌تردی، بانوی شاعر ترک، نیز در این تذکره آمده است. بخش‌های تاریخی این اثر که در آن به برخی از رخدادهای تاریخی اشاره شده، روی‌هم‌رفته ارزشمند است. نویسنده در تدوین این تذکره، چنان که خود نیز بدان اشاره کرده، به تذکره‌های مجالس‌النفائس و خلاصة‌الاشعار دسترسی داشته است، اما وی با این که زندگینامه و شعرهای اهلی خراسانی را بی‌کم و کاست، به‌نقل از تذکرهٔ تحفهٔ سامی نوشته، نامی از این اثر نبرده است. تذکرهٔ خرابات هیچ مشابهتی با دیگر تذکره‌های با این نام ندارد.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/ ۴۶۷-۴۸۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۳-۱۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۷/ ۸۱-۸۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 307.

نوش‌آبادی

خَراباتی کشمیری (xa.rā.bā.ti-ye.kes.mi.ri)، خواجه سناءالله / سنه‌شاه، روستای طنگاه در نزدیکی سرینگر ۱۲۲۴ــ جلال‌پور (گجرات) ۱۲۹۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نزد نیای مادری‌اش، سید عبدالغفورشاه، پرورش یافت و دانش‌های متداول روزگار و زبان‌های عربی، فارسی، اردو، ترکی و پنجابی را آموخت و در خوش‌نویسی نیز ماهر شد. درپی یک تنگ‌سالی سخت سرینگر را ترک گفت (۱۲۳۵ق) و به جمون رفت و سی سال در آن شهر زیست. به درگاه مهاراجه گلاب‌سنگه، فرمانروای جمون و کشمیر، راه یافت و از ملازمان نزدیک او شد. به فرمان وی تاریخ فرمانروایان جمون و کشمیر را در بحر شاهنامهٔ فردوسی به نظم درآورد. در رأس یک هیأت بازرگانی به کلکته و افغانستان و ترکستان و روسیه و ایران رفت و در ایران به نوشتهٔ خودش با دختر ناصرالدین شاه قاجار(۱۲۶۴ــ۱۳۱۳ق) به مشاعره نشست. در بازگشت به جمون به خیانت متهم گشت و چندی به زندان افتاد، اما از اتهام مبرا شد و پس از رهایی به جالندهر، امرتسر، لاهور و سیالکوت رفت. سرانجام در جلال‌پور جتان از توابع گجرات نشیمن گزید و به ارشاد طالبان پرداخت. خراباتی سراینده و نویسنده‌ای بسیار پرکار و شتابناک بود و گوینده گاه در یک روز یک مثنوی می‌سرود و خود کتابت می‌کرد. از این رو، در آثار وی اشتباهات املایی و خطاهای انشایی و اختلافات تاریخی بسیار دیده می‌شود و سروده‌هایش سکته دارد و از عیوب قافیه و تزلزل وزن و بحر خالی نیست. از آثارش: ۱ــ بحرالانوار به فارسی (سروده در ۱۲۷۵ق) که مثنوی عرفانی ــ اخلاقی در ۲۶۰۰ بیت بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی است؛ ۲ــ تحفةالزمان به فارسی (سروده در ۱۲۷۲ق) که مثنوی عرفانی و پند واندرز در ۴۹۲ بیت است؛ ۳ــ تحفةالقادری به فارسی (سروده در ۱۲۸۱ق) که مجموعهٔ قصیده و غزل در ۱۲۸۰ بیت است؛ ۴ــ مثنوی تذکرةالکاملین به فارسی در ۳۱۵ بیت که در بیان افعال و اقوال پیران است؛ ۵ــ تذکرةالواصلین به فارسی (سروده در ۱۲۷۸ــ ۱۲۷۹ق) که مثنوی عرفانی در ۷۹۰۰ بیت در سه دفتر به نام‌های قادری، قلندری، غفوری و صادقی است؛ ۶ــ تصدیق‌الایقان به فارسی (سروده در ۱۲۸۴ق) که مثنوی عرفانی در ۳۲۰۰ بیت است؛ ۷ــ تفریح‌المجالس به فارسی (سروده در ۱۲۷۳ق) که منظومه‌ای است با قافیهٔ «را» در پند واندرز و لطایف و حکایت‌ها با مایهٔ عرفانی در ۶۷۰ بیت است؛ ۸ــ تفسیر سنا به فارسی که تفسیری است منظوم در ۴۶۰۰ بیت؛ ۹ــ جنات‌النعیم به فارسی (سروده در ۱۲۸۷ق) که مثنوی عرفانی در ۲۲۰۰ بیت است؛ ۱۰ــ جنت‌الاسرار به فارسی (سروده در ۱۲۷۶ ــ ۱۲۷۷ق) که شرح منظوم گلشن راز در ۱۶۲۰۰ بیت، در دو جلد است؛ ۱۱ــ جنت‌العارفین به فارسی (سروده در ۱۲۷۴ق) که مثنوی عرفانی است به پیروی مثنوی معنوی و حدیقهٔ سنایی در ۳۲۴۰ بیت؛ ۱۲ــ جنت‌العارفین به فارسی (نوشته در ۱۲۷۴ق) به نثر؛ ۱۳ــ چهارده بند محی‌الدین به فارسی (سروده در ۱۲۹۱ق) که مجموعهٔ قصاید است؛ ۱۴ــ حقیقت‌الاسلام / حقوق‌الاسلام به فارسی (نوشته در ۱۲۷۶ق) به نظم و نثر در تفسیر و شرح آیه‌ها و احادیث و سخنان پیران در برتری اسلام به‌ویژه مذهب سنت و جماعت؛ ۱۵ــ حقیقت‌الافعال به فارسی (سروده در ۱۲۹۲ق) که مثنوی عرفانی است دربارهٔ کارهای خیر و شر بر پایهٔ حدیث‌ها و آیه‌ها در ۴۸۰ بیت؛ ۱۶ــ حقیقت الاولیا به فارسی (سروده در ۱۲۹۲ق) که مثنوی عرفانی است در اقوال و اعمال و اخلاق پیران در ۳۳۸۸ بیت؛ ۱۷ــ خردنامهٔ خراباتی به فارسی (سروده در ۱۲۶۲ق) که مثنوی عرفانی است به پیروی از مثنوی معنوی مولوی در ۱۵۳۰ بیت در شرح و تفسیر حدیث‌ها و آیه‌ها؛ ۱۸ــ خلاصةالاسرار به فارسی، (سروده در ۱۲۵۳ق) که مثنوی کوتاهی است در ۲۳۰ بیت در گفت‌وگوی میان سراینده و «جان». این اثر به همراه تحفةالقادری، در یک مجلد، به‌کوشش محمدحسن تسبیحی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۹۲ق)؛ ۱۹ــ خلاصةالتوحید موحدین / خلاصةالعرفان‌الموحدین به نظم و نثر در توحید مسلمانان و هندوان و سلوک راه الله؛ ۲۰ــ دردنامه به فارسی (سروده در ۱۲۷۷ق) که مثنوی است در شرح درد و سوز و گداز و فریاد او که به زبان یعقوب و یوسف و زلیخا و مرید و سالک و عاشق و معشوق بیان شده و گویا مرگ فرزندش انگیزهٔ سرودن این اشعار بوده است؛ ۲۱ــ دیوان با تخلص‌های سنا، ثنا، خراباتی، پیرخرابات، خرابات و فضلی که مجموعهٔ قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع‌بند و رباعیات و مفردات است؛ ۲۲ــ دلیل‌الصادقین به نثر و نظم؛ ۲۳ــ سبحات آفتابی در رد وهابی که مثنوی است در ۱۴۴۰ بیت در رد وهابیان؛ ۲۴ــ

مثنوی سراج‌الطالبین به‌نظم و نثر فارسی و از جمله ۱۵۰۰ بیت منظوم دربارهٔ ۷۲گروه‌گمراه و تنها گروه رستگار با جانب‌داری از اهل سنت و جماعت؛ ۲۵ـ سراج‌الهدی /شمع‌الهدی به فارسی (سروده در ۱۲۸۸ق) که مثنوی است به پیروی از کریمای سعدی در ۱۳۰۰بیت ؛ ۲۶ـ سلسلهٔ فضلی به نثر؛ ۲۷ـ سماع العرفان به فارسی (سروده در ۱۲۸۷ و ۱۲۹۷ق) در ۱۳۰۰ بیت که ترجیع‌هایی است عرفانی در شرح سخنان پیران و حدیث‌ها و آیه‌های قرآنی؛ ۲۸ـ شجره‌نامه /نسب‌نامهٔ طریقت خواجه سناءالله خراباتی به فارسی (سروده در ۱۲۹۱ق) در ۱۰۰ بیت شامل قصاید؛ ۲۹ـ شمع‌العارفین و سجن‌الکافرین به فارسی (سروده در ۱۲۸۴ق) که مثنوی است به پیروی از مثنوی معنوی مولوی در شرح آیه‌ها و حدیث‌ها و تمثیل‌ها و نیز رد برخی گروه‌های مذهبی؛ ۳۰ـ شمع‌الهدی به فارسی (سروده در ۱۲۸۴ق) در ۱۳۰۰ بیت که منظومه‌ای عرفانی شامل مثنوی و قصاید و نیز بندهایی به نثر در ستایش پیران واهل سنت و جماعت است؛ ۳۱ـ مثنوی صراط مستقیم به فارسی(سروده در ۱۲۸۷ق) در ۲۵۰۰ بیت؛ ۳۲ـ مثنوی عبرت نامه به فارسی در ۹۷۰ بیت در پند واندرز ؛ ۳۳ـ مثنوی عجیب‌التعبیر به فارسی (سروده در ۱۲۸۳ق) در خوابگزاری در ۵۵۰ بیت؛ ۳۴ـ قصهٔ بوالعجب عشق در ۱۱۰۰ بیت که منظومه‌ای به زبان کشمیری است؛ ۳۵ـ مثنوی اخلاقی کنز مجربات / جنت‌الاعلای ششم به فارسی در ۶۰۰ بیت؛ ۳۶ـ مثنوی عرفانی گلبدن به فارسی(سروده در ۱۲۸۸ق) در ۲۱۰۰ بیت؛ ۳۷ـ مثنوی اخلاقی گنج لاافنا به فارسی (سروده در ۱۲۸۷ق) دربارهٔ قناعت و کسب وکار در ۱۸۰۰ بیت؛ ۳۸ـ لغات در رد فرقه‌های ضال به نثر و نظم؛ ۳۹ـ مثنوی عرفانی للهی‌نامه یا للّه‌نامه به فارسی(سروده در ۱۲۸۳ق) در ۳۴۹۰ بیت در شرح سخنان مشایخ و پیامبر(ص) و خلفای راشدین؛ ۴۰ـ مثنوی عرفانی مجمع البرکات به فارسی (سروده در ۱۲۷۸ق) در ۱۹۰۰ بیت؛ ۴۱ـ مجمع‌الفضایل به فارسی (سروده در ۱۲۸۳ق) در ۱۱۷۰ بیت؛ ۴۲ـ مثنوی مغفرت‌نامه / جنت‌الاعلای هشتم به فارسی (سروده در ۱۲۸۴ق) در تفسیر«ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» به صورت مناجات در ۳۵۰ بیت؛ ۴۳ـ نصرت‌نامه به فارسی (سروده در ۱۲۹۲ق) که مثنوی عرفانی در تفسیر «نصرمن الله و فتح قریب» و «والله خیرالناصرین» در ۵۰۰ بیت است؛ ۴۴ـ مهاراج نامه/ راج نامه در تاریخ راجه‌های کشمیر در دو منظومهٔ فارسی که اولی در تاریخ مهاراجه‌های کشمیر و جمون در ۲۵۰۰ بیت است و در ۱۲۷۶ق سروده شده و دومی در تاریخ راجه‌های جمون در ۳۵۰۰ بیت است و در ۱۲۹۲ـ۱۲۹۳ق سروده شده است؛ ۴۵ـ مفتاح‌الفتوح / جنت‌الاعلای هفتم به‌نظم ونثر فارسی که در ۱۲۸۴ق به انجام رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب،۲۸۶/۵ـ۲۹۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۲۶/۱۱ـ۲۲۷؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۷۵/۲ـ۲۹۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰/۱؛ ۱۰۰۷/۲؛ ۱۴۱۸،۱۳۸۶/۳، ۱۴۳۱، ۱۹۶۲ ؛ ۱۳۰۸/۸ـ۱۳۲۰؛ ۵۹۵/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۲؛

Dictionary of Indo -Persian Literature ,542.

برزگر

خرابی بنگالی (xa.rā.bi-ye.ban.gā.li)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از نوادگان علاءالدین حسین‌شاه فرمانروای بنگال (۸۹۹ـ۹۲۵ق) بود. او شاعری پریشان‌حال بود و در شعر خرابی تخلص می‌کرد. گویند وی در همان حال نیز در جهانگیرنگر / داکا درگذشت. از سروده‌های خرابی تنها ابیاتی چند به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «همه عالم اگر خیاط گردد / گریبان خرابی چاک گردد.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۶۱۴/۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۶۲.

نوش‌آبادی

خراسانی (xo.rā.sā.ni)، میرعلی‌اکبر، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سادات خراسان بود. او بعدها از زادگاهش به هندوستان کوچید و نزد عبدالرحیم خان خانان (ـ۱۰۳۶ق) رفت و در ستایش او قصایدی چند سرود. «ای قبلهٔ ارباب سعادت در تو ـ وی جام جهان‌نما دل انور تو / شمعی است ضمیر تو که پروانهٔ خود ـ پیوسته به‌گردش است گردِ سر تو.»

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۳/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۵.

جهان‌تاب

خرد خوافی (xa.rad-e.xā.fi)، میرمحمودخان حسینی پسر خواجه

صوفی، ـ ۱۱۶۱ق، صوفی و شاعر ایرانی‌تبار فارسی‌گوی شبه قاره. از خاندانی نام‌دار و برجسته از سادات بوده است. نیای او با پسر خود خواجه صوفی، پدر خرد، از خواف به بلخ کوچید. خواجه صوفی در بلخ در تصوف نامی برآورد. وی «اسباب مشیخت از خانقاه و غیره مهیا داشت» و بیشتر بزرگان بلخ پیروش بودند و خرد، پس از مرگ پدرش، در هفت سالگی «بر مسند مشیخت نشست.» بعدها به دعوت امانت‌خان یا ارشدخان به‌هند کوچید و دخترِ پسرِ او، کفایت‌خان، را به زنی گرفت و در شمار ملازمان عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) درآمد. در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) نیز با جاگیری که در صوبهٔ لاهور داشت «امیرانه و بزرگانه می‌گذرانید» (مردم دیده، ۱۶۰). خرد در لاهور از ملازمان درگاه حاکم آن ولایت، نواب عبدالصمدخان سیف‌الدوله دلیرجنگ (ـ ۱۱۵۰ق) بود و مدتی «دیوانی» وی را برعهده داشت، ولی سپس از این کار کناره گرفت و به ملازمت و همنشینی درگاهش بسنده کرد. عبدالحکیم حاکم لاهوری که وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد که «فاضل متبحر و از اکثر علوم عربیه مطلع بود و خیلی طبع ملایم و وضع هموار داشت، جسته‌جسته فکر شعر هم می‌کرد.» (مردم‌دیده، ص ۱۶۰)

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۹؛ الذریعه، ۲۹۱/۹؛ روز روشن، ۲۳۸؛ مردم دیده، ۱۶۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,309.

برزگر

خرد لاهوری (xa.rad-e.lā.hu.ri)، خواجه محمدیحیی‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. به‌گفتهٔ عبدالحکیم حاکم لاهوری که خرد را از نزدیک می‌شناخت، خرد از نوادگان «قطب عالم مخدوم اعظم» و از مردم ده بید سمرقند بود. در چهارده سالگی همراه پدر خود به لاهور رفت و در خدمت عبدالحلیم‌خان که «از اکابر عمده و امیرعالی‌شأن بود» و عم پدرش می‌شد پرورش یافت، سپس به درگاه سیف‌الدوله زکریاخان (ـ ۱۱۵۸ق)، حاکم لاهور، پیوست (برخی منابع خرد را نوادهٔ دختری زکریاخان گفته‌اند که درست نمی‌نماید) و در دستگاه او اعتبار و اقتدار تمام به‌هم رسانید. سپس به خدمت امیر یحیی‌خان بهادر، پسر زکریاخان درآمد. پس از آن با نواب اعزالدوله خواجه داودخان، پسر میریحیی، همراه صفدرجنگ، نواب اوده (۱۱۵۲ـ ۱۱۶۷ق)، به اوده رفت. «نواب صفدر جنگ خیلی تعظیم و توقیرش می‌کرد.» (مردم دیده، ۱۶۱) خرد از حزین لاهیجی (۱۱۰۳ـ ۱۱۸۰ق) و در لکنو، از محمد فاخر مکین (ـ ۱۲۲۱ق) اصلاح سخن می‌گرفت و موهن لعل انیس در تذکرهٔ انیس‌الاحبای خود (نوشته در ۱۱۹۷ق) وی را از همروزگاران خود یاد کرده است. او چند سالی پیش از تألیف سفینهٔ هندی (نگاشته ۱۲۱۹ق) درگذشت.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ الذریعه، ۲۹۱/۹؛ روز روشن، ۲۳۷؛ سفینهٔ هندی، ۷۰ـ۷۱؛ عقد ثریا، ۲۶؛ مردم دیده، ۱۶۰؛

A Catalogue of the Arabic,Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh ,162.

برزگر

خرد و سخن ← نظام‌الدین احمد گیلانی

خرم زنجانی (xor.ram-e.zan.jā.ni)، مولوی امام‌الدین احمد فرزند شیخ رضی‌الدین غلام‌مرتضی سروری، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر ایرانی. پس از آنکه یکی از خویشانش از زنجان رخت بست و به لاهور کوچید، پدر خرم نیز به هند رفت و در شاه‌جهان‌آباد نشیمن گزید. نمی‌دانیم که خرم در هند به دنیا آمد یا در ایران. همین‌قدر می‌دانیم که تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود تمام کرد و به لکنو رفتِ و به ملازمت برخی از امرای آن‌جا درآمد و «در سخنوری و خوش‌نویسی دستگاهی داشت.» غلام همدانی مصحفی که همروزگار او است می‌گوید: «قصد گفتن شعر هندی نموده برای مشورت آن به فقیر هم رجوع آورده...» به گفتهٔ هماو، به هنگام تألیف تذکرهٔ ریاض‌الفصحا، یعنی میان ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۶ق، خرم سی و پنج سال داشته است. نمونه‌ای از شعرهای او است: «مرا به آن دهن تنگ یک سخن باقیست ـ جهان بکام رسیدست و کام من باقیست / ز بی‌سبب پر پروانه در لگن ماندست ـ نشان سوختن شمع انجمن باقیست.»

منابع:روز روشن، ۲۳۸ـ۲۳۹؛ ریاض‌الفصحا، ۱۰۲ـ۱۰۳.

شریفی

خرمشاهی (xor.ram.šā.hi)، کیومرث فرزند وفادار فرزند اردشیر، روستای خرم‌شاه یزد ۱۲۲۸ـ۱۲۹۰ یزدگردی، شاعر و دانشمند زرتشتی ایرانی. از مردم روستای خرمشاه یزد بود. نیای او اردشیر، که مردی فرهیخته بود، در شیراز با داد و ستد روزگار

می‌گذراند و نزد مسلمانان آن‌جا به اردشیر آخوند آوازه داشت. او در یکی از زمین‌لرزه‌های شیراز جان سپرد. با درگذشت اردشیر، خسرو، عموی کیومرث، با فروش میراث پدر به هندوستان رفت و در آن دیار در دربار نظام حیدرآباد دکن، مقامی بلند به‌دست آورد، اما وی در همان جوانی در روستای چادرگات حیدرآباد درگذشت. پدر کیومرث کشاورزی تنگدست و دوست‌دار دانش بود. از این‌رو، با همهٔ دشواری‌هایی که در آن‌سال‌ها در زمینهٔ سوادآموزی کودکان وجود داشت، فرزندش را نزد یکی از بزرگان یزد با نام دین‌یار بهرام کلانتر برد، تا در کنار کار برای ارباب خود، نوشت و خواند را نیز فراگیرد. کیومرث تا دوازده‌سالگی در خانهٔ اربابش درس خواند. در آن‌هنگام جوانمرد شیرمرد که از تربیت‌آموختگان مانکجی* بود و مانکجی او را از همان خردسالی برای درس خواندن به تهران برده بود، به‌دستور استادش برای آموزش کودکان زرتشتی یزد، بدین شهر رفت و دبستانی در آن‌جا بنا کرد. کیومرث نیز در این مدرسه نام‌نویسی کرد و دو سال نزد جوانمرد درس خواند و با شیوهٔ نگارش اسناد شرعی و عرفی آشنایی یافت. کیومرث با آگاهی از بیسوادی بیشتر روستاییان و برای پیکار با بیسوادی، پس از پایان درس‌هایش نزد جوانمرد، به روستای تفت رفت و با دایر کردن مدرسه‌ای در آن‌جا به آموزش نوباوگان زرتشتی تفت پرداخت. اما پس ازگذشت دو سال، به امید پرداخت بدهی‌های پدرش به هندوستان رفت. او در بمبئی همراه با کارکردن به درس خواندن هم ادامه داد. سرانجام پس از پنج سال اقامت در بمبئی دیگر بار به یزد بازگشت. با آمدن وی به یزد، جوانمرد با افزایش یافتن شمار شاگردان مدرسه، کیومرث را به معاونت خود برگزید و به آموزگاری در دبستان گماشت. پس از گذشت یک سال و نیم، جوانمرد ادارهٔ دبستان را نیز بدو واگذاشت و خود در تجارتخانهٔ کیخسرو مهربان، با حقوقی بیشتر استخدام شد و پس از آن نیز به‌بمبئی رفت. در زمان تدریس کیومرث، دانش‌آموزان برای درس‌خواندن شهریه می‌پرداختند، اما این شهریه باری سنگین بر دوش اولیای آنان بود. از این‌روی، بسیاری از دانش‌آموزان خانواده‌های تنگدست از درس‌خواندن بازماندند. کیومرث برای پیکار با نابرابری در زمینهٔ سوادآموزی کودکان، رهسپار بمبئی شد و در آن‌جا دربارهٔ بنای دبستان‌های رایگان در شهر و روستا از هم‌کیشان زرتشتی خود یاری خواست. وی همچنین پیشنهاد کرد تا حقوق آموزگاران این دبستان را نیز، انجمن اکابر صاحبان در بمبئی پرداخت کند. با همیاری اعضای دهشمند این انجمن و سفارش‌های مانکجی از ایران، قرار شد تا دبستانی در یزد دایر شود و همگان بدون پرداخت شهریه در این دبستان به‌تحصیل بپردازند. در پی فراخوان کیومرث، زرتشتیان بمبئی در بیست‌وششم فوریهٔ ۱۸۸۸م گردهم آمدند و قرار نهادند که هزینه‌های دبستان‌های زردشتیان یزد را بپردازند. در نتیجه، دو دبستان، یکی به نام دبستان کیخسروی در یزد به پایمردی کیخسرو مهربان و دبستانی دیگر با نام دبستان خدادادی به پایمردی فرزانه خداداد رستم به‌راه افتاد. در آن سال‌ها بیماری آبله هم باعث اتلاف نفوس فراوان می‌شد. ناآشنایی مردم با آبله‌کوبی از یک سو و کمیابی واکسن آبله از دیگرسو، که تنها گروهی اندک از توانمندان بدان دسترسی داشتند، کیومرث را بر آن داشت تا در بمبئی به یادگیری روش آبله‌کوبی نزد پزشکان انگلیسی بپردازد. او به خوبی روش استخراج واکسن آبله از گوساله را فراگرفت و از آموزگاران انگلیسی گواهی‌نامه‌ای نیز در این زمینه دریافت کرد. در همان هنگام از سوی انجمن اکابر صاحبان پارسی، کیومرث با حقوق سی‌صد روپیه در سال به آموزگاری دبستان خدادادی در خرمشاه و استاد جوانمرد نیز با همان میزان حقوق به آموزگاری دبستان کیخسرو در یزد انتخاب شدند. از سوی دانشمند خاورشناس رستم جی‌کاما که بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی به نام وی خوانده شده است، فرزانه خدابخش برای تدریس زبان‌های اوستایی، پهلوی و انگلیسی در دبستان کیخسروی برگزیده شد، این سه آموزگار در پیشرفت آموزش زرتشتیان یزد تأثیر بسزا داشته‌اند. به هنگام بازگشت کیومرث به ایران در ۱۳۰۵ق، میرزا حسین معتمدالوزرا، از کارکنان کنسولگری ایران در بمبئی، با نوشتن سفارش‌نامه‌ای همهٔ کارکنان دولت در یزد را به همکاری با وی فراخواند. وقتی کیومرث در دبستان خدادادی خرمشاه به تدریس پرداخت. از پانصد تن مردم زرتشتی این روستا تنها دو تن با سواد بودند. افزون بر کودکان این روستا، کودکان دیگر روستاهای پیرامون نیز برای درس خواندن به خرمشاه می‌آمدند که گاه شمار آنان از سی‌صد تن هم بیشتر می‌شد. بعدها با مسافرت‌های پراگندهٔ وی به هند، دهشمندان در دیگر روستاها نیز دبستان‌هایی بنا کردند. خرمشاهی در زمینهٔ آبله‌کوبی هم پیگیرانه می‌کوشید. او به‌رایگان در شهرها و روستاها به آبله‌کوبی می‌پرداخت و دبستان خدادادی را در خرمشاه، مرکز آبله‌کوبی قرارداد. در پرتو کوشش‌های وی در این زمینه، شماری انبوه از مردم از مرگ رهایی یافتند. از دیگر کارهای ارزشمند وی بنیاد نخستین

مدرسهٔ دخترانهٔ زرتشتی در یزد و خرمشاه بود. دو ماه پس از گشایش این مدرسه در ۱۲۷۲ یزدگردی، بزرگان زرتشتی یزد و خرمشاه پس از گرفتن آزمونی از دختران این مدرسه، دیدگاه‌های خود را دربارهٔ لزوم تعلیم و تربیت دختران، بر کاغذی جداگانه نوشتند. یکی از بزرگان زرتشتی، با نام خسروشاه‌جهان، بی‌درنگ پس از بررسی نتایج، با سرمایهٔ تجارت‌خانهٔ جهانیان، به بنیاد یک دبستان دخترانه در یزد پرداخت که سالیانی چند برقرار بوده است. اما دبستان دخترانهٔ خرمشاه پس از چند سال به سبب نداشتن بودجه تعطیل شد، تا این که پس از سال‌ها دبستانی دیگر با اسلوبی نوین دیگربار در آن‌جا بنا گردید. یکی از خدمات بزرگ کیومرث کوشش و پی‌گیری در لغو مالیاتی بود که تنها ساکنان تفت نصیری نزدیک شهر یزد یا به دیگر سخن، مردم اهرستان آن را می‌پرداختند و بدان مالیات مراعی می‌گفتند. وی برای لغو این مالیات به تهران سفر کرد و برای بهره‌گیری از نفوذ ارباب جمشید جمشیدیان با رجال دولت وقت به گفت‌وگو پرداخت، تا این که پس از تحمل هزینه‌های کلان که از همکیشان خود در ایران و هند دریافت کرده بود، سرانجام در شعبان ۱۳۲۴ق (۱۲۷۶ یزدگردی) فرمانی از مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳ ــ ۱۳۲۴ق) برای معافیت از پرداخت این مالیات صادر گردید. فروتنی وی در عریضه‌ای که به مظفرالدین شاه نوشت و خود را گماشتهٔ وکیل انجمن پارسیان خواند، به روشنی آشکار است. پس از آن که مظفرالدین‌شاه در ۱۳۲۴ق فرمان اعطای مشروطیت را صادر کرد، جشن باشکوهی در مدرسهٔ نظامی سابق برپا شد و کیومرث نیز از کسانی بود که همراه دیگر بزرگان زرتشتی در این جشن شرکت کرد. بنا بر خبری که در شمارهٔ ۴۱۷ روزنامهٔ تربیت آمده است، در پانزدهم شعبان همان سال به هنگام عید کیومرث با دیگر ناموران زرتشتی برای شادباش عید نزد بزرگان دینی رفت. کیومرث در آن مجلس به سخن‌رانی پرداخت که خلاصه‌ای از آن را محمدعلی فروغی با عبارت «بزرگ‌زادهٔ محتشم، که دارای حسب و نسب و دانش و بینش موروث و مکتسب است شرح ذیل را گفته و فالی خوش زده. امید که به چشم‌های بینا مطبوع آید و در گوش‌های شنوا اثرهای نیک نماید» در روزنامهٔ تربیت آورده است. کیومرث دارای هوشی سرشار بود. بسیاری از آیه‌های قرآن، اصطلاحات فارسی و کلمات قصار را از برداشت و در سخن‌رانی‌های خود به کار می‌برد. او سخن‌رانی توانا بود و شعر نیز می‌سرود. در سال‌هایی

که جلال‌الدوله فرماندار یزد بود، کیومرث همواره سال نو را در قالب کلماتی منظوم به وی شادباش می‌گفت. تا یک سدهٔ پیش به هنگام ورود فرماندار تازه به شهر یزد، شماری از دوشیزگان زرتشتی را به استقبال وی می‌بردند تا در مسافتی بیرون از دروازهٔ شهر دف و دایره بنوازند و پیشاپیش فرماندار برقصند، تا به مقر فرمانداری برسند. دانسته نیست که این فرمان از چه هنگامی صادر شد. پیشواز دوشیزگان زرتشتی از فرماندار، زرتشتیان را سخت رنجیده‌خاطر می‌کرد. باز هم دانسته نیست که کدام یک از کلانتران زرتشتی از فرماندار وقت خواسته بود تا به جای دوشیزگان، پسران زرتشتی در لباسی دخترانه به پیشواز فرماندار بروند. این رسم تا ورود شاهزاده جلال‌الدوله به فرمانداری یزد برقرار بود. در ورود جلال‌الدوله، کیومرث رقاصان زرتشتی را از پیشواز فرماندار جدید بازداشت و خود با سرودن شعری، از شاهزاده خواست تا این مراسم را لغو کند و شاهزاده نیز درخواست او را پذیرفت. مطلع سرودهٔ وی چنین است: «هزار شکر ز عدل شهنشه جم‌جاه ــ که داد داد ضعیفان به‌وجه بس دلخواه.» گرچه در این شعر، ستایش به‌گونه‌ای اغراق‌آمیز جلوه‌گر می‌شود، اما می‌توان گفت سرودن چنین شعرهایی برای دولتمردان، تا اندازه‌ای جامعهٔ ضعیف زرتشتی را از تعصبات مسلمانان در امان نگه‌داشت. سروده‌ها، قصاید و سخن‌رانی‌های کیومرث، در ستایش فرمانداران و بزرگان وقت در مراسم نوروز و دیگر روزهای مهم از پانصد افزون است. برای نمونه کیومرث در نامه‌ای منظوم که در ۱۲۶۰ یزدگردی به‌فارسی سره به ارباب بهمن خدامراد پیمان، تنها زردشتی قم، که در این شهر پیشهٔ بزازی داشت، نوشت، از مدیحه‌گویی پیش فرماندار و... سخن گفته است. از این چامه با مطلع «مهین‌یار فرزانهٔ نیک‌خوی ــ جوانبخت ای بهمن کامجوی» که کیومرث آن را مانند نامه‌ای عادی نگاشته است، طبع روان وی در شعر و سخنوری و نظر محبت‌آمیز شاهزاده جلال‌الدوله به کیومرث به‌روشنی آشکار است. از دیگر ویژگی‌های ارزشمند و ستایش‌انگیز زندگانی کیومرث، سرشت همکاری و یگانگی وی با دیگران بود. با این که شعرهای شادباش نوروز را، او خود به‌نظم درمی‌آورد و میدان سخنوری و سخن‌رانی هم به‌دست وی بود، باز هم از همکاران خود، مانند فرزانه جوانمرد و ماستر خدابخش یاد می‌کند و خود را با دیگر آموزگاران یک روح در چند بدن می‌داند: «به‌هنگام نوروز امسال من ــ ابا کوشش نامور پاک‌تن / جوانمرد استاد دانش‌فشان ــ هم از یاری ماستر

پاک‌جان.» کیومرث در ۱۲۷۹ یزدگردی برای همکاری با اردشیر جی‌ریپورتر، نمایندهٔ انجمن اکابر صاحبان پارسی، در تهران اقامت داشت و زرتشتیان آن‌جا نیز او را با بیشترین رأی به نمایندگی خود برای عضویت در انجمن شهرداری تهران برگزیدند. در استوارنامه‌ای که انجمن نظارت انتخابات زرتشتیان به انجمن شهرداری در تأیید انتخاب کیومرث نوشت، امضای تنی چند از بزرگان زرتشتی مانند کیخسرو شاهرخ، خدابخش نوذر پارسی، رستم خدابخش، گشتاسب فریدون و شاه‌بهرام مهربان پارسی آمده است. اما مجمع حق‌شناس و حق‌گوی یزد به جای نکوداشت خدمات کیومرث و دیگر بزرگان زرتشتی، هیجده روز پس از مرگ خدابخش در ۱۲۸۷ یزدگردی، حکم تبعید آن‌ها را از ایران صادر کرد. در متن این حکم چنین آمده است: «امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است به شما پروتست می‌نماییم اگر ۴ روزه از یزد به طرف خارجه حرکت نکنید، امثال ماستر خدابخش بی‌شرف مجازات خواهید شد. امضای جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.» پس از مرگ خدابخش، مجمع حقگوی یزد که کیومرث را سد راه برنامه‌های خود می‌دانست، نخست در پی نابودی وی برآمد، اما وی پس از دریافت حکم شبانه از یزد گریخت و به بمبئی رفت. دشمنان در پی وی تا نزدیکی رفسنجان تاختند، اما بدو دسترسی نیافتند. کیومرث چند سالی در بمبئی بماند، اما اندکی پیش از مرگ به ایران و یزد بازگشت. دشمنان وی نیز که به اشتباه خود پی برده بودند، این‌بار با وی به مهربانی رفتار کردند. کیومرث در پسینگاه زندگانی‌اش انزوا گزید، اما با این حال از هیچ کوششی برای گشودن گره‌های دشوار زندگی زرتشتیان روی‌گردان نبود. وفادار کوچکترین فرزند کیومرث نیز که مدت‌ها در دادگاه بمبئی به وکالت می‌پرداخت، نخستین زرتشتی متولد ایران است که حکومت هند او را به‌کرسی قضاوت در این استان نشانید.

منابع: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۵۸۱-۶۰۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۷-۴۳؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۱۴۳-۱۴۴؛ پریبرز نسیمی، «سیزده باب دبستان‌های دهات یزد که وابسته به مدرسهٔ کیخسروی بوده‌اند»، فروهر، سال بیست‌ویکم، شمارهٔ ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۵ش، صص ۲-۷.

جهان‌تاب

خرم شیرازی (xor.ram-e.ši.rā.zi)، صدرالشعرا ابوالحسن، - ۱۳۳۵ق، شاعر ایرانی. نخست در شیراز می‌زیست و کارش مسگری بود. در پی سرودن اشعاری در هجو والی فارس، ماندن در شیراز را مصلحت ندید و به‌هند کوچید (۱۳۰۷ق) و در بندر بمبئی نشیمن گزید. با یاری حسین انصاری، سرکنسول ایران، دیوانش را در بمبئی به‌چاپ رسانید (۱۳۰۹ق). خرم در هند نیز مسگری را پی گرفت و ثروتی اندوخت. در ۱۳۲۴ق به عتبات سفر کرد و در آن‌جا با سرودن قصیده‌ای در ستایش امام موسی کاظم(ع)، آیت‌الله سید حسن صدر وی را لقب صدرالشعرا داد. با یاری میرزا داودخان مفتاح‌السلطنه، سرکنسول ایران در کلکته (۱۳۲۷ - ۱۳۳۷ق). منظومه‌های خود را برای بار دوم به‌چاپ رسانید (۱۳۲۸ق). در ۱۳۳۵ق برای فروش کالا از بمبئی به‌بصره رفت. پس از انجام معامله به‌بمبئی بازگشت و در نخستین شب ورودش درگذشت و در آن‌جا به خاک سپرده شد. از آثارش: ۱- دیوان خرم موسوم به شجاعت‌الحسینی (بمبئی، ۱۳۰۹ و ۱۳۲۸ق) در شهادت امام حسین (ع) و یاران او؛ ۲- مناقب‌الائمه (بمبئی، ۱۳۰۹ و ۱۳۲۸ق) که در بر دارندهٔ سروده‌هایی در ستایش امامان است؛ ۳- مطلع انوار (بمبئی، ۱۳۰۹ و ۱۳۲۸ق) که سروده‌هایی در ستایش ناصرالدین‌شاه قاجار و خاندان شاهی و دیگران است؛ ۴- منظومهٔ مولودنامه (بمبئی، ۱۳۲۸ق)؛ ۵- بهار خرم (بمبئی، ۱۳۰۹ و ۱۳۲۸ق) به‌نثر در عروض و قافیه؛ ۶- رسالهٔ هجویه.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۰۵/۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۴۶/۲ - ۴۴۸؛ الذریعه، ۲۹۱/۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۹۶/۳؛ ۴۹۶۷/۴، ۵۰۶۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۹۳، ۱۸۰۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۵۰/۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/125.

ضیایی

خرم مرشدآبادی (xor.ram-e.mor.šed.ā.bā.di)، میرباقرخان، ملقب به مخلص‌علی‌خان، فرزند عابدعلی‌خان، مرشدآباد میان ۱۱۴۳ و ۱۱۵۳ - همان‌جا ۱۲۰۷ق، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. وی خواهرزادهٔ نوازش محمدخان بهادر شهامت‌جنگ و زین‌الدین احمدخان هیبت‌جنگ، پسران حاجی‌احمد و دامادها نواب محمدعلی اللهوردی‌خان مهابت‌جنگ (۱۱۵۳- ۱۱۶۹ق) و پسرعمهٔ نواب سراج‌الدوله (۱۱۶۹- ۱۱۷۰ق)، جانشین مهابت‌جنگ، بود. میرباقر با ابراهیم‌خان خلیل، نویسندهٔ صحف ابراهیم، و یوسف‌علی‌خان، نویسندهٔ تذکرهٔ

یوسفی، دوستی داشت. وی در اشعار فارسی خرم و در اشعار اردوی‌اش مخلص تخلص می‌کرد. گزیدهٔ اشعار فارسی او در تذکرهٔ یوسفی و ابیاتی از اشعار اردوی میرباقر در تذکره‌های دیگر بر جا مانده است.

منابع: ریاض‌الفصحا، ۲۹۳؛صحف ابراهیم، ۶۱؛ *Persian Studies in Bengal under the Nawabs (1717-1765)*, 141-144.

م.اسماعیل‌پور

خروشی تبریزی (xo.ru.ši-ye.tab.ri.zi)، حسین‌بیگ، متخلص به خروش/خروشی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی و برادرش محمدتقی سلطان در خدمت شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق) به‌سر می‌بردند و در دستگاه او مقام و منصب داشتند. برادرش تقی سلطان، که به‌گفتهٔ نصرآبادی، «به علت مردانگی که کرد سلطان یکی از ولایات آذربایجان شد» گویا همان محمدتقی بیگ تبریزی است که به‌نوشتهٔ اسکندربیگ ترکمان، مین‌باشی تفنگ‌داران آذربایجان در زمان شاه‌عباس بود(تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۶۵۲). حسین‌بیگ صاحب مقام و منصب قیچاجی‌باشی بود، و به واسطهٔ راستی و درستی نزد شاه‌عباس قرب تمام داشت. شاه‌عباس وی را در سال بیست‌و هفتم پادشاهی خود (۱۰۲۲ق) به سفارت به گلکنده در دکن (جنوب هند)، «به پرسش تعزیهٔ مرحوم محمدقلی قطب‌شاه [که در ۱۰۲۰ق درگذشت] و تهنیت جلوس سلطان‌محمد، برادرزاده و داماد او، که بعد از فوت عم بر سریر دولت قطب‌شاهی [در گلکنده] تمکن یافته بود» (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۴۱)، فرستاد. حسین‌بیگ پس از انجام مأموریت خود،همراه ابن خاتون، فرستادهٔ قطب‌شاه، پس از سه سال به دربار ایران بازگشت. وی «در اواخر [زندگی] دست از منصب و مهمات دنیوی کشیده در تحصیل مراتب اخروی سرگرم شده گوشهٔ انزوا اختیار نموده پیوسته به صحبت علما و فضلا و فقرا مشغول بود... تتبع شعر قدما بسیار نموده بود و خودگاهی رباعی و مطلعی میگفتند.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۷۵)

منابع: تاریخ روابط ایران و هند، ۱۵۰؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۸۶۶، ۹۴۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۸؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲/۲۰۱ـ ۲۰۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۷۵؛ حدایق‌السلاطین، ۲۲۰؛ حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۸۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۳۵ـ ۱۳۶؛ الذریعه، ۹/۲۹۲؛ سخنوران آذربایجان، ۳۳۴؛ صبح گلشن، ۱۵۱؛ کاروان هند، ۳۷۱ـ ۳۷۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۷۱؛ محمدعلی تربیت، «یک صفحهٔ مختصر از رسالهٔ قرن حادی عشر»، ارمغان، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵، ص ۳۲۴.

برزگر

خزانة‌الاصول، تألیف فایق لکنویی ← مخزن‌الفواید

خزانة‌اللغات (xa.zā.na.tol.lo.qāt)، فرهنگی شش‌زبانه گردآوردهٔ شاه‌جهان‌بیگم بهوپالی*، ملکهٔ بهوپال (ـ ۱۳۱۹ق). او این کتاب را در ۱۳۰۴ق در دو جلد تألیف کرده و در همان سال به‌چاپ رسانده است. جلد نخست از الف تا زای معجمه در ۷۳۷صفحه و جلد دوم از سین تا یا در ۵۲۱صفحه است. خزانة‌اللغات مترادف‌هایی از شش زبان اردو، فارسی، عربی، سنسکریت، انگلیسی و ترکی را در شش ستون ردیف‌وار بدون استناد در بر گرفته است. واژگان عربی به خط نسخ و کلمه‌های اردو و فارسی و ترکی به‌خط نستعلیق و لغت‌های انگلیسی به لاتین و واژه‌های سنسکریت به خط سنسکریت نوشته شده‌اند. ستون اول ویژهٔ لغات اردو است که بر اساس حروف تهجی و با شیوهٔ جدید مرتب شده‌اند. در برخی جاها کلمه‌ها اعراب‌گذاری شده‌اند. واژه‌های اردو به فارسی معنی شده‌اند. چنان‌که درکتاب آمده، تصحیح لغات عربی، فارسی و اردو را سید ذوالفقار احمد، کلمات ترکی را شیخ محمد اسحاق و اصلاح واژه‌های انگلیسی و سنسکریت را نوروجی پارسی و پاندیت‌کشن لعل بر عهده داشته‌اند. در تدوین کلمه‌های فارسی و اردو بیشتر از فرهنگ نفائس‌اللغات استفاده شده است. در پایان کتاب تقریظی از مولوی فداعلی، متخلص به فارغ، در ۵۰۰ جمله آمده که هر جمله مادهٔ تاریخ تألیف کتاب، یعنی ۱۳۰۴ق است. در آخر کتاب تتمه‌ای آمده که شامل برخی واژه‌های اضافی است و در پی آن درست‌نامه آمده است. مؤلف بهره‌رسانی به مردم در پاسخ‌گویی به نیازهای روزمره را هدف خویش گفته است. افزون بر این، کتاب را برای علاقه‌مندان به زبان‌های مختلف و کسانی که می‌خواهند تفاوت لفظی زبان‌های مختلف را دریابند، نوشته است. این کتاب کمابیش تقلیدی از تثلیث‌اللغات و اربع عناصر است. در تاریخ ادبیات پاکستان و هند نام مؤلف این فرهنگ، منشی سید جمیل آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۳/۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۴ ـ ۲۳۶؛ فهرست کتاب‌های چاپی

فارسی، ۱۸۸۳/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۳/۸ ـ ۱۸۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 550.

سپاهی

خزانهٔ عامره (xa.zā.ne-ye.ā.me.re)، تذکره‌ای به‌فارسی از میر غلام‌علی آزاد* بلگرامی (۱۱۱۶ ـ ۱۲۰۰ق). این تذکره در ۱۱۷۶ق به خواهش برادرزادهٔ مؤلف، میر اولاد محمد، در اورنگ‌آباد دکن نوشته شده است. خزانهٔ عامره در شرح احوال و نمونهٔ اشعار صدو سی‌وپنج شاعر قدیم و جدید است و به ترتیب حروف الفبا از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر تدوین شده است و با انوری آغاز می‌شود و با میریوسف بلگرامی پایان می‌گیرد. در خزانهٔ عامره شرح احوال آصف‌جاه و پسرانش و چند تن از امرای آن زمان و افزون بر این دربارهٔ قوم مراته واحمد شاه درانی نیز مطالبی آمده است. نثر نویسنده غالباً نیم مصنوع و گاهی به‌کلی مصنوع است و هنگامی که از زندگی شعرا سخن می‌گوید به نثر مسجع می‌پردازد. آزاد بلگرامی در تهیه و تنظیم تذکرهٔ عامره از کتاب لباب‌الالباب محمد عوفی نیز استفاده کرده است. وی در این کتاب کلمات عربی فراوان به‌کار برده و همچنین گاهی در نثر خود آیات قرآنی و ضرب‌المثل‌های عربی نیز آورده است. او همچنین از کلمات اردو در نثر خود استفاده کرده و گاهی املای کلمات و نام اشخاص و شهرهای هندی را به اردو نوشته و به‌عکس، املای بعضی شهرها را به فارسی نوشته است. این کتاب در بخش‌هایی که به معاصران خود می‌پردازد دارای ارزش فراوان است. قسمت‌هایی از این کتاب به انگلیسی ترجمه و منتشر شده است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۰، ۱۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۸/۳ـ ۱۹۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۱۳/۱ـ۵۱۷؛تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۵؛ خزانهٔ عامره؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۸۳/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۳ـ۱۹۱۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قارهٔ هند، ۳۹/۲؛ محققین و متنقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۴۸؛ بلقیس فاطمه حسینی، «روش تحقیق و انتقاد مؤلف خزانهٔ عامره»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۶۵ـ۱۷۷؛
Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/353-354; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/373-374; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 77; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic society of Bengal*, 66.

رسولی

خزاین‌الفتوح (xa.zā.ye.nol.fo.tuh) / تاریخ علایی، کتابی به‌نثر فارسیِ آمیخته به نظم از امیرخسرو دهلوی در تاریخ پادشاهی علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵ ـ ۷۱۵ق). خزاین‌الفتوح گزارش رویدادهای روزگار علاءالدین خلجی را از تخت‌نشینی وی (۶۹۵ق) تا ۷۱۱ق در بردارد. امیرخسرو در نوشتن این اثر به سبک حسن نظامی در تاج‌المآثر چشم داشته است و از این رو کتاب او دارای نثری مصنوع و گاه متکلف است، اما منبع تاریخی با اهمیتی است. از دیدگاه محمد وحید میرزا، خزاین‌الفتوح سه‌ویژگی برجسته و ارزشمند دارد: یکی این که اثری فشرده (موجز و مختصر) و کامل، با ساختار روایی و دارای طرح و بافت استوار و ماهرانه، است؛ از همان سطر اول خواننده را به خود جلب می‌کند و وی را تا پایان کتاب با خود می‌کشاند؛ دوم این که از بهترین نمونه‌های نثر مصنوع امیرخسرو است که صنایع بدیعی، به‌رغم فراوانی آن، موضوع اصلی کتاب را پوشیده نمی‌دارد و سرانجام دقیق‌ترین و معتبرترین تاریخ شانزده سال نخست پادشاهی علاءالدین خلجی (۶۹۵ ـ ۷۱۱ق) به‌شمار می‌آید و به‌ویژه بخش مربوط به لشکرکشی‌های ملک کافور در جنوب هند اهمیت و ارزش بسیار دارد. امیرخسرو در این اثر مراحل گوناگون لشکرکشی سپاه شاهی، زمان پیمودن این مراحل، وضعیت سرزمین‌هایی که سپاه از آن می‌گذشت، جنگ افزارها و آلات مورد استفادهٔ سپاه در محاصرهٔ دژها و شمار روزهای مصروف شده در محاصرهٔ هر دژ را با توجه و دقت فراوان گزارش کرده است که چنین جزئیاتی را در کمتر کتاب تاریخ دیگر می‌توان یافت. کل کتاب به بخش‌هایی و هر بخش به بندهایی تقسیم می‌شود. هر بندی مبتنی بر یک نسبت (یعنی استعاره، تشبیه، تلمیح یا صنعت بدیعی دیگری) از چیزی جان‌دار یا بی‌جان است. هر بخش در یک موضوع است و با یک بیت آغاز می‌شود. هر بندی نیز با یک مصرع، که در آن نسبت به‌کار رفته در بند یاد شده، آغاز می‌گردد و معمولاً با بیتی فارسی یا عربی پایان می‌پذیرد. صنعت مراعات‌النظیر در کتاب گسترده و فراوان به‌کار رفته

است. از میان استعارات و تشبیهات به کار رفته در متن کتاب، برخی برای خوانندهٔ امروزی غریب، رنج‌آور و دور از ذهن می‌نماید، ولی بیشتر آن درواقع تازه و دلپذیرند. از دیگر ویژگی‌های برجستهٔ کتاب می‌توان از توصیفات دقیق و ریز نگرانه، کاربرد آیات قرآنی برای افزایش تأثیر و اعتبار گزارش رویدادها، و آوردن مادهٔ تاریخ‌های بسیار به‌شیوه‌ای ویژه که امیرخسرو آن را ابداع خود می‌خواند، یاد کرد. شمار اندکی واژگان هندی نیز در متن آمده است. خزاین‌الفتوح نخستین‌بار به کوشش معین‌الحق در ۱۳۴۵ق / ۱۹۲۷م در علیگر به‌چاپ رسید. ترجمهٔ انگلیسی آن از محمدحبیب، استاد دانشگاه اسلامی علیگر، در ۱۹۳۲م منتشر شد. چاپ انتقادی متن فارسی کتاب نیز، به تصحیح محمد وحیدمیرزا استاد دانشگاه لکنو، در ۱۹۵۳م در کلکته انتشار یافت.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۵ ـ ۲۷۶، ۴۳۶؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۷۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۷/۱ ـ ۲۶۸؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۵۷۴/۵، ۶۶۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۱/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۱؛ خزاین‌الفتوح؛ الذریعه، ۱۵۵/۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب، ۹۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/240-241; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/502, 1310.

ضیایی

خزینةالاصفیا (xa.zi.na.tol.as.fiā)، زندگینامهٔ هزار و شصت و پنج تن از اولیای اهل تصوف از مفتی غلام* سرور لاهوری. وی که این کتاب را در ۱۲۸۱ق در دو جلد تألیف کرده، کوشیده است تا گزیده‌ای از احوال زندگی اولیای سلسله‌های تصوف را گردآورد. کتاب در هفت مخزن نگاشته شده است. در مخزن اول شرح حال پیامبر و چهار یار ایشان و امامان شیعیان و پیشوایان اهل تسنن آمده است. در مخزن دوم شرح حال مشایخ قادریه ذکر شده است، مخزن سوم در ذکر اولیای چشتی است، مخزن چهارم در ذکر حضرات نقشبندیه است، در مخزن پنجم شرح حال مشایخ سهروردیان بیان شده است، مخزن ششم در شرح احوال صوفیانی است که در بخش‌های دیگر کتاب از آن‌ها یاد نشده است و مخزن هفتم در بیان احوال همسران و دختران پیامبر و زنان صوفی است. در زمان گردآوری این تذکره، سلسلهٔ چشتیه رونق زیادی در پنجاب داشت و بزرگانی مانند خواجه الله‌بخش تونسوی، خواجه شمس‌الدین سیالوی، خواجه حیدرعلی‌شاه جالپوری و خواجه غلام فرید زنده بودند. مؤلف بیشتر تاریخ‌های وفات را خود منظوم کرده است. وی در منابع خود تذکره‌هایی از صوفیه را نام برده که اکنون در دسترس نیستند، مانند تشریف‌الشرفا، مشجرة‌الانوار، تذکرهٔ نوشاهی، تذکرةالعاشقین، اسرارالاصفیا، اخبارالاصفیا، مرآةالاسرار، سواطع‌الانوار، خلاصةالبحر، روضةالسلام، دارالمعارف، تذکرهٔ آدمیه، کتاب رضوانی، کتاب‌الحضرات، مناقب‌الاولیا، جواهرالسرایر، مظهر مجددی، مخزن مجددیه، انوار اعظمیه، تذکرةالشهداء و مناقب‌الاصفیا. این کتاب در ۱۲۸۴ق در لاهور، در ۱۲۹۰ق در لکنو و در ۱۳۱۲ق در کانپور به‌چاپ رسیده است. مخزن اول و دوم کتاب را مفتی محمود عالم‌شاهی و اقبال احمد فاروقی به اردو برگردانده و در ۱۲۹۲ق در لاهور به چاپ رسانیده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵/۱، ۳۲۸؛ ۱۸۴/۲، ۱۸۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۱۰ ـ ۳۹۷؛ خزینةالاصفیا، ۱ ـ ۹؛ الذریعه، ۱۵۸/۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵/۱ و ۱۰۳۲/۱۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۸۴/۲؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۲۱۲۱/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۱۲/۴؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1043.

سپاهی

خزینةالامثال ← حقیقت

خزینةالشعرا (xa.zi.na.toš.šo.a.rā)، خازن الشعرا / واقعات النادرات، کتابی در شرح احوال صد و نود شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره نوشتهٔ سید علی کبیر اجملی* الهآبادی (۱۲۱۲ ـ ۱۲۸۵ق). مؤلف نوشتن این کتاب را در ۱۲۶۰ق آغاز کرد و در ۱۲۶۵ق آن را به پایان رسانید. چون مؤلف از نوادگان محمد یحیی الهآبادی، معروف به شاه خوب‌الله، از مشایخ صوفیهٔ هند و برادرزادهٔ محمد افضل الهآبادی، متخلص به محقر، بود از این روی بیشتر شعرایی که زندگینامهٔ آن‌ها در خزینةالشعرا آمده از شاگردان، دوستان و خویشان شاه خوب‌الله و عموی مؤلف هستند. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۲/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۵/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۶۴-۵۶۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/903.

دانشنامه

خزینهٔ گنج‌الهی (**xa.zi.ne-ye.ganj-e.e.lā.hi**)، تذکره‌ای در شرح حال و نمونهٔ اشعار حدود چهارصد شاعر فارسی‌گوی ایران و شبه‌قاره در سده‌های نهم و دهم و برخی از شاعران سده هشتم هجری از میرعمادالدین محمود حسینی اسدآبادی، متخلص به الهی* (۱۰۶۳ / ۱۰۶۴ق). این اثر از شرح احوال ابن‌یمین فریومدی آغاز می‌شود و با شرح احوال همایون گورکانی پایان می‌پذیرد و به ترتیب حروف الفبا تدوین شده است. مؤلف در نوشتن این اثر از چندین تذکرهٔ مشهور استفاده کرده، اما احتمالاً منبع اصلی وی تذکرةالشعرای دولتشاه سمرقندی، تحفهٔ سامی، مجالس‌النفائس و عرفات‌العاشقین بوده است. بیشتر شاعرانی که در تذکرهٔ الهی از آن‌ها یاد رفته همروزگار الهی بوده‌اند. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌های موزهٔ بریتانیایی، برلین و هند نگه‌داری می‌شود. گویا مؤلف موفق به پایان بردن نوشتهٔ خود نشده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۸۶/۵، تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶ ـ ۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۱۸/۱ ـ ۵۲۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۱ ـ ۱۹۴؛ همیشه‌بهار، ۴ ـ ۶؛

Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of libraries of the King of Oudh, 11-17; *Mughals in India*, 200.

م.انوشه

خسروخان (**xos.ro.xān**)، ناصرالدین خسروخان حسن، ـ شعبان ۷۲۰ق، سلطان‌دهلی (ربیع‌الاول ۷۲۰ـ شعبان ۷۲۰ق). اصلش از هندوان و ازکاست‌های پایین هندو (که نام آن در منابع فارسی به‌صورت‌های گوناگون، مانند**پرواری**، براو، بروار و مانند آن‌ها آمده) بود. وی و برادرش در کودکی در مالوه به‌دست سپاهیان مسلمان گرفتار شدند و در شمار غلامان خاص شاهی درآمدند. وی در عهد قطب‌الدین مبارک‌شاه خلجی در درگاه شاهی تقرب بسیار یافت. گویند بسیار زیباروی بود و از همین‌رو، سلطان قطب‌الدین مبارک‌شاه سخت شیفتهٔ او شد و وی را عملاً سپه‌سالار و نایب ملک گرداند. خسروخان در پی برافکندن سلطان برآمد، اما امرای بلندپایهٔ کشور سلطان را در این باره هشدار دادند و حتی یک بار خسروخان را که در دکن سر در هوای شوریدن داشت به‌گونه‌ای بند برنهادند و به دهلی فرستادند. با این‌همه، سلطان به این هشدارها توجهی نورزید و نه‌تنها وی را مجازات نکرد، بلکه بنواخت و بیش از پیش به خود نزدیک کرد. خسروخان مردم قوم خود را، بااجازهٔ سلطانِ جوانِ بی‌خردِ فرورفته در شادخواری، از نواحی مختلف به‌ویژه گجرات فراخواند و به دور خود در دهلی گرد آورد. سپس با یاری آنان نقشهٔ خود را برای قتل سلطان به‌اجرا گذاشت. نخست قاضی ضیاءالدین، مخاطب به قاضی‌خان (صدرجهان)، را که دانشمندی برجسته، استاد خط سلطان و کلیددار سلطنتی بود (یعنی کلید دروازه‌های حرم و بیرون کاخ شاهی بدو سپرده شده بود) و به سلطان دربارهٔ نقشه‌های توطئه‌گرانهٔ خسروخان هشدار داده بود، بکشت. آنگاه سلطان را نیز به قتل رسانید و سرش رااز بام کوشک هزارستون به پایین افکند (۵ ربیع‌الاول ۷۲۰ق) و خود با لقب سلطان ناصرالدین بر تخت شاهی دهلی نشست. ناصرالدین خسروخان در آغاز حکومتش به برانداختن شاهزادگان خلجی و پسران سلطان علاءالدین خلجی دست برآورد و شماری از شاهزادگان را که در حرم مانده بودند بیرون آورد و میل در چشم آن‌ها کشید. برخی از امرای مخالف خود را هم بکشت. زنان و دختران علاءالدین و قطب‌الدین خلجی را خود متصرف گردید یا به پیرامونیانش بخشید. نزدیکان خود را برکشید و القاب داد. برادرش حسام‌الدین را به خان‌خانان و عم خود مندل را به رای‌رایان مخاطب ساخت. از میان امرای علایی، بیش از همه پسر قمره‌قمار/ قره‌قمار و یوسف صوفی به خسروخان در رسیدن به تاج و تخت یاری رساندند. ازاین‌رو، وی اولی را خطاب اعظم‌الملک شایسته‌خان با شغل عارض ممالک و دومی را خطاب صوفی‌خان داد. کوشید تا امرای بلندپایهٔ دیگر را نیز با برکشیدن مناصب و دادن القاب به سوی خود بکشاند. عین‌الملک مولتانی را خطاب عالم‌خان و منصب امیرالامرایی، اختیارالدین سنبل را خطاب حاتم‌خان، ملک وجیه‌الدین/وحیدالدین را خطاب تاج‌الملک و منصب وزارت بخشید و ملک فخرالدین جونه/ جونا (سلطان محمد تغلق بعدی) را بسیار نواخت و به منصب آخوربیگی گماشت. به‌نوشتهٔ تاریخ‌نگاران مسلمان، خسروخان و هوادارانش گرچه ظاهراً اسلام آورده بودند، اما در تغییر دینشان راست و صادق

نبودند. «خسروخان بعد از استقرار بر اریکهٔ سلطنت، هندوها را بر خود فراز آورد و کارهایی از او سر زد که نپذیرفتنی بود، ازجمله آنکه به قاعدهٔ کفار هندو ذبح گاو را قدغن کرد.» (سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۶۴/۲) در دورهٔ او «هندوان بت‌پرستی آغاز نهاده مصحف [قرآن] را به جای کرسی به‌کار می‌بردند و بالای آن همی نشستند.»(تاریخ فرشته، ۱۲۸/۱) رسوم هندوان رونق و رواج تمام یافت، تخریب مساجد شایع شد و خسروخان برای جلب قلوب به زرپاشی پرداخت و بیشتر خزاین را در این راه به هدر داد (طبقات اکبری، ۹۳). در میان امرا، کسی که خسروخان بیش از همه ازو بیمناک بود و قدرت خود را از سوی او در تهدید می‌دید غازی ملک غیاث‌الدین تغلق، حاکم دیبالپور و لاهور بود. تغلق به خاطر پیروزی‌هایش در جنگ با مغولان در میان امرا برخوردار از اعتبار فراوان بود و پسرش ملک فخرالدین جونه را نیز خسروخان ارتقای مقام داده و در دهلی نگه‌داشته، یا درواقع زیر نظر گرفته بود. خسروخان با فرستادن پیک‌هایی غازی‌ملک و دیگر امرایی راکه احتمال سرکشی آنها میرفت به دهلی فراخواند. ولی غازی‌ملک از رفتن به دهلی سرباز زد و پسرش فخرالدین جونه نیز از فرصتی بهره جست و از دهلی بگریخت و در دیبالپور به پدر پیوست و وی را از جریان رویدادها در دهلی آگاهانید. غازی ملک آشکارا سر به شورش برداشت و به امرا و ملوک علایی نامه نوشت و آنها را به همدستی با خود فراخواند. برخی امرا به او پیوستند و برخی دیگر، مانند امیران مولتان و سامانه نیزکه حاضر به پیوستن بدو نشدند، به‌دست مردم و سپاهیان خود، ظاهراً به تحریک غازی ملک، کشته شدند. گویند چون نامهٔ غازی‌ملک به عین‌الملک مولتانی (صاحب نام‌دار منشآت/ انشای ماهرو) در دهلی رسید در جواب نوشت که من «آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت، یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد، هر که در میان شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد. چون جواب مکتوبات هر یکی [از امرا] بر غازی ملک رسید در خشم شد و ملک بهرام آینه را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکت اسلام را هندوان گرفتند و خاندان علایی برافتاد. اکنون می‌خواهم که انتقام آن خاندان برکشم.» (تاریخ مبارکشاهی، ۹۰) گرچه غازی ملک، و بیشتر یا درواقع همهٔ تاریخ‌نگاران مسلمان (پیش از زمان معاصر) کوشیده‌اند تا جنگ وی با خسروخان را جنگی دینی میان مسلمانان و هندوان،جلوه دهند، در حقیقت این جنگ، جنگی سیاسی بر سر قدرت بود که هر یک از دو طرف می‌کوشید تا با طرح کردن برخی شعارهای مذهبی احساسات مردم را به سود خود برانگیزد. به هر تقدیر، غازی ملک سپاه بزرگی بسیجید و رهسپار دهلی شد و در حدود سرستی، سپاه خسروخان به فرماندهی خان‌خانان و صوفی‌خان را بشکست و پس از آن، به پیشروی خود به سوی دهلی ادامه داد. ناصرالدین خسروخان که اینک حکومت خود را کاملاً در خطر می‌دید در خزانه را بگشود و لشکریان را مواجب دو و نیم یا سه‌یا چهار سال آینده بداد. به صوفیان و درویشان دهلی نیز زر فراوان بخشید تا برای پیروزی او دعا کنند؛ برخی مشایخ هدیهٔ او را دست نخورده باقی گذاشتند، تا در صورت شکست وی، آن را به فرمانروای بعدی تسلیم کنند؛ بعضی از پذیرفتن آن خودداری ورزیدند و برخی دیگر، مانند نظام‌الدین اولیا آن را پذیرفتند و میان مردم و درویشان نیازمند تقسیم کردند. عین‌الملک مولتانی درست در شب پیش از جنگ نهایی میان دو طرف، «از خسروخان جدا شده راه مندو پیش گرفت و این معنی سبب دل‌شکستگی خسروخان شده سراسیمه گشت.» (تاریخ فرشته، ۱۲۹/۱) در نبرد سرنوشت‌ساز که در صحرای اندرپت درگرفت، به‌رغم همهٔ بذل و بخشش‌های خسروخان و با وجود پیروزی او در آغاز جنگ، سرانجام شکست در سپاه خسروخان افتاد. خسروخان و برادرش خان‌خان بگریختند و یکی دو روز بعد به‌دست آمدند و به دستور غازی ملک سرشان را از تن جدا کردند. پس از آن غازی‌ملک با لقب سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه، بر تخت شاهی دهلی نشست (شعبان، ۷۲۰ق) و خاندان شاهی تغلقیان را بنیاد نهاد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۴/۳، ۲۵، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰؛ تاریخ صدر جهان، ۴۷- ۵۲؛ تاریخ فرشته، ۱۲۸- ۱۳۰؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۸۶- ۹۲؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۶۲/۲- ۶۷؛ طبقات اکبری، ۹۲-۹۵؛ مآثر رحیمی، ۳۳۱/۱- ۳۴۰؛ منتخب‌التواریخ، ۲۰۳/۱- ۲۲۱؛ *Dehli Sultanate*, 87-88; *Encyclopaedia of Islam*, 4/923-924; *A History of Sufism in India*, 160-161.

برزگر

خسرو دهلوی، امیرناصرالدین ابوالحسن ← امیرخسرو دهلوی

خسرو گورکانی (xos.ro-e.gur.kā.ni)، فرزند جهانگیر* گورکانی، ۹۹۵ــ ۱۰۳۱ق، شاهزادهٔ گورکانی. وی پسر بزرگ جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) بود و چندی پس از جلوس پدر بر تخت

شاهی، با وی بنای ناسازگاری گذاشت. به‌نوشتهٔ تاریخ عالم‌آرای عباسی در این‌باره، بیشتر امیران و اعیان دولت بر پادشاهی خسرو که «در ریعان جوانی و در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود اتفاق داشتند»، اما برخی «ارکان دولت پادشاهی مخالف جمهور امرا و اعیان اختیار نموده... که با وجود پسر أرشد اکبر تمشیت مهم پسرزاده خالی از اشکالی نیست. ترک آن ارادهٔ دور از کارکرده به سلطنت شاه‌سلیم راضی شدند.» خسرو نیز که در پی تاج و تخت شاهی بود، چون حال بدین منوال دید از اکبرآباد به جانب لاهور و پنجاب گریخت. اما به نوشتهٔ شاه‌جهان‌نامه «چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور به‌غایت دور بود، همواره در خاطر خیال محال دادی.» از این رو، او که «لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی، بی‌درنگ آهنگ راه‌گریز نموده به طرفی شتابد»، سرانجام ــ «راه گریز نمود و بی‌مقصدی معلوم یا مجهولی چند، در شب یکشنبه هشتم ذی‌حجهٔ سال مذکور از اکبرآباد برآمده، راهی طریق بی‌راهی گشت و چون به هیچ وجه راه دری نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید.» جهانگیر نیز در جهانگیرنامه این رفتار فرزند خود را نکوهیده است. به هرحال پس از جلوس جهانگیر بر تخت شاهی، رنجش پدر و فرزند از میان نرفت. گویند جهانگیر با مهر پدری، چشم بر ترش‌رویی‌های فرزند می‌پوشید، اما خسرو چنان بود که هرگز نشان رنجیدگی و دل‌افسردگی رخت از چهره‌اش بیرون نکشید، تا این که پس از پنج‌ماه از جلوس جهانگیر بر تخت شاهی در نیمه‌شب یکشنبه هشتم ذی‌الحجهٔ ۱۰۱۴ق، وی آگاهی یافت که خسرو با تنی چند از یاران نزدیکش به‌جانب دهلی گریخته است. جهانگیر در دم سوارانی در پی او فرستاد و خود نیز بامداد همان شب با لشکری که در پایتخت داشت، پی ایشان گرفت. خسرو در میانهٔ راه به سی‌صد سوار برخورد که راهی آگره بودند. وی آنان را با خود همراه کرد و پس از آن که از دهلی گذشت، دست به یغما برگشاد و هزینهٔ سپاه را از درآمد تاراج بداد. از همین رهگذر در هر جا دسته‌دسته مردم به سپاه او پیوستند، چندان که پیش از آن که به پنجاب رسد، بیش از ده‌هزار تن بر وی فراز آمده بودند. خسرو با همان لشکر به لاهور درآمد و چون خواست فرازین بارهٔ این شهر را بگیرد، از نزدیک شدن پیشاهنگان لشکر پدر آگاهی یافت. با این که شمار سپاهیان خسرو چندین برابر سپاه دشمن بود، پایداری نتوانست و شکستی سنگین خورد و

به‌ناچار به‌سوی کابل گریخت. اما در میانهٔ راه هنگامی که می‌خواست از رودی بگذرد، کشتی‌اش در گل نشست. پس او را گرفتند و به زنجیر کشیدند و نزد پدر بردند. همهٔ این حوادث بیش از یک ماه نکشید. وقتی که جهانگیر از اندرزگران خسرو و کسانی که او را از راه به‌در برده بودند، پرسید، او در پاسخ به گناه خود زبان برگشاد و نام هیچ کس نگفت. جهانگیر فرمود تا او را در بند کنند و هفت تن از یارانش را که به دست افتاده بودند، سنگدلانه، به سخت‌ترین روش از پای درآوردند. اسکندربیگ ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌نویسد که پس از به‌دار آویختن شماری بسیار از یاران خسرو به فرمان جهانگیر، او از پدر درخواست بخشش کرد. جهانگیر نیز از خون وی درگذشت و به چشمانش میل کشید. اما با دیگر امیران و ارکان دولت پدر که خواهان پادشاهی خسرو بودند، سلوکی پسندیده در پیش گرفت و از مجازات آنان درگذشت. خسرو به معتمدان حریم حرم سپرده شد و گویا از میل کشیدن چشمانش، آسیبی چندان بدو نرسید و بینایی خود را از دست نداد. گویند وقتی جهانگیر آهنگ گلگشت کابل کرد، در آن‌جا با خسرو بر سر مهر آمده خواست به‌یک‌باره از گناهان خسرو نیز درگذرد، اما با شنیدن این که در نهان سازش شده است تا او را بکشند و خسرو را برهانند، از آن اندیشه باز آمد. چنین برمی‌آید که روایت اسکندر بیگ ترکمان چندان با واقعیت همخوان نباشد، زیرا در جهانگیرنامه آمده که پس از پیکار نافرجام خسرو با پدر و گرفتار آمدن وی، باز هم «اگر چه مکرر از خسرو اعمال ناشایسته به‌وقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. با آن که در قانون سلطنت و طریقهٔ جهان‌داری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات او پوشیده او را در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه می‌داشتند.» هر چند «که او کسان نزد بعضی اوباش ناعاقبت‌اندیش می‌فرستاد و آن‌ها را به فساد و قصد من ترغیب نموده.» زندگانی خسرو تا ۱۰۳۰ق این‌گونه گذشت. اما در این سال، هنگامی که شاه‌جهان گورکانی به‌فرمان جهانگیر با لشکری بزرگ آمادهٔ کارزار برای فرونشاندن شورش ملک عنبر در دکن گردید، پیش از رفتن بدان‌جا از جهانگیر خواست تا شاهزاده خسرو را بدو سپارند تا با خود به دکن برد، ور نه از رفتن بدان‌جا خودداری خواهد کرد. چنین کردند و کارزار نیز با شکست سنگین لشکریان ملک عنبر به پایان رسید. پس از این کارزار خسرو به مرگی ناگهانی درگذشت. بسیاری نوشته‌اند که خسرو

به‌فرمان شاه‌جهان مسموم گردیده و برخی نیز گفته‌اند که او به مرگ طبیعی درگذشته است. اما چون «از بس که مردن او در این هنگام نازک برای شاه‌جهان خوب و به‌جا بود این را به او بسته‌اند.» چنین بر می‌آید که شاه‌جهان خودسرانه و بدون رضایت پدر، خسرو را به‌قتل رسانید. اما این سخن پدر در جهانگیرنامه که «خسرو در هشتم‌ماه به عارضهٔ درد قولنج ودیعت حیات سپرده» بیانگر آن است که او نیز در مرگ فرزند پرده‌پوشی کرده است. شاهزاده خسرو در دورهٔ کوتاه زندگانی خود که نزدیک به نیمی از آن در اسارت بوده است، بی‌گمان فرصتی نیافته بود تا به مانند دیگر شاهان و شاهزادگان هم‌روزگارش مدیحه‌سرایانی پیرامون خویش گردآورد. با این‌همه، پیرامون وی از چنین کسانی چندان خالی هم نبوده است. یکی از شاعرانی که در ملازمت خسرو به سر می‌برد عبدالرحیم فراهانی بود که پس از اسارت خسرو به همراه وی و یکی دیگر از یارانش به‌نزد جهانگیر برده شده و جهانگیر نیز در جهانگیرنامه از او با نام عبدالرحیم یاد کرده است. از دیگر ستایندگان خسرو شاعری با نام عبادی شیرازی بوده است که به نوشتهٔ عرفات‌العاشقین «بخشی ملازم سلطان خسروبن‌جهانگیر پادشاهست تا غایت دیگر جایی ملازم نشده و اوقاتش به عسرت می‌گذرد.» شریف تهرانی نیز از دیگر شاعرانی بود که در ملازمت خسرو به سر می‌برد و در ماجرای شوریدن وی بر پدر به فرمان جهانگیر در جمادی‌الاولی ۱۰۱۶ق کشته آمد. کتاب فرهنگ دردری که آن‌را علی یوسف شروانی در ۱۰۱۸ق به‌نام خسروخان نوشته، گویا به همین شاهزاده خسرو اتحاف شده است.

منابع: اقبال‌نامهٔ جهانگیری، ۸-۲۳، ۲۹، ۳۳؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۷۱۰-۷۱۲، ۱۰۶۷-۱۰۶۹؛ جهانگیرنامه، ۸، ۳۰-۴۴، ۷۰-۷۱، ۳۹۰؛ داستان ترکتازان هند، ۳۸۲/۲-۳۸۶، ۴۱۰-۴۱۴؛ عمل صالح، ۲۹/۱-۳۴، ۵۷، ۶۳، ۸۰، ۱۱۲، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۶۹؛ ۲۲۵/۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۸۸؛ فرهنگهای فارسی، ۱۳۳-۱۳۴؛ کاروان هند، مقدمه، بیست و پنج، ۲۲۸، ۵۸۶، ۵۹۶، ۶۲۴-۶۲۵، ۷۶۱، ۸۵۸-۸۶۰، ۸۶۲-۸۶۳؛ مآثرالامرا، ۱۳۴/۱-۱۳۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۸۰، ۴۶۴.

جهان‌تاب

خسروی قاینی (xos.ra.vi-ye.qā.ye.ni)، امیرخسروی، ـ ح ۱۰۰۳ق، شاعر ایرانی. برخی منابع از خسروی با نسبت قهستانی (که قاین کرسی آن است) و گنابادی نیز یاد کرده‌اند. از آن میان، ملک‌شاه حسین سیستانی در تذکرهٔ خیرالبیان او را «از بزرگ‌زاده‌های درحج من اعمال قهستان خراسان» و مؤلف تذکرهٔ خرابات (نوشته در ۱۰۱۰ــ ۱۰۲۵ق) اصلش را از «قریهٔ شیرخواند بلوک شاخن» دانسته است. بعضی تذکره‌نویسان نیز خسروی را از خویشان قاسمی گنابادی (ــ ۹۸۲ق) و حتی خواهرزادهٔ او گفته‌اند. به هرتقدیر، وی در شعر و انشا ماهر بود. گذشته از آن، در خوش‌نویسی نیز بسیار استادی داشت و از جمله خط شکسته را خوب می‌نوشت. «در کمانداری و بندوق‌اندازی هم استوار دست بود.» (آیین اکبری، ۳۱۳/۱-۳۱۴) در زمان تاخت و تازهای ازبکان به نواحی خراسان در اوایل دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) به سفر حجاز رفت و پس از گزاردن حج، رهسپار هند گردید (منتخب‌التواریخ، ۲۲۷/۳). به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت و مدتی در ملازمت شاهزاده سلیم (شاه جهانگیر آینده) به‌سر برد. سرانجام در یکی از جنگ‌ها کشته شد. تاریخ مرگ او را برخی منابع مانند خیرالبیان، ۱۰۰۰ق نوشته‌اند، اما با توجه به آن‌که وی در زمان تألیف طبقات اکبری (۱۰۰۲ق) و هفت اقلیم (۹۹۶ــ ۱۰۰۲ق) حیات داشته، این تاریخ درست نمی‌نماید، به‌ویژه آن‌که تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد که خسروی را در پایان ۱۰۰۰ق در شیراز دیده و در آن‌جا با وی صحبت‌ها داشته و وی در آن تاریخ به طرف هند رفته است. چون بدایونی در منتخب‌التواریخ (نوشته در ۹۹۹ــ ۱۰۰۴ق) از او همچون شخصی درگذشته یاد می‌کند، خسروی باید در حدود ۱۰۰۳ق درگذشته باشد. به‌نوشتهٔ ملک شاه‌حسین سیستانی، خسروی در هند، مدتی با شعرای نام‌دار دربار اکبری، مانند عرفی (ــ ۹۹۹ق) و فیضی، مشاعره داشته و مثنوی ماه و شاه را به پیشنهاد شاهزاده سلیم، سروده است. برخی تذکره‌ها از خسروی با نسبت نایینی یاد کرده‌اند.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۳/۱-۳۱۴؛ بزرگان قاین، ۱۷۵؛ بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، ۲۲۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۵/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۹۸؛ الذریعه، ۲۹۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۵/۱؛ شام غریبان، ۹۲-۹۳؛ شمع انجمن، ۱۳۹-۱۴۰؛ طبقات اکبری، ۴۰۲-۴۰۳؛ کاروان هند، ۳۷۲-۳۷۷؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰/۲-۸۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۷/۳؛ نشتر عشق، ۵۲۷/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۰-۳۴۱؛ هفت اقلیم، ۳۳۱/۲؛ همیشه بهار، ۶۹.

برزگر

خضرخان

خضرخان (xe.zer.xān)، رایات اعلی سید خضرخان پسر ملک‌الشرق ملک‌سلیمان، ـ۱۷ جمادی‌الاولی ۸۲۴ق، سلطان دهلی (۸۱۷ـ ۸۲۴ق) و بنیادگذار خاندان شاهی سادات. گویند پدرش ملک سلیمان فرزندخواندهٔ ملک نصیرالملک مردان دولت، از امرای فیروزشاه تغلقی و حاکم مولتان، و پرورده و بزرگ‌کردهٔ وی (از کودکی) بود. دربارهٔ نسبت سیدی ملک سلیمان، در تاریخ مبارک‌شاهی، که به‌نام مبارک‌شاه پسر خضرخان نوشته شده، چنین آمده است که زمانی سید جلال‌الدین بخاری، از صوفیان نام‌دار شبه قاره، در خانهٔ ملک مردان دولت مهمان بود. «ملک‌مردان طعامی پیش آورد و ملک‌سلیمان را فرمود تا دست شویاند. بندگی مخدوم [جلال‌الدین بخاری] به زبان مبارک فرمودند که این سیدزاده است و چنین کار مناسب حال ایشان نیست. چون بندگی مخدوم سیدالسادات بر سیادت او گواهی داده باشند بی‌شبه سید باشد. دلیل دیگر بر سیادت او آن است که سخی و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول‌القول و صادق‌الوعد و متقی بود و این مجموع اوصاف حضرت مصطفی [ص]... است که در ذاتِ حمیده صفات او معاینه می‌شد.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۸۲) هر دو دلیلی که تاریخ مبارک‌شاهی در اثبات سیادت ملک سلیمان آورده و تاریخ‌نگاران بعدی، مانند نظام‌الدین احمد، بدایونی و فرشته آن‌ها را پذیرفته و نقل کرده‌اند، دلایل چندان استواری نیست و پژوهشگران در سیادت او تردید دارند. با این همه، چون تیمور گورکانی وی را به نیابت خود در دهلی برگزید نشان می‌دهد که وی را در همان حیاتش از سادات می‌دانسته‌اند، چرا که تیمور سادات را محترم می‌داشت. به هرحال، حکومت مولتان پس از مرگ ملک مردان به پسرش ملک شیخ واگذار گردید و چون او اندکی بعد درگذشت، ملک سلیمان حکومت مولتان یافت. ولی او نیز در این مسند دیری نپایید و به‌زودی دست اجل او را درربود. در پی آن، فیروزشاه تغلقی، حکومت مولتان و توابع آن را به خضرخان واگذارد. خضرخان مولتان را در ۷۹۸ق در جنگ با سارنگ‌خان از دست داد. در یورش امیرتیمور به هند (۸۰۱ق)، خضرخان به میوات گریخت. ولی سپس به خدمت تیمور درآمد و تیمور حکومت دهلی و اقطاع مولتان و دیبالپور/ دیوپالپور را بدو سپرد. با این‌همه، پس از رفتن تیمور، که شیرازهٔ سلطان‌نشین دهلی از هم گسسته بود و حاکم هر ولایتی دم از استقلال می‌زد، زمان درازی طول کشید تا خضرخان توانست بر دهلی استیلا یابد. وی پس از جنگ‌های بسیار، سرانجام در پانزدهم ربیع‌الاول ۸۱۷ق که دولت خان لودی را به تسلیم واداشت و بر او بند نهاد، دهلی را بگرفت و بر سریر فرمانروایی دهلی نشست. ولی «با وجود استعداد پادشاهی و اسباب ملک‌داری رعایت ادب صاحب‌قران [تیمور] کرده لفظ شاه بر خود اطلاق ننمود و به القاب اعلی خود را مخاطب نساخت و در ابتدا سکه و خطبه به‌نام امیرتیمور صاحب‌قران و در دهلی به‌نام میرزا شاهرخ مقرر داشت. اما آخرِ خطبه اسم خضرخان برده دعا می‌کردند و در اکثر سنوات پیشکش لایق برای میرزا شاهرخ می‌فرستاد.» (تاریخ فرشته، ۱۶۲/۱) در حقیقت، پس از فروپاشی امپراتوری دهلی در پی یورش تیمور به هند در ۸۰۱ق، حکومت‌های محلی مستقل متعددی در قلمرو پیشین این امپراتوری سر برآوردند. فرمانروای دهلی نیز تا مدت‌ها بیشتر یک پادشاه محلی بود که برای تحکیم و گسترش قلمرو خود ناگزیر به جنگ و جدال‌های پیوسته با فرمانروایان محلی دیگر بود. شاید از همین رو بود که خضرخان خود را ناگزیر می‌دید، یا از بیم یورش دوبارهٔ تیموریان یا دست‌کم برای پشت‌گرمی، خود را تابع تیموریان اعلان دارد و لقب سلطان را برنگزیند و به لقب رایات اعلی بسنده کند که ظاهراً دلالت بر آن دارد که وی پرچم‌دار تیموریان بوده است. وی، به‌گفتهٔ برخی منابع، در ۸۲۰ق از شاهرخ تیموری اجازه گرفت تا نام خود را بر سکه بیاورد. خضرخان، پس از استیلا بر دهلی، ملک‌الشرق ملک تحفه را لقب تاج‌الملک و منصب وزارت داد و «سیدالسادات، منبع‌السادات، سید سالم را اقطاع و شقّ سهارنپور عطا فرمود و همهٔ کارها به‌رای او متمشی می‌شد، و ملک عبدالرحیم پسرخواندهٔ ملک‌سلیمان مرحوم را به خطاب علاءالملک مشرف گردانید و اقطاع و شقّ ملتان و فتحپور به حوالهٔ او کرد، و ملک سروب را عهدهٔ شحنهٔ شهری داده و نایب غیبت شد، و ملک‌خیرالدین خافی عارض ممالک، و ملک کالو شحنهٔ پیل گشتند، و ملک داود شغل دبیری یافت، و اختیارخان [افغان] را شق میان دو آب [جمنا و گنگ] تعین فرمود.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۸۳) حکومت هفت سالهٔ خضرخان آکنده از لشکرکشی‌های فراوان، به فرماندهی او یا امرایش، به‌ویژه وزیر توانا و وفادارش تاج‌الملک، برای تحکیم و گسترش قلمرو دهلی بود. این لشکرکشی‌ها برضد امرای شورشی، به‌ویژه ترک بچگان، و برای پذیراندن سروری دهلی بر راجگان هندوی کتیهر، اتاوه، چندوار، بیانه و گوالیار و گرفتن

خراج از آنان انجام می‌گرفت. خضرخان در ۸۱۷ق تاج‌الملک را با لشکری گران به جانب ولایت کتهیر/ کتیهر و جاهای دیگر فرستاد. تاج‌الملک از رودجون/ جمنا و گنگ گذشت و به ولایت کتهیر درآمد. هرسنگه/ نرسنگه، راجهٔ کتهیر بگریخت و سپس از در تسلیم درآمد و پیشکش فراوان فرستاد. تاج‌الملک پس از تاخت‌وتاز بر هندوان کهور (شمس‌آباد آینده) و کنبل، واداشتن رای سبیر به فرمانگزاری، گرفتن خراج چندساله از هندوان گوالیار و سویری و چندوار، بیرون آوردن جالیسر از دست راجپوتان چندوار و سرکوبی هندوان اتاوه به دهلی بازگشت. خضرخان در ۸۱۸ق حکومت فیروزپور و سرهند و اقطاعات بیرم‌خان ترک‌بچه را، پس از درگذشت او، به پسر خود مبارک‌خان داد و ملک سدهونادره را به نیابت او گماشت. در ۸۱۹ق تاج‌الملک را به بیانه و گوالیار فرستاد. تاج‌الملک، پس از گرفتن باج و خراج از ملک کریم‌الملک برادر شمس‌خان اوحدی در حدود بیانه، گوالیار را دست‌خوش تاخت‌وتاز کرد و از رایِ گوالیار و راجگان دیگر باج و خراج ستاند. آنگاه از چندوار گذشت و به سمت کنبل/کنپل و پتیالی رفت. از هرسنگه، راجهٔ کتهیر، باج گرفت و به دهلی بازگشت. در جمادی‌الاولی ۸۱۹ق که برخی ترک‌بچگان ملک سدهونادره رادر سرهند بکشتند و سرهند را به تصرف خود درآوردند، خضرخان، ملک داود دبیر، و زیرک‌خان را برای سرکوبی آنان فرستاد. ترکان به کوه‌ها گریختند. لشکرشاهی پس از دو ماه تعقیب آنان در کوهستان، نتوانست بر آنان دست یابد و به دهلی بازگشت. دررجب ۸۱۹ق خبر رسید که احمدشاه گجراتی آهنگ تسخیر دژ ناگور کرده است. در پی آن، خضرخان رو به سوی ناگور نهاد. احمدشاه چون از حرکت او آگاه شد از محاصرهٔ دژ ناگور دست برداشت و به جانب دهار (مالوه) رفت. خضرخان به شهر نوجهابن (یا، به‌نوشتهٔ تاریخ فرشته، به شهر نو، معروف به عروس جهان، در جانور، که از بناهای علاءالدین خلجی است) رسید. الیاس‌خان حاکم آن شهر به خدمت او آمد و نوازش یافت. خضرخان سپس به گوالیار رفت و رای آن‌جا را در قلعه‌اش محاصره کرد، ولی موفق به گشودن دژ نشد و به گرفتن مال مقرر از رای بسنده کرد. سپس رهسپار بیانه گردید و پس از گرفتن باج از شمس‌خان اوحدی، حاکم بیانه، به دهلی بازگشت. در ۸۲۰ق زیرک‌خان، امیر سامانه را با لشکری گران به سرکوبی شورش ملک طوغای/ طغای رئیس و ترک بچگانی که ملک سدهو را کشته بودند فرستاد. شورشیان که دژ سرهند را در محاصره داشتند، با نزدیک شدن لشکر شاهی به کوهستان گریختند. زیرک‌خان آن‌ها را تعقیب کرد تا سرانجام ملک طوغان رئیس حاضر شد غرامت بپردازد و ترک بچگان کشندهٔ ملک‌سدهو را از جمع خویش براند و پسر خویش راگروگان دهد. زیرک‌خان پسر او و مال و غرامت را به دهلی فرستاد و خود به سامانه بازگشت. در ۸۲۱ق خضرخان به کتهیر لشکر کشید و پس از تاراج ولایت کول رو به بدایون نهاد و در نزدیکی پتیالی از رود گنگ گذشت. مهابت‌خان، حاکم بدایون از آمدن وی بیمناک گردید و در دژ بدایون پناه گرفت. خضرخان آن دژ را به محاصره درآورد. جنگ و محاصره شش ماه به درازا کشید و نزدیک بود که دژ بدایون گشوده شود که برخی امرا، مانند قوام‌خان و اختیارخان لودی، که از دولت خان گسسته و به خضرخان پیوسته بودند، در پی انجام توطئه‌ای برضد خضرخان برآمدند. وی از نقشهٔ آن‌ها آگاه گشت و از محاصرهٔ بدایون دست کشید و راه دهلی پیش گرفت. در میان راه، در بیستم جمادی‌الاولی ۸۲۲ق، اختیارخان و قوام‌خان و برخی دیگر از بندگان محمودشاهی را بگرفت و بکشت و به دهلی بازگشت. در این اثنا خبر یافت که مردی در کوه باجواره از توابع جالندهر پیدا شده که خود را سارنگ‌خان، از امرای نام‌دار عهد محمودشاه تغلقی فرانموده است (سارنگ در اوان یورش امیرتیمور به هند در ۸۰۱ق درگذشته بود) و مردم بسیاری بر او گرد آمده‌اند. خضرخان، حکومت سرهند را به ملک سلطان‌شه بهرام لودِی داد و او را مأمور سرکوبی شورش سارنگ‌خان (دروغین) کرد. ملک سلطان‌شه بهرام، مخاطب به اسلام‌خان، سارنگ‌خان را در شعبان ۶۲۲ق بشکست. سارنگ گریخت و به قصبهٔ لهوری (لاهور؟) از توابع سرهند رفت و خواجه علی مازندرانی، امیر قصبهٔ جهت/جهته، بدو پیوست. از سوی دیگر، به فرمان خضرخان، زیرک‌خان امیر سامانه و طوغان/ طغای، رئیس ترک‌بچگان و امیر جالندهر، برای یاری به سلطان‌شه لودی به سرهند آمدند. خواجه علی مازندرانی نیز از سارنگ گسست و به زیرک‌خان پیوست. سارنگ در برابر سپاهیان شاهی تاب نیاورد و به کوهستان گریخت و سپاه شاهی، به دلیل پناه‌گرفتن سارنگ درکوهستان، از دستگیری وی درماند و هر یک از امرا به‌جای و مقام خود بازگشتند. در محرم ۸۲۳ق که سارنگ با طوغان، رئیس ترک‌بچگان دیدار کرد، طوغان وی را به نیرنگ گرفت و بند برنهاد و سپس بکشت و خود سر به‌شورش برداشت و سرهند را به محاصره درآورد. ولی از ملک‌خیرالدین خانی و زیرک‌خان، که خضرخان آن دو را برای

سرکوبی وی گسیل داشته بود (رجب ۹۲۲ق)، شکست خورد و به ولایتِ جسرتهه/ جسرت، برادر شیخا کهوکر، گریخت. در همین سال تاج‌الملک، برای گرفتن باج مقرر از راجگان هندو، ولایت کول و اتاوه و چندوار و کتهیر را به باد نهب و غارت داد و از رای سبیر صاحب اتاوه و هرسنگه دارای کتهیر باج ستاند و به دهلی بازگشت. خضرخان در ۸۲۴ق به میوات لشکر برد و حصار کوتله بهادر ناهر را که برخی میواتیان در آن‌جا پناه گرفته بودند گشود و ویران کرد و رو به گوالیار نهاد. در این اثنا ملک تاج‌الملک وزیر درگذشت (۸ محرم ۸۲۴ق) و منصب وزارت به پسر بزرگ وی ملک‌الشرق سکندر واگذار گردید. خضرخان پس از باج‌ستانی از رای گوالیار، به اتاوه رفت و چون سبیر، رای اتاوه، درگذشته بود، از پسرش که جانشین او شده بود باج و پیشکش گرفت. در این هنگام بیمار شد و به دهلی بازگشت. پس از فرود آمدن در پایتخت، در هفدهم جمادی‌الاولی ۸۲۴ق درگذشت و جای خود را به پسرش مبارک‌شاه داد. تاریخ‌نگاران نزدیک به روزگار خضرخان از او به عنوان فرمانروایی نیک و خیرخواه یادکرده‌اند و گفته‌اند که دهلی و دیگر نواحی قلمروش را از مصایب اقتصادی و ناامنیِ حاکم بر آن نواحی پس از یورش تیمور رهانید.

منابع: تاریخ صدر جهان، ۸۸-۸۹؛ تاریخ فرشته، ۱/۱۶۱-۱۶۳؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۸۱-۱۹۳؛ داستان ترکتازان هند، ۱/۴۸۰-۴۸۳؛ زبدة‌التواریخ، ۴۰۸، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۸۰، ۷۵۵، ۷۹۸؛ طبقات اکبری، ۱۳۳-۱۳۶؛ مآثر رحیمی، ۱/۴۰۳-۴۱۰؛

The Chronicles of the pathan Kings of Dehli, 326-330; *A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period*, 1-2, 161, 162, 163, 165, 189; *Encyclopaedia of Islam*, 2/270; 5/5-6; *History of Dehli Sultanate*, 158-162.

برزگر

خضرخان خلجی ← علاءالدین خلجی

خضری (xez.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که از ملازمان و شاعران دربار عبدالرحیم‌خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق) بوده و از وی نواخت و نوازش می‌یافته است. قصیده‌ای از وی در مآثر رحیمی یاد شده که در آن از خان‌خانان اجازهٔ سفر حج خواسته است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۶۳؛ کاروان هند، ۱/۳۸۱؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۴۴۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۳.

حجتی

خطای شوشتری (xa.tā-ye.šuš.ta.ri)، محمد فرزند محمدصادق، شوال ۱۱۷۵ق ـ پس از ۱۲۲۲ق، دانشمند دینی شیعی، واعظ، نویسنده و شاعر ایرانی. در شوشتر به‌دنیا آمد. در ۱۱۷۸ق به‌سبب ناآرامی در شوشتر با پدر و مادر خود به کربلا رفت. آموزش‌های ابتدایی را در کربلا گذراند. به‌گفتهٔ خودش در جام جهان‌نما، در دوازده سالگی (۱۱۸۷ق) از مدرسه گریخت و برای گشت و گذار به بغداد رفت و در آن‌جا اسیر یهودان شد که ممکن بود او را به‌مناسبت عید فطیر قربانی کنند، ولی با یاری بنّایی جان به در برد و نزد خانواده‌اش بازگشت. در پانزده‌سالگی، پس از درگذشت پدر و مادرش، نزد مادر بزرگ خود در بهبهان رفت. مادربزرگش گویا از خویشان فخرالامرا محمد جعفرخان قنواتی (ـ ۱۲۰۰ق، پسر علی‌رضاخان قنواتی، قنوات از محله‌های بهبهان است)، بیگلربیگی / حاکم کهگیلویه بود. محمدجعفرخان او را به پسرخواندگی پذیرفت و شماری از دانشمندان را به ترتیب او گماشت. خطا پس از به‌انجام رسانیدن تحصیلاتش در دستگاه جعفرخان در سمت منشی به کار پرداخت و در این ایام مثنوی مهر و ماه را سرود. در رمضان ۱۱۹۴ق که یکی از مخالفان جعفرخان به بهبهان تاخت، محمدجعفرخان با نزدیکان و خویشانش، از جمله خطا، در دژ بهبهان پناه گرفت. اما دژ را با باروت منفجر کردند. خطا جان به در برد و گریخت و به شیخ ناصرالدین حاکم بوشهر پناه برد. پس از آن، به شیراز رفت و نزد محمد زال‌خان بن رستم، صاحب دهستان خشت (از توابع کازرون)، مهمان شد. به دعوت و کوشش محمد زال‌خان در خشت رحل اقامت افکند و سه سال در آن‌جا به سر برد، زن گرفت و صاحب فرزند شد. در پی بروز ناآرامی در خشت (که ناشی از آشوب و ناآرامی‌های گستردهٔ پس از مرگ کریم‌خان زند در ایران بود)، خطا ناگزیر با خانواده‌اش به بوشهر بازگشت. در بوشهر، به‌رغم گذران سختِ زندگی، از سخنوری دست نکشید و اشعار بسیاری در مصایب اهل بیت سرود. به پایمردی یکی از بازرگانان بزرگ بوشهر به نام محمدخلیل‌خان ایلچی نزد صاحب منصبی انگلیسی به‌نام جونز که نمایندهٔ یک شرکت بازرگانی انگلیسی بود در بصره به کار سرگرم شد. پس از شش ماه مالی گردآورد و رهسپار بوشهر

خطای شوشتری

گردید، اما در میان راه با دریازنان برخورد و همهٔ سرمایه‌اش را از دست داد و دست‌خالی پیش شیخ ناصرالدین در بصره رفت و زن و فرزندانش نیز در آن‌جا بدو پیوستند. به‌سبب گرفتاری مالی، خانواده‌اش را به کربلا برد و به سید علی کربلایی (ـ ۱۲۳۱ق) و میرزا مهدی شهرستانی (ـ ۱۲۱۶ق) سپرد و از علمای کربلا سفارش‌نامه‌هایی خطاب به آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق) و وزیرش سرفرازالدوله میرزا حسن رضاخان (ـ ۱۲۱۶ق) و نیز مولانا دلدارعلی (ـ ۱۲۳۵ق) گرفت و رهسپار هندوستان شد. در ۱۲۰۹ق در بندر سورت فرود آمد و از آن‌جا به لکنو رفت. به درگاه آصف‌الدوله راه یافت و «در سلوک کتابخوانان دربار منسلک گردید» و آصف‌الدوله او را به روضه‌خوانی در تعزیه‌خانهٔ شاهی گماشت. پس از آصف‌الدوله نیز ملازم و ندیم جانشینان او، سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ ـ ۱۲۲۹ق) و غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق) بود. در جلوس نواب سعادت‌علی‌خان این رباعی را سرود: «سررشتهٔ مملکت به هم می‌پیچید ـ وز صبح سعادت مددی می‌طلبید / حق تاج امل از سر باطل برداشت ـ در روز جلوس حق به حق‌دار رسید.» خطا پس از استقرار در لکنو، خانواده‌اش را از کربلا به آن‌جا فراخواند، چنان‌که در ۱۲۲۱ق پسرش میرزاعلی متخلص به صواب (که در جوانی در لکنو درگذشت) و ملاحسن (برادر خطا) به‌لکنو آمدند. خطا در لکنو درگذشت و به خاک سپرده شد. وی بیشتر شاعری مرثیه‌سرا و مداح امامان بوده است. عبداللطیف‌خان شوشتری که با خطا از شوشتر «الفتی استوار» داشت در تحفة‌العالم درباره‌اش می‌گوید: «نازک‌خیال و قصاید غرّا و مراثی نیکو در مدح ائمهٔ هدی و سیدالشهدا، صلوات‌الله علیهم، دارد و دیوانی به‌قدر دوازده‌هزار بیت از او دایر است و در شعر گردهٔ سلمان ساوجی را می‌دارد و از قصاید سلمان عکس برگرفتن بازوی قوی و دست رسا می‌خواهد. در تعزیه‌داری و مرثیه‌خوانی بی‌همال و در حسن صوت و سراییدن نغمات و مهارت در موسیقی و آداب صحبت عدیم‌المثال است. در مجالس تعزیه و خواندن مراثی، هر قدر مردم به هر خوش‌وقتی و قساوت قلب که باشند همه را به مرثیه‌ای بگرداند که بی‌خود شوند، و در مجالس منادمت به زمزمه و بذله‌سنجی، هر قدر که مجلسیان مغموم و از زهّاد باشند، بخنداند و به‌نشاط آورد.» گرچه خطا بیشتر شاعری مرثیه‌سرا بود و مدعی بود که به مدح اهل دنیا نمی‌پردازد، با این وجود قصایدی از او در ستایش نوابان و درباریان لکنو در دست است. چهل و یک غزل او که در جام جهان‌نما آمده است لطافت چندانی ندارد. از غزل‌های اوست: «تو مرا جانی و من بی‌تو تنِ بی‌جانم ـ قهر و صلح تو یکی درد، یکی درمانم / در شبستان تو مرا شمعی و من می‌سوزم ـ چون گل و ابر تو خندانی و من گریانم / مالک کشور حسنی تو و من مملوکم ـ صدر ایوان جلالی تو و من دربانم / تیغ بردار و بکُش، شرم مکن، باک مدار ـ پرده‌ای نیست تو می‌دانی و من می‌دانم / مکن از بندگی خویش خطا را آزاد ـ دو سه روزی که گرفتار درین زندانم.» برجسته‌ترین و جامع‌ترین اثر خطا، کتاب چند دانشی جام جهان‌نما* است که مهم‌ترین منبع سرگذشت خطا نیز به شمار می‌آید. خطا این اثر را در لکنو تألیف و به نواب غازی‌الدین حیدر پیشکش کرد. جام جهان‌نما در یک مقدمه، هشت میخانه و یک خاتمه است. هر میخانه خود در چند خم و هر خم در چند سبو و هر سبو در چند ساغر است. موضوعات اصلی هشت میخانه چنین است: (یک) در سرگذشت نویسنده از تولد تا نگارش کتاب، اثبات واجب‌الوجود، افلاک، ستارگان، نفوس، عقول، عناصر، آبا و امّهات، موالید، معادن، فرشتگان، جانوران، پرندگان (زمینی و دریایی)، آدم، پیدایش ابلیس، اختلاف مذاهب، قیامت و ادوار فلک، علم بیان، جفر، عمل تکاثیر، ریاضیات. (دو) عقاید هندوان، وهابیان، و زردشتیان. خم دوم این میخانه دربارهٔ مظالم وهابیان در کربلا در ۱۲۱۶ق است. خطا در آن هنگام در هند بود و در این خم احساسات خود را به نظم و نثر شیوا و پرتأثیر بازنموده و به بیان رویدادهای تاریخی این دوره پرداخته است. مهم‌ترین بخش این خم مرثیهٔ هفت‌بندی است با این دو بیت آغازین: «گردون که در شکستن دل‌ها مسلم است ـ در چیدن بساط قیامت مصمم است / دل راست نفخ صور قیامت در آستین ـ طوفان حشر در بغل چشم پُر نم است. (سه) اقوال و افعال دانشمندان متقدم و متأخر، کشف دنیای جدید به‌همت فیلسوفان مسیحی. (چهار) علم کیمیا، پندهای حکیمان و مسائل موسیقی و سماع، امت محمدی، آرای فیلسوفان معاصر انگلستان دربارهٔ دانش هیئت و ستاره‌شناسی. (پنج) گزارش گرویدن یک نفر سنی به مذهب شیعه، عجایب و غرایب هفت اقلیم، شرح شهرها و قریه‌های فرنگستان از راه کلکته تا فرنگستان و از آن‌جا تا قسطنطنیه و بغداد، مقولات حکمت‌آمیز صوفیان. (شش) وضع خطوط و حروف الفبا و قلم از ابتدا تا امروز، علم رمل، حلال و حرام در شرع محمدی، احوال مفصل ائمهٔ اطهار. (هفت) مرثیه‌های

سرودهٔ نگارندهٔ کتاب در سوگ اهل بیت، منظومهٔ دیگر او، دربارهٔ کتاب ذخیرهٔ اسکندرانی. (هشت) حبس دم که عاملان این فن انجام می‌دهند، نشئهٔ باده، غلوّ ارادت نصیریان به‌حضرت علی(ع). خاتمهٔ کتاب در بی‌وفایی دنیا و نصایح چند تن از اصحاب طریقت است. یکی از فواید این اثر، گذشته از مطالب تاریخی و زندگینامه‌ای و آگاهی‌های دست اول دربارهٔ زندگی اجتماعی و دینی هند و ایران، نوشته‌های خطا دربارهٔ علوم جدید است که از دیدگاه تاریخ علوم و بررسی نخستین برخوردهای مسلمانان با اروپا و علوم و معارف اروپایی ارزشمند است. این اثر به‌ویژه دست‌نویسی از آن که در کتابخانهٔ شخصی خورشید احمدخان در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود، بسیاری از سروده‌های خطا را در بر دارد. از دیگر آثارش: ۱ــ مثنوی مهر و ماه که خطا آن‌را در دورهٔ تحصیل در بهبهان سروده و تاکنون هیچ دست‌نویسی از آن یافت نشده است؛ ۲ــ بحرالبکا که مجموعه‌ای است از نوشته‌ها و سروده‌های خطا در مصایب امامان، به‌ویژه امام حسین(ع)، که پیش از ۱۱۹۴ق گردآوری شده است. این اثر در یک چشمه، چهار نهر و شصت دجله است. متن این اثر، بی‌مطالب منثور، به‌همراه برخی منظومه‌های خطا در خم اول از میخانهٔ هفتم جام جهان‌نما نقل شده است. مراثی و واقعات کربلای خطا، هر دو به نظم، در لکنو به‌چاپ رسیده است، اما باید دید این آثار جزئی از بحرالبکای او هستند یا اثری جداگانه‌اند؛ ۳ــ شوشتری گفتار که مجموعه‌ای است از مثنوی‌ها، ترجیع‌بندها، قطعات مادهٔ تاریخ، غزلیات، رباعیات، لطایف و ظرایف و تعبیر خواب. برخی قطعات آن ارزش تاریخی بسیار دارند، مانند تاریخ تذهیب قبهٔ سیدالشهدا در روزگار آقا محمدخان قاجار در ۱۱۹۷ق که در آن نام معماران و کارگران دست‌اندرکار آمده است. خم دوم از میخانهٔ هفتم جام جهان‌نما این مجموعه را در بر دارد؛ ۴ــ مثنوی بحر وصال در بیان دلباختگی جوانی ایرانی و دختری هندو در بنارس که دیباچه‌ای به نثر در سبب سرودن مثنوی دارد و مثنوی چنین آغاز می‌شود: «الهی تشنهٔ بحر وصالم ــ به دریا ده چو سیلاب اتصالم / ز عشق آتش زن این خاکی بدن را ــ بکن پاک از هوا چون آب تن را.» دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۵۴۸۲/۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ شهرستان بهبهان، ۴۰ـ۴۱؛ تحفة‌العالم، ۴۳۱ـ۴۳۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۷۲/۱؛ ۱۰۷۱/۲ـ۱۰۷۲؛ الذریعه، ۲۹۷/۹ـ۲۹۸؛ روز روشن، ۲۴۱ـ۲۴۲؛ ریاض‌الفصحا، ۱۰۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۳۸۵/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۲/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۲۴؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۱۸ـ۳۱۹، ۳۳۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۰/۳؛ عارف نوشاهی، «ملا خطای شوشتری»، تحقیقات اسلامی، سال چهارم، شمارهٔ ۱ـ۲، صص ۷۴ـ۸۲؛ محمداقبال شاهد، «جام جهان‌نما [سیاحت‌نامهٔ هندوستان]»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۲۵۶ـ۲۶۱.

برزگر

خطیر گرگانی (xa.tir-e.ga.ra.kā.ni)، امام خطیرالدین فخرالزهاد محمدبن عبدالملک گرگانی، ــ لاهور ۶۱۷ / ۶۱۸ق، نویسنده و شاعر ایرانی. عوفی او را از مشایخ خطهٔ لاهور و از «افاضل اماثل جمهور» دانسته و در فضل و برائت برازهری و بوعبید، در صفا و زهادت بر شبلی و جنید فضیلت داده است. تاریخ تولد و درگذشت خطیرالدین دانسته نیست. از آن‌جا که عوفی با فرزند خطیر، امام مجدالدین در لاهور دیدار کرده و با ستایش از علم و فضل مجدالدین چندین کتاب در علم منقول و معقول به وی نسبت داده و صحبتی از زنده بودن خطیرالدین نکرده است، می‌توان گفت که وی پیش از تألیف لباب‌الالباب درگذشته بود. عوفی وی را از علمای نیشابور دانسته، اما از نسبت گرگانی که با نام وی آمده است، معلوم می‌شود که از مردم گرگان بود و به لاهور کوچیده بود. به‌گفتهٔ هدایت وی تا پایان عمر در آن‌جا به سر برد. عوفی چندین کتاب در علوم نقلی و عقلی نیز به خطیر گرگانی نسبت داده که یحتمل به‌جای فرزند خطیرالدین به اشتباه به خود وی منسوب کرده است. از وی نه بیت شعر در قالب قصیده به‌جا مانده است. سروده‌های خطیر، بسیار ساده و روان و خالی از تعبیرهای مبهم و مغلق است و صنایع لفظی و معنوی به زیبایی در آن دیده می‌شود. شکایت از زمانه، گله از غداری و بی‌وفایی روزگار درون‌مایهٔ سروده‌های وی است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۴۳؛ الذریعه، ۲۹۹/۹؛ لباب‌الالباب، ۲۳۲؛ مجمع‌الفصحا، ۶۰۶/۲؛ محمد سلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص ۱۳۰ـ۱۳۱.

رسولی

خلاصة‌الافکار (xo.lā.sa.tol.af.kār)، تذکره‌ای به‌فارسی از ابوطالب تبریزی اصفهانی، معروف به ابوطالب لندنی

(۱۱۶۶-۱۲۲۰ق)، در شرح احوال و نمونهٔ آثار چهارصد و نود و سه شاعر قدیم و جدید و خود مؤلف. خلاصة‌الافکار در ۱۲۰۶ق / ۱۷۹۲م که ابوطالب چهل ساله بود و در کلکته زندگی می‌کرده آغاز و در ۱۲۰۷ق به پایان رسیده و به آصف‌الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق) فرمانروای اوده اتحاف شده است. این کتاب در یک مقدمه، بیست و هشت حدیقه، یک ذیل و یک خاتمه است. مقدمه دربارهٔ شعرای فارسی و قواعدی که در تذکره‌نویسی باید ملحوظ داشت، است. در حدیقه‌های بیست‌وهشت گانهٔ کتاب شرح حال سی‌صد و ده شاعر متقدم، متوسط و متأخر (هر حدیقه برای یک حرف) آمده است. بخش ذیل در ذکر نام و ثبت بیتی چند از صد و شصت شاعر که از نظر مؤلف ناشناخته بوده‌اند و خاتمه در احوال بیست‌وسه شاعر از معاصران و خود مؤلف است. این تذکره به داشتن برخی اطلاعات سودمند، گر چه در بسیاری جاها، مختصر، دربارهٔ سرایندگان فارسی‌زبان و اشتمال بر نمونه‌های شعری آنان، ممتاز است و از تذکره‌های بسیار سودمند به‌شمار می‌آید. ابوطالب‌خان در این کتاب به مثنوی بیشتر از انواع دیگر شعر توجه کرده است. وی در تألیف این تذکره به ریاض‌الشعرای والهٔ داغستانی، سرو آزاد و مآثرالکرام / تاریخ بلگرام نظر داشته است. نسخه‌ای از خلاصة‌الافکار به‌شمارهٔ ۴۳۰۳ در کتابخانهٔ ملی ملک نگه‌داری می‌شود. این اثر از جمله مآخذ تذکرهٔ مجمع‌الفصحا است.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۶۴/۱-۵۷۵؛ تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ۴۷۷-۴۸۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۸، ۱۶۰-۱۶۱؛ دائرهٔ معارف بزرگ اسلامی، ۶۲۶-۶۲۷؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۲۲۶/۲-۲۲۷؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، دورهٔ بیست و یکم، شمارهٔ ۲، صص ۷۷-۷۸.
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/357-359; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/378; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/302.

م. انوشه

خلاصة‌التواریخ (xo.lā.sa.tot.ta.vā.rix)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی هند از سجان‌رای بتالوی. این اثر که پرآوازه‌ترین تألیف تاریخی است که تاریخ‌نگاران هندوی روزگار گورکانیان هند نوشته‌اند، در ۱۱۰۵-۱۱۰۷ق نوشته شده، ولی مؤلف بعدها مطالبی بدان افزوده است. این اثر در سه حصّه و یک خاتمه تدوین شده است: (یکم) سنن و روایات و عقاید و آداب و رسوم و کاست‌های هندوان، وصف جغرافیایی صوبه‌های هندوستان، راجگان هندو از جدهشتر تا رای پتورا/ پریتوی راج (۵۷۲ق)، شاهان مسلمان هند از سبکتگین تا بهلول لودی؛ (دوم) گورکانیان هند از بابر (۹۳۲-۹۳۷ق) تا اورنگ زیب(۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)؛ (سوم) جنگ‌های میان اورنگ‌زیب و برادرانش بر سر تاج و تخت؛ (خاتمه) مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق). بیشتر بخش‌های کتاب، به‌ویژه مربوط به دورهٔ اسلامی، از تواریخ گذشته گرفته شده است. ارزشمندترین بخش کتاب آن‌جایی است که از تاریخ هند پیش از ورود مسلمانان و جغرافیای کهن آن سرزمین سخن رفته است. متأسفانه سجان‌رای به تاریخ روزگار خود، یعنی دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)چندان نپرداخته است. سبک نگارش کتاب روی‌هم‌رفته ساده و روان و در عین حال پخته و استوار است. دلشاد پسروری (- ح۱۱۹۴ق) انتخاب یا گزیده‌ای از خلاصة‌التواریخ ساخته است. جی.گنیش داس مهره نیز دنباله‌ای بر آن نوشته است. خلاصة‌التواریخ در ۱۹۱۸م با حواشی و مقدمهٔ خان‌بهادر ظفر حسن‌خان در دهلی به‌چاپ رسیده است. بخش تاریخ و جغرافیای هند قدیم آن به‌دست میرشیرعلی افسوس با نام آرایش محفل به اردو برگردانیده و در ۱۸۰۸م در کلکته چاپ شده است. ترجمهٔ اردوی دیگر این کتاب از ناظر حسن زیدی استاد دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور است (لاهور، ۱۳۸۶ق).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۷-۷۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۶۶/۲-۲۷۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۱/۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۵-۴۷۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۷۸-۱۷۹؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۷۴-۴۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۹/۱۰-۴۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۹-۱۲۶۰؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/137-138; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/229-230; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung*

Museum and Library, 1/339-342; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/129; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 50; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,577; *Mughals in India* ,454; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/454, 1309.

برزگر

خلاصة‌التواریخ، نوشتهٔ کلیان سنگه ← کلیان سنگه

خلاصة‌الحکمه (xo.lā.sa.tol.hek.ma)، کتابی در کالبدشناسی، بهداشت و بیماری‌ها از سیدنواب میرمحمدحسین علوی عقیلی خراسانی شیرازی (سدهٔ دوازدهم هجری). وی این اثر را به‌دستور استاد خود میرمحمدعلی حسینی در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه نوشت. مقدمه در چند فصل، مقالهٔ نخست در جزء نظری در چهار رکن (۱ــ در بیان امور طبیعیه در صحت (هفت فصل)، ۲ــ در تشریح اعضا در دو باب، ۳ــ احوال بدن انسان در چهار فصل و ۴ــ نبض و تفسره و عرق در پنج باب)، مقالهٔ دوم در جزء عملی در دو فن (۱ــ حفظ الصحة در شانزده فصل، ۲ــ معالجات و دستورالعمل در سه فصل است). این اثر در ۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: الذریعه، ۲۲۶/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۲۸/۱- ۷۲۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۰۴/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۲۹/۱؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۱۱۴.

فتح‌نیا طبری

خلاصة‌الحیاة (xo.lā.sa.tol.ha.yāt)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی، تألیف احمدبن‌نصرالله تتوی (ــ ۹۹۶ق). چنان‌که مؤلف در دیباچه آورده، وی این کتاب را به خواهش حکیم ابوالفتح گیلانی، (ــ ۹۹۷) از درباریان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) نوشته و به او اهدا کرده است. نیز در کتاب آورده است: «... لذا بر آن شدم که کتابی مشتمل بر تحقیق احوال و خلاصهٔ اقوال و افعال حکما نوشته شود...» خلاصة‌الحیاة یک فاتحه (مقدمه)، پنج فتح، دو مقصد و یک خاتمه را در برگرفته است. فتح یکم: در بیان‌آن که از ابتدای آفرینش تا ظهور خاتم‌النبیا چند گذشته است. فتح دوم: در ذکر تقسیمی که ضابط اصول در جمیع مذاهب بنی‌آدم تواند بود. فتح سوم: در تعریف حکمت و تقسیم آن؛ فتح چهارم: در بیان اقوالی است که در پیدا شدن صناعت طب در کتب قدما مسطور است؛ فتح پنجم: در ذکر حدود و ولایت یونان است. مقصد اول: ذکر حکمایی است که قبل از پیغمبر اسلام بوده‌اند؛ مقصد دوم: ذکر حکمایی است که در زمان اسلام بوده‌اند، خواه به حلیهٔ اسلام مشرف شده‌اند یا آن که بر یکی از ادیان مذاهب ملتین. در خاتمه، تعداد فرق شیعه آمده است. قالب و محتوای این کتاب به مجمع‌الغرایب و عجایب‌الطبقات می‌ماند. کتاب خلاصة‌الحیات بیشتر جنبهٔ پند و نصیحت دارد. در هر بخش، عقاید و افکار عرفانی را با آیاتی از قرآن و احادیث از پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) با دلایل محکم شرح می‌دهد و گه‌گاه نیز رنگ شعر به آن می‌بخشد، سرانجام بخش‌ها را با درود بر پیامبر و آل او یا با یک خطبهٔ دعایی پایان می‌دهد. سبک خلاصة‌الحیات، متمایل به‌نثر فنی است. از صنایع لفظی بیشتر به سجع پرداخته و روی‌هم‌رفته در نثر آن هرج و مرج دورهٔ تیموری نمایان است. اصطلاحات عرفانی در این کتاب زیاد است. مآخذ آن عبارتند از کتاب الالوف از ابومعشر جعفر (ــ ۲۷۲ق)، کنزالحکمة یا ترجمهٔ تاریخ الحکمای شهر زوری (سدهٔ هفتم هجری)، عیون‌الابناء فی طبقات‌الاطبا از موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن قاسم خزرجی (ــ ۶۶۸ق)، طبقات‌الامم از ابوالقاسم صاعدبن‌احمد اندلسی (ــ ۴۶۲ق)، هروشیش از پاولوس اوروسیوس (سده‌های چهارم و پنجم میلادی)، وفیات‌الاعیان و ابناءالزمان، الملل والنحل، احیاء علوم‌الدین، رسالة‌الطیر، اخلاق جلالی، اخلاق ناصری، تاریخ‌الحکمای بیهقی، تاریخ طبری، جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار، نفایس‌الفنون و حیلة‌البرء. نسخهٔ دست‌نویسی از خلاصة‌الحیاة به شماره ۷۷۴/۱ در پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان، نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ or.1904 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و نیز یک نسخه به شمارهٔ ۲۸۲۸/ف در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۵/۲ ـ ۶۷۷، ۷۱۹؛ الذریعه، ۲۲۶/۷؛ فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۸۶/۱ ـ ۱۸۷؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳۱۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۴/۲ ـ ۱۰۰۵، ۱۱۵/۱۰؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۴۷۲/۶ ـ ۴۷۴؛ فهرست

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیة‌الله مرعشی، ۲۰۲/۷ ـ ۲۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۷۰/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵/۴؛ عصمت نسرین، «کتاب خلاصة‌الحیات»، دانش، سال ۱۳۶۸ ـ ۱۳۶۹، شمارهٔ ۲۰ ـ ۲۱، صص ۱۶۵ ـ ۱۹۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1034-1035; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 353; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1110.

ب.آتشین

خلاصة‌الرمل ← انوارالرمل

خلاصة‌الشعرا (xo.lā.sa.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی از عبداللطیف* عباسی گجراتی. مؤلف این اثر را برای تکمیل بتخانهٔ ملامحمد صوفی* مازندرانی (ـ ۱۰۳۵ق) نوشته است. ملامحمد صوفی مازندرانی از میان چهارصدهزار بیت شعر از شاعران گوناگون، چهل‌هزار بیت را برگزید و آن‌ها را در بتخانه گردآورد. پس از آن عبداللطیف در ۱۰۲۱ق دیباچه‌ای به نثر بر این کتاب نوشت و شرحی مختصر از زندگی شاعرانی که شعرشان در بتخانه آمده و ممدوحان آنان و نیز ذکر ملوک و مشایخ مشهور همروزگار آن‌ها را بر آن افزود. وی بخش افزوده شده را خلاصة‌الشعرا نام نهاد و آن را به لشکرخان ابوالحسن مشهدی (ز۱۰۴۳ق)، از امرای جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) اتحاف کرد. این اثر در دو جلد تدوین یافته است. جلد یکم با ابوالفرج رونی آغاز و با نجیب جربادقانی پایان می‌یابد. جلد دوم با انتخاب دیوان عنصری آغاز می‌شود و با زکی مراغه‌ای به پایان می‌رسد. در بخشی از کتاب، مؤلف اشعاری از نود شاعر را با عنوان غریب‌لر آورده است که برخی از آن‌ها در روزگار وی مشهور بوده‌اند. عبداللطیف منابع اثر خود را کتاب‌های گوناگون یادکرده، اما به نظر می‌رسد که وی در تدوین این کتاب بیشتر از تذکرة‌الشعرای دولت‌شاه سمرقندی بهره برده است. نسخه‌ای از دو جلد این اثر به‌شماره‌های ۱۲۰ و ۱۳۲ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۰/۱ ـ ۵۹۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۴ـ۱۵۰؛ دیوان صوفی مازندرانی، ۷ـ۸؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۳۹ـ۴۰؛ استوری، «تذکرهٔ شعرا» ترجمهٔ تقی بینش، مجلهٔ دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۴۶ش، صص ۳۳۰ـ۳۳۲.

م. انوشه

خلاصة‌العیش عالمشاهی ← پزشکی‌نویسی در شبه‌قاره

خلاصة‌الکلام (xo.lā.sa.tol.ka.lām) / تذکرة‌الکلام، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار هفتاد و هفت تن از مثنوی‌سرایان فارسی‌زبان از علی‌ابراهیم خلیل‌خان بنارسی*. این اثر در ۱۱۹۸ق در دو جلد و به ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر تدوین یافته است. جلد یکم با استادالشعرا حکیم اسدی طوسی آغاز شده، با جمال‌الدین ضمیری پایان می‌یابد و جلد دوم آن نیز با ملا طغرای مشهدی آغاز شده، با یحیی کاشی پایان می‌یابد. مؤلف با مطالعهٔ مفصل در منابع موجود و دیوان بسیاری از شعرا کوشیده است نمونه‌ای از مثنوی‌های حماسی، عرفانی و پندآموز را یک‌جا گردآورد و در این کار دقت و سلیقه به‌خرج داده است. در گزینش مثنوی‌های مفصلی چون، گرشاسب‌نامه اسدی، شاهنامهٔ فردوسی، شاه‌جهان‌نامهٔ کلیم، حملهٔ حیدری و جز آن کوشیده است ابیات سنجیده از داستان‌های منتخب به‌گونه‌ای فراهم شود که «ربط معنوی ابیات و سلسلهٔ افسانه روی گسیختگی و در همی نبیند.» در این اثر، روی‌هم‌رفته، صد و هشتاد و هشت مثنوی از معروف‌ترین سخنوران ایرانی تا شاعران فارسی‌گوی هندی همروزگار مؤلف آمده است. همچنین، مؤلف به ذکر شرح حال شعرا نیز پرداخته و در کنار آوردن هر مثنوی در حد خود بحث انتقادی و تاریخی نیز دربارهٔ ارزش‌های آن و مقایسه با مثنوی‌های مشابه، اصیل یا تقلیدی کرده است. نثر مؤلف در دیباچه که به تعریف شعر، علاقهٔ خود به شعرگویی، مطالعات وی در این زمینه و فواید تذکرهٔ خود می‌پردازد، مصنوع و تکلف‌آمیز است. نثر وی در شرح حال شعرا بیشتر ساده و غیرمصنوع است، اما گاهی در تعریف و توصیف شعرا نثری مصنوع و گه‌گاه مسجع به کار برده است. از دیگر ارزش‌های این تذکره این است که در آن اشعار برگزیده از مثنوی‌های نادر و کمیاب، مانند زادالمسافرین، ساقی‌نامهٔ ابراهیم ادهم، ساقی‌نامهٔ رضا، معراج‌الخیال تجلی، طوطی‌نامهٔ حامد لاهوری و جز آن آمده است. نسخه‌هایی از خلاصة‌الکلام در کتابخانه‌های بادلیان (به‌شمارهٔ 390) و بانکیپور و میکروفیلمی از آن در کتابخانهٔ

مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۴/۳ ـ ۲۰۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۸/۱ ـ ۶۰۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵۶ ـ ۴۶۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۵/۳ ـ ۱۹۰۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/375; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 295; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 304; *Mughals in India*, 61; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/877.

دانشنامه

خلاصة‌المناقب ← جعفر بدخشی

خلاصة جواهرالقرآن فی‌بیان معانی‌الغات‌الفرقان (xo.lā.sa.to.ja.vā.he.rol .qor.ān. fi.ba.yān-e. ma.ā.ni-yel.lo.qā.tol.for.qān)، لغت‌نامهٔ قرآنی فارسی نوشتهٔ ابوبکر اسحاق بن تاج‌الدین ابی‌الحسن علی بن ابوبکر بن ابوسعیدالحافظ‌الصوفی‌البکری مولتانی حنفی، معروف به ابن تاج، فقیه و عارف شبه‌قاره در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم و نیمهٔ یکم سدهٔ هشتم هجری. مؤلف در این فرهنگ‌نامه لغات قرآنی را به‌فارسی شرح داده، اما این کتاب را به‌روش فرهنگ‌نامه‌های متداول، بر اساس حروف تهجی مدون نکرده، بلکه به‌ترتیب سوره‌های قرآنی واژه‌ها را برگزیده و معانی آن را بیان کرده است. در آغاز معانی سورهٔ فاتحه و سپس سورهٔ آخر قرآن (سورة‌الناس) را آورده و پس از آن از آخر به ابتدا به معانی سوره‌ها پرداخته است، تا به سورهٔ بقره (سورهٔ دوم) می‌رسد. وی در ابتدا به معانی همهٔ لغات دشوار سوره‌های سی‌ام، بیست‌ونهم و بیست‌وهشتم پرداخته و معانی هفت یا هشت کلمه از سوره‌های یونس، انفال، حجر را بیان کرده است. به‌گفتهٔ مؤلف الفاظ دقیق و پیچیده در پاره‌های پایانی قرآن است و اگر معانی این کلمات فهمیده شود، فهم معانی بقیهٔ سوره‌ها آسان می‌شود. به‌گفتهٔ ابوبکر اسحاق او در این اثر چهل حدیث را به‌صورت تبرک برای تشریح و تبیین معانی به کار برده است، اما در کتاب پنجاه و چهار حدیث نوشته شده است. در متن فارسی مصادری به کار برده شده که در محاورهٔ امروزی به کار نمی‌رود و نام‌هایی برای سوره‌های قرآنی آورده که با نام‌های موجود در قرآن‌های امروزی تفاوت دارد. ابوبکر در مقدمهٔ کتاب سبب تألیف آن را چنین بیان کرده «کتابی به نام خلاصة‌الدین بشرایط‌الایمان والیقین تألیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است. دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تألیف کنم. بنابراین برای امتثال امر آنان در ۷۱۷ق این جزوه را به پایان رسـاندم و نام آن خلاصة جواهرالقرآن فی بیان معانی لغات‌الفرقان گذاشتم.» ابوبکر اسحاق از منابعی که برای نوشتن کتاب بهره برده سخنی به میان نیاورده، اما چون پیش از تألیف کتاب (۷۱۷ق) واژه‌نامه‌های عربی به فارسی دیگری نوشته شده احتمال دارد از برخی از آن منابع بهره برده باشد. نسخهٔ منحصر به فرد این کتاب در دانشگاه توبینگن نگه‌داری می‌شود. این نسخه را ابوبکر در ۷۳۴ق در قاهره استنساخ کرد. این کتاب با تصحیح، حواشی و فهارس ظهورالدین احمد به‌چاپ رسیده است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۵م).

منبع: خلاصة جواهرالقرآن فی‌بیان معانی‌الغات‌الفرقان، سخن مدیر، صص ۱ـ۶.

رسولی

خلاصهٔ بینایی ← بینای سرهندی

خلاق، تصدق‌حسین ← تصدق‌حسین عظیم‌آبادی

خلت کشمیری (xa.lat-e.kaš.mi.ri)، عبدالله، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر بود. در جوانی از زادگاهش به‌دهلی کوچید و در آن‌جا به فرزندان تنی چند از بزرگان شهر درس می‌گفت. خلت در سخنوری از شاگردان ندرت کشمیری بود و شعرهایش را برای بازنگری نزد او می‌برد. از سروده‌های خلت ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «گوشهٔ دستار او را، چشم نبود سوی گل ــ پای بر سالک که دارد، خار صحرا در بغل.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۳۰/۱ـ۲۳۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۴۲؛

Dictionaty of Indo-Persian Literature, 303.

جهان‌تاب

خلدی پنجابی (xol.di-ye.pan.jā.bi)، عبدالرحمان، سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در روستای وداله در بخش سیالکوت ایالت پنجاب در کشور کنونی پاکستان به‌دنیا آمد. پس از فراگیری دانش‌های متداول روزگار به سرودن شعر روی آورد. از شاعری با تخلص خادم (نظام‌الدین خادم/ خادمی؟) اصلاح سخن می‌گرفت. گویا در زادگاهش به تدریس فارسی می‌پرداخت. در وداله درگذشت و در همان‌جا به‌خاکش سپردند. از آثارش: فرهنگ خوش‌رنگ/ فارسی‌نامه که منظومه‌ای شامل مصادر فارسی و برگردان پنجابی آن‌ها است و خلدی آن را در سه روز در ۱۲۳۰ق سروده است (نسخهٔ شمارهٔ N.M.1978-63 موزهٔ ملی پاکستان کراچی)؛ دیوان خلدی/ خلدی‌نامه شامل ۶۳ غزل در ۳۹۳ بیت (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ 7581-O-363 و نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1958-571/3) به پیروی از محمودنامهٔ محمود لاهوری.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۰/۴- ۳۷۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۳۳، ۴۹۳؛ دکتر محمدظفرخان، «مولانا عبدالرحمن خلدی»، دانش، شمارهٔ ۲۳، پاییز ۱۳۶۹ش، صص ۱۵- ۲۷.

برزگر

خلعت‌الهنود ← واصف کشمیری

خلقی شوشتری (xal.qi-ye.šuš.ta.ri)، شیخ عبداللطیف، - ۱۰۴۷ق، دانشمند دینی و شاعر ایرانی. از اوایل زندگی او آگاهی دقیقی در دست نیست. گویا در شیراز درس خوانده و در آن‌جا به‌سر می‌برده است. در ۹۹۷ق، در دورهٔ محمدقلی قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده در دکن (۹۸۹- ۱۰۲۰ق) به هند سفر کرد. مدتی در حیدرآباد دکن (= جنوب هند)، شهر مهم مملکت قطب‌شاهیان، به‌سر برد و «به منصب تدریس مدرسهٔ دارالشفا سرافراز بود.» (حدیقة‌السلاطین، ۲۱۰) سپس راه بازگشت به ایران را پیش گرفت. تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌گوید که هنگامی که به هند می‌رفت (۱۰۱۵ق) خلقی را در لاهور دیده بود و وی پس از آن به شیراز بازگشت. به‌هرحال، خلقی پس از مدتی باز آهنگ هند کرد و در ۱۰۲۳ق بار دیگر به حیدرآباد دکن رسید و این بار نزد محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰- ۱۰۳۵ق) و جانشینش عبدالله (۱۰۳۵- ۱۰۸۳ق) تقرب جست. عبدالله قطب‌شاه وی را برکشید و درشمار «مجلسیان حضور» درآورد. وی در این هنگام علوم معقول و منقول و ریاضی درس می‌گفت و شماری از بزرگ‌زادگان و دانش‌جویان از محضرش بهره می‌بردند وی در علم جفر و اعداد نیز استادی داشت. سلطان‌عبدالله گاه او را به «مقابله و تصحیح کتب علمی و خواندن ادعیه و اعمال جفر» نیز می‌گماشت، خلقی پس از سفر دومش به حیدرآباد، تا پایان عمر در آن‌جا ماند و در همان‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد. «اشعار مرغوب از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی در صفایح روزگار از او به‌یادگار مانده...» (حدیقة‌السلاطین، ۲۱۱) خلقی در سرودن انواع شعر استاد بود و به گفتهٔ تقی اوحدی، «شعر بعضی از استادان خصوص استاد ابوالفرج و انوری را تتبع درستی کرده... اشعارش بسیار است اما درخور تتبعات او نیست.» (عرفات‌العاشقین) وی ظاهراً قصیده‌ای در ستایش جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) دارد و ازاین‌رو دور نیست که در سفر اولش به حیدرآباد دکن، در رفت یا بازگشت، مدتی در دربار اکبر به‌سر برده باشد.

منابع: حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۲۱۰-۲۱۱؛ الذریعه، ۳۰۰/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۹/۱- ۲۳۰؛ شام غریبان، ۹۳؛ شمع انجمن، ۱۴۴؛ کاروان هند، ۳۸۱- ۳۸۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۸۱- ۱۸۲.

برزگر

خلوت (xal.vat)، غلام رسول، سدهٔ دوازدهم هجری، عالم، محقق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از شرح احوال و زندگانی وی چیزی دانسته‌نیست. اما از وی دو اثر به‌جا مانده است: هیئت‌السیاق / سیاق‌نامه در علم حساب که در ۱۱۹۹ق / ۱۷۷۷م در دو فصل نوشته است. فصل نخست در قواعد حساب، برآوردها و تقویم‌ها و فصل دوم در سه دفتر: دفتر نخست در حساب‌های دیوانی، دفتر دوم در حساب‌های بیوتات و دفتر سوم در بخشیگری است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۷۷۹/۷۴۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ کتاب السبعیات فی مواعظ‌البریات از عربی به فارسی نوشتهٔ عین‌القضات ابونصر محمدبن عبدالرحمان همدانی (- پس از ۹۶۶ق). این اثر در تاریخ، جغرافیا، هیئت، دین، هفت آسمان، هفت کشور، هفت روز و

آگاهی‌هایی است که به هفت پیوند داده شده‌اند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۰۸۹/۱۰۳۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۶۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۴۶۱، ۵۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۲۲۰، ۸۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۲۰، ۲۷۵۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 305.

فتح‌نیا طبری

خلوت لاهوری (xal.vat-e.lā.hu.ri)، غلام محی‌الدین فرزند فیروزالدین قریشی، لاهور ۱۸۹۶م ــ   ، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکانش عرب بودند و نخست به ایران و پس از آن به جلال‌آباد (افغانستان) رفتند و سپس به لاهور کوچیدند و در آنجا ماندگار شدند. وی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاهش به پایان برد و در ۱۹۱۹م و ۱۹۲۱م از دانشگاه پنجاب به ترتیب دانشنامهٔ لیسانس و فوق لیسانس گرفت. آنگاه به تدریس فارسی و اردو در دانشکده‌های دولتی پرداخت. همچنین مقدمات ادبیات فارسی و عربی را در مدارس قدیم نزد استادانی چون حکیم مفتی محمدانور و سپس در مدارس جدید فراگرفت و در ادبیات غرب و زبان انگلیسی نیز مهارت پیدا کرد. گذشته از این، از محضر پروفسور محمود شیرانی و محمداسماعیل و قاضی فضل حق نیز بهره برد. در ۱۹۲۴م به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی و اردو در دانشکدهٔ لایلپور به کار پرداخت و پس از آن در شهرهای لودیانه و هوشیارپور به تدریس ادامه داد و در هوشیارپور از صحبت و تشویق دو شاعر مشهور فارسی، گرامی و عظامی برخوردار گردید. خلوت در ۱۹۴۹م بازنشسته شد و پس از آن نیز خدمات علمی و ادبی خود را ادامه داد. وی در شعر فارسی دنباله‌رو حافظ، جامی، عرفی و نظیری است و در غزل از امیرخسرو و در قصیده از عرفی شیرازی و در نعت پیامبر از جامی و در منظومه از بهار و پورداود پیروی می‌کند و به شیوهٔ بازگشت شعر می‌سراید. خلوت در انواع شعر، به‌ویژه در غزل و قصیده، دست دارد و شماری از اشعارش در جراید و مطبوعات به‌چاپ رسیده است. از آثارش: دو آتشه و دورنگی تحفه، که هر دو ترجمهٔ منظوم اشعار برگزیدهٔ شاعران انگلیسی به‌زبان اردو است؛ اردو لغات مترادف که شامل لغات اردو با مترادفات هندی و عربی و فارسی است؛ سه‌آتشه که ترجمهٔ منظوم اشعار انگلیسی به‌زبان‌های فارسی و اردو و ترجمهٔ منظوم شعرهای فارسی به اردو و انگلیسی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۷۱ ـ ۶۷۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۴۴۱ ـ ۴۴۷.

دانشنامه

خلیفه ابراهیم بدخشانی ← ابراهیم بدخشانی

خلیق لاهوری (xa.liq-e.lā.hu.ri)، منشی دیوان سنگه خلیق، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. زندگینامهٔ خلیق در هیچ تذکره‌ای نیامده است، اما در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، نسخه‌ای دست‌نویس به‌شمارهٔ ۴۵۱۶ نگه‌داری می‌شود که در دو بخش است. بخش یکم آن از برگ یکم تا هشتاد و پنجم مثنوی سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال* و برگ هشتاد و ششم تا یک‌صد و شانزدهم دیوان خلیق لاهوری است. در برگ آخر بخش یکم این نسخه، که در ۱۱۹۹ق در کشمیر کتابت شده، نام شاعر چنین آمده است: «"منشی دیوان سنگه خلیق" عرف "کوهلی" ساکن دارالسلطنت لاهور.» از بررسی دیوان خلیق که یگانه اثر در پی بردن به گوشه‌هایی از زندگانی و نیز ارزش و اسلوب سخنوری وی است، چنین بر می‌آید که خلیق در لاهور زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. او سال‌ها در سرزمینی دور از زادوبومش که گمان می‌رود خطهٔ کشمیر باشد، روزگار به‌سر برد. زیرا دوری و بی‌قراری وی برای بازگشت به زادگاهش، آشکارا در شعرهایش نمود یافته است: «کس مباد چو من از وطن جدا مضطر ــ سپندوار دل بیقرار نالان سوخت.» او گاه به بهانهٔ دیدار سخنور نامی آفرین لاهوری (ــ ۱۱۵۴ق)، از آرزوی سفر به زادگاهش سخن می‌گوید: «دیگر دلم خلیق به لاهور می‌کشد ــ دیدار آفرین سخندانم آرزوست.» از لقب «منشی دیوان سنگه» چنین برمی‌آید که او در دارالانشای یکی از امیران و وزیران خدمت می‌کرده است. همچنین گمان می‌رود که خلیق انسانی فروتن و پای‌بند مبادی اخلاقی بوده، چنان‌که در شعرهایش نیز به خلیق «خوش‌خوی» تخلص می‌کند: «خلیق از خلق نیکو دولتی بهتر نمی‌باشد ــ منم قانع‌ترین، گو زرنوای دیگری دارد.» او سخت پای‌بند باورهای دینی خود بوده و در شعرهایش نیز پیوسته به یاد خداوند است: «خوش است عمر، که صرفش کنی به یاد خدا.» اما به گمان وی برای نزدیکی به آفریدگار به دیر و حرم

نیازی نیست. زیرا حقیقت مطلق در درون انسان پنهان است: «سوی دیر و حرم چرا بروم ــ من که حق در کنار می‌بینم.» خلیق همان‌گونه که خدا را دوست دارد، انسان‌ها را نیز دوست دارد. به باور او انسان اصل کاینات است و خداوند انسان را به نقش خویش آفریده است. پس صورت‌پرستی در حقیقت همان خداپرستی است: «من از روز ازل صورت‌پرستم، تا چه پیش آید.» خلیق از پیروان آیین سیک بود و در بیتی از پیشوای دینی خود چنین یاد می‌کند: «خلیق این وقت هم خواهد گذشتن ــ گرو گو بندنانک غمگسار است.» خلیق در سخنوری از جایگاه شعر نیک آگاه است. نزد او سخن‌پردازی کاری بس دشوار است: «شب سحر گردد که تا فکر رسا آرد به دست ــ مصرع پیچیدهٔ مضمون گیسوی سخن.» او گاه در شعر به خود می‌بالد: «خلیق طرفه‌تر افروختی چراغ سخن ــ که مدعی ز خجالت تمام دیوان سوخت.» خلیق شاعری غزل‌سرا است. تمامی صد و یک شعری که در دیوان او آمده، همگی در قالب غزل است. چند غزل از این مجموعه بدون مقطع و تنها در چهار بیت است. او مضامین غزل، به‌ویژه مضامینی‌را که در سبک هندی به‌کار می‌رفته‌اند نیک می‌دانست. جلوه‌هایی از این سبک، مانندِ ابهام و پیچیدگی، ردیف‌های طویل و دشوار و کیفیات غم در شعرهای خلیق نیز دیده می‌شود. به کارگیری این مضامین در سروده‌های او، شعرهایش را به سبک هندی نزدیک می‌سازد. مضامین پربسامد در شعر فارسی، مانند شراب، ساغر، مینا و... نیز در شعرهای خلیق بارها آمده است. او همانند بیشتر شاعران فارسی‌گوی، چندین غزل به‌پیروی از دیگر شاعران سروده است. واقف، آفرین لاهوری، میرزا حسن‌بیگ / رفیع، صائب تبریزی، ظفرخان احسن، قدسی مشهدی، میرزا بیگ غافل، ناصرعلی سرهندی، غنی کشمیری، زیب‌النسای مخفی، بیدل دهلوی، بابافغانی شیرازی، شیرین مغربی، حافظ شیرازی و مولوی بلخی از شاعرانی بوده‌اند که خلیق در شعرهایش از آنان پیروی کرده است. جلوه‌هایی از فرهنگ و تمدن سرزمین شبه‌قاره نیز در برخی از شعرهای وی به‌چشم می‌خورد، چندان‌که حتی درک آن بر خوانندهٔ ناآشنا با این فرهنگ دشوار می‌آید، مانند: «مسی مالید و پان‌خورده، جانا از نظر رفتی ــ به خون غلتیدم و روزم سیه شد زین غم رنگین.» روی‌هم‌رفته از بررسی دیوان خلیق چنین برمی‌آید که او در سخنوری از همان سنت کلاسیک شعر فارسی و مضامین آن پیروی کرده است. از این‌رو، شعرهایش چندان تازگی ندارد، گرچه او کوشیده است که از همان مضامین کهن، با رنگی نو سخن گوید، چنان که گوید: «در لباس سفید جلوه‌کنان ــ همه تن ماهتاب می‌آیی.» دیوان خلیق به تصحیح نسرین اختر ارشاد و به همت دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور پاکستان چاپ و منتشر شده است (۱۹۹۷م).

منابع: دیوان خلیق لاهوری؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۹۶۶ـ۹۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۳۹/۴؛ منظومه‌های فارسی، ۷۴، ۲۵۹ـ۲۶۰.

نوش‌آبادی

خلیل‌الدین کاکوروی (xa.li.lod.din-e.ka.ku.ra.vi)، محمد خلیل‌الدین فرزند نجم‌الدین فرزند حمیدالدین، ۱۲۰۳ ــ ۱۲۸۱ق، عالم دینی، ریاضیدان، جغرافیدان و اخترنگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. آموختنِ علوم را نزد پدرِ خود و سپس شیخ علی جونپوری آغاز کرد. در ریاضی به استادی رسید و نزد دانشمندانِ عصر خود مقام و منزلت فراوان یافت. چندی نیز مفتی کانپور بود. در ملازمت نواب سعادت‌علی‌خان لکنویی رهسپار مکه شد. پس از بازگشت در رصدخانهٔ سعادت‌علی‌خان به‌کار پرداخت. اما با مرگِ او کارش در آن رصدخانه ناتمام ماند. سپس به‌فرمان غازی‌الدین حیدر به سفارت کلکته، با حقوق ماهانهٔ پنج‌هزار روپیه، گماشته شد. از آثارش: شرح باب تعزیرات کتاب درالمختار به‌فارسی، به‌فرمان هیرنگتن، وزیر خارجهٔ کلکته؛ مرآة‌الاقالیم به‌فارسی در قواعد فن هیئت؛ جغرافیة‌الطرق والشوارع دربارهٔ راه‌ها و جاده‌های اوده؛ فواصل شهرهای هند که جز سه برگ آغازین آن بقیه به‌صورتِ جدول است و در ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۸م تألیف شده است. نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۹۴۷/۸۹۵/۳) نگه‌داری می‌شود؛ رساله‌ای به عربی که تحقیقی است در مرض هیضه؛ رساله‌ای مختصر در ابطال ظل‌المثلث.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۹/۳ـ۶۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱/۱۰ـ۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۴۰/۱، ۲۴۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۲/۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/502.

شریفی

خلیل‌الله کرمانی (xa.li.lol.lāh-e.ker.mā.ni)، برهان‌الدین فرزند شاه نعمت‌الله ولی، کوهنبان کرمان ۷۷۵ق ــ نیمهٔ یکم سدهٔ نهم

هجری، عارف ایرانی. پس از مرگ شاه‌نعمت‌الله ولی (ــ ۸۳۴ق) در پنجاه و نه سالگی جانشین پدر شد و خلافت سلسلهٔ نعمت‌اللهی را به عهده گرفت. چون مریدان شاه‌نعمت‌الله برای تجدید بیعت و عرض ارادت از هر دیار به سوی کرمان روانه شدند، این امر موجب تشویش خاطر حاکم کرمان شد و از شاهرخ تیموری (۸۰۷ــ۸۵۰ق) خواست که شاه‌خلیل‌الله را به هرات فرا خواند. شاه خلیل‌الله به دعوت شاهرخ به هرات رفت و مدتی با عزت و حرمت در دربار شاهرخ زیست. در این زمان بایسنقر پسر شاهرخ تیموری (ــ ۸۳۷ق) در سلک مریدان خاص وی در آمد. شاه‌خلیل‌الله از پادشاه دکن هدایای باارزشی دریافت کرده بود، اما وی آن‌ها را به شاهرخ بخشید و به کرمان بازگشت. پس از چندی فرزند خود میر شاه‌شمس‌الدین حسینی را به‌نیابت در کرمان گذاشت و به اتفاق دو پسر دیگر خود محب‌الدین حبیب‌الله و حبیب‌الدین محب‌الله به قصد دکن عازم هندوستان شد. در دکن به پسر دیگر خود نورالله که چندین سال پیش به دکن رفته و داماد احمدشاه دکنی شده بود، پیوست و مورد استقبال و احترام صوفیان سلسلهٔ نعمت‌اللهی قرار گرفت. گویند چون شاه‌خلیل‌الله در نزاع بین مسلمانان و هندوان بر هندوان فایق آمد، بت‌شکن لقب یافت و از آن پس دامنهٔ فعالیت و شمار صوفیان نعمت‌اللهی در شبه‌قاره افزایش یافت. شاه‌خلیل‌الله سال‌ها در دکن بود و در زمان سلطان‌علاءالدین بهمنی (۸۳۸ــ۸۶۲ق) در بیدر درگذشت. سلطان احمد پادشاه بهمنی دکن (۸۰۰ــ۸۲۵ق) و پسرش علاءالدین به‌جهت اخلاصی که به سلسلهٔ نعمت‌اللهی داشتند بنایی بر آرامگاه شاه نعمت‌الله ولی برآوردند. بقعهٔ شاه‌خلیل‌الله در دکن کانون فرقهٔ نعمت‌اللهی شد که بعضی جانشینان وی این طریقه را همچنان حفظ و نشر کردند.

منابع: تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمت‌اللهیه در ایران، ۲۸-۳۰؛ تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ۶۵۱؛ تشیع در هند، ۱۲۱-۱۲۳؛ ثمرات‌القدس، من شجرات‌الانس، ۱۰۸۵؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۱۹۹-۲۰۰؛ ریاض‌العارفین، ۵۶؛ طرائق‌الحقائق، ۹۳/۳ و ۵۱۴؛ عرفای کرمان، ۶۸؛ نزهة‌الخواطر، ۵۱/۳.

مژدهی

خلیل تتوی (xa.lil-e.ta.ta.vi)، محمدابراهیم فرزند عبدالکریم فرزند غلام‌حیدر، ۱۲۴۳ــ ۱۳۱۷ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم هرات بودند، اما وی در تته به‌دنیا آمد. خاندان وی یکی از چهار خاندانی بودند که در تته مرجع اهل علم و سلوک و طریقت به‌شمار می‌آمدند. محمدابراهیم در هفت سالگی قرآن را فراگرفت. سپس به خواندن کتاب‌های نصاب فارسی و عربی پرداخت. پس از آن کتاب‌های رایج صرف و نحو، اصول، منطق، ریاضی، حدیث، تفسیر و فقه را خواند. وی تحت تأثیر جو عرفانی حاکم بر تته به عرفان و طریقت نقشبندیه گرایید که اثر آن بر نظم و نثر وی پیدا است. در آغاز مسکین تخلص می‌کرد، ولی بعدها به توصیهٔ برخی دوستانش، به‌مناسبت نام خود ابراهیم، تخلص خلیل را برگزید. گه‌گاه به سندی و اردو نیز شعر می‌سرود و در سندی اداسی تخلص می‌کرد. آثار وی عبارتند از: دیوان اول فارسی او به‌نام دیوان مسکین که همراه با مجموعهٔ مکاتیبی از او به‌نام کشکول مسکین در یک مجلد بوده است؛ دیوان دوم فارسی وی به‌نام دیوان خلیل شامل غزلیات و مخمسات و قطعات و رباعیات و مادهٔ تاریخ‌ها که همراه مجموعهٔ مکاتیب دیگری از او به‌نام مائدهٔ خلیل در یک مجلد آمده است؛ تحفة‌الفقیر در شرح حال نیای خود غلام‌حیدر؛ و تکملهٔ مقالات‌الشعرا* در شرح احوال هشتاد و دو تن از شاعران فارسی‌گوی سند که در ۱۳۰۸ق به انجام رسیده و با حواشی و تعلیقات پیر حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۵۸م).

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۷۸-۲۸۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۵/۵-۴۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۷/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۲/۱-۴۱۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۲۵-۶۳۹؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، به‌اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ادبی سند، ۱۹۵۸م؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,304-305.

برزگر

خلیل خراسانی (xa.lil-e.xo.rā.sā.ni)، میرزا محمدخلیل، ز ۱۱۰۲ق، دبیر و شاعر ایرانی. در خراسان به‌دنیا آمد و در هند پرورش یافت و بزرگ شد. چندی در ملازمت زیب‌النساء بیگم (ــ ۱۱۱۳ق)، دختر اورنگ‌زیب گورکانی پادشاه هند (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به‌سر برد و «زیب‌المنشأت را که تألیف آن بیگم والاصفات است» مرتب و مدون کرد. سپس درشمار منصب‌داران شاهی درآمد و «پیشدست میربخشی شده، چندی خدمت واقع‌نگاری داشت.» (کلمات‌الشعرا، ۳۳) وی با سرخوش لاهوری بسیار دوست بود و زمانی که سرخوش کلمات‌الشعرا را

می‌نوشت درگذشته بود. وی ظاهراً همان خلیلی است که شیرعلی‌خان لودی در مرآة‌الخیال درباره‌اش می‌گوید که در زمان نگارش مرآة‌الخیال (۱۱۰۲ق) سنش از چهل متجاوز بوده و در عظیم‌آباد پتنا «به خدمات عمدهٔ سرکار پادشاهی» اشتغال داشته است و «نثر رنگین و پرکارش مشهورتر از آن است که مزیدی بر آن توان نمود یا به اهتمام قلم شکسته رقم زینت و بهایی بر روی آن پردگیان عالم معنی توان افزود.» (مرآة‌الخیال، ۲۵۱) خلیل، گذشته از گردآوری و تنظیم منشآت زیب‌النساء بیگم با عنوان زیب‌المنشآت مجموعه‌ای از نامه‌های شخصی خود با عنوان رقعات خلیل و دیوان شعری به‌جا نهاده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۷/۲؛ الذریعه، ۳۰۳/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۱/۱؛ شمع انجمن، ۲۴۲؛ کاروان هند، ۳۸۵/۱ـ۳۸۶؛ کلمات‌الشعرا، ۳۳؛ مخزن‌الغرائب ۱۰۵/۲؛ مرآة‌الخیال، ۲۵۰ـ۲۵۵؛ نتایج‌الافکار، ۲۱۹ـ ۲۲۰؛ همیشه بهار، ۶۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,304.

برزگر

خلیل سیلهتی (xa.lil-e.sil.ha.ti)، خلیل‌الرحمان فرزند محمداسرائیل، ز۱۳۱۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم پهلول باری سیلهت بود. پدرش از بزرگان و عالمان بنام آن سرزمین و پسرعموی اجیرالدین محمد مدحت، از تاریخ‌نویسان بلندآوازهٔ سیلهت در آن روزگار بوده است. خلیل پس از به‌پایان بردن تحصیلاتش در مدرسهٔ اجیر به تدریس پرداخت. وی به فارسی و اردو شعر می‌سرود در مصرعی از تقریظی که خلیل‌الرحمان بر عقاید اجیریه نوشته، چنین آمده است: «خلیلش زین دعا شد تر زبانی.» از سروده‌های خلیل قصیده‌ای با نام «قصیدهٔ نعتیه و تذکرة‌الزلزله» در کلکته چاپ و منتشر شده است (۱۳۱۵ق). او مادهٔ تاریخ سرودن این قصیده را چنین آورده است: «هم‌سنهٔ هجری به من گفته سروش ــ موج‌زن "دریای زلزال" از قضا (۱۳۱۵ق).» ابیات آغازین این قصیده در ستایش رسول اکرم (ص) است، وی سپس ماجرای زلزله‌ای را که در ۱۳۱۵ق در سیلهت رخ داده بود به‌نظم کشیده است. به باور خلیل چون مردم سیلهت مردمی گناهکارند، زلزله نشانهٔ، خشم خداوند برای تنبیه ایشان و دست‌شستن از کفر و گناه و الحاد است. او در شعری دیگر پیکار ترکان و یونانیان را به نظم کشیده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۲۰ـ۲۲۱.

جهان‌تاب

خلیل عظیم‌آبادی (xa.lil-e.a.zim.ā.bā.di)، نواب امین‌الدوله عزیزالملک خان‌بهادر نصیرجنگ علی‌ابراهیم‌خان فرزند حسن رضا / خواجه عبدالحکیم، عظیم‌آباد ۱۱۲۶ / ۱۱۴۸ق ــ بنارس ۲۳ محرم ۱۲۰۸ق، دولتمرد، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. به‌روایتی، تبارش (تبار مادری‌اش؟)، با دوازده واسطه، به‌شیخ شمس‌الدین فریادرس (ــ ۷۹۰ق) می‌رسد که به هند کوچید و خاک‌جایش در فیض‌آباد در استان اوده زیارتگاه مردم است. بعدها نوادگان شمس‌الدین فریادرس در قصبهٔ شیخوپوره / شیخپوره در شهرستان مونگهیر در استان بهار رحل اقامت افکندند و پس از مدتی از آن‌جا به پتنا / عظیم‌آباد رفتند و در این شهر نشیمن گزیدند. مولوی (محمد) نصیر نیای مادری علی‌ابراهیم‌خان، از نوادگان شمس‌الدین فریادرس بود و از علما و فضلای نام‌دار بنگال در روزگار خود به‌شمار می‌رفت و نخست در شیخپوره و سپس، بعد از سفری به ایران برای دانش‌اندوزی، در عظیم‌آباد نشیمن داشت. علی ابراهیم‌خان خلیل در هفت‌سالگی پدرش را از دست داد و آموزش و پرورش وی به دست دایی‌اش داودعلی‌خان، معروف به زایر حسین‌خان و متخلص به زایر (ــ ۱۱۸۲ق)، پسر مولوی نصیر، افتاد و خلیل نخستین کتاب‌های فارسی و عربی را از او آموخت. در ۱۱۶۱ق، گویا همراه داودعلی‌خان، به مرشدآباد، مرکز بنگاله رفت و به درگاه نواب مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان، ناظم بنگاله (۱۱۵۹ ــ ۱۱۶۹ق) راه یافت. برای دانش ادبی کم‌مانند خود و نیز به خاطر صداقت و وفاداری‌اش به‌زودی در دربار مهابت‌خان و جانشینان وی، به‌ویژه میرمحمدقاسم‌خان (۱۱۷۴ ــ ۱۱۷۷ق)، به‌پایگاه و مناصب بلند رسید. میرقاسم پس از جلوس بر سریر نظامت بنگال (۱۱۷۴ق)، «علی‌ابراهیم‌خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و در شعر و ادراک دقایق دفاتر دیوانی و غیره بی‌نظیر و بی‌انباز...[بود] در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آن‌ها به‌خصوص مأمور ساخت و سوای این کار حل اکثر عقده‌های دشوار به‌رأی رزین او مرجوع می‌شد.» (سیرالمتأخرین، ۶۹۶) در سراسر دورهٔ نظامت میرقاسم‌خان، علی ابراهیم‌خان خلیل رایزن وفادار او و از بلندپایه‌ترین مقامات بنگال بود و تا حد امکان می‌کوشید از رفتارهای نابخردانهٔ قاسم که سرانجام به برافتادن او به دست انگلیسی‌ها انجامید، جلوگیرد. علی‌ابراهیم‌خان خلیل، پس از برافتادن میرقاسم‌خان

(۱۱۷۷ / ۱۱۷۸ق)، چندی در ملازمت شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق)، و وزیرش راجه‌بینی بهادر به عزلت و انزوا به‌سر برد تا این که پس از دیداری با لرد رابرت کلیو (۱۷۲۵ ــ ۱۷۷۴م)، فرماندار انگلیسی بنگال، به مرشدآباد بازگشت و «در زمرهٔ رفقای مظفرجنگ [محمدرضاخان که از ۱۱۷۸ / ۱۱۸۶ تا ۱۱۹۱ق نایبِ ناظمان بنگال نجم‌الدوله و سیف‌الدوله بود] انسلاک یافت، اگر چه در کمال عزت به سر می‌برد، اما قدردانی به قدر لیاقتش به عمل نیامد.» (سیرالمتأخرین، ۷۷۴) انگلیسی‌ها که از شایستگی‌های علی‌ابراهیم آگاه بودند و وی نیز توانسته بود توجه و اعتماد آنان را به خود جلب کند، در پی به‌کارگیری او در دستگاه دیوانی خود در هند برآمدند. باری، گویا در ۱۱۸۳ / ۱۱۹۳ق، لرد وارن هیستینگز (۱۷۳۲ ــ ۱۸۱۸م)، فرماندار کل انگلیسی هند (۱۷۷۴ ــ ۱۷۸۵م)، بدو پیشنهاد نیابتِ نظامت بنگال را داد، ولی وی، با توجه به دشواری کار، از پذیرش آن سرباز زد. علی‌ابراهیم‌خان سال‌های ۱۱۸۳ ــ ۱۱۹۴ق را در مرشدآباد و بیشتر به کارهای ادبی و تألیفِ و تصنیف گذراند. در ۱۱۹۵ق، لرد هیستینگز که کلکته را به قصد گشودن بنارس و نواحی دیگر ترک کرده بود، در مرشدآباد علی‌ابراهیم‌خان را همراه خود گرفت و وی را به لکنو برد و به آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، معرفی کرد و آصف‌الدوله بدو خلعتی فاخر بخشید. در ۱۱۹۶ق نیز شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۲ق) وی را به لقب «امین‌الدوله عزیزالملک نصیرجنگ» مخاطب ساخت و جاگیری به وی داد. در ۱۱۹۶ق / ۱۷۸۱م لرد هیستینگز، پس از بیرون راندن راجه چیت سنگه از بنارس، علی‌ابراهیم‌خان را به مقام «داروغهٔ عدالاتِ دیوان» (رئیس دادگاه‌های مدنی) در بنارس گماشت. آوازهٔ درستکاری و فسادناپذیری علی‌ابراهیم‌خان چندان بود که چون کورنوالیس (۱۷۳۸ ــ ۱۸۰۵م)، فرماندار کل هند (۱۷۸۶ ــ ۱۷۹۳م) به بهانهٔ فسادپذیری هندیان، در پی برکناری آنان از مقامات عالی دولتی برآمد، وی را مستثنی ساخت و در مقامش باقی گذاشت. او مدت کوتاهی نیز منصب امین (= دستیار اجرایی رزیدنت یا نمایندهٔ مقیم بریتانیا) در دستگاه حکومتی منطقهٔ بنارس داشت و شاید از همین رو است که برخی منابع از او به عنوان حاکم بنارس یاد کرده‌اند. علی‌ابراهیم‌خان که به فارسی و اردو شعر می‌سرود و خلیل تخلص می‌کرد، در دورهٔ عزلتش در مرشدآباد و سپس در بنارس به پژوهش‌های ادبی، به‌ویژه بررسی زندگی و آثار سرایندگان فارسی‌گو و اردوسرا می‌پرداخت که حاصل کارش چند تذکرهٔ ارزشمند و کتاب تاریخ است. وی دوست نزدیک غلام‌حسین‌خان طباطبایی، مؤلف سیرالمتأخرین، بود و دختر یوسف‌علی‌خان، دولتمرد و ادیب و تذکره‌نویس هندی را به زنی داشت. از آثارش: ۱ــ خلاصة‌الکلام*، در شرح حال هفتاد و هشت تن از مثنوی‌سرایان فارسی‌گو، که در ۱۱۹۸ق به انجام رسید؛ ۲ــ صحف ابراهیم* که در ۱۲۰۵ق / ۱۷۹۰م به انجام رسید و تذکرهٔ عمومی فارسی‌گویان، شامل بیش از سه‌هزار شاعر قدیم و معاصر، است؛ ۳ــ گلزار ابراهیم* به فارسی در ذکر بیش از سی‌صد تن از شاعران اردوسرا. علی‌ابراهیم‌خان تألیف این تذکره را در ۱۱۸۴ق / ۱۷۷۰م آغازید و در ۱۱۹۸ق / ۱۷۸۴م به‌پایان برد. گلزار ابراهیم همراه با ترجمه اردوی آن از میرزا علی لطف (با عنوان گلشن هند) در ۱۹۳۴م در علیگر به‌چاپ رسید؛ ۴ــ احوال جنگ مرهته / تاریخ ابراهیم‌خان / وقایع جنگ مراته (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26272) که عمدتاً خلاصهٔ سال‌شمار جنگ‌های مرهته‌ها / مراته‌ها با امپراتوری روبه‌زوال گورکانی، در ۱۱۷۱ ــ ۱۱۹۹ق / ۱۷۵۷ ــ ۱۷۸۴م، است و در ۱۲۰۱ق در بنارس به انجام رسیده است. ترجمهٔ انگلیسی آن از سرگرد فولر در تاریخ هند الیوت (۲۵۷/۸ ــ ۲۹۷) به چاپ رسیده است. محمدمهدی طباطبایی نیز آن را در ۱۲۰۹ق به‌اردو ترجمه و با نام تواریخ مرهته و احمدشاه ابدالی منتشر کرده است؛ ۵ــ سوانح راجه چیت سنگه (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1865/2) در گزارش شورش چیت‌سنگه، راجهٔ بنارس. علی‌ابراهیم‌خان خود شاهد عینی رویدادهای مربوط به این شورش بوده و در این اثر رویدادها را از ۱۹ شعبان ۱۱۹۵ق، که وی همراه لرد هیستینگز در راه بنارس در بکسر فرود آمد، تا ۲۷ رمضان همان سال گزارش کرده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۱۱۳ ـ ۱۱۴؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۹۲ ـ ۱۹۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۴/۳ ـ ۲۰۵،۲۰۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۸/۱ـ ۶۰۴، ۷۵۹ ـ ۷۶۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵۶ ـ ۴۶۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۷۹/۱؛ الذریعه، ۱۳/۱۵؛ روز روشن، ۲۴۴ ـ ۲۴۵؛ سخن شعرا، ۱۵۲؛ سیرالمتأخرین، ۶۱۱،۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶،۶۹۷، ۷۱۷،۷۱۸، ۷۲۲ – ۷۲۵، ۷۳۴ – ۷۳۵، ۷۳۸،۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۹، ۷۵۲ – ۷۵۷،۷۶۳ – ۷۶۵، ۷۶۷،۷۷۴،۸۰۴؛ شعرای اردو کی تذکری، ۴۰۲ ـ ۴۲۰؛ صحف ابراهیم؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۶-۱۱۵۷، ۱۹۰۵-۱۹۰۶، ۱۹۲۶، ۱۹۳۴؛ استوری، «علی‌ابراهیم‌خان خلیل»، ترجمهٔ تقی بینش، مجلهٔ

دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال ششم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۴۹ش، صص ۸۸۵-۸۸۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musium, 328,375,410,1033; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 295-300; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 308; *Iranica*, 1/860-861; *Mughals in India*, 60-61; *the Oxford History of India*, 532,623; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/877.

برزگر

خلیل‌علی‌خان اشک ← اشک

خلیل قادری نندپوری (xa.li.le.qā.de.ri.ye.nand.pu.ri)، خلیل‌الرحمان فرزند شاه‌ثمرالدین، سدهٔ دوازدهم هجری، صوفی و شاعر شبه‌قاره. نیاکانش در روزگار فیروزشاه سوم (۷۵۲ــ ۷۹۰ق) وارد دهلی شدند. پدرش در ۱۰۷۶ق که روزگار شهریاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود از دهلی به بنگال کوچید و در نواکهالی نشمین گزید و در حلقهٔ مریدان امام‌الدین سعدالله‌پوری خلیفهٔ سید احمد شهید بریلوی درآمد. خلیل در چاپخانهٔ قیومی در کانپور استخدام شد و از همان زمان اشعاری به فارسی و اردو می‌سرود. وی در نثر اردو از اشعار فارسی برای استدلال و گاهی از اشعار اردو جهت زیبایی بیان بهره می‌برد و بیشتر دربارهٔ مسائل عرفان و تصوف و نکات شریعت و طریقت و به‌ویژه سلسلهٔ قادریه سخن به‌میان می‌آورد. خانقاه شاه‌خلیل در نندپور به‌نام خانقاه احمدی معروف است. از آثارش: تحفهٔ محبوب سبحانی به‌اردو؛ توشهٔ خلیل که دربردارندهٔ اشعار اردو، فارسی و عربی در نعت و منقبت است (کانپور، ۱۳۳۳ق).

منابع: تذکره نعت‌گویان اردو، ۱۶؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۴؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۵۹-۲۶۱.

فتح‌نیا طبری

خلیلی (xa.li.li)، ابواسماعیل خلیل‌الله، متخلص به خلیل، فرزند کلیم‌الله، نیمه دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، شاعر فارسی‌گوی بنگالی. شاگرد مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی بود. تحصیلات ابتدایی عربی و فارسی را در مدرسهٔ عالی داکا به‌پایان رسانید. برای ادامهٔ تحصیلات در حلقهٔ درس مولانا دین‌محمد در داکا درآمد و در دورهٔ صحیح بخاری شرکت جست. خلیل‌الله در حلقهٔ مریدان صوفی بزرگ و معروف، حفیظ‌الله چشتی درآمد و با او بیعت کرد. از معاصران وی در سیلهت می‌توان به حکیم اشرف‌علی مست، مولانا عبدالمنعم ذوقی، مولانا ابونصر وحید، سید محمود آزاد و عبدالغفور نساخ* اشاره کرد. مولانا خلیل از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ق در دانشکدهٔ دولتی راجشاهی (رامپور) استاد زبان عربی و فارسی بود و در ۱۳۱۳ــ۱۳۱۴ق در مدرسهٔ محسنیهٔ راجشاهی به سمت مدرس اول منصوب شد. در همان زمان او با سمت ارزیاب دارایی سرگرم کار بود. از آثارش: گلزار خلیل که فرهنگ لغات و محاورات زبان فارسی است و به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است. در پایان کتاب تقریظی به‌نظم و نثر آمده و در سربرگ کتاب این شعر نوشته شده است: «ز گلزار خلیل‌الله گلی رست ــ قبای نازک‌اندامی برو چست.» این کتاب در مطبع رزاقی در کانپور هند به‌چاپ رسیده است، ولی سال تدوین و انتشار کتاب به‌درستی دانسته نیست. البته در تصنیف دیگر خلیل به‌عنوان می‌باید دید شاعر ابیاتی آورده است که از آن‌ها احتمال می‌رود سال تألیف گلزار خلیل میان ۱۳۰۱ و ۱۳۰۵ق باشد. تألیف دوم خلیل می‌باید دید نام دارد که شامل قصاید، قطعات و مثنوی فارسی، یک مکتوب منظوم به‌نام برادر بزرگ خود مولوی علیم‌الله، متخلص به اخگر، و دو نظم عربی است. همچنین قصیده‌ای فارسی در توصیف عبدالغفور نساخ در این کتاب نوشته شده است. کشکول خیال مجموعهٔ منظومه‌های فارسی و اردوی خلیل است که دربردارندهٔ اشعار برادر بزرگ و برادر کوچک وی و چند تن دیگر است. این کتاب در ۱۹۱۳م در مطبع شاهی لکنو به‌چاپ رسیده است؛ اغلاط‌المعاصرین تألیف دیگر خلیل است که به‌نظر می‌رسد موضوع آن در بیان اشتباهاتی باشد که معاصران خلیل در تألیفات خود مرتکب شده‌اند. نمونه‌هایی از اشعار فارسی خلیل در خدمتگزاران فارسی در بنگلادش آمده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۹۸-۲۰۴.

خمسهٔ‌ابجدی (xam.se-ye.ab.ja.di)،مجموعهٔ پنج مثنوی که میر محمد اسماعیل ابجدی*، شاعر اردو زبان و فارسی‌گوی شبه‌قاره به‌تقلید از خمسهٔ نظامی گنجوی سروده است. این پنج مثنوی عبارتنداز ۱ــ زبدة‌الافکار در ۱۳۰۰ بیت که ابجدی آن را در برابر مخزن‌الاسرار نظامی گفته است. این مثنوی که در ۴۰۰

روز سروده شده دارای مطالب عرفانی و اخلاقی است. مثنوی زبدة‌الافکار پیوستهٔ کلیات ابجدی در ۱۹۵۱م در مدرس به چاپ رسیده است؛ ۲ــ انورنامه در ۷۰۰۰ بیت در بحر متقارب که دومین مثنوی اوست. این مثنوی زندگینامهٔ انورالدین خان و خلاصه‌ای از رویدادهای روزگار جانشینان وی است. سرودن این مثنوی پنج سال به درازا کشید وابجدی در ۱۱۷۴ق در ترچنوپولی آن را به پایان برد. وی در برابر سرودن منظومهٔ انورنامه ۶۷۰۰ روپیه از نواب والاجاه حاکم ارکوت (ــ ۱۲۱۰ق) گرفت. این مثنوی همراه با مثنوی مودت نامهٔ ابجدی در ۱۹۵۰م در مدراس به چاپ رسیده است؛ ۳ــ راغب و مرغوب در ۳۰۰۰ بیت که سومین مثنوی ابجدی و داستان عشق راغب شاهزادهٔ یمن و مرغوب شاهدخت چینی است؛ ۴ــ هفت جوهر که چهارمین مثنوی ابجدی و دربارهٔ بهرام‌گور است. ابجدی این مثنوی را در پاسخ به هفت پیکر نظامی سروده است؛ ۵ــ مودت نامه در ۳۵۰۰ بیت که پاسخ به خسروشیرین نظامی است و شاعر آن را در ۷۵ سالگی سروده است. این منظومه داستان معاشقهٔ همایون پادشاه خوزستان با لعل پرور دختر پادشاه بدخشان است. ابجدی در سرودن مودت‌نامه متأثر از یوسف و زلیخای جامی بوده است، چندانکه پاره‌ای ابیات یوسف و زلیخا با اندک تغییری در کتاب ابجدی آمده است. مودت‌نامه در ۱۹۱۴م به کوشش محرم حسین محوی در بمبئی به چاپ رسیده است.

منابع: دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی،۲/۳۶۲ـ۳۶۳؛ الذریعه،۱۲/۱۹؛ ۱۹/۱۸۵،۳۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۵۱، ۲۸۲۳،۲۸۵۲، ۳۲۴۶، ۳۳۲۳؛ کلیات ابجدی؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی،۱/۵۷۲؛

Iranica ,1/222.

دانشنامه

خموش خاتون (xa.muš.xā.tun)، مثنوی عاشقانه‌ای از شاعری به نام رعدی. از سرایندهٔ این مثنوی، جز آگاهی‌های اندکی که از خود مثنوی به دست می‌آید، آگاهی دیگری در دست نیست. رعدی در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست و این مثنوی را در حدود ۱۵۰۰ بیت سرود. سربندهای نخستین مثنوی عبارتند از نعت سرور کاینات، در شکایت از عهدشکنی معشوق، مدح تاج‌دار جهانگیر، سخن و قلم، سبب نظم، آغاز داستان شهریار هوسباز، آگاه کردن غماز شهریار که رای دختری زیبا دارد، خواستگاری از دختر و ناگزیرشدن رای، در برخورد دختر با شهریار و رسم کهنش و دست به نعلین بردن شهریار و عشوهٔ دختر و مانع‌شدن، وسوسه کردن دختر شاه را به جانب خاتون، روانه‌شدن شاه به سوی کشور خموش‌خاتون و.... رعدی در آغاز مثنوی از خاطرات عشقی جوانی خود و پیمان‌شکنی معشوقه‌اش یاد می‌کند. سپس جهانگیرشاه را می‌ستاید و آنگاه به‌سبب نظم کتاب می‌پردازد و می‌گوید که در هنگام جوانی که شاعری نمی‌توانست کرد باستانی هنروری عاقل، این داستان را به‌زبان هندی برایش گفت و امروز که به مراد خود رسیده و در سریر بلاغت نشسته، آنچه را شنیده به نظم درآورده و نام آن‌را که به‌هندی ابول‌رانی بود خموش خاتون نهاده است: «فکر کردم چگونه باید گفت ــ که نماند نهفته راز نهفت / هندیش نام ابول‌رانی بود ــ من نهادم خمش‌خاتون زود / هر لغت کت به هند مشکل بود ــ طبع در فارسیش پرده گشود / فارسی جوهریست پاکیزه ــ که جهان را ازوست دروبزه / فارسی دهر را چو جانانست ــ فارسی خسرو زبانانست / فارسی بس که مشتهر گردد ــ روز به روز تازه‌تر گردد.» رعدی پس از آن به سرایش داستان خموش خاتون می‌پردازد که چکیدهٔ آن چنین است: در هند باستان پادشاه جوان هوس‌رانی بود که دختران جوان را تنها برای یک شب به همسری درمی‌آورد و بامدادان از کاخ خود می‌راند، تا سرانجام یافتن دختر در کشور خودش برای او، بسیار دشوار گردید. پس خواهان دختر رایی از رایان همسایه شد و دختر رای به کاخش آمد. پس از یک شب کام گرفتن از دختر رای، خواست تا او را نیز بامدادان از کاخ بیرون راند. اما دختر به ناله و تدبیر در کاخ ماند و شاه را در دام خواستگاری از خموش‌خاتون انداخت. خموش‌خاتون شاهدختی است که پدرش وی را تنها به کسی خواهد داد که او را به سخن آورد، شاه جوان از این آزمایش ناکام بیرون آمد و به زندان افتاد. دختر رای بر وی دل سوخت و در پی چاره‌جویی برآمد و جامهٔ مردانه پوشید و به سرزمین خموش خاتون رفت. در راه به چهار سروش که به جامهٔ قماربازان درآمده بودند، برخورد. آنها را ببرد و در خدمت خود گرفت و به همراهشان، که تنها وی می‌توانست آنها را ببیند، نزد پدر خموش خاتون رفت و خود را در جامهٔ مردانه از خواستگاران فرانمود و اجازه خواست تا طلسم را بشکند و خموش‌خاتون را به سخن گفتن وادارد. وی در شب معهود چهار سروش را به اندرونی خموش‌خاتون برد و با یاری آنها و گفتن چهار قصه (قصهٔ چهار عاقل، قصهٔ تجاوز زرگر و خیاط و مرد درویش،

قصهٔ چهار مبارز و قصهٔ چهار احمق)، وی را ناگزیر از سخن گفتن و داوری دربارهٔ پایان و نتیجهٔ قصه‌ها کرد و طلسم را شکست. دختر رای پس از مدتی رازِ زن بودن خود را فاش کرد و با استفاده از نفوذی که در دربار پدر خموش‌خاتون یافت شاه جوان را فراخواند و خموش‌خاتون را به همسری وی درآورد و خود کارفرمای بانوان حریم گردید. در مثنوی خموش خاتون جمله‌بندی و واژه‌ها رنگ هندی دارد و نیز از شیوهٔ داستان در داستان و جادویی بودن برخی رخدادها سودجسته شده است. تنها دست‌نویس شناختهٔ این مثنوی در کتابخانهٔ گنج‌بخش (بـه‌شمارهٔ ۷۸۹۸) نگه‌داری می‌شود و مهدی غروی آن را تصحیح و به‌چاپ رسانده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۳/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۰۸/۳ - ۱۶۰۹؛ منظومه‌های فارسی، ۲۸۰؛ مهدی غروی، «خموش‌خاتون»، آینده، سال هشتم، شمارهٔ ۱۰، صص ۶۷۳ - ۶۸۰.

ضیایی

خنجربیگ چغتایی (xan.jar.beyg-e.ča.qa.tā.i)، ــ بنگاله ۹۷۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از امیران چغتایی و شاعران همروزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و مورد ستایش ملا عبدالقادر بدایونی بوده است. بـه‌نوشتهٔ بدایونی خنجربیگ در خوش‌نویسی، سپاهیگری، معماگویی، اسطرلاب و تطبیق اعداد یگانهٔ روزگار خود بود و در موسیقی ایرانی و هندی هم مهارت داشت. او یک مثنوی در سی‌صد بیت سروده که در آن ضمن آوردن شرحی از زندگانی خود، صمیمانه و بی‌پروا جلال‌الدین اکبر را پند داده است، در حالی‌که بیشتر شاعران آن دوره تنها به ستایش پادشاه می‌پرداختند. به‌نوشتهٔ بدایونی وقتی که این مثنوی خوانده شد، صله و انعام به شاعر داده شد. با این‌که خنجر بیگ شاعری صاحب دیوان بود، اما ابوالفضل در آیین اکبری از وی نام نبرده است. در طبقات اکبری نیز از وی نامی به میان نیامده است. نویسندهٔ مخزن‌الغرائب نیز در شرح زندگانی خنجر بیگ تنها به نقل نوشتهٔ بدایونی بسنده کرده است. در ۹۷۴ق که خان‌زمان، متخلص به سلطان و برادرش بهادرخان سر به شورش برداشتند، خنجربیگ نیز با ایشان همداستان بود. او سرانجام به بنگاله رفت و در همان‌جا درگذشت.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۵/۱، ۵۴۹؛ ۸۳۴/۲؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۲۹/۲- ۲۳۰؛ روز روشن، ۲۴۶؛ شام غریبان، ۹۱؛ مخزن‌الغرائب، ۸۷/۲-۸۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۳/۳- ۲۲۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۱؛

Catalogueof the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the libraries of the King of Oudh, 58.

جهان‌تاب

خواجگی شیرازی (xā.je.gi-ye.ši.rā.zi)، خواجگی شریف، ز ح ۱۰۰۲ق، شاعر ایرانی. از شعرای دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بود و در زمان تألیف هفت اقلیم (۹۹۶ــ ۱۰۰۲ق) حیات داشت. امین احمدرازی درباره‌اش می‌نویسد که «خواجگی شریف به مکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بوده، صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم است... از غایت درستی و راستی اندیشه، چهرهٔ معانی را به غازهٔ مضامین تازه سرخ‌رویی داده در نظم و نثر خیالات بدیع دارد.» (هفت اقلیم، ۲۳۷/۱) نسخه‌ای از دیوان خواجگی، در دو هزار بیت، که در اوایل سدهٔ یازدهم هجری کتابت شده، در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شده است.

منابع: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۵۰/۲- ۲۵۱؛ الذریعه، ۳۰۵/۹؛ شمع انجمن، ۲۴۰؛ کاروان هند، ۳۸۶- ۳۸۷؛ هفت اقلیم، ۲۳۷/۱.

برزگر

خواجه‌جان خوافی (xā.je.jān-e.xā.fi)، خواجه‌جان، ملقب به خواجهٔ جهان، ــ ۱۰۵۳ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از نوکران قدیمی و مقرب شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده) گورکانی بود و در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) گاهی مقام بخشیگری و گاه شغل دیوانی (سرپرستی امور مالی) جایی را داشته است و از ۱۰۲۱ تا اواخر ۱۰۳۰ق، دیوان و واقعه‌نویس احمدآباد گجرات بود تا آنکه او را «به واقعات بدیع در [کار] دیوانی متهم کردند» و برکنارش نمودند (عرفات‌العاشقین). در آغاز پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ق)، «خطاب خواجهٔ جهان، خلعت و اسپ، و منصب دوهزاری شش‌صد سوار» یافت (عمل صالح، ۲۶۸/۱ــ ۲۶۹) و شغل دیوانی صوبهٔ گجرات، به مرکزیت احمدآباد، بدو واگذار گشت. در اواخر ۱۰۴۰ق از شاه‌جهان اجازهٔ سفر حج گرفت. چون شاه‌جهان پنج لک روپیه نذرکرده بود که به اهل استحقاق آن دو

بقعهٔ مبارکه [یعنی مکه و مدینه] ارسال نماید، به کارپردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک [هر لک= صد هزار] و چهل هزار روپیه را متاعی که باب خرید و فروخت آن دو مکان باشد به‌نام برده که به دیانت و امانت موصوب بود بسپرند، که بعد فروخت، اصل و سود آن را به محتاجان آن دو بقعه برساند.» (مآثرالامرا، ۷۴۸/۱ــ ۷۴۹) در ۱۰۴۵ق از سفر حج بازگشت. در ۱۰۴۸ق از دیوانی گجرات برکنار شد. خواجه‌جان مردی ادیب بود. تقی اوحدی که وی را از نزدیک می‌شناخت دربارهٔ‌اش می‌نویسد: «مولانا خواجه‌جان خوافی نویسندهٔ خوش‌محاورهٔ باذوق خوش‌فهم راست طبع است، تتبع تواریخ به قدر و بعضی سخنان صوفیه و اشعار قدما کرده، ادراک مستقیمی دارد... از تعصبات معرّا و به اخلاق زکیّه مصفّا است، تتبع مثنوی مولوی به غایت خوب کرده.»

منابع: پادشاه‌نامه، ۷۸/۱، ۴۰۶؛ ۱۰۵/۳؛ عمل صالح، ۲۶۸/۱-۲۶۹، ۲۷۲؛ ۴۶۲/۲؛ کاروان هند، ۳۸۷-۳۸۹؛ مآثرالامرا، ۷۴۸/۱-۷۴۹.

برزگر

خوافی‌خان (xā.fi.xān)/ خافی‌خان، محمدهاشم نظام‌الملکی، مخاطب به هاشم‌علی‌خان و خوافی‌خان، پسر خواجه میرخوافی، ح ۱۰۷۴ــ ح ۱۱۴۵ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه قاره. اصلش از خواف خراسان بود، اما وی احتمالاً در هند به‌دنیا آمد. پدرش خواجه میر از ملازمان بسیار نزدیک شاهزاده مرادبخش، کوچک‌ترین پسر شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق)، بود و پس از برآمدن اورنگ‌زیب به تخت شاهی (۱۰۶۸ق) به خدمت او پیوست. محمدهاشم گویا در آغاز به تجارت یا منشی‌گری می‌پرداخت. در یکی از این پیشه‌ها بود که در ۱۱۰۵ق به بمبئی رفت و در آن‌جا در مجلسی با کارگزاری انگلیسی گفت‌وگو کرد. وی بیشتر عمرش را در کارهای گوناگون کشوری و لشکری در دستگاه پادشاهان گورکانی هند، یعنی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)، شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ــ ۱۱۲۴ق)، فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، در دکن و گجرات به‌سر آورد. مدتی دراز در سورت نشیمن داشت و چندی نیز در احمدآباد و رهوری (در قلمرو شیواجی) می‌زیست. در اوایل فرمانروایی بهادرشاه، حاکم چانپانیر بود و در دورهٔ فرخ‌سیر، از سوی نظام‌الملک آصف‌جاه به منصب «دیوان» منصوب شد. بعدها از محمدشاه لقب خوافی‌خان گرفت. اواخر عمر وی گویا در حیدرآباد دکن در خدمت آصف‌جاه گذشت. او دوست صمیمی شاهنوازخان، مؤلف مآثرالامرا بود. مهم‌ترین و شاید تنها اثر خوافی‌خان منتخب‌اللباب در تاریخ هند در سه جلد یا حصّه است: (یک) شاهان مسلمان هند از فتح این سرزمین به دست مسلمانان تا برافتادن لودیان. نسخه‌های این جلد ظاهراً بسیار نادر است. نسخهٔ شمارهٔ Add.26227 موزهٔ بریتانیایی حاوی قسمتی از آن است؛ (دو) تاریخ گورکانیان هند از آغاز تا سال چهاردهم فرمانروایی محمدشاه (۱۱۴۴ق). جلد دوم مهم‌ترین بخش کتاب است و در آن، پس از مقدمه‌ای در ذکر خاستگاه تاتارها و مغولان، شرح احوال کوتاه امیر تیمور و پسر سومش میران‌شاه و نوادگان میران‌شاه که نیاکان بابر هستند آمده و سپس تاریخ گورکانیان هند از بابر (۹۳۲ــ ۹۳۷ق) تا ۱۱۴۴ق به تفصیل آورده شده است. جلد دوم در سه بخش در ۱۸۶۸، ۱۸۷۴ و ۱۹۰۹م در کلکته به‌چاپ رسیده است. (سه) تاریخ خاندان‌های محلی هند که در ذکر خاندان‌های شاهی دکن و گجرات و خاندیش است و ارزش چندانی ندارد و بیشتر خلاصه‌ای از تاریخ فرشته است (چاپ کلکته، ۱۹۲۵، به‌همراه جلد دوم کتاب). منتخب‌اللباب (یا بهتر بگوییم جلد دوم آن) از ارزشمندترین منابع تاریخ هند، به‌ویژه در دورهٔ اورنگ زیب و جانشینان وی، که مؤلف خود شاهد بسیاری از رویدادهای این دوره بوده، به‌شمار می‌آید و تنها تاریخ کامل و پیوستهٔ دورهٔ اورنگ‌زیب است. گیرایی این اثر به‌ویژه در جاهایی است که خوافی‌خان دیده‌ها یا شنیده‌های خود از پدر و برادرش را نقل می‌کند. گرچه منتخب‌اللباب را برای دقت و بی‌طرفی آن بسیار ستوده‌اند، ولی خوافی‌خان دربارهٔ شاه‌جهان و اورنگ‌زیب جانب‌داری بسیار نشان می‌دهد. ازاین‌رو، در برخی موارد، مانند دستگیری و قتل ناجوانمردانهٔ مرادبخش به‌دست اورنگ‌زیب و نیز رفتار شاه‌جهان با برادرش خسرو حقیقت را تا اندازه‌ای پوشیده می‌گذارد. با این‌همه، وی در بیان رویدادها از ابوالفضل علامی در اکبرنامه بسیار صادق‌تر است و گزارش‌هایش دربارهٔ رویدادهای دورهٔ شیرشاه سوری و جهانگیر منصفانه است. نثر کتاب روان و دل‌نشین است و مانند بسیاری از تاریخ‌های رسمی مانع از درک مطالب تاریخی نیست، هر چند به شیوهٔ تاریخ‌نگاران آن زمان در انشای مقدمات فصول و ابواب از صنایع لفظی بسیار استفاده شد است. منتخب‌اللباب را محمود احمد فاروقی به اردو برگردانیده و در کراچی به‌چاپ رسانده است. ترجمهٔ انگلیسی بخش‌هایی از آنکه به‌قلم ویلیام ارسکین،

از جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۷ق)، و سروان ا. گوردون، از آغاز جلد دوم تا اسارت جهانگیر به‌دست مهابت‌خان، انجام گرفته است در نسخه‌های شمارهٔ Add.26615-19 موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۲/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۳/۲ـ ۵۳۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۰ـ ۴۸۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۱/۱۰ـ ۴۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۷۴۶/۶ـ ۷۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۶/۶؛ مجلهٔ ادب، سال بیست‌وسوم، شمارهٔ ۱، ص ۴۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/146-153; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/232-2364; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 138; A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/363-371; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 52-53; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 300; *Encyclopaedia of Islam*,4/914-915; *Mughals in India*, 252; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/460-468.

برزگر

خوب‌الله اله‌آبادی (xu.bol.lāh-e.e.lāh.ā.bā.di)، شیخ محمد یحیی،معروف به شاه خوب‌الله، فرزند شاه محمد امین عباسی اله‌آبادی، سید پور در بخش غازی‌پور ۱۰۸۰ـ اله‌آباد ۱۱۴۴ق، دانشمند دینی و عارف و نویسنده و شاعر شبه‌قاره. پیش از بلوغ پدرش را از دست داد وبه اله‌آباد رفت(حـ ۱۰۹۲ق)و نزد عموی خود شیخ محمد افضل اله‌آبادی (ـ ۱۱۲۴ق) به فراگیری علوم ظاهری و باطنی پرداخت، در شمار ارادتمندان او درآمد، از او خرقهٔ خلافت گرفت وبه دامادی وی پذیرفته شد. چون شیخ محمد افضل درگذشت بر جای او بر مسند ارشاد نشست وبه هدایت طالبان طریقت پرداخت. از دانشمندان و عارفان برجستهٔ روزگار خود به شمار می‌آمد و آثار فراوانی از او به‌جا مانده که بیشتر به عربی است. در خوش‌نویسی نیز ماهر بود. در غزلیات فارسی خود که بیشتر رنگ تصوف دارد یحیی تخلص داشت و از سعدی و حافظ و امیر خسرو پیروی می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان اشعار فارسی وی شامل غزلیات و رباعیات در کتابخانهٔ اجملیه اله‌آباد نگه‌داری می‌شود. از دیگرآثارش: الکلمات‌المؤتلفه فی المقاصدالمختلفه به فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1965/86/1)؛ بضاعة مرجان / بضاعةمزجاة به فارسی در تصوف؛ مکتوبات به فارسی در چهار جلد که جلد یکم گردآوری شاه عبدالعزیر بسمل گورکهپوری و جلد دوم گردآوری محمد زاهد اکبرآبادی و جلد سوم گردآوری محمد اسلم اله‌آبادی و جلد چهارم گردآوری چندتن به نام‌های خواجه صابر، حافظ ضیاءالله، حافظ رحمت‌یارخان و قاضی محمد معظم است. این مکتوبات یا نامه‌ها که در پاسخ به پرسش‌های علما و مشایخ نوشته شده‌اند و نکات فقهی و تاریخی بسیاری را دربردارند از زبانی ساده و به دور از پیچیدگی و تصنع برخوردارند و از بهترین نمونه‌های ادبیات فارسی در روزگار نویسنده به شمار می‌آیند. جلدهای یکم و سوم مکتوبات در کتابخانهٔ اجملیهٔ اله‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ بسط‌الکلام فی وفیات‌الاعلام /اعلام‌الانام بوفیات‌الاعلام به فارسی که بیشتر به نام وفیات‌الاعلام آوازه دارد و به پیروی از نفحات‌الانس جامی به ترتیب ماه‌های هجری قمری نوشته شده است و در شرح حال عارفان و ادیبان و شاعران و دانشمندان و شهیدانی است که در یکی از این ماهها درگذشته‌اند؛ القول‌الصحیح فی صلوات‌التسبیح در فقه؛ الکلام‌المفید فیما یتعلق بالشیخ والمرید در تصوف؛ مأخذالاعتقاد فی شأن الصحابة و اهل‌البیت‌الامجاد؛ تزیین‌الاوراق فی مخرق‌الطباق؛ خلاصة‌الاعمال ؛ توفیر المنضعة فی باب الجمعة ؛ مناقب غوثیه ؛اربعین ؛ اعلام‌الهدی؛ اقامة‌الحجة فی الجمع بین‌الظهر والجمعة ؛اذکار و ثمراتها؛شرح رسالة‌المکیة؛ حاشیه دستورالمبتدی؛ شرح دعاءالصباح؛ اغاثة‌القاری فی شرح ثلاثیات‌البخاری؛ اخراج‌الخبایا فی شرح الوصایا؛ تذکرة‌الاصحاب.

منابع: تذکرهٔ علمای هند،۵۸ـ۵۹؛ تصوف بر صغیر مین، ۶۷، ۷۸، ۹۵؛ الذریعه،۱۳۰۷/۹؛ روز روشن، ۹۴۱؛ سروآزاد،۲۱۱؛ سفینهٔ هندی، ۲۶۰؛ شاه محمد اجمل‌اله‌آبادی وادب فارسی،۱۲۳ـ۱۳۳؛ شمع انجمن، ۵۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان،۱۸۰۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔملی پاکستان،۲۵۶؛ نزهة‌الخواطر،۴۱۹/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,310.

برزگر

خوب‌محمد چشتی (xub.mo.ham.mad-e.češ.ti)، ـــ احمدآباد ۲۴ شوال ۱۲۰۳ق، صوفی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم احمدآباد گجرات و مرید کمال محمد سیستانی (ـ ۹۷۹ق) بود. در نظم و نثر فارسی مهارت کامل داشت و به فارسی و اردو می‌نوشت و شعر می‌گفت. سروده‌های اردوی او، تأثیر ادبیات فارسی را در گجرات آن روزگار به‌روشنی نمایش می‌دهد. آثار فارسی‌اش از بهترین نمونه‌های انشای فارسی در هند به‌شمار می‌آیند. از آثارش: ۱ــ مثنوی خوب ترنگ (سروده در ۹۸۶ق) به اردو یا به‌گفتهٔ خود خوب‌محمد، «گجراتی آمیخته با عجمی و عربی». این اثر در تصوف و گویا بر پایهٔ گفته‌ها و سخنان شیخ‌کمال محمد است؛ ۲ــ امواج خوبی به فارسی، به نثر آمیخته به نظم، که ترجمه و شرح خوب ترنگ در پنج حضرت یا مرتبه (وحدت، الوهیت، روح، مثال، جسم) است. این کتاب در بمبئی به‌چاپ رسیده و ترجمهٔ اردوی آن از قاضی احمد عبدالصمد فاروقی (۱۳۵۲ق) در ۱۳۷۹قَ در کراچی منتشر شده است؛ ۳ــ شرح جام جهان‌نما/ شراب جام به فارسی در شرح جام‌جهان‌نمای محمدشیرین مغربی؛ ۳ــ صلح کل (۱۰۱۶ق) به فارسی دربارهٔ دایرهٔ وحدت و احدیت، روح مجرد، حضور وحدت، عالم تفصیل مهدی، فنای فنا، و جز آن‌ها؛ ۴ــ بهاس و بهید به نظم در شرح صنایع بدیعی. وی در این اثر اصطلاحات فارسی و عربی را به زبانی ساده برای گویندگان گجراتی گزارش کرده است؛ ۵ــ چهند چهندان به نظم که در آن قواعد عروض فارسی را بر بنیاد عروض هندی توضیح داده است؛ ۶ــ خلاصهٔ موجودات به فارسی در حقیقت و معرفت موجودات؛ ۷ــ عقاید صوفیان؛ ۸ــ قلزوم؛ ۹ــ مفتاح‌التوحید؛ ۱۰ــ صراط المستقیم؛ ۱۱ــ حفظ مراتب (۱۰۰۹ق) به فارسی که مقدمهٔ شرح جام‌جهان‌نما است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۱۲۷/۱، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۸۶، ۱۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۳/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۷۶؛ تصوف بر صغیرمین، ۱۰۹۰/۲، ۱۲۹۴، ۱۴۴۱، ۱۹۴۸، ۱۹۵۲؛ دائرهٔ معارف بزرگ اسلامی، ۵۳۳/۷-۵۳۴؛ سخنوران گجرات، ۶۰-۶۳؛ صبح آفرینش، ۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸۸/۳، ۱۴۳۷، ۱۶۷۸، ۱۷۰۰، ۱۷۸۲، ۱۹۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی درگاه پیرمحمدشاه، ۷۲/۵-۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۸۳/۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,310; *Mughals in India* ,240,259.

برزگر

خورسند رسولپوری (xur.sand-e.ra.sul.pu.ri)، سید پیرعلی رضوی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مدیحه‌سرایان درگاه غازی‌الدین حیدرپادشاه اوده (۱۲۲۹ــ ۱۲۴۳ق) بود. از آثارش: دیوان، که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ 2177 فهرست) نگه‌داری می‌شود. این اثر دارای یک «نه‌بند» و قصایدی در ستایش پیامبر(ص)، حضرت علی(ع)، غازی‌الدین حیدر و دیگران است؛ شرح سکندرنامه.

منبع:

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/331.

برزگر

خورشاه (xur.šāh)، خورشیدشاه فرزند قباد حسینی عراقی، مشهور به ایلچی نظام‌شاه، ــ گلکنده ۹۷۲ق، تاریخ‌نویس ایرانی. در ایران زاده شد و سپس به هند رفت. به‌گفته بدایونی در منتخب‌التواریخ، زادگاه وی را عراق دانسته‌اند. خورشاه در روزگار پادشاهی برهان نظام‌شاه یکم (۹۱۴ ــ ۹۶۱ق)، فرمانروای احمدنگر، به دکن رفت و به دربار او پیوست. وی، همانند نظام‌شاه، به شاه‌طاهر دکنی (ــ ۹۵۳ق) که از پیشوایان شیعهٔ اسماعیلی بود، ارادت می‌ورزید. در ۹۵۲ق به‌سفارت از دربار نظام‌شاه و به رسالت از سوی شاه‌طاهر با هدایایی که به هزار تومان می‌رسید، نزد شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) فرستاده شد. در رجب همان سال به ری رسید و سفارت خود را به آگاهی شاه‌تهماسب، که در آن زمان در فیروزکوه بود، رسانید. به خورشاه دستور داده شد تا به قزوین برود و پس از یک ماه نزد شاه بار یافت. پس از آن به ایلچی نظام‌شاه مشهور گشت. خورشاه یک‌سال و نیم در خدمت شاه‌تهماسب بود و همراه وی به گرجستان و شروان رفت. وی به گیلان، مازندران و دیگر نواحی ایران نیز سفر کرد و تا ۹۷۱ق در ایران به‌سر برد و به تألیف تاریخ ایلچی نظام‌شاه* پرداخت. در بازگشت به هند به دربار ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷ ــ ۹۸۹ق) در گلکنده پیوست و حدود ۹۶۵ق / ۱۵۵۷م تألیف کتاب یاد شده را به‌نام ابراهیم قطب‌شاه به پایان برد. نسخه‌هایی از تاریخ ایلچی نظام‌شاه به

شمارهٔ Add.23513 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و H71 (56ف) در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد و در کتابخانه‌های دیگر نگه‌داری می‌شود. بخشی از این اثر که به تاریخ پادشاهان طبرستان در دورهٔ صفویان می‌پردازد، در منتخبات فارسی شفر با ترجمهٔ فرانسه به‌چاپ رسیده است (پاریس، ۱۸۸۵م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۸۱/۲ ـ ۵۸۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۵۴/۵ ـ ۱۶۵۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۵/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۴۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۰۳/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in British Musem, 1/107-111; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 315; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/113, 1066.

رسولی

خورشیداحمد جهانگیرنگری (xor.šid.ah.mad-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، ــ مکه ح ۱۲۹۰ق، عارف مجددی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به‌واسطهٔ خواجه محمدیحیی به احمد سرهندی می‌رسید. در لکنو به‌دنیا آمد و در دهلی نشیمن داشت. در تصوف نخست با شاه رئوف احمد رأفت سرهندی دست ارادت داد و از او اجازهٔ ارشاد گرفت. سپس به حلقهٔ مریدان شاه‌احمدسعید سرهندی پیوست. بعدها برای بهره‌گیری از محضر مشایخ دیگر و زیارت بارگاه‌های صاحبان کرامت به گشت‌وگذار پرداخت و به نواحی گوناگون هندوستان و افغانستان و فرارود (بلخ و خوقند و بخارا و سمرقند) سفر کرد. مدتی را، گویا در پی شورش آزادی‌خواهانهٔ مردم هند بر ضد انگلیسیان، در زندان انگلیسیان در لودیانه گذراند (۱۸۵۷م/ ۱۲۷۳ق). چندی در کابل رحل اقامت افکند و سرانجام در مکه درگذشت. وی به فارسی و اردو شعر می‌سرود و خورشید تخلص می‌کرد. در سخنوری از رئوف احمد رأفت، محمد مؤمن‌خان مؤمن و اسدالله غالب دهلوی (ــ ۱۲۷۷ق) اصلاح سخن می‌گرفت. از آثارش: ۱ــ بحرالمعرفه در شش باب: (یک) در بیان صحابهٔ کبار، (دو) دایرهٔ مکان و مایتعلق بها، (سه) ولایت صغری و کبری، (چهار) کلمات ثلاثهٔ نبوت و رسالت و اولوالعزم، (پنج) حقایق‌الله، (شش) انبیاء حقیقت؛ ۲ــ رسالهٔ سکریه در پاسخ نامه‌ای که سردار امیرافضل‌خان به او دربارهٔ اشعار سکریه‌اش نوشته بود؛ ۳ــ نامه‌های خورشید احمد به نظام؛ ۴ــ رباعیات خورشید احمد که مجموعهٔ دوبیتی‌های صوفیانه در وحدت وجود است.

منابع: سخن شعرا، ۱۵۴ـ ۱۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱۷/۳؛ ۲۳۷۰/۴؛ ۴۴۶/۵؛ ۱۳۳۳/۸؛ گلستان سخن، ۴۳۲/۱ـ ۴۳۵؛ نگارستان سخن، ۲۷.

برزگر

خورشید احمد صمصام ← صمصام، ابوالحیات حکیم خورشیداحمد

خورشید بلگرامی (xor.šid-e.bel.ge.rā.mi)، میرخورشیدعلی بلگرامی، متخلص به خورشید، ۱۱۵۹ ــ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نزدیکان علامه میر عبدالجلیل بلگرامی بود. در ابتدا فصاحت تخلص می‌کرد؛ سپس به مناسبت نام خود تخلص خورشید را برگزید. وی صرف و نحو را نزد سید محمد تحصیل فراگرفت و در فن شعر نیز از او اصلاح سخن می‌گرفت. صنایع شعری را از صانع بلگرامی آموخت. آنگاه برای کسب معاش به بنارس رفت. در آنجا با شیخ محمدعلی حزین لاهیجی دیدار کرد. سپس نزد میرنورالحسن‌خان بلگرامی که از دوستان راجا شتاب‌رای، حاکم عظیم‌آباد (پتنا)، بود رفت و تا پایان عمر نزد او به‌سر برد.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۷۱؛ سفینهٔ هندی ۷۰؛ شمع انجمن، ۱۴۰؛ صحف ابراهیم، ۶۱؛ نتایج‌الافکار، ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

سپاهی

خورشید جهان (xor.šid-e.ja.hān)، فرزند سیدجعفر امام، پتنا ۱۹۴۳م ــ ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. پدر وی وزارت ایالت بیهار را به‌عهده داشت. خورشیدجهان پس از اتمام دوره‌های دبستان و دبیرستان، در دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد. سپس از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. چندی در دانشگاه به تدریس زبان وادبیات فارسی پرداخت. به زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد از آثارش: سفرنامه‌های فارسی به اردو و فارسی (پتنا)؛ نظری به شعر کلیم‌الدین احمد به اردو و فارسی (پتنا)؛ نقش زنان در شعر فارسی به فارسی و اردو (پتنا).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۵ـ ۲۶۶.

رسولی

خورشیدحسین بخاری (xor.šid.ho.seyn-e.bo.xā.ri)، فرزند سید بشیر حسین بخاری، پاکستان ۱۹۴۳م ــ ، مترجم و پژوهشگر پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ دولتی شیخوپوره به تدریس سرگرم شد. از آثارش: مطالعهٔ ادبیات ایران (لاهور، ۱۹۶۵م)؛ ترجمهٔ کیمیای سعادت به اردو (لاهور، ۱۹۹۶م)؛ ترجمهٔ باب اول گلستان به‌اردو (لاهور، ۱۹۶۷م)؛ شعرای کلاسیک فارسی به‌اردو (لاهور، ۱۹۶۷م)؛ نادرشاه افشار؛ مسعود سعد سلمان (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ ابوالفرج رونی؛ مولانا میرزا منیر لاهوری. ترجمهٔ بری از نامه‌های امام ربانی مجدد الف ثانی (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ تصحیح ریاض‌التاریخ (لاهور، ۱۹۶۸م). مقالات خورشیدحسین: «تحریک مشروطهٔ ایران» (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ «البیرونی» (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ «چندربهان برهمن لاهوری» (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ «نادرشاه افشار ایک تاریخی جائزه» (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ «شهریار غزل‌گوی ایران» (لاهور، ۱۹۶۷م)؛ «افضل‌الدین بدیل خاقانی» (۱۹۶۶م)؛ «ایران اور پاکستان کی تاریخی و تهذیبی روابط» (۱۹۷۱م)؛ «ادبیات فارسی مین میر درد کا مقام» (لاهور، ۱۹۷۶)؛ «فارسی ادب می میر در دکا مقام» (لاهور، ۱۹۷۶م)؛ «فارسی ادب مین اولیائی نقشبند کی خدمات» (۱۹۷۹م)؛ «حافظ شیرازی» (شیخوپوره، ۱۹۶۴م)؛ «ابوالفرج رونی» (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ «ابن مقنع» (لاهور، ۱۹۶۴م). وی در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۷؛ گنج شایگان، ۶۸؛ گنجینهٔ دانش، ۱۲۵-۱۲۷.

رسولی

خورشید لکنوی، خورشید احمد ← خورشید احمد جهانگیرآبادی

خوش (xoš)، گوسائین آنندکهن، ز ۱۲۰۹ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کپنیل(اکبرآباد) بود و پس از مرگ پدر در بندر ابن نشیمن گزید. برخی منابع نوشته‌اند که در یورش احمد شاه درانی (ــ ۱۱۸۷ق) به هند کشته شده است،اما با توجه به این‌که وی بیشتر آثارش را اوایل سدهٔ سیزدهم سروده و نوشته است، چنین چیزی درست نمی‌نماید. خوش در فارسی و هندی ماهر بود. از آثارش: ۱ــ مثنوی کجکلاه به فارسی درهفت جلد که جلد یکم آن (نسخهٔ دیوان هند به شمارهٔ ۲۹۰۵) در توصیف بنارس و رود گنگ است و جلد دوم آن (نسخهٔ دیوان هند به شمارهٔ ۱۷۲۵) که در ۱۲۰۹ق به انجام رسیده داستان‌های عرفانی از جمله داستانی در شرح روابط داراشکوه و بابا لعل است؛ ۲ــ دیوان اشعار فارسی (نسخهٔ دیوان هند به شمارهٔ ۲۹۰۶) که مجموعهٔ غزلیات وی است و در ۱۲۰۵ق گردآوری شده است؛ ۳ــ بحرالنجات به فارسی(نسخه‌های دیوان هند به شمارهٔ ۱۹۵۹ و انجمن ترقی اردو به شمارهٔ ۱ق ف ۶۲) که ترجمهٔ اثر بزرگ سنسکریت کاشی کهند در ۵ جلد است و به جانتن دانکن غضنفر جنگ،از مقامات برجستهٔ انگلیسی بنارس، پیشکش شده است. جلد یکم در یازدهم ربیع‌الاول ۱۲۰۷ق و جلد پنجم در هفتم شعبان ۱۲۰۸ق به انجام رسیده است. کاشی نام کهن شهر بنارس است و کاشی کهند دربارهٔ نیایشگاه‌های هندوان در آن شهر و آیین‌هایی است که در این نیایشگاه‌ها برگزار می‌شود؛ ۴ــ ترجمهٔ گیامهاتمیه (نسخهٔ دیوان هند به شمارهٔ 1962) که در ۱۲۰۴ق به درخواست جانتن دانکن به انجام رسید؛ ۵ــ داستان حضرت عیسی به فارسی؛ ۶ــ داستان سلیمان پیغمبر به نظم فارسی. همچنین گویند وی بهگوت‌گیتا و راماین را به نظم فارسی درآورده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۲-۱۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ۲۱۳۶/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۲۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۵، ۱۶۴۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/63; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 777; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 80-81; *Mughalsa in India* ,74.

برزگر

خوشتر دهلوی (xoš.tar-e.deh.la.vi)، فضل‌الله فرزند میرزا افضل سرخوش، ــ ۱۱۴۱ق، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی تخلص سرخوش را به سفارش پدرش برگزید و گاه نیز از تخلص هنر استفاده می‌کرد. در خدمت علی‌احمدخان برادر رحیمةالنسا کوکه به‌سر می‌برد و به منصب پانصدی و لقب هنرورخانی دست یافت. ابیاتی از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: باغ معانی، ۵۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۴۴؛ الذریعه، ۳۰۸/۹؛ روز روشن، ۲۴۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۷۱ـ۱۷۲؛ سفینهٔ هندی، ۶۸؛ صحف ابراهیم، ۱۰۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۳۱/۲ـ۱۳۲؛ همیشه‌بهار، ۶۹ـ۷۰.

فتح‌نیا طبری

خوشدل کشمیری (xoš.del-e.kaš.mi.ri)، دیارام کاچرو، ۱۷۴۳ــ سرینگر ۱۸۱۱م/ ۱۲۲۶ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خانواده‌ای از اعیان برهمنان کشمیر زاده شد. در روزگار عطاخان حاکم کشمیر (۱۲۲۲ــ ۱۲۲۶ق) می‌زیست و در خدمت سرکردگان افغان به‌سر می‌برد. ازاین‌رو، به خراسان و کابل و قندهار و هرات و جاهای دیگر سفر کرد و در پیشاور به پارسایی به‌نام رام آنندتهاکر دست ارادت داد. از آثارش: ۱ــ شری گیتاکه برگردان کتاب سنسکریت بهگوت گیتا به نثر فارسی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به شمارهٔ ج۵۱۲، ۲۹۴) نگه‌داری می‌شود. گفتنی است در برخی منابع از ترجمهٔ منظوم هندی (اردو) بهگوت گیتا به دست کسی به‌نام دیارام یاد رفته که شاید همین خوشدل است؛ ۲ــ دیوان؛ ۳ــ مثنوی کشمیر در ستایش کشمیر که خوشدل آن را هنگام سفر و دوری از زادگاهش سروده است. این مثنوی در بیاض شمارهٔ ۶۲ کتابخانهٔ سرینگر نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ ترانهٔ سرود در موسیقی به نثر؛ ۵ــ بیاض خوشدل که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر نگه‌داری می‌شود.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۵۶ـ ۱۶۱؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۷۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۸/۱؛ ۱۸۳۴/۴، ۱۸۷۹ـ ۱۸۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۵۱/۳؛ ۲۱۶۹/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۲۷/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، ۱۱۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۶، ۴۲۲؛ محمدکلیم سهسرامی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، هلال، سال هجدهم، شمارهٔ ۳، (شمارهٔ مسلسل ۱۰۲)، ص ۲۲؛

Mughals in India ,182.

برزگر

خوشدل گوپاموی (xoš.del-e.gu.pā.ma.vi)، احمدمجتبی فرزند خیرالدین فرزند خیرالله، مشهور به مصطفی علی‌خان، کوپامومن/ گوپاموی ۱۱۷۳ ــ مدراس ۱۲۳۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش با بیست‌وهشت واسطه به ناصر بن عبدالله بن عمر بن خطاب می‌رسد. نیاکان وی عالمانی بنام بودند و در شهرهایی مانند بخارا، کابل، لاهور و دهلی نزد بزرگان دین و دولت و مردم به وارستگی و خوش‌نامی آوازه داشتند. اما خوشدل، که خود از نوادگان قاضی مبارک، شارح بزرگ منطق بود، در گوپامو زاده شد و همان‌جا نیز برآمد؛ زیرا پیش‌تر یکی از نیاهای وی به گوپامو کوچیده و رفته‌رفته با بزرگان آن‌جا نسبتی به‌هم رسانیده بود. خوشدل پس از به‌پایان بردن آموزش‌های نخستین، نزد استادانی مانند مولوی رحیم‌الدین گوپامو، غلام طیب بهاری و حیدرعلی سندیلی/ سندیلوی به فراگیری علوم عقلی و نقلی پرداخت. وی در همان جوانی با پشتکار و حافظهٔ نیرومند خود، در مدتی کوتاه حافظ قرآن شد و در میان حافظان قرآن آوازه‌ای بلند یافت. سپس در سلک ارادتمندان سید شاه‌غلام پیر بن قطب‌العارفین و سید شاه دین بلگرامی از بزرگان سلسلهٔ قادریه درآمد. همچنین از مولوی شاه‌غلام نصیرالدین سعدی خرقهٔ خلافت سلسلهٔ صفویه گرفت، که مشتمل بر طریقه‌های قادریه، چشتیه، سهروردیه و نقشبندیه بوده است. خوشدل در ۱۲۰۰ق به بندر مدراس رفت و در آن‌جا به تدریس روی آورد. وی که با بهره‌گیری از شایستگی و فراست بایسته و آوازهٔ پدر در میان مردم، سرآمد همگنانش گردیده بود، پس از چندی به زادگاهش فراخوانده شد و در آن‌جا به تدریس پرداخت و شاگردانی بسیار تربیت کرد. خوشدل در ۱۲۱۱ق و پس از روی کار آمدن بهادرشاه دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۷۴ق) بار دیگر به مدراس رفت، اما پس از چندی تدریس و پژوهش، از بهادر که او را بسیار می‌نواخت، نقد رخصت به کف آورد و به زاد و بوم خود بازگشت. در ۱۲۱۶ق باز هم به مدراس رفت و نزدیک به یک سال همان‌جا بماند. مدتی نیز در ترچناپلی به قضاوت پرداخت و با مرگ قاضی‌القضات مدراس به جانشینی وی برگزیده شد. چون درگذشت پیکرش را در صحن مسجدی در کنار آرامگاه پدرش به‌خاک سپردند. فرزندش در شعری به تاریخ مرگ وی اشاره کرده است. خوشدل سخت شیفتهٔ دانش و آگاهی بود و با نادیده انگاشتن آن همه حشمت و پیشه‌های معتبر، همواره در پی گسترش دامنهٔ آگاهی خود بود. وی علوم ادبی را نیک فراگرفته و در شعر و شاعری داد سخنوری داده بود. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۱۰۵۴/۹ـ ۱۰۵۵؛ شمع انجمن، ۱۴۴ـ۱۴۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۲۹/۲ـ۱۳۱؛ نتایج‌الافکار، ۲۲۴ـ ۲۴۰؛ نزهة‌الخواطر،

۳۸-۳۶/۷.

جهان‌تاب

خوشدل هندی (xoš.del-e.hen.di)، رای امرسنگه فرزند جیون‌رام، ــ ۱۲۲۵ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم کایته و اصل او از مانکپور بود. پدرش از ملازمان ابومنصورخان صفدرجنگ، نواب اوده (۱۱۵۲ــ ۱۱۶۷ق)، بود و به پایمردی او از محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) منصب و خطاب یافت و در دورهٔ شجاع‌الدوله بن صفدرجنگ، نواب اوده (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق)، ناظم غازیپور شد و در آن شهر نشیمن گزید. خوشدل در غازیپور به‌دنیا آمد و درس خواند و کتاب‌های درسی متداول فارسی و عربی را فراگرفت. مدتی در دستگاه مهاراجه اجیت‌سنگه، راجهٔ بنارس، و چندی در ملازمت جاناتان دانکن، نمایندهٔ مقیم بریتانیا در بنارس و بعدها فرماندار بمبئی، به‌سر برد. در ۱۲۲۳ق در خدمت انگلیسی‌ها به شغل دیوانی نظامت علیگر منصوب گشت و سرانجام در همان‌جا درگذشت. از آثارش: ۱ــ دیوان شعر نزدیک ۵۰۰۰ بیت از غزلیات و قصاید و رباعیات و جز آن‌ها؛ ۲ــ منظومهٔ بهار دانش؛ ۳ــ منظومهٔ رزمستان/بزم خیال/شاهنامهٔ هند که تاریخ کوتاه هند به‌ویژه در دورهٔ انگلیسی‌ها تا ۱۲۱۰ق است و به جانتن دانکن پیشکش شده است (نسخه‌های شمارهٔ ۳۹۷۵ و ۴۰۱۹ دیوان هند و شمارهٔ Or1751/4 موزهٔ بریتانیایی)؛ ۴ــ زبدة‌الاخبار که گزیدهٔ خلاصة‌التواریخ سجان‌رای است و در آن رشتهٔ رویدادها تا ۱۲۲۱ق ادامه یافته است. در برخی فهرست‌ها، این اثر از آنِ امرسنگه خوشحال‌چند و به عنوان مقالهٔ دوم تاریخ محمدشاهی او یاد شده است؛ ۵ــ تاریخ فرمانروایان هند که تاریخ هند از آغاز تا روزگار سلطان علاءالدین غوری است و تا روزگار انگلیسی‌ها ادامه می‌یابد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۹، ۲۱۹، ۲۲۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۸۷ـ ۵۸۸؛ الذریعه، ۳۰۸/۹؛ صبح گلشن، ۱۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۵، ۱۱۹۶، ۱۲۷۲؛ نشتر عشق، ۵۴۲/۲ـ ۵۴۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1017, 1052; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,315-316; *Mughals in India* ,70; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/480.

برزگر

خوشگوی دهلوی (xuš.gu-ye.deh.la.vi)، بندرابن داس، ح۱۰۷۸ / ۱۰۸۸ ــ عظیم‌آباد (پتنا) ۱۱۷۰ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم متهرا (شهری در استان اوتارپرادش) از طبقهٔ بیس (سومین طبقه در نظام کاستی هندو) بود. بیشتر سال‌های زندگی او در دهلی گذشت. پدرش با پدر شیورام داس، متخلص به حیا، در روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) در لشکر شاهی خدمت می‌کرد و عمویش سدانند، متخلص به تکلف، در خدمت حرم شاه، جهان‌زیب بانوبیگم، بود. شفیق مؤلف گل رعنا دربارهٔ اسم خوشگو چنین می‌گوید: «بندر ابن اسم محلی است در متهرا و داس در زبان هندی غلام را گویند، یعنی غلام بندرابن. متهرا موطن کشن [کرشن] است که از رهبران مذهب هندو بوده است.» خوشگو پس از تحصیلات مقدماتی نزد بی‌غم راگی و سدانند به کار پرداخت. وی در آغاز جوانی در لشکر شاهی خدمت می‌کرد و به شهرهای بسیاری سفر کرد و به دیدار شاعران آن‌جا شتافت، اما بعدها سپاهیگری را رها کرد و روزگار را به سرگردانی در متهرا، بنارس، الله‌آباد و عظیم‌آباد گذراند. وی شاگرد و معاشر شیخ سعدالله گلشن برهانپوری، عبدالقادر بیدل، میرزا افضل سرخوش، سراج‌الدین علی‌خان آرزو و لاله سکهراج سبقت بود. تخلص خوشگو را از سرخوش گرفته بود، چنان‌که در ذیل شرح حال سرخوش می‌نویسد «که در چهارده سالگی اشعار خود را به‌نظر اصلاح وی می‌گذرانید.» خوشگو در مشاعره‌هایی که در منزل بیدل و گلشن بر پا می‌شد حضور می‌یافت و این انجمن را در منزل خود هم برپا می‌کرد و شعرای معروف آن دوره نیز در این انجمن شرکت می‌کردند. اثر وی سفینهٔ خوشگو* نام دارد که مؤلف آن‌را به نام عمدة‌الملک امیرخان، متخلص به انجام، ناظم صوبهٔ (استان) اله‌آباد کرده است. عمدة‌الملک روزی دو روپیه از محصول (مالیات) تمام اله‌آباد برای وی تعیین کرده بود و این مستمری تا زمانی که عمدة‌الملک زنده بود به خوشگو می‌رسید (ــ ۱۱۵۹ق). تألیف این اثر ده سال، یعنی از ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۷ق به درازا کشید، اما به‌سبب حملهٔ نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) به هند (۱۱۵۱ق) ناگزیر شد با لشکر شاهی به کوت کانگره برود و حدود هفت یا هشت سال در پنجاب سکونت کند. در ۱۱۵۵ق به دهلی بازگشت و سفینهٔ خود را به سراج‌الدین علی‌خان آرزو داد. آرزو شرح حال برخی از شعرا و مقدمه‌ای بر آن افزود. خوشگو در پایانی زندگی به سلک عرفا پیوست و

نخستین کسی که وی را با این طریقت آشنا کرد سدانند بود. خوشگو در سفینه به شاگردانش اشاره‌ای نکرده است. تنها در سفینهٔ هندی از شاگرد وی به نام نورالعین واقف یاد شده است. از دیگر آثارش: مرقع که در آن اشعار و نمونهٔ آثار شعرای معاصر را به خط خودشان گردآورده بود، اما امروز اثری از آن به‌جا نمانده است؛ ملفوظات بیدل که از آن نیز اثری به جا نمانده است؛ دیوان اشعار که از آن ابیات پراگنده در تذکره‌ها مانده است. از میان شاعران پیشین، خوشگو پیرو حکیم شفایی بود و در اشعار استعاری به او اقتدا می‌کرد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۵، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۱۳، ۲۲۱؛ بزم تیموریه، ۲۸۷-۲۹۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۲۱/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۸-۲۵۵؛ روز روشن، ۲۴۹؛ الذریعه، ۳۰۸/۹؛ سفینهٔ هندی، ۶۷؛ سفینهٔ خوشگو، تصحیح سیدشاه‌محمد عطاءالرحمن عطا کاکوی، پتنا، ۱۳۷۸ق، مقدمه؛ شعر فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۰؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۴۷۳/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۳۷/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۸، ۱۹۱۷؛ مجمع‌النفایس، ۴۵-۴۶؛ مقالات‌الشعرا، ۴۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۲/۳؛ نگارستان سخن، ۲۷؛
Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/211; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 316; *Mughals in India*, 116; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/827.

رسولی

خوشنود گوپاموی (xoš.nud-e.gu.pā.ma.vi)، قاضی محمد ارتضاعلی‌خان بهادر فرزند مولوی مصطفی علی‌خان خوشدل، ۱۱۹۸-۱۲۵۱ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. او پس از به‌پایان رساندن تحصیلات ابتدایی فارسی، در پانزده‌سالگی به فراگیری زبان عربی روی آورد و به آموختن کافیه نزد پدر و دیگر استادان گوپامو پرداخت. سپس به لکنو رفت و مدتی نیز در آن‌جا تحصیل کرد. آنگاه در سندیله نزد مولانا حیدرعلی به‌فراگیری علوم عقلی پرداخت. او مدت هفت‌سال در بلگرام در محضر مولوی محمد ابراهیم بلگرامی، به تکمیل تحصیلات خود همت گمارد. در حلقهٔ مریدان مولوی سید شاه غلام نصیرالدین سعدی بلگرامی درآمد و پس از گرفتن آموزش‌های لازم از او خرقهٔ خلافت سلسلهٔ صفویه گرفت. خوشنود در این‌باره شعری به‌فارسی گفته است که در تذکرهٔ نتایج‌الافکار آمده است. او در اوایل ۱۲۲۵ق نزد پدرش، که قاضی‌القضات مدراس بود، رفت و به کار تدریس پرداخت. در ۱۲۳۰ق از طرف حکومت نواب عظیم‌الدوله بهادر به خدمت در محکمهٔ عالی گمارده شد، اما پس از پنج سال این کار را رها کرد و به کار قضاوت در بچتور سرگرم شد. در ۱۲۴۴ق به منصب عالی قاضی‌القضاتی مدراس و شهرهای اطراف آن دست یافت و تا پایان عمر در این سمت باقی ماند. ارتضاعلی‌خان بیشتر اوقات خود را به‌تدریس و تألیف سپری می‌کرد و گاهی از سر ذوق شعر می‌سرود. اشعار او بیشتر مضامین عارفانه دارد. وی چندین اثر به‌فارسی و عربی در موضوعات گوناگون نوشته است. از آثارش: نفوذالحساب در علم حساب که در یک مقدمه و هفت فصل و یک خاتمه است. این رساله در ۱۲۳۵ق نوشته شده و در ۱۲۶۰ق به‌چاپ رسیده است؛ رسالهٔ فرایض ارتضیه در فرایض که در ۱۲۲۶ق در مدراس چاپ شده است؛ فواید سعدیه که گزیده و ترجمهٔ مجمع‌السلوک سعدالدین خیرآبادی (ـ ۸۸۲ق) است و ارتضاعلی‌خان در پایان کتاب، شرح احوال و کرامات مخدوم‌شاه مینا (ـ ۸۸۴ق) و برخی مرشدان و مریدان وی را نیز آورده است. ترجمهٔ این کتاب در ۱۲۴۲ق به‌پایان رسیده و در ۱۳۰۳ق و ۱۳۱۹ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ تحفهٔ اعظمیه که تذکرهٔ شعرا و علما است؛ شرح قطعهٔ چهل کاف که شارح آن‌را زیر پنج عنوان یعنی لغت، فایده، صرف و نحو، حاصل و معنی و شعر شرَح داده است و در پایان کتاب چند رباعی از سروده‌های خود در وصف شاه‌غلام نصیرالدین سعدی بلگرامی را آورده است؛ تنبیه‌الغفول فی اثبات اسلام آباءالرسول در اثبات مؤمن و مسلمان بودن نیاکان پیامبر (ص)؛ مراصد ارتضائیه در شرح کواکب‌الدریه؛ مواهب سعدیه که زندگینامهٔ نفیس‌الدین سعدی بلگرامی است؛ شرح فارسی بر قصیدهٔ برده؛ صلوات مشرقی؛ نفایس ارتضائیه به‌عربی؛ الحاشیه علی شرح‌الهدایة که شرح ملاصدرای شیرازی است به عربی؛ شرح اسماءالحسینی؛ المحنة‌السراء فی شرح دعاء کاشف‌الضراء به‌عربی که در ۱۳۳۷ق در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

منابع: اشارات بینش، ۷۰-۷۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳-۳۵۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۹۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۴/۲؛ ۱۱۳۰؛ ۱۴۰۳/۳؛ ۱۰۸۹/۸؛ ۱۰۰۶/۱۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۵۱۹/۱؛

نتایج‌الافکار، ۲۴۰-۲۴۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 261.

امیرهدائی

خویشگی قصوری (xi.ša.gi-ye.qa.su.ri)، حافظ عبدالله، مشهور به (محمد) مرتضی، فرزند محمدخان شهاب‌الدین زیی، ز۱۲۰۶ق، صوفی، پزشک، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ افغان خویشگی در شهر قصور در سی‌وچهار مایلی لاهور بود. از آثارش: ۱ــ طب مرتضوی/ مجربات المرتضائیه در پزشکی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سید محمد طیب‌شاه همدانی در کوت مرادخان قصور به خط نگارنده با تاریخ ۱۱۷۹ق نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ ارشادالمبتدی در مسائل فقهی و تصوف (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۲۵۳/۱ با تاریخ ۱۱۶۶ق به خط نگارنده)؛ ۳ــ منتخب محک‌الطالبین (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۸۸۴) که گزیدهٔ محک‌الطالبین محمدسعید قادری است؛ ۴ــ دیوان حافظ مرتضی (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۲۰۹ با تاریخ ۱۲۰۶ به خط خود سراینده) از غزل و مثنوی و جز آن؛ ۵ــ مثنوی گلریز به فارسی و اردوی کهن در داستان معصوم‌شاه و نازمست و عجب ملک و نوش‌لب. گفتنی است که ضیاء نخشبی (ــ ۷۵۱ق) نیز داستانی به همین نام ومضمون به نثر آمیخته به نظم دارد و شاید خویشگی مضمون اثر خود را از آن گرفته باشد.

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۳۲/۱؛ ۱۲۴۵/۳؛ ۱۸۸۱؛ ۹۶۱/۶؛ ۱۱۷۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۷۲/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,439.

برزگر

خویشگی قصوری (xi.ša.gi-ye.qa.su.ri)، غلام معین‌الدین عبیدالله، معروف به عبدالله و متخلص به عبدی، فرزند عبدالحق (معروف به عبدالقادر یا عبدالقدیر) فرزند احمد شوریانی، ح۱۰۴۳ــ پس از ۱۱۰۶ق، عارف چشتی، نویسنده و شاعر فارسی‌نویس شبه قاره. در قصور، شهری تاریخی در ۳۴ مایلی جنوب شرقی لاهور به‌دنیا آمد. از قبیلهٔ افغان خویشگی بود. خویشگیان حدود سدهٔ هفتم هجری از کابل کوچیدند و در قصور نشیمن گزیدند. خویشگی مقدمات علوم را در زادگاهش آموخت. سپس به لاهور رفت و در آن‌جا نزد استادان بزرگ روزگار خود به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ۲۲ سالگی به قصور بازگشت و یک سال در آن‌جا به تدریس سرگرم بود. حدود ۱۰۶۶ق باری دیگر زادگاهش را ترک گفت و به گجرات و از آن‌جا به دهلی رفت و به خدمت نواب دلیرخان (ــ ۱۰۹۴ق)، از سرداران اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) پیوست و همراه وی به دکن (جنوب هند) رفت. در سال‌های ۱۰۸۱ــ ۱۰۹۴ق که دلیرخان در اورنگ‌آباد دکن به‌سر می‌برد، خویشگی نیز در آن شهر نشیمن داشت. در ۱۰۹۶ق نیز که اورنگ‌زیب با شورش پسرش محمداکبر روبه‌رو شد و به سرکوبی وی شتافت، خویشگی ملازم پادشاه گورکانی بود. وی در این دوره به حضور علما و مشایخی مانند شیخ فتح‌الله احمدآبادی، شیخ عبدالرحمان رفیع احمدآبادی، پیرمحمد لکنویی (ــ ۱۰۸۵ق)، شیخ محمدرشید جونپوری (ــ ۱۰۸۳ق)، شیخ عبداللطیف برهانپوری (ــ ۱۰۶۶ق)، شیخ برهان‌الدین برهانپوری (ــ ۱۰۸۳ق)، شاه دولهٔ دریایی گجراتی (ــ ۱۰۸۷ق) و میر سیداحمد گیسودراز (ــ ۱۰۸۷ق) رسید و از آن‌ها کسب فیض کرد. پس از مرگ دلیرخان (۱۰۹۴ق)، تا مدتی در ملازمت برخی امرای دیگر، مانند راجاجی سنگه روزگار گذراند. در اواخر عمر از ملازمت دست کشید و به زادگاهش بازگشت. تاریخ دقیق مرگ او دانسته نیست. وی نویسنده‌ای پرکار بود و شمار آثارش را بیش از پنجاه کتاب نوشته‌اند که از آن میان بیش از ده اثر در دست نیست. از آثارش: ۱ــ بحر فراسة‌اللافظ فی شرح دیوان خواجه حافظ (نسخه‌های مجلس به شماره‌های ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N.M.1962-47/1-1 و گنج‌بخش به شمارهٔ ۴۷۵) در شرح بیت‌های دشوار دیوان حافظ در دو جلد که خویشگی جلد یکم آن را در بیست‌وسه سالگی در قصور و جلد دوم. یعنی از ردیف «ص» تا آخر دیوان از جمله رباعیات را در هنگام اقامتش در بیجاپور نوشته است؛ ۲ــ فواید موفقه که در دست است و دربارهٔ ایمان مجمل و مفصل، توحید و ایمان، احکام ایمان، شرایط ایمان، فرایض نماز، ستر زنان، معرفت وقت و قبله، واجبات نماز و سنن نماز است؛ ۳ــ تحفهٔ سریه به نظم در کلیات خمس و تنزلات و سایر مصطلحات صوفیه؛ ۴ــ تحفهٔ نوریه در شرح تحفهٔ سریه (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۹۲۱)؛ ۵ــ تحفهٔ بدریه و هدیهٔ قدریه به‌نام شاگرد خود بدرالدین محمد در مراتب وجود؛ ۶ــ اوراد خویشگی (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۹۰۶)؛ ۷ــ اسرار مثنوی و انوار معنوی یا

اسرارنامه در شرح مثنوی معنوی (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۱۹)؛ ۸ـ خلاصة‌البحر قدیم و جدید که گزیدهٔ بحرالفراسة است؛ ۹ـ جامع‌البحرین فی زوائدالنهرین که متمم بحرالفراسه است؛ ۱۰ـ خلاصة‌البحر فی التقاط‌الدرر در شرح دیوان حافظ (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۹۰۶۰)؛ ۱۱ـ اخبارالاولیاء من لسان‌الاصفیاء که در ۱۰۷۷ق نوشته شده و زندگینامهٔ ۱۶۳ تن از صوفیان خویشگی افغان در شش باب (۱ـ احوال مشایخ خویشگان، ۷۲ تن، ۲ـ مشایخ افغانان، ۳ـ زنان عارف از خویشگان، ۴ـ انساب افغانان و سبب آمدن ایشان از بیت‌المقدس به کوهستان و از آن‌جا به هندوستان، ۵ـ مشایخ قصور و نواحی آن از ورای افغانان و ۶ـ مختصری از احوال نویسنده) است؛ ۱۲ـ معارج‌الولایت* / معارج‌الاولیا (نسخهٔ دانشگاه لاهور به شماره‌های آذر H-25-7765 و شیرانی ۶۲۸۱) در سرگذشت صوفیان هند؛ ۱۳ـ تحقیق‌المحققین فی تدقیق‌المدققین؛ ۱۴ـ فوایدالعاشقین؛ ۱۵ـ بهارستان (نوشته در ۱۱۰۵ق) در شرح گلستان سعدی؛ ۱۶ـ تحفهٔ دوستان در شرح بوستان؛ ۱۷ـ جامع‌الکمالات؛ ۱۸ـ تلقین‌المریدین؛ ۱۹ـ تلقین‌الطالبین؛ ۲۰ـ اورادالسادات؛ ۲۱ـ اورادالنبی؛ ۲۲ـ مقصودالسالکین؛ ۲۳ـ حصول‌الوصول؛ ۲۴ـ جامع‌الحقایق؛ ۲۵ـ فوایدالطالبین؛ ۲۶ـ مظهرالوجود و مظهرالشهود؛ ۲۷ـ محرقات‌الرفضة؛ ۲۸ـ محاکمات‌العلماء فی اختلاف‌الصوفیه و الفقهاء؛ ۲۹ـ راحة‌الاشباح فی شرح نزهة‌الارواح؛ ۳۰ـ مبینات اشراق‌اللمعات؛ ۳۱ـ شرح کلمات وافیات؛ ۳۲ـ شرح حروف عالیات؛ ۳۳ـ روائح شرح لوایح؛ ۳۴ـ فوایدالعارفین؛ ۳۵ـ جامع‌البحرین در شرح دیوان عبدالقادر گیلانی؛ ۳۶ـ مخزن‌الحقایق در شرح کنزالدقایق؛ ۳۷ـ بحر زخار در شرح هدایه؛ ۳۸ـ فوایدلآلی در شرح قصیدهٔ امالی؛ ۳۹ـ معجز در شرح موجز؛ ۴۰ـ شرح نوبهار؛ ۴۱ـ اسرار الهی؛ ۴۲ـ مزرعة‌الآخرة؛ ۴۳ـ سلسلة‌الذهب؛ ۴۴ـ مظهرالعجایب؛ ۴۵ـ مظهرالغرایب؛ ۴۶ـ کفایت‌الاسرار؛ ۴۷ـ کفایت‌الانوار؛ ۴۸ـ مهمیز؛ ۴۹ـ ارشادالحربی؛ ۵۰ـ ارشادالعالمین؛ ۵۱ـ هدایت‌المصلین؛ ۵۲ـ بوارق خاطفه؛ ۵۳ـ قواعدالتکسیر؛ ۵۴ـ خلاصة‌التکسیر؛ ۵۵ـ فوایدالتکسیر؛ ۵۶ـ دیوان عبدی؛ ۵۷ـ فواید خرده در شرح قصیدهٔ برده (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۳۷۵۷)

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۱۳/۱۲ـ ۸۱۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۱۲/۳ـ ۳۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۵/۲، ۲۲۹، ۶۲۱، ۶۴۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ حافظ‌پژوهان و حافظ پژوهی، ۲۷۷؛ دانش، ۲۱۲/۱۵ـ ۲۴۱؛ فرهنگ زبان و ادبیات پشتو، ۳۲۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۶/۲؛ ۱۲۴۵/۳، ۱۳۰۴، ۱۳۳۴، ۱۳۴۲، ۱۴۷۵، ۱۵۹۹، ۱۶۰۵، ۱۶۲۶، ۱۶۴۳، ۱۶۵۵، ۱۸۶۰؛ ۴۷۴/۷؛ ۹۷۰/۸؛ ۹۲۲/۱۱، ۹۲۳؛ ۹۷/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۶۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۰، ۲۱۷۳، ۲۲۸۳؛

A Catalogue of the Arabic,Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 496; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 273; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,314-315; *Mughals in India* ,13; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1011.

برزگر

خویشگی قصوری، مبارزالدوله‌خان بهادر پیرابراهیم‌خان ← پیرابراهیم‌خان خویشگی قصوری

خیال احمدآبادی (xi.yāl-e.ah.mad.ā.bā.di)، میرمحمد تقی جعفری حسینی، ـ مرشدآبادبنگال ۱۱۷۳ق، داستان‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در احمدآباد گجرات به دنیا آمد وتبارش از سوی مادر به شیخ محمد غوث گوالیاری (ـ ۹۷۰ق) می‌رسید. در سخنوری شاگرد میر محمدافضل ثابت بدخشانی (ـ ۱۱۵۱ق) بود. در آغاز در دربارگورکانیان هند در دهلی می‌زیست و در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) کتابدار سلطنتی بود. اسحاق‌خان، از امرای بلندپایهٔ محمدشاه، ممدوح او بود. پس از مرگ محمد شاه‌گورکانی (۱۱۶۱ق) یا در اواخر حکومت احمد شاه‌گورکانی (۱۱۶۱ـ۱۱۶۷ق) آن‌جا را ترک گفت و به مرشد آباد رفت وبه خدمت نوابان بنگال سراج‌الدوله (۱۱۶۹ـ۱۱۷۰ق) و جعفر علی‌خان (۱۱۷۰ـ ۱۱۷۴ق) پیوست. اثر بزرگ او بوستان خیال* است که تألیف آن را در ۱۱۵۵ق در شاه‌جهان‌آباد آغازید و در ۱۱۶۹ق در مرشدآباد به پایان برد و به نواب رشیدخان بهادر، معروف به میرزا رفیع‌الله و برادرانش نواب میرزا علی‌خان بهادر و نواب محمد اسحاق خان بهادر (پسران جعفرخان ناظم بنگاله) پیشکش کرد.

منابع:تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۳/۳، ۴۰۹؛ تذکرهٔ بینظیر،۶۲؛ جرنل، ۵۸؛ روزروشن،۲۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی،۷۹۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان،۱۳/

۱۰۵۳-۱۰۵۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۷۲/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۲۹، ۴۳۵، ۴۷۶، ۴۸۴؛ محمد جعفر محجوب، «بوستان خیال درازترین داستان عوامانهٔ فارسی»، ایران‌نامه، سال ۲، شمارهٔ ۱، ۴۳-۹۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/539; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/770-771; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,308-309; *Mughals in India* ,255.

برزگر

خیال شاه‌جهان آبادی (xi.yāl-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، ارشادالدین محمد فرزند اشرف، ز ۱۱۹۰ق، ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. در دهلی می‌زیست و گویا فارسی درس می‌داد. از آثارش: ۱ــ فانوس خیال (نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۰ کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور و نسخهٔ شمارهٔ 161 گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال) در نامه‌نگاری و صرف و نحو و بدیع و بیان و معانی. خیال نوشتن آن را در ۱۱۸۷ق آغاز کرد و در ۱۱۸۸ یا ۱۱۹۰ق به‌پایان برد. این اثر در یک مقدمه در تعریف انشا، پنج تمثال (۱ــ لوازم انشا، ۲ــ مسائل صرف زبان عربی و فارسی، ۳ــ قواعد نحوی، ۴ــ محسنات کلام و لطایف زباندانی در معنی علم بیان و بیان علم معانی و ۵ــ بدایع علم بدیع و تناسب‌ها) و یک خاتمه در حروف تهجی و تبدیل هر حرف به حروف دیگر است. در پایان آن نیز شرحی منظوم دربارهٔ قواعد مقدماتی دستورزبان فارسی با عنوان انتخاب رسالهٔ عبدالواسع هانسوی آمده است؛ ۲ــ شرح دیباچهٔ بهار دانش؛ ۳ــ شعر خیال (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۹، ۸۷۵ ظهو ــ ارش) در شرح مینا بازار ظهوری؛ ۴ــ شرح محمودنامهٔ محمود لاهوری.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۱/۵؛ ۳۴۱؛ ۷۵۳/۷؛ ۲۴۲۵/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۴۳، ۳۵۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۲۸۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 308; *Mughals in India* ,81.

برزگر

خیالی بریلوی، فخرالدین حسینی ← فخرالدین بریلوی

خیالی جونپوری (xi.yā.li-ye.jun.pu.ri)، شیخ‌محمد پسر حسن پسر طاهر عباسی حنفی جونپوری، ــ ۲۷ رجب ۹۴۴ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در جونپور به‌دنیا آمد و در آن‌جا نزد برخی علما درس خواند. سپس به دهلی کوچید و مدتی نزد شیخ ابراهیم بن معین جونپوری حسینی ایرجی دانش آموخت. مرید پدر خود شیخ محمدطاهر جونپوری* (ــ ۹۰۹ق) بود و «به‌واسطهٔ او به سلسلهٔ چشت می‌پیوندد، ولیکن ارتباطی قوی به سلسلهٔ قادریه داشته و نسبت این سلسلهٔ شریفه در وی غالب است.» (کلمات‌الصادقین، ۱۲۶). به حجاز سفر کرد و حج گزارد و مدت‌ها مجاور حرمین شریفین بود و از مشایخ قادریه که در یمن بودند بیعت و اجازت یافت. همراه عبدالوهاب حسینی بخاری که مدعی بود پیامبر(ص) در خواب بدو فرمود که «این شیخ زادهٔ هندی [محمد خیالی] به دشواری غریب شکیبایی از حد گذراند. اکنون او را به هندوستان برسان» (کلمات‌الصادقین، ۱۲۶) به هند بازگشت. بسیاری از علما و مشایخ که از آن جمله می‌توان از شیخ عبدالرزاق جهنجانوی و شیخ عبدالملک بن عبدالغفور پانی‌پتی نام برد، شاگرد و مرید او بودند. چون در گذشت پیکرش را در کنار آرامگاه پدرش در دهلی کهنه، در جایی به‌نام بجی مندل، به خاک سپردند. خیالی صاحب رسالات و مکتوبات بوده است. شعر نیز می‌سرود و خیالی تخلص می‌کرد. ازاین‌رو مریدانش او را شاه‌خیالی می‌خواندند. غزل معروف به مطلع «ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه ــ خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه» را برخی بدو نسبت داده‌اند.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۲۸؛ خزینةالاصفیا، ۴۱۵/۱-۴۱۶؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۷۰، ۲۴۵؛ صبح گلشن، ۱۵۷؛ کلمات‌الصادقین، ۱۲۶؛ نزهةالخواطر، ۲۵۹/۴.

برزگر

خیالی کشمیری (xi.yā.li-ye.kaš.mi.ri)، حافظ محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاعران همدورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود. چون قرآن مجید را از بر بود، لقب حافظ داشت. گویند بیان شیوایی داشت و شعرش پسند طبع مردم بود. سخنوران همعصر او را انوری ثانی می‌خواندند. ابیاتی از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۳۱/۱ - ۲۳۲؛ الذریعه، ۳۰۹/۹؛ روز روشن، ۲۵۱؛ دکتر محمد ظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر»، هلال، سال دهم، شمارهٔ ۳، بهمن ۱۳۴۱ش، ص۲۳.

مژدهی

خیالی لکنویی (xi.yā.li-ye.lak.nu.i)، خیالی‌رام فرزند شکر لعل سکسینه، ــ ۱۲۸۹ق، دبیر، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاگرد احسان‌الله ممتاز انامی کانپوری (ــ ۱۲۷۵ق) بود. همچنین از دبیران دربار واجدعلی‌شاه، فرمانروای اوده (۱۲۶۳ ــ ۱۲۷۲ق) و نیز ستایندهٔ او بود. در نظم و نثر فارسی مهارت داشت. گویند دارای بیش از صد اثر و از آن‌میان شرحی به اردو بر اعجاز خسروی امیرخسرو دهلوی بوده است. گویا به اردو شعر می‌سرود و دور نیست که وی همان خیالی رام کایته، از هندوان دهلی و شاگرد محمد نصیرالدین نصیر دهلوی، باشد که در شعر اردو عیاش تخلص می‌کرد. از سروده‌های فارسی وی، قصیده‌ای بیست بیتی در مدح واجدعلی‌شاه و توصیف نورمنزل (کاخ شاهی) در صبح گلشن آمده است. از هفت اثر منثور فارسی وی نسخه‌هایی در انجمن آسیایی بنگاله نگه‌داری می‌شود. این هفت اثر عبارتند از ۱ــ گنج خیال؛ ۲ــ نشر نثرا؛ ۳ــ شرح جواهرالمناثره که خود جواهرالمناثره نیز از خیالی رام و در نامه‌نگاری است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1965-207) نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ محاضرات؛ ۵ــ گنجینهٔ خیال. نسخه‌های این پنج اثر در انجمن آسیایی بنگال با هم در یک مجموعه با عنوان تصانیف خیالی‌رام آمده‌اند؛ ۶ــ سلک مسلسل؛ ۷ــ موصول که فرهنگ واژه‌های تک‌هجایی فارسی و عربی است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۲، ۲۱۹؛ حدیقةالشعرا، ۵۸۹/۱ـ۵۹۰؛ صبح گلشن، ۱۵۷ـ ۱۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۹۰؛ مجموعهٔ نغز، ۲۳/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 390; *Mughals in India*, 256.

رسولی

خیام در شبه‌قاره (xay.yām.dar.šeb.he.qār.re)، خیام که در روزگار خود به حکمت و دانش ریاضی، نجوم و پزشکی‌اش شناخته بود، شاید از آن‌رو که در آن‌هنگام شاعری را دون شأن دانشمندان می‌دانستند یا شاید چون افکار بازتاب‌یافته در اشعار خیام‌گونه در روزگار غلبهٔ تعصب و ریاکاری سبب تکفیر و آزار سراینده بود، در تذکره‌ها و دیگر آثار همروزگار او از شاعری خیام و از اشعارش سخنی نرفته است. اما با فاصله گرفتن از زمان او، به‌ویژه در سدهٔ اخیر، با رونق گرفتن افکار و اشعاری با درون‌مایه‌های مشابه، به خیام بیشتر برای رباعیاتش و فلسفهٔ ارائه‌شده در آن‌ها توجه شده است. با وجود آثار و رسایل علمی و فلسفی بسیاری که خیام به زبان‌های عربی و فارسی نوشته و با این که در برخی آثار متقدم، از اشعار عربی او یاد شده است، در بیرون از ایران نیز بیشتر به اشعار فارسی‌اش شناخته است. اگر جهان غرب با ترجمهٔ آزاد فیتزجرالد، به‌زبان انگلیسی، از شماری اشعار خیام، که در ۱۸۵۹م انجام گرفت، با فلسفه و شعر او آشنا شده‌اند، اهل شبه‌قاره از زمان راه‌یافتن زبان فارسی به سرزمینشان با آن آشنا بوده‌اند، چنان که مردم بنگال که در بهره‌گیری از فرهنگ و ادب فارسی پیشینه‌ای طولانی‌تر دارند، از دیرباز برای خواندن اشعار سعدی، مولوی، حافظ و خیام مجالسی ویژه برپا می‌کرده‌اند. با این‌همه، اشعار خیام در شبه‌قاره، شاید به سبب تعارض افکارِ نمودیافته در آن‌ها با عرفان‌گرایی مردم این سرزمین، کم‌تر از اشعارِ دیگر شاعران برجستهٔ ادب فارسی نفوذ کرده است و هم از این‌رو، دست‌نویس‌ها و چاپ‌های رباعیات خیام در این سرزمین کم‌شمارند. از میان دست‌نویس‌های این رباعیات که در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شوند، به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره کرد: ۱ــ نسخه‌ای که در مجموعهٔ شخصی گوری پراشاد ساکسنا نگه‌داری می‌شود و تاریخ ۸۲۶ق بر آن است. این دست‌نویس به‌سبب قدمتش اهمیتی ویژه دارد و به‌قلم قوام‌بن‌محمد بن مازندرانی در کرمان کتابت شده است. شمار رباعیات در این دست‌نویس دویست و شش است که بدون ترتیب الفبایی نقل شده‌اند؛ ۲ــ نسخه‌ای مورخ ۸۶۸ق، با صد و چهل و سه رباعی، به‌ترتیب الفبا، که در مجموعهٔ خواجه محمدسلیم لاهوری نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ دست‌نویس مورخ ۹۱۱ق با دویست‌وشش رباعی، به قلم سلطان‌علی مشهدی، خوش‌نویس دربار سلطان‌حسین بایقرا (۸۱۱ ــ ۸۷۲ق) که گویا به بزرگان دربار سلطان حسین یا وزیرش امیرعلیشیر نوایی پیشکش شده است. اهمیت این نسخه در ارزش هنری آن، زیبایی خط و تابلوهایی از مینیاتور ایرانی است که به آن‌ها مزین است. برخی تابلوهای این نسخه اثر بهزاد، نقاش برجستهٔ ایرانی، است. گویا این دست‌نویس کهن‌ترین نسخهٔ مصور رباعیات خیام است که تاکنون شناخته شده است. محمد محفوظ‌الحق (ــ ۱۹۴۶م / ۱۳۶۶ق)، استاد زبان عربی و فارسی دانشگاه کلکته، آن‌را در

آستانهٔ جنگ جهانی دوم، درکلکته یافت. تصحیح وی از این اثر در ۱۹۳۹م / ۱۳۵۸ق در کلکته به‌چاپ رسیده است. بسیاری نسخه‌های دیگر رباعیات خیام نیز در کتابخانه‌های مدرسهٔ کلکته، مشرقیهٔ دارالعلوم در پیشاور، شرق در پتنا، انجمن آسیایی بنگال، موزهٔ ملی درکراچی، گنج‌بخش در اسلام‌آباد و در چندین کتابخانهٔ دیگر در لاهور نگه‌داری می‌شود. یکی از دست‌نویس‌هایی که فیتزجرالد برای ترجمهٔ خود از آن بهره برده است، دست‌نویسی با پانصد و شانزده رباعی است که در کلکته نگه‌داری می‌شود. افزون بر این‌ها، رباعیات خیام بارها در این سرزمین به‌چاپ رسیده است. گویا دو چاپ نخست این رباعیات، پیش از آن که در ایران انجام گیرد، در ۱۲۵۲ق در کلکته، یکی از آن‌ها با چهار صد و سی و هشت و دیگری با پنجاه‌وچهار رباعی، به‌چاپ رسیده‌اند. این دو همراه با چاپ‌های روزن از این اثر، دست‌مایهٔ پژوهش‌های کریستن‌سن قرار گرفته‌اند. چاپ ۱۸۷۸م / ۱۲۹۵ق از رباعیات خیام که در لکنو انجام گرفت و چاپ سنگی آن که با رباعیات ابوسعید، خواجه عبدالله و قصیدهٔ سلمان ساوجی همراه بود و به‌کوشش ملک‌الکتاب شیرازی در ۱۲۹۷ق، در بمبئی منتشر شد، نیز از چاپ‌های قدیمی این اثر در شبه‌قاره‌اند. پس از آن نیز بارها این اثر در لاهور، میرته، لکنو و بمبئی به چاپ رسیده است. ترجمهٔ انگلیسی فیتزجرالد و بوس (A.C.Bose)، از رباعیات خیام، هم به‌ترتیب در ۱۹۴۶م / ۱۳۶۶ق و ۱۹۷۶م / ۱۳۹۷ق، در کلکته به‌چاپ رسیده‌اند. جز رباعیات، مجموعهٔ رسایل خیام نیز به‌دست سید سلیمان ندوی (۱۳۰۲ ـ ۱۳۷۳ق)، استاد عربی و فارسی دانشکدهٔ پونا و جانشین شبلی برای ادارهٔ انتشارات اعظم‌گر، زیر نام خیام ـ اوس کی سوانح و تصانیف در ۱۹۳۳م / ۱۳۵۲ق در اعظم‌گر به‌چاپ رسیده است. اشعار خیام جز به زبان فارسی به‌زبان‌های دیگر شبه‌قاره هم در اختیار دوستداران ادب فارسی در این سرزمین قرار گرفته است. گویا نخستین ترجمهٔ آن به‌زبان سنسکریت در ۱۹۲۹م به‌دست پاندیت‌کریدنر شارما انجام گرفته است. هم او در ۱۹۳۱م رباعیات خیام را به زبان هندی برگردانیده است. در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، پانزده شاعر این رباعیات را به‌زبان هندی برگردانیده بودند. بیشتر ایشان نه ترجمه‌هایی از متن فارسی اشعار که برگردان هندی ترجمهٔ انگلیسی فیتز جرالد را ارائه کرده‌اند. گفتنی است ترجمه‌های اشعار خیام به این زبان، که قالب رباعی نداشت، موجب پیدایی شاخه‌ای نو در ادبیات هندی گردید. شاعران زیر برخی از مترجمان اشعار خیام به‌زبان هندی هستند. میتلی شاران گیت، شاعر بزرگ هندی‌زبان؛ کملا چودری، بانوی شاعر بلندآوازهٔ همین زبان، زیر نام جام خیام؛ اقبال ورما سحر که برگردان او بر اساس متن فارسی انجام گرفته در اله‌آباد به‌چاپ رسیده، اما امروز در دست نیست؛ سومیترا ناندن پنت؛ دگوونش‌رای بیجن که آن را در ۱۹۴۲م زیر نام عمرخیام کی مدوشالا، یعنی خمخانهٔ خیام تدوین کرده؛ گوونش لال گوپت؛ بلدیوپراساد مشر؛ پاندیت سوری کانت تاکر. جز این‌ها، اشعار خیام بسیار به زبان‌های محلی نقاط گوناگون شبه‌قاره ترجمه شده که برخی از آن‌ها از این قرارند: **الف ـ ترجمه‌های** اردو: ۱ـ نذر خیام، ترجمهٔ منظوم از راجه مکهن‌لال که در ۱۲۶۰ق به‌پایان رسید. این اثر نخستین ترجمهٔ منظوم رباعیات به‌زبان اردو است و سی‌صد و بیست و سه رباعی دارد. نذر خیام با پیش‌گفتار محمد تقی‌الدین احمد، در ۱۳۷۰ق در حیدرآباد به چاپ رسیده است. ۲ـ ترجمه‌ای منظوم از واقف امروهوی / لاهوری که در ۱۳۸۰ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۳ـ بادهٔ گلفام که ترجمه‌ای منثور از پنجاه رباعی از ردیف «ت»، به‌قلم محمد سعید شیدا است و در لاهور به‌چاپ رسیده است. مترجم در آغاز اثر از احوال و اشعار خیام سخن گفته است. ۴ـ تاج‌الکلام که ترجمه‌ای منظوم از لایق حسین قوی امروهوی، ملقب به ملک‌الکلام است و در ۱۳۴۳ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۵ـ دو جام که ترجمه‌ای منظوم از عبدالحمید عدم (ـ ۱۳۹۸ق) است که صد و شصت رباعی خیام را به قطعه و دوبیتی برگردانیده است. این ترجمه در ۱۳۸۰ق درکراچی به چاپ رسیده است. ۶ـ خم‌خانهٔ خیام / میخانهٔ خیام که ترجمه‌ای منظوم از آغاز شاعر قزلباش دهلوی، ملقب به افسرالشعرا (ـ ۱۳۶۰ق) است. مترجم در سرودن انواع شعر دست داشت و رباعی‌سرایی بلندآوازه بود. شمار اشعاری را که به‌دست او به‌نظم اردو درآمده دویست و برخی شش‌صد و چهل گفته‌اند. خم‌خانهٔ خیام در ۱۳۴۶ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۷ـ ترجمه‌ای برجسته به‌نظم، از صد رباعی منسوب به خیام، به‌قلم سیدشاه‌محمد که در اوایل سدهٔ چهاردهم هجری انجام گرفته است. این ترجمه را در ادب اردو اثری پرارزش دانسته‌اند. ۸ـ رباعیات عمرخیام که ترجمه‌ای منظوم از صد و یک رباعی، به‌قلم محشر نقوی است و از روی ترجمهٔ انگلیسی فیتزجرالد انجام گرفته است. این اثر نیز از برگردان‌های معتبر اشعار خیام در ادب اردو است. این ترجمه همراه با همان ترجمهٔ انگلیسی، در ۱۳۶۵ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

خیام در شبه‌قاره

۹ــ مقام خیام که ترجمه‌ای منظوم از دویست و شصت و پنج رباعی، به‌قلم عبدالرحمان طارق است که گویا در ۱۹۵۳م / ۱۳۷۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ رباعیات عمرخیام که ترجمه و تصحیح مولوی عبدالباری آسی، از هفت‌صد و هفتاد و دو رباعی است و در ۱۹۵۵م / ۱۳۷۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۱۱ــ خیمی کی آس پاس که ترجمهٔ منظوم انگلیسی ــ اردو، به‌ترتیب به‌قلم فیتزجرالد و میراجی است. میراجی ترجمه‌اش را از روی ترجمهٔ انگلیسی فیتزجرالد انجام داده است. این اثر با دیباچه‌ای از جیلانی کامران، در ۱۳۸۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۲ــ خم‌کدهٔ خیام، که ترجمه‌ای منظوم از نازوالی خیرپور سند است که در همان‌جا به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ مئی دوآتشه که ترجمه‌ای منظوم از شصت و سه رباعی، بر همان وزن، به‌قلم سید کاظم‌علی شوکت بلگرامی (ــ ۱۳۴۲ق)، شاگرد امیرمینایی است که با شرح احوال خیام، به قلم نظم طباطبایی (ــ ۱۳۴۲ق) و مطالبی دربارهٔ مترجم همراه است. این ترجمه در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است. ۱۴ــ عکس رخ یار که ترجمه‌ای منظوم از شاکر القادری است که در روزنامهٔ جسارت به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۸۸م). ۱۵ــ دست زرافشان که ترجمه‌ای به‌قلم صبای اکبرآبادی است که در ۱۴۰۵ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. ۱۶ــ شعریات خیام که ترجمه‌ای منظوم از هشتاد و چهار رباعی خیام به‌قلم مقصود حسنی است. مترجم رباعی‌ها را به اشعاری سه‌بیتی برگردانیده و پیش از آن شرح حال و روزگار خیام و مطالبی دربارهٔ شعر و عقاید او آورده است. این اثر در ۱۹۹۶م / ۱۴۱۷ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. جز این‌ها، این اشعار چند بار هم در تهران، همراه با ترجمه‌هایی به‌زبان‌های گوناگون و از آن‌شمار به اردو به‌چاپ رسیده است: ۱۷ــ رباعیات عمر خیام که با مقدمه‌ای از امیرعباس مجذوب صفا و با ترجمه‌هایی به‌زبان‌های عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و اردو همراه است. ۱۸ــ رباعیات عمرخیام که به‌کوشش محسن رمضانی و همراه با ترجمه‌هایی به‌زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و اردو، در ۱۳۴۴ش به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ رباعیات خیام که با ترجمه‌هایی به‌زبان‌های عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و اردو همراه است. گفتنی است اثر دیگر خیام، نوروزنامه نیز به قلم محمداقبال به‌اردو ترجمه شده است ک در نوامبر ۱۹۳۴م، در شمارهٔ نخست از جلد یازدهم مجلهٔ اورینتل کالج که دانشگاه پنجاب لاهور آن‌را منتشر می‌کند، به‌چاپ رسیده است. ب ــ **ترجمه‌های بنگالی:** ۱ــ ترجمه‌ای منظوم از هفتاد و پنج رباعی، به‌قلم کانتی چندراگهوش. گفته‌اند رباعیات خیام با این ترجمه به قلب بنگال راه یافته است. این ترجمه در ۱۹۲۰م / ۱۳۳۹ق، در کلکته به‌چاپ رسیده است. ۲ــ رباعیات عمر خیام که ترجمه‌ای شناخته در ادب بنگالی، از نارندرا دیو است که پس از نخستین انتشار ترجمهٔ چندراگهوش به‌چاپ رسیده است. این ترجمه در ۱۹۲۶م / ۱۳۴۵ق، با نقاشی‌های پورناچکراواتی به‌چاپ رسیده است. ۳ــ ترجمه‌ای از شیندرانات. ۴ــ رباعیات عمرخیام، ترجمهٔ سکندر ابوجعفر که در ۱۹۶۰م / ۱۳۸۰ق، در داکا به‌چاپ رسیده است. ۵ــ عمر خیامیر رباعیات، ترجمهٔ یوسف حیدر که در ۱۹۸۵م / ۱۴۰۶ق در داکا به‌چاپ رسیده است. ۶ــ رباعیات عمرخیام که ترجمه‌ای منظوم از قاضی نذرالاسلام، از بزرگ‌ترین شاعران بنگال (۱۸۹۹ ــ ۱۹۷۶م / ۱۳۱۷ ــ ۱۳۹۷ق) است و در ۱۹۵۹م / ۱۳۷۹ق در داکا به‌چاپ رسیده است. ۷ــ رباعیات عمرخیام که ترجمه‌ای منظوم از محمد شهیدالله است و در ۱۹۵۲م / ۱۳۷۲ق، در داکا به‌چاپ رسیده است. ۸ــ نائودوهات جیبان‌لوت *(Nao-Duhate jIban Lute)*، که ترجمه‌ای منظوم از صدونودوشش رباعی، به‌قلم سونیل برن رای است. ۹ــ ترجمه‌ای به‌قلم کیلاش چندراآچاریا (Kailash Chandra Acharya) که در زمان جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ ــ ۱۹۴۵م) انجام گرفته است. ۱۰ــ ترجمه‌ای به‌قلم همندراکوماررای (Hemendra Kumar Ray) در همان زمان. ۱۲ــ ترجمه‌ای از سَکتی چتپدهیای (Sakti Chattopadhyay) که از ترجمه‌های شناختهٔ دورهٔ متأخر است. ۱۳ــ ترجمه‌ای چاپ‌نشده از هشتاد و یک رباعی خیام، به‌قلم شیخ‌غلام مقصود هلالی (۱۹۰۰ ــ ۱۹۶۱م / ۱۳۱۸ ــ ۱۳۸۱ق) فرزند شیخ عبدالجبار منشی، از زبان‌شناسان بلندآوازهٔ بنگال و استاد زبان و ادبیات فارسی و عربی در دانشگاه‌های کرشناگر، پریسیدنسی، چاتگام و راجشاهی. **ج ـ ترجمه‌های پشتو:** ۱ــ دعمر خیام خلوریځی که ترجمه‌ای به قلم ابوالخیرزلاند است و همراه با متن فارسی در ۱۹۸۵م / ۱۴۰۶ق، در کویته به‌چاپ رسیده است. ۲ــ رباعیات عمرخیام، برگردان امیرجان بازئی. ۳ــ رباعیات عمرخیام، برگردان ابوالاطهر خیرالحق. ۴ــ دادنیا که ترجمه‌ای از احسان‌الله‌خان ختک است و در ۱۳۸۴ق در پیشاور به‌چاپ رسیده است. د ـ **ترجمه‌های پنجابی:** ۱ــ خیام خماری که ترجمه‌ای منظوم از صد و پنجاه و هفت رباعی، به‌قلم سردار اوتارسنگهٔ آزاد است و با دیباچه‌ای از مترجم و پیش‌گفتاری از پریتم‌سنگه و

عبدالحمیدخان پنجابی، در ۱۳۶۱ق، در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲ــ شهکار / خیام دی رباعیان که ترجمه‌ای منظوم از عبدالعزیز نشتر غوری است و در بهاولپور به‌چاپ رسیده است. ۳ــ مئی گلفام که ترجمه‌ای منظوم از سی‌صد و دوازده رباعی، از مهر عبدالحق است و در ۱۳۹۲ق آن را سروده است. این ترجمه در ۱۳۹۳ق در مولتان به‌چاپ رسیده است. ۴ــ ترجمه‌ای از درشن سنگه آواره. **هـ ترجمهٔ سندی:** رباعیات عمرخیام، برگردان شمس‌العلما خان‌بهادر میرزا قلیچ‌بیگ (۱۲۷۰ ــ ۱۳۴۸ق)، از بزرگان ادب سند که به‌زبان‌های انگلیسی، فارسی، عربی، اردو، بلوچی، ترکی و سرائیکی نیز آشنا بود. در هند او را شکسپیر، سعدی و عمرخیام نامیده‌اند. **و ـ ترجمهٔ مرهتی:** گوروکرونامریتاکه ترجمه‌ای منظوم از هزار و شانزده رباعی، به‌قلم دَتَر / سوامی گویندانیرتاهه، عضو عالی‌رتبهٔ ادارهٔ مالیهٔ ایالت حیدرآباد است و در ۱۹۱۷م / ۱۳۳۶ق انجام گرفته است. بعدها تیرتاهه به‌خواست برخی، نسخه‌ای منظوم از همان رباعی‌ها را به‌زبان انگلیسی تدوین کرد. شمار ابیات ترجمهٔ انگلیسی را هزار و دویست گفته‌اند. تیرتاهه این ترجمه را در دوازده عنوان تدوین کرده و با این کار درواقع گونه‌ای تفسیر عرفانی و از دید خودش، نزدیک‌تر به متن ارائه کرده است. این ترجمه زیر نام *he Nectar of Grace: Omar Khayyam's Life and works*، همراه با متن فارسی و با مقدمه‌ای از اکبر حیدری نواب حیدرنوازجنگ بهادر، در ۱۹۴۱م / ۱۳۶۰ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است. **ز ـ ترجمهٔ آسامی:** ترجمه‌ای به‌قلم محمداشرف‌الرحمان (۱۹۱۳م / ۱۳۳۲ق ــ   )، استاد زبان فارسی در دانشکدهٔ کاتن وابسته به دانشگاه آسام، که درگوهاتی به‌چاپ رسیده است. از نویسنده‌ای با نام برکت‌الله نیز در ادب بنگالی یاد شده که برخی آثار شاعران برجستهٔ ایران، فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی، جامی، عطار و خیام را به نثر بنگالی برگردانیده و در اثری به‌نام پارشوبروتیبها ایشان را به بنگالی‌زبان‌ها معرفی کرده است. افزون بر برگردان‌های رباعیات خیام، برخی پژوهشگران نیز شرح‌هایی، بیشتر به اردو، بر این اثر نوشته‌اند که شماری از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ میکدهٔ خیام، ترجمه و شرح رباعیات، به‌اردو، از محمد محمود شادان رامپوری و مفتی محمدمظهر جلیل شادانی که در ۱۳۵۳ق انجام گرفته و با تجدید نظر سید اولادحسین شادان بلگرامی در ۱۳۵۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۲ــ خم‌خانهٔ خیام، ترجمه و شرح رباعیات، همراه با شرح احوال خیام و مطالبی دربارهٔ شعر او، به اردو، به‌قلم سید احمدعلی حسینی نشتر شادانی رامپوری که در ۱۳۵۶ق در لاهور به چاپ رسیده است. ۳ــ عشرت...، شرح رباعیات به اردو، از محمد شفیع چودهری، استاد دانشکدهٔ شبانهٔ خاورشناسی که در ۱۹۴۹م / ۱۳۶۹ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۴ــ شرح رباعیات عمرخیام، ترجمه و شرحی از محمد نذیر گردیزی که در ۱۳۸۴ق در پیشاور به چاپ رسیده است. ۵ــ احوال و رباعیات خیام، متن فارسی رباعیات همراه با شرح آن، به‌اردو، به‌قلم مولانا سید مرتضی حسین فاضل لکنویی (ــ ۱۴۰۷ق) که در ۱۹۶۵م / ۱۳۸۵ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۶ــ میکدهٔ خیام یعنی رباعیات خیام، ترجمه و شرحی، به‌اردو، از نسیم که در ۱۳۸۸ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۷ــ شرحی به‌قلم آسانا یوگاننداکه حسین الهی قمشه‌ای آن‌را به فارسی برگردانیده و در مجموعهٔ مقالاتی از احمد بهشتی شیرازی، به‌نام کیمیا به‌چاپ رسانیده است (تهران، ۱۳۶۶ش). ۸ــ رباعیات حکیم عمرخیام، ترجمه و شرحی از آن، همراه با شرح حال خیام و نقد شعر او، به‌اردو، به‌قلم جلال‌الدین احمد جعفری زینبی الهٰ‌آبادی که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۹ــ ترجمه و شرحی، به‌اردو، از امام‌الدین که در لاهور به‌چاپ رسیده است. ۱۰ــ شرح و ترجمه‌ای منثور از رباعیات خیام، به‌اردو، که در لاهور به‌دست شفیع مبارک‌علی به‌چاپ رسیده است. شماری از پژوهشگران شبه‌قاره نیز مقاله‌ها و آثاری دربارهٔ خیام، بررسی شعر یا آثار دیگر او نوشته‌اند، که برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ گویا عبدالرزاق کانپوری جزئیاتی از زندگی خیام را در اثر اردوی خود، نظام‌الملک طوسی آورده است. ترجمهٔ فارسی سید مصطفی طباطبایی از مطلبی نوشتهٔ وی دربارهٔ خیام، زیر نام «حکیم عمرخیام نیشابوری» در شماره‌های ۳ــ۴، ۵ــ۶ و ۷ از جلد نخست نشریهٔ هور به‌چاپ رسیده است. ۲ــ عبدالوهاب عالمگیری، نویسندهٔ تذکرهٔ گلدسته، در ۱۱۵۵ق، در پایان همین اثر شرح حال و نمونهٔ اشعار خیام را آورده است. دست‌نویسی از گلدسته در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۳ــ شبلی نعمانی (۱۲۷۴ ــ ۱۳۳۳ق) که از بنیادگذاران ادب اردو بود، پس از مطالعهٔ شرح احوال و آثار ادبایی مانند خیام، سعدی، حافظ، مولوی، امیرخسرو، سلمان ساوجی، خواجو، جامی و نیز آثار شرق‌شناسان دربارهٔ آن‌ها، شعرالعجم (۱۹۱۶م / ۱۳۳۵ق) را به‌اردو نوشت. وی در بخشی از جلد نخست این اثر به خیام و شعر او هم پرداخته است. چاپ دوم ترجمهٔ فارسی فخر داعی گیلانی از این اثر، در پنج جلد و دو مجلد، در

۱۳۶۳ش در تهران به‌چاپ رسیده است. ۴ـ اقبال (۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۷ق) که چندین مقاله، به‌زبان اردو، دربارهٔ آثار خیام در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به‌چاپ رسانیده است. «رباعیات خیام کی تعیین» که در شمارهٔ چهارم از جلد هفده (نوامبر ۱۹۴۰ ـ اوگوست ۱۹۴۱م) نشریهٔ اوریِنتل کالج به‌چاپ رسیده، «رباعیات خیام کا ایک اور قدیم نسخه» که در جلد نخست مقالات منتخبه (۱۹۶۷م)، منتخبی از مقالات همان نشریه، به‌چاپ رسیده و دربارهٔ دست‌نویسی مورخ ۸۶۸ق، از رباعیات خیام، است که در بغداد نگه‌داری می‌شده است، و نوروزنامه که در همان مجموعهٔ مقاله‌ها به‌چاپ رسیده و دربارهٔ صحت انتساب این اثرِ منثور به خیام است، مقاله‌هایی از این دست‌اند. ۵ـ محمود شیرانی (۱۲۹۷ ـ ۱۳۶۶ق)، استاد زبان فارسی و اردو در اسلامیه کالج لاهور و استاد اردو در دانشگاه پنجاب، که در پایان جلد پنجم مجموعهٔ مقالاتش با نام مقالات حافظ محمود شیرانی (۱۹۷۰م)، مقاله‌ای دارد دربارهٔ کاستی‌های مقالهٔ «عمر خیام» که اقبال به‌خواست هم‌او نوشته و در اکتبر ۱۹۲۲م در مجلهٔ اردو به‌چاپ رسانیده بود. شیرانی، افزون بر این کاستی‌ها، در این مقاله فهرستی از کتاب‌های معتبر دربارهٔ خیام را معرفی کرده است. ۶ـ سید سلیمان ندوی که از شاگردان شبلی در دارالعلوم ندوة‌العلما بود، اثری مفصل با نام خیام نوشته و در ۱۹۲۳م به چاپ رسانیده است. سید سلیمان برخی اِشکال‌هایی که بر تنقید بر شعرالعجم شیرانی وارد می‌دانسته، با نکاتی دربارهٔ رباعی در این اثرش یاد کرده است. وی این اثر را پس از مطالعهٔ آثاری که پژوهندگانی، مانند هوتیما، ژوکوفسکی، دنیسون‌راس، براون و قزوینی دربارهٔ خیام نوشتند و نیز مطالعهٔ منابع کهن اشعار خیام، مانند تاریخ حکماء‌الاسلام (۵۴۵ق) اثر ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی، چهار مقالهٔ (۵۵۰ ـ ۵۵۲ق) نظامی عروضی سمرقندی و... نوشته است و در آن به‌بررسی زمان تولد خیام، زندگی، دانش و دست‌آوردهای علمی و ادبی او پرداخته است. در این اثر متن هفت رسالهٔ عربی خیام و دویست رباعی او، از دست‌نویس مورخ ۹۱۱ق، نیز نقل شده است. چنان‌که گفته آمد، برخی منابع هم اثری از سید سلیمان را دربردارندهٔ رساله‌های خیام معرفی کرده‌اند که خیام ـ اوس کی سوانح و تصانیف نام دارد و گفته‌اند در ۱۹۳۳م در اعظم‌گر به چاپ رسیده است. شاید این دو اثر یکی باشند. ۷ـ محمد شفیع (۱۸۸۳ ـ ۱۹۶۳م)، استاد زبان عربی دانشگاه پنجاب لاهور، معاون و رئیس دانشکدهٔ شرق‌شناسی همان‌جا، بنیادگذار و مدیر مجلهٔ اوریِنتل کالج (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۲م / ۱۳۴۴ تا ۱۳۶۱ق) بنیادگذار انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب در ۱۹۳۷م و مجلهٔ پژوهشی آن و نیز مدیر مسئول دایرة‌المعارف اسلامی اردو از ۱۹۵۰م بود. وی در کنار تصحیح بسیاری متون فارسی و نوشتن مقاله‌هایی پرشمار در نشریات گوناگون به‌زبان اردو، مقاله‌ای نیز به زبان انگلیسی با نام «قدیم‌ترین تذکرهٔ عمرخیام»، با نقل مطالبی از درة‌الاخبار و لمعة‌الانوار، ترجمه‌ای فارسی به‌قلم ناصرالدین عمدة‌الملک منتجب‌الدین کرمانی یزدی‌الاصل، از اثر عربی تتمهٔ صوان‌الحکمه نوشتهٔ ابوالحسن علی بیهقی (ـ ۵۶۵ق)، در زندگینامهٔ صد و یازده تن از دانشمندان و حکیمان پس از اسلام نوشته است. محمد شفیع این مقاله را در شمارهٔ اکتبر ۱۹۳۲م / ۱۳۵۱ق، در مجلهٔ اسلامیک کالچر، و تصحیح متن عربی تتمهٔ صوان‌الحکمه و ترجمهٔ فارسی آن‌را نیز، جداگانه، در ۱۳۵۴ق، در لاهور به‌چاپ رسانیده است. ۸ـ ضیاء احمد بدایونی (۱۳۱۲ ـ ۱۳۹۳ق)، پژوهشگر و منتقد برجستهٔ زبان اردو و فارسی که در میان مقالات پرشمارش دربارهٔ ادب فارسی مقاله‌ای هم به نام «عمر خیام اور اس کی شاعری» دارد. ۹ـ امتیازعلی‌خان، متخلص به عرشی (۱۳۳۲ ـ ۱۴۰۱ق)، شاعر افغانستانی‌تبار و رئیس کتابخانهٔ شاهی رامپور، که در میان مقالات به‌چاپ رسیده از او در نشریات، دربارهٔ ادب فارسی، مقاله‌هایی مانند «نادر نسخه‌ای از رباعیات خیام»، به‌زبان اردو، که دربارهٔ دست‌نویسی از سی‌صد و پنجاه رباعی منسوب به خیام است و در ۱۹۳۰م در مجلهٔ معارف، منتشر در اعظم‌گر و ترجمهٔ فارسی آن نیز زیر نام «مخطوطهٔ گران ارز و نادر از رباعیات عمرخیام»، در همان نشریه به‌چاپ رسیده، و مقالهٔ «رباعیات عمر خیام در مرصادالعباد» که در ۱۹۴۱م در همان‌جا به‌چاپ رسیده است، به چشم می‌خورند. ۱۰ـ ابوالمکارم سلیم‌الله فهمی (۱۳۲۴ق ـ   )، استاد زبان فارسی و عربی که بخشدار نقاط گوناگون بنگال بود و پس از استقلال پاکستان در این کشور سمت دبیری داشت. وی که مقاله‌هایش به زبان‌های اردو، بنگلا و انگلیسی در نشریات کلکته به‌چاپ رسیده‌اند، اثری کوتاه هم به‌زبان اردو، دربارهٔ عمرخیام، دارد. ۱۱ـ محمد امین‌خان (۱۳۳۵ق ـ   ) فرزند غلام‌سرورخان، استاد زبان فارسی، رئیس گروه زبان فارسی، عربی و اردوی دانشکدهٔ کاتن گوهاتی، که یکی از مقاله‌های او دربارهٔ ادبیات فارسی در نشریات آسام، «جامی از خمکدهٔ عمرخیام» است که وی آن را به انگلیسی نوشته است. ۱۲ـ نذیر احمد (۱۳۳۴ق ـ   )، پژوهشگر و مصحح متون که در نقد

خوش‌نویسی، تصویرگری و موسیقی هم دست دارد و استاد زبان و ادب فارسی در دانشگاه‌های لکنو و علیگر بود. مقاله‌ای از او به‌زبان اردو با نام «عمر خیام کی بعض کمیاب تحریرین»، در ۱۹۵۹م / ۱۳۷۹ق در شمارهٔ سوم جلد سی‌وپنجم مجلهٔ اورینتل کالج و گویا دوباره در ۱۹۶۸م / ۱۹۶۹م در شماره‌های سه و چهار جلد سیزدهم و شماره‌های یک و دو از جلد چهاردهم پنجاب، مجلهٔ انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب، به‌چاپ رسیده است. وی مقاله‌ای به‌زبان انگلیسی با نام «خیام چنان که در نوشته‌های حکیم سنایی غزنوی آمده است» هم دارد که در ۱۹۸۰م / ۱۴۰۱ق، در شمارهٔ سی و سوم ایندوایرانیکا به‌چاپ رسیده است. ۱۳ــ امیر حسن عابدی (۱۳۴۰ق ــ)، پژوهشگر و استاد زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره که مقالهٔ «خمکدهٔ خیام» را در یادنامهٔ آغاشیر قزلباش (دهلی‌نو، ۱۹۸۳م) و مقالهٔ انگلیسی «برخی رباعیات ارزشمند و ناشناختهٔ عمرخیام» را در شمارهٔ سی و سوم ایندوایرانیکا به‌چاپ رسانیده است. ۱۴ــ محمد یونس جعفری (۱۳۴۹ق ــ) که در ۱۳۴۹ش مقاله‌ای به‌فارسی از او به‌نام «بررسی رباعیات عمرخیام»، در راهنمای کتاب به‌چاپ رسیده است. ۱۵ــ دتر / سوامی گویندا تیرتاهه (سدهٔ چهاردهم هجری) که پس از روی آوردن به مطالعهٔ دقیق مذهب هندو و شیوهٔ زندگی عارفانه نام دومش را برگزید، بر اساس همین گرایش‌ها با خیام آشنا شده و رباعیات او را به دو زبان ترجمه کرده است. وی کوشید به تمام دست‌نویس‌های موجود از این اشعار در کتابخانه‌های شبه قاره، اروپا، ترکیه و ایران دست یابد. او ترجمه‌اش را پس از بررسی صد و ده نسخهٔ دست‌نویس و چاپی این رباعیات تدوین کرده است. وی در مقدمهٔ ترجمه‌اش، براساس زایچهٔ خیام، زندگینامه‌ای خیالی هم دربارهٔ او به‌دست داده است و در آن برخی نکات سودمند دربارهٔ زندگی او را یادآور شده است. پیگیری تیرتاهه در شناخت خیام تا آن اندازه بوده که جز رباعیات، دربارهٔ رسایل فلسفی او نیز به‌دقت پژوهیده است و در آغاز همان اثر از رساله‌های فلسفی و علمیِ فارسی و عربی وی یاد کرده است. ۱۶ــ شبیر احمدخان غوری نیز دربارهٔ خیام مقاله‌هایی دارد، مانند «خیام کا تذکره تفسیر کبیر مین»، چاپ شده در مجلهٔ علوم اسلامیه، و «خیام کا ایک عظیم هندسی شاهکار»، دربارهٔ یکی از آثار علمی او، که در شمارهٔ ۵۴ــ۵۵ نشریهٔ خدابخش لایبریری جرنل به‌چاپ رسیده است. ۱۷ــ سید معشوق حسین اطهر هاپوری هم دربارهٔ اثر سید سلیمان ندوی دربارهٔ خیام، مقاله‌ای به اردو، به نام «خیام مؤلفه سید سلیمان ندوی پر ایک عروضی نظر» نوشته که در هفت‌مقاله به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۳۴۶ش). حسام‌الدین راشدی هفت‌مقاله را تدوین کرده است. ۱۸ــ عبدالباری آسی که جز ترجمهٔ اردوی رباعیات خیام، گویا مقاله‌ای نیز از او به‌نام «رباعیات عمرخیام» در هفت‌مقاله به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ جمشید جی.اِ. سَکلتوالا (J.E.Saklatwalla) که افزون بر مقاله‌ای به نام «عمر خیام، فیلسوف و اندیشمند» که در ۱۹۳۵م / ۱۳۵۰ق، در شمارهٔ هشتم نشریهٔ *All-India ariental Conf* به‌چاپ رسانیده است، اثری نیز به نام *The Voice of Omar Khayyam* دارد که در ۱۹۳۶م، در کلکته به‌چاپ رسیده است.

افزون بر این‌ها، در مارس ۱۹۸۰م، به همت انجمن ایران در هند، سمپوزیومی برای بزرگداشت نه‌صدمین سال‌روز تولد عمرخیام، در کلکته بر پا شد که شماری از پژوهشگران شبه قاره در آن شرکت جستند و خطابه‌هایی دربارهٔ این ادیب ایرانی ایراد کردند. متن این سخن‌رانی‌ها که به زبان‌های فارسی، اردو و بیشتر انگلیسی است، در شمارهٔ سی‌وسوم نشریهٔ ایندوایرانیکا به‌چاپ رسیده است (پیش‌تر به برخی از آن‌ها اشاره شده است). شریف‌النساء انصاری، رئیس بخش فارسی دانشگاه عثمانی حیدرآباد، سید صفی‌الله، استاد گروه زبان‌های عربی، فارسی و اردوی دانشگاه مدراس، مجیب‌الرحمان، استاد و رئیس گروه فارسی کالج مولانا آزاد در کلکته، عطاکریم برق، استاد فرهنگ اسلامی و سرگروه عربی و فارسی دانشگاه کلکته، نبی هادی، استاد گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، جَگَدیش نراین سرکَر، استاد و رئیس گروه تاریخ در دانشگاه جَدَوپور، حافظ محمدطاهرعلی، سخنگوی گروه مطالعات اسلامی، فارسی و عربی دانشگاه ویسوا ــ بهارتی در شانتی‌نیکیتان، اتول چندرارای، استاد گروه تاریخ و فرهنگ اسلامی دانشگاه کلکته، محمد مظهرحسن، استاد گروه تاریخ و فرهنگ اسلامی کالج مولانا آزاد در کلکته، شیاملکانتی چَکرَوَرتی، س.ر.سالک، مولانا سید صباح‌الدین عبدالرحمان، س.ب.رای، ابومحفوظ‌الکریم معصومی و هیرالال چوپرا از نویسندگان این مقاله‌ها، دربارهٔ اشعار و افکار و آثار علمی خیام، هستند. مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مقاله‌هایی که به‌زبان‌های گوناگون، دربارهٔ خیام نوشته شده‌اند، نیز در کتابخانهٔ ممتازحسن، در کراچی نگه‌داری می‌شوند. با وجود آنکه نفوذ شعر خیام از دیگر شاعران ایرانی که آوازه و شعرشان به شبه قاره راه یافته، کم‌تر بوده است، در میان ادبای این سرزمین کسانی بوده‌اند که تأثیر

اشعار او را در آثارشان می‌توان جست: ۱ــ ابوالفرج رونی (ــ ۵۱۰ق)، فرزند مسعود از شاعران دورهٔ دوم غزنوی است که چون به هند کوچید، به ابوالفرج لاهوری نیز شهرت یافت. برخی رباعی‌های او را متأثر از اندیشهٔ خیام دانسته‌اند. ۲ــ محمد جامه‌باف (ــ ۹۷۳ق)، یکی از دو شاعر رباعی‌سرای روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، متخلص به فکری و معروف به میر رباعی که از سادات مشهد بود و چون در سرودن اشعارش از خیام پیروی می‌کرد، به خیام وقت نیز آوازه داشت. رباعی‌های او در خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار (۹۸۵ق)، عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین (۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق) و تذکرهٔ ناظم تبریزی (۱۰۳۶ق) و برخی تذکره‌های دیگر نقل شده است. ۳ــ اجمل اله‌آبادی که در دیوانش، دسته گل پانصد رباعی دارد و در سرودن آن‌ها از خیام پیروی کرده است. ۴ــ ریاض خیرآبادی، که از شمار شاعرانی از شبه‌قاره بود که در بهره‌گیری از قوالب اشعار فارسی، از برجسته‌ترین شاعران ادب فارسی در آن قالب، پیروی می‌کردند، در اشعار اردویش، زیر نام خمریات از قالب رباعی بهره برده و چندان از اشعار خیام تأثیر پذیرفته که از او به‌نام‌های «خیام اردو» و «خیام هند» یاد می‌کردند. ۵ــ شجر تهرانی (۱۸۷۲م ــ) که نیای او به شبه‌قاره کوچیده و پزشک دربار نصیرالدین همایون گورکانی بود. غزلیات، مثنوی و رباعی‌های او در کلیاتش گردآمده‌اند. وی بیشتر به رباعی‌سرایی و به همین سبب به‌لقب «خیام سیالکوت» شناخته است. دیوان او زیر نام یک‌هزار به‌چاپ رسیده است. ۶ــ کرشنا چندرا مجمدار (۱۸۳۷ ــ ۱۹۰۷م / ۱۲۵۳ ــ ۱۳۲۵ق)، از ادبای بنگالی که پس از مطالعهٔ دقیق آثار حافظ، عمرخیام و جامی، دیوان اشعار بنگالی‌اش را تدوین کرد. وی در مقدمهٔ اثرش به تأثیر اشعار این شاعران در منظومه‌هایش اشاره کرده است. ۷ــ مهیت‌لال مجمدار (۱۸۸۸ ــ ۱۹۵۲م / ۱۳۰۶ ــ ۱۳۷۲ق) که در منظومهٔ بنگالی خود، اگهورپنتی از افکار خیام بهره برده است. ۸ــ شبیرحسن‌خان ملیح‌آبادی (۱۸۹۸ ــ ۱۹۸۲م / ۱۳۱۶ ــ ۱۴۰۳ق)، متخلص به جوش که در انواع شعر، به‌ویژه در سرودن غزل و رباعی دست داشت. از بررسی آثار او برمی‌آید که وی دیوان‌های شاعران فارسی‌زبان را به‌دقت خوانده و زیر تأثیر آن‌ها به سبک خود در شعرسرایی دست یافته است. نثر اردوی او را نیز متأثر از زبان فارسی دانسته‌اند. وی خود دربارهٔ شاعران ایرانی گفته، کسی که پس از حافظ بیشترین تأثیر را بر او داشته عمرخیام بوده است. وی خود تأکید کرده که اگر خیام را نمی‌شناخت از رباعی‌سرایی محروم می‌ماند. جوش رباعی‌هایش را زیر نام جنون و حکمت سروده است. ۹ــ بیجن، یکی از مترجمان اشعار خیام به هندی، دو منظومهٔ هندی خود، به‌نام‌های مدوشالا (میخانه) و مدوبالا (ساقی‌نامه)، را زیر تأثیر خیام، با بهره‌گیری از بسیاری واژه‌ها و استعاره‌های اشعار او و در قالب رباعی سروده است.

منابع: بررسی انتقادی رباعیات خیام، ۳۱، ۳۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۱/۵ـ۴۶۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۹۹ـ۳۰۲، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۶۴، ۴۰۲؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۲۷ـ۱۲۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۷۳، ۳۷۹؛ دانشنامهٔ خیامی، ۳؛ الذریعه، ۸۹/۸ـ۹۰؛ سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشابوری، ۹۵، ۹۷؛ عابدی‌نامه، ۲۹، ۳۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۵۱۴/۲، ۲۵۱۹، ۲۵۲۰ـ۲۵۲۱، ۲۵۲۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۷۲/۱ـ۷۷۴؛ ۱۲۸۲/۲ـ۱۲۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲/۷ـ۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۲/۳؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۹/۱ـ۳۸۰؛ ۱۷۳/۲، ۲۴۱؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در قرن بیستم، ۱۶۴ـ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۶۴، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۰۶ـ۳۱۵، ۳۵۶؛ مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱/۱ـ۵، ۱۴۰ـ۱۵۲؛ نگاهی به‌خیام، همراه با رباعیات، ۲۰۲ـ۲۲۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند، ۱۲۴، ۱۲۶؛ سید امدادعلی صفدر، «فهرست کتب چاپی پاکستان دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی»، اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ مخصوص، اکتبر ۱۹۷۱م، ص۳۱۶؛ ایندوایرانیکا، شمارهٔ ۳۳، سپتامبر و دسامبر ۱۹۸۰م، در صفحات فراوان؛ عارف نوشاهی، «ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های شبه‌قارهٔ پاکستان و هند»، دانش، شمارهٔ ۱۴، ص۱۰۳؛ حسین عارف نقوی، «ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۲، ص۹۳ـ۹۴، ۱۰۰؛ هم‌او، همان‌جا، شمارهٔ ۲۴ـ۲۵، ص۱۰۹؛ نجم‌الرشید، «بشیر حسن‌خان جوش ملیح‌آبادی»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۲، صص۱۵۵ـ۱۶۴؛ مقصود جنفری، «جوش ملیح‌آبادی»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۴، صص۱۱ـ۱۵؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوند زبان فارسی و بنگالی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۱، زمستان ۱۳۷۶ش، صص۱۷۳ـ۱۹۰؛ محمد بشیر حسین، «ترجمهٔ آثار منظوم فارسی به‌اردو»، راهنمای کتاب، سال هفتم، شمارهٔ ۲، صص۲۸۹ـ۲۹۵؛ محمدیونس جعفری، «رباعیات عمرخیام»، همان‌جا، سال سیزدهم، شمارهٔ ۱۰ـ۱۲، ۷۵۷ـ۷۶۱؛ ضیاءالدین دیسائی، «زبان و

ادبیات فارسی در عهد اکبرشاه»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش. ص ۱۱۰؛ مجلهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، شهریور ۱۳۷۵ش، ص ۱۱-۱۲؛ حیدر شهریار نقوی، «جلوه‌هایی از فرهنگ اسلامی ایرانی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان»، مقالات و بررسیها، جلد یکم، شمارهٔ ۲، ۱۳۴۹ش، ص ۱۳۴؛ هم‌او، همان‌جا، جلد یکم، شمارهٔ ۳ و ۴، ۱۳۵۰ش، صص ۱۲۱-۱۴۶؛ ابوالليث صدیقی، «نفوذ زبان فارسی در شعر و ادب اردو»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۷، اردیبهشت ۱۳۳۳ش، ص ۲۵؛ رشید نیاز، «شعرای فارسی‌گوی سیالکوت»، همان‌جا، شمارهٔ مسلسل ۳۸، فروردین ۱۳۴۱ش، ص ۵۹؛ شهریار نقوی، «ادبیات تطبیقی فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ مسلسل ۱۲۲، فروردین ۱۳۵۱ش، ص ۵؛ ریاض احمدخان شیروانی، «عمرخیام در ادبیات زبان هندی»، هند نو، دورهٔ دهم، شمارهٔ پنجم، اسفند ۱۳۳۹ش، صص ۱۹۲-۱۹۶؛

Persian Literature, storey, 811.

م.اسماعیل‌پور

خیرالتجارب ← خیراندیش‌خان

خیرالدیــن مــحمد اله‌آبــادی (xay.rod.din.mo.ham.mad-e.e.lāh.ā.bā.di)، اله‌آباد ۱۱۶۵ــ ۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۷م، ادیب، تاریخ‌نگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در آغاز در زادگاهش به تدریس می‌پرداخت و در آن‌جا مدرسه‌ای برپا کرد. سپس بـه خـدمت انگلیسی‌ها درآمد. در ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ق کارگزار معتمد جیمز اندرسن، نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در اردوگاه مهاداجی سندهیه پتیل، سرکردهٔ مراته‌ها (ــ ۱۲۰۸ق/ ۱۷۹۴م) بود و پیوسته بـا سندهیه تماس داشت. سندهیه بارها کوشید تا وی را به خدمت خود درآورد. در پی یک بیماری سخت، ناگزیر به ترک اندرسن شد و نزد پدر خود در اله‌آباد بازگشت (۱۲۰۰ق). پس از چندی به خدمت شاهزاده جوان‌بخت جهاندارشاه، پسر بزرگ شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق)، پیوست. جوان‌بخت کـه از استیلای امرا بر دربار دهلی به تنگ آمده بود، از آن شهر گریخته و در لکنو و بنارس به انگلیسی‌ها پناه برده بود. وی سپس بـا کمک انگلیسی‌ها به دهلی بازگشت، اما این بار نیز، در نتیجهٔ ناتوانی شاه‌عالم و توطئه‌های درباریان، کاری از پیش نبرد و باز ناگزیر به بنارس رفت و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا بـه‌سر بـرد. خیرالدین محمد که خود را معتمدترین دوست و رایزن شاهزاده می‌خواند، وی را در بازگشت به دهلی و به دست گرفتن زمام امور آن‌جا، دست‌کم برای مدتی کوتاه، یاری داد. در ۱۲۰۲ق شاهزاده را ترک گفت و در رجب همان سال به لکنو رسید. گویا بعدها به اله‌آباد بازگشت و سپس در جونپور نشیمن گزید. در دورهٔ سعادت‌علی‌خان، نواب اوده (۱۲۱۳ــ ۱۲۲۹ق)، نیز بـه لکنو رفت و چندی در خدمت سعادت‌علی‌خان بـه‌سر بـرد. سال‌های پایانی زندگی‌اش در جونپور، با مستمری دریافتی از شرکت هند شرقی بریتانیا، گذشت. خیرالدین محمد که در طی سالیان دراز کار در دستگاه شرکت هند شرقی در شهرهای گوناگون، به تاریخ و سنت‌های محلی این شهرها علاقه‌مند شده بود، کوشید تا با نوشتن کتاب‌هایی آن‌ها را ضبط و ثبت کند. فروپاشی شتاب‌آهنگ ساختار سیاسی کشور و پیدا شدن اوضاع تازه نیز از نگاه تیزبین او دور نماند. در مباحثات و مجادلات مذهبی رایج در آن روزگار نیز وارد شد. در تسنن و دشمنی بـا تشیع، ظاهراً حتی از شاه عبدالعزیز دهلوی، صاحب تحفهٔ اثنی عشریه، سرسخت‌تر بود. در صداقت شاه‌عبدالعزیز شک داشت و بدگمان بود که او پنهانی مذهب شیعه می‌ورزد و از این روی، کوشید تا در کتابی از دورویی او پرده برگیرد. از آثارش: تاریخ جونپور / جونپورنامه (جونپور، ۱۲۹۵ق و ۱۸۹۹م) کـه در ۱۲۱۱ق/ ۱۷۹۶م برای قاضی انگلیسی جونپور، ایبرهم ویلند/ ابراهیم ولند، نوشته شده و تاریخ سلاطین جونپور و فرمانروایان آن تا زمان فیروزشاه در ۷۵۲ق و از آن زمان تـا شکسته شدن خان‌زمان علی‌قلی‌خان به‌دست جلال‌الدین اکبر گورکانی در ۹۷۴ق و گزارش شهر جونپور و محلات و ساختمان‌های آن است. شیوهٔ نگارش کتاب ساده و روان و دور از آرایه‌های سخن است. این کتاب در ۱۸۱۴م به انگلیسی و در ۱۹۲۱م به‌دست نذیرالدین احمد به اردو برگردانیده شده است؛ تذکرة‌العلما/ تذکرهٔ علمای جونپور در تاریخ جونپور و سرگذشت سی‌تن از دانشوران آنکه در ۱۲۱۶ق/ ۱۸۰۱م نوشته شده و در سه فصل (در احوال بلدهٔ جونپور، در احوال بعضی از فضلا، در تأسیس مدرسه در جونپور و تدبیر فراهم آوردن طالبان علم در این بلده) و یک خاتمه (در احوال مؤلف) تدوین شده است. این اثر به کوشش محمد ثناءالله، همراه بـا ترجمهٔ انگلیسی آن به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۳۵۲ق/ ۱۹۳۴م)؛ عبرت‌نامه/ عالم آشوب در تاریخ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) در یک مقدمهٔ کوتاه در تاریخ نیاکان شاه‌عالم، از تیمور تا عالمگیر دوم (۱۱۶۷ــ ۱۱۷۳ق) و دو دفتر کـه رویدادهـای پـادشاهی

شاه‌عالم دوم را به ترتیب سال از جلوس در ۱۱۷۳ق تا ۱۲۰۶ق در بردارند. این کتاب که به محمدعلی‌خان، فرزند نواب اوده سعادت‌علی‌خان پیشکش شده است از کامل‌ترین و گسترده‌ترین و درست‌ترین تاریخ‌های دورهٔ شاه‌عالم دوم به‌شمار می‌رود (نسخه‌های شمارهٔ Or.1932 و Or.1716 موزهٔ بریتانیایی، نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۲۱/۱۶۹۹ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور و نسخه‌های شمارهٔ ۵۸۸ و ۵۹۹ کتابخانهٔ بانکیپور)؛ تحفهٔ تازه/ بلونت‌نامه/ بلوندنامه در تاریخ راجگان بنارس در پنج باب: ۱ـ راجه منسارام و بستگانش؛ ۲ـ راجه بلوند سنگه؛ (۱۱۶۲ـ۱۱۸۴ق)، ۳ـ راجه چیت سنگه (۱۱۸۵ـ ۱۱۹۵ق)، ۴ـ راجه مهیپت نرائن، ۵ـ راجه اودیت نرائن سنگه (نسخهٔ شمارهٔ Or.1847 کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی)؛ گوالیارنامه/ کارنامهٔ گوالیار که در ۱۲۰۸ق/ ۱۷۹۳م نوشته شده و در تاریخ گوالیار، فتح آن به‌دست نیروهای بریتانیایی و مسموم ساختن رانا چهترسنگه در ۱۲۰۰ق است (نسخه‌های گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال و دیوان هند)؛ اندرز دلپسند در پند و اندرز در سی‌وهفت عنوان (نسخهٔ شمارهٔ ۸۷۵۹ خیر، کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور)؛ وسیلة‌النجات والوصول فی شرح ابیات معراج‌القبول که در ۱۱۸۶ق نوشته شده و در شرح معراج‌القبول محمدفاخر زایراله‌آبادی (۱۱۶۴ـ ۱۲۰۱ق) است؛ الملخص فی‌المعانی والبیان که چکیدهٔ تلخیص‌المفتاح قزوینی است؛ نقدالبلاغه در شرح اثر پیش گفتهٔ خود؛ سرابستان که مجموعه‌ای از حکایت‌های تاریخی است؛ تولای عزیز در ردّ شاه عبدالعزیز. برخی منابع مانند مطلع‌انوار و نزهة‌الخواطر احتمال شیعی بودن خیرالدین را مطرح کرده و حتی از اثری از او به‌نام هدیهٔ عزیز در رد باب چهارم تحفهٔ اثنی عشری یاد کرده‌اند. حتی مؤلف مطلع انوار می‌نویسد که او به عراق رفت و در همان‌جا در حدود ۱۲۵۰ق درگذشت. بعید نیست که این خیرالدین کس دیگری به‌جز خیرالدین محمد اله‌آبادی باشد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۸/۳ـ۱۵۹، ۵۱۴ـ ۵۱۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۰/۲ـ ۵۸۱؛ الذریعه، ۲۱۱/۲۲؛ ۲۷۳/۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۸/۳؛ ۲۲۴۲/۴؛ ۵۳۱/۱۰ـ ۵۳۲؛ ۹۱۰/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۴۳، ۴۶۲۷، ۴۶۳۰، ۴۶۳۱، ۴۶۷۵، ۴۶۷۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۷/۲، ۱۲۲۱، ۱۲۲۷، ۱۲۴۶، ۱۲۷۵، ۱۲۹۹، ۱۳۲۶؛ ۲۰۷۲/۳؛ مطلع‌انوار، ۲۴۱ـ ۲۴۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۵/۷ـ ۱۶۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/188; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 311, 945-948, 963-965, 1028, 1055;*Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 54-55, 65; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 19-22; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,301; *Mughals in India* ,256-257; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/520, 641, 702, 736.

برزگر

خیرالله لاهوری (xay.rol.lāh-e.lā.hu.ri)، ابوالخیر خیرالله‌خان مهندس فرزند لطف‌الله مهندس، ـ ح ۱۱۶۲ق، ریاضی‌دان، اخترشناس، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. دومین پسر لطف‌الله مهندس لاهوری بود و نزد برادر بزرگش امام‌الدین ریاضی لاهوری (ـ ۱۱۴۵ق) درس خواند. در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) شکوفید و به دربار او راه یافت. راجه جی‌سنگه سوایی، دولتمرد و اخترشناس نامی دورهٔ محمدشاه، وی را به سمت مشاور اصلی خود در رصدهایش برگزید. مهم‌ترین کار خیرالله، بنیاد رصدخانه‌هایی در دهلی، جیپور، بنارس و اجین به‌دستور راجه‌جی‌سنگه در دورهٔ محمدشاه بود. از آثارش: ۱ـ تقریرالتحریر (نسخهٔ کتابخانهٔ ملک به شمارهٔ ۳۶۴۲) که ترجمهٔ تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی است و در ۱۱۴۴ق نوشته شده؛ ۲ـ تقریب‌التحریر یا ترجمهٔ مجسطی که ترجمه و شرح تحریرالمجسطی خواجه نصیرالدین طوسی است و در ۱۱۶۱ق تألیف شده؛ ۳ـ شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب خواجه نصیرالدین؛ ۴ـ شرح زیج جدید محمدشاهی؛ ۵ـ مدخل منظوم به عربی در اخترشناسی که در ۱۱۵۰ق نوشته شده؛ ۶ـ شرح قرآن‌السعدین امیرخسرو دهلوی؛ ۷ـ شرح دیوان زلالی؛ ۸ـ شرح دیوان حافظ؛ ۹ـ شرح اسکندرنامه؛ ۱۰ـ رساله در نجوم (نسخهٔ گنجینهٔ محمدشفیع لاهوری به شمارهٔ ۴۲۲/۴۲۵).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۰۲/۲، ۸۰۴؛ ۳۵۶/۳، ۳۶۱، ۳۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۵/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۳/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۸۳/۶ـ ۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1234; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 170-171; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,302; *Mughals in India* ,257.

برزگر

خیرالله نقشبندی (xay.rol.lāh-e.naqš.ban.di)، ملقب به خیرالعارفین، ز۱۰۸۶ق، عارف فارسی‌نویس شبه‌قاره. مرید حضرت میر محمدجان نقشبندی بود. از آثارش: مرآت‌المراتب که در ۱۰۸۶ق نوشته (نسخهٔ کتابخانهٔ لاهور، مخطوطات شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۱۶۳/۰ / ۴۶۸۰)؛ شیعه مشرب نسخهٔ کتابخانهٔ لاهور، مخطوطات شیرانی به‌شمارهٔ ۴۶۸۰/۵/۱۶۳۰)؛ مواهب الهی که در ۱۰۸۶ق نوشته (نسخهٔ کتابخانهٔ لاهور، مخطوطات شیرانی به‌شمارهٔ ۴۶۸۰/۵/۱۶۲۹).

منابع: فهرست مخطوطات نقشبندی، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۷/۲؛ ۱۸۹۶/۳، ۲۰۴۶.

ضیایی

خیراندیش‌خان (xayr.an.diš.xān)، محمدخان، ز ۱۰۹۵ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم اتاوه و از پزشکان زبردست دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود. وی در شهر خود اتاوه بیمارستان بزرگی بنا کرد و پزشکانی را در آن‌جا گرد آورد. خیراندیش‌خان مؤلف کتابی در پزشکی به فارسی به‌نام خیرالتجارب است. این اثر در دو مقاله تدوین شده است: **یکم** در علامات و دلایل در هفت باب (۱ــ علامات و دلایل مزاج، ۲ــ علامات امتلا، ۳ــ نبض، ۴ــ قاروره، ۵ــ براز، ۶ــ بحران و ۷ــ علامات ردیه و محموده) و **مقالهٔ دوم** در بیست و سه باب در همهٔ اعضای بدن. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی (به شماره‌های الف ۴ــ۲ و الف ۳ــ ۶۷) نگه‌داری می‌شود. این اثر به اردو ترجمه و چاپ شده است. در کتابخانه‌ها، از آن میان در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1957-999/1) نسخه‌هایی از کتابی در پزشکی به‌نام خیرالتجارب در دست است که آن را محمدکاظم، به دستور خیراندیش‌خان، در ۱۱۲۳ق در ۲۳ باب (۱ــ بیماری‌های سر، ۲ــ بیماری‌های چشم، ۳ــ گوش، ۴ــ بینی، ۵ــ لب و دندان و دهان، ۶ــ سینه، ۷ــ دل، ۸ــ معده، ۹ــ روده، ۱۰ــ جگر و سپرز، ۱۱ــ گرده و مثانه، ۱۲ــ خصیه و قضیب، ۱۳ــ رحم، ۱۴ــ مقعد، ۱۵ــ مفاصل، ۱۶ــ اورام و ثبور، ۱۷ــ جلد، ۱۸ــ جراحات، ۱۹ــ تب‌ها، ۲۰ــ بیماری‌های متفرقه، ۲۱ــ سمومات، ۲۲ ــ ادویهٔ مسهله، ۲۳ــ ادویهٔ مرکبه) نوشته است. چنین می‌نماید محمدکاظم که کتابی دیگر با نام حافظ‌الصحه را نیز به‌نام خیراندیش‌خان نوشته است، از پزشکانی بوده که در بیمارستان خیراندیش‌خان کار می‌کرده‌اند. باید دید که خیرالتجارب او با کتاب خیراندیش‌خان تفاوت دارد یا با آن یکی است و یا تحریر دیگری از آن است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۹/۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۹، ۱۳۰، ۱۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۸/۱ـ ۵۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۱۹/۱، ۵۳۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,300-301.

برزگر



دادپویه (dād.pu.ye)، دادپویه‌پور هوش آمین، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از شاگردان کیخسرو پورآذر کیوان بود و با راهنمایی‌های هم‌او مراحل سلوک و عرفان را پیمود. دادپویه زبان‌های فارسی و پهلوی را نیک می‌دانست و با زبان عربی هم آشنا بود. او به درخواست مرشد خویش رسالهٔ آذرگشسب حکیم هوش‌گوی را از پهلوی به فارسی بگردانید و آن را زردست افشار نام کرد. زردست افشار رساله‌ای کوچک در یزدان‌شناسی و شرح سخنان حکیمان ایران باستان به‌روش اشراقیان است. در مقدمهٔ این رساله آمده که حکیم هوش‌گوی رسالهٔ آذرگشسب را به‌روزگار هرمز فرزند انوشیروان نوشته است. رسالهٔ زردست افشار، بی‌گمان جدای کتابی دیگر به همین‌نام است که در دبستان مذاهب از آن سخن رفته است، زیرا کتابی که نگارندهٔ دبستان مذاهب آن را بررسیده، تألیفی در باب قواعد ریاضت و تمرین اعمال مربوطِ بدان به روش مرتاضان و جوکیان هند، به‌خامهٔ موبد سروش‌پورکیوان بوده، که دو کتاب دیگر با نام‌های نوشدارو و سکنگبین نوشته است، اما در این رساله، کوچک‌ترین اشاره‌ای به ریاضت‌کشی و تمرین اعمال جوک (یوگه)، آن‌گونه که در دبستان مذاهب بدان اشارت رفته است، دیده نمی‌شود. زردست افشار، نخستین‌بار در مجموعه‌ای با دو رسالهٔ دیگر (زنده‌رود و خویش‌تاب) و با ترجمهٔ گجراتی آن‌ها، در ۱۲۶۲ / ۱۸۴۶م در بمبئی، و بار دوم در مجموعهٔ آیین هوشنگ با سه رسالهٔ زنده‌رود، خویش‌تاب و زورهٔ باستانی، به‌اهتمام بهرام‌رستم خسرو نصرآبادی و با مقدمه‌ای از مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا یزدانی، ملقب به درویش فانی به‌چاپ رسید (تهران، ۱۲۹۶ق).

منابع: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۱۶۷-۱۶۸؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۳/۱؛ دبستان مذاهب، ۲۷/۱-۲۷؛ ۵۷/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷/۱؛

Iranica, 3(2)/186.

نوش‌آبادی

داد سخن (dād-e.so.xan)، کتابی به‌نظم و نثر فارسی در نقد شعر از سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق). انگیزهٔ تألیف داد سخن، این بود که محمدجان قدسی مشهدی (ــ ۱۰۵۶ق) قصیده‌ای در منقبت امام رضا (ع) سرود. شیدای فتحپوری (ــ ۱۰۴۲ق) اشعاری بر همان وزن و قافیه سرود و ایرادهایی بر برخی از

اشعار قدسی وارد دانست. پس از آن ابوالبرکات منیر لاهوری (ـ ۱۰۵۴ق) اشعاری در همان وزن و قافیه دربارهٔ اشعار قدسی و نقد شیدا سرود. سراج‌الدین آرزو بر اشعار هر سه شاعر در یک تمهید و سه مقدمه داد سخن داد و در پایان، محاکمه‌ای بر اشعار هر سه شاعر به نثر شیوا و روان نوشت. در این مناقشهٔ ادبی سخن‌شناسان و نقادان دیگر در رد یا تأیید یکی از دو طرف کتاب‌هایی نوشتند که از آن‌شمارند جواب شافی، قول فیصل و اعلای حق اثر امام‌بخش صهبایی. آرزو این اثر را میان سال‌های ۱۱۵۶ و ۱۱۶۴ق تألیف کرده است. داد سخن با مقدمه و تحشیه و تعلیقات محمداکرم به‌چاپ رسیده است (راولپندی، ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۴م).

منابع: خیابان گلستان، (شرح گلستان سعدی)، سراج‌الدین علی‌خان آرزو شاه‌جهان‌آبادی، تصحیح دکتر مهرنورمحمدخان اسلام آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش؛ داد سخن، مقدمه.

رسولی

داراب‌خان (dā.rab.xān)، میرزا داراب پسر عبدالرحیم‌خان خانان، ۹۹۵ـ ۱۰۳۳ق، سپاهی شبه‌قاره. پسر دوم عبدالرحیم‌خان بود. چون به‌دنیا آمد، اکثر شعرا و مداحان درگاه عبدالرحیم‌خان اشعاری در تاریخ زایش وی سرودند. چون برآمد، «همواره به همراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می‌نمود» (مآثرالامرا، ۱۴/۲) و دلیری‌ها می‌کرد. در اواخر ۱۰۱۹ق منصب «هزاری ذات و سوار» یافت و غازیپور جاگیر او مقرر شد. در اواخر ۱۰۲۴ق که منصب دوهزاری داشت، به فرمان پدرش، به یاری برادر بزرگ خود شاهنوازخان، که «به ارادهٔ فتح دکن در ایلچپورِ برار بود» رفت. پس از رسیدن داراب به ایلچپور، دو برادر «مدتی در ایلچپور در صحبت یکدیگر به عیش و عشرت مشغول شدند» و سپس رو به دکن نهادند؛ از جناپور گذشتند و بر سر ملک عنبر که «سپه‌سالار و امیرالامرای سلسلهٔ نظام‌شاهیه بود» و با چهل هزار سوار در فتح‌نگر در سه‌کروهی دولت‌آباد اردو زده بود، تاختند. در نبردی که در ۲۴ محرم ۱۰۲۵ق میان دو طرف درگرفت، با دلاوری‌های نمایان داراب‌خان، شکست در سپاه ملک عنبر افتاد و وی بگریخت. جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق)، پس از آگاهی از این پیروزی، داراب‌خان را به منصب چهارهزاری ارتقا داد، و در ۱۰۲۸ق، که شاهنوازخان از افراط در می‌گساری درگذشت، داراب‌خان را به «منصب پنج‌هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته و عنایت خلعت و فیل و اسب و شمشیر مرصع امتیاز» بخشید و، به‌جای شاهنوازخان، به سرداری صوبهٔ برار و احمدنگر برگزید (جهانگیرنامه، ۳۰۶). در سال پانزدهم پادشاهی جهانگیر (۱۰۲۹ق)، که عنبرحبشی بار دیگر به تاخت‌وتاز در متصرفات گورکانیان در دکن دست زد، داراب‌خان چندبار با وی درآویخت. اما داراب‌خان و پدرش، به‌رغم برخی پیروزی‌ها، در برابر عنبرکاری از پیش نبردند و سپاه گورکانی که در بالاگهات دکن اردو زده بود، به دلیل نرسیدن آذوقه و غله، دچار سختی و تنگنا شد و ناگزیر به بالاپور و از آن‌جا، برهانپور عقب نشست و در آن‌جا نیز به محاصرهٔ سپاه عنبر درآمد و اکثر مضافات برار و احمدنگر و خاندیس به‌دست عنبر افتاد. پس از آن، جهانگیر، سپاهی به فرماندهی پسرش شاهزاده خرم (شاه‌جهان) به دکن گسیل کرد. شاه‌جهان در ۱۰۳۰ق به برهانپور رسید، آن‌جا را از محاصره رهانید و به تعقیب سپاه نظام‌شاه، که ملک عنبر سپه‌سالارش بود، پرداخت و تا «کهرکی، بودباش ملک عنبر،تاخت و آن‌جا را با خاک یکسان کرد و سرانجام ملک عنبر را که در دولت‌آباد پناه گرفته بود به تسلیم و گزاردن خراج واداشت. در هنگام اقامت شاه‌جهان در دکن، داراب‌خان و پدرش عبدالرحیم خان‌خانان نیز در خدمت او بودند و چون شاه‌جهان بر پدر خود جهانگیر بشورید (۱۰۳۱ / ۱۰۳۲ق)، آن دو هم بدو پیوستند. شاه‌جهان یک بار فوجی را به سرداری داراب‌خان به همراه سندر برهمن (=راجَه بکرماجیت) به رویارویی با سپاه جهانگیر گماشت، ولی در اثنای نبرد (۱۰۳۲ق) سندربر همن به تیر تفنگی کشته شد و در پی آن انتظام فوج زیر فرماندهی داراب‌خان به‌هم خورد؛ داراب‌خان تاب نیاورد و بگریخت و به شاه‌جهان پیوست و در جنگ و گریزهای شاهزاده با سپاه جهانگیر، به فرماندهی شاهزاده پرویز و مهابت‌خان کابلی، همراهش بود. در این اثنا، عبدالرحیم خان‌خانان، که شاه‌جهان در هنگام تنگنا، وی را از ناچاری برای مصالحه (از برهانپور) نزد مهابت‌خان فرستاده بود، از شاه‌جهان گسست و به پرویز پیوست. در پی آن، شاه‌جهان، داراب‌خان و دیگر فرزندان و نوادگان خان‌خانان را بگرفت و بند برنهاد. شاه‌جهان، پس از تصرف بنگاله، داراب‌خان را از بند بیرون آورد و سوگند داد و حکومت بنگاله را بدو سپرد و زن او را با دختر و پسر شاهنوازخان (برادر داراب‌خان) به‌نوا گرفت و رهسپار تسخیر استان بهار شد. با این‌همه، چون شاه‌جهان در نزدیکی بنارس از

شاهزاده پرویز و مهابت‌خان شکست خورد و گریزان از پتنا و بهار گذشت و به ولایت بنگاله درآمد، به داراب‌خان نامه‌نوشت و از او خواست تا درگذر گدهی بـه اردوی وی بـپیوندد. اما داراب‌خان به بهانهٔ آنکه زمین‌داران (هندو) با یکدیگر همدست شده‌اند و وی را در محاصره گرفته‌اند، از رفـتن نـزد شـاه‌جهان سرباز زد. شاه‌جهان، پس از آنکه از آمدن داراب‌خان ناامید شد پسر داراب‌خان را به عبدالله‌خان سپرد و خود «به همان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به‌ظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته بود، عبدالله‌خان پسر جوان او را به قتل رسانید.» (جهانگیرنامه، ۳۷۵) پس از گریختن شاه‌جهان از بنگاله، این ولایت بـه‌دست شاهزاده پرویز افتاد و وی آن را جاگیرِ مهابت‌خان و پسرش مقرر کرد. اندکی بعد، داراب‌خان به پای خود نزد مـهابت‌خان رفت. مهابت‌خان به فرمان جهانگیر، سـرش را بـرداشت و بـه درگـاه شاهی فرستاد. «داراب‌خان جوانی به خوبی‌ها آراسته و سـردار باوقار و مدبرِ شجاع بود. بهادری و ترددی که از او در دکن شد در آن وقت از دیگری نشد. اما نقش طـالع او درست نـنشست. از جانب شاهی [شاه‌جهان] مانده و از طرف پادشاهی [جـهانگیر] رانده؛ مآل کارش به خذلان و نکال انجامید.» (مآثرالامرا، ۲/۱۷) داراب‌خان، مانند پدرش، مردی ادب‌دوست و ادب‌نواز بـود و سرایندگانی چون مقیم دارابی در ملازمتش به‌سر می‌بردند.

منابع: جهانگیرنامه، ۱۰۳، ۱۷۸، ۳۰۶، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۵ـ ۳۶۶، ۳۷۶ـ ۳۷۷، ۴۰۷ـ ۴۰۸، ۴۲۴ـ ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۴ـ ۴۷۵؛ کاروان هند، ۱۱۹۷، ۱۳۳۵؛ مآثرالامرا، ۲/۱۴ـ ۱۸؛ مآثر رحیمی، ۲/۶۳۵ـ ۶۴۳.

برزگر

دارابی، شاه‌محمد ← عارف شیرازی

داراشکوه (dā.rā.šo.kuh)، محمد، ملقب به شاه بلند اقبال، فرزند شاه‌جهان فرزند جهانگیر فرزند اکبر فرزند همایون فـرزند بـابر گورکانی، اجـمیر ۱۰۲۴ ــ دهـلی ۱۰۶۹ق، شـاهزادهٔ صـوفی، مترجم، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی پسر بـزرگ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و دختری ایرانی به نـام ارجـمند بانو، خطاب بـه مـمتاز مـحل، مـمتاز زمـانی و مـهدعلیا (ــ ۱۰۴۰ق) دختر آصف‌خان، ملقب به یـمین‌الدوله بـود. پس از تولدش، جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) وی را داراشکوه نامید. از دورهٔ کودکی وی جز این دانسته نیست که در ۱۰۳۵ق که شاهزاده خرم (جهانگیر وی را پس از فتح بخشی از دکن شاه‌جهان نامید) تسلیم پدر خود، جهانگیر شد و از او عذر خـواست، الـتماس بخشش او به شـرط آنکـه دژ رهـتاس و اسـیر را بـه سـپاهیان جهانگیر بسپارد و نـیز داراشکـوه و بـرادرش اورنگ‌زیب را بـه گروگان روانه دارد، پذیرفته شد. پس هر دو برادر روانهٔ حضور پـدربزرگ خـود در لاهـور شـدند و زیـر نـظر و مـراقبت نورجهان‌بیگم (همسر جهانگیر) قرار گرفتند و بعدها شاه‌شجاع، برادر دیگر هم به آن‌ها پیوست. در ۱۰۳۷ق که شاه‌جهان به تخت نشست، هر سه برادر به‌یاری آصف‌خان، از لاهور به آگره نزد پدر و مادر خود بازگشتند. پس از آن شاه‌جهان به تـعلیم و تـربیت فرزندان پرداخت و برای آنان معلمان خصوصی گرفت. به نوشتهٔ تـاریخ‌نگاران دربـار گـورکانی، شـاه‌جهان مـلاعبداللطیف سلطانپوری، عالم و حکیم حنفی مذهب هند را مأمور تعلیم و تربیت داراشکوه کرد، اما داراشکوه در هیچ‌یک از تألیفاتش نامی از این استاد نبرده است. وی میرک شـیخ (ــ ۱۰۷۱ق)، شـیخ احمددهلوی و میرزا ابـوالقـاسم فـندرسکی (ــ ۱۰۵۰ق) را از استادان خود خوانده و گفته که در محضر آنان بـه کسب عـلوم معمول روزگار خود پرداخته است. وی در رشته‌های مـختلف ادبی، علمی و هنری تحصیل کرد. در آیین و فلسفهٔ هندو و ادب سـنسکریت اطـلاعات فـراوان انـدوخت. در خـوش‌نویسی و نقاشی نـیز دست داشت. وی خـوش‌نویسی را از عـبدالرشـید دیـلمی، خـواهـرزاده و شـاگـرد مـیرعماد فـراگـرفت و از خوش‌نویسان دربار پدر شد. نقاشی را نیز نزد نقاشان دربار پدر آموخت. داراشکوه با خواهر خود، جهان‌آرابیگم رابـطهٔ بسـیار خوب و نزدیک داشت و برادران دیگر به اتحاد و اتفاق این دو رشک می‌بردند. محبت فراوان شاه‌جهان به داراشکوه که وی را در دربار یا در مسافرت‌های پدر، همراه او ساخته و از اقامت و فرمانروایی مستقیم در ولایات برکنار کرده بود، سبب شد تا وی در کارهای مملکت‌داری تجربه‌ای لازم نیندوزد. در صورتی که اورنگ‌زیب، رقیب بزرگ دارا که مردی قوی و جسور و سربازی کارآزموده بود، مدت‌ها به استقلال در فرماندهی و صوبه‌داری ولایات روزگار گذرانده و تجربهٔ لازم اندوخته و به خوبی، رموز حکمرانی را آموخته بود. دارا بی‌آنکه در عمل در خارج پایتخت به‌خدمت پرداخته باشد، منصب می‌یافت، چنان که در ۱۰۱۴ق به مـنصب دوازده‌هـزاری شش‌هـزار سـوار رسید. در ۱۰۴۲ق شاه‌جهان نادره‌بیگم، دختر سلطان‌پرویز، بـرادرزادهٔ خـود را بـه

همسری داراشکوه درآورد. داراشکوه که با هزاران نذر و نیاز شاه‌جهان در روضهٔ خواجه معین‌الدین چشتی در اجمیر و با خواست خداوند به دنیا آمده بود، وجود خود را مرهون برکت معین‌الدین چشتی می‌دانست. از این رو، به مشایخ صوفیه و معاشرت و مصاحبت به آنان علاقهٔ فراوان داشت. وی در ۱۰۴۳ق که سخت بیمار شده بود و پزشکان پس از چهار ماه بیماری از معالجهٔ او درمانده بودند، در اثر خوردن آبی که میرمحمود، ملقب به میان‌میر / میانجیو (ـ ۱۰۴۵ق) از مشایخ بزرگ سلسلهٔ قادریه بر آن دعا خوانده بود، پس از یک هفته شفا یافت. داراشکوه بار دیگر در این تاریخ در لاهور به دیدار میانجیو رسید و پس از خوردن قرنفل نیم جویدهٔ میانجیو برای او مسلم شده بود که زبانش قوت بیان یافته و طبعش موزون گشته است. از همین سال است که وی مرید میانجیو شد و به طریقهٔ قادریه درآمد. داراشکوه پس از آن به‌یاری مریدان میانجیو، از جمله شیخ محمد لاهوری (ـ ۱۰۵۴ق)، به گردآوری احوال زندگی میانجیو پرداخت. باز در همین سال سرکاری حصار برای فرخندگی و خوش‌شگونی به داراشکوه واگذار شد. سپس در ۱۰۴۵ق داراشکوه به منصب دوازده‌هزاری ذات هشت‌هزار سوار، در ۱۰۴۷ق پایهٔ او به پانزده‌هزاری ذات ده‌هزار سوار و بالاخره به منصب شصت‌هزاری ذات چهل‌هزار سوار، از این جمله سی‌هزار سوار دو سپاه سه اسبه رسید، منصبی که هیچ‌یک از برادرانش به آن دست نیافته بودند. داراشکوه چندین‌بار عهده‌دار فرمانروایی در ولایات و ایالات مختلف هندوستان، از جمله خاندیس، الله‌آباد و بنارس، پنجاب، گجرات، مولتان و کابل شد. وی این نقاط را بیشتر به دست نمایندگان خود اداره می‌کرد و خود اغلب همراه و ملازم پدر بود. پس از درگذشت میانجیو، داراشکوه با مریدان وی، از جمله شیخ محمدلاهوری (ـ ۱۰۵۴ق) رفت و آمد و بحث و مذاکره داشت. همچنین با شیخ احمد سنامی، شیخ احمد دهلوی، ملاخواجهٔ بهاری، شیخ عبدالغنی و میان‌مراد بن ملاعبدالسلام مفتی، سید عبدالرحمان، شیخ عبدالواحد، ملامحمدشریف، ملاعیسی سیالکوتی و شیخ ابوالمعالی صحبت داشته است. وی از ۱۰۴۵ تا ۱۰۴۹ق که به‌همراه پدر به کشمیر رفت، مرشدی نگرفت، تا آنکه در سفر کشمیر با ملاشاه، از خلفای میانجیو آشنا و سپس مرید او شد و پس از چندی از او اجازهٔ ارشادگرفت و در سلک مشایخ قادریه درآمد. شاه‌جهان نیز در این سفر مرید ملاشاه شد. جهان‌آرا بیگم هم که پیش از این (۱۰۴۹ق) از پیروان مشایخ سلسلهٔ چشتیه بود، به تشویق داراشکوه به طریقهٔ قادریه پیوست. میان داراشکوه و ملاشاه نامه‌هایی مبادله شده که در بیشتر آن‌ها مسائل عرفانی مورد بحث و مذاکره قرار می‌گرفته است. شاه‌جهان در ۱۰۵۲ق در جشن شانزدهمین سال پادشاهی خود که داراشکوه از کابل بازگشت، او را شاه بلنداقبال خطاب کرد. در ۱۰۶۱ق که شاه‌جهان برای بار دوم اورنگ‌زیب را به فتح قندهار فرستاد و او ناکام بازگشت، داراشکوه چنان شاه‌جهان را بر ضد اورنگ‌زیب تحریک کرد که شاه‌جهان نبرد سوم قندهار را به وی واگذاشت (۱۰۶۳ق)، اما داراشکوه نیز از این نبرد بی‌نتیجه بازگشت. در ۱۰۶۶ق داراشکوه بار دیگر با تلاش‌های رقیبانهٔ خود با اورنگ‌زیب، شاه‌جهان را واداشت تا اورنگ‌زیب را از فتح گلکنده که شاه آن‌جا ابوالحسن تاناشاه (۱۰۳۵ـ۱۰۸۳ق) از پرداخت خراج سالیانهٔ آن شانه خالی می‌کرد، باز دارد و تنها به گرفتن اقساط جاافتادهٔ خراج و ده میلیون روپیه به عنوان غرامت جنگی رضایت دهد. در ۱۰۶۸ق که شاه‌جهان بیمار شد، داراشکوه که فرزند بزرگ‌تر و چهل و دو ساله و در نگاه پدر بسیار گران‌مایه و از پیش هم نام جانشینی بر او بود، یک‌باره لگام حکومت را در دست گرفت و راه‌هایی را که به بنگال، گجرات و دکن می‌رسید، بست تا خبر بیماری پدر را از برادران پنهان نگاه دارد، اما موفق نشد و نامه‌های سختی که از زبان پدرش به برادران نوشته بود، آنان را به رشک و بداندیشی دربارهٔ وی رهنمون کرد. محمدشَجاع که حاکم بنگال بود، با لشکر خود به آهنگ پایتخت روی به استان بهار نهاد. مرادبخش برادر دیگر که حاکم گجرات بود، با سپاه خود به شهر سورت یورش برد و آن‌جا را گرفت. اورنگ‌زیب نیز پس از رسیدن فرمان داراشکوه از سوی شاه‌جهان که معظم‌خان میرجمله را به پایتخت خوانده بود، با معظم‌خان سازش کرده، وی را روانه ساخت و خود با دوراندیشی که همیشه در کارها به کار می‌بست، چندبار تا نربده رفت و کارهای سپاه و سپاه‌کشی را سامان داد. داراشکوه راجه جیسنگه را به سرداری پسرش سلیمان‌شکوه بر سر راه محمدشجاع فرستاد و او را شکست داد. از سوی دیگر، مراد و اورنگ‌زیب با هم بر ضد داراشکوه متحد شدند. شاه‌جهان که به هیچ‌وجه تصور نمی‌کرد میان فرزندانش آتش جنگ روشن شود، نخست از راه اندرز و نصیحت درآمد و چون از سوی آنان پاسخ پوزش‌خواهی نرسید، به صوابدید داراشکوه در ۱۰۶۸ق مهاراجه جسونت سنگه را به فرماندهی سپاه و صوبه‌داری مالوه

انتخاب کرد و قاسم‌خان را نیز به صوبه‌داری احمدآباد برگزید و با شماری از افراد به آن‌جا اعزام داشت تا در سواد اُجین اقامت کنند و به پاسداری بپردازند. سرانجام در نزدیکی دهرمت میان سپاهیان داراشکوه و نیروهای مرادبخش و اورنگ‌زیب که در نزدیکی دیپالپور به‌هم پیوسته بودند و به سوی پایتخت پیشروی می‌کردند، جنگی سخت در گرفت و قاسم‌خان و جسونت سنگه شکست خوردند. دارا که از این شکست سخت پریشان بود، بر آن شد تا به فرماندهی خود بر آن‌ها بتازد و شکست را جبران کند. چون وی به دهولپور رسید، با بستن گـذرگاه‌های چنبل مانع عبور آنان از رود چنبل شد، اما اورنگ‌زیب توانست از گذرگاه نامشهور مهنبد که داراشکوه آن را از نظر دور داشته بود، از رود چنبل بگذرد. آن‌گاه در سموگر در نزدیکی آگره میان آنان جنگی خونین درگرفت. داراشکوه شکست خورد و ناگزیر به آگره گریخت و پس از چند روز چون می‌دانست اورنگ‌زیب روی به آگره خواهد نهاد، به دهلی رفت. در این هنگام شاه‌جهان فرمانی به مهابت‌خان، فرمانروای کابل فرستاد تا دارا را یاری رساند و به دارا نیز نوشت که به پنجاب رود تا سپاه کابل به یاری‌اش رسد، اگر هم سپاه کابل نرسید، الوس‌های افغان نزدیکند و خاک ازبک و ایران نیز دور نیست. به هر سوی که پناه برد جانش در امان است. اورنگ‌زیب پس از آنکه آگره را گرفت و شاه‌جهان را گرفتار ساخت، در پی دارا به دهلی حرکت کرد. اما داراشکوه از دهلی رهسپار لاهور شده بود. دارا به‌سختی سپاه قابل توجهی گردآورد. اما شکست‌های او رفته‌رفته یارانش را از گردش پراگند. حتی جی‌سینگ و دیگر بزرگان راجپوت که در اردوی سلیمان‌شکوه بودند و همیشه به‌خاطر رفتار آزادانهٔ داراشکوه با هندوان، دم از فرمانبرداری از وی می‌زدند، با شنیدن گریز داراشکوه و گرفتاری شاه‌جهان و به تخت برآمدن اورنگ‌زیب، بهتر آن دیدند که به اورنگ‌زیب بپیوندند. سلیمان که چنین دید، خواست تا در لاهور به پدر بپیوندد، اما اورنگ‌زیب با سد کردن راه سلیمان مانع به هم پیوستن سپاه پدر و پسر شد و از سوی دیگر در پی دارا تاخت و او را به سند گریزاند. داراشکوه نیز با پراگنده‌شدن سپاهیانش به ناگزیر از سند به گجرات و سپس به اجمیر رفت. در آن نزدیکی با سپاه اورنگ‌زیب که از دهلی بدان سو تاخته بود، درآویخت، اما شکسته شد و به سند گریخت (۱۰۶۹ق). وی بر آن بود تا خود را به حدود ایران برساند و به شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ق) پناه برد که همسر محبوبش، نادره‌بیگم بیمار شد. دارا که به جدایی از وی به هنگام مرگ راضی نمی‌شد، به‌سوی جوین در شرق سند روی نهاد. نادره‌بانو درگذشت و داراشکوه و پسرش سپهرشکوه نیز به حیلهٔ جهان‌خان افغانی، فرماندار جوین دستگیر و سپس تسلیم اورنگ‌زیب شدند. اورنگ‌زیب وی را به زنجیر کرده، بر پیلی نشاند و به‌گونه‌ای دلخراش در شهر گرداند. سپس او را در عمارت خواص‌پوره واقع در گذر خضرآباد در دهلی در بند کرد. پس از آن انجمنی از پیشوایان دین و بزرگان دربار آراست و به صوابدید آن جماعت داراشکوه را به جرمِ آنکه از دین برگشته در زندان کشت. سر وی را از پیکر بی‌جانش جدا ساختند و برای اورنگ‌زیب بردند. سپس پیکر بی‌سرش را با همان لباسی که بر تن داشت، زیر گنبد مقبرهٔ همایون پادشاه در کنار آرامگاه شاهزاده مراد و دانیال پسران جلال‌الدین اکبر به خاک سپردند. داراشکوه از همان کودکی از تأثیر آموزش استادش ملاعبداللطیف سلطانپوری، عشق به فلسفه و عرفان داشت. سپس به خواندن قرآن و احادیث پرداخت. از همان آغاز جوانی به تفسیر و درک قشری قرآن بسنده نمی‌کرد. فارسی‌زبان مادری‌اش بود، با هندی و عربی آشنایی و در زبان سنسکریت نیز مهارت داشت. داراشکوه شاهزاده‌ای نیکوکار، دوستدار دانش و هنر بود و از خوشگذرانی و بازیچه‌هایی که پسند بیشتر بزرگزادگان است، بیزاری می‌جست. در بخشندگی و جوانمردی دستی دراز داشت. ساده‌دل و گشاده‌رو بود. با آن همه خوی‌های نیک که در سر داشت، از سرمایهٔ دوراندیشی بی‌بهره بود و شتابزده عمل می‌کرد. مسلمانی صوفی‌مشرب و حنفی‌مذهب بود. مانند جدش جلال‌الدین اکبر شیفتهٔ عرفان و ظرایف و دقایق مکتب‌های نظری چه اسلامی و چه هندو بود و می‌خواست آیین‌های اکبری را بار دیگر به روی کار آورد. در مأموریت‌ها و مسافرت‌های خود، به هر جا که می‌رسید، دربارهٔ علما و مشایخ آن‌جا تحقیقاتی می‌کرد و از زندگی آنان اطلاعاتی به‌دست می‌آورد. وی به زیارت مقابر بزرگان، به‌ویژه مشایخ صوفیه نیز می‌رفت. با هر مدعی فضل و هنر و هر صاحب دعوی صحبت کرد. وی نه‌تنها با مشایخ سلسلهٔ قادریه که با مشایخ سلسله‌های نقشبندیه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه نیز به بحث و گفت‌وگو می‌نشست و از صحبت آنان ارشاد می‌یافت. محب‌الله الله‌آبادی، شاه دلربا و باباالعل‌داس هندو از صوفیان دیگر سلسله‌ها بودند که داراشکوه از آنان بسیار دانش اندوخت. حتی با مجذوبانی چون سرمد کاشانی و دانایان علوم غریبه و افسونگرانی همچون شیخ ناصر (ناصر محمد) به تصور این که

چیزی بر معلوماتش بیفزاید و حقیقتی را دریابد، به‌بحث و گفت‌وگو پرداخت. این گفت‌وگوها با چنین کسانی سبب شد که وی را بی‌دین، مجنون و افسونگر بدانند. وی نه‌تنها به عرفان اسلامی دلبسته بود، بلکه می‌خواست آن را در دیگر ادیان نیز بیابد. از این رو، تنها به درک معانی باطنی اسلام بسنده نکرد، گامی فراتر نهاد و به ادیان ابراهیمی روی آورد و تورات و اناجیل اربعه را نیز خواند. با بزرگان و فرزانگان حکمت هند نشست و خاست کرد. وی در ۱۰۶۲ق گفت‌وگویی با بابالعل‌داس در مسائل عرفانی به زبان اردو داشت که منشیان درباری، از جمله چندربهان برهمن آن‌ها را در همان جلسه به‌فارسی برمی‌گرداندند. داراشکوه با شاعر هندو، جاگانات میشرا، ملقب به پاندیت راجا (به‌معنی سلطان‌العلما) از مقربان شاه‌جهان نیز هم‌صحبت و معاشر بود. وی داراشکوه را به مطالعهٔ ادیان هندو و تطبیق آن‌ها با معتقدات اسلامی فرامی‌خواند. روح تلفیق و کنجکاوی علمی و فلسفهٔ تطبیقی که از وجوه شاخص دورهٔ جلال‌الدین اکبر بود، در روزگار جهانگیر فروکش کرد، اما در دورهٔ شاه‌جهان از نو زنده شد و به دست شاهزاده داراشکوه به اوج کمال خود رسید. وی به فراست دریافت که تفکر پیچیدهٔ هند، برخلاف اساطیر آن و بت‌پرستی ظاهری‌اش، تفکری است عرفانی و جنبه‌های مشترکی با وحدت وجود عرفان اسلامی دارد. وی درواقع یکی از بانیان این تفکر است که مفاهیم هندو و اسلامی در اساس یکی است و اختلاف را تنها در جزئیات و الفاظ آن‌ها می‌داند. وی خط نسخ و نستعلیق را خوب می‌نوشت، نمونه‌هایی از کار خوش‌نویسان و نقاشان معاصرش را در ۱۰۵۱ق در کتابی به‌نام مرقع گلشن فراهم آورد و مقدمه‌ای نیز بر آن نوشت. نمونه‌هایی از خط او در کتابخانه‌های دنیا نگه‌داری می‌شود. داراشکوه شعر نیز می‌سرود و قادری تخلص می‌کرد و در اشعار خود به ترویج عقاید طریقهٔ قادریه می‌پرداخت. در قلعهٔ سرخ کتابخانه‌ای شخصی داشت که اکنون در موزهٔ آن قلعه نگه‌داری می‌شود. علما، ادبا، مترجمان و نویسندگان دربار دهلی از هر دسته و مذهب در پرتو وجود او گرد می‌آمدند و به کار علمی و ادبی می‌پرداختند و از تشویق برخوردار می‌شدند، چنان که نورالدین محمدبن‌عبدالله شیرازی در ۱۰۵۶ق طب داراشکوهی را که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود به نام او تألیف کرد. ابراهیم مسکین در ۱۰۶۷ق کتابی در احوال شیخ ابوبکر واسطی به‌نام داراشکوه نوشت. دستورالعمل سلطان‌جهان نیز به‌نام داراشکوه تألیف شده است. کتاب جوگ باشیست نیز به تشویق او دوباره ترجمه شد. عبدالحق صوفی محدث (ــ ۱۰۵۲ق) به‌خواست او زبدة‌الآثارالمنتخب من بهجة‌الاسرار را از عربی به‌فارسی برگرداند.

از آثارش: سفینة‌الاولیا* که در احوال پیغمبر (ص)، خلفای راشدین، دوازده امام و مشایخ صوفیه است و تألیف آن در ۱۰۴۹ق به‌پایان رسید (لکنو، ۱۸۷۴م)؛ سکینة‌الاولیا* که در آثار و احوال عبدالقادر گیلانی، ملاشاه، میانجیو و اصحاب وی است. تألیف آن در ۱۰۵۲ق شروع شد و در ۱۰۵۹ق به‌پایان رسید؛ رسالهٔ حق‌نما که در بیان سلسلهٔ مراتب وجود در بیست صحیفه و شش فصل است و در ۱۰۵۲ق به انجام رسیده است؛ حسنات‌العارفین / شطحیات در شطحیات مشایخ متقدم و شرح احوال عرفایی که زندگینامهٔ آن‌ها در سفینة‌الاولیا نیامده است. داراشکوه نگارش آن را در ۱۰۶۲ق شروع کرد و در ۱۰۶۴ق به‌پایان رساند (دهلی، ۱۳۰۹ق)؛ مجمع*البحرین در تطبیق مفاهیم مذهب اسلام و آیین هندو که در ۱۰۶۵ق به‌پایان رسیده است؛ سر اکبر* / سرالاسرار / اوپانیشاد که ترجمهٔ پنجاه اوپانیشاد از متن سنسکریت به‌فارسی است. وی آن را به یاری دانشمندان هند (بید دانایان و سَنیاسیان) در مدت شش‌ماه در ۱۰۶۷ق به‌فارسی روان برگرداند (تهران، ۱۳۴۰ق)؛ رسالهٔ سؤال و جواب داراشکوه و بابالعل داس (دهلی، ۱۸۸۵م) که ترجمهٔ اردوی آن به‌همراه متن فارسی در ۱۸۹۶م چاپ شده است؛ نامه‌های عرفانی در سؤال‌های وی در باب تصوف از مشایخی چون سرمد کاشانی. این نامه‌ها نخست در ۱۹۲۳م در مجموعهٔ آثار باستانی هند و سپس در ۱۹۵۳م در مجلهٔ ایران و هند و نیز در مقدمهٔ ترجمهٔ اوپانیشاد به‌چاپ رسیده است؛ دیوان اشعار از غزلیات، رباعیات و مفردات که به‌نام اکسیر اعظم فراهم آمده است. این اثر به کوشش احمد نبی‌خان در ۱۹۶۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است. از آثاری که به وی منسوب است: ترجمهٔ بهاگاوات گیتا که گویا در ۱۰۶۸ق به‌پایان رسیده است (الله‌آباد، ۱۹۰۱م)؛ طریقة‌الحقیقه / رسالهٔ معارف در یک مقدمه و سی منزل در مسائل طریقت (گراجوانواله، ۱۸۹۵م) که ترجمهٔ اردوی آن با متن فارسی در ۱۸۹۶م به‌چاپ رسیده است؛ تزک؛ نادرالنکات؛ رموز تصوف. نمونه‌هایی از خط وی در کتابخانه‌ها و موزه‌های هند یافت می‌شود، از جمله رساله‌ای به‌نام حکمت ارسطو که داراشکوه در ۱۰۴۱ق آن را استنساخ کرده است در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. پنج سوره از قرآن و رسالهٔ ده پند ارسطو نیز به خط وی در تالار یادبود ویکتوریا واقع در کلکته

داراشکوه

یافت می‌شود.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۵۶ـ۵۷؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۶ـ۵۷؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۵۲/۹ـ۱۵۵؛ اوپانیشاد، ۱۱۸ـ۲۵۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶۶/۵ـ۱۷۷۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۰/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۹۰، ۲۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۸۸ـ۲۹۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۸۴، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۳، ۲۱۳، ۲۱۴؛ تصوف بر صغیر مین، ۴۰۷؛ خوشنویسی و فرهنگ اسلامی، ۱۰۴؛ داستان ترکتازان هند، ۳۲۲ـ۳۴۲؛ دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۴۱۹/۱؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۳۲۶/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۲/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۹۹؛ ریحانةالادب، ۳۹۳/۴؛ سکینةالاولیا؛ سیرالمتأخرین، ۲۹۶ـ۳۰۴، ۳۰۷ـ۳۰۹، ۳۱۶ـ۳۲۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۸، شمارهٔ ۴۱؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۳۱۲/۱ـ۳۲۵؛ عمل صالح، ۵۱۰/۱ـ۵۱۳، ۵۲۲ـ۵۳۵؛ ۴/۲ـ۵، ۶۹، ۸۰ـ۸۱، ۹۶ـ۹۷؛ ۲۶۵/۳، ۲۷۰ـ۲۷۱، ۲۸۸ـ۲۹۴، ۳۳۵ـ۳۴۵؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۱، ۲، ۶، ۲۰، ۲۱، ۳۸، ۴۱، ۲۴۴ـ۲۴۶، ۲۸۲، ۲۹۱-۲۹۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۸۵، ۵۴۴؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۵۹۷/۱؛ ۱۷۵۲/۲، ۱۷۶۳؛ ۳۰۳۶/۳، ۳۰۴۶؛ ۴۵۳۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۵/۳ـ۱۴۱۷؛ ۲۱۶۱/۴ـ۲۱۶۴؛ ۸۸۲/۷ـ۸۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۳/۳ـ۲۳۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶۸ـ۲۱۷۰؛ کلمات‌الشعرا، ۸۹ـ۹۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۵۳/۴ـ۵۵۴؛ مقالات‌الشعرا، ۵۰۰ـ۵۱۴؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۵۹/۴ـ۶۶؛ منتخب‌اللباب، مجلدات ۱ و ۲ / در صفحات فراوان؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۱۷/۵ـ۵۱۸؛ نامهٔ شهیدی، ۷۲۹ـ۷۶۸؛ نتایج‌الافکار، ۵۶۶ـ۵۷۱؛ نزهةالخواطر، ۱۴۵/۵ـ۱۴۶؛ همیشه‌بهار، ۱۹۳؛ ادریس احمد، «شاهزادهٔ دانشور و پرچم‌دار بهم پیوستگی ملی داراشکوه»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۲م، ۱۳۶ـ۱۴۶؛ ساتیا نند جاوه، «داراشکوه و کلام صوفیانهٔ او»، آئینهٔ هند، سال دوم، شمارهٔ دوازدهم، مرداد ۱۳۴۳، صص۷ـ۸؛ راهنمای کتاب، سال ۱۰، شمارهٔ ۳، ۱۳۴۶ش، ص ۲۸۰؛ سید مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص۱۹۸ـ۱۹۹؛ یونس جعفری، «داراشکوه، شاهزادهٔ فارسی‌دان و امام‌بخش متخلص به صهبائی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۵۳ـ۶۱؛ ایندو-ایرانیکا، مجلد ۴۰، شماره‌های ۱ـ۴، ص۳۵.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/274; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 110; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 151-152; *Iranica*, 7/2-3; *The Oxford History of India*, 371, 379, 386, 390-396, 397-398.

حجتی

دارای کازرونی (dā.rā-ye.kā.ze.ru.ni)، احمد فرزند محمدحسین کازرونی، ۱۲۹۷ق ــ پس از ۱۳۲۴ق، نویسنده و شاعر ایرانی. از زندگی او جز این دانسته نیست که مشرب عرفان داشت، در عراق تحصیل کرد و سپس به هندوستان رفت. اشعاری از وی در تذکره‌ها به یادگار مانده است. از آثارش دریای دانش که رساله‌ای اخلاقی و ادبی به فارسی است و کوه بینش که شرح برخی از غزلیات حافظ است را می‌توان یادکرد. این دو اثر در ۱۳۲۴ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

منابع: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۶۹/۲ـ۴۷۴؛ الذریعه، ۱۴۷/۸ـ۱۴۸؛ ۱۸۸/۱۸؛ شهر سبز یا شهرستان کازرون، ۲۰۰ـ۲۰۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۱۵/۲؛ ۴۱۷۶/۴.

دانشنامه

داستان ترکتازان هند (dās.tān-e.tork.tā.zān-e.hend) / تاریخ حکمرانان هند، کتابی به‌فارسی در یورش‌های مسلمانان به هند از محمد بن قاسم (ــ ح۹۸ق) تا بهادرشاه دوم، متخلص به ظفر (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) تألیف میرزا نصرالله‌خان فدایی‌اصفهانی، ملقب به دولت‌یارجنگ‌بهادر (ــ ۱۳۱۳ق). مؤلف این تاریخ‌را در ۱۳۰۱ق آغازکرد و در ۱۳۰۳ق در پنج مجلد به پایان رساند. چهار مجلد نخست که عنوان کاخ هم دارد در تاریخ است و مجلد پنجم که فرهنگ لغت است درگزارش و شرح لغات چهار مجلد پیشین است. کاخ / مجلد یکم دیباچه‌ای دارد که در چهار گفتار تدوین شده است: گفتار یکم در انگیزهٔ گردآوری و نگارش کتاب، گفتار دوم در برتری دانش داستان بر دانش‌های دیگر، گفتار سوم در انگیزهٔ نهادن داستان ترکتازان هند و گفتار چهارم در انگیزهٔ نگارش کتاب به‌فارسی ساده. کاخ یکم از شکست مسلمانان در باختر (۷۳۲م) تا درآمدن بابر به دهلی و برآمدنش به تخت شاهی هندوستان و نگونساری لودیان، کاخ دوم از آغاز

سرگذشت بابر (۸۸۸ق) تا روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق)، کاخ سوم از تخت‌نشینی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق)، دست کشیدن وی از پی‌گیری دارا و روی نهادنش به دهلی برای بستن راه شاهزاده شجاع که با لشکر بنگال به آهنگ دهلی جنبش کرده بود، درگذشت رفیع‌الدوله، قدرت گرفتن سیدها و برآمدن روشن‌اختر به شاهی به کوشش سیدها و کاخ چهارم از نشستن محمدشاه به تخت شاهی تا درگذشت بهادرشاه و پاک کردن هند از نشانه‌های خانهٔ تیموریان است. داستان ترکتازان هند چندبار منتشر شد، ازجمله در ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ق در چاپخانهٔ مؤلف، در ۱۳۱۰ق در بمبئی و نیز در حیدرآباد دکن. در تهران هم با مقدمهٔ علی قویم به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۳؛ داستان ترکتازان هند؛ الذریعه، ۳۷/۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۸۶/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۱۴/۱-۹۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۲/۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 491.

حجتی

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (dās.tān. so.rā.i.va.dās.tān.ne.vi.si-ye.fār.si.dar.šebh-e.qār.re)، مقصود از **داستان‌سرایی** پردازش داستان به شعر / نظم و منظور از **داستان‌نویسی** ساختن داستان به‌نثر است. واژهٔ فارسی **داستان** را برخی پژوهشگران همریشهٔ dâêstân زند و daistân پازند و dâtastân (= حق، قانون) پهلوی دانسته‌اند. لغت‌نامه‌نویسان آن‌را به‌معنی قصه، سمر، سرگذشت، حدیث، افسانه، حادثه، ماجرا، حکایت تمثیلی، واقعه و حکایت گذشتگان آورده‌اند. برخی منتقدان جدید ایرانی داستان را برابر واژهٔ انگلیسی Fiction گرفته‌اند. داستان / ادبیات داستانی در این معنی (= Fiction) به‌روایتی منثور اطلاق می‌شود که ساخته و پرداختهٔ تخیل نویسنده است، ابداع و آفرینش است نه تاریخ یا رویداد واقعی، و جنبهٔ خلاّقهٔ آن بر واقعیت غلبه دارد. هدف اصلی آن سرگرمی و تفریح است، اما می‌تواند اهدافی چون آموزش، تعالی بخشی و اقناع و ترغیب مخاطب را نیز در بر داشته باشد. هدف واقعی ولی ناگفتهٔ ادبیات داستانی لذت بخشیدن از رهگذر ارضای عشق آدمی به عنصر نامعمول در تجربهٔ بشری است. گرچه در نمایش، حماسه، روایت‌های منظوم، افسانهٔ تمثیلی (Fable)، قصه‌های پریان و ادبیات عامیانه، عناصری از ادبیات داستانی وجود دارد ولی این اصطلاح معمولاً دربارهٔ رمان و داستان‌های کوتاه و بلند (و قصه) به‌کار می‌رود. موضوعات ادبیات داستانی معمولاً تخیّلی و ساخته و پرداختهٔ ذهنی خلاق است و به‌بیان امور حقیقی یا حقایق تاریخی نمی‌پردازد، اما چنان‌چه درون‌مایهٔ یک قالب ادبی از حقایق تاریخی و واقعیت‌های دیگر مایه گرفته باشد معمولاً آن‌را با عناوینی مانند داستان تاریخی یا زندگینامهٔ داستانی مشخص می‌کنند. داستان تاریخی (Historical Fiction) رمانی برپایهٔ شخصی حقیقی یا دوره‌ای حقیقی است که تخیل خلاق نویسنده آن‌را شاخ و برگ داده است. زندگینامهٔ داستانی (Fictionalized biography) از تمهیدات رمان (گفت‌وگوی ساختگی، حوادث و رویدادهای روشنگر و مکاشفهٔ اندیشه‌ها و احساسات اشخاص) بهره می‌گیرد تا تصویر درونی گیرایی از شخصی واقعی به‌دست دهد. اصطلاح انگلیسی دیگری که در برابر داستان آورده‌اند Story است. داستان در این معنی حکایت / نقل یک رویداد یا رشته‌ای از رویدادهای واقعی یا تخیلی (به ترتیب توالی زمان و با رابطهٔ علت و معلولی) است. اما، چنان که پیش‌تر به نقل از لغت‌نامه‌نویسان گفته‌شد، داستان در زبان فارسی به‌معنی قصه، حکایت، افسانه و سرگذشت به‌کار رفته است و در ادبیات فارسی اصطلاحی عام به‌شمار می‌آید که از یک سو شامل صور متنوع قصه (روایت تخیلی منثور یا منظومی که بیشتر بر حوادث شگفت‌انگیز و نامعمول تأکید می‌کند) است و از سوی دیگر شاخه‌های مختلف ادبیات داستانی را در بر می‌گیرد. همین مفهوم عام داستان، به‌ویژه به‌معنی قصه و حکایت و افسانه، است که در مقالهٔ کنونی بدان توجه شده است (دربارهٔ قصه، حکایت، افسانه، اسطوره، حماسه و اصطلاحات ادبی دیگری که مفهوم داستان آن‌ها را در بر می‌گیرد نگاه کنید به جلد دوم دانشنامهٔ ادب فارسی). داستان و قصه گسترده‌ترین، جهانی‌ترین و مهم‌ترین شکل ادبی برای ادامهٔ خیال‌پردازی‌ها و تفکرات در دوره‌های گذشته و دنیای معاصر است. انسان موجودی است قصه‌گو که بدون قصه نمی‌تواند به‌زندگی ادامه دهد. داستان‌سرایی و قصه‌گویی پیشینه‌ای بسیار کهن دارد و مردم‌شناسان آغاز پیدایش آن‌را در دورهٔ شکار دانسته‌اند. به‌گفته‌ای «زندگی انسان با "داستان" شروع شد و این داستان تاکنون ادامه یافته و بی‌تردید تا پایان جهان ادامه خواهد یافت.» داستان (اسطوره، افسانه، قصهٔ عامیانه، قصهٔ تمثیلی، قصهٔ

پریان،...) هم وسیله‌ای برای سرگرمی و اوقات فراغت بود و هم مبیّن زندگی و اندیشه و ترس و وهم و آرزوهای انسان و دیدگاه‌های او دربارهٔ هستی و آفرینش و نیروهای درگیر در صحنهٔ هستی. انسان نخستین با داستان هم تجربه‌های خود را منتقل می‌کرد، هم آرزوها و امیال خود را بیان می‌نمود و هم به ثبت زندگی تاریخی خود می‌پرداخت. بیشتر داستان‌های کهن، پیش از آنکه به کتابت درآیند، شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل می‌شده‌اند. از اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی و پهلوانی گرفته تا داستان‌های غنایی، از قصه‌های پریان گرفته تا داستان‌های عامیانه و تمثیلی، از آثار ادبی یونان گرفته تا حماسه‌ها و افسانه‌های هند و مصر و ایرن باستان همه شکلی ابتدایی و شفاهی داشته‌اند. داستان‌ها را از لحاظ درون‌مایه می‌توان به‌گونه‌های مختلفی چون داستان‌های اسطوره‌ای (یا تاریخی) ـ حماسی، داستان‌های دینی و مذهبی، داستان‌های غنایی (عاشقانه)، داستان‌های سرگرم‌کنندهٔ پهلوانی و عیّاری، داستان‌های رمزی و داستان تعلیمی (عرفانی و اخلاقی) تقسیم کرد. البته این تقسیم‌بندی خشک و انعطاف‌پذیر نیست و در بسیاری موارد، یک داستان، به‌ویژه اگر شیوهٔ داستان در داستان نیز در آن به کار برده شده باشد، در حالی که یک درون‌مایهٔ اصلی، مانند اسطوره‌ای ـ حماسی دارد از درون‌مایه یا درون‌مایه‌های فرعی، مانند درون‌مایهٔ غنایی برخوردار است. داستان (شفاهی یا مکتوب) می‌تواند به‌نظم یا نثر باشد. آفرینندگان نخستین و کهن‌ترین داستان‌های اقوام گوناگون دقیقاً شناخته نیستند. گر چه در زمان‌های کهن بسیاری از مردم، به‌ویژه پیران، داستان‌های بسیاری از بر داشته و آن‌را به مناسبت‌های گوناگون، برای سرگرمی یا آموزش، نقل می‌کرده‌اند، اما در میان همهٔ اقوام همیشه کسانی بوده‌اند که کارشان نقّالی (داستان‌گویی) بوده است. با پیدایش و رشد ادبیات مکتوب در میان ملل، رفته‌رفته این داستان‌ها به تحریر درآمدند یا سرایندگان و نویسندگان درون‌مایه‌های آن‌ها را گرفتند و بر بنیادشان داستان‌هایی منظوم یا منثور پدید آوردند. سرایندگان و نویسندگان همچنین گاه بر بنیاد رویدادهای واقعی، به‌ویژه جنگی و عشقی، شنیده یا دیدهٔ خود، و با شاخ و برگ‌آفرینی و خیال‌بندی داستان‌های تازه آفریدند. در بسیاری موارد سراینده / نویسنده‌ای درون‌مایهٔ داستان منظوم یا منثوری را می‌گرفت و آن‌را بار دیگر، برابر توان و سلیقهٔ خود، به‌نظم یا نثر درمی‌آورد. بدین‌سان، می‌بینیم که از بسیاری داستان‌ها، برای نمونه لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا، تحریرهای منظوم یا منثور گه‌گاه متعدد در یک یا چند زبان وجود دارد. کهن‌ترین داستان‌ها را در کتاب‌های دینی و در لابلای حماسه‌های قومی و دینی می‌توان یافت. نخستین معلومات و تراوش‌های ذهن و ذوق بشر، داستان‌های دینی است که در آن‌ها مسئلهٔ هستی و آفرینش جهان و انسان به‌زبان داستان طرح و حل شده است. آریایی‌ها و سامی‌ها از کهن‌ترین اقوامی بودند که زندگی خود را با داستان بازگو کرده‌اند. اوستا، وداها، تورات و قرآن از بزرگ‌ترین منابع پژوهش داستان‌ها هستند. در زبان و ادب فارسی، شاهنامهٔ فردوسی بزرگ‌ترین سند بازگویی داستان‌های منظوم حماسی و پهلوانی و بزم و رزم است، خمسهٔ نظامی نمونهٔ برجستهٔ داستان‌های عاشقانهٔ منظوم به‌شمار می‌آید و آثار سنایی و عطار و مولوی آگنده از حکایات تعلیمی عرفانی و اخلاقی است. حکایات کلیله و دمنه و گلستان و داستان بلند سمک‌عیار از نمونه‌های برجسته و معروف داستان منثور فارسی هستند. سرزمین پهناور هند از دیرباز خاستگاه بسیاری از قصه‌ها و افسانه‌های رایج در جهان بوده است، به‌ویژه آنکه این سرزمین خاستگاه ادیان بزرگ و پرهواداری مانند آیین بودایی، آیین هندویی و فرقهٔ جین بوده و بنیادگذاران و آموزگاران این ادیان برای آسان‌کردن آموزش و پرورش مردم، از حکایات بسیار بهره می‌برده‌اند. در مجموعهٔ سروده‌های دینی هندویی کهن، معروف به ودا (= بید)ها که شامل چهار کتاب ریگ‌ودا (Rigveda)، سام‌ودا (Sama veda)، یجور ودا (Yejur veda) و اتهرواودا (Atharava veda) به‌زبان سنسکریت باستان است و برخی پژوهشگران تاریخ پیدایش آن‌را در حدود ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ق‌م دانسته‌اند، به‌داستان‌هایی منظوم برمی‌خوریم. پوران / پورانه‌ها (Purana)، از دیگر متون مقدس باستانی هندوان، مجموعه‌هایی از اسطوره و افسانه و تبارشناسی‌اند. دو حماسهٔ بزرگ هندویی سنسکریت، یعنی مهابهارت و راماین، از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین حماسه‌های منظوم به‌شمارند. هستهٔ مرکزی مهابهارت، داستان جنگ دو قبیلهٔ رقیب و خویشاوند کوروه (kauravā) و پاندوه (pandavā) برای استیلا بر سرزمین کورو کشستره (Kurukshetra) است. در ضمنِ این داستان، داستان‌های دیگری نیز آمده که برخی از آن‌ها مانند گیتا/ بهگودگیتا/ بهاگواد گیتا/ بهگوت گیتا/ بهاگوت گیتا و نل و دمن آوازه‌ای بلند یافته است. درواقع، مهابهارت تنها یک داستان حماسی نیست، بلکه، به‌شیوهٔ داستان در داستان، داستان‌های عشقی و قصه‌های

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

مذهبی و سیاسی هم در آن آمده است. این منظومه در حدود سدهٔ پنجم یا ششم میلادی سروده یا تدوین شده است و در برخی روایات به برهمنی به‌نام ویاس / ویاسه منسوب است. راماین / راماینه، منسوب به والمیکی، در داستان عشق رام / راما و همسرش سیتا و جنگ رام با راون / راونه، دیو - پادشاه سیلان، است. داستان و افسانه‌های مربوط به زندگی بودا که در رسایل جاتکه (jataka) آمده است در سدهٔ سوم پیش از میلاد به‌دست گروهی از علمای بودایی در هند گردآوری و تدوین گردید و بیش از پانصد داستان را در بر می‌گرفت، ولی متأسفانه بخش اصلی آن از میان رفت و تنها بخشی از آن در کتاب مقدس بوداییان، سوتاپی‌تاکه (Sutta pitaka) به‌زبانی پالی، به‌جا مانده و به ما رسیده است. در قرن سوم پیش از میلاد، همچنین مجموعهٔ تری‌گاتا (Theri Gatha) تدوین یافت که در داستان پرهیزکاری و تجارب روحانی دویست و شصت و چهار راهب و حدود صد راهبهٔ بودایی است. مجموعهٔ عظیم تری‌شاش تیسالا کاپوروشا (Trishashsalakapurusha) از فرقهٔ جین نیز در داستان زندگی شصت و سه زاهد برجسته است. گرچه مجموعهٔ بزرگ داستان‌ها به‌نام برهت کتها Brahat ktaha = حکایت بزرگ)، از حدود سدهٔ سوم میلادی، از میان رفته، ولی دو ترجمهٔ منظوم ملخص آن به سنسکریت شمال غربی (کشمیری) در دست است که اولی به‌نام برهت کتهامنجری (Brhat Ketha manjar) ساختهٔ کشمندره، شاعر نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم میلادی و دومی به‌نام کتها سرت ساگره (Katha Sarit Sagara = دریای جویبارهای حکایت) که از ترجمهٔ اول به مراتب مفصل‌تر و کامل‌تر است، ساختهٔ سومه دیوه، شاعر کشمیری نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم میلادی است. کتاب پنچه تنتره، که مجموعهٔ حکایاتی است از زبان حیوانات، و سرمنشأ حکایات کتاب معروف کلیله و دمنه به‌شمار می‌آید، در اوایل سدهٔ چهارم میلادی به‌زبان سنسکریت تدوین یافت. کالیداس، سراینده و نمایشنامه‌نویس نام‌دار هندی که در حدود سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست و وی را یکی از «نه گوهر» دربار پادشاه افسانه‌ای ویکرمه / ویکرمادیتیه / بکرماجیت شمرده‌اند، گذشته از سه نمایشنامهٔ منظوم خود، دو اثر حماسی به‌نام رگهوومشه (Raghuvamśa) و میگهه‌دوته (Meghadūta) در توصیف لطایف طبیعت و صحنه‌های جنگی دارد. اثر حماسی کراتارجونیه (Kiratārjuniya) از بهاروی (Bhāravi) در سدهٔ هفتم میلادی و مجموعهٔ داستان دشکوماراکریته (Daśakumāracarita) از سدهٔ ششم میلادی نوشتهٔ دندن (Dandin) از جملهٔ دیگر داستان‌هایی هستند که هندیان باستان به‌زبان سنسکریت آفریده‌اند. هندیان باستان، گذشته از سنسکریت، داستان‌هایی به‌زبان‌های دیگر هند، مانند تامیلی داشته‌اند که برخی از آن‌ها به ما رسیده است. به‌هرحال، هندیان، پیش از ورود مسلمانان به سرزمین هند و نفوذ و گسترش اسلام و زبان فارسی در این سرزمین، دارای سنت نیرومند داستان‌نویسی به سنسکریت و دیگر زبان‌های بومی هند بوده‌اند. گویند «بزرگ‌ترین خدمت ادبیات هند به ادبیات جهان مربوط به ادبیات تمثیلی هند است. اغلب داستان‌های کتاب‌های مقدس هندوان از زندگی حیوانات سخن می‌گوید که به چاشنی‌ای از عبرت و پندآموزی همراه شده، اما دقیقاً نمی‌دانیم که این حکایات و افسانه‌های منقول از زبان جانوران از چه تاریخی و چگونه جنبهٔ اخلاقی به خود گرفته است. بی‌شک مقصود از بیان این نوع داستان‌ها رساندن انسان به مقام والای انسانی بوده و بسیاری از آن‌ها در طول تاریخ و روزگاران گذشته در اخلاقیات انسان‌ها مؤثر واقع گردیده و در تلطیف اندیشه‌ها و افکار نسل‌های پس از خود سهم بسیار ارزنده‌ای داشته است.»

روابط میان ایران و هند و مبادلات فرهنگی میان مردمان این سرزمین از روزگار باستان وجود داشته و آوردن پنچه تنتره از هند به ایران در دورهٔ خسرو انوشیروان ساسانی (۵۳۱ـ ۵۷۱م) و ترجمهٔ آن به پهلوی و پسان‌تر (پس از اسلام) به‌عربی و فارسی (← کلیله و دمنه در جلد سوم دانشنامهٔ ادب فارسی) نشان‌دهندهٔ این روابط است. ظاهراً داستان‌های سندبادنامه و هزار و یک شب / هزار افسان نیز پیش از اسلام از هند به ایران راه یافت و به پهلوی و سپس به‌عربی و سرانجام به‌فارسی برگردانیده شد. زبان فارسی (دری) از اواخر دورهٔ ساسانیان زبان محاوره‌ای بخش بزرگی از مردم ایران بود و پس از اسلام رفته‌رفته خود را از یوغ زبان عربی رهانید و، به‌ویژه از دورهٔ سامانیان، به‌زبان نگارش و شعر و ادب ایرانیان مبدّل گردید. بی‌گمان از اوایل دورهٔ اسلامی، هم از راه رفت و آمد میان ایرانیان و هندیان به‌ویژه برای کارهای بازرگانی و هم در نتیجهٔ تاخت‌وتازهای اعراب به مناطق مرزی هند با ایران (سند و پنجاب) به‌خصوص در لشکرکشی سردار جوان عرب محمدبن‌قاسم به شبه‌قاره و فتح سند و مولتان به‌دست او در ۹۲ق که در این لشکرکشی ایرانیان نومسلمان نیز بخشی از سپاه اعراب را تشکیل می‌دادند، هندیان با زبان فارسی آشنا شدند. ولی بیشتر پژوهشگران لشکرکشی‌های سلطان محمود غزنوی (ـ ۴۲۱ق) به هند را سرآغاز اصلی ورود زبان و

ادب فارسی به این سرزمین می‌دانند. سلطان محمود و جانشینان او شاهانی ادب‌دوست و پشتیبان شاعران فارسی‌گو بودند. در دورهٔ جانشینان محمود، شهرهای لاهور و پیشاور از مراکز بزرگ علم و ادب و فرهنگ فارسی درآمدند. قلمرو غزنویان در هند عمدتاً به‌ولایات سند و پنجاب محدود می‌شد. غوریان که جانشینان غزنویان در نواحی افغانستان کنونی و شمال‌غربی هند به‌شمار می‌آیند تاخت و تازهای غزنویان در داخل هند را پی گرفتند و سرانجام دو تن از غلامان غوریان، یعنی قطب‌الدین ایبک (ــ ۶۰۷ق) و شمس‌الدین التتمش (ــ ۶۳۳ق)، دهلی را گشودند و سلطان‌نشین دهلی را پی افکندند. از ۶۰۲ق تا ۹۳۲ق خاندان‌های مختلفی (مملوکان، خلجیان، تغلقیان، سادات، لودیان) بر دهلی فرمان راندند که دورهٔ ایشان، روی‌هم‌رفته (۶۰۲ــ۹۳۲ق)، به **دورهٔ سلاطین دهلی** معروف است. خاندان‌های حاکم در این دوره تبار ترک یا افغانی داشتند، ولی زبان رسمی و دیوانی ایشان فارسی بود. بنابراین، زبان فارسی که از دورهٔ غزنویان نفوذ و رشد و گسترش فراوانی در هند، به‌ویژه در نواحی سند و پنجاب، یافته بود، از دورهٔ قطب‌الدین ایبک به‌زبان رسمی و دیوانی پادشاهان مسلمان دهلی تبدیل شد و از آن‌جا که مردمان هند به زبان‌های بسیاری گفت‌وگو می‌کرده و می‌کنند رفته‌رفته، به‌جای سنسکریت به‌زبان میانجی، یعنی زبان واسطه برای ارتباط میان گویندگان زبان‌های گوناگون، در سرزمین پهناور هند مبدّل گردید و زبان علم و ادب و فرهنگ در این سرزمین شد. در ابتدا بیشتر، دانشوران و ادیبانی که از ایران و ورارود و سرزمین‌های دیگر به هند می‌کوچیدند به‌فارسی می‌نوشتند و می‌سرودند. ولی سپس بومیان هند، هندو و مسلمان، نیز به خلق آثاری به‌فارسی پرداختند. این آثار همهٔ رشته‌های گوناگون علم و ادب متداول در هند را در بر می‌گرفت. یکی از این رشته‌ها، داستان‌نویسی و داستان‌سرایی بود که، چنان‌که گفته شد، در هند سنتی دیرپا و نیرومند داشت و هم از ریشه و گسترهٔ نیرومندی در فرهنگ ایرانی و زبان فارسی برخوردار بود. می‌توان گفت که در دورهٔ سلاطین فارسی پایهٔ داستان‌نویسی و داستان‌سرایی فارسی در هند گذاشته شد. گفتنی است، در این دوره همزمان با سلاطین دهلی که قلمروشان گاه تنها دهلی و برخی نواحی مجاور آن و گاه بیشتر مناطق هندوستان، از پنجاب تا دکن، را در بر می‌گرفت، خاندان‌های مسلمان محلی در برخی ولایات، مانند کشمیر، جونپور (شرقیان) و دکن (بهمنیان و سپس خاندان‌های قطب‌شاهی، عادل‌شاهی، نظام‌شاهی...) فرمان می‌راندند. این شاهان نیز اغلب ادب‌دوست و مروّج زبان و فرهنگ فارسی بودند. موضوع و درون‌مایهٔ داستان‌های فارسی که در این دوره در هند آفریده شد برگرفته از فرهنگ ایرانی و اسلامی و یا از اساطیر و افسانه‌های کهن هند و نیز رویدادهای عشقی و تاریخی این سرزمین است. فارسی‌گویان این دوره، هم‌چون دوره‌های بعد، گاه نیز مستقیماً داستان‌های کهن هند را، معمولاً با تغییرات و تبدیلاتی، به‌فارسی برگردانیده‌اند. داستان‌ها در زمینه‌های گوناگون، مانند داستان‌های عشقی / عاشقانه، داستان‌های اخلاقی و صوفیانه، و داستان‌هایی که جنبهٔ دینی یا تاریخی داشته‌اند بوده است. در **داستان‌نویسی** فارسی در دورهٔ سلاطین، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات سدیدالدین محمد عوفی که بیشتر داستان‌های تاریخی را دربردارد نخستین (یا یکی از نخستین) مجموعهٔ داستان‌هایی است که به‌فارسی در هند نوشته شد. عوفی این اثر را در ۶۲۵ق به انجام رسانید و به شمس‌الدین التتمش پیشکش کرد. عمادبن محمد ثغری از منشیان سلطان علاءالدین خلجی (۶۹۵ــ ۷۱۵ق) مجموعهٔ حکایات جواهرالاسمار را، بر پایهٔ اصلی هندی، در ۵۲ داستان ساخت. اصل هندی جواهرالاسمار به‌زبان سنسکریت است و شوکه سپتتی (Suka Saptati = هفتاد داستان طوطی) نام دارد و چارچوب اصلی آن در حقیقت روایتی از یکی از جاتکه‌های بودایی بوده که سازندهٔ ناشناس شوکه سپتتی در این چارچوب تغییراتی داده و داستان‌ها و افسانه‌های گردآوردهٔ خود را، که بیشترشان دربارهٔ فریب‌کاری و فاسق‌بازی و نیرنگ‌سازی زنان است، در قالب آن ریخته است. عماد ثغری چون برخی داستان اصل هندی را پسند خود ندید یا مانند آن‌ها را در کلیله و دمنه و سندبادنامه یافت آن‌ها را از مجموعهٔ خود بینداخت و به جای آن‌ها داستان‌هایی از مآخذ دیگر و نیز حکایاتی از پنچه‌تنتره بیفزود و در سراسر جواهرالاسمار برای توضیح و تأکید مطالب به نقل اشعار تازی و فارسی، امثال و حکم و آیات و احادیث پرداخت. از جواهرالاسمار تاکنون تنها یک نسخه پیدا شده (موجود در کتابخانهٔ مجلس شورا) که به‌کوشش شمس آل‌احمد به چاپ رسیده است. ضیای نخشبی (ــ ۷۵۱ق) که از ورارود به هند کوچیده و در بدایون نشیمن گزیده بود چون نثر جواهرالاسمار پیچیده و مغلق بود به‌خواهش یکی از بزرگان آن را ویراست و تحریر تازه‌ای از آن فراهم ساخت که به طوطی‌نامه آوازه دارد (تهران ۱۳۷۲ش). نخشبی همچنین کتابی به‌نام گلریز (کلکته،

۱۹۱۲م) در داستان معصوم‌شاه (پسر پادشاه نخشب) و عجب‌ملک (پسر پادشاه ترکستان) و نوش‌لب / نوشابه (دختر شاه پریان)، با مایه‌ای عرفانی و آراسته به اشعار و احادیث و اخبار نوشت. ملک اختسان دهلوی تاج‌الدین محمد صدر (ــ ۷۲۶ق)، از همروزگاران محمدشاه تغلقی، بساتین‌الانس را در داستان معاشقهٔ شاه کشورگیر با شاهدخت ملک‌آرای ساخت. این داستان ظاهراً اصل هندی داشته و نخست به هندی برگردانیده شده و سپس ملک اختسان تحریری تازه و مصنوع و متکلف از آن ــ آراسته به اشعار فارسی و عربی و امثال و آیات و احادیث ــ به‌دست داده است. نسخه‌ای از بساتین‌الانس به‌شمارهٔ 7717 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. سیدصدرالدین ابوالفتح محمد دهلوی، معروف به گیسودراز بنده‌نواز (ــ ۸۲۵ق)، عارف چشتی نام‌دار هند، برهان‌العاشقین / چهار برادران / شکارنامه (کراچی، ۱۳۸۶ش) را ساخت که داستانی است تمثیلی ــ عرفانی. اسرارالاسمار او نیز که در حقایق و بیان معارف عرفانی به‌زبان رمز و ایماست پر از داستان و حکایت است. ملا احمد کشمیری از دانشوران درگاه سلطان زین‌العابدین کشمیری (۸۲۰ ــ ۸۷۲ق) مهابهارت و کتاسرت ساگر را به‌فارسی برگردانید. هر دو این ترجمه‌ها از میان رفته است. ترجمهٔ کتاسرت‌ساگر، با عنوان بحرالاسمار*، را بعدها مصطفی خالقداد عباسی از دانشوران دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) ویراست و ساده‌تر کرد و تحریر خود را دریای اسمار نامید که در دست است و به‌چاپ رسیده است. ملک‌القضات فیض‌الله بنبانی، ملقب به صدرجهان، از دانشوران و دولتمردان درگاه محمود بیگره، فرمانروای گجرات (۸۶۳ ــ ۹۱۷ق)، نخست خلاصة‌الحکایات را نوشت، سپس در ۹۰۳ق مجمع‌النوادر را ساخت (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب به‌شمارهٔ ۴۷۳۴/۱۶۸۱) که مجموعه‌ای است از داستان‌ها و رویدادها از پادشاهان، امیران، صلحا، زاهدان، سخاوتمندان و بخیلان و نویسندگان. دورهٔ سلاطین دهلی همچنین دورهٔ پایه‌گذاری و رشد و گسترش بیشتر سلسله‌های مهم صوفیه، مانند چشتیان و سهروردیان، در هند است. در این دوره کتاب‌هایی ارزشمند و کمابیش متعدد در ذکر ملفوظات و سرگذشت پیران صوفیه به‌فارسی تألیف گردید و چون پیران صوفیه، همچون بزرگان دینی، در بیان آموزه‌های خود از داستان و حکایت، به‌ویژه حکایت‌های تمثیلی، بهره می‌بردند بسیاری از این کتاب‌ها داستان‌های زیادی دربردارند. از آن‌جا که همیشه، به‌ویژه در سرزمین هند، در میان عوام اعتقاد به نیروهای فوق طبیعی و تأثیر و نفوذ آن‌ها بسیار بوده و به پیران و مشایخ کرامات و معجزات فراوان نسبت داده می‌شده است، سرگذشت‌نامه‌های پیران پر از داستان‌های افسانه‌آمیز در این‌باره است. **داستان‌سرایی** فارسی هم در دورهٔ سلاطین دهلی در هند پا گرفت و به رشد و گسترش بی‌سابقه‌ای رسید که بعدها حتی این رشته از ادب فارسی را در زادگاه اصلی‌اش ایران زیر سایهٔ خود گرفت. در این زمان، شعرای فارسی‌گوی مهاجر یا بومی هند نه‌تنها به نظم سرگذشت گذشتگان دست زدند، بلکه به‌نظم حکایات و تمثیلات مربوط به موضوعات اخلاقی و دینی و فلسفی پرداختند و مضامین عاشقانه را هم به‌رشتهٔ نظم کشیدند. امیرخسرو دهلوی* (ــ ۷۲۵ق) برجسته‌ترین و باارزش‌ترین داستان‌سرای این دوره است. وی نخستین و پرآوازه‌ترین شاعری است که به پیروی از نظامی، خمسه سروده است. موضوعات داستان‌های منظوم او را هم رویدادهای واقعی و تخیّلی گذشته، و هم رویدادهای تاریخی و عشقی روزگارش تشکیل می‌دهد. «امیرخسرو نه‌تنها سبک داستان‌های عشقی یا رمانتیک را تغییر داده، بلکه یک حماسهٔ تاریخی هم به‌وجود آورده است و وقایع مهم عصر خویش را بر وقایع مهم گذشته و شرح زندگانی اسلاف و گذشتگان ترجیح داده و داستان‌های عشقی را در بحرهای مختلف سروده و ضمناً اصطلاحات و لغات محلی را فراوان در اثر خود به کار برده است.» قران‌السعدین (۶۸۸ق)، آیینهٔ اسکندری (۶۹۸ق)، شیرین و خسرو (۶۹۹ق)، مجنون و لیلی (۶۹۸ق)، هشت بهشت (۷۰۱ق)، و دولرانی خضرخان (۷۱۵ق) از داستان‌های منظوم امیرخسرو هستند. امیرحسن سجزی دهلوی* (ــ ۷۳۸ق) یک مثنوی عشق‌نامه در ۶۰۶ بیت در داستان دلدادگی جوانی هندو به دختری هندو سرود. در این داستان جوان پس از مرگ معشوقه‌اش خود را همراه پیکر دختر می‌سوزاند. بوعلی قلندر پانی‌پتی (۶۵۲ ــ ۷۲۴ق) در مثنویات خود حکایاتی در توضیح نکات عرفانی آورد. شیرخان مسعود* بیگ‌چشتی بخارایی دهلوی (ــ ۸۳۶ق) نیز داستان یوسف و زلیخا را سرود. جمالی* دهلوی (ــ ۹۴۲ق) در سفری به ایران (۹۰۵ق) در تبریز منظومهٔ مهر و ماه را به‌پیروی از مهر و مشتری عصار تبریزی (ــ ۷۸۴ق) ساخت. مهر و ماه در داستان دلدادگی شاهزاده ماه و شاهدخت مهر یک مثنوی عاشقانه آمیخته به رموز و نکات عرفانی است. دورهٔ گورکانیان هند (۹۳۲ ــ ۱۲۷۴ق)، به‌ویژه دورهٔ جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ــ

۱۰۱۴ق)، جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق)، شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) و عالمگیر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، دورهٔ زرّین فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در هند به‌شمار می‌آید. در این دوره هزاران تن از دانشوران، هنرمندان، سرایندگان و نویسندگان ایرانی و فارسی‌گو به هند کوچیدند و با بهره‌وری از پشتیبانی سخاوتمندانهٔ پادشاهان گورکانی به خلق آثار متعدد در زمینه‌های گوناگون پرداختند. اما خلق آثار فارسی تنها به فارسی‌گویان کوچیده به هند محدود نبود. بومیان هند، از مسلمان و هندو، نیز که لطایف این زبان شیرین را دریافته بودند و آن‌را ابزاری برای بیان دقیق‌ترین اندیشه‌ها و لطیف‌ترین احساسات و عواطف می‌دیدند بیش از پیش به فراگیری زبان فارسی روی آوردند و در خلق آثار فارسی شرکت جستند و گنجینهٔ پرارزشی از آثار علمی و ادبی، به ادبیات فارسی افزودند. در این دوره، با تشویق شاهان و شاهزادگان و دولتمردان گورکانی، بسیاری از آثار سنسکریت به‌ویژه کتاب‌های دینی، حماسه‌ها و داستان‌ها و حکایات به‌فارسی برگردانیده شد. داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی رونقی بی‌سابقه گرفت و داستان‌پردازان، بسیاری از داستان‌های هندی را به‌نظم و نثر فارسی درآوردند. برای نمونه، مهابهارت و راماین، یا بخش‌های کمابیش مستقلی از آن‌ها، به‌فارسی درآمد و آن‌هم نه یک‌بار بلکه چندین‌بار. به‌نوشتهٔ ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، «داستان‌نویسی در فاصلهٔ میان نخستین سال‌های سدهٔ دهم و میانهٔ قرن دوازدهم... رواج [فراوان] داشت و در این راه تشویق‌های پادشاهان و فرمانروایان هند و دکن مایهٔ اصلی پیشرفت بود، خواه دربارهٔ نقل مجدد داستان‌های قدیم یا ترجمهٔ داستان‌های هندی یا تألیف و تدوین داستان‌هایی نو در آن سرزمین و یا نگارش مجموعه‌های داستانی جدید.» در این‌باره، نباید از نقش سنت قصه‌خوانی غافل بود. قصه‌خوانان یا دفترخوانان کسانی بودند که در دستگاه شاهان و بزرگان به گفتن داستان در مجالس انس روزانه و شبانه می‌پرداختند یا داستان‌های مکتوب پیشین را گرد می‌آوردند و نگه می‌داشتند و آن‌ها را در همان مجالس می‌خواندند. نکتهٔ درخور توجه در این دوره، گونه‌ای تحریم قصه‌گویی و قصه‌ها و طعن و لعن قصه‌گویان در ایران است که ظاهراً به‌سبب حدیثی منسوب به امام جعفر صادق (ع) در مذمّت قصه‌خوانان، و گویا در واقع برای بازداشتن مؤمنان از توجه به داستان ابومسلم خراسانی بوده است که شاهان صفوی و شماری از علمای متشرع با وی و داستان‌های افسانه‌آمیز دربارهٔ او و حتی دربارهٔ حمزه و مختار مخالف بوده‌اند، گرچه، با توجه به نسخه‌های فراوان از داستان‌های دینی و پهلوانی و نیمهٔ تاریخی و عشقی که از آن روزگار به‌جا مانده، این مخالفت‌ها نتوانست این گونهٔ دلپذیر از انواع ادب فارسی را یک‌سره از میان بردارد. اما سنت قصه‌خوانی در هند روزگار گورکانیان و در دربار آنان و شاهان و بزرگان محلی، ادامه یافت و حتی شکوفاتر گردید. نقیب‌خان میرزا غیاث‌الدین علی از مقربان درگاه جلال‌الدین اکبر برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی» می‌خواند و میرزا غازی ترخان (ـ ۱۰۲۱ق)، حاکم سند و قندهار، کسانی مانند ملا اسد قصه‌خوان و میر عبدالباقی قصه‌خوان را در خدمت خود داشت. عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، صاحب تذکرهٔ میخانه، در دستگاه خان‌زمان میرزا امان‌الله امانی (ـ ۱۰۴۷ق)، پسر مهابت‌خان کابلی، سمت قصه‌خوانی و کتاب‌داری داشت و طرح تألیف کتاب‌هایی را در زمینهٔ داستان‌پردازی ریخت که از آن‌جمله است «یکی به‌جهت خواندن قصهٔ امیرحمزه و آداب آن، تا قصه‌خوانان را دستوری باشد، و نام آن را **دستورالفصحا** قرار دهد. ثانی از حکایات شیرین و نقل‌های رنگین مرتب سازد و آن را به **نوادرالحکایات** یا **بحرالنوادر** موسوم گرداند.» (میخانه، ۷۶۹) از این دو اثر عبدالنبی، اولی تاکنون دیده نشده، و از دومی نسخه‌ای در دست است. عبدالنبی قزوینی همچنین اثری دیگر در زمینهٔ نقّالی و قصه‌خوانی دارد به‌نام طرازالاخبار (نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا به‌شمارهٔ ۳۵۸ و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۳۲۹۵). این اثر در حقیقت جُنگی است از شعرهای گوناگون که عبدالنبی آن را برای کمک به قصه‌خوانان تألیف کرده و شعرهای گوناگون را از شاعران بسیار، از متقدمان تا معاصران خویش، در موضوع‌های گوناگون از فرارسیدن شب و برآمدن روز تا توصیف اسب و مرکبان دیگر و وصف میدان جنگ و وصف بزم‌آرایی شاهان، و خلاصه هر چه در شرح قصه بدان نیاز افتد، فراهم آورده است تا قصه‌خوانان آن‌ها را به گنجینهٔ خاطر بسپارند و از تکرار یک قطعه پرهیز کنند. نخستین بخش این کتاب نیز دربردارندهٔ حکایت‌های کوتاه و منظوم، بیشتر در غالب مثنوی است که قصه‌خوان معمولاً آن‌ها را پیش از آغاز قصه و برای جلب توجه حاضران می‌خواند و در اصطلاح آن‌را «پیش‌خوانی» می‌کرد. هدف اصلی از تألیف طرازالاخبار، شرح آداب و ترتیب خواندن قصهٔ حمزه است. ملا عبدالرشید قصه‌خوان، مولانا

حیدر قصه‌خوان، مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان از جملهٔ دیگر قصه‌خوانان و از مشاهیر اهل ادب آن روزگار بودند. با انحطاط دولت گورکانیان و سرانجام برافتادن آن (۱۲۷۴ق) و چیرگی انگلیسیان بر هند و کم توجهی و حتی بی‌توجهی و دشمنی آنان با زبان فارسی، از نفوذ زبان فارسی در هند کاسته شد و چراغ این‌زبان در هند رفته‌رفته رو به خاموشی نهاد. فارسی در مقام زبان رسمی و دیوانی جای خود را به اردو و انگلیسی داد و نه‌تنها این دو زبان بلکه کم‌کم زبان‌های محلی، مانند بنگالی و هندی، جای فارسی را در مکاتبه و نوشتن گرفتند. با این وجود، محبوبیت شعر و ادب فارسی در میان هندیان یک‌سره از میان نرفت و همچنان شماری از دانشوران و ادیبان هندی، به‌ویژه با پشتیبانی برخی حکومت‌های نیمه مستقل محلی، مانند نظام‌های حیدرآباد دکن، تالپوران سند و نوابان بهوپال، به سرودن و نوشتن به‌فارسی ادامه دادند و آثار فارسی کمابیش در خور توجهی، از جمله در داستان‌پردازی، آفریدند. در این دوره نیز «وجود داستان‌های زیادی توجه ما را به خود جلب می‌کند، ولی این داستان‌ها به‌هیچ‌وجه از لحاظ ارزش معنوی و سنجش ذوقی و پایهٔ ادبی به‌پایهٔ داستان‌هایی که در دورهٔ مغول [= گورکانیان] سروده شده است نمی‌رسند. علت این عدم بلندپایگی و ضعف شعری و کمبود فکری در این صنف سخن در این دوره، اوضاع و احوال نامناسب و محیط ناسازگار آن‌زمان بود.» داستان‌های فارسی را که از دورهٔ گورکانی تا این اواخر در هند نوشته و به‌ویژه سروده شده‌اند می‌توان به چندین دسته بخش کرد: ۱ــ داستان‌هایی که به‌تقلید از خمسهٔ نظامی سروده شده یا منابع ایرانی دارد (لیلی و مجنون، خسرو و شیرین...)؛ ۲ــ داستان‌هایی که از دورهٔ پیش از اسلام سرچشمه گرفته و یا از ایران باستان متأثر است (سلیمان و بلقیس، یوسف و زلیخا، وامق و عذرا...)؛ ۳ــ داستان‌هایی که از منابع هندی سرچشمه گرفته‌اند و صبغهٔ افسانه‌ای و اساطیری دارند (مهابهارت، راماین، نلدمن، طوطی‌نامه، منوهر و مدهومالت، کامروپ و کاملتا، سنگهاسن بتیسی، هنس و جواهر...)؛ ۴ــ داستان‌هایی که بر پایهٔ وقایع تاریخی ساخته شده‌اند و از زبان‌های محلی هند به شعر فارسی درآمده‌اند (هیرو و رانجها، سسی و پنون، میرزا و صاحبان، اکرنندن، پدماوت)؛ ۵ــ داستان‌های حقیقی که شاعر یا نویسنده مضامین آن‌ها را از دیده و شنیده‌های خویش یا پیش‌آمدهای روزگار گرفته است (واله و سلطان...)؛ ۶ــ داستان‌های عرفانی و اخلاقی که بر مبنای تمثیلات و حکایات پرداخته شده است (قضا و قدر...). البته آثار (منظوم) حماسی ــ تاریخی و حماسی ــ دینی را نیز کمابیش می‌توان در شمار داستان‌ها آورد، چراکه پردازندگان این گونه آثار معمولاً در شرح جنگ‌ها و کرده‌های قهرمانان خود و ستایش آن‌ها به اغراق‌گویی و داستان / افسانه‌پردازی روی می‌آورده و عملاً تاریخ (منظوم) خود را به داستان مبدل می‌کرده‌اند. در این دورهٔ دراز، کتاب‌های فراوانی در شرح نکته‌ها و معارف عرفانی و نیز ذکر ملفوظات و سرگذشت پیران صوفیه به‌نظم و نثر فارسی در هند نوشته شده است که بیشترشان آمیخته به حکایات و افسانه‌ها است. یاد کردن از همهٔ داستان‌های منظوم و منثور فارسی که در هند نوشته شده‌اند در این جا نه ممکن است و نه مفید، ولی کوشش می‌شود تا فهرستی کمابیش جامع که زمینه‌های گوناگون داستان‌پردازی در شبه‌قاره را بنمایاند به‌دست داده شود. این فهرست هم آثار بومیان مسلمان و هندوی شبه‌قاره را در بر می‌گیرد و هم نوشته‌های فارسی‌گویان کوچنده بدین سرزمین را. بنابراین، در این فهرست آثاری می‌آید که دقیقاً دانسته نیست که در هند ساخته شده‌اند یا نه، ولی می‌دانیم که سازنده‌اش دست‌کم مدتی در هند بوده است. این فهرست در دو بخش (الف ــ داستان‌سرایی، ب ــ داستان‌نویسی) می‌آید: الف) داستان‌سرایی **(داستان سروده‌ها)**: تا روزگار معاصر، شعر/نظم، شکل غالب نوشته‌های فارسی بوده است. بنابراین، چون بیشتر داستان‌های کهن فارسی به‌نظم گفته‌شده‌اند یا درآمده‌اند، داستان‌های منظوم فراوانی در ادبیات فارسی وجود دارد. داستان‌های منظوم فارسی برخی بلند و برخی کوتاهند. داستان‌های بلند، درون‌مایهٔ منظومه‌های بلند داستانی چون لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و جز آن‌ها، را می‌سازند، در حالی که داستان‌های کوتاه یا حکایت‌ها عموماً برای تمثیل و تأکید بر نکات اخلاقی و عرفانی و حکمی در منظومه‌های بلند تعلیمی، چون مثنوی معنوی و بوستان، می‌آیند. درون‌مایهٔ داستان‌های منظوم نیز، چنان‌که گفته شد، رویدادهای (واقعی یا خیالی) عشقی، تاریخی، دینی، پهلوانی، اسطوره‌ای و جز آن‌ها است و این رویدادها یا از فرهنگ ایرانی و اسلامی گرفته شده یا از فرهنگ هندویی. در این‌جا باید از حماسهٔ (= داستان منظوم) تاریخی و دینی یاد کرد. منظور از حماسهٔ تاریخی یا دینی، منظومه‌ای است که هیأت ظاهری آن در قالب پذیرفته و متداول زبان فارسی برای شعر حماسی تنظیم یافته باشد، در حالی که معنی

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

و مضمون آن یا تاریخی است و یا دینی و مذهبی. در این‌گونه منظومه‌ها، شاعر تنها از وزن متداول منظومه‌های حماسی استفاده نمی‌کند، بلکه واژه‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرهای خود را هم از آن برمی‌دارد و در آرایش صحنه‌های قتال و وصف رزم و بزم و نسبت دادن صفت‌های قهرمانان ملی و کارهای خارق عادت آنان به شخصیت‌های تاریخی و دینی از همان شیوه پیروی می‌کند که حماسه‌سرایان ملی داشته‌اند. از این‌گونه حماسه‌های تاریخی که در هند سروده شده‌اند می‌توان از نسب‌نامهٔ شهریاری (نوشته در ۱۰۱۶ق) سرودهٔ فرسی* شیدانی در تاریخ قطب‌شاهیان گلکنده، پادشاه‌نامهٔ میریحیی کاشی (ــ ۱۰۶۴ق) و ظفرنامهٔ شاهجهان قدسی مشهدی (ــ ۱۰۵۶ق) و شاهنشاه‌نامهٔ ابوطالب کلیم (ــ ۱۰۶۱ق)، هر سه در تاریخ شاه‌جهان گورکانی، عادل‌نامهٔ آتشی از روزگار محمدعادل‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۷۰ق) در شرح پادشاهی عادل‌شاهیان بیجاپور، وقایع‌الزّمان / فتح‌نامهٔ نورجهان‌بیگم از ملاکامی سبزواری، آشوب هندوستان از بهشتی در شرح جنگ‌های پسران شاه‌جهان گورکانی بر سر جانشینی او، جهان‌نامه (نوشته در ۱۰۹۹ق) از فنایی در تاریخ هند و ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه / رنجیت‌نامه (نوشته در ۱۲۹۰ق) از کنهیالال هندی در تاریخ رنجیت سنگه فرمانروای پنجاب و جانشینان او، نام برد. حماسه‌های دینی در بیان مناقب، معجزات و پیروزی پیامبر اسلام و بزرگان دینی، به‌ویژه بزرگان شیعیان، بوده و در این راه از همهٔ خبرها و روایات، خواه تاریخی و خواه افسانه‌ای که رونقی به این‌گونه منظومه‌ها بخشد استفاده می‌شده است. حملهٔ حیدری باذل* پرآوازه‌ترین حماسهٔ دینی سروده در شبه‌قاره است. گفتنی است داستان‌های دینی و مذهبی (منظوم یا منثور) در اصل روایت‌های شفاهی و نقل‌هایی بود که از سر اعتقاد و ارادت به بزرگان دین فراهم آمده و زبان به‌زبان گشته و به دفترها و کتاب‌ها راه جسته است و حتی برخی از آن‌ها در اساس مبتنی بر کتاب‌های دینی است و به مرور با روایت‌های قصه‌گویان در آمیخته و به شکل قصه و داستان در آمده است، در حالی که همهٔ آن‌ها مبانی و مبادی تاریخی دارند. گرچه حماسه‌های تاریخی و دینی درواقع از داستان‌های منظوم به‌شمار می‌آیند، ولی چون در مقالاتی مانند «تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان» به آن‌ها اشاره شده، در فهرست کنونی کم‌تر نام آن‌ها آورده شده است. بی‌گمان عشق و رویدادهای عاشقانه مهم‌ترین و بیشترین درون‌مایهٔ داستان‌ها و از آن‌میان داستان‌های منظومِ سروده در هند را تشکیل می‌دهد و این‌گونه داستان‌ها بزرگ‌ترین بخش این فهرست را می‌سازد. به‌هر حال، فهرست کمابیش اجمالی داستان‌های منظوم عبارت است از: آسمان هشتم / فلک‌البروج (نوشته در ۱۰۲۱ق) از روح‌الامین شهرستانی* به‌پیروی از هفت‌پیکر نظامی؛ آشوب‌نامه (لاهور، ۱۲۷۸ق)، گویا از ساقی، در داستان دو برادر به‌نام بهگوان‌داس و گوپال‌رای که در ۱۲۶۵ق، نوشته شده است؛ آیینهٔ راز از ارادت‌خان واضح* ساوجی (ــ ۱۱۲۸ق) به پیروی از محمود و ایاز زلالی؛ احسن‌القصص از محمدابراهیم خلیل‌الله، معروف به خلیفه ابراهیم (۱۰۸۷ــ ز ۱۱۶۰ق) در داستان یوسف و زلیخا؛ احسن‌القصص (نوشته در ۱۳۵۹ق) از حبیب‌الحق در تاریخ پیامبران به‌پیروی از شاهنامه؛ احسن‌المنظومه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان) از سراینده‌ای با تخلص پیری در داستان یوسف و زلیخا که دنبالهٔ منظومهٔ جامی در این‌باره است؛ ارزن و پیه‌مال از بلبل* کشمیری (ــ ۱۱۶۹ق)؛ ارژنگ عشق (پیشاور، ۱۲۸۶ق) از عطامحمد زیرک (سدهٔ ۱۳ق) در داستان سوهنی و مهینوال*؛ اسکندرنامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1962-63) از ثنایی* مشهدی (ــ ۹۹۶ق)؛ اسکندرنامه از عتابی تکلو (۹۷۳ــ۱۰۲۵ق)؛ اسکندرنامه / سکندرنامهٔ جبلی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب گنجینهٔ شیرانی، شمارهٔ ۴۱۳۱/۱۰۷۹/۱، و انجمن آسیایی بنگال، گنجینهٔ کرزن، شمارهٔ 290) از سراینده‌ای گویا با تخلص سخن (میرعبدالصمد سخن اکبرآبادی؟) که این مثنوی را در ۱۱۴۱ق در بازگشت از مکّه به خواهش کسی به نام سیدعلی سروده است و اثرش مثنوی کوتاه تعلیمی در داستان سیر و لشکرکشی اسکندر درکوه است؛ اعجاز عشق (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور، شمارهٔ 3114Spi/vi78) از احمدبخش نشاط پسروری که در ۱۱۴۲ق نوشته شده و در داستان دختری است زیبا در جیپور و مرگ او و این‌که یکی از دلباختگانش خود را در آتشی که برای سوزاندن پیکر دختر برافراشته‌اند می‌اندازد؛ اعجاز عشق (لکنو، بی‌تا) از مولوی محمداعجاز حسین اعجاز (سدهٔ ۱۳ق) ساکن کرتپو که در بزرگداشت عشق همراه با حکایات و تمثیل‌هایی است؛ اعلام ماتم / حملهٔ حسینی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، شیرانی، شمارهٔ ۴۵۰۹/۹۵۷) از محسن* تتوی که در ۱۱۳۶ق به‌پیروی از حملهٔ حیدری باذل نوشته شده است؛ افسانهٔ دلپذیر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب به‌شمارهٔ 481/Spi/Vi106) از شاعری متخلص به سعید / سعیدی از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۶۸ق) در داستان هیر

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

و رانجها*؛ افسانهٔ محبت (دست‌نویس کتابخانهٔ گوهر، شمارهٔ ۴۲۸) از سراینده‌ای به نام شکری در داستان دلدادگی جوانی هندو که در ۱۲۵۰ق نوشته شده است؛ اکه‌نندن از اکمل‌الدین محمد کامل اکمل کشمیری (ــ ۱۱۳۱ق) از روزگار شاه‌جهان گورکانی که از داستان‌های محلی کشمیر است. این داستان را نخست «مراد شیخ نورالدین» به کشمیری سروده بوده و با چنگ آن‌را می‌خواندند تا اکمل آن‌را به نظم فارسی درآورده و در مثنوی بحرالعرفان خود گنجانده است؛ انورنامه از محمد اسماعیل ابجدی* (ــ ۱۱۹۲ق) در جنگ‌های نواب والاجاه محمدعلی‌خان بهادر، فرمانروای کرناتک / آرکات؛ اورنگ‌نامه (نوشته در ۱۰۷۲ق) از شیخ رفعت، متخلص به وحشت (سدهٔ ۱۱ق) در داستان جنگ‌های میان اورنگ‌زیب و سلطان مرادبخش؛ ایرج و گیتی از عتابی تکلو (۹۷۳ ــ ۱۰۲۵ق) در بحر مخزن‌الاسرار نظامی؛ بحر وصال (دست‌نویس کتابخانهٔ رضای رامپور، شمارهٔ ۴۳۵۶) از میرزا محمدخان بن موسی‌بیگ نصیبی کرمانشاهی (ــ ۱۲۶۱ق) که در دورهٔ غازی‌الدین حیدر، پادشاه اوده (۱۲۲۹ــ۱۲۴۳ق) به لکنو رفت. این اثر که در ۱۲۳۷ق نوشته شده در داستان دلدادگی چندارانی (دختر پادشاه بنارس) و ملک خورشید (جوان ایرانی) است؛ بداسندر (کلکته، ۱۲۶۹ق) از منشی نظارت‌الله ساکن باندپور (بنگال غربی). این اثر که در ۱۲۴۰ق نوشته شده ترجمهٔ منظوم قصهٔ عشقی بسیار کهن و پرآوازهٔ بنگالی است که اصل آن به سنسکریت از وبرالوچی (سدهٔ ۲ یا ۳م) بوده و نخستین‌بار در ۱۵۳۴م به‌دستور نصرت‌شاه بنگالی به‌دست پاندیت سری به بنگالی برگردانیده شد و پس از آن بارها، به‌قلم مترجمان گوناگون، به بنگالی ترجمه گردید؛ بدر منیر، از سراینده‌ای ناشناس از مردم پنجاب، در داستان دلدادگی بی‌نظیر و بدر منیر؛ بدیع‌الجمال و سیف‌الملوک از ابوالمکارم شهود* (ــ ۱۰۷۳ق)؛ بستان اعجاز (چاپ ۱۲۹۱ق) از سراینده‌ای به‌نام رونقی از روزگار واجدعلی‌شاه، پادشاه اوده، در داستان دختر زرگر و مرد افغانی؛ بلقیس و سلیمان از میر محمدخان نصیبی کرمانشاهی (ــ ۱۲۶۱ق) که این مثنوی را به غازی‌الدین حیدر، پادشاه اوده، پیشکش کرده است؛ بلقیس و سلیمان (آگره، ۱۲۹۶ق) از احمدخان صوفی؛ بوستان سخن (دست‌نویس گنجینهٔ تونک موزه ملی دهلی، شمارهٔ ۳۸۵) از سراینده‌ای با تخلص امام / امامی در داستان پدماوت که در ۱۲۲۳ق نوشته شده و به امیرالدوله محمدامیرخان، نواب تونک، پیشکش شده است؛ بون و جلالی از رای‌زاده دونی‌چندبالی (ز۱۱۳۷ق)؛ بهار دانش منظوم (دست‌نویس دیوان هند، شمارهٔ ۱۵۳) از حسن‌علی، متخلص به عزّت، از روزگار تیپوسلطان، فرمانروای میسور (۱۱۹۷ ــ ۱۲۱۳ق). این اثر نظم بهار دانش شیخ‌عنایت‌الله کنبوه لاهوری است و به تیپوسلطان پیشکش شده است؛ بهرام گور از روح‌الامین* شهرستانی (۹۸۱ ــ ۱۰۴۷ق) در داستان بهرام‌گور؛ بهرام‌نامه / زهره و بهرام (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، شمارهٔ ۱۲۷۲) از سیف‌الله سیفی لاهوری در داستان دلدادگی بهرام (پسر شاه بنگاله) و زهره (دختر وزیر بنگاله) که در ۱۲۰۵ق نوشته شده است؛ بهگت مالا (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، شمارهٔ N.M.1962-67) از رای امانت‌رای امانت لعل‌پوری دهلوی (ــ ۱۱۴۵ق) که از داستان‌های دینی هندوان است؛ بهگت‌مالا (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور، شمارهٔ 3277Spi/Vi134) از لچهمی‌رام؛ بینش ابصار از بینش* کشمیری در برابر مخزن‌الاسرار نظامی؛ پدماوت* (دست‌نویس کتابخانهٔ مهاراجهٔ بنارس، شمارهٔ ۵۲ و ۱۶۳) از سراینده‌ای به‌نام ذاکر در داستان دلدادگی رتن و پدم که آن‌را در ۱۲۲۲ق برای اودیت نارایِن سنگه، مهاراجهٔ بنارس به‌نظم درآورد؛ پرس‌رام و دلارام از میرشمس‌الدین فقیر* دهلوی (۱۱۱۵ ــ ۱۱۸۳ق) که مثنوی عاشقانه است؛ پری‌پیکر (نوشته در ۱۰۸۰ق) از ساعی هندوستانی در داستان دلدادگی مدهومالت و منوهر*؛ پریخانهٔ سلیمان / پری‌خان و سلیمان / بلقیس و سلیمان از ابوالمکارم شهود* (۹۴۴ ــ ۱۰۱۹ق)؛ پورن بهگت / داستان راجه سالباهن و راجکمار پورن‌بهگت (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۶۲۳/۶۰۰) از سراینده‌ای با تخلص خورم (= خرم؟) در داستان پاکدامنی پورن پسر راجهٔ سالباهن (حکمران سیالکوت پاکستان)؛ پیغامبرنامه (نوشته در ۱۰۵۰ق) از مسیح پانی‌پتی؛ تأثیر عشق از ملا سابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ) که نظم یکی از داستان‌های دل‌انگیز و پیش‌آمدهای غریب شهر بنارس است. در بنارس مسجدی است که اندرون آن دو قبر وجود دارد که معروف به قبر عاشق و معشوق می‌باشد و این مسجد هم به این دو نام معروف است. داستان این دو دلداده چنین است که روزی مستخدمهٔ معشوقه یک کفش او را در رود گنگ انداخت و به عاشق گفت که اگر به‌راستی و از سرِ صدق دل به او داده‌ای کفشش را از آب بیاور. عاشق برای آوردن کفش در آب جست و غرق شد. معشوق نیز از دیدن این منظرهٔ جان‌گداز تاب نیاورد و خود را در آب انداخت و غرق گردید. نعش هر دو

تن را در حالی که در آغوش هم فرو رفته بودند از آب بیرون آوردند؛ تازه گلشن (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری در گجرات پاکستان) از فیض‌الله ضیایی گجراتی در داستان سسی و پنون* که در ۱۲۰۴ق نوشته شده؛ تحفهٔ احمدیه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۵۹۸) از سراینده‌ای از مردم کشمیر به‌نام و تخلص حسن (ز۱۲۵۵ق) به‌پیروی از مثنوی معنوی همراه با حکایت‌ها و تمثیل‌ها؛ تحفة‌الکرام (نوشته در ۱۲۵۶ق) از سراینده‌ای به‌نام مخدومی در داستان سسی و پنون؛ تزویج‌نامهٔ حسن و عشق از قانع تتوی (ــ ۱۲۰۳ق)؛ تصویر محبت / داستان رام‌چند (پتنا، ۱۹۷۸م) از میرشمس‌الدین فقیر* دهلوی (۱۱۱۵ــ۱۱۸۳ق) که در ۱۱۵۸ق نوشته شده و در داستان دلباختگی رام‌چند تنبولی (= پان‌فروش) و زنش است که در عظیم‌آباد / پتنا روی داد؛ تفنگ عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ نوشاهیه ساهن‌پال در گجرات پاکستان) از مولانا عبدالحق چشتی نظامی (ــ ۱۳۵۶ق) در داستان معروف پنجابی میرزا و صاحبا که در حدود ۱۳۰۰ق نوشته شده؛ تکملهٔ تغلق‌نامه از حیاتی گیلانی (ــ ۱۰۲۸ق)؛ ثمرة‌الفؤاد و نتیجة‌الوداد (نوشته در ۱۱۴۶ــ۱۱۴۹ق) از محمد قاسم ظرافت لاهوری در داستان خسرو و شیرین؛ جاماسبی / جاماسب‌نامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1957-909/32) از برزو زردشتی که در نوساری از شهرهای گجرات می‌زیست، در داستان جاماسب و شاه‌گشتاسب؛ جامع‌البحور (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۸۴۷۲) از سراینده‌ای ناشناس از روزگار محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) در سرگذشت پیامبران از آدم تا محمد (ص) که در ۱۲۲۵ق نوشته شده؛ جدایی‌نامه از میر صوبه‌دارخان تالپور، متخلص به میر*؛ جذب رسا (نوشته در ۱۱۹۹ق) از خلیق لاهوری در داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال؛ جذبهٔ حیدری (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن، به‌شمارهٔ A.Nm.189/2) از عبدالعلی‌خان احسن بنگالی که که در ۱۱۴۴ ــ ۱۱۵۱ق نوشته شده و تکمله‌ای است بر حملهٔ حیدری باذل؛ جلال‌الظفر (دست‌نویسِ دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۵۱۲۶/۲۱۱۴/۱) از سراینده‌ای ناشناس در جنگ‌های دیوان با پهلوانان آکالی (از گروه‌های مذهبی سیک‌ها) و بهوانی (از خدایان هندوان)؛ جنگ‌نامهٔ محمد امین (نوشته در ۱۰۸۳ق) از رام‌چند از سرایندگان دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی؛ جنگ‌نامهٔ محمداعظم‌شاه از سرخوش* کشمیری (۱۰۵۰ ــ ۱۱۲۶ق)؛

جلوهٔ ناز از احسن تربتی (ــ ۱۰۷۳ق)؛ جنگنامهٔ گجرات از حیدری تبریزی؛ جوش خیال (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی پیرزاد خلیل‌احمد در گولیکی از شهرهای گجراتِ پاکستان) از سراینده‌ای ناشناس در داستان دختری زیبا به‌نام سیمی (دختر برهمنی در بنارس) و راجه جکیت و سندرسن (پسر جکدیس برهمن) که در ۱۱۰۰ق نوشته شده؛ جوش و خروش از سراج‌الدین علی‌خان آرزو* به پیروی از سوز و گداز نوعی خبوشانی؛ جهان‌ظفر / راماین منظوم (لکنو، ۱۸۷۲م) در ۷۲۲۰ بیت از مکهن لال ظفر لکنویی (سدهٔ ۱۳ق) در داستان رام و سیتا (راماین)*؛ جهانگیر و نورجهان (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 4556Spi/VI69) از سراینده‌ای ناشناس در داستان دلدادگی جهانگیر گورکانی و نورجهان؛ جهان‌نامه (نوشته پس از ۱۰۹۹ق) از سراینده‌ای با تخلص فنایی در تاریخ پیامبران و شاهان قدیم کشمیر، کابل، سند، بنگال، دکن و هندوستان؛ چتروکرن / چترکرن (دست‌نویسِ سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.Nm.573/2) از سداسکه شایق شاه‌آبادی، از روزگار غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق) در داستان دلدادگی راجه چترمکت / چترکوت (پادشاه اجین) و رانی‌چندرکرن (دختر راجهٔ سراندیب / سیلان؛ چندربدن (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعه همدرد تغلق‌آباد دهلی‌نو، به‌شمارهٔ ۲۰۳۳) از سید ارشادعلی در داستان دلباختگی مهیار و چندربدن که در ۱۱۸۰ق نوشته شده؛ چندربدن (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۴۳۳۹) از سیف‌الله، مرید سید محمد عاشق، در داستان چندربدن و ماهیار که مثنوی‌ای است ملمع (فارسی و پنجابی)، بیشتر به پنجابی؛ چندربدن و ماهیار / عاشق و معشوق (دست‌نویسِ موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1959-86) از سراینده‌ای با تخلص مظهر از روزگار فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق)؛ چندرکرن (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 277/Api/VI86) از فضل امام خیرآبادی (ــ ۱۲۴۵ق) در داستان دلدادگی راجه چترمکت و رانی‌چندرکرن؛ چنیسرنامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ ۴۲۲۶Spi/VI۶۱) از ادراکی* بیگلاری که در ۱۰۱۰ق نوشته شده؛ چهل چراغ (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی احمدحسین قلعه‌داری در گجرات پاکستان، ۲۵۶) از غازی شهید بهیروی به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی که در ۱۱۱۵ق نوشده شده؛ چهار درویش از پندت واسه‌کول اوگره متخلص به بلبل؛ حاتمیه از جویای تبریزی کشمیری (ــ ۱۱۱۸ق) در داستان حاتم طایی؛ حربهٔ

حیدری (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A/Nm.185) از شاعری با تخلص کرم، به پیروی از حملهٔ حیدری باذل که در ۱۱۳۵ ــ ۱۱۵۰ق نوشته شده؛ حسن جهانگیر / شاهنامهٔ عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ ملک، به‌شمارهٔ ۴۳۴۱) از غیاث‌الدین منصور در داستان دلدادگی جهانگیر گورکانی و نورجهان؛ حسن و دل (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی، به‌شمارهٔ ۷۴) از محمدداود املحی که در ۱۰۵۴ق نوشته شده و در داستان شاهزاده دل (پسر عقل، پادشاه بدن) و شاهدخت حسن (که در شهرِ دیدار زندگی می‌کند) است؛ حسن و دل (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شماره ۳۹۵۳) از سراینده‌ای ناشناس از روزگار شاه‌جهان گورکانی که به دستور عشاق فتاحی نیشابوری می‌ماند؛ حسن و دل از بیخود* لاهوری (ــ ۱۰۸۴ق)؛ حسن و عشق (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ ق‌ف۲۴۶) از شیخ حسام‌الدین حسامی* در داستان رتن و پدم (پدماوت*) که در ۱۰۷۱ق نوشته شده؛ حسن و عشق از محمدافضل سرخوش* کشمیری (۱۰۵۰ ــ ۱۱۲۶ق) در داستان سسی و پنون؛ حسن و ناز از میر محمد معصوم نامی* بهکری (۹۴۴ ــ ۱۰۱۹ق) در داستان سسی و پنون؛ حقیقت‌الفقرا (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ Spi/VI3253) از مقبول در داستان زندگی شاه‌حسین دوها کلسری، از مشایخ هند، و داستان دلباختگی او به برهمن پسری به نام مادهو که در ۱۰۷۱ق نوشته شده؛ حکایت راهزن زوار امام حسین از جویای تبریزی کشمیری؛ حملهٔ حسینی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا) از سید غلام‌علی داکایی، متخلص به رضوان، در واقعات کربلا که در ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۶م نوشته شده؛ حملهٔ حیدری (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۸۴۶ و ۱۰۰۲۶) از میرزا ارجمند آزاد / جنون کشمیری (ــ ۱۱۳۴ق) که تکملهٔ کتابِ باذل است؛ حملهٔ حیدری / حربهٔ حیدری (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، به‌شمارهٔ O-435-7662) از سراینده‌ای ناشناس که نیز تکمله یا دنبالهٔ باذل است؛ خسرو و شیرین از آصف‌خان میرزا قوام‌الدین جعفر* قزوینی (۹۵۸ ــ ۱۰۲۱ق)؛ خسرو و شیرین از سنجر* کاشانی (۹۸۰ ــ ۱۰۲۱ق)؛ خسرو و شیرین از شریف* کاشی (ــ ۱۰۲۴ق)؛ خسرو و شیرین از شاپور* / فریبی تهرانی (ــ ح۱۰۳۱ق)؛ خسرو و شیرین از اسد قزوینی (ــ ۱۰۲۷ / ۱۰۲۸ق)؛ خسرو و شیرین از ملا حیدر خصالی هروی (ز۱۰۴۲ق)؛ خسرو و شیرین از روح‌الامین* شهرستانی (۹۸۱ــ۱۰۴۷ق)؛ خسرو و شیرین از ابراهیم ادهم* آرتیمانی (ــ ۱۰۶۰ق)؛ خسرو و شیرین از سالک* یزدی (ــ ۱۰۸۳ق)؛ خسرو و شیرین از خضری خوانساری از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق)؛ خسرو و شیرین (نوشته در ۱۲۵۱ق) از میرصوبه‌دارخان تالپور، متخلص به میر* (ــ ۱۲۶۲ق)؛ خلاصهٔ پدماوت (نوشته در ۱۱۱۰ق) از سید محمد عشرتی که چکیدهٔ منظوم پدماوت* است؛ خموش خاتون* از رعدی؛ خورشید و ذره از تشبیهی* کاشی (ــ ۱۰۲۸ق)؛ خون جگر (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A/Nm.1106) از امدادعلی، متخلص به علوی، در داستان عشق میرتراب و گنکا که در ۱۳۰۹ق نوشته شده؛ داستان ابوالفتح / مثنوی شاه‌تراب (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ ق‌ف۲۸۶، با تاریخ ۱۲۵۳ق) از سراینده‌ای ناشناس در داستان شیخ ابوالفتح از بزرگ‌زادگان لاهور که در جوانی از خانه گریخت و به شیخ وجیه‌الدین چشتی پیوست؛ داستان پدمنی (دست‌نویس کتابخانهٔ تیپوسلطان) از سراینده‌ای ناشناس در داستان پدماوت؛ داستان پیره‌زن و پسرش (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۱۳۳/۱۰۸۱/۱) از سراینده‌ای ناشناس که در ۹۴۵ق نوشته شده؛ داستان دولت‌خان (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 922Pi/VI187) از پاندیت درگاه پرشاد عاشق لکنویی کشمیری (سدهٔ ۱۲ق) از ستایندگان نوّاب آصف‌الدوله فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) که داستانی است حقیقی از سرگذشت دولت‌خان، از نزدیکان دربار محمدشاه گورکانی، در سال‌های ۱۱۳۴ تا ۱۱۶۳ق و دختر راجهٔ سرزمین پانی‌پت؛ داستان عبیدالله و رادهان (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی غلام‌دستگیر نامی در لاهور) از پیر فرح‌بخش فرحت لاهوری (۱۱۶۱ ــ ۱۲۵۱ق) در داستان رادهان (دختر رئیس ده بشن‌پور نزدیک راجپور) و همسرش رتن چند و کشته‌شدن رتن‌چند در جنگ و دل‌باختن عبیدالله به رادهان؛ داستان گازر پسر (دست‌نویس سالار جنگ، به‌شمارهٔ A.Nm.1968/6) از ملا فطرت که در ۱۱۰۳ق نوشته شده؛ داستان دلی دروغین (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۴۳۰) از غلام‌محمد، معروف به خواجه که در ۱۲۹۵ق نوشته شده؛ داش تموز از فوقی* یزدی؛ دزد و قاضی از فوقی یزدی؛ داستان سرکوبی و قتل ججهار از کلیم* کاشانی (ــ ۱۰۶۹ق)؛ دختر و پسر برهمن (دست‌نویس کتابخانهٔ ملی ملک، به‌شمارهٔ ۵۶۲۵) از عالی‌جاه اللهوردی‌خان؛ درد و داغ از غالب* دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) که داستانی است در زمینهٔ ناگزیری سرنوشت و قضا و قدر؛ در مکنون (دست‌نویس انجمن ترقی

اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۲۴۷/۳) از فقیر* دهلوی (۱۱۱۵ ــ ۱۱۸۳ق) در داستان عشق ملیکه / نرجس خاتون (دختر قیصر روم و امام حسن عسکری (ع)؛ دستور عشق (فیروزپور، ۱۸۶۵م) از لاله‌منشی جوت پرکاش ایمن‌آبادی در داستان سسی و پنون که در ۱۱۳۶ق نوشته شده؛ دستور محبت / داستان سوداگربچه (چاپ ۱۲۵۹ق) از لاله لچهمی نراین کهتری (ز۱۲۰۸ق) در داستان شه‌محمود و دخترِ وزیرِ او؛ دستور همت / کامروپ و کاملتا (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۷۳۰) از ملا محمد مراد لایق جونپوری در داستان کامروپ و کاملتا که در ۱۰۹۶ق نوشته شده و از افسانه‌های کهن محلی هند است؛ دلریش (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1963/286) از عمران پیشاوری؛ دلگشانامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.354) از میرزا ارجمند آزاد / جنون کشمیری (ــ ۱۱۳۴ق) در داستان قیام مختار ثقفی که در ۱۱۳۱ق نوشته شده؛ دولت بیدار از شیدای* فتحپوری (ــ ۱۰۸۰ق) در پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی؛ ذوق عشق / گل و بلبل (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۶۰۸۷) گویا از لاله لچهمی‌نراین کهتری (سدهٔ ۱۳ق)؛ راز و نیاز (دست‌نویس موزهٔ سالار جنگ، به‌شمارهٔ A.Nm.1931/52) از رستم‌علی‌خان سنجری سلجوقی، متخلص به اعظم، در داستان برهمن پسری در زمان عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق)؛ راغب و مرغوب از میرمحمداسماعیل ابجدی* (ــ ۱۱۹۲ق) در داستان دلدادگی راغب (پسر بهرام، پادشاه یمن) و مرغوب (دختر پادشاه چین)؛ راماین* / مثنوی رام و سیتا (چاپ لکنو، ۱۸۹۹م) از ملاسعدالله مسیح* پانی‌پتی از روزگار جهانگیرشاه گورکانی؛ راماین (نوشته در ۱۰۳۳ق، دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1965، و موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1251) در ۵۹۰۰ بیت از گردهرداس / گروهرداس از روزگار جهانگیر گورکانی که در ۱۰۳۳ق نوشته شده؛ راماین (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۸۷۷/۸۴۴/۲) از امانت‌رای امانت دهلوی لعل‌پوری (۱۱۴۵ق ــ)؛ راماین (بهوپال، ۱۲۲۰ق) در ۲۴۲ بیت از هربلبه‌سیته (سدهٔ ۱۲ق)؛ راماین (نوشته در ۱۸۸۴م) از بانکی‌لال‌زار که خلاصهٔ آن در ۱۴۱ بیت در قالب قصیده است؛ راماین (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند) از سراینده‌ای ناشناس؛ رامان (نوشته در ۱۸۹۱م) از لاله‌چندامل؛ رامان (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور) از موهن / موهر / منوهرسنگه (سدهٔ نوزدهم میلادی)؛ رامان (لکنو، ۱۸۸۵م) از منشی هری‌لعل (/ لال) رسوا که در ۱۸۸۹م نوشته شده؛ رام‌نامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب) از رام‌داس، متخلص به قابل (ز۱۲۸۱ق)، در داستان رام و سیتا (راماین)؛ رام و سیتا از کشن عشرت (ــ ۱۱۴۵ق)؛ رام و سیتا (دست‌نویس گنجینهٔ مولانا آزاد در دانشگاه علیگر، به‌شمارهٔ ۷۲۳/۹) در ۲۴۶ بیت از سراینده‌ای ناشناس؛ رانی‌چندر اکرن (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ 780) از سراینده‌ای با تخلص ناقد در داستان دلدادگی راجه چترمکت (پادشاه اجین) و شاهدخت چندراکن؛ رانی کیتکی و سندر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شفیع، به‌شمارهٔ ۱۰۳/۲۱۰) از محمد مراد لایق* جونپوری در داستان دلباختگی راجه‌سندر و رانی کیتکی که در ۱۱۰۰ق نوشته شده؛ رتن‌پدم (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۲۶۸/۲۶۳) منسوب به ابوالفیض فیضی* فیاضی (۹۵۴-۱۰۰۴ق)؛ رتن پدم / پدماوت ورتن* / داستان پدماوت (لکنو، ۱۸۷۱م) از ملاعبدالشکور بزمی* (۱۰۰۱ ــ ۱۰۷۳ق) در داستان دلدادگی دو دلدادهٔ معروف هندی رتن سین و پدم؛ رتن و پدم / قصه رتن و پدم (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن، به‌شمارهٔ ۳۹) از سراینده‌ای ناشناس؛ رسالو و کوکلا از رایزاده دونی چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ رشتهٔ گوهر از بینش* کشمیری در برابر هفت پیکر نظامی؛ رضانامه از بلبل* کشمیری (ــ ۱۱۶۹ق)؛ رنگ و بو از غالب دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) در داستان پادشاهی هندی؛ رودو و جلالی از رایزاده دونی‌چندپال (ز۱۱۳۷ق)؛ روضهٔ فیض از آدم ننواری (نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۳ق) در حسن و عشق؛ روضة‌العاشقین (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۰۸۱۵) از منسارام لعل مستغنی در داستان راجه سجان (که پدرش را فرزندی نمی‌شد)؛ روضهٔ فیض (دست‌نویس دیوان هند) از سراینده‌ای ناشناس در داستان عشقی که در رامپور روی داد؛ زبدة‌الافکار از میرمحمد اسماعیل ابجدی* (ــ ۱۱۹۲ق) در برابر مخزن‌الاسرار نظامی؛ زلیخا و یوسف از ابوالفیض فیضی* فیاضی (۹۵۴ــ۱۰۰۴ق)؛ زلیخا یوسف (دست‌نویس کتابخانهٔ سلطنتی به‌شمارهٔ ۴۷۷۷) از سراینده‌ای ناشناس در کشمیر در داستان یوسف و زلیخا که در ۱۰۵۶ق نوشته شده؛ زیبا نگار* / زیبا و نگار (دست‌نویس موزهٔ بریتاینایی، به‌شمارهٔ or.237) در داستان سسی و پنون* که در ۱۰۵۳ق نوشته شده؛ ساده‌دل / حمارنامه از سلیم* تهرانی؛ سام و پری از عتابی تکلو (۹۷۳ ــ ۱۰۲۵ق)؛ ستی‌نامه (نوشته در

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

۱۱۳۳ق) از بیربل‌کاچر وارستهٔ کشمیری (۱۸۰۵ ــ ۱۸۷۵م)، به‌پیروی از سوز و گداز نوعی خبوشانی؛ ستی‌نامه (دست‌نویس کتابخانهٔ تحقیقات شرقی سرینگر کشمیر، به‌شمارهٔ ۳۵۰) از میرزا مهدی مجرم کشمیری (ــ ۱۲۷۳ق)؛ سخن عالی (دست‌نویس کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور، به‌شمارهٔ ۱۸۸۹ب) از نعمت‌خان عالی شیرازی (ــ ۱۱۲۱/۱۱۲۲ق) به‌پیروی از مثنوی معنوی با حکایت‌ها و تمثیل‌ها که در ۱۰۶۸ق سروده شده؛ سد سکندر / اسکندرنامه از ثنایی* مشهدی (ــ ۹۹۶ق)؛ سرود جان‌نواز (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور) از قاضی نورالحق بریلوی رامپوری، متخلص به منعم (سدهٔ ۱۳ق)، در داستان مهر مشرقی و ماه مغربی؛ سرو گل / فلک‌نازنامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.18582) از تسکین بن یعقوب که در ۱۱۸۹ق سروده شده؛ سری بهاگوت (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۴۵۶/۴۳۲، با تاریخ ۱۲۶۴ق) از لاله‌پران نات؛ سری بهاگوت / جلوهٔ ذات (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۸۷۷/۸۴۴/۲) از امانت‌رای امانت دهلوی لعل‌پوری (ــ ۱۱۴۵ق) که بخشی از مهابهارت است در مفاوضات ارجن و جرجودهن دربارهٔ اخلاق، شکیبایی، جرأت، اسرار، و جز آن‌ها؛ سری بهاگوت (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۴۹/۲/۱۴۴۱، از سدهٔ ۱۲ق) از سراینده‌ای ناشناس؛ سری بهگوان (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۶۲۶) از سراینده‌ای ناشناس که ترجمهٔ منظوم بکرام سری کرش مردیال است و در ۱۲۱۸ق نوشته شده است؛ سسی و پنون (نوشته در ۱۱۷۴ق) از سندرداس آرام پنجابی؛ سسی و پنون (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی دستگیر نامی در لاهور) از فرح‌بخش فرحت‌لاهوری (ــ ۱۲۵۶ق)؛ سسی و پنون از سید جلال عاصی، متخلص به کلیم‌الله (ز۱۳۵۵ق) که ملمّع به دو زبان فارسی و سرائیکی است؛ سسی و پنون از رایزاده دونی چندپالی (ز۱۱۳۷ق)؛ سلیمان و بلقیس / بلقیس و سلیمان از ابوالفیض فیضی* (۹۵۴ ــ ۱۰۰۴ق)؛ سلیمان و بلقیس از حیاتی* گیلانی (ــ ۱۰۲۸ق)؛ سنگهاسن بتیسی از خواجه‌حسین، متخلص به حسین، از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ سنگهاسن بتیسی / کان جود (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.Nm.573) از سداسکه شایق شاه‌آبادی، شاگرد خلیفه سیدعبدالرزاق متخلص به یمینی، که در روزگار غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده می‌زیست و در آغاز این مثنوی هنری نسبت (Nisbett)، تحصیل‌دار و کمیسیونر فرخ‌آباد را ستوده است؛ سوز و ساز از سراج‌الدین علی‌خان آرزو*، در مقابل محمود و ایاز زلالی خوانساری؛ سوز و گداز از نوعی* خبوشانی در داستان ستی (خودسوزی زنی هندو با پیکر مردهٔ همسرش)؛ سوز و گداز از ملا سابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ)؛ سوهنی و مهینوال* (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب، به‌شمارهٔ ۸۷۱،۹۹صا) از صالح محمد صفوری مولتانی (۱۱۷۲ ــ ۱۲۴۷ق)؛ سوهنی و مهینوال (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۰۱۴/۹۶۲) از غلام‌رسول متوطن هدیال که در ۱۲۸۷ق نوشته شده؛ سوهنی و ماهیوال از رایزاده دونی چند پالی؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (نوشته در ۱۲۴۷ق) از میرصوبه‌دارخان تالپور، متخلص به میر* (ــ ۱۲۶۲ق)؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1972-138.1) از سید احمد کابلی (۱۲۹۶ق ــ) که در ۱۳۳۷ق نوشته شده؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (دست‌نویس آصفیه، به‌شمارهٔ ۳۳۱) از محمد لکنویی، معروف به میرزا ببرعلی (ز۱۲۷۱ق)؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی) از سراینده‌ای ناشناس؛ شاهد و مشهود از محمدعظیم بن محمدجعفر اصفهانی، معروف به میرزا و متلخص به اکسیر (سدهٔ ۱۲ق)؛ شری بهاگوت / بهگوت (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۸۷۷/۸۴۴/۲) از منشی امانت‌رای امانت* لعل‌پوری دهلوی؛ شمس‌الضحی* از فقیر* دهلوی؛ شمع شبستان (شاه‌جَهان‌آباد، ۱۲۶۹ق) از مولوی فضل عظیم خیرآبادی، متخلص به عظیم، در داستان رقاصه‌ای حیدرآبادی به‌نام نورتن و جوان دلباخته‌اش که در ۱۲۲۴ق سروده شده؛ شمع محافل / گلشن عیش (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1976/25) از میر محمد حسین تسکین*، از روزگار محمدشاه گورکانی در داستان میرزا و صاحبه که در ۱۱۴۵ق سروده شده؛ شمع و پروانه از عاقل‌خان رازی* (ــ ۱۱۰۸ق) در داستان پدماوت؛ شور جنون (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۳۱۶۸) از میرغازی شهید لاهوری، (ــ ۱۱۳۰ق) در داستان دلدادگی فغفور چین و ملکهٔ روم که در ۱۱۲۷ق سروده شده؛ شور خیال (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ ۱۰۴۹) از محمداسماعیل بینش* کشمیری (ــ ۱۱۰۰ق) در حکایت عشق دختری هندو با جوانی مسلمان در شهر بنارس. میرزا معزالدین موسوی‌خان فطرت (ــ ۱۱۰۰/۱۱۰۱ق) نیز این داستان را به‌نظم درآورده است که

دست‌نویسی از آن در بیاض شمارهٔ ۷۳ موزهٔ سالارجنگ وجود دارد؛ شورش‌نامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 4358Spi/VI89) از سراینده‌ای با تخلص عاجز که مثنوی در پیروی از مثنوی معنوی با حکایت‌ها و تمثیل‌ها است؛ شوق‌نامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 811Pi/VI170) از صادق مولتانی که در آن تیمورشاه درانی را ستوده است و در ۱۱۸۶ق سروده شده و در داستان میرزا و صاحبان است؛ شهید ناز از قاضی مرتضی‌خان سورتی از روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در داستان سسی و پنون؛ شیخ صنعان و دختر ترسا (تهران، ۱۳۶۳ش) از وحدت هندوستانی (شیخ محمد کلکته‌ای، ز ۱۲۶۰ق)؛ شیر و شکر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۶۵۰/۶۳۹) از شیخ اله‌داد مولتانی (از اوایل سدهٔ ۱۲ق)، به پیروی از شیخ بهایی و در بحر مثنوی معنوی، جابه‌جا با حکایت‌هایی؛ شیر و شکر / قند و شکر از شعوری تربتی؛ شیرین و خسرو از ملاسابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ)؛ شیرین و خسرو از میرزا صغیربیگ (ــ ۱۰۲۱ق)؛ شیرین و خسرو از شکیبی اصفهانی (ــ ۱۰۲۱ق) از روزگار جهانگیر گورکانی؛ شیرین و خسرو از میرمحمدحسن از دورهٔ جلال‌الدین اکبرگورکانی؛ شیرین و خسرو از میرزا محسن فانی رازی (ــ ۱۰۲۰ق) از دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ شیرین و خسرو (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ ۳۲۸) از محمدطاهر وصلی رازی (ــ ۱۰۳۱ق)؛ شیرین و خسرو از متراداس؛ شیرین و فرهاد از رایزاده دونی چند بالی (ز۱۱۳۷ق)؛ صنم و برهمن از ملک* قمی (ــ ۱۰۲۵ق)؛ صورت حال از گلشن جونپوری (سدهٔ ۱۲ق) در سرگذشت خود؛ صولت صفدری (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پتیالا، به‌شمارهٔ ۱۵۸۵) از محب‌علی‌خان حکمت به‌پیروی از حملهٔ حیدری باذل که در ۱۱۴۳ق نوشته شده؛ صولت فاروقی (نوشته در ۱۱۶۰ق) از محمدبخش آشوب شاه‌جهان‌آبادی (ــ ۱۱۹۹ق) در کشورگشایی‌های ابوبکر و به‌ویژه عمر؛ طوبی / کتخدایی فرخ‌سیر از میرعبدالجلیل* بلگرامی (۱۰۷۱ ــ ۱۱۳۸ق) در داستان عروسی و زناشویی فرخ‌سیر گورکانی با نوهٔ سراینده در ۱۱۲۷ق؛ طور عشق (کپورتهله، ۱۹۰۱م) از مولوی محمدسلامت علی‌خان سلامی (نایب تحصیل‌دار در پهگواره) در داستان سسی و پنون که در ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۶م نوشته شده؛ طوطی‌نامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1971-151) از حمیدالدین حمید لاهوری که نظم طوطی‌نامهٔ ضیای نخشبی یا اصل هندی آن، شک‌سپ‌تتی است با تغییراتی و به‌نام جلال‌الدین اکبر گورکانی ساخته شده است؛ طوطی‌نامه از عبادالله؛ طوفان عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی محمدایوب قادری در کراچی) از قاضی عبدالسلام بدایونی (۱۲۰۱ ــ ۱۲۸۹ق) در داستان ناز و نیاز که در۱۲۵۶ق نوشته شده؛ عاشق و معشوق (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.Nm.878) از غزالی مشهدی (ــ ۹۸۰ق)؛ عبرت‌افزا (چاپ ۱۸۸۶م) از عبیدالله عبیدی در داستان آنتونی و کلئوپاترا؛ عذرا و وامق (دست‌نویسِ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ۸۷۳،۹ ارادت) از سراینده‌ای با تخلص ارادت از روزگار رنجیت سنگه (۱۱۹۵ ــ ۱۲۵۵ق)؛ عشق آشوب (دست‌نویس کتابخانهٔ ملی لیاقت در کراچی، به‌شمارهٔ ۳۰۰) از بی‌تاب در داستان دلدادگی شاهزاده خرم و شاهدخت صنوبر که در ۱۱۷۶ق نوشته شده؛ عشق‌السالکین (دست‌نویسِ کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال در گجرات پاکستان) از شیخ عمر نوشاهی در داستان دلباختگی اختر منیر (پسر گلفروش) و ماهرو (دختر فیروزشاه، پادشاه هندوستان) که در ۱۱۹۳ق نوشته شده؛ عشق میرقوام‌الدین (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۶۳۶۰/۱) از ناصرعلی سرهندی (۱۰۴۸ ــ ۱۱۰۸ق) در داستان میرقوام‌الدین (پسر پادشاه جونپور) در رها ساختن عشق مجازی و برگزیدن عشق حقیقی؛ عشق‌نامه (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ ۸۰۵) از بیانی در داستان چندربدن و ماهیار؛ عشق و وفا (دست‌نویس کتابخانهٔ کپورتهله، به‌شمارهٔ ۱۸۸۰) از سندرداس آرام پنجابی در داستان هیرورانجها که در ۱۱۷۱ق نوشته شده، عشقی (دست‌نویس آصفیه) از حکیم میرزا قاسم‌علی‌بیگ اختر در داستان دلدادگی چندربدن و ماهیار؛ عشقیه / قصهٔ هیرماهی (نوشته ۱۱۱۰ق) از میتاچنابی در داستان هیرورانجها؛ عصمت‌نامه (دهلی، ۱۴۰۶ق) از حمید* کلانوری در داستان هندی چندایـن / لورک و چندا / مینا و ساتن / مینا و لورک که در ۱۰۱۶ق نوشته شده است. این داستان را نخستین‌بار مولانا داود در دورهٔ تغلق‌شاه به‌نثر فارسی درآورد و سپس عبدالقدوس کنگوهی (۸۴۸ ــ ۹۴۵ق) به‌نظم فارسی سرود، ولی از این دو اثر کهن‌تر ظاهراً نسخه‌ای در دست نیست؛ غرایب‌نامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، به‌شمارهٔ 72690-42) از غلام‌محی‌الدین یکدل در داستان زندگی ابوتمیم انصاری که در ۱۲۱۸ق نوشته شده؛ فتوحات آشوب از محمدبخش آشوب شاه‌جهان‌آبادی (ــ ۱۱۹۹ق) که آن‌را در برابر شاهنامهٔ فردوسی سرود؛ فتوح عمر (دست‌نویس دانشگاه

پنجاب، آذر به‌شمارهٔ 7618-o-403) از آصف تهانیسری از روزگار شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) در فتوحات خلیفهٔ دوم که در ۱۲۱۸ق نوشته شده؛ فرحة‌الارواح / جوهر و بهرام (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 4559Spi/IV/118) از عبدالقادر بهرایجی، متخلص به مخزن، در داستان هنس و جواهر*؛ فرح‌نامهٔ فاطمی (نوشته در ح۱۱۴۳ق) از محب‌علی‌خان حکمت در سرگذشت فاطمه (س)؛ فرهاد و شیرین / خسرو و شیرین از عرفی* شیرازی (۹۶۳ ــ ۹۹۹ق)؛ فرهاد و شیرین / خسرو و شیرین از فوق‌الدین فوقی* یزدی (سدهٔ ۱۱ق)؛ فرهاد و شیرین از مظفر گنابادی (نیمه اول سدهٔ ۱۱ق)؛ فرهاد و شیرین (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.3257) از سراینده‌ای ناشناس از روزگار جهانگیر گورکانی؛ فریاد عشق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1961-1318) از سبقت* لکنویی؛ فسانهٔ عبرت از آرزو* به‌پیروی از قضا و قدر محمدقلی سلیم؛ فلک اعظم (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Egerton1036) از انجم بدیع‌العصر حاجی ربیع در داستان کامروپ و کاملتا که در ۱۱۵۷ق نوشته شده؛ فیروز و شهناز (دست‌نویس کتابخانهٔ ملک، به‌شمارهٔ ۵۶۲۵) از خواجه محمد صادق ناظم تبریزی (ــ پیش از ۱۰۸۳ق)؛ قصاب‌نامه از قانع* تتوی (ــ ۱۲۰۳ق)، در زمینهٔ قضا و قدر، در داستان جوان‌مرگی قصاب‌زاده در تته (سند)؛ قصهٔ آدم‌خان و درخانی از عبدالقادرخان ختک (۱۰۶۲ ــ ز۱۱۱۸ق)؛ قصهٔ امیرخان و بایی (دست‌نویس کتابخانهٔ عبدالکریم قلعه‌داری در قلعه‌دار گجرات) از محمدحسین گجراتی، متخلص به مسکین (ــ ۱۹۱۴م) در داستان دلدادگی بایی و امیرخان، از داستان‌های سند؛ قصهٔ چهار درویش از خواجه حسن شعری؛ قصهٔ حقیقت‌رای (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، گنجینهٔ کرزن، به‌شمارهٔ ۲۹۳) از رغبت سیالکوتی که در دورهٔ محمدشاه گورکانی می‌زیست و وی را می‌ستود و دوست یا شاگرد آفرین لاهوری بود. قصهٔ ذوالقرنین از بدرالدین عبدالسلام بدری کشمیری؛ قصهٔ شاه‌پری (دست‌نویس کتابخانهٔ ریاست کپورتهله، به‌شمارهٔ ۱۸۲) از خلیفه بهاری، متخلص به شادی در داستان عشق خود که در ۱۲۷۴ق نوشته شده؛ قصهٔ عجیب‌منظر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۱۲۳/۱۰۷۱) از شهبازخان ملهی سیالکوتی که در ۱۲۷۵ق نوشته شده؛ قصهٔ کامروپ از قانع* تتوی (ــ ۱۲۰۳ق) در داستان کامروپ و کاملتا که گویا گم شده است؛ قصهٔ گل و نوروز (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیه، به‌شمارهٔ ۴۴) از میرزا دولت رضابیگ جنگی که در ۱۰۴۱ق نوشته شده؛ قصهٔ مدهومالت (نوشته در ۱۰۵۹ق، دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.6632/2) از منشی علی‌رضا (ز۱۱۹۲ق) که در ۱۰۵۹ق نوشته شده؛ قضا و قدر / گل از بهار قضا (چاپ ۱۹۶۱م در دیوان قانع) از میرعلی شیر قانع تتوی به پیروی از قضا و قدر سلیم تهرانی که در ۱۱۶۷ق نوشته شده؛ قضا و قدر از سلیم* تهرانی در زمینهٔ ناگزیری سرنوشت؛ قضا و قدر / قصهٔ سوداگر بچه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۱۶۴) از اشرف* مازندرانی (ــ ۱۱۶۴ق) در داستان سوداگری جهانگرد که با پسر جوان و زیبای خود با کشتی از ایران به هند می‌رود؛ قضا و قدر (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی غلام‌حسین چنلو در بلتستان) از عبدالعلی تحسین کشمیری (ز۱۱۴۷ق)؛ قضا و قدر (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1958-467) از نواب صدرالدین محمدخان بهادر دهلوی، متخلص به فایز؛ قضا و قدر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ ۷۲۷۸) از شاه‌محمدرضا خوش‌نویس کشمیری، متخلص به تحسین، از روزگار محمدشاه گورکانی، در داستان برهمن‌زاده‌ای از روزگار جهانگیر گورکانی؛ قطب مشتری (نوشته در ۱۰۱۸ق) از اسدالله وجهی خراسانی، ملک‌الشعرای دربار قطب‌شاهیان گلکنده؛ قلوپطره از عبیدالله عبیدی داکایی (۱۸۳۴ ــ ۱۸۸۴م) به‌پیروی از خسرو و شیرین نظامی؛ قند لذت (نوشته در ۱۲۸۴ق) از نجم‌الدین مسکین گوروالی سیالکوتی در داستان سوهنی و مهینوال؛ کامروپ / قصهٔ کامروپ (دهلی، ۱۲۶۵ق) از چودری کارامل (ــ ۱۸۴۸م)؛ کامروپ و کاملتا از گروبخش حضوری؛ کامروپ و کاملتا از حسام‌الدین حسامی؛ کامروپ و کاملتا (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994) از سراینده‌ای ناشناس؛ کامروپ و کاملتا (کلکته، ۱۸۸۹م) از سراینده‌ای ناشناس؛ کرم و بایی / بایی و کرم (دست‌نویس کتابخانهٔ عبدالکریم قلعه‌داری در قلعه‌دار گجرات) در داستان دو دلباختهٔ سندی، کرم و بایی؛ کنورکام و کلاکام (نوشته در ۱۲۳۷ق) از شاعری به‌نام پریاداس در داستان کامروپ و کاملتا؛ کنورمنوهر و مدهومالت (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.352) از ناصرعلی سرهندی (ــ ۱۱۰۸ق) در داستان منوهر و مدهومالت؛ گدای باخرزی (دست‌نویس کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به‌شمارهٔ ۲۶۱۹/۱۱) از روشن‌ضمیر (ــ ۱۰۷۷ق)؛ گل بکاولی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا) از رفعت لکنویی؛ گل بوستان (دست‌نویس موزهٔ ملی کراچی، به‌شمارهٔ

N.M.1970-156) از بخش‌الله بنی‌اسرائیلی (فرزند امرالله)، متخلص به نامی که در شاه‌جهان‌آباد می‌زیست و این منظومه را در ۱۲۳۱ق در لکنو سروده است. این منظومه به‌پیروی از بوستان سعدی و اسکندرنامهٔ نظامی و مشحون از حکایات است؛ گلبهار (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۶۱۳۲) از محمداویس از مردم سرحد که در ۱۱۸۴ق نوشته شده؛ گلدسته از بینش کشمیری در برابر لیلی و مجنون؛ گلدسته (بمبئی، ۱۲۹۰ق) از میرزا بدیع اصفهانی از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی در داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال؛ گلدستهٔ نیرنگ / دلهٔ محتاله از حمید کلانوری (ــ ۱۲۰۸ق) دربارهٔ زنی نیرنگ‌باز؛ گلزار بلبل از پاندیت واسه‌کول اوگره؛ گلزار حال / طلوع قمر معرفت (چاپ علیگر، بی‌تا) از بنوالی‌داس، متخلص به ولی، از دبیران داراشکوه که ترجمهٔ نمایشنامهٔ تمثیلی سنسکریت پربودچند راودی از سری کریشنامیسرا در عقاید فلسفی و عرفانی هند باستان است و در ۱۰۷۳ق نوشته شده؛ گلزار خیال (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 306Api/VI137) از احمدیارخان، متخلص به عافی / آفی، پسر نواب محمدامیرخان (ــ ۱۲۵۶ق)، حاکم ولایت تونگ در راجپوتانه که در ۱۲۵۸ق نوشته شده و در زمینهٔ عشق شاه و گدا است؛ گلشن آرام (نوشته در ۱۱۶۲ق) از سندرداس آرام پنجابی در داستان کامران شاهزادهٔ دکن؛ گلشن راز عشق و وفا (دست‌نویس کتابخانهٔ کپورتهله، به‌شمارهٔ ۱۸۸۰) از سندرداس آرام پنجابی (ز۱۱۷۴ق) در داستان هیرورانجها که در ۱۱۷۱ق نوشته شده؛ گلشن عشق از هرکوی، متخلص به هری در داستان گل بکاولی؛ گلشن عندلیب از پاندت واسه‌کول اوگره، متخلص به بلبل؛ گلشن معانی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، شیرانی، به‌شمارهٔ ۸۹۹/۳۹۵۱) از احمد* کالپوی در داستان مدهومالت و منوهر که در ۱۰۷۸ق نوشته شده؛ گل و بلبل (نوشته در ۱۱۲۱ق، دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.Nm/820/1) از جتهمل منشی معتبرخانی، متخلص به هندو، در داستان دلدادگی سور و رنبهاوت؛ گل و دولت (دست‌نویس آصفیه، به‌شمارهٔ ۱۴۴) از میرزا رضا دولت‌بیگ، متخلص‌به جنگی / چنگی (ز۱۰۴۱ق)؛ گنج روان از بینش کشمیری به‌پیروی از اسکندرنامه؛ گنج طلسم از حکیم حاذق گیلانی (ــ ۱۰۶۷ق) به‌پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی؛ گیتا / بهاگوت گیتا منسوب به فیضی (ولی گویا از سرایندهٔ پنجابی) که تاکنون چندین‌بار به‌چاپ رسیده است؛ گیتای منظوم (آگره، ۱۹۶۴م) از سنت پرشاد مدهوش؛ لعل و گوهر (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ ۱۷۱۷) از حسن‌علی عزّت، از ملازمان تیپوسلطان فرمانروای میسور (۱۱۹۷ــ۱۲۱۳ق) در داستان دلدادگی شاهزاده لعل (پسر زمرد پادشاه بنگال) و گوهر خانم که در ۱۱۹۲ق نوشته شده؛ لعل و گوهر از خواجه حسن شعری؛ لیلی و مجنون (دست‌نویس کتابخانهٔ مجلس، به‌شمارهٔ ۵۷۴۸/۵) از قاسم‌خان موجی بدخشی (ــ ۹۷۹ق) از امرای درگاه همایون و جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ لیلی و مجنون (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان) از سعدالدین رهایی خوافی؛ لیلی و مجنون (نوشته در ۹۹۸ق) از صرفی* کشمیری (۹۲۸ ــ ۱۰۰۳ق)؛ لیلی و مجنون از روح‌الامین* شهرستانی (۹۸۱ ــ ۱۰۴۷ق)؛ لیلی و مجنون از بدرالدین کشمیری؛ لیلی و مجنون از فوقی* یزدی؛ لیلی و مجنون از ولی محمد (سدهٔ ۱۱ق)؛ لیلی و مجنون از ولی‌محمد (سدهٔ یازدهم هجری)؛ در ۶۲۴۰ بیت از حبیب‌الله حبیبی کابلی از روزگار شاه‌جهان گورکانی؛ لیلی و مجنون از ملا سابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ)؛ لیلی و مجنون (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان، ۱۱۰۱، از سرایندهٔ ناشناس (گویا تخلص هندو) از روزگار شاه‌جهان گورکانی که پیش از ۱۰۵۵ق نوشته شده؛ لیلی و مجنون از رایزاده دونی‌چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ لیلی و مجنون (نوشته در ۱۲۲۷ق) از محمدخان نصیبی کرمانشاهی، ساکن لکنو؛ لیلی و مجنون (نوشته در ۱۲۲۹ق) از محمدناصرخان لکنویی؛ لیلی و مجنون از متراداس؛ مادهو و کام‌کندن از رایزاده دونی‌چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ ماه و مشتری از میرصوبه‌دارخان تالپور، متخلص به میر (ــ ۱۲۶۲ق)؛ ماه و مهر از شیخ محسن فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۲ق)؛ مثنوی بی‌غم (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 919Pi/Vi175) از بهوپت‌رای بی‌غم بیراگی کشمیری (ــ ۱۱۳۲ق) به‌پیروی از مثنوی معنوی در نکات عرفانی همراه با حکایات و تمثیلات؛ مجموعهٔ راز / افسانه کامن‌خان (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۲۰۷۰) از حیات / حیاتی که این منظومه را در ۱۲۱۸ق به‌خواهش عالم‌خان بن غلام‌محمدخان نظامانی، از امرای خیرپور سند در روزگار تالپوران، سروده است؛ محاربهٔ سلیمان حسن و سلطان عشق (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۶۷۹۰) از سرایندهٔ ناشناس؛ محبت‌نامه (دست‌نویس کتابخانهٔ زبیر سفیع غوری در اسلام‌آباد) از فتح‌محمد پنجابی، متخلص به وحشی که در سهی‌وال / ساهی‌وال می‌زیست و این منظومه را که در ۱۳۰۳ق در داستان هیرو رانجها سروده به‌نام فتح‌خان کرده است؛ محض ایجاز / محض اعجاز / مادهونل و کام کندلا (دهلی،

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

۱۹۶۵م) از حقیری کاشانی از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی در داستان دلدادگی مادهونل (از درباریان راجه گوبند) و کام‌کندلا (رقاصهٔ دربار راجه کام‌سین) که در ۱۰۹۱ق نوشته شده؛ محمود و ایاز از یولقلی‌بیگ انیسی شاملو؛ محمود و ایاز از قوام‌الدین عبدالله کامل جهرمی (ــ ح۱۰۲۸ق)؛ محمود و ایاز از ملا سابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ)؛ محمود و ایاز / نیازنامه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۲۹۰۲) از نیاز محمد (ز ۱۳۲۰ق) پسر محمد؛ مختارنامه (نوشته در ۱۱۹۴ق) از قانع* تتوی در سرگذشت مختار ثقفی؛ مدهومالت و منوهر (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی) از سراینده‌ای ناشناس؛ مرادالعاشقین (لاهور، ۱۳۲۶ق) از غلام‌رکن‌الدین، معروف به مرادشاه لاهوری و متخلص به مراد (۱۱۸۴ــ۱۲۱۵ق)، در واردات عشق همراه با حکایت‌ها و تمثیل‌هایی؛ مطلوب‌القلوب (دست‌نویس انجمن ترقی اردو دهلی، به‌شمارهٔ $\frac{891655014}{7}$) از سراینده‌ای ناشناس در داستان حضرت یونس؛ مرقع (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ Pi/VI5382/19) از عاقل‌خان رازی (ــ ۱۱۰۸ق) که مثنوی عرفانی همراه با حکایت‌ها و تمثیل‌هایی؛ مطمع‌الانظار از روح‌الامین* شهرستانی؛ معظم‌نامه از میرمحمداسماعیل ابجدی*؛ مناقب حیدری از فارغ هندی (حسین بن حسن) از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی؛ منصور مجنون و نشاء رسا (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان) از نظام‌الدین احمد، متخلص به آگاه، در داستان عشق خود که پیش از ۱۱۳۵ق نوشته شده؛ منوهر و مدهومالت (دست‌نویس کتابخانهٔ بوهار کلکته، به‌شمارهٔ ۱۲۵) از منشی نور محمد که در ۱۰۵۹ق نوشته شده؛ منوهر و مدهومالت (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیه) از اصغری؛ منوهر و مدهومالت (دست‌نویس کتابخانهٔ تیپوسلطان) از سراینده‌ای ناشناس؛ مهابهارت (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ Mad.10) از سراینده‌ای ناشناس؛ مهتاب و کتان / جان و دل (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ ۲۱۵۵/۱) از آفرین* لاهوری؛ مهرانگیز (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ 147Pi/VI179) از غلام‌محی‌الدین یکدل سیالکوتی (سدهٔ ۱۳ق)؛ مودت‌نامه از میرمحمد اسماعیل ابجدی* (ــ ۱۱۹۲ق) در داستان دلدادگی همایون (پادشاه خوزستان) و لعل‌پرور (دختر پادشاه بدخشان)؛ مهر و ماه / مدهومالت و منوهر / نغمات‌العشق از عاقل‌خان رازی* (ــ ۱۱۰۸ق)؛ مهر و ماه (دست‌نویس موزهٔ لاهور، به‌شمارهٔ ۱۳۵/۳۸) از سراینده‌ای ناشناس از روزگار جهانگیر گورکانی؛ مهر و ماه (نوشته در ۱۱۰۷ق) از عبدالحکیم عطا*ی تتوی در داستان عشق مهر (پسر خاور، شاه مشرق‌زمین) و ماه (دختر هلال مغربی)؛ مهر و ماه از بلبل کشمیری (ــ ۱۱۶۹ق)؛ مهر و ماه (چاپ ۱۲۹۵ق در مطبع‌بحرالعلوم هند) از پیر محمد اودهی در داستان سسی و پنون که در ۱۱۸۰ق نوشته شده؛ مهر و ماه / مهر و مشتری (دست‌نویس پشتو آکادمی پیشاور، ۴۸۲) از آخوند محمدیوسف حیدرآبادی، معروف به یوسف خدمتکار و متخلص به یوسف (۱۲۰۹ق ــ ز۱۲۶۲ق) که در ۱۲۵۶ق نوشته شده و در داستان دلباختگی مشتری (پادشاه خوارزم) و ماه است؛ مهر و وفا / مهر و ماه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۱۴) از میرحسین عارف لاهوری، شاعر روزگار شاه‌جهان گورکانی و از ملازمان همت‌خان صوبه‌دار اله‌آباد؛ مهر و وفا از میر محمد مؤمن عرشی* دهلوی (ــ ۱۰۹۱ق)؛ مهر و ماه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۲۰۵) از سعادت‌یار رنگین دهلوی (۱۱۷۰ ــ ۱۲۵۱ق) که در ۱۲۱۹ق نوشته شده و در داستان سیدزاده‌ای به نام مهر و دختر جواهرفروش هندویی به‌نام ماه است که در روزگار جهانگیر گورکانی در دهلی می‌زیستند؛ میخانهٔ راز از احسن تربتی (ــ ۱۰۷۳ق)؛ میرزا و صاحبه از میرمحمد نصیرخان جعفری* تالپور؛ میرزا و صاحبه (موزهٔ ملی پاکستان کراچی، N.M.1968-738) از واقف لاهوری (۱۱۰۰ــ۱۱۹۵/۱۲۰۳ق)؛ میرزا و صاحبه / میرزا و صاحبان دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۱۳۳/۱۰۸۱/۲) از میرزا خیرالله فدای لاهوری، میرزا و صاحبان از رایزاده دونی چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ میکا و منوهر (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ ۸۲۴) از مادهوداس گجراتی در داستان منوهر و مدهومالت* که در ۱۰۹۸ق نوشته شده؛ ناز و نیاز / راز و نیاز (دست‌نویس سالارجنگ به‌شمارهٔ A/Nm.1928/99) از محسن فانی* کشمیری (ــ ۱۰۸۲ق) در داستان دلدادگی موسی‌خان و موهنی (دختر زرگر)؛ ناز و نیاز / راز و نیاز (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور، به‌شمارهٔ ۸۹۱/۵۵راس) از میرمحمدزمان راسخ سرهندی لاهوری که مثنوی عرفانی است در داستان میرقوام‌الدین علی (پسر پادشاه جونپور)؛ ناز و نیاز / راز و نیاز (نوشته در ۱۱۴۳ق) از آفرین* لاهوری (ــ ۱۱۵۴ق) در داستان هیرو رانجها؛ ناظر و منظور (نوشته در ۹۷۲ق) از حاجی ابرقویی در داستان ماجرای عشق خود؛ نامهٔ خردافزا (نوشته در ۱۰۰۳ق) از عبدالقادر بدایونی که گویا ترجمهٔ منظوم سنگهاسن بتیسی بوده و امروزه ظاهراً از میان رفته است؛

نامهٔ عشق (لاهور، ۱۳۳۸ش) از اندرجیت منشی در داستان سسی و پنون که در ۱۱۴۰ق نوشته شده؛ ناهید و اختر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، به‌شمارهٔ 200-o-7423) از شاهزاده بلند اختر، معروف به اچهی، برادر خردمحمدشاه گورکانی که در ۱۱۳۹ق نوشته شده و داستان اندوهبار زندگی و دلدادگی خود سراینده است؛ نبی‌نامه (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A/Nm.333) از عبدالوهاب عطار دهلوی، متخلص به وهّاب، از روزگار فرخ‌سیر گورکانی؛ نتیجة‌الطبع (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان، به‌شمارهٔ ۱۱۲۲) از حافظ محمدفاضل سورتی، متخلص به فاضل، در داستان عشق شاه بهرام که در ۱۰۶۶ق نوشته شده؛ نظم جواهر (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی خورشید انور، وکیل دادگستری در رانچی در استان بهار هند) از سید نجف‌علی‌خان فیض‌آبادی از دورهٔ شجاع‌الدوله نواب اوده که نظم داستان بودایی بلوهر و بوذاسف از روی تحریر منثور فارسی آن از محمد باقر مجلسی (آورده در عین‌الحیات او) است؛ نرگسستان / نگارستان (چاپ ۱۸۷۵م) از چندرمن بیدل که در ۱۱۰۴ / ۱۱۰۵ق نوشته شده؛ نقاش و صورت (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۸۷۳۵) از ناصرعلی سرهندی؛ نگار و محمود (چاپ ۱۸۸۱م) از محمود / محمود سالم مرادآبادی؛ نگارین‌نامه (چاپ ۱۸۸۱م) از کنهیالال، متخلص به هندی (ز ۱۲۹۰ق)، در داستان هیر و رانجها*؛ نلدمن (لکنو، ۱۹۳۰م) از ابوالفیض فیضی*؛ نل‌ودمن (دست‌نویسِ کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمین در لاهور) از امانت‌رای امانت لعل‌پوری دهلوی (ــ ۱۱۴۵ق)؛ نل‌ودمن از سابق بنارسی (۱۱۲۳ق ــ)؛ نیاز و ناز (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.345) از آزاد در داستان دلدادگی شاهزاده نیاز و شاهدخت ناز؛ نیرنگ حسن / بهاراجودیا (نوشته در ۱۸۸۶م) از منشی جگن کشور فیروزآبادی، متخلص به حسن در داستان رام و سیتا (رامایین*)؛ نیرنگ خیال از واحدعلی واحد فتحپوری در داستان گلفام و یاسمین؛ نیرنگ عشق / شاهد و عزیز (نوشته در ۱۰۹۶ق) از غنیمت* کنجاهی (ــ ۱۱۲۵ق) در داستان عشق شاهد (پسربچهٔ کولی زیبای ده ساله) و عزیز (پسر شهریار شهر)؛ واله و خدیجه‌سلطان (تهران، ۱۳۵۴ش) از فقیر* دهلوی (۱۱۱۵ ــ ۱۱۸۳ق) در داستان دلدادگی علی‌قلی‌خان واله داغستانی و دختر عمش خدیجه سلطان؛ وامق و عذرا از محمدعلی قسمتی استرابادی که در زمان جلال‌الدین اکبر به هند رفت و در دکن رحل اقامت افکند و در گلکنده درگذشت؛ وامق و عذرا (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1961/1337) از صلحی خراسانی که در روزگار اکبر گورکانی به هند رفت و در مالوه درگذشت؛ وامق و عذرا / افسانهٔ وامق و عذرا (لکنو، ۱۸۸۹م) از صرفی* کشمیری (ــ ۱۰۰۳ق)؛ وامق و عذرا از رایزاده دونی چند پالی (ز ۱۱۳۷ق)؛ وامق و عذرا (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، به‌شمارهٔ R49) از سراینده‌ای با تخلص ارادت از روزگار رنجیت‌سنگه (۱۱۹۵ ــ ۱۲۵۵ق)؛ وظیفهٔ فیضی (آگره، ۱۸۹۳م) در ۱۵۲۳ بیت از منشی پرمیشری / پرمیشوری سهای‌سرور (ولالاچندرامل) در داستان رام و سیتا که در ۱۸۹۱م نوشته شده؛ وقایع پنون (لاهور، ۱۸۷۶ و ۱۹۲۳م)، سرودهٔ مشترک محمدحسین سیالکوتی و شهبازخان سیالکوتی که در داستان سسی و پنون است و در ۱۲۵۱ق نوشته شده؛ هرجواهر از جی سکه لال زیرک از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی در داستان نل‌ودمن؛ هشت اسرار از بلبل کشمیری (ــ ۱۱۶۹ق)؛ هشت تمهید از بلبل کشمیری؛ هشت گلشن از حبیب‌الله حبیبی کابلی (ز ۱۰۸۹ق) به پیروی از هفت پیکر نظامی؛ هفت اختر از محسن فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۲ق) به‌پیروی از هفت پیکر؛ هفت‌اختر (نوشته در ۱۰۷۰ق) از عیشی شاعر روزگار اورنگ‌زیب گورکانی؛ هفت پیکر از عتابی تکلو (۹۷۳ ــ ۱۰۲۵ق)؛ هفت جوهر از میرمحمداسماعیل ابجدی* (ــ ۱۱۹۲ق)؛ هفت دلبر (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب، به‌شمارهٔ ۸۷۱،۹۹هفت) از خواجه محمد دهدار، متخلص به فانی / عیانی (ــ ۱۰۱۶ق) که در ۹۸۰ق نوشته شده؛ هفت سیر حاتم از بچولعل تمکین؛ هفت کشور از ابوالفیض فیضی* (۹۵۴ ــ ۱۰۰۴ق)؛ هفت کشور (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمین در لاهور) از محمود لاهوری (۹۳۷ــ پس از ۱۰۰۸ق)؛ هفت نقش از میرمعصوم نامی* بهکری؛ هنس جواهر (نوشته در ۱۲۵۶ق، دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.359) از جی سکه رای زیرک دهلوی؛ هیر رانجهن / هیرو رانجها (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ ۲۴۶۷/۶) از رستم‌علی شاعر شاه‌زمان درانی (۱۲۰۷ ــ ۱۲۱۶ق)؛ هیرورانجها (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1957/957/1) از باقی کولابی (ــ ۹۸۷ق)؛ هیرورانجها (دست‌نویسِ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ق‌ف۱۸۳) از میرقمرالدین منت (ــ ۱۲۰۸ق) که در ۱۱۹۷ق نوشته شده؛ هیرورانجها (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ ۳/۲۸۳) از عنایت‌حسین‌خان مهجور؛ هیرورانجها (نوشته در ۱۰۹۶ق) از میرمحمدمراد لایق*

جونپوری؛ هیرورانجها (لاهور، ۱۳۲۷ق) از نواب احمدیارخان یکتایی خوشابی (ـ ۱۱۴۷ق)؛ هیرورانجها (کراچی، ۱۹۵۷م) از میر عظیم‌الدین تتوی (۱۱۶۳ ـ ۱۲۲۹ق) که در ۱۲۱۴ق نوشته شده؛ هیرورانجها (کراچی، ۱۹۵۷م) از ضیاءالدین تتوی، برادر قانع تتوی که در ۱۲۱۵ق؛ هیرورانجها (کراچی، ۱۹۵۷م) از رای‌موهن‌داس آزاد لاهوری (۱۱۷۵ ـ ۱۲۴۰ق)؛ هیرورانجها (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی محمد منیف صدیقی در حیدرآباد سند) از نواب ولی‌محمدخان لغاری، متخلص به ولی (ـ ۱۲۴۷ق)؛ هیرورانجها از غلام‌احمد که در مدهر از توابع پهالهٔ گجرات (پاکستان) می‌زیست؛ هیروماهی از درویش محمد ایمن‌آبادی، از مردم ایمن‌آباد / امن‌آباد / امان‌آباد (از بخش‌های گجرانوالهٔ پاکستان، و از روزگار شاه‌جهان گورکانی که در داستان هیرورانجها است؛ هیروماهی از رایزاده دونی چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ یوسف و زلیخا / حسن یوسف از تذروی* ابهری (ـ ۹۷۵ق)؛ یوسف و زلیخا از قاسم‌خان موجی بدخشی (ـ ۹۷۹ق)؛ یوسف و زلیخا (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۴۹) از سرایندهٔ ناشناس (گویا ابوالفیض فیضی) شاعر روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی؛ یوسف و زلیخا از رایزاده دونی چند پالی (ز۱۱۳۷ق)؛ یوسف و زلیخا / یوسف‌نامه (دهلی، ۱۳۳۹ق) از حبیب‌الله حبیبی کابلی شاعر روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق). از دیباچهٔ این اثر که در ۱۰۸۹ق نوشته شده چنین برمی‌آید که سراینده، گذشته از یوسف‌نامه، در کار سرایش هشت منظومهٔ دیگر به‌نام شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، دولرانی و خصرخان، شاه و درویش، ایاز و محمود / محمود و ایاز، مهر و ماه، جمشید و خورشید، و هفت گلشن بوده است؛ یوسف و زلیخا از ملا شاه بدخشانی (ـ ۱۰۷۰ / ۱۰۷۱ق)؛ یوسف و زلیخا از مقیمای شیرازی (گویا همان خواجه محمد مقیم بن محمدحسین‌بیگ ذوالقدر دارابی، متخلص به مقیم) از روزگار شاه‌جهان گورکانی؛ یوسف و زلیخا (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1975-108) از سیف‌الله سیفی سیالکوتی که در ۱۱۱۴ق نوشته شده؛ یوسف و زلیخا (نوشته در ۱۱۱۸ق) از عبدالقادر ختک؛ یوسف و زلیخا (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی خان‌عبدالحلیم ترین در مولتان، به‌شمارهٔ ۱۶) از محمد صالح کنجاهی (۱۲۲۱ ـ ۱۲۷۲ق)؛ یوسف و زلیخا (دست‌نویس آصفیه) از میرزا رضابیگ جنگی / چنگی (ز۱۰۴۱ق)؛ یوسف و یعقوب / یعقوب و یوسف از تقی اوحدی. **داستان‌نویسی (داستان ـ نوشته‌ها)**: بسیاری پژوهشگران یا فهرست‌نویسان وقتی از داستان، در مفهوم عام آن (شامل قصه، افسانه، حکایت و...)، سخن به‌میان می‌آورند بیشتر شکل منثور آن‌را در نظر دارند. درواقع نیز در داستان‌پردازی‌های کهن، اگر در داستان‌های منظوم به آرایه‌های ادبی بیشتر توجه می‌شده و گاه این آرایه‌ها حتی درون‌مایهٔ داستان را زیر سایه می‌گرفته، در داستان‌های منثور / داستان ـ نوشته‌ها از تأثیر آرایه‌های ادبی کاسته می‌شده و درون‌مایه به‌وجهی شاخص و بارز نمود می‌یافته است. چنان که پیش‌تر گفته شد، بیشتر داستان‌های کهن، از آن‌میان داستان‌های فارسی، دهان به دهان می‌گشتند و پس از آن‌که رفته‌رفته در بیان گفتاری جا می‌افتادند به دفتر سپرده می‌شدند. پیش از این دربارهٔ اهمیت و رواج داستان‌گزاری یا نقّالی داستان‌های فارسی در هند و دربارهای شاهان مسلمان آن، به‌ویژه از دورهٔ گورکانیان، یاد کرده‌ایم. رواج داستان‌گزاری فارسی در شبه‌قاره چندان بوده است که برخی پژوهشگران از شیوهٔ خاص هندی (گویا همان شیوهٔ آوردن داستانی در میان داستان دیگر) در نقل داستان‌هایی، مانند داستان امیرحمزه، یاد کرده‌اند. بی‌گمان داستان‌گزاران شبه‌قاره، همچون همتایان خود در ایران و ورارود، برای کار خود طومارهایی داشته یا می‌ساخته‌اند. طومار دست‌نویسی غالباً بدخط و بسیار پرغلط بود که نقالان و گویندگان پیشین با همان سواد اندک خویش می‌نوشته‌اند. چون همهٔ گویندگان دارای ذوق و آفرینش هنری و داستان‌پردازی نبودند، بسیاری از ایشان ناگزیر طومارها را از روی نسخهٔ دیگران می‌نوشته‌اند. برخی داستان‌گزاران یا کسان وارد در این کار نیز بودند که خود ذهنی خلاق داشتند و با مطالعهٔ کتاب‌های گوناگون، آگاهی‌هایی به‌دست می‌آوردند و آن‌ها را با آب و تاب فراوان به‌داستان‌های نقّالان پیوند می‌زدند. بنابراین، اگر چه بن‌مایهٔ بسیاری از داستان‌های فارسی که در هند نوشته شده همان مایه‌های ایرانی و اسلامی است، اما داستان‌گزاران و داستان‌نویسان شبه‌قاره آن‌ها را، با استفاده از مایه‌های هندی، پر و بال و آب و تاب داده و تحریرهای تازه‌ای از این‌گونه داستان‌ها به دست داده‌اند. در نتیجه، بسیاری از دست‌نویس‌های شبه‌قاره‌ایِ داستان‌هایی مانند داستان امیرحمزه در واقع تحریرهای تازه‌ای از این داستان‌ها است که در شبه‌قاره ساخته‌شده است. با این‌وجود، چون در بیشتر موارد، به‌رغم ویژگی‌های آشکار سبکی و محلی، در دست‌نویس به‌صراحت یاد نشده که آن تحریر تازه‌ای ـ ساخته در شبه‌قاره ـ از داستان است از آوردن آن در فهرست اجمالی داستان ـ نوشته‌ها

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

خودداری کرده‌ایم. داستان‌های منثور فارسی شبه‌قاره که بسیاری از آن‌ها از داستان‌های عامیانه به‌شمار می‌آیند، همانند داستان‌های فارسی تا دورهٔ اخیر، بر خیال‌پردازی‌های افسانه‌ای ــ روایی استوارند نه واقعیت مخیّل؛ و از این‌رو در آن‌ها با داستان‌های جن و پریان و یا داستان‌های مربوط به‌قدرت و نفوذ نیروهای فراطبیعی فراوان برمی‌خوریم. داستان‌های دینی (مانند قصص پیامبران و حماسه‌های دینی دربارهٔ حمزه) و داستان‌های تاریخی نیز بخش بزرگی از داستان منثور را تشکیل می‌دهند. به هر حال، فهرست اجمالی داستان‌ها ــ یا مجموعهٔ داستان‌ها ــی منثوری که در شبه‌قاره نوشته یا تدوین شده‌اند چنین است: آبگینه‌ها (پیشاور، ۱۹۷۴م) از سیدمرتضی اختر جعفری، رئیس بخش اردوی دانشگاه پیشاور که گزیده‌ای از داستان‌های فارسی، شامل شش داستان از معاصران، برای برنامهٔ درسی کارشناسی ارشد دانشگاه پیشاور است؛ آتشکدهٔ عشق از وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی؛ احسن‌الحکایات (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش پتنا، به‌شمارهٔ ۷۴۰) از میر محمدرضا هروی، متخلص به سرخ (ــ ۱۰۵۳ق)، از ملازمان ظفرخان احسن تربتی که شامل صد داستان است با مایه‌هایی از مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران و هند و میرزا محمد قزوینی در شعبان ۱۰۶۳ق آن را ویراست و بازبینی کرد؛ احسن‌القصص (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، با تاریخ ۱۲۳۹ق) از عبدالعظیم حسینی اصفهانی که این اثر را در لکنو نوشته است، در داستان حضرت یوسف (ع)؛ احسن‌القصص / تاریخ نبی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا) از عبدالکریم صدیقی که پیش از ۱۰۵۸ق نوشته شده؛ احسن‌القصص (چاپ عظیم‌آباد / پتنا) از تاج‌العلما سید علی محمد نصیرآبادی (ــ ۱۳۱۲ق)؛ اعجازالمحبت (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.582/148) از وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی که در ۱۲۴۷ق نوشته شده و روایت منثور نل و دمن فیضی است؛ اعجب‌القصص نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس از روزگار شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق). این داستان با آنکه قهرمان آن بدیع‌الجمال نام دارد غیر از داستان معروف «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال» است؛ افسانهٔ دیوانه (دست‌نویس جامعهٔ اسلامیهٔ بهاولپور، به‌شمارهٔ ۱۴) از شیخ محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (ز۱۰۰۷ق)؛ الف لیله (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۵۶۵۶/۲۳۳۵) از اوحدالدین (یا اوحد بن احمد) بلگرامی (ز۱۲۵۳ق) که ترجمهٔ صد قصه از داستان‌های الف لیله / هزارویک شب است؛ الف لیله و لیله / هنزیه (دست‌نویس آصفیه، به‌شمارهٔ ۲۳۴ قصص) از محمدباقر خراسانی برنجردی که در حیدرآباد دکن به سر می‌برد و در ۱۲۲۳ق جلدهای یکم و دوم این اثر را به‌نام هنری راسل انگلیسی ساخت و ترجمهٔ متن عربی ناشناخته (گویا همان داستان‌های هزار و یک شب است؛ الف لیل (و لیله) از ابوالقاسم حسین ساسانی؛ انتخاب از نگار دانش (چاپ هند. بی‌تا) نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس؛ باغ و بهار (دست‌نویس آکادمی پشتوی پیشاور، به‌شمارهٔ ۶۹۵)، به‌نثر مقفی آمیخته به‌نظم، از محمد معین‌الدین فخری فتحپوری که در ۱۲۵۰ق نوشته شده؛ بحرالنجات (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ اق‌ف۶۲) از گوسائین آنند کهن، متخلص به خوش که در کپنیل (اکبرآباد) می‌زیست. این اثر که در ۱۲۰۷ق نوشته شده ترجمهٔ کاشی / کهاسی کهند و مشتمل بر داستان‌های هندویی است؛ بدیع‌الجمال و شاهزادهٔ مصری / شاهزاده و دختر فغفور / جوانامرگ (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۹۰۱۶) از عبدالغفور سقیم از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) که همان داستان معروف «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال»، از داستان‌های هزار و یک شب، است؛ بدیع‌القصص (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ Kpix,3) از بدری نات عاشق که در ۱۲۳۱ق نوشته شده؛ بدیع‌القصص (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، با تاریخ حدود ۱۸۴۰م / ۱۲۵۶ق) از ناشناسی از روزگار شاه عالم دوم گورکانی در داستان شهریار و ماهرخ؛ بستانچهٔ همیشه‌بهار (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شماره A.N.۲۲۳) از ملکزادهٔ مولتانی، متخلص به منشی، در داستان شاهزاده مهرپیکر (پسر سلطان تاجور) و پریزاد که در ۱۰۸۹ق نوشته شده؛ بشن پوران / پشن پوران / وشنه پوران (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شماره‌های ۳۹۲۰ و ۸۰۲۱) از نویسنده‌ای ناشناس، گویا بنوالی‌داس، متخلص به ولی، از دبیران داراشکوه. این اثر ترجمه یا تحریر فارسی شش داستان عرفانی هندویی در مسائل فلسفی، الهیات، و اخلاق هندوان است و داستان‌ها از زبان پراشر خطاب به مریدش میتری گفته می‌شود؛ بکاولی / قصهٔ بکاولی / گل و بکاولی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۳۴۴/۳۴۰ با تاریخ شوال ۱۲۴۹ق) از دولت‌رای در داستان دلباختگی راجه‌گل و رانی بکاولی؛ بکرم بتیسی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۰۰۲/۹۵۰) از لاله کنهیالال (ز۱۲۴۵ق) که ترجمهٔ منثور

سنگهاسن بتیسی* است؛ بوستان خیال (لاهور، ۱۳۳۶ق، بمبئی، ۱۳۰۹ق و پیشاور، ۱۹۶۴م) از محمدتقی خیال* احمدآبادی گجراتی (ــ ۱۱۷۳ق) که داستان‌های جن و پری است، آمیخته به تاریخ و واقعیت. این اثر از بزرگ‌ترین کتاب‌های افسانه به فارسی، یا شاید بزرگ‌ترین آن‌ها، است؛ بهار دانش (چاپ بمبئی، ۱۲۶۱ق) از عنایت‌الله کنبوه لاهوری که افسانهٔ کهن هندی است، از روایت‌های برهمنان، در داستان دلباختگی جهاندار سلطان و مهرپرور و بهرور بانو، همراه با داستان‌های فرعی و در ۱۰۶۱ق نوشته شده؛ بهارستان عشق (دست‌نویسِ کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، به‌شمارهٔ ۴۳) از نویسنده‌ای ناشناس در داستان دلدادگی شاهزاده‌ای هندی با شاهدختی؛ بهگت‌اوربسی / بهگت اوریسی (دست‌نویسِ گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، ۶۹۳ و ۶۹۴) از لال جیوداست، شاگرد لال‌جی که در ۱۱۶۲ق نوشته شده و ترجمهٔ بهگت‌مالای لال‌جی از هندی به فارسی است؛ بهگت‌مالا (دست‌نویسِ موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1959-418) از نونیت‌رام خوشابی از قوم سونی / سوهنی / سوینی که در غزنین می‌زیست و این اثر را حدود ۱۰۹۰ق نوشته است. این اثر از داستان‌های دینی ــ عرفانی هندوان و مشتمل بر باورها و آموزه‌های سی و هفت عارف و مرتاض هندو و مسلمان، است؛ بهگوت گیتا / بهاگوت گیتا / بهگوت پوران، منسوب به فیضی* ناگوری. این داستان را نخست برهمنی نومسلمان به‌نام بهاون اکن به‌فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی به‌فارسی برگردانید و متن ترجمهٔ او را به‌ترتیب عبدالقادر بدایونی، فیضی و ابراهیم سرهندی ویراستند. اما این متن ویراسته در بیشتر نسخه‌ها به فیضی منسوب است؛ بهگوت گیتا (دست‌نویسِ دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، به‌شمارهٔ T-۶۰/۸۲۲۹) از داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق)؛ بهگودگیتا / شری بهاگوت (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1957-938/4) از چندرسین بن کاشی‌داس کایته‌تهاکرپوری که در ۱۰۹۶ق نوشته شده؛ بهگوت‌گیتا از جی‌سنگه؛ بهگوت‌گیتا از شری کرشن؛ پران‌بلاس (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، N.M.1965-197) از منشی رای‌پران‌چند که در ۱۲۲۳ق نوشته شده و ترجمهٔ بهگت‌مالا است؛ پرورتی و نورتی / قصهٔ پرورتی و نورتی (دست‌نویس دیوان هند، ۱۳۶۹) از لاله رنجیت؛ پریخانه (نوشته در ۱۲۶۵ق) از واجدعلی‌شاه اختر (ــ ۱۳۰۵ق) در داستان‌های عاشقانهٔ خود که چاپ شده است؛ پنچاکیانه از مصطفی بن شیخ خالقداد هاشمی عباسی (ز ۱۰۲۱ق) از روزگار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر گورکانی که ترجمهٔ پنچه تنترای جینی است و به‌فرمان جلال‌الدین اکبر به‌انجام رسیده است (تهران، ۱۳۶۳ش)؛ تاریخ دلگشای شمشیرخانی / شاهنامهٔ شمشیرخانی (نوشته در ۱۰۶۳ق) از توکل‌بیگ که این اثر را برای شمشیرخان، از امرای شاه‌جهان گورکانی، در کابل ساخت و چکیدهٔ منثور شاهنامه است؛ تحفهٔ اصحاب (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.N.72) از امانت‌الله ترمذی، متخلص به سیفی که این اثر را در ۱۰۶۴ق در تته (سند) به درخواست دوستی نوشت و در داستان حاتم و ناهید در هفت افسانه است. این اثر در روزگار پادشاهی شاه‌جهان نوشته شده و مؤلف در دیباچه وی را ستوده است؛ تحفة‌الحکایات (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ ۹۴۴) از برهمن حصاری نویسندهٔ روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) که در ۱۱۲۳ق نوشته شده و مجموعهٔ هفت حکایت است؛ تحفة‌العاشقین (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۳۲۷/۱۲۷۴/۵)، به‌نثر منشیانه آمیخته به نظم) از هرسهای وهبی (ز ۱۲۰۰ق) فرزند لعل‌رای که در ۱۱۵۹ق نوشته شده و در داستان دلباختگی شاهزاده بلنداختر و روشن‌جمال (دخترِ وزیرِ شاهزاده)؛ تحفة‌القلوب (دست‌نویس کتابخانهٔ هاردینگ دهلی، به‌شمارهٔ ۳۸) از رای گوبند منشی در داستان پدماوت که در ۱۶۵۲م نوشته شده است؛ تحفة‌المجالس (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ س‌ق‌ف۱۰) از راجرکرن که در کنهل می‌زیست. این اثر که در ۱۱۰۳ق نوشته شده ترجمهٔ بیتال بچیسی، شامل بیست و پنج داستان از افسانه‌های بکرماجیت (سنگهاسن بتیسی) است؛ جامع پیکر (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی دهلی‌نو، به‌شمارهٔ $\frac{۸۹۱۶۵۵۲۷}{۱۳}$ از زیب‌بیگم (دختر حسن‌بیگ فرزند محمدبیگ خاکی) از روزگار شاه‌جهان گورکانی؛ جماعت مسافران / قصهٔ جماعت مسافران از شیخ محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (ــ ۹۸۲ق) که داستانی است عرفانی؛ چاردیوار (کلکته، ۱۸۹۴م) از نواب سید شرافت‌الدوله اشرف‌الدین احمدخان؛ چارسنجر (بهوپال، ۱۳۰۴ق) از میان محمداسحاق بهوپالی، نوادهٔ دختری محمدجمال‌الدین‌خان بهادر (نایب اول ریاست بهوپال) که قصه‌ای است به‌فارسی سره؛ چند افسانه از محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (ــ ۹۸۲ق)؛ چهار درویش که منسوب به امیرخسرو دهلوی است، ولی پژوهشگران آن‌را از سراینده‌ای با تخلص خسرو از روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) یا از حکیم محمدعلی

معصوم‌خان از روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) دانسته‌اند. این اثر داستانی دل‌انگیز دربارهٔ بخت آزاد (سلطان روم) و پسرش بختیار و چهار درویش جهانگرد و جهاندیده است که در یک‌جا گرد آمده‌اند و هر یک سرگذشت خود را بازمی‌گویند. نسخه‌های گوناگون این اثر نه‌تنها در نام کسان با یکدیگر جدایی دارند، بلکه بر حسب وضع جغرافیایی بودباش نویسندگان، حال و هوا و رنگ و بوی محلی گرفته‌اند؛ چهار درویش (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی مولوی الله‌دین نظامی در چشتیان کهنهٔ بهاولنگر) تحریر محمداسحاق بهوپالی؛ چهار درویش (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۹۰۲۲) تحریر محمد (یا غلام) غوث‌زرین بجنوری شاگرد میرزا فاخر مکین دهلوی (ــ ۱۲۳۰ق) که در ۱۱۹۸ق نوشته شده است. زرین خود این تحریر را در ۱۲۱۷ق به‌اردو برگردانید و برگردان او با عنوان نوطرز مرصع به‌چاپ رسید؛ چهار درویش، تحریر عطاحسین میرزا محمد؛ چهار درویش (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی) تحریر میکراج منشی؛ حجت‌الهند از عمر محرابی / محمدبن‌عمر / علی‌شاه محرابی از روزگار شاه‌جهان گورکانی در گفت‌وگوی طوطی و شارک و دلباختگی دختر هندو و پسر مسلمان و به اسلام گرویدن دختر؛ حسن و عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ۸۷۴،۹طغرا) از طغرای مشهدی؛ حسن و عشق / کتخدایی حسن و عشق / تزویج حسن و عشق از نعمت خالی عالی شیرازی (ــ ۱۱۲۱ق)؛ حکایات بیدل از عبدالقادر بیدل دهلوی (ــ ۱۱۳۳ق)؛ حکایات‌الصالحین / جامع‌الحکایات (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۲۶۲۰) از حبیب رکن‌الدین بهواری قریشی از مردم سند که در ۱۰۶۰ق نوشته شده و گویا ترجمه‌ای از روض‌الریاحین فی حکایات‌الصالحین عبدالله یمنی است؛ حکایات‌الصالحین از محمدامین لکنویی؛ حکایات بهادر (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۲۰۶۹) از بهادرعلی که پسرش حسن محمد نقشبندی مجددی، ساکن بهاگیان در بخش سیالکوت پاکستان، آن‌ها را از بیاض پدر بیرون کشیده و در ۱۲۶۹ق گردآورده است؛ حکایات درویشان (دست‌نویس گنج‌بخش) از شیون‌داس که در ۱۲۷۴ق نوشته شده است؛ حکایات دلپسند (چاپ کلکته) از محمد مهدی واصف مدراسی (۱۲۱۷ ــ ز۱۲۷۴ق) که مجموعهٔ حکایت‌های کوتاه پندآموز است؛ حکایات شیرین از محمدمقیم قریشی سهارنپوری؛ حکایت‌های عبرت آیات (چاپ هند، ۱۸۳۰م) از عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی‌پوری؛ حکایات عجیب (مدراس، ۱۲۶۲ق) از غلام‌قدیر؛ حکایات لقمان حکیم (چاپ کلکته) از عبدالرحیم تمنای گورکهپوری (ــ ۱۲۷۲ق)؛ حکایت ازپ (کلکته، ۱۸۳۰م) از عبدالرحیم تمنّای گورکهپوری؛ حکایت زال و مخدورهٔ غریب / حکایت زال مخدوره‌فریب (دست‌نویس دانشگاه داکا، به‌شمارهٔ Du-507) از میر زاهد، متخلص به مشتاقی (شاید همان رزق‌الله مشتاقی مؤلف واقعات مشتاقی)؛ حکایت ناسکیت بی (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی دهلی، به‌شمارهٔ $\frac{891655۲۷}{۲۳}$) از روپ‌نراین کهتری لاهوری (ز۱۱۱۹ق) که حکایت و افسانه‌ای روحانی است و از سنسکریت به‌فارسی برگردانیده شده است؛ خدایی فوج‌دار (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۵۳۴) از عبدالرحمان‌بیگ از سدهٔ چهاردهم هجری که داستانی است به نثر آمیخته به نظم روان که در گفت‌وگوی «خدایی فوج‌دار» و خدمتگزارش بدهو و رویدادهای عشق و طنز و شوخی است؛ خردافزا (نوشته در ۹۸۲ق) از عبدالقادر بدایونی که ترجمهٔ منثور سنگهاسن بتیسی بوده و امروز ظاهراً از میان رفته است؛ خلاصة‌الحکایات از صدرجهان ملک‌القضات فیض‌الله بنبانی (ز۹۰۷ق)؛ خلاصهٔ بهار دانش (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه بنارس) از سید امدادحسین که در ۱۸۹۳م نوشته شده؛ خلاصهٔ فرح‌بخش (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1941) از نواب ضیاءالدین احمدخان که چکیدهٔ فرح‌بخش لچهمی‌رام است؛ خورشید و روشن‌ضمیر (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ۸۷۳،۹ راج) از راج‌کرن بن بهوانی داس فدایی رهتکی از دبیران روزگار اورنگ‌زیب گورکانی که داستانی در زمینهٔ صبر و شکیبایی است؛ خیال فلاح (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.N.170) از محمدصالح فلاح که در ۷۶۰ق نوشته شده و ترجمهٔ چتریکها / چتراریکها از سنسکریت و داستان شاهزاده‌ای است که هفت دروازه راگشود و به چتراریکها رسید و هفت شب در آن‌جا خفت و هر شب چندرلیکهه / چندروکلها داستانی برایش گفت؛ داستان استاوکر و راجه جنگ (دست‌نویس پاکستان کراچی، N.M.1969/217/2) از ذکا که این اثر را در ۱۱۶۶ق به‌دستور استاد خود رام‌چندر گیر، معروف به مهاراج، به‌فارسی درآورد. این اثر به‌روش پرسش و پاسخ و شامل داستان‌های استاوکر و راجه جنگ است؛ داستان اسکنده بهگوت پورانه (دست‌نویس بادلیان، به‌شمارهٔ ۱۳۸۸/۱ اوزلی)؛ داستان پیاس دیو و پراشران (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/31)؛

داستان تیرت‌نکم (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/15)؛ داستان جاناك برهمن شاگرد بساکهدت (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/4)؛ داستان حجام که در شهر اکهندپور سکونت داشت (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/16)؛ داستان حیدرعلی‌خان نواب میسور (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 516)؛ داستان داس‌بهاو (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/12)؛ داستان دهنیالال / قصهٔ دهنیان؛ داستان / قصهٔ دهیرامن طوطی و جواهر دل شارك (دست‌نویس سالار جنگ)؛ داستان دیوتانگه / حکایت چیچهر دیوتانگه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۶۳۶) از نویسنده‌ای ناشناس در داستان راجه بکرماجیت؛ داستان راجه اتم (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/14)؛ داستان راجه اندردمن (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/24)؛ داستان راجه اوده‌دنك (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/23)؛ داستان راجه بردهمان (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/36)؛ داستان راجه بود بلهندسین؛ داستان راجه بهکراج والی ترهت (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/36)؛ داستان راجه پرتاب رودر حاکم کالنجر (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/13)؛ داستان راجه جترکند (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/38)؛ داستان راجه جگ سین (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1994/21)؛ داستان راجه جنمیجه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۳۹۵/۳۹۱) دربارهٔ گشودن دکن؛ داستان راجه‌ورنی در داستان دلباختگی راجه (پسر مهاراجه کهیم) و رانی (دختر وزیر)؛ داستان سری و مهری و سؤال و جواب آن‌دو (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1925/12)؛ داستان صادق‌خان از سری‌لال؛ داستان / قصهٔ لال و هیرا (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 500) از جسونت رای منشی؛ داستان‌هایی از یک مسلمان هندی / مجموعه‌ای از قصه‌های یک مسلمان هندی (دست‌نویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به‌شمارهٔ 408/3) از عبدالله، مشهور به خادم‌خان؛ دریای اسمار (دهلی، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۹م) از مصطفی خالقداد عباسی از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی که ترجمهٔ کتاسرت ساگر است؛ دریای گوماتی / داستان گوماتی / قصهٔ دریای گوماتی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.12824) از لالهٔ فتح‌چند کایتهٔ بلگرامی (ــ ۱۱۸۱ق) که در داستان رودگوماتی / گومتی است؛ دسم اسکند از شری بهاگوت مهاپوران (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.6607) از نویسنده‌ای ناشناس؛ دشتم اسکند بهاگوت از غیوری کشمیری؛ دلگشا (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ ۷۰۷) از ویس‌بیگ فطرت که در ۱۰۳۹ق نوشته شده و دارای برخی حکایات تعلیمی است؛ دهم کاندبهاگوت (دست‌نویس کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، به‌شمارهٔ ۲۳۰۷ با تاریخ ۱۱۳۹ق) از نویسنده‌ای ناشناس که دهمین جزء (= اسکند) بهاگوت پوران در داستان زندگی کرشن است؛ رامایِن (دست‌نویسِ موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1969-218) از گوپال داس بن سری گوبند که در ۱۰۹۲ق نوشته شده؛ رامایِن (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1249) از دیبی / دیوی / تلسی کایته؛ رامایِن / امرپراکاش از امرسنگه که در ۱۱۱۷ق نوشته شده (تهران، ۱۳۵۰ش) رامایِن (دست‌نویس دیوان هند، ۱۹۶۴) از چندرمن (متخلص به بیدل؟) فرزند سری‌رام که در ۱۱۹۷ق نوشته شده؛ رامایِن از فرزند هیراچند خانپوری لاهوری؛ رانجها و هیر (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ محمدشفیع، به‌شمارهٔ ۲۶۲/۲۷۸) از بسنت سنگه نشاط از روزگار محمد اکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) که تحریر منثوری از داستان معروف هیررانجها است؛ رکمنی سیندر (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی دهلی‌نو، به‌شمارهٔ $\frac{۸۹۱۶۵۵۲۷}{۸}$) از ناشناس ساکن ناکاپور در پرگنهٔ انتور و از روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) که در ۱۱۴۹ق نوشته شده و در داستان دلدادگی رکمنی و کرشن است و از هندی به‌فارسی برگردانیده شده است؛ ریاض‌الکمال (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۱۸۹۸/۴۹۱۰) از نظام‌الدین انصاری کاشغری که این اثر را در ۱۱۳۲ ــ ۱۱۳۳ق به‌نام محمدشاه گورکانی به انجام رسانید و داستانی است عاشقانه، به‌پیروی از داستان حمزه، آمیخته با امثال و حکم و حکایات بسیار، همراه با گزارش جغرافیایی جهان. جلد یکم این اثر (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا، به‌شمارهٔ ۷۴۵) داستان خاورشاه و خورشیدلقا (دختر خاقان چین) است و با داستان جابلسا و جابلقا پایان می‌پذیرد؛ ریزه جواهر (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، به‌شمارهٔ R.295) از امام‌بخش صهبایی دهلوی (ــ ۱۲۷۳ق) که داستانی عاشقانه، آمیخته به نظم است؛ زبدةالرموز (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا، به‌شمارهٔ ۷۳۹) از حاجی قصه‌خوان همدانی که در ۱۰۲۲ق از ایران به حیدرآباد دکن کوچید و به درگاه محمدقطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) پیوست و به‌فرمان هم‌او این تحریر از داستان حمزه، عم پیامبر (ص)، را

نوشت؛ (قصهٔ) زن گلفروش (دست‌نویس جامعهٔ اسلامیهٔ بهاولپور) از شیخ محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (ــ ۹۸۲ق) که داستانی عرفانی است؛ زیب عصمت / مینا و لورک / عصمت‌نامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1970-197) از عبدالغفور مقیم که این اثر را در ۱۰۸۴ق به‌نام زیب‌النساءبیگم (۱۰۴۸ ــ ۱۱۱۴ق) دختر اورنگ‌زیب گورکانی ساخت و تحریر منثور عصمت‌نامهٔ حمید کلانوری است؛ ساده‌کار (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، به‌شمارهٔ I-22) از شیخ قاسم‌علی قاضی‌زاده کلانوری ساکن پهنگاله، در داستان شاهزاده روشن‌ماه؛ سداماچرتر از جگن‌نات سهایی؛ سراج‌الطریق (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Egerton1028/4 از سدهٔ هجدهم میلادی) از ناساکیت فرزند اودالک رای؛ سراج‌المحبت (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.528/24) از وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی که روایت منثور هیر و رانجهای قمرالدین منت است؛ سرود خسروی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.2727) از غلام‌حسین‌خان منشی که روایت منثور خسرو و شیرین نظامی است؛ سری بهاگوت‌گیتا / بهگوادگیتا (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۴۸۶۸؛ موزهٔ بریتانیایی، به شمارهٔ Add.۷۶۷۶) منسوب به ابوالفضل علامی*؛ سری بهاگوت گیتا (دست‌نویس کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور، با تاریخ ۱۸۸۴م) از گلاب‌رای؛ سنگهاسن بتیسی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.۶۵۹۷، دیوان هند، به‌شمارهٔ ۱۹۹۰) از بسب‌رای پسر هرگرن / هرگریداس کایته، از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)؛ سنگهاسن بتیسی / گنجینهٔ داستان (نوشته در ۱۰۱۹ق، دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۳ق‌ف ۲۰) از بهاری مل پسر راج مل کهتری (یا ملک خست) از روزگار جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)؛ سنگهاسن بتیسی (نوشته در ۱۱۹۲ق، دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1961-1015) از میرغلام‌حسین؛ سنگهاسن بتیسی (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب) از بدهٔ سنگهٔ غیرت که در ۱۱۳۸ق نوشته شده؛ سنگهاسن بتیسی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.992) از سیدامدادعلی و شیو سهای کایته که مشترکاً این ترجمه را در ۱۸۴۵م برای ادوارد کلیو بیلی (Bayley) به‌انجام رسانیدند؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (دست‌نویس کتابخانهٔ مولانا آزاد حمیدیهٔ بهوپال، به‌شمارهٔ ۸۹۲) از محمد وارث بن عثمان‌خان؛ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال (دست‌نویس دیوان هند) از جسونت‌رای؛ شاهنامه (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۲) از بهواج‌داس بن سروپ بهشت (یا چتربهوج‌داس بن مهرچند کایته) از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی که ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی است؛ شاهنامهٔ بختاورخانی از بختاورخان بهادرعلی (ــ ۱۰۷۹ق) که چکیدهٔ منثور شاهنامهٔ فردوسی است؛ شبستان عشرت / عجیب‌القصص (لکنو، ۱۹۰۲م) از منشی بخت‌رای / بخت‌سنگه؛ شبستان عشرت / عجیب‌القصص (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پتیالا، به‌شمارهٔ ۱۶۶۲) از راجه‌دین‌دیال که در ۱۱۷۹ق نوشته شده؛ شرفنامه (دست‌نویس آصفیه، به‌شمارهٔ ۱۳۱۴ تاریخ) از غلام‌حسین‌خان، منشی شرکت هند شرقی انگلیس که تحریر منثور اسکندرنامه است؛ بهگوت‌گیتا / شری بهاگوت‌گیتا (دست‌نویس کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، به‌شمارهٔ ۷۸۵) از منشی دیارام کاچرو کشمیری، متخلص به خوشدل؛ شری بهاگوت‌گیتا از پاندیت‌تیکارام‌کول؛ شری مهابهاگوت (نوشته در ۱۸۶۶م) از طوطارام‌بت برهمن؛ شش‌جهت (اسلام‌آباد، ۱۳۵۲ش) از روپ‌نراین بن هریرام سیالکوتی (سدهٔ ۱۲ق) که پنج داستان کوتاه و یک داستان بلند است و طبق یک صنعت ادبی، داستان بلند از شش جهت خوانده می‌شود و بدین‌سان از آن پنج داستان کوتاه بیرون می‌آید؛ شعلهٔ آه / شهزاده ملک‌محمد (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1969-293/2) از لچهمن سنگه غیوری دهلوی (ــ ۱۲۳۰ق) در داستان دلدادگی ملک‌محمد و شهدخت شهربانو. اصل این داستان به اردو و گویا خود غیوری سازندهٔ آن است و به دستور شاه‌عالم دوم گورکانی غیوری آن‌را به فارسی برگردانیده است؛ شعلهٔ جانسوز (هند، ۱۲۶۴ق) از منشی باقرعلی‌خان باقر لکنویی، فرزند ثابت‌علی‌خان فرزند امیرالانشاء رونق علی‌خان که داستان دلباختگی رام‌چند تنبولی (= پان‌فروش) و زنش در عظیم‌آباد و آمیخته با سروده‌هایی از پیشینیان و معاصران است و در ۱۲۵۰ق نوشته شده است؛ شکرستان (دست‌نویس دیوان هند، ۸۳۳) از میرمحمد مؤمن عرشی (ــ ۱۰۹۱ق)، به‌پیروی از گلستان سعدی و بهارستان جامی که در ۱۳۰۱ق نوشته شده است؛ شکرستان (دست‌نویس کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی دهلی، به‌شماره $\frac{۸۹۱۶۵۵۲۷}{۲۸}$) از میرقمرالدین منت به‌پیروی از گلستان سعدی؛ شهزادهٔ ختن و مهرخ (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۵۷۱/۵۴۷/۲) در قالب بحر طویل از هیرالعل‌برهمن که در

شاه‌جهان‌آباد می‌زیست؛ شیوپران / شوپران (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 1059) از کشن سنگه نشاط سیالکوتی پسر رای پران نات؛ صد حکایت (بمبئی، ۱۲۸۲ق) از مولوی سیدعبدالفتاح اشرف‌علی گلشن‌آبادی فرزند سید عبدالله نقوی؛ صنوبر و گل / گل و صنوبر (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب، به‌شمارهٔ ۷۸۲،۹ اند) از اندرجیت دهیر، متخلص به منشی، از مردم قصبهٔ نکودر پنجاب و از روزگار فرخ‌سیر گورکانی؛ طوطی‌نامه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۸۳۵) از محمد قادری (ــ ۱۰۴۵ق) که تحریری است از طوطی‌نامهٔ ضیاء نخشبی، به‌نثری ساده‌تر و روان‌تر از آن؛ طوطی‌نامه (دست‌نویس سالارجنگ) منسوب به ابوالفضل علامی (ــ ۱۰۱۱ق)؛ طوطی‌نامه (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۵۸۸۵) از عبدالله فقیر که تحریر دیگری از همان طوطی‌نامهٔ نخشبی است؛ طوطی‌نامه از داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق)؛ عجایب‌الدیار / قصهٔ باغ ارم (نوشته در ۱۲۲۶ق) از غلام‌صمدانی شاه‌جهان‌آبادی؛ عجایب‌القصص / قصص‌الانبیا (لاهور، ۱۲۸۱ق) از عبدالواحد بن محمد مفتی (سدهٔ ۱۰ــ۱۱ق)؛ عجایب‌اللطایف (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۵) از محمدطاهرعلی‌خان که مجموعهٔ حکایت‌های اخلاقی و دینی است؛ عجیب‌القصص (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 2462) از نویسنده‌ای ناشناس از روزگار شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) و به‌نام هم‌او، در داستان دلدادگی شاهزاده‌ای هندی به‌نام یوسف‌جمال و شاهدخت بدیع‌الجمال است، ولی با داستان معروف سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال تفاوت دارد؛ عشقستان (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۹۷۹۳) از پاکهرمل حافظ‌آبادی، متخلص به هندو، روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) و به‌نام او، در داستان لیلاوتی و بازرگان‌زاده‌ای به نام سپر و رفتن بلرام (شوهر لیلاوتی) به‌سفر و سرگرم ساختن سهیلی (ندیمهٔ لیلاوتی) لیلاوتی را با داستان‌سرایی و بازداشتن او از رفتن به دیدار دلداده‌اش؛ عشقیه (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.Nm/820/2)، آمیخته به نظم، از جتهمل منشی معتبرخانی، متخلص به هندو (ز ۱۱۲۱ق) که داستان تمثیلی در زمینهٔ دلدادگی و عشق است؛ عطر بهار (لکنو، ۱۳۰۳ق) از نذیرالدین حسن شایق فرزند غلام محی‌الدین اویسی سرهندی که تحریر سادهٔ شدهٔ بهار دانش است؛ عیار دانش (کانپور، ۱۸۷۹م، تهران، ۱۳۷۷ش) از ابوالفضل علامی (ــ ۱۰۱۱ق) که تحریری است از کلیله و دمنه؛

عین‌الطهور / عین‌الظهور (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.482) از کشن سنگه نشاط فرزند پران نات کهتری سیالکوتی که مجموعهٔ داستان‌های هندویی است؛ فتوحات سکندر (دست‌نویس موزهٔ سالارجنگ، به‌شمارهٔ Ta.338) از غلام‌حسین که چکیدهٔ نثری اسکندرنامهٔ نظامی است؛ فرح‌بخش (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.8913) از لچهمی / لچهمن‌رام ابراهیم‌آبادی در داستان پدماوت که برگرفته از شمع و پروانهٔ عاقل‌خان رازی است و پیش از ۱۱۳۵ق نوشته شده؛ فرحت‌افزای عشقیه (دست‌نویس شمارهٔ A.N.200) از بالکشن برهمن حصاری که مجموعهٔ حکایات کوتاه دربارهٔ دلدادگان است؛ فصاحت بیان / حکایت راجه (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی دهلی‌نو، به‌شمارهٔ $\frac{۸۹۱۶۵۵۲۷}{۲۴}$) از نویسنده‌ای ناشناس که از هندی به فارسی برگردانیده شده است؛ قصص پدماوت (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی) از حسین غزنوی از روزگار فرخ‌سیر گورکانی؛ قصهٔ سمرون گده (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ ۳۱۴) از نویسنده‌ای ناشناس که از داستان‌های معروف هندی است و به‌خواهش دختری انگلیسی، در سدهٔ سیزدهم هجری به‌فارسی برگردانیده شده است؛ قصهٔ شاهدخت بینش (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد دهلی‌نو، به‌شمارهٔ ۱۶۹۱) از کشن‌چیتن‌بوس، در داستان شاهزاده بینش و شاهزاده مهرافروز و جنگ‌های او با دیوان؛ قصهٔ شمس‌آباد (آگره، ۱۸۵۲م) از قمرالدین‌خان؛ قصهٔ صادق‌خان (آگره، ۱۸۵۶م) از قمرالدین‌خان؛ قصهٔ کامروپ (دست‌نویس خدابخش پتنا، به‌شمارهٔ ۷۴۳) از نواب‌همت‌خان میر عیسی (ز ۱۰۹۲ق) در داستان کامروپ و کاملتا؛ قصهٔ کامروپ / قصهٔ کلاکلام (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.6632/1) از منشی علی‌رضا (ز ۱۱۹۲ق) در داستان کامروپ و کاملتا. علی‌رضا این داستان را برای جان‌ریچی (Ritchie) از «زبان هندوی» به‌فارسی برگردانیده است؛ قصة‌المعراج / معراج‌نامه از غلام‌محی‌الدین لاهوری؛ قصهٔ مهرافروز و دلبر (دست‌نویس کتابخانهٔ مولانا آزاد حمیدیهٔ بهوپال، به‌شمارهٔ ۷۴۳) از دولت‌رام؛ قصهٔ هیرامن طوطی و جواهردل شارک (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ A.N.359/1) از نویسنده‌ای ناشناس؛ کارستان / داستان والااختر (چاپ ۱۲۶۸ق) از ابوالبرکات منیر لاهوری (ــ ۱۰۵۴ق) در داستان والا اختر پسر گیتی‌فروز پادشاه ولایت هرمز؛ کارنامهٔ عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی، به‌شمارهٔ R.253) از آنندرام مخلص لاهوری (ــ

۱۱۶۴ق) در داستان دلدادگی شاهزاده گوهر و لعل‌پری که در ۱۱۴۴ق‌نوشته شده است؛ کارنامهٔ منشی (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ۸۷۳،۹ملک) از ملک‌لعل‌چند، متخلص به منشی و معروف به ملک‌زادهٔ مولتانی (ز۱۰۹۹ق) که در داستان پادشاهی هندی و پسرش مهرپیکر، به‌شیوهٔ کارستان منیر، است؛ کاشف‌الدقایق / بهگوت‌گیتا (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۴۳۰۱/۲/۱۲۴۸) از انورحسین‌خان؛ کامروپ (دست‌نویس فرانسه، کتابخانهٔ عمومی، به‌شمارهٔ 1148Arras با تاریخ ۱۱۵۰ق) از احمد فرزند اسلام عالمگیری؛ کامروپ و کاملتا (دهلی، ۱۸۴۹م) از میر محمدکاظم حسینی حیدرآبادی، متخلص به کریم (گویا از دبیران نواب همت‌خان میرعیسی)، از روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ ۱۰۸۳ق) که در داستان دلدادگی کامروپ (پسر راج‌پتی که در اوده می‌زیست) و کام‌لتا (دختر راجه چهترپتی، فرمانروای سراندیب) است؛ کامروپ و کاملتا (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۶) از برج بله فایز؛ کامروپ و کاملتا (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1969-542/5) از نویسنده‌ای ناشناس؛ کتاب‌المضاحک (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا، به‌شمارهٔ HR/3) از محمدسعید، از شاگردان عاقل‌خان رازی که در ۱۱۲۲ق نوشته و در «مضاحک رنگین و لطایف طبیعت آیین و مطایبات شیرین و حکایات نمکین» است؛ کرم به پاک پوتهی (دست‌نویس دانشگاه بنارس) که مجموعهٔ داستان‌های فلسفی هندویی است؛ کشن پلاس (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.5652؛ دیوان هند، به‌شمارهٔ 1989) از کشنداس باسدیو بن ملوک چند تنبولی لاهوری که ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی است؛ گشایش‌نامه (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، به‌شمارهٔ A93) از راج‌کرن بن بهوانی داس فدایی رهتکی از دبیران روزگار اورنگ‌زیب گورکانی که در ۱۱۰۱ق نوشته شده و مجموعهٔ شش داستان است در زمینهٔ صبر و شکیبایی؛ گشایش‌نامه (دست‌نویس دانشگاه بنارس) از رام‌خاران که در ۱۸۴۷م نوشته شده است؛ گشایش‌نامه از مادهولال؛ گل بکاولی / بکاولی / تحفة‌المجالس / مذهب‌العشق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1966-541) از عزت‌الله بنگالی که به‌خواهش دوستش محمد پیش از ۱۱۳۴ق به ترجمهٔ این داستان از هندی به فارسی آغاز کرد و آن‌را پس از مرگ غم‌انگیز محمد در ذوالحجهٔ ۱۱۳۴ق به‌انجام رسانید. این اثر در داستان دلدادگی شاهزاده تاج‌الملوک و بکاولی است. گلستان عشرت (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، به‌شمارهٔ ۳۲۳ـ۳۳۳) از شفیع‌علی‌خان بن خلیل‌الرحمان لکنویی که داستانی بسیار بلند در احوال صاحبقران ثانی (گویا از گونهٔ داستان‌های جن و پریان)، دست‌کم در یازده جلد است که جلد یازدهم نوشتهٔ شیخ محمدحسن‌خان عقیل پسر شفیع‌علی‌خان است؛ گلشن حسن (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 3026 و انجمن آسیایی بنگال) از سیدحسین‌علی حسینی که نوشتن این اثر را در ۱۱۸۱ق در بنارس آغاز کرد و در ۱۱۸۸ق به پایان برد و داستان عشقی مفصلی، یا دقیق‌تر مجموعه‌ای از داستان‌های عاشقانه، برپایهٔ یک افسانهٔ هندی (قصهٔ چتور و چندر) است؛ گلشن رنگین (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پتیالا، به‌شمارهٔ ۱۶۷۰) از سندرلال بن سکه لال در داستان عشقی سنگل‌دیو که در ۱۰۰۹ق نوشته شده؛ گلشن عشق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1969-338) از دیانداس / دیال‌داس، معروف به کاندهی و متخلص به همت، در داستان سسی و پنون؛ گلشن عشق از منشی محمدوارث که تحریر منثور مثنوی گلشن عشق در داستان گل و هرمز است؛ گل و صنوبر (نوشته در ۱۸۴۷م) از هدایت‌علی اسلام‌آبادی؛ لسان‌الواعظین (چاپ گلاب‌کوتهی، بی‌تا) از محمدعلی بن موسی بن شیخ جعفر بن شیخ غلام‌علی نجفی که در ۱۲۶۳ق، پس از اتمام کتاب حزن‌المؤمنین، وارد لکنو شد و با ناصرالملک سید عنایت‌علی‌خان بهادر فتح‌جنگ دیدار کرد. این اثر داستان پیامبران و... است. در مقدمه، واجدعلی‌شاه، پادشاه اوده ستوده شده است؛ لطایف فارسی (چاپ مولتان، بی‌تا) از مولانا مشتاق احمد چرتهانوی که مجموعهٔ صد و بیست لطیفه است؛ لعل و گوهر (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۱۱) از میر محمدباقر که در ۱۲۲۶ق نوشته شده و داستانی عاشقانه است از سرزمین بنگال؛ مجالس رنگین (لکنو، ۱۲۶۴ق) از سعادت‌یارخان رنگین؛ مجمع‌النوادر (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی) از ملک‌القضات صدرجهان فیض‌الله بنبانی که مجموعه‌ای است از داستان‌ها و رویدادهای زندگی پادشاهان، امیران، صلحا، زاهدان، مردان سخی و بخیل و سرایندگان و نویسندگان؛ مجموعهٔ قصص مسرت (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد دکن) از اودت‌چند مخلص؛ محبت‌نامه (دست‌نویس شکارپور، گرهی یاسین گوشهٔ ادب، به‌شمارهٔ صلاح‌الدین ۱۴۹) از منشی شیوکرام عطارد تتوی، در داستان هیرورانجها؛ مخزن‌الاخلاق از مولوی عبدالکریم‌خان که

داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

مجموعهٔ داستان‌های آموزنده است برای آموزش زبان فارسی؛ مدینة‌الحکایات از وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی (ز۱۲۶۸ق)؛ مرآت‌الخیال (دست‌نویس انجمن ترقی اردو کراچی، به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۲) از میگهراج مولتانی فرزند ملک لعل چند منشی، از ملازمان شاهزاده محمد معظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی) که در ۱۱۰۴ق نوشته شده و داستان خاقان، شاهزادهٔ ایرانی، است و سفر او به مصر و برخورد با دشواری‌ها؛ مرآت مسعودی (دست‌نویسِ سالارجنگ، به‌شمارهٔ Sw.107) از عبدالرحمان چشتی که زندگینامهٔ افسانه‌ای و داستانی سالار مسعود غازی (ـ بهروچ ۴۲۴ق) است؛ مسرّت‌الحیات (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، به‌شمارهٔ ۸۳۱) از محمدشفیع‌علی‌خان بن خلیل‌الرحمان لکنویی؛ مصباح‌التهذیب (لکنو، ۱۲۹۵ق) از کمال‌الدین بن قاضی شیخ مهرالدین ساکن لکنو که تحریر اول این اثر را در ۱۲۸۹ق فراهم آورد و در ۱۲۹۳ق آن‌را بازنویسی کرد و مجموعهٔ حکایات پندآموز است؛ مضحکات نعمت‌خان عالی / رقعات و مضحکات (لکنو، ۱۲۶۱ق) از نعمت‌خان عالی شیرازی (ـ ۱۱۲۱ق) که مجموعهٔ لطیفه و داستان‌های کوتاه است؛ مظفرنامه / مضطرنامه (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، از گل‌محمد بن عنایت چوندوی پتیالوی از روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی که مجموعه‌ای از حکایات اخلاقی، گوشه‌هایی از ماجراهای زندگی مؤلف و یادداشت‌های تاریخی، به‌نثری متکلف است؛ مظهرالاعجاز (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ 708) از مهدی، متخلص به واصف، از نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری که مجموعه‌ای از حکایات جالب تعلیمی با گرایش تند شیعی است که درون‌مایهٔ آن‌ها از زندگی واقعی در ایران و هند، به‌ویژه بیجاپور، گرفته شده است؛ معدن‌الجواهر (لکنو، ۱۸۷۶م) از ملا طرزی افشار طرشتی که در ۱۰۲۵ق نوشته شده و مجموعه‌ای از داستان‌های اخلاقی است و به جهانگیر گورکانی پیشکش شده است؛ معراج‌العشاق (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ 246) از وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی که در ۱۰۲۵ق نوشته شده و نثر لیلی و مجنون هاتفی است؛ مفتاح‌الاکبر (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب، به‌شمارهٔ ۸۳۱) از سید مظفربن سید هاشم حسینی هوبیانی از دبیران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی و به دستور و به‌نام او که ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی است؛ مفرح‌القلوب / گیتک‌دمنگ (هند، ۱۷۸۸م، لکنو، ۱۸۶۹م) از مفتی‌الملک تاج‌المعالی / تاج‌الدین محمد مالکی / ملکی، گویا از روزگار همایون گورکانی (۹۳۷ـ ۹۶۳ق) و به‌نام هم‌او که ترجمه‌ای است از هتهوپدیس / هیپویدسا در چهار داستان از زبان پرندگان و وحوش؛ مفیدالطالبین (چاپ ۱۸۶۸م) از محمدضیاءالدین دهلوی؛ ملاحت‌مقال (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1828) از دلپت‌رای احمدآبادی، مخاطب به رائودلپت سنگه، فرزند گلاب‌رای که در ۱۱۷۷ / ۱۱۸۱ق نوشته شده و داستان‌های تاریخ شاهان گورکانی هند است؛ منتخب بهار دانش (دست‌نویس همدرد کراچی، به‌شمارهٔ 2Dـ۴۴) از نویسنده‌ای ناشناس که در ۱۲۹۰ق نوشته شده و گزیده‌ای از بهار دانش عنایت‌الله کنبوه است و هفت داستان در بدگویی از زنان، چهار داستان از زبان شارک، و نه داستان از زبان طوطی را در بر می‌گیرد؛ منتخب بهار دانش (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال) از دیبک‌رای که در ۱۱۷۱ق نوشته شده است؛ منتخب داستان‌ها از کرشناچندراغوسه؛ منوهر و مدهومالت (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۵۸) از نویسنده‌ای ناشناس که نثر شدهٔ منظومه‌ای از منجهن (سروده در ۱۰۵۹ق) است؛ مهابهارت / مهابهارات / رزم‌نامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ Add.5638-5640) که ترجمه‌ای است از حماسهٔ معروف هندوان و به‌دستور جلال‌الدین اکبر گورکانی و به‌کوشش گروهی از دانشوران (ملاعبدالقادر بدایونی، نقیب‌خان میرغیاث‌الدین علی، ملاشیری، محمدسلطان تهانیسری و ابوالفیض فیضی) در ۹۹۰ـ۹۹۵ق به‌انجام رسید. دیباچهٔ آن از ابوالفضل علّامی است و گویا کل ترجمه را فیضی به نثر فصیح درآورده است؛ مهابهارت (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1958-906) از طاهر محمد سبزواری از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی که در ۱۱۰۱ق و به‌فرمان و نام هم‌او نوشته شده است؛ مهابهارت (نوشته در ۱۲۵۱ق، دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی، به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۶۴) از پریم سنگه کایته دهلوی که در ۱۲۵۱ق نوشته شده است؛ مهابهارت (دست‌نویس کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه در احمدآباد گجرات، به‌شمارهٔ P563)؛ مهابهارت (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، گنجینهٔ کرزن، به‌شمارهٔ 677) از مترجمی ناشناس، گویا از هندوان؛ مهابهارت (دست‌نویس سالارجنگ، ۳۴۸۱/۸) از جیون‌رام کایته؛ مهرافروز حمام و گل‌اندام حجام (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، به‌شمارهٔ ردیف ۳۷۶) از غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده؛ مهر نیمروز (لاهور، ۱۹۲۵م) از اسدالله‌خان غالب

دهلوی در داستان‌های کهن و حکایات پیامبران و شاهان؛ مهر و ماه از عاقل‌خان رازی (- ۱۱۰۸ق) در داستان دلباختگی شاهزاده مهر (پسر خاورشاه) و شاهدخت ماه است؛ میاسه و مقداد (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۱۰۷۶۱)، آمیخته به نظم، از معزالدین محمد اردستانی، معروف به میر میران (ز۱۰۵۸ق)، از روزگار عبدالله قطب‌شاه؛ میکا و منوهر (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ 824) از مدهوداس / مندهوداس گجراتی که در ۱۰۹۸ق نوشته شده و در داستان‌های دلباختگی میکا (مدهومالت) و راجه منوهر است؛ نائیکابهید از امیرسنگه خوشدل بنارسی؛ نادرالحکایات (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب، به‌شمارهٔ ۸۷۳،۹کهیم)، به‌نثر مسجع و مقفی، از کهیم‌چند جهانیهٔ سرهندی، فرزند مهرچند (از اوایل سدهٔ ۱۳ق) به‌روایت بولاقی‌داس برهمن؛ نالهٔ عندلیب (بهوپال، ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۳م) از خواجه محمدناصر محمدی، مختلص به عندلیب (ــ ۱۱۷۲ق) که در ۱۱۵۳ق نوشته شده و در داستان شاهزاده مهرانگیز (پسر فلک‌قدر و نوهٔ عرش‌آشیان پادشاه روم و عربستان) و ماه منیر است که جادوگری یکی را به بلبل و دیگری را به گل مسخ کرده است؛ نتیجةالاحسان لترغیب‌الاخوان (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی، به‌شمارهٔ N.M.1963-266/1) از محمدکاظم، متخلص به مشرق (پسر ملک‌حسین قوردی گنابادی) از روزگار دانشمندخان ملا شفیعای یزدی (ــ ۱۰۸۱ق)؛ نسیم چمن در تتبع نغمةالیمن از محمداسماعیل روشن (ــ ۱۳۶۱ق) که مجموعهٔ حکایات است؛ نسیم صبا در شرح جزیرهٔ خضرا (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، به‌شمارهٔ ۳۰۲) از مفتی سید محمدعباس لکنویی (ــ ۱۳۰۶ق) که ترجمهٔ جزیرةالخضرای محمدباقر مجلسی است؛ نصایح‌الخلایق نصایح‌الخلق / نصایح‌الاخلاق (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۳۴۳۴) از عبدالله انصاری که ترجمهٔ کتاب هندی گیان‌مالا و مشتمل بر چهار داستان است؛ نفایس‌الاسمار (دست‌نویس گنج‌بخش، به‌شمارهٔ ۷۹۹۶) از محمد حیدرآبادی، معروف به غلام‌حیدر که در ۱۲۵۹ق نوشته شده و مجموعهٔ حکایت‌های سرگرم‌کننده و آموزنده است؛ نقلیات (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ 711/3) از امانت‌رای که مجموعهٔ هفت داستان کوتاه است؛ نقلیات قتیل (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۷۵۴/۷۲۱/۶) از قتیل لاهوری (ــ ۱۲۳۳ق)؛ نگار دانش (لکنو، ۱۳۰۵ق) از منشی نولکشور که این اثر را در ۱۸۶۶م به‌دستور هیندفورد ساخته است و گزیدهٔ عیار دانش ابوالفضل علامی است؛ نگار دانش (دست‌نویس دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ شیرانی، به‌شمارهٔ ۳۴۶۱/۴۶۷) از رحمت‌الله بن شیخ محمدبختیار جیسلمیری که در ۱۱۶۴ق نوشته شده و در داستان حاتم طایی؛ نگار دانش از سکهراج‌نیاز؛ نگارستان دانش (دست‌نویس کتابخانهٔ ولایتی داودپوتای حیدرآباد سند)، آمیخته به نظم، از نویسنده‌ای ناشناس در داستان شاهزاده اختر، پسر گیتی‌فروز پادشاه ایران و دو برادرش جمشید و مهرپرور؛ نگارستان امین (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ 123) از امین (خواجه محمدامین‌خان؟) که در ۱۲۲۳ق نوشته شده و مجموعه‌ای از حکایات در زمینهٔ زندگی هندیان است؛ نوادرالحکایات و غرائب‌الروایات / بحرالنوادر (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شمارهٔ or.1874) از عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، در داستان‌های شگفت پیامبران و امامان و شاهان و فرمانروایان؛ نوبهار عشق (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی دهلی‌نو، به‌شمارهٔ $\frac{۸۹۱۶۵۵۱۴}{۱۴}$) از قاضی عبدالصمد، متخلص به فدا، که در ۱۲۰۲ق نوشته شده و در داستان دلدادگی و ماجراهای نوبهار و گلبدن است؛ نورالاسرار (نوشته در ۱۲۲۰ق) از نورالاصفیای اورنگ‌آبادی (ــ ۱۲۵۵ق) که داستان‌هایی دربارهٔ حضرت محمد، بر پایهٔ روایات اهل سنت، است؛ نورالشهدا (دست‌نویس سالارجنگ، به‌شمارهٔ Ta.447) از نورالاصفیای اورنگ‌آبادی که در ۱۲۱۹ق نوشته شده و داستان دینی دربارهٔ حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین، برپایهٔ روایات اهل سنت، است؛ ویدیا و سندر (چاپ کلکته) از نظارت‌الله در ۱۲۶۹ق نوشته شده که ترجمهٔ منظومهٔ عاشقانهٔ بنگالی معروف ویدیا و سندر از بهارت چندرارای است؛ ویشنه پوران (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ 690) از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمه‌ای است تحت‌اللفظی از این اثر معروف هندویی؛ ویکرم‌اوروسی (لاهور، ۱۹۵۳م) که ترجمهٔ پروفسور عباس شوشتری و متن اصلی از کالیداس است؛ هربنس پران (دست‌نویس دیوان هند، به‌شمارهٔ ۱۹۵۱، با تاریخ ۱۱۳۶ق، به‌خط کشن‌چند پسر رام‌چند) از نویسنده‌ای ناشناس که ترجمهٔ هری ونسه و خاتمه یا پروه / پرب نوزدهم مهابهارت است. هری ونسه یا اچرج پرب / اچارج پرب حماسه‌ای در تاریخ خاندان کریشنا است. در برخی منابع از ترجمهٔ این اثر به قلم مولانا تبریزی و ملا شیری یاد شده است؛ هشت گلگشت (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال، به‌شمارهٔ ۳۱۴) از سید حسین‌شاه حقیقت که در ۱۲۱۵ق نوشته شده و در داستان بهرام

و گلندام است؛ هنگامهٔ عشق (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ج ۸۲۱، ۸۷۳ چائس ــ مخل) از آنندرام مخلص لاهوری (ــ ۱۱۶۴ق) که در ۱۱۵۲ ــ ۱۱۵۵ق نوشته شده و در داستان پدماوت؛ هیرورانجها (نوشته در ۱۲۲۱ق، دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی قاضی فضل حق در لاهور، از گورداس کهتری که در ۱۲۲۱ق نوشته شده؛ هیر و رانجها (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی، به‌شماره or.1244) از منشی منسارام خوشابی فرزند بهوانی‌داس که در ۱۱۵۷ق نوشته شده است؛ هیرو رانجها (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی مولانا قدرت‌الله در بهلوال سرگودها در پاکستان) از فضل کریم؛ هیرو رانجها (نوشته در ۱۳۳۰ق) از علی‌بیگ.

منابع: ادبیات داستانی در ایران و ممالک اسلامی، ۱۳۵ـ۱۳۸؛ ارمغان ادبی، ۳۴۷ـ۴۴۲؛ برهان قاطع، ۸۱۴؛ به‌سوی داستان‌نویسی بومی، ۷ـ۲۹؛ پاکستان مین ادب فارسی، جلدهای یکم تا سوم؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۹۷/۵، ۱۵۰۲ـ۱۵۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵۶/۲ـ۸۷۷؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۶۶، ۲۶۶؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۲۲ـ۲۳۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۷ـ۸، ۲۵، ۲۶، ۸۷، ۹۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۵؛ جنبه‌های رمان، ۳۱ـ۳۸؛ حکایت‌های حیوانات، ۱ـ۸۰؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان؛ رمان به‌روایت رمان‌نویسان، ۳۶، ۷، ۵۰ـ۵۴، ۵۸ـ۶۰، ۳۴۴؛ صبح گلشن، ۱۲۰، ۳۸۳، ۵۲۰؛ طوطی‌نامه؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۲۲، ۱۲۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۵۱ـ۵۷۸، ۵۹۵، ۱۲۰۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلدهای چهارم، ششم، هفتم و هشتم؛ فهرست مشروح بعضی کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۴۲۱/۲، ۴۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی درگاه پیرمحمدشاه در احمدآباد گجرات، ۲۶۴/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۶۵۴/۵ـ۳۷۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی دهلی‌نو، ۹۵، ۱۲۵ـ۱۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد دهلی نو، ۳۶۸ـ۳۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال دهلی، ۴۵ـ۶۲، ۸۱ـ۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکنو، ۲۹۰ـ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۱ـ۳۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مولانا آزاد حمیدیهٔ بهوپال، ۱۷۲ـ۱۷۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۷/۳ـ۵۰۱؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۲۴۷ـ۳۴۴، لغت‌نامهٔ دهخدا، زیر «داستان»؛ منظومه‌های فارسی، در صفحات فراوان؛ میخانه، ۷۶۲ـ۷۶۹؛ ذبیح‌الله صفا، «اشاره‌ای کوتاه به داستانگزاری و داستانگزاران تا دورهٔ صفویه»، ایران‌شناسی، سال اول، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۳۶۸ش، ۴۳ـ۴۷۱؛ ذبیح‌الله صفا، «اشاره‌ای کوتاه به تحریر داستانهای در دوران صفوی، ایران‌شناسی، سال دوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۶۹ش، صص ۷۲۴ـ۷۲۹؛ ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عصر صفوی»، ایران‌نامه، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۶ـ۱۹؛ ذبیح‌الله صفا، «ماجرای تحریم ابومسلم‌نامه»، ایران‌نامه، سال پنجم، شمارهٔ ۲، زمستان ۱۳۶۵ش، صص ۲۳۳ـ۲۴۹؛ محمدجعفر محجوب، «بوستان خیال یا درازترین داستان عوامانهٔ فارسی»، ایران‌نامه، سال دوم، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۶۲ش، صص ۴۳ـ۹۳؛ محمدجعفر محجوب، «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی»، ایران‌نامه، سال نهم، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳۷۰ش، صص ۱۸۶ـ۲۱۱؛ محمدجعفر محجوب، «سخنوری»، سخن، دورهٔ نهم، صص ۵۳۰ـ۵۳۵، ۶۳۱ـ۶۳۷، ۷۷۹ـ۷۸۶؛ محمدجعفر محجوب، «داستانهای عامیانهٔ فارسی»، سخن، سال دهم، صص ۶۴ـ۶۸، ۱۶۷ـ۱۷۴، ۲۸۳ـ۲۹۱، ۳۸۰ـ۳۸۶، ۶۲۴ـ۶۲۸، ۷۳۵ـ ۷۴۲، ۸۲۸ـ۸۳۴، ۹۸۰ـ۹۸۶، ۱۱۰۶ـ۱۱۱۴، ۱۲۷۵ـ۱۲۸۱؛ سال یازدهم، صص ۳۴ـ۵۳، ۲۰۰ـ۲۰۵، ۳۳۸ـ۳۴۴، ۴۴۹ـ۴۵۲، ۵۶۵ـ۵۷۲، ۷۵۶ـ۷۶۴، ۹۱۱ـ۹۲۰؛ سال دوازدهم، ۸۵ـ۹۱، ۲۹۹ـ۳۰۲، ۴۰۸ـ۴۱۴، ۷۸۴ـ۷۹۵، ۱۰۱۳ـ۱۰۲۵؛ آصفهٔ زمانی، «فارسی‌سرایان هندو در کشمیر»، دانش، شمارهٔ ۵۰، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۱۸۳ـ۱۸۴؛ محمد روشن، «طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار»، راهنمای کتاب، سال هفدهم، صص ۱۰۰ـ۱۱۰؛ امیرحسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به‌فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، صص ۳۹۰ـ۳۹۶؛ رضا مصطفوی، «پیوند مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی دری»، قند پارسی، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، صص ۹ـ۱۷؛ شمیم اختر، «ملا سابق بنارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص ۲۶۵ـ۲۶۷؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۹۶/۲ـ۱۳۴؛ حسن رضایی باغ‌بیدی، «پنچه‌تنترد در ادبیات سنسکریت و ادبیات فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، سال دوم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۵ش، صص ۸۴ـ۱۰۳؛ ایندوشیکار، «افسانه‌های ادبیات هندی و کلیله و دمنه»، نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز، سال یازدهم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۳۸ش، صص ۳۳ـ۶۳؛ مهدی غروی، «افسانه‌های عشقی هند باستان، اقوام هند و اروپایی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷، مهر و ۱۳۴۹ش، صص ۶۰ـ۶۷؛
Britannica, 6/845; 9/804; 21/50; *Catalogue of the Persian*

Manuscripts in the British Museum, 55-67, 728, 745, 773, 803, 1004-6; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/1-55; *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, 8/170-186; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/502-545; 1080-1122; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustany and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/418-448; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 126-142; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 208,211, 453-459; *A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay*, 128,148-196, 210, 277; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University*, 1/36-55; *Iranica*, 7/102-103.

برزگر

داعی‌الاسلام (dā.i.yol.es.lām)، سیدمحمدعلی فرزند حسن حسنی ایرانی، روستای نیاک (از توابع لاریجان آمل) ۱۲۵۴ ـ حیدرآباد دکن ۱۳۳۰ش، شاعر، ادیب و فرهنگ‌نویس ایرانی. در پنج سالگی در آمل به مکتب رفت و به فراگیری قرآن و خوش‌نویسی پرداخت و نصاب‌الصبیان را در همان مکتب فراگرفت. سپس به تحصیل صرف و نحو عربی، فقه، اصول و حکمت روی آورد. پس از آن در مدرسهٔ سپهسالار تهران، ریاضی و ادبیات فارسی خواند. در ۱۳۱۶ق به اصفهان کوچید و در خدمت استادانی چون ملا محمد کاشانی و جهانگیرخان قشقایی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و در محافل ادبی رکن‌الملک شیرازی شرکت می‌کرد. در آن دیار مناظراتی با مسیحیان داشت که در مجلة‌الاسلام که شخصاً مدیریت آن را عهده‌دار بود چاپ شد و مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ـ۱۳۲۴ق) وی را داعی‌الاسلام لقب داد. در این زمان به آموختن زبان انگلیسی و لغت عبرانی روی آورد. در ۱۲۸۳ش حج گزارد. در بازگشت به هند رفت و در آن‌جا زبان اردو آموخت و مجله‌ای به‌نام دعوت‌الاسلام* در بمبئی دایر کرد. سپس برای همیشه به حیدرآباد دکن کوچید و استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه عثمانیهٔ این شهر شد. در این ایام به‌فراگیری زبان‌های پهلوی، اوستایی، گجراتی، بهاشا و سنسکریت سرگرم شد، چندان‌که در رشتهٔ زبان‌شناسی شرق دانش گسترده به دست آورد. پس از آن به درخواست دولت دکن به بررسی ریشهٔ لغات فارسی پرداخت و واژه‌نامه‌ای فارسی به فارسی در پنج جلد به نام فرهنگ* نظام در هند تألیف کرد و در ۱۳۰۵ش آن‌را در هند چاپ و منتشر کرد. داعی‌الاسلام در ایام جنگ جهانی دوم به ایران بازگشت. گاهی شعر می‌سرود و در شعر از سبک هندی پیروی می‌کرد. از آثارش: اقبال و شعر فارسی (حیدرآباد، ۱۳۰۵ش)، ترجمهٔ تاریخ نادرشاه و ستاره اثر مارتیمو دیوراند خاورشناس انگلیسی (حیدرآباد، ۱۲۹۱ش)؛ خط آسان برای تعلیم عمومی؛ خط داعی (حیدرآباد، ۱۳۱۷ش)؛ خط لاتین برای فارسی (حیدرآباد، ۱۳۰۷ش)؛ سه مسمط (تهران، ۱۳۲۲ش)؛ شعر و شاعری عرفی (حیدرآباد، ۱۲۹۴ش)؛ شعر و شاعری عصر جدید ایران (حیدرآباد، ۱۳۰۵ش)؛ جلد دوم فارسی جدید (حیدرآباد، ۱۲۹۰ش) فرهنگ نظام به‌نام نظام دکن در پنج جلد (حیدرآباد، ۱۳۰۶ش)؛ ترجمهٔ وندیداد، بخش سوم اوستا به‌فارسی (حیدرآباد، ۱۳۲۷ش). داعی‌الاسلام گه‌گاه شعر نیز می‌سرود و در شعر از سبک هندی پیروی می‌کرد. اشعار وی شامل قصیده، غزل، مثنوی، مسمط و قطعات است، اما این اشعار گردآوری نشده است. جنبه‌های فلسفی، انتقادی و اجتماعی درون‌مایهٔ سروده‌های وی است.

منابع: تاریخ ادبیات مازندران، ۱۷۳ـ۱۷۴؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۴۷ـ۱۴۸؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲۳۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای معاصر ایران، ۸۲/۲ـ۸۶؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۳۵ـ۳۸؛ زندگینامهٔ رجال و مشاهیر ایران، ۹۷/۳ـ۹۸؛ شرح حال رجال ایران، ۲۵۵/۵؛ شعرای مازندران و گرگان، ۱۰۸ـ۱۱۰؛ فرهنگ نظام، مقدمه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۷، ۱۹۲۴؛ لغت‌نامه، ۲۲۴/۱ـ۲۲۶؛ مازندران، ۲۲/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۲۷/۴ـ۲۳۰؛ یادداشت‌های قزوینی، ۱۷۹/۸؛ ارمغان، سال دهم، شمارهٔ ۸، صص۳۹۸ـ۴۰۲؛ احمد نیکوهمت، «داعی‌الاسلام»، دانش، سال دوم، شمارهٔ ۸، آذر ۱۳۳۰، صص۴۳۷ـ۴۳۹، سید فرید قاسمی، «نخستین نشریهٔ اسلامی ایران»، کلک، اسفند ۱۳۷۵ش، شمارهٔ ۸۴، صص۱۶۵ـ۱۷۲.

رسولی

داغ (dāq)، میر مهدی دهلوی فرزند میرسوز، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در شعر و شاعری شاگرد پدرش بود. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که در بیست‌سالگی عاشق دختری شد، اما پس از مدتی میان آن دو جدایی افتاد و داغ از درد هجران در بستر بیماری افتاد. در این زمان نامه‌ای از طرف محبوب خود دریافت کرد و چون ایام وفاتش نزدیک بود در جواب نامه چنین نوشت: «از جان رمقی بود که مکتوب تو آمد ــ دیگر چه نویسم خبرم خوب گرفتی.» نمونه‌ای از اشعار اردوی وی در تذکره‌های خوش معرکهٔ زیبا، سخن شعرا و تذکرهٔ هندی آمده است.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۱۰۶؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۲۱-۲۲۲؛ سخن شعرا، ۱۵۵-۱۵۶؛ طبقات شعرای هند، ۱۶۹؛ گلستان بی‌خزان، ۸۳-۸۴؛ گلشن بی‌خار، ۱۵۲-۱۵۳؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۳۴-۱۳۵.

امیرهدائی

داغ دهلوی (dāq-e.deh.la.vi)، ابراهیم، ملقب به نواب میرزاخان، دهلی ۱۲۴۷ ــ حیدرآباد ۱۳۲۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در یازده‌سالگی به پیشنهاد میرزا فخر نزد ذوق دهلوی (ــ ۱۲۷۱ق) به‌تحصیل پرداخت. از همان جوانی در مجالس شعر و سخنوری شرکت می‌کرد و به سرودن شعر می‌پرداخت. اشعارش را بهادرشاه ظفر، غالب و ذوق دهلوی بسیار ستوده‌اند. داغ بیشتر زندگی خود را در دربار رامپور گذراند. در آن روزگار وی از محضر نواب یوسف‌علی‌خان ناظم و کلب‌علی‌خان بهره برد. داغ بعد از درگذشت کلب‌علی‌خان به‌حیدرآباد رفت و در آن‌جا از التفات میرمحبوب‌علی‌خان برخوردار شد و به استادی سلطان دکن، متخلص به آصف، سرافراز شد و به فصیح‌الملک و بلبل هندوستان ملقب گشت. وی در اشعارش از تجربه و مشاهده‌های خود در زندگی بهره می‌برد. حالات مجازی را چنان باریک‌بینانه شرح داده که کلامش را به ابتذال کشانده است. کلامش یک‌رنگ و یک‌دست است. وی تنها غزل‌های عاشقانه می‌سرود. به‌گفتهٔ شاگردش، احسن مارهروی، وی گرایش‌های مذهبی نیز داشته و به‌همراهی نواب رامپور به حج سفر کرده است. گفته‌اند که وی سه دیوان و یک مثنوی به‌نام فریاد داغ سروده است، اما سروده‌هایش از میان رفته‌اند و تنها ابیاتی پراگنده از آن‌ها در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۷۶-۷۹؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴۶-۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۹/۵، ۴۵۹؛ ۱۳۸۱/۸؛ نوادرات سخن، ۶۸-۷۱.

فتح‌نیا طبری

دانای کشمیری (dā.nā-ye.kaš.mi.ri)، ملا فخرالدین، ــ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در فاصلهٔ سال‌های ۱۱۱۸ تا ۱۱۲۵ق ــ یعنی در دورهٔ بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ــ ۱۱۲۴ق) یا جهاندارشاه (۱۱۲۴ــ ۱۱۲۵ق) ــ از کشمیر به شاه‌جهان‌آباد رفت و در دربار شاهان گورکانی هند، در زمرهٔ منشیان ملازم خدمت کرد. ملا فخرالدین از علوم رسمی بهره‌مند بود و در انشاپردازی تسلط داشت و با تخلص دانا شعر می‌سرود. در زمان پادشاهی فرخ سیَر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق)، در سرایش شاهنامهٔ فرخ‌سیری با فارغ قمی، ملقب به ناظم‌خان، همکاری کرد و به پاداش خدماتش، در شهر خود اقطاعی دریافت کرد. نوشته‌اند که دانا در اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و همان‌جا درگذشت. شعرهایی از او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: باغ معانی، ۶۲؛ پاکستان مین فارسی‌ادب کی تاریخ، ۲۱۴/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۲۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۴۷تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۶۷- ۶۹؛ الذریعه، ۳۱۵/۹؛ روز روشن، ۲۵۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۴۲-۲۴۳؛ سفینهٔ هندی، ۷۶- ۷۷؛ شمع انجمن، ۱۵۶؛ صبح گلشن، ۱۵۹-۱۶۰؛ صحف ابراهیم، ۶۲؛ کاروان هند، ۹۷۹/۲-۹۸۰؛ کلمات‌الشعرا، ۳۹؛ مجمع‌النفایس، ۴۷؛ مَخزن‌الغرائب، ۱۸۵/۲-۱۸۶؛ نشتر عشق، ۵۵۷- ۵۵۸؛ همیشه بهار، ۷۲- ۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,150.

ربیعیان

دانای لاهوری (dā.nā-ye.lā.hu.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از شاعران هم‌روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) و از منشیان دربار وی بوده است. از سروده‌های دانا ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۱۴/۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۲۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۴۷؛ روز روشن، ۲۵۵؛ شمع انجمن، ۱۵۶.

نوش‌آبادی

دانای مازندرانی (dā.nā-ye.mā.zan.da.rā.ni)، میرزا محمدعلی پسر ملامحمد سعید، متخلص به اشرف، ـ۱۱۰۱ق، شاعر شبه قاره. پدرش ملااشرف مردی شاعر و فاضل بود که در اوایل پادشاهی اورنگ‌زیب به هند کوچید و معلم زیب‌النسا، دختر پادشاه شد.میرزا محمدعلی هم شاعر بود و با تخلص دانا شعر می‌سرود. وی در مرشدآبادِ بنگاله می‌زیست و در دربار نواب جعفرخان، والی بنگاله،به سبب ملاباقر مجلسی، از احترام فراوانی برخوردار بود. به‌نوشتهٔ مؤلف صحف ابراهیم، دانا خوش‌محضر و نکته‌یاب بود و شعرهای گروهی از شاعران را بر حسب ردیف و قافیه، بدون ذکر احوال آنان، گرد آورده بود. وی در زمان حیات پدرش، در اوایل جوانی درگذشت. دانا دیوان شعری حاوی چهارهزار بیت داشته است و از دیگر سروده‌های او می‌توان به یک شهرآشوب و مثنوی مناجات‌النجات اشاره کرد. بیت‌هایی از او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: سرو آزاد، ۱۱۷؛ شمع انجمن، ۱۴۹؛ صحف ابراهیم، ۶۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 150.

ربیعیان

دانش (dā.neš)، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان که شمارهٔ یکم آن در بهار ۱۳۶۴ش، به دو زبان (بخش) فارسی و اردو در اسلام‌آباد پاکستان منتشر و از شمارهٔ ۲۲ تابستان ۱۳۶۹ش، بخش انگلیسی نیز بدان افزوده شد. دست‌اندرکاران دانش عبارت بودند از ۱ـ رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با سمت مدیرمسئول، ۲ـ سید عارف نوشاهی با سمت مدیر مجله (از شمارهٔ یکم تا شانزدهم)، ۳ـ سید سبط حسن رضوی (۲ سپتامبر ۱۹۲۷م ـ) با سمت مدیر مجله (از شمارهٔ ۱۷ـ۱۸ تا ۵۱)، ۴ـ سیدعلی‌رضا نقوی (۱۳ مه ۱۹۳۳م ـ) با سمت مشاور افتخاری از شمارهٔ ۴۲ (تابستان ۱۳۷۴ش) که از این شماره، عبارتِ «مشاور افتخاری» برداشته شده و به‌جای آن «با همکاری شورای نویسندگان دانش»، درج شده است، ۵ـ علی ذوعلم با سمت مدیرمسئول (از شمارهٔ ۴۵ تا شمارهٔ ۵۰) و مدیرمسئول و سردبیر (از شمارهٔ ۵۰)، ۶ـ صغری شکفتهٔ موسوی با سمت مدیر از شمارهٔ ۵۱ (زمستان ۱۳۷۶)، ۷ـ عیسی کریمی، مدیر داخلی و ویراستار. نام حروف‌چین، طراح و دیگر عوامل فنی نیز در زیر اسامی بالا یا در صفحهٔ بعدی آمده است. شمارگان و بهای مجله، تنها در دو شماره یاد شده است (تیراژ ۲۰۰۰ نسخه در شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۶۵، و بهای تک‌شماره ۱۰ روپیه در شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۴). از مشخصات دیگر دانش می‌توان به این موارد اشاره کرد: چاپ آگهی تبلیغاتی منحصر به معرفی کتاب و مجله در صفحه‌های آخرِ دانش است؛ چاپ عکس سیاه و سفید از شمارهٔ ۵ـ۷ (ویژه‌نامهٔ غلام‌سرور) آغاز شده و روی‌هم‌رفته، از عکس، بسیار اندک استفاده شده است؛ شمارهٔ ۳۱، ضمیمه‌ای به‌نام گنجینهٔ دانش دارد که اختصاص به معرفی استادان فارسی پاکستان دارد. از شمارهٔ ۳۱ (پائیز ۱۳۷۱) تا شمارهٔ ۴۰، دانش به‌پیوستِ برگه‌ای منتشر شده که در این برگه‌ها، از استادان فارسی «استدعا» شده که مشخصات و فعالیت‌های خود را بنویسند و برای چاپ در گنجینهٔ دانش برای مدیرِ دانش بفرستند. حجم و محتوای بخش فارسی بر دو بخش اردو و انگلیسی می‌چربد و چندین شماره نیز تنها به زبان فارسی است، مانند شمارهٔ ۱۵ (پائیز ۶۷)، که ویژه‌نامهٔ حافظ است. در بیشتر شماره‌ها حُسن‌ختامِ بخش فارسی، آوردن اشعاری از شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره است. بیشتر مقالات، پاورقی و فهرست منابع دارند. در بخشی با عنوان «کتابهای تازه»، تنها آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران‌شناسی، نقد و معرفی می‌شود. از شمارهٔ ۱۵ (پائیز ۶۷)، بخش وفیات نیز به مجله افزوده شده است و... این فصلنامه با یادآوری نزدیکی پیوندهای فرهنگی بین ایران و شبه‌قاره ـ خصوصاً پاکستان ـ و با اشاره به این‌که بُعد نظامی و سیاسی اسلام را کشورگشایان تازی و ترک (محمدبن‌قاسم، محمود غزنوی و...)، و بُعد فرهنگی و معنوی آن‌را، ایرانیان به شبه‌قاره آوردند، آغاز شده است. در ادامه، دو مبلغ مذهبیِ ایرانی ـ خواجه معین‌الدین سجزی و میرسیدعلی همدانی ـ معرفی و نقش آنان و ایرانیان دیگر در رواج و رسمیت‌دادن زبان فارسی و فرهنگ اسلامی در شبه‌قاره شرحِ مختصر شده و یادآوری شده است که در نتیجهٔ سرمایه‌گذاریِ این دو مبلغ و دیگر ایرانیان، دانشمندان و ادیبانی نظیر غالب و بیدل دهلوی و... در شبه‌قاره پرورش یافته و در نهایت، آثار گران‌بهایی به منابع ادبی و مذهبی ایران و اسلام افزوده شده است. با این مقدمه، دانش خود را «محصول کوشش‌هایی در جهت حفظ و نشر ملیّتی بر بنیاد فرهنگ اسلامی و تحکیم پیوندهای آن‌دو بر همین اساس»، معرفی و اضافه می‌کند که: «دانش چیزی نیست جز همزهٔ وصلی در میان فرهنگ و ادب فارسی و اردو.» فصلنامهٔ دانش علاقهٔ زیادی به

نشر متونِ چاپ‌نشدهٔ ادبی و عرفانی و شناساندن چهره‌های درگذشته و گه‌گاه از یاد رفته دارد. این مسئله، کمابیش، به دانش وجههٔ تخصصی می‌دهد که گروه خاصی از علاقه‌مندان ادبیات را بهره‌مند تواند کرد. دانش بسیار کم، درگیر بحث‌های ادبیِ روز است و تقریباً هیچ ترجمه یا مقاله‌ای از ادبیات پیشروِ غرب و نویسندگان و ادیبانِ مطرح ایران ندارد و اکثر مقاله‌ها نوشتهٔ استادان دانشگاه‌های شبه‌قاره است. البته، دست‌نویسی از حسین خدیوجم، محقق و مترجم ایرانی، در شمارهٔ ۸ بهار ۱۳۶۵ دانش، چاپ شده که در آن، پس از تبریک سال نو به دست‌اندرکاران مجله، و شکوه از بیماری و تن‌فرسودگی، نشانیِ شفیعی کدکنی و زرین‌کوب را نوشته و دربارهٔ مقاله‌نویسی [که احتمالاً از وی درخواست شده] عذر آورده است. نامهٔ خدیوجم، این گمان را پیش می‌آورد که از نویسندگان و دانشمندان مطرح ایران نیز دعوت به همکاری شده، ولی به‌هر دلیل، جواب مثبت دریافت نشده است. نمونه‌هایی از مقالات دانش در چند سال اول از این قرار است: «چهار گفتار از شیخ علاءالدوله سمنانی»، «مرغوب‌ترین موضوعات حکیم سنائی غزنوی و پیرایه‌های متنوع آن»، «بررسی مختصر پیشرفت زبان فارسی در بنگال»، «رابطهٔ شعر با شریعت از نظر اسلام»، «داستان زنِ دلیر (از متون کهن فارسی)»، «صنایع‌البدایع»، «بحثی در آیین‌نگارش» (که در این مقاله، رسم‌الخط دانش برای نویسندگان مقاله‌ها پیشنهاد شده است)، «صائب کیست»، «نظری به خلاصة‌المناقب»، «ارزش تاریخی شاهنامه» و... در صفحهٔ آخر شمارهٔ ۱۴ (تابستان ۶۷) «خداحافظی» مدیر مجله (سید عارف نوشاهی) از خوانندگانِ دانش چاپ شده است. با تفویض مدیریت به مدیران بعدی، شاهد تغییراتی در محتوای دانش هستیم. «سعی شده تا در هر شماره به یک موضوع ویژه، متناسب با رخدادهای ادبی و فرهنگ گستردهٔ زبان و ادب فارسی، بیش از دیگر موضوعات پرداخته شود.» از شمارهٔ ۱۹ (پائیز ۱۳۶۸) قسمتی به‌نام «اخبار فرهنگی»، به‌فهرست مطالب افزوده شده که از سمینارها و سخنرانی‌های ادبی و مجالس تجلیل از بزرگان ادب، گزارشی به‌دست می‌دهد. از شمارهٔ ۲۲ (تابستان ۱۳۶۹)، بخش انگلیسی به‌انتهای مجله افزوده شده؛ از شمارهٔ ۴۷ (زمستان ۱۳۷۵) «بخشِ نامه‌ها»ی رسیده از خوانندگان، و از شمارهٔ ۵۰ (سال ۱۳۷۶)، بخش «ادب امروز ایران» به‌فهرست مطالب افزوده شده که در این بخش، آثاری از علی موسوی گرمارودی، روح‌الله مهدی‌پور عمرانی، ابوالفضل فیروزی، و همچنین داستان‌های کوتاهی از نادر ابراهیمی، راضیه تجار، حمید گروگان، و... به‌چاپ رسیده است. در شمارهٔ ۳۸ـ۳۹ (تابستان و پائیز ۱۳۷۳)، دست‌اندرکارانِ دانش، خبر از احتمالِ تغییر مکانِ چاپِ مجله، از اسلام‌آباد را داده و افزوده‌اند که در چنین شرایطی، مجله‌ای دیگر، با عنوانِ دانشِ نوین که ارگان انجمن فارسی پاکستان، اسلام‌آباد باشد منتشر کنند که چنین اتفاقی نیفتاده و دانش هم‌اینک (۱۳۷۸ش) در اسلام‌آباد چاپ و منتشر می‌شود. مجله‌ای دیگر به نام دانش، به دو زبان فارسی و اردو، در دانشگاه سرینگر (شعبهٔ فارسی دانشگاه کشمیر)، به‌مدیریت شمس‌الدین احمد (۱۹۳۱م ـ) منتشر شده است، که در فهرست مقالات فارسی، از شمارهٔ سوم تا هفتم (۱۹۷۶م)، یاد شده است.

منبع: دانش؛ مجموعهٔ شماره‌های ۱ تا ۵۳؛ فهرست مقالات فارسی، ۴ / شصت و یک؛ ۵ / شصت و پنج؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۶، ۳۵۷.

مرتضوی

دانش مشهدی (dā.neš-e.maš.ha.di)، میر رضی‌الدین محمد فرزند ابوتراب رضوی، ـ ۱۰۷۶ق، شاعر ایرانی. از سادات خراسان بود. پدرش ابو تراب (ـ۱۰۶۰ق) شاعر بود و فطرت تخلص می‌کرد و دانش در چند غزل با همین تخلص از پدر نام برده است. وی پس از سفر حج در پی پدر به هندوستان کوچید. در ۱۰۶۵ق قصیده‌ای در مَدح شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) سرود و از وی دوهزار روپیه صله گرفت. یک چند در دستگاه داراشکوه (۱۰۲۴ـ۱۰۶۹ق) به سر برد و شاهزاده با او با اعزاز رفتار می‌کرد و یک‌صدهزار روپیه به وی صله داد. دانش پس از چندی به بنگاله رفت ودر خدمت محمد شجاع (۱۰۶۸ـ۱۰۷۰ق) فرزند دیگر شاه‌جهان بود. سپس به حیدرآباد دکن کوچید و نزد عبدالله قطب‌شاه (۱۰۲۰ـ۱۰۸۳ق) فرمانروای دکن رفت. وی در آن‌جا نیز، مانند دربار شاه‌جهان، از توجه فراوان شاهان قطب‌شاهی برخوردار بود، اما سرانجام به زادگاهش مشهد بازگشت. با این حال پیوستگی او با دربار قطب‌شاهی نگسست و دربار دکن هر ساله سی تومان برای او می‌فرستاد. وی در قصاید خویش شاه‌جهان گورکانی، داراشکوه، محمدشجاع و عبدالله قطب‌شاه را مدح کرده است. از ممدوحان وی در خراسان حسن‌خان شاملو بیگلربیگی شاعر و خوش‌نویس، فرزندش عباس‌قلی‌خان و فرزند وی صفی‌قلی‌خان را مدح کرده

است. دانش چندی نیز در اصفهان به سر برد و در غزلی شاه‌سلیمان (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) را ستوده است. در اشعارش مضامین زیبا فراوان به‌چشم می‌خورد. وصف بهار، گل، باده و درد و غربت، درون‌مایهٔ سروده‌های دانش است. دیوان او به‌تصحیح محمد قهرمان به‌چاپ رسیده است (مشهد، ۱۳۷۸ش). وی مثنویی در منقبت امام رضا(ع) سروده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۴۶۲/۲ـ۴۶۸؛ تذکرهٔ اختر، ۷۹؛ تذکرهٔ‌حسینی، ۱۲۵؛ تذکرهٔ طلعت، ۷۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۲ـ۲۵۳؛ خزانهٔ عامره، ۲۱۷ـ۲۲۰؛ دیوان میرضی دانش مشهدی، تصحیح محمد قهرمان، مشهد، ۱۳۷۸ش؛ الذریعه، ۳۱۷/۹؛ سرو آزاد، ۸۷ـ۸۹؛ سفینة‌المحمود، ۵۸۳/۲؛ شام غریبان، ۱۰۲ـ۱۰۳؛ شعرالعجم / تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ۸/۳ـ۹؛ شمع انجمن، ۱۴۶ـ۱۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۹۲/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۹۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، ۱۵۲/۶؛ قصص‌الخاقانی، ۱۶۳ـ۱۶۵؛ کاروان هند، ۳۹۱/۱ـ ۴۰۲؛ کلمات الشعرا، ۳۸ـ۳۹؛ گلزار ادب، ۴۴۳ـ۴۹۷؛ مرآة‌الخیال، ۱۶۸ـ۱۶۹؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۸/۱ـ ۷۱۹؛ نتایج الافکار، ۲۴۶ـ۲۵۰؛نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۴۳ـ ۱۵۱؛ همیشه بهار، ۷۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,150.

رسولی

دانشمند تبریزی، میرعبدالباقی ← باقی تبریزی

دانشمندخان (**dā.neš.mand.xān**)، ملاشفیعای یزدی، ــ ۱۰ ربیع‌الاول ۱۰۸۱ق، دانشمند و دولتمرد ایرانی شبه قاره. پس از تحصیل علوم متداول عقلی و نقلی، مبلغی از سوداگران به مضاربه گرفت و در پادشاهی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) به هند رفت. در آن‌جا چندی در اردوی شاهی به‌سر برد و همراه اردو از آگره/ اکبرآباد به لاهور و از آن‌جا به کابل رفت. پس از بازگشت اردوی شاهی از کابل، ملا شفیعا رهسپار بندر سورت در گجرات شد تا از این بندر به ایران بازگردد. اما در این اثنا، شاه‌جهان که از مراتب فضل و دانش وی آگاهی یافته بود به کارگزاران دولتی در بندر سورت فرمان فرستاد تا او را به دربار گورکانی بازفرستند. ملا شفیعا در نهم ذوالحجهٔ ۱۰۶۰ق به حضور شاه‌جهان رسید و «به عنایت خلعت و انعام سه‌هزار روپیه نقد و منصب هزاری صدسوار معزز و مفتخر گردید.» (عمل صالح، ۱۱۷/۳) در ۵ ربیع‌الثانی ۱۰۶۱ق به منصب هزار و پانصدی صد سوار ارتقا یافت. در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۰۶۱ق شاه‌جهان فرمود تا پیشکش روز یکشنبه را تا یک سال به عنوان انعام به ملا شفیعا واگذارند. در ۱۹ شوال ۱۰۶۵ق خطاب دانشمندخان و منصب دوهزاروپانصدی، شش‌صد سوار گرفت و به‌جای لشکرخان به خدمت بخشیگری دوم گماشته شد. در ۲۴ ربیع‌الاول ۱۰۶۶ق منصب سه‌هزاری، شش‌صد سوار یافت و در اول جمادی‌الثانی ۱۰۶۷ق به خدمت بخشیگری و منصب سه‌هزاری هشت صد سوار سرفراز گشت، اما اندکی بعد از خدمت بخشیگری کناره گرفت و در دهلی گوشه گزید. در ۱۰۶۸ق به حضور اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) رسید. پس از جلوس دوم اورنگ‌زیب (۲۴ رمضان ۱۰۶۹ق)، «دانشمندخان که از اواخر زمان اعلی‌حضرت [شاه‌جهان] تا این هنگام در سلک گوشه‌نشینان انتظام داشت، مورد انظار عاطفت گشته به عطای خلعت و منصب چهارهزاری و دوهزار سوار نوازش یافت.» (مرآة‌العالم، ۱۵۳) ظاهراً در همین سال مدتی صوبه‌دار دهلی بوده است. در سرآغاز سال هفتم پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۷۴ق) منصب پنج‌هزاری یافت و در سال هشتم به حکومت صوبهٔ شاه‌جهان‌آباد/ دهلی گماشته شد. در ۱۳ رجب ۱۰۷۷ق، به‌جای محمدامین‌خان، به خدمت میربخشیگری منصوب گشت و در سال دوازدهم پادشاهی اورنگ‌زیب (ح ۱۰۸۰ق) نیز نظامت پایتخت، افزون بر شغل میربخشیگری، بدو واگذار گردید. ملا شفیعا از دانشمندان و فضلای برجستهٔ روزگار خود بود و «پس از او تا حال، از نوئینان بلند مقدار، کسی که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد در عرصهٔ روزگار نیامده. گویند چون به ملازمت پادشاهی فایز گردید به جهت مباحثه و مناظرهٔ علمی به ملا عبدالحکیم سیالکوتی... اشاره رفت، میان هر دو فاضل در واو عطفِ ''ایاک نعبد و ایاک نستعین'' گفت‌وگوی طولانی واقع شد و به زمانی دراز کشید، علامی سعدالله‌خان... ممیز گشت و آخر هر دو برابر ماندند. از آن روز، [ملا شفیعا] منظور نظر پادشاهی گردیده به رتبهٔ امارت برآمد. و آن‌چه گویند [که] خان مزبور [یعنی دانشمندخان ملاشفیعا] در انجام عمر به علم اهل فرنگ مایل گردید و اکثری از احکام تحریفاتِ آن جماعت تکرار می‌نمود، نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد.» (مآثرالامرا، ۳۲/۲). دانشمندخان، همانند بسیاری از امرای دربار گورکانی هند، نه‌تنها خود اهل فضل و دانش بود، بلکه فضلا و ادبا، از جمله

سرایندگان مهاجر ایرانی هند را می‌نواخت و از آن‌ها حمایت می‌کرد. از میان سرایندگان فارسی‌گویی که در ملازمت وی بوده یا از نواخت او بهره‌مند شده‌اند می‌توان از سالک یزدی، نسبت نیریزی و صادق تویسرکانی نام برد. در مجلس دانشمندخان بیشتر شب‌ها داستان‌گویی می‌شد. محمدکاظم، متخلص به مشرق، فرزند ملک‌حسین قوژدی گنابادی، که از ملازمان درگاه دانشمندخان بود، به‌دستور او داستانی را که در یادداشت با عنوان نتیجة‌الاحسان لترغیب‌الاخوان بر قلم آورد که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1963-266/1) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۸۳ـ ۱۸۴؛ عمل صالح، ۱۱۷/۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۱۵، ۲۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۷/۶؛ کاروان هند، ۵۲۶، ۶۷۶، ۱۴۳۴؛ مآثرالامرا، ۳۰/۲ـ ۳۲؛ مرآة‌العالم، ۶۹، ۸۹، ۹۵، ۱۵۳، ۱۷۸، ۳۰۷، ۳۸۱، ۴۲۱، ۴۵۷، ۶۶۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۱۵ـ ۵۱۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 150-151.

برزگر

دانشنامۀ قدرخانی (dā.neš.nā.me-ye.qa.dar.xā.ni)، فرهنگ واژگان فارسی از اشراف بن شرف مذکر فاروقی. مؤلف از مردم بخش چندیری در مالوه (هند) بود. وی تألیف این اثر را در ۲۱ ذیحجهٔ ۸۰۷ق در مالوه به انجام رسانید و آن را به قدرخان پسر دلاورخان غوری، فرمانروای مالوه (۷۹۴ـ ۸۰۹ق)، پیشکش کرد. دانشنامه دارای یک مقدمه و بیست‌ودو باب است. مؤلف در مقدمه می‌گوید که گرچه واژگانی از شاهنامهٔ فردوسی، اسکندرنامهٔ نظامی و آثار شاعران دیگر را در فرهنگ خود آورده و معنی کرده است، همچنین کوشیده تا این فرهنگ در مطالعهٔ آثار علمی نیز به‌کار آید و سودمند باشد. در این مورد به‌ویژه اصطلاحات پزشکی و نام‌های داروها معنی شده‌اند. در اواخر مقدمه فهرست‌هایی از نام‌های ایرانی کهن ماه‌ها و روزها و تعطیلات تقویم ایرانی آمده است. دانشنامه دارای ۲۴۱۹ مدخل است که طیف گسترده‌ای از واژگان عمومی و نیز اسامی گیاهان و جانوران را دربرمی‌گیرد. باب‌ها بر اساس حرف آخر واژگان، به ترتیب الفبایی، مرتب شده‌اند، ولی واژگان درون هر باب هیچ ترتیب ظاهری ندارند. معانی کوتاه و گاه تنها دربرگیرندهٔ مترادفات است. مؤلف گاهی به‌جای معنی فارسی یک واژه تنها معادل اردوی آن را آورده است. دانشنامهٔ معمولاً نه همهٔ معانی یک واژه بلکه تنها یک معنی آن را دربردارد. یکی از ویژگی‌های این فرهنگ آوردن شواهد شعری فراوان از آثار شاعرانی مانند رودکی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، ابوالمؤید بلخی، دقیقی، فردوسی، اسدی طوسی، عنصری، مسعود سعد سلمان، ناصرخسرو، انوری، ظهیر فاریابی، کمال‌الدین اسماعیل، سوزنی سمرقندی، نظامی، فرخی، ابوالعلای شوشتری، ابوالمثل بخاری، امیرخسرو، ازرقی هروی و بانویی شاعر با نام «دختر کاغذمال» است. مؤلف در تألیف این اثر احتمالاً به لغت فرس اسدی طوسی نظر داشته است. تنها دست‌نویس دانشنامهٔ قدرخانی در مؤسسهٔ دست‌نویس‌های فرهنگستان علوم آذربایجان نگه‌داری می‌شود که در ۲۹ ذوالقعدهٔ ۸۱۱ق کتابت شده است.

منبع: *Iranica*, 6/653-654.

برزگر

دانکن (dān.kan)، جانتن (Jonathan Duncan)، فرزند الکزاندر، ۱۵ مه ۱۷۵۶ ـ بمبئی ۱۱ اوت ۱۸۱۱م، دولتمرد انگلیسی. به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد و در ۱۷۷۲م به کلکته رفت. در دستگاه شرکت ترقی کرد و از ۱۷۸۸م ناظر و نمایندهٔ مقیم شرکت در بنارس شد. در ۱۷۹۰ـ۱۷۹۴م نمایندهٔ مقیم شرکت در بنارس بود. با فساد دستگاه اداری و نیز با رسم پوسیدهٔ نوزادکشی سرسختانه مبارزه کرد. در ۲۷ دسامبر ۱۷۹۵م فرماندار بمبئی شد و تا پایان عمرش، یعنی مدت شانزده سال، در این مقام باقی ماند. در دورهٔ فرمانداری‌اش در بمبئی، سیاست نوینی دربارهٔ حکومت‌های نیمه‌مستقل پیش گرفت و حکومت بسیاری از شاهک‌های مسلمان و راجگان هندوی هند را، به‌شرط داشتن استقلالی نیم‌بند و تحت حمایت انگلیس، به‌رسمیت شناخت. دورهٔ وی همزمان با جنگ‌های شدید انگلیسیان با تیپوسلطان فرمانروای میسور، مراته‌ها، سرکشان گجرات و کاتیاور و دیگران بود و وی در همهٔ این جنگ‌ها نقشی فعال و بزرگ داشت. در بمبئی به‌خاک سپرده شد و بنای یادبودی در بزرگداشت او در آن‌جا بر پا کردند. همچون بسیاری از دولتمردان انگلیسی هند، به‌ویژه در اوایل سلطهٔ انگلیسیان بر هند، دانکن نیز از نویسندگان و سرایندگان فارسی‌گوی هند کمابیش حمایت می‌کرد و شماری از آنان آثاری را به فرمان او نوشتند یا بدو پیشکش کردند. از آن میان، امرسنگه خوشدل (ـ ۱۲۲۵ق) منظومهٔ بزم خیال (سروده در ۱۲۱۱ق، دست‌نویس

موزهٔ بریتانیایی بـه‌شمارهٔ or.1751/4)، در تـاریخ هـند بـه‌ویژه روزگـار انگـلیسی‌ها تـا ۱۲۱۰ق، را بـه دانکـن پـیشکش کـرد. محمدصادق کاتب بهبهانی نیز فرهنگ فـارسی مـنتخب‌اللـغات دنکینی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26316) را در بنارس به‌نام دانکن (امین‌الملک ممتازالدوله جـان‌تهین دنکـین بهادر غضنفرجنگ) نوشت. پندت کرشانند فرزند پـندت آنـند کهن جی هم کتاب خود را که در تـاریخ پـادشاهان هـند است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی بـه‌شمارهٔ Add.6931/4) بـه‌فرمان دانکن به‌تحریر درآورد.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۸/۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۵، ۱۱۶۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 50, 504, 804, 1017; *Dictionary of Indian Biography*, 126; *the Oxford History of India*, 53.

برزگر

دانهی نیشابوری (dã.ne.hi-ye.ney.šã.bu.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم نیشابور بود و با کشاورزی روزگار می‌گذراند. وی سپس به هند سفر کرد و به‌ملازمان دربار جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) پیوست. دانهی به لهجهٔ نیشابوری (خراسانی) شعرهایی دلنشین می‌سرود، اما چون شیوهٔ خوانـدن و نـوشتن ایـن‌گونه شـعرها دشوار بود، چندان در میان مردم آوازه‌ای نیافت. گـویند روزی شاعری با تخلص الفتی* را چوگان از دست خطا شده بر بینی خورد، دانهی در هجو وی چـنین گـفت: «الفـتی بس کـه شـعر می‌گفت ـ نـیک زد بـاطن لونـدانش / چـرخ چـوگانی از قـضا بشکست / پشت بینی به جای دندانش.» برخی گویـند مراد از این الفـتی قـلیچ مـحمدخان جـانی قـربانی انـدجانی بـود کـه در شعرهایش نخست الفتی تخلص مـی‌کرد و سـپس بـه لامـعی بگردانید. این هجویه را مؤلف عرفات‌العاشقین از غزالی مشهدی دانسته است. بـه‌نوشتهٔ عـرفات‌العـاشقین «املح‌الزمـان، مـولانا دانـهی ـ بـه‌غایت خـوش‌طبیعت، هـزّال، نـمکین‌بیان بـوده و اشعارش به‌زبان نیشابوری است و اکثر بر زبان‌هاست، مدت‌ها ملازم رکاب جلال‌الدین محمداکبر پادشاه بود و در مـدح وی اشعار بسیار به‌زبان خود گفته» است.

منابع: الذریعه، ۳۱۷/۹؛ روز روشن، ۲۱۱؛ شام غریبان، ۱۰۰ـ۱۰۱؛ کاروان هند، ۴۰۲/۱ـ۴۰۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۳/۲ـ۱۷۴؛ مرآةالعالم، ۵۷۴/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۹/۳ـ۲۳۰؛ هفت اقلیم، ۸۰۷/۲ـ۸۰۸.

جهان‌تاب

دانیال گورکانی (dã.ni.yãl-e.gur.kã.ni)، فرزند جـلال‌الدیـن اکـبر گورکانی، ۹۸۰ ـ برهانپور ۱۰۱۳ق، شاهزادهٔ گورکانی. چون در خانهٔ شیخ دانیال چشتی، از مشایخ بزرگ دورهٔ جلال‌الدین اکبر به‌دنیا آمد، او را دانیال نامیدند. از زندگانی وی تا ۱۰۰۲ق هیچ آگاهی نداریم، اما در این سال جلال‌الدیـن اکـبر کـه از دیـرباز سودای تسخیر دکن را در سـر مـی‌پرورانـد او را بـه فـرماندهی سپاهی هفتادهزار نفری به تسخیر دکن فرستاد و خود برای شکار به کنار رود سلطانپور در نزدیکی لاهور رفت. در آن‌جا پادشاه، عبدالرحیم‌خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق) را که در ملازمت شـاهزاده دانیال به سرهند رسیده بود، برای رایزنی دربارهٔ این لشکرکشی نزد خود فراخواند و خان‌خانان در نواحی شیخپور به ملازمت شاه رسید. اما در این دیدار خان‌خانان پذیرفت که خود به تنهایی و بی‌آن‌که شاهزاده دانیال را به زحمت انـدازد، فـرماندهی ایـن لشکرکشی را بر عهده گیرد. پس از این گفت‌وگو، پادشاه فرمان داد تا لشکری که به‌خدمت دکن آماده شده بود، همراه خان‌خانان بـرود و شـاهزاده دانـیال را نـزد خـود فـرا خـوانـد. هـمچنین جلال‌الدین اکبر بفرمود تا فرزند دیگرش شاهزاده مراد* به‌یاری خان‌خانان بشتابد. تسخیر احمدنگر دکن راه بـه جـایی نـبرد و نیروهای درگیر با یکدیگر از در آشتی درآمدند. پس از گذشت دو سال، در ۱۰۰۸ق، این بار جلال‌الدین اکبر شاهزاده دانیال را به حکمرانی دکن برگزید و او را به تسخیر احمدنگر فـرستاد. وی همچنین جانان بیگم، دختر خان‌خانان را که زنی زیبا، فرهیخته، مفسر قرآن و شاعر بود، به‌همسری دانیال درآورد. گویند پس از مرگ دانیال، جهانگیر سخت شیفتهٔ جانان بیگم شد، اما وی تن به ازدواج با او نداد. شاهزاده دانیال و خان‌خانان پس از آن که به دکن رسیدند به‌محاصره دژ احمدنگر پرداختند. در همان زمـان جلال‌الدین اکبر خود نیز به دکن آمد. وی از یک‌سو شـاهزاده دانیال و خان‌خانان را مأمور تسخیر دکن کرد و از دیگرسو خود با بخشی از سپاهیانش به تسخیر خاندیس و مـحاصرهٔ دژ آسـیر پرداخت. در این هنگام حکومت احمدنگر در دست چاندبی‌بی بود که به جای بهادرشاه، کودک خردسال ابـراهـیم‌نظام‌شاه کـه یگانه جانشین پدر بود، بـه ادارهٔ امـور آن‌جـا مـی‌پرداخت. بـا محاصرهٔ دژ احمدنگر، چون چاندبی‌بی دریافت که لشکریان وی را توان رویاروی با دشمن نیست، خواست تا بـا دشـمن از در

آشتی درآید، اما جنیدخان یا بـه نـوشتهٔ مآثرالامرا چیته‌خان خواجه‌سرای حبشی چون از تصمیم چاندبی‌بی آگاهی یـافت، گروهی را به قتل وی فرا خواند، تا این که، به‌نوشتهٔ مآثر رحیمی، به هنگام نماز «کـار او را سـاختند.» امـا بـه نـوشتهٔ بـرخـی از تاریخ‌نگاران وی چون تاب دیدن بیگانگان را در سرزمین خود نداشت، خـودکشی کـرد. مـحاصره دژ احـمدنگر سـرانـجام بـا پیروزی لشکریان شاهزاده دانیال و خـان‌خانان پـایان یـافت و بدین‌گونه دورهٔ حکومت نظام‌شاهیان در ۱۰۰۹ق به‌سر رسید.به نوشتهٔ داستان ترکتازان هند، «اکبر، بهادرشاه راکه کودک بود به دژ گوالیار فرستاده آن‌جا در بند نمودند و چون شاهان عادلشاهی بیجاپور و قطب‌شاهی گلکنده به پـذیرفتن پـیشکش خـواهـان آشتی شده بودند اکبر بر آن‌ها نتافت و دختر ابراهیم عادل‌شاه را برای شاهزاده دانیال خواسـتگاری نـموده کسـان خـود را بـرای آوردن وی و بازیافت پیشکش به بیجاپور فرستاده احمدنگر و برار و برهانپور و آسیرگره و خاندیس را به شاهزاده بـخشید و خان‌خانان را به اتابگی او گماشته لگام کارهای آن کشور را بـه دست ابوالفضل در داد و خود از دکن روی به آگره نهاد.» بیش از پنج سال از تسخیر دکن نگذشته بود که دانیال نیز، مانند برادرش شاهزاده مراد، به‌سبب زیاده‌روی در شراب‌خـواری در جـوانـی درگذشت. مرگ وی آسیبی هولناک بر پیکر جلال‌الدیـن اکـبر فرود آورد. دربارهٔ مرگ شاهزاده دانیال نوشته‌اند که وی به شکار و تفنگ میلی تمام داشت. او یکی از تفنگ‌های خود را «یکی و جنازه» نام کرده و فرمان داد تا این بیت راکه خود سروده بود بر آن نقش کنند: «از شوق شکار تو شود جان تر و تازه ــ بر هر که خـــورد تـــیر تـــو یکـــی و جـنازه.» پس از آن کـه کـار وی در شراب‌خواری به افراط کشید. این خبر به جلال‌الدین اکبر رسید. وی فرمان‌هایی عتاب‌آمیز به خان‌خانان صادر کرد. عبدالرحـیم نـیز مأمـورانـی بـرگماشت تـا از رسـاندن شـراب بـه شـاهزاده جلوگیری کنند. گویند شاهزاده نزد خدمتکاران زاری می‌کرد تا از هر راهی که باشد به وی شراب رسانند. او به مرشد قلی تفنگچی فرمان داد تا شراب را در همان تفنگ یکی و جنازه بریزد. وی نیز شرابی تند در آن تفنگ که مدت‌ها به باروت و بوی آن پرورش یافته بود، انداخته آورد و زنگ آهن که از تیزی شـراب تـحلیل پذیرفته بود یار و معین گشت تا با خوردن آن عمر شاهزاده نیز به سر آید. دانیال شاهزاده‌ای ادب‌دوست بود و خود نیز به فارسی و هندی شعر می‌سرود. دربار وی مجمع شـاعران بـود و نـوعی خبوشانی و میرحسین کفری از شاعران دربـار وی بـودند و در سروده‌هایشان دانیال را ستوده‌اند. نوعی خبوشانی یک مثنوی ۱۰۶ بیتی در وصف بهار و شکایت از زندان به نام دانیال سروده که در بیتی از آن آمده است: «چراغ‌افروز مسندگاه اقبال ــ گـل خورشیدرو شهزاده دانیال.» نوعی در زندان گوالیار قصیده‌ای با مطلع «سحر ز نالهٔ گرمی که داشت بـلبل زار ــ سـپند آبـله پـر می‌کشیدش از منقار» در ستایش دانیال سرود که رهایی او و میر حسین کفری را از بند در پی داشت. نوعی دو ترکیب‌بند استادانه در مرثیه سروده که هر دو را با سوز و گداز و درد تمام گفته است. او یکی از آن‌ها را در سوگ شاهزاده دانیال گفته که مطلع یکی از بندهای آن چنین است: «تا آن گل شکفته شهید شراب شد ــ دیر و چمن چو خانهٔ عاشق خراب شد.» میر حسین کـفری نـیز در قصیده‌ای دانیال را ستوده است. رفیع‌الدین خراسانی، متخلص به رفیع، هم از دیگر ستایندگان شاهزاده دانـیال بـوده است. در نسخه‌ای از دیوان وی که به‌شمارهٔ Add.5599 در کتابخانهٔ موزهٔ بـــریتانیایی نگـــه‌داری مـــی‌شود، قـصیده‌هایی در سـتایش جلال‌الدین اکبر و فرزندانش به‌ویژه مراد و شاهزاده دانیال آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۷۱/۵ـ۸۷۳؛ تاریخ فرشته، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۱؛ جهانگیرنامه، ۲۰ـ۲۱، ۱۰۴؛ داستان ترکتازان هند، ۲۶۷/۲، ۳۴۶ـ۳۴۹، ۳۵۷ـ۳۵۸؛ دیـوان مـولانا نـوعی خـبوشانی، مـقدمه، ۲۹۱ـ۲۹۷، ۳۱۹ـ۳۲۴، ۳۷۵؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۱۳۲، ۱۴۴ـ۱۴۶، ۱۵۹ـ۱۶۰، ۱۷۳، ۳۷۵؛ طبقات اکبری، ۳۷۹؛ کاروان هند، در صفحات فراوان؛ مآثرالامرا، ۷۰۱/۱ـ۷۰۲؛ مآثر رحیمی، ۴۷۳/۲ـ۴۷۴، ۴۹۷ـ۵۰۱؛ ۶۳۶/۳، ۸۰۷؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۹/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۴ـ۳۶۰.

جهان‌تاب

داود بیدری (dā.vud-e.bi.de.ri)/ بیداری، ملاداود، نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم و نیمهٔ یکم سدهٔ نـهم هـجری، تـاریخ‌نگار شـبه‌قاره. در روزگـــار پـادشاهی سـلطان فـیروزشاه (۸۰۰ـ ۸۴۵ق) و جانشینش، احمدشاه (۸۲۵ـ ۸۳۹ق)، هر دو از سلاطین بهمنی دکن، می‌زیست و از حمایتشان بهره‌مند بود. وی مؤلف تاریخی گم‌شده با نام تحفة‌السلاطین بود کـه در آن بـه شـرح پـادشاهی سروران بهمنی‌اش پرداخته بود. فرشته، شیخ آذری و دیگران در نگارش تاریخ‌های خود، از این اثر بهره بردند.

منابع: تاریخ فرشته، ۳۱۹/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,154.

ربیعیان

داود پوتا (da.vud.pu.tā)، عمر فرزند محمد، تلتی از روستاهای دادو در ایالت سند، ۲۵ مارس ۱۸۹۶ ــ ۲۲نوامبر ۱۹۵۸م، شاعر، مترجم، نویسنده و ایران‌شناس پاکستانی. در خانواده‌ای تهیدست زاده شد. پس از پایان دورهٔ ابتدایی به لارکانه کوچید و در آن‌جا به تحصیل پرداخت. سپس در نوشهر و فیروز مدرسه درس خواند و پس از چندی به کراچی سفر کرد و در مؤسسهٔ فرهنگی مسلمانان سند به نام سند مدرسه به‌تحصیل پرداخت. داودپوتا در ۱۹۱۷م در دانشکدهٔ دی ــ جی سند بـه تحصیل سرگرم شد و در ۱۹۱۹م دورهٔ دیپلم ادبی را به پایان برد و برندهٔ جایزهٔ نورمان هی (Norman Hey) شد. در ۱۹۲۱م دانشنامهٔ لیسانس تخصصی زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۲۳م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان عربی دریافت کرد و مدال طلا گرفت. در ۱۹۲۴م با هزینهٔ دولت پاکستان در دانشکِدهٔ امانوئل کیمبریج به تحصیل پرداخت و در ۱۹۲۷م با نوشتن پایان‌نامهٔ تأثیر شعر عربی در ارتقای شعر فارسی، دانشنامهٔ دکتری گرفت. این رساله بـه کوشش پیشوای روحانی فرقهٔ بوهر بـه‌نام طـاهر سیف‌الدیـن چاپ شده است (بـمبئی، ۱۹۳۷م). در ۱۹۲۷م ریـاست سـند مدرسه در کراچی را به‌عهده گرفت. در ۱۹۲۹م از سـوی دولت محلی استان بمبئی در دانشکدهٔ اسماعیل یوسف جگیشوری به تدریس زبان عربی پرداخت و در ۱۹۳۹م ریاست ادارهٔ آموزش و پرورش سند را عهده‌دار شد. در ۱۹۴۷م حکومت وقت به او لقب شمس‌العلما داد. در ۱۹۵۱م، دولت محلی استان سند، وی را به عضویت کمیسیون استخدام دولتی برگزید. در ۱۹۵۳م به ایران سفر کرد و نیز در همین سال حج گزارد. پس از آن، از قاهره، دمشق، بیروت، بیت‌المقدس و بغداد نیز دیدن کرد. در ۱۹۵۵م پس از تشکیل استان واحد پاکستان غربی، عضویت کمسیون استخدام دولتی پاکستان غربی را به‌عهده گرفت. وی نوشته‌های فراوانی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و سـندی دارد. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ انگلیسی طیبات سعدی (۱۹۲۳م)؛ ۲ــ شاه جورسالو با همکاری دکتر گربگخشانی به‌زبان سندی (۱۹۲۳م)؛ ۳ــ سرهاگل انتخاب سندی (۱۹۲۳م)؛ ۴ــ روایح بوستان که اشعار گـزیده بـه انگـلیسی است (۱۹۳۴م)؛ ۵ــ ویـرایش و چـاپ سیاست‌نامهٔ نظام‌الملک طوسی (۱۹۳۴م)؛ ۶ــ ویرایش و چاپ عیار دانش ابوالفضل علامی (۱۹۳۴م)؛ ۷ــ انـتخاب نـثر و نـظم به‌فارسی (۱۹۳۶م)، ۸ــ مجموعة‌النثر والنظم به‌عربی (۱۹۳۶م)؛ ۹ــ بـیان‌العـارفین بـه‌سندی (۱۹۳۶م)؛ ۱۰ــ بـررسی آمـوزش و پرورش توده‌ها بـه‌انگـلیسی (۱۹۳۷م)؛ ۱۱ــ قـطعات ابـن‌یمین بـه‌انگـلیسی (۱۹۳۸م)؛ ۱۲ــ ویـرایش و چـاپ سـفرنامهٔ نـاصرخسـرو (۱۹۳۸م)؛ ۱۳ــ ویـرایش و چـاپ روشـنایی‌نامهٔ ناصرخسرو (۱۹۳۸م)؛ ۱۴ــ ویرایش و چـاپ تـاریخ مـعصومی بـه‌فارسی (۱۹۳۸م)؛ ۱۵ــ انـتخاب از کـلام حـافظ و عـارف به‌انگلیسی (۱۹۳۸م)؛ ۱۶ــ ویرایش و چاپ چچ‌نامه (۱۹۳۹م)؛ ۱۷ــ ابـیات سـندی بـا تـقریظ بـه‌سندی (۱۹۳۹م)؛ ۱۸ــ حمزة‌الاصفهانی، بخش اول به‌انگلیسی (۱۹۴۰م)؛ ۱۹ــ سـندی نـظم (۱۹۴۴م)؛ ۲۰ــ انـتخاب نـثر و نـظم سـندی در سـه جـلد به‌سندی (۱۹۴۸م)؛ ۲۱ــ مدارج‌القوأة‌العربیه در سه‌جلد به‌عربی (۱۹۵۰م)؛ ۲۲ــ آغاز فارسی در چهار جلد به‌فارسی (۱۹۵۱م)؛ ۲۳ــ دروس عربیه در چهار جلد (۱۹۵۳م)؛ ۲۴ــ کلام گرو زهرانی به‌سـندی (۱۹۵۸م)؛ کتاب‌النفقه به‌فارسی. داود پوتا از مـریدان شاعر و عارف سند، شـاه‌عبداللـطیف بـود و چـون درگـذشت پیکرش را در کنار آرامگاه شاه عبداللطیف در بت‌شـاه بـه‌خاک سپردند.

منابع: پاکستانی ادب، ۲۳۲ـ۲۳۶؛ فیض‌محمد سومرو، «داود پوتا دانشمند ایران‌شناس پاکستانی»، ترجمهٔ محمدیوسف فـاروقی، هـلال، جـلد ۹، شـمارهٔ ۱۰ (مسلسل ۱۲۰)، بهمن ۱۳۵۰ش، صص ۳۶ـ۳۹.

رسولی

داود تویسرکانی (dā.vud-e.toy.ser.kā.ni)، میرزا داود، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم تویسرکان بود و در همان‌جا برآمد. سپس برای تحصیل به اصفهان رفت و در مدرسهٔ خواجه محبت نزد خلیفه سلطان از عالمان بزرگ آن‌جا درس خواند. میرزا داود در پادشاهی شـاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بـه هـند رفت و بـه ملازمان دستگاه تقرب‌خان پیوست. اما پس از چندی به‌سبب کدورتی که میان وی و تقرب‌خان پیدا شد، بـه‌دکن کـوچید و همان‌جا نیز درگذشت. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. ایـن ربـاعی از او است: «ابـدال طـریقت آن نمدپوش رسول ــ روزی که قدم نهاد بر دوش رسول / از رفعت قرب، سَراو اَدنیٰ را ــ خم گشت چـو قـوس و گـفت در گـوش رسول.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی،

۲۰۱؛ شام غریبان، ۱۰۱؛ شوریدگان و تذکرهٔ بزرگان و سخن‌سرایان تویسرکان، ۹۶-۹۷؛ کاروان هند، ۱/۴۰۳-۴۰۴.

جهان‌تاب

داودخاکی کشمیری ← خاکی کشمیری

داودخان عباسی (dā.vud.xān-e.ab.bā.si)، فرزند خدایارخان یارمحمد فرزندمیان نصیرمحمد، سدهٔ دوازدهم هجری، امیر، پزشک و ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. از خاندان کلهورهٔ عباسی سند است. پدرش حاکم کمابیش مستقل سیوستان و برخی نواحی دیگر سند در دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ـ ۱۱۳۱ق)، بود. در ۱۱۲۰ق، که رحیم‌داد افغان، زمین‌دار نواحی شکارپور و نوشهره، دژهای سیوی و دهادهر، از متصرفات خدایارخان یارمحمد را بگرفت، خدایارخان پسرش داودخان را به جنگ افغانان فرستاد و وی پس از نبردی سنگین با افغانان که به شکست و کشته شدن رحیم‌داد انجامید دژهای سیوی و دهادهر را بازستاند. پس از مرگ خدایارخان یارمحمد (۱۵ ذوالقعدهٔ ۱۱۳۱ق)، پسرش میان نورمحمد جانشین او شد و به لقب خدایارخان مخاطب گردید. داودخان در آغاز به فرمانبرداری از برادرش تن درنداد تا این‌که پس از سه سال جنگ و آویز، حاضر به مصالحه شد و نورمحمد برایش اقطاعی معین کرد. داودخان ظاهراً از آن پس، به صلح و آرامش، در خدمت برادرش خدایارخان نورمحمد به‌سر می‌برد. داودخان «امیری صاحبدل بود و در حکمت دست وافی و فکر کافی داشت.» وی دو اثر در پزشکی به فارسی نوشته، یا نگارش آن‌ها بدو منسوب است. یکی از این دو اثر جوارحنامهٔ امامیه فی قوانین‌الصیاد/ صیدالمراد فی قوانین‌الصیاد (کلکته، ۱۹۰۸م) است. داودخان در دیباچهٔ این اثر می‌گوید که جمشیدشاه نخستین کسی است که کتابی در شکار ساخت. سپس بزرگمهر به‌دستور انوشیروان بازنامهٔ نوشیروانی را ساخت. پس از آن به دستور عبدالملک بن نوح (سامانی) پادشاه خراسان بازنامهٔ نوشیروانی از پهلوی به فارسی درآمد و این کار را استاد روزگار ابوالتجری انجام داد و کار خود را جوارحنامه شهنشاهی نام نهاد. آنگاه به روزگار ملک‌شاه و به دستور خواجه نظام‌الملک، ابوالجوارح خواجه علی‌بن محمد نیشابوری صیدنامهٔ ملکشاهی را ساخت که اصل و مایهٔ کتاب داودخان است. در دورهٔ طغان‌تیمور علی بن منصور حلوانی، که مأمور قوشخانه شده بود، با بهره‌گیری از کتاب‌های جاماسپ، بقراط، جالینوس، بزرجمهر، جوارحنامهٔ ابوالتجری، دهقان ماهکین، رسالهٔ ابوالفوارس، فیاورزی، شکره‌نامهٔ ابوالفرج بازدار، دهقان شکینی، صیدنامهٔ ابوزکریا، دهقان بخاری، و کتاب‌های دیگر و نیز با پرسش از میرشکاران تاژیک و مغول دربارهٔ احوال جانوران، آگاهی‌هایی را که در اصلِ کتاب صیدنامهٔ ملکشاهی نبود بدان افزود و اثر تازه را شکارنامهٔ ایلخانی نامید. «اما چون فرس قدیم مغلق و دور از فهم مبتدیان بود، این فقیر [یعنی داودخان] به تطویل کلام و اصطلاحات قریبةالفهم، سر نوبه تحریر درآورد.» بنابراین، کتاب داودخان، به‌واقع تحریری نو از کتابی کهن است. جوارحنامه/ صیدالمراد در یک دیباچه (در بیان شکار و اهمیت آن و تاریخچهٔ شکار)، یک مقدمه (در حمد و ثنا و فهرست باب‌ها) و ۳۱ باب تدوین شده است: ۱ـ در حقیقت دام‌دار که چطور شخصی باشد، صید و صیادان، ۲ـ رنگ و عیب و هنر جانوران، ۳ـ چشم گشادن جانوران گلال چشم، ۴ـ چشم گشادن جانوران سیاه‌چشم، ۵ـ معالجات جانوران گلال‌چشم، ۶ـ معالجات جانوران سیاه‌چشم، ۷ـ در تولک بستن یعنی گریز نشاندن جانوران سیاه‌چشم، ۸ـ کیفیت باز، ۹ـ امراض سرجانوران گلال چشم و سیاه‌چشم، ۱۰ـ امراض گوش، ۱۱ـ امراض چشم، ۱۲ـ امراض منسر، ۱۳ـ امراض گلو، ۱۴ـ بیماری حوصله، ۱۵ـ معده، ۱۶ـ روده، ۱۷ـ امراض دمه، ۱۸ـ امراض جگر، ۱۹ـ دل، ۲۰ـ جلد،... ۲۵ـ علاج کرف شدن جانوران، ۲۶ـ هوازدگی، ۲۷ـ گرمازدگی، ۲۸ـ گرم کردن جانوران، ۲۹ـ لوط که دنبلی است، ۳۰ـ بانک شکرگان و آن آواز نحس است و ۳۱ـ معالجه با سور و بن. خاتمهٔ کتاب در دو بخش (یک) معالجهٔ بلبل و طوطی و کبوتر و دیگر پرندگان، (دو) علاج امراض اسپان که بیطره گویند، است. اثر دیگر منسوب به داودخان، طب داودی/ طب داودخانی/ مجربات داودی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1976-3912) است که به‌نوشتهٔ برخی منابع آن را میرعبدالرزاق مشرب اصفهانی (ـ ۱۱۲۷ق) به‌نام داودخان (در ۱۱۵۳ق) ساخته است. طب داودی در بیماری‌ها، از سرتا به پا، در ۳۱ باب است و برخی باب‌های آن عبارتند از ۱ـ امراض سر و دماغ، ۲ـ امراض چشم، ۳ـ گوش، ۴ـ بینی، ۵ـ دهان و لب، ۶ـ دندان، ۷ـ حلق، ۸ـ سینه، ۹ـ مثانه، ۱۰ـ سپرز، ۱۵ـ پشت، ۲۰ـ آتشک، ۲۵ـ باد مسموم، ۳۰ـ رشته (نارو) و ۳۱ـ عورات (زنان). محمدعلی، پسر بزرگ داودخان، نیز «جوانی قابل و مستعد[و] به انواع کمال پیراسته [بوده و] در نظم و نثر

سلیقهٔ عالی» داشته است (مقالات‌الشعرا، ۳۹۴) و در اشعارش عالی تخلص می‌کرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۴۰/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۳۲/۲؛ ۳۴۷/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۹؛ تحفةالکرام، ۴۱۹ـ ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۵۸/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۳/۱ـ ۴۱۶، ۶۲۶؛ مآثرالامرا، ۸۲۶/۱ـ ۸۲۷؛ مقالات‌الشعرا، ۲۱۲ـ ۲۱۳، ۳۹۴، ۷۶۰؛ منشورالوصیت و دستورالحکمت، ۱۳۵ـ ۱۳۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۳/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,154-155.

برزگر

دایرةالمعارف‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (dā.ye.ra.tol.ma.ā.ref.ne.vi.si-ye.fār.si.dar.šeb.he.qār.re)، دایرةالمعارف مجموعه‌ای است از مقاله‌هایِ فشرده از همهٔ رشته‌های دانش بشری یا یکی از این رشته‌ها که برپایهٔ نظامی خاص و بیشتر الفبایی مرتب شده است. پیشینهٔ پیدایش مجموعه‌های علمی دایرةالمعارفی، نه به مفهوم امروزی آن، بلکه مجموعه‌های علمی چنددانشی و دایرةالمعارف‌گونه، در ایران به سده‌های نخستین پس از اسلام می‌رسد. در آن دوره دست‌آوردهای اندیشهٔ ایرانی و اسلامی در زمینه‌های دانش و فرهنگ، به زبان عربی بیان می‌شد، اما از اواخر سدهٔ سوم هجری که زبان فارسی، زبان فرهنگی شد، ایرانیان توانستند با برگردانیدن کتاب‌های عربی به فارسی علوم عربی راکه خود در پدید آوردن آن سهمی بسزا داشتند به قلمرو فرهنگ فارسی بازگردانند. از این تاریخ بود که مجموعه‌های دایرةالمعارف‌گونه در ادب فارسی پدید آمد و کتاب‌هایی بسیار در این زمینه نوشته، گردآوری و ترجمه شد. اما رشد دایرةالمعارف‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، به‌خلاف فرهنگ‌نویسی فارسی که هندی‌ها در شکوفایی آن نقشی بسزا داشتند، آهنگی بسیار کند داشته است. از هنگام نگارش نخستین دایرةالمعارف فارسی یعنی، دانشنامه علایی (تألیف در میان سال‌های ۴۱۲ و ۴۲۸ق) که دایرةالمعارفی در زمینهٔ علوم فلسفی بود، دایرةالمعارفی ارزشمند به فارسی در هند تدوین نگردید. گرچه بررسی زمینه‌های کند بودن آهنگ رشد دایرةالمعارف‌نویسی در شبه‌قاره، نیازمند کاوشی ژرف در تاریخ دایرةالمعارف‌نویسی در این سرزمین است و تاکنون، چنان‌که باید، دربارهٔ آن نپرداخته‌اند، اما با نگاهی گذرا به کتاب‌های چنددانشی و دایرةالمعارف‌گونه‌ای که در این سرزمین نوشته شده می‌توان به شناختی ولو اجمالی از روند دایرةالمعارف‌نویسی در شبه‌قاره پی برد. مهم‌ترین کتاب‌های چنددانشی فارسی که در هند نوشته شده‌اند بدین شرح است:

۱ــ جواهرالعلوم همایونی از محمدفاضل بن علی بن محمد مسکینی قاضی سمرقندی. این کتاب که در ۹۳۴ق به‌نام نصیرالدین همایون گورکانی (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق) در صدوبیست علم روزگار نوشته شد، در یک مقدمه در دو قسم و سه مقاله و هر یک در دو قسم و چند باب و یک خاتمه است. محمدفاضل در کتاب خود که آن را بر اساس نفایس‌الفنون شمس‌الدین آملی و جامع‌العلوم امام فخر رازی نوشته به علوم گوناگون، مانند پزشکی، هندسه، موسیقی، تاریخ، ادبیات، اخلاق و... پرداخته است. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۳۰۱ درکتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ شجرهٔ دانش از نظام‌الدین احمد گیلانی، شاگرد محمدباقر میرداماد، که به روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) در دربار قطب‌شاهیان در حیدرآباد دکن به سر می‌برد. این کتاب مجموعه‌ای از یک‌صد و دو رساله است که بیشتر از هشتاد رسالهٔ آن نگارش خود گیلانی و دیگر رساله‌ها گزینه‌ای از کتاب‌های دیگران است. گیلانی در این اثر به موضوع‌های گوناگون، مانند شرح احوال فارابی و حکیمان دیگر، شرح زندگانی ملوک عجم، شعبده‌بازی، اصطلاحات پزشکی، موسیقی، اصول علم منطق و... پرداخته است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۹ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ شاهد صادق از میرزا صادق اصفهانی، ملقب به مینا و متخلص به صادقی (۱۰۱۸ ــ ۱۰۶۱ق) که از ۱۰۵۴ق به نگارش این کتاب پرداخت و در ۱۰۵۹ق به روزگار شاهزاده شجاع بهادر پسر شاه‌جهان گورکانی در اکبرآباد هند آن را در پنج‌باب و هر باب را در چند فصل و یک خاتمه به پایان برد. باب‌های این کتاب بدین‌شرح است: باب یکم خداوندی، پیامبری، ولایت، ایمان و اسلام در ۱۰۷ فصل، باب دوم ریاست، سلطنت، حکومت و آداب آن در ۷۷ فصل، باب سوم عقل و علم در ۸۰ فصل، باب چهارم عشق و محبت در ۷۵ فصل و باب پنجم عالم و زمان و عناصر، تاریخ و جغرافیا در ۹۶ فصل. خاتمه در ضبط اسما در ۱۰۷ فصل. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۲۹۰۹ در کتابخانهٔ سپهسالار نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ

دایرةالمعارف‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

تحفة‌الهند از میرزاخان بن فخرالدین محمد که آن‌را به روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) برای شاهزاده محمداعظم پسر سوم اورنگ‌زیب یا معزالدین جهاندارشاه پیش از ۱۰۸۶ق در هنرهای آن روزگار در یک مقدمه و هفت باب نوشته است. در این کتاب، پیش از آغاز باب یکم، نویسنده در مقدمه‌ای مبسوط الفبای هندی و شیوهٔ نگارش آن و نیز دستورزبان هندی میانهٔ «برج بهاشا» را شرح داده است. همچنین در پایان کتاب واژه‌نامه‌ای از کلمات سنسکریت و هندی آمده که تقریباً دربردارندهٔ ۳۰۰۰ واژه است. باب‌های هفتگانهٔ تحفة‌الهند عبارت است از باب یکم در علم پنگل یا علم عروض اهل هند، باب دوم در علم تک یا علم قافیهٔ اهل هند، باب سوم در علم النکار یا علم بدیع اهل هند، باب چهارم در علم سنگاررس یا علم عاشقی و معشوقی، باب پنجم در علم سنگیت، یعنی علم موسیقی اهل هند، باب ششم در علم کوک، یعنی علم معرفت اقسام زن و مرد و صحبت داشتن و معاشرت و مباشرت با زنان، باب هفتم در علم سامدریک، یعنی علم قیافه‌شناسی و خاتمه در لغات و اصطلاحات اهل هند. در تحفة‌الهند برای نخستین‌بار شعر هندی بررسی شده و از این رو از ارزشی شایان برخوردار است. جلد یکم تحفة‌الهند در ۱۳۵۴ش با تصحیح و تحشیهٔ نورالحسن انصاری به همت انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در تهران چاپ و منتشر شده است؛ ۵ــ طلسم اعجاز / اندرجال از کشن‌سنگهٔ سیالکوتی، متخلص به نشاط، فرزند پران نات کهتری که در چهارده باب در سدهٔ دوازدهم تدوین گردیده است: ۱ــ بستن نظر در هفده فصل، ۲ــ مطیع کردن و بستن در هفت فصل، ۳ــ باه در پانزده فصل ۴ــ خضاب و درازی موی در پنج فصل، ۵ــ جواهرنامه در بیست‌وچهار فصل، ۶ــ غایب شدن در سه فصل، ۷ــ غرایب و عجایب در دوازده فصل، ۸ــ انتقال صور در شش فصل، ۱۰ــ معالجات در پنج فصل، ۱۱ــ صفایی و غیره در سه فصل، ۱۳ــ طلسمات در چهل‌وپنج فصل، ۱۴ــ دفینه در پنج فصل. در این فهرست که بر اساس جلد یکم فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نوشته شده به نام باب‌های نهم و دوازدهم اشاره‌ای نشده است، اما در نسخه‌ای از این کتاب که به شمارهٔ ۶۲۰۶ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود، شمار باب‌های طلسم اعجاز / اندرجال ۱۳ آمده است؛ ۶ــ حقایق نوریه از حافظ سید نورالله نوشاهی (۱۱۴۷ ــ ۱۲۲۹ق) در ۱۴ باب: ۱ــ علم قرآنی، ۲ــ حدیث، ۳ــ فقه، ۴ــ تصوف، ۵ــ اوراد، ۶ــ اعداد وفق، ۷ــ عملیات، ۸ــ تاریخ، ۹ــ پزشکی، ۱۰ــ لغت، ۱۱ــ آثار مؤلف، ۱۲ــ نوشته‌های مؤلف، ۱۳ــ نظم، ۱۴ــ در امضای مؤلف. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۴۲۷ در کتابخانهٔ نوشاهیه نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ تشریح‌الحروف / تشریح نادر از میر حسین دوست سنبهلی حسینی فرزند سید ابوطالب. وی که از نوزده سالگی از سنبهل مرادآباد هند به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) کوچیده بود، پس از نشست و خاست با استادان و هنرمندان آن‌جا در ۱۱۶۳ق تذکرهٔ حسینی را نوشت، اما پس از آن که در ۱۱۷۳ق از آن‌جا به بریلی رفت به نگارش کتاب تشریح‌الحروف در صرف زبان فارسی، صنایع، بدایع، عروض و قافیه و هنر معما پرداخت. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۸۳ / ۳۳۸۷ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ ترویج‌القلوب از سید حافظ محمد حیات نوشاهی (ــ ۱۱۷۳ق) فرزند حافظ جمال‌الله نوشاهی که در پانزده باب تدوین گردیده است: ۱ــ تحمید و مناجات، ۲ــ سلسلهٔ نوشاهیان، ۳ــ علم قرآن، ۴ــ فقه، ۵ــ تصوف، ۶ــ خوابگزاری، ۷ــ تاریخ، ۸ــ خواص سوره‌ها، ۹ــ عملیات، ۱۰ــ فال‌گیری، ۱۱ــ علم لغت، ۱۲ــ پزشکی، ۱۳ــ منتخبات کتب، ۱۴ــ نوشته‌های مهم نگارنده و ۱۵ــ سروده‌ها. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۴۴۱۲ در کتابخانهٔ نوشاهیه نگه‌داری می‌شود؛ ۹ــ روضة‌الزکیة فی‌الحقایق‌العلمیه از سید حافظ الهی بخش نوشاهی (۱۱۸۲ ــ ۱۲۵۳ق) فرزند سید نورالله نوشاهی که در بیست باب بدین شرح نوشته شده است: در مناقب، فقه، تصوف، اوراد و وظایف، عملیات، شجرهٔ انساب، زندگینامهٔ مردان بزرگ، حساب، موسیقی، صنایع بدیعه، چیستان و معما، غزل و منظومه‌ها، سؤال و جواب سرایندگان، رسایل و مکتوبات و جز آن‌ها. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۵۱ در کتابخانهٔ نوشاهیه ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ــ بیاض‌غلام محیی‌الدین از غلام محیی‌الدین قصوری (۱۲۰۲ ــ ۱۲۷۰ق) فرزند غلام مصطفی. در این بیاض سروده‌های وی به‌فارسی و چند بیت به اردو، مادهٔ تاریخ و نامه‌های او به دوستان آمده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۱۴۱/۳۳۲۱ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ــ وسایط‌العلوم از سید حافظ قل احمد نوشاهی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۶ق) فرزند سیدالهی‌بخش. این کتاب در سیزده باب تدوین گردیده است: ۱ــ در علوم قرآنی و قرائت، ۲ــ حدیث و فقه، ۳ــ تصوف، ۴ــ وظایف (اوراد)، ۵ــ عملیات، ۶ــ تاریخ، ۷ــ انساب، ۸ــ لغت‌شناسی، ۹ــ پزشکی،

۱۰ـ ترجمهٔ قصیدهٔ «غوثیه» به‌زبان پنجابی، ۱۱ـ غزلیات فارسی، ۱۲ـ اشعار، ۱۳ـ ترقیمه‌های او از نسخه‌های دست‌نوشتهٔ ایشان. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۱۲ـ نهرالفصاحة از میرزا محمدحسن قتیل لاهوری (ـ ۱۲۳۳ق). این کتاب در ۱۲۱۴ق نوشته شده و نویسنده در آن به صرف زبان فارسی، نامه‌نگاری، عروض و صنایع، تصحیح واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی که به اشتباه در زبان فارسی هند به‌کار رفته، پرداخته است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۵۷۱۴/۲۳۹۵/۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۳ـ مطالع‌الهند / مطلع‌الهند از سلامت علی طبیب بن شیخ محمد عجیب. این کتاب که در ۱۲۲۳ق در بنارس نوشته شد، در بردارندهٔ پنج مطلع و تکمله‌ای در فلسفه، هندسه، حساب، هیئت، موسیقی، رسوم و عادات اهل هند و جز آن‌ها است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۹۸۴/۹۳۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۴ـ گلدستهٔ معنی و نکات اشعار از محیی‌الدین کشمیری. در دیباچهٔ این کتاب که در ۱۲۲۳ق نوشته شده، نام گردآورنده و تاریخ نگارش آن آمده است. گلدستهٔ معنی، جُنگی به نظم و نثر است در شصت و چهار دایره و یک دیباچهٔ منثور است که پنجاه‌وهشت دایرهٔ آن ویژهٔ شعر و شش دایرهٔ دیگر برگزیده‌های منثور است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۷۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۱۵ـ مخزن‌الفواید / خزینة‌الاصول از محمدفایق بن غلام حسین بن محمد عظیم لکنویی، متخلص به فایق (ـ ۱۲۴۱ق). او این کتاب را در ۱۲۲۵ق و به روزگار نواب سعادت‌علی‌خان بهادر، فرمانروای اوده در یک مقدمه و دوازده باب به پایان برد. در مقدمه برخی اصول و قوانین زبان‌ها آمده و باب‌های آن به این شرح است: ۱ـ حروف تهجی و معانی و تبدیل آن‌ها، ۲ـ قوانین صرف زبان فارسی، ۳ـ نحو فارسی، ۴ـ در زیادات و محذوفات و مقدرات، الفاظ اول و آخر کلمه (پیشوند، پسوند)، ۵ـ تشبیهات، استعارات و مبالغات، ۶ـ صنایع و بدایع زبان فارسی، ۷ـ فضیلت شعر و شاعری، ۸ـ ضرب‌المثل‌های فارسی، ۹ـ بعضی قوانین ستاره‌شناسی و اصطلاحات علم موسیقی، ۱۰ـ تاریخ و نقد (لغز)، ۱۱ـ عروض، ۱۲ـ قافیه. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۵۶۳۲/۲۳۰۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ـ مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون از حکیم واجدعلی‌خان در دو جلد. وی که از مردم هوگلی بود، در دیباچهٔ کتاب خود با عنوان «مجملی در احوال مؤلف» آگاهی‌هایی از خود و خانواده‌اش به‌دست می‌دهد. واجدعلی‌خان که از پانزده‌سالگی به سفر در هندوستان پرداخته بود، با استفاده از تجربه‌های خود و احساس نگرانی از شیوه‌های آموزش در دبستان‌های فارسی در ۱۲۶۱ق به نگارش این کتاب برای آموزش مبتدیان پرداخت. دفتر یکم با نام مطلع‌العلوم در سی‌وهفت باب است و او در دفتر دوم با نام مجمع‌الفنون هنرها را به چهار گروه اعلا، اوسط، دنی و ادنی تقسیم کرده و هرکدام را در یک باب و در چند فصل آورده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ N.M.1961-1642/1 در موزه ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۷ـ گاهان / زمان و مکان از منشی محمدحسین، درگاه شماری و تواریخ، مسافت زمین، مسافت دریاها، بحیره‌ها، نهرها، چگونگی چشمه‌ها، آفرینش و تکوین مادهٔ انسان، گاهان و اختلاف اعضا که آن را در ۱۳۱۷ق نوشته و کوشیده است تا آن را به فارسی سره بنویسد. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ـ پنج گنج که در بردارندهٔ قطعاتی به نثر و نظم از پنج شاعر و نویسنده در زمینه‌های اخلاقی و ادبی است. پنج گنج چندان پسند نوآموزان زبان فارسی در شبه‌قاره قرار گرفت که به صورت واحد درسی در مدرسه‌های قدیمی درآمد. قطعه‌های پنج‌گانه این کتاب عبارتند از ۱ـ کریما (نصیحت‌الملوک)ی سعدی، ۲ـ نام حق از شرف‌الدین بخارایی، ۳ـ محمودنامه از محمدمحمود لاهوری، ۴ـ پندنامهٔ عطار نیشابوری و ۵ـ رسالهٔ فقهی از قاضی قطب. نسخه‌های گوناگون از این کتاب به‌جا مانده که از جملهٔ آن‌ها می‌توان از نسخه‌ای که به شمارهٔ ۱۷۸ در کتابخانه گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، یاد کرد؛ ۱۹ـ تذکرة‌المذکرین / زادالمذکرین از مولوی جان محمد در قصص و تفسیر سوره‌هایی از قرآن که در آن فضایل روزها و ماه‌ها و رخدادهای تاریخ در آن ماه‌ها آمده است در نسخه‌ای از این کتاب که به‌شمارهٔ N.M.1973-133 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود، نام این اثر در آغاز زادالمذکرین و در پایان تذکرة‌المذکرین آمده است؛ ۲۰ـ خزاین‌العلوم از احمدحسین قلعه‌داری قریشی گجراتی. در این کتاب افزون بر تذکره‌های بزرگان قلعه‌داری (اردو)، دیوان‌های چند شاعر بدین شرح گردآوری شده است: ۱ـ دیوان فایز، نجم‌الدین قلعه‌داری، ۲ـ دیوان‌الکریم، سروده‌های عبدالکریم قلعه‌داری، پدر گردآورنده، ۳ـ دیوان گردآورنده و... نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۷۰۸ در کتابخانهٔ احمد حسین احمد

دایرةالمعارف‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۲۱ـ خلاصة‌المجربین از محمدبن‌عبدالملک (حکیم سنامی) در چهل و هفت باب که آن را برای کتابخانهٔ نصیرالدین ابوالمظفر محمودشاه و برای فواید مسلمانان نوشته است. برخی از باب‌های این کتاب بدین شرح است: در کفارهٔ نمازها، خلاصی محبوسان، باه، مسافرت کردن، آبله و درمانش، بی‌خوابی و... نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۶۵۹۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲۲ـ کتاب فرانسوا از فرانسوا گاتلیب کوین، ز ۱۸۶۱م. وی شاعری صاحب‌دیوان بود و کلیات سروده‌های او به زبان اردو چاپ شده است. کتاب فرانسوا مجموعه‌ای از مطالب گوناگون است که به‌درستی فصل‌بندی نشده و نامی مشخص در دیباچهٔ آن نیامده است. اما از دیدگاه یک نویسندهٔ اروپایی آگاهی‌های روز و دسته اولی به زبان فارسی از شبه‌قاره به‌دست می‌دهد. این کتاب دربردارندهٔ مقدمه‌ای در سروده‌های اردو، بخش‌هایی در صنایع و بدایع شعری، حروف و دستور زبان فارسی، عروض و قافیه و بیان ایجاد زبان‌ها و خط‌ها، حروف ابجد و مطالب دیگر است. نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۳ـ قعرالعجایب از نویسنده‌ای ناشناس از گروه قادریان که در هجده باب و بدین شرح تدوین گردیده است: ۱ـ خلوت، وصال، مشاهده و عرفان، ۲ـ دعوت اسما، ۳ـ خواندن اسما، ۴ـ افسون‌ها و طلسمات، ۵ـ دفع آسیب‌ها، ۶ـ دفع دشمنان، ۷ـ دفع باد، قحط و موذی‌ها، ۹ـ تسخیرات ارواح، ۱۰ـ باز تسخیرات، ۱۱ـ در چهار علم هیمیا و ریمیا و سیمیا و کیمیا و ساختن سیماب و مروارید و فولاد و زهرها، ۱۲ـ کشتن زر و نقره و سرب و...، ۱۳ـ برآوردن حاجات، ۱۴ـ استخاره، ۱۵ـ متفرقات، ۱۶ـ حکمت از سر تا پا، ۱۷ـ داروسازی و... نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ پیر حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۴ـ مجموعهٔ دانش از راجیش رائو برهمن. برگ یکم نسخه‌ای از این کتاب که در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود، افتاده و از این رو نام این کتاب به دست نیامده، جز این که در دیباچه چنین آمده است: «نخست آن‌چه در این مجموعهٔ دانش سمت ظهور خواهد یافت.» این کتاب در یک مقدمه، ده مقصد و یک خاتمه است. مقدمه در شرف و فضل علم و مقصدهای ده‌گانه بدین شرح است: ۱ـ اخلاق در سه باب، ۲ـ طب در چهار مقاله، ۳ـ طبیعیات در سه مطلب، ۴ـ هیئت در سه مبحث، ۵ـ ربع مسکون و طول و عرض عالم، ۶ـ عجایب و نوادر خلقت، ۷ـ نوادر حکایت‌ها و مطایب‌ها، ۸ـ تصوف، ۹ـ حساب، ۱۰ـ عروض و قافیه و قواعد و فصاحت و بلاغت. خاتمهٔ کتاب نیز در پند و نصیحت و سخنان حکمت‌آمیز فرزانگان و اولیا است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ N.M.1973-106 در موزه ملی کراچی نگه‌داری می‌شود که تنها مقدمهٔ کتاب را دربردارد؛ ۲۵ـ مجموعهٔ ناصری از حافظ نصراللـه‌خان ولد سعیدالرحمان. او این کتاب را در سنبهل مرادآباد برای برخوردار غلام‌محمدخان در شش باب نوشته است که عبارتند از ۱ـ عقاید، ۲ـ کشته‌جات، ۳ـ طلسمات، ۴ـ سیماب، ۵ـ علم نجوم و قیافه‌شناسی در دو فصل و ۶ـ تعویذات. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۶ـ کشکول از میرزا سلطان‌محمود فرزند محمد میرزا نبیرهٔ سلطان حسین بایقرا، فرمانروای هرات. در این کتاب نوشته‌هایی پراگنده دربارهٔ تاریخ، صرف و نحو، منطق، فلسفه و جز آن‌ها آمده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۲۶۳ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ۲۷ـ کشکول گردآوردهٔ محمدمعصوم و محمدزمان فرزند عبدالعلی کرمانی. این اثر کتابی به عربی و فارسی در فلسفه، عرفان، اخلاق، پزشکی، تاریخ، سرگذشت دانشمندان، شاعران و فرمانروایان و چند رسالهٔ جداگانهٔ دیگر است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۷۴۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. ۲۸ـ عقول عشره از محمد براری امی فرزند محمد جمشید. این کتاب ماهیتی دایرةالمعارفی دارد و دربارهٔ اساطیر و واقعات عقول عشره است و در ۱۰۸۴ق در ده عقل (باب) نوشته شده است. این کتاب دارای فصلی مستقل دربارهٔ تاریخ است و نویسنده دربارهٔ تقویم هند ذیل مبحث تاریخ بحث کرده است. در باب رَمَل از استاد خود شیخ محمدیونس لاهوری یاد می‌کند. چهارمین باب که در ذکر زمین است مفصل‌ترین و جالب‌ترین باب این کتاب است، زیرا نویسنده در آن همهٔ شهرهای بزرگ دنیا را به ترتیبی الفبایی شرح داده و آثار تاریخی آن‌ها را برشمرده است. فصلی از این کتاب در طلسمات و فصلی دیگر در لطایف است. شاعران، حافظان، محدثان و صوفیان نیز در فصلی جداگانه آمده‌اند. محمد براری نگارش این کتاب را در ۱۰۶۵ق به پایان برد. از نسخهٔ انجمن آسیایی کلکته چنین بر می‌آید که وی تا ۱۱۰۰ق زنده بوده است؛ ۲۹ـ شگرف بیان از عبدالرحیم گور کهپوری، متخلص به تمنا که او را عبدالرحیم دهریه نیز گفته‌اند. او در ۱۲۲۳ق به افغانستان رفته، اما مرگش در کلکته بوده است. مجموعه‌ای کوچک و پنج جلدی از وی به

دایرةالمعارف‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

تاریخ ۱۸۲۵ و ۱۸۲۶م در دست است که ترجمه‌ای از درس‌های ریاضی چارلز هانتن (Charles Huntton) است و گویا شگرف بیان نام قسمت یکم و دوم این مجموعه است: ۱ــ تاریخ پیدایش و تطور نژاد انسانی، ۲ــ سرگذشت خود نگارنده، ۳ــ هیئت به عربی، ۴ــ پنج علت مهم برای ترجمهٔ آثار اروپایی دربارهٔ هیئت و جغرافیا و ریاضی به فارسی و عربی و ۵ــ عللی بر ترجیح اثر سیمپسون (Simpson) بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ کلکته نگه‌داری می‌شود؛ ۳۰ــ فرهنگ اورنگ‌شاهی از هدایت‌الله فرزند محمدمحسن قریشی هاشمی جعفری. تاریخ نگارش این دایرةالمعارف دانسته نیست، اما از نام آن چنین بر می‌آید که به روزگار اورنگ‌زیب نوشته شده است. آوردن سروده‌هایی از صائب در این اثر هم بیانگر درستی این داوری است. فرهنگ اورنگ‌شاهی در یک مقدمه، هشت باب و یک خاتمه است. در فرهنگ اورنگ‌شاهی مطالبی دربارهٔ عناصر اربعه، درندگان، وحوش دانه‌خوار، طیور، حیوانات آبی، هوام و مور و ملخ، جمادات و نباتات و در خاتمه هم مطالبی دربارهٔ هوا آمده است. بسیاری از اصطلاحات نیز به‌شعر تشریح شده است؛ ۳۱ــ هفت احباب / هفت جوهر / هفت نام / جواهر و معادن از کیان نات جوگی که پس از اسلام‌آوردن خود را سعادتمند نامیده است. وی این اثر را در هفت باب و هر باب را در چند فصل نوشته است: فصل ۱ــ در بیان کیفیت ارواح و کمیت اجساد، ۲ــ ترکیبات شیمی و ۳ــ در بیان سیماب. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۱۵۹ در کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، (تغلق‌آباد دهلی‌نو) نگه‌داری می‌شود. ۳۲ــ رسالهٔ ابوالیمین / شرح و بیان آثار ظهوری / مقدمات ثلاثهٔ ظهوریه از ابوالیمین عبدالرزاق بن محمد اسحاق‌الحسینی السورتی. او این کتاب را در ۱۲۱۲ق در سه بخش به پایان برد. کتاب‌شناسان انجمن ترقی اردو نام این رساله را سه نثر ظهوری نامیده‌اند که نادرست است، زیرا مؤلف در پایان کتاب چنین آورده است: «سه دیباچه، پنج رقعه و مینا بازار ظهوری را شرح کردم. بخش اول شرح زندگی ظهوری ترشیزی، بخش دوم موسیقی ایرانی و دوازده مقام آن در هند، بخش سوم آرایه‌های لفظی و معنوی، همراه با گواه بیت» است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۸۹۱۶۵۵۲/۲ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی نو نگه‌داری می‌شود؛ ۳۳ــ غزلان هند از میرغلام علی حسینی واسطی بلگرامی، متخلص به آزاد (۱۱۱۶ ــ ۱۲۰۰ق). وی نخست در ۱۱۷۷ق «سبحةالمرجان فی آثار هندوستان» را در چهار مقصد در تاریخ هند و صنایع بدیعی هند به عربی نگاشته است. سپس بنا به درخواست میرعبدالقادر اورنگ‌آبادی، متخلص به مهربان، و لچهمی نراین اورنگ‌آبادی، متخلص به شفیق، در ۱۱۷۸ق دو مقصد آخر آن (سبقه) را به فارسی برگردانیده و بدین نام خوانده است. در یک مقدمه و دو مقاله – در عروض، بدیع و صنایع شعری. مقالهٔ نخست در صنایع بدیعی‌در چهار فصل، مقاله دوم در بیان نایکاهید «چهار فصل». نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۸۹۱۶۵۲۳/۴ درکتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی نو نگه‌داری می‌شود. ۳۴ــ تحفةالمجالس / تحفهٔ مجلس / تحفهٔ مجلس دبیر از سید شاه‌ولی حسینی تتوی. او این کتاب را در ۱۱۴۸ق به پایان برد. تحفةالمجالس در یک عنوان و یازده فصل نوشته شده است. هر فصل دربردارندهٔ موضوعی ویژه است که عبارتند از صرف و نحو، عروض و قافیه، اقسام شعر، تقویم فارسیان، اسمای بروج فلک، علم سیاق، مساحت و زراعت. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۴۴۰۲ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۵ــ رشحات‌الفنون از امین‌الدین عالمگیری (ــ ۱۱۲۷ق). وی این کتاب را در شانزده باب نوشته و در آن به علوم گوناگون، مانند تاریخ، طب، معانی، فقه و... پرداخته است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ or.2060 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: آیین پژوهش و مرجع‌شناسی، ۳۵ ـ ۴۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱۰/۱-۲۱۲؛ دایرةالمعارفهای فارسی، ژیواسل؛ الذریعه، ۵۸۲/۹، ۸۰۷، ۸۷۶؛ ۲۲۸/۲۰؛ ۱۵۶/۲۱؛ راهنمای پژوهش، ۷۰-۷۱؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۷۴۲/۱۲-۲۷۴۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۲۱/۱؛ ۴۶۵۱/۴، ۴۷۹۵؛ ۵۳۵۶/۵؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۱۹۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۶۲/۳ ـ ۵۶۳، ۵۸۷-۵۸۸، ۶۰۶، ۶۱۵، ۶۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۰۳/۱-۸۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۵/۱، ۶۷۳-۶۷۴، ۶۷۵؛ ۲۰۷۷/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو ـ دهلی‌نو، ۴۳-۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، ۴۴۷ ـ ۴۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی‌نو، ۹۶ ـ ۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۴۰، ۱۴۴، ۷۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، احمد منزوی، ۳۶۵/۱-۳۶۸، ۴۰۰، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۱۳۲/۲ ـ ۱۳۹؛ مرجع‌شناسی: شناخت خدمات و کتاب‌های مرجع، ۸۳-۱۲۴؛

مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ۳۰۹ ـ ۳۲۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۳/۵؛ علی رفیعی (علا مرودشتی)، «تاریخچهٔ دایرةالمعارف‌نویسی در جهان»، نامهٔ شهیدی، ۶۵۵ ـ ۷۰۰؛ مهدی محقق، «دانشنامه و دامنه و انواع آن در جهان اسلام»، همان‌جا، ۷۹۶ ـ ۸۱۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۹ ـ ۵۷۲؛ لو.شائومیان، «دایرةالمعارف و دایرةالمعارف‌نویسان»، پیام نوین، سال هفتم، شمارهٔ ۱۰، صص ۷۱-۷۶؛ نورالله مرادی، «دایرةالمعارفها را بشناسیم»، نشر دانش، سال اول، شمارهٔ ۵ ـ ۶، صص ۵۰ ـ ۶۰؛ «شاهد صادق»، یادگار، سال دوم، شمارهٔ ۴، صص ۱۹ ـ ۳۶؛ همان‌جا، شمارهٔ ۵، صص ۲۷ ـ ۳۳.

جهان‌تاب

دبستان مذاهب (da.bes.tān-e.ma.za.heb)، کتابی دربارهٔ ادیان و مذاهب. این کتاب در فاصلهٔ سال‌های ۱۰۵۵ـ ۱۰۶۸ق در هند به‌دست یکی از پیروان فرقهٔ آذرکیوانی نوشته شده است. نویسندهٔ کتاب که در حدود ۱۰۲۶ق گویا در پتنا، به‌دنیا آمده است نامی از خود نمی‌برد و ازاین‌رو دربارهٔ وی اختلاف است. او را برخی محسن فانی کشمیری (ـ ۱۰۸۱ق) و برخی دیگر کیخسرو اسفندیار پسر آذرکیوان دانسته‌اند. ولی بیشتر احتمال می‌رود سیدذوالفقار علی حسینی اردستانی، متخلص به موبد، مؤلف کتاب باشد. دبستان مذاهب دربارهٔ بیشتر ادیان و مذاهب رایج در هند در سده‌های یازده و دوازده هجری است و در دوازده تعلیم در شناخت باورهای پارسیان، هندوان، تبتیان، رود، ترسا، محمدیان و اهل اسلام، صادقیه، واحدیه، روشنیان، الهیه، حکما و صوفیان تدوین شده است. این کتاب گرچه در بسیاری موارد با جعل و تحریف آمیخته است، از فواید تاریخی خالی نیست و اطلاعات سودمندی دربارهٔ اوضاع اجتماعی هند در سدهٔ یازدهم به‌دست می‌دهد. دبستان مذاهب تاکنون بارها و از جمله در ۱۳۶۲ش در تهران به‌اهتمام رحیم رضازادهٔ ملک به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۷۹/۵ـ ۱۴۸۱؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۳/۱ـ ۲۵۷؛ دبستان مذاهب، به‌اهتمام رحیم رضازادهٔ ملک، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۶۲ش؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۵/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۱؛ عبدالحی حبیبی، «نویسندهٔ دبستان مذاهب کیست؟»، آریانا، سال هشتم، شمارهٔ ۹، صص ۱-۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1368-1370; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/141.

برزگر

دبیر (da.bir)، محمد کرم‌الدین، ملقب به غازی اسلام، روستای بهین از بخش جهلم ۱۸۵۳م ـ حافظ‌آباد هفدهم جولای ۱۹۴۶م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تعلیمات ابتدایی را در لاهور و امرتسر فراگرفت. مدتی شاگرد مولانا احمدعلی سهارنپوری بود و پس از پایان تحصیلات به تدریس در زادبوم خود پرداخت. سپس به توصیهٔ مولانا فقیر محمد جهلمی، مؤلف حدایق‌الحنیفه، مدیر هفته‌نامهٔ سراج‌الاخبار گشت. او از مریدان پیرجماعت علی‌شاه علیپوری بود و از پیر خود لقب غازی اسلام گرفته بود. محمد کرم‌الدین بسیار اهل بحث و گفت‌وگو بود. او انتقادهای سختی بر اهل تشیع، اهل حدیث و به‌ویژه قادیانیان نوشته است. به‌فارسی و اردو شعر می‌نوشت. در رحلت پیر مهرعلی‌شاه گولروی مرثیه‌ای به‌فارسی نوشته است که نمونه‌ای از این اشعار در پاکستان مین فارسی ادب آمده است. از آثارش: آفتاب هدایت رد رفض و بدعت؛ تازیانهٔ عبرت که در شرح شکایت‌هایی است که از طرف قادیانیان شده است؛ مناظرات ثلاثه؛ صداقت مذهب نعمانی؛ السیف‌المسلول لاعداء خلفاءالرسول.

منابع: پاکستان مین فارسی‌ادب، ۱۶۸/۵-۱۶۹؛ تذکرهٔ علمای پنجاب، ۵۷۲-۵۷۵.

امیرهدائی

دبیر برهانپوری (da.bir-e.bor.hān.pu.ri)، لاله دولت‌رای، ـ ۱۲۲۵ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شعرای لکنو بود و در برهانپور سکونت داشت. وی برادرزادهٔ لاله خوش‌حال چند فرحت بود. در تاریخ‌نویسی دستی توانا داشت. کتابی در شرح احوال خاندان نواب آصف‌جاه فرمانروای دکن و بزرگان آن دولت تا روزگار خویش نوشت. با لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی* مؤلف تذکرهٔ گل رعنا معاصر و معاشر بود. وی دیوان مراثی دارد که در لکنو به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۰؛ تین تذکری، ۳۰۶-۳۰۹؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۴؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۴۳۴-۴۳۷؛ گل رعنا، ۷۵-۷۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی،

۶۲/۳.

رسولی

دبیر سیلهتی (da.bir-e.sil.ha.ti)، مبشرعلی چوهدری، ز ۱۳۳۷ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم دهی بهادسر از بخش‌های سیلهت بود. دبیر از عالمان بنام زادوبوم خود بود. او مدتی صدر مدرس دبیرستان سیلهت بود و چندی نیز در دبیرستان کریم‌گنج به تدریس پرداخت. زبان‌های عربی و فارسی را نیک می‌دانست، اما سخت شیفتهٔ زبان فارسی بود و بدین‌زبان شعر نیز می‌سرود و دبیر تخلص می‌کرد. دبیر مادهٔ تاریخ را نیز نیکو می‌گفت. از سروده‌های وی تنها «کتابچه‌ای در صنف لغت» با نام کلمات دلاویز به‌کوشش خواجه صوفی عبدالله گردآوری شده است. او با خبرنامهٔ حبل‌المتین که در کلکته منتشر می‌شد، نیز همکاری می‌کرده است. از آثارش: عقدالجواهر که در احادیث و تفسیر است و دبیر آن‌را در پاسخ به کتاب جواهر مفید تألیف مولوی محمد لطف / لطیف‌الرحمان از استادان مدرسهٔ عالی کلکته نوشته است (کلکته، ۱۸۸۹م)؛ ۲ــ رفع‌البیان فی اهدام اعمال عمدة‌البیان که دربارهٔ عقد و ازدواج و مهریهٔ زنان است و دبیر آن را در رد فتوای شمس‌العلما مفتی مجاهدالدین از عالمان مالوه نوشته (کانپور، ۱۲۹۶ق)؛ ۳ــ تاریخ جلالی که ترجمهٔ فارسی از کتاب اردوی سهیل یمن نوشتهٔ نصیرالدین حیدر با افزوده‌هایی از مترجم و در احوال و کرامات صوفی شاه‌جلال مجرد است (کانپور، ۱۳۱۲ق)؛ ۴ــ الانفصال فی رؤیة‌الهلال. از نام این کتاب سال تألیف آن نیز (۱۳۳۷ق) به‌دست می‌آید (کانپور، ۱۹۱۸م).

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۱۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۳۲-۲۳۶.

نوش‌آبادی

دبیر لکنویی (da.bir-e.la.kah.nu.i)، سلامت علی فرزند غلام‌حسین، دهلی ۱۲۱۸ ــ ۱۲۹۳ق، شاعر و خطیب شبه‌قاره. از نوادگان اهلی شیرازی (ــ ۹۴۲ق) بود. نیای او ملا رفیع شاه در دهلی سمت میرمنشی داشت. اما پسرانش بر اثر آشفتگی اوضاع دهلی پریشان‌حال شدند. سلامت علی در خدمت استادانی چون غلام ضامن، میرزا کاظم علی اخباری (ــ ۱۲۴۹ق) و ملا مهدی مازندرانی مجتهد (ــ ۱۲۵۹ق) درس خواند و علوم صرف و نحو، معانی و بیان، منطق و فلسفه، تفسیر، حدیث، فقه و اصول آن‌را فراگرفت. وی در فارسی و عربی مهارت داشت، به فارسی، اردو و عربی شعر می‌گفت و دبیر تخلص می‌کرد. دبیر از بزرگ‌ترین مرثیه‌سرایان به‌فارسی و اردو در شبه‌قاره است و یکی از مرثیه‌های او که تضمین ترکیب‌بند محتشم است شهرت فراوان دارد. کلیات اشعار فارسی و اردوی او به چاپ رسیده است. میرزا افضل کتابی به‌نام حیات دبیر در شرح حال دبیر نوشته است. دبیر مذهب شیعه می‌ورزید و احتمالاً مسلک اخباری داشت. دو پسرش میرزا محمد اوج و میرزا محمدهادی حسین عطارد نیز عالم دینی و شاعر بودند.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، در صفحات فراوان؛ امامیه مصنفین، ۴۷۶؛ تاریخ ادب اردو، ۳۲-۳۳، ۵۵، ۲۶۲، ۲۸۰-۲۸۱، ۳۲۴-۳۲۸، ۳۴۶-۳۴۹؛ حدیقة‌الشعرا، ۶۱۷/۱-۶۱۸؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۲۲-۵۲۶؛ الذریعه، ۲۱۷/۷؛ ۳۲۰/۹؛ سخن شعرا، ۱۵۸؛ صبح گلشن، ۱۶۱؛ مطلع انوار، ۲۴۵؛

A History of Urdu Literature, 213, 220-227; *Urdu Nazm*, 133-139.

رسولی

دخلی اصفهانی (dax.li-e.es.fa.hā.ni)، ملک‌احمد فرزند ملک‌مقصودعلی، ز ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از مردم روستای ویرکوپای در نزدیکی اصفهان و پدرش «مقصودعلی مَلِک قریهٔ مذکور... و اکثر املاک و باغات دل‌گشای آن قریه... به ایشان متعلق بود و تقدم و پیشوایی آن قصبه اکثر اوقات به آبا و اجداد او نسبت داشته» است. دخلی نزد دایی خود شیخ ابوالقاسم امری، که در ۹۹۹ق به اتهام پیروی از نقطویان کشته شد، درس خواند و در اندک زمانی در شعر و ادب ترقی کرد. آن‌گاه به اصفهان رفت و در این شهر «نقد طبیعت خود را به سکه صرّافان دارالعیار معانی و صرافان سخن بازار سخندانی مسکوک ساخته... به شاعری و سخن‌دانی و نکته‌سنجی عَلَم شد و روش آن زمان که زبان [یعنی طرز یا سبک] وقوع است نیکو تتبع نمود.» (مآثر رحیمی، ۱۵۰۲/۳) سپس از اصفهان بیرون آمد و به گشت‌وگذار پرداخت. در ۹۹۷ق به هند رسید و به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) راه یافت و درشمار منصب‌داران درگاه شاهی، در زمرهٔ احدیان، درآمد. پنج سال در ملازمت جلال‌الدین اکبر به‌سر برد تا آنکه در ۱۰۰۳ق، که صاحب صوبگی (استانداری) و فتح دکن به عبدالرحیم خان‌خانان واگذار شد، از کومکیان عبدالرحیم‌خان گردید. در

خدمت عبدالرحیم دلاوری‌های بسیار و شایان کرد و به جاگیرهای لایق و مناصب مناسب در دکن رسید. دستکم تا ۱۰۲۵ق در خدمت عبدالرحیم‌خان در برهانپور خاندیس بوده و در مدح او شعر می‌گفته است. به لطف طبع اتصاف داشت، اما مبالغه در اشعار خود فراوان به‌کار برده است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۹/۱؛ الذریعه، ۳۲۰/۹؛ شام غریبان، ۹۹-۱۰۰؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۵-۱۶؛ صبح گلشن، ۱۶۴؛ کاروان هند، ۴۰۴-۴۰۶؛ مآثر رحیمی، ۱۴۹۷/۳-۱۵۰۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۷/۲-۱۵۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۳-۴۲۴؛ هفت اقلیم، ۴۳۴/۲-۴۳۵.

برزگر

درالمعارف (dor.rol.ma.ā.ref)، ملفوظات شاه‌عبدالله، معروف به شاه‌غلام‌علی دهلوی (۱۱۵۶ / ۱۱۵۸ ــ ۱۲۴۰ق)، گردآوردهٔ شاه‌رئوف احمد مجددی نقشبندی، متخلص به رأفت (ــ ۱۲۵۳ق). رئوف احمد ملفوظات پیرش شاه‌غلام‌علی را در دو دفتر گردآورده که یکی به فارسی به نام درّالمعارف و دیگری به‌اردو به‌نام ارکان اسلام است. وی به دستور شاه ابوسعید مجددی (ــ ۱۲۵۰ق) به گردآوری ملفوظات پیر خود پرداخت و آن‌ها را به ترتیب روزها و با ذکر تاریخ در درّالمعارف فراهم آورد. درّالمعارف ملفوظات شاه‌غلام‌علی، از سه‌شنبه دوازدهم ربیع‌الاخر ۱۲۳۱ق تا عید فطر همان سال، در مایه‌های عرفانی است. موضوعات این ملفوظات معنی فقیر، سماع، امام ربانی (مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی)، ذکر اولاد امام ربانی، طریقهٔ توجه، توجه برای ازالهٔ مرض، توجه برای حصول کشف، ذکر خواجه ضیاءالله، شوق و ذوق، شرح اندراج‌النهایه فی‌البدایه، توجه الی‌الله، طریقهٔ نقشبندی، وصل عریانی، ذکر نکاح، حضور، طعام صوفی و ذکر احمد سبستی، فقر، سفر در وطن، خلوت در انجمن و لطایف سبعه، ذکر رسول‌الله، اطمینان نفس، سلوک طریقهٔ نقشبندیهٔ مجددیه، تواضع و صبر عارفان، ولایت، کشف و کرامات، الهامات، ایمان و اقسام آن، حضور مع‌الله و افضلیت بعد از صحابه، عرفان انوار و ظلمات، وحدت وجود، فنا، کسب صوفیه، انوار و برکات وی، ذکر خواجه باقی بالله، بوعلی قلندر و خسرو دهلوی، بیعت، گسستن و پیوستن، گم شدن در طلب حق، مزاح رسول اکرم، اوقات پیامبر (ص)، نسبت حضرات نقشبندیه، سیر فی‌الله، فضیلت علم بر عبادت، ذکر شاه ابوسعید، ذکر اسم‌های خواجگان نقشبندی، ذکر شیخ طاهر لاهوری و بیان قضا و قدر، ذکر حماد دباس و قضا و قدر، جذبه، ذکر شیخ عبدالقادر گیلانی، اقسام مردمان، ذکر مکتوبات امام ربانی، ذکر شیخ معین‌الدین چشتی، ذکر شیخ آدم بنوری، خشوع و خضوع، نزول و عروج، طعام عاشقان، رزق، نماز شب، ادب در حضور خدا، مکتوب خلفا، ذکر مولانا خالد رومی، ریاضت، خطرات، یقین، وفات بزرگان، راه حق، انوار و فیوضات اولیا، ذکر گل محمد غزنوی و نفس مطمئنه، خلعت اولیاءالله، اعترافات به کلام مجدد الف ثانی، فقیر و توحید وجودی، انوار حدیث، سخن عشق و طریقهٔ مراقبه، طریقت اویسی، فضیلت اصحاب کرام، دنیا و مذمت آن، فضیلت حضرت عایشه، مثنوی مولانا، ذکر شیخ سعید شیرازی، ترک و تجرید، ذکر حسن بصری و پیران عبدالقادر گیلانی، تصرفات اولیا، ورود تجلیات، عقل، متابعت مرشد، سیر آفاقی و انفس و اصطلاحات نقشبندی، کلمهٔ طیبه، تجرید و تفرید، خواص مذهب اربعه، نصایح خلفا، کفر طریقت، تکرار بیعت و ذکر صوفیان جاهل، فرق توحید وجودی و شهودی، طریقهٔ ذکر کردن، گشود باطنی، مدارکار در طریقت نقشبندی، نماز، ذکر حاجی محمد افضل، معارف امام ربانی، ذکر نظام فخرالعارفین خواجه قطب‌الدین بختیارکاکی، فرق ولایت و امامت، جامعیت پیامبر (ص)، توحید وجودی، رؤیت حق تعالی، علم الهی و ابتاع سنت سنیهٔ مصطفویه، حیا و مدارا و مداهنت، اعتکاف و بیان معنی مجدد، اجازهٔ تعلیم طریقت، شریعت و طریقت و حقیقت، احتیاط لقمه و بیان چله، احوال مریضی شاه‌عبدالله دهلوی و ملاقات‌های رسول اکرم (ص) است. رئوف‌احمد رسالهٔ کوتاهی از شاه غلام علی به نام رسالهٔ مراقبات نیز در این مجموعهٔ ملفوظات گنجانده است. درّالمعارف نخستین‌بار به‌کوشش نیازعلی بریلوی در ۱۳۰۴ق در دهلی به‌چاپ رسید. بیست و نه تا از ملفوظات شاه‌غلام علی در این اثر راکه در ماه رمضان گفته شده است حافظ عبدالکریم کلاچوی به اردو برگردانیده و با عنوان شمس‌العرفان به‌همراه متن اصلی در ۱۳۹۳ق در کراچی به‌چاپ رسانده است. همچنین درّالمعارف را ایوب گنجی (حسنی مجدّدی) شرح کرده است. این شرح با عنوان منهاج‌الراغبین الی مکتوبات امام‌المتقین (امام ربانی مجدد الف ثانی) در سنندج منتشر شده است (۱۳۷۶ش).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۸۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۰۱/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۵۵،۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های

خطی فارسی پاکستان، ۱۴۴۶/۳؛ ملفوظات ادب کی تاریخ اهمیت، ۴۹۳ ـ ۵۱۲؛ منهاج‌الراغبین الی مکتوبات امام‌المتقین؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 495.

سپاهی

درد (dard)، خواجه میر درد پسر خواجه شاه محمد ناصر دهلوی، متخلص به عندلیب، ۱۱۳۳ــ دهلی نو ۱۱۹۵/۱۱۹۹/۱۲۰۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از فقرای نقشبندیه و از نوادگان دختری سید بهاءالدین نقشبند و مرید و خلیفهٔ پدرش بود. در شاه‌جهان آباد به‌سر می‌برد. کار او نخست در سپاه بود؛ پس از آن به فقر و قناعت روی آورد. در پانزده سالگی رسالهٔ اسرارالصلوات و در سی‌ونه سالگی شرح صحیفهٔ واردات را با صدویازده عنوان نوشت؛ پس از آن علم‌الکتاب را در صدویازده رساله تصنیف کرد (دیباچهٔ نالهٔ درد). بیشتر شاهان وقت به خدمت او درمی‌آمدند. وی در اکثر مجالس سماع می‌کرد. در فنون نظم، به‌خصوص در رباعی مهارت داشت و شعر فارسی و هندی متصوفانه خوب می‌گفت. الفاظ وی ساده و تقریباً محاوره‌ای است و در بیان شعر عرفانی اردو تاکنون کسی به پای خواجه میردرد نرسیده است. وی در شاه‌جهان آباد (دهلی نو) بیرون ترکمان دروازه مدفون گشت. از دیگر آثارش: دیوان شعر اردو؛ دیوان شعر فارسی؛ نالهٔ درد؛ آه سرد (بهوپال، ۱۳۱۰ق)؛ بنیان طرق معرفت؛ درد دل؛ شمع محفل (بهوپال، ۱۳۱۰ق)؛ رساله در شرح رباعیات؛ واقعات درد.

منابع: باغ معانی، ۶۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶/۳ـ۶۷، ۳۱۱ـ۳۱۲؛ ۱۴۹/۷ـ۱۶۶؛ تاریخ تفکر اسلامی درهند، ۱۳۷ـ۱۳۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۶۴ـ۶۵؛ تذکرهٔ هندی، ۱۰۰ـ۱۰۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۳۸/۱؛ سخن شعرا، ۱۵۸ـ۱۶۰؛ سفینهٔ هندی، ۷۷؛ شمع انجمن، ۱۵۰؛ صحف ابراهیم، ۶۴؛ طبقات شعرای هند، ۷۹ـ۸۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۳/۱؛ ۲۳۰۱/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۴/۳؛ ۸/ ۱۱۴۸؛ ۲۰۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۳۹/۲؛ ۲۳۲۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ گل رعنا، ۱۴۰ـ۱۵۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۳۵ـ۱۳۸؛ مجمع‌النفائس، ۴۶ـ۴۷؛ مجموعهٔ نغز، ۲۴۰/۱ـ۲۵۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۱/۲ـ۱۸۲؛ مشاهیر شعرا اردوکی فارسی شاعری، ۷۴ـ۹۲؛ مکارم‌الآثار، ۷۶/۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۸۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۹/۳؛ نتایج الافکار، ۲۵۳؛ نشتر عشق، ۵۶۵/۲ـ۵۶۶؛ نکات‌الشعرا، ۵۰ـ۵۹؛ اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ مخصوص مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، صص ۲۱۲ـ ۲۲۲؛ محمد سعید احمد شمسی، «خدمات دانشوران و صوفیان پهلواری شریف به ادبیات فارسی»؛ دانش،بهار ۱۳۷۲، شمارهٔ ۳۳،صص ۴۰ـ۴۱؛ خورشید فاطمه حسینی، «نگاهی به احوال و آثار خواجه میردرد»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۲۴۱ـ۲۵۴؛
*Dictionary of Indo-Persian Literature,*152.

حجتی

درد دهلوی (dard-e.deh.la.vi)، میر کرم‌الله‌خان، ــ ۱۱۶۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد بود. نیای او نواب بصالت‌خان بود. پس از فراگیری علوم متداول به شعر و شاعری روی آورد و به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت. در روزگار شاه‌عالم (۱۱۱۹ــ۱۱۲۴ق) درکمال رفاه و آسایش به‌سر می‌برد تا این که در نبرد مرهته که در عهد احمدشاه بهادر (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) در شاه‌جهان‌آباد روی داد، در حمایت از خانوادهٔ سیدعلی اصغر کبری به‌دست انگلیسی‌ها کشته شد. نمونه‌ای از اشعار فارسی و اردوی او در تذکره‌های روز روشن، فارسی‌گو شعرای اردو و چند تذکرهٔ دیگر آمده است.

تذکرهٔ شعرای اردو، ۷۳؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۶۰؛ روز روشن، ۲۵۷؛ سخن شعرا، ۱۶۰؛ طبقات شعرای هند، ۱۷۰ـ۱۷۱؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۲۰؛ گلشن بی‌خار، ۱۵۴؛ مجموعهٔ نغز، ۲۵۲؛ مخزن نکات، ۱۱۶.

امیرهدائی

دردمند اودگیری (dard.mand-e.ud.gi.ri)، محمدفقیه، ــ ۱۱۷۶/ ۱۱۷۹ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه قاره.از نوادگان رستم‌خان دکنی و اصلش از اودگیر از توابع محمدآباد بیدر در دکن بود. درکودکی همراه پدرش به دهلی رفت (۱۱۳۶ق) و چندی در خدمت شاه ولی‌الله سرهندی متخلص به اشتیاق (ــ ۱۱۵۰ق)، به‌سر برد و برخی کتب دینی و ادبی را نزد او خواند. پس از درگذشت پدرش، تحت تربیت مظهر دهلوی قرار گرفت و در نتیجهٔ آن در سخن‌گویی پایه‌ای بلند یافت. در ۱۱۶۶ق همراه غلام‌حسن‌خان فرزند نواب اعظم‌خان به عظیم‌آباد رفت و مدتی در آن‌جا به‌سر برد و نزد میرمحمد وحید هیئت خواند و به دهلی بازگشت. در دورهٔ میرزامحمدعلی الله‌وردی‌خان مهابت‌جنگ نواب بنگاله (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق) از

دهلی رهسپار بنگاله شد و در کرسی آن مرشدآباد به خدمت نواب شهامت‌جنگ نوازش محمدخان برادرزادهٔ الله‌وردیخان و دیوان بنگاله، پیوست و از وی نواخت یافت و گویا از آن پس به فراغ بال و آسودگی به‌سر می‌برد تا درگذشت. وی از دوستان نزدیک علی ابراهیم‌خان خلیل مؤلف صحف ابراهیم بود و به‌گفتهٔ خلیل دیوانی داشته است. ساقی‌نامهٔ دردمند به اردو (اورنگ‌آباد، ۱۹۳۴م) معروف است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۳۹۲/۲-۳۹۸؛ تذکرهٔ بی‌نظیر، ۶۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۲۵؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۶۱-۶۲؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۷۱- ۷۳؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۲۰-۲۴؛ ریاض‌الفصحا، ۱۰۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۸/۱؛ سخن شعرا، ۱۶۰؛ سرو آزاد، ۲۳۴- ۲۳۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۰۸- ۳۱۰؛ سفینهٔ هندی، ۷۷؛ شمع انجمن، ۱۵۷- ۱۵۸؛ صحف ابراهیم، ۶۴- ۶۵؛ عقد ثریا، ۲۷؛ گلشن هند، ۱۰۰- ۱۰۲؛ مجموعهٔ نغز، ۲۵۳/۱؛ مخزن نکات، ۱۳۳- ۱۳۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۵۱- ۲۵۲؛ نشتر عشق، ۵۶۵/۲-۵۶۶؛ نکات‌الشعرا، ۱۱۰-۱۱۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,153.

برزگر

دردی اصفهانی (dor.di-ye.es.fa.hā.ni)، میرزا اسماعیل پسر محمدابراهیم ساغر، -۱۳۳۲ق، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. از مردم اصفهان بود. به هند رفت. مدتی را در بمبئی گذراند. سپس به دکن رفت. در حیدرآباد دکن و نیز سکندرآباد نشیمن داشت. از آثارش: ۱ـ امراض مسلمانان و ادویهٔ آن‌ها، (حیدرآباد دکن، ۱۳۰۳ق)؛ ۲ـ تجارب خود من و آرای خود من (هند، ۱۳۰۱ق)؛ ۳ـ محبوب‌الاخلاق به نظم (حیدرآباد، ۱۳۰۹ق)؛ ۴ـ تعویض جان و روح ایمان (حیدرآباد، ۱۳۲۰ق)؛ ۵ـ مثنوی یوسف‌نامه که در ۱۳۳۰ق سروده شده و در ستایش میریوسف‌علی‌خان سالارجنگ پسر میرلایق‌علی‌خان و نخست‌وزیر حیدرآباد دکن است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شمارهٔ 2237) وجود دارد؛ ۶ـ همدردی (سکندرآباد، ۱۳۲۶ق)؛ ۷ـ ترجمهٔ تاریخ دکن که احتمالاً ترجمهٔ قطعات مربوط به دکن تاریخ مارشمن (marshman) است و نسخه‌ای از آن به خط دردی با تاریخ ۱۲۹۳ق در کتابخانهٔ سالارجنگ (به شمارهٔ ۴۱۸ فهرست) نگه‌داری می‌شود؛ ۸ـ یادگار جهان (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ به شمارهٔ ۵۲۴ فهرست) در شرح احوال مختارالملک سالارجنگ (۱۲۴۶ـ ۱۳۰۰ق) که در ۱۳۳۰ق با استفاده از مطالب جراید به مناسبت مرگ سالارجنگ نوشته شده است؛ ۹ـ دبستان اخلاق (دکن، ۱۳۰۵ق) به‌نام نواب صفدرجنگ مشیرالدوله فخرالملک. این اثر ترجمهٔ متنی انگلیسی است و عناوین برخی باب‌های آن عبارت است از رفتار با جانوران، رفتار به اقارب و خویشان، رفتار کهتران و مهتران با یکدیگر، در باب محنت و مشقت... باب شجاعت. اشعار فارسی کتاب از خود دردی است؛ ۱۰ـ ترجمهٔ تاریخ انگلستان کشیش دیویس (بمبئی، ۱۸۷۴م).

منابع: تذکرة‌القبور، ۴۲؛ الذریعه، ۱۵۷/۸؛ ۳۲۱/۹؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴۶؛ سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ۱۶۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۸، ۹۶۰؛ ۷۷/۲-۷۸؛ ۳۶۹/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۰، ۱۳۷۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۸۸/۱- ۵۸۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/487-488; 2/77-78; 5/369.

برزگر

درر نظامی (do.rar-e.ne.zā.mi) / درر نظامیه / دررنامه، مجموعه‌ای از ملفوظات یا سخنان نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) گردآوردهٔ علی‌شاه بن محمود جاندار دهلوی. علی‌شاه جاندار به‌وساطت قاضی محی‌الدین کاشانی به‌حضور نظام‌الدین اولیا معرفی گردید و در سیزدهم رمضان ۷۰۸ق به حلقهٔ مریدان وی درآمد. او، چنان که خود می‌نویسد، و مولانا شیبانی هر هفته به حضور نظام‌الدین می‌رسیدند و هر چه از او می‌شنیدند یادداشت می‌کردند و او بر اساس یادداشت‌های خود درر نظامی را تألیف کرده است. چون نخستین ملفوظات شیخ در درر نظامی همان سخنانی است که امیرحسن علاء سجزی به‌عنوان ملفوظات شیخ در ۱۲ / ۱۳ صفر ۷۱۹ق در اواخر فوایدالفواد* (شامل ملفوظات شیخ از شعبان ۷۰۷ تا شعبان ۷۲۲ق) آورده است چنین می‌نماید که وقتی تألیف فوایدالفواد رو به پایان بوده، تألیف درر نظامی شروع شده است. به هر صورت، درر نظامی بسیاری از ملفوظات شیخ نظام‌الدین را در بردارد. آن‌چه در آن آمده در فوایدالفواد نیامده است و در بسیاری موارد آن را تکمیل می‌کند. درر نظامی در سی فصل تنظیم شده است و دربردارندهٔ سخنان نظام‌الدین اولیا در علم و علما، محبت و عشق، توحید، رؤیت حق، نماز و روزه و صدقه، توکل، آداب مرید و مراقبه،

فضیلت خرقهٔ پیران، ترک دنیا و زهد و قناعت، عزلت و گوشه‌نشینی، کرامات اولیا، سماع و فضیلت مرض و بیماری، و ذکر وفات بعضی بزرگان است. از این اثر پیدا است که شیخ نظام‌الدین با آثار امام غزالی، جارالله زمخشری و عین‌القضات همدانی آشنایی داشت، در علم حدیث استاد بود و در استدلالات علمی از حدیث بهره می‌برد. در کتاب، همچنین، مطالب فراوانی دربارهٔ بابافریدالدین مسعود گنج‌شکر، بهاءالدین زکریا، جلال‌الدین تبریزی، امیرخسرو دهلوی، سنایی غزنوی، امام ابوحنیفه، عطار نیشابوری، نجم‌الدین صغری، سلطان شمس‌الدین التتمش، سلطان معزالدین کیقباد، روزگار سلطان علاءالدین خلجی و دهلی قدیم آمده است. از درر نظامی نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالار جنگ و نسخه‌ای دیگر در مجموعهٔ بوهار کلکته نگه‌داری می‌شود. عبدالحق محدث دهلوی در اخبارالاخیار از اثر دیگری نوشتهٔ علی‌شاه جان‌دار به‌نام خلاصة‌اللطایف یاد کرده و قطعه‌ای عربی دربارهٔ شیخ نظام‌الدین از آن نقل کرده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۰۰ ـ ۱۰۱؛ تصوف برّ صغیر مین، ۲۷/۲؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۷۱ ـ ۵۷۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۳/۳؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹/۲؛ ملفوظاتی ادب کی تاریخی اهمیت، ۴۸ ـ ۶۸؛ نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند، ۲۰۷.

سپاهی

درفش کاویانی (da.rafš-e.kā.vi.yā.ni)، نشریه‌ای به زبان فارسی که در ۱۸۸۴م در لاهور منتشر شد. مدیریت آن را یکی از استادان انگلیسی دانشگاه لاهور به نام گوتلیب ویلهلم لایتنر (۱۸۴۰ ــ ۱۸۹۹م) و سردبیری آن را دانشجویی از همان دانشگاه به نام مولوی عبدالحکیم به عهده داشت. مطالب درفش کاویانی، تربیتی، ادبی و خبری بود و غالباً خبرهای عمومی در آن به چاپ می‌رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۶۲۱/۳؛ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۳/۱؛ *Dictionary of Indian Biography*, 249-250.

مرتضوی

درکی قمی (dar.ki-ye.qo.mi)، ملا محمد امین، قم ح۹۹۵ق ــ همان‌جا ۱۰۶۳ق، شاعر ایرانی. در قم و اصفهان آموزش دید. در جوانی به هند رفت و در حیدرآباد دکن از توجه و تربیت امیر (محمد) مؤمن استرآبادی*، وزیر نام‌دار قطب‌شاهیان گلکنده، برخوردار شد. در ۱۰۱۷ق به قم بازگشت. اما اندکی بعد ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) که آوازه و وصف درکی را از جسمی همدانی شنیده بود وی را به بیجاپور دعوت کرد و او در ۱۰۱۹ق به آن‌جا رفت. دست‌کم در ۱۰۲۲ق هنوز در بیجاپور بود. پسان‌تر به قم بازگشت و در همان‌جا درگذشت. در بازگشت از دکن، گویا مدتی در هرات به سر برد و حسن‌خان شاملو (ــ ۱۰۵۰ق)، بیگلربیگی خراسان، را ملازمت کرد. دیوان او را چیزی میان بیست تا سی‌هزار بیت شمرده‌اند، اما آن‌چه اکنون در دست است بیش از ۶۵۰۰ بیت نیست. نسخه‌ای از دیوان او از قصیده، غزل و مادهٔ تاریخ در کتابخانهٔ ملی ملک (به‌شمارهٔ ۵۱۴۶) نگه‌داری می‌شود، وی ساقینامهٔ ترجیع‌بندی نیز دارد که با ستایش از حسن‌خان شاملو و تعریف و تمجید از حسن خط وی، که از خوش‌نویسان معروف نستعلیق بوده است، پایان می‌پذیرد. نسخه‌ای از این ساقینامه در سفینهٔ شمارهٔ ۹۴۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی آمده و در تذکرهٔ پیمانه نیز متن کامل آن چاپ شده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۳۶؛ پیمانه، ۱۶۸ ـ ۱۷۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۲۴؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۱۳۲ ـ ۱۳۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۶۷؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۲۸۱/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۶/۳؛ قصص‌الخاقانی، ۸۲ ـ ۸۳؛ کاروان هند، ۴۰۶ ـ ۴۱۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۸/۲ـ۱۶۰؛ منتخب‌الاشعار، ۵۹؛ منتخب‌اللطایف، ۱۷۹ـ۱۸۰؛ نشتر عشق، ۵۵۵/۲ـ۵۵۶.

ضیایی

درگاه‌قلی‌خان ترکمان (dar.gāh.qo.li.xān-e.tor.ka.mān)، نواب مؤتمن‌الدوله مؤتمن‌الملک سالارجنگ خان دوران پسر خاندان قلی‌خان پسر نوروزقلی‌خان پسر درگاه قلی‌خان پسر خاندان‌قلی‌خان، سنگم نیر (در دکن) ۱۱۲۲ــ اورنگ‌آباد ۱۱۸۰ق، دولتمرد و ادیب ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای بزرگش خاندان‌قلی‌خان ذوالقدر از طایفهٔ ترکمان بوربور، در نزدیکی مشهد، و ملازم علی‌مرادخان، حاکم قندهار در روزگار شاه‌صفی (۱۰۳۷ــ ۱۰۵۲ق)، بود. علی‌مردان‌خان هنگامی که دریافت شاه‌صفی قصد جانش را دارد و در پی آن تصمیم گرفت به شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) پناه برد و قندهار را بدو

واگذارد، نخست خاندان قلی‌خان را با نامه‌ای نزد پادشاه هند فرستاد. وی پس از دریافت پاسخ و خلعتی که شاه‌جهان به‌دست خاندان‌قلی‌خان برای او فرستاد رهسپار هند شد و در لاهور به خدمت شاه‌جهان رسید و درشمار امرای بلندپایهٔ او درآمد و به حکومت کشمیر منصوب شد (۱۰۴۸ق). در هند نیز خاندان‌قلی‌خان همچنان در خدمت علی‌مردان‌خان به‌سر می‌برد. پس از مرگ خاندان‌قلی‌خان، پسرش درگاه قلی‌خان منصب و جاگیری در نواحی پتنا /تته و شغل میرسامانی یافت، نوروزقلی‌خان پسر درگاه قلی‌خان، دژدار یکی از نواحی بیجاپور در دکن بود. خاندان قلی‌خان، پسر نوروزقلی‌خان، از امرای سپاه اورنگ‌آباد بود و در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) شغل وقایع‌نگاری و فوج‌داری سنگم نیِّر را برعهده داشت. وی نخستین کس از این خاندان است که به خدمت نظام‌های حیدرآباد در آمد و در دستگاه نظام‌الملک آصف‌جاه (ــ ۱۱۶۱ق) بالید و خدماتی مانند بازسازی و احداث شهرک نظام‌آباد را به انجام رسانید. پسرش درگاه قلی‌خان ترکمان نیز از ابتدای جوانی به دربار حیدرآباد راه یافت و در ۱۴ سالگی از آصف‌جاه منصب و جاگیر یافت و در ۲۰ سالگی از ملتزمان رکاب او شد. در هنگامهٔ یورش نادرشاه به هند و رویدادهای پس از آنکه آصف‌جاه به دهلی رفت (۱۱۵۰ق)، درگاه قلی‌خان نیز همراه او بود و خدمات شایانی کرد و چهار سال در دهلی ماند (۱۱۵۰ـــ ۱۱۵۴ق). در دورهٔ نظام‌الدولهٔ ناصرجنگ (۱۱۶۱ـ ۱۱۶۴ق)، کوتوال (فرماندهٔ دژ) و فوج‌دار (فرماندهٔ پادگان) اورنگ‌آباد شد. در دورهٔ صلابت جنگ (۱۱۶۴ـ ۱۱۷۵ق) به صوبه‌داری (حکومت) اورنگ‌آباد گمارده شد و منصب شش‌هزاری و خطاب مؤتمن‌الدوله گرفت. در دورهٔ نظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ـ ۱۲۱۷ق) به «منصب هفت‌هزاری و ماهی مراتب و خطاب مؤتمن‌الملک ممتاز گردید.» در اواخر عمر خطاب خان‌دوران یافت. در ۱۱۷۹ق از صوبه‌داری اورنگ‌آباد برکنار گردید و به جاگیر خود نظام‌آباد رفت و در همان‌جا به بیماری سرسام درگذشت. پیکر او را به اورنگ‌آباد بردند و در آرامگاه پدرش به‌خاک سپردند. درگاه‌قلی‌خان در شعر و انشا و تاریخ دست داشت و اهل ادب را سخاوتمندانه می‌نواخت. خود گاهی به فارسی شعر می‌سرود. از درگاه‌قلی‌خان اثری به فارسی به‌نام مرقع‌دهلی / رسالهٔ سالارجنگ / آبادی دهلی به‌جا مانده که درواقع مجموعه‌ای از یادداشت‌های روزانهٔ وی به هنگام اقامت در دهلی (۱۱۵۰ـ ۱۱۵۴ق) است و او در آن به توصیف دهلی و عمارات آن، بارگاه‌های مشایخ شهر، و ذکر شاعران، مرثیه‌خوان‌ها و موسیقی‌دانان آن پرداخته است. این اثر تصویر روشنی از اوضاع دینی، اجتماعی و فکری دهلی در سال‌های ۱۱۵۱ـ ۱۱۵۴ق به‌دست می‌دهد و تاکنون چندین‌بار به‌چاپ رسیده است، از آن میان به کوشش حکیم سید مظفرحسین (حیدرآباد دکن، ۱۹۲۶م)، خواجه حسن نظامی (همراه با ترجمهٔ چکیده‌ای از کتاب به اردو، با عنوان پرانی دهلی کی حالات)، نورالحسن انصاری (علیگر، ۱۹۸۱م، همراه با برگردان اردو)، خواجه عبدالحمید یزدانی (لاهور، ۱۹۸۸م، همراه با برگردان اردو)، و خلیق انجم (دهلی، ۱۹۹۳م، همراه با برگردان اردو). مرقع دهلی را چندرشیکهر و شامامترا چنای به انگلیسی برگردانیده‌اند (دهلی، ۱۹۸۹م)

منابع: تاریخ ادبیات اردو، جمیل جالبی، ۲/۱۷۰-۱۷۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۳۶-۶۶؛ خزانهٔ عامره، ۲۲۱-۲۲۴؛ سفینهٔ هندی، ۷۵-۷۶؛ شمع انجمن، ۱۴۸-۱۴۹؛ صحف ابراهیم، ۶۳؛ عمل صالح، ۲/۲۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۵۸۸؛ گل عجایب، ۵۸-۵۹؛ مرقع دهلی، به‌کوشش خلیق انجم، انجمن ترقی اردو (هند)، ۱۹۹۳م؛ نشتر عشق، ۲/۵۶۲-۵۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 32-33; *A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is in India*,1/72,300 301,359; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 2/265-269;

برزگر

درویش جمالی، حامدبن‌فضل‌الله ← جمالی دهلوی

درویش محمد ایمن‌آبادی (dar.viš.mo.ham.mad-e.i.man.ā.bā.di)، درویش محمد ایمن‌آبادی / امن‌آبادی، سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ایمن‌آباد / امن‌آباد از بخش‌های گجرانواله در کشور کنونی پاکستان بود و در دربار پادشاهان گورکانی هند خدمت می‌کرد. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق)، در پی درمان یکی از زنان حرمشاهی، یکی از روستاهای گجرانواله را پاداش گرفت و این روستا هنوز هم به‌نام درویش معروف است. وی در

تصوف مرید شیخ فریدالدین گنج‌شکر بود. درویش‌محمد پدر پزشک و شاعری به‌نام حکیم میتا چنابی است که مثنوی بزمی هیروماهی را سروده است. از آثارش: ۱ـ طب اورنگ‌شاهی یا طب اورنگ‌زیبی (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به شماره‌های ۹۴۹ و ۷۰۶۱) به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) در هفت باب (۱ـ در ارکان عناصر و اخلاط و تشریح اعضا، ۲ـ در معالجت امراض، ۳ـ دفع امراض زنان، ۴ـ کشتن دهاتها، ۵ـ بعضی تدبیرها که مدار طبابت است، ۶ـ ساختن معاجین و شربت‌ها و سفوف و جوارشات و ۷ـ مفردات ادویه)؛ ۲ـ منظومهٔ مفتاح حکمت (امرتسر، ۱۳۰۹ق) در نشانه‌های بیماری‌ها و درمان آن‌ها که در ۱۰۶۱ق سروده شده؛ ۳ـ پران سکه در پزشکی که در ۱۰۶۶ق نوشته شده و در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰۶/۲ـ ۳۰۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۱/۲، ۷۳۰؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۷؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۲/۱، ۷۴۰؛ ۸۷۱/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۲۶/۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,153; *Mughals in India*,181.

برزگر

دری اسلام‌آبادی (dor.ri-ye.es.lām.ā.bā.di)، عبدالعلی، معروف به بحرالعلوم ثانی، فرزند منت‌علی فرزند محمدسنا، هربنگ / هاربانگ (در جنوب چاتگام / چیتاگنگ) ۱۲۶۲ ـ پس از ۱۳۳۳ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از سران قبایل منطقه بود. وی فارسی را در زادگاهش آموخت. در چهارده‌سالگی به کلکته رفت و در ۱۸۶۰م در مدرسهٔ عالی کلکته دانش آموخت و انگلیسی را فراگرفت. پس از پایان تحصیل، در ۱۸۷۰م، تدریس زبان فارسی را در همان مدرسه، و بعدها در ۱۸۸۰م در مدرسهٔ هوگلی آغاز کرد. وی عربی هم تدریس می‌کرد و به این‌زبان شعر نیز می‌سرود. عبدالعلی زبان‌های بنگلا و اردو را هم می‌دانست. از آثارش: ۱ـ صحیفةالاعمال و مرآت‌الاحوال (ح۱۳۰۳ / ۱۳۰۶ق) به‌فارسی که آن را برای ارشاد و پند پسرش نوشته است. وی خود در اثرش اشاره کرده که از آن رو از زبان فارسی در نگارش اثرش بهره‌برده که این زبان، به‌ویژه در سال‌های پیش‌تر، مانند زبان مادری در چاتگام رواج داشت. صحیفةالاعمال در چهار بخش و با سربندهای «احوال راقم»، «بیان اسلام‌آباد معروف به چاتگام و تقسیم آن به نه فریق»، «احوال ممالیک ماسوای اسلام‌آباد»، و «مواعظ و وصایا»، دربارهٔ شرح احوال نویسنده و خانواده‌اش، تاریخ سیاسی اسلام‌آباد ــ نام دیگر زادگاه او ــ و شرح احوال بزرگان، جغرافیا و آداب اجتماعی آن ناحیه، شرح اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی تمام شبه‌قاره (هند، پاکستان و بنگلادش) و شرح سرزمین‌های دیگر جهان در آسیا، افریقا، اروپا و امریکا و نقد و بررسی نظریه‌های اسلامی و آموزش و پرورش مسلمانان است. این اثر گویا اندکی پس از زمان نگارش، در کلکته و در آگره به‌چاپ رسیده است (۱۳۰۷ق). ۲ـ ارمغان احباب / تحفهٔ احباب (۱۳۰۶ق) که قصاید، مثنوی‌ها، قطعه‌های تاریخی و ترجیع‌بندهایی از او را همراه با قصایدش به‌زبان عربی دربردارد. این اثر در لکنو به‌چاپ رسیده است (۱۳۰۸ق). ۳ـ مصدر فیض محمدی (۱۳۲۶ق) که اثری منظوم به اردو و به‌شیوهٔ مولودنامه است و در آن اشعار فارسی و عربی نیز آورده است. این اثر در ۱۳۲۸ق به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۴ـ۱۲۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۴؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۳ـ۲۷۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۴۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۹/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۷۹/۳؛ محمد عیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال نخست، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵ش، صص۹۹ـ۱۰۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 2-3; *Persian Literature*, C.A.Storey, I/1117.

م.اسماعیل‌پور

دریای اسمار (dar.yā-ye.as.mār)، ترجمهٔ فارسی کتاب سنسکریت به نام کتهاسریت ساگره / کتاسرت ساگر به‌قلم ملااحمد. در این اثر مجموعه‌ای از داستان‌ها و روایات کهن هندی آمده است. کتهاسریت ساگره خود یکی از سه ترجمهٔ معروف برهت کتا به معنی داستان بزرگ است. برهت کتا ۷۰۰۰۰۰ قطعه به‌زبان پراکریت پیشاچی از لهجه‌های ناحیهٔ وندیا در نزدیکی اُجّین بود که گنادیه آن را در سدهٔ سوم یا چهارم میلادی سروده است. از نسخهٔ اصلی آن اثری در دست نیست. سه ترجمهٔ برهت کتا از این قرارند: ۱ـ برهت کتا منجری در نوزده

باب و ۷۵۰۰ بیت که کشمندر آن را در ۱۰۳۷م در کشمیر به سنسکریت برگرداند؛ ۲ـ برهت کتا اشکوک سنگرهه که بوداسوامین در سدهٔ هشتم یا نهم میلادی آن را به سنسکریت برگرداند. این اثر در ۱۸۹۳م در نپال کشف شد. نسخهٔ ناقص آن در ۲۸ بند و ۵۳۹قطعه است و احتمالاً اصل آن ۲۵۰۰۰ قطعه شعر بود؛ ۳ـ ترجمهٔ دیگر کشمیری برهت کتا به نام کتها سریت ساگره (دریای اسمار) که سومادوابرهمن شیوایی و فرزند رام کشمیری، در میان سال‌های ۱۰۶۳ و ۱۰۸۱م آن‌را به سنسکریت برگردانید. این ترجمه در هجده کتاب به نام لمبک / نهرو، ۱۲۴باب به نام ترنگ / موج و ۲۲۰۰۰ بیت شعر است. کتهاسریت ساگر را ملا احمد با تشویق سلطان زین‌العابدین پادشاه کشمیر (ـ ۸۷۵ق / ۱۴۷۰م) به‌فارسی برگردانید و آن‌را بحرالاسمار نامید. مصطفی خالقداد عباسی به فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) این اثر را که لغات عربی فراوان داشت، تحریری دوباره کرد و آن را دریای اسمار نامید. باب‌های هجده‌گانهٔ آن عبارتند از کتاپته، کتامکه، لاوانک، نرباهن دت‌جنن، چتر دارکار، مدن‌منچکا، رتن پربا، سورج‌پربا، النکاروتی، شکست جشن، بیلا، ششانک وتی، مداروتی، مهابکلیک، پنج، سرت منجری، پدوماتی، بکم‌شیل. دریای اسمار که نسخهٔ ناتمامی از آن به‌جا مانده است، مجموعهٔ داستان‌های اخلاقی، پندآموز دربارهٔ مسائل گوناگون فردی است و داستان‌ها بیشتر حکایات راجه‌ها و بزرگان شهرهای اُجّین و کوشامبی است و این داستان‌ها برگرفته از عقاید دینی هندوان است و اشارات فراوان به کاست‌های هندوان و آداب و اخلاق آنان دارد. در متن آن از اشعار سعدی، حافظ، نظامی و امیرخسرو استفاده شده است. سبک آن ساده و روان است و کمتر صناعات لفظی و معنوی دارد. بیشترین صنعت به کار رفته در متن استفاده از کلمات مترادف است. دو نسخهٔ خطی از دریای اسمار خالقداد عباسی در کتابخانه‌های مرکزی ایالتی، در حیدرآباد و دیوان هند لندن نگه‌داری می‌شود. تاراچند و سید امیرحسن عابدی با تصحیح کتاب از روی این دو نسخه، دریای اسمار را در بهمن ۱۳۷۵ش / فوریه ۱۹۹۷م در دانشگاه اسلامی علیگر با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند به چاپ رسانیده‌اند.

منابع: توضیح‌الملل، مقدمه، ۱/۹۴-۱۱۱؛ قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، ص‌آخر؛ حسین مطیعی امین، «دریای اسمار (ترجمه کتاسرت ساگر)»، کتاب‌ماه، ادبیات و فلسفه، شمارهٔ ۱۷، سال دوم، شمارهٔ ۵، اسفند ۱۳۷۷ش، صص ۶-۴۷.

رسولی

دریای لطافت ← انشای مرشدآبادی

دری چاتگامی (dor.ri-ye.čat.gā.mi)، عبدالعلی فرزند مولوی منت‌علی، هربنگ چاتگام ۱۲۶۲ق ـ ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از بزرگان چاتگام بود. مادرش در خردسالی از دست رفت و پدرش همسری دیگر گرفت. عبدالعلی از آن پس نزد بستگان خود به سر برد و تحصیلات مقدماتی را نیز در همان‌جا فراگرفت. سپس تحصیلات عالی خود را در مدرسهٔ عالی کلکته پی گرفت و مدت هشت‌سال به یادگیری علوم متداول همت گمارد. عبدالعلی دانشجویی کوشا بود. او زبان‌های عربی، فارسی، بنگالی، انگلیسی و اردو را نیک می‌دانست. در ۱۸۷۰م در بخش انگلیسی و فارسی مدرسهٔ عالی به تدریس زبان فارسی پرداخت. سپس در سیتاکند و میرسرای از بخش‌های چاتگام در خدمت دولت انگلیس، به‌ریاست ادارهٔ ثبت اسناد برگزیده شد. اما به‌سبب برخی دشواری‌ها از این کار کناره گرفت و به کارهای بازرگانی روی آورد. سپس بر آن شد که بار دیگر به تدریس روی آورد. از این‌رو در ۱۸۸۰م استاد زبان فارسی در مدرسهٔ هوگلی شد. چون از دانشی گسترده در زبان عربی برخوردار بود، تدریس این زبان را بدو واگذار کردند. عبدالعلی پس از عبدالعلیِ فرنگی محلی (۱۱۴۴ـ۱۲۳۵ق) که در بنگاله به بحرالعلوم ملقب بود، به بحرالعلوم ثانی آوازه داشته است. در ۱۳۰۶ق / ۱۸۸۸م به تدوین کتابی به‌نام صحیفة‌الاعمال و مرآة‌الاحوال پرداخت که بعدها در کلکته چاپ و منتشر شد. او دربارهٔ تدوین این کتاب گفته است که چون در چاتگام زبان فارسی رواج گسترده داشت؛ این کتاب را به‌فارسی نوشته است. صحیفة‌الاعمال و مرآة‌الاحوال در چهار بخش تدوین شده است: ۱ـ حالات مصنف و افراد خانواده‌اش، ۲ـ تاریخ سیاسی چاتگام، تفصیلات جغرافیایی و ذکر آداب اجتماعی مردم چاتگام، ۳ـ تفصیلات سیاسی و اجتماعی و مذهبی شبه‌قارهٔ هند، ۴ـ نقد و بررسی نظریات اسلامی و آموزش و پرورش مسلمانان. عبدالعلی به‌فارسی و عربی شعر می‌سرود و دری تخلص می‌کرد. در سخنوری از شاگردان میرزا محمدعلی‌بیگ کوکب بود. سروده‌های وی در دفتری با نام ارمغان احباب، در چاپخانهٔ دبدبهٔ احمدی چاپ و منتشر شده است (۱۳۰۶ق). این

دفتر در بردارندهٔ قصاید، مثنویات و قطعات تاریخی و ترجیع‌بندهای شاعر است. افزون بر این شعرها، در این دفتر قصیده‌ای به عربی دربارهٔ خطبهٔ ثانیهٔ نماز جمعه آمده که در آن مصراع‌های فارسی نیز گنجانیده شده و در اثر دیگر او با نام مصدر فیض محمدی که به‌زبان اردو است، ابیات فارسی نیز آمده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۶۱، ۱۰۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۳-۲۷۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳۷۴/۳؛ محمدعیسی شاهدی،«نفوذ فارسی در منطقه چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۴ش، صص۹۹-۱۰۱.

جهان‌تاب

دساتیر (da.sā.tir) / دساتیر آسمانی، کتابی ساختگی که گویا آذر*کیوان در هند و در زمان پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) نوشته است. آذرکیوان در روزگار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق) در ایران می‌زیست. اما به دلیل سختگیری‌های مذهبی کاربدستان دولتی به هند کوچیده در پتنا نشیمن گزید و به تأثیر دین‌سازی‌های دورهٔ جلال‌الدین اکبر، فرقهٔ آذرکیوانی را بنیاد نهاد و به یاری یاران و همفکرانش کتابی به نام دساتیر برای پیروان فرقهٔ خود فراهم آورد که مجموعه‌ای از واژگان بی‌معنی و بی‌ریشه با زبانی ساختگی است. دساتیر در بر گیرندهٔ شانزده نامه و هر نامه به نام یکی از پیامبران ایران باستان است. این شانزده نامه به ترتیب عبارتند از ۱ـ مهاباد، ۲ـ جی افرام، ۳ـ شادی کلیو، ۴ـ یاسان، ۵ـ گلشاه، ۶ـ سیامک، ۷ـ هوشنگ (جاودان خرد)، ۸ـ تهمورس (برین‌فرهنگ)، ۹ـ جمشید (فرازین‌اروند)، ۱۰ـ فریدون (هنرستان)، ۱۱ـ منوچهر (دانشیار)، ۱۲ـ کیخسرو (سروشی‌کردار)، ۱۳ـ زردشت، ۱۴ـ اسکندر، ۱۵ـ ساسان نخست و ۱۶ـ ساسان پنجم که می‌گویند هم او دساتیر را ترجمه و تفسیر کرده است. دساتیر همچون اوستا دو بخش دارد: یکی، متن اصلی که گفتهٔ پیامبران است و دیگری، ترجمه و تفسیر متن از ساسان پنجم که در زمان خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸م) می‌زیست. نسبت پیامبری به کسانی که نامشان در دساتیر آمده ــ با آنکه بیشترشان شخصیت‌هایی اسطوره‌ای و گاه تاریخی هستند ــ نسبتی ساختگی است. مطالب کتاب نیز آمیزه‌ای از آرا و عقاید ایرانیان، هندیان، یونانیان، حکمت مشا، حکمت اشراق و اندیشه‌های زردشتی از یک سو و باور به تناسخ، ریاضت‌کشی، پرهیز از خوردن گوشت و سوزاندن مردگان از دیگر سو است. زبان متن اصلی دساتیر با زبان ترجمهٔ آن تفاوت دارد. متن اصلی کتاب، زبانی نامفهوم و بدون پایهٔ تاریخی و زبان‌شناختی دارد که نمی‌توان آن را به هیچ یک از زبان‌های زنده یا خاموش، منسوب دانست. زبان ترجمهٔ دساتیر که منسوب به ساسان پنجم است، به فارسی جدید است؛ اما نویسنده از به‌کارگیری واژگان عربی پرهیز کرده و به جای آن‌ها، واژگان فارسی، پهلوی، سنسکریت و نیز عربی تحریف شده را به کار برده است. این نوع واژگان که بیشتر ساختگی بود، رفته‌رفته موجب گمراهی بسیاری از فرهنگ‌نویسان شد؛ چنان که نخست به فرهنگ برهان قاطع (۱۰۶۲ق) راه یافت و سپس در آثار و نوشته‌های کسانی چون فتح‌الله‌خان شیبانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ق)، رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق)، محمدتقی‌خان لسان‌الملک (- ۱۲۹۷ق) و ادیب‌الممالک فراهانی (۱۲۷۷-۱۳۳۶ق)، پیدا شد. پس از چندی، کانون توجه سره‌نویسان سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری قرار گرفت و تأثیری فراوان بر جنبش سره‌نویسی گذارد. گفتنی است که حتی اشتباهات تاریخی دساتیر نیز به کتاب‌های تاریخ‌نگاران قاجار راه یافت. در جلد یکم ناسخ‌التواریخ نوشتهٔ لسان‌الملک سپهر نمونه‌هایی از این اشتباهات به چشم می‌خورد. وی در کتاب خود، سلسلهٔ شاهان مهاباد را که یکسره جعل در تاریخ است، با مراجعه به دساتیر نقل کرده است. دساتیر به‌احتمال فراوان در حدود ۱۰۰۰ق در هند نوشته شده و چندی بعد به ایران رسیده است. یکی از پارسیان هند به نام ملاکاووس که با پسرش، ملا فیروز، به ایران آمده بود، نسخه‌ای از دساتیر را به هند برد. آنگاه پسرش متن اصلی و ترجمهٔ آن را با نام دساتیر آسمانی در ۱۲۳۳ق در بمبئی چاپ و منتشر کرد. پیش‌تر، سر ویلیام جونز، خاورشناس انگلیسی، این کتاب را جزو مهم‌ترین آثار دینی ایرانیان باستان و همسنگ اوستا و زند معرفی کرده بود. از همین رو، جانتن دانکن، فرماندار بمبئی، که می‌دانست کتاب در نزد ملافیروز است، به کمک او ترجمهٔ دساتیر را به انگلیسی آغاز کرد. اما پیش از پایان یافتن ترجمه، درگذشت (- ۱۲۲۶ق). پس از دانکن، سرجان ملکم، فرماندار جدید بمبئی، ملا فیروز را به چاپ و انتشار دساتیر تشویق کرد و سرانجام ملا فیروز دساتیر آسمانی را با همکاری ویلیام ارسکین در دو جلد (جلد یکم: متن، ترجمه، فرهنگ لغات؛ جلد دوم: ترجمهٔ انگلیسی) به‌چاپ رساند. دساتیر در ۱۲۶۴ق به‌زبان گجراتی ترجمه شد و هفتاد سال بعد، ترجمهٔ انگلیسی آن در چند شماره از مجلهٔ *Platonist*

منتشر گردید. متن أصلی و ترجمهٔ انگلیسی دساتیر باری دیگر در ۱۳۰۵ق در بمبئی انتشار یافت.

منابع: تاریخ زردشتیان ایران، ۶۸۸ـ۷۰۵؛ تاریخ زردشتیان کرمان، ۱۷۰؛ دانشنامهٔ مزدیسنا، ۲۸۰؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۴۹/۱؛ دبستان مذاهب، ۹۳/۱ـ۹۴؛ دساتیر آسمانی، فیروز بن ملاکاووس شیروانی، بمبئی، ۱۳۰۵ق؛ فرهنگ ایران باستان، ۱۷ـ۵۱؛ فرهنگ نظام، مقدمه؛ لغت‌نامه، ۸۲/۱ـ۸۶؛ مزدیسنا و ادب پارسی، ۶۴/۱ـ۶۵، ۱۵۸؛ ۳۶۰/۲ـ۳۶۱، ۳۸۱ـ۳۸۲؛ هرمزدنامه، ۳۱۰ـ۳۱۹؛ یادداشتهای قزوینی، ۲۴۸/۴؛

Iranica, 7/85.

اصیل

دستنبو (das.tan.bu)، کتابی به نثر فارسی از غالب دهلوی (۱۲۱۲ ـ ۱۲۸۵ق / ۱۷۹۷ ـ ۱۸۶۹م) در سرگذشت خود. غالب این اثر را در ۱۸۵۸م در سرگذشت خود و رویدادهای هند، بویژه دهلی، از ۱۶ رمضان ۱۲۷۳ق / ۱۱ مه ۱۸۵۷م تا ژوئیهٔ ۱۸۵۸م، یعنی در گرماگرم انقلاب مردم هند، معروف به جنگ آزادی، بر ضد انگلیسیان، با نگاهی جانبدارانه از انگلیسیان و مخالفت با شورشیان جنگ آزادی نوشت. رویدادهای کتاب از دیده‌ها یا شنیده‌های غالب است: «به نگارش سرگذشت پرداختم و موسوم به دستنبو ساختم... سرتاسر این نگارش یا آن است که بر من همی رود یا آن خواهد بود که شنیده‌ام... اگر گفته‌ام شنفته‌ام کسی گمان نبرد ناراست شنوده باشم یا کاست سروده باشم.» دستنبو سرگذشت و تاریخ گویای روزگار غالب، بویژه دربارهٔ کشتار دهلی و آن چه بر شاعر و برادرش گذشت، است و چون رویدادهای یاد شده در آن چشم‌دید یا شنیدهٔ او است منبعی ارزشمند و معتبر دربارهٔ جنگ آزادی به‌شمار می‌آید. کتاب به‌نثر آمیخته به نظم و، به گفتهٔ خود غالب، «به‌زبان پارسی قدیم [یا، دقیق‌تر، فارسی سره] بی‌آمیزش لفظ عربی تصنیف» گردیده و شماری از واژگان دساتیری نیز بدان راه یافته است. قصیده‌ای شصت بیتی در آغاز و یک مثنوی هفده بیتی در پایان کتاب در ستایش ویکتوریا، ملکهٔ انگلستان (۱۸۱۹ ـ ۱۹۰۱م)، آمده است. غالب در پایان کتاب می‌نویسد: «این نامه را پس از انجامیدن دستنبوی نام نهاده آمد و دست به دست و سوی‌به‌سوی فرستاده آمد تا دانشوران را روان پرورد و سخن‌گستران را دل از دست برد. امید که این دانشی دستنبوی به دست یزدانیان گلدسته رنگ و بوی و در دیدهٔ اهرمن‌منشان آتشین‌گوی باد.» دستنبو تاکنون چندین‌بار و از آن میان در آگره (۱۲۷۵ق)، بریلی (۱۲۸۲ق)، و به کوشش عبدالشکور احسن در لاهور (۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م) به‌چاپ رسیده است. کتاب غالب اور انقلاب ستاون از سیدمعین‌الرحمان نیز شامل متن فارسی دستنبو و ترجمهٔ اردوی آن است. این اثر دست‌کم سه بار دیگر نیز به اردو ترجمه شده که مترجمان آن‌ها عبارتند از مخمور سعیدی (چاپ نخست در مجلهٔ تحریک دهلی و سپس جداگانه در ۱۳۸۹ ق در کراچی)، دکتر خواجه احمد فاروقی (چاپ در مجلهٔ افکار کراچی در فوریهٔ ۱۹۶۹م) و ادارهٔ تحریریه، روزنامهٔ حریت کراچی (چاپ در روزنامهٔ حریت از ۱۶ نوامبر ۱۹۶۸م تا ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۶۹م).

منابع: احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب، ۱۲۳ ـ ۱۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۷/۳ ـ ۵۳۶؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۱۳ـ۲۱۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۷۹ ـ ۱۸۰؛ غالب اور انقلاب ستاون؛ غالب‌نامه، ۲۰۵ ـ ۲۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۹/۵؛ ۱۳۲۳/۸؛ ۵۸۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۶۲/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۳ ـ ۱۲۶۴.

سپاهی

دستورالاخوان (das.tu.rol.ex.vān)، فرهنگ لغت عربی به فارسی از قاضی‌خان بدر محمد دهار* (سدهٔ نهم هجری). این فرهنگ به ترتیب نخستین حرف کلمه به بیست و هشت باب تقسیم شده و هر باب با در نظر گرفتن حرف دوم کلمه به بخش‌های کوچک‌تر منقسم شده و کلمات هر بخش نیز با درنظر گرفتن آخرین حرف آنها مرتب گردیده است. دستورالاخوان جمعاً دارای شانزده‌هزار لغت و ترکیب و جملهٔ عربی است. مؤلف جز در مواردی نادر، هیچ‌گونه شرحی برای معانی نیاورده و به ذکر معنی لغات عربی اکتفا کرده است و هر معنی را نیز غالباً با یک لغت فارسی بیان کرده است. قاضی‌خان بدر در تألیف آن، از کتاب‌های لغت خلاصة‌المستخلص، جواهراللغة و مقدمة‌الادب هر دو از ابوالقاسم محمودبن عمر زمخشری (ـ ۵۳۸ق)، السامی فی‌الاسامی از احمد میدانی نیشابوری (ـ ۵۱۸ق) و التوسل الی‌الترسل بهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی استفاده کرده است و علاوه بر آن از خمسهٔ نظامی، دیوان خاقانی، انوری و سعدی نیز یاری گرفته است که ارزش آن‌را به‌سبب معانی لغات و ترکیبات عربی بالا برده است. تألیف این فرهنگ احتمالاً در ۸۲۷ق به

پایان رسیده است. این اثر به تصحیح سعید نجفی اسداللهی در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۹ش).

منابع: دستورالاخوان؛ فرهنگهای فارسی، ۵۳-۵۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۱۲۵-۲۱۲۶؛ قند پارسی هجده گفتار ادبی و تاریخی، ۲۹۰-۲۹۱.

حجتی

دستورالافاضل فی لغات‌الفضایل (das.tu.rol.a.fā.zel. fi.lo.qā.tel.fa.zā.yel)، فرهنگ فارسی به فارسی از حاجب خیرات، معروف به رفیع دهلوی (ــ ۷۴۷ق). حاجب خیرات در دورهٔ محمدبن‌تغلق، فرمانروای دهلی (۷۲۵ــ ۷۵۲ق)، می‌زیست و ملازم صدری به نام شمس محمد جچنیری (پسر احمد پسر علی)، که در استادآباد (گویا گوگی کنونی در نزدیکی گلبرگه در دکن) استقرار داشت، بود و در شاعری نیز دستی داشت. روزی در مجلس آن‌صدر از انحطاطِ علم لغت و در نتیجه دشواری فهم و دریافت اشعار شعرای قدیم سخن به میان آمد. حاجب خیرات یادی از فخرالدین قواس کرد و فرهنگ او را بسیار ستود. صدر پذیرفت، اما فرهنگ قواس را بسیار مختصر دانست و گفت: «غرض مبتدیان [از آن] به حاصل نمی‌شود.» پس حاجب خیرات که از علم لغت بهره‌ای داشت به تشویق و خواهش شمس‌الدین محمد و با بهره‌گیری از کتاب‌های نظم و نثر کسانی مانند ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، جمال‌الدین اصفهانی، کمال‌الدین اصفهانی، نظامی گنجوی، فردوسی طوسی، فخرالدین مبارک‌شاه، شرف‌الدین شفروه، سعدی، همام تبریزی، سیف اعرج، عنصری، ناصرخسرو، امام ناصری و خاقانی «لغات تازی و ترکی و مغلی و پهلوی و فارسی و افغانی و جهودی و ترسایی و نصرانی و زبان مغان و سریانی و فلاسفه و تاجیک و عبرانی و زبان رازیان و حجازیان و ولایت ماوراءالنهر و اصطلاح شعرای هر شهر و مصنوعات افاضل و مستعملات اماثل از متون دواوین نظم و کتب نثر بیرون... [آورد] و [بر] ترتیب حروف تهجی» نهاد و این کتاب را دستورالافاضل فی لغات‌الفضایل نامید. این اثر که تألیف آن در ۷۴۳ق به انجام رسید ۲۰۷۱ واژه دارد. ترتیب واژگان در آن الفبایی است و هر حرفی از حروف تهجی بابی را تشکیل می‌دهد. برای نمونه واژگانی که با حرف «ح» آغاز می‌شوند در باب «ح» آمده‌اند، اما واژگان درون هر باب ترتیب خاصی ندارند.

گرچه حاجب خیرات مدعی است که فرهنگش بهتر و ضخیم‌تر از فرهنگ قواس است، این ادعا درست نمی‌نماید، زیرا در دستورالافاضل واژگان بسیار به‌اختصار معنی شده و اغلب در مقابل آن‌ها تنها مترادفشان آمده است. تلفظ واژگان و شواهد شعری نیز هیچ نیامده و در گردآوری واژگان نیز جدیت به کار نرفته است. با این وجود، گذشته از اهمیت آن که از فرهنگ‌های قدیم است، فوایدی نیز دارد، از جمله برخی تصحیفات لغوی را، هم در لفظ و هم در معنی، روشن می‌سازد؛ در برابر برخی واژگان نیز مترادف هندی آن‌ها آمده که اهمیت زبان‌شناختی دارد. دستورالافاضل از حیث قدمت چهارمین فرهنگ فارسی (پس از لغت فرس اسدی، فرهنگ قواس، و صحاح‌الفرس) به‌شمار می‌آید. این فرهنگ تا پیش از فرهنگ جهانگیری یکی از منابع اصلی نویسندگان فرهنگ‌های فارسی بود. دستورالافاضل از روی تنها نسخهٔ شناختهٔ آن که در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود به کوشش نذیر احمد در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۵۲ش).

منابع: دستورالافاضل فی لغات‌الفضایل؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۷؛ فرهنگهای فارسی، دبیر سیاقی، ۴۱ ـ ۴۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۲۴؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۴؛ غلامرضا طاهر، «دستورالافاضل»، راهنمای کتاب، سال (جلد) نوزدهم، شمارهٔ ۴-۶، تیر ـ شهریور ۲۵۳۵، صص ۴۰۰-۴۰۵.

م.انوشه

دستورالانام (das.tu.rol.a.nām)، کتابی در عرفان اثر ابراهیم فرزند ادریس. ابراهیم این اثر را برای شیخ خود خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی اوشی (ــ ۶۳۲ق/ ۱۲۳۴م) نوشت. در این کتاب به شناخت باطنی و مراحل مختلف درویشی اشاره شده است. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ شخصی غلام‌فرید در بهاول‌نگر نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۴۵۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,247.

فتح‌نیا طبری

دستورالانشا (das.tu.rol.en.šā)، رساله‌ای آموزشی از عبدالکریم فریدی فرزند محمد، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. مؤلف در زمان حکمرانی شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) می‌زیست.

عبدالکریم در ۱۱۹۰ق/ ۱۷۷۶م کتابی به‌نام دستورالانشا تألیف کرد. این اثر در آموزش کودکان در چهار فصل است: **فصل نخست** در الفاظ فرس و هندی که در نوشتن روزمره به‌کار آید؛ **فصل دوم** در القاب و آداب و رقعات ضروری؛ **فصل سوم** در تمسکات و قبالات شرعی؛ **فصل چهارم** در اسمای بزرگان باصفا و پادشاهان کبار کیانی. وی در این رساله از دوازده برج و ستاره‌ها نیز سخن به‌میان آورده است. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۷۷۶۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۳۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۷۶/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,12.

فتح‌نیا طبری

دستورالسالکین (das.tu.ros.sā.le.kin)، شرحی از بابا داود خاکی کشمیری (- ۹۹۴ق) برقصیدهٔ خود وردالمریدین. بابا داود خاکی نخست وردالمریدین را در ۴۴۰ بیت در سرگذشت و مناقب و کرامات پیر خود شیخ حمزهٔ کشمیری (ــ ۹۸۴ق) سرود و سپس دستورالسالکین را به نثر در شرح واژگان دشوار و تلمیحات آن و آیات و احادیثی که در آن آمده است نوشت. اکثر ابیات قصیده ارزش شعری چندانی ندارد و تنها برای بیان مطالبی گفته شده‌اند. شرح قصیده، یعنی دستورالسالکین، از خود وردالمریدین بیشتر اهمیت و ارزش دارد. خاکی در این شرح نخست ریشهٔ اصلی واژگان را نوشته و تلمیحات و آیات و احادیث را توضیح داده و جابه‌جا به زندگی پیر خود نیز پرداخته است. در برخی توضیحات از آثار صوفیان قدیم و جدید نیز بهره برده که همین بر ارزش کتاب افزوده است. دستورالسالکین بیانگر وسعت معلومات مؤلف آن است. نثر کتاب سلیس و روان است و سبک و سیاق آموزشی دارد. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از آن میان سه نسخه در کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر (به‌شماره‌های ۷۴۱، ۱۱۰۸ و ۲۲۸۹) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۰۹/۱ـ۵۱۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۲۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، ۳۰ـ۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 302-303.

سپاهی

دستورالعمل آگاهی (das.tu.rol.a.mal-e.ā.gā.hi) / دستورنامهٔ آگهی، مجموعهٔ نامه‌های دربار اورنگ‌زیب، نوشتهٔ مهاراجه جی‌سنگه، گردآورده به فرمان راجه‌آیامل (ــ ۱۱۶۰ق) که در دستگاه راجه‌جی سنگه امیری و جانشینش، ایسار سنگه، دیوان و مستوفی‌الممالک بود. گویا این اثر در ۱۱۵۶ق گرد آمده است. نام گردآورندهٔ دستورالعمل آگاهی به‌درستی دانسته نیست و شاید آگهی تخلص وی باشد. برخی منابع نام او را محمدصلاح جعفری‌الاسکندری، از نزدیکان راجه‌آیامل، گفته‌اند. گردآورنده در دیباچهٔ این اثر شماری سرنامه‌ها، مانند مهینپور، خلافت فرزند، سعادت توام، برادر نامهربان و...، را برشمرده و روشن‌کرده است که هر یک خطاب به چه کسی است. این مجموعه نامه‌های اورنگ‌زیب به پدرش، پسرانش (محمدمعظم، محمداعظم، محمدکام‌بخش)، نوادگانش (معزالدین، بیداربخت، محمدعظیم)، مأموران دولتی (شایسته‌خان، اسدخان، قاضی‌الدین خان) و... را دربردارد. این اثر در نسخه‌های گوناگون با نام‌های دستورالعمل آگهی، رقعات عالمگیری و دستور آگاهی هم معرفی شده است. دست‌نویس‌هایی از دستورالعمل آگاهی در گنجینهٔ حکیم محمدسعید دهلوی در کتابخانهٔ همدرد کراچی (به شمارهٔ R.54 در کتابخانهٔ آکادمی پشتو در پیشاور (به شمارهٔ ۷۱۲)، کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به شماره‌های ۸۷۶،۹ عالم(۲) و ۸۷۶،۹ عالم (۳))، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.18،881، کتابخانهٔ آرشیو ملی در اسلام‌آباد (به N.M؛شمارهٔ 52 و چندین نسخه در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، (به‌شماره‌های 655/75 ـــ N.M.1957، N.M.1961-1496، N.M.465، N.M.1961-1518، N.M.1968-129، N.M.1958-260/2، N.M.464، N.M.1965-1286 نگه‌داری می‌شود. گفتنی است به فرمان راجه آیامل مجموعه‌ای دیگر از نامه‌های کوتاه (رقعه‌های) اورنگ‌زیب نیز گرد آمده که به‌نام‌های رقعات خاص و رمز و اشاره‌های عالمگیری شناخته است. این اثر که گردآوردهٔ سید همال/ سودبوده مل/ بوده مل، متخلص به رام، است، درواقع نسخهٔ کوتاه دستورالعمل آگاهی است و تنها نامه‌های مهم اورنگ‌زیب به فرزندان و امرای دربارش را در بر دارد. در دیباچهٔ این اثر نیز رمزها و اشاره‌های به‌کار رفته در نامه‌ها، گزارش شده است. زمان گردآوری این مجموعه را ۱۱۵۱/۱۱۵۶/۱۱۵۷ق گفته‌اند. دست‌نویس‌هایی از رمز و اشاره‌های عالمگیری در گنجینهٔ

شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور (به شماره‌های ۳۱۷۵/۱۷۰ و ۴۱۲۴/۱۱۷۲)، کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور (به شمارهٔ ۱۱۱/۵۱) کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26,240 و کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۴۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۲/۵، ۲۳۸- ۲۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۹۴- ۳۹۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*,1/401-402; 3/1087; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 100-101; *Mughals in India* ,89.

م.اسماعیل‌پور

دستورالعمل شاهنشاهی ← تهاکورلال برهانپوری

دستورالفصاحت (das.to.rol.fa.sā.hat)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار سی و شش شاعر اردوسرا تألیف سید احمدعلی‌خان، متخلص به یکتا. در کتاب اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری نام مؤلف سید احدعلی متخلص به یکتا و نام پدرش سیداحمدعلی‌خان یاد شده است. دستورالفصاحت نامی است که از روی مادهٔ تاریخ بر آن گذاشته شده و سال تألیف با احتساب مادهٔ تاریخ ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م است. امتیاز علی‌خان عرشی با توجه به احوال برخی شاعران یاد شده در کتاب و شواهد دیگر نتیجه گرفته است که این کتاب پیش از تألیف دریای لطافت (۱۲۲۲ق / ۱۸۰۷م)، یعنی در ۱۲۱۳ق / ۱۷۹۸م نوشته شده و در آن زمان به کسی اتحاف نشده بود تا این که در ۱۲۴۹ق پس از فوت میرزا حاجی به دست مؤلف تجدید نظر و کامل شده و به میرزاحاجی اتحاف شده است. اصل کتاب، افزون بر یک مقدمه و یک خاتمه، به پنج باب تقسیم شده است که به ترتیب در صرف و نحو فارسی، نحو اردو، قواعد اردو، علم عروض و قافیه و علم بیان و بدیع است. هر باب نیز به چند فصل تقسیم شده است. در مقدمهٔ کتاب دربارهٔ پیدایش اردو و نحوهٔ ارتقا و مراکز آن توضیحاتی داده شده است و در آخر تحت عنوان خاتمه شرح حال و نمونهٔ اشعار آن دسته از شاعرانی که در متن کتاب به اشعار آن‌ها اشاره رفته یاد شده است. امتیاز علی‌خان عرشی همین بخش آخر را همراه با یک مقدمهٔ تحقیقی و حواشی مفید با نام دستورالفصاحت در ۱۹۴۳م در رامپور به چاپ رسانیده است. مقدمهٔ عرشی طولانی است و در این مقدمه دربارهٔ زندگینامهٔ مؤلف، کیفیت نسخهٔ خطی و منابع کتاب توضیح کامل داده شده است. عرشی در حاشیه‌ای که بر منابع کتاب نوشته یادداشت‌های مفیدی دربارهٔ تذکره‌های خطی و چاپی فارسی و اردو نوشته است. همچنین در کنار زندگینامهٔ هر شاعر در حاشیه آورده که در چه منابع دیگری دربارهٔ شرح حال آن شاعر مطالبی آمده است. در این تذکره شرح حال‌ها طولانی است و از همین روی است که تنها زندگینامهٔ سی‌وشش شاعر در آن آمده است. مؤلف این شاعران را به سه طبقه تقسیم‌بندی کرده و در هر طبقه شرح حال دوازده شاعر را آورده است. عرشی دلیل این کار یکتا را پیروی او از مذهب شیعهٔ دوازده امامی می‌داند.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۸۳ ـ ۲۸۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۱/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۷/۳.

سپاهی

دستور سخن (das.tur-e.so.xan)، کتابی به‌فارسی در دستور زبان فارسی از حاجی میرزا محمدتقی، ملقب به کمال‌الدین و متخلص به سنجر، فرزند میرزا خسروخان زند قزوینی. نگارندهٔ کتاب، یعنی سنجر ایرانی، از ایرانیانی بود که برای سیر و سیاحت از ایران به هندوستان رفت و در حیدرآباد دکن رحل اقامت افکند. چون مردم آن‌جا را خواهان و آشنای زبان فارسی دید این کتاب رادر آن‌جا نوشت و در ۲۰ ذوالحجهٔ ۱۲۹۶ق به انجام رسانید. دستور سخن در یک مقدمه، چهارده دستور و یک خاتمه است. **مقدمه**، در بیان معنی فارسی و انواع آن است. چهارده **دستور** به ترتیب در این موضوعات است: ۱ــ در بیان چگونگی اصطلاح پارسی، ۲ــ تعداد حروف تهجی آن‌چنان‌که پارسیان بدان تکلم کنند، ۳ــ در تفرقهٔ دال و ذال، ۴ــ در کلمه و کلام و مصدر و مشتق و جامد و علامت مصدر و متعدی و لازم و معروف و مجهول، ۵ــ علامت‌های هر یک از صیغه‌های ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام، ۶ــ صیغه‌های افعال پارسی، ۷ــ اسم مکان و زمان و حروف تشبیه و ادات اشاره در نزد پارسیان، ۸ــ ضمایر، ۹ــ در بیان جواز تبدیل بعضی از حروف مصادر و ماضی به بعضی دیگر در مضارع و امر در کلام پارسی، ۱۰ــ در بیان جواز تبدیل هر یک از حروف بیست‌وچهارگانه به حروف دیگر از آن،

۱۱ــ حروف مفرده که در اوایل و اواخر کلمات به جهت افاده کردن معانی گوناگون درآورند، ۱۲ــ حروف و کلماتی که از برای حسن و زینت کلام در می‌آورند که به هیچ‌وجه به معانی دخلی ندارد، ۱۳ــ در بیان معانی و حروف و کلماتی که به جهت حصول معانی گوناگون در آخر کلمات درآورند، ۱۴ــ در بیان چگونگی املا که ارباب قلم و نویسندگان را به کار است. **خاتمه** در بعضی از حکایات و کلمات موعظه و نصیحت و لطافت حکمت‌انگیز پارسی از متقدمان به نظم و نثر است. دستور سخن در ۱۲۹۶ق در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستور سخن؛ دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۷۱- ۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰۵/۱۳- ۲۵۰۶.

برزگر

دستورعلی میدنی‌پوری (das.tur.a.li-ye.mid.ni.pu.ri)، ـــ جهانگیرنگر ح۱۹۲۰م، نویسندهٔ شبه‌قاره. در میدنیپور بنگال غربی زاده شد. او خواهرزادهٔ مولانا عبیدالله عبیدی بود و پس از آنکه به‌همراه وی به داکا رفت، همان‌جا ماندگار شد. دستورعلی نویسنده‌ای درویش‌خو و پاک‌سرشت بود. او کتابی با نام مفتاح‌التهجی در آموزش زبان فارسی برای نوآموزان نوشت، که تا پیش از افول این زبان در بنگال، سال‌ها در مدرسه‌های این سرزمین تدریس می‌شده است. این کتاب بیست‌وهشت صفحه‌ای بارها به‌چاپ رسیده است. حکیم حبیب‌الرحمان مؤلف ثلاثهٔ غساله، کتاب‌شناسی آثار تألیف شده در بنگال، از شاگردان دستورعلی بوده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۱۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۴.

نوش‌آبادی

دستور قزوینی (das.tur-e.qaz.vi.ni)، میررفیع، ـ۱۰۱۴ق، شاعر ایرانی. از مردم قزوین بود و «در تحصیل علم حکمت اوقات صرف نموده و در فن رباعی طبعش غریب خیال» بوده است. به همراه ابن خاتون شیخ‌محمد به هند رفت و به خدمت آصف‌خان جعفر قزوینی (ــ ۱۰۲۱ق) پیوست. در ابتدای دورهٔ پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) درگذشت.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۷۰-۲۷۱؛ الذریعه، ۳۲۵/۹؛ روز روشن، ۲۶۰؛ شام‌غریبان، ۱۰۳-۱۰۴؛ شمع انجمن، ۱۵۷؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۷۷؛ کاروان هند، ۴۱۲؛ کلمات‌الشعرا، ۳۹.

برزگر

دستورنامهٔ آگاهی ← دستورالعمل آگاهی

دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره (das.tur.ne.vi.si-ye.fār.si.dar.šeb.he.qār.re)، هر زبان قواعدی دارد که به آن، دستور آن زبان گویند. در تحقیقات آموزشی، ادبی و زبان‌شناختی ملت‌ها معلوم شده که چون گویندگان هر زبان نیازی به نگارش قواعد زبان خود نمی‌بینند، تنظیم و تدوین قواعد و ساختار بیشتر زبان‌ها در بیرون از حوزهٔ اهل آن زبان صورت می‌گیرد و غالباً نخستین دستورنویسان هر ملتی بیگانگان‌اند. معمولاً با آمدن زبانی تازه در میان ملتی که با آن زبان آشنایی ندارد، نیاز به دانستن قواعد آن زبان احساس می‌شود. از این‌رو کتاب‌هایی در قواعد آن زبان می‌نویسند تا نوآموزان زبان بیگانه را آسان‌تر فراگیرند. بدین‌ترتیب نخستین کتب دستور فارسی در کشورهایی چون چین، عثمانی، شبه‌قاره، فرانسه، انگلیس و اسپانیا نوشته شدند. از آن میان شبه‌قاره بیشترین سهم را در این‌باره دارد. نخست این قواعد دستور نه در کتابی مستقل که به صورت طرح‌ها و مقدماتی دربارهٔ ساختمان زبان فارسی در کتاب‌های انشا، نامه‌نگاری، عروض و قافیه و لغت نوشته شد، مانند دستور دبیری (آنکارا، ۱۹۶۲م) در انشا از محمد میهنی (سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم) و المعجم فی معاییر اشعارالعجم در عروض و قافیه از شمس قیس رازی. نیازی به کتب دستور زبان فارسی هنگامی در شبه‌قاره احساس شد که تحصیل و آموزش عمومی آن زبان پیش آمد. با آنکه پس از ورود غزنویان در لاهور و پنجاب، زبان فارسی در آن نواحی نفوذ کرد و در دورهٔ غوریان و سلاطین مملوک دهلی نفوذ و گسترش بیشتری یافت و گذشته از لاهور، در دهلی، سند، اچه، دکن و حتی آخرین نقطهٔ سرزمین هند باستان، یعنی لکنوتی (بنگاله) نیز مرکز شعر و ادب فارسی به‌وجود آمد، به دلایلی نیاز به تحصیل آن زبان احساس نمی‌شد، از جملهٔ آن دلایل این‌که زبان فارسی تا آن هنگام تنها در میان فارسی‌دانان یا هندیان فارسی‌تبار بود و اینان نیازی به نگارش دستور زبان خود نمی‌دیدند، غیر فارسی‌دانان، یعنی هندوان، از یادگیری زبان بیگانهٔ فارسی خودداری می‌کردند. دیگر آنکه چون زبان اداری، زبان هندی و ادارهٔ مالیات در دست هندوان بود، آنان می‌توانستند بدون یادگیری زبان فارسی به کارهای دولتی بپردازند. نخستین هندوانی که در تحصیل و آموزش زبان فارسی پیش‌قدم شدند، پاندیت‌های کشمیر در

روزگار و بـه کـوشش زیـن‌العـابدین‌کشمیری (۸۲۰ ــ ۸۷۲ق) بودند. سپس بیشترین کوشش در راه آموزش زبـان فـارسی در میان هندوان در روزگار سکـندر لودی (۸۹۴ ــ ۹۲۳ق) انـجام شد، چنان‌که وی برای انتصاب کارمندان هندو از آنان خواست تا زبان فارسی بیاموزند. هندوان نخست از پذیرش آن سرباز زدند، اما بعد گویا تنها کایست‌ها به آموزش زبان فارسی روآوردنـد. بدایونی نیز از شاعری هندو به نام برهمن یاد می‌کند که در این عصر کتب عربی و فارسی تدریس می‌کرد و بـه فـارسی شـعر می‌گفت. در روزگار شیرشاه سوری (۹۴۷ ــ ۹۵۲ق) نیز آموزش زبان فارسی در میان برخی هندوان رواج یافته بود. در روزگـار مغولان زبان فارسی با اقدامات جدی جلال‌الدین‌اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و وزیـرش، تـودرمل، بـیش از پـیش مـیان هندوان نفوذ یافت. جلال‌الدین اکـبر آمـوزش زبـان فـارسی را عمومی و برای این منظور مدرسه‌های مشترکی برای آمـوزش هندوان و مسلمانان ایجاد کرد و دستور به ترجمهٔ فارسی کتب قدیمی هندوان در زمینه‌های مختلف علوم داد. تودرمل نیز زبان فارسی را به جای هندی زبان رسمی و اداری خـوانـد و بـرای ملازمت یافتن به دربار، آشنایی به زبان فارسی را اجباری کرد. خواهش کار و شغل دولتی و نیز ترجمهٔ کتب، هندوان را وادار به فراگیری زبان فارسی کرد. در دورهٔ مغولان نیز کایست‌ها بیشتر از دیگر هندوان از زبان فارسی استقبال کردند و بـه فـراگـیری آن همت گماشتند، تا آنکه به مـناصب مـهمی چـون دبـیری نـیز رسیدند. چون آموزش زبان فارسی برای هـندوان و مسـلمانان عمومی شد، به تدریس آن زبان روی آوردند. در جریان تدریس، نیاز به نگارش دستور زبان فارسی به‌ویژه برای فراگیری آن زبان به غیرفارسی‌زبانان پیدا شد. قواعد دسـتوری در شـبه‌قاره نـیز نخست به صورت نکاتی در کتاب‌های لغت، عروض و قافیه و نامه‌نگاری نوشته شد و رفته‌رفته در کتابی مستقل گرد آمـدند، مانند مقدمه و مؤخرهٔ فرهنگ مؤیدالفضلا به فارسی (تألیف در ۹۲۵ق) از مـولانا مـحمدبن‌شیخ‌لاددهلوی، مـقدمهٔ فـرهنگ جهانگیری در دوازده آیین از جمال‌الدین‌حسین‌انجوی شیرازی که آن‌را در ۱۰۱۷ق نوشت و سپس در ۱۰۳۲ق کامل کرد (مشهد، ۱۳۵۱ش، جلد۱ و ۲؛ ۱۳۵۴ش، جلد۳)، برهان قاطع (تألیف در ۱۰۶۲ق) از مـحمدحسین‌خلف‌تبریزی کـه در آن بـه‌صورت مقدمه دربارهٔ دستور زبان فارسی و مـطالبی دربـارهٔ صـرف و اشتقاق نوشته است، گلدستهٔ قوانین (پایان سدهٔ یازدهم و آغـاز سدهٔ دوازدهم) در دسـتور نـامه‌نگاری کـه بـخش‌هایی از آن در دستور زبان، صنایع و بدایع و عروض و قافیه است و فرهنگ رشیدی (کلکته، ۱۸۷۲ ــ ۱۸۷۵م) از عبدالرشید بن عبدالغفور حسین مدنی تتوی. وی در این فرهنگ پـیش از بـحث لغـات فصولی چند در بیان حروف مفردهٔ تهجی، ضمایر، پسـوندها، پیشوندها و اماله آورده است. دستورهای فارسی که در شبه‌قاره نوشته شده، تنها به زبان فارسی نیستند، به زبان‌های انگلیسی، اردو، پشتو و هندی نیز نوشته شده‌اند. حتی برخی از آن‌ها به دو زبان فارسی ــ اردو یا فارسی ــ انگلیسی هستند. قواعد زبـان فارسی در بیشتر این کتب، حتی آن‌هایی که به زبان انگلیسی‌اند، به تقلید از صرف و نحو عربی نوشته شده، در برخی از آن‌ها به شیوهٔ نگارش کتاب گرامر انگلیسی و در برخی دیگر به صورت بینابین این دو شیوه فراهم آمده است، چنان‌که در آن کتبی که تنها به تقلید از صرف و نحو عربی نوشته شده‌اند، کلمه به سه قسم اسم، حرف و فعل تقسیم شده و تقسیمات هر یک نیز براساس صرف و نحو عربی است. در برخی از کتاب‌هایی کـه بـه‌شیوهٔ بینابین تدوین شده‌اند، کلمه به پنج گونهٔ اسم، ضمیر، صـفت، فعل و متعلق فعل، در برخی دیگر به شش گونهٔ اسم، صـفت، ضمیر، مصدر، فعل و حرف و در دسته‌ای دیگر به هفت گونهٔ اسم، صفت، ضمیر، مصدر، مشتق، فعل و متعلق فعل تـقسیم شده است. در کتبی که به شیوهٔ گرامر انگلیسی تدوین شده‌اند، کلمه به هشت گونهٔ اسم، صفت، ضمیر، فعل، ظرف، حـرف، عطف و ندا تقسیم شده است. این تدوین قـواعـد فـارسی بـر اساس مقولات دستوری عربی را یکی از ایرادهای دسـتورهای فارسی که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند دانسته‌اند. بـرخـی از ایـن مقولات تقلیدی عبارتند از مباحث حال، تمیز، خبر، حـروف شمسی و قمری، اعراب، جامد و مشتق، ترکیب اضافی، ترکیب وصفی، ترکیب ثام، ترکیب ناقص، جملهٔ اسمیه، اسم موصول، اسم اشاره، اسم ظرف، اسم مکبر و اسم مصغر. نخستین کسی که کلمهٔ دستور را برای نام کتاب قواعد زبان فارسی اخـتیار کـرد، میرزاحبیب اصفهانی است که کتابش دستور سخن را در ۱۲۸۹ق، در استانبول به‌چاپ رساند. در همان سال‌ها در شبه‌قاره سنجر قزوینی نیز کلمهٔ دستور را برای کتاب قواعد زبان فارسی خود به کار برد. کتاب وی نیز دستور سخن نام دارد کـه در ۱۲۹۶ق بـه چاپ رسیده است. برخی از این کتب مختصرند، مثل چهار گلزار و شجرةالامانی؛ بسیاری مـفصل‌انـد، مـثل نـهج‌الادب، *Higher Persian Grammar* و قوانین دستگیری و برخی متوسطاند، مثل تحقیق‌القوانین، بحرالفوائد و مـناظرالقواعـد. بـرخـی دسـتورها

منظوم‌اند، مثل جوهرالترکیب و راشدالصبیان. در این گونه دستورهای منظوم چون وزن و قافیهٔ شعری به مؤلف اجازهٔ توضیح مطالب بیشتر را نمی‌دهند، موضوعات دستوری در آن‌ها به اختصار بیان می‌شود. یک نوع این کتاب‌های دستور آمدنامه‌ها/آمدن‌نامه‌ها هستند. آمدنامه‌ها جزوات و رسالاتی برای آموزش صرف فعل‌ها در زمان‌های گوناگون زبان فارسی است. برخی از این کتب برای شخص یا اشخاص خاص نوشته شده‌اند، مثل اصول برجسته که مؤلف آن‌را برای فرزندش نوشته است یا مجمع‌الفواید که مؤلف آن‌را برای آموزش زبان فارسی به یکی از افسران انگلیسی به نام مستر وان‌صاحب نوشته است. بسیاری از کتاب‌های دستور فارسی شبه‌قاره برای تدریس و آموزش نوآموزان، دانش‌آموزان دبیرستان‌هاو دانشکده‌ها نوشته شده و جنبهٔ آموزشی دارند. غالباً هم مؤلفانشان دبیران مدرسه‌ها، دبیرستان‌ها و استادان دانشکده‌ها هستند، مثل جوهرالترکیب، انوارالقواعد، افضل‌فارسی گرامر و انشاپردازی، ادیب فارسی، پاک پرشین‌کمپوزیشن و عملی فارسی قواعد. برخی از آن‌ها، مانند دستور شکرخابی، خودآموز فارسی (به اردو) و کوثر سردار ترجمهٔ فارسی مع گرامر و کمپوزیشن برای استفادهٔ دانش‌آموزان برای شرکت در امتحانات دیپلم و دانشجویی تنظیم شده‌اند، از این‌رو مضمون آن‌ها تنها در دستور نبوده، بلکه موضوعاتی مثل مکالمات، نامه‌نگاری، اصول ترجمه، ضرب‌المثل، عروض و قافیه و جز آن را نیز دربر می‌گیرد. برای یادگیری زبان فارسی کتاب‌هایی چون پاک فارسی‌ترجمه و اعجازالترجمهٔ فارسی مع صرف و نحو در ترجمهٔ عبارات فارسی و کتاب‌هایی چون فارسی اردو بون‌چال در محاورات روزمرهٔ فارسی نوشته شدند که در ضمن مباحث آن‌ها، به‌اختصار به مباحث دستوری نیز پرداخته شده است. کتاب‌های دستور زبان فارسی که به زبان فارسی در شبه‌قاره نوشته شده‌اند عبارتند از ۱- آمدنامه از حافظ علاءالدین‌بن‌حافظ بهاول‌دین. وی این اثر را در ۱۱۵۷ق در روزگار محمدشاه‌گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) نوشت (دارالعلوم نعمانیه در لاهور)؛ ۲ــ آمدنامه با ترجمهٔ واژه‌ها به زبان اردو از کیول‌رام که وی آن را در ۱۲۲۷ق به انجام رساند (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۳۶۳۴/۶۲۵)؛ ۳ــ آمدنامه از مؤلفی ناشناس (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۲۲۹۰/۲/۵۳۴۰)؛ ۴ــ آمدنامه از عبدالحکیم مولتانی که آن را برای آموزش زبان فارسی به مولوی سعدالدین نامی نوشت (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۱۳۸)؛

۵ــ آمدنامه/چشم چراغ از محمدحسین‌شیرازی (کتابخانهٔ مدرسهٔ دارالهدی در تهیرهی در خیرپور)؛ ۶ــ آمدنامه از هدایت‌الله (مدرسهٔ جامعةالعلوم در بهکر)؛ ۷ــ آمدنامه از مؤلفی ناشناس با ترجمهٔ اردویی (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۵۱۵۵/۲۱۴۳/۱)؛ ۸ــ آمدنامه از مؤلفی ناشناس با ترجمهٔ پنجابی (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۵۱۵۳/۲۱۴۱/۶)؛ ۹ــ آمدنامه از مؤلفی ناشناس با ترجمهٔ ترکی (کتابخانهٔ شخصی پروفسور محمدشمیم، فقیرآباد،پنجاب)؛ ۱۰ــ آمدن‌نامه از مؤلفی ناشناس که به اهتمام خان بهادر منشی غلام‌محمد در ۱۹۱۲م در بمبئی به چاپ رسید؛ ۱۱ــ ارمغان/ارمغان آصفی از مولانامحمدعبدالغنی که آن را در ۱۲۹۲ق در ۸ جلد نوشت. این اثر درکاربرد حروف فارسی اهمیت دارد (آگره، ۱۹۰۴م، جلد۱؛ ۱۳۲۳ق، جلد ۲؛۱۳۲۵ق، جلد ۵؛ ۱۳۲۶ق، جلد۷)؛ ۱۲ــ ارمغان فارسی در فعل مضارع از سیدقاسم‌سندی (موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N.M.1965-145)؛ ۱۳ــ اشرف‌القوانین از سیدعبدالفتاح، معروف به سیداشرف‌علی‌گلشن‌آبادی که آن را در ۱۲۷۶ق به پایان رساند (هند، ۱۲۹۳ق)؛ ۱۴ــ اصول برجسته از سیدمحمدعبدالحق طالبپوری مرشدآبادی که آن را برای فرزندش محمدمحی‌الدین‌ابوالمظفر نوشت. این اثر توضیحات مفصلی دربارهٔ مصدر و اقسام آن دارد (کانپور، ۱۸۸۵م)؛ ۱۵ــ اصول فارسی از عبدالصمدمولتانی که آن را در ۱۱۱۱ق در یک مقدمه و هشت باب نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۸۳۹)؛ ۱۶ــ اضافت دربارهٔ اضافه و نسبت از مؤلفی ناشناس (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۱۴۱)؛ ۱۷ــ افعال‌نامه از آ.ارنکل (پونا، ۱۸۸۶م)؛ ۱۸ــ اقلیدالعقود فی بیان‌الدلایل و کشف‌القیود در صرف و نحو عربی و فارسی از مؤلفی ناشناس (گنجینهٔ غلام‌مصطفی‌قاسمی در شاه‌ولی‌الله آکادمی در حیدرآباد)؛ ۱۹ــ الف کثرت/قواعد زبان فارسی به نظم از مؤلفی ناشناس. مؤلف در تألیف آن از برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، رسالهٔ عبدالواسع هانسوی و نهرالفصاحت بهره گرفته است (لکنو، بی‌تا)؛ ۲۰ــ امتیازالکلمات در صرف و نحو فارسی و فرهنگ اصطلاحات از رحیم‌خان فرزند مبارزخان که آن را در ۱۲۱۹ق در چهار باب به انجام رساند (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۳۸۴۴/۸۱۱/۱)؛ ۲۱ــ باغ افکار در صرف و نحو زبان فارسی از سیداصغرعلی‌تونکی، متخلص به آبرو، که آن را در ۱۳۰۵ق در چهار باب به پایان رساند (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب،

لاهور به شمارهٔ ۶۲۹۳/۵)؛ ۲۲ــ بحرالفواید در صرف و نحو زبان فارسی از منورعلی، متخلص به اعظم، که آن را در ۱۲۲۲ق در یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه نوشت (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۳۰۲۶/۲۱)؛ ۲۳ــ بنای فارسی از علاءالدین فتحپوری که آن را در ۱۱۳۷ق به روزگار محمدناصرالدین روشن اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) برای آموزش محکم‌سنگه نوشت (گنج‌بخش، به شمارهٔ ۸۹۲۲)؛ ۲۴ــ بهار علوم در دستور زبان فارسی، صنایع لفظی و معنوی و عروض و قافیه از میندولال‌زار که آن را در ۱۲۸۵ق به نظم کشید (لکنو، ۱۳۰۳ق)؛ ۲۵ــ تاج‌القواعد در صرف و نحو زبان فارسی از محمدتاج‌الدین، متخلص به بهجت (بنگلور، ۱۲۹۹ق)؛ ۲۶ــ تحفة‌العجم از سیدحسین‌شاه‌حقیقت که آن را در ۱۲۱۲ق در یک پیشکش، پنج مقدمه و یک خاتمه نوشت (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۱۲۵)؛ ۲۷ــ تجزیه و ترکیب کریما/حل ترکیب کریما در متن قصیدهٔ کریمای سعدی از بوستان اثرِ احمد پسروری. مؤلف این اثر را در ۱۲۹۳ق تحریر کرد (گنج‌بخش، به شمارهٔ ۵۰۶۱)؛ ۲۸ــ تحقیق‌القوانین از محی‌الدین، متخلص به حیران، که آن را در ۱۲۶۲ق در دو تقدیر نوشت. مؤلف در نگارش آن از کتب متداول صرف و نحو و فرهنگ‌های معتبر مثل بحر قلزم، تحفة‌العجم، چراغ هدایت و نهر فصاحت بهره گرفته و از این‌رو این کتاب در شمار کتب مهم دستور زبان فارسی شناخته شده است. این کتاب به شیوهٔ دستورنویسی عربی نگارش یافته، جنبهٔ علمی دارد و مدت‌ها سرمشق دستورنویسان بعدی بوده است (بمبئی، ۱۸۷۶م)؛ ۲۹ــ تشریح‌الحروف در قواعد زبان فارسی به نظم از محمدعبدالرحمان‌بن‌حاجی‌محمدروشن‌خان؛ ۳۰ــ تشریح‌الحروف در معانی حروف زبان فارسی از حفظ‌الله (موزهٔ ملی پاکستان، کراچی به شمارهٔ N.M.1958-262-68)؛ ۳۱ــ تشریح‌الحروف در صرف زبان فارسی، صنایع و بدایع، عروض و قافیه و معما از میرحسین‌دوست‌سنبهلی که آن را در ۱۱۷۳ق به انجام رساند؛ ۳۲ــ تشریح‌الحروف/قواعد فارسی از مؤلفی ناشناس (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۱۴۲)؛ ۳۳ــ تشریح‌الحروف به نظم از مؤلفی ناشناس (چاپ ۱۲۶۹ق)؛ ۳۴ــ تعریفات در دستور املای واژه‌ها و تلفظ آن‌ها در زبان فارسی، تعریف مصدر، فعل‌ها و جز آن از سده‌رای‌دهلوی که آن را در ۱۲۰۰ق به انجام رساند (گنجینهٔ آذر، دانشگاه پنجاب، لاهور)؛ ۳۵ــ تعلیم‌نامه از غلام‌علی‌شاه کوهاتی که آن را در ۱۲۷۷ق در پنج فصل به پایان رساند (گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۱۱۳)؛ ۳۶ــ تکلمهٔ فارسی از قطب‌علی‌بریلوی که آن را در دستور فارسی، صرف و نحو و عروض و قافیه در ۱۱۷۵ق در هفت باب نوشت (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۲۰۲۸/۵۰۴۰)؛ ۳۷ــ تنقیح (تفتیح)المصادر در مصادر و صرف آن‌ها از مؤلفی ناشناس (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1957-648-26)؛ ۳۸ــ جامع‌الصنایع از احمد پسروری؛ ۳۹ــ جامع‌الفواید از نوازش‌علی‌خان، متخلص به شیدا (ــ پس از ۱۲۱۲ق)، شاعر و میرسامانِ دربار میرنظام‌علی‌خان‌آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) که این اثر را در یک مقدمه، پنج فایده، سه قانون و یک خاتمه نوشت (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1961-1473)؛ ۴۰ــ جامع‌القواعد از نجم‌الدین‌قلعه‌داری، متخلص به فایز (ــ ۱۳۳۲ق)، که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ شخصی احمدحسین‌احمدقلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۴۱ــ جواهرالحروف در حروف زبان فارسی از منشی‌تیک‌چندبهاردهلوی که آن را در یک مقدمه و دو باب نوشت (کانپور، ۱۲۶۷ق). وی در مقدمهٔ این اثر از کتاب دیگر خود در دستور به نام ابطال ضرورت یاد کرده است؛ ۴۲ــ جواهرالقواعد به نظم از نواب باقرعلی‌خان (لکنو، ۱۸۹۷م)؛ ۴۳ــ جواهرخانهٔ پارس از مؤلفی با نام عبدالقادر، متخلص به همراز که آن را در شش صدف و هر صدف در چند سلک نوشته است (کتابخانهٔ عمومی دولتی در خیرپور)؛ ۴۴ــ جوهرالترکیب از شیوارام‌شاه‌جهانپوری که آن را در ۱۲۳۵ق در ۳۷۵ بیت در قالب قصیده‌ای میمیه سرود (لاهور، ۱۸۶۸م)؛ ۴۵ــ چار(چهار)چمن قانون/چار چمن* از غلام‌محی‌الدین‌نحیف که آن را در ۱۲۵۸ق در یک خیابان، چهار چمن و هر چمن در چند نهال و هر نهال در چند شاخ و شکوفه به انجام رساند. در این اثر بحث حروف از دیگر بحث‌های دستوری آن مفصل‌تر است (مدراس، ۱۸۷۳م)؛ ۴۶ــ چمن فارسی از معین‌الدین‌احقر (؟) (کتابخانهٔ خلیل‌الرحمان‌داودی، نکلسون‌رود، لاهور)؛ ۴۷ــ چهار شربت در عروض و قافیه با بحث‌های دستوری مختصر از میرزامحمدحسین‌قتیل (لکنو، ۱۸۸۷م)؛ ۴۸ــ چهار گلزار از نثارعلی‌دهلوی، متخلص به نثاری، که آن را در ۱۲۷۳ق به فرمان سرگوراوزلی، از کارگزاران انگلیسی شبه‌قاره برای نوآموزان در چهار گلزار نوشت. بخش بزرگی از این کتاب به صنایع شعری اختصاص دارد (کانپور، ۱۸۸۱م)؛ ۴۹ــ دستورالعمل از مولوی‌حمیدالله‌شاه (کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمین،

لاهـور)؛ ۵۰ــ دسـتورالعمل فـارسی/قـواعـد زبـان فـارسی از فقیرمحمدپارسای پیشاوری (آکادمی پشتو، پیشاور به شـمارهٔ ۱۴۴)؛ ۵۱ــ دستور پهلوی از دین‌محمد. مؤلف در این کتاب به قواعد دستور زبان فارسی پهلوی و سپس مقایسهٔ آن با قواعد صرف و نحو فارسی پرداخته است (بـمبئی، ۱۳۵۳ق)؛ ۵۲ــ دستور زبان از سیدشاه‌ولی فرزند ابوالقاسم که آن را در ۱۱۴۸ق در یک عـنوان، یـازده فـصل و یک نـتیجه نـوشت (کـتابخانهٔ شخصی گیلانی، اوچ به شمارهٔ ۲۷۸)؛ ۵۳ــ دستور زبان فارسی از ملاصفت‌الله (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1962-130/3)؛ ۵۴ــــ دسـتور زبـان فـارسی/رسـاله در مـصادر از غـلام نقشبندبن‌علیم‌الله‌جالندهری (موزهٔ مـلی، کـراچـی بـه شـمارهٔ N.M.1957-909/26-4)؛ ۵۵ــ دسـتور زبـان فـارسی از مـؤلفی ناشناس در یک مقدمه که خود در چند مقدمه است، سپس سه باب و هر باب در چند فصل و یک خاتمه (همدرد، کراچی به شمارهٔ ز 3-2)؛ ۵۶ــ دستور زبان فارسی از مؤلفی ناشناس در پنج باب و هر باب در چند فصل (موزهٔ ملی، کـراچـی بـه شـمارهٔ N.M.1962-130-1)؛ ۵۷ــ دستور سخن از محمدتقی، مـلقب بـه کمال‌الدین، متخلص به سنجر. مؤلف که برای سیر و سـفر از ایران به حیدرآباد دکن رفته بود، ایـن اثـر را در ۱۲۹۶ق جـهت آموزش زبان فارسی به مردم آن سرزمین در یک مقدمه، چهارده دستور و یک خاتمه نوشت (خانهٔ فرهنگ ایران، پیشاور)؛ ۵۸ــ راشدالصبیان از شیخ‌احمدنامی که آن را در ۱۲۵۶ق در ۱۷۰ بیت به نظم درآورد (گنج‌بخش به شمارهٔ ۹۶۶)؛ ۵۹ــ رسالهٔ اضافت از سـیدمظفرعلی‌لکنویی، مـتخلص بـه اسیر (ــ ۱۲۹۹ق)، در چـهارده قسـم (خـانهٔ فـرهنگ ایـران، پـیشاور)؛ ۶۰ــ رسـالهٔ عبدالواسع/دستورالعمل/قوانین زبان فارسی از عبدالواسع هانسوی. وی این رساله را با بهره‌گیری از کتاب‌های لغتی چون فـرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فـرهنگ سـروری، مـدارالافـاضل و مؤیدالفضلا و کتب مـعانی، مـانند بـحرالدقـایق، نزهة‌الصنایع، عمان‌الجواهر و خزاین‌المعانی و افزوده‌هایی از خود، گویا پیش از ۱۱۵۰ق نوشت. این اثر فصلی نیز دربارهٔ صنایع شعری دارد که آن را از میان کتاب‌های قـدیمی شـبه‌قاره مـمتاز سـاخته است (کـانپور، ۱۸۷۹م)؛ ۶۱ــ رسـالهٔ قـواعـد فـارسی از مـولانا ابواحسن‌فریدآبادی که آن را به سفارش جان.سی.نفلید بـازرس مدارس اوده و روهیلکند و کماون نوشت. نـام کـتاب در روی جلد *First Persian Grammar* یاد شده (لکنو، ۱۸۹۰م)؛ ۶۲ــ رسالهٔ نحو فـارسی از امـام‌بخش‌صهبایی (ــ ۱۲۷۳ق). ایـن اثـر همراه کلیات او در ۱۲۹۵ق درکانپور بـه چـاپ رسـیده است؛ ۶۳ــــ روح‌افــزا در دسـتور زبــان و نــامه‌نگاری از روح‌الامین‌حسینی‌بخارایی (دانشگاه شیرانی، لاهور بـه شـمارهٔ ۵۰۳۱/۲۰۱۹/۳)؛ ۶۴ــ ریـاض عـلمی در واژه‌هـای مـترادف و سـپس دسـتور زبـان فـارسی از رام‌کشن‌فرحت کـه آن را در ۱۱۸۳/۱۱۶۱ق نـوشت (کـتابخانهٔ شـخصی احسـان دانش، دانش‌آباد، لاهور)؛ ۶۵ــ زبدة‌القواعد از مـیرمهدی‌هلال در یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه (گنجینهٔ آذر، دانشگاه پـنجاب، لاهــور بــه شــمارهٔ B.54/8480)؛ ۶۶ــ شـجرة‌الامـانی از محمدحسن‌قتیل‌لاهوری (ــ ۱۲۳۳ق) که آن را در ۱۲۰۶ق در شش فرع و هر فرع را در یک یا چند ثمره به انجام رساند. هـر چند این کتاب دارای بحث‌های سطحی دستوری است، اما چون یکی از قدیم‌ترین کتاب‌های دسـتور فـارسی است، از اهـمیت خاصی برخوردار است (هند، ۱۸۷۱م)؛ ۶۷ــ شرح جوهرالترکیب از حیدرعلی‌لطیف‌پوری که آن را در ۱۲۳۶ق در پـنج بـاب بـه پایان رساند (چاپ حیدرآباد دکن)؛ ۶۸ــ شواردالنحو در نـحو و جـمله‌بندی زبـان فـارسی از حـیدرعلی‌لطیف‌پوری (دانشگـاه پیشاور به شمارهٔ ۱۹۶)؛ ۶۹- صـرف فـارسی/میزان فـارسی از مـحمدقاسم‌سندی کـه آن را پس از ۱۱۷۲ق بـه انـجام رسـاند (گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۲۰۱۰)؛ ۷۰ــ صرف فارسی/دستور زبان فارسی از محمدمخدوم (انجمن ترقی اردو، کراچی بـه شـمارهٔ ۳ق‌ف۱۳۴)؛ ۷۱ــ صفوة‌المصادر/آمـدنامه در صـرف فـعل‌ها از مـحمدمصطفی‌خان کـه آن را در ۱۲۶۳ق نـوشت (کـانپور، ۱۲۵۶ق)؛ ۷۲ــ صفوة‌المصادر در صرف فعل‌ها از مؤلفی با نام عبدالله (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1958-951/1)؛ ۷۳ــ فـعل مـضارع در زبـان فـارسی از مـحمدبشیرحسـین (لاهـور، ۱۹۷۵م)؛ ۷۴- فیض‌بخش در صرف و نحو، صـنایع شـعری و اصـطلاحات فـارسی بـا واژه‌هـای بـرابـر انگـلیسی آن‌هـا از الهی‌بخش‌مفتی‌فیض‌آبادی (ــ ۱۲۴۵ق). این اثر در ۱۳۱۱ق در کراچی به چاپ رسیده است؛ ۷۵ــ قـانون فـارسی در حـروف، پیشوند و پسوندهای زبان فارسی از مؤلفی ناشناس که آن را در ۱۱۷ بیت در قالب مثنوی به نظم کشید (گنج‌بخش به شـمارهٔ ۸۹۹۶)؛ ۷۶ــ قند پارسی از سیف‌الدین‌محمودمحلاتی. این اثر در مقایسه با دیگر کتاب‌های دستور بیشتر به تعریف اقسام اسم پرداخته است (بمبئی، ۱۹۲۲م)؛ ۷۷ــ قواعد زبان فارسی به نظم از مؤلفی ناشناس (شاه‌ولی‌الله‌کالج، منصوره، حیدرآباد)؛ ۷۸ــ قواعد زبان فارسی از مؤلفی ناشناس که آن را برای فـرزندش در

قالب مثنوی به نظم درآورد (گنج‌بخش به شمارهٔ ۴۹۷۵)؛ ۷۹ـ قواعد زبان فارسی از مولفی با نام عبدالرشید (کتابخانهٔ شخصی فقیر سیدمغیث‌الدین، لاهور)؛ ۸۰ـ قواعد فارسی از روشن‌علی‌انصاری‌جونپوری (ــ ۱۲۲۵ق) که آن را در یک مقدمه، یازده باب و یک خاتمه نوشت (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1961/1465)؛ ۸۱ـ قواعد نظم از خدابخش‌تونسوی، متخلص به صابر (کتابخانهٔ شخصی مولانامحمدعلی، اتک)؛ ۸۲ـ قوانین دستگیری از غلام دستگیر حیدرآبادی که آن را در ۱۲۶۹ق در هشت باب به انجام رساند (هند، ۱۲۷۱ق)؛ ۸۳ـ قوانین زبان فارسی/قوانین فارسی/قواعد فارسی از میرمحمدحسین‌لندنی (ــ ۱۲۰۵ق). وی این کتاب را برای آموزش زبان فارسی به مسترجانسون ریچارد نوشت (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1967-73)؛ ۸۴ـ قوانین زبان فارسی از مؤلفی ناشناس در یک مقدمه و دوازده باب. در این کتاب گذشته از دستور زبان فارسی، به صنایع و بدایع، عروض و قافیه، معما، لغز، ضرب‌المثل، تاریخ، علم‌نجوم و علم موسیقی نیز پرداخته شده است (گنجینهٔ ابراراحمدبگویی، مدرسهٔ عزیزیهٔ بگویه، بهیره، سرگودها)؛ ۸۵ـ قوانین فارسی از سیدتراب‌علی، متخلص به آرزو (دیال سنگه، لاهور به شمارهٔ ۴۴۰)؛ ۸۶ـ قوانین فارسی/قوانین زبان فارسی از میرولایت‌علی‌خان برای دوست خود لال‌خان (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ N.M.1961-1468/1)؛ ۸۷ـ قول مکشوف در عدد معروف در این که «شمار حروف تهجی سی و اند نیست» از تاخ / تاج محمود بن عثمان که آن را در ۱۱۸۵ق نوشت (گنجینهٔ ضیاءالعلوم، کتابخانهٔ شخصی صوفی محمدطفیل نقشبندی، شیخپوره)؛ ۸۸ـ کثیرالفواید در صرف و نحو زبان فارسی از سلام‌اللهٔبن‌محمد مقیم نارنولی. وی این اثر را پیش از ۱۱۳۷ق برای کودکان نوآموز نوشت (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۶۳۳۳/۴)؛ ۸۹ـ گلبن اکبر از محمدعثمان‌قیس که آن را در ۱۲۶۶ق در دو گلبن به پایان رساند (خانهٔ فرهنگ ایران، پیشاور)؛ ۹۰ـ گلزار دانش از نوازش‌خان. گویا وی همان صاحب انشای نوازش‌خان است که در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیسته (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۴۲۱۷/۱۱۶۴/۷)؛ ۹۱ـ لسان‌العجم از میرزاحسن‌بن‌محمدتقی‌طالقانی. این کتاب در میان کتاب‌های قدیم دستور زبان فارسی اهمیتی خاص دارد (بمبئی، ۱۳۱۷ق)؛ ۹۲ـ لطایف کوائف از کشن‌جیتن‌بوس (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۴۹۲۶/۱۹۱۴/۱)؛ ۹۳ـ مجمع‌الفواید از جمال‌علی‌نامی که آن را در ۱۲۰۲ق برای آموزش زبان فارسی به یکی از افسران انگلیسی به نام مستروان‌صاحب نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۵۷۵)؛ ۹۴ـ مجمع‌القوانین از امیراسدالله که آن را در نُه قانون و یک خاتمه نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۸۳۸)؛ ۹۵ـ مجموعهٔ تعلیم‌الصبیان از پلندری‌ابراهیم (بمبئی، ۱۲۹۲ق)؛ ۹۶ـ محاورات فارسی از مؤلفی ناشناس (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1958-200/6-1)؛ ۹۷ـ مخزن‌الفواید / خزینة‌الاصول در صرف و نحو زبان فارسی، بدیع، شعر، ستاره‌شناسی، موسیقی و عروض و قافیه از محمدفایق‌لکنویی (ــ ۱۲۴۱ق) که آن را در ۱۲۲۵ق برای استفادهٔ شرکت‌کنندگان در امتحانات عالی فارسی نوشت (لاهور، ۱۹۰۹م)؛ ۹۸ـ مخزن قانون در قواعد زبان فارسی از سیدمخدوم دائم (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۱۴۰)؛ ۹۹ـ مصباح‌الصبیان در دستور زبان فارسی، صنایع شعری و عروض و قافیه از محمدرحم‌علی‌خان‌فرخ‌آبادی (ز ۱۲۱۴ق) که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۰۴۲/۳۷/۱ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰۰ـ مصباح‌المبتدی در دستور فارسی، معانی و بیان و عروض و قافیه از هم‌او که آن را در یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۷۶۱)؛ ۱۰۱ـ مصدرالفیوض از شایق بریلوی که آن را در ۱۲۲۱ق در یک مقدمه، سه باب و یک خاتمه برای ادب‌آموزان نوشت (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1957-655/51)؛ ۱۰۲ـ مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون از واجدعلی‌خان (لکنو، ۱۸۶۶م)؛ ۱۰۳ـ مفتاح‌القوانین از شاه‌خاکی در ۲۵ فصل (کتابخانهٔ شخصی فخرالاطبا، بدوملهی، سیالکوت)؛ ۱۰۴ـ مفتاح فارسی در دستور زبان و افعال فارسی از سلام‌الله‌نارنولی که آن را در ۱۱۳۷ق به انجام رساند (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۵۰۵۷/۲۰۴۵/۵)؛ ۱۰۵ـ مفتاح کلام در دستور زبان و برخی واژه‌ها برای ساختن عبارات روزمره از مؤلفی با نام ابراهیم که آن را در ۱۱۱۴ق به انجام رساند (مدرسهٔ دارالهدا، مهیرهی، خیرپور)؛ ۱۰۶ـ مفیدالصبیان از محمدفخرالدین که آن را در ۱۲۵۵ق در سه فصل نوشت (انجمن ترقی اردو، کراچی به شمارهٔ ۴ق‌ف۱۸۲)؛ ۱۰۷ـ مفیدنامه از شاه‌محمد زاهدی هانسوی (ز۱۲۱۶ق). وی این اثر را در پنج باب در نامه‌نگاری که باب سوم آن در اوزان، صرف افعال و آمدنامه مانندی است، نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۴۰۱۴)؛

۱۰۸ـ منتخب‌النحو در صرف و نحو از میرحیدرحسینی‌بلگرامی که آن را در ۱۲۱۴ق در یک مقدمه، سه باب و سه فصل نوشت. مباحث دستوری آن به نسبت مفصل‌تر است (چاپ ۱۲۶۹ق)؛ ۱۰۹ـ میزان فارسی از مؤلفی ناشناس در یک مقدمه، چهار باب و یک خاتمه (خانهٔ فرهنگ ایران، پیشاور)؛ ۱۱۰ـ ناز و نیاز از محمداسحاق‌بهوپالی در بیست‌وچهار نوا و بیست‌وشش هنگامه (خانهٔ فرهنگ ایران، پیشاور)؛ ۱۱۱ـ نسخهٔ تعلیمیه در دستور روش گفتگو در زبان فارسی از عبدالعزیزآروی که آن را در ۱۲۸۰ق به روش پرسش و پاسخ به پایان رساند (خانهٔ فرهنگ ایران، پیشاور)؛ ۱۱۲ـ نوادرالمصادر در مصادر و افعال فارسی از منشی تیک‌چندبهار که آن را در ۱۱۶۶ق در یک مقدمه، بیست‌وچهار باب و یک خاتمه به پایان رساند (موزهٔ ملی، کراچی به شمارهٔ N.M.1969-330)؛ ۱۱۳ـ نونوا از محمداسحاق‌بهوپالی در چهارده آهنگ (چاپ‌خانهٔ حمیدی، ۱۳۰۴ق)؛ ۱۱۴ـ نهج‌الادب از محمد نجم‌الغنی‌خان جغتایی در یک مقدمه، دو تعلیم و یک خاتمه.این اثر یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دستور فارسی شبه‌قاره است (لکنو، ۱۹۱۹م)؛ ۱۱۵ـ نهر فصاحت در صرف زبان فارسی، نامه‌نگاری، عروض، صنایع شعری، تصحیح واژه‌ها و اصطلاحات فارسی که به نادرست در زبان فارسی هند به کار رفته، از محمدحسن قتیل لاهوری (گنجینهٔ شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور به شمارهٔ ۵۷۱۴/۲۳۹۵/۲). کتاب‌های دستور فارسی که به زبان اردو در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، عبارتند از ۱ـ آموزگار فارسی از حضور احمدسلیم در دو باب: ۱) اسباق دستوری در سطح تدریس. ۲) نمونهٔ نامه‌ها و جمله‌ها به زبان اردو با ترجمهٔ فارسی. این کتاب در بسیاری از مدارس، دانشکده‌ها و خانه‌های فرهنگ ایران در پاکستان تدریس می‌شود؛ ۲ـ آیین فارسی از ابوالمنیر در چهار باب (لاهور، بی‌تا)؛ ۳ـ احسن‌القواعد از محمدنجف‌علی‌خان مرادآبادی (چاپ ۱۸۹۵م)؛ ۴ـ احمد فارسی قواعد و انشا شفیعی عهدپیوری (لاهور،بی‌تا)؛ ۵ـ اصلی فارسی بول چال مع گرامر ایندترانسلیشن از محمدمولوی‌خان (لاهور، بی‌تا)؛ ۶ـ اصول‌الترجمهٔ فارسی از صوفی عبدالعزیز (لاهور، ۱۹۵۸م)؛ ۷ـ اصول عجیبه در صرف افعال فارسی در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه از محمدجمال‌الدین‌خالضاب (کانپور، ۱۲۷۰ش)؛ ۸ـ اعجازالترجمهٔ فارسی مع صرف و نحو از ایس ایل گومر و برشوتم لعل ضیا که بحث‌های دستوری آن کوتاه و مختصر است (لاهور، بی‌تا)؛ ۹ـ افضل فارسی گرامر و انشاپردازی که کار گروهی از دبیران فارسی لاهور است. بحث‌های دستوری این کتاب در سطح دبیرستان است و ارزش علمی ندارد (لاهور، بی‌تا)؛ ۱۰ـ امتیازی ترجمهٔ فارسی مع گرامر از مؤلفی ناشناس که برای تدریس دستور ابتدایی فارسی به دانش‌آموزان دبیرستان‌ها نوشته شده است (لاهور، ۱۹۸۳م)؛ ۱۱ـ انترمیدیت فارسی گرامر از آ.وی.ارشد (لاهور، بی‌تا)؛ ۱۲ـ انوارالقواعد فارسی گرامر از قاضی عارف در سه مجلد (راولپندی، بی‌تا، هر سه جلد)؛ ۱۳ـ اوجزالقواعد که خلاصهٔ احسن‌القواعد از مولوی تسخیراحمدصاحب‌تسخیرشادمانی‌رامپوری است (لاهور، ۱۹۴۶م)؛ ۱۴ـ بستان فارسی از مؤلفی ناشناس در سه مجلد (لاهور،بی‌تا، هر سه جلد)؛ ۱۵ـ پاک پرشین کمپوزیشن از مولوی‌محمدعبدالله که بیشترین بحث آن دربارهٔ ساخت جمله‌ها، پسوندها و پیشوندها است (لاهور، بی‌تا)؛ ۱۶ـ پاک پرشین کمپوزیشن از ارشاداحمدارشد (لاهور، ۱۹۶۰م)؛ ۱۷ـ پاک پرشین گرامر ایندترانسلیشن از آقاطالب‌یزدانی که برای استفادهٔ دانش‌آموزان نوشته شده، اما غلط‌های انشایی و املایی آن فراوان و مطالب دستوری آن کم است (لاهور، بی‌تا)؛۱۸ـ پاک ترجمهٔ فارسی مع گرامر از نذرشامی (لاهور، ۱۹۴۹م)؛ ۱۹ـ پاک فارسی ترجمه از مولوی محمدعبدالله. توضیحات مختصر دستوری این کتاب برای مبتدیان است و ارزش علمی ندارد (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۰ـ پاک فارسی گرامر از مولوی عبدالله (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۱ـ پرشین انفینیتیوز (مصدرهای فارسی) از دی.کی.مقبل (لاهور، ۱۹۳۳م)؛ ۲۲ـ پرشین ترانسلیشن از محمدحشمت‌الله‌خان عارف‌برقی و بیگم‌قمرالقادری که برای تدریس دانش‌آموزان و دانشجویان است (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۳ـ پرشین گائید از بشیراحمدصدیقی (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۴ـ تاج پرشین گائید از صوفی‌عبدالعزیز (لاهور، ۱۹۴۹م)؛ ۲۵ـ تسهیل‌الترجمهٔ فارسی از محمدجمیل‌احمدسعدی که آن را برای راهنمایی دانش‌آموزان و دانشجویان دربارهٔ دستور فارسی و اصول ترجمه نوشته است، اما در جملات فارسی آن اشتباهات فراوانی به چشم می‌خورد (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۶ـ تفهیم فارسی در قواعد دستور فارسی، تاریخ ادبیات فارسی و مبادی ترجمه از محمدصدیق (لعل‌پور/فیصل‌آباد کنونی در پاکستان، بی‌تا)؛ ۲۷ـ تقویم‌القواعد فارسی از مولوی‌امام‌الدین (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۲۸ـ تنویر فارسی ترجمه، گرامر و کمپوزیشن از ام.نذیراحمد، شاه‌غنی، ام.آ.گل، رضوان‌محمدبهتی و م.ط.بت (لاهور، بی‌تا)؛ ۲۹ـ تیسیرالمبتدی از مولانا عبدالله‌گنگوهی که برای تدریس

دستور زبان فارسی در سطح ابتدایی نوشته شده است (کراچی، بی‌تا)؛ ۳۰ــ جامع‌القواعد از محمدحسین‌آزاد که از مهم‌ترین کتاب‌های دستور فارسی به اردو است و سرمشق کتاب‌های بعدی دستورنویسی فارسی به اردو قرار گرفته است (لاهور، ۱۸۸۵م)؛ ۳۱ــ جاویدپارس از محمدعلی‌منیر. در این کتاب، گذشته از تعریف‌های موضوعات دستوری، به بحث در مصادر و مکالمات روزمره نیز پرداخته شده است (بی‌جا، بی‌تا، ۲۰۴ صفحه)؛ ۳۲ــ جدید دستور فارسی از حامدخان. هرچند نام کتاب دستور جدید است، ابتکار یا بحث جدیدی در آن دیده نمی‌شود (لاهور، بی‌تا)؛ ۳۳ــ جدید رهنمای فارسی از محمدحشمت‌الله‌خان‌عارف‌برقی و بیگم‌قمرالقادری (لاهور، بی‌تا)؛ ۳۴ــ جدید رهنمای قواعد اردو و فارسی از مؤلفی ناشناس (پیشاور، بی‌تا)؛ ۳۵ــ جدید فارسی قواعد و انشا از ملک‌منظورحسین‌منظور (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ ۳۶ــ جدید مفتاح‌القواعد از غلام‌حسین‌قریشی (لاهور، بی‌تا)؛ ۳۷ــ چار (چهار)دانش از جمال‌الدین یا ناشناسی برای فرزندش به نام جمال‌الدین در چهار دانش و باب‌ها و فصل‌هایی (گنج‌بخش به شمارۀ ۱۱۰۵۷)؛ ۳۸ــ خودآموز فارسی از فیروزالدین‌فارسی (لاهور، ۱۹۵۹م، جلد یکم؛ ۱۹۸۱م، جلد دوم)؛ ۳۹ــ دانش فارسی‌گرامر که کار گروهی دبیران فارسی لاهور است (لاهور، بی‌تا)؛ ۴۰ــ دبیر پارسی از پندت هنسراج کورپال (لاهور، بی‌تا)؛ ۴۱ــ دبیر عجم از اصغرعلی‌روحی که در فن بلاغت، عروض، شعر و خواص و اقسام آن است و در میان آن بحث‌های دستوری نیز دارد (حیدرآباد دکن، ۱۹۴۶م)؛ ۴۲ــ دستور پارسی سره از عبدالسلام‌فاروقی که به پیروی از جامع‌القواعد محمدحسین‌آزاد نوشته شده است (لاهور، ۱۹۵۷م)؛ ۴۳ــ دستور الترجمۀ فارسی از ایس.ال.گومر برای فراگیری دستور فارسی و روش نگارش ترجمه (لاهور، بی‌تا)؛ ۴۴ــ دستور ترجمۀ فارسی از خواجه‌سلیم‌احمداختر که برای امتحانات دیپلم تهیه شده است (لاهور، بی‌تا)؛ ۴۵ــ دستور زبان فارسی از رشیداحمد (لاهور، بی‌تا)؛ ۴۶ــ دستور شکرخایی از میرزا هادی علی‌بیگ (لاهور، ۱۹۵۱م)؛ ۴۷ــ دستور عجم از مولوی سیدمحمدمبین نقوی. مؤلف حدود شش‌سال در ایران زندگی کرده بود و در نتیجۀ ارتباط مستقیم با ایرانیان متوجه نقص‌های کتاب‌های دستوری شبه‌قاره شده است. از این رو با گواه آوردن اشعار شعرای فارسی ایران، سعی کرده کتابی جدید بنگارد، اما مطلب تازه‌ای در آن دیده نمی‌شود (اله‌آباد، بی‌تا)؛ ۴۸ــ دستور عجم/سرتاج پرشین گرامر که کارهای گروهی برخی از مؤلفان است. این کتاب جنبۀ درسی دارد و در پایان هر فصل سؤالات تمرینی آمده است (لاهور، ۱۹۵۰م)؛ ۴۹ــ دستور عجم از ام.امین‌بهتی‌بن‌المعراج (لاهور، بی‌تا)؛ ۵۰ــ دستور فارسی از غیاث‌احمدابوالبشیر (پیشاور، ۱۹۶۶م)؛ ۵۱ــ دستور فارسی از عبدالله که برخی از عبارات فارسی آن خالی از اشتباه نیست (لاهور، ۱۹۳۸م)؛ ۵۲ــ رموز ترجمۀ فارسی از مؤلفی ناشناس که برای استفادۀ دانش‌آموزان دبیرستان‌ها است (لاهور، ۱۹۴۲م)؛ ۵۳ــ رموز فارسی از ابوالاثر ابوالحکیم جعفری که جنبۀ آموزشی دارد (لاهور، ۱۹۵۵م)؛ ۵۴ــ رهنمای ترجمۀ فارسی از خواجه‌محمدحسین‌بت که در آن به مباحث دستوری کمتر توجه شده و بیشتر مشتمل بر تمرین‌های ترجمه از اردو به فارسی است. در پایان کتاب فهرستی از ضرب‌المثل‌ها و مصادر فارسی با ترجمۀ اردو یاد شده است (لاهور، ۱۹۵۴م)؛ ۵۵ــ ستیندرد پرشین گرامر و کمپوزیشن از صوفی‌نذرمحمدسیال (ایمن‌آباد پاکستان، بی‌تا)؛ ۵۶ــ ستیندرد فارسی گرامر، ترجمه و مضمون‌نویسی از هم‌او (لاهور، ۱۹۶۳م)؛ ۵۷ــ سراج‌القواعد از شیخ‌سراج‌الدین‌آذر (لاهور، ۱۹۳۳م)؛ ۵۸ــ سلطان‌المصادر از محمددین‌نقشبندی (لاهور، بی‌تا)؛ ۵۹ــ سؤالات فارسی گرامر مع جوابات از رشتی‌رام (لاهور، ۱۹۲۳م)؛ ۶۰ــ ظفرالقواعد فارسی از مولوی حسن‌الدین (لاهور، بی‌تا)؛ ۶۱ــ علم‌القواعد از مؤلفی ناشناس. این کتاب به جهت جمع‌آوری موضوعات مختلف در میان کتاب‌های دستور فارسی اردو ارزش کمابیش بیشتری دارد (لاهور، بی‌تا)؛ ۶۲ــ عمدة‌القواعد از فتح‌محمدخان که برای استفادۀ دانش‌آموزان دبیرستان است (جالندهر، ۱۹۲۵م)؛ ۶۳ــ عملی‌فارسی قواعد از سیداشفاق‌حسین‌رمزی که جنبۀ آموزشی دارد و بخش بزرگ آن مربوط به نمونه‌های جمله‌ها، مکالمات، مصادر و سؤالات امتحانی است (لاهور، بی‌تا)؛ ۶۴ــ فارسی‌آموز از محمدمحی‌الدین (اله‌آباد، ۱۸۹۵م)؛ ۶۵ــ فارسی‌آموز از ابوطارق‌تورانی که در برخی جملات فارسی آن اشتباهاتی به چشم می‌خورد (راولپندی، بی‌تا)؛ ۶۶ــ فارسی‌اردو بول چال از مخدوم صابری که برای فراگیری مکالمات فارسی نوشته شده و مطالب دستوری آن کم است (لاهور، بی‌تا)؛ ۶۷ــ فارسی اردو بول چال از محمداشرف که نیز برای یادگیری مکالمات فارسی است و در ضمن آن به افعال و صرف آن‌ها پرداخته شده است (لاهور، ۱۹۷۵م)؛ ۶۸ــ فارسی زبان‌کا آسان قاعده مع رسالۀ آمدن‌نامه از مولانامشتاق‌احمدچرتهاولی که برای

آموزش مبتدیان نوشته شده (کراچی، بی‌تا)؛ ۶۹ــ قواعد حسینی از مؤلفی ناشناس (بی‌جا، ۱۸۵۵م)؛ ۷۰ــ قواعد فارسی از حافظ‌عبدالرحمان (امرتسر، ۱۸۸۱م)؛ ۷۱ــ قواعد فارسی از شیخ‌ظهورالدین که آن را برای تدریس در دبیرستان‌ها نوشت (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۷۲ــ قواعد قاسمی از سیدقاسم‌سندی (ــ ۱۲۹۸ق) که نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ N.M.1965-145 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۷۳ــ کالج پرشین ترانسلیشن ایندگرامر از صوفی علم‌الدین سالک و صوفی عبدالعزیز (لاهور، ۱۹۴۲م)؛ ۷۴ــ کتاب اول فارسی آموز از سیدعبدالفتاح (بمبئی، ۱۸۸۱م)؛ ۷۵ــ کریسنت مدرن پرشین گرامر از محمد منور قریشی که برای استفادهٔ دانش‌آموزان و دانشجویان زبان فارسی است (پاکستان، بی‌تا)؛ ۷۶ــ کلید ترجمهٔ فارسی از مولوی‌محمدعبدالله (لاهور، بی‌تا)؛ ۷۷ــ کلید مصادر از مولوی‌محمدعبدالله که در آن فهرستی از مصادر فارسی با ترجمهٔ آن به زبان اردو داده شده است (لاهور، بی‌تا)؛ ۷۸ــ کوثر سردار ترجمهٔ فارسی مع گرامر و کمپوزیشن از نذرمحمدشاهی (لاهور، بی‌تا)؛ ۷۹ــ گلزار دبستان از مؤلفی ناشناس که به دستور مدیر آموزش و پرورش ایالت اوده جهت استفادهٔ مدارس اوده نوشته شده و در ۱۹۳۶م در لکنو به چاپ رسیده است؛ ۸۰ــ گلزار دبستان کامل در برنامهٔ درسی زبان‌آموزان فارسی در دو بخشِ دستور زبان فارسی به شیوهٔ گفتگو به زبان اردو و شصت و دو داستان از گلستان سعدی (لکنو، ۱۹۳۲م)؛ ۸۱ــ گلوب معلم فارسی که جنبهٔ آموزشی دارد (لاهور، بی‌تا)؛ ۸۲ــ گولدن ترجمهٔ فارسی از مولانا غلام‌نبی میرناسک (لاهور، بی‌تا)؛ ۸۳ــ مجمع‌القواعد فارسی از صوفی محمدزمان که ازکتب درسی است (لاهور، ۱۹۷۰م)؛ ۸۴ــ مخزن گردان فارسی از محمد رمضان‌خان سرور که در آن تنها دربارهٔ افعال و تعریف آن‌ها و مصادر بحث شده است (لاهور، ۱۹۳۵م)؛ ۸۵ــ مدرن پرشین کمپوزیشن از مؤلفی ناشناس که در آن مطالب دستوری با تمرینات نمونهٔ حکایات، روش نامه‌نگاری و مقاله‌نویسی آموزش داده شده است (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۸۶ــ مرجان‌القواعد از خیال امروهوی (لاهور، بی‌تا)؛ ۸۷ــ مصادر و قواعد فارسی از حکیم قاضی محمدعالم انصاری (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۸۸ــ مصباح‌القواعد فارسی از حافظ سیدجلال‌الدین احمد جعفری زینبی (کراچی، بی‌تا)؛ ۸۹ــ مصدر فیوض از نذیرالدین حسن شایق قریشی هاشمی (کانپور، ۱۹۰۹م)؛ ۹۰ــ معلم فارسی از مؤلفی ناشناس (لاهور، بی‌تا)؛ ۹۱ــ معلومات فوقانی، معروف به تحقیق‌الحروف، از مفتی غلام‌صفدر لاهوری، متخلص به فوقانی (بی‌جا، ۱۸۸۴م)؛ ۹۲ــ مفتاح‌القواعد از غلام‌حسین‌قریشی که جنبهٔ درسی دارد و در پایان هر مبحث تمریناتی نیز داده شده است (لاهور، بی‌تا)؛ ۹۳ــ مفتاح‌القواعد فارسی از مولوی محمدمحی‌الدین (اله‌آباد، ۱۹۲۸م)؛ ۹۴ــ مواردالمصادر از ابوالنصر سیدعلی‌خان (آگره، بی‌تا)؛ ۹۵ــ موجزالقواعد فارسی از دانشمندی پنجابی (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۹۶ــ میتریکولیشن پرشین گرامر از قاضی‌فضل‌حق (لاهور، ۱۹۳۳م)؛ ۹۷ــ نادرالقواعد از مولوی محمد عبدالله (لاهور، ۱۹۳۶م)؛ ۹۸ــ نصیرالترجمهٔ فارسی از نذر محمدشامی (لاهور، بی‌تا)؛ ۹۹ــ نقش فارسی از محمدلطیف (لاهور، ۱۹۶۶م)؛ ۱۰۰ــ نیوکریسنت مدرن پرشین گرامر معه ترجمه از مولانا محمدجمیل احمد سعدی که غلط‌های املایی و انشایی بسیار دارد (لاهور، بی‌تا)؛ ۱۰۱ــ همدرد کلید مصادر از نثاراحمد انصاری و محمدجمیل احمد سعدی (لاهور، ۱۹۵۱م)؛ ۱۰۲ــ یونیورسیتی فارسی گرامر از مولانا محمد علم‌الدین سالک (لاهور، بی‌تا). کتاب‌های دستور زبان فارسی که به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، عبارتند از ۱ــ *A Grammar of the Persian Language* نوشتهٔ م.لمسدن که در آن کلمه را به تقلید زبان عربی به سه قسم اسم، فعل و حرف بخش کرده، اما صرف افعال را به روش انگلیسی توضیح داده است. این کتاب در تاریخ دستورنویسی فارسی از اهمیت فراوان برخوردار است (کلکته، ۱۸۱۰م، جلد یکم)؛ ۲ــ *Higher Persin Grammar* نوشتهٔ د.س.فیلوت. این کتاب نیز که از مهمترینَ کتب دستور فارسی است، در تأثیر دستور عربی برای ادب‌آموزان نوشته شده است (کلکته، ۱۹۱۹م)؛ ۳ــ *Persian Grammar* نوشتهٔ مجیب‌الرحمان (کلکته، ۱۹۶۰م)؛ ۴ــ *Anglo Persian Translatin* نوشتهٔ *M.Mitra* و *S.L.Goomer* این کتاب در دستور ابتدایی فارسی و ضرب‌المثل و مصادر است (لاهور، ۱۹۳۴م)؛ ۵ــ *Matriculation Persian Grammar* از ا.ا.ک.محمد. این کتاب از لحاظ تطبیق اصطلاحات فارسی و انگلیسی ارزشمند است (کلکته، ۱۹۲۴م)؛ ۶ــ *A Guide to Persian-Arabic Roots and Plurals* از حسام‌الدین. وی این کتاب را دربارهٔ مشترکات کلمات فارسی و عربی در ۱۹۰۶م نوشت؛ ۷ــ *Persian Infinitives* از دی.ک.مقبل. در این کتاب افعال فارسی گردآمده و معنی آن‌ها به انگلیسی و اردو داده شده است. از جمله کتاب‌های دستور فارسی که به دو زبان فارسی اردو یا فارسی ــ انگلیسی در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ــ

آمدن‌نامه (فارسی ــ انگلیسی) از مؤلفی ناشناس. این کتاب به همت منشی‌غلام‌محمد در ۱۳۲۰ق در بمبئی چاپ شد؛ ۲ــ اصلی فارسی بول چال، کلان بمع گرامر ایند ترانسلیشن (فارسی ــ اردو) از مولوی‌جان‌محمد. بیشترین توجه در این کتاب روی جملههای روزمره است (لاهور، بی‌تا)؛ ۳ــ *The universal Anglo Persian Grammar* (فارسی ــ انگلیسی) از سیدعبداللطیف. این اثر نخستین کتاب دستور فارسی در شبه‌قاره و ایران است که کلمه را به سبک دستورنویسی انگلیسی در هشت نوع بیان کرده است. بحث‌های دستوری این کتاب از کتاب‌های دیگر آن زمان جدیدتر و علمی‌تر است (بمبئی، ۱۸۸۷م)؛ ۴ــ رهبر فارسی یعنی فارسی بول چال (فارسی ــ اردو) از مولانامشتاق‌احمدچرتهاولی. این کتاب برای فراگیری مکالمهٔ فارسی نوشته شده و مباحث دستوری آن بسیار مختصر است (کراچی، بی‌تا)؛ ۵ــ مشعل مصادر (فارسی ــ اردو) از سید علم‌دار حسین فاطمی (لاهور، بی‌تا)؛ ۶ــ معاون ترجمهٔ فارسی (فارسی ــ اردو) دربارهٔ مباحث ترجمه و دستوری فارسی (لاهور، ۱۹۴۹م). گنجینهٔ افغانی از قاضی‌رحیم‌الله‌خلیل و آبدری نیز کتاب دستور فارسی به زبان پشتو است که در شبه‌قاره نوشته شده. مؤلف در آن بیشتر به فراگیری مکالمه توجه داشته، اما مطالبی از تعریف افعال و ضمایر نیز در آن گنجانده است (پیشاور، بی‌تا). کنزالفواید/مصدرنامه/کثرةالفواید در صرف زبان فارسی از شیخ‌ظهورعلی کتاب دستور فارسی به زبان هندی است که مؤلف آن را در ۱۲۷۵ق برای آموزش ادب‌آموزان به روش سؤال و جواب نوشت (گنج‌بخش به شمارهٔ ۶۸۵۵).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۱ـ۳۵؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۴۶۰ـ۲۵۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۸۰ـ۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه ـ دهلی‌نو، ۲۵۴ـ۲۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی جامعهٔ همدرد (تغلق‌آباد) ـ دهلی‌نو، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۸ـ۳۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۵۳ـ۳۷۴؛ ایرج افشار، «میرزا حبیب اصفهانی»، یغما، سال پانزدهم، شمارهٔ ۱۰، دی‌ماه ۱۳۳۹ش، ص۴۹۵.

حجتی

دعوت‌الاسلام (daɛ.va.tol.es.lām)، دو هفته‌نامه‌ای به دو زبان فارسی و اردو که در بمبئی منتشر شده است. دعوت‌الاسلام، چنان‌که از نام آن پیدا است، مجله‌ای دینی بود و با مدیریت سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام (۱۲۶۵ــ ۱۳۳۰ش) انتشار می‌یافت. شمار صفحات آن هشت یا شانزده (صدرهاشمی) و در قطع ۶/۵×۱۹/۵ سانتی‌متر بود و روی کاغذ متوسط و خط نستعلیق خوب و با چاپ سنگی منتشر می‌شد. تاریخ آغاز انتشار این مجله یکم رمضان ۱۳۲۴ق/ اکتبر ۱۹۰۶م و بهای اشتراک آن بدین قرار بود: هندوستان ۳ روپیه، ممالک ایران ۱۵ قران، عثمانی یک مجیدی‌ونیم، قفقاز و ترکستان سه منات، اروپا و چین و مصر ۷ فرانک و قیمت تک‌شمارهٔ آن ۳ آنه. دعوت‌الاسلام مورد توجه مسلمانان هند و سایر ممالک اسلامی بود و آن‌ها با دادن اعانه به انتشار آن کمک می‌کردند. این مجله، دنبالهٔ انتشارات دعوت‌اسلامیه/ گفتگوی صفاخانهٔ اصفهان است که داعی‌الاسلام آن را در اصفهان منتشر می‌کرد و پس از مسافرت به هند تبدیل به ادارهٔ دعوت‌الاسلام در بمبئی شد. مطالب این مجله، صورت بحث‌هایی است که در ادارهٔ مجله، میان داعی‌الاسلام و دیگران درمی‌گرفت و مدیر مجله، پس از جرح و تعدیل، آن را چاپ می‌کرد. شمارهٔ نوزدهم دعوت‌الاسلام که آخرین شمارهٔ این مجله است در یکم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق منتشر شد. مجموعه‌ای از میکروفیلم‌های این مجله در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲/۲۹۰؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ۲/۳۸۶ـ۳۸۷؛ روزنامه‌های ایران، ۱۴۴؛ شرح حال رجال ایران، ۵/۲۵۵ـ ۲۵۶؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۹۲؛ صورت جراید ایران، ۳۲؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۵۶ـ۵۷؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۳/۶۴، ۱۱۴؛ دکتر منصور رستگار ضیایی «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۰.

مرتضوی

دقایق الانشاء ← رنجهورداس جونپوری

دلاور حسین (de.lā.var.ho.seyn)، فرزند محمدشریف، پسرور پاکستان ۱۹۴۰م ــ　　، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. دلاورحسین، دیپلم مترجمی زبان فارسی را نیز دارد. در

زبان‌های انگلیسی، اردو و فارسی استاد است. وی در دانشکدهٔ دولتی پسرور سیالکوت بـه تـدریس زبـان و ادبـیات فـارسی سرگرم است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۱۷؛ گـنج شـایگان، ۴۴؛ گـنجینهٔ دانش، ۱۰۸-۱۰۹.

رسولی

دلپت‌رای احمدآبادی (dal.pat.rāy-e.ah.mad.ā.bā.di)، دلپت‌رای، معروف به راودلپت سـنگه، فـرزند گـلاب‌رای، سـدهٔ دوازدهـم هجری، ادیب و نویسندهٔ شبه‌قاره. در احمدآباد گجرات بـه‌دنیا آمد و در فارسی، عربی، سنسکریت، پراکریت و بهاکها مهارت یـافت. هشت سـالی را در خـدمت مـهاراجـه جگت سـنگه، فرمانروای اودیپور (۱۱۴۷ـ ۱۱۶۵ق) گذراند و برای او دیـوان حافظ را به هندی برگرداند. نمایندهٔ جگت سنگه در دربار دهلی در دورهٔ احمدشاه گورکانی (ـ ۱۱۶۸ق) و جانشین او عالمگیر دوم (ـ ۱۱۷۳ق) بود. در لشکرکشی احمدشاه درانی به دهلی (۱۱۷۳ق)، دلپت رای در آن شـهر بـود و نـاگـزیر از آن‌جـا بـه جـی‌نگر/جیپور گـریخت. در جـیپور بـود کـه در ۵۷ سـالگی به‌دستور مهاراجه مادهو سنگه تألیف کتابی به‌نام ملاحت‌مقال را آغاز کرد و آن را پس از مرگ مادهوسنگه (۱۱۸۱ق) به‌نام پسرش سنپت‌رای به پایان برد. ملاحت مـقال کـه نسـخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1828)، نگه‌داری می‌شود مجموعه‌ای از داستان‌های تاریخی و لطایف است از امیر تیمور گورکان و شاهان گـورکانی هـند از بـابر تـا محمدشاه (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) و پس از آن تا مادهوسنگه.

منابع: ادبیات فـارسی در مـیان هـندوان، ۱۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۸/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۷۸/۱؛ ۱۳۴۷/۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1005-1006; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 111; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,149-150; *Mughals in India* ,124; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/519, 1312.

برزگر

دلپسند (del.pa.sand) / رسالهٔ دلپسند، کتابی در نجوم از پندت راج نـیمدهر، نـوشته در ۱۲۰۵ق. نـویسندهٔ اثـر در دربـار نـواب امیرخان، والی تونک در راجستان (ـ ۱۲۵۰ق) به سر می‌برد. نسخه‌ای از دلپسند در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ 143APhIII25، با تاریخ کتابت ۱۲۲۹ق) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسـلمانان پـاکستان و هـند، ۳۵۸/۳؛ فـهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۶/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۲۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,501; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/96.

ربیعیان

دلخوش، گل‌محمد ← ناطق مکرانی

دلدارعلی لکنویی (del.dār.a.li-ye.lak.nu.i)، مولانا سیددلدارعلیِ غفران مآب فرزند محمدمعین فرزند عبدالهادی نقوی رضـوی سبزواری نصیرآبادی لکنویی، نصیرآباد ۱۱۶۶ـ لکنو ۱۲۳۵ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ شبه‌قاره. به‌روایتی افسانه‌آمیز تبار وی به کسی به‌نام نجم‌الدین سبزواری غزنوی می‌رسد که با سپاه سالار مسعود غازی، از سرداران محمود غزنوی، رهسـپار لکنو شد و دژ بزرگ ادیانگر را گشود و آن‌جا را مقر خود قرار داد و «جای عیش» نامید و این نام رفته‌رفته به «جائس» تـصحیف شد. به همین ترتیب، یکی از نوادگان نجم‌الدین به‌نام زکریا بن جعفر بن تاج‌الدین بن نَصیرالدین روستایی به‌نام تباک لوبر در ۲۰ مایلی رای بریلی را زیر سلطهٔ خود درآورد و در آن‌جا نشیمن گزید و نام روستا را به‌نام نیای خود نصیرالدین به نصیرآباد تغییر داد. به هر تقدیر، بـه‌نظر مـی‌رسد خـاندان دلدارعـلی، هـمانند بسیاری از خاندان‌های سادات، در پی تـازش مـغولان، زادبـوم خود خراسان را ترک گفتند و در شرق لکنو در جائس نشـیمن گزیدند و در آن‌جا ماندند. همهٔ سادات با کسب اقطاعاتی در رفاه می‌زیستند. دلدارعلی در نصیرآباد کـه پـدرش (ـ ۱۱۹۱ق) از زمین‌داران بزرگ آن‌جـا بـود بـه‌دنیا آمـد. در اله‌آباد نـزد شـیخ غلام‌حسین دکنی، در سندیله از توابع لکنو نزد حـیدرعلی بـن حمدالله سندیلوی، در رای بریلی نزد مولانا باب الله‌جونپوری، و در فیض‌آباد و لکنو نـزد اسـتادانـی دیگـر درس خـوانـد. در ۱۱۹۳ق با پشتیبانی مالی سرفرازالدوله میرزا حسن رضاخان، از بزرگان بلندپایهٔ حکومت اوده، برای ادامهٔ تـحصیل بـه عـتبات رفت. در کربلا نزد آقامحمدباقر بهبهانی، سیدعلی طـباطبایی،

سیدمیرزا محمدمهدی شهرستانی و در نجف نزد سید مهدی بحرالعلوم و دیگران تحصیلاتش را پی‌گرفت. وی که در آغاز از مکتب اخباری در فقه هواداری می‌کرد، پس از مباحثات و مطالعاتش در عتبات، به هواداری از علمای اصولی گرایش یافت. در ۱۱۹۴ق به مشهد رفت و از محضر سیدمحمدمهدی بن هدایةالله اصفهانی خراسانی بهره برد. سرانجام پس از کسب اجازهٔ اجتهاد به زادگاهش نصیرآباد بازگشت و در آن‌جا مسجد و حسینیه‌ای برآورد و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا این‌که به دعوت حسن‌رضاخان به لکنو رفت و آموزش فرزندان وی را برعهده گرفت. در آن هنگام شیعیان در هند پراگنده و فاقد مرکزی برای تبلیغ و دعوت بودند. شیخ‌محمدعلی کشمیری که در فیض‌آباد نشیمن داشت در همان زمان رساله‌ای در فضیلت و اهمیت نماز جمعه نگاشت و آصف‌الدوله فرمانروای اوده (۱۱۸۸ــ ۱۲۱۲ق) و نواب حسن‌رضاخان را به برپایی آن تشویق کرد و از دلدارعلی به‌عنوان شایسته‌ترین فرد برای امامت نمازجمعه نام برد. در پی آن در ۱۳ رجب ۱۲۰۰ق به امامت دلدارعلی نخستین نمازجمعهٔ شیعیان در لکنو در کاخ رضاعلی‌خان برپا شد. دلدارعلی از آن پس در لکنو زیست و با استمرار نماز جماعات و وعظ و خطابه و تربیت طلاب و تألیف کتاب‌های گوناگون در گسترش تشیع کوشید. دلدارعلی عالمی بسیار پرهیزکار بود و همهٔ زندگی او در تدریس و تألیف گذشت. وی گرچه رسماً منصبی نداشت، ولی در میان بزرگان و مردم از نفوذ بسیار برخوردار بود و شیعیان هند فتاوی او را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند. در حل و فصل اختلافات پیچیده نیز بسیار موفق بود، چنان‌که در بسیاری موارد اختلافات دیرپای میان شیعیان و سنیان با احکام او فیصله یافت. به پیشنهاد او، آصف‌الدوله نهری در کربلا احداث و به‌مرمت و بازسازی مقابر امامان کمک مالی کرد. خود دلدارعلی در هر دو شهر لکنو و فیض‌آباد امامباره و مسجدی ساخت و چون درگذشت پیکرش را در امامبارهٔ وی در لکنو به‌خاک سپردند. پسرانش سیدمحمد (۱۱۹۹ــ ۱۲۸۴ق)، سیدعلی (ــ ۱۲۵۹ق)، سیدحسن (ــ ۱۲۶۰ق) و سیدحسین (ــ ۱۲۷۳ق) نیز از دانشمندان شیعی برجستهٔ روزگار خود به‌شمار می‌آمدند. دلدارعلی آثار فراوانی به فارسی و عربی تألیف کرد که موضوع آن‌ها بر شش محور عمده دور می‌زند: (یک) رد اخباریان، (دو) اصول مذهب و فقه شیعی، (سه) تاریخ امامان و تبلیغ و ترویج مراسم سوگواری محرم، (چهار) تعلیقات و شرح بر کتاب‌های معروف شیعی، (پنج) رد صوفیان، و (شش) رد تحفهٔ اثنی عشریهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی. از آثارش: ۱ــ فوائد آصفیه و مواعظ حسینیه به فارسی (نسخهٔ دانشگاه علیگر) که مجموعهٔ پنجاه خطبهٔ نماز جمعهٔ وی است؛ ۲ــ اساس‌الاصول به عربی در دفاع از مکتب اصولی و رد فوائد مدنیّهٔ ملامحمد امین استرابادی از علمای بزرگ اخباری (لکنو، ۱۲۶۴ق). وی در این اثر روند ظن و قیاس در اجتهاد شیعی را به تفصیل شرح می‌دهد و نظرات محمدامین دربارهٔ اجماع را رد می‌کند؛ ۳ــ مرآت‌العقول فی علم‌الاصول، معروف به عمادالاسلام در کلام به عربی در پنج مقصد (توحید، عدل، نبوت، امامت، و معاد) که در آن احتجاجات ضدشیعی فخرالدین رازی در نهایةالعقول را رد کرده است (لکنو، ۱۳۱۸ق)؛ ۴ــ منتهی‌الافکار به عربی در اصول فقه (لکنو، ۱۳۳۰ق)؛ ۵ــ شرح «باب‌الطهارة» و «باب‌الصوم» و «باب‌الزکاة» حدیقةالمتقین محمدتقی مجلسی به فارسی؛ ۶ــ رسالة فی اثبات‌الجمعة والجماعة فی غیبةالامام به فارسی؛ ۷ــ جواب مسائل فقهیه به فارسی؛ ۸ــ احکام‌الارضین و بعض مایتعلق بأموال‌الکفار در مسائل مالکیت ارضی به‌ویژه حقوق هندوان بر زمین و دارایی در حکومت مسلمانان (نسخهٔ کتابخانهٔ ناصریهٔ لکنو)؛ ۹ــ آثارةالاخزان علی قتیل‌العطیشان به عربی در ذکر شهدای کربلا (نسخهٔ کتابخانهٔ ناصریهٔ لکنو)؛ ۱۰ــ آثارةالاحزان فی مصائب سید شباب اهل‌الجنان که شاید همان اثر پیشین باشد؛ ۱۱ــ مسکّن القلوب عند فقدالمحبوب به عربی در مصایب پیامبر و امامان؛ ۱۲ــ تاریخ ائمهٔ معصومین به فارسی؛ ۱۳ــ حاشیهٔ شرح مسلم‌العلوم (چاپ لکنو)، به عربی در شرح مسلم‌العلوم ملا حمدالله در منطق؛ ۱۴ــ حاشیه شرح حکمةالعین به عربی در شرح نظرات فلسفی ملاصدرا در هدایةالحکمة؛ ۱۵ــ شهاب ثاقب در رد صوفیه (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه علیگر)؛ ۱۶ــ ذوالفقار به فارسی در رد باب دوازدهم تحفهٔ اثنی عشریه دربارهٔ تولی و تبری (هند، ۱۲۸۱ق)؛ ۱۷ــ صوارم‌الالهیات فی قطع شبهات عابدی‌العزی و واللات به فارسی در رد باب پنجم تحفهٔ اثنی عشریه دربارهٔ توحید (چاپ کلکته)؛ ۱۸ــ حسام‌الاسلام و سهام‌الملام به فارسی در رد باب ششم تحفهٔ اثنی عشریه در نبوت (لکنو، ۱۲۱۵ق)؛ ۱۹ــ رسالهٔ غیبت به فارسی در رد باب هفتم تحفهٔ اثنی عشریه در امامت (لکنو، ۱۲۶۴ق)؛ ۲۰ــ احیاءالسنه و امانةالبدعة بطعن‌الاسنة به فارسی در رد باب هشتم تحفهٔ اثنی عشریه در معاد (هند، ۱۲۸۱ق)؛ ۲۱ــ الاربعون حدیثاً به فارسی در فضیلت علم (چاپ هند)؛ ۲۲ــ ذهبیه که رساله‌ای کوتاه دربارهٔ

استفاده از ظروف زرین و سیمین است؛ ۲۳ــ تتمۀ صوارم به فارسی در جواب باب امامت تحفۀ اثنی عشریه؛ ۲۴ــ اجازۀ مبسوطه و وصیت‌نامه به عربی و فارسی، که اجازه و وصیت‌نامۀ او به فرزندش سلطان‌العلما سیدمحمد است؛ ۲۵ــ مطارق در رد مکتب اخباری؛ ۲۶ــ رساله در جواب محمدسمیع صوفی به فارسی؛ ۲۷ــ کتاب‌الاقبال (نسخۀ کتابخانۀ راجه محمودآباد لکنو).

منابع: اردو دائرۀ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۵۴۲ـ۵۴۹؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۵۶/۲؛ اعیان‌الشیعه، ۴۲۵/۶ـ ۴۲۶؛ ایضاح‌المکنون، ۷۱/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۷/۳ـ ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۷، ۵۹۰، ۶۳۳،۶۴۵؛ تذکرۀ علمای هند، ۶۰ـ۶۱؛ الذریعه، ذیل آثار دلدارعلی؛ ریحانة‌الادب، ۲۳۱/۶ـ ۲۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۰/۲؛ ۲۳۳۹/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانۀ راجۀ محمودآباد لکنو، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۵۹۲؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۵۶۸/۳، ۱۷۵۴؛ فوائدالرضویه، ۱۷۷؛ الکرام‌البرره، ۵۱۹ـ ۵۲۳؛ مطلع‌انوار، ۲۴۶ـ۲۵۳؛ مرآت احوال جهان‌نما، ۴۹۹ـ ۵۱۲، ۵۶۴ـ۵۶۵، ۵۹۰؛ معجم‌المؤلفین، ۱۶۴/۴؛ مکارم‌الآثار، ۹۸۷/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۷/۳ـ ۶۸؛ نجوم‌السماء، ۳۴۶/۲ـ ۳۴۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۸/۷ـ ۱۷۱؛ هدیة‌العارفین، ۷۷۲/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 193-194; *A Socio-Intellectual History of Isnā'Ashari Shi'is in India*, 1/128-129.

برزگر

دلشاد پسروری (del.šād-e.pas.ru.ri)، دل‌محمد، ــ ح۱۱۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگی وی ظاهراً آگاهی‌های چندانی در دست نیست، اما از اشعارش برمی‌آید که از مردم پسرور پنجاب که در زمان زندگی وی آن را پرسرور می‌گفتند، بود. بیشتر در لاهور و سیالکوت می‌زیست و با کسانی مانند راجه‌رنجیت دیو، نواب سربلندخان سدوزایی، نواب معین‌الملک و آدینه‌بیگ همروزگار و شاهد رویدادهایی همچون یورش‌های نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق) و احمدشاه ابدالی (۱۱۶۰ــ ۱۱۸۷ق) به هند و نیز تاخت‌وتاز مراته‌ها و سیک‌ها در این سرزمین بوده است. اشعارش روی‌هم‌رفته ساده و روان و گاهی آراسته به صنایع بدیعی، مانند مراعات نظیر، تجنیس و ایهام است. از آثارش: ۱ــ دیوان اشعار فارسی که به کوشش غلام‌ربانی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۰م). دیوان او غزل‌های خوبی دارد و در آن از پیشنیان، مانند حافظ، سعدی، بابا فغانی، صائب، اوحدی، عرفی و جلال اسیر و از همروزگارانش واقف لاهوری (ــ ۱۱۹۵ق) و آفرین لاهوری (ــ ۱۱۵۴ق) یاد رفته و برخی مصرع‌های آنان تضمین شده است؛ ۲ــ محمودنامه به فارسی (نسخۀ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارۀ 4514Spi/ VI119) شامل سی و پنج غزل به پیروی از محمودنامۀ لاهوری؛ ۳ــ انتخاب خلاصة‌التواریخ سجان‌رای که درواقع دلشاد تنها مقدمه‌ای بر متن اصلی افزوده و به گفتۀ خودش متن هندو را مزین به مسلمانی گردانید. در این مقدمه احوال پیامبران، عقاید مسلمانان و هندوان دربارۀ آفرینش جهان و مدت عمر آن و به‌ویژه اوضاع جغرافیایی پسرور را آورده است؛ ۴ــ اشعار اردو.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۴۵/۳ـ ۱۵۹؛ تذکرۀ شعرای پنجاب، ۱۴۷ـ ۱۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶۱/۸؛ ۴۶۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان کراچی، ۷۲۸؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۲۶۰.

برزگر

دل عظیم‌آبادی، محمدعابد ← جوشش عظیم‌آبادی

دل کشمیری (del-e.kaš.mi.ri)، پندت‌ناراین، ز۱۲۲۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شعرای همروزگار حقیر* بود. در نظم و نثر فارسی و هندی مهارت داشت. نثری در مدح نواب وزیرالممالک سعادت‌علی‌خان بهادر نوشته که در بهارستان ضمایر ذوالفقارعلی بهادر بنگالی آمده است. نمونه‌ای از اشعار فارسی او نیز در تذکرۀ ریاض‌الوفاق آمده است.

منابع: کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۷۱؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۳۴ـ۳۵؛

امیرهدائی

دلگشانامه (del.go.šā.nā.me)، منظومه‌ای حماسی ــ دینی در قالب مثنوی از میرزا ارجمند آزاد کشمیری / جنون کشمیری* (ــ ۱۱۳۴ق). سراینده این منظومه را در شش سال سروده و در ۱۱۳۱ق به‌پایان برده است. این مثنوی در ماجرای قیام مختار ثقفی در کوفه به خونخواهی حسین‌بن‌علی (ع) است. برخی

منابع نام سرایندهٔ این اثر را با میرزا غلام‌علی‌آزاد بلگرامی* و برخی نیز با نام میرزا محمدصادق آزاد تهرانی خلط کرده‌اند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.354 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۸۴۳ـ۸۴۴؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۸۹ـ۳۹۰؛ الذریعه، ۸/۲۵۵؛ ۱۹/۱۸۰؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۷/۳۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۰۱۰؛ ۱۰/۲۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۸۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴/۱۹۶۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۶۴۸، ۱۶۲۶ـ۱۶۲۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/719; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/218.

رسولی

دلیرجنگ، سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر ← عبدالصمدخان

دلیری اصفهانی، حسن‌بیگ ← انسی اصفهانی

دلیل‌الاحسان (da.li.lol.eh.sãn)، رساله‌ای به‌فارسی در پند و موعظه از عبدالله واعظ مولتانی (سدهٔ دوازدهم هجری). این اثر در یک دیباچه و هشت باب تدوین شده است. مؤلف در دیباچه آورده که از کتاب اسباب‌المغفرت احادیثی گردآوری کرده و دلیل‌الاحسان نام نهاده است. عنوان باب‌ها بدین‌ترتیب است: باب نخست در توحید باری، باب دوم در نعت محمد مصطفی (ص)، باب سوم در صفت چهار یار، باب چهارم در نصیحت خلق در برابر خویشان و همسایگان، فضیلت نماز، در فضیلت نماز و درجات، در فضیلت میوه‌های بهشتی، در بیان ریاضت بی‌بی‌رابعهٔ بصری، در بیان آن‌ها که زکوة مال ندهند، در فضیلت توبه، در فضیلت سخاوت، باب پنجم در قناعت و فقر حضرت پیامبر (ص)، باب ششم در خلق ایشان، باب هفتم در منع از بدعت و کفر و رسوم کفر و باب هشتم در فضیلت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و فضیلت سلام‌دادن. این اثر در ۱۸۷۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است. از اسباب‌المغفرت چنین برمی‌آید که وی متن این کتاب را برای شاگردانش می‌خوانده و حتی برخی از آنان آن احادیث را با دگرگونی‌هایی به‌نام خود تحریر می‌کرده‌اند، چنان‌که در برخی نسخه‌ها نویسندهٔ این اثر را به مستقیم فرزند عنایت‌الله نمکساری نسبت داده‌اند.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب، ۲/۵۵۱ـ۵۵۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۸۸؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲/۲۰۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۳۳۲ـ۲۳۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲/۹۳۲.

فتح‌نیا طبری

دنکن، جان ← دانکن، جانتن

دنیا (don.yã)، ماهنامه‌ای به‌فارسی، انگلیسی و اردو که در دهلی چاپ و در خاورمیانه، به‌ویژه ایران، منتشر می‌شد. دنیا را بنگاه یونایتد پبلیکیشنز منتشر می‌کرد و بهای آن چهار آنه بود. این ماهنامه مطالبی دربارهٔ خاورمیانه، هند و دیگر کشورها داشت و از مجلات تبلیغاتی متفقین در سال‌های درگیری جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌رفت. شماره‌های یکم سال نخست (دسامبر ۱۹۴۵م)، پنجم سال دوم (آوریل ۱۹۴۶م) در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۹۵؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۰.

مرتضوی

دو (du)، الکساندر (Alexander Dow)، ـ بهاگلپور ۳۱ ژوئیهٔ ۱۷۷۹م، سرباز، نمایشنامه‌نویس و تاریخ‌نگار انگلیسی. در پرت‌شیر (Perthshire)، به‌دنیا آمد. با رتبهٔ ملوانی درکشتی به‌کار پرداخت و در این شغل به بنکولن (Bencoolen، بنگاله؟) رسید و منشی فرماندار آن‌جا شد. در ۱۷۶۰م به سپاه شرکت هند شرقی انگلیس (در هند) پیوست. در ۱۷۶۴م به درجهٔ سروانی رسید و در ۱۷۶۹م به درجهٔ سرهنگ‌دومی ارتقا یافت. دو تراژدی زنگیان (۱۷۶۹م) و ستهانا (۱۷۷۴م) از نمایشنامه‌های او است. وی مقاله‌های یکم و دوم تاریخ فرشته، در تاریخ شاهان دهلی تا جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، را به انگلیسی برگردانید. چاپ نخست این ترجمه که در دو جلد در لندن انتشار یافت (۱۷۶۸م)، گذشته از متن ترجمهٔ مقالات یکم و دوم کتاب فرشته، دربردارندهٔ پیش‌گفتاری دربارهٔ دین و فلسفهٔ برهمنان و پی‌گفتار یا پیوستی در تاریخ پادشاهی گورکانی هند از زوال آن در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) تا زمان انتشار کتاب (۱۷۶۸م)، به‌همراه یک نقشه و تصاویر گراوری، است.

ویراست تازه‌ای از این ترجمه را که دو پیش‌گفتار، یکی دربارهٔ هندوان و دیگری در باب سرشت خودکامگی، دربردارد در ۱۸۱۲م در لندن منتشر گردید. برگردان دو از تاریخ فرشته را ترجمه‌ای نادقیق دانسته‌اند و گفته‌اند که وی گه‌گاه مفهومی را به‌کلی متفاوت از آن‌چه فرشته می‌گوید انتقال می‌دهد.

منابع:

Catalogue of the Persian Manucripts in the British Museum, 225; *Dictionary of Indian Biography*, 122; *Mughals in India*, 146.

برزگر

دوایی شیرازی (da.vā.i-ye.ši.rā.zi)، حکیم شمس‌الدین ابوالفتح علی، ملقب به عین‌الملک، ــ ۱۰۰۳/۱۰۰۴ق، شاعر و پزشک ایرانی. برخی تذکره‌ها وی را شیرازی و پاره‌ای او را گیلانی دانسته‌اند. احتمالاً زادگاه وی شیراز بود، اما در گیلان بالید. نسب مادر وی به جلال‌الدین دوایی (ــ ۹۰۸ق) می‌رسد. از زادگاهش به کاشان رفت (۹۹۰ق) و در آن شهر با تقی‌الدین کاشانی (ــ ۱۰۱۶ق) دیدار کرد. در ۹۷۲ق با او به احمدآباد هند رفت و به چنگیزخان از بزرگان آن‌دیار پیوست. در ۹۸۰ق یک مثنوی به‌نام دلاسانامه سرود و آن‌را به اعتمادخان گجراتی اهدا کرد و سپس به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در ۹۸۹ق که عرب بهادر و نیابت‌خان بر جلال‌الدین اکبر شوریدند، دوایی در فرونشاندن شورش آنها شرکت داشت و پس از پیروزی به‌صدارت صوبهٔ بنگال رسید. دوایی به خواهش جلال‌الدین اکبر منظومه‌ای فارسی به نام فوایدالانسان در سه سال و به نام آن پادشاه سرود. این منظومه منافع و خواص دارویی اشیاء را بر پایهٔ حروف الفبا بیان می‌کند و در آن صنایع ادبی نیز به‌کار برده است. از این کتاب نسخه‌هایی در گجرات (کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داری، به‌شمارهٔ ۳۹۰۴) اسلام‌آباد، (کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۶۰۵، ۳۶۰۶) و کراچی (موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ 3607) نگه‌داری می‌شود. دوایی در میانهٔ عمر که همراه خان‌اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از سفر حجاز بازمی‌گشت با امین احمد رازی (ــ ۱۰۱۰ق) دیدار کرد. همین امر احمد را به اشتباه انداخت که گویا او تازه به هندوستان آمده است. در پایان عمر پیشکار راجه علی‌خان فرمانروای برهانپور بود و چون درگذشت پیکرش را در هندیه کنار دریای نربدا به‌خاک سپردند.

منابع: اکبرنامه، ۲۰۲/۲؛ پزشکان نامی پارس، ۱۲۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۰/۲-۷۲۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۱/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۴۹/۲-۵۵۱؛ الذریعه، ۹(۲)/۳۲۹؛ ۳۲۶/۱۶؛ روز روشن، ۲۶۳، ۵۸۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۳۲۱؛ شام غریبان، ۱۰۰-۱۰۱؛ شمع انجمن، ۱۴۹-۱۵۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۱۰، شمارهٔ ۲۰؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۵۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۶۵/۱-۶۶۶؛ ۷۷۰/۷؛ کاروان هند، ۴۱۴/۱-۴۱۷؛ گیلان‌نامه، ۳۲۴/۳؛ مآثرالامرا، ۵۲۲/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۴/۲-۱۵۷؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۱/۳-۱۶۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۴۵-۲۴۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۰/۵؛ ۳۰۹-۳۱۰؛ هفت آسمان، ۱۰۸-۱۰۹؛ هفت اقلیم، ۱۴۹/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 56.

رسولی

دوایی گیلانی، درویش حکیم ← دوایی شیرازی، حکیم شمس‌الدین

دوپیازهٔ دهلوی (do.pi.yā.ze-ye.deh.la.vi)، ملا عبدالمؤمن فرزند ملا ولی محمد دهلوی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. آورده‌اند که وی از هرگونه علم و فضل بهرهٔ کافی داشت، اما چون بسیار شوخ‌مزاج بود، فضایل علمی‌اش شهرت نیافت. عمری به رفاقت نواب آصف‌جاه نظام‌الملک بهادر فتح‌جنگ (۱۱۳۲ ــ ۱۱۶۱ق) به سر برد. در طنز از عبید زاکانی پیروی می‌کرد. در زبان‌دانی ترکی بی‌نظیر بود. در قصبهٔ هند یا هرده از توابع بهوپال درگذشت و مزارش نیز همان‌جا است. از آثارش: اتراک عالمگیری در لغت ترک؛ الئامه در نقد و طنز که به پیروی از تعریفات عبید زاکانی است. وی واژه‌ها را بی‌نظم الفبایی با افزودن «ال» معرب و سپس شرح می‌کند. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1976-107 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی یافت می‌شود؛ پندنامه گردآوردهٔ سعدالدین قادری ستاری امن آبادی که آن‌ها را از ملا دوپیازه شنیده بود. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1968-127 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی موجود است؛ مرآت‌المضحکین که در ضمن بیاض نثر به همراه حکایت‌ها ضبط است. نسخه‌ای از بیاض نثر به‌شمارهٔ ۴۳۲۵/۱۲۷۲/۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ نکاح که رساله‌ای فکاهی و هزل‌آمیز است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۱۵۷/۲۱۴۵/۲ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری

می‌شود؛ رقعات ملا دوپیازه که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ اخیر در همان کتابخانه موجود است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۰۱/۱؛ تین تذکری، ۲۲۶؛ الذریعه، ۳۳۰/۹؛ روز روشن، ۲۶۳-۲۶۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۱/۲، ۳۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۴۱/۴، ۲۲۵۸؛ ۳۱۸/۵؛ ۱۰۸۱/۸؛ ۱۲۰/۱۴، ۱۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۴۷/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۱/۶-۱۷۲؛ «ملا دوپیازه و جعفر زتلی»، اورینتل کالج میگزین، جلد ۱۶، شمارهٔ ۱.

حجتی

دود چراغ محفل (dud-e.če.rāq-e.mah.fel)، تذکره‌ای به اردو در معرفی پنج تن از شعرای فارسی‌گوی همروزگار با غالب دهلوی (ـ ۱۲۸۵ق)، از پیرحسام‌الدین راشدی (ـ ۱۹۸۲م). او این کتاب را در ۱۳۸۸ق به‌تقاضای میرزا ظفرالحسن و ادارهٔ یادگار غالب، به مناسبت صدمین سالگرد درگذشت غالب تألیف کرده است. مؤلف در مقدمهٔ کتاب، زیر عنوان «حقیقت حال» توضیح داده که چگونه با غالب و شعرش آشنا شده است و چون فرصت اندکی که برای تألیف این کتاب داشته تنها به معرفی پنج تن از شعرای کمابیش بلندآوازه که شاگرد غالب بوده یا مناسبات نزدیک با غالب داشته‌اند پرداخته است. او در این مقدمه توجه غالب‌شناسان و پژوهندگان را به چند نکته جلب کرده است تا با توجه به این نکات بتوانند غالب را بهتر و بیشتر در دنیا معرفی کنند. پنج شاعری که در این کتاب معرفی شده‌اند عبارتند از ناطق مکرانی (ـ ۱۲۶۴ق)، خادم بردوانی، رسوای بجنوری، شاه باقر بگایی و مولانا طرزی هاپوری. وی اشعاری را که این شعرا در پیروی از غالب سروده‌اند و همچنین نامه‌های میان غالب و این شعرا را آورده است. مؤلف در نوشتن کتاب خود از منابعی چون جوهر معظم، شمع انجمن، روز روشن، صبح گلشن، تکملهٔ مقالات‌الشعرا، تلامذهٔ غالب و کلیات غالب استفاده کرده است. این کتاب در ۱۹۶۹م به‌همت ادارهٔ یادگار غالب کراچی به‌چاپ رسیده است.

منابع: پیرحسام‌الدین راشدی اوران کی علمی کارنامی، ۵۲-۵۴؛ دود چراغ محفل.

امیرهدائی

دوربین (dur.bin)، هفته‌نامه‌ای فارسی که در ۱۸۷۴م / ۱۲۹۱ق در کلکته چاپ و منتشر می‌شد. مدیرش، شاعری به‌نام فداحسین بود که نام او در گزارش‌های محرمانهٔ دولتی، مولوی اظهرحسین و در خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، مولوی سید ریاضت‌الله، متخلص به اوج*، یاد شده است. همچنین اسم مدیر این‌هفته‌نامه در منابعی دیگر وحید کلکته‌ای، یاد شده است. این هفته‌نامه نویسندگان همروزگارش را به فارسی‌نویسی تشویق می‌کرد و سهم بسزایی در پیشرفت زبان فارسی در بنگال داشت. دوربین به‌طرح مسائل سیاسی نیز می‌پرداخته و احتمالاً به همین‌خاطر در نیمه‌های سال ۱۸۷۶م / نیمهٔ یکم ۱۲۹۲ق، توقیف شده است. نام این هفته‌نامه در دفتر ثبت روزنامه‌ها (Registrs of News Papers) که کتابچه‌ای خطی است ــ موجود در آرشیو ملی هند (دهلی) ــ، دوربین‌اخبار و نیز اخبار دوربین، ضبط شده است.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۶/۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۷-۲۴۸؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۹۰-۹۱، ۱۶۰، ۲۳۸.

مرتضوی

دورنمای ایران (dur.no.mā.ye.i.rān)، هفته‌نامه‌ای سیاسی ــ اجتماعی ــ ادبی و مصور به زبان فارسی که در ۹ آذر ۱۳۰۷ش/۳۰ نوامبر ۱۹۲۸م در بمبئی منتشر شد. مدیریت این هفته‌نامه با عبدالحسین سپنتا (۱۲۸۶ ــ ۱۳۴۸ش) بود. سپنتا در سال‌هایی که برای ادامهٔ تحصیل در هند به سر می‌برد این هفته‌نامه را انتشار داد.دورنمای ایران با چاپ سربی منتشر می‌شد. شمار صفحات آن، چهار و قطع آن متوسط بود. بهای اشتراک سالانهٔ این هفته‌نامه در هندوستان چهار روپیه و برای خارجه، اجرت پست هم به این مبلغ افزوده می‌شد. قیمت تک شمارهٔ دورنمای ایران، یک آنه و قیمت آگهی‌ها در صفحهٔ سوم و چهارم، سطری چهار آنه تعیین شده بود. مطالب این هفته‌نامه، پس ازمقالهٔ اساسی، اخبار ایران (به تفضیل) و پیشنهادهای مختلف و اشعار گوناگون بود. دورنمای ایران برای آشنا کردن ایرانیان مقیم هند با ترقیات و پیشرفت‌های آن دورهٔ ایران، نشریهٔ مفیدی بوده است. این هفته‌نامه پس از چهار ماه انتشار تعطیل شد. آخرین شمارهٔ موجود این هفته‌نامه، شمارهٔ پانزده به تاریخ شنبه، سوم فروردین ۱۳۰۸ش است. عبدالحسین سپنتا، بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ش روزنامهٔ سپنتا را به جای هفته‌نامهٔ تعطیل شدهٔ دورنمای ایران، در اصفهان منتشر کرد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۷/۳؛ تاریخ جراید و

مجلات ایران، ۲۹۹/۲-۳۰۰؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۲/۳؛ شرح حال رجال ایران، ۱۳۸/۶؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۹۷.

مرتضوی

دوست کشمیری (dus.te.kaš.mi.ri)، دوست محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که از ملازمان دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) بود و در بازی شطرنج مهارت داشت.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۴۲۹/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۴۳/۱؛ الذریعه، ۹-۱/۳۳۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۴۱/۱؛ صبح گلشن، ۱۶۵.

فتح‌نیا طبری

دوستی سمرقندی (dus.ti-ye.sa.mar.qan.di)/میردوستی، ز ۱۰۲۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از سادات و اشراف‌زاده‌های سمرقند بود. در زادگاه خود پرورش یافت و تحصیل علوم دینی کرد. در شعر، از شاگردان مولانا مشفقی بخارایی بود. وی پیش از آمدن به هند، در ماوراءالنهر بلند آوازه بود. با این‌همه، دل از وطن برداشت و به سیر و سفر پرداخت. نوشته‌اند‌در ۱۰۱۰ق به حج رفت و در ۱۰۱۲ق (در اواخر پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی) به هند وارد شد. در آن‌جا، به‌خدمت عبدالله‌خان فیروزجنگ، حاکم گجرات، درآمده در شعرهایش او را ستود. عبدالله‌خان هم به او محبت داشت. دوستی مدتی طولانی همراه حامی‌اش بود تا این‌که در ۱۰۲۵ق که عبدالله‌خان به همراه شاهزاده خرم، برای فرونشاندن شورش به دکن می‌رفت، شاهزاده خرم با شنیدن وصف دوستی، او را از عبدالله‌خان خواست و دوستی به جرگهٔ عالمان و شاعران دربار او پیوست و با دربار عبدالرحیم خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) هم ارتباط یافت. مؤلف مآثر رحیمی نوشته است که دیوان شعر دوستی سمرقندی بیشتر در مدح سپه‌سالار عبدالله‌خان است و شعرهایی نیز از او در اختیار داشت که آن‌ها را گم کرده بود. در ۱۰۲۶ق هم‌او را در سفر جنگی به دکن دیده بود. مؤلف تذکرهٔ میخانه در ۱۰۲۸ق مصاحبه‌ای غیابی با دوستی سمرقندی ترتیب داد و در همان سال بیاض دیوان اشعار او را، به همراه مقدمه‌ای عالمانه، در کشمیر دید و نوشته است که دیوان وی نزدیک به هشت هزار بیت (از قصیده و غزل و مثنوی) و بیشتر در مدح عبدالله‌خان فیروزجنگ است. وی ساقی‌نامه‌ای صدوبیست بیتی از دوستی سمرقندی را در تذکرهٔ خودآورده است. دوستی سمرقندی علاوه بر دیوان شعر، گردآورندهٔ تذکرة‌الخواتین (نگاشته در ۹۹۵ق) نیز بود. در این تذکره، وی شعرهای دویست‌وچهل شاعر معاصر یا نزدیک به روزگار خود را، که در وزن و قافیهٔ یکسان سروده شده بودند، به ترتیب الفبا آورده است. نسخه‌ای از تذکرة‌الخواتین در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۲۴۳۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۴۷۴/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۲۵/۱-۲۳۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۹۶/۱؛ ۸۱۶/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۸۵؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۳۳۶-۳۳۷؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۲۴۷/۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۰؛ گلزار جاویدان، ۵۱۴/۲؛ مآثر رحیمی، ۳(۱)/۶۳-۶۴؛ میخانه، ۶۶۱-۶۶۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,158-159.

ربیعیان

دولت‌آبادی، شهاب‌الدین عمر ← شهاب‌الدین دولت‌آبادی

دولت‌خان (daw.lat.xān)، منظومه‌ای عاشقانه و تاریخی در قالب مثنوی از درگاپرشاد کشمیری، متخلص به عاشق. از زندگانی سرایندهٔ این منظومه هیچ آگاهی نداریم، جز این‌که گمان می‌رود در اوایل سدهٔ سیزدهم روزگار به سر می‌برده است. در این مثنوی سرگذشت دولت‌خان یکی از مقربان محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۴-۱۱۶۳ق) و دختر راجای پانی‌پتی به‌نظم کشیده شده است. در این داستان، دولت‌خان برای فرونشاندن شورش فرمانروای پانی‌پت بدان جا می‌رود و فتنه را فرو می‌نشاند. دلباختهٔ دختر راجا می‌شود و او را همراه خود می‌برد. در یکی از روزها دختر با زیرکی لباس دولت‌خان را بر تن می‌کند و به خانه‌اش بازمی‌گردد. دولت‌خان از فراق دختر بی‌تاب می‌شود. محمدشاه که به این ماجرا پی برده، دختر را از راجه خواستگاری می‌کند، اما راجه از بیم همکیشان خود پیشنهاد او را نمی‌پذیرد. پاسخ راجه خشم پادشاه را برمی‌انگیزد، اما دولت‌خان آتش خشم او را فرو می‌نشاند و خود لباسی قلندرانه بر تن می‌کند و راه صحرا در پیش می‌گیرد و با نوای جان‌سوز بربط خود نغمهٔ جدایی و بی‌وفایی محبوبش را سر می‌دهد. پس از چندی دولت‌خان به پانی‌پت می‌رسد و نغمه‌ای جانکاه در فراق دلبرش می‌خواند. دختر او را می‌شناسد و پنهانی دلداری‌اش می‌دهد،

اما وانمود می‌کند که هیچ اعتنایی بدو ندارد. در این میان پادشاه دکن به خواستگاری دختر می‌آید، دولت‌خان نیز با تزویر خود را به عروس می‌رساند و با او از آن‌جا می‌گریزد. این مثنوی در ۹۹۰ بیت است و سرایندهٔ آن با این که آیین هندو می‌ورزید، داستان خود را با حمد و نعت آغاز کرده و اشعاری نیز در توصیف وزیرالممالک آصف‌الدوله سروده است. بیت آغازین این مثنوی چنین است: «به‌نام آنکه بی‌نام و نشان است ــ چو جان از دیدهٔ مردم نهان است.» شاعر همچنین اشعاری در ستایش امیرخسرو دهلوی سروده و با ستایش از این شاعر بلندآوازه، عظمت شعری خود را نیز ستایش کرده است: «ز شعرش رتبهٔ شعرم بلند است ــ ز سرش طرز سرم دل‌پسند است.» گر چه کشمیری ماجرای عاشقانهٔ دولت‌خان را به زبانی ساده گفته است، با این همه وی از به‌کار بردن صنایع لفظی، مانند تشبیه، استعاره، حسن تعلیل و تلمیح کوتاهی نکرده است. شاعر در بخش‌هایی از این مثنوی، مانند پاسخ منفی راجه به محمدشاه برای خواستگاری دولت‌خان از دختر راجه، به‌سبب همکیش نبودن، شکوه و شکایت دولت‌خان از فراق یار و بربط زدن وی و بیان دنیای عاشقان، با ابیاتی دلنشین سخن گفته است. این ویژگی در سرودن اشعار رزمی هم دیده می‌شود «دلیران از دو جانب صف کشیدند ــ هزاران تیغ کین در کف کشیدند / ز هر سو بانگ گیراگیر برخاست ــ صدای زه برای تیر برخاست.» نسخه‌ای دست‌نویس از این منظومه به‌شمارهٔ 922Pi/VI178 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۱۱-۲۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۸/۸.

جهان‌تاب

دولت‌خان لودی ← محمودشاه تغلقی

دولت‌رای (daw.lat.rāy)، فرزند گلاب‌رای فرزند الابن نین سکه، ز ۱۲۲۵ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. از قوم کایته سکسینهٔ هندوان و از مردم روستای مین‌پوری در شمال هند بود و در خدمت نوابان بنگش فرخ‌آباد به‌سر می‌برد. در ۱۲۲۵ق به خواهش میروزیرعلی از روستای جهبرامو که از او خواست تا کتابی در برخی مقدمات طب تألیف کند، و نیز ظاهراً برای استفادهٔ پسران خود شیوپرشاد و کلکاپرشاد، کتابی در پزشکی به‌نام بدیع‌الجواهر به فارسی در ۲۵ باب نوشت که برخی باب‌های آن عبارتند از امراض سر، امراض چشم، گوش، بینی، لب، قلب، امعا، رحم، کمر، امراض غیر مختص، اورام و ثبور، ضربه و سقوط، سموم (در سه قسم معدنی، نباتی و حیوانی). از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان (به شمارهٔ ۷۳۴۶) نگه‌داری می‌شود. برخی منابع کتاب چهار چمن/چارچمن (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۵۹۴ دولت) را که در ۱۲۲۵ق نوشته شده نیز از وی دانسته‌اند، ولی این اثر احتمالاً از دولت‌رای فرزند عزت‌رای است. چارچمن در تاریخ عمومی هند و دهلی، از راجه جدهستر تا سال نگارش کتاب، است. از دیگر آثار دولت‌رای فرزند گلاب‌رای، از کتابی به‌نام منتخب‌القواعد در دستورزبان یاد کرده‌اند.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۱/۱؛ ۵۵۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۵۶/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۴/۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1058; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,154; *Mughals in India* ,131.

برزگر

دولت‌رای (daw.lat.rāy)، فرزند لاله عزت‌رای، ــ ۱۲۴۶ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدر و عمویش در خدمت محمد مبارک‌خان عباسی، نواب بهاولپور در سند، به‌سر می‌بردند. دولت‌رای نیز از وابستگان دربار جانشینان محمد مبارک‌خان، یعنی محمد بهاءالدین‌خان معروف به بهاول‌خان (۱۱۸۶ــ ۱۲۲۴ق)، و پسر و جانشین وی محمد صادق‌خان (۱۲۲۴ــ ۱۲۴۱ق) بود. ولی پس از آنکه نواب بهاولپور میراث پدری‌اش را از وی گرفت به مولتان رفت. سپس رهسپار حیدرآباد سند شد و به خدمت امیران آن‌جا، کرم‌علی خان تالپور (ــ ۱۲۴۴ق) و مرادعلی‌خان تالپور (ــ ۱۲۴۹ق)، درآمد. از آثارش: ۱ــ مرآت دولت عباسی (چاپ دهلی، ۱۲۶۶ق/ ۱۸۵۰م) که در ۱۲۲۷ق به انجام رسیده و در تاریخ نوابان یا فرمانروایان بهاولپور سند، که خود را از تبار خلفای عباسی می‌دانستند، از آغاز تا ۱۲۲۴ق است؛ ۲ــ انشای دولت رای که به چاپ رسیده و شامل منشآت ادبی او با تشبیهات و استعارات است. همچنین در فهرست‌ها از جواهر منظومه از منشی دولت‌رای، چهار چمن در تاریخ عمومی هند و دهلی تا سال نگارش (۱۲۲۵ق) از منشی دولت‌رای کایته سکسینه از

وابستگان محمد اکبر دوم (۱۲۲۱ ـ ۱۲۵۲ق) و بدیع‌الجواهر در پزشکی (نوشته در ۱۲۲۵ق) از دولت‌رای بن گلاب رای کایته سکسینه، از ساکنان قصبهٔ مینپوری و سپس فرخ‌آباد، یاد رفته است که نزدیکی‌هایی میان نام و زمان نویسندگان این آثار با دولت‌رای فرزند عزت‌رای به‌چشم می‌خورد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۵، ۱۹۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۳۳/۴ـ ۳۳۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۷۳/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۷/۱، ۵۰۱؛ ۴۰۷/۵؛ ۵۵۰/۱۰، ۵۶۵ـ ۵۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۴، ۴۶۹۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۱ـ ۱۳۴۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/951-952, 1058; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,154; *Mughals in India* ,131; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/660.

برزگر

دول‌رانی و خضرخانی (do.val.rā.ni.va.xezr.xā.ni)، منظومه‌ای در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف سرودهٔ امیرخسرو دهلوی* (ـ ۷۲۵ق) که داستان عشق خضرخان پسر علاءالدین محمد شاه خلجی با دختر رای کَرْن گجراتی به نام دیولرانی (درخود منظومه به ضرورت وزن دولرانی آمده) است. این منظومه که عشقیه نیز نامیده می‌شود ۴۵۱۹ بیت دارد و سرایش آن در ۷۱۵ق به پایان رسیده است. امیر خسرو داستان این منظومه را از زبان خود خضرخان شنید و هم به خواهش او آن را به نظم کشید. منظومهٔ دول رانی و خضرخانی نخستین بار در ۱۳۳۶ق با پیش‌گفتاری به زبان اردو در هند چاپ سنگی شده است.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۱/۳ـ۷۸۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۷۸، ۹۶؛ تاریخ ایران، کیمبریج، ۵۷۳/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۷/۳، ۲۱۷، ۲۶۹؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره، ۳۷؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۷۴/۳ـ ۱۷۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۳۱/۲ـ۲۲۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۱۵/۴ـ۲۸۱۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۹۹/۲.

دانشنامه

دونی چند ← کیگوهرنامه

دهرم‌داس سنامی (do.ha.ram.dās.so.nā.mi)، فرزند بهوانی داس کوهلی، سدهٔ یازدهم هجری، ریاضی‌دان فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) مأمور مالیاتی بود و زمانی که شاه‌جهان «برای گرفتن توران زمین رو به کابل نهاده بود» (۱۰۴۸ق)، در شهر سنام پنجاب می‌زیست. وی مؤلف کتابی در ریاضیات به فارسی به‌نام حساب و هندسه است که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۳۲۸۱/۲۷۶) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,156.

برزگر

دهرم نراین بن کلیان مل ← میدنی مل

دهلوی، نورالحق نورمحمد فرزند عبدالحق ← نورالحق دهلوی

دهن سنگه (da.han.sen.ge)، رای‌دهن سنگه، متخلص به کاشی، فرزند بیربل کایته، ز ۱۱۹۵ق، شاعر و ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق) و جانشینان او در لکنو می‌زیست. وی مؤلف کتابی به فارسی به‌نام نورالابصار است که در دیباچهٔ آن از شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق)، و راجه‌اجیت سنگه (ـ ۱۲۰۸ق)، حاکم دهلی، ستایش می‌کند و می‌افزاید که این اثر را با همکاری شیخ حیات‌علی در ۶ جمادی‌الثانی ۱۱۹۵ق به انجام رسانده است. نورالابصار، که به راجه‌اجیت سنگه پیشکش شده، دستورزبان ترکی و فرهنگ واژه‌های ترکی است، در چهار اشعه : ۱ـ در بیان علم صرف و نحو، ۲ـ در بیان اوامر (در این بخش، افعال امر مصادر زبان ترکی به فارسی معنی شده و به صورت فرهنگ درآمده است)، ۳ـ در بیان اسمای جامد (در این بخش، اسمای زبان ترکی به فارسی معنی و شرح شده است) و ۴ـ در بیان کارخانجات و مسائل دیگر. از این اثر نسخه‌ای در گنجینهٔ محمدشفیع کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ ۳۷۱/۹۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شفیع، ۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی

فارسی پاکستان، ۱۳/۲۵۳۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,156.

برزگر

دهون کل سنگه (da.hun.kal.sen.ge)، ز ۱۲۲۱ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. برادر منشی موتی‌رام بود و در سمت منشی، نزد رنجیت سنگه، جات‌والی بهرتپور، خدمت می‌کرد. وی شاهد چیرگی انگلیسی‌ها بر هندوستان بود و به نمایندگی از راجه، با فرماندهٔ نظامی کمپانی هند شرقی انگلیس، لُردلیک، به گفت‌وگو پرداخت. دهون کل‌سنگه در وقایع بهرتپور/ وقایع دهون کل به تاریخ جنگ مَرهته، از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۰ق/ ۱۸۰۳ـ ۱۸۰۵م می‌پردازد و رویدادها را تا ۱۲۲۱ق و چیرگی انگلیسی‌ها شرح می‌کند. وی در سراسر این کتاب، برای ولی نعمت خود جایگاهی ویژه قایل می‌شود و با ژنرال پرون و دولت رائو سندهیه دشمنی می‌ورزد. این اثر با نثری بسیار اطناب‌دار و آگنده از استعاره نوشته شده است. وقایع بهرتپور با شرح ظهور ژنرال پرون آغاز می‌شود و جزئیات محاصرهٔ بهرتپور و گفت‌وگوهای لُرد لیک و رنجیت سنگه را (آوریل ۱۸۰۵م) دربرمی‌گیرد. در پایان نیز ذکر مرگ رنجیت‌سنگه را به‌کوتاهی آورده است. دهون کل در مؤخرهٔ منظوم کتاب می‌گوید که این اثر را به ترغیب موتی‌رام نوشته و آن را در ۱۲۲۱ق به پایان برده است. نام این اثر در امضای اثر «وقایع تسلط صاحبان انکریز بهادر در ملک میان دواب... من تألیف منشی دهوکل سنگه، نوکر راجه رنجیت سنگه» آمده است و در پایان نسخه‌ای دیگر هم به‌صورت وقایع دهون کل سنگه منشی آمده است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۱،۴۷۱/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۸؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,1/305; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,157.

ربیعیان

دیارام (da.yā.rām)، منشی، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. منشی قطب‌الملک سید عبدالله‌خان بارهاهی، وزیر اعظم فرخ‌سیَر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) بود. وی نامه‌هایی از سوی وزیر به چند تن از اعیان نوشت و آن‌ها را در کتابی با نام بالموکندنامه گرد آورد. نسخه‌ای از این اثر در مجموعهٔ خصوصی عسکری پتنا نگه‌داری می‌شد.

منابع:
Dictionary of Indo-Persian Literature,155; *Mughals in India* ,435,542.

ربیعیان

دیارام، پندت دیارام کاچرو ← خوشدل کشمیری

دیارام کشمیری (da.yā.rām-e.kaš.mi.ri)، فرزند نراین، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از برهمنان کشمیر بود. پس از زایش او خانواده‌اش پراگنده شد و برادر بزرگش، نندرام، به دهلی رفت. دو سال بعد، پدر و خواهرش نیز به آن‌جا رفتند و پدرش در لشکر محمدبیگ همدانی به‌کار پرداخت. دیارام تحصیلات مقدماتی را نزد شیخ غلام‌حیدر فراگرفت. سپس نزد برادر خود، که در خدمت راجه بود، رفت. مدتی در آن‌جا اقامت داشت و سپس به دهلی بازگشت و به خدمت مهاراجه رنجیت سنگه (ــ ۱۲۵۵ق) درآمد. مهاراجه او را زیردست دیوان گنگارام، کارگزار بانفوذ آن زمان، قرار داد. دیارام تاریخ‌روزگار مهاراجه را از ۱۲۲۹ تا ۱۲۴۱ــ ۱۲۴۲ق به نظم کشید و آن را شیر و شکر نامید و در آن به شرح حال بیشتر بزرگان آن زمان هم پرداخت. وی می‌گوید کتاب خود را از آن جهت شیر و شکر نامیده که مطالب آن آمیزه‌ای از گفته‌های خودش و دیگران است. دیارام شرح حال کوتاهی از خودنیز در این کتاب آورده است. نسخه‌ای از این کتاب در دانشگاه پنجاب لاهور (به شمارهٔ 829/PeII/47) نگه‌داری می‌شود. وی دیوان شعری نیز به‌جا گذاشته که نسخه‌ای از آن در همان‌جا (به شمارهٔ 702/pi/vi17 نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۶، ۱۹۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴/۴۷ـ ۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۷/۸ـ ۱۲۱۸؛ ۵۵۹/۱۰ـ۵۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۹ـ۱۲۹۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,155.

ربیعیان

دیبی پرشاد (di.bi.pe.ra.šād)، ز ح ۱۳۰۰ق،نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی‌اش اطلاعی در دست نیست. وی رساله‌ای دربارۀ تعبیر رویا با نام جواهرالتعبیر نوشته که در حدود ۱۳۰۰ق به پایان رسیده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانۀ آصفیه نگه‌داری می‌شود. گفتنی است که ترجمه‌ای از امیرنامۀ بساون‌لال، به زبان اردو و با نام افتخارالتواریخ نگه‌داری می‌شود (چاپ دهلی، ۱۳۲۷ق) که معلوم نیست مترجم آن، دیبی پرشاد، همین نویسندۀ جواهرالتعبیر است یا نه.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۵/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۴/۱۰؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۱۳۷، ۱۱۷۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,156.

ربیعیان

دیبی‌چند کهتری (di.bi.čand-e.ka.hat.ri)، سدۀ سیزدهم هجری، نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم دهلی بود و در روزگار امجدعلی‌شاه، والی اوده (ـ ۱۲۶۳ق)، مأمور عواید بود. وی نامه‌هایی را از استادان پیشین به مثابۀ بهترین نمونه‌های انشا گردآورد و به آن‌ها اسناد مهمی در شناخت زمام‌داران و تمدن گورکانیان هند افزود. نسخه‌ای ناتمام از این مجموعه را پسر مؤلف، دهرام‌چند، زیر عنوان مجموعۀ رقعات دیبی‌چند، در حدود ۱۲۶۷ق فراهم آورد.

منبع:

Dictionary of Indo-Persian Literature,155-156.

ربیعیان

دیبی داس (di.bi.dās)، فرزند بال‌چند سندیلوی، ۹ رمضان ۱۰۵۴ق ـ، عارف فارسی‌نویس شبه قاره. خانواده‌اش اصلاً از مردم شهر سندیله در نزدیکی لکنو بودند، اما خود وی در دربهنگا در استان بهار به‌دنیا آمد و در اجودهیا، شهر مقدس هندوان در استان اوده، درس خواند. در حالی‌که دروس دینی را با جدیت دنبال می‌کرد، موفق شد به خواست قلبی‌اش برسد و به جیون مُکت (روشنی‌دل) دست یابد. پس از آن، بقیۀ عمرش را در زهد و ریاضت گذراند. وی کتاب سارتت به سنسکریت را که کتابی چنددانشی در کیهان‌شناسی، حقوق شخصی، آموزش جنسی، موسیقی، و جز آن است به فارسی برگرداند و در خاتمۀ آن، پاسخ‌های بابالال بیراگی به پرسش‌های عرفانی شاهزاده داراشکوه، و نیز ملفوظات گورکهه و پیران دیگر را آورد. وی این ترجمه را در سال شانزدهم پادشاهی اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق)، در ۱۰۸۴ق، به انجام رسانید و آن را خلاصة‌الخلاصه نام نهاد.

منبع:

Dictionary of Indo-Persian Literature,156.

برزگر

دیدارعلی‌شاه الوری (di.dār.a.li.šāh-e.al.va.ri)، مولوی مفتی سیدابومحمد محمد دیدارعلی‌شاه رضوی قادری مجددی، شهرالور ۱۲۷۳ـ لاهور ۱۳۵۴ق/ ۱۸۵۶ ـ ۱۹۳۵م، دانشمند دینی، و شاعر ونویسندۀ فارسی‌نویس پنجابی. نزد کرامت‌الله دهلوی و احمدعلی محدث سهارنپوری و شاه‌فضل‌الرحمان گنج‌مرادآبادی درس خواند. سپس در مدرسۀ ارشادالعلوم رامپور به تدریس پرداخت. مدرسه‌ای به‌نام قوت‌الاسلام در الور بنیاد کرد. چندی مدرس مدرسۀ نعمانیۀ لاهور بود و در ۱۳۳۵ق/ ۱۹۱۶م خطیب و مفتی مسجدشاهی آگره شد. پس از پنج سال به لاهور بازگشت و خطیب مسجد وزیرخان شد. در ۱۳۴۳ق انجمن مرکزی حزب‌الاحناف را بنیاد نهاد. به شعر فارسی علاقه می‌ورزید و خود نیز شعر می‌سرود. اشعار وی که از صوفیان قادری مجددی بود بیشتر در ستایش خداوند، نعت پیامبر و در تصوف و مناقب صوفیانی مانند خواجه بهاءالدین نقشبند، خواجه معین‌الدین چشتی و علی هجویری است. در غزلیات خود که دارای اسلوب بیانی ساده و کمتر آراسته به صنایع لفظی و معنوی است از مولوی، جامی و حافظ پیروی کرده است. از آثارش: ۱ـ دیوان فارسی با عنوان رحمت غفار (لاهور، ۱۳۴۷ق/۱۹۲۹م) که دارای غزلیات عرفانی و در پایان نظم عربی در عقاید است؛ ۲ـ تفسیر میزان‌الادیان در یک مقدمه و تفسیر سورۀ فاتحه؛ ۳ـ هدایة‌الغوی در روافض؛ ۴ـ رسول‌الکلام فی بیان‌المولود والقیام؛ ۵ـ تحقیق‌المسائل؛ ۶ـ هدایة‌الطریق؛ ۷ـ سلوک قادریه؛ ۸ـ علامات وهابیه؛ ۹ـ فضائل ردمنان؛ ۹ـ فضائل شعبان؛ ۱۰ـ الاستغاثه من اولیاءالله.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶۴/۵ـ۱۶۷؛ تذکرۀ شعرای پنجاب، ۱۴۹؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۴۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش، ۷۷۴ـ ۷۷۵.

برزگر

دیدمل سرهندی (did.mal-e.ser.hen.di)، فرزند مهتدجَت مل کهتری، ز ۱۱۲۸ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم سرهندِ پنجاب بود و در دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) در سمت پدرش در قسمت مالی خدمت می‌کرد. دیدمل در ۱۱۲۸ق مجموعه‌ای از نامه‌های مصنوع، با نام انشای مرقع/ مرقع بی‌حروف، برای پسرش بخت‌مل گردآورد. وی در هر یک از این نامه‌ها یکی از حروف را به‌کار نبرده و در دیباچهٔ کتاب نیز انگیزهٔ ترک «الف» را نوشته است. نامه‌ها از حرف «ب» آغاز می‌شوند و با «ی» پایان می‌گیرند. سپس رقعه‌های مصنوع بی‌نقطه، رقعه‌های تجنیس و رقعه‌های انقلاب (مقلوب مستوی) را آورده است. نسخه‌ای از این کتاب با نام مرقع بی‌حروف، به شمارهٔ N.M.1974/05 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود و نسخه‌ای دیگر نیز با نام انشای مرقع به شمارهٔ 4907/1895 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۴۵/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۱/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۴۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,157.

ربیعیان

دیدهٔ ترکمان ← دیدهٔ مغول

دیدهٔ مغول (di.de-ye.mo.qol)، آغرخان بهادر ترک جنگ، متخلص به دیده، پسر آغرخان پیرمحمد/ امام‌قلی آغر، ح ۱۰۹۰ــ ۱۱۶۰ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم ترکمان بود. پدرش آغرخان پیرمحمد از امرای بلندپایهٔ دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود. وی در دورهٔ عالمگیر به منصب چهارهزاری امتیاز داشت و به شجاعت و سخاوت مشهور بود. آغرخان پیرمحمد در سال یکم پادشاهی اورنگ‌زیب به سرداری طایفهٔ خود، آغران، منصوب و به همراه شاهزاده محمدسلطان و معظم‌خان به تعقیب شاهزاده محمدشجاع در بنگاله مأمور شد. در سال دوم خطاب‌خانی یافت. در سال سیزدهم برای سرکوبی سیوابهونسله به دکن فرستاده شد و در ۱۱۰۲ق درگذشت. آغرخان بهادر ترک جنگ، پس از مرگ پدرش، «به‌جای پدر نشست. در سلطنت محمدشاه [۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق] به منصب هزاری و داروغگی گرزبرداران ممتاز شد و بعد از آن به صوبه‌داری کشمیر سرافراز گردید.» (مردم دیده، ۱۶۳) آغرخان در ۱۱۳۹ق به‌جای عقیدت‌خان، به ولایت‌داری کشمیر رفت و تا رسیدن خود میرصدیق‌خان بخشی را به نیابت خود در آن‌جا گماشت. در ذوالحجهٔ ۱۱۳۹ق وارد کشمیر شد. در آن‌جا، نخست چندماهی رفتار نیکو با مردم پیش گرفت، ولی سپس تغییر حال داد و رفتارش با مردم به خشونت گرایید. «ابوالبرکات‌خان [صوفی کشمیری] را که محلی خود می‌دانست... یک شبی گرفتار نموده به هندوستان روانه ساخت. دست تعدی و تطاول به مال مردم، به‌خصوص بعضی اعیان که حق خدمت آن‌ها داشت انداخت و بی‌رحمی و ناانصافی‌ها به‌کار برد. و از نقد و جنس هر جاکه سراغ یافت بی‌محابا آورد و خورد.»(تاریخ اعظمی) مردم به محمدشاه گورکانی شکایت بردند، ولی به‌واسطهٔ پشتیبانی روشن‌الدوله ظفرخان بهادر رستم جنگ خواجه مظفر (ــ ۱۱۴۸ق)، بخشی سوم و از امرای بلندپایهٔ دربار گورکانی، از آغرخان، به شکایات مردم کشمیر ترتیب اثر داده نشد. پس از آن، مردم که از کرده‌های آغرخان به ستوه آمده بودند بر او بشوریدند. دو ماه میان مردم و آغرخان و هوادارانش جنگ و زدوخورد بود تا سرانجام ظفرخان از پشتیبانی او دست کشید و «مجوز تغیر آغرخان شد. اما پیش از ورود حکم، مردم شهر قافیه‌اش را تنگ کرده او را مغلوب ساخته بودند. دهم رمضان ۱۱۴۱ق به مغلوبیت، به راه بارهٔ موله، روانهٔ هندوستان شد.» آغرخان، با وجود رفتار نادرستش در دورهٔ حکومت خود در کشمیر، همانند بسیاری از دولتمردان آن روزگار هند، امیری ادب‌دوست بود و سرایندگانی مانند محمدپناه کشمیری، متخلص به قابل، را می‌نواخت. محمدعلی‌خان متین کشمیری نیز در خدمت او به‌سر می‌برد و تذکرهٔ حیات‌الشعرا را به نام او نوشت. شاید همین تذکره است که برخی تذکره‌نویسان به خطاآن را از خود دیده دانسته‌اند. وی خود در نظم و نثر دست داشت و به‌گفتهٔ حاکم لاهوری، به اشعار خود بسیار می‌بالید، هرچند اشعارش ارزش چندانی نداشت. این بیت از او بسیار معروف بوده است: «ابروی تو، زه‌کرد کمانی به کمینی ــ یک صید نیاسوده، زمانی به زمینی.» حاکم، که برادربزرگش نسبتی سببی با آغرخان دیده داشت می‌نویسد: «این امیر عالی‌جاه صاحب دیوان ضخیمی است و نزد بعضی کم تتبعان دیوانش خیلی اعتبار دارد، لکن بر صاحب مذاق معلوم است... در ۱۱۵۳ق در [شاه] جهان‌آباد [دهلی] به تقریب قرابت

برادرم مرحوم، روزی به خانه‌اش رفتم. صحبت شعر در میان آورد. این خود می‌خواند و خود تحسین می‌کرد و می‌گفت میرزا زکی ندیم تخلص، از ندمای معتبر نادرشاه، این بیت مرا شنید و گریست و گفت: سبحان‌الله در هند هم این قسم عزیزان هستند! بیت اینست: ”دیده غیر ترا نمی‌بیند ــ یک قسم صد قسم هزار قسم“ من ساکت ماندم. آخر شعر ترکی شروع کرد و به فقیر [حاکم] گفت: شما زبان ترکی می‌دانید! گفتم! یوغ! گفت: خیرا! ترکی تمام شد! و برخاستم و من بعد نرفتم. تقریرش خوب بود و دیگر بس.» (مردم‌دیده، ۱۶۳).از کلیات آثار آغرخان دیده نسخه‌ای در کتابخانهٔ سلطنتی تهران (به شمارهٔ ۳۱۳) نگه‌داری می‌شود که دارای این بخش‌ها است: ۱ــ دیوان که مجموعهٔ غزل، مخمس، رباعی، مفردات و مثنوی است؛ ۲ــ رسالهٔ محفل شوق به نثر؛ ۳ــ سفینهٔ نظم و نثر؛ ۴ــ رساله در کیفیت دستگاه راک. گفتنی است در کتابخانهٔ دیوان هند نسخه‌ای به شمارهٔ ۱۸۵۳ از اثری در شرح و بررسی عقاید تصوف، از دید سلسلهٔ نقشبندی، به‌نام گلزار اسرارالصوفیه نگه‌داری می‌شود که در ۱۱۲۴ق نوشته شده است و مؤلف آن از خود با عبارت «احقر جزو کل دیدهٔ مغل» یاد می‌کند. بنابر این، بسیار محتمل است که وی همین آغرخان دیدهٔ مغول باشد. این اثر در چهارباب بدین ترتیب است: (یک) در بیان اثبات مذهب صوفیهٔ ناجیه و کلمات و حالات ایشان به موجب نص و احادیث و اقوال اصحاب کرام و اولیای عظام، (دو) ــ در بیان عشق و محبت و علامات آن و معنی لفظی و معنوی محبت و عشق الهی، (سه)ــ در بیان احوالات عجیبه و غریبه و واقعات صحیحه و صریحهٔ اولیای متقدمین که در عالم شوق و ذوق و سلوک و سیر و طیر عجایبها دیده‌اند که با اقوال حقایق و معارف بلند که از جمیع اولیا سربر زده، (چهار) ــ در بیان احوالات پیر من فقیر حضرت شاه نظام‌الدین و پیر ایشان حضرت شیخ سعدی لاهوری و پیر ایشان حضرت سید آدم... با احوال پیر ایشان شیخ احمدسرهندی و احوال صاحب‌زاده‌ها و اولاد ایشان با مجملی از احوال اصحاب و یاران این حضرت. بخش‌های عمدهٔ کتاب را دیده به درخواست و راهنمایی پیر خود نظام‌الدین نوشته است.

منابع: تاریخ حسن، ۵۸۴/۲ـ ۵۸۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۳۹/۱، ۴۶۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۰ـ۱۵۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۴۱/۱ـ ۲۴۸، ۱۲۲۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۴۱/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۵ـ۲۵۶؛ شمع انجمن، ۱۵۷؛ صحف ابراهیم، ۶۳؛ عقد ثریا، ۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۲۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۱؛ مآثرالامرا، ۲۷۴/۱ـ ۲۷۷؛ مردم دیده، ۱۶۳؛ مرآة‌العالم، ۱۱۷/۱؛ نتایج‌الافکار، ۲۵۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,157; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Libraries of the India office*, 1/1055.

برزگر

دیری کاشانی (**di.ri-ye.kā.šā.ni**)، حکیم ضیاءالدین، مخاطب به رحمت‌خان پسر حکیم قطبا، ــ۱۰۷۶ق، پزشک و شاعر ایرانی. پدرش برادر حکیم رکنای کاشی است. نصیرا، برادر دیگر حکیم رکنا (و نیز حکیم قطبا) شوهر ستی‌النسا خانم (ــ ۱۰۵۶ق)، خواهر طالب آملی (ــ ۱۰۳۶ق) بوده است. حکیم ضیاءالدین در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق)، به دعوت ستی‌النسا و اجازهٔ پادشاه، از ایران به هند رفت (در یا پیش از ۱۰۴۵ق). در آن‌جا ستی‌النسا دختر کوچک طالب را، که پس از مرگ پدر او را با خواهر دیگرش به فرزندی گرفته و بزرگ کرده بود، به همسری ضیاءالدین درآورد. ضیاءالدین به وساطت ستی‌النسا خانم، به درگاه شاه‌جهان راه یافت. در جمادی‌الثانی ۱۰۵۰ق «داروغهٔ کرکیراقخانه» شد. در شوال ۱۰۵۰ق خطاب رحمت‌خان و در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۰۵۴ق منصب هزاری صدوپنجاه سوار، و در ۴ ذوالحجهٔ ۱۰۵۵ق منصب هزاری دویست سوار یافت. در سال بیست‌ودوم پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۵۸ــ ۱۰۵۹ق) «به تفویض خدمت داروغگی داغ و در سال بیست‌وچهارم (۱۰۶۰ ــ ۱۰۶۱ق) به اضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت.» (مآثرالامرا، ۲۸۳/۲) در ۱۰۶۴ق، داروغهٔ کرکیراق‌خانه و دیوانِ احمدآباد (گجرات) شد. در سال بیست‌ونهم پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۶۵ــ۱۰۶۶ق) منصبش به «هزاروپانصدی، چهارصد سوار» ارتقا یافت. در اواخر پادشاهی شاه‌جهان، که میان پسرانش بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت، رحمت‌خان حکیم ضیاءالدین به شاهزاده مرادبخش پیوست. پس از گرفتار شدن مرادبخش (شوال ۱۰۶۸ق)، به ملازمت اورنگ‌زیب رسید و اورنگ‌زیب او را منصب دوهزاری سی‌صد سوار و شغل دیوانی گجرات داد. در پی گریز شاهزاده داراشکوه و رفتن او به احمدآباد، مرکز گجرات، رحمت‌خان که دیوانی صوبهٔ گجرات را داشت به همراه شاهنوازخان صوبه‌دار (=

استاندار) گجرات از شاهزاده داراشکوه استقبال کردند. داراشکوه رحمت‌خان را گویا به‌زور، همراه خود به سوی اجمیر برد. پس از فرار داراشکوه در نزدیکی اجمیر، رحمت‌خان بار دیگر به حضور اورنگ‌زیب رسید و از شاه لطف و نواخت دید. در ۱۰۷۰ق از دیوانی گجرات برکنار و به خدمت دیوانی روشن‌آرابیگم و پس از آن به «خدمت دیوانی بیوتات» گماشته شد (مرآة‌العالم، ۱۸۲، ۱۸۷) سرانجام در سال هشتم پادشاهی اورنگ‌زیب که شغل دیوانی بیوتات را داشت، درگذشت. رحمت‌خان حکیم ضیاءالدین مردی ادیب و ادب‌دوست و شاعرنواز بود. وی «کمال اعتبار در هندوستان داشته و تا در حیات بود، هر کس از عراق و خراسان [به هند] می‌رفت از او به فیض می‌رسید، دیری تخلص داشت.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۵)

منابع: پادشاه‌نامه، ۱۴۳/۲، ۳۲۶؛ ۲۰۷/۳، ۲۲۳، ۲۲۸، ۳۸۶، ۴۸۰، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۷۳۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۵؛ عمل صالح، ۱۸۳/۳؛ مآثرالامرا، ۲۸۳/۲-۲۸۴؛ مرآة‌العالم، ۶۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۳۲۳.

برزگر

دیسایی (de.sâ.i)، ضیاءالدین فرزند عبدالحی، احمدآباد گجرات ۱۳۰۴ش / ۱۹۲۵م ــ   ، باستان‌شناس و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه بمبئی به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۴۸م از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۵۷م دو سال در ایران سکنی گزید و با نوشتن پایان‌نامهٔ ملک‌الشعرا ابوالفیض فیضی دکنی از دانشگاه تهران، دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از بازگشت به کشورش به‌عنوان کتیبه‌شناس فارسی در ادارهٔ باستان‌شناسی هند به کار پرداخت. وی مدیریت مجلهٔ تحقیقی کتیبه‌شناسی اسلامی را عهده‌دار بود. در ۱۹۶۸م که ریاست کتیبه‌شناسی فارسی و عربی را بر عهده داشت بازنشسته شد. ریاست جمهوری هند، وی را به‌سبب خدمات ارزنده‌اش به فرهنگ فارسی تشویق کرد. دسایی به‌کشورهای شوروی، بنگلادش، افغانستان، سوریه و امریکا سفر کرد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، گجراتی، مراتی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد. وی در سمینارهای علمی و ادبی در داخل و خارج از کشورش شرکت جست. از آثارش: مساجد در هند به انگلیسی (دهلی، ۱۹۶۷م، ۱۹۷۱م، ۱۹۸۰م)؛معماری اسلامی در هند به‌انگلیسی (دهلی، ۱۹۷۷م)؛ مدرسه‌های اسلامی در هند به‌انگلیسی (دهلی، ۱۹۷۹م)؛ شرح زندگانی و آثار فیضی (کلکته، ۱۹۶۱م)؛ کتیبه‌های اسلامی در ایالت راجستان (جیپور، ۱۹۷۱م)؛ ترجمهٔ آثار قدیمهٔ هند از انگلیسی به اردو (لکنو، ۱۹۶۱م)؛ تاج محل به‌انگلیسی (دهلی‌نو، ۱۹۸۲م)؛ فهرست سکه‌های زرین فرمانروایان مسلمان در خزینهٔ موزهٔ برودا و گالری نقاشی آن خزینه (برودا، ۱۹۷۰م). مقاله‌ها: «معرفی دیوان حاجی ابرقویی) در هند و ایرانیکا (کلکته، ۱۹۶۲م)، «مثنوی نل و دمن» سرودهٔ فیضی اکبرآبادی در هند و ایرانیکا (کلکته، ۱۹۵۸م)، «معرفی مرآت سکندری / تاریخ گجرات» در مجلهٔ مؤسسهٔ علوم شرقیه (برودا، ۱۹۶۱م)، «مکاتبات عبدالرحیم‌خان‌خانان و عرفی شیرازی» به اردو در مجلهٔ علوم اسلامیّه (علیگر، ۱۹۶۳م) و «سبک ایرانی کتیبه‌های دورهٔ مملوک گجرات در قرن پنجم هجری» (هند و ایرانیکا (۱۹۶۷م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۵۵/۱-۵۶؛ فارسی‌آموختگان، ۴۰-۴۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۹/۱-۳۷۰؛ خان‌محمد عامر، «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۸ش، ص ۱۳۹.

رسولی

دیناناته (di.nâ.nâ.te)، دیناناته، ملقب به راجا، فرزند بخت‌مل، ــ ۱۲۷۴ق، ادیب و دبیر فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۲۳۱ق به پنجاب رفت و به ملازمت دیوان گنگارام درآمد. در ۱۲۴۲ق پس از درگذشت دیوان گنگارام، یک‌چند همهٔ اختیارات کشور در دست او بود. در ۱۲۵۰ق در پی درگذشت دیوان بهوانی‌داس، از سرپرست محکمهٔ عالی و دیوانی شد و در بیشتر امور کشور صاحب نفوذ بود. مهاراجه رنجیت‌سنگه نیز در مهمات کشور با وی رای می‌زد. دیناناته در روزگار فرمانروایی انگلیسی‌ها با نشان دادن توانایی‌های خود از آن‌ها لقب راجه گرفت و مالکیت منطقهٔ کلانور به او واگذار شد. او باغ و ویلایی با شکوه در محوطهٔ داخلی دهلی دروازه داشت. راجه دیناناته به شعر و ادب علاقه می‌ورزید، چنان‌که قلندرشاه لاهوری دربارهٔ او نوشته است: «در این زمانه بود ذات لاله دیناناته ــ سخن‌پسند و پسندیده در سخن‌دانی.» او همچنین ادیبی برجسته بود. مجموعه‌ای از نامه‌های فارسی به‌نام مراسلات راجه دیناناته در دست است که خود دیناناته این نامه‌ها را در کنار کاری که در محکمه داشت برای راجه‌های معروف، رؤسای صاحب نفوذ و کارگزاران بلندپایهٔ پنجاب و پیرامون آن نوشته است. در آغاز هر

سال فهرست مراسلات به‌ترتیب تاریخ ارسال آن‌ها همراه با عنوان مختصری جمع‌آوری شده است. این نامه‌ها که شمار آن‌ها به چهارصد و بیست و دو می‌رسد از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳م در پنج قسمت گردآوری شده است. چون این نامه‌ها آگاهی‌هایی دربارهٔ مسائل پشت‌پردهٔ سیاست و اجتماع آن‌روزگار به‌دست می‌دهند، منبع سودمندی برای پژوهندگان در تاریخ هند به‌شمار می‌آیند. مجموعه‌ای از این نامه‌ها که به‌قلم خود دیناناته است به‌شمارهٔ H-107 در مجموعهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۷۴/۵-۲۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۹/۵-۴۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۶۰.

امیرهدایی

دین‌شاه ایرانی (din.šāh-e.i.rā.ni)، فرزند جی‌جی‌باهای فرزند بامس فرزند خداداد فرزند شهریارآقا، بمبئی ۱۸۸۱ ــ همان‌جا ۱۹۳۸م، حقوق‌دان و مترجم زرتشتی ایرانی. نسب وی به ایزدیار کرمانی می‌رسد. در پنج‌سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۹۰۴م از دانشگاه بمبئی در رشتهٔ حقوق فارغ‌التحصیل شد. وی از وکیلان درجهٔ یک و در شناخت قانون مالیات بر درآمد سرآمد همه بود، چنان‌که ادارات بازرگانی و صنعتی، مالیات بردرآمدشان را با مشورت دین‌شاه به دولت می‌پرداختند. وی در ۱۹۱۸م با همکاری بهمرد نوشیروان یزدانی و خسرو رشید فرسی‌آبادی انجمن زرتشتیان ایران بمبئی را بنیاد کرد و ریاست آن را نیز تا پایان عمر بر عهده داشت. وی در ۱۹۲۲م برای ایجاد روابط میان ایران و پارسیان هند، انجمنی به نام انجمن ایران‌لیگ در بمبئی تشکیل داد. در ۱۹۳۲م به دعوت دولت ایران با رابیندرانات تاگور، شاعر معروف هندو، به ایران آمد و با ملک‌الشعرای بهار، رشید یاسمی و دیگران آشنا شد. سخن‌رانی‌های دین‌شاه دربارهٔ حافظ شیرازی وی را در ایران بلندآوازه کرد. در همین سال با سمت ریاست هیأت پارسیان به‌حضور رضاشاه رسید و از سوی او حامل پیغامی برای پارسیان هند شد. دولت ایران نیز به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی دین‌شاه، نشان درجهٔ یک علمی به وی داد. در ۱۹۳۵م بنیادی به نام بنگاه آمار پارسیان تأسیس کرد تا اوضاع اقتصادی پارسیان را بررسی کند. وی مقالات بسیاری به‌انگلیسی و گجراتی دربارهٔ ریشه‌کن کردن فقر منتشر کرد. وی عضو انجمن راهنمایی مزدیسنا، انجمن گات‌ها و باشگاه بین‌المللی روتاری و فراموشخانه بود. دین‌شاه با علامه محمد قزوینی دوست بود و هزینهٔ چاپ دو جلد بیست‌مقالهٔ قزوینی را به‌عهده گرفت. از آثارش: فلسفهٔ زرتشت (۱۹۳۴م)؛ اخلاق ایرانیان باستان (جلد یکم بمبئی، ۱۳۰۹ش، جلد دوم تهران، ۱۳۱۲ش)؛ پرتوی از فلسفهٔ ایران باستان (بمبئی، ۱۳۱۵ش)؛ پیک مزدیسنان (بمبئی، ۱۳۰۶ش)؛ ترجمهٔ تعلیمات زرتشت از رشید شهمردان (بمبئی، ۱۳۱۱ش)؛ تذکرهٔ سخنوران دوران پهلوی (کلکته، ۱۳۱۳ش)؛ ترجمهٔ رستاخیز میرزادهٔ عشقی به انگلیسی (بمبئی، ۱۳۰۳ش)؛ ترجمهٔ پوراندخت‌نامهٔ پورداود به انگلیسی (بمبئی، ۱۳۰۷ش)؛ سرودهای اهورامزدا (لندن، ۱۳۰۶ش)؛ ترجمهٔ دیوان حافظ به‌انگلیسی در دو جلد؛ رساله‌ها و مقاله‌هایی در موضوعات فرهنگی اجتماعی اقتصادی و پژوهشی که آن‌ها را در مجلات و جراید هند به‌چاپ رساند. وی در تهیهٔ وسایل ترجمه و چاپ کتب دینی مزدیسنا به‌کوشش پورداود، مانند ایرانشاه، گاتها، یشتها، یسنا و غیره کمک‌های فراوان کرده است. سرودهای رحمانی زرتشت که ترجمهٔ منتخباتی از گات‌ها به انگلیسی منظوم است؛ ترجمهٔ انگلیسی کلیله و دمنهٔ بهرام‌شاهی همراه با یادداشت‌های مشروح؛ ترجمهٔ انگلیسی قصاید و غزلیات سعدی و حافظ با یادداشت‌هایی بر آن‌ها. یادنامه‌ای نیز دربارهٔ وی که دربردارندهٔ مقالاتی فارسی و انگلیسی است، تهیه شده و در ۱۹۴۳م در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۲/۱ - ۷۰۴؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۹۴ - ۱۹۵؛ تاریخ زرتشتیان، ۴۹۰ - ۴۹۹؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۳۱۰؛ شرح حال رجال ایران، ۹۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۵، ۲۳۳۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۴/۳ - ۷۵؛ یادداشتهای قزوینی، ۱۸۲/۸؛ یادگار، سال سوم، شمارهٔ ۶ و ۷، صص۵۸ - ۵۹؛

Dinshah Irani Meomrial Volume (Papers on Zoroastrian and Iranian Subjects), Bombay, 1943; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/917.

حجتی

دیوان (di.vān) زین‌العابدین‌خان، ــ ۱۱۵۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. خواهرزادهٔ نواب سعادت‌الله‌خان، نواب آرکات / کرناتک (۱۱۲۴ ــ ۱۱۴۵ق)، بود و برادرزاده و جانشین سعادت‌الله‌خان، نواب دوست‌علی‌خان (۱۱۴۵ ــ ۱۱۵۳ق)، را

می‌ستود. دیوان مردی دانشمند و شاعر بود و در سروده‌هایش از حافظ و ناصرعلی سرهندی پیروی می‌کرد. نسخه‌ای از کلیات دیوان که در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود شامل سی‌وهفت اثر منظوم و منثور، عمدتاً رسالاتی کوتاه، بدین شرح است: ۱) رسالهٔ فیوضات‌الفاتحه در تفسیر سورهٔ حمد؛ ۲) حاشیهٔ رسالهٔ فیوضات‌الفاتحه؛ ۳ـ حل معنی حدیث نبوی صهیبیه؛ ۴ـ اظهار اسرار فاطمویه؛ ۵ـ رسالهٔ شمة‌الاسرار مرتضویه؛ ۶ـ رسالهٔ اتفاقیهٔ مذهبیه؛ ۷ـ نسخهٔ دایرهٔ وجود و هیئة؛ ۸ـ نسخهٔ اجوبهٔ خمسهٔ عربیه؛ ۹ـ تحقیق گردش آفتاب؛ ۱۰ـ نسخهٔ شرح بیت اول مثنوی مولوی روم؛ ۱۱ـ نسخهٔ شرح غزل اول دیوان حافظ شیرازی؛ ۱۲ـ نسخهٔ شرح ابیات مثنوی مولوی؛ ۱۳ـ کتاب شرح سُلم‌العلوم در شرح سلم‌العلوم محب‌الله بهاری (۱۱۱۹ق)؛ ۱۴ـ حل مستزاد مرزا بیدل؛ ۱۵ـ حل معنی رباعی زن شاعره؛ ۱۶ـ رسالهٔ شرح رفع مجیب اسطرلاب؛ ۱۷ـ سؤال و جواب پیر و مرید هنگام ملاقات؛ ۱۸ـ رسالهٔ رد منافق؛ ۱۹ـ استفسار شبه‌المتأدبین با دایه؛ ۲۰ـ نسخهٔ رد غیریت حقیقی؛ ۲۱ـ حق معنی هر سه بیت مشهوره؛ ۲۲ـ تحقیق حدوث و قدوم کلام مجید؛ ۲۳ـ رسالهٔ کلید سُندر سنگار که راهنمایی است برای منظومهٔ اروتیک هندی سندر سنگار از سندر مهاکوی؛ ۲۴ـ حل معنی لغزان شیخان آملی؛ ۲۵ـ حل معنی لغز بدر چاک؛ ۲۶ـ کتاب شرح ابیات غوامض مرزا جلال اسیر و غیره؛ ۲۷ـ سراپای دیوان؛ ۲۸ـ حسن دیوان؛ ۲۹ـ شرح اسرار طِمْر از ابیات دکهنی حضرت شمس در شرح برخی ابیات دکنی ولی‌الله شمس از شعرای دکن در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی؛ ۳۰ـ دستورالعمل و اختراعات تازه؛ ۳۱ـ کتاب انشای دیوان؛ ۳۲ـ ترتیب مجلس جشن؛ ۳۳ـ عرس حضرت امام(ع) که در ۱۱۴۵ق به‌پایان رسید؛ ۳۴ـ آمد ابیات دکهنی؛ ۳۵ـ رویهٔ ردیه؛ ۳۶ـ سبب قصیدهٔ دکهنی؛ ۳۷ـ دیوانِ دیوان که مجموعه‌ای از غزلیات به ترتیب الفبایی و شعری بلندتر در پـــــایان است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۹۵/۹؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the Indi office,* 1/920-921; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,154; *Mughals in India* ,134; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D» *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, PP.6-7.

برزگر

دیوانهٔ لکنویی (di.vā.ne-ye.lak.nu.i)، رای سروپ سکه، ـ لکنو ۱۲۰۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از بزرگان پنجاب و از مردم لاهور بود، اما خودش در شاه‌جهان‌آباد به‌دنیا آمد و پرورش یافت و در همان‌جا زبان به گفتن شعر گشود و با شاعرانی مانند درد دهلوی (ـ ۱۱۹۹ق) دیدار و گفت‌وگو داشت. پس از آن‌که اوضاع دهلی دستخوش آشفتگی گشت برای گذران زندگی چندی به فرخ‌آباد رفت و سپس رهسپار لکنو شد که در آن‌جا دایی‌اش راجه‌رام نراین مهندر از کارگزاران بلندپایهٔ دستگاه فرمانروای اوده شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق) بود. در لکنو نشیمن گزید و جاگیری درخور یافت. او در سال‌های نخست شاعری به اردو شعر می‌سرود و سپس به فارسی‌سرایی روی آورد. در شعر فارسی شاگرد عبدالرضا متین اصفهانی (ـ ۱۱۷۵ق) و محمدفاخر مکین (ـ ۱۲۳۰ق) بود. گفته‌اند که در سخنوری چیره‌دست و پرگو بود و هر روز دو سه غزل می‌سرود، و «در وضع پوشاک و شعر تتبع اهل ایران کرده» و نزدیک صد هزار بیت گفته است. چهار دیوان ترتیب داد که عبارتند از ردیه، عشقیه، شرقیه در برابر دیوان اشرف‌جهان قزوینی به قید ردیف و قافیه، و دیوانی در برابر دیوان شیخ‌علی حزین به قید ردیف و قافیه. همچنین داستان رامچند را که قبلاً میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (۱۱۱۵ـ ۱۱۸۳ق) به نظم درآورده بود بار دیگر به نظم درآورد. میرحیدرعلی حیران (ـ ۱۱۹۸ق) و جعفر علی حسرت (ـ ۱۲۰۹ق) از شاگردان او بودند.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۱-۱۶۲؛ باغ معانی، ۶۴-۶۵؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۷۸- ۷۹؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۲۲- ۱۲۴؛ تین تذکری، ۳۰۸؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۲۳۹/۱؛ روز روشن، ۲۷۰- ۲۷۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۴۲/۱؛ سخن شعرا، ۱۶۳؛ سفینهٔ هندی، ۷۲- ۷۴؛ عقد ثریا، ۱۲۶؛ گلستان بی‌خزان، ۸۶؛ گلشن بی‌خار، ۱۷۹؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۴۲؛ گلشن هند، ۱۰۲؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۷/۲-۱۸۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,158.

برزگر

دیوانهٔ مشهدی، محمدقاسم ← قاسم مشهدی



ذاکرحسین بریلوی ← اختر واسطی

ذاکر علی جونپوری (zā.ker.a.li-ye.jun.pu.ri) ـ جونپور ۱۲۱۱ق / ۱۷۹۶م، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان مفتی ابوالبقا بن محمد درویش حسینی واسطی بود. در جونپور به دنیا آمد. نخست نزد سیدمحمد عسکری جونپوری درس خواند. آنگاه تحصیلاتش را نزد مولوی عبدالعلی بن علی عظیم به انجام رسانید و در علوم دینی و ادبی و عربی و فارسی استادی یافت. «در جمیع علوم متعارفه عالم مستحضر و از دانایان روزگار بود و بالخصوص در علم نحو و صرف زیاده‌تر دستگاه داشت.» (تکملهٔ نجوم السماء، ۲۶) مدت‌ها در لکنو می‌زیست. به گفتهٔ برخی منابع، مانند مطلع انوار و تکملهٔ نجوم‌السماء، در سال‌های اقامت ذاکر علی در لکنو، سرهنگ بیلی (۱۷۷۲ - ۱۸۳۳م) نزد وی درس می‌خوانده است، ولی با توجه به این که سرهنگ بیلی در سال‌های ۱۸۰۷ ـ ۱۸۱۵م نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده در لکنو بوده است این سخن درست نمی‌نماید، مگر آن‌که تاریخی که برای مرگ ذاکر علی یادکرده‌اند درست نباشد. وی در اواخر عمر به جونپور (- ۱۲۸۵ق) بازگشت و همان‌جا درگذشت و به‌خاک سپرده شد. مولانا سیدکرامت‌علی جونپوری (ـ ۱۲۸۵ق) و مولانا گلشن علی کچگانوی از شاگردان وی هستند. از آثارش: ذریعة المغفره به فارسی در تفسیر برخی آیات قرآن کریم؛ ترجمهٔ شرایع الاسلام علامهٔ حلی از عربی به فارسی.

منابع: امامیه مصنفین، ۱۱/۱؛ تکملهٔ نجوم السماء، ۱ /۲۶؛ مستدرک اعیان‌الشیعه، ۱۵۱/۵ مطلع انوار، ۲۲۵؛ نزهة الخواطر،۷ /۱۷۳.

برزگر

ذاکر کشمیری (zā.ker-e.kaš.mi.ri)، خواجه محمدذاکر، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر بود. در اوایل جوانی به لاهور و دهلی سفرکرد؛ سپس به بنارس رفت و در آن‌جا سکونت اختیارکرد. او در سرودن شعر فارسی مهارت داشت. در بنارس برای پیوستن به دربار اودت‌نراین‌سنگه بهادردام، راجهٔ بنارس، قصیده‌ای در مدح وی گفت. مهاراجه قصیدهٔ ذاکر را پسندید و به او منصبی در دستگاه حکومتی خود داد. سپس از ذاکر خواست که قصهٔ منظوم پدماوت اثر ملک‌محمد جائسی (ـ ۹۹۶ق) را از هندی به‌نظم فارسی برگرداند، ولی وی پیش از به‌پایان بردن این کار دیده بر جهان فروبست. (ح۱۲۲۲ق /۱۸۷۳م). البته نسخه‌ای دست‌نویس از

مثنوی پدماوت از سراینده‌ای به نام یا تخلص ذاکر که در ۱۲۲۲ق به‌دستور مهاراجۀ بنارس سروده شده است در کتابخانۀ انورحسین نفیس رقم در جامعۀ مدینۀ کریم پارک لاهور نگه‌داری می‌شود که گمان می‌رود نسخه‌ای ناقص باشد. عده‌ای از تذکره‌نویسان ذاکر را صاحب دیوان یاد کرده‌اند، ولی از دیوان ذاکر آگاهی در دست نیست. نمونه‌ای از اشعار فارسی ذاکر در تذکرۀ روز روشن آمده است. دربارۀ تاریخ درگذشت ذاکر همین اندازه آگاهی داریم که او پس از ۱۲۲۹ق در سن شصت‌وپنج سالگی دیده بر جهان فروبست.

منابع: تذکرۀ شعرای پنجاب، ۱۵۱؛ تذکرۀ شعرای کشمیر ۲۴۹/۱-۲۵۰؛ روز روشن، ۲۷۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۴/۴-۲۱۴۵؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۷۱-۱۷۳؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۳۶؛

Dictionary fo Indo-Persian Literature, 635.

امیرهدائی

ذاکرۀ قاسمی (zā.ke.re-ye.qā.se.mi)، فرزند عبدالمجید، دهلی ۱۹۴۹م ـــ ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورۀ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دهلی به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۱م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان ادبیات فارسی در عهد شاه‌جهان گورکانی از دانشگاه دهلی دانشنامۀ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. به پاکستان سفر کرد. وی به‌زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۶.

رسولی

ذخیرةالخوانین (za.xi.ra.tol.xa.va.nin)، کتابی به فارسی در سرگذشت رجال سیاسی و نظامی روزگار گورکانیان هند از شیخ فرید بهکّری. این کتاب را فرید بهکّری در ۱۰۶۰ / ۱۰۶۱ق نوشته و به نوّاب شایسته‌خان اتحاف کرده است. کتاب در سه باب تدوین شده است. باب یکم در ذکر ۱۸۴ تن از امرا و خوانین دورۀ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق)، باب دوم در شرح احوال ۲۲۶ تن از امرای دورۀ جهانگیر(۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) و باب سوم در سرگذشت ۱۳۶ تن از امرای دورۀ شاه‌جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) است. در این اثر، در ضمن بیان سرگذشت امرا و خوانین، اطلاعات باارزشی دربارۀ وجوه گوناگون جامعۀ هند و زندگی هندیان در نیمۀ دوم سدۀ دهم و نیمۀ نخست سدۀ یازدهم هجری، مانند فعالیت‌های معماری و ساختمانی، بنای قلاع و مساجد و عمارات و باغ‌ها، طرز پوشاک و خوراک، رسوم، بازی‌ها، تسلیحات، شیوه‌های مجازات، ادبیات، موسیقی و مانند آن‌ها آمده و از امرایی که شاعر و نویسنده بوده‌اند، مانند بیرام‌خان، عبدالرحیم‌خان‌خانان، ابوالفیض فیضی، میرزارستم فدایی صفوی، میرزاجعفرآصف‌خان‌قزوینی، محمدمعصوم‌خان‌نامی بهکّری و دیگران یاد رفته است. چون مؤلف خود از امرای دولت گورکانی بوده و با بسیاری از امرایی که شرح حالشان را آورده آشنایی داشته است این کتاب اهمیت و ارزش فراوان دارد. ذخیرة الخوانین از منابع اصلی شاهنوازخان خافی در تألیف مآثر الامرا بود و از این رو جزئیات زندگی بسیاری از امرا را که شرح احوالشان در مآثر الامرا به اختصار آمده است در بر دارد. نثر کتاب ساده و روشن است. ذخیرة الخوانین به کوشش دکتر معین‌الحق در سه جلد به چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۶۱، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۴م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲ / ۵۳۰ - ۵۳۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲ / ۸۳۶ - ۸۶۴؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۹- ۳۷۰؛ ذخیرة الخوانین؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۲ / ۲۳۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/ ۹۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/ ۴۶۵۴؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۲۱۳۷؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 71; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1022.

برزگر

ذخیرۀ نظام‌شاهی ← رستم‌جرجانی

ذرۀ اکبرآبادی (zar.re-ye.ak.bar.ā.bā.di)، میرزا محمدسمیع فرزند حکیم محمد شفیع، سدۀ دوازدهم هجری، شاعر و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در برخی از نسخه‌ها آمده است که نیای او از ایران به کشمیر و از آن‌جا، در عهد اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـــ ۱۱۱۸ق) به اکبرآباد کوچید. میرزا محمدسمیع در لکنو تولد یافت و زیرنظر میرشمس‌الدین فقیر دهلوی به تحصیل پرداخت. او مدتی در لکنو ملازم شجاع‌الدوله بهادر (۱۱۶۷ ـــ

۱۱۸۸ق) بود. بعد از مرگ وی، در زمان نواب آصف‌الدوله بهادر (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) از لکنو به کربلا کوچید و باقی عمر را در همان‌جا ماند. سروده‌های وی حدود ۱۶۰۰ بیت و در قالب‌های قصیده، رباعی و ترجیع‌بند بود. مصحفی نیز دیوان او را خوانده بود. چند بیت از دیوان او در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۵۰/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۴۳/۱؛ شمع انجمن، ۱۶۰ ـ ۱۶۱؛ صحف ابراهیم، ۶۸؛ نتایج‌الافکار، ۲۶۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 635.

فتح‌نیا طبری

ذرهٔ بلگرامی (zar.re-ye.bel.ge.rā.mi)، سید افتخارعلی، متخلص به ذره، فرزند خورشیدعلی بلگرامی*، ۱۱۷۹ ــ ۱۲۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی علوم ادبی و طریقهٔ سخن را نزد احسن بلگرامی و پدرش فراگرفت. از خانواده‌ای دانش‌پرور و شعردوست بود، چنان که افزون بر پدر، پسرش میر محمد خورشیدعلی بلگرامی، متخلص به خورشید، و نوه‌اش میرمحمد بلگرامی، متخلص به عسکری* از فضلا و شعرای روزگار خود بوده‌اند. ذرهٔ بلگرامی صاحب دیوان شعر بود، ولی هیچ آگاهی از آن در دست نیست. تنها ابیاتی از دیوان ذره در تذکرهٔ روز روشن آمده است.

منابع: الذریعه، ۳۳۹/۹؛ روز روشن، ۲۴۷ ـ ۲۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۳/۵؛ ۲۴۴۳/۱۳.

امیرهدائی

ذرهٔ لکنویی (zar.re-ye.lak.nu.i)، شیخ خیرالزمان، ز۱۱۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاگردان میرزا فاخر مکین (ــ ۱۲۲۱ق) بود. همچون برادر خود محمد شیخ فیض فایض در سمت منشی در دستگاه امیرالدوله نظام‌الملک میرزا حیدربیگ‌خان نصرت‌جنگ (ــ ۱۲۰۶ق)، نایبِ آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۸ ــ ۱۲۱۲ق)، خدمت می‌کرد. دست‌نویسی از دیوان ذره که در بر گیرندهٔ گزیده‌ای از غزلیات او تا نیمهٔ حرف دال است در کتابخانهٔ ملی تبریز (به‌شمارهٔ ۲۷۵۱) نگه‌داری می‌شود. نمونه‌ای از سروده‌های او است: «خلق با دلبر خود شاد به کاشانهٔ خویش ــ من و غم‌های تو و گوشهٔ ویرانهٔ خویش / من خیالی برم از خال سیاه تو به خاک ــ همچو موری که کشد دانه سوی خانهٔ خویش.» □ «وفا ز روز ازل نقش دلنشینم بود ــ نبود عالم و نام تو در نگینم بود / هنوز سجدهٔ آدم نکرده بود ملک ــ که خاک کوی تو ربط با جبینم بود.»

منابع: روز روشن، ۲۷۵؛ صحف ابراهیم، ۶۸-۶۹؛ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، ۵۶۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۹/۳؛ نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۶/۴؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 163.

برزگر

ذکا (zo.kā)، پندت آفتاب‌بهان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که در روزگار آزادخان (۱۱۹۹ــ۱۱۱۲ق) حاکم کشمیری می‌زیست. نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکرهٔ شعرای کشمیر آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۵۱/۱؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۷۳.

امیرهدائی

ذکاءالله‌خان اکبرآبادی (zo.kā.ol.lāh.xān-e.ak.bar.ā.bā.di)، حکیم ذکاءالله دهلوی،معروف به طبیب، پسر حاذق الملک حکیم محمد اسحاق خان پسر محمد اسماعیل خان، - ۱۲۰۹ ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او محمد اسماعیل خان، مشهور به طبیب خاقان، فرزند محمد بقاخان،گویا همان محمد اسماعیل خان بن‌بقای اول است که از پزشکان دربار نوابان آرکات /کرناتک بوده و در ۱۱۵۶ ق کتابی به نام مجموعهٔ بقایی نوشته است. پسر وی حکیم اسکندر نیز مؤلف سه اثر در پزشکی به نام قانون احداث سکندری در کلیات، قرابادین سکندری در مرکبات و مفردات اسکندری مفردات بوده است. ذکاءالله در اکبرآباد به دنیا آمد و نزد استادان روزگارش درس خواند. به درگاه دولت رائوسندهیه، فرمانروای گوالیار، راه یافت و پزشک ویژهٔ او شد. در اکبرآباد درگذشت. از آثارش:۱- دستورالعمل در درمان بیماری‌ها؛ ۲- ملتقط ذکائیه منتخب از مجموعهٔ بقائیه(نسخهٔ کتابخانه عمومی پنجاب لاهور به شمارهٔ ۶۱۰ ذکا) که مجموعهٔ داروها و درمان‌ها است. این اثر را پدر ذکاءالله در بیاض قرابادین خود نوشته بود و ذکاءالله آن را به ترتیب الفبایی در آورده است؛ ۳- قرابادین ذکایی (هند، ۱۳۰۲ق) که باید دید با اثر پیشین یکی است یا اثری دیگر

است. گفتنی است در فهرست‌ها همچنین از پزشکی به نام غلام رضا بن حکیم الممالک اسرائیل خان بن محمد اسماعیل طبیب، معروف به محمد بقا، یاد رفته که صاحب کتابی در پزشکی به فارسی به نام منتخب رضائیه (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به شمارهٔ ۴ق‌ف ۱۲۵) است که مطالب آن را از بیاض‌ها و قرابادین‌ها و مجربات پدر و استادش فراهم آورده است. از آن‌جاکه میان ملتقط ذکائیه و منتخب رضائیه، از جهت نام نیای مؤلف و نیز چگونگی تهیهٔ مطالب کتاب، نزدیکی‌هایی به چشم می‌خورد، باید دید که این دو اثر یکی‌اند یا هر یک اثری جداگانه‌اند، و ثانیاً مؤلفانشان چه بستگی با هم دارند (یکی‌اند یا برادرند یا پسر عم)؟

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۳۴۷، ۳۴۹؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۲؛ الذریعه، ۱۷/ ۶۱؛ فهرست کتابهای فارسی، ۳۸۹۱/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، ۴۳۵-۴۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶۹/۱، ۷۴۶-۷۴۷، ۷۴۹ - ۷۵۰؛ مؤلفین کتب فارسی و عربی، ۹۵/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۲/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 634.

برزگر

ذکای بلگرامی (zo.kā-ye.bel.ge.rā.mi)، میر اولادعلی / محمد فرزند میرغلام امام، بلگرام ۱۱۵۱ ــ ۱۲۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادرزادهٔ آزاد بلگرامی (ــ ۱۲۰۰ق) بود. در زادگاهش برآمد. در بیست و یک سالگی به خواست عموی خود به اورنگ‌آباد رفت و پنج‌سال نزد وی زندگی کرد. سپس به زادگاهش کوچید. پس از دو سال، همراه سید امیرحیدر، نوهٔ آزاد به دکن سفر کرد. نواب نظام علی‌خان بهادر وی را منصب و خطاب خان داد. در سخن‌گویی و شاعری دستی توانا داشت. آزاد، خزانهٔ عامره را به‌خواهش ذکا نوشته است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۷۷؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۴۳۶ - ۴۴۲؛ خزانهٔ عامره، ۲۲۸ - ۲۲۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای ۲۸۸/۱؛ سفینهٔ هندی، ۸۰؛ شمع انجمن، ۱۶۱ - ۱۶۲؛ صحف ابراهیم، ۶۸؛ گل عجائب، ۶۰-۶۴؛ عقد ثریا، ۲۸؛ نتایج‌الافکار، ۲۵۹ - ۲۶۰؛ نشتر عشق، ۵۷۸/۲ - ۵۸۲.

رسولی

ذکای دهلوی (zo.kā-ye.deh.la.vi)، خوب چند فرزند بهوانی چند فرزند سلامت‌رای، - ۱۲۶۲ق، نویسنده، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از سکندرآباد بود، ولی در دهلی به دنیا آمد و می‌زیست. پدرانش از قوم کایسته ماتهرار از اعیان و بزرگان بودند. گویند در هنگامهٔ یورش احمدشاه ابدالی (۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ق) به دهلی، بسیاری از مردان خاندان او، «به پاس ناموس عیال»، خود را کشتند و «بعضی از نسوان به لحاظ عصمت به چاه افتاده جان به جان‌بخش دادند.» پس از آن بعضی از کسان این خاندان در عظیم‌آباد رحل اقامت افکندند و برخی در دهلی. به هر تقدیر، ذکا در دهلی پرورش یافت و در سخنوری، انشاپردازی و فنونی مانند سیاق مهارت یافت. در شعر از میر نصیر الدین نصیر، معروف به میر کلو (شاه نصیر دهلوی)، اصلاح سخن می‌گرفت و به درخواست هم او در ۱۲۰۸ق به نوشتن تذکره‌ای به نام عیار الشعرا آغاز کرد که تا ۱۲۴۷ق بر مطالب آن می‌افزوده است. عیار الشعرا، که از مفصل‌ترین و غیرمحققانه‌ترین تذکره‌های سرایندگان اردو به فارسی به شمار می‌آید، شرح حال و نمونهٔ اشعار هزار و پانصد شاعر را از آغاز پدید آمدن شعر اردو تا روزگار نویسنده در بر دارد. این تذکره با شاه عالم دوم، متخلّص به آفتاب، آغاز می‌شود و با شرح زندگی نویسنده پایان می‌پذیرد. از این تذکره نسخه‌ای در کتابخانهٔ دیوان هند (به شمارهٔ ۷۰۲) و نسخه‌ای دیگر در انجمن ترقی اردو کراچی (به شمارهٔ ۳ق‌ف ۳۶۵ - ۳۶۶) نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر وی، سه چمن در نامه‌نگاری است. این اثر مجموعهٔ نامه‌های او در سه چمن است: ۱- سی و چهار نامه به بزرگان، ۲- نه نامه در هنر شاعری، ۳- ده نامه به دوستان خود. نسخه‌ای از سه چمن به شمارهٔ N.M.1957-655-65 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۰۰ - ۲۰۸؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ سخن شعرا، ۱۶۵؛ شعرای اردو کی تذکری، ۵۸۰ - ۶۱۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/ ۴۲۷؛ ۱۱/ ۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۹؛ گلستان بی‌خزان، ۸۸؛ گلشن بی‌خار، ۱۸۱؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۴۳-۱۴۴؛ مجموعهٔ نغز، ۲۵۹ - ۲۶۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/360; *Dictionary of Indo - persian literature,* 634 ; *Muyhals in India,* 498; *Persian Literature,*

C.A.Storey, 1/891.

برزگر

ذکای مدراسی (zo.kā-ye.mad.ra.si)، محمدحبیب‌الله نائطی پسر حافظ‌محمد میران، نیلور از توابع مدراس ۱۲۴۴ - ۱۲۹۱ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. یکی از نیاکان وی از بیجاپور به آرکات / کرناتک کوچید و در شمار ملازمان نواب‌مصطفی‌علی‌خان‌بهادر، جاگیردار اودگیر از توابع مدراس، در آمد و از آن پس فرزندان و نوادگانش نیز در دستگاه جاگیرداران جای و مقامی داشتند، چنان‌که در زمان عباس‌علی‌خان‌بهادر، پدر ذکا به کار سفارت و عمش به دیوانی (وزارت) سرگرم بودند. ذکا برخی از مقدمات علوم را نزد برادرش محمدرحمت‌اللهرسا خواند. سپس به مدراس رفت و در آن‌جا نزد بینش مدراسی و برادرش میرمهدی الحسینی ثاقب به فراگیری کتاب‌های فارسی پرداخت و نیز از آن‌ها اصلاح سخن گرفت. در نظم و نثر نامی برآورد و به دربار نواب‌غلام‌غوث‌خان والاجاه پنجم، فرمانروای آرکات، راه یافت. پس از چندی به حیدرآباد رفت و به خدمت نواب میرتراب‌علی‌خان مختارالملک سالار جنگ، نخست‌وزیر حیدرآباد دکن(۱۲۶۹-۱۳۰۰ق) پیوست و اشعاری در مدح او سرود. وی در نثر از شیوهٔ عبدالقادر بیدل دهلوی و در نظم از ناصرعلی سرهندی پیروی می‌کرد. با غالب دهلوی نوشت و خواند داشت و غالب وی را در زمرهٔ شاگردان خود می‌شمرد و بر آثارش تقریظ می‌نوشت و خواندن آن‌ها را به منتقدان ادبی در دهلی توصیه می‌کرد. ذکا، گذشته از فارسی، به اردو هم شعر می‌سرود و گویند در ۱۲۶۱ق دیوانی از سروده‌های اردوی خود ترتیب داد. از آثار فارسی وی: خاش و خماش (حیدرآباد دکن، ۱۳۰۲ق) که مجموعهٔ نامه‌های وی به کسان گوناگون به ویژه غالب است؛ ۲- دیوان که به چاپ رسیده و دارای ۱۶ قصیده و شماری قطعه، غزل، مخمّس و چند رباعی است.

منابع: اشارات بینش، ۷۳-۷۸؛ ۱۴۱-۱۴۲؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴۷،۴۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۸۴/۲.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/325, 356; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,634; *Ghalib, Life and Liteers* ,290,291,337,340,346,348,349,364.

برزگر

ذکرالاصفیا فی تکملة سیرالاولیا (zek.rol.as.fi.yā.fi. tak.ma.la.te.si.ya.rol.aw.li.yā) کتابی در شرح احوال مشایخ چشتیه نوشتهٔ گل‌محمد* احمدپوری معروفی کرخی (ـ ۱۲۴۳ق). نویسنده از عرفای سلسلهٔ چشتیه بوده و این کتاب را در حدود ۱۲۳۰ق در شرح احوال عرفای چشتیه بعد از خواجه نصیرالدین چراغ دهلی (ـ ۷۵۷ق) تا خواجه محمدعاقل چشتی (ـ ۱۲۲۹ق) نوشته است. این کتاب که تکمله‌ای بر سیرالاولیا*ی محمد میرخورد کرمانی است با مقدمه‌ای در مدح رسول اکرم آغاز می‌شود. سپس نام مشایخ چشتیه و تاریخ وفات آنان تا نصیرالدین چراغ دهلی و پس از آن دو باب که باب نخست در شرح احوال مشایخ بعد از نصیرالدین در چهارده وصل تا زمان قاضی محمد عاقل (ـ ۱۲۲۹ق) و باب دوم در ملفوظات قاضی محمد عاقل است، آمده و در پایان خاتمه‌ای دارد در ذکر عرس‌های مشایخ چشتیه و زمان برگزاری آن‌ها. نویسنده در ضمن برخی از وصل‌های باب اول به ذکر امیران و بزرگان سلسله‌های دیگر و روابط میان این مشایخ نیز می‌پردازد و در مواردی نیز اشعاری از قطعه، قصیده، غزل و مثنوی در منقبت مشایخ آن سلسله و دیگر موضوعات می‌آورد. گل‌محمد در نگارش این کتاب از منابع مهم دیگر استفاده کرده و حتی جزئیات دقیق و مهمی به آن اضافه کرده است. اما این کتاب در وسعت دامنهٔ موضاعات به‌پای سیرالاولیا نمی‌رسد. ذکرالاصفیا همراه با حاشیه و تتمه‌ای از نجم‌الدین محمد احمدپوری به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۳۱۲ق / ۱۸۹۴م). شهاب دهلوی نیز آن‌را به اردو ترجمه کرده و ترجمهٔ او به‌نام تکملهٔ سیرالاولیا چاپ شده است (بهاولپور، ۱۳۹۸ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۳۷/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۹؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۶/۷-۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی آستان قدس رضوی، ۲۹/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی تألیف منزوی، ۲۲۳۵/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 211; *Iranica*, 1/666; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1037.

مژدهی

ذکرالملوک فی اخبار سلاطین‌الهند ← تاریخ حقی

ذکر جمیع اولیای دهلی ←محمد حبیب‌الله اکبرآبادی

ذکریاخان، پسر عبدالصمدخان ← زکریاخان

ذوالفقارالدوله ← نجف‌خان

ذوالفقار بلگرامی (zol.fa.qār-e.bel.ge.rā.mi)، ذوالفقارعلی فرزند سیدفرزندعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قاضی‌زادگان روستای نیوتنی بود. در بانگرئو به دنیا آمد و در بلگرام می‌زیست. در اشعارش کسانی مانند نواب شاه‌جهان‌بیگم رئیس بهوپال و همسر وی نواب‌سیدمحمد صدیق‌حسن‌خان مؤلف شمع انجمن را می‌ستود. از آثارش: دیوان ذوالفقار که مجموعهٔ غزلیات و قصاید او است؛ مثنوی تحفة الاحباب در شرح قصیدهٔ بانت سعاد کعب‌بن‌زهیر.

منابع: شمع انجمن، ۱۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۲.

برزگر

ذوالفقارخان (zol.fa.qār.xān) ، ذوالفقارخان نصرت جنگ محمداسماعیل پسر آصف‌الدوله جملة‌الملک اسدخان محمدابراهیم پسر ذوالفقارخان خاطر قرمانلو پسر ذوالفقارخان قرمانلو، ۱۰۶۷ - ۱۶ محرم ۱۱۲۵ق، سردار و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای بزرگ او ذوالفقارخان قرمانلو همان سپه‌سالار نامدار شاه‌عباس یکم صفوی(۹۹۵ - ۱۰۳۸ق) است که در ۱۰۰۹ق به فرمان شاه، بی‌سبب ظاهر، کشته شد. خاطر، پسر ذوالفقارخان قرمانلو، پس از کشته شدن پدرش، از ایران به هند گریخت و به دربار جهانگیر گورکانی(۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) راه یافت و در سال ششم پادشاهی شاه‌جهان(۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) ملقّب به خطاب پدرش ذوالفقارخان شد. وی در اواخر پادشاهی شاه‌جهان در پتنا گوشه گزید و در ۱۰۷۰ق درگذشت. اسدخان، پدر ذوالفقارخان، نیز از بلندپایه‌ترین امرای درگاه اورنگ زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) بود و مهرالنسابیگم دختر آصف‌خان یمین‌الدوله‌ابوالحسن را که از او محمداسماعیل به دنیا آمد به زنی داشت. ملاجامی بی‌خود لاهوری مادهٔ تاریخ زایش او را چنین یافت: «ز برج اسد رو نمود آفتاب.» محمداسماعیل در سال یازدهم پادشاهی اورنگ‌زیب منصب سی‌صدی یافت و در سال بیستم عالمگیری(ح۱۰۸۸ق) دختر امیرالامرا شایسته‌خان را به زنی گرفت و مخاطب به اعتقادخان شد. هنگامی که اورنگ‌زیب در سال بیست و پنجم پادشاهی‌اش برای سرکوبی سنبهای بهونسله، سرکردهٔ مراته‌ها، رو به دکن نهاد جملة‌الملک‌اسدخان را به همراه شاهزاده محمدعظیم در اجمیر گذاشت. اعتقادخان محمداسماعیل که از همراهان اسدخان و شاهزاده بود در ۱۳ ذوالقعدهٔ همان سال بر سر راجپوتان راتهور در میرته تاخت و پانصد تن از آنان را به قتل آورد. اعتقادخان در ۱۱۰۱ق دژ راهیری، موطن و پایگاه سنبهای بهونسله، را گشود و مادر و پسران و دختران وی را به اسارت درآورد. به پاس این خدمت، از اورنگ زیب منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب ذوالفقارخان یافت. ذوالفقارخان در سال سی و پنجم عالمگیری دژ نرمل راگشود و به پاس آن، به منصب چهار هزاری ارتقا یافت. در ۱۱۰۲ق به گشودن دژ چنچی / جنجی در آرکات / کرناتک، که راجارام / راما، پسر و جانشین شیواجی و برادر سبنها، در آن‌جا پناه‌گرفته بود مأمور گردید و آن دژ را به محاصره درآورد. چون، در نتیجهٔ گرانی و کمبود غلّه و انبوهی سپاه دشمن، کار به درازا کشید، پدرش اسدخان و شاهزاده کام‌بخش(پسر اورنگ‌زیب) در اوایل سال سی و هفتم عالمگیری برای یاری او تعیین گشتند. اما میان اسدخان و کام‌بخش اختلاف پیش آمد و اسدخان، به بهانهٔ آن که کام‌بخش پنهانی با راجارام نوشت و خواند دارد، وی را خانه بند کرد. ذوالفقارخان نیز دست از محاصرهٔ دژ برداشت. در پی آن، اسدخان به فرمان عالمگیر، شاهزاده کام‌بخش را نزد عالمگیر فرستاد و خود نیز در پی او روانه شد. ذوالفقارخان، پس از رفتن اسدخان و کام‌بخش، باز به کار دژ چنچی و راجارام پرداخت و بارها با وی درآویخت. باری نیز، به دلیل کمبود آذوقه، صلح‌گونه‌ای با راما کرد و به درگاه شاهی بازگشت. اما پس از چهار ماه بار دیگر به سر دژ چنچی رفت و آن‌جا را در محاصره گرفت. در سال سی و نهم عالمگیری، منصب پنج‌هزاری چهارهزار سوار و خطاب نصرت جنگ یافت. سرانجام پس از سال‌ها محاصرهٔ دژ چنچی و مقاومت سرسختانهٔ راجارام، که در طی این مدت جنگجویان مراته از اطراف بر سپاهیان گورکانی می‌تاختند و راه پیشرفت قوای اعزامی را به سوی این ناحیه می‌بستند، ذوالفقارخان در ۶ شعبان۱۱۰۹ق(سال چهل و یکم عالمگیری) این دژ استوار را گشود. راجارام سراسیمه زنان و کودکان را گذاشته گریخت و منطقهٔ آرکات به تصرّف سپاهیان گورکانی در آمد. بدین‌ترتیب، با فتح دژ چنچی، که نام آن به

نصرت کره تغییر یافت منطقهٔ آرکات به نام صوبهٔ(استان) کرناتک ضمیمهٔ قلمرو پادشاهی گورکانی هند گردید. ذوالفقارخان(نصرت جنگ)، به پاداش این خدمت، اضافه منصب گرفت و منصبش به پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار رسید. در سال چهل و ششم عالمگیری به مقام میربخشیگری ارتقا یافت. بعد از آن نیز پیوسته به مأموریت‌های گوناگون، به ویژه برای سرکوبی سرکردگان شورشی و فتح دژهای مختلف، فرستاده می‌شد. در اواخر پادشاهی اورنگ زیب به منصب شش‌هزاری شش‌هزار سوار رسید. پس از مرگ اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۱۱۸ق)، که میان پسرانش، به‌ویژه محمداعظم‌شاه و محمدمعظم‌شاه عالم‌بهادرشاه یکم بر سر تاج و تخت جنگ در گرفت، ذوالفقارخان و پدرش اسدخان به محمداعظم‌شاه پیوستند و ذوالفقارخان به همراهی شاهزاده محمد بیداربخت، پسر محمداعظم‌شاه گماشته شد. با این همه، ذوالفقارخان چنان که باید با اعظم‌شاه و بیداربخت همدلی و همراهی نشان نداد. در روز نبرد سرنوشت‌ساز میان اعظم‌شاه و محمدمعظم(شاه عالم بهادرشاه یکم) در نزدیکی اکبرآباد(۱۸ ربیع‌الاول ۱۱۱۹ق)، همین که رام سنگه‌باده و رائودلیپ بندیله، از سرکردگان راجپوت که «بازوی فوج ذوالفقارخان و عضد قوی او بودند»(عبرت‌نامه، ۵۸)، به گلوله توپ کشته شدند و نشانه‌های شکست سپاه اعظم‌شاه پدیدار گشت، ذوالفقارخان از میدان نبرد گریخت و به پدر خود اسدخان که همراه بنگاه اعظم‌شاه در گوالیار مانده بود پیوست. پس از شکست و قتل اعظم‌شاه و بیداربخت، شاه عالم بهادرشاه اکثر امرای هوادار اعظم‌شاه را بخشود و بر مناصب خود باقی گذاشت و حتی برخی از آن‌ها را برکشید. از آن میان، «وکالت مطلق» خود را به اسدخان واگذارد و ذوالفقارخان را نه تنها، مقام میربخشیگری و خطاب صمصام‌الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ و منصب هفت‌هزار هفت‌هزارسوار داد، بلکه پس از جنگ با برادر دیگر خود محمدکام‌بخش(که ذوالفقارخان که از قدیم، از زمان محاصرهٔ دژ چنچی/ جنجی، با وی عنادی داشت به گونه‌ای آتش‌بیار این معرکه بود) در دکن و به قتل آمدن کام‌بخش (۳ ذوالقعدهٔ ۱۱۱۹ق)، صوبه‌داری دکن را نیز به او بخشید. ذوالفقارخان، داودخان پنی را به نیابت خود در دکن گذاشت و خود در رکاب پادشاه ماند. در ایام پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه(۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ق)، رابطهٔ ذوالفقارخان با منعم‌خان خان‌خانان، وزیر اعظم شاه‌عالم، چندان نیکو نبود. «بعد فوت خان‌خانان [۱۱۲۳ق] پیغام وزارت به [ذوالفقارخان] نصرت جنگ شد. خواست که وزارت با خدمات سابق به دست او باشد، به نام پدر التماس نمود. پادشاه از فرط مروت و حیا جمع خدمات خلاف قاعده دانسته به پاس خاطر وزارت به دیگری هم مقرر نکرد»(مآثر الامرا، ۹۸/۲) و تنها هدایت‌خان پسر عنایت‌اللّه‌خان را به نیابت وزارت گماشت. با این همه، پس از مرگ منعم‌خان، ذوالفقارخان عملاً به صورت نیرومندترین و بلندپایه‌ترین امیر دربار گورکانی در آمد. در ۱۱۲۴ق شاه‌عالم بهادرشاه در لاهور درگذشت و میان چهار پسرش، محمدعظیم عظیم‌الشأن، محمدمعزالدین جهاندارشاه، رفیع‌القدر رفیع‌الشأن و محمد خجسته‌اخترجهان‌شاه، بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت. ذوالفقارخان که از قبل از عظیم‌الشأن، به ویژه برای هواداری عظیم‌الشأن از منعم‌خان خان خانان، کینه به دل داشت به طرفداری از جهاندارشاه برخاست و فرماندهی سپاهیان هوادار او را به دست گرفت و به «دستان‌سرایی و فریب طرازی» رفیع‌الشأن و جهان‌شاه را به اتحاد با جهاندارشاه و توافق بر سر تقسیم قلمرو پادشاهی گورکانی میان خود راضی ساخت و «از هر سه قرار وزارت به نام خود گرفت.» بنابراین، به تدبیر ذوالفقارخان، جهاندارشاه و رفیع‌الشأن و جهان‌شاه همدست شده با عظیم‌الشأن درآویختند و وی را به قتل آوردند(۹ صفر ۱۱۲۴ق). چون کار عظیم‌الشأن به انجام رسید و زمان تقسیم غنایم و ملک شد، جهاندارشاه و ذوالفقارخان به پیمانی که بسته بودند پشت‌پا زدند و کوشیدند تا سهم بزرگ‌تری را برای جهاندارشاه بردارند. همین امر، ناخرسندی و خشم جهان‌شاه را، که برادر کوچکتر ولی در دلاوری و بی‌باکی از همه سرتر بود، برانگیخت و کار را به جنگ میان او و جهاندارشاه کشاند. جهان‌شاه در ابتدا بر جهاندارشاه پیروز درآمد و حتی او را به گریز واداشت و نقارهٔ فتح نواخت، اما این‌بار هم تدبیر ذوالفقارخان به داد جهاندارشاه رسید و جهان‌شاه به گلولهٔ تفنگ تیراندازانی که ذوالفقارخان بر سرش فرستاده بود کشته شد (۲۰ صفر ۱۱۲۴ق) و پسرش محمدفرخنده‌اختر نیز به قتل آمد. سپس نوبت رفیع‌الشأن، که در جنگ میان جهاندارشاه و جهان‌شاه، از جهاندارشاه پشتیبانی کرده بود، رسید. ذوالفقارخان به سرعت بر سرش تاخت و رفیع‌الشأن، پس از مقاومتی دلیرانه، به زخم شمشیر از پای در آمد(۲۱ صفر ۱۱۲۴ق). گفتنی است روابط ذوالفقارخان با جهان‌شاه و رفیع‌الشأن در قدیم بیشتر و استوارتر از رابطه‌اش با جهاندارشاه بود، ولی وی، چون می‌اندیشید در پادشاهی آن دو نمی‌تواند آن

اقتداری را داشته باشد که در پادشاهی محمدمعزالدین جهان‌دارشاه خواهد داشت، از جهان‌دارشاه هواداری می‌کرد(تاریخ ارادت‌خان، ۱۲۰ - ۱۲۱). جهان‌دارشاه، چون بر سه برادر خود در لاهور پیروز شد و به دهلی در آمد (۱۸ جمادی‌الاولی ۱۱۲۴ق)، ذوالفقارخان را به مقام وزارت اعظمی برکشید، اما برادر رضاعی خود کوکلتاش‌خان خان جهان‌علی‌مراد را نیز منصب امیرالامرایی و قدرت و اختیار فراوان بخشید و به واقع او را شریک ذوالفقارخان در کارها کرد. کوکلتاش‌خان چون توقع وزارت داشت در پی رقابت و دشمنی با ذوالفقارخان بر آمد. اختلاف و دشمنی این دو امیر بلندپایه، که دو ستون اصلی پادشاهی جهان‌دارشاه را تشکیل می‌دادند و جهان‌دارشاه نمی‌توانست رأی هیچ‌کدام را نادیده بگیرد، عملاً پادشاهی وی را فلج کرد. در این حال، جهان‌دارشاه بندهٔ عشق مغنیه‌ای به نام لال‌کنور شده بود و شب و روزش را با او، آن‌هم با وضعی فضاحت‌بار، که آوازهٔ آن در هر کوی و برزنی پیچیده بود، می‌گذراند و دست آن مغنیه را در کارها گشاده و بستگان و نزدیکان و پیرامونیانش را مناصب و القاب و جاگیرهای عالی، بی‌هیچ حدّ و حسابی، می‌داد. ذوالفقارخان نیز که با کشت و کشتارها و بگیر و ببندهایش بیشتر امرای قدیمی و بلندپایهٔ دولت گورکانی را از خود سخت بیمناک و در عین حال خشمگین و ناخرسند ساخته بود، پس از چندی «به اختیار [دیوانِ خود] سبهاچند کهتری که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود کارها را گذاشته به عیش و عشرت پرداخت.»(مآثرالامرا، ۲/ ۱۰۱) در این اثنا، محمد فرخ سیر، پسر عظیم‌الشأن، در عظیم‌آباد [پتنا] در بهار به ادعای شاهی برخاست و با یاری سید حسین‌علی‌خان بارهوی، حاکم پتنا و برادرش سید حسن‌علی‌خان [عبدالله‌خان] بارهوی، حاکم الله‌آباد، عزم گرفتن دهلی کرد. آشفتگی اوضاع دربار دهلی در این هنگام چنان بود که وقتی راجی‌خان‌مانکپوری که از سوی دربار دهلی به حکومت اله‌آباد گماشته شده بود برادرش را به نیابت خود به سوی اله‌آباد فرستاد و وی از سیدحسن‌علی‌خان شکست خورد و گریخت، ذوالفقارخان «تمهیدی نمود و عذر بدتر از گناه خواست، به عبدالله‌خان [سید حسن‌علی‌خان] در باب شکست دادن او فرمان تحسین و آفرین نوشت که او به جعل و تغلب صوبه‌داری را بر خود بسته بود، ما نفرموده بودیم، صوبه‌داری به شما مسلم است.»(تاریخ ارادت‌خان، ۱۴۲) جهان‌دارشاه، در ابتدا پسرش شاهزاده اعزالدین/ عزالدین را به اتالیقی و سپه‌سالاری خان دوران خواجه‌حسین که شوهر خواهر کوکلتاش‌خان ولی مردی جنگ نادیده بود، به رغم مخالفت ذوالفقارخان، برای مقابله با فرخ سیر روانه کرد. شاهزاده اعزالدین و خواجه‌حسین پس از گذشتن از آگره (اکبرآباد) با سپاه فرخ‌سیر روبه‌رو گردیدند و بعد از زد و خورد مختصری تن به شکست دادند و پا به فرار نهادند. در پی آن، ذوالفقارخان شامل هفتاد ــ هشتاد هزار سوار بسیجید. آن‌گاه، جهان‌دارشاه با این سپاه به همراه ذوالفقارخان و امرای دیگر دهلی را به قصد اکبرآباد ترک گفت(۱۱ ذوالقعدهٔ ۱۱۲۴ق) و در ۵ یا ۶ ذوالحجه به اکبرآباد رسید و در موضع سموگده / سموگره درکناررود جمنا / جون با سپاه فرخ سیر که در آن طرف رود فرود آمده بود روبرو شد. در این جا بر اثر اختلاف میان ذوالفقارخان و کوکلتاش‌خان دربارهٔ گذشتن از رود، «که یکی می‌گفت پل بسته عبور باید کرد، دیگری می‌سرایید که آن‌ها از گرسنگی و خستگی اقامت نمی‌توانند ورزید خود به خود پراگنده می‌شوند» (مآثرالامرا، ۱/ ۱۰۲)، سپاه جهان‌دارشاه چند روزی معطل ماند. سپاه فرخ‌سیر از فرصت بهر جست و در ۹ ذوالحجه از رود جمنا گذشت. در نبردی که در ۱۳ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق میان دو طرف روی داد سپاه متشتّت جهان‌دارشاه، به رغم شمار فراوان نفرات و تجهیزات سنگین خود، دچار شکست شد. کوکلتاش‌خان به قتل آمد و جهان‌دارشاه از میدان نبرد گریخت. پس از گریختن جهان‌دارشاه، ذوالفقارخان مدتی مقاومت کرد و چون جست‌وجوی او برای یافتن جهان‌دارشاه، که شاید با بازگشت اوَ به میدان نبرد سپاهیان پشت‌گرم شده بتوانند سرنوشت جنگ را عوض کنند، به نتیجه نرسید خود نیز تن به گریز داد و راه دهلی پیش گرفت و در خانهٔ پدرش اسدخان فرود آمد. اندکی بعد ازمعزالدین جهان‌دارشاه نیز هراسان به خانهٔ اسدخان پناه جست. ذوالفقارخان می‌خواست با جهان‌دارشاه به مولتان یا دکن برود و در آن‌جا به تدارک سپاه برای ادامهٔ جنگ با فرخ‌سیر بپردازد، ولی اسدخان که «مرد تجربه‌کار کهنه‌روزگار و نیک‌نفس عافیت‌طلب بود» رأی او را بزد. اسدخان، جهان‌دارشاه را همان روز بند بر نهاد و به هواداران فرخ‌سیر سپرد، که در دژ دهلی زندانی کردند، و خود ذوالفقارخان را برداشت و به حضور فرخ‌سیر که در خضرآباد دهلی اردو زده بود(۱۵ محرم ۱۱۲۵ق) رسید. فرخ‌سیر، اسدخان را بنواخت و اجازهٔ رخصت داد، ولی ذوالفقارخان را نزد خود نگه‌داشت و پس از رفتن پدرش، فرمود تا او را با تسمه خفه کردند(۱۶ محرم ۱۱۲۵ق). همان‌روز جهان‌دارشاه را نیز بکشتند. نعمت‌خان عالی تاریخ قتل

ذوالفقارخان را، که پدرش اسدخان با نگه‌داشتن او در واقع موجب آن گردید، چنین یافت: «ابراهیم، اسمعیل را قربان نمود.» ذوالفقارخان سرداری برجسته بود و به ویژه در دکن، در گشودن دژ چنچی / جنجی و سرزمین کرناتک / آرکات شایستگی فراوان از خود نمایاند، اما بعدها، به ویژه پس از مرگ شاه‌عالم بهادرشاه یکم، که اقتدار بسیار یافت و شاه نشان گردید، «به کامیابی چنان از جا رفت که به حکم نفس خود کام خاندان‌ها برانداخت و دولت‌ها به خاک نشاند...عزیزان دهر را به ذلت و خواری رسانید، بل انتقام را از هر یکی به صد گذرانید. نه از روز مکافات و پاداش اندیشید و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید. ظلمی که از نایب مستقل او داودخان در دکن بر خلایق گذشت و اذیتی که از سبهاچند، دیوانِ صاحب‌اقتدار او، به مردم رسید همه ذخیرهٔ تباه روزگاری‌اش گشت.» (مآثرالامرا، ۲ / ۱۰۵). از مدّاحان ذوالفقارخان، ناصرعلی‌سرهندی است که، هنگامی که ذوالفقارخان در دکن بود (و گویا به محاصرهٔ دژ چنچی اشتغال داشت) به حضورش رسید و غزلی در ستایش او، با مطلع «ای شأنِ حیدری ز جبین تو آشکار - نام تو در نبردکندکار ذوالفقار»، سرود و یک زنجیر فیل و سی‌هزار روپیه صله گرفت(خزانهٔ عامره، ۳۲۹). از دیگر شاعران ملازم ذوالفقارخان، میرزا ابوتراب بیضا است که روزی چون ذوالفقارخان مصرع «عرق داغ لاله قهوهٔ ماست» را گفت، وی در تکمیل آن مصرع «نور چشم پیاله قهوهٔ ماست» را سرود و پنج‌هزار روپیه انعام یافت(همیشه بهار، ۴۲ - ۴۳). سخنورعلی‌خان محمدیوسف‌نکهت هم مدّاح ذوالفقارخان بود. محمدصادق‌بن‌شمس‌الدین‌علی‌کوه‌کیلویی ریاض العشاق خود(نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add.663) را، که مجموعه‌ای از اشعار گزیدهٔ شاعران قدیم و جدید، مناسب برای استفاده در انشا و نامه‌نگاری، است به درخواست ذوالفقارخان فراهم آورده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/ ۳۸۷، ۴۰۳؛ ۳/ ۵، ۶، ۵۲؛ تاریخ ارادت‌خان، ۲۸-۳۱، ۳۸-۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۴، ۵۸ - ۶۰، ۷۴-۷۵، ۸۸-۹۲، ۹۴، ۱۰۵-۱۶۳؛ خزانهٔ عامره، ۳۲۹-۳۳۰؛ سرو آزاد، ۱۳۰، ۲۱۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۲، ۳۳، ۳۵، ۵۸، ۲۰۸، ۲۵۲؛ سیرالمتأخرین، ۲/ ۳۷۷-۳۹۵؛ عبرت‌نامه، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۷۹؛ مآثرالامرا، ۲/۹۳-۱۰۶؛ مجمع‌النفایس، ۳۱؛ همیشه‌بهار، ۴۲،۱۶۳
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/737-738; *A socio - intellectual History of the Isna, Ashari shi, is india,* 1/6, 9-10, 24, 42.

برزگر

ذوالقدر (zol.qadr)، میرزا محسن، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از طایفهٔ ترک ذوالقدر بود. چون این جماعت در تیراندازی مهارت داشتند، به ذوالقدر آوازه یافتند. میرزا محسن به رعایت قوم خود ذوالقدر تخلص می‌کرد. وی در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) به هندوستان کوچید. نخست در سپاهیان شاهزاده شجاع انتظام یافت. با شیرعلی‌خان لودی، مؤلف مرآة‌الخیال همروزگار بود. غزلی برای او سرود و به وی پیشکش کرد. روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴-۱۱۳۱ق) را نیز درک کرد. آورده‌اند که به‌هنگام درگذشت، سنش از نود نیز گذشته بود. شعر کم می‌گفت و معتقد بود که شعر آمدنی است نه آوردنی در حضور مردم بسیارکم شعر می‌خواند، مگر در انجمن شعرا. غزلی از وی که آن‌را در جواب شعری از صائب سروده، در تذکره‌ها به‌جا است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۹؛ الذریعه، ۳۴۱/۹؛ روز روشن، ۲۲۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۶۸/۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۰-۹۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۵۷؛ مرآة‌الخیال، ۳۰۴.

حجتی

ذوق چاتگامی (zawq-e.čāt.gā.mi)، محمد سلطان احمد فرزند حاجی صوفی ابوالخیر، جزیرهٔ مهیش کهالی از نواحی چاتگام ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۸م - ، فقیه و شاعر فارسی‌گوی بنگلادشی. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی، در مدرسهٔ اشرف‌العلوم جاپواه و به‌دعوت مفتی عزیزالحق در مدرسهٔ ضمیریهٔ قاسم‌العلوم پتیا (از نواحی چاتگام) به تکمیل تحصیلات پرداخت. سپس از آن در مدرسهٔ ضمیریهٔ قاسم‌العلوم پتیا، ادبیات عربی، فارسی و حدیث و فقه اسلامی درس داد. پس در دارالعلوم دیوبند از محضر مولانا قاری محمد طیب و دیگر محدثان بهره برد و از مولانا ابوالحسن علی ندوی مدرک تکمیل حدیث گرفت. پس از آن در جامعهٔ معارف‌العلوم چاتگام به تدریس ادبیات عربی پرداخت. ذوق در ۱۹۸۰م در جشن صدسالهٔ دارالعلوم دیوبند (هند) شرکت جست. در ۱۹۸۱م در جلسه‌ای بین‌المللی که در ندوة‌العلمای لکنو (اتراپرادش هند) برگزار شد مقاله‌ای با نام «نفوذ و تأثیر اسلام بر ادبیات عربی» و در ۱۹۸۲م در تری‌پولی پایتخت لیبی مقاله‌ای با نام «اسلام و زن» خواند و جایزهٔ دوم راکسب کرد. وی انجمنی به نام آکادمی

عربی بنگلادش برای توسعهٔ فکر اسلامی در میان دانشوران این کشور دایر کرد و فصلنامه‌ای به‌نام الصبح‌الجدید به‌زبان عربی منتشر می‌کرد که خود سردبیری آن را بر عهده داشت. ذوق سوای تدریس، تألیفاتی به‌زبان‌های بنگلا، عربی و اردو دارد. به‌زبان‌های اردو، فارسی و عربی شعر می‌سراید. کلیات ذوق که مجموعهٔ اشعار فارسی، عربی و اردوی او است به‌چاپ رسیده است (چیتاگنگ، ۱۹۷۷م / ۱۳۵۶ش). وی رئیس دارالمعارف اسلامیهٔ چیتاگنگ است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۳۰-۴۳۲؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵، ص۱۰۷.

رسولی

ذوق دهلوی (zawq-e.deh.la.vi)، شیخ محمدابراهیم، مخاطب به خاقانی هند، پسر محمدرمضان، ۱۲۰۳ / ۱۲۰۴ - ۱۲۷۱ق، شاعر اردوسرای شبه قاره. پدرش مردی سپاهی پیشه بود و در دستگاه نواب‌لطف‌علی‌خان دهلوی و نوّاب رضی‌خان رضی خدمت می‌کرد. محمدابراهیم، تحصیلات ابتدایی خود در فارسی و عربی را در مکتب‌خانهٔ حافظ‌غلام‌رسول‌شوق، شاعر اردوسرا و از شاگردان محمدنصیرالدین‌شاه‌نصیر، گذراند و تحت تأثیر او به خواندن و سرودن شعر پرداخت. پس از به پایان رساندن تحصیلات مقدماتی، نزد میان‌عبدالرزّاق به فراگیری علوم رسمی متداول سرگرم شد و صرف و نحو و قواعد منطق و نیز طب و موسیقی و نجوم را فراگرفت. به پایمردی میرکاظم حسین بی‌قرار در شمار شاگردان شاه‌نصیر درآمد و مدتی به پیروی از وی شعر می‌گفت، ولی پس از چندی به تقلید و تتبع از شاگردان پرآوازهٔ اردو، به‌ویژه سودا، روی آورد و با موفقیت اشعاری به شیوهٔ آن‌ها سرود. از حدود هفده سالگی گه‌گاه در مجلس مشاعرهٔ شاعران بزرگ روزگار خود حضور می‌یافت و غزلی از خود می‌خواند. به درگاه محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) راه یافت و استاد ولی‌عهد او بهادرشاه ظفر شد و اشعار ظفر را تصحیح می‌کرد (از حدود ۱۲۳۱ق). پس از سرودن قصیده‌ای به نام محمداکبر، از وی لقب خاقانی هند گرفت. بهادرشاه پس از برآمدن به تخت شاهی (۱۲۵۳ق) وی را به ملک‌الشعرایی دربار خود برگزید و راتبه‌اش را افزایش داد و بعدها بدو لقب خان‌بهادر بخشید. ذوق از حافظه‌ای نیرومند برخوردار بود و اشعار فارسی فراوانی از بر داشت. وی را مردی مذهبی (شیعه)، قانع، مهربان و دلسوز گفته‌اند. شاعری پرکار بود، ولی بیشتر آثارش در آشوب‌های دهلی از میان رفته است. به گفتهٔ برخی تذکره‌نویسان، ذوق در حیات خود اشعارش را در دیوانی مدون نکرد. حافظ غلام‌رسول‌ویران (شاگرد نابینای ذوق که کمابیش ۲۰ سال در ملازمت او به سر برد و بسیاری از اشعارش را از بر داشت) با همکاری ظاهر و انور دیوانی از اشعار ذوق ترتیب داد(در ۲۳۹۳ بیت) که در ۱۲۷۹ق در دهلی چاپ سنگی شده است. محمدحسین آزاد (۱۲۴۵ - ۱۳۲۸ق)، دیگر شاگرد ذوق، نیز با یاری محمداسماعیل، تنها پسر ذوق، اشعار ذوق را در دیوانی در ۵۰۴۰ بیت که عمدتاً غزل و ۲۴ یا ۲۵ قصیده و چند قطعه است گرد آورد و در ۱۸۹۰م در لاهور به چاپ رساند. ذوق، همانند بسیاری از شاعران اردوسرای، به فارسی نیز شعر می‌سرود و دکتر تنویراحمدعلوی اشعار فارسی و برخی اشعار اردوی او را در دیوانی گرد آورده و به چاپ رسانیده است. ذوق در غزل، قصیده و دیگر انواع شعر بسیار چیره‌دست بود و میان همروزگارانش محبوبیت فراوان داشت. نفوذ و اعتبار بسیار او هم به واسطهٔ مقامش به عنوان استاد بهادرشاه دوم، متخلص به ظفر، و هم به خاطر شیوهٔ سخنش بود که، بر خلاف اشعار غالب، همگان آن را به آسانی می‌فهمیدند. آثارش مبین مهارت او است. زبان وی فصیح، پاکیزه، دلنشین و طبیعی است؛ اصطلاحات را استادانه به کار می‌برد و تشبیهات و استعارات او از تازگی و زیبایی برخوردارند. با این همه، ذوق، روی‌هم‌رفته، آن ذهنیّت و درون‌خیزی شاعران معروف اردوسرای، مانند درد و میر، را ندارد و از این رو غزلیاتش فاقد ویژگی یک غزل خوب، یعنی اثر و شور و گرمی احساس، است. اما او در قصیده بسیار موفق‌تر است و پس از سودا بزرگ‌ترین قصیده‌سرای اردو به شمار می‌آید. وی مدیحه‌سرایی را به هنری عالی تبدیل کرده است و قصاید او در ستایش آخرین پادشاه گورکانی هند، بهادرشاه‌ظفر، در ادبیات اردو مشهور است.

منابع: تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۳۶۵-۳۷۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۴؛ تاریخ فکری اجتماعی شیعیان اثنی‌عشری در هند، ۹۷/۱، ۹۸، ۲۷۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۵۳-۱۵۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۵۹/۲؛ ریاض‌الفردوس، ۸۱-۸۲؛ سخن شعرا، ۱۶۶-۱۷۳؛ طبقات شعرای هند، ۴۵۸؛ صبح آفرینش، ۱۴؛ گلستان بی‌خزان، ۸۶-۸۸؛ گلستان سخن، ۴۴۲/۱-۴۸۱؛ گلشن بی‌خار، ۱۸۱-۲۰۴؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۴۴-۱۴۵؛ مجموعهٔ نغز، ۳۸۵/۲؛ نوادرات سخن.

۷۱-۷۴؛

Encyclopaedia of Islam, 2/221-222; A history of urdu literature, 229-237; Mughals in India, 499; A socio-Intellectual History of the Isna, Ashari shi, is in India, 1/97,98,272;

برزگر

ذوق لکنویی (zawq-e.lak.nu.i) شیو پرشاد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر چودهری وزن کشان و در شعر شاگرد مصحفی همدانی(- ۱۲۴۰ق) بود. هنگامی که مصحفی کتابش تذکرهٔ ریاض الفصحا را می‌نوشت (۱۲۲۱ - ۱۲۳۶ق) از عمر ذوق نزدیک بیست و پنج سال می‌گذشت. ذوق پس از ۱۲۳۶ق از دین هندو به اسلام گروید و برای خود نام عبدالله را برگزید. به فارسی و اردو شعر می‌گفت. از دیوان ذوق نسخه‌ای به شمارهٔ N.M.1962-142 که مجموعهٔ غزلیات او است در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۴۸۹/۱ - ۴۹۰؛ ریاض‌الفصحا، ۱۰۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی،۴۹۴، ۹۲۸.

برزگر

ذوقی بلگرامی (zaw.qi-ye.bel.ge.rā.mi)، عبدالواحد فرزند محمداشرف درگاهی، ــ لاهور ۱۱۳۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی غیر از عبدالواحد بلگرامی مزارعانی (ــ ۱۰۱۷ق) است. اصلش از ترمذ است. وی برادر بزرگ حسن بلگرامی و از یاران میر عظمت‌الله بی‌خبر (ــ ۱۱۴۲ق) بود. پدرش حاکم راهون از توابع لاهور بود و عبدالواحد در یکی از درگیری‌های زمینداران لاهور درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. وی به دو زبان فارسی و هندی شعر می‌سرود و به دو نام ذوقی و واحد تخلص می‌کرد. از آثارش: شکرستان خیال به‌نظم و نثر در قالب‌های غزل، رباعی، قطعه، مثنوی، مخمس و ترجیع‌بندی در توصیف اقسام شیرینی‌ها که برخی ویژهٔ مسلمانان و برخی ویژهٔ هندوان است. این کتاب به‌همراه خوان نعمت در ۱۸۷۱م در لکنو به چاپ رسید؛ سبع سنابل (کانپور، ۱۲۹۹ق)؛ شرح برهان‌العاشقین (دکن، ۱۳۶۰ق)؛ مناظرهٔ انبه و خربوزه در ۴۲بیت که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۸۱۶ درکتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ دیوان اشعار.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۱۰-۱۱۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۶۴۶/۳ - ۶۴۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۸۰، ۳۷۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۳۶؛ الذریعه، ۱۲۴۶/۹؛ سرو آزاد، ۳۴۱ - ۳۴۵؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۴؛ شمع انجمن، ۱۶۱، ۵۱۶ - ۵۱۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۳۴، شمارهٔ ۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۹۲۰/۳، ۳۲۱۱، ۳۲۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۰/۸ - ۱۰۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۳۰/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۸۲۱/۳ - ۱۸۲۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۱/۴؛ نتایج‌الافکار، ۷۴۷ - ۷۴۸؛ نشتر عشق، ۵۷۵/۲-۵۷۶.

حجتی

ذوقی سلهتی (zaw.qi-ye.sal.ha.ti)، مولانا حاج‌ابوالمکارم‌محمد عبدالمنعم پسر مولوی نورمجلس‌خان، ۱۲۶۷ - ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۵م، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در مدرسهٔ عالی کلکته درس خواند. چندی استاد فارسی و عربی در داکا و سپس چاتگام بود. پس از آن، رئیس مدرسهٔ محسنیهٔ داکا شد. در سلطانپورلنگا در بخش سلهت اقامت داشت. در نحو و لغت و معانی و بیان و عروض استاد بود و به فارسی و عربی شعر می‌سرود. از آثار فارسی وی: ۱- تصویب‌البیان فی شرح دیوان متنبی (کانپور، ۱۳۰۱ق)؛ ۲- دبستان دانش که رساله‌ای است کوتاه برای آموزش زبان فارسی (چاپ کلکته)؛ ۳- تقریظ منظوم بر نصرت‌المسلمین فی‌الرد علی غیر مقلدین عبدالغفورنساخ؛ ۴- اخلاق احمدی (آگره، ۱۸۹۱م) در رویدادها و اخلاق پیامبر.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۳۱، ۱۶۲-۱۶۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۲۶-۲۳۲؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۹۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۲/۸ - ۳۱۴؛ اُمّ سلمی، «عهد زرّین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹ (پائیز ۱۳۶۸ش)، ص۱۴۳.

برزگر

ذوقی ویلوری (zaw.qi-ye.vi.lu.ri)، سید شاه عبداللطیف، معروف به غلام محی‌الدین، فرزند ابوالحسن قربی* بیجاپوری فرزند عبداللطیف فرزند ابوالحسن، ۱۱۵۱ ــ ۱۱۹۴ق / ۱۷۳۸ ــ ۱۷۷۹م، دانشمند دینی، صوفی قادری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ویلور در آرکات / کرناتک بود. شاگرد و مرید پدرش بود و پس از مرگ وی (۱۱۸۲ق) بر مسند

ارشاد نشست و به راهنمایی طالبان طریقت پرداخت. نواب محمدعلی والاجاه، فرمانروای آرکات (۱۱۶۵ـ ۱۲۱۰ق)، وی را بزرگ و گرامی می‌داشت و ذوقی نیز پیوسته برای سلامتی، پیروزی و سعادت نواب دعا می‌کرد. ذوقی سراینده و نویسنده‌ای بسیار پرکار بود و شمار آثارش را تا صد و پنجاه عنوان گفته‌اند. سید محی‌الدین نقوی، ملقب به قطب ویلور، عارف برجسته و مؤلف جواهرالسلوک، فرزند ذوقی است. از آثارش: ۱ـ مثنوی نجیب‌نامه / نامهٔ طرفه (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۸۷۰ فهرست و کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ فهرست ۱۷۱۵) در هزار و پانصد بیت که در ۱۱۸۵ق سروده شده و در شرح فتوحات محمدنجیب‌خان، سردارِ سپاه نواب انوارالدین‌خان، حاکم آرکات / کرناتک (۱۱۵۷ـ ۱۱۶۱ق)، است. نجیب‌خان همراه انوارالدین‌خان در نبرد با مظفرجنگ و چنداصاحب حسین دوست‌خان کشته شد (شعبان ۱۱۶۱ق / اوت ۱۷۴۸م). ذوقی این مثنوی را به‌خواهش محمدسعید، پسر نجیب‌خان، سروده است. در برخی فهرست‌ها، نجیب‌نامه در شرح حال نجیب‌الدوله نجیب‌خان (ـ ۱۱۸۴ق)، سردار نام‌دار روهیله‌ها و سپه‌سالار و مدارالمهام شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ ۱۲۲۱ق) دانسته شده است که درست نمی‌نماید مگر آن‌که دو نجیب‌نامه در دست باشد، یکی دربارهٔ نجیب‌الدولهٔ روهیله و دیگری در احوال محمدنجیب‌خان؛ ۲ـ مدائح‌المشایخ که مجموعه‌ای از قصاید در ستایش امامان و مشایخ قادری است (دست‌نویس کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شماره فهرست ۸۷۱ با تاریخ ۱۱۸۹ق)؛ ۳ـ دارالخلد (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۴۱۵) که مجموعه‌ای از نامه‌ها، بیشتر در مایه‌های صوفیانه و خطاب به‌مشایخ گوناگون است (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۴۱۵)؛ ۴ـ لطائف لطیفی در تصوف (دست‌نویس کتابخانهٔ دولتی دست‌نویس‌های شرقی مدراس)؛ ۵ـ مفتاح‌الاسرار در تصوف (دست‌نویس کتابخانهٔ دولتی دست‌نویس‌های شرقی مدراس)؛ ۶ـ رسالهٔ توفیق؛ ۷ـ معجز مصطفی در هفت‌هزار و دویست بیت در سیرت پیامبر(ص) که منظومه‌ای حماسی ـ دینی (ـ عرفانی) است و در ۱۱۸۰ق سروده شده و در ۱۲۸۱ق به‌چاپ رسیده است؛ ۸ـ تفسیر لطیفی در تفسیر قرآن؛ ۹ـ ریاض‌السیر در شرح احوال و شمایل پیامبر(ص). این اثر را غلام‌محمود حسرت ویلوری، از مریدان شاه ابوالحسن ثانی ویلوری، در ۱۲۴۷ق به‌نظم اردو برگردانیده است. دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شماره‌های ۹۷۷ و ۹۷۸) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ـ انشاء عقائد که مجموعه‌ای از نامه‌های ذوقی به مریدانش برای آموزش عقاید و تعلیمات دینی و صوفیانه است؛ ۱۱ـ مثنوی عشق‌نامه / هدیهٔ اخیار در بیش از ۲۰۰۰ بیت که ذوقی آن‌را در بیست و دو سالگی به‌خواهش دوست خود محمد غوث در بیست و دو روز سروده است؛ ۱۲ـ مثنوی چمن محبت در ۲۵۴۵ بیت که ذوقی آن‌را در یک ماه سروده است؛ ۱۳ـ مثنوی چهار فصل در داستان شاه‌کیوان پادشاه ختن به‌پیروی از هفت‌پیکر نظامی؛ ۱۵ـ مثنوی علیما به‌پیروی از کریمای سعدی؛ ۱۶ـ مثنوی در بی‌بها نزدیک چهارصد بیت در گزارش نبرد نواب والاجاه با راجهٔ تنجور. ذوقی این مثنوی را در دو روز در ۱۱۸۵ق / ۱۷۷۱م سرود: «چون مرا بود در دل از اول ـ اتحادی بدان امیر اجل / بی‌تعلل قبول آن کردم ـ در بر نامه درفشان کردم / در دو روز این عجالهٔ نادر ـ شد ازین مصدر هنر صادر / چو کشیدم به سلک اتمامش ـ ساختم در بی‌بها نامش»؛ ۱۷ـ مثنوی الطالع من مطالع‌العینة‌اللامع بلوامع‌الغیریة؛ ۱۸ـ قصیده‌ای در نود و نه بیت در ستایش سید عبدالقادر گیلانی؛ ۱۹ـ مثنوی در داستان چندربدن و مهیار؛ ۲۰ـ تأدیب‌الخّلان؛ ۲۱ـ مجموعهٔ قصاید ذوقی که وی خود آن‌را در ۱۱۸۷ق / ۱۷۷۳م گردآورد. این مجموعه البته، گذشته از قصاید، دیگر اقسام سروده‌های او، از غزل و تشبیب و ترجیع و تمسیط و قطعه و مثنوی و رباعی و فرد، را هم در بر دارد.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۵۵؛ تصوف بر صغیر مین، ۲ / ۸۰، ۹۰؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱ / ۲۹۸؛ صبح وطن، ۷۶-۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۴، ۱۷۸۱، ۲۲۷۲؛ *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,* 389; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/930-931; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 396-397; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 636; *Mughals in India,* 500; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/694, 1324; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Number 3-4, pp.9-17.

برزگر

ذهنی کاشانی (zeh.ni-ye.kā.šā.ni)، مولانا میر حیدر، سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود و تقی کاشی که وی را از نزدیک می‌شناخت در خلاصه الاشعار درباره‌اش می‌نویسد: «مولانا میر حیدر ذهنی در سلک اعاظم شعرا و ظرفا و أجلهٔ مستعدان و خوش‌طبعان کاشان منتظم بود و در طرز غزل و هزلیات خصوصاً به زبان اهل کاشان متفرد می‌نمود. در اوایل صبی به تحصیل فن شعر مشغول گشت و چون طبعش به غزل مایل بود در مدت شاعری هرگز زبان به مدح اهل روزگار نگشود و ایضاً به واسطهٔ شوخی طبیعت و وسعت مشرب اوقات را به لوندی می‌فرسود و طبع و ذهن خود را به کار نمی‌فرمود. با وجود این حالات در بعضی اوقات ابیات خوب و اشعار مرغوب از گنجینهٔ طبع وقادش به عرصهٔ ظهور می‌رسید و بسیاری از آن ابیات در میان مستعدان مذکور و مشهور است، اما در وسط احوال به سبب مخالطت بعضی عزیزان به لعب نرد و گنجفه و دیگر ملاهی ذوق پیداکرد و آن‌چه از خود داشت و از پدر میراث یافته بود در اندک زمانی به داو نهاده مجرد گردید... مردی فراغت‌طلب، ظریفوَش، پسندیده اطوار، شیرین حرکات بود و در هیچ وقت نامرادی و صحبت خوش‌طبعان از دست نداد و پای طمع در بادیهٔ حرص و طلب ننهاد، اما صحبت اغنیا به واسطهٔ مطعومات نیکو و مشروبات لذیذ دوست می‌داشت، بلکه مردم دنیا را به صحبت و فراغت ترغیب می‌نمود و از قبض مال و جمع زر منع می‌فرمود... و مادام آن چه از هر جهت حاصل می‌کرد صرف مستعدان و جوانان می‌نمود و تخم محبت در زمین دل نامردان و لوندان می‌کاشت. ذهنی در کاشان مدتی ملازم و مصاحب امیررکن‌الدین‌مسعودرکنی‌کاشی، نقیب کاشان، بود. چون رکنی به هند رفت (۹۸۵ق)، ذهنی نیز اندکی بعد همراه بازرگانی بدان سوی شتافت و در احمدنگر باز به خدمت رکنی رسید. ذهنی، پس از رفتن به هند، مدتی را در احمدنگر در ملازمت رکنی گذراند. سپس به بیجاپور رفت و به خدمت ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور(۹۸۸ - ۱۰۳۶ ق)، پیوست و در شمار مداحان او در آمد. گویند چون ملک قمی، به فرمان ابراهیم‌عادل‌شاه، مثنوی منبع‌الانهار را در برابر مخزن الاسرار نظامی سرود و از نظر عادل‌شاه گذراند و یک بار شتر زر صله گرفت، عادل‌شاه به ذهنی گفت «که میر ذهنی تو چرا جواب مخزن نمی‌گویی؟ او به عرض رسانید که الحال چون حکم شد خواهم گفت. روز دیگر به عوض جواب مخزن الاسرار این رباعی گفته به نظر ممدوح خود آورد: در مدح و ثنایت ای شهنشاه دکن - معذورم دار، اگر نگفتم مخزن / حیف است که بهر یک شتر زر، گیرم ـ خون دو هزار بیت بد بر گردن. شاه دکن یک شتر زر به صلهٔ این رباعی به آن منصف با انصاف مرحمت فرمود.» (میخانه، ۳۵۳). منابع از تاریخ و جای مرگ ذهنی، هیچ آگاهی به دست نمی‌دهند. اشعاری که از او در تذکره‌ها، از آن میان ۷۱ بیت در خلاصة الاشعار نقل شده، ساده و روان است.

منابع: آتشکده، ۲۴۸؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۰۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۹۴؛ روز روشن، ۱۸۶؛ الذریعه، ۹ / ۳۴۳؛ شام غریبان، ۱۰۴ ـ ۱۰۵؛ شمع انجمن، ۱۵۹؛ کاروان هند، ۴۲۱ ـ ۴۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲/ ۱۹۰-۱۹۱؛ منتخب‌الاشعار، ۵۹؛ منتخب‌اللطایف، ۱۸۴؛ میخانه، ۳۵۲ ـ ۳۵۳؛ هفت اقلیم، ۲ /۴۷۴؛

Dictionary of Indo - persian Literature,632

برزگر

ذهنی کشمیری (zeh.ni-ye.kaš.mi.ri)، سدهٔ دهم و یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان آمده که نامش احتمالاً فضل بوده است. تاریخ تولد و وفاتش دانسته نیست. در کشمیر به‌دنیا آمد و همان‌جا بالید. هرگز از زادبومش دور نشد. وی از شعرای روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بود و تا عهد شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) نیز زنده بوده است، زیرا در درگذشت جلال‌الدین اکبر مرثیه گفته و در تاریخ جلوس شاه‌جهان نیز شعر دارد. وی در مدح بیرم‌خان (ــ ۹۶۸ق)، نذر محمد پادشاه توران و خواجه جاوید محمود نقشبندی نیز شعر سروده است. ذهنی قصایدی بلند در منقبت چهار خلیفه دارد که آن‌ها را به‌نظر بابانصیب‌الدین رساند و بابا آن‌ها را پسندید. ذهنی در مجالس به‌مشاعره با شعرا می‌پرداخت. قصیده را به‌شیوهٔ قدما می‌گفت و در برخی از آن‌ها از طالب آملی پیروی کرده است. غزل نیز نیکو می‌گفت. وی با عبدالنبی قزوینی مؤلف تذکرهٔ میخانه در کشمیر دیدار کرد. کلیات اشعار وی در حدود ده‌هزار بیت است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲ /۳۷۴ ـ ۳۷۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲ /۴۴۱ ـ ۴۴۳؛ تاریخ کشمیر اعظمی، ۱۴۹؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۹ ـ ۷۹؛ الذریعه،

۹/۳۴۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۴، شمارهٔ ۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۷۲۳ - ۷۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۴۵۲؛ میخانه، ۹۰۵ - ۹۰۶؛ محمدظفرخان، هلال، جلد ۷، شمارهٔ ۴؛ جلد ۸، شمارهٔ ۱، صص ۵۶ - ۶۰.

حجتی

ذهین اورنگ‌آبادی (za.hin-e.aw.rang.ā.bā.di)، لاله روپ‌نراین، - ۱۱۸۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم اورنگ‌آباد و برادر سخنور نامی شفیق اورنگ‌آبادی بوده است. او در سخنوری از شاگردان میرغلام علی آزاد بلگرامی بود و در سروده‌هایش ذهین تخلص می‌کرد. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «چهرهٔ زیبای یار خویش شب دیدم به خواب ــ صبحدم چون چشم وا کردم برآمد آفتاب.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۰؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۴۴۷-۴۴۸؛ تین تذکری، ۳۰۸-۳۰۹؛ روز روشن، ۲۷۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۱۴، شمارهٔ ۱۳.

نوش‌آبادی

ذهین تاجی (za.hin.tā.ji)، محمدطاسین فاروقی، معروف به سیدبابا ذهین شاه‌تاجی، فرزند محمددیدار فراقی، کهندیله (جیپور) ۱۳۲۵ ــ ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای عالم و عارف‌تبار زاده شد. در نه سالگی خواندن قرآن را به پایان رسانید و تا دوازده‌سالگی نزد پدرش که شاعر فارسی‌گوی توانایی بود به فراگرفتن کتاب‌های فارسی ابتدایی و نیز خوش‌نویسی پرداخت. سیزده ساله بود که پدرش او را برای تحصیلات عالی نزد نیای مادری او مولانا عبدالغنی و دایی‌اش مولانا فضل‌الرحمان فرستاد و در محضر آنان عربی، فارسی و علوم شرقی خواند و در شعر مهارت پیدا کرد. در ۱۹۲۷م، برای امتحان منشی فاضل به لاهور رفت و در آن‌جا با مولانا عبدالحمید سالک و مولانا غلام رسول مهر و علامهٔ اقبال دیدار کرد و اقبال او را به سرودن اشعار فارسی تشویق کرد. در ۱۹۲۸م، به جیپور رفت و به صحبت شاعران پرآوازه‌ای چون انوارالرحمان بسمل، میرزا مایل دهلوی، مولوی اشتیاق رسول جوهر و دیگر شعرای آن‌جا درآمد. هم‌هنگام با درگذشت پدرش در ۱۹۳۲م، به عرفان و طریقت متمایل شد و به مولانا عبدالکریم شاه‌تاجی دست ارادت داد و سپس بر مسند ارشاد نشست. چندگاهی در جیپور در ادارهٔ مالیاتی و دیوانی به خدمت پرداخت. با تشکیل دولت پاکستان به کراچی رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. پس از آن اوقاتش را صرف خدمات ملی و مذهبی و ادبی کرد و مجله‌ای با عنوان تاج در کراچی انتشار داد. وی به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سراید و به ذهین و نیز فراقی که تخلص پدرش بود تخلص می‌کند. از انواع شعر بیشتر به غزل می‌پردازد و پیرو مکتب حافظ است. اشعار ذهین در آغاز کار اغلب نعت رسول و منقبت و در دورهٔ بعد بیشتر با خصوصیات سبک پاکستانی است. از ویژگی‌های غزل ذهین مضامین عرفانی و نو به‌همراه افکار صوفیانه است. سبک ذهین در شعر فارسی، سبک بازگشت است و آثار مشهوری به فارسی از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و قطعه دارد که از آن میان دو مجموعهٔ شعر از وی با عنوان اجمال جمال و جمال آیات به‌چاپ رسیده است.

منابع: خفتگان کراچی، ۸۲؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۴۹-۴۵۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۵۱۸ - ۵۲۰؛ گنج شایگان، ۴۴ - ۴۵.

دانشنامه

ذهین لکنویی (za.hin-e.lak.nu.i)، حسن‌علی‌خان فرزند معزالدین‌خان بهادر، - لکنو ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای سرشناس از مردم لکنو برآمد. نیاکان ذهین از بزرگان مرادآباد دهلی بودند، اما زاد و بومشان را ترک گفتند و در لکنو نشیمن گزیدند. او برادر کوچک سخنور نامی برهان علی‌خان لکنویی بود. ذهین خود نیز شاعری صاحب دیوان و در سخنوری از شاگردان میرزا محمدفاخر مکین بود. اما دیوانی مختصر که او ترتیب داده بود، از میان رفته و تنها ابیاتی چند از سروده‌های او در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ذکر تسبیح و دعا در حلقهٔ عشاق نیست ــ هست ذکر روی یار و حلقهٔ گیسوی دوست.»

منابع: باغ معانی، ۶۵-۶۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۰؛ روز روشن، ۲۷۷-۲۷۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۲۴۸؛ سفینهٔ هندی، ۸۰-۸۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۱۴؛ شمارهٔ ۱۲.

نوش‌آبادی



رابط لکنویی (rā.bet-e.lak.nu.i)، مولوی عبدالاحد فرزند مولوی غـلام‌محمد فـایق، ــ ۱۲۶۸ق، ادیب، تـاریخ‌نگار و شـاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در روستای امیتهی از توابع لکنو بـه‌دنیا آمد و در لکنو پرورش یافت. ادب فارسی را از پدرش فایق فایق (ــ ۱۲۴۱ق) و عربی را از استادان دیگر آموخت. وی در دستگاه شرکت هند شرقی انگلیس در لکنو کار می‌کرد یا به‌روایت روز روشــن «در مــحکمهٔ ســفارت انگــریزی مـلک اود عـهده‌دار سررشته‌داری داشت.» پس از مرگ پیکرش را در امیتهی به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ وقایع دلپذیر/ تاریخ پادشاه بیگم (که آن را در ۱۲۴۳ــ ۱۲۵۳ق به درخواست ستوان جـان دازول شکسـپیر، دستیار دوم سرهنگ جان‌لو (Lowe) نمایندهٔ مـقیم بـریتانیا در لکنو، نوشت (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Or.1781). ایـن کتاب در سرگذشت پادشاه بـیگم هـمسر غـازی‌الدیـن حـیدر، پادشاه اوده (۱۲۲۹ــ ۱۲۴۳ق)، از سال ازدواج او (۱۲۰۹ق) تا ۱۲۵۳ق است. پادشاه بیگم زنی با اراده و جاه‌طلب بـود و بـر همسر ضعیف‌النفس خود چیرگی داشت و ازاین‌رو نقش مهمی در رویدادهای دربار اوده (به مرکزیت لکنو) در دورهٔ غازی‌الدین حیدر و جانشینان وی ایفا کرد و رابـط نـیز شـاهد عـینی ایـن رویدادها بود. وقایع دلپذیر از منابع ارزشمند تاریخ اوده در این دوره بـه‌شمار مـی‌آید؛ ۲ــ انـجمن نگـارستان دانش (لکـنو، ۱۸۷۷م)؛ ۳ــ شـرح احـدیه بـر وقـایع مـحمدیه در شـرح وقـایع حیدرآباد نعمت‌خان عالی (بمبئی، ۱۲۷۱ق)؛ ۴ــ شرح پنج رقعهٔ ارادت‌خان (کانپور، ۱۲۹۱ و ۱۲۹۹ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پـاکستان و هـند، ۱۷/۳ــ ۱۸؛ روز روشن، ۲۷۸ــ ۲۷۹؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کـمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پـاکستان، ۲۸۶/۵؛۵۶۰/۱۰؛ فـهرست نسـخه‌های خـطی فـارسی، ۴۷۱۵/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۵۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۸/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰۲/۳؛ نگارستان سخن، ۲۸ــ ۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/961; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/518-519; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the*

Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 23; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,2;*Mughals in India*,2; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/708.

برزگر

راجا بنسی ← بهاءالدین محمود بنسی

راجا قتال ← یوسف گدای دهلوی

راج ترنگینی (rāj.te.rin.gi.ni) / تاریخ کشمیر، ترجمهٔ فارسی کتاب منظوم سنسکریت به نام راج ترنگینی (بهمعنی دریای شاهان یا بحرالملوک) از پاندیت کلهن، تاریخ‌نویس و شاعر حماسه‌سرای کشمیری. این اثر رویدادهای سیاسی کشمیر را از سه‌هزار سال پیش از میلاد تا ۱۱۴۹م در بر می‌گیرد. کلهن تألیف این اثر را در ۱۱۴۸م به نظم سنسکریت آغاز کرد و در ۱۱۴۹م آن‌را به پایان رسانید. این اثر در هشت کتاب (ترنگ) نوشته شده است. کتاب اول، دیباچهٔ اول، دیباچه و احوال سی و هشت تن از راجه‌های کشمیر است. پس از گونند دوم از سی و پنج تن از شاهان گم‌شدهٔ کشمیر نام می‌برد که دو هزار و دویست و شصت و هشت سال فرمانروایی کردند، اما در متن سنسکریت راج ترنگینی نامی از آن‌ها نرفته است. کتاب دوم، احوال شش راجه است که صد و نود و دو سال حکومت کردند. کتاب سوم احوال ده تن است که روی‌هم‌رفته پانصد و هشتاد و نه سال و ده ماه و یک روز فرمانروایی کردند. کتاب چهارم در شرح احوال هفده راجه است که دویست و پنجاه و چهار سال و پنج ماه و بیست و هفت روز حکومت راندند. کتاب پنجم احوال پانزده راجه است که فرمانروای آنان از ۸۵۵م آغاز شده و در ۹۳۹م پایان یافته است. کتاب ششم، تاریخ و شرح احوال ده تن از شهریاران کشمیر است که از ۹۳۹ تا ۹۸۰م حکومت راندند. کتاب هفتم، در شرح احوال شش راجه است که از ۱۰۰۳ تا ۱۰۸۹م حکومت کرده‌اند. کتاب هشتم در شرح احوال هشت راجه است که از ۱۱۰۱ تا ۱۱۲۸م حکومت کرده‌اند. در هشت کتاب راج ترنگینی، رویدادها از کتاب اول تا سوم افسانه‌ای و در بقیه تاریخی است. دویست و هشتاد سال پس از تألیف راج ترنگینی به‌فرمان زین‌العابدین سلطان کشمیر (۸۷۹ـ۹۲۷ق / ۱۴۲۲ ـ ۱۴۷۲م)، ملا احمد کشمیری آن‌را به‌فارسی برگردانید، اما اثری از این ترجمه به‌جا نمانده است. سپس ۴۴۱ سال پس از تألیف و ۱۱۹ سال پس از ترجمهٔ ملااحمد ۹۹۷ق / ۱۵۸۹م به‌فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق)، ملاشاه محمد شاه‌آبادی کشمیری دوباره آن‌را به‌فارسی برگردانید. پس از آن به‌فرمان اکبر گورکانی این ترجمه را عبدالقادر بدایونی (ـ ۱۰۰۴ق / ۱۵۹۶م) در ۹۸۸ق / ۱۵۸۹م تصحیح کرد. در ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش / ۱۹۷۴م ترجمهٔ فارسی این اثر با تصحیح و مقدمهٔ صابر آفاقی به‌چاپ رسید. این کتاب از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا کهن‌ترین منبع برای بررسی تاریخ شاهان باستان کشمیر است که به دست ما رسیده است. به گفتهٔ خاورشناسان کتابی که در تاریخ هند به‌زبان سنسکریت باشد پیدا نمی‌شود. مؤلف این کتاب نخستین کسی است که تاریخ چهار هزار سالهٔ کشمیر را به‌زبان سنسکریت به‌نظم درآورده است. راج ترنگینی را شاهنامهٔ کشمیر خوانده‌اند. کلهن در نوشتن این اثر از کتاب‌هایی بهره برده که امروزه اثری از آن‌ها به‌جا نمانده است. وی در این اثر پندها و مواعظ اخلاقی فراوان آورده و گاهی دربارهٔ عقاید مذهب هندو که خودش پیرو آن بوده بحث کرده است. راج ترنگینی از منابع ارزندهٔ تاریخ هند است و تاریخ‌نویسان پس از کلهن فراوان از مطالب آن سوده برده‌اند. مصحح در مقدمه از بیست کتاب معتبر نام برده که راج ترنگینی را اساس کار خود قرار داده‌اند. راج ترنگینی به انگلیسی، فرانسه، اردو و هندی نیز ترجمه شده است. این کتاب به‌کوشش صابر آفاقی چاپ و منتشر شده است (راولپندی، ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش).

منابع: تاریخ حسن، ۱۵/۲؛ راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)، ترجمهٔ فارسی ملاشاه‌محمد شاه‌آبادی، مقدمه و تصحیح صابر آفاقی؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۱، ۱۲۶۶؛ «معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان»، دانش، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، ص۱۹۵ـــ۱۹۶؛ یاسین رضوی، «ملا عبدالقادر بدایونی»، هلال، فروردین ۱۳۵۰، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲ (مسلسل ۱۱۰)، ص۳۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/296; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/201; *Persian Literature*, C.A.Storey,1/438, 679, 1325.

رسولی

راج کرن (rāj.ka.ran)، فرزند بهوانی داس فدایی رُهتکی، سدهٔ یازدهم و اوایل سدهٔ دوازدهم هجری، منشی، ادیب و مترجم

شبه‌قاره. از اعیان و از منشیان روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود و در این سمت در بریلی انجام وظیفه می‌کرد. سپس در رهتکی (شهری در شمال دهلی) اقامت گزید و به کار پرداخت. از آثارش: گشایش‌نامه که ترجمهٔ شش داستان در شش گشایش از سنسکریت به فارسی است. مؤلف آن را در ۱۱۰۰ق به انجام رساند. مضمون آن در توکل به خداوند و پیشه‌کردن صبر و شکیبایی در روزهای سختی و یاری خواستن از خداوند در گشودن آن‌ها است. نسخه‌ای خطی از این اثر به شمارهٔ ۳۸۲۵/۷۹۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. در فهرست مشترک اثری از وی با نام گشایش‌نامه / فرهنگ واژه‌ها شناخته شده که شاید اثر دیگری جز آن باشد؛ ترجمهٔ بتیال پچیسی اثر بکرماجیت با نام تحفة‌المجالس در بیست‌وپنج داستان که آن را در ۱۱۰۳ق به فرمان شیخ‌غلام‌محمد پدرِ شیخ‌محمدصالح (متصدی شاه‌جهان‌آباد و ناظم پرگنهٔ حصار، فیروزآباد، هانسی، کالو و سونی) به انجام رسانده است. نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۳ق‌ف ۱۰ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی موجود است؛ خورشید و روشن‌ضمیر که داستانی است با مضمون شکیبایی پیشه کردن آدمی. وی در دیباچهٔ این داستان یاد می‌کند که خمیرمایهٔ آن را از امیرمحمدمکرم پسر قاضی سید علی‌اکبر شهید اله‌آبادی (گویا نگارندهٔ فصول اکبری در دستور زبان) گرفته است. دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۸۷۳،۹ راج در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۱۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۷۵/۲ـ۸۷۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۴۳/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۷/۴ـ۲۱۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی،۲۴۲ـ۲۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۰، ۳۲۹، ۴۶۱، ۵۹۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/533; *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 2/767; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 108; *Dictionary of Indo-persian literature*, 501-502; *Dexviptive Catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/49.

حجتی

راج نیمدهر، پندت ← دلپسند

راجوقتّال ← یوسف‌گدای دهلوی

راجی‌محمد کلوی (rā.ji.mo.ham.mad-e.kol.vi)، فرزند یارمحمد، ز ۱۱۵۱ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در ۱۰۹۸ق زاده شد و در دورهٔ پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. نسب وی به شیخ جمال کلوی، از صوفیان سدهٔ هشتم هجری در علیگر می‌رسد. راجی‌محمد شرح احوال شیخ جمال را نوشت و بر این باور بود که وی خصوصیاتی معجزآسا داشت. تاریخ زاد و مرگ این شیخ معلوم نیست و به نظر راجی‌محمد، در روزگار فرمانروایی ممالیک زاده شده و بیش از صد سال زندگانی کرده و هنگام بر تخت نشستن سلطان فیروزشاه تغلق، درگذشته است. پسر شیخ جمال، ملا کمال‌الدین، آموزگار سلطان علاءالدین خلجی بود و این سنتِ کسب علم و یاد دادن آن تا سده‌های بعد نیز، در آن خانواده باقی بود. یکی از بازماندگان شیخ جمال به دستور جلال‌الدین اکبر، به قاضیگری جونپور گمارده شد. راجی‌محمد در ۱۱۵۱ق کتاب خود را با نام اشجارالجمال / اخبارالجمال، در ذکر پیامبران و برخی پیران و صوفیان علیگر، به‌پایان برد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۶۲/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۵/۳؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 81; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,502; *Mughals in India* ,493; *Persian Literature*; C.A.Storey, 1/1022.

ربیعیان

راحت‌الارواح (rā.ha.tol.ar.vāh)، زندگینامهٔ شیخ عزیزالله قادری لاهوری (۱۰۴۷ ــ ۱۰۸۴ق) به‌فارسی، تألیف حافظ محمد سعید لاهوری فرزند کرم‌الله از شاگردان و مریدان شیخ‌عزیزالله. وی تألیف این زندگینامه را در ۱۰۸۴ق آغاز کرده و در ۱۰۸۵ق به‌اتمام رسانده است. شیخ عزیزالله از صوفیان معروف لاهور

بود. وی در ۱۰۴۷ق / ۱۶۳۷م در لاهور متولد شد و در ۱۰۸۴ق / ۱۶۷۴م در همان‌جا درگذشت. محمدسعید تاریخ فوت وی را در مصرعی از یک شعر نقل کرده است. راحت‌الارواح به پنج فصل تقسیم شده است: ۱ــ تاریخ ولادت و ایام طفولیت؛ ۲ــ معاش و لباس ایشان؛ ۳ــ اخلاق و شمایل و صرف اوقات و شمه‌ای از ریاضت ایشان؛ ۴ــ خرق عادات او؛ ۵ــ ملفوظات و تاریخ وفات او. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانهٔ بانکیپور و خانقاه شریف احمدیهٔ سعیدیه در دیرهٔ اسماعیل‌خان نگه‌داری می‌شود.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۱۷، ۵۱۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۲۸/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۰/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 413; *Mughals in India*, 337.

سپاهی

راحت‌الانسان (rā.ha.tol.en.sān)، کتابی در پزشکی از الیاس (عبدالقوی) بن شهاب، نوشته در سدهٔ هشتم هجری. الیاس این اثر را به فیروزشاه تغلق (۷۵۲ــ ۷۹۰ق) اهدا کرد. این کتاب در سه باب و هفتاد و چهار فصل تدوین شده است. باب نخست آن در علاج بیماری‌ها و ادویه (چهل‌ونه فصل)، باب دوم در انواع فواید (سیزده فصل) و باب سوم در منافع زنان (دوازده فصل) است. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۳۷۹۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۴۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۸۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,253.

فتح‌نیا طبری

راز اصفهانی (rāz-e.es.fa.hā.ni)، میرمیران، مخاطب به میرنوازش‌خان، فرزند علی‌مردان‌خان، ــ اورنگ‌آباد ۱۱۸۰ق، دولتمرد و شاعر ایرانی شبه‌قاره. از مردم اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. میرمیران که از سوی سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ــ۱۱۳۵ق) به‌سفارت نزد محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) به‌هندوستان رفته بود، در دکن به ملازمان نواب آصف‌جاه (ــ ۱۱۶۱ق) پیوست. نواب نیز او را بسیار نواخت، چندان که داروغگی تمامی اورنگ‌آباد را بدو داد. میرمیران در پی مرگ خداوندگارش انزوا گزید و سال‌ها بدین‌گونه روزگار به سر برد. هنگامی که به درخواست نواب والاجاه، ناظم کرناتک / آرکات رهسپار آن‌جا بود، در بین راه درگذشت. پیکرش را به اورنگ‌آباد بردند و در باغ او به خاک سپردند. میرمیران شعر نیز می‌سرود و در سروده‌هایش راز تخلص می‌کرد. او با سخنور نامی میرغلام علی آزاد بلگرامی دوستی داشت و شعرهایش را برای بازبینی نزد وی می‌برد. به‌پاس این دوستی، آزاد در مرگ وی گفته است: «می‌توان راه سیل را بستن ــ چه علاج است دیدهٔ تر را / در هوایت مدام می‌گردد ــ گوی چوگان خود کن این سر را.» از سروده‌های راز ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۴۵۲ـ۴۵۷؛ الذریعه، ۳۴۵/۹ـ۳۴۶؛ صبح گلشن، ۱۶۸ـ۱۶۹؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۵ـ۲۸۶؛ نشتر عشق، ۵۹۷/۲ـ۶۰۲.

نوش‌آبادی

راز الهی ← برهان‌الدین برهانپوری

رازی امرتسری (rā.zi-ye.a.ma.rat.sa.ri)، پروفسور فیروزالدین، امرتسر (در پنجاب) ۱۹۱۴ــ لاهور ۱۹۶۷م، شاعر و نویسندهٔ پاکستانی. خانواده‌اش از مردم کشمیر بودند. فیروزالدین پس از به انجام رسانیدن تحصیلات دبستانی و دبیرستانی (۱۹۳۴م)، به لاهور رفت و در ۱۹۴۰م به دریافت دانشنامهٔ فوق‌لیسانس فارسی از دانشگاه پنجاب نایل گردید. وی ریاست بخش فارسی دانشگاه دولتی لاهور را برعهده داشت. دوستدار ایران و زبان فارسی بود و چند بار به ایران سفر کرد. از آثار فارسی وی: ۱ــ فرهنگ‌نامهٔ جدید (لاهور، ۱۹۵۲م/ ۱۳۷۰ق)، که مجموعهٔ بیست‌هزار واژهٔ نو و عامیانهٔ فارسی با معنی مختصر و سادهٔ آن‌ها به اردو و انگلیسی است. این اثر همچنین دارای فهرستی از ترکیبات و واژه‌هایی است که فرهنگستان ایران در برابر ترکیبات عربی و لغات کهن و مهجور فارسی منتشر کرده است. رازی کوشیده است تا همهٔ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی جدید را در این فرهنگ بگنجاند؛ ۲ــ سفینهٔ دانش؛ ۳ــ نقوش اقبال؛ ۴ــ ایران امروز؛ ۵ــ قند عجم در سه جلد؛ ۶ــ قند پارسی؛ ۷ــ ارمغان فارسی؛ ۸ــ سرزمین سعدی و حافظ؛ ۹ــ خودآموز فارسی، در سه جلد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۷/۱، ۴۰۰؛ ۶۸۲/۳،

۶۸۴، ۶۵۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۲؛ خفتگان خاک لاهور، ۲۰۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۶۳-۲۶۴؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۸۸۰/۴.

برزگر

رازی خوافی (rā.zi-ye.xā.fi)، میرعلی عسکری، ملقب به عاقل‌خان، فرزند محمدتقی فرزند محمدقاسم، اورنگ‌آباد ح۱۰۲۶ – ۱۱۰۸ق، دولتمرد، تاریخ‌نگار و شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از سادات خواف خراسان بود. سلسلهٔ نسبش با چند واسطه به شیخ محمدغوث* گوالیاری (۹۰۰ – ۹۷۰ق) می‌رسید. در موضعی از خاندیس زاده شد و در برهانپور پرورش یافت. استادان وی شیخ برهان‌الدین راز الهی (– ۱۰۸۳ق) و شیخ عیسی جندالله برهانپوری (– ۱۰۳۱ق) بودند. در زمان فرمانروایی اورنگ‌زیب در دکن، میر عسکری بخشی دوم وی بود (۱۰۴۷ق). پس از مدتی که اورنگ‌زیب روانهٔ دکن شد، حراست و فوج‌داری دولت‌آباد را به عهدهٔ میرعسکری گذاشت. وی بسیار زود دژدار ارک دولت‌آباد شد. در ۱۰۶۸ق که اورنگ‌زیب به شاهی نشست، به میر عسکری خطاب عاقل‌خان داد و او را به فوج‌داری دوآب و مقام پانزده‌صدی ذات و هزارسواری تعیین کرد. عاقل‌خان در ۱۰۷۲ق به‌سبب بیماری از کار کناره گرفت. در این هنگام در لاهور می‌زیست و سالانه نه‌هزار روپیه مقرری می‌گرفت. در ۱۰۷۳ق به منصب حجابت دربار خاص پادشاه رسید. در ۱۰۷۴ق که پادشاه از کشمیر به لاهور بازگشت، وی را به منصب هفت‌صدی ذات و داروغگی غسل‌خانهٔ لاهور رساند. در ۱۰۸۰ق از کار برکنار شد. در آن هنگام مقرری وی سالانه یازده‌هزار روپیه بود. ده سال هیچ منصبی نداشت، تا آنکه در ۱۰۹۰ق به سمت بخشی تن / بخشی کل منصوب شد. در ۱۰۹۱ق با منصب چهارهزاری صوبه‌دار دهلی شد. سرانجام پس از هجده‌سال صوبه‌داری درگذشت. میرزا عبدالقادر بیدل در تصوف پیرو عاقل‌خان است و مادهٔ تاریخی در رثای وی سروده است. دامادش شکرالله‌خان، به درخواست او، شرحی بر مثنوی معنوی نوشته است. وی تخلص رازی را به‌سبب ارادتی که به مرشدش شیخ برهان‌الدین راز الهی داشت، برگزید. از آثارش: مثنوی مهر و ماه / نغمات‌العشق که ترجمهٔ منظوم فارسی داستان عشقی مدهومالت و منوهر از هندی است. عاقل‌خان این مثنوی را در ۱۰۶۵ق تصنیف کرد. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1972-184 در موزه ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی شمع و پروانه که ترجمهٔ منظوم فارسی داستان هندی پدماوت ورتن اثر ملک جائسی (۹۰۶ – ۹۹۶ق) است. نظم این مثنوی در ۱۰۶۵ق به‌پایان رسید. نسخه‌ای از شمع و پروانه به‌شمارهٔ 5724/2406 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی مرقع که در پیروی مثوی معنوی مولوی است. این مثنوی که نزدیک ۳۵۰۰ بیت دارد آمیخته با حکایت‌ها و تمثیل‌ها است. از آن حکایت‌ها یکی داستان لدهای فقیر و عروس است که سراینده در آن، مرزی میان عشق مجازی و حقیقی قایل نشده است. نسخه‌ای از آن با شمارهٔ pi/vI5382/19 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ساقی‌نامه؛ دیوان غزلیات؛ گل و بلبل؛ ثمرات‌الحیات در ملفوظات شاه‌برهان‌الدین که آن را در ۱۰۵۳ق گردآورده است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱ق‌ف۶۳ در انجمن ترقی کراچی یافت می‌شود؛ کشکول؛ رسالهٔ امواج خوبی؛ واقعات عالمگیری*.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۶۰۱/۵، ۱۵۴۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۹/۲-۴۱۳، ۵۲۶-۵۲۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳۳-۴۳۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۹۰-۱۹۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۱؛ تین تذکری، ۲۲۹-۲۳۰؛ جرنل، ۷۲؛ داستان پدماوت، مقدمه؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۴، ۱۶۸، ۲۷۷؛ الذریعه، ۶۷۴/۹؛ ۱۱۰/۱۲؛ ۲۲۷/۱۹، ۳۱۴؛ ۲۱/۲۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۵۰/۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۹۴-۱۰۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۰/۱ - ۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۴/۳-۱۳۷۵؛ ۲۱۷۵/۴؛ ۱۰۳۴/۶-۱۰۳۶؛ ۸۷۸/۷-۸۸۱؛ ۴۶۵/۱۰-۴۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۰۶/۲؛ ۲۸۷۸، ۲۹۷۱، ۳۲۵۳؛ ۴۵۷۹/۶، ۴۶۷۱، ۴۷۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۴۰-۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۶۵۴، ۶۸۸، ۷۴۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۱، ۱۳۶۰؛ کلمات‌الشعرا، ۴۰؛ مآثرالامرا، ۸۲۱/۲-۸۲۳؛ مجمع‌النفایس، ۴۹-۵۰؛ مرآة‌العالم، ۹، ۱۶۲، ۱۸۳، ۲۲۹، ۳۰۲، ۳۰۵؛ منتخب‌اللباب، ۳۲/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۷؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۴؛ نشتر عشق، ۵۹۶/۲-۵۹۷؛ همیشه‌بهار، ۸۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/132-133; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/265; 2/699; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung*

Museum and Library, 1/332; 5/211, 213; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 16; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 512-513; *Mughals in India*, 79-80.

حجتی

راستی (rās.ti)، هفته‌نامهٔ خبری و اجتماعی که به مدیریت فریدون رستم نوریزدان و سردبیری کیخسرو افسری، در ۱۳۲۷ش / ۱۹۴۸م منتشر شد. راستی از نشریات فارسیان (ایرانیان) ساکن هند است و تا ۱۳۲۹ش / ۱۹۵۰م در بمبئی منتشر می‌شده است.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۰۴؛ فهرست روزنامه‌های فارسی، ۸۰/۲.

مرتضوی

راسخ اکبرآبادی (rā.sex-e.ak.bar.ā.bā.di)، عنایت‌خان فرزند شمس‌الدوله لطف‌الله‌خان صادق بهادر تهورجنگ، ۱۱۱۴ق ــ، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از شیوخ انصاری پانی‌پت در شمال دهلی بودند. پدرش شمس‌الدوله از امرای بلندپایهٔ گورکانیان در دورهٔ محمد شاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) و حاکم دهلی در زمان یورش نادرشاه بدان شهر (۱۱۵۱ق) بود و در دورهٔ احمد شاه گورکانی (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) درگذشت. از آثارش: عنایت‌نامه (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی خیرپور در پاکستان به شمارهٔ s.۸۹۱/۵۵۱) که مجموعهٔ اشعاری از سرایندگان گذشته و همروزگار مؤلف است و به کارنامه‌نگاری می‌آید. این اثر در ۱۱۵۰ق گردآوی شده و روی‌هم‌رفته ۹۷۸ بیت را دربردارد؛ عنایت‌نامهٔ نثر/رقعات عنایت‌خان (نسخهٔ‌موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1410) که در ۱۱۶۳ق گردآوری شده و مجموعهٔ نامه‌هایی است که به نام یا خطاب به پادشاهان و دیگر شخصیت‌های برجستهٔ دولت گورکانی هند، مانند بابر، همایون، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر، اورنگ زیب، داراشکوه و بهادر شاه نوشته شده است؛ رسالهٔ ذکر مغنیان هندوستان دربارهٔ برخی موسیقی‌دانان هندی. در سال پنجم فرمانروایی احمد شاه (ح ۱۱۶۵ق) نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) نگه‌داری می‌شود؛ فالهای حافظ شیراز که مجموعهٔ فال‌هایی است که برخی پادشاهان، شاهزادگان، امرا و دیگر شخصیت‌های برجستهٔ دولت گورکانی هند از دیوان حافظ گرفته‌اند. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور در دست است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۱/۵ـ ۳۱۲؛ ۱۰۷۸/۸، ۱۰۸۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 876-877; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/151; 5/269; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,257; *Mughals in India* ,205.

برزگر

راسخ سرهندی (rā.sex-e.ser.hen.di)، میرمحمدزمان فرزند میرعماد، ــ سرهند ۱۱۰۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از تبار امیر سید کلال (گویا از سادات معتبر لاهور) بود و تحصیلات مقدماتی را نزد عم خود میرمفاخر حسین ثاقب فراگرفت. گویند سپاهی‌پیشه بود و در آغاز ملازمت شاهزاده محمداعظم‌شاه (ــ ۱۱۱۹ق) پسر اورنگ‌زیب گورکانی را برگزید و تا منصب هفت‌صدی بالا رفت و در شمار رایزنان معتمد شاهزاده درآمد. با میرزا عبدالقادر بیدل پیوند نزدیک داشته است. در دورهٔ اقامت محمداعظم در گجرات، با بیدل و اسلم کشمیری و حکیم شیخ حسین شهرت شیرازی (ــ ۱۱۴۹ق) و دیگران همصحبت بوده است. گویند چون راسخ بیت «دلبری یافتم و گوشهٔ خلوت رفتم ــ ریختم شمع به اندازهٔ کاشانهٔ خویش» را سرود استادان سخن بر ترکیب «شمع ریختن» ایراد گرفتند. از این ایرادگیری آزرده شد و «از لشکر محمداعظم‌شاه برخاسته رفت و همین سبب ترک نوکری شد.» وی پس از ترک ملازمت محمداعظم‌شاه، ظاهراً به دستگاه مکرم‌خان پیوست و مکرم‌خان برای او مقرری ماهانه‌ای تعیین کرد. در اواخر عمر ترک ملازمت کرد و در سرهند گوشه گزید و در همان‌جا درگذشت. پسرش میرمعصوم، مخاطب به عالی‌نسب‌خان (ــ ۱۱۶۰ق)، نیز شعر می‌سرود و وجدان تخلص می‌کرد و دیوانی در بیست‌هزار بیت مشتمل بر قصیده و مثنوی و غیره داشته است. از شاگردان راسخ می‌توان از غنیمت کنجاهی، سرخوش لاهوری، ارادت‌خان واضح، محمدعلی رایج سیالکوتی و میرغازی شهید نام برد. راسخ را شاعری بسیار نازک‌خیال و دقیق‌گو گفته‌اند. از وی یک مثنوی به‌جا مانده است که در فهرست‌های مختلف با نام‌های گوناگون ناز و نیاز، راز و نیاز،

داد و فریاد، داد و بیداد و مثنوی راسخ آمده است. ناز و نیاز مثنوی‌ای عرفانی است، در رها ساختن عشق مجازی و برگزیدن عشق حقیقی و مشتمل بر حکایات تمثیلی، از جمله حکایت میر قوام‌الدین علی پسر شاه جونپور که در همان کودکی برای سرکوبی دشمن به جنگ می‌رود و دراثنای آن زخم برمی‌دارد و سپس پدرش به دشمن یورش می‌برد و به دست سپاه دشمن کشته می‌شود و در پی آن شاهزاده تاج و تخت را رها می‌کند و به گروه درویشان می‌پیوند. زبان راسخ در این مثنوی تا اندازه‌ای پیرو شیوهٔ بیان ناصرعلی سرهندی است. مثنوی راسخ اثری دلکش و خوب با بیانی پخته و دارای ترکیبات و استعاراتی تازه و گه‌گاه شگفت‌انگیز، مانند رم مجنون، وسمهٔ ناز، محشر شوریدهٔ ایام، حیرت‌خانهٔ جولان، خلوت چاک‌کتان، دیدار چیدن، مصریان کف بریده، خامه از نبض تراشیدن، مژگان نقاب و مانند آن‌ها است. این مثنوی در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: باغ معانی، ۶۸-۷۰؛ بهارستان سخن، ۶۰۵، ۶۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹/۳؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۳- ۱۵۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۶۲/۱- ۲۶۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۱؛ جرنل، ۷۳؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۷۵-۲۷۷؛ الذریعه، ۳۴۷/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۳/۱، ۲۵۰؛ سرو آزاد، ۱۲۸؛ سرهند مین فارسی ادب، ۸۷-۹۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۷-۱۱؛ شمع انجمن، ۱۷۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۷۲- ۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۱/۸- ۹۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۲۳، ۳۱۲۲؛ کلمات‌الشعرا، ۴۲- ۴۳؛ مجمع‌النفایس، ۴۷- ۴۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۲۲/۲-۳۲۴؛ مرآة‌الخیال، ۳۰۶- ۳۰۷؛ مرآة‌العالم، ۵۸۴/۲؛ منتخب‌الاشعار، ۶۱؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۴۶/۳؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۲- ۲۷۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۹/۶- ۳۱۰؛ همیشه بهار، ۹۳-۹۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/700, 938; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/211; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,508; *Mughals in India*, 415.

برزگر

راسخ عظیم‌آبادی (rā.sex-e.a.zim.ā.bā.di)، شیخ غلام‌علی فرزند شیخ محمدفیض، عظیم‌آباد/ پتنا ح ۱۱۷۰ـ جمادی‌الاولی ۱۲۳۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش برآمد. در تلاش معاش به کلکته، بنارس و لکنو سفر کرد و قصایدی در مدح بزرگانی چون آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق)، سرود. درویش خوی بود و درویشانه می‌زیست. بیشتر به اردو و گه‌گاه به فارسی شعر می‌سرود و از استادانی مانند میرزا محمدعلی فدوی و میرتقی‌میر اصلاح سخن می‌گرفت. در سروده‌های اردو فراوان ترکیبات فارسی به‌کار می‌برد. سراینده‌ای توانا و پرگو بود و سروده‌هایش را ساده و روان و به زبانی پاکیزه گفته‌اند. گذشته از اشعار، اثر منثوری در فن عروض به‌نام خلاصة‌الخلاصه دارد که در هفت بخش دربارهٔ اقسام کلام موزون، علم معانی، علم بدیع، بیان معنوی، معایب سخن، علم عروض، و حقیقت قافیه و ردیف و رباعی است. کلیات راسخ (پتنا، ۱۹۵۷م) دربرگیرندهٔ ۴۴۴ غزل، ۸ قصیده، ۱۵۰ قطعهٔ مدحیه، ۷۷ رباعی، ۴ مخمس، یک واسوخت، ۴ مرثیه و ۱۵ مثنوی است. مثنویات راسخ که به‌کوشش ممتاز احمد به‌چاپ رسیده (پتنا، ۱۹۵۷م) این مثنویات را دربردارد: مثنوی‌های عشقی کشش عشق، نیرنگ محبت، جذب عشق، حسن و عشق، ناز و نیاز، اعجاز عشق، گنجینهٔ حسن، مرآت‌الجمال، مکتوب‌الشوق، مثنوی شهرآشوبی با عنوان مثنوی در بیان انقلاب زمانه، مثنویات اخلاقی سبیل نجات و نورالانظار، مثنویات مدحیهٔ شرح حال، مثنوی در مدح جناب مولوی راشد صاحب و مثنوی مدحیه‌ای دیگر، مثنویات هجویهٔ عابد که دو زوجه داشت، حکایت در بیان احوال تاجر و حکایت در بیان تاجر. وی در این مثنویات اردو، همچون مثنویات فارسی، سخن را با حمد و نعت و مناجات و منقبت آغاز می‌کند و پس از وصف عشق، توصیف سخن و شکوه از فلک جفاکار به اصل موضوع می‌پردازد. ظاهراً همهٔ این سروده‌های راسخ به اردو است، ولی در کتابخانهٔ گنج‌بخش نسخه‌ای از دیوان فارسی شاعری با تخلص راسخ نگه‌داری می‌شود (به شمارهٔ ۴۰۶) که گویا از همین شیخ‌غلام‌علی راسخ است، گرچه منزوی و تسبیحی سال مرگ او را (به اشتباه) ۱۲۸۶ق در عظیم‌آباد یاد کرده‌اند. این دیوان موضوعش «ادب» است و غزلیات و یک قطعه، روی‌هم‌رفته ۹۰۰ بیت، را دربردارد و به‌ترتیب حروف تهجی «حرف و کلمات ردیف» مرتب شده است و از حرف الف تا حرف دال را دربر می‌گیرد.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۹۴۵/۲- ۹۶۱؛ تاریخ ادب

اردو، سکسینه، ۲۵۶/۱؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۵۱۶/۲ـ۵۱۷؛ ریاض‌الفصحا، ۱۱۶؛ سخن شعرا، ۱۷۶؛ طبقات شعرای هند، ۲۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۸/۸؛ ۲۰۹۸/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۲۰۰/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۴۴۴/۳ـ۱۴۴۵؛ گل رعنا، ۱۹۵ـ۱۹۸؛ گلشن بی‌خار، ۲۰۷؛ نوادرات سخن، ۷۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 508.

برزگر

راسخ لاهوری، میرمحمدزمان ← راسخ سرهندی

راشد (rā.šed)، نذرمحمد فرزند راجا فضل‌اللهی چشتی، آکل‌گره نزدیک گوجران در لاهور ۱۹۱۰ ـ لندن ۱۹۷۵م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دولتی لاهور به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۳۲م از همان دانشگاه دانشنامهٔ فوق لیسانس علوم اقتصادی گرفت. در کنار تحصیل، ویراستار بخش اردوی مجلهٔ دانشکدهٔ لاهور بود. در ۱۹۳۹م مدیریت اخبار رادیو هند را به عهده گرفت. در ۱۹۴۱م مدیریت برنامه‌ها و در ۱۹۴۳م تصدی روابط عمومی ادارهٔ رابطهٔ هند را عهده‌دار شد و با همین سمت در بغداد، تهران، بصره، قاهره، اورشلیم و کلمبو خدمت کرد. چندی نیز یادداشت‌های تاجور نجیب‌آبادی به نام شاهکار را ویرایش کرد. پس از جدایی هند و پاکستان به ادارهٔ رادیو پاکستان منتقل شد. یک چند مأمور دولت در مولتان بود و در همین ایام نخستین شعر آزادش به‌نام «جرئت پرواز» را سرود که در نخستین مجموعهٔ اشعارش به‌نام ماورا به‌چاپ رسید (۱۹۴۱م). در ۱۹۵۱م به نیویورک سفر کرد و در ادارهٔ اطلاعات سازمان ملل به کار پرداخت. چندی نیز مدیریت برنامه‌های رادیویی به‌زبان اردو را عهده‌دار بود. در ۱۹۶۷م به تهران رفت و تا ۱۹۷۴م در تهران به‌سر برد. پس از آن به انگلستان کوچید و تا پایان عمر در آن‌جا زندگی کرد. وی در کنار زبان پنجابی که زبان مادری و اردو که زبان ادبی وی بود، زبان‌های فارسی، فرانسه و روسی را به خوبی می‌دانست. در ۱۹۵۵م مجموعهٔ شعر ایران میں اجنبی (بیگانه‌ای در ایران)، در ۱۹۶۵م مجموعهٔ شعر لاانسان و در ۱۹۷۷م مجموعهٔ شعر گمان کا ممکن (ممکن گمان) وی به‌چاپ رسیده است. سوای مجموعهٔ اشعار، مجموعه‌ای از شعر جدید فارسی را به‌زبان اردو برگردانید، مقدمه‌ای در نقد شعر، چندین سخن‌رانی و بیست‌وچهار مقاله از وی به‌جا مانده است. اشعار وی در شعر شمال‌غربی و مجلهٔ شعر بلوئت به‌انگلیسی برگردانده شده است. پدر و پدربزرگش ذوق ادبی داشتند و به‌فارسی و عربی شعر می‌سرودند. معرف شاعرانی چون سعدی، حافظ، غالب و اقبال برای راشد پدرش بود. راشد از شاعران جدید اردو است که ردیف و قافیه را در اشعارش کنار گذاشته است. شعرهایش در بحرهای آزاد عروضی سروده شده و بسیاری از تعبیرها و ترکیب‌های لفظی او نو و ابتکاری است. مرگ، خودکشی، فرار، جمود ذهنی و آشفتگی اندیشه درون‌مایهٔ بیشتر سروده‌های وی است. در اشعارش از شعرای انگلیسی و فرانسه تأثیر گرفته است. وی اشعارش را با نام ن.م.راشد منتشر کرد.

منابع: ادبیات پاکستان، ۲۰ـ۳۶؛ همالیا، ۵۵ـ۵۸؛

Urdu nazm, 319-328.

رسولی

راشدالله رضیواله‌ای (rā.še.dol.lāh-e.ra.zi.vā.le.i)، پیر محمدراشد روضی‌واله/ رضیواله فرزند سیدمحمد بقا (۱۱۳۵ـ ۱۱۹۸ق) فرزند محمدامام فرزند فتح‌محمد، ۱۱۷۰ـ ۱۲۳۳ق، عارف نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای بزرگش سیدعلی مکی از عربستان به سند کوچید و در جایی به‌نام لکی در بخش دادو رحل اقامت افکند و لکی به‌نام او به لکعلوی موسوم و معروف گردید. فرزندان و نوادگانش نیز که از مهم‌ترین خاندان‌های سادات سند به‌شمار می‌آیند به سادات لکیاری آوازه یافتند. پیرمحمد راشد خود از مشایخ بزرگ روزگارش به‌شمار می‌آمد و سلسلهٔ سجادهٔ پیرِ پاگاره (در سند) از او آغاز می‌شود. وی به فارسی و سندی شعر می‌سرود. دست‌کم پنج مجموعهٔ فارسی از ملفوظات او در دست است که عبارتند از: ۱ـ جامع الفیوضات به فارسی، به نثر آمیخته به نظم، که در ۱۲۴۸ق به دست خلیفه میان محمود کره‌ای نظامانی گردآوری شده است. جامع‌الفیوضات، افزودن بر مسائل عرفانی و احوال پیران طریقت، اوضاع اجتماعی و سیاسی سند در سدهٔ سیزدهم هجری را نیز دربردارد. از این اثر چند ترجمه به سندی در دست است؛ یکی از پیرعلی محمد راشدی در ۱۹۳۳م، دیگری با عنوان توفیق‌الطالبین از محمدعثمان فرزند احمد صباح و سومی از فتح‌محمد نظامانی؛ ۲ـ گلزار راشدی/ محبوبهٔ محمودیه که نیز گردآوردهٔ خلیفه میان محمود کره‌ای نظامانی است؛ ۳ـ

مجمع‌الفیوضات /ملفوظات محمدراشد که این هم گردآوردهٔ خلیفه میان محمود کره‌ای نظامانی در ۱۲۴۸ق‌است (و باید دید با جامع‌الفیوضات چه تفاوت‌هایی دارد یا شاید با آن یکی باشد). مجمع‌الفیوضات در یک مقدمه در سبب تألیف و شجرهٔ پیران قادریان و نقشبندیان، و شانزده باب در موضوعاتی مانند فضیلت ذکر لااله، طلب علم، صلوات، صیام، عزیمت، وعظ، راستی، دروغ، صفت جلال و جمال، ملامت، خوف و رجا، توبه، صحبت مرشد، طالبان حق، قبض و بسط، صدق ارادت، معرفت اولیا، مرید و پیر، مذمت دنیا، توکل، تدبیرات، تجرید از غیر، بلند همتی، جذب و عشق، محبت و بی‌قراری، سکر و بی‌خودی، فضیلت کعبه، عروج و نزول اسلام، معجزه، تصرف، کرامت، مکاشفه، معرفت حق، نفس، علم لدنی، فقه و قناعت، رضا بر قضا، خدمت به خلق، مساکین، سخاوت، مروت، فرق میان علما، کامل و ناقص، عقل حیوانی و انسانی، سعادت ازلی، شفاعت، خوش‌طبعی و مناقب اولیا است. این اثر را قاضی فتح‌محمد نظامانی به سندی برگردانیده‌است؛ ۴ــ ملفوظات محمدراشد/ صحبت‌نامه، گردآوردهٔ یکی از مریدانش به نام خلیفه محمدحسین مهیسر در ۱۲۳۷ق یا پیش از آن؛ ۵ــ نفحات‌الکرامات به فارسی و سندی، گردآوردهٔ محمدقاسم مشوری که در دیباچه می‌گوید برخی سخنان راشدالله را از مجمع‌الفیوضات گرفته و به سندی گزارش کرده، و برخی را خود شنیده و در این اثر آورده است. از راشدالله، گذشته از ملفوظات، چند اثر دیگر نیز به فارسی مانده است، از جمله آداب‌المریدین؛ الاعتنا فی تحقیق نحوالاستوا در تأویل آیهٔ «و علی‌العرش استوا» در پاسخ مولوی عبدالغفور و نظرمحمد عابد در آن باره؛ رسالهٔ عرفانی در وحدت وجود و وحدت شهود و طریقهٔ اوراد و وظایف، در دو فصل (یکی در ذکر نفی و اثبات و دیگری در اوراد و طریقهٔ خواندن آن‌ها در طریقهٔ قادریه و نقشبندیه)؛ شرح اسماءالحسنی؛ مکتوبات محمدراشد که مجموعهٔ ۴۶ نامه در مسائل عرفانی و اخلاقی و دینی است؛ صراط‌الطالبین که یکی دیگر از مجموعهٔ ملفوظات راشدالله است؛ جمع‌الجوامع که واژه‌نامهٔ مفصل فارسی به فارسی، به ترتیب الفبایی، است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۳/۳۱۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۳۶۳؛ تکملهٔ مقالات الشعرا، ۲۴۲، ۷۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۱۸، ۱۲۸۲- ۱۳۸۳، ۱۴۸۹، ۱۵۸۳، ۱۶۷۶، ۱۸۲۴، ۱۸۷۰، ۱۹۸۶، ۲۰۲۷، ۲۰۳۲، ۲۰۷۲؛ ۸/۱۳۴۹؛ ۱۱/۱۰۰۷؛ ۱۴/۱۶۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۰۹۵- ۲۰۹۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,41.

برزگر

راشد حسین (rā.šed.ho.seyn)، فرزند سید ارشادحسین، شاه‌جهان‌آباد از ایالت اوتارپرادش ۱۹۴۵م ــ ، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه اسلامی علیگر به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۶م از آن دانشگاه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در آن دانشگاه به کار پرداخت. وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ منتخبی از نامه‌های اورنگ‌زیب از فارسی به اردو، ۲ــ «فرهنگ‌نویسی در هند، قرن شانزدهم میلادی» (مجلهٔ اسلامیک کلچر، حیدرآباد، ۱۹۷۹م)؛ ۳ــ ترجمهٔ داستان «مرگ مادر» اثر علی دشتی به‌اردو (مجلهٔ فکر و نظر، علیگر، ۱۹۸۰م)؛ ۴ــ ترجمهٔ داستان «انتخاب» از محمد حجازی (مجلهٔ الفاظ، علیگر، ۱۹۸۳م).

- منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۳۶؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۴-۲۷۵.

رسولی

راشدی (rā.še.di)، پیرسید حسام‌الدین فرزند سید حامدشاه، لارکانه (در ایالت سند) ۱۹۱۱ ــ کراچی ۱۹۸۲م، ایران‌شناس پاکستانی. نسب او به پیر محمد راشد، از عرفای سند، می‌رسد. کار فرهنگی را از ۱۹۳۰م با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و تا استقلال پاکستان (اوت ۱۹۴۷م) سردبیر و دبیر روزنامه‌ها و مجله‌های سند، مانند ماهنامهٔ المنار در سکهر (۱۹۳۰م)، دوهفته‌نامهٔ سنده زمیندار در سکهر (۱۹۳۰ ــ ۱۹۳۴م)، ستارهٔ سنده در سکهر (۱۹۳۴ ــ ۱۹۳۷م)، روزنامهٔ الوحید، در کراچی (۱۹۴۰ ــ ۱۹۴۲م)، روزنامهٔ قربانی در کراچی (۱۹۴۰ ــ ۱۹۴۶م)، فصلنامهٔ مهران در کراچی (۱۹۵۸ ــ ۱۹۶۱م)، فصلنامهٔ اردو در کراچی (۱۹۶۷م)، فصلنامه پارس درکراچی (۱۹۶۵م)، فصلنامهٔ ایران‌شناسی در تهران (۱۹۶۹م) و عضو مشورتی ماهنامهٔ نئین زندگی و عضو مشورتی انجمن تاریخ پاکستان درکراچی بود. به همت راشدی چندین مرکز فرهنگی و پژوهشی در پاکستان پاگرفت که از آن‌شمارند مؤسسهٔ مطالعات آسیای میانه و غربی در دانشگاه کراچی (۱۹۶۷م)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد (۱۳۵۰ش)، سندی ادبی بورد در حیدرآباد

(۱۹۵۰ ــ ۱۹۶۷م)، انجمن ترقی اردو در کراچی (۱۹۴۷م)، آکادمی اقبال در کراچی (۱۹۵۰ــ ۱۹۶۸م)، ادارهٔ یادگار غالب (۱۹۶۸م) و کالج حاجی عبدالله در کراچی (۱۹۶۵ ــ ۱۹۷۲م). راشدی رئیس و عضو هیأت علمی دانشگاه‌های پاکستان و عضو هیأت علمی موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (۱۹۵۸ ــ ۱۹۸۰م) بود و از دولت پاکستان نشان علمی ستارهٔ امتیاز گرفت و در ۱۳۵۲ش دانشگاه تهران به او دکتری افتخاری داد. یک‌چند نیز دبیر انجمن فرهنگی ایران و پاکستان در کراچی بود (۱۹۶۰ ــ ۱۹۶۹م). راشدی در کراچی به‌بیماری سرطان درگذشت، اما پیکرش را به سفارش خودش به گورستان تاریخی سند به‌نام مکلی بردند و در آن‌جا به‌خاک سپردند. حسام‌الدین راشدی گذشته از فارسی و اردو، زبان‌های انگلیسی، عربی و سندی را به‌خوبی می‌دانست. فارسی را با خواندن گلستان سعدی، بوستان / نصیحت‌نامه سعدی، یوسف و زلیخای جامی، اسکندرنامهٔ نظامی و بهار دانش آغاز کرد. وی به کشورهای خاور دور، خاورمیانه و اروپا سفر کرد و در ۱۹۶۲م در آیین هزارمین سال بنیاد شهر بغداد شرکت جست. راشدی کتابخانهٔ بزرگی داشت که پس از مرگش به دانشگاه قائد اعظم در اسلام‌آباد و بنیاد سندشناسی دانشگاه سند انتقال یافت. از آثارش به‌فارسی: ویرایش و چاپ مثنوی چنیسر نامهٔ ادراکی بیگلاری (کراچی، ۱۹۵۶م)؛ ویرایش و چاپ مقالات‌الشعرای قانع تتوی (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ ویرایش و چاپ مثنوی مظهرالآثار از شاه‌جهانگیر هاشمی (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ ویرایش و چاپ تکملهٔ مقالات‌الشعرای خلیل تتوی (کراچی، ۱۹۵۸م)؛ ویرایش و چاپ قصاید و مثنویات قانع تتوی (کراچی، ۱۹۶۱م)؛ ویرایش و چاپ مثنوی هشت بهشت عطای تتوی (حیدرآباد، ۱۹۶۳م)؛ ویرایش و چاپ تاریخ مظهر شاه‌جهانی از یوسف میرک (کراچی، ۱۹۶۴م)؛ ویرایش و چاپ منشورالوصیت نوشتهٔ میان‌نورمحمد خدایارخان (حیدرآباد، ۱۹۶۴م)؛ ویرایش و چاپ ترخان‌نامه از میرمحمد تتوی (حیدرآباد، ۱۹۶۵م)؛ ویرایش و چاپ تذکرهٔ حدیقةالاولیاء نوشتهٔ عبدالقادر تتوی (حیدرآباد، ۱۹۷۱م)؛ گردآوری و چاپ دیوان بیرم‌خان (کراچی، ۱۹۷۱م)؛ احوال و آثار ملک‌الشعرا ابوالفیض فیضی (کراچی، ۱۹۶۹م)؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر نوشتهٔ میرزا محمداصلح (کراچی، ۱۹۶۷م)؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر در چهار جلد (کراچی، ۱۹۶۷ ــ ۱۹۶۹م)؛ ویرایش و چاپ مثنوی مهر و ماه سرودهٔ جمالی دهلوی (راولپندی، ۱۹۷۴م)؛ ویرایش و چاپ تذکرهٔ روضة‌السلاطین، جواهرالعجایب و دیوان فخری هروی در یک مجلد (حیدرآباد، ۱۹۶۸م)؛ ویرایش و چاپ تذکرهٔ ریاض‌العارفین اثر آفتاب‌رای لکنویی (اسلام‌آباد، ۱۹۷۷ ــ ۱۹۸۲م)؛ ویرایش و چاپ بخش یکم از جلد سوم تحفةالکرام نوشتهٔ قانع تتوی (حیدرآباد، ۱۹۷۱م)؛ مقالهٔ نامهٔ پژوهش‌های ایرانی در زبان اردو که در جلد هفتم ناموارهٔ دکتر محمود افشار به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۷۲ش). آثار فارسی او که پیش از آن که موفق به‌چاپ آن‌ها شود درگذشت: متن کامل تحفةالکرام قانع تتوی؛ مثنوی مهر و ماه سرودهٔ عطای تتوی؛ نورس بهار؛ انشای عطارد؛ فتح‌نامهٔ عالم‌علی‌خان؛ معیار سالکان طریقت از قانع تتوی؛ میخانهٔ سند که مجموعهٔ ساقی‌نامه‌هایی است که شاعران فارسی‌گوی سند سروده‌اند؛ مثنوی ختم‌السلوک از قانع تتوی؛ تذکرةالمراد؛ وفیات؛ تاریخی فریمین؛ سلسلهٔ تیموریان؛ خانوادهٔ شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی در هند و پاکستان؛ سلسلهٔ نورجهان‌بیگم زن جهانگیر پادشاه؛ تاریخ رشیدی از میرزا حیدر دو قلات؛ اشعار فارسی بر کتیبه‌های گلستان / کوهستان مکلی (گورستان مکلی). آثار او به سندی: مولانا محب‌علی سندی (۱۹۴۷م)؛ ادبیات سندی که خلاصهٔ تاریخ زبان و ادبیات سندی است (۱۹۵۵م)؛ مهران چون‌ماجون (۱۹۶۱م)؛ تذکرهٔ امیرخانی (۱۹۶۵م)؛ ماک بهینا رابل (۱۹۶۵م)؛ ویرایش و چاپ مکلی‌نامه از قانع تتوی (حیدرآباد، ۱۹۶۷م). آثار چاپ‌نشده‌اش به سندی: تالپوران جی تاریخ؛ کلام پیرعلی گوهر؛ آرغون آیین ترخانی داود جی تاریخ؛ رشیدی خاندان آیین سندون علمی کارنامه؛ تهاتونگار. از آثارش به‌اردو: هفت مقاله (۱۹۶۸م)؛ دود چراغ محفل (کراچی، ۱۹۶۸م)؛ غازی ترخان اورامسکی بزم ادب (۱۹۷۰م).

منابع: بیاض سفر، ۱۸۶ ـ ۱۸۷؛ پیرحسام‌الدین راشدی اوران کی علمی کارنامی؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۸/۳؛ فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی، ۸۳/۱ـ ۸۷؛ ۲۰۰ ـ ۲۰۵؛ ۳۹۵/۲ـ ۴۰۱؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۰۲ـ۲۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۲؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۲۸/۱، ۱۳۲؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۸۴؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۶۲؛ ایرج افشار، «پیر (سید) حسام‌الدین راشدی»، آینده، سال هشتم، شمارهٔ ۳ـ۴، صص ۲۰۵ـ۲۰۶؛ عارف نوشاهی، «وفات پیرحسام‌الدین راشدی»، همان‌جا، صص ۲۰۷ـ۲۰۸؛ ایرج افشار، «کارنامهٔ سیدپیرحسام‌الدین راشدی»، همان‌جا، سال دهم، شمارهٔ ۱۱، بهمن ۱۳۶۱ش، صص ۸۴۳ـ۸۴۹؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، سال بیستم، شمارهٔ ۸۳ـ۸۴، اردیبهشت ۱۳۵۳ش، ص ۱۴۵؛

سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ دکتر شهریار نقوی، «ایران‌شناسی در پاکستان»، وحید، سال سوم، شمارهٔ ۲۵، دی‌ماه ۱۳۴۴ش، ص ۷۱.

نوشاهی

راشدی (rā.še.di)، سیدعلی‌محمد فرزند حامدشاه، ز ۱۳۵۱ق، کاتب، مترجم و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی برادر پیر حسام‌الدین راشدی و ساکن بهمن در ناحیهٔ لرکانه (سند)، بوده است. از آثارش: تاریخ سند در یادداشت‌های تاریخی از خاندان عباسی کلهوره از حاکمان سند، سروده‌های فارسی کنده بر گورشاه بهاره، فرمانروایان هند و افغان در سند، فهرست آثار باستانی سند و جز آن. نسخه‌ای از آن نزد حسام‌الدین راشدی در کراچی بوده است؛ ترجمهٔ جامع‌الفیوضات پیر محمد راشد روضی واله (۱۱۷۰ــ ۱۲۳۳ق) که آن را در ۱۹۳۳م به‌زبان سندی برگرداند. وی کاتب کتاب‌هایی چون دیوان نامی، دیوان شاه‌شجاع و تذکرهٔ مخادیم کهره اثر الله‌بخش‌کهروی نیز بوده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۸۳/۳؛ ۷۷۰/۷؛ ۱۲۷۵/۸؛ ۶۰۴/۱۰؛ ۱۰۶۳/۱۱.

حجتی

راضی کشمیری (rā.zi-ye.kaš.mi.ri)، احسن‌الله‌خان، مخاطب به فصاحت‌خان، ــ پیش از ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از (برادران یا) طایفهٔ قاضی‌خان کشمیری بود. در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) درشمار منصب‌داران شاهی درآمد و خطاب فصاحت‌خان یافت. دوست‌نواب صلابت‌خان، متخلص به سید، میرآتشِ دستگاه شاهی، بود. در سخنوری از میرزا عبدالغنی قبول کشمیری (ــ ۱۱۳۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت و به شیوهٔ او شعر می‌گفت، «بلکه پیش قدمی گذاشته و در این طور سرآمد گشته.» (مجمع‌النفایس، ۵۳) دوست سراج‌الدین علی‌خان آرزو بود و پیش از یورش نادرشاه به دهلی (۱۱۵۱ق) درگذشت. از دیوان او نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر (به شماره ردیف‌های ۱۵۷۶ و ۱۶۸۹) نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۷۶-۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۹/۳، ۳۹۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۸۷- ۹۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۸۴۹- ۱۸۵۹؛ تین تذکری، ۲۳۱؛ روز روشن، ۲۲۳-۲۳۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۷؛ سفینهٔ هندی، ۸۸؛ صبح گلشن، ۱۸۷؛ صحف ابراهیم، ۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر، ۸۹-۹۰؛ مجمع‌النفایس، ۵۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۹؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۷؛ نشتر عشق، ۵۹۴/۲؛ همیشه بهار، ۸۷؛ محمدظفرخان، «عبدالغنی بیگ قبول»، هلال، سال دهم، شمارهٔ ۴، (شمارهٔ مسلسل ۴۲)، ص ۵۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,512.

برزگر

راغب بارکپوری (ra.qe-be.bā.rak.pu.ri)، سید نظام‌الدین، سدهٔ بیستم میلادی، شاعر فارسی‌گوی بنگالی. از مردم بارکپور از بخش‌های چوبیس پرگنه در نزدیکی کلکته بود و همان‌جا نیز برآمد. او از چهره‌های سرشناس بارکپور و چندی نیز نایب رئیس شهرداری آن‌جا بود. راغب پس از تقسیم شبه‌قاره، زادبومش را ترک گفت و در داکا نشیمن گزید. او در این شهر در کنار فرزندش امام‌الدین روزگار به‌سر می‌برد و همان‌جا نیز درگذشت. چون درگذشت پیکرش را در گورستان عظیمپور داکا به خاک سپردند. راغب به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود، اما بیشتر به سرودن شعر فارسی دلبستگی داشت. او شاعری صاحب دیوان بود. دیوان راغب به کوشش محمدمنظور حسن‌آوری در کلکته به‌چاپ رسید (۱۳۵۱ق). بر دیوان راغب تفریظ‌هایی چند به‌قلم فرهیختگان و سخنورانی مانند محمد بدایت حسین صاحب از مدیران مدرسه عالی کلکته، عبدالرشید صاحب شهزادپوری پتنوی / پنبوی(؟) و نیز تقریظی به اردو به خامهٔ وحشت کلکته‌ای نوشته شده است. نعت و آموزه‌های دینی درون‌مایهٔ بیشتر سروده‌های راغب است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۴۰-۱۴۵.

راغب بلخی، سید احمد، ملقب‌به میرمبارک‌خان ← راغب مدراسی

راغب پانی‌پتی (rā.qeb-e.pā.ni.pa.ti)، محمد جعفرخان فرزند هدایت‌الله خان، دهلی ۱۱۵۷ ــ عظیم‌آباد ۱۲۱۷ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نوادهٔ شمس‌الدوله لطف‌الله

خان صادق و عزت‌الدوله شیرافکن خان بود. تبارش از پدر به خواجه عبدالله انصاری و از مادر به خواجه بهاءالدین نقشبند می‌رسید. پدرانش در پانی‌پت نشیمن و ریاست داشتند و در دستگاه گورکانیان هند خدمت می‌کردند. پدرش هدایت‌الله‌خان نیز منصب پنج‌هزاری و جاگیر داشت. پس از آنکه سیک‌ها منطقهٔ پنجاب تا پانی‌پت را زیر سلطهٔ خود درآوردند و بسیاری از آن‌جا کوچیدند، راغب هم به دهلی رفت و از آن‌جا رهسپار بهار شد. در راه مدتی در لکنو نزد محمد فاخر مکین* شاگردی کرد. سرانجام در عظیم‌آباد (پتنا) رحل اقامت افکند. از آن پس با جاگیر کمی که داشت زندگی‌اش را می‌گذراند. وی در اردو شاگرد محمد رفیع سودای دهلوی (ــ ۱۱۹۵ق) بود. از آثارش: گلزار جعفری؛ بهار جعفری؛ دیوان فارسی؛ دیوان اردو که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدا بخش رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۷۹؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای هندی، ۹۰-۹۲؛ جرنل، ۷۵؛ ریاض‌الفصحا، ۱۱۵؛ سفینهٔ هندی، ۸۶؛ شمع انجمن، ۱۷۸؛ طبقات شعرای هند، ۲۴۶؛ نتایج الافکار، ۲۸۶-۲۸۷؛ نشتر عشق، ۶۰۹/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,497.

برزگر

راغب لکنویی (rā.qeb.lak.nu.i)، میرزا سبحان‌قلی بیگ، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم جهان‌آباد و پیشه‌اش سپاهیگری بود. راغب از سخنوران ایرانی‌تبار شبه‌قاره بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود. گویند او در شعر اردو از شاگردان میر انشاءالله‌خان انشا، بود، اما روزگاری با میر درافتاد و هجویه‌هایی تند در نکوهش وی سرود. راغب از دوستان سعادت‌یارخان رنگین بود. نام او را نباید با سخنوری دیگر با نام راغب لکنویی که از شاگردان میرزا محمدباقر منیر بوده است، خطا کرد. از سروده‌های راغب ابیاتی چند به فارسی و اردو در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «بادهٔ ناب دلم می‌خواهد ــ سیر مهتاب دلم می‌خواهد / سخت تنگ آمدم از تاریکی / سیر مهتاب دلم می‌خواهد.»

منابع: خوش‌معرکهٔ زیبا، ۶۲۵/۲-۶۲۶؛ الذریعه، ۳۴۹/۹؛ روز روشن، ۲۳۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۵۱/۱؛ سخن شعرا، ۱۷۷؛ طبقات شعرای هند، ۲۶۲؛ عقد ثریا، ۳۰؛ گلستان بی‌خزان، ۹۶؛ گلشن بی‌خار، ۲۰۶-۲۰۷؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۵۳-۱۵۴؛ لغت‌نامه «زیر راغب لکهنوی»؛ مجموعهٔ نغز، ۲۶۶/۱-۲۶۷.

نوش‌آبادی

راغب مدراسی (rā.qeb-e.med.rā.si)، سیداحمد، ملقب به میر مبارک‌الله‌خان، فرزند سیدعاصم‌خان بهادر مبارزجنگ فرزند سیدمعصوم‌خان، مدراس ۱۲۰۳ــ ۱۲۶۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او سید معصوم‌خان از مردم قصبهٔ امام از توابع بلخ بود و به حیدرآباددکن کوچید و پس از ازدواج با خواهر سید عبدالله‌خان بهادر، از امرای دولت آصف‌جاهیان حیدرآباد، در آن‌جا از مقام و منزلتی درخور برخوردار گشت. سیدعاصم‌خان، پدر راغب، از حیدرآباد به مدراس رفت و در دستگاه نواب آرکات محمدعلی والاجاه (ــ ۱۲۱۰ق) بالید و «رفته‌رفته به کار سترگ مدارالمهامی ملک کرناتک [/آرکات] سربرافراخت.» راغب در زادگاهش پرورش یافت و درس خواند و همچون پدر خود به خدمت نوابان آرکات درآمد و در دستگاه آن‌ها از مقام و منزلت برخوردار شد. شاعرانی همانند بینش مدراسی و میرمهدی ثاقب مدراسی از وی اصلاح سخن می‌گرفتند. از او، گذشته از دیوان، دو مثنوی، یکی ساقینامه (سروده در ۱۲۳۶ق) و دیگری فراقنامه (سروده در ۱۲۴۸ق) به‌جا مانده است، از فراقنامه که راغب آن را در سوگ مرگ معشوقه‌اش سروده است نسخه‌ای در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به شمارهٔ ۲۶۳ مثنوی) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به شمارهٔ 2184 فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش، ۶۴، ۷۹-۸۲، ۱۳۷، ۱۴۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۶۵۳/۱؛ الذریعه، ۳۴۹/۹؛ روز روشن، ۱۳۵/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، هدایت، ۲۵۸-۲۵۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۹۴/۲؛ صبح گلشن، ۱۷۰-۱۷۱؛ طرائق‌الحقائق، ۴۵۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۱۹/۴؛ مکارم‌الآثار، ۱۳۵/۱؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۹-۲۹۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/335; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,498.

برزگر

راغب و مرغوب، مثنوی ابجدی ← خمسهٔ‌ابجدی

راغب هندی، میر مبارک‌الله‌خان ← راغب مدراسی

رأفت‌شاه احمد مجددی نقش‌بندی ← درالمعارف

رافع کشمیری (rā.feℇ-e.kaš.mi.ri)، محمد مسعود، ــ میان ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم کشمیر و در شعر، شاگرد ملا ساطع کشمیری بود. وی مدتی در دهلی زندگی کرد و در آن‌جا، از حمایت خان دوران (ــ ۱۱۵۱ق)، امیرالامرای محمدشاه (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) برخوردار بود. نوشته‌اند که رافع برای سرودن بیتِ «کفم چو کاسهٔ گرداب همچنان خالی است ــ به این محیط کرم گرچه آشنا شده‌ام»، هزار روپیه از خان دوران صله دریافت کرد. همچنین، خان‌دوران به نشانهٔ قدردانی از رافع، جاگیر کوچکی در کشمیر به او بخشید و رافع بقیهٔ عمر را در زادبوم خود به‌سر برد و همان‌جا نیز درگذشت. تذکره‌نویسان تنها همان بیت یاد شده را از رافع نقل کرده‌اند.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱/۲۶۷- ۲۶۹؛ تین تذکری، ۲۳۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۴۵- ۲۴۶؛ الذریعه، ۹/ ۳۴۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۸؛ سفینهٔ هندی، ۹۰؛ شمع انجمن، ۱۷۳؛ صحف ابراهیم، ۶۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature , 495.

ربیعیان

رافع لاهیجانی (rā.feℇ-e.lā.hi.jā.ni)، محمدصالح، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم لاهیجان و از اخلاف تاش‌مراد لاهیجانی از سپه‌داران خان‌احمدخان گیلانی بود. محمدصالح بعدها زادگاهش را ترک گفت و به هندوستان رفت و به‌ملازمان شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ــ۱۱۲۴ق) پیوست. او شعر نیز می‌سرود و در شعرهایش صالح تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلصش را به رافع بگرداند. از شعرهای رافع ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. این رباعی از وی است: «ابنای زمان اگر چه با هم یارند ــ از یاری یکدگر همه بیزارند / از پیچ و خم جادهٔ ره معلوم است ــ کین خلق جهان چگونه کج‌رفتارند.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۲؛ شام غریبان، ۱۱۶-۱۱۷؛ صحف ابراهیم، ۶۹؛ مجمع‌النفایس، ۴۷.

نوش‌آبادی

راقم دهلوی ← غلام‌محمد هفت قلمی دهلوی

راقم قادری (rā.qem-e.qā.de.ri)، شیخ محمد حسین فرزند نجم‌الدین حسن خوش‌نویس قادری مدراسی، مدراس ۱۲۲۳ــ ۱۳۰۳ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان محمد حسین شهید بندری بود. کتاب‌های فارسی را نزد عموهای خود شایق علی‌خان شایق مدراسی (ــ ۱۲۴۹ق) و مولوی میران محیی‌الدین واقف (ز ۱۲۵۶ق) خواند. برخی کتاب‌های عربی را نیز نزد مفتی بدرالدوله بهادر فراگرفت. کتاب‌هایی مانند مقامات حریری، اللوائح و مشکاة‌المصابیح را نزد قاضی ارتضا علی گوپاموی آموخت. در شعر شاگرد ابو سعید فرزند ابو طیب مدراسی بود. چون در شاعری نامی برآورد به حلقهٔ شاعران وادیبان دربار نواب مدراس، خان اعظم محمد غوث‌خان بهادر، متخلص به اعظم، پیوست و از وی لقب افضل‌الشعراء شیرین سخن‌خان بهادر یافت. وی در نگارش تذکرهٔ گلزار اعظم به محمد غوث‌خان یاری کرد ویا به روایتی خود این تذکره را نوشت و آن را به او نسبت داد. راقم همچنین ریاست مجلس مشاعره‌ای را که از سوی خان اعظم در مدراس تشکیل شده بود بر عهده داشت. از آثارش: بحر عجم (مدراس، ۱۲۷۷ق) در لغت شامل مصدرها و مشتقات مرکب دیگر، ترکیبات اضافی و وصفی فارسی و جز آن که در شعر و شاعری و انشا پردازی به کار آید؛ ترجمهٔ مقامات حریری؛ خزینة‌الفواید که گزیده‌ای از شواهد النبوه؛ نفحات‌الانس؛ بهارستان جامی؛ تذکرة‌الاولیای عطار و فواید سعدیهٔ محمد ارتضا گوپاموی است. نسخه‌ای از آن به خط خود نگارنده با تاریخ ۱۲۹۶ق به شمارهٔ N.M.1973-208 در کتابخانهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ اعظم‌الصناعه (نوشته در ۱۲۶۰ق) در شرح معمیات حدایق البلاغه؛ گزیدهٔ عروض سیفی (نگاشته در ۱۲۵۷ق)؛ میزان الاشعار در عروض که در ۱۲۵۹ق به نام محمد غوث‌خان نوشته شده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1973-209 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود، دیوان اشعار؛ بحرالمصادر، که شاید همان بحر عجم باشد.

منابع:اشارات بینش، ۸۵-۸۷، ۱۴۵- ۱۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۵۸۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۴،۲۵/۱؛ ۴۵/۲-۵۳،۵۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۴۹، ۵۷۴؛ شمع انجمن، ۱۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۷۱۸- ۲۷۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۱۷، ۴۶۴-۴۶۵؛ فرهنگهای فارسی، ۱۸۴-۱۸۵؛ نتایج‌الافکار، ۲۹۸-۲۹۹؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴۷/۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 3/242; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,506.

برزگر

راقم مدراسی، محمدحسین فرزند نجم‌الدین حسن ← راقم قادری

راقم مشهدی (rā.qem-e.maš.ha.di)، سعدالدین محمد بن غیاث‌الدین، ــ مشهد ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. در مشهد زاده شد و در همان‌جا و هرات به تحصیل پرداخت. پدرش بازرگانی از مردم خراسان بود. راقم در روزگار پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۸ق) با پدر راهی هندوستان شد و چندی در دستگاه اسلام‌خان مشهدی از پایگاهی بلند برخوردار بود. در بازگشت به ایران، محمدبیگ اعتمادالدوله وی را به دربار شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ـــ ۱۱۰۵ق) برد. نخست به وزارت صفی‌قلی‌خان شاملو، بیگلربیگی هرات، رسید. پس از آن به‌وزارت کل خراسان منصوب شد. احسان مشهدی، عظیمای نیشابوری و شوکت بخاری وی را در اشعارشان ستوده‌اند و از حمایت او برخوردار بوده‌اند. راقم در خوش‌نویسی ماهر بود. در مکتب درس می‌داد. برادرش میرزای اختر نیز شاعر بود و اختر تخلص می‌کرد. سه دست‌نویس از دیوان راقم به‌جا مانده است که دو نسخهٔ آن در تاشکند و تفلیس نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دیوان راقم که در کتابخانهٔ شرق‌شناسی آکادمی علوم ازبکستان نگه‌داری می‌شود از دیگر نسخه‌ها قدیمی‌تر و کامل‌تر است. این نسخه نه‌صد و ده غزل، یک قصیده، نه رباعی و یک قطعه دارد و روی هم رفته ۱۰۰۰۰ بیت را در بر می‌گیرد. نسخهٔ دیگر آن به‌شمارهٔ or.3487 در کتابخانهٔ موزه بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این نسخه دو دیوان دارد، یکی از خود سعدالدین و دیگری از محمدصادق مشهدی. منتخبی از قصاید دیوان اشعار وی در ۱۲۹۴ق در مشهد چاپ سنگی شده است. راقم شاعری غزل‌سرا است. شکایت از ناسازگاری زمانه و غریبی، وصف عشق، محبت و طبیعت درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. راقم به لهجهٔ مشهدی نیز شعر سروده است.

منابع: آتشکدهٔ یزدان، ۲۹۰، تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۲۶/۵ ـ ۱۳۳۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۸۵ ـ ۸۶؛ خزانهٔ عامره، ۲۳۸ ـ ۲۴۴؛ الذریعه، ۳۵۱/۹؛ سرو آزاد، ۱۱۹ ـ ۱۲۰؛ شام غریبان، ۱۱۱ ـ ۱۱۲؛ شمع انجمن، ۱۶۷ ـ ۱۷۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۷، شمارهٔ ۱۶۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۰۴/۲ ـ ۲۳۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۳۱/۳ ـ ۲۳۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. ۲۳۳۱/۳ـ۲۳۳۲؛ کاروان هند، ۴۳۱ ـ ۴۳۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۹/۲ـ۳۱۱؛ مرآت‌العلوم، ۶۸/۲؛ مطلع‌الشمس، ۷۱۹/۲؛ مقاله‌نامهٔ خراسان، ۲۵۵؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۰۶/۶؛ نتایج‌الافکار، ۲۶۸ ـ ۲۶۹؛ نشتر عشق، ۶۲۵/۳ـ۶۲۹؛ نشریهٔ فرهنگ خراسان، جلد ۳، شمارهٔ ۳، صص ۱۶ـ۱۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 4/209; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 506; *Mughals in India*, 413.

رسولی

راگ درپن ← فقیرالله

راماکونت (rā.mā.kunt)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق)، درمقام مأمور عوایدی حکومت گورکانیان هند خدمت می‌کرد. وی مجموعه‌ای از گزارش‌های خبری، نامه‌ها، فرمان‌ها و اطلاعیه‌ها را زیر عنوان مجمع‌الانشاگرد آورد. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature,503; *Mughals in India* ,410.

ربیعیان

رامایین (rā.mā.yan)/ راماینه (در سنسکریت به معنی پناهگاه یا سرگذشت رام/ رامه)، یکی از دو حماسهٔ بزرگ هندوان. حماسهٔ دیگر مهابهارته است. رامایین کهن‌ترین منظومهٔ حماسی جهان و نخستین رزمنامهٔ هندیان به‌شمار می‌آید و آن را والمیکی، سرایندهٔ نامدار هند که سرگذشت او با افسانه درآمیخته، حدود سدهٔ پنجم پیش از میلاد به زبان پراکریت سروده است و پس از دو سه قرن کسان گوناگون آن را به سنسکریت برگردانده به صورت کنونی درآورده‌اند. نسخه‌های این حماسه با هم اختلاف فراوان دارند، چراکه رامایین، همانند بسیاری از کتاب‌های داستانی و حماسی دیگر، پس از زمانِ گویندگانشان، شاخ و

برگ‌هایی زیاد از اصل پیدا کرده و دست‌خوش تغییرات و افزودگی‌ها شده است. دو متن کاملاً مشخص از آن در دست است که یکی متن شمالی و دیگری متن بنگالی است. رامایـن سرگذشت رام‌چندر، پسر بزرگ راجه دَشَرتهه، پادشاه کشور کوسالا و از تبارِ آفتاب/ ماه است. به روایت والمیکی، رام در اجودهیا/ ایودهیا (اوده) به‌دنیا آمد و سه برادر به‌نام‌های بهارت، لکشمن و شتروگهنه داشت. به‌سرپرستی فرزانه‌ای به‌نام وشوامتره بزرگ شد. در مسابقه‌ای که بر سر نامزدی سیتا، دختر جنکه، پادشاه ویدهه (بهار) برگزار شد، با خم کردن کمان سخت شیوا پیروز شد و سیتا به همسری او درآمد. رام، در نتیجهٔ دسیسهٔ کیکیی مادر بهارت از پادشاهی محروم شد. پس از آن، با سیتا و برادر ناتنی خود لکشمن از اجودهیا بیرون رفت و در جنگل گوشه گرفت. اندکی بعد دشترتهه درگذشت و بهارت، که برخلاف مادرش، انسانی جوانمرد و نیک‌سیرت بود و پادشاهی را حق رام می‌دانست، به جنگل رفت تا وی را به پایتخت بازآورد. اما رام از بازگشت سرباز زد و پادشاهی را به بهارت واگذاشت. رام در جنگل گروهی از دیوان را کشت. راون، دیو ــ پادشاه سیلان، به خون‌خواهی دیوان برخاست و به نیروی افسون دیوی را به صورت غزالی درآورد و سوی خلوتگاه رام روانه کرد. رام به تعقیب غزال پرداخت و چون بازگشت او به درازا کشید لکشمن به جست‌وجوی او رفت. بدین‌سان سیتا تنها ماند و راون از فرصت بهره جست و او را ربود و به شهر لنکا در سیلان برد. راون از سیتا خواست که با وی زناشویی کند و تهدید کرد که اگر نپذیرد وی را می‌کشد و می‌خورد. سیتا در ایستاد و با مداخلهٔ یکی از زنان راون از مرگ رهید. رام و لکشن در پی رهایی سیتا برآمدند. و پس از گذراندن ماجراهای فراوان، با سوگریوه، شاه بوزینگان، همدست شدند و با یاری هنومت، سردار بوزینگان،و ویب هیشنه، برادر راون، بر لنکا تاختند. رام، راون را کشت و سیتا را رهانید. سیتا برای اثبات پاکدامنی خود (در دورهٔ اسارت) خود را در آتش افکند و بی‌آسیبی از آن گذشت و بیرون آمد. رام باسیتا با اجودهیا بازگشت و بر تخت شاهی نشست، ولی دید مردم هنوز به پاکدامنی سیتا با بدگمانی می‌نگرند. پس به حکم وظیفه، برخلاف میل خود، سیتا را در بیابان رها کرد. سیتا به جست‌وجوی پناهگاهی به‌راه افتاد و سرانجام در دیرِ والمیکی (مؤلف رامایـن) عزلت گزید و دو پسر همزاد به‌نام کوشه و لوه برای رام زایید. پسران چون بزرگ شدند به نزد رام دراجودهیا رفتند. رام آنان را شناخت و سیتا را نزد خود فراخواند و به بی‌گناهی‌اش گواهی داد. اما سیتا که دید هنوز دربارهٔ بی‌گناهی‌اش شک و اعتراضاتی وجود دارد از مادر خویش، زمین، خواست تا به پاکی وی گواهی دهد. زمین دهن گشود و او را فرو برد. رام به دنبالش رفت و به بهشت رسید.

منظومهٔ رامایـن از دیرباز در هند از محبوبیت فراوان برخوردار بوده است و درواقع یکی از کتاب‌های مقدس هندوان به‌شمار می‌آید و خواندن آن فضیلت و ثواب بزرگی محسوب می‌شود. در فرهنگ هندی، پرستش رام/راما و سیتا همچون مظاهر الهی رواج فراوان دارد. وفاداری سیتا به شوهر، وظیفه‌شناسی رام، و وفاداری لکشمن بسیار مقبول ذهن هندوان است. ترجمه‌های رامایـن به زبان‌های بومی هند نیز از آثار بزرگ ادبی محسوب می‌شود. از جملهٔ این ترجمه‌ها می‌توان از ترجمهٔ تامیلی کمپن، ترجمهٔ بنگالی کرتیباس و ترجمهٔ هندی تلسیداس به‌نام رام‌چوترمانس نام برد. رامایـن در هفت بخش تدوین شده است: ۱ــ بال کانده (Bala Kānda)، دربارهٔ ایام کودکی رام؛ ۲ــ اجودهیا کانده (Ayodhya-Kānda)، در تبعید رام از اجودهیا؛ ۳ــ آرنیه کانده (Arnya-Kānda) در زندگی رام در جنگل و ربوده شدن سیتا به‌دست راون؛ ۴ــ کیشکیندهیا ــ کانده (Kiskindhya-Kānda) در توقف رام در کیشکیندهیا، پایتخت بوزینگان؛ ۵ــ سوندر کانده (Sundara kānda) در گذر شگفت‌آور رام و همپیمانان او از دریا و رسیدنشان به سیلان؛ ۶ــ جودهه کانده (Yuddha-Kanda) در جنگ رام با راون و شکست و هلاکت راون و نجات سیتا و بازگشت رام و سیتا به اجودهیا و تاجگذاری رام؛ ۷ــ اوتر کانده (Uttara-Kānda) در زندگانی رام در اجودهیا و تبعید سیتا و زایش دو پسرش و مطالب دیگر تا مرگ سیتا و رفتن رام به دنبال او به بهشت. رامایـن در دورهٔ گورکانیان هند نزد فرمانروایان مسلمان آن سرزمین معروف و محبوب بود و از همان دوره بود که ترجمهٔ آن به فارسی آغاز گردید و رفته‌رفته ترجمه‌های متعددی از این اثر به فارسی پدید آمد. گویا نخستین کسی که این اثر را به نظم فارسی درآورده عبدالقادر بدایونی (۹۴۸ــ ح ۱۰۰۴ق) بود که در ۹۹۲ق به فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بدین کار آغازید و آن را در ۹۹۷ق به پایان برد. ولی متأسفانه این منظومه از میان رفته است. با این همه، یک ترجمهٔ کامل منثور به فارسی پاکیزه و روان از رامایـن در دست است (از جمله در نسخهٔ شمارهٔ Or.1248 موزهٔ بریتانیایی) که فهرست‌نویسان آن را از بدایونی دانسته‌اند و از شیوهٔ نگارش نیز پیدا است که یک نویسندهٔ توانا آن را ساخته است. کهن‌ترین

ترجمهٔ منظوم فارسی موجود رامایین از ملا سعدالله مسیح پانی‌پتی است که در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) در قالب مثنوی در ۵۳۰۷ بیت سروده است. این منظومه رام و سیتا نام دارد و از جهت مقام ادبی نیز در پایهٔ نخستین به‌شمار می‌آید. رام و سیتا در ۱۸۹۹م در لکنو به‌چاپ رسیده است. گفتنی است ترجمه‌ای از رامایین به‌نام وظیفة‌الفیضی (لکنو، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۷م) را به ابوالفیض فیضی اکبرآبادی (۹۵۴ــ ۱۰۰۴ق) نسبت داده‌اند که گویا درست نیست. در این باره باید افزود که منشی پرمیسوری سهای سرور لاله داستان رام وسیتا را در ۱۸۹۱م با عنوان وظیفهٔ فیضی سروده که در ۱۸۹۳م در آگره چاپ شده است. کامل‌ترین متن منثور فارسی رامایین از امرسینگ/امرسنگه است که نسخه‌های متعدد آن را تلفیق کرد و آن را در هفت بخش که هر یک را بیان نامید در ۱۱۱۷ق یعنی در اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) به انجام رسانید. این ترجمه نخست با تصحیح امرپرکاش در لکنو و سپس به تصحیح اظهر دهلوی در ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ش در دو جلد در تهران به‌چاپ رسیده است. از دیگر کسانی که به ترجمهٔ رامایین به فارسی (بیشتر به نظم) پرداخته‌اند از این کسان می‌توان نام برد: ۱ــ گردهرداس/گروهرداس/گهردرداس، در ۱۰۳۳ / ۱۰۳۶ق به‌نام جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) به نظم در ۵۹۰۰ بیت (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1251 و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1973-162) جدایی بزرگی که این مثنوی با اصل رامایین دارد آن است که سیتا در زمین فرو نمی‌رود بلکه بر محفه سوار شده به جهان بالا می‌رود؛ ۲ــ گوپال فرزند سری گوبند، در ۱۰۹۲ق به نثر (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1969-218)؛ ۳ــ دیبی‌داس کایتهه، به نثر از روی روایت تلسیداس (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1249)؛ ۴ــ چندرمن کایته مدهپوری، متخلص به بیدل، پسر شری‌رام، به نظم با عنوان نرگستان که در ۱۱۰۴/ ۱۱۰۵ق به انجام رسیده و به اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) پیشکش شده است (لکنو، ۱۸۷۵م)؛ ۵ــ لاله امانت رای لالپوری/ لعلپوری، متخلص به امانت، به نظم در ۱۲۶۸ق نزدیک چهل هزار بیت در شش باب. امانت در پایان هر باب غزلی سروده و به آن منضم ساخته است؛ ۶ــ منشی رام داس، متخلص به قابل، فرزند بیلی‌رام، به نظم با عنوان رام‌نامه در ۱۲۸۱ق نزدیک ۳۰۰۰ بیت در چهار دفتر. این منظومه در ۱۸۸۴م در هند در چاپخانهٔ مادهوپرس به‌چاپ رسیده است؛ ۷ــ مکهن لال ظفر، در سدهٔ سیزدهم به نظم با عنوان جهان ظفر در ۷۲۲۰ بیت در قالب مثنوی (لکنو، ۱۸۷۲م)؛ ۸ــ منشی جگن‌کشور فیروزآبادی (۱۸۶۶ــ ۱۸۶۹م)، به نظم با عنوان نیرنگ حسن، معروف به بهاراجودیا، در ۹۹۹ بیت؛ ۹ــ منشی بانکی لال‌زار، به نظم در ۱۴۱ بیت؛ ۱۰ــ هر بلبه سیته، که خلاصهٔ داستان رامایین را به نظم آورده است (فیض‌آباد، ۱۹۱۵م)؛ ۱۱ــ عشرت کرن (ــ ۱۱۴۵ق)؛ ۱۲ــ لاله چندامل چاند؛ ۱۳ــ منشی هر لعل رسواکه داستان رامایین را در ۱۸۸۲م سرود؛ ۱۴ــ رای مهادیوبلی دریاآبادی؛ ۱۵ــ آنندکهن خوش (ز ۱۲۰۹ق)؛ ۱۶ــ ترکی* نورمحلی، به‌نظم با عنوان فرخ‌نامه (حیدرآباد دکن، ۱۹۰۳م).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۴۰-۴۱، ۸۷، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۷؛ اوپانیشاد (سرّاکبر)، ۵۲۲-۵۲۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۴۹/۵، ۱۵۴۶- ۱۵۴۷؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۰۶۳- ۱۰۶۴؛ سبک‌شناسی، ۲۶۲/۳- ۲۶۵؛ فارسی ادب بعهداورنگزیب، ۲۶۷- ۲۶۸، ۴۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۴۳۴/۲- ۲۴۳۵؛ ۵۴۲۳/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۵۴/۴- ۲۱۶۰؛ ۱۴۰۴/۶-۱۴۰۵؛ ۱۳۴۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۲۳/۴- ۲۸۲۴؛ ۳۷۱۶/۵- ۳۷۱۷؛ هزارسال نثر پارسی، ۱۱۴۷/۴- ۱۱۵۰؛ هند در یک نگاه، ۴۵۳- ۴۶۲؛ سیدامیرحسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵-۷، ص ۳۹۲؛ طاهره صدیقی، «داستان‌سرایی در شبه قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۱۲/۲- ۱۱۳، ۱۳۳؛ مهوش واحددوست. «همنهادی در حماسه‌های منظوم»، کیهان فرهنگی. سال دوازدهم. شمارهٔ ۱۲۲ (مرداد و شهریور، ۱۳۷۴ش)، صص ۲۴- ۲۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/55-57; 3/1078; *Indo Iranica*, Volume32(1979), number 3, 4, 6-13; *Britannica* ,9/920,20/535.

برزگر

رام پرشاد (rām.pa.ra.šād)، ز ۱۲۳۰ــ ۱۲۵۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در اوده می‌زیست و در دستگاه نواب ناظم، محمد داراب علی‌خان در مقام مأمور خزانه خدمت می‌کرد. وی خلاصة‌التواریخ سُجان‌رای بهنداری را تلخیص کرد و اوضاع و احوال دورهٔ محمد اکبر دوم (ــ۱۲۵۳ق) را نیز به آن افزود. این اثر منتخب خلاصة‌التواریخ نام دارد و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Or. 2057 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر

رام‌پرشاد مخزن‌العرفان نام دارد و آن، شرحی فارسی است بر یکی از شعرهای عرفانیِ هندی به نام «اَمِت چَرِتره»، که به صورت گفت‌وگو میان یک گورو و مریدش روایت شده است. نسخه‌ای از مخزن‌العرفان به شمارهٔ Egerton 1032 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. تاریخ تألیف این اثر در ربیع‌الاول ۱۲۳۰ق است و از پنج بخش شعر فقط دو بخش نخست را دربردارد.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,1/67; 3/1051; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,504; *Mughals in India* ,411.

ربیعیان

رام دیال گلشن (rām.da.yāl-e.gol.šan)، ز ۱۲۰۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در بخش قضایی زیردست نواب هیبت‌جنگ ــ برادرزادهٔ علی وردی‌خان، حاکم بنگال (ــ ۱۱۷۰ق) ــ کار می‌کرد. وی در ۱۲۰۴ق رساله‌ای فارسی به‌نام گلزار ابرار نوشت و در آن، نمونه‌هایی از قضاوت‌های بی‌طرفانهٔ هیبت‌جنگ را در میان هندوان و مسلمانان نقل کرد. نسخه‌ای از گلزار ابرار در مجموعهٔ پروفسور عسکری در پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature,503; *Mughals in India* ,410.

ربیعیان

رام ستهی چرنجی وداس ← معدن‌الانشا

رام سنگه (rām.sen.ge)، ۱۱۱۲ق ــ ، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از قوم کایته بود و از هفده‌سالگی، یعنی از ۱۱۲۹ق، در مقام منشی در دستگاه نظام‌الملک آصف‌جاه یکم ــ از امیران طغیانگر دورهٔ محمدشاه و بنیادگذار حکومت نیمه‌مستقل حیدرآباد (ــ ۱۱۶۱ق) ــ خدمت می‌کرد. رام سنگه مجموعه‌ای از نامه‌های ولی نعمتش را در گلشن عجایب گردآورد و ظاهراً زمان تدوین نامه‌ها نیز در زمان حیات آصف‌جاه بوده است، زیرا آن امیر نامه‌های این کتاب را بازبینی و اصلاح کرده بود. کتاب گلشن عجایب به دو بخش تقریباً مساوی تقسیم شده است:

بخش نخست این مجموعه حاوی نامه‌هایی خطاب به شاهان معاصر، یعنی فرخ‌سیر و محمدشاه است، و تعدادی از آن‌ها نیز یادداشت‌هایی تهنیت‌آمیز یا سپاسگذارانه‌اند. بخش دوم نیز دربرگیرندهٔ نامه‌هایی است خطاب به برخی از امیران بزرگِ آن روزگار، از جمله اعتمادالدوله، میرجمله، برهان‌الدوله، روشن‌الدوله و دیگران. برخی از محتویات بخش دوم هم گزارش‌هایی است از اقدامات آصف‌جاه در برابر اهالی مرهته، و دیگر مذاکرات نظامی و غیرنظامی در آن دوره. نسخه‌ای از این اثر به شمارهٔ 392 در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۶۱۷/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,1/402-403; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 170; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 504; *Mughals in India* ,411.

ربیعیان

رام موهن رای (rām.mu.han.rāy)، رادهانگر در بخش هوگلی بنگال ۲۲ مه ۱۷۷۲ــ بریستول در گلاسترشر (انگلستان) ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۳م، مصلح دینی، اجتماعی و آموزشی شبه قاره. از یک خانوادهٔ ثروتمند از کاست برهمنان به دنیا آمد. در جوانی سفرهای زیادی به بیرون از بنگال کرد و گذشته از زبان‌های مادری‌اش بنگالی و هندی، زبان‌های سنسکریت، فارسی، عربی و بعدها عبری، یونانی و انگلیسی را فراگرفت. چندی‌با رباخواری، درآمد املاک کوچک خود و خرید و فروش سهام شرکت هندشرقی انگلیس زندگی‌اش را گذراند. در ۱۸۰۵م به استخدام جان‌دیگبی، از مقامات فروپایهٔ شرکت هندشرقی انگلیس، درآمد و به واسطهٔ او با فرهنگ و ادبیات غرب آشنا شد. مدت ده‌سال دستیار جان دیگبی در کارهایش در شرکت هندشرقی یا بیرون از آن بود. در سراسر این دوره مطالعات دینی‌اش را ادامه می‌داد. در ۱۸۰۳م با نوشتن رساله‌ای، خرافه‌پرستی و شکاف دینی در میان هندیان را محکوم کرد و برای درمان این ناخوشی‌ها از آیین هندویی یکتاپرستانه‌ای دفاع کرد که پیروان آن از روی خرد به خالق مطلقی ایمان دارند که اصل اول همهٔ ادیان است. وی مبانی فلسفی باورهای دینی خود را در اوپانیشادها و وداها جست و این متون مقدس را از

سنسکریت به بنگالی، هندی و انگلیسی برگرداند. از دیدگاه او موضوع محوری این متون پرستش خداوند متعال بود. در ۱۸۲۴م برای ترجمهٔ اوپانیشادها به عضویت افتخاری «انجمن آسیایی فرانسه» درآمد. در ۱۸۱۵م برای ترویج آیین هندویی یکتاپرستانهٔ خود انجمنی به‌نام اتمیه سبها (Atmiya Sabha= انجمن دوستی) بنیاد کرد. برای این‌که بتواند کتاب مقدس را بخواند عبری و یونانی آموخت و در ۱۸۲۰م اندرزهای مسیح، راهنمای صلح و خوشبختی را منتشر ساخت که مطالب آن برگرفته از انجیل‌های چهارگانه است. در ۱۸۲۳م که حکومت بریتانیا نشریات کلکته را تحت ممیزی قرار دارد موهن‌رای که خود بنیادگذار و سردبیر دو روزنامه از نخستین روزنامه‌های هند بود جنبش اعتراض‌آمیزی را در دفاع از آزادی گفتار و دین سازمان داد. وی در روزنامه‌ها، رسالات و کتاب‌هایش بر بت‌پرستی و خرافه‌پرستی آیین هندویی سنتی می‌تاخت و نظام کاستی و رسومی چون ستی (که در آن زنان بیوه همراه پیکر شوهران درگذشته‌شان خود را به‌کام آتش می‌افکنند) را محکوم می‌کرد. در ۱۸۲۲م مدرسه‌ای انگلیسی ــ هندویی و چهار سال بعد کالجی به‌نام ودانته برای تعلیم آموزه‌های یکتاپرستی هندویی خود بنیاد کرد. هنگامی که حکومت بنگال پیشنهاد تأسیس یک کالج سنسکریت سنتی‌تری را مطرح کرد، موهن‌رای با این دلیل که ادبیات کلاسیک هند نمی‌تواند جوانان بنگالی را برای برآوردن نیازهای زندگی جدید آماده سازد با آن مخالفت کرد و به‌جای آن یک برنامهٔ درسی جدید و غربی را پیشنهاد کرد. در ۱۸۲۸م فرقهٔ اصلاح‌طلب هندویی برهموسماج (انجمن برهما) را بنیاد نهاد که از یکتاپرستی پیروی می‌کرد. از معین‌الدین محمداکبر، پادشاه تشریفاتی دهلی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق / ۱۸۰۶ ــ ۱۸۳۷م)، لقب راجه گرفت و به عنوان نمایندهٔ غیررسمی وی به انگلستان سفر کرد (۱۸۲۹م) و در آن‌جا به گرمی از او استقبال کردند. در انگلستان بیمار شد و سرانجام در بریستول که دوستان توحیدباور وی در آن‌جا از او پرستاری می‌کردند درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد. اهمیت موهن‌رای در تاریخ هند نوین بخشی برای نگرش اجتماعی باز و تجددخواهی چشمگیر وی است. وی یک مصلح اجتماعی خستگی‌ناپذیر بود، ولی در برابر یورش غرب به فرهنگ هندی از احیای اصول اخلاقی مکتب ودانته هواداری می‌کرد. وی با نوشتن کتاب‌ها و رسالات مختلف از یک سو به گسترش زبان بنگالی یاری رسانده و از سوی دیگر نخستین هندی است که اندیشه‌های بنیادی انقلاب‌های فرانسه و امریکا را در محیط هند ترویج کرده است. موهن‌رای همچون بسیاری هندیان دیگر به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ فراوان داشت و در میان سرایندگان فارسی‌گو، به‌ویژه از حافظ، الهام می‌گرفت. وی در ۱۸۰۵م کتابی به فارسی به‌نام تحفة‌الموحدین نوشته که در ۱۸۹۸م در پتنا و در ۱۹۱۸م در کلکته به‌چاپ رسیده است. وی همچنین ناشر و سردبیر نخستین هفته‌نامهٔ فارسی هند به‌نام مرآت‌الاخبار* است که از ۲۰ آوریل ۱۸۲۲م/ ۱۲۳۷ق هر جمعه منتشر می‌شد (گویا تا اوت ۱۸۲۳م)، ولی پس از مدتی به زبان اردو نشر گردید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۲/۳-۶۱۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۲-۶۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۱۹/۱؛ محمود هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۷-۱۸ (بهار و تابستان ۱۳۶۸ش)، ص ۱۴۱؛ کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱ (زمستان ۱۳۶۸- بهار ۱۳۶۹ش)، ص ۷۸؛ عبدالسبحان، «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۴۰۰/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,503-504; *Britannica* ,1/217.

برزگر

رام‌نامه ← راماین

رام‌نراین، متخلص به موزون ← موزون عظیم‌آبادی

رام نراین حاجیپوری (rām.na.rā.yan-e.hā.ji.pu.ri)، فرزند لچهمی نراین، سدهٔ دوازدهم هجری، ادیب شبه قاره. از مردم حاجیپور، در شمال بهار و از کارگزاران حکومت گورکانیان هند، در دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) بود. پدرش، لچهمی نراین پیشکار بیداربخت (ــ ۱۱۱۹ق) ــ از پسران شاهزاده اعظم و از نوادگان اورنگ‌زیب ــ بود. رام‌نراین خلاصه‌ای از شاهنامهٔ فردوسی تهیه کرد و آن را منتخب رام‌نراین نامید. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ بوهارِ کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۳۵/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۹۵؛ مرآت‌العلوم، ۳۹/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,504; *Mughals in*

India ,410.

ربیعیان

رام و سیتا ← **رامایِن**

رامی هندی (rā.mi-ye.hen.di)، شیخ خضر، ۹۵۵ــ ۱۰۲۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دوره‌ای که صوبهٔ بهار گرفتار افغانان بود، به شهر پتنا رفت و آن‌جا ساکن شد. وی شاعری درویش مسلک بود و تمام عمر، بی‌همسر و در فقری خود خواسته زندگی می‌کرد. وقتی مؤلف تذکرهٔ میخانه برای سکونت به شهر پتنا آمد، رامی هنوز زنده بود و چندی بعد، در همان سال (۱۰۲۷ق) در هفتاد و دو سالگی درگذشت. به گزارش مؤلف میخانه رامی دیوان اشعاری از قصیده و غزل، در حدود شش هزار بیت داشته است. از شعرهای او دو بیت در همان تذکره آمده است.

منابع: الذریعه، ۳۵۲/۹؛میخانه، ۹۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,504.

ربیعیان

رانی کیتکی و سندر (rā.ni.ka.it.ki.va.son.dar)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از محمد مراد لایق. این منظومه در داستان عشق سندر و رانی کیتکی است. در این داستان برهمنی پس از سال‌ها صاحب پسری با نام سندر می‌شود. در جوان‌سالی پدر او را برای زیارت اماکن مقدس می‌برد. در همان سال‌ها پسر به همراه پدر و تنی چند از همراهان روانهٔ بنارس می‌شوند، اما در میان راه طوفانی شدید در می‌گیرد و پسر را از همراهانش جدا می‌کند و به چمن جیپال پادشاه اوریسه می‌برد. در همان هنگام رانی‌کیتکی دختر پادشاه سرگرم گلگشت در باغ بود. این دو با دیدن یکدیگر دل‌باختهٔ هم می‌شوند. دختر بی‌قرار می‌شود و باورهای قلبی خود را در نامه‌ای به سندر می‌نویسد. در یکی از روزها که پادشاه برای گردش به باغ می‌رود به راز آنان پی می‌برد. پادشاه از سندر خوشش می‌آید، اما از این که دختر خود را به‌همسری پسری برهمن درآورد، آزرده‌خاطر و نگران می‌شود. تا این‌که شبی درویشی را در خواب می‌بیند که بر او زبان پند و اندرز می‌گشاید. بامداد چون از خواب برمی‌خیزد، احوالش دگر می‌شود و خود را مهیای وصال دو عاشق دل‌باخته می‌کند. سندر نیز که برای دیدن پدر و مادرش راهی دیار خود شده بود در میان راه با پادشاه پریان روبرو می‌شود. او نیز انگشتری خود را به سندر می‌دهد. وی نیز به یاری آن به دیدار رانی کتیکی می‌رود. پس از آن سندر با همسرش به زاد و بوم خود و نزد خانواده‌اش می‌رود. لایق سرودن این مثنوی را در ۱۱۰۰ق به‌پایان برده است: «در سال هزار و یک‌صد افزون ــ این قصهٔ عشق گشت موزون.» این منظومه به‌زبانی ساده سروده شده است و از انتخاب شاعر در به‌کار بردن واژه‌ها و ترتیب آن‌ها می‌توان به‌میزان هنر وی پی برد. لایق از زیبایی شهر بنارس و رفتن کیتکی برای گلگشت در باغ و چمن به‌زبانی زیبا و شاعرانه سخن گفته است. او دنیای شوریده و آشفتهٔ عاشقان را، مانند نامه‌نوشتن رانی به دلبرش، با به‌کارگیری تشبیهات، استعارات با زبانی شیوا بیان کرده است. شاعر در ضمن داستان گه‌گاه زبان به پند و اندرز می‌گشاید، چنان که می‌گوید: «با عشق به جنگ برنخیزی ــ هشدار که خون خود نریزی / پاس دل عاشقان نگه‌دار ــ این شیشه مزن به‌سنگ زنهار / در عشق که آن به دل ندارد ــ حُسنی است که هر عمل ندارد.» نسخه‌ای از این مثنوی به‌شمارهٔ ۳۰۱/۲۱۰ در گنجینهٔ مخطوطات شفیع نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۵۰-۱۵۱؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۱۷۸-۱۷۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۷/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 320.

جهان‌تاب

راهب اصفهانی (rā.heb-e.es.fa.hā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم رنان اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. او، چنان که نصرآبادی می‌نویسد: «پریشان شده، به هند رفت. طبعش خالی نبوده، شعر بسیار به مجموعهٔ ملا قدرتی نوشته بود. این بیت مرا خوش آمد: چنان مکن که ز خاکم غبار برخیزد ــ مباد پرده‌ام از روی کار برخیزد.» در صبح گلشن آمده که راهب از هندوستان به‌وطن بازگشته است. در برخی تذکره‌ها نام او با میرزا محمد جعفر راهب* اصفهانی (۱۱۱۸ ــ ۱۱۶۶ق) خلط شده است. از سروده‌های راهب ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۹۳/۱؛ الذریعه، ۳۵۳/۹؛ شام غریبان، ۱۱۵؛ صبح گلشن، ۱۷۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۳۱، شمارهٔ ۲۰۳؛ کاروان هند، ۴۳۷/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۴۸/۲.

جهان‌تاب

راهب اصفهانی (rā.heb-e.es.fa.hā.ni)، میرزا جعفر حسینی طباطبایی، ۱۱۱۸ ــ ۱۱۶۶ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. میرزا جعفر از سادات طباطبایی و از نوادگان میرزا محمد رفیع نائینی بود و نسب مادر او نیز به خلیفه سلطان می‌رسید. او در پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) از راه سند به شبه‌قاره رفت و در لاهور نشیمن گزید. میرزا جعفر از علوم ادبی نیک آگاهی داشت و چنان که مؤلف خزانهٔ عامره می‌نویسد «اشعار راهب جمع نشد. اگر مجموع اشعار او فراهم می‌آمد تا چهل پنجاه هزار می‌شد. اقسام سخن دارد از غزل، قصیده، رباعی و غیره. نادرشاه‌نامه نیز به نظم آورده، دیوان او پنج شش هزار بیت نزد میرزا علی‌رضا دیده شد.» هم او با آوردن این دو بیت از میرزا جعفر «در چمن چون لب لعل تو گهربار شود ــ غنچهٔ گل گرهٔ خاطر گلزار شود / شب ز بیتابی اشک است دلم بی‌آرام ــ دایه در رنج بود طفل چو بیمار شود» گوید: «راهب هر گاه این دو بیت اخیر نظم کرد با میرزا علی‌رضا پسر خود گفت اگر میرزا صائب در این وقت زنده می‌بود و این دو بیت پیش او می‌خواندم اگر هیچ صله نمی‌داد، یک گل خود البته مرحمت می‌کرد.» میرسیدعلی مشتاق مادهٔ تاریخ مرگ وی را چنین گفته است: «از گردش آسمان بی‌مهر ــ راهب صد حیف کز جهان رفت [۱۱۶۶ق].» در برخی تذکره‌ها نام او با سخنوری دیگر به همین نام خلط شده است. از سروده‌های راهب ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: آتشکدهٔ آذر (نیمهٔ دوم)، چاپ میرهاشم محدث، ۴۹۶ـ۴۹۸؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۴؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۴۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۸ـ۱۵۹؛ تذکرة‌المعاصرین، ۳۷۵، ۳۸۲؛ خزانهٔ عامره، ۲۴۶ـ۲۴۷؛ الذریعه، ۳۵۳/۹؛ سفینة‌المحمود، ۲۷۲/۲ـ۲۷۳؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۲۷ـ۱۲۸؛ شمع انجمن، ۱۷۳ـ۱۷۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۳۱، شماره ۲۰۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۳۰/۲ـ۳۳۸؛ منتخب‌اللطایف، ۶۱؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۰ـ۲۸۳؛ نشتر عشق، ۶۳۳/۲ـ۶۳۷.

جهان‌تاب

رایات اعلی ← **خضرخان**

رایج سیالکوتی (rā.yej-e.si.yāl.ku.ti)، میرمحمدعلی فرزند میردوست محمد صانع، ح ۱۰۵۰ــ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خانواده‌ای از سادات بود که (گویا در میانهٔ قرن چهارم هجری) از ترشیز به سیالکوت (در پنجاب) کوچیده بودند. پدرش میردوست‌محمد (ــ ۱۱۰۰ق) «جامع فضل و هنر» بود و شعر نیز می‌سرود و صانع تخلص می‌کرد. رایج بیشتر نزد پدر خود درس خواند و از کودکی به سرودن شعر پرداخت. در سخنوری همچنین از محضر میرجمال‌الدین سیادت لاهوری (ــ ۱۱۰۰ق) بهره برد و با سخنورانی چون میرمحمدزمان راسخ، بیدل دهلوی (ــ ۱۱۳۳ق)، ناصرعلی سرهندی (ــ ۱۱۰۸ق) و آفرین لاهوری (ــ ۱۱۵۴ق) آشنایی و معاشرت داشته و یحتمل در اصلاح سخن از محضر برخی از آنان نیز استفاده می‌کرده است. در زادگاهش سیالکوت با درآمد چند قطعه زمین با قناعت و قلندرانه می‌زیست. گرچه مذهب تسنن می‌ورزید، ولی به اهل بیت نیز ارادت فراوان داشت و قصایدی در مدح امامان و مرثیه‌هایی در سوگ شهادت امام حسین(ع) دارد، و شاید ازاین‌رو بود که برخی متعصبان او را به رفض متهم کردند. میرزا ابوتراب فتوت لاهوری (ــ ۱۱۶۱ق) و سیالکوتی مل وارسته از شاگردانش بودند. رایج با این‌که قلندرانه و آزادانه می‌زیست و وابسته به دربار امیر یا حاکمی نبود، پیوسته با بزرگان روزگار مرتبط و مورد توجه و عنایت آن‌ها بود. برخی از آنان را نیز در اشعارش ستوده است که از جمله می‌توان از نواب شکرالله‌خان (ــ ۱۱۱۲ق) از امرای برجستهٔ دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)، محمد عسکری عاقل‌خان رازی، عنایت‌الله‌خان (ــ ۱۱۳۹ق) پسر شکرالله‌خان و عبدالصمدخان (ــ ۱۱۵۰ق) حاکم لاهور و مولتان نام برد. سبک شعر رایج پیچیده و پرابهام و دارای همهٔ خصوصیات و صناعات ادبی متداول در شعر فارسی روزگارش، و نزدیک به سبک شاعرانی مانند عبدالقادر بیدل، ناصرعلی سرهندی، و شاه آفرین لاهوری است. با این همه، گفته‌اند که وی بیش از همه تحت تأثیر مولوی، حافظ، فردوسی و صائب بوده است. در اشعار او مضامین عرفانی، مانند بی‌ثباتی جهان، فقر و غنا، عجز و انکسار، وحدت و شهود، وحدت و کثرت، و جبر و اختیار به‌چشم می‌خورد. نسخهٔ خطی منحصربه فرد دیوان رایج در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ 1810 Pi/VI239 در ۱۲۴۵۱ بیت وجود دارد که همین نسخه، به تصحیح محمد سرفراز ظفر در ۱۳۷۵ش به‌سرمایهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران

و پاکستان در اسلام آباد به‌چاپ رسیده است. دیوان رایج شامل مناجات، نعت پیامبر (ص)، مناقب امامان، مراثی، قصاید، غزلیات (که از ۶۵۰ صفحهٔ متن چاپی دیوان، ۵۴۸ صفحه را دربرمی‌گیرد)، مثنویات (مکرزن، حسن و عشق، روستایی زرنگ، خشک‌سالی، من کیم)، رباعیات، قطعات، مستزاد، مخمس، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و مفردات است.

منابع: باغ معانی، ۷۰-۷۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۳-۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۴-۶۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۴؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۷-۶۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۴-۱۵۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۷۹-۸۶؛ تین تذکری، ۲۳۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۴۴؛ دیوان رایج سیالکوتی، به تصحیح محمد سرفراز ظفر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش؛ سرو آزاد، ۲۰۴-۲۰۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۶-۲۱۷؛ سفینهٔ هندی، ۹۴؛ شمع انجمن، ۱۷۰؛ صحف ابراهیم، ۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۰۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۳۲؛ کلمات‌الشعرا، ۴۱-۴۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۸؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۳۳۷-۳۳۸؛ نشتر عشق، ۲/۶۳۱-۶۳۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,501.

برزگر

رای چند احمدآبادی (rāy.čand-e.ah.mad.ā.bā.di)، ز ۱۱۷۸ق، موسیقی‌دان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم احمدآبادِ گجرات بود. وی موسیقی‌دانی خبره بود و از حمایت نجیب‌زاده‌ای محلی به‌نام رای‌دال‌چند صاحب بهره داشت. رای‌چند به درخواستِ ولی نعمتش، در ۱۱۷۸ق رساله‌ای به‌فارسی دربارهٔ موسیقی کلاسیک هندی نوشت و آن را اصول غنا نامید.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*,503.

ربیعیان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی نو (rāy.za.ni-ye. far.han.gi-ye.jom.hu.ri-ye.es.lā.mi-ye.i.rān.-deh.li-ye.now)، گاهنامه‌ای به‌فارسی در موضوعات ادبی، تاریخی و تحقیقی، که به‌همت رایزنی فرهنگی ایران در هند، منتشر می‌شود. این گاهنامه را بخش مطبوعات و تحقیقاتِ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی نو، بدون نام خاص، منتشر می‌کند. برگ‌های آن یک‌صفحه‌ای است (پشت برگ، سفید) و برخی شماره‌ها، شمارهٔ صفحهٔ ندارد و در برخی دیگر، شمارهٔ صفحه‌ها با دست‌نوشته شده است. مقالاتی در معرفی تاریخ و چهره‌های ادبی و آیین‌های مختلف شبه‌قاره دارد. هیچ اسمی در داخل متن، به‌عنوان نویسندهٔ مقالات آورده نشده است. در روی جلد، مشخصات گاهنامه آورده شده و نام نویسندگان، که در هر شماره تغییر می‌کند، ذکر شده است. از اسامی نویسندگانی که در این ماهنامه یاد شده می‌توان به سیدعلی محمد نقوی (شمارهٔ فروردین ۱۳۷۵ش)، زبیر صدیقی، تی.ان.دیواره و اسلم‌خان (شمارهٔ شهریور ۱۳۷۵ش)، سید علی محمد نقوی (شمارهٔ اسفند ۱۳۷۵ش)، حسین مطیعی ـ کورش منصوری (شمارهٔ فروردین ۱۳۷۵ش)، پرویز نیری (شمارهٔ اردیبهشت ۱۳۷۶ش)، شریف‌حسین قاسمی (شمارهٔ خرداد ۱۳۷۶ش و... یاد کرد. موضوع بحث در هر شماره، به‌خط درشت در روی جلد نوشته شده است، مانند: «پارسیان هند» (شمارهٔ اسفند ۱۳۷۵ش)، «تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های هندی» (شمارهٔ شهریور ۱۳۷۵ش)، «عرفا و اندیشمندان معاصر هند» (شمارهٔ فرودین ۱۳۷۵ش)، «مبادلات فکری میان صوفیان ایران و هند» (شمارهٔ خرداد ۱۳۷۶ش)، «نگاهی به تاریخ زبان و ادبیات هند» (شمارهٔ اردیبهشت ۱۳۷۶ش) و «پیوندهای فرهنگی ایران و هند» (شمارهٔ فروردین ۱۳۷۵ش). در این نشریه هیچ اشاره‌ای به بها و چگونگی چاپ و انتشار و دیگر موارد فنی نشده است و احتمالاً به‌رایگان در مجامع فرهنگی ایران پخش می‌شود.

منبع: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو.

مرتضوی

رایق مدراسی (rā.yeq-e.mad.rā.si)، غلام‌علی موسی رضا/ علی‌رضا، مخاطب به حکیم باقر حسین‌خان، فرزند رکن‌الدین حسین خان نایطی فرزند حکیم باقر حسین‌خان، محمدپور در ناحیهٔ آرکات ۱۱۸۰ــ مدراس ۱۲۴۸ق، پزشک و تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دورهٔ جنگ‌های حاکم میسور حیدرعلی‌خان (ــ ۱۱۹۷ق) به اوده‌گیر از توابع مدراس رفت و زمانی دراز در ملازمت جاگیردار (مالک) آن‌جا، سید عبدالقادرخان به سر برد. وی کتاب‌های فارسی را نزد امیرالدین علی خواند؛ سپس رهسپار مدراس شد و نزد محمد باقر آگاه مدراسی (ــ ۱۲۲۰ق) به فراگیری کتاب‌های نظم و نثر و فنون سخنوری پرداخت. در پزشکی نیز آوازه یافت. پس از چندی به

عنوان منشی حاکم کرناتک / آرکات نواب عمدةالامرا بهادر (۱۲۱۰ــ ۱۲۱۶ق) به محمدپور رفت و مدتی در آن‌جا در مقام معاون نظام‌الدین احمدخان بهادر گذراند. پس از درگذشت نواب عمدةالامرا (۱۲۱۶ق) به مدراس بازگشت و در شمار پزشکان درگـاه عـظیم‌الدوله بـهادر نـواب کـرناتک / آرکـات (۱۲۱۶ــ۱۲۳۴ق) درآمد و از او لقب حکیم باقر حسین‌خان گرفت. سال‌های پایانی زندگی‌اش نیز در ملازمت اعظم جاه بهادر، نواب آرکات (۱۲۳۴ــ۱۲۴۱ق) و پدر نواب محمد غوث‌خان بهادر جنگ، متخلص به اعظم،گذشت. گویند رایق در نثر از بیدل دهلوی، ظهوری و ابوالفضل علامی و در شعر از موسوی خان فطرت مشهدی پیروی می‌کرد. از آثارش: تذکرهٔ گلدستهٔ کرناتک در شرح احوال ۱۷۰ شاعر همروزگار وی که در اواخر سدهٔ دوازدهم واوایل سدهٔ سیزدهم در کرناتک می‌زیسته‌اند و از این جهت تذکره‌ای معتبر به شمار می‌آید. این تذکره در میان سال‌های ۱۲۱۰ــ۱۲۴۰ق نوشته شده است. نسخه‌ای از آن در انجمن آسیایی بنگال (به شمارهٔ 766) نگه‌داری‌می‌شود. نسخه‌ای از گزیدهٔ اشعار رایق چهل غزل که به قلم سید علی نامی در مدراس نوشته شده است در مجموعهٔ تونک در موزهٔ ملی دهلی‌نو (به شمارهٔ ۳۱۳۳) نگه‌داری‌می‌شود. رایق همچنین مؤلف یا از مولفان عظیم‌التواریخ، اثر مفصلی در تاریخ عمومی با توجه ویژه به هند، است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری‌می‌شود. اثر دیگر وی جامع‌الاشیاء نام دارد که حاوی مشاهدات علمی او است.

منابع: اشارات بینش، ۸۳ـ۸۴، ۱۴۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۲۰۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۲/۲ـ۴۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۷ـ۵۲۹؛ شمع انجمن، ۱۸۱ـ۱۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱۳/۱۲؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۸ـ۲۸۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,501; *Mughals in India* ,67,406.

برزگر

رای مـــــوهنپوری (rāy-ye.mu.han.pu.ri)، مکـهن لال فـرزند لاله‌اجمیری لال فرزند لاله مهربان سنگه فرزند لاله‌رام پرشاد، ز ۱۲۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش در حکومت اوده مقام‌هایی بلند داشتند. مکهن‌لال مالک روستای موهنپور، در نزدیکی اکبرپور در ناحیهٔ فیض‌آباد بود و با دختر بهگون داس هندی، مؤلف سفینهٔ هندی (نوشته در ۱۲۱۹ق) ازدواج کرد. به‌نوشتهٔ بهگوان داس، مکهن‌لال در کودکی زبان فارسی را فراگرفت و رفته‌رفته به سرودن شعر پرداخت. وی در شعرهایش رای تخلص می‌کرد و غزلی از او در سفینهٔ هندی آمده است. رای موهنپوری در زمان تألیف تذکرهٔ بهگون داس جوان بوده است. رای از پدرزنش اصلاح سخن می‌گرفت.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۴؛ سفینهٔ هندی، ۹۵ـ۹۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,500-501.

برزگر

رأفت رامپوری (raɛ.fat-e.rām.pu.ri)، شاه رئوف احمد فرزند شاه شعوراحمد فرزند محمدشرف فرزند رضی‌الدین، رامپور ۱۲۰۱ــ ۱۲۴۹ / ۱۲۵۳ق، عالم دینی، عارف نقشبندی مجددی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان احمد* سرهندی است. در زادگاهش برآمد. نزد مفتی شرف‌الدین و استادانی دیگر درس خواند و در طریقت به شیخ درگاهی دست ارادت داد. سپس به دهلی رفت و نزد شاه عبدالعزیز دهلوی به شاگردی پرداخت. در تصوف مرید شاه غلام‌علی دهلوی (ــ ۱۲۴۰ق) شد و از او خرقهٔ ارشاد نقشبندیه گرفت. در سخنوری شاگرد قلندربخش جرأت لکنویی (ــ ۱۲۲۵ق) بود. چندی نیز ــ ظاهراً پیش از رفتن به دهلی ــ در دورهٔ آصف‌الدوله حکمران اوده (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق) در لکنو به‌سر برد. سپس در بهوپال به ارشاد شاگردان پرداخت و در میان مردم و بزرگان آن‌جا محبوبیت فراوان یافت. سرانجام هنگامی که باکشتی رهسپار سفر حج بود، در دریا درگذشت. وی به اردو و فارسی می‌سرود و می‌نوشت. از آثارش: ۱ــ درالمعارف به فارسی (دهلی، ۱۹۲۷م)، شامل ملفوظات شاه‌غلام‌علی دهلوی، که رأفت آن را به دستور شاه ابوسعید دهلوی مجددی (ــ ۱۲۵۰ق) گرد آورده است؛ ۲ــ تفسیر رئوفی به اردو در تفسیر قرآن کریم در دو جلد؛ ۳ــ ارکان اسلام به اردو شامل ملفوظات غلام‌علی دهلوی؛ ۴ــ تفسیر مجددی به فارسی در سه باب (۱ــ ذکر اسم ذات و ذکر نفی و اثبات، ۲ــ وقوف قلبی و ۳ــ چند مراقبت)؛ ۵ــ رسالهٔ عرفانی به فارسی در مقامات طریقت مجددیان که به‌دستور شاه‌غلام‌علی نوشته شده است؛ ۶ــ صادقهٔ مصدقه به فارسی در عرفان؛ ۷ــ مقامات طریقهٔ مجددیه / مراتب‌الوصول به فارسی در عرفان که یحتمل همان رسالهٔ عرفانی

است؛ ۸ــ مراتب سلوک که این نیز ممکن است همان مراتب‌الوصول باشد؛ ۹ــ مثنوی اسرار وحدت الوجود؛ ۱۰ــ معراجنامه به اردو؛ ۱۱ــ مثنوی یوسف و زلیخا به اردو؛ ۱۲ــ سلوک‌العارفین؛ ۱۲ــ شراب رحیق؛ ۱۳ــ جواهر علویه به فارسی در شرح زندگانی و مکاشفات و سخنان شاه‌غلام‌علی دهلوی، میان سال‌های ۱۲۳۴ و ۱۲۴۰ق. ترجمهٔ اردوی آن در لاهور به چاپ رسیده است؛ ۱۴ــ دیوان.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۶۶-۶۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۸۱، ۸۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۷۰۳/۱؛ سخن شعرا، ۱۷۸؛ طبقات شعرای هند، ۲۶۱-۲۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱۷/۳، ۱۳۵۶، ۱۴۴۶، ۱۴۸۹، ۱۵۷۸، ۱۶۷۴، ۱۸۹۸، ۱۹۰۴، ۱۹۶۸، ۱۹۷۳؛ ۱۰۱۰/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب لاهور، ۸۲-۸۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۰۱؛ گلستان بی‌خزان، ۹۶؛ گلشن بی‌خار، ۲۰۷؛ مجموعهٔ نغز، ۲۶۶، ۳۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۹۱/۷-۱۹۲؛ نگارستان سخن، ۳۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,495.

برزگر

رأفت‌شاه احمد مجددی نقشبندی ← رأفت رامپوری

رأفت کشمیری ← رفعت کشمیری

رئوف احمد مجددی نقشبندی مصطفی آبادی ← رأفت رامپوری

رئیس احمد نعمانی (ra.is.ah.mad-e.noɛ.mā.ni)، فرزند شمس‌الدین، کانت مرادآباد در ایالت اتراپرادش ۱۹۵۸م ــ   ، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. دورهٔ مقدماتی را در مدرسهٔ فیض‌العلوم مرادآباد و معارف اسلامی را در دارالعلوم ندوة‌العلمای لکنو به‌پایان برد. سپس در دانشگاه لکنو به تدریس پرداخت. در ۱۹۸۳م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دبیرستان اس ــ تی وابسته به دانشگاه اسلامی علیگر به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. پس از چندی موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه لکنو شد. مدتی سرپرستی مجلهٔ فارسی‌زبان عبارت را برعهده داشت. به‌زبان‌های اردو، عربی، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: برات معنی که انتخابی از اشعار فارسی خودش است؛ حدیث حیات که معرفی شعرای معاصر فارسی است. از مقاله‌هایش «معرفی نسخهٔ منحصر به‌فرد مهر جهان‌تاب» به‌فارسی، (لکنو، مجلهٔ عبارت) «صنایع و بدایع در شعر امیرخسرو» به‌اردو (پتنا، مجلهٔ زبان و ادب)، ترجمهٔ مقالهٔ «سبک اقبال» سید عبدالله از اردو به‌فارسی (مجلهٔ عبارت)؛ «ادریس پیغمبر و ادریسیان هند» به‌اردو (لکنو، مجلهٔ ولوله)، ترجمهٔ «چند ساعت خواب کنیم» از فارسی به اردو و ترجمهٔ «اسلام را هم بیازمایید» اثر سید قطب مصری از عربی به اردو را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۹/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴۸-۲۴۹.

رسولی

رئیس امروهوی (ra.is-e.am.ro.ha.vi)، سید محمد مهدی فرزند علامه شفیق حسن، امروهه (مرادآباد) ۱۹۰۴م ــ   ، نویسنده، روزنامه‌نگار و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خاندانی از سادات نقوی که در علم و ادب پرآوازه بودند، زاده شد. نیای وی علامه سید امیر حسن و پدرش شفیق حسن از بزرگان علمای روزگار بودند و به دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرودند. وی پس از گذراندن تحصیلاتش در ۱۹۳۸م، به‌عنوان مدیر مجلهٔ مسافر مرادآباد به کار پرداخت و چندی در آن‌جا به شغل روزنامه‌نویسی سرگرم بود. پس از تأسیس پاکستان در ۱۹۴۷م، از دهلی به کراچی کوچید و مدیریت روزنامه‌های جنگ و شیراز را بر عهده گرفت. رئیس از کودکی به شعر و شاعری می‌پرداخت و همچون پدرانش به اردو و فارسی شعر می‌سرود. علاوه بر این نثر فارسی را ساده و روان می‌نویسد و مقالات انتقادی و اجتماعی و فکاهی وی در روزنامهٔ جنگ در زمینهٔ اوضاع و اخبار روزانهٔ پاکستان و جهان از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردار است. دوبیتی‌های وی با مضامین ملی و سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه دوبیتی‌های اردوی او، در میان مردم پاکستان ضرب‌المثل شده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۲۳-۴۲۵؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۴۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۰۳/۱-۵۰۴؛ دانش، شمارهٔ ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش، ص۲۶۳.

دانشنامه

رباعی مشهدی (ro.bā.i-ye.maš.ha.di)، شیخ رباعی، شاعر ایرانی.

از مـردم مشـهد بـود. در دورهٔ جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به هند سفر کرد. به سرودن ربـاعی بـیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. به‌سبب فراوانی رباعیاتش به شیخ رباعی معروف شد. رباعی مشهدی مورد توجه سلطان ابراهیم میرزای صفوی (ــ ۹۸۴ق) بوده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فـارسی، ۵۲۷/۱؛ تـحفهٔ سامی، ۲۳۹؛ الذریعه، ۳۵۴/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۰۰/۲؛ صبح گلشن، ۱۷۳؛ لغت‌نامه، زیر «رباعی مشهدی»؛ مجمع‌الخواص، ۲۶۵ـ۲۶۶؛ مطلع‌الشمس، ۷۲۴؛ هفت‌اقلیم، ۲۱۵/۲ـ۲۱۶.

م. انوشه

رتـــــن‌چند **(ra.tan.čand)**، ز ۱۲۶۱ق/ ۱۸۴۵م، تـــاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش رایزاده سلامت‌رای از مردم کلیانه در ناحیهٔ دانکلی پنجاب (هند) و فرزند منشی رایزاده دونی‌چند بود که به فارسی و هندی شعر می‌سرود. خود رتن‌چند منشی سرداران اثاریواله بود. از آثارش: ۱ــ خالصه‌نامه (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ 73/ PeIII/ 2134) در تـاریخ خـالصستان یـا سرزمین سیک‌ها. رتن‌چند ایـن کـتاب را در ۱۲۵۹ق/ ۱۸۴۳م آغاز و پس از یکی ــ دو سال به انجام رساند. او در آغاز آن از شاهان مسلمان می‌نالد که هندوان را به‌زور مسلمان کرده‌انـد و می‌گوید پروردگار نانک، بنیادگذار مذهب سیک، را برای رهایی فرستاد. آنگاه به شرح احوال ده‌تن گورونانک تا گـوبند سـنگه می‌پردازد؛ سپس یورش‌های احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ــ۱۱۸۷ق) به هند، فروپاشی قدرت مسلمانان در هند و بالا گرفتن کار سیک‌ها را شرح می‌دهد، احوال مهاراجه رنجیت سنگه (۱۱۹۵ــ۱۲۵۵ق) و پدرش میان‌سنگه و نیاکانش و نظم و نسق سرزمین آنان را به تفصیل می‌آورد، از فرمانروایان افغانی و انگلیسی پنجاب و کشمیر و ستم آنان سـخن مـی‌گوید و در پـایان از فـرمانروایـی سـیک‌ها، از تـخت‌نشینی کـهرک سـنگه (۱۸۴۰م) تا تخت‌نشینی دلیپ سنگه (۱۸۴۵م) یاد می‌کند که بیشتر دیده‌های خود او است؛ ۲ــ روپنامه (نسـخهٔ گـنجینهٔ آذر دانشگاه لاهور به شمارهٔ H-118) در شرح احوال راجه‌روپ‌چند و فرزندان و نوادگان او؛ ۳ــ کرسینامهٔ گوجران (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه لاهور، به شمارهٔ H-118) در سرگذشت گوجران بجران که تیره‌ای هستند که در هجرانه پنجاب پاکستان می‌زیسته‌اند با دیباچه‌ای منظوم به زبان پنجابی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴/۴ـ۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پاکستان، ۵۷۹/۱۰ـ ۵۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فـارسی، ۴۶۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پـنجاب لاهـور، گنجینهٔ آذر، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۵؛ فهرستوارهٔ کـتابهای فـارسی، ۱۲۵۷، ۱۲۶۹، ۱۳۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,509.

برزگر

رتن سنگه،فخرالدوله ← **زخمی لکنویی**

رجـای تـتوی **(ra.jā-ye.ta.ta.vi)**، مـحمدپناه، ــ ۱۱۹۹ق، شـاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی همروزگار علی‌شیر قانع و از شاگردان حیدرالدین ابوتراب کامل (ــ ۱۱۶۴ق) بود. رجا طبعی لطیف داشت و در مجالس سخنگویی و مـحافل دانشـمندان شـرکت می‌کرد. صاحب تحفة‌الکرام او را مـردی سـخنور، پـرتلاش و حوصله می‌دانست. وی از ملازمان و مـداحـان مـیرلطف‌الله لکعلوی، معروف به میرمتاره (ــ ۱۱۶۱ق)، وزیر خدایارخـان میان‌نور محمدعباسی، والی سند، بود. اشعارش را شیرین و با مضامینی تازه گفته‌اند. وی به خوبی غـزل مـی‌سرود. رجـا در تـاریخ درگـذشت مـیرشیر زادهٔ سیوستانی (ــ ۱۱۶۰ق) و میرلطف‌الله (ــ ۱۱۶۱ق) مادهٔ تاریخ سروده است. ابیاتی از اشعارش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

مـنابع: پـارسی‌گویان هـند و سـند، ۲۱۶؛ تـاریخ سند، ۵۷۸/۲؛ تحفة‌الکرام، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۷۸؛ مقالات‌الشعرا، ۲۲۴.

فتح‌نیا طبری

رجب‌علی‌خان **(ra.jab.a.li.xān)**، سـید رجب‌عـلی‌خان، مـلقب بـه ارسطوجاه و خان‌بهادر، فرزند سـیدعلی‌بخش نـقوی، ۱۲۲۱ــ ۱۲۸۶ق/۱۸۰۶ــ ۱۸۶۹م، دانشمند دینی‌شیعی و نـویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی از سادات پنجگرائین بـود. در منطقهٔ تلوندی به‌دنیا آمد و در ۱۸۰۷م که دیوان محمد چند، از وزرای بلندپایهٔ حکومت سیک‌ها در پنجاب، ملک پدری او را مصادره کرده، با پدرش و دیگر سادات آن منطقه به جگرائون در لودیانه رفت. در ۱۲ سالگی (حدود ۱۲۳۳ق) رهسپار لاهور شد و در آن‌جا کتاب‌های امامیه را نزد ملا مهدی خطایی لاهـوری شاگرد ملامحمد مقیم شاگرد حرّ عاملی (ــ ۱۱۰۶ق) آموخت و پزشکی را از حکیم سید خیر(ات) شـاه فـراگـرفت. سـپس (از

۱۸۲۵م) در مدرسهٔ دهلی نزد مفتی صدرالدین درس خواند و پس از مدتی خود در آن مدرسه به تدریس ریاضیات پرداخت. در این ضمن با ملامحمدباقر دهلوی و میرزا غالب آشنایی و دوستی به هم رسانید. در ۱۸۳۰م مدرسهٔ دهلی را ترک گفت و به شهرهای مختلف سفر کرد. از آگره /اکبرآباد به گوالیار و هوشنگ‌آباد و سپس به بهوپال رفت. سه سال در آن ولایت ماند و در آن‌جا به تبلیغات شدیدی برای ترویج مذهب تشیع در میان مردم دست زد و توانست شمار قابل ملاحظه‌ای از پتان‌ها/ افغانان را به تشیع بگرواند، ولی سرانجام بر اثر مخالفت سرسختانهٔ ملاعبدالله بغدادی از علمای برجستهٔ اهل تسنن که از حمایت قدسیه‌بیگم، نایب‌السلطنهٔ بهوپال (۱۲۳۶ـ ۱۲۶۱ق/ ۱۸۲۰ ـ۱۸۴۵م)، برخوردار بود، ناگزیر به ترک بهوپال گردید و به جگرائون بازگشت (۱۸۳۳م). اندکی بعد سردار فتح سنگه، حاکم کپورتهله، او را به درگاه خود فراخواند و به سمت مهندس طراح و ناظر نهرها گماشت. پس از چهارماه بار دیگر رهسپار بهوپال گردید، اما در میان راه، در انباله، با سر جورج راسل کلرک (۱۸۰۰ـ ۱۸۸۹م) نمایندهٔ سیاسی شرکت هند شرقی انگلیس در انباله و لودیانه، برخورد و کلرک وی را به سمت منشی منطقهٔ دوآب جمنا و ستلج گماشت (فوریهٔ ۱۸۳۴م). اندکی بعد به مقام میرمنشی در دستگاه هیأت مدیرهٔ پنجاب (Administration Board of Panjab) ارتقا یافت و پس از پاشیدن این هیأت (۱۸۵۳م)، همراه هنری لارنس (۱۸۰۶ـ ۱۸۵۷م)، رئیس هیأت مدیرهٔ پنجاب (۱۸۴۹ـ ۱۸۵۳م)، به راجپوتانه رفت و در جنگ‌های راجپوتانه با انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد. در شورش یا انقلاب معروف مردم هند در ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷ ـ۱۸۵۸م برضد انگلیسی‌ها نیز رجب‌علی‌خان به عنوان میرمنشی با انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد و ازاین‌رو پس از خاتمهٔ شورش، به پاس خدماتش، از لرد چارلزجان کنینگ/ Canning (۱۸۱۲ ـ۱۸۶۲م)، فرماندار کل هند (۱۸۵۶ـ۱۸۶۲م)، پنج‌هزار روپیه خلعت و القاب افتخارآمیز ارسطوجاه و خان‌بهادر گرفت. در ۱۸۶۱م/ ۱۲۷۷ ـ۱۲۷۸ق از راه سکهر، کراچی، بمبئی و عدن به حجاز رفت و حج گزارد. سفر حج وی دو سال به درازا کشید و پس از محرم ۱۲۷۹ق از راه بمبئی به زادگاهش بازگشت. سرانجام در جگرائون درگذشت. مولانا رجب‌علی از سیاستمداران برجستهٔ مسلمان در شبه قاره، به‌ویژه در شمال هند، به‌شمار می‌آید و بسیاری وی را، به رغم همکاری‌اش با انگلیسی‌ها، برای تلاش‌هایش در جهت رهانیدن مسلمانان پنجاب از یوغ سیک‌ها، ارج می‌نهند و بزرگ می‌دارند. وی مردی ادیب بود و به فارسی و عربی شعر می‌سرود و در خطابه و مناظره و بحث‌های سیاسی تبحر داشت. از خدمات فرهنگی او می‌توان از تأسیس روزنامهٔ اردوی مجمع‌البحرین و چاپخانهٔ آن برای چاپ و نشر آثار شیعی یاد کرد. از آثارش: سرّ اکبر به فارسی، در تفسیر سورهٔ فجر که در ۱۲۶۷ق نوشته شده است (لاهور، ۱۲۶۷ق، لودهیانه، ۱۲۸۵ق)؛ ۲ـ کشف‌الغطاء عن وجوه آیات هل اتی به فارسی، در تفسیر سورهٔ انسان که در ۱۲۶۶ق نوشته شده است (لاهور، ۱۲۶۶ق، بمبئی، ۱۸۶۲م و لودهیانه، ۱۲۸۵ق)؛ ۳ـ افادات علیه (بمبئی، ۱۲۷۹ق) که قصایدی در مدح امامان است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱/۲۲۶ـ ۲۲۷؛ الذریعه، ۳۴۱/۴، ۳۴۳؛ الکرام‌البرره، ۵۳۶/۲؛ مطلع انوار، ۲۶۱ـ ۲۶۳؛ ۶۵۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۰۶/۳؛

A Socio-Intellectual History of the Isnā'Ashari Shi'is In India ,1/103-105,272,365.

برزگر

رجب‌علی، میرزا ← بدیع‌الحساب

رحمان علی ناروی (rah.mān.a.li-e.nā.ra.vi)، محمد عبدالشکور، معروف به رحمان‌علی، فرزند حکیم‌شیرعلی، ۱۲۴۴ق/ ۱۸۲۹م ـ ۱۳۲۵ق، ادیب، تاریخ‌نگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش شیرعلی پزشکی ماهر بود و در دستگاه آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ـ ۱۲۱۲ق)، شغل و مقام فوج‌داری داشت. رحمان‌علی در شهر ناره، در بخش فتحپور، نزدیک اله‌آباد به‌دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی و خواندن کتاب‌های ابتدایی فارسی را نزد پدرش آغاز کرد، اما هنگامی که به نصاب ابونصر فراهی رسید پدرش در هفتادوپنج سالگی درگذشت (۱۲۵۶ق) و پرورش وی را برادر بزرگش حکیم احسان‌علی‌خان به‌دست گرفت و او را با خود به فتحپور برد. پس از به‌انجام رساندن مقدمات فارسی، نزد استادانی مانند محمدشکور مچهلی شهری و ثابت‌علی بهکوی و سیدعلی فتحپوری و عبدالله زیدپوری و شاه‌محمد سلامت‌الله بدایونی کانپوری و قاری عبدالرحمان پانی‌پتی به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ۱۲۶۷ق نزد برادر دیگر خود حکیم امان‌علی، که پزشک دربار راگهوراج سنگه، راجهٔ ریوا/ ریوان در بُندیلکهند، بود، رفت و به

خدمت راجه پیوست و در دستگاه او به مناصب بلند دیوانی، مانند قضا و عضویت شورای حکومتی، رسید. در ۱۸۸۷م/ ۱۳۰۴ــ ۱۳۰۵ق از انگلیسی‌ها لقب خان‌بهادر گرفت. وی، گذشته از علوم دینی و ادبی، در طب نیز دست داشت. آثارش به فارسی و عربی و اردو است. پرآوازه‌ترین اثر او تذکرهٔ علمای هند/ تحفة‌الفضلا فی تراجم‌الکملا (لکنو، ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م) به فارسی در سرگذشت علمایی از ایرانی، هندی و دیگران است که در هند می‌زیستند و در آن زندگینامهٔ هفتاد و دو سراینده نیز آمده است. این اثر را ایوب قادری، با افزوده‌هایی ارزشمند در نام کتاب‌های دانشمندان، به اردو برگردانیده است (کراچی، ۱۹۶۱م). از دیگر آثارش: ۱ــ منظومهٔ فوائد جلالیه به فارسی در نحو (چاپ دهلی)؛ ۲ــ تحفهٔ مقبول به اردو در فضایل رسول (چاپ دهلی)؛ ۳ــ طریقهٔ حسنه به اردو (چاپ لکنو)؛ ۴ــ آداب احمدی به اردو در سنن زوائد (چاپ بنارس)؛ ۵ــ ریاض‌الامرا به اردو در تاریخ امیران (چاپ لکنو)؛ ۶ــ ابنیة‌الاسلام به عربی در شرح حدیث «بنی‌الاسلام علی خمس» (چاپ استانبول)؛ ۷ــ طب رحمانی به فارسی در معالجات (آگره، ۱۳۰۲ق)؛ ۸ــ صحت جسمانی به اردو؛ ۹ــ کفارة‌الذنوب در بیان ادای کفاره و نماز میت و طریق اسقاط فدیه (چاپ آگره)؛ ۱۰ــ عجالهٔ نافعه به اردو در پند و اندرز؛ ۱۱ــ تحفهٔ خان‌بهادر (چاپ اله‌آباد)؛ ۱۲ــ منیة‌اللبیب فیما یسر به‌الادیب به عربی؛ ۱۳ــ دریای لطافت لطائف و ظرائف به اردو؛ ۱۴ــ تواریخ بگهیل کهند به اردو.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۰/۳-۵۶۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۱/۲-۵۸۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۸-۲۶۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۰۸؛ ریحانة‌الادب، ۳۰۴/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۱۳/۱، ۱۲۵۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۸۹-۹۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۳۴/۹، ۲۳۸۱/۱۲؛ ۳۰۲۲/۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۳/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۰۷/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۴/۸-۱۴۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,499-500; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1120.

برزگر

رحمت‌الله جیسلمیری (rah.ma.tol.lāh-e.ji.sel.mi.ri)، فرزند شیخ محمد بخت‌یار، ز ۱۱۶۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از علمای دورهٔ پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) بود و در شهر جیسلمیرِ راجستان زاده شد. وی در ۱۱۶۴ق کتابی حاوی حکایت‌های اخلاقی دربارهٔ حاتم طایی به نگارش درآورد و آن را نگار دانش نامید. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ 3491/467 و با تاریخ کتابتِ رجب ۱۲۲۲ق در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۳۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۷/۶-۱۰۵۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۸۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,500.

ربیعیان

رحمت‌خان، حکیم ضیاءالدین ← دیری کاشانی

رحمت‌علی‌خان (rah.mat.a.li.xān)، فرزند یاسین‌خان، حیدرآباد هند ۱۹۴۲م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، به ادامهٔ تحصیل در دانشگاه عثمانیه پرداخت و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۹م موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه دهلی شد. چندی ریاست بخش فارسی کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن را به عهده داشت. از کارهای باارزش وی کمک به چاپ هشت جلد فهرست کتاب‌های خطی فارسی کتابخانهٔ سالارجنگ است. وی مقاله‌هایی دربارهٔ کتب خطی نوشته که برخی از آن‌ها در مجلات علمی هند به‌چاپ رسیده است. وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۵.

رسولی

رحم‌علی‌خان فرخ‌آبادی ← ایمان فرخ‌آبادی

رحیم‌الله قادری (ra.hi.mol.lāh-e.qā.de.ri)، شیخ عبدالرحیم، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در حیدرآباد دکن می‌زیست و از حمایت نواب ناصرالدوله ناصرجنگ، پسر نظام‌یکم، برخوردار بود. تنها اثر رحیم‌الله قادری افضل‌نامه، زندگینامهٔ منظوم افضل‌الدوله میر تهنیت علی‌خان آصف‌جاه

چهارم (ـ ۱۲۷۴ق) است که برخی از منابع، به اشتباه، آن را زندگینامهٔ نواب ناصرالدوله دانسته‌اند. نسخه‌ای دست‌نویس از افضل‌نامه در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,499; *Mughals in India* ,405; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/759.

ربیعیان

رحیم‌بخش فخری (ra.him.ba.xš-e.fax.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مرید شاه فخرالدین اورنگ‌آبادی دهلوی (۱۱۲۶ ــ ۱۱۹۹ق) از مشایخ گروه چشتیان بود. از آثارش: مصباح‌القلوب لدفع‌الشر والعیوب در پنج باب (درکبایر و شرک، در بدعت، در استمداد، زیارت و احوال مشایخ صوفیه) که تاریخ نگارش آن را ۱۱۶۰ق نوشته‌اند؛ شجرةالانوار (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1969-285) در احوال سی‌ودو عارف شاخهٔ نظامیهٔ گروه چشتیان از پیامبر(ص) تا فخرالدین دهلوی که تاریخ تألیف آن ۱۲۳۲ق یاد شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۵/۳؛ تصوف بر صغیر مین، ۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۱۳/۳؛۲۴۵۳/۴؛۹۹۷/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۸۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۱؛

برزگر

رحیم تونی (ra.him-e.tu.ni)، محمدرحیم‌خان فرزند میرزا محمدمقیم، ـ۱۱۳۷ق، نویسنده و شاعر ایرانی. از مردم تونِ خراسان بود. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق)، به هند رفت و از راه بندر هوگلی به بنگاله رسید و در جهانگیر نگر (= داکا) فرود آمد. در بنگاله به خدمت داروغگی شهرهای نواره شاهی (=راج شاهی؟) و سلهن (=سلهت؟) به‌سر می‌برد تا این‌که اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) وی را به حضور فراخواند. محمدرحیم‌خان رهسپار دهلی شد، اما در میان راه که از مرگ اورنگ‌زیب خبر یافت به خدمت عظیم‌الشأن (پسر شاه‌عالم بهادرشاه یکم پسر اورنگ‌زیب) پیوست و به داروغگی توپخانه گمارده شد. در دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی، (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق)،دیوانِ تته (سند) شد و همراه نواب اعظم‌خان، حاکم تته (۱۱۲۸ــ ۱۱۳۲ق) به آن‌جا رفت. ظاهراً بعدها از این مقام برکنار شد، ولی در ۱۱۳۷ق بار دیگر، این بار همراه رضی محمدخان، نایب‌الحکومهٔ تته، به تته رفت و پس از چهار ماه که در آن‌جا به‌سر برد در گذشت. وی مردی ادیب و دانشمند بود و به‌ویژه در علوم غریبه دست داشت. به‌گفتهٔ مؤلف مقالات‌الشعرا، رحیم تونی آثار فراوانی داشته است که از آن شمارند رئیس‌القلوب در حکمت، فرهنگ سه زبان، تاریخ در احوال سلاطین چغتا در تاریخ تیموریان از تیمور گورکانی (ـ ۸۰۷ق) تا روزگار فرخ‌سیر.

منابع:تحفةالکرام، ۳۷۰، ۳۷۳؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۵؛ مقالات‌الشعرا، ۲۴۱ـ ۲۴۳.

برزگر

رحیم‌علی‌خان ← رحیم‌نامه

رحیم گرائیلی (ra.him-e.ge.rā.i.li)، محمدرحیم‌خان فرزند شاه‌وردی، ۱۱۰۴ــ ۱۱۵۱ق، شاعر ایرانی. گویند از بزرگان دستگاه شاه‌سلطان حسین صفوی، (۱۱۰۵ــ۱۱۳۵ق) بود و «در آغاز حال حکومت گرایل [/گرائیل] داشت و بعد از آن به نظارت بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه سرفرازی یافت و به هنگام اختلال دولت صفویه به روم [= عثمانی] رفت و از آن‌جا به هندوستان آمد.» (صحف ابراهیم، ۷۴) اما، به‌روایتی موثق‌تر، پدر وی حاکم گرائیل بود و خود محمدرحیم‌خان در آغاز کار درشمار همراهان و نزدیکان نادرافشار (۱۰۴۸ــ ۱۰۶۰ق) درآمد و چون نادر اصفهان را بگشود و دولت افغانان را در ایران برانداخت (۱۱۴۲ق) به یکی از «خدمات عمده» سرافرازی یافت. اما هنگامی که نادرشاه به بغداد لشکر کشید، محمدرحیم‌خان به سببی از وی بترسید و بر جان خود بیمناک شد و ترک خدمت و منصب کرد و در جامهٔ درویشی به نجف اشرف رفت. وی پس از چندی از نجف به هند کوچید و «نواب برهان‌الملک [سعادت‌خان، حاکم اوده] بنابر سابقهٔ اتحاد مراسم مراعات به‌جا آورده، [وی را] به منصب پنج‌هزاری سرفراز کنایند، اما [محمدرحیم‌خان] ترقی به حالش راه نیافت، اوقات را به ظاهر خوش و به باطن ناخوش می‌گذراند و در فن سپه‌داری بی‌بدل بوده و خط نسخ و نستعلیق را به غایت خوب می‌نوشت. هنگام رسیدن نادرشاه در لاهور [۱۱۵۰ق] به مرض ذات‌الجنب راهی عالم بقاگشت.» (سفینهٔ هندی، ۹۳) والهٔ داغستانی از دوستان او

بود. در تذکره‌ها سروده‌هایی از او نقل شده است. دقیقاً دانسته نیست که آیا از رحیم گرائیلی دیوانی به‌جا مانده است یا نه، اما در کتابخانهٔ دیوان هند نسخه‌ای از دیوان رحیم، به شمارهٔ 2728، نگه‌داری می‌شود که به‌گمان هرمان اته، مؤلف فهرست دست‌نویس‌های فارسی کتابخانهٔ دیوان هند، گویا از آنِ رحیم گرائیلی است.

منابع: روز روشن، ۲۸۹-۲۹۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۵۷/۱؛ سفینهٔ هندی، ۹۳-۹۴؛ صحف ابراهیم، ۷۴؛ مخزن‌الغرائب، ۳۵۰/۲؛ *Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India Office* ,924.

برزگر

رحیم‌نامه (ra.him.nā.me)، کتابی به‌فارسی در تاریخ دژ رُهتاس در پنجاب و قوم کهکران از رحیم‌علی‌خان فرزند حفیظ‌الدین‌خان، معروف به نوکبال، نوشته در ۱۲۵۶ق. نویسندهٔ اثر از مردم قصبهٔ دو میلیان در پرگنهٔ رُهتاس بود و به قوم گهکران پنجاب که می‌گفتند تبارشان به کی‌گوهر شاهزادهٔ کیانی می‌رسد، تعلق داشت. مؤلف رحیم‌نامه در اثر خود، ابتدا به موقع جغرافیایی ناحیهٔ رُهتاس می‌پردازد و پس از آن نیز تاریخ دژ رُهتاس را از زمان ساخته‌شدنش به‌دست ساهو سلطانی تا مرگ رنجیت سنگه (ـ ۱۲۵۵ق) بیان می‌دارد. سپس، تاریخ قوم کهگران، از دورهٔ کیانیان تا زمان تألیف، را می‌آورد و دست آخر نیز به اشاره‌های تاریخی گوناگون می‌پردازد. نسخه‌ای دست‌نویس از رحیم‌نامه به شمارهٔ Or.1919 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۸/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*,3/954-955; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 498; *Mughals in India* ,405; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/676.

ربیعیان

رزق‌الله دهلوی، فرزند سعدالله ← مشتاقی دهلوی

رزی بهرتپوری (ra.zi-ye.bah.rat.pu.ri)، محمداسماعیل‌خان فرزند منشی محمدفضل نبی‌خان، روستای کمهیر از توابع بهرتپور ۱۹۰۰م ـ   ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی از مرز شمال غربی شبه قاره به اله‌آباد کوچیدند و در روستای کتنی سکونت گزیدند. پس از آن برخی در جیپور و برخی دیگر در بهرتپور نشیمن گزیدند. رزی تحصیلات ابتدایی را در جیپور به‌پایان برد. پس از آن از محضر استادان نامی، مانند سید فضل علی، معروف به مولوی جیون علی، مولوی رشیدالدین فائز و مولوی سلیم‌الدین تسنیم نارنولی بهره برد. درس‌های عربی، فارسی، فلسفه، منطق و لغت را به‌خوبی فراگرفت. بیست‌وهشت سال در ادارهٔ فرهنگ جیپور به‌تدریس زبان فارسی و علوم شرقی پرداخت. در ۱۹۴۷م پس از تشکیل پاکستان، از جیپور به پاکستان مهاجرت کرد و در روستای کوتری در شمال کراچی که در کنار رود سند نهاده است سکنی گزید. پس از آن به حیدرآباد (مرکز ایالت سند) کوچید. وی به زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزد و به دو زبان فارسی و اردو شعر گفته است. سروده‌هایش روان و شیوا است. مصطلحات، تلمیحات و کنایات ادبی در اشعارش دیده می‌شود. در اشعارش پیرو سبک عرفی و نظیری است. در شعرهای فارسی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه دارد. اشعار و مقالات ادبی و انتقادی رزی در مجلات معروف کشورش چاپ شده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۸۳-۴۸۷؛ گنج شایگان، ۴۶-۴۷.

رسولی

رسالهٔ جوتش ← بنسی رام

رساله در احوال نانک‌شاه درویش ← بودهه سنگههٔ کهتری

رساله در سیر حضرت شاه نعمت‌الله ولی (re.sā.le.dar.si.yar-e. šāh.neɛ.ma.tol.lāh-e.wa.li) / مناقب حضرت شاه نعمت‌الله‌ولی، کتابی به فارسی در احوال شاه نعمت‌الله ولی (ـ ۸۳۴ق)، نوشتهٔ عبدالعزیز بن شیر ملک بن محمد واعظی* (ح۸۳۸/ ۸۶۲ق). این رساله قدیم‌ترین کتاب در شرح احوال شاه نعمت‌الله ولی است و به علاءالدین احمدشاه بهمنی (۸۳۸ـ ۸۶۲ق) پیشکش شده است. تاریخ دقیق تألیف آن به درستی دانسته نیست. اما از آن‌جاکه کتاب به علاءالدین بهمنی پیشکش شده و تاریخ فوت شاه‌نعمت‌الله نیز به روایت همهٔ تذکره‌نویسان ۸۳۴ق است، می‌توان حدس زد که تألیف کتاب

میان چهار تا بیست‌وهشت سال پس از مرگ وی انجام گرفته است. به‌نوشتهٔ عبدالعزیز: «چون مدتی چند از شهر هرات انتقال فرموده ظل بارگاه شیخوخیت و سایهٔ سایبان سجاده‌گاه قطبیت در شهر کوه بنان انداختند و آن‌جا مسکن ساختند، آن‌جا بندگی سلالهٔ پاک علامهٔ چالاک، بحر معانی، نعمان ثانی، سلطان شرفا، برهان عرفا، مفخر صلحای دیار، اشرف علمای کبار، مقبول درگاه آله، مخدوم زاده، زبدهٔ خانواده، میرزا خلیل الله ــ سلمه‌الله تعالی متولد شدند.» بنابراین تألیف کتاب نمی‌تواند در حیات شاه‌نعمت‌الله صورت گرفته باشد، چراکه تنها در صورت فقدانِ شاه نعمت‌الله، این همه القاب و کنایات می‌تواند به فرزند او نسبت داده شود. رساله در سیر حضرت شاه‌نعمت‌الله ولی در هفت باب تنظیم شده است: ۱ــ سطور کیفیت ولادت و شجرهٔ نسب سیادت آن خزینهٔ افادت، ۲ــ ظهور خوارق ایام صغر و تحصیل علوم و اجزای امور سنین کبر، ۳ــ فطور اوصاف بشریت و برآمدن علم دولت شیخوخیت، ۴ــ عبور سیلاب اثناء مراحل و منازل و جزایر تلوین و استغراق بحر اشغال و حالات تمکین، ۵ــ امور خلافت و تصرفات ولایت و عطف اذن بیعت به هدایت، ۶ــ شعور علوم و تصانیف و تألیفات و ظهور آثار خوارق و کرامات و ۷ــ حضور دل و کسب باطن و پدیدارشدن خارقات و شجره و کیفیت وفات. گویا علاءالدین به شاه نعمت‌الله ارادت داشته است. عبدالعزیز می‌نویسد: «چون که حضرت افضل‌السلاطین... شهاب‌الدنیا والدین احمدشاه الوالی‌البهمنی را پیوند ارادت با حضرت معلا [شاه‌نعمت‌الله بود]، سلطان ذوفنونان همیشه به مواجههٔ حضرت معلا توجه عاشقانه و ادب صادقانه و حضور شاهدانه همی نمود.» این مطلب اهمیت و نفوذ شاه نعمت‌الله در شبه‌قاره را می‌رساند. بر این مبنا لازم است که در پژوهش تاریخ عرفان و تصوف در شبه‌قاره نقش شاه نعمت‌الله به دقت بررسی شود. رساله در سیرت حضرت شاه نعمت‌الله ولی به‌عنوان نخستین و نزدیک‌ترین اثر دربارهٔ شاه نعمت‌الله، منبع و مأخذ همهٔ تک‌نگاری‌ها و تذکره‌های بعدی دربارهٔ زندگی و آثار او بوده است. یکی از مهم‌ترین این آثار، کتابی است به نام تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت‌الله ولی، نوشتهٔ عبدالرزاق کرمانی که بعد از کتاب عبدالعزیز، قدیم‌ترین و مهم‌ترین کتاب در شرح احوال شاه نعمت‌الله است. رساله در سیرت حضرت شاه نعمت‌الله ولی به‌همراه دو رسالهٔ دیگر دربارهٔ زندگی و آثار شاه نعمت‌الله، یکی به نام تذکره در مناقب حضرت شاه‌نعمت‌الله ولی نوشتهٔ عبدالرزاق کرمانی و دیگری در احوال شاه نعمت‌الله ولی و اولاد او که فصلی است از کتاب جامع مفیدی تألیف مفید مستوفی یزدی، در سلسلهٔ گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی به‌مدیریت هانری کوربن و به تصحیح و مقدمهٔ فرانسوی ژان اُوَبن در تهران و با نام مجموعه در تراجم احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۱ش). چاپ نخست آن، در دو جلد، طی سال‌های ۱۹۶۶ ــ ۱۹۷۱م به سرمایهٔ قسمت ایران‌شناسی انجمن ایران و فرانسه، در تهران و انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه پاریس و کتابخانهٔ J.Maisonneuve در پاریس در سلسلهٔ گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، شماره‌های ۱۴ و ۱۵ منتشر شده است.

منابع: تاریخ ادبی ایران، ۶۸۳/۳، ۶۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۶/۱ـ۳۱۷، ۳۲۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۹۰/۱؛ تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه‌نعمت‌الله ولی، در صفحات فراون؛ جشن‌نامهٔ استاد مدرس رضوی، ۳۷۹؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۱۹۰ـ۱۹۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۵۶۶/۲ـ۲۵۶۷؛ ۴۵۵۹/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۵/۳؛ مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی؛ مرآت‌العلوم، ۲۲۶/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/833; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/952.

شریفی

رسالهٔ دلپسند ← دلپسند

رسالهٔ ذکریه (re.sā.le-ye.zek.ri.ye)، کتابی به فارسی در بیان اذکار و مراقباتی که ساکنان راه حق باید به‌جا بیاورند، از شیخ یعقوب صرفی* (۹۲۸ــ۱۰۰۳ق). این کتاب به‌نثر آمیخته به‌نظم نوشته شده است. آیات قرآن، احادیث نبوی و اقوال بزرگان نیز به فراوانی در کتاب نقل شده است. مؤلف در این کتاب اذکار و مراقبه‌هایی را که از صوفیان بزرگ و سالکان راه حق آموخته است بیان کرده و تأکید می‌کند که یک صوفی هم در ظاهر و هم باطن باید به یاد خدا باشد. در این راه، پیش از همه باید بکوشد خداوند را بشناسد و خالق خود را سجده کند، زیرا هدف خداوند از آفرینش بنی‌آدم این بوده که این آفریده با بهره گرفتن از شعورش در جهت شناخت آفریدگار خویش بکوشد و انسان از راه ذکر گفتن به خداوند نزدیک می‌شود. مؤلف به‌اهل تصوف توصیه می‌کند که برای گام‌زدن در صراط مستقیم، افزون بر

احکام خداوندی، باید به‌دستورهای پیامبر (ص) عمل کنند. همچنین توصیه می‌کند که روزی حلال کسب کنند، غذای کم بخورند و از نشستن بر سر سفرهٔ شاهان بپرهیزند تا وسوسه‌های شیطانی در دل‌های آنان نفوذ نکند. مؤلف علاوه بر اذکاری که در آن‌ها فقط به خداوند توسل شده، به‌چند ذکر دیگر از جمله ذکر پنج تن و ذکر جهر نیز اشاره کرده است. وی در نوشتن این کتاب از اقوال و کتب این مشایخ، مانند رسالهٔ ذکریهٔ فارسی و رسالهٔ اورادیهٔ عربی از سیدعلی همدانی، تفسیر زاهدی ابوالمعالی، سیرالاحکام، فصوص‌الحکم از شیخ محی‌الدین ابن عربی، تکملهٔ نفحات‌الانس جامی از عبدالغفور لاری، نوادرالفتاوی، لطایف قشیری، املاءالتفسیر، رسالهٔ اجرالوحی فی ذکرالخفیه از علاءالدولهٔ سمنانی بهره برده است. در متن کتاب هرجا که سخنی از کسی آمده، به‌نام نویسنده و نام کتاب نیز اشاره شده است. نسخه‌ای از این کتاب که در ۱۳۲۳ق کتابت شده است به‌شمارهٔ Acc.No3 در کتابخانهٔ دانشگاه کشمیر نگه‌داری می‌شود.

منبع: تصوف برّ صغیر مین، ۲۳۲ـ۲۴۲.

امیرهدائی

رسالهٔ سریری (re.sā.le-ye.sa.ri.ri)، ترجمه‌ای فارسی و منثور از سنگهاسن بتیسی در ۱۰۸۴ق از مترجمی ناشناس. مترجم ناشناس این اثر در زمان پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و در مقدمهٔ کتاب نیز به مدح اورنگ‌زیب پرداخته است. سنگهاسن بتیسی مجموعهٔ سی و دو حکایت کلاسیک به زبان سنسکریت است که در آن، محاسن راجه بکرماجیت، پادشاه باستانی هند، به‌صورت قصه روایت شده است. مترجم حکایت‌های سنگهاسن بتیسی را به نثری پرتکلف و مرصع پرداخته است و چون هر یک از این حکایت‌ها، به‌نوعی به تخت پادشاهی مربوط می‌شود، نام آن را سریری گذاشته است. رسالهٔ سریری در ۱۰۸۴ق تألیف شده و دست‌نویسی از آن در انجمن آسیای بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۳۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 516; *Mughals in India*, 523.

ربیعیان

رسالهٔ عبدالواسع هانسوی (re.sā.le-ye.ab.dol.vā.se-e.hā.ne.sa.vi)، کتابی به‌فارسی در دستورزبان و صنایع شعری فارسی از عبدالواسع هانسوی، متخلص به خالص. عبدالواسع پیش از ۱۱۵۰ق به نوشتن این اثر پرداخته و مطالب آن را از فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ جهانگیری و رشیدی و فرهنگ سروری و مدارالافاضل و مؤیدالفضلا و کتب معانی، مثل بحرالدقائق و نزهةالصنایع و عمان‌الجواهر و خزائن‌المعانی و مانند آن‌ها، چون شروح ثقات بعضی متأخرین انتخاب نموده و کتاب را با افزوده‌هایی از خود به‌انجام رسانیده است. این رساله در یک مقدمه و سه باب است: **مقدمه** خود مشتمل بر مقدماتی چند دربارهٔ حروف مفرده، اسمای حروف تهجی، نسبت زبان فارسی به پارس، هفت‌گونه زبان فارسی، هشت حرف ویژهٔ زبان فارسی، ۲۸ حرف عربی، و حروف متشابه است؛ **باب یکم**، در بیان معنی الفاظ، در دو فصل است: ۱ـ در بیان معانی الفاظ مفردهٔ مبسوطه و ۲ـ در بیان معانی و احکام الفاظ مرکبه؛ **باب دوم** در بیان قواعد کلیه و فواید جزئیه است. در این باب که به چندین قاعده تقسیم می‌شود دربارهٔ تبدیل و اشباع و تخفیف و جرح و تعدیل حروف بحث شده است؛ **باب سوم** در اصلاحات پارسیه و صنایع شعریه است. در این باب از عروض و بدیع و قافیه و انواع شعر، به‌ویژه بحور نوزده‌گانه و نیز صنایعی که در نثر به‌کار می‌رود، سخن رفته است. عبدالواسع در این کار خود از سروده‌های ناموران ایرانی و شبه قاره گواه بسیار آورده است. وی نام روشنی به این اثر نداده است، جز آن‌که در خاتمه می‌گوید: «جامعهٔ صدگونه فیض ازل ـ نسخهٔ مقبول "دستورالعمل"/ نی غلطَ گفتم مضامین بلند ـ کردم اندر قید لفظ پوچ چند.../ خالص ای مست سخن هشیار شو ـ خواب غفلت تا به کی بیدار شو.» رسالهٔ عبدالواسع به‌ویژه برای باب آخرش که دربارهٔ صنایع شعری است، از نظر فنون شعر، در میان کتاب‌های قدیمی شبه قاره اهمیت دارد و درواقع اهمیت این رساله بیشتر از این جهت است. این رساله، که به‌نام قواعد زبان فارسی و دستورالعمل نیز خوانده شده، تاکنون بارها، و از جمله با عنوان دستورزبان در ۱۲۸۴ق در کانپور و ۱۸۶۲م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۱۰ـ۱۲؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۱۳۳؛ ۴/۴۲۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۴۶۲ـ۲۴۶۷.

برزگر

رسالهٔ فردوس ← محفل فردوس

رسالهٔ فیضیه (re.sā.le-ye.fey.zi.ye)، کتابی به‌فارسی در پزشکی که ترجمهٔ فارسی اثر عربی نجیب‌الدین سمرقندی بـه نـام خـمسه است. مترجم این اثر پزشکی از درباریان سلطان بهادرشاه حاکم گجرات (ــ ۹۴۳ق / ۱۵۳۶م) به‌نام زین‌العابدین ملا میر طبیب (سدهٔ دهم هجری) فـرزند غـیاث‌الدیـن مـحمود است. نسـخهٔ دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۶/۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۵/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 633.

فتح‌نیا طبری

رسالهٔ میرشکاران ← عرب نجفی

رسـالهٔ نـانک‌شاه (ri.sā.le-ye.nā.nak.šāh)، کـتابی بـه‌فارسی در تاریخ سیک‌ها از آغاز تا ۱۱۷۸ق از بوده سـنگهٔ کـهتری اروره. مؤلف در دیباچهٔ کتاب نوشته است که این رساله را به فرمایش نواب معین‌الدوله نصیرالملک میجر جیمز مردن (Major james Mordunt)، از نـظامیان انگـلیسی در دهـلی کـه وی در زمرهٔ ملازمان او بوده، نوشته است. وی همچنین گـفته است کـه در تألیف کتاب از لاله عجایب سنگهٔ قوم سورج کمک گرفته است. مؤلف احوال نانک‌شاه و خلفای او را بسیار کوتاه نوشته، ولی شرح حال گوروگوبندسنگه را به تفصیل آورده است. وی وقایع مربوط به سال‌های ۱۱۳۱ ــ ۱۱۷۸ق را به‌صورت یادداشت‌های روزانه درج کرده است. آخـرین واقـعه مـربوط بـه حـمله‌های سیک‌ها بر احمدشاه ابدالی و عقب‌نشینی او به ستلج‌پار است که مؤلف این واقعه را مفصل بیان کرده است. دست‌نویسی از این کتاب کـه در ۱۱۷۸ق / ۱۷۸۳م کـتابت شـده در کـتابخانهٔ خالصه کالج امرتسر و به شمارهٔ Add26273 در کتابخانهٔ مـوزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این رساله بـه‌قلم جـیمزبراون بـه انگـلیسی تـرجـمه شـده و بـا نـام *History of the Origin and Progress of Sikhs* چاپ شده است (۱۷۸۸م).

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۲۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۱/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۲۶۸/۲؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۹۶/۵؛ شهریار نقوی، «خدمات سیک‌ها به زبان و ادبیات فارسی»، وحید، سال یازدهم، تیر ۱۳۵۲ش، ص ۴۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/206; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 2/860; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/149; *Mughals in India.* 118; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/666.

امیرهدائی

رسـای اکـبرآبـادی (ra.sā-ye.ak.bar.ā.bā.di)، مـیرزا ایـزدبخش صدیقی، ــ اکبرآباد ۱۱۲۴ق، دبیر،نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان جعفر آصف‌خان قزوینی (۹۵۸ــ۱۰۲۱ق) بود. پدر بزرگش بدیع‌الزمان کفایت‌خان از امرای دولت گورکانی بود و حـدود ۱۰۸۱ق درگـذشت. مـیرزا ایـزدبخش نـزد شـیخ عبدالعزیز بن عبدالرشید حسینی اکبرآبادی، متخلص به عـزت (ــ ۱۰۹۱ق)، درس خواند و گرچه پـدرانش شـیعه بـودند بـه ترغیب استادش به مذهب تسنن گروید و تخلص سنی را برگزید و مدتی بدین تخلص شعر می‌گفت، تا آنکه به پیشنهاد بـیدل تخلص رسا را برگزید. وی در آغاز به شاهزاده محمد اعظم فرزند اورنگ‌زیب گـورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) نـزدیکی جست و در دیوان وی به کـار پـرداخت و سـپس بـه خـدمت اورنگ زیب درآمد. در اکبرآباد نشیمن گـزید و در اواخـر دورهٔ اورنگ زیب خدمت بیوتاتی اکبرآباد و داروغگـی خـزانـهٔ شـاهی را داشت. به‌گفتهٔ برخی منابع، در پادشاهی اورنگ زیب وبه گفتهٔ برخـی منابع دیگر در ۱۱۱۹ق درگذشت. اما برابر آنچه در نزهة‌الخواطر آمده، رسا پس از مرگ اورنگ زیب در رکاب محمد اعـظم در جنگ با محمد معظم بهادرشاه پسر دیگر اورنگ زیب شرکت جست و چون محمد اعظم کشته شد (۱۱۱۹ق) در خانهٔ خود گوشه گرفت تا این‌که فرخ سیر فرزند عظیم‌الشأن پسر بهادرشاه به تخت شاهی هند برآمد (۱۱۲۴ق) و وی را فراخـوانـد وبـه سـخت‌ترین عـقوبت بکشت. از آثـارش: ریـاض‌الوداد/ رقعات ایزدبخش (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی بـه شـمارهٔ Or.1725) شـامل نامه‌هایی با تاریخ‌هایی از ۱۰۸۴ تا ۱۱۰۳ق و خطاب به اورنگ زیب، شاهزاده محمد اعظم، شیخ عبدالعزیز اکبرآبادی، شـیخ محمد وارث، شکرالله خان، نوازش‌خان، لطف‌الله خان و برخی امرا و نویسندگان دیگر دورهٔ اورنگ زیب؛ حـق‌الیـقین (نـوشتهٔ

۱۱۹۶ق) در شرح کشف‌الغطاء عبدالعزیز اکبرآبادی در رد شیعه؛ دیوان رسا شامل غزلیات وی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ 212 در دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۵؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۵؛ تین تذکری، ۲۳۱؛ جونل، ۷۰؛ الذریعه، ۳۵۸/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۵۷/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۴۵؛ شمع انجمن، ۱۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۸/۵-۲۲۹؛ ۲۰۹۹/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۰۸؛ مجمع‌النفائس، ۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴/۶؛ همیشه بهار، ۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/985-986; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,506; *Mughals in India* ,211.

برزگر

رسای شاه‌جهان‌آبادی (ra.sā-ye.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرزا محمدتقی چغتایی، ـ فیض‌آباد ۱۲۲۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم چغتایی بود. محمدتقی در شاه‌جهان‌آباد زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. او بعدها برای گذران زندگی، زادگاهش را ترگ گفت و به لکنو رفت و نزد حاکمان آن‌جا کار کرد. سپس به گوپاموی کوچید و سال‌ها در همان‌جا بماند. او در پسینگاه زندگانی خود به فیض‌آباد بازگشت و در همان‌جا نیز درگذشت. محمدتقی به هندی و فارسی شعر می‌سرود و در شعرهایش رسا تخلص می‌کرد. به سخن تذکره‌نویسان او نثر را هم پاکیزه می‌نوشت. از سروده‌های رسا ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۳۵۸/۹؛ صبح گلشن، ۱۷۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۷-۲۸۸.

نوش‌آبادی

رسایل‌الاعجاز ← امیرخسرو دهلوی

رسای لکنویی (ra.sā-ye.lak.nu.i)، منشی احمدعلی، ـ لکنو ۱۲۹۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در نظم و نثر ماهر بود و در خوش‌نویسی دست داشت. در سخنوری، نخست از طالب‌علی‌خان عیشی لکنویی (ـ ۱۲۴۰ق) و محمدحیات بی‌تاب بلگرامی مشق سخن گرفت. سپس در عظیم‌آباد از محضر ملا ابوالقاسم سمنانی بهره برد و با ملا عبدالباقی مینایی و قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلوی همنشین و همصحبت بود. چندی در خدمت انگلیسی‌ها به کار تحصیل‌داری اشتغال داشت. پس از بازنشستگی به زادگاهش لکنو بازگشت و با راتبه‌ای که از انگلیسی‌ها دریافت می‌کرد بقیهٔ عمرش را در آن‌جا گذراند. از رسا یک مثنوی به‌نام نشتر غم و چهار دیوان فارسی به‌جا مانده است. همچنین وی کتابی به‌نام ذکر یاران زمان (۱۲۷۶ق) نوشته که خاطرات او به‌شمار می‌آید و در آن از شماری از دانشوران و سرایندگان همروزگار خود یاد کرده است. در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، نسخه‌ای (به شمارهٔ ۴۷۳ احمد) از کتابی به‌نام لغات شمسیه وجود دارد که فرهنگ واژه‌های فارسی و عربی به اردو است و مؤلفش خواجه احمد علی لکنویی (رسا؟) آن را در ۱۲۸۱ق در اله‌آباد به انجام رسانیده است. در برخی تذکره‌های اردوسرایان نیز از سراینده‌ای به‌نام میرعلی احمد، متخلص به رسا، فرزند میرنجف‌علی مجتهد یاد رفته که از مردم فیض‌آباد و ساکن لکنو و شاگرد میرعلی اوسط رشک بوده است و دور نیست همین منشی احمدعلی رسا باشد.

منابع: خوش‌معرکهٔ زیبا، ۳۲۶/۲؛ سخن شعرا، ۱۸۱؛ شمع انجمن، ۱۷۸-۱۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۰/۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۹-۲۱۴۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,506; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1104.

برزگر

رسای همدانی (ra.sā-ye.ha.ma.dā.ni)، میرزاجان / خان حسینی فرزند میرخان، ـ ۱۱۷۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم همدان بودند و نسبش به سیدعلی همدانی می‌رسد. یکی از نیاکان او با نام میرشاه طاهر در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق)، از همدان به هندوستان رفت و به‌خدمت بزرگان آن‌دیار درآمد. پس از چندی به دکن رفت و نزد بزرگان این شهر هم با شوکت بزیست. پس از وی، اخلافش در احمدآباد گجرات نشیمن گزیدند. چون تنی چند از ایشان از مشایخ آن‌جا بودند، با سیورغالی که جلال‌الدین اکبر بدانان بخشیده بود، روزگار به سر می‌بردند. پدر رسا نیز مناصبی بلند داشته است. رسا در حیدرآباد زاده شد. او پس از برآمدن، چندی در کنار شجاعت‌خان بهادر صوبه‌دار برار بود. سپس به ملازمان نواب آصف‌جاه (۱۱۶۱ق) پیوست. رسا در سال‌های پایانی

زندگانی نواب آصف‌جاه، جانشین موسوی‌خان جرأت از منشیان بلندآوازهٔ دستگاه آصف‌جاهیان شد و چند سال در این کار بود. وی از ذوقی شاعرانه نیز برخوردار بود. او که در ملازمت نواب آصف‌جاه به گلگشت شاه‌جهان‌آباد رفته بود، با سخنوران بزرگ آن‌جا نیز دیدار کرد. از سروده‌های رسا، ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. این رباعی از سروده‌های او است: «در رقص چو آمد آن قیامت ایجاد ـ چون شعله بلند شد ز دل‌ها فریاد / می‌آمد و می‌برد، خدا خیر دهاد ـ این برق به خرمن که خواهد افتاد.»

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۱/۲۵۱-۲۵۲؛ تحفة‌الشعرا، ۱۱۸-۱۱۹؛ سرو آزاد، ۲۳۸-۲۴۰؛ شمع انجمن، ۱۷۷-۱۷۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۶، شمارهٔ ۱۳۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۸۳-۲۸۵؛ نشتر عشق، ۲/۶۳۲-۶۳۳.

نوش‌آبادی

رسایی دهلوی (ra.sā.i-ye.deh.la.vi)، ارشدعلی / محمدارشد، ـ دهلی ۱۱۴۴ق، شاعر شبه قاره. درویش مشرب بود و از معتقدان شاه‌بهیک. در دهلی می‌زیست و برخی از تذکره‌نویسان نیز وی را ساکن پنجاب دانسته‌اند. رسایی از دوستان خان‌آرزو بود و به نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ خوشگو، به آرزو گفته بود که در شعر، از شاگردان میان ناصرعلی، متخلص به علی (ـ ۱۱۰۹ق) است. شعرهایش را برای اصلاح نزد خان آرزو می‌فرستاد. در شعرهایش رسایی تخلص می‌کرد و دیوان اشعارش در دورهٔ خودش، در میان ادب‌دوستانِ دهلی محبوبیت داشت. از شعرهای او سه‌بیت در تذکره‌ها برجا مانده است. رسایی در دهلی درگذشت.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۹-۱۶۰؛ روز روشن، ۲۹۰-۲۹۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۸۹-۱۹۰؛ سفینهٔ هندی، ۸۹؛ شمع انجمن، ۱۷۷؛ صحف ابراهیم، ۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,507.

ربیعیان

رس برس‌خان (ras.ba.ras.xān)، فرزند خوشحال‌خان کلاوَنت، ـ پس از ۱۱۰۹ق، موسیقی‌دان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در حیدرآباد دکن می‌زیست. پدرش در دربار محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) استاد موسیقی بود. رس برس‌خان هم مانند پدرش کارشناس موسیقی بود، چنان‌که میرسکندرجاه (ـ ۱۲۴۵ق) او را در دربارش به‌کار گماشت. رس‌برس‌خان کتابی به‌نام شمس‌الاصوات در موسیقی هندی نوشت و برای تهیهٔ آن از تعدادی منابع سنسکریت استفاده کرد. این کتاب، در برخی از منابع، ترجمهٔ رسالهٔ سنسکریتِ سنگیت دانسته و تاریخ ترجمهٔ آن هم ۱۱۰۹ق یاد شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۷۹۹؛ ۳/۳۳۰؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۴۹-۴۵۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,507.

ربیعیان

رستم جرجانی (ros.tam-e.jor.jā.ni)، سدهٔ دهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پزشک خان‌احمدخان گیلانی (۹۴۳ـ ۱۰۰۱ق) بود. پس از برافتادن دولت کیاییان گیلان به هند کوچید و در دربار برهان نظام‌شاه، والی احمدنگرِ دکن (۹۱۴ـ ۹۶۱ق) به خدمات پزشکی پرداخت. وی در ۹۵۴ق کتابی به‌نام پایهٔ ذخیرهٔ نظام‌شاهی دربارهٔ بیماری‌ها، در بیست باب به ترتیب الفبایی تألیف کرد و آن را به‌نام حامی‌اش درآورد. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ شخصی پیرمهرعلی‌شاه در گولرهٔ شریف در راولپندی نگه‌داری می‌شود. رستم جرجانی، همچنین، در ۹۶۱ق رساله‌ای به‌نام اسرارالنساء دربارهٔ آموزش مسائل جنسی در ده باب نوشت که نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به شمارهٔ N.M.1961-43 با تاریخ کتابت ۱۷ ذیحجهٔ ۱۲۱۴ق) نگه‌داری می‌شود. از دیگر کتاب‌های او در زمینهٔ طب می‌توان به رسالهٔ حمیات مرکبه / رساله در بیان حمیات اشاره کرد که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۲۶۸۹/۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۷۱۶؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۴۸۴، ۵۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱/۴۸۶-۴۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۷۳-۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,520.

ربیعیان

رستم‌علی بیجاپوری (ros.tam.a.li-ye.bi.jā.pu.ri)، سدهٔ دوازدهم

هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از مردم بیجاپور دکن بود و در دربار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) منصب صوبه‌داری داشت. از وی کتابی به‌نام قصهٔ احوال روهیله باقی مانده است. این اثر در بر دارندهٔ مطالبی دربارهٔ برآمدن افغان‌های روهیلکهند از داودخان که پایه‌گذار قدرت آن‌ها بود تا ۱۱۸۸ق که شجاع‌الدوله و حافظ رحمت‌خان به‌ترتیب در اوده و بریلی چشم بر جهان فرو بستند، است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 521; *Mughals in India,* 420.

فتح‌نیا طبری

رستم‌علی شاه‌آبادی (ros.tam.a.li-ye.šāh.ā.bā.di)،فرزند محمدخلیل شاه‌آبادی اوده‌ای، ز ۱۱۵۴ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. رستم‌علی در ۱۱۵۰ق که سپاهیان باجی رائو مالوه را گرفتند در سپاه وی خدمت می‌کرد. پس از آن رهسپار بهوپال شد و پس از مدت‌ها سرگردانی توانست در آن شهر به پشتیبانی امیر یارمحمدخان افغان به آرامش و آسایش دست یابد. یار محمدخان در ۱۱۴۰ق جانشین پدرش دوست محمدخان شده بود که در ۱۱۳۵ق بهوپال را گرفته و بخش بزرگی از مالوه را زیر فرمان خود درآورده بود. رستم‌علی در بهوپال با برخورداری از لطف و نوازش امیریار محمدخان کتابی به نام تاریخ هندی در تاریخ عمومی هند تا ۱۱۵۳ق نوشت که در ۱۱۵۴ق به انجام رسیده است و از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1628) و موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1958-253/2)، نگه‌داری می‌شود. تاریخ هندی شامل یک مقدمه دربارهٔ آفرینش، ناپایداری دنیا، جغرافیای هند و ده طبقه (۱ــ راجگان هندو، ۲ــ غزنویان و غوریان، ۳ــ خلجی‌ها، ۴ــ تغلق شاهیان، ۵ــ خضرخانیان، ۶ــ لودیان، ۷ــ تیموریان نخستین، ۸ــ افغان‌های سوری و ۹ــ شاهان محلی جونپور و مالوهٔ گجرات و بنگال و کشمیر و تته و دکن و ۱۰ــ تیموریان متأخر از دومین دورهٔ فرمانروایی همایون تا سال بیست و سوم فرمانروایی محمدشاه (۱۰۵۳ق) و یک خاتمه دربارهٔ پیران و دانشمندان و شاعران همروزگار نویسنده و چند نسل پیش از او است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۵۸؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۷۸؛ صبح گلشن، ۱۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/909; *Dictionary of Indo-Persian Literature,*520-521; *Mughals in India* ,420; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/471, 828.

برزگر

رستم‌علی صوبه‌دار ← رستم‌علی بیجاپوری

رسمی قلندر،میرزا عبدالرزاق ← رسمی یزدی

رسمی یزدی (ras.mi-ye.yaz.di)،میرزا عبدالرزاق، ــ پس از ۱۰۲۴ق، شاعر، عارف و سپاهی ایرانی. پس از تحصیل دانش راه تصوف پیش گرفت و خرقهٔ درویشان بر تن کرد. روزگاری دراز به تجرد و تنهاگردی گذراند تا سرانجام به هند رفت. در کشمیر جامهٔ فقر از تن بیرون کرد و به لباس سپاهیان درآمد. پس از چندی از کشمیر به لاهور رفت و به دستگاه عبدالرحیم خان خانان (ــ ۱۰۳۶ق) پیوست. وی اشعار فراوانی در مدح عبدالرحیم‌خان سرود و از صلات و مواهب او بهره‌مند گردید. عبدالباقی نهاوندی دو قصیدهٔ او را که ۸۳ بیت دارد در مآثر رحیمی آورده است. رسمی شاعری سخن‌سنج و نکته‌یاب است و از آن‌چه از سروده‌هایش باقی‌مانده پیدا است که سخنوری توانا بوده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱/۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۹۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۷۰-۲۷۴؛ روز روشن، ۲۹۱؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان، ۳۹۶-۳۹۷؛ شعرالعجم، ۱۰/۳- ۱۱؛ کاروان هند، ۴۳۸/۱ــ۴۴۰؛ مآثر رحیمی، ۱۲۹۷/۳-۱۳۰۴؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۴۳، ۳۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۳/۲-۳۰۴؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۳؛ میخانه، ۷۸۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۴؛ همیشه‌بهار، ۸۲.

رسولی

رسوای بجنوری (ros.vā-ye.boj.nu.ri)، مولوی احمدحسن، ملقب

به سلطان‌الشعرا و متخلص به رسوا، فرزند مولوی محمدحسن، متخلص به بیدار، ز۱۲۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بجنور بود، ولی بیشتر زندگی خود را در انباله گذراند. شرح احوال او در هیچ تذکره‌ای نیامده، تنها با توجه به دیوان‌های شعرش می‌توان به‌گوشه‌هایی از زندگی او پی برد. وی از دوستان نزدیک نواب علاءالدین احمدخان علایی (۱۲۴۸ــ۱۳۰۲ق) بود و چندین قصیده در مدح احمدخان علایی سروده است که علاوه بر این که نشان‌دهندهٔ رفتار و کردار علایی با شعرا و علمای روزگار خویش است، بیانگر ارادت رسوا به علایی نیز هست. وی قصاید جداگانه‌ای در مدح هر یک از خلفای راشدین سروده و نیز قصیده‌ای در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی و قصایدی در مدح دیگر بزرگان سلسلهٔ قادریه گفته است که نشان می‌دهد وی بر طریقهٔ قادریه می‌رفته است. همچنین او چند قصیده به‌نام امرای روزگار خود که چند تن از آنان از منصب‌داران انگلیسی بوده‌ند، سروده است. وی در معرفی علایی با غالب دهلوی نیز ارتباط یافت و غزل‌های زیادی در پیروی از غزل‌های غالب سروده است که چند نمونه از این غزل‌ها در تذکرهٔ دود چراغ محفل آمده است. رسوا شاعری فارسی‌گو بوده و تنها به اصرار دوستانش به اردو نیز شعر گفته است. وی دیوان فارسی خود را که دربردارندهٔ قصاید و غزلیات و چند تقریظ است در ۱۲۹۷ق / ۱۸۷۵م تدوین کرده است. این دیوان برای نخستین‌بار در ۱۳۱۶ق / ۱۸۹۹م به‌دستور نواب علاءالدین در چاپخانهٔ نول کشور لکنو به‌چاپ رسیده است. دیوان اردوی وی که دربردارندهٔ غزلیات، قصاید، رباعی و چند تقریظ است در ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۰م تدوین شده و در ۱۸۸۲م به چاپ رسیده است. مجموعهٔ قصاید رسوا به نام مناقب‌الابرار در ۱۸۹۸م در بجنور چاپ شده است.

منابع: دود چراغ محفل، ۹۶-۱۴۰؛ الذریعه، ۳۵۹/۹؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ۴۹۶۷/۴، فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۷۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۹۲/۳/ ۲۲۹۸.

امیرهدائی

رشحات‌الفنون (ra.ša.hā.tol.fo.nun)، کتابی چنددانشی به‌فارسی از نواب میر امین‌خان حسینی هروی تتوی (ــ ۱۱۲۷ق). این اثر که در ۱۱۲۳ق نوشته شده در شانزده رشحه تدوین شده و هر یک در دانشی ویژه است: ۱ــ علم تفسیر، ۲ــ علم حدیث، ۳ــ شعب ایمان، ۴ــ عقاید و کلام، ۵ــ اصول فقه، ۶ــ فقه، ۷ــ صوفیه، ۸ــ حکمت و تقسیم اقسام آن، ۹ــ طب، ۱۰ــ حکمت عملیه، ۱۱ــ نحو، ۱۲ــ صرف، ۱۳ــ معانی، ۱۴ــ بیان، ۱۵ــ بدیع و ۱۶ــ تاریخ. رشحهٔ شانزدهم یا آخر، خلاصهٔ تاریخ عمومی از آدم تا عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) است و از آن میان گزارش‌هایی دربارهٔ شاهان مسلمان از امویان تا صفویان و دیگر شاهان ایران، دکن، گجرات، سند، مولتان، بنگال، مالوه، خاندیش، جونپور و کشمیر را دربردارد و پایان آن نیز تاریخ مختصر تیموریان از امیر تیمور (ــ ۸۰۷ق) تا مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش در پتنا (به‌شمارهٔ ۹۱۵) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۲۲/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶۶۸/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۹/۲؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khda Bakhsh Oriental Public Library, 9/171-172; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1055.

سپاهی

رشدی (roš.di)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. تنها می‌دانیم که از ملازمان عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) و از شاعران مداح دربار وی بوده است. مدتی نیز جاگیردار بود. یک قصیده و ساقی‌نامه‌ای از وی در مآثر رحیمی یاد شده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۲-۳۵۳؛ پیمانه، ۱۷۹-۱۸۳؛تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۹، شمارهٔ ۱۱۷؛کاروان هند، ۱۵۶۸/۲ - ۱۵۶۹؛ مآثر رحیمی، ۱۱۹۹/۳.

حجتی

رشدی رستم‌داری (roš.di-ye.ros.tām.dā.ri)، ملا رشدی، ــ ۱۰۶۸ق، شاعر ایرانی. از مردم نور و کجور و مردی دانشمند و فاضل بود. به‌گفتهٔ ولی‌قلی شاملو، علم عروض و قافیه و اعداد را نیکو می‌دانست و در فنّ معمّا شکافی و معماگویی در روزگار خود کم‌مانند بود و اشعار مدوّنش به سی‌هزار بیت می‌رسید.

وی در اوایل حال به «هندو دکن افتاده در پیش والی آن‌جا رتبهٔ امارت یافته بود. بعد از آنکه بدان‌جا به سبب تقصیری مغضوب شد، باز به بلاد ایران آمده به شاعری مشغول شد.» (قصص‌الخاقانی، ۹۷/۲) نصرآبادی که رشدی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد که «ملا رشدی رستمداری از سخنان قدما تتبّع بسیار کرده، به اعتقاد خود به عروض و قافیه هم مربوط بود، و در ظاهر شکستگی داشت، اما سلسلهٔ ربط را به زور اعتقادات فاسده زود می‌گسیخت، از خوردن افیون و ترکیبات آزار بسیار می‌کشید. مدتی در اصفهان بود، یکی از اعتقادات فاسدش این بود که به فقیر [نصرآبادی] اعتقاد داشت. مدتی در ویرانهٔ فقیر بود، از آن‌جا به قم رفته و از قم به مشهد مقدس، و در آن‌جا گویا اسبی لگدی به او زده و به آن سبب فوت شد.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۱). بنابراین، رشدی در بازگشت از هند، چندی در اصفهان، و در آن‌جا مدتی در خانهٔ نصرآبادی، به‌سر برده و سپس به قم و از آن‌جا به مشهد رفته و سرانجام در مشهد، گویا بر اثر لگد اسبی، درگذشته است.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۷۹، ۵۳۸؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۱۱۷؛ الذریعه، ۳۵۹/۹؛ شمع انجمن، ۱۷۰؛ قصص‌الخاقانی، ۹۷؛ کاروان هند، ۴۴۰/۱.

برزگر

رشیدالدین دهلوی (ra.ši.dod.din-e.deh.la.vi)/ رشیدالدین‌خان دهلوی، فرزند امین‌الدین فرزند وحیدالدین فرزند عبدالسلام کشمیری دهلوی، ـ ۱۲۴۳/ ۱۲۴۹ق، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نوادهٔ شاه‌ولی‌الله دهلوی بود. در دهلی زاده و بزرگ شد. برخی از کتاب‌های درسی را نزد مفتی علی‌کبیر بنارسی آموخت و بسیاری را نیز نزد رفیع‌الدین بن شاه ولی‌الله دهلوی فراگرفت. از شیخ عبدالقادر و پسرعمویش، عبدالعزیز، هم استفاده کرد. رشیدالدین دهلوی رساله‌های متعددی در رد تشیع و رساله‌های عالمان شیعی نوشت. از آثارش: ۱ــ صولت غضنفریه در انتقاد از رسم ازدواج موقت (متعه) در فقه مالکی و شیعه و رد آن. نسخه‌ای از این رساله در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ شوکت عمریه در جواب به بارقهٔ ضیغمیه تألیف سیدمحمد لکنویی، در مبحث ازدواج موقت؛ ۳ــ ایضاح لطافة‌المقال در جواب به افصاح عن شرافة‌الآل؛ ۴ــ تفضیل‌الاصحاب در رد رساله‌ای از سبحان علی‌خان؛ ۵ــ نقض نسج‌العناکب در رد کشف‌الدین عن تعزیة‌الحسین از ابوعلی حسینی؛ ۶ــ اعانة‌الموحدین و اهانة‌الملحدین در رد رساله‌ای از رام موهن‌رای کلکتوی که از دین هندو برگشت و دینی تازه به‌نام برهموسماج آورد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۳/۲، ۱۱۷۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۰/۷ـ ۱۸۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,508; *Mughals in India* ,414.

ربیعیان

رشیدالدین مودود لالا ← مخبرالاولیا

رشید ترابی (ra.šid.to.rā.bi)، رضا حسین‌خان فرزند شرف‌حسین‌خان، حیدرآباد دکن ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ ــ کراچی ۱۳۹۳ق / ۱۹۷۳م، خطیب، شاعر و نویسندهٔ پاکستانی. در خانواده‌ای مذهبی زاده شد. در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد دکن به تحصیل پرداخت. پس از آن به لکنو کوچید و در محضر ناصرملت حضور یافت و از او علوم اسلامی فراگرفت. به‌همراهی نواب بهادریارجنگ سازمانی به نام انجمن اتحاد مسلمین به‌راه انداخت. از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰م وکیل مجلس بود. پس از جدایی پاکستان از هند به کراچی کوچید. وی همراه بهادریارجنگ و محمدعلی‌جناح در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کرد. در زبان‌های عربی، فارسی، اردو و انگلیسی استادی داشت و به اردو، فارسی وَ عربی سخنرانی می‌کرد. در سخنانش از اشعار شاعرانی چون محمد اقبال لاهوری بهره می‌جست. در پزشکی قدیم نیز کتابی نوشت و به درمان بیماران می‌پرداخت. در ۱۹۷۲م در آخرین سفرش به لاهور از کسانی که از محضر آنان سودجسته نام برده است. این استادان کسانی چون سید ابوبکر بن شهاب مرعشی شاگرد زینی دحلان، علی‌حیدر نظم طباطبایی، سبط حسن لکنویی، میرزا محمدهادی رسوا، آقا بزرگ تهرانی، ضامن کنتوری و میرزا علی شیرازی بودند. وی در علوم تفسیر، حدیث، رجال، تاریخ و ادب مهارت داشت. به ایران و عراق نیز سفر کرده است. اشعاری از وی به فارسی، اردو و عربی به‌جا مانده است. چون درگذشت پیکرش را در حسینیهٔ سجادیه به خاک سپردند. از آثارش: کنز مخفی به‌اردو، (لکنو، ۱۹۲۴م)؛ طب معصومین (حیدرآباد، ۱۹۲۶م)؛ جنگل‌های حیدرآباد (۱۹۴۲م)؛ دستور علمی و مسائل اخلاقی (حیدرآباد دکن و کراچی)؛ ترجمهٔ نامهٔ حضرت علی (ع) به مالک اشتر به

انگلیسی؛ روزنامهٔ المنتظر کراچی؛ اسلام و سائنس به اردو (حیدرآباد دکن)؛ شاخ مرجان به اردو (کراچی، ۱۹۸۳م).

منابع: کی امامیه، ۱/۶۶؛ ۳۶۷، ۴۲۳، ۴۷۶؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۰۰ ـ ۱۰۱؛ خفتگان خاک کراچی، ۳۴۱ ـ ۳۴۲؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۳۹/۲ ـ ۱۴۱؛ مطلع انوار، ۲۶۴ ـ ۲۶۵.

رسولی

رشیدخان بدیع‌الزمان مهابت‌خانی ← محمدبدیع تونی

رشیدخان تونی ← محمدبدیع تونی

رشید شهزادپوری (ra.šid-e.šah.zād.pu.ri)، سیدعبدالرشید، ـ پس از ۱۳۶۶ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای شهزادپور سراج‌گنج پبنه / پبنا بود. او در مدرسهٔ راجشاهی درس خواند و پس از آن در دانشکده‌های داکا و کلکته به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی سرگرم شد. رشید در طریقت از پیروان سلسلهٔ نقشبندیهٔ مجددیه بود. وی شاعری صاحب‌دیوان بود و به فارسی و عربی شعر می‌سرود و شاعری قصیده‌سرا بود. مجموعهٔ سروده‌های فارسی وی در دو دفتر با نام جام توحید و گلبانگ رشید چاپ و منتشر شده است. او در سروده‌های خود بارها بزرگان سلسلهٔ نقشبندیه مجددیه را ستوده است. از سروده‌های وی به عربی می‌توان از قصیدهٔ «مصباح اعظم و مفتاح‌الحکم فی مدح سیدالعرب والعجم» نام برد که در داکا چاپ و منتشر شده است. از دیگر آثار وی سبعهٔ معلقه است که به‌قلم ابویوسف احمد با نام هفت آسمان (Seven Heavens) به‌انگلیسی برگردانیده و در شهزادپور (۱۹۲۹م) چاپ و منتشر شده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۳۰ـ۱۳۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۴۳ـ۳۴۵.

جهان‌تاب

رشید شهمردان (ra.šid-e.šah.mar.dān)، پورشهمردان پور ایران، بمبئی ۱۲۷۴ یزدگردی / ۱۹۰۵م ـــ ۱۳۶۳ش، نویسنده و پژوهشگر فارسی‌نویس زرتشتی هندی. نیاکانش از مردم روستای حسینی نزدیک تفت یزد بودند و به طایفهٔ بهرام شهری آوازه داشتند. خاندان بهرام شهری، خاندانی بزرگ بودند و اعضای آن در ایران، هند و اروپا پراگنده گردیده‌اند. ایران پدربزرگ رشید در خردسالی با کیخسرو و برادر بزرگش به هند رفت و در بمبئی نزد خاندان دادی‌شیت با سمت خدمتکاری و با حقوقی گزاف ماهی بیست روپیه به کار پرداخت و هم‌زمان با اجازهٔ اربابش، باغبانی هم می‌کرد. در آن هنگام حقوق زرتشتیان ایرانی که به بمبئی سفر می‌کردند و در خانه‌های پارسیان کار می‌کردند، ماهی یک یا دو روپیه بیش نبوده است. ایران با مروارید خرمشاهی که از ایران به‌هند رفته بود، پیوند زناشویی بست. وی، پس از چندی، به‌درخواست بستگان همسرش برای شرکت در مراسم دینی درگذشتگان به ایران و خرم‌شاه بازگشت، اما در بین راه در بندرعباس درگذشت. خاندان رشید شهمردان همگی در هندوستان به سر برده و می‌برند. او در هفت‌سالگی به‌همراه پدرش برای یادگیری زبان فارسی به ایران رفت و پس از به‌پایان بردن دورهٔ دبستان، دو سال در درمانگاه سررتن تاتا که به‌سرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی ــ بمبئی در یزد بنا گردیده بود، به‌کار پرداخت. آنگاه به بمبئی بازگشت و نزد فرزانه دین‌شاه جی‌جی باهای ایرانی سلیسیتر ضمن فراگیری علوم دینی و فلسفه در زمینهٔ ادبی و فارسی‌پژوهی نیز با فرزانه دین‌شاه همکاری می‌کرد و به پیشنهاد هم‌او به نگارش و برگردان چند رساله به‌فارسی پرداخت که عبارتند از ۱ــ حرف راست در پاسخ به انتقادات بر دین مزدیسنا از بهدینی که دین تازه اختیار کرده بود (چاپ ۱۹۲۷م)؛ ۲ــ دساتیر کتاب آسمانی نیست (چاپ ۱۹۲۸م در نشریهٔ انجمن زرتشتیان ایرانی ــ بمبئی)؛ ۳ــ خرده اوستا به‌خط دین دبیره (نشریهٔ انجمن زرتشتیان ایرانی ــ بمبئی)؛ ۴ــ راماین که برگردانی از انگلیسی به‌فارسی است (ادارهٔ انتشارات حکومت هند)؛ ۵ــ دیوید کاپرفیلد که برگردانی از انگلیسی به‌فارسی است (نشریهٔ ادارهٔ انتشارات حکومت هند)؛ ۶ــ کلیسای نوتردام، ترجمه از انگلیسی به‌فارسی (نشریهٔ ادارهٔ انتشارات حکومت هند)؛ ۷ــ تعلیمات زرتشت (چاپ ۱۹۳۱م در نشریهٔ انجمن زرتشتیان ایرانی ــ بمبئی)؛ ۸ــ مجلهٔ جهان امروز که مجلهٔ عکسی با جنبهٔ تبلیغاتی است (نشریه ادارهٔ انتشارات حکومت هند)؛ ۹ــ پیمبری زرتشت (نشریهٔ انجمن زرتشتیان ایرانی ــ بمبئی)؛ ۱۰ــ دین‌نامهٔ شمارهٔ ۱: آتش و آتش‌پرستی (نشریهٔ سازمان جوانان زرتشتی بمبئی)؛ ۱۱ــ دین‌نامه شمارهٔ ۲: خورشیدنگرشنی (نشریهٔ سازمان جوانان زرتشتی بمبئی)؛ ۱۲ــ دین‌نامه شمارهٔ ۴: اصول سه‌گانهٔ مزدیسنا (نشریهٔ سازمان جوانان زرتشتی بمبئی)؛ ۱۳ــ فرزانگان زرتشتی که رشید

شهمردان تدوین و گردآوری آن را که شالودهٔ تاریخ زرتشتی است در چهارده سال به‌پایان برد. وی امیدوار بود که دیگر نویسندگان همکیش او به زدایش کاستی‌ها و تدوین بهتر این اثر بپردازند. به‌نوشتهٔ رشید شهمردان در تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی) در ۱۹۲۵م که فرزانه دین‌شاه ایرانی سلیستیر ابراهیم پورداود را برای گزارش فرهنگ مزدیسنا به بمبئی دعوت کرد، رشید نیز برای رونویسی نوشته‌های پورداود به دستیاری وی برگزیده شد و در این مدت از دانش گران‌بهای این استاد، بهره‌ها برد. رشید شهمردان پژوهشگری بلندآوازه در میان دانشمندان ایران‌شناس جهان بود. او بارها به کنگره‌هایی مانند ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، فرهنگ ایران، تاریخ ایران، پایندگی ایران و مهرشناسی دعوت شد و به ایراد سخن‌رانی و ارائهٔ پژوهش‌های خود پرداخت. وی همچنین عضو رسمی انجمن جهانی ایران‌شناسی بوده است. رشید شهمردان در واپسین نامه‌ای که از کشورهای متحد امریکا به یکی از دوستانش نوشته یادآور شده است: «مانکجی صاحب هنگام اقامت در ایران، نامه‌های زیادی به انجمن پارسیان نوشته که همهٔ آن‌ها در دوازده جلد دفتر بزرگی به‌خط شکستهٔ گجراتی ضبط نموده‌اند و آن در دفتر انجمن بمبئی بود و چون در آن‌هنگام به‌واسطهٔ حملهٔ قلبی سخت مریض بودم، و سپس برای شرکت در کنگرهٔ ایران‌شناسی سال ۱۳۵۰[ش] به ایران دعوت شدم، مطالعهٔ آن به دنبال افتاد. اینک خیال دارم اگر توفیقی به‌دست آید و کمک مالی برسد، به‌وسیلهٔ یک نفر از هندوان پیر خارج از بمبئی که خط شکستهٔ گجراتی را می‌تواند بخواند، آنرا بررسی و چنان‌چه مطالبی داشته باشد، ترجمهٔ آنرا برای شما بفرستم که در انتشار آن اقدام نمایید.» اما با مرگ وی گردآوری و ترجمهٔ این دوازده جلد از اسناد تاریخی دست‌نویس زرتشتیان به‌زبان گجراتی راه به‌جایی نبرد. رشید شهمردان در تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی) زندگینامهٔ کوتاهی از خود نیز آورده، اما وی پس از برشمردن پژوهش‌ها و خدمات فرهنگی با فروتنی از نام‌بردن خدمات اجتماعی خود خودداری ورزیده و چنین یادآوری‌هایی را بیرون از شیوهٔ مردمی برشمرده است. دیگر آثار وی پس از نگارش تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی) بدین شرح است: ۱ــ خرده‌اوستا با آوانویسی و معنی؛ ۲ــ فهرست کتابهای کتابخانهٔ اردشیر یگانگی؛ ۳ــ پرستشگاه‌های زرتشتیان؛ ۴ــ دانستنی‌های آیین زرتشتی (ترجمه)؛ ۵ــ زرتشت و همرزمان او در ودا (ترجمه)؛ ۶ــ سال دینی زرتشتیان (ترجمه)؛ ۷ــ دین پایهٔ زرتشتی (با همکاری حسین وحیدی)؛ ۸ــ تجدید چاپ با افزوده‌هایی بر کتاب خرده اوستا با آوانویسی (با همکاری حسین وحیدی)؛ ۹ــ کتاب تاریخ زرتشتیان از پایان دورهٔ ساسانیان تا به امروز؛ ۱۰ــ آموزش‌های زرتشت به‌کوشش جهانگیر اشیدری (تهران، ۱۳۶۴ش). از رشید شهمردان افزون بر این کتاب‌ها، چندین مقاله نیز در زمینه‌های ادبی و فرهنگی در نشریه‌های گوناگون منتشر شده، که فهرست آن‌ها بدین شرح است: «اتهروا هوهِه مزدا اپوتهره» (هوخت، جلد ۱۹، شمارهٔ ۳، ۱۳۴۸ش)؛ ۲ــ «اصول سه‌گانهٔ مزدیسنا» (هوخت، جلد ۱۹، شمارهٔ ۳، ۱۳۴۷ش)؛ «المجوسی صاحب کامل‌الصناعة» (هوخت، جلد ۱۱، شماره‌های ۲، ۳، ۴)؛ «اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته» (هوخت، جلد ۱۱، شماره‌های ۱، ۲، ۳)؛ «بازگشت روان» (هوخت، جلد ۱۸، شمارهٔ ۷، ۱۰، ۱۳۴۶ش)؛ «بازگشت روان» (مهر، شمارهٔ ۱۳)؛ تاریخ زرتشتیان (هوخت، جلد ۱۹، شمارهٔ ۵، ۱۳۴۷ش)؛ «توضیحی بر گوشه‌ای از تاریخ کرمان» (هوخت، جلد ۱۵، شمارهٔ ۶، ۱۳۴۳ش)؛ «جندی‌شاپور» (هوخت، جلد ۱۱، شماره ۷، ۸، ۹)؛ «چتراپاتی شیواجی» (مهر، جلد ۱۳)؛ «دینکرد» (هوخت، جلد ۱۱، شمارهٔ ۶)؛ «سدره» (هوخت، جلد ۱۱، شمارهٔ ۶)؛ «سکونت زرتشتیان از روزگاران باستان در شمال هند» (مهر، جلد ۱۳)؛ «سکونت زرتشتیان از روزگار باستان در شمال هند» (هوخت، جلد ۱۸، شمارهٔ ۵، ۶، ۱۳۴۸ش)؛ «فرزانه مرزبان ظهراب، چگونه قریه‌های مبارکه وزین‌آباد در یزد ایجاد شد» (هوخت، جلد ۱۰، شمارهٔ ۷)؛ «فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از برافتادن دولت پارسیان» (هوخت، جلد ۱۷، شمارهٔ ۱۰، ۱۳۴۵ش)؛ «کارنامهٔ حکیم‌الملک گیلانی در هند» (مهر، جلد ۱۲)؛ «مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در ۹۴ سال پیش» (هوخت، جلد ۱۱، شمارهٔ ۴)؛ «نظریهٔ بازگشت روان در مزدیسنا» (هوخت، جلد ۱۱، شمارهٔ ۴)؛ «نظریهٔ بازگشت روان در مزدیسنا» (هوخت، جلد ۱۹، شمارهٔ ۴، ۱۳۴۷ش)؛ «وجود چهارده نسک اوستا بین زرتشتیان کرمان در سی‌صد و پنجاه سال پیش» (هوخت، جلد ۱۷، شمارهٔ ۹، ۱۳۴۵ش)؛ «ایرانیان و زرتشتیان در هند از روزگاران کهن» (هوخت، جلد ۲۳، شمارهٔ ۶، ۱۳۵۱ش)؛ «پارسیان کمبایت و سید دولت» (هوخت، جلد ۲۴، شمارهٔ ۴، ۱۳۵۲ش)؛ «خبر نادرست در مورد پارسیان کمبایت» (هوخت، جلد ۲۴، شمارهٔ ۲، ۱۳۵۲ش)؛ «دستور آذرکیوان» (هوخت، جلد ۳۰، شمارهٔ ۴، ۱۳۵۸ش)؛ «صورت فرمان‌های جماعت» (هوخت، جلد ۲۶، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۵۴ش)؛ «گوشه‌ای از تاریخ در مهره‌های سلسلهٔ

جـوپار کـرمان» (هـوخت، جلد ۳۰، شـمارهٔ ۸، ۱۳۵۸ش)؛ «موبدان موبد ایران» (هوخت، جلد ۳۱، ۱۳۵۹ش)؛ «نفوذ دین زرتشـتی در هـند» (هـوخت، جـلد ۲۲، شـمارهٔ ۷، ۱۳۵۱ش)؛ «هدف و فلسفه زندگانی در تعالیم آشوزرتشت» (هوخت، جلد ۲۷، شـمارهٔ ۵، ۱۳۵۵ش)؛ «اقـوال مـتفرقه مـبنی بـر وجـود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم» (هوخت، جلد ۲، شماره‌های ۴ و ۵)؛ «سخن‌رانی مانکجی صاحب در جشن نـاصری» (هـوخت، جلد ۲)؛ «طریق مختلف تدفین در ایران باستان» (هوخت، جلد ۱، شمارهٔ ۲)؛ «روانشاد کیخسرو جی‌خان صاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان ایرانی» (هوخت، جلد ۴، شمارهٔ ۳)؛ «پارسی پنجاب بمبئی (هوخت، جلد ۳۴، شمارهٔ ۱۰ و ۱۲، ۱۳۶۲ش).

منابع: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۵۰-۵۲؛ فهرست کتابهای چاپی فـارسی، ۳/۳۶۷۲؛ فـهرست مـقالات فـارسی، ۱/۱۲۱، ۴۹۹، ۳/۵۳-۵۴؛ ۴/۱۱۳-۱۱۴؛ ۵/۱۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۱۲۵؛ بوذرجمهر پرخیده، «رشید شهمردان، پیر تاریخ و فرهنگ زرتشـتی»، چـیستا، سـال سـوم، شـمارهٔ ۵، بـهمن ۱۳۶۴ش، صص ۳۵۲-۳۵۵.

جهان‌تاب

رشید کشـمیری (ra.šid-e.kaš.mi.ri) / لکـنویی، مـولوی مـحمد عـبدالرشـید فـرزند مـحمدشاه کشـمیری، ز۱۲۹۲ق، شـاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها می‌دانیم که هنگام تألیف تذکرهٔ شمع انجمن «به‌وجه تـعلق نیابت محکمهٔ افتای ریاست بهوپال را داشت و با محرر سطور [صدیق، صاحب شمع انجمن] آشنا» بـود. نـمونه‌ای از شـعر او است: «زاهد ار نـفس حـریص خـویش را کشت، از ریـاست ــ گربه‌ای گر موش راگیرد نه از بهر خداست.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۹۶-۹۷؛ تـذکرهٔ شـعرای کشمیر، راشـدی، ۱/۲۷۴-۲۷۵؛ روز روشـن، ۲۹۵؛ شـمع انجمن، ۱۸۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۳۸۳.

شریفی

رشـــیدی تـــتوی (ra.ši.di-ye.ta.ta.vi)، سـیدعبدالرشـید فـرزند عبدالغفور حسینی مـدنی، ــ۱۰۷۷ق، فـرهنگ‌نویس و شـاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از سادات مدینه بودند. وی در تته زاده شد. سـپس بـه اکـبرآبـاد کـوچید و در دربـار شـاه جـهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) و پسـرش عـالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) جایگاه والایی یافت. وی طبع شعر نیز داشته و اشعاری از او در تذکره‌ها آمـده است. آثـارش عـبارتند از فـرهنگ رشـیدی* کـه لغت‌نامهٔ فارسی به فارسی است و گویا در ۱۰۶۴ق تألیف یافته و جـمع فـرهنگ سـروری* مـحمد قـاسم کـاشانی و فـرهنگ جهانگیری* جمال‌الدین حسین انجو است که عبدالرشـید آن را تصحیح و مطالبی به آن افزوده است (نخستین‌بار در ۱۸۷۵م در هند چاپ شده است)؛ رسالهٔ معربات دربـارهٔ واژه‌هـای فـارسی دخیل در زبان عربی (فرهنگ رشیدی به همراه معربات با تصحیح محمد عباسی در دو جلد در ۱۳۳۸ش در تهران به چاپ رسیده است)؛ قواعد و ضوابط زبان فارسی (هالیس، ۱۸۴۶م)؛ رساله‌ای در مناظره؛ منتخب‌اللغات شاه جهانی که فرهنگ عربی به فارسی است و به شاه‌جهان اتحاف کـرده است. (کـلکته، ۱۲۲۳ق و تهران، ۱۲۹۱ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۵۴۲؛ تاریخ ادبیات در ایـران، ۵/۳۸۷-۳۸۸؛ الذریـعه، ۱۶/۲۰۰؛ فـرهنگ نـظام، مـقدمه، ۲۷-۲۹؛ فرهنگ‌نویسی فـارسی درهـند و پـاکستان، ۱۰۲-۱۰۵؛ فـرهنگهای فارسی، دبیرسیاقی، ۴۰۰-۴۰۱؛ فهرست کتاب‌های چـاپی فـارسی و عربی، ۱۱۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۱۳/۲۸۷۰؛ فـهرست نـسخه‌های خـطی فـارسی، ۳/۱۹۳۶؛ فـهرست نسخه‌های کتابخانهٔ سپهسالار، ۲/۲۱۷؛ فـهرست نـسخه‌های خـطی مجلس شورای مـلی، ۲/۲۷۶؛ ۱۷/۲۷۴؛ لغت‌نامه، مـقدمه، ۲۱۸؛ مـؤلفین کـتب چـاپی فـارسی و عـربی، ۳/۸۵۲؛ نزهة‌الخـواطر، ۵/۲۲۵-۲۲۶؛ همیشه بهار، ۷۹-۸۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 25; *Mughals in India* ,24.

دانشنامه

رضـــاعلی‌خان حـــیدرآبـادی (re.zā.a.li.xān-e.hey.dar.ā.bā.di)، فرزند حکیم محمودخان، ــ۱۲۵۸ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگـار مـیرعلی اکـبرخـان بـهادر سکـندرجـاه، نـظام حیدرآباد دکـن (۱۲۱۷ــ ۱۲۴۴ق) مـی‌زیست و از حـمایت و نواخت او بهره‌مند بود. وی از روی یادداشت‌های پراگندهٔ عربی پدرش، در ۱۲۳۷ق کتابی به فارسی بـه‌نام تـذکرة‌الهند/یـادگار رضایی در حیدرآباد تألیف کرد کـه در سـه تـذکره (۱ــ اوزان و اصول مدون و غیره بر طریق هندیه، ۲ــ اوزان و مصالح و مضار ادویه و اغذیه و بعضی مقولات هندیان و ۳ــ فواید و ماهیات و امزجه و افعال و اصلاح ضرر و خواص ادویه و اغذیهٔ هندیه)

و یک خاتمه (در اسمای چند که مستعمل در ماهیات و امزجه است) است. این اثر در ۱۲۸۳ و ۱۲۹۱ق در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۳۳۹-۳۴۰؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۱۱/۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۹/۱-۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶۱۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۰۹/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,515.

برزگر

رضاقلی‌بیگ طبرستانی (re.zā.qo.li.beyg-e.ta.ba.res.tā.ni)، میرزا، معروف به نیک‌نام‌خان، فرزند ملک‌بهمن، ـ کرناتک ۱۰۸۲ق، شاعر و وزیر ایرانی شبه قاره. پدرش والی لاریجان و دژ دشمنکور (از مضافات نور و کجور) بود. چون مردی فتنه‌جو و آشوب‌طلب بود، پیوسته در طبرستان مردم را به فتنه و آشوب برمی‌انگیخت. تا آنکه در ۱۰۰۴ق به فرمان شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق) کشته شد و خانواده‌اش نیز از هم پاشید. پس از چندی که از این رویداد گذشت، رضاقلی و برادرش پنهانی از ایران راهی هند شدند. در همان ابتدا، برادرش به دست کواران (احتمالاً طایفه‌ای از هندوها) کشته شد و رضاقلی نیز ملازمت مهابت‌خان کابلی اختیار کرد. سال‌ها بعد که مهابت‌خان به دکن رفت، قلعهٔ دولت‌آباد را که به اورنگ‌آباد معروف است، گرفت و ولایت نظام‌شاهیه را یک‌سره در تصرف اولیای دولت شاه‌جهان درآورد، رضاقلی همچنان در ملازمت وی به‌سر می‌برد. رضاقلی، پس از درگذشت مهابت‌خان در ۱۰۴۵ق، به حیدرآباد رفت و مدتی در ملازمت ملااویس که به منصب دبیری و پانصد سوار سچنی سرافراز بود، روزگار گذراند. سپس در خدمت میرمحمد سعید میرجمله که سپه‌سالار کل مملکت کرناتک بود، درآمد. در ۱۰۶۶ق میرجمله به سبب بدگویی دشمنان از او نزد سلطان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ـ ۱۰۸۳ق) و مکدر شدن سلطان از وی، تاب مقاومت در آن دیار نیاورده، به نزد شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) به دهلی رفت و کرناتک نیز به‌دست گماشتگان میرجمله افتاد. عبدالله قطب‌شاه برای این‌که کرناتک را در تصرف خود درآورد، رضاقلی را که در روزگار میرجمله، امور کرناتک بر عهدهٔ او بود و بر اوضاع و احوال آن دیار و اطوار مردم آن‌جا آگاهی داشت، فراخواند و به عنایات پادشاهانه مفتخر کرد و قدر و منزلت او را بلندتر از دیگر وزرا قرار داد. سرانجام وی را به خطاب خانی معزز ساخت و سپه‌سالاری کل مملکت کرناتک را بدو سپرد. سپس رضاقلی با لشکری فراوان روی به فتح کرناتک آورد. ابراهیم بسطامی، متخلص به خادم، برادر علی بن طیفور بسطامی که در این لشکرکشی در ملازمت وی بود، در مادهٔ تاریخ متوجه شدن او به کرناتک گفته: «همه را فتح پیش رو بادا.» رضاقلی پس از سه یا چهار سال آن دیار راگشود و به هر یک از نام‌داران و زمین‌داران و اعیان کرناتک مراتبی خاص داد و به عنایات شاهانه سرافراز کرد. برخی را نیز به درگاه سلطان عبدالله قطب‌شاه به حیدرآباد فرستاد. سلطان نیز در پاداش این نیکو خدمتی، وی را به خلعت وزارت دیوانی و خطاب نیک‌نام‌خانی مشرف ساخت و همگی مهمات ملکی و مالی آن دیار را نیز بدو سپرد. سرانجام پس از پانزده سال خدمت در مقام وزارت در آن دیار درگذشت. وی امیری نیک‌سیرت و سخی و شاعر و شاعرنواز بود. پیوسته با علما، فضلا و شعرا نشست و خاست داشت و همت بر تربیت آنان می‌گماشت. علی بن طیفور ابیاتی از اشعار رضاقلی را در حدایق‌السلاطین آورده است.

منابع: حدایق‌السلاطین، ۲۳۵-۲۴۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۹۴-۱۹۶؛

A Social-Intelectaul History of the Īs̆na 'Ashari shi 'is in India, 2/334.

حجتی

رضای بریلوی، احمدرضاخان ← احمدرضاخان بریلوی

رضای تتوی (re.zā-ye.ta.ta.vi)، شیخ محمدرضا، ـ ۱۱۴۳/۱۱۳۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از تته (سند) بود، ولی در بهکر می‌زیست. در عربی و فارسی استادی داشت. از دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) تا روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق)، «اکثر خدمات بهکر از فوجداری و غیرها اصالتاً و نیابتاً به وی تعلق داشت.» (مقالات‌الشعرا، ۲۵۱ـ ۲۵۲) شیخ محمدرضا از دوستان و یاران نزدیک میرعبدالجلیل بلگرامی بود. میر عبدالجلیل در ۱۱۱۶ـ ۱۱۳۰ق بخشی‌گری و سوانح‌نگاری و وقایع‌نویسی بهکر و

سیوستان را برعهده داشت و هرگاه، به سببی، مدتی بهکر را ترک می‌گفت شیخ محمدرضا را به نیابت خود بر سر مشاغلش در بهکر می‌نهاد. شیخ محمدرضا به خدمت حکام تته نیز می‌رسید، چنانکه در جنگ اعظم‌خان صوبه‌دار تته (۱۱۲۸ـ ۱۱۳۱ق) با شاه عنایت صوفی در ۱۱۲۹ـ ۱۱۳۰ق، در رکاب اعظم‌خان به‌سر می‌برد. ابیات پراگنده‌ای از او در تذکره‌ها نقل کرده‌اند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۸؛ سفینهٔ هندی، ۸۸-۸۹؛ صبح گلشن، ۱۷۵؛ صحف ابراهیم، ۷۱؛ مقالات‌الشعرا، ۲۵۱-۲۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,515.

برزگر

رضای سرهندی (re.zā-ye.ser.hen.di)، میرمحمدرضا ذوالفقار، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان ساداتِ ساکن در سفیدونِ سرهند بود و در زمان پادشاهی محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. وی در زمرهٔ نظامیان پادشاهی بود و زیردستِ شرف‌الدوله در اجمیر خدمت می‌کرد. میرمحمدرضا با تخلص رضا شعر می‌سرود و یک مثنوی حماسی به‌نام شرف‌نامهٔ محمدشاه دربارهٔ محمدشاه (تا سال پنجم پادشاهی) و چند تن از نیاکانش ـ از معظم‌شاه پسر اورنگ‌زیب به‌بعد ـ سروده که تاریخ محمدشاه نیز نامیده شده است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.2003) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۵۸۳؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶۵؛ منظومه‌های فارسی، ۳۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts In the British Museum, 3/1002; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 515; *Mughals In India*, 417.

ربیعیان

رضای هروی (re.zā-ye.ha.ra.vi)، رضا علی‌شاه دکنی / سید علی رضا شاه دکنی، ۱۰۹۴ق ـ کاظمین ۱۲۱۴ق، عارف ایرانی. در حیدرآباد دکن می‌زیسته است. نسب او در طریقت به شیخ شمس‌الدین دکنی از مشایخ سلسلهٔ نعمت‌اللهیه می‌رسد. او دوازدهمین جانشین شاه نعمت‌الله ولی است. درهرات به دست نورعلی‌شاه به فقر مشرف شد و از او خرقه گرفت. از معصوم علی‌شاه کسب ترتیب و معارف کرد و در سفر کابل، هندوستان و عتبات همراه او بود. وی مدت شصت سال به سر سجادهٔ ارشاد نشست و عدهٔ زیادی از او تربیت یافته‌اند. او همچنین دو تن از مشایخ خود، شاه طاهر دکنی و میر معصوم علی‌شاه را برای ترویج سلسلهٔ نعمت‌اللهیه به ایران فرستاد. او شعر نیز می‌سرود. اشعارش در دیوان نورعلی‌شاه در ۱۳۱۶ش و ۱۳۴۴ش در تهران به چاپ رسیده است. اواخر عمرش سکوت اختیار کرده در کاظمین مجاور شد و چون درگذشت در همان‌جا نیز به خاک سپرده شد. در بعضی از تذکره‌ها عمر وی را تا صدوچهل سال نیز نوشته‌اند.

منابع: تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمت‌اللهیه در ایران، ۸۰؛ حدیقةالشعرا، ۲/۱۲۲۲-۱۲۲۳؛ رهبران طریقت وعرفان، ۲۰۳-۲۰۵؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۳۹-۴۴۰؛ طرایق‌الحقایق، ۳/۱۶۹-۱۷۰؛ مکارم‌الآثار، ۱/۵۳۳، ۵۴۵.

مژدهی

رضای همدانی (re.zā-ye.ha.ma.dā.ni)، میرزا رضاحسین همدانی فرزند منشی‌مهدی‌حسین، پیشاور ۱۹۱۵ ـ ۱۹۹۴م / ۱۴۱۵ق، فارسی‌پژوه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای وی سیدعلی همدانی از همدان به کشمیر کوچید. برخی از اعضای این خانواده به لاهور و برخی دیگر به پیشاور کوچیدند و در آن‌جا به همدانی آوازه داشتند. پدر رضا (ـ ۱۹۳۴ق) خیاط بود، رضا پس از درگذشت پدرش روزها به رفوگری سرگرم بود و شب‌ها درس می‌خواند. وی پس از گرفتن دانشنامهٔ منشی فاضل (لیسانس فارسی) و پشتو فاضل (لیسانس پشتو)، از محضر حافظ کفایت حسین (ـ ۱۳۸۸ق / ۱۹۶۸م) کسب فیض کرد. چون در مغازهٔ رفوگری رضا، رقابت ادبی میان انجمن‌های ادبی پیشاور به نام‌های بزم سخن و دایرهٔ ادبیه پدید آمد رضا مغازه‌اش را تعطیل کرد. چندی در تجارت‌خانهٔ چای و تنباکوفروشی به کار سرگرم بود. پس از آن ماهنامهٔ ندا و هفته‌نامهٔ شباب را از سرگرفت، اما پس از چندی این هفته‌نامه تعطیل شد. پس از آن رضا به کراچی سفر کرد و به حروف‌چینی و روزنامه‌نویسی روی آورد. رضا در ۱۹۴۱م به‌سبب بیست و پنجمین سالگرد تأسیس انجمن ترقی اردو در کراچی، کتابی دربارهٔ پیدایش و گسترش زبان اردو در درهٔ سند تألیف کرد. در ۱۹۴۵م به زادگاهش پیشاور بازگشت. وی چون در بخشی از رشتهٔ پزشکی دورهٔ آموزش‌های علمی و عملی را به پایان برده

بود، به پزشکی پرداخت. رضا به زبان‌های پشتو، فارسی و اردو شعر سروده است. تألیفات وی در یازده جلد است و چندین هزار صفحه را در بر می‌گیرد. مقالات ادبی و تاریخی رضا در روزنامه‌ها و مجلات کشورش چاپ شده است. کلیات شعر اردوی رضا به نام رگ مینا به‌چاپ رسیده است. اشعار فارسی وی ساقی‌نامه، غزلیات و رباعیات است.

منابع: ادبیات سرحد، ۵۰۳ـ۵۱۵؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۲۱ـ۵۲۶؛ دانش، شمارهٔ ۳۸ـ۳۹، تابستان و پاییز ۱۳۷۳ش، صص ۱۲۹ـ۱۳۱.

رسولی

رضایی احمدآبادی (re.zā.i-e.ah.mad.ā.bā.di)، سیدجلال‌الدین مقصود عالم پسر سیدمحمد مقبول عالم جلالی شاهی رضوی، ۱۵ جمادی‌الاخری ۱۰۰۳ق ـ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۰۵۷ق، عارف و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در گجرات به‌دنیا آمد و نزد مولانا حسین سیستانی و شیخ عبدالعزیز (از یاران جلالی) درس خواند و در تصوف نیز به پدرش جلالی که از مشایخ نام‌دار سهروردیه و سجاده‌نشین خانقاه شاه‌عالم در احمدآباد گجرات بود، دست ارادت داد. در حیات پدر، در عنفوان جوانی، توانست در علوم باطنی و ظاهری به مقامی شامخ برسد، چنان‌که جهانگیرشاه که در ۱۰۲۷ق در احمدآباد گجرات با جلالی (سیدمحمد مقبول عالم) دیدار کرد دربارهٔ پسرش سید جلال مقصود عالم (رضایی) می‌گوید: «جوانی است به فنون ظاهری و باطنی آراسته و آثار صلاح و سعادتمندی از ناحیهٔ احوالش ظاهر و میر [جلالی] به فرزندی می‌نازد و الحق شایستگی این دارد و نغزک جوانی است.» (جهانگیرنامه، ۲۷۵) مقصودعالم پس از مرگ پدرش (ـ۱۰۴۵ق)، سجاده‌نشین خانقاه شاه‌عالم شد و بر مسند ارشاد نشست. وی همچون پدر خود نزد پادشاه عصر، یعنی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق)، ارج و مقامی بلند داشت. شاه‌جهان وی را در نهم شعبان ۱۰۵۲ق منصب شش‌هزاری دوهزار سوار بخشید و به صدرالصدوری (ریاست اوقاف) سراسر قلمرو خود گماشت و مقصود عالم تا مرگش در این مقام باقی ماند. وی در لاهور درگذشت، اما پیکرش را به احمدآباد بردند و در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند. سید جلال مقصود عالم نه‌تنها عارفی نام‌دار بلکه سخنوری برجسته نیز بوده است. محمدصالح کنبوی لاهوری درباره‌اش می‌گوید: «ظاهرش به صلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراسته و اقسام علوم ظاهری و فنون دانش رسمی آموخته و از منبع مقامات علیه و سخنان بلند و مشرب ارجمند مشایخ کبار مذاق عالی و ذوق سرشار اندوخته... و با وجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی... مثل حسن محاوره و لطف محاضره و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت... شمول نصیب و کمال نصاب دارد و گاهی به تحریک انبساط طبیعت و اهتزاز سن شریف درر غرر اشعار آبدار عاشقانه در سلک نظم انتظام می‌دهد و چون سررشتهٔ نسب این سلسله علیه به سادات عالی حسب رضوی می‌پیوندد، لهذا رضایی تخلص می‌کند.» (عمل صالح، ۳۶۰/۳) تخلص وی را **رضا** نیز گفته‌اند. از دیوان او نسخه‌هایی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن، کتابخانهٔ مسجد جامع بمبئی و کتابخانهٔ رضای رامپور در دست است. پسرش سید جعفر بدر عالم مؤلف روضات شاهی و اعمال‌السّادات نیز به فارسی شعر می‌سرود و صفا تخلص می‌کرد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۶؛ جهانگیرنامه، ۲۷۵؛ دیوان جلالی، به‌کوشش محی‌الدین بمبئی والا، مقدمهٔ ضیاءالدین دیسایی (به انگلیسی) صص ۴، ۸ـ۱۳؛ عمل صالح، ۳۵۹/۳ـ ۳۶۴؛ مآثرالامرا، ۴۴۷/۳؛ مرآةالعالم، ۴۱۵، ۶۰۵؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۵۷/۴ـ ۱۵۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۳/۵ـ ۱۱۴؛ همیشه بهار، ۷۵ـ ۷۶؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/166; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,515.

برزگر

رضایی تتوی ← سسی و پنون

رضایی مشهدی (re.zā.i-ye.maš.ha.di)، محمدرضا، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم مشهد بوده و گویا کسی جز آن رضایی است که صادقی افشار در تذکرهٔ مجمع‌الخواص (نوشته در ۱۰۱۶ق) درباره‌اش می‌گوید: «از مشهد مقدس است. در آن آستان ملائک آشیان کفشبان بود. از فترت قزلباش به هری [هرات] نوشت و اکنون در آن‌جا است.» (مجمع‌الخواص، ۲۵۰) محمدرضا رضایی در دکن (جنوب هند) به‌سر می‌برد و از ملازمان علی عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۶۵ـ ۹۸۵ق) بود و چون علی عادل‌شاه به دست یکی از خواجه سرایان به قتل آمد (۹۸۸ق) قطعه‌ای در سوگ و تاریخ مرگ او سرود که در

تاریخ فرشته آمده است.

منابع: باغ معانی، ۶۶؛ تاریخ فرشته، ۲/۴۶-۴۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۲۴؛ الذریعه، ۹/۳۷۰؛ کاروان هند، ۴۴۶؛ مجمع‌الخواص، ۲۵۰.

برزگر

رضواله‌ای، پیرمحمد راشدی ← راشدالله رضیواله‌ای

رضوان اصفهانی (rez.vān-e.es.fa.hā.ni)، محمدحسین، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در زمان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)، به هند رفت و در لاهور رحل اقامت افکند. گه‌گاه که از لاهور به دهلی سفر می‌کرد. با سرخوش لاهوری «گرم‌جوشی‌ها» می‌کرد، و سرخوش دربارهٔ رضوان می‌نویسد که وی «صاحب دو بیت بیش نبود، در آن دو بیت نیز ابتذال برآورده بیچاره را پیمانه ساختند: مگر ساقی کمر در خدمت میخانه می‌بندد ـ که چون نرگس به هر انگشت خود پیمانه می‌بندد. معنی این رباعی را تازه یافته بود، یاران پسند نمودند، مطلع به خاطر نیست: چون پیر شدی مشو ز مردن غافل ـ صبح شب مهتاب نهان می‌باشد.» (کلمات‌الشعرا، ۴۴)

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۱۳۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۶۰، ۳۲۱؛ الذریعه، ۹/۳۷۰؛ شام غریبان، ۱۱۶؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۴۴-۱۴۵؛ صبح گلشن، ۱۷۷-۱۷۸؛ کاروان هند، ۱/۴۴۷؛ کلمات‌الشعرا، ۴۴.

برزگر

رضوانه کوثر (rez.vā.ne.kaw.sar)، فرزند چوهدری غلام رسول، لاهور ۱۹۵۶م ـ ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشکدهٔ دولتی لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ نوازشریف چونامندی لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. چندی نیز ریاست آن دانشکده را عهده‌دار بود. در زبان‌های فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. مقالهٔ «چرا فارسی بخوانیم» اثر وی است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲؛ گنج شایگان، ۱۱۰-۱۱۱.

رسولی

رضوی، سیدحسن عباس ← فطرت

رضی اصفهانی (ra.zi-ye.es.fa.hā.ni)، ـ ۱۰۲۴ق، شاعر، ادیب و سخندان ایرانی. از مردم اصفهان بود ودر زمان پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) به هندوستان رفت. رضی چندان صاحب ادراک بود که هرکس شعر می‌خواند وی بی‌درنگ تعداد حروف آن مصراع را می‌گفت. تذکره‌نویسان اشعار وی را خوب وصف کرده و شوخ‌طبعی و ذکاوت او را ستوده‌اند. وی در بازگشت از هند درگذشت.

منابع: آتشکده، آذر، ۳/۹۴۲؛ تذکرةالقبور، ۳۳۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۳-۱۳۴؛ الذریعه، ۹/۳۷۱؛ ریحانة‌الادب، ۱/۵۵؛ سرو آزاد، ۳۱؛ شام غریبان، ۱۰۸؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۴۴؛ صبح گلشن، ۱۷۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۱۹، شمارهٔ ۴۲؛ کاروان هند، ۱/۴۴۷-۴۵۱؛ نگارستان سخن، ۳۲.

م.انوشه

رضیه (ra.zi.ye)، رضیةالدنیا والدین دختر شمس‌الدین التتمش، ـ ۲۵ ربیع‌الاول ۶۳۸ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۳۴-۶۳۷ق). مادرش ترکان خاتون، بزرگ‌ترین زن التتمش بود و جایش «در قصرِ دولت‌خانه و کوشک فیروزی بود.» (طبقات ناصری، ۴۵۷) خود رضیه «به جمیع صفاتی که پادشاهان عاقل و کامل را باید، محلی و مزین بود و صاحب‌نظران کارآگاه به جز آن‌که در صورت نسوان مخلوق بود عیبی در او نمی‌یافتند. قرآن را به آداب می‌خواند و از بعضی علوم فی‌الجمله نصیبی داشت و به زمان پدر خود در مهمات ملکی دخل کردی و فرمانروایی نمودی و سلطان از بس که عقل و فراست او مشاهده نمودی مانع نیامدی.» (تاریخ فرشته، ۱/۶۸) گویند شمس‌الدین التتمش پس از بازگشت از فتح گوالیار، وی را به ولی‌عهدی برگزید و بر پسران خود که «به عشرت و جوانی مشغول» بودند برتر شمرد. پس از مرگ شمس‌الدین، امرا و بزرگان کشور پسرش رکن‌الدین فیروزشاه را به شاهی برداشتند، ولی پادشاهی فیروزشاه تنها شش ماه و ۲۸ روز پایید و در پی رویدادهایی که به برافتادن او انجامید رضیه بر تخت شاهی دهلی نشست (ربیع‌الاول ۶۳۴ق). از رویدادهای مهم اوایل فرمانروایی او شورش «قرامطه و ملاحده» (= اسماعیلیان) هندوستان به رهبری کسی به‌نام نورترک است که «تذکیر می‌گفت و اوباش خلق با او جمع شدند و علمای اهل سنت و جماعت را ناصبی می‌گفت و مرجی نام می‌کرد و خلق عوام را

بر عداوت طوایف علمای مذهب ابوحنیفه و شافعی تحریض می‌نمود.» (طبقات ناصری، ۴۶۱/۱) پیروان نورترک از نواحی گوناگون هندوستان، چون گجرات و سند و سواحل جمنا و گنگ، در دهلی گرد آمدند و در ۶ رجب ۶۳۴ق نیرویی از آن‌ها، «به قدر یک هزار مرد با سلاح و با شمشیر و سپر و تیر» به مسجد جامع دهلی درآمدند و «تیغ در مسلمانان [= سنیان] بگرفتند و خلق بسیار به تیغ آن ملاحده و بعضی به زیرپای خلق شهید شدند.» (طبقات ناصری، ۴۶۱/۱) در پی آن، سلحشوران پایتخت، مانند نصیرالدین ایتمر و امیر ناصری شاعر، مسجد جامع را به محاصره درآوردند و «جملهٔ ملاحده و قرامطه» را تا نفر آخر بکشتند. رضیه چون بر تخت نشست «قواعد و ضوابط شمسی [مربوط به عهد شمس‌الدین التتمش] را که در عهد سلطنت رکن‌الدین فیروزشاه مهمل و مندرس گشته بود رواج داده روش کرم و عدالت پیش گرفت.» (تاریخ فرشته، ۶۸/۱) اما وزیرش نظام‌الملک محمد جنیدی از همراهی با او سرباز زد و ملوک و امرایی را که استقرار نظم و قانون را به زیان خود می‌دیدند، مانند ملک علاءالدین جانی، ملک سیف‌الدین کوچی، ملک عزالدین کبیرخان ایاز (ـ ۶۳۹ق) و ملک عزالدین محمد سالاری را از نقاط مختلف هندوستان به دهلی فراخواند. اینان بر دروازهٔ دهلی گرد آمدند و به مخالفت با رضیه آغاز نهادند و ملک نصرت‌الدین تایسی، حاکم اوده، راکه برای کمک به رضیه رو به دهلی نهاده بود، پس از رویارویی، بگرفتند و وی اندکی بعد به واسطهٔ رنجوری درگذشت. رضیه از دهلی بیرون آمد و در کنار رود جون/ جمنا اردو زد. میان امرای مخالف و موافق وی چند بار جنگ درگرفت. رضیه توانست به تدبیر و حیله میان امرای مخالف اختلاف افکند و ملک عزالدین کبیرخان ایاز و ملک عزالدین محمد سالاری بدو پیوستند و ملوک دیگر گریختند. سپاهیان رضیه آنان را تعقیب کردند و سیف‌الدین کوچی را بگرفتند و در زندان بکشتند. علاءالدین جانی نیز در جایی به‌نام نکوان در حدود پایل (در ایالت کنونی پتیاله در پنجاب) کشته شد. نظام‌الملک محمد جنیدی هم به کوهستان سرمور گریخت و اندکی بعد در آن‌جا درگذشت. رضیه، پس از تحکیم موقع خود، وزارت را به مهذب‌الدین، نایب پیشین محمد جنیدی، داد و بدو خطاب نظام‌الملک بخشید. نیابت لشکر را به ملک سیف‌الدین ایبک بهتو (یا بیبق) با خطاب قتلغ‌خان داد و چون وی اندکی بعد درگذشت قطب‌الدین حسن غوری را به‌جای او گماشت. ملک عزالدین کبیرخان به حکومت لاهور گماشته شد. حکومت ولایت و دژ اُچه به ملک هندوخان مهتر مبارک که خزینه‌دار بود، لکنوتی به ملک عزالدین طغان‌خان طغرل (ـ ۶۴۴ق)، قنوج و سپس اوده به ملک تمرخان قران (ـ ۶۴۴ق)، مولتان به ملک اختیارالدین قراقش‌خان ایتگین (ـ ۶۴۴ق)، بدایون به ملک بدرالدین سنقر رومی (ـ ۶۳۹ق) و برن و سپس سرستی به ملک تاج‌الدین سنجر قتلق (ـ ح ۶۴۰ق) واگذار گردید. در این هنگام ملک اختیارالدین ایتگین (ـ ۶۳۸ق)، حاکم پیشین بدایون، امیر حاجب شد و «ملک جمال‌الدین یاقوت راکه امیر آخر بود به خدمت سلطان [رضیه] قربتی افتاد، چنان‌که ملوک و امرای ترک را از آن قربت غیرت آمدن گرفت و چنان اتفاق افتاد که سلطان رضیه از لباس عورات و پرده بیرون آمد و قبا بست و کلاه نهاد و در میان خلق ظاهر شد و بر پشت پیل در وقت بر نشستن همهٔ خلق او را ظاهر می‌دیدند.» (طبقات ناصری، ۴۶۰/۱) تقرب جمال‌الدین یاقوت حبشی بدو چندان بود که «در وقت سواری سلطان رضیه را دست زیر بغل کرده سوار ساختی، از این جهت بزرگان ملک ازو رنجیدند.» (تاریخ فرشته، ۶۸/۱) رضیه در ۶۳۵ق لشکرهایی را به گوالیار فرستاد و قاضی منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری، همراه مجدالامرا ضیاءالدین جنیدی که امیرداد (قاضی‌القضات) گوالیار بود و نام‌دارانی دیگر، «چون مجال مقاومت نبود»، در اول شعبان ۶۳۵ق از دژ گوالیار بیرون آمد و به دهلی رفت و به حضور سلطان رضیه رسید و رضیه سرپرستی مدرسهٔ ناصریّه در دهلی و قضای گوالیار را بدو واگذارد. در ۶۳۷ق ملک عزالدین کبیرخان ایاز، حاکم لاهور، بشورید و رضیه بر سر او لشکر برد و سرانجام کارشان به صلح انجامید و رضیه مولتان را از ملک قراقش‌خان گرفت و به کبیرخان داد و در ۱۹ شعبان ۶۳۷ق به دهلی بازگشت. در این اثنا، ملک اختیارالدین التونیه، حاکم تبرهنده، مخالفت آغاز نهاد. رضیه در ۹ رمضان ۶۳۷ق برای سرکوبی او از دهلی به تبرهنده لشکر کشید. چون بدان‌جا رسید، امرای ترک، مانند امیر حاجب اختیارالدین ایتگین (ـ ۸ محرم ۶۳۸ق) که از توجه فراوان رضیه به جمال‌الدین یاقوت حبشی ناخرسند بوده و پنهانی با اختیارالدین التونیه دست به یکی کرده بودند، بشوریدند و جمال‌الدین یاقوت را بکشتند و رضیه را بگرفتند و بند برنهادند و به دژ تبرهنده فرستادند و معزالدین بهرام‌شاه پسر التتمش، را به شاهی برداشتند. اندکی بعد، ملک اختیارالدین التونیه، رضیه راکه در حبسش بود (ظاهراً به‌زور) به عقد خود

درآورد و بار دیگر سر به شورش برداشت و پس از آن‌که ملک اختیارالدین ایتگین، بـه فـرمان بـهرام‌شـاه، کشـته شـد (مـحرم ۶۳۸ق) و به جای او بدرالدین سنقر رومی امیر حاجب گردید، رضیه را از تبرهنده بیرون آورد و به دهلی لشکر کشید. در میان راه ملک عزالدین محمد سالاری و ملک قراقش نـیز بـه وی و رضـیه پـیوستند. رضیه والتـونیه در ۲۴ ربـیع‌الاول ۶۳۸ق از معزالدین بهرام‌شاه که برای رویارویی با آن‌هـا از دهـلی بـیرون آمـده بـود شکست خـوردند و بگـریختند و سـپاهیان بـاقی ماندهٔشان نیز آن دو را ترک کردند. رضیه در حدود کیتهل (شهری در بخش کـرنال در پـنجاب) و التـونیه در حـوالی مـنصورپور به‌دست هندوان گرفتار آمدند و کشته شدند. به‌گفتهٔ ابن بطوطه، رضیه پس از فرار، خسته و گرسنه و در حالی که جامهٔ مـردان دربرداشت، به زارعـی پـناه بـرد و پس از خـوردن تکـه‌نانی از خستگی به خواب رفت. زارع با دیدن قبای مرصّعی که رضیه در زیر جامه‌اش دربرداشت دانست که وی زن است و او را، گویا به طمع جامهٔ گرانبهایش، بکشت و در مزرعهٔ خود به خاک سپرد و جامهٔ او را به شهر برد تا بفروشد. ولی بازاریان به زارع بـدگمان شدند و پیش داروغه‌اش بردند و وی، زیر فشـار، نـاگـزیر بـه اعتراف گردید. در پی آن، پیکر رضیه را از خاک درآوردند و در کنار رود جون/ جمنا در یک فرسنگی دهلی به خاک سپردند و گنبدی بر گور او برآوردند. گور رضیه در زمـان ابـن بـطوطه از مزارات مـتبرک بـه‌شمار مـی‌رفته است. رضـیه را فـرمانروایـی «عاقل، عادل، عالم‌نواز، عـدل‌گستر، رعـیت‌پرور و لشکـرکش» گفته‌اند. نوشتهٔ روی سکه‌ها (یا تنکه‌ها)ی نقرهٔ او چنین بـوده است: «السلطان‌الاعظم شمس‌الدنیا والدیـن السـلطان المـعظم رضیةالدنیا والدین.» به‌گفتهٔ برخی منابع، سلطان رضـیه، طـبع شاعری هم داشته و شیرین تخلص می‌کرده است و ابیاتی از او از جمله «در دهن خود دارم عندلیب خوش‌الحان ــ پـیش مـن سخن‌گویان زاغ در دهن دارند» را نقل کرده‌اند. اما، با تـوجه بـه ایـن‌که مـنبع مـعاصری هـمچون طبقات نـاصری دربـارهٔ طـبع سرایندگی سلطان رضیه خاموش است، بـه‌روایت مـربوط بـه شاعری او باید با بدگمانی نگریست.

منابع: اخبارالاخیار، ۸۱؛ افغانها در هند، ۹۷؛ بزم مملوکیه، ۱۶۷- ۱۷۰؛ پرده‌نشینان سخنگوی، ۱۶-۱۷؛ تاریخ صـدر جـهان، ۱۰-۱۲؛ تـاریخ فرشته، ۶۸/۱- ۶۹؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۴- ۲۷؛ تذکرة‌الخوانین، ۱۳۳؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۳۲۵؛ حبیب‌السیر، ۴۱۹/۲- ۴۲۰؛ حدیقهٔ عشرت، ۳۴- ۳۶؛ سـفرنامهٔ ابـن بـطوطه، ۴۹/۱- ۵۰؛ طبقات اکبری، ۳۱- ۳۳؛ طبقات ناصری، ۴۵۸/۱- ۴۶۲، ۴۶۴؛ ۶/۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۱۶۲؛ فـتوح‌السـلاطین، ۱۳۲- ۱۴۲؛ فـوائدالفـواد، ۲۲۶، ۲۳۵- ۲۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۸/۱- ۱۱۹؛ نگارستان سخن، ۵۱؛ روزنامهٔ نـجات، شمارهٔ ۸، اول اسفند ۱۳۷۶ش، ص ۵؛ نشریهٔ میرمن، سال هـفتم، شمارهٔ ۲، اول سرطان ۱۳۳۸ش، ص ۲۹؛
Dehli sultanate,36-39; *Political History of Early Turkish Empire of Dehli* ,192-204,217-219.

برزگر

رضیه اکبر (ra.zi.ye.ak.bar)، فرزند سیداکبرحسن، حـیدرآبـاددکن ۱۹۲۲م ــ ، ادیب، پـژوهشگر و مـترجـم فـارسی‌نویس هندی. مقدمات علوم را نزد پدر بزرگ (سـید سـلطان‌حسن) و پدرش فراگرفت. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در زادگاهش سپری کرد و در ۱۳۲۱ش از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ لیسـانس و در ۱۳۲۳ش دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۶۳م برای ادامهٔ تحصیل به ایـران سـفر کـرد. در ۱۹۶۵م بـا نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عـنوان شـرح احـوال و سـبک اشـعار باباغفانی شیرازی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. چـندی در دانشگـاه عـثمانیه بـه تـدریس سرگرم بود. وی به زبان‌های فرانسه، اردو، انگلیسی و هندی نیز آشـنایی دارد. از اسـتادان وی نـظام‌الدیـن، عـبدالحـمیدخان و کـلیم‌اللـه حسـینی را مـی‌توان نـام بـرد. وی در کـنگره‌ها و همایش‌های گوناگون دربارهٔ زبان و ادبیات فـارسی در درون و بیرون کشور شرکت جسته است. رضیه‌اکبر به کشورهای کانادا و کشورهای متحد امریکا نیز سفر کرده است. از آثارش: ۱ــ تحقیق دربارهٔ نظامی گنجوی به اردو (حیدرآبـاد، ۱۹۶۱م)؛ ۲ــ تأثـرات سفر ایران به اردو (حیدرآباد، ۱۹۷۰م)؛ ۳ــ شرح احوال و سبک باباغفانی شیرازی به فارسی (حیدرآباد، ۱۹۷۴م)؛ ۴ــ نـظم و نـثر فارسی در زمان قطب‌شاهی به فارسی (حیدرآبـاد، ۱۹۸۲م)؛ ۵ــ بخاراکه ترجمهٔ بخشی از یادداشت‌هـای صـدرالدیـن عـینی از فارسی به اردو است (۱۹۷۸م)؛ ۶ــ نوای پاسترناک که ترجـمهٔ زندگینامهٔ خودنوشت بوریس پـاسترناک از انگـلیسی بـه اردو است؛ ۷ــ زبدهٔ فارسی که کتاب درسی بـرای دانشـجویان دورهٔ لیسانس است؛ ۸ــ پارسی نغز که کتاب درسی برای دانشجویان دورهٔ لیسانس است؛ ۹ــ ایران مین‌جدید فارسی ادب کی بـچاس سال ۱۹۰۰- ۱۹۵۰م (ادب فارسی جدید ایران در پنجاه سال)

به اردو (حیدرآباد، ۱۹۹۱م). آثاری که از وی چاپ نشده‌اند از این قرارند: ۱ــ تاریخ فرهنگ ایران به اردو؛ ۲ــ رومی شاعر غزل‌گو به اردو؛ ۳ــ ترجمهٔ کتاب ابدیت زن از فارسی به اردو؛ ۴ــ مکتوبات فارسی که برگردان نامه‌های ایران منتسکیو به اردو است؛ ۵ــ صحرا که ترجمهٔ بخش دیگری از یادداشت‌های صدرالدین عینی از فارسی به اردو است؛ ۶ــ شاهنامه، سرچشمهٔ تاریخ و تمدن ایران باستان به اردو؛ ۷ــ زن در شاهنامه به اردو؛ ۸ــ صهبای شیراز (ذکر سعدی، حافظ و عرفی شیرازی). از وی حدود بیست‌وپنج مقاله در مجلات گوناگون چاپ شده است.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۸/۱؛ فارسی آموختگان، ۱۵۹-۱۶۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۲۱۴-۲۱۵؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۵۵، صص ۹-۱۰؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ فارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۶۹-۱۷۰.

رسولی

رعنای کاظمی (raɛ.nā-ye.kā.ze.mi)، سید سکندرشاه، پیشاور ۱۸۸۶ــ ۱۹۳۱م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات مقدماتی را در پیشاور به پایان رساند. در ۱۹۱۴م به همراه آزادی‌خواهان، به کابل رفت. پس از چندی به ایران کوچید و در اصفهان ساکن شد. چون به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ فراوان داشت، در زمینه‌های علوم معانی و بیان، فلسفه، منطق، فقه و تفسیر مطالعه کرد. در سال‌هایی که در اصفهان زندگی می‌کرد عضو انجمن دانش اصفهان بود. در آن‌جا وی را با نام میر عبدالله هندی پیشاوری یا رعنای اصفهانی می‌شناختند. علوم ادبی و معقول و منقول را نزد سید احمد ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ــ ۱۳۴۹ق) آموخت. در ۱۹۲۴م، از ایران به کشورش بازگشت. شرکت او در محافل ادبی، باعث رونق بیشتر شعر و ادب فارسی در پیشاور شد. رعنا شاعری زودرنج بود، از همه ایراد می‌گرفت و هر جا که می‌رفت بر ضد شعرای آن‌جا شعر می‌سرود. اشعار او شامل قصیده، مثنوی، قطعه و غزل است. قصیده را بهتر از دیگر انواع شعر می‌سرود. سبک بازگشت داشت و مدیحة‌الشعرا، مشرق‌الافکار، تصویر حیات، بهاریه و منظومه‌ای در جواب چهار خطابهٔ ملک‌الشعرای بهار عناوین منظومه‌های او هستند. اشعارش در مجله‌ها و روزنامه‌های پاکستان و ایران به چاپ می‌رسید.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۴۸/۵-۳۵۰؛ الذریعه، ۳۷۵/۹؛ تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان، ۲۱۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۱۶-۱۲۵.

حجتی

رغبت سیالکوتی (raq.bat-e.si.yāl.ku.ti)، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دورهٔ فرمانروایی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. وی یک مثنوی تعلیمی با نام قصهٔ حقیقت‌رای سرود و در آن پادشاه را ستایش کرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰۵/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,497; *Mughals in India* ,402.

ربیعیان

رفعت رامپوری (raf.at-e.rām.pu.ri)، مولوی غلام جیلانی رهتکی فرزند مولوی احمد جیلانی، ــ رامپور ۱۲۳۴/ ۱۲۳۵ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش در عراق عرب و بغداد درس خواند و سپس به هند رفت و در آن‌جا اعتباری به‌هم رسانید. مولوی احمدگویا در شاه‌جهانپور نشیمن داشت، زیرا در برخی منابع اصل رفعت را از آن شهر گفته‌اند. رفعت در پیلی بهیت به‌دنیا آمد و در رامپور نزد ملا حسن بن غلام مصطفی لکنوییَ و بحرالعلوم عبدالعلی بن نظام‌الدین سهالوی درس خواند. سپس به دهلی سفر کرد و از شیخ عبدالعزیز بن ولی‌الله دهلوی حدیث آموخت. پس از گشت‌وگذاری در جاهای گوناگون هند به رامپور بازگشت و در آن‌جا نشیمن گزید و به تدریس و تألیف پرداخت. وی به فارسی و اردو شعر می‌سرود و حکام رامپور را می‌ستود. اشعار فارسی وی بیشتر مثنوی و غزل است. از آثارش: ۱ــ اثبات وحدت‌الوجود و مع تغایر ممکن‌الوجود؛ ۲ــ اظهارالخفاء واجب و ممکنه؛ ۳ــ اسنادالاشجار (۱۲۲۰ق) در تصوف و زنجیرهٔ سلسله‌هایی که غلام جیلانی به آن‌ها بیعت کرده است؛ ۴ــ شرایط‌المریدین، به نثر آمیخته به نظم، در تصوف و بیعت و مرشد و مرید و شرایط آن. در آن از نزهة‌السالکین علم‌الله جالندهری، مطلوب‌الطالبین و اشباءفی سلاسل‌الاولیا شاه ولی‌الله، کبریت احمر و مکتوبات شاه نواب‌الله بهره برده است؛ ۵ــ طریق‌الهدا در سیر و سلوک؛ ۶ــ شرح‌اللطیف للمولدالشریف

رفعت شروانی

دربارهٔ زایش پیامبر (ص)؛ ۷ــ مثنوی درّ منظوم (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن) در تاریخ نواب فیض‌الله‌خان، حاکم رامپور، و پسرانش از جمله نواب مخلص‌الدوله ناصرالملک مستعد جنگ حاجی غلام محمدخان بهادر؛ ۸ــ منظومهٔ جنگنامهٔ نواب غلام‌محمدخان/ جنگ دوجوره سروده در ۱۲۱۳ق (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.4238 و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۲۰۰۷/ ۵۰۱۷) در گزارش جنگ‌های میان بازماندگان نواب فیض‌الله‌خان. این اثر گویا همان قصهٔ محاربهٔ آصف‌الدوله و غلام‌محمدخان، در گزارش جنگ آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق)، و غلام‌محمدخان، است که در برخی منابع از آن یاد رفته است؛ ۹ــ دیوان رفعت شامل اشعار غنایی وی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ــ رقعات که مجموعهٔ نامه‌هایی است برای آموزش نوآموزان؛ ۱۱ــ بیاض هشت بهشت/ هشت خلد (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.960-340 و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور به شمارهٔ ۱۴۸۰/۴۵۳۰) که مجموعهٔ سروده‌هایی از سرایندگان گوناگون، به ترتیب موضوع است و در ۱۲۱۰ق گرد آورده است.

منابع: ایضاح‌المکنون، ۴۶۲/۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۶۷۹-۶۸۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۱؛ الذریعه، ۳۷۶/۹؛ روز روشن، ۳۰۱-۳۰۲؛ ریاض‌الفصحا، ۱۱۷؛ سخن شعرا، ۱۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۰/۲؛ ۱۲۶۶/۳، ۱۵۷۸، ۱۶۸۵؛ ۴۰۴/۵؛ ۱۱۸۹/۸؛ ۳۲۷/۱۰، ۵۳۴؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیهٔ مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۲۰۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۵۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۰۴/۲، ۲۰۱۲؛ ۱۲۴۴/۳، ۱۲۶۶، ۱۳۱۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۷/۷-۳۵۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1035; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,514; *Mughals in India,* 159.

برزگر

رفعت شروانی (raf.at-e.šer.vā.ni)، محمدعباس/ میرزا عباس فرزند میرزا احمد فرزند محمد تقی فرزند محمد علی فرزند ابراهیم همدانی شیروانی انصاری یمانی هندی، بنارس ۱۲۴۱ــ بهوپال ۱۳۱۵ق، تاریخ‌نگار، ادیب، شاعر و نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از نسل جابربن عبدالله انصاری بودند و از مدینه به بغداد و همدان کوچیدند. نیای بزرگش میرزا محمد ابراهیم‌خان همدانی وزیر نادرشاه افشار (ــ ۱۱۶۰ق) بود و پس از برکناری از مقامش در نجف نشیمن گزید. محمد علی‌خان مستوفی‌الممالک پسر میرزا ابراهیم به دست نادرشاه به قتل آمد و میرزا محمد حسن‌خان، پسر دیگر میرزا ابراهیم، به هند گریخت و در بنارس نشیمن گزید. میرزا محمد تقی، پسر مستوفی‌الممالک (گویا نخست به شروان و سپس از آن‌جا) مخفیانه به یمن رفت و به شیخ محمد شروانی آوازه یافت. وی از یمن به نجف رفت و نزد سید مهدی طباطبایی فقه و اصول خواند و آنگاه رهسپار هند شد و مدتی را نزد عمویش در بنارس و پس از مرگ او، در لکنو به سر برد و در لکنو آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق) وی را بنواخت. سپس به یمن بازگشت و در حدید رحل اقامت افکند و در آن‌جا زن گرفت و از این ازدواج شیخ احمد پدر رفعت به دنیا آمد. شیخ احمد پس از به پایان رسانیدن تحصیلاتش روانهٔ کلکته گردید (۱۲۲۰ق) و انگلیسی‌ها او را به تدریس عربی در مدرسهٔ عالی فورت ویلیام کلکته گماشتند. وی بعد از مدتی به لکنو رفت و در آن‌جا نزد غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده (۱۲۲۹ــ ۱۲۴۳ق) قرب و منزلتی تمام یافت و با دختر رکن‌الدوله سید محمد اسماعیل‌خان رضوی مرشدآبادی ازدواج کرد که از این ازدواج محمد عباس پا به دنیا گشود. شیخ احمد که مردی ادیب و نگارندهٔ آثاری مانند حدیقة‌الافراح لازاحة الاتراح، در شرح حال ادبای روزگار خود، و الجوهرالوقاد فی شرح بانت سعاد است در ۱۲۵۶ق در پونه درگذشت. محمد عباس نزد پدرش و میر خیرات علی‌خان مشتاق درس خواند و فنون سپاهیگری را نیز آموخت. پس از مرگ پدر، مدتی به ادامهٔ تحصیل و سپس گشت و گذار پرداخت و به دکن و دهلی سفر کرد و سرانجام در بهوپال نشیمن گزید و مأمور «ترتیب دستورالعمل رسالات» فرمانروای آن‌جا گردید. وی به فارسی و عربی و اردو می‌نوشت و می‌سرود و «رفعت» و «سرور» تخلص می‌کرد. ابوالقاسم محتشم و ابوالحسن محترم از فرزندان او هستند. از رفعت آثار فراوانی به فارسی و عربی و اردو به‌جا مانده است که از آن جمله‌اند: ۱ــ تاریخ قیصر روم/ قیصرنامه/قیاصرهٔ روم (کانپور، ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م) به فارسی که ترجمهٔ کتاب عربی مصباح‌الساری و نزهت‌القاری ابراهیم افندی و سفرنامهٔ مصر، ترکیه، اروپا و تاریخ شام عثمانی تا سلطان عبدالعزیز است؛ ۲ــ سلطان‌نامهٔ گرامی (بمبئی، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ق) به فارسی در تاریخ مختصر سلاطین

عثمانی و شرح جنگ عثمانی و روس در ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م؛ ۳ــ قلائدالجواهر فی احوال‌البواهر/ عمدة‌الاخبار/ تاریخ نکو (بمبئی، ۱۳۰۱ق) به فارسی، در عقاید، ائمه و کیفیت دعوت اسماعیلیان بهره، که رفعت آن را در ۱۲۸۷ق به نام سید محمد صدیق حسن‌خان همسر ملکهٔ بهوپال نوشت؛ ۴ــ باغ چهار چمن (چاپ لکنو) به فارسی در تاریخ دکن و حیدرآباد که در ۱۳۰۰ق نوشته شده؛ ۵ــ تاج‌الاقبال فی تاریخ ملک بهوپال به فارسی در تاریخ بهوپال؛ ۶ــ سراج‌الاقبال (لکنو، بی‌تا) به فارسی در تاریخ بهوپال، که باید دید چه تفاوتی با اثر قبلی دارد؛ ۷ــ تاریخ نفیس (چاپ دهلی) به اردو؛ ۸ــ تاریخ افاغنه/ تزک افغانی به فارسی؛ ۹ــ تاریخ آل امجاد (لکنو، ۱۳۱۲ق و دهلی، ۱۳۱۲ق) به فارسی در سیرت نبوی و خلفا و به‌ویژه اهل بیت و امامان؛ ۱۰ــ تاریخ سراندیب/ تاریخ سیلان (چاپ دهلی) به اردو؛ ۱۱ــ تاریخ اندلس (چاپ دهلی) به اردو؛ ۱۲ــ زینة‌الانشاء (چاپ لکنو) که مجموعهٔ مراسلات عربی است؛ ۱۳ــ گلدستهٔ انشاء؛ ۱۴ــ نجم‌الثاقب؛ ۱۵ــ انسان‌الانسان؛ ۱۶ــ تسرالناظرین؛ ۱۷ــ سبحة‌العسجد؛ ۱۸ــ گرامی‌نامه (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو به شمارهٔ ردیف ۸۱) به فارسی در تاریخ پادشاهان تیموری هند؛ ۱۹ــ تاریخ دلچسب (چاپ دهلی) به اردو؛ ۲۰ــ تاریخ مالوه به فارسی؛ ۲۱ــ روان‌افزا و نشاط‌افزا و نور دیده که هر سه برگزیدهٔ ادب و شعر و تذکره است؛ ۲۲ــ قیاسات‌القیاس؛ ۲۳ــ همایون‌نامه؛ ۲۴ــ انشای فارسی که مجموعهٔ نامه‌ها و مراسلات به ادبای ایران است؛ ۲۵ــ سُرِّ من رأی به فارسی در جفر؛ ۲۶ــ آرسی پارسی که فرهنگ فارسی قدیم و عربی و ترکی است؛ ۲۷ــ بهار گل؛ ۲۸ــ ساغر مل؛ ۲۹ــ گل نسرین؛ ۳۰ــ لخلخهٔ عبهری؛ ۳۱ــ افسانهٔ منظوم برای کودکان؛ ۳۲ــ راز دل؛ ۳۳ــ گل صد برگ؛ ۳۴ــ صدنامهٔ فارسی که در آن‌ها هیچ واژهٔ عربی به‌کار نرفته است؛ ۳۵ــ راح روح؛ ۳۶ــ زرناب؛ ۳۷ــ سرور و سرور؛ ۳۸ــ سلک گوهر؛ ۳۹ــ درّ نجف، که پنج اثر اخیر مثنویاتی به فارسی هستند؛ ۴۰ــ مجربات عباسی؛ ۴۱ــ تابوت سکینه؛ ۴۲ــ اوراد و وظایف مجرب؛ ۴۳ــ خیرالعلم در اصول و فروع شیعه؛ ۴۴ــ تقریر دلپذیر؛ ۴۵ــ جواب شافی بیان کافی؛ ۴۶ــ دیوان رفعت.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۰۵/۲-۱۰۰۷؛ حدیقة‌الشعرا، ۶۸۰/۱-۶۸۱؛ الذریعه، ۸/۱؛ ۲۳۴/۳، ۲۴۲، ۲۷۹، ۲۹۱؛ ۲۶۹/۵، ۲۹۱؛ ۳۸۰/۶؛ ۳۷۷/۹، ۳۸۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۴/۲-۳۲۵؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۰۹-۱۱۱؛ شمع انجمن، ۱۸۲-۱۸۳؛ صبح گلشن، ۱۸۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۶۳/۱، ۱۰۴۷، ۱۱۵۱؛ ۲۸۴۶/۲؛ ۳۰۷۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۱/۱۰، ۶۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۶۸۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۲/۱، ۵۴۶؛ ۶۱۳/۲، ۱۱۴۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸، ۱۱۸۰، ۱۱۸۹، ۱۲۷۵، ۱۳۷۰؛ ۱۵۶۶/۳، ۱۵۶۷، ۱۷۹۴، ۲۲۳۷؛ مطلع انوار، ۵۷۸-۵۸۰؛ معجم‌المطبوعات، ۱۱۲۰/۱؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۳۲/۴-۱۱۳۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۶۵۲/۳-۶۵۳؛ نزهة‌الخواطر، ، ۲۰۸/۸-۲۰۹؛ نقباء‌البشر، ۹۸۷/۳-۹۸۸؛ یادگار، سال ۵، شمارهٔ ۴ و ۵، صص ۱۴۲-۱۴۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 514-515; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/227, 421, 738.

برزگر

رفعت کشمیری (raf.at-e.kaš.mi.ri) / رأفت، ز ۱۱۱۸ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگی وی جز این آگاهی در دست نیست که در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و برادرزادهٔ محمدثنایی کشمیری، متخلص به وحشت بود. از آثارش: ۱ــ فتوحات عالمگیری، در گزارش جنگ‌ها و فتوحات اورنگ‌زیب، که پس از مرگ اورنگ‌زیب و به نثر مصنوع نوشته شده است. ضیاءالدین احمدخان از روی نسخه‌ای از این اثر که متعلق به علی‌محمد جهجهری بود چکیده‌ای برای سر هنریَ الیوت (۱۸۰۸ــ ۱۸۵۳م) ترتیب داد که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Or.1946/1 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این چکیده با شرح سفر اورنگ‌زیب به کشمیر و اقدام او در بسیجیدن سپاه برای لشکرکشی به ایران در سال چهارم پادشاهی‌اش آغاز می‌شود و با مرگ او پایان می‌پذیرد. رفعت، آن‌جاکه از فرزندان اورنگ‌زیب سخن می‌گوید، از کتاب دیگر خود به نام آیینهٔ جهان‌نما یاد می‌کند که می‌خواسته دربارهٔ جنگ‌های پسران اورنگ‌زیب بر سر جانشینی او بنگارد؛ ۲ــ مآثر اقبال، در تاریخ اورنگ‌زیب و کشورگشایی‌های او، به نثر آمیخته به نظم، که پس از مرگ اورنگ‌زیب نوشته شده، و از خاتمه‌اش پیدا است که رفعت در ۱۰۷۲ق به نگارش آن می‌پرداخته، و سپس آن را دنبال کرده و رویدادها را تا ۱۱۱۸ق آورده است؛ ۳ــ اورنگ‌نامه (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به شمارهٔ ۶۱۳ تاریخ) به نظم در جنگ‌های میان اورنگ‌زیب و برادرش سلطان مرادبخش. این اثر را رفعت در مدت یک سال و شش ماه سروده و در ۱۰۷۲ق

به انجام رسانده است. با توجه به شباهت‌های سه‌اثر فوق، باید دید که آیا این آثار یکی هستند و یا مکمّل یکدیگرند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۹۳، ۵۳۸؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۴۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۵۳؛ ۶/۴۶۸۱، ۴۶۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۱۵، ۱۳۰۸، ۱۳۳۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1036; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,495; *Mughals in India*,443; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/588.

برزگر

رفعت هندی (raf.at-e.hen.di)، غلام اشرف خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی می‌زیست و معاصرِ مؤلف سفینهٔ خوشگو بود. روزی به محفل شاعران در خانهٔ خوشگو رفت و دو بیت از شعرهایش را به او سپرد تا در کتابش نقل کند. مؤلف روز روشن نوشته است که مثنوی «می‌باید شنید» رفعت، خوشایند شعردوستان بوده و ابیاتی از این مثنوی را در تذکرهٔ خود نقل کرده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۰؛ الذریعه، ۹/۳۷۶؛ روز روشن، ۳۰۰-۳۰۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۶-۲۵۷؛ صحف ابراهیم، ۶۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 514.

ربیعیان

رفعتی تبریزی (raf.a.ti-ye.tab.ri.zi)/ ملا رفعتی، میرزا ابراهیم پسر مولانا سهوی تبریزی، ــ ۱۲۰۷ق، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. پسر کوچک مولانا سهوی خوش‌نویس بود و با پدر و برادر بزرگ خود گرامی به هند سفر کرد و در آن سرزمین «سیاحت تمام و جد و جهد مالاکلامی نمودند، در جمیع امور متفق‌اللفظ والمعنی سعی وافی شافی کردند تا مهماتشان در امور دنیوی خوب شد. فی‌الجمله با مکنت و ثروت به عراق مراجعت نمود.» (عرفات‌العاشقین) ملا رفعتی که شکسته را خوش می‌نوشت و «در لباس خیلی تکلف می‌کرد»، پس از بازگشت به ایران، «مدتی در خدمت عرب‌خان حاکم شیروان بود [و] گویا در آن‌جا فوت شد.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۹۹)

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱۲۳۹؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲/۲۵۷- ۲۵۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱/۲۷۶؛ ۴/۱۸۱۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۹۹؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۶۰؛ الذریعه، ۹/۳۷۷؛ سخنوران آذربایجان، ۳۷۶؛ شام غریبان، ۱۰۸؛ صبح گلشن، ۱۸۲؛ کاروان هند، ۴۵۱؛ گلزار جاویدان، ۳/۱۴۰۲.

برزگر

رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی (ra.fi.od.din.eb.rā.him-e.ši.rā.zi)، میر رفیع‌الدین ابراهیم فرزند نورالدین، ۹۴۷ــ پس از ۱۰۲۰ق، ادیب و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه قاره. در شیراز به‌دنیا آمد و در جامهٔ بازرگانان به هند کوچید. در ۹۶۷ق ازدهلی ودر ۹۶۸ق از ساگر دیدارکرد. به خدمت عادل‌شاهیان بیجاپور در دکن پیوست و نخستین پیشه‌اش در دربار بیجاپور ظاهراً خوانسالاری علی‌یکم عادل‌شاه (۹۶۵ــ ۹۸۸ق) بود که گه‌گاه از او به عنوان منشی هم بهره می‌برد. در اوایل دورهٔ ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ــ ۱۰۳۵ق)، همراه افضل‌خان به زندان افتاد، اما بعدها از بند بیرون آمد و در ۱۰۰۵ق، در حالی‌که حاکم بیجاپور، خوانسالارِ شاهزاده فتح‌خان و سرپرست ضرابخانه بود، برای انجام مأموریتی مهم به دربار نظام‌شاهیان در احمدنگر فرستاده شد. اثر مهم رفیع‌الدین تذکرة‌الملوک/ تحفة‌الملوک/ تاریخ بیجاپور است که وی آن را در هفتاد سالگی در ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ق تألیف کرد و بعدها مطالبی بر آن افزود و رشتهٔ رویدادها را تا ۱۰۲۰ق رسانید. تذکرة‌الملوک در تاریخ عادل‌شاهیان، از آغاز تا ۱۰۲۰ق، و خاندان‌های همروزگارشان در دکن، هندوستان و ایران است. این اثر، به‌جز در مقدمه، به نثری ساده و روان نوشته شده و در یک مقدمه، نه فصل و یک خاتمه است. مندرجات فصل‌های نه‌گانهٔ کتاب چنین است: ۱ــ تاریخ بهمنیان از آغاز تا جلوس محمودشاه در ۹۶۸ق، ۲ــ تاریخ یوسف عادل‌شاه، ۳ــ پادشاهی اسماعیل عادل‌شاه، ۴ــ پادشاهی ابراهیم عادل‌شاه، تاریخ رای‌های بیجنگر، ۵ــ تاریخ علی عادل‌شاه از جلوس تا لشکرکشی وی و رامراج برضد احمدنگر (۹۶۶ق)، ۶ــ تاریخ شاهان گجرات تا فتح این سرزمین به‌دست جلال‌الدین اکبر گورکانی، تاریخ نظام‌شاهیان احمدنگر و قطب‌شاهیان، ادامهٔ تاریخ علی عادل‌شاه تا تسخیر بنکاپور (۹۸۲ق)، ۷ــ تاریخ برآمدن افضل‌خان، پایان پادشاهی علی عادل‌شاه، ۸ــ پادشاهی ابراهیم دوم عادل‌شاه، تاریخ ابراهیم بن برهان نظام‌شاه و ۹ــ تاریخ تیموریان از بابر تا جلال‌الدین اکبرکه با ذکر جلوس سلیم

(جهانگیر) و گزارشی دربارهٔ‌ملک عنبر به پایان می‌رسد؛ تاریخ صفویان که با شرح مفصلی از رویدادهای دورهٔ شاه‌عباس یکم تا ۱۰۱۸ق پایان می‌یابد... لشکرکشی شاهزاده پرویز پسر جهانگیر به دکن و ورودش به اسیر در ۱۰۲۰ق. خاتمهٔ کتاب شامل افسانه‌های هفتواد و مهبود (به پیروی از فردوسی)، ذکر جزیرهٔ پگو (برگرفته از دست‌نویس اثری از منجن‌خان بن کشور)، سفر برخی دریانوردان ترک در جست‌وجوی کوه زرین، و عجایب و غرایب هند است. از تذکرة‌الملوک نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Add.23883) نگه‌داری می‌شود. در منابع از دو اثر دیگر رفیع‌الدین به‌نام فرهنگنامه و گزیدهٔ روضة‌الصفا هم یاد شده است که ظاهراً نشانی از آن‌ها در دست نیست. ولی از گزیده‌ای از تذکرة‌الملوک او، که آن هم در ۱۰۲۰ق (به‌دست خود مؤلف) به انجام رسیده، با عنوان منتخب از کتاب تذکرة‌الملوک، نسخه‌ای در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۳/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۸/۱؛ ۸۰۵/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۱/۱۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱۹۲-۱۹۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۸/۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1538;*Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/315-317; 3/1040; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/145; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,497; *Mughals in India*,400; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/743.

برزگر

رفیع‌الدین احمد کاظمی (ra.fi.od.din.ah.mad-e.kā.ze.mi)، فرزند سید وصی‌الدین احمد، ۱۹۳۱م — ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دهلی به‌تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان شهر ملتان همچون مرکزی ادبی موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد. از ۱۹۷۹م تا ۱۹۸۱م در دانشگاه ملی شبلی اعظم‌گره اتراپرادش به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. پس از آن در مشاغل دولتی به کار سرگرم شد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. اثر دیگر وی تاریخ مشایخ ملتان (به‌اردو) نام دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۴۱/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۰.

رسولی

رفیع‌الدین‌خان (ra.fi.ɛod.din.xān)، ملقب به عمدة‌الملوک، فرزند شمس‌الامرا بهادر فخرالدین‌خان، ـ ۱۲۹۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش زیردست نواب‌های کرناتک خدمت می‌کرد و خودِ رفیع‌الدین‌خان هم در حیدرآباد می‌زیست و در زمرهٔ اعیان حکومت نظام بود. رفیع‌الدین‌خان آثاری به فارسی دارد. وی در ۱۲۵۰ق کتابی به‌نام رفیع‌البصر دربارهٔ هندسه و نورشناسی نوشت که در همین سال در حیدرآباد به‌چاپ رسید. رفیع‌الدین در ۱۲۶۹ق کتابی دیگر به‌نام رفیع‌الصنعت دربارهٔ اسطرلاب نوشت که آن هم در همان سال نگارش در حیدرآباد چاپ شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۰/۳، ۳۶۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۶۲۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۹۳، ۲۷۵۵، ۲۹۲۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,497; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/100.

ربیعیان

رفیع‌الدین دهلوی (ra.fi.od.din-e.deh.la.vi)، شاه رفیع‌الدین عبدالوهاب محدث دهلوی فرزند ولی‌الله فرزند عبدالرحیم عمری دهلوی، دهلی ۱۱۶۳ـ همانجا ۱۲۳۳ق، عالم دینی، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در زادگاهش پرورش یافت. نزد برادرش، شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۱۵۹ـ۱۲۳۹ق) درس خواند. سپس به افتا و تدریس پرداخت. در تصوف به شیخ محمد عاشق فرزند عبدالله پهلتی دست ارادت داد. وی، همانند پدر و برادر خود از علمای بزرگ روزگارش به شمار می‌آمد. رفیع‌الدین بیشتر به خاطر ترجمه‌ای که از قرآن به اردو کرده، آوازه دارد. به هر سه زبان فارسی، عربی و اردو کتاب‌هایی نوشته است. گاهی نیز شعر می‌سرود. سال‌مرگ وی را ۱۲۳۸ و ۱۲۴۹ق نیز نوشته‌اند که درست نمی‌نماید. از آثارش: قیامت‌نامه / علامات آخرت / آثارالقیامت به فارسی که سخن‌رانی‌های وی در برابر فرزندان و بازماندگان تیموریان هند است و سپس به خواهش همان‌ها، آن را به

صورت رساله‌ای در آورده است؛ آثارالساعة فی علامات‌القیامة به عربی که به فارسی نیز برگردانده شده است؛ تکمیل‌الاذهان به عربی؛ شرح چهل کاف عبدالقادر گیلانی به فارسی؛ تفسیر آیة‌النور به عربی؛ شرح اسرارالاسرار گیسودراز به فارسی؛ شرح برهان العاشقین گیسودراز به فارسی؛ دفع‌الباطل به عربی؛ اسرارالمحبة به عربی؛ سؤال و جواب / فتاوی شاه رفیع‌الدین به فارسی که پاسخ به شانزده پرسش است؛ مولود شریف به فارسی در سیرت پیامبر؛ رساله درعروض؛ اثبات شق القمر؛ رساله در تاریخ؛ مقدمة‌العلم؛ تحقیق الالوان؛ آثارالقیامة؛ رساله در حجاب؛ عقدالانامل؛ شرح آیت ۵۶ از سورهٔ ۵۱ به فارسی؛ شرح آیت یکم از سورهٔ ۵۴ به فارسی؛ رساله در منطق؛ امورالعامة؛ ابطال براهین الحکمة؛ ترجمهٔ قرآن به اردو؛ رساله در برهان تمانع؛ حاشیه بر رسالهٔ میرزاهد؛ تکمیل‌الصناعه؛ تنبیه‌الغافلین در بیست باب در بیان عقاید و احکام شریعت مطابق اصول اهل سنت و جماعت که بارها ترجمه شده و در هوگلی (۱۲۴۶ق) و دهلی (۱۲۶۴ق) به چاپ رسیده است. وی غزل عبدالرحیم دهلوی را که در بیان ماهیت نفس و پاسخ به غزل عربی شیخ‌الرئیس بود تخمیس کرده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۲۰-۲۲۱؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۹/۳-۲۹۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۵۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۶۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۰، ۳۲-۳۳، ۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۹/۲، ۱۱۱۸، ۱۱۶۵؛ ۱۲۶۵/۳، ۱۳۱۹، ۱۴۰۲، ۲۴۰۷/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب، ۵۹، ۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۱۸۴، ۷۶۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۰۱؛ مرآت‌العلوم، ۱۵۷/۳، ۲۷۶؛ معجم‌المؤلفین، ۱۶۹/۴؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۲۱۰/۴؛ مکارم‌الآثار، ۹۶۷/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۶/۷-۱۸۹؛ محمد اسلم‌خان، طبقات شاه‌جهانی، طبقهٔ نهم، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۳م، صص ۴۲-۴۴.

حجتی

رفیع‌الدین قندهاری، شاه رفیع‌الدین محمد ← محمدرفیع‌الدین قندهاری

رفیع‌الدین مرادآبادی (ra.fi.od.din-e.mo.rād.ā.bā.di)، فرزند فریدالدین فرزند عظمت‌الله فرزند عصمت‌الله فرزند عبدالقادر عمری لکنویی، ۱۱۳۴ــ ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۱۸ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در مرادآباد زاده شد و نزد استادان زادگاهش به دانش‌اندوزی پرداخت. سپس به دهلی سفر کرد و نزد شاه ولی‌الله دهلوی به فراگیری حدیث پرداخت و در کنار آن، با مولانا شاه‌عبدالعزیز دهلوی نیز صحبت داشت. ظاهراً رفیع‌الدین پس از اتمام تحصیلات خود در دهلی، به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت. رفیع‌الدین به فرقهٔ قادریِ نقشبندی گرایش داشت و نوشته‌اند که وی مرید شاه‌محمدغوث پیشاوری لاهوری بود. او در ۱۲۰۱ق از مرادآباد به زیارت مکه و مدینه رفت و احتمال دارد که در همان‌جا نزد مولانا خیرالدین سورتی نقشبندی قادری حدیث خوانده باشد. رفیع‌الدین در ۱۲۰۳ق به هند بازگشت و گزارش سفری با نام حالات‌الحرمین به فارسی نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی در بانکیپور (پتنا) نگه‌داری می‌شود. از آثارش: ترجمهٔ عین‌العلم دربارهٔ فقه حنفی؛ قصرالآمال بذکرالحال و المآل به فارسی که ترجمه و تلخیص کتاب‌های شرح‌الصدور بشرح الموتی فی‌القبور و بدور سافره فی احوال الآخرة است، همراه با حکایت‌هایی افزوده به آن، در دو مقصد و هر مقصد در چند باب. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ انجمن ربوهٔ سرگودها، با تاریخ کتابت ۱۲۲۰ق، نگه‌داری می‌شود؛ شرح اربعین نواویه؛ کنزالحساب؛ تذکرة‌المشایخ؛ الاذکار؛ تذکرة‌الملوک؛ شرح غنیة‌الطالبین؛ تاریخ افاغنه؛ سلوی‌الکئیب بذکرالحبیب در سیرت پیامبر اسلام که آن را در ۱۱۸۹ق نوشت.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۷/۲؛ ۱۲۳۴/۳، ۱۷۱۸؛ ۲۴۰۵/۴؛ ۳۱۰/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۵/۷-۱۸۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,497; *Mughals in India* ,401.

ربیعیان

رفیع خراسانی (ra.fiʿ-e.xo.rā.sā.ni)، رفیع‌الدین، ۹۴۲ــ پس از ۱۰۱۱ق، شاعر ایرانی. از زندگی او جز آن‌چه از دیوان وی به‌دست می‌آید آگاهی دیگری در دست نیست. در خراسان به دنیا آمد. در زادگاهش درس خواند. پس از کسب کمالات علمی، به‌عراق و از آن‌جا به هند رفت و به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت و در ۹۸۲ق از او منصب شق‌داری (تحصیل‌داری یا گردآوری مالیات زمین) و جاگیری یافت. مدتی بعد در حساب‌رسی به اختلاس متهم شد و به‌زندان

افتاد. پس از چند سال حبس آزاد شد. در سال‌های ۱۰۰۷ــ ۱۰۰۹ق در جنگ‌های دکن (در ولایت‌های برار و برهانپور و خاندیس) با شایستگی خدمت کرد. ظاهراً در آن دوره در دکن اقامت داشت و صاحب جاگیری در دامرنی از توابع برهانپور بود. وی در اشعارش رفیع، رفیع‌الدین، و رفیعی تخلص می‌کرد و بسیاری از رویدادهای مربوط به خدمت‌ها و مأموریت‌های دیوانی و لشکری خود در شمال هند و کشمیر و دکن را در سروده‌هایش آورده است. قصاید او در ستایش جلال‌الدین اکبر و پسرانش (دانیال و مراد)، ابوالفضل علّامی، عبدالرحیم خان‌خانان، و دیگر بزرگان دربار گورکانی، و نیز در احوال شخصی خود، وصف جاهای گوناگون و ذکر رویدادهای عصر است. دیوان رفیع در ۱۰۱۰ق گرد آوری شد، اما سپس اشعاری به تاریخ ۱۰۱۱ق بدان افزوده شد. رفیع شاعری میان‌مایه بود و به سبکی ساده، محاوره‌ای و بی‌آرایه‌های ادبی شعر می‌گفت و دیوانش بیشتر اهمیت تاریخی دارد تا ادبی. دست‌نویسی از دیوان وی در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.5599) با تاریخ ۱۰۱۲ق نگه‌داری می‌شود که نزدیک هفت‌هزار بیت از غزلیات، قصاید، مثنویات، قطعات (مشتمل بر مادهٔ تاریخ‌های فتح دژهای گاویل در ۱۰۰۷ق و آسیر در ۱۰۰۹ق) و رباعیات است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۷۰/۵ - ۸۷۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۱؛ کاروان هند، ۴۵۲/۱ - ۴۵۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۸۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/672-673.

برزگر

رفیع دهلوی (ra.fiɛ-e.deh.la.vi)، حاجب خیرات، ــ ۷۴۷ق، فرهنگ‌نویس شبه‌قاره. در دهلی برآمد و در روزگار محمد بن تغلق‌شاه (۷۲۵ــ۷۵۲ق) می‌زیسته است. رفیع در پی یافتن ممدوح چندی سرگردان بود و سرانجام در روستای میر نشیمن گزید. در این هنگام یکی از بزرگان به نام شمس‌الدین محمد از آن‌جا گذر کرد و با رفیع آشنایی یافت و رفیع به پیشنهاد وی به دربارش در استادآباد رفت. چون ممدوح رفیع فرهنگنامهٔ قواس مبارکشاه غزنوی را ناقص می‌دانست، وی دست به تدوین فرهنگی زد که آن را دستورالافاضل فی لغات‌الفضائل*نام نهاد. این کتاب در ۷۴۳ق تألیف یافته و دومین فرهنگ فارسی در شبه قاره پیش از دورهٔ مغولان است. دستورالافاضل به کوشش نذیر احمد در ۱۳۵۲ش در تهران به چاپ رسیده است. رفیع طبع شعر نیز داشت و گه‌گاه اشعاری می‌سرود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۹/۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۷؛ فرهنگهای فارسی، دبیرسیاقی، ۴۱ـ۴۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۲۴/۲؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۲۱۰/۴ـ۲۱۸؛ غلامرضا طاهر، «دستورالافاضل»، راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شمارهٔ ۴ـ۶، صص ۴۰۰ـ۴۰۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature , 219.

دانشنامه

رفیع قزوینی، میرزا حسن‌بیگ ← رفیع مشهدی

رفیع مشهدی (ra.fiɛ-e.maš.ha.di)، میرزا حسن‌بیگ، ــ ز۱۰۷۸ق، شاعر ایرانی. اصلش از مردم قزوین بود، اما چون مدتی در مشهد نشیمن داشت به مشهدی آوازه یافت. چندی کتابدار و دبیر نذرمحمدخان حکمران بلخ و بخارا (۱۰۵۰ــ۱۰۵۷ق) بود و چندی قبل از آنکه نیروهای شاه‌جهان برای تسخیر بلخ حرکت کنند، به هند رفت و در ۱۰۵۴ق به حضور شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بار یافت، به خدمت او در آمد و پادشاه هند به وی منصب پانصدی بخشید. در جشن وزن شمسی ۱۰۶۶ یک مثنوی گفت و هزار روپیه جایزه گرفت. همچنین برای مثنوی‌ای که در تعریف شاه‌جهان سرود جهان‌آرا بیگم دختر شاه‌جهان بدو پانصد روپیه صله داد. در دورهٔ اورنگ زیب (۱۰۶۹ــ۱۱۱۸ق) خدمت دیوانی بیوتات کشمیر بدو واگذار گشت. در اواخر عمر از کاردیوانی کناره گرفت و در شاه‌جهان‌آباد گوشه گزید. از کلیات منظوم وی که مجموعهٔ قصیده، غزل، رباعی، مثنوی و جز آن است نسخه‌ای در دیوان هند (به‌شمارهٔ ۱۶۰۳) و نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پادشاه نامه، لاهوری، ۳۸۶/۳؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۵ـ۱۳۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، حسام‌الدین راشدی، ۲۷۶/۱ـ۲۷۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۶۸ـ۲۶۹؛ خزانهٔ عامره، ۲۳۳ـ۲۳۸؛ سروآزاد، ۱۰۷ـ۱۰۸؛ شام غریبان، ۱۱۰ـ۱۱۱؛ شمع انجمن، ۱۶۴ـ۱۶۶؛ عمل صالح، ۴۲۴/۳ـ۴۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۲/۹؛ کاروان هند، ۴۵۳ـ۴۶۰؛ کلمات‌الشعرا، ۴۰ـ۴۱؛ مرآت‌العالم، ۵۸۳/۲ـ۵۸۴؛ منتخب‌اللطایف.

۱۹۵ـ۱۹۶؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۰ـ۲۷۲؛ نشتر عشق، ۶۱۳/۲ـ۶۱۶؛ همیشه بهار، ۷۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 495; *Mughals in India* ,179.

برزگر

رفیعی کاشانی (ra.fi.i-ye.kā.šā.ni)، میرحیدر معمایی، ــ کاشان ۱۰۲۵ / ۱۰۳۲ق، شاعر ایرانی. از شاعرانی است که هم در ایران و هم در هندوستان شهرت داشت. گویا تا ۹۹۷ق در ایران زندگی می‌کرد. دربارهٔ سفر وی به هند روایت‌های گوناگون است. اسکندربیگ منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی نوشته است که رفیعی با میرزا جعفر آصف‌خان (ــ ۱۰۳۱ق) دوستی داشت و هنگامی که میرزا جعفر در هند به منصب بالایی دست یافت، رفیعی به سابقهٔ این دوستی که با وی داشت روانهٔ آن دیار شد و با وساطت میرزا جعفر به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) راه یافت. «مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمرهٔ عاشقی خالی نبوده، آصف‌خان را با آنکه امساکی در طبیعت بود، موازی سی‌هزار روپیهٔ اکبری که هزار تومان شاهی عراقی باشد به میرحیدر رعایت کرد.» اما نصرآبادی می‌نویسد که نزد شاه‌عباس وی را متهم کردند که سلطان را هجو گفته و از بیم جان به هند گریخت. چون در اشعار رفیعی مرثیه‌ای برای شاه‌تهماسب هست که در ۹۸۴ق سروده و ذکری از وقایع ۹۸۵ق در آن آمده است، پیدا است که پس از این واقعه به هند کوچیده باشد. شهرت عمدهٔ رفیعی به‌سبب سرودن معما و ماده تاریخ است و به همین‌خاطر وی را معمایی می‌خواندند. نصرآبادی تعدادی از معماهای او را همراه معماهای مشهور دیگر نقل کرده است و نیز برای تفسیر بی‌نقطه‌ای که فیضی در ۱۰۰۲ق به‌پایان رسانیده، سورهٔ قل هو الله را یافت و به این سبب ده‌هزار روپیه جایزه گرفت. وی افزون بر این، مطایبه، غزل، قطعه و قصیده نیز سروده است. غزل‌های رفیعی به‌سبک مکتب وقوع است. محتشم کاشانی، وحشی بافقی، غیرتی شیرازی و حاتم کاشی با رفیعی معاصر و معاشر بودند و وی را مدح کردند. رفیعی در اشعارش، جلال‌الدین اکبر و عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) را مدح کرده است. در ۱۰۱۴ق به‌همراه خواجه حبیب‌الله از اعیان هند که از گجرات به لاهور می‌رفت، راهی ایران شد، اما در حوالی کیج و مکران گرفتار دزدان دریایی شد و اموالش را ربودند. پس به هند بازگشت، از آن‌جا به سفر حج رفت و پس از گزاردن حج به ایران بازگشت. میرسنجر کاشانی و میرمعصوم پسران رفیعی نیز شاعر بودند.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۴۸ـ۲۴۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۲۸/۵ـ۹۳۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۰/۱، تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۷۵ـ۴۷۷، ۵۱۴ـ۵۱۷؛ خزانهٔ عامره، ۲۳۲ـ۲۳۳؛ الذریعه، ۳۸۰/۹ـ۳۸۱؛ روز روشن، ۲۲۶؛ شام غریبان، ۱۰۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۱۷، شمارهٔ ۲۵؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۸۲/۱؛ کاروان هند، ۴۶۰/۱ـ۴۶۷؛ مآثر رحیمی، ۶۲۰/۳ـ۶۲۵؛ مجمع‌الخواص، ۸۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۱/۲ـ۲۳۷؛ مکتب وقوع، ۱۵۵ـ۱۶۷؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۰؛ میخانه، ۳۲۱ـ۳۲۲؛ نتایج‌الافکار، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ نشتر عشق، ۶۱۱/۲ـ۶۱۳؛ هفت اقلیم، ۴۶۷/۲ـ۴۶۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 496.

رسولی

رفیق فاطمه (ra.fiq.fā.te.me)، فرزند محمد جمیل‌الدین احمد، حیدرآباد هند ۱۹۴۵م / ۱۳۲۴ش ــ   ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. در ۱۳۳۹ش دیپلم گرفت. در ۱۳۴۴ش از دانشکدهٔ بانوان دانشنامهٔ لیسانس زبان فارسی، اردو و عمرانیات و در ۱۳۴۶ش از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۳۵۶ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای به نام زندگانی و آثار موسوی‌خان جرأت به زبان انگلیسی از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. وی در پایان‌نامهٔ خود پس از ذکر مقدمه و علایم اختصاری به دورهٔ آصف‌جاه اول و زندگی او و نیز به زندگی جرأت و فن نامه‌نگاری وی پرداخته است. در فصل بعد زندگی و کار جرأت را به عنوان یک انشانویس بررسی کرده، ارزش منابع و فهرست منشآت جرأت و مکاتیب او را آورده است. از ۱۳۵۲ش در کالج بانوان و سپس در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه عثمانیه به‌تدریس پرداخت. وی در کلاس‌های بازآموزی زبان فارسی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی شرکت جست. رفیق‌فاطمه به زبان‌های انگلیسی، عربی، اردو و تلگو نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۳۹/۱؛ گنج شایگان، ۴۸؛ ابوالقاسم رادفر «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار

۱۳۷۸ش، ص۱۷۵.

رسولی

رفیق هندی (ra.fiq-e.hen.di)، لاله داتارام، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در دهلی می‌زیست و از شاگردان میرزا فاخر مکین (۱۱۹۷ق ـ) بود. اشعاری پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است. این بیت از او است: «نگار من به رخ خویش چون نقاب گرفت ـ فتاد شور که امروز آفتاب گرفت.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۲؛ صبح گلشن، ۱۸۳؛ نشتر عشق، ۶۳۹/۲ـ۶۴۰.

فتح‌نیا طبری

رفیقی آملی (ra.fi.qi-ye.ā.mo.li)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم یا نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. در زادگاهش آمل درس خواند و سپس به عتبات و حجاز رفت و پس از گزاردن حج به هند سفر کرد و چندی در دکن (در جنوب هند) نزد فرمانروایان حیدرآباد (قطب‌شاه) و بیجاپور (عادل‌شاه) به سر برد. آنگاه به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) روی آورد و درشمار ملازمان وی درآمد. برخی تذکره‌ها از وی به تخلص رفیعی یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مازندران، ۱۱۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۲؛ الذریعه، ۳۸۱/۹؛ شام غریبان، ۸۸؛ صبح گلشن، ۱۸۳ـ ۱۸۴؛ کاروان هند، ۴۶۷؛ نشتر عشق، ۶۴۰/۲ـ۶۴۱؛ هفت اقلیم، ۱۳۳/۲.

برزگر

رفیقی کشمیری (ra.fi.qi-ye.kaš.mi.ri)، شیخ نورالدین فرزند عبدالله، ۱۲۲۵ـ۱۲۷۸ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی علوم دینی را نزد پسرعموی خود، شیخ طیب فرزند احمد فراگرفت و علوم متداول را نزد محمدحسن فرزند نظام‌الدین آموخت. رفیقی به شهرهای مختلف سفر کرد و از محضر استادان بنام آن‌روزگار بهره‌ها برد. گویند اشعاری از وی به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۸۸/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۸؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۸/۷.

فتح‌نیا طبری

رقایم کرایم ← اشرف تتوی، میرمحمدحسینی

رقعات حسن (ro.qa.āt-e.ha.san)/ مرقعات حسن، مجموعهٔ نامه‌هایی نوشتهٔ خواجه ابوالحسن. وی که در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) دبیر حاکم اریسه بود، این نامه‌ها را در ۱۰۹۸ق گرد آورد. او در این اثر جزئیاتی از تاریخ اریسه و نمونه‌هایی از کرده‌های کارگزاران محلیِ فرمانبردار امپراتوران تیموری هند به‌دست داده است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ ایالت رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature, 34; *Mughals in India*, 36; *JBORS*,no.25,P.56.

م.اسماعیل‌پور

رقعات حمیدالدین‌خان ← حمیدالدین‌خان عالمگیرشاهی

رقعات خاتم‌الکمال ← کمال، میرکمال‌الدین

رقعات خاص ← دستورالعمل آگاهی

رقعات عالمگیری (ro.qa.āt-e.ā.lam.gi.ri)، مجموعهٔ نامه‌های اورنگ‌زیب به شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق)، شاهزاده‌ها و شاهدخت جهان‌آرا است که به کوشش سید نجیب اشرف ندوی گردآوری شده است. نجیب این رقعه‌ها را از نسخه‌های خطی مختلف و به ترتیب تاریخی از روزگار شاهزادگی اورنگ‌زیب تا پادشاهی‌اش در سه دوره مرتب کرده است. موضوع رقعه‌ها با نظامت دکن آغاز شده است. در رقعه‌های دورهٔ نخست ماجرای راهزن‌ها و شورشیان، بند و بست کارهای استان مولتان، شرح حال شورشیانی که حاضر به فرمان‌برداری نبودند، چگونگی سفر خود به دهلی، از جمله مسیر و برخی رسوم محلی که با آن‌ها برخورد کرده و نیز از محاصره دوم قندهار و ماجرای روزانه آن پرداخته شده است. در رقعه‌های دوره دوم که به نظامت دکن اختصاص دارد، اورنگ‌زیب، موضوع نامه‌ها را از بازگشت از قندهار و اقامت در برهان‌پور آغاز کرده و سپس دربارهٔ جنگ‌های خود با دیوگره، جوار، کرناتک، گلکنده و بیجاپور مطالبی آورده است. در ضمن توضیحات مفصلی نیز از دخل و خرج

حکومت، اوضاع زمین‌داران، کیفیت مزارع، حقوق افسران و کارمندان، شورش شورشیان و دلاوری‌های سرداران، گرفتن مالیات از زمین‌داران و علل عزل یک دژدار یا نصب دژداری دیگر سخن به میان آورده است. رقعات سومین دوره مربوط به جنگ برادران و اسباب و علل آن است. در یک نامه از داراشکوه شکایت شده و از مفاد آن دانسته می‌شود که شاه‌جهان ادارهٔ کل مملکت را در اختیار داراشکوه گذاشته و او نیز در پی آزار اورنگ‌زیب بوده است. سپس به حملهٔ اورنگ‌زیب به بیجاپور و دستور شاه‌جهان دربارهٔ بازگشت لشکر به‌هنگام فتح بیجاپور، گرفتن قطعه‌زمینی که در تعلق اورنگ‌زیب بود و دادن آن به جسونت سنگه و اصرار اورنگ‌زیب دربارهٔ باور شاه‌جهان به عقاید کفرآمیز داراشکوه پرداخته شده است. در پایان کتاب رقعاتی که میان شاه‌جهان و شاهزاده‌ها و شاهدخت‌ها رد و بدل آمده است. چندین مجموعهٔ دیگر با همین نام در کتابخانه‌ها وجود دارند که همه با یکدیگر متفاوتند، مانند نسخهٔ موجود در کتابخانه هند (به شمارهٔ ۳۷۹) و نسخهٔ موجود در کتابخانه بادلیان (به‌شمارهٔ ۲۵۲). رقعات عالمگیری سید نجیب بر اساس کلمات طیبات نوشته شده و چاپ‌های مختلفی از آن در دست است، از جمله چاپ کانپور در ۱۲۹۳ق و چاپ لکنو در ۱۲۶۰ق.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۲۷/۲-۸۳۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۷۴-۳۸۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۶۲۴/۲-۲۶۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۳/۵-۲۴۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/141; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/131; *The History of India*, Elliot & Dawson, 7/203-206.

حجتی

رقعات عبداللطیف ← تحفهٔ مفید

رقیمهٔ نیاز (ra.qi.me-ye.ni.yāz)، مجموعهٔ نامه‌هایی از نویسنده‌ای ناشناس، نوشته در ۲۵ صفر ۱۱۴۴ق. مؤلف کتاب منشی ناشناسی است که خود را دبیر نواب حفیظ‌الله‌خان، استاندار بیجاپور در روزگار نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (– ۱۱۶۱ق)، می‌خواند. رقیمهٔ نیاز مجموعهٔ عریضه‌های نواب حفیظ‌الله‌خان به آصف‌جاه یکم و دانشمندان و امیران و صوفیان دکن است که آگاهی‌هایی جالب دربارهٔ دکن آن روزگار به‌دست می‌دهد. نسخهٔ اصلی این کتاب در بایگانی ملی اسلام‌آباد با تاریخ نگارش ۲۵ صفر ۱۱۴۴ق نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۹/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,506.

ربیعیان

رکن‌الدین ابوالفتح مولتانی (rok.nod.din.a.bol.fath-e.mul.tā.ni)، شیخ‌الاسلام رکن‌الدین فضل‌الله محمد فرزند صدرالدین عارف فرزند شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی، مولتان ۶۴۷/۶۴۹ – همان‌جا ۷۳۴ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مادرش بی‌بی‌راستی به‌سبب پرهیزکاری‌اش به رابعهٔ عصر معروف بود. رکن‌الدین تحصیلاتش را نزد پدر و نیای خود فرا گرفت. لقب رکن‌الدین را از خواجه شمس‌الدین گردیزی سبزواری گرفت. از هفت سالگی با جماعت نماز می‌گزارد. پس از درگذشت پدرش بر مسند ارشاد نشست و پنجاه و سه سال به ارشاد مردم پرداخت. وی در روزگار خود میان مردم و بزرگان دولت پایگاهی بلند داشت و علاءالدین خلجی (۶۹۵ – ۷۱۵ق) و پسرش قطب‌الدین (۷۱۶ – ۷۲۰ق) به او ارج می‌نهادند. سلاطین تغلق نیز با وی مناسبات نیکو داشتند. رکن‌الدین با نظام‌الدین اولیا (– ۷۲۵ق) معاصر و معاشر بود. از مریدان وی حمیدالدین حاکم لاهوری، سیدجلال‌الدین حسین بن احمد بخاری، معروف به جهانیان جهانگشت (– ۷۸۵ق)، وجیه‌الدین عثمانی سیاح سنامی (– ۷۳۸ق)، نجم‌الدین ابراهیم بیابانی و قوام‌الدین کازرونی را می‌توان نام برد. حمیدالدین حاکم لاهوری اشعار فراوانی در مدح مراد خود سروده است. پدر و نیای رکن‌الدین از ممدوحان شیخ‌فخرالدین عراقی بودند. عراقی در یکی از قصایدش که در مدح بهاءالدین زکریا گفته تلویحاً به رکن‌الدین و پدرش نیز اشاره کرده است: «هفت فرزند تو که او تادند – هر یکی غوث هفت کشور باد / بر سر کوی هر یکی گردون – چون عراقی کمینه چاکر باد.» اما در برخی نسخه‌ها به جای هفت فرزند هر دو فرزند ثبت است که مراد صدرالدین عارف و رکن‌الدین عالم است. رکن‌الدین چون درگذشت پیکرش را در قاسم‌باغ در مولتان در آرامگاهی که سلطان غیاث‌الدین (– ۱۳۲۵م) برای خودش ساخته بود به خاک سپردند. پس از

رکن‌الدین سلسلهٔ سهروردیه از مولتان به اچه منتقل شد. در اخبارالاخیار، کتابی به‌نام مجمع‌الاخبار به رکن‌الدین نسبت داده شده و مطالبی از آن نقل گردیده و نیز از فتاوی صوفیه یاد شده که یکی از مریدان رکن‌الدین آن را نوشته است. احتمال دارد هر دو کتاب ملفوظات و شرح حالات شیخ رکن‌الدین عالم باشد. سوای آن از برخی رسایل و وصایای رکن‌الدین نیز یاد شده است که امروزه اثری از آن‌ها به جا نمانده است. رکن‌الدین در سرودن شعر دستی توانا داشت، اما دیوانی از او نمانده است.

منابع: احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة‌العارفین، ۵۴ـ۵۶؛ اخبارالاخیار، ۶۹ـ۷۲؛ بزم صوفیه، ۲۶۱ـ۲۷۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳۷/۱؛ تاریخ فرشته، ۴۱۱ـ۴۱۲؛ تاریخ فیروزشاهی، ۵۰۷ـ۵۰۸؛ تاریخ معصومی، ۴۷ـ۴۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۶۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۸۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۷/۲ـ۵۱؛ سفینة‌الاولیا، ۱۱۶؛ سیرالمتأخرین، ۳۳۱/۱ کلیات عراقی، مقدمه، ۳۱،۱۰۷،۱۱۸؛ مجمل فصیحی، ۳۵۲/۲؛ مجموعهٔ آثار فخرالدین عراقی، ۶۳ـ۶۶؛ مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی، ۱۸۶ـ۱۸۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴/۲ـ۵؛ نفحات‌الانس، ۶۰۵.

رسولی

رکن‌الدین باربک‌شاه بنگالی ← باربک‌شاه بنگالی

رکن‌الدین دهلوی (rok.nod.din-e.deh.la.vi)، شیخ، ز ۷۷۵ / ۷۸۵ق، فقیه و شاعر شبه‌قاره. در روزگار فرمانروایی سلطان فیروزشاه تغلق، پادشاه دهلی (۷۲۵ ـ ۷۹۰ق) در پایتخت آن حکومت، تغلق‌آباد (شهری در نزدیکی دهلی) می‌زیست. رکن‌الدین مرید شیخ‌نصیرالدین محمود، ملقب به چراغ دهلی و از خلیفه‌های شیخ‌نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۵۷ق)، بود و به سبب دانش فراوانش، فیروزشاه به وی بسیار احترام می‌گذاشت. رکن‌الدین زهد و تصوف می‌ورزید و به همین علت، از پذیرفتن مشاغل دولتی خودداری می‌کرد. نوشته‌اند که وی از فرط ریاضت، بسیار لاغر و نحیف بود. رکن‌الدین در ۷ شوال ۷۷۵ / ۷۸۵ق کتابی به‌نظم فارسی، دربارهٔ فقهِ اهل سنت فراهم آورد و آن را طرفة‌الفقها نامید. در فهرست نسخه‌های خطی فارسیِ موزه و کتابخانهٔ سالار جنگ آمده است که سرایندهٔ اثر گویا همان رکن‌الدین بن عماد دبیر کاشانی، مؤلف شمایل‌الاتقیا، است که سال درگذشتش را ۷۳۲ق یاد کرده‌اند. اگر این گمان درست باشد، این تاریخ وفات رکن‌الدین کاشانی نباید درست باشد. سرایش مثنویِ طرفة‌الفقها پنج‌سال به درازا کشیده و رکن‌الدین، به‌تصریح خودش، پس از تألیف کتاب، شصت‌ساله بوده است (سال پنجاه و پنجم قلم راندم ـ پس به شصتم تمام گرداندم). وی ابتدا منابع منثور کتاب خود را گردآورده و سپس، مطالب مورد نیاز خود را در پانزده‌هزار و دویست بیت (در نسخهٔ سالار جنگ، چهارده‌هزار و نود بیت) و سی‌صد و سی و پنج نامه (در نسخهٔ سالار جنگ، سی‌صد و هفتاد و چهار نامه) به‌نظم فارسی درآورده است. فهرست برخی از بخش‌های طرفة‌الفقها چنین است: ۱ـ حمد، ۲ـ نعت، ۳ـ معراج، ۴ـ ستایش فیروزشاه، ۵ـ ستایش شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی، ۱۰ـ نواقض وضو، ۲۰ـ نفاس، ۳۰ـ امامت، ۴۰ـ سجدهٔ سهو، ۵۰ـ جنازه، ۶۰ـ زکات گوسفند، ۷۰ـ شکنندهٔ روزه، ۸۰ـ واجبات و شرایط حج، ۹۰ـ کفو، ۱۰۰ـ مسائل متفرقه، ۱۵۰ـ قطاع‌الطریق، ۲۰۰ـ بسمل ضروری، ۳۰۰ـ دیت و ۳۳۵ـ ستایش فرزندان خویش (صاحب چهار پسر بوده). نسخه‌ای از طرفة‌الفقها در دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 4738/1685) که در سدهٔ هشتم هجری کتابت شده نگه‌داری می‌شود که شاید به خط نگارندهٔ اثر باشد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۱۰/۳ـ۱۱۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۹۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۹۳/۲ـ۲۹۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۲/۷ـ۴۴۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۹۴/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسیِ موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۸۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۴۱/۲ـ۴۲؛

Concise Descriptive, Catalogue of the Persian Manuscripts In the Salar Jang Museum And Library, 4/201; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 519.

ربیعیان

رکن‌الدین سمرقندی (rok.nod.din-e.sa.mar.qan.di)، ابوحامد فرزند محمد عمیدی، ـ ۶۱۵ق / ۱۲۱۸م، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس بخارایی. وی از مردم بخارا بود و در روزگار سلطان علاءالدین علی مردان خلجی (۶۰۷ ـ ۶۱۰ق) با ظاهری صوفیانه از زادگاهش به لکنوتی و بنگال کوچید. پس از چندی قاضی لکنوتی شد. وی با یوگی‌های هند دوستی نزدیک داشت و در این آیین به کمال رسید. رکن‌الدین در اوایل سدهٔ هفتم هجری کتابی به نام حوض‌الحیاة تدوین کرد. این اثر ترجمهٔ

فارسی امرت کند است که بهوجن برهمن آن را به سنسکریت، در فلسفهٔ ریاضت‌کشی هندوان / یوگا نوشته است. گویا اصل این اثر در ده باب و موضوع باب‌های آن در معرفت عالم صغیر، تأثیرات عالم صغیر، معرفت کیفیت دل، ریاضت، ایجاد انسان، چگونگی جسد و معرفت فساد جسد و ظاهرشدن علامت مرگ، معرفت تسخیرات روحانی و معرفت حکایت مبدأ و معاد است. ترجمهٔ فارسی رکن‌الدین از این اثر در دست نیست، اما وی ترجمه‌ای عربی نیز با نام مرآت‌المعالی فی ادراک عالم انسانی در سی باب از این اثر دارد. ترجمهٔ فارسی دیگری از امرت کند با نام بحرالحیاة در ده باب از شیخ محمد غوث شطاری گوالیاری (ــ ۹۷۰ق / ۱۵۶۲م) به‌جا مانده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 2002 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. در برخی منابع اثری با نام الارشاد نیز به رکن‌الدین نسبت داده‌اند.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۲ـ۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۵/۴؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1113-1114; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 519.

فتح‌نیا طبری

رکن‌الدین فیروزشاه (rok.nod.din-e.fi.ruz.šāh)، پسر شمس‌الدین التتمش، ــ۲۶ ربیع‌الاول ۶۳۴ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۳۳ــ ۶۳۴ق). در روزگار فرمانروایی پدرش التتمش (۶۲۵ق) اقطاع بدایون گرفت، اجازهٔ برداشتن چتر سبز یافت و عین‌الملک حسین اشعری، که پیش‌تر وزیر ملک ناصرالدین قباچه بود به وزارت او گماشته شد. شمس‌الدین التتمش پس از فتح گوالیار و بازگشت به دهلی، لاهور را که تختگاه خسروملک، آخرین پادشاه غزنوی، بود به رکن‌الدین واگذاشت و هنگامی که از آخرین لشکرکشی خود «از طرف بنیان و آب سند» بازمی‌گشت رکن‌الدین را با خود به دهلی آورد که «خلق را نظر بر وی بُود؛ چون بعد از ملک ناصرالدین محمود [که در حیات پدرش التتمش درگذشت] مهتر پسران [سلطان] بود.» (طبقات ناصری، ۴۵۵) پس از مرگ التتمش، ملوک و بزرگان کشور رکن‌الدین را به شاهی برداشتند. وی در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۶۳۳ق بر تخت شاهی دهلی نشست و «در خزاین بگشاد و به عشرت مشغول شد، از غایت حرص که بر عشرت و لهو داشت مصالح ملکی و امور مهمل ماند و والدهٔ او 'شاه ترکان' [که کنیزک ترک بود] در حل و عقد ملک تصرف کردن گرفت و فرمان می‌داد و چون در حیات سلطان شمس‌الدین از دیگر حرم‌ها [= زنان پادشاه] غیرت و رشک دیده بود به حرم‌ها مضرت رسانید و بعضی از ایشان [را]به ظلم و تعدی باطل و هلاک کرد.» (طبقات ناصری، ۴۵۵) وی حتی یکی از پسران کهتر سلطان شمس‌الدین، به‌نام قطب‌الدین، را کور کرد و بکشت. کردار و رفتار سلطان رکن‌الدین و مادرش ناخرسندی و خشم گستردهٔ مردم و بزرگان کشور را برانگیخت و ملک غیاث‌الدین محمدشاه، پسر سلطان شمس‌الدین و برادر کهتر رکن‌الدین، در اوده بشورید و خزانهٔ لکنوتی را که به دهلی می‌آوردند بازگرفت و برخی شهرها را دستخوش تاخت‌وتاز و تاراج کرد. ملک عزالدین محمد سالاری، حاکم بدایون، نیز سر به شورش برداشت و ملک عزالدین جانی، حاکم لاهور، ملک عزالدین کبیرخانی /کشلی‌خان حاکم مولتان، و ملک سیف‌الدین کوچی حاکم هانسی هم دست یکی کردند و لوای مخالفت برافراشتند. رکن‌الدین فیروزشاه برای سرکوبی شورشیان با سپاهی بزرگ از دهلی بیرون آمد، ولی چون به کیلوکهری رسید وزیرش نظام‌الملک محمد جنیدی گریخت و در جایی به‌نام کول به ملک عزالدین محمد سالاری پیوست و سپس آن دو به دو امیر شورشی دیگر، یعنی ملک عزالدین جانی و ملک سیف‌الدین کوچی، در لاهور پیوستند. سلطان رکن‌الدین، با توجه به اهمیت شورش در پنجاب، به سوی کُهرام لشکر کشید، ولی در حوالی منصورپور و تراین،امرای ترک و بندگان خاص شاهی که از بالیدن دبیران و دیگر دولتمردان تاجیک (= غیر ترک) در درگاه شاهی ناخرسند بودند سر به شورش برداشتند و تاج‌الملک محمود دبیر و مشرف ممالک، بهاءالملک حسن اشعری، کریم‌الدین زاهد پسر نظام‌الملک محمد جنیدی، نظام‌الدین شرقانی، خواجه رشیدالدین ملکانی، امیر فخرالدین دبیر و «جماعت کارداران تازیک» را بکشتند. سلطان که چنین دید ناگزیر به سوی دهلی بازگشت. در این اثنا، مادر سلطان بر آن شد تا رضیه، دختر بزرگ شمس‌الدین التتمش، را فروگیرد (ربیع‌الاول ۶۳۴ق). در پی آن، مردم دهلی به هواداری از رضیه برخاستند و به کاخ شاهی تاختند و «شاه ترکان» را بگرفتند و به زندان انداختند. چون سلطان رکن‌الدین به کیلوکهری رسید امرای ترک سپاه هم به دهلی رفتند و به خدمت رضیه پیوستند و او را بر تخت شاهی نشاندند. رضیه، پس از جلوس، گروهی از سپاهیان را به کیلوکهری فرستاد تا رکن‌الدین را، که اینک تنها و

بی‌یار و یاور مانده بود، بگیرند و به دهلی آورند و بـه زنـدان افکنند. رکن‌الدین در ۱۸ ربیع‌الاول ۶۳۴ق دستگیر و زندانی شد و در زندان درگذشت یا، به احتمال فراوان، کشته شد. سـلطان رکن‌الدین را در بخشندگی و سخاوت «حاتم ثانی» گـفته‌انـد و علت این بخشندگی را چنین یاد کرده‌اند که «میل او به‌کلی بـه طرف لهو و طرب و نشاط بود و در فساد و عشرت ایلاع تمام داشت و اکثر تشریفات و انعامات او بـه جـماعت مـطربان و مسخرگان و مخنثان بود و زرپاشی او به حدی بود که مست بر پیل نشسته میان بازار شهر می‌راند و تنگه‌های زر می‌ریخت تا خلق می‌خندیدند و نصیب می‌گرفتند و بر لعب و سواری پیلان حرص تمام داشت و جـمیع پـیلبانان را از دولت و احسـان او نصیب تمام بود، و در طبع و مزاج او ایذای هیچ آفریده نبود، و همین معنی سبب زوال ملک او شد.» (طبقات ناصری، ۴۵۷) بی‌گمان از نواخت‌هـای رکـن‌الدیـن فـیروزشاه، سـرایـندگان و نویسندگان نیز بهره می‌بردند، چنان‌که، به‌گفتهٔ تاریخ فرشته بـه مناسبت جلوس وی «شعرا قصاید و غزل در مدح و تهنیت او گفتند و به صلات و انعام نـوازش یـافتند، از آن جـمله مـلک تاج‌الدین ریزهٔ دبیر قصیدهٔ طویل گذرانیده انعام پادشاهانه یافت و این ابیات از آن است: «مبارک باد مُلک جاودانـی ــ مَـلِک را خاصه در عهد جوانی / یمین‌الدوله رکن‌الدین که آمد ــ درش از یمن چون رکن یمانی.» این تاج‌الدین ریزه، گویا همان تاج‌الدین فارسی، از مردم زیراه/ زیرآب در دشـتستان در مـیانهٔ شـمال و شرق بوشهر، است که دبیری ایلتتمش و رکن‌الدین فیروزشاه را داشته است. شهاب مهمره، استاد امیر خسرو دهلوی، از دیگر سرایندگان و فضلای روزگار سلطان رکن‌الدین بود.

منابع: بزم مملوکیه، ۱۳۴- ۱۶۷؛ تـاریخ صـدر جـهان، ۹-۱۰؛ تـاریخ فرشته، ۱/‏۶۷- ۶۸؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۱- ۲۳؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۱/‏۴۹- ۵۰؛ طـبقات اکـبری، ۳۰-۳۱؛ طـبقات نـاصری، ۱/‏۴۵۲، ۴۵۴-۴۵۷، ۴۶۸، ۴۷۵؛ ۲/‏۶، ۳۰، ۳۴، ۴۸؛ فـتوح‌السـلاطین، ۱۲۹- ۱۳۲؛ لبـاب‌الالبـاب، ۱/‏۲۸۹- ۲۹۰؛ مآثر رحیمی، ۱/‏۳۰۰- ۳۰۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۱۱۱؛

Dehli Sultanate,14-15,16; *Political History of the Early Turkish Empire of Dehli* ,186-191.

برزگر

رکن‌الدین کاشانی (rok.nod.din-e.kā.šā.ni)، خواجه رکـن‌الدیـن، ملقب به دبیر (معنوی) کاشانی، پسر عمادالدین، سـدهٔ هشـتم هجری، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. ظاهراً، چنان‌که از نامش بـرمی‌آید، اصـلش از مـردم کـاشان بـود و در دیوگیر/ دولت‌آباد در دکن (جنوب هند) می‌زیست. مرید شیخ بـرهان‌الدیـن* غـریب، از مشـایخ نـام‌دار چشـتی در دهـلی و دولت‌آباد، بود و تا پایان عمر شیخ برهان‌الدین در ملازمت او به‌سر می‌برد. از محضر شیخ زین‌الدین داود بن حسین شیرازی، مرید و خلیفهٔ نام‌دار شیخ برهان‌الدین، هم بهره بـرده است. در دولت‌آبـاد درگـذشت. تـاریخ مـرگش را بـرخـی مـنابع ۷۳۲ق نوشته‌اند که درست نـمی‌نماید. از آثـارش: ۱ــ نـفائس‌الانـفاس (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو به شمارهٔ ردیف ۷۳)، شامل ملفوظات برهان‌الدین غریب از رمـضان ۷۳۲ق تـا مـرگش در ۷۳۸ق، که به شیوهٔ فوائدالفواد حسـن سـجزی گـردآوری شـده است؛ ۲ــ رسالهٔ غریب؛ ۳ــ رموزالوالهین؛ ۴ــ انکارالمذکور؛ ۵ــ تفسیرالرموز؛ ۶ــ شـمائل‌الاتـقیا (نسخه‌های کـتابخانهٔ گـنج‌بخش به‌شماره‌های ۸۸۸۸، ۴۸۳۳ و ۲۵۱۸) که مهم‌ترین اثر رکن‌الدین است و بخش‌های بسیاری از رسایل دیگـر رکـن‌الدیـن، مـانند رسالهٔ غریب و رموزالوالهین که امروزه گم شده یا از میان رفته‌اند، در آن آمده است. رکن‌الدیـن در دیـباچهٔ ایـن اثـر از پـیر خـود برهان‌الدین غریب و نفایس‌الانفاس خود که ملفوظات وی است یاد می‌کند و می‌گوید که برهان‌الدین از او خواست تا رساله‌ای در سلوک بنگارد و وی همان هنگام دیباچهٔ این کتاب را انشا کرد و برایشان خواند که تحسین فراوان کرد و وی را به خطاب دبیر معنوی مخاطب سـاخت. در اثـنای تألیـف ایـن رسـاله شـیخ درگذشت و وی بـه مـطالعهٔ کـتاب‌ها ادامـه داد و ایـن را از آن مطالعات و ملفوظات آن پیر ساخت و «چون این کتاب مشتمل شمایل اتقیا و اولیا و متضمن احـوال اذکـیا و اصـفیا و زایـل خـصایل ذمـایم عـوام صـلحاست» آن را شـمایل‌الاتـقیا نـامید. شمایل‌الاتقیا در چهار قسم بدین ترتیب است: (یک) افعال حسنهٔ اصحاب طریقت و مقامات سالکان، (دو) در بیان ارباب حقیقت از انبیا و بالاخص اولیا، (سه) اوصاف ذات و کیفیت حضرت الوهیت و چگونگی موجودات دیگر و حکم قضا و قدر و تبیین صفات وجودی و (چهار) صفات مهتر آدم و فضایل آدمیان.

منابع: بزم صوفیه، ۲۸۶-۲۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/‏۱۱۰، ۱۶۰؛ ثـمرات‌القـدس مـن شـجرات‌الانس، ۵۱۴- ۵۱۵؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/‏۳۴۸؛فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پاکستان، ۳/‏۱۶۶۶- ۱۶۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو، ۳۲۷- ۳۲۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲/‏۴۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 519.

برزگر

رکنی کاشانی (rok.ni-ye.kā.šā.ni)، سید رکن‌الدین مسعود پسر امیر نعمت‌الله، ز ۹۹۱ق، شاعر ایرانی. از مردم کاشان و از خاندانی بود که نقابت و پیشوایی سادات آن شهر را برعهده داشتند. به‌نوشتهٔ تذکره‌نویس همروزگارش تقی کاشی در خلاصة‌الاشعار، رکن‌الدین مسعود «جوانی خوش‌محاوره و قباحت‌فهم... به حسن صورت آراسته... و به خوبی سیرت پیراسته» بود و «در اوایل حال که به زیور لطافت و حلیهٔ صباحت آراسته بود به طالب علمی علم گردید و در بعضی علوم سرکشید، اما هیچ‌کدام را چنان از پیش نبرد که از آن واتواند گفت.» به مناسبت مقام نقابت سادات کاشان که در خاندان سید رکن‌الدین موروثی بود و از سال‌ها پیش به نیاکانش تعلق داشت، همواره بسیاری از سرایندگان کاشان، مانند حیاتی و ذهنی، در مصاحبت و ملازمت او به‌سر می‌بردند. امیر نعمت‌الله، پس از آنکه وی را «جذبه‌ای رسید و عقلش را فتوری واقع شد»، از منصب نقابت کناره گرفت و رکن‌الدین مسعود نیز «به واسطهٔ بی‌پروایی‌ها چندان التفاتی به‌کار پدر نفرمود» و در ۹۸۵ق به هند رفت. در هند، از جمله مدتی در احمدنگر، به‌سر می‌برد و ذهنی کاشانی که اندکی پس از او به هند کوچید در آن شهر بار دیگر به دیدار و مصاحبت او نایل آمد. رکن‌الدین مسعود گه‌گاه شعر می‌سرود و رکنی تخلص می‌کرد و در جوانی، به‌رغم ناپختگی، «ابیاتی رنگین از او سر می‌زد» برخی سروده‌هایش را تقی کاشی نقل کرده است.

منابع: صحف ابراهیم، خطی، جلد دوم؛ خلاصة‌الاشعار، زیر «رکنی»؛ کاروان هند، ۴۶۸-۴۷۱.

برزگر

رمز و اشاره‌های عالمگیری ← دستورالعمل آگاهی

رموزات خفیه ← جمال‌الله قادری

رموزالشعرا ← تذکرهٔ شورش

رموز بی‌خودی (ro.muz-e.bi.xo.di)، منظومه‌ای فارسی از اقبال لاهوری (۱۲۵۶ ـ ۱۳۱۷ش / ۱۸۷۷ ـ ۱۹۳۸م). این منظومه در قالب مثنوی در بحر رمل در ۱۰۱۸ بیت است و در واقع مکمل اسرار خودی* است و بخش دوم کتاب اسرار و رموز اقبال به‌شمار می‌آید. درون‌مایهٔ اصلی رموز بی‌خودی پیوند میان فرد و اجتماع و نوع بشر و ماهیت جامعهٔ آرمانی و قوانین اخلاقی و اجتماعی آن بر پایهٔ آموزه‌های اسلامی است. اقبال در حالی که «خودی» را همان خودآگاهی یا پی بردن به نیروی درونی خویش و به کار گرفتن آن می‌داند، «بی‌خودی» را نه در معنای رایج آن، که از خود بی خود شدن است، بلکه در مفهوم از خود بیرون شدن و به خلق پیوستن به‌کار می‌برد و بر این باور است که شخصیت فرد نمی‌تواند به خودیابی برسد و خویشتن خویش را بشکفاند مگر آن که خود را در خدمت جمع بگذارد: «فرد را ربط جماعت رحمت است ـ جوهر او را کمال از ملت است / فرد می‌گیرد ز ملت احترام ـ ملت از افراد می‌یابد نظام / فرد تا اندر جماعت گم شود ـ قطرهٔ وسعت‌طلب قلزم شود.» اقبال این مثنوی را با مقدمه‌ای دربارهٔ لزوم توجه اهل اسلام به ارزش‌های دین خویش می‌آغازد و پس از آن فصولی دربارهٔ پیوند فرد با ملت و فواید زندگی جمعی و معایب انزوا و تک‌روی و تکوین ملت از اختلاط افراد بیان می‌کند. سپس می‌گوید که دو رکن بنیادی ملت اسلام، توحید و نبوت است. توحید ناامیدی و اندوه و ترس را نابود می‌کند و نبوت به جهان جان و نظام می‌بخشد و در کوره‌راه پیچ‌درپیچ زندگی چراغ هدایت فراراه فرزند انسان قرار می‌دهد. خداوند رسولی فرستاده که آدمیان را به اسرار توحید آگاه سازد. مقصود از این رسالت تشکیل و تعمیم آزادی و برابری و برادری میان انسان‌ها است. دین اسلام بر پایهٔ توحید استوار شده و از این روی جاودانی است و محدودیت زمانی و مکانی ندارد. محمد (ص) رحمت عالمیان و تتمهٔ دور زمان است و پیروان او از هر رنگ و نژاد و اقلیم روی هم رفته یک است و یک ملت واحد را ساخته‌اند. وطن و ملیت مسلمانان شرایع دین و آموزه‌های جامع اسلام است نه زادگاه و کشور معین و محور جهان اسلامی قرآن است که رشتهٔ پیوند اقوام اسلامی است. در این زمانهٔ انحطاط که خردها راه گم کرده‌اند و فریب می‌خورند، تقلید در احکام دین اطمینان بخش‌تر و بهتر از اجتهاد فردی است و پیروی از سلف صالح زودتر سالک را به مقصد می‌رساند. پختگی سیرت و معنویت ملی از اِتباع سنن الهی به دست می‌آید و تأدب به آداب محمدی، معنویت و حسن سیرت ملی را به دنبال دارد. مرکز محسوس و قبلهٔ جامعهٔ اسلامی، کعبه است. نصب‌العین امت

محمدی، باید اتحاد و نشر توحید باشد و مسلمانان برای ترقی و توسعهٔ حیات ملی باید قوای طبیعت و نظام عالم را در اختیار خود بگیرند و در علوم طبیعی پیشرفت کامل حاصل نمایند. کمال حیات ملی و خروج و عظمت جامعهٔ اسلامی وقتی تحقق می‌یابد که ملت، مانند فرد، احساس خودی و شخصیت و یک‌پارچگی کند. زنان مسلمانان باید سیرت فاطمه (س) را دستور کار و سرمشق خود سازند، به ستر و عفاف گرایند و از بی‌بند و باری زنان غربی دوری گزینند. اقبال در پایان مثنوی، ابیاتی در تفسیر سورهٔ اخلاص می‌آورد و در حقیقت کل مثنوی را در این تفسیر خلاصه می‌کند. رموز بی‌خودی، همچون اسرار خودی، در لفظ و معنی در پیروی از مثنوی مولوی سروده شده و آگنده از افکار بدیع و نوادر حکمت و تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی و امثال و حکایات است و مبین توانایی شگرف اقبال در تتبّع سبک مولانا است. این مثنوی نخستین‌بار در ۱۹۱۸م جداگانه و با مقدمه‌ای به اردو از خود اقبال منتشر شد، ولی در ۱۹۲۰م، و پس از آن بارها، پس از حذف مقدمه، با مثنوی اسرار خودی در یک مجلد، روی‌هم رفته با عنوان اسرار و رموز به‌چاپ رسیده است. از بهترین چاپ‌های آن در ایران می‌توان از نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی‌خودی با مقدمه و حواشی محمدحسین مشایخ فریدنی یاد کرد (تهران، ۱۳۵۸ش). رموز بی‌خودی را (به‌تنهایی یا به‌همراه اسرار خودی در کتاب اسرار و رموز) آ.جی.آربری به انگلیسی (۱۹۵۳م)، علی نهاد تارلان به‌ترکی (استانبول، ۱۹۶۴م)، محمدبخش واصف به سندی (کراچی، بی‌تا)، لطف‌الله بدوی به سندی (لاهور، ۱۹۶۵م)، سمندرخان سمند به پشتو (لاهور، ۱۹۶۳م)، عبدالوهاب عزام به عربی (مصر، ۱۹۵۶م)، کوکب شادانی به نظم اردو (لاهور، ۱۹۷۶م) و خلیل آتش به نظم پنجابی (لاهور، ۱۹۷۵م) ترجمه کرده‌اند.

منابع: اسرار و رموز؛ جاویدان اقبال، دکتر جاوید اقبال، ترجمهٔ دکتر شهیندخت کامران مقدم، لاهور، آکادمی اقبال، ۱۹۸۴م، مقدمهٔ جلد اول به قلم مترجم؛ در شناخت اقبال، ۲۹۰، ۴۵۰؛ دیدن دگرآموز و شنیدن دگرآموز، ۴۵ ـ ۴۶، ۵۹ ـ ۶۲؛ کتاب‌شناسی اقبال، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۲-۲۲۶؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، پنجاه و یک ـ پنجاه و دو، ۵۵ ـ ۱۱۵؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری، ابراهیم پوروالی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی‌خودی، ۸۱ ـ ۱۵۲.

یوسفی اشکوری

رنجن دهلوی، شیخ رزق‌الله ← مشتاقی دهلوی

رنجهورداس جونپوری (ranj.hur.dās-e.jun.pu.ri)، فرزند رنجیت‌رای کایته، ز ۱۱۴۶ق، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی ظاهراً آگاهی‌هایی در دست نیست. از آثارش: (۱)ــ تحفة‌الصبیان (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال) که مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی و خصوصی برای آموزش نوآموزان است؛ (۲)ــ دقایق‌الانشاء (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1966-344، بادلیان به شمارهٔ 1403، و دیوان هند به شمارهٔ ۱۴۰۳) در دستور و معانی و بیان برای نامه‌نگاری و دبیری. این اثر در ۱۱۴۵ــ ۱۱۴۶ق نوشته شده و مشتمل بر یک مقدمه در انشا و اقسام آن و هشت دقیقه بدین ترتیب است: **دقیقهٔ اول** در سه فصل: ۱ــ حد حرف، ۲ــ اعداد حروف تهجی و اختصاص آن در لغت عرب و عجم و شرح اعراب و اقسام آن، ۳ــ اقسام فارسی. **دقیقهٔ دوم** در ده فصل: ۱ــ کمیت حروف تهجی و کیفیت آن در تداول محاوره، ۲ــ شرح کلیات خمس، ۳ــ نسبت کلیات، ۴ــ کلمه، ۵ــ حروف یعنی ادات... و ۱۰ــ لفظ مرکب یعنی کلام. **دقیقهٔ سوم** در دو فصل: ۱ــ تعبیر کلام نظم، ۲ــ تحریر کلام نثر. **دقیقهٔ چهارم** در دو فصل: ۱ــ اسقام ذاتی کلام، ۲ــ اسقام عارضی کلام. **دقیقهٔ پنجم** در دو فصل: ۱ــ حسن ذاتی کلام و ۲ــ حسن عرضی کلام. **دقیقهٔ ششم** در دو فصل: ۱ــ قَواعد ملفوظی و ۲ــ قواعد مکتوبی. **دقیقهٔ هفتم** در سه فصل: ۱ــ آداب سخن گفتن، ۲ــ آداب مناظره و ۳ــ شرح آداب نوکری. **دقیقهٔ هشتم** در اصطلاحات و کنایات در بیست‌ویک فصل.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۷، ۲۱۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۷/۳؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۰/۵؛ ۲۴۱۳/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۰۵/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۵۲-۴۵۳؛

Mughals in India ,412.

برزگر

رنجیت‌رای (ran.jit.rāy)، ز ۱۱۴۱ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، در مقام

منشی دستگاه حسین قلیچ‌خان بهادر، نظام‌الملک آصف‌جاه و چند تن دیگر از اشراف آن روزگار خدمت می‌کرد. رنجیت‌رای در ۱۱۴۱ق قصه‌ای با نام داستان گنجشک و لال‌پَری به نثر فارسی نوشت که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۰۴ در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۸۹؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 131; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,505; *Mughals in India*,413.

ربیعیان

رنجیت‌سنگه (ran.jit.sen.ge)، معروف به شیر پنجاب، فرزند مهان سنگه فرزند چهرت سنگه / چرهت سنگه فرزند چودهری نوده چند / نوده سنگه فرزند چودهری بدها سکرچکیه، گوجرانواله (در هند) ۱۳ نوامبر ۱۷۸۰ ــ لاهور (در پنجابِ پاکستان) ۲۷ ژوئن ۱۸۳۹م / ۱۱۹۴ ــ ۱۲۵۵ق، بنیادگذار و مهاراجهٔ (۱۸۰۱ ــ ۱۸۳۹م) پادشاهی سیک در پنجاب. نیاکانش از زمین‌داران و کدخدایان (چودهری = کدخدا، رئیس دهکده) هندو و از قوم سکرچکیه بودند. نیای بزرگش چودهری نوده‌چند (۱۷۱۶م / ۱۱۲۹ق ــ) لعلی دختر گلاب سنگه از قوم گل را به‌زنی داشت. گلاب سنگه در جایی به‌نام مجیتهه می‌زیست و در آنجا به آیین سیک گرویده بود. نوده‌چند نیز به‌پیروی از پدرزنش به آیین سیک گروید و نامش به نوده سنگه تغییر یافت. نوده‌سنگه در ۱۱۵۲ق / ۱۷۲۹م از لعلی دارای پسری به‌نام چرهت‌سنگه شد. چون چرهت‌سنگه به چهارده‌سالگی رسید، نوده‌سنگه به‌دست دشمنان سیک‌ها کشته شد. در پی آن، چرهت‌سنگه با مادر و مادربزرگ خود از مجیتهه به امرتسر گریخت. چرهت سنگه در امرتسر ببالید، از سرکردگان و جنگ‌سالاران سیک‌ها شد و به تاخت‌وتاز در نواحی مجیتهه و دوآب رچنا پرداخت. وی دیسان، دختر گوربخش‌سنگه ورایچ از مردم جیندورایچه در دوآب رچنا، را به زنی گرفت که از او سردار مهاسنگه / مهان‌سنگه در ۱۷۵۰م به‌دنیا آمد. چرهت سنگه به‌همراه دیگر سرکردگان سیک‌ها بارها با نیروهای آدینه‌بیگ‌خان (ــ ۱۷۶۰م / ۱۱۷۶ق)، فوج‌دار جلندر، مصاف داد و تلاش آدینه‌بیگ‌خان برای سرکوبی سیک‌ها را ناکام گذاشت. وی در این اوان در گوجرانواله دژی ساخت و آنجا را به ستاد خود مبدل ساخت و رفته‌رفته بر نواحی اطراف گوجرانواله استیلا یافت. پس از پیروزی بر نورالدین‌خان با میزایی از سردارانِ احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق) و خواجه عبید، حاکم احمدشاه در لاهور، کارش بیش از پیش بالا گرفت و در زمرهٔ سرداران بزرگ سیک‌ها در آمد و به تاخت‌وتاز و غارت در نواحی زیر سلطهٔ مسلمانان، به‌ویژه آن نواحی که در قلمرو احمدشاه درانی بود، پرداخت و با این که در پی یورش‌های احمدشاه به‌پنجاب برای سرکوبی سیک‌ها، گه‌گاه ناگزیر به ترک گوجرانواله می‌شد هرگز از تاخت و تازهایش دست نکشید و حتی در دورهٔ تیمورشاه درانی (۱۱۸۶ ــ ۱۲۰۷ق) دژ روهتاس را بگرفت و سربلندخان از امرای بلندپایهٔ درانی را به اسارت درآورد. وی سرانجام در نبردی با یکی از سرکردگان سیک به‌نام جهنداسنگه کشته شد (۱۸۲۸ بکرماجیتی). پس از مرگ چرهت‌سنگه، پسرش مهان‌سنگه / مهن‌سنگه / مهاسنگه تا سه سال با یاری مادرش و سپس (از هفده‌سالگی) به‌تنهایی به ادارهٔ گوجرانواله و دیگر متصرفات پدر و نیز دست‌اندازی به‌متصرفات دیگر سرکردگان سیک و مسلمان پرداخت و جاهای بسیاری را بگرفت و غارت کرد. دورهٔ وی دورهٔ جنگ و ستیزهای بیرحمانهٔ سرکردگان سیک برای سیادت بر اتحادیهٔ سیک‌ها بود و از این‌رو مهاسنگه که مردی سخت‌کش و خونریز بود، گذشته از جنگ با شاهان و امیران مسلمان، پیوسته درگیر نبردهایی سخت و خونبار با دیگر سرکردگان سیک بود. وی در بکرماجی در ۱۷۹۲ق / ۱۷۸۸م / ۱۲۰۳ق درگذشت و جای خود را به تنها پسرش رنجیت سنگه داد. بنابراین، رنجیت‌سنگه که در کودکی به‌سبب بیماری آبله از یک چشم کور شده بود در خردسالی وارث قلمرو پرآشوب پدرش به مرکزیت گوجرانواله گردید. چون در کودکی به امارت رسید، در سال‌های نخست فرمانروایی‌اش، ادارهٔ امور با مادرش و بلندپایگانی چون دیوان لکهپت‌رای و سردار دل‌سنگه بود. رنجیت‌سنگه، پس از گذشت چند سال، دیوان لکهپت‌رای را از میان برداشت و امرای قدرتمند را برانداخت و (در هفده سالگی) مادر خود را نیز به‌زهر بکشت و خود قدرت را به دست گرفت. با این همه، رنجیت‌سنگه که در پانزده سالگی دخترِ گورنحس‌سنگه، یکی از سرکردگان کنهایه‌ها، را به‌زنی گرفته بود تا سال‌های بسیار پس از آن زیر نفوذ مادرزن جاه‌طلبش‌سداکور، معروف به مائی‌جیو / مائی‌صاحبه (ــ ۱۸۲۷م)، بود. در این هنگام، اتحادیهٔ سیک‌ها

نیرومندترین عنصر در میان نیروهای گوناگون مؤثر در شمال هند به‌شمار می‌آمد و رنجیت‌سنگه به‌رغم جوانی توانسته بود جای چشم‌گیر و استواری در میان سرکردگان سیک بیابد. زمان‌شاه، پادشاه افغانستان (۱۲۰۷ ـ ۱۲۱۶ق)، که خود درگیر جنگ با برادرانش بود و دریافته بود که دورهٔ حکومت مستقیم درانیان بر نواحی پنجاب به سر آمده است و چاره‌ای مگر به‌رسمیت شناختن قدرت دست‌کم بخشی از سیک‌ها و همکاری با آن‌ها ندارد در اواخر ۱۲۱۲ق منشور حکومت لاهور (پنجاب) را به‌نام رنجیت‌سنگه نوشت و بدو لقب مهاراجه بخشید. رنجیت‌سنگه در ژوئیهٔ ۱۷۹۹م / ۱۲۱۴ق لاهور را گرفت. در ۱۸۰۱م اعلان استقلال کرد و به نام نخستین پیشوایان دینی و سیاسی سیک‌ها سکه زد. در ۱۸۰۲م امرتسر، مهم‌ترین شهر مذهبی سیک‌ها، را از دست سرکردگان سیک بیرون آورد و موقع خود را در میان سیک‌ها بیش از پیش استوار ساخت. پس از آن به تسخیر امیرنشین‌های کوچک سیک و افغان در پنجاب دست زد و جاهایی مانند پسرور، سنکهره و هوشیارپور را گشود. در ۱۸۰۵م جسونت‌رای هولکر، از سرکردگان مراته‌ها، به‌رنجیت در امرتسر پناه آورد. اما لردلیک (۱۷۴۴ ـ ۱۸۰۸م)، فرمانده سپاه شرکت هند شرقی انگلیس، که در تعقیب هولکر بود با فرستادن پیامی رنجیت‌سنگه را از همکاری و همراهی با هولکر برحذر داشت. رنجیت‌سنگه صلاح خود را در پناه ندادن به هولکر دید و با لردلیک به‌توافق رسید که انگلیسی‌ها متعرض متصرفات پیشین هولکر نشوند و وی نیز از آن پس به مخالفت و جنگ با آن‌ها برنخیزد. بر این اساس، هولکر از راه جوالامکهی به ملک خود رفت و لردلیک هم به دهلی بازگشت. رنجیت‌سنگه پس از آن، سیاست گسترش قلمروش را هم‌چنان پی گرفت و نواحی تازه‌ای را به قلمرو خود افزود. اما این سیاست در سوی شرق تسلج با منافع و قلمرو شرکت هند شرقی انگلیس برخورد و اعتراض مقامات شرکت را برانگیخت. اما رنجیت‌سنگه، با توجه به قدرت روزافزون شرکت در هند، دوراندیشی و بصیرتی شایان توجه از خود نشان داد و از درگیری با انگلیسی‌ها دوری گزید. بنابر عهدنامه‌ای که در ۲۵ آوریل ۱۸۰۹م / ۱۲۲۴ق در امرتسر میان او و چارلز متکالف (۱۷۸۵ ـ ۱۸۴۶م)، فرستادهٔ شرکت، به‌امضا رسید رود تسلج مرز میان قلمرو دوطرف شناخته شد. وی پس از آن تمام توجه خود را سوی مناطق جنوبی و شمالی و به‌ویژه غربی، یعنی آن نواحی که بیشتر در دستِ امرای افغان بود، کرد. در ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۰م به مولتان تاخت و آن شهر را خراجگزار خود کرد. سپس مناطقی مانند خوشاب ساهیوال، کانگره، جالندهر را بگرفت و بسیاری از سرداران سرکش سیک و راجگان هندو را فرومالید. در این هنگام قدرت وی در پنجاب تا بدان حد رسیده بود که حتی امرای افغان در درگیری‌های داخلی خود از او یاری می‌جستند، چنان‌که فتح‌خان بارکزایی برای گشودن کشمیر و رهانیدن شجاع / شجاع‌الملک درانی، پادشاه افغانستان (۱۲۱۹ ـ ۱۲۲۴، ۱۲۵۵ ـ ۱۲۵۸ق) که عطامحمدخان با میزایی حاکم کشمیر او را در ۱۸۱۴م / ۱۲۲۹ق گرفته و در دژ ماران زندانی کرده بود، از رنجیت‌سنگه درخواست یاری کرد. رنجیت‌سنگه، دیوان محکم‌چند را در رأس سپاهی بزرگ به‌یاری فتح‌خان فرستاد و آن‌دو عطامحمدخان را بشکستند و شاه‌شجاع را آزاد ساختند. شاه شجاع که به فتح‌خان بدگمان بود و از او می‌ترسید همراه محکم‌چند به لاهور، تختگاه رنجیت‌سنگه، رفت. رنجیت‌سنگه که به الماس معروف کوه نور چشم دوخته بود حرمت مهمان‌داری و مهمان‌نوازی را فروگذاشت و آن الماس را که پس از مرگ نادرشاه به احمدشاه درانی و جانشینان او رسیده بود از شاه شجاع درخواست و چون وی از دادن آن خودداری کرد او را زیر فشار گذاشت و سرانجام با زور و وعده الماس را از شاه شجاع گرفت. با این حال، از آن پس نیز، شاه‌شجاع در لاهور زیر نظر و نیمه‌زندانی به سر می‌برد و رنجیت‌سنگه می‌کوشید تا دیگر جواهرات و پول‌هایش را هم از دستش بیرون آورد تا این‌که شاه سرانجام، پس از پنج‌ماه، همسرانش را نهانی به لودهیانه در قلمرو شرکت هند شرقی انگلیس فرستاد و چند ماه پس از آن، خود نیز از لاهور گریخت و بعد ازگذراندن دست‌کم نه ماه در کشتوار و یورشی ناموفق از آن‌جا به کشمیر، از راه تبت به لودهیانه رفت (ح۱۲۳۲ق). پس از شکست عطامحمدخان و افتادن کشمیر به‌دست وزیر فتح‌خان، جاندادخان / جهاندادخان (برادر عطامحمدخان) دژدار اتک، از بیم فتح‌خان، به رنجیت‌سنگه پناهید و دژ اتک را بدو واگذارد. رنجیت‌سنگه در ۱۸۱۸م / ۱۲۳۳ق لشکری را برای فتح مولتان فرستاد و آن شهر به محاصرهٔ سیک‌ها درآمد. پس از دو ماه محاصره، مظفرخان سدوزایی حاکم مولتان و پسرانش به‌قتل رسیدند و شهر به‌دست سپاهیان رنجیت‌سنگه افتاد. پس از فتح مولتان، رنجیت به پیشاور تاخت. حاکم پیشاور، یارمحمدخان برادر وزیر فتح‌خان و محمدعظیم‌خان محمدزایی / بارکزایی، در خود تاب درایستادن ندید و از شهر بیرون رفت. رنجیت به شهر درآمد و

جهاندادخان / جاندادخان افغان فرزند مختارالدوله شیرمحمدخان را به حکومت پیشاور گماشت و به لاهور بازگشت. اما اندکی بعد یار محمدخان بار دیگر به پیشاور آمد و آن شهر را از دست جاندادخان بیرون آورد. رنجیت‌سنگه که لشکرکشی‌اش به کشمیر در ۱۸۱۵م به ناکامی انجامیده بود در ۱۸۱۹م / ۱۲۳۴ق باز بدان سوی لشکر برد. حاکم کشمیر، جبارخان برادر وزیر فتح‌خان و محمدعظیم‌خان، تاب نیاورد و گریخت و کشمیر به‌دست سیک‌ها افتاد و دیوان موتی‌رام به حکومت آن‌جا گماشته شد. رنجیت هم‌چنین دیرهٔ غازی‌خان را از دست زمان‌خان پسر صمدخان (برادر فتح‌خان) بیرون آورد و دیرهٔ اسماعیل‌خان را هم گشود. بدین‌ترتیب، تا ۱۸۲۰م سراسر پنجاب از رود ستلج تا رود سند زیر فرمان رنجیت‌سنگه درآمد. وی در مارس ۱۸۲۲م / ۱۲۳۷ق دو تن از نظامیان فرانسوی به‌نام ژان فرانسوا آلار (۱۷۸۵ ــ ۱۸۳۹م) و ونتورا (ــ ۱۸۵۸م) را که پیش‌تر در خدمت ناپلئون بناپارت بودند به‌خدمت گرفت و با یاری آن‌دو و سپس برخی صاحب‌منصبان فرنگی دیگر به‌تجدید سازمان سپاه خود، به‌ویژه پیاده‌نظام و توپخانه، براساس قواعد نظامی نوین فرنگی پرداخت. در ۱۸۲۳م حاکم واقعی کابل، محمدعظیم‌خان محمدزایی (ــ ۱۲۳۸ق) را در حوالی پیشاور بشکست و به کابل هزیمت داد و پیشاور را گرفت. گرچه پس از چندی پیشاور را به برادران محمدعظیم‌خان، یارمحمدخان و سلطان‌محمدخان، بازگرداند، اما آن‌دو از آن‌پس فرمانگزار و خراجگزار او شدند. بعدها سیداحمدرای بریلوی در نواحی پیشاور به جنگ و جهاد با کفار (= سیک‌ها) دست زد، اما سرانجام به‌دست نیروهای سیک شکسته و کشته شد (ذوالقعدهٔ ۱۲۴۶ق / مه ۱۸۳۱م). در ۱۸۳۳م به وساطت سرکلود مارتین وید (۱۷۹۴ ــ ۱۸۹۱م)، نمایندهٔ سیاسی حکومت هند انگلیس در لودیانه، میان رنجیت و شاه‌شجاع درانی توافقی حاصل شد که بنابر آن شاه‌شجاع حاضر گردید تا در برابر دریافت کمک رنجیت‌سنگه از حقوق پادشاهی افغانستان بر پیشاور و توابع آن درگذرد. اما شجاع در قندهار از دوست محمدخان محمدزایی شکست خورد و از راه سیستان به هند بازگشت. چندی بعد سپاهیان رنجیت داخل پیشاور شدند و این شهر عملاً از پادشاهی افغانستان جدا گردید. رنجیت در ۱۸۳۴م لداخ (سرزمینی در خاور کشمیر) را به قلمروش افزود و در ۱۸۳۷م یورش دوست‌محمدخان به پیشاور را با ناکامی مواجه ساخت و وی را به عقب‌نشینی به کابل واداشت. در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ق / ۲۶ ژوئن ۱۸۳۸م در لاهور پیمان سه‌جانبه‌ای میان سر ویلیام هی مکناتن (۱۷۹۳ ــ ۱۸۴۱م) نمایندهٔ لرد اوکلند (۱۷۸۴ ــ ۱۷۴۹م) فرماندارکل هند انگلیس، شاه شجاع و رنجیت‌سنگه بسته شد که بنابر آن رنجیت‌سنگه پذیرفت که به شاه‌شجاع در بازستانی تاج و تخت یاری رساند و در لشکرکشی انگلیسی‌ها به‌کابل برای برانداختن دوست محمدخان شرکت جوید. در مقابل، شاه شجاع نیز از ادعای خود دربارهٔ همهٔ سرزمین‌هایی که در دست سیک‌ها بود درگذشت و متعهد شد به رنجیت‌سنگه در برابر کمک نظامی‌اش سالیانه دویست‌هزار روپیه بپردازد. رنجیت برابر تعهدی که سپرده بود سپاهی از شش‌هزار و چندصد سوار و پیاده به یاری شجاع گسیل کرد. این سپاه با گذشتن از گردنهٔ خیبر در جنگ با دوست‌محمدخان شرکت جست و پس از به‌انجام رسانیدن مأموریتش به هند بازگشت. در این هنگام رنجیت‌سنگه «پیرمردی عیاش و دائم‌الخمری بود که با ابروهای خاکستری و چشم واحدش به‌کورموش پیر بیشتر شباهت داشت. او دشمنان زیادی را مغلوب ساخته به پادشاهی رسیده بود و دارای اردوی منظم بود. با وصف آن، در مملکت‌داری عادل بود و با این‌که نهایت درجه خودرأی و مستبد بود به ندرت به خونریزی اقدام می‌کرد.» وی سرانجام پس از کمابیش چهل سال فرمانروایی در لاهور درگذشت. اما پادشاهی سیک‌ها در پنجاب پس از مرگ وی دیری نپایید و پس از شش‌سال و اندی، با درگیری‌های سخت و خونین سرکردگان رقیب سیک، فروپاشید. پس ازرنجیت‌سنگه، پسرش کهرک‌سنگه بر تخت فرمانروایی سیک‌ها در لاهور نشست. کهرک سنگه در ۱۸ اکتبر ۱۸۴۰م برکنار شد و زیر نظر قرارگرفت و پسرش نونهال‌سنگه بر جایش نشست. کهرک‌سنگه در ۵ نوامبر ۱۸۴۰م درگذشت و نونهال‌سنگه نیز یک روز پس از مرگ پدر، به‌سبب فروریختن دیوار حصار بر سرش، کشته شد. پس از آن چندکور، زن‌کهرک و مادر نونهال‌سنگه، چند ماهی فرمان راند و سپس شیرسنگه، پسر دیگر رنجیت‌سنگه، به‌تخت شاهی برآمد (۱۸ ژانویهٔ ۱۸۴۱م). شیرسنگه و وزیرش دهیان‌سنگه نیز در ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۳م به قتل رسیدند و سرداران سیک دلیپ‌سنگه، پسر خردسال رنجیت، را بر تخت نشاندند و مادرش مهارانی جندان در مقام نایب‌السلطنه ادارهٔ امور را در دست گرفت و هیراسنگه (فرزند دهیان‌سنگه) نیز پس از کشتن قاتلان پدرش و شیرسنگه به‌مقام وزارت اعظمی رسید. اما قدرت واقعی در دست سرداران

و جنگ‌سالاران سیک بود. آن‌ها پیوسته درگیر کشمکش‌ها و جنگ‌های خونین و خانمان‌برانداز با یکدیگر بودند و سراسر پنجاب را دستخوش آشوب و ناآرامی کردند. هرج و مرج سیاسی و شکاف در فرماندهی نظامی سیک‌ها سرانجام آن‌ها را به گذر از رود تسلج و جنگ با انگلیسی‌ها کشاند، اما این جنگ به‌شکست نهایی سیک‌ها در سوبرائون انجامید (فوریهٔ ۱۸۴۶م). پس از آن انگلیسی‌ها، به‌جای انحلال حکومت سیک پنجاب و افزودن به قلمرو خود، تصمیم گرفتند تا این حکومت را تحت حمایت خود گرفته و آن‌را هم چون سپری در برابر یورش‌های افغانان شمالی نگه‌دارند. بنابر پیمان ۹ مارس ۱۸۴۶م در لاهور که میان حکومت سیک و انگلیسی‌ها به‌امضا رسید حکومت سیک پنجاب به حکومتی دست‌نشاندهٔ انگلیس با یک ارتش محدود که شمار آن بیست‌هزار سرباز پیاده و دوازده‌هزار بود، مبدل شد و بخش‌های بزرگی از قلمرو آن، مانند دوآب جالندهر و کشمیر به‌تصرف مستقیم انگلیسی‌ها درآمد. اما این وضع دیری نپایید و در پی شورش سیک‌ها بر ضد انگلیسی‌ها و سرکوبی این شورش، حکومت سیک‌ها در پنجاب یکسره فروپاشید و سراسر پنجاب به قلمرو حکومت هند انگلیس منضم شد (مارس ۱۸۴۹م). حکومت سیک پنجاب را نمی‌توان یک حکومت استبداد فرقه‌ای یا قومی محض شمرد و گونه‌ای اشتراک قدرت در دستگاه حکومتی آن دیده می‌شد. گرچه سیک‌ها در این حکومت شریک مسلط و عمده بودند، فرقه‌ها و اقوام دیگر، به‌ویژه مسلمانان و هندوان، نیز در مقام شرکای درجهٔ دوم و تابع در گردش امور کشور نقش و سهم قابل‌توجهی داشتند. نخستین و مهم‌ترین ستون این دولت، خود رنجیت‌سنگه بود. وی مهارت نظامی متوسط، ولی گونه‌ای کاردانی و حیله‌گری سیاسی داشت که حتی در صحنهٔ سیاسی بغرنج آن روزگار کم‌مانند بود. با توانایی بی‌نظیری دوستان و دشمنان را دربارهٔ اهداف واقعی خود به اشتباه می‌انداخت و سردرگم می‌کرد. در ارزیابی و شناخت اشخاص بسیار ژرف‌نگر و باریک‌بین بود و می‌دانست به چه‌کسی، در چه زمانی و تا کجا اعتماد کند. در حکومت رنجیت‌سنگه، همهٔ بیم و امیدها پیرامون او دور می‌زد. هرگز کسی را تا بدان پایه و موقع برنمی‌کشید که موقع او را با خطر روبرو سازد، و نیز هیچ کس را چندان از درگاه خود نمی‌راند که از روی یأس و ناامیدی به کاری دست زند. با زبردستی مرموزانه‌ای میان قدرت اشخاص و اقوام موازنه برقرار می‌ساخت. از بر کشیدن مسلمانان، هندوان و فرنگیان برای زیر فرمان داشتن هم‌قومان سیک خود و برانگیختن حس رقابت و شور و شوق کار در آن‌ها بهره می‌برد. سپاه نوین او مرکب از سیک‌ها، مسلمانان، هندوان و فرنگیان بود و این سپاه تنها به او وفاداری داشت. دومین ستون مهم و از عوامل برجستهٔ پایداری و ثبات حکومت سیک‌ها، اصل سازگاری اقوام بود. سلطهٔ قوم حاکم (سیک‌ها) با همکاری گرفتن از اقوام دیگر تلطیف می‌شد. در حکومت رنجیت‌سنگه، اصل رواداری دینی رعایت می‌گردید و دروازهٔ افتخار و شغل و مقام بر روی همگان باز بود. برای نمونه، سه برادر مسلمان به‌نام فقیر عزیزالدین بخارایی لاهوری، متخلص به آزاد و رضا (۱۱۹۱ ــ ۱۲۶۲ق / ۱۷۷۷ ــ ۱۸۴۶م)، فقیر امام‌الدین، متخلص به اظهر و فقیر نورالدین محمد بخارایی لاهوری، متخلص به منور (۱۲۰۵ ــ ۱۲۶۸ق / ۱۷۹۱ ــ ۱۸۵۲م)، فرزندان غلام محی‌الدین فرزند سید غلام‌شاه، که هر سه مردانی دانشمند، پزشک و شاعر بودند در دستگاه مهاراجه مناصب بلند داشتند. فقیر عزیزالدین از معتمدترین وزیران و رایزنان رنجیت بود و فقیر امام‌الدین دژداری امرتسر را بر عهده داشت. عزیزالدین، امام‌الدین و نورالدین هر سه به‌فارسی شعر می‌سرودند. سومین ستون مهم حکومت سیک‌ها ارتش بود. در پایان پادشاهی رنجیت‌سنگه، شمار سربازان زیر فرمان مستقیم او به ۷۵۰۰۰ تن می‌رسید. بیش از نیمی از این شمار را سپاه منظم تشکیل می‌داد که بر پایهٔ قواعد نظام فرنگی سازمان یافته بود و صاحب‌منصبان فرنگی بَسیار، مانند آلار، ونتورا، کلود اوگوست کور (۱۷۹۵م ــ) و الکزاندر اوتون گاردنر (۱۷۸۵ ــ ۱۸۷۷م) خدمت می‌کردند. سپاه منظم سیک، که از سواره و پیاده‌نظام و توپخانه تشکیل می‌شد، تا هنگامی که از انسجام و اتحاد و فرماندهی توانایی چون رنجیت‌سنگه برخوردار بود بر نیروهای همتایش در شبه‌قاره برتری داشت. اما همین ارتش نیرومند درواقع بر بقیهٔ دستگاه دیوان‌سالاری سایه افکنده و نیروی انسانی ورزیده و ماهر کشور را به‌انحصار خود درآورده و منابع مالی را، آن‌هم در سرزمینی با اقتصادی کمابیش یکسره برپایهٔ کشاورزی، به‌خود اختصاص داده بود. در نتیجه، در دورهٔ رنجیت‌سنگه کمتر کار سازندگی و عمرانی چشمگیری در پنجاب و لاهور به‌انجام رسیده است. با این همه امنیت و آرامشی که رنجیت در پنجاب پدید آورد تا اندازه‌ای به آبادانی و رونق در لاهور و نواحی دیگر پنجاب یاری داد و وی بسیاری از بناهای تاریخی و باغ‌ها و مدارس و مساجد و مزارات اولیا و

درویشان را مرمت و نوسازی کرد. پنجابی زبان مردم پنجاب و نیز زبان دینی سیک‌ها است. در دورهٔ حکومت سیک‌ها بر پنجاب، رشته‌ای از آثار در ادب و عرفان و نیز در مایه‌های دیگر به پنجابی پدید آمد. اما چون سرکردگان سیک چندان سوادی نداشتند و در گردانیدن کارها نیازمند دبیران و مستوفیان مسلمان و هندو بودند زبان دیوان دستگاه حکومتی در این دوره همچنان فارسی بود، یعنی زبانی که صدها سال بود در هند زبان رسمی و دیوانی حکومت‌های کوچک و بزرگ شبه‌قاره، به‌ویژه در میان فرمانروایان مسلمان، و نیز زبان میانجی میان گویندگان زبان‌های گوناگون این سرزمین پهناور بود. اما در این هنگام، با گسترش روزافزون نفوذ و قدرت انگلیسی‌ها در هند، فارسی در آن‌جا رو به افول نهاده و فارسی کاربردی هندیان، به‌ویژه در نثر و از آن میان در پنجاب، با بهره‌گیری گسترده از واژگان اردو و هندی و بومی دستخوش انحطاط شده بود. خود سیک‌ها در ادبیات فارسی شبه‌قاره سهم شایان توجهی ندارند و شمار نویسندگان سیک در برابر هندوها بسیار اندک است. با این همه، گروهی از سیک‌های درس خوانده آثار سودمندی در زمینه‌های گوناگون به‌جا نهاده‌اند. بی‌علاقگی سیک‌ها به‌زبان و ادبیات فارسی را می‌توان از سویی ناشی از دشمنی و جنگ‌های خونین آن‌ها با پادشاهان و امرای مسلمان شبه‌قاره به‌ویژه پادشاهان گورکانی دانست که کینه و دشمنی میان دو فرقه پدید آورد و سیک‌ها را از فراگیری زبان فارسی بازداشت. از سوی دیگر، سیک‌ها بیشتر در روستاهای کوهستانی مناطق اطراف پنجاب می‌زیستند و در فرصت‌های مناسب به کشتار و چپاول روستاهای مسلمان‌نشین می‌پرداختند و کم‌تر به دانش‌اندوزی توجه می‌کردند. اما رنجیت‌سنگه برای زبان و ادبیات فارسی اهمیت فراوان قایل بود و صاحبان علم و دانش از گروه‌های گوناگون هندو، سیک و مسلمان به دربار وی روی می‌آوردند و از او نواخت می‌یافتند. مکاتبات رنجیت‌سنگه با انگلیسی‌ها به‌فارسی انجام می‌گرفت و حتی گمان می‌رود که در روزگار او کوشش می‌شد تا روش وقایع‌نویسی دورهٔ گورکانیان حفظ شود. سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌های این دوره نیز بیشتر به‌فارسی است. به‌هر تقدیر، در دورهٔ رنجیت‌سنگه و جانشینان او فارسی‌نویسان و فارسی‌سرایان کمابیش بسیاری در پنجاب و حوالی آن ظهور کرده‌اند که بیشتر آن‌ها به گونه‌ای با دربار سیک در لاهور در پیوند بوده‌اند. در این‌جا اسامی آن‌ها را فهرست‌وار با ذکر برخی آثارشان می‌آوریم: (یک) **تاریخ‌نگاران**: ۱ــ مفتی علی‌الدین بن مفتی خیرالدین لاهوری (ز ۱۲۷۰ق / ۱۸۵۴م) مؤلف عبرت‌نامه (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ ۲ــ منشی عبدالکریم (ــ ح۱۲۶۷ق / ۱۸۵۱م) مؤلف تاریخ پنجاب / تحفة‌الاحباب (لکنو، ۱۲۶۵ق) و تاریخ احمد در تاریخ پادشاهان درانی افغانستان؛ ۳ــ رتن‌چند (ز۱۲۵۹ق) فرزند رایزاده سلامت‌رای متوطن کلیانه در پرگنهٔ دانکلی پنجاب مؤلف خالصه‌نامه (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ PeIII73) در تاریخ سیک‌ها؛ ۴ــ گنیش‌داس بهدرا / بدهره که در گجراتِ پنجاب پیشهٔ قانونگویی داشت و سپس به‌خدمت گلاب‌سنگه، والی جمون و کشمیر، درآمد و به‌ریاست دارالانشای او رسید. از وی دو اثر به‌فارسی باقی‌مانده که عبارتند از چهارباغ پنجاب (امرتسر، ۱۹۶۵م) در تاریخ پنجاب که در ۱۲۶۲ ــ ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۶ ــ ۱۸۴۹م نوشته شده است و راج درشنی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1634) در تاریخ جمون و کشمیر؛ ۵ــ لاله سوهن لال سوری (ــ ۱۸۵۲م) مؤلف عمدة‌التواریخ (لاهور، ۱۸۸۵ ــ ۱۸۸۹م) در تاریخ سیک‌ها و پنجاب؛ ۶ــ غلام محی‌الدین لودهیانوی، معروف به بوته / بوتهی‌شاه قادری (ز۱۸۵۴م) مؤلف تاریخ پنجاب (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ APeIII,8)؛ ۷ــ مهتاب سنگه کایته مؤلف تواریخ ملک هزاره (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۵۰۶) در تاریخ سرزمین هزاره (در پنجاب پاکستان) شامل نواحی خانپور، کرلال، جدون، پهکلی و تنول، از ۱۸۱۹ تا ۱۸۴۶م؛ ۸ــ محمدتقی پیشاوری (فرزند خواجه‌بخش) از ملازمان هیراسنگه، وزیر مهاراجه دلیپ‌سنگه، مؤلف شیرسنگه‌نامه (لاهور، ۱۹۴۴م) که در ۱۲۵۹ق در تاریخ مهاراجه شیرسنگه نوشته شده است؛ ۹ــ دیوان اجودهیا پرشاد مؤلف وقایع جنگ سکهان / وقایع جنگ پیرو شهر و سیرانیو (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ PeIII78) در جنگ میان سیکان و انگلیسیان؛ ۱۰ــ بودهامل فرزند رای‌زاده دونی‌چند مؤلف تاریخ بدهالان (دست‌نویس گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب به‌شمارهٔ H-51) در تاریخ تیرهٔ بدهالان، در سرزمین بوتهوار پنجاب پاکستان و تیره‌های دیگر، تا ۱۸۵۳م؛ ۱۱ــ بخت مل (ــ ۱۸۱۰م) که پدر دیوان‌نات (از بزرگان درگاه رنجیت‌سنگه) و پدربزرگ امرنات اکبری است و از وی خالصه‌نامه در تاریخ سیک‌ها و پنجاب، شرح احوال سنگهان در تاریخ سیک‌ها، و باغ با بهار در تاریخ کشمیر باقی مانده است؛ ۱۲ــ منشی دیارام‌پندت فرزند پندت نراین برهمن کشمیری مؤلف شیر و شکر در تاریخ رنجیت‌سنگه از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵م؛

۱۳ــ لاله موهن لعل که در دستگاه رنجیت‌سنگه کار می‌کرد و کتابی به‌نام روزنامچهٔ رنجیت‌سنگه (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور به‌شمارهٔ ۲۰۲۰) در تاریخ رنجیت‌سنگه نوشته است؛ ۱۴ــ احمدیار مرالوی که در ۱۷۶۸م در قصبهٔ سوهدره از توابع وزیرآباد به‌دنیا آمد و بیشتر به‌پنجابی می‌سرود و می‌نوشت. وی تألیفی به‌نام شاهنامهٔ رنجیت‌سنگه (امرتسر، ۱۹۵۱م) در تاریخ رنجیت‌سنگه به‌نظم فارسی به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی دارد؛ ۱۵ــ علی محمدخان که نخست در خدمت شاه‌شجاع درانی به‌سر می‌برد و سپس به خدمت رنجیت سنگه درآمد. وی اثری به‌نام تذکرةالملوک در تاریخ افغانان سدوزایی نوشته است (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب به‌شمارهٔ ۹۵۸ تذکره)؛ ۱۶ــ امرنات اکبری لاهوری (۱۲۳۷ــ ۱۲۸۴ق / ۱۸۲۲ــ ۱۸۷۶م) فرزند دینانات فرزند بخت‌مل مؤلف ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه (لاهور، ۱۹۲۸م) در تاریخ رنجیت‌سنگه به‌نثر فارسی؛ ۱۷ــ کنهیالال هندی جلیسری (۱۲۴۶ق ــ) سرایندهٔ رنجیت‌نامه / ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه که آن را حدود سال ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م به‌نظم فارسی سروده است (لاهور، ۱۸۷۶م)؛ ۱۸ــ مؤلفی ناشناس که کتابی به‌نام تواریخ سکهان / اخبارات سکهان تألیف کرده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ PeIII30)؛ ۱۹ــ خوشوقت‌رای که چند سالی در امرتسر کارگزار انگلیسی‌ها بوده و مدتی نیز وقایع‌نگاری پنجاب را بر عهده داشته است. از وی اثری به‌نام تواریخ سکهان ملک پنجاب و مالوه / گزارش احوال فرقهٔ سکهان / تاریخ پنجاب (دست‌نویس‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.187 و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۹۵۴،۷توا) در تاریخ سیکان پنجاب از آغاز کارشان، خاندان‌های گوناگون سیک، تلاش سیک‌ها برای دست‌یابی به فرمانروایی، و تاریخ مفصل رنجیت‌سنگه تا ۱۸۱۱م / ۱۲۲۶ق باقی مانده است. این اثر در ۱۸۱۱م نوشته شده و اثری بسیار ارزشمند در تاریخ سیک‌ها است؛ ۲۰ــ مؤلف ناشناسی دیگر کتابی به‌نام تاریخ سکهان (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۵۲۸۰/۲۲۷۰) دارد که آن‌را در دورهٔ حکومت سیک‌ها نوشته و گذشته از آگاهی‌هایی دربارهٔ برخی سرکردگان سیک و نیز رنجیت دیوراجهٔ جمون و خاندان کلهورهٔ سند و میران حیدرآباد سند، آگاهی ارزشمندی دربارهٔ بنا و بازسازی ساختمان‌های تاریخی لاهور در دورهٔ سیک‌ها به‌دست داده است؛ ۲۱ــ مؤلف ناشناسی دیگر اثری به‌نام تاریخ سنگها (دست‌نویس گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ H-69) در تاریخ سیک‌ها از گوروارجن‌دیو تا رنجیت‌سنگه و دلیپ‌سنگه و نیز در ذکر خاندان‌ها و قبایل و سرداران گوناگون سیک تألیف کرده است؛ ۲۲ــ مؤلف ناشناس دیگری اثری به‌نام نقل مراسلات مهاراجه رنجیت‌سنگه و انگریز صاحبان (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۴۹۹/۱۴۴۹) که مجموعه‌ای از نامه‌هایی است که از سوی رنجیت‌سنگه به مقامات انگلیسی یا بالعکس نوشته شده تألیف کرده است. از جمله این مقامات می‌توان از کلاود مارتین وید (۱۷۹۴ــ ۱۸۶۱م)، سرهنری مونتگمری لارنس (۱۸۰۸ــ ۱۸۵۷م)، سرویلیام هی مکناتن (۱۷۹۳ــ ۱۸۴۱م)، جورج اوکلند (۱۷۸۴ــ ۱۸۴۹م)، و سرچارلز متکالف (۱۷۸۵ــ ۱۸۴۶م) نام برد. این مجموعه همچنین نامه‌های امیردوست محمدخان و پسرش محمد اکبرخان به مهاراجه دلیپ‌سنگه و وزیر اعظمش هیراسنگه و نیز عهدنامهٔ سه‌جانبهٔ میان انگلیسیان و رنجیت‌سنگه و شاه‌شجاع را نیز در بر می‌گیرد؛ ۲۳ــ گردآورنده‌ای ناشناس اثری به‌نام مجموعهٔ خطوط (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب به‌شمارهٔ ۴۸۱۲/۱۷۹۲) که مجموعه‌ای از «مکاتیب حکام و عمال سلطنت به‌نام فقیر عزیزالدین که نخست‌وزیر رنجیت‌سنگه بوده» فراهم آورده است؛ ۲۴ــ سراینده‌ای ناشناس یک مثنوی به‌نام گرامی‌نامه (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۵۶۶/۱۵۱۶) در شرح دیدار رنجیت‌سنگه با لرد ویلیام بنتینک (۱۷۷۴ــ ۱۸۳۹م)، فرماندار بنگال (از ۱۸۲۸م) و فرماندار کل هند (۱۸۳۴ــ ۱۸۳۵م)، بر کران رود ستلج (گویا در ۱۸۳۱م) سروده است؛ ۲۵ــ میر طیب‌الله رهتاسی سرایندهٔ مثنوی جواهرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۳۰۴۱) در تاریخ روزگار شیرسنگه؛ ۲۶ــ وزیری مل کهتری که در قصبهٔ بنالا از توابع لاهور می‌زیست و حدود ۱۸۰۸م / ۱۲۲۳ق اثری به نام تاریخ گوبندسنگهی (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۳۴) در تاریخ سیک‌ها و جنگ‌های زمینداران نوشته و در دیباچهٔ آن از رنجیت‌سنگه نام برده است؛ ۲۷ــ سردار لعل‌سنگه فرزند سردار کندسنگه / گنداسنگه مؤلف وقایع سکهان (دست‌نویس گنجینهٔ محمدشفیع کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۹۲/۵۹)؛ ۲۸ــ محمدیوسف / شاه یوسف گردیزی مؤلف تذکرهٔ ملتان / حالات ملتان در تاریخ مولتان از آغاز تا ۱۹۶۱م. (دو) شاعران: ۱ــ فقیر سید عزیزالدین

بخارایی لاهوری، متخلص به آزاد و رضا (۱۱۹۱ ــ ۱۲۶۲ق / ۱۷۷۷ ــ ۱۸۴۵م)، فرزند غلام محی‌الدین نوشتهٔ ثانی: دیوان آزاد (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-928/8 و N.M.1967-174)؛ ۲ــ فقیر نورالدین (محمد) بخارایی لاهوری، متخلص به منور (۱۲۰۵ ــ ۱۲۶۸ق / ۱۷۹۱ ــ ۱۸۵۲م)، فرزند غلام محی‌الدین نوشه ثانی: دیوان منور (چاپ لاهور) از غزلیات، مثنویات، مقطعات، مسدسات، مخمسات، رباعیات، مفردات و یک مثلث؛ تاریخ کوه نور؛ بیاض نورالدین لاهوری شامل نسخه‌های مجرب او همراه با تعویذها؛ ۳ــ فقیر امام‌الدین بخارایی لاهوری، متخلص به اظهر (ــ ۱۸۴۴م)، فرزند غلام محی‌الدین نوشته ثانی؛ ۴ــ قاضی افتخارالدین؛ ۵ــ محمداشرف* فاروقی منچری (ــ ۱۲۲۵ق)؛ ۶ــ امرنات اکبری*؛ ۷ــ قلندرشاه لاهوری (۱۱۸۵ ــ ۱۲۴۸ق) فرزند پیرکرم‌شاه؛ ۸ــ مرادشاه لاهوری (۱۱۸۵ ــ ۱۲۱۵ق) فرزند پیرکرم‌شاه؛ ۹ــ سکندرشاه لاهوری (ــ ۱۲۱۴ق) فرزند پیرکرم‌شاه؛ ۱۰ــ پیرفرح‌بخش فرحت* لاهوری (۱۱۹۱ ــ ۱۲۵۶ق) فرزند پیرکرم‌شاه؛ ۱۱ــ غلام محی‌الدین لاهوری*، معروف‌به نوشه ثانی (۱۱۶۶ ــ ۱۲۴۰ق)، پدر فقیر عزیزالدین آزاد؛ ۱۲ــ احمدیار مرالوی؛ ۱۳ــ (محمد)هاشم‌شاه (۱۱۴۸ ــ ۱۲۵۹ق)؛ ۱۴ــ رکن‌الدین مکمل؛ ۱۵ــ میرزا اکرم‌بیگ چغتایی لاهوری، متخلص به اکرم؛ ۱۶ــ شیخ محمد زاهد کنجاهی گجراتی متخلص به زاهد؛ ۱۷ــ راجه دیناته لاهوری، متخلص به سوز؛ ۱۸ــ میان‌الله جوایا گجراتی، متخلص به سوز. (سه) **عارفان:** ۱ــ غلام محی‌الدین قصوری*؛ ۲ــ غلام محی‌الدین نوشه ثانی. (چهار) **علما:** ۱ــ غلام محمد، معروف‌به گامون (ــ ۱۲۴۲ق)، فرزند مولانا محمد صدیق مؤلف گنج مخفی / شمس‌التوحید؛ ۲ــ جام محمدلاهوری* (۱۱۹۳ ــ ۱۲۶۸ق)؛ ۳ــ کش سنگهٔ سیالکوتی. (پنج) **منشیان و دبیران:** ۱ــ گنیش داس گجراتی* مؤلف مراة‌القوانین در آیین نامه‌نگاری؛ ۲ــ قاضی محمداسماعیل سیالکوتی مؤلف انشای منظوم (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی سید سبطحسین ضیغم) که در ۱۲۶۴ق به‌انجام رسیده است؛ ۳ــ نظام‌الدین خادم گجراتی*؛ ۴ــ قاسم‌علی کلانوری*. (شش) **نویسندگان دیگر:** ۱ــ سید قادربخش لاهوری مؤلف مصطلاحات فارسی (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1960-331 با تاریخ ۱۲۳۱ق) که گزارش واژه‌ها و اصطلاحات فارسی، همراه با شواهدی از سروده‌های فارسی است؛ ۲ــ جان‌محمد لاهوری (فرزند محمودخان) که ملازم فقیر عزیزالدین لاهوری و شاگرد شاه اکرم‌بیگ کرم چغتایی و مرید سید غلام‌محی‌الدین نوشه ثانی بود. وی کتابی به‌نام مجمع‌الفواید (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۹،۹) در حساب و سیاق نوشته است.

منابع: افغانستان در مسیر تاریخ، ۲۱۴/۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷ـ۲۳۴، ۲۳۶ـ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، جلد چهارم؛ تاریخ تازه نوای معارک، ۸۳۰ـ۸۳۲؛ تاریخ حسن، ۷۲۵/۲ـ۷۳۴، ۷۳۸ـ۷۵۷؛ تاریخ کوه نور، ۴ـ۵، ۱۲ـ۲۵، ۲۹ـ۳۱؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۷ـ۲۹۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸، ۳۷، ۵۰، ۵۲، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۳۰۰، ۳۱۷، ۴۰۰؛ درة‌الزمان فی تاریخ شاه‌زمان، ۸۵، ۱۰۹ـ۱۱۱، ۱۱۸ـ۱۲۶؛ عبرت‌نامه، ۳۶۷/۱ـ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۱ـ۵۹۲؛ و جلد دوم؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۶/۱، ۵۱۲؛ ۱۹۷۸/۳؛ ۲۱۵۸/۴؛ ۴۲۳/۵، ۴۲۴، ۴۲۸؛ ۱۲۱۷/۸، ۱۲۸۱، ۱۲۹۰، ۱۳۲۰؛ ۶۳/۱۰، ۷۵، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۸؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۸۶ـ۹۹؛

Britannica, 3/329; 7/104; 21/125; *A History of the Saddozai Afghans of Multan,* 9, 21-46; *Later Mughal History of Panjab,* 73, 187, 189, 190, 196, 202, 210, 220; *The Oxford History of India,* 447, 487, 560-561, 572, 578, 589, 592, 611-615; *The Sikhs and the Sikh Wars,* 1-61.

برزگر

رنچهورجی (ranč.hor.ji)، فرزند امرجی دیوان، ز ۱۲۴۵ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در خانواده‌ای پرنفوذ و دانش‌آموخته در جوناگرهٔ گجرات پرورش یافت. رنچهورجی، مانند پدر و برادر ارشدش، در دیوان حکومتی به‌کار پرداخت و نزد نواب جوناگره و خانواده‌اش قدر و منزلت یافت. وی در تاریخ سورت/ وقایع سورت با تکیهٔ ویژه بر وقایع جوناگره و نوانگار، به تاریخ و پادشاهان سَوَداشتره /سورت، واقع در کاتهیوار پرداخت. این‌کتاب در ۱۲۴۵ق/۱۸۳۰م به پایان رسیده است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. تاریخ سورت به زبان‌های انگلیسی و گجراتی نیز ترجمه شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۷۱/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای

فارسی، ۱۱۸۴؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol.II, part VI/422; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*,3/1041; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 505; *Mughals in India*, 412; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/731.

ربیعیان

رند اودهی (rend-e.u.de.hi)، رایْ کهیم نراین، ز۱۲۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مأمور عالی‌رتبهٔ دستگاه آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، بود و پدربزرگش، مهاراجه لچهمی نراین، نیز در وکالت صفدر جنگ در دربار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در دهلی خدمت می‌کرد. رای‌کهیم نراین در شاعری شاگرد بهگوان‌داس هندی، مؤلف سفینهٔ هندی (نوشته در ۱۲۱۹ق) بود و با تخلص رند شعر می‌سرود. به‌نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ هندی، رند دفتر شعری حاوی بیست‌هزار بیت داشت و قصهٔ چهار درویش، افسانهٔ هیر و رانجهن و دو ــ سه مثنوی دیگر را به‌نظم فارسی درآورده بود. از شعرهای او دو بیت در سفینهٔ هندی آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۳؛ سفینهٔ هندی، ۸۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 516.

ربیعیان

رندی دهلوی (ren.di-ye.deh.la.vi)، بدری الیاس بهوری، سدهٔ دوازدهم هجری، بانوی خنیاگر شبه‌قاره. در آغاز در دهلی رقاصی و خنیاگری می‌کرد. سپس، با تأثیر از بیدل دهلوی (۱۰۵۴ ــ ۱۱۳۳ق) توبه کرد و از پیشه‌اش دست برداشت. بیدل رندی را به مریدی و شاگردی خود پذیرفت و با رهنمودهای خود، شخصیت او را دگرگون ساخت. رندی با مهارتی که در خنیاگری داشت، برای گرم کردن محافل شاعران، شعرهایی به آواز می‌خواند و به همین سبب، در محفل‌های ادبی دهلی آوازهٔ فراوان یافت.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۲؛ سفینهٔ هندی، ۹۰-۹۱؛
Doctionary of Indo-Persian Literature, 516.

ربیعیان

رنگین دهلوی (ran.gin-e.deh.la.vi)، سعادت یارخان پسر محکم‌الدوله میرزا تهماسب‌بیگ اعتقادجنگ، ۱۱۷۰ــ ۱۲۵۱ق، شاعر اردوسرای شبه قاره. پدرش طهماس‌خان* اصلش از مردم عثمانی بود. اما در کودکی به‌دست سپاهیان نادرشاه ربوده شد و پس از پشت سرنهادن ماجراهایی چند به سرزمین هند افتاد و در آن سرزمین رفته‌رفته بالید و به منصب هفت‌هزاری رسید و خطاب اعتقاد جنگ یافت. طهماس‌خان / تهماسب‌بیگ (ــ ۱۲۱۷ق) در لاهور ملازم معین‌الملک بهادر، معروف به میرمنو، بود و پس از درگذشت او در مقام سرکردهٔ چند صدسوار به خدمت امیرالامرا نجیب‌الدوله بهادر و ضابطه‌خان و ذوالفقارالدوله نجف‌خان پیوست . رنگین در سرهند به‌دنیا آمد و در «سخن‌سرایی و موسیقی و فنون سپاهیگری و سواری اسب و شناخت حسن و قبح و پزشکی آن، علم یکتایی» برافراشت. از ۱۵ سالگی به سرودن شعر روی آورد و چون در آغاز شاعری در دهلی به‌سر می‌برد در آن‌جا از شاه حاتم دهلوی (ــ ۱۱۹۷ق) و پس از مرگ وی از میان محمدامان نثار اصلاح سخن می‌گرفت. مدتی ملازم اسماعیل‌خان ساکن نارنول بود و همراه او برای رویارویی با سپاه کهاندوجی مراته به پاتن نزدیک جی‌نگر رفت. پس از شکست اسماعیل‌خان از مراته‌ها، رنگین وی را ترک گفت و رهسپار بهرتپور شد و در آن‌جا نشیمن گزید. سپس به خدمت شاهزاده سلیمان شکوه (ــ ۱۸۳۷م)، پسر سوم شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق)، پیوست و همراه او از دهلی به لکنو رفت (۱۲۰۴ق). مدت نه‌سال در لکنو که در آن هنگام مرکز شعر و شاعران بود به‌سر برد و با دوستش انشاءالله‌خان انشاگونهٔ تازه‌ای از شعر به‌نام ریختی را در زبان اردو گسترش داد. پس از مرگ آصف‌الدوله فرمانروای اوده، لکنو را ترک گفت (۱۲۱۲ق) و به مرشدآباد و داکا سفر کرد. در گوالیار به خدمت کهاندوجی سندهیا پیوست و متصدی امور بنایی ناحیه‌ای نزدیک جهانسی شد. پس از شش سال، از دستگاه کهاندوجی سندهیا جدا شد و به کلکته و سپس (پس از ۱۲۴۳ق) به بانده رفت و مدت درازی در مصاحبت شمشیرخان نواب بانده، گذراند. رنگین در سرودن انواع شعر دست داشت و از شاعران نام‌دار اردوسرا به‌شمار می‌آید. او را عموماً مبتکر حقیقی شعر ریختی در زبان اردو می‌دانند. ریختی‌گونه‌ای شعر است که فقط از زن گفت‌وگو می‌کند و به زبان و اصطلاحات و تعبیرات زنانه بیان می‌شود. غزل ریختی در لکنو به وجود آمد و در وصف مراودات عاشقانه

و باده و ساده و شرح فراق و وصال و بیان حسن کلام و خرام و زیبایی بیگم‌های پری‌پیکر لکنویی بوده است. درون‌مایهٔ آن کلاً بیان احوال عاشقانه و توصیف مجالس عشرت و عیاشی بود که در زمان رنگین، بازار آن در دربار و محافل فرمانروایان و نوابان لکنو بسیار گرم بود. رنگین به کاربرد واژگان عامیانهٔ هندی تمایل داشت و اشعار او آکنده از کنایات رکیک است. وی گه‌گاه به فارسی که زبان ادبی روزگارش بود نیز می‌سرود و می‌نوشت. اشعار فارسی وی ساده و روان و دل‌نشین است. به پنجابی و گجراتی و مراتهی و پشتو و عربی و ترکی هم شعر می‌گفت. مجموعه‌ای از آثار گوناگون فارسی و اردوی وی نورتن رنگین نام دارد. از آثارش: ۱ــ دیوان ریخته که بخش اول نورتن و نخستین دیوان اردوی رنگی است و در ۱۲۰۲ق تدوین شده است؛ ۲ــ دیوان بیخته که بخش دوم نورتن و مجموعهٔ سروده‌های اردوی رنگین در ۱۲۱۵ــ ۱۲۲۰ق است؛ ۳ــ دیوان آمیخته که بخش سوم نورتن و برخی سروده‌های اروتیک اردوی رنگین است و قصیده‌ای در ستایش شیطان دارد؛ ۴ــ دیوان انگیخته به اردو که بخش چهارم نورتن است و سروده‌های رنگین در ۱۲۲۵ــ ۱۲۳۰ق را دربرمی‌گیرد؛ ۵ــ حدیقهٔ رنگین (۱۲۳۶ق) که دیوان فارسی رنگین از غزلیات، پنج مخمس، دو مربع، و چند رباعی و قطعه است و بخش پنجم نورتن را تشکیل می‌دهد؛ ۶ــ مجموعهٔ رنگین (۱۲۳۵ق) که قصیده‌ای در ستایش تیپوسلطان، و غزلیات و مثنویات و قصایدی به هفت زبان است؛ ۷ــ مجالس رنگین (تألیف در ۱۲۱۵ق) به فارسی که بخش ششم نورتن و مجموعهٔ گفت‌وگوهای رنگین با شاعران و بزرگان همروزگار خود است و رنگین در آن در ۶۲ مجلس، سروده‌هایی از جمله برخی سروده‌های اردویی را گردآورده است (بمبئی، ۱۲۶۴ق)؛ ۸ــ امتحان رنگین (۱۲۴۶ق) که بخش هفتم نورتن است و رنگین در آن به بررسی آثار برخی شعرا به‌ویژه خودش پرداخته است؛ ۹ــ اخبار رنگین به فارسی ساده و روان در بیان ۹۳ واقعه که رنگین در زمان‌های مختلف در جاهای گوناگون شاهد بوده است. پس از هر داستان اشعاری به اردو و فارسی، به‌ویژه از سعدی، آمده است؛ ۱۰ــ شش جهت رنگین که مجموعهٔ شش مثنوی ایجاد رنگین، عجایب‌رنگین، غرایب‌رنگین، داستان رنگین، شهرآشوب رنگین و حکایات رنگین است؛ ۱۱ــ پنجهٔ رنگین/مخمس رنگین که مجموعهٔ دو نامهٔ منظوم و سه‌داستان است؛ ۱۲ــ جنگ‌نامهٔ رنگین که مثنوی در شرح رویدادهای تاریخی به‌ویژه جنگ پاتن (۱۲۰۲ق) است؛

۱۳ــ مثنوی فارسی خمسهٔ رنگین به پیروی از مثنوی معنوی و مشتمل بر حکایات تمثیلی؛ ۱۴ــ چهار چمن رنگین که مجموعه‌ای از مثنویات یا حکایات منظوم است؛ ۱۵ــ مسدّس رنگین که مجموعهٔ نامه‌های منظوم وی است؛ ۱۶ــ سبعهٔ سیارهٔ رنگین؛۱۷ــ فرس‌نامه به فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1957-655/14) دربارهٔ انواع اسب، صفات و عیوب هر یک، و درمان بیماری‌های اسب. رنگین این اثر را به خواهش حکیم محمداشرف‌خان در سه فصل (۱ــ عیب بهوری، عیب رنگ، عیب جسم) نوشته است؛ ۱۴ و ۱۵ــ دو رساله با نام یکسان رسالهٔ سعادت/ باه‌نامه به فارسی دربارهٔ نزدیکی با زنان؛ ۱۶ــ خلاصة‌الانبساط به فارسی دربارهٔ آمیزش جنسی که منسوب به رنگین است؛ ۱۷ــ مثنوی مهر وماه به فارسی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۲۰۵۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود (لکنو، ۱۲۶۳ق). این اثر سرگذشت سیدزاده‌ای به‌نام مهر و دختر جواهرفروشی به‌نام ماه است که در دهلی به روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیستند. در آخرین بیت این مثنوی مادهٔ تاریخ «سوز و غم» برابر با ۱۱۱۹ق برای بیان تاریخ سرودن آن آمده است که با روزگار رنگین نمی‌خورد؛ ۱۸ــ نصاب ترکی؛ ۱۹ــ قوت‌الایمان (۱۲۴۳ق) که مثنوی در بیان احکام شریعت است؛ ۲۰ــ ترجمهٔ قصیدهٔ غوثیه؛ ۲۱ــ ترجمهٔ قصیدهٔ بانت سعاد. گفتنی است سبعهٔ سیارهٔ رنگین درواقع مجموعهٔ هفت اثر بدین ترتیب است: (یک) تصنیف رنگین که ترجمهٔ منظوم رساله‌ای از شاه ولی‌الله دهلوی در اخلاق است؛ (دو) سبحهٔ رنگین شامل صدویک رباعی در هجو الهی‌بخش؛ (سه) مربع رنگین/ رنگین‌نامه؛ (چهار) ساقی‌نامه؛ (پنج) کلام رنگین که مجموعهٔ حکایاتی کوتاه و یک مثنوی است؛ (شش) گلدستهٔ رنگین در مضامین عرفانی؛ (هفت) تجربهٔ رنگین به نثر فنی در سپاهیگری.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۳۶۹/۱۰ـ ۳۷۱؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۳۷/۱ـ ۲۴۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۰۸/۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۳۲/۴؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۳ـ ۱۴۸؛ تذکرهٔ هندی، ۱۰۹ـ ۱۱۲؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۹۶/۱ـ ۱۰۰؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۶۴؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۸/۷ـ ۵۳۹؛ الذریعه، ۳۸۵/۹؛ ۳۶۰/۱۹؛ روز روشن، ۳۱۳ـ ۳۱۴؛ سخن شعرا، ۱۹۴ـ ۱۹۵؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۱۸ـ ۱۲۴؛ صبح آفرینش، ۱۴؛ طبقات شعرای هند، ۳۳۳ـ ۳۳۵؛ طهماس‌نامه، ۲۶۰، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۰۹،

۳۲۱، ۳۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۰۷۰/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۸/۱، ۵۵۰، ۵۸۶؛ ۱۱۹۴/۸-۱۱۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۲؛ گلستان سخن، ۵۱۹-۵۲۲؛ گلشن بی‌خار، ۲۱۵-۲۱۹؛ مجموعهٔ نغز، ۲۷۸/۱-۲۸۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۰۰/۳؛

A Catalogue of the Arabic, Persian , and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 168, 205, 280, 540; *Dictionary of Indo-Persian Literature* , 265; *Mughals in India* , 412-413.

برزگر

رواج شاه‌جهان‌آبادی (ra.vāj-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، شیخ محمدعلی، ــ ۱۱۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مریدان و شاگردان شاه‌گلشن دهلوی بود. وی با مؤلف سفینهٔ خوشگو دوستی داشت. به‌نوشتهٔ خوشگو، رواج بسیار با او مهربان بود و به خانه‌اش رفت‌وآمد می‌کرد و افزون بر این، مردی‌خوش‌ذوق نیز بود. چهار بیت از شعرهای او در سفینهٔ خوشگو آمده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۱؛ صحف ابراهیم، ۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,512.

ربیعیان

روایح گلشن، قطب‌شاهی ← الفتی ساوجی

روپ‌نراین سیالکوتی (rup.na.rā.yen-e.si.yāl.ku.ti)، فرزند هری‌رام، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم نخست سدهٔ دوازدهم هجری، مترجم و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از قوم کایست (کایت) در نزدیکی دهلی است. در سیالکوت زاده شد و در پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) در لاهور و دهلی زندگی می‌کرد. از آثارش: مرآت‌الادب که ترجمهٔ چارآدرش از شری‌دت رکهیسوی مرتاض، از زبان سنسکریت است. وی آن را در روزگار شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) در ۱۱۱۹ق در آداب و رسوم هندوان در ده باب به‌فارسی ترجمه کرد. دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب است؛ شش جهت* که رساله‌ای در پنج داستان کوتاه و یک داستان بلند و چند سطر تاریخ است. در آن طبق یکی از صنایع ادبی، داستان بلند از شش جهت خوانده می‌شود و از آن پنج داستان کوتاه استخراج می‌شود. این کتاب در ۱۱۱۳ق تألیف شد و در ۱۳۵۲ش به‌تصحیح علی‌اکبر جعفری در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در راولپندی به‌چاپ رسید؛ مخزن‌العرفان برج مهاتم که دربارهٔ زندگی سری کرشن و ستایش از سرزمین بریج زادگاه کریشنا است. این اثر در ۱۱۲۹ق تألیف شده و در ۱۸۵۵م در دهلی به چاپ رسیده است؛ لغات جامع / نصاب جامع که آن را در ۱۱۱۴ق به نام اورنگ‌زیب به ترتیب حروف الفبا نوشته است؛ مختصر لطیف که تاریخ فشردهٔ هند از محمدبن‌سام غوری تا چهارمین سال پادشاهی فرخ سیر است؛ سراج‌الطریق / حکایات ناسکت که مجموعهٔ حکایاتی برگرفته از اوپانیشاد و پورانه است.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۹۵، ۱۴۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۸۷ ـ ۴۹۱؛ شش جهت؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸۵/۴ ـ ۲۱۸۶؛ ۱۰۴۱/۶ ـ ۱۰۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۶۴/۳، ۱۳۷۲؛ فهرست فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۹۱۳ ـ ۹۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۳۱؛

Catalogue of the Persian ManuscriPts in the British Museum, 1/62; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 132; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 520; *Mughals in India*, 410-420.

حجتی

روح‌الامین اصفهانی، محمد امین ← روح‌الامین شهرستانی

روح‌الامین بلگرامی (ru.hol.a.min-e.bel.ge.rā.mi)، روح‌الامین‌خان فرزند محمدسعید فرزند محمد عثمانی، ــ ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در بلگرام به‌دنیا آمد و در همان‌جا برآمد. نزد علمای عصر درس خواند و در انشا و شعر فارسی و عربی استادی یافت. سپس به دهلی رفت و نزد منعم‌خان (ــ ۱۱۲۲ق)، وزیر اعظم‌شاه عالم بهادر گورکانی (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق)، تقرب جست و پس از مرگ او (۱۱۲۲ق) به خدمت سپه‌دارخان درآمد، نایب او در اله‌آباد شد و مدتی را در این کار گذراند.آن‌گاه نزد نواب سربلندخان مبارزالملک دلاورجنگ محمدرفیع (ــ ۱۱۵۸ق) تقرب جست و چندی در خدمت او به‌سر برد. سپس به بلگرام بازگشت و پس از چندی نواب تهورخان، صاحب شاه‌جهانپور، او را به درگاه خود دعوت

کرد و روح‌الامین ملازم وی گردید. پس از تهورخان، به خدمت نواب مظفرالدوله درآمد و در مقام نایب وی به اوده رفت و مدتی در آن‌جا نشیمن گزید. سپس ملازم محمدخان بنگش شد و سرانجام به خدمت برهان‌الملک سعادت‌خان نیشابوری پیوست. روح‌الامین در رکاب سعادت‌خان در جنگ با نادرشاه افشار (ـ ۱۱۶۰ق) شرکت جست و در این جنگ کشته شد. وی کتاب‌های بسیاری را استنساخ و تصحیح و حاشیه‌نویسی کرد که از آن شمارند **صحیح مسلم** و **صحیح بخاری**. از او دیوانی نزدیک هفت هزار بیت، و کشکولی به‌نام **عقل کل** به‌جا مانده است. نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به شمارهٔ 56 دیوان) نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۱۸۶/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۳۷/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۹۲/۶-۹۳.

برزگر

روح‌الامین شهرستانی (**ru.hol.a.min-e.šah.res.tā.ni**)، میرمحمد امین میر جملهٔ شهرستانی، اصفهان ۹۸۱ - دهلی ۱۰۴۷ق، شاعر و دولتمرد ایرانی. خاندانش از بزرگان اصفهان بودند. روح‌الامین تا روزگار جوانی در اصفهان ادب آموخت. در ۱۰۱۰ق راهی هندوستان شد و با معرفی میر محمد مؤمن استرابادی به دستگاه محمدقلی قطب‌شاهی (۹۸۹ - ۱۰۲۰ق)، پادشاه گلکندهٔ دکن پیوست. در ۱۰۱۱ق مقامی در دربار یافت و در ۱۰۱۷ق به مقام میرجملگی (وزارت) رسید. وی پس از درگذشت سلطان محمدقلی و جانشینی سلطان محمد قطب‌شاه، چون نتوانست به مقامی که می‌خواست برسد، ناچار راهی بیجاپور شد و به دربار ابراهیم دوم عادل‌شاهی (۹۸۷ـ ۱۰۳۵ق) رفت، اما در آن‌جا نیز چون جز به منصب وزارت دیوان اعلی به منصب دیگر راضی نمی‌شد، توفیقی نیافت و از راه دریا به ایران بازگشت. در کنارهٔ رود ارس به خدمت شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) که از گرجستان می‌آمد، رسید. با این که انعام دریافت کرده بود، در دربار صفوی جایی پیدا نکرد و چهار سال پس از آن چون شاه را به خود بدگمان دید، به هندوستان گریخت و در ۱۰۲۷ق به دربار جهانگیر گورکانی پیوست و به منصب دوهزار و پانصدی رسید. در ۱۰۲۹ق به درجهٔ میرسامانی دست یافت و تا روزگار شاه‌جهان بر این منصب بود، تا این که در ۱۰۴۴ق به منصب میربخشیگری و منصب پنج‌هزاری و دوهزارسوار رسید و تا پایان زندگی بر این منصب بود. سال‌های پایانی زندگی خود را در آگره به سر آورد. وی همچون دیگر سخن‌سرایان سبک هندی، شاعری پرگو بود. در مثنوی بیش از غزل دست داشته و غزل‌هایش به‌طرز وقوع است. از آثارش: دیوان اشعار با نام **گلستان ناز** نزدیک ۲۰۰۰۰ بیت که نسخه‌ای از آن با شمارهٔ or.284 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ **خمسهٔ روح‌الامین** به‌پیروی از پنج گنج نظامی بدین‌ترتیب: **مطمح‌الانظار** در ۲۲۳۳ بیت که در ۱۰۱۹ق سروده شده و نسخه‌ای از آن با شمارهٔ 4490Spi/VI/80 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ **شیرین و خسرو** در ۷۸۹۸ بیت که در ۱۰۱۷ق به‌نظم درآمده و نسخه‌ای از آن با شمارهٔ ۱۳۳۳۰ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود؛ **لیلی و مجنون** در ۳۸۰۳ بیت که روح‌الامین آن‌را به مدت هفت ماه به نام محمدقلی قطب‌شاه در ۱۰۲۰ق سرود و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add.24088 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ **بهرام‌نامه / آسمان هشتم / فلک‌البروج / هفت گنبد بهرام** که به‌نام محمدقلی قطب‌شاه در ۳۵۳۰ بیت در ۱۰۲۱ق سروده شده و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۵۱ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ **جواهرنامه** که نسخه‌ای از آن دیده نشده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۱۷/۵ - ۱۱۲۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۶ - ۵۷؛ تشیع در هند، ۱۳۹ - ۱۴۰؛ جامع مفیدی، ۹۰/۳ - ۹۴؛ جهانگیرنامه، ۲۵۶؛ الذریعه، ۲۶۰/۷؛ ۳۸۶/۹؛ ۳۹۳/۱۸؛ ۲۹۹/۱۹؛ روز روشن، ۳۱۵؛ شام غریبان، ۱۰۹ - ۱۱۰؛ شمع انجمن، ۴۳۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۵، شمارهٔ ۱۲۴؛ عالم‌آرای عباسی، ۸۸۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۹۰/۳ - ۲۹۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۱/۷ - ۷۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۳۶/۳ - ۲۳۳۷؛ ۲۶۱۸/۴، ۲۶۸۴، ۲۹۸۰، ۳۰۷۰، ۳۱۰۳، ۳۲۱۳، ۳۵۶۹؛ کاروان هند، ۴۷۱/۱ - ۴۸۱؛ منظومه‌های فارسی، ۲۸۳ - ۲۹۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۲/۵ - ۳۷۳؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۶۶ - ۷۹؛ امیرحسن عابدی، «میرجمله روح‌الامین»، آئینهٔ هند، سال پنجم، شمارهٔ سوم، خرداد ۴۷، صص ۱۴-۱۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts of the India Office, 1/842; 2/300; *Catalogue of the Persian Manscripts in the British Museum,* 2/676; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 518; *Mughals in India,* 418-419.

حجتی

روحی پیشاوری (ru.hi-ye.pi.šā.va.ri)، محمدعمر، انباله ۱۸۷۹ ــ پیشاور ۱۹۵۷م، شاعر پاکستانی. اصلش از پیشاور بود.در روزگار کودکی با پدر به کرنال رفت و پس از پایان تحصیلات ابتدایی به علیگر کوچید. فارسی و عربی را نزد مولوی عبدالرحیم فراگرفت. شعرگفتن را از سیزده سالگی آغاز کرد. وی با شاعرانی چون داغ دهلوی، اکبر اللهآبادی و شبلی نعمانی نوشت و خواند داشت. روحی به گردآوری کتاب‌های نادر علاقه داشت. کتابخانهٔ بزرگی با کتاب‌هایی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، عربی، فارسی، گجراتی، پشتو و اردو فراهم آورده بود. وی مردی متین، موقر و پاکیزه‌خو بود. در پایان عمر گوشه‌نشین شد. روحی با شاعرانی چون رعنای کاظمی و برق‌گنجوی دوستی داشت. به اردو و فارسی شعر می‌گفت و در اردو قضا و در فارسی روحی تخلص می‌کرد. در غزل‌سرایی چیره‌دست بود ودر شعر از غالب، بیدل و نظیری پیروی می‌کرد. وی در فن تاریخ‌گویی نیز مهارت داشت. از آثارش: دیوان اشعار.

منبع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۲/۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۸۲/۱ـ۲۸۵.

مرادی

روحی رنبیرپوری (ru.hi-ye.ran.bir.pu.ri) / روحی زنبیرپوری، سید جعفر، ــ ۱۱۵۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای رنبیر در پانزده کروهی لکنو بود و همان‌جا نیز برآمد. سلسلهٔ نسبش به‌شاه نعمت‌الله ولی می‌رسید و بنابراین از سادات نعمت‌اللهی بود. یکی از نیاکان او با نام سید محمود پس از آنکه به هندوستان کوچید در جالیسر از مضافات آگره نشیمن گزید. کسی دیگر از احفادش به نزدیک رنبیرپور رفت و چون همان‌جا ماندگار شد به رنبیرپوری آوازه یافت. سید جعفر، چنان که مؤلف سرو آزاد می‌نویسد «در عشیرهٔ شیوخ عثمانی بلگرام کدخدا شد. [وی] سیدی پاک‌نژاد صوفی‌مشرب بود و در توحید مذاقی عالی داشت. مدت‌ها سیدالعارفین میرلطف‌الله بلگرامی را خدمت کرد و فیض‌ها فراهم آورد. اکثر از رنبیرپور به دارالسلام بلگرام که چهار منزل است، برای ادراک سیدالعارفین می‌رسید... در عهد شاه‌عالم [۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق] به‌شاه‌جهان‌آباد تشریف برد و چندی به سیر آن مصر جامع پرداخت و با صاحب‌طبعان آن‌جا، سیما میرزا عبدالقادر بیدل... صحبت داشت. در اواخر عمر سال‌ها در بلدهٔ لکنو رفت به دارالامن انزوا و توکل کشید و عرض عمر را به‌طول مشق فنا خوش گذرانید. مردم بسیار به او گرویده بودند و از روی اعتقاد صادق خدمت به‌جا می‌آوردند. فقیر و آن مرحوم با هم محبت مفرط داشتیم و دوام مجلس صحبت می‌آراستیم.» هم‌او مادهٔ تاریخ مرگ جعفر را چنین گفته است: «سید نکته‌سنج حق آگاه ــ کرد آهنگ بزم صبوحی / سال تاریخ او شود پیدا ــ وقت تکرار جعفر روحی [۱۱۵۴ق].» سید جعفر دارای دیوان مختصری بود که ابیاتی چند از آن در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «شکفته جبهه کدام آفتاب می‌آید ــ که خنده چون سحر از گرد کاروان پیداست.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۴؛ الذریعه، ۳۸۸/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۱؛ شمع انجمن، ۱۷۵ـ۱۷۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۴، شمارهٔ ۱۱۱؛ مآثرالکرام، ۲۰۷ـ۲۰۸؛ منتخب‌اللطایف، ۱۲۴؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۹ـ۲۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 518.

جهان‌تاب

روحی لاهوری (ru.hi-ye.lā.hu.ri)، مولانا اصغر علی فرزند مولانا قاضی شمس‌الدین بن میان پیر، قریهٔ کتهاله (گجرات) ۱۲۸۴ــ لاهور ۱۳۷۳ق، دانشمند، سخنور، نویسنده و شاعر پاکستانی. در سال‌های نخست کودکی پدرش را از دست داد. پس از پایان تحصیلات مقدماتی به لاهور رفت و از محضر استادانی چون مولوی محمددین فوق، مولوی غضنفرعلی، نذیرحسین دهلوی، مولانا فیض‌الحسن سهارنپوری و مولوی مفتی عبدالله تونکی سود برد.در ۱۸۹۲م در ۲۵ سالگی به ریاست بخش عربی و علوم دینی دانشکدهٔ اسلامیهٔ لاهور برگزیده شد و در ۱۹۳۱م بازنشسته شد. روحی به زبان و ادبیات عربی و فارسی چیرگی تمام داشت و به هر دو زبان شعر می‌سرود. وی اشعار وصفی، عشقی، انتقادی و اخلاقی پر مغزی دارد و در انواع شعر از غزل، قصیده، قطعه، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعی، مثنوی و فرد دست داشت. در غزل و قصیده پیرو حافظ، امیر خسرو دهلوی، منوچهری وانوری بود. وی دو سال نیز صاحب امتیاز و مدیر مجلهٔ الهدیٰ بود که مضامین آن تفسیر قرآن، تاریخ اسلام، تصوف و عرفان بود. روحی مردی دین‌دار بود. زندگی ساده و به‌دور از تجملی داشت. مولوی محمد شفیع، علامهٔ اقبال و فضل حسین از دوستان وی بودند. از آثارش: دبیر عجم در فن بلاغت و تنقید به فارسی (لاهور، ۱۹۳۶م)؛ العروض و القوافی به اردو (لاهور، ۱۹۳۶م)؛ ترجمهٔ نصیحةالتلمید غزالی به اردو (لاهور، ۱۳۲۷ق)؛ ترجمهٔ شرح قصیدهٔ برده به اردو (لاهور،

۱۳۲۶ق)؛ امیرالکلام من کلام‌الامام که کلمات قصار حضرت امیر(ع) به اردو است (لاهور، ۱۳۲۲ق)؛ ترجمهٔ حکمت بالغة که نامهٔ غزالی به سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی است به اردو؛ شرح اسماءالحسنی به اردو (لاهور، ۱۳۲۹ق)؛ الجفا والوفاکه ترجمهٔ الداء والدواء امام بن قیم به اردو است (لاهور، ۱۳۳۱ق)؛ رسالهٔ سیطرة‌الاسلام علی النصاری اللئام به اردو (لاهور، ۱۳۲۰ق)؛ مافی الاسلام به اردو که عقاید و احکام عبادات اسلامی برای رفع شکوک نوجوانان امروزی است (لاهور، ۱۳۵۰ق)؛ ارمغان احباب که قصیده به‌فارسی است (لاهور، ۱۳۹۵ق)؛ دیوان روحی (غزلیات فارسی) در ۶۰۰۰ بیت، (لاهور، ۱۹۹۶م)؛ دیوان عربی در ۵۰۰ بیت؛ قصیدهٔ ملت آشوب، به‌فارسی (۱۳۵۲ق / ۱۹۳۳م). از آثار چاپ‌نشدهٔ او، تفسیر سورهٔ یس، تفسیر جزوهٔ بیست ونهم و سیم قرآن، تقریظات عربی و خطبات عربی را می‌توان یاد کرد. مسائل دینی، ملی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و عرفانی درونمایهٔ سروده‌های روحی است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۲/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۶۱؛ دیوان روحی (غزلیات فارسی)، تحقیق و تدوین و تحشیهٔ معین نظامی، دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۹۶م، مقدمه؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۶۱/۱-۲۶۵؛ محمدعلی بی‌تقصیر، «دیوان روحی، غزلیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۴۶، پاییز ۱۳۷۵ش، صص۱۷۸-۱۸۰.

مرادی

روحی مازندرانی (ru.hi-ye.mã.zan.da.rã.ni)، میرزا محمد صادق، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم مازندران و «از محاسن روزگار» بود. در طلب علوم، خصوصاً ریاضی، سفر کرده و از هر گوشه توشه‌ای به‌دست آورده» بود (صبح صادق). سرانجام به هند کوچید ودر ۱۰۳۷ق در آگره/ اکبرآباد بود. میرزا محمدصادق مینا مؤلف صبح صادق در آن شهر باوی دیدارکرد و میان آن‌ها «مودتی عظیم [بر] خاست.» میرزا محمدصادق وی را در بهرائچ از شهرهای اوده که روحی در همان اوان به آن‌جا رفته بود، و بنگاله، در دورهٔ حکومت اعظم‌خان ساوجی بر آن ولایت (حـ ۱۰۳۲-۱۰۳۵ق)، نیز دیدار کرد.

منابع: صبح صادق، ۶۲-۶۳؛ کاروان هند، ۴۸۱-۴۸۲.

برزگر

روز روشن (ruz-e. raw.šan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال ۲۴۱۱ شاعر فارسی‌زبان ایرانی، ترکستانی، تاجیکی، افغانی و هندی از محمد مظفر حسین لکنویی متخلص به صبا (۱۲۷۹ق -). روز روشن به ترتیب حروف تهجی، در ۳۱ باب و هر باب مخصوص یک حرف، از آبی ترشیزی شروع شده وبه یونس ابهری ختم شده است. این اثر تکمله‌ای است بر چند تذکرهٔ نگاشته در روزگار مؤلف، از جمله تذکرهٔ شمع انجمن، نگارستان سخن، صبح گلشن، نفائس و مجالس، نشتر عشق و... از محاسن روز روشن آن است که شرح حال و اشعار بیشتر شعرای هندیِ فارسی‌گو را که در تذکره‌های ایرانی نیامده آورده است. از آن‌جا که مؤلف آن هندی است لذا در نگارش آن از دستور زبان هندی استفاده شده و گه‌گاه عبارات مسجع و مصنوع در آن آمده و به جهت شتابزدگی مؤلف، دارای اشتباهات فراوان است. تألیف روز روشن در ۱۲۹۶ق به پایان رسید و در ۱۲۹۷ق به دستور نواب سیدمحمد صدیق حسن‌خان در چاپخانهٔ شاه‌جهانی بهوپال برای نخستین بار به چاپ رسید. نیز در ۱۳۴۳ش به اهتمام محمد حسین آدمیت در تهران چاپ و منتشر شد. آدمیت در چاپ دوم این اثر هیچ‌گونه اصلاحی نکرده و عیناً همان چاپ اول را تکرار نموده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۴۰/۱-۶۴۴؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۶۱۲-۶۱۶؛ الذریعه، ۲۶۷/۱۱؛ روز روشن، تألیف مولوی محمد مظفر حسین صبا، تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران،کتابخانهٔ رازی، ۱۳۴۳ش؛ فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۴۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۶۷۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۹؛ محققین و متقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۱؛
Persian Literature, C.A.Storey, 1/615.

دانشنامه

روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره (ruz.nã.me.ne.gã.ri-ye.fãr.si.dar.šebh-e.qãr.re)، تاریخ روزنامه‌نگاری مانند رشته‌های دیگرِ تاریخ عمومی (تاریخ ادبیات، تاریخ جنبش‌های اجتماعی و...)، بدون ارجاع مستمر به تحول عمومی جامعه، درست و کامل فهمیده نخواهد شد. روزنامه، در میان موضوعات تحقیقی تاریخی، فشرده‌ترین و تنگ‌ترین رابطه را با وضعیت سیاسی، موقعیت اقتصادی، سازمان‌های اجتماعی و سطح فرهنگی جامعه و عصر خود دارد. روزنامه‌ها شاهدان و

بازیگران رویدادهای ملی و بین‌المللی بوده و از مهم‌ترین اسناد تاریخی به‌شمار می‌آیند. اگر روزنامه‌نگاری در شبه‌قاره را، همراه با عوامل تأثیرگذار محیط (از قبیل جنگ‌های بی‌شمار داخلی و خارجی هند، زبان‌های گوناگون بومی و خارجی، و...) بررسی کنیم، مطلب، بیش از اندازهٔ لازم دراز خواهد شد. از این رو، در این‌جا تنها به سیرِ خطی تاریخ روزنامه‌نگاری فارسی در هند پرداخته شده، و در مواردی تنها به‌ضرورت، حاشیه‌پردازی شده است. در این‌جا از تمام روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، فصلنامه‌ها و سالنامه‌ها، (مگر در مواردی اندک) با عنوان کلیِ «روزنامه» یاد شده است. تاریخ روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره، به‌تقلید از تقسیم‌بندی ناصرالدین پروین در تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، بدین ترتیب تقسیم‌بندی شده است: **بخش نخست**، به مقطعی از تاریخ روزنامه‌نگاری می‌پردازد که دست‌نوشته‌هایی خبری به‌نام «اخبارات»، پیدا شدند و به روزنامه‌هایِ اولیهٔ فارسی (روزنامه‌های انگلیسیِ هند که ستون‌های کوتاه فارسی داشتند)، مبدل گردیدند. در **بخش دوم**، به روزنامه‌های منتشر شده در فاصلهٔ زمانیِ ۱۸۲۲م (که اولین روزنامهٔ سراسر فارسیِ هند منتشر شد) تا ۱۸۳۷م، پرداخته شده است. **بخش سوم** به روزنامه‌های منتشر شده در ۱۸۳۷ ــ ۱۸۷۶م اختصاص دارد، **بخش چهارم** به روزنامه‌های ۱۸۷۶ ــ ۱۸۹۶م اشاره می‌کند، **بخش پنجم** به‌روزنامه‌هایی که ایرانیان در شبه‌قاره منتشر کرده‌اند می‌پردازد، **بخش ششم** معرفی روزنامه‌ها و مجلاتی است که بیشتر آن‌ها بعد از تجزیهٔ شبه‌قاره و در پاکستان منتشر شده است. در **بخش هفتم**، روزنامه‌های فارسیِ افغانیِ منتشر شده در هند معرفی شده است. **بخش هشتم** به‌معرفی انجمن‌های ادبی که مجله‌ای نیز منتشر کرده‌اند نظر دارد، و **بخش نهم** به نخستین واژه‌های برساختهٔ نخستین روزنامه‌نگاران فارسی می‌پردازد.

بخش اول: پیش از آغاز روزنامه‌نگاری در ایران، هجده روزنامهٔ فارسی و نیمه فارسی (چند زبانه، که یکی از زبان‌های آن‌ها فارسی بود)، در هند منتشر شده بود. روزنامه‌نگاری فارسی در هند، به خلاف ظاهر، فرزند مستقیم مدنیات اروپایی نبود و تنها پاره‌ای از ویژگی‌های فنی روزنامه‌های قدرت حاکم را تقلید می‌کرد. (صنعت چاپ را اروپاییان در نیمه‌های سدهٔ شانزدهم میلادی، به هند بردند و پس از آن، انگلیسی‌ها در گسترش کاربرد این صنعت، برای پیشبرد منافع خود کوشیدند. اوراق خبری اولیهٔ فارسی، از چاپ و طرز صفحه‌آرایی روزنامه‌های انگلیسی بهره برد). پیش از آنکه انگلیسی‌ها، به صرافتِ به‌راه انداختن روزنامه در هند بیفتند، کار خبررسانی، با اوراق دست‌نویسِ خبریِ فارسی انجام می‌گرفت. این اوراق دست‌نویس، اخبارات نام داشتند و خبر رسانی با اخبارات، محدود به دربار و حاکمان و فرمانداران ولایات بود. پیش‌تر از این، حاکمان مسلمان شبه‌قاره نیز به «اخبارنویسی» و خبررسانی علاقه‌مند بودند و اخبار نویسانی در شهرهای مختلف هند داشتند که رویدادهای گوناگون را به‌صورت اوراق خبریِ دست‌نویسِ فارسی، به‌دربار می‌فرستادند. در زمان پادشاهان تیموریِ هند، اخبارنویسی رونق بیشتری یافت و دلیل آن، علاقهٔ وافر این پادشاهان به ثبت وقایع حکومتشان بود. اخبار نویسان به چندین دسته تقسیم می‌شدند و هر دسته، به‌گونهٔ خاصی از خبررسانی می‌پرداختند. علاوه بر این‌ها، در محدودهٔ دربار نیز، «روزنامه‌مانند»ی نوشته می‌شد که در آن، ذکر کارهای روزانهٔ شاه، احکامی که صادر می‌شد و فعالیت‌های امیران و درباریان می‌آمد و آن‌ها را پس از تکثیر (رونوشت)، در سطح دربار منتشر می‌کردند و نسخه‌هایی نیز برای امیران و فرماندهانِ ولایات می‌فرستادند. این «روزنامه‌مانند»ها در زمان حکومت شاه‌جهان (۱۰۰۰ ــ ۱۰۷۵ق)، «اخبار دارالخلافهٔ دهلی»، و در زمان محمد اکبر دوم (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۲ق)، «اخبار دربار معلی»، نام داشتند. به نوع دیگری از این دست نوشته‌ها به نام «اخبار هندوستانی» باید اشاره کرد که احتمالاً به‌دست یک نفر نوشته می‌شده و بسیار خوش‌خط بوده است. ناصرالدین پروین از «اخبار هندوستانی» به‌نام «روزنامهٔ تمام‌عیار خبری» یاد کرده است (نمونه‌هایی از این دست‌نوشته‌ها در کتابخانهٔ ملی پاریس، انجمن پادشاهی آسیایی لندن و موزهٔ دهلی نگه‌داری می‌شود). اخبارات، خود صورت تغییریافتهٔ واقعه‌نویسی / واقعه‌نگاریِ دربار صفویِ ایران بود که مانند بسیاری از مظاهر فرهنگ ایرانی، به هند رفته و در آن‌جا با ویژگی‌های جامعه و دیوان هماهنگ شده بود. واقعه‌نویسی در منابع مختلف، به‌معنی تاریخ‌نویسیِ درباری و غیر درباری و به معناهای مختلف ولی مشابه یکدیگر به کار رفته است. به جز این، از چندین صاحب‌منصب ــ که شغل نویسندگی داشته‌اند ــ یاد شده که مرز روشنی با واقعه‌نگاری ندارند، مانند منشیگری، سوانح‌نگاری، خفیه‌نویسی، دبیری و...). اخبارات، اخبار دربار معلی و اخبار دارالخلافهٔ دهلی، نوع / شاخهٔ پیشرفته‌تری از واقعه‌نگاری بودند، که چندین نفر در تنظیم خبرهای آن می‌کوشیدند. این کار دارای نظام منسجم‌تر

بود، و شباهتِ بسیاری با روزنامه‌های اولیهٔ فارسی داشتند. از این رو، اخبارات را می‌توان نشریه‌ای نیمه عمومی نامید و آن را با آویزی (Avvisi) مشابه انگاشت. از آغاز قرن چهاردهم میلادی در اروپا، «اخبار» به شکل کالایی حقیقی درآمد و خبرنگاران برای شاهزادگان یا بازرگانان، سرویس‌های منظم مکاتباتیِ دست نویس ترتیب می‌دادند و این اخبار دست‌نویس، به‌نام ایتالیایی آن، «آویزی» نامیده می‌شدند که برگرفته از «ونیز»، از مراکز مهم پخش این دست‌نوشته‌ها، بود. تولد نشریات ادواری در هند، باعث از میان رفتن واقعه نویسی نشد، چنان‌که پس از گذشت نیم قرن از انتشار هیکیز گازت* (اولین روزنامهٔ منظم هند که بخش کوچکی از آن به فارسی اختصاص داشت)، دربار دهلی، همچنان وقایع‌نگار داشت. مصلح‌الدین ابوالقاسم، آخرین واقعه‌نگار تیموریان هند بود که در ۱۲۵۷ق / ۱۸۴۱م، اولین روزنامهٔ فارسی دهلی (سراج‌الاخبار*) را با سردبیری سید اولادعلی، به‌صورت دست‌نویس منتشر می‌کرد. و این، نزدیکی بین روزنامه‌نگاری و واقعه‌نویسی را می‌رساند. سراج‌الاخبار ارگان آخرین پادشاه تیموری، بهادرشاه ظفر بود که با برافتادن این پادشاه، سراج‌الاخبار نیز خاموش شد. نخستین روزنامه‌های فارسی در هند، در روزگاری آشفته پیدا شدند. در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، اروپاییان با دسیسه‌های تجارت و تبلیغ دینی به شرق هند نفوذ کرده بودند و ناآرامی اوضاع داخلی و سستی حکومت دربار هند، فرصت خوبی برای عوامل بریتانیایی پدید آورد تا پایه‌های سلطهٔ خود بر شبه‌قاره را استوار کنند. پس از اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)، آخرین پادشاه تیموری قدرتمند هند، قیام‌ها و سرکشی‌های مستمر، روز به روز زمینه را برای افزایش نفوذ اروپاییان، به‌ویژه انگلیسی‌ها، آماده‌تر می‌ساخت. از این پس، شاهد از هم گسیختن دربار ضعیف شاهان تیموری و به تبع آن، کاهش منزلت زبان فارسی و استیلای هر چه بیشتر شرکت هند شرقی انگلیس ــ که اکنون دریافته بود تسلط بر هند کار دشواری نیست ــ هستیم. در ۱۱۳۷ق / ۱۷۲۴م خاندان سلطنتی آصف‌جاهی (نظام حیدرآباد دکن) خود را مستقل از دهلی اعلام کرد و در پی آن، دیگر حکومت‌های محلی نیز که از این پیش‌تر، تنها در ظاهر، تابع حکومت و پایتخت (دهلی) بودند، پایه‌های استقلال خود را استوارتر کردند. با استقلال هر چه بیشتر حکومت‌های محلی ــ که در راستای خواسته‌های شرکت هند شرقی بود ــ از قدرت دربار کاسته شد و در مرتبهٔ همان حکومت‌های محلی قرار گرفت که هم امکان کنار آمدن با آن وجود داشت و هم امکان برانداختنش. با تضعیف دربار تیموریان، فارسی، منزلت پیشین خود را از دست داد، اما هنوز زبان رسمی و اداری هند بود، و حکمرانان انگلیسی، خود را با این واقعیت تطبیق می‌دادند و برای آگاهانیدن مردم از قوانین و آیین‌نامه‌ها و فرمان‌های حکومتی، خود را ناگزیر از به کاربردن زبان فارسی می‌دیدند و زبان فارسی را تنها زبان ارتباطی با مردم می‌دانستند. برای حکومت انگلیسی، زبان فارسی حکم ابزاری را داشت که می‌توانستند از آن استفادهٔ بهینه کنند. در همین راستا و برای برآوردن نیاز اطلاع‌رسانی و برقراری ارتباط با مردم هند، تعدادی از کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس، ملزم به یادگیری زبان فارسی شدند و همچنین برای تسریع در امر اطلاع رسانی، چاپخانه‌ای برای چاپ و انتشار قوانین و مقررات شرکت هند شرقی انگلیس چاپخانه‌ای به‌دست وارن هیستینگز (۱۷۳۲ــ ۱۸۱۸م) در کلکته به‌راه افتاد و اولین محصول این چاپخانه، کتاب لغت فارسی ــ انگلیسی بود که در ۱۷۸۰م / ۱۱۹۴ق به چاپ رسید. در همین سال، نخستین روزنامهٔ شناختهٔ هند (هیکیز گازت) به‌دست یکی از کارمندان بیکارشدهٔ شرکت هند شرقی انگلیس، با برخی قطعه‌های کوتاه به فارسی، در بنگال (کلکته) منتشر شد. «در بنگاله هم بنای نوشتن کتب را به قالب گذاشته‌اند و کارخانه‌های عالی برای این کار ساخته‌اند. اخبار مملکت را هر هفته در یک جزو کاغذ به همین قسم نویسند و از آن پانصد شش‌صد جزء قالب زنند و به اطراف مملکت و به خانه‌های هر یک از اعاظم جزوی فرستند تا جمیع مردم از حوادث مملکت آگاه شوند. کسی که در این کار معین است مختار است، از او بازپرسی نیست، هر چه بشنود راست و دروغ، یا خوب و بد، حتی اگر امری قبیح از یکی از بزرگان یا از رئیس... سرزند بنویسند و احتیاط نکنند. گویند در این کار مصالح بسیاری است که مردم را به‌کار آید. یکی از آن جمله این است که امور مُستحدثه درست به‌قید تاریخ به ضبط درآیند و ثبت گردند، نه مثل تواریخ سلف که در امور عظیمه چون ولادت عیسی و رفع او به آسمان به سبب اندراس و فراموشی آن قدر اختلاف کرده‌اند که به تحریر در نیاید؛ و بعضی از مورخین به سبب خوف پادشاهان عصر و مطابق مذهب خویش هر چه خواسته‌اند نگاشته‌اند. در این‌جا هیچ یک از این‌ها را از فراموشکاری و تسلط پادشاهان و تعصب مذهب راه نیست...» (تحفة‌العالم،۲۶۳ــ۲۶۴)

پس از انتشار اخبارات، تا ۱۸۲۲م ــ که اولین روزنامهٔ سراسر فارسیِ هند منتشر شد ــ چند روزنامهٔ چند زبانه، که یکی از آن زبان‌ها فارسی بود، منتشر می‌شد. این روزنامه‌ها که، روزنامه‌های «هندی ــ انگلیسی» نامیده می‌شدند، از این قرارند: ۱ــ بنگال گازت / هیکیزگازت* که از ۲۹ ژانویهٔ ۱۷۸۰ تا ۳۰ مارس ۱۷۸۲م، به‌همت یکی از کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس به‌نام جیمز اوگوستوس هیکی، در کلکته منتشر می‌شد؛ ۲ــ ایندیا گازت*، که از ۱۸ نوامبر ۱۷۸۰ تا ۳۰ دسامبر ۱۸۴۳م، به‌دست دو انگلیسی به نام‌های پ.رید و ب.مسینک منتشر می‌شد؛ ۳ــ کالکوتا گازت* / Oriental Advertiser، که از ۴ مارس ۱۷۸۴ تا دسامبر ۱۷۹۲م منتشر می‌شد و در ۱۸۱۵م، بدون آنکه اسلوب آن تغییر کند، به گاورنمنت گازت تغییر نام داد؛ ۴ــ کالکوتا کرونیکل*، که از ۲۶ ژانویهٔ ۱۷۸۶ تا ۱۷۹۸م، به‌همت استوارت و کوپر و سپس کوپر و آپ‌جان در کلکته منتشر می‌شد؛ ۵ــ هفته‌نامهٔ وُرلد که آن‌را ویلیام دُوان در ۱۷۹۱م، به‌تقلید از روزنامه‌ای به همین‌نام که در لندن چاپ می‌شد، و در چاپخانه‌ای که ظاهراً متعلق به خودِ هفته‌نامه بود، منتشر می‌کرد. انتشار ورلد تا ۱۷۹۴م ادامه داشت و از شمارهٔ ۲۸ آوریل ۱۷۹۲م دارای بخش فارسی شد. علاوه بر روزنامه‌های «هندی ــ انگلیسی» یاد شده، احتمالاً روزنامه‌های دیگری نیز به‌زبان انگلیسی یا محلی، که ستون فارسی نیز داشته‌اند، منتشر می‌شده است، اما از آن‌ها آگاهی نداریم. تمام روزنامه‌های یاد شده، به‌دست انگلیسی‌های مقیم بنگال و برای برآوردن نیازهای آن‌ها، منتشر می‌شدند. دست‌اندرکاران این روزنامه‌ها، سنت روزنامه‌نگاری بریتانیا را ادامه می‌دادند و توجه چندانی به آموزش و آگاهانیدن بومیان هند نداشتند. گنجانیدن ستون‌های فارسی نیز، بیشتر به‌خاطر تبلیغ و آگهی‌کردن کالاهای خود بود. امـا بـه‌خاطرِ گنجاندن همین ستون‌های فارسی، پیشتاز روزنامه‌نگاری فارسی نیز به‌شمار می‌روند. پس از هیکیزگازت، شاهد انتشار پی‌گیرِ ستون‌های فارسی در نخستین روزنامه‌های «هندی ــ انگلیسی»، با چاپ چوبی و سربی، هستیم. اکثر روزنامه‌های مهم انگلیسی در این دوره، بـه آوردنِ ستون‌های فارسی اهمیت خاصی می‌دادند. با این‌که برای هندیان ترجیح حروف نازیبای چاپی چوبی و سربیِ آن‌دوره، بر خط زیبای نستعلیق دشوار بود، با گسترش تدریجی روزنامه‌نگاری، اقبال هندیان به این روزنامه‌ها نیز بیشتر شد. بخش‌های فارسیِ روزنامه‌های انگلیسی، بسیار اندک و کم‌تر از یک چهارم سطح روزنامه بود، اما به‌دلیل اهمیت فرهنگی زبان فارسی، این رویه، به روزنامه‌های بعدی ــ که به‌زبان‌های محلی چاپ می‌شد ــ منتقل شد و این روش تا سال‌های دراز ادامه داشته است. همگی این روزنامه‌ها به نحوی وابسته به شرکت هند شرقی انگلیس و حکومت انگلیسی هند بودند و همه در کلکته (مرکز حکومت انگلیسی هند) منتشر می‌شدند. نام نویسندگان ستون‌های فارسیِ روزنامه‌های انگلیسی پوشیده مانده است، ولی می‌توان از سبک نگارش نازیبا و استفاده از واژه‌ها و اصطلاح‌های فارسی هندی و واژه‌های انگلیسی در متن، به نافارسی‌زبان بودن نویسندگان این ستون‌ها پی برد. مقام‌های انگلیسی نیز کمابیش فارسی می‌دانستند و چه‌بسا در تنظیم مطالب ستون‌های فارسی دخالت مستقیم داشتند. تمامی ستون‌های فارسی روزنامه‌های یاد شده از چپ به راست آغاز می‌شد و نثر آن‌ها «منشیانه» بود. در توضیح این نوع نثر، باید به شغل منشی‌گری اشاره کرد که در هند سابقهٔ طولانی داشت. از یک‌سو، زبان فارسی، زبان رسمی دربار و دیوان‌های دولتی بود و از سوی دیگر، زبان عامیانه تودهٔ هندی نبود؛ بنابراین، پیشهٔ پرارج و احترامی در هند پیدا شد که دارندهٔ آن می‌توانست فارسی رایج در آن سرزمین را بنویسد و از این راه روزگار بگذراند. اینان را «منشی» می‌خواندند و همین منشیان ــ که نثرشان به مذاق فارسی‌زبانان اصیل، خوش نمی‌آید ــ در اولین روزنامه‌های هند، قلم زده‌اند. نمونه‌ای از نثرِ خبرها، در روزنامه‌های «هندی ــ انگلیسی» چنین است: «من که رابرت رشتَن داروغـهٔ جیل‌خانه[زندان = jail]ام، اشتهار [آگهی] می‌دهم که به‌روز یکشنبه وقت شام بـه تـاریخ بیستم ماه جون سنهٔ حال، خلاف دستور و قانون عدالت لفتن ولیم سن و لفتن هارن صاحب را که برای ملاقات یک صاحب که به مقدمهٔ قرض در جیل‌خانه مقید بود رفته بود، این‌جانب صاحبان مذکور را به‌غیر خلش و مناقشه چند [؟] در آن‌جا نالشی که برای سزای اعمال من کرده بودند از راه رحم‌دلی و مهربانی از آن نالش دست‌بردار شدند. لهذا از صاحبان مذکور که قصور من معاف نمودند شکرگزار و ممنون شدم و از جمیع خاص و عام عفو این تقصیر عمده که در حق جمیع خلایق از من بـه‌وقوع آمده استدعا می‌دارم.» (کالکوتا کرونیکل*، ۸ جولای ۱۷۹۰م).

بخش دوم روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره از ۱۸۲۲م / ۱۲۳۷ق (سال انتشار جام جهان‌نما* و مرآت‌الاخبار*)، یعنی از انتشار حتمی نخستین روزنامه‌های سراسر فارسی هند تا ۱۸۳۷م / ۱۲۵۳ق (سال جایگزینی رسمی زبان انگلیسی به

جای فارسی و همچنین سال انتشار اولین روزنامهٔ فارسی در ایران) است. روزنامه‌هایی که در این دوره منتشر شده‌اند از این قرارند: از ۱ــ مرآت‌الاخبار* که از بیستم آوریل ۱۸۲۲ تا اوت ۱۸۲۳م در کلکته منتشر شد؛ ۲ــ در همین زمان (۱۸۲۲م) هفته‌نامهٔ دیگری به‌نام جام جهان‌نما منتشر می‌شد که با ۵۴ سال انتشار، پردوام‌ترین روزنامهٔ فارسی هند است و دست‌اندرکاران آن‌را می‌توان «روزنامه‌نگاران حرفه‌ای» شناخت. جام جهان‌نما ابتدا به زبان هندی، سپس هندی ــ فارسی منتشر می‌شد، اما از شمارهٔ یازدهم، سراسر فارسی شد که این مسئله، اهمیت ارتباطی زبان فارسی را در آن دوره نشان می‌دهد. با انتشار جام جهان‌نما به‌فارسی، روزنامه‌های انگلیسی‌زبان (جز گاورنمت گازت* و بانگادوت*)، از چاپ ستون‌های فارسی بازایستادند؛ زیرا جام جهان‌نما به‌گونه‌ای، وابسته به شرکت هندی شرقی انگلیسی بود و سیاست‌های آن را دنبال می‌کرد و این شرکت با دراختیارداشتن جام جهان‌نما، نیازی به‌ستون‌های فارسی در روزنامه‌های انگلیسی وابسته به‌خود نداشت. قانون سخت‌گیری مطبوعات (آوریل ۱۸۲۳م) که از این پیش‌تر مرآت‌الاخبار را به تعطیلی کشانده بود، بر جام جهان‌نما نیز تأثیر محسوسی گذاشت و آن‌را به‌سوی محافظه‌کاری سوق داد (در هند بریتانیا، همواره چارچوبی برای روزنامه‌نگاری بوده، و ممیزی بی‌چون و چرا ــ همان چیزی که در روزنامه‌نگاری عهد ناصریِ ایران می‌بینیم ــ وجود نداشته است، اما دلهرهٔ حکومت انگلیسی از روزنامه‌های فارسی و بومی‌زبان، آن‌ها را وامی‌داشت تا سخت‌گیری نسبتاً پررنگ‌تری بر این روزنامه‌ها اعمال کنند)؛ ۳ــ هفته‌نامهٔ شمس‌الاخبار* که در ششم مه ۱۸۲۳م / ۱۲۳۹ق، در روزهایی که مرآت‌الاخبار رو به خاموشی می‌رفت، همراه با جام‌جهان‌نما شروع به انتشار کرد و در ۱۸۲۷ / ۱۸۲۸م از انتشار باز ایستاد؛ ۴ــ ضمیمهٔ هفته‌نامهٔ گاورنمنت گازت (نخستین‌روزنامه‌ای که بخش فارسی آن با چاپ سربی بود) در ۱۸۲۶م، منتشر شد؛ ۵ــ اخبار سی‌رام‌پور* که از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰م منتشر می‌شد؛ ۶ــ بانگادوت * که انتشار آن در نهم مه ۱۸۲۹م در کلکته آغاز شد؛ ۷ــ سماچارسوراج اندرو* / سماچار سکهه رنجندر که در ۱۸۳۰م به‌همت ناشری مسلمان به‌فارسی و بنگالی انتشار می‌یافت، و احتمالاً از نخستین روزنامه‌های است که ناشرش مسلمان بوده است (اولین ناشر مسلمان، مولوی اکرام‌علی، ناشر اخبار هندوستانی* بود)؛ ۸ــ آیینهٔ سکندر* که از ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۱م به‌چاپ می‌رسید؛ ۹ــ ماه عالم‌افروز* که از ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۱م منتشر می‌شد؛ ۱۰ــ آگره اخبار و زبدة‌الاخبار* که از میانهٔ ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۱م فعالیت می‌کرد و ناشرش واجدعلی‌خان مسلمان بود؛ ۱۱ــ اخبار لودیانه که از میانه‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۶م فعالیت داشت و با وجود این‌که متعلق به یک گروه مذهبی امریکایی بود و هیچ وابستگی به انگلیس نداشت، از منافع انگلیس طرفداری می‌کرد؛ ۱۲ــ سلطان‌الاخبار* که از دوم اوت ۱۸۳۵م تا اوایل ۱۸۵۷م در کار بود؛ ۱۳ــ بحر مواج که از ۱۸۳۳م / ۱۲۴۹ق / ۱۲۱۲ش انتشار می‌یافت، اما آگاهی دقیقی از آن نداریم. انتشار آگره‌اخبار و زبدة‌الاخبار و اخبار لودیانه، انحصار چاپ روزنامه در بنگال را شکست و، به‌خصوص از آن‌رو که در مناطقی خارج از تسلط مستقیم انگلیسی‌ها منتشر شده‌اند، اهمیت دارند. پیش از این، محتوای روزنامه‌های اولیه (هندی ــ انگلیسی)، برای مردم هند، بیگانه بود. اخبارات (دست‌نوشته‌های خبری) نیز ــ که شرح آن‌ها گذشت ــ، تنها در محدودهٔ دربار و میان امرا و شاهان، شناخته بود و جنبهٔ مردمی و عمومی نداشت. انتشار مرآت‌الاخبار، آغازِ روزنامه‌نگاریِ مردمی و بازتاباندن مسائل و مشکلات اجتماعی مردم است. موهن‌رای، مدیر مرآت‌الاخبار، هم شیفتهٔ جنبه‌های مدرن و پیشرفتهٔ اروپا بود و آن‌را می‌ستود و هم جنبهٔ منفی حکومت بریتانیا را نکوهش می‌کرد. با این حال، مرآت‌الاخبار، در حیطهٔ قدرت انگلیسی‌ها (کلکته) منتشر می‌شد و طبعاً نمی‌توانست آزادی چندانی داشته باشد. با انتشار آگره‌اخبار و زبدة‌الاخبار به‌دست یک مسلمان، در بیرون از مرکز قدرت انگلیس و به دور از سیاست‌های سودجویانهٔ آن‌ها، این گمان پیش می‌آید که از این پس، پدیدهٔ روزنامه رفته‌رفته برای هندیان شناخته می‌شود، و هندیان، روزنامه را همچون ابزاری زنده و کارآمد، برای بیان خواسته‌هاشان پذیرفته و با آن‌کنار آمده‌اند. واقعیت این است که هندیان با دیدن جنبه‌های مدرن زندگی انگلیسی، و در زیرِ فشاری که حکومتِ دقیق و سخت‌گیرِ بریتانیا بر تودهٔ هندی وارد می‌کرد، فرصتی یافتند تا از آسمان‌اندیشی‌هایِ سستی‌آورِ ذهنی، به‌واقعیت‌های عینیِ زمینی دقیق شوند و اصول اولیهٔ پیشرفت و همسانی با اروپا را در سرلوحهٔ برنامه‌هایشان قرار دهند. در این دوره چاپخانه به سراسر سرزمین هند راه یافته بود و در حوزه‌های خارج از تسلط انگلیسی‌ها، کتاب و روزنامه چاپ و منتشر می‌شد. نقش افراد مستقل در انتشار روزنامه‌های سراسر فارسی، به‌روشنی به‌چشم می‌خورد. این ویژگی به نوبهٔ خود نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که برنامه‌های حکومت استعماری

انگلیس برای طرد زبان فارسی، چندان موفقیت‌آمیز نبوده است و زبان فارسی، در مراحلی طبیعی، جایگاه خود را به‌زبان قدرتمندتر انگلیسی داده بود (پیش از این، حمایت از زبان فارسی در برنامهٔ کار انگلیس قرار گرفته بود، چون به‌ناگزیر پذیرفته بودند که زبان فارسی تنها زبان ارتباطی است). در این دوره (۱۸۲۳ ــ ۱۸۳۷م) دست‌کم نُه روزنامهٔ سراسر فارسی و پنج روزنامهٔ دو یا چند زبانه که یکی از زبان‌هایشان فارسی بود، در هند منتشر شده، که هفت عنوان از این روزنامه‌ها پس از ۱۸۳۷م نیز به انتشار ادامه داده‌اند. از روزنامه‌های یاد شده، سه عنوان در بیرون بنگال و ده عنوان دیگر در کلکته (پایتخت بنگال) منتشر شده‌اند. در ۱۸۳۷م یک فارسی‌دان هندی، از میان شش روزنامه می‌توانست روزنامه‌ای را که می‌پسندید برگزیند، در حالی که هنوز در کشورهای فارسی‌زبان، ــ مانند ایران و افغانستان ــ هیچ روزنامه‌ای منتشر نمی‌شد.اکثر روزنامه‌های این دوره (۱۸۲۲ ــ ۱۸۳۷م) با چاپ سنگی و به خط نستعلیق و گاهی نسخ، روی کاغذهای نامرغوبِ معمول در هند، منتشر شده‌اند. تمامی این روزنامه‌ها بدون تصویر و دو ستونی بودند و خطی از وسط ستون‌ها را جدا می‌کرد. شمار صفحات بین چهار و چهارده بود. سرلوحهٔ این روزنامه‌ها، ساده و عبارت از نام روزنامه بود که با خط نستعلیق نوشته می‌شد. قطع آن‌ها حدود ۲۸ × ۲۱ سانتی‌متر و گاهی بزرگ‌تر بود. بهای رایج روزنامه‌ها در این دوره، دو روپیه بود و ارزان‌ترینِ این روزنامه‌ها بانگادوت است که بهای ماهانه‌اش یک روپیه بود. شمارگان این روزنامه‌ها بسیار کم‌تر از روزنامه‌های انگلیسیِ هم‌دوره است و یکی از دلایل آن این است که فارسی در این دوره زبان تحصیل‌کردگان بومیِ فارسی‌دان بود، که اغلب قدرت خرید چندانی هم نداشته‌اند. نثری هم که در روزنامه‌های این دوره به‌کار می‌رفت، «نثر دانش‌آموختگان» است. این نوع نثر از آن گروه روحانیان یا دانشورانی بود که نثرشان با همهٔ شیوایی به‌کار روزنامه‌نگاری نمی‌خورد. مشخصات بارز این نوع نثر، آمیختگیِ آن با صنایع ادبی و تقلید از آثار ادبی کهن است. نثر مرآت‌الاخبار (که ناشرش پایه‌گذار آموزش نوین در هند است)، آیینهٔ سکندر (که ناشرش دوست نزدیک شاعر نام‌دار هند، میرزا اسدالله غالب است) و سلطان‌الاخبار (که ناشرش، شاعر شیعی‌مذهبی با تخلص سرود است)، نمونهٔ بارزی از این نوع نثر است. چون زبان فارسی زبان مادری برخی از نویسندگان این دوره نبود، زبان کاربردی آن‌ها به ابهام و پیچیدگی متنِ روزنامه‌ها می‌افزود. شعر، کم‌تر چاپ می‌کردند و تنها در میان متن، اشعاری را شاهد می‌آوردند و گه‌گاه اگر شعری چاپ می‌شده، بیشتر جنبهٔ سیاسی داشته است. نحوهٔ ارائهٔ خبر ــ که عبارت است از گزارشِ شایعه‌ها، رویدادهای گوناگون شهری و حوادث طبیعی، مانند سیل و زلزله، در روزنامه‌های این دوره یکنواخت است: عنوان و خبرِ متن، با قلمِ یکسانی نوشته شده‌اند و به‌ندرت، عنوان درشت‌تر از متن است. عنوان، عبارتِ ترکیبیِ «خبر» + محل رویداد خبر است، مانند «خبر پشاور»، «خبر دهلی» و... منابع خبری این روزنامه‌ها عبارتند از شنیده‌ها و نقل‌قول‌های مسافران و رهگذران و به‌ویژه بازرگانان و گاهی نیز، روزنامه‌های دیگر، خصوصاً روزنامه‌های انگلیسی. خبرهای خارجی بسیار کم‌تر از خبرهای شهری و داخلی است و از همین خبرهای خارجی می‌توان دریافت که آگاهی هندیان در نیمهٔ یکم قرن نوزدهم میلادی از جهان خارج بسیار کم و سطحی بوده است. بیشتر سطح روزنامه‌های این دوره را به‌ترتیب، خبرهای محل انتشارِ روزنامه، خبرهای دیگر نقاط هند، به‌ویژه دهلی، اوده و کشورهای مسلمان‌نشین، مانند ایران و افغانستان، پر می‌کرد. اعتراضی به سیاست‌های انگلیس و انتقاد از آن‌ها، در برخی روزنامه‌های این دوره، مانند مرآت‌الاخبار و سلطان‌الاخبار دیده می‌شود. روزنامه‌های محافظه‌کارتر (مانند ماه عالم‌افروز) نیز گه‌گاه به انتقاد از انگلیسی‌ها پرداخته‌اند. برخی نیز، مانند جام جهان‌نما که طرفدار حکومت انگلیس بود، اعتراض به سیاست‌های بیگانگان نَمی‌کرد و همین امر سببِ ملال مردم از این روزنامه شده بود. دفاع از ادیان رایج در شبه‌قاره در برابر مسیحیتِ انگلیسی‌ها، جایگاه ویژه‌ای در روزنامه‌های این دوره دارد. آگهی / «اشتهار» / «اشتهارنامه»های روزنامه‌های این دوره به‌انجام کارهای دولتی یا امور خیریه مربوط می‌شود و هنوز آگهی بازرگانی در آن‌ها راه نیافته بود. نمونه‌ای از نثر خبرهایِ روزنامه‌های این دوره چنین است: «اشتهار[:] بر دیده‌وران صاحب بصیرت پوشیده مباد که به سبب کمال رأفت و عین عنایت که بر حال کافهٔ انام مبذول است، دارالشفایی برای معالجهٔ مریضان چشم از پیشگاه سرکار دولت‌مدار کمپنی انگریز [شرکت هند شرقی انگلیس] در بهادانی‌پور تقرر یافته. چنان‌چه اکثر مردمان که به این بیماری مبتلا بودند در آن دارالشفا رفته بی‌خرج دامی و درمی، دیده به دیدار شاهد مقصود نورانی ساختند. لهذا اشتهار داده می‌شود که هر کس به بیماری گرفتار باشد، بلا تکلیف در آن‌جا رفته به استعلاج خود

پـــردازد.» (جـــــام جـهان‌نـــما، شـمارهٔ ۱۷۸، ص ۱)
بخش سوم روزنامه‌نگاری فارسی در هند به‌سال‌های ۱۸۳۷ تـا ۱۸۷۶م / ۱۲۵۳ تـا ۱۲۹۳ق، اخـتصاص دارد. ۱۸۳۷م سالِ صـدور فـرمان مـوقوف شـدن رسـمیت فـارسی در شـبه‌قاره (همزمان با انتشار اولین روزنامهٔ فارسی ایران)، و ۱۸۷۶م، سالِ تعطیل شدن جام جهان‌نما است. موقوف شـدن رسـمیت زبـان فـارسی بـدان مـعنا نـبود کـه روزنـامه‌های فـارسی از انـتشار بازایستند، زیرا هنوز، زبان ارتباطی دانش‌آموختگان و باسوادان هند، دربار و مسلمانان هند، فـارسی بـود. بـا وجـود کـوشش مقام‌های انگلیسی برای حذف زبان فارسی و جـایگزین کـردن زبان انگلیسی و تقویت زبـان‌های مـحلی، پس از صـدور ایـن فرمان، جام جهان‌نما سی و نه سال، سلطان‌الاخبار بیست سـال، اخبار لودیانه ده سال و آیینهٔ سکندر، زبدة‌الاخبار و ماه عالم‌افروز، هر یک چهار سال منتشر شدند و دست‌کـم دوازده روزنـامه و مجلهٔ جدید فـارسی هـم در فـاصلهٔ زمـانی ۱۸۳۷ تـا ۱۸۷۶م تأسیس شدند. روزنامه‌هایی که در این دوره تأسیس شده‌اند از این قـرارنـد: ۱ــ مـهر مـنیر* کـه در ۱۸۴۱م انـتشار یـافت؛ ۲ــ سراج‌الاخبار* که در ۱۸۴۱م منتشر شد؛ ۳ــ صادق‌الاخبار* که در ۱۸۴۴م به‌اشارهٔ شرکت هند شرقی انگـلیس مـنتشر شـد و در ۱۸۴۶م به‌اردو تغییر زبان داد (هیچ نسخه‌ای از این هفته‌نامه در دست نیست و چون مـنابع مـختلف نـیز در ایـن‌مورد مـطلب قابل‌توجهی ندارند، انگیزهٔ شرکت هند شرقی انگلیس از انتشار این هفته‌نامه را نمی‌دانیم)؛ ۴ــ احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخبار* که در ۱۸۴۴م کارش را آغاز کرد و اولین هفته‌نامهٔ فارسی است که به‌دست ایرانی‌تباری در هند منتشر شده است؛ ۵ــ جاگاد دیپاک باسکار* / ایندیان سان کالکوتاکه از یازدهم ژوئن ۱۸۴۶م منتشر شد؛ ۶ــ گلشن نوبهار* که در یکم فوریهٔ ۱۸۵۱م آغاز به‌کار کرد؛ ۷ــ مـرتضایی* کـه در ۱۸۵۵ / ۱۸۵۶م انـتشار یـافت؛ ۸ــ مفرح‌القلوب و مطلع خورشید* که در ۱۸۵۵م کارش را آغاز کرد. انتشارش تا ۱۹۰۶م (چـهل سـال) بـه‌طول انـجامیده است و دست‌اندرکاران این روزنامه را نیز می‌توان (به‌همراه جام جهان‌نما) روزنامه‌نگاران حرفه‌ای به‌حساب آورد؛ ۹ــ فارسی‌اخبار کـه در ۱۸۶۲م به‌راه افتاد (هفته‌نامهٔ دیگری به همین اسم در ۱۸۸۴م در هند منتشر شده است)؛ ۱۰ــ اسـلامی مـجلس مـذاکرهٔ عـلمیهٔ کلکته* که در ۱۸۶۴م دایر شد؛ ۱۱ــ جریدهٔ عالمیهٔ سرکار عالی* که در ۱۸۶۹م انتشار یافت؛ ۱۲ــ دوربین* که در ۱۸۷۴م منتشر شد. علاوه بر این دوازده عنوان، به چهار مورد دیگر مـی‌توان اشاره کرد که به انتشار یا فارسی‌بودنشان تردید داریم: سکندر در ۱۸۴۶م در کلکته؛ جام جمشید و چابک، هـر دو در ۱۸۴۶م در بمبئی؛ راست‌گفتار در ۱۸۵۱م در بمبئی. در ایـن دوره، شـاهد گسترش صنعت چاپ و در نتیجهٔ آن، گسترش چـاپ فـارسی هستیم. چهار روزنامه از روزنامه‌های یاد شده، در چاپخانه‌هایی که از آنِ خودشان بود، چاپ می‌شدند. چاپ چـوبی (قـالبی) به‌چاپ سنگی ارتقا یافته بود و از چاپ قالبی و سربی، بسیارکم استفاده می‌کردند. عـوامـل ایـن گسترش را مـی‌توان گسترش فـعالیت‌های سـوداگران، فـرهنگ‌پروران و گـروه‌های مـذهبی مسیحی دانست. شش روزنامهٔ دورهٔ پیش (۱۸۲۲ ــ ۱۸۳۷م) که انتشار آن‌ها هنوز ادامه یافت عبارت بودند از جام جهان‌نما که در اوت ۱۸۷۶م از انتشار باز ایستاد، آیینهٔ سکندر، زبدة‌الاخبار و ماه عالم‌افروز که هر سه در ۱۸۴۱م تـعطیل شـدند (دلیـل تـعطیلیِ همزمانِ این سه روزنامه، پوشیده مانده است)، اخبار لودیانه که در ۱۸۴۶م و سلطان‌الاخبار که در ۱۸۵۷م از انتشار باز ایستادند. از اتفاقات اجتماعی مهمی که در همین سال (۱۸۵۷م) روی داد، می‌توان به برافتادن آخرین پادشاه تیموری دهلی، بهادرشاه ظفر (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق)، و جنبش آزادی‌بخش ملی هند، که در یک جدال خونین به‌دست انگلیس‌ها سرکوب شد، اشاره کـرد. یک سال بعد، در ۱۸۵۸م هندوستان، رسماً بـخشی از امـپراتـوری بریتانیا شد. اخـبار حکومت‌های به‌ظاهر مسـتقل در ایـن دوره، صـفحهٔ روزنـامه‌ها را پـر کـرده است. در ایـن دوره، حـمایت مقام‌های انگلیسی از روزنـامه‌های وابسـته، کـاسته شـد، و در عوض، روزنامه‌های مستقل‌تر فارسی و روزنـامه‌های بسـیاری به‌زبان‌های محلی سر بر آورند، که رقیب تازه‌نفس روزنامه‌های برجا مانده بودند. دو روزنامه (مفرح‌القلوب و مـطلع خـورشید و سراج‌الاخبار) از روزنامه‌های منتشر شده در این دوره، دوزبـانه (فارسی ــ اردو) بودند، اما بخش فارسی‌شان غـلبه داشت. دو مورد (صادق‌الاخبار و جریدهٔ عالمیهٔ سرکار عالی) از فارسی به اردو تغییر کردند و اسلامی مجلس مذاکرهٔ عـلمیهٔ کـلکته نـیز از اردو به‌فارسی تغییر کرد. یک مورد نیز (جاگاد دیپاک باسکار) پنج‌زبانه بود. روزنامه‌های ایـن دوره در نُـه شـهر مـختلف هـند مـنتشر می‌شدند، که کلکته با دارا بودن نُه عنوان در صدر قـرار داشت. پیشاور و دهلی هر کدام دو روزنامه، مـدرس، لودیـانه، آگـره، بمبئی، کراچی و حیدرآباد دکن هر کـدام یک روزنـامهٔ فـارسی داشتند. برخی از این شهرها بـرای اولیـن‌بار صـاحب روزنـامهٔ فارسی شدند و جالب است که این اتفاق در روزهایی افتاد که

زبان فارسی از رسمیت افتاده بود و دایرهٔ استفاده از این زبان روزبه‌روز تنگ‌تر می‌شد. در ۱۸۴۱م، هشت روزنامهٔ فارسی در هند منتشر می‌شد که، در تاریخ روزنامه‌نگاری هند، بی‌نظیر است. در ۱۸۷۶م، تنها سه روزنامهٔ فارسی همزمان منتشر می‌شد (جام جهان‌نما، دوربین و مفرح‌القلوب و مطلع خورشید). قطع روزنامه‌های این دوره با دورهٔ پیش تفاوت محسوسی نداشت. کم‌ترین صفحه را آیینهٔ سکندر، اخبار لودیانه و دوربین (هر کدام چهار صفحه)، و بیشترین صفحه را اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته (هجده صفحه) داشت. ستون‌بندی، مانند دورهٔ پیش، دو ستونی بود و خطی از وسط دو ستون را جدا می‌کرد ــ به‌استثنای جاگاد دیپاک باسکار که پنج ستون برای پنج زبان داشت، و اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته که یک‌ستونی بود. خط روزنامه‌های این دوره به‌ترتیبِ رواجی که داشت، نستعلیق، تعلیق و نسخ بود و عنوان‌ها درشت‌تر از متن بودند. سرلوحه نیز ساده بود (غیر از احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار و مفرح‌القلوب و مطلع خورشید که هر دو به‌دست ایرانیان مقیم هند منتشر می‌شدند). بهای روزنامه‌های این دوره متفاوت بود، و برای فروش، مشترک می‌پذیرفتند. از نحوهٔ توزیع و شمارگان این روزنامه‌ها آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی از آمار روزنامه‌هایی که با پست ارسال می‌شد می‌توان دریافت که سلطان‌الاخبار ــ به‌واسطهٔ این‌که راست‌گفتار و دلخواه مسلمانان بوده ــ بیش از دیگر روزنامه‌های این دوره با پست ارسال شده و احتمالاً شمارگانش بیش از دیگر روزنامه‌ها بوده است. ماه عالم‌افروز، با پانزده نسخه، از همه کم‌تر ارسال شده است. جز اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته، که نشریه‌ای مذهبی بود و برخی دیگر (مانند صادق‌الاخبار، جام جهان‌نما و اخبار لودیانه) که ارگان سیاست‌های بریتانیا در هند، یا مدافع منافع آنان بودند، بقیه از منتقدان حکومت استعماری بودند. اسنادی در دست است که نشان می‌دهد مقام‌های انگلیسی از انتقادهای گاه و بیگاه این روزنامه‌ها در هراس بوده‌اند. روزنامه‌های فارسی این دوره با دیگر روزنامه‌های غیرفارسی و فارسی هند و ایران، حکم منبع خبریِ متقابل را داشتند. منبعِ دیگر، مانند دورهٔ پیش، شایعه و دیده و شنیده‌های مسافران و رهگذران بود. نثر روزنامه‌ها در این دوره، نثر متداول در شبه‌قاره، یا به عبارتی دیگر، نثر ایرانیان مقیم هند است. این نوع نثر بهتر از گونه‌های نثر دورهٔ پیش، و بیشتر متناسب به روزنامه است. در این میان، دو هفته‌نامهٔ احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار و مفرح‌القلوب و مطلع خورشید که ناشران آن‌ها، ایرانی‌تبار بود، نثری بهتر داشتند. از این میان، تنها مفرح‌القلوب و مطلع خورشید، به‌چاپ شعر علاقه‌مند بودند و در دیگر روزنامه‌ها به‌ندرت شعری چاپ می‌کردند، ولی شاهد آوردن ابیاتی از اشعار در متن رواج داشت. این روزنامه‌ها به گزارش دانش و فن‌های تمدن اروپایی می‌پرداختند و آگهی نیز چاپ می‌شد، ولی بیشتر به اطلاعیه مانند بودند و بیشتر به‌خدمات اجتماعی و «مضامین مفید عام» توجه می‌ورزیدند. بنا بر این، گمان می‌رود که این آگهی‌ها به‌رایگان چاپ می‌شده است ــ به‌استثنای مفرح‌القلوب و مطلع خورشید، که برای چاپ آگهی، پول می‌گرفت. نمونه‌ای از نثرِ خبرها در روزنامه‌های این‌دوره چنین است: «**کابل**: راست و دروغ بر گردن راوی، روایت می‌کنند رؤسای افغانستان از سریرآرایی و معدلت‌گستری شاه‌شجاع‌الملک خیلی ناراض [ناراضی] هستند، بلکه اکثری از آنان از انقیاد حکم شاه سر باز زده و به‌گوشه‌ها، عزلت‌گرفتند و استدعا از گورمنت [فرمانروا، حاکم] می‌دارند که خود گورمنت انگریزی [انگلیسی] فرمانروای آن بلاد باشد، یا سلطانی دیگر از دودمان تیموریه به سلطنت کابل متمکن فرماید. زیرا چه، شاه شجاع‌الملک را افغانان کابل معاند خودها می‌پندارند و علاوه، از بدپروازی‌های شاهزاده به‌جان آمده‌اند.» (مهر منیر، شمارهٔ ۲)

بخش چهارم روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۶م را در بر می‌گیرد. روزنامه‌های منتشر شده در این دوره، و مدت انتشارشان، از این‌قرار است: ۱ــ هفته‌نامهٔ انجمن پشاور* که در ۱۸۸۰م دایر شد؛ ۲ــ هفته‌نامهٔ شفق* که در ۱۸۸۰م در دکن به‌راه افتاد و مدیر آن، کسی به‌نام سیدحسن رضوی بود؛ ۳ــ ماهنامهٔ مفید عام* که نخستین روزنامهٔ فارسیِ لاهور بود و در ۱۸۸۱م انتشار یافت؛ ۴ــ هفته‌نامهٔ ادبیِ گلدستهٔ سخن* که در ۱۸۸۲ / ۱۸۸۳م به‌فارسی یا فارسی ــ اردو در آگره انتشار یافت؛ ۵ــ مدرس فارسی* که در ۱۸۸۳م دایر شد؛ ۶ــ فارسی اخبار* که در آغاز ۱۸۸۴م کارش را شروع کرد؛ ۷ــ درفش کاویانی* که در ۱۸۸۴م منتشر شد؛ ۸ــ نغمهٔ هند* که در اوت ۱۸۸۷م آغاز به کار کرد؛ ۹ــ سیدالاخبار* که در ۸ دسامبر ۱۸۸۸م به‌راه افتاد؛ ۱۰ــ کوکب ناصری* که در ۲۵ دسامبر ۱۸۹۱م انتشار یافت؛ ۱۱ــ حبل‌المتین* که در دسامبر ۱۸۹۳م فعالیتش را آغاز کرد و در طول سی‌وهفت سال انتشار، چهل‌وسه بار توقیف شد (چهار سال به‌دستور علی‌اصغرخان اتابگ، و هشت سال به دستور دولت هند از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۳ش). علاوه بر این‌ها، از دو عنوان دیگر

می‌توان نام برد که انتشار یا فارسی‌بودنشان محل تردید است: ۱ــ آزاد* که روزنامه‌ای اردو بود ودر دهلی منتشر می‌شد، به‌خطا، به‌نام روزنامه‌ای فارسی در منابع راه یافته است. (این روزنامه، غیر از آزاد*، ضمیمهٔ هفته‌نامهٔ مفتاح‌الظفر است)؛ ۲ــ علیگر، که هیچ‌یک از منابع هندی و ایرانی و انگلیسی غیر از صدرهاشمی، از آن نام نبرده‌اند. در این دوره، زبان فارسی به سود زبان انگلیسی کاملاً به حاشیه رانده شده بود. حکومت انگلیسی بر شبه‌قاره سیطره یافته، دبستان‌ها و دبیرستان‌هایی به شیوهٔ اروپایی تأسیس شده بود و زبان فارسی تنها یکی از وسایل پژوهش در دانشگاه‌های نوبنیاد بود. با این وجود، در این دوره، ۹ تا ۱۲ روزنامه یا مجلهٔ فارسی یا دوزبانه و سه‌زبانه تأسیس شد که باز، برخی از آن‌ها، نخستین روزنامهٔ فارسی یک شهر هندی بودند. اکثر روزنامه‌هایی که از آن‌ها نام رفته، عمری کوتاه داشتند. از این روزنامه‌ها، چهار عنوان در لاهور، چهار عنوان در حیدرآبادِ دکن، و در هر یک از شهرهای پیشاور، کلکته، آگره، بمبئی و کراچی، یک عنوان چاپ و منتشر می‌شد. یکی از دلایل این‌که کلکته از صدرنشینی دورهٔ پیش پایین آمده بود، دوری جغرافیایی این شهر از مناطق اصلی فارسی‌زبان، مانند ایران و افغانستان، بود؛ چرا که با برچیده‌شدن فارسی و فارسی‌دانی در هند، تجمع استفاده‌کنندگان این زبان نیز، از مرز ایران و افغانستان به طرف مرکز هند، کم‌رنگ‌تر شد. حیدرآباد و لاهور هم که نزدیک‌تر به مرز کشورهای فارسی‌زبان هستند وضعیتی برعکس داشتند. در ۱۸۸۵م، پنج روزنامهٔ فارسی منتشر شده که در تاریخ روزنامه‌نگاری هند کم‌نظیر است (اما اگر این رقم را با نسبت انتشار روزنامه‌های انگلیسی‌زبان و محلی‌زبان، بسنجیم، به رکود زبان فارسی و روزنامهٔ فارسی پی می‌بریم). مقامات انگلیسی به‌زبان فارسی و انتشار روزنامه به این‌زبان، بی‌علاقه بودند و انتشار روزافزون کتاب و روزنامه‌های انگلیسی و زبان‌های محلی، عرصه را بر فارسی‌دانی و فارسی‌نویسی تنگ‌تر کرده بود. در سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۳م، تنها یک روزنامهٔ فارسی در هند منتشر می‌شد (و این در حالی است که به‌طور مثال در سال ۱۸۹۱م، بیست و چهار روزنامه به‌زبان‌هندی و شصت و هشت روزنامه به‌زبان اردو منتشر شده است). به‌خلاف آغاز روزنامه‌نگاری فارسی، که به‌دست هندوها بود، در این دوره، مدیر و سردبیر روزنامه‌ها بیشتر مسلمان و شیعه بودند. تنها روزنامه‌ای که به‌دست هندوها اداره می‌شد مفید عام بود. بدین‌ترتیب، تعجبی نخواهد داشت که بیشتر روزنامه‌های این دوره، به اسلام پرداخته باشند. با رکود فارسی، مسلمانان به‌اردو روی آوردند و در این‌سال‌ها شاهد پیشرفت این زبان و انتشار روزنامه‌هایی به این زبان هستیم. با این‌حال، روزنامه‌های اردوزبانِ این مقطع از تاریخ، صفحه یا صفحاتی به‌فارسی نیز داشتند. نمونهٔ بارز روزنامه‌های اردوزبانی که چاپِ مطالبی به‌فارسی را فراموش نمی‌کردند، روزنامهٔ معلم شفیق است. این روزنامه مقاله‌های فارسی سید جمال‌الدین افغانی را چاپ می‌کرد و شعر و مَثَل فارسی در میانِ متن اردو می‌آورد. چاپ سنگی معمول‌ترین نوع چاپ در این دوره بود. قطع روزنامه‌ها و به تبع آن، ستون‌بندی آن‌ها بسیار متفاوت بود. کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین قطع را به‌ترتیب مدرس فارسی با ۲۰/۵ × ۱۳ سانتی‌متر و کوکب ناصری با ۵۰ × ۳۴ سانتی‌متر داشتند. شمار صفحات نیز متنوع بود. کم‌ترین صحفه از آنِ فارسی‌اخبار (۴صفحه) و بیشترین صفحه از آنِ مدرس فارسی (۱۶ صفحه) بود. خط رایج، نستعلیق بود و زیباترین خط نستعلیق را سیدالاخبار و کوکب ناصری داشتند. تیتر، درشت‌تر از متن، و سرلوحه‌ها، مفصل و پرنقش و نگار بودند. آگهی، به‌خلاف دوره‌های پیش، کم‌تر به‌چشم می‌خورد و تصویر، محدود به کلیشه‌های کالاهایِ آگهی‌شدهٔ انگلیسی بود. بهای روزنامه‌های این دوره متفاوت است. قیمت تک‌فروشی دیده نمی‌شود و همهٔ روزنامه‌ها، بهای اشتراک پستیِ ماهانه یا سالانه داشتند. گه‌گاه بهای روزنامه‌ای برای قشری خاص، «وابسته به همت خودشان» درج شده است (حبل‌المتین*). از شمارگان بسیاری از روزنامه‌های این دوره ناآگاهیم. محتوی بیشتر این روزنامه‌ها، خبری و سیاسی است. به‌خلاف دورهٔ پیش که روزنامه‌ها سرمقاله نداشتند و خبریِ صرف بودند، به‌سرمقاله و تفسیر رویدادها توجه می‌شد و گرایش‌های سیاسی روشن‌تر از دورهٔ پیش بود. بیشترِ این روزنامه‌ها شعاری برای خود داشتند و اغلبِ شعارها به یکدیگر می‌مانست. پرداختن به «منافع عمومیه» و «پولیتیک» و... در سرلوحهٔ روزنامه‌ها قرار داشت، ولی روش و منش آن‌ها بسیار با هم فرق می‌کرد. سیدالاخبار در میان روزنامه‌های این دوره «آزاده‌تر» از دیگران است. از برجسته‌ترین روزنامه‌های این دوره، حبل‌المتین است که منابع مختلف از این روزنامه و ناشر آن (مؤیدالاسلام*)، با ویژگی‌های متناقض یاد کرده‌اند. کسانی مانند احمد کسروی، ناشر حبل‌المتین را «چاپلوس»، «سود جود»، و حبل‌المتین را «عین‌الدوله‌نامه» خوانده و برخی دیگر، مانند صدرهاشمی، با

روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره

گفته‌های کسروی موافق نیستند و مؤیدالاسلام را «خدمتگزار به وطن» و ستایش وی از برخی کسان را «به‌مصلحت وقت» توصیف کرده‌اند. منابع خبری در این دوره، روزنامه‌های انگلیسی یا روزنامه‌های محلی‌زبانِ چاپ هند و روزنامه‌های دیگر کشورها، مانند اختر استانبول، بود. به خبرهای داخلی توجه می‌شد، اما گرایشَ، بیشتر به خبرها و تفسیر خبرهای خارجی بود. در این دوره، روزنامه‌نگاران ایرانی‌تبار، با دریافت نامه، از خبرهای خارجی مطلع می‌شدند و روزنامه‌های این دوره، در کل، به‌همدیگر توجه بیشتری نشان می‌دادند. در میان روزنامه‌های یاد شده، توجه به ادبیات دیده نمی‌شود، مگر در مدرس فارسی که آن‌هم جنبهٔ آموزشی دارد. با وجودی‌که واژه‌های انگلیسی بیشتر از دورهٔ پیش به‌فارسیِ هند رسوخ کرده بود، نثر فارسیِ بهتری را در روزنامه‌های یادشده شاهدیم. سه روزنامه با دخالت انگلیسی‌ها چاپ می‌شد، ولی هیچ تبلیغی از مسیحیت در آن‌ها دیده نمی‌شود. در این دوره، قانونی برای سانسورِ قبلیِ روزنامه‌هایِ شرقی‌زبان، تصویب شد که از آن پس روزنامه‌ها، محافظه‌کاری بیشتری در پیش گرفتند. در سال آخرِ این دوره (۱۸۹۶م)، هشت روزنامهٔ فارسی در جهان منتشر می‌شد: دو روزنامه در هند، سه روزنامه در ایران و بقیه در شهرهای استانبول، قاهره و لندن. نمونه‌هایی از نثر روزنامه‌های این دوره چنین است: «روانگی شاه جم‌جاه ایران به ملک فرنگ[:] ۲۹ آپریل، یعنی چند روز قبل در بنبئی‌گزت درج شده بود که در روز ۱۳ ماه حال شاه ایران روانهٔ تبریز شد و از آن‌جا می‌رود به تفلیس و مسکو و سنت پطرزبورغ و شش روز در پایتخت مهمان امپراطور است. پس از طریق خشکی می‌رود به ورسا و برلن و هالند و در آخرالامر به انگلند. در ماه جون در آن‌جا اقامت می‌کند، ۲۵ روز. در مراجعت پاریس و سویتزرلند و قسطنطنیه را دیده در ماه سپتمبر وارد طهران می‌شود. همراهان شاه چهل کس هستند مع صدراعظم و اعاظم اراکین دولت، ولی هیچ‌یک از فرزندانش در این سفر همراه نیستند.» (سیدالاخبار، شمارهٔ ۲۳، یازدهم رمضان ۱۳۰۶ق) «اعلان[:] معلمین لایق و قابل اهل زبان به‌جهت تعلیم و آموختن لسان عربی و فارسی و اردو و انگریزی از معرفت ادارهٔ حبل‌المتین دستیاب می‌شود، خواستگاری را رجوع به ادارهٔ مذکوره باید و نیز امتعهٔ هندوچین و اقمشهٔ اروپا و امریکه و ایران به‌طور کفایت و نهایت حفاظت و خیرخواهی تام خریداری و طلب می‌نماید. حق‌السعی[؟] فی صدی دو روپیه یک آنه گرفته می‌شود. اداره را با تجار معتبر چین و امریکه و ایران و اروپا رسائی است.» (حبل‌المتین، شمارهٔ دوم، ۱۳۱۳ق)

بخش پنجم: روزنامه‌های فارسی که ایرانیان در هند منتشر کرده‌اند:
۱ــ حبل‌المتین از ۱۸۹۳م، آغاز به انتشار کرد، اما سه سال نخستِ انتشار آن، در دورهٔ پیش بود؛ ۲ــ مفتاح‌الظفر که از هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۱۷ق / پانزدهم آگوست ۱۸۹۹م کارش را آغاز کرد؛ ۳ــ آزاد که ضمیمهٔ مفتاح‌الظفر بود و حدود یک‌ماه پس از مفتاح‌الظفر منتشر شد؛ ۴ــ دعوت‌الاسلام* که از اکتبر ۱۹۰۶م / ۱۳۲۴ق تا ح۱۳۲۵ق فعالیت داشت؛ ۵ــ نامهٔ وطن* که از ۱۹۰۷ــ۱۹۰۸م / ۱۳۲۵ــ۱۳۲۶ق تا ح۱۳۲۶ق انتشار می‌یافت؛ ۶ــ پرسپولیس* که از ۸ نوامبر ۱۹۲۸م / ۱۷ آبان ۱۳۰۷ش تا ۱۳۰۸ش منتشر می‌شد؛ ۷ــ تمدن* که در ۱۳۲۶ق منتشر شد؛ ۸ــ دورنمای ایران* که از ۳۰ نوامبر ۱۹۲۸م / ۹ آذر ۱۳۰۷ش تا ح۱۳۰۸ش فعالیت داشت؛ ۹ــ اصلاح* که از ۱۳۲۷ق تا ح۱۳۲۹ق دایر بود. آغازگرِ این دورهٔ روزنامه‌نگاری فارسی در هند، و نیز، پردوام‌ترینِ این روزنامه‌ها حبل‌المتین بود که شرح کوتاهی از آن در دورهٔ پیش گذشت. اوضاع سیاسی وخیم ایران در سال‌های آخرِ پادشاهیِ ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۴ــ ۱۳۱۲ق) و پس از او، مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳ــ ۱۳۲۴ق)، عرصه را بر روزنامه‌های آزادی‌خواه و انقلابیِ ایران تنگ کرده بود. روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه ایران، زیر سانسورِ قبل از چاپ و بعد از چاپ (ناصرالدین‌شاه دستور به جمع‌آوری و سوزاندن روزنامهٔ وطن / لاپاتری تهران، بعد از چاپ و انتشار آن داده بود)، نمی‌توانستند به‌انتقاد آشکار از حکومت بپردازند. بنابراین، شماری از آنان، تن به تبعید ــ اجباری یا خودخواسته ــ داده، و در کشورهای همسایه، از جمله هند، دست به انتشار روزنامه زده‌اند (ایرانیانی هم برای تحصیل دانش یا ثروت، به هند رفته و در آن‌جا به انتشار روزنامه پرداخته‌اند که تعدادشان بسیار کم است). این نوع تبعید، یک سنت جهانی است؛ چنان‌که خود هندیان نیز در دوره‌های اختناق‌آور حکومت بریتانیا بر هند، به این گونه تبعیدها تن داده‌اند و در کشورهای دیگر، مثل کشورهای متحد امریکا و کشورهای اروپایی، به‌انتشار روزنامه برای وطن‌شان پرداخته‌اند و در روزنامه‌هاشان، خوانندگان خود را به مبارزه در راه استقلال فراخوانده‌اند. در این دوره، روزنامه‌های فارسیِ منتشر شده در خارج از کشور ایران ــ و خصوصاً هند ــ چندین ویژگی داشتند: مندرجات آن‌ها بیشتر جنبهٔ اجتماعی و سیاسی و تفسیری داشت و به اخبار ایران و

خارج ایران می‌پرداختند؛ نویسندگانِ این روزنامه‌ها، همگی آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب و خواستار پایان یافتنِ حکومت استبدادی در ایران بودند؛ بیشتر آن‌ها تحت تأثیر نظام‌های پیشرفتهٔ اجتماعی و سیاسی کشورهای اروپایی (خصوصاً انگلستان، بلژیک، فرانسه و سویس) قرار داشتند و برای بهبود اوضاع ایران و ایرانیان، تقلید از نظام‌های اداری و حکومتی آن‌ها را تجویز می‌کردند؛ این روزنامه‌ها (خصوصاً حبل‌المتین در کلکته) توانستند در میان روحانیان ایران و روشنفکران ایرانی در اروپا و تحصیل‌کردگان خارجی در ایران، نقش پلِ ارتباطی را بازی کنند. با جلبِ اعتماد روحانیان به روزنامه‌های مشروطه‌خواهِ خارج از ایران، منبر، ــ قدرتمندترین رسانهٔ جمعی آن دوره ــ که در اختیار روحانیان بود، برای تحقق اهداف رونامه‌نگاران مشروطه‌خواه به کار افتاد، چندان‌که پیشروترین راهبرِ مشروطه‌خواهی در ایران، روزنامه‌های فارسیِ خارج از ایران ــ که روزنامه‌های فارسی هند نیز از آن دسته است ــ قلمداد می‌شود. انتشار این روزنامه‌های فارسیِ ایرانی در هند، ادامهٔ منطقی روزنامه‌نگاری در هند نیست. از این‌رو، می‌توان آن‌ها را روزنامه‌هایی ایرانی به‌حساب آورد، که در شعاعی دورتر از مرکز (ایران) منتشر شده‌اند. این روزنامه‌ها عمر بسیار کوتاهی در هند داشتند (به‌جز حبل‌المتین کلکته) و با بهبود اوضاع سانسور و مرتفع‌شدنِ سخت‌گیری دولت ایران، به روزنامه‌نگارانِ چپ، به وطن خود باز می‌گشتند و روزنامه‌های خود را با همان نام قبلی یا با نامی دیگر منتشر می‌کردند. در این دوره، از آن‌رو که بساط فارسی‌نویسی و فارسی‌دانیِ عمومی در شبه‌قاره برچیده شده بود، مخاطب روزنامه‌های ایرانیان در هند، در کل، ایران و ایرانیان بود. نثر این روزنامه‌ها، همان نثر روزنامه‌های منتشر شده در ایران بود و گه‌گاه اگر تأثیری از نثر فارسیِ هندی می‌گرفتند، احتمالاً به‌خاطر جلب روزنامه‌خوانان فارسی‌دان هندی بود (در مورد حبل‌المتین درست‌تر می‌نماید). مؤیدالاسلام، مدیر حبل‌المتین کلکته، خواهان روابط جهانی مسلمانان بود و از همین رو، روزنامه‌های دیگری به زبان‌های اردو و انگلیسی نیز در هند منتشر می‌کرد و نثر حبل‌المتین را نیز آمیزه‌ای از فارسی ایرانی و فارسی هندی قرار داد. علاوه بر این‌ها، شعبه‌ای نیز برای حبل‌المتین کلکته در تهران، ایجاد کرد که مدیریت آن به عهدهٔ برادرش، سید حسن کاشانی بود. مؤیدالاسلام برای پیشبرد اهدافش حتی حبل‌المتین را گاهی به‌رایگان در اختیار خوانندگانش می‌گذاشت. از روزنامه‌های این دوره، حبل‌المتین درازترین عمرِ انتشار، و تمدن، کوتاه‌ترین عمر (تنها یک شماره) را دارند. انتشار تمدن در هند، خود نشانگر بارز این مطلب است که روزنامه‌های ایرانیان در هند، تنها به خاطر دور بودن از مرکز حکومت استبداد (ایران)، درکشوری همسایه (هند) منتشر شده‌اند.

بعد از دوره‌ای که ایرانیان در شبه‌قاره به انتشار روزنامهٔ فارسی پرداخته‌اند و همزمان با آن، تا تجزیهٔ شبه‌قاره در ۱۹۴۷م، روزنامه‌های دیگری به‌همت هندیان فارسی‌دان و ایرانی‌تباران مقیم هند منتشر شده است که آگاهی چندانی از آن‌ها نداریم. اشاره به این مطلب لازم است که مسلمانان فارسی‌زبان شبه‌قاره بعد از فروپاشی حکومت تیموریان، دیگر روزنامه یا مجله‌ای فارسی که ارگان آن‌ها باشد نداشته‌اند؛ یا به‌عبارتی دیگر، استفاده از زبانی که جزو «میراث فرهنگی» شده، در نشریه‌ای که باید ارگان مستحکم و قابل‌توجهی برای مسلمانان باشد، دور از عقل بوده است. مسلمانان بعد از کنار رفتن زبان فارسی، مدتی هدف انتقادها و هجوم ادیان مختلف در نشریات مختلفِ ارگان‌هایِ هند بودند. آن‌ها در این هنگام، باید به فکر تأسیس روزنامه یا مجله‌ای به‌زبان انگلیسی می‌بودند تا در برابر هجومِ مستند و مکتوبِ عقاید و مذاهب متخاصم، از خود دفاع کنند. در این راه، و پس از تلاش فراوان، هفته‌نامه‌ای به‌نام دان به‌زبان انگلیسی، بنیاد نهادند که در ۱۹۴۲م به‌صورت روزنامه درآمد و ارگان رسمی مسلمانان شبه‌قاره (حزب مسلم لیگ، به‌سرپرستی محمدعلی جناح) شد. مسلمانانِ پاسدارِ زبان فارسی نیز این‌چنین از زبان ناکارآمدشان قطع امید و ارتباط کردند و از این پس، فارسی‌نویسی و فارسی‌دانی تنها به کلاس‌های فارسی دانشگاه‌ها و انجمن‌های ادبی شبه‌قاره محدود شد. بیشتر مجلات فارسی یا نیمه‌فارسی که بعد از تجزیهٔ شبه‌قاره، منتشر شده‌اند، به‌کوشش همین دانشگاه‌ها و انجمن‌های ادبی بوده است. اما، تلاش این گروه نیز، برای زنده نگه‌داشتن زبان فارسی، به روشن‌نگاه‌داشتن شمعی در طوفان، مانند بوده است. در بسیاری موارد، استادان فارسیِ شبه‌قاره، دستِ یاری به سوی ایران دراز کرده‌اند و برای نجات زبان فارسی از خطر نابودی مطلق در شبه‌قاره، از استادان ایرانی کمک خواسته‌اند، که البته دولت ایران نیز از ابتدای تجزیهٔ شبه‌قاره، با آن‌ها همکاری کرده است (اگر چه می‌بایست پیش‌تر از این‌ها به‌یاری زبان فارسی می‌شتافت که هرگز چنین نکرد). جایی که شریعت، فرهنگ و

تمدن، از راه زبان فارسی به‌مردمش منتقل شده، همهٔ زبان‌های بومی‌اش مملو از واژه‌های فارسی است، و در سرزمینی که بر در و دیوار آن، فرهنگ و تمدن ایرانی و فارسی حک شده، خاموشیِ زبان فارسی دردناک، اما طبیعی است. دانشجویان زبان فارسی ــ از معدود کسانی که به‌کاربردن فارسی را پیش گرفته‌اند ــ، پس از این‌که درسشان را به‌پایان بردند، قادر به سخن‌گفتن به این زبان نیستند. هیچ کتاب، روزنامه یا مجله‌ای که فارسی را به‌صورت زبانی زنده ارائه دهد، و به درد فارسی آموختن این دانشجویان بخورد، چاپ نمی‌شود. بیشتر کتاب‌های فارسیِ چاپ شده در سدهٔ بیستم، در شبه‌قاره، به تصحیح متون کهن فارسی این سرزمین محدود شده، و مجلات فارسیِ چاپ شده در این مرحله نیز، با شعار همبستگی ایران و شبه‌قاره، گسترش روابط بین این دو و این‌که زمانی فارسی در شبه‌قاره برترین زبان بود و اکنون بر اهل شبه‌قاره واجب است که در نگه‌داری و انتقال این میراث ارزشمند نیاکانشان بکوشند، به‌چاپ و نشر همان متون کهن یا مطالبی مشابه آن‌ها دست‌زده‌اند (کار بسیار باارزشی که تنها برای فارسی‌پژوهان مفید خواهد بود). نبودن روزنامه، مجله یا کتاب درسی مناسب که نیاز دانشجوی فارسیِ شبه‌قاره را برآورد، کاملاً محسوس است: جزوه‌های درسیِ کپی‌شده از رویِ کپیِ دیگر، خواهش دانشجویان از استادان اعزامیِ ایرانی، که برایشان «کیهان بچه‌ها» بیاورند، بحران چاپ و نشر فارسی را نشان می‌دهد.

بخش ششم: روزنامه‌نگاری فارسی پس از تجزیهٔ شبه‌قاره: پس از تجزیهٔ شبه‌قاره (۱۸۴۷م)، مرکز نشر مجلات فارسی به پاکستان منتقل شد؛ اگر چه در هند نیز گه‌گاه مجله‌ای به‌فارسی یا نیمه‌فارسی منتشر می‌شد و می‌شود. دو مجله به‌فارسی به‌نام‌های تاج محل* و جهان مصور امروز، اندک‌سالی پیش از تجزیهٔ شبه‌قاره منتشر شد که ناشرشان حکومت بریتانیایی هند بود. انتشار این مجلات به‌دست انگلیسی‌ها در این‌زمان، بیشتر به‌خاطر مصلحت سیاسی‌شان در آخرین سال‌های حضور در شبه‌قاره بود و شاید با این‌کار خواسته‌اند خاطرهٔ درهم شکستن عظمت زبان فارسی را از یاد مردم شبه‌قاره ببرند. برای نام‌بردن مجلات فارسی این دوره، و جدا کردن آن‌ها از مجلات اردو، باید دقت کرد که: ۱) بیشتر مجلات اردوزبان، اسم‌های فارسی دارند و برخی منابع نیز بدون اشاره به فارسی یا اردو بودن مجله، تنها به ذکر نام نشریه و ناشر پرداخته‌اند؛ ۲) شصت درصد زبان اردو، فارسی است و دیگر زبان‌های محلی شبه‌قاره نیز، خالی از کلمات فارسی، یا تأثیر آن، نیستند؛ ۳) در مجلات اردو، مطالب فراوانی دربارهٔ ایران و زبان و ادبیات فارسی درج می‌شود، و در بین متن اردو، ابیات و جمله‌هایی فارسی شاهد آورده می‌شود. به این دلایل، هر روزنامه و مجلهٔ اردوزبان را می‌توان روزنامه و مجلهٔ فارسی نیز به‌حساب آورد. ولی در این‌جا به ذکر نشریاتی پرداخته شده‌که تمام، یا قسمتی از آن‌ها، به‌فارسی منتشر شده باشد. این نشریات به‌ترتیب الفباییِ نام‌شان (تاریخ انتشار را، به‌خاطر مشکوک بودن، مبنای دسته‌بندی قرار ندادیم) از این قرارند: آئینهٔ هند* که در ۱۳۴۱ش / ۱۹۶۲م منتشر شد و هم‌اکنون نیز منتشر می‌شود؛ آرش* که در ۱۳۵۶ش به‌راه افتاد؛ آهنگ* که از ۱۳۲۳ش / ۱۹۴۴م تا ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م فعالیت داشت؛ افغانستان* که در ۱۳۴۹ق دایر شد؛ اقبالیات* که در ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۶م منتشر شد؛ ایران‌شناسی (فصلنامه) که در لاهور به‌سرپرستی محمدعلی بی‌تقصیر و مدیریت ظهیر احمد صدیقی منتشر شده و بخش انگلیسی نیز دارد؛ ایران لیگ* که در آوریل ۱۹۲۰م به‌راه افتاد؛ ایران و هند*، که کارش را در ۱۳۳۱ش / ۱۹۵۲م آغاز کرد(؟)؛ بزم شوق* که در ۱۹۶۲م دایر شد؛ البشارت* که از ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م تا ۱۳۰۰ش / ۱۹۲۰م فعالیت می‌کرد؛ پارس* که در اکتبر ۱۹۶۷م در کراچی آغاز به‌کارکرد و ظاهراً در همان شمارهٔ نخست متوقف شد؛ پاکستان* که از ۱۳۳۰ش / ۱۹۵۱م تا ح۱۳۵۲ / ۱۹۷۳م فعالیت داشت؛ پیک مزدیسنان* که در ۱۹۲۷م انتشار یافت؛ پیوَند دوستی* که در ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۶م منتشر گردید(؟)؛ تاج محل که در ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م به‌راه افتاد؛ جهان آزاد*؛ جهان مصور امروزکه پیش از تجزیهٔ شبه‌قاره، به‌دست حکومت انگلیسی هند، منتشر شده است؛ حافظ*؛ دنیا*؛ راستی* که از ۱۳۲۷ش / ۱۹۴۸م تا ۱۳۲۹ش / ۱۹۵۰م فعالیت داشت؛ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی نو*؛ ستیز* که در ۱۳۵۶ش کارش را آغاز کرد؛ سروش* (تعطیل در ۱۳۴۴ / ۱۳۴۵ش)؛ شپیور* که از ۱۳۲۱ / ۱۳۳۲ش تا ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م منتشر می‌شد؛ صدای پاکستان* که در ۱۹۵۰م به‌راه افتاد؛ فرهنگ*؛ قند پارسی* که انتشار آن هم‌اکنون نیز ادامه دارد؛ قیام* که در ۱۳۵۶ش دایر شد؛ مجلهٔ انجمن عربی و فارسی* که در نوامبر ۱۹۵۶م آغاز به‌کار کرد؛ مجلهٔ تحقیقات(؟) به سه‌زبانِ اردو، فارسی، عربی، به‌سردبیری پرفسور جمیله شوکت؛ مجلهٔ رضا لائبریری جرنل، که مجلهٔ سه زبانهٔ فارسی، اردو و عربی است و در کتابخانهٔ رضا رامپور، چاپ و منتشر

شده و مقاله‌های تحقیقی دربارهٔ ادبیات و فرهنگ اسلامی دارد؛ نباض*؛ واعظ* که در ۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷م به‌راه افتاد؛ هلال*؛ همدرد صحت*؛ هند نوین* / هند / هند نو که در ۱۳۳۱ش / ۱۹۵۲م دایر شد؛ هند و ایران* که در ۱۳۴۷ش انتشار یافت. علاوه بر موارد یاد شده، در منابعی که موضوعشان روزنامه و روزنامه‌نگاری نیست، به اسم روزنامه‌هایی برمی‌خوریم که در فارسی بودنشان تردید است و همچنین در تذکره‌های فارسی شبه‌قاره، از نویسندگان و شاعرانی نام برده شده که روزنامه‌ای فارسی نیز در شبه‌قاره منتشر کرده‌اند، ولی چون هیچ نامی از روزنامه‌شان برده نشده است، در این مقاله از آوردن آن‌ها پرهیز شده است. در این دوره، روزنامهٔ فارسی به‌معنای واقعی آن (نشریه‌ای که بیش از پنج‌بار در هفته منتشر شده باشد) چاپ نشده است و مطبوعات فارسی یا نیمه فارسی این دوره بیشتر به صورت مجلهٔ هفتگی، ماهنامه، فصلنامه یا سالنامه است و در مراکز فرهنگی، علمی، دانشگاه‌ها و انجمن‌های علمی و ادبی شبه قاره، و سفارت‌خانه‌های ایران و شبه قاره چاپ و منتشر شده است. منابعِ بسیار کمی از این نشریات یاد کرده‌اند و بنابر این، تاریخ انتشار و توقف انتشار این نشریات چندان دقیق نمی‌تواند باشد. ناچیز بودن شماره‌های دستیاب از این نشریات نیز، قضاوت دربارهٔشان را دشوار می‌کند.

بخش هفتم: انجمن‌های فارسی و ایراندوستی که مجله‌های فارسی منتشر کرده‌اند: تشکیل انجمن‌های آسیایی در هند نیز از ابداعات انگلیسی‌ها است. نخستین نمونهٔ این انجمن‌ها، انجمن آسیایی باتاویا بود که در ۱۷۸۱م بنیاد گرفت و پس از آن، انجمن آسیایی بنگال که در ۱۷۸۴م تأسیس شد و هدف خود را «بحث در تاریخ آسیای طبیعی و سیاسی، آثار هنرها و علوم و ادبیات» معرفی کرد. غیر از این نوع انجمن‌ها، و بعد از تجزیهٔ شبه‌قاره، محافلی ادبی در هند و به‌خصوص در پاکستان به‌وجود آمد که هدف اینان زنده نگه‌داشتن زبان فارسی و فارسی‌دانی در شبه‌قاره بود. قدیمی‌ترینِ این انجمن‌ها به‌نام **بزم سخن** در ۱۹۰۳م / ۱۲۸۳ق در پیشاور برپا شد. اکنون در بیشتر مؤسسات درسی پاکستان، می‌توان سراغ چنین انجمن‌هایی را گرفت. فعالیت برخی از این انجمن‌ها، به‌شکل مکتوب (مجله) ارائه شده است. در این انجمن‌ها و مجالسِ ادب فارسی، یا فارسی ــ اردو، صاحبان ذوق ادبی جمع می‌شوند و به شعر و ادبیات فارسی و اردو می‌پردازند. مهم‌ترین، فعال‌ترین و پابرجاترینِ این انجمن‌ها، در دانشکده‌های شبه‌قاره (مخصوصاً پاکستان) تشکیل شده است، و گردانندگان آن‌ها، استادان زبان فارسیِ دانشگاه‌های شبه‌قاره هستند. بحث از انجمن‌های متعدد را، به مهم‌ترین‌شان (انجمن‌های دانشگاه‌ها) خلاصه می‌کنیم و از آن میان، به‌انجمن‌هایی اشاره می‌کنیم که مجله‌ای فارسی یا چندزبانه که یکی از زبان‌هایش فارسی باشد، می‌پردازیم: ۱ــ **مجلس فارسی**، که در ۱۹۵۶م به‌همت محمد انعام‌الحق کوثر (رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته)، پروفسور آقاصادق نقوی، چودری عطامحمد، پروفسور عالیزایی و پروفسور طاهر میرزا تشکیل شد. انجمنی دیگر در دانشکدهٔ دولتیِ زنانِ کویته، به‌همت ثریا فخری (استادزبان و ادبیات فارسیِ دانشکده) تأسیس شد و به فعالیت ادبی و فرهنگی در بین زنان کویته پرداخت. فعالیت این انجمن‌ها (مقالات و اشعار فارسی)، در بخش فارسی مجلهٔ دانشکدهٔ دولتی کویته، به‌نام بولان میگزین، چاپ و منتشر شده است؛ ۲ــ **مجلس بوعلی سینا**، که در ۱۹۵۸م به‌همت نیر واسطی، پزشک‌سرشناس پاکستان که پیرو «طب یونانی» است، در لاهور برپا شد. این مجلس طرفداران و علاقه‌مندان بسیار داشت و گروهی از رجال سیاسی ایران و پاکستان نیز در آن شرکت می‌کردند. این انجمن، در راستای اهداف خود که مهم‌ترینِ آن، شناسایی شخصیت جهانی بوعلی‌سینا و آثار و افکار او است، چندین کتاب با عناوینِ سهم مسلمانان در علم داروسازی، سرگذشت طب یونانی در هند و پاکستان،... و مجلهٔ فارسی نباض، منتشر کرده است؛ ۳ــ **انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب**، به‌همت پروفسور محمدباقر، رئیس وقت دانشکدهٔ خاورشناسی و قسمت فارسی دانشگاه پنجاب تأسیس شد. این انجمن، مجله‌ای به‌نام انجمن عربی و فارسی منتشر کرده و در آن، صرفاً به‌جنبه‌های علمی و فرهنگی پرداخته است و مجله‌ای مهم در ایرانشناسی به‌شمار می‌رود. ۴ــ **انجمن ایران ـ کلکته / انجمن ایران / انجمن بزم ایران**، در ۱۹۴۴م، پیش از استقلال هند، به‌کوشش محمداسحاق (۱۸۹۸ ــ ۱۹۶۹م)، در کلکته تأسیس شد و با یک هیأت اجرایی پانزده نفریِ رئیس، دو معاون رئیس، خزانه‌دار، منشی، معاون منشی و نه تن از اعضای هیئت اجرایی، آغاز به‌کار کرد. از میان فعالیت‌های متعددِ انجمن ایران ــ کلکته، انتشار فصلنامهٔ ایندوایرانیکا* به‌فارسی و انگلیسی، جایگاهی ویژه و حتی بین‌المللی دارد. این فصلنامه، تاکنون در کلکته چاپ و منتشر می‌شود. از دیگر فعالیت‌های این انجمن می‌توان به‌انتشار دو مجلهٔ دیگر با عناوین *The Iran Society Silver Jubilee Souvenir*

(یادبود بیست و پنجمین سالگرد انجمن ایران)، *The Chancellery and Persian Epistolography Under The Mughals*، و چاپ و انتشارِ بیست و چهار عنوان کتاب تا ۱۹۹۳م، اشاره کرد. گاهی، استادانی از ایران، برای تدریس زبان فارسی، به این انجمن اعزام شده‌اند. ۵ـ **انجمن فارسی دهلی**، مجله‌ای به‌نام بیاض به‌کوشش سید امیرحسن عابدی و نورالحسن انصاری، از ۱۹۷۷م منتشر کرده است. ۶ـ **انجمن ایران لیگ** بمبئی که با تشویق سردینشاه جی‌بائی / جی‌جی‌بای، مجلهٔ‌ای علمی و ادبی و دوزبانهٔ انگلیسی و فارسی به‌نام ایران‌لیگ منتشر کرد. ۷ـ **انجمن هند و ایران** در دهلی‌نو، با ریاست افتخاری رئیس‌جمهوری هند و محمدرضاشاه پهلوی که نشریه‌ای به زبان فارسی و انگلیسی، به‌نام هند و ایران منتشر کرده است. **بخش هشتم: نخستین اصطلاحات روزنامه‌نگاری فارسی که روزنامه‌نگاران فارسی‌زبان در شبه‌قاره ساخته‌اند:** توصیفِ تحول و نوآوری در هر صنعت و هنری، کلماتی جدید می‌طلبد. نخستین روزنامه‌نگاران فارسی شبه‌قاره، مجبور به ساختن اصطلاحاتی دربارهٔ این پدیدهٔ جدید بودند. این اصطلاحات در هند رواج یافته و گاه به روزنامه‌های ایران و روزنامه‌های فارسی دیگر کشورها نیز رسوخ کرده است. شماری از این اصطلاحات که در منابع به‌وفور تکرار شده‌اند از این قرارند: «گازت» که واژه‌ای لاتینی است و همزمان با «کاغذ اخبار» به‌زبان فارسی راه یافت. اصطلاح عجیبی که بعد از استعمال «گازت» به کار رفت، «روزنامهٔ گازت» بود که احتمالاً به‌علت بی‌توجهی به معنی «گازت» (روزنامه) ساخته شده است. «روزنامهٔ گازت» را روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (در شمارهٔ دوازدهم)، روزنامهٔ ایران (در شمارهٔ صدوچهاردهم) و روزنامهٔ تبریز (درشمارهٔ سوم) به کار برده‌اند. واژهٔ «روزنامه» بر خلاف «کاغذ اخبار» و «گازت»، واژه‌ای فارسی است که کاربردش نیز در میان ایرانیان و در ایران آغاز شد. سیدالاخبار حیدرآباد دکن این واژه را به کار می‌برد. پیشهٔ روزنامه‌نگاری را در فارسی هند، «اخبارنویسی» نام نهادند که روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (چاپ تهران) نیز گاهی از این اصطلاح استفاده می‌کرد. در سلطان‌الاخبار چاپ کلکته، روزنامه‌نگاران را «اهل اخبار» نامیدند. «ناظمان اخبار» نیز به همین مفهوم در لودیانه اخبار به کار رفته است. کلمهٔ «مالک» در ماه عالم‌افروز یا «مالک و مهتمم» در مفرح‌القلوب و مطلع خورشید یا «مالک و راقم» در سلطان‌الاخبار، به‌معنی ناشر و صاحب‌امتیاز به‌کار رفته است. «راقم» در سلطان‌الاخبار به‌معنی خبرنویس یا نگارنده آمده است. «طالبان اخبار» / «ناظرین اخبار» (در لودیانه‌اخبار و ماه عالم‌افروز) به‌معنی خریداران روزنامه به کار می‌رفت. بهای روزنامه در هند «زرقیمت» خوانده می‌شد. در لودیانه اخبار ضمیمهٔ این هفته‌نامه، «تتمهٔ اخبار» نام گرفت. «کاغذ اخبار» برای نخستین‌بار در ۱۲۰۲ق / ۱۷۸۸م در شماره‌ای از کالکوتا گازت به کار رفت و پس از آن، روزنامه‌های فارسیِ شبه‌قاره آن‌را به کار بردند. گاهی اخبار را جمع می‌بستند و به‌صورت اخبارات به‌کار می‌برند. اخبارات، به روزنامه‌های دست‌نویس هند نیز اطلاق می‌شد. «اخبارنامه» نیز در هند وضع شد (کالکوتا گازت، آوریل ۱۷۸۵م)، ولی بیشتر در ایران رواج یافت. از میان روزنامه‌های هند، کوکب ناصری (چاپ بمبئی)، و از روزنامه‌های ایران، فرهنگ اصفهان و روزنامهٔ تبریز، «اخبارنامه» را در سرلوحه و متن خود به‌کار بردند. «ماهوار» و «هفته‌وار»، اصطلاحاتی است که فارسی‌زبانان هند برای نشان‌دادن فاصلهٔ زمانی انتشار روزنامه‌ها ساختند. «آگهی» در هند و روزنامه‌های فارسیِ آن‌جا، «اشتهار» / «اشتهارنامه» و «اشتهار دادن» به‌کار می‌رفت. در ایران، تنها روزنامهٔ فارس (شمارهٔ سوم، هشتم رجب ۱۲۸۹ق، چاپ شیراز)، این واژه را به کار برد که در همین شماره، برای عنوانِ آگهی دیگری واژهٔ «الاعلان» به کار برده بود. **روزنامه‌های فارسی افغانی، که در شبه‌قاره منتشر شده‌اند:** ۱ـ اخبار افغانستان، نشریهٔ مدافعان صلح، دموکراسی و استقلال افغانستان. دوهفته‌نامه‌ای به‌فارسی و پشتو، که نخستین شمارهٔ آن در سنبلهٔ ۱۳۷۳ش در دهلی نو، منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن، م.شاهد بود و زیر نظر هیأت تحریریه، تا جدی ۱۳۷۳ش منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۵۸) ۲ـ بنیاد، ماهنامهٔ بنیاد و فرهنگ و تمدن افغانستان، که نخستین شمارهٔ آن در یکم حمل / فروردین ۱۳۷۶ش در دهلی نو منتشر شد. مدیر مسئول آن، عبدالاحد ترکمنی و معاون وی غلام‌محمد لعل‌زاد بود و زیر نظر هیأت تحریریه منتشر می‌شد. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۱۷۳) ۳ـ پیام مهاجر، نشریهٔ کانون فرهنگی مهاجر افغانستانی‌های خارج از کشور. نخستین شمارهٔ آن در حمل ۱۳۵۸ش در قم، و آخرین شماره‌اش، احتمالاً در میانهٔ ۱۳۶۰ش در کویتهٔ پاکستان چاپ شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۲۳۰) ۴ـ تفاهم، ماهنامهٔ سیاسی و فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان جناح اکبری ـ نمایندگی هند. نخستین شمارهٔ آن در ثور / اردی‌بهشت ۱۳۷۵ش در در دهلی منتشر شده و دست‌کم تا

نهم میزان ۱۳۷۷ش، بیست و نه شماره منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۲۶۰) ۵ـ خپلواکی، فصلنامه، و سپس دوماهنامهٔ اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد / وفا، به‌فارسی و پشتو. نخستین شمارهٔ آن در حمل / فروردین ۱۳۶۵ش در پیشاور پاکستان منتشر شد. خپلواکی، مجله‌ای علمی، تاریخی، سیاسی و ادبی معرفی شده و دست‌کم، بیست و نه شماره تا جوزا ــ سرطان ۱۳۷۱ش منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۳۶۱ــ۳۶۲) ۶ـ سیمای وحدت، هفته‌نامهٔ سیاسی، فرهنگی و خبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، جناح اکبری ــ نمایندگی پاکستان. نخستین شمارهٔ آن در حوت / اسفند ۱۳۷۵ش در پیشاور، و دست‌کم تا بیست و پنجم سرطان ۱۳۷۷ش در پنجاه و هفت شماره منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۵۵۲ــ۵۵۳) ۷ـ مجاهد، نشریهٔ جمعیت اسلامی افغانستان به سه‌زبان فارسی، پشتو و عربی. نخستین شمارهٔ آن در ۱۳۵۷ش، به‌همت کمیتهٔ فرهنگی جمعیت اسلامی، در پیشاور پاکستان منتشر شد و پس از پانزده سال، در کابل منتشر شد. این نشریه، دست کم تا بیستم اسد / مرداد ۱۳۷۵ش در سی‌صد و شصت و یک‌شماره منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۸۷۳) ۸ـ میثاق خون، ماهنامهٔ سیاسی، اجتماعی و دینی به‌فارسی و پشتو. نخستین شمارهٔ آن در ثور ۱۳۶۵ش در پیشاور منتشر شد. صاحب امتیاز و ناشر آن، کمیتهٔ فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان، و مدیر آن، ف.فاضل است. شماره‌هایی از این ماهنامه، در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود. (← فهرست مجلات موجود در کتابخانهٔ قدس رضوی، جلد دوم، ۱۸۶) ۹ـ میزان، ارگان انتشاراتی سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان در هند، به‌فارسی و پشتو. نخستین شمارهٔ آن در یازدهم عقرب ۱۳۷۵ش در دهلی نو منتشر شد. صاحب امتیاز و بنیانگذار آن، ادارهٔ روابط فرهنگی سفارت کبرای افغانستان و مسعود خلیلی، و مدیر مسئولش فضل‌الرحمان فاضل بود. میزان، دست‌کم، تا هشتم میزان ۱۳۷۷ش منتشر شده است. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۱۰۲۲) ۱۰ـ وفا، هفته‌نامهٔ نامنظم اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد، به‌فارسی و پشتو. نخستین شمارهٔ آن در ۱۳۷۱ش در پیشاور پاکستان، به‌مدیریت و سردبیری هیوادمل، و زیر نظر عبدالرسول امین (مدیر اتحادیه)، منتشر شد. انتشار وفا تا دهم جدی / دی ۱۳۷۶ش (شمارهٔ ۴۵ ــ ۴۸) ادامه داشت، و در این سال، در پی انحلال اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد، این هفته‌نامه نیز تعطیل شد و ماهنامهٔ آزاد افغانستان به‌جای آن درآمد. آزاد افغانستان، خود را، ماهنامهٔ مرکز مطالعات افغانستان معرفی کرد و گردانندگانش، همان‌آنانی بودند که وفا را منتشر می‌کردند. (← دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۱۰۸۹)

منابع: اسناد مطبوعات، ۱۲۲/۱ـ۱۲۳؛ امیرکبیر و ایران، ۳۶۸؛ بزرگان جهرم، ۲۳۱ـ۲۳۵؛ پیدایش رمان فارسی، ۲۵ـ۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۰/۳ـ۶۲۹؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۷۰/۲ـ۷۱؛ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ۱۶، ۹۶، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۳۵؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد ۱، ۲، ۳ و ۴، در صفحات فراوان؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، جلد ۱، در صفحات فراوان؛ تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ۲۰۵/۱ـ۲۲۰؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ۶۳ـ۶۴؛ تاریخ مطبوعات جهان، ۱۳، ۲۲ـ۲۳؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ۱۰۷/۲، ۲۱۷، ۲۹۹، ۳۱۷، ۴۵۲ـ۴۵۵؛تاریخ نوین هند، ۱۳، ۸۰-۷۹، ۹۰، ۱۵۰ـ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۸ـ۱۷۱؛ تحفة‌العالم، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۷۹ـ۲۸۰؛ چهرهٔ مطبوعات معاصر؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۵/۱ـ۵۷، ۲۸۴؛ ۵۲/۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۷ـ۲۴۸؛ دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ۵۸، ۱۷۳، ۲۳۰، ۲۶۰، ۳۶۱ـ۳۶۲، ۵۵۲ـ۵۵۳، ۸۷۳، ۱۰۲۲، ۱۰۸۹؛ راهنمای مطبوعات ایران، ۲/ ۷۶۳ـ ۷۶۵، ۷۶۷ـ۷۷۰، ۷۷۲ـ۷۸۰؛ روزنامه‌های ایران، ۳۷، ۶۲، ۱۰۶، ۱۴۴، ۱۷۳، ۲۰۸، ۲۱۷ـ۲۱۸، ۲۴۵ـ۲۴۶؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۷۴ـ۷۵، ۸۰؛ شرح حال رجال ایران، ۲۵۵/۵ ـ ۲۵۶؛ ۱۳۸/۶؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۱۲، ۳۱، ۷۵، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۴۴ـ۲۴۵، ۳۱۶، ۳۳۵، ۳۵۲، ۲۵۹، ۳۷۴، ۳۸۱؛صحافت پاکستان و هند مین، در صفحات فراوان؛ صورت جراید ایران، ۲۸، ۳۲، ۴۲؛ فهرست مجله‌های فارسی، ۱۹ـ۲۰، ۲۸ـ۲۹؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۲۷۴، ۲۷۲ـ۲۷۳؛ فهرست مقالات فارسی، ۱/بیست‌ویک، سی‌وهفت؛ ۷/۲؛ ۲۴/۳؛ ۴/پنجاه‌وچهار، پنجاه‌وپنج، شصت‌ویک، ؛ ۵/پنجاه‌وهشت، پنجاه‌ونه، شصت‌ویک، شصت‌وپنج؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۰۵؛ فرهنگ زندگی‌نامه‌ها، ۲۱۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایرانی و شبه‌قاره، ۲۴۰/۱ـ۲۴۶، ۳۵۶، ۳۵۷؛۵۲/۲ـ۵۳، ۵۷؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۷، ۱۹؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۵۱ـ۱۵۲، ۲۸۲؛ مطبوعات ایران، ۷۱، ؛ مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ۳، ۴۱ـ۴۵، ۴۶ـ۴۷،

۷۲؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر؛ ۱۶۴ـ۱۶۵؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، در صفحات فراوان؛ فاضل تکمیل همایون، «کوکب ناصری»، پـژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۶۰ـ۴۶۵؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۲۹ـ۴۴۲؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۷ـ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، صص ۱۴۰ـ۱۴۱؛ «کتاب‌های ونشریات تازه»، دانش، تابستان ۱۳۷۷، صص ۲۴۶ـ۲۴۷؛ «کتاب‌های تازه»، دانش، شمارهٔ ۴۱، ص ۱۷۵؛ حسن سلطانی، «روزنامه‌های فارسی»، راهنمای کتاب، سال هفدهم، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۵۷ش، ص ۱۵۵؛ محمود نفیسی، «روزنامه‌های منتشرشده در خارج ایران»، سخن، دورهٔ ۲۴، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۵ش، صص ۱۲۴۲ـ۱۲۴۳؛ محمود نفیسی، «روزنامه‌های منتشرشده در خارج ایران»، سخن، دورهٔ ۲۵، شمارهٔ یکم، اردی‌بهشت و خرداد ۲۵۳۵، ص ۹۳ـ۸۷، ۵۳۳؛ همان، همان‌جا، سال بیست‌وپنجم، شمارهٔ ۲، تیر ۱۳۵۵ش، ص ۲۰۹؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۲م، صص ۶۰ـ۹۵؛ ناصرالدین پروین، «اخبارات، روزنامه‌های دستنویس فارسی هند»، معارف، دورهٔ یازدهم، فروردین و آبان ۱۳۷۳ش، شمارهٔ ۱ و ۲، صص ۷۰ـ۷۹؛ خان‌محمد عامر، «زبان و ادب فارسی در هند در زمان تسلط انگلیسی‌ها»، سال پنجم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۹ش، صص ۴۵ـ۵۴؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۷ش، صص ۲۷ـ۲۸، ۳۰ـ۳۳؛ شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۵۳ش، ص ۲۴۶؛ شهریار نقوی، «ایران‌شناسی در پاکستان»، وحید، سال دوم، شمارهٔ هفتم (تیر ۱۳۴۴ش)، صص ۹۱۲ـ۹۱۳ و سال سوم (آبان ۱۳۴۵ش)، شمارهٔ یازدهم، ص ۹۱۱ـ۹۱۲؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، جلد ۱۶، تیر ۱۲۴۷ش، شمارهٔ سوم، ص ۲۶ـ۲۷؛ سید سبط‌حسن رضوی، «مرتضی احمدخان میکش»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۱۴، مرداد ۱۳۵۰ش، ص ۴۴؛ م.نکهت، «نقش قائد اعظم در توسعهٔ روزنامه‌نگاری میان مسلمانان»، هلال، جلد ۱۹، شمارهٔ مسلسل ۱۱۹ (دی ۱۳۵۰ش)، صص ۱۰ـ۱۱؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, Part VI, p.453; *Dictioanary of Indian Biography*, 200, 249-250.

مرتضوی

روشن (raw.šan)، محمداسماعیل فاروقی مجددی نقشبندی فرزند محمدحسین سرهندی، دهکدهٔ تکر در ناحیهٔ حیدرآباد سند ۱۸۹۰ ــ کراچی ۱۹۴۲م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات خود را نزد خواجه عبدالرحمان دادا، حافظ یوسف و پسرش حافظ هارون، متخلص به دلگیر، به پایان رساند. وی نه تنها پیر طریقت، بلکه مجاهد سیاسی و اجتماعی نیز بود. از جمله خدمات اجتماعی وی، شرکت در جهاد ده برای ساختن مسجد، مسافرت به حجاز به همراهی علامه سید سلیمان ندوی (ــ ۱۹۵۳م)، محمدعلی جوهر و مولانا شوکت علی برای شرکت در کنگرهٔ عالم اسلامی در ۱۳۶۵ق / ۱۹۲۶م و سهیم بودن در حزب مسلم لیگ در سند است. وی سال‌ها ریاست جمعیت علمای شهرستان شهر پارکر را به عهده داشت. علاوه بر فارسی و سندی، به پشتو، اردو، عربی و مولتانی (سرائیکی) نیز شعر سروده است. غزل را به پیروی از استادان قدیم می‌سرود. از آثارش: دیوان روشن به‌فارسی مشتمل بر غزلیات (که بیشترین سهم دیوانش در مدح و نعت رسول اکرم (ص) است)، قصاید، رباعیات، مخمسات و قطعات تواریخ که به نام دیوان بوالعجب هم نامیده شده و در ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۱م در میرپور به چاپ رسیده است؛ انشای روشن و خطبه‌های منظوم و منثور به‌فارسی؛ نسیم چمن به‌فارسی که در حکایات و به پیروی نفحة‌الیمن است؛ جواهر نفیسه به‌فارسی در تصوف؛ دیوان به سندی؛ خطبات سندی به نظم.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۴/۵ـ۴۰۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۱۵ـ۲۱۹.

حجتی

روشن آرابیگم (raw.šan.ā.rā.bey.gom)، فرزند تجمل حسین، کلکته ۱۹۳۸م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۹۷۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان تصحیح بابرنامه و مختصری دربارهٔ ظهیرالدین محمد بابر، از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشگاه کراچی به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی، انگلیسی و بنگالی مهارت دارد. از آثارش:

«ظهیرالدین بابر یک نابغهٔ علمی ادبی و فرهنگی» (سروش، ۱۹۸۷)؛ «شخصیت علمی و ادبی عبدالرحیم خان‌خانان» (پاکستان، ۱۹۸۷م)؛ «مختصری دربارهٔ واقعات بابری» (سروش، ۱۹۸۷م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۹۰؛ گنج شایگان، ۵۰؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۴-۱۹۵.

رسولی

روشن اودهی (raw.šan-e.u.de.hi)، روشن لال فرزند لاله اودهی لال فرزند سبهاسنگه فرزند پهرومل، ز ۱۲۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر بزرگش، سبهاسنگه، عموی مؤلف سفینهٔ هندی، بهگوان داس، بوده است. پدر روشن‌لال منشی دستگاه حکیم ماشاءالله‌خان بود و پس از عزل شدن از مقام و مصادرهٔ اموالش، از لکنو به دلمور رفت و پس از چندی، به خدمت نواب شجاع‌الدوله بهادر درآمد و سرانجام نیز، در دلمور درگذشت. پس از مرگ وی، مؤلف سفینهٔ هندی روشن لال ــ و احتمالاً برادر کوچکش، لاله گردهاری لال ــ را به لکنو، نزد خود فراخواند و با مراقبت از او، به تربیتش همت گماشت و بدین ترتیب، از او یک شاعر ساخت. روشن‌لال با تخلص روشن شعر می‌سرود و غزلی از او در سفینهٔ هندی (نوشته در ۱۲۱۹ق) آمده است. روشن‌لال ظاهراً در مقام مأمور عایدی پایین رتبه‌ای در حکومت اوده گذران امور می‌کرد.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۵؛ سفینهٔ هندی، ۹۷-۹۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,511.

ربیعیان

روشن بروجی (raw.šan-e.ba.ru.ji)، قاضی محمدصالح، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که نیاکان وی در بروج در کار قضا بودند. او نیز یک چند به‌روزگار محمدفرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) قاضی بندر سورت بود، تا این که به دکن رفت و به ملازمان نواب آصف‌جاه (۱۰۸۲ــ۱۱۶۱ق) پیوست. اما دیری نگذشت که در حیدرآباد جان سپرد. قاضی محمدصالح شعر نیز می‌سرود و در شعر روشن تخلص می‌کرد. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بهارستان سخن، ۶۷۳-۶۷۴؛ تحفة‌الشعراء، ۱۶۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۶۸-۶۹.

نوش‌آبادی

روشن‌ضمیر دهلوی (raw.šan.za.mir-e.deh.la.vi)، سورت ــ ۱۰۷۷ / ۱۰۸۰ق، موسیقی‌دان و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم ایران بودند که به هند کوچیدند. روشن ضمیر درهند به دنیا آمد ودر موسیقی چنان استادی یافت که گویند در چهارده‌هزار نوای گوناگون مهارت داشت و در بیشتر آن‌ها تصنیفاتی به فارسی و عربی و هندی ساخت. به فارسی و هندی شعر می‌سرود و در فارسی ضمیر و در هندی بنهی/پرنهی (= عاشق) تخلص می‌کرد. در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) به خدمت وقایع‌نگاری و بخشیگری بندر سورت در گجرات منصوب گشت و در ۱۰۶۶ق از آن دو شغل برکنار و به دیوانی و امینی آن بندر گماشته شد. هنگامی که اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) برادرش شاه‌شجاع را در کچوه بشکست روشن ضمیر یک رباعی در ستایش اورنگ زیب بگفت و دوازده هزار روپیه جایزه گرفت. از آثارش: مثنوی گدای باخرزی (نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۶۱۹/۱۱)؛ مثنوی دیگر در داستان عاشق و معشوقی (نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۶۱۹/۱۰)؛ ترجمهٔ پاری جاتکه، اثر معروف سنسکریتی در موسیقی، به فارسی که نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Egerton793 نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۱۲۱-۱۲۲؛ بهارستان سخن، ۵۱۸-۵۱۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۰۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۰؛ خزانهٔ عامره، ۲۹۷-۲۹۹؛ الذریعه، ۳۹۱/۹؛ ۲۷۰/۱۹،۸۷؛ روز روشن، ۳۱۸؛ شمع انجمن، ۳۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۶۵/۴، ۳۱۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۸/۳-۲۳۹؛ مرآةالخیال، ۱۴۹-۱۵۲؛ مرآةالعالم، ۶۱۲/۲-۶۱۳؛ نزهةالخواطر، ۱۵۴/۵-۱۵۵؛همیشه بهار، ۱۵۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 489, 1088; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,511-512; *Mughals in India* ,499.

برزگر

روشن‌علی انصاری جونپوری (raw.šan.a.li-ye.an.sā.ri.ye. jun.pu.ri)، فرزند عبدالرسول جونپوری، ــ ۱۲۲۵ق، ادیب و ریاضی‌دان و دستورنویس شبه‌قاره. در جونپور متولد شد و

برآمد. علوم را نزد استادان عصرش آموخت. سپس در مدرسهٔ عالیه در کلکته تدریس کرد و یکی از علما در فنون ریاضی شد. وی جد مادری شیخ سخاوت‌علی جونپوری است. در نزهةالخواطر نام پدرش نذرعلی معرفی شده است. در مرشدآباد هند به خاک سپرده شد. از آثارش: قواعد فارسی در دستورزبان فارسی، که از فرهنگ رشیدی گرفته شده و در یک مقدمه، یازده باب و یک خاتمه است. مقدمه در مفردات حروف تهجی و برخی از قواعد مرکبات و بیان مصدر و مشتقات به‌جز فعل مضارع، باب‌های یازده‌گانه در بیان مصدرها و اشتقاق فعل مضارع و لازم و متعدی، خاتمه در بیان حروف تهجی است (کلکته، ۱۲۴۹ق)؛ شرح خلاصةالحساب بهایی (ـ ۱۰۳۰ق)/ ترجمهٔ خلاصةالحساب در یک مقدمه و ده باب (کلکته، ۱۲۲۹ و ۱۲۶۱ق)؛ رساله‌ای در جبر و مقابله؛ شرح مقامات حریری؛ شرح کافیهٔ ابن حاجب؛ زبدهٔ روشن در رمل به نظم که احتمالاً از همین مؤلف است؛ سراج‌الرمل که به خواهش یکی از سیدزاده‌ها در یک مقدمه و چهار ربع و یک خاتمه نوشته است. مقدمه در دو باب در کیفیت نزول و شرایط رمل، ربع اول مشخص نیست، ربع دوم در ۲ باب (۱ـ احکام اهل بربر، ۲ـ احکام شکلیه)، ربع سوم در ۴ فصل (۱ـ طریقهٔ سرخاب، ۲ـ اقوال مفتاح‌المفتاح، ۳ـ شجره و ثمره، ۴ـ طریقهٔ احکام موافق هدایت‌الرمل)، ربع چهارم در ۱۲ فایده و خاتمه در ۲ فصل (۱ـ احکام سال، ۲ـ اگر کسی از خوف و خطر سوال کند) در این خاتمه از رسالهٔ میرزا وارث بیگ استفاده شده است؛ زبدةالرمل (دهلی ۱۲۹۲ق)؛ سراج‌الرمل (لکنو، ۱۸۷۶م)؛ ضیاءالرمل در یک مقدمه، چهار باب و یک خاتمه؛ رسالهٔ تخفیف همزه و اعلال و ادغام در دستور زبان فارسی؛ تعلیلات در دستورزبان فارسی؛ تصریف محسنی که دانسته نیست صرف زبان فارسی است یا عربی؛ اختصارالرمل در دو مقاله: ۱ـ در تسکین در پنج فصل، ۲ـ احکام دوازده‌خانه در دوازده فصل.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳، ۳۶۵؛ الذریعه، ۱۸۷/۱۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۵۶/۲-۲۷۵۷؛ ۳۹۵۳/۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۸۳/۳، ۵۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۵/۱، ۳۲۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹؛ ۱۲۱۳/۸-۱۲۱۴؛ ۲۴۸۵/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی انجمن ترقی اردو، ۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۸/۱؛ ۲۰۷۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۷، ۳۶۷، ۸۹۷-۸۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۱۲۴/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۲۳۵/۳؛ نزهةالخواطر، ۱۹۱/۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/857; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 511; *Mughals in India*, 476.

حجتی

روشنی همدانی (raw.ša.ni-ye.ha.ma.dā.ni)، مولانا روشنی، سده دهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگی وی جز این دانسته نیست که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) از همدان به هند رفت. به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. اشعاری از وی در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۸۱/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۷۶/۲؛ الذریعه، ۳۹۱/۹؛ روز روشن، ۳۱۸ - ۳۱۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۷۸/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۹۶/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۴؛ نگارستان سخن، ۳۴.

رسولی

روضةالاقطاب ← محمد بولاق دهلوی

روضةالطاهرین (raw.za.tot.tā.he.rin) / تاریخ طاهری، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی نوشتهٔ میرطاهر محمد سبزواری. این کتاب، تاریخ پیامبران و پادشاهان پیش از اسلام و پس از آن تا روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) است. به گفتهٔ طاهر محمد در مقدمهٔ کتاب، نخستین واژه از عنوان روضةالطاهرین، یعنی «روضه» تاریخ سال پایان کتاب است (۱۰۱۱ق)، اما به‌سببی تألیف آن تا سال درگذشت جلال‌الدین اکبر ادامه یافته است. کتاب به پنج قسم و هر قسم به چند باب و هر باب به چند فصل تقسیم می‌شود. قسم نخست در سه باب در شرح حال پیامبران و پادشاهان کهن ایران است و باب دوم این قسم به فرمان اکبر و به‌کوشش مولانا تقی‌الدین محمد شوشتری از شاهنامهٔ فردوسی اقتباس شده و به همت مؤلف تلخیص و تکمیل شده است؛ قسم دوم در چهار باب دربارهٔ خلفا و امامان و پادشاهان مسلمان تا روزگار مغول؛ قسم سوم در هفت باب در گزارش رویدادهای روزگار چنگیز و تیمور و بازماندگان آن دو و صفویان؛ قسم چهارم در دو باب در تاریخ پادشاهان هند پیش از اسلام برمبنای روایت‌های کهن سنسکریت، چون مهابهارات؛ قسم پنجم در چهار باب دربارهٔ پادشاهان مسلمان هند از

شهاب‌الدین محمد غوری (۵۶۹ق) تا درگذشت جلال‌الدین اکبر و جلوس جهانگیر است. نویسنده در باب سوم این قسم، گزیده‌ای از سروده‌های سرایندگان روزگار جلال‌الدین اکبر را فراهم آورده است. وی این اثر را به جلال‌الدین اکبر اتحاف کرد. نسخه‌هایی از روضة‌الطاهرین در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، موزهٔ سالارجنگ و کتابخانهٔ تاشکند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۰۶/۲-۶۰۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۲/۵-۱۷۰۳؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۵۷/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۱-۲۲۴؛ تذکرهٔ مورخین، ۷۳؛ دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، ۱۵۲/۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶/۱۰-۱۱۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۲۳-۶۲۴؛ قند پارسی، ۱۲۹؛ محمد عبدالرحیم، «ارزیاب منابع تاریخ افغانان در هندوستان در قرون (۱۶-۱۷)»، مترجم محمدحسین ضمیر، ادب، سال بیست‌وسوم، شمارهٔ اول، ص ۴۹؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 1/119-120; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/46; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 13; *Dictionary of Indo-Persian Literatuer*, 584; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/122.

رسولی

روضة‌القیومیه ← ابوالفیض کمال‌الدین سرهندی

روغنی استرابادی (**raw.qa.ni-ye.es.ta.rā.bā.di**)، ملا روغنی، - ۹۸۰ق، شاعر ایرانی. در دامغان به‌دنیا آمد، ولی ظاهراً در استراباد پرورش یافت و بزرگ شد و از همین‌رو او را استرابادی خوانده‌اند. به هند رفت و به خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) راه یافت و سال‌ها در خدمت او به‌سر برد تا درگذشت. روغنی بیشتر شاعری هجوسرا و تندزبان بود و گه‌گاه هجوش به هزل نیز می‌کشید، چنان‌که امین احمد رازی درباره‌اش می‌نویسد که «همواره دامان اوضاع خود را به پارگین فحش و خبث ملوث داشتی و به آتشی اندک گرم گشته پردهٔ ناموس همگنان به باد هجا برداشتی.» (هفت اقلیم، ۱۲۰/۳) بدایونی نیز دربارهٔ روغنی می‌گوید که وی «مسخره پیشهٔ بی‌حیایی بود که هزل او بیشتر از جد اوست، و سال‌ها در سلک ملازمان پادشاهی [جلال‌الدین اکبر] بود؛ دیوانی دارد قریب سه‌هزار بیت، او در سنهٔ نه‌صد و هشتاد، وقت توجه اردوی شاهی به جانب گجرات، در پای قلعهٔ ابوگرهه سفر آخرت گزید و همان‌جا مدفون شد. قاسم ارسلان تاریخ [مرگ] او گفته: داده چو سگی به کافرستان جان.» (منتخب‌التواریخ، ۲۳۴/۳) روغنی را با غزالی مشهدی و برخی شعرای همروزگار دیگرش مشاعرات و مباحثات بوده است.

منابع: آتشکده، ۷۷۹/۲؛ بزم تیموریه، ۱۱۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۹/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۵؛ الذریعه، ۳۹۱/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۷۸/۱؛ شام غریبان، ۱۰۷؛ شعرای مازندران و گرگان، ۱۲۰-۱۲۱؛ شمع انجمن، ۱۷۱- ۱۷۲؛ طبقات اکبری، ۴۰۱؛ کاروان هند، ۴۸۳-۴۸۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۳۴/۳-۲۳۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۲-۳۴۳؛ هفت اقلیم، ۱۲۰/۳- ۱۲۱.

برزگر

رونق لکنویی (**raw.naq-e.lak.nu.i**)، کریم دادخان فرزند حق دادخان، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در قصبهٔ سوندامن از مضافات کالنجر زاده شد. پدرش ملای مکتب‌دارِ خاندانِ راقم بود و زمانی که جدِ مؤلف سفینهٔ هندی، بهگوان داس هندی، از آن قصبه به لکنو کوچید، پدر رونق نیز به همراه خانواده‌اش، با وی به این شهر رفت. کریم دادخان در لکنو پرورش یافت و کتاب‌های رایج فارسی را فراگرفت و یکی از معلم‌هایش نیز همان پدربزرگ بهگوان داس بود. مدتی شاگرد میرزا فاخر مکین، شاعر معروف آن روزگار (- ۱۲۲۱ق) بود. مکین شاگردش را بسیار دوست می‌داشت و در محفل‌های مشاعره، همواره او را دست راست خود می‌نشاند و شعرخوانی را از او آغاز می‌کرد. رونق پیشهٔ پدرش، یعنی معلمی را دنبال کرد و به مرتبه‌ای رسید که به‌نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ هندی، بیشتر معلمان لکنو و حوالی آن در کار خود از او مدد می‌گرفتند. رونق مدتی نیز در خانهٔ راجهٔ راجه‌رام نراین موزون، والی پتنا، به‌کار پرداخت و در آن‌جا به داماد راجه درس گفت. نوشته‌اند که رونق بسیار خوش‌اخلاق بود. در هفتاد سالگی به بیماری اسهال درگذشت. وی با تخلص رونق شعر می‌سرود و بیت‌هایی از او در سفینهٔ هندی و روز روشن آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۶؛ روز روشن، ۳۱۹؛

سفینهٔ هندی، ۸۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 510.

ربیعیان

رونقی همدانی (raw.na.qi.ye.ha.ma.dā.ni)، ملا رونقی، همدان ۹۹۸ـ هندوستان ۱۰۳۸ق، شاعر ایرانی. نامش در کعبهٔ عرفان، امیر روزبهان آمده است. این نام جز در آن تذکره در جای دیگر دیده نشده و در ریاض‌العارفین آفتاب‌رای، از او با نام علی شکری یاد شده است. در ۱۰۱۴ق، در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) به‌هندوستان رفت و در اجمیر ساکن شد. به گفتهٔ ملک‌شاه حسین سیستانی، مؤلف خیرالبیان، در ۱۰۲۳ق از وطن خود به هند رفت و در آن‌جا به ملازمت خواجه ابوالحسن تربتی (ـ ۱۰۴۲ق) درآمد و پنج‌سال مداح و شکرگزار او بود. صاحب تذکرهٔ میخانه در ۱۰۲۵ق که با مولانا شراری همدانی دیدار کرده او را نیز دیده است. سپس به دکن رفت و ملازم خواجه‌بیگ میرزای صفوی (ـ ۱۰۲۷ق) شد. در ۱۰۲۶ق به همدان بازگشت. پس از یک سال باز قصد هند کرد و در راه بازگشت چند روزی را در هرات گذراند. سپس به هند رفت و ملازم شاه‌جهان شد. در هند بود تا درگذشت. صاحب بزرگان و سخن‌سرایان همدان احتمال می‌دهد که رونقی تا حدود ۱۰۶۰ق زنده بوده است. وی در موسیقی نیز دست داشت. رونقی در هند با ابوطالب کلیم و اختر یزدی مشاعره داشته است. از شاگردان مولانا شراری بوده و شعر را به روش او می‌گفته است. در غزل‌گویی به پای استاد خود رسیده و در مثنوی از او درگذشته است. وی جهت بردن پیکر عرفی شیرازی از هند به نجف، مادهٔ تاریخی گفته که مشهور است. وی پس از ۱۰۲۸ق، ساقی‌نامه‌ای سروده بوده که ۱۱ بیت پراگندهٔ آن را مؤلف عرفات‌العاشقین آورده است. دیوان اشعاری در حدود ۴۰۰۰ بیت داشته است که اکنون در دست نیست.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۶۳؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۸۲/۱ ـ ۲۸۴؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۳۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۷؛ الذریعه، ۳۹۳/۹؛ روز روشن، ۳۲۰ ـ ۳۲۱؛ ریحانةالادب، ۳۴۴/۲؛ شام غریبان، ۱۱۲ ـ ۱۱۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۴، شمارهٔ ۱۰۵؛ کاروان هند، ۴۸۷/۱ ـ ۴۹۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۴/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۴؛ میخانه، ۸۲۹ ـ ۸۳۱؛ نشتر عشق، ۶۱۸/۲؛ نظم و نثر در زبان قطب‌شاهی، ۲۰۶ ـ ۲۰۷؛ نگارستان سخن، ۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 510.

حجتی

رهاتسک (re.hāt.sek)، ادوارد (Edward Rehatsek)، ۳ ژوئیهٔ ۱۸۱۹ ـ بمبئی ۱۸۹۱م، خاورشناس مجار. در مجارستان به‌دنیا آمد و در بوداپست درس خواند. پس از گشت‌وگذار در اروپا و امریکا، در ۱۸۴۷م به‌بمبئی سفر کرد و در آن‌جا رحل اقامت افکند و استاد ریاضیات و زبان لاتین در کالج ویلسن شد. همچنین دوازده سال ممتحن فارسی و عربی برای دانشگاه بمبئی بود. در ۱۸۷۱م از شغل استادی بازنشسته شد. با این که دانشور و پژوهشگری برجسته بود، مانند مرتاضان با سختی و فلاکت می‌زیست؛ تن به پاکیزگی نمی‌داد، ساده‌ترین خوراک‌ها را می‌خورد و، به‌جز از بومیان، از دیگر مردمان گوشه می‌گرفت. پس از مرگ پیکرش را سوزاندند و از این جهت نخستین اروپایی به‌شمار می‌آید که جسدش در بمبئی سوزانده شده است. رهاتسک دوازده زبان می‌دانست و مقالاتی برای مجلات *Calcutta Review* و *Indian Antiquary* و نیز برای انجمن آسیایی بمبئی می‌نوشت. مقالاتی از او نیز در مجلهٔ *Native Opinion* که به‌زبان انگلیسی و زبان‌های محلی هند منتشر می‌شد به‌چاپ رسیده است. رهاتسک متن کامل روضة‌الصفا نوشتهٔ میرخواند را به‌انگلیسی برگردانید و ترجمهٔ او در ۱۸۹۱ـ۱۸۹۴م در لندن به‌چاپ رسید. ترجمهٔ او از گلستان سعدی نیز با دیباچه و توضیحات آرچر در ۱۹۶۴م در لندن انتشار یافت. از دیگر کتاب‌های فارسی که وی به انگلیسی برگردانید می‌توان از تاریخ سورت اثر رنجهور جی دیوانِ جوناگده (بمبئی، ۱۸۸۲م)، بهارستان جامی (بنارس، ۱۸۸۷م)، بخشی از منتخب‌التواریخ بدایونی مربوط به جلال‌الدین اکبر گورکانی (بمبئی، ۱۸۶۶م) و محبوب‌القلوب/شمس و قهقههٔ میرزا برخوردار فراهی (بمبئی، ۱۸۷۰م) یاد کرد. از دیگر آثارش (به‌انگلیسی): تاریخوارهٔ هندِ پرتغال؛ زندگی عیسی به‌روایت مسلمانان؛ روابط اسلام و مسیحیت؛ بمبئی در ۱۱۵ سال پیش.

منابع: زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۴، ۴۵؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۲۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۲۲؛

Dictionary of Indian Biography, 354; *Catalogue of the Library of the India Office*, Vol.II, part VI, 66, 277, 363, 426, 429, 526.

برزگر

رهایی خوافی (ra.hā.i-ye.xā.fi)، شیخ سعدالدین، ز ۹۸۲ق، شاعر ایرانی. از نوادگان شیخ زین‌الدین خوافی (ـ ۸۳۸ق) بود. در اوایل پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) از خراسان به هند کوچید و به درگاه جلال‌الدین اکبر راه یافت و مثنوی منظور انظار را که به پیروی از مخزن‌الاسرار سروده بود به‌نام اکبر کرد و از نظر او گذرانید. وی «از انعام و احسان آن پادشاه فضلا پناه بهره‌مند گردید، و تاریخ تمامی آن نسخهٔ سامی نه‌صدوهشتاد و دو [۹۸۲ق] مرقوم نموده، و پس از این تاریخ به اندک مدتی» درگذشت (هفت‌آسمان، ۱۰۵). رهایی «دیوان شعر دارد و خمسه را تقلید کرده، همهٔ عمر در درگاه [جلال‌الدین اکبر] گذرانید.» (طبقات اکبری، ۳۹۹) و «صوفیگری بر خود بستی.» (آیین اکبری، ۳۱۴/۱) نسخه‌ای از دیوان رهایی در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. گفتنی است در نشتر عشق، از «رهایی، عبدالله نام، از نبیره‌های قاضی محمدراضی و از نسل شیخ زین‌الدین خافی.... [که] مثنوی را خوب می‌گفت و در عصر شاه‌جهانگیر [۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق] و شاه‌جهان پادشاه [۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق] در هندوستان آمده مدت‌ها زندگی نمود» یاد رفته که ظاهراً کسی دیگر جز شیخ سعدالدین رهایی و احتمالاً از خویشان او بوده است.

منابع: آتشکده،چاپ سادات ناصری، ۳۹۱/۱؛ آیین اکبری، ۳۲۴/۱؛ الذریعه، ۳۹۴/۹؛ روز روشن، ۳۲۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۵/۲ـ ۳۴۶؛ شام غریبان، ۱۰۹؛ طبقات اکبری، ۳۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۵/۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۵۹/۲؛ مرآة‌العالم، ۵۷۹؛ منتخب‌التواریخ، ۲۳۳/۳ـ ۲۳۴؛ نشتر عشق، ۶۲۵/۲؛ نگارستان سخن، ۳۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۳؛ هفت آسمان، ۱۰۵؛ همیشه بهار، ۸۱؛

AIN-I-AKBARI,1/661; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,498; *Mughals in India* ,408.

برزگر

رهی (ra.hi)، اواخر سدهٔ یازدهم و اوایل سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دورهٔ پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه یکم، پسر و جانشین اورنگ‌زیب (۱۱۱۹ـ ۱۱۲۴ق) می‌زیست. شاهزاده معزالدین، پسر ارشد بهادرشاه، که بعدها در محرم ۱۱۲۴ق با نام جهاندارشاه بر تخت پادشاهی نشست، روزی فیلی وحشی را در جنگل نانپاره، در اوده، شکار کرد و رهیِ شاعر نیز همین ماجرا را، همراه با ستایش از شاهزاده، به نظم فارسی درآورد و آن را فیل‌نامه/ مثنوی فیل نامید. ظاهراً رهی بعدها از دربار جهاندارشاه طرد شد. نسخه‌ای از مثنوی فیل‌نامه به شمارهٔ Or.344 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/703-704; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 498; *Mughals in India*, 404.

ربیعیان

رهی (ra.hi)، رسول‌بخش، ـ ۱۹۱۲م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ براهویی و از مردم کلات بود. در ۱۸۷۷م منشی نمایندهٔ سیاسی انگلیسی در کلات بود. مدتی در شکارپور سمت منشی دفتر معاون بخشدار را به عهده داشت. چندی در بخش روهری ناظر کارخانهٔ نمک‌سازی بود. پس از گذشت خدادادخان حاکم کلات (ـ ۱۸۹۳م) که میان اعضای خانواده او اختلاف درگرفت، حکومت انگلیسی هند رهی را به کلات فرستاد و به او لقب خان‌بهادر داد و سمت معاونت بخش‌دار آن‌جا را به‌عهدهٔ او گذاشت. وی در ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م، به سبب شیوع بیماری طاعون در کراچی، نظامت کراچی را به عهده گرفت. با میرزا احمدعلی* (ـ ۱۳۱۲ق / ۱۸۹۴م) شاعر روزگار خدادادخان معاصر و معاشر بود و در اشعارش از او یاد کرده است. رهی در مخمسات خود از سعدی و حافظ پیروی کرده است. عشق، محبت و سخن حقایق زندگی درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. برادر کهترش غوث‌بخش نیز شاعر بود و خاکی تخلص می‌کرد.

منابع: تذکرهٔ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۰۱ـ ۳۱۱؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۹۲ـ۹۷؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگوئی در کلات و کوئته»، هلال، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۱، (مسلسل ۴۷) تیر ۱۳۴۷، صص ۴۷ـ۴۸.

Perssian Poets of sind, 294.

رسولی

رهین لکنویی (ra.hin-e.lak.nu.i)، محمدبرهان علی‌خان پسر محمد معزالدین‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش محمد معزالدین‌خان از شیخ‌زادگان فاروقی اهل سنت لکنو بود. هنگامی که صفدرجنگ*، نواب اوده (۱۱۵۲ـ ۱۱۶۷ق) از احمدخان بنگش، فرمانروای افغانی فرخ‌آباد،

شکست خورد و اوده به تصرف احمدخان درآمد و پسرش محمودخان به لکنو تاخت و با سپاهیان افغانی‌اش به تاراج شهر پرداخت، این شیخ‌زادگان لکنو به سرکردگی معزالدین‌خان بودند که بپاخاستند و افغانان را از لکنو و اوده بیرون راندند. ازاین‌رو، صفدرجنگ پس از بازگشت به اوده، معزالدین‌خان را خطاب‌خان بهادری و منصب شش‌هزاری داد. معزالدین‌خان در دورهٔ شجاع‌الدوله* (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق)، «به خدمت گورکهپور سرافرازی یافت، آخر ترک تعلقات کرده به خانهٔ خود نشست»، تا سرانجام در ۱۲۰۰ق درگذشت. محمد برهان‌علی‌خان عربی و صرف و نحو فارسی و کتاب‌های اخلاق و منطق و معانی و عروض و قافیه و صنایع و بدایع و دیگر علوم متداول دینی و ادبی را آموخت. در شعر از میرزا محمد فاخر مکین اصلاح سخن می‌گرفت. نخست عاشق تخلص می‌کرد و سپس تخلص رهین را برگزید. گویند دو دیوان مشتمل بر قصاید و غزلیات و دیگر انواع شعر ترتیب داد و نیز شروع به سرودن یک مثنوی بر وزن مخزن‌الاسرار کرده بود، اما هنوز نزدیک هزار بیت از این مثنوی را نسروده بود که درگذشت. کلیاتش بیش از ده‌هزار بیت بوده است. رهین در هنگام تألیف صحف ابراهیم (۱۲۰۵ق) زنده بود و هنگامی که بهگوان داس هندی سفینهٔ هندی را می‌نگاشت (۱۲۱۹ق) چند سالی از مرگش گذشته بود. از رهین، گذشته از اشعاری که در تذکره‌ها آمده، ظاهراً اشعاری به‌جا نمانده است، ولی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نسخه‌ای از دیوان شاعری با تخلص رهین، به شمارهٔ 4244 Spi/VI 123 نگه‌داری می‌شود که باید دید از محمد برهان‌علی‌خان رهین است یا کسی دیگر.

منابع: بوستان اوده، ۵۱-۵۲؛ جونل، ۷۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۶-۱۲۷؛ الذریعه، ۳۹۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۸۰/۱؛ سفینهٔ هندی، ۸۲-۸۴؛ صبح گلشن، ۱۸۶؛ عقد ثریا، ۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۳۲/۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۶۲/۲-۳۷۷؛ نشتر عشق، ۶۲۹/۲-۶۳۱؛

A Catalogue of the Arabic,Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/162; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,499.

برزگر

ریاض‌الاسلام (ri.yā.zol.es.lām)، فرزند مولوی محمداسحاق، رامپور هند ۱۹۱۹م ـ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه علیگر هند، دانشنامهٔ فوق لیسانس و از دانشگاه کیمبریج دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن سمت دبیری مؤسسهٔ مطالعات آسیای غربی و مرکزی دانشگاه کراچی را عهده‌دار شد. از آثارش: تصحیح منشآت حسن‌خان شاملو به‌فارسی و انگلیسی (کراچی، ۱۹۷۱م)؛ تصحیح بحرالاسرار / سفرنامهٔ هند به‌فارسی و انگلیسی (کراچی، ۱۹۸۱م)؛ روابط هند و ایران (تهران، ۱۹۷۹م). مقالات: «بررسی ادبیات صوفیانه در عهد پادشاهی» به انگلیسی (کراچی، ۱۹۵۵م)؛ «گردآوری و تدوین ملفوظات مخدوم جهانیان جهانگشت» به‌انگلیسی (ملبورن، ۱۹۷۵م)؛ «اردو و فارسی از حیث زبان درباری در بنگال در قرن نوزدهم» به‌انگلیسی (۱۹۵۵م)؛ «ایران و ایالت‌های مرزی مغول» به انگلیسی (تهران، ۱۹۷۶م). وی در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و ترکی مهارت دارد.

منابع: گنج شایگان، ۵۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۵-۱۹۷.

رسولی

ریاض‌الافکار (ri.yā.zol.af.kār)، تذکره‌ای به‌فارسی در یادکردِ احوال نثرنویسان قرن‌های یازده، دوازده و سیزدهم هجری، نوشتهٔ وزیرعلی عبرتی* عظیم‌آبادی (ـ ۱۲۸۸ق). این تذکره در بیست‌وهشت خیابان ترتیب یافته و هر خیابانِ آن ویژهٔ یک حرف است. استوری ریاض‌الافکار را مهم‌ترین کتاب عبرتی می‌داند. برخی از نثرنویسان که یادکردشان در ریاض‌الافکار آمده است شاعر نیز هستند. این تذکره که در بر دارندهٔ یادکرد نثرنویسان ایرانی و هندی است، در ۱۲۶۸ق تألیف یافته و آخرین اثر عبرتی به‌شمار می‌رود. نسخه‌ای دست‌نویس از ریاض‌الافکار در کتابخانهٔ بانکیپور (به‌شمارهٔ ۱۷۸۴) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۳۹/۲-۶۴۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۳۷، ۵۳۸، ۷۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۵/۶؛ ۷۷۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۰/۳، ۲۱۵۴؛ مرآت‌العلوم، ۴۳/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literatur, 249-250; *Mughals in India*, 488; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/900.

شریفی

ریاض‌الانشا (ri.yā.zol.en.šā) / روضة‌الانشا، مجموعهٔ نامه‌های عمادالدین محمودبن محمد گاوان (ـ ۸۸۶ق)، ملقب به خواجهٔ جهان و نیز نامه‌هایی که او از سوی پادشاهان و راجه‌های هند به شاهان، وزیران، بزرگان و دانشمندان نوشته است. این مجموعه از سرمشق‌های منشیان در هند شمرده می‌شود. از جمله کسانی که این نامه‌ها خطاب به آن‌ها است می‌توان از جامی، سلطان ابو سعید گورکانی، سلطان محمد بن مرادخان، سلطان علاءالدین گیلانی، شرف‌الدین علی یزدی، شیخ داود سفیر محمود خلجی، جلال‌الدین دوانی، مولانا خلیل‌الله و نیز از طرف محمد شاه بهمنی به محمد شاه گجراتی نام برد. همچنین قصایدی در ستایش محمد شاه بهمنی و همایون گورکانی و چند نامه خطاب به خویشاوندان مؤلف از جمله برادرش در گیلان، سه پسرش به نام‌های الغ‌خان، خواجه عبدالله و ملک التجار نیز در کتاب آمده است. نسخه‌ای از این اثر که در ۱۹۴۸م در حیدرآباد دکن چاپ شده، ۱۴۸ نامه را در بردارد. نسخه‌های خطی آن در موزهٔ بریتانیایی، موزهٔ سالار جنگ، فرهنگستان علوم تاجیکستان و کتابخانهٔ گنج بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۲، ۳۵۸، ۴۶۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۲/۲؛ ۲۴۴/۳؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۲۵۹/۱؛ ۷۷۷/۲؛ الذریعه، ۳۲۰/۱۱؛ فهرست دست‌نویسهای شرقی آکادمی فن‌های روسی تاجیکستان، ۲۴۷/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۲۴/۲؛ ۲۷۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۵، ۱۴؛فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۸۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/983; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/63-64; *Dictionary of Indo- Persian Literature* ,333.

حجتی

ریاض‌السلاطین ← غلام‌حسین‌خان زیدپوری

ریاض‌الشعرا (ri.yā.zoš.šo.a.rā)، تذکرهٔ عمومی به‌فارسی نوشتهٔ علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی*. این تذکره که در ۱۱۶۱ق نوشته شده زندگینامهٔ دوهزار و پانصد و نود و چهار شاعر فارسی‌گوی است. ریاض‌الشعرا که بر پایهٔ حرف نخست نام و یا تخلص شاعران مرتب گشته، با شرح حال ابوالحسن خرقانی آغاز می‌شود و به یحیی‌خان یکتا پایان می‌پذیرد. در این ترتیب حرف دوم و سوم نام رعایت نشده است. کتاب در یک مقدمه، ۲۸ روضه ویژهٔ ۲۸ حرف و یک خاتمه در ذکر زندگانی مؤلف مرتب شده است. نثر کتاب جز در مقدمه ساده و عاری از تکلف است. برخی ریاض‌الشعرا را تلخیصی از عرفات‌العاشقین تقی‌الدین اوحدی بلیانی دانسته‌اند. واله در ذکر شعرای متأخر از تذکرهٔ نصرآبادی و تذکرة‌المعاصرین حزین نیز سود جسته است. وی در شرح حال شعرای معاصر خود به ذکر پاره‌ای از وقایع روزگار همچون لشکرکشی نادرشاه افشار (۱۱۴۸ـ۱۱۶۰ق) به هندوستان و شرح رویدادهای اصفهان در فتنهٔ افغان می‌پردازد و نقدی نیز دربارهٔ سبک برخی از شعرای معاصر و سنجش آن‌ها با یکدیگر ارائه می‌دهد. نسخه‌هایی از ریاض‌الشعرا به شماره‌های ۴۳۰۱ و ۴۳۰۴ در کتابخانهٔ ملی ملک و کتابخانهٔ شخصی جلال‌الدین همایی و جز آن‌ها نگه‌داری می‌شود. افزون بر این نسخه‌ای از خلاصهٔ ریاض‌الشعرا به شمارهٔ 657 در کتابخانهٔ برلین در دست است.

منابع: ایضاح‌المکنون، ۶۰۱/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۹۸/۵-۱۸۰۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۷/۳-۱۸۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۵۰/۱-۶۶۶؛ تذکره‌نویسی در هندو پاکستان، زیر«ریاض الشعرا»؛ چهل مقاله، ۲۶۴-۲۷۲؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۶-۴۵۰؛ دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۳۲۹/۱-۳۳۰؛ دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، ۳۶۳/۶؛ الذریعه، ۳۲۷/۱۱-۳۲۸؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۴۲۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۵/۷؛ ۲۰۹۷/۱۲-۲۰۹۸؛ فهرست مقالات فارسی، ۳۴/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۳۵۴/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۱، ۱۹۳۸؛ مجمع‌الفصحا، ۱۱۵۳/۶-۱۱۵۴؛ مرآت‌العلوم، ۳۴/۱؛ نتایج‌الافکار، ۷۵.

دانشنامه

ریاض‌العارفین (ri.yā.zol.ā.re.fin)، تذکره‌ای به فارسی تألیف آفتاب‌رای لکنویی فرزند رای‌جی‌چند، معروف به امام‌بخش. این کتاب که در ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۳م نوشته شده است در بردارندهٔ زندگینامه و نمونهٔ اشعار ۲۱۵۷ شاعر فارسی‌گوی ایرانی و

هندوستانی از مسلمان و هندو است و به‌ترتیب حروف الفبا از آتون تا یونس ابهری را در بر می‌گیرد. مؤلف این کتاب را در ۱۸۸۳م در مدت چند ماه نوشته است. این کتاب در میان تذکره‌های عمومی اعتباری ندارد، چون هدف مؤلف به تصریح خود وی گردآوری گوهر اشعار عاشقانه بوده و به همین سبب آگاهی کافی دربارهٔ شرح حال شاعران نداده و فقط اشعاری را که پسند خودش بوده، نقل کرده است. حتی از جهت معیار شعری نمونهٔ خوبی از شعر آنان انتخاب نکرده است. آوردن ابیات ناقص، گستاخی در مضمون برخی شواهد شعری و اشتباهاتی در شرح حال برخی از شاعران از دیگر ویژگی‌های این تذکره است. اما ریاض‌العارفین در میان تذکره‌های محلی سودمند است، زیرا مؤلف دربارهٔ گروهی از شاعران همکیش هندو و همشهریان لکنویی خود و چند تن از شاگردان و دوستان راجه رتن‌سنگهٔ زخمی، مؤلف تذکرهٔ انیس‌العاشقین، آگاهی‌های خوبی داده است. با این که مؤلف ادعا کرده تمامی مطالب را با تکیه بر حافظهٔ خود نوشته، ولی بسیاری از مطالب ریاض‌العارفین برگرفته از تذکره‌های آتشکده، انیس‌العشاق، مخزن‌الغرائب، کلمات‌الشعرا و چند تذکرهٔ دیگر است. تنها نسخهٔ خطی این تذکره در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو پاکستان نگه‌داری می‌شود. ریاض‌العارفین در دو جلد به تصحیح سید حسام‌الدین راشدی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ شده است. جلد یکم که شرح حال ۱۱۳۷ شاعر از حرف الف تا ظ است در ۱۳۵۷ش / ۱۹۷۶م و جلد دوم که زندگینامهٔ ۱۰۲۰شاعر از حرف ع تا ی است با مقدمهٔ سید عارف نوشاهی در ۱۳۶۱ش / ۱۹۸۲م چاپ شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۱۰/۲؛ ریاض‌العارفین، مقدمهٔ هر دو جلد؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۴/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۲۰۸؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۱۱/۳؛ جواد محبت، «تذکرهٔ ریاض‌العارفین»، آینده، سال چهاردهم، شماره ۹ ـ ۱۵، صص ۶۵۴ـ۶۵۶.

علی‌بیگی

ریاض‌الفردوس (ri.yā.zol.fer.daws)، تذکرهٔ شاعران به سه زبان عربی، فارسی و اردو تألیف مولوی محمدحسین‌خان (۱۲۴۵ق ـ) فرزند غلام قادرخان شاه‌جهانپوری. مؤلف این کتاب را در ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م تألیف کرده و تا ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۴م به مطالب آن افزوده و در این سال آن را به پایان برده است. ریاض‌الفردوس دارای سه بخش است: بخش یکم که به عربی است در موضوع منظومه‌ها، تذکرهٔ علما و عرفا، صرف و نحو، معانی و بیان، حدیث و تفسیر و مطالبی دیگر است. دومین بخش که به فارسی است در دو باب تدوین شده است: باب اول در نظم و باب دوم در نثر. باب اول در پنج فصل است: فصل اول در حمد و نعت و منقبت، فصل دوم در واسوخت و مخمس، فصل سوم در غزلیات و قطعات، فصل چهارم در صنایع لفظی و معنوی و تاریخ وفات بزرگان دین و سروده‌هایی که در نامه‌نگاری به کار آید و اقسام نثر را آرایش دهد و فصل پنجم تذکرهٔ شعرا است. فصل پنجم در دو قسمت است: قسمت اول شرح حال صد و چهل شاعر قدیم و جدید است و از رودکی شروع شده و به محمدیعقوب حلیم پایان یافته است. قسمت دوم زندگینامهٔ زنان شاعر از قدیم و جدید است و با نورجهان‌بیگم شروع شده و به شریف‌بانو همدمی پایان گرفته است. سومین بخش کتاب به اردو است و فصل پنجم آن تذکرهٔ شعرای قدیم و جدید است. دربارهٔ شمار شاعرانی که شرح حال آن‌ها در تذکره آمده منابع اختلاف کرده‌اند. در کتاب تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان شمار شاعران صد و پنجاه و شش تن و در کتاب اردو شعرا کی تذکری اورتذکره‌نگاری دویست و بیست تن یاد شده است. ریاض‌الفردوس را در اصل نباید تذکره نامید. چنان که مؤلف خود می‌گوید این کتاب مجموعه‌ای از نوشته‌های نظم و نثر است و قسمت تذکرهٔ کتاب تنها ۳۰ صفحه را در بر می‌گیرد و مؤلف در شرح حال شعرا هر شاعر را تنها در یک سطر معرفی کرده و یک یا دو بیت از او آورده است. مرتضی‌حسین فاضل فصل مربوط به تذکرهٔ شعرا را به‌صورت کتابی جداگانه با مقدمه و حواشی با همان نام ریاض‌الفردوس به‌چاپ رسانده است (لاهور، ۱۹۶۸م). مرتضی‌حسین در این کتاب شرح حال شعرایی را نیز که در بخش سوم غزل‌هایی از آن‌ها آمده آورده است و به این ترتیب شرح حال دویست و پنجاه و دو شاعر را یادکرده است. اسامی دویست و پنجاه شاعر در فهرست و نام دو تن در حاشیهٔ کتاب آمده است. این تذکره با آبرو شروع و به یمینی ختم شده است. ریاض‌الفردوس بعد از تکمیل آن در ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م در چاپخانهٔ نولکشور منتشر شد. یک نسخه از آن در کتابخانهٔ پنجاب لاهور و یک نسخهٔ چاپی نیز در کتاب خانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۴۴۱ ـ ۴۴۴؛ تاریخ

تذکره‌های فارسی، ۶۴۸/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۲۸/۲؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۱۲/۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/876.

سپاهی

ریاض‌الفصحا (ri.yā.zol.fo.sa.hā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار ۳۲۱ شاعر فارسی و اردو زبان از غلام همدانی، متخلص به مصحفی (ــ ۱۲۴۰ق). از این شعرا جز یک تن (باباطاهر عریان) بقیه، همروزگار مؤلف بوده‌اند. ریاض‌الفصحا جلد دوم از تذکرهٔ هندی گویان (تألیف در ۱۲۰۱ــ ۱۲۰۹ق) است. مؤلف آنچه را که در دو تذکرهٔ هندی گویان و عقد ثریا (تألیف در ۱۱۹۹ق) از قلم انداخته درین مجلد آورده است. ترتیب کتاب الفبایی است و زندگی نامه‌های برخی از شاعران ایران، مانند آذر بیگدلی، عاشق اصفهانی و فتحعلی شاه قاجار را هم شامل است. این تذکره به تصحیح مولی عبدالحق چاپ سنگی شده است (اورنگ‌آباد دکن، ۱۲۳۷ق).

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۳۴، ۲۳۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۲۲۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۱/۱-۶۷۷؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/876.

حجتی

ریاض‌الوفاق (ri.yā.zol.ve.fāq)، تذکره‌ای مختصر به‌فارسی در شرح احوال ۱۴۶ شاعر فارسی تألیف ذوالفقار علی‌خان بهادر بنگالی، متخلص به مست. شاعران این تذکره معاصر مؤلف و بیشتر از دوستان و آشنایان وی بوده‌اند که ۱۱۵ تن آن‌ها شعر فارسی و ۳۱ تن شعر اردو سروده‌اند. شاعرانی که در این تذکره از آن‌ها یاد رفته است، شاعرانی‌اند که در کلکته و بنارس می‌زیسته‌اند. ریاض‌الوفاق در ۱۲۲۹ق در بنارس تألیف شد. این تذکره به ترتیب حروف الفبا از میر مظفر علی آه پهلواری آغاز می‌شود و به خواجه یعقوب علی پایان می‌پذیرد. نثر کتاب مصنوع و متکلفانه است. مؤلف از دقایق احوال شعرا چیزی ننوشته و سنوات را جز در یکی دو مورد هیچ یاد نکرده است و تنها شرح حال ۱۹ تن را به تفصیل آورده است. وی از خلاصة‌الافکار میرزا ابوطالب خان تبریزی نیز بهره برده است. اشعار این کتاب مربوط به دورهٔ انحطاط شعر فارسی در هندوستان است. ملخص ریاض‌الوفاق به همت عبدالرسول خیامپور به چاپ رسیده است (تبریز، ۱۳۴۳ش). نسخهٔ خطی این کتاب به شمارهٔ 665 در کتابخانهٔ عمومی برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۷/۱-۶۸۴؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۱۴-۵۱۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۲۹/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۲-۱۹۱۳؛ ملخص ریاض الوفاق، مقدمه؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/885.

سپانلو

ریاض حسنی (ri.yāz-e-ha.sa.ni) / تذکرهٔ فتوت، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار صد و هشتاد و پنج شاعر اردو و فارسی‌سرای هند، تألیف خواجه عنایت‌الله فتوت* فرزند خواجه عبدالرحمان. وی در اورنگ‌آباد زاده شد و همان‌جا کسب علم کرد. در شعر و سخن شاگرد شاه سراج بود. به فارسی و اردو شعر می‌گفت. او برادر کوچک ابوالبرکات‌خان عشرت بود. تاریخ تألیف تذکره با توجه به شعری که مؤلف گفته ۱۱۶۸ق است، ولی حنیف نقوی در کتاب شعرای اردو کی تذکری سال تألیف را ۱۱۷۳ق یادکرده و آن را اقتباس از تذکرهٔ گردیزی دانسته است. پس از دیباچهٔ کتاب، شرح حال شاعران به ترتیب الفبایی آمده است. بیشتر این شاعران به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفتند و شرح حال بسیاری از آنان در تذکره‌های پیشین نیامده است. در این کتاب علاوه بر شاعران معاصر مؤلف، شرح حال شاعران هند شمالی و دکن نیز آمده است. این تذکره در میان تذکره‌های قدیم کامل‌ترین آن‌ها است. تذکره با شرح حال سراج‌الدین علی‌خان آرزو شروع می‌شود و با یکدل پایان می‌یابد. نخستین کسی که به معرفی این تذکره پرداخت دکتر ابواللیث صدیقی بود و پس از او نصیرالدین هاشمی با تفصیلی بیشتر آن را معرفی کرد. دست‌نویسی از این تذکره که به دست خواجه محمداکرم کتابت شده در ادارهٔ مرکزی اسناد حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. خواجه محمداکرم از دوستان فتوت بود و فتوت این تذکره را به‌خواهش او تألیف کرد.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۳۴ ـ ۱۳۷؛ تاریخ

ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۶/۳؛ شعرای اردو کی تذکری، ۲۳۳ - ۲۴۷؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۱۰/۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 185.

امیرهدایی

ریاضی کشمیری، احسن‌الله‌خان ← راضی کشمیری

ریاضی لاهوری (ri.yā.zi-ye.lā.hu.ri)، امام‌الدین فرزند لطف‌الله مهندس فرزند احمدمعمار، -۱۱۴۵ق، ریاضی‌دان و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از یکی از خانواده‌های بزرگ و سرشناس لاهور، که مردانی نامی در معماری، مهندسی، ریاضیات و ادب از آن برخاستند، بیرون آمد. امام‌الدین از زمان نیای خود در دهلی می‌زیست. وی در «جمیع علوم رسمی یگانه و منفرد بود» و به‌ویژه در ریاضیات استادی داشت (سفینهٔ خوشگو، ۱۹۱). شب و روز به «مطالعهٔ کتب و تدریس و تصنیف» سرگرم بود و پایه‌اش در مراتب علمی از پدر خود که «در ریاضی شهرهٔ آفاق بود» گذشته و «به مراتب بالا رسیده که رصد بستن دون مرتبهٔ ایشان شده.» (همیشه بهار، ۸۹) با قناعت و ریاضت می‌زیست و از رفت‌وآمد با امرا و وزرا دوری می‌گزید. گه‌گاه شعر می‌سرود و ریاضی تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱- التشریح فی شرح‌التشریح (چاپ لکنو) که شرح کوتاه تشریح‌الافلاک شیخ بهایی است؛ ۲- بیانیه (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو به شماره ردیف ۵) به فارسی در علم بلاغت؛ ۳- حاشیهٔ شرح ملخص چغمینی؛ ۴- تذکرهٔ باغستان که اثری زندگینامه‌ای با آگاهی‌های فراوان دربارهٔ معماری تاج محل (در آگره) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲۲/۲، ۷۰۰، ۷۰۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۶۶؛ الذریعه، ۳۹۷/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۱-۱۹۲؛ صبح گلشن، ۱۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳۸۴/۲-۳۸۵؛ نتایج‌الافکار، ۲۷۷؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰/۶؛ همیشه بهار، ۸۷-۹۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature ,516-517; *Mughals in India* ,202.

برزگر

ریحان بنگاله‌ای (rey.hān-e.ban.gā.le.i)، شاه ریحان، ز ۱۲۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از بزرگ‌زادگان بنگاله و دوست ذوالفقار علی مست مؤلف ریاض‌الوفاق بود. منشی دانشکدهٔ فورت ویلیام کلکته بود. در ۱۸۱۰م/ ۱۲۲۵ق به پیشنهاد متیو لامسدن (۱۷۷۷- ۱۸۳۵م)، از استادان کالج فورت ویلیام، دیوان اشعار خود راگردآورده است. دیوان وی، که نسخه‌ای از آن در دست بوده، شامل قصایدی در مدح صاحب‌منصبان انگلیسی و دیگران و غزلیات (حدود پنج هزار بیت) است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۳۹؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۳۸-۳۹؛
A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh , 542-543.

برزگر

ریحانه خاتون (rey.hā.ne.xā.tun)، دختر نذیراحمد، علیگر ۱۹۴۸م -   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از به پایان بردن دورهٔ دبستان و دبیرستان در ۱۹۶۹م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کشمیر دانشنامهٔ لیسانس گرفت. تحصیلاتش را در دانشگاه اسلامی علیگر ادامه داد و در ۱۹۷۳م از این دانشگاه، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۹۷۹م دورهٔ دکتری خود را نیز در همین دانشگاه به‌پایان برد. نام رسالهٔ وی ترتیب و تنقیح انتقادی کتابِ مثمر از سراج‌الدین علی‌خان آرزو بوده است.او پس از آن به استخدام دانشگاه دهلی درآمد و سال‌ها معاون تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه بوده است. ریحانه با زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیک آشنایی دارد. از آثارش می‌توان افاضل خجند و کارنامهٔ نذیر را نام برد. همچنین از وی تاکنون مقاله‌هایی گوناگون در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی منتشر شده که عنوان برخی از آن‌ها چنین است: «نظرِ خان‌آرزو دربارهٔ توافق زبان‌ها» (مجلهٔ معارف، اعظم‌گره، ۱۹۷۵م)؛ «اظهاراتی چند در مورد چاپ جدید فرهنگ جهانگیری» (مجلهٔ معارف ۱۹۷۷م)؛ «زین‌الاخبار گردیزی» (مجلهٔ معارف ۱۹۸۰م)؛ «خان‌آرزو و انتقاد او از برهان قاطع» (معارف).

منابع: افاضل خجند؛ پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۳/۲؛ زبان وادب فارسی در هند، ۲۵۰- ۲۵۱؛ کارنامهٔ نذیر؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۵/۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، سال ۱۳۷۶ش، ۶۱.

جهان‌تاب

ریخته (rix.te) ، صفت مفعولی از ریختن، به معنی روان شده، سرازیر گشته و شیء افتاده است و در اصطلاح ادبی نوعی شعر

ملمع از فارسی و هندی است که در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان سروده می‌شد. ریخته در اصل از اصطلاحات موسیقی هندی بوده و به نغمه‌هایی که از آهنگ‌های ایرانی و هندی یا سروده‌ها و آوازهایی که از اشعار و کلمات فارسی و هندی ترکیب شود، اطلاق می‌شده است. یک کتاب موسیقی هند ریخته را چنین تعریف کرده است. «ریخته عبارت است از هر فارسی که با مضمون خیال هندوی مطابق باشد و الفاظ هر دو زبان را در یک تال [آهنگ] و یک راگ [نغمه] بربست نموده باشند و انضمام و اتصال داده سرآیند و این ریخته را در هر پرده می‌بندند و ذوق لذتی افزون می‌دهد.» از آن هنگام که امیرخسرو (۶۵۳ـ ۷۲۵ق) ملمعاتی سرود که یک مصرع آن فارسی و مصرع دیگر هندی بود، شعر ریخته شکل گرفت و ریخته اصطلاحی شد برای اشعاری مختلط از واژگان فارسی و هندی که در یک موضوع سروده شده باشند. گرچه برخی گفته‌اند که این اصطلاح موسیقی نیز از ابداعات امیر خسرو بوده است. میر تقی میر در تذکرهٔ نکات‌الشعرا در احوال امیر خسرو دهلوی می‌نویسد: «اشعار ریخته آن بزرگ بسیار دارد، درین خود ترددی نیست.» سراج‌الدین علی خان آرزو نیز در مجمع‌النفائس دربارهٔ وی چنین آورده است: «... زبان هندی و فارسی و ملمع و مرکب از لسانین که آن را ریخته گویند ازو بسیار مروی است.» در تذکره‌هایی مانند چمنستان شعرای شفیق اورنگ آبادی و تذکرهٔ هندی میر حسن و نیز بیاض پرتاب سنگه فرزند حکومت‌رای این غزل ریختهٔ امیر خسرو ثبت است: «ز حال مسکین مکن تغافل دورایے نینان بنایے بتیاں ــ که تاب هجران ندارم ای جان نه لیه گاهی لگای چهتیاں / چو ذره حیران چو شمع سوزان ز بهر آن ماه گشتم آخر ــ نه نیند نیناں نه انگ چیناں نه آپ آویے نه بهیجے پتیاں...» در ریخته‌های نخستین آمیزش واژگان هندی کم‌تر بود. حتی گاهی در یک بیت کامل، تنها یک واژهٔ هندی یافت می‌شود که آن‌هم در قافیه می‌آمد. سرایش این گونه اشعار نخست به سبب تفنن و ظرافت آغاز شد، اما رفته‌رفته با هدف جدی و مهم‌تری سروده شدند و بعدها شعر اردو بر همین اساس ساخته شد. میر تقی میر، صاحب تذکرهٔ نکات‌الشعرا می‌نویسد: «بدان که ریخته بر چندین قسم است. از آن جمله آن چه معلوم فقیر است اول آن‌که یک مصرعش فارسی و یک هندی... دویم این که نصف مصرعش هندی و نصف فارسی... سوم آن‌که حرف و فعل پارسی به کار می‌برند و این قبیح است. چهارم آن‌که ترکیبات فارسی می‌آرند؛ اکثر ترکیب که مناسب زبان ریخته می‌افتد، آن جایز است و این را غیر شاعر نمی‌داند و ترکیبی که نامأنوس ریخته می‌باشد آن معیوب است و دانستن این نیز موقوف سلیقهٔ شاعری است و مختار فقیر هم همین است. اگر ترکیب فارسی موافق گفت‌وگویی ریخته بود، مضایقه ندارد...»

ریخته‌گویی پیش از دهلی در دکن رواج یافت. اشعار بهاءالدین باجن (ــ ۹۱۲ق) شکل ابتدایی ریخته است: «یه صوفی سرّ الهی ــ این مرتبه دارد شاهی / یه مظهر عین خدایی ــ در آن مجلس که مظهر عین خدا باشد / آن جا عین شین خدا باشد ــ آن‌جا بارد رحمت‌الله / آن‌جا ساقی رسول‌الله ــ آن‌جا همه الله باشد نه غیرالله.» هر مصرع این اشعار باجن که به آن ریخته نام داده‌اند، وزن جدا دارد. پس از آن باید از اشعار ریختهٔ شیخ جمالی دهلوی (ــ ۹۴۲ق) در دورهٔ سکندر لودی یاد کرد. در پنجاب مین اردو نیز این اشعار ریخته از شیخ جمالی یاد شده: «... خوار شدم زار شدم لت گیا ــ در ره عشق تو کمر تتاهے /گرچه بدم گفت رقیب کٹن ــ اس کا کهامت کرو یه جهتاهے .» این اشعار ریخته نیز در بیاض جمیل از او به یادگار مانده است: «آن پری رخساره چون شانه به چوتی می‌کند ــ جان دراز عاشقان را عمر چهوتی می‌کند / چشم را قصاب سازد خنجر از غمزه زند ــ عشق‌بازان را جدا بوتی ز بوتی می‌کند...» (چوتی به معنی موهای سر زنان است و چوتی می‌کند، یعنی کوتاه می‌کند.) یوسف بن محمد بن یوسف، مشهور به حکیم یوسفی، از بزرگان روزگار سکندر و ابراهیم لودی، بابر و همایون‌شاه گورکانی است که تألیفاتی بسیار در پزشکی دارد. اثری از وی قصیده در لغات هندی نام دارد که در آن نام فارسی و اردوی ادویه‌ها و اشیاء مختلف را آورده است. این قصیدهٔ وی نمونهٔ خوبی برای شعر ریخته است: «... جیبه و کن آمد زبان و گوش، دهاری ریش‌دان ــ موچه را می‌خوان بروت و انه کور و بحر کر / آن‌که چشم و ناک بینی، بون ابرو، هوته لب ــ دند دندان، کاره گردن گوته زانو مونڈ سر...» بیشترین ریخته‌ها در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) سروده شدند. ملا نوری اعظمپوری از همروزگاران و دوستان ابوالفیض فیضی (ــ ۱۰۰۴ق). شاعری ریخته‌گو بوده است. قائم چاندپوری، مؤلف تذکرهٔ مخزن نکات آورده که دو سه غزل ریخته به‌طور قدما از وی شنیده است، اما تنها این بیت به یادش مانده است: «هرکس که خیانت کند البته بترسد ــ بیچارهٔ نوری نه کریے هے نه ڈریے هے .» (بیچاره نوری نه خیانت کرده و نه باکی از کسی دارد) در تذکرهٔ روز روشن نیز شعری ریخته از بهرام سقای

بخاری یا ماوراالنهری به جا مانده است که ابیاتی از آن چنین است: «باز هندوبچه‌ای قصد دلم دهرتے ہے ـ کوچه نهیں جانوازین خسته (که) کی کرتی ہے /... / بت من سرو سهی شرم ندارد ز قدت ـ خویشتن را به چه رو این همه اوپرتی ہے / آنکه مردم‌کش او دم به دم از خون جگر ـ قدح چشم مرا از غم خود بهرتی ہے ...» شیخ سعدی کاکوروی (ـ ۱۰۰۲ق) از شاعران روزگار جلال‌الدین اکبر، یک غزل ملمع سروده که در مقطع آن زبان غزل را ریخته گفته است: «سعدی که گفته ریخته، در ریخته دُر ریخته ـ شیر و شکر آمیخته، هم شعر ہے هم گیت ہے .» مکتوبات فارسی میان مصطفی گجراتی، پیشوای راجپوتان که در دربار اکبر مناظرات مذهبی داشت، بسیار معروف و مشتمل بر نود نامه است؛ در هفتاد و چهارمین مکتوب وی این ریخته یافت می‌شود: «... پسر نازک شیرین ایسا کن مائی جایا ـ بتکے شوخکے خودبین سو مرے منسرے بهایا / نگه آهسته به تمکین سو کهو کنهیں ڈیٹها ـ یارکے موزون دل چین سوگهرون چل کر آیا / جم جم شادیان روزی سهیلا ساز واری گاؤ ـ نت نت خوبیان ادکیان خوشی کے تهال بهراؤ...» در مثنوی فیضی، ریختهٔ دیگری از میان مصطفی نقل شده که بیت اردو، مانند ترجیع‌بند، پس از هر چهار مصرع فارسی تکرار شده است: «اس نٹکے او پر واری رے ـ اس غمزے کے بلهاری رے/ دل برد به یک رفتار که خوش ـ دین برد به یک گفتار که خوش / ناگاه متاع هوش و خرد ـ وابسته بدان دستار که خوش / اس نٹکے اوپر واری رے ـ اس غمزےکے بلهاری رے ...» در بیاض جمیل شعر ریخته‌ای منسوب به شاعری به نام فیضی در دورهٔ جلال‌الدین اکبر موجود است که دانسته نیست آن فیضی، شیخ الهداد سرهندی، مؤلف مدارالافاضل است یا فیضی فیاضی برادر ابوالفضل. آن ریخته این است: «ای آنکه هست لعلت چون آب زندگانی ـ تا تشنه‌لب نمیرم اینک پلاؤپانی / گفتی فسانه گویم جانان به جان و لیکن ـ تو سست من پریشان کیون کرینے کهانی / ای دل ز لعل جانان کامم نگشت حاصل ـ زیرا که زر ندارم وه بست ہے برانی...» از نمونه‌های گوناگونی که از شعر ریخته یاد شد، دانسته می‌شود که رفته‌رفته واژه‌های هندی / اردو در این گونه شعر بیشتر شده است. واژهٔ ریخته از سدهٔ دوازدهم هجری نام زبانی شد که از تأثیر فارسی و هندی در هند شمالی و دکن رایج شده بود. این زبان در لشکرگاه‌ها و اردوبازارهای شاهان به وجود آمد و پیش از آن که اردو نام بگیرد، ریخته نامیده می‌شد. گویا سبب تسمیهٔ آن به ریخته، این باشد که چون در سده‌های هفتم و هشتم هجری اشعار آمیخته به الفاظ فارسی و هندی را ریخته می‌گفتند، زبان آن لشکرگاه‌ها را نیز که از آمیزش زبان لشکریان آن لشکرگاه‌ها با ملیت‌های گوناگون، چون ایرانی، ترک و هندی به وجود آمده بود، ریخته گفتند. پس از آن در تذکره‌هایی چون تذکرهٔ هندی مصحفی، گلشن هند میرزا علی لطف و مخزن نکات میرتقی میر هر جا که از شاعران ریخته‌گو و اشعار ریختهٔ آنان یاد می‌کنند و شاهد می‌آورد، منظور همان زبان اردو و شاعران اردوسرا است. شاعران ریخته‌گو بسیارند، از میان آن‌ها افزون بر آن‌هایی که یاد شد، می‌توان به عبدالغنی قبول، شاه وحدت، شاه گل بیدل، امید، میرزا رفیع سودا، انجام، پیام، آرزو، مخلص، بهار، درگاه، آزاد بلگرامی و میرزا معزالدین محمد موسوی اشاره کرد. از کلمهٔ ریخته، واژهٔ مراخته، به معنی مشاعره نیز ساختند، چنان‌که میر در نکات‌الشعرا آورده است: «گاه‌گاه در مجلس مراخته که این لفظ به وزن مشاعره تراشیده‌اند، مشاهده می‌شود.» باید یادآور شد که «ریختی» گونه‌ای شعر اردو است که شاعر در آن عواطف و احساسات زنان را در زبان مخصوص زنان و نیز به زبان محاوره بیان می‌کند و نباید شعر ریختی را با شعر ریخته اشتباه کرد. برخی برآنند که موجد آن هاشمی، شاعر دکن بوده است. اما گویا این سخن درست نیست؛ چون در کلام او عواطف مخصوص زنان و همچنین واژگان زبان محاوره یافت نمی‌شود، بلکه اوَ در سخنش به پیروی از شعر هندی از زبان زنان اظهار عشق کرده است. بسیاری سعادت یار خان رنگین را مبتکر این گونه شعر دانسته‌اند. او دیوانی در این گونه شعر دارد و در این فن شعر به تربیت برخی شاگردان نیز پرداخته است، مانند آدم‌بیگم بیغم نامی. برخی همروزگاران رنگین، مانند لایق و قیس، به تأثیر از وی به ریختی‌گویی روی آوردند. هدف اصلی شعر ریختی تفریح و تفنن طبع بود. این گونه شعر نخست صورتی زشت نداشت، اما بعدها که بنیاد آن بیشتر بر معیارهای جنسی درآمد، سبب ابتذال آن شد. نخست انشا از شاعران همروزگار رنگین، این ابتذال را نپسندید، اما بعدها وی نیز به این گونه ابتذال‌گویی روی آورد، چنان‌که دیوانی ریختی از وی موجود است. پس از آن، باید از شاعر ریختی‌گوی دیگر به نام احمدعلی که همروزگار ناسخ و آتش بود، نام برد. در دورهٔ واجدعلی‌شاه ریختی‌گویانی مانند جان‌صاحب (میریارعلی)، خانم‌جان (عبدالله‌خان محشر)، عصمت (امجدعلی‌خان)،

نازنین (مرزاعلی‌بیگ) و پری و بیگم بوده‌اند که در این گونه شعر به خوبی طبع‌آزمایی کرده‌اند. پس از این شعرا، شاعر قابل اعتنایی در این زمینه نمی‌توان یافت. البته از لحاظ زبان‌دانی و زبان‌آموزی، اهمیت ریختی را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا به سبب آن‌ها بخشی بزرگ از زبان محاورهٔ خواتین لکنو و دهلی به‌جا و محفوظ مانده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۳/۱۰؛ باغ معانی، ۱۰۷؛ تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ۵۰ـ۵۲؛ تاریخ ادب اردو، ۱۲۱/۲ـ۱۴۸؛ داستان تاریخ اردو، ۷۳۳؛ فرهنگ فارسی، معین، ۱۷۰۲/۲؛ فیروزاللغات جامع اردو، ۷۳۳؛ لغت‌نامه، ۲۵۷/۲۶ـ۲۵۸؛ مخزن نکات، ۳۶ـ۳۷ از مقدمه، ۷ـ۸، ۸۱؛ مقالات حافظ محمود شیرانی، ۱۰۱/۱ـ۱۰۹؛ نکات‌الشعرا، ۹، ۱۶۱.

حجتی

ریختی ← ریخته

ریزهٔ دهلوی (ri.ze-ye.deh.la..vi)، ملک تاج‌الدین، ـ پس از ۶۴۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره در دهلی زاده شد. در پادشاهی شمس‌الدین ایلتتمش (۶۰۷ـ ۶۳۳ق) و پسرش رکن‌الدین فیروزشاه (۶۳۳ـ ۶۳۴ق) شاعر دربار و دبیر دیوان بود. چون اندامی کوتاه داشت ریزه تخلص می‌کرد. وی زبانی شیرین داشت و در قصیده‌گویی سرآمد بود. بیشتر قصایدش ساده و روان و بی‌هیچ تصنع و تکلف است. در حال حاضر دیوان وی موجود نیست.

منابع: پارسی‌گویان هندو سند، ۱۸ـ۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰/۳، ۱۷۵؛ خیرالبیان، ۱۴۶؛ طبقات اکبری، ۶۰/۱ـ۶۱؛ نزهة الخواطر، ۱۰۲/۱؛ غلام سرور «شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دهلی»، هلال، سال یکم، شمارهٔ ۴، خرداد ۱۳۳۲، ص۴۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,517.

دانشنامه

ریموند (rey.mond)، حاجی مصطفی، ـ ۱۷۹۱م، مترجم فرانسوی. ملیت او دقیقاً دانسته نیست. در استانبول به‌دنیا آمد. خود را ترک می‌خواند. در ۱۷۴۱م به فرانسه رفت و در پاریس درس خواند. در ۱۷۵۱م رهسپار هند شد. در مقام منشی به خدمت فرانسویان در سواحل هند پیوست و تا ۱۷۵۶م در خدمت آن‌ها به‌سر برد. سپس به خدمت انگلیسیان در بنگال درآمد و مترجم شفاهی رابرت کلیو (۱۷۲۵ـ۱۷۷۴م) شد. در ۱۷۵۸م از کار برکنار گردید. در سفری به بندر پوندیشری در کنار خلیج بنگال، انگلیسی‌ها وی را در میان راه در مسولی‌پتم (Masulipatam) بازداشت کردند و به او اتهام جاسوسی زدند و برای محاکمه به بنگال فرستادند. چند ماه در زندان به سر برد، اما در مارس ۱۷۶۱م آزاد شد. در ۱۷۶۱م به مانیل رفت. سپس به بنگال بازگشت و هنری ونسیترت (۱۷۳۲ـ۱۷۷۰م)، فرماندار بنگال (۱۷۶۱ـ۱۷۶۴م) او را در امور بازرگانی داخلی به‌کار گمارد. در ۱۷۷۰م حج گزارد. وی که پیش‌تر به اسلام گرویده و نام مصطفی را برگزیده بود (و یا از ابتدا مسلمان بود و تنها برای مدتی خود را مسیحی فرانموده بود) پس از سفر حج به حاجی مصطفی آوازه یافت. حاجی مصطفی زبان‌های ترکی، ایتالیایی و فرانسوی را می‌دانست و با ادبیات کلاسیک آشنایی داشت. در زبان‌های فارسی و هندوستانی نیز استادی داشت. وی سیرالمتأخرین غلام‌حسین‌خان طباطبایی را به انگلیسی برگردانید و ترجمهٔ او نخستین‌بار در ۱۷۸۹م در کلکته در سه جلد به چاپ رسید. اما همهٔ نسخه‌های این‌چاپ، به‌جز شماری معدود که در کلکته انتشار یافت، در ضمن انتقال به انگلستان در دریا از میان رفت. این ترجمه بعدها چندبار دیگر، از جمله در ۱۹۰۲ـ۱۹۰۳م و ۱۹۲۶م به‌چاپ رسید.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/281; *Dictionary of Indian Biography*, 353; *Mughals in India*, 158;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/635.

برزگر



زار لکنویی (zār-e.lak.nu.i)، منشی میندولال/ میرولال فرزند میدنی لال، ز ۱۲۸۵ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از هندوان لکنو، از قوم کایته، بود. به فارسی و اردو شعر می‌سرود و از طوطارام عاصی اصلاح سخن می‌گرفت. وی گویا همان منشی منولال، متخلص به زاری، از کایتهان لکنو، است که، به گفتهٔ مؤلف روز روشن، نخست پیش میر قمرالدین منت دهلوی (ــ۱۲۰۸ق) و سپس نزد میرزا قتیل شاگردی می‌کرد. زار، همانند بسیاری از دبیران روزگارش، در علم سیاق نیز چیره‌دست بود. از آثارش: ۱ــ سراج‌السیاق در علم سیاق؛ ۲ــ مثنوی گنج طلسم/ طلسم گنج (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ Spi/VI132)؛ ۳ـ منظومهٔ بهار علوم که در ۱۲۸۵ق سروده (لکنو، ۱۳۰۳ق/ ۱۹۰۱م) و در دستور زبان فارسی و صنایع لفظی و معنوی و عروض و قافیه است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۲۰؛ دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۶۶ـ۶۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان، ۸۴؛ روز روشن، ۳۲۳؛ سخن شعرا، ۹۹؛ صبح گلشن، ۱۸۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۸/۸؛ ۲۵۰۴/۱۳.

برزگر

زاهده افتخار (zā.he.de.ef.te.xār)، فرزند شیخ عبدالواحد، دهرساله در هند ۱۹۴۳م ــ   ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. با تصحیح شرفنامهٔ منیری تألیف ابراهیم قوام فاروقی از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. این اثر به چاپ رسیده است. در ۱۹۶۹م به تهران سفر کرد. در ۱۹۷۴م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان عنصری و مقام او در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی را گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، عربی و پنجابی مهارت دارد. وی ریاست دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ سیالکوت را عهده‌دار بود. زاهده افتخار به کشورهای افغانستان، عربستان و اردن سفر کرد. مقالات زاهده افتخار: «ابواسحاق ابراهیم بن سیار» به‌فارسی (مجلهٔ اقبالیات، ۱۹۸۷م)؛ «ارزیابی قصاید عنصری» به فارسی (دانش، شمارهٔ ۱۹، ۱۹۸۹م)؛ «تأثیر شعر عرب در شعر عنصری» به‌فارسی (اورینتل کالج میگزین، ۱۹۸۹م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۰۷؛ گنج شایگان، ۵۲ـ۵۳؛ گنجینهٔ

دانش، ۱۱۴ـ۱۱۶.

رسولی

زاهده پروین (zā.he.de.par.vin)، فرزند محمد یوسف، بانوی شاعر معاصر پاکستانی. در لاله موسی گجرات زاده شد. با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام فرهنگ علمای پاکستان و هند، از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. سال‌ها در دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ آئی ـ دی ـ جنجوعه لاله‌موسی به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. از وی مقالات به زبان‌های فارسی و اردو به چاپ رسیده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۱۵؛ گنج شایگان، ۵۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۱۶.

رسولی

زاهده وارث (zā.he.de.vā.res)، فرزند سید مسعودالحسن، لاهور ۱۹۴۷م ـ ، بانوی مترجم فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی و پنجابی مهارت دارد. زاهده وارث به ایران سفر کرد. وی در دانشکدهٔ دخترانهٔ کنیرد لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. از آثارش: ترجمهٔ اندیشهٔ محمد حجازی؛ غزل در زبان فارسی.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳؛ گنج شایگان، ۵۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۱۷.

رسولی

زایراله آبادی (zā.yer-e.e.lāh.ā.bā.di)، شاه محمد فاخر فرزند شاه خوب‌الله، الٰه‌آباد ۱۱۲۰ـ برهانپور ۱۱۶۴ق، دانشمند دینی و عارف و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های علم و تصوف برآمد و نزد پدرش شاه خوب‌الله (ـ۱۱۴۴ق) و برادر بزرگ خود شیخ محمد طاهر درس خواند. در طریقت نیز به پدرش دست ارادت داد و پس از او بر مسند ارشاد نشست. در ۱۱۴۹ق رهسپار حجاز شد و در ۱۱۵۰ق به آن‌جا رسید و حج گزارد. در حجاز نزد شیخ محمد حیات سندی مدنی حدیث آموخت و در علم حدیث چندان بالید که به محدث هندی آوازه یافت. در ۱۱۵۱ق به هند بازگشت. در ۱۱۵۴ق بار دیگر رهسپار سفر حج شد، اماهنگامی که در بندر سورت سوار کشتی بود (۱۱۵۵ق) مراته‌ها به کشتی تاختند و در پی آن برخی همراهانش، مانند سید غلام حسن برادر میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، کشته شدند و خود زایر به اسارت افتاد. مراته‌ها پس از گرفتن همهٔ وسایل زایر، به‌جز کتاب‌هایش، از اسارت رهایش کردند. وی در ۱۱۵۶ق بار دیگر در سورت به کشتی نشست و رهسپار سفر حج شد و در راه چند ماه در بندر مخا توقف کرد و آنگاه به مکه رفت وحج گزارد و در ۱۱۵۹ق به زادگاهش بازگشت. در ۱۱۶۰ق باز آهنگ سفر حج کرد و در بندر هوگلی به کشتی نشست، اما کشتی هنوز چند روزی راه نسپرده بود که شکست و زایر ناگزیر در چاتگام فرود آمد و پس از سه چهار ماه توقف به الٰه‌آباد بازگشت. در ۱۱۶۲ق به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) رفت و چندی در آن‌جا به سر برد ودر ۱۱۶۴ق از آن‌جا بار دیگر قصد حج کرد، اما پس از آنکه به برهانپور رسید، بیمار شد و درگذشت و در جوار مرقد شیخ عبداللطیف برهانپوری به خاک سپرده شد. شاه محمد فاخر از دانشمندان و عارفان بزرگ روزگار خود به‌شمار می‌آمد و گویند نوشته‌های بسیاری داشته است که امروزه ظاهراً از بیشتر آن‌ها نشانه‌ای در دست نیست. وی به فارسی شعر می‌سرود و در غزلیاتش از حافظ و سعدی پیروی می‌کرد. بیشتر اشعار به‌جا ماندهٔ وی را غزلیات تشکیل می‌دهد که به سبکی ساده و روان ولی آراسته به صنایع بدیعی و مشتمل بر اندیشه‌های دینی و فلسفی سروده شده است. نسخه‌ای از دیوان فارسی زایر از غزلیات و رباعیات در کتابخانهٔ اجملیهٔ الٰه‌آباد نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش: منظومهٔ معراج‌القبول؛ مثنوی نورالسعادة که گزیدهٔ سفرالسعادة فیروزآبادی است؛ قرة‌العینین فی اثبات رفع‌الیدین؛ رسالهٔ نجاتیه در عقاید؛ مثنوی در تعریف علم حدیث؛ درة‌التحقیق فی نصرة‌الصدیق.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۶۹ـ۷۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۰۶؛ جرنل، ۷۷؛ الذریعه، ۴۰۰/۹؛ سرو آزاد، ۲۱۰ـ۲۱۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۵؛ شاه محمد اجمل الٰه‌آبادی و ادب فارسی، ۱۴۰ـ۱۵۳؛ شمع انجمن، ۱۸۶ـ۱۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۸/۳ـ۲۱۰۹؛ ۲۱۰۶/۹؛ منتخب اللطایف، ۲۰۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۰۴ـ۳۰۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۰/۶ـ۳۴۱؛ نشتر عشق، ۶۴۴/۲ـ۶۴۵.

برزگر

زایر لکنویی (zā.yer-e.lak.nu.i)، میرزاجان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی خود را از نوادگان محمدرفیع باذل، مؤلف حملهٔ حیدری، می‌داند. وی در شمار کتاب‌خوانان و

روضه‌خوانان لکنو بود و حملهٔ حیدری را به خوبی می‌خواند. زایر هنگام تألیف آفتاب عالمتاب قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلی در ۱۲۶۹ق، در سن شصت‌سالگی بود. ابیاتی از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: روز روشن، ۳۲۴؛ ریاض‌الفصحا، ۱۳۱-۱۳۲.

فتح‌نیا طبری

زایر همدانی (zā.yer-e.ha.ma.dā.di)، فرزند حاجی امید، ز۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از مردم همدان بود و همان‌جا نیز برآمد. پدرش از اربابان آن‌جا بود. چنان‌که نصرآبادی می‌نویسد، زایر «پس از فوت او، اسبابش را تمام نابوده کرده، به هند رفته و در آن‌جا به‌سبب عاشقی و شوخی خاکسترنشین شد. بعد از مدتی [در پادشاهی سلیمان صفوی، ۱۰۷۲ــ۱۱۰۵ق] مراجعت نموده، الحال [۱۰۸۳ق] در خدمت بوداق سلطان کمره‌ای است.» از سروده‌های زایر ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در موج‌خیز حادثهٔ دهر چون حباب ــ عمری به یک نگاه به سر برده‌ایم ما.»

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۸۴/۱-۲۸۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۶۱/۱؛ الذریعه، ۴۰۰/۹؛ صبح گلشن، ۱۸۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۳۴، شمارهٔ ۳۶؛ کاروان هند، ۴۹۵/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۱۳/۲، ۴۱۸.

جهان‌تاب

زبان گویا و جهان پویا ← زفان گویا

زبدة‌الاخبار (zob.da.tol.ax.bār)، در میانهٔ سال ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م ماهنامه‌ای خبری به‌زبان فارسی در آگره، به‌نام آگره‌اخبار انتشار یافت، این ماهنامه با مدیریت دکتر هندرسن در چاپخانهٔ آگره‌پریس چاپ می‌شد، اما پس از چند ماه فعالیت، تعطیل شده و ماهنامهٔ دیگری با نام زبدة‌الاخبار با مدیریت مسلمانی به‌نام منشی واجدعلی‌خان، و به احتمال زیاد در چاپخانهٔ آگره اخبار (آگره‌پریس)، چاپ شده است. منشی واجدعلی‌خان، «در زمینهٔ خبرنگاری سخت [محتاط] بود و به‌گونه‌ای اخبار را منتشر می‌کرد که از او سوال نکنند.» با این‌که واجدعلی اخلاق و فرهنگ مردم مغرب‌زمین را نمی‌پسندید، بیشتر مطالب زبدة‌الاخبار، ترجمهٔ نشریات انگلیسی بود. اعیان و امیران، با کمک‌های مالی خود (از سه تا ده روپیه که در مجموع به ۱۴۰ روپیه می‌رسید) به‌انتشار زبدة‌الاخبار یاری می‌رساندند. انتشار آن احتمالاً تا نیمه‌های ۱۸۴۱م ادامه داشته است. هیچ نسخه‌ای از این ماهنامه دیده نشده است. به‌گفتهٔ ناصرالدین پروین، روزنامهٔ دیگری به‌نام اخبار آگره (احتمالاً به‌اردو)، و نه آگره‌اخبار، در دفتر ثبت روزنامه‌ها در آرشیو ملی هند، ثبت شده، اما هیچ نامی از گردانندگان آن برده نشده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۹/۳-۶۲۰؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۶/۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۷۷-۷۸؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۲۲۹؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۲م، صص۷۸-۷۹.

مرتضوی

زبدة‌الاخبار فی سوانح‌الاسفار ← مفتون عظیم‌آبادی

زبدة‌الافکار، مثنوی ابجدی ← خمسهٔ ابجدی

زبدة‌التواریخ ← ملخص‌التواریخ

زبدة‌الغرائب ← نجم طباطبایی، محمدرضا

زبدة‌اللغات ← مجمع‌الفرس

زبدة‌المعاصرین (zob.da.tol.mo.ā.se.rin)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار صدوشش تن از شعرای فارسی‌گوی (هفت شاعر هندی، نودونه شاعر ایرانی که ده تن آن‌ها بانوی شاعر ایرانی هستند) به ترتیب حروف تهجی اثر میر سید حسین حسینی شیرازی. مؤلف این اثر در ۱۲۴۰ق/۱۸۲۵م از شیراز به عمان و از آن‌جا به سند رفت و در دربار میر کرم‌علی‌خان تالپور والی سند (۱۸۱۲ــ۱۸۲۸م) و برادرش میرمرادعلی‌خان راه یافت و در بازگشت به کشورش این تذکره را تدوین و به دو شاهزادهٔ سندی اتحاف کرد. وی در دیباچهٔ این تذکره فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ــ۱۲۵۰ق) را مدح کرده است. این کتاب به‌سبب شتابزدگی مؤلف در تألیف آن، خالی از اشتباه نیست. نخست محمداقبال ویراستار راحة‌الصدور و آیة‌السرور راوندی شرحی در معرفی زبدة‌المعاصرین و گزیده‌ای از آثار زنان شاعر که از این تذکره بیرون آورده بود در شمارهٔ یکم از سال دهم

مجلهٔ اورینتل کالج میگزین (نوامبر ۱۸۳۳م) به‌چاپ رساند. بعدها محمدباقر زبدةالمعاصرین را از روی تنها نسخهٔ دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۱۵۰۲ که در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شد ویراست و در ۱۹۶۶م در همان مجله منتشر کرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۴۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۴/۱-۶۸۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۲۳-۷۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۵۹/۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ۷۶۹/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۳؛ *Mughals in India,* 191; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/889.

رسولی

زبور عجم (za.bur-e.a.jam)، مجموعهٔ شعر فارسی از اقبال لاهوری (۱۲۵۶ ــ ۱۳۱۷ش / ۱۸۷۷ ــ ۱۹۳۸م). این مجموعه در سه بخش است: ۱ــ بخشی با همان عنوان مجموعه، یعنی زبور عجم، در دو حصه: (یک) شصت و شش غزل به‌شیوهٔ سعدی و حافظ و مولوی و دیگران؛ (دو) هفتاد و پنج قطعه شعر شامل شماری غزل و تعدادی اشعار مسمطوار و ترجیع‌بندگونه. غزل‌های اقبال مایهٔ عاشقانه ندارند، بلکه غزل‌هایی هستند با درون‌مایه‌های عرفانی و اندیشه‌های اجتماعی، و اگر حرفی از عشق هم در آن‌ها به میان آید، عشق عارفانه است. بیشتر غزل‌های اقبال به‌سبک عراقی سروده شده است و نازک‌خیالی در آن‌ها چندان نیست. پاره‌ای از غزل‌های وی به سبک هندی و برخی نیز به سبک خراسانی است. مضامین این غزل‌ها، جز چند غزل، آمیزه‌ای است از اندیشه‌های عرفانی و اجتماعی که در آن‌ها سعی می‌شود به انسان شرقی از خود بیگانه و ناامید، امید و اطمینان بخشد و وی را به حرکت درآورد. در زبور عجم که یکی از مهم‌ترین مجموعه‌های غزلیات اقبال به‌شمار می‌آید، وی پای‌بند آداب کلاسیک غزل نیست، تعداد ابیات غزل در نظر وی هیچ اهمیت ندارد و اهمیت نمی‌هد که مطلع، مردف و مقفی باشد... بسیاری از غزل‌های اقبال، مانند قطعه، بدون مطلع آغاز می‌شود و حتی، مانند قطعه، مطالب یکنواخت دارد و در مقاطع غزل‌هایش، تخلص به‌ندرت دیده می‌شود و این شاید تقلیدی از دیوان شمس باشد. در میان غزل‌های اقبال، سروده‌هایی یافت می‌شود که با توجه به تعریف کلاسیک غزل، هم می‌توان آن‌ها را غزل دانست و هم ندانست، یعنی غزل‌هایی دو بیتی و سه‌بیتی که در شمار ابیات ناتمام به نظر می‌آیند، یا غزل‌هایی که قافیهٔ مصرع اول آنها مانند مصرع‌های زوج نیست؛ ۲ــ مثنوی گلشن راز جدید، به‌سبک گلشن راز شیخ محمود شبستری که دربردارندهٔ نُه پرسش و پاسخ منظوم در مسائل عرفانی و حکمی، به‌ویژه وحدت وجود، است؛ ۳ــ مثنوی بندگی‌نامه که در آن اقبال با استادی کامل خلقیات و هنر و موسیقی و شعر و مجسمه سازی و ادبیاتِ استعمارزدگان را شرح می‌دهد و بر آن‌ها به تندی می‌تازد و از چگونگی تبدیل این افراد به انسان‌های استوار و آزاد سخن می‌گوید. مجموعهٔ زبور عجم نخستین‌بار در ۱۹۲۷م در لاهور به‌چاپ رسیده و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. این مجموعه یا بخش‌هایی از آن به برخی زبان‌های دیگر برگردانیده شده است، از جمله به **انگلیسی**، از آرتور جان آربری به‌نام غزلیات زبور عجم (لاهور، ۱۹۴۸، ۱۹۶۱، ۱۹۶۸م)، از بشیراحمد دارا به‌نام گلشن راز جدید و بندگی‌نامه (لاهور، ۱۹۶۴م)، از محمد هادی حسین به‌نام گلشن راز جدید و بندگی‌نامه (لاهور، ۱۹۶۹م)؛ **ایتالیایی**، از الساندرو بوسانی به‌نام گلشن راز جدید (گولنده، ۱۹۵۹م)؛ **گجراتی**، از سیدعظیم‌الدین مناوی به‌نام زبور عجم (لاهور، ۱۹۶۴م)؛ **پنجابی**، از احمدحسین قریشی قلعه‌داری به‌نام گلشن راز جدید و بندگی‌نامه (لاهور، ۱۹۸۲م)؛ **ترکی**، از علی‌نهاد تارلان به‌نام ترجمهٔ منتخبات زبور عجم، (۱۹۶۴م)، گلشن راز جدید (استانبول، ۱۹۵۹م) و زبور عجم (استانبول ۱۹۷۱)؛ پشتو، از سید محمدتقویم‌الحق کاکاخیل (لاهور، ۱۹۵۹م).

منابع: اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، ۹، ۴۵، ۵۳؛ جاویدان اقبال، دکتر جاوید اقبال، ترجمهٔ دکتر شهیندخت کامران مقدم، لاهور، آکادمی اقبال، ۱۹۸۴م، مقدمه جلد اول به قلم مترجم؛ در شناخت اقبال، ۲۶۶ - ۲۷۶؛ دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز، ۶۳ - ۱۰۱؛ کتاب‌شناسی اقبال، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴؛ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، پنجاه و دو، ۱۱۶ - ۱۸۷؛ محمد اقبال - سیرته و فلسفة و شعره، دکتر عبدالوهّاب عزّام، لاهور، آکادمی اقبال، ۱۹۸۵م؛ می باقی، ۱۲ - ۱۵.

یوسفی اشکوری

زبیدهٔ صدیقی (zo.bey.de-ye.sa.di.qi)، فرزند مولوی محمدصدیق، پتیاله ۲۴ فوریه ۱۹۳۷م ــ ۱۳۷۱ش، بانوی شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش در پتیاله به داد و ستد سرگرم بود. از دانش‌های

روزگارش آگاهی داشت و گاهی شعر نیز می‌سرود. زبیده در اکتبر ۱۹۴۷م به همراه خانواده‌اش به پاکستان کوچید و در مولتان سکونت گزید. تحصیلاتش را در دبیرستان بلدیه و هاری از نواحی مولتان به‌پایان برد. سپس برای ادامهٔ تحصیلات به مولتان و لاهور رفت. در ۱۹۶۱م فوق‌لیسانس ادبیات فارسی و در ۱۹۶۳م فوق‌لیسانس ادبیات اردو گرفت. سپس در دانشکده‌های دخترانهٔ حیدرآباد، مولتان و گوجره به‌تدریس زبان فارسی و اردو سرگرم شد. در ۱۹۶۶م به تهران سفر کرد. در ۱۳۵۰ش از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۶۷م حج گزارد. به حافظ، سعدی، مولوی، نیمایوشیج، توللی و نادرپور علاقه‌ای ویژه داشت. گاهی شعر نو نیز می‌سرود، اما در اشعارش سروده‌های منثور دیده نمی‌شود. اشعارش با مضامین تازه در قالب آهنگ و وزن سروده شده است. شعر آزاد وی گاهی مصراع‌های کوتاه و بلند دارد. درد و سوز و گداز و مسائل اجتماعی درون‌مایهٔ سروده‌های زبیده است. در نخستین سالگرد درگذشت صدیقی، مراسم بزرگداشتی برای وی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان بر پا شد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۹/۳؛ حافظ‌پژوهی و حافظ‌پژوهان، ۱۵۸؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی سید سبط‌حسن رضوی، ۶۱۰-۶۱۸؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۲۲، اسفند ۱۳۷۲ش، ص۵؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۰۹-۱۱۰.

رسولی

زبیر احمدقمر (**zo.beyr.ah.mad-e.qa.mar**)، فرزند محمدعین‌الحق، مظفرپور در ایالت بیهار ۱۹۳۸م ــ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه پتنا به تحصیل پرداخت و با نوشتن پایان‌نامه‌ای که تصحیح انتقادی تذکرهٔ همیشه بهار بود، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در کالج ال ــ اس وابسته به دانشگاه بیهار به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: تذکره‌نویسی در فارسی به اردو (۱۹۶۷م)؛ بررسی تطبیقی بیدل و غالب به اردو (۱۹۷۰م)؛ احوال و آثار کشن چند اخلاص به‌فارسی (۱۹۷۶م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۸.

رسولی

زخمی لکنویی (**zax.mi-ye.lak.nu.i**)، فخرالدوله دبیرالملک مهاراجه رتن سنگه بهادر هوشیار جنگ فرزند رای بالک رام، لکنو ۱۱۹۷ــ ۱۲۶۷ق، دولتمرد، اخترشناس، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از بریلی رامپور بود. خانواده‌اش از چندین پشت در خدمت شاهان اوده به‌سر می‌بردند و از جمله نیای او راجه‌بهگونداس در هنگام خردسالی آصف‌الدوله والی اوده (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق) اتالیق یا ادب‌آموز وی بود و در دورهٔ حکومت وی ناظم (حاکم) بریلی شد. پدر زخمی بالک‌رام (ــ ۱۲۶۰ق) نیز در دستگاه فرمانروایان اوده سمت میرآتشی داشت. زخمی در زادگاهش به کسب دانش پرداخت و زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و سنسکریت را به اندازهٔ نیاز فراگرفت. در ۱۲۱۸ق به کلکته رفت و مدتی در شرکت هند شرقی انگلیس خدمت کرد. در ۱۲۳۰ق به لکنو بازگشت و به خدمت غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده (۱۲۲۹ــ ۱۲۴۳ق) درآمد و در زمان وی و پسرش نصیرالدین حیدر (۱۲۴۳ــ ۱۲۵۳ق) لقب و منصب منشی‌الملوک و در دورهٔ معین‌الدین محمدعلی (۱۲۵۳ــ ۱۲۵۸ق) منصب دیوانی و لقب مهاراجگی یافت. شاگرد میرزا محمد حسین قتیل و استاد نصیرالدین حیدر بود. در ۱۲۶۴ق به دین اسلام گروید. از آثارش: ۱ــ دیوان اشعار (نسخه‌های دانشگاه پنجاب لاهور به شماره‌های 1022Spi/VI221 و 3152Spi/VI131) دارای غزلیات و رباعیات و مستزاد؛ ۲ــ هفت بند (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ 3152Spi/VI131) به پیروی از هفت بند حسن کاشی؛ ۳ــ شرح گل کشتی میرنجات اصفهانی که در ۱۲۵۷ق به‌دستور استاد خود میرزا محمد حسین قتیل، به‌نام معین‌الدین محمدعلی‌شاه نوشته است. نسخه‌ای از این کتاب در انجمن ترقی اردو کراچی (به شمارهٔ س ق ف ۳۲۰) نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ معیارالازمان (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۴ق‌ق۱۵۲) در بیان تواریخ مشهور، با مقدمه‌ای در مبادی تواریخ، دو مقاله (۱ــ کمیت روزها و شب‌ها و ساعات و اجزای آن و سال‌ها و ماه‌ها، ۲ــ در تواریخ مشهور اقوام مختلف) و خاتمه‌ای در تطابق تاریخ تألیف با تاریخ‌های تقویم‌های دیگر؛ ۵ــ حدائق‌النجوم (نوشته در ۱۲۵۳ق) در اخترشناسی؛ ۶ــ جام

گیتی‌نما در حکمت و فلسفه؛ ۷ــ سلطان‌التواریخ (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1876) در تاریخ شاهان اوده تا ۱۲۵۸ق؛ ۷ــ تذکرهٔ انیس‌العاشقین*.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴-۱۹۵؛ بوستان اوده، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۷۸-۸۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۱-۵۲۴؛ حدیقةالشعرا، ۱/۷۰۵؛ الذریعه، ۹/۴۰۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱/۲۸۳-۲۸۸؛ ریحانةالادب، ۲/۳۷۰؛ صبح گلشن، ۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۳۰۳؛ ۸/۱۰۶۱، ۱۲۸۸؛ ۱۲/۱۳۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۴۰، ۳۴۹۵، ۴۶۶۲؛ مطلع انوار، ۲۶۰-۲۶۱؛ مکارم‌الآثار، ۵/۱۸۵۹؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۱۷۴-۱۷۵؛ محمدتقی علی عابدی، «فارسی کی غیر مسلم شعراء کی اسلامی شاعری»، دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱، زمستان ۱۳۶۸ و بهار ۱۳۶۹ش، صص ۳۱۸-۳۱۹؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 591; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 62, 1096; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 634-635; *Mughals in India* ,408; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/709.

برزگر

زرادی ← فخرالدین زرادی دهلوی

زردست افشار ← دادپویه

زفان گویا (za.fān-e.gu.yā)، زفانِ گویان / جهانِ پویان / زبانِ گویا / جهان پویا، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی، اثر بدر(الدین) ابراهیم. گفته‌اند نویسنده این اثر را اواخر سدهٔ هشتم و اوایل سدهٔ نهم و گویا پیش از ۸۲۲ق، در هند نوشته است. دربارهٔ او جز این دانسته نیست که از بستگان ابراهیم بن قوام فاروقی بود. زفان گویا در یک مقدمه، هفت بخش و یک مؤخره تدوین شده است. از این‌رو آن را به نام هفت‌بخشی هم می‌شناسند. نویسنده در سه بخش به‌ترتیب به واژه‌های ساده، مرکب و مصادر فارسی پرداخته است. بخش چهارم این اثر واژه‌های عربی، بخش پنجم واژه‌های آمیختهٔ عربی ــ ترکی ــ فارسی، بخش ششم واژه‌های یونانی و لاتین و بخش هفتم آن واژه‌های ترکی به‌کار رفته در زبان فارسی را در بر دارد. ترتیب واژه‌های هر بخش هم بر اساس حرف اول و سپس حرف آخر آن است، یعنی حرف اول باب و حرف آخر فصل را مشخص می‌کند. نسخهٔ کامل این فرهنگ پنج‌هزار و هفتاد واژه دارد. مؤلف کوشیده است واژه‌های فارسی، تازی، پهلوی، دری، یونانی و ترکی را که در کتاب‌های فارسی دیده است، در بخش‌های جداگانه گردآورد. وی همچنین بخشی جداگانه برای کلماتی که به کاف عربی و فارسی شروع می‌شوند در نظر گرفته و بخشی را نیز به مصادر اختصاص داده است که این ویژگی‌ها از نظر زبانشناسی و برای تعیین ریشهٔ کلمات بسیار باارزشند. زبان کتاب نیز زبان فارسی سره بوده و سجع در آن بسیار به‌کار رفته است. از نقل قول‌های بدرابراهیم در شرح برخی واژه‌ها برمی‌آید که او در تألیف اثرش از لغت فرس و فرهنگنامهٔ قواس بیش از منابع دیگر بهره برده است. این کتاب مرجعی مهم برای تحقیق در لغت‌شناسی و لهجه‌شناسی تاریخی زبان فارسی است و نویسندگان فرهنگ‌های فارسی، مانند بحرالفضایل، فرهنگ ابراهیمی، فرهنگ جهانگیری، تحفة‌السعادة، مجمع‌الفرس و به‌ویژه مؤیدالفضلا از آن بهره برده‌اند. این اثر چندی ناپیدا بود تا در دههٔ ۱۹۶۰م دو نسخه از آن‌را یافتند. یکی از آن‌ها دست‌نویسی در کتابخانهٔ شرقشناسی پتنا (هند)، با تاریخ سدهٔ نهم هجری بود و دیگری نسخه‌ای ناقص، با تاریخ ۱۱۲۳ق که به‌نام فرهنگی ناشناخته در کتابخانهٔ دانشگاه ایالتی تاشکند نگه‌داری می‌شد و بایفسکی آن را بازشناخت. بعدها نسخه‌ای دیگر از این فرهنگ زیر عنوان فرهنگ پنج‌بخشی، با تاریخ ۹۹۸ق، در کتابخانهٔ مجلس سنای تهران و نسخهٔ چهارمی از آن که نسخه‌ای کامل و بسیار به نسخهٔ تهران شبیه بود، در برلین پیدا شد. بایفسکی زفان گویا را بر اساس نسخهٔ تاشکند و با مقایسه با نسخهٔ هندی آن تصحیح کرد و در ۱۹۷۴م در مسکو به چاپ رسانید. این اثر با تصحیح نذیراحمد در علیگر نیز به‌چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ زفان گویا، تصحیح نذیراحمد، علیگر هند، بیتا، مقدمه؛ فرهنگ‌های فارسی، ۵۵-۵۹؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۸-۶۰؛ س.ای.بایفسکی، «نسخه خطی منحصربفرد لغت‌نامهٔ تفسیری فارسی فرهنگ زفان گویا و جهان پویا» پیام نوین، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۹/۵۴-۵۹؛ «معرفی کتابهای تازه، متون کهن»، راهنمای کتاب، سال ۱۹، شمارهٔ ۷-۱۰، صص ۷۸۴-۷۸۵؛

Iranica, 3/3810.

م.اسماعیل‌پور

زکریاخان (za.ka.ri.yā.xān)، نواب سیف‌الدوله زکریاخان بهادر دلیرجنگ (آغرالدوله/ اعزالدوله هژبرجنگ) پسر نواب سیف‌الدوله عبدالصمدخان، ــ ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۱۵۸ق، دولتمرد ادب دوست شبه قاره. در جنگ میان چهار پسر شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق) بر سر جانشینی پدر و تاج و تخت، زکریاخان و پدرش عبدالصمدخان به امیرالامرا ذوالفقارخان که فرماندهی سپاهیان هوادار محمد معزالدین جهاندارشاه را برعهده داشت پیوستند و چون جهاندارشاه بر سه برادر دیگر خود پیروز گردید و بر تخت شاهی گورکانیان هند نشست (۱۱۲۴ق) عبدالصمدخان منصب هفت هزاری و زکریاخان منصب پنج‌هزاری یافتند (مردم‌دیده، ۱۷۰). در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق)، هنگامی که عبدالصمدخان به حکومت لاهور منصوب و به سرکوبی گوروبنده/ بندا، سرکردهٔ سیک‌ها، فرستاده شد (۱۱۲۵ق) زکریاخان نیز در مقام فوج‌دار جمون همراهش بود. عبدالصمدخان پس از شکستن سیک‌ها و دستگیر کردن رهبران آن‌ها (ذوالحجهٔ ۱۱۲۷ق)، گوروبنده و دیگر اسیران سیک را همراه زکریاخان و پسرخاله‌اش قمرالدین‌خان (پسر اعتمادالدوله محمدامین‌خان) به دهلی نزد فرخ‌سیر فرستاد. زکریاخان، همانند پدر خود عبدالصمدخان و خویشاوندش محمدامین‌خان و نیز (آصف‌جاه) نظام‌الملک، از دستهٔ امرای تورانی دربار گورکانی بود، یعنی دسته‌ای که مخالف سرسخت برادران سادات بارهوی (قطب‌الملک سیدحسن علی‌خان و امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان) بودند و سرانجام به کوشش و دسیسهٔ آن‌ها، محمدشاه گورکانی توانست برادران بارهوی را از میان بردارد. زکریاخان و عبدالصمدخان در اوایل پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق)، در اواخر محرم ۱۱۳۳ق، پس از پیروزی قطعی محمدشاه و اعتمادالدوله محمدامین‌خان بر برادران بارهوی، از لاهور به دهلی رفتند و به حضور محمدشاه رسیدند و «به عطای خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند. زکریاخان اضافهٔ هزاری بر پنج‌هزاری یافت... و به تغییر عنایت‌الله‌خان صوبه‌دار کشمیر شد.» (سیرالمتأخرین، ۴۴۴) بنابراین، زکریاخان در ۱۱۳۳ق، به‌جای عنایت‌الله‌خان، صوبه‌دار (استاندار) کشمیر شد. در سال هفتم یا هشتم پادشاهی محمدشاه، به‌جای پدر خود عبدالصمدخان که به صوبه‌داری مولتان منصوب شده بود، به استانداری لاهور گماشته شد و به روایتی در همین زمان خطاب آغرالدوله/ اعزالدوله هژبر جنگ یافت، و پس از درگذشت عبدالصمدخان (ربیع‌الثانی ۱۱۵۰ق) صوبه‌داری مولتان نیز بدو واگذار گردید. در نواحی لاهور«دو فتح نمایان او را دست داد»، یکی آن‌که «پناه نام [از] قوم بهتی را که از مفسدان تمردپیشه بود و از حسن ابدال تا [رود] راوی در تصرف داشت»، با فرستادن فوجی به سرکردگی راجه کورامل، دستگیر کرد و به قتل آورد؛ دوم آن‌که زمین‌داری به‌نام میرمار را که میان لاهور و رودستلج تاخت‌وتاز می‌کرد، با فرستادن سپاهی به فرماندهی قزاق‌خان، بگرفت و به دار کشید (مآثرالامرا، ۲/۱۰۶). در ۱۱۵۱ق که نادرشاه افشار، به هند لشکر کشید و پیشاور را بگرفت و از آن‌جا رهسپار لاهور شد (۲۵ رمضان ۱۱۵۱ق) زکریاخان نیز سپاهی گردآورد و برای رویارویی با نادر، از لاهور بیرون آمد و در کنار رود راوی اردو زد، اما پس از چند برخورد با سپاه نادرشاه در دهم و یازدهم شوال ۱۱۵۱ق دریافت که تاب درایستادن در برابر او را ندارد و در نتیجه «پیغام مصالحه که هر آینه مصلحت وقت بود در میان آمد، دوازدهم ماه مذکور [شوال] عالی‌جاه عبدالباقی‌خان [وزیر نادرشاه] که پیشواز آمده بود نواب صاحب ناظم [زکریاخان] را به احترام و احتشام هر چه تمام‌تر» به خدمت نادرشاه برد و شاه وی را بنواخت و خلعت بخشید واجازهٔ بازگشت داد. زکریاخان در چهاردهم شوال باز به حضور نادرشاه رسید و بیست لک روپیه به عنوان پیشکش تقدیم کرد و «به احترامی که بالاتر از آن متصور نباشد رخصت شهر حاصل کرده خلق‌الله را از انواع آفت که ادناش قتل و غارت است رهانیدند، از آن‌جا که شاه کمال شفقت و عنایت نسبت به حال نواب صاحب [زکریاخان] مرعی می‌فرمود بودن حیات‌الله‌خان بهادر خلف دویم نواب صاحب را به سرکردگی پانصدسوار در اردوی خود تجویز نمود. پانزدهم شهر مذکور [شوال ۱۱۵۱ق] شاه از لاهور جانب شاه‌جهان‌آباد حرکت کرد.» (بدایع وقایع آنندرام مخلص لاهوری). بدین‌سان زکریاخان با پیشکش کردن بیست لک (= دو میلیون) روپیه به نادرشاه، شهر لاهور را از کشتار و چپاول به‌دست سپاهیان او رهانید و نادرشاه وی را بر حکومت لاهور باقی گذاشت و حیات الله‌خان پسر کوچک زکریاخان را در اردوی خود وارد کرد و در ۱۵ (یا به‌روایتی ۲۶) شوال لاهور را به قصد دهلی ترک گفت. به‌گفتهٔ برخی منابع، سربازان نادر به شهر لاهور درآمدند و چون برای نخستین بار چشمشان به زرق و برق ثروت یک شهر هندی افتاد دست به

زکریاخان

غارت و چپاول گشودند و نادرشاه به‌رغم آن‌که از او خواسته شد جلوی آن‌ها را بگیرد کاری در این‌باره انجام نداد. به‌هرحال، زکریاخان به‌گونه‌ای با نادر کنار آمد و توانست با دادن پیشکشی سنگین، لاهور را تا اندازه‌ای از قتل و غارت نگه‌دارد. نادر در بازگشت از دهلی، چون به باغ شاله‌مار/ شعله‌ماه، در پنج کروهی لاهور رسید و در آن‌جا خیمه و بارگاه برافراشت (۷ صفر ۱۱۵۲ق)، عبدالباقی خان و حیات‌الله‌خان را همراه با فرمانی در باب گرفتن یک کرور (= ده میلیون) پیشکش (یا دقیق‌تر باج) از زکریاخان به لاهور فرستاد. عبدالباقی‌خان در ۲۱ صفر ۱۱۵۲ق به لاهور رسید و با زکریاخان دیدار کرد و پس از مذاکراتی «به حسن سعی عالی‌قدر سموالامکان کفایت‌خان ورق سؤال کرور روپیه برگشت و سوای پیشکش سابق، بیست لک روپیهٔ دیگر بر سبیل پا انداز مقرر گشت.» (بدایع وقایع آنندرام مخلص). زکریاخان سپس با عبدالباقی‌خان به دیدار نادر رفت و در ۳ ربیع‌الاول ۱۱۵۲ق، که نادر در «سی کروهی لاهور» از رود راوی گذشت، به حضورش باریافت و ملازم و همراه او گشت. نادر چون به‌کنار رود چناب رسید و برای گذشتن از این رود در کنار آن، گویا در نزدیکی جایی به‌نام کلووال اردو زد (۹ ربیع‌الاول ۱۱۵۲ق) به ابوالحسن بیگ ریگاباشی فرمود تا «اسرای هندوستان را از مردم اردو مستخلص ساخته، حوالهٔ زکریاخان نماید که هر کدام را به مکان مطلوبش رساند.» (بیان واقع، ۴۷) نادر همچنین با صدور فرمان‌هایی در ۱۰ ربیع‌الاول ۱۱۵۲ق، زکریاخان را که منصبش هفت‌هزاری بود به منصب «هشت‌هزاری ذات هشت‌هزار سوار» برکشید و «گجرات و سیالکوت و پرسرور و اورنگ‌آباد، محالات مقرری مصارف کابل و پشاور و دانگلی و غیره، قریب چهار کرور دام‌جاگیر ناصرخان ناظم [استاندار] کابل و بعض محالات زمین‌داری خدایارخان عباسی و غازی‌خان دودایی زمین‌داران ملتان که این طرف آب اتک است» را (که محمدشاه گورکانی به ناگزیر به نادر واگذارده بود) در برابر «تعهد بیست لک [دو میلیون] روپیه سال تمام» به زکریاخان سپرد (بدایع وقایع) و وی را رخصت بازگشت به لاهور داد و در ۷ ربیع‌الثانی ۱۱۵۲ق از رود چناب گذشت و به کابل رفت. این فرمان‌ها مبین آن است که زکریاخان از معتمدترین امرای دربار گورکانی هند نزد نادرشاه بوده است، چنان‌که نادر هنگامی که، برای سرکوبی خدایارخان عباسی، زمین‌دار بهکر و سیوستان (سند) بر آن شد تا از کابل به سند لشکر کشد، با فرستادن فرمان‌هایی برای زکریاخان (با تاریخ ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۱۵۲ق) و پسرش حیات‌الله‌خان، که به نیابت از پدرش حکومت مولتان را داشت، از آن‌ها خواست تا با اندیشیدن تدابیری مانع گریز سپاهیان و هواداران خدایارخان به مولتان شوند و خود به اردوی وی بپیوندند. زکریاخان پس از آن‌که در این باره از محمدشاه گورکانی و وزیرش اعتمادالدوله قمرالدین‌خان کسب تکلیف کرد و اجازه گرفت در ۲۶ شوال ۱۱۵۲ق از پای دژ جمون که تازه آن را گشوده بود کوچید و پس از توقفی یک روزه در لاهور در ۲۳ ذوالحجهٔ ۱۱۵۲ق از مولتان رهسپار اردوی نادر (که در ۷ رمضان ۱۱۵۲ق کابل را ترک کرده بود) شد و در ۶ محرم ۱۱۵۳ق در لارکانه، که نادر پس از شکستن و به تسلیم واداشتن خدایارخان در امرکوت/ عمرت کوت به آن‌جا آمده بود، به حضور نادر رسید و نواخت یافت. نادر در ۱۲ محرم ۱۱۵۳ق، یک روز پیش از عزیمتش از لارکانه به سمت ایران، زکریاخان و پسرش حیات‌الله‌خان را با دادن هدایایی بنواخت و حیات‌الله‌خان را خطاب شهنوازخان بخشید و هر دو را اجازهٔ بازگشت داد. هنگامی که زکریاخان در راه بازگشت به قصبهٔ اوچ، در حدود پنجاه کروهی مولتان، وارد شد دو تن به‌نام‌های محمدصالح بیات پانصدباشی و کریم‌بیگ افشار پانصدباشی، که نادرشاه آن دو را یک روز پس از عزیمت زکریاخان در پی او روانه کرده بود، به او رسیدند و فرمانی از نادرشاه با تاریخ ۱۲ محرم ۱۱۵۲ق، به زکریاخان، دربارهٔ دستگیری فراریان سپاه نادری و تحویلشان به محصلان نادری، با خود آوردند. زکریاخانَ نیز، برابر دستور، فرمان‌هایی به نایبان خود در لاهور و مولتان برای دستگیری سربازان فراری ایرانی صادر کرد و چون در ۲۲ صفر ۱۱۵۳ق به مولتان رسید و برای انجام برخی امور در آن‌جا ماند، دو پانصدباشی روانهٔ دهلی شدند. در این اثنا، محمدشاه گورکانی، در پی فرمان نادرشاه برای برکشیدن پایگاه زکریاخان، با صدور فرمانی در ۳۰ جمادی‌الثانی سال بیست و سوم جلوس (۱۱۵۳ق)، به زکریاخان که تا این هنگام خطاب آغرالدوله بهادر هزبرجنگ داشت، خطاب سیف‌الدوله بهادر دلیرجنگ و منصب هشت‌هزاری بخشید. از وقایع مهم دورهٔ حکومت زکریاخان در لاهور، پس از عزیمت نادرشاه از هند، شورش پسرش حیات‌الله‌خان و شکست او است. حیات‌الله‌خان که صوبه‌دار مولتان بود بر زکریاخان بیرون آمد و به لاهور لشکر کشید، اما کاری از پیش نبرد و «به شاه‌جهان‌آباد [دهلی] نزد نواب وزیر اعظم [قمرالدین‌خان] که [حیات‌الله‌خان] همشیره‌زادهٔ حقیقی

ایشان می‌شد، آمد و ایشان هم به پاس خاطر پدر بزرگوارش و نظر بر قبح کردار و اطوارش روی نداده و او ترک روزگار نموده در لباس درویشی در قصبهٔ تلپث که در جاگیر مادرش، همشیرهٔ نواب وزیر اعظم، بود رفته و تکیه بسته تا چندی از ندیمان و مخصوصان بدکیش منتظر تشریف آوردن نادرشاه باز به هندوستان که تیقن داشت نشست.» (بیان واقع، ۱۸۰) حکومت کمابیش دراز زکریاخان بر استان‌های مولتان و لاهور ظاهراً، به‌رغم برخی آشوب‌ها و شورش‌ها و نیز تاخت‌وتاز نادرشاه، تا اندازه‌ای برای مردم این استان‌ها امنیت و آرامش و رفاه به همراه داشته است و ازاین‌رو، به‌گفتهٔ آنندرام مخلص، چون زکریاخان درگذشت، «قیامتی سرتاسر پنجاب به تخصیص در شهر لاهور گذشت که تا سه‌شب در هیچ خانه چراغی روشن نگشت. هرگاه جنازهٔ آن مغفور از حویلی [خانه] برآمد سوای نوع مغل که همگی گریبان‌ها تا دامان چاک‌زده خاک بر فرق ریزان و به تابش بودند هزاران هزار مردم شهر لباس پوشیده در کمال شور و شغب نالهٔ وامصیبتا و واحسرتا بر َلب همراه جنازه راه می‌پیمودند و از هر جانب بارش گل بر جنازه به آن افراط گردید که دست آخر گلی به مشت زری نمی‌رسید. اگرچه مانندِ گل، شیرازهٔ اوراق عمرش زود از هم گسیخت، لیکن تا در قید حیات بود بنابر جود و سخا و خُلقِ خوشی که داشت رنگِ تسخیر دلِ جهانی ریخت.» (بدایع وقایع) پیکر زکریاخان را در کنار آرامگاه پدرش، عبدالصمدخان، در لاهور به خاک سپردند. از زکریاخان سه پسر به‌جا ماند که به ترتیب عبارت بودند از آغرالدوله/ اعزالدوله یحیی‌خان بهادر، (شاهنوازخان) حیات‌الله‌خان بهادر و خواجه باقی‌خان. زکریاخان، مانندپدرش، ادبا و فضلا را می‌نواخت و از سرایندگان فارسی‌گویی که به درگاهش وابسته بوده یا از او نواخت یافته‌اند می‌توان از شاه فقیرالله آفرین لاهوری، خواجه محمد یحیی‌خان خرد سمرقندی، خواجه اسماعیل‌خان خلیل لاهوری، عالی‌نسب‌خان میرمعصوم وجدان سرهندی، حاجی بیگ هنر لاهوری و آنندرام مخلص لاهوری نام برد.

منابع: بیان واقع، ۲۶، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۱۱۲، ۱۷۹ـ ۱۸۱، ۲۲۷؛ تاریخ جهانگشای نادری، ۴۳۱، ۴۴۱ـ۴۴۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷، ۴۲، ۴۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۳۲۹، ۳۹۴، ۱۴۰؛ سیرالمتأخرین، ۴۰۳، ۴۲۵ـ ۴۲۶، ۴۴۴، ۴۷۷، ۴۸۲، ۸۵۶ـ ۸۵۷؛ عبرت‌نامه، محمدقاسم عبرت، ۱۸۳، ۲۱۱؛ عبرت‌نامه، مفتی علاءالدین، ۱/۱۸۱ـ ۱۸۲، ۱۸۴ـ ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴؛ مآثرالامرا، ۲/۱۰۶ـ ۱۰۷؛ مردم دیده، ۱۷، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲؛ منشورالوصیت و دستورالحکومت، ۷۰ـ۸۵، ۱۴۵؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۵/۲۹۰ـ۲۹۳، ۳۹۹ـ۴۰۴، ۴۴۶ـ ۴۷۹؛

Later Mughal History of the Panjab,31, 53-55,58,59,60-64;

Later Mughals, 1/308-316; 2/324-326,352, 376,378.

برزگر

زکی اردستانی (zak.ki-ye.ar.des.tā.ni)، میرسعید/ ملامحمد سعید، معروف به سعیدا، ز ۱۰۱۰ق، شاعر ایرانی. از مردم اردستان بود و تقی اوحدی که هم‌روزگارش بود و وی را از نزدیک می‌شناخت در عرفات‌العاشقین درباره‌اش می‌نویسد: «سعیدای اردستانی... ادراک درست و ذهن مستقیم و فطرت عالی دارد، قوت مطالعه‌اش از سرحد مقدمات به مراتب علیه دررسیده، در سال نه‌صد و نود و پنج [۹۹۵ق] به هند سفر نمود و در دکن ترقیات وافیه نموده بود و گویند دریـن عهد [زمان تألیف عرفات، ح ۱۰۲۲ــ ۱۰۲۴ق] به عراق مراجعت نموده. قبل از آنکه متوجه هند شود با وی خصوصیت تمامی داشتم، الحق جوانی خوش‌صورت، خوش مصاحبت بود و با سلونی [اردستانی]... نهایت الفت و یاری داشت... زکی تخلص می‌کند. شعر بسیار گفته، اما سخن‌فهمی و نکته‌سنجی و ادراک او از شاعری‌اش بیشتر است.» زکی در دکن به درگاه ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ــ ۱۰۳۵ق) راه یافت و، مانند ملک‌قمی، ظهوری ترشیزی و میرحیدر ذهنی کاشانی، از جملهٔ شاعرانی بود که در مجلس جشنی که در اواخر ربیع‌الثانی ۱۰۱۰ق به مناسبت ولادت پسر شاه‌نوازخان شیرازی، وکیل‌السلطنهٔ ابراهیم عادل‌شاه، با شرکت عادل‌شاه برپا شد، حضور داشت. وی گویا بعدها به ایران بازگشت و هم در آن‌جا درگذشت. از قصیده‌ای از زکی، در مدح شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق)، که نصرآبادی نقل کرده است، چنین برمی‌آید که وی پس از بازگشت به ایران، ملازم شاه‌عباس بوده یا دست‌کم او را مدح می‌گفته است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۳/۹۴۶؛ تاریخ فرشته، ۲/۸۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۳ـ ۲۸۴؛ الذریعه، ۹/۴۴۶؛ روز روشن، ۳۲۷؛ شام غریبان، ۱۲۶؛ صبح گلشن، ۲۰۴؛ کاروان هند، ۴۹۵ـ ۴۹۷.

برزگر

زلالی شیرازی (zo.lā.li-ye.ši.rā.zi)، ـــ گجرات ۹۸۴ق، شاعر

ایرانی. نزد اهلی شیرازی (ـ ۹۴۲ق) دانش ادبی آموخت. سپس به هندوستان رفت و در بیشتر شهرهای آن‌سامان گردش کرد. از وی اشعار پراگنده‌ای به‌جا مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۷۵؛ الذریعه، ۴۰۵/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۵/۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۳۳، شمارهٔ ۱۱؛ کاروان هند، ۴۹۷/۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۲۵۴-۲۵۵.

رسولی

زمان اصفهانی (za.mā.ni-ye.es.fa.hā.ni)، آقازمان زرکش، ـ۱۰۵۴ق، شاعر ایرانی. در اصفهان به‌دنیا آمد و پرورش یافت و بزرگ شد. در اوایل حال به‌کار زرکشی اشتغال داشت. بارها به هند سفر کرد. نخست فریبی تخلص می‌کرد، اما بعدها نام خود را برای تخلص در شعر برگزید. از همصحبتان حکیم شفایی و میرزا فصیحی و میرزا ملک مشرقی بود. در لاهور درگذشت. گویا دیوانی از او به‌جا نمانده، ولی ابیاتی از وی را تذکره‌نویسان نقل کرده‌اند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۸؛ الذریعه، ۴۰۱/۹؛ روز روشن، ۶۲۰؛ شاعران اصفهانی شبه قاره، ۱۲۵؛ شام غریبان، ۱۱۸؛ شمع انجمن، ۱۸۸؛ قصص‌الخاقانی، ۹۸؛ کاروان هند، ۴۹۸-۴۹۹؛ نگارستان سخن، ۷۴.

برزگر

زمانی، آصفه ← آصفهٔ زمانی

زمانی یزدی (za.mā.ni-ye.yaz.di)، مولانا محمدزمانی، ـ۱۰۱۷/۱۰۲۱ق، شاعر ایرانی. از مردم یزد و شاعری زبردست بود. اقسام شعر، به‌ویژه مثنوی، را نیکو می‌سرود. دو تذکره‌نویس نامدار، تقی کاشی و تقی اوحدی، هر دو وی را از نزدیک می‌شناختند، چنان‌که زمانی در ۱۰۰۱ق در راه سفرش از یزد به قزوین، درکاشان با تقی کاشی دیدار کرد و «قصیده و چند مقاله از مثنوی‌ای که در جواب مخزن اسرار شیخ نظامی گفته» بود را به وی داد و تقی کاشی ابیاتی از آن‌ها را در خلاصة‌الاشعار خود ثبت کرد. زمانی مردی رند و ملامت‌پیشه بود و تقی اوحدی که وی را نزدیک‌تر و بهتر می‌شناخت، درباره‌اش می‌نویسد که «زمانی، صاحب طبعی در غایت بی‌قیدی و نفسی در نهایت بی‌تفاوتی بود، جزو [ه]کشی نکرده به خدمت افاضل نرسیده بود، لیکن به صحبت بعضی از متصوفه رسیده برخی اصطلاحات و حالات جمعی از ایشان را فی‌الجمله تتبع نموده، ساقی طبعش در عرصهٔ ظاهر بدمستی بسیار نمودی، و رطب و یابس بی‌شمار به هر ناشایسته‌ای فرمودی... و وی به سبب خیره‌گویی‌ها و بی‌طاقتی‌ها و افشای اسرار نزد اوباش، علی‌الدوام تیر طعنهٔ خاص و عام را هدف بودی، و اگرچه تتبع روش سخن استادان درگفتن و فهمیدن چندانی نکرده بود، اما فطرتی عالی، درست، و ذهنی صحیح، مستقیم داشت، و به سبب مجالست و مؤانست بعضی ملامتیه، خود را در حلقهٔ ایشان جای داده... بر اقسام سخن قدرت داشت و خوب می‌گفت، قصیده و غزل و مثنوی و غیره همه را نیکو گفتی، از جمله در سنهٔ هزار و سه [۱۰۰۳ق] وقتی که شاه‌عباس [۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق] مولانا شأنی را به زر سنجیده بودند و بنده [تقی اوحدی] نیز در ملازمت آن شهریار بودم، وی [زمانی] تتبع مخزن[الاسرار] تمام‌کرده مذیل به اسم سامی آن شهریار ساخته در حضور کمینه به خدمت وی گذرانید... زمانی مذکور گرچه عالی طبیعت و خوش‌فهم بود، اما چون در اصل پسر اندرنظیری عسس یزد بود، همیشه با اجلاف و متهتکین الفت گرفته بود و به اخلاق ایشان برآمده، به هرکس همیشه لاعن شیء منازعات و مباحثات نمودی.» تندخویی و دریده‌گویی زمانی در بحث و گفت‌وگو چندان بودکه در ۱۰۰۴ق که تقی اوحدی، شأنی تکلو و بسیاری دیگر، در فرار از طاعونِ اصفهان، به یزد رفته و در آن‌جا رحل اقامت افکنده بودند، باری گفت‌وگویی میان زمانی و شأنی به دشنام‌دهی و سرانجام به مشت و لگد کشید. میان زمانی و عرشی یزدی نیز «همیشه منازعات و مباحثات می‌شده» و هر یک از ایشان خود را از دیگری برتر می‌دانست. زمانی، که شمار اشعارش در ۱۰۰۱ق به بیش از پنج هزار بیت می‌رسیده است، گذشته از خمسهٔ نظامی، گویند «دیوان خواجه حافظ را جواب گفته به خدمت شاه‌عباس برده گفت دیوان خواجه حافظ را جواب گفته‌ام. شاه فرمود که جواب خدا را چه خواهی گفت.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۴) زمانی دست‌کم دو بار به هند سفر کرد و به روایتی در حیدرآباد دکن در ۱۰۱۷ق درگذشت. از سروده‌های او، ۱۴۱ بیت در خلاصة‌الاشعار و ۹۲ بیت در عرفات‌العاشقین آمده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۲۹؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۴۴/۱-۱۴۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۴-۲۴۵؛ جامع مفیدی، ۴۶۱/۳-۴۶۲؛ الذریعه، ۴۰۷/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۷۹/۲؛ سرو آزاد، ۲۸؛ شام غریبان، ۱۱۷؛ شمع انجمن، ۱۸۴-۱۸۵؛ کاروان هند، ۵۰۱-۵۱۰؛ منتخب‌اللطایف، ۲۰۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۰۰-۳۰۱؛ نشتر عشق،

۶۴۶/۲-۶۴۷؛ هفت اقلیم، ۲۶۲/۱.

برزگر

زمرد سلمان (zo.mor.rod.sal.mān) ، فرزند اکرام‌الحق، لاهور ۱۹۵۲م ـ   ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. به زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. زمرد سلمان ریاست دانشکدهٔ دخترانهٔ کارخانهٔ بازار فیصل‌آباد را به‌عهده دارد. از آثارش: ملاشاه بدخشی، رباعی‌گو؛ ملاشاه بدخشی، مثنوی‌نگار. وی به کشورهای انگلستان، امریکا، کانادا، عربستان و عراق سفر کرده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۷؛ گنج شایگان، ۵۴؛ گنجینهٔ دانش، ۱۱۸.

رسولی

زمزمهٔ وحدت ← باقیای نایینی

زمهری خیرآبادی (zam.ha.ri-ye.xayr.ā.bā.di)، محمدجعفر پسر منشی کرم احمد پسر محمدزمان، ح ۱۲۶۲ ــ ۱۳۴۸ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم خیرآباد از توابع اوده بود و نیاکانش از رؤسا و بزرگان آن شهر به‌شمار می‌آمدند. زمهری در حیدرآباد دکن می‌زیست. وی به‌ویژه در نثر فارسی ماهر بود. از آثارش سه نثر زمهری (خیرآباد، ۱۲۹۲ق) به پیروی از سه نثر ظهوری است که در ۱۲۹۱ق در ستایش آصف‌جاه ششم میرمحبوب علی‌خان، نظام حیدرآباد دکن (۱۲۸۵ــ ۱۳۲۹ق) و وزیرش مختارالملک سالارجنگ میرلایق علی‌خان سروده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۷۰۸/۱-۷۰۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۹۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۶/۵؛ نگارستان سخن، ۳۵-۳۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 3/182-183; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,635.

برزگر

زنده‌رود ← موبد خوشی

زهرهٔ هندی (zoh.re-ye.hen.di) ، ــ ۱۳۰۸ق، بانوی خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی هندی. زهره در موسیقی مهارت داشت و خط نستعلیق را به خوبی می‌نوشت. در علم عروض و قافیه نیز ماهر بود. زبان‌های فارسی و اردو را می‌دانست و به هر دو زبان شعر می‌گفت. اشعاری از وی در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: از رابعه تا پروین، ۱۴۰-۱۴۱؛ بهارستان ناز، ۱۴۹؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۴۱؛ زنان سخنور، ۲۲۵؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۹، ص ۴۹.

رسولی

زیب‌التواریخ (zi.bot.ta.vā.rix)، منظومه‌ای در تاریخ زیب‌النسا بیگم نوشتهٔ لاله‌گوکل / جوکل چند. زیب‌النسا بیگم، معروف به بیگم سُمرو، همسر والتر راینهارد (ــ ۱۷۷۸م)، سپاهی مرد ماجراجوی آلمانی که در هند به‌نام سمبره/ سمرو آوازه داشت، بود و پس از مرگ شویش صاحب ملک و سپاه او شد. وی در رویدادهای دورهٔ شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) نقشی قابل توجه داشت و از شاه‌عالم لقب «فرزند عزیزه» یافت و در ۱۸۲۵م درگذشت. لاله‌گوکل که منشی بیگم بود در آغاز این اثر به مدح بیگم، سرهنگ جورج الکزاندر دایس (Dyce)، داماد ظفریاب‌خان، پسر والتر راینهارد از همسر نخستش، که ملک بیگم را اداره می‌کرد، و دو پسر سرهنگ دایس می‌پردازد و سپس می‌گوید که چون تاریخ منثور زیب‌النسا بیگم، نوشتهٔ منشی جَیْسِنگه رای، گم شده است، بر آن شده تا همان موضوع، یعنی سرگذشت زیب‌النسابیگم، را به نظم درآورد. زیب‌التواریخ در ۱۸۲۲م سروده شده است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Add.25830 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۸۵۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۴/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/724; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,519; *Mughals in India* ,163; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/692.

برزگر

زیب‌النسابیگم (zi.bon.ne.sā.bey.gom)، زیب حیدر موسوی فرزند سیدمحمدخان، حیدرآباد هند ۱۹۴۰م ــ   ، بانوی مترجم و فارسی‌پژوه هندی. دوره‌های ابتدایی و دبیرستانی را در

زادگاهش به‌پایان برد. پس از گذراندن دورهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی، با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان مطالعهٔ تطبیقی دفتر دارالانشای آصف‌جاهی نواب میر نظام‌علی‌خان از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ دکتری گرفت. استادان وی در ادبیات فارسی کلیم‌الله حسینی، غلام دستگیر رشید و رضیه‌اکبر بودند. زیب‌النسا در دانشگاه عثمانیه به تدریس و پژوهش سرگرم است. وی عضویت هیأت موزهٔ ادارهٔ ادبیات اردو، شورای مرکز تحقیقی ابوالکلام آزاد، شورای انتشارات نسخه‌های خطی مرکز تحقیقی ابوالکلام آزاد، انجمن استادان زبان فارسی سراسر هند، انجمن استادان دانشگاه عثمانیه، انجمن هند و ایران در کلکته را به‌عهده دارد. در ۱۹۹۴م از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی ایرانی برای شرکت در دوره‌های بازآموزی فارسی و دوره‌های فرهنگی ــ اجتماعی به این کشور دعوت شد. در سال‌های ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶م در دوره‌های بازآموزی زبان و ادبیات فارسی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ــ دهلی نو شرکت جست. زیب‌النسا در ۱۹۹۸م از رئیس جمهوری هند گواهی افتخار دریافت کرد. وی به سبب نوشتن تاریخ دکن کی چند گوشی به اردو موفق به دریافت جایزه از آکادمی اردوی حیدرآباد شد و به سبب نوشتن مقالات تحقیقی از کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد جوایزی دریافت کرد. وی سه جلد کتاب به فارسی و اردو تألیف و ترجمه کرده است. از آثارش: تاریخ دکن چند گوشی / گوشه‌هایی از تاریخ دکن (حیدرآباد، ۱۹۹۴م)؛ ترجمهٔ تواریخ آصف‌جاهی اثر قادرخان منشی بیدری به انگلیسی (۱۹۹۴م)، تصحیح و ترجمهٔ القاب‌نامهٔ آصف‌جاهی (چاپ نشده)؛ ارمغان شعرای هند و ایران (دربارهٔ زندگانی شعرای معروف شبه‌قاره و ایران ــ مانند امیرخسرو، حسن دهلوی، فردوسی، حافظ، فیضی) به اردو با مقدمهٔ فارسی (۱۹۹۶م).

منبع: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۸۹، ۵۱۴ـ ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۸ـ ۵۳۹، ۵۷۴؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان وادبیات فارسی، شمارهٔ ۵۵، ص ۱۳؛ ابوالقاسم رادفر «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۱۷۲ـ ۱۷۳.

رسولی

زیب‌النسابیگم، دختر اورنگ‌زیب گورکانی ← مخفی

زیبانگار (zi.bā.ne.gār)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از محمدرضا تتوی، متخلص به رضایی. از زندگانی سرایندهٔ این منظومه جز آن‌چه او خود در این مثنوی بدان اشاره کرده است، آگاهی دیگری نداریم. از مطاوی این منظومه می‌توان دریافت که وی از شاعران دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بوده است، زیرا او در بیت «گل اندر باغ خواندم در حسابش ــ که هم تاریخ باشد هم خطابش (۱۰۵۳ق)» از تاریخ سرودن مثنوی خود سخن گفته است. چون بارها تخلص خود را در منظومه آورده می‌توان دریافت که وی رضایی تخلص می‌کرد: «رضایی را رضای تست مقصود ــ چه می‌باید اگر باشی تو خشنود» یا «رضای عندلیب این چمن باش ــ درین گلزار خرم نغمه‌زن باش.» رضایی در مثنوی زیبانگار، داستان سسی و پنون از افسانه‌های کهن هندی در سرزمین سند راکه روایت‌های گوناگون از آن شده، در ۵۵۰۰ بیت به نظم کشیده است. در این افسانه، برهمنی پس از سال‌ها صاحب دختری با نام سسی می‌شود، اما در طالع دختر می‌بیند که او در آینده به مسلمانی دل می‌بازد و همسر وی می‌شود. برهمن از بیم رسوایی، دخترش را در صندوقی چوبی می‌گذارد و به آب می‌اندازد. کودک به دست زن و مرد رختشویی مسلمان می‌افتد. آن‌ها که فرزندی ندارند او را به فرزندی می‌گیرند و نام او را زیبا می‌گذارند. آوازهٔ زیبایی دختر همه‌جا پراگنده می‌شود و بازرگانان خبر زیبایی او را به گوش نگار «پنون» پسر پادشاه کیج می‌رسانند و شاهزاده نادیده دل‌باختهٔ او می‌شود... رضایی در این مثنوی نام‌های سسی و پنون را به زیبا و نگار و نام سرزمین کیج را به حسن‌آباد تغییر داده است. اما داستان وی در برخی زمینه‌ها با این افسانه همانند نیست، چنان که زیبا دختر پادشاه نیست، بلکه دختر برهمنی است، یا این‌که دختر در رودخانه غرق نمی‌شود بلکه در صحرایی سرگردان می‌شود و از تشنگی جان می‌دهد. مرگ این دو دلداده نیز به‌روایتی دیگر آمده است. نام این مثنوی در برخی منابع زیبا و نگار هم آمده، اما سرایندهٔ مثنوی خود از آن به‌نام زیبانگار یاد کرده است: «چو در معشوق حسن و زیب دیدم ــ پی او نام زیبا برگزیدم.../ نگار از بهر عاشق ساختم نام ــ که نقش اوست زیب لوح ایام / همین منظوم کز من یادگار است ــ به عالم نام او "زیبانگار" است.» شاعر در روایت داستان و در پردازش قصه به‌زبانی شاعرانه و دلکش سخن گفته است. او منظومهٔ خود را با این بیت آغاز می‌کند: «الهی هم دلی هم بی‌دلی ده ــ همان حاصل همین بی‌حاصلی ده.» نه‌تنها طبیعت،

حتی احساسات شورانگیز عشق و عواطف پدری در این مثنوی استادانه توصیف شده است، چنان که در بیان احساسات پدری پادشاه کیچ در جدایی فرزندش نگار چنین گفته است: «ز چشمش خواب سیل آب برده ــ ز رویش درد آب و تاب برده / فتاد از سیل اشکش خانهٔ چشم ــ ز مردم شد تهی کاشانهٔ چشم / یقینش شد که نتوان بی‌پسر زیست ــ بلی کس چون تواند بی‌جگر زیست.» رضایی بی‌تابی و التهاب عاشق را در فراق محبوب این گونه بیان می‌کند: «طریق بت‌پرستی پیش کرده ــ صنم را قبله‌گاه خویش کرده / فشاندی اشک سرخ از دیدهٔ تر ــ نثار سنگ کردی لعل احمر / به هنگام سجود آن پای سنگین ــ ز گلگون گریه کردی طرفه رنگین / به پایش سر همی سود از پی سود ــ سر خود سوده مویه سر به سر سود / به جا افتاده از خود رفته رفته ــ که خاک پای بت شد رفته رفته.» به گمان شاعر سرزمین سند دیار عشق و زیبایی است، از این‌رو با شور و حال مرز و بوم خود را می‌ستاید: «دیار سند گویی لاله‌زار است ــ که هر دل داغ‌دار یک نگار است.» سراینده درَاین منظومه گاه افکار حکیمانهٔ خود را نیز بازگو می‌کند، چنان که دربارهٔ عشق گوید: «محبت چیست جانبازی نمودن ــ زکاهش کاه گشتن کوه بودن / به کوی عشق جای بوالهوس نیست ــ بلی پروانگی کار مگس نیست.» او نیز، مانند دیگر شاعران، از فلک پیر و فرتوت شکوه می‌کند: «کسی خوش دم ز چرخ واژگون نیست ــ حریفی سرخوش از جام نگون نیست.» □ «نباید دل به دور چرخ بستن ــ که دور بدشگون باید شکستن.» با این‌که شاعر در این منظومه می‌کوشد تا از به‌کار بردن واژگان سندی بپرهیزد چنان‌که حتی نام‌های کسانی را که به گوش فارسی‌زبانان نامأنوس بوده‌اند به‌فارسی تغییر دهد، با این همه او با فروتنی و بی‌آنکه رنجش دیگران را برانگیزد، از زیبایی زبان سندی سخن گفته است. بی‌گمان این همه احساس و اظهار دلبستگی شاعر به زبان و سرزمین خود را می‌توان برخاسته از سرشت میهن‌دوستانهٔ او دانست: «زبان سند شیرین است شیرین ــ به جای خویش رنگین است رنگین / ولی قدرش ببیند آشنایش ــ کجا بیگانه می‌داند بهایش / سخن در هر زبان دارد فصاحت ــ به هر جا دارد این دلبر ملاحت / ولی هر کس زبان خود پسندد ــ لب او بر زبان غیر خندد.» انتخاب واژگانی زیبا، آهنگی دلپذیر، استعاره، تشبیه و... از ویژگی‌های شاعرانهٔ داستان زیبانگار است. این مثنوی هیچ اطنابی ندارد، حتی پند و اندرزهای حکیمانهٔ شاعر در میان داستان نیز بر خواننده گران نمی‌آید. در این مثنوی بارها تشبیهاتی مانند بنفشه مو، سمن‌رو، همایون اختر، فرخنده فالی به کار رفته و بیشتر ابیات آن با نغمه‌های موسیقیایی همراه است، مانند «نمی‌خفتم به عمر جاودانی ــ ترا می‌کردم از دل دیده‌بانی / چون جان می‌ساختم در دل نهانت ــ نمی‌گفتم به کس نام و نشانت / چه سازم چاره بس بیچاره گشتم ــ دمی آسوده و آواره گشتم.» تشبیهات نغز، استعارات لطیف و تلمیحات زیبا نیز در سراسر داستان به چشم می‌خورد: «چو این ماه منیر از چاه تابد ــ کسی چون یوسفش ناگاه یابد (تلمیح) / ز شور عشق چون پروانه می‌سوخت ــ به حال او دل بیگانه می‌سوخت (تشبیه) / دلش الماس غم هر چند می‌سفت ــ ز ترس شاه درد دل نمی‌گفت (استعاره) / ز رشکش داغ دارد لاله بر دل ــ ز شرمش سرو رعنا پای در گل (حسن تعلیل). از این منظومه چندین نسخهٔ خطی به‌جا مانده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ or.337 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۷۶-۱۷۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۱۳/۲-۵۱۵؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۷۴-۱۷۹؛ الذریعه، ۳۶۹/۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۳/۷-۸۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۵۵/۴-۲۸۵۶؛ سدارنگانی، «داستان زیبانگار»، سخن، سال ششم، شمارهٔ ۱، اسفند ۱۳۳۳ش، صص ۳۴-۳۸؛ *Catalogue ot the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 472; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/684; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal;* 336.

جهان‌تاب

زیب حیدر موسوی ← **زیب‌النساء بیگم**

زیب عصمت ← **حمید کلانوری**

زیب مگسی (zeyb-e.mag.si)، سردار میرگل محمدخان تمندارزیب فرزند قیصرخان مگسی، روستای جهل مگسی (بلوچستان پاکستان) ۱۸۸۳ــ همان‌جا ۱۹۵۳م، آزادی‌خواه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم قبیلهٔ مگسی از قبایل بزرگ بلوچ بود. برادرش عزیز که از رهبران بیداری سیاسی در بلوچستان

انگلیس بود در ۱۹۳۵م در زمین لرزه‌ای که در کویته روی داد، کشته شد. زیب با این‌که ادیبی توانگر بود، منشی درویشانه داشت و در کمال سادگی زندگی می‌کرد و بیشتر اوقات زندگی خود را به مطالعهٔ کتب و فراگیری دانش می‌گذراند. دیوانش که پنج گلدستهٔ زیب نام دارد و به پنج بخش به نام‌های زیب‌نامه (۳۲ غزل) که در ردیف هر حرف از الفبا یک غزل سروده است، دیوان عجیب (۵۸ غزل)، دیوان بحور (۱۵۳غزل)، دیوان صنایع (ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مستزاد،مثلث،مربع، مسدس و صنایع گوناگون،مانند تفریق، تقسیم، تلمیح، مراعات نظیر، لف ونشر، تنسیق‌الصفات، مبالغه و توریه) و دیوان مفردات (۷۱۴ بیت) که در ۱۳۳۶ق به انجام رسید. دیگر آثارش: ارمغان عاشقان (۱۹۳۸م)؛ خزینة‌الاشعار که در آن اشعار شعرای فارسی‌گو را تضمین و به‌صورت مخمس درآورده است (۱۹۹۶م). زیب به معما و چیستان نیز علاقه می‌ورزید. شعر او زیبا و لطیف است ونشان می‌دهد که سراینده‌ای که طبعی لطیف و بیانی شیوا دارد آن را سروده است. وی به زبان‌های عربی، هندی، اردو، سندی، پنجابی و سرائیکی نیز شعر سروده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۶۷/۳ـ۷۶۸؛ بیست و پنج قرن روابط ایران و پاکستان، ۲۰۹؛ پنج گلدستهٔ زیب، زیب مگسی، لکنو ۱۳۵۰ق/ ۱۹۳۱م؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۷/۴ـ ۶۶۸؛ خزینة‌الاشعار، زیب مگسی، به اهتمام نواب ذوالفقار علی‌خان مگسی، مقدمهٔ شرافت عباس، ۱۹۹۶م؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۶۰ـ۱۶۷؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۴۹/۱ـ۲۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ۱۳۶۹/۸ـ۱۳۷۰؛ محمدریاض، «شعر فارسی و خدمات زیب مگسی»، معارف اسلامی، دورهٔ جدید، شمارهٔ هفتم (مسلسل ۲۱)، تابستان ۱۳۵۴ش، صص ۷۶ـ۸۸؛ سید حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۱۰۷ـ۱۰۸؛ سبط حسن رضوی، «زیب مگسی پارسی سرای معاصر پاکستان»؛ هلال، جلد ۱۹، شمارهٔ ۱۸، آذر ۱۳۵۰ش، صص۳۶ـ ۴۰.

رسولی

زیج شاه‌جهانی ← فرید ابراهیم دهلوی

زیدی (zey.di)، محمد علی فرزند سید امراءعلی، جی‌پور (ایالت راجستان) ۱۹۲۷م ــ　　، ایران‌شناس هندی. در خانواده‌ای فرهنگ دوست پرورش یافت. پس از گذراندن تحصیلات دبستانی و دبیرستانی وارد دانشگاه راجستان شد. در ۱۹۴۸م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات اردو گرفت و در ۱۹۷۰م موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در همین رشته گردید. سپس به فراگرفتن زبان و ادبیات فارسی علاقه‌مند شد ودر ۱۹۷۷م در دورهٔ کلاس‌های زبان فارسی که با همکاری دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی‌نو و بنیاد فرهنگ ایران در تهران برگزار شده‌بود، شرکت کرد. در ۱۹۵۲م در دانشکدهٔ مهاراجا به تدریس زبان فارسی و اردو پرداخت و سپس با سمت دانشیاری در دانشگاه راجستان، ریاست گروه فارسی و اردو را به عهده گرفت. به ایران و پاکستان سفر کرده است. از تألیفات او دربارهٔ زبان فارسی «بررسی غزلیات حافظ شیرازی» به‌زبان اردو است که در مجلهٔ ادبی ۱۹۸۲م به چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۵/۲؛ حافظ پژوهان و حافظ‌شناسی، ۱۲۸.

دانشنامه

زیرک کلانوری، شیخ عطا محمد ← ارژنگ عشق

زین اصفهانی (zayn-e.es.fa.hā.ni)، حکیم زین‌الدین محمود، معروف به حکیم زینا، پسر خواجه محمد حسین پسر خواجه ملک‌شاه، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. نیاکانش از مردم سینان، از توابع فریدنِ اصفهان، بودند. نیای او خواجه ملک‌شاه مردی بسیار دولتمند بود و اسدخان دکنی «غلام ترکِ زرخریدهٔ او» بود که ملک‌شاه وی را برای تجارت به هند فرستاد و اسدخان در هند ترقی کرد و پیوسته خانوادهٔ خواجه ملک‌شاه را «تفقدات می‌فرمود و احقاق حق فی‌الجمله به‌جا می‌آورد.» (عرفات‌العاشقین) حکیم زینا که در یزد به‌دنیا آمد «خود به غایت رندی خوش‌فهم، صافی طبیعت، جامع، فهیم، خوش‌نویس [و] سیاح» بود و دوستی بسیار نزدیک با تقی اوحدی، مؤلف عرفات‌العاشقین داشت و مصاحب شبانه‌روزی و رفیق سفر و حضرش بود. دو سه‌بار به هند سفر کرد و به ایران بازگشت. در زمان تألیف عرفات (۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق) در ایران به‌سر می‌برد. گفتنی است در برخی منابع از مولا زین‌الدین حکیم یزدی، از دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) یاد رفته که میرزا حکیم، کلانتر یزد و مولاشاه قلی طبیب پسران او و حکیم عنایت‌الله یزدی دامادش بوده‌اند.

منابع: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۵۵؛ جامع مفیدی، ۲۴۵، ۴۱۷؛ الذریعه، ۴۰۹/۹؛ روز روشن، ۳۳۵؛ شام غریبان، ۱۱۸؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۷؛ کاروان هند، ۵۱۰ـ ۵۱۱.

برزگر

زین‌العابدین شوشتری (zay.nul.ā.be.din-e.šuš.ta.ri)، متخلص به کریم /کریما، فرزند رضی‌الدین فرزند نورالدین فرزند نعمت‌الله جزایری، ۱۷۵۴ـ ۱۷۹۹م/۱۲۱۳ق، دانشمند دینی، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه قاره. پدرش میرمحمد رضی جزایری شوشتری، متخلص به اقدس (۱۱۲۸ ـ۱۱۹۴ق / ۱۷۸۰م)، از علمای نام‌دار شیعه بود و گذشته از دانش‌های دینی، در شاعری و خوش‌نویسی نیز مهارت داشت. اقدس پس از کوچیدن از ایران به هند، مدتی در بنگاله به‌سر برد و سرانجام به حیدرآباد دکن که نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۲۲ـ ۱۱۶۱ق) بر آن فرمان می‌راند رفت و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا گذراند. برادرش سید ابوالقاسم، ملقب به میرعالم (۱۱۶۶ـ ۱۲۲۳ق)، نیز تاریخ‌نگار، شاعر و وزیر نام‌دار درگاه نظام‌ها یا آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن بود. سید زین‌العابدین در ابتدا در خدمت آصف‌جاهیان حیدرآباد به‌سر می‌برد و روزگار درازی در مدراس گذراند. سپس به بالاگهات رفت و به خدمت حیدرعلی‌خان، فرمانروای میسور، درآمد و سرانجام از درباریان بلندپایهٔ درگاه پسر و جانشین او، تیپوسلطان (۱۱۹۷ـ ۱۲۱۳ق/۱۷۸۲ـ ۱۷۹۸م) شد. میر عبداللطیف‌خان شوشتری، مؤلف تحفة‌العالم، که از خویشاوندانش است درباره‌اش می‌نویسد: «سید زین‌العابدین بن سید رضی، سیدی نیکو اخلاق و به غایت رنگین‌صحبت بود. از حیدرآباد به سرینگ پتن افتاده، تیپوسلطان به اعزاز و احترام او به اقصی‌الغایه کوشید. مشیر خاص و در سلک امرای عظام منسلک بود. بعد از فتح آن بلاد و قتل تیپو سلطان به چهار پنج ماه به مرض سرسام، سنهٔ ۱۲۱۳ وفات نمود... از او مخلف است دو پسر: سید باقر که ملقب است به میرزمان‌خان بهادر و سیدحسین.» (تحفة‌العالم، ۱۵۳ـ ۱۵۴) از آثارش: ۱ـ فتح‌المجاهدین (کراچی، ۱۹۵۰م)، در مقررات ارتش تیپوسلطان، که در ۱۱۹۷ق/۱۷۸۴م به دستور تیپوسلطان نوشته شده و در هشت باب تدوین یافته است: (یک) در بیان مسائل عقاید و نماز و مسائل منع تمباکو و نمک‌حرامی و ترکه و جهاد و غیره، (دو) در بیان فالنامهٔ اذن علی و اسمای نو مقرری برای تقسیم حساب و لفظ وزن و تعداد مقرری کرده و حساب گز شرعی و غیره، (سه) در بیان تدابیر حرب، (چهار) در بیان احکام به‌نام سربخشی و متصدیان تعلقهٔ کچهری حضور و غیره، (پنج) در بیان ضابطهٔ تفویض خدمات و غیره، (شش) در بیان سام قواعد و لام‌داران حضور، یعنی سنی برادران، (هفت) در بیان قواعد سواران تعلقهٔ عسکر و (هشت) در بیان قواعد پیادهٔ تعلقهٔ عسکر؛ ۲ـ مثنوی مؤیدالمجاهدین که مجموعه‌ای از خطبات نماز جمعه و عیدین به نظم است و به دستور تیپوسلطان سروده شده است. از این اثر نسخه‌هایی در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال و دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ زبرجد در اختربینی و جادو و جز آن، به نظم و نثر که به تیپو سلطان پیشکش شده است؛ ۴ـ سلطان‌التواریخ (نسخهٔ دیوان هند) که تاریخ مفصل میسور است و زین‌العابدین آن را بر پایهٔ منابع و اسنادی که تیپو سلطان در اختیارش قرار داد نوشته است؛ ۵ـ قواعد تیپو سلطان، شامل آیین‌نامه‌های سپاه تیپوسلطان، که بایدید با فتح‌المجاهدین یکی است یا با آن فرق می‌کند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۴/۳، ۳۵۸، ۳۶۸؛ تاریخ آصف‌جاهیان، ۳۲۰؛ تحفة‌العالم، ۱۵۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۲۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۷/۲، ۱۳۰۴، ۱۳۱۵؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 591-592; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/207, 1489; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/1093; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 759-764; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 633; *Mughals in India*, 497; *Persian Literature*, C.A.Storey, 873.

برزگر

زین‌العابدین کشمیری (zay.nol.ā.be.din-e.kaš.mi.ri)، شاهی‌خان، ملقب به سلطان زین‌العابدین و معروف به بُدشاه (= پادشاه بزرگ)، پسر سلطان سکندر، ـــ ۸۷۷ق، پادشاه کشمیر از خاندان شاه‌میر (۸۲۳/ ۸۲۶ـ ۸۷۷ق). پسر دوم سلطان سکندرشاه میری (۷۹۶ـ ۸۱۹ق) بود. به‌روایتی پدرش وی را

همراه سفیران و هدایایی نزد امیر تیمور در سمرقند فرستاد، اما چون شاهی‌خان به سمرقند و به حضور تیمور باریافت، اجازهٔ بازگشت نیافت و ناگزیر هفت سال در سمرقند ماند تا سرانجام پس از مرگ تیمور (۸۰۷ق) به کشمیر بازگشت (۸۰۸ق). البته این روایت با گفتهٔ برخی تاریخ‌نگاران، مانند، فرشته، که مرگ سلطان زین‌العابدین (شاهی‌خان) را در ۸۷۷ق در شصت و نه سالگی (و در نتیجه تولدش را در حدود ۸۰۸ق) یاد کرده‌اند همخوان نیست. پس از مرگ سلطان سکندر پسر بزرگش میرخان با لقب علی‌شاه به شاهی نشست. علی‌شاه نیز شاهی‌خان را که در کاردانی و دلاوری کم‌مانند بود مرجع امور کشور ساخت و وی بیشتر کارهای شاهی را در اختیار خود گرفت. علی‌شاه هنگامی که می‌خواست به آهنگ سفر مکه و گزاردن حج کشمیر را ترک گوید شاهی‌خان را بر جای خود نشاند و لقب زین‌العابدین بخشید، اما چون در میان راه به جمو / جمون رسید بیله‌دیو، راجهٔ آن‌جا، که پدرزن علی‌شاه بود، وی را از این کار پشیمان کرد. علی‌شاه تصمیم به بازستانی تاج و تخت خود گرفت و با یاری راجهٔ جمون بر سر زین‌العابدین لشکر کشید. زین‌العابدین، پس از مقاومت و رویارویی با علی‌شاه، شکست خورد و به سیالکوت در پنجاب گریخت و به جسرته / جسرت‌خان گکهر که به تازگی در پنجاب قدرتی به‌هم زده بود پناه برد و با یاری او لشکری فراهم آورد. علی‌شاه به‌دفع او از کشمیر بیرون آمد و در نبردی که در نزدیکی تته میان دو سو درگرفت زین‌العابدین پیروز شد و علی‌شاه به دست جسرت‌خان گهکر گرفتار آمد. تاریخ این نبرد در تاریخ مبارک‌شاهی، جمادی‌الاولی ۸۲۳ق آمده است که اگر درست باشد سلطان‌زین‌العابدین باید در ۸۲۳ق به تاج و تخت کشمیر دست یافته باشد. بیله‌دیو / رای‌بهیلم، راجهٔ جمون (گویا همان پدرزن علی‌شاه) در نبردی با جسرت‌خان در جمادی‌الاولی ۸۲۶ق کشته شد. زین‌العابدین پس از دست‌یابی به تاج و تخت، برادر کوچک خود محمدخان را به نیابت و وکالت سلطنت گماشت و کارهای کوچک و بزرگ را بدو واگذاشت و خود «تشخیص قضایا می‌کرد.» هلمت‌رینه و احمدرینه را به سالاری سپاه گماشت و ملک‌مسعود تهاکور را خطاب مدارالمهامی داد. در دورهٔ او سادات بیهقی / سبزواری در دستگاه کشوری و لشکری کشمیر نفوذ فراوان به‌دست آوردند. سادات بیهقی در دورهٔ سلطان سکندر به کشمیر کوچیدند. اما روابطشان با علی‌شاه چندان نیکو نبود و از این‌رو سید محمود بیهقی، سردستهٔ سادات بیهقی، از کشمیر بیرون رفت و در جاریچه / جارچه در حوالی دهلی رحل اقامت افکند. تاج‌خاتون، معروف به بیهقی‌بیگم، دختر سید محمد (برادر سیدمحمود بیهقی) همسر سلطان زین‌العابدین بود و ظاهراً به‌واسطهٔ نفوذ او و در همسرش بود که سادات بیهقی توانستند بار دیگر به کشمیر بکوچند و در دستگاه حکومتی آن اعتبار و مقام بلند یابند. سید حسن بیهقی، از برادرزادگان سید محمود، به نوشهر / نوشهره در جمون کوچید و در نبردی با جسرت گهکر کشته شد (۸۲۷ / ۸۳۷ق). سلطان زین‌العابدین که با یاری جسرت، علی‌شاه را شکست داده بود تا مدتی با وی همدست بود و جسرت با یاری او به تاخت و تاز در قلمرو مبارک‌شاه، سلطان دهلی از خاندان سادات پرداخت و قصد تصرف دهلی کرد. وی گرچه موفق به گرفتن دهلی نشد، اما پنجاب و برخی نواحی دیگر را بگرفت. گویند سلطان زین‌العابدین پس از جنگی که با همراهی جسرت با پادشاه دهلی کرد با وی از در آشتی درآمد و بنابر قرارداد صلحی که میان آن‌ها بسته شد نواحی پنجاب تا سرهند به تصرف زین‌العابدین درآمد. دانسته نیست که روابط زین‌العابدین با جسرت پس از آن همچنان نیکو بوده یا نه. به هر تقدیر، پس از کشته‌شدن سید حسن بیهقی، پسر کوچکش سیدناصر به کین‌خواهی برخاست و به مصاف جسرت رفت و او را بشکست. وی، پس از آن به دعوت سلطان زین‌العابدین به کشمیر رفت و سلطان منصب قضای کل کشور را بدو سپرد و چون سیدناصر درگذشت (۸۲۹ / ۸۳۹ق) پسرش میرک سیدحسن را به جای او گماشت. سلطان زین‌العابدین در اوایل حکومتش با کمک سید حسن بیهقی و دیگر سرداران خود، طایفهٔ گورچیان را، که کوکه‌ها یا برادران رضاعی / ناتنی سلطان بودند و سرکشی و در امور ملک مداخله می‌کردند، در نوشهر سرکوب کرد و به قتل آورد و موقع خود را در درون کشور استوار ساخت. مناطق لداخ و بلتستان (تبت خرد) راگشود و پادشاه کاشغر را که به تبت تاخته بود بشکست و به هزیمت واداشت. زین‌العابدین همچنین طایفهٔ چکّ را، که در نواحی کامراج و تریهگام نشیمن داشتند و سر به شورش برداشته بودند، فرومالید و سرکردهٔ آنان، پاندیه / پانْدَوْ را بکشت. با این همه، چک‌ها پس از مدتی توانستند خود را از زیر فشار رها سازند و به سرکردگی حسین چک (پسر پاندو) که به مذهب شیعه گرویده بود در پی تحکیم و تقویت موقع خود برآیند. پادشاهی زین‌العابدین بیش از پنجاه سال به درازا کشید و این مدت پنجاه‌ساله مگر در برخی زمان‌ها، به‌ویژه در اواخر،

برای مردم کشمیر آرامش و آسودگی به‌همراه داشت. این دوره درواقع دورهٔ زرین تاریخ و فرهنگ کشمیر به‌شمار می‌آید. تاریخ‌نگاران چنان از سازندگی و دانش‌پرستی و ادب‌نوازی او سخن گفته‌اند که گه‌گاه گفته‌هایشان به افسانه می‌ماند. وی به آسودگی و رفاه مردمش توجه فراوان می‌ورزید و بیشتر اوقاتش را به ساختن شهرها، بناها و باغ‌های تازه و جدا کردن نهرهای جدید از رودها می‌گذراند. با ساختن شبکه‌ای از بندها و آبراه‌ها، بسیاری از زمین‌ها را برای نخستین‌بار زیر کشت برد یا آن‌ها را از خشک‌سالی‌های احتمالی رهانید، چنان‌که گویند در سرزمین کشمیر «هیچ زمینی بی‌آب و زراعت نماند مگر جایی که علم سلطان به آن نرسید.» وی سازنده‌ای بزرگ بود و در هر جایی که آن‌جا را دلگشا می‌یافت، با پی‌افکندن باغ‌ها و کاخ‌ها، مسجدها و دیگر بناهای تازه شهری نو برمی‌آورد. شهرک‌ها یا شهرهایی به‌نام‌های نوشهر / نوشهره (در حومهٔ سرینگر)، زینه‌گیر، زینه‌پوره و زینه‌کوت بنیاد نهاد و جزایری مانند زینه‌لنگ در دریاچهٔ اولر / وولر (در ۲۵ میلی سرینگر) و سوه‌لنگ (لنگ در زبان کشمیری به‌معنی جزیره است) در دریاچهٔ دَلْ پی افکند و در این جزایر مصنوعی نیز کاخ‌ها و مساجد و عماراتی دیگر برآورد. در نوشهر / نوشهرهٔ سرینگر، که جز نوشهر جمون است و سلطان آن‌را پایتخت خود قرار داد، کاخ باشکوه دوازده طبقه‌ای، هر طبقه با پنجاه اطاق و هر اطاق به ظرفیت پانصد تن، با گنبدی زرین برآورد و این کاخ را زینه‌دب نامید، ولی مردم آن‌را «رازدان» (= کاخ شاهی) می‌گفتند. زین‌العابدین در زمینهٔ اجتماعی و آزادی‌های دینی نیز به اصلاحات گسترده دست زد. به‌پیشنهاد یا تشویق پزشک ویژهٔ خود شری بهت / سری بهت، برهمنان کشمیر (= پندت‌ها) را که در زمان سلطان سکندر از کشمیر بیرون رفته بودند از ولایات دوردست فراخواند و زمین‌هایشان را به آن‌ها پس داد یا زمین‌های تازه به آن‌ها بخشید. گرفتن جزیه از غیرمسلمانان، به‌ویژه هندوان، را موقوف ساخت، هندوان را در انجام آیین‌های خود مانند ستی (سوزاندن زن شوی‌مرده به همراه پیکر شوهرش) و برپاداشتن جشن‌هایشان آزاد گذاشت. حتی گویند گاوکشی را نیز ممنوع کرد و خود نیز گاه در جشن‌های هندوان شرکت می‌جست. بسیاری از بتخانه‌ها و پرستشگاه‌های هندوان را که در زمان سکندر آسیب‌دیده یا خراب شده بودند مرمت یا از نو بنا کرد، «مردم در زمان او به هر ملت [= دین] که می‌خواستند، بودند، و هیچ‌کس از روی تعصب متعرض دیگری نمی‌شد.» وی پیشکش و جریمانه را که شق‌داران (محصلان مالیاتی روستاها) از رعایا می‌گرفتند برانداخت و همهٔ زندانیان را که از زمان پادشاهان پیشین در بند بودند، آزاد کرد. جلوی احتکار و گران‌فروشی را گرفت و سوداگران را به فروش کالاهایشان با سود اندک واداشت. نرخ‌گذاری و نرخ‌نویسی را نیز مقرر داشت. «و قواعد و ضوابط خود بر تخته‌های مس کنده، در شهر و ده مروّج ساخت.» چون در دورهٔ سکندر، بتانِ زرین و سیمین را شکسته و سکه زده بودند و در نتیجه «آن زر کسادی پیدا کرده بود»، سلطان زین‌العابدین بفرمود تا بر مس خالص سکه زنند و سکهٔ مسی را رواج دهند. وی در رواج‌دادن و گسترش فنون و پیشه‌ها در کشمیر بسیار می‌کوشید و برخی پیشه‌ها نخستین‌بار در روزگار او در کشمیر داخل شد یا پس از کسادی و حتی خاموشی، در نتیجهٔ جنگ‌ها و آشوب‌های داخلی، بار دیگر در این سرزمین رونق گرفت. زین‌العابدین پیشه‌وران و استادان حرف را از جاهای دوردست به کشمیر فراخواند و به آن‌ها جاگیر و منصب بخشید، چنان‌که گویند صحاف و کاغذساز و جلدگر و قلمدان‌ساز و حکاک و مهرکن از سمرقند آورد و در کشمیر نشیمن داد. در زمان او هنرها و صنایع ایرانی، مانند قالی‌بافی، شال بافی و فلزکاری، از ایران به کشمیر راه یافت. گویند در روزگار او آتش‌بازی به نام جیو / رجب در کشمیر پیدا شد که در فن آتش‌بازی اختراعاتی کرد و تفنگ را بدین سرزمین آورد. سلطان زین‌العابدین شیدای علوم و هنر و ادب و پشتیبان دانشوران، هنرمندان، نویسندگان و سرایندگان بود. آوازهٔ جود و هنرنوازی او، رقاصان و نوازندگان و خوانندگان چیره‌دست را از اطراف و اکناف به کشمیر کشاند، «چنان که کشمیر از کثرت هندویان این فن [موسیقی] رشک ملک فرنگ شد.» ملا عودی (نوازندهٔ نام‌دار خراسانی و شاگرد خواجه عبدالقادر) و ملا جمیل (سخن‌دان و خوانندهٔ کم‌مانند) از ملازمان درگاهش بودند. سلطان زین‌العابدین گذشته از زبان مادری‌اش کشمیری و زبان‌های سنسکریت و تبتی، زبان فارسی را به خوبی می‌دانست و صحبت می‌کرد. در زمان او، فارسی به‌عنوان زبان رسمی دربار و دیوان کشمیر جای سنسکریت را گرفت. چون در آن هنگام کتاب‌های ارزشمند و معتبر، در کشمیر کم بود، سلطان با ارسال هدایایی برای فرمانروایان ایران و فرارود و جز آن، از آن‌ها خواست تا کتاب‌های کمیاب و دست اول برایش بفرستند و خود نیز کاتبانی را برای رونویسی از کتاب‌های مهم، مانند کشّاف علامه جارالله زمخشری به مکه و دیگر نواحی دوردست

گسیل داشت. هم‌چنین دانشوران نامی عصر خود را به دربار خود فراخواند. وی مدارس مختلفی در نواحی کشمیر و دارالعلومی در نوشهرۀ سرینگر بنیاد کرد و استاد خود ملاکبیر کشمیری را که برای مطالعات عالی بـه هـرات رفـته بـود فـرا خـوانـد و لقب شیخ‌الاسلام بخشید و به ریاست دارالعلوم گـماشت. هـمچنین برای این دارالعلوم، کتابخانۀ بزرگی از کتاب‌های عربی و فارسی و سنسکریت تأسیس کرد که بـا کـتابخانه‌های ایـران و فـرارود برابری می‌کرد و تا دورۀ فتح‌شاه (۸۹۷ ـ ۸۹۸ق) برپا بود. بر اثر تشویق و قدردانی سلطان، برهمنان کشمیر عربی و فـارسی را به‌خوبی فراگرفتند. زین‌العابدین دارالتـرجـمه‌ای بـرای تـرجـمۀ کتاب‌های سنسکریت به فارسی و بالعکس بنیاد نهاد. ملا احمد کشمیری، ملک‌الشعرای دربار سلطان، کـتاب‌های مـهابهارت و راج ترنگینی را به فارسی برگردانید. ملا احمد همچنین مجموعۀ داستان کتاسرت ساگر را به نام بحرالاسمار به فارسی برگردانید و همین ترجمه را مصطفی خالق‌داد عـباسی بـه فـرمان اکـبرشاه گورکانی ساده کرد و از واژگان دشوار عربی پیراست و تـحریر خود را دریای اسمار نامید. گویا منصور بن احمد بن یوسف بن الیاس نیز کتاب پزشکی فارسی خود، کفایۀ مـجاهدیه / کـفایۀ منصوری (نسخۀ موزه بریتانیایی به‌شمارۀ Egerton. 1010) را به نام همین سلطان زین‌العابدین کشمیری نوشت. مولانا مـحمد رومی و برادرش مولانا احمد رومی کـه از خـاک عـثمانی بـه کشمیر کوچیدند، قاضی سیدعلی شیرازی، قاضی جمال / جلال (قاضی سرینگر)، سید محمد لرستانی، سید محمد سیستانی، سید محمد مدنی، ملا پارسا بخاری و قـاضی حـمیدالدیـن از دیگر دانشوران دربار زین‌العابدین بـودند. هـمچنین، گـذشته از ملااحمد، سرایندگانی چون ملا نادری که گویند کـتابی نـیز در تاریخ کشمیر نوشته بود، ملا ضیایی و مـلا فـتحی سـلطان را می‌ستودند و ندیم مجلس او بودند. مشایخ نام‌داری چون شیخ نورالدین ریشی (ــ ۸۴۲ق) بنیادگذار طریقت صوفیانۀ ریشی، شیخ‌بهاءالدین گـنج‌بخش (ــ ۸۴۹ق) سـید حسـین مـنطقی و پسرش سـید مـحمد امـین مـنطقی، مـتخلص بـه ویسـی (ــ ۸۸۹ق)، در دورۀ زیـن‌العـابدین مـی‌زیستند و از نـواخت او برخوردار بودند. جود و ادب‌نوازی زین‌العابدین دانشوران هندو و نویسندگان سنسکریت را نیز در بر می‌گرفت. پندت سوم که به زبان کشمیری شـعر مـی‌سرود زیـن چرتّه / زیـن چـرب را بـه سنسکریت در ستایش روزگار و کارهای زین‌العـابدین سـرود. پندت بوده (/ بـودی) بـهتّ تـمام شاهنامه را ازبـر داشت و در مجالس سلطان می‌خواند. زین‌نانک کـتابی در مـوسیقی بـه‌نام سلطان پرداخت و شریور به برگرداندن یوسف و زلیخا جامی به سـنسکریت پـرداخت و ایـن تـرجـمه در ۱۵۰۵م، بـا عـنوان کت‌کوتک، به انجام رسید. سریور / شریور همچنین، به‌فرمان زین‌العابدین، زینه‌راج ترنگینی را بـه‌نظم سـنسکریت در تـاریخ کشمیر، از ۱۴۵۹ تا ۱۴۸۶م سرود. سلطان زین‌العابدین خود به فارسی می‌سرود و می‌نوشت و گویند کتابی به نام شکایات در بی‌ثباتی دنیا و بی‌مهری دوستان و اثری دیگر در فن آتش‌بازی و تفنگ‌سازی تألیف کـرد. وی در سـروده‌هایش قـطب / قـطبی تخلص می‌کرد. زین‌العابدین بـا بسـیاری از شـاهان هـمروزگار خود، مانند شاهرخ تیموری (۸۰۷ ـ ۸۵۰ق) و میرزا ابوسعید گورکان (۸۵۴ ـ ۸۷۳ق)، شریف مکّه، جـهانشاه قـراقـویونلو (۸۷۲ق) فرمانروای آذربایجان، دونگر سنگه فرمانروای گوالیار و پسـر و جـانشینش کـرت سـنگه، سـلطان مـحمود بـیگره فرمانروای گجرات (۸۶۳ ـ ۹۱۷ق)، محمود خلجی فرمانروای مـالوه (۸۴۰ ـ ۸۷۳ق) و فـرمانروایـان مـصر و تـبت روابـط دوسـتانه داشت و بـا آن‌هـا سـفیر و هـدایـا مـبادله مـی‌کرد. زین‌العابدین، چنان که گفته شد، در آغاز پادشاهی‌اش برادر خرد خـود مـحمدخان را وکـالت پـادشاهی داد. پس از درگـذشت محمدخان نیز پسر او حیدرخان را برجایش گذاشت و مهمات ملکی را به او سپرد. سال‌های پایانی زندگی زیـن‌العـابدین، در نتیجۀ آشوب‌های ناشی از سرکشی‌های سـه پسـرش آدم‌خـان، حاجی‌خان و بهرام‌خان وَ درگیری‌های آن‌ها با پدر و با یکدیگر، با غصه و اندوه شخصی و نگرانی عمومی سپری شد و کشور بر اثر جنگ‌های آدم‌خان (پسر بزرگ زین‌العابدین) و حـاجی‌خان (پسر دوم سلطان)، که پیوسته برای استیلای بر پادشاه و دربار می‌کوشیدند، سخت دستخوش آشفتگی و پـریشانی، و حـتی زمانی قحطی، گردید. سرانجام حاجی‌خان بر آدم‌خان فایق آمد و پس از مرگ زین‌العابدین، با لقب حیدرشاه بر تخت شـاهی کشمیر نشست. تاریخ مرگ زین‌العابدین را، گذشته از ۸۷۷ق، به اختلاف ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۷۹ و ۸۸۰ق نیز نوشته‌اند.

مـنابع: ادبیات فـارسی در مـیان هـندوان، ۲۶، ۳۰؛ تـاریخ الفی، ۲۰۸-۲۱۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۷۵؛ تاریخ حسن، ۹۲/۱، ۹۵، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۴۶، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۹۵، ۳۹۹؛ ۱۸۴/۲-۲۰۷؛ تاریخ فرشته، ۳۴۲/۲-۳۴۷؛ تـاریخ مـبارکشاهی، ۱۹۳-۱۹۴؛ تـذکرۀ شـعرای کشـمیر، راشـدی، ۷۵-۷۷، ۱۱۶، ۱۲۶، ۲۲۰، ۱۳۱۲،

۱۳۳۷، ۱۵۷۹، ۱۵۸۱؛ راج ترنگینی، ۳۵-۳۶؛ طبقات اکبری، ۶۰۲-۶۰۶؛ کشمیر بهشت زخم‌خورده، ۴۹-۵۲؛ نزهة‌الخواطر، ۵۴/۳-۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۳۹، ۱۴۹-۱۵۰؛ صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی درکشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷، صص ۱۸-۱۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 470; *A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period*, 82-87; *A History of Sufism in India*, 1/350; *A Socio-intellectual History of Isnā‛sharī shī'ism on India*, 2/166,167,169; *The Culture of Kashmir*, 4,13,15, 27,32, 48, 173, 174-175, 176, 177.

برزگر

زین‌العابدین مشهدی (zay.nol.ā.be.din-e.maš.ha.di)، فرزند سید علی طباطبایی، سدهٔ دوازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. وی در روزگار محمدرضاخان مظفر جنگ نایب‌الحکومهٔ بنگال و اوریسه (۱۱۷۸ ــ ۱۱۸۶ق) به هند کوچید و از حمایت وی برخوردار شد. زین‌العابدین به‌فرمان محمدرضاخان، اثر فرالیوس / براکلوس به‌نام کیمیای باسلیقا / طب کیمیایی را از عربی به فارسی برگرداند. این کتاب در سه جزء و هر جزء در چند مقاله و فصل است: جزء نخست در شناختن کیمیا و حقیقت آن در یک مقدمه و چهار مقاله است (۱ــ در ذکر طب کیمیایی نظری و طبیعیات در ده فصل، ۲ــ اساس طب کیمیاوی در هفت فصل، ۳ــ در کیفیت تدابیر ادویه به‌طریق اصل صفت کیمیا در سیزده فصل و ۴ــ در عملیات فن کیمیا / استخراج مواد و عناصر در دو فصل)، جزء دوم در دو مقاله (مقالهٔ نخست در معالجات کلی در هشت فصل، مقالهٔ دوم در معالجات جزیی در نه فصل)، جزء سوم که خاتمه کتاب نیز است در بر دارندهٔ سه فن از دوازده فن ذخیرهٔ اسکندری از محمد باقر منجم ثانی است. نسخه‌های دست‌نویس آن به شماره‌های ۹۹ در کتابخانهٔ ادارهٔ تحقیقات اسلامی در اسلام‌آباد، ۵۲۰/۴زی‌ن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور، ۳۲۷۳ در کتابخانهٔ مجلس شورا و ۳۷۰۶ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۹/۳؛ الذریعه، ۱۴۱/۱۵؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۹۰۶/۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۹۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۸۹/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 633.

فتح‌نیا طبری

زین‌العابدین هاشمی (zey.nol.ā.be.din-e.ha.še.mi)، فرزند سید ابوالحسین، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ ایرانی. وی در زمان حکمرانی سلطان مظفرشاه ثانی (۹۱۷ــ ۹۳۳ق) حاکم گجرات، از ایران به هند کوچید و در آن دیار سامان گرفت. زین‌العابدین در بسیاری از دانش‌های آن زمان، از جمله زبان سنسکریت دست داشت. وی به فرمان سلطان مظفر در ح ۹۲۶ق/۱۵۲۰م کتابی به‌نام فرس‌نامه را که در شناخت اسب است از هندی به فارسی برگرداند. این اثر در دو بخش و پنجاه باب است. **بخش نخست** در دوازده باب که موضوع برخی از آن‌ها به قرار زیر است: معرفت اصل و فرع رنگ‌های اسبان و عیب و هنر آن‌ها، معرفت پیچ‌های موی اسب و نیک و بد آن، معرفت سال اسب و شمردن دندان‌هایش، اسبان رونده و نشانه‌های چالاکی و زندگی آن‌ها، خصایل و فراست اسب، خاصیت طبایع آن؛ **بخش دوم** در سی‌وهشت باب دربارهٔ بیماری‌های اسب است و موضوع برخی از آن‌ها بدین قرار است: درمان سردرد، انواع دردهای شکم، زکام و درمان آن، رنجوری اسب، سرفه‌ها، بیماری ناشی از روغن خوردن، بسیار خوردن غله، مارگزیدگی اسبان، معالجات متفرقه در هشت فصل. نسخه‌های دست‌نویس این اثر به شماره‌های ۵۵۹ و ۱۵۲۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و ۱۸۵۷/ ۴۸۷۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور و ۱۰۴ در کتابخانهٔ همدرد حکیم محمدسعید دهلوی در نظام‌آباد کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۴۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۷/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۶/۱-۲۰۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 633.

فتح‌نیا طبری

زینة‌البساتین (zi.na.tol.ba.sā.tin)، کتابی به‌فارسی در باغبانی و کشت و زراعت از صدرالدین فایز دهلوی (ز ۱۱۳۵ق). این کتاب در دو روضه تدوین‌شده است: روضهٔ یکم در نام، تعریف و سود و زیان پزشکی درختان به ترتیب الفبا است. در روضهٔ دوم به حبوبات و بقولات پرداخته شده است. خاتمهٔ کتاب در شناخت خوبی و بدی زمین است. در این اثر دربارهٔ پیوندها،

هوا، آب، زمین و دیگر چیزهای دخیل در باغبانی و کشاورزی، سخن رفته است. دست‌نویسی از زینةالبساتین در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور با تاریخ ۱۱۳۲ق نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۸۰/۲ - ۸۸۱؛ ۳۷۳/۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۷۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۸/۱.

سپاهی

زینةالتواریخ (zi.na.tot.ta.vā.rix)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی هند از تاریخ‌نگاری به نام عزیزالله. این کتاب که در سال‌های ۱۰۸۶ ــ ۱۰۸۷ق نوشته شده گزارش رویدادهای روزگار مؤلف است و سال‌هایی از پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) را در بر می‌گیرد. اما بعدها کسی یا کسانی دیگر که نامشان شناخته نیست، ذیلی بر تاریخ عزیزالله نوشتند و شرح رویدادها را تا روزگار بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) ادامه دادند. دست‌نویسی از زینةالتواریخ به‌شمارهٔ or.1751/3 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۲/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲، ۵۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۷۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳۰، ۱۲۷۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1014; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 106; *Mughals in India*, 96.

فتح‌نیا طبری

زینت‌النسا بیگم (zi.na.ton.ne.sā.bey.gom)، دختر اورنگ‌زیب گورکانی، ۱۰۵۳ــ ۱۱۲۲ق، شاهدخت و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بطن دلرس بانو، دختر شاهنوازخان صفوی بود و همهٔ عمر شوهر نگرفت. همچون خواهرش زیب‌النسا بیگم بانویی دانشمند و ادب‌دوست و شاعر بود و زینت تخلص می‌کرد. حافظ قرآن بود و زینت‌المساجد در دهلی ساختهٔ او است و آرامگاهش هم در آن مسجد جای دارد. از سروده‌هایش بحر طویل در تضمین غزلی از حافظ با مطلع (اگر آن ترک شیرازی به‌دست آرد دل ما را) است که برای دلبر خود که از او به‌نام شهرآشوب یاد می‌کند در ۱۱۲۲ق سروده است و از آن نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به شمارهٔ ۸۴۴۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پرده‌نشینان سخنگوی، ۲۸؛ تذکرةالخواتین، ۱۴۰-۱۴۱؛ زنان سخنور، ۲۲۸/۱؛ صبح گلشن، ۱۹۱-۱۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۲/۸؛ مرآةالعالم، ۳۹۶.

برزگر

زین‌خان کوکه (zayn.xān-e.ko.ke)، پسر خواجه مقصودعلی هروی، ــ ۱۰۱۰ / ۱۰۱۲ق، دولتمرد شبه قاره. پدرش خواجه مقصود علی از ملازمان حمیده‌بانو بیگم، همسر نصیرالدین همایون (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق) و مادر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق)، در حوالی هودج بود و هنگامی که همایون از شیرشاه سوری شکست خورد و به شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۴ق)، پناهید همایون را در سفر به ایران همراهی کرد. پیچه‌جان مادر زین‌خان، از انگه (=دایه)های اکبر بود و ازاین‌رو شوهرش را، به زبان ترکی چغتایی، اتگه و پسرش زین‌خان را کوکه/کوکلتاش (=برادر همشیر) می‌خواندند. جلال‌الدین اکبر که در کودکی چندین انگه و اتگه و در نتیجه شمار فراوانی کوکه / کوکلتاش داشت در پادشاهی خود آنان را مشاغل و مناصب بلند داد و بیشتر کوکه‌های او درشمار بلندپایه‌ترین مقربان و امرای درگاه او درآمدند. زین‌خان نیز از جملهٔ اینان بود. جلال‌الدین اکبر در ۹۹۴ق که پس از درگذشت برادرش میرزا محمدحکیم (۹۹۴ق)، حاکم کابل، به قصد انتظام بخشیدن به امور این شهر رهسپار پنجاب و نواحی کابل گردید و در دژ اتک فرود آمد، زین‌خان را که در این هنگام منصب دوهزار و پانصدی داشت برای سرکوبی افغانان یوسف‌زایی به مناطق کوهستانی سواد/سوات و بجور/باجور در ناحیهٔ پیشاور فرستاد. در این هنگام قبایل افغان ناحیهٔ پیشاور به سرکردگی جلال‌الدین/ جلاله پسر بایزید انصاری (معروف به پیر روشن/ روشان، بنیادگذار جنبش دینی و ملی روشنیان در میان افغانان) سربه‌شورش برداشته بودند. ازاین‌رو، جلال‌الدین اکبر، کنورمان سنگه پسر بهگوانداس را نیز برای سرکوبی جلال‌الدین گسیل کرد. «زین‌خان کوکه به ولایت بجور درآمده بسیاری را مالش بسزاداد... و خاربن شورش برکنده گشت. پس از آن عزیمت کوهستان سواد نمود. بعد از آویزش‌های سترگ، غنیم [گویا همان جلال‌الدین روشانی] راه فرار سپرد. در جگدره [که میانهٔ ولایت است] قلعه‌ای اساس نهاد، بیست‌وسه بار فیروزی یافت و هفت‌سنگر برشکست، غیر ازگریوهٔ کراکر و ولایت پونیر همه به دست آمد.» (مآثرالامرا، ۳۶۴/۲) به‌رغم این پیروزی‌ها،

زین‌خان کوکه

زین‌خان نتوانست چنان‌که باید از پس افغانان برآید و رفته‌رفته کار بر او سخت شد و جلال‌الدین اکبر به ناگزیر راجه بیربر و حکیم ابوالفتح گیلانی و ملاشیری شاعر و چندتن دیگر را بـه کمک او فرستاد. اما بر اثر اختلاف میان زین‌خان با راجه بیربر و حکیم ابوالفتح، سپاه گورکانی دچار تفرقه و چند دستگی شد و از یوسف‌زایی‌ها شکست سختی خورد و کمابیش پانصدتن از آنان، مانند راجه بیربل و ملاشیری، به قتل آمدند. زیـن‌خان و حکیم ابوالفتح گریختند و خود را به جلال‌الدین اکبر در دژ اتک رساندند (۹۹۵ق). زین‌خان در سال سی‌ویکم پادشاهی اکبر نیز به سرکوبی افـغانان «مـهمند و غـوریه خـیل نـواح پشـاور کـه جلال‌الدین روشانی را به‌سری برداشته و در تیراه و خیبر شورش برانگیخته بودند تعیین شـد و کـارهای نـمایان بـه‌ظهور آورد.» (مآثرالامرا، ۳۶۶/۲) در سال سی‌ودوم اکبری، یـعنی در اوایـل ربیع‌الثانی ۹۹۶ق، به جای راجه‌مان سنگه، به حکـومت کـابل منصوب شد. گرچه حکومت زین‌خان در کابل چندان بـه درازا نکشید و وی جای خود را به محمدقاسم‌خان کابلی (۹۹۷ق) یا شهبازخان (۹۹۸ق) داد، ولی وی از آن پس نیز پیوسته مأمـور گوشمالی دادن افغانان، به‌ویژه افغانان روشانی و سرکردهٔ آن‌ها جلال‌الدین، بود. در سال سی‌وسوم پادشاهی جلال‌الدین اکبر، زین‌خان، باز به منطقهٔ بجور درآمد و هشت‌ماه در ایـن مـنطقه تاخت‌وتاز کرد و آنگاه رو به منطقهٔ سواد آورد و در این جا هم افغانان را به گریز به مناطق دشوار کوهستانی واداشت و هر جا لازم بود دژی بنیاد نهاد. در سال سی‌وپنجم اکبری به سرکوبی راجگان هندو فرستاده شد و تا رود ستلج تاخت و بسـیاری از راجگان، مانند راجه بدهی چند از نگرکوت و راجـه پـرسرام از کوهستان جمو(ن) و رای پرتاب از مانکوت، را به فرمانبرداری از دولت گورکانی واداشت و به حضور جلال‌الدین اکبر آورد. در سال سی‌وششم به منصب چهار هزاری و عطای نـقاره مـفتخر گشت. در سال سی‌وهفتم اکبری، نگهبانی مناطق آن سوی سند تا هندوکش بدو واگذار شد و وی از سواد و بجور تا منطقهٔ تیراه تاخت و به اتفاق آصف‌خان جعفر قـزوینی قـبایل آفـریدی و اورکزایی را رام ساخت و جلال‌الدین روشانی را گریزاند و برای سرکوبی و دستگیری وحدت علی، برادر جلال‌الدیـن و دیگـر خویشان جلال‌الدین تا حدود بدخشان و کاشغر پیش رفت و سران یوسف‌زایی را ناچار به امان خـواهـی کـرد (۱۰۰۱ق) در آغاز سـال چـهل‌ویکم پـادشاهی جـلال‌الدیـن اکـبر، مـنصب پنج‌هزاری یافت و در هـمان سـال، چـون قـلیچ‌خان نـتوانست اوضاع کابل را سر و سامان دهد، باز کابل به اقطاع زین‌خان داده شد. در ۱۰۰۴ق خاص مـحل، دختـر زیـن‌خان، بـه هـمسری شاهزاده سلیم (شاه‌جهانگیرآینده)، پسر جلال‌الدین اکبر درآمد. جلال‌الدیـن اکـبر، پس از کشـته شـدن جـلال‌الدیـن روشـانی (۱۰۰۹ق) و کاسته شدن از گستره و شـدت شـورش افـغانان، زین‌خان راکه مأمور نگه‌داری راه سند تا خیبر و سرکوبی افغانان بود، فرمود تا تیراه را بگذارد و به حفاظت لاهـور رود. بـعدها جلال‌الدین اکبر چون از برهانپور به آگره/ اکبرآباد آمد زین‌خان را به دربار فراخواند. زیـن‌خان هـنگامی کـه در کـابل بـود اسـبان بسیاری برای شاهزاده سلیم، که اندیشهٔ سرکشی در سر داشت، در اله‌آباد فرستاد و این کارش جلال‌الدین اکبر را، که از پیش برای کشته شدن راجه بیربل از او نقاری به دل داشت، از وی بیش از پیش ناخرسند ساخت. وی سرانجام در آگره بـر اثـر افـراط در می‌گساری درگذشت. زین‌خان از نام‌دارترین امرای جلال‌الدیـن اکبر به‌شمار می‌آمد و به داشتن ثروت و تجمل معروف بـود. گویند «به ضیافتی که پادشاه [جلال‌الدین اکبر] را به خانهٔ [خود] طلبیده [بود] چندان تکلف کـرد کـه مـوجب حیرت هـمگنان گشت، از آن جمله چبوتره [/ سکّـو]ای بـه طـول و عـرض از شال‌های طوس که در آن وقت کمیاب بود بست و پیش از آن سه حوض که یکی از گلاب یزدی، دوم از رنگ زعـفران، سـیوم از ارگچه [نوعی عطر هندی] ترتیب داده طرائف [دختران رقاص] را که زیاده از هزار کس بودند در آن حوض‌ها می‌انداخـتند، و جوی‌های شیر و شکر آمیخته روان کرد، و در صحن به جای آب گلاب پاشی می‌شد، و جواهر و مرصع آلات در سبدها پرکرده با فیلان نامی پیشکش نمود. گـویند در آن وقت، کـثرت فـیل از زین‌خان و اسپ از قلیچ‌خان و خواجه‌سرا از سعیدخان شهرت تمام داشت.» (مآثرالامرا، ۳۶۹/۲ـ ۳۷۰) از ماترک زین‌خان، نه کرور (هرکرور= ده میلیون) روپیه، که وی به خط خود نوشته و به فرزندانش سپرده بود تا به نظر جلال‌الدین اکبر برسانند، وارد خزانهٔ شاهی شد و بقیه را جلال‌الدین اکبر به فرزند بزرگ وی ظفرخان بخشید. زین‌خان در موسیقی و شعر و ادب نیز در میان امرای روزگارش کم‌مانند بـود. اکـثر سـازها، بـه‌ویژه سـازهای هندی، راخوش می‌نواخت و گـاه بـه فـارسی شـعر مـی‌گفت، چنان‌که بدایـونی، تـاریخ‌نگار هـمروزگار زیـن‌خان، دربـاره‌اش می‌نویسد که «در وادی نواختن سازهای هندی و دف و سـایر اتمام بی‌نظیر زمانه است. اگرچه حیثیات دیگر غـیر از خـط و سـواد فـی‌الجـمله نـدارد، گـاهی بـیتی ازو سـر مـی‌زند.»

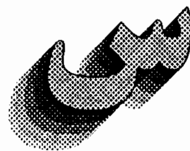
زین‌خان کوکه

(منتخب‌التواریخ، ۲۳۵/۳)

منابع: افغانستان در مسیر تاریخ، ۲۹۸، ۳۱۳؛ اکبرنامه، ۲۲۲/۱؛ ۷۹۶/۳- ۷۹۷؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۱۴۹- ۱۵۵؛ تاریخ فرشته، ۲۶۶/۱، ۲۶۷؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۳۶۵- ۳۶۸؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۲۳/۱- ۱۲۴؛ روز روشن، ۳۳۴- ۳۳۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۹۲/۱؛ طبقات اکبری، ۳۸۲؛ کاروان هند، ۸۵، ۲۸۴، ۲۸۷، ۱۱۹۷، ۱۵۰۸، ۱۵۲۵- ۱۵۲۶؛ مآثرالامرا، ۳۶۲/۲- ۳۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۹۳۱/۲؛ مرآة‌العالم، ۳۶۸، ۵۸۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۳۵/۳؛ نشتر عشق، ۶۴۸/۲-۶۴۹؛ نگارستان سخن، ۳۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۲؛ هفت اقلیم، ۴۶۹/۱.

برزگر





سابق اصفهانی (sā.beq-e.es.fa.hā.ni)، حاجی فریدون، ز۱۱۰۳ق، شاعر ایرانی. از سخنوران برجستهٔ روزگار صفویان بود و در اصفهان می‌زیست. در ۱۰۸۳ق به سفر حج رفت و در روزگار اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از اصفهان به‌هندوستان کوچید. وی از شاگردان صائب تبریزی بود. غزل را نیکو می‌سرود و دیوان مختصری به‌فارسی دارد که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ do1/1 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۶۷۷/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۹ــ۱۱۰؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۸؛ الذریعه، ۴۱۴/۹؛ روز روشن، ۳۳۶ــ۳۳۸؛ شام غریبان، ۱۳۵؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۹۲ــ۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۴۲/۳؛ کاروان هند، ۵۱۱ــ۵۱۳؛ مجمع‌النفائس، ۵۳؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۰/۲ــ۶۷۲؛ منتخب‌الاشعار، ۶۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۷ــ۲۱۸؛ نشتر عشق، ۷۴۰/۲ــ۷۴۱؛ نگارستان سخن، ۳۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۰؛ همیشه‌بهار، ۱۰۲.

امیرهدائی

سابق مازندرانی (sā.beq-e.mā.zan.da.rā.ni)، ملا علی نقی پسر محمدصالح، ــ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. پدرش مولانا محمدصالح از دانشمندان نامی دورهٔ صفویه، و برادرش ملامحمدسعید اشرف از شعرای نامی آن روزگار بود. پس از محمدسعید اشرف که در ۱۰۷۰ق به هند رفت، ملاعلی نقی نیز رهسپار آن سرزمین شد و به درگاه اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت و در آن‌جا «نهایت اعتبار به هم رسانیده... چنان‌که حسب‌الفرموده غزوات و حالات پادشاه [اورنگ‌زیب] را به نظم آورد»، اما پیش از آن‌که موفق شود آن را به انجام رساند در ۱۰۸۳ق یا اندکی پیش از آن درگذشت.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۸۲؛ الذریعه، ۴۱۴/۹، ۷۶۴؛ شام غریبان، ۱۳۵؛ صبح گلشن، ۱۹۲؛ کاروان هند، ۵۱۳.

برزگر

سابق هندی، میرزا یوسف‌بیگ ← شایق هندی

ساحر کاکوروی (sā.her-e.kā.ku.ra.vi)، شیخ فضل‌حق، معروف به

غلام‌مینا، فرزند شیخ فضل امام، ــ ۱۲۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبِ خود را به محمد حنیفه می‌رساند. علوم ظاهری و باطنی را نزد شاه عبدالعزیز دهلوی و شاه‌غلام‌علی نقشبندی فراگرفت. در شعر نیز شاگرد غلام‌مصحفی همدانی بود و به گفتهٔ هم‌او «به‌طور شیخ‌علی حزین علیه‌الرحمة درین بیابان شوارگذار پا می‌گذارد و مورد تحسین و آفرین می‌شود.» به عقیدهٔ برخی، ساحر شاگرد مصحفی نبود، بلکه استاد او بود. ساحر، به هنگام تألیف ریاض‌الفصحا بیست و پنج سال داشته است و به نظر می‌رسد که گفتهٔ مصحفی که او را شاگرد خود می‌داند درست‌تر باشد. نمونه‌ای از شعرهای او است: «جدا زکویت به خاک هر جا فلک سپارد من حزین را ــ ز اشک و آه شرار افشان در آب و آتش کنم زمین را.»

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۷۱۶/۱-۷۱۷؛ روز روشن، ۳۳۸-۳۴۰؛ ریاض‌الفصحا، ۱۴۶-۱۵۰؛ نگارستان سخن، ۳۷.

شریفی

ساطع کشمیری (sā.teɛ-e.kaš.mi.ri)، ملا ابوالحسن فرزند ملا علی، ــ دهلی ۱۱۵۶ق. شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاگردان جویای تبریزی (ــ ۱۱۱۸ق) بود. نخست ملازم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) بود و پس از وی به محمد ناصرالدین روشن اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) پیوست و از سوی او به خدمتی در کشمیر گماشته شد و به آن‌جا رفت. ساطع از استادان سخن فارسی در کشمیر بود و به‌ویژه در قصیده‌سرایی استادی داشت. در نثر همپای نصیرای همدانی بود. از آثارش: دیوان شعر؛ گلشن اسلام به نثر؛ جنگ فیلان؛ حجت ساطع که گزیدهٔ لغت‌نامهٔ برهان قاطع است.

منابع: باغ معانی، ۱۰۴ــ۱۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴/۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۹۱ــ۲۹۹؛ الذریعه، ۴۱۵/۹؛ ۲۲۴/۱۸؛ روز روشن، ۳۴۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲۹۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۶-۲۳۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۶ــ ۱۰۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۳۱۸/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۳/۲-۷۱۵؛ نشتر عشق، ۷۵۸/۲ــ۷۵۹؛ نگارستان سخن، ۳۷ــ ۳۸؛ همیشه بهار، ۱۰۶ــ ۱۰۷.

دانشنامه

ساعی شروانی (sā.i-ye.šer.vā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و جهانگرد ایرانی. از اسم و تاریخ تولد و درگذشت وی آگاهی در دست نیست و تنها با توجه به تنها اثر به‌جا مانده‌اش اطلاعات اندکی از زندگی وی به‌دست می‌آید. وی از مردم شماخی شروان بود. از آن‌جا به گنجه سفر کرد و پس از مدت کوتاهی به تبریز رفته بعد از چند ماه اقامت در آن‌جا به اردبیل و سپس به قزوین کوچید. اما چون آب و هوای این شهر با وی سازگاری نداشت در آن‌جا بیمار شد. به این سبب به اصفهان رفت و حدود سه‌سال در آن‌جا به تحصیل ریاضی، حکمت، منطق، معانی، بیان و علوم دیگر پرداخت و از محضر شعرا بهره برد. سپس در زمان شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) همراه با فرستادگانی که شاه‌جهان به اصفهان روانه کرده بود، راهی هندوستان شد. در آغاز سفر یک هفته در قندهار اقامت کرد و بعد از آن به‌تنهایی به کابل و از آن‌جا به لاهور و سپس به دهلی رفت. او مجموعهٔ دیده‌ها، شنیده‌ها و تجارب سفرهایش را در قالب سیاحت‌نامه‌ای نوشت. سیاحت‌نامهٔ ساعی به‌نثر مسجع آمیخته به‌نظم نوشته شده است. ساعی در سیاحت‌نامهٔ خود این واقعیت را خاطرنشان کرده است که تا کسی خویشتن را آمادهٔ پذیرش مصایب و آلام نسازد نمی‌تواند به جهانگردی بپردازد. مؤلف در آخرین بیت سیاحت‌نامه تخلص خود را آورده و تنها همین بیت مؤلف سیاحت‌نامه را به ما معرفی می‌کند. ساعی که در پی تحصیل کار و منصب به هندوستان سفر کرده بود چون به اهداف خود نرسید حکایت خود را به زبان شعر در قالب بحر طویل نقل کرد. نسخه‌هایی از این بحر طویل به‌شمارهٔ ۳۵۴۶/۷در کتابخانهٔ مجلس، به‌شمارهٔ ۳۰۳۴/۷ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران و به شماره ۶۹/۴۷ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. همچنین بحر طویل ساعی همراه با مقدمه و توضیحاتی دربارهٔ آن در مجلهٔ معارف چاپ شده است. سیاحت‌نامهٔ ساعی در مجلهٔ قند پارسی چاپ عکسی شده است.

منابع: سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۱۱ــ۱۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۵۷/۴؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۹۲/۵؛ «سیاحت‌نامهٔ ساعی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱، پائیز ۱۳۶۹ش، صص۲۰۱ــ۲۲۴؛ محمد محیط طباطبائی، «بحر طویل ساعی شروانی»، معارف، دورهٔ پنجم، شمارهٔ ۳، صص۷۸ــ۸۶؛ سید امیرحسن عابدی، «سیاحت‌نامهٔ ساعی»، نثر دانش، سال نهم، شمارهٔ ۱، صص۳۸ــ۴۱.

محمدحانی

ساعی مشهدی (sā.i-ye.maš.ha.di)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از مشهد بود، ولی در هند به‌دنیا آمد و پرورش یافت. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) به دربار پسر وی شاهزاده شجاع پیوست. پس از شکست شجاع از برادر خود اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ق)، بر سر تاج و تخت، ساعی ناگزیر به خدمت اورنگ‌زیب عالمگیر پیوست و اشعاری در ستایش او سرود. وی گذشته از فارسی، با زبان هندی (سنسکریت؟) نیز آشنا بود و آثاری بدین زبان بساخت، چنانکه خود گوید: «به هندی بید خوانم چون برهمن ــ زبان هندوی را ماهرم من/ بسی تصنیف در هندی نمودم ــ ضرورت شد از آن کز هند بودم.» نسخه‌ای از کلیات فارسی حجیم ساعی که در موزهٔ ملی هند در دهلی نگه‌داری می‌شود شامل قصاید، دو ترجیع‌بند (یکی در منقبت شاه‌نعمت‌الله نارنولی، مرشد ساعی)، سه ترکیب‌بند، قطعات، غزلیات، رباعیات، ساقی‌نامه (سروده در ۱۰۶۷ق)، مثنوی غم دل (سروده در ۱۰۷۴ق)، مثنوی پری پیکر (سروده در ۱۰۸۰ق) در داستان هندی (منوهرو) مدهومالت، مثنویات دیگر، و داستان خورشید و ماه به نثر آمیخته به نظم است. از دیباچهٔ ساقی‌نامه پیدا است که ساعی دارای آثاری دیگر همچون هفت گوهر (به پیروی از هفت پیکر نظامی)، راحت خواب (به پیروی از خسرو و شیرین)، فیض‌نامه (به پیروی از پندنامهٔ منسوب به سعدی) و چهار اثر به هندی به نام سرس رس، سورج من، جوتک‌ست، و دوله نبود بوده است. گفتنی است در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال دیوان شاعری با تخلص ساعی نگه‌داری می‌شود که به دست خود شاعر در ۱۰۷۱ق گردآوری شده است، اما باید دید که این سراینده همان ساعی مشهدی است یا کسی دیگر است.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۶؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۵۱ــ ۲۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۰۱/۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۰ــ ۵۴۱؛ سید امیر حسن عابدی، «سیاحت‌نامهٔ ساعی»، نشر دانش، سال نهم، شمارهٔ ۱، صص۳۸ــ۳۹؛ دکتر طاهرهٔ صدیقی، «داستان‌سرایی در شبه قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۱۶/۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,1/553; *Mughals in India*, 412.

برزگر

ساغر اصفهانی (sā.qar-e.es.fa.hā.ni)، محمدابراهیم پسر محمد اسماعیل، اصفهان ۱۲۲۲ــ همان‌جا ۱۳۰۲ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. در زادگاهش علوم گوناگون متداول را فراگرفت و نیز نزد آقا غلام‌علی اصفهانی (ــ ۱۲۶۹ق)، خوش‌نویس نامی روزگار، به شاگردی پرداخت و در خط نسخ استادی یافت. به‌گفتهٔ مؤلف حدیقةالشعراء، ساغر چون دریافت که تحصیل علوم متداول «حاصلی ندارد، بنای شعر گفتن گذاشت. چون شعر ملائی بود جلوه نکرد. بنای مداحی آل بیت طاهره گذاشت. آن را دیگر مردم اعتنا به خوب و بد شعر نکرده به رغبت استماع نمودند. بالاخره به زور شاعر شد.» به هندوستان رفت (اندکی پیش از ۱۲۶۷ق) و در آن‌جا آثاری مانند اخلاق ناصری را برای چاپ به خط خوش کتابت کرد. سپس به اصفهان بازگشت (۱۲۶۸ق). چندی بعد بار دیگر رهسپار هند شد (۱۲۷۰ق) و مدتی را در بمبئی گذراند و سپس به اصفهان بازگشت. در هند از نواخت آقاخان محلاتی (۱۲۱۹ــ ۱۲۹۸ق) برخوردار بود. چون درگذشت پیکرش را در گورستان تخت فولاد اصفهان در قسمت شرقی گورِ فاضل هندی به خاک سپردند. از وی چهار پسر به‌نام‌های میرزا جعفر متخلص به ظفر، میرزا اسماعیل متخلص به دردی، حاج علی استاد موسیقی، و آقا غلام‌علی ثانی خوش‌نویس (ــ ۱۳۲۹ق) به‌جا ماند. گفتنی است چون ساغر داماد استاد خود آقا غلام‌علی بود، پسرش را آقا غلام‌علی ثانی می‌گفتند. از آثارش: ۱ــ پارسی‌نامه در دستور زبان فارسی که آن را برای پسرش میرزا اسماعیل دردی نوشت؛ ۲ــ تحفةالحسینیه؛ ۳ــ توحیدنامه؛ ۴ــ دیوان قصاید و غزلیات که نسخه‌ای از آن به خط خوش سراینده در تهران نزد همایون‌فرخ نگه‌داری می‌شده است؛ ۵ــ کنزالمصائب در تاریخ و سوگواری امامان که در ۱۲۷۴ق در بمبئی به خط محمدابراهیم اولیا سمیع (ــ ۱۳۰۱ق) و به سرمایهٔ آقاخان محلاتی به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ مظفرنامه/ سبع المثانی/ سبعة ابحر که مثنوی‌ای است حماسی دینی در چهارده دفتر (برای چهارده‌معصوم) و خاتمه‌ای (در طرفی از واردات در سه فصل). ساغر قصد داشته که اثری در معجزات پیامبر و فاطمه و امامان در چهارده دفتر بسراید و از هر دو دفتر یک مجلد بسازد و در بحر خاصی باشد و به آن سبع‌المثانی یا سبعة ابحر نام دهد. بدین‌سان دو دفتر نخست که در ۱۲۹۰ق سروده شده در معجزات پیامبر در بحر متقارب در ۱۱۰

معجزه، به شمارهٔ نام پیامبر، است و جلد یکم کتاب را تشکیل می‌دهد. دفتر سوم نیز در سرگذشت حضرت فاطمه (س) در ۱۱۰ مجلس و چهار آغاز و سه انجام در بحر سریع مطوی موقوف است و در ۱۲۹۲ق به انجام رسیده است. به هر تقدیر، ساغر همهٔ این مثنوی را از ۱۲۸۹تا ۱۲۹۴ق در ده‌هزار بیت سروده و به مظفرالدین شاه قاجار که در آن هنگام ولی‌عهد بوده پیشکش کرده است. از مظفرنامه نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند مجلس (به شمارهٔ ۵۹۲۱) و ملک (به شمارهٔ ۵۴۱۵) و ملی (به شمارهٔ ۳۰۶ف) نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ مزخرف‌نامه در حکایات و جز آن.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱۱۲۶/۲؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۶۲، ۹۹۳، ۹۸۷؛ تذکرةالقبور، ۴۲ــ ۴۳؛ حدیقةالشعرا، ۷۱۹ــ ۷۲۰؛ الذریعه، ۱۵۷/۸؛ ۴۱۵/۹؛ ۱۶۶/۱۸؛ سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ۱۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۴۲، ۳۲۱۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۴۵/۳، ۱۷۷۵؛ المآثروالآثار، ۲۹۱/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۸۵/۳.

برزگر

ساقی (sā.qi)، سدهٔ دوازدهم و سیزدهم هجری، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در روزگار صفدرجنگ (۱۱۵۲ــ ۱۱۶۷ق)، شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق) و آصف‌الدوله (۱۱۸۹ــ ۱۲۱۲ق) می‌زیست و از حمایت آنان نیز برخوردار بود. ساقی یک مثنوی عرفانی با نام بهار دل‌ها در مدح صفدرجنگ و فرزندش آصف‌الدوله سروده و به آن‌ها اهدا کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۹۸ در کتابخانهٔ پادشاهان اوده نگه‌داری می‌شود.

منابع: تین تذکری، ۸۳؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 599; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal,* 399; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 543; *Mughals in India,* 432.

فتح‌نیا طبری

ساقی جزایری مشهدی (sa.qi-ye.ja.zā.ye.ri-ye.maš.ha.di)، پسر شیخ ابراهیم، ز ۱۰۰۴ق، شاعر ایرانی. اصلش از اعراب بود. پدرش شیخ ابراهیم که از مجتهدان شیعه به شمار می‌آمد در مشهد نشیمن داشت. ساقی در مشهد به‌دنیا آمد و درس خواند. به هند سفر کرد و به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت. چندی در دکن به‌سر برد و سپس به شمال هند رفت. در ۱۰۰۴ق در بنگاله بود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۲/۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۰؛ الذریعه، ۴۱۶/۹؛ شام غریبان، ۱۲۴؛ صبح گلشن، ۵۱۴؛ کاروان هند، ۵۱۴ـ ۵۱۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۰/۲ـ۵۹۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۴۵/۳ـ ۲۴۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۴.

برزگر

ساکت تبریزی (sā.ket-e.tab.ri.zi)، میرزا (محمد) امین پسر میرزا مؤمن پسر میرزابیگ، ز۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. پدرش میرزامؤمن از کدخدایان معتبر تبریز بود و در مشهد رحل اقامت افکند و مدتی از زندگی خود را در آن‌جا گذراند. سپس به هند رفت و در این سرزمین مقام بخشی و منصب هزاری یافت و در هم‌آن‌جا درگذشت. میرزاامین ساکت بعدها، در دورهٔ اورنگ‌زیب‌گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به هند رفت. به‌گفتهٔ نصرآبادی، ساکت در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ق) در بنگاله درشمار ملازمان شایسته‌خان‌میرزاابوطالب (ــ ۱۱۰۵ق) بوده است، اما خود نصرآبادی در ذکر صالح تبریزی، برادر ساکت، می‌نویسد که صالح در ۱۰۸۱ق به هند رفت و با برادرش ساکت دیدار کرد و «بعد از مدتی برادر خود را برداشته روانهٔ اصفهان شده، کشتی ایشان تباه شده هفت هشت ماه در دریا سرگردان بود. بعد از آن به دیار فرنگ افتاده نقل‌های غریب از او مسموع شد، بعد از آن که از مخاطره‌ها نجات‌یافته به سلامت داخل بندرعباس شد.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۰ـ۱۳۱؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲۷۶/۲ـ۲۷۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۲ـ۱۳۳؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۷۱؛ الذریعه، ۴۱۷/۹؛ سخنوران آذربایجان، ۳۹۱؛ شام غریبان، ۱۳۵ـ۱۳۶؛ صبح گلشن، ۱۹۳؛ گلزار جاویدان، ۵۸۹/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۷/۲؛ مفاخر آذربایجان، ۱۳۷۴/۳، ۱۵۵۹؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۷؛ نشتر عشق، ۷۴۹/۲.

برزگر

ساکن شاه‌جهان‌آبادی (sā.ken-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرزا

عنایت‌بیگ، ۲۵ محرم ۱۲۱۱ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد (دهلی) بود و پس از غارت این شهر به دست احمدشاه ابدالی در ۱۱۷۱ق به لکنو کوچید و درشمار ملازمان شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ـ ۱۱۸۹ق) درآمد. «آخر به مقتضای آزادی فطری پا از بند چاکری کشیده در بنارس دست ارادت به دست معارف آگاه شاه نذرعلی [قلندر] داد. بعد رحلت شاه‌مغفور [نذرعلی] به حسب وصیت، کلاه‌نمدی از خادمانش گرفت و در عظیم‌آباد [پتنا] رحل اقامت افکند [پیش از ۱۲۰۴ق]. سرانجام به مرض استسقا درگذشت.» وی دوست بهگوان‌داس هندی بود. ساکن در سخنوری از میرزا محمدفاخر مکین اصلاح‌سخن می‌گرفت.

منابع: الذریعه، ۴۱۷/۹ـ ۴۱۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۹۵/۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۲ـ۱۰۳؛ صبح گلشن، ۱۹۳ـ۱۹۴؛ صحف ابراهیم، ۸۳؛ عقد ثریا، ۳۳؛ نشتر عشق، ۷۶۰/۲ـ۷۶۱؛

A Catalogue of the Arabic Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 162; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 537.

برزگر

سالارجنگ (sā.lār.jang)، میریوسف‌علی‌خان پسر لایق‌علی‌خان پسر تراب‌علی‌خان مختارالملک، ــ ۱۹۴۹م/۱۳۶۸ق، دولتمرد ادب‌دوست شبه‌قاره. نیای او مختارالملک (ــ ۱۳۰۰ق) از ۱۲۶۹ تا ۱۳۰۰ق و پدرش لایق‌علی‌خان (ــ ۱۳۰۷ق) از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ق نخست‌وزیر دولت نظام‌ها / آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن بودند. خود او نیز در دورهٔ آصف‌جاه هفتم میرعثمان‌علی‌خان (۱۹۱۱ ــ ۱۹۵۰م) در سال‌های ۱۹۱۲ ــ ۱۹۱۴م / ۱۳۳۰ ــ ۱۳۳۲ق مقام نخست‌وزیری حیدرآباد را برعهده داشت. سالار جنگ ممدوح بسیاری از شاعران فارسی‌گو بود که از جمله می‌توان از میرزامحمدتقی بن‌قاسم‌علی که مثنوی عرض حال (نسخه کتابخانهٔ سالار جنگ به شمارهٔ ۲۲۳۵ فهرست) را در ۱۳۲۷ ــ ۱۳۲۹ق در مدح وی سروده، محمدامام‌الدین صاحب قصیده‌ای در مدح سالار جنگ (نسخهٔ کتابخانهٔ سالار جنگ به‌شمارهٔ ۲۲۳۶ فهرست)، میرزا اسماعیل دردی اصفهانی، آقا بزرگ طالع خسروی شیرازی، میردلاورعلی دانش گردآورندهٔ گلزار سالاری (نسخهٔ کتابخانهٔ سالار جنگ به‌شمارهٔ ۲۲۳۹ فهرست)، صدرالشعرا فیّاض ایرانی و سیدعبدالله‌خان نیّرجنگ‌بن‌سنادالملک سلطان‌العلما آقا سید علی‌خان شوشتری نام برد. وی مجموعه‌ای از نفیس‌ترین کارهای هنری، اشیاء عتیقه و کتاب‌های ارزنده که به ارث بدو رسیده و یا خود تهیه کرده بود در خانه‌اش نگه‌داری می‌کرد. در ۱۹۶۱م مجلس ایالتی حیدرآباد کلیهٔ اموال عتیقه و کتاب‌های او را میراث ملی اعلام کرد و در موزه‌ای به‌نام موزهٔ سالار جنگ به نمایش عموم گذاشت. این موزه از معروف‌ترین موزه‌های هند به‌شمار می‌آید و کتابخانهٔ آن بیش از پنجاه‌هزار جلد کتاب دارد که نزدیک نه‌هزار جلد آن‌ها کتاب‌های خطی و اغلب به‌زبان فارسی است.

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۶۱؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۶۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/368-371.

برزگر

سالارجنگ، نواب درگاه‌قلی‌خان ← درگاه‌قلی‌خان ترکمان

سالارجنگ، نواب میرتراب علی‌خان شجاع‌الدوله ← مختارالملک

سالک اورنگ‌آبادی (sā.lek-e.aw.rang.ā.bā.di)، سید غلام‌حسین/ غلام‌حسن قادری پسر سید شهاب‌الدین پسر سید محمد اسحاق، ۱۱۰۱ ــ۱۱۷۶ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. تبارش، به‌گفتهٔ خودش، به عارف نامی شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رسید. نیای او سید محمد اسحاق از بغداد به هند کوچید و در جنوب هند (دکن)، «در آبادی خارج قلعهٔ جنیر» نشیمن گزید و سالک در هم آن‌جا به‌دنیا آمد. وی پس از مرگ پدر خود سید شهاب‌الدین به گشت وگذار پرداخت و «سیرکنان وارد احمدآباد گجرات شد و از خدمت شاه‌علی‌رضا بن خواجه فرخ‌شاه بن خواجه محمدسعید بن شیخ احمد سرهندی... نعمت فراوان حاصل کرد و از گجرات عطف عنان نموده در اورنگ‌آباد رحل اقامت افکند.» (خزانهٔ عامره، ص ۴۵۵) و «آستان ملایک پاسبانش سجده‌گاه امرایان عظام و خوانین ذوی‌الاکرام گشت. امیرالامرا سیدحسین علی‌خان و عضدالدوله بهادر قسورجنگ و نظام‌الدوله بهادر ناصرجنگ خلف نظام‌الملک آصف‌جاه به جناب تقدس آیات او به صدق دل ارادت و عقیدت داشته‌اند... قرآن مجید در مدت شش ماه حفظ نمود...

مثنوی در تتبع مولوی روم تصنیف کرده.» (تحفة‌الشعرا، ص ۴) از خزانهٔ عامره و تحفة‌الشعرا چنین برمی‌آید که سالک از مشایخ نام‌دار اورنگ‌آباد در روزگار خود بود و امرا و بزرگان دکن وی را بزرگ می‌داشتند. سید عبدالوهاب افتخار نیز که همروزگارش بود و وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد: «شیخ شریعت است و پیر طریقت، سرآمد حقیقت پناهان است و سرحلقهٔ معرفت دستگاهان... شمع الهی است که چراغ خداجویی ازو توان اندوخت، تجلی کبریا را طوری است و پیشانی مشیخت را نوری. حافظ کلام‌الله است و مدت حفظش شش ماه، و در لیالی شهر مبارک رمضان از اول تا آخر با جماعت کثیر افطار و سحور می‌کند و تمام ماه به صلوة و تراویح و چند ختم قرآن شب زنده‌دار می‌باشد.» (تذکرهٔ بینظیر، ص ۷۱). چون درگذشت پیکرش را در کنار مسجد و خانقاه خودش در اورنگ‌آباد به خاک سپردند. وی گاهی شعر می‌سروده و ظاهراً یک مثنوی به پیروی از مثنوی مولوی داشته است.

منابع: بهارستان سخن، ۶۵۳-۶۶۰؛ تحفة‌الشعرا، ۴-۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۱-۷۲؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۶۵-۱۶۶؛ خزانهٔ عامره، ۴۵۵؛ روز روشن، ۳۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۱/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 539.

برزگر

سالک حیدرآبادی (sā.lek-e.hey.dar.ā.bā.di)، میرزا قربان‌علی‌بیگ فرزند میرزا عالم‌بیگ‌خان غالب جنگ، حیدرآباد دکن ۱۲۴۷ ــ همان‌جا ۱۲۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ازبک بود. نیا و پدرش در دهلی سکونت داشتند. پدرش چندی در دستگاه فرمانروای حیدرآباد خدمت می‌کرد. قربان‌علی‌بیگ تا شش‌سالگی در زادگاهش به‌سر برد. سپس همراه پدرش به دهلی کوچید و به فراگیری دانش پرداخت. در پانزده سالگی به سرودن شعر روی آورد. از مؤمن دهلوی (۱۲۱۵ ــ ۱۲۶۸ق) و غالب دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) اصلاح‌سخن می‌گرفت. وی تخلص سالک را برگزید و در شعر فارسی و اردو شهرت یافت. در پی قیام مردم هند در ۱۲۷۳ق، سالک از بیم گرفتار شدن به دست انگلیسی‌ها چندی نزد محمد تفضل حسین‌خان کوکب درالور پنهان بود. پس از عفو عمومی به دهلی بازگشت و چندی در خدمت شیودهان سنگه فرمانروای الور به سر برد. پس از آن به حیدرآباد رفت و در شمار ملازمان حکمران آن‌جا در آمد و به کار سررشته‌داری گمارده شد. سالک به فارسی و اردو شعر می‌سرود و اشعارش را دارای «رنگ مومن و طرز غالب» گفته‌اند. از وی میخانهٔ سالک به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۷۵ - ۱۷۷؛ روز روشن، ۶۵۵؛ سخن شعرا، ۲۰۳-۲۰۶؛ گل رعنا، ۳۳۳-۳۳۵.

م.انوشه

سالک قزوینی (sā.lek-e.qaz.vi.ni)، محمدابراهیم، معروف به ملا سالک، قزوین ۱۰۲۱ ــ همان‌جا میان سال‌های ۱۰۸۴ ــ ۱۰۹۰ق، عارف و شاعر ایرانی. پس از آن که در جوانی مدتی را در سفر گذرانید به‌زادگاهش بازگشت، اما چندی بعد به اصفهان رفت و در آن شهر سکنی گزید. هنگام اقامتش در اصفهان با میرزا جلال اسیر شهرستانی (ــ ۱۰۹۴ق) و میرزا محمدطاهر نصرآبادی دیدار کرد. در روزگار فرمانروایی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌هند رفت و با شاعرانی چون کلیم کاشانی، قدسی مشهدی و میرالهی اسدآبادی همصحبت بود. از دیگر شاعرانی که سالک با آنان معاصر و معاشر بود از نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، ظهوری ترشیزی، سنجر کاشانی، حکیم رکنای کاشانی، طالب آملی، صائب تبریزی، نوعی شیرازی، شاپور تهرانی، ملاابراهیم فطرت، فیضی دکنی، میرمعصوم دکنی، قمری آملی، سلیم تهرانی، میرصیدی، شفایی اصفهانی، شیدای هندی‌-سالک یزدی، میرزا جلالای طباطبایی و بهشتی هروی سرایندهٔ مثنوی نورالمشرقین می‌توان یاد کرد. چون ثروتی اندوخت در ۱۰۶۷ق از راه دریا به قزوین بازگشت. از همراهان وی در این سفر محمدعارف شیرازی (دارابی) مؤلف تذکرهٔ لطایف‌الخیال بود. در قزوین هر چه داشت صرف خویشان کرد و ناگزیر باز راه هند پیش گرفت و در ۱۰۷۷ق در آن دیار بود. پس از مدتی بار دیگر به زادگاهش باز آمد و همان‌جا بود تا درگذشت. سالک قصیده‌گویی میان‌مایه ولی مثنوی‌سرایی توانا بود. مهم‌ترین ویژگی سخن او سادگی و روانی آن است. در سروده‌هایش از سعدی تأثیر گرفته است. غزل‌هایش سهل و ممتنع است و اندیشه‌های عرفانی و اخلاقی و تمثیل فراوان در آن دیده می‌شود. از آثار وی: دیوان قصاید، غزلیات و رباعیات است (مقدمه و تصحیح عبدالصمد حقیقت، به‌کوشش احمد کرمی، تهران، ۱۳۷۲ش). مثنوی محیط کونین*، مثنوی ساقی‌نامه، شامل مضامین صوفیانه و پند و اندرزهای حکیمانه

در هزار و دویست بیت. این مثنوی به پیروی از ساقی‌نامهٔ حافظ و بر همان وزن عروضی سروده است. ساقی‌نامهٔ سالک به‌خلاف ساقی‌نامهٔ حافظ بسیار طولانی است و از صفت ایجاز که در مینانگاری حافظ گاه به سرحد اعجاز می‌رسد به دور است. سالک این ساقی‌نامه را به‌صورت قسمنامه‌ای درآورده است. شعر سالک در این مثنوی هم از صفت کمال برخوردار است و از دلبستگی بسیار استوار شاعر به ارکان دین، نشانه‌هایی گویا به‌همراه دارد. این مثنوی در ضمیمهٔ دیوان سالک به‌چاپ رسیده است. ولی‌قلی‌بیگ شاملوی هروی، سالک را در غزل‌گویی و مثنوی‌سرایی سرآمد شاعران روزگار خود دانسته و ابیات مدون وی را بیش از بیست‌هزار بیت دانسته است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۶۹ ـ ۱۱۷۴؛ بهارستان سخن، ۵۶۳ـ۵۶۴؛ پیمانه، ۲۱۵ ـ ۲۴۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۹۳/۵ ـ ۱۳۰۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۰۲/۲؛ تذکرة الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۹۹/۱ ـ ۳۱۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۲۸ ـ ۳۲۹؛ دیوان سالک، مقدمه؛ الذریعه، ۴۱۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۹۶/۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۴/۲؛ سرو آزاد، ۱۰۹ ـ ۱۱۰؛ شام غریبان، ۱۲۹؛ شمع انجمن، ۲۰۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۹؛ کاروان هند، ۵۱۷ ـ ۵۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۰/۲؛ منتخب‌الاشعار، ۶۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۷؛ نشتر عشق، ۷۳۷/۲؛ همیشه‌بهار، ۱۲۰؛ محمداقبال شاهد، «محیط کونین، سفرنامهٔ سالک قزوینی به هندوستان»، نامهٔ پارسی، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۸.

م.انوشه

سالک لاهوری (sã.lek-e.lã.hu.ri)، مولانا عبدالمجید فرزند منشی غلام قادر بن میان میرمحمد، بتاله ۱۳۱۲ق ـ لاهور ۱۳۷۷ق / ۱۸۹۴ ـ ۱۹۵۹م، شاعر فارسی‌گوی و روزنامه‌نگار پاکستانی. نیای او مردی ادیب و متدین بود. پدرش شهردار بود و او خود به کارهای مختلف پرداخت و سرانجام همهٔ کارها را کنار گذاشته مجله‌ای به نام فانوس خیال دایر کرد. در لاهور مدیر مجله‌های تهذیب نسوان و پهول و روزنامهٔ زمیندار شد. وی روزنامهٔ دیگری به نام انقلاب به‌راه انداخت. سالک در زمینه‌های تاریخ اسلام و تاریخ ادبیات ایران مطالعاتی فراوان کرده است. وی به‌فارسی و اردو شعر می‌گفت و در شعر فارسی از اقبال الهام می‌گرفت. اندیشه‌های آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی و اسلام‌پسندی و ایران دوستی از درون‌مایه‌های اشعار او است. در عبارت‌پردازی از سبک بازگشت پیروی می‌کرد. مجموعهٔ سخنان سالک که دارای اشعار فارسی است زمانی که وی در زندان بود به کوشش دوستانش به نام راه و رسم منزلها منتشر شد. تألیفات دیگر او سرگذشت و یاران کهن و ذکر اقبال و تأثیر ثقافت اسلامی در هند و چند ترجمهٔ منظوم و منثور است.

منبع: پاکستانی ادب، ۴۷، ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۸/۳، ۶۶۰، ۶۸۲؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۰۴ـ۳۱۰؛ گنج شایگان، ۵۶.

رسولی

سالک یزدی (sã.lek-e.yaz.di)، مشهور به ملا سالک/محمد جعفر، ــ دهلی ۱۰۶۶/۱۰۸۳ق، شاعر و نقاش ایرانی. یک چند در یزد روزگار گذراند و به نقاشی اشتغال داشت. شاگرد حکیم رکنا مسیح کاشی بود. چندی در شیراز شانه رنگ می‌کرد و سپس در جامهٔ درویشان رهسپار اصفهان شد. آنگاه به هند رفت و به خدمت عبدالله قطب‌شاه (۱۰۲۰ـ۱۰۸۳ق) در آمد و هرگز به میهن بازنگشت. پس از خروج مغولان از دکن به دهلی رفت. دانشمندخان ملا شفیعای یزدی (م۱۰۸۱ق) در اواخر سال سی‌ام پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۶۶ق) ملا سالک را به پاس هموطنی به خدمت وی معرفی کرد و بدین ترتیب ملا سالک در سلک ملازمان آن پادشاه درآمد. در دهلی با شاه محمد ابراهیم سالک قزوینی که در هند مأوا داشت، مناظراتی کرد. اشعارش در دیوان سالک یزدی گرد آمده است. قصیدهٔ مفصلی در وصف باغ بهشتی و مدح میرزا حکیم کلانتر دارد که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. کلیات وی از قصیده غزل، رباعی، ساقی‌نامه، مثنوی خسرو و شیرین و تواریخی از ۱۰۵۲ تا ۱۰۶۳ق نزدیک ۱۱۰۰۰ بیت در فهرست دانشگاه تهران (۱۱: ۲۲۵۲) معرفی شده است.

منابع: آتشکده، چاپ جعفر شهیدی، ۲۶۷؛ آتشکدهٔ یزدان، ۱۲۸؛ بهارستان سخن، ۵۶۴ـ۵۶۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۰۹/۵ـ۱۲۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۶/۲، ۲۳۷، ۴۲۵؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۸ـ۱۱۹؛ تاریخ یزد، ۱۵۰؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۵۱ـ۵۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۲۹ـ۳۳۰؛ جامع مفیدی، ۴۵۷ـ۴۵۸؛ الذریعه، ۴۲۰/۹؛ روز روشن، ۳۴۳ـ۳۴۵؛ ریاض‌الجنة، ۸۳۴؛ ریاض‌العارفین، ۲۹۶؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۴/۲؛ سرو آزاد، ۱۱۰ـ۱۱۱؛ شام غریبان، ۱۲۷ـ۱۲۹؛ شمع انجمن، ۲۰۷؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۲۵۲/۱۱؛ فهرست

نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۶۰/۳؛ کاروان هند، ۵۱۸/۱، ۵۲۵ـ۵۲۸؛ کلمات‌الشعرا، ۴۵؛ مجمع‌الفصحا، ۴۰۰/۴؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۰/۲؛ مرآة‌العالم، ۵۹۷/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۷؛ نشتر عشق، ۷۳۶/۲ـ۷۳۷؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۶۲ـ ۱۷۰؛ همیشه بهار، ۱۱۰؛ *Dictionary of Indo- Persian Literature*,539-540.

ب.آتشین

سالم بلگرامی (sã.lem-e.bel.ge.rã.mi)، حاجی محمد اسلم، ـ کشمیر ۱۱۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. خاندانش کیش هندو می‌ورزیدند، اما وی با ارشاد ملا محسن فانی به دین اسلام درآمد. پس از بازگشت از سفر حج به دربار محمد اعظم شاه (ـ ۱۱۱۹ق) پیوست و پس از مرگ وی به بارگاه بهادرشاه رفت. یک سال بعد به زادگاهش بازگشت و در همان‌جا درگذشت. از سالم گذشته از دیوان شعر، سه مثنوی به نام‌های جنگ فیل؛ گنج معانی و مثنوی اعظم شاه نیز به جا مانده است. نسخه‌هایی از دیوان اودر کتابخانهٔ تحقیقی هند و کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۶؛ باغ معانی، ۸۸ـ۸۹؛ برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۹۴ـ ۱۰۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۲/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۴۷/۲ـ ۴۴۹؛ تاریخ حسن، ۲۸ـ۲۹؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶۹ـ۱۷۰؛ تحقیق کشمیر، ۹۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۵۰ـ۱۰۵۹؛ تین تذکری، ۲۳۲؛ الذریعه، ۴۲۱/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۸ـ۴۱؛ شمع انجمن، ۲۱۴؛ صبح گلشن، ۲۳؛ صحف ابراهیم، ۸۰؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۳۱ـ۳۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۹/۹؛ فهرست مقالات فارسی، ۳۹۶۵/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۳۴۴/۳؛ کلمات‌الشعرا، ۴۷؛ لغتنامه، زیر«اسلم»؛ مجمع‌النفائس، ۵۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۲۲/۱ـ۳۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۲/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۱؛ نشتر عشق، ۷۱۶/۲ـ۷۱۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۱ـ۵۴۲؛ مرآت‌العلوم، ۹۲/۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۴/۶؛ نشتر عشق، ۷۱۶/۲ـ۷۱۸؛ محمد ظفرخان، «سالم کشمیری»؛ هلال، جلد ۹، شمارهٔ ۴، صص ۵۰ـ۵۵؛ هنر و مردم، ۱۳۵۴ش، شمارهٔ ۵۴، ص ۸۰؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,540.

دانشنامه

سالم کشمیری، محمداسلم ← سالم بلگرامی

سالم کشمیری (sã.lem-e.kaš.mi.ri)، ملا لطف‌الله پسر سیدمیرعلی، ز ۱۰۹۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. به‌گفتهٔ نصرآبادی که همروزگار سالم بوده و وی را به‌چشم خود دیده است، سالم از سادات کشمیر بود و به شوق زیارت عتبات زادگاهش را ترک گفت و چون راه خشکی را افغانان بسته بودند به دهلی و از آن‌جا به بندر سورت رفت و سه‌چهار ماه در این بندر گذراند. آنگاه از سورت باکشتی به بندرعباس و از این شهر به شیراز رفت. مدتی را در همنشینی و همسخنی با شاعران شیراز به‌سر برد و سپس به اصفهان سفر کرد و «در خدمت علامی ملامحمدباقر خراسانی پاره‌ای از مسائل دینی مباحثه نموده، روانهٔ عتبات عالیات شده، بعد از مراجعت، وزیر کرمانشاهان (که از سادات گلستانهٔ اصفهان بود) او را نگاه داشته [سالم] از آن‌جا روانهٔ همدان شده و از آن‌جا به قم رفته.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۶).وی مدتی را در قم به همصحبتی با شاعران آن‌جا گذراند و بار دیگر به اصفهان رفت و بعد از مدتی به همراهی میرنجات، ناظم گل‌کشتی، رهسپار مشهد گردید و از آن‌جا به هرات رفت و چندی را در ملازمت میرزا سعدالدین محمد گذراند و به مشهد بازگشت. از این شهر همراه میرزا محسن تأثیر از راه استراباد به مازندران سفر کرد و مدتی در خدمت میرزا رحیم، وزیر مازندران، به‌سر برد و باز به اصفهان بازگشت. نصرآبادی وی را در ۱۰۸۱ق در آن شهر دیده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر راشدی، ۳۱۶/۱ـ ۳۱۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۰؛ الذریعه، ۴۲۱/۹؛روز روشن، ۲۴۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۹۱/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۱/۲؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۵۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,540.

برزگر

سامان جونپوری (sã.mãn-e.jun.pu.ri)، میرمحمد ناصر، ـ ۱۱۴۷ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات جونپور بود و از کودکی در خدمت میرزاجان‌مظهر پرورش یافت و درس خواند و بالید. در آغاز پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) در دهلی نشیمن داشت و اکثر به خدمت آرزوی اکبرآبادی (ـ ۱۱۶۹ق) می‌رسید. با شغل بخشیگری و

واقعه‌نگاری به زادگاهش بازگشت و سرانجام در جوانی در جنگی که با برخی زمین‌داران (گویا هندو) جونپور روی داد کشته شد.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۱۳۲؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۹۸-۹۹؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۸۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۳؛ تین تذکری، ۲۳۴؛ الذریعه، ۴۲۲/۹؛ ریحانةالادب، ۴۱۵/۲؛ صبح گلشن، ۱۹۴؛ صحف ابراهیم، ۸۰؛ طبقات شعرای هند، ۲۷۵؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰۳؛ گلشن بی‌خار، ۲۳۰؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۶۹؛ مخزن نکات، ۵۷؛ نشتر عشق، ۷۱۱/۲؛

A catalogue of the Arabic, persian and Hindustany Manuscripts of the libraries of the King of oudh, 283.

برزگر

سامری تبریزی (sā.me.ri-ye.tab.ri.zi)، مولانا سامری پسر مولانا حیدری تبریزی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. پدرش مولانا حیدری مردی بازرگان بود و دست‌کم سه‌بار به هند سفر کرد و از بزرگان هند، مانند عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) نواخت یافت و سرانجام پس از بازگشت به ایران در ۱۰۰۲ق درگذشت. سامری نیز به قصد تجارت و به‌ویژه «به جهت نسبت و حقوق خدمت و آشنایی که پدرش را با اکابر هندوستان به تخصیص در ملازمت این سپه‌سالار [عبدالرحیم‌خان] بود، عزیمت سفر هندوستان در خاطر مصمم ساخته خود را به هند کشانید.» وی در آن‌جا به خدمت عبدالرحیم خان خانان راه یافت و در دستگاه او به منصب میرسامانی رسید و چندان نزد عبدالرحیم‌خان تقرب یافت که «محرمان و مصاحبان سابق و لاحق در رشک و حسد افتادند، و چون موزونیت، ذاتی و هم ارثی او بود در آن وادی نیز به قدر ترقی کرد، و در فن سپاهیگری به غایت دلیر و متهور بود... و به قدر مقدور در خدمت و ملازمت ارباب استعداد می‌کوشید.» (مآثر رحیمی، ۱۴۷۷/۳ــ ۱۴۷۸) سرانجام در جنگی در رکاب شاهنوازخان ملک ایرج (ـ ۱۰۲۸ق) پسر عبدالرحیم‌خان، در دکن کشته شد. گذشته از باقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی، تقی اوحدی نیز وی را از نزدیک می‌شناخت و در اصفهان او را دیده بود. اوحدی در عرفات‌العاشقین (نوشته در ۱۰۲۲ــ ۱۰۲۴ق) می‌نویسد که سامری «درین عصر سیاحت نموده و به تجارت معیشت کردی، طبعی مستقیم و ذهنی سلیم داشت. خوش‌فهم بود، اما به کسب کمال کمتر اشتغال نموده بود.» گفتنی است نام یا تخلص پدر میرزا دارب بیگ جویای تبریزی کشمیری (ـ ۱۱۱۸ق) و برادرش میرزا کامران‌بیگ گویا را ملا سامری تبریزی ذکر کرده‌اند، ولی ملا سامری (پدر جویا) ظاهراً کس دیگری به‌جز سامری پسر حیدری تبریزی است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲۸۴/۲-۲۸۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۸۱/۱؛ ۱۴۲۴/۳؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۷۶؛ الذریعه، ۴۲۲/۹؛ سخنوران آذربایجان، ۳۹۸؛ شام غریبان، ۱۲۶؛ صبح گلشن، ۱۹۵؛ کاروان هند، ۵۲۸- ۵۳۰؛ مآثر رحیمی، ۱۴۷۷/۳- ۱۴۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۶/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۵؛ هفت اقلیم، ۲۴۵/۳؛ همیشه بهار، ۱۰۷-۱۰۸.

برزگر

سامعای مازندرانی (sā.me.ā-ye.mā.zand.da.rā.ni)، میرزا محمدصالح، متخلص به سامع، فرزند حاجی محمدعلی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. به‌گفتهٔ ولی قلی شاملو، نسب "سامع «به حسب شهرت به منظور نظر حیدرصفدر جنگ [علی(ع)]، ابراهیم بن مالک اشتری می‌رسد و [وی] از تبایر جنگ و اژدر" است که در زمان پادشاهی گیتی‌ستان [شاه‌عباس یکم صفوی] در بلاد جیلان به‌دست تسلط عساکر نصرت مآثر به سرکردگی فرهادخان قرابانلو [درست: قرامانلو] مستأصل شد.» (قصص‌الخاقانی، ۷۷) چنان‌که از سخن ولی‌قلی شاملو برمی‌آید، سامع اصلاً از طایفهٔ اژدر/ اژدهابند است که در لشته‌نشای گیلان می‌زیستند و پیوسته با طایفه‌ای دیگر به‌نام چیک/چپکه‌بند برای گرفتن مقام وکیل‌السلطنه و صاحب اختیاری ناحیهٔ بیه‌پیش گیلان رقابت داشتند و فرهادخان قرامانلو (ـ ۱۰۰۶ق)، سردار نام‌دار شاه‌عباس یکم، در ۱۰۰۳ق بر سر آن‌ها و دیگر طوایف شورشی گیلان لشکر کشید و بهزادبیگ وزیر یا حاکم گیلان، در ۱۰۲۱ق، به فرمان شاه‌عباس، هر دو طایفهٔ اژدر و چپک را به‌زور به سیلاخور کوچاند. حاجی محمدعلی، پدر سامع، در اثنای سرکوبی شورش گیلانیان به‌دست سپاهیان صفوی، بگریخت و «در روضهٔ منورهٔ مطهرهٔ حضرت یعسوب‌الدین معتکف شد» تا این‌که شاه‌عباس بر او بخشود و مأموریت یافت تا با همدستی ابوسعید سلطان در فرونشاندن آتش شورش مردم گیلان و مازندران شرکت جوید. حاجی محمدعلی در ۱۰۳۱ق در مازندران درگذشت. سامع، پس از مرگ پدر، «در ظل حمایت خادم‌الفقرا میرزا تقی‌الدین محمد وزیراعظم [گویا همان ساروتقی، ــ۱۰۵۵ق، که در زمان شاه‌عباس یکم و جانشینش

شاه‌صفی (۱۰۳۸ــ ۱۰۵۲ق) وزیر یا حاکم مازندران (و گیلان) بـود ودر ۱۰۴۴ق بـه مقام وزارت اعـظمی رسـید] زنـدگانی می‌نمود.»(قصص‌الخاقانی، ۷۷ــ ۷۸) وی، پس از مرگ وزیراعظم تقی‌الدین محمد، به هند رفت و به دربار عبدالله قـطب‌شاه، فرمانروای گلکنده در دکن (۱۰۳۵ــ ۱۰۸۳ق)، راه یافت و، بـه پاداش سرودن قصیده‌ای در ستایش وی، سی‌صدتومان تبریزی صله گرفت. سامع درشمار کارگزاران دستگاه دیوانـی قـطب‌شاه درآمد و به مقام و خطاب امین‌الملکی مفتخر گشت. مدتی دراز در قلمرو قطب‌شاهیان به‌سر برد و چون هوای بازگشت به وطن در سرش افتاد از عبدالله قطب‌شاه رخـصت گـرفت و رهسپار ایران شد. در ۱۰۷۵ق وارد اصفهان گردید و به حضور شاه‌عباس دوم صـفوی (۱۰۵۲ــ ۱۰۷۷ق) بـار یـافت. در زمـان تألیف قصص‌الخاقانی (۱۰۷۳ــ ۱۰۸۵ق)، از زندگی سامع، پنجاه‌وپنج سال می‌گذشت و شمار ابیات دیوانش بیش از سی‌وپنج هـزار بیت بود. وی ظاهراً در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ــ ۱۰۹۰ق) درگـذشت. وی، از مـیان شـاهان صـفوی، دست‌کـم شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ــ ۱۰۷۷ق) را مدح گفته است.

منابع: تاریخ ادبیات مـازندران، ۱۱۸؛ تـذکرهٔ نـصرآبـادی، ۳۸۱؛ الذریعه، ۴۲۲/۹؛ شام غریبان، ۱۲۷؛ شعرای مازندران و گرگان، ۱۴۲؛ قصص‌الخاقانی، ۷۷ـ ۷۹؛ کاروان هند، ۵۳۱ـ ۵۳۲؛ ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ۲۹۴، ۵۲۴ـ ۵۲۹.

برزگر

سامع دهـلوی (sā.me€-e.deh.la.vi) / شـاه‌جهان‌آبادی / پـنجابی، محمداحسن‌خان، سدهٔ دوازدهم، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان راجه‌تودرمل کهتری کـه در روزگـار جـلال‌الدیـن اکـبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) می‌زیست، بود. نیای او به دین اسلام درآمد. سامع، ابتدا از بیدل مشق و اصلاح سخن می‌گرفت. پس از درگذشت بیدل به شاگردی حکیم‌الممالک شهرت، و پس از آن، به شاگردی حزین لاهیجی درآمد. خوشگو او را از دوستان خود می‌داند و می‌گوید «فقیر خوشگو از عهد بـهادرشاه بـا او مربوط است...» از دیگر دوسـتان سـامع، کشن‌چند اخـلاص، صاحب تذکرهٔ همیشه بهار است که دربارهٔ او می‌نویسد: «در عالم شعر فکرش رسا است و معانی‌های غریبه بر روی کاغذ می‌آرد و همیشه در سعی مضامین تازه جهد بلیغ می‌نماید.» سـامع بـه هنگام تألیف تذکرهٔ مردم دیده بیش از شصت سال داشته است. نمونه‌ای از شعرهای او است: «چه کنم خاطر صیاد عزیز است، عزیز ــ ورنه از کشمکش دام به تنگ آمده‌ام.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷۱؛ روز روشن، ۳۴۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۷۶ـ۳۷۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۰؛ صحف ابراهیم، بـرگ ۱۵۰، شـمارهٔ ۱۲۰؛ مـخزن‌الغرائب، ۶۹۰/۲ـ۶۹۱؛ مـردم‌دیده، ۱۷۴؛ نشتر عشـق، ۷۵۹/۲ـ۷۶۰؛ همیشه بهار، ۱۱۱ـ۱۱۲.

شریفی

سامی (sā.mi)، نصیرالدین حیدر فرزند معزالدیـن صـفدر، ــ داکـا ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۸م، نویسنده و شاعر فـارسی‌گوی شـبه‌قاره. از مردم روستای سودارام از بخش‌های نواکهالی کنونی بود. پدرش در پرگنهٔ بیست و چهار صدرالصدور بود و از دولت انگلستان نیز خان‌بهادر خطاب یافته بود. سامی درس‌های عربی و فارسی را در مدرسهٔ عالی کلکته فراگرفت. او پس از این که درس‌هایش را به پایان برد، در ۱۲۷۶ق با سمت منصف بـه استخدام دولت انگلستان در آمد و در سیلهت به کار دولتی سرگرم شد. اقامت دیرپای او با همین سمت در سیلهت سبب گردید که الفتی پایدار میان او و بیشتر عالمان و ادیبان آن‌دیار پـدید آیـد. سـامی در سال‌های پایانی زندگانی خود به بارسیال رفت و با همان سمت پیشین به کار پرداخت. او در آن‌جا پس از سـال‌ها کـار دولتـی بازنشسته شد. پس از بازنشستگی به داکا رفت و در همان‌جا نیز درگـذشت. چـون درگـذشت پـیکرش را در گـورستان مسـجد لنگرخانهٔ داکا به خاک سپردند. عبدالغفور نساخ، در قطعه‌ای مادهٔ تاریخ مرگ او را چنین گفته است: «چـو رفت از جـهان سـامی نکته‌سنج ــ به ماتم نشستند برنا و پیر / پی سال ترحـیل او از حساب ــ بگفتا خرد سامی بی‌نظیر.» سامی زبان‌های فارسی و عربی را نیک می‌دانست. آگاهی او از زبان عربی چندان بود که در جلسهٔ بنیادگذاری شاخهٔ انجمن اسلامی سیلهت در ۱۸۹۵م به عربی سخنرانی کرد. متن این سخنرانی در هفته‌نامهٔ دوربین کلکته منتشر شد. از آثار فارسی سامی می‌توان از کتاب سـهیل یـمن، معروف به تاریخ جـلالی، نـام بـرد. او ایـن کـتاب را در احـوال شاه‌جلال مجرد نوشته است. مأخذهای سامی در نگارش ایـن کتاب، چنان‌که خود نیز بـدان اشـاره کـرده، روضه‌الصـالحین از نویسنده‌ای نـاشناس و رسـالهٔ مـعین‌الدیـن از مـریدان نگـارندهٔ روضه‌الصالحین بوده است. گرچه در سهیل یمن روایاتی نادرست نیز راه یافته، اما این کتاب چندان پسند همگان افتاد که سال‌ها پس از نخستین چاپ آن در لکنو، به‌کوشش قاری‌شاه ساجدعلی با افزوده‌ای بیست و هشت صفحه‌ای بدان، دیگر بـار بـه‌چاپ

رسید (۱۳۱۲ق / ۱۸۹۴م). مبشرعلی چودهری نیز در ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م سهیل یمن را با نام تاریخ جلالی به اردو برگردانیده است. اللهبخش مجموعه‌دار، متخلص به حامد، نیز آن‌را به‌زبان بنگلا ترجمه کرد. نسخه‌های این کتاب کمیاب است، اما میکروفیلمی از آن در دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. سامی به فارسی شعر می‌سرود. شعرهای پراگندهٔ به‌جا مانده از وی در قالب‌های گوناگون مانند مثنوی، قطعه و... است. سامی مادهٔ تاریخ هم می‌گفت. کاربرد گستردهٔ واژه‌های عربی در سروده‌های سامی را می‌توان از ویژگی‌های بارز شعرهای او برشمرد. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «از خود کشیدم آن‌چه کس از کس نمی‌کشد ــ از روی خویش، روی بگردانم آرزوست.»

منبع: ثلاثهٔ غساله، ۱۷۶/۵۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۵۹-۲۵۴.

نوش‌آبادی

سامی (sā.mi)، وجه‌الله فرزند مولوی عبدالحکیم*، ــ ۱۸۸۲م / ۱۳۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای چونتی لوهاگارا در جنوب چیتاگنگ بود. تحصیلاتش را در مدرسهٔ عالی کلکته به‌پایان رسانید. مانند پدرش به قضاوت می‌پرداخت. استاد شعر وی رشیدالدین وحشت بود. عبدالغفور نساخ دربارهٔ ذوق شعری سامی می‌نویسد «او در فارسی و اردو شعر می‌نوشت، خیلی دوراندیش بود و مزاج و روحیهٔ او صاف بود. بیشتر به‌زبان فارسی شعر سروده است.» سامی از مجموعهٔ اشعار فارسی سیزده شاعر که در رثای عمویش نصیرالدین حیدر سامی (ــ ۱۸۶۷م) که در سیلهت معاون قاضی در شرکت هند شرقی انگلیس بود سروده بودند، مجموعهٔ مراثی در هجده صفحه گردآورد و آن را غم عمّ (۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م) نام نهاد. سامی نیز در رثای عمویش اشعاری سروده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۹-۲۸۰؛ سخن شعرا، ۲۰۷؛ «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵،صص۹۶-۹۷.

رسولی

سامی کشمیری (sā.mi-ye.kaš.mi.ri)، میرزامحمدجان بیگ پسر میرزا سعیدبیگ بدخشی، ــ۱۱۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از قوم قبچاق و از مردم کولاب بود و به کشمیر کوچید. سامی در کشمیر به‌دنیا آمد و پرورش یافت. در سخنوری از عبدالرشید بینوا اصلاح سخن گرفت و در شعر بالید و به جرگهٔ شعرای درگاه سوکهه/ سکهه جیون لال، حاکم کشمیر (۱۱۶۷ــ ۱۱۷۵ق)، پیوست. «می‌آرند که روزی سوکهه جیون جواب غزل حافظ شیرازی با مطلع ”ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما“ از شعرا طلبید و روز مشاعره تمامی شعرا برای گذرانیدن غزل‌های خود آمدند و محمدجان سامی که تا حال باریاب صحبت نشده بود از بیرون این بیت نوشته فرستاد: ’سامی از راه حیا بیرون درافتاده است ــ بازگردد یا درآید چیست فرمان شما‘ سوکهه جیون او را طلب کرده در زمرهٔ شعرا داخل ساخت و مطلع دیوان او این است: ’خدایا بال و پرواز محبت ده فغانم را ــ بکن عنقای قاف عشق قمری زبانم را‘.» (تاریخ حسن، بخش تذکرهٔ شعرا، ص ۴۱) سوکهه جیون برای نظم تاریخ کشمیر هفت تن از شعرا از جمله سامی را برگزید و به هر کدام بخشی را واگذارد و به آن‌ها در برابر هر بیت یک روپیه پاداش وعده فرمود، ولی پیش از آنکه این تاریخ منظوم که به‌نام شاهنامهٔ کشمیر آوازه یافته است به پایان برسد، و در حالی‌که سامی از قسمت خود تنها هزار بیت آن را سروده بود، سوکهه‌جیون کشته شد و آن تاریخ ناتمام ماند. پس از کشته شدن سوکهه‌جیون (۱۱۷۵ق)، که امیری ادب‌دوست بود و خود نیز به فارسی شعر می‌سرود، سامی به دهلی رفت و درشمار ملازمان نواب ابوالقاسم‌خان درآمد و مدتی در همراهی او به‌سر برد و چون ابوالقاسم‌خان در جنگ با ضابطه‌خان به قتل آمد بر آن شد تا به کشمیر بازگردد. ولی بازماندگان ابوالقاسم‌خان، به پاس دوستی‌اش با ابوالقاسم‌خان، «او را مانع آمده نگذاشتند که به کشمیر رود.» (عقد ثریا) وی از رفقای نواب ذوالفقارالدوله نجف‌خان (ــ ۱۱۹۶ق) نیز بوده است. در اواخر عمر در سلسلهٔ قادریه به خواجه میردرد دهلوی (۱۱۳۳ــ ۱۱۹۹ق) دست ارادت داد و «در مدح پیر و مرشد خود ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و رباعیات و غیره بسیار گفته و بسی صنایع و بدایع در آن‌جا به‌کار برده.» (مجموعهٔ نغز، ۲۸۶/۱) وی همچنین ظاهراً در اواخر عمر به نظم رویدادهای دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) به‌شیوهٔ شاهنامهٔ فردوسی، سرگرم گردید که عمر مجال نداد و هنوز چند بابی را به نظم درنیاورده بود که درگذشت (مجموعهٔ نغز، ۲۸۷/۱). سامی عمدتاً شاعر فارسی‌گوی بود، ولی گاهی هم، به‌ویژه هنگام اقامت در دهلی، به اردو شعر می‌سرود. گفتنی است برخی منابع تخلص او را به‌خطا ساقی نوشته‌اند. از آثارش منظومهٔ وفات‌نامه در سرگذشت پیامبر(ص)

که نسخه‌ای از آن در دست است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۷۶/۳؛ تاریخ حسن، بخش تذکرهٔ شعرا، ۴۰ـ۴۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۳۱۸/۱ـ۳۱۹؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۵۲۳/۲؛ روز روشن، ۳۴۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۹۸/۱ـ۲۹۹؛سخن شعرا، ۲۰۶ـ۲۰۷؛ طبقات شعرای هند، ۲۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۳/۱۰ـ۳۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۲۸/۳؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰۳؛ گلشن بی‌خار، ۲۲۹؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۶۹؛ مجموعهٔ نغز، ۲۸۶ـ287.

برزگر

سامی لاهوری (sā.mi-ye.lā.hu.ri)، خواجه عبدالله، ـ ۱۱۵۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از ترکان کوهپایه بودند. در لاهور به دنیا آمد و از قبیله ملا عوض وجیه بود. مدتی ملازم شاهزاده اعظم‌شاه (ـ ۱۱۱۹ق) فرزند اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) بود. با شاه‌آفرین لاهوری و میر محمدعلی رایج معاصر بود. از لاهور به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) رفت و در آن‌جا با عبدالقادر بیدل دوستی و نشست و خاست پیدا کرد. وی با کشن‌چند مؤلف همیشه‌بهار نیز دیدار داشته است. از وی دیوانی در غزلیات، ترجیع‌بند، مخمسات، قطعات، رباعی و مثنوی به‌جا مانده که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ 1704 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۹/۳ـ۳۰۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷۱؛ الذریعه، ۴۲۴/۹؛ ریحانةالادب، ۴۱۶/۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۶؛ صبح گلشن، ۱۹۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۵۵، شمارهٔ ۱۶۸؛ مخزن‌الغرائب، ۶۵۵/۳؛ نشتر عشق، ۷۱۴/۲؛ همیشه بهار، ۱۱۸ـ۱۱۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/923.

حجتی

سبحان‌علی‌خان بریلوی (sub.hān.ali.xān-e.ba.ri.la.vi)، پسر علی‌حسین‌خان، ۱۱۸۰ ـ ۱۲۶۴ق / ۱۷۶۶ ـ ۱۸۲۷م، دانشمند دینی شیعی، دولتمرد و نویسندهٔ شبه قاره. از قوم کنبوه بود و در بانس بریلی در روهیلکند به دنیا آمد. در منطق و فلسفه، ادبیات، تفسیر، حدیث و فقه استاد بود و در طب، ریاضی و کلام نیز مهارت داشت. افزون بر عربی و فارسی و اردو، انگلیسی و عبری را هم به خوبی می‌دانست. دانشوری و استادی سبحان‌علی در دانش‌های گوناگون موجب شد تا علمای برجستهٔ روزگارش، مانند تفضّل حسین‌خان علامه (۱۱۴۰ ـ ۱۲۱۵ق)، غفران مآب دلدارعلی نقوی لکنویی (۱۱۶۶ ـ ۱۲۳۵ق)، مفتی محمدقلی (۱۱۸۸ ـ ۱۲۶۰ق)، سلطان‌العلما سیدمحمد نقوی لکنویی (۱۱۹۹ ـ ۱۲۸۳ق) و مفتی محمدعباس جزایری (۱۲۲۴ ـ ۱۳۰۶ق) وی را بسیار ارج نهند و گرامی بدارند. غالب دهلوی نیز با وی ارتباط داشت و سه نامه از غالب بدو در دست است. وی اتالیق (ادب‌آموز) غازی‌الدین حیدر، فرمانروای اوده (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳)، بود و غازی‌الدین حیدر در ۱۲۳۵ق وی را به نیابت وزارت گماشت. چون نصیرالدین حیدر به حکومت اوده رسید (۱۲۴۳ق) و وزیراعظم معتمدالدوله را برکنار کرد (۱۲۴۴ق) ظاهراً سبحان‌علی‌خان نیز از مقامش برکنار شد. اما در ۱۲۴۸ق، پس از برکناری منتظم‌الدوله حکیم مهدی‌علی‌خان از وزارت اعظمی و انتصاب روشن‌الدوله پیلواری به‌جای او، باز «سبحان‌علی‌خان کنبوه به نیابت وزارت امتیاز یافت و به‌سبب بی‌استعدادی روشن‌الدوله راتق و فاتق امور وزارت گردید و پسرانش احسان‌حسین‌خان و مظفرحسین‌خان هر یکی در مزاج وزیرالممالک دخلی یافتند و دری و درگاهی برافراختند.» (بوستان اوده، ۱۲۸) پس از مرگ نصیرالدین حیدر (۱۲۵۳ق)، سبحان‌علی‌خان و پسرانش از دعوی شاهی فریدون بخت، معروف به مناجان (پسر نصیرالدین حیدر)، پشتیبانی کردند و از این رو چون فریدون‌بختَ شکست خورد و محمدعلی‌شاه بر تخت شاهی اوده در لکنو نشست (۱۲۵۳ق)، «سبحان‌علی‌خان کنبوه که بر نیابت وزارت قیام داشت و نفس ناطقهٔ وزیرالممالک روشن‌الدوله بود از نیرنگی زمانهٔ غدار و جفای سپهر کج‌رفتار به عتاب سلطانی درآمد و فرمان اخراج یافت.» (بوستان اوده، ۱۳۳) چون روشن‌الدوله در اخراج او تعلل ورزید خود هم از وزارت برکنار شد و حکیم مهدی‌علی‌خان جای او را گرفت. سبحان‌علی‌خان، هنگامی که نیابت وزارت را داشت ناظر و سرپرست روابط میان شرکت هند شرقی انگلیس و حکومت اوده هم بود و از این بابت پنجاه‌هزار روپیه پیشکش دریافت می‌کرد. در دورهٔ غازی‌الدین حیدر، سبحان‌علی‌خان و وزیر اعظم معتمدالدوله آغامیر قراردادهایی با مقامات شرکت هند شرقی بستند و قرار نهادند از سود پول‌هایی که شاهان اوده به شرکت هند شرقی انگلیس وام داده بودند مبالغی به سادات هند و طلاب مدارس دینی و علمای عراق داده شود. پیکر

سبحان‌علی‌خان را پس از مرگش به کربلا بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. پسرانش احسان‌حسین، مظفرحسین، فداحسین، پیاره‌صاحب و رضاحسین نیز به کربلا کوچیدند. سبحان‌علی‌خان در مجادلات و مناظرات دینی بسیار ماهر بود و الوجیزة فی اصول‌الدین او دارای مطالبی ارزشمند دربارهٔ امامت و حاوی احادیثی در اثبات امامت علی (ع) است و در آن نظرات شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفهٔ اثنی عشریه نقد و رد شده است. از دیگر آثارش رساله‌ای در جواب انتقاداتی از عقاید شیعی است که در رسالة‌المکاتیب حیدرعلی‌فیض‌آبادی شده است. از آثارش: ۱ــ شمس‌الضحی به فارسی در کلام، که گویا همان اثری از سبحان‌علی‌خان، در دفاع عقاید شیعی و رد عقاید اهل سنت، است که به‌گفتهٔ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، به فرمایش احسان‌حسین‌خان در چاپخانهٔ نول کشور در دو جلد به چاپ رسیده (۱۲۷۹ق) و به احتمال فراوان همان الوجیزة فی اصول‌الدین است. ۲ــ رساله در حدیث اثر؛ ۳ــ رساله در حدیث ثقلین؛ ۴ــ رساله در حدیث حوض؛ ۵ــ لطافت‌المقال.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۱۸۲/۷؛ امامیه مصنفین، ۳۳۵/۲؛ بوستان اوده، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳؛ تکملهٔ نجوم‌السماء، ۵۹/۱-۶۱؛ الذریعه، ۴۹/۲۵-۵۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۳۹؛ الکرام‌البرره، ۵۹۶/۲-۵۹۷؛ مطلع انوار، ۲۷۹-۲۸۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۹۵/۷؛

A Socio-intellectual History of the Isna' Ashari shī'īs in India, 1/176-177.

برزگر

سبط‌الحسین جائسی (seb.tol.ho.seyn-e.jā.e.si)، فرزند رمضان علی حسینی سبزواری، ــ ۱۳۶۷ق، فقیه و دانشمند ایرانی تبار شبه‌قاره. در لکنو زاده شد. چون نوهٔ دختری سید بنده حسین (۱۲۹۵ق ــ) فرزند سلطان‌العلما سید محمد (۱۲۸۴ق) فرزند دلدار علی نصیرآبادی (۱۲۳۵ق) بود، به سبط حسین آوازه داشت. علوم معقول و منقول را در خدمت سید ابوالحسن (۱۳۰۷ق) فرزند سید بنده حسین، سید علی محمد فرزند محمد دلداری (۱۳۰۶ق) و مولوی حبیب کاکوروی (۱۳۵۴ق) فرا گرفت. اما بیشتر آموخته‌های او در محضر سید ابوالحسن به دست آمده بود. پس از چندی که به تدریس و تألیف سرگرم بود رهسپار عتبات عراق گردید. واز مجلس درس استادانی چون محمد حسین شهرستانی (۱۳۳۹ق)، محمد حسین شیرازی (۱۳۳۹ق)، میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۳۱۲ق) و دیگران بهره‌مند گردید. در ۱۳۰۹ق که اجازهٔ اجتهاد گرفت به هند بازگشت و کار تدریس و تألیف را از سرگرفت. در ۱۳۲۵ق به جانشینی استادش سید ابوالحسن رسید و در مدارس پتنا و جونپور به تدریس می‌پرداخت. وی در پزشکی نیز دشت داشت. از آثارش: الزواهر؛ صفاح‌العقیان فی تحریف‌القرآن؛ عرائس‌الافکار؛ تحفة‌العوام به فارسی (حیدرآباد، ۱۳۵۱ق)؛ تاج الکرامة فی اثبات‌الامامة؛ ریاض‌الافکار در علم اصول که به‌طبع رسیده است؛ فرائدالافکار در اصول که به‌چاپ رسیده است؛ مناهج‌الاصول.

منابع: تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۲۴۷/۳؛ الذریعه، ۳۱۹/۱۱؛ ۱۳۳/۱۶؛ نزهة الخواطر، ۱۵۶/۸-۱۵۷؛ نقباءالبشر، ۸۰۸/۲.

دانشنامه

سبط‌حسن جائسی (sebt-e.ha.san-e.jā.e.si)، ملقب به شمس‌العلما و متخلص به فاطر، فرزند وارث حسین، جائس بلوک‌رای بریلی ۱۲۹۶ / ۱۸۷۸ - همان‌جا ۱۳۵۴ق / ۱۹۳۵م، خطیب، فقیه، نویسنده و شاعر شبه‌قاره. دروهٔ دبیرستان را در زادگاهش به پایان برد. پس از آن به لکنو کوچید و در مدرسهٔ ناظمیه به تحصیل سرگرم شد و از محضر استادانی چون محمدباقر لکنویی (ــ ۱۳۴۳ق) و سید نجم‌الدین حسن بهره برد. در بسیاری از علوم دینی سرآمد علمای شیعی هند گردید. سبط حسن در علوم دینی به درجهٔ ممتازالافاضل و صدرالافاضل رسید. چندی بعد از دانشگاه پنجاب مدرک مولوی فاضل گرفت. در زبان‌های عربی و فارسی مهارت داشت. از بنیادگذاران کالج شیعهٔ لکنو بود. در ۱۳۳۷ق که مدرسة‌الواعظین لکنو بنا نهاده شد وی مدیریت آن‌را به‌عهده گرفت. در ۱۹۲۵م حکومت وقت به وی لقب شمس‌العلما داد و اهل علم سبط حسن را خطیب آل محمد یا بلبل بوستان خطابت یا عالم شیوابیان می‌نامیدند. دیوان اشعارش که به‌زبان‌های فارسی، اردو و عربی است، به‌چاپ نرسیده است. سیدظفر حسن نقوی امروهی و سیدمحمدعارف نقوی از شاگردان وی بودند. از آثارش: سبع سنابل که اثری منظوم به‌فارسی است؛ سی پارهٔ دل که اثری منظوم به‌فارسی است (هر دو اثر در لکنو چاپ شده است)؛ مسالک‌الحکما که ترجمهٔ مناهج‌الحکما در رد ماده‌باوران است؛ هدم‌الاساس باثبات حدیث‌القرطاس؛ تقویم‌الاود و مداواة‌العمد به عربی (لکنو)؛

الخطاب‌الفاصل که ترجمهٔ اردوی اصل عربی میزان‌العادل سیدرضای هندی است (لکنو، ۱۳۶۲ق)؛ ترجمهٔ در ثمین نوشتهٔ محسن امین عاملی مؤلف اعیان‌الشیعه به نام جزیلةالمعانی از عربی به‌اردو؛ حدیث‌الغدیر (لکنو)، ترجمهٔ محیط‌الدائره در علم عروض؛ الحجرالدامغ‌المعروف بالعذاب‌الواقع در واقعهٔ غدیر؛ جواهرالکلام؛ ده مجلس؛ الکاظم در سوانح امام هفتم؛ مجموعهٔ نوحه؛ مروارید واقعی؛ اصول دین به‌اردو (لکنو).

منابع: امامیه مصنفین، ۹۸، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۵۶، ۴۲۶؛ اعیان‌الشیعه، ۱۸۳/۷؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۵۳، ۱۴۷، ۳۲۰، ۳۲۴؛ الذریعه، ۹۴/۴، ۳۷۸/۶، ۱۸۲/۷، ۱۲۸/۱۲، ۲۷۴، ۳۷۹/۲۰، ۲۰۱/۲۴، مستدرک اعیان‌الشیعه، ۴۴/۱؛ نقباءالبشر، ۸۰۷/۲ ـ ۸۰۸، مطلع انوار، ۲۸۳ـ۲۸۵؛ معجم‌المؤلفین، ۲۰۶/۴.

رسولی

سبط‌حسن رضوی (sebt-e.ha.san-e.ra.za.vi)، فرزند سید یوسف‌حسین، لکنو ۳۱ مرداد ۱۳۰۷ ـ اسلام‌آباد ۲۰ آذر ۱۳۷۶ش، پژوهشگر و نویسندهٔ فارسی‌نویس پاکستانی. نیاکان وی از مدینه به توس و سپس به سبزوار کوچیدند و پس از آن از بلخ و کابل به دهلی رسیدند و در روزگار نوابان اوده در لکنو نشیمن گزیدند. نیای وی سید محمد عباس رضوی و پدرش هر دو فقیه و پزشک و مدرس بودند. سبط حسن در ۱۹۵۰م / ۱۳۲۹ش، از دانشگاه لکنو دانشنامهٔ فوق لیسانس ادبیات فارسی گرفت. یک‌چند مدیریت انجمن دانشجویان مسلم دانشگاه لکنو را عهده‌دار بود. پس از بنیاد شدن پاکستان در همان سال به پاکستان کوچید و در کویته و سکهر و پس از آن در لارکانه اقامت گزید. پس از چندی به کراچی کوچید و در آن‌جا مدرسه‌ای به‌نام دبیرستان ایرانیان دایر کرد. در ۱۳۳۵ش به ایران سفر کرد و در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به تکمیل ادبیات فارسی پرداخت و از محضر استادانی چون جلال‌الدین همایی، محمدمعین، محمدباقر هوشیار، بدیع‌الزمان فروزانفر، لطفعلی صورتگر و سعید نفیسی بهره جست. پس از شش ماه به کراچی بازگشت. در ۱۹۵۸م به تدریس ادبیات فارسی در دانشکدهٔ راولپندی پرداخت. در ۱۳۳۷ش انجمن روابط فرهنگی پاکستان و ایران را بنا نهاد. پس از آنکه پایتخت پاکستان به اسلام‌آباد انتقال یافت، این انجمن به سازمان فارسی تغییر نام داد. سبط‌حسن در ۱۹۶۸م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به‌نام فارسی‌گویان پاکستان (راولپندی، ۱۳۵۳ش) از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. از استادان وی در این دوره ذبیح‌الله صفا، حسین خطیبی، خطیب رهبر، سید جعفر شهیدی و محمدجعفر محجوب را می‌توان نام برد. در ۱۹۶۹م به پاکستان بازگشت و به تدریس ادبیات فارسی در دانشکدهٔ راولپندی سرگرم شد. در ۱۹۸۷م / ۱۳۶۶ش بازنشسته شد. از ۱۳۶۷ش مدیر و سردبیر فصلنامهٔ دانش در اسلام‌آباد شد (از ۱۳۶۴ش سردبیری آن‌را سید عارف نوشاهی به‌عهده داشت). از همکاران دیگر او در این فصلنامه، سید علی‌رضا نقوی و نجم‌الرشید را می‌توان نام برد. سبط حسن با جوش ملیح‌آبادی (ـ ۱۳۶۱ش) دوستی داشت. افزون بر انجمن‌ها و بنیادهای یادشده، انجمن فارسی، دبستان انیس، انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران، مجلس ایران‌شناسی و انجمن مرکزالمسلمین از بنیادهایی هستند که به همت سبط حسن به‌راه افتادند. سبط حسن به‌زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، هندی و عربی آشنایی داشت. به کشورهای ایران، افغانستان، امارات متحدهٔ عربی، استرالیا، امریکا، انگلستان، فرانسه، سوئیس، هلند، بلژیک، هند، اردن، عراق، عربستان و عمان سفر کرد. از آثارش: فارسی‌گویان پاکستان در شرح احوال و نمونهٔ آثار هفتاد و چهار شاعر فارسی‌گوی پاکستان از گرامی تا عرفانی که پیش از ۱۳۰۵ش / ۱۹۲۶م می‌زیسته‌اند؛ گلشن فارسی، جلد اول و دوم (فارسی امروز برای غیرفارسی‌زبانان)؛ سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران؛ زیبایی حجاب و حجاب زیبایی (ترجمهٔ کتاب پرده کا حُسن اور حسن کا پرده). افزون بر این آثار، مقاله‌هایی از وی به‌جا مانده که از این شمارند: ۱ـ مقاله‌ای به‌اردو در تاریخ ادبیات فارسی مسلمانان شبه‌قاره (لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱م)؛ ۲ـ «تأثیر معنوی ایران و پاکستان» (سازمان اوقاف دولت استان پنجاب، ۱۹۶۹م)؛ ۳ـ «هادی شاعر فارسی‌گوی پاکستان»؛ ۴ـ «ظفرعلی‌خان روزنامه‌نگار آزادی‌خواه پاکستان»؛ ۵ـ «فارسی‌ادب ۱۹۴۷ که بعد»؛ ۶ـ «عظامی پارسی‌گوی معاصر پاکستان»؛ ۷ـ «مجلس ایران‌شناسی»؛ ۸ـ «پارسی‌گویان معاصر پاکستان»؛ ۹ـ «گرامی، استاد اقبال»؛ ۱۰ـ «محی‌الدین ابن عربی»؛ ۱۱ـ «طغرایی»؛ ۱۲ـ «شاهنامهٔ کتاب اخلاق»؛ ۱۳ـ «انقلاب ایران»؛ ۱۴ـ «زبان وسیلهٔ اتحاد»؛ ۱۵ـ «انیس»؛ ۱۶ـ «طبری».

منابع: فارسی آموختگان، ۱۷۷ـ۱۷۸؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۶۹/۲ـ۲۷۵؛ گنج شایگان، ۶۹ـ۷۰؛ «مجموعهٔ

سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۶/۱؛ دانش، شمارهٔ ۴۹-۴۸، بهار - تابستان ۱۳۷۶ش، صص ۲۴۹-۲۵۰؛ محمودهٔ هاشمی، «یادی از شادروان دکتر سبط حسن رضوی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۱، زمستان ۱۳۷۶ش، صص ۷۹-۸۶؛ محمدحسین تسبیحی، «دکتر سید سبط‌حسن رضوی»، همان‌جا، صص ۸۷-۹۰؛ عصمت نسرین، «استاد و حکیم فرزانه، «دکتر سید حسن رضوی»»، همان‌جا، صص ۹۱-۹۲؛ عیسی کریمی، «استاد سید سبط حسن رضوی، ستارهٔ نامیرا»، همان‌جا، صص ۹۵-۱۰۲؛ نکهت رضوی، «به یاد پدرم، دکتر سبط حسن رضوی»، همان‌جا، ۱۳۰-۱۳۴؛ «گفت‌وگو با دکتر سید سبط حسن رضوی»، گنجینهٔ دانش، صص ۳۱-۴۲، ۱۲۷-۱۲۹؛ نجم‌الرشید، «سید سبط حسن رضوی»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۶ش، صص ۱۰۹-۱۱۳.

رسولی

سبقت لکنویی (seb.qat-e.lak.nu.i)، لاله سکه‌راج، - ۱۱۳۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از حوالی لکنو و از کاست کایستهٔ هندوان بود و بیشتر خویشان پدری او در ملازمت اسدخان، وزیر اعظم اورنگ‌زیب گورکانی، به سر می‌بردند. چندی به دیوانی و مدتی به میرسامانی سیداسدالله‌خان، مشهور به نواب اولیا، پرداخت. در جنگ‌های دکن همراه امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان بارهوی بود و کتابی به نام جنگنامه در ۷۰۰بیت در بحر شاهنامه درگزارش جنگ سیدحسین‌علی‌خان با داودخان‌پنی (۱۱۲۹ق) سرود و از نظر امیرالامرا گذرانید و به وساطت او از پادشاه گورکانی منصب پانصدی یافت. پس از کشته‌شدن سیدحسین‌علی‌خان (۱۱۳۲ق)، در مالوه «به‌عنوان جماعت‌داری با سی‌صدسوار به سر می‌برد و خیال رسیدن به پایهٔ هفت‌هزاری در سر داشت.» (سفینهٔ خوشگو، ۱۵۹) با سپاهیان زیردستش در مالوه نوکر راجه گردهر بهادر ناگر گجراتی بود و حتی «با راجه صحبت کتاب و غیره گرم داشت»، اما روزی میان وی و راجه «برای تنخواه سپاهیان بر هم خورد» و کار به پرخاش و سرانجام به تیر و تفنگ کشید. سبقت تیر خورد و هنوز زنده بود که راجه‌گردهر او را زیر پای پیل گذاشت و به‌قتل آورد. اوراق دیوان سبقت، نزدیک ده‌هزار بیت بود که وی همواره آن را با خود همراه داشت. این دیوان به‌همراه اموال و اسباب او در آن هنگام پراگنده شد. سبقت ادیب و دانشوری برجسته بود. وی از صرف و نحو و منطق و بیان و معما و تاریخ و صنایع و بدایع و حساب و طب و اصطلاحات صوفیان آگاهی داشت. در شعر شاگرد عبدالقادر بیدل بود. خوشگو و حکیم‌چندندرت از یارانش بودند. از دیوان سبقت نسخه‌ای در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-1318) نگه‌داری می‌شود که دارای غزلیات، مراثی، قصاید، دوبیتی، رباعیات، مثنوی فریاد عشق و قطعات تاریخ است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۲؛ باغ معانی، ۱۰۸-۱۰۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۴/۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۴؛ الذریعه، ۴۲۸/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۵۸-۱۶۲؛ صبح گلشن، ۱۹۶-۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۴۹۶،۶۰۶؛ نشتر عشق، ۶۹۸-۶۹۹.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 524.

برزگر

سپاهی ارغون ← حسن ارغون

سپهری هروی (se.peh.ri-ye.ha.ra.vi)، میرزا بیگ، - هند ۹۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی برادرزادهٔ خواجه امین‌الدین محمود، معروف به خواجه امینا و مخاطب به خواجهٔ جهان (- ۹۸۳ق) وزیر جلال‌الدین اکبر گورکانی بود و به همین سبب به هندوستان رفت. مردی دانشمند بود و در نجوم و ریاضیات دست داشت. از شاعران دربار همایون و جلال‌الدین اکبر به‌شمار می‌رفت و غزل را خوب می‌سرود. دیوانش در حدود ده هزار بیت بوده است. در بعضی از تذکره‌ها شرح حال او را زیر عنوان جلال سپهری زواره‌ای به اشتباه آورده‌اند.

منابع: آتشکده، ۱۸۲؛ بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران، ۱۱۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۲۳/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۴؛ تین تذکری، ۳۱۰-۳۱۱؛ روز روشن، ۳۴۹؛ شام غریبان، ۱۲۳؛ شمع انجمن، ۱۹۶؛ طبقات اکبری، ۵۱۶/۲؛ کاروان هند، ۵۳۲/۱-۵۳۴؛ مجمع‌الخواص، ۲۴۶؛ محیط ادب، ۱۴۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۹/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۴۱/۳؛ نگارستان سخن، ۳۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۴.

حجتی

سپهری هندوستانی، برهان‌نظام‌شاه ← برهان یکم نظام‌شاه

ستار تبریزی (sat.tār-e.tab.ri.zi)، محمدصالح، ز۱۰۳۸ق، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود و در همان‌جا نیز برآمد. سپس زادگاهش را ترک گفت و به هند کوچید. مؤلف تذکرهٔ صبح صادق می‌نویسد که در ۱۰۳۸ق محمد صالح را «در بنگاله دیده که نزد مقیم‌خان ابهری دیوان آن ایالت به سر می‌برده است.» پس از آن چندی نیز در خدمت اعتقادخان، برادر آصف‌خان بوده است. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «شادم ز دل‌شکستگی خود که آینه ــ چون بشکنند زیاده شود جلوه‌گاه حسن.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۸-۳۰۹؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۷۸-۱۷۹؛ سخنوران آذربایجان، ۴۰۲/۱-۴۰۳؛ شام غریبان، ۱۲۷؛ شمع انجمن، ۱۹۵؛ صحف ابراهیم، ۷۹؛ کاروان هند، ۵۳۴/۱؛ کلمات‌الشعرا، ۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۶۴۵/۲؛ نشتر عشق، ۷۶۰/۲.

جهان‌تاب

ستی‌النسابیگم (sa.ti.on.ne.sā.bey.gom)، ــ ۲۷ ذی‌الحجهٔ ۱۰۵۶ق، پزشک، ادیب و بانوی شاعر ایرانی. وی از مردم آمل و خواهر طالب آملی (ــ ۱۰۳۶ق) ملک‌الشعرای دربار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) بود. ستی‌النسا به همسری پسرخالهٔ خود نصیرای کاشی درآمد. نصیرای کاشی و برادرش رکنای مسیحای کاشی (ــ ۱۰۶۶ق) از فضلای دربار شاهان گورکانی بودند. ستی‌النسا چهارده سال پس از آنکه طالب از آمل به کاشان و پس از آن به هند رفت، راهی هند شد و به دیدار برادر شتافت. هنگامی که طالب از آمدن خواهرش به آگره آگاهی یافت (در این هنگام او به همراه جهانگیر در سفر و شکار بود)، در قطعه‌ای سی‌ونه بیتی از جهانگیر اجازه خواست که به پایتخت برود. طالب خواهرش را در آگره دیدار کرد، اما پس از دو سال طالب درگذشت و ستی‌النسا سرپرستی دو دختر او را به عهده گرفت. ستی‌النسا در روزگار جهانگیر به تدریس تجوید، قرائت قرآن و ادبیات فارسی به همسر پادشاه و زنان دیگر می‌پرداخت. پس از او در روزگار شاه‌جهان نیز به آموزش ممتازمحل همسر شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) و جهان‌آرابیگم (دختر شاه‌جهان) گمارده شد. هنگامی که ممتازمحل درگذشت، شاه‌جهان ادارهٔ حرمسرا را به‌دست ستی‌النسا سپرد. دربارهٔ ستی‌النسا، در پادشاه‌نامه زیر رویدادهای سال ۱۰۵۶ق چنین آمده است «او از اولاد اهالی مازندران است و همشیرهٔ طالبای آملی که در معنی طرازی و سخن‌پردازی یگانهٔ روزگار بود. در زمان حضرت جنت‌مکانی به پایهٔ ملک‌الشعرایی مرتقی گشته، چون شوهر او نصیرا برادر حکیم رکنای کاشی در هندوستان پیمانهٔ زندگی برآمود، او به قلاوزی بخت بیدار در سلک خدمتگزاران مشکوی اقدس منتظم گردید و از کاردانی و شیوازبانی و شناسایی آداب بندگی و رسوم خانه‌داری و آشنایی به فن طب و طرق معالجات در پیشگاه تقرب صدرنشین فردوس اعلی‌حضرت مهدعلیا ممتازالزمانی کار خود از جمیع خوادم قدیمه گذرانیده به درجهٔ مهرداری رسید.» در ۱۳ ذی‌الحجهٔ ۱۰۵۶ق که برادرزادهٔ کوچک ستی‌النسا درگذشت، وی به‌سبب اندوه فراوان یازده روز در خانه‌ای بیرون از ارگ دارالسلطنهٔ لاهور سوگواری کرد. چند روز بعد شاه‌جهان به همراه دخترش جهان‌آرابیگم برای تسلیت به منزل ستی‌النسا رفت و وی را به ارگ بازآورد. چند روز پس از آن وی نیز درگذشت. جسد ستی‌النسا را به اکبرآباد بردند و در ضلع غربی گور همسر شاه‌جهان (در تاج‌محل) به خاک سپردند. به‌دستور شاه‌جهان مرقدی بر گورش ساختند که سی‌هزار روپیه هزینه برداشت و برای مخارج مقبره دهی وقف کرد که سالانه سه‌هزار روپیه درآمد آن بود. نویسندهٔ شاه‌جهان‌نامه از او به‌نام رابعهٔ دوم یادکرده است. برخی تذکره‌ها از او به‌نام ستی‌خانم نیز یاد کرده‌اند. طالب طالبا منظومهٔ معروفی است به‌زبان مازندرانی که به ستی‌النسا منسوب است و گویند که وی آن‌را در دوری از برادرش سروده است.

منابع: پادشاه‌نامه، ۶۲۸/۳-۶۳۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۶۰/۵-۱۰۶۱؛ تاریخ ادبیات مازندران، ۱۱۹-۱۲۰؛ شاه‌جهان‌نامه، ۲۰۷/۱، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۹۰، ۴۲۷، ۴۳۷؛ ۶۴/۲، ۲۵۱، ۴۲۶؛ شعرالعجم، ۱۵۰/۳-۱۵۱؛ شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران، ۳۲؛ کاروان هند، ۷۷۰/۱-۷۷۲؛ کلیات طالب آملی، مقدمه؛ میخانه، ۵۰۹؛ نزهةالخواطر، ۱۶۴/۵؛ محمدباقر نجف‌زادهٔ بارفروش، «طالب، طالبا!»، شعر، سال دوم، شمارهٔ ۱۳، مهر ۱۳۷۳ش، صص ۷۴-۷۷.

رسولی

ستیز (se.tiz) / فریاد / مبارز، نشریهٔ سیاسی و خبریِ مخالف دولت ایران، ارگان سازمان دانشجویی «فریاد»، متعلق به محصلان و دانشجویان ایرانی مقیم هند که در ۱۳۵۶ش منتشر می‌شد. تاریخ انتشار این نشریه در راهنمای مطبوعات ایران، ۱۳۵۰ش یاد شده است.

منبع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۶/۲.

۷۷۸، ۷۷۹؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۳۹، ۳۰۷، ۳۵۳.

مرتضوی

ستی و ستی‌نامه‌سرایی در شبه‌قاره (sa.ti.va.sa.ti.nā.me.so.rā.i. dar.šebh-e.qār.re)، ستی واژه‌ای سنسکریت به‌معنای پاکدامن است. زنان هندو را که پس از مرگ شوهر و در آیین سوزانیدن پیکر او، بنا به تعالیم هندویی برای آسایش روح شوهرشان در جهان دیگر، با او خودسوزی می‌کردند، ستی می‌نامیدند. این آیین را نیز که تا اواخر سدهٔ هجدهم میلادی در شبه قاره برگزار می‌شد، ستی گفته‌اند. جز عقایدی که برخی زنان هندو را به این کار ترغیب می‌کرد، بیشتر ایشان برای گریز از شرایط دشوار اقتصادی و اجتماعی که پس از مرگ شوهر بر زنان تحمیل می‌شد، به این کار دست می‌زدند. زنان بیوهٔ هندو باید همیشه سرشان را تراشیده نگه می‌داشتند و تنها پوشاکی از پارچه‌ای خشن و سفید به تن می‌کردند. آن‌ها مجاز نبودند خود را به هیچ پارچهٔ رنگین یا زیوری بیارایند و از بوسیدن و در آغوش گرفتن نوزادان و همسفره شدن با مردان خانواده و زنان شوهردار منع می‌شدند. بیشتر آنان جدا از دیگران، در آلونکی در کنار رود گنگ و با غذاهای نذری مردم روزگار می‌گذرانیدند. به هر روی آداب ستی شدن زنان هندو چنین بود که چون زنی تصمیم می‌گرفت ستی شود، نخست خویشانش، با وعدهٔ تأمین نیازها، رفاه او و رفتار درخور با او، می‌کوشیدند وی را از این کار باز دارند. اما اگر او پای می‌فشرد، به حاکم یا قاضی شهر یا ده که برگزاری این آیین به‌عهدهٔ او بود، خبر می‌دادند و وی را بر فیل‌ها و اسب‌های زرنگار، باشکوه و جلال، به در خانهٔ حاکم می‌بردند. حاکم نیز نخست زن را به دختری می‌پذیرفت و می‌کوشید به وعدهٔ پول او را از این کار باز دارد و چون زن نمی‌پذیرفت، از او دعای خیر می‌خواست و او را سواره در پی پیکر شوهرش، تا کنار رود روان می‌کرد. هندوان، زنی را که پس از پشت سر نهادن آن دو مرحله بر تصمیم خود می‌ماند، بسیار بزرگ می‌داشتند و جای او و شوهرش را بهشت می‌دانستند. مردم هم پس از آن‌که او را لباس نو پوشانده به انواع عطر خوشبو کرده و با سرمه و وسمه و سرخاب و زیورهایی دیگر می‌آراستند، پیام‌ها و هدایایی برای درگذشتگانشان به او می‌سپردند تا آن‌ها را در بهشت به ایشان برساند. ستی با این هدایا بر تودهٔ هیزم می‌نشست، سر شوهر را بر دامن می‌گذاشت یا او را در آغوش گرفته با او می‌سوخت. گفتنی است برهمنان یا خویشان او، خیزران به‌دست اطراف آتش می‌ایستادند تا اگر ستی گرما را تاب نیاورده خواست بگریزد، دوباره او را به داخل آتش برانند. گاهی نیز به گمان آن‌که روح ستی زودتر آزاد شده به سعادت برسد، با خیزران بر سرش می‌کوفتند تا آتش با صدایی از سرش برخیزد. در آثاری بسیار و از آن‌شمار در سفرنامهٔ ابن بطوطه به این رسم اشاره شده است. وی روایتی از ستی شدن بیوه‌زنی هندو نقل کرده که گویا در پاسخ به کسانی که او را از این کار بازمی‌داشتند، کلامی هم به‌زبان‌فارسی بر زبان رانده بود. مخلص لاهوری (۱۱۱۱ ــ ۱۱۶۴ق) نیز در سفرنامه‌اش که به تصحیح و تحشیهٔ سید اظهر علی به‌چاپ رسیده است (رامپور، ۱۹۶۴م)، از آیین ستی زنی یاد کرده است که هنگامی که او در ۱۱۵۸ق، با محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در سفرش به گرمکتیشر همراه بود، خود غرق شدن شوهر او را به‌چشم دیده بود. بسیاری نویسندگان آثار تاریخی دیگر هم روایت‌هایی از این مراسم نقل کرده و از آن به‌زشتی یادکرده‌اند. اما شاعران فارسی‌گو ستی‌شدن را نشانهٔ عشق به شوهر دانسته و به‌سبب آن، وفاداری زنان هندو را در اشعارشان ستوده‌اند. امیرخسرو دهلوی (۶۵۱ ــ ۷۲۵ق) یکی از این شاعران بود. برخی از پیروان سبک هندی می‌کوشیدند درون‌مایه‌های اشعارشان را از زندگی روزمره برگیرند و امیرخسرو هم که بیشتر اشعارش را به این سبک سروده، در تشبیه‌های شاعرانه‌اش از برخی آداب هندوان، مانند ستی، یاد کرده است: «خسروا در عشقبازی کم ز هندوزن مباش ــ کز برای مرده‌سوزد، زنده جان خویش را.» صائب تبریزی (ح۱۰۱۰ / ۱۰۱۶ ــ ۱۰۸۰ / ۱۰۸۱ق)، شاعر ایرانی که هفت سال در شبه‌قاره زیسته نیز غزل و ابیاتی دارد که در آن‌ها به این درون‌مایه پرداخته است: «اشک گرمم جگر وادی محشر سوزد ــ داغ تبخاله به‌کنج لب کوثر سوزد / آستین دست ندارد به چراغ گل داغ ــ این چراغیست که تا دامن محشر سوزد / آتش عشق ز خاکستر هندست بلند ــ زن درین شعله‌ستان بر سر شوهر سوزد.» بیتی که در بهار عجم از صائب نقل شده نیز از این دست اشعار است: «همچو هندوزن کسی در عاشقی مردانه نیست ــ سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست.» اظهرعلی در حاشیه‌ای که بر سفرنامهٔ مخلص نوشته، همین بیت را، از صائب، این‌گونه نقل کرده است: «چون زن هندو کسی در عاشقی دیوانه نیست ــ سوختن بر شمع کشته کار هر پروانه نیست.» گفتنی است این اشعار هیچ‌یک در دیوانی که از اشعار صائب در تهران به‌چاپ رسیده، نقل نشده‌اند. دلشاد پسروری (ــ ۱۱۹۴ق)، از

شاعران سیالکوت، نیز شاعر فارسی‌گوی دیگری است که این درون‌مایه را برگزیده است. وی در این اشعار، شعر امیرخسرو را تضمین کرده است: «پادشه پرسید یک شب هندوان خویش را ــ زن پس شوهر چرا سوزد روان خویش را / در حضور شمع چون پروانه‌ها کردند عرض ــ آن عشق این است و سوزد عشق آن خویش را / گر ز ما چون شمع این پروانگی منظور نیست ــ خسرو از سوز دل افروزد روان خویش را / خسروا در عشقبازی کم ز هندوزن مباش ــ کو برای مرده سوزد زنده جان خویش را / جان فدای دوست کن کم زان زن هندو نه‌ای / کز وفای شوی در آتش بسوزد خویش را.» جز این گروه که به این رسم اشاره‌هایی کوتاه کرده‌اند، چند تن از شاعران نیز آثاری مستقل دربارهٔ رویداد واقعی این رسم سروده‌اند و آن‌ها را ستی‌نامه نامیده‌اند. این منظومه‌ها داستان‌هایی هستند که در روزگار تیموریان، به‌تقلید از دولرانی و خضرخان، اثر امیرخسرو، به‌نظم درآمده‌اند و بیشتر از رویدادهای تاریخی، دربارهٔ رویدادهایی از روزگار خود شاعر هستند. شاید نخستین ستی‌نامه مثنوی نوعی خبوشانی (ــ ۱۰۱۹ق)، به‌نام سوز و گداز، باشد. وی که از اهالی خراسان بود، در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی به هند کوچیده چندی در برهانپور، نزد شاهزاده دانیال (ــ ۱۰۱۳ق)، به سر برد و این داستان را بر اساس رویدادی نوشت که در روزگار جلال‌الدین اکبر در لاهور رخ داده بود. مثنوی نوعی در شرح ستی‌کردن نوعروسی زیبا است که همسرش را در روز عروسی، پس از ده سال انتظار برای چنان روزی، از دست داد و پندها و پیمان‌های جلال‌الدین اکبر را نیز که برای دور کردن او از چنان معاقبتی، به‌وی پیشنهاد همسریِ پسرش را داد، نپذیرفت. پس شاهزاده دانیال به فرمان پدرش مأمور شد تا ستی شاهانه‌ای برای او برگزار کند. شاعر در آغاز اثرش آورده که آن‌را به‌خواست جلال‌الدین اکبر و در پی ابراز خستگی او از درون‌مایه‌های تکراری افسانه‌های قدیمی‌تر، مانند فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون، سروده است. اما برخی سرودن آن را به‌خواست شاهزاده دانیال، که از دیدن آن مراسم بسیار متأثر شده بود، و به‌نام جلال‌الدین اکبر دانسته‌اند و بنابراین زمان سرودن آن را پیش از ۱۰۱۳ق گفته‌اند. وی این مثنوی را با بیش از پانصد بیت، در فصل‌هایی گوناگون، زیر عناوین گوناگون، تدوین کرده است. این اثر را به‌سبب یکپارچگی آن و نوآوری‌ها، تشبیه‌ها، استعاره‌ها، تلمیح‌ها و دیگر صنایع به‌کار رفته در آن ستوده‌اند. سوز و گداز نخستین‌بار، همراه اکبرنامه، در ۱۲۸۴ق، در لکنو و دوبار دیگر، همراه ترجمهٔ انگلیسی آن به‌قلم میرزا داود ایرانی و انند ــ ک ــ کومار سوامی و به‌تصحیح امیرحسن عابدی (۱۳۰۰ش ــ)، استاد برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی در هند، در لندن (۱۹۱۲م) و تهران (۱۳۴۸ش) به‌چاپ رسیده است. دومین سرایندهٔ ستی‌نامه میرزا مهدی کشمیری، متخلص به مجرم (ــ ۱۲۷۳ق) است که داستانی واقعی از اجرای این مراسم را که در روزگار خودش، در زمان دیوان کرپارام، در کشمیر روی داده بود، به‌نظم درآورده است. شاعر که در روزگار کهن‌سالی از شهر به کوهستان می‌رفت، در راه این داستان را برای عارفی به نام بهاءالدین نجم‌الدین بازگفت. وی از این داستان چنان متأثر شد که از مجرم خواست تا آن‌را به نظم درآورد. مجرم نیز این مثنوی را در یک روز، در دویست و شصت و سه بیت، سرود. دست‌نویس این ستی‌نامه به‌شمارهٔ ۳۵۰ در کتابخانهٔ تحقیقات شرقی، در سرینگر کشمیر نگه‌داری می‌شود. ستی‌نامه‌ای دیگر نیز در دست است که شاعری متخلص به وارسته آن‌را سروده است. در منابع این اثر را سرودهٔ پاندیت بیربل کاچرو (۱۲۲۰ ــ ۱۲۹۲ق) گفته‌اند، اما از آن‌رو که از سویی نویسندگان همهٔ این منابع در زمان تولد و مرگ این شاعر اتفاق نظر دارند و از سویی دیگر به مادهٔ تاریخ اتمام این مثنوی اشاره کرده‌اند که به عبارت «دور برگشت»، سال ۱۱۳۲ق را زمان پایان سرودن آن نشان می‌دهد، باید در درستی این انتساب تردید کرد. شاید این مادهٔ تاریخ ساختگی بوده و آن‌را بعدها به‌پایان اثر افزوده باشند، اما اگر چنین نباشد، این ستی‌نامه را باید سرودهٔ شاعری دیگر ــ شاید وارستهٔ سیالکوتی (ــ ۱۱۸۰ق) ــ دانست. به هر روی، این اثر که به هر دو نام ستی‌نامه و سوز و گداز شناخته است، در استقبال ستی‌نامهٔ نوعی خبوشانی سروده شده است. این مثنوی در جلد چهارم تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکملهٔ حسام‌الدین راشدی بر تذکرهٔ شعرای کشمیر محمداصلح میرزا) به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۳۴؛ ارمغان ادبی، ۲۸۴-۲۸۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۴۱/۴-۱۶۵۲؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۵۲، ۲۱۴-۲۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۸۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۷-۷۸۱؛ ۱۲۵۵/۸-۱۲۵۶، ۱۲۹۹-۱۳۰۰؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۳۱۶-۳۲۴؛ آصفهٔ زمانی، «فارسی‌سرایان هندو در کشمیر»، دانش، شمارهٔ ۵۰، پاییز ۱۳۷۶ش، ص ۱۸۱؛ نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ سوم، شمارهٔ پیاپی ۱۴. پاییز ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۶.

م.اسماعیل‌پور

سـجاد حسـین (saj.jād.ho.seyn)، قـاضی، ایـالت اوتـارپرادش، ۱۸۹۳ ــ لاهور ۱۹۷۸م، مترجم و نویسندهٔ پاکستانی. پس از فراگیری دانش‌های ابتدایی، به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. در ۱۹۲۹م دارالعلوم اسلامی دیوبند و در ۱۹۳۵م دانشگاه پنجاب را به پایان رسانید و از دانشگاه مدال طلا دریافت کرد. سی‌وپنج سال شیخ‌الحدیثی و ریاست مدرسهٔ عالی فتحپوری را به عهده داشت. سال‌های دراز بـه تـدریس سـرگرم بـود. در ۱۹۶۶م به سبب خدمات ارزندهٔ سجادحسین به زبان و ادبیات فارسی، رئیس‌جمهوری پاکستان او را تشویق کرد. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ مثنوی مـولانای رومـی در شش جـلد، بـه اردو (چـاپ دهلی)؛ ۲- ترجمه و حاشیه دیوان حافظ بـه نـثر اردو (چـاپ دهلی)؛ ۳ــ ترجمه و حاشیهٔ بـوستان سـعدی بـه اردو (دهـلی، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م)؛ ۴ــ ترتیب و شرح سراج‌الهدایة که ملفوظات جهانیان جهانگشت است (چاپ دهـلی)؛ ۵ــ شـرح و تـرتیب جامع‌العلوم (چاپ دهلی)؛ ۶ــ ترتیب و شرح مالابدمنه فارسی از ثناالله‌پانی‌پتی (چاپ دهلی)؛ ۷ــ شرح کلاسیکی عربی (چـاپ دهلی)؛ ۸ــ ترتیب فتاوی تاتارخانیه تألیف ابن‌علا (چاپ دهلی)؛ ترجمهٔ اخلاق محسنی از ملاحسین واعظ کاشفی به اردو (چاپ دهلی).

مـنابع: پـاسداران زبـان و ادبـیات فـارسی در هـند، ۱/۴۳-۴۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۵۴-۵۵،۲۸۶،۲۹۳؛ حافظ‌پژوهان و حافظ پژوهی، ۱۱۱،۳۲۰؛ خفتگان خـاک لاهـور، ۹۰-۹۱.

رسولی

سجان‌رای بتالوی (so.jān.rāy-ye.ba.tā.la.vi)، سـجان‌سنگه دهـیر، ز۱۱۱۸ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در بـتاله از توابع لاهور در خانواده‌ای هندو به‌دنیا آمد. نیاکانش پیشهٔ دبیری می‌ورزیدند و خود نیز عمرش را در کار منشیگری در دسـتگاه گورکانیان هند سپری می‌کرد. در زبان‌های سنسکریت و فارسی استادی داشت و بـه‌ویژه در دبـیری نـام‌دار بـود. اثـر مـهم وی خلاصة‌التواریخ در تـاریخ عـمومی هـند است کـه در ۱۱۰۷ق به‌انجام رسیده، ولی مؤلف بعدها مطالبی از جمله واقعهٔ مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) را بدان افـزوده است. از دیگـر آثـارش: (یک) خلاصة‌الانشاء کـه در ۱۱۰۲ ــ ۱۱۰۵ق سـاخته شـده و دربرگیرندهٔ مطالبی برگزیده از سی کتاب معتبر در انشا است. این اثر در یک دیباچه دربارهٔ هنر نویسندگی و شرایـط آن، اخـلاق حسنه، اقسام کاغذ و قلم و هنر خط و ده باب تدوین شده است: ۱ــ حمد و ثنا و نیاز به درگاه باری، ۲ــ القاب و دستور نوشتن دعـا و شـوق در جـواب نـامه‌ها، ۳ــ تـعریف درویشـان صاحب‌حال، ۴ــ تعریف آیین و خـصوصیت پـادشاهان، ۵ــ جلوس پادشاهان و تعریف جنگ فیلان و جـانوران، ۶ــ آیـین متصدیان پادشاهی، ۷ــ مذمت احماق و حـاسدان ظـالم، ۸ــ تدبیر جنگ و تأدیب مخالفان، ۹ــ بی‌وفایی دنیا، مذمت زمانه، اظهار رضا و تسلیم و مانند آن‌ها و ۱۰ــ تعریف شهرهای هند و قلعه‌جات پادشاهی و زیارتگاه‌ها و جاهای هند. از خلاصة‌الانشاء نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به شمارهٔ N.M.1978-29) و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور (بـــه‌شمارهٔ ۲/۳۸۰/۳۳۸۴) نگـــه‌داری مـــی‌شود؛ (دو) خلاصة‌المکاتیب که در ۱۱۱۰ق به انجام رسیده و مجموعه‌ای از منشآت، آمیخته بـه‌نظم، است.بـاید دیـد، چـنانکه در بـرخـی فهرست‌ها آمده، با خلاصة‌الانشاء یکی است یا نه. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ (سه) خـلاصة‌السیاق (نسخهٔ کتابخانهٔ موزه بـریتانیایی بـه‌شمارهٔ Add.6588/5) کـه در ۱۰۱۵ق نوشته شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۶۵-۲۷۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۱/۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۵-۴۷۲؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۵/۵-۷؛ فارسی ادب بـعهد اورنگـزیب، ۴۰۱-۴۰۵،۴۷۴-۴۷۸؛ فـهرست مشـترک نسـخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۲۵۱/۵؛ ۴۵۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خـطی فـارسی، ۴۶۵۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فـارسی، ۱۲۵۹-۱۲۶۰؛ مرآت‌العلوم، ۱۷/۱، ۳۸/۲، ۱۲/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/137-138; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 230, 799, 1017; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/339-342; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 50; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 16-17; *Dictionarry of Indo-Persian Literature*, 577-578; *Mughals in India*,454;

Persian Literature, C.A.Storey, 1/454, 1309.

برزگر

سچل سرمست، عبدالوهاب ← آشکار سندی

سـحر کـاکـوروی (sa.har-e.kā.ku.ra.vi)، احـمدحسین فـرزند شـیخ‌عبدالحسـیب، ـــ ۱۲۸۵ق، مـنشی، شـاعر و نـویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای وی، امیرحسام‌الدین از بغداد به هند کـوچید و در روسـتای اتـرپردیش سکـنی گـزید. پـدرش بـه کاکوروی، از روستاهای لکنو، کوچید. سحر در سرودن شعر از شیخ غلام مینا ساحر کاکوروی پیروی می‌کرده تخلص خود را از استادش گرفته است. از آثارش: تذکرهٔ بهار بی‌خزان که هیچ آگاهی از شـرح احـوال مـؤلف بـه‌دست مـا نـمی‌دهد و در ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ق به چاپ رسانیده است. در این تذکره چهارده بیت از غزل سحر کاکوروی به‌زبان اردو به یادگار مـانده است؛ تـذکرهٔ آئینهٔ حیرت که شرح احوال سی و هفت تن از زنان سخنور ناحیهٔ اودهٔ هند را به ما می‌شناساند؛ تذکرهٔ طور معنی که شرح احوال و نمونهٔ اشعار دویست و نود و پنج شاعر قدیم و نو فارسی‌گوی ایرانی و هندی است. نسخه‌های خطی این تذکره‌ها در کتابخانهٔ دکتر سیدعبدالعلی حسنی که بخشی از کتابخانهٔ شبلی نعمانی در ندوة‌العلمای لکنو است نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۳۴۶-۳۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۷۰۳، ۷۰۷؛ دکتر رئیس احمد نعمانی، «اهمیت تـذکره‌ها»، کیهان فرهنگی، سـال چهاردهم، شمارهٔ ۱۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶ش، ص۷۸.

رسولی

سخای لاری (sa.xā-ye.lā.ri)، میرزا زاهدعلی فرزند میرزا سعدالدین لاری، ـ ۱۱۴۶ق، شاعر ایرانی. «پدرش [در دورهٔ شـاه سـلطان حسین صفوی، ۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵ق] سال‌ها ضابط مالیات بنادر فارس بود. بعد از پدر، میرزا زاهد علی به همان خدمت مأمور گشته. [وی] به‌سخاوت موصوف و به لطف طبیعت و شاعری معروف بود. اگرچه در گویایی اقتداری نداشت، لیکـن ابـیات خـوب دارد.» (تـذکرة‌المـعاصرین، ۱۹۴ ـ ۱۹۵) بـه‌گـفتهٔ والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعرا[۱] میرزا زاهدعلی «در ایام اختلال اوضاع ایران» [یعنی در دورهٔ حکومت افغانان بر ایران، پس از برافتادن حکـومت صـفویان در ۱۱۳۵ق]، بـه حکـومت لار و بـنادر (خلیج‌فارس) گماشته شـده، «مـدت‌ها بـا افـاغنه کـوشش‌های مردانه نمود.» سرانجام مغلوب آنان شد و مدتی در اصفهان به زندان افتاد و سپس از سوی آنان به حکومت بندرعباس فرستاده شد، ولی چون به آن‌جا رسید باز بنای مـخالفت بـا افـغانان را گذاشت و مدت‌ها بدین‌سان گذراند و سرانجام چـون در خـود تاب درایستادن ندید، با یاری فرنگیان (از راه دریا) به هند رفت. اما مؤلف تذکرهٔ بینظیر می‌گوید که وی، «از بیم نادرشاه ضـبط بنادر و ایالت لار را تـرک داده بـه هـند آمـده.» (تـذکرهٔ بـینظیر، ص۷۵) یا به گفتهٔ حزین لاهـیجی «در اوان انـقلاب اوضـاع از رؤسای متغلّبهٔ زمان خایف شده ترک ضبط بنادر و ایـالت لار نموده به هند افتاد.» (تذکرة‌المعاصرین، ص۱۹۵) به هر حال، در هند با استقبال و نواخت برهان‌الملک سعادت‌خان نیشابوری (ـ ۱۱۵۲ق)، از امـرای بـلندپایهٔ درگـاه مـحمدشاه گـورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق)، مواجه شد و به پایمردی او به مـلازمت محمدشاه رسید. وی در ۱۱۴۶ق بـه‌دست «زن مـغنیه کـه در هندوستان به تعلق خـاطر نگـه‌داشـته بـود بـه تـحریک اغـیار مسموم، در مقبرهٔ برهان‌الملک بهادر [در] شاه‌جهان‌آباد [دهلی] مدفون گردید.» (ریاض‌الشعرا) به روایت داستان‌آمیز بندرابن داس خـوشگو، «وی در عـهد مـبارک مـحمدشاهی بـه هـندوستان جنت‌نشان رسـید. [منصب] پنج‌هزاری [بدو پیشنهاد] می‌کردند. همتش سر به قبول فرو نیاورد. نواب برهان الملک سعادت‌خان به او وعـدهٔ هـفت‌هزاری شـدن کـرده بـود. در هـمان نـزدیکی غلام‌بچهٔ مادربه‌خطایی که با زنش سروکار داشت بهانهٔ طواف مزار خواجه قطب‌الدین بختیار از خانه‌اش برآورده بود به اتفاق زن بی‌حیا زهری در کار او کرد تا جان را بدرود گفت. وقت نزع این بیت گفته پیش نثارمحمدخان، برادرزادهٔ بـرهان‌المـلک کـه الحال شیر جنگ خطاب دارد، خواند: "چنان شد که بی‌حلاوت زندگی چون کوهکن بر من ـ که گردد تلخ در کامم خورم گر آب شیرین را". از اتفاق آن که قاتل نمک‌به‌حرام دیوان اشعارش [را] نیز از روزگار برانداخت.» (سفینهٔ خوشگو، ص۱۹۳) سراج‌الدین علی‌خان آرزو که او را در شاه‌جهان‌آباد دیدار کرده بود درباره‌اش می‌نویسد که «در شاه‌جهان‌آباد او را دیده بسیار عـزیز کسـی و متواضع شخصی بود، مفصّلاً صحبت به او داشته است، خیلی منصف به‌نظر آمد و درویش مشرب از خود گذشته بود. فـقیر [خان آرزو] در آن ایام غزلی گفته در زمین غزل محمدقلی‌سلیم پیش او خوانده، این بیت که حسن مـطلع است: "هـزار سـال گذشت و زگردباد بود ـ الف ز ماتم مجنوْن به سینه صحرا را"

نهایت محظوظ شده و تا دیری عجب‌عجب می‌گفت. اواخر بر یک زنی عاشق شده، گویند بعضی از کشامره با خدمتکاران او ساخته مسموش کردند.» (مجمع‌النفایس، ص۵۶) متأسفانه دیوان سخا به‌جا نمانده، ولی اشعاری که از او در تذکره‌ها نقل شده نشان‌دهندهٔ استادی وی در سخنوری به سبک هندی است.

منابع: تذکرةالمعاصرین، ۱۹۴ـ۱۹۵،۳۵۲ـ۳۵۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۴ـ۷۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷۱ـ۱۷۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۶۳ـ۶۴؛ الذریعه، ۴۳۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۱/۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۳ـ۱۹۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ شام غریبان، ۱۳۶؛ شمع انجمن، ۲۰۶ـ۲۰۷؛ مجمع‌النفایس، ۵۶ـ۵۷؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۵۵ـ۵۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 537.

برزگر

سخن اصفهانی (so.xan.e.es.fa.hā.ni)، سید محمدخان بهادر، ــ ۱۲۱۶ق، شاعر ایرانی. از اصفهان به شهر مچهلی بندر رفت و از آن‌جا به قصد تجارت به مدراس رفت وبه ملازمت نواب امیرالامرا بهادر والی مدراس، رسید. پس از چندی به سمت داروغگی دیوان خاص و خطاب خانی و بهادری دست یافت.

منابع: الذریعه، ۴۳۴/۹ـ۴۳۵؛ حدیقةالشعراء، ۷۵۱/۱ـ۷۵۲؛ ریحانةالادب، ۴۵۰/۲؛ صبح گلشن، ۱۹۹؛ مکارم الآثار، ۵۷۷؛ نتایج الافکار، ۳۵۳ـ۳۵۴.

مژدهی

سخن اکبرآبادی (so.xan-e.ak.bar.a.bā.di)، میرعبدالصمد، احمدآباد گجرات ۱۱۴۱ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از سادات اکبرآباد و از شاگردان عبدالقادر بیدل دهلوی (ــ ۱۱۳۳ق) بود. سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) از شاگردان او بود. چندگاهی با صدراللّه‌خان پسر حاجی غیاث‌اللّه‌خان و مدتی با میرزا احمدخان نهان در لاهور به سر برد. سال‌های پایانی زندگی‌اش را در احمدآباد گجرات در مصاحبت مبارزالملک سربلندخان ولایتدار گجرات به سر آورد. سخن شاعری خوش‌طبع و بذله‌گو بود. در سخنوری استادی داشت و انواع شعر را نیکو می‌سرود. دست‌نویسی از دیوان سخن که مجموعهٔ غزلیات و رباعیات او است به شمارهٔ 2907/12 در پژوهشگاه خاورشناسی تاشکند نگه‌داری می‌شود. برادرش میرغلام‌علی خوش‌نویسی زبردست بود و پسرش نیز در شکسته‌نویسی بلندآوازه بود.

منابع: باغ معانی، ۱۰۰ ـ ۱۰۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۴ـ۱۳۵؛ تین تذکری، ۲۳۴ـ۲۳۷؛ الذریعه، ۴۳۴/۹؛ ریحانةالادب، ۴۵۰/۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۷۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۸؛ صبح گلشن، ۱۹۹ـ۲۰۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۴۷، شمارهٔ ۹۵؛ فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۱۸۹/۹؛ مجمع‌النفایس، ۵۷ ـ ۵۸؛ مقالات‌الشعرا، ۵۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۲۲؛ نشتر عشق، ۷۵۵/۲ ـ ۷۵۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 578.

م.انوشه

سخنوران ایران در عصر حاضر (so.xan.va.rān-e.i.rān. dar.asr-e.hā.zar)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار هشتاد و سه تن از شاعران دورهٔ مشروطیت به بعد تألیف محمد اسحاق هندوستانی. وی این تذکره را میان سال‌های ۱۳۵۱ ــ ۱۳۵۵ق به ترتیب الفبایی در دو مجلد نوشته است. مجلد نخست در احوال سی و سه تن از شعرا، از ادیب پیشاوری تا یاسایی و مجلد دوم در احوال پنجاه و یک شاعر، از آزاد همدانی تا میرزا احمدخان اشتری، متخلص به یکتا، است و شرح حال و اشعار اغلب آنان به تفصیل آمده است. مؤلف در مقدمه ضمن انتقاد از ادبیات عصر مشروطیت ایران، صاحبان تراجم را به سه دستهٔ کلی مقلدان قدما، متجددان میانه‌رو که مضامین جدید را به سیاق قدما ادا می‌کنند و متجددان افراطی که اوزان جدید در میان آورده و در تجددخواهی افراط می‌ورزند، تقسیم کرده است. در تدوین این کتاب از مجله‌ها، روزنامه‌ها و کتاب‌هایی چون ارمغان، بهار، ایرانشهر، نسیم شمال، طوفان، آواز تاجیک، حدایق‌السحر، سیاحت‌نامه، بحر محیط (دانش)، خردنامهٔ جاودان و فارسنامهٔ ناصری استفاده شده است. مؤلف در این تذکره چندین تن از وزیران، وکیلان و روزنامه‌نگاران را به نادرست جزو سخنوران نامی آن عصر آورده است. بر این کتاب نقدهای بسیار نوشته شده که از آن شمار است مقالهٔ سعید نفیسی در مجلهٔ مهر (سال یکم، شمارهٔ ۹، بهمن ۱۳۱۳ش). مجلد یکم این تذکره نخستین‌بار در ۱۳۵۱ق و مجلد دوم آن در ۱۳۵۵ق در دهلی به چاپ رسید. آخرین چاپ آن با نام سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر با مقدمهٔ دکتر محمد اسماعیل رضوانی در ۱۳۷۱ش در یک مجلد چاپ شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۶۹۶-۶۹۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۶۲-۶۷۷؛ سخنوران نامی ایران در عصر حاضر، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۹۴۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۵؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI/221, 503; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/921.

حجتی

سخنوران چشم‌دیده (so.xan.va.rān-e.čašm.di.de)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی صد و سی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری از مولوی ترک‌علی‌شاه قلندر نورمحلی*. در این تذکره، زندگینامهٔ نویسنده و صد و بیست و نه تن دیگر از شاعران همروزگار وی به‌ترتیب الفبایی از روی حرف نخست نام شاعران یا تخلص آنان آمده است: «چو بعد از سفتن این سلک ترکی ــ در نام سخن‌سنجان شمردم / بحمدالله کز اول تا به آخر ــ به‌ذکر دوصدوسی راه بردم.» در این تذکره، چنان‌که از نام آن برمی‌آید، تنها زندگینامهٔ شاعرانی آمده که نویسنده به‌چشم خود آن‌ها را دیده و با آن‌ها دیدار کرده است. بیشتر این شاعران که همبزم نویسنده بودند به فارسی شعر می‌سرودند و برخی نیز از شاگردان وی بودند. نورمحلی نگارش تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده را در ۱۳۳۲ق به‌روزگار میرعثمان علی‌خان نظام حیدرآباد دکن به پایان برد و مادهٔ تاریخ نگارش آن‌را در قطعه‌ای چنین آورده است: «ترکی نه‌کنون روان قلم‌کن ــ این قصه دراز گشت کم‌کن / شد ختم چو این فسانهٔ حق ــ نامش کردم "ترانهٔ حق" / سالش ز "فروغ ماه" بشمار ــ گیر از عدد کلام اشعار (= ۱۳۳۲ق).» نورمحلی دربارهٔ انگیزهٔ تألیف این تذکره در دیباچهٔ آن می‌نویسد «در عین شباب اشعار استادان و شاعران چشم‌دیده [را] به‌هزار محنت جمع کرده، می‌خواستم که تذکره[ای] مرتب کنم، لیکن افسوس، صد افسوس که آن‌همه سرمایه در غدر دهلی [شورش بی‌فرجام مردم هند بر ضد استعمار انگلیسی‌ها در ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق] غارت شد. از این حادثه دلم آن‌چنان فسرد که باز نخواستم که بار دیگر سامان فراهم کرده، به‌قلم آرم. چرا که در ایام جوانی اشعار محبان که یاد بودند در این سن نودسالگی چنان از یاد محو شد که هر چه فکر می‌کنم شعری کجا، که نیم مصرع هم به ذهن نمی‌آید. مگر دل شیدا شب و روز تقاضا برای تحریر تذکره[ای] می‌کرد، لاچار مستعد شدم. کاش تذکرهٔ اول با این تذکره جمع می‌شد که اهل سخن داد جان‌فشانی‌های من می‌دادند.» این تذکره با نام میرمحبوب‌علی‌خان بهادر سلطان دکن، متخلص به آصف، شروع می‌شود و با نام یاورالدین لاهوری، متخلص به یاور، به‌پایان می‌رسد. جز نواب کلب علی‌خان والی رامپور و چند تن دیگر، بیشتر شاعرانی که نامشان در این تذکره آمده، از مردم حیدرآباد دکن بوده، یا در آن‌جا در خدمت نظام دکن بوده‌اند. نورمحلی در دیباچهٔ این اثر یادآور می‌شود که آگاهانه از آوردن زندگینامهٔ شاعرانی چون مظفرعلی اسیر، غالب دهلوی، حکیم مؤمن‌خان، امام بخش صهبایی، ناطق مکرانی، واثق هراتی، شیفته، مؤلف تذکرهٔ گلشن بی‌خار و... که از دوستان و همبزم وی نیز بوده‌اند، خودداری ورزیده، زیرا که شرح زندگانی آنان در تذکره‌هایی که پیش‌تر نوشته شده، آمده است. نورمحلی دربارهٔ شاعرانی مانند ضامن‌علی لکنویی، شیفتهٔ کنتوری، شیدای لکنویی، ادیب دهلوی، سخی حیدرآبادی، ضامن لکنویی و... که با برخی از آنان نیز دوستی داشته است، تنها به آوردن نام و شرحی کوتاه از زندگی آنان بسنده کرده، زیرا به‌شعری از ایشان دسترسی نداشته است. چنین بر می‌آید که نورمحلی به‌سرودن مادهٔ تاریخ دلبستگی بسیار داشته است، زیرا مادهٔ تاریخ درگذشت نزدیک به ده تن از شاعرانی راکه زندگینامهٔ آنان را در تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده آورده، خود سروده است. وی بیش از بیست تن از شاعرانی راکه زندگینامهٔ آنان در این تذکره آمده، از شاگردان خود خوانده است، که از آن میان غلام محی‌الدین نکهت حیدرآبادی شاعری صاحب دیوان بود و میر رحمان‌علی سیف از امیران حیدرآباد به هنگام نگارش این تذکره با هفتاد سال سن، کهن‌سال‌ترین شاگرد وی و دیگران بیشتر شاعرانی جوانسال بودند، نام پسر بزرگ و دو دختر نویسنده که شعر نیز می‌سروده‌اند. با آوردن ابیاتی از آنان در شمار شاعران این تذکره آمده است. زندگینامهٔ بیشتر شاعران در تذکره سخنوران چشم‌دیده از یک یا دو سطر بیش نیست و نویسنده با آوردن یک یا دو بیت از آنان بسنده کرده است. تنها زندگینامهٔ نزدیک به چهل تن از این شاعران، مانند مکمل نورمحلی، طوبی حیدرآبادی، ضیای اورنگ‌آبادی، قیصر پسر بزرگ نویسنده و خود نویسنده با تفصیلی بیشتر آمده است. در شرح زندگی برخی شاعران، مانند امیر مینایی، تنها به سن آنان به‌هنگام مرگ اشاره شده، اما سال درگذشت آنان نیامده است. نورمحلی همچنین از سن برخی شاعران، مانند ذکای حیدرآبادی و خبر عظیم‌آبادی، به هنگام دیدار خود با آنان یاد کرده، اما به تاریخ این دیدارها اشاره‌ای نکره

است. سن برخی شاعران، مانند صغیر حیدرآبادی و عالی حیدرآبادی را، بر مبنای گمان خود به هنگام دیدار آنان آورده است. نورمحلی سن بسیاری از شاعران، مانند امجد حیدرآبادی، تمنای بنارسی، ضامن لکنویی و تجلی حیدرآبادی، را به‌هنگام تألیف تذکرهٔ خود آورده است. او در شرح زندگانی برخی کسان حکایت‌هایی دلنشین نیز آورده، که از همه خواندنی‌تر زندگینامهٔ اسماعیل است که به گفتهٔ نویسنده «از قوم اجنه» بود و اندر احوال وی حکایتی عجیب آورده است. نورمحلی در این تذکره همچنین به انتقاداتی که دیگران به شعرهای وی و شاعرانی مانند مولوی محمد وزیر حیدرآبادی، واله حیدرآبادی، وجودی حیدرآبادی و... کرده‌اند، پاسخ گفته است. بیشتر این انتقادها از ناصر اصفهانی بود که زندگینامهٔ وی نیز در این تذکره زیر نام ناصر آمده است. نثر تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده فارسی افغانستانی و از این‌رو با فارسی‌نویسی ایرانیان متفاوت است، اما شیوهٔ نگارش وی ساده و زبان او سلیس و دور از تصنع است. این تذکره چون از تذکره‌های مؤخر به فارسی است، از ارزش فراوان برخوردار است، زیرا به بیشتر شاعرانی که در اوایل سدهٔ چهاردهم هجری در حیدرآباد دکن می‌زیسته‌اند و نامشان در این تذکره آمده است، در دیگر تذکره‌ها اشارتی نرفته است. از دیگر سو، با خواندن این تذکره می‌توان به دلبستگی مردم هند به‌زبان فارسی پی برد. چندان که پس از گذشت یک‌سده از سیطرهٔ انگلیس سرزمین هند، هنوز هم شاعران، به‌فارسی شعر می‌سروده‌اند. حتی برخی از امیران و نوابان هندی، نه‌تنها پشتیبان شاعران فارسی‌گوی بوده‌اند، بلکه خود نیز بدین‌زبان شعر می‌سروده‌اند. چنان که نام برخی از ایشان، مانند میرمحبوب‌علی‌خان نظام دکن، حسین میان نواب مانگردل، جعفر حسین‌خان، میررحمان سیف‌الملک، مهاراجه کشن پرشاد، نواب میرعابدعلی‌خان، متخلص به عابد و نواب میرصبغةالله‌خان حیدرآبادی، متخلص به ناصر، از امیران حیدرآباد و نواب کلب‌علی‌خان، متخلص به نواب، والی رامپور در تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده آمده است. در این تذکره حتی زندگینامهٔ تنی چند از شاعران فارسی‌گوی هندو، مانند گوپای سمای، متخلص به تفته، گوری شنکر، متخلص به مجذوب، مجرنگ‌پرشاد، متخلص به بزمی، مهاراجه کشن پرشاد، متخلص به شاد، سورج بهان، متخلص به میکش و شاعری یهودی‌مذهب و مصری‌تبار با نام اسحاق نیز آمده است. تذکرهٔ موسوم به سخنوران چشم‌دیده، در ۱۳۳۲ق که سال به‌پایان بردن نگارش آن نیز بوده است، با دو پیوست در چاپخانهٔ شیخ‌الاسلام حیدرآباد دکن به‌چاپ سنگی رسید. پیوست یکم، یا «نسخهٔ موسوم به پس‌مانده» دربردارندهٔ چند غزل و شعرهایی پراگنده از نورعلی محلی بود که پس از چاپ چند دیوان از وی گردآوری گردید. پیوست دوم نیز یک مثنوی موسوم به «ترانهٔ حق» است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۶۹۹-۷۰۱؛ تذکرهٔ موسوم به سخنوران چشم‌دیده؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴۷-۶۵۵؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۴۶.

نوش‌آبادی

سخنور بلگرامی (so.xan.var-e.bel.ge.rā.mi)، شیخ محمدصدیق فرزند قاضی‌محمد احسان‌الله عثمانی قریشی هروی بلگرامی، ـ ۱۲۲۳ق)، پزشک، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که پدرش قاضی بلگرام بود در آن شهر زاده شد و در همان‌جا برآمد. در کودکی قرآن را از عبداللطیف ملانوی آموخت و آن‌را از بر کرد. کتاب‌های درسی را در بلگرام نزد سید محمدبن عبدالجلیل بلگرامی و پیر محمدبن‌محمدفاضلی قنوجی و سپس در سندیله نزد استادانی دیگر آموخت و در شعر و سخنوری و نیز طب مهارت یافت. فنون سخنوری را در بلگرام از میرنوازش علی فقیر بلگرامی (ـ ۱۱۶۷ق) آموخت. سپس به دهلی سفر کرد و از سراج‌الدین علی‌خان آرزو و سخنوران دیگر اصلاح سخن گرفت و آنگاه به‌زادگاهش بازگشت. اثر وی تحقیق السداد فی مذلة‌الازاد به‌فارسی (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۴) است که نقد تند و تلخی است بر اشعار آزاد بلگرامی.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۶۴ ـ ۱۶۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۵/۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۵؛ الذریعه، ۴۳۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۳/۱؛ سرو آزاد، ۳۴۹ ـ ۳۵۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۳ ـ ۱۰۴؛ شمع انجمن، ۲۰۸-۲۰۹؛ عقد ثریا، ۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۱۵-۱۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۲۸/۱۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۵۴-۳۵۵؛ نشتر عشق، ۷۵۷/۲-۷۵۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲۳/۶.

م.انوشه

سدارنگانی (se.dār.ne.gā.ni)، هرومل فرزند ایسرداس، سند

پاکستان ۱۹۱۳ ـ دهلی ۱۹۹۲م / ۱۳۷۱ش، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای هندو زاده شد. وی پس از بنیاد گرفتن کشور پاکستان، به هند کوچید. سدارنگانی پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشگاه بمبئی به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۳۸م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۴۶م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان شعرای فارسی‌گوی سند دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در دانشکدهٔ سند در کراچی به‌تدریس زبان فارسی پرداخت و ریاست گروه فارسی دانشکده را عهده‌دار شد. از ۱۹۴۸م ـ ۱۹۵۴م در دانشگاه دهلی به تدریس زبان فارسی و سندی سرگرم بود. در ۱۹۵۴م به ایران سفر کرد و در دانشگاه تهران به تحصیل و پژوهش پرداخت و در ۱۹۵۶م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام مختصری در تاریخ شعر فارسی در ایران و هند و سند، دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از بازگشت به کشورش (تا ۱۹۷۴م که بازنشسته شد)، ریاست بخش فارسی رادیو هند را به‌عهده داشت. وی به کشورهای عراق و کویت نیز سفر کرده است. به‌زبان‌های انگلیسی، هندی، سندی و اردو آشنایی دارد. از آثارش: شعرای فارسی‌گوی سند به انگلیسی (کراچی، ۱۹۵۷م)، پارسی‌گویان هند و سند، به‌فارسی (تهران، ۱۳۵۵ش)، مقاله‌ها: «داستان زیبانگار» در مجلهٔ سخن (تهران، ۱۳۳۳ش)، «داستان سوهنی، مهیوال» در مجلهٔ یغما (تهران).

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، مقدمه؛ پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۵/۱، نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۹۵؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۲؛ دانش، شمارهٔ ۳۶، زمستان ۱۳۷۲ش، صص ۱۵۱-۱۵۲.

رسولی

سداسکه نیاز ← نیاز دهلوی

سـرابـی سـیالکوتی (sa.rā.bi-ye.si.yāl.ku.ti)، ابو محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سیالکوت بود و در همان‌جا نیز برآمد. او در پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) به اکبرآباد / آگره رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. گویند روزی نواب قلیچ‌خان ابیاتی چند از سروده‌های خود را بر وی خواند. سرابی بر آن خرده گرفت و این خرده‌گیری بر قلیچ‌خان بسیار گران آمد، چندان‌که بدو دشنام گفت. سرابی نیز در پاسخ گفت «نواب سلامت باد، اما این نثر نواب به از نظم نواب است.» از سروده‌های سرابی ــ که نام او در تذکره‌های کلمات‌الشعرا و همیشه‌بهار، سیرابی آمده ــ تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. این رباعی از او است: «در چشم ترم رنگ جهان برقِ سراب است ــ تا دیده به هم بر زنم این خانه خراب است / مژگان من از گریهٔ بسیار فروریخت / آخر فتد آن نخل که نزدیک به آب است.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۱۵/۲-۲۱۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۹۰-۱۹۱؛ روز روشن، ۳۵۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۵۵، شمارهٔ ۱۷۰؛ کلمات‌الشعرا، ۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۴۴/۲-۶۴۵؛ همیشه‌بهار، ۱۱۵-۱۱۶.

نوش‌آبادی

سراج احمد رامپوری (se.rāj.ah.mad-e.rām.pu.ri)، فرزند مولوی محمد مرشد فرزند فرخ فرزند سعید فرزند احمد فرزند عبدالاحد عمری سرهندی، ۱۱۷۶ ـ ذوالحجهٔ ۱۲۳۰ق، دانشمند دینی، محدث و نویسندهٔ شبه‌قاره. در سرهند به دنیا آمد و همراه پدرش به رامپور کوچید (۱۱۷۷ق). نزد پدرش و استادنی دیگر درس خواند و در دانش‌های دینی، به‌ویژه حدیث، نامی برآورد. در لکنو درگذشت، اما پیکرش را به رامپور بردند و در آن‌جا به‌خاک سپردند. از آثار وی شرح‌های فارسی بر صحیح مسلم، جامع ترمذی و سنن ابن ماجه است. از دیگر آثارش: ۱ـ سیرالمرشدین فی انساب‌المجددیین در شرح احوال خاندان مجددی، یعنی شیخ احمدَ سرهندی و فرزندان و نوادگان او؛ ۲ـ رساله در ذکر فضیلت ذکر خفی به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ رضای رامپور)؛ ۳ـ شراب رحیق به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ رضای رامپور)؛ ۴ـ سلوک‌العارفین به‌فارسی؛ ۵ـ برهان‌التأویل در شرح الاکلیل؛ ۶ـ رساله در حرمت غناء؛ ۷ـ ترجمهٔ البدورالسافرة؛ ۸ـ کحل‌العین فی رؤیة‌النیرین.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۴۰۸/۱؛ ۴۲/۲، ۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۷۸/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۹۸/۷.

برزگر

سراج‌الاخبار (se.rā.jol.ax.bār)، نخستین هفته‌نامهٔ فارسی که در دهلی منتشر شد و مطالب اندکی نیز به اردو داشت (به‌گفتهٔ نریمانی‌زاده، دوسوم آن به‌زبان فارسی و یک‌سوم به‌زبان اردو بود). سردبیر این هفته‌نامه، سیداولادعلی و زیرنظر مصلح‌الدوله سیدابوالقاسم (آخرین وقایع‌نگار دربار دهلی) بود. سال انتشار آن

۱۸۴۱م / ۱۲۵۶ تا ۱۲۵۷ق است. این هفته‌نامه، از دربار بهادرشاه‌ظفر (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) آخرین امپراتور مغولیِ هند، به صورت دست‌نوشته انتشار می‌یافت و درواقع ارگان دولتی بهادرشاه بود. شمار صفحات سراج‌الاخبار، هشت بود که پنج و نیم صفحهٔ آن به اخبار دربار اختصاص داشت و در بقیهٔ صفحات اخبار داخلی و خارجی درج می‌شد. شمارگان سراج‌الاخبار در هفته، تنها بیست و شش نسخه بود. بیشترین تعداد این هفته‌نامه میان ملازمان و درباریان شاه پخش می‌شد و برای امرای انگلیسی یک نسخه فرستاده می‌شد و در مقابل، یک روپیه از حقوق آن‌ها برای مخارج سراج‌الاخبار کم می‌کردند. سراج‌الاخبار، آخرین نمونهٔ وقایع‌نگاری قرن هجدهم و نوزدهم میلادی در هند به شمار می‌رود. با فروپاشی قطعی دولت مغولی هند، سراج‌الاخبار نیز در تاریخ ۱۸۵۷م از انتشار باز ایستاد. شماره‌های مربوط به سال ۱۲۵۷ق [به‌اشتباه ۱۸۵۷م ذکرشده] زیر عنوان Bundle No 1 در هفده پوشه که نشان‌دهندهٔ هفده‌شماره از سراج‌الاخبار است و بیست و شش شمارهٔ آن که مربوط به سال ۱۲۵۶ [به‌اشتباه ۱۸۵۶م] در بیست و شش پوشه زیر عنوان Bundle No 2، در آرشیو ملی هند نگه‌داری می‌شود. همچنین، آخرین شماره‌های سراج‌الاخبار که در ۱۸۵۷م منتشر شد در موزهٔ اسناد ملی هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۰/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸، ۴۳، ۵۸، ۶۳-۶۴، ۶۶، ۶۸، ۸۵، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۴، ۱۸۰-۱۸۳، ۱۹۰-۱۹۳؛ صحافت پاکستان و هند میں، ۹۱-۹۳؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد میں)، ۲۵۷-۲۵۹؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، ص ۴۴۱؛ محموده هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره»، دانش، فروردین ۱۳۶۸ش، شمارهٔ ۱۷-۱۸، ص ۱۴۰؛ دکتر شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، دکتر مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲م، صص ۸۹-۹۰؛ وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۵۳ش، ص ۳۱۰-۳۱۲.

مرتضوی

سراج‌الاستخراج ← فرید ابراهیم دهلوی

سراج‌الدین شاه‌جهان‌آبادی (se.rā.jod.din-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، حکیم محمد سراج‌الدین فرزند حکیم بهاءالدین، سدهٔ سیزدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد / دهلی بود و پزشکی را نزد استادانی چون حکیم ذکاءالله اکبرآبادی (ــ ۱۲۰۹ق) و شرف‌الدین‌خان و محمد اشرف‌خان و صادق‌علی‌خان و نیز پدر خود آموخت. از پزشکان نامی دهلی در روزگارش به‌شمار می‌آمد. از آثارش: ۱ــ قانون علاج به‌فارسی در ادویهٔ مفرده و مرکبه که به هر یک مرض یا به هر یک اعضا خصوصیت دارند، ادویهٔ مفرده و مرکبه که فعل آن کلی مشترک است، بیان جمیع امراض بارده یا جمیع امراض حاره، بیان علامات سوء مزاج و اسباب مولده (هند، ۱۲۸۲ق)؛ ۲ــ سراج هدایت به‌فارسی (هند، ۱۲۸۰ق)؛ ۳ــ چراغ دین؛ ۴ــ انتخاب بحرالکلام؛ ۵ــ علم رموز؛ ۶ــ عقل‌افزا؛ ۷ــ حکمت ایمانی؛ ۸ــ سراج منیر؛ ۹ــ لب لباب مثنوی معنوی؛ ۱۰ــ مجموعهٔ گل و ریاحین؛ ۱۱ــ دستورالعمل علمای متقدمین و عقلای سابقین.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۷۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۳۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۹۶/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 71.

برزگر

سراج‌الدین عبدالله شطاری ← عبدالله شطاری سندیلوی

سراج‌الدین عثمان اودی (se.rā.jod.din.os.mān-e.u.di)، شیخ سراج‌الدین، معروف به اخی سراج و آیینهٔ هند، فرزند عثمان، ــ ۷۵۸ق، صوفی چشتی، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم لکهنوتی / گور، تختگاه پیشین بنگال، بود و در جوانی در اوده به سلک ارادتمندان سلطان‌المشایخ نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) پیوست و «در صحبت یارانی که ملازم سلطان‌المشایخ بودند پرورش یافته بعد هر سال دیدن والدهٔ خود را در لکهنوتی برفتی و باز به حضرت سلطان‌المشایخ پیوستی... مجردالحال و فارغ‌البال بودی و عمر عزیز خود هم در کنج جماعت خانهٔ سلطان‌المشایخ گذرانیدی و کاغذ و کتاب خود که جز آن دیگر رختی نداشت هم در کتابخانه و جماعت‌خانه می‌داشتی.» (سیرالاولیا، ۲۹۸). گویند وقتی که نظام‌الدین اولیا می‌خواست تا شماری از یاران خود را خرقهٔ خلافت دهد و فهرست کسانی از

آن شمار نام سراج‌الدین، را پیش او گذاشتند نظام‌الدین با دیدن نام سراج‌الدین فرمود که «اول درجهٔ دین کار علم است و او را چندان نصیبی از علم نیست. مولانا فخرالدین زرادی عرض کرد که او را در شش ماه عالم کنم.» (اخبارالاخیار، ۵۳). پس سراج‌الدین در غیاثپور نزد فخرالدین زرادی به دانش‌آموزی پرداخت و فخرالدین کتاب معروف خود عثمانیه / قوانین‌الصرف / قوانین زرادی در دستور زبان عربی را به‌فارسی برای تعلیم او نوشت. سراج‌الدین سپس کتاب‌هایی مانند کافیه، مفصل، قدوری و مجمع‌البحرین را نزد مولانا رکن‌الدین اندپتی خواند و «به مرتبهٔ افادت رسید و خلافت نامهٔ او به نشان مبارک حضرت سلطان‌المشایخ مشرف گشت و آن خلافت‌نامه پیش از آن که خود طرف هندوستان [یعنی به سوی بنگال و اوده] عزیمت کند به دست شیخ نصیرالدین محمود [اودی، معروف به چراغ دهلی] در اوده فرستاد و خود هم به خدمت سلطان‌المشایخ ماند و به تعلّم مشغول گشت» (سیرالاولیا) و تا سه سال پس از مرگ نظام‌الدین اولیا نیز همچنان به کسب دانش می‌پرداخت. وی از مریدان و خلفای برجستهٔ نظام‌الدین بود و نظام‌الدین وی را آیینهٔ هندوستان می‌خواند. هنگامی که محمدتغلق، پادشاه هند (۷۲۵ــ ۷۵۲ق) تختگاه خود را از دهلی به دیوگیر / دولت‌آباد در دکن (جنوب هند) انتقال داد و بسیاری از مردم دهلی، از جمله مشایخ آن شهر، را به کوچیدن به دیوگیر واداشت، سراج‌الدین نیز از دهلی بیرون رفت، ولی به جای دیوگیر به زادبومش لکهنوتی رفت و برخی کتاب‌های معروف را از کتابخانهٔ نظام‌الدین اولیا و نیز جامه‌هایی را که از نظام‌الدین یافته بود با خود برد. در بنگال به ارشاد مردم و ترویج سلسلهٔ چشتیه پرداخت و فرمانروایان و بزرگان بنگال بدو دست ارادت دادند. در اواخر زندگی‌اش برخی جامه‌های نظام‌الدین اولیا را که همراه خود برده بود در جایی در حوالی لکهنوتی / گور به خاک سپرد و بر آن گوری ساخت و وصیت کرد تا پس از مرگ پیکرش را در پایان آن گور به خاک سپارند و چنین هم کردند. شیخ علاءالحق پندوه‌ای بنگالی معروف‌ترین خلیفهٔ وی است. امروزه گور وی بر پشته‌ای نزدیک گوشهٔ شمال غربی آب‌بندان بزرگ ساگردیگهی واقع در جنگل انبوهی در سعدالله‌پور در شمال شهر گور جای دارد و درگاهش هنوز از زیارتگاه‌های معروف بنگال است. عرس وی در روز عید فطر برگزار می‌شود. به سراج‌الدین چند اثر فارسی در دستور زبان عربی منسوب است که عبارتند از ۱ــ پنج گنج در پنج باب: یک) در شناختن مجاری صرف افعال، دو) شناختن اجناس افعال و اسما و حروف، سه) در شناختن اسما، چهار) شناختن حروف و پنج) در معنی تصریف. پنج گنج از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده و بارها به چاپ رسیده است. در دست‌نویس و چاپ‌های آن از مؤلف نام برده نشده است. صفی‌الدین بن نصیر دهلوی (ــ ۸۱۹ق) در پیش‌گفتار دستورالمبتدی خود از این کتاب بی‌نام مؤلف نام برده یا، به‌روایتی، خود را نگارندهٔ آن خوانده است. ولی احمد منزوی در فهرست مشترک...، این اثر را از سراج‌الدین دانسته است؛ ۲ــ میزان‌الصرف در صرف زبان عربی، که به کسانی مانند محمد بن مصطفی بن حاج حسن (ــ ۹۱۱ق) و صفی بن نصیر غزنوی دهلوی هم نسبت داده شده است. این اثر نیز از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده و بارها به چاپ رسیده است؛ ۳ــ منشعب در صرف زبان عربی. این هم از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده و به کسان دیگری مانند ملا حمزهٔ بدایونی و ملا حمیدالدین بن ملا غازی‌الدین (۱۱۳۲ ــ ۱۲۱۵ق) نسبت داده شده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۹/۳؛ تاریخ مشایخ چشت، ۱۹۸ـ۲۰۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۲۱ـ۵۲۲؛ سیرالاولیا، ۲۹۸ـ۲۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۵۹/۱۳، ۲۵۷۵، ۲۶۰۲، ۲۶۵۲، ۲۶۷۷؛ نزهة‌الخواطر، ۷۴/۲؛

Corpus of the Arabic and Persian Inscriptions of Bengal, 285-288; *A History of Sufism in India*, 1/184, 257-258; *Persian Literature*, C.A.Storey, 3/158-160, 174.

برزگر

سراج‌اللغات ← سراج‌اللغه

سراج‌اللغه (se.rā.jol.lo.qe)، فرهنگ فارسی به فارسی تألیف سراج‌الدین علی‌خان آرزو* (ــ ۱۱۶۹ق). این اثر که چهل‌هزار واژهٔ فارسی را معنی کرده به‌ترتیب حروف الفبا با رعایت حروف اول، دوم و سوم تدوین یافته است. سراج‌اللغه فرهنگ الفاظ شعرای قدیم است. آرزو در این اثر فرهنگ‌های جهانگیری، سروری، رشیدی و برهان قاطع را نقد و خطاهای آن‌ها را اصلاح کرده است. با این‌که این اثر فرهنگی فارسی است از دید واژه‌شناسی یا دانش بررسی واژگان نیز حایز اهمیت است. افزون بر این، آرزو به مباحث زبان‌شناختی نیز پرداخته و به‌رابطهٔ زبان فارسی با سنسکریت اشاره کرده است. آرزو برای

معنی هر لغت شعری از شاعران گذشته که بیشتر آن‌ها از اشعار نظامی است شاهد آورده است. تألیف سراج‌اللغه در ۱۱۴۷ق به‌پایان و در ۱۳۰۵ق در بمبئی در حاشیهٔ غیاث‌اللغات به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۶۳/۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۹-۱۱۲؛ فرهنگ نظام، ۳۱/۵-۳۳؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۵۷-۱۶۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۹۵۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۹/۳؛ لغت‌نامه، ۱۸۲/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۹/۴؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان، دورهٔ ۲۹، شمارهٔ ۴-۵، تیر - مرداد ۱۳۳۹ش، ص۱۰۵؛ ریحانه‌خاتون، «نسخه‌ای ارزشمند از سراج‌اللغات» قند پارسی، شمارهٔ ۵، زمستان ۱۳۷۱ش، صص۱۸۷-۱۹۴.

م.انوشه

سراج اورنگ‌آبادی (se.rāj-e.aw.rang.ā.bā.di)، شاه (سید) سراج‌الدین حسینی فرزند سید درویش، ۱۱۲۸ ــ ۴ شوال ۱۱۷۷ق، عارف و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از سادات حسینی و از مشایخ صوفیه بودند. سراج تا دوازده‌سالگی نوشت و خواند را آموخت و برخی کتاب‌های عربی و فارسی را فراگرفت. به‌نوشتهٔ افضل‌بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی، چون سراج «سیزده‌ساله شد وحشتی در مزاجش راه یافت تا هفت سال به روضهٔ منورهٔ شاه‌برهان‌الدین غریب (۶۵۴ ــ ۷۳۸ق)... دیوانه‌وش ماند. شب‌ها به حالت بی‌اختیاری به‌کوه و صحرا می‌گشت، پدرش سیددرویش زنجیر در پایش کرده، بعد چندی به افاقت آمد؛ خیال صحبت فقرا در سرش افتاد. از اثر صحبت صاحب کمالاتی ترک لباس نموده به لذت درویشی آشنا گردید و طبع موزون داشت در فکر ریختهٔ هندی [اردو] صاحب‌قدرت، به‌سبب شوق اشعار ریخته هجوم امردان خوب‌صورت در کلبه‌اش [بود]...» (تحفة‌الشعرا، ص۲۳). سراج‌الدین ظاهراً پس از آنکه از شیدایی یا جنونی که در سیزده سالگی بدو دست داده بود بیرون آمد، مدتی را به سپاهیگری گذراند و سپس از آن دست کشید و در سلک درویشان درآمد و به شاه‌عبدالرحمان چشتی (ــ ۱۱۶۲ق) دست ارادت داد. بعدها خود در اورنگ‌آباد تکیه یا خانقاهی برآورد و به ارشاد طالبان طریقت پرداخت. وی در دیباچهٔ اثر خود منتخب دیوان(ها) / مجموعهٔ شعرا دربارهٔ چگونگی گردآوری اشعار خود (به همت دوستش عبدالرسول در ۱۱۵۲ق) می‌نویسد که «در آن ایام برای پاسِ خاطر عزیز عبدالرسول‌خان صاحب که برادر طریق این فقیرند، اکثر اشعار آبدار در زبان ریخته منسلک گشت. ایشان آن جواهرِ متفرق را که قریب پنج‌هزار بیت بود، به‌ترتیب دیوان مردّف نمود، حصهٔ مشتاقان خاص گردید و رفته‌رفته شهرهٔ تمام یافت که به عام هم رسید و فقیر بعد چندی به لباس فاخرهٔ الفقر فخری ممتاز گردید و از همان روز موافق امر مرشد بر حق تا حالتِ تحریر که سال هفدهم است، دست زبان از دامنِ سخن موزون کشید.» گرچه سراج، به‌نوشتهٔ خودش در دیباچهٔ منتخب دیوان، که در ۱۱۶۹ق تألیف شده است، پس از آن که مدتی به سرودن اشعار اردو پرداخت به‌دستور پیر خود شیخ‌عبدالرحمان چشتی از سرودن شعر دست کشید، ولی عبدالحکیم حاکم لاهوری در تذکرهٔ مردم دیده (نوشته در ۱۱۷۵ق در اورنگ‌آباد) می‌نویسد که سراج «درویش و عزیز کسی است، تکیهٔ خوشی بنا کرده و در آن‌جا به سر می‌برد، مشق شعر ریخته بسیار کرده و می‌کند. دیوان که درین فن دارد مشهور است و اشعار فارسی هم جسته‌جسته می‌گوید. یک‌بار به دولت خانهٔ سیدغلام علی‌آزاد [بلگرامی] اتفاق ملاقاتش افتاد و یک‌بار به‌خانه‌اش رفتم. خلیق و اهل دل است.» (مردم دیده ص۱۶۶) بنابراین، سراج تا ۱۱۷۵ق یا درواقع تا آخر عمرش همچنان شعر می‌سرود و به گردآوری و مطالعهٔ دیوان‌های استادان قدیم و جدید می‌پرداخت. چون بردن کتابخانه‌اش را در سفر دشوار دید به فراهم آوردن گزیده‌هایی از این دیوان‌ها پرداخت و این گزیده‌ها را بر اساس حروف تهجّی، به ترتیب حروف نام‌های شاعران، مرتب و مدون کرد و بدین‌گونه دیوان منتخب / منتخب دیوان / مجموعهٔ شعرا را فراهم آورد که در ۱۱۶۹ق به انجام رسیده و جنگی از سروده‌های دست‌کم شش‌صد و هشتاد شاعر است که در ذیل نام برخی از آن‌ها، تاریخ مرگشان، بی‌هیچ آگاهی زندگینامه‌ای دیگر، آورده شده است. از این اثر که شاعران یاد شده در آن همه یا بیشترشان فارسی‌گو هستند نسخه‌ای در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. سراج بیشتر شاعری اردوسرا بود و از سبک و شیوهٔ ولی‌دکنی (ــ میان سال‌های ۱۱۳۳ و ۱۱۳۸ق) پیروی می‌کرد. او از بزرگ‌ترین شاعران اردوزبان به‌شمار می‌آید. اشعار او سرشار از احساسات لطیف عاشقانه است و در رواج دادن سنت شعر عاشقانه اردو تأثیر بسزا داشته است. وی گه‌گاه به فارسی هم شعر می‌سرود. نسخه‌ای از دیوان اشعار فارسی او در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۱۲۶ دیوان) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۰۵، ۱۳۴، ۵۱۲، ۵۱۵؛ تحفة‌الشعرا، ۲۲ـ۲۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۵؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۵۶۷/۲ـ۵۸۳؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۸۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۲۶ـ۲۹؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۶۶ـ۱۶۷؛ حدیقة‌الشعرا، ۷۵۲/۱؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۵۷۳/۷؛ دکن مین اردو، ۳۱۰ـ۳۱۴؛ الذریعه، ۴۳۶/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۳/۱؛ ریاض‌الفردوس، ۹۱ـ۹۲؛ ریحانة‌الادب، ۶/۳؛ صبح گلشن، ۲۰۰ـ۲۰۱؛ صحف ابراهیم، ۷۹؛ طبقات شعرای هند، ۱۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۴۷/۳؛ گل رعنا، ۸۳ـ۸۷؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰۵؛ گلشن بی‌خار، ۲۳۴ـ۲۳۷؛ گل عجائب، ۶۸؛ مخزن نکات، ۲۰؛ مجموعهٔ نغز، ۲۹۳/۱؛ نشتر عشق، ۶۹۵/۲ـ۶۹۶؛
A Catalogue of the Arabic, Persian, Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 148-151; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 574; *A History of Urdu Literature*, 84-86; *Mughals in India*, 451; *Urdu Ghazals*, 31-46.

برزگر

سراجای اصفهانی (se.rā.jā-ye.es.fa.hā.ni)، محمدقاسم، مشهور به سراجا، پسر خواجه محمدعلی، ز۱۰۲۵ق، ادیب و شاعر ایرانی. در یکی از خانواده‌های «معزّز و مکرّم و صاحب جمعیت و اسباب» اصفهان برآمد و «در علم موسیقی و ادوار» استادی یافت، «چنان که استادان آن فن در امور مشکله و مشکلات دقیقهٔ آن فن با او صحبت می‌داشتند» و رأی و نظر او را می‌خواستند. در اصفهان پیوسته با «موزونان و مستعدان به سر می‌برد و از موزونیت ذاتی و اثر صحبت مستعدان طبع نظمی» به هم رسانید. گر چه در آن جا خود به گفتن اشعار نپرداخت، ولی شعرا سروده‌های خود را از نظر او می‌گذرانیدند و او آن‌ها را می‌سنجید. (مآثر رحیمی، ۱۳۵۴/۳ ــ ۱۳۵۵) به هند رفت و در ۱۰۱۵ق در برهانپور در سلک ملازمان عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) در آمد و «به علوفه و جاگیر و انعامات امتیاز یافت.» در برخی لشکرکشی‌های عبدالرحیم‌خان ملازم رکاب او بود. در ۱۰۲۴ق، خان‌خانان وی را به گردآوری و تدوین اشعار عرفی شیرازی (ــ ۹۹۹ق)، که وی نیز ملازم عبدالرحیم‌خان بود و در هنگام مرگش مسوّدات اشعار خود را به کتابخانهٔ او فرستاده «التماس جمع و ترتیب آنها را نموده بود»، مأمور کرد و او در مدت یک سال این کار را به انجام رسانید و کلیاتی از اشعار عرفی، مشتمل بر چهارده‌هزار بیت از غزل و قصیده و رباعی و مثنوی و جز آن، ترتیب داد. عبدالرحیم‌خان، به پاداش آن، وی را بنواخت و جایزه داد. از زندگی وی پس از آن چیزی دانسته نیست. گفتنی است محمدطاهر نصرآبادی از محمدقاسم سراجای نقاش یاد کرده که در نقاشی زرنشان استادی زبردست و در اصفهان پیوسته با موزونان محشور بوده، تتبّع بسیار از متقدّمان و متأخران کرده و در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی حیات داشته است، ولی این سراجای نقاش ظاهراً با سراجای موسیقی‌دان و ادیب و مداح عبدالرحیم‌خان یکی نیست. سراجا در تاریخ پایان کار تدوین دیوان عرفی، قطعه‌ای سروده است که برخی تذکره‌ها آن را نقل کرده‌اند.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۹ـ۱۴۰؛ الذریعه، ۴۳۶/۹؛ روز روشن، ۳۵۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۳/۱؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۷ـ۱۸؛ کاروان هند، ۵۳۵ـ۵۳۶؛ مآثر رحیمی، ۱۳۵۴/۳ـ۱۳۶۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۸/۲ـ۶۷۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 574.

برزگر

سراج فریدپوری (se.rāj-e.fa.rid.pu.ri)، سراج، ز۱۲۵۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او جز آن‌چه او در دیباچهٔ دیوانش نوشته است، هیچ آگاهی دیگری نداریم. در دیباچهٔ کوتاه نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان سراج که به‌شمارهٔ HR/25 در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود، آمده که وی از مردم روستای کاوندیا / Kaundia در بخش فریدپور بنگال شرقی بوده است. از جوانی به سرودن شعر روی آورد. اما دشواری‌های برخاسته از گذران زندگی او را از گردآوری شعرهایش بازمی‌داشت. سراج که پیوسته در پی تدوین دیوانی از سروده‌های خود بود، در ۱۲۵۹ق، با گردآوری شعرهای پراگنده‌اش، دیوانی ترتیب داد که دربردارندهٔ غزلیات (به‌ترتیب حروف ابجد)، قصاید، رباعیات، مستزاد، مخمس و ترجیع‌بند است. تاریخ تدوین دیوان خود را در شعری چنین آورده است: «هزار و دوصد و پنجاه و نه سال ــ ز هجرت بود ای فرخنده اعمال / کزین کارم فراغت دست داده ــ دلم زین بند پا بیرون نهاده.» در آغاز این دیوان آمده است: «ابتدای سخن به حمد حکیمی اولی‌تر است که جمیع ارواح و اجسام را از وجود سخن...» نخستین شعر دیوان سراج غزلی بدین مطلع است: «ای از رخ خود جلوه دهی ماه‌رُخان را ــ تا پاره کنی، همچو کتانم دل

و جان را (؟).» از سروده‌های سراج چنین برمی‌آید که وی سخنوری فروتن بوده است، چنانکه در شعری می‌گوید: «نه سعدی، نه حافظ، نه خاقانی‌ام ــ نه شیرازی‌ام من، نه شروانی‌ام / نه ز استادی آموختم شاعری ــ که در شعرگویی کنم شاعری.» گویا وی نخستین شاعری بود که در سرزمین بنگاله غزلی بی‌نقطه سروده است. او در غزلی نخستین شعر از دیوان حافظ را تضمین کرده است: «سراج ار یار خواهی روی خود از دیگران برتاب ــ متی ما تلق من تهوی دع‌الدنیا و اهملها.»

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۲۳ـ۳۲۵؛

Discriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library, 129-130.

نوش‌آبادی

این اثر نخستین‌بار، به‌تنهایی، در ۱۹۰۰م در دهلی، و همراه با رسالهٔ کارنامه ــ نوشتهٔ منیر لاهوری ــ به‌کوشش سید محمداکرم‌شاه اکرام، در ۱۳۹۷ق در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است.

منابع: احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ۱۴۵ـ۱۴۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۶۳/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۳۴؛ الذریعه، ۱۶۲/۱۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۹۵۵/۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۳۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۱/۸؛ ۲۴۰۸/۱۳، ۲۴۲۱، ۲۴۲۴، ۲۷۵۹؛ کارنامه ـ سراج منیر، تصحیح محمداکرم، ۳۳ـ ۸۵.

نجم‌الرشید

سراج منیر (se.rāj-e.mo.nir)، کتابی به‌فارسی، در نقد شعر فارسی، نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۱۰۱ ــ ۱۱۶۹ق). وی این اثر را پیش از داد سخن و حدود میان ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۹ق، در دهلی نوشته است. سراج‌الدین علی‌خان این اثر را در پاسخ به رسالهٔ کارنامه، اثر منیر لاهوری (ــ ۱۰۵۴ق) تألیف کرده و در آن برخی اعتراض‌های منیر به اشعار چهار تن از سخنگویان بنام سبک هندی ــ عرفی شیرازی (ــ ۹۹۹ق)، طالب آملی (ــ ۱۰۳۶ق)، زلالی خوانساری (ــ ۱۰۱۶/۱۰۲۴/۱۰۳۱/۱۰۳۴ق) و ظهوری ترشیزی (ــ ۱۰۲۶ق) را پاسخ گفته است. آرزو سراج منیر را با ستایش خدا و رسول اکرم(ص) و برشمردن سبب تألیف آغاز کرده، سپس به هجده اعتراض منیر لاهوری به اشعار عرفی، پانزده انتقاد او به اشعار طالب، هفت ایراد وی بر اشعار زلالی و هشت خرده‌گیری منیر بر اشعار ظهوری پاسخ گفته است. سراج‌الدین علی‌خان در پایان، در دو بخش خاتمه و خاتمهٔ رساله، نخست از یازده شعر منیر لاهوری انتقاد کرده است و در بخش دوم از معنای شعر سخن گفته است. سراج منیر نثری ساده و روان دارد و در نقد ادبی شبه‌قاره و بر منتقدان، شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان آن دیار بسیار تأثیرگذار بوده است. داوری‌ها و پاسخ‌های بی‌طرفانه و بر اساس دلایل و شواهدِ آرزو یکی از دلایل اهمیت این اثر بوده است. دیگر آنکه آرزو در این اثر با تکیه بر دانش بسیارش در شاخه‌های گوناگون ادب فارسی، عناصر گوناگون نقد شعر و از آن‌شمار به نقد واژگان و ترکیب‌ها، صرف و نحو، نقد بلاغی، نقد معنایی، رابطهٔ صورت و معنی، نقد موسیقی و تقابل سبک‌ها پرداخته است.

سراجی خراسانی (se.rā.ji-ye.xo.rā.sā.ni)، سید سراج‌الدین، ــ دهلی ۶۵۱ق/۱۲۵۳م، شاعر ایرانی. از مردم روستای سگزآباد نیشابور بود. در خراسان درس خواند و در ادب فارسی، عربی و برخی دانش‌ها، مانند ریاضی و اخترشناسی، مهارت یافت. بیشتر زندگی خود را در مکران (بلوچستان کنونی) به‌سر برد. از اشعارش پیدا است که پادشاهان محلی آن‌جا، مانند تاج‌الدین ابوالمکارم پادشاه مکران و برادرش نصرت‌الدین ابوالخطاب بن خسرو، را مدح کرده است. سراجی بیست و یک قصیده در مدح تاج‌الدین سروده است. ناصرالدین پسر نصرت‌الدین ابوالخطاب، معزالدین سنجرشاه پسر نصرت‌الدین ابوالخطاب، قطب‌الدین سلطان‌شاه پسر تاج‌الدین ابوالمکارم، افتخارالدین قیصرشاه پسر تاج‌الدین ابوالمکارم، خسروشاه پسر تاج‌الدین ابوالمکارم، جمال‌الدین ابوالمعالی بن ابی‌الخیر فرزند نصرت‌الدین، جمال‌الدین محمد ابوحاتم وزیر نصرت‌الدین، سابق‌الدین سعدان بن محمود وزیر نصرت‌الدین، وجیه‌الدین فرج وزیر نصرت‌الدین، میرنورالدین عمر امیر دربار نصرت‌الدین، شمس‌الدین اتابگ بن ابراهیم وزیر تاج‌الدین و نصرت‌الدین، حسام‌الدین امیر دربار تاج‌الدین، نجم‌الدین صدر وزیر تاج‌الدین، جمال‌الدین فرامرز بن یوسف، امیر دربار ناصرالدین، ضیاالدین محمود بن ابی بکر وزیر مکران، خطیرالدین بن محمد وزیر مکران و نصرت‌الدین خورشید امیر مکران نیز از جمله ممدوحان سراجی بودند. سراجی پس از چندی در هند به دربار شمس‌الدین ایلتتمش پادشاه دهلی (۶۰۷ـ۶۳۳ق) پیوست و بزرگانی مانند نظام‌الملک قوام‌الدین

محمد جنیدی وزیر شمس‌الدین را ستود. در دیوان سراجی قصیده‌ای که در مدح شمس‌الدین ایلتتمش باشد نمی‌توان یافت، اما در برخی قصاید که نظام‌الملک جنیدی را ستوده نام پادشاه نیز آمده است. افزون بر این‌ها، سراجی، عین‌الملک فخرالدین، ابومحمد شرف‌الملک و فخرالدین حسین بن ابی‌بکر محمدالاشعری از وزرای ناصرالدین قباچه (ــ ۶۲۵ق)، ناصرالدین محمود که گویا همان ناصرالدین محمودشاه (پسر بزرگ سلطان التتمش) از سلاطین دهلی (۶۴۴ــ۶۶۴ق) باشد، ضیاالدین محمد بن محمد جنیدی (یحتمل پسر نظام‌الملک محمد جنیدی)، شهاب‌الدین مجدالملک محمد بن محمد جنیدی (یحتمل پسر محمد جنیدی)، حسام‌الدین اغلبک، عزالدین بختیار بن احمد، فخرالدین شرف‌الدین ابومحمد، شیخ صفی‌الملک تگین، تاج‌الدین ابوبکر حسین و صدر حمیدالدین و ملک‌التجار نجم‌الدین عبدالرحیم را ستوده است. سراجی در ۶۲۸ق حج گزارد و در مدینه قصیده‌ای پر شور در نعت پیامبر گفت. پس از آن بار دیگر به هند کوچید. سراجی شاعری قصیده‌سرا و مداح بود. قصایدش گوشه‌هایی از تاریخ سیاسی ناحیهٔ مکران را که در منابع دیگر به دست نمی‌آید، روشن می‌سازد. وی به‌سبک خراسانی شعر می‌سرود. اشعار سراجی بیانگر احساسات عمیق مذهبی وی است و گرچه در بسیاری از موارد با التزامات دشوار همراه است و از این‌رو وی را مضارع‌الشعرا خوانده‌اند، روان و خالی از پیچیدگی است. دیوان سراجی قطعات باارزشی دارد که آگاهی‌های منابع تاریخی، به‌ویژه آثار حسن نظامی و منهاج سراج، را تکمیل می‌کند. این دیوان ۴۵۰۰ بیت شعر از قصیده، مسمط، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند را در بر می‌گیرد. وی به قصیده بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. در اشعارش از انوری، مجیر بیلقانی، حسن غزنوی، ادیب صابر، لامعی گرگانی و فلکی شروانی پیروی کرده است. بدیع‌الدین ترکو سیستانی که همروزگار سراجی بود، از سراجی تأثیر گرفته است. دیوانش به اهتمام نذیراحمد در ۱۳۵۱ش در علیگر به‌چاپ رسیده است. سراجی را در دهلی به‌قتل رسانیدند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳/۳۶۲-۳۸۴؛ تاریخ گزیده، ۷۳۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۲؛ دیوان سید سراج‌الدین خراسانی، معروف به سراجی، مقدمه؛ الذریعه، ۹/۴۳۶؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۵۸۰-۵۸۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰-۶۱؛ نذیر احمد، «تأثیر مجیر بیلقانی در اشعار سراجی خراسانی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۲ش، صص۲۷-۴۴؛ محمدسلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۸ش، صص۱۲۳-۱۲۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 574; *Dreams forgotten*, 47

رسولی

سراجی سگزی، سراج‌الدین ← سراجی خراسانی

سرّ اکبر (ser.re.ak.bar)، سرّالاسرار، ترجمه‌ای از پنجاه اوپانیشاد از سنسکریت به قلم داراشکوه*. اوپانیشادها، رسالات منظوم یا منثور فلسفی و عرفانی و دینی در توضیح وداها، یعنی کهن‌ترین کتاب‌های مقدس هندوان، است و شمار اوپانیشادهای شناخته به دویست می‌رسد که جز در حدود هجده رساله چندان قدمتی ندارند و مطالبشان کمابیش تقلید از رساله‌های قدیمی است. اوپانیشادهای سرّ اکبر را داراشکوه در ۱۰۶۷ق در مدت شش‌ماه در دهلی با یاری دانشمندان هندو (پندتان و سنیاسیان) به فارسی برگردانید. داراشکوه با ترجمهٔ اوپانیشادها می‌خواست نشان دهد که آیین ودایی گذشته از مناسک ظاهری و عقاید عامیانهٔ آن مطالبی درست در بر دارد و در باطن آن همان «کتاب مکنون» که قرآن در آن هست نهفته است. ترجمهٔ داراشکوه ترجمه‌ای دقیق و معتبر و قدیمی‌ترین ترجمه از متن سنسکریت اوپانیشادها به‌فارسی به‌شمار می‌آید و نثری ساده و روان ولی پخته دارد. سرّ اکبر را آنکتیل دوپرون، پژوهشگر فرانسوی به لاتین و فرانسه برگردانید و ترجمهٔ لاتین او در ۱۸۰۱ ــ ۱۸۰۲م در استراسبورگ به چاپ رسید که این چاپ نقش فراوانی در برانگیختن توجهٔ اروپاییان به فلسفه و ادب هند داشته است و دانشمندان و مترجمان اروپایی با در دست داشتن متن فارسی و یا ترجمهٔ لاتین آن اوپانیشادها را به زبان خود نقل کرده‌اند. سرّ اکبر به اهتمام وراجامهانالال در ۱۹۰۹م در بنارس و در ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱م در جیپور و در ۱۳۴۰ و ۱۳۶۸ش در تهران با تصحیح و مقدمهٔ تاراچند و سیدمحمدرضا جلالی نائینی به چاپ رسیده است.

منابع: اوپانیشاد؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۷۶۸-۱۷۶۹؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۳۱۹-۳۲۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۱۶۱-۲۱۶۴؛ هند در یک نگاه، ۳۵۱-۳۵۳؛

محمدتقی دانش‌پژوه، «اوپانیشاد (سرّ اکبر)»، راهنمای کتاب، سال پنجم، شمارهٔ ۳ (خرداد ۱۳۴۱ش)، صص ۳۰۴-۳۱۰.

برزگر

سربازی (sar.bā.zi)، قاضی عبدالصمد فرزند عبدالنبی، سرباز مکران ۱۹۰۲ ـ قضدار ۱۹۷۵م، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای مذهبی بر آمد و زبان‌های عربی و فارسی را فراگرفت. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی به کراچی رفت و در آن‌جا تحصیلاتش را پی گرفت. سپس در مدرسهٔ امینیهٔ دهلی که سرپرستی آن را مفتی محمدکفایت‌الله برعهده داشت، درس خواند. پس از آن به کراچی بازگشت و در مدرسهٔ احرارالاسلام به تدریس سرگرم شد و مدیریت هفته‌نامهٔ البلوچ را عهده‌دار بود. چندی نیز در مدرسهٔ عربی مظهرالعلوم کهده درس داد. میراحمدیارخان، خان قلات، سربازی را استاد خود می‌خواند و سربازی به خواست وی قرآن را به زبان بلوچی برگرداند و خان قلات، سمت قاضی ایالت قلات را به وی داد. چندی نیز عضویت و نمایندگی مجلس شورا را به عهده داشت. در ۱۹۷۲م بازنشسته شد. مجموعهٔ اشعار وی به نام دیوان سربازی به کوشش پسرش عبدالستار عارف به چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۷۵م). بیشتر سروده‌های این دیوان به‌فارسی است، اما اشعار عربی و اردو نیز در آن دیده می‌شود. اشعار فارسی سربازی روان و گه‌گاه دارای مفاهیم ژرف است. موضوعات مذهبی درون‌مایهٔ بیشتر سروده‌های سربازی است. اشعاری چون «حالات حاضره»، «تاریخ بلوچ اقوام» و «چاکر اعظم» نشان می‌دهد که وی در اشعارش به مسائل قومی، اجتماعی و تاریخی نیز توجه داشت. سربازی در سرودن اشعار بلند دستی توانا داشت، مانند شعر بلند «سفرنامهٔ سربازی» که آگاهی‌های وی را در فنون شعر و شاعری نشان می‌دهد. سربازی در اشعارش از فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی پیروی می‌کرد.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۶۴-۶۸؛ دیوان سربازی، به‌کوشش عبدالستار عارف، کراچی، ۱۹۷۵م.

رسولی

سرخوش کشمیری (sar.xoš-e.kaš.mi.ri)، میرزا محمدافضل فرزند محمدزاهد، کشمیر ۱۰۵۰ ـ دهلی ۱۱۲۶ / ۱۱۳۰ / ۱۱۴۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش در دستگاه سلاطین گورکانی منصب میرسامانی داشت. وی در عهد شاه‌جهان به‌دنیا آمد و در سرهند بر آمد. در آغاز نزد منعم حکاک شیرازی به تحصیل ادب پرداخت. پس از آن در حلقهٔ شاگردان شیخ محمدعلی ماهر و موسوی‌خان فطرت درآمد و از محضر آن‌ها بهره‌ها برد. با شیخ ناصرعلی و میرزا بیدل نیز صحبت داشت. محمدافضل نخست نزد عبدالله زخمی شاه‌جهانی در خدمت بعضی کارگاه‌های دولتی بود و پس از مرگ عبدالله‌خان در خدمت شاهی درآمد. در ۱۰۸۷ق در حسن ابدال به منصب مشرفی عدالت رسید. آخر به منصب تحویل‌داری اجناس مندرس صوبه سرافراز شد. از عهد عالمگیر (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) تا روزگار محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) به خدمات دولتی مشغول بود. وی از جماعت صوفیه بود و آخر عمر را در شاه‌جهان‌آباد دهلی به انزوا گذراند. سرخوش در بدیهه‌گویی، انشاپردازی و گفتن مادهٔ تاریخ مهارت داشت و رباعیاتی با مضامین عرفانی و تازه دارد. وی در دهلی ـ در محلی به نام قدم رسول ـ مدفون است. از آثارش: دیوان شعر قدیم؛ دیوان شعر جدید که مشتمل بر قصاید، غزلیات و رباعی است (کلکته، ۱۹۰۶م)؛ کلیات اشعار، نزدیک به ۴۵هزار بیت؛ مثنوی حسن و عشق مشتمل بر داستان سسی و پنون؛ ساقی‌نامه؛ مثنوی قضا و قدر؛ مثنوی در تعریف خسخانه؛ مثنوی در بیان بعضی از ویژگیهای هندوستان؛ جنگ‌نامهٔ اعظم‌شاه؛ تذکرهٔ کلمات‌الشعرا (لاهور، ۱۹۴۶م)؛ روایح در تقلید لوایح جامی؛ جوش و خروش؛ دیباچه بر دیوان میرمعزی و ناصرعلی سرهندی؛ مثنوی نورعلی نور در تقلید از مثنوی مولوی؛ غزلیات که یک‌بار جداگانه در بمبئی چاپ شده است (۱۳۳۵ق)؛ تفنید قول‌العلوم بقدم‌الکلام؛ تذکرهٔ خوشگو (۱۹۴۲، ۱۹۵۱، ۱۹۶۴).

منابع: بهارستان سخن، ۶۲۸-۶۳۱؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۳۹-۱۴۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۷۲/۵-۱۳۷۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸/۲-۴۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰۵-۴۰۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۵-۱۳۶؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷۳-۱۷۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۲۱/۱-۳۵۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۰-۲۲۰؛ تین تذکری، ۲۳۲-۲۳۳؛ خزانهٔ عامره، ۲۶۳؛ الذریعه، ۳۲/۴؛ ۴۳۹/۹؛ ۲۵۵/۱۱؛ ۱۱۵/۱۸؛ ریاض‌العارفین، ۳۰۴؛ شمع انجمن، ۲۰۷؛ صحف ابراهیم، ۸۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۱۱/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۶۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۸۰۲؛ کلمات‌الشعرا، به‌تصحیح صادق

علی دلاوری، لاهور ۱۹۴۲م؛ الکواکب‌المنتشره، ۷۲ـ۷۳؛ مآثرالکرام، ۱۴۳، ۱۴۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۶۵۶ـ۶۶۱؛ مرآت‌الخیال، ۲۹۰؛ مرآةالعالم، ۲/۵۹۶؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۹ـ۲۲۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۶۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۳۴۴ـ۳۴۵؛ نشتر عشق، ۲/۷۵۲ـ ۷۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۳ـ۵۵۴؛ همیشه‌بهار، ۱۰۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 545; *Mughals in India*, 432.

حجتی

سر سید احمدخان دهلوی ← احمدخان دهلوی

سرشار لکنویی (sar.šār-e.lak.nu.i)، هیرالال، معروف به سیام سندر، ـ ۱۲۸۴ق، شاعر فارسی و اردو سرای شبه‌قاره. از قوم کایتهٔ آبادی کاکوروی، در فاصلهٔ پنج کروهی لکنو است. در فن سیاق و حساب مهارت داشت. به فارسی، اردو و بهاکها شعر می‌سرود. مدتی در خدمت بخشیگری پادشاه اوده بود. در تذکره‌ها روشن نشده که سرشار در خدمت کدام یک از پادشاهان اوده بوده است؛ اما با توجه به سال درگذشت او احتمالاً این پادشاه، واجدعلی بن امجد است که در ۱۲۵۸ق بر تخت نشست و در ۱۲۷۲ق به دست انگلیسیان از سلطنت خلع شد. به هر تقدیر، سرشار، به دلایلی که دانسته نیست، ترک خدمت کرد و گوشه گزید و در ۱۲۸۴ق درگذشت. نمونه‌ای از شعرهای او است: «بشکفت گل که تا چو رخ او شود، نشد ــ گردید آب تا عرق رو شود، نشد / هر چند جلوه کرد به صد رنگ بر فلک ــ قوس قزح مشابه ابرو شود، نشد.»

منابع: حدیقةالشعرا، ۱/۷۵۸؛ الذریعه، ۹/۴۴۰؛ صبح گلشن، ۲۰۱ـ۲۰۲.

شریفی

سرشار هندوستانی، مرشدقلی‌خان میرزالطف‌الله ← مخمور تبریزی

سرفرازخان عباسی (sar.fa.rāz.xā.ne.ab.bā.si)، فرزند میان‌غلام‌شاه، ـ ۱۱۹۱ق، شاعر فارسی‌گو و حاکم سند. سرفرازخان (۱۱۸۵ ـ ۱۱۹۰ق) از حاکمان خاندان کلهره بود. در شاعری از غلام‌علی مداح اصلاح سخن می‌گرفت. در برخی منابع به دیوانی از او اشاره شده است. کتابی به نام سرفرازنامه در پند و اندرز به سرفرازخان عباسی اهدا شده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۱۴ـ۲۱۵؛ تاریخ سنده، ۲/۵۷۲؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۳۵۲.

فتح‌نیا طبری

سرمد کاشانی (sar.mad-e.kā.šā.ni)، سعید / محمدسعید، معروف به سعیدا، ـ ۱۰۷۱ / ۱۰۷۲ق، شاعر ایرانی. نخست یهودی بود، اما در جوانی اسلام آورد. حکمت و فلسفه را نزد صدرالمتألهین و میرفندرسکی فرا گرفت. به تجارت می‌پرداخت. در ۱۰۴۲ق که به تته رسید، در زمرهٔ مجذوبان درآمد و بر هندوپسری عاشق شد. در ۱۰۴۴ق به لاهور رسید و چندی در آن‌جا توقف کرد؛ سپس به حیدرآباد دکن رفت و در ۱۰۵۷ق در آن‌جا با مؤلف دبستان مذاهب دیدار کرد. پس از آن به اتفاق پسر هندو به دهلی رفت و با داراشکوه (۱۰۲۴ ـ ۱۰۶۹ق) که به مجذوبان مایل بود، همجهت شد. عالمان شرع که با داراشکوه به سبب گرایش وی به صوفیه مخالف بودند، با سرمد نیز به دشمنی پرداختند و شکایت وی را که سترعورت نمی‌کرد به اورنگ‌زیب بردند. اورنگ‌زیب نیز به ملاشیخ عبدالقوی دستور داد تا به سرمد تکلیف لباس کند، اما وی نپذیرفت. سرانجام وی را با نام ملحدی که از کلمه تحلیل تنها لااله را می‌گفت و الاالله را بر زبان نمی‌راند و رباعیاتی در انکار معراج رسول خدا گفته بود، به‌قتل رساندند. مزار وی کنار مسجد جامع شاه‌جهان آباد واقع است. از وی رباعیاتی در دست است. مجموعهٔ اشعار وی مشتمل بر ۳۲۴ رباعی با عنوان رباعیات شاه‌سرمد سرمست در ۱۳۰۹ق در بمبئی چاپ سنگی شد. بار دیگر با عنوان دیوان رباعیات به اهتمام و ترجمه انگلیسی از فضل محمود اسیری و یسوا بهاراتی شانتی نیکتین و با مقدمهٔ سعید نفیسی در ۱۹۷۰م به چاپ رسید. همچنین در مقالهٔ «سرمد کاشانی و رباعیات او» در شمارهٔ یکم سال نخست فصلنامهٔ ایران و هند (صص۴۲ ـ ۵۲) و در کتاب والتر فیشل با نام *Jews and Juddaism at the court of the Moghul emperors in India* مختصری از زندگینامهٔ وی آمده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۵۰؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۰۳ـ۱۰۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۲۲۸ـ۱۲۳۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۴۵ـ۱۴۷؛

تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۷۸- ۱۷۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۰-۳۱۱؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، ۴۴۸؛ دبستان مذاهب، ۲۱۵/۱-۲۱۷؛ ۲۰۶/۲-۲۰۷؛ دنباله جستجو در تصوف ایران، ۴۵-۴۶؛ الذریعه، ۴۴۰/۹- ۴۴۱؛ رویاهای مرد نیلوفری، احوال و افکار و آثار سعید سرمد کاشانی، ۱۳۷۰؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۳۰،۱۳۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۴/۱-۳۰۵؛ ریحانة‌الادب، ۱۶/۳؛ شمع انجمن، ۲۰۹-۲۱۰؛ صبح گلشن، ۱۳۳-۱۳۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۴۴، شماره ۷۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۱۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۷/۷؛ قصص‌الخاقانی، ۱۷۸؛ کاروان هند، ۵۳۷-۵۴۷؛ کلمات‌الشعرا، ۵۰-۵۱؛ مرآة‌الخیال، ۱۴۰-۱۴۲؛ مقالات‌الشعرا، ۳۰۰-۳۰۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۲۶/۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۴- ۳۳۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۰/۵-۱۶۱؛ نشتر عشق، ۷۴۱/۲-۷۴۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 546; *Mughals in India*, 432-433.

حجتی

سرمدی اصفهانی (sar.ma.di-e.es.fa.hā.ni)، میرمحمد شریف، ــ ۱۰۱۵ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و به هند رفت و به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در دستگاه جلال‌الدین اکبر، «چندگاه چوکی‌نویس [نوبت‌نویس] بود.» (منتخب‌التواریخ بدایونی، ۲۴۵/۳) سپس همراه شریف آملی به خدمتی در بنگاله فرستاده شد. وی ظاهراً در بنگاله به‌کار بخشیگری اشتغال داشت، چنانکه حکیم ابوالفتح گیلانی در نامه‌ای با تاریخ ۹۹۶ق به میر شریف آملی می‌نویسد: «... مجموعه‌ای مشتمل بر لطایف نظم و نثر و شرایف نثر که اخوی اعزّی بخشی‌الملکی شریفا سرمدا با انبساط خاطر دوستان را روانه کرده بودند، ورود آن باعث افزونی حسن عقیدت گردید، طبع لطیف تو همه فکر نکو کند.» وی در بنگاله در خدمت صوبه‌دار آن ولایت، راجه‌مان سنگه (ــ ۱۰۲۵ق) به سر می‌برد و وی را نیز مدح می‌گفت و از او صله می‌گرفت. در ۱۰۰۹ق از سوی جلال‌الدین اکبر به سفارت نزد ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ ــ ۱۰۳۶ق)،رفت. تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین، مرگ او را در زمان جلال‌الدین اکبر نوشته است، ولی بیشتر تذکره‌نویسان سال مرگ او را ۱۰۱۵ق یاد کرده‌اند. میر محمد شریف نخست فیضی تخلص می‌کرد، اما پس از معارضه‌ای با فیضی ناگوری در حضور پادشاه، تخلص خود را به سرمدی بگردانید.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۹/۱؛ اکبرنامه، ۶۳۱/۳، ۷۸۳؛ بزم تیموریه، ۱۱۰-۱۱۱؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۳۸/۱؛ الذریعه، ۴۴۱/۹؛ رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی، ۱۲۷؛ روز روشن، ۳۵۳؛ شام غریبان، ۱۲۵؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۹-۲۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۴۴، شمارهٔ ۳۷؛ طبقات اکبری، ۴۰۴؛ کاروان هند، ۵۴۷-۵۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۰۳/۲-۶۰۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲۴۵/۳؛ نشتر عشق، ۷۴۱/۲؛ نگارستان سخن، ۳۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۴-۳۴۵؛ هفت اقلیم، ۴۲۱/۲-۴۲۲؛

Ā'in-i Akbari, 1/677; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 546.

برزگر

سرمهٔ سلیمانی (sor.me-ye.so.lay.mā.ni)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی نوشتهٔ تقی‌الدین اوحدی*بلیانی. سدهٔ یازدهم هجری دورهٔ شکوفایی و گسترش فرهنگ‌نویسی بود. در این دوره، در کنار فرهنگ‌های دو یا چند زبانه، چندین فرهنگ فارسی در ایران و هندوستان نوشته شد. مهم‌ترین ویژگی مشترکِ بیشتر این فرهنگ‌ها، رونویسی از فرهنگ‌های پیشین، به‌ویژه لغت فرس اسدی و داشتن اشتباه‌های فراوان درآوردن واژه‌ها و ترکیبات بوده است. در دوره‌های بعد و با افزایش شمار واژگان، این فرهنگ‌ها به‌طور کلی به دو دسته تقسیم گردیدند. یکم فرهنگ‌هایی که با شاهد شعری همراه بودند؛ دوم فرهنگ‌هایی که در آن‌ها به آوردن معنی واژه‌ها، بسنده شده است. میان این دو گروه، فرهنگ‌های گروه نخست، نادرستی‌های کمتری دارند، زیرا نویسندگان آن‌ها، گاه با مراجعه به دیوان‌های شاعران، واژگان و ترکیب‌ها را خود استخراج می‌کردند. یکی از فرهنگ‌های بی‌شاهد، سرمهٔ سلیمانی است. معنی ترکیب سرمهٔ سلیمانی در فرهنگ بهار عجم چنین آمده است: «سرمه‌ای است که چون به چشم کشند، مخفیّات عالم، عیناً و عیاناً، معاینه کنند.» شانی تکلو در بیتی گوید: «غبار موکب او سرمهٔ سلیمانی است – که گشت در نظرش راز جان روشن.» از تاریخ دقیق نگارش سرمهٔ سلیمانی آگاهی نداریم، اما به گفتهٔ نویسندهٔ آن در کتاب دیگرش عرفات‌العاشقین او این کتاب را هنگامی که در زادگاهش اصفهان بود، نوشته است. از آن‌جایی که وی در ۱۰۰۵ق به‌زیارت عتبات عراق رفته و پس از چهار سال اقامت در آن‌جا در ۱۰۰۸ / ۱۰۰۹ق به زادگاهش بازگشته بود تا این که در ۱۰۱۵ق به هند

سفر کرد. بنا بر این، می‌توان گفت که سرمهٔ سلیمانی میان سال‌های ۱۰۰۸ / ۱۰۰۹ تا ۱۰۱۵ق نوشته شده است. تقی‌الدین در مقدمهٔ این اثر می‌گوید، پس از خواندن لغت‌نامه‌های گوناگون بر آن شد تا کتابی از واژگان دشوار غیرمتعارف فارسی گردآورد، که ضمن اختصار، از حشو و زواید هم بری باشد. به‌نوشتهٔ هم‌او: «بعد از عبور و مرور بر نسخ متداولهٔ متعارفه و کتب مبسوطهٔ مشروحهٔ ارباب لغت و غیره، به‌خاطر کثیرالتقصیر رسانید که لغات مشکلهٔ غیرمتعارفهٔ شایعهٔ فرس را در سلک بیان آورد و از آن مختصری سازد و مقیّد نه بر نهجی که متتبّعان سابقه و لاحقه فرموده‌اند، بل نحوی جامع و مانع که حقیقت خیرالکلام ما قلّ و دلّ به احسن وجهی از ناصیه و روش به‌صدد ظهور رسانید.» از این مقدمه چنین برمی‌آید که تقی‌الدین کتاب‌های فرهنگ مشهورِ پیش از خود، مانند نسخهٔ وفایی، مؤیدالفضلاء، تحفة‌الاحباب اوبهی، لغت فرس اسدی، شرفنامهٔ مدیری، السامی فی‌الاسامی، رسالهٔ میرزا ابراهیم و مانند آن‌ها را، که گویا سروری در مجمع‌الفرس از آن‌ها بهره برده بود، دیده است. از محتوای سرمهٔ سلیمانی نیز چنین بر می‌آید که در بسیاری از واژگان و معنی‌های داده، مرجع سروری و تقی‌الدین حتی در ترکیب یکی بوده است، چندان‌که در تصحیح آن می‌توان از مجمع‌الفرس مانند نسخه‌ای دیگر استفاده کرد. دربارهٔ شباهت‌های این دو کتاب، تقی‌الدین در عرفات‌العاشقین، در حکایتی که آن را در شرح زندگانی سروری کاشانی آورده، چنین گفته است: «مضمون رقعهٔ بهجت و مسروری مولانا سروری از کاشان است، اما اکثر اوقات در صفاهان رخت افکنده به‌سر می‌برد. نام وی محمد قاسم است. صاحب دقت ادراک و تتبع الفاظ فرس است. در حل لغات دری فرس فرهنگی ساخته به‌غایت مفید. و در این ایام، استماع شد که تغییرات داده باشد. وقتی که این ذره در صفاهان، رسالهٔ سرمهٔ سلیمانی را در حل لغات دری و فارسی به اتمام رسانیدم، از حسد و رشک، شکایت کمینه، نزد حاکم عراق، میرزا محمد وزیر خراسانی که صاحب کمال ادراک و جامع بوده، برده گفت که فلانی لغات مرا داخل رساله خود نموده. گفتند عبارات تو را اقتباس نموده؟ گفت نه، لغات مرا برداشته. باز پرسیدند که آن لغات را تو وضع کرده بودی؟ گفت نه. در جواب فرمودند که پس هرگاه تو به این مایه جمعیت و تتبّع، توانی لفظ چندی را جمع ساخت و معانی بر او مرتب داشت، او خود به طریق اولی. والحق چون مادهٔ قابلی به‌دست خوش طبعان افتاده بود، مدتی او را بر سر همین پیش کشیده، مهزله ساخته بودند؛ لهذا شرمنده به کاشان رفت. والحال که بنده به هند باز آمده‌ام، باز مدتی است که در صفاهان است...» در جلد دوم تذکرهٔ مخزن‌الغرائب هم در این‌باره چنین آمده است: «مولانا محمد قاسم سروری کاشانی، اما نشو و نما در صفاهان یافته بود، در هند هم آمده، فرهنگ که در لغت فرس نوشته معروف است. مولانا تقی اوحدی، رساله‌ای نوشته بود. پیش امیری [یعنی سروری] رفته اظهار ساخت که رسالهٔ ما را شیخ اوحدی به نام خود کرده. چون دروغش برملا گردید، خجل گردید. وقتی که یاران او را می‌دیدند، خنده می‌کردند. وی از این باعث، بسیار بد می‌برد. در شعر و انشا نیز دستی داشته، از اوست: تا غنچه‌ای زگلبن رسوایی‌ام شکفت ــ بس خارها که در دل پر خون شکسته شد. شاید که همان دزدی تقی اوحدی، این گل خیر داده باشد که درین بیت اظهار کرده.» شمار واژگانی که در سرمهٔ سلیمانی معنی شده، ۵۸۵۰ است. در این فرهنگ، واژه‌ها و اصطلاحات دشوار به کار رفته در متون به‌جا مانده از نخستین سده‌های نظم و نثر فارسی، گردآوری شده است. بیشتر این واژه‌های دشوار، چون کمتر در گفت‌وگو به کار می‌رفت، بعدها به‌دست فراموشی سپرده شد. نام برخی کسان، مکان‌ها، رودها، کوه‌ها، شهرها، گیاهان، داروها، ترکیب‌ها و اصطلاحاتی چند نیز در این فرهنگ آمده است. سرمهٔ سلیمانی، چون فرهنگی بی‌شاهد است، نویسنده تنها به آوردن معانی و توضیحاتی دربارهٔ واژه‌ها بسنده کرده است. ترتیب آوردن واژه‌ها در این فرهنگ بر مبنای حرف نخست و آخر، همانند مجمع‌الفرس سروری و فرهنگ جعفری، است، یعنی به تعداد سی و دو حرف، به سی و دو باب تقسیم شده و هر باب نیز به ناچار تا جایی که ممکن بوده، به این تعداد یا کمتر بر مبنای حرف آخر تقسیم گردیده است. براین مبنا چون نویسنده چهار حرف ویژهٔ فارسی را از حرف‌های عربی همانند آن جدا کرده است، از این رو چهار حرف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» را «بالعجمی»، «جیم‌العجمی»، «زاءالعجمی» و «کاف‌العجمی» می‌نویسد. شماری از واژه‌های عربی، هندی، ترکی، یونانی کهن و اندکی هم واژه‌های دساتیری در این فرهنگ وارد شده است، اما تقی‌الدین همهٔ آن‌ها را واژه‌های فارسی می‌داند. با این که تقی‌الدین در نگارش این فرهنگ کوشیده است تا معنی‌های گوناگون، ضبط‌ها و مترادف‌های هر واژه را بنویسد و به‌وجوهی مختلف که یک واژه به‌خود گرفته است اشاره کند، او هم، مانند دیگر فرهنگ‌نویسان آن دوره، در کار خود کمتر به‌نقد و بررسی پرداخته است؛ چنان‌که می‌توان گفت که او در کار خود، نه‌تنها به

رونویسی از آن‌چه دیگران نوشته‌اند، پرداخته، بلکه اشتباهاتی بیشتر را هم در فرهنگ خود وارد کرده است. با این‌همه، سرمهٔ سلیمانی یکی از مآخذ محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی در نگارش برهان قاطع و نیز فرهنگ بحراللغات است، که بر اهمیت این اثر می‌افزاید. از دیگر سو، سرمهٔ سلیمانی یگانه اثری از تقی‌الدین اوحدی بلیانی است که تاکنون به‌چاپ رسیده است. سرمهٔ سلیمانی در ۱۳۶۴ش با تصحیح و حواشی محمود مدبری، چاپ و منتشر شده است.

منابع: برهان قاطع، مقدمه؛ سرمهٔ سلیمانی، به تصحیح و حواشی محمود مدبری؛ فرهنگهای فارسی، ۱۳۲-۱۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۶۸۰/۲؛ سیدعلی‌آل داود، «عرفات‌العاشقین: سیری در احوال و آثارِ مؤلفِ آن»، نامهٔ فرهنگستان، سال یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۴ش، ص ۴۹.

نوش‌آبادی

سرو آزاد (sarv-e.ā.zād) / دفتر یا جلد دوم مآثرالکرام، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال شاعرانی که بعد از ۱۰۰۰ق در هند می‌زیسته‌اند، نوشتهٔ آزاد بلگرامی* (۱۱۱۶ــ ۱۲۰۰ق). این کتاب گرچه به عنوان جلد دوم مآثرالکرام نوشته شده، اما درواقع کتابی مستقل است در دو بخش: بخش یکم دربارهٔ صدوچهل‌وسه شاعر فارسی‌گوی و بخش دوم در احوال هشت شاعر هندی‌زبان است. آزاد در این کتاب شرح احوال خود را درشمار شاعران فارسی‌گوی آورده است. این کتاب در ۱۱۶۶ق نوشته شده و در ۱۳۳۱ق در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۶ - ۷۰۷؛ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان، ۴۸۵/۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۸۳ - ۳۸۴؛ دانشنامه ایران و اسلام، ۸۳/۱؛ سرو آزاد، مقدمه؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، شمارهٔ ۲، سال بیست‌ویکم، ص ۷۵.

مژدهی

سرور (so.rur)، میرزا رجب‌علی‌بیگ فرزند اصغرعلی‌بیگ، ــ ۱۳۱۷ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم لکنو و از شاگردان نوازش حسین‌خان نوازش بود. سرور عربی و فارسی را به‌خوبی می‌دانست و در خوش‌نویسی و موسیقی نیز دست داشت. به گفتهٔ نیر مسعود نسخه‌ای از کلام‌الله مجید، به خط او، در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود. سرور دوازده اثر ادبی هم دارد. از آثارش: فسانهٔ عجایب؛ فسانهٔ عبرت؛ شکوفهٔ محبت؛ گلزار سرور؛ نامه‌های سرور؛ انشای سرور که دربردارندهٔ اشعار فارسی سراینده است؛ سرور سلطانی که خلاصهٔ تاریخ شمشیرخانی ــ که خود خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی، به‌قلم توکل‌بیگ است ــ و سرور به دستور واجدعلی‌شاه به تألیف آن پرداخته است. این اثر به‌سبب درستی وقایع تاریخی دربارهٔ موضوع‌های گوناگون از دیگر روایت‌های شاهنامه معتبرتر است. مؤلف در تدوین این اثر از کتاب‌هایی چون تاریخ طبری، روضة‌الاخبار، اخبار ملوک عجم، روضة‌الصفا، تاریخ ملوک و تاریخ عجم بهره برده است. سرور سلطانی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۵م).

منابع خوش معرکهٔ زیبا، ۲۳۲-۲۳۴؛ ریاض‌الفردوس، ۹۲-۹۳؛ طبقات شعرای هند، ۴۳۹؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰۶؛ گلشن بی‌خار، ۲۴۰؛ گوهر نوشاهی، «دو نقش مهم در ترجمهٔ شاهنامه به‌زبان اردو»، دانش، شمارهٔ ۲۹-۳۰، بهار و تابستان ۱۳۷۱ش، صص ۱۲۳-۱۲۴.

فتح‌نیا طبری

سرور احمدآبادی (so.rur-e.ah.mad.ā.bā.di)، حکیم محمد فرزند حکیم حضور احمد، ــ ۱۲۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ناره بود. علوم متداول را نزد مولوی رحمان‌علی مؤلف تذکرهٔ علمای هند فراگرفت. مضامین بیشتر اشعار او در بیان حکایت‌ها و روایت‌های تاریخی و مذهبی است. وی قصهٔ اویس قرنی را به‌نظم درآورد و همچنین تضمین مسدسی بر یک غزل نعتیهٔ سعدی شیرازی به‌فارسی نوشته است که همهٔ آن در تذکرهٔ علمای هند آمده است. در اواخر عمر سرگرم نوشتن فتوح‌الشام به‌بحر متقارب بود، اما پیش از اتمام کار دیده بر جهان فروبست.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۹۰-۱۹۲؛ تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۶/۲.

امیرهدائی

سرور دهلوی، مولانا حکیم مفتی غلام‌سرور فرزند غلام‌محمد ← غلام‌سرور لاهوری

سرور سلطانی ← سرور، میرزا رجب‌علی‌بیگ

سرور شاه‌جهانپوری (so.rur-e šāh.ja.hān.pu.ri)، لاله هیت‌پیت پرشاد، سدهٔ سیزدهم هجری، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی

شبه‌قاره. از هندوان شاه‌جهانپور، از کاست‌کایته، بود و تا زمان تألیف آفتاب عالم (۱۲۳۸ ـ ۱۲۶۹ق) حیات داشته و از عمرش بیش از هشتاد سال می‌گذشته است. به گفتهٔ مولوی محمد مظفرحسین صبا در روز روشن، سرور در تاریخ‌گویی مهارت داشته و دارای تذکرةالشعرایی بوده که در آن همراه زندگینامهٔ هر سراینده یک رباعی از خود نیز آورده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان ۱۹۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۴۴/۱؛ الذریعه، ۴۴۲/۹؛ روز روشن، ۳۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۳/۳، ۱۸۹۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 58.

برزگر

سرور لکنویی (so.rur-e.lak.nu.i)، پندت لچهمی‌رام، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم کشمیر بود، اما در واپسین سال‌های پادشاهی شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ـ۱۱۸۹ق) زادگاهش را ترک گفت و در لکنو نشیمن گزید. سرور شاعری غزل‌سرا و دارای دیوانی در سی‌صد غزل، دو ترجیع‌بند، یک مثنوی و یک قصیده بوده است. او مثنوی و قصیدهٔ دیوان خود را در ستایش حبیب‌اللـه‌خان نامی سروده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بی‌تو جان بر لبم و ذوق تپیدن باقی است ـ یک نفس فرصت و صد ناله کشیدن باقی است.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۵۱/۱-۳۵۳؛ ریاض‌الفصحا، ۱۵۰-۱۵۱؛ گلستان سخن، ۱۳/۲-۱۴؛ نگارستان سخن، ۱۳/۲-۱۴.

جهان‌تاب

سروری (so.ru.ri)، سکندر، ز ۱۱۱۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاعر صوفی‌منش و پیرو طریقت قادریّه بود و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. دیوان خود را در ۱۱۱۴ق مرتب کرد و مستعدخان محمد ساقی (ـ ۱۱۳۵ق)، مؤلف مآثر عالمگیری، دیباچه‌ای بر آن نوشت. دیوان سروری، که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود شامل غزلیات (بیشتر در مایه‌های عرفانی و اخلاقی و نیز غزلی در مدح اورنگ‌زیب)، رباعیات، قطعات، مادهٔ تاریخ و در پایان قصیده‌ای با عنوان «عمان‌المعانی» است.

منابع: فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱۳/۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 58.

برزگر

سروری ← مجمع‌الفرس

سروری کاشانی (soru.ri-ye.kā.sā.ni)، محمدقاسم فرزند حاجی محمد، ـ ۱۰۴۴ق، فرهنگ‌نویس و شاعر ایرانی. پدرش کفشگر بود و او نیز نخست پیشهٔ پدر را پی گرفت، ولی در اوان جوانی آن را رها کرد. پس از آن به کسب دانش پرداخت و در ادب فارسی، به‌ویژه در لغت، استادی یافت. گرچه از مردم کاشان بود، اما بیشتر در اصفهان زندگی می‌کرد. در ۱۰۳۲ق در اصفهان با پیترودلاواله، جهانگرد ایتالیایی دیدار کرد. حدود ۱۰۳۲ق به هندوستان رفت و به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) پیوست. چند سال از زندگی خود را در لاهور به سر آورد و سرانجام در راه سفر حج درگذشت. باارزش‌ترین کار او تألیف فرهنگ سروری / مجمع‌الفرس است که آن را نخست در ۱۰۰۸ق به‌نام شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) نوشت. در ۱۰۱۸ق خلاصه‌ای از این کتاب را به‌نام خلاصة‌الجمع به اعتمادالدوله حاتم‌بیگ اردوبادی (ـ ۱۰۱۹ق) اتحاف کرد و در ۱۰۲۸ق با استفاده از فرهنگ جهانگیری تحریر دیگری از کتابش ترتیب داد. پس از بازگشت به هند باری دیگر در مجمع‌الفرس بازنگری کرد و در ۱۰۳۶ق در لاهور تحریر سوم و در ۱۰۳۹ق در اکبرآباد (آگره) تحریر چهارم آن‌را تدوین کرد. سروری شعر نیز می‌سرود و ابیات پراگنده‌ای که از او در تذکره‌ها نقل شده روان و استوار است. ساقی‌نامهٔ او در تذکرهٔ پیمانه آمده است.

منابع: پیمانه، ۲۴۲ ـ ۲۴۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۰/۵-۳۸۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۹۷ ـ ۳۹۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۹۱؛ الذریعه، ۴۴۳/۹؛ ۲۰۱/۱۶، ریحانه، ۱۹/۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۷۳؛ صبح گلشن، ۲۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۷/۳ ـ ۱۹۲۸؛ کاروان هند، ۵۵۰ ـ ۵۵۴؛ مجمع‌الفرس، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، کتاب‌فروشی علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۳۸ش؛ مخزن‌الغرائب، ۶۸۰/۲-۶۸۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۴/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/498; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 580; *Mughals in India*, 457.

رسولی

سروری لکنویی (so.ru.ri-ye.lak.nu.i)، شیخ‌رضی‌الدین، معروف به غلام‌مرتضی، سدهٔ دوازدهم و سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از ابراهیم‌آباد سودهره از توابع لاهور بود، ولی خود در شاه‌جهان‌آباد/دهلی پرورش یافت و بزرگ شد. از محمدنظام‌خان معجز پیشاوری (ـ ۱۱۶۲ق) اصلاح‌سخن می‌گرفت. در زمان یورش نادرشاه به دهلی (۱۱۵۱ق) از آن‌شهر گریخت و در لکنو نشمین گزید. در اواسط سدهٔ سیزدهم هجری درگذشت. نسخه‌ای از مثنوی ختم کلیات سروری در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۶۱/۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸۰،۱۸۱؛ الذریعه، ۴۴۳/۹؛ روز روشن، ۳۵۴؛ صبح گلشن، ۲۰۲-۲۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۳۸۷.

برزگر

سروری یزدی (sar.va.ri-ye.yaz.di)، مولانا سروری، ز ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از مردم یزد بود و گویا نخست در ملازمت شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) به‌سر می‌برد. بعدها به هند کوچید. به نوشتهٔ تقی اوحدی، که سروری در راه مندو / مالوه با او و دوستانش برخورده و در آن‌راه با آنان همراهی داشته است. سروری پس از ترک ایران، نخست مدتی در ملازمت میرزاغازی‌بیگ ترخان متخلص به وقاری، حاکم سند (۱۰۰۸ ــ ۱۰۲۱ق)، در تته یا قندهار به‌سر برد و سپس به دربار گورکانی رفت و چندی را با خواجه غیاث‌الدین‌محمدتهرانی (ــ ۱۰۳۱ق) اعتمادالدولهٔ‌جهانگیر گذراند و در زمان تألیف عرفات (۱۰۲۲ ـــ ۱۰۲۴ق) در دکن بود. به‌گفتهٔ مولوی‌محمدمظفرحسین‌صبا، سروری احتمالاً کشمیر را نیز سیاحت کرده، چراکه در مثنوی خود ابیاتی در تعریف راه‌کشمیر گفته است (روز روشن، ۳۵۵). وی گویا اشعار زیادی داشته و دیوانی نیز گرد آورده بود که امروزه در دست نیست.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۶؛ روز روشن، ۳۵۵؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۳۶۷/۱؛ کاروان هند، ۵۵۴-۵۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۶۸۲/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۲۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۵۷.

برزگر

سروش (so.ruš)، هفته‌نامه / دوهفته‌نامهٔ فرهنگی، تاریخی و ادبیِ ادارهٔ مطبوعات پاکستان / وزارت اطلاعات و انتشارات دولت پاکستان (کراچی) به‌فارسی. صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن، به‌ترتیب محمدخلیل قریشی و محبوبهٔ هاشمی بودند و سردبیران آن، عبدالواحد، ع.رشید طارق و سلطان محمد بودند. نخستین شمارهٔ آن در ۱۳۳۵ش در کراچی منتشر شد، و فاصلهٔ انتشارش یکم و پانزدهم هر ماه بود. هدف اساسی سروش گسترش روابط با دولت افغانستان بود و در تدوین مطالب آن، بیشترین توجه، به افغانستان و تاریخ و فرهنگ این کشور می‌شد. سروش ح۱۳۴۴ / ۱۳۴۵ش تعطیل شد و به‌جای آن، مجلهٔ هلال درکراچی، درکانون توجه قرارگرفت. مجموعه‌ای از این هفته‌نامه در آرشیو سید محمد صدری طباطبایی نائینی، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ ملی ایران (شمارهٔ دوم از جلد دوم به‌تاریخ ۱۱ جوزا ۱۳۳۶ و شمارهٔ ششم از جلد پنجم به‌تاریخ ۲۴ اسد ۱۳۳۹ش) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۹/۳؛ راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۶/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۴۱؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۵۴؛ فهرست مقالات فارسی، ۴/ شصت و پنج؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۸؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۶.

مرتضوی

سروش پورکیوان (so.ruš-e.pur-e.kay.vān)، سروش پورکیوان پورکامگار، ز۱۰۳۶ق، نویسنده و موبد زرتشتی شبه‌قاره. نسب پدری او را به زرتشت و نسب مادری او را به جاماسب رسانیده‌اند. به‌نوشتهٔ دبستان مذاهب، سروش در فراگیری علوم عقلی و نقلی اهتمام ورزید و زبان‌های عربی، فارسی و هندی را نیک می‌دانست. او از شاگردان آذرکیوان* بود و علوم اسلامی را هم نزد فرزانه بهرام فرزند فرهاد فراگرفت. نویسندهٔ دبستان مذاهب با اشاره به دیدار خود با سروش در ۱۰۳۶ق در کشمیر، از وی به موبدی بس پرهیزکار یاد می‌کند که شصت سال پارسایانه بزیست و پیوسته نیز در سفر بود. او در کتاب خود حکایت‌هایی افسانه‌وار، مانند راه‌رفتن سروش بر آب و آتش و هوا یا شنودن سخن جانوران و گیاهان آورده است. به‌نوشتهٔ

مؤلف دبستان مذاهب، موبد سروش دارای تصانیف ستودهٔ بسیار، مانند نوشدارو، سکنگبین، زردست افشار و مانند آن‌ها بود. وی همچنین یادآور می‌شود که از محمدمحسن‌نامی شنیده شد که «من از او [موبد سروش] سیصد و شصت دلیل اثبات واجب شنیدم، چون خواستم به تحریر آرم، میسر نگشت.» از کتاب‌های موبد سروش، از سکنگبین و نوشدارو تنها نامی به‌جا مانده، اما زردست افشار که کتابی دربارهٔ قواعد ریاضت و تمرین اعمال مربوط بدان به‌روش مرتاضان و جوکیان هند بوده، اکنون در دست است. زردست افشار* را نباید با کتابی دیگر به همین نام از دادپویه* یکی پنداشت، که این یک رساله‌ای کوچک در یزدانشناسی و شرح اقوال حکیمان ایران باستان به‌روش اشراقیان است. نام این کتاب را به‌اشتباه زردشت افشار نیز نوشته‌اند، اما به‌نوشتهٔ موبد سروش، آذر کیوان خود آن را زردست افشار نامیده است. به‌نوشتهٔ موبد سروش در حاشیهٔ کتابش، زردست افشار زری در گنج خسروپرویز بوده است. شگفت آن‌که مدی که پژوهش‌هایی ارزشمند دربارهٔ آذرکیوان و پیروان او کرده است، واژهٔ «دشت» در «دشت افشار» را همان «دشت» فارسی به‌معنای «مشک خشک» و واژهٔ «افشار» را از مصدر «افشردن» و «فشردن» دانسته است، اما وی گوید که معنی آن مشکوک به نظر می‌رسد. دشت در برخی فرهنگ‌های متأخر مانند فرنودسار / فرهنگ نفیسی به معنای «مشک خشک» آمده است، اما مشک خشک افشرده محملی ندارد. عجیب‌تر آن‌که مترجمان انگلیسی دبستان مذاهب، «زردشت افشار» را «زرِدُشت افشار» خوانده و افشار را به‌معنای رفیق گرفته و این ترکیب را «رفیق زردشت» معنی کرده‌اند. در برهان قاطع «افشار» به‌معنای ممد، معاون، شریک و رفیق هم آمده، مانند دزدافشار که نام یکی از ترکان بوده است. مدی برای پیدا کردن «رفیق زرتشت» پس از بررسی زردشت افشار از روی برگردان گجراتی آن، می‌نویسد «من هیچ‌گونه رابطه‌ای بین آن و زردشت پیامبر نمی‌یابم.» چنین برمی‌آید که این نام مصحف «زردست افشار» یا «زرمشت افشار» است، زیرا به‌نوشتهٔ ابوریحان بیرونی در الجماهر فی‌الجواهر در عنوان «فی ذکرالذهب» و ظن غالب دربارهٔ ذهب‌المستشفار (همان زرمشت افشار) این است که به مناسبت نرمی بدین نام خوانده شد، و آن در روزگار پادشاهان ایران از جهت سیاست بر عامهٔ مردم ممنوع بود و اختصاص به ملوک داشت... و حمزه گوید که «سیبه، کره‌ای از طلای محلول بود که پادشاهان در به دست گرفتن آن ولعی داشتند، چنان‌که اکنون لخلخه (خلطی از مشک و عنبر و کافور و مانند آن) معمول است، و چون آن را به‌دست می‌گرفتند، طلا از میان انگشتان مانند عصاره‌ای جاری می‌شد.» همچنین به‌نوشتهٔ آرتور کریستن‌سن در ایران در زمان ساسانیان «از عجایب و نفایس دستگاه پرویز... قطعهٔ زری به وزن ۲۰۰ مثقال (مشت‌افشار) بود که چون موم نرم بود، و می‌توانستند آن‌را به اشکال مختلف درآورند.» شاید این بیت خاقانی شروانی در قصیدهٔ معروف ایوان مداین: «کسریٰ و ترنج زر، پرویز و به زرین ــ بر باد شده یکسر، با خاک شده یکسان» اشاره به همین زرمشت افشار است. بنابراین، می‌توان گفت که نگارندهٔ زردشت افشار بدین‌گونه خواسته است تا کتاب خود را به یکی از یادگارهای ایران باستان نسبت دهد.

منابع: ایران در زمان ساسانیان، ۴۸۷؛ برهان قاطع، ۱۴۹/۱؛ تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۱۵۸-۱۵۹؛ الجماهر فی‌الجواهر، تحقیق یوسف‌الهادی، ۳۸۵-۳۸۶؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۳/۱؛ دبستان مذاهب، ۲۷/۱، ۳۸-۴۱، ۷۲، ۷۹-۸۱؛ ۱۱/۲، ۱۷، ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۱۲۳؛ دیوان خاقانی شروانی، به‌کوشش ضیاءالدین سجادی، ۳۵۹؛ فرهنگ نفیسی، ۱۵۰۸/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷/۱؛ محمد معین، «آذر کیوان و پیروان او»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال سوم، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۳۶ش، صص ۲۹، ۳۲-۳۳؛

Iranica, 3(2)/ 185.

نوش‌آبادی

سرهند مین فارسی‌ادب (ser.hend.min.fār.si.a.dab)، کتابی به‌اردو دربارهٔ ادبیات فارسی در سرهند، تألیف ادریس احمد. این کتاب در دو مقدمه و پنج باب نوشته شده است. مقدمهٔ یکم که گفتاری کوتاه است به‌قلم امیرحسن عابدی که استاد مؤلف است و مؤلف کتاب خود را به وی پیشکش کرده است. در مقدمهٔ دوم که به‌قلم خود ادریس احمد نوشته شده است او به اختصار به‌اهمیت زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره و رواج آن در سده‌های گذشته، اهمیت شهر سرهند و سهم آن در رواج ادبیات فارسی و نیز قرارگرفتن سرهند به‌عنوان مرکز سلسلهٔ نقشبندیهٔ مجددیه در دوره‌های جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) پرداخته است. در باب اول دربارهٔ زمینهٔ تاریخی، سیاسی و ادبی پنجاب و سرهند توضیحاتی داده است. باب دوم به دو بخش تقسیم شده است:

در بخش یکم به شرح احوال و آثار پنج تن از شعرای معروفی که در سرهند به‌دنیا آمدند و یا از مناطق دیگر به سرهند کوچیدند و در آنجا زندگی کردند پرداخته است. این پنج تن ناصر علی سرهندی، راسخ سرهندی، محمدافضل سرخوش، محمدحسن ایجاد و سعادت‌یارخان رنگین بودند. در بخش دوم شرح احوال و نمونهٔ آثار بیست‌وپنج تن از شعرایی آمده که در درجهٔ دوم معروفیت قرار دارند. این بخش با شرح حال عیشی حصاریِ سرهندی آغاز شده و به وسعت سرهندی پایان یافته است. باب سوم با عنوان تاریخ‌نگاران و نثرنویسان به شرح احوال و نمونهٔ آثار چهارده تن از تاریخ‌نگاران و مترجمان اختصاص دارد و با یحیی‌بن‌احمدبن عبدالله سرهندی آغاز شده و به شیخ قطب‌الدین سرهندی پایان یافته است. در باب چهارم با عنوان خاندان و سلسلهٔ مجددیه ابتدا دربارهٔ سلسلهٔ مجددیه توضیحاتی داده و سپس به شرح احوال و کارهای علمی و مذهبی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی و فرزندان و مریدان وی پرداخته است. در باب پنجم با عنوان علما و صلحا، بیست و چهار تن از علما و صوفیانی معرفی شده‌اند که صاحب تألیف و آثار مکتوب نیستند، اما با سخن‌رانی‌ها و کارهای تدریسیِ خود در ادامهٔ حیات ادب فارسی در شبه‌قاره تأثیر بسزا داشتند و شاگردانی تربیت کردند که در تاریخ ادب فارسی صاحب نام شده‌اند. این باب با یاد شیخ‌الهداد بن صالح سرهندی آغاز شده و با زندگینامهٔ شیخ‌علی‌رضا سرهندی پایان یافته است. منابع و حواشی استفاده شده در هر باب در آخر همان باب آمده است. این کتاب که به‌عنوان رسالهٔ دکتری ادریس احمد به دانشگاه دهلی ارائه شده است به اهتمام خود مؤلف به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۸م).

منابع: زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۱۶؛ سرهند مین فارسی ادب.

سلیم‌مظهر

سرهندی، محمدفرخ‌شاه فرزند محمدسعید فرزند احمد سرهندی ← فرخ‌شاه سرهندی

سرهندی ← فرخ‌شاه سرهندی

سسی و پنون (sas.si.va.pan.nun)، از افسانه‌های عشقی کهن هندی در سرزمین سند. این داستان از پرآوازه‌ترین داستان‌های بومی سند است و در پنجاب و بلوچستان نیز آوازهٔ فراوان دارد و شاعران بومی آن را بارها به زبان‌های سندی، پنجابی، اردو و فارسی سروده‌اند. روایت‌های گوناگون این داستان که شاید ریشه در واقعیت دارد تا اندازه‌ای با یکدیگر متفاوت است، ولی روی‌هم‌رفته این داستان را می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد: در شهر بنپور / بمپور در سند پادشاهی بود که او را فرزندی نبود تا سرانجام اختربینان بدو آگاهی دادند که او را دختری می‌آید که در چهارده‌سالگی به کسی دل می‌بازد و مایهٔ رسوایی پدر می‌شود. پادشاه بفرمود تا هر گاه یکی از زنانش دختری زاید آن دختر را نابود سازند. اما چون دختر زاده شد، مادرش وی را در صندوقی نهاده به آب سند سپرد (به روایتی دیگر، این برهمنی در شهر حسن‌آباد یا بمپور بود که فرزند نداشت و چون صاحب دختری شد در طالع وی دید که در آینده به مسلمانی دل می‌سپارد و مایهٔ رسوایی پدر می‌شود. در نتیجه، او را در صندوق نهاد و به آب رود سپرد). گازری که فرزند نداشت صندوق را یافت و دختر را به خانهٔ خود در حسن‌آباد برد و او را سسی (= ماه‌مانند) نامید و به فرزندی خود گرفت. دختر بزرگ شد و در زیبایی چندان آوازه یافت که پنون پسر شاه کیج /کچ‌مکران در بلوچستان نادیده شیدای او شد و از درد دوری او در بستر بیماری افتاد تا سرانجام به قافله‌سالاری گروهی که پادشاه کیج برای آوردن غله به حسن‌آباد فرستاد بدان شهر رفت. وی ناشناس در جامهٔ گازری به خانهٔ سسی راه یافت و پس از دیداری‌هایی با سسی وی را از پدرخوانده‌اش خواستگاری کرد و پس از آنکه از آزمایش‌هایی که پدرخواندهٔ سسی برای پذیرش این خواستگاری تعیین کرده بود سرافراز بیرون آمد، به‌وصال دلداده رسید و در حسن‌آباد ماندگار شد. اما پادشاه کیج از این ازدواج برآشفت و چون پنون از فرمان وی در بازگشت به زادبومش سر باز زد، دسته‌ای را به رهبری دیگر پسران خود به حسن‌آباد فرستاد. آنان شبی پنون را به بهانه‌ای نزد خود بردند و وی را شراب نوشاندند و بیهوش کردند و با خود به کیج بردند. پگاه آن شب، سسی در پی پنون رهسپار حسن‌آباد شد، اما در بیابان راه گم کرد و به چوپانی برخورد و پس از بازگفتن داستان خود برای او، از تشنگی و فرسودگی درگذشت و چوپان پیکرش را به خاک سپرد. از سوی دیگر، پنون هم پس از به‌هوش آمدن به سوی حسن‌آباد شتافت. چون به چوپان برخورد و از داستان سسی آگاهی یافت از خدا خواست که وی را در خاک فرو برد. چنین شد و دو دلداده در زیر خاک به‌هم رسیدند. داستان سسی و پنون را بسیاری از سرایندگان شبه‌قاره به‌نظم (و گاهی به نثر) فارسی درآورده‌اند که یکی از کهن‌ترین این منظومه‌ها را شاعری ناشناس در ۱۰۳۸ق سروده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ الله‌بخش‌اسدنظامی در

شهر جهانیان مولتان (به‌شمارهٔ ۱۱۴/۱۰R) نگه‌داری می‌شود. از دیگر منظومه‌هایی که به فارسی در این داستان سروده شد، آثار زیر را می‌توان نام برد: ۱ــ حسن و ناز از میرمحمدمعصوم‌نامی بهکری (۹۴۴ــ ۱۰۱۹ق) که پیش از ۱۰۰۴ق سروده شده است؛ ۲ــ مثنوی زیبا نگار / زیبا و نگار از حاجی‌محمدرضا رضایی تته‌ای در ۵۵۰۰ بیت که در ۱۰۵۳ق سروده شده است ۳ــ دستور عشق از لاله‌منشی‌جوت‌پرکاش ایمن‌آبادی، متخلص به پرکاش، فرزند دیوان مل‌رای شوقی (ــ ۱۱۱۹ق). این منظومه در ۱۱۳۶ق سروده شده و در ۱۸۶۵م در فیروزپور به چاپ رسیده است؛ ۴ــ نامهٔ عشق از اندرجیت منشی در ۹۸۲ بیت که در ۱۱۴۰ق سروده شده و در ۱۳۳۸ش به کوشش دکتر وحید قریشی در لاهور به چاپ رسیده است؛ ۵ــ سسی و پنون از سندرداس آرام پنجابی (ز۱۱۷۹ق)؛ ۶ــ تازه گلشن از فیض‌الله ضیاء گجراتی که در ۱۲۰۴ق ساخته شده است؛ ۷ــ حسن و عشق از محمدافضل سرخوش لاهوری (۱۰۵۰ ــ ۱۱۲۶ق)؛ ۸ــ وقایع پنون که نخست محمدحسین بن حافظ عبدالله بن شیخ ابوالحسن مبارک (ــ ۱۲۲۵ق) که در گاجرگوله در بخش گوجرانواله می‌زیست شروع به سرودن آن کرد، ولی کارش ناتمام ماند تا این که شاگردش شهبازخان ملهی بن محمد جمیل جلالوی (۱۲۱۱ق ــ) در ۱۲۵۱ق کار وی را دنبال کرد و به پایان رسانید. این مثنوی در ۸۲۲ بیت است و در ۱۸۷۶ و ۱۹۲۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۹ــ سسی و پنون از فرح‌بخش فرحت لاهوری (ــ ۱۲۵۶ق)؛ ۱۰ــ شهید ناز از قاضی مرتضی‌خان سورتی که در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست؛ ۱۱ــ تحفة‌الکرام که آن‌را شاعری به‌نام مخدومی در ۱۲۵۶ق سروده است؛ ۱۲ــ مهر و ماه سرودهٔ پیرمحمداودهی که در ۱۱۸۰ق سروده شده است؛ ۱۳ــ طور عشق از محمد سلامت‌علی‌خان، متخلص به سلامی، که در ۱۳۱۳ق سروده شده و در ۱۳۸۳ق به چاپ رسیده است؛ ۱۴ــ سسی و پنون از سیدجلال عاصی، متخلص به کلیم (ز۱۳۵۵ق) که ملمعی به دو زبان فارسی و سرائیکی است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۰،۱۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۹/۷، ۸۲۸-۸۲۹؛ ۸۵۳؛ ۱۰۲۵/۸، ۱۰۵۳، ۱۰۶۳، ۱۱۸۱، ۱۲۵۷، ۱۲۶۲، ۱۳۵۸، ۱۳۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۱۱/۴، ۲۹۰۹،۳۳۰۲؛ سردار سنگانی، «داستان زیبانگار»، سخن، سال ششم، شمارهٔ ۱، صص ۳۴ــ۳۸؛ دکتر طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۲۱/۲-۱۲۳،۱۳۳؛ سید ابوالفضل طباطبایی، «سسّی پنون»، هلال، شماره مسلسل ۸۲، جلد شانزدهم، شماره ۴-۵ (مرداد - شهریور ۱۳۴۷ش/ژوئیه - اوت ۱۹۶۸م)، صص ۱۶۳-۱۶۷.
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/684; *Mughals in India*, 206,230.

برزگر

سعادت‌الله رنگپوری (sa.ā.da.tol.lāh-e.rang.pu.ri)، منشی سعادت‌الله فرزند جان‌محمد، ز ح۱۸۲۰م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در رنگپور (شمال بنگلادش کنونی) زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. او پس از اتمام دورهٔ دبستان، زادگاهش را ترک گفت. چندی نگذشت که منشی یک‌دسته / فوج از سپاه انگلیسی‌ها شد. اما پس از مدتی از این کار کناره گرفت. وی سپس به پیشنهاد ژنرال ایسترتیه، به‌سرپرستی نواب مظفرجنگ محمدرضاخان، نایب صوبه‌دار بنگال سرگرم کار شد. سعادت‌الله بر آن بود تا از سوی دولت به کار در نزدیکی رنگپور یا گهورراگهات گمارده شود، اما چنین نشد؛ پس دیگربار از کارش کناره گرفت و انزوا گزید. از برخی نوشته‌های به‌جا مانده از سعادت‌الله چنین برمی‌آید که رای‌گوری پرشاد فرزند راجادیبی پرشاد او را به اتالیقی برادر کوچک خود رای‌کشن پرشاد انتخاب کرده بود. سعادت‌الله پس از مرگ رای‌گوری پرشاد خواست تا از کارش کناره گیرد، اما دیوان گنگاگو بند پرشاد فرزند رای‌گوری درخواستش را نپذیرفت و آموزش را به او سپرد. گویا چون سعادت‌الله راتبه‌اش را پیوسته نمی‌گرفت از این کار هم دست‌شست و سال‌های پایانی زندگانی خود را در کنار خانواده‌اش به‌سر برد. دست‌نوشته‌ای دیگر از سعادت‌الله نشان می‌دهد که نیاکانش به‌فرمان شاهی جاگیری بی‌خراج یافته بودند. چون راجادیبی پرشاد از وی مالیات این جاگیر موروثی را بخواست، سعادت‌الله بدو نامه کرد و از نادرست بودن درخواست او سخن گفت. از آثار سعادت‌الله نسخه‌ای دست‌نویس از مکاتیب او با نام ترقیم‌السعادت به‌جا مانده، که دربردارندهٔ دویست و دو مکتوب از مکاتیب وی است. سعادت‌الله مکاتیب خود را به کسانی مانند مهاراجه سندرسنگ، نواب مظفر جنگ، قاضی‌القضات سراج‌الدین‌خان، مفتی صبیح‌العالم‌خان، منشی شرافت‌خان، سرهنگ دیویس

و... نوشته است. نگاهی به نام‌های این مخاطبان نشان می‌دهد که سعادت‌الله با شماری زیاد از هم‌روزگاران خود روابط و نوشت و خواند داشته است برخی از اینان از کارکنان شرکت هند شرقی انگلیس و برخی نیز از عالمان و دیگر صاحب‌منصبان آن‌دوره بوده‌اند. این مکاتیب همچنین نشان می‌دهد که سعادت‌الله کسانی را که آداب اجتماعی را نادیده می‌انگاشتند خوش نمی‌داشت. او گرچه خود مدتی از کارکنان عادی شرکت هند شرقی انگلیس بود، اما همواره از پا گرفتن یک دولت انگلیسی در سرزمین هند روی‌گردان بود. سعادت‌الله مسلمانی حنفی مذهب و در طریقت از پیروان عبدالقادر گیلانی بود. اما در یادگیری زبان و ادبیات فارسی و عربی اهتمام ورزیده بود. در نوشته‌هایش بارها آیه‌هایی از قرآن کریم و اشعاری از عطار نیشابوری، مولوی، سعدی و جامی آورده است. دامنهٔ آگاهی او از ادبیات فارسی و عربی چندان بود که بزرگان و دولتمردان آن سامان او را به اتالیقی فرزندان خود برمی‌گزیدند. انشای ابوالفضل علامی، یوسف و زلیخای جامی و رقعات عالمگیری از کتاب‌هایی بودند که او پیوسته به شاگردان خود درس می‌داد. سعادت‌الله در برخی از نامه‌هایش به نقد و بررسی آثار دیگران پرداخته است، چنان‌که به درخواست فرزند یکی از راجه‌های هند، سه بیت از سروده‌های عرفی شیرازی از جمله بیت «گر به بازیچه شوم ملزم ارباب کمال ــ خندهٔ جوهر فرد است دلیل تقسیم» را از دید فلسفی و منطقی شرح کرده است. یا در نامه‌ای دیگر به بررسی ارکان شعر / علم عروض و دستور زبان فارسی پرداخته است. او در این نامه برای اثبات مدعای خود بارها به ابیاتی از سعدی شیرازی استناد کرده است. شیوهٔ نگارش سعادت‌الله ساده و به‌دور از پیچیدگی‌های ادبی بوده است. اما در بیشتر مکاتیب او مراعات نظیر و تجنیس دیده می‌شود. سعادت‌الله شعر نیز می‌سرود. بیشتر ابیاتی که او در میان مکاتیب خود آورده، از سروده‌های وی است، حتی برخی از مکاتیب وی، منظوم هستند. بررسی شعرهای به‌جا مانده از سعادت‌الله نشان می‌دهد که او شاعری میان‌مایه بوده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «گر چه ما را لشکر افلاس سرگردان کند ــ دست حاجت جز تو پیش کس نپردازیم ما.»

منبع: تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۹۴-۹۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۰۶-۳۱۶.

نوش‌آبادی

سعادت‌خان (sa.ā.dat.xān)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی چیزی دانسته نیست. سعادت‌خان در ۱۲۰۵ق/ ۱۷۹۰م کتابی به‌نام مخزن اخبار در تاریخ نوشت. این اثر دربردارندهٔ گزارش اقدامات سیاسی و نظامی افغانان روهیله از زمان جهانگیر(۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) تا محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۹/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,522; *Mughals in India* ,421.

فتح‌نیا طبری

سعادت علی‌خان (sa.ā.dat.a.li.xān)، نواب وزیرالممالک یمین‌الدوله ناظم‌الملک سعادت‌علی‌خان‌بهادر مبارز جنگ، فیض‌آباد ۱۱۶۷ ــ لکنو ۲۲ رجب ۱۲۲۹ ق، ششمین نواب اوده (۱۲۱۲ ــ ۱۲۲۹ق). پسر کهتر نواب‌شجاع‌الدوله و برادر ناتنی آصف‌الدوله بود. در دورهٔ پدرش شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۸ق) حکومت بریلی را داشت. وی در اوایل حکومت برادرش آصف‌الدوله (۱۱۸۸ ــ ۱۲۱۲ق)، به تحریک مرتضی‌خان مختارالدوله، نایب (یا در واقع وزیر اعظم) آصف‌الدوله، که وجود سعادت‌علی‌خان را در بریلی تهدیدی برای قدرت آصف‌الدوله می‌دید، به دربار اوده فراخوانده شد و ناگزیر به لکنو آمد. پس از مدتی که آصف‌الدوله بر آن شد تا خود را از استیلای مختارالدوله بر امور کشور برهاند، بسنت خواجه‌سرا، از مقربان درگاه خود را به کشتن وی برانگیخت. بسنت خود نقشهٔ دیگری چید؛ بدین نیت که پس از کشتن مختارالدوله، کار آصف‌الدوله را نیز بسازد و سعادت‌علی‌خان را به جایش بنشاند و سررشتهٔ کارها را خود به دست گیرد. اما بسنت، پس از کشتن مختارالدوله، به‌دست ملازمان آصف‌الدوله به‌قتل رسید. سعادت‌علی‌خان با علامه تفضل‌حسین‌خان کشمیری (ــ ۱۲۱۵ق) که «اتالیق و مربی و معلمش بود» و شماری از یارانش از لکنو بیرون رفت و به ذوالفقارالدوله‌نجف‌خان پناه برد. نجف‌خان نیز وی را به‌گرمی پذیرفت و «در خانهٔ خود جای داد و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار به رفاقت او ملازم گردانید.» سعادت‌علی‌خان مدتی بانجف‌خان در اکبرآباد و جاهای دیگر به‌سر برد و سپس به وساطت وارن هیستینگز، فرماندار کل انگلیسی هند (۱۷۷۴ ــ ۱۷۸۴م) که نفوذ و سلطهٔ وی و کلاً

انگلیسی‌ها بر دولت‌اوده و آصف‌الدوله روزبه‌روز افزایش می‌یافت، به لکنو بازگشت و در ۱۱۹۰ق «باز به ایمای نواب گورنربهادر [هیستینگز] متوجه بنارس [که آصف‌الدوله در آغاز حکومتش آن‌جا را به شرکت هند شرقی انگلیس واگذارده بود] گشته... سه‌لک [۳۰۰۰۰۰] روپیه برای مصرف کارخانجات آن‌جناب از سرکار نواب‌وزیر [آصف‌الدوله] مقرر گردید». بنابراین، وی با حمایت انگلیسی‌ها، درحالی‌که مخارجش را آصف‌الدوله می‌پرداخت، در بنارس نشیمن گزید و منتظر فرصت برای کسب مقام نوابی اوده بود. پس از مرگ آصف‌الدوله (ربیع‌الاول ۱۲۱۲ق)، پسرش وزیرعلی‌خان (ـ ۱۲۳۲ ق) به جای وی برآمد، اما انگلیسی‌ها که وی را مخالف خود می‌دانستند با کمک برخی درباریان اوده، ازجمله بهوبیگم مادر آصف‌الدوله، در پی برکناری او برآمدند و سرجان‌شور، فرماندارکل هند (۱۷۹۳ ـ ۱۷۹۸م)، خود به لکنو آمد و به‌حیله و تدبیر، به این بهانه که «وزیرعلی‌خان پسر آصف‌الدوله از صلب او نیست، بلکه پسرخواندهٔ او است»، وی را برکنار کرد و سعادت‌علی‌خان را که از بنارس به‌نزدیکی لکنو آمده بود بر مسند نوابی اوده نشاند (۳ شعبان ۱۲۱۲ق)، با این شرط که وی نیمی از مملکت اوده (شامل شهرهای کوره، کره فرخ‌آباد، اله‌آباد و بریلی) را به انگلیسی‌ها واگذارد. سعادت‌علی‌خان در آغاز حکومتش علامه تفضل‌حسین‌خان کشمیری را از مقام نیابت (وزیر اعظمی) برکنار کرد و جای وی را به سرفرازالدوله‌حسن‌رضاخان (ـ ۱۲۱۶ق) داد. وی پس از جلوس از تعهد خود در تقسیم ممالک اوده و دادن نصف آن به انگلیسی‌ها سخت پشیمان شد و می‌کوشید تا اجرای آن را به تأخیر اندازد، تا آنکه با آمدن ریچارد کالی ولزلی (۱۷۶۰ ـ ۱۸۴۲م)، فرماندار کل هند (۱۷۹۷ ـ ۱۸۰۵م)، به لکنو در ۱۲۱۶ق، «لابد و لاعلاج ملک را تقسیم کرد و نصف را در ازای شش آنه مقرری قدیم و خرج چهارده‌هزار سپاه که از سرکار انگریز [انگلیس] در آن ملک به حفاظت می‌مانند و اخراجات دیگر مقرر فرمود و نصف دیگر را خود متصرف شد، به شرط آن که انگریزان را مطلقاً در خانهٔ او دخلی نباشد.» سعادت‌علی‌خان پس از آن به تحکیم موقع خود در آن‌چه از مملکت اوده برایش باقی مانده بود پرداخت و تغییرات و تبدیلات فراوانی در کارگزاران بلندپایهٔ مملکت به‌عمل‌آورد و بسیاری از بلندپایگان پیشین، مانند رکن‌الدوله نصیرالملک محمدالماس‌علی‌خان‌خواجه‌سرا را، «که از اعاظم این ملک بود و بسیاری ولایت در تحت فرمان داشت»، برکنار ساخت. انگلیسی‌ها وی را متهم به «تحصیل مالیات با سرنیزه» کردند و جانب زمین‌داران سرکش را گرفتند. وی نظام مزایدهٔ حوزه‌های مالیاتی (یعنی واگذاری درآمدهای مالیاتی هر حوزه به کسی که بالاترین اجاره را پیشنهاد کند) را کنار گذاشت و چکله‌داران (تحصیلداران مالیاتی) خود را ملزم کرد تا، به جای دادن میزان ثابتی از مالیات‌های گردآوری‌شده، در برابر کل وصولی‌هایشان حساب پس دهند. با این اقدامات صاحب خزانهٔ پری شد که دست وی را در برآوردن عمارات باشکوه و بذل و بخشش‌ها و حتی کمک (یا به‌واقع، دادن رشوه) به برخی مقامات انگلیسی باز کرد و حتی بر آن شد تا، به‌نوشتهٔ بوستان اوده، «سمند حکومت و فرمانروایی در تمام ساحت هندوستان بتازند و عروس مملکت را به آغوش تمنا درآرند. چون استحصال این امر عظیم به‌صورتی دیگر در آیینهٔ حال دشوار و اشکال می‌نمود، بنابرآن مستر ادرنی را به لندن فرستاده درخواست تهیکه‌داری ممالک محروسهٔ انگریزی به ادای زرپیشگی و افزونی جمع سال‌به‌سال به‌حضور پارلمنت و شاه جمجاه انگلیس نمودند...». اما پیش از به‌نتیجه رسیدن اقداماتش، به زهری که رمضان‌علی‌خان، پدرزنِ (یا برادرزن) پسر وی، در خوراکش ریخت جان سپرد. ظاهراً سرهنگ بیلی، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده، که با سعادت‌علی‌خان میانهٔ خوبی نداشت، محرک رمضان‌علی‌خان بود. پس از مرگ سعادت‌علی‌خان، پسرش غازی‌الدین حیدر بر تخت فرمانروایی اوده نشست. پیکر سعادت‌علی‌خان را در مقبرهٔ بزرگی در شمال دانشکدهٔ موسیقی موریس در قیصر باغ لکنو به خاک سپردند و همسرش خورشیدزادی، مادر غازی‌الدین حیدر، نیز در همان‌جا به خاک سپرده شد. سعادت‌علی‌خان با این‌که نیمی از مملکت اوده را به شرکت هند شرقی انگلیس واگذار کرده بود، پیش از مرگ، چهارده کرور (هر کرور = ده میلیون) روپیه، که تمام عوارض آن پرداخت شده بود، به صورت اندوخته در خزانه جمع داشت و از این‌رو او را «دوست رعایای خود» خوانده‌اند. گرچه توجه وی بیشتر به گسترش «سعادت گنج» در لکنو بود، ولی دیگر مراکز خرید و داد و ستد نیز در دورهٔ او از اهمیت بیشتری برخوردار شدند. «رستوگی‌توله» که در زمان او بنیاد نهاده شد اهمیت فزایندهٔ رستوگی‌ها (وام‌دهندگان هندو) در اقتصاد اوده را نشان می‌دهد. سعادت‌علی‌خان به زیارتگاه «درگاه حضرت عباس» در رستم‌نگر، که آن را فقیربیگ در دورهٔ

آصف‌الدوله» برآورده بود، بسیار علاقه داشت. فقیربیگ عَلَمی راکه خود یافته بود همان علمی می‌دانست که امام حسین (ع) در دهم محرم در کربلا به‌دست برادرش عباس داده بود. در نتیجه مؤمنان به‌زیارت آن عَلَمْ روی آوردند و آصف‌الدوله گنبدی بر روی آن ساخت. سعادت‌علی‌خان نیز ساختمانی باشکوه برای این درگاه بنا کرد. موسی باغ، سکندرباغ، دلگشا و فرحت‌بخش نیز در زمان او ساخته شد. امامباره‌ها و «کربلا»های باشکوهی نیز در لکنو بنا گردید. در فیض‌آباد، تختگاه پیشین نوابان اوده، نیز فعالیت‌های علمی و عمرانی انجام می‌گرفت. صدرجان‌بیگم (مادربزرگ آصف‌الدوله) و بهوبیگم (مادر آصف‌الدوله) که در آن شهر می‌زیستند حامی علما و بنیادهای دینی بودند. صدرجهان بیگم، دختر بزرگ برهان‌الملک سعادت خان، بانویی دوراندیش بود و حتی زمین‌داران هندو نیز حرمت او را نگه می‌داشتند. وی مسجد و امامباره‌ای باشکوه در فیض‌آباد ساخت. او در هشتم ذوالقعدهٔ ۱۲۱۰ق درگذشت و پیکرش در باغ گلاب‌بارهی فیض‌آباد به خاک سپرده شد. بهوبیگم (ـ ۱۸۱۵م)، مادر آصف‌الدوله، نیز پول‌های قابل‌توجهی را در حمایت از دانشمندان دینی و مزارات کربلا و نجف خرج می‌کرد. پُری خزانهٔ سعادعلی‌خان، گشاده‌دستی او در نواختن سرایندگان، نویسندگان و هنرمندان را نیز موجب گردید. شیخ‌غلام مصحفی همدانی (ـ ۱۲۴۰ق)، آخوند ملا محمدخطای شوشتری، میر انشاءالله‌خان انشای مرشدآبادی (ـ ۱۲۳۰ق)، رای گلاب‌رای گلشن، خیرالدین محمدآبادی (ـ ۱۲۴۳ق) مؤلف تاریخ جونپور و بلونت‌نامه، آغا جواد حاجب اصفهانی، مولوی غلام‌محمد فایق (ـ ۱۲۴۱ق)، قتیل لاهوری، پندت نراین دل کشمیری و غلام‌علی‌خان نقوی مؤلف عمادالسعادت (در تاریخ نوابان اوده) از جملهٔ سرایندگان و نویسندگان روزگار سعادت‌علی‌خان بوده‌اند که وی را ستوده‌اند یا ملازمش بوده‌اند و یا از او نواخت یافته‌اند.

منابع: بوستان اوده، ۸۶، ۸۸-۸۹، ۹۹-۱۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۸/۳، ۱۶۱، ۲۵۴، ۴۲۶، ۶۱۱، ۵۱۷؛ تحفة‌العالم، ۴۲۱، ۴۳۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۴۲، ۳۵۳؛ تشیع در هند، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۱؛ سیرالمتأخرین، ۹۴۵-۹۴۶؛ صبح گلشن، ۱۱۲، ۳۱۱؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۲۳، ۳۳۱-۳۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۱/۷-۲۰۲؛ دکتر غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال ۵، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴)، صص ۷۸-۷۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 65, 286, 307, 411, 843, 961, 962, 963; *A socio-intellectual History of The Isna' Ashari shi'ts in India*, 1/78-80.

برزگر

سعادت‌علی‌خان بهادر، میر محمدامین ← برهان‌الملک

سعادت کشمیری ← سعدالله شاه‌آبادی

سعادت‌یارخان (sa.ā.dat.yār.xān)، فرزند حافظ محمدخان، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م کتابی به‌نام گل رحمت در چهار فصل نوشته که شرح مفصلی بر گلستان رحمت نوشتهٔ نواب مستجاب‌خان در تاریخ روهیله و نیای خود او حافظ رحمت‌خان روهیله است. فصول چهارگانهٔ کتاب از این قرار است: ۱ــ نسب‌نامهٔ حافظ رحمت‌خان؛ ۲ــ گزارشی از علی‌محمدخان و ورود حافظ رحمت‌خان به هندوستان؛ ۳ــ رویدادهای روزگار حافظ رحمت‌خان ناظم کطهبر؛ ۴ــ در احوال فرزندان حافظ رحمت‌خان در روزگار نواب شجاع‌الدوله. این اثر در ۱۸۳۰م در آگره به چاپ رسیده است. سعادت‌یارخان رساله‌ای به‌نام بنیاد افغانان نیز نوشته که در آن به‌بحث دربارهٔ دعوی یهودی‌تبار بودن افغانان پرداخته است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۳/۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۳۲۱/۲-۱۳۲۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1052; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 522; *Mughals in India*, 421; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/697.

فتح‌نیا طبری

سعدالدین خیرآبادی (saɛ.dod.din-e.e.xayr.ā.bā.di)، فرزند شیخ بدهن، ـ ۸۸۲ق / ۱۴۷۷م، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش که قاضی خیرآباد بود در کودکی او درگذشت و تربیت او را مادرش به‌عهده گرفت. سعدالدین نزد شیخ محمداعظم لکنویی به تحصیل علم و قرائت قرآن پرداخت و آن

را ازبر کرد. وی که در علوم ظاهری و باطنی بلندآوازه بود و کراماتی نیز به او نسبت داده‌اند، مرید و خلیفهٔ شاه‌محمد مینا (ــ ۸۷۴ق / ۱۴۶۹م) از مشایخ سلسلهٔ سهروردیه و بیست سال مصاحب و ملازم او بود. پس از درگذشت استادش سالی چند در لکنو جانشین وی بود. پس از آن به خیرآباد کوچید و خانقاهی بزرگ در آن‌جا برآورد. عبدالصمدبن‌علم‌الدین سائنپوری و الهداد رضوی از شاگردانش بودند. سعدالدین در علم نحو، فقه و اصول تألیف‌هایی دارد. از آثارش: شرح مصباح؛ شرح کافیه؛ شرح حسامی؛ شرح بزودی؛ شرح رسالهٔ مکیه؛ شرح رسالهٔ کلیه؛ مجمع‌السلوک که در آن بسیاری از ملفوظات و حالات شیخ مینا را آورده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۹۹؛ ایضاح‌المکنون، ۴۳۴/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۱/۱، ۱۲۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۵؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۳۴-۱۰۳۸؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۶/۱۱؛ نزهة‌الخواطر، ۵۹/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 525; *A History of sufism in India*, 1/273.

فتح‌نیا طبری

سعدالله‌خان (saɛ.dol.lāh.xān)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در کرناتک اقامت داشت. وی در ۱۱۵۵ق / ۱۷۴۲م کتابی به‌نام وقایع سعادت نوشت که تاریخ فشردهٔ نوابان ارکات از سعادت‌الله تا صفدرعلی‌خان (ــ ۱۱۵۵ق / ۱۷۴۲م) و جاگیردارهای ولور از غلام‌علی‌خان تا غلام مرتضی‌خان (ــ ۱۱۷۶ق / ۱۷۶۲م) است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۹/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 526; *Mughals in India*, 422.

فتح‌نیا طبری

سعدالله‌خان علامی (saɛ.dul.lāh.xān-e.al.lā.mi)، جمدة‌الملک سعدالله‌خان علامی فرزند امیربخش، روستای چنوت از توابع سیالکوت ح۱۰۱۸ ــ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۰۶۶ق، دولتمرد، دبیر و ادیب شبه‌قاره. در لاهور پرورش یافت و نزد استادانی مانند ملایوسف‌گیاهی‌لاهوری درس خواند و علوم متداول معقول و منقول را فراگرفت و قرآن را ازبر کرد. به‌فضل و دانش آوازه یافت. در ۱۰۵۰ق که شاه‌جهان‌گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به لاهور رفت سعدالله‌خان به پایمردی موسوی‌خان، صدرِکل، به درگاه او راه یافت و شاه‌جهان پس از گفت‌وگویی با وی چندان شیفته‌اش شد که او را خلعت و منصب بخشید و درشمار امرای نزدیک خود درآورد. سعدالله‌خان از آن پس در دربار شاه‌جهان به‌سرعت ترقی کرد و به مناصب و مقام‌های بلند رسید. در سال اول حضورش در درگاه شاه‌جهان منصب هزاری ذات و دویست‌سوار و خطاب خانی و «خدمت عرض مکرر» و داروغگی غسلخانه، در ۱۰۵۳ق منصب دوهزاری ذات پانصدسوار و خدمت خان سامانی و «در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم و همراز» بود. در ۱۰۵۵ق «دیوانی خالصهٔ شریفه و تسویه مسودات فرامین [نوشتن پیش‌نویس نامه‌های شاهی]» و سپس وزارت کل هندوستان و اندکی بعد منصب پنج‌هزاری ذات و دوهزار سوار و در ۱۰۵۷ق منصب هفت‌هزاری و خطاب علامی، یافت. پس از افتادن قندهار به‌دست شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) در ۱۰۵۸ق، شاه‌جهان سعدالله‌خان وزیر را دوبار همراه اورنگ‌زیب و یک‌بار همراه داراشکوه برای بازستاندن قندهار فرستاد، ولی در هر بار سپاهیان گورکانی در بازپس‌گیری شهر ناکام ماندند. سعدالله‌خان سرانجام به بیماری قولنج درگذشت. وی را وزیری کاردان و دانشمند و ادیب و حامی علما و علاقه‌مند به سازندگی و کارهای عمرانی گفته‌اند و «قوت تحریر و عذوبت بیان» او را ستوده‌اند. گویند هم پادشاه و هم رعایا و زیردستان از وی خرسند بودند و شاه‌جهان از درگذشت او سخت اندوهگین شد. از آثارش مکتوبات یا منشآت شامل نامه‌های رسمی وی است. مجموعه‌ای از این نامه‌ها، شامل ۴۶ نامه، با عنوان مکتوبات سعدالله‌خان به کوشش و پیشگفتار ناظرحسن‌زیدی در ۱۹۶۸م به همت ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب به‌چاپ رسیده است که نامه‌هایی به شاه‌صفی یکم صفوی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق)، شاه‌عباس دوم، عبدالحکیم سیالکوتی، شاهزاده اورنگ‌زیب، نذرمحمدخان حاکم بلخ، داراشکوه، عبدالحمیدلاهوری و دیگران را در بردارد. شیوهٔ نگارش سعدالله‌خان در منشآتش استادانه و تا اندازه‌ای به پیروی از سبک ابوالفضل علامی و مشتمل بر الفاظ و ترکیبات پرشکوه است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۹/۲-۲۶۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۲۱/۲-۸۲۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۴۴۲، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷؛ عباسنامه، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۶۲-۱۶۳؛ عمل صالح، ۳۳۴/۲-۳۳۶، ۴۲۱، ۴۳۴، ۴۵۸؛ ۳۸۶/۳-۳۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۳/۵؛ مآثرالامرا، ۴۴۱/۲-۴۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۷/۵-۱۵۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 260; *Dictionary of Indo-persian literature*, 525-526.

برزگر

سعدالله سلونی (saɛ.dul.lāh-e.sa.lu.ni)، شیخ سعدالله فرزند عبدالشکور، ـ سورت ۱۱۳۸ق، دانشمند دینی شیعی و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روستای سَلون از توابع رای‌بریلی به‌دنیا آمد. نزد نیای مادری‌اش پیر محمد سلونی درس خواند و دانش آموخت. در تصوف نیز از پدر خود عبدالشکور، که سلسلهٔ مشایخ وی به عبدالقادر گیلانی می‌رسید، خرقهٔ خلافت گرفت. به حجاز سفر کرد و حج گزارد و دوازده سال در حجاز ماند و از علمای آن‌جا اخذ حدیث کرد. خود نیز به تدریس پرداخت و کسانی مانند شیخ‌عبداللهبن سالم بصری و شیخ احمد نخلی در طریقت قادریه بدو دست ارادت دادند. در بازگشت به‌هند، در بندر سورت رحل اقامت افکند و نزد مردم و بزرگان محبوبیت و اعتبار فراوان یافت و اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) دو روستا، با درآمد سالیانهٔ هشت‌هزار روپیه، بدو بخشید. گویند اورنگ‌زیب وی را بسیار محترم و گرامی می‌داشت و درخواست و سفارش‌هایش را می‌پذیرفت تا این که روزی سعدالله به پادشاه گورکانی نامه کرد و در آن شفاعت یکی از کارگزاران دولت را نمود و پادشاه در جواب او مرقوم داشت: «شما فردی عالم هستید، سفارش ظالم برای شما مناسب نیست.» پس از آن اورنگ‌زیب دیگر به سعدالله نامه ننوشت، ولی سعدالله همچنان بدو نامه می‌نوشت و او را به دوستداری دوازده امام تشویق می‌کرد. شیخ‌سعدالله در علوم متداول دینی و منطق و حکمت و نیز سیمیا و کیمیا استادی داشت و با انجیل و تورات آشنا بود. عبدالولی عزلت (۱۱۰۴ ــ ۱۱۸۹ق)، شاعر نام‌دار گجرات، پسر اوست. از آثارش: ۱ـ شرح هدایة‌الحکمه؛ ۲ـ شرح مثنوی معنوی؛ ۳ـ کشف‌الحق؛ ۴ـ تحفة‌الرسول؛ ۵ـ رساله در اثبات مذهب شیعه؛ ۶ـ حاشیهٔ یمین‌الوصول در فقه؛ ۷ـ حاشیهٔ آداب‌البحث در منطق.

منابع: بزم تیموریه، ۳۷/۳-۳۸؛ تذکرة‌السادات، ۹۸-۹۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۳؛ سخنوران گجرات، ۱۲۰؛ علماءالعرب فی شبه قارة‌الهندیه، ۴۸۱-۴۸۲؛ مطلع انوار، ۲۹۲-۲۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۹۸/۶-۹۹؛ نگاهی به زبان و ادب فارسی در هند، ۵۲۳.

برزگر

سعدالله شاه‌آبادی (saɛ.dul.lāh-e.šāh.ā.bā.di)، میرسعدالله، متخلص به سعادت، ۱۱۴۰ ــ ۱۲۰۲ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش از مردم بدخشان و مادرش از مردم کابل بود، اما خود او در شاه‌آباد کشمیر، که پدرش از بدخشان بدان‌جا کوچیده بود، به دنیا آمد، چنان‌که خود در این‌باره می‌گوید: «والدم بود خود بدخشانی ــ شاه مجنون به نام نشکانی / مادر از کابل انگه زو محسوب ــ باشد از خواجه‌های ده یعقوب / لیک هست از علاقهٔ تقدیر ــ زاد و بومم به خطهٔ کشمیر.» سعدالله در کودکی پدرش را از دست داد (۱۱۵۱ق) و نزد دایی خود حافظ محمد مراد پرورش یافت و درس خواند. مراحل و منازل سلوک و معرفت را نزد محمدحسین آفاقی، پیرمحمدکامل، خواجه حبیب‌الله نوشهری و ملامحمدابوالبقا پیمود. اثر مهم سعدالله باغ سلیمان / سلیمان‌باغ در تاریخ کشمیر و سرگذشت راجگان و فرمانروایان آن به‌نظم فارسی است که سعدالله آن را در ۱۱۹۴ق سروده یا، دقیق‌تر، در این سال به سرودن آن آغازیده و تا مرگش، در زمان حکومت جومان‌خان (جمعه‌خان الکوزایی؟)، بدان می‌پرداخته است. میرسعدالله در تألیف این تاریخ منظوم از تواریخ فارسی پیشین بهره جسته و به اشتباهات آن‌ها اشاره کرده است. وی، گذشته از شرح رویدادهای کشمیر، سرگذشت برخی پیران، به‌ویژه پیر خود ملاابوالبقا را آورده است. از سلیمان‌باغ چند نسخه در کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و نسخه‌ای در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر وی، مثنوی بلند منظوم‌السعد در سیرت نبوی است.

منابع: تاریخ حسن، مقدمه انگلیسی صاحب‌زاده حسن‌شاه، ۱۱؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱۸۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبه تحقیق و اشاعت کشمیر، ۶۴-۶۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۷/۲؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۰۲-۱۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 523; *Mughals in India*, 421; *Persian Literature*, C.A.Storey, 681.

برزگر

سعدالله کشمیری (saɛ.dol.lāh-e.kaš.mi.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار فرمانروایی جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) می‌زیست. در علوم دینی بلندآوازه بود. در ۱۰۳۱ق/ ۱۶۰۵م کتابی منظوم به‌نام وردالقاری در تجوید قرآن نوشت. این اثر در هفت باب و هر باب در چند فصل در ۲۶۱ بیت سروده است. باب‌ها ازاین قرارند: ۱ـ در مخارج حروف، ۲ـ صفات حروف، ۳ـ احکام نون در چهار فصل (اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا و غنه)، ۴ـ احکام میم ساکن در دو فصل (میم ساکن و لام)، ۵ـ اقسام مد در چهار فصل، ۶ـ تفخیم و ترقیق، ۷ـ کیفیت استعمال حروف در پنج فصل و خاتمه نیز در اسناد قرائت که در آن از خود سخن گفته، مادهٔ تاریخی آورده و شمار بیت‌ها را یاد کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۳۷۶۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی گنج‌بخش، ۱۸۵۷/۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature,525.

فتح‌نیا طبری

سعدالله مرادآبادی، مفتی محمد سعدالله ← محمدسعدالله مرادآبادی

سعد عظیم‌آبادی، محمدسعید / محمدسعد قریشی ← سعید عظیم‌آبادی

سعدی در شبه‌قاره (saɛ.di.dar.šebh-e.qār.re)، حکیم شیخ مصلح‌الدین سعدی (ـ ۶۹۱ق) از جمله قله‌های ادب فارسی است که سخنان، افکار و آثارش در میان مردمان شبه‌قارهٔ هند از پیر و جوان، شهری و روستایی نفوذ بسیار داشته است. شمار بسیار دست‌نویس‌های کلیات، بوستان، گلستان، کریما و غزلیات سعدی، حاشیه‌های کنار نسخه‌ها و چاپ‌های بسیار آن‌ها سفر روحانی وی را به‌گوشه و کنار شبه‌قارهٔ هند نشان می‌دهد. گر چه سعدی در حیات خود بدین سرزمین سفر نکرده است، اما دربارهٔ سفرش به هند و دیدار با بزرگان ادب افسانه‌ها در میان است. مثلاً در گلدسته که فرهنگ واژه‌های بوستان از سید کریم داد گجراتی (ـ پس از ۱۰۸۵ق) است آمده که سعدی در بتخانهٔ سومنات، بت بزرگ را شکسته و با خسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق) در دهلی صحبت داشته است. یا در جنگ اشعاری که به‌شمارهٔ ۸۹۰/۳۶۶ در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش به آن اشاره شده، در قطعهٔ نثری (در صفحهٔ ۴) آمده است که «شیخ سعدی شیرازی به شهر گجرات رسیده و با آخوند مکتبی و شاگردانش ملاقات کرده است و چون او را تسخر کرده‌اند، این رباعی را سرود: سعدی در این دیار تو مردی مسافری ـ از کس سخن مگوی که گجراتیان زنند / سعدی تو گوهری سخنان تو گوهرند ـ گوهر چنان فروش که گجراتیان خرند.» البته خمیرمایهٔ این افسانه‌ها در حکایتی از باب هشتم بوستان سعدی است که در آن شیخ از سفر خیالی خود به هند سخن گفته است: «بتی دیدم از عاج در سومنات ـ مرصع چو در جاهلیت منات...» و در سرزمین شبه‌قاره به آن شاخ و برگ داده و به‌صورت حقیقت درآورده‌اند. قیام‌الدین قائم چاندپوری (ـ ۱۲۰۸ق) در مخزن نکات در بیان شعرای متقدم در احوال سعدی آورده که «اتفاق بعضی از مورخین بر آن است که چون حضرت شیخ سعدی شیرازی قدس‌الله روحه در هنگام سیر و سیاحت، به‌طرف گجرات تشریف آوردند به‌سبب مجاورت سومنات چنان که در نسخهٔ بوستان خودش ایمای بر آن فرموده‌اند لختی بر زبان این دیار وقوف یافته یک دو بیت ریخته... به‌قید نظم درآورده.» سپس مؤلف دو بیت ریخته یاد کرده است. شعری نیز در مذمت افغانان به سعدی نسبت داده‌اند: «سعدیا روز ازل حسن به ترکان دادند ـ عقل و دانش همه با مردم ایران دادند / نغمهٔ عیش و طرب را همه با مردم هند ـ کجی و کجروی و جهل به افغان دادند.» در تاریخ فیروزشاهی آمده که محمد سلطان قاآن ملک (ـ ۶۸۴ق) حاکم مولتان و سند پسر غیاث‌الدین بلبن (ـ ۶۸۵ق) پشتیبان و مشوق هنرمندان و شاعران که دربارش پر از فاضلان و دانشمندان بود، بارها از مولتان در طلب شیخ سعدی قاصدان به شیراز فرستاد و شیخ را خواست. وی بر آن بود که در مولتان برای شیخ سعدی خانقاهی بسازد و برای آن خانقاه دِه‌ها وقف کند، اما سعدی که از ضعف پیری در رنج بود، هر بار در عذر نیامدنش غزلی می‌سرود و برای محمدسلطان می‌فرستاد. ترجمه‌ای از قرآن کریم را که نسخه‌ای از آن به خط ترکستانی در یکی از شهرهای سند نگه‌داری می‌شود، به‌سعدی نسبت داده‌اند. ترقیمهٔ آن چنین است: «این قرآن مجید مترجم فارسی از دست مصلح‌الدین شیخ سعدی شیرازی، در سن شش‌صد و شصت تحریر نموده شد و الله اعلم بالصواب» که با بررسی‌های مرکز تحقیقات اسلام‌آباد دانسته شد ترجمهٔ آن از سید شریف

جرجانی (ــ ۸۱۶ق) است. چاپ آثار سعدی در شبه‌قاره بسی پیش از موطن اصلی او، یعنی ایران آغاز شده است. چنان که از فهرست کتابهای چاپی فارسی بر می‌آید، نخستین چاپ کلیات سعدی در ایران در ۱۲۵۷ق در تبریز بوده است، در حالی که این اثر نیم سده پیش از آن، یعنی در ۱۲۰۵ق و سپس در ۱۲۲۴ق در کلکته چاپ شده بود. شمار دفعات چاپ آثار سعدی در شبه‌قاره بیش از ایران است. باز به برآورد فهرست مشار دانسته می‌شود که کلیات سعیدی و منتخبات آن (طیبات، غزلیات،...) تا ۱۳۵۲ش هفده بار در ایران آن‌هم در شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و ارومیه چاپ شده بود، اما در شبه‌قاره بیش از ۵۰ بار و در حدود چهل شهر در جاهای گوناگون شبه‌قاره، مانند بمبئی، دهلی (شاه‌جهان‌آباد)، لکنو، لاهور، کانپور، حیدرآباد دکن، کراچی، رامپور، اله‌آباد، پیشاور، حیدرآباد سند، مولتان، آگره، مدراس، سورت، سیالکوت، کلکته، بریلی، میرته، لدهیانه (لودیانه)، دیرهٔ اسماعیل‌خان، گوجر انواله، امرتسر، مرادآباد، چاتگام، داکا، انباله، گورکهپور، شیخپور، مونگیر، گجرات، خوشاب، اسلام‌آباد و مرزاپور بوده است. گذشته از آن، در شبه‌قاره شرح‌ها، فرهنگ‌نامه‌ها، انتخاب‌ها، تضمین‌ها و ترجمه‌های گوناگون از آثار سعدی به‌زبان‌های فارسی، اردو، پنجابی، سندی، گجراتی و بنگالی انجام گرفته است. این همه و نیز شمار فراوان نسخه‌های خطی آثار سعدی که حتی بسیاری از آن‌ها در خط و آرایش نمونه هستند، چاپ‌های آثار وی، استقبال و تتبع از آن آثار، تدریس آثار سعدی در مدارس سنتی دینی و مراکز جدید آموزش و پرورش و تحقیق در شرح حال و افکار شیخ شیراز دلیلی بر محبوبیت و اهمیت سعدی و آثارش در شبه‌قاره است. برخی شعرا چون امیرخسرو دهلوی (۶۵۱ ــ ۷۲۵ق) و حسن دهلوی (۶۴۹ / ۶۵۰ ــ ۷۳۷ / ۷۳۸ق) در غزل پیرو سعدی بودند. حسن دهلوی چندان در غزل شهرت یافت که به سعدی هندوستان مشهور شد. صوفیان هند نیز به خواندن اشعار سعدی علاقه‌مند بودند و برخی ابیات وی را در آثار خود شاهد آورده‌اند: حسن دهلوی در فوائدالفؤاد که مجموعهٔ ملفوظات خواجه‌نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) است، ابیاتی از سعدی شیرازی آورده، مانند: «به‌زبان هر که جز من برود حدیث عشقت ــ چو معامله ندارد سخن آشنا نباشد» و «افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده‌ست - یا دیده و بعد از تو به رویی نگریده‌ست.» امیرخرد کرمانی (ــ ۷۷۰ق) در چندین‌جا از سیرالاولیا از اشعار سعدی بهره برده است: «سعدی تو کیستی که درآیی درین کمند ــ چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم.» بیست و پنجمین حکایت از باب دوم گلستان سعدی «یکی را از مشایخ شام پرسیدند از حقیقت تصوف...» نیز در سیرالاولیا آمده است. حمید قلندر در خیرالمجالس که ملفوظات خواجه نصیرالدین چراغ دهلی (ــ ۷۵۷ق) است از سعدی یاد کرده و جای‌جای اشعاری از وی آورده است: «چشم کوته‌نظران بر ورق صورت خوبان ــ خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را.» قلندر تتبع شعر سعدی نیز می‌کرده است؛ مثلاً در پیروی از این بیت سعدی «بنشینم و صبر پیش گیرم ــ دنبالهٔ کار خویش گیرم» سروده است: «بنشینم اگر نشست یابم ــ بی‌صبر و قرار می‌شتابم.» وی نام سعدی را نیز در اشعارش آورده است: «می‌ترسم از آنکه گفت سعدی ــ کز چشم بدت رسد گزندی» و «ماییم گدای ملک سعدی ــ در ملک کلام اوست خسرو / من ذره و اوست آفتابی ــ کو ذره و آفتاب و پرتو.» خواجه رکن‌الدین در شمایل اتقیا که ملفوظات خواجه برهان‌الدین غریب (ــ ۷۳۸ق) است برای روشنی و تأیید سخنان استادش اشعاری از سعدی یاد کرده است: «به‌دنیا توانی که عقبی خری ــ بخر جان من ورنه حسرت بری» و «تا میل نباشد به وصال از طرف دوست ــ سودی نکند حرص و تمنا که تو داری / سعدی تو نیارامی و کوته نکنی دست ــ تا سر نرود در سر سودا که تو داری.» سید محمد گیسودراز (ــ ۸۲۶ق) در تصانیف گوناگونش از اشعار شعرای فارسی، به‌ویژه سعدی یاد کرده است: «جان ندارد هر که جانانیش نیست ــ تنگ عیش است هر که بستانیش نیست.» در انفاس‌العارفین، ملفوظات شاه عبدالرحیم (ــ ۱۱۳۱ق) که پسرش شاه‌ولی‌الله دهلوی (ــ ۱۱۷۶ق) آن‌ها را گردآورده، از سعدی یاد شده است، چنان‌که روزی شاه عبدالرحیم در اکبرآباد در راه بازگشت از درس میرزا محمد زاهد از کوچه‌ای می‌گذشت و این ابیات سعدی را با خود می‌خواند: «جز یاد دوست هر چه کنی عمر ضایع‌ست ــ جز سر عشق هر چه بخوانی بطالت‌ست / سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر حق ــ» مصرع چهارم را یادش نمی‌آمد. ناگاه شخصی آمد و مصرع چهارم را «علمی که ره به حق ننماید جهالت‌ست» بر او بخواند. شاه عبدالرحیم چیزی تعارفش کرد که بخورد، اما نخورد و به‌تعجیل رفت به قدمی که برداشت به آخر کوچه رسید و او فهمید که باید روح باشد، از او پرسید که کیستی تا دعایت کنم؛ پاسخ داد که سعدی‌ام. غزلیات سعدی در مجالس سماع مشایخ هند خوانده می‌شد و آنان با آن به‌رقص و وجد و سرور می‌پرداختند.

گلستان، بوستان و کریمای سعدی از کتاب‌های درسی مکتب‌خانه‌های سرزمین شبه‌قارهٔ هند بوده است. برخی شاهان هند نیز در دورهٔ ادب‌آموزی خود آثار سعدی می‌خواندند؛ مثلاً شیرشاه سوری (ـ ۹۵۲ق) که به یادگیری ادب فارسی علاقه‌مند بود «کافیه را با دیگر کتب خوانده و گلستان و بوستان و اسکندرنامه که در آن زمان در میان اهل هند خواندن آن لازم بود، خواند.» در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) و راجه تودرمل (ـ ۹۹۸ق) که تدریس زبان و ادب فارسی رایج شد، کتب تاریخی و ادبی متداول فارسی و کتاب‌های نصاب از جمله کتاب‌هایی بود که تدریس می‌شد و در نصاب‌های فارسی از واژگان گلستان و بوستان هم استفاده می‌شد. شیخ عبدالحق محدث دهلوی (ـ ۱۰۵۲ق) در اخبارالاخیار از کتاب‌هایی یاد کرده است که در مدارس تدریس می‌شدند و در میان آن‌ها از گلستان و بوستان سعدی نیز نام برده است. ابوالبرکات منیر لاهوری (ـ ۱۰۵۴ق) بسیاری از اشعار گلستان سعدی را از بر بود. چندر بهان برهمن (ـ ۱۰۷۳ق) در چهار چمن فرزندش خواجه تیج‌بهان را به خواندن کتاب‌هایی چون گلستان، بوستان، اخلاق جلالی و اخلاق ناصری تشویق می‌کرد: «چون در آغاز حال پاس بعضی از شرایط در تهذیب‌الاخلاق مطلوب‌ست، می‌باید که پیوسته گوش بر سخنان بزرگان نهد و مطابق آن عمل نماید و مطالعهٔ اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و گلستان و بوستان دست‌مایهٔ وقت خود ساخته یک لحظه از حصول سعادت علم با عمل غافل نباشد... اگرچه علم فارسی دستگاه بسیار دارد و احاطهٔ جمع‌اش از حد بشریت متجاوز، لیکن اولاً به‌جهت افتتاح ابواب سخن به‌طریق تیمن مطالعهٔ گلستان و بوستان و رقعات ملا جامی از ضروریات است...» در خلاصة‌المکاتیب که از هندویی ناشناس است نیز چنین از سعدی به نیکی یاد شده است: «پس از آن به خواندن کتب متبرک عندلیب گلستان شیراز، بلبل بوستان حقیقت و مجاز حضرت مصلح‌الدین انارالله برهانه که به‌سعدی شیرازی مشهور است چراغ خرد را روغن اندازد و پس ازین کتب پایه به پایه خواند...» در مجموعهٔ نغز که تذکرهٔ شعرای اردو است از شاعری با تخلص سعدی نام رفته که به سعدی دکنی (ـ ۱۰۰۲ق) مشهور است و محمد رفیع سودا در تذکره‌اش تخلص وی را برگرفته از شیخ سعدی می‌داند و ابیات وی را به شیخ سعدی نسبت داده است، اما میر تقی میر (ـ ۱۲۲۵ق) و فتح‌علی‌خان گردیزی (ـ ۱۲۲۴ق) این انتساب اشعار را به شیخ سعدی رد کرده‌اند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در کتاب نقد سراج منیر ابیاتی از شاعران متقدم، از جمله سعدی گواه آورده است، مانند «ادیم زمان سفرهٔ عام اوست ـ برین خوان یغما چه دشمن چه دوست» و «گفت چشم تنگ دنیادار را ـ یا قناعت پر کند یا خاک گور.» یکی از دلایل توجه به سعدی در شبه‌قاره در دوره‌های اخیر توجه دانشمندان انگلیسی به سخن سعدی نزد اهل فرهنگ و رجال رسمی و اداری هندوستان برای اهداف سیاسی خود، یعنی شناسایی فرهنگ هندیان و مردمان مسلمان شرق برای سلطه داشتن بر هندوستان است، چنان که شرکت هند شرقی انگلیس به جست‌وجوی نسخه‌های آثار سعدی و چاپ و ترجمهٔ آن‌ها از جمله پند و موعظه، گلستان، بوستان و دیوان شیخ سعدی در هند، به‌ویژه در کلکته پرداخت. محمد اقبال لاهوری از اندیشه‌های سعدی بسیار اثر گرفته و از گفتار وی در برخی آثارش بهره برده، حتی اشعار و گفته‌های شیخ را تضمین و استقبال کرده است، چنان‌که خود نیز اشاره‌ای به آن کرده است: «تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر ـ دل از حریم حجاز و نواز شیراز است.» اقبال در پیام مشرق، آن‌جا که از بیرون کشیدن ملل گوناگون از تنگنای تعصبات ملی سخن می‌گوید، مصرعی از شعر سعدی را چنین تضمین می‌کند: «بنی آدم اعضای یک پیکرند ـ همان نخل را شاخ و برگ و پرند.» گذشته از این، اقبال در همین اثر قطعه‌ای با نام «قطرهٔ آب» به‌سبک بوستان سعدی دارد که در آن دو بیت از سعدی را نیز تضمین کرده است: «یکی قطره باران ز ابری چکید ـ خجل شد چو پهنای دریا بدید / که جایی که دریاست من کیستم ـ گر او هست حقا که من نیستم.» اقبال در قطعهٔ دیگر با نام «طیاره» که آن‌را نیز به‌روش بوستان سروده از اشعار سعدی تضمین کرده است. وی در غزل نیز از سعدی شیرازی متأثر بوده و غزل‌هایی به استقبال از سعدی سروده است؛ مثلاً در قطعه‌ای از ارمغان حجاز این بیت سعدی را «دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ‌ست ـ ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ‌ست» تضمین کرده است. اقبال دو غزل دارد که آن‌ها را در پاسخ همین مطلع سعدی سروده است. مطلع آن غزل‌ها چنین است: «بیا که ساقی گل‌چهره دست بر چنگ‌ست ـ چمن ز باد بهاران جواب ارژنگ‌ست» و «ترا نادان امید غم‌گساری‌ها ز افرنگ‌ست ـ دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است.» وی به‌پیروی از این بیت سعدی «به‌پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی ـ به‌صد دفتر نشاید گفت حسب‌الحال مشتاقی» این بیت را سروده است: «درین محفل که کار او گذشت از باده و ساقی ـ ندیمی کو که در جامش فرو ریزم

می‌باقی.» یا این بیت سعدی را که گوید: «خوبرویان جفاپیشه وفا نیز کنند ــ به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند» با این بیت «تکیه بر حجت و اعجاز بیان نیز کنند ــ کار حق‌گاه به شمشیر و سنان نیز کنند» پاسخ داده است. این بیت اقبال «خشت را معمار ماکج می‌نهد ــ خوی بط با بچهٔ شاهین دهد» نیز به پیروی از این بیت سعدی است: «خشت اول چون نهد معمار کج ــ تا ثریا می‌رود دیوار کج.» اقبال گفته‌های سعدی را نیز عیناً به‌نظم درآورده است؛ مثلاً سعدی در باب هشتم گلستان می‌گوید: «رای بی‌قوت مکر و فسون‌ست و قوت بی‌رای جهل و جنون» و اقبال آن‌را چنین به‌نظم درآورده است: «رای بی‌قوت همه مکر و فسون ــ قوت بی‌رای، جهل‌ست و جنون.» اقبال در این رباعی مصرعی از سعدی را تضمین کرده است: «به آن از تو می‌خواهم گشادی ــ فقیهش بی‌یقینی کم‌سوادی / بسی نادیدنی را دیده‌ام من ــ "مرا ای کاشکی مادر نزادی".» اقبال در برخی موارد از سخن سعدی انتقاد کرده است؛ مثلاً این جملهٔ سعدی را در گلستان «ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند» از روی شوخی چنین نقد کرده است: «چه عجب اگر دو سلطان به ولایتی نگنجند ــ عجب این که می‌نگنجد به دو عالمی فقیری.» در آثار اردوی اقبال نیز چندی از اشعار سعدی به چشم می‌خورد. مثلاً در قطعه‌ای از بانگ درآ با عنوان «به‌نام عبدالقادر» این بیت سعدی را تضمین کرده است: «هر چه در دل گذرد وقف زبان دارد، شمع ــ سوختن نیست خیالی که نهان دارد شمع.» یا در بال جبرئیل که بیشتر اشعار آن‌را در فلسطین سروده، سرآغاز قطعهٔ «ذوق و شوق» را از سرآغاز بوستان سعدی تضمین کرده است: «دریغ آمدم زان همه بوستان ــ تهی‌دست رفتن سوی دوستان.» در همین اثر در قطعه‌ای دیگر با عنوان «ساقی‌نامه» این بیت سعدی را «اگر یک سر موی برتر پرم ــ فروغ تجلی بسوزد پرم» تضمین کرده است. تأثیر سعدی در شبه‌قاره چندان قوی بوده است که در بلوچستان پاکستان کنونی دو شهر را به نام گلستان و بوستان نام‌گذاری کرده‌اند. شعرای متأخر شبه‌قاره نیز در شعر از سعدی پیروی کرده‌اند؛ مثلاً زیب مگسی (ح۱۳۰۱ ــ ۱۳۷۳ق) از اشعار شعرای قدیم و غزلیات شعرای متأخر استقبال کرده است، مانند عنصری، سعدی، حافظ، نظامی، جامی، قدسی، عرفی، غنی، بیدل، صائب، فیضی، ناطق مکرانی و دیگران، سید عابد شاه (۱۳۰۶ق ــ) از اشعار شعرای متقدم از جمله از سعدی پیروی می‌کرد و عبدالعلی آخوندزاده (۱۲۸۹ ــ ۱۳۶۴ق) در اشعار خود در پند و نصایح از حافظ و سعدی پیروی کرده است. صادق بهکری (۱۳۲۷ ــ ۱۳۹۸ق) در مجموعهٔ اشعارش به نام شاخ طوبی تصرفی در اشعار گلستان کرده، آن‌جا که آورده است: «بنی‌آدم اعدای یکدیگرند ــ همه خودپرستند و خودپرورند / یکی چون شود با مصیبت دچار ــ دگر می‌کند شکر پروردگار.» محمد صدیق پنجگوری (ــ پس از ۱۳۱۶ق) در کتابی خود ذخیرهٔ سلیمانی که مجموعهٔ اشعار و نثر به‌فارسی، عربی، اردو و براهویی است، اشعاری از سعدی نیز آورده است. چند جُنگ از منشی درمحمد، متخلص به شیدا به‌جا مانده که در آن‌ها اشعار شعرایی چون سعدی، حافظ، بیدل، غنی و دیگر شاعران آمده است. مست هندوستانی (سدهٔ دوازدهم هجری) مدعی بود که در خواب شاگردی سعدی کرده است. آورده‌اند که دیوانی از استغنای کشمیری به‌جا مانده که مانند گلستان سعدی است. از جمله کتاب‌هایی که دربارهٔ سعدی و بررسی آثار و افکار وی در شبه‌قاره نوشته شده، عبارتند از حیات سعدی که در احوال و آثار سعدی و نقد آن‌ها از الطاف حسین حالی هندی است و در ربع آخر سدهٔ سیزدهم هجری به‌زبان اردو نوشته و در هند چاپ شده است، حکمت سعدی (تهران، ۱۳۵۳ش) از کیخسرو هخامنشی که آورده‌اند پاسخ‌نامه‌ای به کتاب قلمرو سعدی از علی دشتی است و سعدی و خسرو از سید وزیرالحسن عابدی، زبان‌شناس، فارسی‌پژوه و رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور که در آن غزل‌های هم‌وزن و هم‌معنی و هم‌قافیه و هم‌مضمون سعدی و امیرخسرو دهلوی را گردآورده است. مؤلف خواسته است تا با نشان‌دادن توافق فکری و معنوی و یکی بودن مضامین شعری ارادت امیرخسرو را به سعدی جلوه‌گر سازد. این مجموعه در بر دارندهٔ چهل و سه زمینهٔ هم‌طرحی و نودوهفت غزل هم‌طرحی میان سعدی و امیرخسرو است. تأثیر سعدی در شبه‌قاره عنوان پایان‌نامهٔ محمد اقبال ثاقب، دانشجوی زبان و ادب فارسی در دانشگاه تهران است که در ۱۳۷۷ش آن‌را به پایان رسانده است. کهن‌ترین نسخهٔ خطی از آثار سعدی نسخه‌ای از رسائل سؤال صاحب دیوان و عقل و عشق و جز آن است که تاریخ ۷۳۴ق را دارد و در گنجینهٔ شیرانی از کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. قدیم‌ترین نسخهٔ خطی تاریخ‌دار کلیات سعدی مربوط به ۸۲۹ق و شامل رساله در تقریر دیباچه، مجالس پنجگانه، رسالهٔ صاحب‌دیوان، عقل و عشق، نصیحت‌الملوک، رسالهٔ ملک اباقا، رسالهٔ انکیانو، رسالهٔ ملک شمس‌الدین، گلستان، بوستان، قصاید

فارسی، قصاید عربی، ملمعات، مراثی، ترجیعات، طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم، صاحبیه، مقطعات، هزلیات، رباعیات و فردیات با آرایش‌های رنگین و یک مینیاتور هندی است و به‌شمارهٔ 1866PIVI38D در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. نوزده نسخهٔ خطی فهرست شدهٔ دیگر از این اثر در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود. کهن‌ترین چاپ آثار سعدی چاپ کلیات او است که در ۱۲۰۵ق در کلکته انجام گرفته است. از این اثر بیست و شش چاپ دیگر هم در دست است. متأخرترین چاپ آن در ۱۳۵۲ق در لاهور است. برخی اجزای کلیات سعدی نیز جداگانه تحریر شده‌اند، مانند رسایل سته در تقریر دیباچه، مجالس پنجگانه، سؤال صاحب دیوان، عقل و عشق، نصیحت‌الملوک و احترام شیخ نزد حکام که علی بن احمد بن ابوبکر بیستون آن را گردآورد و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۹۹ در کتابخانهٔ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ عقل و عشق در سؤال سعدالدین نطنزی از سرایندگان سدهٔ هفتم هجری دربارهٔ عقل و عشق و این‌که عقل به حق راه نماید یا عشق و نیز عقل بهتر است یا عشق. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۲۹۰/۴الف۵۲۹۶ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور یافت می‌شود؛ سؤال صاحب دیوان در پاسخ پنج پرسش خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان، مانند دیو بهتر یا آدمی، حاجی بهتر یا غیرحاجی، علوی فاضل‌تر یا عامی و چگونه دشمن دوست گردد. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۵۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ مجالس پنجگانه که نثری ادبی و اخلاقی آمیخته به نظم و حکایات است؛ نصیحت‌الملوک که یکی از رسایل او در پند و اندرز به شاهان به نثر آمیخته به نظم است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۲۹۰/۵ الف ۵۲۹۶ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود. دیوان سعدی نیز در این سرزمین نسخه‌های خطی بسیار دارد. در فهرست‌ها از سی‌وهشت نسخهٔ آن یاد شده است، از جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M.1962-237 در موزهٔ ملی کراچی. منتخباتی از دیوان سعدی نیز به‌چاپ رسیده‌اند، مانند بدایع که متن فارسی با ترجمهٔ انگلیسی از گورباکسانی است (کراچی، ۱۳۳۱ق)، خواتیم که متن با ترجمهٔ انگلیسی از سهراب جی فردون جی‌ملا است (بمبئی، ۱۳۲۰ق)، طیبات با حواشی از پستانجی کوورجی‌تسکر (بمبئی، ۱۳۰۴ ــ ۱۳۰۵ق) که از آن چندین چاپ دیگر نیز نگه‌داری می‌شود، غزلیات (کلکته، ۱۲۲۴ق و لاهور، ۱۲۸۵ق) و قصاید (چاپ لکنو). بوستان سعدی که مثنوی به‌بحر متقارب است و در ۶۵۵ق در ده باب: ۱ــ عدل و رأی و تدبیر و جهانداری، ۲ــ احسان، ۳ــ عشق، ۴ــ تواضع، ۵ــ رضا، ۶ــ قناعت، ۷ــ تربیت، ۸ــ شکر، ۹ــ توبه و ۱۰ــ مناجات سروده شده، در شبه‌قاره نسخه‌های خطی فراوان دارد. احمد منزوی در سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی پاکستان دویست و هشتاد و چهار نسخهٔ خطی از آن را در کتابخانه‌های گوناگون معرفی کرده است، از جمله نسخه‌هایی به‌شمارهٔ ۷۳۸۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد، به‌شمارهٔ N.M.1978-15 در موزهٔ ملی کراچی و به‌شمارهٔ ۸۷۷ که در کتابخانهٔ خواجه محمدسلیم در پیشاور نگه‌داری می‌شود. از این اثر چاپ‌های متعددی نیز در این سرزمین نگه‌داری می‌شود، مانند چاپ کلکته در ۱۲۲۴ق، لکنو در ۱۲۶۸ق، کانپور در ۱۲۷۶ق که به‌کوشش محمد عبدالرحمان بن محمد روشن‌خان انجام گرفت و بمبئی در ۱۲۸۴ق. سید عارف نوشاهی در فهرست چاپ‌های آثار سعدی در شبه‌قاره از این اثر صد و چهارده چاپ تاریخ‌دار و پانزده چاپ بی‌تاریخ معرفی کرده است، مانند چاپ بمبئی به‌کوشش علی بهایی شرف‌علی سورتی و به‌تصحیح و حواشی نثار احمد بریلوی، لاهور از چاپخانهٔ مفید عام و لکنو از چاپخانهٔ نول‌کشور. برای آموزش و تعلیم شاگردان در مدارس منتخباتی از بوستان فراهم شده و به‌چاپ رسیده است، مانند پیرایهٔ خرد برای سال دوم متوسطهٔ مدارس پنجاب (لاهور، ۱۸۹۴م)، عقد منظوم به‌تصحیح ولیم ناسولیس و مولوی کبیرالدین برای بخش انگلیسی و فارسی مدرسهٔ کلکته (کلکته، ۱۸۶۳م)، عقد منظوم با توضیحاتی از عدالت‌خان‌نامی (کلکته، ۱۸۷۶م)، گلدستهٔ دانش از محی‌الدین محمد که آن‌را در ۱۲۹۹ق برای سال پنجم متوسطهٔ مدارس پنجاب (لاهور، ۱۸۸۳م) نوشت، انتخاب بوستان به‌تصحیح اللّه‌داود و کرم‌حسینی (کلکته، ۱۲۲۴ق) و چندین گزیده از بوستان به‌تاریخ چاپ‌های ۱۲۸۰ق (هند)، ۱۲۸۴ق (لاهور)، ۱۲۸۵ق (لاهور)، ۱۲۸۶ق (لکنو)، ۱۲۸۹ق (اله‌آباد) و ۱۳۳۹ ــ ۱۳۴۰ق (بمبئی). گلستان سعدی در ۶۵۶ق در هشت‌باب: ۱ــ در سیرت پادشاهان، ۲ــ در اخلاق درویشان، ۳ــ در فضیلت قناعت، ۴ــ در فواید خاموشی، ۵ــ در عشق و جوانی، ۶ــ در ضعف پیری، ۷ــ در تأثیر تربیت و در آداب صحبت و حکمت نوشته شده است و نسخه‌های خطی آن در شبه‌قاره بیش از هر اثر سعدی است. سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی پاکستان سی‌صد و هفتاد نسخهٔ خطی آن‌را معرفی کرده است، مانند نسخه‌هایی به‌شماره‌های 4585SPIVI18 در دانشگاه

پنجاب لاهور، N.M.1958-917 در موزهٔ ملی کراچی و ۲۹۱۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد. گلستان در شبه‌قاره نیز به‌چاپ‌های فراوان رسیده است، مثلاً در کلکته (۱۲۲۱، ۱۲۲۴ و ۱۲۴۴ق)، کانپور (۱۲۴۵ـ۱۲۴۶ق)، بمبئی (۱۲۴۹ق)، لکنو (۱۲۵۳ق)، آگره (۱۲۶۵ق)، مدراس (۱۲۶۹ق) و لودهیانه (۱۲۷۴ ـ ۱۲۷۵ق). گزیده‌هایی از این اثر در شبه‌قاره بیرون آورده شده که بیشتر آن‌ها برای تدریس در مدارس است، مانند انتخاب گلستان از عمر بن محمد داود پوتا برای امتحان سال دهم دبیرستان (دانشگاه بمبئی، ۱۹۳۹م)، منتخب گلستان به‌تصحیح ای ـ سی ـ توکر و مولوی کبیرالدین احمد (کلکته، ۱۳۰۰ق)، عقد گل که منتخب گلستان و انوار سهیلی به‌تصحیح اچ.اس.جرت برای امتحان استاندارد اعلی و امتحان کنکور دانشگاه کلکته است (کلکته، ۱۳۰۵ ـ ۱۳۰۶ق)، گلدستهٔ دانش از عابدحسین که منتخب کتاب‌های مختلف از جمله گلستان است (لکنو، ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۴ق)، گلدستهٔ دانش محی‌الدین محمد برای سال اول متوسطهٔ مدارس پنجاب (لاهور، ۱۳۰۰ق) و گلدستهٔ گلستان از گزینندهٔ ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود. نمونه‌هایی از کتاب‌هایی که به استقبال و تتبع آثار سعدی در شبه‌قاره نوشته شده‌اند یا تضمینی از آثار سعدی‌اند، از این قرارند: رسل‌نامه در تتبع و وزن بوستان سعدی، یعنی متقارب مثمن از بدری کشمیری (سدهٔ دهم هجری)؛ خط‌الجنان در تقلیدی از بوستان از عطای تتوی که آن‌را در ۱۱۱۷ق سروده است؛ چمنستان در برابر بوستان از قمرالدین منت مشهدی / دهلوی (ـ ۱۲۰۸ق)؛ خرقهٔ علی از علی ترکمان خراسانی (۹۸۴ـ ز۱۰۳۶ق) که مثنوی تعلیمی به پیروی از بوستان سعدی است. این اثر منثور آمیخته به نظم در چهار باب و یک خاتمه در ۱۰۱۵ق به انجام رسیده است؛ گلزار هندی به‌تقلید بوستان از هندی کنهیالال فرزند لاله هرنارائن (۱۲۴۶ ـ ۱۳۰۵ق) که در ۱۲۸۳ق سروده شده و در ۱۸۶۷ و ۱۸۶۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ تحفهٔ قطب‌شاهی از علی بن طیفور بسطامی که تقلیدی از گلستان سعدی است. مؤلف آن‌را برای آموزش شاهان و شاهزادگان به‌پیروی از گلستان سعدی نوشت. این اثر پر است از شواهد شعری و حکایات و به عبدالله قطب‌شاه پیشکش شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۲۶ اوزلی در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود؛ شکرستان به‌تقلید از گلستان از منت قمرالدین مشهدی / دهلوی؛ شکرستان به‌تقلید از گلستان سعدی و بهارستان جامی از عرشی اکبرآبادی (ـ ۱۰۹۱ق) که مجموعهٔ حکایت‌های اخلاقی در شش باب است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۲۳ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ عروس عرفان در تقلیدی از گلستان از بحری (ـ ۱۱۳۰ق)؛ بدایع‌الدهور به‌نثر در عرفان از بیدل دهلوی (۱۰۵۴ ـ ۱۱۳۳ق) به‌شیوهٔ گلستان سعدی که نسخه‌های خطی فراوان از آن در کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود؛ نخلستان به‌پیروی از گلستان سعدی از منشی لچمی نراین اورنگ‌آبادی، متخلص به شفیق؛ نخلستان به‌شیوهٔ گلستان سعدی از تاج‌الدین مدرسی (۱۲۱۴ ـ ۱۲۷۴ق)؛ دستورالعمل از ملا حمیدالله شاه‌آبادی (ـ ۱۲۶۴ق) از بزرگ‌ترین مثنوی‌سرایان کشمیر که سال تألیف آن‌را در این شعر چنین گفته است: «سال تاریخش چو پرسد هوشیار ـ گو هزار و دوصد و چهل‌وچهار»؛ عشرتکدهٔ آفاق به‌نثر از چندو لعل شادان، وزیر اعظم دولت آصف‌جاهی (۱۸۳۲ ـ ۱۸۴۳م) که مانند گلستان سعدی حکایت‌های پندآموز دارد؛ مثنوی کریما به‌پیروی از کریمای سعدی از ذوقی ویلوری (۱۱۵۱ ـ ۱۱۹۴ق)؛ کریمای بهایی به‌تقلید از کریمای سعدی از بهایی سندی (۱۲۳۹ ـ ۱۳۵۲ق)؛ تضمین گلستان از اسدالله غالب (ـ ۱۲۸۵ق) که در ۱۸۷۳م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ تضمین گلستان از هرگوپال تفتهٔ اسکندرآبادی (۱۲۱۴ ـ ۱۲۹۶ق) که آن‌را در آموزش پسرش نوشته است (آگره، ۱۲۷۴ق). عبرت مولتانی که تحت تأثیر سعدی بوده و برخی غزلیات سعدی را تضمین کرده است. بر بوستان و گلستان سعدی شرح‌ها نوشته و آن‌ها را به‌زبان‌های اردو، سندی و پنجابی برگردانده‌اند و نیز در شرح لغات دشوار آن‌ها فرهنگ‌نامه‌هایی به‌نگارش درآمده است. شماری از شرح‌های بوستان از این قرارند: انهارالاسرار از علیم‌الله حسینی چستی جالندهری مرید میر سعید، معروف به سید بهیکه سیوانی که آن‌را در ۱۱۳۰ق / ۱۱۴۵ق نوشت (لاهور، ۱۲۸۶ق). مؤلف ابتدا برخی قواعد ضروری فارسی را شرح داده و شعر و نثر را تعریف و بحور شعر را یاد کرده است، سپس الفاظ و اصطلاحات بوستان را با استفاده از آیات قرآن، احادیث نبوی و اقوال علما و عرفایی مانند شهاب‌الدین سهروردی، قاضی بیضاوی، ابن عربی، سهل بن عبدالله تستری، جلال‌الدین مولوی و امام غزالی به‌تفصیل گزارش کرده است؛ بهار بوستان از منشی رای تیک چند، متخلص به بهار (ـ ۱۱۸۰ق) که چندین‌بار چاپ شده، از جمله در ۱۹۲۷م در لکنو؛ شرح بوستان، از محمدافضل اله‌آبادی (۱۰۳۸ ـ ۱۱۲۴ق)؛ شرح

بوستان از مولوی تمیزالدین بن محمد یاور که فرهنگ‌مانند نیز هست (کلکته، ۱۲۴۴ق)؛ شرح بوستان از قادرعلی (کلکته، ۱۲۶۵ ـ ۱۲۶۶ق)؛ محمدیه / شرح بوستان از مولانا محمد گلهوی که معلم و از مروجان زبان فارسی بوده است. این اثر به شرح محمد گلهوی نیز معروف است (لاهور، ۱۲۹۴ق)؛ شرح بوستان از شارحی ناشناس (لاهور، ۱۲۹۷ق)؛ شرح بوستان از عبدالواسع هانسوی که در دیباچهٔ آن می‌نویسد: «برای متعلمین صبیان مکاتب و فارسی‌خوانان از عربی بی‌نصیب و برای هر که فی‌الجمله از سواد بهره داشته باشد و غرض فهماندن مبتدیان کم‌سرمایه است و نه منتهیان بلندپایه.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۱۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ شرح بوستان از عبدالرسول بن شهاب‌الدین بن عبدالله بن حسن قرشی که آن‌را در ۱۰۷۳ق به‌فرمان برادر بزرگ خود عبدالله و برخی از یاران نوشته است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ نقشبندیهٔ اشقاق احمد مجددی در مریدکی شیخپوره یافت می‌شود؛ شرح بوستان از علی محمد بن گل‌محمد انصاری که آن را در ۱۱۲۴ق نوشت و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سید امیرشاه بخاری در پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ تحفة‌الفقرا/ شرح بوستان از محمدسلطان (سدهٔ سیزدهم هجری) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۸۵/۸۹۰ در کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ شرح بوستان از عبدالرحمان بن محمد احسان که آن‌را در ۱۲۹۵ق به‌پایان رساند و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۹۲ در دایرهٔ تحقیقات اسلامی اسلام‌آباد است؛ شرح بوستان از فیروزالدین صاحبزاده فرزند حافظ‌الدین مدرس زبان فارسی که آن‌را در ۱۳۲۹ق نوشت و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی شارح در نوشهرهٔ پیشاور یافت می‌شود؛ شرح بوستان از محمدنصیرنامی که شاید محمدنصیر بن سلطان سفیانی بهگری (نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری) باشد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ضیاءالعلوم در کلی لاجور گلستان کویته نگه‌داری می‌شود؛ شرح بوستان از نوراحمد بن حافظ حسام‌الدین که روزگارش به‌دست نیامد. شارح در دیباچه آورده که نسخه‌های متعددی از بوستان گردآورده، از مراجع بسیار بهره برده، در آن به نکات دستوری نیز توجه داشته و از سروده‌های دیگران گواه آورده و در کار خود از صناعات ادبی استفاده کرده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۰۶۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد است؛ شرح بوستان از شارحی ناشناس که نسخه‌ای از آن در درگاه شاه‌ولی‌الله کالج در منصورهٔ حیدرآباد یافت می‌شود؛ خلدستان در شرح بوستان از ناظر مدراسی (۱۲۰۰ ـ ۱۲۴۳ق)؛ شرح بوستان از مولوی محمدحسین تمنای مرادآبادی (سدهٔ سیزدهم هجری)؛ شرح بوستان از مولوی محمدحسین تمنای مرادآبادی (سدهٔ سیزدهم هجری)؛ فیض بی‌کران به‌اردو در شرح بوستان از خاکی چاتگامی (۱۳۱۰ ـ ۱۳۹۶ق). از میان ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های محلی سرزمین شبه‌قاره، ترجمهٔ آثار سعدی دیرتر آغاز شد. چون این ترجمه‌ها تقریباً با پیدایش صنعت چاپ همراه بود، نسخه‌های خطی ترجمه‌های آثار سعدی کم‌تر از دیگر ترجمه‌های متون فارسی در دست است. برخی ترجمه‌های بوستان از این قرارند، به‌اردو: ترجمهٔ بوستان از مولوی جعفر علی و سید محمد امیرحسن نورانی، استاد عربی و فارسی در اسلامیهٔ کالج لکنو (لکنو، ۱۹۵۲م)؛ ترجمهٔ باب اول بوستان همراه با متن فارسی آن از عبدالکریم سعدی، مدیر مجلهٔ الهلال (حیدرآباد سند، ۱۹۵۶م)؛ ترجمهٔ منظوم بوستان از گوبند پرشاد فضا بن دیبی پرشاد که آن‌را در ۱۲۹۵ق به‌اردو برگرداند (کانپور، ۱۸۸۰م)؛ ترجمهٔ بوستان از ملک دین محمد ایند سنز (لاهور، ۱۹۳۴م)؛ ترجمهٔ بوستان از ایجوکیشنل پریس (کراچی، ۱۹۶۵م)؛ بچون کی بوستان که ترجمهٔ اردوی پندهای بوستان برای کودکان است؛ شمیم بوستان از محمد عبدالواحد نولوی غازی‌پوری (کانپور، ۱۳۲۳ق)؛ ترجمهٔ منتخبی از بوستان از سید شاه‌محمد نعیم ندوی فردوسی (حیدرآباد سند، ۱۳۷۶ق)؛ حکایات سعدی در ترجمهٔ حکایات گلستان از طالب هاشمی (چاپ لاهور)؛ ترجمهٔ بوستان از ملک عنایت‌الله که روزگارش به‌دست نیامد (لاهور، بی‌تا)؛ ترجمه و حواشی بوستان از قاضی سجاد حسین مدرس مدرسهٔ عالی فتحپور دهلی که آن را در ۱۳۸۱ق نوشت (دهلی، ۱۳۸۱ق)؛ مثنوی دلارام راضی از جانی بهاری‌لال، متخلص به راضی (چاپ شده است). به‌پنجابی: ترجمهٔ بوستان از سید غلام مصطفی نوشاهی (ـ ۱۳۸۴ق) که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی نگه‌داری می‌شود (چاپ شده است)؛ ترجمهٔ بوستان از مترجمی ناشناس که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ احمدحسین احمد قریشی قلعه‌داری نگه‌داری می‌شود. به‌سندی: ترجمهٔ بوستان از آغا تاج‌محمدخان (حیدرآباد، ۱۳۷۴ق). در شرح لغات مشکل بوستان فرهنگ‌نامه‌هایی نوشته شده است که شماری از آن‌ها بدین شرحند: گلدسته / فرهنگ واژه‌های بوستان از سید کریم داد گجراتی (ـ پس از ۱۰۸۵ق) به‌ترتیب تهجی حرف پایان واژه‌ها از الف، مانند لغت «خدا» تا یا، همچون لغت «آتش پارسی». وی

سعدی در شبه‌قاره

در این فرهنگ برای واژه‌ها بیت یا مصرعی که آن واژه را در بر داشته، آورده و از فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ رشیدی، فرهنگ جهانگیری، فرهنگی ابراهیم شاهی، فرهنگ سروری و جز آن‌ها بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۶۹۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ حل ترکیب بوستان از منشی محمد بلال که فرهنگ لغت باب‌های دوم و سوم بوستان با ترجمهٔ اردو است و آن‌را در ۱۲۹۸ق به‌پایان رساند (دهلی، ۱۸۸۲م)؛ حل ترکیب بوستان از مؤلفی ناشناس (لاهور، ۱۸۸۱م)؛ فرهنگ بوستان / فرهنگ صحیحهٔ بوستان از سید ابن حسن که آن را در سال‌های ۱۲۸۱ تا ۱۲۹۸ق به‌ترتیب حروف تهجی و به‌رعایت حرف اول و دوم نوشت (لکنو، ۱۲۹۸ق)؛ فرهنگ بوستان از محمد عبدالله گلشن (لکنو، ۱۳۱۱ق)؛ کشاف اسرار یعنی حل‌التراکیب منتخب بوستان از محمد عبدالغفور، مدرس مدرسهٔ پانی‌پت ضلع کرنال (لاهور، ۱۲۹۹ق)؛ فرهنگ واژه‌های بوستان از غلام‌علی‌شاه کوهاتی که واژه‌نامهٔ شرح‌مانندی به‌ترتیب متن با سربندهای باب و شمارهٔ باب‌های متن است و در هر باب واژه‌های دشوار آن باب را گزارش کرده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲۱۱۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ فرهنگ واژه‌های بوستان از فقیر نورمحمد که روزگارش به‌دست نیامد، اما شاید نور محمد کشمیری (ـ ۱۱۹۵ / ۱۱۹۹ق) باشد. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۷۸۲/۷۴۹/۲ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ واژه‌های بوستان از عبدالرسول (سدهٔ یازدهم هجری) که گویا این فرهنگ بخش دوم شرح بوستان وی باشد. گلستان در شبه‌قاره بیش از هر اثر دیگر سعدی شرح شده است. شماری از شرح‌های گلستان از این قرارند: مفتاح گلستان / فرهنگ نادره از اویس اعلا عرف آدم که نام او به‌صورت اویس بن علی و خواجه عالم اویس عرف آدم و اویس بن علاءالدین آدم نیز آمده است. مؤلف این شرح را در ۹۰۰ق به‌روزگار سلطان محمودشاه بهمنی (۸۸۷ ـ ۹۲۴ق) در دو بخش نوشته است: ۱ـ واژه‌ها و گزارش آن‌ها به‌ترتیب حروف تهجی از آخر هر واژه و هر حرف در یک باب است، ۲ـ گزارش آیه‌ها و حدیث‌ها و گفتار بزرگان و سروده‌های عربی گلستان است (بمبئی، ۱۲۹۹ق)؛ بهار بهاران از محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین رامپوری، متخلص به عزت (ـ ۱۲۶۸ق)، که آن را پس از نگارش فرهنگ غیاث‌اللغات در ۱۲۵۹ق به‌خواهش دوستان، به‌ویژه فرزندش محمد قمرالدین به‌انجام رساند. شارح در دیباچه می‌آورد که چهل سال روی گلستان و شرح‌های آن مطالعه کرده است. این اثر چندین بار به‌چاپ رسیده است، از جمله در ۱۸۹۱م در لکنو؛ بهار بوستان از تیک‌چند بهار (لکنو، ۱۹۳۹م)؛ چمنستان از مولانا تاج‌الدین بهجت که از وی آگاهی بیشتری به‌دست نیامد (بمبئی، ۱۲۹۸ق)؛ چمنستان از سید سراج‌الدین حسینی اورنگ‌آبادی فقیر دکنی (ـ ۱۱۷۷ق) که در ۱۲۹۹ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ خیابان گلستان از سراج‌الدین علی‌خان آرزو شاه‌جهان‌آبادی (ـ ۱۱۹۶ق) که آن را در ۱۱۷۵ق نوشته است. آرزو در مقدمه می‌نویسد که «اگر چه فضلای کامگار و علمای عالی‌مقدار مثل... میر نورالله احراری و ملا سعد تتوی و غیرهما شروح بر این کتاب داشتند، لکن چون در بعضی جاها تسامحی و تساهلی به‌وقوع آمده... متصدی تحقیق آن گشتم و بیابان تحریر را درنَوشتم.» این اثر بارها به‌چاپ رسیده است، از جمله در ۱۲۶۸ق در دهلی و در ۱۳۷۵ش در اسلام‌آباد پاکستان؛ ریاض رضوان از مولوی ریاض‌علی (کلکته، ۱۲۴۸ق)؛ شرح گلستان از بدرعلی (کلکته، ۱۲۶۳ق)؛ گلاب ارمغان از محمد منیر لکنویی فرزند میان‌جان لکنویی، نوشته در ۱۳۴۵ق که ترجمه و شرحی از گلستان است (کانپور، ۱۳۶۰ق)؛ شرح گلستان از قاضی فتح‌محمد (چاپ حیدرآباد)؛ شرح گلستان از محمد اکرم مولتانی که آن‌را برای تدریس در مدارس نوشت (لاهور، ۱۸۶۹م)؛ گلدستهٔ جنان از سید رزاق بخش که ترجمه و شرحی است از گلستان (لکنو، ۱۸۸۲م)؛ شرح گلستان از ولی محمد اکبرآبادی (لکنو، ۱۸۹۰م)؛ شرح گلستان از مؤلفی ناشناس (لاهور، ۱۳۴۵ق)؛ حل مشکلات گلستان / فرهنگ گلستان از جنید بن عبدالله موسوی (گویا سدهٔ دهم هجری) که شرح و فرهنگ واژه‌های گلستان در سه قسم است: ۱ـ حل و گزارش سروده‌های دشوار عربی و فارسی، ۲ـ در بیان معانی برخی الفاظ بزرگان و احادیث و ۳ـ لغات مفرده به‌ترتیب حروف تهجی (لکنو، ۱۸۶۹م)؛ شرح گلستان (دهلی، ۱۲۵۹ق) از بهادرشاه دوم، متخلص به ظفر (۱۱۸۹ ـ ۱۲۷۹ق)، یازدهمین و آخرین پادشاه مغولی هند (۱۲۵۳ ـ ۱۲۷۵ق)؛ بهارستان / شرح گلستان از شاه میرمحمد نورالله احراری دهلوی (ـ ۱۰۷۳ق) صدر صوبهٔ شاه‌جهان‌آباد به‌روزگار اورنگ‌زیب که در دیباچه آورده است: «از تقادم ازمنه و تفاسیر السنه و تداول صبیان تحریفاتی در گلستان راه یافته بود و من نسخه‌های بسیاری را بر طاقت خود ضبط آورده و نکات مغلقهٔ آن‌را حاشیه‌نویسی کرده بودم و چون استکتاب حواشی متفرق برای برخی دشوار بود آن‌را بدین‌گونه

سعدی در شبه‌قاره

گـردآوردم.» سـپس مـؤلف آن را بـا سربندهای قـوله شـرح حاشیه‌مانندی کرده است. خان آرزو در خیابان گلستان از ایـن کتاب نام برده است. نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۳۸۸۰/۸۴۷ در کتابخانۀ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از عبدالرسول بن شهاب‌الدین قرشی که در دیباچه آورده است: «پس از آنکـه شـرح بـوستان مـورد پـذیرش قـرار گـرفت و دست‌به‌دست می‌گشت، از من خواسته شد گلستان را نیز گزارش کنم.» این شـرح در پـنج قسـم‌است: ۱ـ آیـه‌های قـرآنی، ۲ـ حدیث‌ها و گفتار مشایخ و امثال عرب، ۳ـ سروده‌های عربی، ۴ـ سروده‌های فـارسی و ۵ـ لغـات فـارسی و عـربی دشـوار به‌ترتیب حروف تهجی. شارح برای نگارش آن از فرهنگ‌هایی مانند صراح‌الصحاح، مهذب‌الاسماء، زفان گـویا، کشـف‌اللـغات، شـرفنامۀ ابـراهـیم مـنیری، فـرهنگ جـهانگیری، مـؤیدالفـضلا و زبدةالفواید بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۳۷۰۵/۶۸۳ در کتابخانۀ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شکرستان / شرح گلستان از محمدسعد (محمد سعید) عظیم‌آبادی که آن را در ۱۰۱۷ق به‌پایان رساند. نسخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ 2348phIII1l در کتابخانۀ دانشگاه پـنجاب لاهـور نگـه‌داری مـی‌شود؛ شـرح گـلستان از شـارحـی نـاشناس کـه آن را در ۱۱۰۳ق نـوشت و نسخه‌ای از آن در کـتابخانۀ مـدرسۀ ضـیاءالعـلوم کـلی لاجـور گلستان کویته یافت مـی‌شود؛ بـهارستان از غـلام مـعین‌الدیـن عبدالله قصوری، متخلص به عبدی (۱۰۴۳ ــ ۱۱۰۶ق)، که آن را در ۱۱۰۵ق به‌دستور مـرشدش شـمس‌الحـق والدیـن شـیخ عبدالرشید جونپوری نـوشته است و نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۲۱۳/۲۷۶ در کتابخانۀ محمد شفیع لاهوری نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از سید عادل بن شرف‌الدین کـه آن را در ۱۱۱۹ق نوشت و نسخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۳۷۸۲/۷۴۹/۱ در کـتابخانۀ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از محمد افضل اله‌آبادی؛ شرح گلستان از محمد معظم (محمد عظیم) بن شیخ احمد بن شیخ عبدالله که آن‌را در ۱۱۵۰ق نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۸۱۹۷ در کتابخانۀ گنج‌بخش اسلام‌آباد است؛ حل ابیات گلستان از محمد کامل بن الله‌یار قریشی قادری که آن‌را در ۱۱۵۱ق نوشت و نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۱۸۶ در کـتابخانۀ جامعۀ اسلامیۀ بـهاولپور نگـه‌داری مـی‌شود؛ شـرح گـلستان از محمد اکرم بن عبدالرزاق قادری مـولتانی کـه آن‌را در ۱۱۵۵ق به‌پایان رساند و نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۲۹ در کتابخانۀ سیدشاه عباس گردیزی در مولتان است؛ شرح گلستان از شیخ ولی محمد اکبرآبـادی از صـوفیان و ادیـبان روزگـار مـحمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) که آن را به‌خواهش دوستش محمدحیات در ۱۱۶۶ق به‌انجام رسانده است. شارح در دیباچه می‌آورد که شرح‌کنندگان پیشین از نسخه‌های مغلوطی بهره برده‌اند و او ایـن شـرح را از روی نسخه‌ای معتبر گزارش کرده است (لکنو، ۱۸۹۰م)؛ شـرح گلستان از محمد سلطان بن اله‌داد، ادیب روزگار تیمورشاه درانی (ــ ۱۲۰۷ق) و مدرس گـلستان کـه آن را بـه خـواهش بـرخـی دوستان به‌ویژه ملاعمرالدیـن نـوشت. وی شـارح بـوستان نـیز است. نسخه‌ای از شرح گلستان وی به شمارۀ ۳۶۱۵ در کتابخانۀ گنج‌بخش اسلام‌آباد است؛ شرح گلستان از مولانا غلام‌محی‌الدین قـصوری (۱۲۰۲ ــ ۱۲۷۰ق) کـه ایـن گـزارش را در ۱۲۲۵ق بـه‌پایان رسـانده است. نسـخه‌ای از آن در کـتابخانۀ مـدرسۀ علوم‌المرتضی مفتی محمد رفـیق در بـهلوال سـرگودها یـافت می‌شود؛ شرح گلستان از محمد اسماعیل‌خان قوم افغان در شرح مختصر سروده‌های عربی گلستان کـه آن‌را در ۱۲۳۰ق بـه‌پایان رسـاند. نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۴۹۴۸/۱۹۳۶ در کـتابخانۀ دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از محمد برهان‌الدین که ترجمه و شرح سروده‌های عـربی آن است و در ۱۲۳۴ق آن‌را به پایان رسانده است. نسخۀ خـطی آن بـه‌شمارۀ ۳ق‌ف۸۴ در کـتابخانۀ انـجمن تـرقی اردو کـراچـی نگـه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از ریاض علی بن قنبرعلی که در گـزارش خود از شرح عربی سروری ترک از ملازمان سـلطان مـصطفی عثمانی و شرح مولوی اله‌داد و فرهنگ‌نامه‌هایی چون صـراح، منتخب‌اللغات، برهان قاطع، فرهنگ ملاسعد تتوی و مدارالافاضل بهره برده است. این اثر گویا همان ریاض رضوان است. نسخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۳۳۴ در کـتابخانۀ دانشگـاه پیشاور نگـه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از بدرالدیـن فـتحپوری (سـدۀ دوازدهـم هـجری) کـه نسـخه‌ای از آن در کـتابخانۀ مـولوی ظـفرالدیـن اکبرآبادی از اولاد مولانا حافظ بدرالدین نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از محمد صدیق بن حاجی‌الحرمین حافظ حاجی موسی کـه نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارۀ ۸۶۳۷ در کـتابخانۀ گـنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ شرح گلستان از محمد عبدالله هاشمی که نسخه‌ای از آن به‌شمارۀ ۲۷۵ در دیال‌سنگه ترست در لاهور است؛ بهارستان / شرح گلستان از عبدالغنی بن فیض‌الله که آن را برای میرنورالدین حسین نوشته و از فرهنگ‌هایی چون قاموس، صراح، تاج، مؤیدالفضلا، کشف‌اللغات، کنزاللغات، لطایف‌اللغات، مدارالافاضل، فرهنگ شیخ ابراهیم فاروقی، دستورالاخوان، فرهنگ

رشیدی و تحفة‌السعادات بهره برده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۵۷/۲۹۳ در کتابخانهٔ محمد شفیع لاهوری نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از نورمحمد که روزگارش به‌دست نیامد، اما گویا همان فقیر نورمحمد است که فرهنگ واژه‌های بوستان را نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.528/129 در موزهٔ ملی کراچی است؛ سلطانیه از شارحی ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۷۸۸/۳ در کتابخانهٔ شرقیهٔ دارالعلوم اسلامیه در پیشاور است؛ شرح گلستان از شارحی ناشناس در چهار فصل: ۱ــ بیان کلام الهی، ۲ــ شرح احادیث، ۳ــ بیان اشعار و ۴ــ بیان اقوال بزرگان که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۵۰۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ شرح گلستان از شارحی ناشناس که گزارش عبارت‌ها و سروده‌های عربی آن در سه قسم (۱ــ شرح آیات الهی، ۲ــ توضیح احادیث نبوی و ۳ــ اقوال مشایخ و امثال و کلمات عربیه) است. شارح نخست هر عبارت را ترجمه و سپس آن را گزارش کرده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۵۵/۲۹۴ در کتابخانهٔ محمدشفیع لاهوری نگه‌داری می‌شود؛ چمنستان در شرح گلستان از تاج‌الدین مدرسی؛ شرح گلستان / فرهنگ واژه‌های گلستان از شارحی ناشناس در چهار شمامه (۱ــ کلام الهی، ۲ــ احادیث نبوی، ۳ــ اشعار عربیه و ۴ــ اقوال بزرگان) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۸۱۴/۱(۱) در کالج اسلامیهٔ پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ فیض بی‌پایان در شرح گلستان به اردو از خاکی چاتگامی (۱۳۱۰ ــ ۱۳۹۶ق)؛ بهارستان فارسی در شرح گلستان سعدی و پیام مشرق اقبال به‌اردو (لاهور، ۱۹۹۸م) از پرفسور رشید بخاری که در بخش گلستان به آثار و احوال سعدی، بررسی گلستان و شرح و ترجمهٔ بیست حکایت از آن پرداخته است. ترجمه‌های گلستان: عربیات گلستان از مترجمی ناشناس که ترجمهٔ کلمات عربی گلستان به‌فارسی است (چاپ کلکته). به‌اردو؛ باغ اردو به‌نثر آمیخته به نظم از میرشیرعلی افسوس (ــ ۱۲۲۴ق) که آن‌را میان سال‌های ۱۲۱۴ ــ ۱۲۱۶ق ترجمه کرد (بمبئی، ۱۲۶۳ق)؛ بچون کی گلستان از مترجمی ناشناس که ترجمهٔ حکایات منتخب گلستان برای کودکان است؛ حل ترکیب گلستان از منشی محمد بلال که ترجمهٔ باب اول گلستان است؛ گلستان امجد از امجد حیدرآبادی (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵ق)؛ گلدستهٔ سعدی از مترجمی ناشناس (بمبئی، ۱۳۰۵ق)؛ گلدستهٔ سعدی از حکیم محمدحسین علوی که آن‌را در ۱۳۷۷ق در لاهور تألیف کرد و برای قطعات عنوان‌هایی به‌تناسب مضمون به‌اردو اضافه کرده است (لاهور، ۱۳۷۷ق)؛ اردو گلستان از محمدخلیل‌الرحمان، مدیر اخبار الخلیل در بجنور که در آن از آوردن حکایت‌های مبتذل پرهیز کرده است (بجنور، ۱۳۵۰ق)؛ ترجمهٔ گلستان از شمس‌الحسن شمس بریلوی (چاپ کراچی)؛ گلستان اردو به‌نظم از فریدالدین آفاق دهلوی که آن را در ۱۲۳۳ق در چهار هزار بیت سروده است؛ گلستان کا آتهوان باب در آداب صحبت از منشی قمرالدین‌خان که ترجمهٔ باب هشتم گلستان است و آن را به‌فرمان استاندار استان‌های غربی هند به‌اردو برگردانده است (اله‌آباد، ۱۲۷۶ق)؛ گلستان کی حکایت اردو مین از شاه حسن عطای مهدوی (سدهٔ چهاردهم هجری) که ترجمهٔ تنها چند حکایت از گلستان است (چاپ کراچی)؛ ترجمهٔ منتخبی از گلستان برای کودکان و دانش‌آموزان (لاهور، ۱۳۶۶ق)؛ نگار راضی از رای بهادرجانی بهاری‌لال، متخلص به راضی. ترجمه‌های دیگری از گلستان به‌زبان اردو هست که عنوان ندارد: ترجمه از عبدالباری آسی (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵ق)؛ ترجمه از عبدالغفور بن شیخ نجف‌علی؛ ترجمه از عبدالمالک (بمبئی، ۱۳۶۷ق)؛ ترجمه از سید محمد حسین (دهلی، بی‌تا)؛ ریاض رضوان از مولوی محمد ابوالحق که آن‌را در ۱۳۰۳ق از فارسی به اردو برگرداند (لکنو، ۱۸۸۶م). به‌پنجابی: ترجمهٔ گلستان / سعدی آکهیا از محمدبشیر احمد ظامی بهاولپوری که صد و یک حکایت از آن را در هفت گلدسته ترجمه کرده است (بهاولپور، ۱۳۹۶ق)؛ ترجمهٔ منظوم گلستان از حکیم فضل‌الهی (لاهور، ۱۳۵۷ق)؛ ترجمهٔ گلستان از سیدغلام مصطفی نوشاهی که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ سید شرافت نوشاهی نگه‌داری می‌شود. به‌سندی: ترجمهٔ منتخبی از گلستان و بوستان از اجمل‌بیگ بن قلیچ‌بیگ (حیدرآباد سند، ۱۳۷۵ق). به سنسکریت: ترجمهٔ گلستان از آچاریادارمندارانات. فرهنگ‌نامه‌های گلستان از این قرارند: حل ترکیب گلستان از منشی محمدبلال، مدرس سال اول مدرسهٔ قصبهٔ کالکا ضلع شمله در شرح لغات باب دوم گلستان که آن‌را در ۱۳۰۰ق به اردو نوشت (دهلی، ۱۸۸۳م)؛ حل ترکیب گلستان از هم‌او در گزارش لغات دشوار باب‌های یکم و دوم به اردو؛ حل ترکیب گلستان مشمولهٔ گلدستهٔ دانش از هم‌او با ترجمهٔ اردو؛ سمنستان از مؤلفی ناشناس که در شرح لغات فارسی و عربی گلستان است (لکنو، ۱۳۱۰ق)؛ عربیات گلستان از رولندسن؟ (مدراس، ۱۸۲۸م)؛ فرهنگ گلستان از سید بن حسن به‌ترتیب حروف تهجی (کانپور، ۱۹۰۵م)؛ فرهنگ واژه‌های گلستان از مؤلفی ناشناس که پیش از ۱۰۹۶ق در شش قسم نوشته شده است (۱ــ آیات ربانی، ۲ــ احادیث، ۳ــ

اقوال، ۴ـ ادعیه، ۵ـ اشعار و ۶ـ لغات مفردات) نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1971-27.1ء در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ فرهنگ واژه‌های گلستان از محمدیعقوب که آن را در ۱۱۱۶ق به‌ترتیب حروف تهجی در سرآغاز واژه‌ها و هر حرف در یک باب نوشته است و تنها حرف نخست را اساس ترتیب کتاب قرار داده است، مانند: ایزد، آبگیر، آذر، آخور و آلایش. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۹۰۵۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ معین‌الالفاظ از محمدسلیم بن محمد قایم صدیقی حنفی در فرهنگ واژه‌های گلستان، بوستان، اسکندرنامهٔ نظامی و یوسف و زلیخای جامی به‌ترتیب الفبایی، به‌زبان اردو که آن‌را در ۱۲۴۰ق به‌فرمان سرهنگ جورج جرویس نوشت و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1164ء در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی یافت می‌شود؛ فرهنگ واژه‌های گلستان از میان صاحب فیاض میربخش / پیربخش جیو که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ ضیاءالعلوم در سرمیدانی لاهور نگه‌داری می‌شود. یکی از کتاب‌های درسی مدارس شبه‌قاره کریما / نصیحت‌الملوک / پندنامه است که گزیده‌ای از بوستان سعدی است و با این بیت «کریما ببخشای بر حال ما ــ که هستیم اسیر کمند بلا» آغاز می‌شود. سربندهای این اثر در ثنای پیامبر، خطاب به نفس، مدح کرم، صفت سخاوت، مذمت بخل، بیان تواضع، مذمت تکبر، فضیلت علم، امتناع از صحبت جاهلان، صفت عدل، مذمت ستمگری، صفت قناعت، مذمت حرص، طاعت و عبادت، مذمت شیطان، شراب، وفا، شکر، صبر، راستی، کذب، صنعت پروردگار و منع امید از مخلوقات است. نسخه‌های خطی و نیز چاپ‌های این کتاب فراوانند. چند چاپ آن عبارت است از ۱۲۶۳ق در آگره، ۱۲۷۲ق در کانپور، ۱۲۸۹ق در لاهور، ۱۳۲۳ق در بمبئی و ۱۳۸۸ق در دهلی. برخی شاعران از کریما تضمین کرده‌اند، تضمین آن‌ها بعضی مسدس و برخی مخمس است. این آثار به تضمین کریما نیز معروفند، مانند تضمین کریما از عبدالرحمان عبد (انباله، ۱۳۰۸ق)، تضمین کریما از شاعری ناشناس (بمبئی، ۱۲۹۲ق)؛ تضمین کریما از جعفر زتلی (ــ ۱۱۲۵ق) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1963-207 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ تضمین کریما که گویا از کرامت علی شهیدی (ــ ۱۲۵۶ق) باشد. سراینده سه بیت از خود و چهارمی را از کریما آورده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۴۶/۴۴۲ در بخش ذخیرهٔ ربانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ تضمین کریما به اردو از نظیری اکبرآبادی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۱۸ در کتابخانهٔ دیال‌سنگه ترست در لاهور است؛ مخمس کریما از تراب‌علی قلندری کاکوری (ــ ۱۲۷۵ق) که در ۱۲۸۲ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ مخمس کریما از شاعری ناشناس (کراچی، ۱۳۰۲ق)؛ مخمس کریما از سراینده‌ای با تخلص ارشد که نشانی بیشتری از وی به دست نیامده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۵۰۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد است؛ مخمس کریما از شاعری ناشناس که آن را در ۱۲۸۲ق سرود. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۰۷۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ مخمس کریما به سندی از سید غلام مرتضی‌شاه تتوی، متخلص به مرتضایی (ــ ۱۳۱۶ق)؛ شرح‌هایی نیز بر کریما نوشته شده است: در یکتا از حافظ محمد نذیر بن حاجی محمد صدیق فوفلزایی مصطفی‌آبادی که آن را در ۱۲۹۰ق در مرزاپور (نزدیک بنارس) نوشته و به شیخ کریم‌الدین احمد کوتوال مرزاپور پیشکش کرده است (لکنو، ۱۲۹۹ق)؛ شرح کریما از محمد اکرم مولتانی (ــ پس از ۱۱۵۵ق) که در ۱۸۷۸م در لاهور به‌چاپ رسیده؛ شرح کریما از محمد کامل بن الله‌یار قریشی قادری که آن‌را در ۱۱۵۱ق به‌فرمان محمدشاه (۱۱۳۲ ــ ۱۱۷۳ق) به‌نام نواب سیف‌الدوله زکریاخان‌بهادر دلیرجنگ نوشته است و نسخه‌ای از آن در مکتبهٔ چشتیهٔ غلام محمدآباد در فیصل‌آباد است؛ تحفة‌الحسن از غلام‌حسن که آن را در ۱۲۱۸ق نوشت و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شاهیهٔ علی حق‌شاه در نارنگ‌مندی شیخپوره نگه‌داری می‌شود؛ شرح کریما از مولوی شمس‌الحق که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شاهی مسجد لاهور یافت می‌شود؛ تجزیه و ترکیب کریما / شرح کریما از شیخ احمد پسروری (ــ ۱۲۹۲ق) بن میان شمس‌الدین که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۷۱،۵۳کر ــ احمد در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ معین‌المبتدی از نصیرالدین بن فقیر عبدالله. وی نخست بیتی از کریما را آورده، سپس واژه‌های دشوار آن را گزارش کرده و بعد به گزارش کلی بیت پرداخته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حسن‌علی در رنگپورهٔ سیالکوت نگه‌داری می‌شود؛ فواید غوثیه از مؤلفی ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ لیاقت هال در جناح باغ کراچی نگه‌داری می‌شود؛ فیض کریم به‌اردو که هم شرح و هم ترجمهٔ کریمای سعدی از فیض احمد ککروی است و آن‌را در ۱۳۸۴ق نوشت (چاپ مولتان). کریمای سعدی به زبان‌های محلی شبه‌قاره ترجمه شده است: به‌اردو: اردو کریما به‌نظم از

صبر رضوی مخدوم (شیخپوره مونگیر، ۱۳۸۰ق)؛ ترجمهٔ شیخ سعدی کی پندنامه کا بـه‌نظم از مـظهرعلی‌خان ولا کـه آن‌را در ۱۲۱۷ق به اردو برگرداند (کلکته، ۱۲۱۷ق)؛ گلشن شرافت به‌نظم از سعید قریشی با حواشـی مـفید و شـرح لغـات کـه در آغـاز به‌اختصار شرح حال سعدی نیز آمده است (گجرات، ۱۳۸۱ق)؛ وعظ سعید از احمدسعید دهلوی با حاشیه‌ها و زندگینامهٔ کوتاه سـعدی و آثـار ادبـی او (دهـلی، ۱۳۴۸ق)؛ تـرجـمهٔ کـریما از عبدالرحمان (چاپ کانپور)؛ ترجمهٔ کریما از قاضی سجاد حسین، محقق و رئیس مدرسهٔ عالی فتحپور و دهلی (چاپ مـولتان)؛ ترجمهٔ کریما از میرزا نظرعلی‌بیگ که آن را در ۱۲۶۲ق نوشت و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ رشیدیه در اردوبازار لاهور است. به بنگالی: ترجمهٔ کریما به‌نظم از منشی محمد مـهرالله (کـلکته، ۱۳۲۶ق). به‌پنجابی: ترجمهٔ کریما از مـحمد مـوسی (امـرتسر، ۱۸۸۸م)؛ ترجـمهٔ کـریما از سـید غـلام مـصطفی نـوشاهی کـه نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ نوشاهیه در ساهنپال گجرات نگه‌داری مـی‌شود. بـه‌سندی: تـرجـمهٔ کـریما از هـدایت‌الله بـن حـاج محمدحسن هالائی سندی (ــ ۱۹۴۶م) کـه نسـخه‌ای از آن در کتابخانهٔ کریم‌بخش خالد در کراچی است. به براهویی: ترجـمهٔ کریما / نصیحت‌الملوک سعدی (لاهور، ۱۹۰۱م) از محمد عمر دیـنپوری (ــ ۱۹۴۶م). در شـرح لغـات دشـوار کـریما نـیز فرهنگ‌نامه‌هایی نوشته شده است: حل تـرکیب کـریما از شـیخ احمد پسروری (۱۲۳۸ ــ ۱۲۹۲ق) که در مقدمهٔ آن مـی‌آورد: «آن‌جا که پندنامهٔ شیخ سعدی شیرازی کارآمد مبتدیان و منتهیان است و کتابی است جامع نصایح کـارآمـد دنـیا و دیـن، تـبرکاً ترکیبش شروع کردم و این رساله حصهٔ اول است و بعد اتمام آن چند ابیات متفرقه را هم ترکیب کرده رسالهٔ ثانی و ثالث ترتیب خواهم داد» و در آن نکات دستوری و صنایع بدیعی و معنوی ابیات کریما را شرح کرده است (لاهور، ۱۲۸۳ق)؛ حل‌الترکیب کریما از امباپرشاد به اردو (دهـلی، ۱۸۷۹م)؛ فرهنگ کـریما از مـحمد نـصرالله‌خان (حـیدرآبـاد دکـن، ۱۲۹۰ق). بـرخـی از خاورشناسان از جمله انگلیسیانی که در هند زندگی مـی‌کردند، به‌چاپ و ویرایش و ترجمهٔ انگلیسی آثار سـعدی پـرداخـتند، مانند ویلیام نسولیز (ــ ۱۸۸۹م) که گلستان سعدی را ویراست و به چاپ رساند (کلکته، ۱۸۷۱م)، سـرلوکاس وایت‌کـینگ کـه طیبات سعدی را ترجمه و تصحیح کرد و به‌چاپ رساند (کلکته، ۱۹۱۹ ــ ۱۹۲۱م)، ترجمهٔ انگلیسی بدایع سعدی، همراه با متن ویراستهٔ فـارسی آن از هـم‌او (بـرلین، ۱۹۲۵م)، جـان هـربرت هـرینگتن (ــ ۱۸۲۸م) دولتـمرد و نـویسندهٔ انگـلیسی کـلیات سعدی را به یاری مولوی محمدرشید ویراست و در دو مجلد به‌چاپ رساند (کلکته، ۱۷۹۱، ۱۷۹۵م)، ایسـتویک (۱۸۱۴ ــ ۱۸۸۳م) گلستان سعدی را تـصحیح و چـاپ کـرد (هـارتفورد، ۱۸۵۰م)، تـرجـمهٔ گـلستان بـه‌نظم و نـثر انگـلیسی از هـم‌او (هارتفورد، ۱۸۵۲م)، فرانسیس گلادوین پندنامهٔ سـعدی را بـه انگلیسی برگرداند (کـلکته، ۱۷۸۰م) و جـیمس دیـومولین در ۱۸۰۷م بخشی از گلستان را در کلکته انتشار داد.

منابع: ادبیات فارسی مین هندون کاحصه، ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۶۸-۲۶۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶/۲؛ ۳۹۷/۳-۳۹۸؛ پنجابی قصی فارسی‌زبان مین، ۷۰/۲-۷۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۶۲/۵،۱۷۹۴؛ تاریخ فیروزشاهی، ۷۹/۱؛ تذکرهٔ اشارات بینش، ۱۵۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۶۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۹-۶۰، ۲۴۶-۲۵۰، ۲۸۶-۲۸۷، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۲، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۸۰-۳۸۱، ۴۱۸-۴۱۹؛ تـفضیلی فـهرست مـخطوطات فـارسیه، ۵۵۲-۵۶۰؛ تکـملهٔ مـقالات‌الشعرا، ۵۵۵؛ ثلاثهٔ غساله، ۸۹، ۹۶، ۱۸۶-۱۸۷؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۳۵، ۲۸۸-۲۹۲؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۳؛ ذکر جمیل سـعدی، ۱۱۵/۱-۱۲۴؛ ۱۷۹/۲-۱۸۰؛ زبـان فـارسی در جـهان، انگلستان، ۴۳-۴۴؛ سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی پاکستان؛ سیرالاولیا، ۲۲۶-۲۲۷، ۳۱۴؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۵۵، ۲۷۱، ۲۷۶؛ شاه محمداجمل الهٔ‌آبادی و ادب فارسی، ۱۱۶؛ شعر فارسی در بـلوچستان، ۱۰۹؛ ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۸؛ فـارسی آمـوختگان، ۳۹۳-۳۹۵؛ فارسی پاکستانی و مطالب پـاکستان‌شناسی، ۴۴/۱-۴۷، ۳۹۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۴۵/۱؛ فهرست چاپ‌های آثار سعدی در شـبه‌قاره؛ فـهرست کـتابهای چـاپی فـارسی، ۸۰۲/۱، ۱۳۶۱؛ ۳۲۴۷/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کـمیاب کـتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۹۱/۱-۵۰۰، ۶۵۹-۶۶۲، ۶۹۹، ۷۲۳، ۷۷۱، ۷۸۰-۷۸۲؛ ۱۱۸۳/۲، ۱۲۲۳-۱۲۳۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۳۲/۲، ۳۳۸؛ ۴۳۸/۳، ۴۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پـاکستان، ۸/۱، ۲۱، ۸۰۵؛ ۹۷۷/۲؛ ۱۲۷۹/۳، ۱۴۹۳، ۱۵۱۶، ۱۶۸۶، ۱۷۰۳، ۱۸۱۵، ۱۹۷۳، ۲۰۶۵-۲۰۶۶؛ ۲۴۴۳/۴، ۲۴۶۷، ۲۴۸۳؛ ۸/۵؛ ۲۵۵/۷-۳۱۴، ۴۹۹، ۶۲۳؛ ۱۲۲۴/۸، ۱۳۱۵، ۱۴۶۵؛ ۲۴۰۶/۱۳، ۲۴۰۸، ۲۶۰۲؛ ۴۴/۱۴، ۴۹-۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۴۹-۱۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۵۵/۵، ۳۵۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان ۲۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۱۱۴/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۳۶/۱؛

کارنامه و سراج منیر، ۴۱، ۴۳؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۷۲/۲-۱۷۳؛ مجموعهٔ نغز، ۲۹۸؛ مخزن نکات، ۵-۶؛ مقالات‌الشعرا، ۷۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۶/۷؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۲۰۰؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۱۸؛ اختر راهی، «بر صغیر پاک و هند مین مطالعهٔ سعدی»، دانش، شمارهٔ یکم، بهار ۱۳۶۴ش، صص۱۰۶-۱۴۹؛ شریف‌حسین قاسمی، «سعدی اور مشایخ هند»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۰، تابستان ۱۳۶۶ش، صص۱۵۵-۱۷۳؛ همان‌جا، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۲۵۵-۲۵۶؛ منظورالحق، «حیات سعد، نخستین کتاب در شرح حال و وصف و نقد آثار شیخ سعدی شیرازی»، هلال، جلد دوم، شمارهٔ اول، شمارهٔ مسلسل ۷، صص۳۲-۳۴؛ احمدمنزوی، «تتبع در گلستان سعدی ۳»، وحید، سال ۱۱، تیرماه ۱۳۵۲ش، شمارهٔ مسلسل ۱۱۵، ص۴۶۵؛ هم‌او، «تتبع در گلستان سعدی ۴»، همان‌جا، مرداد ۱۳۵۲ش، شمارهٔ مسلسل ۱۱۶، ص۵۵۴؛ هم‌او، «تتبع در گلستان سعدی ۵»، همان‌جا، مهر ۱۳۵۲ش، شمارهٔ مسلسل ۱۱۸، ص۷۲۷؛ عبدالغنی میرزایف، «بدرالدین کشمیری و اشتباهاتی در تعیین تألیفات او»، همان‌جا، سال ۱۲، شمارهٔ ۹، شمارهٔ مسلسل ۱۳۲، ص۷۰۵؛ ابوالقاسم رادفر، «ترجمه‌های شاهنامه»، فرهنگ، کتاب هفتم، پاییز ۱۳۶۹ش، ص۱۶۹-۱۷۰؛ هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶-۹۷، مهر و آبان ۱۳۴۹ش، ص۲۹؛

Catalogue of the Library of the India office, vol II, part VI, 136; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 585; Mahammad Yousef Kokan, «An Assessment of Persian Poetry of Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica,* volume thirty-five, Numbers 3-4, pp.15.

حجتی

سعدی هندوستان، امیرنجم‌الدین حسن بن علاءسنجری ← حسن دهلوی

سعیدای اردستانی ← زکی اردستانی

سعیدای گیلانی (sa.i.dā-ye.gi.lā.ni)، فرزند خواجه علی‌لاهیجانی، ملقب به بی‌بدل‌خان، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر، حکاک و خوشنویس ایرانی. از تجار سرشناس بود. در اوایل سدهٔ یازدهم هجری در آتش‌سوزی لاهیجان، تمام اسباب خانهٔ وی سوخت و به‌ناچار از موطن خود به هند کوچید. در هند به دربار نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۲ ــ ۱۰۳۷ق) پیوست، در زمرهٔ ملازمان و شعرای دربار وی درآمد و نزد پادشاه پایگاهی بلند یافت. چون قصیدهٔ معزی را در مدح سلطان سنجر تتبع کرد، از جهانگیر به اندازهٔ وزنش طلا گرفت (۱۰۲۷ق). پس از درگذشت جهانگیر، به خدمت شاه‌جهان درآمد و از وی لقب بی‌بدل‌خان گرفت. در صنایع زرگری، الماس‌تراشی و حکاکی دست داشت، از همین روی ریاست زرگرخانهٔ شاه‌جهان را به دست او دادند. پس از آن فرماندهی هشت‌صد پیاده و یک‌صد سواره نیز به وی سپرده شد. شاه‌جهان وی را مأمور مرصع ساختن تخت خود موسوم به تخت‌طاووس کرد و او آن را پس از هفت سال در ۱۰۴۴ق با هزینه‌کردن یک کرور روپیه به پایان رساند و بار دیگر وی را به زر کشیدند و آن زر را بدو دادند. سعیدا در ساختن مادهٔ تاریخ مهارت داشت و به مناسبت‌های مختلف مادهٔ تاریخ‌هایی سروده از جمله، در تاریخ ساختن عمارت ییلاقی جهانگیر در ۱۰۲۴ق، در تاریخ افتادن سنگ آسمانی در هند در ۱۰۳۷ق، در تاریخ وفات ممتاز محل همسر شاه‌جهان (۱۰۴۰ق)، در تاریخ مقابلهٔ اورنگ‌زیب با فیل‌ها (۱۰۴۲ق)، در تاریخ ساختن مسجدی به دستور شاه‌جهان در اجمیر (۱۰۴۷ق) و از همه مشهورتر ساختن قصیده‌ای در ۱۳۴ بیت که از هر مصرع دوازده بیت نخست آن تاریخ ولادت شاه‌جهان (۱۰۰۰ق)، از هر مصرع ۳۲ بیت پس از آن تاریخ برآمدن وی به تخت شاهی (۱۰۳۷ق)، یک مصرع در تاریخ بازگشت شاه‌جهان از کشمیر (۱۰۴۳ق) و از ۱۷۹ مصرع باقی تاریخ جلوس بر تخت مرصع بر می‌آید. در کاخ گلستان، دو تخت مرصع درکنار هم‌گذاشته شده، که یکی از آن‌ها همین تختی است که سعیدا ساخته و نادرشاه در حمله خود به هند در ۱۱۵۱ق آن را با خود به ایران آورد. از شعرای همعصرش محمدجان قدسی و کلیم کاشانی را می‌توان نام برد. وی یک مثنوی در احوال جهانگیر گفته که نزدیک ۵۰۰۰ بیت است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۶/۲-۳۸۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۵۴/۱-۳۷۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۷۷؛ توزک جهانگیری، ۱۵۴/۱، ۳۷۰؛ چهل مقاله، ۲۷۳-۲۸۲؛ خزانهٔ عامره، ۲۶۲-۲۶۳؛ الذریعه، ۴۵۲/۹؛ روز روشن، ۳۵۷؛ شام غریبان، ۱۳۱-۱۳۲؛ شاهجهان‌نامه، ۸۹/۲-۹۲؛ شمع انجمن، ۱۹۸؛ عمل صالح، ۴۱۸/۳-۴۲۰؛ کاروان هند، ۵۵۸/۱-۵۶۰؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن، ۲۴۲-۲۵۱؛ مرآت‌العالم، تاریخ اورنگ‌زیب، ۵۱/۲؛ مقالات

منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۶۰؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۲۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۹۷؛ همیشه بهار، ۱۱۷-۱۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 532.

حجتی

سعیدخان قریشی مولتانی (sa.id.xān-e.qo.ray.ši.mol.tā.ni)، محمدسعید، مولتان ۱۰۲۲ ــ همان‌جا ۱۰۸۷ق، شاعر و عارف شبه قاره. تحصیلاتش را در زادگاهش به پایان رسانید. پس از آن به شاعری روی آورد. در ۱۰۵۱ق به لاهور کوچید و به دربار شاهجهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق) راه یافت. از سوی شاهجهان برای سرکوبی دشمنان به نواحی کانگره (کوه‌سوالک) و سپس به قندهار، بست، بلوچستان و سیوستان فرستاده شد. پس از آن با لشکریانی که فرماندهی آن را شاهزاده اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) عهده‌دار بود به مبارزه با مِخالفان شاهان ازبک پرداخت. شاهجهان، سعید را برای ارشاد شاهزاده مراد فرزند چهارم خود به گجرات فرستاد. هنگامی که مراد از دکن به کابل کوچید، وی حسابرس و وقایع‌نویس کابل شد. شاهزاده مراد، سعید را با تحفه‌هایی به دربار اورنگ زیب در مولتان و اکبرآباد و دربار شاه‌شجاع در پتنا و اکبرآباد و بنگاله فرستاد. در ۱۰۶۱ق مراد به وی لقب خان داد. شاهجهان یکی از فرمانروایان خود به نام علی‌نقی را جایگزین وی کرد. پس از آن سعید به اجمیر رفت و چند روزی را در خدمت معین‌الدین چشتی گذرانید. چندی به دربار داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) در اکبرآباد رفت. سپس به دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت و اورنگ‌زیب، پس از برآمدن به تخت شاهی، سعید را به حکومت مولتان فرستاد. سعید از بهاءالدین‌زکریا و رکن‌الدین کسب فیض کرده و خود صاحب کشف و کرامات بوده است. تخلص شعری وی سعید و اسعد بود. اشعارش در منقبت پیامبر و ائمهٔ اطهار(ع) است. سبک وی عراقی و خراسانی است. در قصیده از انوری و در غزل از حافظ پیروی می‌کند. شیخ‌بهاءالدین زکریا، شهاب‌الدین سهروردی، خواجه معین‌الدین چشتی، شاهزاده مراد و شاهزاده شجاع را مدح کرده است. با محمدصالح کنبوی مولتانی، میرزامحمدبیگ حقیقی، میرزانورالله، خواجه‌محمدصبحی، علی‌امجد و میان یارمحمد معاصر و معاشر بوده است. در تعبیر خواب و انسان‌شناسی که آن را علم فراست می‌خوانند مهارت داشت. دیوان وی دوازده بخش است: ۱ــ دیباچهٔ دیوان، ۲ــ دیباچهٔ میان محمدصالح، ۳ــ دیباچهٔ غیرمنقوط، ۴ــ قصاید، ۵ــ قطعات و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند، ۶ــ رباعیات، ۷ــ ساقی‌نامه، ۸ــ رسالهٔ شوقیه، ۹ــ خاتمهٔ دیوان، ۱۰ــ رسالهٔ خطاب و جواب، ۱۱ــ غزلیات و ۱۲ــ خاتمهٔ دیوان از شکرالله. سعید کلیاتش را به‌دست خود در احمدآباد گجرات گردآورد و تا پایان زندگی چیزهایی به آن می‌افزود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۱/۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۶-۱۵۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸۲؛ الذریعه، ۴۵۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۱۶-۳۱۷؛ شمع انجمن، ۱۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۱۹/۷-۹۲۸؛ مخزن‌الغرائب، ۶۹۵/۲-۵۰۵؛ مرآت‌الخیال، ۱۶۹-۱۷۵؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۴/۵-۳۸۵؛ نشتر عشق، ۶۹۲/۲-۶۹۳؛ محمدبشیرحسین، «سعیدخان‌ملتانی»، ارمغان دانشگاه، ۱۷۵-۲۳۴.

م.انوشه

سعید عظیم‌آبادی (sa.id-e.a.zim.ā.bā.di)، محمدسعید / محمدسعد قریشی، متخلص به سعد / سعید، ز۱۱۰۲ق، ادیب و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم عظیم‌آباد / پتنا، مرکز استان بهار هند، و از ملازمان عاقل‌خان رازی (ــ ۱۱۰۸ق) بود. «در معقولات و منقولات و اکثر علوم عربی و فارسی مهارت تمام داشت. از تألیف و تصنیف، مثل شرح مقامات حریری و مشروح کافیه و شافیه و تهذیب و دیگر متداولات، مانند عروض و قوافی و غیر ذالک، قریب پنجاه نسخه دارد و مستعدان عظیم‌آباد راکتب او سند تمام داشت، چنان‌چه خود از تعداد آن خبر داده: "کنون تألیف من پنجاه و پنج است ــ که حاصل گشته از بسیار رنج است".» (سفینهٔ خوشگو، ۳۱) وی نخست غالب تخلص می‌کرد و سپس تخلص خود را به سعد بگردانید. آثار فراوانی به‌فارسی، به‌ویژه در گزارش کتاب‌های مهم ادبی، از خود به‌جا نهاده است. «شعر به طرز قدما می‌گفت (سفینهٔ خوشگو)، «اما نظمش بهره از شیوع و قبول خاطر ندارد.» (صحف ابراهیم، ۸۱) چنین می‌نماید که وی همان محمدسعید / محمد سعدالله قریشی عظیم‌آبادی فرزند حافظ کریم‌الله باشد که مرید شیخ عزیزالله قادری لاهوری (لاهور ۳ جمادی‌الثانی ۱۰۴۷ ــ ۲۰ شوال ۱۰۸۴ق) بود و راحت‌الارواح (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۶۵۱ فهرست) را در سرگذشت و کرامات و ملفوظات شیخ عزیزالله تألیف کرد. محمد سعید نوشتن این اثر را در رجب ۱۰۸۴ق آغاز کرد و در ۱۰۸۵ق، در

خلال لشکرکشی شاهزاده محمدسلطان (فرزند اورنگ‌زیب گورکانی) به‌کابل به انجام رسانید. راحت‌الارواح در پنج باب تدوین یافته است: (یک) در تاریخ ولادت و احوال ایام طفولیت و اخذ نعمت آن حضرت از اعزهٔ زمانه، (دو) در معاش و لباس آن حضرت، (سه) در اخلاق و شمایل و صرف اوقات شمه‌ای از ریاضات آن حضرت، (چهار) در خرق عادات آن حضرت و (پنج) در تاریخ وفات آن حضرت. از دیگر آثار وی: ۱ــ تحفهٔ سعید در اخلاق و نصایح که در ۱۱۰۲ق نوشته شده و دست‌نویسی از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۴۳۹۶/۱۳۴۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ عافیه در شرح شافیهٔ جمال‌الدین ابوعمر عثمان بن عمر نحوی مالکی (۵۷۰ــ ۶۴۶ق) در صرف عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور به‌شمارهٔ ۱۶۳)؛ ۳ــ شرح کافیه در نحو عربی؛ ۴ــ شرح شرفنامه که در ۱۱۹۶ق نوشته شده و گزارش بیت‌های دشوار شرفنامه (بخش نخست اسکندرنامهٔ نظامی) است؛ ۵ــ شرح مصباح فی‌النحو؛ ۶ــ شرح تهذیب‌المنطق؛ ۷ــ شرح میزان‌المنطق؛ ۸ــ بساتین‌اللغه که در ۱۰۸۱ق نوشته شده و گزارش و واژه‌نامهٔ مکاتبات علامی است (دست‌نویس‌های انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۳۵۵ و کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ DU/96)؛ ۹ــ فرهنگ اخلاق ناصری که در ۱۰۹۷ق ساخته شده و گزارش واژگان دشوار اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین توسی است (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور)؛ ۱۰ــ باغستان در شرح بوستان سعدی که در ۱۰۹۶ق نوشته شده و بیشتر گزارش واژگان مهم و دشوار بوستان است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ DU118)؛ ۱۱ــ شرح نصاب‌الصبیان که گزارش منظوم نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی است؛ ۱۲ــ شرح نصاب مثلث که گزارش نصاب مثلث / مثلث‌اللغات است؛ ۱۳ــ شرح نصاب بدیع که گزارش نصاب بدیع است (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ ۲۳۸۷ فهرست). نصاب بدیع از واژه‌نامه‌های منظوم عربی ــ فارسی برای آموزش کودکان است؛ ۱۴ــ کتاب‌المضاحک (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ HR/3) که در ۱۱۲۳ق نوشته شده و مجموعه‌ای از لطایف و مطایبات و هزلیات، به‌نظم و نثر، است و گویا نوشتهٔ سعید عظیم‌آبادی باشد، چراکه مؤلف این اثر (محمدسعد) می‌گوید که دیوان حافظ را نزد عاقل‌خان (رازی) خوانده و برخی حکایات و لطایف کتاب را از او شنوده است. وی برخی مطالب کتاب را نیز از نوشته‌های سرایندگان و نویسندگان نام‌داری چون امیرخسرو دهلوی، سعدی، جامی، و منیر لاهوری گرفته است؛ ۱۵ــ شکرستان در شرح گلستان سعدی که در ۱۰۹۵ / ۱۰۹۷ق نوشته شده است (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۵۴۱ فهرست و کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ HR/63) در شرح گلستان سعدی.

منابع: الذریعه، ۴۵۱/۹؛ روز روشن، ۳۵۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۱؛ صحف ابراهیم، ۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۶۶/۴ـ۲۲۶۷؛ ۹۱۹/۷ـ۹۲۱؛ ۹۲۸/۱۱؛ ۲۵۴۵/۱۳؛ ۹۶/۱۴ـ۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۴۱/۵ـ۳۴۴۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۰؛ نشتر عشق، ۶۹۲/۲ـ۶۹۴؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 523, 551; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/607; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/316-317, 1296-1298; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 155, 234-235; *Descriptive Catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library*, 51-52, 71-72, 73-74, 154-155; *Mughals in India*, 337; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1012; 3/152.

برزگر

سعید مولتانی، محمدسعید قریشی ← محمدسعید قریشی مولتانی

سعید همدانی (sa.id-e.ha.ma.dā.ni)، میرمحمد سعید پسر حجت‌الله، ــ ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی، از مردم سعدآباد همدان و برادر کهتر میرمحمود الهی همدانی است. به هند سفر کرد و چند سالی در دکن به‌سر برد و سپس به ایران بازگشت و در ۱۰۲۱ق، با دو برادر خود میرمحمود الهی و میرمعصوم رخت سفر به سوی هند بست و به آگره / اکبرآباد رفت. تقی اوحدی که سعید و برادارنش را در آگره دیدار کرده بود درباره‌اش می‌نویسد: «بسیار خوش‌طبیعت و خوش‌فهم، نیکوخلق، درویش‌خصلت، نیکو صورت بود... به‌حسب اتفاق گاهی متوجه سخن می‌شده.» (عرفات‌العاشقین).

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۲۹/۲، ۴۴؛ الذریعه، ۴۵۳/۹؛ روز روشن، ۳۵۹؛ کاروان هند، ۵۵۶ـ۵۵۷.

برزگر

سعیدی اصفهانی، میرسیدعلی ← صیدی تهرانی

سفرنامهٔ هندوستان (sa.fat.na.me-ye.hen.dus.tān)، سفرنامه‌ای منظوم اثر سید علی نیاز شیرازی که در ۱۲۳۱ــ۱۲۳۲ق سروده شده است. وی که به سیدعلی (۱۱۹۷ــ۱۲۶۳ق) آوازه داشت فرزند میرزا حسن‌علی طبیب شیرازی است. نیاز در ح ۱۲۳۰ق به هندوستان سفر کرده و در بازگشت به ایران این سفرنامه را در قالب مثنوی سروده است. این اثر مقدمه‌ای کوتاه به نثر در شرح برخی واژه‌های هندی دارد؛ پس از آن سراینده انگیزهٔ خود را از سفر به هندوستان بیان کرده است. وی در شرح سفرش چنین آورده که با تحمل سختی‌های فراوان از شیراز به بوشهر رفته و پس از چندی از آن‌جا با کشتی به هندوستان سفر کرده است. نیاز از بمبئی، پونه، حیدرآباد و مدراس دیدن کرده و با ابوالمدین پشکی، شاعر فارسی‌گوی هندی دیدار داشته است. وی غزلی از او را نیز در سفرنامهٔ منظوم خود جای داده است. این کتاب ارزش تاریخی چندانی ندارد، اما به سبب بهره‌داشتن از واژه‌های هندی که سراینده در شعر آورده از نظر واژه‌شناسی زبان‌های هندی، اردو و گویش‌های رایج در هندوستان سودمند است. سراینده در این اثر به مطالبی دربارهٔ دریا، طوفان‌ها، فرهنگ مردم هندوستان، ساخت شهرهای حیدرآباد و مدراس، میوه‌های هندوستان و خدایان هندوان پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۸۹۷۵ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود.

منابع: آثار عجم، ۸۹۲/۲؛ تذکرهٔ اختر، ۲۰۷-۲۰۸؛ تذکرهٔ دلگشا، ۴۷۷-۴۷۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۵۲؛ الذریعه، ۱۲۳۹/۹؛ ۲۰۸/۱۹؛ طرایق‌الحقایق، ۳۲۲/۳-۳۲۳؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۰۴/۲؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۲۴۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۰/۳؛ ۴۰۳۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۷۳-۶۷۵؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶/۵.

محمداقبال‌شاهد

سفرنامهٔ هندوستان (sa.far.nā.me-ye.hen.dus.tān)، سفرنامه‌ای به‌نثر فارسی اثر محمود شیرازی (۱۲۷۱ــ۱۳۴۵ق) که در ۱۳۰۹ق نوشته شده است. نویسنده متخلص به نعمت و معروف به شوری فارسی و شوری فسایی، فرزند زین‌العابدین حسینی بود. این اثر، گزارش سفر وی در ۱۳۰۹ق به بمبئی است. نویسنده در این سفرنامه به شرح مکان‌ها، زیبایی‌ها، پارک‌ها، موزه‌ها و نمایشگاه‌های عکس و تصویر پرداخته است. وی جز بمبئی که مهم‌ترین مرکز این گونه جایگاه‌های مورد علاقه او بوده، به شهر دیگری در هندوستان سفر نکرده و در سیاحت بمبئی نیز به بناهای تاریخی و آثار فرهنگی توجهی نداشته است. محمود شیرازی با آن‌که خود شاعر و اهل شعر و ادب بود، دربارهٔ شعر و ادب فارسی و شاعران فارسی‌گو در هند، به‌ویژه شاعران ایرانی‌تبار که به شبه‌قاره کوچیده بودند، سخنی به‌میان نیاورده، اما دربارهٔ انگلیسی‌ها بدون پرداختن به مسائل سیاسی تنها با ذکر مطالب عادی سخن گفته است. وی علاقهٔ زیادی به هنرهای زیبا داشته و از هر فرصتی برای دیدن و تماشای آن‌ها استفاده کرده و هر چه را دیده به زبانی شیرین و ادیبانه در سفرنامه نوشته است. وی در اثرش از اشعار خود و برخی از شاعران پیشین بهره برده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۸۸۹ در کتابخانهٔ مجلس در تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: آثار عجم، ۸۷؛ حدیقةالشعرا، ۸۷۴/۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۶۹۱/۵؛ الذریعه، ۱۲۱۵/۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شوای ملی، ۲۸۴/۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۱۱/۶، ۴۰۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۳۱۷.

محمداقبال‌شاهد

سفینةالاولیا (sa.fi.na.tol.aw.li.yā)، کتابی به‌فارسی در زندگینامهٔ بزرگان دین و مشایخ صوفیّه از داراشکوه. این کتاب در ۱۰۴۹ق نوشته شده زندگینامهٔ چهارصد و یازده تن را در بر دارد و در نُه بخش تدوین یافته است: ۱ــ پیامبر و خلفای راشدین و دوازده امام و ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت، ۲ــ مشایخ جنیدیه و قادریه (۴۰ تن)، ۳ــ مشایخ نقشبندیه (۲۰ تن)، ۴ــ مشایخ چشتیه (۲۶ تن)، ۵ــ مشایخ کبرویّه (۲۰ تن)، ۶ــ مشایخ سهروردیه (۲۰ تن)، ۷ــ مشایخ متفرقه (۲۱ تن)، ۸ــ زنان و دختران پیامبر و ۹ــ زنان عارف و صالح (۱۸ تن). در شرح حال مشایخ بزرگ از شاگردان آن‌ها نیز یاد رفته است. داراشکوه در تألیف سفینةالاولیا از آثاری مانند طبقات‌الصوفیه، کشف‌المحجوب، رسالهٔ قشیریّه، فتوحات مکّیّه، فصوص‌الحکم، معجم‌البلدان و مانند آن‌ها

بهره برده است. نثر کتاب ساده و روان است و به‌گفتهٔ خود داراشکوه «در عبارت‌آرایی مقیّد نشد، فارسی و عامه‌فهم است، لیکن بعضی جاها اقتدا به عبارات نفحات‌الانس شده است.» داراشکوه همچنین می‌گوید «اگر چه می‌خواست که بعضی سخنان و احوال مشایخی راکه خود دیده درکتاب بیاورد، لیکن وقت تقاضی نمی‌کرد و ننوشت.» سفینة‌الاولیا نخستین و معروف‌ترین تألیف از آثار اسلامی داراشکوه است و تاکنون چندین‌بار و از جمله به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی در ۱۳۴۴ش در تهران به‌چاپ رسیده است. از این اثر سه ترجمه به اردو در دست است که مترجمان آن‌ها عبارتند از محمدعلی لطفی (کراچی ۱۳۷۹ق)، مولانا محمدوارث‌کامل (لاهور، ۱۳۸۲ق) و پیرغلام دستگیر نامی (لاهور، ۱۳۸۰ق).

منابع: اوپانیشاد (سراکبر)، مقدمه، ۱۹۴-۲۰۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶۷/۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۱۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۵؛ سفینة‌الاولیا، به‌اهتمام تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۴ش؛ عرفان و ادب فارسی در عصر صفوی، ۳۱۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۳۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۰۷/۱۱-۹۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶۸/۳-۲۱۶۹؛ مرآت‌العلوم، ۳۸/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/274-316; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 110; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/996; *The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/493.

برزگر

سفینة‌الشعرا (sa.fi.na.toš.so.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران تا سدهٔ دوازدهم هجری. این تذکره که به‌ترتیب حروف الفبا مرتب گردیده مؤلفی ناشناخته دارد و تنها از خود تذکره بر می‌آید که وی از دوستان آنندرام مخلص بوده (ـ ۱۱۶۴ق) و در ۱۱۴۰ق با سخی، شاعر فارسی‌گو، دیدار کرده است. کتاب میان سال‌های ۱۱۵۱ تا ۱۱۷۰ق تألیف شده است. در نسخهٔ ناقصی که از این تذکره باقی مانده شرح حال شش‌صد و نود و سه شاعر بیان شده است. گویا این کتاب ناتمام مانده و مؤلف هیچگاه موفق به تدوین نهایی آن نشده است. زندگینامهٔ برخی شاعران در چند جا تکرار شده است. تکرار مدخل‌ها حکایت از آن دارد که مؤلف شرح حال این شاعران را از منابع و مآخذ مختلف گرفته و تا پایان عمر فرصت بازنگری در کتاب و تکمیل آنرا به دست نیاورده است. مؤلف در تألیف این کتاب بیشتر از عرفات‌العاشقین و تذکرهٔ نصرآبادی بهره برده است. البته شرح‌حال سرایندگان سدهٔ دوازدهم را خود گرد آورده و به تفصیل بیان کرده است. به‌نوشتهٔ خود مؤلف هدف او از ترتیب این کتاب، انتخاب و گردآوری بهترین اشعار هر شاعر بوده و نوشتن شرح حال آن‌ها را در نظر نداشته است. با این وجود، وی هم شرح حال شاعران معاصر و هم اشعار شاعران قدیم را با تفصیل فراوان بیان کرده است. تنها نسخهٔ این تذکره در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود و ایوانوف که دست‌نویس‌های این کتابخانهٔ را فهرست کرده، آنرا یک‌سوم اصل کتاب می‌داند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۱۹۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۲۳/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۹۰-۳۹۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۹/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۸/۳؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal, 231; *Mughals in India*, 524; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/867.

سپاهی

سفینة‌العارفین (sa.fi.na.tol.ā.re.fin)، فرهنگی زندگینامه‌ای در شرح احوال مشایخ قدیم و آنان که از هند برخاسته‌اند تا سدهٔ یازدهم هجری از محمد امان فرزند محمد یوسف فرزند محمد رحیم. وی برای تدوین این کتاب به بسیاری از نقاط هند سفر کرد وبا مشایخ و عرفای هند دیدار واز زندگی آن‌ها آگاهی حاصل کرد. محمد امان شرح زندگانی مشایخ دورهٔ خود را به مطالبی که از کتاب‌های زیر برگزیده اضافه کرده است: کشف‌المحجوب؛ تذکرة‌الاولیاء؛ نفحات‌الانس؛ فوائدالفؤاد؛ راحة‌القلوب؛ خیرالمجالس؛ سیرالعارفین؛ روضة‌الاتقیا؛ اخبارالاخیار؛ سیرالاولیاء؛ سفینة‌الاولیاء؛ سکینة‌الاولیاء؛ حسنات‌العارفین و مونس الارواح . محمد امان زندگینامه‌ها را از خلفای راشدین، امامان دوازده گانهٔ شیعیان و چهار فقیه اهل سنت آغازکرده وتا عرفای سدهٔ یازدهم هجری هند و زنان پارسا به پایان رسانده است.

آخرین سالی که در کتاب آمده است ۱۱۰۳ق، یعنی سال مرگ سید حسن رسول‌نما، است. وی در شرح زندگی زنان پارسا از حسنات‌العارفین داراشکوه یاری گرفته است. نسخه‌ای از سفینة‌العارفین به شمارهٔ Or.231 درموزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۴/۵-۱۵۸۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۴۸؛ تصوف در هند، ۳۰/۲-۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۵۲/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۶۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/362-363; *Dictionary of Indo-persian Literature*.370; *Mughals in India* ,306; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1024.

دانشنامه

سفینهٔ بی‌خبر (sa.fi.ne-ye.bi.xa.bar)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ شعرهای شاعران سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، از میر عظمت‌الله* بی‌خبر بلگرامی. مؤلف تدوین این تذکره را یک سال پیش از مرگ خود در ۱۱۴۱ق به پایان برد. در این تذکره زندگینامهٔ نه‌صد و هشتاد و هفت شاعر از دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) تا روزگار مؤلف آمده است. زندگینامهٔ شاعران به ترتیب الفبایی است، اما ترتیب حرف‌های دوم و سوم رعایت نشده است. این تذکره با شرح زندگانی احمد بلگرامی پدر مؤلف آغاز می‌شود و با زندگینامهٔ احمدیارخان یکتا به‌پایان می‌رسد. بی‌خبر در این اثر شعرهای شاعران را مفصل‌تر از زندگینامهٔ آن‌ها آورده، اما در مواردی نیز از شاعرانی که نام برده، یک یا دو شعر بیش‌تر نیاورده است. سبک انشای سفینهٔ بی‌خبر ساده و خالی از عبارت‌پردازی است. این تذکره روی‌هم‌رفته مجموعه‌ای باارزش از شعرهای شاعران آن‌دوره به‌شمار می‌رود. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ 4548/1498 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۸/۱-۷۱۲؛ تحفة‌الکرام، ۹۵/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۱؛ الذریعه، ۱۹۵/۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۷۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۷/۲؛ ۲۳۹۵/۴؛ ۷۴۹/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، گنجینهٔ آذر، ۴۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۷/۳؛ مآثرالکرام، ۱۰۴؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱، ص۷۸.

سپاهی

سفینهٔ حزین (sa.fi.ne-ye.ha.zin)، تذکره ــ سفینه‌ای به‌فارسی از حزین لاهیجی* (ــ۱۱۸۰ق). چون در این کتاب شرح کوتاهی از زندگی برخی شاعران بی‌آوردن سال زادن و درگذشت آن‌ها با نمونه‌ای از اشعارشان و نیز در برخی جای‌ها تنها نمونهٔ اشعار شاعران بدون زندگی شاعران و تنها با ذکر نام آورده شده، می‌توان آن را آمیزه‌ای از تذکره و سفینه دانست. در کتاب نام ۱۰۷ شاعر از اوایل سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ یازدهم هجری به‌ترتیب حروف تهجی از الف تا کاف آمده است و از اهلی شیرازی آغاز می‌شود و به کمال‌الدین ضمیری اصفهانی می‌انجامد. از یکی بودن نام شاعران این کتاب با نام شاعرانی که در تحفهٔ سامی و عرفات‌العاشقین از آن‌ها سخن رفته و نیز از اشاراتی که حزین به زندگی سام میرزای صفوی و تقی‌الدین اوحدی کرده می‌توان گمان داشت، تحفهٔ سامی و عرفات‌العاشقین از مآخذ مهم وی در تألیف این کتاب بوده‌اند. از برخی شاعران شرح حال مفصل‌تری در این کتاب آمده است که ابوالفتح ابراهیم‌میرزای صفوی، سام‌میرزای صفوی، محمودبیگ سالم، ملاحیرتی، درویش دهکی قزوینی، کمال‌الدین ضمیری اصفهانی و از همه مفصل‌تر بابافغانی شیرازی از آن شمارند. گفتنی است از برخی شاعران این سفینه درکم‌تر جای دیگری سخن رفته است. اهمیت دیگری که سفینهٔ حزین دارد این است که در آن حزین لاهیجی برخی شاعران و شعر آن‌ها را نقدکرده و نیز نقد برخی شاعران دیگر دربارهٔ شعر شاعران کتاب خود را نقد کرده و نیز به مقام برخی شاعران اشاره‌هایی کرده است. این بخش انتقادی و نقددرنقد که در سفینهٔ حزین نگه‌داری می‌شود به ارزش آن می‌افزاید. این کتاب هیچ‌گاه آوازهٔ تذکرهٔ دیگر حزین، یعنی تذکرة‌المعاصرین، را نیافته و حزین در جایی به سال تألیف آن اشاره نکرده است. سفینهٔ حزین نخستین‌بار در ۱۳۴۸ق در حیدرآباد دکن در ۱۰۲ صفحه چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۲۶/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۶-۳۷۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۳۶/۳-۳۰۳۷؛

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۲۵ـ۱۱۲۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۷، ۱۹۱۹؛ مرآت‌العلوم، ۱/۱۰۴، ۴۳/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/350-351; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/372; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/261; *The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/32.

ضیایی

سفینهٔ خوشگو (sa.fi.ne-ye.xoš.gu)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار ۱۴۱۸ شاعر فارسی‌سرا از بندرابن‌داس خوشگو (ـ ۱۱۷۰ق). مؤلف نگارش این کتاب را در ۱۱۳۷ق آغاز کرده و در ۱۱۴۷ق به پایان رسانده است و آن را به عمدةالملک امیرخان انجام (ـ ۱۱۵۹ق) اتحاف کرده است. تذکره در سه جلد نوشته شده است: جلد یکم در شرح احوال و نمونهٔ اشعار ۳۶۲ تن از سرایندگان پیشین از رودکی تا کامی‌ظفر همدانی؛ جلد دوم زندگینامهٔ ۸۱۱ تن از سرایندگان میانی از جامی تا شکونی گلپایگانی؛ جلد سوم زندگینامهٔ ۲۴۵تن از سرایندگان معاصر مؤلف که در عهد محمدشاه روشن‌اختر گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) می‌زیسته‌اند. این بخش با شرح احوال ناصر علی سرهندی آغاز شده و به سرب‌سنگه، متخلص به خاکستر، پایان یافته است. در بعضی کتب سفینهٔ خوشگو چهار جلدی ذکر شده است. خوشگو در تألیف این تذکره از تذکره‌ها و کتب تاریخی معتبر استفاده کرده است. نسخهٔ کاملی از این کتاب در دست نیست و تنها قسمت دست‌نخوردهٔ آن بخش معاصران مؤلف است که بیشتر از بخش‌های دیگر کتاب حایز اهمیت است، چون مؤلف با اکثر شاعرانی که در این بخش یاد کرده دیدار داشته و شرح حال بعضی از آن‌ها را از خودشان شنیده بود. همین بخش اخیر در ۱۳۷۸ق / ۱۹۵۸م در پتنای هندوستان به‌کوشش سیدشاه عطاءالرحمان کاکوی به چاپ رسیده است. یک نسخه از این تذکره را دُری شوشتری براساس نسخه‌ای از سفینهٔ خوشگو که در زمان حملهٔ نادرشاه به هند (۱۱۵۰ ـ ۱۱۵۱ق) از آن سرزمین به تاراج رفته و سپس در ۱۳۲۸ق در پی جاری شدن سیل از کوه‌های بختیاری در شوشتر همراه وسایل دیگر بر روی آب پیدا شده بود، به‌ترتیب حروف الفبا تنظیم کرد که به نسخهٔ «آب‌آورد» معروف است و کامل‌ترین رونویس آن هزار و صد و یازده شرح حال دارد. نسخهٔ آب‌آورد در کتابخانهٔ سپهسالار تهران، ملک تهران، مرکزی تهران و موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ خطی جلد یکم در دیوان هند و نسخهٔ خطی جلد دوم در کتابخانهٔ مجلس تهران، دانشگاه پنجاب لاهور و بانکیپور پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۳۶؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۴/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۱۳/۱ـ۷۲۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۸ـ۲۵۵؛ روز روشن، ۲۴۹؛ الذریعه، ۳۲/۴؛ ۱۹۶/۱۲؛ سفینهٔ خوشگو، نسخه چاپی، مقدمه؛ سفینه هندی، ۶۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۱۷/۳؛ مرآت‌العلوم، ۴۳/۱؛ ۲۰/۳؛ مولفین کتب چاپی فارسی، ۳۰۳۷/۳؛ حبیب یغمایی، «در عالم مطبوعات»، یغما، سال هفدهم، شمارهٔ ۵، مرداد ۱۳۴۳ش، صص۲۴۲ـ۲۴۳؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/211; *Mughals in India*, 116; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/827.

امیر هدائی

سفینهٔ عشرت (sa.fi.ne-ye.eš.rat)، تذکرهٔ شعرا از درگاداس عشرت (سدهٔ دوازده هجری). مؤلف این کتاب را در دو جلد به‌سال ۱۱۷۵ق گردآورده و در آن شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران کهن و نو را به‌ترتیب الفبا یاد کرده است. تنها یک جلد از این تذکره در دست است که دربردارندهٔ زندگینامهٔ چهارصد و پنجاه و پنج شاعر است و با اسدی طوسی آغاز شده و به حاجی‌فیروز، متخلص به سابق، پایان گرفته است. نسخه‌ای خطی از این جلد در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۳۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۱۹۷/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۲۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۱۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست نسخ خطی بانکیپور، ۱۲۶/۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۸/۳؛ مرآت‌العلوم، ۴۳/۱؛ محمدتقی علی عابدی «فارسی کی غیرمسلم شعرا کی اسلامی شاعری»، دانش، شمارهٔ ۲۰ـ۲۱، زمستان ۱۳۶۸ش، ص۳۱۱؛ پوهنوال عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دبی»، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲،

ص ۷۶؛
Mughals in India, 135; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/855.

امیرهدائی

سفینهٔ هندی (sa.fi.ne-ye.hen.di)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار ۳۳۵ شاعر فارسی‌گوی، از بهگوان داس هندی، متخلص به بسمل*. این کتاب که در ۱۲۱۹ق نوشته شده تذکرهٔ کوتاهی است دربارهٔ آن دسته از شاعران هندی یا ساکن هند که معاصر مؤلف بوده‌اند و از جلوس محمد شاه دوم گورکانی (۱۱۳۱ق) تا سال تألیف کتاب درهند می‌زیسته‌اند. ترتیب تراجم، الفبایی است، از آفتاب (ابوالمظفر شاه‌عالم عالی گوهر) آغاز می‌گردد وبا یکتا (محمداشرف) پایان می‌یابد. نثر کتاب ساده و روان است. سفینهٔ هندی در ۱۳۳۷ق/ ۱۹۵۸م با تصحیح و تحشیهٔ سید شاه محمد عطاءالرحمان کاکوی متخلص به عطا در پتنا به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۲۰۷/۳ـ۲۰۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۳۶/۱ـ ۷۴۰؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۰۰ـ۵۱۱؛ سفینهٔ هندی، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۳۹/۳؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص۷۸.

برزگر

سکندر بت‌شکن ← اسکندر شاه‌میری

سکندر بن حکیم اسماعیل (se.kan.dar.ebn-e.ha.kim.es.mā.il)، سدهٔ دوازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در قسطنطنیه زاده شد و پیشهٔ پدر را در پیش گرفت. سکندر از شاگردان حکیم یحیی قرب سریانی بود و در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به‌هند کوچید. سکندر از پزشکان برجستهٔ روزگارش بود و به دربار محمدشاه و احمدشاه (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) راه داشت. از آثارش: مفردات سکندری در مفردات؛ قانون احداث سکندری در نسخه‌های پزشکی و قواعد کلی که مؤلف آن را در ۱۱۶۰ق تدوین کرده و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۴۸ / ف در کتابخانهٔ ملی در تهران نگه‌داری می‌شود؛ قرابادین سکندری در ادویهٔ مرکبه که مؤلف آنرا در ۱۱۶۲ق / ۱۷۴۹م به نام احمدشاه گورکانی تدوین کرده و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ N.M.1968-195 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۹؛ الذریعه، ۲۱/۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۸۰/۱، ۷۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۷۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۱۰۹؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۳۵/۱؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۲۷؛
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 730; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 573; *Mughals in India*, 450.

فتح‌نیا طبری

سکندر سروری ← سروری

سکندرشاه تغلقی ← علاءالدین سکندرشاه تغلقی

سکندرشاه عدلی سور ← محمدشاه عدلی‌سور

سکندرشاه لودی (se.kan.dar.šāh-e.lu.di)، نظام‌خان فرزند بهلول لودی، سردودمان لودیان دهلی، ــ ۹۲۳ق. وی دومین پادشاه از دودمان لودیان دهلی (۸۹۴ ــ ۹۲۳ق) بود. چون بهلول لودی درگذشت، میان امرا و ارکان دولت بر سر جانشینی وی اختلاف افتاد. برخی اعظم همایون، نبیرهٔ بهلول‌شاه و برخی باربک، پسر بزرگ وی، را نامزد تاج و تخت کردند. مادر سلطان‌سکندر نیز که زیبا نام داشت و دختر زرگری بود، پسر خود را لایق پادشاهی می‌دانست. اما عیسی‌خان لودی، پسر عموی بهلول‌شاه با وی سخن سخت گفت و دشنام داد. خان‌خانان قرملی به عیسی‌خان اعتراض کرد و به همراه دیگر امرای متفق، پیکر بی‌جان بهلول را برداشته، به قصبهٔ جلالی رفت. سپس شاهزاده نظام‌خان را طلبید و در روز جمعه هفدهم ماه شعبان ۸۹۴ق، بر بالای بلندی که در کنار آب بیاه واقع بود و آن راکوشک سلطان فیروز می‌گفتند، بر تخت پادشاهی نشاند و به سلطان سکندر مخاطب کرد. سلطان سکندر پیکر پدر را به دهلی فرستاد، سپس به عیسی‌خان لودی تاخت و او را بشکست و در دهلی در حضور بزرگان قوم بر

تخت نشست. وی، به روش پدر، با افغانان رفتار نیکو و برادرانه در پیش گرفت. در آن هنگام شش پسر داشت، به نام‌های ابراهیم‌خان، جلال‌خان، اسماعیل‌خان، حسن‌خان، محمودخان و شیخ اعظم همایون. پس از چندگاه سکندر به پرگنهٔ راپری / رابری که در دست برادرش عالم‌خان (علاءالدین) بود یورش برد. عالم‌خان چند روزی در حصار راپری و چندوار متحصن شد، تا آن که سرانجام نزد عیسی بن تاتارخان در پتیالی گریخت و سکندر حکومت راپری را به خان‌خانان قرملی سپرد. سپس هفت ماه در اتاوه توقف کرد و عالم‌خان را به سوی خود خواند و اتاوه را به وی انعام داد. سپس اسماعیل نوحانی را که از امرای سپاهش بود به جهت صلح نزد باربک‌شاه به جونپور فرستاد و خود بر سر عیسی‌خان پتیالی رفت. سرانجام عیسی‌خان به اطاعت او گردن نهاد، اما دیری نگذشت که بر اثر زخمی که برداشته بود، درگذشت. باربک نخست از اطاعت او سر باز زد، اما سرانجام او نیز به فرمان سکندرشاه گردن نهاد. آن‌گاه سکندرشاه، حسین‌شاه شرقی را نیز فرمانگزار دولت لودیان و برخی از مناطق تحت حاکمیت وی را میان امرایش بخش کرد. سپس برای گرفتن کالپی بدان سو روان شد. پس از گشودن کالپی به جهتره شتافت و تاتارخان، فرمانروای آن‌جا و سپس راجه‌خان فرمانروای گوالیار را به اطاعت خود درآورد. در ۸۹۷ق دژ بیانه را گشود و آن را به خان‌خانان سپرد و پس از گشودن دژ آگره به دهلی بازگشت. سپس شورش زمین‌داران جونپور را فرونشاند و در پی آن برخی از امرای حسین‌شاه شرقی را نیز بشکست. آن‌گاه به سوی کتبه از مضافات پتنا و از آن‌جا به اریل رفت و آن شهر را غارت کرد. سپس از راه کره به دلمپور و از آن‌جا به شمس‌آباد شتافت و پس از آن متوجه سنبهل شد. وی دیوتاری را که پناهگاه یاغیان و سرکشان بود، از میان برد و به وزیرآباد رفت و به قتل و غارت آن شهر دست گشود. در ۹۰۰ق حاکم پتنا را شکست داد و پس از جنگی سخت با حسین‌شاه شرقی، استان بهار را به حاکمیت خود درآورد. وی پاره‌ای مناطق اطراف قصبهٔ ساران را از زمین‌دارانش گرفت و به مردم خود سپرد. در ۹۰۴ق مردم پتنا را قتل و غارت و شهر را ویران کرد. در ۹۰۵ق به سنبهل رفت و به مدت چهار سال در آن دیار سرگرم سیر و شکار و چوگان‌بازی بود. در ۹۱۰ق سکندرشاه دژ مندرایل و در ۹۱۲ق دژ اودیت را گشود. در ۹۱۴ق دژ نرور از توابع مالوه را دژبندان کرد. در مدت محاصره، بتخانه‌ها را برانداخت و به جای آن مساجد ساخت، برای آن‌ها مفتی و خطیب برگزید و برای علما و طلاب راتبه مقرر کرد. با این‌که بارها جنگید و آب و غله را بر روی دژنشینان بست نتوانست آن را بگشاید. اما بلکهایت و چندیری از توابع مالوه را به اطاعت خود درآورد و پس از فتح دژ ریتهور، به آگره، پایتخت جدید خود رفت و فتح‌نامه‌هایی به اطراف فرستاد. وی به فقرا و تهیدستان یاری می‌رساند. چون به دین اسلام بود، همهٔ رسوم هندوان را برانداخت، در جاهایی که هندوان غسل می‌کردند، مسجد، مدرسه و بازار ساخت و برای مساجد قاری، خطیب و جاروکش تعیین کرد. سکندر دو اقدام اساسی کرد که روزگارش را نقطهٔ عطفی در تاریخ تعلیم و تربیت هند در قرون وسطا شمرده‌اند؛ یکی تأکید بر حد معینی از آموزش کارگزاران کشوری و لشکری و دیگری فرمان معروف او که به موجب آن زبان فارسی، زبان دیوانی در سطوح پایین اداری و جانشین زبان هندی می‌شد. این فرمان جماعت‌های اداری هندو را ناگزیر می‌کرد که زبان فارسی بیاموزند. مؤلف تاریخ فرشته در این باره می‌نویسد: «هندوها در این عصر، و نیز قبل از این، گامی برای آموزش و تحصیل فارسی برنداشته بودند.» عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ از شاعری هندو به نام برهمن یاد می‌کند که در این روزگار کتب عربی و فارسی تدریس می‌کرد و نیز به فارسی شعر می‌گفت. این بیت از ابیات او است: «دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر ــ ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر.» این امر سبب شد که هندوان در مدارسی که وابسته به مساجد نبود، حاضر شوند و این مسئله به غیر مذهبی‌شدن جریانی از تعلیم و تربیت منجر شد که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی به اوج خود رسید. ویژگی مهم دیگر سیاست آموزشی سکندر لودی، تأکید بر علوم عقلی (معقول) بود. اگر چه معاریف فضلای اسلامی نیز همچنان به میزان وسیعی به علوم روایی (منقول) تعلق خاطر داشتند. وی گه‌گاه در مجالس درس علامه عبدالله تولنبی عقلی مذهب حاضر می‌شد. از دیگر این دانشمندان روزگار او رفیع‌الدین سلامی از شاگردان جلال‌الدین دوانی بود که مطالعهٔ انتقادی حدیث را در مدارس معمول و نیز راه را برای عبدالحق دهلوی هموار کرد. سکندر در بخش‌های گوناگون قلمرو خود مدارسی برآورد و فضلای دیگر بخش‌های عالم اسلام را به تدریس در آن مدارس دعوت کرد. در روزگارش علم و ادب، از جمله علوم عقلی، منطق، ریاضیات، طب، نجوم و شعر رواج یافت. سکندرشاه شعردوست بود، با شاعران نشست و خاست می‌کرد و خود نیز شعر می‌گفت و گلرخ تخلص می‌کرد. حمید بن فضل‌الله جمالی

(ــ ۹۴۳ق) از شعرای روزگارش بود. مؤلفان به فرمان وی آثارشان را به فارسی می‌نوشتند و باز به دستور وی کتاب‌هایی را از سنسکریت به فارسی برگرداندند. آثاری به نام وی نوشته شده که از آن‌شمارند طب سکندری / معدن‌الشفا از بهوه‌خان (ــ ۹۳۲ق) و فرهنگ سکندری.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۴۹/۵ـ۴۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان در هند و پاکستان، ۲۹/۱ـ۳۱؛ تاریخ الفی، ۲۹۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۰، ۷۸، ۸۱، ۱۰۸؛ تاریخ فرشته، ۱۷۹ـ۱۸۸؛ داستان ترکتازان هند، ۱۷۹/۱ـ۱۸۰؛ طبقات اکبری، ۱۷۰ـ۱۷۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۸/۱؛ مآثر رحیمی، ۴۵۲/۱ـ۴۷۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۳/۱ـ۳۱۹؛ نزهةالخواطر، ۳۰/۴ـ۳۱؛

The Chronicles of the pathan Kings of Dehli, 366-374.

حجتی

سکندر گجراتی (se.kan.da.re.go.ja.rā.ti)، فرزند محمداکبر، معروف به منجهو، گویا ۹۶۱ق / ۱۵۵۴م ــ؟، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش هنگام حملهٔ همایون گورکانی (۹۳۷ـ۹۴۷ و ۹۶۲ـ۹۶۳ق) به‌گجرات در دربار وی منصب کتابداری داشت. سکندر در دستگاه خان اعظم میرزا عزیز کوکه‌خان، نخستین صوبه‌دار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) در گجرات، خدمت می‌کرد. وی در ۱۰۲۲ق که جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) از ایالت گجرات بازدید می‌کرد در احمدآباد به وی معرفی شد. جهانگیر نیز در خاطرات خود از وی یاد کرده و او را به‌سبب تسلطش بر تاریخ گجرات ستوده است. از آثارش: مرآت سکندری / تاریخ سکندری، در تاریخ محلی گجرات که آن‌را در ۱۰۲۰ق / ۱۶۱۱م، در یک مقدمه و دوازده فصل تدوین کرده است. این اثر چندین بار به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۲۴۶ق)؛ نکات‌العارفین که دربردارندهٔ راهنمایی‌ها و موضوعاتی برای سالکان راه تصوف و عرفان است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۸/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۳/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۵۶؛ جهانگیرنامه، ۲۱۳؛ الذریعه، ۲۶۳/۲۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۷۴/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۶۷/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/287-288; *Dictionary of Indo-persian Literature* C.A.Storey, 1/728; *Mughals in India*, 450.

فتح‌نیا طبری

سکندر مازندرانی، محمدرضا ← اسکندر آملی

سکه‌جیون لال (so.ke.ji.van.lāl)، ــ ۱۱۷۵ق، حاکم کشمیر (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۵). سکه‌جیون / سوکه‌جیون از قوم کهتری و در آغاز از هندوان باشندهٔ کابل بود و در زمان احمدشاه درانی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق) در ملازمت شاه‌ولی‌خان وزیر به سر می‌برد. یک‌بار احمدشاه او را برای وصول مال دیوانی نزد میرمنو معین‌الملک، حاکم لاهور، فرستاد. احمدشاه در ۱۱۶۶ق، عبدالله‌خان ایشیک‌آقاسی را با سپاهی به تسخیر کشمیر گسیل داشت. عبدالله‌خان نیز کشمیر را گشود و از قلمرو پادشاهان گورکانی هند جدا ساخت و به زیر فرمان دولت درانی کابل درآورد و سپس خواجه عبدالله‌خان، معروف به خواجه‌کوچک، را با دسته‌ای از سپاه به‌عنوان نایب‌الحکومه در کشمیر گذاشت و کارهای دیوانی را نیز به سکه جیون واگذارد و خود به کابل بازگشت. پس از چندی که لاهور از دست افغانان بیرون آمد، سکه‌جیون نیز از فرصت بهره برد و «سردار فوج افاغنه را مقتول نمود و خواجه‌کوچک، حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده، در ثانی اخراج‌البلدش نمود و پس از آن‌چیزی زر فرستاد به‌واسطهٔ شهاب‌الدین عمادالملک وزیر از عالمگیر ثانی [پادشاه گورکانی هند، ۱۱۶۷ـ۱۱۷۳ق] کشمیر را به نام خویش حاصل کرد و سکه و خطبه را به نام او [عالمگیر] رواج داد.» (سراج‌التواریخ، ۲۳) گفتنی است، به‌نوشتهٔ تاریخ حسن، سکه جیون در ۱۱۶۷ق خواجه عبدالله‌خان، معروف به خواجه کوچک را، پس از چهارماه و هفت روز حکومت بر کشمیر، با دو پسرش بکشت و خود رایت صوبه‌داری (استان‌داری) کشمیر برافراشت، ولی در آغاز از شورش آشکار بر ضد احمدشاه درانی پرهیز می‌کرد تا این که «بعد چندگاه پادشاه جم جاه [احمدشاه درانی] فرمان فرستاد مبلغات خطیر و فرمایشات کثیر که از کردهٔ

دخل کشمیر ده چند افزون بود به نام سوکه‌جیون همدست ایلچی مرسول داشت و سوکه‌جیون به عدم استطاعت و قلّت بضاعت خود، در نفاذ حکم پادشاه عاجز آمده لاچار بعد کنگاش بسیار» آشکارا سر به شورش برداشت و امرایی مانند خواجه کیجک و ملک حسن‌خان ایرانی و اعظم‌خان و دیگران را که حاضر به همدستی با او نشدند بشکست و خطبه و سکه به‌نام پادشاه دهلی (عالمگیر دوم) کرد. چندی بعد عبدالله‌خان ایشیک آقاسی را نیز که احمدشاه با سی‌هزار سپاهی برای گوشمالی او فرستاد شکست داد و بسیاری از افغانان را «اسیر کرده کلاه کاغذی پوشانیده به شهر رسانید.» (تاریخ حسن، ۶۵۳/۲ ــ ۶۵۵) وزارت سکه‌جیون در دورهٔ حکومت نیمه مستقلش بر کشمیر، در ابتدا با خواجه ابوالحسن (پسر خواجه اسحاق پسر خواجه بلاقی پسر ملاعبدالحکیم) باندی بود که در تحکیم فرمانروایی سکه‌جیون بر کشمیر نقش مهمی داشت. سکه‌جیون پس از چندی خواجه ابوالحسن را به زندان انداخت و به‌جایش رقیب وی میر مقیم را به وزارت گماشت. بعد از یک سال میرمقیم را برکنار و زندانی کرد و بار دیگر ابوالحسن‌خان را مقام وزارت داد. در ۱۱۷۱ق کوشید تا برخی نواحی اطراف کشمیر، مانند سیالکوت را به‌تصرف خود درآورد، ولی در این تلاشش شکست خورد و در بازگشت به کشمیر باردیگر ابوالحسن‌خان را زندانی کرد و میرمقیم را مقام او داد. دیری نگذشت که باز ابوالحسن‌خان را آزاد کرده میرمقیم را به جای او به زندان انداخت. ابوالحسن‌خان، که ظاهراً از تلوّن رفتار سکه‌جیون خسته شده بود سرانجام سر به شورش برداشت، اما کاری از پیش نبرد و ناگزیر به گریز شد و «آوارهٔ دشت ناکامی گشته در کوهستان پنوچهه بقیهٔ ایام عمر خود به‌سر برده... بعد تخریب و ترهیب ابوالحسن، سوکه‌جیون طبل فیروزی نواخته‌مهانندپندت را رئیس ملک و مدارالمهام خود گردانید و به رهنمونی او علم تعصب افراشته و در زجر و بی‌حرمتی اهل اسلام راغب گشت و بانگ نماز و گاوکشی ممنوع ساخت. موجب آن مردم قشونی از او دل‌تنگ شده.» (تاریخ حسن، ۶۵۹/۲) احمدشاه درانی در ۱۱۷۵ق نورالدین‌خان بامیزایی، پسرعم شاه‌ولی‌خان، را به سرکوبی سوکه‌جیون و بازگشودن کشمیر فرستاد. در نبردی که درگرفت سکه‌جیون شکست خورد و پس از فرار دستگیر شد و به دستور نورالدین‌خان چشمانش را از حدقه بیرون آوردند. سپس او را نزد احمدشاه فرستادند و به فرمان احمدشاه او را در پای فیلان / اسبان افکندند و بکشتند.

گرچه سکه‌جیون ظاهراً در اواخر عمر رفتار ناپسندی با مسلمانان پیش گرفت و شاید همین کار موجب رنجیدن سپاهیانش از وی و حتی شکست او شد، روی‌هم‌رفته، حتی به‌نوشتهٔ تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان مسلمان، حاکمی «خوشروی، متصف به اوصاف شایسته [او] قریب‌الاسلام بود. جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود. هر روز بعد فراغ از دیوان دو کس مسلمین را روبه‌روی خود الوان‌اطعمه می‌خوراند و در هر ماهی، دوازدهم و یازدهم، طعام نیاز پخته به مردم تقسیم می‌نمود. وارد و صادر را، چه درویش و چه غیر آن، در خور حال هر کس مراعات می‌کرد.» (خزانهٔ عامره، ۱۱۵) «سوکه‌جیون مردی خوش‌طبع و سخندان و شاعر و باذل بود. علما و فضلای اسلامیه را قدردانی و مهربانی می‌کرد. هر روز جمعه در مسجد جامع حاضر می‌بود و به زیارت مقابر اولیا حاضر می‌گشت، به روز سه‌شنبه [یا یکشنبه] با شعرا مشاعره می‌کرد، جشن‌های عید و نوروز به کمال شوکت و شأن ادا می‌ساخت.» (تاریخ حسن، ۶۶۱/۲ ــ ۶۶۲). وی از میان شعرای کشمیر هفت‌تن را برگزید (محمدعلی‌خان متین، محمدجان‌بیگ سامی، رحمت‌الله نوید باندی، ملاراجح، ملامحمد توفیق، عبدالوهاب شایق و حسن راجه) و آن‌ها را به نظم تاریخ کشمیر، به‌سبک شاهنامهٔ فردوسی، دستور فرمود و برای هر یک بخشی را معین نمود و برای هر بیت، یک روپیه پاداش وعده فرمود، ولی پیش از به‌پایان رسیدن این کار سکه‌جیون کشته شد و کار ناتمام ماند، در حالی‌که شایق شصت‌هزار بیت، ملاتوفیق دوهزار، و سامی یک‌هزار بیت سروده بود. سکه‌جیون خود هم طبع شعر داشت و گویند چندی پیش از شکسته و کشته شدنش این ابیات را سروده است: «چشم از وضع جهان، پوشیده به ــ سر به سر احوال آن، نادیده به / هرکه چون من داشت جا، بر فرق گل ــ عاقبت در خاک و خون غلطیده به / چند روزی خود تماشا کرده‌ام ــ زین چمن گل‌های عبرت چیده به / گر دهی شیرش، دهد زهرت عوض ــ زین سیه‌مار جهان، ترسیده به / باز اگر، چشم جهان‌بینم، دهند ــ چون گدایان دربه‌در گردیده به.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۲۴،۱۳۵/۳، ۵۳۰، ۵۶۵، ۵۷۸،۵۷۶؛ تاریخ حسن، ۶۵۳/۲-۶۶۲، و بخش تذکرهٔ شعرا، ص۳۹،۴۲،۴۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۰/۱، ۱۷۶، ۲۱۰، ۳۱۹، ۳۷۴-۳۷۷؛ خزانهٔ عامره، ۱۱۴، ۱۱۶؛ سراج‌التواریخ، ۲۳/۱، ۳۵؛ سیرالمتأخرین، ۹۱۹-۹۲۰؛ طهماس‌نامه، ۲۰۲-۲۰۳؛ عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین، ۲۳۰-۲۳۲؛ نوای معارک،

۷۷۴،۷۷۵،۷۷۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 578; *Later Mughal History of the Panjab,* 144-145, 167,168,193-194.

برزگر

سکینة‌الاولیا (sek.ki.na.tol.aw.li.yâ)، کتابی به‌فارسی از داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) در مناقب عارف نامی هندی میرمحمد سیوستانی، معروف به میان‌میرشاه‌میر / میانجیو (۹۳۸ / ۹۵۷ــ۱۰۴۵ق) و مریدان و خلفای او. این اثر را داراشکوه در ۱۰۵۲ق نوشته و تا ۱۰۵۹ق آن را تکمیل می‌کرده است. داراشکوه در این اثر پس از حمد و ثنا و نعت پیامبر و چهاریار و تمهید به بیان فضیلت سلسلهٔ قادریه بر دیگر سلسله‌های صوفیّه می‌پردازد و سپس «احوال و خوارق و فضایل» میان‌میر را شرح می‌دهد و پس از آوردن شرح احوال بی‌بی‌جمال خاتون، خواهر میان‌میر، به ذکر احوال مریدان میان‌میر در دو فرقه می‌پردازد: ۱ــ مریدانی که به روزگار ایشان درگذشته‌اند: حاجی نعمت‌الله سرهندی، میان‌تنها، حاج مصطفی سرهندی، ملاحامد گوجر، ملاابراهیم روحی، ملاخواجهٔ کلان، صالح کشمیری، ملاعبدالغفور و ۲ــ مریدانی که پس از ایشان درگذشته‌اند: ملاشاه بدخشانی، ملاخواجهٔ بهاری، شیخ محمد لاهوری، میان‌حاجی محمد بنیانی، شیخ احمد سنامی، شیخ احمد دهلوی، میان‌ابوالمعالی، شیخ عبدالغنی، میان‌محمدمراد، عبدالرحمان مرزامداری، شیخ‌عبدالواحد، ملامحمد شریف، ملاابوبکر، ملاعیسی سیالکوتی، سید اشرف. نثر کتاب همانند دیگر آثار داراشکوه ساده و روان است. سکینة‌الاولیا به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی در ۱۳۴۴ش در تهران به‌چاپ رسیده است. از این اثر دو ترجمهٔ اردو در دست است که مترجمان آن‌ها عبارتند از مقبول‌بیگ بدخشانی (لاهور ۱۳۹۱ق) و محمداکرم رهبر (لاهور، ۱۳۹۸ق).

منابع: اوپانیشاد (سراکبر)، مقدمه، ۲۰۶ـ۲۰۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۳۶/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶۷/۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۴۱۷،۲۱۴؛ سکینة‌الاولیا، عرفان و ادب در عصر صفوی، ۳۱۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۱۱/۱۱ـ۹۱۲؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۲۱۶۹/۳ـ۲۱۷۰؛ مرآت‌العلوم، ۳۹/۱؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 77; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/996.

برزگر

سلالة‌السیر (so.lâ.la.tos.si.yar) / زینة‌الزمان، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی ایران و هند از ابوالقاسم فرزند محمدعلی سمنانی ساسانی. این اثر در ۱۲۲۲ق در دو مقالهٔ دودمان‌های غیرهندی و دودمان‌های هندی نوشته شده است. مقالهٔ یکم در دو فصل است: فصل یکم ایران باستان، در سه طبقهٔ پیشدادیان تا ساسانیان و فصل دوم در پانزده طبقه به‌نام‌های خلفای راشدین، امویان، عباسیان، اسماعیلیان، پادشاهان ایران به‌روزگار عباسیان (طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، بویه و دیلمیان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اتابگان و اسماعیلیان) مغولان (سه شعبهٔ چوبانیان، ایلخانیان و کرت)، تیموریان، ترکمنان (در دو شعبهٔ قراقویونلو و آق‌قویونلو)، صفویان، افغانان، افشاریان، ابدالیان، زندیان و قاجاریان. مقالهٔ دوم در یک مقدمه و پانزده بیان ترتیب یافته است. بیان‌ها عبارتند از پادشاهان دهلی در شش طبقه، بهمنیان دکن، عادل‌شاهیان، نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان، عمادشاهیان، بریدشاهیان بیدر، پادشاهان گجرات، پادشاهان مالوه و مندو در دو شعبه، پادشاهان خاندیش، پادشاهان بنگال، شرقی جونپور، پادشاهان سند، مولتان و کشمیر. مؤلف در پایان کتاب خاتمه‌ای نیز آورده است. سلالة‌السیر در ۱۳۲۰ق / ۱۹۰۲م در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی، بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۷ـ۶۶۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۷۸/۶؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/67-68; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library,* 1/96; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 35-36; *Mugals in India,* 38; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/148.

دانشنامه

سلام‌الله رامپوری (sa.lâ.mul.lâh.râm.pu.ri)، مولوی سلام‌الله محدّث بن شیخ‌الاسلام محمد حافظ محمدفخرالدین بن محبّ‌الله بن شیخ نورالله بن شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق محدّث دهلوی، ــ ۱۲۲۹ / ۱۲۳۳ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ

فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان شیخ‌عبدالحق محدث دهلوی بود و نیای او حافظ فخرالدین (مؤلف شرح صحیح مسلم به فارسی، شرح عین‌العلم به فارسی و شرح حصن حصین) و پدرش شیخ‌الاسلام (مؤلف شرح صحیح بخاری و آثار دیگر) از علمای نامی روزگار خود بودند. سلام‌الله علوم متداول را نزد پدر خود فراگرفت و از او سند اجازهٔ حدیث و اجتهاد گرفت. پس از به انجام رسانیدن تحصیلاتش، مانند پدران خود، به تدریس و تألیف مشغول شد. در زمان نواب فیض‌الله‌خان (ـ ۱۲۰۸ق)، فرمانروای رامپور، از دهلی به رامپور کوچید و در مدرسهٔ آن‌شهر به تدریس پرداخت. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ شمائل‌النبی ترمذی به فارسی، ۲ــ ترجمهٔ صحیح بخاری به‌فارسی، ۳ــ رسالهٔ اصول حدیث به عربی، ۴ــ کمالین که حاشیه‌ای است بر جلالین، ۵ــ محلی در شرح موطا که در ۱۲۱۵ق نوشته شده است و ۶ــ خلاصة‌المناقب به‌فارسی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۸/۳، ۳۱۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳/۱۰؛ ۸۰۸/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۹۰/۳، ۱۷۰۲، ۲۱۲۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۵/۷-۲۰۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 538.

برزگر

سلامت‌الله کانپوری، محمد سلامت‌الله فرزند برکت‌الله ← کشفی بدایونی

سلامت‌علی بنارسی (sa.lā.mat.a.li-ye.ba.nā.ra.si)، سلامت‌علی، ملقب به حذاقت‌خان / صداقت‌خان، فرزند شیخ محمد عجیب، ز۱۲۲۳ق، دانشمند دینی، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس در بنارس به‌سر می‌برد و به سفارش مافوق انگلیسی خود کتاب راهنمایی در فقه حنفی در دو فصل (۱ــ جنایات و ۲ــ حدود) نوشت که نام آن اختیار در فقه حنفی است و در ۱۲۱۲ق (که واژهٔ «اختیار» مادهٔ تاریخ آن است) نوشته شده و در ۱۲۴۴ق در کلکته به‌چاپ رسیده است. اما اثر مهم‌تر سلامت‌علی، کتابی چند دانشی، در دانش‌های مختلف هندیان، به‌نام مطلع‌الهند / مطالع‌الهند، در پنج مطلع (۱ــ حکمت و فلسفه، ۲ــ هندسه، ۳ــ حساب، ۴ــ هیئت و ۵ــ موسیقی) و یک خاتمه یا تکمله در رسوم و عادات اهل هند، است که در ۱۲۲۳ق تألیف‌یافته است و از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۹۸۴/۹۳۲) نگه‌داری می‌شود و گویا به‌چاپ نیز رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۰/۳؛ تین تذکری، ۱۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۲/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۴۳/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۶/۷؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1026; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 538.

برزگر

سلامی (sa.lā.mi)، مولوی محمدسلامت‌علی‌خان، ز۱۳۱۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پهگواره نایب تحصیل‌دار بود و، چنان‌که از شعری از او در مدح نظام‌الدوله میرمحبوب‌علی‌خان (ـ ۱۳۲۹ق)، نظام / فرمانروای حیدرآباد دکن، برمی‌آید، ظاهراً در خدمت نظام حیدرآباد به سر می‌برد. از او مجموعهٔ شعر یا دیوانی به نام طور عشق به‌جا مانده که در ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۶م تدوین شده و در ۱۹۰۱م در کپورتهله به‌چاپ رسیده است. طور عشق در برگیرندهٔ این عناوین است: حمد، غزل، نعت (در قالب مثنوی)، غزل سلامی، مدح نظام‌الدوله میرمحبوب‌علی‌خان، شعله‌ریز خیال و برق جولانی فطرت در محشرستان روز عشاق که چگونه در درد فراق و وفور اشتیاق به سر می‌برد، در العطش چه آشامد و در فاقه‌کشی‌ چه می‌خورد، غزل سلامی، عنبرریزی مشام ناطقه‌سنج در گیسوی شب فراق عشاق که چگونه از دیده می‌گذارد و خلش موی زلف درازش چه در دیده منتظر حال دارد... ساقی‌نامه، و داستان سسی و پنون. گفتنی است در برخی فهرست‌ها، طور عشق در داستان سسی و پنون و سومین مثنوی از پنج گنج سلامی دانسته شده است و درواقع نیز بخش عمدهٔ این اثر را داستان سسی و پنون تشکیل می‌دهد.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۲۹۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپی سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۵۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۴۳/۳.

برزگر

سلطان (sol.tān)، شاهزاده محمداعظم‌الدین پسر سلطان شکرالله پسر تیپوسلطان، ز۱۲۹۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نوادهٔ

فرمانروای پرآوازهٔ میسور، تیپوسلطان، بود. پس از کشته‌شدن تیپوسلطان (۱۲۱۴ق) فرزندان وی و ازجمله سلطان شکرالله، پدر شاهزاده محمداعظم‌الدین، راکه در عربی استادی داشت به کلکته تبعید کردند. شاهزاده محمداعظم‌الدین و برادرش محمدبشیرالدین توفیق نزد پدر خود پرورش یافتند و در ادب فارسی به استادی رسیدند. محمداعظم‌الدین که در اشعارش سلطان تخلص می‌کرد بیشتر به فارسی و گه‌گاه به اردو شعری می‌سرود. از جملهٔ اشعارش مثنوی در عرض حال زبان فارسی است. وی بسیار تحت تأثیر حافظ بوده و غزلیاتی به شیوهٔ او سروده است. دیوان سلطان به کوشش میرزامهدی‌علی در متیا برج کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۳۹ـ۴۰؛ سخن شعرا، ۲۱۸ـ۲۱۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۳۲/۱؛ نگارستان سخن، ۴۰ـ۴۱؛ دکتر عبدالسبحان، «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۴۱۲/۱ـ۴۱۴.

برزگر

سلطان افشار (sol.tān-e.af.šār)، مهدی‌قلی سلطان فرزند اسفندیار سلطان، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. در خاندانی از طایفهٔ افشار که زمانی دراز حکومت کهکیلویه را داشتند، زاده شد. عمش خلیل‌خان در زمان شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق) ریش‌سفید و بزرگ طایفهٔ افشار و حاکم کهکیلویه بود و در ۹۸۸ق که روزگار پادشاهی محمدخدابنده (۱۰۸۵ـ ۱۰۹۶ق) بود برای سرکوبی قلندری که درکهکیلویه خروج کرده و خود را شاه اسماعیل دوم پسر شاه‌تهماسب می‌خواند، از تبریز به کهکیلویه لشکر کشید، ولی «تاب مقاومت او نداشت، رعیت و لشکر از او برگشته، مشارالیه [خلیل خان] را نیز به قتل آوردند و الکای کوه گیلویه [کهکیلویه] بی‌مانع و مزاحمی به تصرف قلندر درآمد.» (خلاصة‌التواریخ، ۷۱۴). پس از کشته‌شدن خلیل‌خان، مدتی کهکیلویه در دست قلندر بود تا این که اسکندرخان (برادرزادهٔ خلیل‌خان) به همراهی اسفندیار سلطان (پدر مهدی‌قلی سلطان) و امرای دیگر بر سرش لشکر برد و وی را در دهدشت بشکست و بکشت و خود، به فرمان سلطان محمد خدابنده به حکومت کهکیلویه منصوب شد. اما شاه‌قلی‌خان، پسر خلیل‌خان، به‌مخالفت با اسکندرخان برخاست و وی را به‌قتل آورده لوای خودسری برافراشت و چندی بعد خود به دست «حسن‌بیگ ولد عبداللطیف‌بیگ افشار که از اقربای خلیل‌خان» بود، در روزگار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق)، به‌قتل آمد. شاه‌عباس پس از سرکوبی سرکردگان قدرتمند طوایف قزلباس و ازجمله افشاریان، مهدی‌قلی‌سلطان را «که در آن ایام در سن صبی بود به جهت بعضی جان‌سپاری و اخلاص پدر او... منظورنظر تربیت عالی ساخت و در ملازمت خود به تربیت او» پرداخت (مآثر رحیمی، ۱۶۳۰/۳)، اما سپس بدو بدگمان شد که «ارادهٔ رفتن کوه گیلویه [کهکیلویه] و داعیهٔ سرکشی دارد.» مهدی‌قلی‌سلطان، از بیم جان، به‌هند گریخت و در آن‌جا مدتی در ملازمت شاهزاده سلیم (جهانگیر آینده) در الهاباس / اله‌آباد به سر برد و صاحب منصب گردید. سپس چندی در خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، گذراند و درهنگام توجه عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) به فتح دکن، «ازکومکیان ایشان شد و در خاندیس و برار و دکن جاگیر یافت و در سلک منصب‌داران عمدهٔ پادشاهی» و از مقربان و صاحبان نزدیک عبدالرحیم‌خان در برهانپور درآمد، اما چیزی نگذشت که به مقام و منصب پشت‌پا زد و درویشی و ترک و گوشه‌گیری پیشه کرد. سلطان در زمانی که باقی نهاوندی مآثر رحیمی را می‌نوشت (۱۰۲۵ق) زنده بود و باقی نهاوندی درباره‌اش می‌گوید که «شعر را نیکو می‌فهمد و در موسیقی مهارتی تمام دارد، و طنبور را به‌غایت پرسوز می‌نوازد، و تتبع اشعار قدما نموده و به‌جهت موزونیت ذاتی به گفتن ابیات و غزل می‌پردازد، و در ایام ترک و انزوا همیشه به عافیت می‌گذراند، و قطع‌نظر از الطاف و احسان اهل عالم نموده، نه او را ازکسی توقع شفقت و مرحمتی است و نه کسی را از او رنجی و مشقتی.»

منابع: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۲۷۲ـ۲۷۵؛ خلاصة‌التواریخ، ۷۱۴؛ الذریعه، ۴۵۳/۹؛ کاروان هند، ۵۶۱ـ۵۶۲؛ مآثر رحیمی، ۱۶۳۸/۳ـ۱۶۴۲.

برزگر

سلطان‌الاخبار (sol.tā.nol.ax.bār)، هفته‌نامه‌ای فارسی، که از دوم اوت ۱۸۳۵م / ۱۲۵۲ق تا دست‌کم اوایل ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق در کلکته منتشر شد. در ۱۸۳۵م، فرماندار کل، سرچارلز مِتکالف، آزادی مطبوعات را در هند اعلام داشت. اولین و آخرین روزنامهٔ فارسی که پس از صدور این فرمان و پیش از صدور فرمان دیگر دربارهٔ از رسمیت افتادن زبان فارسی، در هند منتشر شد، سلطان‌الاخبار بود. شمار صفحات این هفته‌نامه، شانزده [هشت

ورق بزرگ] و روزهای انتشارش یکشنبه و قیمت تک‌شمارهٔ آن «برای اهل شهر کلکته دو روپیه» و «برای امیران و سفیران امعار دیگر محصول داک (پست) زاید بر دو روپیه» بود. «مالک و راقم» این هفته‌نامه، شاعری شیعی‌مذهب به نام رجب‌علی لکنویی حسینی، متخلص به سرود، بود. سلطان‌الاخبار گویا، چندی بعد، از انتشار بازمانده و شاعر و نویسنده‌ای دیگر به‌نام وحید کلکته‌ای* به انتشار مجدد آن اقدام کرده است. تأسیس هفته‌نامهٔ دوربین* را نیز به وحید کلکته‌ای نسبت داده‌اند. وی همچنین با انجمن ادبی «اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته»، که نشریه‌ای نیز به‌همین نام منتشر می‌کرد، همکاری داشت. سلطان‌الاخبار روزنامه‌ای بی‌باک، راست‌گفتار و دلچسب مسلمانان بود. با نثری زیبا، رفاه و امنیت اوده را که سلطانی شیعی بر آن فرمان می‌راند می‌ستود و اوضاع حاکم بر کلکته، مرکز حکومت انگلیسیان در هند را می‌نکوهید. این هفته‌نامه، فرمانروایان مسلمان هند و دیگر کشورها را در بیت‌های مقدم خبر به القاب «حامی دین محمد»، «سایهٔ فضل‌الله»، «پادشاه دین‌پناه»، «حامی شرع نبی»، «ظل‌الله» و «حامی شرع و دین» می‌خواند و هرجا فرصتی می‌یافت از اسلام سخن می‌گفت. اخبار مربوط به ایران نیز (مانند بسیاری از روزنامه‌های فارسی هند)، در این هفته‌نامه دیده می‌شود: «خبر شاه ایران ـ بر جمهور انام از خاص و عام ظاهر است که کامران والی هرات و یارمحمدخان وزیر اعظمش شاه ایران را طلب فرموده‌اند که اقلیم خویش بدو سپرند و شاه نیز فوج قزلباش...» اخبار این‌هفته‌نامه، بی‌مقدمه و بیشتر با عبارات زیر شروع می‌شد: «تحقیق است که»، «از اخبار مندرس ظاهر می‌شود که»، «ظریفی شیرین‌زبان بیان می‌کند که»، «خبر صحیح است که»، «آورده‌اند که»،... سلطان‌الاخبار در روزهایی از حکومت انگلستان انتقاد می‌کرد که سراسر منطقهٔ کلکته و پیرامون آن زیر فرمان و سلطهٔ انگلیسی‌ها بود. در بیشتر شماره‌های سلطان‌الاخبار، از انگلیسی‌ها و دادگاه‌های فرمایشی آنان و ستمی که بر رعایای زیر فرمان آن‌ها می‌رفت. سخن گفته می‌شد. سلطان‌الاخبار بیش از روزنامه‌های هم‌دورهٔ خود با پست فرستاده می‌شد و می‌توان گمان برد که شمارگانش نیز بیشتر بوده است. این هفته‌نامه در ۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق پس از بیست و دو سال از انتشار باز ماند. تمام شماره‌های سلطان‌الاخبار در هفت مجموعهٔ بزرگ مجلد در آرشیو ملی هند، و یک دورهٔ شش‌سالهٔ این هفته‌نامه، از آگوست ۱۸۳۵ تا دسامبر ۱۸۴۱م در موزهٔ اسناد ملی هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۳۴/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۶۶ـ۶۸ـ۶۹ـ۹۰؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ۴۵۱؛ روزنامه‌های ایران، ۱۷۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۴۴؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۳۷ـ۴۳۸؛ دکتر منصور رستگارفسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، س۱۹۹۲م، صص ۸۰ـ۸۴؛ نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۰؛ دکتر شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۵۳ش، ص۲۴۲ـ۲۴۵.

مرتضوی

سلطان‌التواریخ (sol.ta.nol.ta.va.rix)، کتابی به‌فارسی در تاریخ سلاطین هندوستانی به‌فارسی نوشتهٔ مهاراجه رتن سنگهٔ لکنویی، متخلص به زخمی (۱۱۹۷ ـ ۱۲۶۷ق)، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. زخمی در این اثر بیشتر به شرح تاریخ خاندان شاهان اوده از آغاز تا محمدعلی‌شاه (۱۲۵۸ق) پرداخته و به سر هنری الیوت اهداکرده است. مؤلف این اثر را در دوازده‌باب تدوین کرده که موضوع برخی از باب‌ها از این قرار است: باب نخست، از آدم تا نوح، باب چهارم، منصور میرزا و فرزندان او، باب هفتم، شجاع‌الدوله، باب هشتم، آصف‌الدوله و باب دوازدهم، ابوالفتح معین‌الدین سلطان‌الزمان محمدعلی‌شاه. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1876 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۳۳، ۲۵۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۷۸ـ۸۰؛ ۲/۸۱۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو، ۴۷۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳۱؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۸۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/962; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 635; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/709.

فتح‌نیا طبری

سلطان‌العلمای لکنویی (sol.tā.nol.o.la.mā-ye.lak.nu.vi)، سید محمد فرزند دلدار علی فرزند محمد معین فرزند عبدالهادی، ۱۱۹۹ / ۱۷۹۴ ـ ۱۲۸۴ق / ۱۸۷۷م فقیه، محدث و متکلم شیعی شبه‌قاره. پدرش (ـ ۱۲۳۹ق) نیز از علمای نام‌دار شیعه در هند بود. نزد پدرش و استادانی چون سید محمد قلی هندی (ـ ۱۲۶۰ق) درس خواند. در نوزده سالگی از پدرش اجازهٔ عام گرفت. در فرمانروایی ابوالمظفر محمد مصلح‌الدین امجد علی‌شاه (ـ ۱۲۶۳ق) به حکومت شرعی و قضاوت لکنو گمارده شد. در حکمروایی ناصرالدین محمد واجد علی‌شاه که پس از پدر به فرمانروایی اوده رسید سلطان العلما در حکومت شرعی ابقا گردید. وی گذشته از پرداختن به کارهای شرعی و ارشاد مردم، به تدریس نیز می‌پرداخت و کسانی چون پسرانش بنده حسین (ـ ۱۲۷۳ق) و برادرزادگانش سید محمد تقی (ـ ۱۲۸۹ق) و سید محمد هادی (ح ۱۲۷۸ق) از شاگردانش بود. سلطان‌العلما مؤلفی پر کار بود و به هر سه زبان فارسی، اردو و عربی کتاب نوشته است. از آثارش: بارقهٔ ضیغمیه/ حملهٔ مختاریه به فارسی دربارهٔ روایی متعه که آن را به دستور معتمدالدوله مختارالملک سید محمدخان بهادر ضیغم جنگ وزیر حکمران اوده نوشته است. این کتاب در رد التحفة‌الاثنی عشریه تألیف عبدالعزیز فاروقی دهلوی است که در رد امامیه نوشته شده است؛ البرق‌الخاطف والرعدالقاصف به فارسی در قصهٔ افک عایشه که در لکنو به چاپ رسیده است؛ ثمرة‌الخلافه به فارسی که آن را در ۱۲۴۹ق نوشته است. مؤلف در این اثر به اثبات این نکته پرداخته که شهادت حضرت سیدالشهدا با اصول عامه اثبات نخواهد شد. مولوی حیدر علی فیض‌آبادی از علمای سنی کتابی به نام اثبات‌الخرافه در رد ثمرة‌الخلافه نوشته و پسر سلطان‌العلما، سید محمدباقر کتابی به نام تشیید مبانی‌الایمان در رد اثبات الخرافه و کتاب دیگر عبدالعزیز دهلوی به نام ازالة‌الغین نوشته است؛ ضربة‌الحیدریه لکسر الشوکة‌العمریه به فارسی در رد الشوکة العمریهٔ مولوی رشیدالدین که خود ردی بر بارقهٔ ضیغمیهٔ سلطان‌العلما است. سلطان‌العلما ضربة‌الحیدریه را در ۱۲۳۸ق نوشته و این اثر در ۱۲۹۶ق در لکنو به چاپ رسیده است؛ الفوائدالنصیریه به فارسی دربارهٔ خمس و زکات که آن را به نام سعادت علی‌خان حکمران اوده (۱۲۱۳ـ۱۲۹۹ق) نوشته است؛ بوارق الموبقةالامامة به فارسی در رد باب هفتم التحفة‌الاثنی عشریه که در لکنو به چاپ رسیده؛ السیف‌المساح فی اثبات مسح‌الرجلین به فارسی که در ۱۳۰۸ق در لکنو به چاپ رسیده است؛ طعن‌الرماح به فارسی که به طبع رسیده است؛ احیاءالاجتهاد؛ اصل‌الاصول در رد اخباری‌ها؛ بشارة‌المحمدیه؛ البضاعة‌المزجاة به فارسی در کلام؛ السبع‌المثانی در تجوید قرآن؛ سم الفار به فارسی؛ تعلیقات بر شرح الصغیر سید علی طباطبایی؛ شرح زبدة‌الاصول شیخ بهایی؛ الصمصام‌القاطع فی ردالعامه به فارسی که چاپ شده؛ العجالة‌النافعة که آن را در ۱۲۲۸ق نوشته و به چاپ رسیده است؛ منظومهٔ الغایة‌القصوی در عقاید که چاپ شده است؛ رساله‌ای دربارهٔ نماز جمعه؛ رساله‌ای در عدم نجاست عرق جنب از حرام؛ رساله‌ای در مواسعه و مضایقه. چون درگذشت پیکرش را در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند.

منابع: احسن‌الودیعه، ۱/۵۲ـ۵۴؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۶؛ الذریعه، زیرعناوین کتابها؛ ریحانة‌الادب، ۳/۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۴۵، ۱۰۴۷، ۱۰۷۹، ۱۳۳؛ ۴/۲۴۰۳؛ فوایدالرضویه، ۵۳۲؛ مطلع انوار، ۴۸۲ـ۴۸۵؛ مکارم‌الآثار، ۱/۹۲ـ۹۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵/۴۷۲ـ۴۷۳؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۴۲۵ـ ۴۲۶.

رسولی

سلطان‌الواعظین (sol.tā.nol.vā.e.zin)، ابوالفتح حسنی حسینی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ ایرانی. سلطان‌الواعظین در جوانی علوم دینی را نزد ملاعلی نوری (ـ ۱۲۴۶ق) فراگرفت. در ۱۲۲۱ق / ۱۸۰۶م اصفهان را به قصد هند ترک گفت و ده سال در هندوستان به سر برد. وی در هندوستان نزد فرمانروایان و بزرگان آن زمان از احترامی ویژه برخوردار بود، چنانکه هنگام ورود به حیدرآباد جمعی از بزرگان با چند زنجیر فیل به استقبال او آمدند و با احترام و عزت او را به حیدرآباد بردند. وی دو سال در فیض‌آباد اقامت داشت. از فیض‌آباد به مرشدآباد رفت و نزد نواب زین‌الدین علی‌خان، حاکم مرشدآباد، جایگاهی بلند به دست آورد. احترام و علاقهٔ مردم و امرای بنگاله به او چندان بود که از رفتن وی از آن‌جا ناخرسند بودند تا آن‌که ملاعلی به او دستور داد که از هندوستان به قصد ایران حرکت کند. از این رو، هنگامی که نواب مرشدآباد به شکار رفته بود، سلطان‌الواعظین به‌بهانهٔ سفر کلکته شبانگاه از مرشدآباد بیرون رفت. وی در ۱۲۳۱ق / ۱۸۱۵م به ایران بازگشت و نزد فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ ـ

۱۲۵۰ق) رفت و بـه دستور وی در همان‌سال کتابی به‌نام تحفة‌الخاقانیه* / سفرنامهٔ هندوستان نوشت و به وی اهدا کرد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۲۴۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تحفة‌الخاقانیه؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۰۹۹/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۹۴/۶، ۴۰۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملک، ۱۰۶/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۹/۱.

محمداقبال شاهد

سلطان باهو ← باهوی شورکوتی، سلطان محمد

سلطان بلتستانی، سلطان‌علی ← سلطان‌علی بلغاری

سلطان پرویز گورکانی ← پرویز گورکانی

سلطان سپلکی (sol.tān-e.se.pe.la.ki)، سلطان محمد، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سپلک در نزدیکی قندهار بود. عوام هندوستان این نام را بـه تـصحیف سبلک / سبکل می‌خوانند و چون در زبان هندی سبلک / سبکل به‌معنی چلپاسه / کرباسه (گونه‌ای سوسمار / مارمولک است) سلطان از این که او را بدین‌نام می‌خواندند، سخت رنجیده‌خاطر بـود. عبدالقادر بدایونی، در منتخب‌التواریخ، پس از اشاره بـه دیـدار سلطان با قاسم کاهی می‌نویسد «وقتی سپلکی، علی‌قلی‌خانِ خان‌زمان [ــ ۹۷۴ق]، متخلص به سلطان، را بدید، قصیده‌ای در ستایش وی سرود. خان‌زمان نیز هزار روپیه و خلعتی بدو صله داد، اما از سپلکی خواست تا به‌جای سلطان، تخلصی دیگر برگزیند. چون سپلکی نپذیرفت، خان‌زمان در خشم شد. پس پیلی آورد تا او را به زیر پایش افکند. سپلکی نیز بگفت، «زهی سعادت که من شهادت یابم.» در این هنگام علاءالدین لاری از یاران خان‌زمان گفت، بهتر آن است تا غزلی از دیوان جامی که در آن مجلس بود بر سپلکی بخوانیم، اگر او فی‌البداهه پاسخش گفت، باید از سرپیچی وی درگذشت، ورنه هر چه خان‌زمان بخواهد، همان خواهد شد. از دیوان جامی این غزل برآمد که: «دل خطت را رقم صنع الهی دانست ــ بر سر ساده‌رخان حجت شاهی دانست.» سپلکی نیز در حال غزلی بدین مطلع گفت: «هر که دل را صدف سر الهی دانست ــ قیمت گوهر خود را به‌کماهی دانست.» به سخن بدایونی این شعر «با آنکه چیزی نیست»، اما خان‌زمان سخت شادمان شد. سپلکی را ستود و بـدو صله‌ای بیشتر داد. اما او دیگر پیش خان نماند و بی‌رخصت او به بدایون رفت. سپلکی پس از چندی گشت‌وگذار در پیرامون بدایون بـه دکن رفت و در سالی که چهار پادشاه آن‌جا با همکاری یکدیگر در پی تسخیر بیجانگر برآمدند و بت‌خانهٔ بزرگ آن را شکستند، او نیز در آن لشکرکشی حاضر بود. به گفتهٔ بدایونی سپلکی پس از این کارزار و در حالی که «غنیمت بسیار یافته، بازگشت و دیگر خبر ازو منقطع گردید.» از سروده‌های سپلکی چهار بیت در منتخب‌التواریخ آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۳۹؛ خزانهٔ عامره، ۲۵۸-۲۵۹؛ الذریعه ۴۵۶/۹-۴۵۷؛ روز روشن، ۳۶۲-۳۶۳؛ شام غریبان، ۱۲۲-۱۲۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۳۸، شمارهٔ ۱۴؛ مخزن‌الغرائب، ۵۹۶/۲-۵۹۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۳۶/۳-۲۳۸؛ نگارستان سخن، ۴۱-۴۲.

نوش‌آبادی

سلطان شیبانی (sol.tān-e.šey.bā.ni)، خان‌زمان علی‌قلی‌خان پسر حیدر سلطان ــ ذوالحجهٔ ۹۷۴ق، سردار، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش حیدرسلطان از ازبکان بود.مذهب شیعه می‌ورزید و به خدمت تهماسب یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق)، پیوست و از زنی اصفهانی صاحب دو پسر، یعنی علی‌قلی‌خان و بهادرخان محمدسعید شد. حیدرسلطان و دو پسرش از سران سپاهی بودند که شاه تهماسب در ۹۵۱ق به یاری نصیرالدین همایون گورکانی گماشت. حیدرسلطان و پسرانش در رکاب همایون در فتح قندهار (جمادی‌الاخری ۹۵۲ق) دلاوری‌ها و خدمات شایسته بـه انجام رسانیدند و همایون حکومت شال از توابع قندهار را بدو سپرد. پس از مرگ حیدرسلطان در حوالی پغمان که به بیماری وبا (۹۵۲ق) اتفاق افتاد دو پسرش در خدمت همایون، در جنگ‌های وی در کابل و بدخشان و جز آن، دلاوری‌ها کردند. هنگامی که همایون بـرای بازستانی تاج و تخت خود، در میانهٔ ذوالحجهٔ ۹۶۱ق، از کابل رو به هند نهاد، علی‌قلی‌خان از امرای رکاب وی بود. همایون چون به لاهور رسید، علی‌قلی‌خان را با شماری از امرای دیگر برای سرکوبی شاهبازخان افغان به دیبالپور فرستاد (ربیع‌الثانی ۹۶۲ق) و سپاه گورکانی، در نتیجهٔ دلاوری و صف‌شکنی علی‌قلی‌خان، «گروه متغلّبه را شکست داده... به فتح و پیروزی

مـراجـعت نـموده کـامیاب‌آفرین شـدند.» (اکـبرنامه، ۵۰۴/۱) همایون، پس از جلوس دوباره بر تخت شـاهی هـندوستان در دهلی (رمضان ۹۶۲ق)، علی‌قلی‌خان را به تسخیر و حکـومت سنبهل گسیل داشت. عـلی‌قلی‌خان نـخست مـیروت و سـپس سنبهل را بگرفت و آنگاه رو به بدایون نهاد. قنبر نامی، کـه «از آحادالناس بلکه از مجاهیل اردویِ» همایون بـود، سـرخـود در نواحی سنبهل و بدایون به تاخت و تاز پـرداخـته بـود و «هـر چند... پیوسته عرایض فرستادی و اظهار بندگی و نیکوخدمتی کردی، اما فعل او با قول او موافقتی نداشت، پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی.» (اکبرنامه، ۵۱۷/۱) علی‌قلی‌خان، قنبر را در دژ بدایون به محاصره درآورد و بر او دست یافت و بکشتش و سـرش را برای همایون فرستاد. همایون از این که علی‌قلی‌خان، قنبر را که ظاهراً اظهار فرمانگزاری می‌کرد و سرانـجام تسـلیم شـده بـود، بی‌اجازه بکشت، سخت به خشم‌آمد و وی را توبیخ کرد. پس از مرگ همایون و جـلوس پسـرش جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (ربیع‌الثانی ۹۶۳ق) علی‌قلی‌خان که حاکم سنبهل بود خـطاب خان زمان یافت. اندکی پس از آن، بر سر شادی‌خان افـغان، از امرای عدلی‌سور، لشکر برد. وی پس از رسیدن به کنار رود رهت / رهب، دو سه هزار تن از سپاهیان خود را پـیش فـرستاد، امـا شادی‌خان آنان را غافلگیر کـرده در هـم شکست و بسـیاری از ایشان را بکشت و بـقیه را هـزیمت داد. در پـی آن، خـان‌زمان می‌خواست که از رود رهت بگذرد و بر شادی‌خان بتازد، ولی در این اثنا خبر یافت که هیمو / هیمون بقال رو به دهلی نهاده است. بنابراین، نبرد با شادی‌خان را به آیـنده مـوکول کـرد و رهسـپار دهلی شد. اما در میان راه از شکست تـردی‌بیگ‌خان، از امـرای بزرگ جلال‌الدین اکبر، از هیمو و افتادن دهلی به دست هـیمو آگاهی یافت و در نتیجه عنان بگردانید و از راه میروت / میرتهه خود را به جلال‌الدین اکبر در سرهند رسانید. جلال‌الدین اکبر هنگامی که برای جنگ با هیمو عازم پانی‌پت می‌شد خان‌زمان و برخی امرای بزرگ را پـیش‌تر فـرستاد و آنـان پـیشدستی کـرده توپخانهٔ هیمو را به اندک جنگی در پانی‌پت به‌دست آوردند. پس از شکسته و کشته شدن هیمو در جنگ پانی‌پت (محرم ۹۶۴ق) و استیلای دوبارهٔ جلال‌الدین اکبر بر دهلی، خان‌زمان «به‌اضافهٔ منصب و جاگیر بلندمرتبه گردید، پس از آن در حدود سنبهل او را فتوحات عظیمه رو داد و اکثر متمردان آن نواحی را تا لکنو ایل [= مطیع] گردانید و صاحب ثروت و مال و اسباب و افیال گشت» (مآثرالامرا، ۶۲۴/۱) و «الحق... فتوحاتی که او و برادرش [بهادرخان] با جماعت خویش در شرق رویهٔ هندوستان [حوالی جونپور] نمودند از کم کسی به وجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی‌نهادند این هر دو برادر سمت پادشاهی نشانی داشتند، اما آخرالامر آن همه تردد و سعی را بـه خـاک مـذلت یکسان ساختند.» (منتخب‌التواریخ، ۲۵/۲). در ۹۶۵ق، شیفتگی و عشق شدید خان‌زمان به پسر جوانی به نام شاهم‌بیگ، مایهٔ رسوایی خان‌زمان و ناخرسندی شدید جلال‌الدین اکبر و امرای بلندپایهٔ درگاهش از او گردید. گـویند دلبسـتگی خـان‌زمان بـه شاهم‌بیگ، که از سپاهیان جلال‌الدین اکبر بود، چندان بود کـه کس نزدش فرستاد و وی را فریفت و نـزد خـود دعـوت کـرد. شاهم‌بیگ از اردوی شاهی گریخت و پیش خان‌زمان (گویا در جونپور) رفت و «خان‌زمان از بس کـه وسـعت مشـرب داشت گـاه‌گـاه پـیش آن جـوان بـرنا مـی‌ایسـتاد و پـادشاهم‌پادشاهم می‌گفت... و به‌روش خبائث ماوراءالنهر سلوک می‌نمود و چون کیفیت این حرکات خنک به‌عرض اشرف [جلال‌الدیـن اکـبر] رسید فرمان به نام خان‌زمان شرف صدور یافت که شاهم را به درگاه فرستد و اگر در فرستادن او تعلل خواهد ورزید مستحق تنبیه خواهد شد.» (طبقات اکبری، ۲۴۷) پس خان‌زمان به ناچار از شاهم‌بیگ خواست تا مدتی از نزدش برود (تا آب‌ها از آسیاب بیفتد) و شـاهم‌بیگ در حـال سـرگردانـی و آوارگـی بـه پـرگنهٔ سرودپور، در هجده کروهی جونپور، که جاگیر عـبدالرحـمان نامی بود افتاد. این عبدالرحمان زنی داشت به‌نام آرام جان / آرام دل. آرام جان پیش‌تر معشوقهٔ خان‌زمان بود. خان‌زمان وی را به شاهم‌بیگ بخشیده و وی نیز مدتی او را نگه‌داشته و آنگاه بـه عبدالرحمان داده بود. شاهم‌بیگ وقتی به نزد عـبدالرحـمان در سرورپور رفت از عبدالرحمان خواست تا آن زن را بدو پس دهد و چون وی از این کار خودداری کرد فرمود تا او را بند برنهادند و آرام جان را برداشت و با وی به صحبت نشست. اما مؤیدبیگ، پدر عبدالرحمان، با جمعیتی بر شاهم‌بیگ تاخت. در اثنای زد و خورد شاهم‌بیگ کشته شد و عبدالرحمان آزاد گـردید و رو بـه درگاه جلال‌الدین اکبر نهاد و خان‌زمان که، پس از آگاهی از قتل شاهم‌بیگ، به تعقیب عبدالرحمان پرداخته بود، نتوانست بـدو دست یابد. در ۹۶۶ق خان‌زمان که «درصدد رفع کدورت پادشاه [جلال‌الدین اکبر] بود»، نواحی جونپور و بنارس را تا رود گنگ، که در تصرف افغانان بود، گشود و به‌قلمرو جـلال‌الدیـن اکـبر منضم ساخت و «بنابرآن نسبت به او پادشاه در مـقام عـنایت

شده» و وی را به اعطای «خلعت و کمر و شمشیر مرصع و دیگر الطاف و نوازشات» مفتخر کرد (تاریخ فرشته، ۲۴۷/۱). خان‌زمان در ۹۶۸ق شیرخان، پسر عدلی‌سور، را که در دژ چنار مستقر شده و از آن‌جا با لشکری گران و پانصد فیل، به جونپور لشکر کشیده بود، بشکست و غنایم فراوان، ازجمله شمار فراوانی فیل، به چنگ آورد، ولی چون از آن فیلان، هیچ یک به درگاه شاهی نفرستاد، جلال‌الدین اکبر بدو گمان سرکشی برد و به بهانهٔ شکار رو به جونپور نهاد. خان‌زمان و برادرش بهادرخان، پس از آگاهی از حرکت پادشاه، به‌شتاب شماری از فیلان و غنایم گران‌بهای دیگر را گرفتند و از جونپور رهسپار اردوی شاهی شدند و در کره مانکپور به حضور جلال‌الدین اکبر رسیدند و پیشکش‌هایشان را از نظر او گذراندند و ظاهراً بار دیگر اعتماد پادشاه را به دست آوردند و نوازش یافتند و به جونپور بازگشتند. در ۹۷۲ق، در پی سرکشی عبدالله‌خان ازبک، حاکم کالپی، جلال‌الدین اکبر به امرای ازبک دستگاه خود بدگمان گردید و درنتیجه شماری از این امرا بترسیدند و سر به شورش برداشتند. خان‌زمان و برادرش بهادرخان «اگرچه مادر ایشان اصفهانی و خود ایشان زاییدهٔ عراق بودند، اما چون اجداد ایشان از طایفهٔ اوزبکان بودند و هم از گناهان سابق نیز توهمی داشتند خود را در سلک اوزبکان درآورده سردار طائفهٔ یاغیه گشتند» (تاریخ فرشته، ۲۵۴/۱) و به تاخت‌وتاز در نواحی اطراف جونپور، مانند کره مانکپور، پرداختند و دست تعدی به تاراج آن نواحی گشودند. خان‌زمان که سرکردهٔ امرای شورشی ازبک به‌شمار می‌آمد، با آمدن جلال‌الدین اکبر به‌سوی جونپور، تاب نیاورد و جونپور را رها کرد و از رود گنگ گذشت و در گذر نرهن / ترهن نزدیک غازیپور آمادهٔ رویارویی با سپاهیان جلال‌الدین اکبر، که به جونپور درآمده بود (ذوالحجهٔ ۹۷۲ق)، شد. با این همه، پس از چند ماه، با واسطه قراردادن خان‌خانان منعم‌خان و امرای دیگر، از در صلح و پوزش‌خواهی درآمد و مادرش را نزد جلال‌الدین اکبر فرستاد و درخواست بخشش کرد. جلال‌الدین اکبر نیز وی و برادرش را بخشود و جاگیرهایشان، از جمله جونپور، را به آن دو بازگرداند و فرمود تا اردوی شاهی از نواحی جونپور به آگره / اکبرآباد بازنگشته، خان‌زمان و یارانش از رود گنگ نگذرند و به جاگیرهای خود نیایند. اما همین که جلال‌الدین اکبر، برای تماشای دژ چنار، از جونپور بدان‌سوی رفت، خان‌زمان از رود گنگ گذشت و کسانی را به‌گرفتن جونپور و غازیپور فرستاد. جلال‌الدین اکبر چون از کار وی آگاهی یافت اشرف‌خان میرمنشی را به‌جونپور فرستاد تا مادرِ خان‌زمان را در دژ آن‌جا زندانی کند و خود برای سرکوبی خان‌زمان روان گردید. خان‌زمان در خود تاب درایستادن ندید و به دامن کوه سوالک گریخت. در این اثنا برادرش بهادرخان به جونپور تاخت و مادر خود را رهانید و اشرف‌خان را بند برنهاد و پس از آگاهی از عزیمت جلال‌الدین اکبر به‌سوی جونپور، آن‌جا را ترک گفت و به‌سوی بنارس شتافت و جلال‌الدین اکبر بار دیگر در جونپور رحل اقامت افکند. اندکی بعد خان‌زمان بار دیگر از در تسلیم درآمد و «میرزا میرک را که آخر رضوی‌خان شد نزد خان‌خانان به جهت استشفاع فرستاد و او به اتفاق والدهٔ خان‌زمان به درگاه آمده پیغام رسانید. خان‌خانان به اتفاق میرعبداللطیف قزوینی و ملاعبدالله مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی‌صدر دیگربار التماس عفو تقصیرات خان‌زمان نمود و به درجهٔ قبول افتاد و خواجهٔ جهان و میرمرتضی شریفی... و مخدوم‌الملک را به جهت توبه‌دادن خان‌زمان از بغی و رسانیدن مژدهٔ عفو به‌گوش هوش او فرستادند و خان‌زمان به استقبال برآمده حسب مدعا سوگند خورد.» در پی آن جلال‌الدین اکبر در اواخر ۹۷۳ق جونپور را ترک گفت و در هفتم رمضان ۹۷۳ق به آگره رسید و خان‌زمان بار دیگر در جونپور استقرار یافت (منتخب‌التواریخ، ۸۴/۱). با این‌همه، خان‌زمان همچنان در دل ارادهٔ مخالفت داشت و در پی فرصت بود. در ۹۷۴ق، که جلال‌الدین اکبر برای فرونشاندن شورش برادر خود محمدحکیم میرزا رهسپار پنجاب گردید (جمادی‌الاولی ۹۷۴ق)، خان‌زمان باز آشکارا سر به شورش برداشت و با بهادرخان و اسکندرخان ازبک به دست‌اندازی بر قنوج و اوده و ولایات و نواحی دیگر پرداخت و کس به طلب محمد حکیم میرزا فرستاد و بر آن شد تا خطبه و سکه به نام او کند. جلال‌الدین اکبر در دوازدهم رمضان ۹۷۴ق پنجاب را به قصد آگره ترک‌گفته، به‌شتاب خود را به آگره رسانید و از آن‌جا رو به جونپور نهاد (۲۶ شوال ۹۷۴ق). خان‌زمان که میرزا یوسف‌خان مشهدی را در دژ شیرگده در چهارکروهی قنوج به محاصره درآورده بود، با شنیدن خبرآمدن جلال‌الدین اکبر، از پای آن دژ برخاست و به‌جانب مانکپور، نزد برادر خود بهادرخان، گریخت. وی و بهادرخان، در حالی که جلال‌الدین اکبر همچنان در تعقیب آنان بود، مانکپور را نیز بگذاشتند و از رود گنگ گذشتند و بر آن شدند تا به کالپی بروند. ولی پیش از آنکه قصدشان را به مرحلهٔ عمل در آورند جلال‌الدین اکبر در موضع سکرکه / فتحپور از توابع جوشی‌پراگ (اله‌آباس / اله‌آباد

آینده) به‌آن دو رسید و غافل‌گیرشان ساخت (ذوالحجهٔ ۹۷۴ق). در نبردی که در گرفت، خان‌زمان و بهادرخان کشته شدند و «جمعی که خدمات سابقهٔ ایشان منظور داشتند... این تاریخ یافتند که: "چون خان‌زمان زین‌جهان رفت به‌باد ــ بنیاد فلک سراسر از پای فتاد / تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت ــ فریاد ز دست فلک بی‌بنیاد". و جمعی دگر نظر بربغی این جماعه کرده چنین گفته که: "قتل دو نمک‌حرام بی‌دین"، و این تاریخ به یک عدد کم است و قایل آن قاسم‌ارسلان است، و دیگری گفته که: قتل علی‌قلی و بهادر ز جور چرخ ــ جانان مپرس از من بی‌دل که چون شده / جستم ز پیر عقل چو سال وفاتشان ــ آهی ز دل کشید و بگفتا در خون شده.» (مآثرالامرا، ۶۳۰/۱) خان‌زمان «از امرای پنج‌هزاری و صاحب‌نام و شکوه بود. در همت و جود و سپاهیگری و سرداری یکتایی داشت. با آن که اوزبک بود، چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز از آن‌جا بود مذهب امامیه داشت، اصلاً تقیه نمی‌کرد و موزون‌طبع بود و سلطان تخلص می‌نمود.» (مآثرالامرا، ۶۳۰/۱) خان‌زمان نه‌تنها سرداری دلیر، بلکه امیری سخاوتمند و ادب‌دوست و ادیب‌نواز بود و همیشه شماری از شعرا، مانند غزالی مشهدی، الفتی یزدی، تذروی ابهری، صبوری همدانی، لقایی استرابادی، امینی یزدی، علمی دوغابادی، ناصر ترمذی، فنایی چغتایی، خنجربیگ چغتایی و دیگران در ملازمتش به‌سر می‌بردند. وی خود نیز شعر می‌سرود و سلطان تخلص می‌کرد.

منابع: احسن‌التواریخ، ۴۹۸، ۵۰۵ـ۵۰۸؛ اکبرنامه، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، ۵۰۴/۱، ۵۱۵-۵۱۷، ۵۱۸؛ تاریخ فرشته، ۲۴۴/۱ـ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱ـ۲۵۷؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۷، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۸۶، ۲۹۸؛ ذخیرةالخوانین، ۲۶ـ۳۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۱۹/۱؛ شام غریبان، ۱۲۱،۱۲۲؛ شمع انجمن، ۲۱۰ـ۲۱۱؛ طبقات اکبری، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷ـ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵ـ۲۵۶، ۲۶۵،۲۸۱؛ کاروان هند، ۷۵، ۸۶، ۱۷۱-۱۷۲، ۵۶۲-۵۶۵، ۷۱۵، ۹۳۵، ۹۳۷ـ۹۳۸، ۹۴۰ـ۹۴۱، ۹۵۰، ۱۲۰۹؛ مآثرالامرا، ۶۲۲/۱ـ۶۳۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۷۳/۲ـ۵۷۶؛ مرآة‌العالم، ۵۹۲؛ منتخب‌التواریخ، ۱۲/۲-۱۵، ۱۸ـ۱۹، ۲۰ـ۲۵، ۳۳، ۴۸ـ۴۹، ۷۴ـ۹۸؛ ۲۳۶/۳ـ۲۴۰؛ نشتر عشق، ۷۰۱ـ۷۰۲؛ هفت اقلیم، ۴۶۴/۱ـ۴۷۶.

برزگر

سلطان‌علی بلغاری (sol.tān.ali-ye.bal.qā.ri)، فرزند محمدقاسم بلالی، بلغار ۱۲۵۰ــ همان‌جا ۱۳۰۵ق، شاعر، نویسنده و خوش‌نویس شبه‌قاره. از مردم بَلْغار از توابع بلتستان (خطه‌ای پهناور میان کشمیر، چین، گلگیت و لداخ) بود که ساکنانش از بلغار اروپا بدان‌جا کوچیدند و به آبادانی آن پرداختند. در این سرزمین خانواده‌ای دانشور با نام آخوند بلال می‌زیست که بیشتر ایشان از عالمان، ادیبان و فرهنگیان بنام روزگار خود بودند. سلف این خانواده صوفی بلال بود که در ۷۸۳ق به همراه میرسیدعلی همدانی از خراسان به کشمیر رفت و از آن‌جا نیز با یکدیگر در ۷۸۵ق به بلتستان کوچیدند و در ناحیهٔ بلغار سکنی گزیدند. این دو در آن‌جا به ارشاد و راهنمایی نو مسلمانانی پرداختند که از آیین بودایی روی گردانیده بودند. یکی از مریدان بلندآوازهٔ میر سید علی همدانی در آن‌جا محمد بلال بود که تنی چند از فرزندان و نوادگانش راه او را در ارشاد و راهنمایی مسلمانان پی‌گرفتند. پدر سلطان‌علی هم از نوادگان محمدبلال و خود عالمی بنام بود. او چهار پسر داشت و سلطان‌علی کوچک‌ترین فرزند وی بود. فرزندان محمدقاسم همگی چون پدر عالم و خوش‌نویس بوده‌اند. سلطان‌علی نخست نزد پدر و دیگر برادرانش به فراگیری علوم پرداخت و پس از آن نیز نزد دانشورانی چون آخوند غلام سکردو، و مولانا محمدحسین، مشهور به پیشاوری، و دیگر دانشوران درس خواند و به‌ویژه از محضر ملا پیشاوری که عالم، پزشک و شاعری بلندآوازه بود، بهره برد و کتاب‌های ادبی، فقه، حدیث، اصول و منطق را نزد وی خواند و همواره در سفر و حضر از همراهان او بود. سلطان‌علی در علم و دانش سرآمد دیگر هم‌روزگارانش بود، چنان‌که حاکم خپلو، راجه محمدعلی‌خان، او را از بلغار به دربار خود فراخواند. سلطان‌علی چندین سال در دربار وی به‌سر برد و آموزگار زبان فارسی پسران راجه بود، اما اقامت در دربار پسند وی نیامد و با سرودن این ابیات از حکمران خپلو خواست تا به وی اجازه دهد به زادگاهش بازگردد. «شهادین پناهم غم دین بکن ــ به من رخصت نظم در دین بکن/ به اعطای اذنم معزز نمود ــ به اکرام و لطفم ممیز نمود/ ثنا خوان اجازت از او خواستم ــ به منزلگه خود بشتافتم.» حاکم خپلو هم درخواست او را پذیرفت. بدین‌گونه وی به زادگاهش بازگشت و چندین سال سرگرم سرایش کتاب منظوم خود زادالجنان بود. سلطان‌علی در این کتاب حکمران خپلو و پسران او را ستود. وی پس از بازگشت به بلغار پیوند خود را با دربار خپلو نگسست و

همچنان به آن‌جا درآمد و شد بود. گویند وقتی که به خدمت خپلو می‌رفت، محمدعلی‌خان شاعران و ادیبان آن‌جا را به قصر خود فرامی‌خواند و چندین روز مجالس علمی و ادبی برپا می‌داشت که سرآمدایشان هم محمدعلی بود. خانهٔ سلطان‌علی در بلغار همانند مؤسسه‌ای علمی بود و وی در آن‌جا به تدریس و ارشاد مردم می‌پرداخت. او نیز، چون پدر و دیگر اعضای خانواده‌اش، در فراگیری اصول خوش‌نویسی اهتمام ورزیده بود. سلطان‌علی سخت شیفتهٔ کتاب‌های بزرگان طریقهٔ نوربخشیه بود. او کتاب‌ها و رساله‌های میرسید علی همدانی و میرسید محمد نوربخش قهستانی را کتابت و به عالمان و روحانیان پیشکش می‌کرد. برخی از کتاب‌ها و رساله‌هایی که وی نوشته بود، هنوز هم در دسترس است. او در زادگاهش به تربیت دانش‌دوستان بسیار همت گماشت که از جملهٔ ایشان می‌توان برادرش سودی علی و باباسلطان علی دوغنی، بابا سید جلال‌الدین تهلی، سید قاسم‌شاه کهرکو، مولوی عبدالرحیم غواری و سادات کریس را نام برد. سلطان‌علی در ۱۳۰۲ق به شیگر رفت و در آن‌جا نیز به تدریس و ارشاد مردم پرداخت. او به پیشنهاد راجگان شیگر به دربارشان رفت و فرزندان حکمران آن‌جا نزد وی به فراگیری زبان فارسی پرداختند. آوازهٔ سلطان‌علی در میان مردم و راجگان چندان فزونی یافت که رشک برخی از عالمان تنگ‌نظر را برانگیخته بود. سلطان علی پس از بازگشت از شیگر به زادگاهش درگذشت و پیکرش را در همان‌جا درگورستان نیاکانش به‌خاک سپردند. او سه پسر داشت و از نواده‌هایش برخی به فرقهٔ اهل حدیث پیوسته‌اند. یکی از ایشان با نام مولانا عبدالرشید ندوی در ندوةالعلمای لکنو درس خواند و اکنون استاد ادب و حدیث در دارالعلوم اسلامیهٔ غواری است. سلطان‌علی شعر نیز می‌سرود و شعرهایش از سروده‌های دیگر شاعران همروزگارش، مانند شاعر قصیده‌سرا سید عباس موسوی، شاعر غزل‌سرا باباجوهری علی جوهر، اسفندیار علی‌خان سرایشگر شعرهایی در بحر طویل، سیدناصرالدین‌شاه ویبگوحاتم علی‌خان حاتم که همگی از شاگردان ملاپیشاوری بوده‌اند، شیواتر و دارای انسجامی بیشتر است. زیرا ایشان همگی از استادان شعر به زبان بومی بلتی بوده‌اند، اما سلطان علی به فارسی، بلتی و عربی شعر می‌سرود و کتاب‌های به‌جا مانده از وی به روشنی بیانگر درستی این داوری است. او در شعر سلطان تخلص می‌کرد. سبب این تخلص دانسته نیست، اما برخی برآنند از آن‌جا که وی ملک‌الشعرای بلتستان بود، این تخلص به راستی برازندهٔ وی بوده است. آگاهی او از زبان عربی تا بدان‌پایه بود که آیه‌هایی از قرآن کریم، احادیث نبوی و سخنان دیگر بزرگان صوفیه را به نظم عربی درآورده بود، بی‌آن‌که مفهوم آن‌ها را دگر سازد. بیشتر برگردان‌های منظوم وی در بحر متقارب مثمن محذوف بوده است. از آثارش: ۱ــ زادالجنان به نظم فارسی که آن را در بحر متقارب مثمن محذوف سروده است. زادالجنان در ده باب و هر باب در چند فصل است. در هر باب، افزون بر آیه‌هایی از قرآن کریم، احادیث نبوی و سخنان بزرگان صوفیه، حکایت‌هایی اندرزگونه هم آمده و شاعر از کتاب‌هایی مانند نهج‌البلاغة، ذخیرة‌الملوک، مرات‌التائبین،احیاءالعلوم غزالی و جذب‌القلوب ابوطالب مکی اقتباس کرده است. باب‌های ده‌گانهٔ این کتاب چنین است: «چو این بیت بستم بنا ساختم ــ به ترتیب ده در بپرداختم/ نخست در ایمان و دوم صلوة ــ سه‌وچار اندر صیام و زکوة/ به پنج در از حج و در سادسین ــ ز دانش سخن خلق در هفتمین/ به هشتم در از اخذ یار نکوست ــ هم از یار بد اجتناب اندر اوست/ نهم باب عدل است ای رهنمون ــ دهم باب در ترک دنیای دون.» این کتاب تاکنون به‌چاپ نرسیده، اما نسخه‌ای زیبا، خوانا و منحصر به فرد از آن باقی مانده که دارای ۷۵۰۰ بیت است. زادالجنان در ۱۲۹۳ق به نظم کشیده شد؛ ۲ــ وافیهٔ کافیه در علم نحو به تقلید از کافیهٔ ابن حاجب. سلطان‌علی در این کتاب که آن را به عربی نوشته، لغزش‌ها و خطاهای ابن حاجب را برشمرده و مسائل نحو را بررسی کرده است. این کتاب تاکنون به‌چاپ نرسیده است؛ ۳ــ منظوم فقه احوط که در آن فقه احوط اثر معروف میرسید محمدنوربخش را که به عربی است، به نظم فارسی درآورد. این کتاب در ۷۰۰۰ بیت و دارای مقدمه‌ای منظوم و سودمند است. یک باب از این اثر با نام باب‌الفرائض به‌کوشش خلیل‌الرحمان بلغاری با اضافات و تحریفات فراوان به‌چاپ رسیده است، اما دیگر باب‌های آن تاکنون منتشر نشده است. منظوم فقه احوط در بحر رمل اصل مثمن محذوف سروده شده و افزون بر نسخه‌ای ناقص، نسخه‌ای کامل از آن به خط خود شاعر در دست است؛ ۴ــ بوق‌بوق‌نامه (بوق بوق در زبان بلتی ضخیم را گویند) که سلطان آن را به‌نثر فارسی نوشته و موضوع‌های گوناگونی، مانند تاریخ تولد و مرگ بزرگان، رخدادهای مهم خطهٔ بلتستان، سروده‌هایی از شاعران عرب‌زبان و فارسی‌گوی را در آن آورده است. در این اثر، افزون بر شرحی مبسوط از مسائل تصوف و عرفان، به تاریخ بلتستان هم اشاره شده و از بهترین منابع در تاریخ این ناحیه

است. بوق‌بوق‌نامه هم تاکنون به چاپ نرسیده و گویا نسخه‌ای کامل از آن هم به‌جا نمانده است. از این اثر نسخه‌ای ناقص به قلم نویسندهٔ آن در دست است. سلطان‌علی قصیده‌هایی بسیار به زبان بلتی سروده است که زبانزد مردم بلتستان است. بیشتر این سروده‌ها در مجالس میلاد پیامبر و دیگر امامان با آواز بلند خوانده می‌شود. گمان می‌رود سلطان علی نخستین شاعر از مردم بلتستان باشد که شعرهایی در نعت پیامبر سروده است، زیرا در میان شاعران متقدم بلتستان نعتی یافت نمی‌شود. در قصاید وی، افزون بر آیات و احادیث، تلمیح و استعاره هم فراوان به‌کار رفته است. قصیده‌های سلطان‌علی در بیاض‌های فرهیختگان بلتستان محفوظ است و قصیده‌خوانان آن‌ها را از بردارند. واژگان عربی و فارسی هم در قصیده‌های وی بسیار به‌چشم می‌خورد. سروده‌های سلطان‌علی بسیار روان است، زیرا وی از به‌کار بردن واژگان دشوار در شعرهایش گریزان بوده است. سلطان‌علی شاعری غزل‌سرا هم بوده، اما دیوانی از وی به‌جا نمانده است. او بیشتر غزل‌هایش را به فارسی سروده، اما از آن‌ها تنها ابیاتی پراگنده در دست است. با این‌که سلطان‌علی از سخنوران بزرگ بلتستان بود، در هیچ کتاب و تذکره‌ای حتی نامی از وی به میان نیامده است.

منبع: غلام‌حسن خپلو، «ملک‌الشعرا آخوند سلطان‌علی بلغاری»، دانش، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۱۷۹-۱۸۶.

جهان‌تاب

سلطانی مل مولتانی (sol.tā.ni.mol-e.mul.tā.ni)، متخلص به حیرت / جرأت، ز۱۱۴۳ق، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از هندوان بود و به اسلام گروید. از تحصیل‌داران مالیاتی پنجاب بود. شعر نیز می‌سرود و حیرت یا جرأت تخلص می‌کرد. در ۱۱۴۳ق رقعات مانی‌نگار / رقعات معانی‌نگار را گردآورد. این اثر مجموعهٔ نامه‌هایی است به احباب، که به خواهش دوستان برای یادگاری، گردآوری شده و آمیخته به‌نظم، گاه غزلیاتی از خود سلطانی مل، است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، ازجمله در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۸۶۹۲) و گنجینهٔ محمدشفیع دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ ۲۶۹/۲۲)، نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۷/۵-۳۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 217.

برزگر

سلمان احمد چشتی (sal.mān.ah.mad-e.čaš.ti)، فرزند شاه‌نورمحمد، مبارکپور بخش اعظمگر در ایالت اوتارپرادش ۱۹۴۷م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی به‌فراگیری علوم قدیم پرداخت. در ۱۹۷۲م از مدرسهٔ باب‌العلم در مبارکپور و سلطان‌المدارس در لکنو دانشنامه‌های مولوی، عالم، سندالافاضل، فاضل فقه و صدرالافاضل گرفت. پس از آن به‌راهنمایی مسلمانان پرداخت. چندی امام‌جمعهٔ جعفرآباد بود و همزمان به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. در فهرست‌برداری نسخه‌های خطی فارسی در هند با مرکز تحقیقات زبان فارسی خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی نیز همکاری دارد. سلمان‌احمد چشتی به‌زبان‌های هندی، اردو، عربی و انگلیسی نیز آشنا است. از آثارش: ترجمهٔ کتاب دعا و تعقیبات از عربی به اردو، حسین و اسلام به‌اردو.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۴۶/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۲.

رسولی

سلمان قزوینی (sal.mān-e.qaz.vi.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسنده و تاریخ‌نگار ایرانی. از مردم قزوین بود و در روزگار امپراتوری اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از زادگاهش به هند کوچید. سلمان در ۱۰۳۷ق / ۱۶۲۷م کتابی به نام جواهرالتاریخ تألیف کرده که تاریخ عمومی از آغاز، یعنی از آدم تا روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) است. مؤلف بر آن بوده که این تاریخ را تا روزگار پادشاهی عالمگیر ادامه دهد، اما وقایع آن‌را تا روزگار جهانگیر بیشتر پی نگرفته است. این اثر در دادن اطلاعات کلی دربارهٔ روزگار تیموریان ایران و هندوستان اثری باارزش و سودمند است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ 168 در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲، ۵۴۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۹۱؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۶۹؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۷۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۰۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۴۳؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 93-94; *Dictionary of*

Indo-Persian Literature, 541; *Mughals in India*, 429.

فتح‌نیا طبری

سـلیم اخـتر (sa.lim.ax.tar)، مـحمد، امـرتسر ۱۹۴۶م ـ ، نویسنده و فارسی‌پژوه پاکستانی. وی پس از تکمیل تحصیلات ابتدایی و پیش‌دانشگاهی مـوفق بـه دریـافت فـوق‌لیسانس در رشته‌های زبـان و ادب فـارسی و تـاریخ عـمومی از دانشگـاه پنجاب شد. سپس با استفاده از بورس سازمان عمران منطقه‌ای برای تحصیلات عـالی در رشـتهٔ زبـان و ادبـیات فـارسی وارد دانشگاه تهران شد. پس از دریافت درجه دکتری در زبان فارسی، در ۱۹۷۴م به دعوت دانشگاه فدرال استرالیـا بـه کـانبرا رفت و ضمن تدریس موفق به دریافت فوق لیسانس مطالعات آسیایی و دکتری در رشتهٔ تاریخ شبه‌قاره از آن دانشگاه شد. در ۱۹۸۴م به پاکستان بـازگشت و در مـرکز مـطالعات تـاریخی و فـرهنگی پاکستان در اسلام‌آباد با سمت سرپرست پژوهشی آغاز به کار کرد. وی در ضمن به‌مدت ده سـال (۹۳ - ۱۹۸۴م) مـدیریت مجلهٔ انگلیسی‌زبان *Pakistan journal of History and culture* را به عهده داشت و بیش از دو سال عضو هیأت تحریریهٔ مـجلهٔ اردوزبان تاریخ و ثقافت پاکستان بود. سـلیم اخـتر در ۱۹۸۷م از طرف دانشگاه ایدنبورگ انگلیس و دولت پاکستان برای تصدی کرسی اقبال‌شناسی انتخاب شد و از سپتامبر ۱۹۹۳م در سمت استاد مسئول گروه زبان و ادبیات اردو در دانشکـدهٔ زبـان‌های خارجی دانشگاه تهران، از طرف آن دولت مشغول به کار شد و یک سال بعد سرپرستی گروه اردو به‌مدت ۶سال به او واگذار شد. همچنین در این مدت عضو هیأت تحریریهٔ مجلهٔ پـژوهش این دانشکده بود. سلیم اختر به‌زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی تسلط کامل دارد و مقاله‌های او بـه ایـن زبـان‌ها در مـجله‌های علمی شبه‌قاره، ایران، انگلیس، امریکا و استرالیـا چـاپ شـده است. وی در کنفرانس‌های متعددی در داخـل و خـارج کشـور شرکت کرده و مقاله‌هایی نیز ارائه داده است. علاوه بر کتاب‌های متعدد انگلیسی که به‌صورت مستقل یا با همکاری دانشمندان دیگر به چاپ رسانده است، در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی نیز ایـــن کـــتاب‌ها را تـصحیح و حـاشیه‌نویسی کـرده است: مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی از مـلاقاطعی هـروی (۱۰۲۴ق)، کلمات‌الصـادقین از مـحمدصادق کشـمیری دهـلوی هـمدانـی (۱۰۲۳ق)، رسالهٔ نوریهٔ سلطانیه از شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۱۰۲۷ق)، تحفةالولاة و نصیحةالرعیة والرعاة از شیخ محمد بن طاهر محدث پتنی (ـ ۹۸۶ق)، همچنین سلیم اختر کتاب مظهر شاه‌جهانی اثر یوسف میرک هروی (سدهٔ یازدهم) را به انگلیسی ترجمه کرده و مقدمهٔ مفصل و حواشی مـفیدی بـر آن نـوشته است. کتابی نیز به‌نام هفت گفتار دربارهٔ سنایی و عطار و عراقی به فارسی تألیف کرده که در ۱۳۷۵ش در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌چاپ رسیده است. سلیم‌اختر در مـدت اقـامتش در ایران با دایـرةالمـعارف بـزرگ ایـران، دانشـنامهٔ جـهان اسـلام و دایرةالمعارف ایرانیکا (دانشگاه کلمبیا) همکاری کـرده و نـیز از شروع تأسیس دانشنامهٔ شبه‌قاره (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) عضو شورای انتخاب مدخل آن بخش بوده است.

منابع: فارسی آموختگان، ۲۶۰؛ هفت گفتار، مقدمه؛ دست‌نوشتهٔ صاحب زندگینامه.

سلیم اختر

سلیم‌الـله بـنگالی (sa.li.mol.lāh.ban.gā.li)، مـنشی سـلیم‌الـله، ز ح۱۱۷۸ق / ۱۷۶۳م، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی آگـاهی چـندانـی در دست نـیست. مـنشی مـیر مـحمد جعفرخان، نـاظم بـنگال (۱۱۷۰ ـ ۱۱۷۴، ۱۱۷۷ ـ ۱۱۷۸ق) بود و مدت کوتاهی نیز، میان سـال‌های ۱۷۶۰ و ۱۷۶۳م، در سمت منشی نزد (نصیرالملک شمس‌الدوله تهور جنگ) هنری ونسـیترت (Vsnsittart)(۱۷۳۲ ـ ۱۷۷۰ / ۱۷۸۰م)، فـرماندار انگلیسی بنگال (۱۷۶۰ ـ ۱۷۶۴م) خدمت می‌کرد. ونسیترت مردی دانشمند و دوستدار ادبیات عرب و فارسی بود و آثاری مانند لیـلی و مـجنون هـاتفی و مآثر عـالمگیری را بـه انگـلیسی برگردانید. به دستور هم‌او سلیم‌الله کتابی بـه‌نام تـاریخ بـنگاله / تواریخ بنگاله / تهورنامه در تاریخ بنگال و ناظمان این سرزمین، از حکومت شاهزاده عظیم‌الشأن و شـورش سـبهاسنگه زمین‌دار چـتوه و نـاحیهٔ بـردوان (۱۱۰۷ق) تـا مـرگ مـهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان (۱۱۶۹ق / ۱۷۵۷م)، نوشت. این اثر، گذشته از ارزش تاریخی و ادبی، از جهت اشتمال بر توصیفات دقـیق و مفصّل اوضاع اجـتماعی، فـرهنگی، جـغرافیایی، کشـاورزی، بازرگانی، صنعتی، قضایی، دینی و اقتصادی بـنگال و ایـالات همجوار آن ارزش و اهمیت فراوان دارد. سبک نگارش آن رسا و روان ولی گاه متکلف و گزافه‌آمیز است. گرچه منشی سلیم‌الله در فارسی بسیار ماهر بود، در زبان عـربی ظـاهراً چـندان عـمقی نداشت. از این‌رو کوشش وی برای ارائهٔ نثری پرطمطراق و دقیق با استفاده از واژگان دشوار و نامتداول عربی چندان موفق نبوده

و کتاب اندکی پراطناب شده است. تاریخ بنگاله در بنگال به نگارش درآمده و تأثیر زبان و فرهنگ محلی بر زبان، املا و سبک نگارش آن کاملاً مشهود است. بسیاری واژگان و اصطلاحات هندی‌الاصل و متداول در بنگال در این اثر به‌کار رفته است. تاریخ بنگاله به‌تصحیح و مقدمه (انگلیسی) سید محمد امام‌الدین در داکا به چاپ رسیده است (۱۹۷۹م). گزیده‌ای از این کتاب را فرانسیس گلدوین به انگلیسی برگردانیده که با عنوان *A Narrative of Transactions in Bengal* در کلکته چاپ شده است (۱۷۸۸م).

منابع: تاریخ بنگاله؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱۶۵/۱-۱۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۸/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/185; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1039; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/355; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 1,24; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 540-541; *Mughals in India*, 429; Ata karím Burke, "Persian Literature in Eigheenth century Bangal", *Indo-iranian studies*, 1977, *pp.* 107-108.

برزگر

سلیمان پهلواری (so.lay.mān.poh.la.vā.ri)، سلیمان فرزند داود، پهلوار (پلوار) ۱۲۷۶ ــ ۱۳۵۴ق، محدث، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دانش‌های مقدماتی را در زادگاهش آموخت. پس از آن در لکنو نزد عبدالحی لکنویی رفت. سپس به دهلی کوچید و از نذیرحسین دهلوی حدیث آموخت. سلیمان از محضر شیخ‌علی حبیب جعفری پهلواری (دامادش) و فضل‌الرحمان‌بن اهل‌الله بهره برد. سپس حج گزارد و از امدادالله مهاجر مکی اجازهٔ ارشاد گرفت. گویند وی در آغاز بر اساس حدیث عمل می‌کرد، اما بعدها به عرفان روی آورد. در خطابه مهارت داشت و مثنوی مولوی را با آهنگ می‌خواند. اقبال لاهوری به او توجهی ویژه داشت. از آثارش: شجرة‌السعادة و سلسلة‌الکرامة به فارسی دربارهٔ انساب بزرگان صوفیه؛ رساله دربارهٔ سلام و صلوات و آداب واعظان؛ شرح قصیدهٔ غوثیه و حدیث مسلسل؛ صلاح‌الدارین فی برکات‌الحرمین؛ صیانة‌الاحباب عن اهانة‌الاصحاب؛ عین‌التوحید؛ شمس‌المعارف؛ اشعار فارسی و عربی.

منابع: اقبال کی محبوب صوفیه، ۵۱۶-۵۳۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۵۵/۵//؛ نزهة‌الخواطر، ۸.

رسولی

سلیم سرهندی (sa.lim-e.ser.hen.di)، محمدسلیم فرزند محمد مقیم، روستای سائین داد از نواحی حیدرآباد سند ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م ــ   ، پزشک و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای از اهل علم و متدین زاده شد. سلسلهٔ نسب وی با یازده پشت به شیخ احمد سرهندی، معروف به مجدد الف ثانی (ــ ۱۰۳۴ق)، می‌رسد. ذوق سرودن شعر فارسی در این خاندان موروثی است. در روزگار بهادرشاه ظفر آخرین فرمانروای دودمان گورکانی (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) که رنجیت‌سنگه رهبر سیک‌ها، در ایالت پنجاب بر مغول‌ها بشورید مسلمانان این سرزمین از جمله نیاکان سلیم به پیشاور و از آن‌جا به قندهار و پس از چندی به حیدرآباد سند کوچیدند. پس از تولد سلیم، پدرش به قندهار بازگشت و پس از چهار سال درگذشت و سرپرستی سلیم را نیای مادری او که در سند بود به عهده گرفت. سلیم پس از فراگرفتن دانش‌های مقدماتی، به اجمیر رفت و در محضر مولانا معین‌الدین به فراگیری علوم عقلی و نقلی پرداخت. پس از آن به سند بازگشت. در ۱۹۳۴م دوباره به اجمیر رفت و از خدمت حکیم نظام‌الدین و فرزندش حکیم نصیرالدین پزشکی آموخت. در ۱۹۳۹م به سند رفت و در روستای ماتلی از نواحی حیدرآباد سکنی گزید و به پزشکی سرگرم شد. سلیم از بیست سالگی شعر فارسی می‌سرود. در انواع شعر از قصیده، غزل و مثنوی توانا است، اما به غزل بیش از انواع دیگر شعر توجه دارد. اشعارش ساده و روان است. از سبک بازگشت پیروی می‌کند. سروده‌هایش در مجلات معارف، ریاض و دیگر مجلات کشورش به‌چاپ رسیده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۷۰-۴۷۲؛ دست‌نوشتهٔ سلیم سرهندی.

رسولی

سلیمان تونسوی ← محمدسلیمان تونسوی

سلیمان‌جاه، ابوالمظفر قطب‌الدین سلیمان‌جاه شاه‌جهان ← نصیرالدین حیدر

سلیمان شکوه ← حیدر شکوه

سلیمان کردی (so.lay.mãn-e.kor.di)، سدهٔ یازدهم هجری، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از کردستان به هند کوچید و در احمدآباد گجرات سکونت داشت. وی خلیفهٔ شیخ عبدالحق دهلوی (ـ ۱۰۵۲ق / ۱۶۴۲م) بود. پسرش شیخ احمد گجراتی مدرسه‌ای به‌نام کردیه در احمدآباد بنیاد کرد. گویا سلیمان یازده اثر تألیف کرده که تنها برخی از آن‌ها به‌جا مانده است. از آثارش: مجمع‌الفواید که دایرةالمعارفی در علم عروض و دربردارندهٔ دوهزار اصطلاح ادبی به‌ترتیب الفبایی است؛ منبع‌الخیرات که زندگینامهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی مؤسس سلسلهٔ قادریه است و مؤلف آن‌را در ح‍۱۰۵۰ق / ۱۶۴۰م تدوین کرده است.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۱۶۲/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 578.

فتح‌نیا طبری

سلیمان ندوی (so.lay.mãn-e.nad.vi)، دیسنه از توابع پتنا (بیهار) ۱۸۸۴ ـ کراچی ۱۹۵۳م، نویسندهٔ فارسی‌نویس هندوستانی. دانش‌های مقدماتی را در پهلواری شریف (پتنا) و بهنگه فراگرفت و پس از آن به تحصیل زبان عربی در مدرسهٔ ندوةالعلمای لکنوی پرداخت. سپس در دانشگاه پونا به تدریس زبان‌های فارسی و عربی سرگرم شد. پس از درگذشت شبلی نعمانی (۱۳۳۲ق) و به‌سفارش وی در دارالمصنفین اعظمگر به کار پرداخت. در ۱۹۱۶م که مجله‌ای به نام معارف در این اداره به‌راه افتاد، ندوی چندین مقاله در آن به‌چاپ رساند. ده‌ها مقالهٔ علمی و ادبی وی در مجله‌های الندوة و الهلال به‌چاپ رسیده است. ندوی در پایانی زندگی قاضی‌القضاة بهوپال شد. از آثارش: خیام (۱۹۲۳م)؛ درس‌الادب؛ حیات امام مالک؛ (۱۹۱۷م)؛ خواتین اسلام کی بهادری؛ لغات جدیده به‌عربی، ارض‌القرآن در دو جلد (۱۹۱۶م)، رسالهٔ اهل سنه والجماعت؛ سیرت عایشه (۱۹۲۴م)؛ برید فرنگ؛ خلافت و هندوستان؛ خلافت عثمانیه اور دنیای اسلام؛ سیرةالنبی (جلد سوم، چهارم، پنجم و ششم)، خطبات بر تعلقات عرب و هند به هندوستان فرمائش (اله‌آباد، ۱۹۲۹م)، سیر افغانستان؛ عربون کی جهاز رانی؛ رحمت عالم؛ نقوش سلیمانی؛ مجموعهٔ کلام ارمغان سلیمانی؛ مکاتب شبلی (ترتیب همراه با مقدمه)؛ حیات شبلی نعمانی.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۳۲۷ـ۳۲۸؛ دیسرچ کیسی کربن، ۷۵؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۶۴ـ۱۶۶.

رسولی

سلیم بهوپالی (sa.lim-e.ba.hu.pã.li)، نواب صفی‌الدوله حسام‌الملک سید ابو نصر محمد علی حسن خان،متخلص به سلیم، فرزند صدیق حسن‌خان، بهوپال دکن ۱۲۸۳ق ـ تذکره‌نویس و شاعر شبه‌قاره. در پنج سالگی به مکتب رفت و تا هفت سالگی قرآن آموخت سپس نزد مولوی محمد حسن بلگرامی صرف و نحو و فارسی آموخت. پدرش مؤلف تذکرهٔ شمع انجمن و برادرش مؤلف نگارستان سخن است. از آثارش: تذکرهٔ صبح گلشن* (کلکته، ۱۲۹۵ق، سنگی)؛ قصاید (اعظمگره، ۱۸۲۹م)؛ مواردالمصادر که دستور زبان است (آگره)؛ بنیان‌المرصوص من بیان ایجازالفقه‌المنصوص که در فقه حنفی است (هند، ۱۲۹۹ق)؛ تذکرهٔ بزم سخن* (آگره، ۱۲۹۸ق)؛ نخبة‌التواریخ (امرتهه، ۱۲۹۷ق)؛ هدیهٔ شاه جهان حل مرتات میزانیه که در منطق است (هند، ۱۲۹۶ق).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۶/۱ـ۷۵۷؛ تذکرهٔ طلعت، ۱۱۰ـ۱۱۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هندو پاکستان، ۶۰۷ـ ۶۱۲؛ حدیقة‌الشعراء، ۸۰۲ـ ۸۰۳؛ الذریعه، ۴۶۴/۹؛ روز روشن، ۳۶۴ـ ۳۶۷؛ صبح گلشن، ۲۰۸ـ ۲۱۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۵۵۶/۴ـ ۵۵۷.

مرادی

سلیم تهرانی (sa.lim-e.teh.rã.ni)، میرزا محمدقلی‌بیگ، طرشت تهران، ـ کشمیر ۱۰۵۷ق، شاعر ایرانی. گویند از ترکان طایفهٔ شاملو بود. دانش منظم مدرسه‌ای نداشت. از زادگاهش به لاهیجان رفت و آغاز شاعری او در این شهر بود. وی به همراه ملا واصبای قندهاری و ملا حسینای صبوحی (ـ ۱۰۷۸ق) نزد میرزا عبدالله وزیر لاهیجان به سر می‌برد و در همان‌جا همسری برگزید. در آن هنگام یک مثنوی در وصف لاهیجان سرود. وی یوسف سلطان (ـ ۱۰۳۷ق) حاکم کسگر گیلان را می‌ستود و پس از فروافتادن او از قدرت، به اصفهان رفت. در پایان فرمانروایی شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) و آغاز

فرمانروایی شاه‌صفی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق) در اصفهان می‌زیست و هر دو پادشاه را می‌ستود. اما چون با بی‌اعتنایی دربار صفوی مواجه شد راه شیراز را پیش گرفت. در آن‌جا به یاری میرزا ابوالحسن حسینی فراهانی شاعر (ــ ۱۰۴۰ق) به حضور امام‌قلی‌خان (ــ ۱۰۴۲ق) والی فارس رسید و در خدمت او بود. اما به سبب سهوی که از او سر زد، امام‌قلی دیگر توجه چندانی به او نشان نداد و چون دیگر نتوانست در شیراز بماند، از راه دریا به هند رفت. در ۱۰۴۱ق به گجرات رسید. چون شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) احوال سلیم را از کلیم کاشانی پرسید، وی به سبب آن‌که مثنوی در وصف لاهیجان را تغییر داده در وصف کشمیر کرده بود، گفت که سلیم شاعری کم‌مایه است. سلیم که این سخن را شنید، دیگر به دربار نرفت و ملازم میرعبدالسلام مشهدی، مخاطب به اسلام‌خان، وزیر اعظم شد و پس از سفرهایی که همراه اسلام‌خان به آگره و لاهور رفت و ستایش و مدح وی و پادشاه و دیگر بزرگان، در روزهای پایانی عمر در کشمیر انزوا گزید. چون درگذشت پیکرش را در مزارالشعرای کشمیر به خاک سپردند. سلیم را به نازکی خیال، خلق مضمون‌های دقیق، ارسال مثل و تمثیل ستوده‌اند. گویندگانی چون طالب آملی، حکیم رکنا (ــ ۱۰۶۶ق)، سلیم عطار یزدی و محمدعلی تسلیم از اشعار وی استقبال کرده‌اند. شعرهایش زبان ساده و نزدیک به عامیانه دارد. از آثارش: دیوان اشعار در ۹هزار بیت مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه و رباعی که به کوشش رحیم رضا به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۹ش)؛ حاتم‌نامه / حاتمیه که نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۵۶۰۴ در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود و ۸۸ بیت دارد؛ مثنوی فلسفی قضا و قدر نزدیک ۲۳۰ بیت که به کوشش پرتو بیضایی در به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۱ش)؛ مثنوی به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۴۰۲۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ وصف بهار که مثنوی کوتاهی است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۸۹۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد هست؛ مثنوی وصف کشمیر / تعریف کشمیر در ۱۸۰ بیت. این مثنوی همان مثنوی در تعریف لاهیجان است و نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۴۰۷۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی وصف لاهیجان که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۸۴۴/۲۲ در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود؛ ساده‌دل / حمارنامه در برابر هفت پیکر نظامی که در سرگذشت ایلدرم بایزید و خیانت به پادشاه ایران و کشته شدن او است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۹۷۵۲ در کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ کلیات سلیم که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۲۴ در کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۵؛ بهارستان سخن، ۵۱۰-۵۱۲؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ۲۳۱/۴، ۲۴۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۵۸/۵-۱۱۶۷؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۹۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۵-۱۵۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۷۸/۱-۴۲۰؛ تذکرهٔ طلعت، ۱۰۳-۱۱۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۲۷-۲۳۰؛ دیوان کامل محمدقلی سلیم تهرانی، به تصحیح رحیم رضا، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۹ش؛ الذریعه، ۴۶۴/۹-۴۶۵؛ ۱۵۰/۱۷؛ ۹۶/۱۹،۱۵۶،۳۳۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۲۱/۱-۳۲۲؛ سرو آزاد، ۶۳-۷۷؛ شام غریبان، ۱۳۰-۱۳۱؛ شمع انجمن، ۲۰۱-۲۰۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۴۸، شمارهٔ ۱۰۶؛ صیادان معنی، ۲۰۳-۲۴۵؛ عمل صالح، ۴۲۰/۳-۴۲۲؛ فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۱۷۵/۹-۱۷۶؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۴۲/۳-۲۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۱۹/۲؛ ۴۵۱۷/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶۳/۷-۸۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، ۱۸۵۹/۳-۱۸۶۰؛ کاروان هند، ۵۶۶/۱-۵۸۲؛ کلمات‌الشعرا، ۴۵؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۱۷۹؛ مخزن‌الغرائب، ۶۲۸/۲-۶۳۸؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۶؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۲-۳۳۴؛ نشتر عشق، ۷۱۸/۲-۷۲۳؛ نقش پارسی بر احجار هند، ۹۳، ۹۵-۹۶؛ هفت آسمان، ۱۴۴-۱۴۵؛ همیشه بهار، ۱۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 540; *Mughals in India*, 429.

حجتی

سلیم زیدپوری، غلام‌حسین‌خان ← غلام‌حسین‌خان زیدپوری

سلیم‌شاه سور (sa.lim.šāh-e.sur)، جلال‌الدین ابوالمظفر اسلام‌شاه / اسلیم‌شاه / سلیم‌شاه فرزند شیرشاه، ــ ۲ ذوالقعدهٔ ۹۶۰ق، پادشاه دهلی از خاندان سور (۹۵۲ ــ ۹۶۰ق). هنگامی که شیرشاه در محاصرهٔ دژ کالنجر، بر اثر انفجار و آتش‌سوزی در باروت‌خانه‌اش، بسوخت و اندکی بعد درگذشت (۱۰ ربیع‌الاول ۹۵۲ق)، پسر بزرگ و ولیعهدش عادل‌خان در رنتهنبور بود. عادل‌خان «از آن‌روی که در سرشت سست و خوشگذران و آرامش‌جوی بود، همیشه در هنگام جنگ به‌بهانه‌ای از پدر دوری می‌گزید، چنان‌که، چون شیرشاه آهنگ کالنجر نموده به دستاویز

فراهم‌آوری سپاه و سامانِ جنگ برای کمک‌رسانیدن به پدر در رنتمبور بماند.» (داستان ترکتازان هند، ۱۳۳/۱) اما جلال‌خان، پسر خرد شیرشاه، که شاهزاده‌ای جنگاور و زیرک بود و از این‌رو نزد سپاهیان محبوبیت بیشتری داشت و در این هنگام در قصبهٔ ریون از توابع پتنا به‌سر می‌برد و «امرا دیدند که چون آمدن عادل‌خان زود میسر نیست و وجود حاکم ضروریست کس به‌طلب جلال‌خان فرستادند و او در پنج روز خود را رسانیده به سعی عیسی‌خان حجاب و دیگر امر در تاریخ پانزدهم ربیع‌الاول ۹۵۲ق در پای قلعهٔ کلینجر [/ کالنجر] جلوس کرده مخاطب به اسلام‌شاه گشت [که] بر زبان اهل هند سلیم‌شاه و بر زبان لشکر مغول سلیم‌خان مذکور است.» (طبقات اکبری، ۲۳۳)، سلیم‌شاه آنگاه به عادل‌خان نامه‌ای نوشت، بدین مضمون که چون شما دور بوده‌اید و من نزدیک، برای آنکه آشوبی برنخیزد تا آمدن شما زمام امور را به‌دست گرفته‌ام و در همه حال فرمانبردار شما هستم. وی سپس رو به آگره نهاد و در میان راه، در قصبهٔ کوره، خواص خان، که پنجاب و مولتان را به‌زیر فرمان شیرشاه درآورده بود، بدو رسید و به‌اتفاق امرای دیگر جشن تخت‌نشینی تازه‌ای ترتیب داد و سلیم‌شاه را بار دیگر بر تخت شاهی نشاند. بعد از آن باز سلیم‌شاه نامه‌ای به عادل‌خان فرستاد و خواستار دیدار با او گردید. عادل‌خان که به او بدگمان بود با نوشتن نامه‌هایی به چهار تن از امرای برجستهٔ سلیم‌شاه به نام‌های قطب‌خان نائب، عیسی‌خان نیازی، خواص‌خان و جلال‌خان جلوانی رأی آن‌ها را در این‌باره پرسید. به سلیم‌شاه نیز نامه کرد و بدو گفت که اگر این چهار تن بیایند و وی را دل‌آسوده سازند حاضر به آمدن و دیدار با او خواهد شد. سلیم‌شاه درخواست وی را پذیرفت و آنان را فرستاد و «ایشان به عهد و قول تسلی عادل‌خان نموده قرار دادند که در ملاقات اول او را رخصت دهند و هر کجا که از هندوستان جاگیر خواهد بگیرد.» (تاریخ فرشته، ۲۲۹/۱). عادل‌خان به‌همراه آنان رهسپار آگره گردید و در نزدیکی سیکری / فتحپور با سلیم‌شاه برخورد و با هم به آگره رفتند. پس از آنکه نیرنگ سلیم‌شاه برای نیامدن نوکران عادل‌خان، به‌جز دو سه تن، به داخل دژ آگره کارگر نیفتاد و گروه بسیاری از نوکران عادل‌خان به آگره درآمدند، سلیم‌شاه ناگزیر از درِ نرمی و ملایمت پیش آمد و دست برادر را گرفت و او را بر تخت نشاند. ولی عادل‌خان که «عیاش و فراغت‌جوی بود» و فریبکاری و دورویی سلیم‌شاه را می‌دانست نپذیرفت و برخاست و سلیم‌خان را بر تخت نشاند و نخست خود مبارک‌باد پادشاهی گفت و سپس همهٔ امرا از او پیروی کردند. سلیم‌شاه پس از آن بیانه را به عادل‌خان داد و وی را با خواص‌خان و عیسی‌خان نیازی بدان ناحیه روانه کرد. چون دو سه ماه گذشت، سلیم‌شاه در پی دستگیر کردن عادل‌خان برآمد و غازی محلی، از محرمان و مقربان خود، را به بیانه فرستاد. عادل‌خان از قصد وی آگاه گشت و به میوات نزد خواص‌خان رفت و از پیمان‌شکنی سلیم‌شاه به او شکایت برد. خواص‌خان نیز فرستادهٔ سلیم‌شاه را بگرفت و بند برنهاد و سر به شورش برداشت و با نوشتن نامه‌هایی به امرای درگاه سلیم‌شاه، آنان را از وی روی‌گردان ساخت و با عادل‌خان رو به آگره نهاد. سلیم‌شاه که دریافت بیشتر امرا دل به عادل‌خان دارند نخست خواست از جنگ روی برتابد و برای به‌دست آوردن خزانه و بسیجیدن و سامان دادن سپاه به دژ چنار برود. از این رو، امرایی مانند قطب‌خان نائب و دیگران را که دل به عادل‌خان داشتند، به‌بهانهٔ آن که بروند و برای صلح پادرمیانی کنند اجازه داد تا نزد عادل‌خان بروند، ولی سپس، به اندرز عیسی‌خان حجاب، تصمیم به مقاومت گرفت. قطب‌خان و امرای دیگری را که اجازهٔ رفتن به نزد عادل‌خان داده بود بازطلبید و سپاه آراست و عادل‌خان و همراهانش را در بیرون آگره بشکست. خواص‌خان و عیسی‌خان نیازی به میوات گریختند و «عادل‌خان تنها به پتنا [بهار] رفت و ناپیدا شد، چنان که از احوال او هیچ‌کس خبر نیافت و ندانست که مآلش چه شد.» (تاریخ فرشته، ۲۳۰/۱) سلیم‌شاه سپس لشکری را به تعقیب خواص‌خان و عیسی‌خان نیازی فرستاد. آن لشکر نخست از آن دو شکست یافت، ولی بعد با آمدن نیرویی کمکی که سلیم‌شاه فرستاد، آن سرداران را بشکست و گریزاند و آنان به جانب کوه کمایون گریختند. سلیم‌شاه این‌بار قطب‌خان نائب و گروهی دیگر از امرا را بر سر آن‌ها فرستاد و خود به سوی چنار رفت. در میان راه جلال‌خان جلوانی و برادرش را که با عادل‌خان همدلی داشتند بگرفت و بکشت. چون به چنار رسید خزانه را از آن‌جا بیرون آورد و به گوالیار فرستاد و خود به آگره بازگشت. در این اثنا قطب‌خان که از جمله کسانی بود که پیش‌تر هوادار عادل‌خان بودند، پس از آگاهی از کشته‌شدن جلال‌خان و برادرش، بترسید و از دامنهٔ کوه کمایون به لاهور نزد هیبت‌خان نیازی، ملقب به اعظم همایون، گریخت. اعظم‌همایون نیز، به‌فرمان سلیم‌شاه، او را بگرفت و به آگره فرستاد و سلیم‌شاه او را با شوهرخواهر خود شهبازخان لوحانی/ نوحانی و دوازده تن دیگر از امرا به دژ گوالیار فرستاد که در بند نگه دارند. پس از آن

شجاع‌خان‌شجاعت‌خان، حاکم مالوه، و هیبت‌خان اعظم‌همایون را به درگاه خود فراخواند. شجاعت‌خان بـه حـضور آمـد، ولی اعظم‌همایون به بهانه‌ای از آمدن خودداری کرد. سلیم‌شاه سپس شجاعت‌خان را اجازهٔ بازگشت به مالوه داد و خود برای آوردن خزانهٔ (موجود در) دژ رهتاس بدان سو حرکت کرد. در میان راه، سعیدخان، برادر اعظم‌همایون، گریخت و به برادرش در لاهور پیوست. در پی آن، سلیم‌شاه از دامنهٔ راه منصرف گردید و به آگره بازگشت. از آن‌جا به دهلی رفت و پس از گردآوری سپاه رو به لاهور نهاد. اعظم‌همایون و افغانان نیازی و خواص‌خان و سپاه پنجاب نیز به رویارویی با او شتافتند و دو طرف در انباله به‌هم رسیدند. از بخت خوش سلیم‌شاه، پیش از درگرفتن جنگ، میان خواص‌خان و هیبت‌خان بر سر جانشینی سلیم‌شاه (در صورتِ شکستن او) اختلاف پیش آمد، یعنی در حالی که خواص‌خان معتقد بود عادل‌خان را باید یافت و بر سریر پادشاهی نشـاند، نیازیان با آن مخالفت کرده، می‌گفتند: «ملِک بـه مـیراث نـیابد [نگیرد] کسی ــ تا نزند تیغ دو دستی بسـی.» (طبقات اکبری، ۲۳۵) از این‌روی، هنگامی که دو طرف روبه‌روی هم قرار گرفتند و آمادهٔ نـبرد شدند، خواص‌خان و همراهانش، بی‌جنگ، میدان نبرد را ترک گفتند. در نتیجه، اعـظم‌همایون و نـیازیان، بـه‌رغم پایداری سرسختانه‌شان، شکست خوردند و تن به گریز دادند. سلیم‌شاه آنان را تا دژ رهتاس باختری، که از بنیادهای پدرش بود، دنبال کرد. آنگاه خواجه‌ویس / اویس سروانی را به تعقیب آنان فرستاد و به آگره بازگشت و از آن‌جا به گوالیار رفت. در گوالیار روزی سلیم‌شاه بالای دژ و شجاعت‌خان پیش او می‌رفتند کـه کسی به نام عثمان که شجاعت‌خان دست او را بریده بود از کمین برجست و شجاعت‌خان را زخمی بزد. شجاعت‌خان زخمی به خانه‌اش رفت و حمله به خود را از تحریک سلیم‌شاه دانست و از گوالیار به‌سوی مالوه گریخت. سلیم‌شاه او را تا مندو تعقیب کرد. سـپس عـیسی‌خان سـور را بـا بـیست‌هزارسـوار بـرای تـعقیب شجاعت‌خان که به انسواله درآمده بود دراجین گذاشت و خود بازگشت (۹۵۴ق). اما خواجه ویس سروانـی کـه بـه تـعقیب اعـظم‌همایون مأمـور شـده بـود در مـانکوت / دنکـوت از او شکست خورد و اعظم‌همایون وی را تا حوالی سرهند تعقیب کرد. سلیم‌شاه، پس از آگاهی از آن، لشکری دیگر بر سر نیازیان فـرستاد و در مـوضع «سـنبله / سـنبل در نـواحـی مـانکوت / دهنکوت جنگ سختی میان دو طرف درگـرفت و شکست در سـپاه نیازیان افـتاد و مـادر و هـمسر اعـظم‌همایون بـه دست سپاهیان سلیم‌شاه گرفتار آمدند. نیازیان به کهکران پناه بردند و به کوهستانی پیوسته به کشمیر درآمدند. سلیم‌شاه با سپاهی گران برای سرکوبی آن‌ها رو به پنجاب نهاد و مدت دو سال با کهکران جنگ و زد و خورد داشت تا سـرانـجام کـهکران را بشکست و اعظم‌همایون به‌خاک کشمیر پناه بـرد. فـرمانروای کشـمیر کـه نمی‌خواست خود را با سلیم‌شاه درگیر سازد، جـلوی نـیازیان درآمد و با آن‌ها درآویخت و (هیبت‌خان نیازی) اعظم‌همایون و برادرش سعیدخان و شهبازیان را به قـتل آورد و سـرهایشان را برای سلیم‌شاه فرستاد. سلیم‌شاه پس از آن پنجاب را به‌قصد آگره ترک گفت. در این هنگام شاهزاده کامران، برادر همایون گورکانی، از دست همایون گریخت و به سلیم‌شاه پناهید. اما سلیم‌شاه از روی نخوت و تکبر با وی رفتار کرد و حتی در پی دستگیری او برآمد. کامران «از پیش او به کوهستان سوالک گریخت و از آن‌جا به ولایت ککر(ان) رفت.» (مآثر رحیمی، ۶۳۷/۱). سلیم‌شاه بـه دهلی رفت و مدتی در آن‌جا به سر برد. در آن‌جـا خـبر یـافت همایون‌شاه به کنار رود نیلاب (= سند) آمده است. «گویند در آن ساعت سلیم‌شاه زالو بر گلوی خود نـهاده خـون مـی‌گرفت. در ساعت سوار شده روان گردید... به سرعت تمام متوجه لاهـور شد و چون همایون پادشاه خود پیش‌تر [به کابل] مراجعت کرده بود... سلیم‌شاه نیز از لاهور معاودت نموده در قلعهٔ گوالیار قرار گرفت.» (تاریخ فرشته، ۲۳۱/۱) درگیری‌های متعدد سلیم‌شاه بـا امرای سرکش خود از ابتدای پادشاهی‌اش تا بدین هنگام موجب شد تا رفته‌رفته به همهٔ امرا و مردان پرنفوذ درگـاهش بـدگمان گردد و از این‌رو چون در دژ گوالیار اقامت کرد بسیاری از امرای خود را که صاحب قدرت و نفوذی می‌شمرد بگرفت و بند بـر نهاد یا بکشت. از این میان، خواص‌خان، پس از مدتی آوارگی در دشت و کوه، به‌تنگ آمده در اواخر ۹۵۹ق نزد تاج‌خان کرانی در سنبل رفت و تاج‌خان وی را بگرفت و به‌قتل آورد و سرش را نزد سلیم‌شاه فرستاد و پیکرش را به دهلی بردند و به نمایش عموم گذاشتند. سلیم‌شاه را در ۹۶۰ق دنبلی بر مقعد بر آمد که به‌زودی چرکین شد و وی بر اثر همان درگذشت و چون در همان سال سلطان محمود گجراتی و نظام‌الملک بحری هم درگذشتند مادهٔ تاریخ مرگ آن سه تن را «زوال خسروان» یافتند. پیکر سلیم‌شاه را به سهسرام بردند و در کنار آرامگاه پدرش به‌خاک سپردند. پس از او، محمدشاه معروف به عدلی‌سور، بـر تـخت شاهی دهـلی برآمد. از رویدادهـای مـهم و جـالب‌توجه در دورهٔ سـلیم‌شاه، سرگذشت شیخ‌علایی است. داستان وی چنین است که حسن،

پدر شیخ علایی، خلیفهٔ شیخ سلیم چشتی بود و در بیانه به ارشاد طالبان طریقت اشتغال داشت. پس از درگذشت حسن، پسر بزرگش شیخ علایی به‌جای او بر مسند ارشاد در بیانه نشست. «اتفاقاً شیخ عبدالله نیازی افغان که از مریدان شیخ‌سلیم چشتی بود [در این اثنا] از مکه معاودت نمود، روش مهدویه، که به‌عقیدهٔ ایشان سیدمحمد جونپوری مهدی موعود است، اختیار کرده و در بیانه رحل اقامت انداخت.» شیخ‌علایی به شیخ‌عبدالله دست ارادت داد و به طریقت مهدویه گروید و به تبلیغ آن پرداخت و در بیرون شهر در همسایگی شیخ‌عبدالله نشیمن گزید. وی اوقات را به توکل می‌گذرانید و هر روز دوبار، پس از نماز صبح و نماز عصر، تفسیر قرآن می‌گفت و مجلس تفسیرش از چنان گرمی و جذبه‌ای برخوردار بود که بسیاری با حضور در مجلس او و شنیدن سخنانش، از مال و خان‌ومان دست کشیدند و به‌طریقت مهدویه گرویدند. او «کسب را بالکلیه حرام دانست و به‌جز از ذکر خفی و پاس انفاس و صلوة خمس و تلاوت و متابعت قرآن مجید جمیع کارهای دیگر را حرام دانست و آن‌چه نذر و فتوح از غیب می‌رسید، علی‌السویه با هم قسمت می‌کردند و اگر چیزی به‌هم نمی‌رسید اوقات به فاقه صرف می‌شد.» (تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، ۳۸۰) شیخ علایی و پیروانش همیشه سلاح با خود داشتند و شیخ در شهر و بازار اگر امری نامشروع می‌دید نخست به نرمی و مدارا و، اگر آن کارگر نمی‌افتاد، به‌زور اسلحه جلوی امر نامشروع را می‌گرفت. شیخ عبدالله چون که دید شیخ علایی با عوام و خواص در افتاده است وی را به سفر حج دلالت کرد. شیخ‌علایی با هفت‌صد / نه‌صد خانه‌وار از پیروانش رهسپار سفر حج گردید. چون به خواصپور در نزدیکی جوده‌پور رسید، خواص‌خانِ معروف به پیشبازش رفت و درشمار معتقدانش درآمد. اما در اندک مدتی، به‌سبب رفتار شیخ و پیروانش از ایشان برگشت. پس از آن، شیخ علایی از تصمیمش در رفتن به حجاز بگردید و به بیانه بازگشت. سلیم‌شاه پس از جلوس بر تخت شاهی وی را به دربار خود فراخواند. شیخ‌علایی به آگره رفت و چون دربارِ عام، آداب شاهی سلام را به‌جا نیاورد و به‌شاه سلام شرعی داد، نوکران سلیم‌شاه را خوش نیامد و از آن میان، مخدوم‌الملک ملاعبدالله سلطانپوری پس از گفت و شنود با شیخ فتوا به قتل او داد. سلیم‌شاه برای رسیدگی در این‌باره مجلسی از علما تشکیل داد و شیخ‌علایی در این مجلس به‌خوبی از عقاید خود دفاع کرد. سرانجام مجلس علما، به‌خلاف فتوای مخدوم‌الملک، حکم به اخراج وی به دکن داد. چون شیخ به قصبهٔ هندیه در مالوه رسید حاکم آن‌جا، بهارخان سروانی، با همهٔ لشکر خویش پیرو او گردید. مخدوم‌الملک این موضوع را به‌زشت‌ترین صورت نزد پادشاه فرانمود. سلیم‌شاه بار دیگر شیخ‌علایی را نزد خود فراخواند و پس از تشکیل مجلسی از علما، به خواست مخدوم‌الملک که همچنان به کشتن شیخ پای می‌فشرد تن در نداد و شیخ را نزد شیخ بده / تره «که در بهار علم ارشاد و هدایت افراشته بود و بسی بزرگ بود فرستاد و طلب فتوی نمود.» شیخ بده نیز موافق نظر مخدوم‌الملک و علمای دیگر فتوا نوشت و نزد پادشاه ارسال داشت. «در آن اثنا شیخ [علایی] را مرض طاعون که شایع بود عارض شده در حلق او جراحتی افتاد که [به] مقدار یک انگشت فتیله می‌رفت و رنج سفر نیز علاوهٔ آن گشته چون شیخ را پیش سلیم‌شاه آوردند قوت گفتار نداشت. سلیم‌شاه آهسته به گوش او گفت که بگو من مهدوی نیستم و مطلق‌العنان باش. شیخ گوش به سخن او نکرد. سلیم‌شاه مأیوس گشته بفرمود تا او را تازیانه‌ای چند زدند و او در تازیانهٔ سوم جان به قابض ارواح سپرد و این قضیه در ۹۵۵ [به‌روایتی: ۹۵۷ق] روی داد.» (تاریخ فرشته، ۲۳۲/۱ ــ ۲۳۳) تاریخ‌نگاران سلیم‌شاه را، به‌رغم آشوب‌ها و خون‌ریزی‌های گستردهٔ دورهٔ او، روی‌هم‌رفته ستوده‌اند. گویند وی «پادشاه عاقل و کامل و فاضل صائب‌رأی و صاحب تدبیر و خداترس و رعیت‌پرور بود و همیشه به اهل فضل و کمال و ارباب دانش و علما و صلحا صحبت می‌داشت و در بدیهه‌گویی و اسلوب سخنوری و نکته‌فهمی و سنجیدگی کلام از جمیع افاغنه سرآمده بود و در هیچ محلی و محفلی سخن مذکور نمی‌شد که او موافق آن شعری فی‌البدیهه نمی‌خواند، و گلستان و بوستان یاد داشت و اکثر شعر خواجه حافظ می‌خواند و طبیعت او را جمیع شعرا پیرو بودند.» (تاریخ خان‌جهانی...، ۳۷۶/۱ ــ ۳۷۷) عبدالحی حیاتی دهلوی (ــ ۹۵۹ق) پسر کهتر جمالی کنبوی دهلوی ملازم و ستایندهٔ او بود و گویند کتابی نیز در تاریخ رویدادهای دورهٔ او نوشته است. دژهای سلیمگره و مانکوت / مانگهر از ساخته‌های سلیم‌شاه است. گوالیار پایتخت وی بود.

منابع: اکبرنامه، ۴۹۵/۱؛ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، ۳۵۱-۳۸۸؛ تاریخ داودی، ۱۶۴-۱۹۱؛ تاریخ شاهی، ۲۳۵-۲۷۲؛ تاریخ فرشته، ۲۲۹/۱-۲۳۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۱۰/۲؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۲۶۳؛ داستان ترکتازان هند، ۱۳۳/۲-۱۵۰؛ طبقات اکبری، ۲۳۳-۲۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۲/۲؛ مآثر

رحیمی، ۱/۶۳۱ـ۶۴۰؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۳۷۴ـ۴۱۶؛ نزهة‌الخواطر، ۴/۱۱۲ـ۱۱۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۷۲ـ۱۷۵؛
The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 410-414.

برزگر

سلیمه (sa.li.me)، سلطان‌بیگم، فرزند میرزا نورالدین محمد، ۹۶۵ ـ آگره ۱۰۲۱ق، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از خواجگان نقشبندی بود. مادرش گلرخ‌بیگم فرزند ظهیرالدین بابر (۹۳۲ـ۹۳۷ق) بود. مادر و خاله‌اش گلبدن‌بیگم گه‌گاه شعر می‌سرودند. سلطابیگم دانش‌های زمان خود را آموخت و در جوانی به سرودن شعر آغاز کرد و در میان اهل ادب پرآوازه شد. در کودکی به‌فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) با وزیر وی بیرم‌خان (ـ ۹۶۸ق) نامزد شد و به هنگام برتخت نشستن شاه، با او ازدواج کرد. پس از درگذشت بیرم‌خان همسر جلال‌الدین اکبر شد. در ۹۸۲ق به همراه خاله‌اش گلبدن‌بیگم از راه گجرات به حج رفت. وی چهار بار خانهٔ خدا را زیارت کرد. در راه بازگشت به هند که کشتی آن‌ها غرق شد، یک‌سال در عدن ماند و در ۹۹۰ق به هند بازگشت. سرانجام در ۱۰۲۱ق به روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) درگذشت. سلیمه در پشتیبانی همسرش جلال‌الدین اکبر از دانشمندان و شاعران و اوج‌گیری رونق ادبیات فارسی در هند در روزگار این پادشاه نقش داشت. فخری هروی او را ستوده است. وی بسیار دین‌دار بود. گاه مخفی تخلص می‌کرد. از این روی نباید با زیب‌النسا دختر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) و نورجهان همسر جهانگیرشاه که هر دو تخلص مخفی داشتند، اشتباه شود. شعر او درون‌مایه‌ای اخلاقی دارد. همچنین در شعر خویش از روزگار ناگوار زنان در جامعه شکوه کرده است. نمونه‌هایی از اشعار سلیمه در برخی تذکره‌ها و جنگ‌ها به یادگار مانده است.

منابع: پرده‌نشینان سخنگوی، ۵۲ـ۵۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۴۷/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۶۸/۲ـ۶۷۰؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۱۹۳/۳ـ۲۱۹۴؛ حدیقهٔ عشرت، ۲۹؛ دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، ۵۱۲/۶؛ الذریعه، ۱۰۱۹/۹؛ زنان سخنور، ۱۶۳/۳؛ صبح گلشن، ۳۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۴/۵ـ۱۶۵؛ ماگه رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۳، ص۹۵۲؛ احمد گلچین معانی، «معمای دیوان مخفی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۷۲، ص۳۴.

شکورزاده

سماءالدین دهلوی (sa.mā.od.din-e.deh.la.vi)، فرزند فخرالدین فرزند جمال‌الدین، مولتان ۸۰۱ ـ دهلی ۹۰۱ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از طایفهٔ کنبوه مولتان بود. در جوانی به خدمت سید راجو قتال رسید. سپس نزد ثناءالدین مولتانی از شاگردان میرسیدشریف جرجانی (۸۱۶ق/۱۴۱۳م) به شاگردی پرداخت. پس از آن دست ارادت به سید کبیرالدین اسماعیل (ـ ۸۲۵ق/۱۴۲۲م) نبیرهٔ سیدجلال‌الدین بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت عارف طریقهٔ سهروردیه داد. سماءالدین به‌سبب بروز حوادثی در مولتان از این شهر به رتیهور و سپس به بیانه کوچید و پس از آن در پادشاهی بهلول لودی (ـ ۸۹۴ق) به‌دهلی رفت و تا پایان عمر در آن‌جا به‌سر برد. وی حاشیه‌ای بر لمعات شیخ فخرالدین عراقی نوشته که درک مفاهیم آن را آسان کرده است. اثر دیگر وی مفتاح‌الاسرار است که برخی مطالب آن به نقل از عزیزالدین نسفی است. چون درگذشت پیکرش را در بالای حوض شمسی در دهلی به‌خاک سپردند. درویش جمال‌الدین کنبوه / جمالی دهلوی، داماد و خواهرزادهٔ سماءالدین دهلوی که از برجسته‌ترین شاگردان وی بود، کتابی به نام سیرالعارفین در مناقب حدود دوازده‌تن از اولیای دهلی نوشته و در آن احوال سماءالدین و خوارق و کرامات وی را آورده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۱۷ـ۲۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۲/۱ـ۱۲۳؛ ۶۳۳/۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۸۰۹/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۰ـ۸۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۰۹ـ۸۱۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۷۳/۲ـ۷۶؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۶۲ـ۶۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۴/۴؛ محمداختر چیمه، «بررسی شروح لمعات عراقی» معارف، دورهٔ سیزدهم، شمارهٔ ۲، مرداد ـ آبان ۱۳۷۵، شمارهٔ پیاپی ۳۸، ص۶۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 541.

رسولی

سماءالدین کنبوه سهروردی ← سماءالدین دهلوی

سماچار سوراج اندرو (se.mā.cār.su.rāj.end.ro)، هفته‌نامه‌ای خبری که به دو زبان فارسی و بنگالی در کلکته منتشر می‌شد. این هفته‌نامه که با چاپ سنگی بیرون می‌آمد، از قدیم‌ترین روزنامه‌های فارسی است. سال نشر آن ۱۸۳۰م/۱۲۴۵ یا ۱۲۴۶ق و ناشر آن شیخ‌ملا / شیخ علیم‌الله / مولوی علی‌ملا، و

دبیرش هندویی به نام چندرچتو پادیا (chander chato padiathi) بود. در کتاب‌شناسی شرقی زنکر، از این هفته‌نامه به‌نام سابارا جندرا (Sabhara Jendra)، و در ویژهٔ نامهٔ فرهنگ فارسی به نام سماچار سکه رنجندر یاد شده است. نکتهٔ مهم دربارهٔ انتشار سماچار سوراج اندرو این است که پس از اخبار هندوستانی، برای نخستین‌بار، یک مسلمان در انتشار روزنامه‌ای دخالت داشته است. نسخه‌ای از این هفته‌نامه در مسجد (مدرسهٔ) محمدی در شهر مدراس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۵/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۵/۱؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۴۴ـ۲۴۵؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۱۶۴.

مرتضوی

سمجو (sam.ju)، غلام‌محمد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سورت بود. پس از آموختن علوم متداول به سفر حج رفت. پس از گزاردن حج به دهلی رفت و به ملازمت شاهزاده محمدجهان درآمد. وی در مدت اقامت در دهلی از استادان آن‌جا از جمله مؤمن و ذوق اصلاح سخن می‌گرفت. سپس به حیدرآباد کوچید و در زمرهٔ ملازمان راجه چندولال درآمد. پس از ۱۲۶۰ق در دولت نجم‌الدوله ممتازالملک نواب حسین یاور مؤمن‌خان بهادر، والی بندرِ کهمبایت به‌منصب وکالت انگلیسی که از مناصب بلند آن دوره بود، دست یافت. او تا ۱۲۶۸ق در کهمبایت بود. مؤلف مخزن‌الشعرا در توصیف سمجو، او را فردوسی عهد و عسجدی وقت نامیده است. نمونهٔ اشعار اردوی وی در تذکرهٔ مخزن‌الشعرا آمده است. در آئینهٔ تاریخ آمده است که سمجو صاحب دیوان اردو و تذکره‌ای به‌نام خزینة‌الشعرا به‌فارسی و سه مثنوی فارسی است.

منابع: سخنوران گجرات، ۱۶۴ـ۱۶۵؛ مخزن‌الشعرا، ۵۱ـ۷۰.

امیرهدائی

سمندر شاملو (sa.man.dar-e.šām.lu)، چراغ‌بیگ پسر امامقلی‌بیگ، ز ۱۰۴۸ق، شاعر ایرانی. پدرش امامقلی‌بیگ از امرای جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود و در بنگاله درگذشت. چراغ‌بیگ «به‌لطف طبع موصوف بود و سمندر تخلص می‌کرد و در موسیقی مهارت داشت.» وی در ۱۰۴۱ق به جهانگیرنگر (= داکا) رفت و مدتی در آن‌جا به‌سر برد. سپس به اوریسه سفر کرد. در دورهٔ حکومت اسلام‌خان مشهدی بر بنگاله (۱۰۴۸ق) بار دیگر بدان ولایت سفر کرد و در جنیر اقطاع یافت و در همان‌جا درگذشت. سمندر از استادان میرزا محمدصادق مینا بوده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۱۲/۲؛ کاروان هند، ۵۸۲.

برزگر

سمندر لاهوری (sa.man.dar-e.lā.hu.ri) عبدالخالق فرزند ملاملک، ــ لاهور ۱۰۱۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم لاهور و از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) بوده است. از سروده‌های سمندر ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «شبی که عارض او از ایاغ افروزد ــ چنان بود که چراغ از چراغ افروزد / نمی‌دهند به بلبل مزاج پروانه ــ هزار شمع اگر گل به باغ افروزد.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۱۶/۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸۷؛ روز روشن، ۳۶۸ـ۳۶۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۵۵، شمارهٔ ۱۷۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۰۶/۲ـ۷۰۷؛ همیشه‌بهار، ۱۱۲.

نوش‌آبادی

سمیع‌الحق (sa.mi.ol.haq[q])، فرزند حسیب‌الحق، روستای چاکیا از توابع بهوجپور ۱۹۳۲م ــ ، شاعر و ادیب فارسی‌پژوه هندی. پس از به‌پایان رساندن دورهٔ مقدماتی و متوسطه به دانشگاه پتنا رفت. در ۱۹۵۷م موفق به گرفتن فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی شد. سپس به دانشگاه رانچی رفت و در ۱۹۵۹م سرگرم تدریس شد. در ۱۹۷۲ از همان دانشگاه دانشنامهٔ دکتری ادبیات فارسی گرفت و عهده‌دار ریاست گروه فارسی و اردوی دانشکدهٔ رانچی شد. از آثارش: اقبال (پتنا، ۱۹۶۳م)؛ مجموعهٔ مقالات و اشعار با نام حرف و نظر (رانچی، ۱۹۷۳م)؛ یک نظر بر قرآن به هندی؛ خسرو و شیرین به اردو (رانچی، ۱۹۷۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۶ـ۲۸۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۲/۱؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۱۱۷.

حجتی

سناءالله خراباتی کشمیری ← **خراباتی کشمیری**

سنجر تهرانی (san.jar-e.teh.rā.ni)، محمدتقی کمال‌الدین‌خان، معروف به میرزا عبدالعطوف، متخلص به سنجر، فرزند خسروخان، ــ ۱۳۲۹ق، شاعر و نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از مردم قزوین و از طایفهٔ زند بود. زبان مادری‌اش ترکی و فارسی بود و به عربی نیز تسلط داشت. در خوش‌نویسی نیز ماهر بود. او شاگرد لسان‌الملک میرزامحمدتقی‌خان سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ بود. افراد خاندان سنجر همه با دربار سلاطین ارتباط داشتند. سنجر در روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۲۶۴ــ۱۳۱۳ق) به دلایلی که دانسته نیست با خواهرش رخشنده ترک میهن کرده راهی سفر شد. آن‌دو نخست به استانبول رفتند و چند سال در سفارت ایران در آن‌شهر کار کردند. سپس رهسپار سرزمین عرب شدند و پس از گزاردن حج و زیارت بارگاه پیامبر در مدینه راه هندوستان را در پیش گرفتند. ابتدا به حیدرآباد دکن رسیدند، ولی بیماری تنگی نفس موجب شد که سنجر روانهٔ جیپور شود. در آن‌جا با درمان حکیم‌سلیم‌الدین‌خان بهبود یافت و در مدت اقامت در جیپور با علما و فضلای این شهر رابطهٔ علمی برقرار کرد. سنجر به شهرهای گوناگون شبه‌قاره سفر می‌کرد. در روزگار نواب شاه‌جهان‌بیگم به بهوپال رسید و در زمرهٔ شعرای دربار پادشاهی درآمد. وی در محافل شعر و سخن که نزد نواب صدیق حسن‌خان برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. در جمادی‌الاولی ۱۳۰۳ق بهوپال را ترک کرد و به سیاحت پتنا و علیگر و دیگر نواحی هند پرداخت. در حدود ۱۳۱۰ق وارد علیگر شد و کسانی چون نواب سرمزمل‌الله‌خان، نواب صدر یارجنگ و مولانا حبیب‌الرحمان‌خان شروانی از او استقبال کردند. نواب سرمزمل‌الله‌خان در شعر فارسی از سنجر اصلاح سخن می‌گرفت و میان آن‌دو روابطی دوستانه برقرار شده بود. سنجر شاعری ظریف و شوخ‌طبع بود و با این‌که، حدود چهل سال در شبه‌قاره زندگی کرد، هیچ‌گاه به‌زبان اردو سخن نگفت. در سال‌های آخر عمر به رامپور رفت. نواب حامدعلی‌خان، رئیس رامپور مبلغ صد روپیه مقرری برای او تعیین کرد و این مبلغ تا آخر عمر به سنجر پرداخت می‌شد. سنجر شاعری توانا بود و خصوصاً در قصیده‌سرایی مهارت داشت. در توصیف رؤسای کم‌اهمیت و کوچک، قصیده‌های بلندی سروده است. او از تاریخ، فرهنگ، جامعه و زبان ایران آگاهی کافی داشت و قصیده‌های او فضای اجتماعی و تاریخی ایران را برای خواننده ترسیم می‌کند. از آثارش: تاریخ عینی که تاریخ به زبان ترکی است و سنجر آن‌را در چهار جلد ضخیم از ترکی به‌فارسی برگردانده است؛ دستور سخن که کتابی مفصل دربارهٔ قواعد و دستور زبان و ادبیات فارسی است. این کتاب که در ۱۲۹۶ق تألیف یافت در یک مقدمه، چهارده دستور و یک خاتمه تدوین شده است. مقدمه در بیان معنی فارسی و انواع آن است و دستورها به‌ترتیب از این قرار است: ۱ــ در بیان چگونگی اصطلاح فارسی، ۲ــ تعداد حروف تهجی آن‌چنان که پارسیان به آن تکلم می‌کنند، ۳ــ تفرقهٔ دال و ذال، ۴ــ در کلمه و کلام و مصدر و مشتق و جامد و علامت مصدر و متعدی و لازم و معروف و مجهول، ۵ــ علامت‌های هر یک از صیغه‌های ماضی و مضارع، اسم فاعل و اسم مفعول، امر و نهی و جحد و نفی و استفهام، ۶ــ صیغه‌های ماضی، ۷ــ اسم و مکان و زمان، حروف تشبیه و ادات اشاره، ۸ــ ضمایر، ۹ــ تبدیل حروف در مصدر، ۱۰ــ تبدیل حروف بیست‌وچهارگانه، ۱۱ــ حروف مفرده در آغاز و انجام کلمات، ۱۲ــ حروف زینت، ۱۳ــ در بیان معانی و حروف و کلماتی که به جهت حصول معانی در پایان کلمات آورند، و ۱۴ــ املا. خاتمهٔ کتاب در بیان بعضی حکایت‌ها و کلمات به‌نظم و نثر است. این کتاب در ۱۲۹۶ق در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است. اثر دیگر سنجر کارستان اتفاق نام دارد. او این کتاب را در ۱۳۱۴ق به‌نظم و نثر فارسی نوشته است و موضوع آن دربارهٔ فواید اتحاد میان ایران و ترکیه است که این اتحاد در ۱۳۰۳ق صورت گرفته بود. کتاب یادشده به‌کوشش قاضی شرف‌الدین در ۱۳۱۵ق در پتنا به‌چاپ رسیده است؛ قصائد سنجر که مجموعهٔ قصیده‌هایی است که سنجر در وصف جلال و شوکت رؤسای علیگر نوشته است. این کتاب در ۱۳۰۶ق با دیباچهٔ مولانا عبدالحلیم شرر در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ دیوان سنجر که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، ۳۶۹-۳۷۲؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۸۴/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب، ۳۳۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰۵/۱۳-۲۵۰۶.

امیرهدائی

سنجر کاشانی (san.jar-e.kā.šā.ni)، میرمحمد هاشم پسر

میررفیع‌الدین حیدر معمایی، کاشان ۹۸۰ ــ بیجاپور ۱۰۲۱ق، شاعر ایرانی. دورهٔ کودکی و اوایل جوانی را در زادگاه خود گذراند و نزد پدرش دانش و ادب آموخت. در ۱۰۰۰ / ۱۰۰۳ق به دنبال پدرش میرحید رفیعی معمایی (ــ ۱۰۲۵ق) که در ۹۹۹ق به هند رفته بود رهسپار آن دیار گشت و در آگره / اکبرآباد به انجمن شاعران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست و از لطف و توجه شاه برخوردار شد. سنجر حتی پس از عزیمت پدرش به مکه به‌قصدگزاردن حج، همچنان در هند ماند و «می‌گویند مشرب را بر مذهب رجحان داده، صلای عیش و عشرت در داد و مکرراً به ملازمت این عنصر دانش و هوشمندی [عبدالرحیم خانخانان] رسیده خود را در سلک مدّاحانش درآورد؛ از رهگذر صله و جایزه، چنان‌که باید و شاید دم بی‌نیازی زد.» سنجر، گذشته از مدح جلال‌الدین اکبر و عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق)، قصاید فراوانی در ستایش شاهزادگان و امرای گورکانی و بزرگانی مانند میرزا جانی بیگ حلمی ترخان، ولایت‌دار تته (ــ ۱۰۰۹ق) و فرزندش میرزا غازی قاری سرود. جلال‌الدین اکبر پس از چندی سنجر را «به سبب تقصیری که بیان را نشاید» یا به‌روایتی «به سبب سخنان ناخوشی که از آن بلبل گلستان نکته‌سنجی سر می‌زد و اداهای خارجی که قاعدهٔ جوانی جوانان است از عالم خمر خوردن و هزل کردن از او به فعل آمد» از درگاه خود راند و نزد یکی از زمین‌داران بزرگ گجرات به نام راجه سورج سنگ، نوهٔ پسری راجهٔ مالدیو، فرستاد تا در حبس بدارد. سنجر در مدت دراز حبس خود نزد راجه چون توانسته بود او را فریفتهٔ خود سازد در عیش و آسودگی می‌زیست و سرانجام نیز راجه موجبات آزادی او را فراهم ساخت و او به بندر سورت و از آن‌جا از راه دریا به بیجاپور، تختگاه ابراهیم عادل‌شاه (۹۸۷ ــ ۱۰۳۵ق)، رفت و با یاری شاهنوازخان شیرازی، وکیل‌السلطنهٔ عادل‌شاه، به دربار فرمانروای بیجاپور راه جست و در شمار ملازمان او در آمد. عادل‌شاه وی را بسیار گرامی داشت و بنواخت، چنان که سنجر که در اشعار خود شکایت بسیار از دست روزگار دارد از میان ممدوحان خود از ابراهیم عادل‌شاه اظهار رضایت می‌کند. شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸) که آوازهٔ سنجر را شنیده بود وی را به درگاه خود فراخواند و او آمادهٔ بازگشت به ایران بود که به بیماری اسهال درگذشت و در بیجاپور به خاک سپرده شد. سنجر شاعری زبردست بود و در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی طبع‌آزمایی کرده است و درباره‌اش گفته‌اند که بعد از عرفی در استعاره کسی از او بهتر نبود. شعرش بسیار روان و پراحساس و بر شیوهٔ شاعران پیش از او با کلامی پخته است و غزل را بهتر از دیگر اقسام شعر می‌سرود. به‌گفتهٔ عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف میخانه، دیوانی که در آگره از سنجر جمع شده بود نزدیک دوازده هزار بیت در بر داشت، ولی دیوانی از وی که به کوشش محمد فیضی و حسن عاطفی و عباس بهنیا در ۱۳۵۶ش در کاشان به چاپ رسیده است هشت‌هزار بیت دارد. نسخه‌ای از دیوان سنجر که در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.286 نگه‌داری می‌شود بیش از ۴۸۰۰ بیت از غزلیات، قصاید، قطعات و مثنویات است. کلیات سنجر در کتابخانهٔ ملک (به‌شماره ۵۱۵۸) در برگیرندهٔ این بخش‌ها است: ۱ــ دیوان قصاید و غزلیات به ترتیب حروف الفبا؛ ۲ــ ساقی‌نامه با عنوان فرخ‌نامه در بحر متقارب در ۶۰۰ بیت که در بیجاپور سروده و در آن پس از ستایش آفریدگار و مناجات به حکمت‌گویی و ایراد حکایات و تمثیل‌ها و اندرزها پرداخته و سخن را به مدح شاه‌عباس صفوی و وصف صبح و شب و عشق به پایان برده است؛ ۳ــ مثنوی خسرو و شیرین در بحر هزج نزدیک شش‌صد بیت؛ ۴ــ قسمیه؛ ۵ــ حکایت.

منابع: آتشکده، نیمهٔ دوم، ۴۰ ـ ۴۱؛ آیین اکبری، ۳۱۵/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۳۱/۵ـ۹۳۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۰/۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۵۹ـ۲۶۱؛ الذریعه، ۴۷۲/۹ـ۴۷۳؛ ۱۰۸/۱۲؛ ۱۶۶/۱۹؛ سرو آزاد، ۲۶ـ۲۷؛ شام غریبان، ۱۲۸؛ شمع انجمن، ۱۹۶ـ ۱۹۸؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملک، ۶۵۴/۳ـ۶۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۶/۷ـ۷۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷۳، ۲۳۶۳، ۲۷۸۵، ۲۸۷۲؛ کاروان هند، ۵۸۳ـ۵۹۴؛ مآثر رحیمی، ۷۳۲/۳ـ۷۳۸؛ میخانه، ۳۲۱ـ۳۵۰؛ نشتر عشق، ۷۲۷/۲ـ۷۲۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۵؛ هفت آسمان، ۱۵۳ـ۱۵۴؛ هفت اقلیم، ۴۶۸/۲ـ۴۶۹؛ همیشه بهار، ۱۰۱ـ۱۰۲.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/674-675; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/92-93; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 543; *Mughals in India*. 431-432.

برزگر

سندرلال (son.dar.lāl)، فرزند سنگه‌لال، سدهٔ یازدهم هجری،

نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی جز این آگاهی در دست نیست که در دالامکسو اقامت داشت. وی در ۱۰۰۹ق / ۱۶۰۰ ــ ۱۶۰۱م کتابی به‌نام گلشن رنگین در داستان عشق سنگل‌دیپ تدوین کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1957-237 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۵/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۸۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۶۴.

فتح‌نیا طبری

سندرلال (son.dar.lāl)، فرزند نوبت‌لال، سدهٔ سیزدهم هجری، منشی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از کایت‌های متهرا بود و در کول (از توابع علیگر) اقامت داشت. سندرلال منشی دیوان خالصه بود. وی در ۱۲۴۱ق / ۱۸۲۵م کتابی به‌نام مجموعهٔ فیض و گل بی‌خزان نوشت. این اثر در چهار بخش تدوین شده است: سه بخش نخست آن در بر دارندهٔ مطالب تاریخی دهلی، کول، متهرا و بندر ابن و بخش چهارم آن در بر دارندهٔ افسانه‌های کهن آن سرزمین است که سینه به سینه در میان مردم نقل می‌شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1985 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندووان کاحصه، ۲۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۶؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/959; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 579; *Persian Literature*, C.A.storey, 1/692; *Mughals in India*, 456.

فتح‌نیا طبری

سنگهاسن بتیسی (seng.hā.san.bat.ti.si) (در سانسکریت: سنگهاسندوترن ــ شتیکا (singhāsanadvatrin-shatīkā = سی‌ودو افسانهٔ تخت)، مجموعه‌ای از سی‌ودو داستان دربارهٔ دوست‌نوازی و صفات پسندیدهٔ راجه بکرماجیت / و کرمادتیه، از برج پندت وزیر راجه بهوج. این مجموعه به‌زبان سنسکریت و روی‌هم‌رفته سی‌ودو داستان تاریخی ــ افسانه‌ای ــ عرفانی پندآموز از روزگار راجه‌بکرماجیت است که از زبان سی‌ودو پتلی / بوتلی که مأموران تخت بکرماجیب بوده‌اند نقل می‌شود.

دربارهٔ خاستگاه آن روایتی افسانه‌ای در دست است که می‌گوید تخت زرین راجه بکرماجیت بر سی و دو مجسمهٔ سنگی نهاده بود. کرم‌سین پسر بکرماجیت می‌خواست بر آن جلوس کند، ولی سی و دو مجسمه مانع شدند و او مرد. پسرش راجه بهوج بر تخت نشست، ولی سی و دو مجسمهٔ سنگی پشت سر هم از دلیری و مردانگی و سخاوت سخن می‌گفتند و راجه بهوج حوصله‌اش سررفت و بینایی‌اش را از دست داد تا آنکه با نقل حکایت‌ها، سی‌ودو مجسمه به‌صورت پریان به شکل اصلی خود بازگشتند. راجه بهوج با بردن نام بکرماجیت بینایی خود را بازیافت و پریان نیز به پرواز درآمدند و تخت را در زمین دفن کردند. سنگهاسن بتیسی به بسیاری از زبان‌های زندهٔ دنیا ترجمه شده است و شماری ترجمهٔ فارسی نیز از آن در دست است. یکی از کهن‌ترین ترجمه‌های فارسی این کتاب به‌قلم چتر بهوج فرزند مهرچند کایت، ساکن شهر سون‌پت، از دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) است. این ترجمه شاهنامه نام دارد و در نسخه‌ای از آن که به شمارهٔ ۳ق‌ف۲۲ در کتابخانه انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود، نام مؤلف بهواج‌داس بن سروپ بهشت آمده است. در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نیز بهاری مل بن راجمل کهتری سنگهاسن بتیسی را به فارسی برگردانید. نسخه‌هایی از برگردان او در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۰) در دست است. سپس در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، ابن‌هرگون (بسب‌رای بن هرگوب‌داس کایته قنوجی) با بهره‌گیری از دو ترجمهٔ پیش گفته، ترجمه‌ای تازه از این کتاب کرد که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.6597) و بادلیان (به‌شمارهٔ ۲۶۹۵) نگه‌داری می‌شود. گذشته از سه ترجمهٔ منثور یادشده، ترجمه‌های دیگری نیز به نظم و نثر از این مجموعه انجام گرفته که از برخی از آن‌ها نسخه‌هایی در دست است. از دیگر مترجمان سنگهاسن بتیسی اینان را می‌توان یاد کرد: ۱ــ عبدالقادر بدایونی که آن‌را، با یاری دانایان برهمن، در ۹۸۲ق و بار دیگر در ۱۰۰۳ق به فارسی درآورد و ترجمهٔ خود را نامهٔ خردافزا نامید؛ ۲ــ سیدمظفر بن سیدهاشم حسینی هویانی از منشیان روزگار جلال‌الدین اکبر که به دستور و به نام او با عنوان مفتاح‌الاکبر به نثر فارسی برگردانید (نسخهٔ کتابخانه عمومی پنجاب در لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۳۸۳۱)؛ ۳ــ بده سنگه غیرت در ۱۱۳۸ق به‌نثر (گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور به‌شماره‌های ۲۶۰ / ۳۲۶۵ و

۲۳۸۲/۱ / ۵۷۰۱؛ ۴ــ میرغلام حسین، از ارادتمندان سید سراج‌الدین و حضرت سیدچراغ‌الدین، که به دستور آنان در ۱۱۹۲ق به نثر «فارسی شسته» درآورده است (موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1015)؛ ۵ــ کشن‌داس باسدیو لاهوری پسر ملوک چند که در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) برای ممدوح خود امیرالامرا جارالله از ترجمهٔ ابن هرگرن تحریر تازه‌ای به‌دست داده و آن‌را کشن پلاس نامیده است (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.5652 و نسخهٔ دیوان هند)؛ ۶ــ چند بن مادهورام؛ ۷ــ لاله کنهیالال پسر دیال‌داس (شاید همان کنهیالال متخلص به هندی) که در حدود ۱۲۴۵ق با عنوان بکرم بتیسی به‌نثر فارسی درآورده است (گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ ۴۰۰۲/۹۵۰)؛ ۸ــ سید امدادعلی و شیوسهای کایته که هر دو از مردم گلاوتهی، ضلع بلند شهر (بخش میرته)، بودند، در ۱۸۴۵م آن را از سنسکریت به‌نثر فارسی برگردانیدند (نسخهٔ شمارهٔ Or.1922 موزهٔ بریتانیایی)؛ ۹ــ قاسم کاهی که گویند یک داستان سنگهاسن بتیسی را با عنوان گل افشان به پیروی از بوستان سعدی سروده است؛ ۱۰ــ سدهاسکه، متخلص به یمینی، که این اثر را به‌نظم فارسی درآورده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ در حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ــ خواجه حسین مروی، از نوادگان علاءالدولهٔ سمنانی، که به فرمان جلال‌الدین اکبر به ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی به نظم فارسی پرداخت، ولی موفق به اتمام کارش نشد و در ۹۷۹ق به کابل رفت و در همان‌جا درگذشت.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۴۱، ۸۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۶۱-۱۶۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۲۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳۸/۴، ۲۱۷۰، ۲۷۳-۲۱۷۵، ۲۱۷۸، ۲۱۸۱؛ ۹۹۷/۶، ۱۰۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۸۱، ۱۴۱۳-۱۴۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۲۳/۵-۲۷۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۹۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۶۴/۳، ۱۳۸۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۲۶/۱، ۴۲۵-۴۲۶، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۶؛ منتخب‌التواریخ، ۶۷/۱؛ ۱۷۷/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۳۹، ۵۹۱؛ امیرحسین عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵ - ۷، ص۳۹۲؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۸/۲-۱۱۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1106; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 762-763, 1006; *Mughals in India*, 100, 117, 122, 264.

برزگر

سنگین‌بیگ میرزا ← سیرالمنازل

سوانحات ممتاز ← غلام ضامن

سوانح دکن ← منعم‌خان همدانی اورنگ‌آبادی

سودای دهلوی (saw.dā-ye.deh.la.vi)، میرزا محمدرفیع پسر محمد شفیع اصفهانی، دهلی، ۱۱۱۸ / ۱۱۲۵ ــ لکنو ۱۱۹۵ق، شاعر شبه‌قاره. اصلش از بخارا یا کابل بود. پدرش میرزا شفیع که برخی منابع نسبت او را اصفهانی نوشته‌اند پیشهٔ بازرگانی داشت و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از کابل به دهلی رفت و در آن شهر نشیمن گزید. سودا در زادگاهش برآمد و در سخنوری از استادان بزرگی چون سلیمان قلی‌خان وداد، شاه حاتم دهلی و سراج‌الدین علی‌خان آرزو اصلاح سخن گرفت. نخست به خدمت بسنت علی‌خان، خواجه‌سرای دربار گورکانی، پیوست و سپس ملازمت امیرالامرا غازی‌الدین خان فیروز جنگ (ــ ۱۱۶۵ق) و پسرش عمادالملک را برگزید. پس از این که عمادالملک احمدشاه گورکانی را از پادشاهی برکنار کرد و عالمگیر دوم را به‌شاهی برداشت (۱۱۶۷ق) سودا به مقام ملک‌الشعرایی دربار عالمگیر رسید. با این همه، سودا که از اوضاع آشفتهٔ دهلی، به‌ویژه در نتیجهٔ حملات پی‌درپی احمدشاه درانی، ناخرسند بود در ۱۱۶۸ / ۱۱۷۳ق آن شهر را ترک گفت و به فرخ‌آباد رفت و چندسالی را در درگاه احمدخان بنگش (ــ ۱۱۸۵ق)، نوّاب فرخ آباد، در ملازمت مهربان‌خان رند گذراند. در ۱۱۸۳ / ۱۱۸۵ق به‌فیض‌آباد و سپس به لکنو رفت و سال‌های پایانی عمرش در ملازمت نوابان اوده شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۸ق) و پسرش آصف‌الدوله (۱۱۸۸ ــ ۱۲۱۲ق) به سر آمد. چون درگذشت پیکرش را در امام‌بارهٔ آقاباقر در لکنو به‌خاک سپردند. سودا گرچه در آغاز شاعری به فارسی شعر می‌گفت، ولی سپس به پیشنهاد آرزو به سرودن اشعار اردو روی آورد و تا پایگاه برجسته‌ترین شاعران اردوسرا بالید. با این وجود، وی از

آن‌پس نیز گه‌گاه به فارسی شعر می‌سرود. زندگانی سودا، به‌خلاف دیگر شاعر بزرگ اردوسرای همروزگارش میرتقی‌میر، به‌خوشی و آسودگی و فارغ از دل نگرانی‌های مادی گذشت و شاید از این رواست که غزلیات او گاهی تصنعی و عاری از لطافت و فاقد شور و جذبهٔ غزلیات میر است. قصاید سودا در ساختار و شیوهٔ بیان تابع سنت قصیده‌سرایی فارسی است و او، به اسلوب قصیده‌های خاقانی و انوری و عرفی، بهترین قصیده‌های اردو را سروده است. با آن‌که سودا پای‌بند سبک و سنت قدیم بود، شعرش تازگی داشت و برخی شعرای متأخر، مانند انیس و دبیر و غالب از او متأثر شدند. زبان شعر سودا زبان خواص است و تعبیرات و ترکیبات فارسی با تلفظ اصلی آن‌ها در کلام او فراوان به کار رفته است. سودا در هجو و اشعار موضوعی و ادب اردو بی‌مانند است. او در هجو از انوری تقلید می‌کرد و چیره‌دست‌ترین شاعر هجاگو است که ادب اردو تاکنون به خود دیده است، مهاجات او با شاعران برجسته‌ای مانند میر غلام‌حسین ضاحک (ـ ۱۱۹۶ق) آوازهٔ فراوان داشته است. هجوهای سودا گرچه در ظاهر در هجای اشخاصی خاص، مانند پزشکی ناصالح، بقالی پنجابی، ثروتمندی بدبخت، دامادی پیر، یک کوتوال (سرپرست نیروی انتظامی شهر) و یکی از تحصیل‌داران است، اما در واقع، در محکومیت انحطاط سریع فکری، اجتماعی و حکومتی زمانهٔ خود است. یکی از هجوهای او ناظر به شاه‌ولی‌الله دهلوی است که نظریهٔ خلافت خاصهٔ ابوبکر و عمر و برتری آن‌ها بر علی (ع) را مطرح کرده بود. سودا در مرثیهٔ شهدای کربلا نیز اشعاری داشته و می‌کوشیده تا مراثی را از وسیله‌ای برای گریاندن عوام مؤمن به یک قالب هنری ارتقا بخشد. از آثارش: ۱ـ دیباچهٔ منثور اردو بر مثنوی سبیل هدایت؛ ۲ـ عبرت‌الغافلین (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۴۹۹ / ۴۵۴۹) به‌نثر فارسی در پاسخ به خرده‌گیری‌های میرزا فاخر مکین (ـ ۱۲۲۱ق) بر استادان؛ ۳ـ تذکرهٔ شعرا که در برخی منابع از آن یاد شده، ولی ظاهراً امروزه نسخه‌ای از آن به‌جا نمانده است؛ ۴ـ شعلهٔ عشق به نثر اردو، که ظاهراً تحریر منثور مثنوی مشهوری به‌همین نام از میر تقی میر است؛ ۵ـ دیوان اردو شامل غزلیات، قصاید، مثنویات، هجویات، مراثی و دیگر انواع سخن؛ ۶ـ دیوان فارسی که نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1958-262/20) نگه‌داری می‌شود. کلیات سودا بارها، ازجمله در ۱۹۳۲م در لکنو و ۱۹۷۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: احوال و افکار و آثار عمادالملک غازی‌الدین‌خان نظام، ۲۲۶-۲۳۷؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۲۷/۱۱-۴۳۳؛ باغ معانی، ۱۰۷؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۶۵۴/۲-۷۲۲؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۱۲۷/۱-۱۴۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶/۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۸، ۱۳۹؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۲۷/۴، ۳۱، ۳۲، ۳۳؛ تذکرهٔ آزرده، ۴۸-۴۹؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۶۷-۹۵؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۹۰-۹۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۵۴-۵۶؛ تذکرهٔ هندی، ۱۳۳-۱۴۰؛ تین تذکری، ۲۳۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳-۲۰؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۸/۷-۵۳۹؛ الذریعه، ۴۷۶/۹؛ ریاض‌الفردوس، ۹۶-۹۷؛ ریحانةالادب، ۹۳/۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۲۵/۱؛ سخن شعرا، ۲۲۲-۲۲۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۵؛ شمع انجمن، ۲۱۳-۲۱۴؛ صحف ابراهیم، ۸۲؛ عقد ثریا، ۳۲-۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۶/۸؛ ۲۴۲۶/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۰۰؛ گل رعنا، ۱۱۸-۱۲۲؛ گلستان بی‌خزان، ۱۰۸-۱۱۴؛ گلشن بی‌خار، ۲۴۴-۲۵۶؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۷۶-۱۸۶؛ گلشن هند، ۱۰۳-۱۱۳؛ گل عجائب، ۶۵-۶۸؛ مخزن نکات، ۶۸-۱۰۲؛ مجموعهٔ نغز، ۳۰۴/۱-۳۲۰؛ مکارم‌الآثار، ۴۸/۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۵۱-۳۵۳؛ نشتر عشق، ۷۴۵/۲-۷۴۷؛

A History of Urdu Literature, 107-117, 124-126; *A Socio-Intellectual History of Isnā 'Asharī shī'īsm in India*, 1.267-269; *Urdu Ghazals, An Anthology*, 48-49.

برزگر

سورج‌بهان (su.raj.be.hān)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و منشی فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار فرمانروایی غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ـ۱۲۴۳ق)، کارمند و منشی دربار اوده بود. سورج‌بهان کتابی به‌نام واقعات اوده تدوین کرده است. این اثر مشاهدات و یادداشت‌های شخصی نویسنده از وقایع دورهٔ حکمرانی سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ـ۱۲۲۹ق) تا غازی‌الدین حیدر است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ امپراتوری در کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸۵/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۴؛

Dictionaty of Indo-Persian Literature, 580; *Mughals in India*, 457.

فتحنیا طبری

سوز شاه‌جهان‌آبادی (suz-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرمحمد، ح۱۱۳۳ــ۱۲۱۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از مریدان سیدمحمد زاهد دهلوی بود. سوز در تیراندازی، اسب‌سواری و نوشتن خط نستعلیق و شفیعا مهارت داشت. گویند نخست میر تخلص می‌کرد و چون در آن‌روزگار میر محمدتقی هم شهرت میر داشت، تخلصش را به سوز بگردانید. وی با قیام‌الدین قائم چاندپوری صاحب مخزن نکات دوستی داشت. سوز از ملازمان قهرمان‌خان از کارگزاران نواب احمدخان بنگش فرمانروای فرخ‌آباد بود. میرسوز پس از چندی به مرشدآباد رفت و نزد نواب مبارک‌الدوله (۱۱۸۳ــ۱۱۸۶ق) روزگار گذراند. وی در دستگاه نواب آصف‌الدوله (۱۱۸۹ــ۱۲۱۲ق) و نواب سرفرازالدوله راه داشت. میرسوز در هشتادسالگی درگذشت. او شاعری صاحب‌دیوان است. نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان او در کتابخانهٔ سالارجنگ در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۷ـ۸۸؛ تذکرهٔ هندی، ۱۱۹؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۰۷/۱؛ ریاض‌الفردوس، ۹۷ـ۹۸؛ طبقات شعرایی هند، ۱۴۵؛ گلشن هند، ۱۱۳ـ۱۱۹؛ گلشن همیشه‌بهار، ۱۸۲ـ۱۸۶؛ مجموعهٔ نغز، ۳۲۰/۱ـ۳۲۷؛ مخزن نکات، ۱۳۱ـ۱۳۲.

فتح‌نیا طبری

سوز مستونگی (suz-e.mas.tun.gi)، محمداسحاق، متخلص به سوز، فرزند عطا محمد صوفی، شیخ واصل (در استان مستونگ) ۱۹۴۶م ــ   ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. سوز از قبیلهٔ سمالاری براهو است. دورهٔ ابتدایی را به‌زبان سندی در شهدادکوت سند به پایان برد. پس از آن در لارکانه نزد خوش‌نویس و عالم پرآوازه مولوی محمد رفیق خارانی و مولوی جان‌محمد محمد حسنی، گلستان و بوستان سعدی، یوسف و زلیخا و بهار دانش آموخت و فارسی و عربی را به‌خوبی فراگرفت. در شاعری و علم عروض شاگرد فداشیخ (استاد عروض در سند) بود. سوز از ۱۳۸۰ق شعر می‌سراید و اشعارش از رادیو و تلویزیون کویته پخش می‌شود. از آثارش به‌زبان براهویی مجموعهٔ اشعار غزلیات سوز در بیست و چهار صفحه (۱۹۶۳م)، گلشن سوز، جذبات سوز (۱۹۷۲م)، هدایت نماز و گروشک را می‌توان یاد کرد. در اشعارش به‌زبان فارسی به‌غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه دارد.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۱۹۹ـ۲۰۲؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهویی، ۱۶۵ـ۱۶۸.

رسولی

سوز و گداز (su.zo.go.dāz)، منظومه‌ای در قالب مثنوی از نوعی خبوشانی*. در این مثنوی ماجرای مرگ دو دلدادهٔ جوان که گویند در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) در لاهور روی داده بود، به‌نظم کشیده شده است. دختر و پسری هندو که از کودکی نامزد بودند، پس از ده سال انتظار با یکدیگر پیمان زناشویی بستند. اما در مراسم عروسی، هنگامی که داماد با همراهان خود به سوی خانهٔ عروس می‌رفت، در میان راه ساختمانی کهنه بر سر او فرو ریخت و بر اثر آن درگذشت. عروس، با شنیدن این خبر، مویه‌کنان به‌سوی پیکر داماد شتافت و خواست برابر آیینی که میان هندوان رایج بود (ستی*)، خود را به همراه همسرش در آتش بسوزاند. گویند جلال‌الدین اکبر از وی خواست تا از این کار بپرهیزد و حتی بدو پیشنهاد کرد که او را برای پسر خود به زنی بگیرد و به وی لقب رانی (ملکه) دهد و زندگی خوبی برایش فراهم آورد، اما دختر به هیچ‌روی پیشنهاد پادشاه را نپذیرفت و نخواست که بی‌محبوب خود زنده بماند. جلال‌الدین اکبر نیز بفرمود تا دختر را با شکوه شاهانه ستی کنند. دختر هم با بوسیدن روی محبوبش خود را در آتش افکند. پس از این ماجرا شاهزاده دانیال از نوعی خبوشانی که از ملازمان وی بود خواست تا این ماجرا را برای او به‌نظم درآورد. نوعی نیز سرگذشت دو دلداده را در یک هفته به نام شاهزاده دانیال به‌نظم درآورد. این مثنوی در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف سروده شده و نوعی مدعی است که در نظم این داستان «ره نارفته» پیموده است: «لعاب شعله بر کاغذ تنیدیم ــگهر در رشتهٔ آتش کشیدیم / به سستی آن ره نارفته رفتم ــ ره یک‌ساله در یک هفته رفتم.» نویسندگان احوال نوعی نیز گفته‌اند که او مثنوی سوز و گداز را در شرح ماجرایی واقعی، از روزگار جلال‌الدین اکبر به‌نظم کشیده و در این کار مبتکر بوده است. اما بی‌گمان حقیقت جز این است، زیرا حسن دهلوی* نیز در مثنوی عشق‌نامه که آن را در ۶۶۰بیت و در همین بحر سوز و گداز سروده، به‌روایت چنین داستانی پرداخته است، با این تفاوت که در مثنوی عشق‌نامه دلدادهٔ پسر خود را به جای دختر در آتش می‌افکند. اما حسن دهلوی به صراحت بیان می‌کند که آن داستان را خود نیافریده، بلکه از افسانه‌ای مردمی، برگرفته است. چندان

دور از ذهن هم نیست که نوعی خبوشانی در سرودن مثنوی سوز و گداز به عشق‌نامهٔ حسن دهلوی نظر داشته و حتی از آن تقلید کرده است. مثنوی سوز و گداز از مهم‌ترین منظومه‌های شبه‌قاره است. شاعر این مثنوی را در فصل‌های مختلف سروده و برای هر فصل نیز عنوانی برگزیده است. مثنوی سوز و گداز با این بیت آغاز می‌شود: «الهی خنده‌ام را نالگی ده ــ سرشکم را جگر پر کالگی ده.» این مثنوی منسجم و یکدست است و گسیختگی در آن دیده نمی‌شود. انتخاب الفاظ، ترکیب و انسجام جمله‌ها مناسب است. همچنین شاعر سرودهٔ خود را به تشبیهات، استعارات، ایهام، مجاز، کنایه و تلمیح آراسته است. مثنوی سوز و گداز نخستین‌بار در ۱۲۸۴ق در لکنو در پایان جلد یکم اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی به‌چاپ رسید. این منظومه به‌کوشش میرزا داود ایرانی واند ــ ک ــ کومارسوامی سریلانکایی به‌انگلیسی برگردانید شد و در ۱۹۱۲م در لندن به‌چاپ رسید. چاپی تازه از آن به‌اهتمام امیر حسن عابدی در ۱۳۴۸ش در تهران شده است. شمار ابیات سوز و گداز را تا پانصد هم برشمرده‌اند، اما دیوان نوعی خبوشانی که به‌کوشش امیرحسین ذاکرزاده در ۱۳۴۷ش در تهران به‌چاپ رسید، شمار ابیات آن ۴۹۲ آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۸۶/۵ـ۸۸۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۴/۱؛ ۸۲۴/۲ـ ۸۳۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۲۱۴ـ۲۱۸؛ دیوان مولانا نوعی خبوشانی، تحقیق امیرحسین ذاکرزاده، تهران، انتشارات «ما»، ۱۳۷۴ش؛ الذریعه، ۲۵۶/۱۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۸۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۷ـ۷۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۲۵/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۸۶ـ۵۸۷؛ کاروان هند، ۱۴۷۵/۲، ۱۴۷۷، ۱۴۷۹؛ نشتر عشق، ۱۶۴۴/۵؛ گل رعنا، ۱۵۵ـ۱۵۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 4/674.

جهان‌تاب

سوکه جیون لال ← سکه جیون لال

سوهنی و مهینوال (suh.ni.va.ma.hin.vāl)/ سوهنی ماهینوال، از داستان‌های عاشقانهٔ پنجاب در داستان دلدادگی سوهنی و مهینوال. این داستان از داستان‌های دل‌انگیز بومی شهر گجرات در کران رود چناب در پنجاب (پاکستان) است و بسیاری از شاعران محلی آن را به زبان پنجابی سروده‌اند. بنابراین داستان، روزگاری کوزه‌گری ثروتمند به نام تولا در گجرات زندگی می‌کرد که دختر بسیار زیبایی به نام سوهنی (به‌معنی زیبا در زبان پنجابی) داشت. سوهنی در گردانیدن مغازهٔ بزرگ پدر به او کمک می‌کرد. روزی کاروان بزرگی از بلخ به گجرات رسید. در این کاروان بازرگان جوانی به نام عزت‌بیگ بود که پسر یکی از ثروتمندان شهر بلخ بود. هنگامی که عزت‌بیگ با چند تن از همراهانش برای خریدن ظروف سفالی به مغازهٔ تولا رفت سوهنی را دید و سخت دلباختهٔ او شد، چندان که وقتی کاروان می‌خواست گجرات را ترک گوید وی از همراهی آن سرباز زد و در شهر ماند و در نزدیکی مغازهٔ تولا مغازهٔ کوچکی بازکرد. اما اندکی بعد ورشکست شد و از تولا خواست تا وی را به کارگری مغازهٔ خود بپذیرد. کار در مغازهٔ تولا موجب شد تا سوهنی و عزت‌بیگ همیشه پهلوی هم باشند و رفته‌رفته سوهنی نیز شیفتهٔ او شد. اندکی بعد تولا که از کار عزت‌بیگ در مغازه خرسند نبود وی را به چوپانی گاوهای خود گماشت. از این‌رو، مردم او را به نام مهینوال (چوپان) خواندند. پس از چندی تولا از دلدادگی آن دو به یکدیگر آگاه شد و مهینوال را از خانهٔ خود بیرون انداخت و وی آواره و سرگردان نزد چوپانی پناه گرفت. از سوی دیگر، تولا و زنش سوهنی را به زرگری به نام دامو به‌زنی دادند. سوهنی به خانهٔ شوهر رفت، ولی همچنان شیفتهٔ مهینوال بود و دیری نگذشت که هر شب با کمک سبویی سفالی از رود چناب می‌گذشت و به‌دیدار مهینوال می‌رفت تا سرانجام خواهرشوهر / مادر شوهرش از جریان آگاه شد و سبوی سفالین را با سبوی خام گلی عوض کرد. سوهنی سبو را برگرفت و به رودخانه زد. در میانهٔ رود سبو شکست و امواج او را برد. مهینوال با شنیدن فریادهای سوهنی به یاری او شتافت، اما کوشش او سودی نداد و هر دو دلداده در میان امواج سهمناک رود جان سپردند. سوهنی و مهینوال را رفیع‌الدین متخلص به رفیع (ــ ۱۲۶۳ق) به‌نام غمکدهٔ سوهنی مهینوال به اردو سرود و سپس از روی تحریر او محمدصالح صفوری، متخلص به صالح، در میان سال‌های ۱۲۴۶ ــ ۱۲۵۴ق برای نخستین‌بار این داستان را به‌نظم فارسی درآورد. در تحریر صالح سوهنی دختر زرگر است. وی پس از ازدواج هنگامی که به خانهٔ شوهر می‌رود در راه مهینوال را که دارای میش‌های بسیار و نی‌نوازی برجسته و در زیبایی زبانزد همگان است می‌بیند و بدو دل می‌بازد. پس از صالح کسان دیگری نیز این داستان را به فارسی سروده‌اند که عبارتند از: ۱ــ شیخ محمدعطا زیرک (ــ ۱۲۷۶ق) فرزند

شیخ‌عبدالرحیم، به نام ارژنگ عشق که در ۱۲۸۶ق در پیشاور به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ غلام رسول مندیالوی که این داستان را در ۱۲۸۷ق سروده است و نسخه‌ای از منظومهٔ او در گنجیهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۹۶۲/ ۴۰۱۴) نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ نجم‌الدین بن محمدبخش، متخلص به مسکین (ز۱۳۰۴ق)، به نام قند لذّت که در ۱۲۸۴ق به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۰/۴-۲۹۵؛ ۱۳۸/۵، ۱۵۸-۱۶۱؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۸۳-۱۸۵، ۲۹۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۹/۸، ۱۳۲۹، ۱۳۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۲۷؛ دکتر طاهره صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۲۳/۲؛ زهرا شهریار نقوی، «سوهنی ماهینوال»، هلال، جلد ۱۶، شمارهٔ ۴-۵ (مرداد - شهریور ۱۳۴۷ش)، صص ۱۸۳-۱۸۶.

برزگر

سُهای دهلوی (so.hā.ye.deh.la.vi)، امیرحسن فرزند سید غضنفر* علی‌خان غضنفر، دهلی ۱۲۸۱/۱۸۶۴ ــ حیدرآباد سند ۱۳۷۰ق/۱۹۵۰م، پزشک، محدث، مترجم، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. مقدمات علوم را نزد پدربزرگش سیدنجف*علی‌خان (ــ ۱۲۹۸ق) و پدرش (دهلی ۱۸۴۱م ــ) به‌پایان برد. حدیث را از عبدالرحمان نقوی و سید احمد حسین فراگرفت. پزشکی را از پدربزرگ مادری خود آموخت. چندی نیز در وزارت آموزش به کار سرگرم بود. پس از جدایی پاکستان از هند به حیدرآباد سند کوچید. از آثارش: رسالة‌الظفر فی علم‌الجفر (علم جفر)؛ رسالهٔ الدرالفرید فی عقیدة‌التوحید (راولپندی، ۱۹۷۸م)؛ احوال قبر (مناظره)؛ رشیدیه (مناظره)؛ القول‌المشهور فی احوال‌القبور (مناظره)؛ ترجمهٔ تفسیر احمد ملاجیون؛ ترجمهٔ تفسیر اکبر محی‌الدین ابن عربی؛ ترجمهٔ اسنی‌المطالب در حدیث؛ ترجمهٔ تشریح افلاک در هیئت؛ ترجمهٔ نفحة‌الاسرار در رمل؛ ترجمهٔ خواص‌الاشیاء (۳جلد). از برادر سُها، نظیرحسین سخای دهلوی، حدود ۵۰ جلد کتاب به‌جا مانده است.

منابع: امامیّه مصنفین، ۶۷/۱، ۱۵۳؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۴۷-۴۸.

رسولی

سهای هالایی (so.hā-ye.hā.lā.i)، امیدعلی فرزند حاجی‌عبدالله، – ۱۲۹۸/۱۳۱۳ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در خوش‌نویسی، علم جفر و تاریخ بلندآوازه بود. وی از گروه آخوندان ساونی و مرید عبدالقیوم‌سرهندی مجددی(۱۲۲۰ - ۱۲۷۱ق) است. سها کتابی به نام قدسیات قیومه در زندگی، احوال و سخنان شاه‌عبدالقیوم با سرفصل‌هایی با عنوان قدسیه تألیف کرد. در خاتمه، قصاید مدحیه، مراثی و تاریخ ارتحال مرشد را اضافه کرده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ شخصی آغاپیرعبدالحمیدجان در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. دیگر آثارش: دیوان؛ انشا؛ سفرنامهٔ کلکته؛ ملفوظات قیومیه؛ رساله در علم تکسیر؛ نظم قصیدهٔ برده به فارسی.

منابع: تکملهٔ مقالات الشعرا، ۳۴۰-۳۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۹/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹/۱؛ ۲۲۳۴/۳.

فتح‌نیا طبری

سهوی تبریزی (sah.vi-ye.tab.ri.zi)، مولانا کمال‌الدین میرحسین، سدهٔ دهم و یازدهم هجری، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود و نستعلیق را نزد ملامحمدحسین تبریزی، استاد میرعماد، آموخت. با این که به روش استاد خود اعتقاد فراوان داشت، بیشتر به شیوهٔ میرعلی هروی (ــ ۹۵۱ق) در خوش‌نویسی متمایل بود. «در خوش‌نویسی مشق بسیار کرده و در آن فن زحمت بسیار کشید تا خطش پیش آمد؛ جلی و خفی هر دو را خوب می‌نوشت.» (گلستان هنر، ۱۲۲) در بیست‌سالگی به حجاز سفر کرد و حج گزارد و به تبریز بازگشت.ولی، اندکی پس از بازگشتش به تبریز، در پی درآمدن عثمانیان به تبریز، آن شهر را ترک گفت و به اردوی شاهی ایران پیوست. بیشتر در ملازمت علی‌قلی‌خان اوچ‌اوقلی (گویا همان علی‌قلی‌خان اوجی شاملو، للهٔ شاه‌عباس یکم صفوی، که در ۹۹۷ق کشته شد) به‌سر می‌برد. در زمان قدرت مرشدقلی‌خان (که رقیب علی‌قلی‌خان شاملو بود و شاه‌عباس را از دست وی به درآورده و سرانجام به‌فرمان شاه‌عباس به‌قتل آمد)، سهوی در کاشان رحل اقامت افکند. وی، به گفتهٔ تقی‌الدین کاشی در خلاصة‌الاشعار، در ۹۹۷ق در کاشان اقامت داشت. سهوی «قریب دوازده سال در آن بلدهٔ فاخره [کاشان] به‌سر برد و آخر دلگیر گشته با فرزندان عزیمت هندوستان نمود.» (گلستان هنر، ۱۲۲) بنابراین، سهوی پس از نزدیک دوازده سال اقامت در کاشان، با فرزندانش گرامی و رفعتی رهسپار هند شد. تاریخ سفر سهوی به‌هند را قاضی

احمد یاد نکرده است، ولی تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین، در حالی که می‌گوید سهوی در زمان شاه‌عباس (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) درگذشته است از یک سو در ذکر رفعتی (ــ ۱۰۲۷ق) می‌نویسد که «با والد [سهوی] و برادر بزرگ خود گرامی به هند... آمده بودند... در جمیع امور متفق‌اللفظ والمعنی سعی وافی شافی کردند تا مهماتشان در امور دنیوی خوب شد، فی‌الجمله با مکنت و ثروت به عراق مراجعت کردند»، و ازسوی دیگر در ذکر گرامی اظهار می‌دارد که وی با برادرش رفعتی همراه «یادگارعلی سلطان که از قبل عباس پادشاه به‌خدمت جهانگیر پادشاه به ایلچیگری می‌آمد به هند آمدند [۱۱۱۸ق]، بنده [اوحدی] چون از گجرات در سنهٔ ۱۰۲۰ق به آگره آمدم، ایشان را دریافتم... فی‌الجمله جمعیتی حاصل کرده به اتفاق ایلچی مزبور [به ایران] مراجعت نمودند [۱۰۲۲ق.]» پس، سهوی باید با پسرانش همراه یادگارعلی‌سلطان، سفیر شاه‌عباس به درگاه جهانگیر گورکانی، در ۱۱۱۸ق به هند رفته و در ۱۱۲۲ق همراه او به ایران بازگشته باشد و بنابراین تاریخ ۱۰۰۳ق که مؤلف صبح گلشن برای مرگ او یاد می‌کند درست نیست. چنان که یاد شد، اوحدی مرگ سهوی را در پادشاهی شاه‌عباس یکم صفوی می‌داند، ولی مهدی بیانی در احوال و آثار خوشنویسان، با استناد به وجود پنج قطعه از یک مرقع خوش‌نویسی در کتابخانهٔ بادلیان، با رقم‌های «فقیر محمدحسین تبریزی» و «العبدالمذنب‌الفقیر محمدحسین» و «فی‌شهور هزاروچهل‌ونه در دارالسلطنهٔ اکبرآباد تحریر یافت. بندهٔ بی‌بضاعت و فقیر بی‌استطاعت محمدحسین تبریزی...»، معتقد است که سهوی تا ۱۰۴۹ق زنده بوده و در هند می‌زیسته است. با این همه، چون نام سهوی را اکثر تذکره‌نویسان حسین یاد کرده‌اند نه محمدحسین، چنین می‌نماید که محمدحسین تبریزی خوش‌نویس دیگری غیر از کمال‌الدین حسین سهوی تبریزی است. به هر حال، از آثار خوش‌نویسی سهوی، یک نسخهٔ دیوان هلالی در کتابخانهٔ رامپور هندوستان با رقم و تاریخ «میر حسین حسینی سنهٔ ۹۹۲[ق]» و «قطعه‌ای از یک مرقع در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول با رقم «کتبه میرحسین سهوی تبریزی» به جا مانده است. سهوی، گذشته از خوش‌نویسی، شعر هم می‌سرود و گروهی از شعرای تبریز، به‌ویژه طوفی، اشعار او راگاه از آنِ خود خوانده و گاه به دیگران نسبت داده‌اند تا آن‌جا که سهوی از دستشان به فغان آمده بود.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱۵۳/۱-۱۵۴؛ پیدایش خط و خطاطان، ۱۵۶؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲۹۴-۲۹۶؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۸۴؛ الذریعه، ۲۷۹/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۲/۱؛ صبح گلشن، ۲۱۳؛ کاروان هند، ۴۵۰، ۵۹۴-۵۹۶، ۱۱۹۰؛ گلزار جاویدان، ۶۵۸/۲؛ گلستان هنر، ۱۲۲؛ مخزن‌الغرائب، ۶۹۴/۲؛ نشتر عشق، ۷۴۷/۲؛ هفت اقلیم، ۲۵۰/۳.

برزگر

سهیل بخاری (so.heyl-e.bo.xā.ri)، فرزند سید احمد، اوتارپرادش ۱۹۱۴م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه کراچی، دانشنامهٔ دکتری پزشکی و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، هندی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: ترجمهٔ کتاب‌های کودک نیل (کراچی، بی‌تا)، اسلام و فرهنگ قرن بیستم (کراچی، ۱۹۸۳م)، معاد نوشتهٔ محسن قرائتی، گناهان کبیره، حماسهٔ حسینی، مکتب تشیع اثر شیخ محمد رضا مظفر (کراچی، ۱۴۰۲ق) و مکتب رسول در عقاید اسلامی تألیف محسن قرائتی (چاپ کراچی) را می‌توان یاد کرد. وی این آثار را به اردو ترجمه کرده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۴۲۶؛ زبان فارسی در پاکستان، ۳۷۴؛ گنج شایگان، ۶۱-۶۲؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۸-۱۹۹.

رسولی

سیاحت‌نامهٔ هندوستان (si.yā.hat.nā.me-ye.hen.dus.tān)، سفرنامه‌ای به‌فارسی، نوشتهٔ میرزا فضل‌الله فرزند عضدالملک حسینی (ــ ۱۲۹۹ق)، کارپرداز دولت ایران در بمبئی. فضل‌الله که در ۱۲۹۰ق به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ــ ۱۳۱۳ق) به منظور سرکشی و دیدار با ایرانیان پراگنده در شبه‌قاره به هند رفته بود، گزارشی از سفر خود نوشته و آن را در ۱۲۹۴ق به ناصرالدین شاه پیشکش کرده است. مؤلف انگیزهٔ اصلی خود در نگارش این سفرنامه را «سرکشی به ایرانیان پراگنده در هندوستان» بیان کرده است. در این سفرنامه به گزارش احوال ایرانیان شبه‌قاره بیشتر توجه شده و مطالبی ارزنده دربارهٔ حل اختلافات ایرانیان در آن آمده است، اما، مطالبی نیز دربارهٔ فرهنگ مردم هندوستان دارد که بسیار ارزنده است. فضل‌الله در سفرنامه‌اش، افزون بر به دست‌دادن آگاهی‌های دقیق از هندوستان، کشمیر و برمه، نوآوری‌هایی نیز در نگارش اثرش داشته است. در این سفرنامه مطالبی دربارهٔ تاریخ و زمان

مسافرت، فاصلهٔ میان شهرها، تاریخ بناهای معروف همراه با یادکرد احوال بناکنندگان و مهم‌تر از همه، مطالبی دربارهٔ قدرت و نفوذ انگلیسی‌ها، جایگاهِ آن‌ها در نظام اداری و تصدی مقامات عالی، در دستگاه انتظامی، آمده است که بسیار ارزنده است. جز این‌ها، فضل‌الله، که از ویژگی‌های آب و هوایی مناطق مختلف آگاهی داشته، مطالبی نیز دربارهٔ معادن، محصولات، گل‌ها، باغ‌ها و چشمه‌ها در سفرنامه‌اش آورده است. به جشن‌های مذهبی و مراسم و سنت‌های قدیمی هندوستان که برای بیگانگان جاذبهٔ فراوان دارد نیز در این سفرنامه به تفصیل پرداخته شده است. فضل‌الله، همچنین، کتاب کیدبوک نوشتهٔ جی.آربری را نیز به فارسی ترجمه کرده و در سفرنامهٔ خود گنجانیده است. جی.آربری دستیار مدرسهٔ دولتی دهلی بود و این کتاب را دربارهٔ تاریخ طبیعی و جغرافیایی هندوستان به رشتهٔ تحریر درآورده بود. دانسته نیست این ترجمه کار خود فضل‌الله بوده است یا کار کسی دیگر. از دیگر مزایای این سفرنامه عکس‌هایی است که از شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی، آیین‌های خاص مردم هندوستان و بناهایی مانند مساجد، معابد، مقابر و مجسمه‌ها به کتاب افزوده شده است.

منابع: تاریخ معاصر ایران، ۲/۲۹۵؛ سیاحت‌نامهٔ فضل‌الله حسینی، دست‌نویس شمارهٔ ۱۱۵۰ف کتابخانهٔ ملی؛ شرح حال رجال ایران، ۶/۹۴؛ فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی مشهد، ۳۱۴؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱/۱۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۰۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ۱۰/۹۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی، ۱/۱۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۱۳۹.

محمداقبال شاهد

سیادت لاهوری (si.yā.dat-e.lā.hu.ri)، میرجلال‌الدین فرزند میرجمال‌الدین محدث، ــ لاهور ۱۱۰۰ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) در لاهور به سر می‌برد. پدرش مؤلف روضة‌الاحباب بود. گویند سیادت «از سیدزادگان صحیح‌النسب ولایت پنجاب است. به مقتضای حب‌الوطن من‌الایمان در لاهور اقامت داشت و به خدمتی سرفراز بوده. شاعر زبردست، بلندتلاش، معنی‌پرور و خوب‌گو بود.» هم‌روزگار شیخ محمد سعید قریشی، محمدافضل سرخوش (ــ ۱۱۲۶ق) و بندرابن داس خوشگو (ــ ۱۱۷۰ق) بود. اشعارش سلیس و روان است. نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان وی که در پایان سدهٔ هفدهم میلادی کتابت شده، در پژوهشگاه خاورشناسی تاشکند (به‌شمارهٔ ۲۹۰۷/۷) و گزیده‌ای از دیوان وی در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود. دو برادر سیادت، مدهوش و میراحمد فایق نیز به فارسی شعر می‌سرودند.

منابع: باغ معانی، ۸۳ـ۸۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۰۰ـ۲۰۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۴۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۸۸ـ۱۹۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۱؛ الذریعه، ۹/۴۸۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۳۲۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵ـ۲۸؛ شمع انجمن، ۱۹۵ـ۱۹۶؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۹/۱۸۵؛ کلمات‌الشعرا، ۴۹ـ۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۶۵۳ـ۶۵۶؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگ‌زیب، ۵۹۸؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۲/۲۱۶؛ منتخب‌الاشعار، ۶۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۲۰ـ۲۲۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۹ـ۳۴۲؛ نشتر عشق، ۷۵۰ـ۷۵۱؛ نگارستان سخن، ۴۲؛ همیشه‌بهار، ۱۱۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 576.

م. انوشه

سیاه‌پوش دهلوی (si.yāh.puš-e.deh.la.vi)، تاج‌الدین احمد فرزند معین برنی، سدهٔ هشتم هجری، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. از آثارش: سراج‌الهدایه که ملفوظات سید جلال‌الدین حسین مخدوم جهانیان (ــ ۷۸۵ق / ۱۳۸۳م) است و مؤلف آن‌را در ۷۷۲ق / ۱۳۷۱م گردآورده است. این اثر در نه باب و با سربندهای «قطب‌العالم می‌فرمودند» تدوین شده است. موضوع باب‌ها بدین قرار است: ۱ــ در بیان احادیث؛ ۲ــ روایات در احکام دینی و پیر و مرید گرفتن؛ ۳ــ احکام شرع و قصهٔ قوم لوط و حروف مقطعات؛ ۴ــ حکایات؛ ۵ــ قصص انبیا، نماز برای نیازمندی‌ها؛ ۶ــ هفتاد و دو گروه و مذاهب؛ ۷ــ فضایل میوه‌ها و بیان خرابی دیار؛ ۸ــ اشعار فارسی و عربی و فضایل سورهٔ فاتحه؛ ۹ــ مسائل متفرقه. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۴۶ / ۳۴۷۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مقررنامه / مکتوبات جهانیان جهانگشت در مسائل اخلاقی و صوفیانه و تزکیهٔ نفس. این اثر دربردارندهٔ چهل و دو نامهٔ مخدوم جهانیان به تاج‌الدین است که مؤلف آن‌را در ۷۷۷ق / ۱۳۷۵م گردآورده است و از مضمون آن چنین بر می‌آید

که سیاه‌پوش از وی راهنمایی‌هایی در مسائل اخلاقی می‌خواسته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: بزم صوفیه، ۴۳۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۱۳/۱، ۳۷۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۹۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۴۸/۳، ۱۹۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۳۸/۲.

فتح‌نیا طبری

سیداحمدخان دهلوی ← احمدخان دهلوی

سیدالاخبار (say.ye.dol.ax.bār)، هفته‌نامهٔ خبری فارسی که به مدیریت سیدآقا شیرازی در حیدرآباد دکن منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ این هفته‌نامه که روزهای شنبهٔ هر هفته با چاپ سنگی انتشار می‌یافت در ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶ق/ ۸ دسامبر ۱۸۸۸م / ۱۷ آذر ۱۲۶۷ش منتشر شده است. شمار صفحات سیدالاخبار میان ۸ تا ۱۲ و قطع آن ۳۳/۵×۴۰ سانتی‌متر/ $7\frac{3}{4}$ اینچ بوده است. در بالای هر شمارهٔ هفته‌نامه تصویر شیر و خورشید چاپ می‌شد و در زیر آن اشعاری به فارسی و عربی در ستایش از علم و دانش می‌آمد. شعار «جید اخبار عالم سیدالاخبار شد» در تمام شماره‌ها تکرار شده است. اشتراک آن سه‌ماهه، شش ماهه و یک ساله بود و از هر یک از طبقات اجتماعی از «والیان ممالک»، «امرای عالی‌شأن»، «عهده‌داران ذی‌شأن»، «عام‌مشتریان» و «طلاب مدارس» بهایی مطالبه می‌شد. مثلاً اشتراک سالانهٔ «عام مشتریان» بیست روپیه بود که هزینه‌های پستی را نیز دربرمی‌گرفت و هفته‌نامه بهای تک‌فروشی نداشت. این هفته‌نامه وابسته به دستگاه ثروتمند نظام حیدرآباد و انگیزهٔ انتشار آن پرکردن جای خالی بخش فارسی جریدهٔ عالمیهٔ سرکارعالی پس از تعطیلی این بخش بوده است. سیدالاخبار هفته‌نامه‌ای پر خبر و آموزنده بود و بخش عمدهٔ آن ترجمهٔ اخبار خارجی از مطبوعات مهم انگلستان و بیشتر دربارهٔ مناسبات روسیه و ایران بود. به اوضاع ایران علاقهٔ فراوان نشان می‌داد. اما به‌جای انتقاد آشکار و فاش‌گویی، با آوردن خبرهای متنوع خارجی، افکار عمومی را متوجه رویدادهای ایران و مسائل مربوط به مسلمانان می‌کرد. سید جمال‌الدین افغانی با سیدالاخبار ارتباط داشت و مقاله‌هایی از او در این هفته‌نامه به‌چاپ رسیده است. در شمارهٔ ۳۵ که در ۵ ذیحجهٔ ۱۳۰۶ق/ ۲ اوت ۱۸۸۹م منتشر شده آمده است که از شمارهٔ آینده قطع هفته‌نامه کوچک‌تر خواهد شد، اما انتشار آن در همین شماره متوقف گردید. نسخه‌ای از دورهٔ کامل سیدالاخبار در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود که شمارهٔ یکم آن، مورخ ۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۶ق / ۸ دسامبر ۱۸۸۹م و شمارهٔ سی و پنجم، مورخ ۵ ذی‌الحجه ۱۳۰۶ق / ۱۲ اوت ۱۸۸۹م را دارد. روزنامهٔ اردوزبانی به همین نام در ۱۸۳۷م در دهلی منتشر می‌شد و به ادب فارسی توجه بسیار نشان می‌داد.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۳-۴/ ۵۴-۵۵؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۴-۳۱۱؛ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ۴۵۲/۲-۴۵۵؛ روزنامه‌های ایران، ۱۷۳/۱؛ محمود نفیسی، «روزنامه‌های فارسی منتشر شده در خارج ایران»، سخن، دورهٔ بیست‌وچهارم، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۵ش، صص ۱۲۴۲-۱۲۴۳.

مرتضوی

سیداوچی گیلانی (say.yed-e.u.či-ye.gi.lā.ni)، سیدمحمدشاه، معروف به‌شیخ حامد محمد شمس‌الدین سادس، فرزند سیدحسن بخش، معروف به شیخ حامد محمد گنج‌بخش خامس، ـ ۱۳۰۳ق، دانشمند دینی، صوفی قادری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. سجاده‌نشین خانقاه گیلانی در اوچ بوده است. خاندان گیلانیان از خاندان‌های نام‌دار تصوّف در اوچ (در استان پنجاب پاکستان) است که در آن شهر و حوالی آن صدها هزار مرید و پیرو دارد. سیدمحمد شاه به فارسی و اردو و سرائیکی شعر می‌گفت و سیّد تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ بازنامه دربارهٔ باز و نگه‌داری آن، برای فرزند خود سیدبخش‌شاه؛ ۲ــ عجیب و غریب که دربردارندهٔ مطالب گوناگون، مانند شکار، عبادات، سیرت و زندگینامهٔ پیامبر (ص)، و در پایان نصیحت‌نامه‌ای به فرزندش سیدبخش‌شاه است؛ ۳ــ تفسیر سورهٔ یوسف؛ ۴ــ پنج گنج، به‌نثر آمیخته به‌نظم، دربارهٔ عشق مجازی و حقیقی؛ ۵ــ تزکیة‌الانفاس؛ ۶ــ مراتب فنا فی‌الله؛ ۷ــ اقوال مرتضوی / جامع‌المواعظ که مجموعه‌ای از سخنان علی (ع) است؛ ۸ــ لطایف قادری که در برگیرندهٔ چهل پند صوفیانه به فرزندش سیدبخش‌شاه است؛ ۹ــ مواعظ‌الحسنی که مجموعهٔ چهل پند صوفیانه به فرزند خود سیدبخش‌شاه در اسرار کشورداری و شخصی است و باید دید که با اثر پیشین چه تفاوت‌هایی دارد؛ ۱۰ــ مثنوی سید که مثنوی عرفانی دربارهٔ توحید، وحدت

وجود، شهود، فنا، معرفت، طریقت و حقیقت و عشق مجازی و حقیقی است؛ ۱۱ــ دیوان سید اوچی که مجموعهٔ سروده‌های فارسی و اردوی او است؛ ۱۲ــ هفت اورنگ سید که مجموعهٔ سروده‌های فارسی و اردو و سرائیکی او، در هفت بخش است: (یک) جواب‌نامه به‌فارسی، (دو) مرثیه‌های امامان و واسوخت (به سه زبان)، (سه) ترجیع‌بند به فارسی، (چهار) ترجیع‌بند به اردو، (پنج) مخمس‌ها، (شش) لغز و معما و (هفت) رباعی و تک‌بیت‌ها؛ ۱۳ــ تعمیرنامه که گزارش بنای ساختمان‌هایی است در اوچ که گویا سید خود دست در کار آن‌ها بوده است؛ ۱۴ــ تولدنامه که گفتاری است دربارهٔ زایش فرزندانش؛ ۱۵ــ قران سعدین فی تاریخ تولد نورالعین که زایش‌نامه و زایچهٔ دو فرزندش سید غلام مرتضی و سید محمد مراد است. این اثر در ۱۲۸۰ق نوشته شده و باید دید با تولدنامه، که سید محمدشاه آن را در سی‌سالگی نوشته چه جدایی دارد؛ ۱۶ــ چمن نشاط‌افزای انجمن در زندگینامهٔ خود و احوال پدر و مادرش.

منابع: فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۸۸/۱-۲۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹/۱،۳۹۸، ۸۲۳،۴۴۴؛ ۱۲۶۰/۳،۱۳۲۹،۱۳۵۰،۱۹۶۰،۲۰۶۶؛ ۲۲۴۰/۴، ۲۲۵۷، ۲۴۳۷،۲۴۷۶؛ ۴۹۱/۵؛ ۱۲۰۶/۸،۱۳۵۴،۱۳۵۵؛ ۳۶/۱۰؛ ۹۱۳/۱۱، ۱۰۳۷،۱۰۳۸، ۱۰۵۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸/۱؛ ۲۰۹۰/۳؛ ۲۱۰۵،۲۲۳۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 557.

برزگر

سید اوصاف‌علی (say.yed.aw.sâf.a.li)، فرزند سید فصاحت‌علی، اله‌آباد (در ایالت اتراپرادش) ۱۹۳۳م ــ ، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، متوسط و عالی، از ۱۹۵۷م، در مؤسسهٔ مطالعات اسلامی هند در دهلی نو به کار پرداخت. سپس به‌ریاست آن مؤسسه رسید. سیداوصاف‌علی به بیشتر کشورهای امریکا، اروپا، استرالیا، افریقا و آسیا مسافرت کرده است. وی دارای تألیفات و مقالاتی در زمینهٔ علوم اسلامی و فرهنگ فارسی است که از آن جمله است: ترجمهٔ قانون ابن‌سینا از عربی به انگلیسی (دهلی، ۱۹۸۳م)؛ ترجمهٔ الادویةالقلبیهٔ ابن‌سینا از عربی به‌انگلیسی (کراچی، ۱۹۸۳م)؛ ترجمهٔ بخشی از رباعیات عمرخیام به انگلیسی منظوم (دهلی، ۱۹۵۳م)؛ ترجمهٔ رسالهٔ وحدةالوجود و وحدةالشهود شاه‌ولی‌الله دهلوی، از عربی به انگلیسی (بلژیک، ۱۹۷۵م)؛ فهرست کتب خطی در علوم پزشکی به انگلیسی (چاپ دهلی)؛ اشکالاتی در ترجمهٔ قانون به انگلیسی (دهلی، ۱۹۸۳م)؛ تصور مرشد در مثنوی مولانای روم (امرتسر، ۱۹۸۳م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۲۴/۲-۲۵؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۴-۲۹۵؛ فرهنگ خاورشناسان، ۴۷۰؛

حجتی

سید حسن (say.yed.ha.san)، فرزند سید محمد یحیی، روستای شیخپور (در ایالت بیهار) ۱۹۰۸ / ۱۹۱۱ ــ پتنا (مرکز ایالت بیهار) ۱۸ نوامبر ۱۹۸۸م، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. تبار پدری وی به سیداحمد جاجنیری و نسب مادری وی به خواجه مودود چشتی و شیخ شعیب برادرزادهٔ شیخ یحیی پدر شیخ شرف‌الدین احمدمنیری می‌رسد. دورهٔ مقدماتی علوم را نزد پدر و مادرش آموخت دورهٔ کودکستان و دبستان را در زادگاهش و دبیرستان را در مونگیر گذرانید. در ۱۹۲۳م از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۳۷م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان اردو دریافت کرد. پس از آن در دانشگاه پتنا به تدریس زبان فارسی پرداخت. همراه با تدریس ریاست گروه زبان فارسی دانشگاه و ریاست افتخاری کتابخانهٔ خدابخش پتنا را به عهده داشت. در ۱۹۵۴م به ایران سفر کرد و یک سال در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. در دانشگاه سوای زبان فارسی جدید، زبان‌های فارسی باستانی و پهلوی را نیز فراگرفت. وی از همکاران دیرین انجمن ایران (بزم ایران) و چند سال نیز از اعضای مکاتبه‌ای مجلهٔ آن انجمن به نام ایندوایرانیکا بود. از ۱۹۶۰م به گفتن شعر روی آورد. در ۱۹۷۳م برای شرکت در جشن هزارهٔ ابوریحان بیرونی و پس از آن برای شرکت در کنگرهٔ جهانی ایران‌شناسان به ایران سفر کرد. در ۱۹۷۵م به پاس خدمات ارزنده‌اش به زبان و ادبیات فارسی، ریاست جمهوری هند او را تشویق کرد. در ۱۹۷۶م برای شرکت در جشنوارهٔ عبدالله انصاری به افغانستان رفت. در ۱۹۸۱م از ایوان غالب دهلی جایزهٔ غالب را دریافت کرد. در شعر، نخست، چرخ و پس از آن سرمد تخلص می‌کرد. بیش از هزار بیت شعر به‌زبان‌های فارسی و اردو سروده است. به کشورهای عراق، پاکستان، افغانستان و بنگلادش نیز سفر کرده است. از آثارش: تصحیح و مقدمه بر دیوان رکن صاین هروی به فارسی (پتنا، ۱۹۵۹م)؛ تدوین اشعار مولانا برهان‌الدین مظفر شمس بلخی (همراه با مقدمه‌ای به انگلیسی (پتنا، ۱۹۵۸م)؛ تدوین مثنوی واله و سلطان اثر شمس‌الدین فقیر دهلوی؛ مقدمه بر تذکرهٔ

ریاض‌الوفاق؛ مجموعهٔ مقالات دربارهٔ ادب فارسی به‌نام سلک کلک به‌فارسی و اردو (پتنا، ۱۹۷۲م)؛ معرفی دیوان منحصربه‌فرد مظفر اصلحی به انگلیسی؛ تدوین و مقدمه بر اشعار اکبر اله‌آبادی شاعر اردوزبان (۱۹۴۶م)؛ مقدمه بر فرهنگ فارسی زفان گویا و جهان پویا؛ مجموعهٔ اشعار با نام اعتبار نغمه؛ مجموعهٔ نه مقاله دربارهٔ ادب فارسی به نام چند تحقیقی مقالی به اردو (پتنا، ۱۹۷۶م)؛ «اردو دراما اوربهارکا اردو استیج» که دربارهٔ نمایش‌نویسان برجسته است (۱۹۷۸م)؛ شیرازهٔ وجود در شرح احوال سید حسن؛ سلک مضامین.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۷/۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۳/۱-۳۷۴؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، صص ۳۲۳-۳۳۱؛ محمدمحسن، «پروفسور سید حسن ایک سیمایی شخصیت»، بیاض (مجلهٔ تحقیقات فارسی) سال هشتم، شمارهٔ ۱، ۱۹۹۸م، صص ۲۲۸-۲۳۳؛ محمدشرف عالم، «استاد سیدحسن مرحوم دانشمند بزرگ زبان و ادبیات فارسی در هند» بیاض (مجلهٔ تحقیقاتی فارسی)، سال ۸، شمارهٔ ۱، صص ۲۳۴-۲۴۳؛ آینده، سال پانزدهم، ص ۸۳۹؛ همان‌جا، سال هجدهم، ص ۵۰۱؛ دانش، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ش، صص ۱۷۹-۱۸۱.

رسولی

سید سورتی (say.yed-e.su.ra.ti)، سید صلابت‌خان، ـ ۱۱۳۷ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سورت بود و دور نیست که از فرزندان یا نوادگان صلابت‌خان خواجه میرخوافی (ـ ۱۱۰۳ق)، از امرای بلندپایهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) که مدتی نیز متصدی بندر سورت بود، بوده باشد. سیدصلابت‌خان در دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) مدتی مقام میرآتشی یا داروغگی توپخانه را برعهده داشت و در اواخر این دوره از مقامش برکنار شد. برادران سید بارهوی (امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان و قطب‌الملک عبدالله‌خان) پس از برکناری فرخ‌سیر و برداشتن رفیع‌الدرجات به شاهی (۹ ربیع‌الآخر ۱۱۳۱ق)، جاگیر صلابت‌خان را، که ازجمله امرای هوادار فرخ‌سیر به‌شمار می‌آمد، ضبط کردند، ولی ظاهراً بعدها با وی بر سر مهر آمدند، چنان‌که قطب‌الملک عبدالله‌خان وقتی، پس از کشته‌شدن امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان، سلطان محمدابراهیم پسر رفیع‌الشأن را به شاهی برداشت (۱۱ ذوالحجهٔ ۱۱۳۲ق)، صلابت‌خان را به مقام میربخشی سوم گماشت. در جنگ میان عبدالله‌خان و سپاه محمدشاه گورکانی، که به شکست و اسارت عبدالله‌خان انجامید (محرم ۱۱۳۲ق)، صلابت‌خان از سرداران سپاه عبدالله‌خان بود. در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۹ ــ ۱۱۶۱ق)، چندی به‌رفاقت صمصام‌الدوله‌خان دوران به‌سر می‌برد. سیدصلابت‌خان امیری ادب‌دوست بود و «طبعی رسا و ذهن مستقیم داشته، بسیار خوش‌خلق و آرمیده و سخنور، دوست ــ دشمن‌شناس بود... دیوان پر از مضامین تازه و ایهام‌های لفظی... ترتیب داده.» در سخنوری از میرزا عبدالغنی‌بیگ قبول کشمیری اصلاح سخن می‌گرفت. در خانه‌اش در دهلی مجالس مشاعره ترتیب می‌داد و بیشتر سرایندگان در آن مجالس گرد می‌آمدند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۴۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۱۴۷-۱۵۱؛ تین تذکری، ۲۳۳-۲۳۴؛ الذریعه، ۴۸۲/۹؛ روز روشن، ۳۹۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۵۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۱؛ صبح گلشن، ۲۱۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۹/۲-۷۲۱؛ منتخب‌اللباب، ۸۱۲/۳، ۸۱۷، ۸۹۹، ۹۱۴، ۹۲۲، ۹۲۸؛ نشتر عشق، ۷۵۱/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 534.

برزگر

سیدشاه محی‌الدین ویلوری ← عبداللطیف قادری

سید عبدالله (say.yes.ab.dol.lāh)، محمد عبدالله فرزند حکیم سید نوراحمدشاه، منگلور ۱۹۰۶ ــ لاهور ۱۹۸۶م، ادیب و فارسی‌پژوه پاکستانی. تحصیلات مقدماتی را در ایبت‌آباد فراگرفت. در ۱۹۲۵م فوق لیسانس ادبیات فارسی، در ۱۹۳۳م فوق‌لیسانس ادبیات عرب گرفت و در ۱۹۳۵م با نوشتن پایان‌نامهٔ ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادب اردو از دانشگاه پنجاب لاهور شد. پس از چندی در ۱۹۳۸م در ایبت‌آباد به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۰م به سمت استادیار، در ۱۹۴۵م به سمت دانشیار و در ۱۹۵۳م به استادی زبان اردو رسید. وی در ۱۹۶۶م که ریاست کالج علوم شرقی لاهور را به عهده داشت بازنشسته شد. دکتر سید عبدالله، افزون بر تدریس در دانشگاه پنجاب، مشاغل ادبی دیگر نیز داشت. او عضو مؤسس آکادمی ادبیات پاکستان، معتمد عمومی آکادمی اردو پاکستان، مدیر ادارهٔ تألیف و ترجمهٔ دانشگاه پنجاب، عضو انجمن ترقی اردوی لاهور، عضو

مجلس منتظمین ادارهٔ تحقیق اسلام اسلام‌آباد، عضو ارشد زبان ملی، عضو مجلس زبان اداری پنجاب، مؤسس و رئیس افتخاری کالج اردو در لاهور بود. وی، افزون بر تدریس در دانشگاه، به تحقیق و تألیف نیز پرداخته است. از آثارش: اردو ادب جنگ عظیم کی بعد؛ سرسید احمدخان اور ان کی رفقا؛ میرامن سی عبدالحق تک؛ خزائن مخطوطات که فهرست مشروح نسخه‌های خطی عربی و فارسی و اردوی دانشگاه پنجاب لاهور است؛ مقدمه و تحشیهٔ لطائف‌نامهٔ فخری هروی، فارسی؛ مکاتیب غالب و غمگین؛ تصحیح نوادرالالفاظ سراج‌الدین علی‌خان آرزو که فرهنگ‌نامهٔ فارسی به اردو است؛ شعرائی اردو کی تذکری، ولی سی اقبال تک؛ تصحیح و چاپ تذکرهٔ مردم دیده تألیف عبدالحکیم حاکم لاهوری (لاهور، ۱۳۳۹ش / ۱۹۶۱م)؛ تذکره‌نگاری کا فن اور اردو ادب؛ ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه که محمداسلم‌خان آن را به فارسی ترجمه کرده و ترجمهٔ او با نام ادبیات فارسی در میان هندوان در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۷۱ش). دکتر سید عبدالله افزون بر این آثار، سی و دو اثر در زمینهٔ ادبیات اردو و فارسی دارد و نود مقالهٔ ادبی و تاریخی او نیز در مجله‌های مختلف و مجموعه‌ای از مقالات او با نام فارسی زبان و ادب به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۷م). وی در مولوی‌شناسی و اقبال‌شناسی نیز شهرت داشته است و به پاس خدمات ارزنده‌اش در ۱۹۶۰م از رئیس‌جمهور پاکستان «تمغهٔ صدارتی» و در ۱۹۶۱م از دولت ایران نشان سپاس دریافت کرد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۳۰-۲۳۲؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۵۹؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۶۰؛ زندگی‌نامه، ۱۱۷-۱۱۸؛ گنج شایگان، ۷۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۵/۱؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۸۵؛ دانش، شمارهٔ ۸، سال ۱۳۶۵ش، ص ۱۸۶.

فتح‌نیا طبری

سیدمحمد بلگرامی ← شاعر بلگرامی

سید محمد گیسودراز ← گیسودراز

سیرالاقطاب (si.ya.rol.aq.tāb)، کتابی به‌فارسی در سرگذشت بیست و هفت تن از مشایخ چشتی از الله‌دیه / دیا بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ بینا حکیم چشتی عثمانی. الله‌دیه، که تبار خود را، به هفت پشت، به جلال‌الدین پانی‌پتی (ـ ۷۶۵ق) از مشایخ گروه چشتیان می‌رساند، در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق)، در کیرانه نزدیک پانی‌پت می‌زیست و عمویش حکیم شیخ‌حسن (پسر شیخ بینا) مخاطب به مقرّب‌خان حاکم پتنا بود (مقرب‌خان در ۱۰۲۷ق به صوبه‌داری بهار منصوب شد). وی مرید شیخ‌اعلی پانی‌پتی (ـ ۱۰۳۳ق) بود و مجموعه‌ای از ملفوظات پیر خود را تحت عنوان جواهر اعلی گردآورد که قطعاتی از آن در سیرالاقطاب آورده شده است. الله‌دیه تألیف سیرالاقطاب را در ۱۰۳۶ق آغاز کرد و در ۱۰۵۶ق آن را به‌انجام رسانید. وی در دیباچهٔ کتاب از دو برادر خود شیخ قاسم و شیخ‌فضیل یاد می‌کند و می‌گوید همراه آن‌دو در رکاب شاه‌جهان در لشکرکشی به کابل (۱۰۵۶ق) حضور داشته است. وی همچنین در ذیلی که بعدها به کتابش افزود از خوابی که در ۱۰۶۹ق در اجمیر دیده بود یاد می‌کند. سیرالاقطاب زندگینامهٔ بیست و هفت تن از پیران چشت را بدین ترتیب دربردارد: ۱ـ علی‌بن ابی‌طالب، ۲ـ حسن بصری، ۳ـ عبدالواحد بن زید، ۴ـ فضیل بن عیاض، ۵ـ ابراهیم ادهم، ۶ـ حذیفهٔ مرعشی، ۷ـ هبیرهٔ بصری، ۸ـ علو مسعود دینوری، ۹ـ ابواسحاق شامی، ۱۰ـ ابواحمد چشتی، ۱۱ـ ابومحمد چشتی، ۱۲ـ ابویوسف چشتی، ۱۳ـ مودود چشتی، ۱۴ـ حاجی شریف زندیی، ۱۵ـ عثمان هارونی، ۱۶ـ معین‌الدین حسن سجزی، ۱۷ـ قطب‌الدین بختیار اوشی، ۱۸ـ فریدالدین مسعود اجودهنی، ۱۹ـ علاءالدین علی صابر، ۲۰ـ شمس‌الدین ترک پانی‌پتی، ۲۱ـ جلال‌الدین بن محمود پانی‌پتی کازرونی چشتی عثمانی، ۲۲ـ خواجه شبلی پانی‌پتی، پسر پیرقبلی، ۲۳ـ عبدالقدوس پانی‌پتی، پسر پیرقبلی، ۲۴ـ عبدالکبیر اولیاابن‌عبدالقدوس پانی‌پتی، ۲۵ـ عثمان زنده‌پیر، پسر پیرقبلی، ۲۶ـ نظام‌الدین، پسر پیرقبلی و ۲۷ـ شاه اعلی، پسر پیر قبلی. این تذکرهٔ مشایخ در ۱۳۰۶ق و ۱۸۷۷م در لکنو به‌چاپ رسیده است. سیرالاقطاب دست‌کم سه‌بار به اردو برگردانیده شده است مترجمان آن عبارتند از مصطفایی بیگم حیدرآبادی با نام تذکرهٔ خاصان خدا (لاهور، ۱۳۹۷ق)، محمدعلی‌جویا (لکنو، ۱۳۰۵ق)، و محمد معین‌الدین دردایی (کراچی، ۱۳۸۲ق).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۷۷/۴؛ ۵(۳)/۱۵۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۹/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۱۵-۲۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۵/۱؛ فهرست مشترک

نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۱۵/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۸۵/۳-۲۱۸۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/358-359; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 73; *Mughals in India*, 68.

برزگر

سیرالاولیا فی محبةالحق جل و علا (si.ya.rol.aw.li.yā. fi.mo.hab.ba.tel.haq.jal.la.va.a.lā)، کتابی عرفانی به‌فارسی از سید محمدبن نورالدین مبارک کرمانی (ـ ۷۹۰ق)، معروف به میرخرد. مؤلف این اثر را در شرح احوال مشایخ چشتیه، به ویژه نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق)، قطب‌الدین بختیار کاکی (ـ ۶۳۴ق) و فریدالدین شکرگنج (ـ ۶۷۰ق) در ده باب تألیف کرده است. در ضمن مطالب سودمندی دربارهٔ شاعران و ادیبان آن‌عصر، چون امیر خسرو دهلوی، امیرحسن دهلوی و ضیاء برنی و همچنین نکات مفیدی در مطالب تاریخی دارد. باب ششم تا دهم آن دربارهٔ مبانی اعتقادات صوفیه است. میر خرد این کتاب را به نام فیروزشاه تغلقی (۷۵۲ ـ ۷۷۰ق) تألیف کرد. سیرالاولیا چندین‌بار به چاپ رسیده است (دهلی ۱۳۰۲، ۱۳۳۲، اسلام‌آباد ۱۳۹۸ق). یک بار دیگر نیز به کوشش اعجازالحق قدوسی با تعلیقات در ۱۴۰۰ق در لاهور چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۱۵/۳-۱۳۱۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۷/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۵۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۱۴-۲۱۵، ۴۰۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۰۵/۱۱-۸۰۶؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲۳/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/976; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/941, 943.

حجتی

سیرالعارفین (si.ya.rol.ā.re.fin)، کتابی عرفانی به‌فارسی از حامدبن‌فضل‌الله جمالی کنبوهی دهلوی (ـ ۹۴۲ق)، معروف به درویش جمالی / شیخ جمالی / ملا جمالی. سیرالعارفین در بیان احوال سیزده‌تن از مشایخ بزرگ چشتیه در بیست بخش به‌نام‌های خواجه معین‌الدین سگزی (ـ ۶۳۳ق)، بهاءالدین زکریای مولتانی (که بنیادگذار سلسلهٔ سهروردیان مولتان است و چشتی نیست)، فریدالدین مسعود، معروف به گنج شکر (ـ ۶۷۰ق)، صدرالدین عارف، نظام‌الدین محمد بدایونی (ـ ۷۲۵ق)، رکن‌الدین ابوالفتح بن صدرالدین عارف، حمیدالدین ناگوری، نجیب‌الدین متوکل، جلال‌الدین محمود اودهی، جلال‌الدین بخاری، مخدوم جهانیان (ـ ۷۸۵ق) و سماءالدین کنبو (ـ ۹۰۱ق) است. این کتاب میان سال‌های ۹۳۷ تا ۹۴۲ به نام همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) تألیف شد. سیرالعارفین به همت محمدایوب قادری و با مقدمهٔ پیرحسام‌الدین راشدی در ۱۳۹۵ق به اردو ترجمه شد (لاهور، ۱۳۹۶ق).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۲/۵، ۱۶۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۰۴/۱-۳۰۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۰۵/۱؛ ۸۰۹/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۲۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۴/۱۱-۸۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۸۸-۲۱۸۹؛ مرآت‌العلوم، ۴۲/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/354, 355; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 2/489; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 71; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/970.

حجتی - مژدهی

سیرالمتأخرین ← غلام‌حسین‌خان طباطبایی

سیرالمنازل (say.rol.ma.nā.zel)، کتابی به فارسی در تاریخ شاه‌جهان‌آباد از میرزا سنگین‌بیگ فرزند علی‌اکبربیگ، نویسنده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. مؤلف با چارلز متکالف از خدمتگزاران کمپانی هند شرقی انگلیس دوستی داشته و این اثر را به درخواست او در ۱۲۳۶ق / ۱۸۲۰م تدوین کرده است. مقدمه در مدح چارلز متکالف و زمان احداث بناهای تاریخی در دهلی است. سپس مؤلف به شرح نواحی مختلف دهلی، گنج‌ها، دروازده‌ها، بازارها، دکان‌ها، حویلی‌ها، باغ و باغچه، محلات، دژها، مدرسه‌ها، مساجد، درگاه‌ها، مقبره‌ها، مزارها و جز آن

پرداخته است. مؤلف برخی از مطالب را از روی کتیبه‌هایی که به چشم دیده، آورده و از اطلاعات نواب شمس‌الدوله ذوالفقارالملک میرزا محمدخان بهادر ظفرجنگ، امیر ایرانی، که در روزگار محمد اکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) منصب بخشیگری داشته بهره برده است. این اثر با تصحیح، مقدمه و ترجمهٔ به اردو از شریف حسین قاسمی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۴۰۲ق).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۴۰۸؛ سیرالمنازل؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۵۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲/۱۰، ۵۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۶۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵-۲۲۶؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/431-432; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 543; *Mughals in India*, 431.

فتح‌نیا طبری

سیرتی قزوینی (si.ra.ti-ye.qaz.vi.ni)، میرزا محمدحسین غفاری، ز ۱۰۴۱ق، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. از بزرگزادگان قزوین بود و به هند کوچید و به ملازمت شاهزاده پرویز (ــ ۱۰۳۵ق)، پسر دوم جهانگیر گورکانی، پیوست و نزدش منصب و مقام یافت. پس از مرگ شاهزاده (در برهانپور دکن در ۱۰۳۵ق)، مدتی در بنگال و سپس چندی در پتنا به‌سر برد. در ۱۰۴۱ق که میرزا محمدصادق مینای اصفهانی صبح صادق را می‌نگاشت سیرتی، به لاهور شتافته بود تا از آن‌جا برای گزاردن حج به حجاز سفر کند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۴۵؛ الذریعه، ۴۸۳/۹؛ شام غریبان، ۱۲۶؛ صبح گلشن، ۲۱۴؛ کاروان هند، ۵۹۶-۵۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۶/۲-۶۷۷.

برزگر

سیری غزنوی (sey.ri-ye.qaz.na.vi) / سجاوندی، ــ ۹۷۹ق، قاضی، فقیه و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برخی وی را غزنوی و نبیرهٔ خان‌اعظم کوکه‌ای، از امرای جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق)، گفته‌اند و برخی نیز او را شاعری سجاوندی دانسته‌اند که در روزگار جلال‌الدین اکبر، پس از سفر حج، به هند کوچید و نزد خان اعظم راه یافت. سیری در عروض، قافیه و معما چیره‌دست بود. ابیاتی از اشعار او در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۴۵؛ الذریعه، ۴۸۴/(۲)۹؛ روز روشن، ۳۸۲؛ شام غریبان، ۱۲۲-۱۲۳؛ منتخب‌التواریخ، ۲۴۰/۳-۲۴۱؛ نشتر عشق، ۷۳۰/۲-۷۳۱؛ نگارستان سخن، ۴۳؛ هفت اقلیم، ۳۶۵/۱.

م.اسماعیل‌پور

سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر دلیرجنگ ← عبدالصمدخان

سیف‌الدین کشمیری (say.fod.din-e.kaš.mi.ri)، میرزا احمد فرزند میرزا احد، سدهٔ سیزدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۶م وقایع‌نویس دربار مهاراجه گلاب سنگه والی کشمیر شد و تا ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م در این‌کار ماند. میرزا سیف‌الدین در ۱۲۷۶ق / ۱۸۵۹م به سفارش سرگرد جان هیچر کتابی به فارسی به‌نام موجزالتواریخ / خلاصةالتواریخ / تاریخ کشمیر نوشت. این اثر تاریخ فشردهٔ کشمیر از آغاز تا ۱۲۷۷ق است. وی در تدوین این اثر چندان توجهی به روایات اساطیر نداشته، بلکه بیشتر به رویدادهای معتبر تاریخی نظر داشته است. سیف‌الدین در نوشتن این اثر از کتاب‌هایی مانند راج ترنگینی و تاریخ‌های کشمیر نوشتهٔ حیدر ملک چادوره، خواجه محمد اعظم دیده‌مری، ناراین‌کول عاجز، میر سعدالله شاه‌آبادی و پاندت بیربل‌کاچرو بهره برده است.

منابع: راج ترنگینی، ۲۸-۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۱/۲، ۱۳۵۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 533; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/685.

فتح‌نیا طبری

سیف‌الدین محمد الوری ← فانوس خیال

سیف‌الرحمان سیفی (say.for.rah.mān-e.say.fi)، فرزند عبدالرحمان، گوگیره در ساهیوال پاکستان ۱۹۴۵م ــ ، فارسی‌پژوه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی، اردو و پنجابی گرفت. به زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، پنجابی، سرائیکی و بوهاری مهارت دارد. سیف‌الرحمان مدال بهترین استاد و از آکادمی شهری دفاع لاهور پاکستان نشان زرین دریافت

کرد. وی استاد یار و رئیس گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی زمیندار و گجرات است. از آثارش: نظم مستزاد به زبان فارسی به عنوان (ایران بهشت است)؛ غزلیات به‌زبان فارسی؛ سه مجموعهٔ کلام به اردو (اُرثی هونی لمحی، ریت کی سیرهیان، کرنون کی تلوار)؛ یک مثنوی به زبانی پنجابی در ۲۰۰۰ بیت؛ مقالات دربارهٔ ایران و ادبیات فارسی.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۲۳؛ گنج شایگان، ۸۰؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۳۱، ص۱۳۲.

رسولی

سیف‌الله‌خان (say.fol.lāh.xān)، ـ ۹ ذوالقعده ۱۱۴۲ق، حاکم تته (سند) در ۱۱۳۷ ــ ۱۱۴۲ق. از امرای بلندپایهٔ فرخ سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) و جانشین او محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بـود. نـخست در دسـتگاه ابـراهـیم‌خان پسـر علی‌مردان‌خان، منصب یساولی داشت. در ۱۱۲۷ق به‌سمت بخشی چهارم منصوب شد. پس از مرگ نواب مهابت‌خان کاظم (۱۱۳۵ق)، حاکم تته (۱۱۳۲ ــ ۱۱۳۵ق)، از سوی محمدشاه گورکانی پادشاه هند به حکومت تته گماشته شد. سیف‌الله‌خان در ابتدا عبدالسمیع‌خان برادر شاه عبدالغفور هاله‌کندی را به نیابت خود از دهلی به تته فرستاد. سپس خود در ذوالقعدهٔ ۱۱۳۷ق وارد آن‌جا گردید و حکومت تته را به دست گرفت. وی امیری دانشمند و ماهر در علوم عقلی و نقلی بود و در زمانش شهر تته و منطقهٔ اطراف آن رونق فراوان گرفت. در زمان او شمار زیادی از شعرا و ادبا و فضلا در تته به سر می‌بردند. آن‌ها یا همراه نواب سیف‌الله‌خان به تته آمده یا از پیش در آن‌جا بودند، ولی همگی آن‌ها از توجه و عنایت سیف‌الله‌خان بهره‌ور می‌شدند. از جملهٔ اینان می‌توان از مولوی اسدالله‌بن‌ملک برخوردارخان، محمدشفیع بیدل مولتانی، میرعبدالرسول رسول بارهوی، اللهوردی‌بیگ شهامت، میرعبدالغفار صهبای تبریزی، میان‌محمد عارف منشی تتوی، میرعبدالقدوس شیرازی (ــ ۱۱۴۶ق) و لطف‌علی‌خان میرمحمد شفیع همت رضوی بهکری (ــ ۱۱۴۴ق) نام برد. وی مذهب تشیع می‌ورزید و در تته «مذهب تشیع را خیلی رواج داده و در اوامر و نواهی مساعی جمیله به کار برده، جملهٔ مسکرات را مستور و منهی کرده بود. گویند لاقیدی به‌حضورش رفته گفت: نواب معشوقهٔ ما را چرا از ما بریدید، که بدون وی ما بی‌طاقتیم؟ اراده از بنگ بود؟ در جواب فرمود: معشوقهٔ شما دربه‌در هرزه‌گرد شده بود، مستورش کردم.» (تحفة‌الکرام، ۳۷۴) به بیماری فتق درگذشت و در موضع جلوه‌گاه امامین در گورستان مکلی در تته به خاک سپرده شد. صادق‌علی‌خان، پسر سیف‌الله‌خان و ممدوح محسن تتوی، نیز به حکومت تته رسید (۱۱۴۹ ــ ۱۱۵۱ق) و آخرین حاکم تته است که گماشتهٔ پادشاه گورکانی هند بوده است و پس از او حکومت به دست نورمحمدخان عباسی، معروف به خدایارخان، از خاندان کلهورهٔ سند افتاد. محمدتقی‌خان پسر دیگر سیف‌الله‌خان نیز امیر نام‌دار و ادب‌دوست و ممدوح محسن تتوی بود و خود نیز به‌فارسی شعر می‌سرود عاشق تخلص می‌کرد و صاحب دست‌کم دو اثر، یکی در عقاید اهل تشیع (تألیف در ۱۱۵۴ق) و دیگری به‌نام خزانهٔ صائب (۱۱۵۱ق)، بوده و تا ۱۱۵۷ق که در تته عمارتی بنا کرده بود زنده بوده است.

منابع: تاریخ سنده، ۲/۲۴۲،۲۴۳،۲۴۴،۳۷۶،۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۳ـ۳۷۷، ۴۲۱ـ۴۲۲؛ لبّ تاریخ سنده، ۱۰۸ـ ۱۰۹؛ مطلع انوار، ۲۹۶ـ۲۹۷؛ مقالات‌الشعرا، ۷۶،۱۰۵،۱۳۲، ۲۲۴، ۲۵۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۶۵۰، ۶۹۰،۷۶۳،۸۲۸، ۸۷۴.

برزگر

سیف‌الله هروی (sey.fol.lāh-e.ha.ra.vi)، فرزند خواجه نظام‌الدین احمد فرزند محمد مقیم، ز ۱۰۲۶ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. فرزند نظام‌الدین احمد (ــ ۱۰۰۳ق) نویسندهٔ طبقات اکبری است. از آثارش: مرآت الوحدت (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۱ق‌ف۱۳۱) که در ۱۰۲۶ق در سه اصل نوشته شده است: (۱ــ اثبات وحدت وجود و نفی اثنینیت؛ ۲ــ رفع کثرات دنیا و سؤالات و اثبات وحدت وجود؛ ۳ــ رد کثرت و سؤالات عقبی و اثبات وحدت وجود) و خاتمه در حقیقت انسان و تاریخ انجام کتاب؛ جواهرالاسرار (نسخهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۵۵۲) که مجموعهٔ بیست پرسش و پاسخ فلسفی با دید عرفانی است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۹۵۱ـ۹۵۲، ۹۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲/۵۱۰.

برزگر

سیف‌خان، سیف‌الدین محمود معروف به فقیرالله ← فقیرالله

سیف خدانمایی (sayf-e.xo.dã.no.mã.i)، سید محمد تنویرالدین فرزند سید محمد اسماعیل، معروف به ذبیح‌الله شاه‌الحسنی والحسینی خدانمایی، سدهٔ بیستم میلادی، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. در زادگاهش حیدرآباد به تحصیل پرداخت. از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ حسابداری و فوق لیسانس زبان و ادبیات عرب و فارسی گرفت. با نوشتن پایان‌نامهٔ تصحیح و تدوین درر نظامی از ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا، از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ زبان دریافت کرد. راهنمای وی در این پایان‌نامه محمدیعقوب عمر بود. خدانمایی مدرسهٔ نظامیهٔ کامل‌الحدیث را به‌پایان برد. مدرس زبان فارسی در دانشکدهٔ بانوان است. از ۱۳۷۳ش در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه عثمانیه به تدریس سرگرم است. اثر وی انوارالتنویر، کتاب دستور زبان فارسی است (حیدرآباد، ۱۳۶۸ش). از وی مقالاتی به زبان اردو و فارسی به چاپ رسیده است.

منابع: خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۵۵، صص۱۳ـ۱۴؛ نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸، ص۱۷۶.

رسولی

سیف کشمیری، سیف‌خان پسر تربیت‌خان ← فقیرالله

سیفی لاهوری (sey.fi-ye.lã.hu.ri)، میان سیف‌الله، حـ ۱۱۴۵ ــ پس از ۱۲۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در امین‌آباد هند می‌زیست و پس از شصت سالگی در ۱۲۰۵ق منظومه‌ای به نام بهرام‌نامه سروده است که در داستان عشق بهرام پسر شاه بنگاله و زهره دختر وزیر بنگال است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌هایی مانند کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به شماره‌های شیرانی ۳۲۵۵/۲۵۰ و شیرانی ۵۶۶۸/۲۳۴۹/۱) و کتابخانهٔ گنج‌بخش (به شمارهٔ ۱۲۷۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۷۶/۳ـ۲۸۰؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قارهٔ در دوره تیموریان، ۲۴۹ـ۲۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۱۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۷۱/۴.

برزگر

سیل‌چند (sil.čand)، لاله، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که در کالج دهلی تحصیل می‌کرد. از آثارش: تفریح‌العمارات / احوال عمارات مستقر دارالخلافه / تاریخ اکبرآباد که آن‌را در ۱۲۴۱ق / ۱۸۲۵م به‌درخواست مأموران مالیات انگلیس نوشت. سیل‌چند در آن به ساختمان‌های اکبرآباد / آگره، چگونگی ساختمان‌ها و تاریخ آن‌ها، به‌ویژه بناهایی که در روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) ساخته شده و همچنین به تاریخ شهر، تاریخ مسجدها، باغ، مسجد جامع، عمارت چهل ستون، خانهٔ نصرت‌جنگ، خانهٔ راجه‌مان سنگه، مبارک منزل و جز آن پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۰۳۰ / ۴۰۸۲ در کتابخانهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ تاریخ آگره و فتحپور سکری در تاریخ آگره که در آن تصویری از تاریخ سیاسی روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) و نقش مادهو رائو سندیه، سرکردهٔ مراته‌ها، به‌دست داده است.

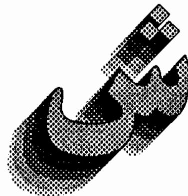
منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۲۰، ۲۳۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۶۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۳/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۴۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۹۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1031; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 573; *Persian Literature*, C.A.storey, 1/693; *Mughals in India*, 451.

فتح‌نیا طبری

سیل نیشابوری، جمال‌الدین ← اخباری نیشابوری

سیوستانی، جان‌محمد ← جان‌محمد سیوستانی



شاپور تهرانی (ša.pur-e.teh.rā.ni)، آقا شاپور فرزند خواجه جواجگی فرزند خواجه محمدطاهر فرزند خواجه ارجاسب امیدی، ــ ۱۰۳۰ / ۱۰۴۸ق، شاعر ایرانی. تقی کاشی نام او را در خلاصة‌الاشعار، شرف‌الدین و والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعراء ارجاسب آورده است. شاپور از یکی از خاندان‌های بزرگ و ادب‌پرور تهران بود و نیاکانش در دولت صفوی و گورکانی هند مقامی بلند داشتند. وی خواهرزادهٔ خواجه شیخ‌علی تهرانی، متخلص به امیدی (ــ ۹۲۹ق)، بود. میرزا محمدشریف هجری عمو و اعتمادالدولهٔ جهانگیری پدر نورجهان‌بیگم (همسر جهانگیر) پسر عمویش و امین احمد رازی، مؤلف هفت اقلیم، پسر عموی دیگرش بود. وی پس از فراگیری مقدمات علم ادب، در همان جوانی با تخلص فریبی شعرگویی آغاز کرد. تقی‌الدین اوحدی بلیانی صاحب تذکرهٔ عرفات‌العاشقین، با وی معاصر و معاشر بود و در آغاز جلوس شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) در قزوین با وی دیدار کرد. شاپور در حدود بیست سالگی دیوانی نزدیک به ده‌هزار بیت گردآورده بود. در ۹۹۶ق برای تجارت به هند رفت و به یاری اعتمادالدوله به دربار جهانگیر راه یافت و در لاهور ملازم میرزا جعفر آصف‌خان شاعر روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و پس از وی ملازم جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) شد. در این سال‌ها تتبع دیوان بابافغانی می‌کرد. در ۱۰۰۳ق به وطن بازگشت و در ۱۰۱۹ق به‌همراه یادگار علی سلطان (ــ ۱۰۲۴ق) پرده‌دار جهانگیرشاه به هند رفت. چون در شاعری نامی برآورده بود، توانست سبب شناسایی طالب آملی به غیاث‌الدین محمد اعتمادالدوله شود. وی چند سال پس از درگذشت دوست و حامی‌اش آصف‌خان (ــ ۱۰۲۱ق)، در ۱۰۲۵ق به تهران بازگشت. پیش از بازگشت، عبدالنبی فخرالزمانی صاحب تذکرهٔ میخانه وی را در لاهور دیده بود و می‌گوید که در آن‌هنگام تخلص خود را از فریبی به شاپور برگردانیده بود. گویا در این سفرِ خود به ایران بود که دیوانش را به خدمت نورالدین قمی (ــ ۱۰۴۱ق) از امرای جهانگیرشاه، فرستاد. سپس به سفر حج رفت و پس از بازگشت، تقی اوحدی در اصفهان با او دیدار کرده و با هم دیوان سنایی را مقابله کرده‌اند. شاپور در بیشتر انواع شعر دست داشت و غالب قصایدش در مدح امامان شیعه است. غزل را به شیوهٔ مولانا شهیدی قمی می‌سرود. وی تخلص سومی نیز به نام شاه‌فور داشت. از آثارش: مثنوی خسرو و شیرین که ناتمام مانده و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۸۴۴ در کتابخانهٔ ملی ملک نگه‌داری می‌شود؛ دیوان اشعار نزدیک به ۱۵هزار بیت در قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، رباعی، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند. نسخه‌هایی از آن به‌شمارهٔ SUPP.756 در کتابخانهٔ ملی پاریس، به‌شمارهٔ or.3324 و Add.7816 در موزهٔ بریتانیایی و به‌شمارهٔ ۴۸۵۵ در کتابخانهٔ ملی ملک یافت می‌شود. طالب آملی در غزلی شاپور و شعر او را ستوده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۰۸۲-۱۰۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۹۷/۵-۱۱۱۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۱۳/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۴۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۲-۱۷۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۳۷-۲۳۸؛ دیوان طالب آملی، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۷۰۸؛ الذریعه، ۴۹۰/۹؛ ۱۶۷/۱۹؛ ریاض‌العارفین،

آفتاب‌رای، ۳۳۲/۱؛ سرو آزاد، ۵۱-۵۳؛ شام غریبان، ۱۳۷-۱۳۹؛ شعرالعجم، ۱۴۶/۴-۱۴۹؛ شمع انجمن، ۲۲۹-۳۳۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۳۷، شمارهٔ ۱۷۰؛ صیادان معنی، ۸۹۷-۹۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۹۷/۷-۷۹۹؛ ۱۴۳۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۸۶/۴؛ کاروان هند، ۵۵۹/۱-۶۱۳؛ مأثرالکرام، ۵۱-۵۳؛ مجمع‌الخواص، ۲۰۱-۲۰۳؛ مجمع‌الفصحا، ۲۳/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۹۵۴/۲-۹۶۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۴؛ میخانه، ۵۳۵-۵۴۴؛ نتایج‌الافکار، ۳۷۵-۳۸۳؛ نشتر عشق، ۸۱۸-۸۲۰؛ هفت اقلیم، ۷۳/۳-۷۸؛ همیشه‌بهار، ۱۳۰-۱۳۱؛ ذبیح‌الله صفا، «خواجه شاپور تهرانی و خاندان او»، ایران نامه، سال یکم، شمارهٔ ۴، صص۵۰۲-۵۱۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 559-560.

حجتی

شادان بلگرامی (šā.dān-e.bel.ge.rā.mi)، بساون‌لال فرزند نین سنگه / رای، ز۱۲۴۱ق / ۱۸۲۵م، دبیر، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خدمت سرکردهٔ افغان امیرالدوله محمدامیرخان (ــ ۱۲۵۰ق)، بنیادگذار و فرمانروای ایالت تونک در راجستان، به‌سر می‌برد و به فرمان هم‌او در ۱۲۴۰ق/ ۱۸۲۴م کتابی به نام امیرنامه در تاریخ وی نگاشت. امیرنامه در چهار باب (۱ــ در ذکر نیاکان امیرخان، ۲ــ فرمانروایان هم‌روزگار او، ۳ــ جنگ‌های وی و ۴ــ پیمان صلح او با انگلیسی‌ها در ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۷م و تنظیم امور ملک) است و چون بساون‌لال خود شاهد بسیاری از رویدادها بود کتاب تاریخش ارزش و اهمیت فراوان دارد. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1753)، موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.451) و کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ 523 فهرست) در دست است. ترجمهٔ انگلیسی امیرنامه از هنری‌توبی پرنسب در ۱۸۳۲م در کلکته به چاپ رسیده است. ترجمهٔ اردوی آن از دیبی پرشاد کایسته نیز در ۱۳۲۷ق در دهلی چاپ شده است. شادان به اردو هم شعر می‌سرود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۶۵؛ سخن شعرا، ۲۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۷/۸؛ ۵۵۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۶/۲؛ مجموعهٔ نغز، ۳۳۸/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1019; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 2/76-77; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 72; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 125; *Mughals in India*, 107; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/691.

برزگر

شادان بلگرامی (šā.dān-e.bel.ge.rā.mi)، سید اولادحسین فرزند سید تفضل حسین نقوی فرزند فداحسین نقوی بخاری بلگرامی، آره از توابع شاه‌آباد در استان بهار هند ۱۲۸۷ / ۱۸۶۹ ــ رامپور ۱۳۶۷ق / ۱۹۴۸م، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. سلسلهٔ نسب وی با سی و چهار واسطه به امام علی‌النقی (ع) می‌رسد. از نیاکان وی سید محمد بن سید محمود از سامره به بخارا کوچید و پس از آن سید جلال‌الدین، از نوادگان سیدمحمد از بخارا به مولتان رفت و در اوچ سکنی گزید. سید جلال سه فرزند به نام‌های سید احمد کبیر، سید بهاءالدین و سید محمد داشت. سید احمد کبیر دو فرزند به نام‌های مخدوم جهانیان جهانگشت و سید صدرالدین، معروف به قطب‌الاقطاب راجو قتال داشت و شادان بلگرام از نوادگان صدرالدین است. از اخلاف سید جلال‌الدین بخاری، سید کمال‌الدین فرزند سید محمد اصغر، همراه فرزندان و نوادگان خود از جمله شادان سه ساله و پدر و مادر وی از اوچ به بلگرام کوچیدند و نزدیک امام بارگاه بزرگ آقا سکنی گزیدند و به‌نام اوچ آن‌جا را اوچی‌مندی نام نهادند و شادان تا پایان زندگی‌اش در آن‌جا به سر برد. شادان از پنج سالگی نزد پدربزرگش دانش آموخت و در ده‌سالگی در یکی از مدارس بلگرم نزد غلام‌حیدر ارشد بلگرامی و مولوی کرارعلی بلگرامی به تحصیل سرگرم شد. وی آموزش زبان فارسی و عربی را از هشت‌سالگی آغاز کرد. شادان آثار فارسی، مانند اسکندرنامه، یوسف و زلیخا، گلستان، بوستان و آثار ابوالفضل علامی و عرفی شیرازی را نزد پدربزرگش فرا گرفت. زبان فارسی را نزد میر بهادرعلی و سید وارث علی بلگرامی آموخت. در ۱۸۸۲م به همراه شوهرخواهرش سید حسین لکنویی، مشهور به شمس‌العلما بحرالعلوم، به لکنو رفت و به فراگیری زبان انگلیسی سرگرم شد. از مدرسهٔ عالی سینتنال دیپلم گرفت و در مدرسهٔ عالی اسلامی لکنو کلاس نهم را به پایان رسانید. شادان،

کتاب‌های درسی فارسی دبیرستان و مقطع دیپلم را نـزد مـیرزا محمدهادی رسـوا فـرا گـرفت. در ۱۹۸۲م در لکـنو نـزد مـیرزا ابوتراب کشمیری صرف و نحو و شرح تهذیب آموخت و نـزد مولوی سید حسین به تکمیل دروس خود پرداخت. در ۱۸۹۳م در مدرسهٔ راجـه صـاحب مـحمودآباد، در کـلاس پـنجم زبـان انگلیسی و پس از آن کتاب‌های عربی و فارسی مربوط به دورهٔ دانشگاه پنجاب را درس می‌داد. در ۱۸۹۵م درجهٔ منشی و دیپلم زبان انگلیسی دریافت کرد. در ۱۸۹۶م دوره‌های منشی عالم و مولوی عالم و در ۱۸۹۷م دورهٔ منشی فاضل را به پایان برد و تا ۱۸۹۹م به تدریس سرگرم بود. از ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۳م در مدرسهٔ عالی ایالت رامپور بـه تـدریس زبـان فـارسی مـی‌پرداخت. در ۱۹۲۳م در دانشگاه پـنجاب لاهـور درس مـی‌داد و در ۱۹۳۸م بازنشست شد. هـمزمان بـا بـازنشستگی شـادان، شـاگـردش سیدمحمدنقی شادمان لکنویی در رامپور درگذشت و شادان تا پایان زندگی به جای وی به تدریس زبان فارسی در مدرسهٔ عالی رامپور پرداخت. شاگردان وی میرزا محمدهادی عزیز لکـنویی (ـ ۱۹۳۵م)، وجاهت حسین عندلیب شـادانـی (ـ ۱۹۶۹م)، مولانا سید محمددهلوی، سید بن حسن صاحب جارچوی (ـ ۱۹۷۳م)، عابد علی عابد، مـحمد بـاقر سـلمانی، مـحمدطاهر سلمانی، بیداربخت، سید ذوالفقارعلی بـخاری، حـامد حسـن قادری بـجهرانـی اونـی، سـید مـحمد ایـوب، کـوکب شـادان، ابوالحسن سیف شادانی فتحپوری، عبدالعزیز میمن راجکوتی، باقرعلی‌خان نجفی لندنی لکنویی، تـاجور نـجیب‌آبادی، سـید ظفر مهدی جائسی، سید اختر علی تلهری، سید محمد نـصیر شادانی، خورسند بهادر سیاح، محمد محمود شادانـی، مـفتی محمد والاگوهر شادانی، سید سلطان حسـین فـرید، آقـامیرزا محمدنقی قزلباش گلشن شادانی رامپوری، میرزا حبیب‌الله بیگ شادانی، محمد اقبال صافی و اصغر علی شادانی بودند. شادان از ۱۸۹۲م به سرودن شعر پرداخت و از اصطفی خورشید اصلاح سخن می‌گرفت. در آغاز ناشاد و سپس شادان تخلص می‌کرد. در سرودن شعر از غالب دهلوی پـیروی مـی‌کرد. در فـن عـروض مهارت داشت. برخی از غزل‌های شادان در مجلهٔ انتخاب بـه چاپ رسیده است. از وی قطعات تاریخ فراوان بـه جـا مـانده است. از آثارش: شرح درهٔ نادره؛ تصحیح و تحشیهٔ شرح دیباچهٔ درهٔ نادره؛ خلاصهٔ درهٔ نادره؛ انتخاب درهٔ نادره با تصحیح و حواشی (برای نصاب دورهٔ منشی فاضل)؛ شرح معمیات حدایق‌البلاغه به‌نام کشف‌المعضلات؛ خـلاصهٔ تـاریخ وصـاف؛ شـرح تـاریخ وصاف؛ فرهنگ تـاریخ وصـاف؛ فـرهنگ سـرگذشت وزیـرخـان لنکران؛ شرح معمای جامی؛ شرح نورس ظهوری؛ شرح مرد خسیس (با متن، مقدمه، ترجمه و فرهنگ)؛ ترجـمهٔ مـقامات حـمیدی؛ فرهنگ حاجی‌بابای اصفهانی که حدود شش‌هزار واژه و محاوره از فارسی به اردو دارد؛ تصحیح سرگذشت حاجی بابای اصـفهانی؛ تصحیح و تحشیهٔ مهر نیمروز غالب دهلوی؛ تصحیح و تحشیهٔ انتقادی بحرالعروض؛ شرح قصاید خاقانی (برای نصاب دورهٔ دبیر کامل دانشگاه لکنو)؛ فرهنگ قصاید قاآنی؛ تـصحیح و تـحشیهٔ منطق‌الطیر؛ فرهنگ سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیگ در دو جلد؛ ترجـمهٔ رباعیات ابوسعید ابوالخیر؛ تـصحیح ابـطال‌الضرورت؛ شـرح وکلای مرافعه (متن، مقدمه، ترجمه و فرهنگ)؛ شرح دفتر سوم منشآت ابوالفضل علامی؛ فرهنگ دفتر اول منشآت ابـوالفـضل علامی؛ روح‌المطالب فی شرح دیوان (اردو) غالب؛ اسنی‌المطالب فی شرح دیوان غالب؛ فرهنگ شادان به اردو، فـارسی، تـرکی و انگلیسی (خطی در موزهٔ ملی کراچی)؛ شرح گلشن معانی (نصاب برای دورهٔ لیسانس دانشگاه پنجاب)؛ شـرح انـترمیدیت کـورس فارسی (نصاب دورهٔ فوق دیپلم پنجاب). افـزون بـر ایـن آثـار، مقاله‌های فراوانی از شادان دربارهٔ زبان و ادب و فن و عروض در مجله‌های هند و پاکستان به چاپ رسیده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پـاکستانی، ۲۹۷؛ حیات شادان (کراچی، ۱۲۸۶م)؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سـنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۵۹/۱؛ ۵۷۶، ۹۴۱-۱۳۲۶/۲، ۱۳۲۸، ۱۳۰۷؛ سید اصغرعلی شادانی، «استاد علامه شادان بـلگرامـی»، مـترجـم انـجم حـمید، دانش، شمارهٔ ۴۷، زمستان ۱۳۷۵ش، صص ۱۴۹-۱۵۸.

رسولی

شادان حیدرآبادی، مهاراجه چندولال / چندولعل ← چندولعل شادان

شادانی، وجاهت حسین ← عندلیب شادانی

شاد کاظمی (šād-e.kā.ze.mi)، سید علی‌حسنین کاظمی مـوسوی شاد فرزند میر سید حسین سعید کاظمی، علیگر هجدهم ژانویهٔ ۱۹۲۵م ـ   ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. نیاکان وی در روزگار امپراتوران مغول از سبزوار به هند کوچیدند. در ۱۹۴۶م از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ لیسانس گرفت. در ۱۹۴۸م به کراچی

رفت و از دانشگاه کراچی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس دریافت کرد و سپس به کار دولتی سرگرم شد. از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ در سفارت‌خانهٔ پاکستان در تهران کار می‌کرد. در دانشگاه تهران‌نیز به تحصیل ادبیات فارسی پرداخت. وی با شاعران و نویسندگان ایرانی دوستی داشت و در انجمن‌های ادبی آنان شرکت می‌کرد. شاد برای ادامهٔ تحصیل دورهٔ دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به‌تحصیل سرگرم شد و پایان‌نامه‌ای با عنوان داستان‌های کوتاه در ادبیات فارسی نوشت. اما به‌سبب اشتغال به‌کار اداری آن را نیمه‌کاره رها کرد و به پاکستان بازگشت. پس از آن، در وزارت خارجهٔ پاکستان و بخش فارسی رادیو پاکستان به‌کار سرگرم شد. از آثارش رواق زبرجد، راه رضا (ع)، چنگ عشق (اسلام‌آباد، قلمرو حافظ، الهام (اسلام‌آباد، بهمن ۱۳۷۷ش). چندی نیز ریاست بخش فارسی رادیو پاکستان را به عهده داشت. اشعارش به‌زبان‌های فارسی و اردو است و از سبک خراسانی پیروی می‌کند. اشعار و مقالات وی ساده و روان است و موضوع‌های نو و افکار بدیع در آن‌ها به‌چشم می‌خورد. مقالات او در روزنامه‌ها و مجلات ایران، مانند ارمغان، یغما، تهران مصور و سپید و سیاه، چاپ شده است. از شاد داستان‌های گوناگون در مجلهٔ هلال* به‌چاپ رسیده است. وی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت و بیشتر غزل‌های مولوی، سعدی و حافظ را استقبال کرده است. وی در رثای صادق سرمد شعری به نام «اشک‌های خونین» سروده است. اسلام‌پسندی، میهن‌پرستی و ایران‌دوستی درون‌مایهٔ سروده‌های وی است.

منابع: الهام (گزیدهٔ اشعار فارسی)، انتخاب و ویرایش محمدمهدی توسلی، عزیز نظافت (اسلام‌آباد، ۱۳۷۷ش)؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۹۷؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۷۴-۵۸۰؛ گفت‌وگوی سبط‌حسن رضوی با شاد.

رسولی

شادمان کهکر (šad.mān-e.kah.ka.har)، سلطان شادمان پسر اجمیرخان پسر مماراخان / مبارک‌خان پسر کمال‌خان پسر سلطان سارنگ، - ۱۰۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قوم کهکر، قبیله‌ای مسلمان در شمال‌غربی پنجاب در میان رودهای سند و جهلم، بود. پدرانش از سرکردگان کهکران بودند. نیای بزرگش سلطان سارنگ سرکردهٔ کهکران بود و در ۹۵۳ق کشته شد و جای او را برادرش آدم‌خان گرفت. آدم‌خان و پسرش لشکرخان در ۹۷۰ق به دست کمال‌خان پسر سارنگ‌خان به قتل آمدند و کمال‌خان نیز اندکی پس از آن درگذشت. پس از مرگ کمال‌خان که جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) قلمرو کهکران را میان شاهزادگان کهکر بخش کرد، پرگنهٔ دانگلی را به جلال‌خان (- ۱۰۲۸ق) نوادهٔ آدم‌خان و پرگنهٔ پهرواله را به مماراخان پسر کمال‌خان واگذاشت و چون مماراخان درگذشت (۹۷۹ق) پرگنهٔ او را نیز به جلال‌خان داد. سلطان شادمان، نوادهٔ مماراخان، در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) به‌حضور پادشاه گورکانی رسید و پس از انجام خدماتی، پرگنهٔ پهرواله بدو واگذار شد. اما وی اندکی بعد محل خدمت خود را در صوبهٔ کابل ترک گفت و پس از رسیدن به زادگاهش سر به شورش برداشت. جهانگیر، اکبرقلی‌خان کهکر، پسر جلال‌خان و صاحب پرگنهٔ دانگلی را به سرکوبی سلطان شادمان گماشت. شادمان شکست خورد و پرگنه‌اش پهرواله به سلطان اکبرقلی‌خان داده شد (۱۰۳۵ق). شادمان از آن پس ظاهراً ترک منصب و ادعای سرکردگی کرد و بیشتر به شعر و شاعری روی آورد و در این زمینه چندان بالید که به درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) راه یافت و اشعاری در ستایش او سرود و از وی نواخت یافت. گویند «با وجود لکنت زبان طبع به غایت چالاک داشت» و شاه‌جهان «با فکرش همواره سرخوش بود و مورد انعامات فاخره می‌گردانید.» به روایتی، پس از جلوس اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ق)، شادمان قصیده‌ای در مدح وی سرود و ابیاتش پسند پادشاه گورکانی افتاد. با این وجود، اورنگ‌زیب که شعر و شاعری را خوش نمی‌داشت از شادمان خواست که از شاعری دست بکشد و وی نیز «فی‌الفور دست بر پای مبارک گذاشته، از این کار توبه نمود و باقی عمر در فکر سخن نیفتاد.» شادمان از سرایندگان نام‌داری چون کمال‌الدین اصفهانی و حافظ پیروی می‌کرد. اشعارش ساده و روان و گاه عمیق و پرشور است. از شادمان دیوانی مختصر، از غزلیات، به کوشش ممتازعلی به چاپ رسیده است که اشعار آن بیشتر در مایه‌های صوفیانه و درویشی است (لاهور، ۱۸۹۹م).

منابع: بزم تیموریه، ۱۸۸-۱۸۹؛ بهارستان سخن، ۵۳۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۹/۲-۱۹۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۲/۲-۳۷۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۷۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۹۲-۱۹۳، ۲۸۱-۲۸۲؛ الذریعه، ۴۹۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۳۴/۱؛ شمع انجمن، ۲۳۲؛ کلمات‌الشعرا، ۵۹-۶۰؛ کیگوهرنامه، ۱۲۳-۱۲۷، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۷۳؛ مخزن‌الغرائب، ۹۷۴/۲-۹۷۹؛ مرآة‌الخیال، ۱۶۴-۱۶۶؛ مرآة‌العالم، ۶۰۴/۲؛ مؤلفین کتب چاپی

فـارسی و عـربی، ۳/۳۹۴؛ نگـارستان سـخن، ۵۳۷؛ هـمیشه‌بهار، ۱۳۳-۱۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 548-549.

برزگر

شاعر ارسطوجاهی (ša.er-e.a.ras.tu.jā.hi)، سیدآقاحسین فرزند میرسیدمصطفی‌حسن، معروف به شاعر پهلوی و ملقب به شاعر قوم، روستای جگرائون از بخش لدهیانه (پنجاب شرقی) ۱۹۰۴م ــ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای اهل علم و زهد زاده شد. سیدمحمدشجاع که از نیاکان وی است، در کنار بارگاه امام رضا (ع) به خاک سپرده شده است. سیدمحمودمکی پسر محمدشجاع که داماد یکی از شاهان صفویه بود، از ایران به شبه قاره کوچید و در ناحیهٔ بهکر در سند سکونت گزید. سیدمحمود برای تبلیغ دین اسلام، زحمات فراوان کشید و آرامگاه وی زیارتگاه مردم است. سکندر لودی، پادشاه معروف هند، اولاد و اعقاب سیدمحمود را از بهکر به دهلی برد و به آنان لقب غازی داد. در روزگار جلال‌الدین‌اکبرگورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) املاک بزرگ به اسلاف ارسطوجاهی داده شد و این خانواده در روزگار شاهان مغول، سمت‌های مهم داشتند. نیای بزرگ سیدآقاحسین، مولوی سیدرجب‌علی‌خان ارسطوجاه، معاصر میرزااسدالله‌غالب دهلوی بود و در دانشکدهٔ دهلی، ریاضی تدریس می‌کرد. وی به سرودن شعر عشق می‌ورزید و پیرو عرفی شیرازی و محتشم کاشانی بود. پدر بزرگ سیدآقاحسین، مولوی‌سیدشریف‌حسین، نویسنده و شاعر زبان فارسی و اردو و از شاگردان میرببرعلی‌انیس شاعر مرثیه‌سرای زبان اردو بود. برادر کوچک سیدشریف‌حسین، سیدفرزندعلی‌فرخ، از شاگردان یغمای جندقی و قاآنی بود و دیوان شعر او باقی مانده است. آقاحسین در این اشعار به این قضیه اشاره می‌کند. «شکر خدا ز مشهد ایران بوده‌ایم - راه سخن ز حضرت یغما گشوده‌ایم / در این چمن چه نرمک نرمک صبا رسید ــ از التفات او چه ترنّم به ما رسید.» آقاحسین، تحصیلات خود را در دانشگاه علیگر به پایان برد. پس از آن به کارهای دولتی سرگرم شد. پس از بازنشسته شدن در گلگشت مولتان به سرمی‌برد. آقاحسین از کودکی به سرودن شعر عشق می‌ورزید. به زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز شعر گفته است. مضامین علمی و ادبی وی در مجلات همایون به اردو و هلال به فارسی چاپ شده است. مقاله‌ای از او دربارهٔ ادواردهنری پامر اثر، در کتاب رام‌بابوسکسینه که شرح احوال شاعران اروپایی‌نژاد اردو و فارسی است، به چاپ رسیده است. مجموعهٔ شعر فارسی وی دیوان کوهسار/دیوان پهلوی نام دارد که به چاپ نرسیده است.

منابع: فـارسی پـاکستان و مـطالب پـاکستان‌شناسی، ۲۹۴-۲۹۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۹۷-۵۰۲؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱۰-۱۱؛ گنج شایگان، ۶۲.

رسولی

شاعر بلگرامی (ša.er-e.bel.ge.rā.mi)، میرسیدمحمد فرزند عبدالجلیل حسینی واسطی، بلگرام ۱۱۰۱ ــ همان‌جا ۱۱۸۵ق، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. کتاب‌های درسی را نزد میرطفیل محمد بلگرامی (۱۰۷۳ ــ ۱۱۵۱ق) خواند. از پدر خود عبدالجلیل (۱۰۷۱ ــ ۱۱۳۸ق) نیز کسب کمالات کرد و به‌ویژه زبان عربی و لغت را از وی فراگرفت. چون میر عبدالجلیل از شغل بخشیگری و وقایع‌نگاری بهکر و سیوستان کناره گرفت (۱۱۳۰ق) توانست تصدی خدمات و مشاغل یاد شده را از دربار دهلی به نام پسر بزرگ خود میرسید محمد شاعر بگیرد. شاعر در ۱۱۳۳ق به بهکر و سیوستان رسید و به کار پرداخت. در ۱۱۴۳ق خواهرزاده‌اش میرغلام‌علی آزاد بلگرامی را به نیابت خود در سیوستان گذاشت و به بلگرام و سپس شاه‌جهان‌آباد / دهلی رفت و پس از رفع خللی که در مشاغلش راه یافته بود به سیوستان بازگشت (۱۱۴۵ق). در هنگام یورش نادرشاه افشار به هند (۱۱۵۲ق) که شیرازهٔ حکومت گورکانیان از هم گسست، خدایارخان میان نورمحمد، والی سند، نگذاشت میرمحمدشاعر از سند برود و وی را با احترام تمام در سیوستان نگه‌داشت. با این همه، وی که از بیدادگری گماشتگان نادر در سند رنجیده و خشمگین بود و نیز اوضاع را آشفته و در هم می‌دید در ۱۱۵۵ق از خدایارخان رخصت گرفت و به بلگرام بازگشت. شاعر گرچه در دانش و ادب به پای پدرش نمی‌رسید، ولی خود نیز دانشمند و ادیب و سخنوری برجسته بود و در عربی و فارسی و اردو مهارت داشت و به هر سه زبان شعر می‌سرود. گویند دیوان شعر و یک مثنوی به نام ناز و نیاز در داستان عشق شاه‌فیاض و محبوب او سیدحسن بلگرامی داشته است. از دیگر آثارش از مختصر کتاب‌المستطرف شیخ زین‌الدین محمدبن‌احمد خطیب، نام برده‌اند. اثر مهم او کتاب تبصرة‌الناظرین به فارسی در سرگذشت مشایخ بزرگ بلگرام و

شرح برخی رویدادهای روزگار نویسنده است که در ۱۱۸۲ق به انجام رسیده است و گذشته از جنبه‌های دیگر از جهت شمول بر برخی رویدادهای مربوط به یورش نادرشاه به هند که مؤلف خود شاهد آن بوده است اهمیت دارد. مطالب این کتاب بدین ترتیب است: مقدمه در سرگذشت هفت‌تن از سادات برجسته‌ای که در خاک بلگرام زیسته‌اند، از سیدابوالفراح واسطی، نیای سادات واسطی تا نیای مؤلف سیداحمدبن سید عبدالله؛ مقاله که یادداشت‌های تاریخی سالیانه از ۱۱۰۱ تا ۱۱۸۲ق دربارهٔ زندگی و مرگ مردان برجستهٔ بلگرام و مناطق همجوار آن و رویدادهای معاصر هند است؛ و خاتمه‌ای کوتاه مشتمل بر تاریخ کسوف‌ها و ملاحظاتی دربارهٔ مادهٔ تاریخ‌ها و رویدادهای گوناگون. از تبصرة‌الناظرین نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، ازجمله نسخه‌ای به شمارهٔ or.1720 در موزهٔ بریتانیایی، نگه‌داری می‌شود.

منابع: بلگرام کی فارسی ادب، ۱۱۹-۱۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۲/۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۲؛ خزانهٔ عامره، ۲۸۴-۲۸۶؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۷۰؛ الذریعه، ۴۹۲/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۳۴/۱؛ سرو آزاد، ۲۸۹-۲۹۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۲۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۸-۱۱۹؛ شمع انجمن، ۲۳۴-۲۳۵؛ صحف ابراهیم، ۸۶؛ عقد ثریا، ۳۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۰/۲؛ مرآة‌العلوم، ۳۰/۱، ۱۷/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۳۱۶-۳۲۱؛ منشورالوصیت و دستورالحکومت، میان‌نورمحمد خدایارخان، به کوشش و تحقیق سیدحسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، انجمن ادبی سندی، ۱۹۶۴م، صص۱۳۳-۱۵۵؛ مآثرالکرام، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۸۹-۲۹۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۹۵-۳۹۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۲/۶؛ نشتر عشق، ۸۴۵/۳-۸۴۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 963-964; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 60; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 536; *Mughals in India*, 309; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/712, 1115.

برزگر

شاعر پنجابی (ša.er-e.pan.jā.bi)، معنی‌یاب‌خان گل‌محمد، ـ ۱۱۵۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش درویشی از روستاهای پنجاب بود. یکی از زنان شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق)، «از راه هموطنی و ارادات که به خانوادهٔ» گل‌محمد داشت، وی را به فرزندی پذیرفت و وی تا ایام جوانی در سرای شاهی پرورش یافت و بدان‌جا رفت‌وآمد داشت و همچون شاهزادگان می‌زیست. پس از آن نیز، زنِ بهادرشاه، دختر خود را، که از شوهری دیگر بود، به همسری او درآورد. وی در شاعری شاگرد و پیرو میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (ـ ۱۱۳۳ق) بود و بیدل او را بسیار دوست و عزیز می‌داشت. با رای آنندرام مخلص نیز «کمال خصوصیت و اتحاد داشت، و به ذریعهٔ ایشان منصب و خطاب‌خانی» یافت (سفینهٔ هندی، ۱۱۸). خوشگو که وی را از نزدیک می‌شناخت دربارهٔ‌اش می‌نویسد که او «شاعر صاحب‌تلاش بسیارگوی خوب‌گوی است، تلاش معنی تازه بسیار دارد و محاورات و مصطلحات فارسی را تتبع و استقرا نموده و اکثر اشعار سابقهٔ خود راکه در ایام جوانی گفته بود، اصلاح نموده، قصاید و غزلیات و مثنویات و رباعیات خوب دارد و در شیوهٔ آشنایی و درستی اخلاص یکتای روزگار بوده، از شاگردان رشید میرزا [بیدل] بوده... میرزا بسیارش می‌خواستند [و] از روی عنایت عصا و شمشیری به او بخشیده بود... از شعرای پایتخت محمدشاهی بوده و پیش جمیع عمده‌های سلطنت راهی داشته و با خان‌معنی بیان اعزخان دیده تخلص و احمدقلی‌خان ایمن مجلس شعر و شاعری‌اش گرم بود... رحلت معنی‌یاب‌خان در حالت جماع اتفاق افتاد. ظاهراً از امساک خوردنی بوده باشد.» (سفینه خوشگو، ۲۴۳/۳) نسخه‌ای از دیوان او، در انواع شعر از غزل و مثنوی و به سبک هندی، در کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۹۴۸۷) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۸۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۹۴؛ الذریعه، ۴۹۲/۹؛ سرو آزاد، ۲۳۵-۲۳۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۴۳-۲۴۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۸-۱۱۹؛ شمع انجمن، ۲۳۳؛ صحف ابراهیم، ۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۳۹/۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۹۴-۳۹۵؛ همیشه‌بهار، ۱۳۱-۱۳۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 555; *Life and Works of Abdul Qadir Bedil*, 108,113.

برزگر

شاعر پهلوی، سید آقاحسین ← شاعر ارسطوجاهی

شاعر قوم، سید آقاحسین ← شاعر ارسطوجاهی

شاکر، نظام‌الملک قمرالدین فرزند شهاب‌الدین ← آصف‌جاه

شاکر (šā.ker)، مولوی خواجه عبدالقادر فرزند مولوی عبدالعزیز، ـ ۱۹۲۳م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در وانیامبادی از نواحی تامیل نادو به‌دنیا آمد. از خردسالی به گفتن شعر آغاز کرد. بیشتر به اردو و گه‌گاه به فارسی و زبان مادری‌اش تامیلی شعر می‌سرود. در اشعارش از مولانا حافظ محمد یعقوب صاحب مدهوش اصلاح سخن می‌گرفت. بسیار سفر کرد و در مجالس مشاعره که در شهرهای شمال هند بر پا می‌شد شرکت می‌جست. شاعران و منتقدان نام‌دار اردو، حتی در حیات شاکر، اشعار وی را می‌ستودند. صوفی مشرب بود و در وانیامبادی ذکرخانه‌ای برای طریقهٔ قادریه بنیاد نهاد که هنوز برجاست. از آثارش (که بیشترشان به اردو است): ۱ـ دیوان شاکر (کلکته، ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۶م) که نخستین دیوان غزلیات شاکر و دارای صد و بیست و پنج غزل است؛ ۲ـ مثنوی نالهٔ شاکر (بمبئی، ۱۳۱۴ق)؛ ۳ـ چمنستان شاکر (آگره، ۱۳۱۷ق / ۱۹۰۰م) نزدیک پنج‌هزار بیت در اندرزهای اخلاقی؛ ۴ـ گلدستهٔ شاکر (بمبئی، ۱۳۲۶ق) که مجموعهٔ شصت و چهار غزل است؛ ۵ـ گلزار شاکر (بنگلور، ۱۳۲۶ق) که مثنوی تمثیلی بلندی با مایه‌ای عرفانی در داستان چندربدن و مهیار است؛ ۶ـ تحفهٔ شاکر (بمبئی، ۱۳۲۷ق) که مجموعه‌ای کوچک از غزلیات، با مقدمهٔ حکیم غلام‌علی بلیغ سردبیر *Awadh Punch*، است؛ ۷ـ حدیقهٔ شاکر (بمبئی، ۱۳۲۷ق) که منظومه‌ای بلند در اخلاق برای آموزش کودکان است؛ ۸ـ مثنوی معارف شاکر؛ ۹ـ ترانهٔ شاکر (چاپ ۱۳۳۸ق)؛ ۱۰ـ الحکم‌الغافر لعفوالشاکر (مدراس، ۱۳۳۶ق / ۱۹۰۸م)؛ ۱۱ـ صحیفهٔ ذکرالله (مدراس، ۱۳۲۹ق / ۱۹۲۰م) به‌نثر؛ ۱۲ـ حروف هندوستانی (تلبیه)؛ ۱۳ـ ام‌القرآن تلبیه زبان؛ ۱۴ـ یادگار شاکر؛ ۱۵ـ صراط‌المستقیم تلبیه زبان.

منابع:

Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu, 564-566; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Number 3-4, p.52.

برزگر

شاکر اتکی (šā.ker-e.a.ta.ki)، محمدشاکر، ز۱۱۸۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی و تاریخ‌های تولد و مرگ او آگاهی دقیقی در دست نیست و تنها با توجه به سروده‌هایش می‌توان اطلاعاتی اندک و آمیخته به گمان به دست داد. گویا در میان سال‌های ۱۱۰۷ ـ ۱۱۱۲ق به دنیا آمد. مرید و نوادهٔ شیخ یحیی اتکی (ـ ۱۱۳۲ق) بود و در تصوف از طریقت نقشبندی مجددی پیروی می‌کرد. دیوان شاکر که گردآورده و مرتب‌کردهٔ خود او است مجموعه‌ای از دعا، مناجات، در حضرت رسول، در جناب پیر دستگیر، در جناب حضرت نقشبند و در جناب مرشد، شجرهٔ سلسلهٔ مشایخ نقشبند، غزلیات، مثنوی، قصیده، نامهٔ منظوم، مخمس، مسدس در احوال خود، نوحه، قطعات، معما، اشعار دو بیتی، رباعی و مفردات است. دیوان شاکر به کوشش نذر صابری و سید رفیق بخاری به چاپ رسیده است (کیمبلپور، ۱۹۷۰م). شعر شاکر ساده و روان و دارای مایه‌های صوفیانه است، ولی از مایه‌های عشقی ملموس و غیر تجریدی هم خالی نیست: «تا به لب گیرم لب گلگون و در بر قامتت ـ آرزو دارم که باشم دائماً همدوش تو / آرزو دارم که دست اندازم اندر گردنت ـ بوسه‌ها چینم گه از لب گه ز رخ گه گوش تو / ای پری‌پیکر به بر شو تا نهم لب بر لبت ـ سینه با سینه بمالم، دوش خود با دوش تو □ آرزو دارم که قربانت شوم ـ یک شب از شب‌های مهمانت شوم / از کرم هم‌بسترم سازی نگار ـ هم به بازی گوی و چوگانت شوم.» برخی سروده‌هایش هم پختگی و استواری فنی ندارد و سستی‌هایی چون عیوب قافیه و کاربرد واژگان غریب و نامأنوس عربی دارد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۱/۳ـ۲۰۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۹۴ـ۱۹۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷۸۳/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳۱/۹ـ۲۱۳۲.

برزگر

شاکرخان پانی‌پتی (šā.ker.xān-e.pā.ni.pa.ti)، هدایت‌الله پسر امیرشمس‌الدوله لطف‌الله‌خان بهادر صادق نیکنام متهور جنگ پانی‌پتی، ز۱۱۸۷ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش لطف‌الله‌خان صادق انصاری پانی‌پتی (ز۱۱۶۲ق) برادر خواجه عبدالله دلیردل‌خان بود و در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) به دربار گورکانی هند راه یافت و در جنگ پسران بهادرشاه بر سر تاج و تخت از امرای برجستهٔ هوادار محمدجهان‌شاه بود. پس از کشته‌شدن جهان‌شاه و پیروزی

معزالدین جهاندارشاه (صفر ۱۱۲۴ق)، ظاهراً چندی مغضوب درگاه جهاندارشاه واقع گردید، ولی بعد از مدتی بخشوده شد و جهاندارشاه وی و خان دوران خواجه‌حسین‌خان را با سپاهی گران به فرماندهی پسر خود سلطان اعزالدین به جنگ فرخ‌سیر فرستاد. در جنگی که نزدیک کره میان دو طرف درگرفت، لطف‌الله‌خان و خواجه‌حسین‌خان تاب نیاوردند و به اکبرآباد گریختند و با فرارشان موجب شکست سپاه سلطان اعزالدین شدند. لطف‌الله‌خان در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) به قطب‌الملک عبدالله‌خان بارهه، از امرای بلندپایهٔ فرخ‌سیر، توسل جست و قطب‌الملک او را به تصدی دیوانی خالصه گماشت. وی در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) شغل خان سامانی، منصب شش‌هزاری و خطاب شمس‌الدوله متهور جنگ یافت و در زمان یورش نادرشاه به هند (۱۱۵۱ق)، حاکم دهلی بود و در دورهٔ احمدشاه (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) درگذشت. شاکرخان پسر چهارم لطف‌الله‌خان بود و در زمان یورش نادرشاه به دهلی، منصب بخشی داشت. در پی تسخیر و غارت دهلی به‌دست احمدشاه ابدالی (۱۱۷۰ق)، شاکرخان به بنارس گریخت و پس از آنکه از تقاضای کمکش از میرقاسم (علی)خان، نواب بنگاله (۱۱۷۴ ــ ۱۱۷۷ق)، پاسخی نیافت به مقامات انگلیسی پناه برد و در حفاظت و حمایت آنان قرار گرفت. وی مؤلف تاریخ شاکرخانی در تاریخ محمدشاه‌گورکانی و جانشینان او تا نهمین سال پادشاهی شاه‌عالم (۱۱۸۲ق)، سال تألیف کتاب، است. این اثر که نظم و دقت بسیار اندکی دارد و تاریخ رویدادها در آن به‌کلی افتاده است، (در نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.6585) با فهرست مفصلی از القاب و مناصب نظام‌الملک (آصف‌جاه) و هواداران او آغاز می‌شود و سپس به کشته‌شدن سیدحسین علی خان بارهوی و برافتادن قطب‌الملک عبدالله‌خان می‌پردازد. آخرین رویدادهای یاد شده در این اثر (در نسخهٔ بریتانیا)، اعلان پادشاهی عالی گوهرشاه‌عالم در دهلی (۱۱۷۳ق) و شکست سیک‌ها به دست احمدشاه درانی در سال دوم پادشاهی شاه‌عالم (۱۱۷۴ق) است. در صفحات پایانی، پندهایی در کشورداری، گزارشی دربارهٔ بدبیاری‌های مؤلف و فرارش از دهلی، و فهرستی خشک و خالی از مشایخ و علما و امرا و راجگان آن دوره آمده است. خاتمهٔ کتاب در برگیرندهٔ نمونه‌هایی از قباله‌ها، فرمان‌های مربوط به انتصابات و دیگر اسناد رسمی است. اثر دیگر شاکرخان، گلشن صادق / حدیقهٔ حاذقِ گنجینهٔ صادق (تألیف در ۱۱۸۷ق) است که دانشنامهٔ بزرگی حاوی مطالبی در رشته‌های گوناگون ادبیات، علوم و فنون اسلامی است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های بانکیپور و دیوان هند (به‌شمارهٔ 22280) نگه‌داری می‌شود.

منابع: بیان واقع، ۲۴۷؛ تاریخ ارادت‌خان، ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ عبرت‌نامه، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۱/۱۰ـ۵۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۵/۲؛ مآثرالامرا، ۱۷۷/۳ـ۱۷۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/279; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1218; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 555; *Mughals in India*, 440; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/622.

برزگر

شاکر خلیق (šā.ker.xa.liq)، فرزند عبدالخالق، نظرا محمدآباد، در بنگه (ایالت بیهار) ۱۹۴۵م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دوره‌های دبستانی و دبیرستانی، در دانشگاه پتنا به تحصیل پرداخت. در ۱۹۷۳م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان احوال و آثار حضرت حسین نوشه توحید بلخی از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. در دانشکدهٔ سی ــ ام ــ، در بنگه، ادبیات فارسی درس می‌دهد. شاکر خلیق به‌زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی، عربی، میتلی نیز آشنایی دارد. از آثارش: جواهرات ادب (کتاب درسی به‌اردو)؛ روح ادب (کتاب درسی اردو)؛ «جمیل و احساس جمال»؛ «آموزش و پرورش دختران.»

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۹/۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۳ـ۲۵۴.

رسولی

شاکر لکنویی (šā.ker-e.lak.nu.i)، (محمد) عبدالرحمان شاکر، متخلص به صائب، فرزند حاجی محمد روشن‌خان فرزند محمدنوازخان، ز ۱۲۷۰ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی ناشر کتاب‌های ادبی و درسی در چاپخانهٔ نظامی / مصطفایی کانپور (هند) بود و معمولاً برکارهای انتشاراتی خود دیباچه‌ای می‌نوشت، از آثارش: ۱ــ گلستان مسرت / حدائق‌المعانی (کانپور، ۱۲۶۷ق) که شاعر تألیف آن را در ۱۲۶۱ق به‌نام امجدعلی‌شاه، فرمانروای اوده (۱۲۵۸ ــ

۱۲۶۳ق) آغاز کرد و پس از مرگ وی (۱۲۶۳ق) به نام پسر و جانشینش واجدعلی‌شاه به پایان برد. این اثر در بر دارندهٔ سروده‌هایی از شاکر و سرایندگان مختلف در پنج حدیقه است: یک) حمد، نعت، منقبت و سراپای دلدار، دو) صفت عشق و سراپا و دیگر حالات دلفگار، سه) اشعار مفید خط و کتابت، چهار) اشعار صنایع، سؤال و جواب و مطایبات شاعران و صفت فصول اربعه و مسکرات واغانی و دیگر اشیاء و پنج) اشعار نصایح رنگارنگ و شکر جناب کبریا. در حدیقهٔ یکم، پس از توصیف سراپای پیامبر (ص)، سراپای مهری عرب، سراپای فایق، مرآت‌الجمال باقرعلی‌خان و سراپای جوهر سنگه آمده است؛ ۲ـ مسائل افیون و حقه و پان و پاوه شامل تقاریر و فتاوی علمای دهلی و اطراف دربارهٔ حرمت و کراهت حقه و پان و پاوه و تاری و افیون و چرس و بنگ؛ ۳ـ پنجهٔ نگارین (کانپور، ۱۲۸۶ق)؛ ۴ـ ضابطهٔ هلالیه که در ۱۲۶۵ق نوشته شده (لکنو، ۱۸۶۹م و کانپور، ۱۸۷۳م در آخر رقعاتِ قتیل) که دربارهٔ دریافت کردن روز سلخ، براساس اعداد حروف تهجی است؛ ۵ـ دیوان صائب (هند، ۱۸۷۱م و لاهور، ۱۹۰۳م)؛ ۶ـ قطعات‌الجواهر (کانپور، ۱۲۷۰ق) در تعلیم خط نسخ؛ ۷ـ زبدةالنصایح فی مسائل‌الذبایح به‌شیوهٔ پرسش و پاسخ؛ ۸ـ حواشیِ حل‌الزنجانی فی توضیح‌المعانی حکیم سید انورعلی لکنویی.

منابع: فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۳، ۶۶۶، ۱۱۴۴، ۱۲۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۴/۱؛ ۱۲۷۹/۸، ۱۴۳۵؛ ۶۳۸/۱۰؛ ۷۶۳/۱۱؛ ۲۵۵۵/۱۳؛ ۲۶۰۲؛ ۵۶۰/۱۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۱۰/۳.

برزگر

شاکر، نظام‌الملک قمرالدین فرزند شهاب‌الدین ← آصف‌جاه

شام غریبان (šām-e.qa.ri.bān)، تذکره‌ای به‌فارسی از شفیق اورنگ‌آبادی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار چهارصد و هشتاد و سه شاعری که از ایران و سرزمین‌های دیگر به هند رفته‌اند. این تذکره در ۱۱۹۷ق، پس از تذکرهٔ دیگر شفیق به نام گل رعنا، تألیف یافته است و از آدم‌ابوالبشر آغاز می‌شود و به یقین بلخی پایان می‌پذیرد. مؤلف از ده شاعر که به هند نرفته‌اند و چهار شاعر هندی‌تبار نیز یادکرده و از چند شاعر هم دو بار یاد کرده است. شفیق از مآخذی مانند منتخب‌التواریخ بدایونی، طبقات اکبری، مآثر رحیمی، خلاصة‌الاشعار، عرفات‌العاشقین، تذکرهٔ نصرآبادی، تاریخ فرشته، مجمع‌النفائس، ریاض‌الشعرا، هفت اقلیم، تذکرة‌المعاصرین، صبح صادق، تذکرهٔ بینظیر، مرآت واردات و به‌ویژه تذکره‌های استادش آزاد بلگرامی، یعنی سرو آزاد و خزانهٔ عامره، در تألیف شام غریبان بهره برده است. ترتیب تراجم الفبایی است، ولی تراجم یاد شده در هر حرف ترتیب منظمی ندارند و برای نمونه در حرف «ف»، فانی پس از فردوسی آمده است. شرح حال‌ها بسیار کوتاه است و نمونه‌های اشعار غالباً از یکی دو بیت نمی‌گذرد. نثر کتاب ساده و روان و دور از عبارت‌پردازی و آوردن جملات مقفع و مسجع است، مگر گاهی در توصیف تخلص‌های شاعران. این تذکره روی‌هم‌رفته، به‌رغم اشتمال بر برخی اطلاعات ارزشمند، از خطاهای فاحش هم بری نیست. شام غریبان به‌کوشش محمداکبرالدین صدیقی و به‌همت انجمن ترقی اردوی کراچی به‌چاپ رسیده است (۱۹۷۷م).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۲/۳-۲۰۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۴۳/۲-۸۶۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۵؛ شام غریبان، به‌کوشش محمداکبرالدین صدیقی، کراچی، انجمن ترقی اردو، ۱۹۷۷م؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۱؛ پوهنوال عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص ۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1085; *Mughals in India*, 435; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/876.

برزگر

شامل لکنویی (šā.mel-e.lak.nu.i)، لاله‌دیبی‌پرشاد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در لکنو زاده شد. در زمان نواب آصف‌الدوله بهادر از حاضران محفل میرزا محمدفاخر مکین بود. وی با تخلص شامل شعر می‌سرود و در شعر، شاگرد برهان‌علی‌خان رهین بود. ابیاتی از او در تذکره‌ها آمده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۷؛ ادبیات فارسی مین هندوون کاحصّه، ۲۵۸؛ روز روشن، ۳۹۰؛ صحف ابراهیم، ۸۸.

ربیعیان

شاویر، ژیرونیمو ← گزاویه

شاه ابوالمعالی (šāh.a.bol.ma.ā.li)، کاشغری / ترمذی، ــ ۹۷۰ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زادگاه، سال تولد و پدر و مادر وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که «سیدزاده بود و از سادات ترمذ» و چون «به حسن و جلال و فهم و ادراک آراسته بود» همایون پادشاه گورکانی (ــ ۹۶۳ق) توجه بسیار به او داشت و او را فرزند خطاب می‌کرد. علاقهٔ همایون به ابوالمعالی چندان بود که دختر خود فخرالنسابیگم را به ازدواج او درآورد؛ چنان‌که «او را بعد فوت آن حضرت دغدغه و داعیهٔ سلطنت به هم رسید و خیالات فاسد در سر او افتاده آثار بی‌سعادتی از او ظاهر شدن گرفت.» (ذخیرهالخوانین، ۷۷/۱) بیرام‌خان که از مقاصد ابوالمعالی باخبر بود، خواست که او را به قتل آورد، اما جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) که تازه بر تخت نشسته بود «به قتل سیدزاده پیش از گناه راضی نشده، او را مقید ساخته حوالهٔ حق‌وردی نمودند.» کار ابوالمعالی و دشمنی آشکارش با جلال‌الدین اکبر چندان بالا گرفت که به نوشتهٔ غلام‌حسین طباطبا «وقتی که در خطهٔ کلانو سریر جهانبانی به‌وجود اکبر پادشاه زیب و زینت یافت جمیع امرا در مجمع جشن حاضر شدند. ابوالمعالی بعضی سخنان دور از کار بر زبان آورده از آمدن حضور عذرها جست. بیرام‌خان به هر صورت او را ولاساداده طلب داشت و در همان انجمن به موجب حکم محبوس گشته به لاهور رفت.» (سیرالمتأخرین، ۱۷۳) اما این تنبیه نیز خشم جلال‌الدین اکبر را فرو ننشاند و خواهر خود را از نکاح او بیرون آورده به عقد خواجه حسن نقشبندی درآورد. پس از چندی ابوالمعالی از غفلت دژدار لاهور فرصت جسته از بند گریخت. اما «بعد مدت باز دستگیر گردید و در قلعهٔ بیانه زندانی بود. زمانی که بیرام‌خان روگردان شده در آن نواحی رسید او را با زندانیان دیگر سر داد. او به مکه رفته بعد چند سال باز به هندوستان آمده، گرد شورش برانگیخت.» (سیرالمتأخرین، ۱۷۳) ابوالمعالی پس از ورود به هندوستان به همدستی میرزا شرف‌الدین حسین بار دیگر برای براندازی دولت گورکانی توطئه می‌کرد. میرزا شرف‌الدین حسین که پیش از این از جلال‌الدین اکبر زخم خورده بود برای مقاصد ابوالمعالی بهترین یاور بود. به نوشتهٔ تاریخ الفی «و دچار میرزا شرف‌الدین حسین، به مقتضای آن که جنسیت علت ختم است، شد؛ چه هر دو در فتنه‌انگیزی و بی‌عاقبتی عدیل و نظیر به جز یکدیگر نداشتند.» قرار آن دو بر این بود که ابوالمعالی با گروهی به حاجیپور و پس از آن به کابل رود. به موجب این قرار میرزا شرف‌الدین حسین جمعی از افراد خود را به ابوالمعالی واگذارد و ابوالمعالی به همراهی آن‌ها رهسپار حاجیپور شد، اما چون در راه خبر یافت که احمدبیگ و سکندربیگ به دفع او آمده‌اند، راه کج کرد و به جانب نارنول که «از حاکم صاحب وجود خالی بود رفته ضابط آن پرگنه میرگیسو را که در خواب غفلت بود و خزانه که در آن پرگنه بود به دست آورده و بر مردم اطرافی که نزد او جمع آمده قسمت نمود.» (تاریخ الفی، ۶۲۴) ابوالمعالی پس از آن راه ناگور در پیش گرفت، اما در میانهٔ راه و در نزدیکی‌های حصار فیروزه به احمدسلطان برادر ولی‌بیگ ذوالقدر، حاکم ناگور برخورد. ابوالمعالی ابتدا قصد جنگ با احمدسلطان را داشت، اما چون دانست که شمار نفراتش کم است و نمی‌تواند تاب آورد با نزدیک پانصد نفر به جانب پرگنهٔ جهونجهون رهسپارشد. روایت بایزید بیات دربارهٔ زندگی و احوال ابوالمعالی در این دوره بسیار به واقعیت نزدیک است. بایزید که از سوی جلال‌الدین اکبر در آن دیار مأمور بود، مستقیماً به رویارویی با ابوالمعالی رفت و شرح این رویداد را بعدها در کتاب خود تذکرهٔ همایون و اکبر آورد. به گفتهٔ هم‌او، ابوالمعالی قصد حصار فیروزه کرده بود. بایزید نیز برای جلوگیری از ورود ابوالمعالی به دژ «از روی سپاهگری دغدغه‌ای به خاطر رسیده، همان زمان سوار شده برج و بارهٔ قلعه را ملاحظه نموده، هر جا شکست و ریختی بود در همان شب درصدد مرمت شد.» به هر تقدیر، ابوالمعالی خود را به حصار فیروزه رساند، اما در نبردی که درگرفت، پس از واگذاشتن مرادبیگ که به اسیری گرفته بود، روی در گریز نهاد و عقب نشست. بایزید تا این هنگام فکر می‌کرد که ابوالمعالی به مکه رفته و هنوز بازنگشته است. به گمان او، حتا اگر ابوالمعالی از مکه بازگشته بود بسیار دور به نظر می‌رسید که توانسته باشد در این مدت اندک سپاهی گردآورد که بتواند با نیروهای جلال‌الدین اکبر مقابله کند. با این فکر، بایزید ملا مبارک حصاری، مشرف دارالضرب حصار، را به جاسوسی نزد سپاه ابوالمعالی فرستاد، اما ابوالمعالی از قصد بایزید خبر یافت و به او گفت که برود و بگوید که «ما دولتخواه حضرتیم. می‌بایست که به پیشواز ما می‌آمدی و آن چه قاعدهٔ مهمان‌داری است به جا می‌آوردی...» بایزید ملا مبارک را نزد ابوالمعالی بازفرستاد و پیغام‌کرد «که اگر به طریق مهمان می‌آمدید مهمان‌داری می‌کردم...» جلال‌الدین اکبر پس از شنیدن دست‌درازی‌های ابوالمعالی شجاعت‌خان و لشکرخان را به

کومک بایزید فرستاد و ابوالمعالی روی در گریز نهاده عزم کابل کرد، اما در میانهٔ راه به احمدبیگ و سکندربیگ برخورد و آن‌ها که در اردوی خود نیز ایمن نبودند به دست سپاهیان خود کشته شدند. وقتی جلال‌الدین اکبر، که در این روزها در آگره سرگرم شکار بود، از این رویداد باخبر شد، جمعی از امرای خود، مثل شاه بداغ‌خان و تاترخان، را به تعقیب ابوالمعالی فرستاده حکم کرد که تا از او آسوده نشد بازنگردند. «اما چون ابوالمعالی دور رفته بود، امرا بعد آن‌که یقین دانستند که به او نمی‌رسند بعد از مدتی معاودت نمودند.» ابوالمعالی چون به نزدیکی‌های کابل رسید، پیغامی برای جوبک / چوچک‌بیگم فرستاد که با این بیت آغاز می‌شد: «ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم ــ از بد حادثه این جا به پناه آمده‌ایم.» چوچک‌بیگم، مادر محمدحکیم میرزا، در آن روزها که حکیم میرزا خردسال بود، زمام امور را به دست داشت. او که از ناسازگاری دستوران و کارپردازان خود به ستوه آمده بود، در جواب ابوالمعالی پیغامی فرستاد که با این مصرع آغاز می‌شد: «کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست.» چوچک‌بیگم به گرامی‌داشت ورود ابوالمعالی «دختر خود و دستوری فرزندش را به ابوالمعالی داد.» وی با این کار درواقع تمام امور را به دست ابوالمعالی سپرد، اما «جمعی که قبل از این، از سلوک ماه‌چوچک‌بیگم دل گرفته بودند، مثل شوکون پسر قراچه‌خان و شادمان‌خان و دیگران، در مزاج ابوالمعالی درآمده، خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در حیات است، مهمات تو رواج نخواهد یافت.» (طبقات اکبری، ۱۶۸/۲) ابوالمعالی نیز از روی بی‌خردی چوچک‌بیگم را به قتل رساند و میرزا حکیم را که خردسال بود در سرپرستی خود گرفت. در این میان، جمعی از وفاداران چوچک‌بیگم به خونخواهی او برخاستند، اما کسی با نام عبدی سرمست او را از توطئه باخبر کرد. ابوالمعالی نیز با جمعی به جنگ با آن‌ها شتافت و سرانجام دشمنانش را از قلعه بیرون راند. یکی از این سرداران که محمدقاسم نام داشت به اسارت ابوالمعالی درآمد، اما به زودی آزاد شد و به بدخشان رفته نزد میرزا سلیمان حاکم آن‌جا خبر برد که چه بر سر چوچک‌بیگم آمده است. در این میان میرزاحکیم نیز پنهانی به میرزا سلیمان پیغام فرستاد و از او درخواست یاری کرد. میرزا سلیمان به یاری میرزا حکیم شتافت و سرانجام ابوالمعالی را دستگیر کرده، دست‌بسته به میرزا حکیم سپرد. میرزا حکیم نیز ابوالمعالی را در شب هفدهم رمضان سال ۹۷۰ق به قصاص قتل مادرش بر دار کرد. از وقایعی که بر زندگانی ابوالمعالی گذشته، این تصویر به ذهن می‌آید که او امیری دلیر، طماع و ماجراجو بوده است و با این اوصاف درک این معنی که او شعر نیز می‌سروده کمی دور از واقع به نظر می‌رسد؛ اما، شاه ابوالمعالی که در شعر شهیدی / شهری / شهیری تخلص می‌کرد، اشعاری دارد که با مضمون‌های آشنای زندگانی‌اش یعنی قتل و غارت و تعقیب و گریز به شدت مغایر است. در تذکره‌ها و تواریخ ابیاتی اندک از او نقل شده است، اما دور نیست که شاعری که این شعرها را سروده است، شعرهای زیادی گفته باشد. نمونه‌ای از شعر او است: «جان من هم‌صحبت اغیار بودن نیک نیست ــ جز من بی‌کس به هر یک یار بودن نیک نیست.» □ «اسیر بند فراقت به هر بهانه شدم ــ ز بس نشانهٔ عشق تو خوانده‌ام هر جا.» □ «هزار گونه غمم حاصل است در دل از او ــ اگر مرا نکشد غم دگر چه حاصل از او.» برخی منابع شاه ابوالمعالی شهیدی کاشغری را در برخی منابع با شاه ابوالمعالی مشهدی یکی انگاشته‌اند.

منابع: تاریخ الفی، ۵۶۰، ۵۹۷، ۶۲۳ـ۶۲۵، ۶۲۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۳/۲؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۵ـ۱۹۶، ۲۷۷ـ۲۸۴؛ داستان ترکتازان هند، ۲۵۱؛ ذخیرة‌الخوانین، ۷۷/۱ـ۷۹؛ روز روشن، ۴۵۰ـ۴۵۱؛ سیرالمتأخرین، ۱۷۳ـ۱۷۴؛ طبقات اکبری، ۱۶۵/۲ـ۱۶۹؛ مآثرالامرا، ۷۵/۱، ۴۷۶؛ ۱/۳، ۱۸۱، ۱۸۹ـ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۷۰، ۴۶۵؛ مآثر رحیمی، ۷۱۰/۱ـ۷۱۸؛ مخزن‌الغرائب، ۹۴۴/۱ـ۹۴۵؛ منتخب‌التواریخ، ۶۲/۲ـ۶۳؛ ۲۴۸/۳؛ منتخب‌اللباب، ۱۶۳/۱ـ۱۶۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۴.

شریفی

شاه ارزانی، میرمحمد ← ارزانی دهلوی

شادالدین قریشی قادری سروری سیالکوتی ← محمدشادالدین سیالکوتی

شاه‌بیگ ارغون (šāh.beyg-e.ar.qun)، شجاع‌بیگ فرزند امیرشجاع‌الدین ذوالنون فرزند امیرحسن بصری، ــ ۲۲ شعبان ۹۲۸ق، فرمانروای قندهار و سند. از خاندان مغولی ارغونیان بود. سردودمان این خاندان ارغون‌خان (پسر اباقاخان پسر هلاگوخان پسر تولی‌خان پسر چنگیزخان)، چهارمین ایلخان

مغولی ایران (۶۸۳ــ ۶۹۰ق)، است. پدرش امیر ذوالنـون در آغاز در خدمت سلطان ابـوسعید گـورکانی در سـمرقند بـه‌سر مـی‌برد و پس از کشـته شـدن وی در جـنگ بـا اوزون حسـن آق‌قویونلو در قراباغ آذربایجان که در ۸۷۳ق اتفاق افتاد، چندی در ملازمت سلطان احمدمیرزا پسر سلطان ابوسعید گـذرانـد و سرانجام به خدمت سلطان حسین بایقرا، فـرمانروای خـراسـان (۸۷۳ ــ ۹۱۱ق)، در هرات پیوست و شاه‌حسین او را به گشودن ولایات غور و زمین‌داور، «که اقوام هزاره و نکو دری بر آن حدود استیلای تمام داشتند»، فرستاد (۸۸۴ق). امیر ذوالنون در مدت سه‌چهار سال آن اقوام را فرو مالید و به فرمانبرداری واداشت و این ولایات را به‌تصرف خود درآورد. سلطان حسین، بـه پـاس خدماتش، «رتق و فتق امور» ولایات قندهار و فـراه و غـور و زمین داور را بدو واگذاشت. گرچه تا چند سال برخی شاهزادگان تیموری را «به‌نوبت به اسم حکومت قندهار می‌فرستاد»، امیر ذوالنون رفته‌رفته در حکومت قندهار و توابع آن عملاً استقلال یافت و گسترهٔ نفوذ خود را تا مناطق شـال (کـویتهٔ کـنونی) و مستونگ در بلوچستان و سیوی در سند گستراند. وی «تـمام ممالک مذکور را ملک خود تـصور نـموده در ادای مـال مـقرر شرایط تغافل به‌جای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگ‌تر خود شجاع‌بیگ تفویض فرمود و داروغگی ساخر و تولک را به عبدالعلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را به امیرفخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده، در آن دیار عمارات عالیه بـرافـراخت.» (حبیب‌السیر، ۱۷۱/۴). سلطان‌حسین به رفتار او بدگمان و از او اندیشناک شد و در پی تحدیدش برآمد. پس او را به اردوی شاهی فراخواند و چـندی اجازهٔ بازگشت به قندهار نداد، ولی سرانجام، در پـی آشـفتگی مجدد سـرحـدّات قـندهار، وی را بـدان ولایت بـازفرستاد. در اختلاف میان سلطان و پسرش بدیع‌الزمان میرزا، امیر ذوالنون با پســران خــود شـاه‌بیگ / شـجاع‌بیگ و مـحمد مـقیم جـانب بدیع‌الزمان میرزا راگرفت و حتی دختر خود را به‌زنی او داد و در مقام فرماندهٔ لشکر او (همراه با شاه‌بیگ) بارها با سپاه سـلطان حسین جنگید. چون میان شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا و پـدرش مصالحه برقرار شد (پس از ۹۰۴ق) و حکومت بلخ و توابع آن به شاهزاده واگذار شد، امیر ذوالنون همچنان بر حکومت قندهار و ولایات پیرامون آن باقی مـاند و حـتی مـنطقهٔ نـفوذش، تـا سیستان گسترش یافت و برادرش امیرسلطان‌علی را به حکومت سیستان فرستاد. پس از مرگ سلطان‌حسین بایقرا (۹۱۱ق)، که اوضاع خراسان آشفته شـد و شـیبانی‌خان / شـیبک‌خان ازبک آهنگ تصرف خراسان کرد، امیر ذوالنون به یاری بـدیع‌الزمـان میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا شتافت و در نبردی که میان دو طرف درگرفت و به شکست شاهزادگان تیموری و استیلای شیبک‌خان بر خراسان انجامید، دلاورانه جـنگید و کشـته شـد (محرم ۹۱۳ق). پس از کشته شدن امـیر ذوالنـون، شـاه‌بیگ و برادرش محمدمقیم «در قندهار به هم پیوسته تعزیهٔ پدر به جای آوردند و امرای ارغون و ترخان [تیره‌ای از خاندان ارغون که در دستگاه امیر ذوالنون نفوذ فراوان داشتند] متفق گشته شاهی‌بیگ را امیر ساختند [و وی] ارباب مناصب پدر را برقرار داشت و... چــون مــحمدخان [شــیبانی] خــراســان را تسـخیر نـمود و مــی‌خواست قــندهار را تسـخیر نـماید، شـاهی‌بیگ ایـلچیان چرب‌زبان فرستاده خطبه و سکـه بـه نـام او کـرد و او را از راه بگردانید.» (مآثر رحیمی، ۲۸۱/۲) چندی بـعد، در هـمان سـال ۹۱۳ق، ظهیرالدین محمد بابر از کابل به قندهار و زمـین داور لشکر کشید و شاه‌بیگ و محمد مقیم را بشکست و گریزاند و بر خزاین امیر ذوالنون دست یافت و برادر خود سلطان ناصرالدین میرزا را بر حکومت قندهار نهاد و ماه‌بیگم دختر محمد مقیم را با خود به کابل برد. شاه‌بیگ و محمدمقیم بـه سـمت شـال و مستونگ مـتواری شـدند و بـر سـیوی اسـتیلا یـافتند. دیـری نگذشت که با آمدن شیبک‌خان بـه سـوی قـندهار و پـیوستن شاه‌بیگ و برادرش بدو و محاصرهٔ دژ قندهار به دست ازبکان، ناصرمیرزا در خود تاب درایستادن ندید و گریخت. شیبک‌خان، باری دیگر قندهار و زمین داور را به شاه‌بیگ و محمدمقیم سپرد و خود روانهٔ هرات گردید. مقارن این احوال محمدمقیم به مرگ طبیعی درگذشت. گفتنی است، به نوشتهٔ قانع تتوی، در اواخـر پادشاهی جام نظام‌الدین دوم، معروف به جام ننده، فرمانروای سند (۸۶۶ ــ ۹۱۴ق)، «لشکر شاه‌بیگ از قندهار [به سوی سند] آمده موضع آکری و چندوکه و سندیجه و موضع کوت‌ماچیان را تاختند. دریاخان [ــ ۹۲۷ق، سپه‌سالار جام‌نندو] به تعاقبشان تا سیوی دویده، بعد جنگ صعب ابومحمدمیرزا برادر شاه‌بیگ را به قتل رسانید، مظفر مراجعت نمود و دیگر در زمانش [زمان جام‌نندو] باز شاه‌بیگ لشکری به سند نفرستاد.» (تحفةالکرام، ۱۰۶) شــاه‌بیگ، پس از کشــته شــدن شــیبک‌خان (۹۱۶ق) مصلحت چنان دید که از میان دو پادشاه نیرومند که قندهار در میان متصرفات آن‌ها واقع‌شده بود، یعنی بابر و شاه اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ ــ ۹۳۰ق)، به شاه اسماعیل روی آورد و به

پشتیبانی او بر قندهار فرمان براند. از این‌رو، در ۹۱۷ق، با هدایا و پیشکش‌های گران، به‌دیدار شاه اسماعیل در هرات شتافت. اما شاه اسماعیل به وی بدگمان شد و فرمود تا در دژ اختیارالدین‌ظفر زندانی‌اش کنند. شاه‌بیگ مدتی در دژ زندانی بود تا این‌که پس از عزیمت شاه‌اسماعیل از هرات، از آن دژ گریخت و به قندهار بازگشت (۹۱۸ق). شاه‌اسماعیل در ۹۱۹ق شاهرخ‌بیگ افشار را برای سرکوبی شاه‌بیگ به قندهار فرستاد. شاهرخ‌بیگ، پس از آن که یک چندی قندهار را، که شاه‌بیگ خود آن‌جا را ترک کرده و عمش سلطان‌علی را در آن شهر گذاشته بود، بی‌نتیجه در محاصره گرفت، شال و مستونگ را غارت کرد. سرانجام شاه‌بیگ ناگزیر به بیعت شد و خطبه و سکه را به نام شاه‌اسماعیل کرد. شاهرخ‌بیگ نیز دست از متصرفات او بداشت و به اردوی پادشاه صفوی بازگشت (حبیب‌السیر، ۵۴۱/۴). به‌روایتی، در همان اوان بابر باز در پی گرفتن قندهار برآمد، ولی کاری از پیش نبرد و با پذیرفتن هدایای شاه‌بیگ، که ظاهراً ابوسعید پورانی (ــ ۹۲۱ق) را برای مصالحه نزد او فرستاده بود (گرچه در برخی منابع از یورش بابر در ۹۲۲ق به قندهار و اعزام ابوسعیدپورانی از سوی شاه‌بیگ به نزد او برای مصالحه، سخن رفته است)، به مصالحه تن در داد و به کابل بازگشت. چنین برمی‌آید که بابر که نمی‌خواست با شاه‌اسماعیل صفوی درافتد، در سال‌های ۹۲۰ تا ۹۲۲ق از یورش به قندهار خودداری ورزید. در ۹۲۳ق بابر بار دیگر به‌قندهار تاخت، ولی در لشکرش قحطی و وبا افتاد و در نتیجه، پیشنهاد صلح شاه‌بیگ را پذیرفت و به کابل بازگشت. شاه‌بیگ که دریافت نمی‌تواند در منطقهٔ ناآرام قندهار که بابر و شاه‌اسماعیل و ازبکان بدان چشم دوخته‌اند همیشه پایدار بماند در پی انتقال حکومت خود به مناطق آرام‌تر، مانند سند، برآمد. بدین‌منظور به سیوی رفت تا آن‌جا را پایگاهی برای حملات خود به سند کند. وی در ذوالقعدهٔ ۹۲۴ق [در برخی منابع به اشتباه ۹۲۱ق یاد شده] یک‌هزار سوار از سیوی به سند فرستاد که نواحی کاهان و باغبانان را دستخوش تاخت‌وتاز و غارت کردند. در این سال پسرش میرزاشاه‌حسن از پدر رنجید و به خدمت بابر در کابل رسید. وی دو سال در خدمت بابر ماند، اما در ۹۲۶ق از او جدا شد و نزد شاه‌بیگ بازگشت. گویند بابر دربارهٔ او فرمود که «او [شاه‌حسن] به‌جهت خدمت ما نیامده، به‌جهت فراگرفتن توره [= قاعده و قانون شیوهٔ پادشاهی] آمده.» دور نیست که شاه‌حسن به مشورت پدرش به بابر پیوسته بود تا از لشکرکشی‌های بابر آگاهی یابد و پیشاپیش پدر خود را از آن باخبر کند. یورش نهایی بابر به قندهار برای تصرف آن شهر در ۹۲۶ق روی داد، گرچه بعضی منابع، که از قرار معلوم تاریخ رویدادها را خلط کرده‌اند، می‌گویند چون بابر در ۹۲۲ق به قندهار تاخت و آن‌جا را به محاصره درآورد، شاه‌بیگ به تنگ آمده، درخواست صلح کرد و حاضر شد که در سال آینده قندهار را به بابر بسپارد. بابر نیز پیشنهاد مصالحه را پذیرفت و در نتیجه شاه‌بیگ در ۹۲۳ق قندهار را به بابر واگذارد و خود به شال و سیوی رفت و در آن حدود رحل اقامت افکند. وی پس از آنکه دو سال در آن نواحی با سختی و دشواری گذرانید، باری دیگر آهنگ سند کرد. به‌روایتی ظاهراً اشتباه‌آمیز (چراکه در این روایت، تاریخ مرگ جام‌ننده، به جای ۹۱۴ق، ۹۲۴ق ذکر شده) در همین اوان بود که در نبردی میان سپاه شاه‌بیگ و سندیان، ابوالمحمد میرزا به قتل آمد و شاه‌بیگ در اواخر ۹۲۴ق، به بهانهٔ یاری دادن به جام فیروز، پسر و جانشین جام‌ننده و مادرش که از چیرگی دریاخان، پسرخواندهٔ جام‌ننده بر دربار سند در تته سخت ناخرسند بوده و از شاه‌بیگ یاری خواسته بودند، رو به تته (مرکز سند) نهاد و در اوایل ۹۲۶ق به نزدیکی تته رسید (مآثر رحیمی، ۲۸۹/۲ ــ ۲۹۰). گفتنی است، به روایت منابعی چون حبیب‌السیر و احسن‌التواریخ، چون محاصرهٔ قندهار به‌دست بابر نزدیک به سه سال به درازا کشید و کار بر شاه‌بیگ بسیار سخت شد، وی از مقامات ایرانی هرات یاری خواست و پیام داد که در صورتی که آن‌ها بابر را وادار به ترک محاصره سازند، حاضر است به هرات برود، به خدمت دولت صفوی درآید. سرانجام چون بابر، به درخواست مقامات ایرانی، دست از محاصرهٔ قندهار کشید و رو به کابل نهاد، شاه‌بیگ یکی از نوکران خود را به نام مولانا عبدالباقی در قندهار گذاشت، اما به جای آنکه راه هرات را پیش گیرد روانهٔ سند شد (۹۲۶ق). عبدالباقی نیز به سرور خود پشت کرد و بابر را به قندهار فراخواند و شهر را بدو سپرد (حبیب‌السیر، ۵۷۸/۴ ــ ۵۷۹، ۵۹۰ ــ ۵۹۱؛ احسن‌التواریخ، ۲۲۰ ــ ۲۲۱). به هر تقدیر، شاه‌بیگ، به‌رغم پشیمانی جام‌فیروز و مادرش از درخواست یاری از وی، رو به تته نهاد و پس از شکستن سپاه سندیان (و به قتل آوردن سپه‌سالارشان دریاخان)، در محرم ۹۲۶ق (در تحفة‌الکرام: ۹۲۷ق) وارد تته شد و شهر را دستخوش چپاول و کشتار کرد. جام فیروز ناگزیر از در عجز درآمد و به‌حضورش رسید. شاه‌بیگ، چون نمی‌توانست سند را یک‌باره متصرف شود، وی را پسر خود خواند و نیمی از سند، از

کوهلکی در نزدیکی سیوستان تا تته، را بدو داد و نیمی دیگر را خود متصرف شد و به جانب سیوستان رفت و پس از سرکوبی دریاخان در حوالی سیوستان، رهسپار شال و سیوی شد. چندی بعد، سمه‌ها (همان مردمی که پیش از ارغونیان برسند فرمان می‌راندند و فرمانروایانشان لقب جام داشتند) زیر پرچم جام صلاح‌الدین (شاه) گرد آمدند و از گجرات به تته تاختند. جام فیروز ناگزیر از شاه‌بیگ یاری خواست. شاه‌بیگ پسر خود شاه‌حسن را به یاری وی فرستاد (۱۴محرم ۹۲۷ق) و خود در پی او روانه شد. شاه حسن، جام‌صلاح‌الدین را بشکست و پسرش را به‌قتل آورد. جام صلاح‌الدین به گجرات گریخت (یا، به روایتی، وی نیز در نبرد کشته شد). شاه حسن پس از این پیروزی به دیدار پدرش که در ربیع‌الثانی ۹۲۷ق به حوالی موضع باغبانان رسیده بود شتافت. شاه‌بیگ آنگاه سیوستان را تصرف و اقوام آن‌ناحیه را فرمانگزار خود کرد. سپس به بهکر رفت و در آن‌جا دژی استوار برآورد و ارک آن دژ را مستقر خویش کرد و برخی امرا، مانند میرفاضل کوکلتاش را در دژ نشانید و بلوچان آن ناحیه را فروماليد و به شال و سیوی بازگشت. در ۹۲۸ق باز به بهکر رفت و حکومت آن‌جا را به پاینده محمدترخان داد و خود رهسپار فتح گجرات شد. پس از این‌که برای به جا آوردن مراسم سوگواری میرفاضل کوکلتاش که در این اثنا در بهکر درگذشته بود به بهکر بازگشت باری دیگر راه گجرات را پیش گرفت. چون به موضع اگهم رسید خبر یافت که بابر به حوالی بهره و خوشاب آمده است «داعیهٔ ملک‌گیری هندوستان دارند. [شاه بیگ] به حضار مجلس گفت که پادشاه ما را در سند به حال خود نمی‌گذارد و عاقبت این ملک را از ما و اولاد ما انتزاع خواهد کرد... چون بدین دغدغه افتاد، او را دردی در درون پدید آمد. هر چند به معالجه و مداوا کوشیدند فایده‌ای بر آن مترتب نگشت.» شاه‌بیگ پیش از رسیدن به گجرات درگذشت (تاریخ معصومی، ۱۲۶) و جای خود را به پسر شاه‌حسن داد. از آن جا که در گاه‌شماری رویدادهای مربوط به شاه‌بیگ گه‌گاه اختلافات فاحشی میان منابع به چشم می‌خورد، برخی پژوهشگران معتقدند که شاه‌حسن در هنگام فتح تته و سپس نبرد با جام صلاح‌الدین هنوز بر قندهار تسلط داشته است و چون قندهار به محاصرهٔ بابر درآمد به امیرخان، حاکم صفوی خراسان و وزیرش امیرغیاث‌الدین صدر پیام فرستاد که پس از رهایی از جنگ با بابر، برای اظهار فرمانبرداری به خاندان صفوی، به هرات خواهد رفت. در پی آن، امیرخان با فرستادن سفیری نزد بابر از او خواست تا از محاصرهٔ قندهار دست بردارد. بابر پاسخ داد که به‌زودی خودش شاه‌بیگ را دستگیر کرده به هرات می‌فرستد. امیرخان از این پاسخ به خشم آمد و برای مقابله با بابر راه قندهار پیش گرفت (۱۳ رمضان ۹۲۷ق) اما درمش‌خان، دیگر سردار ایرانی هرات، وی را بازگردانید و مظفربیگ را نزد بابر گسیل داشت و از او خواست تا از راه دوستی و مصلحت از محاصرهٔ قندهار دست بردارد و شاه‌بیگ به بابر وعده کرد که کلیدهای قندهار را در سال آینده (۹۲۸ق) بدو می‌سپارد. بابر در اوایل ۹۲۸ق، در پاسخ به درخواست درمش‌خان، از محاصرهٔ قندهار دست برداشت و به کابل رفت و با شاه‌بیگ نیز مصالحه کرد و مظفربیگ در ربیع‌الثانی ۹۲۸ق به قندهار بازگشت. بابر سرانجام در جمادی‌الاولی ۹۲۸ق قندهار را به تصرف خود درآورد و شاه‌بیگ نیز پس از رفتن از قندهار به سند، سرانجام در شعبان ۹۳۰ق درگذشت. پیکر شاه‌بیگ را، پس از مرگ، نخست به بهکر بردند و سپس، پس از سه‌سال، به مکه انتقال دادند و به خاک سپردند. شاه‌بیگ را مردی عالم و صالح گفته‌اند که همواره به مجلس علما می‌رفت یا آنان را نزد خود می‌خواند و تألیفاتی مانند شرح کافیه، حاشیه بر شرح مطالع، حاشیه بر شرح فرایض میرسید شریف جرجانی و حواشی بر برخی رساله‌های دیگر داشته و نیز گه‌گاه شعر می‌سرود. این بیت را از او نقل کرده‌اند: «بگسل و پیوند کن خود را به از خودرسته‌ای ــ میوه‌ای کز شاخ پیوندی بود شیرین‌تر است.»

منابع: احسن‌التواریخ، ۳۰، ۳۱، ۱۳۳-۱۳۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۹۸؛ تاریخ طاهری، ۵۶-۵۹، ۳۱۲؛ تاریخ فرشته، ۲۰۲/۱؛ ۳۲۱/۲؛ تاریخ مظهر شاهجهانی، ۵-۹، ۱۵، ۶۴، ۷۳؛ تاریخ معصومی، ۸۰-۱۲۸؛ تحفة‌الکرام، ۱۰۶-۱۱۲، ۴۸۶-۴۹۱؛ ترخان‌نامه، ۱۲-۲۳؛ حبیب‌السیر، ۱۷۱/۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۸-۲۵۰، ۲۵۸، ۳۱۴، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۹۰، ۵۴۱، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۷، ۵۹۰؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۴۱/۷-۶۴۲؛ روضة‌السلاطین، ۲۸۲؛ طبقات اکبری، ۶۳۷؛ کاروان هند، هشت، ۷، ۱۵۳۷، ۱۵۴۰؛ لبّ تاریخ سند، ۶۲-۶۴؛ مآثر رحیمی، ۲۷۷/۲-۲۹۶؛ مقالات‌الشعرا، ۱۲، ۱۹۷، ۲۵۸، ۲۸۵، ۳۱۰، ۴۷۸، ۵۷۰.

برزگر

شاه‌جواد (šāh.ja.vād)، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از کوچندگان ایرانی بود و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. درویش‌مسلک بود و با

مرتاض‌ها و یوگی‌ها آزادانه نشست‌وخاست می‌کرد. مؤلف سفینهٔ خوشگو، شاه‌جواد را در متهورا، شهر مقدس هندوان، دیده بود که در کلبه‌ای در ساحل رود جمونا زندگی می‌کرد. شاه‌جواد پس از مدتی، به بنگال رفت و در همان‌جا درگذشت. وی با تخلص جواد شعر می‌سرود. به‌نوشتهٔ خوشگو، وی افزون بر دیوان شعر، یک مثنوی نیز داشته، اما اثری از آن‌ها به‌دست نیامده است. دو بیت از شعرهای او در سفینهٔ خوشگو آمده است.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۲۶۴-۲۶۵؛ صحف ابراهیم، زیر «شاه‌جواد»؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,284.

ربیعیان

شاه‌جهان‌بیگم بهوپالی (šāh.ja.hān.bey.gom-e.ba.hu.pā.li)، فرزند جهانگیر محمدخان، دژ اسلام‌نگر (نزدیک بهوپال) ۱۲۵۴ ــ بهوپال ۱۳۱۹ق، بانوی فرمانروا، ادب‌پرور و شاعر فارسی‌گوی هندی. نیاکان او از دودمان میرازخیل از قبیلهٔ افغانی کرانی بودند و نسب وی به امیر دوست محمدخان می‌رسید. پدر وی از سوی حکومت انگلیسی‌ها در هند، حاکم بهوپال دکن بود. پس از درگذشت پدرش (۱۲۸۵ق) فرمانروای انگلیسی هند وی را به حکومت بهوپال گماشت و مادرش سکندربیگم (ــ ۱۲۸۵ق) او را در این کار یاری می‌داد. در ۱۲۷۶ق حکومت را به مادر خود واگذارد و خود به ولی‌عهدی او بسنده کرد. شاه‌جهان‌بیگم در سال‌های نوجوانی و جوانی به فراگیری دانش‌های ادبی فارسی، عربی و اردو، سرودن شعر به‌فارسی و اردو و ترجمهٔ قرآن و کتاب‌های دینی همت گماشت. در ۱۲۷۱ق با باقی محمدخان نصرت‌جنگ (ــ ۱۲۸۴ق) ازدواج کرد. پس از درگذشت مادرش، خود ادارهٔ امور را در دست گرفت. در ۱۲۸۸ق با محمدصدیق حسن‌خان (ــ ۱۳۰۸ق) از ادیبان و نویسندگان هند و مؤلف صبح گلشن، شمع انجمن و کتاب‌های فراوان دیگر ازدواج کرد. در ۱۲۸۹ق از ویکتوریا ملکهٔ انگلستان (۱۸۳۷ ــ ۱۹۰۱م) لقب تاج هندوستان گرفت. وی با دربار انگلستان و دولت انگلیسی هند روابط نیکو داشت و بارها از دست آن‌ها نشان و هدیه گرفت. شاه‌جهان فرمانروایی ادب‌پرور و پشتیبان شاعران و ادبا بود و در دورهٔ وی زبان و ادب فارسی رونقی تازه گرفت. وی به آبادانی و ساختن بناهای عمومی اهتمام فراوانی می‌ورزید و در یاری دادن به مسلمانان کشورهای دیگر نیز کوشا بود که از آن‌شمار می‌توان به کومک مالی وی به سلطان عبدالحمید دوم (۱۲۹۳ــ۱۳۲۷ق) در ۱۲۹۴ق برای رسیدگی به‌وضع مردمی که در اثر جنگ روسیه و عثمانی آسیب‌دیده بودند، اشاره کرد. شاه‌جهان به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. تخلص او در زبان فارسی شاه‌جهان و در اردو شیرین بود. تألیف تاج‌الاقبال تاریخ ریاست بهوپال (هند، ۱۲۸۹ق)، تهذیب نسوان، فرهنگ هفت‌زبانهٔ تاج‌اللغات / خزینة‌اللغات (۱۳۰۴ق)، تاریخ بهوپال و نیز دیوان شعری به وی نسبت می‌دهند. در روزگار فرمانروایی شاه‌جهان‌بیگم، مادرش نواب سکندربیگم و دخترش سلطان جهان‌بیگم علم و ادب در ایالت بهوپال شکوفا شد. آن‌ها بزرگان علم و ادب را از سراسر هند به دربار خود فرامی‌خواندند.

منابع: از رابعه تا پروین، ۱۵۴-۱۵۹؛ بهارستان ناز، ۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۱/۱؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۴۳-۱۴۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۱۶۹/۳-۲۱۷۰، حدیقهٔ عشرت، ۳۰-۳۴؛ خیرات حسان، ۲۰۳/۲-۲۰۴؛ دایرة‌المعارف اسلام، ۱۱۹۵/۱-۱۱۹۶؛ الذریعه، ۳۱/۴؛ ۴۹۶/۹؛ روز روشن، ۳۹۰-۴۰۴؛ ریاحین‌الشریعه، ۳۵۹/۴-۳۶۰؛ زنان سخنور، ۲۸۱/۱-۲۸۵؛ شمع انجمن، ۲۴۱-۲۴۴؛ صبح گلشن، ۲۱۷-۲۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۴؛ لغت‌نامه، زیر «شاه‌جهان‌بیگم»؛ مکارم‌الآثار، ۱۴۷۹/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۳/۸-۱۸۴؛ نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند، ۹۲؛ نگارستان سخن، ۴۵-۴۷؛ «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۸، صص۵۲-۵۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 550; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/734, 1163.

دانشنامه

شاه‌جهان گورکانی (šāh.ja.hān-e.gur.kā.ni)، ابوالمظفر شهاب‌الدین محمدخرم، ملقب به صاحب‌قران ثانی و فردوس آشتیانی، فرزند جهانگیر فرزند اکبر فرزند همایون فرزند بابر شاه تیموری، لاهور ۱۰۰۰ ــ آگره ۱۰۷۵ق، ششمین پادشاه تیموری هند (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق). وی سومین پسر جهانگیر، پنجمین پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) است. از مادری به نام جگت‌گساین دختر مونه راجه مرزبان جوده‌پور میرته که سرآمد راجه‌هایِ بزرگ بود، به دنیا آمد. شاهزاده خرم از کودکی با نظارت پدربزرگش، جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) نزد استادانی چون شیخ ابوالخیر، قاسم‌بیگ تبریزی، حکیم دوایی گیلانی و وحیدالدین گجراتی درس خواند و در علوم و فنون، به‌ویژه خوش‌نویسی و نیز در زبان‌های فارسی و ترکی چغتایی

مهارت یافت. در جشن آغاز دومین سال پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۶ق) به‌فرمان پادشاه به منصب هشت‌هزاری رسید و علم و نقاره گرفت. در ۱۰۱۸ق دختر میرزا مظفر حسین را که نسب او با چهار واسطه به شاه اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ــ ۹۳۰ق) می‌رسید، به ازدواج شاهزاده خرم درآوردند. در ۱۰۲۲ق شاهزاده خرم با ممتازمحل، دختر آصف‌خان، برادر نورجهان‌بیگم، همسر جهانگیر ازدواج کرد و به منصب ده‌هزاری ذات و شش‌هزار سواری رسید. پس از چندگاه جهانگیر وی را به منصب پانزده‌هزاری ذات و هشت‌هزار سوار سرافراز کرد. در همین سال جهانگیر شاهزاده خرم را برای فرمان‌گزار کردن راجهٔ ادویپور بدان دیار فرستاد و مقام او را تا منصب بیست‌هزاری ذات و ده‌هزار سوار بالا برد. شاهزاده خرم لشکر راجپوت را بشکست و در این جنگ چندان پایداری کرد که راجه خواهان صلح شد و شاهزاده نیز درخواست وی را پذیرفت. شاهزاده خرم پس از این پیروزی راجه را بسیار عزیز و محترم شمرد. راجه نیز از پذیرایی شاهزاده چندان شادمان شد که همهٔ زمین‌هایی را که خاندان راجه از خاک جلال‌الدین اکبر گرفته بودند، واگذاشت و پسر خود را به‌همراهی شاهزاده خرم نزد جهانگیر فرستاد. جهانگیر به او جایگاهی بلند داد و از سپهبدان نامور تختگاه خود گردانید. پس از درگذشت راجه مانسینگ، حاکم دکن، جهانگیر شاهزاده خرم را نامزد جانشینی خود کرده، به عنوان شاه‌جهانی و منصب سی‌هزاری و بیست‌هزار سرافراز کرد و با سپاهی به سپه‌سالاری دکن فرستاد (۱۰۲۵ق). وی همیشه مورد عنایت پدر بود و نورجهان‌بیگم نیز به‌پاس خاطر جهانگیر و هم بنابر رضاجویی برای خود، آصف‌خان که شاه‌جهان داماد وی بود، در بر کشیدن پایگاه شاه‌جهان می‌کوشید. پس از آن که دختر نورجهان‌بیگم از همسر دیگرش شیرافگن‌خان، به زنی شاهزاده شهریار، برادرزادهٔ جهانگیر پسر شاهزاده دانیال درآمد، نورجهان‌بیگم که همگی امور مهم پادشاهی را در قبضهٔ اختیار خود داشت، به‌جانب‌داری از داماد خود، سلطان شهریار پرداخت. بیش از یک سال نکشید که شاهزاده شاه‌جهان کارهای دکن را به‌گونهٔ دلخواه به‌سامان رساند؛ از جمله آنکه ابراهیم دوم عادل‌شاهی، پادشاه بیجاپور (۹۸۸ــ ۱۰۳۵ق) را بر آن داشت تا خود را از ملک عنبر که در دکن منشأ فساد شده بود و یک‌بار نیز از لشکر مغول شکست خورده بود، کنار کشد. ملک عنبر چنان بی‌کس و تنها ماند که بر همهٔ خواسته‌های شاه‌جهان گردن نهاد و احمدنگر را که همگی کارهای آن را به دست خود اداره می‌کرد و مرتضی دوم (۱۰۰۷ــ ۱۰۳۸ق) تنها پادشاه اسمی آن بود، به شاه‌جهان واگذاشت. در ۱۰۲۶ق شاه‌جهان پیروزمندانه از دکن به اردوی پدر در ماندو پیوست و به دلگرمی اوضاع گذشته در عرضداشتی به جهانگیر، گنبد دهولپور را به جاگیری خود خواست و گماشته‌ای بر آن برگمارد. پیش از رسیدن عرضداشت شاه‌جهان، نورجهان‌بیگم آن پرگنه را تنخواه سلطان شهریار دانسته و شریف‌الملک، گماشتهٔ وی را بدان دیار فرستاده بود. پس چنین پیش آمد که دو گماشته در آن پرگنه با یکدیگر درآویختند و شریف‌الملک به زخم تیر از یک چشم نابینا شد. بدین‌ترتیب، آشوبی در سرای پادشاه به‌پا خاست و به فسادهایی بزرگ انجامید. جهانگیر که از دیرباز خواهش رفتن گجرات داشت، با شاه‌جهان بدان سفر روانه شد، تا یک سال در آن‌جا ماند و آنگاه فرمانروایی گجرات را بدو سپرد. پس از چندی که ملک‌عنبر دیگربار در دکن عصیان ورزید، جهانگیر، شاه‌جهان را برای فرونشاندن شورش وی به دکن فرستاد و شاه‌جهان رفتن به آن دیار را به‌شرطی پذیرفت که شاهزاده خسرو، برادر بزرگ‌تر و ناتنی‌اش را نیز با او همراه کنند. ملک عنبر راه خوراک را بر سپاه شاه‌جهان بست و راهزنانی بر سر راه او گماشت، اما شاه‌جهان توانست با پایداری و هوشیاری، وی را سخت شکست دهد. سرانجام ملک عنبر خواهان صلح شد و هزینهٔ گرانی نیز به گردن گرفت. در این میان در دکن آوازه درافتاد که جهانگیر بیمار و روبه‌مرگ است. شاهزاده پرویز فرزند دوم جهانگیر، شتابان رو به تختگاه نهاد، اما با شنیدن بهبودی و سلامتیِ جهانگیر از میانهٔ راه بازگشت. شاهزاده خسرو نیز به مرگ ناگهانی درگذشت، اما آوازه درافکندند که شاه‌جهان خسرو را کشته است. نورجهان‌بیگم که پیوسته در این اندیشه بود تا جهانگیر را از شاه‌جهان برنجاند و او را بر آن دارد که شاهزاده شهریار را به‌جای شاه‌جهان نامزد جانشینی خود کند، خبر درگذشتِ شاهزاده خسرو را دستاویز کرده دل جهانگیر را بر شاه‌جهان بشوراند. جهانگیر نیز که نورجهان را بسیار دوست می‌داشت و دست وی را در کار کشورداری باز گذاشته بود، با پسر فرمانبر و عزیز خود دشمن شد و قصد برانداختن او کرد. نورجهان‌بیگم نیز که به اندرزهای برادر در دخالت نکردنش در کارهای جهانبهانی گوش نمی‌سپرد، همچنان در پی برآوردن آروزی خویش که به پادشاهی رساندن دامادش سلطان شهریار بود، بر تلاش‌های برادر در به تخت نشاندن دامادش، شاه‌جهان، پیشی می‌گرفت. جهانگیر به فریب‌های نورجهان بر آن شد که شاه‌جهان را از کشورهایی که خود زیر فرمانش داده است، دور

سازد و به جایی که بیم زیان داشته باشد دراندازد. در ۱۰۳۱ق که جهانگیر آگاه شد لشکر شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) از خراسان به جنبش درآمده، قندهار را گرفته‌اند، این خبر را دستاویز برآوردن آرزوی خویش کرد و به شاه‌جهان فرمان فرستاد که به قندهار بتازد و آن دیار را از دست ایرانیان بازگیرد. شاه‌جهان به مندو رسیده بود که از اندیشهٔ پدر آگاه شد و به بهانه‌ای از آن‌جا پیش‌تر نرفت. جهانگیر نیز که می‌دانست شاه‌جهان قصد بیرون رفتن از هند را ندارد، شهریار را به رهانیدن قندهار از دست سپاه قزلباش فرستاد. وی نیمی از سپاه شاه‌جهان را به همراه سرکردگانشان خواست و استان‌هایی را که در زیر فرمان شاه‌جهان، یا در تیول وی بود، به شهریار داد. جهانگیر که به لاهور رفت، بداندیشان خاطر نورجهان‌بیگم را از برادرش آصف‌خان، به اتهام این که جانب‌دار شاه‌جهان است، برگردانیدند و او را بر آن داشتند تا مهابت‌خان را که با آصف‌خان دشمن و از شاه‌جهان بیزار بود، از کابل بخواهد تا شاهزاده و آصف‌خان را از میان بردارد. پس مهابت‌خان را به حضور خواستند، اما وی شرط آمدنش را فرستادن آصف‌خان به بنگاله شمرد. سرانجام جهانگیر آصف‌خان را به بهانهٔ آوردن خزانه به اکبرآباد فرستاد و مهابت‌خان از کابل به حضور جهانگیر رسید. شاه‌جهان که شنید جهانگیر برخی از امرایش را برکنار کرده و جاگیرشان راگرفته است، دل از مهر پدر برگرفت و با لشکری که داشت، به آگره روی نهاد. در ۱۰۳۲ق جهانگیر به رویارویی شاه‌جهان رفت. شاه‌جهان نیز به کوهستان نزدیک میوات رفت و با سپاه جهانگیر درآویخت، اما شکسته شد و به ماندو گریخت. جهانگیر سپاه دیگری به سرکردگی شاهزاده پرویز و مهابت‌خان در پی شاه‌جهان روان ساخت. چون لشکر جهانگیر به دژ ماندو رسید، شاه‌جهان رستم‌خان را که پیش از این در سپاه جهانگیر بود و به‌سبب کار خلافی که کرده بود، به سپاه شاه‌جهان پیوسته بود، به رویارویی مخالفان فرستاد، اما رستم‌خان بی‌وفایی کرد و به سپاه مهابت‌خان پیوست. این کار سپاه شاه‌جهان را بیش از پیش پریشان کرد و شاه‌جهان ناگزیر به آسیر گریخت. پس از چندی که شاه‌جهان خبر یافت عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ۱۰۳۶ق) خائنانه با مهابت‌خان نوشت و خواند می‌کند و سر آن دارد که به مهابت‌خان بپیوندد وی را زیر نظر گرفت و پسرش داراب‌خان را در بند کرد. سپس به برهانپور رفت. خان‌خانان که نظربند بود، به‌بهانهٔ آشتی‌دادن میان مهابت‌خان و شاه‌جهان اجازه گرفت تا به دیدار مهابت‌خان رود، اما به شاه خیانت کرده

بدو پیوست. پس از آن بیشتر سپاهیان شاه‌جهان از وی دوری گزیدند. سپس شاه‌جهان از برهانپور و از راه گلکنده و بندر مچهلی پتن راهی اوریسه و بنگاله شد. وی پس از گرفتن دژهای بردوان و اکبرنگر به دهاکه رفت و حاکم آن دیار را به فرمانگزاری واداشت. شاه‌جهان داراب‌خان پسر خان‌خانان را که در قید بود، آزاد کرد و به صوبه‌داری بنگال گماشت. سپس اله‌آباد را گرفت. در این موقع شاهزاده پرویز و مهابت‌خان در رسیدند و چندبار با سپاه شاه‌جهان در افتادند. با کشته شدن راجه بهیم، سردار شاه‌جهان، لشکر شاه‌جهان شکست خورد و رفته‌رفته یارانش از او جدا شدند. شاه‌جهان به ناگزیر به اکبرنگر رفت و از راه بنگاله به دکن بازگشت (۱۰۳۳ق). شاهزاده پرویز و مهابت‌خان، در پی شاه‌جهان تاختند. آن‌دو چون به مالوه رسیدند، شاه‌جهان به اجمیر و از آن‌جا به تته رفت و نامه‌هایی در پوزش‌خواهی نزد پدر فرستاد و در آن‌ها عهد کرد که دیگر سر از فرمان وی نپیچد. جهانگیر نیز در برابر خواهش بخشش او و از وی خواست که دژهای رهتاس (در بهار) و آسیرگر (در دکن) را بدو واگذارد و نیز دو فرزندش داراشکوه و اورنگ‌زیب را به نوا به پایتخت بفرستد. شاه‌جهان نیز چنین کرد تا جهانگیر از سر گناهش درگذشت. در این هنگام نورجهان‌بیگم با برادرش تبانی کرد و مهابت‌خان را از شاهزاده پرویز جدا کرد و به‌حضور خواست و خان‌جهان لودی را که در گجرات بود، به‌جای مهابت‌خان به ادب‌آموزی شاهزاده پرویز گماشت. مهابت‌خان که می‌دانست فراخوانی او به‌تحریک آصف‌خان بوده و قصد آن دارد که او را نزد جهانگیر خوار گرداند و چون شنید که دامادش شیخ برخوردار، فرزند خواجه عمر نقشبندی، به‌جرم آن‌که از جهانگیر اجازهٔ ازدواج نگرفته بود، به فرمان وی تازیانه خورد و بی‌آبرو شد، برای حفظ آبروی خود سپاهی از قوم راجپوت فراهم آورد و پیش از آن که فرصتی به‌دست دهد، خود دست به کار شد. آن هنگام که جهانگیر به آهنگ کابل کنار رود جهلم اردو زده و آصف‌خان نیز با لشکریان به آن سوی رود رفته بود، مهابت‌خان نیمی از سپاه خود را بر سر آصف‌خان فرستاد و خود نیز با بقیهٔ سپاه بر سر جهانگیر تاخت و جهانگیر راگرفتار ساخت. نورجهان‌بیگم از آن معرکه گریخت، به سپاه آصف‌خان پیوست و برای رهایی جهانگیر کوشید، اما شکست خورد و به لاهور گریخت و آصف‌خان نیز گرفتار شد. پس از آن راجپوتان بر مردمان درازدستی‌های بی‌شمار کردند. مهابت‌خان نیز چندان با سردارانش بدرفتاری پیشه کرد تا در دل همگی‌شان کینه‌ای از خود به‌جای گذاشت. از آن جایی که بیشتر

مردم هنوز به جهانگیر وفادار بودند و رفتار مهابت‌خان را نابکاری و نمک‌نشناسی می‌دانستند، مهابت‌خان ناگزیر شد با جهانگیر از راه مهر و چاپلوسی درآید. جهانگیر نیز به آموزگاری نورجهان‌بیگم فریبی به‌کار بست و به مهابت‌خان گفت که در بند تو بودن مانع از آن شده تا در چاهی که آصف‌خان به همدستی نورجهان برای من کنده بودند بیفتم و از تو می‌خواهم که در نگاهبانی من نیکو بکوشی. مهابت‌خان نیز سخنان رنگ‌آمیز جهانگیر را باور کرد و بدو اجازه داد تا با مراقبت راجپوتان در هر کجا که می‌خواهد به شکار رود. نورجهان لشکری فراهم آورد. آن لشکر هنگامی که جهانگیر به شکار رفته بود، در شکارگاه بر جهانگیر فراز آمدند و به‌فرمان او بر راجپوتان تاختند و آنان را پراگندند و مهابت‌خان نیز گریخت. پس از چندی جهانگیر مهابت‌خان را به پیمان آن که آصف‌خان را برهاند، بخشید. شاه‌جهان از دکن به اجمیر درآمد و برای این که خود را به ایران برساند، به سند رفت، اما در آن‌جا بیمار شد و از آن آهنگ باز ماند. وی که شنید شاهزاده پرویز در برهانپور درگذشته است و میان مهابت‌خان و جهانگیر بر هم خورده و لشکر جهانگیر نیز در پی او است، با دلی استوار از راه گجرات به دکن رفت و مهابت‌خان نیز در آن‌جا بدو پیوست. جهانگیر پس از رهایی از کابل به لاهور و سپس به کشمیر رفت. پس از چندی در کشمیر بیمار شد و درگذشت (۱۰۳۶ق). در این هنگام آصف‌خان شاهزاده داور پسر خسرو، پسر بزرگ‌تر جهانگیر، را به نوید سلطنت مطمئن گردانید و سپس پیکی به شاه‌جهان فرستاد و او را برای نشستن بر تخت شاهی فرا خواند. همچنین نورجهان‌بیگم را نظربند داشت تا کسی نزد او آمد و شد نکند. اما شهریار بر شاه‌جهان پیشدستی کرده، با تهمورث و هوشنگ، پسران شاهزاده دانیال، به لاهور رفت. در حدود لاهور با سپاه آصف‌خان جنگید، اما شکست خورد. چون شاه‌جهان در لاهور نبود، امرا موقتاً داوربخش را بر تخت نشاندند و دست شهریار را بستند و او را واداشتند تا در همان حالت در برابر او تعظیم کند. پس از چند روز وی را کور و پسران شاهزده دانیال را نیز در بند کردند. شاه‌جهان در جنیر بود که پیک آصف‌خان را دریافت کرد و راهی اکبرآباد شد. وی پیکی به خان‌جهان لودی افغان که در آن هنگام صوبه‌دار دکن بود، فرستاد و او را به فرمانبرداری از خود فراخواند، اما او با مرتضی دوم نظام‌شاه دمساز شد. دریاخان روهیله نیز به خان‌جهان پیوست و آن‌دو دست به یکی کرده مصدر فتنه و فساد شدند. شاهزاده داوربخش، شهریار و پسران شاهزاده دانیال به فرمان شاه‌جهان کشته شدند. وی در هفتم جمادی‌الثانی ۱۰۳۷ق در اکبرآباد به تخت نشست و به امرا و زیردستانش مناصب و مقام‌هایی شایسته داد. پاره‌ای آیین‌ها را که در روزگار اکبر پیدا شده بود، از میان برداشت، از جمله آن که سجده کردن را به سبب آن‌که سزاوار ذات حق تعالی است، برانداخت و به جای آن رسم زمین‌بوسی را رایج کرد و سادات و علما و مشایخ و درویشان را نیز از انجام این رسم معاف کرد. اما پس از چند سال رسم زمین‌بوسی را نیز برداشت. در نخستین سال پادشاهی شاه‌جهان که نذر محمدخان برادر کوچک امام‌قلی‌خان، والی ورارود به کابل لشکر کشید، شاه‌جهان مهابت‌خان را بر سر او فرستاد. مهابت‌خان به سرهند رسیده بود که شنید نذر محمدخان پس از دو سه ماه شهربندان کابل، بی‌گرفتن نتیجه به دیار خود بازگشته است. از این روی، وی نیز به اکبرآباد بازگشت. در این هنگام به فرمان شاه‌جهان شاهزادگان داراشکوه، شجاع و اورنگ‌زیب به‌همراه یمین‌الدوله آصف‌خان و دیگر امرا و خوانین از لاهور به اکبرآباد رسیدند. دریاخان روهیله که به خان‌جهان پیوسته بود، بخشوده شد. مهابت‌خان به جای خان‌جهان به صوبه‌داری دکن و خاندیش و خان‌جهان لودی به صوبه‌داری مالوه رسیدند. در همین سال جهجهار سنگه پسر راجه نر سنگه راجهٔ بندیل کهند که به سبب قتلی در آگره در مراقبت به سر می‌برد، گریخت. شاه‌جهان مهابت‌خان را به دستگیری او نامزد کرد. سرانجام جهجهار سنگه با پرداخت جریمه‌ای تسلیم شد و به فرمانبرداری شاه‌جهان درآمد. در ۱۰۳۸ق خان‌جهان لودی که بیم آن داشت وی را به‌سزای کرده‌های ناشایست گذشته‌اش کیفر دهند، بی‌خبر از اکبرآباد گریخت. خواجه ابوالحسن و خان‌زمان به‌همراه دیگر امرای شاه‌جهان، مأمور گرفتن او شدند. در نزدیکی دهولپور میان آنان جنگ درگرفت و خان‌جهان پس ازآن که بیشتر سپاهیانش کشته شدند، به احمدنگر در ولایت نظام‌شاهی گریخت. وی مرتضی نظام‌شاه را که بر تخت نشاندهٔ ملک عنبر بود و پس از درگذشت عنبر، کار کشورداری را از دست پسرش فتح‌خان به در آورده، حاکم احمدنگر شده بود، با خود همساز کرد. عبدالله قطب‌شاه، پادشاه گلکنده (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) را نیز از یاوران خود ساخت. اما نتوانست محمد عادل‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) را با خود همداستان کند. سرانجام میان خان‌جهان و سپاه شاه‌جهان که به احمدنگر درآمده بودند، جنگ درگرفت و دکنیان شکست خوردند. در این میان عبدالله قطب‌شاه از در سازش با سرداران

شاه‌جهان گورکانی

مغول درآمد و خود را کنار کشید. خان‌جهان نیز به امید آن که محمدعادل‌شاه وی را دستگیری کند، به بیجاپور گریخت. اما از او ناامید شد و دیگربار به احمدنگر رفت و آن دیار را از تاخت و تاز لشکر مغول در تنگنا و خشکسالی دید. پس، از دکن بیرون رفت و خود را به پیشاور رساند و آتش‌افروز تیره‌های افغان آن دیار که همه آمادهٔ شورش بودند، شد. اما در آن‌جا نیز از سپاه مغول که در پی ایشان تاخته بودند، شکست خورد و به ناچار به کالنجر شتافت تا مگر در آن‌جا پناهگاهی جوید. نیازخان حاکم آن دیار نیز به سرکوبی او بلند شد و پس از جنگی سخت خان‌جهان کشته شد (۱۰۴۰ق). مرتضی نظام‌شاه در آن هنگامه چاره‌ای جز آن ندید که کسان نزد اعظم‌خان، از امرای شاه‌جهان که با او بر سر پیکار بود، بفرستد و از او پوزش بخواهد و رفتارهای بدش را به کارگزارش بسته، او را از کار بینداخت و فتح‌خان پسر ملک عنبر را از زندان بیرون آورده، بار دیگر کارگزار خود ساخت. فتح‌خان که می‌دانست هرگاه مرتضی نظام‌شاه فرصت بهتری یابد، او را باز در بند خواهد کرد، بر او پیش‌دستی کرده، او را در بند ساخت و حقیقت حال را به شاه‌جهان نوشت. شاه‌جهان که از این حرکت فتح‌خان دربارهٔ ولی‌نعمتش آزرده‌خاطر شده بود، فرمان فرستاد که او را رها سازد، اما فتح‌خان پیش از این‌که فرمان شاه‌جهان به دستش برسد، مرتضی نظام‌شاه را کشت و آوازه درانداخت که به مرگ طبیعی درگذشته است و حسین پسر ده سالهٔ او را بر جایش برنشاند. سپس پیشکش‌ها به سرداران مغول فرستاد و چنین فرا نمود که پیرو فرمان شاه‌جهان است. در ۱۰۴۱ق شاه‌جهان آصف‌خان را برای فرمانگزار کردن محمدعادل‌شاه راهی بیجاپور کرد. محمدعادل‌شاه با لشکر مغول جنگید و شکست خورد و به بیجاپور گریخت، باره‌نشین شد. آصف‌خان، بیجاپور را در میان گرفت و تا چندگاه دژبندان ادامه داشت، تا آن‌که شاه‌جهان به‌سبب ورود حاجی وقاص، ایلچی نذر محمدخان، والی بلخ، آصف‌خان و اعظم‌خان، صوبه‌دار دکن را به‌حضور خواست و مهابت‌خان را به صوبه‌داری دکن گماشت. محمدعادل‌شاه با فتح‌خان دست به‌هم داده، با مهابت‌خان جنگیدند. این بار نیز شکست بر دکنیان افتاد و فتح‌خان در دژ دولت‌آباد باره‌نشین شد، تا آن‌که پس از چندی مهابت‌خان وی را به تسلیم واداشت و حسین فرزند مرتضی نظام‌شاه دوم را که بر تخت نشاندهٔ فتح‌خان بود، به گوالیار فرستاد. به‌سخنی، پادشاهی احمدنگر در ۱۰۴۲ق به‌پایان رسید. از آن‌جایی که در روزگار جهانگیر، به پرتغالی‌ها اجازهٔ تأسیس تجارت‌خانه‌ای در بندر هوگلی، در استان بنگال داده شد و آن‌ها از این امتیاز سوءاستفاده کرده، در آن‌جا دژی برآورده بودند و در شهرهای ساحلی بنای راهزنی و چپاول و غارتگری را گذاشتند و به تجارت بردگان پرداختند، در ۱۰۴۲ق شاه‌جهان لشکری به فرماندهی بهادرخان و با نظارت مستقیم قاسم‌خان، استاندار بنگال برای سرکوبی آنان به بندر هوگلی فرستاد. سرانجام پس از مدتی جنگ و درگیری، لشکر شاهی توانست پرتغالیان را از آن بندر بیرون کند. در ۱۰۴۴ق ظفرخان احسن، استاندار کشمیر به فرمان شاه‌جهان مأمور تنبیه عادل‌نامی که یکی از مقصران سیاسی دولت تیموری را پناه داده بود، شد و او را به تسلیم واداشت. در ۱۰۴۵ق جوجهار سنگه، بار دیگر دست به طغیان زد و بهیم ناراین، راجهٔ گوندوانه را که در حمایت شاه‌جهان بود، کشت و چوراگر پایتخت گوندوانه را گرفت. شاه‌جهان لشکری به فرماندهی پسرش شاهزاده اورنگ‌زیب بدان‌سو فرستاد. پس از چند جنگ خونین، اورنگ‌زیب جوجهارسنگه را به‌قتل رساند و سرزمینش را در قلمرو تیموریان درآورد. پادشاهی نظام‌شاهی نیز که با کار فتح‌خان به پایان رسیده بود، پس از گذشت چند سال باز سری به جنبش درآورد؛ بدین‌گونه که یکی از امرای نامور نظام‌شاهی که دست‌پروردهٔ ملک‌عنبر بود، پس از آن که دولت‌آباد از دست رفت، به شرق دکن تاخت و در مدت چند روز چنان توانا شد که یکی از نزدیک‌ترین جانشینان فرماندهی را به نام سهاجی بهونسله تا تخت احمدنگر بالا برد. سهاجی از مراته‌ها بود و بعدها پسرش سیواجی سرکردهٔ آنان شد. ساهو بهونسله نیز با آن‌که حسین نظام‌شاهی در دژ گوالیار در بند بود، طفلی را از قبیلهٔ او برداشته، نظام‌شاه نام کرد و برخی از سرزمین‌های متعلق به نظام‌شاه را گرفت. در این هنگام که شاه‌جهان در نزدیکی دولت‌آباد بود، لشکری برای تنبیه ساهو فرستاد (۱۰۴۵ق). سرانجام ساهو شکست خورد و چند دژ و شهر آنان به دست سپاهیان شاهی افتاد. چون عادل‌شاه در دادن پیشکشی سستی می‌کرد و عبدالله قطب‌شاه نیز با او دمساز بود، شاه‌جهان سپاهیانی به بیجاپور و گلکنده فرستاد. پس از جنگ و گریز فراوان عادل‌شاه درخواست صلح فرستاد. سرانجام به این پیمان که عادل‌شاه هر ساله بیست لک روپیه به درگاه بفرستد و شاه‌جهان نیز از ملک احمدنگر، آن بخش‌هایی را که پیوسته به حدود شرقی و شمالی بیجاپور است، بدو واگذارد، میان آنان صلح شد. در همین سال شاه‌جهان بر عبدالله قطب‌شاه که شیعی

مذهب بود و نام پادشاه صفوی ایران، شاه صفی (۱۰۳۸ـ ۱۰۵۲ق) را در خطبه می‌خواند، یورش برد. سرانجام به شرط آن‌که عبدالله به همگی آداب و رسوم شیعی در کشور خود پایان دهد و نام شاه‌جهان را که سنی‌مذهب بود، در خطبه بخواند و نیز مبلغی هنگفت به دولت تیموری هند خراج بدهد، پادشاهی‌اش را بدو بخشید. از دیگر وقایع این سال آن است که شاه‌جهان اسلام‌خان (استاندار بنگال) را برای فرونشاندن شورش‌های قبایل کوچ و آهوم به نواحی آسام فرستاد. وی در ۱۰۴۷ق توانست آن قبایل را وادار به فرمانبرداری از شاه‌جهان کند. از دیرباز میان ایرانیان و صفویان بر سر قندهار کشمکش بود. پس از آن‌که قندهار در ۱۰۳۱ق در اواخر روزگار جهانگیر از دست تیموریان درآمد، بازگرفتن دوبارهٔ آن دور به نظر می‌رسید، تا آن‌که در ۱۰۴۷ق شاه‌جهان ذوالقدرخان را مأمور گرفتن قندهار کرد. وی که گشودن آن دیار را بیرون از قدرت خود می‌دید، بر آن شد تا با تطمیع علی‌مردان‌خان به چاره‌گری پردازد. علی‌مردان‌خان شاه‌صفی را از خواست ذوالقدرخان آگاه کرد، اما شاه‌صفی که سخن او را حمل بر بازارگرمی وی کرده بود، قصد گرفتار ساختن او کرد. علی‌مردان‌خان نیز چاره‌ای جز آن ندید که قندهار را به شاه‌جهان سپارد و خود نیز در شمار چاکران وی درآید (۱۰۴۷ق). شاه‌جهان نیز به پاس این خدمت وی را منصبی عالی داد و به فرمانروایی کشمیر و کابل و سرکردگی سپاه در جنگ‌ها فرستاد. در ۱۰۵۱ق شاه‌جهان علی‌مردان‌خان را برای گشودن بدخشان، بدان‌سو فرستاد. وی پس از آن‌که چندبار بدان‌جا یورش برد، چون زمستان از راه رسید، از ترس آن‌که مبادا راه بازگشتش از سختی راه بسته شود، بی‌نتیجه به هند بازگشت. در ۱۰۵۲ق شاه‌جهان راجه‌جگت‌سنگه را راهی آن دیار کرد. وی نیز نتوانست کاری از پیش برد، تا آن‌که شاه‌جهان فرزند سوم خود شاهزاده مراد را به‌همراهی علی‌مردان‌خان بر سر بلخ فرستاد و خود نیز آهنگ کابل کرد. شاهزاده مراد دو تن از پسران نادرمحمدخان را رو به خود کرد و به دهلی بازگشت. نادرمحمدخان نیز از ترس سپاه مغول به ایران پناه برد تا از شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ـ ۱۰۷۷ق) یاری بخواهد، اما نتیجه‌ای نیافت (۱۰۵۶ق). در این هنگام شاه‌جهان اورنگ‌زیب را روانه بلخ کرد. اورنگ‌زیب در جمادی‌الاولی ۱۰۵۷ق به بلخ رسید و چون عبدالعزیزخان برای گرفتن بلخ، روی بدان سو نهاده بود، به رویارویی وی رفت. سپاه دو طرف چندین‌بار با هم درآویختند و هر بار نیز سپاه مغول پیروز شد. پس از مدتی نادرمحمدخان از شاه‌جهان که در کابل نشسته بود و نبرد را در آسیای میانه رهبری می‌کرد، خواهان صلح شد. شاه‌جهان خیال صلح نداشت و بر آن بود تا با سپاه نیمه‌جانش که کشته‌های فراوان داده و در برابر یورش‌های اقوام مختلف ازبک ضعیف‌تر شده بود، پایداری کند، اما مسائلی چون خطوط طولانی ارتباطی، سختی آب و هوا، هزینه‌های فراوان سربازان، مانند پول و وسایل که اقامت طولانی را برای مغولان در آن‌جا ناممکن ساخته بود، شاه‌جهان را واداشت تا بر خلاف میلش از بلخ عقب‌نشیند. وی به اورنگ‌زیب فرمان بازگشت داد و بدین‌ترتیب بلخ بار دیگر به‌دست نادرمحمدخان افتاد. در همین سال شاه‌عباس دوم به قندهار یورش برد و آن را در میان گرفت و پس از دو ماه و نیم آن سرزمین را گشود. شاه‌جهان که از این جنبش لشکر ایران به قندهار آگاه شد، اورنگ‌زیب را بدان‌سو فرستاد. وی پس از چهارماه بی‌گرفتن نتیجه به کابل بازگشت. در ۱۰۶۱ق شاه‌جهان بار دیگر اورنگ‌زیب را روانهٔ فتح قندهار کرد. اما وی این‌بار نیز کاری از پیش نبرد و به کابل بازگشت. شاه‌جهان بار سوم داراشکوه را که می‌خواست برتری‌اش را بر اورنگ‌زیب به اثبات رساند، به‌گشودن قندهار گماشت، اما وی نیز از محاصرهٔ قندهار نتیجه‌ای نگرفت و پس از هفت‌ماه محاصره بازگشت. از آن‌پس قندهار برای همیشه از حوزهٔ اقتدار تیموریان هند بیرون رفت. در ۱۰۶۶ق شاه‌جهان اورنگ‌زیب را برای فرمانبردار ساختن شاه گلکنده که از پرداخت خراج سالیانه، شانه خالی می‌کرد، بدان دیار فرستاد. وی به یاری فرزندش، شاهزاده محمدسلطان حیدرآباد را گرفت و اورنگ‌زیب نیز دژ گلکنده را محاصره کرد، اما به سبب توطئه‌های داراشکوه در آگره و فرمان شاه‌جهان ناگزیر شد که تنها با گرفتن خراج پرداخت نشده و ده میلیون روپیه غرامت جنگی از محاصره دست بکشد. در ۱۰۶۷ق شاه‌جهان اورنگ‌زیب را بر سر عادل‌شاهیان فرستاد. او دژهای بیدر، کلیانی و کونکن را گرفت و در کار گشودن بیجاپور بود که باز به توطئهٔ داراشکوه فرمان شاه‌جهان در رسید که با حکومت عادل‌شاهی صلح کند. در ۱۰۶۸ق شاه‌جهان بیمار شد و پسر بزرگش داراشکوه، کارهای حکومت را به‌دست گرفت و بر آن بود تا برادران را از خبر بیماری پدر دور نگه‌دارد، اما موفق نشد و هر یک از هر گوشه سر به عصیان برآوردند. شاهزاده شجاع از بنگال به‌سوی پایتخت به راه افتاد. محمدشجاع نیز به آهنگ پایتخت به ایالت بهار رفت و شهر سورت را گرفت. سپس اورنگ‌زیب و محمد شجاع با هم همراه شده، در محلی به نام

دهرمت به رویارویی سپاه جسونت سنگه و قاسم‌خان که داراشکوه بر سر آنان فرستاده بود، پرداختند و شکستی سخت بر سپاه جسونت سنگه وارد آوردند. اورنگ‌زیب که هنوز در اندیشهٔ یاری دادن به شاه‌جهان بود، نامه‌ای در معذوری خود در این جنگ به وی نوشت. شاه‌جهان نیز پیام تبریک به همراه شمشیری مرصع که روی آن کلمهٔ عالمگیر کنده بود، نزد اورنگ‌زیب فرستاد و خود را مشتاق دیدار او نشان داد. در واقع مکر ساخته بود که به محض ورود اورنگ‌زیب او را گرفتار سازد، اما اورنگ‌زیب از سخنان دوپهلوی خلیل‌الله‌خان فرستادهٔ شاه‌جهان، بر حیلهٔ او آگاه شد و از رفتن به پایتخت سرباز زد. پس از چندی شاه‌جهان که اندیشهٔ به پادشاهی رساندن داراشکوه را در سر داشت، نامه‌ای به وی نوشت و در آن از او خواست که در دهلی بماند تا کارها را راست گرداند. چون این نامه به دست اورنگ‌زیب افتاد و بر اندیشهٔ پدر آگاه شده، قصد گرفتن آگره کرد. وی محمدسلطان را به آگره فرستاد. پس از مدتی شاه‌جهان گرفتار شد و رشتهٔ کارها به دست اورنگ‌زیب افتاد. شاه‌جهان که در حدود سی‌سال با شکوه تمام بر هندوستان فرمانروایی کرده بود، در آخرین سال‌های زندگی‌اش به دست پسرش اسیر شد و رنج و اندوه فراوان کشید. شاه‌جهان تا هشت سال در بند اورنگ‌زیب ماند، اما در گرامی‌داشت وی ذره‌ای فروگذاری نشد.

شاه‌جهان پیش از برآمدن به تخت شاهی رابطهٔ مکاتباتی نیکویی با شاه‌عباس یکم داشت. وی در سیاست خارجی خود سه هدف اصلی داشت که هر سه مستقیم یا غیر مستقیم با ایران ارتباط پیدا می‌کرد. او می‌خواست قندهار را بازپس گیرد، قدرت دربارش را بر سرزمین‌های اجدادی خود در ورارود دوباره برقرار کند، فرمانروایی‌اش را بر حکومت‌های کهن نشان دهد و همبستگی آنان را با ایران بر هم زند. حفظ روابط دوستانه با ورارود، به هنگام یورش به قندهار و بی‌طرف نگه‌داشتن ایران به هنگام یورش به ورارود از اهداف شاه‌جهان بود. وی همچنین می‌خواست که میان ایران و ورارود همبستگی ایجاد کند، تا از این راه بتواند روابط نزدیک‌تر با هر دو، به‌ویژه با ورارود برقرار کند. مبالغ کلان وجوه ارسالی شاه‌جهان به طرفدارانش در ورارود و بخشش‌های فراوانش به ورارودیانی که به دربارش آمد و شد داشتند، مؤید این گفته است. شاه‌جهان در روزهای آغازین پادشاهی‌اش هیأتی به ریاست عبدالرحیم خواجه نزد امام قلی‌خان در بخارا فرستاد و پس از آن هیأت‌های فراوان میان شاه‌جهان و امام‌قلی‌خان و همچنین برادرش نادر محمدخان، حاکم بلخ مبادله شد. از آن میان از همه مهم‌تر هیأت اعزامی ازبکان به ریاست حاجی وقاص (۱۰۴۱ق) و سفارت‌های مغولان به سرپرستی حکیم حاذق و تربیت‌خان (در ۱۰۴۲ق) بود. تربیت‌خان در ۱۰۴۴ق از بلخ بازگشت و هدایایی با خود آورد که در میان آن قرآنی به خط ملک‌شاد خانم دختر محمدسلطان میرزا فرزند جهانگیر فرزند امیر تیمور گورکان بود. شاه‌عباس یکم پس از بر آمدن شاه‌جهان به تخت شاهی، بحری‌بیگ را برای گفتن شادباش به دربار شاه‌جهان فرستاد (۱۰۳۸ق). بحری‌بیگ هنوز در راه بود که شاه‌عباس درگذشت. شاه‌جهان نیز میربرکه را به سفارت، راهی دربار شاه‌صفی کرد (۱۰۳۹ق). شاه‌صفی نیز که به‌سبب وجود دشمنان قدیمی‌اش، یعنی ترکان (در شمال غربی) و ازبکان (در شمال شرقی) تمایلی فراوان به ایجاد روابط دوستانه با شاه‌جهان داشت، پیش از بازگشت میربرکه به‌هندوستان یک هیأت سفارتی به ریاست محمدعلی‌بیگ افشار به هند گسیل کرد. شاه‌جهان هنگام مرخص کردن محمدعلی‌بیگ صفدرخان را به‌سمت سفیر دیگر مغول در ایران برگزید. شاه‌جهان در ۱۰۴۶ق نامه‌ای به سلطان مراد چهارم، پادشاه عثمانی (۱۰۳۲ ــ ۱۰۴۹ق)، نوشت و در آن از بازپس‌گیری قندهار سخن گفت و پیشنهاد کرد که سه دولت گورکانی، عثمانی و ازبک از سه‌سو به ایران بتازند. اما پیش از آن که به نیروی‌نظامی توسل جوید، با فرستادن سفیری قصد فریفتن علی‌مردان‌خان، حاکم ایرانی قندهار راکرد. یادگاربیگ نیز تقریباً همزمان با مرخص‌شدن صفدرخان به هند اعزام شد. او تقریباً یک ماه پس از تصرف قندهار به‌دست سپاه مغول، به دربار مغولان رسید (۱۰۴۷ق). شاه‌جهان پس از گرفتن قندهار نامه‌ای به دست یادگاربیگ برای شاه‌صفی، جانشین شاه‌عباس یکم فرستاد و اظهار امیدواری کرد که گرفتن قندهار بر روابط دو طرف تأثیری نداشته باشد و پیشنهاد کرد که سالانه مبلغی معادل درآمد قندهار به او بدهد. فتح قندهار جاه‌طلبی شاه‌جهان را برای فتح ورارود نیز برانگیخت و او را بر آن داشت تا از کارگزاران امور ایران در هرات، با پیشنهاد یورش به ورارود بهره گیرد. یورش ازبکان ماروچاق به مرزهای ایران در خراسان به قلیچ‌خان، حاکم مغول قندهار فرصتی داد تا به ایران بر ضد ازبکان پیشنهاد کمک نظامی دهد (۱۰۵۰ق). حسن‌خان، نایب‌السلطنهٔ ایرانی خراسان دربارهٔ پذیرش پیشنهاد با وی به مکاتبه پرداخت. این مکاتبات نشان می‌دهند که حرکت گورکانیان در تهیهٔ مقدمات یورش به بلخ (۱۰۵۱ق) بدون کمک ایران و تصمیم راسخ شاه‌جهان در

بازپس‌گرفتن قلمرو اجدادی گورکانیان در آسیای مرکزی، ایرانیان را قبولاند که دشمن مشترک آنان، ازبکان هستند و همکاری با گورکانیان برای درهم شکستن ازبکان، به سود ایران است. اما شاه‌صفی، همچنان بر تصمیم خود در بازپس‌گرفتن قندهار پا بر جا بود و از سوی دیگر با افزایش قدرت گورکانیان در نزدیک مرزهای شمال شرقی، قلمرو صفوی احساس خطر می‌کرد و تنها با نوشت و خواند دوستانهٔ ظاهری رابطه خود را با گورکانیان حفظ کرده بود. با درگذشت شاه‌صفی و جلوس شاه‌عباس دوم در کودکی، حکومت ایران همچنان ناتوان بود، از این رو طرح مکاتبهٔ دیپلماتیک میان فرماندهان مرزی دو طرف همچنان ادامه یافت و با تغییر سیاست ایران در برابر مغولان، دوستی ظاهری آنان به دوستی صریح و مثبت تبدیل شد. هنگامی که شاه‌جهان به بلخ یورش برد، امام قلی‌خان که نابینا بود، به‌سود برادرش نادرمحمدخان که اینک تنها خان وارارود به‌شمار می‌آمد، کناره‌گیری کرد (۱۰۵۱ق). نادرمحمدخان در روش حکومت بسیار مستبد بود و این شیوه‌اش به‌زودی منجر به بروز مخالفت‌هایی، از جمله مخالفت پسرش عبدالعزیز شد. نادرمحمدخان در برابر مخالفانش زمینه را باخت، چنان که ناگزیر شد برای گرفتن کمک به شاه‌جهان متوسل شود (۱۰۵۵ق) و سپاهیان گورکانی نیز به بهانهٔ یاری دادن به نادرمحمدخان راهی بلخ شدند (اوایل ۱۰۵۶ق). هنگامی که شاه‌جهان لاهور را به قصد کابل ترک کرد تا به صحنهٔ جنگ نزدیک‌تر باشد، جان نثارخان را نیز برای تبریک جلوس شاه‌عباس دوم، به سفارت به دربار ایران فرستاد. پیش از رسیدن او به ایران، نادرمحمدخان برای یاری خواستن در برابر گورکانیان به دربار شاه‌عباس رفته بود. اما بی‌نتیجه بازگشت. در این هنگام فرستادهٔ دیگر گورکانیان به ایران رسید و در نامه‌ای که با خود آورد از گشودن بلخ خبر داد و اظهار امیدواری کرد که این امر مقدمه‌ای برای گشودن بلخ و بخارا باشد. همچنین در آن نامه به تحریک احساسات شیعه پرداخته شده بود تا شاه را برای حمایت از شیعیان بلخ برانگیزد. هدف از فرستادن این هیأت‌ها اطمینان یافتن از بی‌طرفی ایران، در کشمکش میان هند و وارارود بود. اما پس از مدتی گورکانیان به‌سبب بروز مشکلاتی نتوانستند بلخ را نگه‌دارند و شاه‌جهان ناگزیر شد با نادرمحمدخان بر سر تخلیهٔ بلخ گفت و گو کند (۱۰۵۷ق). عقب‌نشینی خفت‌بار از بلخ به‌زیان گورکانیان انجامید، چنان که نتیجهٔ آن، دشمنی دوبارهٔ ازبکان در مرزهای شمال‌غربی و ناآرامی قبایل افغان و هموار ساختن راه پیشروی ایران به سوی قندهار بود. شاه‌جهان نخستین گزارش از آمادگی‌های ایران را در اواخر رمضان ۱۰۵۸ق در دهلی دریافت کرد، اما چون زمستان در راه بود، احتمال حملهٔ شاه‌عباس به قندهار در هوای نامساعد را نداد و در لاهور اقامت زمستانی گزید. در این احوال شاه‌عباس با وجود بدی هوا به قندهار روی برد و بر اثر بی‌کفایتی دولت‌خان، دومین حاکم گورکانی قندهار، آن دیار را گرفت. سپس سفیری به‌نام شاهوردی‌بیگ با نامه‌ای از قندهار به دربار شاه‌جهان فرستاد و اظهار امیدواری کرد که این موضوع در روابط دوستانهٔ متقابل تأثیری نداشته باشد. اما از این هنگام تا خلع شاه‌جهان روابطی میان دو کشور برقرار نشد. شاه‌جهان پس از آن بر آن شد تا برای جلوگیری از دشمنی ازبکان و نیز استفاده از پشتیبانی آنان، در جنگ‌های بعدی با ایران، روابطش را با ازبکان بهبود بخشد. از این رو سفیری به دربار عبدالعزیزخان فرستاد. اما وی که از سوی برادرش سبحان‌قلی‌خان و عبدالغازی‌خان، حاکم خوارزم، در فشار بود، پیشنهاد گورکانیان را رد کرد. شاه‌جهان پس از آن در تحکیم روابط سیاسی خود با ترکان عثمانی کوشید. اما چون عثمانی‌ها روابط سیاسی بیشتری با ازبکان داشتند و اخبار مربوط به یورش گورکانیان به بلخ، سلطان محمدچهارم (۱۰۵۸ ــ ۱۰۹۹ق) را ناخشنود ساخته و توضیح شاه‌جهان نیز (با فرستادن نامه) وی را قانع نکرده بود و ناخرسندی شاه‌جهان از برتری سلطان‌محمد چهارم که خود را خلیفه و رهبر قدرتمند مُسلمانان می‌خواند و اعتراض وی به لحن نامه‌های سلطان عثمانی و فاصلهٔ زیاد دو کشور در برقراری روابط سیاسی دربار دهلی و عثمانی‌ها اثر گذاشت و تلاش‌های شاه‌جهان را در برقراری این رابطه با شکست روبرو کرد. شاه‌جهان از فرمانروایان مقتدر دهلی بود. دورهٔ حکومتش از جنگ‌های خونین خالی نبود، اما چون بیشتر جنگ‌های این دوره بیرون از محدودهٔ حکومتش اتفاق افتاد، از این رو، امنیت و آرامشی کامل در داخل مملکتش برقرار بود. شاه‌جهان به اندازهٔ جلال‌الدین اکبر کشورگشا نبود، اما در آبادانی شهرها، توسعهٔ کشاورزی و افزایش درآمد خزانهٔ شاهی و روی هم رفته در کار کشورداری بسیار موفق بود. دهلی در روزگار وی بسیار آباد بود. کاروانسراها، نمازخانه‌ها، کولاب‌ها، چاه‌ها و ساختمان‌های مجلل ساخته‌شد. وی در هر پرگنه چند شهر برآورد، ازجمله شهر دهلی نو که آن را شاه‌جهان‌آباد نامید. وی بارویی از سنگ سرخ در گردش برافراشت و پرستشگاهی بزرگ نیز در آن ساخت

و در کنار رود چمنا دژی به‌نام نارین با گنبدهای زرنگار برپا کرد. از دیگر بناهای شاه‌جهان خاکدانی است که در آگره برای همسر دلبندش ممتازمحل ساخت و آن ساختمان باشکوه و مجلل را تاج‌محل نامید (۱۰۴۱ق) و دیگر تختی بود که شاه‌جهان از کومید و دیگر گهرهای شاهوار به‌نام تخت‌طاووس ساخت. گویند ساختن آن تخت شش کرور و نیم خرج برداشته بود. آن تخت با چندین پارچهٔ گران‌بهای دیگر به دست نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۱ق) افتاد و او آن‌ها را به ایران برد. شاه‌جهان به فضل و دانش علاقهٔ فراوان می‌ورزید. به‌گفتهٔ تاریخ‌نگار همروزگارش عبدالحمید لاهوری، مؤلف پادشاه‌نامه، شاه‌جهان با وجود مسئولیت‌های سنگین کشوری، اهل مطالعه بود و ندمایش پیش از آن که بخوابد، برایش کتاب‌هایی در سیرت و تاریخ می‌خواندند و از میان کتب تاریخی بیش از همه به ظفرنامهٔ تیموری و واقعات بابری علاقه داشت. وی هنرهای زیبا را دوست می‌داشت. صنعت معماری، حجاری و نقاشی در روزگار شهریاری وی به کمال رسید. وی به تشویق و تربیت ارباب فضل و کمال علاقهٔ فراوان نشان می‌داد، چنان که در نتیجهٔ تشویق‌های بی‌حد و بخشش‌های بی‌اندازه‌اش، اهل ادب و دانش و فرهنگ از ایران، عثمانی و آسیای مرکزی به هندوستان روی آوردند و دربار شاه‌جهان را به وجود خود آراستند. فرهنگ و تمدن ایرانی که از روزگار بابر و همایون در هند جامهٔ نوین هندی به‌خود پوشیده بود، در روزگار شاه‌جهان به کوشش و تشویق شاهزادگانی دانشمند و معارف‌پرور، مانند داراشکوه و اورنگ‌زیب و امیرانی شایسته، چون ظفرخان احسن و سعدالله چنیوتی و شاعرانی سخن‌پرداز، ماند کلیم کاشانی، برهمن لاهوری و نویسندگانی چون طباطبایی یزدی و منیر لاهوری و دانشمندانی مانند مولانا شکرالله شیرازی، مولانا عبدالحکیم سیالکوتی و معمارانی بی‌نظیر، مانند علی‌مردان صفوی، عبدالکریم لاهوری و تاریخ‌نویسانی چون محمدامین قزوینی و عبدالحمید لاهوری به حد اعلای تکامل رسید. شاعرانی چون میرصیدی تهرانی، میرزا حسن‌بیگ رفیع قزوینی و میرزا محمدعلی ماهر از توجه جهان‌آرابیگم دختر شاه‌جهان که خود شاعر و نویسنده‌ای ارجمند بود و شاعرانی دیگر، مانند صائب تبریزی، کلیم کاشانی، قدسی مشهدی، سعیدای گیلانی و سالک قزوینی از جود و بخشش ظفرخان احسن برخوردار بودند. از دیگر شاهزادگان و امیران ادب دوست و دانش‌پرور روزگار شاه‌جهان می‌توان از شاهزاده شجاع، شاهزاده مرادبخش، یمین‌الدوله آصف‌خان، خان‌خانان مهابت‌خان، امان‌الله امانی، ملقب به خان‌زمان، علامی سعدالله‌خان، علامی افضل‌خان، عبدالله‌خان فیروزجنگ، امیرالامرا علی‌مردان‌خان، جعفرخان، میرجملهٔ شهرستانی، نواب قاسم‌خان، مظفرخان، ملقب به خان‌جهان، اسلام‌خان مشهدی و عنایت‌خان نام برد. از نویسندگان و دانشمندان ایرانی این روزگار ملامحمدفاضل بدخشی، قاضی محمداسلم هروی، میرمحمدهاشم گیلانی، علاءالملک فاضل‌خان توفی، ملامیرک هروی، مولانا شفیعای یزدی، مخاطب به دانشمندخان، و مولانا وجیه اخسیکتی هستند. از شاعران، نویسندگان و دانشمندان هندی روزگار شاه‌جهان از چندربهان برهمن، بنوالی داس مؤلف راجاولی، بهگونت داس مؤلف شاه‌جهان‌نامه، برهمن لاهوری مؤلف چهار چمن و هرکرن مؤلف انشای هرکرن، عبداللطیف گجراتی مؤلف تذکرهٔ خلاصة‌الشعرا و فرهنگ لغات مثنوی مولوی و شرح حدیقهٔ سنایی، علامی سعدالله‌خان، عبدالرشید تتوی، مؤلف فرهنگ رشیدی و منتخب‌اللغات شاه‌جهانی، ملافرید دهلوی مرتب زیج شاه‌جهانی، عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاه‌نامه، شیخ‌عنایت‌الله مؤلف تاریخ دلگشا و محمدصالح کنبوه مؤلف عمل صالح می‌توان یاد کرد. شاه‌جهان از میان شاخه‌های علوم بیش از همه به تاریخ‌نویسی علاقه داشت و با جدیت تمام در ترویج و انتشار آن می‌کوشید. از جمله فعالیت‌های وی در این راه، یکی استقرار شعبهٔ مستقل تاریخ‌نویسی در دیوان انشا بود و برای نوشتن تاریخ عهد شاه‌جهان بالخصوص و عهد تیموریان هندوستان و ایران به‌عموم، نویسندگانی بزرگ، مانند محمدامین قزوینی، جلال‌الدین طباطبایی، عبدالحمید لاهوری، محمدوارث لاهوری، شیخ عنایت‌الله لاهوری، شیخ محمدصالح کنبوه را استخدام کرد. دوم آنکه نویسندگان و سخنورانی را که به کار نوشتن تاریخ منظوم یا منثور اشتغال داشته‌اند، از تشویق و عنایت خاص خود برخوردار ساخت، مانند شیخ عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاه‌نامه، کامگار حسینی مؤلف مآثر جهانگیری، کلیم همدانی مؤلف پادشاه‌نامهٔ منظوم و قدسی مشهدی مؤلف ظفرنامهٔ شاه‌جهانی. سوم آنکه فرمان داد تا آثار تاریخی به زبان‌های گوناگون به‌فارسی برگردانده شوند، چنان که به فرمان وی میرابوطالب حسینی و محمدافضل بخاری شرح احوال امیرتیمور گورکان را از ترکی به فارسی برگرداندند و شیخ جلال حصاری و محمدزمان فرنگی‌خان به ترتیب گوالیارنامه و تاریخ چین را از سنسکریت و

پرتغالی به فارسی ترجمه کردند. برخی از شاهزادگان، امیران و استانداران نیز مشوق تاریخ‌نویسی بودند، مانند شاهزاده داراشکوه مشوق مؤلف راجاولی و چهار چمن، شاهزاده شاه‌شجاع مشوق میرزا محمدصادق سورتی مؤلف صبح صادق و تاریخ شاه‌شجاعی، شاهزاده اورنگ‌زیب مشوق مؤلف افتتاح سلطانی، شاهزاده مراد مشوق مؤلف افصح‌الاخبار و مرآة‌الفتوح، امیرالامرا مهابت‌خان مشوق مؤلف لطایف‌الاخبار، خان‌جهان (استاندار گوالیار) مشوق مؤلف گوالیارنامه و واقعهٔ جوجهار سنگه، نواب قاسم‌خان مشوق مؤلف مجالس‌السلاطین و نواب شایسته‌خان مشوق محمدشریف دکنی مؤلف ذخیرة‌الخوانین.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۶، ۶۱؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۱۷/۱۱ ـ ۶۱۹؛ پادشاه‌نامه، ملا عبدالحمید، به‌تصحیح کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۲م؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۰/۵ ـ ۴۶۱؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۸۶ ـ ۱۲۱؛ تاریخ روابط ایران و هند، ۱۵۳ ـ ۱۷۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۸۳ ـ ۳۰۷؛ جهانگیرنامه، ۲۲۵ ـ ۲۲۸؛ داستان ترکتازان هند، ۴۶۰/۲ ـ ۵۸۶؛ سیرالمتأخرین، ۱۸۶، ۲۴۱، ۲۴۷ ـ ۳۰۴؛ شاهان شاعر، ۲۹۹ ـ ۳۱۰؛ عمل صالح، در صفحات فراوان، کاروان هند، ۱ / سی‌وپنج؛ مقالات‌الشعرا، ۳۲۳ ـ ۳۳۰؛ منتخب‌اللباب، ۱ و ۲ / در صفحات فراوان؛

The Oxford History of India, 376-403.

حجتی

شاه‌جهان‌نامه (šah.ja.hān.nā.me) / ملخص / قرینهٔ شاه‌جهان پادشاه، کتابی به‌فارسی در تاریخ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق)، از محمدطاهر آشنا (۱۰۳۷ـ۱۰۷۷ق). این کتاب گزیده‌ای پیراسته و به‌نثری ساده و روان از معروف‌ترین تاریخ‌های رسمی روزگار شاه‌جهان، مانند پادشاه‌نامه‌های امینای قزوینی، عبدالحمید لاهوری و محمد وارث است و در ۱۰۶۸ق به‌نگارش درآمده است. مؤلف خود آن را ملخّص نامیده، ولی بعدها به شاه‌جهان‌نامه آوازه یافته است. شاه‌جهان‌نامه در یک مقدمه در تاریخ نیاکان شاه‌جهان از بابر تا جهانگیر و دورهٔ شاهزادگی شاه‌جهان از تولد (۱۰۰۰ق) تا جلوس (۱۰۳۷ق)، یک خاتمه دربارهٔ جغرافیای استان‌های هند در دورهٔ شاه‌جهان و مشاهیر و رجال آن دوره، و سه قسمت است که هر قسمت رویدادهای یکی از سه دههٔ عصر شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۴۷، ۱۰۴۷ـ۱۰۵۷، ۱۰۵۷ـ۱۰۶۸ق) را به ترتیب سال به سال دربرمی‌گیرد و در پایان هر قسمت شرح حال رجال مربوط بدان آمده است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.175) و موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1974-115) نگه‌داری می‌شود، کل این اثر را سرگرد فولر به انگلیسی برگردانیده و نسخهٔ برگردان او در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین ادب فارسی، ۲۵۷/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۳/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۳/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۵۴ـ۳۵۷؛ الذریعه، ۲۰۳/۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۶/۱۰ـ۴۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۰/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۷؛ مرآت‌العلوم، ۲۴/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/126; *Catalogue of the Persian Manuscripts of the British Museum*, 1/261-262; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 92; *Mughals in India*, 83-84; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/577.

برزگر

شاه‌حسن ارغون ← حسن ارغون

شاهد بلوچ (šā.hed-e.ba.luč)، سید عظمت‌شاه فرزند رستم‌شاه، مستونگ در بلوچستان پاکستان ۱۲۹۱ ـ پس از ۱۳۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نزد محمد صدیق نقشبندی مستونگی به فراگیری دانش پرداخت. پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به افغانستان رفت. در حفظ قرائت قرآن، خوش‌نویسی و شاعری نام‌دار شد. با انگلیسی‌ها مخالف بود. سرانجام نیز در مبارزه با آن‌ها دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. در زندان حیدرآباد سند درگذشت. پیکرش را در مستونگ به‌خاک سپردند. شعر او را به شیوایی، روانی و جذابی ستوده‌اند. غزل‌هایش را مشحون از تغزل و غنا گفته‌اند. از او دیوانی با نام مصنوعات بدیعهٔ شاهد به‌جا مانده که در جوانی در ۱۳۱۹ق آن را به‌پایان رسانده است. این دیوان ۹۰۰ بیت از قصاید، غزلیات، مخمسات و مسدسات است.

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۰۲ـ۱۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۰/۸.

م. انوشه

شـــاهد صــادق (šā.hed-e.sā.deq)، کـتابی در مـباحث گـوناگـون دینی،علمی، ادبی، تاریخی، اخلاقی و زندگینامه نوشتهٔ صادق اصفهانی* (۱۰۱۸ــ ۱۰۶۱ق). این کتاب در یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه تدوین یافته است. باب یکم که ۱۰۷ فصل دارد دربارهٔ خداوندی، پیامبری، ولایت،ایـمان و اسـلام است؛ باب دوم که در ۷۷ فصل نوشته شده دربارهٔ ریاست و سلطنت و حکومت و آداب آن است؛ باب سوم که ۸۰ فصل دارد از عقل و علم سخن می‌گوید؛ باب چهارم با ۷۵ فصل از عشق و محبت سخن می‌گوید؛ باب پنجم که ۹۶ فصل دارد دربارهٔ عالم، زمان و عناصر، تاریخ و جغرافیا است. خاتمهٔ کتاب نیز که در ۱۰۷ فصل نوشته شده دربارهٔ ضبط نام‌ها است. میرزا صادق این کتاب را در ۱۰۵۴ق که سی‌وهفت سـال داشت نـوشته و در تألیـف آن از مآخذ گوناگون بهره برده است. از مـهم‌ترین بـخش‌های شـاهد صادق فصل هفتاد و نهم از باب سوم آن است که در اخبار و سیر است و به‌ویژه به رویدادهـایی کـه از ۱۰۴۰ ق در هـند پـیش آمده‌اند و کسانی که در این مدت در گذشته‌اند می‌پردازد. چون میرزا صادق در هندوستان به کـتب و مـآخذ فـراوان دسـترسی داشته کتاب او در آن‌جاهایی که به رویدادهای هند اشاره می‌کند به‌ویژه از ارزش فراوان برخوردار است.

منابع: تـاریخ ادبـیات در ایـران، ۱۷۵۳/۵ـ ۱۷۵۶؛ تـاریخ ادبـیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۲ـ ۶۸۵؛ تاریخ تـذکره‌های فـارسی، ۶۶۷/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هـند و پـاکستان، ۷۸۷؛ الذریـعه، ۱۵/۱۳؛ فهرست کـتابخانهٔ مـرکزی دانشگـاه تـهران، ۵۹۴/۲ـ ۶۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پـاکستان، ۸۲۱/۱ـ ۸۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳۲؛ «شاهد صادق»، یادگار، سال سوم، شمارهٔ ۴، صص ۱۸ـ ۳۶؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/816.

دانشنامه

شاهدی بلگرامی، عبدالواحـد فـرزند ابـراهـیم ← عـبدالواحـد بلگرامی

شاه رفیع‌الدین عبدالوهاب محدث دهلوی ← رفیع‌الدین دهلوی

شاه‌طاهر انجدانی ← طاهر دکنی

شاه‌طاهر دکنی ← طاهر دکنی

شاه‌عالم بهادرشاه اول، محمدمعظم ← بهادرشاه یکم گورکانی

شاه‌عالم ثانی ← آفتاب دهلوی

شاه‌عالم‌نامه ← آیین عالم‌شاهی

شاه‌محمد دارابی ← عارف شیرازی

شاه‌محمد قنوجی (šah.mo.ham.mad-e.qon.nu.ji)، سـدهٔ یـازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مثنوی مولوی را نزد سید خیرالله بلگرامی (ــ ۱۱۱۴ق) خـوانـد. شـاه‌محمد شاگرد عبدالغفور بلگرامی بود و در آن‌هنگام در بلگرام در خانهٔ سید اسماعیل بلگرامی (ــ ۱۰۸۸ق / ۱۶۷۷م) زندگی می‌کرد. وی در ۱۰۸۵ق / ۱۶۷۴م نامه‌ها و منشآتی را که برای دوستانش نـوشته بـود بـه‌خواهش آنـان در کـتابی بـه‌نام انشای خـلیفه / جامع‌القوانین / مجموعهٔ فضایل گردآورد. این اثـر در یک مـقدمه، چهار فصل و یک خاتمه تدوین شده است: فصل نـخست در مکتوبات (نامه‌های واقعی)، فصل دوم در رقعات (مـنشآت)، فصل سوم در مراسـلات در دو بـخش (۱ــ تـهنیت‌آمیز و ۲ــ تعزیت‌آمیز)، فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه در چـند فصل، قوانین (هفت‌قانون، صدور فرمان‌ها و نوازش‌نـامه‌ها) و جز آن است. این اثر نخستین‌بار در ۱۲۶۱ق در لکـنو بـه‌چاپ رسیده و پس از آن بارها در هند چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسـلمانان پـاکستان و هـند، ۲۴۹/۳؛ فـهرست کـتابهای چـاپی فـارسی، ۵۵۰/۱؛ فـهرست مـخطوطات شیرانـی، ۳۵۳/۲ـ۳۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۱۹۷/۵ـ۲۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فـارسی، ۲۰۹۶/۳؛ فـهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کـراچی، ۹۳؛ فـهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۴۹/۳؛ فـهرست نسـخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۸۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/414; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/114; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 304; *Mughals in India*, 253.

فتح‌نیا طبری

شاه‌مدار (šah.ma.dār)، بدیع‌الدین فرزند ابواسحاق علی شاهی، ۷۱۵ــ۸۳۸ق، صوفی شبه‌قاره. در برخی منابع آمده که وی از تبار یهودیان شام بود و در مدینه اسلام آورد. اما منابعی دیگر او را از نوادگان ابوهریرهٔ صحابی یا علی بن ابی طالب (ع) دانسته‌اند. دربارهٔ تاریخ تولد او، مانند نسبش، اختلاف است، چنان که در تذکرةالمتقین ۴۴۲ق و در مرآة مداری ۷۱۵ق آمده است، اما تاریخ دوم درست‌تر می‌نماید. بدیع‌الدین در نیرنجات و کیمیا بلندآوازه بود و به جهانگردی علاقه داشت. وی چندین‌بار حج گزارد و به‌زیارت عتبات عراق رفت. سپس به هند سفر کرد و در مکنپور میان کانپور و الله‌آباد اقامت گزید. شاه بدیع‌الدین به بهبودی اوضاع از روش تجرید اصرار داشت، اما نهضتی به پا نکرد. مریدان او خود را بی‌نیاز از خانه و کاشانه می‌دانستند، برهنه می‌زیستند و رفته‌رفته اصول تجرید را کامل می‌کردند. آن‌ها همانند یوگی‌ها (تارک دینای هندو) به وحدت وجود باور داشتند. از مریدان او می‌توان از سید احمد در نواحی جونپور، شاه جودهن مداری در اوده، بدهن صدیقی در سندیله، شاه بهگت در قنوج و شیخ شمس در لکنو نام برد. با وجود مناظرهٔ تلخ قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی، عالم جونپور، و شاه‌مدار، ابراهیم‌شاه، سلطان جونپور حامی قاضی شهاب‌الدین، احترام و عقیدهٔ فراوان به شاه‌مدار داشت. به شاه‌مدار و پیروانش کرامات عجیبی نسبت داده‌اند. پیروان او را مداری می‌گویند و عموماً در کوچه‌های هندوستان به نشان دادن کارهای خارق‌العاده می‌پردازند. آرامگاه باشکوه وی در مکنپور به‌دست ابراهیم شرقی بنا شده است و در مواقع عُرس بسیاری از ارادتمندان وی از هر گوشهٔ هندوستان در آن‌جا گرد هم می‌آیند. دربارهٔ شرح احوال شاه‌مدار و سخنان وی کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که از آن‌ها مرآت مداریه در زندگینامه و سخنان شاه‌مدار از عبدالرحمان چشتی (ــ ۱۰۹۴ق)، مدارالاسرار فی خوارق بدیع‌الدین شاه‌مدار، شجره‌نامهٔ پیران مداریه از اشرف علی‌شاه نقشبندی و شجره‌نامهٔ پیران شاه‌مدار را می‌توان یاد کرد. «ساکن بهشت = ۸۳۸ق» مادهٔ تاریخ درگذشت شاه‌مدار است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۷۰؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۳۵/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵/۲، ۱۲۹، ۶۲۳، ۶۵۳؛ تحایف‌الابرار، ۱۶۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۴۱-۵۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۱۰/۲-۳۱۲؛ سیرالمتأخرین، ۲۳۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۳/۳؛ ۹۱۷/۱۱، ۱۰۴۸، ۱۰۹۶، ۱۱۰۷، ۱۱۱۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷/۳-۳۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 326.

فتح‌نیا طبری

شاه‌میر (šāh.mir)، شمس‌الدین شاه‌میرزا فرزند طاهر، - ۷۴۶ق، پادشاه کشمیر(۷۴۲ - ۷۴۶ق) و بنیادگذار دودمان شاه‌میریان این سرزمین. به گفتهٔ برخی منابع، تباری شاهی داشت و تبارش به پاندوان، که در مهابهارت، رزم‌نامهٔ نامی هندوان، از آن‌ها سخن رفته است، می‌رسید. مؤلف بهارستان شاهی وی را از اخلاف فرمانروایان سوادگیر/پنج‌گهوار می‌خواند و می‌گوید که او در دورهٔ فرمانروایی راجه‌سُهه‌دیو(۷۰۵ - ۷۲۴ق) به کشمیر رفت. به روایتی هم، وی در جامهٔ درویشی و قلندری به کشمیر کوچید که اگر چنین باشد در تبار شاهی وی جای تردید است. به‌هرحال، شاه‌میر در ۷۱۵ق به کشمیر رفت و به خدمت سهه‌دیو پیوست و در درگاه او ترقی کرد. در دورهٔ سهه‌دیو، که ظاهراً پادشاهی با سعهٔ‌صدر بود و بیگانگان را به گرمی می‌پذیرفت و می‌نواخت بیگانگان بسیاری به کشمیر کوچیدند، از آن میان رنچن نامی، گویا از بزرگ‌زادگان تبت (یا به‌واقع از سرکردگان بودایی لداخ)، که از دست دشمنان و مخالفان خود به کشمیر گریخت و به رام‌چند، سپه‌سالار سهه‌دیو، تقرّب جست. در حدود ۷۲۳ق ذولچو/ذولجو/ذُلاجی/ذوالقدرخان، که برخی او را از نوادگان دختری هلاگو دانسته‌اند، با سپاهی از مغولان و ترکان به خاک کشمیر تاخت. سهه‌دیو به کتهاوار/کشتوار گریخت و سپه‌سالارش رام‌چند نیز در دژ گگنگر پناه جست. سپاهیان ذولجو هزاران تن از مردان کشمیر را به قتل رساندند، زنان و کودکان را به اسارت گرفتند و به بازرگانان ختای فروختند و بسیاری از عمارات شهرها و روستاها را به آتش کشیدند و ویران کردند. اندک‌مردمی که از کشمیریان باقی ماندند در کوه‌ها و جنگل‌ها پنهان شدند. بر اثر کشتار و چپاول گسترده و از میان رفتن نیروی کار و دام و غلاّت، قحطی گسترده‌ای در کشمیر پدید آمد. سپاهیان ذوالچو چون با قحطی و کمبود شدید مواد غذایی روبه‌رو شدند ناگزیر، پس از هشت‌ماه، تصمیم به ترک کشمیر گرفتند، ولی در زمان گذر از گذرگاه کوهستانی بر اثر برف و بوران از پای درآمدند. پس از آن، تا مدتی کشمیر همچنان دستخوش تنگ‌سالی و آشوب و آشفتگی بود تا سرانجام رنچن گروهی از سپاهیان را پیرامون خود گرد آورد، بر رام‌چند پیروز

گردید و وی را به قتل آورد و بر کشمیر استیلا یافت (۷۲۵ق). وی سهه‌دیو را، که به آهنگ بازستانی تاج و تخت، به کشمیر بازگشته بود، بشکست و سهه‌دیو به کشوار بازگشت. از آن‌جا که خاندان رام‌چند در کشمیر نفوذ بسیار داشتند، رنچن به دلجویی از آن‌ها پرداخت. راون‌چند، پسر رام‌چند، را بنواخت و در شمار مقرّبان خود در آورد و پرگنهٔ لار و تبت را بدو بخشید و دختر رام‌چند را نیز به زنی گرفت. گویند رنچن فرمانروایی خردمند و دادگر بود و فرمانروایی‌اش برای مردم کشمیر، رفاه و آسودگی به همراه داشت. به روایتی، رنچن که در واداشتن برهمنان به فرمانبرداری از خود با دشواری روبه‌رو بود، به تشویق شاه‌میر و به دست درویشی سهروردی به نام شیخ سیّدشرف‌الدین، معروف به بلبل‌شاه، اسلام آورد و نام اسلامی صدرالدین را برای خود برگزید و پسر خود از کوته‌رانی، دختر رام‌چند را حیدرخان نامید. شاه‌میرزا که با بیشتر بزرگان و سرکردگان کشمیر روابط دوستانه داشت در دستگاه رنچن هم از مقرّبان درگاه و به روایتی، وزیراعظم او بود و رنچن اتالیقی (سرپرستی و تربیت) پسر خود حیدر را بدو واگذارد. پس از مرگ رنچن (۷۲۷ق)، بیوهٔ او کوته‌رانی، اودن/اودْیَن‌دیو، برادر رنچن، را که در زمان حمله ذوالچو به سرزمین سوادگیر گریخته بود، به کشمیر فراخواند. به روایتی اودن از خویشان رنچن بود و شاه‌میر او را به کشمیر دعوت کرد. به هر تقدیر، اودن بر تخت شاهی کشمیر نشست و کوته‌رانی به همسری او درآمد. اودن فرمانروایی سست و ناتوان بود و در دورهٔ او زمام کارها بیشتر در دست کوته‌رانی بود. در این دوره، شاه‌میر و دو پسرش، جمشید و علی‌شیر، در کشمیر اقتدار و نفوذ بسیار و گسترده یافتند. در این اوان گروهی از سپاهیان ترک به کشمیر تاختند. راجه‌اودن، از پیش مهاجمان، به تبت گریخت، اما همسرش کوته‌رانی با یاری امرایی مانند برادر خود راون‌چند/راون‌رینه و شاه‌میر کار دفاع را سازمان داد و مهاجمان را به ترک کشمیر واداشت. نقش برجستهٔ شاه‌میر در این رویداد بر اعتبار و نفوذ هرچه بیشتر او افزود و بیشتر این سرزمین زیر سلطهٔ او درآمد. اودن‌دیو پس از بازگشت به کشمیر، در ۷۴۲ق درگذشت. پس از آن کوته‌رانی ادارهٔ کشور را به دست گرفت، اما حکومتش بیش از پنج‌ماه به درازا نکشید و شاه‌میر بر او بیرون آمد و وی را بشکست. آنگاه شاه‌میر، خود، با لقب سلطان شمس‌الدین بر تخت شاهی کشمیر نشست. وی، به روایتی، کوته‌رانی را به زنی خود گرفت، اما به روایتی دیگر، او را تنها یک شب تصرّف کرد و سپس به زندان انداخت. سلطان شمس‌الدین شاه‌میر در آبادانی کشمیر و رفاه مردم آن سخت کوشید و سرزمین کشمیر راکه بر اثر تاخت‌وتازهای بسیار ویران شده بود «به میامن عدل و احسان آبادان ساخته [به رعایا] نوشته داد که زیاده از شش‌یک محصول از ایشان نگیرند.»(تاریخ فرشته، ۳۳۸/۲) وی در اواخر عمر، بر اثر پیری، کارها را به پسرانش واگذارد و خود به فراغت و عبادت مشغول شد. پس از سه سال و پنج‌ماه پادشاهی در گذشت و جای خود را به پسر بزرگش جمشید داد. پادشاهی جمشید چندان به درازا نکشید و وی، پس از یک‌سال و دوماه پادشاهی، از برادرش علی‌شیر، که بر وی بیرون آمده بود، در روستای ونته‌پور/زینه‌پور شکست خورد و سرینگر، پایتخت کشمیر، بر اثر خیانت سراج‌الدّین/سیّه‌راجه، وزیر اعظم جمشید، به دست علی‌شیر افتاد و او با لقب علاءالدین بر تخت شاهی کشمیر نشست (۷۴۸ق). سلطان شمس‌الدین شاه‌میر را پادشاهی انسان‌دوست، درستکار و سخاوتمند گفته‌اند. وی زخم‌های ناشی از تاخت‌وتازهای بیگانگان، به‌ویژه مغولان، به کشمیر را التیام بخشید، قوانین و مقرراتِ سرکوب‌گرانه را برانداخت و بسیاری از مالیات‌های اضافی را که فرمانروایان پیشین تحمیل کرده بودند از میان برداشت. زمین‌داران بزرگ را مهار کرد و جلوی نفوذ آن‌ها را گرفت. تقویم جدیدی به نام تقویم کشمیری بنیاد نهاد که جای‌گزین تقویم هندویی در کشمیر شد. این تقویم جدید، که مبدأ آن با پادشاهی و اسلام آوردن رنچن آغاز شد، تا فتح کشمیر به‌دست تیموریان هند در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) در اسناد دولتی به کار می‌رفت و پس از آن نیز تا آغاز سدهٔ بیستم میلادی در نواحی روستایی کشمیر کاربرد داشت.

منابع: تاریخ حسن، ۱۶۰/۲-۱۶۹؛ تاریخ فرشته، ۳۳۷/۲-۳۳۸؛ طبقات اکبری، ۵۹۶-۵۹۷؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۰-۴۲؛

Baharistan-i-shahi, 16-29; *A History of sufism in India,*1/289-290.

برزگر

شاه‌میر شیرازی (šāh.mir-e.ši.rā.zi)، سید هبة‌الله فرزند لطف‌الله فرزند سلام‌الله فرزند روح‌الله حسینی، ــ پس از ۸۹۸ق، عالم دینی،عارف و نویسندهٔ ایرانی. در شیراز به دنیا آمد. از نیای مادری‌اش نورالدین ابوالفتوح طاووسی حدیث آموخت و در طریقت نیز به او دست ارادت داد و از او خرقهٔ ارشاد گرفت.

چندی نیز از محضر دده عمر روشنی خلوتی (ــ ۸۹۲ق)، (بنیادگذار شاخهٔ روشنی از شاخه‌های طریقت خلوتیه) در تبریز کسب فیض کرد. به هند سفر کرد و در ۸۹۲ق در گجرات به دربار محمود شاه یکم گجراتی (۸۶۳ــ۹۱۷ق) راه یافت ودر جانپانیر نشیمن گزید. از آثارش: تنقیح مقاله در توضیح رساله به فارسی در شرح رسالهٔ تام‌المقاله /هیأت فارسی قوشچی (ــ ۸۷۹ق). این کتاب که شاهمیر آن را برای پسران خود از روی نهایة‌الادراک، تحفهٔ شاهی، شرح تذکره و ملخص چغمینی نوشته در ۱۳۱۹ق در تهران با عنوان حاشیهٔ هیئت قوشچی به چاپ رسیده است؛ اسنی الکواشف فی شرح المواقف؛ لوامع البرهان فی قدم‌القرآن؛ شرح تهذیب المنطق تفتازانی؛ المحاکمة علی شرح‌الشمیة در منطق؛ رساله در اصول حدیث؛ رساله در مسلسلات؛ آداب سلطنت به فارسی که آن را در ۸۸۲ق به نام سلطان علاءالملک نوشته و در ۸۹۸ق تصحیح کرده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

منابع:احیاءالداثر، ۲۷۳؛ بزرگان نامی پارس، ۵۸۶؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۲۶۳/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۳۲/۳-۲۳۳؛ الذریعه، ۲۰/۱؛ ۲۳۹/۲۶؛ ریحانة‌الادب، ۱۷۴/۳-۱۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۴؛ کشف‌الظنون، ۵۰۷/۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۶۷/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۶/۴.

برزگر

شاهنامه در شبه‌قاره (šāh.nā.me.dar.šebh-e.qār.re)، شاهنامهٔ فردوسی (۳۲۹/ ۳۳۰ ــ ح۴۱۱ تا ۴۱۶ق) در شعرپسندی و تربیت ذهنی و پرورش فکری صاحبان ذوق و شعر و فرهنگ عامیانهٔ مردم شبه‌قاره اثر گذاشته و این همه با تتبع و تقلید شعرا و نویسندگان از شاهنامه، خلاصه‌ها و ترجمه‌هایی که از آن شده، اقتباس از موضوع داستان‌های آن، یا تأثیر از لغات و اصطلاحات و نام‌های اشخاص و مکان‌های داستان‌های آن یا حتی تنها تأثیر از وزن شاهنامه، یعنی فعولن فعولن فعولن فعول (بحر متقارب مثمن مقصور)، در موضوع‌هایی جز از رزم و جنگ در آثار شعرا و نویسندگان شبه‌قاره رخ نمایانده است. در بسیاری از کتابخانه‌های بزرگ دولتی و خصوصی هند و پاکستان، از قبیل کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، گنج‌بخش اسلام‌آباد، دانشگاه شیرانی لاهور، دانشگاه پنجاب لاهور، همدرد کراچی، بانکیپور، بوهار، انجمن ترقی اردوی کراچی، کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور، کتابخانهٔ عمومی خیرپور، کتابخانهٔ غوثیهٔ جمال‌الدین مالی در صادق‌آباد رحیم‌یارخان، کتابخانهٔ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ و کتابخانهٔ محمدسعید اختر در مریدکی شیخپور مجموعه‌های نفیسی از نسخ خطی شاهنامهٔ فردوسی نگه‌داری می‌شود که بسیاری از آن‌ها به دست کاتبان هندی نوشته شده است. از شاهنامه چاپ‌های بسیار نیز شده است، از جمله در ۱۲۶۶ق در بمبئی، در ۱۲۷۲ق در بمبئی، در ۱۲۷۴ق در بمبئی، در ۱۲۹۱ق در کانپور، در ۱۳۱۴ق در کانپور، در ۱۳۲۶ق در کانپور و در ۱۳۲۷ق درکانپور. صاحبان تذکره در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، در تذکره‌های خود شرح احوال فردوسی را آورده و از وی بسیار نیک یاد کرده‌اند. از همین تذکره‌ها برمی‌آید که شاهنامه در شبه‌قارهٔ هند بسیار خوانده می‌شده است، چنان‌که صاحب تذکرهٔ نشتر عشق در شرح حال فردوسی می‌آورد: «دیوان خواجه [فردوسی] در هندوستان نایاب است.» سابقهٔ نفوذ شاهنامه در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان بسیار طولانی است و به روزگار محمود غزنوی (۳۸۸ ــ ۴۲۱ق) در هند می‌رسد. پس از یورش‌های سبکتگین (۳۶۷ ــ ۳۸۷ق) به‌بخش‌های شمالی هند و فتوحات محمود غزنوی در پیشاور (۳۹۲ق) و پنجاب (۳۹۴ق) و انتقال پایتخت دولت غزنوی در پادشاهی مسعود سوم (۴۹۲ ــ ۵۰۸ / ۵۰۹ق) به لاهور، مرکز پنجاب، رفته‌رفته زبان فارسی در هند رواج یافت و با ورود شعرا و نویسندگان و علما و دانشمندان و آثار آنان و نیز آثار اهل علم و ادب پیش از آن به لاهور، شهرت فردوسی و شاهنامهٔ وی نیز به لاهور یا غزنهٔ ثانی یا غزنهٔ خرد رسید. با تشکیل حکومت اسلامی در دهلی به‌دست قطب‌الدین ایبک در ۶۰۲ق، مرکز زبان فارسی به هندوستان مرکزی، یعنی دهلی و اطراف آن منتقل شد. برپایی دولت اسلامی در دهلی مصادف بود با ظهور چنگیزخان و ویرانگری‌های او در مناطق اسلامی ورارود و ایران که سبب کوچاندن شاعران و نویسندگان فارسی به سرزمین امن هند شد. آن دسته از سخنوران و گویندگان فارسی‌زبان که به شبه‌قاره رو نهادند با استقبال گرم پادشاهان و امرای علم‌دوست و ادب‌پرور آن‌جا روبه‌رو شدند. بدین‌ترتیب، ارتباط فرهنگی میان ایران و شبه قاره بیش از پیش شد. شماری از شعرای قدیم شبه‌قاره به عظمت شاهنامه معترف بودند، مانند مسعود سعد سلمان (۴۴۰ ــ ۵۱۵ق)، ابوالفرج رونی (ــ ۵۱۰ق) و تاج‌الدین ریزه (ــ ح۶۴۸ق) و آن‌ها در اشعار خود از شاهنامه بهره برده‌اند. از سدهٔ هفتم هجری شبه‌قارهٔ

هند از مهم‌ترین مراکز زبان و ادب فارسی شد و خواندن و آموختن و پیروی از شعر شعرای ایرانی، مانند فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ در آن سرزمین بسیار رواج یافت. امیرخسرو دهلوی (۶۵۱ـ ۷۲۵ق) اثری به نام آیینهٔ سکندری / نامهٔ اسکندری / اسکندرنامهٔ خسروی دارد که آن‌را در چهارهزار بیت بر وزن شاهنامهٔ فردوسی سروده است (دهلی، ۱۹۱۴م). شماری از کتاب‌های سنسکریت که میان سده‌های پنجم تا هشتم هجری نوشته شده‌اند، مانند راجاولی، راج‌ترنگینی، راجاولی‌پتاکا و پرتهی راج‌راسا، از شاهنامه تأثیر گرفته‌اند. فخرالدین قواس که در روزگار علاءالدین خلجی (۶۹۵ـ ۷۱۵ق) می‌زیسته، در کتاب خود فرهنگ‌نامهٔ قواس واژه‌های پهلوی شاهنامه را شرح کرده است. وی در پیش‌گفتار آن می‌نویسد: «... نخست شاهنامه را که شاهِنامه‌ها است، پیش آوردم و از سرتاپا به خانه فرو خواندم. آن‌چه از سخن پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذ نوشتم؛ فرهنگ‌نامه‌های دیگر که آن را فرهنگ‌نامه نبشته‌اند، در زبان تازی و فارسی ترجمان کردم. همه را فرد فرد، یکان‌یکان در خانه کاغذنگار آوردم و آن‌را بخش‌بخش و بهره‌بهره کردم.» شاهنامه چندان مقبولیت یافته بود که برخی پادشاهان که اهل شعر و ادب بودند، مانند محمد بن تغلق، پادشاه دهلی (۷۲۵ـ ۷۵۲ق) آن‌را از بر می‌کردند. بدرالدین چاچی، متخلص به بدر و بدر چاچی (ـ ۸۱۷ق) که به دربار محمد بن تغلق بستگی داشت، در ۷۴۵ق در شرح کارنامهٔ وی مثنوی‌ای به نام شاهنامه در سی هزار بیت سرود. خواجه عبدالملک عصامی (۷۱۱ـ پس از ۷۵۱ق) از دیگر شاعران دربار سلطان محمد تغلق بود که به‌سبب رنجشی که از وی یافت به دربار علاءالدین حسن کانگو، نخستین فرمانروای بهمنیان دکن (۷۴۸ـ ۷۵۹ق) پیوست و به‌فرمان آن پادشاه، در ۷۵۰ق تاریخ مبسوطی به نام فتوح‌السلاطین به‌سبک شاهنامه به‌نظم کشید. عصامی مطالب تاریخی این مثنوی را از پادشاهان قدیم ایران پیش از اسلام شروع کرده و پس از آوردن رویدادهای بعثت حضرت محمد(ص) و ظهور اسلام به شرح وقایع روزگار سلطان محمود غزنوی و سلسله‌های مسلمانان شبه‌قاره پرداخته و تا ذکر جلوس علاءالدین حسن در ۷۴۸ق ادامه داده است. از فتوح‌السلاطین به‌شاهنامهٔ شبه‌قاره هم یاد شده است. عصامی سرایش این مثنوی دوازده هزار بیتی را در ۷۵۰ق آغاز کرد و در ۷۵۱ق به‌پایان رساند. این منظومه به‌تصحیح آغا مهدی حسین به‌چاپ رسیده است (آگره، ۱۹۳۸م). از دیگر آثاری که به‌شیوه و وزن شاهنامه در روزگار بهمنیان نوشته شده است، باید از بهمن‌نامهٔ دکن / بهمن‌نامهٔ آذری از علی حمزة بن عبدالملک اسفراینی، متخلص به آذری (ـ ۸۶۶ق)، نام برد که این مثنوی را در تاریخ از آغاز تا روزگار احمدشاه به‌فرمان سلطان احمدشاه یکم بهمنی (۸۲۵ـ ۸۳۸ق) سرود. وی در مدت سرودن این منظومهٔ تاریخی به ایران بازگشت و در ایران به سرودن آن ادامه داد و آن‌چه می‌سرود به تدریج آن را به دربار بهمنیان می‌فرستاد. بهمن‌نامهٔ دکن تا داستان علاءالدین همایون شاه بهمنی (۸۳۸ـ ۸۶۲ق) از آذری اسفراینی است. پس از درگذشت آذری، ملا نظیری مشهدی (ز۸۶۵ق) ملک‌الشعرای دربار محمدشاه سوم بهمنی (۸۶۷ـ ۸۸۷ق) و ملا سامعی پرورده و مداح خواجه عمادالدین محمود گاوان (ـ ۸۸۶ق) نظم بهمن‌نامه را تا انقراض دولت بهمنی ادامه دادند. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ or.2780.3 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. در ۹۳۲ق با تأسیس پادشاهی گورکانیان، شبه‌قاره به‌صورت بزرگ‌ترین مجمع دانشمندان، سخنوران و نویسندگان فارسی درآمد. در این دوره با بذل و بخشش افسانه‌مانند پادشاهان شعردوست و ادب‌شناس هند، صدها دانشمند و شاعر و نویسندهٔ ایرانی به شبه‌قارهٔ هند کوچیدند و بدین‌ترتیب، در کالبد ادبیات فارسی شبه‌قاره جانی تازه دمیده شد. این وضع تا پایان روزگار گورکانیان هند، به‌ویژه تا پایان روزگار اورنگ‌زیب ادامه داشت. در همهٔ این دوره‌ها سخنوران شبه‌قاره بیشتر به قصیده و غزل توجه داشتند. گرچه به مثنوی هم توجه می‌کردند، اما در برابر مثنوی عاشقانه و عرفانی از مثنوی رزمی، همچون شاهنامه کم‌تر استقبال می‌شد. برای دانستن سبب این کم‌توجهی به شاهنامه، بررسی تمایلات ادبی و اوضاع اجتماعی و تاریخی شبه‌قاره ضروری است. چون مرکز و محور این تمایلات و اوضاع شخص پادشاه بوده، از این رو وی در گسترش بیشتر یک نوع ادبی نقشی مهم داشته است، چنان‌که میل و خواست پادشاهان و امرا در شهرت و معروفیت هر چه بیشترشان، سبب رواج قصیده شد تا مثنوی، آن‌هم مثنوی حماسی. شاعران وابسته به‌دربار نیز به‌سبب این خواست پادشاهان مجبور به مدیحه‌سرایی بودند. با نگاهی به تذکره‌های سخنوران، در می‌یابیم که قصیده در میان شاعران بیش از دیگر انواع شعر رواج داشته است. از دیگر علل کم‌توجهی فراوان شاعران به شاهنامه‌سرایی موضوع مورد توجه شاعران برای شعر بود، چنان‌که در آن دوره عرفان، فقر و حالات روحانی و معنوی و

درویشی بیشتر در کانون توجه شاعران بود و همین امر سبب می‌شد تا فضایی برای سرایش شعر حماسی و رزمی به‌وجود نیاید. شاید از عوامل نبود حس حماسه‌گویی، بومی نبودن شاعران فارسی‌گو باشد که به هند کوچیدند، البته سازگار نبودن اوضاع اجتماعی شبه‌قاره برای رواج این نوع شعر هم در آن سهیم بوده است. زیرا اوضاع اجتماعی سیاسی شبه‌قاره در برابر اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران از آرامش و امنیت بیشتری برخوردار بود، چنان‌که صاحب تذکرهٔ میخانه دست‌کم سی و پنج بار در جای‌جای کتاب خود شبه‌قاره را دارالامان یاد کرده است، اما با این همه گه‌گاه در هنگام جنگ‌ها به خواندن شاهنامه اهمیت می‌داده‌اند. در تحفة‌الکرام آمده در ۹۹۹ق که عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۶۴ ــ ۱۰۳۶ق) با لشکر خود به سند رفت تا آن را از دست ترخانیان (۹۶۱ ــ ۱۰۰۸ق) بیرون آورد و به شاهنشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بیفزاید، چند نامه از ابوالفضل علامی (ــ ۱۰۱۱ق) وزیر جلال‌الدین اکبر و دوست صمیمی خود دریافت کرد که در آن نامه‌ها تأکید کرده بود که در چنین روزهایی مطالعهٔ شاهنامه ضروری است. ابوالفضل در یکی از نامه‌ها چنین نوشته بود: «... و مذاکرهٔ مجلس شما، ظفرنامه و شاهنامه و چنگیزنامه باید که باشد، نه اخلاق ناصری و مکتوبات شیخ شرف منیری و خاقانی و حدیقه که آن گفت‌وگوی تجرد است...» وی در نامه‌ای دیگر چنین نوشت: «ای هوشمند دل‌آگاه امروزه که از صورت به مشاغل صورت افتاده است و مکرراً از حظ خیرخواهی نوشته‌ام که در این ولایت ظفرنامه، چنگیزنامه و شاهنامه مطالعه فرمایند، غرض آن است که هنگام گفت‌وگو بر آن اساس باشد.» از این دو نامه آشکار می‌شود که به هنگام جنگ و کارزار، خواندن شاهنامه را برای برانگیختن احساسات رزم و دلاوری و دلیرساختن جنگجویان بسیار لازم و ضروری می‌دانستند. حتی گویندگان و نویسندگان فارسی‌زبان و فارسی‌دان شبه‌قاره نیز برای تشجیع سپاهیان و مردان جنگجو در میدان‌های جنگ و برپایی هنگامه‌ها یا گاه فتح‌ها و پیروزی‌ها زبانی بهتر از فارسی و شیوه و وزنی بهتر از شاهنامهٔ فردوسی نیافته‌اند. از این رو، به‌تتبع شاهنامهٔ فردوسی پرداختند و شاهنامه‌هایی منظوم یا منثور یا آمیزه‌ای از نظم و نثر پدید آوردند. همایون‌نامه تاریخ منظوم روزگار همایون گورکانی (۹۳۷ ــ ۹۴۷ و ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) و نیز اسلاف وی از تیمور (۷۳۶ ــ ۸۰۷ق) تا بابر (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق) است. این اثر که به‌فیضی دکنی (ــ ۱۰۰۴ق)، ملک‌الشعرای جلال‌الدین اکبر منسوب است به وزن شاهنامهٔ فردوسی است و در دورهٔ اکبری سروده شده است. همایون‌نامه گویا نخستین تاریخ منظوم فارسی است که در دورهٔ تیموریان هند نوشته شده است. در فهرستوارهٔ کتابهای فارسی به‌نقل از فهرست عبدالله (۲ / ۳۴۱)، این منظومه به نام اکبرنامه آمده و با منظومهٔ دیگری که به نام مثنوی فیضی در فهرست ریو (۳/۱۰۰۱) آمده یکی است و آغاز آن چنین است: «چو سلطان انجم ز خاورزمین ــ به‌رسم عرب گشت محمل‌نشین.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 246APiVI/50 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. در این دوره از همایون‌نامهٔ منظوم دیگری از شاعری ناشناس نام رفته که در روزگار جلال‌الدین اکبر نوشته شده است. نسب‌نامهٔ شهریاری / نسب‌نامهٔ شهری / نسب‌نامهٔ قطب‌شاهی در تاریخ منظوم پادشاهی سلسلهٔ قطب‌شاهی گلکنده از ۹۱۸ق تا رویدادهای پادشاهی محمد قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) از حسین‌قلی‌شاه فُرسی شیدانی (ــ پس از ۱۰۱۶ق) است. این مثنوی پس از حسین‌قلی به‌کوشش خوشدل منشی حیدرقلی‌خان گویا در ۱۰۱۹ق در هجده‌هزار بیت به‌پایان رسید. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ A./Nm.1101 در فهرست کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. عادلنامه در تاریخ منظوم پادشاهی سلسلهٔ عادل‌شاهی دکن از شاعری به‌نام آتشی که آن را به نام محمد عادل‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۶۷ق) مصدر ساخت. تأثیر فردوسی و شاهنامهٔ وی در میان سخن‌دانان شبه‌قاره از این رباعی باقر خوردهٔ کاشانی (ــ ۱۰۳۸ق) از شعرای دربار ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) که سرانجام از وی صله دریافت کرد، دانسته می‌شود: «خوانند دو جا به دهر ارباب سخن ــ نزد شه غزنین و شهنشاه دکن / بی‌جا صله بردند ظهوری و حسن ــ بی‌جایزه ماند شعر فردوسی و من.» از شواهد تاریخی برمی‌آید که مقبولیت شاهنامه تاجران ایرانی را تشویق می‌کرد که نسخه‌هایی از آن را برای فرمانروایان و امیران این سامان ارمغان بیاورند. هنگامی که تیموریان هند (۹۳۲ ــ ۱۲۷۴ق) بر سند چیره شدند و از والیان خود بر آن دیار گماشتند، هر یک از آن والیان در دورهٔ حکومت خود می‌کوشید تا پادشاهان وقت را با فرستادن بهترین هدایای باارزش به آگره و دهلی خشنود سازند؛ در میان آن هدایا نسخه‌هایی از شاهنامه نیز بود، چنان‌که جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) در جهانگیرنامه در این باره می‌نویسد: در جمادی‌الاولی ۱۰۳۱ق «مصطفی‌خان، حاکم تته، شاهنامه، خمسهٔ شیخ نظامی مصور به عمل استادان با دیگر تحفه‌ها

به‌رسم پیشکش فرستاد به نظر درآمد.» وقایع‌الزمان / فتح‌نامهٔ نورجهان بیگم از کامی سبزواری در شرح جنگ‌هایی است که در آخرین سال‌های پادشاهی نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴ – ۱۰۳۷) به تحریک نورجهان‌بیگم، همسر جهانگیرشاه برای انتخاب فرزندش شاهزاده خرم (شاه‌جهان) به جانشینی جهانگیر رخ داده بود. در صفحهٔ ۵۶۴ فهرست استوری به این اثر اشاره شده است. ظفرنامهٔ شاه‌جهانی که در شرح جلوس شاه‌جهان و رویدادهای آغاز پادشاهی وی از حاج محمدجان قدسی مشهدی (– ۱۰۵۶ق) است. با درگذشت قدسی این مثنوی که بیش از دو هزار بیت آن سروده شده بود، به انجام نرسید، اما شاگردش ابوطالب کلیم آن‌را به پایان رساند. این منظومه بدین‌گونه آغاز می‌شود: «به نام خدایی که داد از شهان – جهان پادشاهی به شاه‌جهان.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1963-157 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. شاهنشاه‌نامه از ملک‌الشعرا میرزا ابوطالب کلیم کاشانی (– ۱۰۶۱ق) که از جنگ‌ها و رویدادهای روزگار امیر تیمور و فرزندانش آغازشده و پس از شرح وقایع پادشاهی شاه‌جهان با فتح تبت به‌دست ظفرخان احسن در ۱۰۴۶ – ۱۰۴۷ق پایان می‌گیرد. این اثر حدود پانزده هزار بیت دارد و به نام‌های شاه‌جهان‌نامه، ظفرنامهٔ شاه‌جهان، پادشاه‌نامه، فتوحات شاه‌جهانی و شاهنشاه‌نامهٔ کلیم نیز معروف است و چنین آغاز می‌شود: «الهی به سوی خودم راه ده – دل روشن و جان آگاه ده.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 940pi30A در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. پادشاه‌نامه در نظم وقایع پادشاهی شاه‌جهان از میر محمد یحیی کاشی (– ۱۰۶۴ق) که با درگذشت ناظم ناتمام ماند. پادشاه‌نامه به‌نثر در احوال شاه‌جهان از ملاعبدالحمید لاهوری (– ۱۰۶۵ق) است که در آن پاره‌ای از اشعار شاهنامهٔ فردوسی را نیز یاد کرده است. این پادشاه‌نامه در سه مجلد در کلکته چاپ شده است: جلد یکم در ۱۸۶۷م، جلد دوم در ۱۸۶۸ و جلد سوم در ۱۸۷۲م. پادشاه‌نامه در تاریخ منظوم شاه‌جهان از سراینده‌ای به‌نام حضوری که به‌پیروی از شاهنامه سروده شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ایالتی داودپوتا در حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود. کارنامه در شرح پیروزی‌های علی‌مردان‌شاه، امیرالامرای شاه‌جهان به‌نظم از محمدرضا فرزند محمدجان عرفان است. آشوب هندوستان / آشوب‌نامهٔ هندوستانی از بهشتی شیرازی شاعر دربار مرادبخش در شرح مبارزات و کشاکش‌های پسران شاه‌جهان بر سر حکومت هندوستان که در سال‌های ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ق، یعنی از قیام شاهزاده مرادبخش تا قتل داراشکوه و رسیدن محی‌الدین اورنگ‌زیب به پادشاهی اتفاق افتاد. از آن‌جا که شاعر در جنگ‌ها حضور داشته، چنان که در این بیت گفته است: «من این رزم‌ها را همه دیده‌ام – ز کس همچو افسانه نشنیده‌ام» آگاهی‌های آن درست و معتبر است. این اثر در ۱۳۰۰ق در لکنو به‌چاپ رسید. گنج‌نامه در گزارش واژگان دشوار شاهنامه از علی بن طیفور بسطامی (– پس از ۱۰۹۲ق) است. مؤلف آن را در سال‌های حکومت سلطان عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای ایالت گلکنده (۱۰۳۵ – ۱۰۸۳ق) نوشته است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ A.Nm/187 در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. پس از آن که با ورود انگلیسیان به شبه‌قاره و درگذشت اورنگ‌زیب (– ۱۱۱۸ق) پادشاهی گورکانیان رو به ضعف نهاد، شاهنامه‌سرایی رواج بیشتر یافت، زیرا در عالم یأس و نومیدی داستان‌های حماسی تنها راه دلگرمی بود تا شاید روزی مجد و بزرگی گذشته را باز یابند. در این دوره آثاری که به پیروی شاهنامه سروده شده‌اند، از این شمارند: جنگنامهٔ محمداعظم‌شاه به نظم که در شرح جنگ محمداعظم‌شاه (۱۱۱۸ – ۱۱۱۹ق) با برادرش شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ – ۱۱۲۴ق) از فرزندان اورنگ‌زیب از سرخوش کشمیری (۱۰۵۰ – ۱۱۲۶ق) است. جنگنامهٔ بهادرشاه که در جنگ بهادرشاه، شاه‌عالم یکم با برادرش محمداعظم‌شاه است از گوینده‌ای ناشناس. شاهنامهٔ بهادرشاهی / بهادرشاه‌نامه که در نظم پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه یکم از میرزا محمد شیرازی، معروف به نعمت‌خان عالی، است. وی به‌فرمان همین شاه به سرایش آن دست زد، اما چون در ۱۱۲۱ق درگذشت کارش پایان نیافته ماند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 1398/peIII/VI در دانشگاه پنجاب لاهور یافت می‌شود. جنگنامه که در تاریخ منظوم جنگ‌های امیرالامرا حسین‌علی‌خان و داودخان پنی از شاعری به نام سکه‌راج سبقت است. وی این مثنوی را در هفت‌صد بیت در ۱۱۲۹ق به‌انجام رساند. دو بیت آن چنین است: «در اقلیم و آفاق افتاد شور – که خورشید بر ظلمت آورد زور» و «سپاه از شمار کواکب فزون – چو مریخ تیغ آب داده به‌خون.» کیگوهرنامه به‌نثر که در تاریخ خاندان گکهران (تیره‌ای در پنجاب پاکستان) و فرمانروایان آنان (۳۹۹ – ۱۱۸۴ق) از رای‌زاده دونی‌چند است. مؤلف آن‌را پس از بیان سبب تألیف و حقیقت خاندان گکهران از نخستین پادشاه آن، کیگوهر و جنگ‌های او با ناصرالدین سبکتگین و سلطان‌محمود و تاخت و تاز او به هندوستان و

شاهنامه در شبه‌قاره

کشته‌شدن راجه‌جی‌پال و گکهرشاه آغاز کرده است. رای‌زاده کیگوهرنامه را در ۱۱۳۷ق تألیف کرد و جای‌جای در آن اشعاری بر وزن شاهنامهٔ فردوسی آورده است. مثلاً دیباچهٔ کتاب را با این بیت «به‌نام خدا مالک دو جهان ــ شروع کرده‌ام قصهٔ گکهران» آغاز کرده است. یا آن‌جا که در بیان حقیقت گکهران و پادشاه کیگوهر و جنگ‌های او سخن رانده، وی را در برابر کیکاوس و کیقباد و جم نهاده و چنین سروده است: «همه ملک در رشتهٔ ملک او ــ خود آن بود چون در جهان سلک او.» یا در ذکر اولاد شمیرخان (۵۹۰ــ ۶۴۲ق) از فرمانروایان هند چنین سروده است: «زهی شهسواران به عرصهٔ نبرد ــ که از تن هزاران برآورد گرد... عدوی بدانجام جان تنگ‌شد ــ سبوی سرش خام بر سنگ شد.» کیگوهرنامه به‌کوشش محمدباقر به‌چاپ رسید (لاهور، ۱۹۶۵م). معظم‌نامه که در تاریخ منظوم احوال زندگی شاه‌عالم یکم و جنگ‌های او با برادرش اعظم‌شاه از ملک‌الشعرا میر محمداسماعیل، متخلص به ابجدی (ــ ۱۱۹۲ق)، است. وی این منظومه را در ۱۱۶۴ق به‌پایان رساند. آغاز آن چنین است: «به‌نام خداوند کون و مکان ــ نویسندهٔ صورت انس و جان.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 1477piVI289 در دانشگاه پنجاب لاهور است. شاهنامهٔ مجمل‌الفتح / جنگنامهٔ فرخ‌سیر / مجمع‌الفتح که در بیان جنگ فرخ‌سیر (۱۱۲۵ ــ ۱۱۳۱ق) و شکست خوردن جهاندارشاه (چهارده ربیع‌الاول ۱۱۲۴ ــ شانزده ربیع‌الاول ۱۱۲۴ق) از مروت پنجابی است. ناظم آن‌را در قالب مخمس سروده است و آغاز آن چنین است: «به‌نام خداوند شمس و قمر ــ شهنشاه شاهان فرخ سیر / سرآمد کن تاج والاگهر ــ مربع نه پای تخت ظفر / مسدس گر منظر چار در.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۹۴/۱ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور یافت می‌شود. فتحنامه در تاریخ منظوم پیروزی‌های فرخ‌سیر از سراینده‌ای با تخلص غالب است. این مثنوی چنین آغاز می‌شود: «حمد که آمد شدن آغاز کرد ــ قید حقیقت به سخن باز کرد.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود. شاهنامه به‌نظم در رویدادهای روزگار فرخ‌سیر از مقصود مقصودی است. آغاز آن چنین است: «به نام خداوند بیضای طور ــ به چشم سخن کحل سیمای نور / خداوند جمهور نقش محک ــ خداوند ارض و سما و ملک.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1975-72 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. شرفنامهٔ محمدشاه دربارهٔ ناصرالدین محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ۱۱۶۱ق) و اسلاف او معظم‌شاه، جهاندارشاه و فرخ‌سیر که از سراینده‌ای به‌نام میرمحمدرضا ذوالفقار، شاعر سدهٔ دوازدهم هجری است. این مثنوی با این بیت آغاز می‌شود: «جهان آفرینا خدایی توراست ــ ز آغاز و انجام شاهی توراست.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ or.2003 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. فتح‌نامهٔ صفدری در تاریخ منظوم جنگ‌های محمدشاه گورکانی با برخی از امرا و مهاراجه‌های هند که پس از گشودن دهلی به دست نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) و بازگشت وی به ایران در آن سرزمین رخ داد از شاعری هندو است. ناظم این منظومه را به نام صفدر جنگ بهادر از سرداران معروف محمدشاه فتح‌نامهٔ صفدری کرده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. شاهنامهٔ نادری در تاریخ منظوم یورش نادرشاه به هند و جنگاوری‌های او و گشودن دهلی تا تاجگذاری احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق) که از نظام‌الدین عشرت سیالکوتی است. این مثنوی که در ۱۱۶۲ق به‌پایان رسید چنین آغاز می‌شود: «به‌نام شهنشاه اقلیم‌بخش ــــ ستانندهٔ تاج و دیهیم‌بخش.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add.26285 در موزهٔ بریتانیایی است. شاهنامهٔ نادری / منظومهٔ نادری / نادرنامه از محمدعلی فردوسی ثانی / طوسی، شاعر سدهٔ دوازدهم هجری که همراه نادر به هند رفت. این اثر در هفت‌هزار و پانصد بیت است و سرآغاز آن چنین است: «خدایا تویی چاره‌ساز همه ــ به تو روی عجز و نیاز همه.» این مثنوی به‌کوشش احمد سهیلی در ۱۳۳۹ش در تهران به‌چاپ رسید. شاهنامهٔ احمدی در تاریخ منظوم احوال احمدشاه درانی و یورش‌های او به هندوستان تا هنگام درگذشتش از نظام‌الدین، از عشرت سیالکوتی. بیت آغازین آن چنین است: «به‌نام شهنشاه معراج‌بخش ــ خدیو ز تخت‌افگن تاج‌بخش.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add.26285 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. تواریخ احمدخانی که در تاریخ منظوم جنگ‌های احمدخان بنگش (۱۱۵۶ ــ ۱۱۶۴ق) از رؤسای عشیرهٔ روهیلهٔ افغانی، پادشاه فرخ‌آباد سرودهٔ شاعری هندو به نام نَول‌رای الهٔ‌آبادی فرزند هیرالعل است که آن را در ۱۱۷۰ق به‌نظم کشید و نسخه‌ای از آن بــه‌شمارهٔ or.2275 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی یافت می‌شود. انورنامه که در جنگ‌های انورخان، حاکم کرناتک از میر محمد اسماعیل ابجدی است. وی آن‌را در ۱۱۷۴ق به‌پایان رساند. این اثر همراه اثر دیگرش مودت‌نامه به‌چاپ رسید (مدراس، ۱۹۵۰م). میرحسن دهلوی (۱۱۵۴ ــ ۱۲۰۱ق) در مثنوی اردویش به نام سحرالبیان از شاهنامهٔ فردوسی متأثر است.

مهاراج‌نامه در احوال تیکت‌رای، وزیر اوده (ـ ۱۲۱۴ق) از شاعری به نام واصل‌خان کشمیری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موتی محل در اوده نگه‌داری می‌شده است. شاهنامهٔ هند به‌نظم از کُنْوَر، مهاراجه پوروه کریشنادیو (۱۱۹۶ ـ ۱۲۲۹ق) در داستان ترکتازان هند از آغاز تا روزگار سراینده (کلکته، ۱۸۴۷م). با تسلط هر چه بیشتر انگلیسی‌ها بر شبه‌قاره و جنگ‌های آنان با مسلمانان و هندوان شاهنامه‌سرایی بیش از پیش رونق گرفت. برخی از آن شاهنامه‌ها دربارهٔ جنگ‌های انگلیسی‌ها است مانند فتحنامه که در باب لشکرکشی‌های انگلیسیان در بنگاله از شاعری به نام مسافر است. وی آن را در ۱۱۸۰ق منظوم ساخت و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add.5608 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی یافت می‌شود. فتحنامهٔ تیپوسلطان که در شرح جنگاوری‌های تیپوسلطان، حکمران میسور بر ضد انگلیسی‌ها از شاعری به نام غلام‌حسن است و آن را در ۱۱۹۸ق به نظم کشید. جرجیس رزم در باب جنگ‌های انگلیسی‌ها در هند از ۱۲۱۴ تا ۱۲۲۰ق از صفدرعلی‌شاه، متخلص به منصف. این شاهنامه با این بیت آغاز می‌شود: «به‌نامی که نامش سرنامه‌ها ـ ز سر تا به پا زو زبان خامه‌ها.» جارجنامه در تاریخ هند از هنگام ورود پرتغالی‌ها تا گرفتن پونا (نام ولایتی در ناحیهٔ مرکزی بمبئی است) به‌دست انگلیسی‌ها از یکی از زردشتیان هندی به نام ملا فیروز بن کاوس. وی این مثنوی را در چهل‌هزار بیت به نام جورج سوم (۱۷۶۰ ـ ۱۸۲۰م) سرود. این اثر در سه مجلد به‌چاپ رسیده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add26171 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. شاهنامهٔ منورکلام / شاهنامهٔ منور قلم به نثر در تاریخ پادشاهی فرخ‌سیر و چهار سال آغاز شاهی محمدشاه از شیوداس لکنویی، از منشیان دربار فرخ‌سیر و نایب صوبه‌دار آگره در روزگار محمدشاه. این اثر گویا در ۱۲۱۷ق نوشته شده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-247/12 در موزهٔ ملی کراچی یافت می‌شود. نخبة‌السیر به نثر که در تاریخ جهان از محمدفضل امام خیرآبادی (ـ ۱۲۴۳ق) است. وی این اثر را در دو فصل نوشت: فصل یکم که در تاریخ شصت و دو تن از پادشاهان باستان است برابر شاهنامهٔ فردوسی نوشته شده است و فصل دوم در خاندان‌های اموی و عباسی فرمانروایی چنگیزیان، تیموریان گورکان تا روزگار محمدشاه، نادرشاه افشار، احمدشاه درانی، سپس دیگر پادشاهان دهلی تا ابوالمظفر جلال‌الدین شاه عالم پادشاه غازی فرزند عزیزالدین عالمگیر دوم است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ H-124 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور یافت می‌شود. شاهنامه در شرح جنگ‌ها و اوضاع اجتماعی چترال (ولایت والی‌نشین که امروزه بخشی از ایالت شمال غربی سرحد پاکستان است) از ۹۲۷ تا ۱۲۵۴ق سرودهٔ مولانا محمدسیر، شاعرفارسی‌گوی روزگار شاه کتور دوم، فرمانروای محلی چترال (۱۲۰۳ ـ ۱۲۵۴ق). سراینده در بسیاری از جنگ‌های آن شرکت داشته است. اکبرنامه که در شرح جنگ‌های افغانان، سیک‌ها و انگلیسی‌ها است از حمیدالله کشمیری (ـ ۱۲۶۴ق)، معروف به فردوسی کشمیر. وی این منظومهٔ حماسی تاریخی را به تتبع شاهنامهٔ فردوسی و در بحر متقارب مثمن مقصور در ۱۲۵۹ق آغاز کرد و در ۱۲۶۰ق به پایان برد. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته نگه‌داری می‌شود. ظفرنامهٔ رنجیت‌سنگه / رنجیت‌نامه در احوال و رویدادهای تاریخی پادشاهان سیک از شاعری هندو به نام کنهیالال هندی. وی آن را در ۱۲۹۰ق در بحر شاهنامه و با الهام از آن سرود (لاهور، ۱۸۷۶م). قیصری‌نامه در احوال و کارهای امپراتور انگلستان و برخی از امرای هند از شاعری هندو به نام منشی بیشان‌لعل، متخلص به ناظر که آن را در ۱۲۹۷ق به نظم کشید. نسخه‌ای از آن به نقل از فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. جنگنامهٔ غلام‌محمدخان / جنگ دوجوره که در درگیری‌های غلام‌محمدخان، دومین پسر فیض‌الله‌خان از امرای محلی رامپور با برادرانش از شاعری ناشناس از مردم رامپور است و ناظم آن را در سدهٔ سیزدهم به نظم کشید. آغاز آن چنین است: «به‌نام شهنشاه بی‌تخت و تاج ـ که بخشد زر مهر و مه را رواج.» نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۲۰۰۷ / ۵۰۱۷ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور یافت می‌شود. فیروزنامه که دو هزار و صد و سی و یک بیت دارد و به بحر شاهنامه سروده شده است. سراینده نظم آن‌را در ۱۳۰۱ق آغاز کرد. وی چندان در تأثیر فردوسی بوده که در وصف صحنه‌های جنگ و رزم از همان واژه‌های شاهنامه بهره گرفته است، مانند «روان کرد لشکر چو الوند کوه ـ زمین شد ز سم ستوران ستوه / صهیل سمندان پولاد سم ـ نمود از فلک زهرهٔ شیر گم.» نخستین بیت آن چنین است: «به‌نام خداوند پست و بلند ـ فروزندهٔ سینهٔ هوشمند.» نسخه‌ای از فیروزنامه به‌شمارهٔ ۸۳۹ در موزهٔ لاهور نگه‌داری می‌شود. شاهنامه به‌نظم فارسی از امام‌بخش شیروی (ـ ۱۳۴۵ق). فرهنگ لغتی نیز در شرح لغات و اصطلاحات شاهنامه در دست است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی مولانا عبدالکریم قلعه‌داری در قلعه‌دار گجرات

نگه‌داری می‌شود. شبلی نعمانی (ـ ۱۳۳۱ق) از ادیبان و منتقدان متأخر شبه‌قاره در تنقید شعرالعجم به‌نقد اشعار شعرای فارسی‌گوی، از جمله به نقد و بررسی اشعار فردوسی همت گمارده و از آن میان به مقایسهٔ شیوهٔ داستان‌سرایی فردوسی و نظامی، تطبیق اصول داستان‌سرایی شاهنامه با جدیدترین نظریه‌ها در این باب پرداخته است. محمود شیرانی (۱۲۹۸ ـ ۱۳۶۶ق) نیز از دیگر شاهنامه‌پژوهان متأخر شبه‌قاره است. وی چهار مقاله به‌اردو دربارهٔ فردوسی نوشته که در کتابی با عنوان چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه به‌اردو به‌چاپ رسید (دهلی، ۱۹۴۲م). مقالهٔ نخست در اسباب نظم شاهنامه و زمان آن است (چاپ در مجلهٔ اردو، ۱۹۲۱م)، مقالهٔ دوم هجویهٔ سلطان‌محمود غزنوی نام دارد (مجلهٔ اردو، ۱۹۲۱م) و معتقد است که فردوسی محمود غزنوی را هجو نگفته است، مقالهٔ سوم یوسف و زلیخای فردوسی است (مجلهٔ اردو، ۱۹۲۲م). وی پیش از عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی دریافت که یوسف و زلیخای فردوسی از وی نیست. مقالهٔ چهارم در مذهب فردوسی است (مجلهٔ اردو، ۱۹۲۵م). این چهار مقاله به قلم عبدالحی حبیبی، استاد دانشگاه کابل به‌فارسی دری برگردانده شده و در ۱۳۵۵ش در کابل به‌چاپ رسیده است. دیگر آثار شیرانی دربارهٔ فردوسی که همگی به اردو هستند، عبارتند از «نقد ادبی بر مقدمهٔ قدیم شاهنامه» (چاپ در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، ۱۹۲۸م)، «مقدمه قدیم شاهنامه» (مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۹۲۹م)، «شرح احوال فردوسی از شاهنامه» (مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۹۳۰م)، «فردوسی شاعر زندهٔ جاویدان ایران» که به مناسبت جشن هزارهٔ فردوسی در کلکته نوشته شد (کلکته، ۱۹۳۴م). این مقالات به همراه چهار مقالهٔ نخست وی دربارهٔ فردوسی در کتابی با عنوان در شناخت فردوسی با ترجمهٔ شاهد چوهدری در ۱۳۶۹ش در تهران به‌چاپ رسیده است. سرزمین سند چندین سده مرکز زبان و ادب فارسی بود. گفت‌وگوها، بحث‌ها و نامه‌نگاری‌های اهل آن سرزمین به‌زبان فارسی انجام می‌گرفته، حتی تألیف و تصنیف و سرودن نیز به این‌زبان بوده است. شعرای بزرگ ایران، همچون فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ و آثار آنان هم نزد مردم آن دیار مقامی بسیار والا داشته‌اند. شاهنامهٔ فردوسی در سند نیز، چه در میان عوام و چه در میان اهل ادب آن سرزمین، نفوذ بسیار داشته است. آنان شاهنامه را همانند داستان‌های رزمی خود از بر می‌خواندند و از آن در اشعار و روایات خود الهام می‌گرفتند. برخی از سخن‌دانان آنان، همچون لاله آسارام، شاعر فارسی‌گوی تتوی (سدهٔ دوازدهم هجری) همهٔ شاهنامه را از بر داشت. بحر خوشایند شاهنامه چندان مقبول مردمان سند بود که شاعر دیگر تتوی به نام ملا ابوالبقا (همروزگار شاهجهان) گلستان سعدی را به بحر متقارب مثمن مقصور برگردانده است. شاهنامه‌خوانی به هنگام رزم در سرزمین سند مرسوم بود تا احساسات رزم‌آوری را در جنگجویان برانگیزاند. گذشته از آن، شاهنامه‌خوانی موجب رونق محافل رسمی و شخصی و فروغ مجالس علمی و ادبی سند نیز بود. این محافل و مجالس پس از نماز شام تا نیمه‌شب بر پا بود و در آن‌ها گه‌گاه آثار سعدی و گاه دیوان حافظ، اما بیش از همه شاهنامه خوانده می‌شد. مثنوی مولوی را نیز صبحگاه پس از تلاوت قرآن می‌خواندند. برخی از نسخه‌های شاهنامه در هجوم افغانان به اصفهان و غارت اموال و دارایی‌های ذی‌قیمت آن‌جا و بردن آن‌ها به سرزمین سند و فروختن آن‌ها به امیران آن‌جا، به آن دیار راه یافت. میان نورمحمد، ملقب به خدایارخان عباسی، فرمانروای کلهورا / کلهوره (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۷ق) از جمله امیرانی بود که آن اموال و کتاب‌ها و نسخه‌های خطی، به‌ویژه نسخه‌های خطی شاهنامه، را خرید. هنگامی که نادر به سند حمله کرد، خزانهٔ وی را ضبط کرد و چون بیشتر آن‌ها از اموال پادشاهان صفوی بود، به همراه کتابخانهٔ وی با خود برد. پس از آن کتابخانه‌های سند به دست انگلیسیان به‌غارت رفت و اکنون آن کتاب‌ها در کتابخانه‌های اروپا و نزد بازماندگان افسران ارتش پراگنده‌است. در محافل فرمانروایان تالپور (۱۱۹۹ ـ ۱۲۵۹ق) بیشتر شاهنامه خوانده می‌شد. میر فتح‌علی تالپور، حاکم سند (۱۱۹۹ ـ ۱۲۱۷ق) که حکومت سند را از خاندان کلهورا گرفت، کارنامهٔ خود را با کارنامه‌های قهرمانان شاهنامه برابر می‌خواند و شاهنامه‌خوانی را در دیار خود رایج کرد. وی به میرعظیم‌الدین عظیم بن سید یار محمد (ـ ۱۲۲۹ق) برادر علی‌شیر قانع تتوی، صاحب مقالات‌الشعرا فرمان داد تا تاریخ روزگارش را بسراید، سپس آن را در برابر شاهنامه، فتحنامه خواند. شاعر این فتحنامه را که در جنگ‌های تالپوران و کلهوران و شکست کلهوران و نیز نخستین تاریخ منظوم قیام تالپوران در سند است در ۱۱۹۹ق در بحر شاهنامه سرود (کراچی، ۱۹۶۷م). عظیم تتوی در این اثر چنین از فردوسی تقدیر کرده است: «بود بیت بیتم چو بیت بهشت ـ مضامین نیکوش غلمان‌سرشت / به فردوس من بین چه خوش‌منظر است ـ که هر مصرعش موجهٔ کوثر است / به این حجت امروز فردوسی‌ام ـ ولیکن نه فردوسی توسی‌ام / که

او بود مردی بسا نام‌دار ــ به شهر معانی نکو شهریار / بلند آمدش در سخن دستگاه ــ قلم راند بر صفحهٔ مهر و ماه / به‌رزم سخن قدرتی تام داشت ــ زبان یک درخشنده صمصام داشت / میان من و اوست بسیار فرق ــ چه فرقی که دارد به هم غرب و شرق.» با بر افتادن خاندان تالپوران پس از شصت سال فرمانروایی، به‌دست انگلیسیان شاهنامه‌خوانی بیش از پیش رواج یافت؛ این کار حتی در همان نسلی که حکومت را از دست داده بود نیز انجام می‌گرفت، چنان‌که میر نصیرخان تالپور، حاکم سند، متخلص به جعفری (ــ ۱۲۶۱ق)، در پاسخ این بیت فردوسی «هر آن‌کس که شهنامه‌خوانی کند ــ اگر زن بود پهلوانی کند» چنین سرود: «هر آن‌کس که خود پهلوانی کند ــ چه حاجت که شهنامه‌خوانی کند.» وی در برابر شاهنامه یک مثنوی به نام مختارنامه سرود (۱۲۴۱ق). سید ثابت‌علی‌شاه (ــ ۱۲۲۵ق) از مرثیه‌گویان دربار تالپوران سند نیز از شعر فردوسی پیروی کرده و این بیت فردوسی را «سپر بود بر پشتِ شه کامیاب ــ چو ابر سیه حایل آفتاب» چنین پاسخ داده است: «سپر بود بر پشت زوج بتول ــ چو مهر نبوت به دوش رسول.» برخی شاعران سند چندان شیفتهٔ بحر شاهنامه بودند که موضوع برخی مثنوی‌ها و منظومه‌های خود را با آنکه در رزم و جنگ نبود، باز در بحر متقارب سرودند، مانند سفرنامهٔ میرنصیرخان تالپور. وی این مثنوی را در ۱۲۶۰ق پس از غلبهٔ انگلیس و تبعید وی به کلکته در پریشانی‌ها و دشواری‌های روزگار خود در کلکته سرود: «شب تیره و موج دریای شور ــ مبیناد کس این چنین شب به گور / جدایی بود سخت اندر جهان ــ به‌پیش کهان و به پیش مهان.» جدایی‌نامه از میرصوبدارخان (ــ ۱۲۶۱ق) فرزند میر فتح‌علی‌خان تالپور که آن را در ۱۲۶۰ق در غربت و به یاد عزیزانش سرود از دیگر آثاری است که با توجه به موضوع آن شاعر می‌بایست آن را در بحری جز از متقارب می‌سرود، اما وی به اندازه‌ای با بحر شاهنامه آشنا و مأنوس بود که آن را در بحر شاهنامه سرود. رزم‌نامهٔ شیر در شکار شیر از میرمحمدعلی‌خان، متخلص به بهرور، والی سند (ــ ۱۲۷۸ق) که آنرا در ۱۶۵بیت در تبعیدگاه کلکته به‌وزن شاهنامه سرود. همهٔ این مثنوی در تکملهٔ مقالات‌الشعرا به‌چاپ رسیده است. شاهنامهٔ طبی از ابوالحیات حکیم خورشید احمد صمصام پزشک و سرایندهٔ نیمهٔ دوم سدهٔ چهاردهم هجری است که آنرا در ۱۳۵۱ق به‌نظم درآورد. مثنوی بین‌النفس والعقل در مباحث میان نفس و عقل از واجدعلی‌شاه اختر، والی اوده است. ناظم این مثنوی را در تبعیدگاه سروده است. این اثر در ۱۸۷۴م در کلکته به‌چاپ رسید. حتی برخی از شاعران سند در مثنوی‌های خود که جز در بحر شاهنامه سروده شده است نیز نام فردوسی را به‌کمال ادب و احترام برده‌اند. مثلاً میرعظیم‌الدین تتوی (۱۱۶۳ ــ ۱۲۲۹ق) در مثنوی هیر و رانجای خود می‌سراید: «گر از فردوس آید روح توسی ــ به‌بزم دل درین جشن عروسی / خط تهنیتش در محفل شاه ــ نویسانم به مُهر مِهر تا ماه.» جای‌جای در برخی تذکره‌ها ابیاتی از برخی شاعران در پیروی شاهنامه دیده می‌شود: به‌نقل از تکملهٔ مقالات‌الشعرا، غلام‌علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۶ ــ ۱۲۰۰ق) در ید بیضا در تتبع این بیت فردوسی «بفرمود تا بر فرس زین کنند ــ دم اندر دم نای زرین کنند» اشعاری از شفایی و میر محمد مراد هندی آورده است، مانند: «بفرمود تا زین بر ابرش نهند ــ چه زین هیمه بالای آتش نهند.» (شفایی) □ «بفرمود تا زین بر ادهم نهند ــ به پشت صبا مسند جم کنند.» سپس خلیل تتوی چند بیت از خود در تتبع همین بیت فردوسی آورده که ازآن جمله است: «بگفتا که بر اسپ زین را نهند ــ نه زین بلکه کشتی به دریا نهند.» برخی نویسندگان و شاعران سندی اندوخته‌ای از اشعار فردوسی را در ذهن خود داشته‌اند و از آن در تأیید گفته‌های خود در آثارشان شاهد می‌آورده‌اند، مانند صاحب تاریخ مظهر شاهجهانی در تاریخ سند که در چندین جا از اشعار فردوسی برای فهماتر شدن بیان خود یاری گرفته است. میرعباس‌علی‌خان مؤمن (ــ ۱۲۷۳ق) پسر میر نصیرخان جعفری نیز در مثنوی خود به نام مثوی مؤمن این دو بیت از شاهنامه را آورده است: «چنین است رسم سرای فریب ــ گهی بر فراز و گهی بر نشیب / زمانه به زهرآب داده‌ست چنگ ــ بدرد دل شیر و چرم پلنگ.» میرمحمدعلی بهرور نیز در رزم‌نامهٔ شیر این بیت فردوسی را آورده است: «ز موری دهد مالش نره شیر ــ کند پشه بر پیل جنگی دلیر.» شاعران سند به پیروی از شاهنامه چندین مثنوی سروده‌اند، از آن جمله است: نامهٔ نغز از باغ‌علی خایف در تاریخ منظوم رویدادهایی که با رفتن نادرشاه به سند در آن دیار رخ داده است. ناظم این مثنوی را در ۱۱۵۵ق در ۶۴۷۳ بیت در روزگار میان نورمحمد سرود. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ایالتی داودپوتا نگه‌داری می‌شود؛ تحفة‌النصیر بلوچ / جنگ‌نامه در نظم رویدادهای جنگی میان مسلمانان بلوچستان و هندوان (۱۱۷۷ ــ ۱۱۷۸ق) از علامه قاضی نورمحمد گنجابوی (۱۱۶۳ ــ ۱۲۰۹ق)، از درباریان نصیرخان نوری، حکمران بلوچستان. سراینده در جنگ‌ها شرکت داشته است و به‌خواهش

میرنصیرخان دیده‌های خود را از وضع اجتماعی، تاریخی و اقتصادی بلوچستان سند در ۴۷۴۱بیت سروده است. آغاز این مثنوی رزمی چنین است: «به‌نام خدای جهان آفرین ــ زمین و زمان انس و جان آفرین / خدای عظیم و علیم و خبیر ــ هوالله علی کل شیءٍ قدیر...» ناظم پس از حمد و نعت و معراج و ستایش از احمدشاه ابدالی و امیرنصیرخان، داستان را چنین آغاز می‌کند: «روان سازم از مدح این خامه را ــ تتبع کنم نظم شاهنامه را.» نسخه‌ای از آن نزد بشیر احمد بلوچ، معاون رادیو کویته نگه‌داری می‌شود؛شاهنامه در رویداد جنگ میان میرعلی‌مرادخان تالپور، والی خیرپور و شاه‌شجاع افغانی و شکست شاه‌شجاع از محمد عالم نامی که آن‌را در ۱۲۴۹ق در ۳۴۰بیت سرود. ابیات این مثنوی چندان استوار نیست و این گونه آغاز می‌شود: «سپاس است مر حضرت ذوالجلال ــ کریم‌الرحیم است تا در کمال»؛ فتحنامهٔ سند / جنگ‌نامه در جنگ‌های میرفتح‌علی‌خان با کلهوران و فتوحات وی از میرصوبدارخان که سراینده آن را در ۱۲۵۴ق به هنگامی که روزگار تبعیدش را در کلکته می‌گذراند در شانزده هزار و سی‌صد بیت سرود. این منظومه چنین آغاز می‌شود: «به نام خداوند فتح و ظفر ــ فزایندهٔ عقل و بحث و هنر.» نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ تالپوری حیدرآباد نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی مؤمن که از میرعباس‌علی‌خان مؤمن است. این مثنوی هشتاد و دو بیت دارد و همهٔ آن در تکملهٔ مقالات‌الشعرا آمده است؛ رزمنامهٔ نادرشاه در جنگ کرنال، یعنی رزم نادرشاه افشار با محمدشاه گورکانی، پادشاه دهلی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و فتح دهلی به‌دست نادرشاه از میرمحمدعلی بهرور تالپوری (ــ ۱۲۷۸ق). سرایندهٔ این مثنوی را در صد و شش بیت به‌نظم درآورده و مطالب آن‌را از جهانگشای نادری گرفته است؛ قادری‌نامه در تاریخ خاندان راشدی سند از علی‌اصغر راشدی (ــ ۱۳۵۴ق) که آن را در ۱۳۲۶ق در چهارهزار بیت به بحر شاهنامه سرود؛ تاریخ حکمرانان لس بیله در تاریخ مختصر لس‌بیله از حاکمان بلوچستان که آن‌را در ۱۳۴۱ق منظوم کرد. آغاز آن چنین است: «به نام خدایی که سلطان اوست ــ خلایق همه زیر فرمان اوست / خدایی که او قادر مطلق است ــ خدایی که او رازق بر حق است.» نسخه‌ای از آن نزد حسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شد. شماری از منظومه‌های تاریخی که در برابر شاهنامه سروده شده‌اند، حماسه‌های دینی هستند که به منقبت پیامبر اکرم(ص) و بزرگان دین پرداخته‌اند، مانند حملهٔ حیدری به‌نظم در شرح زندگانی پیامبر اکرم(ص) و جانشینان وی تا کشته‌شدن عثمان از میرزا محمد رفیع‌خان باذل مشهدی شاه‌جهان‌آبادی (ــ ۱۱۲۳ق). ناظم نظم این منظومه را در ۱۱۱۹ق از روی کتاب منثور معارج‌النبوة و مدارج‌الفتوة اثر معین‌الدین بن شرف‌الدین حاجی محمد فراهی، معروف به ملا مسکین (ــ ۹۰۷ق)، آغاز کرد، اما با درگذشتش ناتمام ماند. آغاز آن چنین است: «به‌نام خداوند بسیاربخش ــ خردبخش، دین بخش، دیناربخش.» پس از درگذشت باذل دیگران به تکمیل آن پرداختند، از جمله میرزا ارجمند آزاد کشمیری (ــ ۱۱۳۴ق) فرزند عبدالغنی‌بیگ قبول که در حدود ۱۱۳۱ق به‌تشویق فخرالدین محمدخان پسر عموی باذل تکمله‌ای بر حملهٔ حیدری به نظم آورد که با این بیت آغاز می‌شود: «ثنایی که سر دفتر نامه‌هاست ــ خداوند لوح و قلم را سزاست.» ناظم پس از تکمیل این منظومه تخلص خود را از آزاد به جنون بگرداند. نسخه‌ای از این کتاب منضم به حملهٔ حیدری باذل در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۸۵۸۴) نگه‌داری می‌شود، ولی کاتب تکملهٔ آزاد را تا اواسط جنگ صفین بیشتر ننوشته و باقی اوراق را سفید گذاشته است. تکملهٔ دیگر جذبهٔ حیدری نام دارد از شاعری بنگالی به نام عبدالعلی‌خان احسن که آن‌را در ۱۱۴۴ق آغاز کرده و در ۱۱۵۱ق به‌پایان رسانده است. آغاز آن این بیت است: «به‌نام خداوند عرش مجید ــ که از امر کن کرد عالم پدید» و با این بیت: «نبخشید نفع این مراتب به قوم ــ چنین تا رسید از قضا ماه صوم» نیز به پایان می‌رسد. محمد محسن تتوی، متخلص به محسن (ــ ۱۱۶۳ق) فرزند نورمحمد بن ابراهیم بن یعقوب نیز تکمله‌ای بر حملهٔ حیدری باذل سرود به نام حملهٔ حسینی. این منظومه که به اعلام ماتم هم شهرت دارد در نظم واقعات کربلا است و حدود ده‌هزار بیت دارد. از این بیت پایانی حملهٔ حسینی «که تا کرد مختار ثقفی خروج ــ کنون حال او را ببخشم عروج» برمی‌آید که ناظم می‌خواسته مثنوی مختارنامه هم بسراید، اما هنوز آن داستان را آغاز نکرده بود که درگذشت و میرعلی‌شیر قانع تتوی (ــ ۱۲۰۳ق) سرایش آن‌را آغاز کرد؛ مختارنامه که منظومه‌ای است در داستان مختار ثقفی و قیام وی به خون‌خواهی امام حسین(ع) از علی‌شیر قانع. وی این مثنوی را در تکملهٔ حملهٔ حسینی در۱۱۹۴ق در هفت‌هزار بیت سرود. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن ادبی سندی در حیدرآباد یافت می‌شود. دلگشانامه از دیگر حماسه‌های دینی است که میرزا غلام‌علی آزاد بلگرامی (ــ ۱۲۰۰ق) در احوال مختار ثقفی آن‌را

به نظم کشیده است و چنین آغاز می‌شود: «به نام خداوند لیل و نهار ــ خدای نهان خالق آشکار.» حملهٔ حسینی در رویداد کربلا از غلام‌علی که در داکا زندگی می‌کرد. وی این مثنوی را در ۱۸۴۶م به سبک شاهنامه سرود. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود. فیروزنامه به‌نظم در تاریخ افسانه‌ای جهاد امام‌علی(ع) با رای‌ساهن‌پال والی سیالکوت از غلام‌غوث غلامی شاعر فارسی‌گوی سیالکوت (ــ ۱۳۵۹ق). این اثر دو هزار و صد و سی و یک بیت دارد و در بحر شاهنامه سروده شده است. سراینده نظم آن‌را در ۱۳۰۱ق آغاز کرد. وی چندان در تأثیر فردوسی بوده که در وصف صحنه‌های جنگ و رزم از همان واژه‌های شاهنامه بهره گرفته است. مانند: «روان کرد لشکر چو الوند کوه ــ زمین شد ز سم ستوران ستوه / صهیل سمندان پولاد سم ــ نمود از فلک زهرهٔ شیر گم.» نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۳۹ در موزهٔ لاهور نگه‌داری می‌شود. فتوحات شام از دیگر حماسه‌های دینی است از میرزا محمدبخش آشوب شاه‌جهان‌آبادی (ــ ۱۱۹۹ق). پس از یورش‌ها و فتوحات سلطان محمود غزنوی به پنجاب، زبان فارسی نیز در آن دیار وارد شد و زبان پنجابی را تحت تأثیر خود قرار داد، چنان که زبان پنجابی بسیاری از کلمات، واژه‌ها، ترکیب‌ها و اصطلاحات خود را از زبان فارسی گرفت. رفته‌رفته ادبیات پنجابی نیز در تأثیر زبان فارسی قرار گرفت و همان شیوه و انواع ادب فارسی را پذیرفت که یکی از آن‌ها نوع ادبی حماسی و رزمی بود، زیرا که بیان کارنامهٔ بزرگان و جنگ‌های آنان به‌صورت جهاد یکی از شیوه‌های ترویج اسلام میان مردم بود. بنابراین، در زبان و ادبیات پنجابی به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی نوع ادبی با عنوان جنگنامه به‌وجود آمد. در زبان پنجابی رزمنامه یا حماسه‌سرایی وجود نداشته است و این نوع سخن از زبان فارسی به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی به پنجاب رسیده است. پس از آن جنگ‌نامه‌های بسیاری نوشته شد. شمار جنگ‌نامه‌های چاپ شده به هفتاد و دو می‌رسد که از آن شمارند: جنگ احد، جنگ امام حسین(ع)، جنگ امام حنیف، جنگ امام قاسم، جنگ بدر، جنگ حامد، جنگ حضرت علی(ع)، جنگ زقوم، جنگ زیتون، جنگ زین‌العرب، جنگ مقبل، جنگ هند و پنجاب، جنگ امیرحمزه، جنگنامهٔ پیرمرادیه، جنگنامهٔ حبیب‌الله و جنگنامهٔ رستم. شیوهٔ سخن در این جنگ‌نامه‌ها که به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی سروده شده، همانند فردوسی است و در میدان کارزار این جنگ‌نامه‌ها از نیزه، زره، سپر، گرز و خنجر، یعنی همان سلاح‌هایی که در شاهنامه به‌کار رفته استفاده شده است. یکی از عوامل تأثیر شاهنامه در زبان و ادبیات پنجابی، داستان صاحبقران امیرحمزه است. این داستان در سدهٔ دهم هجری نوشته شد و در روزگار جلال‌الدین اکبر شهرت بسیار یافت. این داستان حماسی که تحریرهای گوناگون دارد، به شاه‌ناصرالدین محمد منسوب است و به جنگ‌های حمزه اشاره دارد که بایستی همان حمزة بن عبدالله خارجی، یعنی حمزة بن آذرک سیستانی باشد که بر ضد هارون‌الرشید عباسی (۱۷۰ ــ ۱۹۳ق) برخاست و بر سیستان و خراسان دست یافت و به هند نیز یورش برد. داستان‌سرایان داستان وی را با داستان‌هایی از عموی حضرت پیامبر(ص) و روزگار نوشیروان عادل و قیصر روم و عزیز مصر درآمیخته‌اند. داستان این اثر در جنگ‌های حمزه با دیوان و پریان و دشمنان و شکست‌دادن ایشان و رویدادهایی شگفت است، مانند سوارشدن حمزه بر گردن دیو و به هوا رفتن که از شاهنامه اثر گرفته است و نیز به سیخ کشیدن هفت گوسفند و خوردن آن‌ها که آن‌هم از شاهنامه متأثر است. تحریری از آن به‌نام قصهٔ حمزه به‌کوشش جعفر شعار به چاپ رسید (تهران، ۱۳۴۷ش). جعفرشعار این داستان را دربارهٔ حمزه عموی پیامبر(ص) می‌داند. از این اثر به نام‌های دیگری چون رموز حمزه، اسمار حمزه، حمزه‌نامه و جنگنامهٔ امیرالمؤمنین نیز یاد شده است. جلال‌الدین اکبر فرمان داد تا این داستان حماسی را به‌خط خوش در چندین مجلد بنویسند و صحنهٔ نبرد میان پهلوانان را به تصویر بکشند. این کار به‌همت ده‌ها تن نقاش چیره‌دست ایرانی به سرپرستی میر سید تبریزی انجام گرفت و صدها تصویر جنگی نقاشی شد. امروزه در موزه‌های شبه‌قاره برخی تصویرهای داستان امیرحمزه نگه‌داری می‌شود. این داستان به دست چند شاعر به‌زبان پنجابی ترجمه شد و ترجمهٔ پنجابی آن در تمام روستاهای پنجاب خوانده می‌شد و حتی بی‌سوادان آن‌دیار نیز کلمات و اصطلاحات فارسی به‌کار رفته در آن را به آسانی و بی‌اشکال می‌فهمیدند. در مدارس علمی و دینی پنجاب شاهنامهٔ فردوسی از مهم‌ترین کتاب‌های درسی بوده است. اشعار آن‌را حفظ می‌کردند و اصطلاحات آن را در نوشته‌های خود به کار می‌بردند. در زبان پنجابی، گذشته از جنگنامه، واژهٔ دیگری در معنی حماسه‌سرایی است به نام وار. وارها در ادبیات پنجابی زیاد نوشته شده‌اند و معمولاً آهنگ‌سازان و آوازه‌خوانان محلی آن‌ها را در روستاها و مجمع‌ها می‌خوانند. آغاز نگارش‌وار (حماسه)های پنجابی تقریباً از سدهٔ یازدهم هجری است.

شاهنامه در شبه‌قاره

معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از نادرشاه دی‌وار (حماسهٔ نادرشاه) به‌شعر پنجابی از شاعری به‌نام نجابت که در سدهٔ دوازدهم هجری سروده شده است؛ چتهیان دی‌وار (حماسهٔ چتهیان که قومی است از زمینداران پنجاب) از پیرمحمد که در سدهٔ سیزدهم هجری نوشته شده است؛ سکهان دی‌وار (حماسهٔ سیک‌ها) از شاعری به‌نام شاه‌محمد که دربارهٔ جنگ سیک‌ها و انگلیسی‌ها است؛ مرزا دی وار (حماسهٔ میرزا) در داستان عشقی حماسی کسی به‌نام میرزا که در مسابقهٔ اسب‌دوانی به رویارویی حریفانش می‌رود. در این داستان مادیان میرزا که نیلی نام دارد شبیه رخش رستم است و همهٔ صفات آن را دارد. وارهای بسیاری وجود دارد که سراینده یا نویسندهٔ آن دانسته نیست و به‌صورت تصنیف در روستاها خوانده می‌شود، مانند دلابهتی دی‌وار (حماسهٔ عبدالله بهتی که در جنگ با جلال‌الدین اکبر گورکانی است، جمیل پهتادی وار (حماسهٔ دو برادر به‌نام‌های جمیل جنگ و فتح‌جنگ) در برابر جلال‌الدین اکبر، داود پادشاه دی وار (حماسهٔ داود پادشاه) که همراه با حضرت علی(ع) در برابر پادشاه مصر است، تندی اسراج دی وار (حماسهٔ سراج دست شل) و اسکندر ابراهیم دی وار (حماسهٔ اسکندر ابراهیم). در گرو گرفته، کتاب مذهبی سیک‌ها اثر گرونانک، مؤسس این مذهب بیست و دو وار وجود دارد. گلزار نیز نوعی دیگر از جنگنامه‌ها یا حماسه‌های پنجابی است که به شرح زندگی پیامبران و بزرگان دین می‌پردازد. پس از آن، گلزار عناوین کتاب‌های شرح زندگی بزرگان شد، چه بزرگان دین و چه دیگران. گلزارهای بسیاری نوشته شده است، مانند گلزار آدم، گلزار اعظم، گلزار باهو، گلزار حسین‌الشهادتین، گلزار حیدری، گلزار شهباز، گلزار رنگیلا، گلزار موسی، گلزار محمدی، گلزار سکندری، گلزار مکه، گلزار یوسف و گلزار نوشاهی. در این گلزارها شرح زندگی اشخاص، جنگ‌ها، صلح‌ها و سختی‌های زندگی آنان آورده می‌شود. مثلاً، در گلزار سکندری شرح احوال اسکندر مقدونی و جنگ‌های او با ملل مختلف جهان نوشته شده است. در همهٔ داستان‌های عشقی قهرمان داستان به نبرد با دیوان و اهریمنان یا افراد قوم بیگانه می‌پردازد. در این داستان‌ها از دیوانی مانند دیو سفید، دیو گندال، دیو زیرک، دیو بهرام، دیو هاشم و دیو سیاه و برای محل دیوان و پریان از مکان‌هایی مانند شارستان، باغ ارم، پرستان، قلعهٔ اسفندیاش، قلزم و سنگلدیپ نام رفته است. این داستان‌های عشقی حماسی، مانند سیف‌الملوک از محمدبخش، قصهٔ حاتم طایی از احمدیار پنجابی که قهرمان آن مانند رستم در شاهنامه از هفت خوان می‌گذرد و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد و قصهٔ شاه‌بهرام و حُسن بانو که از قصه‌های ایرانی و منسوب به بهرام گور ساسانی است از شاهنامهٔ فردوسی تأثیر گرفته‌اند. از شاهنامه‌های دینی پنجابی می‌توان به این موارد اشاره کرد: شاهنامه از چراغ دین، شاهنامهٔ اسلام از ملک غلام‌سرور در دو مجلد، شاهنامهٔ امام حسین(ع) از چراغ دین، شاهنامهٔ حیدری از دایم اقبال دایم، شاهنامهٔ کربلا از هماو و شاهنامهٔ اسلام از منظور بُت که همگی در لاهور به‌چاپ رسیده‌اند. در بنگال زبان فارسی تقریباً شش قرن و نیم زبان رسمی بوده است. پس از فتح بنگال به دست اختیارالدین محمد بختیار خلجی در ۶۰۱ق تا پایان دورهٔ تیموریان مغول (۱۲۵۱ق) زبان رسمی و اداری بود. گذشته از عوام، شعرا و ادبای بنگال نیز در تأثیر زبان و ادب فارسی قرار داشتند و کتاب‌های فارسی، مثل گلستان و بوستان سعدی، تذکرة‌الاولیای عطار، یوسف و زلیخای جامی، هفت‌پیکر نظامی، رباعیات عمرخیام و دیوان و منتخب غزل‌های حافظ را به زبان بنگالی درمی‌آوردند. در روزگار تسلط انگلیسی‌ها زبان فارسی از رسمیت افتاد و در ۱۲۵۲ق زبان اردو زبان رسمی شبه‌قاره شد. با همهٔ این‌ها، زبان و ادب فارسی از آن جامعه رخت برنبست و همچنان پیوستگی خود را با آن حفظ کرد. تا آن‌هنگام اهل ادب بنگال به شاهنامه و برگرداندن آن به‌زبان بنگالی چندان توجهی نداشتند. درواقع از روزگار تسلط انگلیسی‌ها رابطهٔ اهل بنگال با شاهنامهٔ فردوسی بیش از پیش شد و از این روزگار به بعد بود که به نوشتن احوال فردوسی و ترجمهٔ شاهنامهٔ وی به زبان بنگالی اهتمام ورزیدند. از کتاب‌هایی که دربارهٔ فردوسی به بنگالی نوشته شده می‌توان به این آثار اشاره کرد: احوال فردوسی به نثر از مزمل حق (۱۲۷۷ ـ ۱۳۵۲ق) که مؤلف در ضمن آن برخی اشعار فردوسی را نیز به نظم بنگالی درآورده است. این اثر برای نخستین بار در ۱۹۱۲م چاپ شد؛ شاعر شاهنامه در احوال فردوسی به نثر از بهوبیش‌رای است که آن را برای دانش‌آموزان مدارس بنگالی نوشت (داکا، ۱۹۸۱م)؛ بلبل ایران که در احوال فردوسی و مختصری دربارهٔ شاهنامه اثر عبدالجلیل است. این کتاب در ۱۹۶۳م به‌چاپ دوم رسید؛ شاعران ایران که در احوال و آثار بیشتر شاعران معروف ایران از پروفسور منصورالدین، رئیس اسبق بخش زبان بنگالی در دانشکدهٔ دولتی داکا است. مؤلف در این کتاب دربارهٔ فردوسی و تدوین شاهنامهٔ وی روایاتی مختلف از دیگران بیان کرده است. مثلاً فردوسی شاهنامه را از دربار محمود غزنوی آغاز

نکرد، بلکه در وطن خود آغاز به سرودن آن کرد؛ شاعر بزرگوار فردوسی از منیرالدین یوسف (داکا، ۱۹۸۸م)؛ نام‌آوران ایران در احوال و آثار نه تن از شاعران و دانشمندان ایران، از جمله فردوسی از محمد برکت‌الله در دو مجلد: مجلد یکم در ۱۲۹۴ق و مجلد دوم در ۱۹۳۲م در کلکته چاپ شد؛ کردار فردوسی که از مجمل حق است (وی شاید همان مزمل حق باشد). این اثر در سال ۱۳۴۵ بنگالی در کلکته به‌چاپ رسید؛ نمایشنامهٔ فردوسی (چاپ ۱۹۶۴م)؛ شاهنامهٔ کودکان از مولوی ابراهیم‌خان (داکا، ۱۳۲۹ب)؛ شاهنامه برای بچه‌ها از واجدعلی؛ ترجمهٔ رستم و سهراب از دویجندرالال‌رای. سهراب بده کابیا از ادیبی بنگالی است که اساس آن داستان رستم و سهراب شاهنامه است. چندین کتب درسی مدارس بنگال نیز متضمن قطعات ترجمهٔ منثور شاهنامه است که محمد مزمل نوشته است. خلاصه کردن شاهنامه از روزگار جلال‌الدین اکبر رایج شد. چون خواندن شاهنامه به‌سبب طول مطالب آن مشکل بود، جلال‌الدین اکبر به تقی شوشتری فرمان داد تا خلاصه‌ای از شاهنامه بنگارد. بدین‌ترتیب نخستین خلاصهٔ شاهنامه نوشته شد. پس از آن در روزگار شاه‌جهان خلاصهٔ دیگری به نام تاریخ دلگشای شمشیرخان / تاریخ شمشیرخانی / شاهنامهٔ شمشیرخانی به‌نثر از توکل‌بیگ نوشته شد. توکل‌بیگ که به فرمان شاه‌جهان به خدمت امینی و واقع‌نویسی غزنین برگزیده شده بود، به فرمان شمشیرخان، حاکم دست‌نشاندهٔ دربار مغول در غزنین نگارش خلاصهٔ شاهنامه را بر عهده گرفت و آن را در ۱۰۶۳ق به‌پایان رساند. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. داستان شاهنامه خلاصه‌ای از قصه‌های شاهنامه از قاضی ابوالحسین با نثری ساده به زبان بنگالی است که در ۱۹۶۴م در داکا چاپ شد. شاهنامه به‌صورت کامل یا منتخب به‌زبان‌های اردو، هندی، سندی، پنجابی و بنگالی بارها ترجمه شده است. نخستین ترجمهٔ اردوی آن سراج‌التواریخ از نذرعلی است. وی آن‌را در ۱۰۶۵ق به نام نواب سراج‌الملک، از امرای حیدرآباد دکن به اردو برگرداند. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. پس از آن باید از ترجمهٔ شاهنامه از لال‌بهیم‌چند نام برد. سراینده نام خود را به‌عنوان تخلص به‌کار برده است. این ترجمه در ۱۲۰۷ق پس از پنج سال تألیف شد. این اثر از مثنوی‌های نایاب است و در فهرست‌ها نامی از آن یاد نشده است. تاریخ دلگشای شمشیرخانی نیز بارها به‌دست مترجمان مختلف به اردو برگردانده شد. قدیم‌ترین ترجمهٔ آن قصهٔ خسروان عجم است که مول‌چند منشی (ــ ۱۲۴۸ق) آن را در ۱۲۲۵ق در روزگار ژنرال سرهنری هاردینگ به‌فرمان کاپیتان جورج ترنبل مارشال بهادر در ده‌هزار و پانصد سطر به نثر اردو برگرداند. جزئیات برخی مطالب شاهنامه در این اثر ترجمه نشده، مثلاً آن‌جا که تهمینه خبر درگذشت سهراب را می‌شنود و از شدت غم و اندوه لباس خود را می‌درد و بی‌حال بر زمین می‌افتد. مول‌چند تنها وی را غمگین نشان داده و در ترجمهٔ او از پختگی اشعار فردوسی خبری نیست. مترجم در خاتمهٔ کتاب پس از سپاسگزاری از خدای متعال، از جلال‌الدین اکبر دوم، پادشاه دهلی (۱۲۲۱ــ ۱۲۵۳ق) تمجید کرده است. این ترجمه بارها به‌چاپ رسید، از جمله در ۱۲۶۲ق به‌تصحیح غلام‌حیدر و مولوی احمدعلی گوپاموی در کلکته و در ۱۲۷۲ق در کانپور. ترجمهٔ دیگر تاریخ دلگشای شمشیرخانی از رجب‌علی‌بیگ سرور به‌نام سرور سلطانی به‌نظم و نثر است. مؤلف سرایش آن‌را به‌فرمان نواب واجدعلی‌شاه، نواب اوده آغاز کرد و در ۱۱۶۳ق به‌پایان رساند (لکنو، ۱۲۶۸ق و لاهور، ۱۹۷۵م). ترجمهٔ شاهنامه به‌اردو از میرزا مهدی‌علی‌خان مقبول پسر محمد میرزای لکنویی (ــ ۱۲۷۷ق) که آن‌را در ۱۲۷۶ق به‌پایان رساند. ترجمهٔ شاهنامهٔ از سید باقرحسین که سال ترجمهٔ آن دانسته نیست. این ترجمه در ۱۳۲۲ق در دهلی چاپ شد. شاهنامهٔ اردو به‌نظم با تصویر از مترجمی ناشناس که در ۱۳۱۸ق در لکنو به‌چاپ رسید. ترجمهٔ منتخبی از شاهنامه از دیوی‌سنگه که برای آموزش شاگردان به‌اردو برگردانده شد و در لاهور چاپ شد. ترجمهٔ ملخص شاهنامه به‌نظم از سید باقرحسین دهلوی (دهلی، ۱۳۲۲ق). در بیشتر ترجمه‌های کتب نظم فارسی به‌اردوی دکنی از سبک، بحر و قوافی شاهنامه استفاده شده است. شماری از آن کتاب‌ها را در این‌جا نام می‌بریم: سیف‌الملوک بدیع‌الجمال از غواصی در ۱۰۲۵ق، طوطی‌نامهٔ نخشبی از هم‌او در ۱۰۲۹ق، تحفة‌العاشقین از قطب رازی در ۱۰۳۵ق، گلشن مراد از محمدنصرت نصرتی که ترجمهٔ داستان عشقی منوهر و مدمالت است، پدومات از غلام‌علی دکنی در ۱۰۹۱ق، ظفرنامه از غلام‌سی‌طیف در ۱۰۹۵ق، قصهٔ ملکهٔ مصر از سید محمد عاجز در ۱۱۰۰ق، اشارات‌الغافلین از عشق‌الله عشقی در ۱۱۲۳ق و مثنوی چهار درویش امیر خسرو دهلوی از محمدعلی‌خان شوق در ۱۲۱۲ق. آچاریادارمندارانات (۱۹۲۷م ــ) شاهنامه فردوسی را به شعر سنسکریت و به نثر هندی بگرداند. ترجمه‌های سندی شاهنامه عبارتند از شاهنامهٔ سند از میرحسن‌علی‌خان تالپور، حاکم

حیدرآباد (ــ۱۳۲۴ق) که ترجمهٔ سندی فتحنامهٔ میرصوبدارخان است. مترجم این ترجمه را که برگردانی آزاد و تا اندازه‌ای بی‌موزون است در ۱۳۱۰ق به انجام رساند. گزیده‌ای از آن به‌چاپ رسیده است؛ شهنشاه‌نامه از هم‌او که ترجمهٔ سندی حملهٔ حیدری باذل است و در ۱۳۱۸ق به‌پایان رسیده است؛ شاهنامه از مولوی محمدعاقل عاقلی در ترجمهٔ بخشی از شاهنامهٔ فردوسی که آن‌را در ۱۳۴۷ق به فرمان مرشد خود، صبغت‌الله راشدی برای کسانی که فارسی نمی‌دانند به نثر سندی نوشت. مؤلف بر آن بود که آن‌را در هشت مجلد به انجام برساند، اما پس از پایان مجلد نخست درگذشت. نسخه‌ای از این مجلد در کتابخانهٔ انجمن ادبی سندی نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ منتخبی از شاهنامه از غلام‌مرتضی‌شاه رضوی مرتضایی تتوی (ــ ۱۳۱۶ق). ترجمهٔ برخی داستان‌های شاهنامه، مثل داستان بهرام، رستم و سهراب، بیژن و منیژه و داستان‌های دیگر از دیرباز در پنجاب رواج داشت. این داستان‌های ترجمه شده که بیشتر منظوم بود به‌دست شعرا به‌زبان عامه برگردانده می‌شد و در جزوه‌های کوچک و ارزان انتشار می‌یافت و این جزوه‌ها که در زبان عامه به آن‌ها قصه می‌گفتند به دست فروشندگان دوره‌گرد که آن‌ها را با سبک و آهنگ مخصوص و با صدای بلند می‌خواندند، در کوچه و بازار و خیابان فروخته می‌شد. امام‌بخش سیالکوتی (ــ ۱۲۷۹ق) چند اثر ادبی فارسی را به‌زبان پنجابی ترجمه کرد که از آن شمار است داستان بهرام‌شاه شاهنامهٔ فردوسی. ترجمهٔ پنجابی این داستان چندان پسند مردم آن‌دیار افتاد که در شب‌نشینی‌های روستایی پنجاب آن‌را می‌خواندند. دیگر ترجمهٔ پنجابی شاهنامه، جنگنامهٔ رستم / گلزار کیومرث نام دارد. این ترجمه از مولوی نظرمحمد، امام‌جماعت روستای بهرام سیالکوت پنجاب است و در آن داستان‌های شاهنامه را از کیومرث، نخستین پادشاه کیانی تا پایان دورهٔ ساسانی به‌اختصار به شعر درآورده است. از شاهنامه ترجمهٔ منثور پنجابی نیز در دست است که به‌کوشش رنجیت‌سنگه گیل و جنگ‌سنگه انجام گرفته. این ترجمه به‌همت ادارهٔ زبان حکومت استان پنجاب در پتیاله در چهار مجلد به‌چاپ رسیده است (مجلدات یکم، دوم و سوم در ۱۹۸۰م و مجلد چهارم در ۱۹۸۱م). داستان امیرحمزهٔ صاحبقران نیز به‌دست مولوی غلام‌رسول عالمپوری و عزیزاحمد به پنجابی ترجمه شده است. دیگر کتب نظم فارسی با الهام از شاهنامهٔ فردوسی به پنجابی ترجمه شده‌اند، مانند مثنوی‌های لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا که به‌کوشش مولوی احمدیار گجراتی (۱۱۸۲ ــ ۱۲۶۱ق) به‌پنجابی برگردانده شد. وی شاهنامهٔ سیک‌ها را نیز به نظم پنجابی درآورد. قدیم‌ترین ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی به بنگالی به‌دست محمدخاطر بنگالی با نام شاهنامهٔ بزرگ صحیح به‌نظم انجام گرفت که به خط فارسی، اما به زبان بنگالی بود. از این کتاب چند چاپ در دست است، از جمله چاپ دوم آن در ۱۸۸۶م و چاپ سوم آن در ۱۹۳۷م در کلکته. پس از آن باید از ترجمهٔ منثور شاهنامه به بنگالی از مزمل‌حق یاد کرد. این ترجمه که از آغاز شاهنامه تا اواسط داستان رستم و سهراب را در بر دارد در ۱۹۰۹م ترجمه و در ۱۹۱۸م چاپ شد. داستان شاهنامه به‌نثر ساده اثر بنده‌علی‌میان از دیگر ترجمه‌های شاهنامه است. این کتاب که ویژهٔ کودکان است در ۱۹۴۹م و ۱۹۵۷م در داکا به‌ترتیب به‌چاپ یکم و دوم رسید. بزرگ‌ترین ترجمهٔ منظوم شاهنامه به بنگالی از منیرالدین یوسف (۱۹۱۷ / ۱۹۱۹ ــ ۱۹۸۷م) با مقدمه‌ای مفصل و نقد و بررسی آن در شش مجلد است. مقدمهٔ آن در شصت صفحه و پنج بخش است: بخش یکم دربارهٔ وضع سیاسی ایران در روزگار فردوسی، بخش دوم در مقایسهٔ ادبیات جهان با شاهنامهٔ فردوسی، بخش سوم در تاریخ زبان فارسی و روابط آن با زبان‌های افغانی و هندی و اوستا و سنسکریت، بخش چهارم در خلاصه‌ای از شاهنامه و بخش پنجم در نقد و بررسی شاهنامه است. وسوساواراداتا نیز خلاصه‌ای از شاهنامه را به نثر بنگالی ترجمه کرد. شاهنامه به گجراتی نیز ترجمه شده است، مانند ترجمهٔ شاهنامه از مودی.فِ.م (بمبئی، ۱۸۵۰م)، شاهنامهٔ منظوم از آسانا.ف.د.ج (بمبئی، ۱۸۵۲م)، ترجمهٔ شاهنامه از منسوخ.م.ک.ش (بمبئی، ۱۸۷۲م) و ترجمهٔ شاهنامه از مودی.ج.ج که از آغاز تا پادشاهی منوچهر با خاتمه‌ای در ذکر شاهان بر طبق اوستا و دیگر منابع پهلوی است.

منابع: بیان واقع، ۱۹، ۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۰۰/۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۲/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۸/۱، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۷۶؛ ۴۱۶/۲-۴۱۷، ۳۵۱؛ ۱۵۰/۳-۱۵۱؛ تاریخ سند، ۶۰۵/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۹۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۵؛ تحفة‌الکرام، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۹۲؛ تذکرهٔ علمای پنجاب، ۱۲۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۸۲-۱۸۴، ۲۶۰، ۳۶۵، ۴۰۹؛ تکملهٔ مقالات‌الشعراء، ۹۴، ۱۰۵، ۵۶۹، ۶۶۶-۶۶۷، ۷۱۰-۷۲۶، ۷۳۲-۷۴۷، ۷۵۰، ۷۸۷-۸۰۸؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۵۹-۳۶۰، ۳۷۹-۳۸۲؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۷؛ شعرالعجم، ۳/۳، ۱۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۶/۱؛ فهرست کتابهای فارسی

چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۶۴۵ـ۶۵۰؛ ۲/۱۲۴۴؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۷/۳۱۴ـ۳۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶/۹۳۳ـ۹۳۹؛ ۱۰/۳ـ۱۰، ۹۵۷؛ ۸/۵۱۸، ۱۱۵۳، ۱۱۸۳، ۱۲۲۸؛ ۱۰/۱۳۵، ۱۴۶ـ۱۴۷، ۱۸۰ـ۱۸۱، ۴۳۶، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۹۸، ۵۰۲ـ۵۰۳، ۵۳۸، ۵۶۴؛ فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامهٔ فردوسی در هند؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۶۷۴، ۲۹۵۹ـ۲۹۶۰، ۳۰۱۵ـ۳۰۵۰؛ ۶/۴۰۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۵۷ـ۱۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۱۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۳۲۴ـ۳۲۵؛ ۲/۱۱۱۲، ۱۱۴۸، ۱۲۲۳، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۲۸۸، ۱۲۹۵، ۱۳۰۵، ۱۳۰۹؛ ۳/۱۷۲۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۱۷۱؛ مقالات‌الشعرا، ۷۷، ۷۸، ۱۶۳؛ منتخب‌التواریخ، بدایونی، ۱/۲۴۱؛ ۲/۴۰۴؛ ۳/۲۰۶؛ نمیرم از آن پس که من زنده‌ام، ۱۰۵ـ۱۰۹، ۵۹۷ـ۶۰۳، ۶۴۷ـ۶۶۱، ۶۷۷ـ۶۸۵؛ هزارهٔ فردوسی، ۱۷۷ـ۱۷۸؛ صابر آفاقی، «فردوسی کشمیر»، هلال، جلد ۱۱، شمارهٔ ۱۲، شمارهٔ مسلسل ۹۹، صص۷۳ـ۸۴؛ سیدحسام‌الدین راشدی، «نفوذ فارسی و شاهنامه در سند»، دانش، شمارهٔ ۱۱، پاییز ۱۳۶۶ش، صص۵۶ـ۸۹؛ آصفهٔ زمانی، «نگاهی کوتاه بر تحقیق و تفحص پروفسور حافظ محمود شیرانی دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۷ـ۲۸، پاییز و زمستان، ۱۳۷۰ش، صص۶۵ـ۷۴؛ مهر نورمحمدخان، «نمونه‌ای از نفوذ فردوسی در شبه‌قارهٔ پاکستان و هند»، همان‌جا، صص۱۱۳ـ۱۵۰؛ گوهر نوشاهی، «دو نقش مهم در ترجمهٔ شاهنامه به‌زبان اردو»، همان‌جا، صص۱۱۵ـ۱۲۸؛ پروفسور سید امیرحسن عابدی، «شاهنامه و هند»، قند پارسی، بهار ۱۳۷۰ش، صص ۲۱ـ ۳۶؛ سیتانند جاوا، «ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی به‌زبان پنجابی»، همان‌جا، صص۱۳۱ـ۱۳۵؛ ابوالقاسم رادفر، «ترجمه‌های شاهنامه». فرهنگ، کتاب هفتم، پاییز ۱۳۶۹ش، صص۱۴۵ـ۱۹۰؛ شاهد چوهدری، «تأثیر و نفوذ شاهنامه در زبان و ادبیات پنجابی»، همان‌جا، صص۴۱۵ـ۴۲۸؛ احمد تمیم‌داری، «مقلدان شاهنامه در شبه‌قارهٔ هند»، نامهٔ فرهنگ، سال دوم، شمارهٔ ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰ش، صص ۱۳۰ـ۱۳۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 4/13, 17; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/717, 716; 3/1002, 1003; *Mughals in India*, 417, 787, 626;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/675.

حجتی

شاهنامهٔ رنجیت‌سنگه (šāh.nā.me-ye.ran.jit.sen.ge)، کتابی به‌نظم فارسی در تاریخ سیک‌ها در روزگار رنجیت سنگه (۱۱۹۵ـ ۱۲۵۵ق) از مولوی احمدیار (۱۱۸۲ق ـ پس از ۱۲۵۶ق). مؤلف در سبب تألیف کتاب نوشته است که آن را در ۱۲۵۶ق به فرمایش راجا گلاب سنگه، والی جامو و کشمیر تألیف کرده است. کتاب با حمد و نعت و مناجات آغاز شده و در پی آن معراج‌نامه آمده است. آنگاه مؤلف پیر و مرشد خود را مدح گفته و سبب تألیف کتاب را بیان کرده است. سپس تمثیلی از مثنوی مولانای رومی آورده و در پایان یک ساقی‌نامه درج کرده است. آن گاه به ستایش مهاراجه رنجیت سنگه پرداخته و دربارهٔ رفاه و آسایش موجود در روزگار حکومت این راجه، توضیح داده است. سرانجام در پایان این فصل که شکل مقدمهٔ کتاب را دارد به فواید شاهنامه و موارد استفاده از آن اشاره کرده و سپس به موضوع اصلی پرداخته است. شاهنامهٔ رنجیت سنگه به کوشش پروفسور گنداسنگه تصحیح شده و در ۱۹۵۱م در انجمن تاریخ سیک‌ها در امرتسر چاپ شده است. در این نسخه، بخش یکم کتاب از مناجات تا مدح مرشد حذف شده است و بعد از حمد و ذکر سبب تألیف کتاب، بخش تاریخی آن با بیان احوال چرت سنگه پدر مهان سنگه آغاز شده است. عناوین وقایع بعدی شرح شکست غلام محمد چتهه به‌دست مهان سنگه، پیروزی مهان سنگه بر زمین‌داران گوندل، محاصرهٔ سوهدره، فوت مهان‌سنگه پیش از پیروزی، روزگار حکومت رنجیت‌سنگه و فتوحات او در سرزمین‌های هند، اجتماع سرداران سپاه در دژ لاهور و امرتسر و گوبندگره، برکات روزگار حکومت رنجیت سنگه، تولد راجا هیراسنگه، فوت بهیه‌رام‌سنگه، ولی‌عهدی کشوراسنگه و اوصاف راجا سهونت دیو و راجا جسونت‌دیو است. بعد از آن عنوان دیگری درج نشده و تنها شرح کوتاهی از احوال کهرک سنگه و نونهال سنگه و شیرسنگه آمده است. چون رویدادهایی که در کتاب از آن‌ها یاد رفته بدون ذکر تاریخ است، کتاب ارزش تاریخی چندانی ندارد، ولی از این نظر که تاریخ معاصر است می‌توان در تصدیق بعضی وقایع به آن استناد کرد و چون جزئیات پاره‌ای حوادث را بسیار دقیق بیان کرده، می‌تواند مفید باشد. مثلاً مؤلف، شعرای دربار رنجیت سنگه و پیشینیان گلاب‌سنگه را نام برده است، به‌اسامی سه تن از مشاوران

راجاجسوت سنگه اشاره کرده و نام شهرها و قریه‌ها و هندوهای سیک‌تبار را با اِعراب نوشته است. چون مؤلف زبان فارسی را به پنجابی و هندی آمیخته است، کتاب ارزش ادبی چندانی ندارد. وی، همانند فردوسی، سخنان پند آموز نیز در کتاب خود آورده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴/۵۷ ـ ۶۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۲۸۶؛ «خدمات سیکها به زبان و ادبیات فارسی»، شهریار نقوی، وحید، سال یازدهم، تیر ۱۳۵۲ش، صص ۴۳۰ ـ ۴۳۱.

امیرهدائی

شاهنامهٔ منور کلام ← شیوداس لکنویی

شاه‌نظر قمشه‌ای (šāh.na.zar-e.qum.še.i)، ــ قمشه ۱۰۵۵ق، شاعر ایرانی. از بزرگ‌زادگان قمشهٔ اصفهان بود و تولیت امامزاده شاه‌رضای این شهر در دست پدر و خانوادهٔ وی بود. در بیست‌سالگی به گشت‌وگذار فارس رفت و پس از استفاده از محضر سخنوران آن دیار، رهسپار هند شد. در برهانپور به دستگاه عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق)، راه یافت و زمانی کمابیش دراز در خدمت او به سر برد. «به انواع هنر سپاهیگری آراسته» و در کمانداری و پشته‌سواری ماهر بود. در ۱۰۱۸ / ۱۰۲۴ق در رکاب شاهنوازخان ملک ایرج (ــ ۱۰۲۸ق) پسر عبدالرحیم‌خان در جنگ با ملک عنبر سرکردهٔ حبشی دکن شرکت جست و زخم‌های گران برداشت. پس از بهبودی، از خان‌خانان، رخصت گرفت و به زیارت مشهد رفت و از آن‌جا به زادگاهش بازگشت. گویند در بازگشت از هند عاشق روسپی‌ای به‌نام خوش‌نفس شد و وی را به عقد دایم خود درآورد. در اواخر عمر گرفتار پریشانی شد و از موقوفات امامزاده روزگار می‌گذراند تا درگذشت. شاه‌نظر، مردی درویش‌خوی بود و قلندرانه می‌زیست. در سروده‌هایش نذری تخلص می‌کرد. در رباعی پیرو محوی همدانی بود. از او رباعیاتی شیرین و روان در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۶۹۱ـ۶۹۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۷۷ـ۲۷۸؛ روز روشن، ۴۰۵؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۴۴ـ۴۵؛ قصص‌الخاقانی، ۲/۱۱۰ـ۱۱۱؛ کاروان هند، ۱۴۳۱ـ۱۴۳۴؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۴۷۱ـ۱۴۷۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۹۴۷ـ۹۴۹؛ نشتر عشق، ۳/۷۹۰ـ۷۹۱؛ میخانه، ۸۳۲ـ۸۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۳۸۳؛ نگارستان سخن، ۱۲۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۶.

برزگر

شاهنوازخان بهارلو (šāh.na.vāz.xān-e.ba.hār.lu)، میرزا ایرج فرزند عبدالرحیم*خان‌خانان، احمدآباد (گجرات) ۲۹ جمادی‌الاولی ۹۹۴ ــ برهانپور ۱۰۲۸ق، سردارِ ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نزد مولانا خیرالدین رومی، از شاگردان میرزاجان شیرازی، درس خواند. در جنگاوری و سپاهیگری نیز آموزش دید و جوانی رشید و جنگجو بار آمد. در بیشتر فتوحات پدرش همراه وی بود. در ۹ ذوالقعدهٔ ۱۰۱۰ق ملک عنبر حبشی، سپه‌سالار نظامشاهیان، را در حوالی ناندیر بشکست و گویند در این نبرد میرزا ایرج چندان دلاوری کرد که «ما حی داستان رستم و اسفندیار گردید [و] ملک‌عنبر که او را زخمی از میدان برداشته بودند از آن روز سر حساب گشته به خان‌خانان ملاقات نموده طرح آشتی افکند.» (مآثرالامرا، ۲/۶۴۶) از آن تاریخ تا اواخر ۱۰۲۳ق بسیاری از فتوحات خان‌خانان در دکن به دست میرزا ایرج انجام پذیرفت. در ۱۰۲۰ق، جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) او را لقب شاهنوازخان بخشید. مدتی در ملازمت جهانگیرشاه به سر برد و جهانگیر در ۱۰۲۲ق، به درخواست مکرّر خان‌خانان، وی را رخصت بازگشت داد و اسب و خلعت بخشیده روانهٔ دکن کرد. در اواخر ۱۰۲۳ق خان‌خانان وی را از برهانپور به ایلچپور در صوبهٔ برار فرستاد تا در آن نواحی به تاخت‌وتاز بپردازد. در ۱۰۲۴ق که شاهنوازخان در بالاپور برار اقامت داشت برخی امرای دکن، مانند آدم‌خان و یاقوت‌خان حبشی و بالوجی کاتیه و جادورای و ولی‌رای مراته از ملک عنبر حبشی گسستند و به شاهنوازخان پیوستند و وی را به لشکرکشی برضد ملک عنبر برانگیختند. شاهنوازخان آنان را اسب و فیل و زر و خلعت داد و برای جنگ با ملک عنبر رو به گهرکی / گرکی نهاد «که به فتح‌نگر شهرت دارد و احداث کردهٔ ملک عنبر است و ملک عنبر با چهل‌هزار سوار و بسیاری از ملازمان سلطنت دستگاه ابراهیم عادل‌شاه و قطب‌شاه و برید ملک و راجهٔ کرناتک و ملازمان و منصب‌داران سلسلهٔ نظام‌شاهی به استعداد هر چه تمام‌تر در آن‌جا» بود (مآثر رحیمی، ۳/۶۲۱ ــ ۶۲۲). گفتنی است که صمصام‌الدوله شاهنوازخان، گهرکی را همان اورنگ‌آباد، در پنج کروهی دولت‌آباد، دانسته است (مآثرالامرا، ۲/۶۴۷). شاهنوازخان، نخست با دلاوری‌های برادرانش داراب‌خان و رحمانداد و سرداران دیگر، مانند

خواجه‌بیگ میرزای صفوی، فوجی را که ملک‌عنبر به فرماندهی محلدارخان و آتش‌خان و دلاورخان و سرداران دیگر پیش‌تر فرستاده بود بشکست و هزیمت داد (۱۸ محرم ۱۰۲۵ق)؛ سپس با سپاه اصلی ملک‌عنبر، شامل چهل‌هزار سوار و فیل‌خانه و توپخانه، در حوالی موضع روهیله‌گر، در دوازده کروهی گهرکی روبرو شد، و او را، به‌رغم برتری‌اش در نفرات و تجهیزات، بشکست و گریزاند (۲۴ محرم ۱۰۲۵ق). در این نبرد بسیاری از سپاهیان و سرداران دکن کشته شدند یا به اسارت افتادند و «توپخانهٔ غنیم [ملک عنبر] به یک قلم و سی‌صد شتر که به آن بار گران داشت و فیلان جنگی و اسبان تازی و یراق و اسلحه، از اندازهٔ حساب بیرون»، به دست شاهنوازخان افتاد (جهانگیرنامه، ۱۷۸). شاهنوازخان در فردای روزی که بر ملک‌عنبر پیروز شد به گهرکر رفت و «چون در آن مکان اثری از مخالفان ندید منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته به‌خاک تیره برابر ساخت» (مآثرالامرا، ۶۴۷/۲) و لوای بازگشت برافراشت و با پدرش خان‌خانان دیدار کرد و، به پاداش این پیروزی، از جهانگیرشاه منصب پنج‌هزاری ذات و سوار یافت. وی همراه خان‌خانان در روهانگیر فرود آمد و سپس خان‌خانان وی را بار دیگر به بالاپور برار فرستاد. پس از آن که ملک‌عنبر ولایات متعلق به دولت گورکانی را که متصرف شده بود، به شاهزاده خرم (شاه‌جهان)، که از سوی پدرش جهانگیر به دکن اعزام شده بود، واگذارد (۱۰۲۶ق) به درخواست خرم، جهانگیر صوبه‌داری برار و خاندیس و احمدنگر (یعنی ولایات متعلق به دولت گورکانی دهلی در دکن) را به عبدالرحیم خان‌خانان داد و پسر وی شاهنوازخان را «به‌ضبط ولایات مفتوحه فرستاد» (جهانگیرنامه، ۲۲۴). شاهنوازخان سرانجام به‌سبب زیاده‌روی در باده‌نوشی درگذشت. وی مانند پدرش سرداری ادب‌دوست بود و ادبا و فضلا را می‌نواخت. سرایندگانی مانند سامری تبریزی، نذری قمشه‌ای، دخلی اصفهانی و محب‌علی سندی ملازم و مدّاح او بودند.

منابع: جهانگیرنامه، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲ـ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۷۷ـ۱۷۸، ۲۲۴، ۳۰۵، ۳۰۶؛ مآثرالامرا، ۶۴۵/۲ـ۶۴۸؛ مآثر رحیمی، ۶۱۲/۲ـ۶۳۵؛ کاروان هند، ۱۲۲، ۵۲۹، ۱۳۳۵، ۱۴۳۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۶.

برزگر

شاهنوازخان خوافی (šāh.na.vāz.xān-e.xā.fi)، میرعبدالرزاق حسینی، ملقب به صمصام‌الدوله، فرزند میرحسین علی، لاهور ۱۱۱۱ ــ ۱۱۷۱ق، تاریخ‌نگار، تذکره‌نویس و ادیب ایرانی‌تبار شبه‌قاره. تولد او دو هفته پس از مرگ پدرش بود. نیای بزرگ او در روزگار جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) از خواف خراسان به هندکوچید و در دربار دهلی پیوست. خاندان او همه در دربار پادشاهان گورکانی هند خدمت می‌کردند. پدربزرگ او، ملقب به امانت‌خان، در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) منصبی عالی داشت و در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) دیوانی و نیابت استانداری برخی از شهرهای هند در دست او بود. شاهنوازخان در لاهور برآمد و از روزگار جوانی به اورنگ‌آباد که بیشتر نزدیکانش در آن‌جا می‌زیستند، کوچید. در آغاز از سوی نواب آصف‌جاه (۱۱۲۲ـ۱۱۶۱ق) منصب یافت. در ۱۱۵۰ق دیوانی پادشاهی استان برار، در ۱۱۶۱ق دیوانی نظام‌الدوله حاکم اورنگ‌آباد دکن، در۱۱۶۵ق استانداری حیدرآباد و در ۱۱۶۷ق وکالت مطلق نواب امیرالممالک صلابت‌جنگ در اورنگ‌آباد با منصب هفت‌هزار سوار گرفت و در همین دوره بود که خطاب صمصام‌الدوله نیز یافت. چون محمد روشن‌اختر گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در ۱۱۵۰ق آصف‌جاه را به حضور خود طلبید، آصف‌جاه پسرش ناصرجنگ را به‌نیابت دکن مأمور ساخت و خود رهسپار دهلی شد. ناصرجنگ، شاهنواز را با خود همراه کرد و به دیوانی حیدرآباد و نیز به دیوانی برار هر دو منصوب ساخت. او در شورش دکن، از ناصرجنگ پشتیبانی کرد و سهم بزرگی در سیاست‌های دکن داشت. ناصرجنگ او را به لقب صمصام‌الدوله و منصب هفت‌هزاری سوار و خلعت وکالت مطلق، سرافراز ساخت. اما پس از این که شورش ناصرجنگ فرو نشانده شد، در ۱۱۷۱ق با نیرنگ حیدرجنگ، وی و فرزندانش اسیر شدند. شاهنواز مدت پنج‌سال در زندان به سر برد و سرانجام با توطئه فرانسویان، او و پسر خردش به دست یاران حیدرجنگ کشته شدند. اما دو پسر دیگر شاهنواز از این کشتار رهیدند. شاهنواز از دانش گوناگون بهره‌مند بود، شعرشناس و ادب‌دان بود. وی از منشیان بزرگ بود، نامه‌های فارسی را به گونه‌ای ویژه می‌نوشت و در تاریخ‌نویسی توانا بود. در علم رجال و انساب و اصطلاحات زبان فارسی نیز مهارت داشت. از آثارش: بهارستان* سخن در یک مقدمه دوازده فصل: در کلام منظوم، عروض قوافی، اقسام شعر و آداب انشا، بلاغت و فصاحت و بیان استحکام کلام، صنایع شعر، معما و لغز، علم انشا و شرایط منشی، خط، بیان

حروف، اعراب، الفاظ، تقسیم و املای آن، قواعد لغت فارسی، احوال شعرای نام‌دار از فردوسی تا شاعران هم‌روزگارش (مدراس، ۱۹۵۸م)؛ مآثرالامراء که دربارهٔ فرمانروایان تیموری هند نوشته شد و با تصحیح ابوعبدالرحیم در کلکته به‌چاپ رسید (۱۳۰۹ق)؛ مجموعهٔ رقعات که در فن خوش‌نویسی و انشا و شغل دبیری و نامه‌نویسی است؛ فوائدالفوائد که در مسائل کلامی است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۲۳/۱۲-۲۲۵؛ بهارستان سخن، مقدمه؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۸/۱-۱۲۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۵-۲۹۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۰۵/۱؛ ۴۴۲۰/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹/۵، ۳۳۲؛ ۹۷۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۸، ۲۲۵۸؛ مآثرالامرا، ۱۴/۱-۴۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۸/۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 2/555, 556; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 552; *Mughals in India*, 436; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/854.

فتح‌نیا طبری

شاهنوازخان دهلوی (šāh.na.vāz.xān-e.deh.la.vi)، عبدالرحمان هاشمی بنبانی دهلوی، ملقب به امین‌الدوله مستحسن‌الملک نواب شاهنوازخان بهادر مستقیم جنگ، ــ ۱۲۲۲ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان سعدالله‌خان، وزیر شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، بود. در آغاز مربی آفتاب، دختر محبوب شاه‌عالم دوم گورکانی، متخلص به آفتاب (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق)، بود و سپس رئیس بلامنازع دربار گورکانی شد و این مقام را تا هنگام مرگش که شش‌ماه پس از تاجگذاری محمداکبرشاه دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) روی داد نگه‌داشت. در نزهة‌الخواطر سال‌مرگ وی پس از ۱۲۳۰ق آمده است که درست نمی‌نماید. از شاهنوازخان اثری در تاریخ عمومی به نام مرآت آفتاب‌نما به‌جا مانده است که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.426) و موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16697) نگه‌داری می‌شود. این اثر در ۱۲۱۶ ــ ۱۲۱۸ق نوشته شده و تاریخ کوتاه جهان از آغاز تا روزگار تألیف کتاب، به‌ویژه تاریخ روزگار شاه‌عالم است. مرآت آفتاب‌نما کتابی دایرةالمعارف‌گونه به‌شمار می‌آید، زیرا نه‌تنها مطالبی دربارهٔ تاریخ و جغرافیا به‌دست می‌دهد، آگاهی‌هایی هم دربارهٔ آفرینش کاینات، کان‌ها، جانوران، صوفیان، شاعران، خوش‌نویسان، نقاشان، موسیقی‌دانان و هندوان دارد. مرآت آفتاب‌نما در یک مقدمه در فضیلت علم تاریخ و نیاز بدان، دو جلوه و یک خاتمه در عجایب و غرایب و فواید تدوین شده است. جلوهٔ یکم در تاریخ در نه تجلی است: ۱ــ آفرینش، ۲ــ پیامبران، ۳ــ پیامبر اسلام و فرزندان و همسران و خلفا و یاران ایشان، ۴ــ صوفیان و دانشمندان و خوشنویسان و صاحبان مذاهب باطل، ۵ــ پادشاهان عرب و ایرانی و هندی، ۶ــ گورکانیان و وزیران ایشان و نغمه‌پردازان، ۷ــ بزرگان و امیران دولت گورکانی، ۸ــ مخترعات حکما و سلاطین و امرا و ۹ــ واضعین علم موسیقی و حقیقت نایکان اهل هند. جلوهٔ دوم در جغرافیا در هشت تجلی که تجلی‌های یکم تا هفتم به‌ترتیب دربارهٔ اقلیم‌های هفت‌گانه، و تجلی هشتم دربارهٔ هفت دریای ربع مسکون است. این اثر از جهت مطالب تاریخی ارزش چندانی ندارد ولی به‌لحاظ اشتمال بر آگاهی‌های جغرافیایی و زندگینامه‌ای درخور توجه فراوان است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۳-۶۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۲/۳-۱۴۳، ۳۲۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۷۴/۲-۷۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲/۱۰-۱۳۳؛ ۱۴۰۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۹۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۲-۶۵۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۳/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 131-133, 1080; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/90-94; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/66; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 6-7; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 25; *Mughals in India*, 23; *Descriptive Catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library*, 1/4.

برزگر

شاهنوازخان شیرازی (šāh.na.vāz.xān-e.ši.rā.zi)، خواجه

سعدالدین عنایت‌الله فرزند خواجه علاءالدین محمد، ــ ۱۰۲۰ق، امیر و دولتمرد ایرانی‌تبار و ادب‌دوست شبه‌قاره. در شیراز به دنیا آمد و پرورش یافت. پدرش از نام‌داران روزگار به‌شمار می‌آمد و فرمانروایان و بزرگان شیراز پیوسته او را گرامی می‌داشتند. خواجه سعدالدین عنایت‌الله نزد شاه‌فتح‌الله شیرازی (ــ ۹۷۷ق)، دانشمند نامی ایرانی، حکمت و ریاضیات آموخت. هنگامی که شاه‌فتح‌الله، به دعوت علی یکم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۶۵ ــ ۹۸۸ق)، از شیراز رهسپار بیجاپور در دکن (جنوب هند) گردید، خواجه سعدالدین نیز، همچون بسیاری از دیگر شاگردان شاه‌فتح‌الله، همراه استاد خود رو بدان سرزمین نهاد. وی پس از گشت و گذار در بیجاپور و دیگر شهرهای مهم هند، مانند برهانپور، مندو، اجین، آگره / اکبرآباد و دهلی، با هدایایی نفیس به شیراز بازگشت. چندی بعد به آهنگ زیارت مراقد امامان و گزاردن حج، بار دیگر شیراز را ترک گفت و پس از سفر به بغداد و زیارت بارگاه امامان در سامره و کربلا و نجف، به مکه و مدینه شتافت و حج گزارد و به زادگاهش بازگشت. در ۹۹۷ق باز قصد هند کرد و همراه ملّاشکیبی اصفهانی و خواجه عنایت‌الله اردستانی، معروف به سعد، از بندر جرون / بندرعباس با کشتی رهسپار آن سرزمین شد و به بندر چیولِ هند رسید. در ۹۹۸ق به بیجاپور رفت و به خدمت ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۳۷ق)، که در آن هنگام دلاورخان حبشی (ــ ۱۰۱۶ق) وکیل‌السلطنهٔ او بود، پیوست و خطاب عنایت‌خان و جاگیری مناسب یافت. پس از برکناری دلاورخان، وی بیش از پیش نزد سلطان ابراهیم عادل‌شاه تقرب جست و در دستگاه عادل‌شاهیان به سرعت مراتب ترقّی را پیمود. در اواخر ۱۰۰۰ق سلطان ابراهیم او را به سفارت و گفت‌وگوی صلح نزد برهان دوم نظامشاه، فرمانروای احمدنگر (۹۹۹ ــ ۱۰۰۳ق)، فرستاد. وی این مأموریت را با شایستگی به انجام رسانید. در اوایل ۱۰۰۲ق سلطان او را به سفارت نزد محمدقلی قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق)، به حیدرآباد گسیل داشت و او این مأموریت را نیز به خوبی انجام داد و به بیجاپور بازگشت. خدمات شایان او در زمان شورش شاهزاده اسماعیل، برادر سلطان ابراهیم و سرکوبی این شورش، سبب شد تا سلطان خود را هر چه بیشتر بدو نیازمند ببیند و وی را برکشد و مهام امور را بدو بسپارد. شاهنوازخان مردان کارا و توانا و وفادار را به دستگاه شاهی وارد کرد و امرای خائن و عهدشکن و نامطلوب را از کار برداشت. در ۱۰۰۳ق سلطان ابراهیم او را به منصب جملةالملکی، «که معظم مناصب آن دولت‌خانه است سرافرازی بخشید... و جزوی و کلی مهام رعیت و سپاه و محافظت مال و جاه به رای رزین و فکر دوربین او مفوض ساخت.» (تاریخ فرشته، ۷۹/۲) شاهنوازخان در این منصب، که می‌توان آن را کمابیش با وزارت دارایی در عصر کنونی، ولی با اختیاراتی بسیار گسترده‌تر، یکی دانست، با کاردانی و شایستگی، دستگاه دیوانی پادشاهی بیجاپور را نظم و کارایی و استحکامی در خور بخشید و برپایه‌ای استوار نهاد. وی، برای آگاهانیدن پادشاه جوان، سلطان ابراهیم، از کارهای ملکی و مالی، «هر روز واقعه‌های کار ملکی را که منهیان اطراف جهت اعلام حالات مرسول درگاه می‌گرانیدند به حسن ادا پیش برده نوعی می‌نمود که حضرت [سلطان ابراهیم] یک سطر یا دو سطر از آن می‌خواند تا آن که بدین نهج در اندک فرصتی سواد سلیمانی روشن گشته، کار به جایی رسید که خطهای مغشوش را بی‌تعلیم می‌خواند. آنگاه [شاهنوازخان] تقریبات برانگیخته، کتب نظم و نثر در مجلس وی حاضر می‌ساخت تا آن‌ها را نیز [سلطان] مطالعه کرده و یک‌باره فارسی‌خوان گردید و به نوعی فارسی را خوب می‌گفت که تا به هندوستانی متکلم نمی‌شد هیچ‌کس نمی‌توانست فهمید که غیر از فارسی به زبان دیگر آشنایی دارد.» (تاریخ فرشته، ۸۰/۲) شاهنوازخان مهندس و سازنده‌ای توانا بود. در ۱۰۰۸ق سلطان بدو فرمود تا شهر نورسپور را، در سه کیلومتری غرب بیجاپور، بسازد که نمادی از علایق زیبایی‌دوستانه و موسیقی‌پرستانهٔ پادشاه باشد. پس، وی بهترین مهندسان، معماران، تزیین‌گران، سنگ‌تراشان، نجاران و طراحان ریاضی‌دان را از جاهای گوناگون گرد آورد و با یاری آن‌ها به پی‌افکندن شهری بی‌مانند با کاخ‌ها، بازارهای سرپوشیدهٔ طاق‌دار، فروشگاه‌ها، مهمان‌سراها و دیگر بناهای عالی و باشکوه پرداخت. تنها برای ساختن عمارت‌های شاهی در نورسپور، هشت‌هزار مرد به کار گمارده شدند. شاهنوازخان، امرا، بازرگانان و دیگر دارایان بیجاپور نیز هر یک شمار فراوانی از مهندسان، معماران و کارگران را برای ساختن بناهای شخصی خود به کار گرفتند. آن‌ها در برآوردن ساختمان‌های زیبا و باشکوه سخت با یکدیگر رقابت می‌کردند. تلاش مستمر شاهنوازخان به‌زودی به‌نتیجه رسید و شهر نورسپور، با طراحی و نقشهٔ عالی، ساخته شد که کاخ رفیع شاهی، با تزیینات و طلاکاری مجلل، بر آن سایه افکنده بود. این کاخ را جادهٔ پهنی به بیجاپور متصل می‌ساخت. مهندسان و معمارانی که

شاهنوازخان برای ساختن نورسپور گرد آورد همچنین نقش مهمی در اصلاح و بهبود طراحی مساجد و مقابری که در دورهٔ ابراهیم دوم عادل‌شاه و جانشینان او، ساخته شده‌اند، داشته‌اند. شاهنوازخان دارای کاخ باشکوه بلندی به نام نورس بهشت بود که درون و بیرون بام و دیوارهایش را مطلاً ساخته و نقاشان چیره‌دست تصاویر زیبا بر آن کشیده بودند. وی اکثر اوقات در این کاخ بزم عشرت می‌آراست و صاحب‌طبعان را بدان دعوت می‌کرد. از جمله در اواخر ربیع‌الثانی ۱۰۱۰ق، به مناسبت تولد فرزندش علاءالدوله (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۰۱۰ق)، مجلس جشنی در نورس بهشت با حضور سلطان ابراهیم برپاداشت که در آن سرایندگانی چون فهیمی (هرمزی؟) و ظهوری ترشیزی و ملک قمی و میرسعد (یا سعید) اردستانی متخلص به زکی و میرحیدر ذهنی کاشانی حضور یافتند و برخی از آنان قصاید غرّا و دیگر انواع شعر، به‌مناسبت وقت گذرانیدند. شاهنوازخان، پس از رسیدن به جاه و مقام در بیجاپور، زادگاه خود شیراز را از یاد نبرد. نه‌تنها دانشوران و هنرمندان و نویسندگان و سرایندگان آن سرزمین را همواره به رفتن به بیجاپور و دربار عادل‌شاهی دعوت می‌کرد، بلکه هدایا و تحف نفیسی نیز به شیراز می‌فرستاد و از جمله هر ساله مبلغ کرامندی برای برادر کوچک خود خواجه هدایت‌الله ارسال می‌کرد تا خرج تعمیر مسجد نو شیراز کند. پس از مرگ شاهنوازخان، سلطان ابراهیم برادرزادهٔ او دیانت‌الملک شیرازی را لقب شاهنوازخان بخشید. شاهنوازخان دانشوری برجسته و ماهر در حکمت و حساب و هیئت و هندسه و امیری بخشنده و ادب‌دوست بود. با تلاش او بود که دربار ابراهیم عادل‌شاه کانون تجمع هنرمندان و دانشوران و نویسندگان و سرایندگان گردید. ملامحمدقاسم هندوشاه استرابادی، معروف به فرشته، از ملازمان او بود و به‌فرمان هم‌او تاریخ معروف خود، گلشن ابراهیمی / تاریخ فرشته را نگاشت. از سرایندگانی که ستانیدهٔ او بوده یا از نواخت او بهره یافته‌اند، گذشته از کسانی که پیش‌تر از آن‌ها رفته، می‌توان از سنجر کاشانی، کلیم همدانی، نورس قزوینی و وجودی شیرازی نام برد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۷۵/۳-۱۳۷۶؛ تاریخ فرشته، ۷۷/۲-۸۳؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۸۴، ۱۲۱۳؛ کاروان هند، ۴۹۶، ۵۸۵، ۵۹۳، ۶۳۸، ۸۲۸، ۱۰۷۵، ۱۱۵۹، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۳۴۴، ۱۴۶۶، ۱۵۰۶؛ محبوب‌الزّمن، ۹۵۱-۹۶۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۹۹/۵-۳۰۰؛ *A Socio-Intellectual History of the Isnā ʻAsharī Shīʻīs in India,* 2/276-278.

برزگر

شاهی بیجاپوری ← علی دوم عادل‌شاه

شاهی رضوی (šā.hi-ye.ra.za.vi)، سید محمدجعفر احمدآبادی گجراتی، معروف به بدر عالم، فرزند سید محمد جلال‌الدین مقصود، ۱۰۲۳-۱۰۸۵ق، عالم، محدث و ادیب شبه‌قاره. در علم و طریقت از پدر و دیگر علما دانش اندوخت و در حدیث، تفسیر و تصوف از پدربزرگش (سید محمد مقبول) پیشی گرفت. درکارکتابت سریع و چالاک بود و قرآن را در ۲۵ ساعت کتابت می‌کرد. پدرش زنده بود که وی به مسند ارشاد نشست و از علمای بزرگ حدیث نبوی شد. عبدالحمید لاهوری در پادشاهنامه آورده است که وی در حفظ احوال و سنن مشایخ و اصطلاحات و علوم تصوف در عصر خود، بی‌مانند بود. چون درگذشت، پیکرش را در احمدآباد کنار مزار پدرش به‌خاک سپردند. از آثارش: روضات شاهی در احوال بزرگان و احادیث و تفسیر در یک مقدمه و پنج روضه و یک خاتمه. مقدمه در بیان معجزات سید عالم، آیات و احادیث در فضیلت اهل بیت (ع) و اصحاب و در بیان احوال پدران سید عالم. روضه در احوال پیش از ولادت حضرت شاهیه، پس از ولادت تا بلوغ، پس از بلوغ تا وصال حضرت قطبیه، پس از وصال حضرت قطبیه تا وصال حضرت شاهیه، پس از وصال وی تا هنگام تألیف این کتاب. خاتمه در احوال اولاد، خلفا و خدام حضرت شاهیه. مؤلف روضات شاهی را در ۱۰۷۷ق به‌فارسی تألیف کرد، اما کلمات عربی فراوان در آن به کار برده است. وی در تدوین این اثر از کتاب‌هایی چون صحاح سته، جمعات شاهی، فتوحات مکیه، تفسیر کشاف و آثار دیگر بهره برده است. تنها یک نسخه از آن یافت شده که آن نیز در کتابخانهٔ دانشگاه همدرد بیت‌الحکمه در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۷/۵-۱۰۸؛ سید خضر نوشاهی، «محمد بن جلال شاهی رضوی در آئینهٔ کتاب خودش روضات شاهی»، دانش، پائیز ۱۳۷۲ش، شمارهٔ ۳۵، صص ۹۱-۱۰۱.

حجتی

شاهی کالپی (šā.hi-ye.kāl.pi)، سدهٔ دهم هجری، شاعر و عارف

شبه‌قاره. وی از سادات کالپی و از مریدان شیخ سلیم چشتی بود. شاهی نخست از ملازمان جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) بود، اما بعدها در اواخر عمر به دستگاه قلیچ‌خان، ناظم کابل، پیوست. وی جز غزل، مثنوی‌هم، در شرح عشق برادرش، سید موسی بر دختر زرگری به نام موهو و مرگ آن‌دو از این عشق، سروده است. ابیاتی از او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر، ۶۴۵/۱؛ شمع انجمن، ۲۴۰؛ مخزن‌الغرائب، ۹۴۳/۲ـ۹۴۴؛ نشتر عشق، ۷۸۹/۳ـ۷۹۰.

م.اسماعیل‌پور

شاهین (šā.hin)، نواب احسن‌الله فرزند خواجه عبدالغنی، داکا ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۵م ــ ۱۳۱۹ق / ۱۹۰۱م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از بزرگان داکا و آوازه‌اش در داد و دهش زبانزد مردم آن‌جا بود. عبدالغنی نزد دولتمردان انگلیسی از جایگاهی بلند برخوردار بود، چندان که دولت انگلستان او را به نواب بهادر ملقب کرده بود و این عنوان بعدها نیز در این خانواده باقی ماند. با مرگ او ثروتی هنگفت به فرزندش رسید. احسن‌الله از خردسالی به یادگیری علوم متداول روزگارش پرداخت. او در سخنوری از شاگردان عبدالغفار اختر جهانگیری بود و در سروده‌هایش شاهین تخلص می‌کرد. شاهین زبان‌های انگلیسی، اردو و برخی از زبان‌های شرقی را نیک می‌دانست و از مبادی علم موسیقی نیز آگاه بود. او شاعری صاحب دیوان بود و در قالب‌های گوناگون شعر می‌سرود. کتابی با نام تواریخ خاندان کشمیریه به‌اردو، از آثار منثور وی است. ترجمه‌ای از آن با نام تواریخ کشمیریان در دست است که گویا از مهم‌ترین آثار وی به‌شمار می‌رود. دیگر رساله‌های او، به فارسی در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۸۸ـ۹۰؛ کلثوم ابوالبشر، «سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۲۴ـ۲۵، زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰ش، صص ۳۴ـ۳۵.

جهان‌تاب

شاه‌یوسف (šāh.yu.sof)، سدهٔ سیزدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در مولتان می‌زیست. در ۱۲۷۸ق / ۱۸۶۱م کتابی به‌نام حالات ملتان نوشت. این اثر دربردارندهٔ تاریخ شهر مولتان از آغاز تا ۱۸۶۱م است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 553; *Mughals in India*, 439.

فتح‌نیا طبری

شایان (šā.yān)، محمد اسلم‌خان، ــ ۱۲۳۴ق، دانشمند دینی، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم آرکات / کرناتک بود و در دستگاه نوّاب عمدةالامرا، حاکم آرکات (۱۲۱۰ ــ ۱۲۱۶ق)، خدمت می‌کرد و به دانشوری آوازه داشت. در شاعری شاگرد محمدباقر آگاه مدراسی (ــ ۱۲۲۰ق) و عبدالقادر مهربان اورنگ‌آبادی (ــ ۱۲۰۴ق) بود. از آثارش: ۱ــ شرح مسالک‌التسلیم ابن‌حجر مکّی در فقه؛ ۲ــ شرح کفایةالاسلام شاه نعمت‌الله ولی (ــ ۸۳۴ق)؛ ۳ــ وقایع حیدری در شرح جنگ میان محمدعلی والاجاه و حیدرعلی فرمانروای میسور؛ ۴ــ ظفرنامه که گزارش منظوم لشکرکشی والاجاه بر ضد راجهٔ تنجور در ۱۱۸۷ق است؛ ۵ــ مثنوی عشقی گداز دل؛ ۶ــ مثنوی گلدستهٔ مناقب در ستایش عظیم‌الدوله نوّاب آرکات (۱۲۱۶ـ۱۲۳۴ق)؛ شادی‌نامه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-202/20-5) به نثر آمیخته به‌نظم در ستایش و بیان رویدادهای جشن همسری عبدالقادرخان.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۵۹۶ـ۵۹۸؛ صبح وطن، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۳۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 565; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, p.31.

برزگر

شایسته‌خان (šā.yes.te.xān)، عمدةالملک خان جهان بهادر امیرالامرا میرزا ابوطالب، فرزند آصف‌خان یمین‌الدوله میرزا ابوالحسن، - ۱۱۰۵/۱۱۰۶ق، سردار و دولتمرد شبه‌قاره. پدرش آصف‌خان (ــ ۱۰۵۱ق) برادر نورجهان، همسر محبوب جهانگیرگورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، بود. در ۱۰۳۱ق که استانداری بنگاله و اودیسه / اوریسه به آصف خان سپرده شد، میرزا ابوطالب نیز «به‌همراهی پدر مقرّر گشت و به منصب دوهزار سوار سرافرازی یافت.» (جهانگیرنامه، ۴۱۲). در نبرد

نورجهان و آصف‌خان با مهابت‌خان کابلی در کنار رود بهت (۲۹جمادی‌الثانی ۱۰۳۶ق)، میرزا ابوطالب در کنار پدر خود می‌جنگید و چون آصف‌خان شکست خورد، همراه وی به دژ اتک گریخت و در آن‌جا آصف‌خان و او به اسارت مهابت‌خان درآمدند. پس از آزادی آصف‌خان، ابوطالب مدتی در اسارت باقی ماند تا جهانگیر، مهابت‌خان را از جانب خود آسوده ساخت و در پی آن، ابوطالب از بند رهایی یافت. ابوطالب در سال بیست و یکم پادشاهی جهانگیر خطاب شایسته‌خانی یافت. وی که خواهرش ارجمند بانو ممتاز محل (ــ ۱۰۴۰ق)، همسر محبوب شاه‌جهان گورکانی بود در سرآغاز پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) به‌منصب پنج‌هزاری چهارهزار سوار ارتقا پیدا کرد و از آن‌پس در سراسر پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) پیوسته به انجام مأموریت‌های بزرگ یا استانداری ولایات، اشتغال داشت. در ۱۰۳۹ق، فرمانده یکی از سه فوجی بود که شاه‌جهان از برهانپور برای سرکوبی شورش خان‌جهان لودی فرستاد، اما چون با اعظم‌خان، استاندار کل دکن و فرماندهٔ کل سپاه اعزامی گورکانی، نساخت به درگاه شاهی فراخوانده شد. در ۱۰۴۵ق، به‌فرمان شاه‌جهان، با الله‌وردی خان و امرای دیگر از دولت‌آباد دکن به‌سوی ولایت سنگمینر که در دست ساهوبهونسله بود لشکر کشید و بسیاری از قلاع آن ولایت را از دست سیوا، پسر ساهو، بیرون آورد و «شهر جنیر را با محالات متعلقهٔ آن به‌ضبط درآورده معاودت نمود.» (مآثرالامرا، ۶۹۲/۲) پس از آن که خان‌زمان، که به نیابت شاهزاده محمداورنگ‌زیب در دولت‌آباد به ادارهٔ دکن می‌پرداخت، درگذشت، در بیست‌ونهم ذوالحجهٔ ۱۰۴۶ق شایسته‌خان دستور یافت تا پیش از رفتن شاهزاده به دولت‌آباد، به دولت آباد شتافته «نیابتاً به‌نظم مهام آن‌جا اقدام نماید.» (پادشاه‌نامه، ۲۷۱/۱). شایسته‌خان در پنجم شوال ۱۰۴۷ق منصب «پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار، سه‌هزارسوار دو اسپه سه اسپه یافت» و در شانزدهم شوال ۱۰۴۹ق، به جای عبدالله‌خان فیروز جنگ، به استانداری اله‌آباد منصوب شد. در بیست‌وششم ربیع‌الثانی ۱۰۵۴ق به‌منصب «پنج‌هزاری پنج‌هزارسوار، چهارهزار سوار دو اسپه سه اسپه» ارتقا پیدا کرد. در یکمِ جمادی‌الاولی ۱۰۵۵ق، چون داراشکوه به جای شایسته‌خان به حکومت اله‌آباد گماشته شد، خود شایسته‌خان، به جای سردارخان، به حکومت مالوه مأمور گردید. در سوم شعبان ۱۰۵۶ق حکومت گجرات به شایسته‌خان واگذار شد و منصبش نیز به «پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار دو اسپه سه اسپه» برکشیده شد. اما شایسته‌خان نتوانست سرکشان گجرات را چنان که باید فرومالد و به فرمانبرداری وادارد. از این رو، در جمادی‌الثانی ۱۰۵۸ق حکومت گجرات از او گرفته و به شاهزاده داراشکوه سپرده شد و حکومت مالوه باردیگر به شایسته‌خان واگذار گردید. شایسته‌خان در رمضان ۱۰۵۹ق، به‌جای شاهزاده مرادبخش، حکومت هر چهار صوبهٔ (= استان) دکن یافت و پس از آن در ۱۰۶۲ق باز به حکومت گجرات رفت و در ۱۰۶۴ق جایش را به شاهزاده مرادبخش داد و خود به درگاه شاهی شتافت. در ۱۰۶۵ق به حکومت مالوه مأمور شد. در ۱۰۶۶ق به‌فرمان شاه‌جهان، به کمک شاهزاده اورنگ‌زیب که حیدرآباد، تختگاه عبدالله قطب‌شاه را به محاصره درآورده بود، رفت و پس از به‌انجام رسانیدن این مأموریت، به مالوه بازگشت (رجب ۱۰۶۶ق) و به پاس خدماتش، به درخواست شاهزاده اورنگ‌زیب، منصب «شش‌هزاری شش هزار سوار پنج‌هزار دو اسپه سه اسپه» و لقب خان‌جهان گرفت. در ۱۰۶۷ق، باز هم برای کمک به اورنگ‌زیب که به لشکرکشی بر سر عادل‌شاهیان بیجاپور مأمور شده بود، شایسته‌خان فرمان یافت تا از مالوه به دولت‌آباد، مرکز حکمرانی استان‌های زیر سلطهٔ گورکانیان در دکن، برود و «به مهمات آن‌جا بپردازد.» (عمل صالح، ۲۳۶/۳). شایسته‌خان در میان خواهرزادگان خود بیشتر به اورنگ‌زیب علاقه‌مند بود و از این‌رو چون اورنگ‌زیب در ۱۰۶۸ق در دکن بر پدرش شاه‌جهان و ولی‌عهد وی داراشکوه بیرون آمد، شاه‌جهان، به‌صوابدید داراشکوه، شایسته‌خان را از حکومت مالوه برکنار کرد و او را به‌حضور فراخواند و مهاراجه جسونت‌سنگه را به حکومت مالوه گماشت و به رویارویی با اورنگ‌زیب فرستاد. پس از شکست جسونت‌سنگه و رو نهادن اورنگ‌زیب به‌سوی آگره / اکبرآباد، شاه‌جهان که میان رفتن خود یا فرستادن داراشکوه به مقابلهٔ اورنگ‌زیب دودل بود رأی شایسته‌خان را خواست و او رفتن شاه‌جهان را صلاح ندید. پس از شکست داراشکوه در هفتم رمضان ۱۱۶۷ق در نزدیکی اکبرآباد از اورنگ‌زیب و هزیمت او، شاه‌جهان که بر شایسته‌خان بدگمان شده بود وی را به خیانت متهم ساخت و بند برنهاد، اما پس از دو روز آزادش کرد. شایسته‌خان نزد اورنگ‌زیب که در باغ نور منزل در اطراف اکبرآباد فرود آمده بود رفت و نواخت یافت و اورنگ‌زیب، در راه لشکرکشی‌اش به دهلی، در منزلگاه متهرا در ۳ شوال ۱۱۶۸ق، وی را «به منصب هفت‌هزاری هفت‌هزار سوار، دو اسپه سه اسپه، و عطای خلعت خاص و جمدهر [دشنه] مرصّع و شمشیر

خاص نوازش نموده، به خطاب والای امیرالامرای بلندنامی بخشیدند» (مرآة‌العالم، ۶۳) و در اواخر شوال به تعقیب سلیمان‌شکوه، پسر بزرگ داراشکوه، که از رود گنگ گذشته به هردوار رفته بود و می‌خواست از آن‌جا، از راه سهارنپور، به پنجاب نزد پدر خود رود، فرستاد. اندکی بعد، در پی گریز سلیمان‌شکوه به کوهستان سرینگر، شایسته‌خان، به فرمان اورنگ‌زیب، از کنار رود گنگ برخاست و به اکبرآباد رفت تا در خدمت شاهزاده محمدسلطان (۱۰۴۹ ــ ۱۰۸۷ق) پسر بزرگ اورنگ‌زیب به‌نظم امور آن‌جا بپردازد. پس از چندی، چون شاهزاده محمدسلطان برای رویارویی با عم خود شاهزاده شجاع، اکبرآباد را ترک گفت (۷ ربیع‌الاول ۱۱۶۹ق)، ادارهٔ امور اکبرآباد به شایسته‌خان محول گردید. اورنگ‌زیب هنگامی که، پس از بشکستن شجاع (۲۰ ربیع‌الثانی) و رفتن به اکبرآباد، قصد داشت برای تعقیب داراشکوه به اجمیر برود، شایسته‌خان را ملتزم رکاب خود ساخت، و پس از جلوس دوم خود (۲۴ رمضان ۱۰۶۹ق)، وی را «امتیاز نواختن نوبت در حضور» بخشید و به‌جای شاهزاده محمد معظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم آینده) به استانداری دکن گماشت و در ۲۴ شوال ۱۰۶۹ق بدان صوب روانه کرد. از آن‌جا که در آن هنگام سیواپسر ساهوی بهونسله، سرکردهٔ مراته‌ها، نواحی دکن را دستخوش تاخت و تاز کرده بود، شایسته‌خان پس از رسیدن به دکن، برای سرکوبی سیوا، در ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۰۷۰ق از مقّر خود اورنگ‌آباد بیرون آمد و بر سر مراته‌ها در ولایت کوکن لشکر برد و دژ چاکنه (در بخش کنونی پونه / پونا) راگشود (۱۸ ذوالحجهٔ ۱۰۷۰ق). با این همه، شایسته‌خان موفق به سرکوبی شورش مراته‌ها به سرکردگی سیوا نشد و حتی اورنگ‌زیب، مهاراجه جسونت‌سنگه را به یاری وی فرستاد، تا این که در پی شبیخون مراته‌ها به اقامتگاه شایسته‌خان در پونه / پونا، بر اثر ضربت شمشیر یکی از مراته‌ها، انگشت سبابهٔ شایسته‌خان بریده و پسر جوانش ابوالفتح‌خان نیز در اثنای زدوخورد کشته شد. در پی آن، اورنگ‌زیب، شایسته‌خان را از استانداری دکن برکنار ساخت (و شاهزاده معظم را به‌جایش گماشت) و به استانداری بنگاله منصوب کرد (شوال ۱۰۷۳ق). شایسته‌خان مدت درازی حاکم بنگاله بود و در سال بیستم پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر (ح۱۰۸۸ق) جای خود را به اعظم‌خان کوکه داد و در سال بیست‌ویکم عالمگیری (از بنگاله) به درگاه شاهی رسید و «پیشکش سی لک [هر لک = صدهزار] روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید.» در همین سال به استانداری آگره / اکبرآباد گماشته شد و در اواخر سال بیست‌ودوم عالمگیری، بار دیگر استانداری بنگاله بدو محول گردید و پس از چند سال باز استاندار آگره شد. در اواخر عمر از توجه اورنگ‌زیب بدو کاسته شد و حتی اورنگ‌زیب، گویا برای اعتراضات و بی‌پروایی‌های شایسته‌خان، وی را «از صوبه‌جات بنگاله و غیره معزول ساخته و بی‌پروبال نموده، به‌حضور طلبیده، بی‌جاگیر نگاه داشته» بود (منتخب‌اللباب، ۴۱۶/۲) و او درکمال عسرت به سر می‌برد. شایسته‌خان از برجسته‌ترین و ثروتمندترین امرای دورهٔ شاه‌جهان و اورنگ‌زیب به‌شمار می‌آید. به‌نوشتهٔ شاهنوازخان خافی، «امیری بدین محاسن اخلاقی و محامد شمایل در نوئینان قریب‌العهد دیگری نگذشته. با این‌همه، موادّ مجد و بزرگی که در ذات او فراهم آمده و اگر عشری از آن در دیگری سر می‌زدکله گوشهٔ نخوت بر فلک برین می‌سود، او درکمال حلم و ملایمت، تواضع و حسن سلوک با وضیع و شریف باکار می‌برد و گلبانگ جود و احسانش آفاق را محیط گشته، آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر که لک‌ها به صرف آن رفته در چهاردانگ هندوستان بسیار یادگار گذاشته پیوسته بینوایان و عجزهٔ دوردست از بذل و نوال او بهره‌مند بودند. معهذا اموالی که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهی شد از حیطهٔ قیاس بیرونست.» (مآثرالامرا، ۷۰۴/۳ ــ ۷۰۵) وی، همانند دیگر امرای بزرگ دولت گورکانی، به‌ویژه امرای ایرانی‌تبار، صاحبان فضل و ادب را می‌نواخت و سرایندگانی مانند ساکت تبریزی از ملازمانش بوده‌اند.

منابع: پادشاه‌نامه، ۴/۲، ۱۷، ۲۰، ۷۲، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۶، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۹۴؛ ۱۱/۳، ۲۱، ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۰۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۹، ۴۲۵، ۴۸۰، ۵۸۳، ۷۱۹؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۸۸/۲ـ۱۹۰؛ جهانگیرنامه، ۴۱۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۱،۴۹۹؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۱۹/۱؛ ریاض‌السلاطین، ۲۲۲ـ۲۲۳، ۲۸۱، ۳۰۳؛ عمل صالح، ۳۷۲/۱، ۳۶۸؛ ۱۵۷/۲، ۱۶۶؛ ۶۴/۳، ۱۰۲، ۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵ ـ۲۳۶، ۲۸۴ـ۲۸۵؛ کاروان هند، ۵۱۵-۵۱۶؛ مآثرالامرا، ۶۹۰/۲ـ۷۰۴؛ مرآة‌العالم، ۵۳، ۵۴، ۶۳، ۷۲، ۷۷، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۳، ۲۱۵ـ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۳۷،۳۷۸؛ مرآت احمدی، ۲۳۳/۱ـ۲۳۵،۲۳۸ ـ۲۴۳؛ منتخب‌اللباب، حصه‌های یکم و دوم، در صفحات فراوان.

برزگر

شایق (šā.yeq)، اکرم‌علی فرزند مولوی شیخ محمد، ز۱۱۶۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش در چیمه‌چتهه واقع در بخش گوجرانوالهٔ پنجاب (پاکستان) مدیر مدرسه‌ای بود و شایق نیز در همان مدرسه درس خواند و پس از مرگ پدرش ادارهٔ آن‌را به‌دست گرفت. پس از آن، در روستاهای دیگری در پنجاب و مولتان به تدریس پرداخت تا در ۱۱۶۵ق، در روزگار احمدشاه درانی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۳ق) در روستایی به نام وریامپور به‌خواهش ولی‌محمدنامی یک مثنوی به‌نام امیرنامه به نام شاگرد خود غلام مصطفی سرود. این منظومه که نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-249) نگه‌داری می‌شود حماسهٔ دینی است در داستان امیرحمزه در سه دفتر.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۱۷/۸-۱۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۵۱.

برزگر

شایق بریلوی (šā.yeq-e.be.ri.la.vi)، محمد نذیرالدین / نظیرالدین حسن فرزند غلام محی‌الدین قریشی هاشمی اویسی سرهندی، ز۱۲۳۰ق، شاعر و دستورنویس شبه‌قاره. پدرش از مردم سرهند بود و از آن‌جا به بریلی کوچید و در همان شهر درگذشت. شایق در بریلی در ملازمت و رفاقت نواب احمدیارخان بهادر، فرزند ذوالفقارخان بهادر دلاور جنگ، به‌سر می‌برد. سپس به فرخ‌آباد رفت و به مقام نیابت حاکم آن‌جا رسید. در فرخ‌آباد درگذشت. گذشته از فارسی، به اردو هم می‌سرود و می‌نوشت. از آثارش: ۱ــ مصدر فیوض (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-655/51) که شایق آن را در ۱۲۳۰ق (= مصدر فیوض) در بریلی، به دستور و همکاری نواب احمدیارخان، برای فارسی‌آموزان نوشت. این اثر در دستور زبان و در یک مقدمه در بیان چند اصطلاح دستوری و لغوی، سه باب (۱ــ در ذکر الفاظ مفرد، ۲ــ در ترکیب و مرکب و ۳ــ در ذکر معانی حروف مفرده و مرکبه) و یک خاتمه در قواعد فارسی است. تحریر یا ترجمهٔ اردوی این اثر، از خودِ شایق، بارها و از جمله در ۱۲۷۶ق در کانپور به چاپ رسیده است؛ ۲ــ دو پیکر (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۶۷۷ و نسخهٔ کتابخانه آیت‌الله مرعشی به‌شمارهٔ ۱۰۳۸/۱) در قواعد عروض و قافیه در شعر فارسی. شایق این اثر را در ۱۲۳۰ق، پس از کتاب دیگرش مصدر فیوض، به انجام رسانیده و در پایان آن، اوزان شعری را به نظم درآورده و برای آن‌ها جدول‌ها و دوایر تنظیم کرده است؛ ۳ــ عطر بهار / انتخاب از بهار دانش (لکنو، ۱۳۰۳ق / ۱۸۸۶م) که گزیدهٔ بهار دانش عنایت‌الله کنبوه لاهوری است.

منابع: خوش معرکهٔ زیبا، ۵۳۱/۲؛ سخن شعرا، ۲۴۱؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۷۹-۹۵؛ طبقات شعرای هند، ۲۴۱؛ فهرست کتابهای فارسی، ۴۷۷۹/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۵۷،۳۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۱۴،۲۴۸۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، ۲۲۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۶۹-۳۷۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۲۲؛ گلشن بی‌خار، ۲۶۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۱۳/۷؛ *Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the king of Oudh*, 289-290.

برزگر

شایق جائسی، میرغلام‌حسین ← غلام‌حسین جائسی

شایق جهانگیرنگری (šā.yeq-e.ja.hān.gir.ne.ga.ri)، خواجه مفیض‌الدین / فیض‌الدین / فیض‌بخش، معروف به حیدرجان، پسر خواجه خلیل‌الله کشمیری، ــ ۱۲۶۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در یکی از خانواده‌های بزرگ جهانگیرنگر (داکا) برآمد و به فارسی و اردو شعر می‌سرود. از غالب دهلوی (ــ ۱۲۸۵ق) پیروی می‌کرد و با او مکاتبه داشت و اشعارش را برای اصلاح پیش او می‌فرستاد. در زمانی که میان آقا احمدعلی احمد اصفهانی و غالب، مجادلهٔ ادبی درگرفت و بیشتر کسان در بنگال از آقا احمدعلی هواداری می‌کردند، شایق از اندک کسانی بود که به پشتیبانی از غالب برخاست. خود غالب از وی به نام «طوطی بنگاله» یاد کرده است. غزلیات وی را «پر از سوز و گداز و دارای جدت اسلوب و تسلسل بیان» گفته‌اند. از وی، گذشته از دیوان اشعار، مجموعه‌ای از منشآت فارسی به نام انشای شایق به یادگار مانده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۴۱-۴۲،۱۶۸؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۷۲-۷۶؛ سخن شعرا، ۲۴۱؛ نگارستان سخن، ۴۵؛ ام سلمی، «عهد زرّین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش. شمارهٔ ۱۹ (پائیز ۱۳۶۸ش)، صص۱۳۶-۱۳۷، کلثوم ابوالبشر.

«سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۴-۲۵ (زمستان ۱۳۶۹ش)، صص۲۸-۲۹.

برزگر

شایق رسول‌نگری (šā.yeq-e.ra.sul.ne.ga.ri)، غلام‌قادر فرزند شیخ احمد، ـ روستای رسول‌نگر ۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م، خوش‌نویس، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست. چون تبار وی به خلیفهٔ دوم می‌رسید، به فاروقی آوازه داشته است. نیاکان او در روستای رسول‌نگر در پنج کیلومتریِ ساکن پال‌شریف، در کنار چپ رودخانهٔ چناب در شهرستان گوجرانواله به سر می‌بردند و منصب قضا و افتا داشتند. شایق بیشتر زندگی خود را در زادگاهش به سر برد. در تصوف مرید سید حافظ قل احمدشاه ثانی بود و از او خرقهٔ خلافت نیز داشت. وی مفتی اعظم آن دیار بود و نیز حج گزارد. به‌زبان‌های عربی، فارسی و پنجابی نیز آشنایی داشت و در صنایع و بدایع شعری نیز ماهر بود. در خوش‌نویسی استادی داشت و نستعلیق فارسی و نسخ عربی را نیکو می‌نوشت. آرامگاه وی زیارتگاه مردم است. از آثارش: شایق‌نامه که به تقلید از محمودنامهٔ محمدمحمود (ـ پس از ۱۰۰۸ق/۱۵۹۹م) گفته و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۲۲۸/۲۲۱۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. کتابت این مجموعه که ۳۴ غزل را در بر می‌گیرد در ۱۲۹۱ق به‌پایان رسیده است؛ سه بیاض شعر.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۵۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۶۱/۴؛ نجم‌الرشید، «بیت‌بازی و نسخهٔ دست‌نویس شایق‌نامه»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۷۰-۸۴.

رسولی

شایق کشمیری (šā.yeq-e.kaš.mi.ri)، عبدالوهاب، سرینگر ۱۱۲۷ ـ همان‌جا ۱۱۸۲ق، شاعر فارسی‌گوی هندی. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست، جز آن‌که مدتی در مسجد موضع دچهنه در پرگنهٔ کویهامه پیشنماز بود و در روزگار راجه‌سوکهه جیون‌مل آوازه یافت. عبدالوهاب یکی از هفت شاعری است که راجه برای سرودن شاهنامهٔ کشمیر، در تاریخ آن سرزمین برگزیده و برای هر بیت آن یک روپیه صله تعیین کرده بود. وی که در روستای وحنا / دچنا تدریس می‌کرد، به سرینگر رفت و به سرودن این شاهنامه پرداخت و آن‌را تا ۶۰۰۰۰ بیت سروده که جیون‌مل کشته شد (یک قسمت از این شاهنامه در کتابخانهٔ دیوان هند محفوظ است). اثر منظوم دیگر وی به‌نام ریاض‌الاسلام در زندگینامه و کرامات سادات شاعر و فرقهٔ ریشیان (فرقه‌ای از دراویش) کشمیر از اسلام به‌بعد است. عبدالوهاب این منظومه را به‌فرمان همین راجه، پنج سال پیش از درگذشتش در ۴۰۰۰۰ / ۶۰۰۰۰ بیت به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی سروده است (نسخهٔ ناقصی از ریاض‌الاسلام در کتابخانهٔ آکادمی هنر و فرهنگ و زبان‌ها در سرینگر کشمیر نگه‌داری می‌شود). وی در گفتن مادهٔ تاریخ مهارت داشت.

منابع: برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۴۳-۱۴۹؛ پاکستان میں فارسی ادب، ۵۳۱/۳، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۸۵، ۷۰۰؛ تاریخ حسن، ۳۷۳/۱، ۳۷۴؛ ۴۰/۴؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۸؛ تذکرة‌الشعرای کشمیر، ۱۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۷-۱۷۹؛ تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۵۹/۴-۱۷۶۴؛ روز روشن، ۴۱۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۴۳/۲؛ دانش، بهار ۱۳۷۲ش، شمارهٔ ۳۳، ص۱۰۶.

حجتی

شایق مدراسی (šā.yeq-e.mad.rā.si)، غلام محی‌الدین شایق علی‌خان فرزند احمد ابوتراب قادری، اودگیر ۱۲۰۲ ـ ۱۲۴۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای که در تصوف پیشینه‌ای دراز داشتند زاده شد. تبارش از پدر به مولانا حبیب‌الله خلیفهٔ شاه صبغةالله و از مادر به سید محمد گیسودراز می‌رسید. پدر و نیای او از گلبرگه به قصبهٔ اودگیر از توابع مدراس کوچیدند و در آن‌جا نشیمن گزیدند. شایق در زادگاهش برآمد. سپس به مدراس رفت و کتاب‌های درسی متداول فارسی را نزد استادانی مانند محمدباقر آگاه مدراسی خواند و در شعر از سیدخیرالدین فایق (ـ ۱۲۴۲ق) اصلاح سخن گرفت. در شعر اردو نیز شاگرد اظفری (ـ ۱۲۳۴ق) و میرشاه حسین حقیقت بود. به خدمت نوابان آرکات در آمد و نواب عظیم جاه‌بهادر، وی را به لقب شایق علی‌خان مخاطب کرد. گویند خیلی زود شعر می‌ساخت، چنان‌که یک‌بار به خواهش نواب اعظم‌جاه (۱۲۳۴ ـ ۱۲۴۱ق) ۳۷ غزل در نعت و منقبت در سیزده روز سرود. در نثر نیز استادی داشت و حتی نثرش را بهتر از شعر وی دانسته‌اند. از آثارش: ۱ـ دیوان فارسی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه دهلی (به‌شمارهٔ ۲۸۳۶۴۵) نگه‌داری می‌شود و دارای ۹۳ غزل،

یک مستزاد، دو قطعه و ۲۶ رباعی است. نسخه‌ای دیگر از دیوان وی نیز در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن در دست است که شامل غزلیات، یک مستزاد، چند رباعی، مفردات و دو قصیده است؛ ۲ــ دیوان اردو؛ ۳ــ مرج‌البحرین که گزیدهٔ غزلیاتی در نعت و منقبت است؛ ۴ــ روضهٔ قدسیان در احوال بزرگان در شرح احوال نیاکان خود که همگی مردانی عالم بوده‌اند؛ ۵ــ مثنوی رشک بهشت به اردو.

منابع: اشارات بینش، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۴۶، ۱۴۷؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۵۹۶ـ۵۹۸؛ شمع انجمن، ۲۳۹، ۲۴۰؛ صبح وطن، ۱۱۳ـ۱۱۸؛ نتایج‌الافکار، ۴۰۶ـ۴۰۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۹۸؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/332; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 554-555.

برزگر

شایق هندی (šā.yeq-e.hen.di) / سابق، یوسف‌بیگ، ــ ۱۰۹۸ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادرانش از منصب‌داران دستگاه اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بودند، ولی وی درویشانه می‌زیست و چیزی از آن‌ها نمی‌گرفت. با این وجود، بسیاری از امرا به دلیل اعتقادی که به وی داشتند برایش نذر می‌فرستادند. گویند شایق در ستایش می و ساقی شعر نمی‌سرود و حتی از تکرار اشعار سرایندگان برجسته‌ای مانند حافظ خودداری می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان شایق / سابق در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ 1961) نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ غزلیات و رباعیات است.

منابع: الذریعه، ۵۰۴/۹ـ۵۰۵؛ شمع انجمن، ۲۱۷؛ صحف ابراهیم، ۸۷؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۰۲؛ مرآة‌الاخیال، ۲۲۴ـ۲۲۵، ۲۳۸؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/198.

برزگر

شبستان عشرت (ša.bes.tān-e.eš.rat)/ عجائب‌القصص، مجموعهٔ حکایت ترجمهٔ منشی بخت‌رای. بخت‌رای در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. وی مجموعهٔ حکایت‌هایی را از سنسکریت به فارسی ترجمه کرد و آن را شبستان عشرت یا عجائب‌القصص نامید.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۶، ۱۸۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۷/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۹۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۲۹؛ سید امیرحسن عابدی. «ترجمهٔ آثار هندی به فارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم. مرداد ـ مهر ۱۳۴۹ش، شمارهٔ ۵ـ۷، ص ۳۴۹؛ *Dictionary of Indo-persian literature*.119.

ربیعیان

شبلی نعمانی (šeb.li-ye.noɛ.mā.ni)، محمد / سراج‌الدین محمد فرزند حبیب‌الله بندولی، دهکدهٔ بِنْدُوَل از توابع اعظمگر از مضافات لکنو ۱۲۷۴ / ۱۸۵۷ ــ اعظمگر ۱۳۳۱ق / ۱۹۱۴م عالم دینی، فیلسوف، واعظ، تاریخ‌نگار، روزنامه‌نگار، منتقد، محقق، معلم، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای شبلی سوراج سنگه، سه سده پیش از تولد او، اسلام آورد و نام شیخ سراج‌الدین را برگزید. پدرش تاجر، زمین‌دار و وکیل بود. وی تخلص شبلی را از گفتهٔ استادش محمدفاروق چریاکوتی (ــ ۱۳۲۷ق): انا اسد و انت شبلی (من شیرم و تو بچه‌شیر منی) برگزید و شهرت نعمانی را نیز به‌سبب عقیده و انتسابش به ابوحنیفه نعمان بن ثابت به‌دست آورد. تحصیلات ابتدایی را نزد مولوی شکرالله (۱۲۴۳ــ۱۳۱۰ق) آموخت، سپس به غازیپور رفت و منطق و علوم معقول را نزد محمد فاروق چریاکوتی فراگرفت. پس از آن در رامپور، مدتی از محضر درس مولوی عبدالحق خیرآبادی (ــ ۱۳۱۸ق) بهره‌مند شد و فقه و اصول و حدیث را نیز نزد مولوی ارشادحسین آموخت. در ۱۲۸۰ق که پانزده سال داشت، به لاهور رفت و دیوان حماسه را نزد مولانا فیض‌الحسن (ــ ۱۳۳۰ق) خواند. آخرین سفر تحصیلی او، به سهارنپور بود که در محضر مولوی احمدعلی فرزند لطف‌الله ماتریدی، به تحصیل علم حدیث پرداخت. در ۱۲۹۳ق، در نوزده سالگی به سفر حج رفت. در راه مکه قصیده‌ای سرود که نخستین شعر او بود. چندی در مدینه ماند و در کتابخانهٔ (عارف حکمت) آن‌جا به مطالعهٔ نسخه‌های خطی پرداخت. پس از بازگشت از این سفر در اعظمگر ساکن شد و در آن‌جا یک دبیرستان ملی اسلامی، به هزینهٔ خود ساخت (۱۳۰۰ق) و خود مدیر و معلم آن شد. در آن‌زمان آثار و افکار شیخ محمد بن عبدالوهاب نجدی بنیادگذار فرقهٔ وهابی حنبلی در هند غوغا کرده بود. وی با آن فرقه مخالف بود و دو رساله در رد وهابیه نوشت. در ۱۳۵۷ق، در اعظمگر وکیل شد. پس از مدتی، از آن

شـغل اسـتعفا داد و بـه‌خدمت دولت درآمـد. چـندی نـاسخ (نسخه‌بردار) و امین قرق (مأمور بایگانی محرمانه) بود. چـون هیچ‌یک از این کارها، مطابق ذوق وی نبود، اعظمگر را رها کرد و در ۱۳۰۰ق، بـه عـلیگر رفت و در کـالج آن‌جـا کـه بـه هـمت سـیداحـمدخان دهـلوی (۱۲۳۲ــ۱۳۱۵ق) بـنا شـده بـود، به‌تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت. در آن هنگام بر اثر آشنایی با افکار سیدجمال‌الدین اسدآبادی، معروف به افـغانی (۱۲۵۴ــ۱۳۱۵ق) و نظرات اصـلاحی و تـجددخواهـانهٔ سـید احمدخان، انقلابی فکری در علیگر پیدا شده بود. محیط فکری و علمی علیگر، استعدادهای شبلی را برشکفت. وی از کتابخانهٔ سرسید بهره برد و تحت تأثیر او به علم کلام گرایش یافت، اما بعدها در برخی مسائل اصولی آن، با سرسید مـخالف شـد. از پرفسور آرنلد که در آن کالج، فلسفه تدریس می‌کرد، زبان فرانسه و روش تحلیل و تحقیق به شیوهٔ غـربی را فـراگـرفت. وی در کنفرانس تعلیم و تربیت اسلامی (۱۳۰۴ق) مقاله‌ای با عـنوان «روش تعلیم در مدارس قدیم اسلامی» عرضه کرد. در روزهای اقامتش در علیگر، اقبال لاهوری با وی مکاتبه داشت و برخی اشعار خود را برای تصحیح نزد شـبلی مـی‌فرستاد. در ۱۳۱۰ق به‌همراه پروفسور آرنلد به کشورهای خاورمیانه سـفر کـرد و از شهرهای استانبول، بیروت، دمشق، بیت‌المقدس و قاهره دیدن کرد. هدف او از این مسافرت‌ها، مشـاهدهٔ اوضـاع کشـورهای اسلامی برای تکمیل کتاب الفاروق بـود. سـلطان عـبدالحـمید عثمانی نیز یک نشان تمغهٔ (نشان لیاقت) مجیدی به او اعـطا کرد. وقتی از سفر خاورمیانه بازگشت، حکومت انگلیس او را خطاب شمس‌العلما اعطا کرد و دانشگاه اله‌آباد، درجهٔ دکتری و استادی افتخاری به او داد و انجمن‌های بزرگ چون کمیتهٔ ترقی علوم شرقی، کمیتهٔ اتحاد هندو و مسلمان و کـمیتهٔ رفـع نـزاع طرفداران هندی و طرفداران اردو، او را بـه عـضویت افـتخاری برگزیدند. وی یـادداشت‌هـای ایـن سـفرش را در کـتابی بـه‌نام سفرنامهٔ شام و روم انـتشار داد. ده سـال در عـلیگر بـود، پس از درگذشت سید احمدخان به اعظمگر رفت و مدرسه‌ای را که در آن‌جا بنا نهاده بود، سر و سامان بخشید. در ۱۳۱۷ق به کشمیر رفت و کتاب الفاروق را در آن‌جا به‌پایان برد. در ۱۳۱۸ق امـیر عبدالرحمان‌خان، پادشاه افـغانستان (۱۲۹۹ــ۱۳۱۹ق)، وی را برای ریاست ادارهٔ تألیف و ترجمه به کابل دعوت کرد، اما وی نپذیرفت. شبلی به دعوت میر محبوب علی‌خان، نظام دکن (ــ ۱۳۲۹ق) از علیگر به حیدرآباد رفت و در آن‌جا مدیر کل آموزش و فرهنگ و ناظم محکمهٔ تعلیم شد. چهار سال در حـیدرآبـاد (۱۳۱۹ــ۱۳۲۳ق) ماند و مدارس ابتدایی و متوسطه را مـنظم کرد و طرحی برای تأسیس دانشگاه علوم شرقی ریخت و مدت کوتاهی نیز ریاست آن‌را بر عهده داشت. در ۱۳۲۳ق از حیدرآباد به لکنو رفت و در آن‌جا به ریاست مؤسسهٔ ندوةالعلما برگزیده شد. هشت سال در این سمت بود و چندی نیز ریاست انجمن ترقی اردو را به‌عهده داشت. سرانجام با کـارشکنی‌های بـرخـی علما با وی و مؤسسهٔ ندوه، از لکنو به بمبئی و پس از چندی اقـامت در آن‌جـا بـه اعـظمگر رفت و در آن‌جـا دارالمـصنفین (۱۳۳۲ق)، مجلهٔ علمی الندوه و نـیز دورهٔ تـکمیلی تـدریس فارسی و عربی وابسته به ندوةالعلما را دایـر کـرد. در ۱۳۲۴ق پایش شکست و هشت سال پایان عمر را با پای مصنوعی به سر برد. مدفنش در اعظمگر است. از شاگردان وی مـی‌توان سـید سلیمان ندوی، ابوالحسنات ندوی، عـبدالمـاجد دریـاآبادی و سعید انصاری را نام بـرد. کـتاب‌ها و مـقالات تـاریخی وی، از لحاظ مبانی تاریخ‌نگاری بسیار ارزنده است، اما در پاره‌ای موارد در وقایع تـاریخی اشـتباه‌هایی کـرده و حـاشیه‌هایی بـر اصـل روایات افزوده است. وی نقاد زبردست فارسی و اردو است. در نـثر اردو و تـکامل آن نـقش مـؤثر داشت و از بـنیادگذاران آن به‌شمار می‌رود. به زبان‌های عربی و فارسی آشنایی کامل داشته است. شبلی علاقهٔ فراوان به ایران و ادبیات فارسی داشت و به سبب توانمندی در ادبیات، تاریخ و فلسفه در کشورهای ایران، ترکیه، سوریه، مـصر، عـربستان و افـغانستان بـلندآوازه است. بیشتر آثار وی به اردو است. از آثارش به‌فارسی: کـلیات شـبلی نعمانی که به‌کوشش مولوی مسعود علی ندوی به‌چاپ رسـید (هند، ۱۹۰۹م)؛ دیوان اشـعار در حـدود ۲۰۰۰ بـیت (کـانپور، ۱۹۰۶م)؛ دو مجموعهٔ غزل به‌نام دستهٔ گل و بوی گل؛ مرگ گل از آثارش به عربی: بـرگ گـل، الجـزیه در وضـع کـفار ذمـی و چگونگی پرداخت جزیه (آگره، ۱۸۹۱م)؛ نقد بر تمدن اسلامی اثر جرجی زیدان (لکنو)؛ رسالهٔ اسکات‌المعتدی در رد وهابیان؛ رساله در قرائت‌الفاتحه خلف‌الامام در رد اهل حدیث. از آثارش به‌اردو: مسلمانون کی گذشته تعلیم (آگـره، ۱۸۸۷م)؛ المأمـون در زندگینامهٔ مأمون عباسی که آن‌را در ۱۳۰۵ق تألیف کرد (آگره، ۱۸۸۷م)؛ سیرةالنعمان در احوال ابوحنیفه نعمان بن ثابت که آن‌را در ۱۳۱۱ق به‌پایان رساند (آگره، ۱۸۹۱م). این کتاب به‌انگلیسی نیز ترجمه شده است؛ کتابخانهٔ اسکندریه (آگره، ۱۸۹۱م). این اثر ترجمهٔ انگلیسی نیز دارد؛ سفرنامهٔ شبلی (آگره، ۱۸۹۱م)؛ الفاروق

در سیرهٔ عمر بن‌الخطاب (کانپور، ۱۸۹۹م)؛ الغزالی در سیرهٔ امام محمد غزالی (حیدرآباد، ۱۹۰۲م)؛ علم‌الکلام (علیگر، ۱۹۰۳م)؛ الکلام (علیگر، ۱۹۰۳م)؛ سوانح مولای روم (لکنو، ۱۹۰۲م). این کتاب به‌همت فخر داعی گیلانی به‌فارسی ترجمه و چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۲ش)؛ موازنهٔ انیس و دبیر در نقد اشعار مرثیهٔ این دو شاعر (آگره، ۱۹۰۶م)؛ تنقید شعرالعجم در زندگینامهٔ شعرای ایران به‌زبان اردو در پنج جلد که به‌همت فخر داعی به‌نام شعرالعجم* به‌فارسی ترجمه و چاپ شده است (۱۹۰۹ـ۱۹۱۲ و ۱۹۱۹م)؛ سیرةالنبی در سه جلد که مجلد نخست آن را شبلی نوشت و دو مجلد دیگر را شاگردش سید سلیمان ندوی به‌پایان رساند (کانپور، ۱۹۲۰م)؛ کلیات اشعار اردو؛ رسایل شبلی؛ مقالات شبلی؛ مکاتیب شبلی؛ مضامین عالمگیر؛ تاریخ اسلام و فلسفهٔ اسلام؛ حیات خسرو در احوال امیرخسرو دهلوی؛ مثنوی صبح امید؛ سفرنامهٔ حج؛ اورنگ‌زیب که در احوال سیاسی فرمانروایی پادشاه گورکانی هند اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) است. مقالات فراوانی نیز در مجله‌های گوناگون به‌چاپ رسانده که بعدها در مجموعه‌ای جداگانه به‌نام مقالات شبلی در چهار جلد به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۵۰/۱۱ـ۶۵۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۸۸/۳ـ۴۹۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۶۱/۲ـ۶۶۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۸۴ـ۸۵، ۱۵۲؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۴۱ـ۱۴۳؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۹۳ـ۱۹۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۲۶ـ۴۲۷؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ الذریعه، ۱۲۱۴/۹؛ ۲۷۳/۱۷؛ شعرالعجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران، ترجمهٔ سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۳۷/۱؛ ۲۳۲۲/۲؛ ۳۳۰۸/۳؛ ۴۱۱۶/۴، ۴۶۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۴۶، ۱۵۸۸، ۱۸۴۴، ۱۹۲۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۱/۱؛ محققین و منتقدین زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۹۳ـ۲۰۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۵۲۱/۵ـ۵۲۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۴/۸ـ۱۷۷؛ نوادرات سخن، ۸۴ـ۸۵؛ اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ مخصوص مجلهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، اکتبر ۱۹۷۱م، صص ۲۵۲ـ۲۵۶؛ سید سلیمان ندوی، «حیاةالعلامة شبلی‌النعمانی»، ثقافةالهند، جلد ۴۳، شمارهٔ ۲، صص ۵ـ۳۶؛ محمد قزوینی، «شبلی نعمانی»، یادگار، سال پنجم، شمارهٔ ۳، صص ۵۱ـ۵۲؛ محمدحسین مشایخ فریدنی، «شمس‌العلما شبلی نعمانی ایران‌شناس مشهور هند»، تحقیقات اسلامی، سال سوم، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۶۷ش، صص ۳۴ـ۶۰؛ سید یاسین رضوی، «شمه‌ای از احوال و آثار نویسندهٔ کتاب شعرالعجم»، هلال، جلد ۱۹، شمارهٔ ۴، صص ۴۱ـ۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 567; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/118.

حجتی

شتابی گنابادی (še.tā.bi-ye.go.nā.bā.di)، مولانا شتابی، اوایل سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم گناباد خراسان و «به جودت طبع و وسعت مشرب موصوف» (هفت‌اقلیم، ۳۱۴/۲) و «به‌غایت خوش‌طبع و سلیم‌النفس و سخن‌سنج بود.» (مآثر رحیمی، ۱۴۵۸/۳) به هند کوچید و به پایمردی ملاشکیبی اصفهانی (ــ ۱۰۲۳ق، که در ۹۹۷ق به هند کوچیده بود و درشمار ملازمان عبدالرحیم‌خان‌خانان در آمده بود) به درگاه عبدالرحیم، «در ایامی که بندر سورت [درگجرات] به جاگیر این سپه‌سالار [عبدالرحیم‌خان] مقرر بود»، راه یافت و «اوضاع و افعال و اقوالش این سپه‌سالار را خوش افتاد و در تربیت و رعایت او کوشیده، به اندک زمانی محسود امثال و اقران ساختند.» (مآثر رحیمی، ۱۴۵۸/۳). شتابی از مریدان شکیبی بود، اما پس از مدتی، به‌سببی که دانسته نیست از او جدا شد و به دکن رفت و در همان‌جا درگذشت. وی باید پیش از شکیبی درگذشته باشد، زیرا، به‌گفتهٔ باقی نهاوندی، مسوّدات اشعار او را شکیبی گرد آورد و از آن دیوانی مرتب ساخت. قصیدهٔ رائیه‌ای ۶۱ بیتی از او، در ستایش عبدالرحیم‌خان، در مآثر رحیمی نقل شده است.

منابع: روز روشن، ۴۱۲؛ کاروان هند، ۶۱۴ـ۶۱۵؛ مآثر رحیمی، ۱۴۵۸/۳ـ۱۴۶۵؛ هفت‌اقلیم، ۳۱۴/۲.

برزگر

شجاع‌الدوله (šo.jā.od.daw.le)، میرزا جلال‌الدین حیدر، مخاطب به شجاع‌الدوله پسر صفدر جنگ، ــ ۲۴ ذوالقعدهٔ ۱۱۸۸ق، سومین نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۸ق). پس از مرگ پدرش، در فیض‌آباد بر مسند نوابی (حکومت نیمه مستقل) اوده نشست. در اوایل حکومتش با کمک مادرش توانست بر مخالفت برخی امرای اوده که خواستار حکومت محمدقلی خان، برادرزادهٔ صفدر جنگ، بودند فایق آید و محمدقلی‌خان را در حدود ۱۱۷۴ق بکشد. در ۱۱۷۰ق که احمدشاه درانی برای چندمین‌بار

به هند تاخت و به دهلی درآمد، عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروز جنگ، وزیر عالمگیر دوم گورکانی (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق)، که دشمنی سختی با صفدر جنگ و خاندان او داشت، با یاری جستن از احمدشاه درانی، به‌همراه دو تن از شاهزادگان گورکانی رهسپار جنگ با شجاع‌الدوله شد و احمدخان بنگش، حاکم فرخ‌آباد، نیز نیرویی کمکی در اختیار وی گذاشت. شجاع‌الدوله هم با شنیدن این خبر از لکنو بیرون آمد و در ساندی‌پالی که سرحد صوبهٔ اوده است آمادهٔ رویارویی با وی گشت. پس از دو جنگ سبک میان قراولان دو طرف، به‌وساطت سعدالله‌خان روهیله، با شرط پرداخت پنج لک (= پانصد هزار) روپیه از سوی شجاع‌الدوله به دولت مرکزی دهلی، بخشی به نقد و بخشی به وعده، میان دو طرف مصالحه قرار یافت (۹ شوال ۱۱۷۰ق) و شجاع‌الدوله به لکنو بازگشت و در ۱۱۷۱ق که شاهزاده عالی گوهر (شاه‌عالم دوم آینده) پسر عالمگیر دوم به قصد تسخیر بنگاله از اوده می‌گذشت، شجاع‌الدوله در نزدیکی لکنو به استقبال او شتافت (جمادی‌الاولی ۱۱۷۱ق) و پیشکش‌های گران تقدیم کرد و عالی‌گوهر، محمدقلی‌خان برادرزادهٔ صفدر جنگ را به وعدهٔ وزارت همراه گرفت و رهسپار بنگاله شد. شجاع‌الدوله که از قدرت‌یافتن پسرعمش بیمناک بود پس از چندی محمدقلی‌خان را به‌حضور طلبید و پس از بازگشت وی از بنگاله، او را به زندان انداخت و بکشت. پس از بازگشت احمدشاه درانی به قندهار، عمادالملک غازی‌الدین‌خان با کمک مراته‌ها نجیب‌الدوله نجیب‌خان روهیله را که احمد شاه درانی وی را به مقام امیرالامرایی برگزیده بود، از دهلی بیرون راند و دربار دهلی و عالمگیر دوم را در چنگ خود گرفت. مراته‌ها، که به درخواست عمادالملک از دکن به‌سوی دهلی آمده بودند فرصت را غنیمت شمردند و در پی تاخت و تاز به قلمرو شجاع‌الدوله و نیز سعدالله‌خان و حافظ رحمت‌خان روهیله که متحد نجیب‌الدوله بودند برآمدند. از این‌رو، شجاع‌الدوله که می‌دید مراته‌ها در صورت غلبهٔ کامل بر نجیب‌الدوله و افغانان روهیله، به سراغ او و مملکت اوده نیز خواهند آمد در شوال ۱۱۷۲ق به قصد کمک به نجیب‌الدوله از لکنو بیرون آمد و پس از نبردهایی کمابیش پیروزمندانه با مراته‌ها و رسیدن به نوعی صلح با آن‌ها به لکنو بازگشت (۷ جمادی‌الاولی ۱۱۷۳ق). در این اثنا احمدشاه درانی که نجیب‌الدوله از او برای مقابله با مراته‌ها یاری خواسته بود بار دیگر به هند لشکر کشید. عمادالملک که دریافت عالمگیر دوم با احمدشاه درانی مراسلات دارد و در باطن طرفدار نجیب‌الدوله است در ربیع‌الثانی ۱۱۷۳ق عالمگیر را بکشت و محی‌السنة بن کام‌بخش بن اورنگ‌زیب را با لقب شاه‌جهان دوم به شاهی برداشت. شجاع‌الدوله با رد دعوت مراته‌ها که او را به همکاری با خود فراخوانده بودند، به تشویق نجیب‌الدوله، به اردوی احمدشاه درانی پیوست. احمدشاه و متحدان هندی وی در جمادی‌الاخری ۱۱۷۴ق در پانی‌پت شکست سهمگینی بر مراته‌ها وارد آوردند. احمدشاه پس از ورود به دهلی شاهزاده عالی گوهر را، که از دست عمادالملک از دهلی گریخته و پس از مرگ پدرش عالمگیر دوم، خود را با لقب شاه‌عالم دوم، پادشاه دهلی خوانده و شجاع‌الدوله حامی اصلی وی بود، به‌عنوان پادشاه دهلی به رسمیت شناخت و «وزارت به‌نام شجاع‌الدوله و امیرالامرایی به نام نجیب‌الدوله مقرر فرمود»، در شانزدهم شعبان ۱۱۷۴ق رهسپار قندهار شد. شجاع‌الدوله نیز در شعبان ۱۱۷۴ق رهسپار اوده گردید و «فی‌الفور استعداد آن کرد که شاه‌عالم را از دیار شرقی به دیار غربی آرد و با تحصیل وزارت، سرمایهٔ افتخار اندوزد. [وی] در ماه مذکور با جمیع فوج رکاب و متعینهٔ صوبه از لکنو برآمده در عرض بست روز به سیدپور متصل بنارس رسید و برای پادشاه تخت و چتر و دیگر لوازم سلطنت مرتب ساخت و عرایض مشتمل بر التماس قدوم این طرف ارسال داشت... و شاه‌عالم از نواحی عظیم‌آباد پتنا متوجه دیار غربی گردید.» در شانزدهم ذوالقعده، شجاع‌الدوله در «سرای سیدراجی» به‌حضور شاه‌عالم رسید و «به سرانجام مهام وزارت مأمور گردید.» شجاع‌الدوله با شاه عالم به اله‌آباد رفت (۵ ذوالحجهٔ ۱۱۷۴ق) و سپس رهسپار کالپی شد (ربیع‌الآخر ۱۱۷۵ق). وی راجه بینی بهادر را به نیابتش بر صوبه‌های خود (اوده و اله‌آباد) گذاشت و به همراه شاه‌عالم از رود جمنا گذشت «و کالپی را از گماشتگان مراته انتزاع فرمود» و در رجب ۱۱۷۵ق دژ جهانسی را گشود. چون در این هنگام دهلی عملاً در دست امیرالامرا نجیب‌الدوله بود شاه‌عالم و شجاع‌الدوله مقر خود را در اله‌آباد قرار دادند و از آن‌جا به بسط حاکمیت خود در نواحی اطراف، و به‌ویژه سرکوبی مراته‌ها، پرداختند. در ۱۱۷۷ق میرقاسم‌علی‌خان، ناظم بنگاله که از انگلیسی‌ها شکست خورده بود، به شاه‌عالم و شجاع‌الدوله در اله‌آباد پناه آورد. شجاع‌الدوله و شاه‌عالم پس از اردو زدن در بنارس و تهیهٔ مقدمات و تدارکات لازم، به‌قصد جنگ با انگلیسی‌ها، به‌همراه قاسم‌علی‌خان، رهسپار عظیم‌آباد / پتنا در بنگاله شدند و عظیم‌آباد را در

محاصره گرفتند. چون از این محاصره نتیجه‌ای نگرفتند در «بکسر از مضافات صوبهٔ عظیم‌آباد بر لب دریای گنگا [رود گنگ] در محاذات غازیپور» اردو زدند. در همین اثنا شجاع‌الدوله، میرقاسم علی‌خان را نیز، که انجام وعدهٔ خود دایر بر دادن یازده لک (= ۱۱۰۰۰۰۰ روپیه) ماهانه به شجاع‌الدوله را سخت می‌دید و در پی آن بود تا به‌بهانه‌ای خود را از چنگال او برهاند، دستگیر و زندانی ساخت (ذوالحجهٔ ۱۱۷۷ق)، ولی یک روز پیش از نبرد سرنوشت‌ساز بکسر وی را آزاد کرد. در نبردی که در ربیع‌الآخر ۱۱۷۸ق میان سپاه عظیم ولی بی‌نظم شجاع‌الدوله و شاه‌عالم و میرقاسم علی‌خان با انگلیسی‌ها در بکسر روی داد انگلیسی‌ها به پیروزی بزرگی نایل آمدند که در تعمیق نفوذ و بسط قلمروشان در شبه‌قاره اثر تعیین‌کننده‌ای داشته است. گفتنی است، گرچه انگلیسی‌ها از ابتدای پاگذاشتن بر خاک هند همیشه در پی گسترش قلمرو خود بودند، ولی در این برهه، با توجه به قدرت عظیم سپاه شجاع‌الدوله و متحدان او، حاضر به مصالحه بودند و شجاع‌الدوله می‌توانست با گرفتن امتیازاتی از آن‌ها، از آن‌چه پیش آمد دوری گزیند. به‌نوشتهٔ مؤلف سیرالمتأخرین، «شاید اصحاب انگلیسیه هم بنابر اشتهار شجاعت و اقتدار وزیر و بدنامی مقابله با پادشاه می‌خواستند که اگر مصالحه به آیینی که مخل تجارتشان نباشد، به عمل آید، قبول باید نمود و صوبهٔ عظیم‌آباد به اختیار وزیر و پادشاه گذاشته در مالگزاری صوبهٔ بنگاله هم مبلغی مناسب ... تعهدی می‌نمودند. شجاع‌الدوله از فرط غرور و فقدان شعور که دریـن زمانه نهایت مروج و از سرداران کمتر کسی ازین مرض خالی است قبول نکرده اصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت و عجیب آنکه با وجود کثرت لشکر و توپ‌های خرد و بزرگ و تیسر اسباب به‌وفور از شدت غفلت و بی‌خبری و غرور به شعور خود، با وجود نبودنش، وضع و تدابیری که برای این کار بایست نمی‌توانست که درست به عمل آرد و التماس دولت‌خواهان دانادل و هوشیاران کامل اصلاً نمی‌اندیشید. به‌همین علت دید آن‌چه دید.» به هر حال، پس از شکست بکسر، میرقاسم(علی)خان گریخت، شاه‌عالم که از شجاع‌الدوله دلگیر بود با انگلیسی‌ها دیدار و مصالحه کرد و شجاع‌الدوله نیز پس از آن که به همراه ملهر رائو، سرکردهٔ مراته، در نبرد دومی با انگلیسی‌ها، در کورهٔ جهان‌آباد در ۱۱۷۹ق، شکست خورد چاره‌ای جز مصالحه با انگلیسی‌ها (یا درواقع تسلیم در برابرشان) ندید. در پیمان صلحی که در ۸ ربیع‌الاول ۱۱۷۹ق / ۶ اوت ۱۷۶۵م در اله‌آباد به‌امضا رسید قرار شد که شجاع‌الدوله پنجاه لک (= ۵۰۰۰۰۰۰ روپیه)، به عنوان خسارت جنگی به انگلیسی‌ها بدهد و همهٔ صوبه‌های او، به جز اله‌آباد، بدو پس داده شود و اله‌آباد و توابع آن به شاه‌عالم واگذار گردد و «میرزا نجف‌خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیسیان شده بود ملازم پادشاه بوده ... فوجی از انگلیس به اعانت پادشاه در اله‌آباد بماند و یکی از اصحاب انگلیسیان در خدمت شجاع‌الدوله به‌طور میانجی حاضر بوده کاری به معاملات او نداشته باشد و بعد از این عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدیگر را دشمن و بر سر هر کسی که دشمنی زور آرد دیگری اعانت او نماید.» شجاع‌الدوله به پایتخت خود فیض‌آباد بازگشت و پس از چندی نایب خود در لکنو راجه بینی بهادر را، به تحریک برخی درباریان مخالف او، دستگیر و کور ساخت (۱۱۸۱ق). پس از رفتن شاه‌عالم از اله‌آباد به دهلی (۱۱۸۵ق)، وارن هیستینگر فرماندار انگلیسی بنگال، بنابر پیمانی که در نوزدهم جمادی‌الاخری ۱۱۸۷ق با شجاع‌الدوله در بنارس بست، نواحی کوره و اله‌آباد را بدو واگذاشت با این شرط که وی در ازای آن پنجاه لک روپیه بپردازد و نیز برای نگه‌داری پادگانی از سپاهیان شرکت هند شرقی انگلیس که مأمور دفاع از اوده بود ماهانه ۲۱۰۰۰۰ روپیه بدهد. اتحاد شجاع‌الدوله با انگلیسی‌ها نتایج سودمند دیگر نیز برای وی در برداشت (یا به‌واقع برای انگلیسی‌ها، که با کمک شجاع‌الدوله که اینک همچون پادشاهی نیمه‌وابسته درآمده بود، دایرهٔ نفوذ و قلمرو خود در هند را می‌گستردند). پس از مرگ احمدخان بنگش (۱۱۸۵ق)، حاکم فرخ‌آباد، ولایت او وابسته و تابع اوده گردید. حافظ رحمت‌خان، سرکردهٔ بزرگ افغانان روهیله، هنگامی که با یورش مراته‌ها به روهیلکند (سرزمین روهیله‌ها) روبه‌رو بود از شجاع‌الدوله یاری طلبید و در عوض متعهد گردید که ۴۰ لک (= ۴۰۰۰۰۰۰ روپیه) بدو بپردازد. پس از آنکه شجاع‌الدوله و انگلیسی‌ها مراته را بشکستند و از روهیلکند بیرون راندند حافظ رحمت‌خان از انجام تعهد خود سرباز زد. شجاع‌الدوله، که در پی بهانه‌ای برای از میان برداشتن افغانان روهیله بود (که همچون اکثر افغانان هند حکومت شیعی و ایرانی‌تبار اوده را خوش نداشتند)، با کمک سپاهیان انگلیسی به روهیلکند تاخت و حافظ رحمت‌خان را در میدان نبرد کتره میرانپور در بخش شاه‌جهانپور بشکست و به‌قتل آورد (۱۱۸۸ق). روهیلکند به اوده منضم گردید. پس از مرگ حافظ رحمت‌خان، نیروهای متحد شجاع‌الدوله و انگلیسی‌ها هزاران روستا را که حاضر به

تسلیم نشدند، آتش زدند و ساکنانشان را بیرون راندند و صدها بنا و عمارت ساختهٔ سرکردگان روهیله را با خاک یکسان نمودند. در این نبرد، برخی سرکردگان روهیله از همراهی با حافظ رحمت‌خان خودداری کردند و در جنگ شرکت ننمودند. یکی از اینان فیض‌اله‌خان، پسر دوم علی‌محمدخان روهیله بود که بعدها امیرنشین رامپور را بنیاد نهاد. شجاع‌الدوله مدت کوتاهی پس از این پیروزی درگذشت و پسرش آصف‌الدوله به جای وی نشست. شجاع‌الدوله از برجسته‌ترین نوابان اوده است و گرچه، همانند دو نواب قبلی، برهان‌الملک سعادت‌خان و صفدرجنگ، مستقیماً در دهلی مستقر نبود، ولی وی که یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌سالاران دولت گورکانی هند بود نقش مهمی در تحولات مربوط به گورکانیان هند داشت و مدتی نیز وزارت شاه‌عالم برعهدهٔ او بود. با این وجود، از دورهٔ او است که نوابان اوده بیشتر در قلمرو اصلی خود اوده و مرکز آن فیض‌آباد (و سپس لکنو) مستقر گردیدند. مهم‌ترین رویداد دورهٔ وی را باید شکست او از انگلیسی‌ها در نبرد بکسر دانست که نقطهٔ عطفی در پیشروی انگلیسی‌ها در شبه‌قاره به‌شمار می‌آید و از آن پس حکومت اوده زیر نفوذ و مداخلات روزافزون انگلیسی‌ها قرار گرفت. از شاعران و نویسندگانی که ستاینده یا ملازم شجاع‌الدوله بوده‌اندیا از نواخت او به شکلی بهره‌ور گشته‌اند می‌توان از جوگل کشور ثروت، میرزا بهچو ذرهٔ اکبرآبادی، روشن‌لال روشن، میرغیاث‌بیگ ساکن جهان‌آبادی (- ۱۲۱۱ق)، میرزا رفیع سودا، میرمحمدی عزت، شرف‌علی‌خان فغان دهلوی، میرنورالدین نوید، میرمحمدزمان وارد دهلوی، فیض‌بخش کاکوری نگارندهٔ فرح‌بخش در تاریخ فیض‌آباد، میرزا ابوعلی هاتف اصفهانی ورای سرناته سنگهٔ بیدار یاد کرد. محمد اسلم پسروری تاریخ عمومی خود فرحت‌الناظرین (نوشته در ۱۱۸۴ق) را بدو پیشکش کرد. شجاع‌الدوله با ثروت بیکرانی که در دست داشت برای ترقی تختگاهش، فیض‌آباد، سخت می‌کوشید و بر آن بود تا آن را به مقام دهلی برساند. «هیچ فرمانروای دیگری در هیچ‌یک از ولایت‌های هند این همه ثروت و نعمت نداشت و مردم که می‌دیدند مال و جاه به‌وفور در فیض‌آباد بخشیده می‌شود از سراسر هند هنرمندان و اهل علم دسته‌دسته به آن‌جا می‌آمدند.» پیکر شجاع‌الدوله پس از مرگش در باغ زیبای گلاب‌بارهی فیض‌آباد به خاک سپرده شد.

منابع: بوستان اوده، ۵۷ـ۸۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹/۳، ۴۶، ۵۹، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۲۴۹، ۳۲۴، ۳۴۷، ۶۱۱؛ تشیع در هند، ۱۷۴ـ۱۷۷، ۱۸۰؛ خزانهٔ عامره، ۸۶ـ۹۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۴، ۳۷، ۴۷، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۲؛ سیرالمتأخرین، ۷۴۵ـ۷۷۰، ۸۹۵، ۹۴۱؛ طهماس‌نامه، ۲۴۲، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۶؛ عمادالسعادت، ۳۶، ۶۶ـ۱۱۹؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۲۹۷/۱ـ۲۹۹؛ نزهة‌الخواطر، ۵۹/۶؛ غلام محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در درباره سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، صص ۷۷ـ۷۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 131, 407, 714, 782, 793, 837, 912, 916; *A Socio-intellectual History of the Isnā'Ashari Shi' is in India*, 1.58-63, 75; *Moghul Empire*, 59-74,104-109; *Shah Aulum*, 9-11, 16, 19, 46, 52-65.

برزگر

شجاع‌بیگ ارغون ← شاه‌بیگ ارغون

شجاعی دماوندی (šo.jā.i-ye.da.mā.van.di)، مولانا حکیم سیف‌الملوک سیف‌الحکما، سدهٔ دهم هجری، پزشک و شاعر ایرانی. از مردم دماوند بود و در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به‌هند رفت و چند سالی در زمان وکالت بیرم‌خان (ـ ۹۶۸ق) و پس از آن در هند صاحب اعتبار بود، اما چون آن مقام و اعتباری که خود مدعی آن بود در آن‌جا نیافت به ایران بازگشت و هجویه یا شهرآشوبی سرود و به هند فرستاد. گفتنی است، به‌نوشتهٔ برخی منابع، وی در ۹۷۰ق به هند رفته است که در این صورت نمی‌تواند در زمان بیرم‌خان در آن‌جا بوده باشد. وی «فضیلت علمی و حکمی را با رذیلت شعر و هجو جمع کرده، شجاعی تخلص داشت. از اتفاقات آن که هر جا که حکیم بر سر مریض رفته، آن دردمند ودیعت حیات به پیک اجل سپرده از آن‌جهت ظرفا او را به سیف‌الحکما شهرت دادند. چون یکی از نبایر حضرت شیخ حاجی محمد خبوشانی را که به مخدومزاده شهرت داشت علاج نموده و به‌عالم دیگر رساند سیف‌الحکما کشت [= ۹۷۰ق] تاریخ یافتند.» (منتخب‌التواریخ، ۱۶۲/۳ ـ ۱۶۳) گویند در روزهایی که شجاعی، میرسیدمحمد جامه‌باف فکری مشهدی (که در ۹۶۹ق به هند رفت و در ۹۷۳ق درگذشت) را درمان می‌کرد میر از روی طبیعت این قطعه را برایش گفت: «سیف قاطع بندگان مولوی سیف‌الملوک ـ آن‌که

طرح توبه حکمت در عمل آورده بود / دی اجل می‌گفت بهر بردن جان مریض ـ هر کجا رفتیم پیش از ما علاجش کرده بود» و شجاعی در جواب فکری چنین سرود: «ای میر برای دل بیمار شما ـ ما و اجلیم خود پرستار شما / نه بنده علاج می‌تواند نه اجل ـ حیران شده‌ایم هر دو در کار شما.»

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۰/۲؛ تاریخ‌نظم و نثر در ایران، ۵۴۱/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۰؛ الذریعه، ۵۰۸/۹؛ شام غریبان، ۱۳۹ ـ ۱۴۰؛ صبح گلشن، ۲۲۲؛ کاروان هند، ۶۱۵ ـ ۶۱۶؛ مخزن‌الغرائب، ۹۴۹/۲-۹۵۲؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۲/۳-۱۶۴،۲۵۳-۲۵۴؛ هفت اقلیم، ۸۹/۳-۹۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 572.

برزگر

شجرة‌الامانی (ša.ga.ra.tul.a.mā.ni)، کتابی به‌فارسی در بلاغت و دستور زبان فارسی از قتیل لاهوری. این اثر که در ۱۲۰۶ق نوشته شده در شش فرع بدین‌ترتیب تدوین یافته است: ۱ـ ماهیت کلمه و تقسیم آن، در چهار ثمره (۱ـ در بیان ماهیت کلمه و کیفیت انقسام آن، ۲ـ اسم، ۳ـ فعل، ۴ـ حرف)، ۲ـ ضرورت کلمه و حذف آن در کلام، اعم از آن که فعل باشد یا حرف، در یک ثمره، ۳ـ ترکیب کلمات، در دو ثمره (اضافت، مرکبات تامه)، ۴ـ در بیان زبان فارسی، در سه ثمره (زبان تورانیان، ایرانیان، فارسی هندیان)، ۵ـ فصاحت کلمه، در دو ثمره (فصاحت کلمه، فصاحت کلام) و ۶ـ بلاغت، در یک ثمره. قتیل در این اثر، پس از حمد خدا و پیشکش کردن کتاب به ممدوح خود، امان‌علی، اقسام کلمه، یعنی اسم و فعل و حرف، را برمی‌شمرد و توضیح می‌دهد. وی پس از ذکر حرف به توضیح «کاف» می‌پردازد و اقسام گوناگون آن ـ مانند کاف بیانی، کاف استفهام، کاف تعلیلی، کاف مفاجات، کاف تصغیر و جز آن ـ را شرح می‌دهد و سپس «یا» و اقسام آن، الف زاید، «با» و اقسام آن، «تا» و اقسام آن را توضیح می‌دهد و به‌بحث دربارهٔ ضمایر می‌پردازد و در پایان شرح مفصلی دربارهٔ فصاحت و بلاغت می‌آورد. این کتاب، روی‌هم‌رفته، به شیوهٔ دستورنویسی عربی نوشته شده است و مباحث دستوری آن دقت چندانی ندارد و ناقص است، چنانکه در آن حتی از اقسام فعل ماضی سخن نرفته است. شجرة‌الامانی از نخستین کتاب‌های مستقل در موضوع دستورزبان است که در شبه‌قاره نوشته شده است. این اثر تاکنون چندین‌بار در هند، ازجمله در ۱۸۴۱، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲م در لکنو به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. ۴۰۰/۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان، ۱۲-۱۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۹۶/۳-۳۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۳۱/۱۳.

برزگر

شجرة‌الانساب (ša.ja.ra.tol.an.sāb)، کتابی به‌فارسی در ذکر پیامبر اسلام (ص) و تبار و یاران او از غلام رسول بن محمدبن حاجی محمد شریف قصوری. مؤلف از مردم قصور در پنجاب بود. وی این اثر را در ۱۱۹۰ق نوشته و درآن از نیاکان پیامبر آغاز کرده و به ایشان رسیده و سپس به یاران و همسران آن حضرت پرداخته است و دربارهٔ حضرت آدم و ابراهیم و پیامبران نامور نیز سخن گفته است. از شجرة‌الانساب نسخه‌ای در گنجینهٔ محمد شفیع کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۱۶/۶۹) نگه‌داری می‌شود. شیخ‌غلام‌حسین، برادر غلام رسول، در ۱۱۹۲ق تکمله‌ای بر این کتاب افزود. این تکمله که دارای همان عنوان شجرة‌الانساب است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-916/1-2) در چهار باب و یک خاتمه تدوین یافته است: ۱ـ اجداد آن حضرت، ۲ـ عظمت شأن و شجاعت و سخاوت آن‌حضرت، ۳ـ در اسامی و انساب و اولاد و خلفای چهارگانه و امامان دوازده‌گانه و ازدواج مطهرات و ۴ـ عادات آن حضرت، متضمن تحقیق در اسما و انساب صحابه. خاتمه در ذکر بزرگان مؤلف است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۵۶-۷۵۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۹۹؛ رحیم‌بخش شاهین، «کتابشناسی فارسی سیرةالنبی در شبه‌قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش، صص ۷۴-۹۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 206.

برزگر

شجرهٔ دانش ← نظام‌الدین احمد گیلانی

شرافت عباس (še.rā.fat.ab.bās)، فرزند سید مسلم حسین، ۱۹۴۹م ـ ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از سادات زیدی عابدی است. زبان مادری وی اردو است.

شرافت‌عباس، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان‌های اردو، فارسی و علوم سیاسی و دانشنامهٔ دکتری گرفت. از نوجوانی شعر می‌سرود و ناز تخلص می‌کرد. وی به‌سبب نوحه‌خوانی فارسی، به‌زبان و ادبیات فارسی علاقه پیدا کرد و در کلاس‌های گوناگون که در خانهٔ فرهنگ ایران در حیدرآباد و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته برگزار می‌شد، شرکت می‌جست. در ۱۹۸۹م با همراهی چند تن از دوستان خود انجمنی به نام انجمن فارسی بلوچستان به راه انداخت و در دانشگاه بلوچستان شعبهٔ فارسی دایر کرد. در ۱۹۸۵م در دانشگاه بلوچستان، زبان اردو درس می‌داد و مجله‌ای به‌نام سراب را به راه انداخت. وی فصلنامه‌ای به نام صریر بولان که ارگان انجمن فارسی بلوچستان بود به دو زبان فارسی و اردو به‌چاپ می‌رسانید. چندی مدیریت بخش فارسی روزنامهٔ چندزبانهٔ کوهستان راکه درکویته به‌چاپ می‌رسید، عهده‌دار بود. در ۱۹۶۶م مدیر گروه فارسی دانشگاه بلوچستان شد. شعر فارسی را با سِرودن اشعار مذهبی آغاز کرد و سپس به سرودن غزل پرداخت. اثر وی بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان) نام دارد (کویته، ۱۹۹۹م)؛ «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان».

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، کویته، ۱۹۹۹م، صص۲۰۳-۲۰۸؛ زبان فارسی در پاکستان، ۳۲۰؛ نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۶ش، صص۱۱۹-۱۲۳.

رسولی

شرافت نوشاهی (še.rā.fat-e.naw.šā.hi)، شریف احمد فرزند غلام‌مصطفی، ساهن‌پال از توابع مندی بهاءالدین، ۱۳۲۵ق ــ ۱۴۰۳ق، تاریخ‌نگار، تذکره‌نویس و شاعر و عارف پاکستانی. کتاب‌های درسی فارسی و عربی را نزد پدر و نیای خود محمدشاه آموخت. خطوط نسخ و نستعلیق را از مولانا محمدحسین مبارک رقمِ عادل‌گرهی فراگرفت. او در ابتدا به مباحث کلامی علاقه داشت، اما پس از مطالعهٔ کتاب‌های عرفانی به عرفان گرایش یافت و مرید پدرش شد و از او اجازهٔ ارشاد و هدایت گرفت و در پی تتبع و مطالعهٔ کتاب‌های عرفانی و تذکره‌های عرفا به تألیف و تصنیف و ترجمهٔ کتب پرداخت و زندگی خود را وقف این کار کرد. او در موضوعات تفسیر، حدیث، فقه، مناظره، عرفان، تاریخ و تذکره، مناقب، انساب، ادبیات و نقد و مانند آن‌ها بیش از دویست جلد کتاب تألیف و تدوین و ترجمه کرده است. آثار او به‌زبان‌های اردو، فارسی، عربی و پنجابی است. آثار فارسی او از این قرار است: ارمغان امینیه که منظومه‌هایی در مدح محمدامین نوشاهی است (لاهور، ۱۹۵۷م)؛ استنباه فی القاب‌النوشاه که مجموعهٔ سه‌هزار لقب نوشه‌گنج بخش است؛ اعجازالتواریخ که مجموعهٔ قطعات تاریخی است (راولپندی، ۱۳۹۶ق)؛ بیان‌الاسفار که گزارش برخی سفرهای او است؛ عواقب‌المناقب تعلیق ثواقب‌المناقبِ محمدماه صداقت کنجاهی؛ قسطاس‌القادریه بموازنهٔ قرطاس‌النقشبندیه در برتری طریقهٔ قادریه بر نقشبندیه؛ کلمات طیبات که مجموعهٔ گفتارهای نوشه گنج‌بخش است؛ فیض چشتیه در گزارش دیدار با پیر فضل‌شاه چشتی. کتاب‌های فارسی که به‌اهتمام او تدوین شده است به این شرح است: انشای نورالله؛ رقعات نورالله؛ مکتوبات نورالله که هر سه کتاب از نورالله نوشاهی است؛ تاریخ‌نامهٔ قلعهٔ رهتاس از نویسنده‌ای ناشناس (لاهور، ۱۹۷۰م)؛ تشریف‌الفقرا و کشکول نوشاهی که هر دو از فقیر غلام محی‌الدین لاهوری است؛ کلیات اشرف فاروقی منچری؛ لطایف گل‌شاهی از گل‌محمد نوشاهی؛ لغات نوشاهی از قل‌احمد نوشاهی. اثر جاودانی او شریف‌التواریخ به‌زبان اردو است که در حدود هشت‌هزار صفحه است. در این کتاب تاریخ عرفان و علم و ادب چهارصد سالهٔ طریقهٔ نوشاهیه آمده است. شرافت نوشاهی کتابخانهٔ نفیسی تشکیل داده بود که در آن حدود پانصد نسخهٔ خطی و حدود ده‌هزار کتاب چاپی نگه‌داری می‌شود. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ نوشاهی به‌نام فهرست مخطوطات کتاب‌خانهٔ نوشاهیه در اسلام‌آباد چاپ شده است (۱۹۸۹م).

منابع: شریف‌التواریخ، ۲/۴۱۲-۴۵۱؛ ۳(۱۰)/۲۱۹-۲۵۷؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲/۱۵۹-۱۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۷۹؛ ۱۱/۱۰۶۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۲۶۰.

نوشاهی

شرح تحفهٔ مرسله (šarh-e.toh.fe-ye.mor.sa.le)، ترجمه و شرح فارسی عبدالغفور، صوفی و شاعر، بر تحفةالمرسلهٔ مرادش محمدبن فضل‌الله نایب رسول‌الله برهانپوری (ح۹۵۲ق/۱۵۴۵م ــ ۱۰۲۹ق/۱۶۲۰م)، در ماوراءالطبیعه. این ترجمه از اصل عربی به‌دستور خود نویسنده و در زمان حیاتش انجام گرفته است. مترجم شرح و دیباچه‌ای به‌نثر آمیخته به‌نظم

نیز بدان افزوده و کار ترجمهٔ آن‌را در ۹۹۹ق به پایان رسانده است. این اثر که به وحدت وجود می‌پردازد، نخست مراتب هفتگانهٔ وجود را برمی‌شمرد و سپس به اسما و صفات کامله می‌پردازد. نسخه‌های خطی این اثر به‌شمارهٔ N.M.1965-210/9 در موزهٔ ملی کراچی، به‌شمارهٔ ۷۱۶۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و به‌شمارهٔ 69-1266 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴۰/۳-۱۳۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۶۱/(۲)۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۴۹-۱۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۷۶/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۶۲/۵-۳۶۴؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 609-610; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 5-6; *Mughals in India*, 4.

اسماعیل‌پور

شرح وردالمریدین ← دستورالسالکین

شرف‌الدوله شرف‌الملک غالب جنگ محمدغوث ← محمدغوث مدراسی

شرف‌الدین بافقی (ša.ra.fod.din-e.bāf.qi)، علی، ـ قزوین ۹۷۴/۹۷۸ق، شاعر ایرانی. وی از مردم قصبهٔ بافق در میان یزد و کرمان بود. به همین جهت برخی او را یزدی و برخی کرمانی گفته‌اند. از یزد به شیراز رفت و در آن‌جا به کسب دانش پرداخت. گویند پس از آن به هند رفت و از بزرگان آن‌جا توجه و احترام فراوان دید. از سرگذشت وی در هندوستان آگاهی در دست نیست. پس از بازگشت به ایران، به دربار شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) پیوست و از نزدیکان و ستایشگران وی شد. وی در رویداد قتل بایزید، برادر سلطان‌سلیم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ق) و چهار فرزندش، رباعی سرود و به حضور شاه‌تهماسب فرستاد. وحشی بافقی (ـ ۹۹۱ق) از شاگردان او بود. وی از بازماندگان شرف‌الدین علی یزدی و از مصاحبان سام‌میرزا و دایی فخرالدین احمد بافقی بود. در قصیده و غزل دست داشته و قصاید بسیار در مدح شاه‌تهماسب سروده است. اشعاری از مولانا جامی را نیز جواب گفته است. وی صاحب دیوانی در ۴۰۰۰ بیت است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۶۲۱/۳-۶۲۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۶۲/۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۶۸؛ تحفهٔ سامی، ۸۳-۸۴؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۷۱-۱۷۲؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۶۶-۱۶۷؛ تذکرهٔ شاعران کرمانی، ۳۰۹-۳۱۰؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۳۴-۳۵؛ تذکرهٔ طلعت، ۱۱۹؛ جامع مفیدی، ۲۷۳/۳-۲۷۵؛ الذریعه، ۵۱۰/۹-۵۱۱؛ روز روشن، ۴۱۷-۴۱۸؛ ریحانة‌الادب، ۱۹۶/۳-۱۹۷؛ ستارگان کرمان، ۲۴۲-۲۴۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۵۹، شمارهٔ ۲؛ مجمع‌الخواص، ۱۸۵-۱۸۶؛ منتخب‌الاشعار، ۶۹؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۰؛ نگارستان سخن، ۴۸.

مرادی

شرف‌الدین بخاری (ša.ra.fod.din-e.bo.xā.ri)، شیخ شرف‌الدین تو‌أمه / ابوتوّامه، ـ ۷۰۰ق، صوفی و عالم دینی و شاعر فارسی‌گوی. از مردم بخارا بود. در خراسان درس خواند. در علوم دینی رایج بسیار مهارت داشت. فقیه و محدّث حنفی بود و کیمیا، علوم طبیعی و علوم غریبه را نیز نیکو می‌دانست. به دهلی رفت و در میان مردم محبوبیت فراوان به دست آورد، ولی گویا چون سلطان غیاث‌الدین بلبن فرمانروای دهلی (۶۶۴-۶۸۶ق) یا علمای دهلی به محبوبیت وی در میان مردم رشک می‌ورزیدند ناگزیر به ترک آن شهر شد و به سونارگائون در بنگال رفت (ح۶۶۸ق) و در آن‌جا خانقاه و مدرسه‌ای بنیاد نهاد که شاگردانی از نواحی مختلف شبه‌قاره بدین مدرسه رفت و آمد می‌کردند. از جمله شاگردانش، شیخ‌شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری بود. وی در دورهٔ حکمرانان بنگال، ناصرالدین محمود بغراخان (۶۸۱-۶۹۱ق) و پسرش رکن‌الدین کیکاوس (۶۹۱-۷۰۲ق)، در آن سرزمین می‌زیست. از آثار وی یا اثر منسوب به او، نام حق است. به‌باور برخی پژوهشگران، این اثر را یکی از شاگردان شرف‌الدین سروده و در آن از او یاد کرده است. نام حق / فقه منظوم / آداب نماز / مقدمة‌الصلاة در ۱۷۰ بیت در ده باب (طهارت و وضو، شکننده‌های وضو، غسل، واجب‌کنندهٔ غسل، تیمم، نماز، نمازهای شبانه‌روزی، سنت‌های مؤکده، روزه، کفارهٔ روزه) است، در ۶۹۳ق سروده شده و از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده و بارها و از جمله در لاهور (۱۲۸۷ق) و کلکته (۱۸۵۱م) به چاپ رسیده است. نام حق را کسانی مانند قاضی اختیارالدین بن غیاث‌الدین تربتی هروی، معروف به

قاضی اختیار (ــ ۹۲۸ق)، عبدالواسع هانسوی، زاهد بسطامی، شیرمحمدبن محمد قریشی فاروقی و غلام محمد شفیع شرح کرده‌اند. آن را غلام مصطفی نوشاهی (ــ ۱۳۸۴ق) به زبان پنجابی و عبداللطیف لطیف به نثر اردو و سرمست به نظم اردو (در ۱۱۶۲ق) برگردانیده‌اند. به شرف‌الدین بخاری اثر دیگری به نام مقامات در تصوف نیز نسبت داده‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۰۲/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۵، ۳۵، ۳۶۹؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۶-۱۹؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۵۲، ۵۴، ۵۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۲۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۰۵/۱؛ ۳۵۲/۷ - ۳۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۲۹ - ۳۰۳۱، ۳۲۳۱، ۳۴۹۹؛ نزهةالخواطر، ۱۲۵/۱؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸ (۱۳۶۵ش)، صص۳۷،۳۹؛ ابوموسی محمد عارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به زبان و ادبیات فارسی» مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۲/۲؛ کلثوم ابوالبشر، «ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش»، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ص۷۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 4/153-155; *Contemporary Relevance of Sufism*, 111-112; *A History of Sufism in India*, 1/228-229,257,267;

برزگر

شرف‌الدین پانی پتی ← ابو علی قلندر پانی‌پتی

شرف‌الدین رامپوری (ša.ra.fod.din-e.rām.pu.ri)، علامه مفتی شرف‌الدین محمد حنفی، ــ ۱۲۶۸ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از دانشمندان نامی روزگارش بود و در فلسفه و منطق بسیار آوازه داشت و بیشتر عمرش را در رامپور، که نواب احمدعلی‌خان، والی رامپور (۱۲۰۹ ــ ۱۲۵۶ق)، وی را به منصب قضای آن شهر گماشته بود، به تدریس و افتا گذراند. شاگردان بسیاری از محضرش بهره بردند که از جمله می‌توان از شیخ ابی سعید بن صفی دهلوی، شیخ احمد سعید بن ابن سعید، شیخ محمدعلی رامپوری، شیخ محمد حسن بن ابی‌الحسن بریلوی، و عبدالقادر بن محمداکرم نام برد. رحمان‌علی، مؤلف تذکرهٔ علمای هند، می‌گوید که مفتی شرف‌الدین «داماد ملااحمد ولایتی بود و در سال ۱۲۵۶[ق]که از کلکته به رامپور می‌رفت در اثنای راه به فتحپور هنسوه بنا بر فاتحه‌خوانی قبر مولوی محمد سعید داماد خودش، که به درگاه سیدشاه راجی» مدفون بود در خانهٔ حکیم احسان‌علی‌خان، برادر بزرگ رحمان‌علی، فرود آمد (تذکرهٔ علمای هند، ۸۴ ــ ۸۵). از جملهٔ آثارش رسالهٔ حل‌الاشکال به فارسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود و احتمالاً همان رسالهٔ چهل مسئله به‌فارسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به شمارهٔ ق‌ف ۲۰ نگه‌داری می‌شود، چراکه در مقدمهٔ چهل‌مسئله، مؤلف آن می‌نویسد که «در ۱۲۴۰[ق] عده‌ای از علما و صلحای شاه‌جهان‌آباد روی چند مسئله اختلاف داشتند و دلایل می‌آوردند. اختلاف به طول کشید و هر دو گروه پیش نواب احمدعلی‌خان در مصطفی‌آباد / رامپور رفتند. اتفاقاً یک روز مؤلف کتاب، نیز در مجلس مباحثه شریک بود. نواب مذکور در تمام مسائل جواب قانع داد و همه تعجب کردند. بعداً نواب به مؤلف دستور داد که حل این اشکالات را به استناد قرآن و حدیث و کتاب‌های معتبر نویسد. نگارنده دستور را به جای آورد و جواب‌هایی راکه خود نواب ارتجالاً داده بود نیز در این رساله جای داده است.» درکتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو نیز دو اثر از مفتی شرف‌الدین با عنوان اجوبهٔ مسایل سی‌گانه (به‌شمارهٔ ردیف ۲۷) و شرح اجوبهٔ اسئلهٔ چهلگانه (به‌شمارهٔ ردیف ۱۰) نگه‌داری می‌شود که باید دید چه یگانگی‌ها یا جدایی‌هایی با رسالهٔ چهل مسئله یا حل‌الاشکال دارند. از دیگر آثارش: ۱ــ رساله در ردّ وهابیّه به فارسی که نسخه‌ای از آن درکتابخانه ندوةالعلمای لکنو (به‌شماره ردیف ۵) در دست است؛ ۲ــ رسالة فی اباحة ربح‌القرض من‌المقرض؛ ۳ــ سراج‌المیزان در منطق؛ ۴ــ شرح سلم.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۸۴ - ۸۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۷۹/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۵؛ نزهةالخواطر، ۲۱۱/۷ - ۲۱۲.

برزگر

شرف‌الدین سهاوری (ša.ra.fod.din-e.so.hā.va.ri)، شیخ شرف‌الدین فرزند قاضی شمس‌الدین، ــ ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در سهاور، روستایی بزرگ از توابع قنوج، به‌دنیا آمد. نزد حکیم رحم‌علی

سکندروی، مؤلف بضاعةالاطبا، درس خواند و چندی در ملازمت او به سر برد تا در پزشکی نامی یافت. وی کتاب مفردات هندی را برای دو پسرش علیم‌الدین و ولی‌الدین نوشت. این کتاب فرهنگ واژه‌های نادر و غریب هندی به فارسی است و دست‌نویسی از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۳۷۲/۳۶۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۵/۱۴؛ نزهة‌الخواطر، ۹۹۸/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/998.

برزگر

شرف‌الدین علی بافقی ← شرف‌الدین بافقی

شرف‌الدین کرمانی، علی ← شرف‌الدین بافقی

شرف‌الدین منیری (ša.ra.fod.din-e.man.ye.ri)، شرف‌الدین احمد، معروف به احمد منیری، فرزند یحیی منیری بهاری، منیر (نزدیک پتنا)، ۶۶۱ـ۷۸۲/۷۸۱ق، عارف چشتی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بیت‌المقدس بودند و از آن‌جا به‌هند کوچیدند و از مروجان اسلام در ناحیهٔ پتنا بودند. احمد در روزگار سلطان ناصرالدین محمود (۶۴۴ـ۶۶۴ق) به‌دنیا آمد. در جوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت و به‌همراه شیخ شرف‌الدین توأمه (ـ ۷۰۰ق) برای ادامهٔ تحصیلات به سنارگون رفت. در آن‌جا با دختر مولانا توأمه ازدواج کرد و پس از پایان تحصیلات، در ۶۹۰ق به منیر بازگشت، اما پس از چندی، در روزگار سلطان جلال‌الدین فیروز خلجی (۶۸۹ـ۶۹۵ق)، همراه برادر بزرگ خود، شیخ جلیل‌الدین، به دهلی رفت. وی که در جست‌وجوی مرشد کامل بود، نخست در دهلی به خدمت نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) و سپس در پانی‌پت به خدمت شرف‌الدین پانی‌پتی، معروف به بوعلی قلندر (ـ ۷۲۴ق)، رسید، اما سرانجام به شیخ نجیب‌الدین فردوسی (ـ ۷۳۲ق)، دست ارادت داد. شرف‌الدین پس از این‌که از مرشد خود، وصیت‌نامه، خرقهٔ خلافت و برخی تبرکات گرفت، از وی اجازه خواست تا به زادگاه خود بازگردد. چون در راه به دهکدهٔ بهار رسید، به‌سبب جذباتی که به وی دست داده بود، به جنگل بیهیا رفت و در آن‌جا پنهان شد. وی مدت سی سال پنهانی در جنگل بیهیا و جنگل راجگیر، به‌عبادت و ریاضت سرگرم بود. وقایع زندگی او در این سال‌ها ناشناخته است و اگر از این سال‌ها، مطلبی گفته یا نوشته‌اند، از اشاراتی است که خود بعدها درمجالسش در پاسخ به پرسش‌های مریدان گفته است. چون خبر وجود شرف‌الدین در جنگل راجگیر، به مردم شهر بهار رسید، مولانا نظام‌الدین مدنی از معتقدان او، برای یافتن وی به آن جنگل رفت. پس از رفت و آمدهای پی در پی معتقدان، وی بر آن شد تا خود روزهای جمعه به مسجد جمعهٔ بهار رود و به ارشاد و راهنمایی آنان بپردازد (۷۲۱ق). شرف‌الدین حدود ده سال به این رفت و آمدها ادامه داد، تا سرانجام به خواهش یارانش، حدود ۷۳۱ق در شهر ماندگار شد. در این هنگام سلطان‌محمد بن تغلق (۷۲۵ـ۷۵۲ق) حاکم دهلی، خانقاهی برای تدریس وی برآورد و ده راجگیر را نیز وقف فقرای خانقاه کرد. پس از درگذشت سلطان‌محمد و برآمدن فیروزشاه (۷۵۲ـ۷۹۰ق) به‌تخت شاهی، شیخ به دهلی رفت و فرمان سلطان‌محمد را دربارهٔ جاگیر راجگیر، به سلطان فیروز پس داد. شیخ منیری با سیدجلال‌الدین بخاری، معروف به مخدوم جهانیان (ـ ۷۸۵ق)، دوستی بسیار نزدیک داشت. زین بدر عربی، برهان بلخی و ابراهیم قوام‌الدین فاروقی که کتاب فرهنگ خود را، به یاد استادش، شرفنامهٔ منیری نامید، از مریدان وی بودند. پس از درگذشت شیخ، وی را در خارج شهر بهار در ساحل جنوبی رودخانهٔ پنچنا در کنار آرامگاه مادرش به‌خاک سپردند. از آثارش: مطالب‌الطالب / شرح آداب‌المریدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی (۴۹۰ـ۵۶۳ق) که وی آن را به‌خواهش یکی از مریدانش به‌نام اشرف‌بن‌رکن در ۷۶۵ـ۷۶۶ق، به‌فارسی نوشت. نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های بلخیه، برلن و بانکیپور نگه‌داری می‌شود. جزوی از این کتاب با عنوان شرح آداب‌المریدین در ۱۳۲۲ق، در پتنا به‌چاپ رسیده است؛ مکتوبات منیری که سه مجموعه نامه در تصوف و فقه اسلامی است: مکتوبات صدی که آن‌ها را به قاضی شمس‌الدین حاکم قصبهٔ جوسر (جوسه) نوشت و زین بدر عربی آن‌ها را در ۷۴۷ق گردآورده است؛ مکتوبات دوصدی که آن‌ها را اشرف‌بن رکن در ۷۶۹ق گردآوری کرده است؛ مکتوبات بیست و هشت که بازماندهٔ ۲۰۰ نامهٔ شیخ، در مدت بیست‌وپنج سال در پاسخ به نامه‌های شیخ مظفر است. گویا شیخ حسین‌بن معز بلخی برادرزادهٔ مظفر بلخی، آن‌ها را پس از درگذشت مولانا مظفر گردآورده است. نسخه‌ای از این مکتوبات به‌شمارهٔ N.M.1958-267/1 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ فواید

رکنی که منتخبی از مکتوبات وی است و آن‌را به خواهش مریدش رکن‌الدین گردآورد. نسخهٔ خطی از آن به‌شمارهٔ N.M.1972-33 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ رسالات وی که مشتمل بر موضوعات تصوف و اوراد و اذکار است، عبارتند از ارشادالسالکین و برهان‌العارفین / وجودیه دربارهٔ وحدت وجود که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۷۷۷۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد یافت می‌شود؛ مرآة‌المحققین در بیان آفاق و انفس و موضوعات آن برای ارشاد سالک که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ بلخیهٔ پتنا نگه‌داری می‌شود؛ ارشادالطالبین که سه نسخه از آن، در کتابخانهٔ بلخیه یافت شده است؛ رسالهٔ اوراد که شامل سه رسالهٔ اوراد خرد، اوراد اوسط و اوراد کلان است؛ رساله در هدایت حال؛ رساله در ذکر در شش فصل که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ پتنا هست؛ رسالهٔ مکیه / ذکر فردوسیه در موضوع ذکر؛ رسالهٔ وصول الی‌الله که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۴۸۸/۸/۱۴۲۸ در دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ وفات‌نامه در وقایع آخرین روز زندگی شیخ، گردآوردهٔ زین بدر عربی؛ عقاید شرفی در عقاید در چهارده فصل؛ فوائدالمریدین که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ پتنا نگه‌داری می‌شود؛ اجوبهٔ خرد / اجوبة‌الاسرار؛ اجوبهٔ کلان / اجوبهٔ زاهدیه / اجوبة‌الاسؤله / اجوبهٔ منیری / رساله در تصوف در شصت و هفت سؤال و جواب‌های آن که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ بلخیه یافت می‌شود؛ اشارات / اشارات شرفیه در سی و نه اشارهٔ مختصر در پاسخ به پرسش‌های مریدان در مسائل سلوک؛ ملفوظات شیخ که عبارتند از معدن‌المعانی که نخستین و مهم‌ترین مجموعهٔ ملفوظات شیخ است و زین بدر عربی، آن‌ها را در شصت و سه باب گردآورده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۳۶۰ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ خوان پرنعمت که در چهل و شش جلسه (از ۱۵ شعبان ۷۴۹ تا آخر شوال ۷۵۱ق) ادامه داشت و زین بدر عربی آن‌ها را گردآورده است. نسخه‌ای از آن، به‌شمارهٔ 1363 در کتابخانهٔ بادلیان یافت می‌شود؛ بحرالمعانی / فواید غیبی / کنزالمعانی که در سی و دو جلسه (از شعبان ۷۵۷ تا صفر ۷۶۰ق) تشکیل شد و زین بدر عربی آن‌ها را گردآورد. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بلخیه یافت می‌شود؛ گنج لایفنیٰ در سی و هفت جلسه که زین بدر عربی آن‌ها را تدوین کرد؛ ملفوظ‌الصفر در سی و یک جلسه؛ مونس‌المریدین در بیست و یک جلسه که صلاح مخلص داودخانی آن‌ها را مرتب کرد؛ مخ‌المعانی گردآوردهٔ زین بدر عربی (آگره ۱۳۲۱ق)؛ مغزالمعانی در سی و دو جلسه گردآوردهٔ سید شهاب‌الدین؛ اسباب‌النجات لغرقة‌العصاة گردآوردهٔ اشرف‌بن رکن؛ راحت‌القلوب به‌همراه رسالهٔ وفات‌نامه گردآوردهٔ زین بدر عربی.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۲۳ـ۱۲۸؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷۱۱/۲۱ـ۷۱۲؛ ایضاح‌المکنون، ۶۰/۱؛ بزم صوفیه، ۳۳۹ـ۳۹۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۸۷/۳، ۱۰۵۷؛ ۱۱۳/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۴/۱ـ۱۶۵، ۳۷۳ـ۳۷۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۲۵۸/۱ـ۲۵۹؛ ۷۲۵/۲، ۷۷۶؛ تذکرهٔ طلعت، ۱۲۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۴؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۹۱۲ـ۹۴۵؛ الذریعه، ۵۱۶/۹؛ ۱۴۲/۲۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۹۷؛ ریحانة‌الادب، ۲۰۱/۳؛ شمع انجمن، ۲۳۷؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، سید مطیع‌الامام، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۱۴ق؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۵۸ـ۱۵۹؛ شمارهٔ یک؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۲۳/۴، ۴۹۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۹/۳ـ۱۲۲۰، ۱۲۲۲ـ۱۲۳۸، ۱۴۹۷ـ۱۴۹۸، ۱۷۶۱، ۱۷۶۵، ۱۸۸۲، ۱۸۸۸، ۱۹۴۴ـ۱۹۴۶، ۲۰۱۱ـ۲۰۱۵، ۲۱۰۹ـ۲۱۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۲۲/۲، ۱۱۶۸، ۱۴۳۶، ۱۷۶۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷۵/۲ـ۷۷۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۶۹/۱ـ۴۷۰؛ نتایج‌الافکار، ۳۵۹ـ۳۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۲-۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۴۷ـ۲۴۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literatuer, 560-567.

حجتی

شرف‌اللغات (ša.ra.fol.lo.qāt)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی، نوشتهٔ میرحسن‌دهلوی. این کتاب در دورهٔ آصف‌الدوله پادشاه اوده (ــ۱۲۱۲ق) تدوین گردیده است. نگارنده در دیباچهٔ کتاب شرح‌حال خود را ننوشته، اما در بیتی به اتمام تألیف کتاب چنین اشاره کرده است: «عجایب کرده‌ام تاریخ پیدا ــ چه از تاریخ تاریخش هویدا.» شرف‌اللغات دارای سی‌هزار لغت به فارسی، عربی، ترکی و وراوردی است. لغت‌های این فرهنگ به ترتیبی تازه مرتب شده است، یعنی حرف آخر لغت باب و حرف نخست آن دفعه را تشکیل می‌دهد. این کتاب به سه دفتر تقسیم گردیده است: دفتر یکم آن مجموعهٔ واژگانی است که حرف‌های نخست آن‌ها مفتوح است؛ دفتر دوم و سوم دارای واژگانی است که حرف‌های نخست آن‌ها به ترتیب مکسور و مضموم است. هر واژه زیر دفعه‌ای گنجانیده شده که مربوط به تعداد حرف‌های آن است. برای نمونه واژهٔ عیادة زیر دفعهٔ پنج‌حرفی و واژهٔ

عیاذبالله ضمن دفعهٔ هشت‌حرفی معنی شده است. این شیوه گرچه ممکن است خوشایند برخی‌ها باشد، اما بی‌گمان برای خوانندگان در پیداکردن واژگان دشواری‌های بسیار به‌همراه دارد. همین دشواری در پیدا کردن واژگان مورد نظر برای خواننده، تمامی محاسن این فرهنگ را کم‌رنگ کرده است. در این کتاب بیشتر کلمه‌های مفرد آورده شده و نگارنده از آوردن اصطلاحات و واژگان مرکب، خودداری کرده است.همچنین واژگان داده شده، بدون اعراب‌گذاری بوده و شاهدی نیز برای آن‌ها آورده نشده است. نویسنده به واژه‌های عربی در این فرهنگ بیش از واژه‌های فارسی توجه کرده است. معنی واژگان نیز با همهٔ کوشش‌های میرحسن و شیوه‌ای که او در تدوین این کتاب در پیش گرفت، سبب گردید تا شرف‌اللغات در ردیف دیگر فرهنگ‌های ارزندهٔ فارسی گنجانیده نشود. از شرف‌اللغات نسخه‌ای خطی به شمارهٔ ۱۲۷۶ در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای دیگر که در ۱۲۱۹ق کتابت شده، نزد سیدمحمدعلی‌داعی‌اسلام مؤلف فرهنگ نظام نگه‌داری می‌شده است.

منابع: فرهنگ نظام، ۴۴/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۵-۱۲۶؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۷۱.

جهان‌تاب

شرف پهلواروی (ša.raf-e.pah.la.vā.ra.vi)، شاه محمد شرف‌الدین فرزند محمد هادی فرزند احمدی فرزند وحیدالحق هاشمی جعفری، رجب ۱۲۳۵ ــ ۳ ذوالحجهٔ ۱۲۸۹ق، صوفی قادری، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پهلواری‌شریف، روستایی در حدود ۱۵ کیلومتری عظیم‌آباد / پتنا، مرکز استان بهار هند، به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد پدرش محمدهادی (۱۱۹۹ ــ ۱۲۷۱ق) آموخت و سپس نزد دایی خود شیخ محمدحسین پهلواروی (محرم ۱۲۰۸ ــ ۱۲۷۸ق) فرزند شاه نعمت‌الله فرزند مجیب‌الله هاشمی جعفری به‌تحصیلات تکمیلی پرداخت و تحصیلاتش را در ۱۲۶۴ق به‌انجام رسانید. در ۱۲۵۳ق به شاه ابوالحسن فرد پهلواروی (۱۱۹۱ ــ ۱۲۶۵ق) فرزند شاه نعمت‌الله دست ارادت داد و در ۱۲۵۵ق از او در همهٔ سلسله‌ها اجازهٔ ارشاد گرفت. در سخن‌سرایی نیز از فرد اصلاح سخن می‌گرفت. در ۱۲۸۳ق حج گزارد و در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۸۶ق به سجاده‌نشینی خانقاه جنیدیه منصوب گشت. چون درگذشت پیکرش را در گورستان مجیبیهٔ پهلواری به خاک سپردند. شرف به فارسی و اردو شعر می‌سرود. در غزل‌سرایی به اسلوب پیشینیان، مانند حافظ، نظر داشت و به‌پیروی از آن‌ها شعر می‌گفت. از سروده‌های فارسی وی، دو مثنوی در نظم حلیهٔ پیامبر(ص) است. مجموعه‌ای از سروده‌های فارسی و اردوی شرف در کتابخانهٔ مجیبیهٔ پهلواری نگه‌داری می‌شود. از سروده‌هایش: «روزی که از نگاه من آن خوبرو گذشت ــ عقل و حواس آن‌چه که بود آن به او گذشت / جراح مرهمی دگر این کهنه ریش را ــ چاک دلم ز بخیه و کار رفو گذشت / سیراب گشت شهر تو و لاله‌زار هم ــ سیلاب چشم و خون دلم کو به کو گذشت / در دل نماند حسرت دنیا ز فیض عشق ــ کاین دل ز خود چو رفت ز هر آرزو گذشت / افشای راز عشق چنان شد فلک ز تو ــ کاین نوبتم رسید که بر آبرو گذشت / جور رقیب بر شرف از حد زیاده بود ــ شکر خدا که مُرد و از آن تندخو گذشت.»

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۱/۷؛ محمدسعید احمد شمسی، «خدمات دانشوران و صوفیان پهلواری شریف به ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص ۲۴-۲۷.

برزگر

شرف‌نامه، در تاریخ کرناتک ← **حفیظ‌الله‌خان**

شرف‌نامهٔ محمدشاه ← **رضای سرهندی**

شرفنامهٔ منیری (ša.raf.nā.me-ye.man.ye.ri) / فرهنگ ابراهیمی، فرهنگ فارسی به فارسی، تألیف شیخ ابراهیم قوام فاروقی. این فرهنگ، که مؤلف آن‌را به نام مرشد خود، سید شرف‌الدین احمد منیری (ــ ۷۸۲ق) تألیف کرده، با یک مثنوی ۹۲بیتی از مؤلف در حمد و نعت، و ستایش مرشد آغاز می‌شود. ترتیب کلمات آن بر اساس حرف اول و آخر لغات است. حرف اول لغت نشانگر باب و حرف آخر آن نشانگر فصل است و پیش از هر باب قصیدهٔ مربوط به آن باب دیده می‌شود. در این فرهنگ اعراب‌گذاری روی کلمات انجام گرفته و پیش از شرح معانی لغات، مطالبی پیرامون حروف تهجی فارسی و معنی حروف مفرد آمده است. در ضمن کلمات فارسی لغات عربی نیز شرح داده شده، و در مواردی بعضی از کلمات اردو در مقابل الفاظ فارسی به‌عنوان مترادف آن آورده شده است. در پایان هر فصل از این فرهنگ، الفاظ زبان ترکی نیز به‌چشم می‌خورد و گاهی مصطلحات هم جزو لغات آمده، اما شمار آن زیاد نیست. در این

کتاب، مانند سایر فرهنگ‌های شعری، دربارهٔ اشتقاق کلمات، و دستور زبان، مطلبی به‌میان نیامده، اما معانی لغات با تفصیل و همراه شواهد کامل شعری از شاعران زبان فارسی ــ از فردودسی تا حافظ ــ آورده شده است. در میان شواهد شعری، برخی از اشعار خود مؤلف نیز به چشم می‌خورد. وی در توضیح و معنی برخی لغت‌ها، اشتباهاتی نیز کرده است. در خاتمهٔ این فرهنگ مناجاتی آمده که در آن مؤلف آرزو کرده است، آرامگاهش در کنار مزار مرشدش باشد. این کتاب تاکنون چاپ نشده است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های معتبر جهان فراوانند. آن‌چه در نسخه‌های گوناگون، به‌گونه‌ای پیچیده و مبهم می‌نماید، تاریخ زندگی فاروقی و همعصر بودن با منیری و نیز تاریخ تألیف شرفنامه و سال استنساخ نسخ آن است که برخی زمان تألیف آن‌را در روزگار ابوالمظفر باربک‌شاه (۸۶۴ــ۸۷۹ق) فرمانروای بنگال از دودمان الیاس‌شاهی می‌دانند و برخی چون نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس که کهن‌ترین نسخهٔ آن است، سال ۸۳۴ق را، سال استنساخ آن می‌دانند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۲/۴ـ۱۱۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۳ـ۲۵؛ الذریعه، ۸۰۱/۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۲ـ۶۳؛ فرهنگهای فارسی، ۵۹ـ۶۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۱۵/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۹۷/۳ـ۱۹۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۷۳ـ۷۴؛ سعید هروی، «فرهنگ شرفنامهٔ منیری»، کیهان اندیشه، دورهٔ پنجم، شمارهٔ ۲۶، صص ۱۳۵ـ۱۴۳؛ کلیم سهسرامی، «بنگال کی ایک قدیم فارسی فرهنگ: شرفنامه»، دانش، تابستان ۱۳۶۷، شمارهٔ ۱۴، صص ۲۰۰ـ۲۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 248.

علیزاده

شرقی (šar.qi)، امیرالاسلام فرزند امیرالاسلام فرزند سراج‌الاسلام، کلکته ۱۹۰۳ ــ داکا ۱۹۷۹م، شاعر، ریاضی‌دان و موسیقی‌دان بنگلادشی. پدربزرگ وی در میان مسلمانان بنگال نخستین کسی بود که دانشنامهٔ لیسانس علوم انسانی گرفت. او سال‌ها در کلکته وکیل دادگستری بود. پدر شرقی نیز بازرس عمومی بخش ثبت اسناد و عضو شورای ملی (council of state) بود. شرقی نیز پس از به‌پایان بردن دورهٔ دبیرستان از دانشگاه کلکته در رشتهٔ علوم، ریاضی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. او سپس به‌تدریس ریاضیات در دانشکدهٔ اسلامیهٔ کلکته (مولانا آزاد کنونی) پرداخت. اما پس از چندی از کار تدریس کناره‌گرفت و پیشه‌ای تازه‌گزید و مأمور مالیات بر درآمد شد. شرقی پس از سال‌ها کار دولتی، به سمت رئیس مالیات بر درآمد در دورهٔ دولت پاکستان بازنشسته شد. او سخت شیفتهٔ دانش ریاضیات و موسیقی بود و در این زمینه‌ها به‌نگارش چندین مقاله پرداخت. شرقی به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در سخنوری از شاگردان وحشت کلکته‌ای، ناطق لکنویی و تمنای عمادی بود. سروده‌های او بیشتر در قالب غزل، قصیده و رباعی بود. شرقی مادهٔ تاریخ را بس نیکو می‌سرود، چندان‌که گویی او شعر و ریاضیات را با یکدیگر درآمیخته است. نمونه‌ای از سخن او است: «ز چشم ساقی‌ام میخانه در میخانه می‌بارد ــ که در چشمم هزاران ساغر و جام و سبو دارم.»

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۶۶ـ۳۶۷.

شرق هندی (šarq-e.hen.di)، سید محمدافضل، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. وی از مردم لکنو بود. برای زیارت به ایران آمد و با شاهزاده محمدقلی میرزای ملک‌آرا آشنایی داشت. شرق هندی نزد یوسف‌خان گرجی، ملقب به سپه‌دار عراق، از رجال دربار فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) خدمت می‌کرد. وی بیشتر دورهٔ زندگی خود را در سند و ایران گذراند. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: حدیقةالشعرا، ۸۴۲/۲؛ الذریعه، ۹/ ۵۱۸؛ مجمع‌الفصحا، ۵۳۶/۵؛ مصطبهٔ خراب، ۹۹ـ۱۰۰.

فتح‌نیا طبری

شریف آملی (šа.rif-e.ā.mo.li)، میرمحمدشریف، ــ ۱۰۱۵ق، عارف ایرانی. وی که ظاهراً به نقطویگری گرایش داشت در ۹۸۹ق در جامهٔ درویشی و قلندری از ایران گریخت و به هند رفت. جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و بزرگان و دانشمندان درگاهش وی را گرامی داشتند. جلال‌الدین اکبر وی را از جامهٔ دوریشی بیرون آورد و امارت و منصب هزاری بخشید. در ۹۹۳ق به امینی صدارت کابل رسید و در ۱۰۰۲ق در ولایت بهار بود. در آغاز جلوس جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) منصب دوهزار و پانصدی یافت. وی را به تیزبحثی و هوشمندی ستوده‌اند و گویند «تتبع کلام صوفیه و حالات محققین بسیار کرده بود.» در کتابخانهٔ ملک منظومه‌ای به‌شمارهٔ

۵۶۸۵/۳۷ با تاریخ ۱۰۱۰ق به‌نام سؤالات میر سید شریف در حکمت و تصوف نزدیک ۱۱۰ بیت وجود دارد که ظاهراً از همین شریف آملی است. وی را نباید با ملامحمد شریف آملی (ـ ۱۱۰۵ق) فرزند شیخ حسن آملی که با طالب آملی نسبت داشت و در اصفهان درس خواند و به هند کوچید و در خدمت ابراهیم‌خان (ـ ۱۱۲۱ق)، فرزند علی‌مرادخان و از امرای بلندپایهٔ دولت گورکانی هند، به‌سر می‌برد اشتباه کرد.

منابع: اکبرنامه، ۷۴۴/۳، ۸۳۴؛ تاریخ ادبیات مازندران، ۱۲۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۰۵-۲۰۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۸۷؛ جهانگیرنامه، ۲۸-۲۹؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۴۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۵۱/۱؛ صبح گلشن، ۲۲۲-۲۲۳؛ طبقات اکبری، ۴۵۱/۲؛ عالم‌آرای عباسی، ۴۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۷۴۹، ۲۹۲۲؛ کاروان هند، ۶۲۱-۶۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۳-۸۱۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۸.

رسولی

شریف‌النسابیگم انصاری (ša.ri.fon.ne.sā.bey.gom-e.an.sā.ri)، فرزند محمدمعین‌الدین‌خان انصاری، حیدرآباد هند ۱۹۳۸م ـ ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی و دبیرستانی، در ۱۳۲۷ش در رشتهٔ ادبیات دیپلم گرفت. در ۱۳۲۹ش کلاس دوازدهم را در دانشکدهٔ بانوان به پایان رسانید و از همان دانشکده دانشنامهٔ لیسانس گرفت. در ۱۳۵۶ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان حیات و تصنیفات ابوطالب کلیم همدانی، موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. چندی در مجلهٔ آئینهٔ هند (چاپ تهران) به‌کار سرگرم بود. پس از بازگشت به کشورش در دانشگاه عثمانیه به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت و ریاست گروه فارسی دانشگاه را عهده‌دار شد. در ۱۳۶۷ش بازنشسته شد. شریف‌النسا در ۱۹۸۹م نشان استاد ممتاز و در ۱۹۹۱م از رئیس‌جمهوری هند نشان درجهٔ دو علمی گرفت. در ۱۹۹۲م رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی و در همان سال شورای گسترش زبان فارسی در تهران به او تشویق‌نامه اعطا کردند. شریف‌النسا عضو انجمن استادان زبان فارسی سراسر هند، مرکز تحقیقات زبان فارسی در دهلی، انجمن ایران در کلکته، کنگرهٔ شرقی سراسر هند در پونا، گروه فنون دانشگاه عثمانیه، کلکته، دهلی، بهوپال و عضو وابستهٔ مجلهٔ ایندو ایرانیکا است. وی در کنگره‌های استادان زبان و ادبیات فارسی در داخل و خارج کشور شرکت جست و بیست و سه مقاله از وی در این کنگره‌ها ارائه شده است. از وی مقالات فراوانی با نام‌های گوناگون به‌زبان‌های فارسی و اردو در مجلات علمی، به‌ویژه مجلهٔ دانشگاه عثمانیه، به‌چاپ رسیده است. از استادان وی پروفسور نظام‌الدین، کلیم‌الله حسینی، غلام دستگیر رشید و رضیه اکبر را می‌توان برشمرد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: شرح احوال و آثار کلیم همدانی همراه با متن انتقادی دیوان او (حیدرآباد، ۱۹۶۱م)؛ تصحیح متن حدائق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین اثر علی بن طیفور بسطامی به‌فارسی (دهلی، ۱۹۸۴م)؛ «نقش فرنگیس در شاهنامه» (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ «روابط فرهنگی بین سلاطین قطب‌شاهی و شاهان صفوی» (دهلی، ۱۹۸۲م)؛ تصحیح تاریخ عادل‌شاهی اثر سید قاضی نورالله به‌فارسی (حیدرآباد دکن، ۱۹۹۱م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۸-۲۷۹؛ فارسی آموختگان، ۲۹۵-۲۹۶؛ گنج‌شایگان، ۸۱؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۵۵، صص ۱۰-۱۱؛ مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد چهل و ششم، شمارهٔ ۱-۴، ۱۹۹۳م، صص ۱۲۰-۱۳۰؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۷۰.

رسولی

شریف تهرانی (sā.rif-e.teh.rā.ni)، محمدشریف پسر اعتمادالدوله غیاث‌الدین محمد پسر شریف‌الدین، ـ جمادی‌الاولی ۱۰۱۶ق، دولتمرد و سپاهی ایرانی، پدرش غیاث‌الدین محمد از مردم تهران بود و پس از مرگ پدر خود محمدشریف (۹۸۴ق) با دو پسر خود (یکی آصف‌خان ابوالحسن و دیگری گویا همین محمد شریف) به هند کوچید و به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) راه یافت و در آغاز پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ق) خطاب اعتمادالدوله یافت و پس از ازدواج دخترش نورجهان‌بیگم مهرالنسا با جهانگیر (۱۰۲۰ق) به مقام وکالت کل رسید. محمد شریف «به‌غایت خوش طبیعت، عالی همت، بزرگ‌منش، خوش صحبت، [و] کامل بود و قابل» (عرفات‌العاشقین). تقی اوحدی در زمان ورودش به هند که در ۱۰۱۵ق اتفاق افتاد، در لاهور وی را دیدار کرد. وی از مصاحبان و دوستان خسرو، پسر بزرگ جهانگیر، بود و پس از شکست و

دستگیری خسرو، با همدستی چند تن دیگر در پی رهانیدن خسرو از بند و برداشتن وی به شاهی برآمد. اما نقشهٔ آنان برملا گردید و به فرمان جهانگیر، محمدشریف را با چند تن از همدستانش به دار کشیدند.

منابع: اقبال‌نامهٔ جهانگیری، ۳۰، ۳۱؛ جهانگیرنامه، ۷۱؛ کاروان هند، ۶۲۴ ـ ۶۲۵.

برزگر

شریف حسین قاسمی ←قاسمی، شریف‌حسین

شریف‌خان دهلوی، محمدشریف ← محمدشریف‌خان دهلوی

شریف شوشتری (ša.rif-e.šuš.ta.ri)، میرسیدشریف پسر قاضی نورالله شوشتری، ۹۹۲ ــ آگره ۵ ربیع‌الاول ۱۰۲۰ق، دانشمند دینی و شاعر ایرانی. پسر بزرگ قاضی نورالله* شوشتری بود و در ایران به دنیا آمد. در خردسالی همراه پدرش به هند رفت. برخی مقدمات علوم را نیز نزد پدر آموخت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به ایران بازگشت و «اکثر کتب متداوله را از سید محقق میرتقی‌الدین محمد نسّابهٔ شیرازی استفاده نموده و برخی از شرح اشارات را در خدمت سید همدان میرزا ابراهیم همدانی گذرانیده و تهذیبِ حدیث را در ملازمت ملاعبدالله شوشتری مقابله نموده و ارشاد فقه و قواعد را در خدمت زبدةالمجتهدین شیخ بهاءالدین محمد [عاملی] خوانده و جناب شیخ برای آن سید ستوده سیر اجازهٔ کتب اربعهٔ حدیث و سایر کتب فقه و جمیع مصنّفات خود نوشته.» (فردوس، ۳۷ ــ ۳۸) در ۱۰۱۲ق به درجهٔ اجتهاد رسید و زمانی پیش از کشته شدن پدرش (۱۰۱۹ق) به آگره / اکبرآباد بازگشت. کشته‌شدن پدرش تأثر وی را سخت برانگیخت و این رباعی را در رثای پدر سرود: «گر خون تو ریخت خصم بدگوهر تو ــ شد خون تو سرخ‌رویی محشر تو / سوز دل از آن که کشته گشتی و چو شمع ــ جز دشمن تو نبود کس بر سر تو.» از میان آثارش از حاشیهٔ تفسیر بیضاوی، حاشیهٔ مبحث جواهر حاشیهٔ قدیم، حاشیهٔ شرح مختصر عضدی، حاشیهٔ حاشیهٔ مطالع و رساله‌ای «مشتمل بر نه بحث از فنون متعدده» یاد کرده‌اند که هیچ‌یک از این کتاب‌ها، که چنان‌که از عناوینشان برمی‌آید به‌عنوان متون درسی سطوح عالی آموزشی تألیف شده بودند، به‌جا نمانده‌اند.

منابع: فردوس، ۳۷ ـ ۳۹؛ کاروان هند، ۶۲۵؛ مطلع انوار، ۳۰۹ـ۳۱۰؛ *A Socio-intellectual History of the Isna 'Ashari shi'is in India*, 1/1-2.

برزگر

شریف کاشانی (ša.rif-e.kā.šā.ni)، محمد شریف، ــ ۱۰۳۷ق، شاعر ایرانی. از قریهٔ بادقان کاشان بود. در آغاز با دوزندگی روزگار می‌گذرانید و در همان حال در فراگیری فنون شاعری می‌کوشید تا در شاعری نامی برآورد. در ۹۹۴ق در جامهٔ درویشی و قلندری زادگاهش را ترک گفت. نخست به سیستان رفت و دو سالی در آن جا ماند. سپس رهسپار هرات شد و چون این شهر در ۹۹۶ق به محاصرهٔ سپاهیان عبدالله خان ازبک (۹۹۱ ــ ۱۰۰۶ق) در آمد، راه هند پیش گرفت. در زمین‌داور به خدمت رستم میرزای صفوی رسید و در سند به درگاه عبدالرحیم‌خان خانان (ــ ۱۰۳۶ق) که تازه آن‌جا را گشوده بود (۱۰۰۰ق) راه یافت. آن‌گاه چندی به گشت و گذار در هند پرداخت و باز نزد خان‌خانان بازگشت و پنج سالی را در ملازمت وی سپری کرد. سپس عازم دکن شد و به ملازمت فرمانروای گلکنده محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۵ ــ ۱۰۲۰ق) رسید و از آن پس در خدمت او و جانشین وی محمدقطب‌شاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) به سر می‌برد. شریف شاگرد محتشم کاشانی بود و شمار اشعارش از غزل و قصیده و قطعه و رباعی را بیش از ده‌هزار بیت گفته‌اند. غزل را نیکو می‌سرود و در اشعارش بیشتر از حافظ شیرازی پیروی می‌کرد. از دیوان شریف دو نسخه در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، یکی به‌شمارهٔ ۷۷ دیوان (۱۳۸۰) و دیگری به شمارهٔ ۱۱ قصاید (۱۴۷۶) شامل قصاید و مثنوی وی، نگه‌داری می‌شود و میکروفیلم دیوان وی که از نسخهٔ دیوان هند گرفته شده در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد (به‌شمارهٔ ۴۵ بخش ۲) در دست است. همچنین در فهرست اشپرنگر از دستنویس‌های کتابخانهٔ شاهان اوده، نسخه‌ای از دیوان شریف کاشانی معرفی شده که دارای غزلیات (نزدیک ۴۹۰۰ بیت)، رباعیات (حدود ۵۶۰ بیت)، قصاید و قطعات و ترجیعات (حدود ۵۶۰۰ بیت) در ستایش امامان، محمدقطب‌شاه، عبدالرحیم خان‌خانان، حکیم همام و دیگران، و مثنوی خسرو و شیرین نزدیک ۲۸۰۰ بیت است.

منابع: آتشکده، نیمهٔ دوم، ۴۲ ـ ۴۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۹۷/۵؛ الذریعه، ۵۲۲/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۳۵۰/۱؛ شام غریبان، ۱۴۰ ـ ۱۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۷۹/۳ ـ ۲۳۸۰؛

کاروان هند، ۶۲۶ ـ ۶۳۳؛ مآثر رحیمی، ۸۱۱/۳ ـ ۸۴۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۳۹/۳-۱۰۴۰؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۰۲ ـ ۱۰۴؛ نگاهی به ادب فارسی در هند، ۴۲۶؛ همیشه بهار، ۱۳۶؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the libraries of the king of Oudh, 26,124,567; *Dictionary of Indo-persian literature,* 562; *Mughals in India.* 442.

برزگر

شریفی شیرازی (ša.ri.fi-ye.ši.rā.zi)، میرمرتضی، - ۹۷۴ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر ایرانی. از نوادگان میرسید شریف جرجانی (ـ ۸۱۶ق) بود. در زادگاهش شیراز و جاهای دیگر درس خواند و در علوم عقلی و نقلی، مانند ریاضی و منطق و کلام و حدیث، استادی یافت. منطق و حکمت را از شیخ عبدالصمد بغدادی و حدیث را از سید میرکشاه فراگرفت. سپس مدتی به صدارت خراسان مأمور گردید. در ۹۶۰ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و در مکه از ابن حجر حدیث آموخت و از او اجازهٔ تدریس گرفت. در بازگشت از سفر حج، به هند رفت. نخست در دکن (جنوب هند) رحل اقامت افکند و ظاهراً مدتی در آن‌جا به صدارت اشتغال داشت. سپس به آگره / اکبرآباد رفت و در ۹۷۱ق به ملازمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۴ ـ ۱۰۱۴ق) رسید و «بر اکثری از علما و فضلای سابق و لاحق تقدیم یافت و به درس علوم و حکم اشتغال داشت تا در ۹۷۴... به روضهٔ رضوان خرامید. نعش او را از جوار میر خسرو علیه‌الرحمه به‌مشهد بردند و میر محسن رضوی این تاریخ یافت: رفت تا میر مرتضی از دهر ـ علم گویا ز نسل آدم رفت / بهر تاریخ رفتنش محسن ـ گفت: "علامه‌ای ز عالم رفت".» (منتخب‌التواریخ، ۳۲۰/۳) چنان‌که از سخن بدایونی برمی‌آید، شریفی را، پس از مرگ، نخست در کنار امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق) به خاک سپردند، سپس بر اثر اعتراض شیخ عبدالنبی مخدوم‌الملک و دوستانشان که معتقد بودند شریفی ایرانی شیعی را نباید درکنار امیر خسرو هندی سنی به‌خاک سپرد، اکبر به‌رغم میل خود ناگزیر گردید تا فرمان دهد پیکر شریفی را از آن‌جا برداشته، به‌جای دیگر، یعنی مشهد ببرند و به‌خاک سپارند. خود بدایونی در این‌باره می‌نویسد: در این سال [۹۷۴ق] علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین سرای مجازی درگذشت و اولاً در دهلی در جوار مرقد میرخسرو علیه‌الرحمه مدفون گشت، و ثانیاً چون صدر و قاضی و شیخ‌الاسلام به عرض رسانیدند که میرخسرو هندیست و سنی، و میر مرتضی عراقیست و رافضی، در این که میر خسرو از صحبتش متأذّی خواهد بود هیچ شکی نیست، روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم؛ بنابر آن [جلال‌الدین اکبر] حکم فرمودند تا از آن‌جا کشیده به جای دیگر دفن کردند و این معنی حیف عظیم بر هر دو بود. چنان که مخفی نیست، و شخصی تاریخ فوت میر را این‌چنین یافته که "علم از علما رفته" و دیگر همین مادهٔ حروف را چنین بسته که "علامه‌ای از عالم رفت".» (منتخب‌التواریخ، ۹۹/۲). گویند شریفی فقه منظوم و دیوان غزلیات داشته است که این بیت از آن است: «خاطر جمع ز اسباب میسر نشود ـ تخم جمعیت دل تفرقهٔ اسباب است.»

منابع: بزرگان نامی پارس، ۶۸۶/۲ ـ ۶۸۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۰/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۲۳ ـ ۲۲۴؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۶۲/۳؛ الذریعه، ۵۲۵/۹؛ ۲۲۲/۲۴؛ روز روشن، ۴۲۱؛ شام غریبان، ۲۳۰ ـ ۲۳۱؛ کاروان هند، ۶۳۳/۱ ـ ۶۳۴؛ مطلع انوار، ۶۳۹ ـ ۶۴۰؛ منتخب‌التواریخ، ۹۹/۲؛ ۳۲۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۱/۴ ـ ۳۱۲؛ نگارستان سخن، ۹۴ ـ ۹۵؛ نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۲؛ هفت اقلیم، ۲۳۳/۱؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 63; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 439; *A Socio-intellectual History of the Isnā Asharī shī'īs in India,* 2/211-212.

برزگر

شطاری سراج‌الدین عبدالله بن کمال‌الدین بهلول ← عبدالله شطاری سندیلوی

شطاری، عمادالدین محمد عارف، عبدالنبی عثمانی ← عبدالنبی شطاری

شعرالعجم (šeɛ.rol.a.jam) / تاریخ شعرا و ادبیات ایران، در احوال شاعران و نقد آثار آنان و بررسی سیر تکاملی شعر و شاعری که ترجمهٔ فارسی تنقید شعرالعجم محمد شبلی نعمانی (ـ ۱۳۳۱ق) از سید محمدتقی فخر داعی گیلانی است. اصل کتاب

در اوایل سدهٔ چهاردهم هجری در پنج مجلد و به‌زبان اردو تألیف شد و در علیگر هند به‌چاپ سنگی رسید. مؤلف در سه مجلد نخست آن احوال شاعران و نمونهٔ اشعاری از آن‌ها را آورده است. جلد یکم از حنظلهٔ بادغیسی تا نظامی گنجوی، جلد دوم از کمال اسماعیل تا جامی و جلد سوم از بابا فغانی شیرازی تا ابوطالب کلیم، و در دو مجلد چهارم و پنجم به نقد شعر، تقریظ و انتقاد از اشعار شاعران یاد شده، پرداخته است. فخر داعی در سال‌های ۱۳۱۴ (جلد چهارم)، ۱۳۱۶ (جلد یکم)، ۱۳۱۸ (جلد پنجم)، ۱۳۲۷ (جلد دوم) و در ۱۳۳۴ق (جلد سوم) به ترجمه و چاپ مجلدات پنجگانهٔ این اثر در تهران همت گمارد. سپس دورهٔ کامل پنج جلدی آن در کتابفروشی ابن‌سینا به‌چاپ رسید. شبلی این اثر را برای دانشجویان لیسانس و فوق‌لیسانس فارسی نوشت. وی در بخش احوال شعرا خصوصیات خلقی، خصایل انسانی، جهان‌بینی و شیوهٔ تفکر هر شاعری را بررسی کرده و برای نگارش شرح حال شاعران به مطالعهٔ دقیق منابع قدیم و جدید، تحقیقات خاورشناسان و مهم‌تر از همه دیوان‌ها و آثار همان شعرا پرداخته است. برابر بررسی ناقدان شعرالعجم، از جمله حافظ محمود شیرانی، مؤلف در انتساب برخی ابیات به شاعران و نیز در برخی مطالب مربوط به سرگذشت آنان، مرتکب اشتباه‌هایی شده است. مثلاً برخی از ابیاتی که از آنِ رودکی نیست به وی نسبت داده، یا برخی مطالب در احوال فردوسی را به نادرست یادکرده است. انتقادات محمود شیرانی از تنقید شعرالعجم که به جلد یکم آن محدود می‌شود، از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷م در مقالاتی در مجلهٔ اردو به‌چاپ رسیده است. فخر داعی نیز این اشتباهات را گوشزد نکرده و بی‌کم‌وکاست در ترجمهٔ خود آورده است. اما بیشترین اهمیت کتاب به‌خاطر نقدهای ادبی آن است. مثلاً، برداشت‌ها و تحلیل‌هایی از اشعار فردوسی، مقایسهٔ شیوهٔ داستان‌سرایی فردوسی و نظامی، تطبیق اصول داستان‌سرایی شاهنامه با جدیدترین نظریه‌ها در این باب و مقایسهٔ میان شاعران فارسی‌زبان، مانند سعدی و حافظ، در غزل‌سرایی از نمونه‌های باارزش و با اهمیت این کتاب است که در نوع خود بی‌نظیر است. شبلی در مباحث بلاغی نیز مطالعهٔ فراوان داشته است؛ زیرا مطالبی که در این‌باره در جلد چهارم آورده، با دیدی تازه و شرح‌ها و مثال‌های کاملاً ابتکاری است. به‌هرحال، چون این اثر نظریات محققانهٔ یک دانشمند غیر ایرانی دربارهٔ شعرای فارسی‌زبان است، ارزنده و سودمند است. این کتاب پیش از آنکه به دست فخر داعی ترجمه شود، در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ق به همت فضلای افغانستان در کابل به‌فارسی ترجمه و چاپ سنگی شد. سرور گویا نیز مجلد سوم آن‌را در ۱۳۱۵ش در کابل به‌فارسی برگرداند.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۶۱/۲-۶۶۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۵؛ الذریعه، ۱۱۰/۴؛ شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۷۶/۳-۳۲۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۳؛ مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، ۹۶؛ محمدحسین مشایخ فریدنی، «شمس‌العلما شبلی نعمانی ایران‌شناس مشهور هند»، تحقیقات اسلامی، سال سوم، شمارهٔ ۱ و ۲، صص۵۶-۵۸؛ مهدی نوریان، «شعرالعجم»، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، صص۸۳-۹۰؛ حافظ محمود شیرانی، «نظامی گنجوی»، ترجمهٔ سید محمد یونس جعفری، قند پارسی، شمارهٔ ۵، زمستان ۱۳۷۱ش، صص۱۱۱-۱۵۴.

حجتی

شعرای فارسی‌زبان‌پیشاور (šo.a.rā-ye.fār.si.za.bān-e.pi.šā.var)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار یازده شاعر فارسی‌گوی پیشاور از نذیر حسین میرزا برلاس (۱۹۰۸م ــ). این تذکره رسالهٔ دکتری مؤلف است که در ۱۳۳۶ش / ۱۹۵۷م ارائه داده است. کتاب در یک مقدمه و چهار فصل است. مؤلف در مقدمه دربارهٔ سبب تألیف کتاب و روابط تاریخی و ادبی ایران و پاکستان و خاندان‌های ایرانی پیشاور و نخستین شاعر فارسی‌گوی آن دیار، خوشحال‌خان ختک، سخن گفته است. در فصل نخست سیر دگرگونی زبان و شعر فارسی در پیشاور از زمان‌های بسیار قدیم تا عصر حاضر را بررسی کرده است. فصل دوم دربارهٔ تأثیر و نفوذ اوضاع اجتماعی ایران در شهر پیشاور است. در فصل سوم ویژگی‌های شعر فارسی در شهر پیشاور بیان شده و در فصل چهارم شعرای معروف فارسی‌زبان پیشاور یاد شده است. هر فصل به‌چند عنوان تقسیم شده است. شرح حال شاعران به‌صورت جامع آمده و اغلب آگاهی‌های زندگی آنان را دربردارد. مؤلف در انتخاب کلام شاعران بر آن شده که نمونه‌هایی از قالب‌های گوناگون شعر یک شاعر را بیاورد. وی دربارهٔ سبک هر یک از شعرا بحثی جداگانه دارد، و این اثر نخستین تذکرهٔ فارسی است که به این موضوع پرداخته است. پیش از این کتاب، تنها در کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر، به‌سبک شعرا اشاره شده، ولی مؤلف در این‌باره به تفصیل سخن

نگفته است. شیوهٔ نگارش نذیر در این کتاب ساده و روان است و کتاب را به‌فارسی امروزی نوشته است. از شعرا به‌ترتیب زمانی یاد شده است، چنانکه با خوشحال‌خان ختک آغاز شده و به میرزا رضای همدانی پایان یافته است. مؤلف در آغاز کتاب منابع خود را نام برده است. این کتاب تاکنون چاپ نشده است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ شخصی پرویز ناتل خانلری نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۱/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۴۱/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۸۵-۶۹۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۳/۳.

سپاهی

شعر فارسی در بلوچستان ← انعام‌الحق کوثر

شعر فارسی و سلاطین و امرا (šeɛr-e.fār.si.va.sa.lā.tin va.o.ma.rā)، کتابی به فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار چهل و یک پادشاه و پانزده امیر شاعر به‌فارس از مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر عین‌السلطنه، متخلص به شاد* (سدهٔ چهاردهم هجری). مؤلف، صدراعظم دکن و از دانشمندان هندوستان و علاقه‌مند به زبان فارسی بود. این تذکره ابتدا به‌صورت سخنرانی در ۱۳۴۶ق در جامعهٔ معارف حیدرآباد دکن ایراد شده، سپس در دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۴۵/۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۷۰/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۷۸/۳؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۲۴/۳.

امیرهدائی

شعری کشمیری (šeɛ.ri-ye.kaš.mi.ri)، خواجه ابومحمد حسن کول، معروف به بچ کشمیری، فرزند خواجه صدرالدین، ۱۲۲۳ ـ امرتسر ۱۲۹۸ق، عارف قادری و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان قاضی میرعلی بخاری و از خاندان عنایت‌الله‌خان کشمیری بود و در سرینگر کشمیر می‌زیست. نزد خواجه‌محمد خلیل قادری فرزند عبدالغفور کشمیری درس خواند و در طریقت نیز بدو دست ارادت داد. پس از مرگ پدرش کشمیر را ترک گفت. مدتی را در لاهور و امرتسر گذراند و سپس به دهلی رفت (۱۲۵۶ق). در دهلی در مجالس مشاعره‌ای که در آنها شاعرانی مانند امام‌بخش صهبایی دهلوی و محمد مؤمن‌خان مؤمن و غالب دهلوی حضور داشتند، شرکت می‌کرد. پس از چندی از دهلی رهسپار کلکته و بنارس شد و سپس به کشمیر بازگشت. شعری، شاعری توانا بود و به‌ویژه قصیده و غزل را نیکو می‌گفت و در تاریخگویی بسیار مهارت داشت، چنان که تاریخ برخی رویدادهای مهم دوره‌اش، به‌خاطر همین مهارت در تاریخگویی در کلیات وی ثبت شده است؛ از جمله، وقتی ترکان عثمانی دژ سباستوپول را گشودند، شعری، قصیده‌ای که چندین مصرع آن دارای تاریخ بود، سرود و برای سلطان عبدالحمید عثمانی فرستاد. سلطان نیز او را با جایزه‌ای و خطاب «آفتاب هند» نواخت. گرچه شعری از سبک هندی پیروی می‌کرد، ولی اشعارش ساده و روان و گیرا است. دیوان شعری با عنوان مرآة‌الخیال به‌کوشش پسرش غلام احمد نامی در ۱۳۰۴ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است و غزلیات، رباعیات، ترکیب‌بند، قطعات، مفردات و متفرقات، ساقی‌نامه، تهنیت‌ها، قصاید، تواریخ و تقریظات را در بر می‌گیرد. از دیگر آثارش: مثنوی لعل و گوهر که در زندگی خودش کسی از او دزدیده است؛ منظومهٔ قصهٔ چهار درویش در ۱۱۰۰ بیت؛ گلزار خلیل (لاهور، ۱۲۹۰ق) در احوال و مناقب خواجه محمد خلیل کشمیری؛ زبدة‌الاخبار که در ۱۲۶۲ق آن را نوشته (امرتسر، ۱۲۸۲ق) و در علم مسالک و ممالک، در چهار باب است: ۱ــ احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشره و منازل قمر و غیره و مساحت کرهٔ ارض بالا جمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان، ۲ــ در بیان اسامی اکثر بلاد مشهوره به ترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً، موجب قرارداد مورخان ایران و توران، ۳ــ در بیان مساحت و تقسیم اربعهٔ زمین از آسیا و یورپ و افریکا و امریکا مطابق اخبارات انگریزی و ۴ــ در ایراد بعض عجائبات بحور جبال و وحوش و طیور جهان؛ تحفهٔ اکملیه که زندگینامهٔ اکمل‌الدین بدخشانی و جانشینان او است و به چاپ رسیده است؛ مکتوبات احمد کشمیری دربردارندهٔ نامه‌های شیخ احمد کشمیری (ــ ۱۲۷۸ق) که شعری گردآورده است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1958-955) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۵/۵ ـ ۳۰۳؛ تاریخ حسن، ۵۸؛ تحایف‌الابرار، ۳۵۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۰۶ ـ ۲۰۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۴۵۹/۱ ـ ۴۶۱؛ ۱۸۹۶/۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۱؛ الذریعه، ۵۲۷/۹؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۷۸/۳؛ ۱۳۳۷/۸ ـ ۱۳۳۸

و ۱۰۳۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۲۲، ۷۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۲، ۲۰۴۶، ۲۲۵۰-۲۲۵۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۲۵/۱ ـ ۳۳۰؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1046.

برزگر

شعیب اعظمی (šo.ayb-e.aɛ.za.mi)، فرزند حکیم محمد اسحاق، اعظمگر در ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۲م ـــ ، مترجم و ادیب هندی. وی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در مدارس محلی گذراند. سپس به دانشگاه آگره راه یافت و در رشتهٔ زبان و ادبیات اردو فوق لیسانس گرفت. پس از آن از دانشگاه اسلامی علیگر، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان فارسی گرفت. آنگاه تحصیلاتش را در دانشگاه دهلی پی گرفت و در ۱۹۷۲م، موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد. وی همراه با تحصیل در دانشگاه ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی بـه تـدریس فـارسی و عربی و علوم اسلامی سرگرم بود و با سمت استادی، ریاست گروه فرهنگ اسلامی، زبان عربی و زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی را نیز بر عهده داشت. در ۱۹۷۶م به‌مدت سه‌ماه در ایران به مطالعه و تحقیق پرداخت. از آثارش: پروانهٔ چراغ مزار خودیم ما به اردو (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ صحبت یار آخر شد به اردو که سفرنامه‌اش به ایران است (دهلی، ۱۹۷۷م)؛ تاریخ ادبیات فارسی در دورهٔ سلاطین تغلق بـه‌اردو (دهلی، ۱۹۷۷)؛ ترجمهٔ داستان ماهی سیاه کوچولوی صمد بـهرنگی بـه اردو (دهلی، ۱۹۷۷م) «شعر فـارسی در ادبیات صـوفی هـند» (لکنو، ۱۹۷۹م)، ترجمهٔ «عینکی شدم» رسول پرویزی به اردو (دهلی، ۱۹۸۲م) و ترجمهٔ «چند لطیفه از عبید زاکانی» به‌اردو (بمبئی، ۱۹۷۱م) نیز نوشته است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۷/۱-۴۸؛ حافظ‌پژوهان، ۱۱۴-۱۱۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۴-۳۷۵.

حجتی

شعیب عالم (šo.ayb.ā.lam)، فرزند تکیه احمد عبدالقادر، کیاکارای (مغرب تامیل نادوی هند) ۱۹۳۰م / ۱۳۰۹ش ـــ ، ادیب و فارسی‌پژوه هندی. در خانوادهٔ دانش و ادب زاده شد. خاندانش سرپرستی فرقهٔ صوفیهٔ عروضیهٔ قادریه را عهده‌دار بودند. تحصیلات مقدماتی، دینی و عربی را در مدارس فرقهٔ صوفیه در زادگاهش به‌پایان رسانید. در ۱۹۶۸م از دانشگاه پر دنیای سریلانکا، لیسانس زبان‌های انگلیسی، فارسی و عربی و در ۱۹۸۷م از دانشگاه کلمبیا پاسیفیک کالیفرنیا، دانشنامه‌های فوق لیسانس و دکتری گرفت. پس از مرگ پدرش سرپرستی فرقهٔ صوفیه را عهده‌دار شد. به‌زبان‌های تامیل، آروی، اردو ملایام وسینهالی آشنایی دارد. برای پژوهش‌های علمی به کشورهای سریلانکا، بلژیک، مالزی، سنگاپور، امارات متحدهٔ عربی، مصر و امریکا سفر کرده است. از استادان وی شیخ‌الحدیث عبدالرحیم، سید عبدالوهاب بخاری، اختر امام و شکری عبدالقادر را می‌توان یاد کرد. اثر مهم وی عربی، آروی و فارسی در سراندیب و تامیل نادو نام دارد که در ۱۹۹۳م به دریافت بالاترین نشان ملی هند در ادبیات عرب نایل گردید. این اثر که در دو جلد، بیست بخش و شصت پیوست است در ۱۹۹۳م در هند به چاپ رسیده و به‌زبان‌های هندی و عربی ترجمه شده است.

منبع: نامهٔ پارسی، سال یکم، شمارهٔ ۱، تابستان ۱۳۷۵، صص۱۹۸-۲۰۶.

رسولی

شفایی‌خان حیدرآبادی (še.fā.i.xān-e.hey.dor.ā.bā.di)، سید فضل‌علی / افضل‌علی، ـــ ۱۲۵۴ق، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. در شاه‌جهانپور به دنیا آمد و پرورش یافت. نزد عبدالعلی لکنویی درس خواند و سپس به بهار و از آنجا به مدراس رفت. نزد ملک‌الحکما حکیم‌احمدالله مدراسی پزشکی آموخت و مدتی در ملازمتش به سر برد تا آن‌که در پزشکی استاد و زبردست گردید. آن گاه رهسپار حیدرآباد دکن شد و به مهاراجه چندولعل شادان (ـــ ۱۲۶۱ق)، از وزرای بلندپایهٔ نظام‌های حیدرآباد دکن، و آصف‌جاه سوم سکندرجاه، نظام (فرمانروای) حیدرآباد (۱۲۱۸ ـــ ۱۲۴۴ق)، تقرب جست. سکندرجاه وی را به القاب شفایی‌خان و معتمدالملک، مفتخر ساخت و جاگیری با درآمد سالیانهٔ هفت‌هزار روپیه بخشید و نیز برای او مقرّری ماهانه تعیین کرد. شفایی‌خان، پزشکی بسیار ماهر بود و از او چند اثر به فارسی در پزشکی به جا مانده است. از آثارش: ۱ـ رساله در چوب چینی (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۴ق ف ۱۱۳) در یک مقدمه، در بیان اطلاع یافتن بر چوب چینی، و دوازده‌باب (۱ـ مزاج چوب چینی، ۲ـ

خوبی و بدی آن، ۳ــ چوب چینی در کدام امراض مفید است، ۴ــ در کدام فصلی باید به کار برد و در حین به کار بردن از چه چیز پرهیز باید کرد، ۵ــ پس از چوب چینی چه باید کرد، ۶ــ جوشانیدن و به‌کار بردن آن، ۷ــ قهوهٔ چوب‌چینی، ۸ــ سفوف آن، ۹ــ نقوع چوب چینی، ۱۰ــ عرق چوب چینی، ۱۱ــ حلواهای آن و ۱۲ــ مرهم و روغن‌های چوب چینی)؛ ۲ــ علاج‌الاطفال، (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1062) که شفایی‌خان آن‌را، در هفتاد باب، در ۱۲۵۲ق به نام مهاراجه چندولعل نوشته است؛ ۳ــ قوت لایموت (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1069)، در خوراکی‌ها، که این نیز به‌نام مهاراجه چندولعل نوشته شده و مشتمل بر هفت فصل (۱ــ مزاج و خواص فواکه، ۲ــ حبوب، ۳ــ لعوق، ۴ــ لحوم، ۵ــ البان، ۶ــ اقاویه و ابازیر؟، ۷ــ اغذیهٔ مرکبّه) است؛ ۴ــ میزان المزاج (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1961-1095) شامل هفت فصل (از آن میان: فصل ۵ــ استخراج مزاج مرکب، ۶ــ مزاج و قدر شربت ادویهٔ مفرده و ۷ــ اوزان) و یک خاتمه در متعلقات ترکیبات. شفایی‌خان، در دیباچهٔ این اثر، شاه‌سکندر ثانی (نواب سکندرجاه حیدرآباد دکن) را ستایش کرده است؛ ۵ــ شفائیه در حمیات.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ تاریخ آصفجاهیان، ۴۳۱ ـ ۴۳۴؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۳ـ۱۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۱/۱، ۶۴۸، ۶۹۳، ۷۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۶ ـ ۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۷/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 568.

برزگر

شفق (ša.fa.q)، هفته‌نامه‌ای به زبان فارسی که در سال ۱۸۸۰م در حیدرآباد دکن منتشر شده است. مدیریت این هفته‌نامه را شخصی به نام سیدحسن رضوی به عهده داشته است.

منبع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۳/۱.

مرتضوی

شفیعای یزدی ← دانشمندخان

شفیق اورنگ‌آبادی (ša.fiq-e.aw.rang.ā.bā.di)، لچهمی نراین / نارائن پسر منسارام پسر بهوانی‌داس غازی‌الدین پسر بالکشن عابدخانی، اورنگ‌آباد ۱۱۵۸ ــ حیدرآباد ۱۲۲۳ق، تاریخ‌نگار، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کهتری کپور بود و نیاکانش در پنجاب می‌زیستند. نیای او بهوانی داس همراه سپاه اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از لاهور به اورنگ‌آباد رفت و در آن شهر نشیمن گزید و در دستگاه حکام آن‌جا نام و اعتباری یافت و سرانجام هنگامی که پسر میانی‌اش منسارام، پدر لچهمی نراین، ده‌ساله بود، درگذشت. منسارام پس از مرگ پدر تحت مراقبت یکی از خویشان خود به نام لالاجسونت‌رای پرورش یافت و در دورهٔ نظام‌الملک آصف‌جاه (ــ ۱۱۶۱ق)، بنیادگذار دولت آصف‌جاهیان دکن، به «پیشکاری صدارت شش صوبهٔ [استان] دکن مأمور شد» (ح‌۱۱۵۰ق) و بعدها نیز «صمصام‌الدوله بهادر مرحوم اورنگ‌آبادی [شاهنوازخان خوافی، ۱۱۱۱ ــ ۱۱۷۱ق]... در ایام وکالت خود [۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۰ق] به سفارش حضرت آزاد [غلام‌علی آزاد بلگرامی] مدظله‌العالی او را به منصبی نواخت و پیشکاری بخشی‌الممالک دکن عنایت کرد.» منسارام مردی دانشمند و ادیب بود و اثر فارسی ضوابط دربار آصف‌جاه (ساخته در ۱۱۵۷ق) را از خود به جا نهاد. لچهمی نراین فارسی را در زادگاهش نزد شیخ عبدالقادر مهربان فراگرفت و از نوجوانی به سرودن اشعار فارسی و اردو پرداخت و از عبدالقادر مهربان تخلص صاحب یافت. در ۱۱۷۶ق به توصیهٔ استاد دیگر خود آزاد بلگرامی (ــ ۱۲۰۰ق) که لچهمی بدو سخت ارادت می‌ورزید و او را پیر خود می‌خواند، برای اشعار فارسی‌اش تخلص شفیق را برگزید، اما در اشعار اردو و هندی خود همچنان بر تخلص صاحب باقی ماند و نیز در بعضی بحور فارسی که شفیق در آن نمی‌گنجید، همچنان صاحب تخلص می‌کرد. به دستگاه آصف‌جاهیان پیوست و در دورهٔ وکالت و اقتدار نواب صمصام‌الدوله، به‌منصب و خطاب دولت چند مفتخر گشت. در شمار ملازمان نواب نظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۸ق) و پسرش عالی‌جاه درآمد و در ۱۱۷۷ق همراه عالی‌جاه به حیدرآباد رفت و در آن‌جا نشیمن گزید و گویا در همان‌جا درگذشت. از وی، آثار فراوانی به فارسی و اردو بجا مانده است. از آثارش: ۱ــ چمنستان شعرا به فارسی که آن را در ۱۱۷۵ق نوشته است (اورنگ‌آباد، ۱۹۲۸م) و در شرح احوال شاعران اردو است؛ ۲ــ گل رعنا* به‌فارسی که آن را در ۱۱۸۱ ــ

۱۱۸۲ق نوشته است و در شرح احوال شاعران فارسی‌گوی هند است. فصل دوم آن که در ذکر شاعران هندو است به‌کوشش انجمن ترقی اردوی حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است؛ ۳ـ تذکرۀ شام غریبان* به فارسی که آن را در ۱۱۹۷ق نوشته (کراچی، ۱۹۷۷م) و در شرح احوال شاعران فارسی‌گویی است که از سرزمین‌های دیگر به هند کوچیدند؛ ۴ـ تنمیق شگرف به‌فارسی که در ۱۲۰۰ق نوشته و در تاریخ دکن و مشتمل برگزارش‌های جغرافیایی و آماری دربارۀ صوبه‌های مختلف آن است؛ ۵ـ مآثر آصفی به‌فارسی که آن‌را در ۱۲۰۸ق نوشته (نسخه‌های موزۀ سالار جنگ حیدرآباد دکن به‌شماره‌های ۳۸۳ و ۳۸۴ فهرست) و در تاریخ آصف‌جاهیان حیدرآباد از خواجه عابد تا ۱۲۰۰ق است؛ ۶ـ حقیقت‌های هندوستان به‌فارسی (نسخه موزۀ بریتانیایی به‌شمارۀ or.205) شفیق این اثر را بر پایۀ اوراق مالیاتی قدیمی و کرم‌خورده‌ای که پدرش رای‌منسارام، دیوان نواب آصف‌جاه، در ۱۲۰۴ق از اورنگ‌آباد برای او در حیدرآباد فرستاده بود، نوشت. این اوراق را نیای شفیق تهیه را کرده و نظام‌الملک آن‌ها را بررسی و امضا کرده بود. او این کتاب را برای حامی خود ویلیام پاتریک، نمایندۀ مقیم بریتانیا در حیدرآباد، تألیف کرد. این اثر در چهارمقاله است: یک) کلیاتی از بررسی اوراق مالیاتی، دو) گزارش صوبه‌های هندوستان: دهلی، آگره، اله‌آباد، اوده، بهار، بنگال، اوریسه، مالوه، اجمیر، گجرات، ته‌ته، مولتان، لاهور، کشمیر، کابل، سه) گزارش صوبه‌های دکن: خاندیس، برار، اورنگ‌آباد، بیدر، بیجاپور و حیدرآباد، چهار) تاریخ مختصر و کلی شاهان مسلمان هند از معزالدین سام‌محمد غوری تا عالی‌گوهرشاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ ۱۲۰۲ق)؛ ۷ـ بساط‌الغنایم به فارسی که در ۱۲۱۴ق نوشته است (هند، ۱۳۱۴ق و حیدرآباد دکن ۱۳۲۲ق) و در تاریخ مراته‌ها از آغاز تا شکست آن‌ها به دست احمدشاه درانی در پانی‌پت در ۱۱۷۴ق است. شفیق این اثر را به خواهش سرجان ملکم نوشت و بدو پیشکش کرد. بساط‌الغنایم را غلام صمدانی‌خان‌گوهر به اردو و سرهنگ جی.دبلیو.واتسن به انگلیسی برگردانیده است؛ ۸ـ حالات حیدرآباد / احوال حیدرآباد به‌فارسی که در ۱۲۱۴ق نوشته (نسخۀ موزۀ بریتانیایی به‌شمارۀ Add.26263) و در توصیف شهر حیدرآباد و تاریخ مختصر آن شهر و گزارش صوبه‌های همجوار آن محمدآباد / بیدر و اورنگ‌آباد است؛ ۹ـ نخلستان (نوشته در ۱۲۱۸ق) که مجموعه‌ای از حکایات به‌پیروی از گلستان سعدی است؛ ۱۰ـ گلزار عشق؛ ۱۱ـ خلاصة‌الهند؛ ۱۲ـ مرآت‌الهند؛ ۱۳- مثنوی اقسام نسوان به اردو؛ ۱۴ـ خرقۀ صدپاره که اثری تعلیمی است؛ ۱۵ـ تذکرۀ باباگرونانک؛ ۱۶ـ سوسن ده‌زبان؛ ۱۷ـ امرت کنده؛ ۱۸ـ منظومۀ جواهر زواهر در جانب‌داری از آزاد بلگرامی؛ ۱۹ـ دیوان فارسی؛ ۲۰ـ دیوان اردو که نسخه‌ای از آن در کتابخانۀ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۵، ۱۰۱ـ ۱۰۴، ۱۰۶ـ ۱۰۷، ۱۶۳؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۳۸ـ۱۴۳؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۴۵۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۸/۳، ۱۹۹ـ۲۰۴، ۲۱۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶/۲ـ ۵۰، ۸۴۳؛ تذکرۀ شعرای پنجاب، ۲۰۷ـ۲۰۹؛ تذکرۀ فارسی‌گو شعرای اردو، ۹۵ـ۹۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳۹ـ۴۴۵؛ شام غریبان، مقدمۀ محمداکبرالدین صدیقی؛ شعرای اردو کی تذکری، ۲۷۱ـ۲۹۴؛ شمع انجمن، ۲۳۵ـ۲۳۶؛ صحف ابراهیم، ۸۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۷۷/۴؛ ۳۱/۱۰؛ ۷۶۱/۱۱ـ۷۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۸/۶ـ۴۵۸۹، ۴۶۹۰؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۲۱۲/۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۰؛ ۱۱۱۸/۲، ۱۱۴۶، ۱۲۲۵، ۱۲۳۲، ۱۲۶۱، ۱۳۳۰، ۱۳۴۴؛ گل رعنا، ۹۲ـ۱۱۵؛ نتایج‌الافکار، ۳۹۹ـ۴۰۱؛ نشتر عشق، ۸۴۷/۳ـ۸۴۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/171; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 237-238, 326-329, 589-560, 977-978, 1039; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/432-436; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 62; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 549; *Mughals in India*, 435-436.

برزگر

شکارنامۀ قطب‌شاهی ← لسان طبسی، سیدحسین

شکرالله‌خان خوافی، فرزند لطف‌الله‌خان ← خاکسار خوافی

شکرگنج، شیخ فریدالدین مسعود ← فریدالدین دهلوی

شکری لکنویی (šok.ri-ye.lak.nu.i)، کنور دولت سنگه پسر رتن سنگهٔ زخمی، لکنو ۱۲۱۸ق ـ پس از ۱۲۵۱ق، ریاضی‌دان و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نزد پدرش مهاراجه رتن سنگه زخمی (ـ ۱۲۶۷ق) که دولتمرد و شاعری نامدار بود، درس خواند و «در حداثت سن که هنوز در بهارستان سال ثامن عشره [۱۸] گامزن بود، از تحصیل علوم عربیه و حکمت و استعلام و دقایق زبان فارسی فارغ گردیده و در اقسام ریاضی، مهارت کلی به‌هم رسانیده، شب و روز به افاده و استفاده مصروف بوده، به جودت ذهن و اصابت رأی و انشا و نظم دفتر، معروف بوده است.» (ریاض‌العارفین، ۳۵۷/۱) رشتهٔ اصلی مورد علاقه‌اش ریاضیات بود و کتابی در حساب به نام تحفة‌الحساب نوشت. پس از آن به ترجمهٔ کتاب مبسوطی در اصول لگاریتم، ظاهراً از انگلیسی، به فارسی پرداخت. دست‌نویسی از متن کامل این ترجمهٔ او که عنوان آن لاگِ روم است در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود. از دیوان شکری نیز، که مجموعه‌ای از غزل، رباعی و مراثی است، نسخه‌ای در کتابخانهٔ تاگور دانشگاه لکنو در دست است. از دیگر آثار شکری، مثنوی افسانهٔ محبت (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۲۲۴) در ۱۰۶۱ بیت است که وی آن را در ۱۲۵۰ق برای تحفه به اهل ایران، به‌ویژه محمدصادق‌خان اصفهانی، متخلص به‌صادق، سروده است. شکری پدرزن آفتاب‌رای لکنویی، مؤلف ریاض‌العارفین، بود و گویا در جوانی یا میان‌سالی درگذشت.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۷؛ روز روشن، ۳۵۱-۳۵۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۵۷/۱؛ صبح گلشن، ۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۳۴۵؛ محمدتقی علی‌عابدی، «پارسی‌گویان هندوی لکنو»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص۱۸۲-۱۸۳؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ص۴۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 573.

برزگر

شکفتهٔ موسوی (še.kof.te-ye.mu.sa.vi)، صغری بانو، ۱۹۴۲م ـ　　، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. وی در ۱۹۶۸م / ۱۳۴۷ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان احوال و آثار امیرعلی شیر نوایی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. استاد راهنمای وی سید صادق گوهرین بود. پس از آن به کشورش بازگشت، سمت استاد و رئیس بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبان‌های نوین در اسلام‌آباد را عهده‌دار شد. وی اکنون مدیر مجلهٔ دانش از انتشارات رایزنی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان است. به‌زبان‌های اردو، فارسی، عربی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از مقالات وی «رابعهٔ قزداری، زن پیشقدم در شعر فارسی» راکه در مجلهٔ پاکستان به‌چاپ رسیده است می‌توان یادکرد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۶۷؛ فارسی‌آموختگان، ۱۸۶-۱۸۷؛ شهریار نقوی، «دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران»، هلال، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۹ (مسلسل ۸۶)، دی ۱۳۴۷ش، ص۲۷.

رسولی

شکیب اصفهانی (ša.kib-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمدعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست. از سادات اصفهان بود. گویا از زادگاهش به تهران و از تهران به شیراز رفت. در شیراز چندی در سرای محمدمهدی‌خان شحنه منزل کرد و با رضاقلی‌خان هدایت (ـ ۱۲۹۰ق) نیز صحبت داشت. وی برای دیدار دراویش و عرفا چندین‌بار به فارس، کردستان و عراق عجم و عرب سفر کرد. سپس به هندوستان رفت. خط شکسته را خوب می‌نوشت. بیشتر تذکره‌نویسان ایرانی وی را شاعری لاابالی دانسته‌اند. میرزا صالح در تذکرهٔ خویش او را در شمار شاعران کشمیر آورده است. برخی اشعار او در تذکره‌ها آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۸۰؛ حدیقة‌الشعرا، ۸۶۹/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۴۲؛ ریحانة‌الادب، ۲۳۳/۳؛ مجمع‌الفصحا، ۵۴۴/۵.

ضیایی

شکیبی اصفهانی (ša.ki.bi-ye.es.fa.hā.ni)، محمدرضا فرزند خواجه ظهیرالدین عبدالله، اصفهان ۹۶۴ ـ دهلی ۱۰۲۳ق، شاعر ایرانی. از تبار خواجه عبدالله امامی است. روزگار نوجوانی و جوانی را در شیراز و اصفهان به تحصیل گذراند. در ۳۴سالگی (۹۹۷ق) آهنگ هندوستان کرد و از اصفهان به لار و از آن‌جا به هرمز رفت. از هرمز با کشتی به احمدآباد گجرات و از آن‌جا به آگره، نزد میرزا عبدالرحیم‌خان، خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق)، رسید. به همراه شاعرانی چون عرفی*، نظیری* نزد

خان‌خانان ماند و به‌یاری او به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) نیز راه یافت. در ۱۰۰۶ق از خان‌خانان جدا شد به استان مالوه رفت؛ در این هنگام به بیماری زحیر (اسهال خونی) دچار شد و به نیت درمان بیماری در ۱۰۱۲ق به مکه رفت و سه سال در آن‌جا ماند. در بازگشت کشتی آن‌ها بر اثر وقوع توفان، در عدن پهلو گرفت. در این رویداد همهٔ اموال او به غارت رفت و سرانجام به سختی خود را به برهانپور و از آن‌جا به آگره رساند. در ۱۰۱۹ق به‌کمک زمانه‌بیگ مهابت‌خان، به دربار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) راه یافت و به همین‌خاطر قصیده‌ای در ستایش شاه سرود. چندی پس از آن از پادشاه اجازهٔ بازگشت به ایران خواست، اما پادشاه وی را از این بازگشت پشیمان کرد. شکیبی در روزگار پیری با اجازهٔ داراشکوه (ــ ۱۰۶۷ق) به دهلی رفت و در همان‌جا ماند. وی شهرهای آذربایجان، عراق و خراسان را دید. شکیبی از شاعران خوش‌سخن روزگارش و مجلس‌آرا و نقالی خوش‌بیان بود. از آثارش: ساقی‌نامه است که به خان‌خانان پیشکش کرد و خان‌خانان به پاداش آن، املاکی در ته و سند و هجده‌هزار سکهٔ سیم به او بخشید.

منابع: آتشکده، چاپ بمبئی، ۱۶۹؛ آیین اکبری، ۱۷۴/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۳۷/۵-۹۴۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۳؛ خزانهٔ عامره، ۲۶۷-۲۶۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۵۸/۱؛ سرو آزاد، ۲۹-۳۱؛ شام غریبان، ۱۴۱-۱۴۴؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۲۰-۲۱؛ شمع انجمن، ۲۱۸-۲۱۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۰، شمارهٔ ۹۶؛ کاروان هند، ۶۳۸-۶۵۱؛ گلزار جاویدان، ۷۱۴/۲-۷۱۵؛ مآثر رحیمی، ۱۶/۳ و بعد؛ مخزن‌الغرائب، ۸۶۲/۲-۸۶۶؛ میخانه، ۳۰۰-۳۱۵؛ نتایج‌الافکار، ۳۷۱-۳۸۳؛ نشتر عشق، ۸۱۴/۳-۸۱۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۷؛ همیشه بهار، ۱۳۵-۱۳۶؛ هفت اقلیم، چاپ محمدرضا طاهری، ۹۷۶/۲-۹۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 555.

مرادی

شگونی گلپایگانی (šo.gu.ni-ye.gol.pā.ye.gā.ni)، میر حیدر، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. اصلش از گلپایگان بود و در هند می‌زیست. تقی اوحدی وی را از تازه‌گویان عرصهٔ هند، یعنی پیرو سبک هندی، خوانده است و درباره‌اش می‌گوید که «طبعی دارد در غایت فطانت و فطانتی در نهایت رزانت.» (عرفات‌العاشقین) در زمان تألیف عرفات (۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق)، شگونی در لاهور بوده و «میانهٔ او و بعضی شعرا، خصوص شادابی [جونپوری]، هزل و مزاح و مطایبات و مباحثات و مهاجات» بوده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۷۸؛ الذریعه، ۵۳۵/۹؛ شمع انجمن، ۲۱۸؛ کاروان هند، ۶۵۱-۶۵۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۱۹/۲-۱۰۲۰؛ نشتر عشق، ۸۱۱/۳؛ همیشه بهار، ۱۳۷.

برزگر

شمخال اصفهانی (šam.xāl-e.es.fa.hā.ni)، شمخال‌بیگ، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از خانه‌زادان خلیفه سلطان مازندرانی (ــ ۱۰۶۴ق)، داماد و وزیر شاه‌عباس یکم صفوی، بود و «گر چه در ظاهر ترکیبی داشت، اما مرد آدمیِ ملایمی بود. سفر بسیار کرده، چنان‌که مدتی در هندوستان بود، و نقل چندان از آن ولایت می‌کرد که از جهاندیدگان، کم‌تر مسموع شده.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۴۷) شمخال‌بیگ ظاهراً در زمانی که نصرآبادی تذکرهٔ خود را می‌نوشت (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۰ق) درگذشته بود.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۴۷؛ الذریعه، ۵۳۸/۹؛ روز روشن، ۴۳۰-۴۳۱؛ کاروان هند، ۶۵۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۴۱/۲.

برزگر

شمع و پروانه ← رازی خوافی

شمس (šams)، ابوالقاسم محمد شمس‌الحق فرزند عبدالغفور نساخ*، بانکا از توابع باگلپور در ایالت بهار ۱۲۸۴ ــ کلکته ۱۳۲۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم فریدپور در بنگلادش کنونی بودند. شمس در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش تذکره‌نویس و سخنوری نام‌دار بود. شمس در سال‌هایی که پدرش در بانکا، به کار دولتی سرگرم بود، در همان‌جا زاده شد. نساخ در قطعه‌ای مادهٔ تاریخ تولد فرزندش را چنین آورده است: «زاد فرزندم و به دیدارش ــ شد دلم شاد و چشم من روشن / نام تاریخی‌اش که می‌جستم ــ مظهرالحق، بگفت عقل به من (۱۲۸۴ق).» شمس در کانون خانواده درس خواند. زبان‌های فارسی و اردو را نیک می‌دانست و اندکی هم در یادگیری زبان انگلیسی کوشید. او مبادی سخنوری را از عصمت‌الله انسخ از شاگردان پدرش فراگرفت و پس از آن به

حلقهٔ درس میرزا نواب‌خان داغ دهلوی پیوست. شمس خود به فارسی و اردو شعر می‌سرود و شاعری صاحب دیوان بود. دیوان او به کوشش یکی از شاگردانش در کلکته چاپ و منتشر شده است (۱۹۲۰م). در این دیوان افزون بر غزلیات، رباعیات، قطعات و قصایدی به‌اردو، قصیده‌ای نیز به فارسی آمده، که مطلع آن چنین است: «صباح عید نوید نشاط داد بشیر ــ که رنگ عارض اندوه یافته تغییر.» از دیگر شاگردان بنام شمس در سخنوری، می‌توان از خان‌بهادر، اکمل حسین اکمل، منشی عبدالکریم نشتر چپروی، حبیب‌النبی صولت و خان‌بهادر محمدیوسف رنجور نام برد. به یاد شمس مدتی ماهنامه‌ای به اردو با نام شمس در کلکته منتشر می‌شده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۳۷ـ۳۴۰.

شمس‌الاخبار (šam.sol.ax.bār)، هفته‌نامه‌ای خبری که به دو زبان فارسی و اردو درکلکته منتشر می‌شد (در برخی منابع مجله نامیده شده، اما مشخصاتش با تعریف مجله، سازگار نیست). شمس‌الاخبار، سومین هفته‌نامهٔ فارسی است که در هند چاپ شده است. نوع چاپ آن سنگی و شمارصفحات آن دوازده بود و در چاپخانه‌ای که متعلق به مدیر آن بود، چاپ می‌شد. این هفته‌نامه، روزهای جمعه منتشر می‌شد و تاریخ آغاز انتشار آن ششم مه ۱۸۲۳م / ۱۲۳۹ق، مقارن با آخرین روزهای انتشار مرآت‌الاخبار است. ناشر شمس‌الاخبار، هندویی به نام ماتهورا موهن مترا(Mathora Muhun Mittra) بود و هندویی دیگر به نام منی‌رام تهاکور (Muniram thakur) با ناشر همکاری قلمی می‌کرد. خبر، با جملاتی مانند «به‌واسطهٔ کاغذ [اخبار] به‌وضوح پیوست»، «از روی کاغذ اخبار منقوش صفحهٔ خاطر شد»، «به‌ذریعهٔ کاغذ اخبار مشهود گشت»،... آغاز می‌شد. بیشتر خبرهای شمس‌الاخبار از روزنامه‌های انگلیسی‌زبان ترجمه می‌شد. نمونهٔ عناوین خبری شمس‌الاخبار از این‌دست است: «خبر مولتان»، «خبر راجهٔ ملهارراو هولگر بهادر»، «خبر کشمیر»، «خبر مهاراجا رنجیت‌سنگه» و... در این هفته‌نامه آگهی نیز به‌چشم می‌خورد: «افیون پتنا فی‌صندوق سه‌هزار و دوصد و چهل روپیه، افیون بنارس فی‌صندوق سه‌هزار و چهارصد و پنجاه روپیه،... شورهٔ قلمی فی من هفت روپیه و چهار آنه،... کاغذ کمپانی بابت خرید یازده روپیه و هشت آنه، ایضا بابت فروش ده روپیه و چهار آنه.» این هفته‌نامه برای این‌که نشان دهد که خبری به پایان رسیده است و خوانندگان، خبر بعدی را ادامهٔ آن نپندارند، ابتکاری به خرج داد و آن آوردن واژهٔ «فقط» در پایان هر خبر بود. شمس‌الاخبار در آخرین شمارهٔ خود (۱۸۲۷م) به‌علتی نامعلوم و با درج این بیت از انتشار باز ایستاد: «سوختیم و سوزش ما بر کسی ظاهر نشد ــ چون چراغان شب مهتاب، بی‌جا سوختیم.» در همین شماره آمده است: «بر همه‌کس معلوم گردد که از روزی که مرآةالاخبار [شمس‌الاخبار] را انتشار دادم، چیزی جز محرومی و ناکامی عایدم نگردید.» نسخه‌هایی از شمس‌الاخبار در کتابخانهٔ مسجد (مدرسهٔ) محمدی شهر مدراس هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۴/۱ـ۶۵ـ۶۸ـ۷۱، ۳۴۱؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۵۹؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، ص۴۳۴؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره»، دانش، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، شمارهٔ ۱۷ـ۱۸، ص۱۴۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۲م، ص۶۸ـ۷۰.

مرتضوی

شمس‌الاصوات ← رس‌برس‌خان

شمس‌الامرا محمد فخرالدین‌خان، فرزند ابوالفتح‌خان تیزجنگ ← محمد فخرالدین‌خان

شمس‌الدین احمدجان (šam.sod.din.ah.mad.jān)، فرزند محی‌الدین‌جان، کشمیر ۱۹۳۱م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به پایان رساند و وارد دانشگاه اسلامی علیگر شد. در ۱۹۵۲م در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. سپس در دانشگاه سرینگر به تدریس زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۶۳م برای تحصیل راهی ایران شد و در ۱۹۶۵م/۱۳۴۴ش، با نوشتن پایان‌نامهٔ دیوان و شرح احوال و سبک مشتاق کشمیری، موفق به دریافت دانشنامهٔ دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. آنگاه به هندوستان بازگشت. وی استاد و رئیس دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه سرینگر کشمیر و مدیر مجلهٔ دانش که به‌زبان فارسی و اردو در دانشگاه کشمیر منتشر می‌شود، است. از آثارش: شمس فقیر به اردو (سرینگر، ۱۹۶۲م)؛ دستور زبان فارسی به‌اردو (سرینگر، ۱۹۵۷)؛

ترجمهٔ حاجی بابای اصفهانی به کشمیری (سرینگر، ۱۹۷۶م)؛ ترجمهٔ زندگانی پیامبر از زین‌العابدین رهنما به‌زبان کشمیری به‌نام حیات‌النبی (سرینگر، ۱۹۷۹م). وی چند جزوهٔ درسی به‌نام‌های شکوفهٔ نو، گنج ایران، بهار ادب، بوستان ادب، گلستان سخن، بوستان سخن و بهار سخن نیز ترتیب داده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۹/۱ـ۵۰؛ فارسی آموختگان، ۱۲۲ـ۱۲۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۸/۱ـ۳۶۹.

حجتی

شمس‌الدین التتمش (šam.sod.din-e.el.tot.meš)، شمس‌الدین التتمش / ایلتتمش / التمش / ایلتمش، ــ ۲۰ شعبان ۶۳۳ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان یا مملوکان ترک (۶۰۷ــ ۶۳۳ق). به روایت افسانه‌آمیز منهاج سراج در طبقات ناصری، شمس‌الدین از قبیلهٔ البری ترکستان بود و پدرش الم‌خان / ایلم‌خان نام داشت و دارای اتباع و ثروت فراوان بود. چون شمس‌الدین از همان کودکی بسیار زیبا و هوشمند و خردمند بود (و از این روی پدر و مادرش وی را بسیار دوست می‌داشتند) برادرانش بر وی رشک بردند و به بهانهٔ تماشای گلهٔ اسبان و شکار جانوران، وی را از پیش پدر و مادر بیرون آوردند و به بازرگانی فروختند. بازرگان به بخارایش برد و به یکی از خویشان صدر جهان (رئیس روحانیان) بخارا فروخت و آن خانوادهٔ «بزرگی و طهارت» وی را همچون فرزند پروردند و سپس به کسی به نام حاجی بخاری فروختند. پسان‌تر بازرگان دیگری به‌نام جمال‌الدین چست‌قبا وی را خرید و به غزنین برد. سلطان معزالدین غوری (ــ ۶۰۲ق) چون آوازه «جمال و اوصاف حمیده و اخلاق مرضیه و آثار رشد و فر بزرگی» شمس‌الدین را شنود خواست تا بخردش. ولی بازرگان حاضر به فروش وی به بهای پیشنهادی سلطان نشد و «سلطان فرمان داد که هیچ آفریده او را در بیع نیارد و موقوف باشد.» جمال‌الدین چست‌قبا، پس از یک سال اقامت در غزنین، رهسپار بخارا شد و سه سال در آن‌جا ماند. سپس به غزنین بازگشت و یک سال دیگر در این شهر گذراند. ولی، در نتیجهٔ فرمان سلطان معزالدین، نتوانست شمس‌الدین را بفروشد تا قطب‌الدین ایبک پس از فتح گجرات به غزنین آمد و چون آوازهٔ شمس‌الدین را شنود از سلطان معزالدین اجازه خواست تا او را بخرد؛ ولی سلطان فرمود که «چون فرمان نفاذ یافته است که او را در غزنین نخرند، او را به دهلی باید برد و آن‌جا بخرید». سرانجام شمس‌الدین را به دهلی بردند و قطب‌الدین ایبک وی را خرید. روایت منهاج سراج دربارهٔ کودکی و آغاز کار شمس‌الدین هرچه هم با افسانه آمیخته باشد، این نکته از آن روشن است که وی سرانجام در شمار غلامان قطب‌الدین ایبک، فرمانروای دهلی، درآمد و در دستگاه او به سرعت بالید و سرجاندار (فرمانده نگهبانان شاهی) شد و نزد قطب‌الدین چندان محبوبیت یافت که قطب‌الدین او را فرزند خود خواند. شمس‌الدین سپس میرشکار شد و پس از فتح گوالیار به حکومت آن‌جا منصوب گشت (۵۹۲ق). پسان‌تر حکومت برن و توابع آن بدو واگذار گردید و سرانجام حکومت ولایت مهم بدایون را یافت. در ۶۰۲ق در نبرد با کهکران، در رکاب قطب‌الدین و سلطان معزالدین بود و دلاوری و شایستگی چشمگیری نمایاند و «قریب ده دوازده هزار کس به قتل آورد. سلطان معزالدین آن‌همه جلادت و کارپردازی از وی مشاهده کرد، به انعام و تشریف خسروانه ممتاز گردانید و سلطان‌قطب‌الدین ایبک را به تربیت او و سفارش نموده، حکم کرد تا خط آزادی او نوشتند. پس مرتبه به مرتبه به درجهٔ امیرالامرایی رسید.» (تاریخ فرشته، ۶۵/۱) قطب‌الدین ایبک سه دختر داشت که یکی را به شمس‌الدین و دو دختر دیگر را، یکی پس از درگذشت دیگری، به ناصرالدین قباچه داد. پس از مرگ ناگهانی قطب‌الدین ایبک در لاهور، پسر یا پسرخوانده‌اش آرام‌شاه را ملوک و امرای دهلی، به شاهی برداشتند (به‌گفتهٔ منابع، آرام‌شاه، نه پسر یا پسرخواندهٔ قطب‌الدین، بلکه یکی از ملوک بود که ملوک و امرای دهلی در لحظات اولیه، پس از مرگ قطب‌الدین، به‌دلیل دور بودن مهم‌ترین و محبوب‌ترین نامزد جانشینی او، یعنی شمس‌الدین که در بدایون بود، برای پر کردن خلأ قدرت، وی را به شاهی برگزیدند) و آرام‌شاه بر تخت شاهی دهلی نشست. اما به سبب ناشایستگی و ناتوانی آرام‌شاه، هنوز یک سال از پادشاهی او نگذشته بود که «ناصرالدین قباچه به‌طرف سند رفته ملتان و اوچه و بهکر و شهیوران [را] متصرف شد و حکام خلج در بنگاله دم از استقلال زدند و بعض رایان نیز در سرحدها آتش فتنه و فساد مشتعل ساختند.» (تاریخ فرشته، ۶۴/۱). بنابراین، سپه‌سالار امیرعلی اسماعیل، «امیردادِ» دهلی، و گروهی دیگر از امرا، شمس‌الدین التتمش را که در این هنگام حاکم بدایون بود به دهلی و به دست گرفتن حکومت فراخواندند و وی به شتاب رهسپار دهلی گردید. به شهر در آمد و بر تخت شاهی دهلی نشست و «آرام‌شاه را قضای اجل در

رسید» (طبقات ناصری، ۴۱۸/۱) یا به تعبیری کشته شد. شمس‌الدین، اندکی پس از جلوسش، شورش سرجاندار (فرمانده نگهبان شاهی) را، که از دهلی بیرون رفته و برخی امرای معزی (منسوب به سلطان معزالدین غوری) و قطبی (منسوب به قطب‌الدین ایبک) بدو پیوسته بودند، در ظاهر دهلی بشکست و «در پیش صحرای جود، ایشان را منهزم گردانید و گفت تا سر ایشان را به زیر تیغ آرند.» (طبقات ناصری، ۴۴۴/۱). گفتنی است، به نوشتهٔ فرشته، آرام‌شاه چون از توجه امرای دهلی به التتمش آگاهی یافت از شهر بیرون رفت و امرای اطراف را فراخواند و با سپاهی انبوه رو به دهلی نهاد، ولی از التتمش شکست خورد و منهزم گردید (تاریخ فرشته، ۶۴/۱). به هر حال، از آرام‌شاه پس از شکستش از التتمش دیگر خبری نیست و وی احتمالاً در این هنگام به قتل آمده است. اندکی پس از جلوس التتمش، اودی سنگهٔ چوهان، رایِ جالور (شهر و دژی در ولایت جودهپور) بشورید و از پرداخت خراج سرباز زد. التتمش بر سر رایِ جالور لشکر کشید. اودی سنگه در دژ پناه گرفت و درخواست بخشش کرد و التتمش وی را بخشود، دژ را بار دیگر بدو واگذاشت و با گرفتن خراج به دهلی بازگشت. در این هنگام گرچه التتمش بر دهلی، مرکز سلطان‌نشینی که قطب‌الدین ایبک در هندوستان بنیاد نهاده بود، فرمان می‌راند ولی سراسر قلمرو پیشین ایبک در زیر فرمان او نبود و بخش‌هایی از آن، مانند سند و مولتان و سیوستان، در دست ناصرالدین قباچه و لکنوتی در دست سلاطین و ملوک خلجی بود و تاج‌الدین یلدوز نیز که با قدرت و استقلال بر غزنین فرمان می‌راند، نیم‌نگاهی به هند داشت. یلدوز در ابتدا با التتمش عقد اتحاد بست و برایش «چتر و دورباش» فرستاد. اما دیری نگذشت که یلدوز از سلطان محمد خوارزم‌شاه شکست خورد و از غزنین به لاهور گریخت و این شهر را تختگاه خود برگزید و ولایت پنجاب تا تهانیسر (شهری در بخش کرنال، در پنجاب، برکران رود سروستی) را بگرفت (۶۱۲ق). التتمش که لاهور و پنجاب را از آنِ خود می‌شمرد بر ضد او لشکر کشید و در تراین او را بشکست (۶۱۲ق) و وی را که در جنگ زخمی شده بود به اسارت گرفت و به دهلی برد و سپس به بدایون فرستاد. یلدوز در بدایون در اسارت درگذشت یا به احتمال فراوان کشته شد. در ۶۱۴ق بر سر تصاحب لاهور جنگ سختی میان التتمش و ناصرالدین قباچه در حوالی منصوریه در کنار رود چناب درگرفت که به شکست و گریز قباچه انجامید. ملوک خلجی که در حوالی غزنین بودند و به مضافات سند می‌تاختند، در ۶۱۵ق از قباچه شکست خوردند و به التتمش پناهیدند. التتمش به پشتیبانی از آن‌ها بار دیگر با قباچه درگیر شد و او را بشکست و به قلمروش گریزاند. در ۶۱۸ق سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه، در گریز از دست مغولان، به حوالی دهلی رسید و پیکی نزد التتمش فرستاد و او را به اتحاد فراخواند. التتمش مؤدبانه به او پاسخ رد داد و برای آن‌که هرگونه خیالی را از سر وی بیرون کند، با لشکری گران از دهلی بیرون آمد. جلال‌الدین ناگزیر به حوالی لاهور بازگشت و سپس راه ایران پیش گرفت. التتمش که پیش‌تر ولایت بهار را زیر فرمان خود درآورده بود، در ۶۲۲ق به لکنوتی (مرکز بنگاله) لشکر کشید و حسام‌الدین / غیاث‌الدین عوض حسین خلجی، فرمانروای بنگاله، از در صلح پیش آمد و خطبه و سکه به نام وی کرد. التتمش علاءالدین جانی را به حکومت بهار گماشت و به دهلی بازگشت، ولی اندکی پس از آن، غیاث‌الدین عوض خلجی به پیمان خود پشت پا زد و بهار را بگرفت. التتمش در ۶۲۳ق، دژ استوار رنتهنبور (در ولایت جیپور در راجپوتانه) و در ۶۲۴ق دژ مندور در حدود سوالک (در ایالت کنونی جودهپور) را بگشود. در همان‌سال ۶۲۴ق، ملک ناصرالدین محمود، پسر بزرگ التتمش، و عزالدین ملک‌جانی از اوده به لکنوتی تاختند، و چون در این هنگام سلطان غیاث‌الدین عوض خلجی به کامروپ لشکر برده و لکنوتی را خالی گذاشتِه بود، به آسانی لکنوتی را بگرفتند و غیاث‌الدین را در بازگشتش بشکستند و به اسارت درآوردند و بکشتند. بدین‌سان، لکنوتی یکسره به‌دست التتمش افتاد. اینک التتمش بر آن شد تا تنها رقیب بازماندهٔ خود از میان امرای مسلمان دورهٔ قطب‌الدین ایبک، یعنی ناصرالدین قباچه، را از میان بردارد. از این روی، در ۶۲۵ق از راه تبرهنده رو به اچّ / اچه، تختگاه قباچه نهاد. قباچه که در پیش دروازهٔ شهر امروت / هروت (گویا همان امری در پایین سهوان بر کران رود سند) لشکرگاه ساخته و «تمام بحر و کشتی‌ها با بنه و اتباع لشکر در آن آب و کشتی‌ها پیش لشکرگاه داشت» (طبقات ناصری، ۴۶۶/۱)، چون خبر یافت که التتمش به سوی اچه پیشروی کرده و ملک ناصرالدین ایتم، حاکم لاهور، نیز به پای دیوار مولتان رسیده است، چندان بترسید که با همهٔ سپاه خود به سوی بهکر گریخت و به وزیر خود عین‌الملک حسین اشعری بفرمود تا خزاین اچه را به دژ بهکر برد. التتمش در اول ربیع‌الاول ۶۲۵ق به پای دژ اچه رسید و آن‌جا را به محاصره درآورد و وزیرش نظام‌الملک

محمد جنیدی را در تعقیب قباچه به بهکر فرستاد. پس از حدود سه ماه محاصره، در بیست و هفتم جمادی‌الاولی ۶۲۵ق دژ اچه گشوده شد. چون خبر فتح اچه به ملک ناصرالدین قباچه رسید پسر خود، علاءالدین بهرام‌شاه را به خدمت سلطان شمس‌الدین التتمش فرستاده «طالب صلح گشت و این حرف در میان بود که خبر رسید که ناصرالدین قباچه هراسان شده و به قصد گریز به کشتی درآمده در میان دریا [= یعنی رود سند] غرق شد.» (تاریخ فرشته، ۶۶/۱) التتمش پس از فتح سند به دهلی بازگشت. در بیست و ششم ربیع‌الاول ۶۲۶ق رسولان خلیفهٔ عباسی بغداد، المستنصر، به دهلی رسیدند و خلعتی را که نشانهٔ شناسایی التتمش به‌عنوان سلطان هندوستان از سوی خلیفه بود برایش آوردند. از آن پس عنوان ناصرامیرالمؤمنین همراه نام و القاب التتمش آورده شد، چنان که بر روی سکه‌های او چنین نوشته می‌شده است: «السلطان‌المعظم شمس‌الدنیاوالدین ابوالمظفر التتمش‌القطبی ناصر امیرالمؤمنین». در همین سال که ناصرالدین محمود، پسر بزرگ التتمش و حاکم لکنوتی، در گذشت بلکاملک پسر حسام‌الدین عوض خلجی از فرصت بهره جست و در لکنوتی سر به شورش برداشت. التتمش بدان صوب لشکر برد و شورش را فرو نشاند و بلکاملک را بگرفت (۶۲۷ق) و حکومت لکنوتی را به ملک علاءالدین جانی داد و به دهلی باز آمد. در ۶۲۹ق آهنگ گشودن دژ گالیور / گوالیار که از زمان قطب‌الدین ایبک به‌دست هندوان افتاده بود، کرد. رای میلک‌دیو پسر بسیل، صاحب دژ، سخت در ایستاد و التتمش یازده ماه آن دژ را در محاصره بداشت تا در بیست و شش صفر ۶۳۰ق آن‌جا را گشود و میلک‌دیو / منگل‌دیو شبانه بگریخت. بسیاری از ساکنان دژ به‌اسارت درآمدند که از آن میان حدود هشت‌صد تن به فرمان التتمش به قتل رسیدند. ملک تاج‌الدین ریزه که دبیر سلطان بود، به مناسبت فتح گوالیار این رباعی را سرود: «هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت ــ از عون خدا و نصرت دین بگرفت / آن قلعه گوالیار و حصن حصین ــ در ستمائه سنه ثلثین بگرفت.» (تاریخ فرشته، ۱۷۴/۱). پس از این پیروزی بزرگ، التتمش برخی امرا و ملوک را برکشید و از جمله مجدالملک ضیاءالدین محمد جنیدی را امیر داد، سپه‌سالار رشیدالدین علی را کوتوال و قاضی منهاج سراج را صدرجهان لقب داد و منهاج سراج را «قضا و خطابت و امامت و احتساب و کل امور شرعی و تشریفات فاخر و انعامات وافر ارزانی داشت.» (طبقات ناصری، ۴۴۹/۱) وی در ۶۳۱ق به ولایت مالوه تاخت و شهر بهیلسا بر کران رود بتوا را از دست دیوپاله (Deva pala)، پادشاه پارامارا (Paramara، ۱۲۱۸ ــ ۱۲۳۶م)، بیرون آورد و بتخانه‌ای به قدمت سی‌صدسال را که صد و پنج گز بلندی داشت با خاک یکسان کرد. سپس از مالوه به اجین نگری رفت و بتخانهٔ مهاکال دیو را ویران کرد و «تمثال بکر ماجیت، که پادشاه اجین‌نگری بوده است و از عهد او [تا بدین وقت] هزار و دویست سال است و تواریخ هندوان از عهد او می‌نویسند، و چند تمثال دیگر که از برنج ریخته بود با سنگ مهاکال به حضرت دهلی آورد» (طبقات ناصری، ۴۴۹/۱) و «پیش درب مسجد جامع دهلی در زمین فرو برد تا لگدکوب خلایق باشد.» (تاریخ فرشته، ۶۶/۱). در ۶۳۳ق / ۱۲۳۵م برای سرکوبی ککهران به بنیان در سند لشکر برد، ولی در آن سفر سخت بیمار شد و ناگزیر به دهلی بازگشت و در بیستم شعبان ۶۳۳ق درگذشت و در گوشهٔ شمال‌غربی مسجد قطب به خاک سپرده شد. پس از او پسرش رکن‌الدین فیروزشاه، بر تخت شاهی دهلی نشست.

سلطان شمس‌الدین التتمش، برجسته‌ترین فرمانروای دودمان مملوکان یا غلامان ترک دهلی است و بسیاری از تاریخ‌نگاران وی را بنیادگذار واقعی این دودمان شاهی می‌دانند. پیش از جلوس وی بر تخت شاهی دهلی،امپراتوری پهناوری که قطب‌الدین ایبک بنیاد نهاده بود سخت آشفته و بخش شده بود: دهلی را آرام‌شاه به‌دست داشت، سند و مولتان و سیوستان را ناصرالدین قباچه به زیر فرمان خود درآورده بود، ملوک خلجی بر لکنوتی و بنگاله فرمان می‌راندند و یلدوز بر غزنین و لاهور، و راجگان و رایان هندو نیز بپاخاسته بودند و آزادی از دست‌رفته‌شان را می‌طلبیدند. شمس‌الدین التتمش با زیرکی و سیاستمداری آمیخته با دلاوری و شجاعت، نخست به کار آرام‌شاه پایان داد. سپس با سرعت قابل ملاحظه‌ای ارتش شاهی را تجدید سازمان بخشید. آنگاه، گام به گام رقبای خود، تا سرانجام مهم‌ترین و خطرناک‌ترین آن‌ها، یعنی ناصرالدین قباچه، را از میان برداشت و بسیاری از رایان و راجگان را سرکوب کرد و مناطق وسیعی همچون بدایون و اوده و بنارس و سوالک و سند و پنجاب و بنگاله و بهار و ماندو و گوالیار و مالوه را به زیر فرمان خود درآورد. چندان اعتبار و آوازه یافت که خلیفهٔ عباسی المستنصر بالله (۶۲۳ــ ۶۴۰ق) برایش خلعت سلطانی هندوستان فرستاد. وی نه‌تنها قلمرو سلطان‌نشین دهلی را گسترش فراوان بخشید، بلکه بنیادهای لشکری و دیوانی آن را نیز استوار ساخت، بنیادهایی که این سلطان‌نشین را در دورهٔ

جانشینان ناشایسته و ناتوان او برپا نگه می‌داشت. وی با اتخاذ سیاستی مدبرانه و نیز با دور راندن جلال‌الدین خوارزمشاه از قلمرو خود، از درگیری با مغولان دوری گزید. از این رو، قلمروش به پناهگاهی برای بسیاری از دانشوران و نویسندگان و سرایندگانی که از تاخت و تازها و کشتارهای مغولان می‌گریختند و پناهگاهی می‌جستند، مبدل گردید. به‌علاوه، وی با غنایم فراوانی که از تاراج و چپاول هندوان و یا تصرف خزاین رقبای خود به دست آورده بود خزینه‌ای پر داشت که دستش را در داد و دهش باز می‌گذاشت و همین گشاده‌دستی‌اش بسیاری را به درگاه او می‌کشاند. حتی برخی دربارش را در شکوه و جلال، به دربار محمود غزنوی و سنجر سلجوقی مانند کرده‌اند. عصامی در فتوح‌السلاطین خود تجمع دانشوران و هنرمندان سرزمین‌های گوناگون در دهلی در روزگار التتمش را چنین وصف می‌نماید: «به دهلی چنان تختگاهی بساخت ــ سپاهش در اقصای آن ملک تاخت / در آن شهر یک رونقی شد پدید ــ بلی لذتی باشد اندر جدید / بسی سیدان صحیح النسب ــ رسیدند در وی ز ملکِ عرب / بسی کاسبان خراسان زمین ــ بسی نقشبندان اقلیم چین / بسی عالمان بخارانژاد ــ بسی زاهد و عابد از هر نژاد / ز هر ملک و هر جنس صنعتگران ــ ز هر شهر و هر اصل سیمین‌بران / بسی ناقدان جواهرشناس ــ جواهرشناسان برون از قیاس / حکیمان یونان و طبیبان روم ــ بسی اهل دانش ز هر مرز و بوم / در آن شهر فرخنده جمع آمدند ــ چو پروانه بر نورِ شمع آمدند / یکی کعبهٔ هفت اقلیم شد ــ دیارش همه دار اسلیم شد.» به‌واقع، تجمع علما و مشایخی که از دست مغولان از ایران و ورا رود گریخته بودند در دهلیِ دورهٔ التتمش چنان بود که این شهر به صورت بزرگ‌ترین و نیرومندترین کانون شرق جهان اسلام در آمد و آن را قبة‌الاسلام نامیدند خود التتمش را به دین‌داری و پرهیزکاری ستوده‌اند و گفته‌اند که وی «به‌طاعت و عبادت مولع بود و روزهای جمعه به مسجد جامع رفتی و به ادای فرایض و نوافل قیام نمودی.» (تاریخ فرشته، ۶۷/۱) وی روابط بسیار نیکویی با علما و مشایخ بزرگ روزگار خود داشت و حتی برخی نویسندگان تذکره‌های مشایخ کوشیده‌اند تا وی را در شمار درویشان و صوفیان جای دهند. بنا بر روایتی افسانه‌آمیز در طبقات ناصری، هنگامی که التتمش در کودکی در بخارا به غلامی به سر می‌برد روزی در بازار به درویشی برخورد که پادشاهی او را پیش‌بینی کرد و وی را متعهد گردانید که چون به پادشاهی رسد فقرا و اهل خیر را به تعظیم نگرد و حق ایشان نگاه دارد. حتی به روایتی افسانه‌آمیز در فواید‌الفؤاد، التتمش با شیخ اوحدی کرمانی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی، در بغداد به سر می‌برد و یکی از آن دو پادشاهی او را پیش‌بینی کرد. بودن التتمش در کودکی، در دورهٔ غلامی‌اش، در بغداد بسیار بعید و بیشتر ساختهٔ ذهن افسانه‌پرداز مؤلفان تذکره‌های مشایخ است که برای انتساب کرامات به مشایخ خود از بر ساختن هیچ داستانی پروا نداشتند. برای نمونه، برای نشان دادن رابطهٔ نزدیک میان شیخ محمدبن عطاءالله، معروف به قاضی حمیدالدین ناگوری، از مشایخ برجستهٔ سهروردی، و التتمش، آورده‌اند که چون «قاضی حمیدالدین ناگوری که به هندوستان آمده، در دهلی به‌ارشاد طالبان مشغول بود، همواره در مجلس او درویشان، رقص و سماع می‌کردند و دو کس از علمای ظاهری که یکی را ملا عمادالدین و دیگری را ملا جلال‌الدین می‌گفتند بر سماع انکار کرده سلطان را بر آن داشتند که قاضی را از سماع منع کند. سلطان قاضی را طلب داشت و به اعزاز و اکرام بنشاند و آن دو شخص از وی سؤال کردند که سماع حلال است یا حرام. قاضی گفت بر اهل قال حرام و بر اهل حال حلال. بعد از آن روی به سلطان آورده گفت به خاطر مبارک سلطان خواهد بود که شبی در بغداد درویشان اهل حال سماع می‌کردند و شما به امر صاحب خود در آن شب خدمت مجلس کرده، سرشمع می‌گرفتید و درویشان نظر بر شما انداختند و شما به برکت آن نظر به این دولت رسیدید. سلطان را این معنی به خاطر آمد، رقت کرد و قاضی را نزد خود نشانده، بنواخت و سلطان بعد از آن از سماع لذت گرفتی و نفس درویشان را معتقد بودی.» (تاریخ فرشته، ۶۷/۱) همین روایت را عصامی نیز به‌نظم آورده است. به هر حال، این روایات به‌رغم آنکه به افسانه آمیخته‌اند، گواه روابط نزدیک التتمش با مشایخ بزرگ روزگارش، مانند قاضی حمیدالدین ناگوری، قطب‌الدین بختیار کاکی از مشایخ بزرگ چشتی که سلطان بدو ارادت فراوان داشت، بهاءالدین زکریای مولتانی، جلال‌الدین تبریزی و شیخ نورالدین مبارک غزنوی (ــ ۶۳۲ق) شیخ‌الاسلام دهلی است. از دانشورانی که در خدمت التتمش به سر می‌برده‌اند باید از قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری، و عوفی مؤلف لباب‌الالباب یاد کرد که هر دو پیش‌تر در خدمت ناصرالدین قباچه به سر می‌بردند و پس از شکست و مرگ او به درگاه التتمش پیوستند. مبارکشاه محمدبن منصور، ملقب به فخر مدبّر، نیز کتاب معروف خود آداب‌الحرب

والشجاعه را به نام التتمش نوشته است. از دیگر نویسندگان دورهٔ التتمش، مؤیدالدین محمد خوارزمی / مؤید جاجرمی است که در ۶۲۰ق بـه دسـتور الـتتمش تـرجـمهٔ فـارسی کـاملی از احیاءالعلوم‌الدین غزالی، فراهم آورده است. ازجمله سـرایـندگان فارسی‌گوی دورهٔ التتمش، از خواجه ابونصر نـاصری مـهنه‌ای، روحانی سمرقندی، تاج‌الدین ریزه، سراجی سگزی / خراسانی و بهاءالدین علی بن احمد جامجی می‌توان یاد کرد.

منابع: بزم مملوکیه، ۶۱ ـ ۱۳۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۳/۳، ۱۰۱ـ ۱۰۲، ۱۷۵، ۳۶۵ـ۳۷۰، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۸، ۱۱۸۸ـ ۱۱۸۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۱/۱، ۴۴، ۷۷، ۸۰، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۳۶ ـ ۱۳۷، ۱۷۵، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۹۹، ۳۲۹؛ ۱۰۹/۲، ۱۸۷؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۳۰۵/۵؛ تاریخ صدر جهان، ۷ـ ۹؛ تـاریخ فـرشته، ۶۳/۱ ـ ۶۷؛ تـاریخ مـبارک‌شاهی، ۱۶ـ ۲۱؛ خـزینة‌الاصـفیا، ۲۷۶/۱؛ سـفرنامهٔ ابـن‌بطوطه، ۴۸ ـ ۴۹؛ سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۱۱۹ ـ ۱۲۱؛ طبقات اکبری، ۲۷ ـ ۳۰؛ طبقات نـاصری، ۴۱۳/۱، ۴۱۸، ۴۲۰ ـ ۴۲۱، ۴۳۷ ـ ۴۳۸، ۴۳۹ ـ ۴۵۲؛ فتوح‌السلاطین، ۱۰۷ ـ ۱۲۹؛ فوائدالفواد، ۱۴۵، ۱۴۶ ـ ۱۴۷، ۱۸۸، ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۱؛ لباب‌الالباب، ۱۱۴/۱، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۳۰؛ منتخب‌التواریخ، ۶۱/۱ ـ ۶۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۶/۱ـ ۱۲۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۴، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱؛

Corpus of the Arabic and Persian Inscriptions of Bengal, 2/267; *The Chronicles of the Patan Kings of Dehli,* 41-109; *A History of Sufism India,* 1/15, 133-136, 151, 161, 191-194, 196, 200, 206, 223; *Political History and Institions of the Early Turkish Empire,* 152-185; *Tajul Ma'athir,* 287-348.

برزگر

شمس‌الدین الیاس (šam.sod.din-e.el.yās)، ــ ۷۵۸ق، پـادشاه بنگال (۷۴۲ــ۷۵۸ق). الیاس برادر رضاعی سلطان علاءالدیـن علی مبارک‌شاه (ــ ۷۴۲ق)، بود. او در نخستین سـال جـلوس محمدبن‌تغلق / محمدشاه* (۷۲۵ــ۷۵۲ق) بر تخت شاهی در دهلی، به سبب خطایی که مرتکب شده بود از دهلی گریخت و جست‌وجوی علاءالدین* که به‌فرمان فیروز مأمور دسـتگیری وی شده بود، نیز راه بـه جـایی نـبرد. پس از بـرآمـدن سـلطان علاءالدین به تخت شاهی در بنگال، الیاس به پندوه رفت، اما به فـرمان عـلاءالدیـن دسـتگیر و در بـند کشـیده شـد، تـا آنکـه به‌خواهش مادر الیاس که دایهٔ علاءالدین نیز بود، از بند رهایی یافت. پس از آزادی، علاءالدین با شمس‌الدین از سر مهر درآمد، بدو اعتبار بخشید و به مجلس خود راه داد. اما الیاس پس از آن که در مدتی کوتاه لشکر علاءالدین را با خود همراه کرد با تنی چند از خواجه‌سرایان او را فرو گرفت. چون علاءالدیـن کشـته آمـد، پـادشاهی بـنگاله بـه الیـاس رسـید. او خـود را سـلطان شمس‌الدین، خواند و در پندوه بر تـخت شـاهی نشست. وی چون در مصرف بنگ زیاده‌روی می‌کرد به شمس‌الدین بهنگره، نیز آوازه یـافت. گـویند شـمس‌الدیـن «در اسـترضای مـردم و دلجویی سپاه مساعی جمیله مبذول داشت.» چندی نگذشت که وی بـه جـاجنگر لشکـر کشـید و بـا گـرفتن پـیلانی بـزرگ و پیشکش‌های گران‌بها به پندوه باز آمد. در آن سال‌ها به‌سبب هرج و مرجی که محمدشاه در دهلی بدان گرفتار آمده بود، سرزمین بنگاله تا سیزده سال از درازدستی‌های پادشاهان دهلی در امـان مانده بود و «سلطان شمس‌الدین نیز به‌کمال استقلال به مشاغل سلطنت بنگاله قیام ورزید و به تدریج تا حدود بنارس متصرف گردید و شوکت و عظمت بیش از پیش به هم رسانیده.» اما پس از آن‌که فیروز تغلق/فیروزشاه (۷۵۲ــ۷۹۰ق) در دهلی بر تخت شاهی نشست، خواست تا به تسخیر سرزمین بـنگاله بـپردازد. وی «که از شمس‌الدین خارخار بوده در تاب می‌بود» در ۷۵۴ق با لشکریان خود روانهٔ لکهنوتی شد و در فیروزپور کـنونی در نزدیکی پندوه، خیمه‌گاهی بزرگ برپا کرد. سپس بـه مـحاصرهٔ دژی پـرداخت کـه شـمس‌الدیـن در آن بـه‌سر مـی‌برد، امـا شمس‌الدین پسر خود را با گروهی دیگر در دژ گذاشت و خود به دژ اکداله که از استوارترین دژهای آن‌جا بود پناه برد. فیروزشاه متعرض ساکنان پندوه نگشت، اما پس از آنکه در پیکاری فرزند شمس‌الدین را به اسیری گرفت، به سوی دژ اکداله شتافت. در آن جا کارزاری سخت میان آنان درگرفت و دژ نیز مدت بیست و دو روز در محاصرهٔ نیروهای فیروزشاه بود. چون کار از پیش نرفت، فیروزشاه خواست تا موضع خود را تغییر دهد و کنار آب گنگ فـرود آیـد. پس بـه جست‌وجـوی جـایی مـناسب بـرآمـد. شمس‌الدین نیز به خیال آنکه فیروزشاه دست از جنگ شسته و خواهان بازگشت شده است، از دژ بیرون رفت و صفوف جنگ بیاراست. در نـبردی کـه مـیان آنـان گـرفت، شـماری بسـیار از لشکریان دو طرف و نیز مردم کشته و زخمی شدند. سرانـجام

نسیم پیروزی بر پرچم فیروزشاهی وزید، شمس‌الدین تاب نیاورده، گریخت و دیگربار به دژ پناه برد. چهل و چهار پیل بزرگ که شمس‌الدین از جاجنگر آورده بود، با چتر و علم و دیگر اسباب سلطنت و حشم دست‌آوردِ لشکر فیروزشاهی از این پیکار بود. از دیگرسو چون با طولانی‌شدن مدت محاصره، موسم بارندگی رسید و بنگاله یک‌سره در آب شد، فیروزشاه زمزمهٔ آشتی سرداد. شمس‌الدین نیز که از این محاصره به‌تنگ آمده بود، گردن به اطاعت نهاد. فیروزشاه، پسر شمس‌الدین و دیگر اسیران بلاد لکنوتی را رها کرد و علم بازگشت برافراشت. در ۷۵۵ق سلطان شمس‌الدین، پیشکش‌ها و نفایس شاهانهٔ فراوان برای فیروزشاه فرستاد. فیروز نیز «طریقهٔ التفات با رسولان مسلوک فرموده، رخصت معاودت ارزانی داشت.» چون سلطان شمس‌الدین هنوز از فیروزشاه آسوده‌خاطر نبود، در ۷۵۷ق ایلچیانی دانا و سخن‌سنج برای رایزنی و بستن پیمان صلح نزد فیروزشاه به دهلی فرستاد. فیروز نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت و «ایلچیان را به عزت و حرمت تمام رخصت فرمود.» از آن وقت میان دهلی و بنگاله حدود بسته شد و شاهان دهلی از دست‌درازی به بنگاله خودداری کردند و با فرستادن پیشکش‌هایی برای یکدیگر سلوک شاهانه به‌جای می‌آوردند. در ۷۵۸ق سلطان شمس‌الدین، ملک تاج‌الدین را با تنی چند از امیران به‌رسم پای‌بندی به‌پیمان، با پیشکش‌های بسیار به دهلی فرستاد. فیروزشاه نیز بیش از گذشته آنان را نواخت و پس از چند روز اسبان تازی و عربی با دیگر پیشکش‌های نفیس، به‌دست ملک‌سیف‌الدین برای سلطان شمس‌الدین فرستاد، اما وقتی که فرستادگان فیروزشاه به نزدیکی بهار رسیدند، از مرگ سلطان شمس‌الدین و جانشینی فرزندش، سکندرشاه به‌جای پدر باخبر شدند. به‌نوشتهٔ تاریخ فرشته چون این خبر به فیروزشاه رسید «حکم کرد که تحف و هدایا را به درگاه فرستند و اسپان را در عوض مواجب، به سپاهیان بهار دهند.» دورهٔ پادشاهی شمس‌الدین شانزده سال و چند ماه بود.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۴۶ـ۱۴۷؛ داستان ترکتازان هند، ۱/۴۴۵ـ۴۴۷؛ ریاض‌السلاطین، ۹۳ـ۹۹؛ طبقات اکبری، ۵۲۳؛ مآثر رحیمی، ۱/۳۶۸؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۲۴۴ـ۲۴۶؛

Corpus of the Arabic and persian Inscriptions of Bengal, 9, 77, 83, 85-86, 89, 91, 96-98, 108, 112, 118, 119.

جهان‌تاب

شمس‌الدین سنامی ← شمس دبیر

شمس‌الدین شاه میر کشمیری ← شاه‌میر

شمس‌الدین گیلانی، سیدمحمدشاه معروف به حامد محمدشمس‌الدین سادس ← سید اوچی گیلانی

شمس‌الدین محمدخان اتگهٔ غزنوی ← خان اعظم

شمس‌اللغات (šam.sol.lo.qāt)، فرهنگی فارسی از نویسنده‌ای ناشناس. این فرهنگ در ۱۲۱۹ق در هندوستان به‌فرمان مستر جوزف بریتوجیز انگلیسی نوشته شد. نویسنده در این اثر که ۴۵۰۰۰ واژهٔ فارسی، عربی و برخی واژه‌های ترکی و پهلوی را در بر می‌گیرد بیشتر به واژه‌های مفرد توجه داشته، اما واژه‌های مرکب، ضرب‌المثل‌ها و حتی اصطلاحات زبان نیز در آن به‌چشم می‌خورد. نویسنده در برخی موارد شواهد شعری از شاعران نیز آورده است. مؤلف در تدوین این فرهنگ، از فرهنگ‌هایی چون مدارالافاضل، کشف‌اللغات، منتخب‌اللغات، حل‌اللغات، فرهنگ رشیدی، فرهنگ جهانگیری و نصاب‌الصبیان بهره گرفته است. شمس‌اللغات به‌سبب تدوین مناسب و روانی و سادگی بیان، در شبه‌قاره با استقبال و توجه فراوان مواجه شد. این اثر نخستین‌بار در ۱۲۲۰ق در کلکته و پس از آن نیز بارها به‌چاپ رسیده است. فرهنگ فارسی به فارسی دیگری نیز به همین‌نام از نویسنده‌ای به‌نام قاضی ابراهیم فرزند نورمحمد، دارای واژه‌های فارسی، ترکی و عربی، در دست است که نخستین‌بار در ۱۲۶۵ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ نظام، ۵/مه ـ مو؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۴ـ۲۱۶؛ فرهنگهای فارسی، ۱۷۲ـ۱۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۳۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۱۹۳۰؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۸۲؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۷.

حجتی

شمس دبیر (šams-e.da.bir)، شمس‌الدین سنامی، ــ لکهنوتی ۶۸۶ق، کاتب و شاعر فارسی‌گوی بنگالی. وی میر منشی دربار، ناصرالدین محمود بغراخان، (۶۸۱ــ۶۹۱ق)، فرزند غیاث‌الدین بَلبَن (۶۶۴ــ۶۸۴ق) بود. چون شغل وی دبیری بود، به همین

نام نیز منسوب شد. کتب تذکره و تاریخ نیز عمدتاً از وی، با نام شمس دبیر یاد کرده‌اند. دربارهٔ تحصیلات شمس دبیر، آگاهی چندانی در دست نیست، اما با توجه به گفتهٔ نزهة‌الخواطر که او را درشمار عالمان و شاعران ممتاز آورده و نیز بنا بر آن‌چه در فوائدالفواد امیرحسن دهلوی (ـ۷۲۷ق) آمده است که وی کتاب لوایح قاضی حمیدالدین ناگوری (ـ ۶۷۷/۶۷۳ق) را نزد بابا فریدگنج شکر (ـ ۶۶۴ / ۶۶۵ق) خوانده، چنین برمی‌آید که وی در بیشتر شاخه‌های علوم درس خوانده بود. بابا فریدالدین دهلوی، استاد وی بود و چون شیخ نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) در راحت‌القلوب (مجموعهٔ ملفوظات بابا فرید)، ضیاءالدین را از جمله شرکت‌کنندگان در مجلس بابافرید آورده، گمان قوی می‌رود که با وی بیعت نیز کرده بود. به گفتهٔ امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق) در دیباچهٔ غرة‌الکمال، شمس دبیر با سرودن قصایدی در مدح امیران دربار، در اندیشهٔ راه‌یابی به دربار بود. سرانجام با تلاش فراوان به دربار سلطان غیاث‌الدین پیوست و ندیم و منشی پسرش سلطان ناصرالدین محمود بغراخان شد. هنگامی که بغراخان به حاکمیت سامانه رسید، مولانا شمس نیز به همراه وی بدان‌جا رفت. دبیر با آنکه همه‌جا همراه بغراخان بود، همیشه به خدمت مرشدش، بابافرید و گه‌گاه نیز به خدمت شیخ نظام‌الدین اولیا می‌رسید. در ۶۷۸ق که غیاث‌الدین برای سرکوبی شورش مغیث‌الدین طغرل (۶۷۸ـ۶۸۱ق) به لکهنوتی (در بنگال غربی که امروزه تنها خرابه‌هایی از آن باقی است) رفت، بغراخان نیز به‌همراه شمس دبیر، امیرخسرو و قاضی اثیر از سامانه به یاری پدر شتافت. پس از پیروزی، غیاث‌الدین، حکومت لکهنوتی را به بغراخان سپرد و در باب حکومت پندهایی به او داد که شمس دبیر به دستور وی، از همگی آن‌ها یادداشت برداشت این نصایح در تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی نیز آمده است. امیرخسرو به‌رغم اصرار شمس دبیر و قاضی اثیر، همراه سلطان غیاث‌الدین به دهلی بازگشت، ولی شمس دبیر و قاضی اثیر تا پایان روزگار بغراخان در دربار وی ماندند. پس از درگذشت سلطان بلبن، بغراخان حاکم بنگال و پسرش کیقباد، حاکم دهلی شد. پس از اهمال‌کاری‌های کیقباد در دربار، و بی‌اعتنایی به نصایح پدر، بغراخان سپاهی گردآورد و به‌سوی کیقباد رفت که در این هنگام شمس دبیر و امیر خسرو نیز حضور داشتند؛ و نزدیک بود میان آنان جنگ درگیرد (نزدیک اوده) که با تدبیر شمس دبیر و نوشتن نامه‌ای پرمحبت و برانگیختن عطوفت پسر به پدر، به‌صلح انجامید (۶۸۶ق). امیرخسرو این رویداد را در مثنوی قران‌السعدین خود، به‌نظم درآورده است. شمس دبیر هنگام بازگشت به لکنوتی، دیوانی از اشعار خود را به امیرخسرو بخشید. گویی وی چندی پس از بازگشت (۶۸۶ق)، درگذشته باشد، اما در تذکرهٔ روز روشن و به پیروی از آن، دیگر منابع نیز، سال درگذشت او را ۷۰۷ق، یاد کرده‌اند. شمس دبیر شاعری توانا بود و به گفتهٔ ملاعبدالقادر بدایونی و امیرخسرو، شاعری سخن‌سنج و سخن‌فهم و بی‌نیاز از تعریف و تمجید بود. اشعار وی در مجالس اهل دل خوانده می‌شد، اما اکنون از آن مجموعهٔ اشعاری که به امیرخسرو داده بود، اثری نیست و تنها ابیاتی در منتخب‌التواریخ، روز روشن و نزهة‌الخواطر به‌جا مانده است. باید یادآوری کرد که برخی تذکره‌ها شغل شمس دبیر و پیوستگی وی به پادشاه روزگارش را، باز نشناخته‌اند. مثلاً، ملاعبدالقادر بدایونی در تاریخ خود، او را ملک‌الکلام عهد سلطان ناصرالدین محمود و در نتیجه از شعرای عهد ناصری دانسته و باز در جای دیگر، شمس را منشی پسر بزرگ غیاث‌الدین، نصیرالدین بغرا یاد کرده است. در حالی که پسر بزرگ او، محمدسلطان بود و پسر کوچکش نیز ناصرالدین محمود بغرا نام داشت، نه، نصیرالدین. صاحب نزهة‌الخواطر وی را متولی دیوان انشا در عهد سلطان ناصرالدین محمود فرزند ایلتمش و صاحب تاریخ فرشته نیز، او را وزیر پسر شمس‌الدین التمش دانسته است. در منابع دیگر نیز، دبیر را استاد نظام‌الدین اولیا یادکرده‌اند، در حالی که استادِ شیخ‌نظام‌الدین، شمس‌الدین خوارزمی بود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۱۲/۱-۶۱۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۶/۱، ۲۱۴؛ تاریخ فرشته، ۳۸۹/۲، ۳۹۰؛ تاریخ مملوکیه، ۲۶۵-۲۷۰؛ در دری، ۶۵؛ روز روشن، ۴۳۲؛ منتخب‌التواریخ، ۹۴/۱-۹۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲/۲-۵۳؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۵ش، صص۳۷-۳۹؛ کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱، ۱۳۶۸-۱۳۶۹ش، ص۷۵؛ محمدکلیم سهسرامی، «روابط رسمی و آموزش فرهنگی زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش»، مسائل زبان فارسی، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۶ش؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 556; *Political History and Institutions Early Turkish Empire of Delhi*, 309.

حجتی

شمس ددهٔ اصفهانی (šams-e.da.de-ye.es.fa.hā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. در اصفهان به دنیاآمد و در همان‌جا نیز برآمد. از مشاهیر ندما و ظرفا و بذله‌گویان روزگار خود بود. به هند سفر کرد و «مدت‌ها در دکن [= جنوب هند] در ملازمت سلاطین آن‌جا مرتضی نظام‌شاه والی احمدنگر و عادل‌شاه فرمانفرمای بیجاپور، و محمدقلی قطب‌شاه دارای گلکنده (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق) به سر برد» و ظرافت‌ها و خوش‌طبعی‌های بسیار با بزرگان و مردم دکن کرد. سپس به شمال هند رفت و به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت و «انعامات یافت و در آگره [/ اکبرآباد] و لاهور در اردوی این عالیشان [جلال‌الدین اکبر گورکانی] نیز خوش‌طبعی‌هایی نمایان کرد.» پس از مدتی دراز اقامت در هند، راه بازگشت به اصفهان را پیش گرفت و «چون به نزدیکی آن‌جا رسید اموال و اسباب و غنایم خود را در منزلی گذاشته، تغییر لباس داده، به‌روش درویشان به میانهٔ اقوام خود رفت [و] مذکور ساخت که به همین وضع و سامان از هند آمده‌ام و طلب لباس و خرجی از اقوام نمود. تمامی از او متنفر شدند و به او آشنایی ننموده از او گریزان بودند و بلکه مطلقاً به او آشنایی ندادند. چون دو روز ازین مقدمه بگذشت و اموال او آمد از اطراف و جوانب جمع آمده و شروع درگرمی کردند؛ هر یکی به طرزی و روشی نسبت خود را به او درست می‌داشتند. از این مقدمه غافل که شمس دانسته این روش سرکرده بود که ارمغان به ایشان ندهد. شمس نیز به شیوهٔ ایشان عمل نموده به هیچ‌کدام آشنایی نداد و به ایشان نزدیکی ننمود.» (مآثر رحیمی، ۱۲۵۷/۳) به هر حال، چون چندی در اصفهان گذراند، باز هوای هندوستان کرد و بار دیگر روی بدان سرزمین نهاد. این بار به جرگهٔ شعرای مداح عبدالرحیم‌خان‌خانان، (ــ ۱۰۳۶ق) پیوست و بقیهٔ عمرش را در خدمت و مداحی او در آسایش به سر برد. وی ظاهراً هنگامی که باقی نهاوندی مآثر رحیمی را می‌نوشت درگذشته بود. شوخ‌طبعی و ظرافت‌کاری‌های شمس دده چندان آوازه داشته، و گاه حتی موجب رنجش برخی افراد و از آن میان بعضی شاعران شده است، که برخی شعرا اشعاری دربارهٔ وی سروده‌اند، از آن جمله: «شمس دده را چو دید شیطان در راه ــ گردید ز راه تا نگردد گمراه / شمس از پی او دوان و شیطان می‌گفت ــ لاحول و لا قوة الّا باللّه.» (میرعلی‌بخار اصفهانی) □ شمس دده آن که کرده پستی پستش ــ دارد فلک از شراب مستی مستش / یک روپیه گر به دست پیشش افتد ــ چون لکهٔ پیسی نرود از دستش.» (میرنصررنانی اصفهانی) شمس دده اشعار بسیار در مدح عبدالرحیم‌خان سروده بود که از آن جمله قطعه‌ای ۱۹ بیتی است که باقی نهاوندی آن‌را نقل کرده است.

منابع: شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۲۳ـ۲۴؛ کاروان هند، ۶۵۳ـ۶۵۴؛ مآثر رحیمی، ۱۲۵۵/۳ـ۱۲۵۹؛ هفت اقلیم، ۴۳۷/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۲۷ـ۴۲۸.

برزگر

شمس سراج، شمس‌الدین بن سراج‌الدین عفیف ← تاریخ فیروزشاهی

شمس شیدایی (šams-e.šey.dā.i)، شمس‌الحق فرزند عبدالوحید فرزند بدرالدین، سهسرام ۱۹۱۳ ــ داکا ۱۹۹۴م/ ۱۴۱۴ق، نویسنده و شاعر و روزنامه‌نگار بنگلادشی. در خانواده‌ای فرهیخته از مردم سهسرام هند برآمد. پدرش شاعر بود و مضطر تخلص می‌کرد و پدربزرگ وی هم از پزشکان سرشناس سهسرام بود. عموی او نیز با نام حکیم عبدالحمید در سخنوری از شاگردان حکیم کوثر خیرآبادی (شاگرد امیر مینایی لکنویی) بود و در سروده‌هایش شیدا تخلص می‌کرد. شیدایی پس از به‌پایان بردن دورهٔ دبیرستان در زادگاهش به کلکته رفت و در ۱۹۳۷م از دانشگاه کلکته در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، دانشنامهٔ لیسانس گرفت. او در ۱۹۵۱م از دانشگاه داکا در رشتهٔ زبان و ادبیات اردو نیز دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. شیدایی در ۱۹۵۵م برای گذراندن یک دورهٔ آموزشی در زمینهٔ تربیت معلم به انگلستان رفت و پس از گرفتن دانشنامهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ روان‌شناسی آموزش و پرورش و تربیت معلم از دانشگاه ادنبورگ، در ۱۹۵۷م به کشورش بازگشت. شیدایی از ۱۹۳۷م به‌تدریس در مراکز آموزشی کشورش پرداخت. او مدتی معلم زبان و ادبیات فارسی در دانشکده‌های برهمپور مرشدآباد و کوئنا گرند بخش ندیا در نزدیکی کلکته بود. شیدایی پس از تقسیم هند مدتی در دانشکدهٔ مراری چند سلهت در پاکستان شرقی و یک‌چند نیز در دانشکدهٔ دولتی راجشاهی به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. او سپس در ۱۹۵۱م به‌ریاست بخش زبان اردوی همین دانشکدهٔ دولتی برگزیده شد. شیدایی مدت دو سال همزمان با تدریس، نایب‌رئیس دانشسرای عالی راجشاهی نیز بود، تا این‌که در ۱۹۶۲م از سوی دولت، به

کوت‌باری از بخش‌های کملا رفت و با بنیاد کردن دانش‌سرای عالی به‌ریاست آن نیز برگزیده شد. او پس از تدریس در این دانشسرا تا ۱۹۶۹م، بار دیگر در راجشاهی با سمت نایب مدیر عامل آموزش و پرورش مستقل به کار پرداخت، تا این که در پنجاه و هفت سالگی بازنشسته شد. از کارهای ارزشمند شیدایی بنیاد «انجمن دوستی ایران و بنگلادش» با همکاری محمد کلیم سهسرامی در ۱۹۷۶م بود. اعضای این انجمن را دولتمردان، استادان، دانشمندان، شاعران و رؤسای بازنشستهٔ دادگاه عالی تشکیل می‌دادند و شیدایی خود نخستین دبیر این انجمن بود. او به‌فارسی و اُردو شعر می‌سرود. شیدایی سخت شیفتهٔ آرا و اندیشه‌های مولانا ابوالکلام آزاد بود. او اشعاری چند به اردو در ستایش مولانا ابوالکلام سرود و در سال‌های پایانی زندگانی خود با نگارش کتابی به انگلیسی از اندیشه‌های ابوالکلام و دوستی خود با او سخن گفت. آموزش و پرورش، انسان و خدا دیگر کتاب وی به انگلیسی است. شیدایی انگیزهٔ خود را از نوشتن آثارش به انگلیسی، کم‌شمار بودن دوست‌داران زبان‌های فارسی و اردو، در بنگلادش دانسته است. مجموعه‌ای از سروده‌های اردوی وی با نام چراغ لاله به کوشش محمد کلیم سهسرامی به‌چاپ رسید (۱۹۸۵م). در این مجموعه گاه ابیاتی به‌فارسی نیز از شیدایی آمده است، چنانکه گوید: «به دیار راجشاهی غزلی به تو سرودم ـ مگر آنکه تو بخوانی به تبسم نهانی...» او پیش از مرگش وصیت کرده بود تا یکی از این دو بیت با برگردان انگلیسی آن‌ها بر گور وی نوشته شود: «چه مقدار خون در عدم خورده باشم ـ تو بر خاکم آیی و من مرده باشم.» (بیدل دهلوی) □ «حزین از پای ره‌پیما سراسرگشتگی دیدم ـ سر شوریده بر بالین آسایش رسید این‌جا.» (حزین لاهیجی).

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۱۵-۴۱۸.

شمسی جونپوری (šam.si-ye.jun.pu.ri)، شمس‌الحق محمد عبدالرشید فرزند شیخ مصطفی فرزند عبدالحمید، ـ ۱۰۸۳ق، دانشمند دینی، عارف و شاعر شبه‌قاره. نزد شیخ فضل‌الله جونپوری درس خواند و در طریقت به پدر خود دست ارادت داد. از علما و عارفان بزرگ روزگار خود به شمار می‌آمد و در آغاز کار چندی به تدریس می‌پرداخت، اما بعدها از تدریس دست کشید و تنها به مطالعهٔ کتاب‌های عرفانی پرداخت. از نزدیکی با امرا و ثروتمندان دوری می‌جست و حتی حاضر به دیدار با شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق)، که با شنیدن آوازه‌اش وی را نزد خود فراخوانده بود،نشد. به ابن عربی توجه ویژه داشت و در سماع غلو می‌کرد. از آثارش: دیوان شمسه که مجموعهٔ اشعار عرفانی او است و بیشتر به فارسی و برخی به هندی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی، در بانکیپور پتنا نگه‌داری می‌شود؛ آداب‌الرشیدیه فی شرح‌الآداب‌الشریفیه (کلکته، ۱۲۳۳ق)؛ زادالسالکین؛ شرح اسرارالخلوة؛ حاشیهٔ شرح مختصر عضدی؛ حاشیهٔ کافیهٔ ابن حاجب به فارسی؛ مقصودالطالبین در اوراد. سؤال و جواب شامل پرسش‌هایی صوفیانه از میرزا محمدرضا نجفی و پاسخ‌های عبدالرشید شمسی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۷۳/۱-۴۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۶۸/۳؛ ۲۱۴۱/۹؛ مآثرالکرام، ۲۰۳؛ مرآت‌العلوم، ۶۸/۲؛ ۸۵/۳؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۶۷/۴؛

Dictionary of Indo- Persian Literature,556; *Mughals in India* ,24,44.

برزگر

شمع انجمن (šamɛ-e.an.jo.man)، تذکره‌ای عمومی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار نه‌صد و هفتاد و هشت شاعر قدیم و جدید به ترتیب حروف الفبایی از نواب سید صدیق حسن‌خان (۱۲۴۸ـ۱۳۰۷ق). او این تذکره را در ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م تألیف کرده است. تذکره با بیان احوال و آثار انوری آغاز شده و به یوسف لکنویی پایان یافته است. مؤلف احوال اکثر شعرا را بسیار کوتاه و تنها شرح حال دویست شاعر را به تفصیل آورده است. شرح حال و نمونهٔ آثار برخی از شعرای هم‌روزگار صدیق‌حسن‌خان که در تذکره‌اش آمده است، در جایی دیگر به‌دست نمی‌آید و چون زندگینامه و نمونهٔ اشعار شعرای معاصر را از خودشان گرفته است، از این رو مطالب کتاب از ارزش و اعتبار فراوان برخوردارند. مؤلف شرح حال خود را نیز به تفصیل در کتاب آورده است. وی در تألیف این تذکره، از اکثر کتب معتبر تاریخی و تذکره بهره برده و نام منابع را در ضمن بیان احوال شعرا آورده است و از کتبی همانند ید بیضا، نتایج‌الافکار، ریاض‌الشعرا، تذکره حسینی و مانند آن‌ها نام برده است. سبک انشای مؤلف بیشتر مصنوع است و در موارد بسیاری هم‌نثر مسجع به کار برده است. وی در ابتدای شرح حال برخی شعرا چند لقب تجلیلی، به‌نثر مسجع آورده است. در پایان کتاب

چندین قطعه در تاریخ تألیف شمع انجمن درج شده است، همچنین علاوه بر مؤلف چندین تن، از جمله سید ذوالفقار احمد، سید غلام مصطفی الهآبادی، تمنای مرادآبادی، شهیر رامپوری، اخگر فرخآبادی، عظیم خیرآبادی، رفعت سروانی، احمد بهوپالی و نوش بهوپالی خاتمهای بر کتاب نوشتهاند که در پایان کتاب آمده است. شمع انجمن در ۱۲۹۳ق / ۱۸۷۶م در مطبع شاهجهانی بهوپال هند چاپ شده است.

منابع: تاریخ تذکرههای فارسی، ۷۵۱/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۵۴۴/۳؛ تذکرهنویسی فارسی در هند و پاکستان، صص۵۹۲ـ۶۰۱؛ الذریعه، ۲۳۱/۱۴؛ شمع انجمن؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳۰۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۴/۳؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۵۱؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/913.

امیرهدائی

شمیم احمد انصاری (ša.mim.ah.mad-e.an.sā.ri)، فرزند عبدالمجید، روستای سالن از توابع رای بریلی (در ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۷م ـ ، فارسیپژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی و دبیرستان در دانشگاه گجرات به تحصیل پرداخت و در ۱۹۶۳م دانشنامهٔ فوقلیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در همانسال در ام ـ ان ـ کالج ویسنگر گجرات شمالی و پس از آن در کالج د ـ ک ـ و ـ جامنگر و در ۱۹۸۵م در دانشکدهٔ ادبیات دهرمیند راسنجی راجکوت در ایالت گجرات بهتدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. بهزبانهای اردو، هندی، انگلیسی و گجراتی نیز آشنایی دارد. از آثارش: دستور زبان فارسی بهزبان گجراتی، برای دانشجویان گجرات؛ خط کرسی و مد در نستعلیق؛ خط فارسی و انواع آن.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۲ـ۲۷۳.

رسولی

شمیمالحق صدیقی (ša.mi.mol.haq.[q]e.sa.di.qi)، فرزند احتشامالحق صدیقی، دهلی ۱۹۴۴م ـ ، فارسیپژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ مقدماتی و دبیرستانی، در دانشگاه دهلی به تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ لیسانس و فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴م در بخش فارسی رادیو سراسری هند با سمت مترجم و گویندهٔ زبان فارسی به کار سرگرم بود. در ۱۹۷۴م با نوشتن پایاننامهٔ ادبیات فارسی هند در نیمهٔ اول قرن هیجدهم میلادی (۱۷۰۷ـ۱۷۴۸م) از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در همان سال استادیاری دانشکدهٔ دهلی (دانشکدهٔ ذاکرحسین) و در ۱۹۹۲م دانشیاری همان دانشکده را عهدهدار شد. بهزبانهای اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی داشت. در ۱۹۹۷م به ایران سفر کرد. از آثارش: «عشق و محبت در غزل فارسی» (مجلهٔ انگلیسیزبان دانشکدهٔ ذاکرحسین، ۱۹۶۸م)؛ «روابط دوستانه مابین هند و ایران» (فکر نو دهلی، ۱۹۶۸م)؛ «ملکالشعرای بهار»، (فکر نو ۱۹۶۸م)؛ «شعر فارسی طی دورههای تیموریان هندی متأخر»؛ «زنان شاهجهانآباد»، (فکر نو دهلی، ۱۹۸۰م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵۶/۲؛ ویژهنامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۰.

رسولی

شمیمی یزدی (ša.mi.mi-ye.yaz.di)، میرمحمد مؤمن، سدهٔ یازدهم هجری، خوشنویس، موسیقیدان و شاعر ایرانی. در یزد به دنیا آمد و پرورش یافت و در خوشنویسی و موسیقی به مرتبهٔ استادی رسید. عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی که همروزگار شمیمی بود و وی را از نزدیک میشناخت دربارهاش مینویسد که شمیمی «جوانیست به انواع فنون اهلیت آراسته و به اقسام هنرهای قابلیت پیراسته، خطاطیست تمامعیار، اقسام خطها را بسیار خوب مینویسد و نکتهسنجی است نغمهسرای، مصنفات مرغوب در علم موسیقی بیشمار دارد.» (میخانه، ۸۵۴) وی در جوانی، در ۱۰۲۸ق، به هند رفت و در آنجا چندی در ملازمت ظفرخان احسن تربتی (ـ ۱۰۷۳ق) به سر برد و سرانجام «در کرناتک به تیغ ستم بیباکی کشته گشت.» (جامع مفیدی، ۴۶۸/۳ ـ ۴۶۹).

منابع: تذکره سخنوران یزد، ۱۷۵/۱ـ۱۷۶؛ جامع مفیدی، ۴۶۸/۳ـ۴۶۹؛ روز روشن، ۴۳۸؛ کاروان هند، ۶۵۴؛ میخانه، ۸۵۴ـ۸۵۵.

بـرزگر

شنکرات نادر ← نادر کشمیری

شور خیال (šur-e.xi.yāl)، منظومهای عاشقانه در قالب مثنوی از

بینش* کشمیری. این منظومه یکی از مثنوی‌های پنج‌گانهٔ بینش است و وی آن‌را به تقلید از خمسهٔ نظامی و در برابر خسرو و شیرین سروده است. بنابراین داستان، در شهر بنارس پسری مسلمان دل‌باختهٔ دختری هندو می‌شود، که در زیبایی همتا ندارد: «پری‌رو دختری پروردهٔ ناز ــ به عاشق همچو فیض صبح دمساز / لطیف و شوخ و بی‌پروا، چو سیماب ــ نمک‌زار ملاحت همچو مهتاب.» دختر نیز رفته‌رفته دلباختهٔ وی می‌شود. دختر هندو به بهانهٔ دیدار یار هر روز برای شناکردن به کنارهٔ رود گنگا می‌رود و پس از شناکردن خال صندل بر رخساره می‌کشد: «ز گلبرگ جبین صندل‌آلود ــ گل رعنای باغ عاشقان بود / جبین آن بت نیکوشمایل ــ چو ماه نو به زردی بود مایل.» بدین‌گونه آن دو روزگار به شادکامی می‌گذرانند. اما این شادی دیری نمی‌پاید و آن‌دو روزی به هنگام شناکردن به گردابی گرفتار می‌آیند و جان می‌سپارند. چون پیکرشان را از آب بیرون کشیدند، هندوان می‌خواستند تا به آیین خود جسد دختر را در آتش اندازند، اما مسلمانان خواهان به‌خاک‌سپردن آن‌ها به آیین مسلمانی بودند، زیرا به‌گفتهٔ ایشان، دختر در آغوش محبوبی مسلمان جان داده است: «برهمن‌زادگان خوب رخسار ــ از این حیرت چو بت رفتند ازکار / مسلمانان از این اندیشه مدهوش ــ به‌رنگ کعبه زین ماتم سیه‌پوش / ز هر سو مصلحت‌بینان رسیدند ــ فسون مصلحت بر هم دمیدند.» در همان‌حال که مردم در اندیشهٔ چگونگی به‌خاک سپردن پیکرهای این دو دلداده بودند، ناگهان زمین شکافته شد و پیکرهای آنان را در خود فرو کشید: «زمین از اشتیاق آن‌دو مدهوش ــ چو چشم منتظر بگشاد آغوش / درو کردند جا از بی‌پناهی ــ چو در دیده سفیدی از سیاهی.» مثنوی شور خیال به‌زبانی ساده و روان به‌نظم کشیده شده و شاعر در سرودن آن از به‌کاربردن واژه‌های پیچیده پرهیز کرده است. گمان می‌رود ماجرای این دو دلداده در روزگار خود بسیار بر زبان‌ها رفته و آوازه‌ای بلند یافته است. شاعری دیگر با نام فطرت موسوی نیز همین ماجرا را با تفاوتی اندک به‌نظم فارسی درآورد. نسخه‌ای دست‌نویس از مثنوی شور خیال در مجموعهٔ کلیات بینش به‌شمارهٔ 1094 در کتابخانهٔ سالارجنگ و نسخهٔ دست‌نویس دیگری از آن در مجموعهٔ کلیات بینش به‌شمارهٔ Egerton 705 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۲۲/۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۱/۱؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۶۱-۲۶۲؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۷-۴۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts of the British Museum,* 2/695; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/182; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 139.

نوش‌آبادی

شورش پهلواری (šu.reš-e.pah.la.vā.ri)، آیت‌الله فرزند شاه‌محمد مخدوم فرزند شاه‌محمد امان‌الله فرزند محمدامین فرزند جنید فرزند اسماعیل، ۱۱۲۶ ــ ۱۲۵۶ق / ۱۸۴۰م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قصبهٔ پهلواری شریف در حدود پانزده کیلومتری پتنا، مرکز ایالت بهار هند، بود. مقدمات علوم را نزد پدرش فراگرفت. برای ادامه تحصیل به روستای بین، از توابع پتنا، رفت و علوم متداول را از عموی خود ملا وجیه‌الحق محدث (ــ ۱۱۵۰ق) آموخت. در شعر و ادب شاگرد جمال‌الدین بهجت (۱۱۰۳ ــ ۱۱۸۳ق) بود. با خواجه میر درد دهلوی (ــ ۱۱۹۹ق) هم مکاتبه داشت و از دانش او بهره می‌برد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در فارسی شورش و در اردو جوهری و مذاقی تخلص می‌کرد. در سرودن شعر در قالب‌های گوناگون مهارت داشت و در تشبیه و استعاره بسیار ماهر بود. از سبک شاعرانی چون حافظ و صائب و مولوی و شوکت بخاری و ناصرعلی سرهندی و بابا فغانی پیروی می‌کرد. اشعارش را ساده، دل‌انگیز و توام با سوز و گداز گفته‌اند. بی‌ثباتی دنیا، قناعت و توکل و نفرت از حرص و طمع و ترک علایق دنیوی، درون‌مایهٔ بیشتر رباعیات او است. از آثارش: دیوان اشعار از غزلیات و رباعیات که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خانقاه سلیمانیه پهلواری شریف نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی شهرآشوب؛ قصیدهٔ معلقه که در آن از واژگان فارسی سره بهره برده و در ذیل هر بیت شرحی کوتاه آورده است.

منابع: تاریخ شعرای بهار، ۲۴/۱؛ تصوف برّ صغیرمین، ۶۴/۲؛ محمدسعید احمد شمسی، «خدمات دانشوران و صوفیان پهلواری شریف به ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص۲۸-۳۳.

برزگر

شورش، سیدغلام‌حسین ← تذکرهٔ شورش

شوق رامپوری (šawq-e.rām.pu.ri)، محمد قدرت‌الله صدیقی سنبهلی پسر شیخ قبول محمد پسر شیخ محمدعابد، ـ ۱۲۲۴ق، شاعر، تذکره‌نویس و تاریخ‌نگار شبه‌قاره. در روستای موی نزدیک سنبهل از بخش مرادآباد به دنیا آمد. چون اوایل زندگی‌اش را در رامپور گذراند به رامپوری آوازه یافت. وی کتاب‌های درسی را نزد مولوی غلام‌طیب بهاری خواند و مدتی نیز ملازم وی بود. به اردو شعر می‌سرود و از قیام‌الدین چاندپوری اصلاح سخن می‌گرفت. ابوالقاسم میرقدرت‌الله، متخلص به قاسم، در مجموعهٔ نغز (نوشته در ۱۲۲۱ق) دربارهٔ شوق می‌نویسد که «وی با آن که بهره از علوم رسمیه دارد و خود را از جرگهٔ علما می‌شمارد مرد خوش‌فکر عاشق مزاج ظریف‌الطبع با ابتهاج است.» آثار منثوری که از شوق به جا مانده همه به فارسی است و عبارتند از (یک) جام جهان‌نما که در ۱۱۹۱ــ۱۱۹۹ق در تاریخ عمومی جهان به‌ویژه ایران و هند نوشته است. این اثر که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1962-147/A-B در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. در یک مقدمه در کمیت مرور دهور و ظهور مبدأ آفرینش، سی و نه طبقه، یک خاتمه در ذکر صحابهٔ کبار، اولیاءالله، علما، محدثان، فضلا، مجتهدان و متأخران و یک تتمه در انساب مؤلف است. طبقات سی‌ونه‌گانه کتاب عبارتند از: ۱ــ پیدایش آدم، پیامبران، ۲ــ حکمای صاحب‌فطرت، ۳ــ سلاطین عجم، ۴ــ ملوک عجم پیش از اسلام، ۵ــ پیامبر اسلام، ۶ــ بنی‌امیه، ۷ــ بنی‌عباس، ۸ــ سامانیان، ۹ــ غزنویان، ۱۰ــ دیلمیان، ۱۱ــ غوریان، ۱۲ــ سلجوقیان، ۱۳ــ اتابکان، ۱۴ــ قراخطائیان، ۱۵ــ سلاطین خراسان، ۱۶ــ سلاطین ایران، ۱۷ــ زیاریان، ۱۸ــ ملوک طبرستان، ۱۹ــ ملوک‌الجبال، ۲۰ــ اسماعیلیان، ۲۱ــ ملوک عثمانیهٔ خوندگار روم، ۲۲ــ ملوک روم (قیاصره)، ۲۳ــ خانان ترک، ۲۴ــ چنگیزخان، ۲۵ــ حکومت فروع مغول که ملقب به طوایف‌الملوک‌اند، ۲۶ــ امیرتیمور و فرزندانش، ۲۷ــ ازبکان، ۲۸ــ صفویان، ۲۹ــ جغرافیا در دو مقاله (۱ــ اقالیم سبعه، ۲ــ استان‌های هندوستان)، ۳۰ــ راجگان هند، ۳۱ــ پادشاهان مسلمان هند، ۳۲ــ سلاطین دکن، ۳۳ــ گجرات، ۳۴ــ تته، ۳۵ــ بنگاله، ۳۶ــ جونپور، ۳۷ــ مالوه، ۳۸ــ کشمیر و ۳۹ــ مولتان؛ (دو) تکملة‌الشعرای جام جمشید که پس از جام جهان‌نما و به‌واقع همچون تکملهٔ آن نوشته شده است. این اثر در دو مقاله (۱ــ شعرای عرب و ۲ــ شعرای عجم) و بیشتر مبتنی بر تذکره‌های پیشین است و از جهت اصالت و تازگی چندان اهمیتی ندارد مگر در ذکر شاعرانی که همروزگار مؤلف بوده‌اند و وی با آن‌ها آشنایی و دیدار داشته است. از این تذکره نسخه‌ای، گویا منحصربه‌فرد، با تاریخ ۱۲۱۸ق در ۷۱۸ صفحه در کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود؛ (سه) طبقات‌الشعرا (نسخهٔ کتابخانه آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۴۰) در شرح احوال دویست و بیست و چهار شاعر اردوسرا تا ۱۱۸۸ق در پنج مقاله: ۱ــ در بیان ایجاد شعر ریخته و ذکر شعرای دکن و بعضی معاصر آن‌ها، ۲ــ در ذکر بعضی سلاطین روزگار و وزرای کامگار و امرای نام‌دار و منصب‌داران عالی‌وقار و شهزادهٔ عالی‌تبار، ۳ــ بعضی امرای افغان این دیار، ۴ــ در ذکر بعضی عزیزان و یاران همدم و مهربانان و دوستان ثابت‌قدم و ۵ــ در ذکر برادران و خویشان و یاران و بعضی نومشقان که چندان مایهٔ شاعری ندارند و به سبب موزونی طبع خود را از خود زیاده پنداشته در جرگهٔ شعرا می‌شمارند. نسخه‌ای از این اثر که به اهتمام و مقدمهٔ محمدابواللیث صدیقی بدایونی در ۱۹۳۸م به چاپ رسیده است در بردارندهٔ شرح احوال دویست و هفتاد و سه شاعر اردو سرا در چهار طبقه (موجدین ریخته و شعرای دکنی، شعرای ایهام‌گو، شعرای متأخرین و نومشقان) است. شوق در طبقات‌الشعرا کلام شعرا را منصفانه بررسی کرده و در شرح احوال آن‌ها گه‌گاه آگاهایی به دست داده که در تذکره‌های پیشین یافت نمی‌شود و از این‌رو این تذکره در روزگار خود تذکره‌ای کامل به‌شمار می‌آمد؛ ۴ــ حقیقت‌الشعرا در احوال شاعران اردوسرا که از آن ظاهراً امروزه نسخه‌ای در دست نیست.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۵/۱-۶۵۶؛ اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۴۴-۱۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۰/۳، ۲۰۶، ۲۱۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۱/۱-۴۱۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۸-۴۷۱، ۷۳۸؛ سخن شعرا، ۲۵۵؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱/۱۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه کتب‌خانه آصفیه، ۲۹۴/۱-۲۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۳۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۲۴-۷۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۳-۶۰۴، ۱۸۹۴، ۱۹۲۷؛ مجموعهٔ نغز، ۳۵۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۵/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1051; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 564; *Mughals in India*, 399; *Persian Literature*,

C.A.Storey, 1/142.

برزگر

شوق سندی (šawq-e.sen.di)، نوازعلی فرزند تاج‌محمد، ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰م ــ   ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. شوق از ۱۹۷۲م سمت استاد و رئیس شعبهٔ سندی دانشگاه کراچی را عهده‌دار است. وی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس اردو، دانشنامهٔ فوق لیسانس سندی و دانشنامهٔ دکتری زبان سندی دارد. شوق چهارده کتاب به زبان سندی تألیف و چاپ کرده و به دو کتاب وی جایزه تعلق گرفته است. افزون بر این‌ها حدود پنجاه مقالهٔ علمی و پژوهشی نوشته است. شوق در کراچی کتابخانهٔ پرارزشی دارد که جز کتاب‌های چاپی فارسی، سندی، عربی، اردو، انگلیسی، پنجابی و سرائیکی، نسخ خطی عربی و حدود سی‌صد نسخهٔ خطی فارسی را در بر می‌گیرد. شوق گذشته از زبان سندی، در زبان‌های بلوچی، سرائیکی، اردو، فارسی، عربی و انگلیسی مهارت دارد. خضر نوشاهی فهرست نسخه‌های خطی فارسی نوازعلی شوق در کتابی به نام گنجینهٔ شوق فراهم آورده و به‌چاپ رسانیده است (کراچی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م).

منبع: گنجینهٔ شوق، خضر نوشاهی، کراچی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، پیشگفتار.

رسولی

شوق شاه‌جهان‌آبادی (šawq-e.šah.ja.hān.ā.bā.di) رای منکه‌رای فرزند اصغررای، سده دوازدهم هجری، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بزرگان مشهور شاه‌جهان‌آباد بود. در پادشاهی احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) از کارگزاران مالیاتی دولت در دهلی بود. طبعی لطیف داشت و گه‌گاه شعر نیز می‌سرود. در ۱۱۷۰ق که افغان‌ها به سرکردگی احمدشاه ابدالی به دهلی تاختند، شوق به آگره کوچید و در همان شهر تذکره‌ای به‌نام سفینة‌الشوق تألیف کرد.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۲۵/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۴-۱۱۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹/۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 564.

رسولی

شوق گجراتی (šaw.qe.goj.rā.ti)، میان‌الله جویا فرزند الله‌دادسری، ــ ۱۲۶۳ق، شاعر فارسی‌گوی هندی. در روستایی به نام چک ساده در گجرات پاکستان به دنیا آمد. در روزگار رنجیت سنگه، فرمانروای پنجاب می‌زیست. از دیوان شوق نسخه‌ای در کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری در گجرات پاکستان (به‌شمارهٔ ۶۳۲) و نسخه‌ای دیگر (با مقدمه‌ای از پسرش) در کتابخانهٔ دیوان هند، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۹۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۳۷/۸؛ بذل حق محمود، «شاعران فارسی‌گوی گجرات»، هلال، جلد ششم، شمارهٔ سوم، ص ۵۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/904.

برزگر

شوق گوپاموی، محمدقدرت‌الله ← قدرت گوپاموی

شوقی (šaw.qi)، لاله مل‌رای، - ۱۱۱۹ق، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، در سمت منشی استانداران پنجاب و کارهای گوناگون دیگر خدمت می‌کرد. مشاهده‌گری تیزبین و شاعری با شخصیت مستقل و آزاد بود و گویند باری کوتوال لاهور وی را، برای همین ویژگی‌هایش، از کار برکنار ساخت و کارش را به هندی نومسلمانی به نام دین‌دارخان داد. درواقع، ممدوح و حامی اصلی شوقی، حفظ‌الله‌خان حاکم کشمیر (۱۰۹۵ ــ ۱۱۰۶ق) بود و شوقی پس از مرگ وی، از کارهای دیوانی کناره گرفت و هیچ‌یک از پیشنهادهای کار فراوانی راکه بدو می‌کردند نپذیرفت. کارهای نظم و نثر شوقی را، پس از مرگ او، پسرش جوت‌پرکاش، متخلص به پرکاش، در مجموعه‌ای به نام گلدستهٔ سخن گردآورد که نسخه‌هایی از آن در دست است و در دو بخش یا طبقه تدوین یافته است: طبقهٔ یکم قصاید معروف و اشعار گوناگون شوقی را در بر می‌گیرد و به‌واقع دیوان او است. اما طبقهٔ دوم حاوی نامه‌های او است در سه حصّه: ۱ــ عرایض به بعضی خوانین والاشأن، ۲ــ مکاتبات به ارباب دول و اصحاب اتحاد، ۳ــ رقعات که در شهر به بعضی عزیزان نوشته. از دیوان شوقی هم نسخه‌هایی در دست است، از آن میان در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 5793Spi/VI88) و کتابخانهٔ گنج‌بخش

اسلام‌آباد پاکستان (به‌شمارهٔ ۹۳۲۲). نسخهٔ گنج‌بخش دارای قصاید (از آن میان در مدح شاه‌جهان گورکانی، نواب حفظ‌الله‌خان، مدح ابراهیم‌خان، مدح کشمیر، مدح میرزا سیف‌الدین، امانت‌خان، عنایت‌خان، قصیدهٔ عشقیه که قصیده‌ای عرفانی است، نواب لطف‌الله‌خان با مادهٔ تاریخ «صاحب صوبهٔ پنجاب لطف‌الله‌خان = ۱۰۹۲»، نواب‌الله یارخان در استخلاص کیول‌رام منشی نواب حفظ‌الله‌خان، مدح اورنگ‌زیب، اسدخان، مرثیهٔ دلیت‌رای با تاریخ ۱۱۰۷ق، مدح نواب جعفرخان، تهنیت جلوس اورنگ‌زیب، تاریخ دیوانی میرعبدالوهاب در ۱۰۹۸ق، مدح نواب مکرم‌خان، و جز آن)، غزلیات به‌ترتیب قافیه، مثنویات (از پند و حکایت‌ها، مناظرهٔ زنبور و پروانهٔ عشق، مناظرهٔ زبان و دندان، رقعه‌های منظوم به کسان، تعریف تنباکو)، ترجیع، مخمس، مستزاد، قطعه و رباعی است. در قصیده‌ها و قطعات دیوان شوقی، تاریخ‌هایی از ۱۰۹۵ق، ۱۱۰۰ق و ۱۱۱۲ق دیده می‌شود. لاله منشی جوت پرکاش ایمن‌آبادی، پسر شوقی، نیز به فارسی شعر می‌سرود و در ۱۱۳۶ق منظومه‌ای به‌نام دستور عشق در داستان معروف سسی و پنون سروده که از آن نسخه‌های کمابیش متعددی در دست است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۶۹/۳؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۸۰؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۰۶-۴۱۲؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۶۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۴/۵-۲۷۵؛ ۱۰۰۱/۸، ۱۰۵۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 564-565.

برزگر

شوقی تبریزی (šaw.qi-ye.tab.ri.zi)، عبدالحسین فرزند خداوردی فرزند عبدالرسول وزیر دنبلی، ــ کابل ۹۵۴ق، شاعر ایرانی. وی از بازماندگان خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر (ــ ۷۱۸ق) و شاعر و منشی سام‌میرزا (ــ ۹۷۴ق)، فرزند شاه اسماعیل صفوی، (۹۰۵ ــ ۹۳۰ق) بود. پس از گرفتاری آن شاهزاده، از بیم شاه‌تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) به‌هندوستان گریخت و به دربار همایون (ــ ۹۶۲ق) راه یافت. از آن‌جا به کابل رفت و تا پایان زندگی در آن شهر ماندگار شد. وی خط نستعلیق را خوب می‌نوشت. برخی منابع، وی را هراتی دانسته‌اند. دیوان وی در حدود چهارهزار بیت، شامل شرح چند غزل حافظ، مثنوی، غزل، رباعی، مضحکات به نثر و منشآت به‌نظم است. نسخه‌ای از این دیوان، با عنوان کلیات شوقی تبریزی به‌خط نستعلیق خود سراینده، به‌شمارهٔ ۲۹۸۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. وی دیوان علی بن ابی‌طالب (ع) را نیز، به نام سلطان یعقوب آق‌قویونلو به‌نظم فارسی ترجمه کرد.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۹-۱۲۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۳/۱؛ ۸۳۷/۲؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۳۴۶/۲؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۰۸؛ الذریعه، ۵۴۸/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۶۴/۱؛ ریحانة‌الادب، ۲۶۲/۳؛ سخنوران آذربایجان، ۴۵۴-۴۵۵؛ صبح گلشن، ۲۲۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۱، شمارهٔ ۱۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ۱۱۳/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۳۴/۲؛ ۱۸۷۵/۳، ۲۳۸۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۲۱/۲.

حجتی

شوقی ساوجی (šaw.qi-e.sā.va.ji)، میرمحمدحسین پسر میرعبدالله، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از سادات ساوه بود. در اوایل جوانی در خدمت خواجه شعیب که در دورهٔ شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۷ق) وزیر محل زراعت ارامنه بود به سر می‌برد. هادی سیستانی مؤلف خیرالبیان، از دیدار خود با وی در اصفهان در ۱۰۲۱ق و نیز در مشهد در ۱۰۲۲ق یاد می‌کند. پس از مرگ خواجه شعیب به هند رفت و از غیاث‌بیگ تهرانی (ــ ۱۰۳۱ق)، اعتمادالدولهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، نواخت دید. پس از چندی جهانگیر بر او به تقصیری خشم گرفت و به زندانش انداخت. اما به پایمردی قاسم‌خان جوینی (ــ ۱۰۴۲ق)، از امرای بلندپایهٔ دولت جهانگیر، از بند رهایی یافت. مدتی با قاسم‌خان به سر برد و سپس به ایران بازگشت. چندی بعد، باری دیگر آهنگ سفر هند کرد، ولی در بندرعباس حکمران آن‌جا میر جمال سلطان، وی را بنواخت و از رفتن به هند بازداشت و شوقی در آن‌جا همسر گزید. گویا احوال وی پس از زن گرفتن چندان خوب نبود و بیشتر به پریشانی می‌گذشت. به‌گفتهٔ برخی منابع، شوقی تا دورهٔ شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) زنده بود و پیش از ۱۰۸۳ق درگذشت. از اشعار شوقی نزدیک شش‌صد بیت در جنگی که در ۱۰۴۵ق نوشته شده و به شمارهٔ ۳۲۹۴/۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود، حفظ شده است. شوقی را تذکره‌نویسان «به‌غایت متین طبیعت و رزین قریحت» و «طرّاح سخن با حلاوت» گفته‌اند. برخی ابیات وی را صائب

تضمین کرده است. در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور نسخه‌ای به‌شماره ۳۰۲۰/۱۵ از منظومه‌ای در سلوک و تصوف با عنوان نغمات شوقی وجود دارد که سرایش آن به محمدحسین شوقی نسبت داده شده، ولی تاریخ این نسخه که گفته شده به خامهٔ سراینده است ۱۱۲۷ق است که با روزگار شوقی ساوجی نمی‌خواند.

منابع: آتشکده، ۱۱۳۶/۳-۱۱۳۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۷۴-۱۷۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۱؛ الذریعه، ۵۴۹/۹؛ سرو آزاد، ۴۹؛ شام غریبان، ۱۴۴؛ شمع انجمن، ۲۲۷ - ۲۲۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۶۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۶/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۸۱،۲۳۸۴؛ کاروان هند، ۶۵۴-۶۵۸؛ منتخب‌الاشعار، ۷۰؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۹.

برزگر

شوکت نادری (šaw.kat-e.nā.de.ri)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار هفتاد و سه تن از شعرای فارسی‌گو و اردوسرای اله‌آباد از میرزاکلب‌حسین‌خان نادر (- ۱۲۹۵ق). او این تذکره را در ۱۲۴۷ق در یک مقدمه، هفت فصل و یک خاتمه تألیف کرده است. مؤلف در مقدمه به بحث با مخالفان شعر و شاعری پرداخته و دلایل مخالفت آنان را خودپسندی، حسد، عدم درک شعر، کم‌حوصله بودن و یا ادعای ورع و تقوی دانسته است. در هفت فصل بعدی به تشریح علل مخالفت آنان با شعر و شاعری پرداخته و پاسخ‌های مفصلی به هر یک از آن علل داده است. خاتمهٔ کتاب در چهار مطلب نوشته شده است: مطلب نخست در شیوه‌های سخن‌گویی شعرا، مطلب دوم در بیان خصوصیاتی که یک شاعر باید داشته باشد، مطلب سوم در بیان نصیحت‌هایی به‌شعرا و مطلب چهارم در بیان اسامی و پاره‌ای از حالات شعرای ساکن اله‌آباد و ذکر نمونه‌هایی از اشعار برگزیدهٔ ایشان است. مؤلف زندگینامهٔ خود را در کتاب نیاورده و تنها به آوردن نمونه‌ای از اشعار خود بسنده کرده است. گارسن دتاسی، این کتاب را صولت نادری نام برده است. از این تذکره تنها دو نسخه در کتابخانهٔ عالیهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردوشعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۸۱-۲۸۲؛ ۴۶۵-۴۶۷؛ تذکرهٔ نادر، ۹-۱۰.

سپاهی

شوکت نهال (šaw.kat.na.hāl)، فرزند نهال احمدخان، علیگر در ایالت اوتارپرادش ۱۹۴۸م -   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشگاه اسلامی علیگر به‌تحصیل پرداخت و در ۱۹۷۰م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در ۱۹۸۲م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان میرزا محمدخان قزوینی از دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ کریمیهٔ اندور در ایالت مادیاپرادش به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. شوکت نهال به ادبیات فارسی معاصر علاقه‌ای فراوان دارد. به زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۳-۲۷۴.

رسولی

شوکتی اصفهانی (šaw.ka.ti-ye.es.fa.hā.ni)، ملا شوکتی محمدابراهیم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعری ایرانی. گویا از مردم اصفهان بود. دو بار به هند رفت. در بار نخست به جرگهٔ ملازمان و مداحان ظفرخان احسن تربتی (- ۱۰۷۳ق) پیوست و «تمتعی برداشته، معاودت به اصفهان نمود.» (شام غریبان، ۱۲۴) شوکتی که «طبعش در کمال بی‌پروایی بود، با وجود کبرسن از جمیع فسوق بهرهٔ وافی داشت، چنان‌که در مرتبهٔ ثانی که به هند رفت پسر راجپوتی را ملازم گرفته، با او ارادهٔ حرکت ناشایستی کرده، آن پسر او را کشت.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۵۸) وی را ساقی‌نامه‌ای است که درواقع توبه‌نامهٔ او به‌شمار می‌آید و نسخهٔ ناقصی از آن، در ۷۷ بیت، در تذکرهٔ پیمانه به چاپ رسیده است. از دیوان شوکتی نسخه‌ای در کتابخانه ملی (به‌شماره ۱۱۲۴/ف) نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ قصاید، غزلیات و رباعیات است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۹۵۵/۳-۹۵۶؛ پیمانه، ۲۵۷-۲۶۱؛ تذکرةالشعرا، عبدالغنی‌خان غنی، ۷۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۶-۳۳۷؛ الذریعه، ۵۵۱/۹؛ روز روشن، ۴۴۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۶۵/۱؛ شام غریبان، ۱۴۴-۱۴۵؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۶۴-۱۶۵؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۴۳/۳- ۱۴۴؛ کاروان هند، ۶۵۸-۶۵۹؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۰۱/۲-۱۰۰۳؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۴؛ نشتر عشق، ۸۳۹/۳؛ نگارستان سخن، ۵۰.

برزگر

شوکتی هندوستانی (saw.ka.ti.ye.hen.dus.tā.ni)، میرزا ابوالقاسم

ابراهیم فرزند کامران‌میرزا (ـ ۹۶۰ق) فرزند بابرشاه، ـ گوالیار در هند ۹۷۳ / ۹۷۴ق، شاهزاده و شاعر شبه‌قاره. وی تنها پسر کامران‌میرزا است. کامران میرزا، برادر و رقیب همایون گورکانی (ـ ۹۶۳ق) بود. چون سال‌های نخستین پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) با ناامنی و آشفتگی همراه بود، وی همواره ابوالقاسم را به‌چشم یک رقیب می‌نگریست. پس از درگذشت همایون، جلال‌الدین اکبر، تاردی‌بیگ از امرای خود را بفرمود تا ابوالقاسم‌میرزا را نزد وی آورد. او نیز ابوالقاسم را به‌همراه نگهبانان سلطنتی که جواهر حمل می‌کردند، به نزد اکبر فرستاد. اندکی بعد اکبر در ۹۶۴ق، ابوالقاسم را در دژ گوالیار زندانی کرد و در همان‌جا به قتلش رساند. میرزا ابوالقاسم شعر نیز می‌سروده، اما اگر دیوان شعری هم داشته، به‌جا نمانده است.

منابع: اکبرنامه، ۱/۵۴۵-۵۴۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۷۶؛ تذکرهٔ خوشگو؛ روضة‌السلاطین، ۵۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۳۶۶؛ صبح گلشن، ۲۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۷۷۸-۷۸۸؛ مقالات‌الشعرا، ۶۶۹، ۶۷۰؛ منتخب‌اللطایف، ۲۳۱؛ نشتر عشق، ۳/۸۴۰؛ هفت اقلیم، ۱/۴۵۴؛

Iranica, 1/357-358.

مرادی

شویر، ژیرونیمو ← گزاویه

شهاب‌الدین دولت‌آبادی (ša.hā.bud.din-e.daw.lat.ā.bā.di)، قاضی‌القضات ملک‌العلما شهاب‌الدین احمد فرزند شمس‌الدین عمر، ـ جونپور ۸۴۹ق، صوفی سهروردی، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. اصلش از غزنین بود. در دولت‌آباد دکن به دنیا آمد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلوی و مولانا خواجگی، دو تن از شاگردان برجستهٔ شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، درس خواند. هنگام یورش امیر تیمور به دهلی (۸۰۱ق) همراه مولانا خواجگی از آن شهر بیرون آمد و به کالپی شتافت. مولانا خواجگی در کالپی رحل اقامت افکند و شهاب‌الدین به جونپور رفت و در آن شهر نشیمن گزید و از سوی فرمانروای آن‌جا ابراهیم‌شاه شرقی (۸۰۴ ـ ۸۴۴ق) به مقام قاضی‌القضاتی رسید و لقب ملک‌العلما یافت. گویند «سلطان ابراهیم در تعظیم و توقیر او بسیار می‌کوشید و [شهاب‌الدین] در روزهای متبرک در مجلس او بر کرسی نقره می‌نشست.» چون درگذشت پیکرش را در جنوب مسجد ابراهیم‌شاه، به خاک سپردند. سال‌مرگش را ۸۴۰، ۸۴۲ و ۸۴۸ق نیز نوشته‌اند. وی نویسنده‌ای پرکار بود و آثاری به‌فارسی و عربی در تفسیر و فقه و بلاغت و تاریخ و جز آن از خود به یادگار گذاشته است. همچنین به‌فارسی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ بحرالموّاج به‌فارسی که تفسیر مشروح قرآن است و به ابراهیم‌شاه شرقی پیشکش شده است. شهاب‌الدین در این تفسیر نخست اندکی از ترکیب دستوری آیات و واژه‌ها را بیان می‌کند، سپس به ترجمه می‌پردازد و گاهی با روش پرسش و پاسخ مطالبی را تشریح می‌نماید. از بحرالموّاج تنها تفسیر سوره‌های یکم تا ششم (برابر با ربع یا جلد اول کتاب) در ۱۲۹۷ق در لکنو به چاپ رسیده است؛ ۲ـ تحفهٔ ابراهیم شاهی به فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.528/62)؛ ۳ـ اصول ابراهیم شاهی به فارسی (نسخهٔ کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد به شمارهٔ ۸۰۱۰) در اصطلاحات علم اصول فقه و امهات احکام، به‌نام ابراهیم شاه‌شرقی؛ ۴ـ تیسیرالاحکام به‌فارسی (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شماره‌های N.M.1958-438 و N.M.1972-181 و نسخه‌های کتابخانه گنج‌بخش به شماره‌های ۳۹۶، ۴۷۲۶، ۱۳۶۵ و ۲۱۸۳)، به نثر آمیخته به نظم در احکام در پنج باب (ایمان، ترک گناه، احکام، محضورات، مکروهات و اخلاق) که شهاب‌الدین آن را به فرمان ابراهیم شاه شرقی نوشته است؛ ۵ـ مصدّق‌الفضل (چاپ حیدرآباد) در شرح قصیدهٔ بانت سعاد کعب‌بن‌زهیر؛ ۶ـ مناقب‌السادات / شرف‌السادات / چهل حدیث به فارسی که نسخه‌هایی از آن به شمارهٔ N.M.1958-922 در موزه ملی پاکستان در کراچی و به شمارهٔ ۲۲۴۲ در کتابخانه گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. این اثر که در فضایل اهل بیت و سادات است، در ده باب تدوین شده است: مودت رسول و اولاد او، بشارت محبّان رسول و اولاد او، رعایت اولاد رسول، فضیلت ایشان، ثبوت نسبت علوی ـ فاطمی، وسیله ساختن حضرات، اسما و القاب و آداب سادات، سادات به اصرار به کفر نمی‌روند، زلف منشور سادات، جواز لعنت بر یزید؛ ۷ـ فتاوی ابراهیم‌شاهی؛ ۸ـ شرح‌الهندی به عربی در شرح کافیهٔ ابن حاجب؛ ۹ـ شرح اصول بزدوی به عربی؛ ۱۰ـ العقائدالاسلامیه در کلام؛ ۱۱ـ الارشاد به‌عربی (چاپ حیدرآباد) در نحو عربی؛ ۱۲ـ تاریخ‌المدینه که ترجمه‌ای از خلاصة‌الوفافی اخبار دارالمصطفی از نورالدین علی‌بن عبدالله سمهودی است؛ ۱۳ـ شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری که عمدتاً به عربی است، ولی گه‌گاه در شرح برخی واژگان دشوار متن به فارسی است؛ ۱۴ـ رساله در تقسیم علوم؛ ۱۵ـ اسباب‌الفقر

والغنی؛ ۱۶ـ المعافیة؛ ۱۷ـ شرح وافیهٔ ابن حاجب؛ ۱۸ـ بدیع‌البیان در بلاغت و عروض و قافیه، به نثری متکلف. شهاب‌الدین در این اثر دربارهٔ مصطلحات شعر فارسی به تفصیل بحث کرده و برای مطالب خود سروده‌هایی از شعرایی مانند عنصری، انوری، ظهیر، سعدی، امیرخسرو و نیز از سروده‌های خود مثال آورده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۳۶ـ۱۳۷؛ اعلام زرکلی، ۱۸۷/۱؛ ایضاح‌المکنون، ۱۶۶/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲/۱، ۷۲ ـ ۷۳، ۷۶، ۳۷۶؛ ۶۵۴/۲؛ ۵۶۲/۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶۰، ۹۸، ۱۲۴؛ تاریخ فرشته، ۳۰۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۵، ۷۷۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۸ـ۸۹؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۷۸ـ۱۱۷۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۹۰/۱، ۳۹۱؛ ریحانة‌الادب، ۲۶۷/۳؛ صبح گلشن، ۲۲۹ـ۲۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱، ۲۱؛ ۱۰۵۱/۲، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱؛ ۱۹۷۹/۳؛ ۵۰۲/۷؛ ۳۷۶/۱۴، ۴۶۴، ۷۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۲، ۱۶۷، ۱۹۰، ۸۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۷، ۵۳۸، ۱۶۸۵، ۱۷۰۳، ۲۲۰۵، ۲۳۹۸؛ قند پارسی، نذیر احمد، ۲۲۸، ۲۲۹؛ معجم‌المؤلفین، ۳۰۹/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴/۳ـ۱۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۵۳؛ هدیة‌العارفین، ۱۲۷/۱؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, 23/40-41; *A Critical Study of Indo-Persian Literature Under Sayyid and Lodi Period*, 116-119; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 57; *Encyclopaedia of Islam*, 1/180-181; *Mughals in India*, 445.

برزگر

شهاب‌الدین شاه‌میری (ša.ha.bod.din-e.šāh.mi.ri)، فرزند سلطان علاءالدین، ـ ۷۸۰ق، پادشاه کشمیر (۷۶۱ ـ ۷۸۰ق). برخی منابع وی را برادر کهتر سلطان‌علاءالدین دانسته و نامش را شیراشامک/شراسامک یاد کرده‌اند، ولی به احتمال فراوان وی پسر بزرگ علاءالدین است. شهاب بیشتر پادشاهی نوزده سالهٔ خود را به فتح سرزمین‌های همسایه گذراند. در تاریخ کشمیر، کمتر پادشاهی به سلحشوری و دلاوری او بوده است. وی در ابتدا سران سرکش روستاها و پرگنه‌ها را، که در پی یورش ذوالچوی مغول و از هم پاشیدن شیرازهٔ حکومت مرکزی کشمیر سر به استقلال برافراشته بودند، سرکوب کرد، نظم و آرامش را به درهٔ کشمیر بازگرداند و پرگنه‌ها را بار دیگر در ادارهٔ دستگاه دیوانی مرکزی درآورد. پس از اعادهٔ نظم داخلی کشمیر، توجه‌اش را به فتح سرزمین‌های همسایه معطوف کرد. نخست سرزمین‌های پکلی/پکهلی و سوادگیر را گشود. آنگاه سرزمین گهکهران را فتح کرد. سپس به فتح مولتان پرچم برافراشت. پس از آن، رو به کابل و لغمان نهاد و نظم و امنیت را به آن‌جاها بازگردانید. پس از آن به بدخشان لشکر کشید و پس از فتح این سرزمین، به فتح کوهستان‌های بلور، گیلگیت و داردو رو کرد. تبت را از دست حاکم کاشغر بیرون آورد. نگرگوت و کتهوار/کشتوار را هم گشود. آنگاه قصد گشودن دیگر سرزمین‌های هند کرد و با سپاهی بزرگ، از سواران و پیادگان، رو به دهلی نهاد. نرسیده به دهلی، با فیروزشاه تغلقی، پادشاه هندوستان (۷۵۲ ـ ۷۹۰ق) و سپاه او، روبرو گردید. پس از چند ماه ستیز و آویز میان دو سپاه که هیچ طرف را پیروزی قطعی نبود، سرانجام دو طرف به مذاکره روی آوردند و مصالحه‌ای میان آن‌ها به انجام رسید که بر اساس آن سرهند، مرز میان دو پادشاهی تعیین شد و از سرهند تا کشمیر به تصرف شهاب‌الدین درآمد. گویند این مصالحه به کوشش امیرسیدعلی‌همدانی، عارف نام‌دار ایرانی، به انجام رسید. سلطان‌شهاب‌الدین نه تنها جنگاوری توانا بلکه سازنده‌ای بزرگ نیز بود. شهر لچهمی‌نگر/لاکشمی‌نگر را به نام زنش لچهمی بنیاد نهاد. شهر شهاب‌الدینپور (شهامپور / شادیپور کنونی) را در نقطه‌ای زیبا در محل تلاقی رودهای جهلُم و سند، در نه مایلی شمال‌غربی سرینگر بنا کرد (یا به روایتی آن را که در زمان سلطان‌شمس‌الدین، بنیاد نهاده شده بود، نوسازی کرد و گسترش بخشید) و آن را به صورت گردشگاهی برای مردم درآورد و مسجد جامعی در این شهر برآورد. او هم چنین باغ و بوستان‌های زیادی برای استفادهٔ مردم ساخت. در اواخر عمر شور و اشتیاق بسیاری به از میان بردن بتخانه‌ها و شکستن بت‌ها و پرستشگاه‌های هندوان پیدا کرد و گویند نقشه‌هایی برای نابودی همهٔ معابد و از میان بردن کل جامعهٔ کفّار (هندوان)، در سر داشت که اجل مهلتش نداد. وی برادر خرد خود هندال را به ولی‌عهدی برگزید و دو پسر خود، حسن‌خان و علی‌خان را، به سعایت زن سوگلی‌اش که با مادر آن دو دشمنی داشت، به دهلی تبعید کرد. در اواخر عمر از تبعید حسن‌خان پشیمان شد و وی را

به کشمیر فراخواند. اما هنگامی‌که حسن‌خان به جمو رسیده بود، شهاب‌الدین بر اثر بیماری درگذشت و به جایش برادرش هندال با لقب قطب‌الدین بر تخت شاهی کشمیر نشست. از برخی روایات برمی‌آید که امیرسیدعلی‌همدانی، عارف کبروی نام‌دار ایرانی، در دورهٔ شهاب‌الدین به کشمیر رسید. ولی به روایات موثق‌تر، این سیدتاج‌الدین، پسرعم سیدعلی، که امیر وی را جلوتر به سوی کشمیر گسیل داشت، بود که در زمان شهاب‌الدین وارد کشمیر شد و شهاب‌الدین برایش خانقاه و لنگری در شهاب‌الدینپور ساخت.

منابع: تاریخ حسن، ۱۷۱/۲-۱۷۵؛ تاریخ فرشته، ۳۳۹/۲؛ طبقات اکبری، ۵۹۸؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۳-۴۴؛ *Baharistan-i-shahi*, 31-34; *A History of Sufism in India*, 291.

برزگر

شهاب‌الدین عمر خلجی ← علاءالدین خلجی

شهاب‌الدین ناگوری (ša.hā.bod.din-e.nā.gu.ri)، شهاب‌الدین بن عبدالکریم قوام غزنوی ناگوری، سدهٔ هشتم هجری، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم ناگور در راجستان هند بود و در روزگار ظفرخان (/ مظفرشاه یکم گجراتی)، که در ۷۹۴ق به حکومت گجرات رسید و در ۷۹۹ق پادشاهی مستقل گجرات را بنیاد گذارد، می‌زیست و گویا در خدمت و ملازمت او روزگار می‌گذرانید. سال مرگ شهاب‌الدین را برخی منابع ۷۹۴ق نوشته‌اند. وی منظومه‌ای به نام شفاءالمریض / شفاءالمرض / شفاءالرجل / طب شهابی به نام ظفرخان سرود. این منظومه که تألیف آن در دهم شوال ۷۹۰ق به پایان رسید، در یک مقدمه در بیان ابتدای علم طب و صدوشصت باب تدوین شده است. عناوین برخی باب‌های آن چنین است: اسباب امراض بدنی، احکام طعام، علاج درد شقیقه، سرسام، صرع، دوران سر، فالج و لقوه، بیان کابوس، مالیخولیا، نسیان و فراموشی، تشنج، نزله و زکام، باد در چشم، ناسور بینی، خروج‌اللسان، جنب، عدم اشتها، سنگ مثانه، حمل زنان، آماس رحم، نقرس، جزام، اورام، مارگزیدگی، غذا، اسهال و استفراغ، خواص بعضی از شیرینی‌ها، کیمیاگری، ادویه محبات، علاج اسپان، آب دادن سلاح، مذمت کیمیاگران دروغین. از شفاءالمریض نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش (به‌شماره‌های ۴۹۳۷، ۶۲۰۰ و ۸۲۰۸) نگه‌داری می‌شود. اثر دیگری در پزشکی به نام شفای خانی / طب شهاب نیز به شهاب‌الدین ناگوری نسبت داده‌اند. این اثر که در نسخه‌های مختلف آن به چند مؤلف دیگر هم نسبت داده شده، در چهارده باب تدوین شده است: اندر علت‌ها که در سر حادث شود، ۲ـ علت (= بیماری)های چشم، ۳ـ گوش و بینی و دهان و زبان و دندان و حلق، ۴ـ سینه و شش و دل و معده، ۵ـ سپرز و جگر و روده، ۶ـ گرده و قضیب و مقعد، ۷ـ رحم، ۸ـ مفاصل و پشت و پای و میان، ۹ـ علت‌هایی که بر سطح بدن ظاهر گردد، ۱۰ـ انواع تب، ۱۱ـ مباشرت، ۱۲ـ تریاک‌ها، ۱۳ـ علم نبض و ۱۴ـ لابدیات (هوا، حرکت، خواب، نگاه‌داشت خود، آب‌ها، سفر). منظومه‌ای به نام طب موسیقی و واژه‌نامهٔ پزشکی فرهنگ شهابی نیز به شهاب‌الدین ناگوری منسوب است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۵/۱؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۷۳؛ الذریعه، ۵۵۵/۹؛ ۱۲۴/۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۴/۱، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۵۷؛ ۴۴۴/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۵۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۹۹/۱-۳۰۰؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۱۸۴، ۱۸۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 49.

برزگر

شهاب حکیم کرمانی (šа.hāb-e.ha.kim-e.ker.mā.ni)، علی فرزند محمود، سدهٔ نهم هجری، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در دورهٔ محمودشاه خلجی (۸۴۰ـ ۸۷۳ق) و پسرش غیاث‌الدین خلجی، حاکم مالوه (۸۷۳ـ ۹۰۶ق) در آن دیار می‌زیست. دربارهٔ زادگاه، زندگی و تحصیلات شهاب‌حکیم، آگاهی چندانی در دست نیست. از نسبتش می‌توان حدس زد که اجدادش کرمانی بوده‌اند. وی پیش از رفتن به مالوه در جونپور اقامت داشت و به خاطر داشتن علم و دانش، در آن‌جا شهرتی پیدا کرد. سلطان محمود خلجی، شهاب‌حکیم را به دربار خود فراخواند، اما وی به‌سبب تعلق خاطری که به حاکم جونپور داشت، دعوت سلطان‌محمود را نپذیرفت. شهاب حکیم در اوایل ۸۷۰ق از جونپور به رنتنبور کوچید و سپس به ماندو رفت. وی پس از این که از اقامت سلطان در عزیزآباد آگاه شد برای دیدار وی بدان‌جا رفت. ولی در اثر سعایت و بدخواهی برخی از درباریان دربارهٔ استعداد و صلاحیت شهاب حکیم نزد

سلطان، از عنایت و توجه سلطان دور ماند. سپس شهاب حکیم با اردوی شاهی به شادی‌آباد رفت و در آن‌جا در منزل شیخ علاءالدوله والدین محمد با شاهزاده غیاث‌الدین دیدار کرد و در آن دیدار برخی از نوشته‌هایش را نزد وی خواند و او را بسیار تحت تأثیر قرار داد. سپس یک مثنوی به نام منهاج‌السیر برای غیاث‌الدین محمد سرود و آن را به‌دست شیخ علاءالدوله و الدین محمد به غیاث‌الدین محمد رساند. شاهزاده غیاث‌الدین، شهاب حکیم را به سلطان محمودشاه، توصیه کرد و برای از میان بردن بدگمانی سلطان به او بسیار کوشید. شهاب حکیم در این هنگام که هشتاد و نه سال داشت به دربار سلطان محمود راه یافت. سلطان وی را امر به نگارش تاریخ پادشاهی‌اش کرد و شهاب حکیم در ۸۷۲ق / ۱۴۶۷ ــ ۱۴۶۸م کتابی به‌نام مآثر محمودشاهی* نوشت. مؤلف اثرش را با اشعاری از خود و دیگر شعرا نیز آراسته است. این اثر در ۱۹۶۸م در دهلی به‌چاپ رسیده است. ابوالفضل علامی اثر خود به نام اکبرنامه را به‌پیروی از سبک مآثر محمودشاهی نوشته است. از دیگر آثارش: تاریخ مالوه که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ or.1190 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ مرآت‌الاسرار محمودشاهی که در یک مقدمه، هشت رکن و هر رکن در چند اصل و هر اصل در چند فصل تدوین یافته است. مقدمه در موضوع مساوی علم رمل، رکن نخست در منسوبات بیوت در شانزده اصل، رکن دوم در معرفت منسوبات در شش اصل، رکن سوم در خطوط اشکال در سه اصل، رکن چهارم در ضمیر و سراین در سه اصل، رکن پنجم در مسایل در هشت اصل، رکن ششم در دفاین در پنج اصل، رکن هفتم در احکام سال و تقویم رمل و رکن هشتم در جداول و دوایر در دو اصل است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۳۳/۳ و دو نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۶/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۴۲۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۸/۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۳۳۳،۱۲۰۵؛ مآثر محمودشاهی، ۳-۵؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۵۳/۴؛
Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/143; *A critical study of Indo-Persian Literature*, 181-188; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 68; *Persian Literature*, C.A.storey, 1-1/734-735.

فتح‌نیا طبری

شهاب مدارانی، شهاب‌الدین بن جمال‌الدین ← شهاب مهمره

شهاب مهمره (ša.hāb-e.meh.ma.re)، شهاب‌الدین فرزند جمال‌الدین بدایونی، نیمهٔ نخست سدهٔ هفتم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی اهل بدایون هند بود و چون بدایون در آن هنگام از مراکز تجمع مهاجرانی بود که از ورارود، خراسان، سیستان و افغانستان به هند می‌کوچیدند، از این رو چنین برمی‌آید که پدر شهاب‌الدین نیز به هند کوچیده، در بدایون ماندگار شده بود. صاحبان تذکره که احوال وی را آورده‌اند، توضیحی دربارهٔ مهمره نداده‌اند. (گویا نام جایی باشد، ولی دانسته نیست که قصبه یا ده کدام کشور است) و تنها صاحب مجمع‌الفصحا، وی را شهاب مدارانی آورده است که گویا بدایونی را به غلط مدارانی یادکرده است. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست و تنها از گفته‌های جسته و گریختهٔ برخی کتاب‌ها، می‌توان به نکاتی از زندگی وی پی برد. شهاب‌الدین از قصیده‌سرایان بزرگ دربار رکن‌الدین فیروزشاه (۶۳۳ـ۶۳۴ق) و از بزرگ‌ترین عالمان و فاضلان عهد خود بود. وی در الهیات، طبیعیات، ریاضیات و علوم معقول و منقول دست داشت. به‌سبب آنکه حکمت و فلسفه می‌دانست، بقراط وقت و افلاطون زمانه‌اش می‌خواندند. هیچ تذکره‌نویسی سال تولد و درگذشت وی را نیاورده است؛ اما با توجه به قصیده‌ای که بدایونی در منتخب‌التواریخ از وی آورده و نیز این که این سلطان تنها هفت‌ماه پادشاهی کرد، می‌توان حدس زد که شهاب در دورهٔ وی حدوداً بیست سال داشته است. پس احتمال می‌رود که در دورهٔ شمس‌الدین التتمش (۶۰۷ـ۶۳۳ق) زاده شده باشد. امیرخسرو دهلوی (ــ ۷۲۵ق) در مثنوی هشت بهشت خود، از شهاب که به اصلاح اشعار وی پرداخته، سپاسگزاری کرده است. چون سرایش این مثنوی در ۷۰۱ق به پایان رسیده، معلوم می‌شود که شهاب تا این تاریخ زنده بوده است. امیرخسرو در همین مثنوی، دربارهٔ اهمیت و مرتبهٔ شعر او سخن گفته، وی را رطب‌اللسان خوانده و گفته است که شهاب هر پنج مثنوی وی را اصلاح کرده است. خسرو در بسیاری جاها از شهاب با لقب امام یاد کرده است و در مثنوی غرة‌الکمال خود نیز وی را سلیمان ممالک سخن دانسته است و بیان می‌کند، که مردم دیوانه‌وار

کلام او را گوش می‌دادند. ملامحمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته و ضیاء برنی در تاریخ فیروزشاه، او را شهاب صدرنشین گفته‌اند. بدایونی نیز وی را استادالشعرا نامیده است. ملک‌الکلام فخرالملک عمید تولکی (سدهٔ هفتم هجری) نیز از وی با نام استاد یاد می‌کند. گفته‌اند که برخی اشعار امیرخسرو و عمید تولکی سنامی، به تقلید از شعر شهاب بوده است. شهاب‌الدین علاوه بر قصاید مصنوعی که در مدح سلطان رکن‌الدین و امرا و بزرگان دربار وی می‌سرود، قصایدی نیز در حمد خداوند و نعت پیامبر سروده است. شهاب، اشعار خود را گرد نیاورد، ولی جابه‌جا اشعارش در تذکره‌ها به جا و موجود است. مثلاً تقی امجد در عرفات‌العاشقین، نزدیک به ۷۰۰ بیت از اشعارش را آورده است. در منتخب‌التواریخ، خلاصة‌الاشعار، مجمع‌النفائس و مخزن‌الغرائب اشعارش آمده و حتی میرعضدالدوله نیز در فرهنگ جهانگیری، اشعاری از وی را شاهد آورده است.

منابع: بزم مملوکیه، ۱۴۸-۱۶۷؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۱-۲۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳/۳۸۴-۳۸۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۲۱۰-۲۱۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۱۷۵؛ الذریعه، ۹/۵۵۵؛ شعرالعجم، ۲/۱۰۴، ۱۰۵؛ مجمع‌الفصحا، ۲/۸۰۴-۸۰۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۷۷۸-۷۷۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۷۰-۸۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱/۱۲۹-۱۳۰؛ نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی در هند، ۶۶-۶۷؛ هلال، جلد ۳، آبان ۱۳۳۴ش، شمارهٔ ۳، ص ۵۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 568-569; *Dreams forgotten*, 384-386.

حجتی

شهابی سعدی قادری (ša.hā.bi-ye.saɛ.di-ye.qā.de.ri)، محمدصادق، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در احمدآباد گجرات می‌زیست و از مرادش عبدالقادر فرزند عبدالجلیل حسنی حسینی، ملقب به غریب‌الله که از مشایخ قادری در گجرات بود خرقه و اجازهٔ ارشاد گرفت. از آثارش: مناقب غوثیه که آن را به حکم مرشدش در ۱۰۵۲ق / ۱۶۴۲م در احوال غوث اعظم سید عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق) تدوین کرده است. این اثر در یک مقدمه و نود و یک منقبت و یک خاتمه است و در ۱۸۸۶م در بمبئی به چاپ رسیده است. در برخی منابع از این اثر با نام تحفهٔ قادریه فی مناقب غوثیهٔ محبوبیه یاد شده است؛ تفریح‌الخاطر در مناقب عبدالقادر که نفیسی آن را از دیگر آثار وی نام برده است، می‌گوید عبدالقادر بن محی‌الدین اربلی قادری آن را به عربی برگردانده است. اما گردآورندهٔ فهرست گنج‌بخش، تفریح‌الخاطر اربلی را ترجمهٔ عربی مناقب غوثیهٔ شهابی دانسته است؛ خزانهٔ قادریه به‌فارسی در ملفوظات شیخ عبدالقادر گیلانی که ترجمهٔ اثری به نام مواهب‌الرحمان است. نفیسی از آن به‌نام المواهب‌الرحمانیه والفتوح‌الربانیه فی مراتب اخلاق‌السنیه والمقامات‌العرفانیه یاد کرده است. شهابی این اثر را در ۱۱۰۹ق / ۹۷ــ۱۶۹۸م به‌دستور شیخ غریب‌الله احمدآبادی تدوین کرده است. مؤلف در دیباچه سه زنجیره از طریقت خود را آورده است: زنجیرهٔ نخست از شیخ عبدالقادر گیلانی آغاز می‌شود و با ذکر نام هفت تن از مشایخ بزرگ آن طریقه که پس از قطب‌الزمان سید محمد به خودش ختم کرده است؛ زنجیرهٔ دوم در شیخ ارادت و بیعت خود که از غوث اعظم عبدالقادر گیلانی آغاز می‌شود و با ذکر هجده تن از مشایخ بزرگ آن طریقه، پس از قطب‌الزمان شهاب‌الدین به خودش ختم کرده است؛ زنجیره سوم در شیخ خرقه و ارشاد خود که از سید عبدالجلیل آغاز می‌شود و پس از ذکر سیزده تن از مشایخ به محیی‌الدین غوث گیلانی به‌پایان می‌رسد. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۹۱۱۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱/۱۳۱؛ ۲/۷۲۷-۷۲۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۲۵؛ الذریعه، ۲۲/۳۳۱؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۳۰۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۶۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۲۰۴۰؛ ۴/۲۳۱۶؛ ۱۱/۸۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲/۱۴۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد، ۴/۲۱۴۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۰۷-۲۳۰۸؛ مرآت‌العلوم، ۲/۱۳؛ ۲۲۴، ۳/۲۳۷؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸/۲۱۴، ۲۳۰؛ ۹/۵۷، ۸۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/984; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 113-114; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 79; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 569; *Persian Literature* C.A.Storey, 1-2/1013, 1058; *Mughals in India*, 336.

فتح‌نیا طبری

شهدادخان تالپور، پسر میر نور محمدخان ← حیدری تالپوری

شهرت شیرازی (šoh.rat-e.ši.rā.zi)، حکیم‌الممالک شیخ‌حسن / حسین طبیب، ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۴۹ق، شاعر و پزشک ایرانی. نیاکانش از اعراب بحرین بودند. وی در شیراز به‌دنیا آمد و از زادگاهش به هندوستان کوچید. نخست به دربار محمداعظم‌شاه (ــ ۱۱۱۹ق) فرزند اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق)، پیوست. پس از دولت کوتاه‌مدت او به دربار قطب‌الدین‌شاه عالم بهادر یکم (۱۱۱۹ــ۱۱۲۴ق) روی آورد. سپس روزگار محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) را دریافت و همین پادشاه او را به حکیم‌الممالک و محمداعظم او را به حاذق‌خان ملقب ساخت. در پادشاهی ناصرالدین محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به حج رفت و در بازگشت به شاه‌جهان‌آباد، منصب چهارهزاری یافت. از شهرت، دیوان اشعاری شامل غزل، مخمس، مفردات و قطعه به‌جا مانده، که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. آزاد بلگرامی مرثیه‌ای در سوک او گفته است.

منابع: ایضاح‌المکنون، ۵۱۱/۱؛ بزم تیموریه، ۳۰۹-۳۱۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۹۴/۵-۱۳۹۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۱؛ تذکرهٔ اختر، ۱۰۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۹-۸۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۸۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۸۲-۱۸۵؛ حدیقةالشعرا، ۹۱۵/۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۶۹/۳-۳۷۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۶۷/۱؛ سرو آزاد، ۲۰۱-۲۰۲؛ سفینةالمحمود، ۵۵۶/۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۱-۲۰۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۲-۱۱۳؛ شام غریبان، ۱۴۷؛ شمع انجمن، ۲۳۱-۲۳۲؛ صبح گلشن، ۲۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۸۸/۳؛ مآثرالکرام، ۲۰۱-۲۰۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۳۴/۲-۱۰۳۸؛ مجمع‌الفصحا، ۵۴۰/۵؛ مرآة‌الفصاحه، ۳۳۰-۳۳۱؛ منتخب‌اللطایف، ۲۴۱-۲۴۲؛ نتایج‌الافکار، ۳۹۳-۳۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۷۰/۶-۷۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 572; *Mughals in India*, 448.

حجتی

شهرت لکنویی (šoh.rat-e.lak.nu.i)، نواب افتخارالدین علی‌خان فرزند محمدیاربیگ‌خان معروف به میرزا پیارن، ز۱۲۳۷ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از امیران بنام لکنو بود. عمویش نواب شجاع‌الملک حسام‌الدوله محمدعلی‌وردی‌خان بهادر مهابت‌جنگ (ــ ۱۱۶۹ق)، صوبه‌دار بنگال بود. شهرت شاعری بلندآوازه و از شاگردان حسن قتیل* بود و مادهٔ تاریخی نیز در مرگ استادش با مطلع «بود یکتا دری به بحر کمال ــ چه کنم شرح از صفات قتیل» سروده بود که در صبح گلشن آمده است. شهرت، در ۱۲۳۴ق از کلکته به حیدرآباد دکن رفت و در آن‌جا کتابی با نام بحرین در عروض و قافیه به‌دست آورد و با افزودن دیباچه‌ای بر آن، کتاب را به مهاراجه چندولعل بهادر شادان، وزیر اعظم دولت آصفیه (۱۱۷۹ــ۱۲۶۱ق)، پیشکش کرد که پسند ادیبان و شاعران قرار گرفت. بعدها نواب امجدعلی‌خان (ــ ۱۲۶۳ق) از وی خواست تا «رساله‌ای دیگر در علم عروض و قافیه چنان باید نوشت که در هر بحر، اشعار بسیار منتخب از هندی و فارسی در آن مندرج باشد.» وی نیز در ۱۲۳۷ق (مجلس امجدی ز شهرت سعد) به‌نگارش کتابی در این زمینه با نام مجلس امجدی پرداخت و آن را به پادشاه پیشکش کرد. این کتاب در یک مقدمه و دو مجلس و یک خاتمه نوشته شده است. در مقدمه تاریخ شعر و تعریف عروض و قافیه آمده است. مجلس یکم در بیان عروض در هفت اختلاط است (۱ــ وجه تسمیهٔ بیت، مصرع و بحر، ۲ــ حروف ملفوظ غیرمکتوب و برخی از حروف ساکنه که در تقطیع ساقط شوند، ۳ــ عدد بحور، ۴ــ میزان و اصول ارکان سالم، ۵ــ ازاحیف، ۶ــ تفضیل اوزان بحور و ۷ــ اوزان رباعی)؛ مجلس دوم در قوافی که در ده ذکر است (۱ــ معنی قافیه، ۲ــ ردیف، ۳ــ حروف قافیه، ۴ــ حرکات قافیه، ۵ــ القاب قافیه، ۶ــ عیوب، ۷ــ معمول و غیرمعمول، ۸ــ حاجب، ۹ــ لزوم مالایلزم و ۱۰ــ قافیهٔ مکرر)؛ خاتمه نیز در اشعار عربی است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۵۸ در انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۵۵۸/۹؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۶۶-۵۷۳؛ صبح گلشن، ۲۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۱۵/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۳۵/۳-۱۲۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۷۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۲۳-۱۲۴.

جهان‌تاب

شهرتی سندی (šoh.ra.ti-ye.sen.di)، دانشورخان، ــ ۱۰۵۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز آن چه در تذکرهٔ

مقالات‌الشعرای قانع تتوی آمده است، هیچ آگاهی نداریم. قانع گوید که شهرتی «با اکثر دولتمندان به‌شوخی سلوک می‌کرد و از ایشان اخذ وجه می‌نمود. بعضی او را از قبیلهٔ مغل می‌شمارند و برخی از مخادیم. به هر دو قول مردم این‌جاست و صاحب دیوان است. دیوانش دیدم.» شهرتی با دولتمردانی چون میرعبدالرزاق معموری، میرزا مظفر جهانگیری، میر منعم فرزند میر غروری کاشانی، نواب لشکرخان عالمگیری، قبادخان و میرابوالمکارم شهود از شاعران همروزگارش دوستی داشت و شعرهایی نیز در ستایش هر یک از ایشان سروده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «افسوس که فیض از جهان رفت ــ ذوقِ کرم از جهانیان رفت / کم ماند شکفتگی به‌عالم ــ بلبل به فغان ز گلستان رفت.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۵۰۱/۲ـ۵۰۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۵/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۳۴۸ـ۳۴۹.
نوش‌آبادی

شهریار نقوی (šah.ri.yār-e.na.qa.vi)، سید حیدر، مظفرنگر (هند) ۱۳۰۳ـ۱۳۵۹ش، استاد و فارسی‌پژوه پاکستانی‌تبار ایرانی. پدرش عالمی فاضل و نویسنده و علاقه‌مند به ایران بود. نقوی از کودکی تا پایان دورهٔ دبیرستان را در مظفرنگر گذراند و سپس با خانواده به شهر جیپور هند کوچید. او از نوجوانی شعر فارسی و اردو می‌سرود. چون درکار سیاست نیز فعال بود فرصت‌هایی برایش فراهم شد. با شخصیت‌هایی چون گاندی، نهرو، محمدعلی جناح، اقبال لاهوری، ابوالکلام آزاد و... در ارتباط مستقیم بود. نقوی با ورود به دانشگاه فعالیت‌های سیاسی خود را بیشتر کرد. این زمان مصادف با روزهایی بود که مردم شبه‌قارهٔ هند برای استقلال کشورشان با استعمار انگلیس مبارزه می‌کردند. در این زمان او به گروه‌های پارتیزانی پیوست و رهبری یک گروه چهارصد نفری از آزادی‌خواهان را به‌عهده گرفت. در پی این فعالیت‌ها مقامات دولت استعماری انگلیس در هند، او را از دانشکده اخراج کردند. همزمان با این اوضاع وی بنیادی به‌نام انجمن زبان اردو تأسیس کرد و این انجمن در پیروزی نهضت مسلمانان شبه‌قاره برای تأسیس پاکستان، سهم مؤثر داشت. در ۱۹۴۷م، نقوی به‌همراه خانواده‌اش به کشور نوبنیاد پاکستان کوچید و پس از چندی به عضویت دفتر مؤتمر عالم اسلامی که هدف آن بالابردن شخصیت و تقویت روحی اسلام در مشرق‌زمین بود، درآمد. نقوی در بیست‌وپنج سالگی و پس از دریافت درجهٔ فوق لیسانس از دانشگاه پنجاب پاکستان به‌دعوت دولت وقت برای ادامهٔ تحصیل در زبان و ادبیات فارسی، به ایران رفت و در ۱۳۳۴ش با ارایهٔ پایان‌نامهٔ خود به نام فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان به‌عنوان نخستین دانشجوی پاکستانی و دومین فرد خارجی، موفق به دریافت درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. پس از آن به‌دلیل علاقه به فرهنگ و سرزمین ایران به تابعیت ایران درآمد. نقوی علاوه بر تحصیل در ایران و تدریس به مدت چهارده سال در رشته‌های زبان و ادبیات اردو، پاکستان‌شناسی و فرهنگ و تمدن ایرانی در دانشگاه تهران، توانست در دانشگاه اصفهان بخش اردو و پاکستان‌شناسی تأسیس کند و خود سرپرست آن شد و حدود یازده سال نیز در این دانشگاه خدمت کرد. شهریار نقوی علاوه بر فعالیت‌های فراوان علمی و ادبی و نشر کتب و مقالات متعدد، در چندین کنگرهٔ بین‌المللی نیز شرکت کرد و مقالاتی ارائه داد و جوایز و تقدیرنامه‌های متعدد از مجامع علمی و ادبی جهان دریافت کرد. وی طی اقامت بیست ساله‌اش در تهران، علاوه برکارهای فرهنگی معمول، در تأسیس حسینیهٔ ارشاد با مرتضی مطهری و علی شریعتی همراه و همفکر بود و سخن‌رانی‌هایی نیز در آن‌جا ایراد کرد. او مدت سه‌سال برنامه‌های رادیویی هفتگی در زمینهٔ مسائل فرهنگی و تاریخ و زبان فارسی و تأثیر آن در شبه‌قاره و آموزش اردو و فارسی و... تهیه کرد و شخصاً در رادیو زاهدان و اصفهان آن را به‌اجرا درآورد. نقوی از همان جوانی به اسلام و فرهنگ ایرانی و موضوعات علمی علاقهٔ فراوان می‌ورزید و به‌خاطر فعالیت در این زمینه، مدال‌ها و تقدیرنامه‌های زیادی دریافت کرد، چنان‌که پیش از ورود به ایران در روزهای پیش از سی‌سالگی حدود چهارصد مقالهٔ علمی و ادبی در پاکستان زیرنظر مستقیم او به‌ثبت و انتشار رسیده بود. وی علاوه بر دریافت دانشنامهٔ دکتری موفق به اخذ سه مدرک فوق لیسانس و چند لیسانس در زمینه‌های گوناگون از دانشگاه‌های داخل و خارج ایران شد. وی به‌زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی، عربی و سنسکریت تسلط کامل داشت و با زبان‌های ترکی، فرانسه و آلمانی تا حدودی آشنا بود. نقوی آثار چاپ شده و نیمه‌تمام بسیار دارد. او دربارهٔ فضلا و دانشمندان فارسی‌زبان هند تحقیق بسیار کرد. مقالات او بیشتر در مجله‌های هنر و مردم و بررسی‌های تاریخی و مجلات ادبی هند و پاکستان چاپ شده است. وی طی سالیان متمادی اقدام به تهیه و جمع‌آوری یادداشت‌هایی جداگانه از نویسندگان،

شاعران، خطاطان، نقاشان و علمای دین معاصر خود کرد که حاوی زندگینامه و نمونهٔ افکار و خط عالمان دین و علم و ادب با دست‌خط خود آن افراد است. آثار چاپ‌شدهٔ نقوی عبارتند از فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، راهنمای زبان اردو (جلد اول)، ارتباط فارسی و سانسکریت، جشن نوروز در پاکستان و هند، نمایندگان سیاسی ایران و هند در زمان صفویان و بابریان.

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۱۶؛ فارسی‌آموختگان، ۲۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ علاءالدین آذری، «سید حیدر شهریار نقوی»، آینده، سال هفتم، شمارهٔ ۱ و ۲، ص۱۵۸؛ محمدقاسم هاشمی، «به‌یاد سید حیدر شهریار نقوی»، کیهان فرهنگی، سال چهارم، تیر ۱۳۶۶ش، صص۳۵-۳۶.

محمدخانی

شهنامهٔ احمدی (šah.nā.me-ye.ah.ma.di)، منظومه‌ای فارسی در شرح جنگ‌ها و فتوحات احمد شاه درانی، امیر افغانی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۷ق) سرودهٔ نظام الدین عشرت سیالکوتی قرشی. این مثنوی که در بحر متقارب سروده شده، به رخدادهای ۱۱۶۰ تا ۱۱۷۳ق، یعنی از مرگ نادر افشار (۱۱۴۸ــ ۱۱۶۰ق) تا حملهٔ احمدشاه به نصراللـه‌خان بلوچ و شکستن وی، می‌پردازد. شاعر در پی این منظومه، داستان یورش احمد درانی به هندوستان را نیز به نظم کشیده است. عشرت در این اثر، از بی‌اعتنایی احمد شاه به خودش شکوه کرده است. دست‌نویسی از شهنامهٔ احمدی به همراه اثر دیگر سراینده، شهنامهٔ نادری *، به شمارهٔ Add.26285 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۷۴/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/717-718.

ب.آتشین

شهنامهٔ نادری (šah.nā.me-ye.nā.de.ri)، منظومه‌ای حماسی به‌فارسی از نظام‌الدین عشرت سیالکوتی قرشی (۱۱۶۲ق ــ). این منظومه در بحر متقارب وبه تقلید ازشاهنامهٔ فردوسی* سروده شده است. موضوع آن حملهٔ نادرشاه افشار به هندوستان و فتح آن سرزمین در ۱۱۵۲ق است. شاعر در خدمت احمد شاه درانی یکی از امرای افغانستان بود و از آن‌جا که احمدشاه نیز به قصد تصرف هند حملاتی به این سرزمین کرده است، می‌توان فرض کرد که سرودن منظومهٔ شهنامهٔ نادری مقدمه‌ای بوده است بر اثر دیگر شاعر، به نام شهنامهٔ احمدی، که متعاقباً سروده است؛ و هم شاید بدین لحاظ به‌جای کینه و دشمنی که مردم عادی هند و سرزمین‌های لطمه خورده از این جنگ به نادر داشته‌اند، این منظومه در ستایش نادرشاه ساخته و پرداخته شده است. در سرودن شهنامهٔ نادری، شاعر از بعضی مشهودات عینی و مستقیم خویش نیز استفاده کرده است.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۳-۳۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۴/۸؛ ذبیح‌اللـه صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»؛ ایران نامه، سال یکم، شمارهٔ ۱، ص۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,470.

سپانلو

شهود سیوستانی (šo.hud-e.si.ves.tā.ni)، میرابوالمکارم فرزند ابوالبقا امیرخان فرزند ابوالقاسم نمکین فرزند ملامیرسبزواری، ــ سیوستان ۱۰۷۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره، در خانواده‌ای ایرانی‌تبار زاده شد. اعضای خانواده‌اش در روزگار گورکانیان هند در سند، جاگیر و منصب و امارت داشتند. نیای وی میرابوالقاسم نمکین (ــ ۱۰۱۸ق) نویسندهٔ منشآت نمکین در ۱۰۰۳ق در بهکر جاگیر یافت. در همان سال از آن‌جا برای تسخیر سیوی روانه گشت. در حدود ۱۰۰۸ق به حکومت سیوستان رسید و در ۱۰۱۵ق تیول‌دار گجرات بود. پدرش نیز که سادات امیرخانی از تبار وی هستند، در اواخر ۱۰۱۹ق یا اوایل ۱۰۲۰ق جاگیر اباوره و گنجابه یافت و از آگره به آن‌جا رفت. در ۱۰۲۳ق به حکومت سیوستان رسید و سرانجام صوبه‌دار تته (۱۰۳۹ــ۱۰۴۱ق، ۱۰۵ــ۱۰۵۷ق) شد. یوسف میرک نویسندهٔ تاریخ مظهر شاه‌جهانی نیز فرزند ابوالقاسم نمکین و عموی میرابوالمکارم شهود است. شهود در میان چنین خانواده‌ای دانش‌های روزگارش را فراگرفت. سپس به تصوف و عرفان روی آورد. گویند صاحب کشف و کرامات بود. چون درگذشت در کنار آرامگاه لعل شهباز قلندر به‌خاک سپرده شد. میر امین‌الدین حسین‌خان (ــ ۱۰۲۷ق) فرزند شهود که در ۱۰۱۴ــ۱۰۱۵ق صوبه‌دار تته بود مؤلف رشحات‌الفنون (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.2060) و معلومة‌الآفاق (لکنو، ۱۸۷۰م) است. از آثار شهود: ۱ــ مثنوی پری‌خانهٔ سلیمان / بلقیس

و سلیمان که نوشتن آن در ۱۰۶۰ق به‌پایان رسیده و نسخه‌ای از آن نزد حسام‌الدین راشدی بوده است؛ ۲ـ منظومهٔ بدیع‌الجمال و سیف‌الملوک که گویا ناتمام مانده است؛ ۳ـ دیوان شعر.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۴۸۵-۴۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۴۳۷-۴۳۸؛ تاریخ مظهر شاهجهانی، ۲۹۳، ۳۰۳؛ تحفة‌الکرام، ۳۲۳، ۳۴۵؛ فارسی‌گویان هند و سند، ۱۷۷-۱۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۸۶۹-۸۷۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۱۰۷؛ مقالات‌الشعرا، ۳۴۹-۳۵۴.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 572; *Persian Poets of Sind*, 66-68.

رسولی

شهود مانکپوری (šo.hud-e.mā.nak.pu.ri)، بابو بال مکند، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از مانکپور از توابع اله‌آباد بود. نیای او به نواحی اوریسه و بنگال کوچید و از نواخت و توجه حکمرانان آن نواحی برخوردار شد. عالم چند، عمّ بال مکند، در دستگاه ناظمان اوریسه و بنگاله بالید و به منصب دیوانی کل نوّاب شجاع‌الدوله، ناظم (= حاکم) بنگاله (۱۱۳۸ ـــ ۱۱۵۱ق)، رسید و خطاب رای‌رایان یافت. کیرت‌چند، برادر یا پسرعم بال‌مکند، نیز دیوانِ احترام‌الدوله زین‌الدین احمدخان بهادر هیبت‌جنگ، برادرزادهٔ علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ و حاکم عظیم‌آباد / پتنا (بهار)، بود و بعدها به دیوانی مهابت‌جنگ (ـ ۱۱۶۹ق)، ناظم بنگاله (۱۱۵۳ ـ ۱۱۶۹ق)، هم رسید. بال مکند که «از اکثر علوم بهرهٔ وافی» داشت نخست با کیرت‌چند در عظیم‌آباد به سر می‌برد. سپس به بنارس رفت و در آن‌جا با بندرابن‌داس خوشگو، آشنا و هم‌صحبت گردید. وی، گویا در حدود ۱۱۶۲ق، همراه کیرت‌چند و اعزازالدوله عطاءالله‌خان بهادر ثابت‌جنگ به دهلی رفت. در دهلی با سفارش‌نامه‌ای که خوشگو در معرفی او به سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ـ ۱۱۶۹ق) نوشته بود، با آرزو دیدار کرد و مدتی از او اصلاح سخن گرفت و تخلص شهود را نیز آرزو به او داد. آرزو در *مجمع‌النفایس* (نوشته در حدود ۱۱۶۴ق) در این‌باره می‌نویسد: «شهود، بال‌مکند، جوانی است مهذب از قوم کایسته که اکثر ارباب قلم این‌هایند، آبا و اجدادش همیشه در سرزمین بنگاله و بهار امتیاز داشتند. دو سال پیش از این به تقریبی وارد شاه‌جهان‌آباد دهلی گشته، به‌وساطت خط عزیزالقدر خوشگو با فقیر آرزو ملاقات نموده خیلی جدیدالفکر جیّدالطبع به‌نظر آمده. با آن که چندان کسب علوم عربیه نکرده، چندین مقاله از کتاب تحریر اقلیدس پیش بزرگی گذرانیده، فرصت اتمام نیافت، تخلص مذکور را نظر به وحدت شهود که مذهب اوست فقیر داده... درین ولا از شهر بنارس چند غزل فرستاده.» (*مجمع‌النفایس*، ۵۹). به گفتهٔ علی ابراهیم‌خان خلیل در *صحف ابراهیم*، شهود «[یک] مثنوی در بیان محاربهٔ نواب احترام‌الدوله هیبت‌جنگ و مصطفی‌خان هژبرجنگ افغان (۱۱۵۸ق) گفته و نثری موسوم به عبرت ارباب بصر متضمن شهادت نواب علاءالدوله سرفرازخان حیدرجنگ (۱۱۵۳ق) و متسلط‌شدن نواب مهابت‌جنگ بر بنگاله و معرکهٔ مهابت‌جنگ با مراته و کشته‌شدن نواب‌سراج‌الدوله به حکم نواب میرمحمد جعفرخان (۱۱۷۰ق) به عبارت متین نوشته که از هر فقرهٔ آن تاریخ آن واقعه برمی‌آید.» (*صحف ابراهیم*،۸۵) *عبرت ارباب بصر* که در *صحف ابراهیم* از آن یاد شده و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.2040، نگه‌داری می‌شود، تاریخ بنگاله از برافتادن سرفرازخان تا مرگ سراج‌الدوله (۱۱۷۰ق) است و کل آن از جملات کوتاه و موجزی تشکیل شده که مجموع ارزش عددی حروف هر جمله ۱۱۷۰ به‌دست می‌آید که تاریخ کشته‌شدن سراج‌الدوله است و خود عنوان *عبرت ارباب بصر* مادهٔ تاریخی برای آن است. شهود گویا این اثر را اندکی پس از مرگ سراج‌الدوله نوشت و در خاتمهٔ کتاب، کشته‌شدن سراج‌الدوله را تاوان و کفاره‌ای در برابر مرگ علاءالدوله سرفرازخان، پسر شجاع‌الدوله، می‌شمارد که در نبرد با مهابت‌جنگ، پدربزرگ سراج‌الدوله کشته شده بود. *عبرت ارباب بصر* در برگیرندهٔ این مطالب است: پیش‌گفتار، شهادت نواب علاءالدوله سرفرازخان و استیلای مهابت‌جنگ بر بنگال (این بخش گزارشی از کل دورهٔ مهابت جنگ، به‌ویژه جنگ‌هایش با مراته‌ها است و با مرگ او در ۱۱۶۹ق پایان می‌پذیرد)، صوبه‌داری منصورالممالک سراج‌الدوله، تسخیر کلکته و پورنیه به دست او، و کشته‌شدن وی به دست سیدمحمد جعفرخان. *عبرت ارباب بصر* در ۱۸۲۴م در بنارس چاپ سنگی شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۵، ۲۱۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۴۵-۳۴۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۱۷-۱۱۸؛ شمع انجمن، ۲۳۸؛ صحف ابراهیم، ۸۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۴۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۶۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی،

۱۲۹۸/۲؛ گل رعنا، ۸۷ ـ ۹۲؛ مجمع‌النفایس، ۵۹؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/965; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 572; *Mughals in India*, 103.

برزگر

شهودی یزدی (šo.hu.di-ye.yaz.di)، میرزا محمدعلی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از منسوبان شریف آملی بود و در روزگار اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به هند رفت و تقی اوحدی که در ۱۰۱۵ق به هند کوچید، وی را در اجمیر دیده و در تذکرهٔ عرفات‌العاشقین خود (تألیف ۱۰۲۲ـ۱۰۲۴ق)، از او یاد کرده است. یک مثنوی به نام عدم‌نامه به او نسبت داده‌اند.

منابع: تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۷۵؛ تذکرهٔ شعرای یزد؛ روز روشن، ۳۶۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۶۶؛ کاروان هند، ۶۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۹۶۷/۲؛ منظومه‌های فارسی، ۳۵۲.

رسولی

شهید احمدآبادی (ša.hid-e.ah.mad.ā.bā.di)، مولوی محمدباقر،۱۱۷۸ق، شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از ترکان تهران بوده است. یکی از نیاکانش به هند کوچید و در احمدآباد گجرات نشیمن گزید. شهید در احمدآباد به دنیا آمد. در جوانی به دکن رفت و چندی را به نوکری گذراند. سپس ترک نوکری کرد و در اورنگ‌آباد گوشه گزید. حج گزارد و در سفر حج «در بندر تته [در سند] با شیخ محمدعلی حزین صفاهانی [لاهیجی] ملاقات نمود و نسبت تلمذ خود به او درست کرد و طریقهٔ سلوک از او برگرفت.» (تذکرهٔ بینظیر، ۸۳). در بازگشت از سفر حج نیز باز در اورنگ‌آباد انزوا اختیار کرد. با غلامعلی آزاد بلگرامی آشنا بود. گویند صاحب دیوانی ضخیم بوده است و کلامش «خالی از خامی و ضعف تألیف نیست.» (صحف ابراهیم، ۸۵) در خوش‌نویسی نیز دست داشت و نسخ را نیکو می‌نوشت.

منابع: تحفة‌الشعرا، ۲۵ـ۲۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۳ـ۸۴؛ شمع انجمن، ۲۳۹؛ صحف ابراهیم، ۸۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۵/۹؛ گل عجائب، ۷۵؛ نتایج‌الافکار، ۳۹۷ـ۳۹۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 553.

برزگر

شهیدالله (ša.hi.dol.lāh)، دکتر محمد، ۱۸۸۵م ـ ، شاعر و ادیب بنگالی. در روستای پیارا در بنگال به‌دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند و برای ادامهٔ تحصیل به کلکته رفت و موفق به‌گرفتن درجهٔ فوق لیسانس در زبان سنسکریت از دانشگاه کلکته شد. سپس در دانشگاه داکا و دانشگاه راجشاهی به‌تدریس زبان و ادبیات بنگالی و سنسکریت پرداخت. چندی نیز در فرانسه درس خواند و در آن‌جا ضمن گرفتن درجهٔ دکتری، زبان و ادبیات فرانسه و برخی زبان‌های دیگر اروپایی را فراگرفت. آثار ادبی و تألیفات وی بسیار است. شهیدالله، همچون بسیاری از ادبای بنگالی، شیفتهٔ زبان و ادبیات فارسی بود و در فارسی استادی داشت و ترجمهٔ منظوم او از غزلیات حافظ (در بر دارندهٔ ۶۰ غزل (داکا، ۱۹۳۶م) از بهترین برگردان‌های غزلیات این شاعر بزرگ ایرانی، به‌زبان بنگالی به‌شمار می‌آید. وی همچنین رباعیات حافظ و رباعیات عمرخیام را نیز به نظم بنگالی برگرداند که به‌ترتیب در ۱۹۳۹ و ۱۹۵۲م در داکا به چاپ رسیده است.

منابع: کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰ـ ۲۱، زمستان ۱۳۶۸ ـ بهار ۱۳۶۹ش، صص۸۳ ـ ۸۴؛ عطاکریم برق، «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، ص۱۰۴؛ عبدالسبحان، «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص۴۰۲؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»، همان‌جا، ج۲، صص۱۷۰، ۱۷۳.

برزگر

شهید لاهوری (ša.hid-e.lā.hu.ri)، میرغازی، ز۱۱۲۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات بهیره، از توابع لاهور، و خواهرزاده و شاگرد راسخ لاهوری (ـ ۱۱۰۷ق)، از نزدیکان میرزا روشن‌ضمیر دهلوی (ـ ۱۰۷۷ق) و از یاران احمدیارخان یکتای لاهوری (ـ ۱۱۴۷ق) بود. به‌گفتهٔ برخی منابع در ۱۱۳۰ق درگذشت، ولی بیشتر تذکره‌ها مرگ وی را پس از ۱۱۳۰ق یاد کرده‌اند. شهید در مثنوی‌گویی بسیار استادی داشت و به‌گفتهٔ خوش، و بنابر برخی تذکره‌ها، مثنوی‌های هفتگانهٔ زلالی (ـ ۱۰۳۱ق) را پاسخ گفته و از آن میان اشک و آه را در برابر حسن گلوسوز، نالهٔ عشق‌نواز را در پاسخ ذره و خورشید و شور جنون را در برابر شعلهٔ دیدار سروده است. ولی امروزه ظاهراً همهٔ

مثنوی‌های وی به جا نمانده است، مگر شماری از آن‌ها که از جمله عبارتند از ۱ــ چهل چراغ به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی که در ۱۱۱۵ق سروده شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات پاکستان (به‌شمارهٔ ۲۵۶) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ شور جنون در داستان دل‌باختگی فغفور چین و ملکهٔ روم که در ۱۱۲۷ق به نام فرخ‌سیر گورکانی پادشاه هند (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) سروده شده است. عناوین بخش‌های گوناگون آن عبارت است از حمد خداوند، نعت پیامبر (ص)، معراج، مدح پیر دستگیر ابوالفتح چشتی، ستایش محمد فرخ‌سیر، تعریف نسخهٔ شور جنون، شروع داستان فغفور چین و در خواب دیدن او ملکهٔ روم را و دل‌باختگی و جنون، حکایت شاه‌شجاع کرمانی، رجوع به اصل داستان، تصویر کردن وزیر صورت ملکهٔ روم را برای نشان‌دادن آن در مهمانخانه‌های سر راه به مسافران و شناسایی او و محل سکونتش، شناختن درویشی صاحب صورت را که ملکهٔ روم است، عرض حال به شاه، تصمیم فغفور به رفتن به روم، ممانعت وزیر و روانه‌شدن وزیر به سوی روم، پرسیدن وزیر از مردم دربارهٔ ملکهٔ روم و راه‌یافتن به درگاهش، نقاشی کردن صورت فغفور و ارائهٔ آن به ملکهٔ روم و فریفته‌شدن ملکهٔ فغفور، استماع ملکهٔ روم ماجرای فغفورشاه را و ترک زناشویی از شنیدن بی‌وفایی ماده آهو که به‌عینه سرگذشت او بوده است، عهد بستن با نقاش (وزیر فغفور) که به همسری شاه درآید، نامه نوشتن از روم به فغفورشاه و بازگشت وزیر، نامهٔ وزیر به فغفور، خواندن شاه نامهٔ وزیر را، روانه‌شدن فغفور پادشاه به روم، خبررسیدن به ملکه و بی‌تابی کردن و وارد شدن فغفور به روم و نوازش مردم را، چراغانی و حجلهٔ عروس و ازدواج آن‌دو، سکه‌زدن به نام فغفور، خاتمهٔ کتاب. نسخه‌ای از شور جنون در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۳۱۶۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۱۱۶ـ۱۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۳/۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۷۸ـ۷۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۸۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۲ـ۲۱۳؛ الذریعه، ۵۶۱/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۵ـ۹۶؛ شمع انجمن، ۲۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۵/۸، ۱۰۲۹ـ۱۰۳۰؛ منتخب‌اللطایف، ۲۴۲؛ نشتر عشق، ۷۹۸/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 553.

برزگر

شهید هندوستانی (ša.hid-e.hen.dns.tā.ni)، مولوی غلام امام فرزند شاه غلام‌محمد فرزند محمد واعظ فرزند عبدالواحد امیتهوی، ــ اله‌آباد ۱۲۹۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شهر امیتهی از توابع لکنو به دنیا آمد و پرورش یافت و درس خواند. سپس به لکنو سفر کرد و نزد شیخ اسدالله لکنویی و شیخ حیدر علی فیض آبادی به ادامهٔ تحصیل پرداخت ودر زبان فارسی مهارت یافت و به سرودن اشعار روی آورد. در شعر از قتیل دهلوی (ــ ۱۲۳۲ یا ۱۲۴۰ق)، مصحفی همدانی (ــ ۱۲۴۰ق)، غلام مینا ساحر لکنویی (ــ ۱۲۵۰ق) و به‌ویژه سید اسماعیل مازندرانی اصلاح سخن گرفت. سپس منشی دادگاه در اکبرآباد شد و زمانی دراز در این شغل (پیشکاری محکمهٔ صدر نظامت) باقی بود تا آنکه وی را متهم به رشوه‌خواری کردند وبه پای حساب کشاندند. پس از تلاش فراوان از این اتهام تبرئه شد و به حیدرآباد دکن رفت و به نواب محی‌الدوله تقرب جست و نواب او را بسیار بنواخت و گرامی داشت و برایش مقرری تعیین کرد. آنگاه رهسپار حجاز شد و حج گزارد و به هند بازگشت. در نزهة‌الخواطر سال‌مرگش ۱۲۹۶ق یاد شده است؛ اما به‌گفتهٔ تذکرهٔ روز روشن وی در هنگام تألیف این تذکره (۱۲۹۷ق) زنده بوده و هفتاد و پنج سال داشته است. شهید به فارسی و اردو شعر می‌گفت و گویند نیمی از عمرش را در سرودن اشعار فارسی ودر ستایش پیامبر اسلام گذراند و قصاید و غزلیات وی در مدح پیامبر آوازهٔ فراوان داشته است. قصاید نعتیهٔ وی در ۱۸۷۲م در هند به چاپ رسیده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۹۲۵/۲ـ۹۲۶؛ شمع انجمن، ۲۴۴ـ۲۴۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۲۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۴۵/۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۶۶۸/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۵/۷ـ۳۵۶.

برزگر

شهیدی قمی (ša.hi.di-ye.qo.mi)، میرزا شهید، ــ ۹۳۵ق، شاعر ایرانی. از مردم قم بود و در همان‌جا برآمد. چنان که حکیم شاه‌محمد قزوینی می‌نویسد، شهیدی «دو کرت از عراق به خراسان رفته و به‌خدمت حضرت مولانا عبدالرحمان جامی مشرف گشته و فقیر مترجم با او بسیار صحبت داشته‌ام.» هم او گوید شهیدی «مدت یک سال در قزوین بود و پادشاه گیلان سلطان‌علی میرزا [۸۸۱ ــ ۹۰۹ق] نیز در آن سال در این شهر بود و بسیار زر نقد به شهیدی انعام می‌نمود و مولانا زرها را در کیسه نمی‌نهاد، بلکه همه را در گوشهٔ خانه می‌ریخت و هر کس از

اصحاب او را اگر حاجتی بود به‌قدر حاجت خود از آن زر خرج می‌کرد والقصه مولانا چون حرص دنیا نداشت و دنیا پیش او قدری نبود، مردم دنیا او را دیوانه می‌خواندند، چنان که عادت ایشان است.» شهیدی، پس از آن، چندی نیز در ملازمت سلطان‌یعقوب (ـ ۸۹۶ق) روزگار به‌سر برد. مؤلف هفت‌اقلیم می‌نویسد «در زمان سلطان‌یعقوب ملک‌الشعرایی بدو تعلق داشت.» او پس از درگذشت خداوندگارش به هندوستان رفت و در یکی از شهرهای گجرات نشیمن گزید، چنان که خود نیز در این‌باره گوید: گجراتیان همه نمکین، دل کبابشان ــ می خواره‌اند و خون شهیدی شرابشان.» او در آن‌جا به ملازمان اسماعیل عادل‌شاه (۹۱۶ ــ ۹۴۱ق) پیوست و در همان‌جا نیز درگذشت. گویند عمر او به صد سال رسیده بود. آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره می‌نویسد: «سام میرزا سال وفات او [شهیدی] را سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمائه [۹۳۵ق] نوشته و دیگران تبعیت از او کرده‌اند، اما صاحب تاریخ فرشته در واقعات اسماعیل عادل‌شاه می‌نویسد که در ۹۳۶ق، «چون اسماعیل دژ بیدر را گشود و خزاین سلاطین بهمنیه را به‌دست آورده، در خزاین را به کلید سخاوت بر روی خلایق باز کرد.» در آن روز مولانا شهیدی شاعر قمی، راکه از کمال علم از تعریف مستغنی است و در آن نزدیکی از گجرات آمده، به‌واسطهٔ سمت شاعری نهایت تقرب به آن حضرت پیدا کرده بود، حکم کرد که به خزانه رفته، آن‌قدر زر که توانی، برداشته، بیار. از آن‌جا که مولانا از رنج سفر فی‌الجمله ناتوانی داشت، عرض کرد که روزی که از گجرات متوجه این درگاه می‌شدم دو چندان قوت داشتم، چه باشد که شاه سخن‌پرور نکته‌گزار بعد از چند روز که توانایی به خود عود نماید، بدین خدمت روح‌پرور سرفراز گردم. شاه لب به تبسم شیرین گشوده، گفت نشنیده‌ای که آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد؟ باید که دو دفعه در خزانه رفته هر چه از دست تو بر آید در آن تقصیر نکنی. چون این حکم عین مدعای مولانا بود، سر عبودیت بر زمین نهاده، شکفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت به خزانه شتافته، بیست و پنج هزار هون طلا بیرون آورد و چون خازن این خبر به سمع همایونِ شاه رسانید، فرمود مولانا راست می‌گفت که من قوتی ندارم.» گویند وی بسیار آشفته و شوریده سر بود، اما «دیوانگی او جعلی و اختیاری می‌نمود.» همچنین به سخن برخی تذکره‌نویسان، شهیدی «بسیار خودپسند و خودرای بود و هیچ‌کس در شعر او دخل نمی‌توانست کرد و اگر دخل کردی رنجیده برخاستی و دیگر بدان مجلس نیامدی. و اما در شاعری طبعش خوب و شعرش مرغوب بود.» شهیدی شاعری صاحب دیوان بود. چندین نسخهٔ دست‌نویس از دیوان وی و از آن‌جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۶۳ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکدهٔ آذر، چاپ سادات ناصری، ۱۲۵۹/۳ـ۱۲۶۴؛ تاریخ فرشته، ۲۴/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۲؛ حبیب‌السیر، ۶۱۱/۴؛ خزانهٔ عامره، ۲۶۴، ۲۶۵؛ الذریعه، ۵۶۲/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۹۰/۲؛ شام غریبان، ۱۳۷ـ۱۳۸؛ شمع انجمن، ۲۱۵ـ۲۱۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۶۴، شمارهٔ ۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۸۹/۳؛ کاروان هند، ۶۶۲/۱ـ۶۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲۶/۲ـ۸۳۵؛ منتخب‌الاشعار، ۶۹؛ منتخب‌اللطایف، ۲۲۹؛ مکتب وقوع، ۲۶۷ـ۲۸۱؛ نتایج‌الافکار، ۳۶۶؛ نشتر عشق، ۷۹۲/۳ـ۷۹۹؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت، ۱۰۸۰/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 553-554.

جهان‌تاب

شهیدی کاشغری ← شاه‌ابوالمعالی

شهیر رامپوری (ša.hir-e.rām.pu.ri)، حافظ‌خان محمدخان فرزند غلام‌محمدخان فرزند حافظ غلام‌حسین‌خان، ز۱۲۴۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش در خدمت کارگزاران انگلیسی هند بود. شهیر در نرسنگپور کندیلی زاده شد. وی از شاگردان میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی (ـ ۱۲۸۵ق) و از شاعران برجستهٔ روزگارش بود. قصیده‌ای در تهنیت عید قربان سرود که به پاداش آن خلعتی فاخر گرفت و قصیده‌ای دیگر در جشن خطاب تاج هندی سرود و به پاداش آن به خطاب افتخارالشعرا سرافراز گشت. شهیر بیشتر قصایدش را در مدح نواب شاه‌جهان‌بیگم فرمانروای بهوپال گفته است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۹۲۷/۲ـ۹۲۸؛ الذریعه، ۵۶۲/۹؛ شمع انجمن، ۲۴۹ـ۲۵۰؛ صبح گلشن، ۲۳۰ـ۲۳۸.

فتح‌نیا طبری

شیام پرشاد (ši.yām.per.šad)، سدهٔ سیزدهم هجری، منشی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس بود. در ح۱۲۲۵ق / ۱۸۱۰م کتابی به‌نام خلاصهٔ احوال غور در تاریخ و جغرافیای دژهای گور در بنگال، تدوین کرده

است. این اثر در چهار فصل است: فصل نخست در ذکر مکانات و عمارات ساختهٔ سلطان شجاع و واقعهٔ شهر راجه‌محل؛ فصل دوم در ذکر مکانات مساجد، عمارات، حویلی و دولتخانهٔ پادشاهان دژ گوژهٔ لکنو؛ فصل سوم در تکریم عمارات مسجد قصبهٔ پندوه؛ فصل چهارم در ذکر طبقهٔ ملوک سابق دارالسلطنت قدیم بنگاله در لکنو. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ 2841 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۵، ۲۴۰؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/1543; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 573; *Persian Literature,* C.A.storey, 1/723; *Mughals in India,* 449.

فتح‌نیا طبری

شیپور (šey.pur)، ماهنامهٔ فرهنگی، تاریخی و تبلیغاتی، به فارسی، که مطالب آن در دهلی تهیه می‌شد و در بمبئی به‌چاپ می‌رسید و در ایران (تهران) منتشر می‌شد. انتشار آن از ۱۳۲۱ش / ۱۹۴۲م (تاریخ نخستین شماره در مطبوعات ایران، ۱۳۲۲ش یاد شده است) تا ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م ادامه داشت. بهای آن ابتدا چهار ریال و سپس شش ریال بوده است. این ماهنامه از جمله انتشارات انگلیسی‌ها در زمان اشغال ایران به‌دست متفقین در جنگ جهانی دوم و ناشر آن، یونایتد پبلیکیشنز (مؤسسهٔ نشریات متحد) بود. این مؤسسه در دورهٔ یاد شده، مجلاتی به هفت‌زبان برای ایران، افغانستان، هند و خاورمیانه تهیه و منتشر می‌کرد. شمارهٔ چهاردهم (سپتامبر ۱۹۴۲م) تا شصت‌ودوم (فوریهٔ ۱۹۴۷م) این مجله در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۲۶۴؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۶۴-۱۶۵؛ مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، ۱۱۳.

مرتضوی

شیخ احمد هندی ← احمدالهندی

شیخ طبیب ← طیب دهلوی

شـیدا (šay.dā)، منشی در محمد فرزند شیر محمد، ۱۲۹۴ / ۱۸۷۷م ــ ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم پرنگ‌آباد مستونگ (کلات) بود و خانواده‌اش در مستونگ به سر می‌بردند. از شیدا چند جنگ به‌جا مانده است که در آن، سوای اشعار او، اشعار شعرایی چون سعدی، حافظ، بیدل، غنی، مولوی، ملا محمدحسن، میرزا احمدعلی، علیم‌الله و مولاداد نیز به چشم می‌خورد. در این جنگ‌ها تاریخ سرودن برخی اشعار او نیز آمده است. پس از نهم نوامبر ۱۹۲۱م روز و تاریخ سرایش در اشعارش دیده نشده است. در برخی اشعار از صائب پیروی کرده است. از شیدا، گذشته از غزلیات، مخمسات و رباعیات نیز به جا مانده است. اشعاری از وی را کامل القادری و بشیراحمد بیدار، گردآوری کردند.

منبع: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۷۸-۱۸۰.

رسولی

شیدای حیدرآبادی (šai.dā-ye.hey.dar.ā.bā.di)، نوازش‌علی‌خان، ز ۱۲۱۲ق، دولتمرد، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از دولتمردان بلندپایهٔ دربار آصف‌جاه دوم میرنظام‌علی‌خان، نظام حیدرآباد دکن (۱۱۵۷-۱۲۱۸ق)، بود و منصب میرسامانی داشت. مذهب شیعه می‌ورزید و سرپرستی عاشورخانه (جایا نهادی مانند حسینیه در جنوب هند که در آن مراسم سوگواری شهادت امام حسین (ع) و یارانش در کربلا را بر پا می‌داشته‌اند) در حیدرآباد را بر عهده داشت و داروغگی یا سرپرستی مرثیه‌خوانان حیدرآباد در دورهٔ نظام‌علی‌خان نیز با او بود. به فارسی و اردو می‌سرود و می‌نوشت و از میان منظومه‌های اردوی او از مثنوی‌های روضة‌الاطهار / روضة‌الآثار / روضة‌الشهدا، اعجاز احمدی و گلشن ایمان نام برده‌اند. از آثار فارسی او: ۱ــ جامع‌الفواید در دستور زبان فارسی، در یک مقدمه در ذکر فصاحت زبان فارسی و برتری آن‌بر زبان‌های دیگر، پنج فایده، سه قانون و یک خاتمه. این اثر در ۱۱۸۵ق نوشته شده است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-1413) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ منتخب‌الاعداد که فرهنگ واژه‌های دارای ارزش عددی برابر (بنابر حروف ابجد) است. شیدا از ۱۲۰۱ تا ۱۲۱۲ق بدان می‌پرداخته و در پایان آن مادهٔ تاریخ‌هایی چند در تاریخ رحلت پیامبر (ص) و امامان آورده است، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ B.& M./25) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۹۳، ۵۸۵؛

دستورنویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۳۵/۱۳-۲۴۳۶، ۲۴۷۳-۲۴۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۵۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۵۵، ۴۵۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 3/159-160; *A Socio-Intellectual History of the Isnā' Asharí shí'ís in India*, 307, 341.

برزگر

شـــیدای فـتحپوری (šey.dā-ye.fath.pu.ri)، مـحمدعارف، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از طایفهٔ تکلو و ساکن مشهد بود. در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و در فتحپور سیکری نزدیک آگره نشیمن گزید. شیدا در فتحپور به دنیا آمد و در آغاز درشمار احدیان (سپاهیان) جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود تا آنکه قصیده‌ای در تتبع قصیدهٔ لامیهٔ انوری که «تشبیب آن در افزونی روز و کمی شب» است سرود و آن را موشّح به مدح عـبدالرحـیم‌خان‌خانان (ـ۱۰۳۶ق) کـرد و بـرای او فـرستاد (۱۰۲۶ق) و از او صـله‌ای گـران یـافت. پس از آن، چـندی در ملازمت خان‌خانان به سر برد و سپس ملازمت شاهزاده شهریار (ـ ۱۰۳۷ق) پسر جهانگیر را برگزید و سـرانـجام بـه خـدمت شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) پـیوست و در دربـار او پـایگاهی بـلند یـافت. در سـال نـخست پـادشاهی شـاه‌جهان نسخه‌ای از جلد دوم اکبرنامهٔ ابوالفضل عـلّامی را (کـه امـروزه به‌شمارهٔ Add.26207 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود) بـه فرمان خان‌زمان بهادر فیروزجنگ، فرمانده کـل سـپاه دکـن، در جالناپور تصحیح کرد. گویند وقتی شیدا قصیدهٔ خـمریه‌ای بـا مطلع «چیست دانی بـادهٔ گـلگون، مـصفا جـوهری ـ حسـن را پروردگاری، عشق را پیغمبری» گفت، علما وی را تکفیر کردند و شاه‌جهان بر او خشم گرفت و دستور اخراجش از قلمرو خود را صادر کرد، ولی شیدا قطعهٔ عذری سرود و از نظر پادشاه‌گورکانی گذراند و شاه‌جهان از گناه وی درگذشت. شیدا در اواخر عمر در کشمیر گوشه گزید و بقیهٔ عمر خود را با مستمری ماهانه‌ای که دولت گورکانی برایش تعیین کرده بود در آن‌جا گذراند. سال مرگ شـیدا را بـه اخـتلاف در ۱۰۵۱، ۱۰۶۲، ۱۰۸۰ یـا ۱۰۸۹ق نوشته‌اند، ولی بنابر پاره‌ای شواهد، وی میان سال‌های ۱۰۴۷ و ۱۰۵۷ق در کشمیر درگذشت. شیدا شاعری نکته‌سنج و بدیهه‌گو بود و در علوم ادبی، مانند عروض و قافیه، بسیار مهارت داشت و همروزگاران خود را سخت به باد انتقاد می‌گرفت. از این روی، برخی او را شـاعری بـدزبان و تـندخو و خـودخواه و حسـود خوانده‌اند و گفته‌اند که وی شـاعران بـزرگ دورهٔ خـود، مـانند قدسی مشهدی، طالب کلیم، حکیم حاذق و میرالهی همدانی را هـجو گـفته است. گـفتنی است در دورهٔ شـاه‌جهان شـاعران فارسی‌گویی که از ایران به هند کوچیده بودند بالاترین جایگاه را در انجمن شاعران دربار گورکانی داشتند و شاعران متولد هند را تا اندازه‌ای کوچک می‌شمردند و این شاید یکی از عللی بود که شیدا را به هجو چـنین شـاعران بـزرگی بـرانگیخت. افـلاس و سبک‌مزاجی وی نیز در این کار بی‌تأثیر نبود. اما «این‌همه طعن شیدا بر سخن معاصران [تنها] از راه سبک‌سری نبود، بلکه فضل و بلاغت وی و آگهی‌اش از دقایق عـلم عـروض و قـوافـی و توانایی‌اش در سخنوری او را بر این نـقدها و حـتی درشـتی‌ها وامـــی‌داشت.» بـــه‌روایـــتی نـــه‌چندان درست، هـجوها و درشت‌خویی‌های شیدا موجب شد تا روزی در گجرات در خانهٔ ملافیروز، منشی سعدالله‌خان وزیر اعظم شاه‌جهان، مـناظره و مباحثه‌ای میان ملافیروز و شیدا درگیرد که در آن شیدا شکست خورد. تاریخ این مباحثه را که ملافیروز در بـیاض خـود آورده است ۱۰۲۴ق نوشته‌انـد، ولی ایـن تـاریخ بـا تـوجه بـه دورهٔ پـادشاهی شـــاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) درست نـمی‌نماید. به‌هرحال، شیدا روی‌هـم رفـته، شـاعری مـیان‌مایه بـا پـایه‌ای نه‌چندان کوتاه بود که «در سخن طرز باستان گزیده، بر متأخران پیوسته زبان طنز می‌گشود... با طرز تازه [سبک هندی] خـصم دیرین بود و شعر تازه‌گویان را بدتر از تقویم پارینه می‌داشت.» و سبک شعرش به شیوهٔ امیرخسرو دهلوی نزدیک است. شـمار اشعار شیدا را تذکره‌نویسان پنجاه تا صدهزار بیت نوشته‌اند. اما آن‌چه امروزه از او به‌جا مانده بسیار کم‌تر از این است. از دیوان شیدا نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (بـه‌شمارهٔ or.2849) نـزدیک ۱۲۰۰ بیت، نسـخه‌ای در مـوزهٔ سـالارجـنگ حـیدرآباد دکـن (به‌شمارهٔ ۱۹۲۴ فهرست) مشتمل بر قصاید و غزلیات تا ردیف ه‍، و نسخه‌ای دیگـر در کـتابخانهٔ آصـفیه حـیدرآبـاد نگـه‌داری مـی‌شود. وی هـمچنین صـاحب مـثنوی دولت بـیدار نـزدیک ۱۲۰۰۰ بیت در بحر مخزن‌الاسرار نظامی است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۷۷/۱۱-۸۷۸؛ بهارستان سخن، ۴۷۵-۴۸۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۵۷/۵-۴۸۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۲؛ تـذکرهٔ حسـینی، ۱۷۸-۱۷۹؛ تـذکرهٔ شـعرای

کشمیر، ۴۶۲/۱-۵۱۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۴؛ خزانهٔ عامره، ۲۷۰-۲۸۱؛ الذریعه، ۵۶۶/۹-۵۶۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۷۱/۱-۳۷۳؛ سرو آزاد، ۸۲-۸۴؛ شمع انجمن، ۲۲۰-۲۲۲؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۱۳۳؛ عمل صالح، ۴۰۴/۳-۴۰۸؛ کاروان هند، ۹۷-۹۸؛ ۳۰۱-۳۰۲، ۷۷۴، ۸۱۴؛ کلمات‌الشعرا، ۵۶-۵۹؛ مآثر رحیمی، ۱۳۸۷/۳-۱۳۸۹؛ مخزن‌الغرائب، ۹۸۲/۲-۹۸۷؛ مآثرالکرام، ۸۲-۸۴؛ مرآة‌الخیال، ۹۱؛ مرآة‌العالم، ۶۰۴؛ نتایج‌الافکار، ۳۸۳-۳۸۶؛ نشتر عشق، ۸۳۰/۳-۸۳۹؛ هفت آسمان، ۱۳۸-۱۳۹؛ سید محمداکرم، «شیدا فتح‌پوری شاعر توانا و گمنام فارسی شبه‌قاره»، آشنا، سال چهارم، شمارهٔ ۲۰ (آذر و دی ۱۳۷۳ش)، صص ۹۷-۱۰۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 251, 1083; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 5/177-178; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 553; *Mughals in India*, 442-443.

برزگر

شیرافکن دهلوی، بنده علی‌خان ← باسطی دهلوی

شیرانی (ši.rā.ni)، حافظ محمود فرزند محمداسماعیل، ماروار از ایالت تونک هندوستان ۱۸۸۰ ــ همان‌جا ۱۹۴۶م، محقق، منتقد، زبان‌شناس، مورخ، شاعر، ادیب و فارسی‌پژوه شبه‌قاره. نیاکانش از استان کنونی سرحد پاکستان به ایالت تونک هندوستان کوچیدند. پدرش تاجر بود. حافظ محمود تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی را نزد پدرش فراگرفت. در کودکی قرآن را از بر کرد و به همین سبب بعدها به حافظ محمود معروف شد. در پانزده‌سالگی به لاهور رفت و در دبیرستان نمونهٔ مرکزی تحصیل کرد. در ۱۸۹۷م با دختر عالم‌خان پسر محراب‌خان شیرانی از شاخهٔ دهائیان از طایفهٔ شیرانیان ازدواج کرد. سپس برای تحصیل زبان انگلیسی به جودهپور رفت. پس از آن وارد دانشکدهٔ خاورشناسی شد و نزد استادانی چون مولوی عبدالکریم کلانوری و مولانا عبدالله تونکی درس خواند و با موفقیت از همان دانشکده به دریافت مدارک منشی، منشی عالم و منشی فاضل نایل آمد. در آن هنگام به شعرگویی هم می‌پرداخت، از جمله شعر معروف «تیپوسلطان» را در همان هنگام سرود. باز تحصیل زبان انگلیسی را آغاز کرد و پس از تکمیل کلاس دوازدهٔ دانشکده، در ۱۹۰۴م برای تحصیلات عالی در رشتهٔ حقوق دانشکدهٔ شبانه‌روزی لینکلن، راهی انگلستان شد. در لندن با دانشمندان و ادیبانی چون علامه اقبال، شیخ عبدالقادر سردبیر مجلهٔ فنون و تامس آرنلد خاورشناس همصحبت و همنشین بود. در مارس ۱۹۰۵م تقاضایی برای عضویت در انجمن سلطنتی آسیایی بدان انجمن فرستاد. در همین سال نخستین فرزند وی به‌نام داودخان که بعدها به تخلص اختر شیرانی معروف شد، به‌دنیا آمد. در این هنگام انجمنی به نام انجمن پان‌اسلامیک به ریاست عبدالله مأمون سهروردی برای ایجاد اتحاد میان فرق اسلامی، بنای مسجدی در لندن و گسترش اسلام در اروپا، در لندن تشکیل شد و حافظ محمود هم با آن انجمن همکاری می‌کرد. وی در لندن چند شعر و مقاله نوشت که برخی از آن‌ها به کوشش شیخ عبدالقادر در مجلهٔ مخزن لاهور به‌چاپ رسید. از جمله اشعارش یکی با عنوان «نخلستان» به سبک شعر انگلیسی و دیگری شعر تجدید نظر شدهٔ «تیپوسلطان» بود که به ترتیب در ژانویه و مارس ۱۹۰۵م به‌چاپ رسیدند. در اوت همان‌سال ترجمهٔ منظوم شعر «وقت مرگ» اثر خانم همینز از او منتشر شد. دیگر غزل‌ها و اشعاری که در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰م در مجلهٔ مخزن و دیگر مجلات به‌چاپ رسیدند، محصول همین دورهٔ زندگی وی است. همچنین قصیده‌ای به‌اردو در مدح ادوارد هفتم پادشاه انگلیسی (۱۹۰۱ ــ ۱۹۱۰م) در اکتبر ۱۹۰۵م شروع کرد که ناتمام ماند. در ۱۹۰۶م پدرش درگذشت و با قطع هزینهٔ تحصیلی‌اش، گرفتار بی‌پولی شد. پس به‌ناچار تحصیل را رها کرد و در پی کار برآمد و به فروش کتاب‌های کمیاب و تدریس خصوصی پرداخت. در ۱۹۰۹ ــ ۱۹۱۰م در امتحانی به‌زبان فارسی در دانشگاه لندن شاگرد اول شد و کمک هزینهٔ تحصیلی اوزلی را از آن خود کرد. با راهنمایی پروفسور آرنلد یک سال به‌فراگیری زبان عربی پرداخت. سپس به خدمت شرکت لوزاک که کارش گردآوری نسخه‌های خطی و عتیقه‌های جهان شرق بود، درآمد (۱۹۱۱م). بدین ترتیب، مسیر زندگی او به کلی تغییر کرد و تحصیل در رشتهٔ حقوق را که با گرایش طبیعی وی سازگاری نداشت، رها کرد. در ۱۹۱۲م از سوی شرکت لوزاک برای گردآوری اشیاء کمیاب و قدیمی، مانند کتاب‌های خطی، سکه‌ها، اسلحه، عکس‌ها و مجسمه‌های قدیمی به هند رفت، اما در ۱۹۱۴م با شروع جنگ جهانی یکم و بسته‌شدن راه‌های دریایی، موفق به فرستادن اشیاء قیمتی نشد. در هند ماندگار شد و به کارهای پژوهشی و تحقیقاتی خود دربارهٔ زبان فارسی پرداخت. وی

مقالات تحقیقی خود را دربارهٔ زبان و ادب فارسی از ۱۹۲۰م در مجلهٔ مخزن و از ۱۹۲۱م در مجلهٔ اردو به‌چاپ می‌رساند. در اوایل ۱۹۲۲م برای تدریس زبان اردو به استادیاری دانشکدهٔ اسلامی لاهور برگزیده شد. هفت سال همراه با ادامهٔ کارهای پژوهشی خود در این سمت باقی ماند. از ۱۹۲۵م مقالاتش را در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، به‌چاپ می‌رساند؛ از جمله مقالاتی بر تنقید شعرالعجم مولانا شبلی، اما پس از چندی از ادامهٔ چاپ آن دست کشید. در ۱۹۲۸م کتاب معروفش اردو در پنجاب را چاپ کرد که با استقبال فراوان محافل ادبی سرزمینش روبه‌رو شد. در همین سال به‌خواهش مولوی محمد شفیع، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی به تدریس زبان اردو در آن دانشکده برگزیده شد. از آن‌پس بیشترین توجه خود را به زبان اردو و سیر تکامل آن متمرکز کرد و به نوشتن مقالاتی در آن زمینه پرداخت. گذشته از آن مقالات، به‌نقد کتاب‌های ادبی، چون ترجمهٔ خزائن‌الفتوح پروفسور محمدحبیب، پرتهی راج‌راسا از چندبردایی و تذکرهٔ آب حیات مولانا آزاد همت گمارد. در ۱۹۳۰م از کار در شرکت لوزاک کناره گرفت. در ۱۹۳۳م تذکرهٔ مجموعهٔ نغز اثر ابوالقاسم میرقدرت‌الله، متخلص به قاسم، را تصحیح کرد و به چاپ رساند. در آوریل ۱۹۳۳م در جلسهٔ ادارهٔ معارف اسلامیه مقاله‌ای دربارهٔ نصاب‌الصبیان و در آوریل ۱۹۳۶م مقاله‌ای دربارهٔ مثنوی عروة‌الوثقی ارائه داد. همان اداره در ۱۹۳۸م نمایشی از اشیاء قیمتی وی برپا کرد. در ۱۹۴۰م از تدریس در دانشکدهٔ خاورشناسی بازنشسته شد. سپس به‌خواهش مولانا عبدالحق، معروف به بابای اردو، مدیر مجلهٔ اردو، برای انجام کارهای تحقیقاتی در انجمن ترقی اردو به آن انجمن پیوست، اما بیماری تنگی نفس به او مجال همکاری گسترده با مولانا را نداد. در نتیجه با سپردن مجموعهٔ کتاب‌های خود به دانشگاه پنجاب لاهور که شامل ۲۱۰۰ نسخهٔ خطی و ۱۷۰۰جلد کتاب‌های چاپی بود، به زادگاه خود تونک رفت و مجموعهٔ سکه‌هایش را نیز با خود برد. سرانجام پس از چند سال بیماری درگذشت. در ۱۹۸۰م مجلسی برای یادبود صدمین سال تولدش برپا شد.
حافظ محمود شیرانی در زمینهٔ فرهنگ هند اسلامی، به‌ویژه دربارهٔ ادبیات فارسی و دیگر شاخه‌های آن، مانند صرف و نحو، عروض، لغت، خطاطی، نقاشی، نسخه‌شناسی و سکه‌شناسی مهارت کامل داشت. در نقد متون و تصحیح قیاسی، بسیار با دقت بود. اثر انتقادی و تحقیقی وی که بسیار آوازه یافت نقد بر تنقید شعرالعجم شبلی نعمانی است که در آن به اشتباه‌های تاریخی و تسامحات تحقیقی آن اشاره کرده است. وی این انتقادات خود را نخست به‌صورت مقاله از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷م در مجلهٔ اردو به‌چاپ می‌رساند و بعدها آن‌ها را که تنها نقدی بر مجلد یکم و بخشی از مجلد دوم تاکمال اسماعیل بود در کتابی هفت‌صد و پنجاه صفحه‌ای با عنوان تنقید شعرالعجم منتشر کرد. در شمارهٔ ۵۳ از مجلهٔ دانش به برخی از این انتقادات اشاره شده است. شاهکار دیگر تحقیقی و انتقادی‌اش چهار مقاله دربارهٔ فردوسی است که در کتابی با عنوان چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه به اردو به‌چاپ رسید (دهلی، ۱۹۴۲م). مقالهٔ نخست در اسباب نظم شاهنامه و زمان آن است (چاپ در مجلهٔ اردو ۱۹۲۱م)، مقالهٔ دوم هجویهٔ سلطان محمود غزنوی نام دارد (در مجلهٔ اردو ۱۹۲۱م) و معتقد است که فردوسی محمود غزنوی را هجو نگفته است. مقالهٔ سوم یوسف و زلیخای فردوسی است (در مجلهٔ اردو ۱۹۲۲م). وی پیش از عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی دریافت که یوسف و زلیخای فردوسی از وی نیست و مقالهٔ چهارم در مذهب فردوسی است (در مجلهٔ اردو ۱۹۲۵م). این چهار مقاله به همت عبدالحی حبیبی، استاد دانشگاه کابل به‌فارسی دری برگردانده شد و در ۱۳۵۵ش در کابل به‌چاپ رسید. از دیگر آثارش: «نقد ادبی بر مقدمهٔ قدیم شاهنامه» (چاپ در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، ۱۹۲۸م)، «مقدمهٔ قدیم شاهنامه» (مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۹۲۹م)، «شرح احوال فردوسی از شاهنامه» (مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۹۳۰م)، «فردوسی شاعر زندهٔ جاوید ایران» که به‌مناسبت جشن هزارهٔ فردوسی در کلکته نوشته شد (کلکته، ۱۹۳۴م). این مقالات به همراه چهار مقالهٔ نخست وی دربارهٔ فردوسی در کتابی با عنوان در شناخت فردوسی با ترجمهٔ شاهد چوهدری در ۱۳۶۹ش در تهران به‌چاپ رسید. مقالات شیرانی زیر نظر نوهٔ او، مظهر محمود شیرانی (۱۹۳۵م–)، با عنوان مقالات حافظ محمود شیرانی در ده مجلد در انجمن ترقی اردو به‌چاپ رسید: جلد سوم در ۱۹۶۹م، جلد پنجم در ۱۹۷۰م، جلد ششم در ۱۹۷۲م و جلد هفتم در ۱۹۷۶م؛ نقد بر ادبیات فارسی پیش از مغولان از شمس‌العلما محمد عبدالغنی؛ مقدمه و تتمه‌ای بر تاریخ ظهور و پیشرفت اسلام و زندگی محمد از هانری استب با عنوان «افسانه‌ها و تصورات اولیهٔ مسیحیت دربارهٔ اسلام»؛ نقد بر دیوان منسوب به خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری؛ نقد بر قابوس‌نامه؛ نقد بر قصهٔ حسن و دل اثر ملاوجهی به اردو؛ نقد مثنوی لیلی و مجنون

از احمد رکنی قطب‌شاهی به اردو؛ نقد بر تفسیری قدیمی از قرآن به اردو؛ نقد بر کتاب هندوستان کی قدیم فارسی شعرا از اقبال حسین؛ فارسی‌زبانان کی ایک قدیم فرهنگ مین اردوزبان کا عنصر؛ مقاله‌ای دربارهٔ نورالدین جهانگیر پادشاه دهلی؛ «عصر اسلامی و سلاح‌های لشکریان»؛ «اسامی سلاح‌های دیگر در تمدن اسلامی»؛ «اسباب قلعه‌گیری و نقب‌زنی»؛ آتش‌بازی؛ «شهرهای اسلامی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان»؛ «ارتقای عروض»؛ «ضمیمه‌ای دربارهٔ رباعی»؛ «رابعه بنت‌الکعب قزداری»؛ «بیانات شیخ عطار دربارهٔ برخی شعرای فارسی»؛ «شیخ فریدالدین عطار در حکایات سلطان‌محمود»؛ «صلایی»؛ «حالی اور مسدس حالی»؛ «میرزا غالب کا کلام اردو و فارسی»؛ «عروض جدید»؛ «مولانا ابوالبرکات منیری.» وی در حدود ۳۵۰۰ نسخهٔ خطی به خط و زبان‌های اسلامی گردآوری کرده بود که از آن میان ۲۵۰۰ نسخه به‌زبان فارسی و بقیه به‌زبان‌های عربی، اردو، پنجابی، پشتو و دیگر زبان‌ها بود. محمد بشیر حسین، استاد فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، نسخه‌های خطی فارسی آن را فهرست‌نگاری کرده و با عنوان فهرست مخطوطات شیرانی در ۱۹۶۸م در سه مجلد در لاهور به‌چاپ رساند. مظهر محمود شیرانی به مناسبت صدمین سال تولد حافظ محمود (۱۹۸۰م) مجموعه‌ای از نود و هشت نامهٔ او را که برای محمد اقبال، عبدالستار صدیقی، سید عبدالله و عبدالله چغتایی فرستاده بود، درکتابی با نام مکاتیب حافظ محمود شیرانی گردآورد و در ۱۹۸۱م در لاهور به‌چاپ رساند. ترجمهٔ فارسی منتخبات مقالات اردوی وی نیز در تهران به‌چاپ رسیده است.

منابع: در شناخت فردوسی؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۳/۱؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۰۵-۲۴۷؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۳۳۸/۳-۳۵۶؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۸۳-۸۴؛ آفتاب‌اصغر، «به یاد دو ایران‌شناس پاکستانی»، آینده، سال نهم، شمارهٔ ۷، صص۵۶۸-۵۷۳؛ همان‌جا، سال هجدهم، شمارهٔ ۷-۱۲، صص۵۶۱-۵۶۲؛ حیدر شهریار نقوی، «معرفی مختصر زندگانی و آثار علمی پروفسور حافظ محمود شیرانی»، ادبیات اصفهان، شمارهٔ ۱۳ و ۱۴، ۱۳۵۵-۱۳۵۶ش، صص۱۰۲-۱۰۴؛ آصفه زمانی، «نگاهی کوتاه بر تحقیق و تفحص پروفسور حافظ محمود شیرانی دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او»، دانش، شمارهٔ ۲۷-۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۰ش، صص۶۵-۷۴؛ «ویژهٔ حافظ محمود شیرانی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۷۹-۱۴۰؛ شاهد چوهدری، «پروفسور محمودخان شیرانی بزرگترین پژوهشگر شاهنامه‌شناس»، چیستا، سال پنجم، شمارهٔ ۸ و ۹، ۱۳۶۷ش، صص۷۲۶-۷۳۷؛ محمدباقر، «حافظ‌محمود شیرانی»، اورینتل‌کالج میگزین، سال پنجاه، ۱۹۷۳م، صص۱۱۳-۱۲۰؛ آفتاب‌اصغر، «تأثراتی چند دربارهٔ شیرانی و خدمت او به مسلمانان شبه‌قاره»، همان‌جا، سال پنجاه‌وشش، شمارهٔ ۳ و ۴، ۱۹۸۰م، صص۸۹-۹۴.

حجتی

شیرانی (ši.rā.ni)، مظهر محمود فرزند محمد داودخان، جودپور هند ۱۹۳۵م — ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ دولتی شیخوپوره به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در زبان‌های اردو، عربی، انگلیسی، فارسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: ترتیب جلد چهارم مقالات حافظ محمود شیرانی دربارهٔ فردوسی (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ ترتیب جلد پنجم مقالات حافظ محمود شیرانی دربارهٔ نقد بر شعرالعجم (لاهور، ۱۹۷۰م)؛ ترتیب جلد ششم مقالات حافظ محمود شیرانی دربارهٔ ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ پاکستان و هند (لاهور، ۱۹۷۲م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۸؛ گنج شایگان، ۱۳۹؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۰-۱۸۱.

رسولی

شیرخان سور ← فرهنگ شیرخانی

شیرشاه سور (šir.šah-e.sur)، فرید پسر حسن پسر ابراهیم، ۸۷۰ — ربیع‌الاول ۹۵۲ق، پادشاه دهلی از خاندان سور (۹۴۷ — ۹۵۲ق). پس از دست‌یابی بهلول لودی بر تاج و تخت در دهلی، از آن‌جاکه بهلول به هندوان و نیز سپاهیان غیرافغانی مسلمان که بیشتر از ترکان بودند، چندان اعتماد نداشت، افغانان بسیاری به تشویق او، و به طمع گرفتن مال و مقام، به هند کوچیدند. از جملهٔ اینان ابراهیم‌خان، نیای شیرشاه بود. ابراهیم‌خان از طایفهٔ افغان متی، از قبیلهٔ سور، بود. وی با پسر خود حسن، از ناحیهٔ روه (ناحیهٔ پشتون‌نشین دو سوی مرز کنونی پاکستان و افغانستان) به هندوستان کوچید و به خدمت متهی‌خان سور، جاگیردار پرگنهٔ هریانه و بهنگه، پیوست و در بجواره نشیمن

گزید. بعدها بـه خـدمت جـمال‌خان سـارنگ‌خانی در حـصار فیروزه درآمد و جمال‌خان او را جاگیری از چند روستا در پرگنهٔ نـارنول (در بـخش سـیالکوت در اسـتان پـنجاب) داد. فـرید (شـیرخـان / شـیرشاه آیـنده) در دورهٔ سـلطان بـهلول (۸۵۵ـ ۸۹۴ق)، گویا در بجواره یا حصار فیروزه به دنیا آمد. میان حسن، پدر فرید، پس از چندی از پدر خود ابـراهـیم‌خان جـدا شـد و نوکری خان اعظم (مسند عالی) عمرخان سروانی را بـرگزید و موضع نهاولی از توابع شاه‌آباد در سرهند را جاگیر گرفت (تواریخ خورشید جـهان، ۱۰۰) و چـون پـدرش در اواخـر دورهٔ بـهلول درگذشت از عمرخان اجـازه گـرفت و بـه خـدمت جـمال‌خان پیوست و جاگیر پدرش بدو داده شد. جمال‌خان چون، پس از مـرگ بـهلول و بـه شـاهی بـرآمـدن سکـندرشاه (۸۹۴ق)، بـه حکومت جونپور رسید، حسن را برکشید و سهسرانو / سهسرام و خواصپور / خاصپور تـانده را بـه جـاگـیری بـرای نگـه‌داری پانصدسوار بدو بخشید. حسن را هشت پسر بود که از میان آنان فرید و نظام از مادری افغانی و بقیه از کنیزان بودند. حسن بـه مادر فرید چندان علاقه و توجهی نشان نمی‌داد و از این رو فرید از پدرش سخت رنجید و نـزد جـمال‌خان در جـونپور رفت و به‌رغم اصرار جمال‌خان، که میان حسن بدو نامه نوشته و از او خواسته بود تا فرید را به بازگشت به سهسرام راضی کند، حاضر به بازگشت به نزد پدر نگردید و در جونپور به فراگیری دانش پرداخت و «گلستان و بوستان و سکندرنامه که در آن‌زمان اهل هند می‌خواندند، خوانده، کافیه را با حواشی و دیگر کتب علمی نیز درگذرانید و از نثر و نظم و تواریخ وقوفی به‌هم رسـانید.» (تاریخ فرشته، ۲۲۱/۱) پس از مدتی (به‌روایتی، دو ــ سه سال)، حسن به جونپور رفت و در آن‌جا خویشان و دوستان پادرمیانی کردند و پدر و پسر را با هم آشتی دادند. حسن سرپرستی جاگیر خود را به فرید داد و وی را بدان‌جا روانه کرد. فرید در زمـانی نه‌چندان دراز به تدبیر و کاردانی جاگیر پدر را سروسامان بخشید و سرکشان را فرومالید و بیدادگران را بـر جـای خـود نشـاند و سپاهی و رعیت را خرسند ساخت و جاگیر پدرش رو به آبادانی و شکوفایی نهاد، چندانکه وقتی حسن از جمال‌خان رخـصت گرفت و از جونپور به جاگیر خود بازگشت، «از سپاهی و رعیت همه یک‌زبان متفق ذکر خیر او [فرید] پیش میان حسن کردند و [حسن] آبادانی ملک و معموری خزانه دید، بسیار خوشحال شد و تحسین بلیغ نمود، سابق ناخوشی که داشته بود رفع نـمود.» (تاریخ شیرشاهی، ۳۰) با این وجود، یکـی از کـنیزان حسـن کـه سوگلی وی و مادرِ دو پسرش سلیمان و احمد بود پیوسته و با پافشاری از حسن می‌خواست که پسران وی را بـه جـای خـود نشاند. حسن، به‌رغم عدم تمایل خود، چون سخت دلبستهٔ آن زن بود به خواهش وی تن در داد، ولی، از آن‌جا که کاردانی فرید و محبوبیت وی در میان مردم را می‌دانست، انجام آن را به تأخیر می‌انداخت. سرانجام فرید از سرپرستی پرگنه‌های پدرش برکنار شد (یا کناره گرفت) و رنجیده و ناامید از او، با برادر تنی خود نظام به آگره / اکبرآباد رفت و به خدمت دولت‌خان بن بدهوخان لودی، از امرای ابراهـیم لودی، پـیوست. پس از مـرگ حسـن، سلطان ابراهیم لودی، دو پـرگنهٔ جـاگـیر او، یـعنی سـهسرام و خاصپور تانده، را به پـایمردی دولت‌خـان، بـه فـرید کـه پسـر بزرگش بود، داد و فرید و نظام به جاگیر پدری بـازگشتند. امـا برادران ناتنی ایشان سلیمان و احمد بگریختند و به محمدخان سور (داوود شه‌خیل)، حاکم چوند، در رهتاس به فاصلهٔ حدود چهل میل از غرب سهسرام، پناه بردند و از او یاری جستند و محمدخان نیز بدان‌ها قول یاری داد. دیری نگذشت که ابراهیم لودی، از بابر شکست خورد و کشته شد (۹۳۲ق). فرید که اینک پشتیبان اصلی خود را از دست داده بود و می‌دانست که در این اوضـاع نـمی‌توانـد در بـرابـر مـحمدسور درایستد سهسرام را گذاشته، نزد بهادرخان پسر دریاخان لوحانی / نوحانی، کـه در بهار به دعوی شاهی برخاسته و خود را سلطان محمد خوانده بود، شتافت و درشمار نوکران او درآمد و نزدش پایگاهی بلند یافت. گویند در یکی از روزهای شکار، ناگاه شـیری در بـرابـر سلطان‌محمد ظاهر گردید و فرید با شیر روبرو شـد و آن‌را بـه زخم شمشیرش بکشت و از این رو، سلطان‌محمد او را شیرخان خطاب داد و انـدکی پس از آن اتـابگی فـرزند خـردسال خـود جلال‌خان را بدو سپرد و به پایهٔ تـرخـانی بـرکشاندش. پس از مدتی، شیرخان به جاگیر خود بازگشت. محمدخان سور که وی نیز در خدمت سلطان محمد به سر مـی‌برد، از فـرصت بـهره جست و ذهن او را دربارهٔ شیرخان تا اندازه‌ای تیره کرد و از او اجازه گرفت که جاگیر حسن، پدر شـیرخـان، را مـیان فـرید و برادرش سلیمان بخش کند و از این‌رو، پس از بازگشت به جاگیر خود چوند، کسی نزد شیرخان فرستاد و از او خواست تا بدین تقسیم تن در دهد و چون شـیرخـان از پـذیرفتن آن سـرباز زد لشکری به‌همراهی سلیمان بر سرش فرستاد و او را شکسـته و گریزان ساخت. شیرخان نزد سلطان جنید برلاس (ــ ۹۴۳ق)، که از سوی بابر حاکم کره مانکپور بـود شـتافت و از او یـاری

خواست و از او کمک گرفت و لشکر آراست و بر سر سلیمان و محمدخان سور، تاخت و، گذشته از جاگیر پدری‌اش، جاگیر محمدخان سور، یعنی چوند، و پرگنه‌هایی دیگر را به تصرف خود درآورد. با این وجود، شیرخان که در این هنگام انتقام خود را از برادران ناتنی‌اش گرفته بود به دلجویی افغانان پرداخت و بیشتر افغانان آن نواحی بر وی فراز آمدند. جاگیر محمدخان سور را، که به کوهستان رهتاس گریخته بود، نیز باز پس داد و بدین سان او را وام‌دار منت خود ساخت. آنگاه برادرش نظام‌خان را در جاگیر خود گذاشت و به خدمت سلطان‌جنید برلاس درکره و از آن‌جا، همراه جنید، به نزد بابرشاه رفت و در شمار ملازمان بابر درآمد و در جنگ چندیری همراه او بود. اما چون شیرخان ظاهراً در میان یارانش آشکارا از ناتوانی مغولان (=گورکانیان) و توانایی افغانان برای بیرون راندن یا برانداختن آنان سخن می‌گفت، به‌زودی بابر به او بدگمان گردید. شیرخان از بیم دستگیری از پیش او بگریخت و به‌جاگیر خود و از آن‌جا با برادر خود نظام نزد (بهارخان) سلطان‌محمد رفت و باز به اتابگی پسر خردسال وی جلال‌خان گماشته شد. دیری نگذشت که سلطان‌محمد درگذشت و جلال‌خان به جای وی نشست، اما ادارهٔ امور در دست دودو، مادر جلال‌خان، بود که با همکاری شیرخان کارهای حکومتی را می‌گردانید. به‌زودی دودو نیز درگذشت و در پی آن شیرخان، به‌عنوان نایب جلال‌خان، و عملاً صاحب ملک و فرمانروای بهار شد. در این اثنا مخدوم‌عالم، حاکم حاجیپور، بر برادرزن و سرور خود سلطان‌محمودشاه، والی بنگال غربی، بشورید و با شیرخان دست دوستی و اتحاد داد. محمودشاه، سپاهی به فرماندهی قطب‌خان، حاکم منگیر، به سرکوبی شیرخان و گرفتن ولایت بهار فرستاد. در جنگی که میان دو طرف درگرفت سپاه بنگاله شکسته و قطب‌خان کشته شد و «فیل و خزانه و حشم بنگاله به‌تصرف شیرخان درآمد.» (طبقات اکبری، ۶۱) و «وی ازین خزانه و اسپ و فیل هیچ به نوحانیان نداد. شیرخان ازین غنیمت صاحب سامان شد و نوحانیان را این عمل او خوش نیامد، در میان شیرخان و نوحانیان مخالفت پیداگشت.» (تاریخ شیرشاهی، ۶۱) در پی آن، دسته‌ای از افغانان نوحانی درصدد کشتن شیرخان برآمدند و پس از آنکه دریافتند وی از قصد آنان آگاه شده است با جلال‌خان، نزد محمودشاه بنگالی رفتند. وی نیز ابراهیم‌خان، پسر قطب‌خان، را به‌همراه جلال‌خان و دیگر نوحانیان / لوحانیان به بهار فرستاد. شیرخان این‌بار نیز سپاه بنگاله را بشکست و ابراهیم‌خان کشته شد و جلال‌خان به بنگاله بگریخت و خزانه و فیل و حشم و توپ بنگالیان، به‌دست شیرخان افتاد و بهار وی را صافی شد (۹۳۵ق). پس از آن، شیرخان دژ چنار را بگرفت. در این هنگام محمودشاه لودی (پسر سکندرشاه) که پس از شکست از بابرشاه گورکانی به چتور رفته بود، به خواهش امرای لودی که «در ولایت پتنا جمع شده بودند» به پتنا آمد و «به‌سعی امرا بار دیگر به سلطنت نشست و با لشکر عظیم به ولایت بهار درآمد. شیرخان، چون دید که افغانان را از اطاعت سلطان‌محمود گریزی نیست، به ملازمت سلطان‌محمود رفته، اطاعت و انقیاد نمود. ولایت بهار را امرای سلطان‌محمود در میان هم تقسیم نموده، پاره‌ای به شیرخان گذاشته» (مآثر رحیمی، ۶۲۳/۱) و اندکی بعد شیرخان برای فراهم‌آوردن سپاه به جاگیر خود سهسرام رفت. در آن میان بابر درگذشت (۹۳۷ق) و پسرش همایون بر جای وی نشست. محمودشاه لودی آهنگ جونپور کرد و شیرخان را به لشکرگاه فراخواند و، چون وی درآمدن درنگ کرد و بهانه آورد، به رای امرای خود، که شیرخان را مردی حیله‌گر و نیرنگ‌باز می‌دانستند، رو به سهسرام نهاد و شیرخان را، به‌رغم میل وی، همراه خود گرفت و به جانب جونپور روانه شد و جونپور و حوالی آن تا (کره) مانکپور را متصرف گردید. همایون گورکانی در کالنجر از پیشروی سپاه افغانان آگاهی یافت و محمودشاه لودی نیز برای رویارویی با او از جونپور بیرون آمد و دو سپاه در نزدیکی لکنو با یکدیگر روبرو شدند. شیرخان که از محمودشاه و امرایش دلخوش نبود پنهانی به هندوبیگ، از امرای همایون، نامه فرستاد که «من به‌ناگزیر با افغانان همراهی می‌نمایم مگر چون که دست‌پروردهٔ بابرشاهم هنگامِ هنگامهٔ جنگ روی به گریز خواهم آورد و از همین رهگذر خوب می‌دانم که چیرگی، بهرهٔ لشکریان فیروز سرکارِ همایون خواهد شد.» (داستان ترکتازان هند، ۱۸۸/۲) در نبردی که در دیروه / دونره بر کنار رود گودی / گمتی میان دو طرف درگرفت، شیرخان با فوج خود بی‌جنگ میدان نبرد را ترک گفت و با گریختن او شکست در سپاه افغانان افتاد. محمودشاه لودی به بهار گریخت و اکثر امرایش از پیرامون وی پراگنده شدند. وی که به‌واقع مرد جنگ و کارزار نبود و بیشتر اوقاتش را به شادخواری می‌گذراند از آن‌پس داعیهٔ جنگاوری و پادشاهی را ترک گفت و پس از آن به اوریسه‌اودیسه رفت و در ۹۴۹ق در همان‌جا درگذشت. همایون، پس از پیروزی بر محمودشاه، برآن شد تا دژ چنار را از شیرخان بگیرد و

هندوبیگ را مأمور این کار کرد. شیرخان از واگذاری چنار سر باز زد و همایون برای سرکوبی وی به تن خود به چنار لشکر کشید. شیرخان، پس از آگاهی از قصد همایون، پسر خود جلال‌خان (سلیم‌شاه / اسلام‌شاه بعدی) را در چنار گذاشت و با زنان و فرزندان دیگرش به بهرکنده در کوهستان گریخت. همایون دژ چنار را به محاصره درآورد و محاصره به درازا کشید. در این اثنا سلطان بهادر گجراتی (ــ ۹۴۳ق) پس از گرفتن مندو، پایتخت مالوه، آهنگ دهلی کرد. شیرخان از این خبر آگاهی یافت و کس نزد همایون فرستاد و اعلان داشت که اگر دژ چنار را بدو واگذار کند حاضر است پسر خود قطب‌خان را (به نوا) نزد همایون فرستد. همایون، با توجه به خطر حملهٔ بهادرشاه گجراتی به دهلی، پیشنهاد وی را پذیرفت و به جانب آگره بازگشت. قطب‌خان تا گجرات در رکاب همایون بود و در آن‌جا از فرصت بهره جست و بگریخت و نزد پدرش بازگشت. پس از بازگشت همایون، شیرخان همهٔ ولایت بهار را زیر فرمان خود درآورد (۹۴۲ق) و بسیاری از امرا و سپاهیان افغان از اطراف و اکناف بدو پیوستند و کارش بالا گرفت و وی به دست‌اندازی به سرزمین‌های اطراف پرداخت. از آن میان بنگاله را دستخوش تاخت و تاز کرد (۹۴۳ق) و پسرش جلال‌خان را با برخی امرا بر سر غیاث‌الدین محمودشاه فرستاد و آنان وی را در دژ لکنوتی، معروف به گور، به محاصره درآوردند. در ۹۴۴ق همایون بار دیگر به جانب بهار و بنگاله لشکر کشید و در ابتدا دوباره آهنگ گشودن چنار کرد. شیرخان برخی امرایش را در دژ چنار گذاشت و با خانوادهٔ خود و دیگر افغانان به جانب کوهستان بهرکنده رفت و دژ استوار رهتاس را به نیرنگ از دست راجهٔ آن‌جا بیرون آورد، در حالی که اندکی پیش از آن نیز سپاهیانش دژ گور را گشودند (ذوالقعدهٔ ۹۴۴ق). چون دژ رهتاس به دست شیرخان افتاد، وی پسر خود عادل‌خان را با پسر دیگرش قطب‌خان نزد زنان و فرزندان خود در رهتاس گذاشت و خود «در کوهها[ی] بهرکنده جابه‌جا می‌گشت و یک‌جا قرار نمی‌کرد.» (تاریخ شیرشاهی، ۱۱۲). از سوی دیگر، همایون دژ چنار را پس از چندماه محاصره بگشود و از آن‌جا به بنارس رفت و مدتی را به عیش و عشرت سرگرم شد تا این که فرستادهٔ غیاث‌الدین محمودشاه، فرمانروای بنگاله، نزد وی آمد و وی را به لشکرکشی به بنگاله و سرکوبی شیرخان برانگیخت. همایون در ۹۴۵ق رو به بنگاله نهاد و شیرخان به شهر گور رفت و پسرش جلال‌خان را با امرای دیگر مأمور کرد که درهٔ تیلیاگرهی / گدهی، معروف به دروازهٔ بنگاله، را که «منفذ تمام ملک گوْر و بنگاله است که به‌جز آن دروازه، راه دیگر در آمد و برآمد نیست» ببندند. وی در مدتی که جلال‌خان و امرای دیگر سپاه همایون را در گدهی، مشغول داشت، از فرصت بهره جست و خزاین گور را به رهتاس انتقال داد و به دنبال او جلال‌خان نیز (پس از شکست از سپاهیان گورکانی) به رهتاس رفت. همایون به گور درآمد و در این شهر «که در کتب سلف به لکنوتی مذکور [و دارالملک سابق بنگاله] است توقف نموده به‌عیش و نشاط گذرانید.» (طبقات اکبری، ۲۳۰) شیرخان در این مدتی که همایون در گور به سر می‌برد از فرصت استفاده کرد و بنارس و مونگیر و بهرایچ و سنبهل و جونپور و کره را بگرفت. همایون پس از سه ماه اقامت در گور، چون شنید که برادرش هندال میرزا در آگره و میوات، سر به شورش برداشته و خطبه به نام خود خوانده و شیخ بهلول (برادر شیخ محمدغوث گوالیاری)، فرستادهٔ همایون، را به‌قتل رسانیده است (۹۴۵ق)، جهانگیرقلی‌بیگ را با پنج هزار سوار در گور گذاشت و راه بازگشت به آگره را پیش گرفت. به‌سبب بارش شدید باران و گل و لای زیاد ناشی از آن در میان راه، وضع لشکر همایون سخت آشفته و بی‌سامان شد و بسیاری از اسبان سپاهیان افتادند و مردند. شیرخان پس از آگاهی از وضع آشفتهٔ اردوی همایون، بر آن شد تا بر او بتازد. پس سپاهیانش را از اطراف فراخواند و در رهتاس سپاه انبوهی با فیلان فراهم آورد و در نواحی چوسا / چونسا بر کران گنگ با سپاه همایون روبه‌رو شد. وی در ابتدا با همایون دم از صلح زد و پیشنهاد کرد که همایون بنگاله را بدو دهد و وی نیز در مقابل خطبه و سکه به‌نام همایون کند. همایون هم (بیشتر از سر ناچاری) پذیرفت، ولی شیرخان که می‌دانست، همایون از ناتوانی به‌خواست او تن در داده است پیمان بشکست و وی را غافل‌گیر ساخت و بشکست (محرم ۹۴۶ق) همایون به آگره گریخت و حرم او به اسارت شیرخان درآمد. شیرخان پس از این فتح بر تخت نشست و «چتر [= نشانهٔ شاهی] بر سر کشیده، نام خود شیرشاه نهاد و سکه و خطبه به نام خود ساخت و ملقب به خطاب شاه عالم گشت.» (تاریخ شیرشاهی، ۱۴۳) وی آن‌گاه، در تعقیب همایون، تا قنوج و کالپی را به تصرف خود درآورد و بنگاله را نیز بگرفت و جهانگیرقلی‌بیگ و لشکریان همراهش را به قتل آورد. چندی بعد، قطب‌خان، پسر شیرخان، در جنگ با سپاه همایون، به فرماندهی دو برادرش میرزا عسکری و میرزا هندال (یا به‌روایت فرشته، به‌فرماندهی قاسم‌حسین‌سلطان و به‌همراهی یادگار

ناصرمیرزا و سکندرسلطان) در شهر چنهرا (به‌نوشتهٔ فرشته در نواحی کالپی) شکسته و کشته شد. با این وجود، سپاه گورکانی بیش از آن آشفته و نابسامان بود که این پیروزی بتواند تغییری اساسی در اوضاع پدید آورد. از این روی، در ۹۴۷ق که همایون در نواحی قنوج از رود گنگ گذشت و بار دیگر با شیرشاه روبه‌رو گردید، بسیاری از سپاهیان لشکر همایون بگریختند و او باز در جنگ با شیرشاه شکست خورد (۱۰ محرم ۹۴۷ق) و به آگره و از آن‌جا به لاهور گریخت و شیرشاه در تعقیب او تا لاهور رفت. همایون در لاهور نیز تاب نیاورد و به جانب مولتان و بهکر گریخت. شیرشاه در پی او تا خوشاب پیش رفت و پس از آن که دژی استوار به‌نام رهتاس، در کوهستان تته، برای سرکوبی گکهران برآورد به آگره بازگشت. بدین‌سان، شیرشاه موقتاً به حکومت همایون‌شاه و گورکانیان در هند پایان داد و پادشاهی خاندان سور را بنیاد نهاد. وی چون در ابتدای پادشاهی‌اش از خضرخان که از سوی وی حاکم بنگاله بود، رفتارهایی سر زد که از آن بوی سرکشی و گردن‌فرازی می‌آمد، از آگره رهسپار بنگاله شد و خضرخان را بند بر نهاد و «بنگال را به چندین بخش کرده هر یک را به سرداری داد و چنان بند و بستی کرد که راه‌های شورش را از هر سوی در آینده فرو بست و به آگره بازگشت.» (داستان ترکتازان هند، ۱۲۴/۲) در ۹۴۹ق آهنگ ولایت مالوه کرد. در آن هنگام در مالوه چند کس، هر کس بر بخشی از این ولایت، فرمان می‌راند. اینان عبارت بودند از ملوخان، از غلامان خلجیان، که خود را قادرشاه خوانده بود و مندو / شادی‌آباد و اجین و سارنگپور و کاکرون و دژ رنتنبهور را در تصرف داشت، سکندرخان میانا حاکم ستوانیس و هندیه، راجه پرتاب‌شاه بن بهوپت‌شاه، حاکم دژ رایسین و چندیری، که خود خردسال بود و بهیاپور نمل، به نیابت او، فرمان می‌راند و بهوپال، حاکم ولایت بجاکره و مهیار. شیرخان چون در راهش به مالوه به گوالیار رسید محمد قاسم (یا ابوالقاسم‌بیگ)، که این دژ را همایون گورکانی بدو سپرده بود و شجاعت‌خان از سوی شیرشاه وی را به محاصره داشت، از دژ بیرون آمد و تسلیم گردید. شیرشاه، دژ را به شجاعت‌خان واگذارد و به راهش ادامه داد و در منزل کاکرون، شجاعت‌خان، به فرمان او، به دژ رایسین رفت و بهیاپور نمل را به حضور آورد. شیرشاه وی را بنواخت و مرخص کرد. سپس روانهٔ سارنگپور شد و در این‌جا ملوخان به حضور وی رسید. شیرشاه سپس به اجین رفت و در منزل کالیاده فرود آمد و در آن‌جا سکندرخان میانا را به حضور پذیرفت. در این هنگام مندو را به شجاعت‌خان و مارهره / کالپی را به ملوخان داد، اما ملوخان چند روز بعد از شیرشاه بیمناک گردید و گریخت. گویند شیرشاه چون از گریز ملوخان آگاهی یافت فی‌البداهه این مصرع را گفت: «ملو[خان] غلام کیدی با من چه کرد دیدی» و شیخ عبدالحی پسر شیخ جمالی کنبو دهلوی آن را این چنین تکمیل کرد: «راستست این حکایت لاخیر فی‌العبیدی.» (این بیت یا دو مصراع را این‌گونه نیز آورده‌اند: با ما چه کرد دیدی ملو غلام کیدی ــ قولیست مصطفی را لاخیر فی‌العبیدی). شجاعت‌خان که شیرشاه وی را به تعقیب ملوخان گماشته بود نتوانست بر او دست یابد و ملوخان نزد محمودشاه، فرمانروای گجرات (۹۴۴ ــ ۹۶۱ق)، گریخت. شیرشاه که شجاعت‌خان را در فرار ملوخان، گناهکار می‌شمرد ولایت مالوه را از او گرفت و به حاجی‌خان و امرای دیگر سپرد و از راه رنتنبهور راه بازگشت آگره پیش گرفت و در میان راه سکندرخان میانا حاکم ستوانیس نیز بگریخت. شیرخان پس از رفتن به رنتنبهور و سپردن آن به پسر بزرگ خود عادل‌خان، به آگره بازگشت. پس از بازگشت شیرشاه، نصیرخان (برادر سکندرخان میانا) و ملوخان به تاخت و تاز در خاک مالوه پرداختند، اما شجاعت‌خان با دلاوری آن دو را بشکست و گریزاند و شیرشاه به پاس دلاوری شجاعت‌خان، حاجی‌خان را از مندو (مالوه) فراخواند و شجاعت‌خان را منصب دوازده‌هزاری داد و به حکومت کل مالوه گماشت. شیرشاه حدود یک سالی در آگره ماند. در ۹۵۰ق هیبت‌خان نیازی را به حکومت پنجاب و سرکوبی فتح‌خان بلوچ و بیرون آوردن مولتان از دست بلوچان گماشت و هیبت‌خان این مأموریت را به‌خوبی به انجام رسانید و به پاداش آن، شیرشاه وی را اعظم‌همایون لقب بخشید. هم در این سال شیرشاه بر آن‌شد تا دژ رایسین، در مالوه را به بهانهٔ آن‌که صاحب آن‌جا رای‌پورن‌مل (پسر راجه سلهدی‌پوربیه از طایفهٔ راجپوت گهلوت) زنان و دختران مسلمان را به اسیری گرفته و داخل کنیزکان رقاص خود کرده است، بگشاید. وی این دژ را به محاصره درآورد و سرانجام پس از زمانی دراز که دژ را در محاصره داشت، کار به صلح کشید. پورنمل، با اطمینان به وعدهٔ شیرشاه که سوگند خورد هیچ زیان مالی و جانی بدو نرساند، با خانوادهٔ خود و راجپوتان همراهش از دژ بیرون و در جای مقرر فرود آمد. ولی شیرشاه، فتوای علمای اردویش به‌ویژه امیر سید رفیع‌الدین صفوی ایجی دایر بر قتل پورنمل را دستاویز قرار داد و پیمان و سوگند خود را ناجوانمردانه بشکست و در پی کشتار

پورنمل و یارانش برآمد و آن‌ها را در محاصره گرفت. پورنمل چون کار را از کار گذشته دید و خود را در محاصره دید، «زن خود را که رشاوتی نام داشت و محبوب او بود و اشعار هندی خوب می‌گفت، در سراپردهٔ خود درآمد و سر او را برید و پیش عزیزان آورد گفت من چنین کردم شما نیز اهل و عیال خود، همه را به قتل آرید. چون هندوان به کشتن اهل و عیال مشغول شدند افغانان از هر طرف به‌قتل هندوان دست دراز نمودند. پورنمل در شجاعت و مردانگی تقصیر ننمود، اما در طرفة‌العین تمام هندوان مقتول گشتند و اهل و عیال ایشان بند شدند.» (تاریخ شیرشاهی، ۱۹۱ ــ ۱۹۲) شیرشاه آن‌گاه دژ رایسین را به شهبازخان اچه‌خیل سپرد و به آگره بازگشت. در ۹۵۱ق به ولایت ماروار لشکر کشید و نخست بر سر رای‌مالدیو رفت که «حکومت ولایت ناگور و جودهپور داشت و در میان راجه‌های هندوستان به کثرت حشم و لشکر ممتاز بود... و قریب پنجاه‌هزار سوار راجپوت در ظل رایت‌رایِ مالدیو جمع گشته، مدت یک‌ماه در نواحی اجمیر در برابر شیرشاه نشست و هیچ‌کدام در جنگ پیشدستی نمی‌نمودند.» (تاریخ فرشته، ۲۲۷/۱) شیرشاه سرانجام به نیرنگ دست یازید و دستور داد تا نامه‌هایی را از زبان امرای رای‌مالدیو به زبان هندوی خطاب به شیرشاه و نیز نامه‌هایی از زبان شیرشاه خطاب به آن امرا نوشتند و ترتیبی داد که این نامه‌ها به‌دست رای افتاد. رای‌مالدیو چون این نامه‌های ساختگی را بدید، به سرداران خود بدگمان گردید و جنگ ناکرده میدان نبرد را ترک گفت. با این وجود، برخی سرداران رای، برای نشان‌دادن وفاداری خود، به لشکر شیرشاه تاختند و حتی نزدیک بود سپاه او را بشکنند و بگریزانند، ولی سرانجام شکست خوردند. در این نبرد بیش از دوهزار راجپوت و بسیاری از افغانان به‌قتل آمدند. پس از آن، رای‌مالدیو به کوهستان جودهپور گریخت و شیرشاه دژ جودهپور را گرفت. وی سپس دژ چیتور را به صلح گشود و آن‌گاه به سوی کچهواره / کهچواره روانه شد. در این هنگام پسر بزرگش، عادل‌خان، اجازه گرفت و به جاگیر خود رنتنبهور رفت. شیرشاه از کهچواره آهنگ کالنجر کرد و چون کیرت سنگه، صاحب دژ کالنجر حاضر به فرمانبرداری نگردید، آن‌جا را به محاصره گرفت و محاصره به درازا کشید و «سبب در تأخیر گرفتن قلعه آن بود که در حرم راجه کیرت سنگه، کنیزکی پاتری یعنی رقاص بود که شیرخان تعریف آن بسیار شنیده بود و در خاطر داشت که به نوعی کنیزک به‌دست آید [و می‌اندیشیدکه] اگر به زور قلعه خواهم گرفت، راجه کیرت سنگه البته جوهر خواهد کرد و آن کنیزک را خواهد سوخت.» (تاریخ شیرشاهی، ۲۰۱). سرانجام در نهم ربیع‌الاول ۹۵۲ق که شیرشاه سرگرم فرماندهی سپاهیانش در حمله به دژ کالنجر بود حقه‌ای (گلولهٔ توپ یا خمپاره) پس از برخورد با دیوار دژ بازگشت و در میان جایی که حقه‌ها را در آن‌جا نهاده بودند و شیرشاه نزدیک آن‌جا ایستاده بود، افتاد و منفجر گردید. بر اثر آن، دیگر حقه‌های پرباروت نیز آتش گرفت و منفجر شد و شیرشاه و چندتن از بلندپایگان درگاهش، سخت سوختند. شیرشاه بر اثر سوختگی در دهۀ یکم ربیع‌الاول (بعد نیمه‌شب)، پس ازگشودن دژ کالنجر و کشتن کیرت‌سنگه و یارانش به‌دست سپاهیان وی، درگذشت. پس از وی، پسرش جلال‌خان با لقب اسلام‌شاه / سلیم‌شاه بر تخت شاهی دهلی نشست. «به همداستانی همهٔ نویسندگان، شیرشاه، شهریار دادگرِ بخشنده بوده. پاره‌ای می‌گویند این که او همیشه با دشمنان خود به فریب پیش می‌آمد و پیمان‌شکنی می‌نمود گناه او نبود، کسانی همراه او بودند که در راه کیش‌پرستی با آنکه خودشان پاسِ آیین‌های آن نمی‌نمودند او را بر آن وامی‌داشتند که چنان کند، مانند آن ستمکاری ناهنجار که درِ رای‌سین ازو آشکار شده، زنگِ چهرهٔ داستانِ کردار او گشت و مایهٔ آن، دیگران بودند. رفتار او با دشمنان هر چه بود، بود. آن‌چه در آن سخنی نیست اینست که در لشکرکشی و کشورداری جایگاه بلندی به‌دست آورد، چنان که گویند پس از آنکه همهٔ هندوستان را زیر فرمان آورد از پایانه‌های رود گنگ [یعنی از بنگاله و سنارگانو] تا رهتاس باختری که بر لب آب [= رود] سند است شاهراهی ساخت به درازنای یک هزار فرسنگ، بر هر دو سوی آن درختان سایه‌ور میوه‌دار بنشاند [و] بر سرِ هر نیم فرسنگ چاهی کند و در هر فرودگاهی سرایی بنیاد نهاد که ره‌نوردان و جهانگردان را از دشواری‌های رنج راه آسایش دست دهد و نیز در هر سرایی خوراک پخته و خام به هر یک از مسلمانان و هندو... داده می‌شد و به همین گونه راهی از آگره تا مندو ساخت که دویست فرسنگ بود» (داستان ترکتازان هند، ۱۳۱/۲ــ۱۳۲) و «امنیت راه به‌مرتبه‌ای بود که اگر زالی طبقی پر از طلا در سر داشته باشد و شب در صحرا تنها خواب کند، حاجت پاسبان نباشد. گویند که چون آینه دیدی، گفتی که نماز شام به سلطنت رسیدم و تأسف خوردی و شعر مضحک به ادای هندوستانیانه گفتی و این بیت سجع نگین او بود: "شه‌الله باقی ترا باد دایم ــ بمان شیرشه بن حسن سور قایم." (مآثر رحیمی، ۶۳۰/۱) «از آن روز که شیرخان بر مسند حکومت و ایالت قرار

یافت هیچ آفریده را مجال دم مخالفت‌زدن نداشت و هیچ احدی لوای تمردی و بغی بر نیفراشت و هیچ خار دل‌آزار در گلشن ملک او نرست و هیچ‌کس از امرا و سپاهی و دزد و رهزن را زهرهٔ آن نبود که در کالای دیگری به چشم خیانت تواند دید و اشارت نمود و هرگز در مملکت او هیچ دزدی و رهزنی به وجود نیامد، مسافر و رهگذری در عهد دولت شیرخان از محنت پاسبانی خلاص بودند و در حین حرکت از ترس و هراس تعیّن منزل، در دل اندیشه نداشتند و در هر مکان ویران و یا آبادان که شب درآمد بی‌وهم و بیم، منزل می‌گرفتند و متاع رخوت در صحرا می‌نهادند و مرکوب را در چراگاه سپه می‌دادند و خود به فراغ خاطر و جمع باطن مانند خانهٔ خود، خواب می‌کردند و زمین‌داران آن حدود از وهم آن‌که مبادا به ایشان آزاری رسد و آن موجب خواری و گرفتاری ایشان گردد پاسبانی می‌کردند. در زمان حکومت او اگر زال کهن‌سال سبد پرزر و زیور بر سر گرفته و در راه می‌رفت، هیچ‌کس از دزد و عسس پرامن او از ترس شیرخان نمی‌گشت.» (تاریخ شیرشاهی، ۲۳۸ــ۲۳۹) شیرشاه بی‌گمان، حتی اگر ستایش تاریخ‌نگاران قدیم دربارهٔ او را بیش از اندازه اغراق‌آمیز بدانیم، سرداری دلیر و دولتمردی کاردان و زیرک بود. وی با شایستگی‌های فردی خود توانست حکومت افغانان در هند را، گرچه موقتاً، احیا کند؛ البته کارشکنی‌های برادران همایون‌شاه گورکانی را، که سروری برادر مهترشان را برنمی‌تابیدند و، به رغم نوازش‌های همایون، از هر فرصتی برای بیرون آمدن بر او بهره می‌جستند، نباید دست کم گرفت و تأثیر آن را در تضعیف اردوی همایون و هموارکردن راه شیرشاه برای رسیدن به تاج و تخت، نادیده انگاشت. همچنین گرچه ابراهیم‌شاه لودی، آخرین پادشاه از خاندان افغانان لودی، از بابرشاه پدر همایون شکست خورد و کشته شد، ولی با برافتادن او نفوذ امرای افغان در دستگاه لشکری و کشور هند یکسره از میان نرفت و بسیاری از اینان که ناخواسته و ناگزیر به گورکانیان پیوسته بودند، با برآمدن هم‌قومشان، شیرشاه، و قدرت‌یابی او رفته‌رفته به دور او گرد آمدند و حتی بسیاری از آنان که شاید خود ادعای بزرگی داشتند به سروری او گردن نهادند. گرچه شیرشاه را به عدالت و انصاف و دین‌داری ستوده‌اند، ولی باید توجه داشت که این دادگری بیشتر در ارتباط با اجرای عادلانهٔ مقرراتی که وی برای زیردستان خود، برقرار داشته بود معنی می‌یابد، وگرنه حکومت او عمدتاً به شمشیر سرداران و سپاهیان افغان بود و افغانان اشرافیت دستگاه پادشاهی او را تشکیل می‌دادند و از امتیازات قابل‌توجهی برخوردار بودند. گذشته از آن، وی همانند دیگر پادشاهان به اصطلاح مسلمان پیش از خود، از کشتار و غارتیدن هندوان، یعنی اکثریت مردم شبه‌قاره، به بهانهٔ جهاد و غزا، روی‌گردان نبود. گزارش رویدادهای دورهٔ شیرشاه، در تواریخ عمومی هند، مانند تاریخ فرشته و طبقات اکبری و جز آن آمده است، اما مهم‌ترین اثر مربوط به این دوره که درواقع ویژهٔ شیرشاه و جانشینان او است تاریخ شیرشاهی / تحفهٔ اکبرشاهی عباس‌خان سروانی* است که حدود ۹۸۷ق، به‌دستور جلال‌الدین اکبر گورکانی نوشته شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۱/۸۸۰-۸۸۴؛ اکبرنامه، ۱/۲۲۷-۲۷۷، ۲۹۰-۲۹۲؛ تاریخ الفی، ۴۹۴-۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۳-۵۲۹؛ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، ۱/۲۶۰-۳۵۱؛ تاریخ داودی، ۱۲۶-۱۶۴؛ تاریخ شاهی، ۱۷۲-۲۳۵؛ تاریخ شیرشاهی؛ تاریخ فرشته، ۱/۲۲۰-۲۲۹؛ تواریخ خورشید جهان، ۱۰۰-۱۱۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۱، ۱۰۴۴-۱۰۴۵، ۱۰۵۰، ۱۰۹۰-۱۰۹۱، ۱۱۶۹-۱۱۷۰، ۱۱۸۴، ۱۲۶۰-۱۲۶۲؛ داستان ترکتازان هند، ۲/۱۰۶-۱۳۲؛ ریاض‌السلاطین، ۱۳۹-۱۴۸؛ طبقات اکبری، ۲۲۲-۲۳۳؛ مآثر رحیمی، ۱/۵۶۸-۵۷۰، ۶۱۳-۶۳۱؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۳۴۸-۳۷۴؛ نگاهی به زبان و ادب فارسی در هند، ۱۷۱-۱۷۵، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۳۰؛

The Chronick of the Pathan Kings of Dehli, 392-410; *Corpus of the Arabic and Persian Inscriptions of Bengal*, 292, 293,364,377.383-388, 368, 404; *The History of India*, Elliot & Dawson, 2/61-72.

برزگر

شیرعلی احمدآبادی (šir.a.li-ye.ah.mad.ā.bā.di)، حکیم شیرعلی فرزند محی‌الدین صدیقی، ح۱۱۸۱ ــ رمضان ۱۲۵۶ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. کتاب‌های درسی پزشکی را نزد پدر خود آموخت و پس از آن در لکنو نزد حکیم امام‌بخش شاگرد حکیم محمداسحاق‌خان دهلوی پزشکی عملی را فراگرفت. در دستگاه آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) به مناصب و مشاغلی چون تحصیل‌داری و فوج‌داری پرداخت. در پیری از کارهای دولتی کناره گرفت و خانه‌نشین شد و در خانه به درمان رایگان بیماران و تلاوت قرآن و عبادات می‌پرداخت. از او هفت پسر به جا ماند که از آن جمله بودند حکیم احسان‌علی مؤلف طب احسانی و رحمان‌علی مؤلف

تذکرۀ علمای هند. از آثاش: شرح شمائل‌النبی ترمذی به‌فارسی که به‌اردو برگردانیده شده است.

منابع: تذکرۀ علمای هند، ۸۹ـ۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۹۳؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۷۰۱؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۲۲۰.

برزگر

شیرعلی‌خان لودی (šir.a.li.xān-e.lu.di)، فرزند علی امجدخان لودی، ح۱۰۶۰ــــ پس از ۱۱۰۲ق، تذکره‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از قوم افغان بودند. پدرش از کارگزاران سلطان‌محمدشاه شجاع (ــ ۱۰۷۱ق) بود. وی در کودکی به‌سبب کار پدرش مدتی در بنگاله به‌سر برد و در آن‌جا او و پدر و برادرانش از محضر ملا فرخ‌حسین ناظم هراتی (ــ ۱۰۶۸ق) بهره می‌بردند. اما شیرعلی‌خان از درس او، استفادۀ چندانی نبرده و تنها مقدمات فارسی و عربی را آموخته بود که استاد درگذشت. پس از آن شیرخان دیگر نتوانست تحصیلاتش را با نظم پی گیرد. قدری صرف و نحو آموخت و از صحبت پدر و دوستانش استفاده می‌کرد. درگذشت پدر (۱۰۸۴ق) و برادرش عبدالله‌خان، (۱۰۸۷ق) او را بسیار غمگین کرد، اما با نوشتن خود را تسکین می‌داد. در ۱۰۹۰ق به خدمت سید شکرالله‌خان خوافی که در بنگال از دوستان پدرش بود، درآمد. از آثارش: مرآت*الخیال / گنجینۀ تواریخ که آن‌را در ۱۱۰۲ق به انجام رساند. وی رسالاتی در اخلاق، عروض و قافیه، علم‌النفس، موسیقی و چند عنوان در احکام رؤیا، قواعد تعبیر خواب، فراست و قیافه نیز دارد که همه در مرآت‌الخیال آمده است (بمبئی، ۱۳۲۴ق).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۲۴۲ـ۲۴۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۰ـ۲۲۹؛ الذریعه، ۴/۴۷ـ۴۸؛ ریحانة‌الادب، ۵/۱۳۷ـ۱۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۷۴۵ـ۷۴۷؛ مرآت‌الخیال، زیر «ناظم هراتی»؛ مرآت‌العلوم، ۲/۳۴؛ ۳/۲۳ـ۲۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۴۶۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/369, 371; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/207-211; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 74-75; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/824.

حجتی

شیرمحمد کلاچوی (šir.mo.ham.mad-e.ka.lā.čuy)، ملا شیرمحمدخان بلوچ، معروف به خلیفه، فرزند مهردادخان، نیمۀ دوم سدۀ سیزدهم هجری، صوفی نقشبندی و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از خلفای دوست‌محمد قندهاری (ــ ۱۲۸۴ق)، جانشین شاه احمد سعید مجددی نقشبندی (ــ ۱۲۷۷ق)، بود و در کلاچی دیرۀ اسماعیل‌خان (در استان سرحد پاکستان) می‌زیست. چون درگذشت پیکرش را در گورستان موسی‌زایی در دیرۀ اسماعیل‌خان به‌خاک سپردند. پسرش فتح‌محمد (ــ ۱۹۰۱م) نیز شاعری فارسی‌گوی بود. از آثارش: ۱ــ رساله در مراقبت (دست‌نویس کتابخانۀ مولانا محمد اسماعیل سراجی در خانقاه شریف احمدیۀ سعیدیه در موسی‌زایی دیرۀ غازی‌خان) دربارۀ مراقبت که مجموعۀ حالات و اوراد و اذکاری برای تذکیۀ نفس و ارتباط گرفتن با پیران درگذشته و تماس روحی کسان زنده‌ای است که فاصلۀ مکانی دارند. این اثر با داستانی از مراقبت شیرمحمد و تماس وی با پیر خود خواجه دوست و سفری معراج‌گونه آغاز می‌شود؛ ۲ــ وسیلة‌الحیات و طریقة‌النجات (دست‌نویس گنجینۀ محمدشفیع دانشگاه پنجاب لاهور به شمارۀ ۴۶۱ / ۴۴۲) در یک تمهید، هفت باب و یک خاتمه. باب‌های آن عبارتند از: یک) فضایل و خصایص پیامبر(ص)، دو) فضایل خلیفۀ یکم، سه) فضایل خلیفۀ دوم، چهار) خلیفۀ سوم، پنجم) فضایل حضرت علی(ع)، شش) تحقیق در مذاهب اهل سنت و تشیع، هفت) حال حدوث و اختراع مذهب تشیع و رفض؛ ۳ــ شجره‌نامۀ پیران نقشبند (دست‌نویس کتابخانۀ مولانا محمداسماعیل در خانقاه شریف احمدیۀ سعیدیه در موسی‌زایی دیرۀ اسماعیل‌خان) به‌نظم در ۳۵۶ بیت.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۳۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۱۸۱؛ ۳/۱۶۶۱؛ ۱۹۰۷، ۱۹۷۷، ۱۹۷۹؛ ۸/۱۵۲۳؛ ۱۰/۳۴۱؛ ۱۱/۱۰۱۳؛ ۱۳/۲۵۹۱؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۸۲۵، ۲۲۰۱.

برزگر

شیرمحمد نظامانی (šir.mo.ham.mad-e.ne.zā.mā.ni)، فرزند نورمحمدخان نظامی، تندوقیصر (در دوازده مایلی حیدرآباد سند) ۱۹۰۴م ــ   ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. در مدرسۀ قاضی فتح‌محمد نظامانی درس خوانده و قاضی

نظامانی استاد علوم اسلامی، فقه، صرف و نحو زبان عربی وی بوده است. وی از مریدان پیر رشدالله و پیر ضیاءالدین‌شاه بوده که خاندان پیر جهند و پیر راشدی از آنان به‌جا مانده‌اند. شیر محمد، درکنار شعر و ادب، به‌کار کشاورزی نیز سرگرم بود. وی در شعر شایق تخلص می‌کرد. از آثارش: مجمع‌الفیوضات؛ محبوبهٔ محمودیه در تصوف (۱۲۸۲ق)؛ شرح احوال مخدوم میر سلطان‌علی؛ دیوان شعر فارسی از غزلیات، قصاید، مادهٔ تاریخ، مراثی، مناقب و قطعات؛ تصحیح، تحشیه و چاپ مثنوی فتح‌نامهٔ عظیم‌الدین تهتوی؛ تصحیح و چاپ سلوک‌العشق لنواری؛ تصحیح و چاپ ملفوظات پیر باگارو. شیر محمد کتاب‌های تاریخی فارسی را که دربارهٔ سرزمین سند است به زبان سندی برگردانده است. وی در سرودن شعر از رودکی سمرقندی پیروی کرده است. در کتابخانهٔ وی حدود پنج هزار جلد کتاب چاپی و بیش از صد نسخهٔ خطی نیز نگه‌داری می‌شود.

منبع: فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲/۴۳-۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۴۸/۳؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۵۴-۵۵.

رسولی

شیر و شکر ← **دیارام کشمیری**

شیر و شکر (šir.va.ša.kar)، مثنوی عرفانی کوتاهی به‌فارسی در بحر و سبک مثنوی معنوی از شیخ داود قادری مولتانی (سدهٔ دوازدهم هجری). مؤلف در جایی از مثنوی خود این مصرع از مثنوی معنوی را آورده است: یادگیر آن بیت را از مثنوی.» همچنین نام مثنوی را در چند جا آورده است. شیر و شکر در اصطلاح عموم آمیختن هر چیزی به نیکی با یکدیگر است، و ظاهراً منظور نویسنده از انتخاب نام شیر و شکر برای مثنوی خود محوذات وجود عارف در معرفت و شناخت خداوند بوده که آنرا به حل شدن شکر در شیر، تشبیه کرده است. البته نویسنده در ابیات فراوان در سراسر مثنوی خود به توجیه این تشبیه پرداخته است. اولین بیت این مثنوی، خواننده را به یاد مثنوی بوعلی قلندر می‌اندازد: «بازگو ای طوطی شکر شکن ــ داستان عشق از یار کهن.» مؤلف، مثنوی خود را به ده فصل تقسیم کرده و این عناوین عربی را به ترتیب برای هر فصل گزیده است: «فی‌البلایا و ان کانت کثیرة و لکن علی‌المحب یسیرة»، «لابد للعاقل‌الانتقال من‌الاثر الی‌المؤثر»، «فی ترغیب‌الایمان بالعمل و ترک‌العصیان والمعاصی بالحمل»، «ان رأس‌البلایا علی‌الخلایق ظن‌الکبریا فی حق نفسه والتوطأ فی‌العلایق»، «فی ان‌السخاوة من اکرم اوصاف‌الرجال»، «فی ترغیب علی‌الاحسان»، «فی مذمت اهل‌التدریس‌التابعین للنفس‌الخسیس»، «فی ان‌الصحبة تؤثر» و «فی فضیلة‌الفقر»، «فی‌الترغیب‌السکوت.» مؤلف در ضمن هر فصل برای توجیه موضوع، حکایت‌هایی نیز آورده است، از جمله حکایت بر سبیل تمثیل، در سؤال عیسی به درگاه خدا است که عیسی از خدا خواست که خدایا از عاشقان خود به من بنما یا گازری که دختر پادشاه را عاشق بود و جز آن‌ها. نسخه‌ای دست‌نویس از این مثنوی به‌شمارهٔ ۳۶۵۰/۶۳۹ در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۴/۳-۲۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۶۵/۸-۹۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۸۰/۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۵۳/۱.

امیرهدائی

شیری لاهوری (ši.ri-ye.lā.hu.ri)، ملاشیری فرزند عبدالحی، ــ کوهستان یوسف زایی ۹۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای کوکوال لاهور بود. دانش‌های روزگارش را از پدرش آموخت. به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) راه یافت و قصایدی در مدح وی سرود. ملا عبدالباقی نهاوندی، دربارهٔ ملاشیری می‌گوید «مولانا شیری از آدامی‌زادگان دارالسلطنهٔ لاهور است. به‌کمال حیثیات، آراسته و پیراسته است و طبعش خالی از متانت و پختگی نیست و اشعار او در هندوستان مشهور است و می‌گویند به غایت آدمیوش و اهل شیوه واقع شد و اوقات به سپاهیگری می‌گذراند و همیشه در سلک موزونان، استیناس دارد و با مردم اهل صحبت می‌داشته و از جمله مداحان این عالی‌شان [عبدالرحیم خان‌خانان] بوده و مکرراً قصاید به مدح ایشان گفته، صلهٔ لایقه یافته و مسودهٔ اشعار او که در مدح این عالیجاه گفته بود، در کتابخانه عالی به‌نظر آمد.» سوای مدح جلال‌الدین اکبر و عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) وی مجموعهٔ مقطعات در هزار بیت موسوم به جهان‌افروز در مدح خان اعظم کوکتاش سروده است. شیری با عرفی شیرازی و فیضی فیاضی معاصر بود. به قصیده و قطعه بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. به

گفتهٔ بدایونی «شکویات را هیچ شاعر و معاصری بهتر ازو نساخته.» ملاشیری نخستین کسی بود که سبک محلی لاهور را بنا نهاد. از آثار وی ترجمهٔ بخشی از مهابهارات و رسالهٔ منظومی را می‌توان یاد کرد که شامل هزار قطعه در مدح آفتاب به نام هزار شعاع است.

منابع: بزم تیموریه، ۱۱۱-۱۱۲؛ پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۱/۹۷-۱۰۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۱۹-۲۲۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۴۰-۴۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۳-۲۱۵؛ روز روشن، ۳۷۰-۳۷۱؛ شمع انجمن، ۲۳۰؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۱۱۱-۱۱۱۲؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۸۴۸-۸۵۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۲۴۸-۲۵۲؛ نشتر عشق، ۳/۸۰۳-۸۰۴؛ نگارستان سخن، ۵۱-۵۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۶؛ هفت اقلیم، ۳۴۵/۱؛ ضیاءالدین دیسائی، «زبان و ادبیات فارسی در عهد اکبرشاه»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، ص۱۱۵.

رسولی

شیفتهٔ هندوستانی، نواب مصطفی‌خان ← حسرتی دهلوی

شیوپرشاد (šiv.pra.šād)، ز ۱۱۹۰ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خدمت نواب فیض‌الله‌خان، سرکردهٔ روهیله و فرمانروای رامپور، به‌سر می‌برد. فیض‌الله‌خان، پس از شکست روهیله‌ها از شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ ـ ۱۱۸۹ق)، و متحدان انگلیسی وی، شیوپرشاد را برای گفت‌وگو با فرماندهٔ نیروی بریتانیایی در بلگرام بدان شهر فرستاد. شیوپرشاد در بلگرام با کرک‌پتریک (Kirkpatrick) آشنایی به‌هم رسانید و به‌خواهش او کتابی به نام فیض‌بخش / تاریخ فیض‌بخشی / فرح‌بخش در تاریخ فرمانروایان روهیلهٔ افغانان کتهیر (= روهیلکند)، از آغاز کارشان تا جنگ‌هایشان و شکستشان از شجاع‌الدوله در ۱۱۸۸ق نوشت. وی این اثر را در ۱۱۹۰ق به‌انجام رسانید و به نوّاب فیض‌الله‌خان پیشکش و برای تصحیح بدو تسلیم کرد. او در این کتاب، پس از دیباچهٔ مفصلی در شرح فضایل نواب فیض‌الله‌خان و زیبایی‌ها و محاسن مقرّش رامپور، و بعد از ذکر مختصر فرمانروایان افغانی پیشین از شیرشاه تا عدلی، به تاریخ روهیله‌ها می‌پردازد و آن را از کوچ روهیله‌ها به سرکردگی شاه‌عالم‌خان و حسن‌خان، نیاکان خاندان فرمانروای رامپور، آغاز می‌کند و آنگاه شرح احوال نوهٔ شاه‌عالم‌خان، یعنی علی‌محمدخان، نخستین سرکردهٔ روهیله را که حکومت مستقلی بنیاد کرد، می‌آورد و سرانجام با ذکر شکست روهیله‌ها از شجاع‌الدوله و متحدان انگلیسی‌اش، گزارش خود را به پایان می‌رساند. آخرین رویدادی که در کتاب از آن یاد رفته، رهایی خانواده‌های حافظ رحمت‌خان و دوندی‌خان، از زندانشان در اله‌آباد، در شعبان ۱۱۸۹ق است. تاریخ فیض‌بخش در محتوی، و اغلب کلمه به کلمه، با متن فارسی‌ای که چارلز همیلتن (Charles Hamilton) آن‌را با عنوان *Historical Relation of the Origin, Progress and Final Dissolution of the Rohilla Afgans* (لندن، ۱۷۸۷م) به انگلیسی برگردانده، مطابق است. گرچه همیلتن نویسندهٔ متنِ مبنای کار خود را یک افغانی خوانده است که با شیوپرشاد هندو ظاهراً نمی‌تواند یکی باشد. از تاریخ فیض‌بخش نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از آن‌میان موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.6594) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۵۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۳۱۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/306-307; 3/959, 1051; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/1123; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 571; *Mughals in India*, 447; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/695.

برزگر

شیوداس لکنویی (šiv.das-e.lak.nu.i)، سدهٔ یازدهم هجری، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از هندوان بود و سال‌های دراز را به دبیری در دستگاه گورکانیان هند، به‌ویژه در دورهٔ فرخ سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) و اوایل دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق)، گذرانده و شاهد عینی رویدادهای این دوره بوده است. در زمان محمدشاه، نایب صوبه‌دار آگره / اکبرآباد شد و در همین شهر درگذشت. به گفتهٔ برخی منابع، وی کتاب معروف خود، شاهنامهٔ منور کلام / منوّر قلم، را در ۱۲۱۷ق به انجام رسانده است که بعید می‌نماید. شاهنامهٔ منورکلام در تاریخ دورهٔ فرخ‌سیر و چهار سال نخست پادشاهی محمدشاه، است. این اثر البته بیشتر نه یک تاریخ پیوستهٔ رویدادها، بلکه مجموعه‌ای از اخبار دربار و گزارش‌های ناپیوسته است که هر یک با سربند «وقایع»،

به‌نثری روشن و ساده و روان است و در آن متن کامل بسیاری از نامه‌های رسمی و فرمان‌های شاهی گنجانده شده است. ترتیب موضوعات اصلی کتاب کمابیش چنین است: القاب و مناصبی که فرخ سیر پس از پیروزی‌اش به دو سید بارهوی (یعنی سیدحسن‌علی‌خان و سید حسین‌علی‌خان) و مقامات دیگر بخشید، تسلیم‌شدن راجه اجیت‌سنگه، اعزام میرجمله به پتنا، مفتخر شدن محمدمراد اعتقادخان به دریافت القاب و مناصب تازه، بازداشت فرخ‌سیر در هشتم ربیع‌الآخر ۱۱۲۹ق، برداشتن رفیع‌الدرجات به شاهی، برداشتن نیکوسیر به شاهی و تصرف آگره، جلوس محمدشاه، افتادن دکن به دست نظام‌الملک، کشته‌شدن حسین‌علی‌خان و غیرت‌خان، برداشته‌شدن سلطان ابراهیم به دست عبدالله‌خان (سیدحسن‌علی‌خان) به‌شاهی و لشکرکشی عبدالله‌خان بر ضد محمدشاه، شکست عبدالله‌خان در سیزدهم محرم ۱۱۳۲ق، اهدای القاب و مناصب به امرا از سوی محمدشاه پس از پیروزی‌اش و سپس گزارش رویدادهای بعدی دربار وی، اغلب به‌صورت روزبه‌روز، تا دوم رجب ۱۱۳۴ق. شاهنامهٔ منوّر الکلام به تصحیح سید حسن عسکری به چاپ رسیده است (پتنا، ۱۹۶۸م). این اثر را ستوان پریچارد (I.T.Prichard) به انگلیسی برگردانده و دست‌نویس ترجمهٔ او به شمارهٔ Add.30785 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. به شیوداس همچنین کتاب دیگری به‌نام اقبال‌نامه، در تاریخ فرخ سیر و محمدشاه، نسبت داده شده که گویا تحریر دیگری از کتاب پیش‌گفته است و رویدادها را تا سال بیست و هشتم پادشاهی محمدشاه ادامه می‌دهد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۰/۳ ـ ۱۵۱، ۴۳۸؛ شاهنامهٔ منوّر کلام؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۲۹/۲، ۱۲۸۶؛ مرآت‌العلوم، ۱۳/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/274; 3/938, 1051; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 17-18; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 571; *Mughals in India*, 447; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/608.

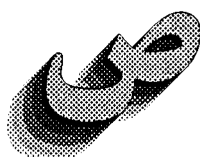
برزگر

شیونراین (šiv.na.rā.yan)، منشی شیونراین، سدهٔ سیزدهم هجری، دبیر فارسی‌نویس شبه‌قاره. از هندوان دهلی بود و در ۱۲۵۲ق کتابی به نام فیض بازار، به پیروی از مینا بازار ظهوری، دربارهٔ زندگی و معاشرت در شهر دهلی در روزگار خود نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور پاکستان نگه‌داری می‌شود. وی یحتمل، همان شیونراینی است که در شعبان ۱۲۴۶ق تألیف کتاب حصرالصفات را به‌پایان برده است. حصرالصفات کتابی چنددانشی و شهرآشوب مانند در سه حصاراست که حصار اول در ۳۴ صفت (۱ــ حمد، ۲ــ نعت، ۳ــ انسان، ۴ــ شب، ۵ــ سخن... ۱۰ــ استدعا... ۲۰ــ آتشبازی و روشنی چراغان... ۳۴ــ ماه محرم و عاشورا و وعظ) و حصار دوم در ۱۶ «صفت» (۱ــ تمهید و مقدمهٔ کتاب، ۲ــ کلمات دعاییه که در آغاز و انجام نامه‌ها نوشته می‌شود... ۴ــ القاب پادشاهان، ۵ــ القاب شاهزادگان و علما و فضلا و اولیا... ۱۰ــ نثر استادان قدیم و متأخر... و ۱۶ــ مدح امیران و مذمت ممسک و هزلیات) و حصار سوم در ۱۵ صفت (۱ــ محاسن و مکارم پادشاه و وزیر و دیگر هنرمندان و کارگران، ۲ــ پرندگان، ۳ــ جانوران، ۴ــ عمارات، ۵ــ عطرها و گوهرها... ۱۰ــ عقل و شجاعت... و ۱۵ــ تعزیت و تهنیت) است. از این اثر نسخه‌ای در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-317) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۶/۱؛ ۴۲۲/۵ ـ ۴۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۴۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literatuer, 571.

برزگر



صـــائب تـــبریزی (sā.eb-e.tab.ri.zi) افـصح‌المـتأخرین و خلاق‌المضامین، میرزا محمدعلی، معروف به صائبا، پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی، ــ ۱۰۸۷ق، شاعر ایرانـی. اصـل خاندان او تبریزی و از پشت شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی (ــ ۸۰۸ق) بود. پدرش از بازرگانان تبریز بود. در روزگار شاه‌عباس یکم (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) به اصفهان کوچید و در محلهٔ عباس‌آباد سکونت گزید. میرزا محمدعلی در آن‌جا متولد شد. سال تولدش به درستی دانسته نیست، در برخی منابع چون قصص خاقانی در حدود ۱۰۱۰ق و در برخی دیگر، چون فهرست مجلس شورای ملی، فهرست کتابخانهٔ سپهسالار و فهرست گنج‌بخش ۱۰۱۶ق آمده است. وی در اصفهان برآمد. از این رو، او را در تذکره‌ها هم نسبت تبریزی و هم نسبت اصفهانی داده‌اند. اما صائب هرگز انتساب خود و خاندانش را به تبریز فراموش نکرد، چنان که گفته است: «صائب از خاک پاک تبریز است ــ هست سعدی گر از گل شیراز.» محمدعلی آن‌چه از دانش‌های ادبی و عقلی و نقلی که رایج روزگارش بود، نزد استادان آن شهر آموخت. خط را نیز از عمویش، شمس‌الدین تبریزی، معروف به شیرین قلم، فراگرفت. در جوانی به مکه رفت و پس از سیر و سیاحت در پاره‌ای از بلاد عثمانی بـه ایران بازگشت و بـرای زیارت بارگاه امام رضا(ع) سفری به مشهد کرد و در مدح و منقبت امام رضا(ع) چکامه‌ها سرود. در سال‌های پایانی پادشاهی شاه‌عباس یکم که مقارن با سال‌های آخر پادشاهی نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود، گویا در جامهٔ بازرگانان، از راه کابل به هند سفر کرد. تاریخ این سفر را ۱۰۳۴ق گفته‌اند. در آن‌هنگام دربار ایران چندان به شعر علاقه‌ای نشان نمی‌داد. با آن‌که برخی شاعران به آن‌جا رفت و آمد داشتند، اما کسی کالای آن‌ها را به چشم خریدار نمی‌نگریست. رواج بازار فقیهان، کار شاعران را از رونق انداخته بود. شعر، جز در نزد عامه، خریدار نداشت. بسیاری از شاعران وقت، از مردم بازاری بودند. همین کم‌اعتنایی دربارهٔ شعر را از مدرسه به قهوه‌خانه و چهارسوق کشانده بود. در کابل ازکرم و نوازش ظفرخان احسن که از ۱۰۳۳ق به جانشینی پدر صوبه‌دار کل کابل شده بود، برخوردار و دلبستهٔ صحبتش شد و در مدح وی قصایدی غرا سرود و در آن‌ها از سخن‌دانی وی ستایش کرد. مطلع یکی از آن قصاید این است: «خان‌خانان را به بزم و رزم صائب دیده‌ام ــ در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست». ظفرخان هم به صائب ارادت فراوان یافت. از قصیده‌ای که میرزا با مطلع «کلاه گوشه به خورشید و ماه می‌شکنم ــ به این غرور که مدحتگر ظفرخانم» در مدح ظفرخان سروده است، چند مطلب برمی‌آید؛ یکی آن‌که ظفرخان از رسم قدردانی برای صائب چیزی فرونگذاشته بود، دوم آن‌که بر کلام میرزا انتقاد و نکته‌چینی‌های استادانه کرده و از همین راه کلام میرزا ترقی یافته است و سوم آن‌که صائب نخستین بار اشعار خود را که تا آن‌هنگام پراگنده بود، به تشویق ظفرخان احسن گردآورد. ظفرخان نیز شیوهٔ صائب را در سخنوری دنبال می‌کرد؛ در این باره گوید: «طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست ــ تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است.» □ «تا اقتدا نمودیم بر فطرت ظفرخان ــ چون فکرهای صائب پیوسته بر صوابیم.» در اوایل روزگار شاه جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) که صوبه‌داری کابل به خواجه لشکرخان سپرده شد، ظفرخان از کابل راهی درگاه

شاه‌جهان شد و صائب را نیز با خود در برهانپور دکن به حضور شاه‌جهان برد (۱۰۳۹ق). دربار تیموریان هند بازار شعر و ادب بود. شاه‌جهان به ادب و هنر علاقه می‌ورزید، در تربیت اهل ذوق و استعداد کوشا بود و کتابخانه‌ای با چندین هزار جلد کتاب منتخبِ خوش‌خط از اقسام فنون و اصناف علوم به زبان‌های عربی، فارسی و انگلیسی داشت. آوازهٔ شعردوستی‌اش، دربار آگره را کعبهٔ آمال شاعران کرده بود. هنگامی که صائب به هند رسید، چند سالی از درگذشت نظیری می‌گذشت و طالب آملی سال‌های آخر عمرش را می‌گذراند. اما قدسی و کلیم در شهرت و افتخار بودند. دربار شاه‌جهان به شاعران و سخن‌سرایان نام‌دار آراسته بود. شاه‌جهان صائب را به پاس قطعه‌ای که در تهنیت و مادهٔ تاریخ جلوسش سروده بود، به منصب هزاری و خطاب مستعدخانی سرفراز کرد. اقامت صائب در برهانپور تا پایان اقامت شاه‌جهان و ظفرخان احسن و پدرش خواجه ابوالحسن تربتی در آن سامان به درازا کشید. گویا در همین هنگام بود که پس از شش سالی که از بیرون رفتن صائب از ایران می‌گذشت، پدر سالخورده‌اش، میرزا عبدالرحیم در آرزوی دیدار پسر به آگره سفر کرد و از او خواست تا به خانه بازگردد. صائب نیز قصیده‌ای در مدح خواجه ابوالحسن سرود و در آن از وی اجازهٔ رفتن گرفت. در ۱۰۴۱ق شاه‌جهان از دکن به اکبرآباد بازگشت و در ۱۰۴۲ق حکومت کشمیر را به ظفرخان داد. ظفرخان که این بار به جای پدر به صوبه‌داری کشمیر می‌رفت، صائب را با خود بدان سامان برد. صائب پس از سیر کشمیر در همین سال به اصفهان بازگشت. در آن هنگام شاه‌عباس یکم درگذشته و شقاوت شاه‌صفی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق) دربارش را در خون غرق کرده بود. وی با کشتن شاهزادگان، امرا و رجال، تقریباً کسی را باقی نگذاشته بود وحتی در حال مستی شکم ملکهٔ ایران را که دختر پادشاه گرجستان بود، با خنجر درید. وقتی صائب به دربار صفوی پیوست، شاه عباس دوم (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) بر تخت بود. این پادشاه صائب را لقب ملک‌الشعرایی داد و او نیز فتح قندهار را که مدت‌ها میان شاه‌جهان و شاهان صفویه بر سر آن کشاکش می‌رفت، به وی تبریک گفت. از آن پس صائب در سفر و حضر از ملازمان خاص شاه شد تا جایی که نوشته‌اند رتبه‌ای نزدیک به وزارت داشت. صائب پس از آن در اصفهان زیست، اما با این‌همه از بازجست و نواخت دربار هند بی‌نصیب نبود. در آغاز روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، جعفرخان، وزیر وقت، در برابر این بیت صائب «دور دستان‌را به احسان یادکردن همت است ــ ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می‌افکند» که در پاسخ شعری از وی دریافته بود، پنج‌هزار روپیه برای وی فرستاد. در این هنگام شعر وی آوازهٔ بسیار داشت. به گفتهٔ تذکره‌نویسان، خداوندگار روم و پادشاه هند در نامه‌های خود دیوان وی را از پادشاه ایران می‌خواستند و سلطان صفوی اشعار وی را به آن‌ها هدیه می‌فرستاد. با این که صائب پایان روزگار خویش را در باغ تکیهٔ خود در انزوا به سر می‌برد، با این همه، باز به دربار شاه‌عباس دوم رفت و آمد داشت. آرزومندان دیدارش از هر دیار، چون لاهور و جونپور به دیدارش می‌شتافتند و از آثارش منتخباتی برمی‌داشتند. وقتی شاه‌سلیمان (۱۰۷۷ / ۱۰۷۸ ــ ۱۱۰۵ق) به تخت برآمد، شعری با این مطلع «احاطه کرد خط آفتاب تابان را ــ گرفت خیل پری در میان سلیمان را» در تهنیت وی سرود و با وجود پیری به دربار رفت. آورده‌اند شاه که جوانی نو خط بود، این مطلع را تعرضی در حق خود پنداشت و از وی به دل رنجید. صائب همچنان در باغ تکیهٔ خود به سر می‌برد تا سرانجام در همان‌جا درگذشت. تاریخ درگذشتش را ۱۰۸۰، ۱۰۸۱ و ۱۰۸۷ق یاد کرده‌اند، اما ۱۰۸۷ق درست‌تر می‌نماید. پس از درگذشتش پیکرش را در اصفهان در باغی که اکنون به قبر آقا معروف است، به خاک سپردند و این بیت از یک غزلش را بر سنگ قبرش نقش کرده‌اند: «در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو ــ عالم پر است از تو و خالی است جای تو.» تذکره‌نویسانی چون علی‌ابراهیم‌خان در صحف ابراهیم و شبلی نعمانی در شعرالعجم، صائب را شاگرد حکیم رکنا مسعود کاشانی، متخلص به مسیح (ــ ۱۰۶۶ق) و حکیم شفایی اصفهانی دانسته‌اند (۹۶۶ ــ ۱۰۳۷ق)، اما برخی از محققان معاصر نسبت شاگردی وی را به حکیم مسیح رد کرده‌اند. صائب نزدیک به سه ربع سدهٔ یازدهم هجری را به چشم دیده و بسیاری از شهرهای عثمانی، عربستان، افغانستان، ایران و هند، مانند مکه، مدینه، قونیه، استانبول، کابل، هرات، اکبرآباد، دکن، برهانپور، کشمیر، مشهد، قم، یزد، کاشان، اردبیل، قزوین، تبریز و جز آن‌ها را سیاحت کرده و با پادشاهان و ملوک نام‌دار و وزرا و رجال آنان و علما و حکما و شعرا و ادبا، به‌ویژه با فحول و نوابغ این سده، بسیار دیدار و صحبت کرده و با بیشترین آن‌ها طریق مودت و الفت و مکاتبه و مراسله داشته است؛ در ضمن، کتاب‌ها و کتابخانه‌های آن روزگار را از نظر گذرانیده و سفاین و دواوین سخنوران نامی را دیده و خوانده و کلمات عالی و شاه فردها از فصحا و بلغای این سده شنیده و برگزیده است. سرانجام

ره‌آورد این سفرها را در سفینه‌ای به نام بیاض فراهم آورد. محضر وی، چه در هند و چه در اصفهان، محل اجتماع اهل ادب و آمد و شد دوست‌داران سخن بود. در روزگارش دیوانش مشهور و اشعارش عالمگیر بود و شعرهایش دهان به دهان می‌گشت. برخی از شاعران هندی یا ایرانی سدهٔ یازدهم هجری، مانند ملامحمدسعید اشرف مازندرانی، جویای تبریزی، میرزا محسن تأثیر، خاضع، فطرت و نورس یا به واقع در خدمت صائب شاگردی کرده یا چندگاهی از فیض محضر او بهره‌مند بوده‌اند. صائب در سخن‌آفرینی، حدت طبع، بدیهه‌گویی و ساختن پیش‌مصرع (نخستین مصرع بیت را گویند) بی‌نظیر بود. روزی صائب در مجلس ظفرخان از اشعار خود می‌خواند و تحسین و آفرین می‌شنید که ناگاه کسی از مردم کشمیر گفت: «شعرای زمان ما را غیر تبدیل و تغییر حروف کاری دیگر باقی نمانده است که پیشینیان همه مضمون‌ها رنگین بسته، رفته‌اند.» میرزا نیز در بدیهه این بیت را برای او خواند: «اهل دانش جمله مضمون‌های رنگین بسته‌اند ــ هست مضمون نبسته بند تنبان شما.» ظفرخان به سبب این بیت صله‌ای گران‌مایه به میرزا بخشید. هنگامی دیگر ظفرخان در مجلسش به صائب و کلیم گفت بیتی در صفت لبی که زخم دندان داشته باشد طرح کنند. نخست کلیم این بیت را فی‌البدیهه گفت: «زخم دندان خوب‌تر کرد آن لب پرخنده را ــ حجت آری عیش می‌باشد عقیق کنده را.» سپس میرزا این شعر را گفت: «باشد به لبش نشان دندان ــ نقشی که به مدعا نشیند.» بار دیگر کلیم سرود: «پیش این جوهریانی که در این بازارند ــ قیمت رشته فزون‌تر بود از گوهر ما.» صائب نیز بار دیگر چنین پاسخ داد: «تیره‌روزی بین که می‌خواهد کلیم بی‌زبان ــ پیش شمع طور اظهار زباندانی کند.» نزدیک بود دوستی میان آن دو به کدورت و خصومت بدل شود که ظفرخان آنان را صلح داد. نیز آورده‌اند که روزی شاعری این مصرع را «شمع گر خاموش باشد آتش از مینا گرفت» نزد صائب خواند تا وی را در ساختن مصرع دیگر آن امتحان کند، میرزا فی‌البدیهه این پیش‌مصرع را رساند: «امشب از ساقی ز بس گرم است محفل می‌توان.» آن شاعر دگربار این مصرع مطرح کرد: «از شیشهٔ بی می، می بی‌شیشه طلب کن» و صائب باز سرود: «حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن.» صائب شاعری مدیحه‌سرا بود. قصایدی در مدح ظفرخان احسن و پدرش خواجه ابوالحسن تربتی، شاه‌جهان و شاه‌عباس دوم دارد. سخن‌شناسان قصیده‌های او را چندان نستوده‌اند. مثنوی‌اش را که به فرمان شاه‌عباس دوم در فتح قندهار و به بحر متقارب سروده، متوسط دانسته‌اند. اما آن‌چه از شعرش سبب شهرت وی شده، غزل است. خود در این باره چنین گوید: «غزل‌گویی به صائب ختم شد از نکته‌پردازان ــ رباعی گر مسلم شد ز موزونان سحابی را.» غزل‌های صائب کلیهٔ موضوع‌های عشقی، عرفانی، اجتماعی، معاشرتی و اخلاقی را در بر می‌گیرد. شمار ابیات غزل‌هایش گاه کم‌تر از پنج بیت و گاه بیش از بیست بیت است. وحدت معنی و مضمون در آن‌ها وجود ندارد؛ بیت‌ها هر کدام معنای مستقل از بیت‌های پیش و پس خود دارند و ارتباط دقیقی میان آن‌ها نیست، چنان که اگر یکی دو بیت را از وسط غزل برداریم، لطمه‌ای به کل غزل نمی‌زند. البته در میان غزل‌های صائب غزل‌هایی هم هست که تنها یک مضمون یا مضمون‌های مرتبط به هم داشته باشند، اما شمار آن‌ها در برابر دیوان پر حجم وی بسیار اندک است. بیشتر غزل‌های صائب دو مطلعی هستند، یعنی بیت‌های اول و دوم آن قافیه دارند، مانند غزل شمارهٔ ۵۳۲۱ از مجلد پنجم دیوان صائب به‌تصحیح محمد قهرمان: «نیست از عزلت غباری بر دل دیوانه‌ام ــ در بهاران از زمین سربرنیارد دانه‌ام / بس که شد از گرد کلفت دلگران غمخانه‌ام ــ آیهٔ رحمت شمارد سیل را ویرانه‌ام.» یا غزل شمارهٔ ۴۲۱۵ از مجلد چهارم همان کتاب. صائب از تکرار قافیه به منظور ایراد مضامین بدیع و معانی نغز و تازه پروایی ندارد، مانند قافیهٔ «آتش» که در این غزل سه بار و با سه مضمون جدا از هم تکرار شده است: «که این نمک ز تبسم در آتشم انداخت ــ که شور در دل و جان مشوشم انداخت.» یا در این غزل «با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است ــ با دهان خشک مردن بر لب دریا خوش است» که هر یک از قافیه‌های «دریا»، «فردا» و «دنیا» دوبار تکرار شده است. ردیف‌های شعر صائب سخت و دشوار و نیز طولانی‌اند، مانند در خواب، در صحرا، خندیدن، انجمن، پیرهن و گستاخ، در مرتبهٔ دشوارتر: خواهم‌شدن، خوش‌نماست، ناله‌را، درکار نیست، مشغول و در مرحلهٔ تکلف و ردیف‌های مرکب که باید آن‌را بر استادی شاعر حمل کرد: کشیده‌اند امروز، می‌بالد به خویش، چه خبر داشته باشد، رفت به گود، دست بر دارد، زند پهلو، تا به گردن، را کند گردآوری، بر سر انصاف نیامد، نمی‌داند که چیست و سحرخیزان است. مانند: «دل چه‌سان غم‌های جانان را کند گردآوری؟ ــ چون حبابی بحر عمان را کند گردآوری؟» ◻ «چون غنچه هر که ننشست در خار تا به گردن ــ از می نشد چو مینا سرشار تا به گردن.» اما، با این همه، صائب از تنگناهای شعر، مانند وزن،

ردیف و قافیه یاد کرده است: «سخن را هست در مشکل‌پسندی رغبتی صائب ــ که می‌گردد زمین هر چند مشکل تازه می‌گردد.» □ «مرغ را در بیضه بال و پر گشودن مشکل است ــ فکر صائب در زمین تنگ می‌گردد گره.» در این دو بیت زمین کنایه از بحر و ردیف و قافیه است (بهار عجم). صائب مخمس نیز دارد و مخمس‌هایش پراگنده و جابه‌جا است. وی در دو جا از مخمس‌هایش، غزلیات خود را تضمین کرده است. صائب از بزرگترین شعرای سبک هندی است، البته مبتکر آن نیست؛ این سبک باگذشت صدسال پس از ایجاد مکتب وقوع خردک‌خردک پا گرفت و مستقل شد، اما صائب در تکوین این سبک سهمی بسزا دارد، تا آن‌جا که از برجسته‌ترین نمایندگان سبک هندی شناخته شده است. صاحبان تذکره در هند و ایران از سخن وی به دو گونه یاد کرده‌اند؛ برخی شعر وی را تا حد مبالغه ستوده و برخی دیگر شعر وی را نابه‌هنجار و پریشان‌گویی دانسته‌اند. شمار دستهٔ نخست در ایران کم و در هند بسیار است، زیرا ظهور میر سید علی مشتاق اصفهانی (ــ ۱۱۷۱ق) و طرفدارانش در ایران که مخالف شیوهٔ شاعران روزگار صفوی بوده‌اند، مانع شناخت واقعی او شد. در حالی‌که شیوهٔ او در هند، افغانستان و آسیای میانه همچنان رایج مانده است. از تعاریف کلی و نکاتی که تذکره‌نویسان در هند از شعر صائب یاد کرده‌اند، می‌توان به ویژگی‌های شعری وی پی برد. از جمله تذکرهٔ نصرآبادی در تعریف شعر صائب به این سه نکته اشاره کرده است: رنگین بودن معانی شعر صائب، خیال‌پرداز بودن او و این که اشعار او در پی تفکر و تأمل حاصل شده است. مؤلف کلمات‌الشعرا۱ سه ویژگی معنی‌یاب، خوش‌خیال و بلندفکر بودن را یاد کرده است. سرو آزاد در تحلیل شعر صائب به این موارد اشاره کرده است: داشتن فصاحت و بلاغت، داشتن مضامین برجسته، روی آوردن به معانی بیگانه، داشتن عبارات رنگین، ایجاد ترکیب‌های دلنشین و خیالات دقیق و باریک. نتایج‌الافکار نیز جز موارد یاد شده، با ذکر نازکی خیال، داشتن خیالات شگرف، رفتن در پی تلاش‌های تازه، بخشیدن جانی نو به قالب سخن، آوردن الفاظ متین، خوش مقال بودن و داشتن طبع ارجمند پاره‌ای از ویژگی‌های اصلی سبک صائب را به‌دست داده است. حال به توضیح و بررسی برخی از این ویژگی‌های سبکی صائب می‌پردازیم. منظور از رنگینی معانی، تنوع مضامین اشعارش است. معنی‌یاب بودن، یعنی پیداکردن معانی بدیع و تازه و دور از ذهن یا بیان معانی به شیوه‌ای که دیگری آن را بیان نکرده باشد و منظور همان دورگرد بودن فکرش است که خود چنین از آن تعبیر کرده است: «من آن معنی دورگردم جهان را ــ که با هیچ لفظ آشنایی ندارم.» منظور از مضمون برجسته آن است که مضمون به نحوی بی‌نظیر بیان شده باشد. صائب در اشعار خود برای مضمون، صفت برجسته به کار نبرده، بلکه از صفات تازه، بکر، مبتذل، مکرر و دلگشا یاد کرده است و صفت برجسته را برای مصرع آورده است. مصرع برجسته از بن‌مایه‌های (Motif)های رایج در شعر صائب است. از ویژگی‌های یک مصرع برجسته می‌توان کوتاه‌بودن، داشتن لفظ خوب، معنای قوی و رسا و در نهایت مؤثر و دلنشین بودن را نام برد: «مصرع برجسته هیهاتست از خاطر رود ــ چون کند صائب فرامش قد دلجوی تو را؟» معنی بیگانه از دیگر بن‌مایه‌های شعر صائب است و مقصودش، آن معنی بهتر و لطیف و عمده است که پیش از وی کسی نبسته باشد: «یاران تلاش تازگی لفظ می‌کنند ــ صائب تلاش معنی بیگانه می‌کند.» □ «از زبان خامهٔ من لفظهای آشنا ــ در لباس معنی بیگانه می‌آید برون.» صائب معنی را با صفت‌های دیگر، مانند پیچیده و رنگین، نیز آورده است؛ معنی پیچیده در معنی مضمونی که بی‌تأمل و فکر نتوان بدان دست یافت: «زلف مشکین تو یک عمر تأمل دارد ــ نتوان سرسری از معنی پیچیده گذشت.» معنی رنگین نیز به معنی بدیع و نادر است: «معنی رنگین به آسانی نمی‌آید به دست ــ در تلاش مطلبی زد غوطه در خونِ آفتاب.» عبارات رنگین در شعر صائب به معنی خوش‌آیند و متنوع و گوناگونی مضامین است: «هر کجا باشند رنگینْ‌فکرتان در گلشنند ــ خوش خیالان با پری در زیر یک پیراهنند.» ترکیبات دلنشین و نو در شعر صائب: ترکیب‌های شعر صائب ساده‌اند و به دشواری و پیچیدگی برخی شاعران سبک هندی، همچون بیدل نیستند، مانند «آب در دیدهٔ پیمانهٔ می می‌آید ــ این چه شورست که از **کوچهٔ نی** می‌آید.» □ «به داغ عشق منه دل که این **ستارهٔ شوخ** ــ به هر تجلی خود مشرق دگر دارد.» □ «نیست بر **سبزان گلشن** دیدهٔ پرخون ما ــ تیغ خونخوار تو باشد، سبز ته‌گلگون ما.» □ «از **شبیخون خمار صبحدم** آسوده‌ایم ــ **مستی دنباله‌دار** چشم خوبانیم ما.» در شعر صائب ترکیب‌های استعاری فراوان است، مانند دیدهٔ پیمانهٔ می، پنجهٔ خورشید، چشم حباب، لب پیمانه، گریهٔ شمع، ابروی موج و چشم ستاره: «**ابروی موج** درس اشارت از او گرفت ــ **چشم حباب** در گرو انتظار از اوست.» □ «بادهٔ تلخ نه آبی است کز او سیر شوند ــ العطش از **لب پیمانه** برون می‌آید.» منظور از

بخشیدن جانی نو به قالب سخن، ایجاد تحول و دگرگونی در کالبد شعر فارسی است که موجب ایجاد راهی جدید در سبک شعر فارسی شد. داشتن فکر بلند و نازکی خیال در شعر صائب: از ابزارهای مهم رسیدن به مضمون جدید یا طرز ادای جدید یک مضمون قدیمی، داشتن فکر بلند (فکر دورگرد) و خیال نازک است. فکر بلند فکری است که پیوسته در پی غور و بررسی و موشکافی بیشتر است و به آن فکری که نخست برایش پیش می‌آید، بسنده نمی‌کند: «عشرت ما، معنی نازک به دست آوردن است ــ عید ما نازک‌خیالان را هلال این است و بس.» □ «به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک ــ چه غم ز موی‌شکافان خرده‌بین دارم.» آذر بیگدلی صاحب تذکرهٔ آتشکده از مخالفان جدی و سرسخت شیوه و سبک سخن صائب است. آذر در نقد شعر صائب می‌نویسد: «... از آغاز سخن‌گستری ایشان طرق خیالات متینهٔ فصحای متقدمین مسدود و قواعد مسلمهٔ استادان سابق مفقود و مراتب سخنوری بعد از جناب میرزای مشارالیه که مبدع طریقهٔ جدیدهٔ ناپسندیده بود هر روزه در تنزل. تا در این زمان چون حقیقت شیٔ حافظ شیٔ است طریقهٔ مخترعهٔ ایشان بالکلیه مندرس و قانون متقدمین مجدد شده...» این گفتهٔ آذر بعدها در نحوهٔ ارزش‌گذاری این سبک (سبک هندی) در نظر منتقدان و صاحب‌نظران تأثیری عمیق بر جای نهاد. محیط طباطبایی در مقالهٔ خود با نام «بازگشت سبک هندی به ایران» در این باره می‌نویسد: «آتشکدهٔ آذر که در مدت پنجاه سال تقریباً تنها سند و مأخذ ادبی برای سنجش و پژوهش شعر فارسی شمرده می‌شد و صدها نسخهٔ خطی از آن در طی چند سال به رشتهٔ تحریر درآمده و پراگنده شده و به دست شعردوستان و شاعران رسیده بود در تقویت این تحول ارتجاعی [یعنی داشتن نظر منفی به سبک هندی و شاعران آن] اثر کلی داشت.» اندیشه‌های آذر در باب سبک هندی حتی بر روی تذکره‌نویسان پس از او نیز تأثیر فراوان گذاشت، چنان‌که صاحب مجمع‌الفصحا همان نظر آذر را دربارهٔ صائب به عنوان نظر شخصی خود ابراز داشته است. بسیاری از تذکره‌ها معنی‌آفرینی و معنی‌یابی صائب را ستوده‌اند، مثلاً خوشگو در سفینه‌اش نوشته است: «جمیع صاحب‌سخنان متفق‌اللفظ والمعنی برآنند که از هنگام پیوند الفاظ با معانی این چنین معنی‌یاب، زبان‌دان، نازک‌خیال، بلندتلاش، صاحب‌کمال به روی کار نیامده...» صائب نیز بارها به این مطلب در اشعارش اشاره کرده است: «خرده‌بینی نیست صائب، ورنه چون خال بتان ــ یک جهان معنی است در هر نقطه‌ای مضمر مرا.» جست‌وجوی مضمون تازه که برای شاعران قدیم همواره مشکلی بوده است، برای صائب نوعی سرگرمی به‌شمار می‌آمد، چنان‌که گوید، می‌توان یک عمر سخن از زلف یار گفت. با آنکه شاعران قدیم از چیزهای کلی سخن گفته‌اند، برای صائب هنوز دنیا پر است از موضوع‌های ناشناخته و ناگفته و جزئی. امیری فیروزکوهی در مقدمهٔ دیوان صائب (چاپ انجمن آثار ملی) در این باره می‌گوید: «صائب از جمله شعرایی است که به ابداع مضامین و ابتکار معانی و قوت خیال و قدرت تجسم، تمام تأثرات و عواطف بشری و کیفیات نفسانی و تجسس در اعماق روح آدمی پرداخت و یک چیز واحد را از نظرگاه‌های مختلف مورد لحاظ و تجزیه و تحلیل فلسفی قرار داده است و مثل یک نقاش چیره‌دست همهٔ ریزه‌کاری‌ها و پست و بلندهای اندام حیات و چین و شکن‌های چهرهٔ زندگی و زشتی و زیبایی آن را با قلمی دقیق و باریک و چشمی خرده‌بین و موشکاف نقاشی کرده است. تمام اتفاقات و حوادث و مشاهدات و محسوسات زندگی و حتی آلات و اشیاء دور و بر خود را مورد دقت و کنجکاوی قرار داده و همهٔ حالات و وضع و محاذات مختلف آن‌ها را به بهترین وجهی به دیگران باز نمایانده است، به نحوی که هیچ‌چیز از مظاهر واقعی و تخیلی حیات از چشم تفکر او به دور نمانده و به جمیع حیثیات و اعتبارات متفاوت مورد وصف و تمثیل قرارگرفته است. قوهٔ تخیل و تفکر او آن‌قدر زیاد بود که از هر چیزی اعم از مجرد و مادی، مضمونی تازه و غیرمکرر به دست می‌آورد و از آن به انواع تمثیلات متعارف نتیجه‌ای روحانی و فایده‌ای فلسفی عاید دیگران می‌کرد... می‌توان ادعا و اثبات کرد که هیچ مضمون و هیچ دقیقه‌ای از مضامین و دقایق خَلقی و خُلقی از عقلی و حسی و عرفانی و اخلاقی و عشقی و امثال آن‌ها وجود ندارد که از نظر این مرد پوشیده مانده و به رقیق‌ترین وجهی، آن‌هم با ابداع و ابتکار غیرمکرر، بیان نشده باشد.» مثلاً درخت کهن که بیش از نهال جوان ریشه در خاک دوانیده است، دلبستگی بیش پیر فرتوت از جوان را به یاد او می‌آورد. حرص و ولع آتش سوزنده که هر پاره‌چوبی را به کام خود می‌کشد او را به یاد حرص سیری‌ناپذیر انسان می‌اندازد که هر چه به دست می‌آورد باز هم می‌خواهد. پیچش تاک مو بر هر درخت و برکشیدن خود با تکیه بر درختان، تصویر مردم غافلی را برای او تداعی می‌کند که به هر بهانه‌ای به دنیا می‌چسبند و از آن دل بر نمی‌دارند. با دیدن ریزش اشک

کباب به درون آتش و تیزتر شدن آتش بدان سبب، یادش می‌آید که گریه و نالهٔ مظلوم، ظالم را بی‌رحم‌تر می‌کند. ستاره‌هایی که شب در آسمان می‌درخشند، سوراخ‌های غربالی است که شب‌ها روزی انسان از آن‌ها بیخته می‌شود. خاکستر که روی آتش را می‌پوشاند، دوستی است که چشم فروزان یک دوست را به هنگام مرگ می‌بندد. یا در بیتی «مد بسم‌الله» را تاج عنوان‌ها قرار داده و گفته است اگر این تاج نبود تا قیامت خط شیرازهٔ دیوان‌ها نو نمی‌شد: «اگر نه مد بسم‌الله بودی تاج عنوان‌ها ــ نگشتی تا قیامت نو خط شیرازهٔ دیوان‌ها.» باز در بیتی از همین غزل می‌گوید مغروران به فکر نیستی نمی‌افتند، با آن‌که گریبان‌ها صورت مقراض «لا» دارد و باید مغروران سردرگریبان فرو برند و به «لا» یعنی «نه» توجه کنند و در اندیشهٔ نیستی باشند: «به فکر نیستی هرگز نمی‌افتند مغروران ــ اگر چه صورت مقراض لا دارد گریبان‌ها.» در بیتی دیگر سواد شعر خود را جلای چشم دانسته و برای این که بگوید در اصفهان چنین شعری گفته نشده، می‌گوید اصفهان چنین سرمه‌ای در خواب ندیده است: «سواد شعر تو صائب جلای چشم دهد ــ ندیده است چنین سرمه اصفهان در خواب.» یا آن‌که به معشوقش می‌گوید آهو که روزی کمند زلف تو را دیده است، هنوز آرزوی آن دارد که در آن کمند گرفتار آید: «کمند زلف بر گردن گذشتی روزی از صحرا ــ هنوز از دور گردن می‌کشد آهوی صحرایی.» برخی موضوع‌ها در اشعار صائب از مضامین پربسامد شعری‌اش هستند، مثلاً سکوت و خاموشی و لب بسته داشتن و به رمز و اشاره سخن گفتن از شمار آن‌ها است که به صورت‌های گوناگون آن‌را به شعر درآورده است: «چو کودکی که کند در کنار مادر خواب ــ به خواب رفته زبان در کنار خاموشی.» مضامین و معانی اخلاقی و عواطف انسانی بالاترین بسامد را در اشعار صائب دارند و اغلب آن‌ها به صورت تک‌بیت، معروف و زبانزد است: «روز سیه مرگ شود شمع مزارت ــ هر خار که از پای فقیری به در آری.» پس از آن مضامین اجتماعی بالاترین بسامد را دارند. دورهٔ زندگی صائب مصادف با تسلط عجیب طبقه‌ای بر افکار عامه و حمایت حکومت وقت در ترویج یک نوع مسلک خاص در آن روزگار بوده است. از این رو، هر گاه که می‌بینیم از زاهد و شیخ و روحانی‌نما نام می‌برد، سخنش تند و گزنده می‌شود و بیانش طنزی تلخ دارد: «رندی است که اسباب وی آسان ندهد دست ــ سرمایهٔ تزویر عصایی و ردایی است.» □ «مخور صائب فریب فضل از عمامهٔ زاهد ــ که در گنبد ز بی‌مغزی صدا بسیار می‌پیچد.» □ «گنبد مسجد شهر از همه فاضل‌تر بود ــ گر به عمامه کسی کوس فضیلت می‌زد.» □ «تا سرانجام چه از پرده درآید کامروز ــ دور پرواری عمامه و قطر شکم است.» □ «پشه با شب‌زنده‌داری خون مردم می‌خورد ــ زینهار از زاهد شب‌زنده‌دار اندیشه کن.» زندگی کردن در روزگار وی که فتنه‌انگیزی زاهدان ریایی سبب بسته‌شدن در میخانه و گشایش خانهٔ تزویر و ریا شده بود، روزگاری که زندگی مردم هر روز به نوعی دستخوش اجبارهای ضد و نقیض از تراشیدن یا گذاشتن ریش تا قرق شراب و تنباکو بود، روزگاری که مأموران حکومتی دهان رهگذران را بو می‌کشیدند و از دهان هر که بوی شراب به مشام می‌آمد، شکمش را می‌دریدند، برای آزاده‌ای چون صائب بسیار دشوار بوده است. از این رو است که می‌سراید: «بر خاک تشنه جرعه‌فشانی عبادت است ــ ما باده را به گوشهٔ محراب می‌کشیم.» □ «هیچ طاعتی همچو احیای زمین مرده نیست ــ باده را در گوشهٔ محراب می‌باید کشید.» صائب شاهد فرمانروایی خونریز شاه‌صفی بود که با خنجر شکم ملکهٔ ایران را درید و نیز شاه‌عباس دوم که دو تن از همسران خود را زنده در آتش سوزاند. با این اوضاع، فهمیدن حال تودهٔ مردم در آن روزگار آسان است و این‌که چرا صائب سروده است: «شاهی که بر رعیت خود می‌کند ستم ــ مستی بود که می‌کند از ران خود کباب.» □ «دل رمیدهٔ ما شکوه از وطن دارد ــ عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد.» فشار متعصبان و ظاهرپرستان، نامرادی اهل فضیلت و معنی، کامیابی سفلگان و سبک‌مغزان برای شاعری حق‌بین و آزاداندیش بسیار دردناک بود و می‌گفت: «همچو کاغذ باد، گردون هر سبک مغزی که یافت ــ در تماشاگاه دوران می‌پراند بیشتر.» □ «پاکان ستم ز جور فلک بیشتر کشند ــ گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا.» سرانجام صائب تجلی وضع و حال روزگارش را چنین می‌سراید: «پیش از این بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق ــ می‌خورند افسوس در ایام ما، بر ماندگان.» شعر صائب بیان تمام جوانب زندگی مردم، چون دردها، رنج‌ها، شادی‌ها، لذت‌ها، اوج‌ها و فرودها است. از این‌جا است که مضمون‌های عمومی که به کار همهٔ مردم می‌آید، نه گروهی خاص، از دیگر مضمون‌های فراوان شعر صائب است: «بی‌شعوران از شراب کامرانی سرخوش‌اند ــ زهر در پیمانهٔ ارباب ادراک است و بس.» □ «بوالعجب مجموعه‌ها از کف به حسرت داده‌ام ــ حاصل عمر گرامی را به غارت داده‌ام.» جان بخشیدن به مظاهر طبیعت و اشیاء از دیگر ویژگی‌های

شعری صائب است. گرچه ذی‌روح انگاشتن مظاهر و اشیاء در اشعار پیش از صائب هم رواج داشته، اما وی تنها به توصیف ظاهر اشیاء نمی‌پردازد، بلکه تخیل و نیروی تصویرگر وی که در هر موضوعی، حتی در موضوعات زندگی روزمره که برخی از آن‌ها از کثرت تداول و در دسترس بودن مبتذل است، باریک می‌شود، مضمونی لطیف که غالباً دربردارندهٔ نکته‌ای اخلاقی، اجتماعی و احیاناً فلسفی است، می‌یابد و این حاصل اندیشهٔ معنی‌یاب وی است که لحظه‌ای از سیر و پوییدن بازنمی‌ماند. مثلاً، صائب می‌پندارد بر اثر بیهوده خندیدن است که خرمن گل بر باد می‌رود؛ از حرکت سریع خار و خس بر سر سیل بهاران می‌اندیشد که «رفتن دل می‌برد ما بی‌خودان از سوی دوست»؛ آب دریا در مذاق ماهی دریا مطبوع است، همچنان که تلخکامان از تلخی‌های عشق پروایی ندارند؛ یا قطرهٔ باران‌های بهاری چشمک‌زنان از ساقیان می‌پرسند «کاین چنین روزی چرا پیمانه‌ها سرشار نیست؟» به‌خصوص که خندهٔ شادی چون برق، عمر کوتاهی دارد. از جملهٔ اشیائی که صائب از آن‌ها مضمون اندیشیده، صدف و گوهر، شمع و فانوس، سبو و کوزهٔ شراب، تیر نگاه و کمان ابرو، آیینه و صیقل، آیینه و خاکستر، موج و دریا، خس و خاشاک، دریا و آب، طوطی و سخن و شکر، حلقهٔ در، سوزن و نخ، سیماب، فلاخن، آتش، اخگر، گرداب، مرجان، ساحل، کشتی، بادبان و لنگر است. صائب حتی به صفات و حالات نیز شخصیت و حیات می‌بخشد: «اگر **غفلت** نهان در سنگ خارا می‌کند ما را ــ جوانمرد است **درد عشق**، پیدا می‌کند ما را.» سعی در جست‌وجوی مضمون تازه گاه شعر او را پیچیده و نامأنوس کرده است؛ در برخی موارد نیز صنعت و تکلف دارد و در عین حال هم زبانش ساده است. همین نکته است که در برخی موارد شعر او را ناهموار و پست و بلند جلوه داده است. از عیوب شعر صائب می‌توان به پیچیدگی نحوی و جمله‌ای او اشاره کرد؛ گاه به خاطر فراوانی بار مضمون و محدودبودن فضای یک بیت و ضرورت وزن و قافیه، اجزای کلام به گونه‌ای جابه‌جا می‌شوند که به نوعی تعقید لفظی منجر می‌شود و دریافت معنی را دشوار می‌سازد. پرگویی صائب سبب تکرار صور خیال، مضامین و معانی، کلمات و ترکیبات، مصرع و بیت شده است. تکرار صور خیال: «صدف» بارها مظهر پاکی دهان (۱۰، ۳۵۴)، پاکدامنی (۲۵۱)، لب به خواهش نگشودن یا گشودن (۳۹، ۱۵۳)، به موقع دهان گشودن (۵۲۸) و خاموشی (۳۱۴، ۳۵۵) بوده است. تکرار مضمون: «حرف سهلی پوچ‌مغزان را به فریاد آورد ــ کز نسیمی در نیستان می‌شود غوغا بلند» و «سبکساران به شور آیند از هر حرف بی‌مغزی ــ به فریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را.» تکرار کلمات و ترکیبات، مانند کلمهٔ انداز، به معنی قصد و آهنگ: «چشم از آن سیب ذقن در پردهٔ شرم آب ده ــ کز نگاه گرم، انداز چکیدن می‌کند» و عبارتِ دوبالا، به معنی دو برابر: «پنبهٔ مینا اگر پنبهٔ مینا گردد ــ مستی بادهٔ گلرنگ دو بالا گردد.» تکرار مصرع: «شوخ‌چشمی در بساط صنع، عین غفلت است ــ هر که بیناتر در این هنگامه، حیران بیشتر» و «حیرت هر کس در این عالم به قدر بینش است ــ هر که بیناتر در این هنگامه، حیران بیشتر.» تکرار بیت: «خون، حنای عید باشد کشتگان عشق را ــ شمع بی‌جا گریه بر خاک شهیدان می‌کند» و «خون، حنای عید باشد کشتهٔ معشوق را ــ شمع بی‌جا گریه بر خاک شهیدان می‌کند.» صنعت تمثیل در شعر صائب چندان مشهود و مشهور است که شبلی نعمانی شیوهٔ اختصاصی صائب را تمثیل دانسته است و می‌نویسد: «اشعار تمثیلهٔ صائب چون به طور عام بر سر زبان‌ها است، لذا ما آن را از قلم می‌اندازیم»، مانند: «پیشانی عفو تو را پر چین نسازد جرم ما ــ آیینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها.» □ «ساده‌لوحان زود می‌گیرند رنگ همنشین ــ صحبت طوطی سخنور می‌کند آیینه را.» تمثیل، یعنی میان اجزای دو مصراع نوعی رابطهٔ یک به یک یا نوعی ارتباط کلی برقرار باشد. شفیعی کدکنی به این گونه تمثیل نام اسلوب معادله داده است. اما این نکته (اسلوب معادله) در برخی اشعار صائب به کار گرفته نشده است، مانند «غیر حق را می‌دهی ره در حریم دل چرا ــ می‌کشی بر صفحهٔ هستی خط باطل چرا.» تذکرهٔ خزانهٔ عامره در ذکر احوال صائب به این بیت و ایراد آن اشاره کرده و در ادامهٔ آن گفته است که مصرع دوم را بهتر بود می‌آورد: «می‌کنی بیگانه را مهمان این منزل چرا.» بیشتر تمثیل‌های صائب تشخیص و روانمندانگارانه است: «عشق مستغنی است از تدبیر عقل حیله‌گر ــ شیر کی سازد عصای خود دم روباه را.» گاه تمام غزل یا بیشتر ابیات آن تمثیل است، مانند غزل‌های زیر که تنها مطلع آن‌ها آورده می‌شود: «بی‌نیاز است از دلیل و رهنما افتادگی ــ می‌رود منزل به منزل جاده با افتادگی.» □ «به مطلب می‌رسد جویای کام آهسته‌آهسته ــ ز دریا می‌کشد صیاد دام آهسته آهسته.» تمثیل‌های متشابه در دیوان صائب فراوان است. گاه یک مضمون را به چند شکل ساخته است: «ریشهٔ نخل کهنسال از جوان افزون‌تر است ــ بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را» و «ریشهٔ

نخل کهنسال فزون می‌باشد ــ حرص با طول امل لازمهٔ پیران است.» گاه با یک ابزار واحد، مانند تیر یا کمان دو مفهوم کاملاً مخالف یکدیگر را بیان کرده است: «در نگیرد صحبت پیر و جوان با یکدگر ــ باکمان یکدم مدارا تیر نتوانست کرد» و «جوان را صحبت پیران حصار عافیت باشد ــ به‌خاک و خون نشیند تیر چون دور از کمان باشد.» گاه تمثیل‌هایش را از راه تضاد دو مصراع با هم مطرح می‌کند: «چون زندگی به کام بود، مرگ مشکل است ــ پروای باد نیست چراغ مزار را.» □ «مستی آرد باده‌های تلخ و کلک من کند ــ هوشیار از بادهٔ تلخ نصیحت خلق را.» بسیاری از غزل‌های صائب که دربردارندهٔ نکات اخلاقی و عرفان و حکمت هستند، به یاری تمثیل بیان شده‌اند؛ تمثیل‌هایی که از جزئیات زندگی جاری گرفته شده است. از این رو است که بسیاری از این ابیات زبانزد عامه شده است و حکم مثل سایر یا ضرب‌المثل را یافته‌اند: «"درون خانهٔ خود هر گدا شهنشاهی است" ــ قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش.» □ «"آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد" ــ خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد.» □ «با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است ــ با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است.» گاه صائب مثل‌های رایج را به شعر درآورده است: مثلاً در مقام تلاش، یعنی «از تو حرکت از خدا برکت، می‌گوید: «مشو غافل ز گردیدن که روزی در قدم باشد ــ همین آواز می‌آید ز سنگ آسیا بیرون.» دربارهٔ ضرب‌المثل «هر که فهمید مرد، هر که نفهمید برد» گوید: «هست اگر آسایشی زیر فلک در غفلت است ــ وای بر آن کس کزین خواب گران برخاست ست.» در سود سفر که خامی را از طبع آدمی دور می‌سازد، گوید: «سفر برون کند از طبع مرد خامی را ــ کباب پخته نگردد مگر به گردیدن.» ایهام تناسب و تداعی معانی در تمثیل از مهم‌ترین ویژگی سبک شعر صائب است. مثلاً در این ابیات «تنگدستی نفس را در حلقهٔ فرمان کشید ــ راست سازد مار را راهی که تنگ افتاده است» و «عاشق به شوربختی من نیست در جهان ــ برخاستم ز جا، نمکم از کنار ریخت.» حلقه با شکل مار متناسب است و ارتباط شوربختی با نمک نیز از راه ایهام تناسب برقرار است. اما در این دو بیت «ز آن غنچه لب، شکایت من بی‌نهایت است ــ تنگ است وقت، ورنه سخن بی‌نهایت است» و «نیست از سایهٔ دیوار قناعت خبرش ــ آن که دولت ز پر و بال هما می‌طلبد» ارتباط از راه تداعی معانی برقرار است. تنگ در عبارت تنگ بودن وقت، فروبستگی غنچه و کلمهٔ سایه، هما را به ذهن می‌رساند. از دیگر ویژگی‌های شعر صائب به کارگیری محاورات و اصطلاحات عام است: «عشاق تو بر نقد روان **کیسه ندوزند** ــ زر لکهٔ پیسی است کف اهل کرم را.» □ «**بخیهٔ** کفشم اگر دندان‌نما شد عیب نیست ــ خنده دارد کفش من بر **هرزه‌گردی**‌های من.» □ «به هر تردامنی منمای آن آیینهٔ رو را ــ مبادا رنگ خجلت **سبز سازد حرف بدگو را.**» □ «در محافل **حرف سرگوشی زدن** با یکدگر ــ در زمین سینه‌ها تخم نفاق افشاندن است.» صائب در نو ساختن مضامین کهنهٔ گذشتگان، ذوق و مهارتی تمام دارد. مثلاً در نوسازی عبارت‌های «خدا گر ز حکمت ببندد دری» و «هر آن کس که دندان دهد نان دهد» می‌سراید: «ده در شود گشاده، شود بسته چون دری ــ انگشت ترجمان زبان است لال را» و «آن که از دندان دهانت پر ز گوهر ساخته است ــ نیست ممکن تا لب گور از تو نان دارد دریغ.» در بررسی صورت شعری صائب باید گفت که وی به وزن‌های آرام و ملایم توجه بیشتری داشته است و وزن‌های ضربی و پرحرکت بسامد کم‌تری در دیوان او دارند و سبب آن را مضمون‌گرا بودن او دانسته‌اند. امیری فیروزکوهی در این باره در مقدمهٔ دیوان صائب می‌نویسد: «بیشتر اشعار صائب در وزن مثمن محذوف از بحر رمل است، زیرا این بحر از حیث بلندی، ظرفیتی بیشتر برای الفاظ دارد و بالطبع صائب رغبتی بیشتر به آن داشته است.» در بررسی نخستین جلد دیوان صائب معلوم می‌شود که بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) را بیشتر از هر بحر دیگر سروده و به وزن‌های دوری چندان توجهی نشان‌نداده است و در ۸۵۸ غزل با قافیهٔ «الف» تنها شش غزل شش رکنی و بقیه هشت رکنی است. صائب بسیار به غلو توجه داشته است: «آن‌چه می‌پیچد در این دریا به خود، گرداب نیست ــ اشک ریزان حلقه‌ها در گوش جیحون کرده‌اند.» □ «لاله‌زاری می‌شود عالم اگر بیرون دهیم ــ داغ‌هایی کز تو پنهان در جگر داریم ما.» پارادکس / متناقض‌گویی در شعر صائب، به‌خلاف دیگر شاعران سبک هندی، مثل بیدل که بسیار پیچیده است، معتدل و ساده است: «ما دماغ خشک را از باده گلشن کرده‌ایم ــ بارها این شمع را از آب روشن کرده‌ایم.» □ «گرچه پیدا و نهان با هم نمی‌گردند جمع ــ آن‌که پنهان است و پیدا در جهان، پیداست کیست.» تلمیح در اشعار صائب بسامدی بالا دارد: «چه حاجت است مسیحا به گفت‌وگو آید ــ حجاب، شاهد عصمت بس است مریم را.» □ «مگر به بال و پر بیخودی رسم جایی ــ وگرنه نقش قدم چاه بیژنی است مرا.» کنایات در اشعار صائب فراوان است و در کتاب‌های بهار عجم، امثال و حکم، بحر عجم،

مجمع‌الامثال، چراغ هدایت، مصطلحات وارسته و برهان قاطع آمده است. از جملهٔ کنایات اشعار صائب: «آب از دست چکیدن»، به معنی سخاوت‌داشتن: «در کوی مِی‌کشان نبود راه، بخل را ــ این جا ز دست خشک سبو آب می‌چکد»، «آتش زیر پا داشتن» به معنی بی‌تاب و بی‌قرار بودن، «بر انگشت پیچیدن» کنایه از به دل گرفتن و از یاد نبردن، «پشم در کلاه نداشتن» کنایه از در خور بیم و هراس نبودن: «می‌زند حرفی برای خویش واعظ، می بکش ــ نیست پشمی در کلاه محتسب، ساغر بنوش»، «حلقهٔ بیرون در» کنایه از بیگانه و نامحرم، «زبان گندمین» کنایه از زبان چرب و نرم و ملایم، «سایهٔ دست گرفتن» کنایه از امضا گرفتن و مجوز به دست آوردن: «هر کس ز حسن سایهٔ دستی گرفته است ــ چون تیشه دست در کمر بیستون کند»، «ماه از طشت آب جستن» کنایه از باطل را از حق تمیز دادن، «نان پخته را خام کردن» کنایه از لگد به بخت خود زدن. صائب اشعار شعرای متقدم، چون سعدی، مولوی و حافظ را بسیار خوانده و اشعار آن‌ها را تتبع کرده است. صائب این غزل سعدی را «ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست ــ گر امید وصل باشد همچنین دشوار نیست» چنین پیروی کرده است: «پاره‌های دل گران بر دیدهٔ خونبار نیست ــ جای در چشم است آن کس راکه بر دل بار نیست.» در پیرو این بیت حافظ «بود آیا که در میکده‌ها بگشایند ــ گره از کار فروبستهٔ ما بگشایند» سرود: «چه بهشتی است که آن بند قبا بگشایند ــ در فردوس به روی دل ما بگشایند.» باز این بیت حافظ را «اگر رفیق شفیقی درست‌پیمان باش ــ حریف خانه و گرمابه و گلستان باش» چنین پاسخ داد: «ز خارزار تعلق کشیده دامان باش ــ ز هر چه می‌کشدت دل از آن گریزان باش.» صائب این بیت را «درون گنبد گردون فتنه بار مخسب ــ به زیر سایهٔ پل موسم بهار مخسب» به استقبال از این بیت مولوی «به جان تو که مرو از میان کار مخسب ــ ز عمر یک شب کم گیر و زنده‌دار مخسب» سروده است. مجموع اشعار صائب را تا ۳۰۰۰۰۰ بیت گفته‌اند. میر عبدالرزاق در بهارستان سخن آورده است: «کلیات میرزا قریب یک لک [صدهزار] و بیست‌هزار بیت است. اما دیوان هشتاد هزاری او هم در هندوستان اکثر جا یافته می‌شود و دیوان‌های مختصر که هر یک انتخابی زده‌اند، بسیار است.» میرزا در حاشیهٔ اوراق دیوان هشتادهزار بیتی‌اش، سی و سه غزل نیز نوشته بود. ولی قلی‌بیگ شاملو، صاحب قصص‌الخاقانی ابیات مدونش را نزدیک دویست هزار بیت تخمین زده است. آن‌چه از اشعار صائب در نسخه‌های دیوان و کلیات چاپی او آمده، همه کامل نیستند؛ مثلاً مصرع اول مطلع غزلی از صائب در تذکرهٔ اشارات بینش (ص۹۳) آمده است که در هیچ‌یک از نسخ چاپی نیامده است. اما در یک نسخهٔ خطی که از روی نسخه‌ای که صائب در کشمیر برای ظفرخان احسن تهیه دیده بود، آمده است. نیز آن‌که شمار ابیات برخی غزل‌هایش در نسخه‌های گوناگون متفاوت است؛ از این مطلب می‌توان حدس زد که صدها غزل و هزاران ابیات از این سراینده هست که در گوشه و کنار دنیا پراگنده مانده است. دیوان صائب برای نخستین بار در هند به چاپ رسید (کانپور، ۱۸۷۱م). از چاپ‌های دیگر آن در هند عبارت‌است از لکنو ۱۸۷۵م، لاهور ۱۹۰۳م، بمبئی ۱۹۱۲م و لکنو ۱۹۱۹م. چاپ اخیرتر آن در ۱۹۷۱م به خط میرزا صائب و با مقدمهٔ ممتاز حسن در کراچی به چاپ رسید. دیوان و کلیات صائب چندین‌بار در تهران به چاپ رسیده است، از جمله: دیوان صائب، با مقدمهٔ امیری فیروزکوهی (تهران، ۱۳۳۳ش و ۱۳۳۶ش)، کلیات صائب تبریزی، به‌کوشش امیری فیروزکوهی (تهران، ۱۳۴۵ش)، کلیات صائب تبریزی به کوشش محمد عباسی (تهران، ۱۳۶۱ش)، کلیات صائب تبریزی با مقدمهٔ ادیبی تهرانی (تهران، ۱۳۶۲ش) و دیوان صائب به کوشش محمد قهرمان در شش مجلد (تهران، ۱۳۶۴ ــ ۱۳۷۰ش). منتخبات اشعار وی: اشعار برگزیده به‌کوشش حیدرعلی کمالی و با مقدمهٔ محمدعلی‌خان تربیت (تهران، ۱۳۰۵ش)، اشعار برگزیدهٔ صائب به کوشش زین‌العابدین مؤتمن (تهران، ۱۳۲۰ش). چاپ جدید همین برگزیده با نام گهرهای راز از دریای اندیشهٔ صائب در ۱۳۶۴ش در تهران به چاپ رسید، منتخب سروده‌های صائب گردآوری از محمد شهید نورایی (مشهد، ۱۳۲۰ش)، صائب سخن می‌گوید (جیبی) از محسن رمضانی (تهران، ۱۳۳۱ش) و گلچین صائب به انتخاب زین‌العابدین مؤتمن (تهران، ۱۳۳۳ش) که چاپ جدید آن به خط علی‌اکبر کاوه در ۱۳۶۸ش در تهران به چاپ رسید، شاهکارهای صائب و کلیم کاشانی به کوشش مهدی سهیلی (تهران، ۱۳۴۶ش)، ابیاتی از مولانا صائب به انتخاب حبیب یغمایی (تهران، ۱۳۵۴ش)، صائب تبریزی غزللر (توپلایانی) هفده غزل ترکی از صائب، گردآوری غلام‌رضا مخلص (تبریز، ۱۳۵۸ش)، گزیدهٔ آثار صائب تبریزی با مقدمه و تصحیح حمید سید نقوی (تهران، ۱۳۶۳ش)، گزیده‌ای از غزلیات صائب تبریزی، به‌کوشش محمد قلی‌زاده (تبریز، ۱۳۶۳ش)، دیدگاه صائب در پرتو عرفان که تفکیک و تفسیر آثار

برگزیدهٔ صائب از غلام‌رضا واحدی است (تهران، ۱۳۶۴ش). صائب به درخواست بزرگان ایران و هند حدود پنجاه مجموعه از غزل‌های منتخب خود نوشته و بر آن‌ها حاشیه‌ای نگاشته و نزد آنان فرستاده است. وی از اشعار خود دفترهایی گردآورد، مانند مرآةالجمال که مجموعهٔ بیت‌هایی در وصف پیکر معشوق است، آرایش نگار که ابیاتی با مضمون‌هایی از آینه و شانه است، میخانه که بیت‌هایی در وصف می و میخانه است و واجب‌الحفظ که برگزیده‌ای از مطلع‌های غزل‌هایش است. این انتخاب وی سبب شد تا دیگران هم برگزیده‌هایی از اشعار او ترتیب دهند، مانند شمع و پروانه و آسمان و آسیا. صائب آثار پیشینیان و معاصران خود را بسیار خوانده بود، به ویژه آثار جلال‌الدین رومی و خواجه حافظ را و چندین نسخه از دیوان بزرگ غزلیات مولانا را کتابت کرده و نسخه‌ای قدیمی از خمسهٔ نظامی را تصحیح کرده و حواشی بر آن نوشته بود. صائب در حاشیه‌های نسخه‌هایی که به خط کاتبان است، ازجمله عارف تبریزی، کاتب و کتاب‌دار او که رسم‌الخط صائب را تقلید می‌کرد، اشعاری نوشته و مطالبی را یادآورد شده بود. از دیگر آثارش: دیوان ترکی که نسخهٔ خطی آن در دانشگاه لنینگراد بوده و به همت حمید آراسلی چاپ و منتشر شده است؛ سفینه / بیاض صائب که مشتمل بر بیست یا بیست و پنج هزار بیت در مطالع غزلیات و منتخبات اشعارش و زبدهٔ سخنان هشت‌صد سخنور نامی از متقدمان، متأخران و معاصران صائب است. این بیاض مورد استفادهٔ بسیاری از تذکره‌نویسان بوده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سلطنتی ایران نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی قندهارنامه در شرح جنگی است میان شاه‌عباس دوم و شاه‌جهان، پادشاه هند در ۱۰۵۹ق که به فتح قندهار به دست شاه ایران منجر شد. این منظومه با آنکه بسیار مفصل است، ارزش ادبی چندانی ندارد و جز از لحاظ تاریخی قابل ملاحظه نیست. صائب در این باره قصیده‌ای نیز منظوم ساخته که در دیوان‌های چاپی او دیده نشده و مصرعی از آنکه مادهٔ تاریخ این جنگ است، این است: «از دل زدود زنگ الم فتح قندهار»؛ مثنوی محمود و ایاز؛ برخی نثرهای بلیغ و خطبهٔ دیوانی نیز نوشته است. پاره‌ای از نامه‌ها و مکتوبات صائب سالیانی پیش از این در برخی جراید در ضمن برخی نوشته‌ها و مقالات به چاپ رسیده است. حسین نخجوانی ضمن بیان مهارت صائب در نثرنویسی و توصیف آثار او می‌نویسد: «صائب همچنان که در غزل‌سرایی و شعرگویی توانا و مقتدر بوده، در نثرنویسی نیز به همان اندازه قادر و ماهر بوده است و چنان تشبیهات و مضامین رنگین و الفاظ و عبارات دلنشین به کار برده که موجب حیرت هر خواننده است. متأسفانه اغلب آثار نثری او از میان رفته، مگر معدودی که در برخی سفینه‌ها و کتاب‌های خطی یافت می‌شود.» این نامه‌ها عبارتند از ۱ــ مکتوبی در وصف قلیان و تنباکو و روی آوردن خود بدان‌ها، ۲ــ انشایی در باب غدقن شراب که هنگام صدور حکم منع شرب باده گویا به فرمان شاه‌سلیمان صفوی با کمال پریشانی نوشته است، ۳ــ مکتوبی در کمال آراستگی به یکی از بزرگان که صائب از وی طلب نرگس و نرگسدان کرده است، ۴ــ انشایی فکاهی ولی پرطنطنه و فخیم که به سلطان عشق نوشته و از مأموران و عمال آن شکایت کرده است که در مملکت فتنه و فساد و آشوب برپا می‌کنند، ۵ــ نامه‌ای است در طلب «حب» به یکی از دوستان که گذشته از لطف و فصاحت به صنعت حسن طلب و براعت استهلال و برخی صنایع بدیعی نیز مزین است و ۶ــ مکتوبی است که صائب به محبوب خویش نوشته و سند آن نیز مانند مکتوب فکاهی عاشقانهٔ او که پیش از این از آن یاد رفته است، در دست نیست.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱/۱۲۰ـ۱۲۸؛ ارمغان ادبی، ۲۲۵ـ۲۹۷؛ از چیزهای دیگر، ۱۱۳ـ۱۴۰؛ با کاروان حله، ۲۹۹ـ۳۰۷؛ برگزیدهٔ اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی، ۱۲ـ۶۳؛ برگ‌هایی در آغوش باد، ۱/۳۳۵ـ۳۶۲؛ بهارستان سخن، ۵۳۹ـ۵۶۲؛ بیگانه مثل معنی: تاریخ ادبیات ایران، اته، ۱۹۹ـ۲۰۰؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ۴/۱۷۶ـ۱۸۱؛ تاریخ ادبیات ایران، شفق، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۲۴۳، ۱۲۷۱ـ۱۲۸۴؛ تذکرةالمعاصرین، ۱۲۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۸۸ـ۱۹۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲/۵۱۸ـ۶۰۷؛ ۴/۱۸۱۳ـ۱۸۱۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۱۷ـ۲۲۰؛ خزانهٔ عامره، ۲۸۷ـ۲۹۳؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۱۷ـ۲۲۶؛ دویست و یک غزل صائب، ۷ـ۳۶؛ الذریعه، ۹/۵۶۹ـ۵۷۰؛ ریحانةالادب، ۲/۴۰۸ـ۴۱۰؛ سرو آزاد، ۹۸ـ۱۰۳؛ شام غریبان، ۱۵۸ـ۱۶۰؛ شعرالعجم، ۳/۱۵۸ـ۱۷۱؛ شمع انجمن، ۲۵۱ـ۲۵۵؛ صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۰ـ۱۹۱، شمارهٔ ۱۷۰؛ طرائق‌الحقائق، ۳/۷۳؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲/۵۳۶ـ۵۵۶؛ فانوس‌های خیال، ۹ـ۴۵؛ فرهنگ اشعار صائب؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳/۳۲۴ـ۳۲۷؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۲/۶۲۲ـ۶۲۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۱۳۲۷ـ۱۳۲۸؛ ۴/۴۱۱۷؛ قصص خاقانی، ۶۲ـ۶۷؛ کلمات‌الشعرا،

۶۲ـ۶۵؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۲۱۶ـ۲۲۸؛ گلهای جاویدان در بوستان ادب ایران، ۲۳۷ـ۲۴۹؛ گنج سخن، ۱۱۱/۴ـ۱۱۸؛ مآثرالامرا، ۷۶۱/۲؛ مجمع‌الفصحا، ۲۳/۲ـ۲۴؛ مجموعهٔ رنگین گل گزیدهٔ اشعار صائب تبریزی؛ مرآةالخیال، ۸۸ـ۹۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۰۹/۴ـ۳۱۱؛ نتایج‌الافکار، ۴۰۸ـ۴۱۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۹۸ـ۵۱۰؛ مهدی درخشان، «دو اثر نویافته از نثر صائب و سبک نثر او»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال ۲۶، شماره‌های ۱ـ۴، پاییز ۱۳۶۷ش، صص ۲۷۶ـ۲۸۲؛ مجید یکتا اوحدی، «سیری در دیوان صائب»، وحید، سال ۳، ۱۳۴۴ش، صص ۶۶۴ـ۶۷۳، ۷۵۶، ۸۸۶ـ۸۸۹، ۱۰۴۰ـ۱۰۴۴؛ کریم امیری فیروزکوهی، «توضیحی راجع به صائب»، همان‌جا، سال ۵، ۱۳۴۶ش، صص ۲۱۵ـ۲۲۲؛ احمد تمیم‌داری، «مولانا صائب تبریزی شاعر حکمت و عرفان»، دانش، شماره‌های ۱۷ـ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، صص ۵۲ـ۷۹؛ «صائب و شعر زبان اردو»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۷، صص ۵۵ـ۶۶؛ احمد گلچین معانی، «سیصدمین سال وفات صائب ۱۰۸۶ هجری قمری است»، یغما، سال هجدهم، ۱۳۴۴ش، صص ۲۹۲ـ۲۹۴؛ مظاهر مصفا، «آرامگاه صائب در اصفهان»، همان‌جا، سال بیست و یکم، ۱۳۴۷ش، صص ۳۸۱ـ۳۸۵؛ محمدتقی بهار، «صائب و شیوهٔ او»، همان‌جا، سال ۲۳، ۱۳۴۹ش، صص ۲۶۴ـ۲۶۵؛ کریم امیری فیروزکوهی، «توضیحی در باب مولانا صائب»، همان‌جا، سال بیست و هشتم، ۱۳۵۵ش، صص ۱۸۶ـ۱۸۸؛ حسین نخجوانی، «منازعهٔ صائب تبریزی و کلیم همدانی»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال یکم، ۱۳۲۷ش، شمارهٔ ۱، صص ۴۷ـ۵۲؛ هم‌او، «آثار نثری از نتایج افکار صائب تبریزی»، همان‌جا، سال ششم، ۱۳۳۲ش، صص ۲۹۹ـ۳۰۳؛ احمد گلچین معانی، «صائب در نظر بزرگان زمان خود»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال پنجم، ۱۳۴۸ش، صص ۴۳۶ـ۴۵۸؛ عبدالعلی دست‌غیب، «صائب افسونگر و طرز سخن او»، پیام نوین، سال پنجم، ۱۳۴۱ش، شمارهٔ ۱، صص ۱ـ۲۴؛ سرور گویا اعتمادی، «آثار صائب»، آریانا، سال هشتم، ۱۳۲۹ش، شمارهٔ ۷، صص ۷ـ۹؛ ابراهیم محمد، «صائب و برخی اشعارش به خامهٔ خود او»، همان‌جا، سال پانزدهم، ۱۳۳۶ش، شمارهٔ ۱۲، صص ۴۹ـ۵۲؛ ضیا قاری‌زاده، «ارزهای معنوی صائب»، همان‌جا، سال بیست و چهارم، ۱۳۴۵ش، صص ۶۰۲ـ۶۰۳؛ حکیمه دبیران، «تجلیات عرفانی در اشعار صائب»، آشنا، سال یکم، ۱۳۷۰ش، شمارهٔ ۱، صص ۲۸ـ۳۱؛ محمود افشار، «قصاید و مدایح صائب»، گفتار ادبی، سال یکم، ۱۳۵۳ش، صص ۱۹۷ـ۲۰۳؛ عمران صلاحی، «ترکان پارسی‌گوی، صائب تبریزی»، نگین، شمارهٔ ۱۳۲، اردیبهشت ۱۳۵۵ش، صص ۴۳ـ۴۶؛ کریم امیری فیروزکوهی، «گفت‌وگو با امیری فیروزکوهی دربارهٔ صائب»، تلاش، شمارهٔ ۵۶، اسفند ۱۳۵۴ش، صص ۲۰ـ۲۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 531; *Incyclopaedia of Islam*, VIII/857-852.

حجتی

صائب، عبدالرحمان شاکر فرزند حاجی محمدروشن‌خان ← شاکر لکنویی

صـــابر (sā.ber)، مـلا خـدابـخش، ز۱۲۱۸ق، نـویسنده و شـاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سنگهر از توابـع تـونسه نـزدیک دیـرهٔ غازی‌خان در پنجاب پاکستان می‌زیست و از راه معلمی روزگار می‌گذرانید. از آثارش: ۱ــ روضة‌الصابرین، (نسخه‌های گنج‌بخش به‌شماره‌های ۱۳۷۴ و ۱۱۸۶) که منظومه‌ای شیوا و حماسی در داستان رویداد کربلا است. صابر ایـن مـنظومه را در ۱۱۹۸ق، گویا در هجده سالگی، سروده و در آغاز آن، پس از حمد و نعت، یکی از امرای افغان به نام معین‌الدوله، مـبارزالدیـن ابـوالفـتح محمد، سربلندخان سدوزایی، را ستوده است؛ ۲ــ قواعد نـظم، در برخی قواعد فـارسی بـا شـواهـدی از سـروده‌های نـظامی، سعدی و جامی؛ ۳ــ نصاب ضروری (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۳۳۲) که نصاب فارسی به پنجابی است و گـویا در ۱۲۱۸ق سروده شده است؛ ۴ــ بحر در کوزه (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۹۹۲) که مجموعهٔ نامه‌های صابر به کسانی مـانند فـرزندش ابوالحسن حسام‌الدین محمد و معین‌الدین صفدرجـنگ بـهادر است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۵۰/۵؛ ۱۱۴۷/۸؛ ۳۱۲/۱۰؛ ۳۱۳؛ ۲۴۷۵/۱۳؛ ۲۹۳/۱۴؛ ۲۹۵؛ فـــهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۰۷۲/۳، ۱۹۷۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۶۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 523.

برزگر

صـــابر آفـــاقی (sā.ber-e.ā.fā.qi)، احـمدالدیـن فـرزند مـولانا علی‌محمد، روستای گوهاری شهرستان لچهرات در مـظفرآباد کشمیر ۱۹۳۲م ــ ، شـاعر و فـارسی‌پژوه پـاکستانی. از

دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان فارسی و اردو گرفت. پس از آن به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و اردو سرگرم شد. در ۱۹۶۸م به هزینهٔ دانشگاه تهران برای تحصیل در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی رهسپار ایران شد و با تصحیح انتقادی ترجمهٔ فارسی راج* ترنگینی اثر پاندت کلمن که به‌قلم ملا شاد شاه‌آبادی است، در ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۳م از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. در تهران با بزرگانی چون حسین نصر، مهدی محقق، ذبیح‌الله صفا، صادق کیا، ابوتراب رازانی، محمد جعفر محجوب، ضیاءالدین سجادی، مظاهر مصفا، حسن مینوچهر، علی‌مراد داودی، اسلامی ندوشن، اسماعیل حاکمی، سیدجعفر شهیدی، غلامرضا روحانی، ذکایی بیضایی و محمود منشی دوستی داشت. پس از بازگشت به میهن، استاد زبان فارسی در دانشگاه مظفرآباد (از شهرهای کشمیر پاکستان) شد. صابر در انجمن‌های ادبی و شب‌های شعر تهران شرکت می‌جست. وی به‌زبان‌های گوجری (محلی)، اردو و فارسی شعر می‌سراید. چندی نیز در رادیو زاهدان شعرهای اردو دربارهٔ ایران را می‌خواند. از وی آثاری به زبان اردو دربارهٔ اقبال لاهوری و کشمیر و نیز رساله‌ای به فارسی دربارهٔ حسین بن منصور حلاج به‌چاپ رسیده است. اشعار وی در روزنامه‌ها و مجلاتی چون وحید، تابان، امید ایران و آذرآبادگان (تبریز) چاپ شده است. مجموعهٔ اشعار وی گلهای کشمیر نام دارد که چاپ شده است (مظفرآباد کشمیر، ۱۹۷۴م). وی به کشورهای آسیای میانه سفر کرده و خاطرات این سفر را در مطبوعات کشورش به‌چاپ رسانده است.

منابع: راج ترنگینی، مقدمه؛ فارسی‌آموختگان، ۲۴۷-۲۴۹؛ گلهای کشمیر، ۸-۱۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۰.

رسولی

صابر استرابادی (sā.ber-e.es.tar.ā.bā.di)، میرمحمود، - تته ۱۱۸۱ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه قاره. پدرش از استراباد به دهلی رفت و صابر در آن‌جا متولد شد. او در ۱۱۴۰ق به روزگار نواب سیف‌الله‌خان پس از بازگشت از زیارت عتبات عالیات، در تته سکونت گزید. صابر به فارسی و اردو شعر می‌سرود و در هر دو زبان صاحب دیوان است. دیوان اردوی صابر در ۱۱۸۱ق تکمیل شد و او نام آن را دیوان شوق‌افزا گذاشت. اشعار وی در زبان اردو نیز از زبان فارسی، اثر پذیرفته است. او بیشتر مرثیه بر شهدا سروده است و کتاب روضة‌الشهدا را به نظم کشیده است. وی در حدود صدهزار بیت شعر در غزل و منقبت سروده است. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در مقالات‌الشعرا آمده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۳۱۹/۲، ۳۲۵؛ مقالات‌الشعرا، ۳۵۵، ۳۵۶.

امیرهدائی

صابر اصفهانی (sā.ber-e.es.fa.hā.ni)، میرصابر، - ۱۰۶۴ق، شاعر ایرانی. در زمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) به‌هند رفت و به پایمردی اعتمادالدوله غیاث‌بیگ، پدر نورجهان بیگم، به دربار گورکانی راه یافت و نخست وقایع‌نگاری یا واقعه‌نویسی صوبهٔ گجرات و پس از چندی تمامی صوبه‌های دکن، بدو واگذار شد. به‌گفتهٔ محمد بختاورخان، میرصابر، «در عهد شاه‌جهان پادشاه [۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق] اکثر اوقات به خدمات دیوانی و بخشیگری و واقعه‌نگاری مأمور می‌شد، طبع نظم داشت و رباعیات به‌طرز سحابی می‌گفت، با خان عظیم‌الشأن اعظم‌خان [گویا همان اعظم‌خان ساوجی] کمال صداقت و اخلاص داشت، در وقتی که آن سموالمکان [اعظم‌خان] ناظم صوبهٔ گجرات بود [اعظم‌خان ساوجی در سال نهم پادشاهی شاه‌جهان - حدود ۱۰۴۶ق - صوبه‌دار گجرات شد] میر مذکور چند رباعی در مدحش گفت.» (مرآة‌العالم، ۶۰۷) میرصابر از نیکمردان روزگار خود بود و مجرّدانه، به نیک‌نامی و انجام کارهای خیر، می‌زیست. شیخ فرید بهکرّی در ذخیرة‌الخوانین (نوشته در ۱۰۶۱ق) درباره‌اش می‌نویسد: «میر سید صابر، واقعه‌نویس کل صوبجات دکن است، امروز زمانه را به وجود شریف او افتخار است، به‌شرافت ذاتی و نجابت اصلی موصوف و به کرم و فیض‌بخشی معروف، همگی نیت او در منفعت خلایق است، نه با کسی دشمنست و نه کسی دشمن اوست، عمریست که در گجرات و دکن به این خدمات مأمور است، اما چون نیت به خیر دارد خیر می‌گذرد، حریص دنیا نیست و تأهّل اختیار نکرده، به بی‌غرضی و نیک‌نامی اوقات را می‌گذراند.» (ذخیرة‌الخوانین، ۳۸/۳-۳۹). گویند از جمله کارهای خیر او آن بوده که، چون عرفی در قصیده‌ای گفته بود: «به‌کاوش مژه از گور تا نجف بروم - اگر به هند به خاکم کنی و گر به تتار»، استخوان‌های عرفی را در ۱۰۲۷ق به نجف فرستاد. برخی منابع میرصابر اصفهانی را همان میرزا صابر زواره‌ای دانسته‌اند که نصرآبادی درباره‌اش می‌گوید: «از سادات زواره است، فی‌الجمله تحصیل کمالی نموده... به هندوستان رفته اعتبار دنیایی

به‌هم‌رسانیده با امرا و فقرا و اهل کمال به‌واسطهٔ وسعت مشرب اختلاط داشته و تخم محبت در دل همگنان کاشته، چنان که منزل او محل جمعیت و مکان صحبتش از وجود اهل حال و صاحبان کمال خالی نبود. در ایام حیات، پیوسته به عیش و عشرت روزگار می‌گذرانید و فراخور استطاعت، فیضش به همه کس می‌رسید و زر بسیار به ایران می‌فرستاد... این رباعی را در شوق ایران می‌گوید: "رندان، به‌شما رسیدنی می‌خواهم ــ زین تنگ‌قفس پریدنی می‌خواهم / از کشور هند تا به میدان عراق ــ توفیق به سر دویدنی می‌خواهم.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۵ ــ ۶۶) با توجه به آن که صابر زواره‌ای مدتی پیش از تألیف تذکرهٔ نصرآبادی درگذشته و نصرآبادی از او عمدتاً چند رباعی نقل کرده است، بعید نیست که وی همان صابر اصفهانی باشد. صابر اصفهانی در برهانپور دکن درگذشت. وی شاعری عمدتاً رباعی‌سرا بود و از سحابی پیروی می‌کرد. از رباعیات او: «چشمی به‌جهان و باغ و راغش کردیم ــ گوشی به نوای کبک و زاغش کردیم / دیدیم که با ما سر ناسازی داشت ــ ما نیز نساختیم و داغش کردیم.» گفتنی است در همان نزدیکی‌های روزگار میرصالح، شاعر دیگری به نام حکیم صالح اصفهانی، متخلص به صابر در گجرات می‌زیست. وی که از شدت آشوب زمانه از حیدرآباد دکن به احمدآباد گجرات رفته و به درگاه سلطان محمد مرادبخش، فرزند شاه‌جهان گورکانی، پیوسته بود در ۱۰۶۹ق کتابی به نام مرآت‌الشعرا (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۲۱۲) به نام آن شاهزاده در تعریف شعر و شاعری و عروض و قافیه و صنایع شعری تألیف کرد.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی ۶۵-۶۶؛ الذریعه، ۵۷۳/۹؛ روز روشن، ۴۵۴؛ شام غریبان، ۱۵۶-۱۵۷؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۴۶-۴۷؛ شمع انجمن، ۲۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۰۷/۱۳؛ کاروان هند، ۶۶۷-۶۶۹؛ محبوب‌الزمن، ۶۱۵-۶۱۶؛ مخزن‌الغرائب ۱۱۳/۳-۱۱۵؛ منتخب‌الاشعار، ۷۲؛ مرآة‌العالم، ۶۰۷، ۶۲۵؛ میخانه، ۲۲۵-۲۲۸؛

برزگر

صابر زواره‌ای، میرصابر ← صابر اصفهانی

صابر شاه‌جهان‌آبادی (sā.ber-e.šah.ja.hān.ā.bā.di)، میرزا قادربخش فرزند میرزا مکرم‌بخت فرزند میرزا خورد فرزند میرزا اعزالدین فرزند معزالدین جهاندارشاه، شاه‌جهانپور / دهلی ۱۲۲۳ ــ بنارس ۱۲۹۹ق، شاهزاده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نبیرهٔ معزالدین جهاندارشاه گورکانی که در ۱۱۲۴ق مدتی کوتاه بر تخت پادشاهی هند نشست، بود. صابر در زادگاهش پرورش یافت و فنون سخنوری را از شاعرانی مانند عبدالرحمان‌خان احسان (ــ ۱۲۶۷ق) و مولوی امام‌بخش صهبایی دهلوی آموخت. در پی شورش مردم هند بر ضد بریتانیا در ۱۲۷۳ق و برکناری بهادرشاه دوم، آخرین پادشاه گورکانی هند، به‌دست انگلیسی‌ها، صابر، ناگزیر دهلی را ترک گفت و به بنارس رفت و در آن‌جا بود تا درگذشت. وی گرچه شاعری اردوسرا بود، ولی به فارسی نیز شعر می‌سرود. دیوان صابر با عنوان ریاض صابر، به‌دستور پسر میرزا قیصر بخت بهادر و به‌کوشش محمدسلطان عاقل دهلوی، به‌چاپ رسیده است. این دیوان مجموعه‌ای از غزلیات، قطعات، رباعیات، قطعات تاریخ، قصیده، مخمسات، واسوخت و مسدس «سراپای معشوق بی‌وفا» است. اثر دیگر صابر، تذکرهٔ گلستان سخن به اردو در شرح حال پانصد و چهل سراینده (۴۸۲ مسلمان، ۵۶ هندو و ۲ مسیحی) است که از آن میان هفده تن فارسی‌گو و اردوسرا، چهل تن تنها فارسی‌گو و بقیه تنها اردوسرا هستند. گلستان سخن در ۱۲۷۰ــ۱۲۷۱ق با راهنمایی‌ها و اصلاحات فراوان صهبایی، استاد صابر، تألیف شده است، چندان که برخی تذکره‌نویسان، مؤلف اصلی آن را صهبایی دانسته‌اند. کتاب دارای مقدمه‌ای مفصل دربارهٔ آغاز آفرینش زبان و علت پیدایش زبان‌های گوناگون، پیدایش زبان اردو و وجوه کاربرد الفاظ فصیح و ترک کلمات غیرفصیح، شعر و موجز اشعار و عروض و قافیه، و سرانجام اقسام نظم و قوالب شعری است، و پس از آن تراجم شعرا، به‌ترتیب حروف الفبا، از آزرده (مولوی مفتی محمد صدرالدین) دهلوی تا یمین (احمدعلی‌خان) دهلوی آمده است. گلستان سخن، در ۱۲۷۱ــ۱۲۷۲ق در دهلی، در ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۲م در لکنو، و در ۱۹۶۶م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۴۰۷-۴۳۲؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۷۷؛ سخن شعرا، ۲۷۱-۲۷۲؛ طبقات شعرای هند، ۴۱۷؛ گلستان سخن؛ نگارستان سخن، ۵۲.

برزگر

صابر شیرازی، حاجی ملاعرب ← عرب شیرازی

صاحب اصفهانی (sā.heb-e.es.fa.hā.ni)، حکیم محمدکاظم،

مخاطب به مسیح‌البیان، ــ ۱۰۷۹ق، پزشک و شاعر ایرانی. از صاحب‌منصبان دربار گورکانیان هند و از نوکران قدیمی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود و منصب پانصدی داشت. محمدافضل سرخوش که وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد که صاحب «اکثر شعر به طرز مولوی روم می‌گفت و دیوانی ضخیم پر از رطب‌ویابس ترتیب داده، بر پشت سرورق، تصویر خود منقش کنانیده، صورت و معنی خویش را در عالم جلوه می‌داده. مثنوی‌های متعدد دارد. هر یکی را نام خوشی نهاد: آیینه‌خانه، پری‌خانه، ملاحت احمدی، صباحت یوسفی، و کمال محمدی، و مجموعهٔ کلیات را به انفاس مسیحی موسوم ساخته. بر طبع و استادی خود مغرور بود، از غایت بر خود غلطی، اکثر شعر پوچ و بی‌معنی می‌گفت و از مردم، چشم تحسین داشت.» (کلمات‌الشعرا، ۶۷) امروزه ظاهراً از مثنویات یا دیوان صاحب اثری نمانده است یا نشانی از آن‌ها در دست نیست.

منابع: بهارستان سخن، ۵۳۵-۵۲۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۴-۱۹۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۱۸۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸۱/۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۲۲/۲؛ شمع انجمن، ۲۶۰؛ کاروان هند، ۶۷۲-۶۷۰؛ کلمات‌الشعرا، ۶۸-۶۷،۶۵، ۱۰۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۱۵-۱۱۳/۳؛ مرآة‌العالم، ۶۱۰-۶۰۹؛ منتخب‌الاشعار، ۷۳؛ نتایج‌الافکار، ۴۲۱-۴۱۹؛ همیشه بهار، ۱۴۸.

برزگر

صاحب رامپوری، جورج فانتوم ← فانتوم

صاحب‌رای (sā.heb.rāy)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی منشی محمدخان بهادر غضنفرجنگ بنگش (ــ ۱۱۵۶ق / ۱۷۴۳م)، بنیادگذار خاندان فرمانروای فرخ‌آباد بود. وی نامه‌های محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به امیران برجستهٔ روزگارش در سال‌های ۱۱۴۰ ــ ۱۱۵۶ق را در کتابی به‌نام عزیزالقلوب / خجسته کلام گرد آورد. نسخه‌هایی دست‌نویس از آن به‌شماره‌های 3885 در کتابخانهٔ دیوان هند و or.1719 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع:
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/986; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 531; *Maghals in India*, 427.

فتح‌نیا طبری

صاحب عالم بلگرامی (sā.heb.ā.lam-e.bel.ge.rā.mi) / مارهروی، سید صاحب عالم حسینی واسطی، ۱۲۱۱ ــ ۱۲۸۸ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی در دست نیست که خاندانش از عرفای مشهور و از سادات مارهره بودند و صاحب از دوستان و شاگردان غالب بود. آگاهی از آثار به‌جا مانده از صاحب چندان بیش‌تر از آگاهی دربارهٔ زندگانی‌اش نیست. از آثارش: ۱ــ مثنوی صاحب عالم که داستانی عشقی است؛ ۲ــ نامه‌ها؛ ۳ــ تحفة‌المورخین. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نیز نام یکی دیگر از آثار صاحب عالم برده شده است: تحقیق‌اللغات و تصحیح‌الکلمات فی اسماء اجداد سیدالکائنات، در درست‌نویسی و درست‌خوانی نام‌های نیاکان پیامبر(ص). آغاز رسالهٔ او چنین است: «... اما بعد، این رساله‌ای است در تصحیح و تنقیح اسامی آبای نامی و اجداد جناب.» نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ بلگرامی کراچی نگه‌داری می‌شود. نمونه‌ای از اشعار او است: «همین بس وصف جامع در حد او / که باشد خاک دهلی مولد او ــ اگر پرسی ز عمرش ای سخن سنج / فزون از بیست باشد چار یا پنج.»

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۳۰/۱۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۹۹.

شریفی

صادق اردوبادی (sa.deq-e.or.du.bā.di)، میرزا صادق، ــ ۹۹۷ق، شاعر ایرانی. وی برادرزادهٔ کافی اردوبادی (ــ ۹۶۹ق) منشی‌الممالک تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) بود. میرزا صادق چندی در مشهد به‌سر برد و چون به سببی سادات رضوی را هجو کرد، از آن‌جا بیرونش کردند. ناچار راهی هند شد و به دکن رفت. در ۹۷۰ق در احمدنگر به سلسلهٔ نظام‌شاهیان پیوست و در دستگاه مرتضی نظام‌شاه (۹۷۲ــ۹۹۶ق) منصب و جاگیر یافت. پس از درگیری که بر سر جانشینی مرتضی نظام‌شاه رخ داد، پسرش میران حسین، به‌دست یکی از امرای پدرش به نام حسین سبزواری، مخاطب به میرزاخان، که موافق به سلطنت رسیدن اسماعیل بن برهان نظام‌شاه بود، کشته شد. در آن‌هنگام هوداران میران حسین، از دکنیان و حبشیان به سرکردگی جمال‌خان که می‌پنداشتند این قتل با همفکری میرزاخان و

غریبانی (از اعیان و افاضل) که در قصر بودند، رخ داده، به‌قصر حمله برده، به کشتار غریبان پرداختند. یکی از این غریبان، میرزاصادق اردوبادی بود. وی رباعیاتی در جواب رباعیات جلال‌الدین دوانی و عبدالرحمان جامی سروده و شرحی نیز به نظم و نثر بر آن‌ها نوشته است. کتابی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی با نام ترسل در دستور نامه‌نگاری، از میرزا صادق منشی اردوبادی معرفی شده که گویا همین صادق اردوبادی باشد. وی در هجو نیز دست قوی داشت. ظهوری ترشیزی اشعاری در سوک وی سروده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۷/۲؛ تاریخ فوشته، ۱۴۹/۲؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۱۱-۲۱۲؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۳۹-۴۱؛ شام غریبان، ۱۵۱؛ صبح گلشن، ۲۴۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۸؛ شمارهٔ ۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۹۰/۳؛ کاروان هند، ۶۷۲/۱-۶۷۵؛ مجمع‌الخواص، ۹۰؛ مطلع انوار، ۳۱۱-۳۱۲؛ هفت اقلیم، ۲۶۲/۳-۲۶۳.

حجتی

صادق اصفهانی (sā.deq-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمد صادق، معروف به صادق مینا، فرزند محمد صالح، سورت ۳ شعبان ۱۰۱۸ — ۱۹ ربیع‌الاول ۱۰۶۲ق، سپاهی، تاریخ‌نگار، ریاضی‌دان و شاعر ایرانی. پدرش که از مردم اصفهان بود به هندکوچید وبه خدمت عبدالرحیم‌خان خانان، استاندار گجرات درآمد. در جونپور و پتنا در خدمت استادانی چون شاه محمد جونپوری، عبدالشکور بهاری، شیخ محمد حسین کشمیری و شیخ محمد یزدی درس خواند. در ۱۰۳۵ق در رکاب شاهزاده پرویز، پسر جهانگیر گورکانی، رهسپار دکن شد. در ۱۰۳۶ق که شاهزاده پرویز درگذشت با سمت وقایع‌نویس به خدمت شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده) درآمد. در ۱۰۳۷ق که شاهزاده خرم به تخت برآمد دهی را در نزدیکی جهانگیرنگر (داکای کنونی) به تیول او داد. میرزا صادق در همان زمان زیر فرماندهی قاسم خان، داماد جهانگیر، که استانداری بنگال را داشت در پاره‌ای جنگ‌ها شرکت داشت ودر دورهٔ سرکشی قاسم‌خان از سردارانی بود که با وی جنگید و یک‌چند نیز گرفتار بند و زندان گردید. وی بقیهٔ زندگی‌اش را در خدمت حکومت ایالاتی بنگال در آسایش گذراند. به گفتهٔ نصرآبادی که نوهٔ میرزا صادق بود، وی هنگامی که اسب می‌تاخت از زین به زمین افتاد و یک چشم خود را از دست داد و چون چشمی از مینا ساخته به جای آن گذاشته بود به صادق مینا آوازه یافت. از آثارش: رزمنامه‌ای که در شرح جنگ‌های خود ساخته است؛ دیوان شعر که تاکنون به دست نیامده است یک مثنوی در بحر هزج مسدس محذوف؛ شاهد صادق*؛ صبح صادق *؛ الشمس‌البازغه در حکمت؛ القلائد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۱۳/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۸/۲، ۶۲۱، ۶۸۳-۶۸۴، ۸۸۳؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۳-۲۲۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۴-۴۵۲؛ روز روشن، ۴۵۹-۴۶۰؛ ریحانة‌الادب، زیر«مینا»؛ طبقات اعلام‌الشیعه، القرن‌الحادی عشر، ۲۷۵؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۹۴/۲-۶۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹، ۶۳۲-۶۳۳؛ مآثر رحیمی، ۱۶۴۳/۳-۱۶۴۷؛ مرآت‌العلوم، ۱۳۲/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۶/۵-۱۷۷؛ «شاهدصادق»، یادگار، سال ۳، شمارهٔ ۴، صص ۱۹-۳۶؛ سید حیدر شهریار نقوی، «میرزا محمد صادق مینا اصفهانی»، ارمغان، سال پنجاه و چهارم، دورهٔ ۴۱، شمارهٔ ۹، ص ۶۴۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1216-1217; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/52; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 653; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 412; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/816.

دانشنامه

صادق‌الاخبار (sā.de.qol.ax.bār)، هفته‌نامه‌ای فارسی که شرکت هند شرقی انگلیس در ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م در دهلی (پایتخت گورکانیان هند) منتشر کرد. صادق‌الاخبار دومین هفته‌نامهٔ فارسی است که تا ۱۸۴۶م، یعنی نزدیک به سه سال، همزمان با سراج‌الاخبار* منتشر شد و در آن سال به اردو تغییر زبان داد. گمان می‌رود این تغییر زبان، به درخواست خوانندگانش انجام گرفته باشد. در ستونی از این هفته‌نامه، «اخبار دربار معلّی» گنجانده می‌شد. سپس صحبت‌ها و فعالیت‌های افسران شرکت هند شرقی انگلیس و پس از آن اخبار ایالات و استان‌های مختلف هند چاپ می‌شد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۰/۳-۶۲۱؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۴/۱؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۸۰، صحافت پاکستان و هند مین، ۹۸-۹۹.

مرتضوی

صادق بهکری **(sā.deq-e.bah.ka.ri)**، سید آقا صادق حسین نقوی، معروف به آقاصادق، فرزند سید خیرعلی‌شاه نقوی بهکری فرزند سید احمدعلی‌شاه، دیرهٔ سیدان از نواحی کپورتهله در پنجاب شرقی (هند) ۱۹۰۹ ـ ۱۹۷۷م، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. پدر و نیای وی که از بزرگان روزگار خود بودند به‌زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرودند و در خوش‌نویسی و نقاشی ماهر بودند. نیای بزرگ صادق، سید محمد مکی از ایران به سند کوچید و یکی از فرزندان وی سید محمود بهاکری از بهکر سند به لاهور کوچید و فرزندانش در لودهیانه، جالندهر، فیروزپور، گور داسپور، امرتسر و کپورتهله نشیمن گزیدند. آقاصادق نزد پدر و استادان دیگر، علوم قرآنی، حدیث، صرف و نحو عربی، فقه، عروض، بدیع، قافیه، تاریخ ادبیات، زبان‌های فارسی و اردو، فلسفه و منطق آموخت. در ۱۹۲۵م از دبیرستان سلطانپور لودهی دیپلم گرفت و پس از آن در ادارهٔ آبیاری به کار سرگرم شد. همزمان با کار، از دانشگاه پنجاب گواهی‌نامهٔ ادیب فاضل و منشی فاضل و فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۹م به کارهای معلمی، دبیری، کارمندی، دانشیاری و استادی سرگرم بود. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱م ریاست دانشکده‌های دولتی کویته، گوجره، مستونگ، کلات، لورالایی، مظفرگره و سیاهوال در استان بلوچستان پنجاب را به عهده داشت. سپس بازنشسته شد. به‌سبب ذوق ادبی و مهارت در شعر وی را شاعر و ادیب عظیم عصر حاضر لقب دادند. به سعید نفیسی و اقبال علاقهٔ فراوان داشت و از اقبال‌شناسان روزگار خود بود. به‌زبان‌های فارسی و اردو شعر سروده و در اشعار فارسی از سبک پاکستانی پیروی کرده است. وی بنیادگذار سبک جدید شعر فارسی در بلوچستان است. در اشعارش تمام قالب‌های شعر را آزموده است. مجموعه‌ای از سروده‌هایش به نام صبح صادق به‌چاپ رسیده است. طنز، مزاح و افکار ملی و میهنی درون‌مایهٔ سروده‌های آقاصادق است. از دیگر آثارش: شاخ طوبی که مجموعهٔ اشعار فارسی او است. افراسیاب نوایی، مقدمه‌ای به‌فارسی با نام تعارف و نیک‌محمد عاطفی دیباچه‌ای در شرح احوال صادق بر آن نوشته‌اند. پس از آن، مؤلف به شرح احوال خود و معرفی شاخ طوبی پرداخته است. در این مجموعه اشعاری به تصرف و پیروی از گلستان سعدی آمده است. دو قصیدهٔ شاخ طوبی دربارهٔ سعید نفیسی است (کویته، ۱۳۳۷ش)؛ آهنگ شیراز به‌فارسی که تذکره‌ای در شرح احوال و نمونهٔ آثار چند شاعر فارسی‌گوی برجستهٔ پاکستان است. یک مقالهٔ این تذکره دربارهٔ سعید نفیسی است (مولتان، ۱۳۵۰ش). کتابی به‌نام آیینه در شرح احوال و نمونهٔ آثار آقاصادق نوشته شده که عبدالمجید سالک دیباچه‌ای به اردو بر آن نوشته و سپس به معرفی موضوعی تمام آثار صادق پرداخته است. در چاپ و تدوین آیینه شصت و یک تن همکاری داشتند. از بیست و سه تألیف آقاصادق، آهنگ شیراز و شاخ طوبی به‌فارسی و بقیه به‌اردو است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۶۹-۷۴؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان. ۴۷۴-۴۸۰؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۸۶/۱-۳۹۲، ۱۳۲/۲؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگوئی درکلات و کوئته»، رشید نثار، «پرفسور آقاصادق مرحوم»، دانش، شمارهٔ ۳۷، بهار ۱۳۷۳ش، صص۱۵۵-۱۶۹؛ هلال، تیر ۱۳۴۳ش، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ مسلسل ۴۷، ص۵۴.

رسولی

صادق تویسرکانی **(sā.deq-e.toy.ser.kā.ni)**، مولانا محمدصادق، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم تویسرکان و خواهرزادهٔ میرزا محمد واقعه‌نویس بود. نصرآبادی می‌نویسد صادق «مدتی در اصفهان به تحصیل مشغول بود، روزگار با او سازگاری ننموده، روانهٔ هند شد. ملازمت پادشاه [عالمگیر یکم ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق] اختیار کرده، چنین مسموع شد که هر ماه مبلغی به او می‌دهند و به تحصیل مشغول است.» مؤلف کاروان هند به نقل از نسخهٔ خطی سفینهٔ خوشگو می‌نویسد که صادق «با دانشمندخان [ملا شفیعای یزدی] نقش صحبتش درست نشست،... ساقی‌نامهٔ خوب فکر کرده، اما به‌نظر نیامده» است. از سروده‌های صادق ابیاتی چند در تذکره به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «مگر ز ضبط نگه یار غافل افتادست؟ ـ که ناز بر سر هم نیم بسمل افتادست.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۷۸/۱-۲۷۹؛ الذریعه، ۵۷۸/۹؛ روز روشن، ۴۵۷؛ شمع انجمن، ۲۶۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۸، شمارهٔ ۶۶؛ کاروان هند، ۶۷۵/۱-۶۷۶.

جهان‌تاب

صادق‌خان یزدی (sā.deq.xān-e.yaz.di)، محمدصادق، سدهٔ یازدهم هجری، تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه‌قاره. در خانواده‌ای محتشم در دربار گورکانیان که اصلشان از یزد ایران بود زاده شد. بیشتر اعضای خانوادهٔ او، مانند عمش اسحاق‌بیگ میرسامان، مخاطب به حقیقت‌خان (ـ ۱۰۷۴ق)، امیرخان میرتوزوک و باقی‌خان استاندار آگره از امرای برجستهٔ دستگاه شاه‌جهان گورکانی به‌شمار می‌آمدند. محمدصادق در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) در ۱۰۲۲ق در هنگام لشکرکشی شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده) بر ضد رانا راجه میوار به‌عنوان وقایع‌نویس در خدمت شاهزاده خرم بود. پس از جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) به‌مقام بخشی (کارپرداز سپاه) رسید و پس از چندی اتالیق یا معلم شاهزاده شجاع، پسر شاه‌جهان، شد و وی را در لشکرکشی به خاندیش و مالوه و بدخشان همراهی کرد. در ۱۰۵۷ق به‌منصب شش‌هزاری سوار و مقام داروغهٔ غسلخانه یا حجابت دربار خاص شاه‌جهان، منصوب شد و از آن‌پس تا برکناری شاه‌جهان از پادشاهی در همه‌جا همراه پادشاه گورکانی بود. حتی وقتی که در نبرد میان پسران شاه‌جهان بر سر جانشینی او، داراشکوه، که از حمایت شاه‌جهان برخوردار بود، از اورنگ‌زیب شکست خورد صادق‌خان باز شاه‌جهان را ترک نگفت و چون اورنگ‌زیب بر تخت پادشاهی نشست (۱۰۶۸ق) از کارهای دولتی کناره گرفت و به نوشتن تواریخ شاه‌جهانی / تاریخ شاه‌جهانی / شاه‌جهان‌نامه پرداخت. تواریخ شاه‌جهانی که نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.174) و کتابخانهٔ رامپور نگه‌داری می‌شود تاریخ دورهٔ شاه‌جهان گورکانی از جلوس (۱۰۳۷ق) تا خانه‌بند شدن او به دست اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ق) است و چون صادق‌خان پیوند نزدیکی با شاه‌جهان داشته و در بزم و رزم همراه او بوده است از منابع بسیار موثق و معتبر این دوره به‌شمار می‌آید. نثر کتاب ساده و روان و بدون هیچ‌گونه تکلفات و تصنعات منشیانه است. همچنین تواریخ شاه‌جهانی نخستین تاریخی است که دورهٔ کامل تاریخ سی‌ویک سالهٔ شاه‌جهان، به‌ویژه یک سال پایانی پادشاهی وی، یعنی از بیماری تا برکناری‌اش، را دربردارد و منبع اصلی خافی‌خان در منتخب‌اللباب در گزارش دورهٔ شاه‌جهان است. از زندگی صادق‌خان پس از نوشتن تواریخ شاه‌جهانی هیچ آگاهی در دست نیست.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۵۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۵۲۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۲-۴۲۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱/۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۴۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۴۹، ۱۱۶۰، ۱۱۸۶؛ مرآة‌العالم، ۳۱۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/262-263, 311; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 527; *History of History-Writing in Medieval India*, 41; *Mughals in India*, 424; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/577.

برزگر

صادق دهلوی، محمدصادق ← محمدصادق دهلوی

صادق‌علی‌خان دهلوی (sā.deq.a.li.xān-e.deh.la.vi)، محمدصادق‌علی‌خان، فرزند حکیم محمدشریف‌خان فرزند اکمل فرزند واصل، ـ ۱۲۶۴ق، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دهلی زاده شد و در همان‌جا برآمد. همچون پدرش در پزشکی نامی بلند یافت و همهٔ عمرش را به کار پزشکی گذراند و آثاری در پزشکی از خود به‌جا نهاده است. پسرش غلام‌محمدخان نیز پزشکی نام‌دار بوده است. از آثارش: ۱ــ زاد غریب (کانپور، ۱۸۷۴م) که در ۱۱۲۴ق به نام محمدجلال‌الدین اکبر گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) نوشته شده و مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است: رفیق یکم در تدبیر مسافران بری، رفیق دوم در تدبیر مسافران بحری در دو زورق (۱ــ علاجی که مخصوص ایشان است، غذا و دارو و ۲ــ زهرهای حیوانی مخصوص دریا). مقام نیز در دو ساحل (۱ــ در ذکر قدر شربت فادزهرها و ۲ــ زهرهای حیوانی مخصوص دریا) است؛ ۲ــ مخازن‌التعلیم (دهلی، ۱۳۲۳ق و کانپور، ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۲م) که در کلیات پزشکی و منافع ادویهٔ مفرده و مرکبه است و صادق‌علی‌خان در حیاتش مطالب آن را فراهم آورد، ولی موفق به تدوین و به انجام رسانیدن آن نگردید و پس از مرگ وی پسرش غلام‌مرتضی آن را مرتب ساخت و در ۱۲۷۹ق به انجام رسانید و مخازن‌التعلیم نام نهاد. این اثر در چهار منزل (۱ــ در قواعد علمی و عملی، ۲ــ ادویه و اغذیهٔ مفرده، ۳ــ در معالجات امراض و ۴ــ در ادویهٔ مرکّبه) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۴۵، ۶۵۰؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۵۰،

۱۶۰؛ الذریعه، ۱۶۵/۲۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۳۸/۲؛ ۴۶۳۳/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۲۴، ۴۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۸/۱ـ۵۰۹، ۵۹۳، ۷۳۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۲/۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 524.

برزگر

صادق مولتانی (sā.deq-e.mul.tā.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی شاعر دربار شاهزاده تیمورشاه (۱۱۸۷ ــ ۱۲۰۷ق) پسر احمدشاه درّانی ابدالی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۷ق) بود. صادق در ۱۱۸۶ق / ۱۷۷۲م به فرمان شاهزاده غلام‌علی یک مثنوی دربارهٔ میرزا و صاحبا به نام شوق‌نامه نوشت و در آن تیمورشاه و مظفرخان را که از ۱۱۹۴ق صوبه‌دار مولتان بود ستوده است. صادق، عبدالقادر گیلانی را محترم می‌شمرد و به نیاکان و جانشینان او ارادت فراوان می‌ورزید. وی این مثنوی را با سورهٔ فاتحةالکتاب، مناجات و منقبت و مدح پیامبر و ائمهٔ اثنی‌عشر و خلفای راشدین آغاز کرده، پس از آن به مدح پیر و مرشد و پادشاه وقت تیمورشاه پرداخته و در پی آن، گفتاری در تألیف مثنوی و خاندان میرزا و صاحبا آورده و سرانجام به اصل داستان پرداخته است. در این داستان پاره‌ای حکایات را به تمثیل بیان کرده و در ضمن آن‌ها نیز از بعضی مقامات یاد کرده است. این کتاب در دستور زبان و اصول قافیه دارای معایبی است . چندان روان و سلیس نیست. نسخهٔ دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ 811pi / VI170، در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۶/۳ـ۲۳۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۲۰۳ـ۲۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۶/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۷/۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 527; *Mughals in India*, 425.

فتح‌نیا طبری

صادقی دهلوی (sā.de.qi-ye.deh.la.vi)، سید جعفر فرزند میرمحمد نوربخش، ــ ۱۱۹۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که از مردم دهلی بود و مذهب شیعه می‌ورزید. صادقی طبع شعر داشته و کتابی به نام بهارستان جعفری نوشته است.

منابع: ریحانة‌الادب، ۴۰۵/۳؛ صبح گلشن، ۲۴۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۹، شمارهٔ ۷۳؛ لغت‌نامه، زیر «صادقی»؛ مکارم‌الآثار، ۴۹/۱.

دانشنامه

صادقی نصرآبادی، محمدصادق مینا ← صادق اصفهانی، میرزا صادق

صادقی هروی (sā.de.qi-ye.ha.ra.vi) / هراتی / قندهاری، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که در قندهار زاده شد، در هرات نشو و نما یافت، به هند کوچید و در شمار مداحان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) درآمد. بدایونی درگذشت صادقی را گزارش کرده، اما در گزارش او سال و جای درگذشت صادقی روشن نمی‌شود. نمونه‌هایی از اشعار او است: «مرا از بس که از تیغ تو در تن چاک می‌افتد ــ به هر پهلو که می‌افتم دلم بر خاک می‌افتد.» □ «خیالی از تنم باقی است و آن هم ــ چو نیکو بنگری جز پیرهن نیست.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۷/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۵۸۲/۹؛ شام غریبان، ۱۵۰؛ صبح گلشن، ۲۴۲؛ لغت‌نامه، ۶۴/۳۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۲/۳؛ منتخب‌الاشعار، ۷۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۵۹/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۶.

شریفی

صارم اورنگ‌آبادی (sā.rem-e.aw.rang.ā.bā.di)، صمصام‌الملک عبدالحی، فرزند میرعبدالرزاق، اورنگ‌آباد ۱۱۴۲ـ۱۱۹۶ق، شاعر و تذکره‌نویس شبه‌قاره. در دامان پدر پرورش یافت و در محضر استاد غلام‌علی بن نوح حسینی واصفی بلگرامی به کسب علم پرداخت. فنون ادبی و عربی و حکمت نظری را نزد استادان فن فراگرفت. در ۱۱۶۲ق به منصب خطاب‌خانی اعتبار یافت و یک‌چند به دیوانی صوبهٔ برار، مأمور گردید. چندی نیز به حکومت اورنگ‌آباد گمارده شد. پس از کشته‌شدن پدر در ۱۱۷۰ق از قدرت برکنارش کردند و در ۱۱۷۱ق به زندانش افکندند. اما دوباره عزت یافت و صمصام‌الملک / صمصام‌الدوله لقب گرفت. چون درگذشت پیکرش را در حیدرآباد به‌خاک سپردند. گویند نخست وفا، تخلص می‌کرد. دیوانی از وی برجای نمانده است. سبب شهرت وی تکمیل و تصحیح نوشته‌های پدرش، از آن‌جمله مآثرالامرا در احوال

پادشاهان تیموری است. عبدالحی به‌وصیت پدر به تکمیل تراجم کتاب پرداخت و شمار زندگینامه‌های آن‌را به هفت‌صد و سی تن رساند و بخش قاف را به تذکره افزود. در نگارش آن از نثر ابوالفضل علامی پیروی کرد و این مهم را در ۱۱۹۴ق به‌پایان رساند. عبدالحی پس از درگذشت پدر به تکمیل تذکرهٔ بهارستان سخن نیز پرداخت؛ بدین‌ترتیب که شرح حال برخی از شعرا را بر طبقات پنج‌گانهٔ کتاب افزود. وی همچنین بر بخش آخر نیز هفت شرح حال افزود و کار تدوین و تکمیل بهارستان سخن را در ۱۱۹۲ق به‌پایان رساند.

منابع: بهارستان سخن، مقدمه؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۸/۱؛ ۷۴۴/۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۸-۳۹۹؛ خزانهٔ عامره، ۲۹۶-۲۹۷؛ الذریعه، ۵۸۲/۹-۵۸۳، ۱۲۷۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۲؛ شمع انجمن، ۲۵۹-۲۶۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۰، شمارهٔ ۱۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۰/۱۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۴/۶-۱۴۵؛ نتایج‌الافکار، ۴۲۸-۴۲۹؛

Iranica, 1-2/116.

آتشین

صاعدی شیرازی ← نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی

صافی دهلوی (sā.fi-ye.deh.la.vi) / لاهوری، ابوالقاسم‌خان فرزند ابوالبرکات‌خان، ز۱۱۶۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش، ابوالبرکات‌خان، متخلص به صوفی، صوبه‌دار کشمیر بود. صافی به روزگار جهان‌خان، وزیر احمدشاه ابدالی، به لاهور رفت و چنان‌که عبدالحکیم حاکم می‌نویسد: «در لاهور... چند دفعه نزد فقیر آمد و یک‌بار هم من به خانه‌اش رفتم.» صافی پس از فوت پدرش به کشمیر بازگشت و در ۱۱۶۵ق آن‌جا را به تصرف خود درآورد. در این روزها کشمیر از دولت دهلی جدا شده بود و داعیهٔ استقلال داشت. در همان سال استیلای صافی بر کشمیر، احمدشاه ابدالی (۱۱۶۰ـ ۱۱۸۶ق) که به لاهور رسیده بود، عبدالله‌خان اشیک‌آغاسی را رهسپار تسخیر کشمیر کرد و ابوالقاسم‌خان شکست خورد و گرفتار شد. عبدالله خان او را به حضور احمدشاه فرستاد. در کابل، ابوالقاسم‌خان، که به حسن سیرت آراسته بود، در نظر احمدشاه مقبول افتاد و همان‌جا ماند و باقی زندگانی‌اش را در آن دیار به سر آورد. عبدالحکیم‌خان او را جوانی «شایسته، متواضع، خلیق و مستعد» می‌خواند و بیتی را که از او به یاد داشته نقل می‌کند: «سخن از زلف دلدار است امشب ــ بیا مطرب شب تار است امشب».

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۱۷/۲-۵۱۸؛ تذکرهٔ مردم دیده، ۱۶۸-۱۶۹؛ روز روشن، ۳۷۷.

شریفی

صافی راجگیری (sā.fi-ye.rā.ji.ga.ri)، میرمظهرعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. صافی از سادات جگیر بهار بود. برای تحصیل علم به سندیله رفت و در خدمت مولوی حیدرعلی سندیلی به تحصیل پرداخت. بعد از فراغت از تحصیل، در پی یک تحول روحی، به سید علاءالدین سندیلی دست ارادت داد و از تعلقات دنیوی دست شست و گوشه گرفت. صاحب مخزن‌الغرائب، که خود را از دوستان او معرفی می‌کند، در بیان چگونگی به‌دست آوردن شعرهای او برای نقل در تذکره‌اش می‌نویسد: «چون صافی از ایام صبی شوق به شعر داشت، بارها به ملازمان سید تکلیف می‌داد و درخواست اشعار می‌کرد، چنان‌چه چند غزل به التماس بنده انتظام دادند.» گویا صافی در شعر از میرزا محمد فاخر مکین اصلاح سخن می‌گرفت. در تذکره‌ها از او با القاب فرهیخته و دانش‌اندوخته یاد شده است. به نوشتهٔ سفینهٔ هندی صافی چندی به سیاحت پرداخت و به لکنو آمده و باز به بنگاله رفته است. احمدعلی‌خان در تذکره‌اش نمونه‌هایی چند از اشعار او نقل کرده است. مضمون تقریباً تمامی این اشعار عشق حقیقی است. شعر صافی ساده و روان، اما در عین حال، پرخون است. نمونه‌ای از شعرهای او است: «چون شانه با هزار زبان بی‌زبان شدم ــ تا آشنای زلف سیاه بتان شدم / فطرت بسان صوفی مخمور جام عشق ــ لاغر شدم، ضعیف شدم، ناتوان شدم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۴-۱۶۵؛ روز روشن، ۳۷۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۳-۱۲۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۷۷، شمارهٔ ۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۵/۳-۲۰۸؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/217.

شریفی

صالح آزادانی اصفهانی (sā.leh-e.ā.zā.dā.ni-ye.es.fa.hā.ni)، میرزا محمدصالح‌بیگ (همّتی)، ــ ۱۰۴۳ق، دیوانی و شاعر ایرانی. از بزرگ‌زادگان روستای آزادان / اردوان اصفهان بود و «آبا و اجدادش نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب، بزرگ و کلانتر آن‌جا

بوده‌اند و در دارالسلطنهٔ اصفهان نیز ایشان را از جملهٔ اکابر و اعیان می‌شمرده‌اند و قدرت و منزلت تمام داشته‌اند و از دیوان پادشاهان ایران و حکام آن دارالسلطنه به مناصب عالی سرافراز بوده‌اند.» (مآثر رحیمی، ۳/۱۶۴۳ــ۱۶۴۴) میرزا صالح‌بیگ در علم سیاق و حساب و انشا استادی داشت و خط شکسته را نیکو می‌نوشت. وی در جوانی در اصفهان در خدمت دستگاه صفوی به سر می‌برد و «مهمات کلی از جانب پادشاه [شاه‌عباس یکم صفوی] و حکام به او مرجوع بوده، بر وجه احسن و اتم به فیصل می‌رسانیده، اوقات شریفش... از حاصل املاک و مستغلات موروثی و مکتسبی و منافع املاک و حاصل باغات و منصب و مهم به عیش و فراغت می‌گذشت.» (مآثر رحیمی، ۳/۱۶۶۴)، تا آنکه «به‌سبب ناسازی روزگار به هندوستان» رفت. (تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۲). وی، گویا در اواخر روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) یا اوایل دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق)، به‌هند کوچید و از همان آغاز به خدمت عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) پیوست و در درگاهش به سرعت ترقی کرد و خان‌خانان «مهمات و معاملات جزء و کل و داد و ستد بندر سورت گجرات» را که در جاگیرش بود به میرزا صالح واگذارد و او را «دیوانِ بالاستقلال آن بندر نمود» و میرزا صالح مدتی دراز در این شغل باقی ماند. پس از آنکه جهانگیر، خان‌خانان را به دربار فرا خواند، میرزاصالح به احمدآباد گجرات رفت (۱۰۲۱ق) و در آن‌جا منصب‌دار گردید و در شمار ملازمان شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده) در آمد (۱۰۲۲ق) و شاهزاده او را به دیوانیِ اجین مالوه فرستاد. میرزا محمدصالح، به‌نوشتهٔ باقی نهاوندی، دیوانِ اجین بود و در ۱۰۲۵ق بار دیگر، این بار از طرف شاهزاده خرم، به دیوانی بندر سورت منصوب شد. (مآثر رحیمی، ۳/۱۶۴۶)، اما محمدصادق مینا، پسر میرزا محمدصالح و مؤلف صبح صادق، می‌گوید که پدرش در ۱۰۲۳ق، «که بندر سورت از جانب جهانگیر پادشاه، به اقطاع صاحبقرانی [یعنی شاه‌جهان] مقرر شد وزارت [یا همان دیوانی] آن دیار یافت و دو سال به آن شغل اشتغال داشت.» در اواخر عمر گویا در بنگاله به‌سر می‌برد و، به‌گفتهٔ پسرش محمدصادق مینا، در دورهٔ حکومت اعظم‌خان میر محمد باقر ساوجی بر بنگاله (سال پنجم تا سال هشتم پادشاهی شاه‌جهان) در ۱۰۴۳ق درگذشت. میرزا محمدصالح، پیش از رفتن به هند، زن داشت و دارای یک پسر به نام محمدتقی بود که پدر محمدطاهر نصرآبادی، مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی، است. وی در هند بار دیگر زن گرفت و صاحب سه پسر دیگر به نام‌های محمدصادق مینا، (که در ۱۰۱۸ق در بندر سورت به دنیا آمد)، محمدسعید و محمدجعفر شد. میرزا صالح، گذشته از حساب و سیاق و انشا، گه‌گاه به شعر و شاعری هم می‌پرداخت و به نوشتهٔ دوست بسیار نزدیکش تقی اوحدی، «در عراق [ایران] بیشتر و بهتر بر سر مشق سخن بود، چه قصاید خوب گفته بود، به اقسام سخن قدرت دارد، [در هندوستان] غایتش از بی‌دماغی‌ها و شغل مهمّات به آن نمی‌پردازد و با وجود آنکه ارتکاب سخن کمتر می‌نماید، اقلاً اشعارش سه‌هزار بیت خواهد بود.» (عرفات‌العاشقین) چون عرفات در حدود ۱۰۲۲ــ۱۰۲۴ق نوشته شده است مجموعهٔ اشعار صالح بی‌گمان در هنگام مرگ وی بسیار بیش از سه‌هزار بیت بوده است، اما ظاهراً از آن همه اشعار، به‌جز آنچه در تذکره‌ها و تواریخ باقی مانده، چیز دیگری به‌جا نمانده است.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۲؛ شام غریبان، ۱۵۳؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۴۷؛ صبح صادق، ۷۵ـ۷۶؛ کاروان هند، ۶۷۸ـ۶۸۱؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۶۴۳ـ۱۶۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۲۱۲.

برزگر

صالح اردوانی، میرزا محمدصالح ← **صالح آزادانی اصفهانی**

صالح بروجردی (sā.leh-e.bo.ru.jer.di)، میرزا صالح، ز۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از سادات بروجرد بود. مدتی وزارت (= حکومت) بروجرد را بر عهده داشت. پس از برکناری از این مقام به سفر حج رفت. در راه بازگشت از مکه، «به‌سبب قابلیت، حسین پاشا [حاکم بصره] او را در بصره نگاه داشت». همراه حسین پاشا، که در ۱۰۷۷ق از حکومت برکنار شد و به ایران گریخت، به‌هند رفت. در ۱۰۸۳ق در خدمت اورنگ‌زیب گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق)، به‌سر می‌برد و منصب پانصدی داشت.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۱۱ـ۱۱۲؛ شام غریبان، ۱۵۵؛ کاروان هند، ۶۸۱.

برزگر

صالح تبریزی (sā.leh-e.tab.ri.zi)، شیخ صالح، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. نیاکانش از مشایخ تبریز بوده‌اند. شیخ صالح در تبریز به دنیا آمد، ولی در قزوین بزرگ شد. اکثر شهرهای عثمانی را گردید و با سخنوران آن شهرها به همنشینی

و گفت‌وگو پرداخت. آن‌گاه برای گزاردن حج به حجاز سفر کرد. پس از گزاردن حج به هند رفت و مدتی در دکن در ملازمت خواجه‌بیگ میرزای صفوی به‌سر برد. پس از درگذشت خواجه‌بیگ (۱۰۲۷ق)، دیگر نوکری کسی را اختیار نکرد و به تجارت و بازرگانی روی آورد و در سلک تاجران «تمام هند و سند و دیار بنگ را در زیر قدم آورد.» فخرالزمانی قزوینی که صالح را در عظیم‌آباد/پتنا دیدارکرده و او را بسیار خوش‌صحبت و شیرین‌سخن یافته بود درباره‌اش می‌گوید که صالح «جوانی است به انواع فضایل انسانی آراسته، و سخن‌سنجی است به اصناف فنون، نکته‌دانی پیراسته، علم فقه را به‌غایت خوب می‌داند، و لیکن از عمل آن بی‌نهایت بی‌خبر است. مدام اوقات حیاتش به می کشیدن و نغمه شنیدن می‌گذرد، و نغمه را چون شعر، نیکو می‌فهمد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۳۵۱/۲؛ روز روشن، ۴۶۲؛ سخنوران آذربایجان، ۴۶۱؛ کاروان هند، ۶۸۱-۶۸۲؛ مخزن‌الغرائب، ۶۳/۳-۶۴؛ مفاخر آذربایجان، ۱۴۱۰/۳-۱۴۱۱؛ میخانه، ۸۸۱-۸۸۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 539.

برزگر

صالح تبریزی (sā.leh-e.tab.ri.zi)، محمدصالح‌بیگ پسر میرزا مؤمن، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. برادر میرزا امین ساکت تبریزی است. نخست در مشهد نشیمن داشت و وضعش در آن‌جا روبه‌راه بود، اما به سببی رنجید و به اصفهان رفت و در منزل دایی خود حاج حسین ضرابی که از درویشان بود رحل اقامت افکند. در ۱۰۸۱ق به هند سفرکرد و با برادرش ساکت، که پیش‌تر بدان‌جا رفته بود، دیدار کرد. پس از مدتی با ساکت، هند را به قصد اصفهان ترک گفت، اما در میان راه «کشتی ایشان تباه شده، هفت هشت ماه در دریا سرگردان بود.» از بی‌آبی و کمی آذوقه سختی‌های بسیار کشید و «بعد از آن به دیار فرنگ افتاده، نقل‌های غریب ازو مسموع شد. بعد از آن‌که از مخاطره‌ها نجات یافته به‌سلامت داخل بندرعباس شد... این رباعی را در باب دریا و کشتی گفته: یا رب برهان ز شرّ این عمّانم ــ وز کشتی و ناخدا و ملاحانم / از بس ز دَبوسه خاطرم رنجیده ــ گر حور دهد دو بوسه من نستانم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۵؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲۴۹/۲-۲۵۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۳-۱۳۴؛ سخنوران آذربایجان، ۴۶۰؛ شام غریبان، ۱۵۸؛ کاروان هند، ۶۸۲-۶۸۳؛ مفاخر آذربایجان، ۱۳۷۴/۳-۱۳۷۵.

برزگر

صالح تبریزی (sā.leh-e.tab.ri.zi)، محمدصالح‌بیگ پسر استاد غضنفرعلی تفنگ‌ساز تبریزی، سدهٔ یازدهم هجری، صنعتگر و شاعر ایرانی. پدرش غضنفرعلی، از تفنگ‌سازان برجسته و نام‌دار روزگار خود بود و در خدمت پادشاهان صفوی به سر می‌برد و پس از افتادن آذربایجان و تبریز به دست عثمانیان، به گیلان رفت و به درگاه فرمانروای آن‌جا خان احمدخان گیلانی، که «دربار او را به جهت تربیت و رعایت مردم اهل در ایران، "هندوستان سفید" می‌گفتند» راه یافت و از خان حرمت و نواخت دید. محمدصالح‌بیگ کودکی و ایام جوانی‌اش را همراه پدر خود در خدمت خان‌احمد به سر برد، اما چون خان‌احمد از شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) شکست خورد و گیلان به‌دست صفویان افتاد (۱۰۰۰ق)، غضنفرعلی و پسرش به خدمت پادشاه صفوی پیوستند و در دستگاه او به کار مشغول شدند. پس از مرگ غضنفرعلی، محمدصالح‌بیگ، پیشهٔ پدرش را ادامه داد و همچون وی در تفنگ‌سازی نامی برآورد. سپس به هند کوچید و به خدمت عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) راه یافت و به‌خاطر استادی‌اش در تفنگ‌سازی، که بسیاری تفنگ کار او را بهتر از کار ایران و عثمانی می‌دانستند، به‌زودی درکانون توجه بزرگان هند قرار گرفت و پایش به مجالس آنان باز شد. سپس، به پایمردی عبدالرحیم‌خان، به جرگهٔ ملازمان شاهزاده پرویز، پسر جهانگیر گورکانی، درآمد. در ۱۰۲۴ق در برهانپورِ خاندیس به سر می‌برد و منصبدار شاهزاده پرویز بود. در شعر نیز، به گفتهٔ باقی نهاوندی، فهم درست و سلیقهٔ عالی داشت و همیشه در صحبت اهل فضل و هنر می‌بود و تا آن‌جا که می‌توانست می‌کوشید غزل‌های طرحی را پاسخ گوید.

منابع: تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۳۴۶/۲-۳۴۷؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۱۵؛ الذریعه، ۵۸۷/۹؛ سخنوران آذربایجان، ۴۵۸؛ کاروان هند، ۶۸۳-۶۸۵؛ مآثر رحیمی، ۱۶۸۳/۳-۱۶۸۸؛ میخانه، ۴۵۸.

برزگر

صالح دیوانه (sā.leh-e.di.vā.ne)، غافل / عاقل، سدهٔ دهم / یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها احتمال می‌رود که از مردم کابل بوده است. صالح از شاعران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ

۱۰۱۴ق) بود و از هم‌او لقب غافل / عاقل یافت. پس از چندی از دربار رانده شد و به کابل رفت و دوباره به هند بازگشت. گویند «چند گاهی التزام داشت که تا پنج شش طبق طعام در دریا یا چشمه یا حوضی به نام خضر علیه‌السلام نمی‌فرستاد خود نمی‌خورد و چون به قاسم هندی که شاعر فیلبان پسر است و پاجی طبیعت است، می‌داد، او بیرون می‌آمد و به قلندران و پاجیان می‌گفت که بخورید و چون صالح می‌پرسید که هان خواجه را دیدی آن خیره می‌گفت بلی حضرت خواجه طعام را به شوق تمام تناول فرموده، شما را دعا رسانیدند و خبرهای دروغ می‌بافت و دیوانه باور می‌داشت.» (منتخب‌التواریخ، ۲۶۱/۳-۲۶۲) به نوشتهٔ بدایونی، صالح پس از ورود دوباره به هند «به تولیت مزار فایض‌الانوار سلطان‌المشایخ قدس‌الله روحه منصوب شده و آن‌جا را قبول نکرده رخصت کابل طلبید و رفت.» نمونه‌ای از شعر او است: «چو سودای سر زلفش به پا افکنده زنجیرم ــ در این سودا به غیر از جان‌سپردن نیست تدبیرم.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۷/۱-۵۴۸؛ روز روشن، ۴۶۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۴/۳؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۱/۳-۲۶۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۷.

شریفی

صالح شیرازی (sā.leh-e.ši.rā.zi)، محمدصالح زرکش شیرازی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که از شیراز به اصفهان و از آن‌جا به هندوستان کوچید. به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی «پاره‌ای مقدمات خوانده، در کسب زرکشی هم دستی داشت...» و شاید به‌سبب همین مهارت در زرکشی بود که به صالح زرکش نیز آوازه داشته است. نمونه‌ای از شعر او است: «در آتش عشق او کبابم کردند / تعمیر طلب شدم، خرابم کردند ــ گفتم بنمایید به من خصم مرا / هم‌صحبت آیینه و آبم کردند.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۲۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۲۰-۴۲۱؛ الذریعه، ۵۸۸/۹؛ روز روشن، ۳۷۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۷۹/۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۳۴۶-۳۴۷.

شریفی

صالحی خراسانی (sā.le.hi-ye.xo.rā.sā.ni) / مشهدی / هروی / طوسی، محمد میرک، ــ ۹۹۷ق، شاعر ایرانی. نسبش را به خواجه نظام‌الملک طوسی (ــ ۴۸۴ق) می‌رساند. صالحی از نوادگان خواجه شهاب‌الدین عبدالله مروارید کرمانی هروی، متخلص به بیانی، منشی، خوش‌نویس، موسیقی‌دان، شاعر و وزیر سلطان حسین بایقرا (ــ ۹۱۱ق) بود. برادر بزرگ‌تر صالحی، احمد میرک، متخلص به صوفی نیز چندی به‌روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) وزیر مشهد بود. هر دو برادر از منشیان زبردست روزگار شاه‌تهماسب بودند و به طرز وقوع شعر می‌گفتند. صالحی مقدمات علوم را نزد رکن‌الدوله مرشدقلی‌خان استاجلو، وکیل‌السلطنهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) آموخت و درخوش‌نویسی، منشیگری و شاعری تبحر یافت. در روزگار همین پادشاه بود که منصب دیوان اعلی بدو واگذا شد. سال ورود صالحی به هند دانسته نیست؛ تنها می‌دانیم که او پس از ورود به هند در شمار منشیان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) درآمد و چندی در آن‌جا بود تا این‌که به وطن بازگشت و سرانجام در ۹۹۷ق که سپاه عبدالله خان ازبک به خراسان دست یافت، درگذشت. صالحی از شاعران طراز یکم مکتب وقوع است و گویا دیوانش، چنان که تقی اوحدی می‌گوید، در دست بوده، اما اکنون جز اشعاری که از او در تذکره‌ها نقل شده، چیزی از آن‌ها باقی نیست. با این وجود، شمار ابیات نقل شده از او کم نیست و از روی همین ابیات نیز می‌توان پایهٔ شاعری او را سنجید. زبان شعر صالحی ساده و روان است و مضامین آن نیز به تبع همین سادگی به دور از بند و بست‌های تصنعی است. مثلاً، در این بیت مضمونی واقعی و انضمامی با زبانی روشن و ساده به خوبی بیان شده است: «چو رسم به او سخن‌ها، ز زبان غیر گویم ــ که به این بهانه شاید، به سخن درآرم او را.» در ابیاتی نیز نمونه‌هایی از واسوخت او به چشم می‌خورد که به خلاف واسوخت‌های دیگر به تمامی از ستایش هجران و ذم یار مایه نمی‌گیرد: «نکنم از این شکایت، که به من نظر ندارد ــ که غنیمتست حالی، که کس دگر ندارد.» □ «بعد هر آزار چون صد لطف در کارم کند ــ هر دم انگیزم گناهی، شاید آزارم کند.» صالحی از دوستان مظهری کشمیری، دیگر شاعر مکتب وقوع، بود. فرزندش معظم مشهدی (ــ ۱۰۱۵ق) نیز شعر می‌سرود. گویا صالحی اشعاری نیز در مدح جلال‌الدین اکبر سروده، اما از این اشعار اثری نیست. صالحی در غزل، قصیده و رباعی تبحر داشته، اما غزل را نیکوتر از دیگر قالب‌ها سروده است. مطلع قصیده‌ای از او چنین است: «به آن رسید دگر خوبی هوای بهار ــ که سبزه بر دمد از تخم

اشک بر رخسار.» این رباعی او نیز رنگ و بویی خوش دارد: «ایام مرا چو عاشقی می‌آموخت ــ دانی که چرا شمع بلا می‌افروخت / یعنی که همیشه اشک می‌باید ریخت ــ یعنی که تمام عمر می‌باید سوخت.» دو نمونه از غزل‌های او است: «چو شمع افروختم، پیرانه‌سر هم سوز می‌بوده ــ شد این روشن که شغل عشق، پیرآموز می‌بوده.» □ «عاشقی مایهٔ دردست، چه هجران چه وصال ــ خسرو از عشق جدا نالد و فرهاد جدا.»

منابع: آئین اکبری، ۱/۱۷۶؛ آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۴۶۹/۲ـ۴۷۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۵۸۰ـ۵۸۱؛ ۸۳۶/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۱۹ـ۴۲۰؛ الذریعه، ۵۸۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸۱/۱؛ شمع انجمن، ۲۶۵؛ کاروان هند، ۶۸۶/۱، ۶۹۶؛ ۱۲۵۳/۲، ۱۳۲۴؛ مآثر رحیمی، ۷۲۲/۳؛ مجمع‌الخواص، ۴۸ـ۵۰؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۹۷ـ۹۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹/۳ـ۵۳؛ مرقوم پنجم از کتاب سلم‌السموات، ۷۴؛ مطلع‌الشمس، ۷۲۴/۲؛ مکتب وقوع، ۹، ۱۰، ۲۸۲ـ۲۹۶، ۳۴۵ـ۳۴۶، ۸۳۰، ۸۴۰؛ منتخب‌الاشعار، ۷۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۵۸/۳؛ نشتر عشق، ۸۵۹/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۷؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۷۲۷/۲ـ۷۲۹؛ همیشه‌بهار، ۱۳۸ـ۱۳۹.

شریفی

صالحی زواره‌ای (sā.le.hi-e.za.vā.re.i)، شاه صالحا، ــ ۱۰۶۵ق، عارف و شاعر ایرانی. در زوارهٔ اصفهان به دنیا آمد. در مثنوی‌گویی بسیار استادی داشت. مدتی دراز در «بقعه‌نشینی» گذراند (قصص‌الخاقانی، ۱۴۲). در اواخر عمر به هند کوچید و در حیدرآباد دکن، در مملکت قطب‌شاهیان، رحل اقامت افکند و «از مردم آن‌جا رنجش خاطری به‌هم رسانیده و شهرآشوبی برای آن‌ها گفته، از آن‌جمله است [ظاهراً در نکوهش ابن‌خاتون]: «شیخ خاتون که مادرش پدرست ــ در عمل ماده و به علم نر است.» (مرآة‌العالم، ۶۰۷) در حیدرآباد درگذشت و به‌خاک سپرده شد.

منابع: شام غریبان، ۱۵۲؛ صبح گلشن، ۲۴۴؛ قصص‌الخاقانی، ۱۴۲؛ کاروان هند، ۶۸۵ـ۶۸۶؛ محبوب‌الزمن، ۶۱۲ـ۶۱۳؛ مرآة‌العالم، ۶۰۷ـ۶۰۸.

برزگر

صامت اصفهانی (sā.met-e.es.fa.hā.ni)، حاجی محمدصادق پسر آقا مؤمن، ــ ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. شاگرد صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۷ق) بود و دو بار به‌هند سفر کرد. بار نخست در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به‌قصد تجارت به هند رفت و پس از چندی به ایران بازگشت. مدتی بعد بار دیگر رهسپار هند شد و این‌بار پانزده سال در آن دیار ماند و در ۱۰۸۳ق به‌وطن بازگشت. صامت از شاعران سبک هندی است و شمار اشعارش را سه تا هفت‌هزار بیت گفته‌اند. از دیوان صامت نسخه‌ای در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ ۱۸۴۰/۲/۴۸۶۰) و نسخه‌ای دیگر در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1957-915/3) نگه‌داری می‌شود. تازه‌گویی، معنی‌آفرینی، باریک‌بینی و پیچیدگی در سروده‌های صامت به‌چشم می‌خورد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۲۰۵ـ۲۱۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۷۹؛ تذکرة‌المعاصرین، ۸۸ـ۸۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۴۷؛ الذریعه، ۵۹۰/۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۹۴ـ۹۵؛ شمع انجمن، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۲/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۰۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۰۵؛ کاروان هند، ۶۹۶ـ۷۰۰؛ کلمات‌الشعرا، ۶۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۷/۳ـ۱۹۰؛ نتایج‌الافکار، ۴۲۱؛ نشتر عشق، ۹۰۴/۳ـ۹۰۵؛ همیشه‌بهار، ۱۴۷؛ دکتر ظهورالدین احمد، «یکی از شعرای گمنام ایرانی، صامت اصفهانی»، دانش، شمارهٔ ۳۵ (پاییز ۱۳۷۲ش)، صص ۶۹ـ۷۶.

برزگر

صانع بلگرامی (sā.neɛ.bel.ge.rā.mi)، شیخ نظام‌الدین احمد بلگرامی، بلگرام ۱۱۳۹ ــ کلکته ۱۱۹۹ق، شاعر ریخته و فارسی‌گوی شبه‌قاره. تاریخ تولد وی را در ۱۱۰۸ق و درگذشتش را در اوایل سدهٔ سیزدهم هجری نیز گفته‌اند. نسبش به قبیلهٔ شیوخ عثمانی می‌رسد. در خردسالی به فراگیری قرآن پرداخت و آن‌را از بر کرد. نخستین کس از خاندان خود بود که به‌فارسی شعر گفته است. میرنوازش‌علی فقیر بلگرامی استاد او و اصلاح‌کنندهٔ شعرهایش بود. با شیخ علی حزین و والهٔ داغستانی نیز همصحبت بود. مدتی در محمدآباد بنارس، نزد علی ابراهیم‌خان خلیل، صاحب صحف ابراهیم به سر برد. در سال‌های پایانی زندگی به‌درخواست سرهنگ مک فارسن بهادر به کلکته رفت و در دبیرخانهٔ او به کار سرگرم شد. وی شاعری سخن‌شناس، خوش‌کلام و صاحب طبعی متین و اندیشه‌های گوناگون بود. شعر ریخته نیز می‌سرود، اما بیشتر به سرودن شعر فارسی میل

داشت. محمدرفیع سودا از وی اصلاح سخن می‌گرفت. از وی دیوانی فارسی به یادگار مانده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش (پتنا) نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۱۲۰ـ۱۲۱؛ بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۵۷ـ۱۵۹؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۶؛ سرو آزاد، ۳۴۸ـ۳۴۹؛ شمع انجمن، ۲۶۰ـ۲۶۱؛ صحف ابراهیم، ۹۱؛ طبقات شعرای هند، ۱۱۴؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۰۸؛ مآثرالکرام، ۳۴۸؛ مجموعهٔ نغز، ۳۵۷؛ مخزن‌الغرائب، ۱۹۱/۳ـ۱۹۹؛ نتایج‌الافکار، ۴۲۹ـ۴۳۲؛ نشتر عشق، ۸۵۹ـ۸۶۴.

سپاهی

صانع سیالکوتی (sā.neɛe.si.yāl.ku.ti)، میردوست محمد، ـ ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که پدر رایج سیالکوتی شاعر مشهور شبه‌قاره بود. صدیق حسن‌خان او را در شمار سخن‌سنجان زمانهٔ خود می‌داند. سال درگذشت او را می‌توان از مرثیه‌ای که رایج دربارهٔ او سروده، به دست آورد. رایج مادهٔ تاریخ وفات صانع را در بیتی چنین می‌آورد: «گفت تاریخ وفاتش ز سعادت رایج ــ بود پاک و زکف ساقی کوثر زد جام [۱۱۰۰ق].» رایج در بیتی پدر را چنین مدح می‌کند: «جامع فضل و هنردوست محمدصانع ــ آنکه معنی همه، بر صورت او بود تمام.» نمونه‌هایی اندک از اشعار او در تذکره‌ها باقی است. این بیت از اشعارش بیشتر نقل شده است: «به پای برق هم نتوان رسیدن از حریم او ــ ره دور و دراز است ای کبوتر بال و پر شکن.»

منابع: باغ معانی، ۱۱۹؛ دیوان رایج سیالکوتی، مقدمه، دوازده ـ سیزده؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۹ـ۲۹۰؛ شمع انجمن، ۲۶۰.

شریفی

صباح‌الدین عبدالرحمان (sa.bā.hod.din.ab.dor.rah.mān)، دیسنه در نزدیکی پتنا (بیهار) ۱۹۱۱ ــ لکنو ۱۹۸۷م، ادیب، تاریخ‌نویس، مترجم، منتقد، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در بیهار فراگرفت. پس از آن در دانشگاه علیگر دورهٔ فوق‌لیسانس را به‌پایان برد. وی از شاگردان سید سلیمان* ندوی (ــ ۱۹۵۳م) بود. در ۱۹۳۵م در ادارهٔ دارالمصنفین شبلی اعظمگر به کار پرداخت. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی و انگلیسی مهارت داشت. صباح‌الدین یک‌چند معاون مدیر مجلهٔ معارف (اعظمگر) بود. وی در کنگره‌ها و سمینارهای ملی و بین‌المللی هند و دیگر کشورها شرکت جست و مقاله‌هایی در آن سمینار ارائه داد. از آثارش بزم تیموریه در شرح احوال و خدمات علمی و ادبی شاهان مغولی (اعظمگر، ۱۹۴۸م)؛ بزم مملوکیه که در آن برای شرح احوال شعرای گذشته از نوشتهٔ اقبال‌حسین و منتخب‌التواریخ عبدالقادر بدایونی بهره برده‌است (اعظمگر، ۱۹۵۴م)؛ بزم صوفیه؛ نظام ارتشی در عهد وسطی هند؛ هندوستان در نظر امیرخسرو؛ نظری بر تعلقات سلاطین و علما و مشایخ هند؛ عهد مغول در نظر مورخان هند و مسلمانان؛ ترجمهٔ انگلیسی عالمگیر نوشتهٔ شبلی نعمانی؛ پیر حسام‌الدین راشدی اور ان کی علمی کارنامی (کراچی، ۱۹۸۵م). وی افزون بر این‌ها، بیشتر کتاب‌ها و مقالات سلیمان ندوی را از انگلیسی به‌فارسی برگردانید.

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۷۳ـ۱۷۴؛ نقد شعر فارسی در هند و پاکستان، ۹۷ـ۹۸.

رسولی

صباحی هروی (sa.bā.hi-ye.ha.ra.vi)، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. در هرات زاده شد و در همان‌جا دانش‌های زمان را فراگرفت. سپس به هندوستان رفت و کارگزار دیوان انشای دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) شد. پس از چندی به زادگاه خویش بازگشت. بیشتر غزل سروده است. وی افزون بر شاعری، در منشیگری نیز زبردست بوده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۴/۲؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۴۶۹/۶؛ روز روشن، ۴۶۹.

م. شکورزاده

صبای داکایی (sa.bā-ye.da.kā.i)، خواجه عبدالرحیم، متخلص به صبا و ملقب به پهونچامیان، پسر خواجه سلیم‌الله، ـ ۱۲۸۸ق۱۸۷۸م، شاعر و نویسندهٔ بنگالی. از خواجگان یا نوابان داکا، اما اصلشان از کشمیر بود. بنیادگذار خواجگان داکا، خواجه عبدالحکیم، استاندار کشمیر در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بود و پس از برکناری از مقامش به داکا کوچید. خواجه عبدالله، نیای بزرگ خواجه عبدالرحیم، از ملازمان خواجه عبدالحکیم بود. عبدالرحیم صبا برادرزاده و داماد خواجه علیم‌الله، رئیس اعظم داکا، بود. وی از شاعران برجستهٔ کشمیریان داکا بود و از نخستین شاعران داکا به‌شمار می‌آید که در اشعار خود مناظر طبیعی و جشن‌های مسلمانان و

هندوان را توصیف کرده است. از پرشورترین هواخواهان زبان فارسی در بنگال بود. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و شماری از اشعارش در سخن شعرا اثر عبدالغفور نساخ و تاریخ داکا از رحمان علی تپش آمده است. از آثارش: ۱ــ تاریخ کشمیریان داکا به‌فارسی که در آن شرح حال خاندان خواجگان داکا از بنیادگذار آن (خواجه عبدالحکیم) تا زمان مؤلف به‌نثری دلکش و دلاویز آمده است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ دانشگاه داکا (به‌شمارهٔ DU-113) نگه‌داری می‌شود. این کتاب را خواجه احسن‌الله شاهین (۱۲۹۲ــ۱۳۱۹ق) به‌اردو برگردانیده است؛ ۲ــ مکاتیب صبا به‌فارسی که مجموعهٔ نامه‌های وی به دوستانش است؛ ۳ــ بیاض اشعار فارسی و اردو؛ ۴ــ داستان صبا به‌اردو در داستان دلدادگی شاهزاده جان‌جهان و شاهدخت دلگشا، که ناتمام مانده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۸۳-۸۸؛ ثلاثهٔ غساله، ۱۴۷،۱۵-۱۴۹؛ سخن شعرا، ۲۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۳/۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۶/۲؛ دکتر محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸ (۱۳۶۵ش)، ص۴۵؛ دکتر کلثوم ابوالبشر، «سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۴-۲۵ (زمستان ۱۳۶۹ بهار ۱۳۷۰ش)، صص۲۶-۲۷، ۳۰-۳۲؛ ام‌سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸ش)، صص۱۳۸-۱۳۹؛ *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library*, 14, 407, 408, 410, 451.

برزگر

صبای کشمیری، خواجه عبدالرحیم ← صبای داکایی

صبای گوپاموی (sa.bā-ye.gu.pā.ma.vi)، محمدمظفر حسین پسر مولوی محمد یوسف‌علی پسر مولوی محمد یعقوب‌علی، لکنو ۱۲۷۹ق ـــ ؟، تذکره‌نویس شبه‌قاره. پدرش محمدیوسف‌علی، متخلص به یوسف (۱۲۲۸ ــ ۱۳۰۹ق)، از مردم قصبهٔ گوپامو از مضافات خیرآباد از توابع صوبهٔ اخترنگر در اوده بود و در بیست‌سالگی در لکنو نشیمن گزید. صبا در لکنو به دنیا آمد و در ۱۲۸۳ق با پدرش به بهوپال رفت و در آن شهر نشیمن گزید. مولوی محمدیوسف‌علی مردی ادیب و دانشمند بود و در دستگاه رئیس‌های بهوپال، سکندربیگم (ــ ۱۲۸۵ق) و دخترش شاه‌جهان‌بیگم (ــ۱۳۱۹ق) ترقی کرد و مقام و منزلتی بلند یافت. به‌روایتی، تذکرهٔ صبح گلشن* که گویند سیدعلی‌حسن‌خان، فرزند شاه‌جهان‌بیگم و صدیق حسن‌خان قنوجی، آن‌را در ۱۲۹۵ق در دوازده سالگی نوشته درواقع نوشتهٔ مولوی محمد یوسف‌علی است و از این‌رو برخی تنها اثر صبا یعنی تذکرهٔ روز روشن* را نیز تألیف او می‌دانند. به هر صورت، صبا در بهوپال، ادب فارسی و عربی را نزد پدرش و استادانی مانند مولوی محمداحسن بلگرامی آموخت و در هفده‌سالگی (۱۲۹۶ق) روز روشن را (ظاهراً با کمک و راهنمایی فراوان پدرش) تألیف کرد. این تذکره تکملهٔ تذکره‌های شمع انجمن*، نگارستان سخن*، و صبح گلشن* به‌شمار می‌آید و در ۱۲۹۷ق در بهوپال به‌چاپ رسیده است. از سرگذشت صبا پس از تألیف روز روشن اطلاعی به‌دست نیامده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۴۰/۱-۶۴۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۱۶؛ حدیقةالشعرا، ۹۸۷/۲-۹۸۸؛ روز روشن؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۵۰/۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 522-523; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/915.

برزگر

صبح صادق (sobh-e.sā.deq)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی جهان از آغاز آفرینش تا روزگار تألیف کتاب نوشتهٔ میرزا صادق اصفهانی* (۱۰۱۸ــ۱۰۶۲ق). این کتاب که در چهار مجلد تدوین یافته و به شاهزاده شجاع پسر شاه‌جهان، امپراتور گورکانی هند، اتحاف شده، از مهم‌ترین و جامع‌ترین تاریخ‌های عمومی است که در دورهٔ تیموریان هند نوشته است. مجلد سوم کتاب زندگینامهٔ مردان بزرگ سیاست و علم وادب تا ۱۰۴۸ق است و پاره‌ای آگاهی‌هایی که مؤلف به دست می‌دهد ازدیده‌های خود او است. نثر کتاب ساده و یکدست و از نمونه‌های نثر خوب دورهٔ گورکانیان هند است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۵۵/۵-۱۷۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۲-۶۸۴، ۸۸۳-۸۸۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۶۵/۲-۶۶۸؛ تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۳۲۳-۳۲۷؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۶۵/۷؛ الذریعه، ۶/۱۵-۷؛

الکواکب‌المنتشره، ۲۷۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/889; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/50; *Dictionary of Indo - Persian Literature* ,412.
دانشنامه

صبح گلشن (sobh-e.gol.šan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال دو هزار و بیست و چهار شاعر فارسی‌گو، نوشتهٔ سیدمحمدعلی حسن خان پسر نواب صفی‌الدوله حسام‌الملک سید ابوالنصر، متخلص به سلیم (ـ ۱۲۸۳ق). این تذکره در واقع تکمله‌ای است بر تذکره‌های شمع انجمن نوشتهٔ نواب صدیق حسن‌خان، پدر مؤلف و نگارستان سخن نوشتهٔ سید نورالحسن‌خان، برادر مؤلف. نثر کتاب بسیار مصنوع و منشیانه است. چون مؤلف تألیف این تذکره را در ۱۲۹۴ق، آغاز کرد و در ۱۲۹۵ق به پایان رساند، پس به هنگام تألیف صبح گلشن بیش از دوازده سال نداشته است. در پایان کتاب در دو قطعه مادهٔ تاریخ، سال آغاز و پایان تألیف تذکره چنین آمده است: «از ذکای علی‌حسن دم زد ــ صبح گلشن به‌گلشن عالم / سال تنویر مطلع این صبح ــ دلفروز سخنوران گفتم [۱۲۹۴ق].» که سال آغاز آن است و «چون ز کلک امیر ابن امیر ــ یافت این تذکرهٔ جدید ارقام / گفت تاریخ وصفی خوش‌فکر ــ یادگار سخنوران انام [۱۲۹۵ق].» قطعهٔ نخست سرودهٔ مولوی محمدیوسف‌علی گوپاموی است که در آن هنگام «کارپرداز آستانهٔ علیهٔ ولی‌عهد ریاست بهوپال» بود. مؤلف در دیباچهٔ کتاب از تذکره‌های آفتاب عالمتاب و نشتر عشق یاد کرده و یادآور شده که در نوشتن صبح گلشن از آن‌ها بهره برده است؛ اما، بسیاری از مطالب کتاب از تذکره‌های شمع انجمن و نگارستان سخن نقل شده است. فهرست اسامی شاعران در هیچ جای کتاب نیامده است. ترتیب نام شاعران بر اساس حروف الفبا است و در این ترتیب حرف نخست تخلص یا اسم شاعر در نظر بوده است. صبح گلشن که یادکرد احوال و نمونهٔ آثار شاعران متقدم، متوسط و متأخر را در بر می‌گیرد، با آثار آغاز می‌شود و با یوسف (مولوی محمد یوسف علی گوپاموی) پایان می‌یابد. شرح حال شاعران بسیار مختصر است و این اختصار از الزامات نثر مسجع است؛ چه، نوشتن نثر مصنوع و مسجع زحمت فراوان می‌طلبد. با این وجود، مؤلف شرح حال برخی شعرا را مفصل‌تر آورده است. مثلاً شرح حال نواب صدیق (پدر مؤلف)، شاه‌جهان‌بیگم (نامادری مؤلف)، نورالحسن کلیم (برادر مؤلف) و مولوی محمدیوسف (استاد مؤلف) مفصل‌تر از دیگران است. مؤلف در زیر یادکرد احوال نواب صدیق پنج رباعی عربی نیز آورده است. در زیر نام فارغ فداعلی نیز نمونهٔ نثر او را آورده که در جاهای دیگر کتاب به چشم نمی‌خورد. سال‌ها با الفاظ عربی ذکر شده‌اند. مؤلف در معنی «فوت شد» جمله‌ای مصنوع آورده، چنان‌که مثلاً در زیر نام وحشت نوشته است: «در سنهٔ بضع و اربعین و مایة و الف از این وحشتکده به دارالقرار شتافت.» علی‌رضا نقوی در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان می‌نویسد: «اما در مورد این که صبح گلشن از تألیفات سید محمدحسن‌خان نیست تردید و شکی وجود ندارد، چون نمی‌توان باور کرد که یک پسر ۱۲ ساله از عهدهٔ تألیف این تذکر به این نثر منشیانه و مصنوع برآید، زیرا که نوشتن چنین نثر مصنوع که غالباً مسجع است کار بچگانه نیست.» نقوی مؤلف احتمالی صبح گلشن را سیدمحمد یوسف‌علی گوپاموی می‌داند و بر این نظر است که او یا مؤلف دیگر«این کتاب را تألیف و برای خوشنودی و تملق از نواب مزبور و خانوادهٔ او این تذکره را به نام نوابزاده نسبت داده است.» به‌نظر می‌رسد ارزیابی نقوی کمی شتابزده است؛ مؤلف خود در مقدمه می‌گوید: «چون هنوز مرا از عمر گرامی مرحلهٔ دوازدهم فرا پیش است، نه دستی به تیمار دیگران دارم و نه فکر چارهٔ خویش. خضر این وادی و ساقی این نادی مولوی محمد یوسف علی صاحب... را از جا برانگیختم و به دستیاری [و] امداد جناب موصوف رنگ تلاش و تحقیق ریختم.» بنابراین، شاید عادلانه‌تر این باشد که صبح گلشن را تذکره‌ای بدانیم نوشتهٔ حسن‌علی‌خان و زیر نظر یوسف علی گوپاموی و تمرین و مشقی زیر نظر استاد. عجیب آن‌که امروزه این تمرین نثرپردازی از مآخذ و منابع عمده در تحقیقات ادبی است. بخش‌هایی از صبح گلشن به‌قلم مترجمی ناشناس به اردو ترجمه شده است. این ترجمه که تنها یادکرد احوال شاعرانی است که به اردو نیز شعر می‌سروده‌اند در پتنا به‌چاپ رسیده است (۱۳۷۸ق). متن کامل صبح گلشن در ۱۲۹۵ق در کلکته چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۵/۵-۵۴۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۶/۱-۷۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۰۷-۶۱۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۶-۱۹۷؛ الذریعه، ۱۵/۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست کتابهای فارسی، ۳۳۷۱/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ

سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۰۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۵/۳؛ پوهنوال‌عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»،ادب،دورهٔ بیست‌ویکم، سال ۱۳۵۲ش، شمارهٔ دوم، ص ۸۲.

شریفی

صبح وطن (sobh-e.va.tan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونه اشعار نود و یک شاعر فارسی‌گوی کرناتک (مدراس) در جنوب هند از اعظم مدراسی* (۱۲۳۹ــ۱۲۷۲ق). مؤلف این تذکره را در ۱۲۵۷ق به قصد دادن اطلاعات و تصویری درست از شاعرانی که شرح احوالشان، به‌گفتهٔ وی، در گلدسته کرناتک رایق خلاف واقع و اغراق‌آمیز آمده بود، نوشته است و همراه با شرح زندگی بیست و سه شاعر یازده غزل از هر یک از آن‌ها و برای باقی شاعران یک تا چند بیت از هر کدامشان را آورده است. اعظم در سبب تألیف می‌گوید «در این هنگام تذکرهٔ گلدستهٔ کرناتک رایق را به ارمغان نظر ملاحظه کردم، احوال بعض سخن‌سنجان را چون گل کاغذ بی‌بو یافتم، یعنی به پاس قومیت خلاف‌واقع به تحریر پرداخته و ذکر برخی از رهگذر ارتباط به طمطراق قلمی ساخته. لهذا حقیقت حال هر یک معنی طراز را با یازده غزل او بی‌ارتکاب انتخاب به قید قلم درآوردم، و دیوان کسی که همدست نشد اشعار او را از تذکرهٔ مذکور برداشتم، و کسانی که بعد از انتقال رایق قدم بر جادهٔ فکر گذاشتند، اسامی آن‌ها نیز با چند غزل داخل ساخته موسوم به صبح وطن گردانیدم.» ترتیب تراجم، الفبایی است و از اعظم (مؤلف) آغاز می‌گردد و به خواجه حمیدالدین بن خواجه عالم، متخلص به یاد (ــ ۱۲۱۶ق)، پایان می‌پذیرد. شعرای تذکره همروزگار مؤلف، بوده‌اند. صبح وطن به‌کوشش محمدحسن راقم به‌چاپ رسیده است (مدراس، ۱۲۹۲ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۷/۱-۷۵۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۴۵-۵۵۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، پاکستان، ۷۷۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۵/۳-۱۹۲۶؛ *Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 172; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 2/573; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/898, 1117.

برزگر

صبحی کشمیری (sob.hi-ye.kaš.mi.ri)، ملا، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر و از مداحان شاه‌شجاع پسر شاه‌جهان (که از ۱۰۶۸ تا ۱۰۷۰ در بنگال حکومت کرد) بوده است. دیوان او در دست نیست، اما ابیاتی از او در تذکره‌ها یاد شده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۰۸/۲-۶۱۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۳/۳؛ صبح گلشن، ۳۴۷؛ مرآة‌الخیال، ۱۶۳-۱۶۴؛ نتایج‌الافکار، ۳۲۱-۳۲۲؛ نشتر عشق، ۸۷۰؛ نگارستان سخن، ۵۲؛ همیشه‌بهار، ۱۴۴؛ دکتر محمدظفرخان، «کشمیر در عهد شاهجهان»، هلال، جلد ۱۲، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۳ش، ص ۴۴-۴۵.

مژدهی

صبحی همدانی (sob.hi-ye.ha.ma.dā.ni)، ملا، ــ هندوستان ۱۰۴۰ق شاعر ایرانی. به هندوستان سفر کرد و در خدمت مهابت‌خان (ــ ۱۰۴۴ق) از امرای بلندپایهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) به‌سر می‌برد. پس از چندی به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) رسید و تا پایانی زندگانی نزد وی به‌سر برد. سرانجام در شورش خان‌جهان لودی، به‌دست سپاه شاه‌جهان کشته شد. اشعاری از وی در تذکره‌ها به یادگار مانده است. احتمالاً وی و بیرم‌بیگ تویسرکانی، متخلص به صبحی، و نیز صبحی بروجردی که برخی منابع نسبت وی را به تصحیف یزدجردی یاد کرده‌اند، یک تن هستند.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۰۰/۱؛ الذریعه، ۵۹۳/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸۴/۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۳/۳؛ شام غریبان، ۱۵۶؛ صبح گلشن، ۲۴۷؛ کاروان هند، ۷۱۴/۱؛ لغت‌نامه زیر «صبحی»؛ مجالس‌النفایس، ۷۴، ۲۴۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴/۳-۷۵، ۸۷؛ نشتر عشق، ۸۶۹/۳-۸۷۰.

رسولی

صبر هواواله (sabr.ha.vā.vā.le)، فرزند هواواله، بمبئی ۱۹۳۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای زرتشتی زاده شد. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در دانشگاه دهلی، به تحصیل سرگرم شد. پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به ایران سفر کرد و سه سال در تهران به سر برد. در ۱۹۶۵م با نوشتن پایان‌نامه‌ای زیر عنوان روابط پارسیان هند با ایران دانشنامهٔ

دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سال‌ها در دانشگاه نهرو دهلی‌نو به تدریس زبان فارسی پرداخت. وی به‌زبان‌های هندی، مراتی، گجراتی و انگلیسی نیز آشنایی د ارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۹ـ۲۷۰؛ فارسی‌آموختگان، ۱۳۲.

رسولی

صبغت‌الله مدراسی ← عظیم نوازخان بهادر

صبوری همدانی (sa.bu.ri-e.ha.ma.dā.ni)، خواجه کمال‌الدین حسین، ز۹۷۴ق، شاعر ایرانی. از مردم همدان بود. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و به ملازمت خان‌زمان درآمد. پس از آنکه خان‌زمان به شورشیان پیوست و سرانجام به قتل رسید، صبوری در روز قتل او، یعنی ۹۷۴ق، به اسارت درآمد، اما جان سالم به در برد. در تذکره‌ها دربارهٔ زندگانی صبوری جز این آگاهی به دست نمی‌آید. این که آیا او به وطن بازگشته یا در هند درگذشته، پوشیده است. چنان که تقی اوحدی می‌نویسد، گویا صبوری در علم سیاق و حساب نیز دستی داشته است. به روایت هم او صبوری مدت‌ها در هند به سیاحت مشغول بوده است. نمونه‌ای از اشعار او است: «کاش از خنجر او سینهٔ من چاک شود ــ تا ببیند دل پاکم، دل او پاک شود.»

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۰۰/۱ـ۳۰۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۷/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۶۸؛ الذریعه، ۵۹۸/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۹۰/۱؛ شام غریبان، ۱۵۰؛ صبح گلشن، ۲۴۹؛ کاروان هند، ۷۱۵/۱ـ۷۱۶؛ مخزن‌الغرائب، ۶۵/۳ـ۶۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۱/۳؛ نشتر عشق، ۸۶۴/۳ـ۸۶۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۷.

شریفی

صحف ابراهیم (so.haf-e.eb.rā.him)، تذکره‌ای عمومی به‌فارسی در شرح حال شاعران فارسی‌گو، تألیف علی ابراهیم‌خان خلیل بنارسی (ــ ۱۲۰۸ق). این تذکره که خلیل بنارسی از ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۶ق به‌تألیف آن سرگرم بود به نام شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) نوشته شده است و احوال شاعران را از ابویزید بسطامی تا ملا یگانهٔ بلخی در بر دارد. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود که از جملهٔ آن‌ها نسخه‌های کتابخانهٔ خدابخش پتنا (عظیم‌آباد) دارای ۲۵۵۰ نام، کتابخانهٔ برلین به‌شمارهٔ 663 دارای ۳۲۶۳ شاعر، کتابخانهٔ عمومی بانکیپور و کتابخانهٔ شخصی آقای خنجی بازرگان در تهران است. مقدمهٔ کتاب به‌نثر مصنوع ولی دیگر بخش‌های آن به نثری ساده است. مؤلف در نوشتن کتاب از منابعی مانند انساب سمعانی، معجم‌البلدان، چهارمقاله، تاریخ گزیده، تذکرهٔ دولتشاه، نفحات‌الانس، مجالس‌النفائس، تحفهٔ سامی، هفت اقلیم، منتخب‌التواریخ بدایونی، مجمع‌النفائس، ریاض‌الشعرا، مجالس‌العشاق، عالم‌آرای عباسی، جواهرالاسرار، مجمع‌الشعرا، مآثر رحیمی، مرآت احوال جهان‌نما، کلمات‌الشعرا، تذکرهٔ نصرآبادی، تذکرهٔ حزین و به‌ویژه خلاصة‌الاشعار تقی کاشانی و عرفات‌العاشقین تقی اوحدی بهره برده است. ترتیب تراجم، الفبایی است. صحف ابراهیم، از حیث شمار شاعران، بزرگترین تذکرهٔ فارسی است و نمونهٔ اشعار شاعران در آن منحصر به قالب خاصی نیست و قصاید و غزل و قطعه و رباعی و ترجیع و ترکیب‌بند و مخمس و مسدس و معما و مثنوی را نیز در بر می‌گیرد. این کتاب از تذکره‌های نسبتاً خوب فارسی است و به‌ویژه بخش معاصران کتاب که شرح حال و نمونهٔ اشعار بیشتر آن‌ها را خلیل، شخصاً تهیه کرده است، ارزش فراوان دارد و از آن آگاهی‌های گوناگون تاریخی دربارهٔ رویدادهای سدهٔ دوازدهم هجری و نیز منصب‌های روزگار گورکانیان هند و اطلاعات دیگر به‌دست می‌آید. بخش معاصران صحف ابراهیم به‌اهتمام عابدرضا بیدار، مدیر کتابخانهٔ خدابخش پتنا در ۱۹۷۸م در شمارهٔ ۶ نشریهٔ کتابخانهٔ خدابخش به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۹/۱ـ۷۶۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۱ـ۴۷۶؛ الذریعه، ۱۳/۱۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۶/۳؛ مرآت‌العلوم، ۴۴/۱؛ ارمغان، سال سی و چهارم، صص ۲۲۹ـ۲۳۶، ۲۸۲ـ۲۸۶، ۴۲۴ـ۴۲۷؛ جرنل، نشریهٔ کتابخانهٔ خدابخش پتنا، شمارهٔ ۶، ۱۹۷۸م، صص ۱ـ۴۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 304; *Mughals in India*, 61; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/877.

برزگر

صحیفی شیرازی (sa.hi.fi-ye.ši.rā.zi) / ملا صحیفی / صحیفی ذوالقدر، مشهور به جوهری، ــ ۱۰۲۲ / ۱۰۲۴ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. نسبش به صوفی خلیل، از بزرگان ذوالقدر،

می‌رسید. خط ثلث را خوب می‌نوشت و برخی از کتیبه‌های مساجد اصفهان به خط او است. صحیفی هم به فارسی شعر می‌سروده و هم به ترکی. به نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ میخانه «اشعار ترکی را به غایت خوب می‌گفته و ابیات فارسی بی‌نهایت مرغوب از او سر می‌زده.» نمونه‌هایی از ابیات ترکیِ صحیفی در تذکرهٔ مجمع‌الخواص نقل شده است. بیشتر شعرهای صحیفی در مدح ائمهٔ معصوم(ع) است. وی در فن صحافی کتاب نیز بسیار زبردست بوده و شاید نامِ صحیفی به‌سبب همین مهارت بر او مانده باشد. مؤلف تذکرهٔ میخانه که ساقی‌نامهٔ او را نقل کرده هیچ اشاره‌ای به مهاجرت صحیفی به هند نمی‌کند و می‌گوید: «مدفن آن بلبل هزاردستان در سه‌تنان مسجد جامع صفاهان واقع است.» اما به نوشتهٔ مؤلف عرفات‌العاشقین، صحیفی «در اواخر عمر به‌سبب مرگ بوعلی [پسر صحیفی که شاید همان اسیر باشد که در تذکره‌ها از او یاد رفته است] نام پسرش که در این عصر به هند آمده فوت شد، به‌غایت از دست رفت. خبر فوتش را در هزار و بیست و چهار شنیدم.» در تذکرهٔ حسینی و شمع انجمن بیتی از صحیفی نقل شده که صاحب تذکرهٔ نصرآبادی آن را از اسیری، فرزند صحیفی، می‌داند: «دلم پر است ز خون، بر لبم مزن انگشت / که همچو شیشهٔ می گریه در گلو دارم.» دو بیتِ آغازین ساقینامهٔ او است: «بده ساقی آن آب فکرت‌گداز / که بیرون دهد دل از این پرده راز ــ گشایم ز روی مدارا نقاب / بیندازم از گل رخ آفتاب.» این بیتِ او نیز در بیش‌تر تذکره‌ها نقل شده است: «شدم مویی و پیچیدم بر آتش، یا حاضر شد / عزایم خوان، پری حاضر کند چون مو بسوزاند.»

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۱۸۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۳۳/۳؛ الذریعه، ۵۹۹/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۸۱/۱ـ۲۸۳؛ شمع انجمن، ۲۵۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۱۸؛ میخانه، ۳۱۶ـ۳۲۰؛ هفت‌اقلیم، ۲۶۵/۱ـ۲۶۶.

شریفی

صداقت کنجاهی (se.dā.qat-e.kon.jā.hi)، محمدماه، ــ ۱۱۴۸ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادرزادهٔ محمداکرم غنیمت پنجابی (ــ ۱۱۰۰ق) بود. پدرش در دستگاه ارادتمندخان شرف‌الدوله تحویل‌دار خزانه بود و در ملازمت وی به کابل رفت. محمدماه در کابل به دنیا آمد و در موطن پدری خود، روستای کنجاه در پنجاب، پرورش یافت و در دهلی نشیمن گزید و به درس و تدریس و شرکت در مجالس شعرا و ادبا پرداخت و در نظم و نثر چندان آوازه یافت که ستایش منتقد برجسته‌ای همچون سراج‌الدین علی‌خان آرزو را (ــ ۱۱۶۹ق)، که صداقت به خانهٔ وی رفت و آمد داشت و در مجالس ادبی آن‌جا شرکت می‌جست، برانگیخت. به نوشتهٔ آرزو، صداقت «در مضمون‌یابی و تلاش معنی تازه، بالادست ملا ابوالبرکات منیر شاعر و عارف لاهوری و غنیمت کنجاهی عموی خود بوده» است. وی، پس از آنکه به شیخ عبدالرحمان قادری دهلوی مرید پیر محمد سچیار خلیفهٔ حاجی محمد نوشه گنج‌بخش دست ارادت داد بیشتر، آثارش را که به گفتهٔ خود وی فتحنامهٔ عبدالصمدخان بهادر، ساقی‌نامه، مثنوی مهتاب و کتان، گل صنوبر به‌نثر، دیوان اعلی در ۷۰۰۰ بیت، رباعیات آبدار، مخمسات رنگین و مجموعهٔ متفرقات بود به آب شست. گویا منظومه‌ای به‌نام مطلع‌الاسرار در ستایش پیامبر و مثنوی کلیله و دمنه نیز داشته است که از آن‌ها نیز اکنون اثری نیست. بعدها در ۱۱۲۷ق کتابی به نام ثواقب‌المناقب به‌نثر مرصع در احوال و مناقب بزرگان خاندان نوشاهی، پیروان حاجی محمد نوشه گنج‌بخش (ــ ۱۰۶۴ق)، نوشت. صداقت در دیباچهٔ این اثر می‌گوید که مرشدش شیخ عبدالرحمان تذکرهٔ میان‌احمدبیگ (الاعجاز میرزا احمدبیگ لاهوری نوشاهی که در ۱۱۰۷ق به انجام رسیده است) را به او داده که آن را به عبارت‌های رنگین درآورد و او در چند روز این را ساخته است. نثر صداقت در این کتاب آراسته به صنایع لفظی فراوان، مانند صنعت منقوط، صنعت غیرمنقوط، براعت استهلال، خیفا، صنعت مقلوب مستوی و جز آن است. در ثواقب‌المناقب همچنین اشعار بسیاری آمده که بیشتر سرودهٔ خود صداقت است و انواع شعر، مانند مفردات، رباعیات، قطعات، غزلیات، مثنویات، قصاید و مرثیه‌ها را در بر می‌گیرد. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها و از جمله دو نسخه در کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال در گجرات پاکستان و نسخه‌ای در آکادمی پشتو پیشاور (به‌شمارهٔ ۴۸۴) نگه‌داری می‌شود.

منابع: باغ معانی، ۱۱۹ـ۱۲۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۴/۳ـ۴۷۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۸ـ۲۱۹؛ جرنل، ۹۲؛ تین تذکری، ۲۴۱؛ الذریعه، ۶۰۰/۹؛ ۱۴۵/۱۹؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۷/۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۸ـ۲۰۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۳؛ صبح گلشن، ۲۴۹ـ۲۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ۹۴۷/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۹۲/۳ـ۲۰۹۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۰/۳ـ۲۱۱؛ بذل حق محمود، «شاعران فارسی‌گوی گجرات»، هلال، جلد ششم، شمارهٔ ۳ (شمارهٔ مسلسل ۲۵)، آذر ۱۳۳۷ش.

صص۴۶-۴۷؛ سید عارف نوشاهی، «صداقت کنجاهی و شعر فارسی او»، یغما، سال سی و دوم، صص۱۹۵-۲۰۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 526.

برزگر

صدای پاکستان (se.dā-ye.pā.kes.tān)، ماهنامه‌ای به‌فارسی که در ۱۹۵۰م به‌همت ادارهٔ رادیو پاکستان در کراچی انتشار یافت. این ماهنامه به‌کوشش شاه‌حسن عطا، و مدیریت سید حسین کاظمی که چندین سال در ایران اقامت داشته و با اغلب گویندگان و نویسندگان ایرانی و با ادبیات فارسی، آشنا بوده به‌راه افتاد. شمار صفحات صدای پاکستان ۲۵ الی ۳۰، مصور، و دربرگیرندهٔ مطالب ادبی، فرهنگی، تاریخی، معرفی پیشرفت‌های فرهنگی و اقتصادی پاکستان است. برنامه‌های بخش فارسی رادیو پاکستان در این ماهنامه چاپ شده است. هدف صدای پاکستان، گسترش مناسبات دوستی و همبستگی دو کشور ایران و پاکستان معرفی شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۹/۳؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۸؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۶-۲۷.

مرتضوی

صدرالدین حسن نیشابوری، صدرالدین حسن بن محمد نظامی ← حسن نظامی

صدرالدین عارف مولتانی (sad.rod.din.ā.ref-e.mul.tā.ni)، شیخ‌الاسلام ابوالمغانم صدرالدین محمد فرزند بهاءالدین زکریای مولتانی، مولتان ۶۱۵ ـ همان‌جا ۶۸۴ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش بهاءالدین زکریای مولتانی (ـ ۶۶۱ق) از بزرگ‌ترین عرفای طریقهٔ سهروردیه در هند بود. صدرالدین تحصیلات مقدماتی را در خدمت پدر به پایان برد. چون هر بار که ختم قرآن می‌کرد به معانی تازه می‌رسید به عارف معروف شد. صدرالدین مانند پدرش به تدریس روی آورد و رساله‌ای به‌نام تصریف جدولی نوشته بود که در مدارس آن روزگار تدریس می‌شد، اما اکنون هیچ آگاهی از این نوشته در دست نیست. یحتمل صدرالدین نخستین عارف شبه قاره بود که از طریق فخرالدین عراقی که نوشته‌های ابن عربی (ـ ۶۳۸ق) را خوانده بود با عرفان ابن عربی آشنایی یافت. از نوشته‌های صدرالدین چیزی به‌دست ما نرسیده جز آن که در اخبارالاخیار به آن اشاره‌هایی شده است. مهم‌ترین اثری که به عارف نسبت داده‌اند مجموعهٔ کنوزالفواید است که از ملفوظات وی به شمار می‌رود و شامل پند و اسرار و معارف است و یکی از مریدانش به‌نام خواجه ضیاءالدین اکرم آن را تدوین کرده است. در تاریخ فیروزشاهی عقاید عارفانهٔ صدرالدین و در نزهةالخواطر وصایای وی نقل شده است. صدرالدین شعر نیز سروده است. مولانا نور احمدخان فریدی در تذکرهٔ حضرت صدرالدین عارف مولتان، یک قصیدهٔ عربی با ترجمهٔ آن به‌زبان اردو نقل کرده است که شیخ عارف در مدح شیخ حمیدالدین حاکم (ـ ۷۳۷ق / ۱۳۳۶م) شوهر خواهر خویش سروده است. عراقی نیز امیرحسینی سادات هروی در سروده‌هایش عارف را مدح کرده‌اند. روابط عارف با شاهزاده محمد پسر بلبن بسیار صمیمانه بود و شاهزاده هدایای فراوان به خانقاه وی می‌فرستاد. از شاگردان وی شیخ جمال خندان (ـ ۶۸۶ق)، شیخ احمد معشوق، شیخ علاءالدین خجندی و شیخ حسام‌الدین را می‌توان نام برد. چون صدرالدین درگذشت پیکرش را در گوشهٔ شمال شرقی قاسم‌باغ مولتان در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند.

منابع: آیین اکبری، ۴۰۸؛ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی و خلاصةالعارفین، ۵۲-۵۴؛ اخبارالاخیار، ۶۷-۶۹؛ بزم صوفیه، ۱۰۶-۱۱۹؛ تاریخ فرشته، ۴۰۹-۴۱۱؛ تذکرهٔ اولیایی هند و پاکستان، ۳۳۲/۳-۳۳۳؛ تذکرهٔ حضرت صدرالدین عارف، مولتان، ۱۹۵۷م؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۶۷۰-۶۷۵؛ خزینةالاصفیا، ۳۲/۲-۳۳؛ سفینةالاولیا، ۱۱۶؛ سیرالمتأخرین، ۲۳۱/۱؛ مثنویهای امیرحسینی هروی، ۲۴-۲۵؛ مجموعهٔ آثار فخرالدین عراقی، ۶۳-۶۶؛ مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی، ۱۸۳-۱۸۵؛ نزهةالخواطر، ۱۶۱/۱-۱۶۲؛

A History of sufism in India, 201-203.

رسولی

صدرالدین محمد (sad.rod.din.mo.ham.mad)، فرزند صادق حسینی، سدهٔ دوازدهم هجری، اخترشناس و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) می‌زیست در ۱۰۸۳ق / ۱۶۷۲م کتاب تشریح‌الافلاک در ستاره‌شناسی اثر شیخ بهاءالدین عاملی (ـ ۱۰۳۰ق) را با نام تفریح‌الادراک از عربی به‌فارسی برگرداند. نسخه‌ای دست‌نویس

از این اثر به‌شمارهٔ ۲۲۵۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰۳/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۶۸؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۴۳۸/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 527.

فتح‌نیا طبری

صدرجهان پهانوی (sadr-e.ja.hān-e.pa.hā.na.vi)، ببر / میران / سید صدرجهان فرزند عبدالمقتدر فرزند شاهین فرزند احمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند سراج‌الدین فرزند تاج‌الدین علیم‌الدین فرزند کمال‌الدین حسینی ترمذی کیتهلی پهانوی، ح۹۰۰ ـ ۱۰۲۰ق، عالم دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در پهانه، از توابع لکنو، زاده شد. علوم عربی را نزد نظام‌الدین حسینی خیرآبادی و دیگران فراگرفت. سپس به فراگیری علم حدیث نزد عبدالنبی بن احمد حنفی گنگوهی پرداخت. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) با وساطت شیخ عبدالنبی وظیفهٔ افتای متصرفات گورکانیان در هند به او سپرده شد. چون عبدالله‌خان ازبک فرمانروای ورارود (۹۹۱ ـ ۱۰۰۶ق) در پیغامی مهم‌ترین دلیل تعلل خود در فرستادن سفیر به دربار دهلی را شایعهٔ وجود پاره‌ای انحرافات دینی در پادشاه گورکانی یاد کرد (شاید از آن جهت که جلال‌الدین اکبر مبتدع دینی به نام دین الهی بود)، جلال‌الدین اکبر در ۹۹۴ق صدرجهان را به اتفاق حکیم همام گیلانی (ـ ۱۰۰۴ق) به سفارت روانهٔ ورارود کرد تا پادشاه ازبک را از نبودن انحراف در دین او اطمینان دهد. میران دو سال در توران بود و پس از آن به کابل رفت و سال بعد به پیشگاه پادشاه رسید. گویند هنگامی که صدرجهان نزد اکبر بار یافت جشن آبان‌ماه در دربار بر پا بود و «صدرجهان مفتی و میرعبدالحی میر عدل هر دو نیز ساغری درکشیدند. پادشاه این بیت برخواند "در دور پادشاه خطابخش جرم‌پوش ـ حافظ قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش".» صدرجهان در ۱۰۰۳ق به منصب هفت‌صدی و خدمت صدارت کل رسید و پس از آن همچنان ترقی کرد و سرانجام منصب دوهزاری یافت. در روزگار شاهزادگی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۴ق) به شاهزاده درس چهل حدیث می‌گفت. در همان روزها جهانگیر به او وعده داد که اگر به تخت شاهی برآید بر مقام و منصب او خواهد افزود. صدرجهان پس از روی کار آمدن جهانگیر، به منصب چهارهزاری دست یافت و حکومت قنوج به او واگذار شد. گویند صدرجهان بسیار گشاده دست بود، چنان که آصف‌خان جعفر به جهانگیر گزارش کرد که آن‌چه جلال‌الدین اکبر در پنجاه سال بخشید، صدر جهان در پنج سال بخشیده است. در سال‌های پایانی عمر و با وجود کهولت هرگز عقل و حواس خود را از دست نداد. «گویند مشت استخوانی مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف افتاده. همین که به حضور پادشاه می‌آمد به نیروی حب جاه دیرتر می‌استاد و بی‌استعانت غیر به راه زینه آمد و رفت می‌کرد.» صدرجهان شعر نیز می‌سرود، اما پس از آن که منصب افتا یافت «به‌پاس شریعت غرا خود را از آن بازداشت.» نام دو پسر او در مآثرالامرا آمده است. پسر بزرگش میر بدر عالم منزوی بود و پسر دومش سیدنظام مرتضی‌خان که بعدها امارت یافت. نمونه‌ای از شعر او است: «من که رند و عاشق و مستم چه می‌گویی مرا ـ هرچه می‌گویی بگو! هستم چه می‌گویی مرا.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۱/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹۲؛ الذریعه، ۶۰۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۹۱/۱؛ صبح گلشن، ۲۵۰-۲۵۱؛ طبقات اکبری، ۴۶۶/۲؛ مآثرالامرا، ۳۴۸/۳-۳۵۱؛ مآثرالکرام، ۹۱-۹۳؛ مخزن‌الغرائب، ۸۳/۳-۸۴؛ منتخب‌التواریخ، ۱۴۱/۳-۱۴۲؛ مکتب وقوع، ۴۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۱/۵-۱۸۲؛ نشتر عشق، ۸۷۲/۳-۸۷۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۹.

شریفی

صدرجهان طبسی، سید حسین فرزند روح‌الله ← لسان طبسی

صدریارجنگ، نواب حبیب‌الرحمان‌خان شروانی ← حبیب‌الرحمان‌خان شروانی

صدقی (sed.qi)، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. دیوانی از اشعار فارسی دارد که در موزهٔ ملی هند نگه‌داری می‌شود. این دیوان بسیار پوسیده و پاره و نامرتب است. از مطالعهٔ دیوان او آگاهی‌هایی اندک به‌دست می‌آید، اما این آگاهی‌ها تاریخ زاد و مرگ او را روشن نمی‌کند. گویا تا نود سالگی نیز زنده بوده چرا که در بیتی می‌گوید: «عمرت از هشتاد بگذشت و نود ـ حرص دنیا بیشتر داری کنون.» شاعر، در جای‌جای دیوانش به پیان، رام و معشوقان هندی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد هندی‌تبار بوده است: «آن

آهوی چین که رام کس نیست ــ زان هندوی رام رام پیدا است»؛ «ساخته از وصل بتان ناامید ــ زاهد خود پان مرا نام و ننگ.» به سید علی همدانی نیز ارادت ویژه داشته است: «چون با همه او بی‌همه او هم همه حق دید ــ در ملک بقا حضرت شاه همدان شد.» در ابیاتی نیز به پیامبر، امام علی(ع) و امام حسین(ع) اشاره می‌کند: «صدقیا صد چون حسین کربلا ــ تشنهٔ آب مذاقش یافتم» □ «در ضلالت روی زهد افتاده‌ای ــ دشمن شاه شهید کربلا است.» اشاره به نام امام حسین(ع) و ارادت بـه او نشان می‌دهد که احتمالاً صدقی مذهب شیعه می‌ورزید. از این بیت نیز معلوم می‌شود که صدقی بیشتر از قاسم انوار متأثر بوده و به عطار و مولوی نیز احترام می‌گذاشته است: «از قاسم انوار صبا یافته صدقی ــ چون پیر شمس از رخ عطار گرفته است.» تأثیر مولوی در شعرهای دیگر صدقی به‌روشنی دیده می‌شود: «از هر دو عالم بر شدم، سر دفتر و سرور شدم ــ فارغ ز خیر و شر شدم در فتوی دارالامان / تا من به آن سرو روان دل دادم و روح روان ــ او من شد و من او شدم، مویی نماندم در میان.» از بیت اخیر معلوم می‌شود که صدقی به نظریهٔ وحدت وجود گرایش داشته است. جز این‌ها، ابیاتی دیگر نیز در جای‌جای دیوان بـه‌چشم می‌خورد که نشان‌دهندهٔ گرایش او به وحدت وجود است. این گرایش به‌خصوص در ابیاتی که در آن‌ها به منصور حلاج اشاره شده، بارزتر می‌شود: «ای خوش آندم که از این دار سوی یـار رویم ــ همچو منصور به بند رسن و دار رویم.» صدقی احتمالاً از مردم کشمیر بوده، اما به خراسان و حتی شاید به‌زیارت کعبه نیز رفته بوده است: «نگاه گشت گلستان خطهٔ کشمیر ــ چه حد دشت، چه باغ تبریز است؟» از زهد و زاهدی نیز بیزار بوده است: «زهد ما را از خدا بیگانه کرد ــ طالب تسبیح و ریش و شانه کرد.» همچون دیگر شعرا صدقی نیز به شعر خود فخر می‌کند: «شعر من تخم گل باغ خیال است به‌بار ــ گلشن طبع منش تازه زمینی دارد.» عجیب است که از شاعری چنین که دیوانی هـم دارد در تذکره‌ها یادی نرفته است. صدقی را می‌توان در زمرهٔ شـاعران پخته اما متوسط قرار داد «و نباید کاملاً از او چشم‌پوشی کرد.» ابیات او ساده و روان است. نمونه‌ای دیگر از شعر او است: «مرا بدنام کن در شهر و بازار ــ بـرای خـویشتن نـام و نشـان کـن.» نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان او در موزهٔ مـلی هـند نگـه‌داری می‌شود.

منابع. امیرحسین عابدی، «دیوان صدقی»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، دهـلی، بـخش فـارسی دانشگـاه دهـلی، سـال ۱۹۹۸م، صص۱۰۳-۱۰۹.

شریفی

صـدیق حسـن‌خان قـنّوجی بـهوپالی (sed.diq-ha.san.xān-e.qon.nu.ji-ye.be.hu.pā.li)، نـواب امـیرالمـلک والاجـاه بـهادر مولوی سید ابوالطیب محمدصدیق حسن‌خان پسر اولاد حسن پسر اولاد علی حسینی بـخاری، ۱۲۴۸ ــ ۱۳۰۷ق / ۱۸۳۲ ــ ۱۸۹۰م، دانشمند دینی و دولتـمرد و نـویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در شهر مادری‌اش بانس بـریلی بـه‌دنیا آمـد و سـپس همراه مادرش به شهر پـدری خـود قـنوج رفت. در خـردسالی پدرش را از دست داد. قرآن و مقدمات فارسی و صرف و نحو و منطق را نزد برادر خود علی آموخت. سپس در فرخ‌آباد /کانپور و از ۱۲۶۹ق در دهلی نزد استادانی مانند ملامحمدمراد بـخاری، مولوی محمدمحب‌الله پانی‌پتی، مفتی مـحمدصدرالدیـن‌خان بـهادر صـدرالصـدور دهـلوی مـتخلص بـه آزرده، قـاضی حسین‌بن‌محسن انصاری و شیخ محمدیعقوب دهلوی به ادامهٔ تحصیل پرداخت و پس از فـراغت از تـحصیل عـلوم مـتداول معقول و منقول از مفتی صدرالدین و دیگران اجازهٔ عام یافت. پس از آن، به قنوج بازگشت و پس از چندی از آن‌جا به بهوپال رفت و به پایمردی مولانا علی عباس چریاکـوتی بـه دسـتگاه رئیس‌های بهوپال راه یافت و به شغل دبیری گماشته شد. پس از یک سال از مقامش برکنارش کـردند و بـه قـنوج بـازگشت. در ۱۲۷۵ق، بار دیگر به بـهوپال رفت و ایـن بـار، بـه‌ویژه پس از ازدواج با دختر مـحمدجمال‌الدیـن‌خان صـاحب بـهادر نـایب ریاست بهوپال، در دستگاه فرمانروایان آن شهر مراتب ترقی را پیمود و در دورهٔ ریاست سکندربیگم (ــ ۱۲۸۵ق) بر بهوپال در ادارهٔ انشا کار می‌کرد. سپس به سرپرستی ادارهٔ نگـارش تـاریخ بهوپال گماشته شد. در ۱۲۸۵ق به حج رفت و در بازگشت در دورهٔ شـاه‌جهان‌بیگم کـه پس از مـرگ مـادرش سـکندربیگم (۱۲۸۵ق) به‌ریاست بهوپال رسید، نـخست رئـیس فـرهنگ و سپس میرمنشی یا امیرالانشا شد. در ۱۲۸۸ق با شاه‌جهان‌بیگم (ــ ۱۳۱۹ق) ازدواج کـرد و مـنصب وزیـر دوم بـیگم بـا لقب معتمدالمهام و سال بعد لقب نواب والاجاه امیرالملک یـافت. همراه شاه‌جهان‌بیگم در ۱۲۸۹ق به بمبئی و گجرات و سورت و احمدآباد و بیدر و در ۱۲۹۱ق به کلکته و بـنارس و الـه‌آبـاد و کانپور رفت و با کسانی مانند فرماندار کل انگلیسی هند دیدار کرد و انگلیسی‌ها بدو لقب و نشان بخشیدند. پس از ۱۲۹۱ق

رفته‌رفته بیشتر اختیارات حکومتی بهوپال را به دست گرفت تا آن که در ۱۳۰۳ق انگلیسی‌ها وی را برکنار و از القاب و عناوینش محروم کردند. به‌ظاهر برکناری وی به علت مدیریت بد و تعدیات او به مردم بود، ولی دلایل دیگری نیز در میان بود و از جمله گویا او داعیهٔ مخالفت با دولت آن روز هند را در سر داشته و یا به کیش وهابی گرویده بوده است. درواقع او از گروه اهل حدیث یا «جنبش محدّثین» بود که تحت تأثیر متکلمان نجد و حجاز و وهابیگری پدید آمده است و پیروان آن از تقلید بیزار و در اصول عقاید متعصب و سختگیرند. صدیق حسن‌خان در بهوپال درگذشت و در همان‌جا به خاکش سپردند. سید ابوالخیر نورالحسن‌خان و سیدعلی حسن‌خان (۱۲۸۳ـ۱۳۵۶ق) پسران وی هستند که به‌ترتیب مؤلف تذکره‌های نگارستان سخن* و صبح گلشن* هستند و یا درواقع این تذکره‌ها به‌نام آن دو نگارش یافته است. سیدعلی حسن‌خان همچنین مؤلف کتاب مآثر صدیقی به اردو در شرح احوال و آثار پدرش است. صدیق حسن‌خان کتاب‌های بسیاری به‌فارسی و عربی و اردو در تفسیر، حدیث، عقاید، فقه، اصول سیاست و حکمرانی، تاریخ و سیر، علوم و ادبیات، اخلاقیات و تصوف دارد که شمار آن‌ها را تا ۲۲۲ اثر (۷۴ اثر به عربی، ۴۵ اثر به‌فارسی و ۱۰۳ اثر به اردو) نوشته‌اند. البته بعید نیست که برخی از این آثار، مانند شمع انجمن، را برخی دانشوران و ادیبان ناشناختهٔ درگاه صدیق حسن‌خان نوشته و به نام او کرده باشند. صدیق‌حسن‌خان در احیا و گسترش علوم دینی در شبه‌قاره نقش نمایان داشت و صاحب کتابخانهٔ بزرگی بود که پس از مرگش به دارالعلوم ندوةالعلمای لکنو انتقال یافت. وی به‌فارسی شعر می‌سرود و نواب تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ ابجدالعلوم / ابجدیةالعلوم به‌عربی (بهوپال، ۱۲۹۶ق / ۱۸۱۶م) در بیان احوال علوم و انواع فنون و اصناف علوم و تراجم علما؛ ۲ـ ابقاءالمنن بالقاءالمحن در شرح رویدادهای زندگی خود؛ ۳ـ اتّحاف‌النبلاءالمتقین باحیاء مآثرالفقها والمحدّثین به‌فارسی در شرح حال دانشمندان، فقیهان و پیران؛ ۴ـ الاحتواء علی مسئلةالاستوا؛ ۵ـ الادراک لتخریج احادیث ردالاشراک؛ ۶ـ الاذاعة لماکان و ما یکون بین یدی‌الساعة به‌عربی در آنچه از غزو و شهادت و هجرت آموخته می‌شود (بهوپال، ۱۲۹۳ق)؛ ۷ـ اربعون فی فضائل‌الحج والعمرة؛ ۸ـ افادةالشیوخ بقدرالناسخ والمنسوخ به‌فارسی در موضوع نسخ آیات قرآنی (لاهور، ۱۹۰۰م)؛ ۹ـ الاکسیر فی اصول‌التفسیر به‌فارسی (کانپور، ۱۲۹۱ق)؛ ۱۰ـ الاقلید لادلةالاجتهاد والتقلید به‌عربی در علم اصول (استانبول، ۱۲۹۵ق)؛ ۱۱ـ اکلیل الکرامة فی بیان مقاصدالامامة به عربی (بهوپال، ۱۲۹۴ق)؛ ۱۲ـ الانتقادالرجیح فی شرح‌الاعتقادالصحیح به‌عربی (چاپ هند)؛ ۱۳ـ بدورالاهلة من ربط‌المسائل بالادلة در فقه شافعی (بهوپال، ۱۲۹۸ق)؛ ۱۴ـ بشنوید به‌فارسی در فقه حنفی (هند، ۱۲۷۷ق)؛ ۱۵ـ البلغة فی اصول‌اللغة عربی (استانبول، ۱۲۹۶ق و بهوپال، ۱۳۹۴ق)؛ ۱۶ـ بغیةالرائد فی شرح‌العقائد به‌فارسی (هند، ۱۳۰۱ق)؛ ۱۷ـ بلوغ‌السول من اقضیةالرسول؛ ۱۸ـ تحفهٔ شاهی به‌عربی با ترجمهٔ فارسی (کانپور، ۱۲۹۱ق)؛ ۱۹ـ التاج‌المکلّل به‌عربی؛ ۲۰ـ تقصار جیودالاحرار من تذکار جنودالابرار به‌فارسی در سرگذشت مشایخ (بهوپال، ۱۲۹۵ق)؛ ۲۱ـ تمیمةالصبی فی ترجمةالاربعین من احادیث‌النبی؛ ۲۲ـ تصریف‌الریاح به فارسی در دستور زبان (هند، ۱۲۶۹ق)؛ ۲۳ـ ثمارالتنکیت فی شرح ابیات التثبیت به‌فارسی در شرح ارجوزهٔ التثبیت عبدالتبسیت جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی دربارهٔ گور و عذاب و وضع مشرکان (بهوپال، ۱۲۹۳ق)؛ ۲۴ـ ترجمان‌القرآن به اردو در تفسیر قرآن؛ ۲۵ـ الجنة فی‌الاسوةالحسنة بالسنة؛ ۲۶ـ حج‌الکرامة فی آثارالقیامة (چاپ هند)؛ ۲۷ـ الحرزالمکنون من لفظ‌المعصوم‌المأمون؛ ۲۸ـ حسن‌الاسوة بما ثبت من الله و رسوله فی‌النسوة به عربی (استانبول، ۱۳۰۱ق)؛ ۲۹ـ حصول‌المأمول من علم‌الاصول (۱۲۹۶ق) در احکام و اختلاف در منقول؛ ۳۰ـ حضیرةالقدس و ذخیرةالانس به‌فارسی (بهوپال ۱۲۹۷ق)؛ ۳۱ـ الحطة فی ذکرالصحاح‌الستة (هند، ۱۲۸۳ق)؛ ۳۲ـ حل‌الاسئلةالمشکلة؛ ۳۳ـ خبئةالاکوان فی افتراق‌الامم علی‌المذاهب والادیان به‌عربی؛ ۳۴ـ خلاصةالکشاف به عربی که مختصر الکشاف عن حقائق‌التنزیل زمخشری است (لکنو، ۱۲۸۹ق)؛ ۳۵ـ دلیل‌الطالب علی ارجح‌المطالب (هند، ۱۲۹۷ق)؛ ۳۶ـ الروضةالندیة فی شرح‌الدرةالبهیة به‌عربی در علم اصول (بولاق، ۱۲۹۷ق)؛ ۳۷ـ ریاض‌الجنة فی تراجم اهل‌السنة (عربی)؛ ۳۸ـ الدین‌الخالص به عربی در چهار جلد (مصر، ۱۳۷۹ـ۱۳۸۰ق)؛ ۳۹ـ ذخرالحتی من آداب‌المفتی به عربی؛ ۴۰ـ رحلةالصدیق الی‌البیت‌العتیق به‌عربی (هند، ۱۲۸۹ق)؛ ۴۱ـ حسن‌المساعی الی اصلاح‌الرعیة والراعی به اردو در سیاست و حکمرانی؛ ۴۲ـ السراج‌الوهاج فی شرح مختصرالصحیح لمسلم‌بن‌الحجاج به عربی در حدیث؛ ۴۳ـ سلسلةالمسجد فی ذکر مشائخ‌السند؛ ۴۴ـ تذکرهٔ شمع انجمن* به‌فارسی (کلکته، ۱۲۹۲ق)؛ ۴۵ـ صافیه شرح شافیه به‌فارسی؛ ۴۶ـ

ضالة‌الناشدالغریب من بشری الکئیب شرح تأنیس‌الغریب به‌فارسی؛ ۴۷ــ الطریقة‌المثلی فی‌الارشاد الی ترک‌التقلید به‌عربی (استانبول، ۱۲۹۶ق)؛ ۴۸ــ ظفرالاصی بما یجب فی‌القضاء علی‌القاضی به‌عربی؛ ۴۹ــ العلم‌الحقایق من علم‌الاشتقاق به‌عربی در علم اصول (چاپ ۱۲۹۶ق)؛ ۵۰ــ عون‌الباری لحل ادلة‌البخاری به‌عربی در حدیث (بهوپال، ۱۲۹۹ق)؛ ۵۱ــ العروض‌الخضیب فی تزکیة‌القلب‌المنیب به‌فارسی در عروض (هند، ۱۲۹۸ق)؛ ۵۲ــ غصن‌البان‌المورق بمحسنات‌البیان به‌عربی در معانی و بیان و بدیع (هند، ۱۲۹۴ق)؛ ۵۳ــ فتح‌البیان فی مقاصدالقرآن به‌عربی در تفسیر؛ ۵۴ــ فتح‌العلام بشرح بلوغ‌المرام به عربی در شرح بلوغ‌المرام من ادلة‌الاحکام ابن‌حجر عسقلانی (بولاق، ۱۳۰۲ق)؛ ۵۵ــ فتح‌المغیث بفقه الحدیث؛ ۵۶ــ الفرع‌النامی من اصل‌السامی به‌فارسی در مناقب (هند، ۱۳۰۱ق)؛ ۵۷ــ قصدالسبیل الی ذم‌الکلام والتأویل؛ ۵۸ــ فلاح‌البرایا فی اصلاح الراعی والرعایا به‌اردو در سیاست و حکمرانی؛ ۵۹ــ قضاءالارب فی تحقیق مسئلة‌النسب من جهة‌الام و الاب به‌عربی (هند، ۱۲۸۳ق)؛ ۶۰ــ قطف‌الثمر من عقائد اهل‌الاثر؛ ۶۱ــ کشف‌الالتباس عما وسوس به‌الخناس در رد شیعه؛ ۶۲ــ لف‌القماط علی تصحیح بعض ما استعملته‌العامة من‌المعرب والدخیل والمولد والاغلاط به‌عربی (بهوپال، ۱۲۹۱ق)؛ ۶۳ــ لقطة‌العجلان مماتمس الی معرفة حاجة‌الانسان به‌عربی (مصر، ۱۲۹۱ق)؛ ۶۴ــ مثیر ساکن‌الغرام الی روضات دارالسلام؛ ۶۵ــ مراتع‌الغزلان من تذکار ادباءالزمان؛ ۶۶ــ مسک‌الختام به‌فارسی در شرح بلوغ‌المرام (کانپور، ۱۲۸۸ ــ ۱۲۹۰ق)؛ ۶۷ــ مقالة‌الفصیحة فی‌الوصیة والنصیحة به‌فارسی (اکبرآباد، ۱۲۹۸ق)؛ ۶۸ــ منهج‌الوصول الی اصطلاح احادیث‌الرسول؛ ۶۹ــ الموعظة‌الحسنة بما یخطب به فی‌الشهورالسنة (بولاق، ۱۳۰۱ق)؛ ۷۰ــ نزل‌الابرار بالعلم‌المأثور من‌الادعیة والاذکار به‌عربی (چاپ ۱۳۰۱ق)؛ ۷۱ــ نشوة‌السکران من صهباء تذکارالغزلان به‌عربی در ذکر انواع عشق و احوال عشاق و معشوقه‌ها و چگونگی وصل (چاپ ۱۲۹۶ق)؛ ۷۲ــ نفح‌الطیب من ذکرالمنزل والحبیب به‌فارسی (اکبرآباد، ۱۲۹۹ق)؛ ۷۳ــ نیل‌المرام من تفسیر آیات‌الاحکام به‌عربی (لکنو، ۱۲۹۲ق)؛ ۷۴ــ الوشی‌المرقوم فی بیان احوال‌العلوم‌المنثور منها والمنظوم؛ ۷۵ــ هدیة‌السائل الی ادلة‌المسائل به‌فارسی در فقه حنفی (هند، ۱۲۹۲ق)؛ ۷۶ــ یقظة أولی‌الاعتبار مماورد فی ذکرالنار و أصحاب‌النار به‌عربی (بهوپال، ۱۲۹۴ق)؛ ۷۷ــ انشای شرعی آداب‌المکاتیب به‌فارسی شامل دوازده ادب شرعی و عرفی در نامه‌نگاری (لاهور، ۱۲۹۳ق)؛ ۷۸ــ موایدالعوائد من عیون‌الاخبار والفواید به‌فارسی؛ ۷۹ــ اقتربت‌الساعة در ذکر مهدی موعود به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال به‌شمارهٔ ردیف ۷۱۲) که در ۱۲۷۵ق نوشته شده و در ۱۲۹۰ق در آن بازبینی شده است؛ ۸۰ــ تاریخ شادی نواب شاه‌جهان‌بیگم والیهٔ بهوپال به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال به‌شمارهٔ ردیف ۳۰۷)؛ ۸۱ــ المنهل‌العذب‌الصّافی به‌فارسی (نسخهٔ حمیدیهٔ بهوپال به‌شمارهٔ ردیف ۶۳۱) در عروض و قافیه، که ترجمهٔ منهج‌البیان‌الشافی است؛ ۸۲ــ الروض‌الخصیب من تزکیة‌القلب‌المنیب به‌فارسی (اکبرآباد، ۱۲۹۸ق) در بیان عدد شعب‌الایمان، عیوب نفس انسان، طب روحانی، طب جسمانی، همراه با ابیات اردو و حکایات؛ ۸۳ــ ریاض‌المرتاض و غیاض‌العرباض به‌فارسی در عقاید و آداب و اصطلاحات صوفیه (بهوپال، ۱۲۹۷ / ۱۲۹۸ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۳۲-۲۳۴؛ اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۱۲/۱۰۳-۱۰۶؛ الاعلام، ۶/۱۶۷-۱۶۸؛ ایضاح‌المکنون، ذیل آثار یاد شده؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۵۵، ۵۷۱، ۵۹۲، ۵۹۹-۶۰۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۷۵۱-۷۵۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۹۲-۶۰۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۳۰-۱۹۳۲؛ روز روشن، ۸۴۳-۸۵۰؛ شمع انجمن، ۴۷۴-۴۸۶؛ صبح گلشن، ۵۴۰-۵۵۶؛ فهرست کتابهای چاپی عربی، ۸، ۱۳۲، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۷۱، ۶۵۰، ۶۵۱، ۷۶۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۷۷، ۱۲۰۴؛ ۵/۴۵۲؛ ۸/۱۲۶۴؛ ۱۰/۶۵۸؛ ۱۱/۸۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مولانا آزاد حمیدیه بهوپال، ۵۹، ۷۹، ۱۸۳، ۲۰۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۵۷، ۶۶۲، ۱۵۵۰، ۱۹۲۴، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶، ۲۰۸۷؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیه، ۷۶۴-۷۶۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۵۱؛ معجم‌المطبوعات، ۱۲۰۱-۱۲۰۵؛ معجم‌المؤلفین، ۱۰/۹۰-۹۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۵۴۳-۵۴۵؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۱۸۶-۱۹۵؛ نگارستان سخن، ۱۲۵-۱۲۸؛ هدیة‌العارفین، ۲/۳۸۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 419; *Encyclopaedia of Islam*, 1/1196; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/913, 1137, 1347.

برزگر

صدیق‌خان شبلی ← محمدصدیق‌خان شبلی

صدیقی (sa.di.qi)، زبیده فرزند محمد صدیق، پتیلا (هند) ۱۹۴۳ـ ، مولتان (پاکستان) ۱۹۹۳م، پژوهشگر،ایران‌شناس و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در ۱۹۴۷م به همراه خانواده‌اش به مولتان (پاکستان) کوچید. در ۱۹۶۷م از تهران به مکه رفت. در ۱۹۶۹م با نوشتن پایان نامهٔ شرح احوال و تصحیح دیوان سیف‌الدین اسفرنگی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ دولتی تربیت معلم مولتان و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان به تدریس پرداخت. از شعرای ایران به حافظ، سعدی، مولوی، نیما، توللی و نادرپور علاقهٔ فراوان می‌ورزید. دراشعارش مضامین نو و تازه در قالب آهنگ و وزن دیده می‌شود. به‌جز غزل و قطعه و رباعی و دو بیتی، شعر نو نیز سروده است. زبیده یکی از فارسی‌گویان پاکستانی بود که در اشعارش زبان ایران امروزی را به کار می‌برد. وی تنها زندگی می‌کرد و تمام دارایی خود را برای بنیاد مدرسهٔ صدیقیه در مولتان (مدرسهٔ دختران یتیم) صرف کرد. آثارش: مجموعهٔ شعر به نام یتفجر من‌الانهار (۱۹۷۶م)؛ شرح احوال و تصحیح دیوان سیف‌الدین اسفرنگی (مولتان، پاکستان ۱۹۷۹م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۹/۳ـ۶۷۰؛ دیوان سیف‌الدین اسفرنگی، با مقدمه و تصحیح زبیدهٔ صدیقی، مولتان، ۱۹۷۹م، پیش‌گفتار؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۴۶/۱؛ گنج شایگان، ۵۳ـ۵۴؛ محمد سلیم مظهر، «خانم زبیده صدیقی»، آینده، سال ۱۹(۲)، ص ۵۳۰؛«اخبار فرهنگی»، دانش، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۷۱، صص ۱۹۸ـ۲۰۶؛ «معرفی کتاب‌های خارجی»، راهنمای کتاب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱ـ ۲، ص۱۰۳.

رسولی

صرفی ساوجی (sar.fi-ye.sā.va.ji)، صلاح‌الدین، معروف به صرفی ژولیده‌موی، ـ ح۱۰۰۲ق، شاعر ایرانی. در جوانی در راه شاعری گام نهاد و از زادگاهش ساوه به کاشان شتافت و نزد محتشم کاشانی (ـ ۹۹۶ق) به شاگردی پرداخت و در اندک زمانی بالید و آوازه یافت. پس از اقامتی ده ساله در کاشان رهسپار هند شد و نزدیک شش سال در درگاه ابراهیم قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده در دکن (۹۵۷ـ ۹۸۹ق) گذراند. در ۹۸۸ق به ایران بازگشت، ولی اندکی بعد بار دیگر عزم سفر هند کرد و در حدود ۹۹۲ق در احمدآباد گجرات به خدمت عبدالرحیم‌خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق) رسید و چندی در درگاه او به سر برد. گویا در این ایام با خواجه نظام‌الدین احمد مؤلف طبقات اکبری نیز همنشین بود. سپس به لاهور رفت. در ۹۹۹ق با فیضی ملک‌الشعرای دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) به دکن سفر کرد. در ۱۰۰۱ق همراه میرزا عزیز محمد کوکه، مشهور به خان اعظم، به زیارت خانهٔ خدا شتافت. سرانجام در ضمن این سفر در مکه و یا اندکی پس از بازگشت به هند درگذشت. صرفی شاعری درویش مسلک و مجرد بود، قصیده و غزل را نیکو می‌سرود و در اشعارش از محتشم پیروی می‌کرد و از شاعران مکتب وقوع به‌شمار می‌آید. گفتنی است نام وی در منابع گوناگون به‌صورت‌های تحریف شدهٔ حیفی ساوجی، صیرفی ساوجی، صفیری ساوجی، صرفی پنجابی، صیرفی لاهوری، حرفی ساوجی، حرمی ساوجی و حزنی ساوجی آمده است. صرفی گویا دارای یک مثنوی به نام حسن و دل بوده است که بخش‌هایی از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، ویرایش شهیدی، ۲۲۶؛ آیین اکبری، ۳۱۱/۱ـ۳۱۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۰۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۲، ۵۱۷، ۵۳۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۶۱۱/۲ـ۶۱۷؛ الذریعه، ۶۰۶/۹؛ روز روشن، ۱۹۷،۴۷۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۳۹۲/۱ـ۳۹۳؛ ریحانة‌الادب، ۴۴۲/۳؛ شام غریبان، ۱۵۱؛ شمع انجمن، ۱۵۵؛ طبقات اکبری، ۴۹۸/۲؛ کاروان هند، ۷۱۷ـ۷۲۹؛ مآثر رحیمی، ۶۹۷/۳ـ۷۲۱؛ مجمع‌الخواص، ۲۲۲، ۲۷۸؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹/۳ـ۴۳؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۲۷۸ـ۲۹۵؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۰/۳ـ۲۶۱؛ نشتر عشق، ۸۷۰/۳ـ۸۷۱؛ هفت اقلیم، ۵۲۸/۲ـ ۵۳۰؛ همیشه‌بهار، ۱۴۷.

برزگر

صرفی کشمیری (sar.fi-ye.kaš.mi.ri)، شیخ یعقوب فرزند حسن گنایی عاصمی، سرینگر ۹۲۸ـ همان‌جا ۱۰۰۳ق، ادیب، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای وی امیرمحمد در عهد شهمیریان وارد کشمیر شد و نفوذ فراوان یافت. چون بیشتر افراد خاندان وی اهل علم و فضل بودند، به گنایی (= دبیر، محرر، عالم) شناخته شدند و چون نسبت آن‌ها به عاصم‌بن‌عمر خطاب می‌رسید، به عاصمی شهرت یافتند. صرفی در

هفت‌سالگی قرآن را از بر کرد. در این زمان شعر نیز می‌گفت و پدرش اشعار وی را اصلاح می‌کرد. پس از آن، فقه و صرف و نحو را از رضی‌الدین کشمیری (ــ ۹۴۶ق) و منطق و حکمت و معانی را از ملا بصیر خندهٔ بهولی (ــ ۹۴۶ق) فراگرفت. در شعر شاگرد شیخ محمد آنی ختلانی شاگرد عبدالرحمان جامی (سدهٔ نهم هجری) بود و از وی تخلص صرفی و خطاب جامی ثانی گرفت. پس از آن به عبادت و ریاضت پرداخت. نخست به میر سید علی همدانی (ــ ۷۸۶ق) ارادت می‌ورزید. در نوزده‌سالگی از کشمیر راهی سمرقند شد و از راه بدخشان، بلخ و غور به سمرقند رسید. در راه با علما و صوفیان هر دیار دیدار و صحبت داشت. در سمرقند در حلقهٔ مریدان شیخ کمال‌الدین حسین خوارزمی (ــ ۹۵۶ / ۹۵۷ / ۹۵۸ق) درآمد. پس از مدتی از او خلعت و اجازهٔ ارشادگرفت. سپس به‌کشمیر بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت. چندی پس از آن به سفر حج رفت و در آن سفر، فقه، حدیث و تفسیر را از استادانی چون علامه ابن حجر مکی، مولانا شیخ عبدالعزیز، شیخ حسن مکی و شیخ فتح‌الله مدنی آموخت و از ابن حجر مکی اجازهٔ حدیث گرفت. وی پس از سفرهایی که به بغداد، مشهد، گجرات، کابل، بدخشان، رستاق، بلخ، کولاب ختلان، سرهند و فتحپور کرد و به دیدار بسیاری از مشایخ آن سرزمین‌ها رسید، به کشمیر بازگشت و همچنان به تدریس سرگرم شد و مریدان فراوان یافت. در فتحپور، با شیخ سلیم فتحپوری چشتی آشنا شد و به طریقهٔ چشتیه گروید. در این هنگام یعقوب‌خان چک (۹۹۲ــ۹۹۵ق) پسر یوسف‌خان (۹۸۷ــ۹۹۲ق) حاکم کشمیر بود. وی که شیعهٔ متعصب بود، به ترویج مذهب شیعه و پذیرش اجباری آن و توهین و آزار اهل سنت می‌پرداخت، چندان که در کشمکش‌های اهل شیعه و سنت، بسیاری از مردم نیز کشته شدند. از این‌رو، جمع بسیاری از بزرگان کشمیر، مانند شیخ بابا داود خاکی و شیخ یعقوب صرفی، به‌همراه امرای دیگر، به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) رفتند و او را به گرفتن کشمیر تشویق کردند. سرانجام پس از جنگ و خونریزی بسیار، جلال‌الدین اکبر در ۹۹۵ق بر کشمیر چیره شد. شیخ یعقوب بار دیگر به سفر حج رفت و اندکی پس از بازگشت درگذشت. مقبرهٔ وی اکنون در شهر زینه‌کدل در سرینگر کشمیر است. وی در دربار همایون (۹۳۷ــ۹۴۷ و ۹۶۲ــ۹۶۳ق) و جلال‌الدین اکبر از احترام فراوان برخوردار بود. شیخ محسن فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۱ق) از شاگردان وی و خواجه حبیب‌الله نوشهری مرید و خلیفهٔ وی بود. صرفی در شعر فارسی در کشمیر، مقامی همچون نظامی در ایران را دارد. از آثارش: مثنوی‌های خمسهٔ او است در برابر خمسهٔ نظامی که عبارتند از مسلک‌الاخیار در بیان اسرار تصوف که آن را در ۹۹۳ق در ۲۶۰۴ بیت سرود. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 559pi/75 در کتابخانهٔ عمومی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ لیلی و مجنون؛ وامق و عذرا که آن‌را در ۹۹۳ق سرود (لکنو، ۱۳۱۸ق)؛ مغازی‌النبی در شرح رویدادهای زندگی پیامبر اکرم (ص) که آن‌را در ۳۳۸۰ بیت در ۱۰۰۰ق سرود (لاهور، ۱۸۷۹ق) و مقامات مرشد که آن را نیز در ۱۰۰۰ق سرود؛ روایح در برابر لوایح جامی در عرفان و سلوک. وی این نثر آمیخته به‌نظم را در ۹۷۶ق سرود (لاهور، ۱۳۲۳ق). روایح به‌همت شمس‌الدین قادری فاضلی در ۱۳۴۹ق به اردو برگردانده شد. انوارالاذکار که به‌نثر آمیخته به‌نظم است (نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ عمومی دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود)؛ تحفة‌الشعرا در عروض و قافیه در یک مقدمه، سه فن و یک خاتمه با آوردن گواه از سروده‌های خود و دیگران. مؤلف این اثر را در ۹۹۶ق به‌پایان رساند و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی اکبر حیدری کشمیری در سرینگر کشمیر یافت می‌شود؛ مناقب‌الاولیا؛ مناسک حج؛ شرح صحیح بخاری؛ شرح ثلاثیات بخاری؛ تفسیر مطلب‌الطالبین (به‌عربی)؛ دیوان که شامل غزلیات و رباعیات است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ادارهٔ تحقیقات علمی سرینگر نگه‌داری می‌شود؛ شرح رباعیات یعقوب کشمیری. وی رباعیات خود را شرح کرده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ تقریظ بی‌نقط بر سواطع‌الالهام فیضی فیاضی (ــ ۱۰۰۴ق)؛ کنزالجواهر در فن معما؛ ید بیضا در شرح معمیات خویش؛ تفسیر دو جزء از قرآن که ناتمام ماند.

منابع: اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۱۰۹؛ ایران صغیر، تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر، ۱۵۴ـ۱۵۸؛ برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۸ـ۲۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴۱/۱ـ۵۰۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۲۲۲/۲ـ۲۲۵؛ تاریخ حسن، ۳۳۲/۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۷۲/۱ـ۳۷۳، ۴۷۰؛ ۸۲۹/۲؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۲۵ـ۱۲۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۸۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۱۷/۲ـ۶۵۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۹۴، ۲۷۹؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۳۲ـ۲۴۷؛ شمع انجمن، ۲۵۵ـ۲۵۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۰، شمارهٔ ۱۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۳/۳، ۱۵۳۰، ۱۶۱۴؛ ۷۲۶/۷ـ۷۲۸؛ ۲۶۰/۱۰ـ۲۶۲؛ ۲۷۰۴/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی.

۲۴۰۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۳۰، ۷۶۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۸۶، ۲۰۰۷، ۲۲۹۹؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۳-۳۹؛ منتخب‌التواریخ، ۱۲۳/۲، ۴۰۳؛ ۱۴۲/۳-۱۴۹، ۲۵۹-۲۶۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۷۰/۶-۸۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۵۲/۵-۴۵۳؛ هفت اقلیم، ۱۱۳/۲-۱۱۴؛ اکبر حیدری کاشمیری، «تحفة‌الشعرا از صرفی کشمیری مأخذ نویافته دربارهٔ عروض و قافیه»، دانش، شمارهٔ ۱۰، تابستان ۱۳۶۶، صص۱۰۳-۱۰۵؛ غلام‌رسول‌خان، «شیخ یعقوب صرفی کا دورهٔ ایران و وسط ایشیا»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۷۱ش، صص۲۱۱-۲۳۱؛ ضیاءالدین دیسایی، «زبان و ادبیات فارسی در عهد اکبرشاه»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۶، ص۱۱۶؛ محمدظفرخان، «یعقوب صرفی کشمیری»، هلال، جلد ۶، شمارهٔ یکم، صص۲۹-۳۴؛ همان‌جا، «مسلک‌الاخیار»، همان‌جا، ج۱۷، شمارهٔ ۷، صص۲۹-۳۳؛

Dictionary of Indo-Persion Literature, 545; *Mughals in India*, 492; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/193.

حجتی

صعود گجراتی (so.ud-e.go.ja.rā.ti)، حافظ میرمحمدعلی جواد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به امام جعفر صادق می‌رسید. صعود سخنوری ایرانی‌تبار و از مردم احمدآبادگجرات بود. او بعدها از زادگاهش به شاه‌جهان‌آباد رفت و در آن‌جا درس خواند. گویند صعود حافظ قرآن بود و علم رمل و نجوم را نیک می‌دانست. به‌نوشتهٔ خلیل در صحف ابراهیم، او در پادشاهی محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) روزگار به سر می‌برده است. از سروده‌های صعود ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «ز بس که حد نبود وصف دلستان مرا ـ همیشه جنگ بود با زبان، دهان مرا / شبی به خانهٔ ما گر تو راگذر افتد ـ به‌جای کعبه پرستند آستان مرا.»

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۶۱۴/۲-۶۱۴؛ الذریعه، ۶۰۷/۹؛ صبح گلشن، ۲۵۲؛ صحف ابراهیم، ۹۳؛ نشتر عشق، ۸۷۹/۳-۸۸۰.

نوش‌آبادی

صغیر بلگرامی (sa.qir-e.bel.ge.rā.mi)، میرسید، متخلص به صغیر و صغیری، فرزند سیداحمد فرزند احمد فرزند غلام یحیی فرزند بنده علی‌حسین واسطی بلگرامی، ز ۱۳۰۰ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان سید محمد صغری / صغیری بلگرامی (ـ ۶۴۵ق) بود. از آثارش: مرغوب‌القلوب که نوشتن آن را در ۱۲۷۹ق که در عظیم‌آباد / پتنا فرود آمده بود به خواهش نواب سید الطاف حسین‌خان بهادر آغاز کرد و در ۱۲۸۱ق به پایان برد. این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده باب بدین ترتیب است: ۱ـ حکایات و روایات پیامبران، ۲ـ احوال چهارده معصوم، ۳ـ حکایات سادات، ۴ـ محامد صلحا، ۵ـ سخاوت و فواید بذل و کرم، ۶ـ عدل و انصاف و داد، ۷ـ فروتنی و خاکساری، ۸ـ عجب و تکبر، ۹ـ تلبیس ابلیس، ۱۰ـ مکارم اخلاق، ۱۱ـ بی‌ثباتی دنیا و ۱۲ـ پند و نصیحت؛ مثنوی معراج خیال (سروده در ۱۳۰۰ق) در وصف شهر بلگرام به پیروی از امواج خیال عبدالجلیل بلگرامی؛ بیاض صغیر شامل مطالب گوناگون تاریخی و از جمله مادهٔ تاریخ‌های تولد و مرگ بزرگان بلگرام.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۴۹/۴؛ ۱۳۴۰/۸؛ ۷۷/۱۰.

برزگر

صغیر جونپوری، محمد عیسی ← صغیری جونپوری

صغیر سندی (sa.qir-e.sen.di)، فتح محمد، روستای سهوان (در شهرستان دادو در سند) ۱۸۸۳ـ ۱۹۴۲م/ ۱۳۰۰ـ۱۳۶۱ق، پزشک و شاعر سندی. در کودکی پدرش را از دست داد و مقدمات علوم و معقول و منقول را در روستای سیتا از مولوی محمد صدیق آموخت. پیشهٔ پدری‌اش پزشکی بود. صغیر پزشکی را نزد برادر بزرگ خود حکیم حاذق محمد زمان عباسی فراگرفت و به‌زودی پزشکی نام‌دار شد. در شاعری نیز نام برآورد و در پی انتشار اشعارش در نشریات ادبی برآمد. علامه محمد عثمان استاد دانشکدهٔ سند مدرسهٔ کراچی، او را به کراچی دعوت کرد و جای خود را در آن مدرسه بدو داد و صغیر در آن‌جا به تدریس فارسی و عربی پرداخت. در پی شیوع وبا و طاعون در کراچی، آن شهر را ترک گفت و مدتی در زادگاهش و سپس در حیدرآباد سند به طبابت پرداخت. در بازگشت به کراچی درمانگاهی بزرگ در این شهر بنیاد نهاد. در کارهای سیاسی و اجتماعی نیز شرکت داشت و از رهبران جنبش جدایی سند از قلمرو استان بمبئی و نیز از رهبران نهضت خلافت در سند بود و ازاین رو چندی نیز به زندان افتاد. خانه‌اش از کانون‌های علمی و

ادبی سند بود وخود او نقطهٔ امید ادیبان و شاعران فارسی‌گوی سند در دوره‌ای به شمار می‌رفت که در نتیجهٔ سلطهٔ انگلیسی‌ها زبان و ادب فارسی رونق پیشین خود را در آن سرزمین از دست داده بود. بیشتر آثار وی به سندی است، اما به فارسی نیز شعر می‌سرود. از آثارش: میرن جی صاحبی؛ کمال و زوال؛ ابوالفضل و فیضی؛ نورالایمان مقدمهٔ تفسیر قرآن؛ مناجات دلنشین حیات‌النبی؛ اخلاق‌النبی؛ بهاراخلاق؛ آفتاب ادب .

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۴۴۵ـ۴۴۶؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۱۱ـ۲۱۴.

برزگر

صفای احمدآبادی، میرسیدجعفر ← جعفر احمدآبادی

صفای شیرازی (sa.fā-ye.ši.rā.zi) ، حاج محمد ابراهیم شیرازی، معروف به آقا / حاجی آقا و اولیا سمیع، ــ ۱۳۰۰ / ۱۳۰۱ق، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. در دستگاه حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا تربیت یافت. پس از آن از شیراز به هند کوچید و در بمبئی نشیمن گزید. شغل او در بمبئی، نوشتنِ کتاب با مرکب چاپ بود. در برخی فهرست‌ها و تذکره‌ها به برخی از کتاب‌هایی که به خط او نوشته و چاپ سنگی شده‌اند، اشاره رفته است. از آن شمار می‌توان این کتاب‌ها را نام برد: شاهنامهٔ فردوسی، تاریخ معجم، تاریخ وصاف، دیوان حافظ، اوصاف‌الاشراف و انوار سهیلی. این کتاب‌ها با امضای اولیا سمیع به‌چاپ رسیده‌اند. اولیا سمیع، لقب سلسلهٔ خاندان صفا است. گویا نیای بزرگ او «سمیع‌خان نامی بوده، ملقب به اولیا، از اولیا و اهل‌الله بوده.» صفا از راه کتابت سرمایه‌ای اندوخت و به تجارت رو آورد، اما، در حادثه‌ای کالای تجاری‌اش در دریا غرق شد و حاصل زندگانی‌اش بر باد رفت. پس از آن، صفا، که به حسن شهرت معروف بود و از ادبیات فارسی نیز بهره داشت به آموزش زبان فارسی پرداخت. صفا در اواخر عمر به مشهد رفت و پس از زیارت آستان امام رضا(ع) به شیراز بازگشت و در همان‌جا درگذشت. پیکر صفا را به نجف بردند و به خاک سپردند. نمونه‌ای از شعر او است: «ناله‌ای می‌شنوم از شکن طرهٔ تو / گوییا مرغ دلی بازگرفتار شده.»

منابع: آثار عجم، ۲/۹۱۱ـ۹۱۲؛ حدیقةالشعراء، ۲/۱۰۲۰ـ۱۰۲۲؛ الذریعه، ۹/۶۰۹؛ ریحانةالادب، ۳/۴۴۷؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۱/۴۳۷ـ۴۳۹؛ طرائق‌الحقائق، ۳/۵۱۶؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱/۵۸۲؛ ۳/۳۱۷۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۲۶۹؛ مرآت‌الفصاحه، ۳۵۴ـ۳۵۵.

شریفی

صفدرجنگ (saf.dar.jang)، وزیرالممالک ابومنصورخان منصورعلی‌خان میرزا محمد مقیم پسر جعفرخان‌بیگ پسر محمدقلی‌خان‌بیگ پسر جعفرعلی‌خان‌بیگ پسر محمدقلی‌خان‌بیگ پسر منصور میرزا قراقویونلو، ــ ۱۷ ذوالحجهٔ ۱۱۶۷ق، نواب اوده (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق). نیای بزرگش از امیرزادگان قراقویونلو بود و در تبریز می‌زیست تا این که شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) وی را به نیشابور کوچاند و سیورغالی در آن‌جا برایش مقرر داشت. میرزا محمدمقیم خواهرزادهٔ برهان‌الملک محمدامین سعادت‌خان، نخستین نواب اوده (۱۱۳۳ ــ ۱۱۵۲ق)، بود. وی به دعوت برهان‌الملک از زادگاه خود نیشابور به هند رفت و برهان‌الملک وی را برکشید و دختر خود را به زنی او داد. پس از مرگ برهان‌الملک (۹ ذوالحجهٔ ۱۱۵۱ق)، محمدمقیم با یاری لچهمی نراین، وکیل / دیوانِ برهان‌الملک، و دادن دوکرور (هر کرور = ۱۰۰۰۰۰۰۰) روپیه پیشکش به نادرشاه افشار فاتح دهلی توانست بر شیرجنگ (نثارمحمدخان)، برادرزادهٔ برهان‌الملک، که مدعی نوابی (استانداری نیمه مستقل) اوده بود، فایق آید و نادرشاه وی را به حکومت اوده گماشت و به تبع وی، محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) نیز با تأیید حکومت ابومنصورخان محمدمقیم بر اوده، بدو خطاب منصورعلی‌خان صفدرجنگ بخشید. در ۱۱۵۴ / ۱۱۵۵ق که مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان، ناظم بنگاله (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق) متوجه رویارویی با مراته‌ها گردید، صفدرجنگ، گویا به تحریک عمدةالملک امیرخان انجام و به‌بهانهٔ کمک به مهابت‌جنگ، به پتنا / عظیم‌آباد، مرکز ولایت بهار در قلمرو مهابت‌جنگ، لشکر کشید و بدان‌جا درآمد یا به روایتی در بیرون شهر فرود آمد و اردو زد. با این وجود، مهابت‌جنگ که از آمدن صفدرجنگ به بنگاله بیمناک شده بود از محمدشاه درخواست تا وی را فرا خواند و صفدرجنگ پس از نه ماه از پتنا به مقر حکومت خود بازگشت. در ۱۱۵۶ق، محمدشاه، به درخواست عمدةالملک امیرخان انجام (ــ ۱۱۵۹ق) که از مقربان و بلندپایگان دربار گورکانی بود و روابط نزدیکی با صفدرجنگ داشت، صفدرجنگ را به حضور طلبید و وی را، علاوه بر

حکومت اوده، به منصب میرآتشی یا داروغگی توپخانه گماشت و دژ استوار چنار در هفت کروهی بنارس را نیز به او بخشید. در صفر ۱۱۵۸ق محمدشاه به همراه صفدر جنگ و امیرخان آهنگ سرکوبی علی‌محمدخان روهیله (ـ ح۱۱۶۱ق) کرد که «از متوسلان وزیرالممالک اعتمادالدوله [قمرالدین‌خان] بود در آنوله [هفده مایلی شمال بدایون] و بنگر [در حدود ده‌مایلی شمال بدایون] که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمایون واقع‌شده... تسلطی به هم رساند[ه]... از پادشاه و امرای حضور باغی شده هیچ کس را به خاطر نمی‌آورد.» اما این لشکرکشی به دلیل دورویی قمرالدین‌خان که با امیرخان میانهٔ خوبی نداشت و موفقیت وی را نمی‌خواست، آن‌گونه که می‌بایست نتیجه نداد و علی‌محمدخان، پس از چندماه در محاصره بودن، با وساطت قمرالدین‌خان بخشیده شد و به فوج‌داری سرهند منصوب گشت. پس از مرگ عمدةالملک امیرخان (۱۱۵۹ق)، حکومت صوبهٔ اله‌آباد نیز به صفدر جنگ سپرده شد. در ۱۱۶۱ق که احمدشاه درانی (۱۱۶۰ ـ ۱۱۸۷ق) به هند تاخت و لاهور را بگرفت (۲۱ محرم ۱۱۶۱ق)، محمدشاه پسر خود احمدشاه را با اتالیقی سادات‌خان ذوالفقارجنگ و به همراه اعتمادالدوله قمرالدین‌خان و صفدرجنگ و امرای برجستهٔ دیگر به رویارویی با وی فرستاد. در نبردی که در بیست و دوم ربیع‌الاول ۱۱۶۱ق در حوالی سرهند میان سپاه گورکانی و سپاه احمدشاه درانی درگرفت، به‌رغم کشته‌شدن اعتمادالدوله قمرالدین‌خان، با دلاوری و مقاومت صفدرجنگ، معین‌الملک بهادر معروف به میرمنو، پسر قمرالدین‌خان، و امرای دیگر شکست در سپاه افغانان افتاد و احمدشاه درانی ناگزیر به قندهار بازگشت. اندکی بعد محمدشاه درگذشت (۲۷ ربیع‌الاول ۱۱۶۱ق) و پسرش احمدشاه به تخت شاهی برآمد و صفدر جنگ نیز، به جای قمرالدین‌خان مقتول، به مقام وزارت اعظمی منصوب گشت. منصب بخشی‌الممالک نیز به ذوالفقارجنگ داده شد. صفدرجنگ و ذوالفقارجنگ هر دو ایرانی‌تبار و شیعی بودند. از این رو، از همان ابتدای کار با دسیسه‌های امرای سنی افغانی و تورانی (ورارودی) روبه‌رو شدند که در پی برانداختن سلطهٔ شیعیان بر دربار دهلی بودند. در کانون مخالفت با صفدرجنگ، جاویدخان خواجه‌سرا قرار داشت که مقرب درگاه ملکه زمانیه، مادر احمدشاه، بود و یک بار نیز سوءقصد ناموفقی را به جان صفدرجنگ سازمان داد. صفدرجنگ در اوایل وزارت خود بر آن شد تا علی‌محمدخان روهیله را، که پس از یورش احمدشاه درانی به لاهور و سرهند، سرهند را ترک گفته و بر بریلی و اطراف آن چنگ انداخته و بار دیگر شوریده بود، سرکوب سازد. از این رو، قایم‌جنگ بنگش، صاحب فرخ‌آباد، را برانگیخت تا بر علی‌محمدخان بتازد. در این اوان، علی‌محمدخان درگذشت و پسر کوچکش سعدالله‌خان به جای وی برآمد، در حالی که سپه‌سالار و مدارالمهام او حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان بود. قایم‌جنگ بنگش بر سعدالله‌خان و حافظ رحمت‌خان تاخت، ولی سرانجام شکست خورد و کشته شد (ذوالحجهٔ ۱۱۶۲ق). صفدرجنگ، پس از کشته‌شدن قایم‌جنگ، قلمرو او را ضبط کرد و ادارهٔ آن را به راجه نول رای، نایب خود در حکومت اوده، سپرد. به روایتی، وی مادر قایم‌خان و احمدخان، برادر قایم‌خان، را نیز مدت کوتاهی زندانی کرد. ظاهراً از متصرفات پیشین افغانان بنگش، تنها چند روستا در دست آن‌ها باقی‌ماند. دیری نگذشت که افغانان بنگش، به سرکردگی احمدخان بنگش بار دیگر سربرآوردند و قدرتی یافتند و فرخ‌آباد را بگرفتند و راجه نول رای را بشکستند و بکشتند (رمضان ۱۱۶۳ق) و خود صفدرجنگ را نیز، که پس از شنیدن خبر شکست و مرگ نول رای با لشکری گران و به همراه بسیاری از امرای بلندپایه از دهلی به آهنگ سرکوبی آن‌ها روانه شد، شکست سهمگینی دادند (شوال ۱۱۶۳ق) که در نتیجهٔ آن امرای بلندپایه‌ای مانند نجم‌الدوله محمداسحاق‌خان به‌قتل آمدند. صفدرجنگ گریزان به دهلی بازگشت و «تمامی ملک اوده تا به اله‌آباد و بنارس آن‌چه به تحت فرمان نواب صفدرجنگ بود همه به قبض و تصرف احمدخان درآمد.» اما سلطهٔ افغانان بر اوده دیری نپایید و شیخ‌زادگان سنی آن ولایت به یاری صفدرجنگ برخاستند و افغانان را از لکنو و جاهای دیگر اوده بیرون راندند. از سوی دیگر، صفدرجنگ که می‌دید امرای مخالف وی در دربار گورکانی، مانند انتظام‌الدوله پسر قمرالدین‌خان و جاویدخان خواجه‌سرا، مشهور به نواب بهادرخان‌خانان، در پی آنند تا با استفاده از شکستش از افغانان موقعیت او را در دهلی ضعیف سازند، با سرکردگان مراته، مانند ملهار رائو و توکوجی هولکر، پیمان اتحاد بست و با کمک آن‌ها و نیز سورجمل، سرکردهٔ جات‌ها، احمدخان بنگش و متحدش سعدالله‌خان روهیله و حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان را بشکست (۱۱۶۴ق) و آن‌ها را به استدعای صلح و فرمانبرداری واداشت و پس از گذاشتن برادرزادهٔ خود محمدقلی‌خان به نیابتش در حکومت اوده

رهسپار دهلی گشت. در این اثنا، احمدشاه درانی بار دیگر به هند تاخت و معین‌الملک میرمنو (ــ ۱۱۶۷ق) استاندار لاهور را در حومهٔ آن در شالیمار بشکست (۱۱۶۵ق) و پس از پذیرش درخواستِ صلح میرمنو، او را به نیابت خود به حکومت لاهور گماشت. احمدشاه درانی در هنگام اقامت در لاهور، قلندرخان را به سفارت نزد احمدشاه گورکانی در دهلی فرستاد. احمدشاه گورکانی و امرای دهلی که از آمدن احمدشاه درانی بیمناک شده بودند به صفدرجنگ نامه نوشتند و به اصرار از او خواستند که هولکر و کسان دیگر را با خود متفق کند و به دهلی شتابد و به دفع پادشاه درانی پردازد. صفدرجنگ نیز هولکر را «به وعدهٔ زر خطیر» همراه ساخت و رهسپار دهلی شد، اما پیش از ورود وی، جاویدخان خواجه‌سرای، مخاطب به نواب‌بهادر، که «مدار مهام سلطنت گشته بود» و امرای دیگر با احمدشاه درانی صلح کردند و فرستادهٔ وی را روانه نمودند. صفدرجنگ چون به نزدیکی دهلی رسید و از آن‌چه گذشت آگاه گردید از ورود به شهر خودداری کرد و در کنار رود جُمنا اردو زد، به این بهانه که «من هولکر را به ایمای پادشاه و ارکان حضور به وعدهٔ زر بسیاری همراه آوردم، حالا تقاضای هولکر را چه چاره کنم.» سرانجام امیرالامرا غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ هولکر را با خود به دکن برد و صفدرجنگ به دهلی درآمد (رجب ۱۱۶۵ق). صفدرجنگ که جاویدخان را سردستهٔ امرای مخالف خود می‌دانست وی را در شوال / ذوالقعدهٔ ۱۱۶۵ق کشت. اما این اقدام نتیجهٔ عکس داد و احمدشاه به تحریک مادر خود ملکه زمانیه (نواب قدسیه صاحبة‌الزمانی اودهم‌بایی)، انتظام‌الدوله پسر قمرالدین‌خان، و امیرالامرا عمادالملک (شهاب‌الدین‌خان که پس از مرگ ناگهانی پدرش غازی‌الدین فیروز جنگ در اورنگ‌آباد در ذوالحجهٔ ۱۱۶۵ق، به پایمردی صفدرجنگ، به‌مقام امیرالامرایی منصوب گشته بود)، در پی کاستن از اختیارات او و گرفتن «داروغگی غسلخانه و توپخانه» از او برآمد. صفدرجنگ چند روزی از رفتن به دربار خودداری کرد و از پادشاه اجازهٔ عزیمت به صوبهٔ خود اوده را درخواست. ولی اندکی بعد، چون می‌ترسید در غیاب وی مخالفانش کاملاً بر دربار و دیوان استیلا یابند از تصمیم خود بر رفتن به اوده پشیمان گردید و در عوض، از بیم آن‌که مبادا امرای تورانی به همراهی احمدشاه و عوام‌الناس ناگهان بر او بتازند، از دهلی بیرون رفت و در نزدیکی شهر اردو زد. «صفدرجنگ مرد مجهولی را که کسش نمی‌شناخت شاهزاده قرار داده و به سلطنت برداشت و عیال خود را در جوار قلاع مستحکمه سورجمل جات فرستاد [او] سورجمل را به رفاقت خود خواست. او بعد تیاری رسید و معین صفدر جنگ گردید و احمدشاه وزارت را به عزل صفدرجنگ، به انتظام‌الدوله پسر قمرالدین‌خان وزیر بخشید و عمادالملک خود چنان‌چه امیرالامرا بود، اما بنابر جرأت و نظمی که داشت متعهد جنگ وزیر گردیده افواج را از اطراف و جوانب طلب داشته فراهم آورد از آن جمله بود نجیب‌خان روهیله ... و چنتاگوجر و بلوچان و غیره زمین‌داران اطراف و سادات بارهه.» در رجب ۱۱۶۶ق جنگ میان اردوی صفدر جنگ و هواداران احمدشاه آغاز گردید که نزدیک شش ماه به درازا کشید. گر چه این جنگ، به‌واقع جنگی برای قدرت بود و هر دو اردو از نیروهای مختلفی تشکیل می‌شد و از جمله هندوان در هر دو سو حضور داشتند، اما از آن‌جا که صفدرجنگ ایرانی‌تبار (وی از طایفهٔ ترکمانان قراقویونلو بود) و شیعی، و در مقابل امرای اردوی احمدشاه بیشتر تورانی و افغانی و سنی بودند، برخی مانند عمادالملک کوشیدند تا جنگ با صفدرجنگ را جنگ با رافضیان (شیعیان) جلوه دهند. به گفته سیرالمتأخرین، «... و نیز [عمادالملک] صورت بلوای عام به اتفاق کشامره و پنجابیان خواسته، علم محمدی بر پا کرد و ندا در داد که صفدر جنگ رافضی است. جنگ با هر که بر خلیفهٔ زمان خروج نموده جهاد است و هزاران نفر از عوام زیر علم جمع گردیده شور و هنگامهٔ دم چاریار گرم داشتند و هر که را ایرانی و ملازم خیرخواه صفدرجنگ می‌پنداشت در کوچه و بازار شاه‌جهان‌آباد کتک و غارت می‌کردند، بلکه بعضی را می‌کشتند.» به هر حال، پس از شش ماه، هر دو سو، از این جنگ بی‌نتیجه، که در آن روی‌هم‌رفته غلبه با صفدرجنگ بود، به ستوه آمدند و خواهان صلح شدند. احمدشاه و امرای درگاهش درخواست صلح کردند و صفدر جنگ نیز که «از کثرت اخراجات تنگ آمده بود و طرف شدن با پادشاه درنظرش مناسب نمی‌نمود به صلح راضی شد و به‌وساطت انتظام‌الدوله پسر قمرالدین خان به قرار به حالی دو صوبهٔ اوده و الهآباد صلح انعقاد یافت» و صفدرجنگ در محرم ۱۱۶۷ق از دهلی رهسپار اوده شد. پس از رفتن صفدرجنگ، دیری نگذشت که در اردوی احمدشاه، به‌ویژه میان انتظام‌الدولهٔ وزیر و عمادالملک امیرالامرا، درگیری‌های درونی شدیدی پیش آمد. ظاهراً این‌بار، احمدشاه برای نجات جان خود از صفدر جنگ یاری خواست، ولی پیش از رسیدن او عمادالملک با کمک متحدان مراتهٔ خود احمدشاه را از پادشاهی برکنار ساخت

و عزیزالدین پسر معزالدین جهاندار شاه را با لقب عالمگیر دوم به شاهی برداشت (۱۰ شعبان ۱۱۶۷ق). صفدر جنگ به اوده بازگشت و چندماه بعد در نزدیکی لکنو درگذشت و جای خود را به پسرش شجاع‌الدوله داد. پیکرش را در باغ زیبایی در فیض‌آباد که پوشیده از گل‌سرخ بود و گلاب بارهی خوانده می‌شد موقتاً نگاه داشتند و بعدها به دهلی بردند و در «مزار پنجهٔ حضرت شاه‌مردان» به خاک سپردند. مقبرهٔ صفدرجنگ در دهلی، که ساختهٔ پسرش شجاع‌الدوله است، از پرآوازه‌ترین بناهای این شهر به‌شمار می‌آید. از سرایندگان فارسی‌گویی که ملازم یا مداح صفدرجنگ بوده‌اند می‌توان از میرزا عظیما اکسیر اصفهانی (- ۱۱۶۹ق)، رای سناتهه سنگه بیدار شاه‌جهان‌آبادی، میرزاباقر حقیر اصفهانی، محمدبرهان علی‌خان رهین لکنویی (ـ ۱۲۰۰ق)، شیخ محمد عاشق لکنویی، میر اسماعیل قربان، شیخ عبدالرضا متین اصفهانی (- ۱۱۷۵ق)، مهتدی‌خان مهتدی‌تونی، میرفیض‌علی‌نصیری دهلوی، میرزا ابراهیم‌نور و میرزا ابوعلی‌هاتف اصفهانی یاد کرد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۴،۸/۳، ۱۸۰، ۱۸۸،۱۸۳، ۱۹۴، ۳۳۷،۲۲۸؛ بوستان اوده، ۴۰ ۵۷؛ بیان واقع، ۴۱، ۱۶۹،۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵،۲۴۳، ۲۵۴،۲۴۷ ۲۷۰؛ تشیع در هند، ۱۵۷، ۱۷۸،۱۷۴، ۱۸۰؛ خزانهٔ عامره، ۷۶-۸۶؛ سفینهٔ هندی، ۲۳،۴، ۲۶،۲۴، ۸۲،۶۱، ۱۷۱،۱۴۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۶،۲۲۵، ۲۴۰؛ سیرالمتأخرین، ۸۴۹-۸۹۵؛ عمادالسعادت، ۸-۱۰، ۳۰-۶۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۵/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 308-309; *Mughals in India*, 426; *A Socio-intellectual History of the Isnā'Ashari shi'is in India*, 1/52-58.

برزگر

صفدرعلی خان (saf.dar.a.li.xān)، فرزند محمدحسن‌خان فرزند محمداسماعیل، سدهٔ سیزدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در حیدرآباد دکن و در دورهٔ حکومت میرنظام‌علی‌خان آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) می‌زیست. صفدرعلی‌خان در ۱۲۱۰ق / ۱۸۵۹م کتابی به نام اسرار ارسطوجاهی به‌نام نواب ارسطو جاه در جفر نوشت. این اثر در پنج باب است: ۱ــ تحقیق در معنی جفر و ابتدا و وضع و شروط علم به مناسبت حروف مفرده و مرکبه؛ ۲ــ اصطلاحات و انبساطی که در علمای این فن مشهور است؛ ۳ــ اعمال تکثیر و صدورات و مؤخرات و توابع آن؛ ۴ــ پرکردن اوقات و تسطیر طلسمات؛ ۵ــ فواید متفرقه. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ انجمن ترقی در کراچی نگه‌داری می‌شود. در برخی از منابع اثری با نام دستور عالم سکندرجاهی نیز به صفدر علی‌خان نسبت داده شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۲۳۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 85.

فتح‌نیا طبری

صفدرعلی دهلوی فیض‌آبادی (saf.dar.a.li-ye.deh.la.vi-ye. feyz.ā.bā.di)، صفدرعلی‌فرزند حیدرعلی رضوی، ز۱۲۵۳ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش ظاهراً از دهلی بود. از مجتهدان ثروتمند روزگار خود به شمار می‌آمد و در دورهٔ محمدعلی‌شاه، پادشاه اوده (۱۲۵۳ ــ ۱۲۵۸ق) در فیض‌آباد می‌زیست. از آثارش تفسیری به‌نام احسن‌الحدائق در تفسیر سورهٔ یوسف باقی مانده که در ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ق نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. به گفته برخی منابع، همچنین صفدرعلی در ۱۲۷۰ق (به‌تنهایی یا با همکاری سیدنجف‌علی) کتابی به‌نام تذکرةالاصفیا به فارسی در سیر به خواهش نواب دلیرالدوله دلاورالملک میرزا محمدعلی‌خان فیروزجنگ نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۲۴، ۹۷۸؛ الذریعه، ۲۸/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۷/۳؛ مطلع انوار، ۳۱۶-۳۱۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۸/۷؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1265.

برزگر

صفوةالمصادر (saf.va.tol.ma.sā.der)، کتابی در دستور زبان فارسی، به‌ویژه صرف مصادر، از مصطفی‌خان فرزند حاجی محمد روشن‌خان. مؤلف در آغاز این اثر که در ۱۲۵۶ق نوشته شده است می‌گوید: «چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد ترجمهٔ عبارات و خطوط‌نویسی، موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه‌ها بود، لهذا چند مصادر

مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک به ترتیب حروف تهجی به طرز مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده صفوة‌المصادر نام نهادم، و صرف کبیر یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم به طریق نمونه بیان کردم تا طفلان را به آسانی تمام به سوی استخراج معانی و اشتقاق صیغه‌ها رهبر شود به دست روزگار از این خاکسار ماند.» وی مصادر را به‌ترتیب حروف الفبا آورده و تحت عناوین صرف کبیر و صرف صغیر همهٔ صیغه‌های افعال را صرف کرده و این صورت‌های صرفی را در جداول هفت ستونی و ده ستونی تنظیم نموده و در کنار صفحات نیز برخی از الفاظ و افعال و مصادر دیگر را معنی کرده و یا افزوده است. در صرف صغیر، وی افعال را به‌طور خلاصه صرف کرده است، بدین‌سان که نخست مصادر را در یک ستون به‌ترتیب حروف تهجی آورده، سپس معانی آن‌ها را به اردو بیان نموده و همهٔ زمان‌های افعال را در ستون‌های دیگر به دست داده است، مانند مصدر، معنی مصدر به اردو، حاصل مصدر، طرق تعدیه، ماضی مطلق، حال، امر، اسم فاعل قیاسی، اسم فاعل سماعی و اسم مفعول. وی، روی‌هم‌رفته، حدود بیست و دو مصدر فارسی را در هشت ستون، به ترتیب حروف تهجی، صرف کرده است. این کتاب گرچه، چنان‌که از نامش نیز بر می‌آید، بیشتر دربارهٔ مصادر است، اما دارای برخی نکات دستوری نیز است که در تعریف افعال، یعنی ماضی مطلق، ماضی قریب، ماضی بعید، ماضی ناتمام، ماضی احتمالی، ماضی تمنایی، مضارع، حال، مستقبل، امر و نهی است. صفوة‌المصادر حدود سی‌بار، از جمله در ۱۲۶۷ق در چاپخانهٔ مصطفایی کانپور، به چاپ رسیده است.

منابع: دستور نویسی فارسی در شبه‌قاره، ۵۴-۵۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۱۶-۱۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳۳۹/۳-۳۳۴۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج‌بخش، ۳۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۱۲/۱۳، ۲۸۶۱-۲۸۶۲.

برزگر

صفوی (sa.fa.vi)، آزرمیدخت، سدهٔ بیستم میلادی، بانوی فارسی‌پژوه هندی. از مردم ایالت اتراپرادش هند است. در ۱۹۶۶م از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۶۸م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۷۸م دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در بخش زبان فارسی همان دانشگاه به تدریس پرداخت. وی ترتیب انتقادی انس‌الطیبین شیخ‌احمد جام را به انگلیسی ترجمه کرده که به همت انتشارات الزهرای امریکا به چاپ رسیده است. از دیگر آثارش «سعدی مرد بشر دوست»، «معراج‌نامهٔ غالب»، «اخلاق نظری و عملی سعدی»، «مقایسهٔ غزلیات سعدی و ناصرخسرو» و «مفتی ملت ارباب نظر» را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵/۲-۶؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۳.

رسولی

صفی اصفهانی (safi-ye.es.fa.hā.ni)، آقا صفی، مشهور به صفیا، پسر خواجه قاسم، ح۹۶۵ ـ ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. پدرش مستوفی اصفهان بود. صفی نیز همچون پدر خود در علم سیاق و حساب و دفتر مهارت داشت و خط شکسته را نیکو می‌نوشت. در جوانی به هند کوچید و چندی در خدمت آصف‌خان جعفر قزوینی (ـ ۱۰۲۱ق) بود و همراهش به کشمیر رفت. مدتی را نیز در خدمت عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) در برهانپور خاندیس به‌سر برد. سپس از نوکری دست کشید و در جامهٔ درویشان به گشت و گذار در هند پرداخت، ولی چون به آگره رسید زمانه‌بیگ مهابت‌خان (ـ ۱۰۴۵ق) متخلص به سوسنی او را از جامهٔ درویشی بیرون آورد و در دستگاه خود به کار گماشت. صفی در خدمت او ترقی کرد و مهابت‌خان همهٔ کارهای مربوط به سپاهیان و زیردستانش را بدو واگذاشت. سرانجام در سفری که همراه مهابت‌خان به کابل رفت در آن شهر درگذشت. صفی شعر را نیکو و روان می‌سرود و در غزل سبکی میان شیوهٔ وقوع و شیوهٔ اصفهانی که حکیم رکنا و حکیم شفایی از پیشگامان آن بوده‌اند داشته است. شمار اشعارش را تا ۶۰۰۰ بیت گفته‌اند. ساقی‌نامهٔ او در ۸۵ بیت که در مدح شاه‌عباس یکم صفوی است در تذکرهٔ میخانه آمده است. همچنین مثنوی‌های دیگری در بحر خسرو و شیرین نظامی و مثنوی مولوی داشته است. در کتابخانهٔ جامع گوهرشاد نسخه‌ای از دیوان صفی اصفهانی شامل غزلیات نگه‌داری می‌شود که از سدهٔ دوازدهم هجری است و شاید از همین آصفی اصفهانی باشد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۰۳/۵-۱۰۰۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۵؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، ۵۸۰؛ دویست سخنور، ۱۹۶-۱۹۸؛ روز روشن، ۴۷۵؛

شام غریبان، ۱۵۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۲۷-۲۹؛ صبح گلشن، ۲۵۴؛ فهرست نسخه‌های خطی چهار کتابخانهٔ مشهد، ۱۱۹؛ کاروان هند، ۷۲۹-۷۳۵؛ مآثر رحیمی، ۱۶۵۳/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۶۲/۳-۶۳؛ میخانه، ۴۲۸-۴۳۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۵-۳۹۶؛ هفت اقلیم، ۴۳۲/۲-۴۳۳؛ همیشه بهار، ۱۵۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 529.

برزگر

صفی‌الدین دهلوی (sa.fi.yod.din-e.deh.la.vi)، فرزند نصیرالدین فرزند نظام‌الدین، ـ۸۱۹ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او نظام‌الدین با پسر خود نصیرالدین از غزنین به دهلی کوچید. ولی در هنگام یورش تیمور به دهلی (۸۰۱ق) آن شهر را ترک گفت و به جونپور رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. صفی‌الدین دانش‌های متداول روزگار را در جونپور فراگرفت. یکی از استادان وی، نیای مادری‌اش قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی بود. به رادولی رفت و در آن شهر به سید اشرف جهانگیر سمنانی (ـ ۸۴۱ق) دست ارادت داد و پس ازچندی از او خرقهٔ خلافت سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه گرفت و در آن شهر که برادرش منصب قضاوت داشت اقامت گزید. از آثارش: غایة‌التحقیق در شرح کافیهٔ ابن حاجب؛ دستور المبتدی به فارسی دربارهٔ دستور زبان عربی که ازکتاب‌های درسی مدارس شبه قاره هند بوده و تاکنون بارها و از جمله در ۱۲۶۰ق در هند به چاپ رسیده است؛ پنج گنج ؛ حل‌الترکیب کافیه. همچنین کتاب میزان‌الصرف را نیز به او نسبت می‌دهند.

منابع: تذکرهٔ علمای هند،۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۹۲/۱۳، ۲۶۰۲-۲۶۰۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۵۵۱/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶۷/۳-۶۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 594; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,528.

برزگر

صفیر جونپوری، محمدعیسی ← صفیری جونپوری

صفیری جونپوری (sa.fi.ri-ye.jun.pu.ri) / صفیر / صفری، محمد عیسی، ـ ۱۰۱۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که «با عدم رجولیت، کدخدا شده و از طعنهٔ مردم، زن خود را و خود را کارد زده کشت.» (آتشکده، ۲۴۰) در تذکره‌هایی که نامی از او رفته است، پس از یادکرد کوتاه احوالش تنها این بیت از او نقل شده است: «ز عشق زادم و عشقم بکشت زار، دریغ ـ خبر نداد به رستم کسی که سهرابم.» دهخدا می‌نویسد: «به‌زعم فقیر صاحب این مطلع باید شعر بسیار داشته باشد.»

منابع: آتشکده، چاپ محدث، ۴۲۰؛ شمع انجمن، ۲۶۷؛ لغت‌نامه، ۲۷۰/۳۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷/۳؛ همیشه بهار، ۱۵۰.

شریفی

صفیری ساوجی ← صرفی ساوجی

صفی شیرازی (sa.fi-ye.ši.rā.zi)، خواجه شیخ‌محمد، ـ ۹۷۴ق، شاعر ایرانی. برادر خواجگی شیرازی است. در علم سیاق مهارت داشت و سخن‌سنج و بافضل و بذله‌گو بود. به هند کوچید و در شمار ملازمان ابراهیم قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۵۷ ـ ۹۸۹ق) درآمد و به کار محاسبی و منشیگری گماشته شد.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۰؛ الذریعه، ۶۱۶/۹؛ شام غریبان، ۱۴۹-۱۵۰؛ صبح گلشن، ۲۵۴؛ کاروان هند، ۷۳۵؛ محبوب‌الزمن، ۶۷۰-۶۷۱؛ نشتر عشق، ۸۵۱/۳-۸۵۲؛

برزگر

صفی قزوینی (sa.fi-ye.qaz.vi.ni)، ملا محمد صفی پسر ولی، ز ۱۰۹۰ق، عالم، نویسنده و تاریخ‌نگار ایرانی. از مردم قزوین بود و به هند کوچید. در هند نخست در خدمت اصالت‌خان میرزا محمدبن میرزا بدیع مشهدی، فوج‌دار مرادآباد، به سر می‌برد. پس از مرگ اصالت‌خان (۱۰۷۶ق) به خدمت شاهدخت زیب‌النسا (ـ۱۱۱۳ق)، دختر اورنگ‌زیب گورکانی، پیوست. سفری نیز به حج رفت و در ۱۰۸۸ق به هند بازگشت. از آثارش: ۱ـ قصهٔ سلاطین متقدمین / تحفة‌الاخیار که در ۱۰۷۶ق به‌نام اصالت‌خان نوشته شده و در تاریخ عمومی و مشتمل بر ذکر پیامبران از آدم، فرزانگان از لقمان تا بزرگمهر، پیشدادیان، رومیان، ملوک‌الطوایف، اشکانیان، ساسانیان، تاریخ اسلام و عرب از محمد (ص) تا عباسیان، و تاریخ شاهان مسلمان ایران از طاهریان تا خوارزمشاهیان و پس از آن، و تاریخ شبه‌قاره تا زمان تألیف کتاب (۱۰۷۶ق) بوده است. ظاهراً تنها نسخه‌ای از بخش نخست کتاب که به خوارزمشاهیان پایان می‌پذیرد، در

موزهٔ بریتانیایی (به شماره or.209) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ زیب‌التفاسیر در تفسیر قرآن به نام زیب‌النسابیگم که بیشتر به ترجمه‌ای از تفسیر امام فخر رازی می‌ماند. صفی در چهل و هشت‌سالگی به تألیف این اثر پرداخت و جلد پنجم آن را در ۱۰۸۱ق و جلد آخر راگویا در ۱۰۸۷ق به انجام رسانید. نسخه‌ای از جلد یکم این تفسیر که در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شماره ۸۷۴) نگه‌داری می‌شود در یک مقدمه در قاعدهٔ تقریر و ضابطهٔ تحریر کتاب، و چهار کتاب است. کتاب یکم، در مطالب مهم که دانستن آن‌ها در تفسیر لازم است، در چهار باب (۱ــ در مقاصد لازمةالتحریر، ۲ــ مطالب متعلقه به اصل قرآن، ۳ــ جامعیت کلام الهی، ۴ــ اعجاز قرآن و فضایل سوره‌ها). کتاب دوم در استعاذه. کتاب سوم در مباحث و تفسر بسمله. کتاب چهارم در تفسیر سورهٔ فاتحه؛ ۳ــ مرآت‌الاخلاق / مراتب‌الاخلاق؛ ۴ــ انیس‌الحجاج (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ or.1686) که در ۱۰۸۸ق نوشته شده و سفرنامهٔ حج صفی است؛ ۵ــ شرح اعتقادات صدوق، در چهل باب، که در ۱۰۹۰ق در دهلی نوشته شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۵،۱۹۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۷/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۷/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۴-۴۸۶؛ الذریعه، ۱۰۲/۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۲۱،۱۶۸۱،۹۶۳؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۲۲۱،۵۹۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 125, 980; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 3; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 529; *Mughals in India*, 337; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/130.

برزگر

صلابت‌خان ← سید سورتی

صلایی اسفراینی (sa.lā.i-ye.es.fa.rā.ye.ni)، حسن‌بیگ پسر مولانا عاقلی حکیم، ۹۵۵ ــ پس از ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. در ساحل مرغاب به دنیا آمد و در اسفراین خراسان نشو و نما یافت. در ۹۸۱ق به هند رفت و در سراسر آن سرزمین به گشت و گذار پرداخت و از راه داد و ستد دارایی فراوانی گردآورد. در ۹۹۹ق به زیارت مکه رفت و دو سال در آن‌جا ماند و سپس به هند بازگشت. در ۱۰۱۱ق در شهر کنبایت دارایی‌اش به دست بهادر بن مظفر گجراتی به‌غارت رفت و ناگزیر با تنگدستی از آن‌شهر کوچید و در گجرات نشیمن گزید. از این رو در اشعارش از هند و هندیان به بدی یاد کرده است. تقی اوحدی مؤلف عرفات‌العاشقین که در ۱۰۲۴ق صلایی را در گجرات دیده بود شمار اشعارش را نزدیک هفت هزار بیت نوشته است و می‌گوید «وی از اشعار وسط مایل به اعلی بسیار دارد و استعارات تازهٔ مبهم در سخنش وافیست... والحق مدّاحی خاندان طیبین بسیار کرده، چون دیگر شعرا حریص، طامع، گداپیشه نیست، و به قناعت و تجارت معیشت می‌کند.» صلایی در زمان حیات چند نسخه از دیوانش با خط و تذهیب خوب فراهم آورد که ازجمله نسخه‌ای به خط نستعلیق عبدالرحیم فرزند شیخ نجم‌الدین با تاریخ ۹ ذیحجهٔ ۱۰۱۷ق است که در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ 4627 Spi/VI60) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۵؛ الذریعه، ۶۱۷/۹؛ روز روشن، ۴۷۸؛ شام غریبان، ۱۵۵ ۱۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۳/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۰۷؛ کاروان هند، ۷۳۶ ۷۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۹۰/۳.

برزگر

صلحی خراسانی (sol.hi-ye.xo.rā.sā.ni)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی ظاهراً همان ملا صالحی هروی است که به نوشتهٔ قاطعی هروی مؤلف تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، پدرش ملا آتشی از مدرسان بااستعداد هرات بود و در شعرفهمی و سخن‌سنجی قرینه نداشت. ملا صالحی خود در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌هند رفت و به خدمت خواجه شمس‌الدین (گویا خواجه شمس‌الدین محمد خوافی، درگذشته در ۱۰۰۸ق، از امرای بلندپایهٔ جلال‌الدین اکبر) در لاهور پیوست. در تصوف به محمدامین ملک‌پوری از مریدان آخوند ملا زین‌الدین محمود قواس بهداینی دست ارادت داد. تقی اوحدی نیز در عرفات‌العاشقین از شاعری از همروزگاران خود با تخلص صلحی یاد کرده که «در این ازمنه سیاحت [هند] می‌نموده و در مالوه فوت شده» است. صلحی خراسانی سرایندهٔ یک مثنوی به نام وامق و عذرا است که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند

موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شمارهٔ ANM1020/1/1795)، موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1337/1961) و گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۱۱۱۴۱) نگه‌داری می‌شود. این مثنوی به احتمال فراوان در میان سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۷ق سروده شده و صلحی در دیباچهٔ آن جلال‌الدین اکبر و پسرانش دانیال، سلیم (جهانگیر) و مراد را ستوده است.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۵۲، ۷۵؛ الذریعه، ۶۱۷/۹؛ روز روشن، ۴۷۹؛ شام غریبان، ۱۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۹/۷ـ۷۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۶۱ ۶۶۲؛ کاروان هند، ۷۴۰؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۹۵ ۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۹۱/۳؛ دکتر طاهر صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۰۷/۲.

برزگر

صلحی هروی ← صلحی خراسانی

صمد کشمیری (sa.mad-e.kaš.mi.ri)، میرغلام غوث صمدانی فرزند میر جمال‌الدین فرزند شیخ عبدالنبی حسنی حسینی قادری حنفی جعفری، ز۱۲۸۹ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی کشمیری. از نوادگان سید میر میرک کشمیری است. در پیشاور به دنیا آمد و در باندی از بخش مظفرآباد کشمیر نشیمن داشت. پدرش در ۱۲۳۶ق و مادرش در ۱۲۷۳ق درگذشتند. از آثارش: رساله در مسائل نکاح (نسخهٔ خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-34 به‌قلم نگارنده با تاریخ ۱۲۸۹ق)؛ فقرنامه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-323/1 به‌قلم نگارنده با تاریخ ۱۲۶۸ق) دربارهٔ فقر و سلسله‌های فقرا و صوفیان همراه با جانب‌داری از گروه بتالیه (فاضلیه) منسوب به ابوالفرج محمدفاضل بتالوی (۱۰۷۰ ــ ۱۱۵۱ق) که گویا نگارنده خود از همان گروه بوده است و انتقاد از دیگر گروه‌های صوفیان در پنجاب شمالی؛ قصاید صمد کشمیری که مجموعهٔ قصاید وی در ستایش عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق) است و در آن مردم مظفرآباد را هجو کرده است؛ مثنوی صمد کشمیری (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-334) که در آن عقاید وهابیان را مردود می‌شمرد و بر پیشوایان متصوفهٔ ماده‌پرست می‌تازد و از برخی گروه‌های صوفیان خرده می‌گیرد. در خاتمه داستان‌های دوازده امام را می‌سراید؛ مثنوی صمد کشمیری که مثنوی عرفانی است در ستایش پیامبر و چهار خلیفه و دوازده امام و عبدالقادر گیلانی، تقسیم مطلق وجود، تقسیم اقسام وجود واجب، بی‌رنگی حضرت لاتعین، وحدت واحدیت و مطالب دیگر. گفتنی است در ۱۹۵۳م در هند یک مثنوی با عنوان مثنوی غلام غوث صمدانی به چاپ رسیده است که ظاهراً یکی از مثنوی‌های صمد کشمیری است. همچنین در تذکرهٔ شعرای پنجاب از غلام غوث صمدانی پنجابی یاد رفته که مردی روشن‌ضمیر و درویش طبع و صوفی بوده و در لاهور و دیگر شهرهای پنجاب می‌زیسته و به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ فراوان داشته و شعر خوب می‌گفته و یک مثنوی به‌فارسی به‌شیوهٔ مثنوی معنوی جلال‌الدین رومی سروده است.

منابع: الذریعه، ۷۹۱/۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۱۹ ۲۲۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۵۱۷/۴ ۴۵۱۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۹/۲؛ ۱۳۳۲/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۱۹۲، ۲۴۶، ۶۰۸، ۶۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۳۰.

برزگر

صمصام (sam.sām)، ابوالحیات حکیم خورشید احمد، ز۱۳۷۱ق، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوالش چیزی دانسته نیست، اما آثاری به‌فارسی از او مانده است. در میان علمای پنجاب از کسی به نام سید خورشید احمد همدانی (۱۲۸۵ ــ ۱۳۸۳ق) یاد رفته که گویا کس دیگری به‌جز صمصام است. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ خواص اشیاء که به‌گفتهٔ خودش برگرفته از «مقالات جالینوس» است و دارای عناوینی مانند منافع آدمی، منافع اسب، منافع اشتر، منافع خر، گاو، بز، شیر و مانند آن‌ها است؛ ۲ــ بیاض صمصام در پزشکی و کیمیا به نظم و نثر؛ ۳ــ منظومهٔ شاهنامهٔ طبی در پزشکی که در ۱۳۷۱ق به انجام رسیده است؛ ۴ــ دیوان صمصام / امشب صمصام شامل غزل‌هایی در معراج با ردیف امشب و سپس غزل‌هایی دیگر از الف تا یا.

منبع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۴/۱، ۵۰۹، ۶۰۰؛ ۱۳۸۱/۸.

برزگر

صمصام‌الدوله خان‌دوران خواجه عاصم ← خان دوران

صنعت‌الله مدارسی ← عظیم‌نوازخان بهادر

صـــنعت شکـــارپوری (san.at-e.še.kār.pu.ri)، مـحمدعارف، ح۱۲۱۵ ــ ۱۲۶۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شکـارپور به‌دنیا آمد. نزد اویس محمد اویس درس خوانـد. پس از مـرگ استادش پیشهٔ خیاطی اختیار کـرد و بـه‌ویژه در خـیمه‌دوزی چـندان مـهارت یـافت کـه مـدتی بـرای امـیران سـند خـیمه می‌دوخت. در سخنوری از اویس و سپس از مـیان صـاحبدنه صاحب شکـارپور (ــ ۱۲۵۰ق) اصـلاح سـخن مـی‌گرفت. در ملازمت حکام شکارپور، میر زین‌العابدین عابد (ــ ۱۲۸۸ق) و برادرش میر کـاظم سـرخـوش (ــ ۱۲۴۸ق)، کـه فـرزندان آقـا اسماعیل‌شاه (وزیر تالپوران سند) و هر دو امیرانی ادیب و شاعر بودند، روزگار می‌گذراند. دیوان صنعت را نخست مـحمد امـین پسر بزرگ صنعت گـردآوری کـرد و پس از مـرگ مـحمدامـین (۱۲۷۸ق)، عبدالخالق، پسر کوچک صنعت، بار دیگر آن را بـا مقابله و مقداری اضافات گردآورد. این دیـوان پس از بـازبینی عبدالمـجید وکـیل، در ۱۳۱۳ق در شکـارپور مـنتشر شـد. در ۱۹۶۸م نیز با مقدمهٔ لطف‌الله بدوی در انجمن ادبـی سـند در حیدرآباد به‌چاپ رسید. محمدعارف نـخست عـارف تـخلص می‌کرد و سپس تخلص صنعت را برگزید (شـاید بـه مـناسبت حرفه‌اش یا نشان‌دادن استادی‌اش در به کارگیری صنایع لفظی). دیوان وی انواع شعر از مثنوی، قصیده در حمد خداوند، قصاید در نـعت پـیامبر(ص)، یک هـفت‌بند، مسـدس در مـدح شـیخ عبدالقادر گیلانی، وصف زادگاهش شکارپور و حاکم آن‌جا میر زین‌العابدین عابد، غزلیات، رباعیات، مثلث، سه مخمس، غزل در صنعت شجر، مناجات، چهار رباعی، یک قطعه، چهار فرد، و شش رقعهٔ منثور را در بر می‌گیرد.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۶۶ ۲۶۷، ۲۹۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۶۳/۳ ۷۷۰؛ فهرست کتابهای چاپی فـارسی، ۲۳۳۲/۲؛ کـل حسـن لغـاری، «فـارسی‌گویان سـند، مـحمدعارف، صنعت ـ شکارپور ـ سند»، انجمن دوستداران فارسی، حیدرآباد ـ سند، سال اول، شمارهٔ مسلسل ۲، مهرماه ۱۳۷۳ / صص ۱۱ـ۱۴.

برزگر

صوبه‌دارخان ← میرتالپور

صــوتی یـزدی (saw.ti-ye.yaz.di)، امـیر سـید عـلی، ــ ۱۰۸۰ق، موسیقی‌دان و شاعر ایرانـی. در فـن مـوسیقی و ادوار اسـتادی داشت. به حجاز سفر کرد. در زمان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، به هند رفت و به دربار شاه پیوست و از او نواخت یافت. پس از چندی بـه زادگـاهش یـزد بـازگشت. در ۱۰۶۷ق «حسب‌الامر سلطان شاه‌عباس ثانی [پادشاه صـفوی، ۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق] به اردوی معلی رفته مـنظور نـظر و التـفات پـادشاه عالم‌پناه گردیده به مجالست مجلس بهشت آیین مفتخر گردیده، رتبهٔ تقرّب یافت و به انعامات وافـره از نـقود و خـلاع فـاخره بـهره‌مند و سـرافـراز گـردید.» (جـامع مـفیدی، ۴۴۱/۳) پس از شاه‌عباس دوم نیز، در اواخر ۱۰۷۸ق به مجلس شـاه سـلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) راه یافت. در اواخر عمر، انزوا گزید و در اصفهان درگذشت. صوتی دارای اشعار و تصانیف بسـیار بوده است که از میان آن‌ها ظاهراً، مگر سروده‌هایی اندک که در تذکره‌ها آمده، چیزی به‌جا نمانده است.

منابع: آتشکدهٔ یزدان، ۳۰۳؛ تذکرهٔ سـخنوران یـزد، ۱۸۷/۱ـ۱۸۸؛ جـامع مـفیدی، ۴۴۰/۳ـ۴۴۱؛ الذریـعه، ۶۲۰/۹؛ ریحانة‌الادب، ۴۷۳/۳؛ کاروان هند، ۷۴۰.

برزگر

صوفی اکبرآبـادی (sufi.ye.ak.bar.ā.bā.di)، احـمدخان صـاحب فرزند محمدزمان، ۱۲۵۰ق ــ پس از ۱۳۰۰ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ده سالگی به اشعار فارسی علاقه‌مند شد. نزد غلام امام شهید به تحصیل پرداخت. چاپخانه‌ای به نام مفیدعام در اکبرآباد تأسیس کـرد. از آثـارش: مـثنوی بـلقیس و سلیمان‌که آن را به‌تقلید از شیرین و خسرو نظامی سروده است. این اثر در ۱۲۹۶ق در آگره به‌چاپ رسیده است؛ جنگ‌نامه در جنگ‌های پیامبر، ابوبکر و عمر که در ۱۲۹۹ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ گلدستهٔ سخن* کـه در ۱۸۸۳م در آگره بـه‌چاپ رسیده است؛ نبی‌نامه در تاریخ پیامبران به‌نظم که در ۱۳۰۰ق در آگره به‌چاپ رسیده است؛ ذکرالشهادتین؛ فریاد دل؛ فسون بـابل به اردو؛ مولود شریف جدید. وی اشعاری به‌اردو و فارسی سروده و یکی از اشعارش قصیدهٔ «گل رعنا» در نعت پیامبر است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۵۲/۲؛ ۸۷۲، ۸۷۷؛ تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۴۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۰۷۲/۲؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۵؛ الذریعه، ۱۲۸/۱۹؛ روز روشن، ۴۸۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گـنج‌بخش، ۱۲۲۲/۲؛ فـهرست کـتابهای چـاپی فـارسی، ۷۸۰/۱؛

۱۵۹۴/۲؛ ۴۲۷۱/۴؛ ۵۱۶۰/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۶۲، ۱۶۰۹، ۱۸۰۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۱۹/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 577; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/169, 205, 256.

فتح‌نیا طبری

صوفی جیلانی (su.fi-ye.ji.lā.ni)، سیدعبدالوهاب، ز ۱۲۱۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی به داشتن معرفت دینی و زندگی روحانی بلندآوازه بود. از آثارش: معدن‌الغرایب در مسائل عرفان، مانند ترکیب قالب انسان، معرفت و تزکیهٔ نفس، نفخ روح و جز آن که در ۱۲۱۴ق تألیف شده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۴۵۵/۲/۴۳۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ عین‌الیقین که تفسیر سورهٔ اخلاص است و در ۱۲۱۵ق تألیف یافته است. دست‌نویس این اثر به شمارهٔ ۴۳۱/۴ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ دیوان عبدالوهاب که مشتمل بر یک ترکیب‌بند و غزلیات است. این اثر به شمارهٔ ۳۴۵۵/۳/۴۳۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. وی کتابی به‌نام چهل حدیث در اخلاق نیز گردآورده است.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۵/۱، ۱۲۶؛ ۲۵۳/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۱/۱؛ ۱۹۴۳/۳؛ ۲۳۰۰/۴؛ ۱۱۹۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۳۳/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,29.

فتح‌نیا طبری

صوفی سندی (su.fi-ye.sen.di)، محمدعلی، ــ ۱۲۵۳ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سند زاده شد و همان‌جا بالید. به پیشاور، لاهور و جاهای دیگر سفر کرد و از دانشمندان روزگار خود دانش آموخت. پس از آن درس را کنار گذاشت و سال‌ها به عبادت پرداخت. پس از دیدار با شیخ سلیمان توسوی به طریقهٔ چشتیه روی آورد و پس از چندی خود از مشایخ این سلسله گردید. در سال‌های پایانی زندگی در روستای مکهند در کنار رود سند، نشیمن گزید و به تدریس و ارشاد مردم روی آورد. روز روشن تخلص وی را مولوی یاد کرده است. این شخص غیر از محمدعلی هندی صاحب خیابان گلشن در لغت فارسی (تألیف در ۱۲۸۲ق) است. از آثارش: دیوان اشعار؛ نصاب عربی به فارسی به‌نام گوهر منظوم که شامل ۴۴ مثنوی است (کانپور، ۱۲۶۷ق).

منابع: البلغة فی اصول‌اللغة، ۱۶۳؛ الذریعه، ۱۱۲۳/۹ـ۱۱۲۴؛ روز روشن، ۷۷۷ـ۷۷۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۴ـ۲۰۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۴۲/۴؛ مکارم‌الآثار، ۱۴۴۶/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۴۶۷/۷.

دانشنامه

صوفی سندی (su.fi-ye.sen.di)، نواب‌الله دادخان پسر ولی‌محمدخان ولی‌لغاری* پسر غلام محمدخان نگار، ــ ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۲م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از جاگیرداران و بزرگان سند بود و در حیدرآباد می‌زیست. شاعری غزل‌سرا و صوفی‌مسلک و آزادمشرب و معتقد به وحدت وجود بود. دیوان وی که نزدیک ۸۰۰۰ بیت از غزلیات را در بر دارد در دست است. پسرانش نواب حسین‌علی، متخلص به حسین، و نواب محمدعلی متخلص به علی نیز به فارسی شعر می‌گفتند.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۷۵ـ۲۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۵/۵ـ۴۳۷؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۵۷ـ۴۶۳، ۶۲۵؛ سخن، سال ششم، شمارهٔ ۶، ص۵۱۲.

برزگر

صوفی کشمیری (su.fi-ye.kaš.mi.ri)، ابوالبرکات‌خان پسر قاضی محمدکاظم پسر قاضی محمد رفیع پسر قاضی عارف، - دهلی ۱۱۵۸ / ۱۱۶۰ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر کهتر و عینی نواب مجدالدوله عبدالمجیدخان است. عبدالمجیدخان «در عهد محمد فرخ‌سیر پادشاه [۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق] به منصب دیوانی محالات صرف خاص پادشاهی اعتبار خاص داشت و در عصر فردوس آرامگاه محمدشاه [۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق] به منصب پنج‌هزاری و دیوانی تن و خالصه ممتاز بود و در عهد احمدشاه [۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق] به منصب هفت‌هزاری و خطاب مجدالدوله و بخشیگری سوم سرافراز شد و عن‌قریب درگذشت.» (گل رعنا) اما ابوالبرکات‌خان نیز در دورهٔ محمدشاه «مدت‌ها ناظم [حاکم] صوبهٔ کشمیر بود، گاهی اصالتاً گاهی نیابتاً، در عهد او هنگامه‌های بسیار در آن ملک شد، (مجمع‌النفایس، صص۵۹ ــ ۶۰) ظاهراً ابوالبرکات‌خان نخستین‌بار در ۱۱۳۴ق، به‌همراه عارف‌خان، از سوی سیف‌الدوله عبدالصمدخان حاکم کشمیر، نایب صوبهٔ (استان) کشمیر شد، ولی چون وی و عارف‌خان نتوانستد با هم بسازند و

کارشان به درگیری و مخالفت با یکدیگر کشید نیابت وی بیش از شش‌ماه نپایید. در ۱۱۳۸ق از سوی عقیدت‌خان، نایب صوبهٔ کشمیر شد و تا ۱۱۴۰ق در این مقام باقی بود و سپس آغرخان جایش را گرفت. گفتنی است که در این مدت گرچه عقیدت‌خان اسماً حاکم کشمیر بود، ولی خود در محل حضور نداشت و عملاً این ابوالبرکات‌خان بود که به عنوان نایب او در محل حضور داشت و وظایف صوبه‌داری را به انجام می‌رساند. در موارد دیگر هم که ابوالبرکات‌خان نایب صوبه بود معمولاً همین مطلب صدق می‌کند. وی بار سوم در ۱۱۴۱ق، از سوی امیرخان، نایب صوبهٔ کشمیر شد و در ۱۱۴۲ق به کشمیر رسید و به مدت دو سال به نیابت استانداری آن ولایت گذراند و در ۱۱۴۴ق جای خود را به احترام‌خان داد. ولی نیابت احترام‌خان بیش از شش‌ماه به‌طول نکشید و چون در دورهٔ او قحطی و گرانی غلّه در کشمیر پدید آمد مردم بر او بشوریدند و ابوالبرکات‌خان نیز از در مخالفت با او درآمد و کارشان به‌جنگ و جدال کشید و احترام‌خان شکست خورد و «به‌خواری و زاری از آن مهلکه جان به سلامت برد. چون شکایت فساد و عناد احترام‌خان، امیرخان اصغا کرد، فرمان نیابت به‌نام ابوالبرکات‌خان ارسال داشت.» (تاریخ حسن، ۵۸۸/۲) وی در ۱۱۴۵ق برای چهارمین‌بار نیابت حکومت این صوبه را یافت و تا ۱۱۴۹ق از سوی امیرخان و از این سال تا اوایل ۱۱۵۰ق از سوی دلیرخان پانی‌پتی، که به جای امیرخان به حکومت کشمیر گماشته شد، این مقام را داشت. در ۱۱۵۰ق در نتیجهٔ اختلافات و درگیری‌های داخلی ناگزیر به فرار از کشمیر گشت و «مردم عوام خانمان او را آتش کشیده و تباه کردند و مال و منال او را به تاراج بردند.» (تاریخ حسن، ۵۹۰/۲) در ۱۱۵۱ق عنایت‌الله‌خان، مشهور به عطیة‌الله‌خان، که به حکومت کشمیر منصوب شده بود ابوالبرکات‌خان را که در لاهور بود به نیابت خود بدان‌جا فرستاد و بعد از دو سه ماه در اواخر ذوالقعدهٔ ۱۱۵۱ق خود به کشمیر رفت و «پنج شش ماه انتظام ملک‌داری به‌اتفاق ابوالبرکات‌خان به حسن تدبیر می‌ساخت... آخرالامر ابوالبرکات‌خان به اغوای بعضی مفسدان در موافقت او مداخلت کرده کار بر محاربت و مبارزت رسید و بعد نماز جمعه فریقین بیرون مسجد جامع به حرب و ضرب پیوستند، خون‌ها ریختند. عاقبت عنایت‌الله‌خان منهزم شده ابوالبرکات استقلال یافت.» (تاریخ حسن، ۶۱۱/۲) گفتنی است که پس از یورش نادرشاه به هند (۱۱۵۱ق) که به شکست محمدشاه گورکانی انجامید ضعف و فتور کلی در حکومت مرکزی دهلی، که از قبل نیز رشتهٔ انسجام آن تا اندازه‌ای گسسته بود پیش آمد و امرا و جنگ‌سالاران قدرتمند در ایالات مختلف هندوستان بر سر نفوذ و قدرت بیشتر بارها با یکدیگر درگیر می‌شده‌اند، در کشمیر نیز چنین بوده است و ابوالبرکات‌خان که سال‌ها نیابت (حکومت) آن استان را داشت می‌کوشید تا موقع خود را در آن‌جا استوار سازد و برای رسیدن به این هدف البته ناگزیر به درگیری با کسان دیگری بود که همین هدف را تعقیب می‌کردند. به هر حال، ابوالبرکات‌خان پس از این پیروزی دو ماه و نیم حکومت کرد تا در شعبان ۱۱۵۲ق از خلعت‌الله‌خان پسر عنایت‌الله‌خان شکست خورد و فراری شد. ولی در نوزدهم شوال ۱۱۵۳ق بار دیگر عنایت‌الله‌خان و پسرش را بشکست و دو سه ماهی دیگر بر کشمیر فرمان راند. در شوال ۱۱۵۳ق با عنایت‌الله‌خان صلح کرد و حکومت را بدو واگذاشت. در ۱۱۵۴ق، پس از کشته‌شدن عنایت‌الله‌خان در این سال، یکی دو ماه از سر خود بر کشمیر فرمان راند و سپس به نیابت از اسعدیارخان میرآتش، که از سوی محمدشاه گورکانی به حکومت کشمیر منصوب گشت، به ادارهٔ این استان پرداخت. نیابت او در این دوره چهار سال به درازا کشید و همچون گذشته با آشوب و درگیری در کشمیر همراه بود. در ۱۱۵۸ق ابوالمنصورخان بهادر صفدرجنگ به صوبه‌داری کشمیر گماشته شد و وی جان نثارخان بهادر شیرجنگ را به نیابت خود به کشمیر فرستاد و جان‌نثارخان شیرجنگ «به‌مجرد رسیدن [به کشمیر و نشیمن گزیدن در آن‌جا]، ابوالبرکات‌خان را در دام خدع و فریب پیچیده روانهٔ حضور ساخت... ابوالبرکات‌خان به حضور [دربار شاهی در دهلی] رسیده یک دو ماه در علالت طبیعت به‌سر برده دوم ماه ذیقعدهٔ ۱۱۵۸ق به راه آخرت بگذشت.» (تاریخ حسن، ۶۱۷/۲) سال مرگ او را ۱۱۶۰ق نیز نوشته‌اند. به‌گفتهٔ مؤلف تاریخ اعظمی، ابوالبرکات‌خان «در حدت فهم و فطانت و سرعت ادراک و حیای چشم و مروت و امتیاز خویش و بیگانه و سواد انشا و املا و حسن خط از اقران بلکه از اکثر اعیان مستثنی بود، اما حرص مال و جاه و خودخواهی و عاقبت‌اندیشی، همهٔ صفاتش را پوشید.» وی مردی ادب‌دوست بود و سخنورانی مانند خوشگو، مؤلف سفینهٔ خوشگو، از نواخت او برخوردار بودند. خود نیز در نظم و نثر فارسی دست داشت و در سخنوری از ملاساطع کشمیری اصلاح سخن می‌گرفت.

منابع: تاریخ حسن، ۵۸۲/۲، ۵۸۴، ۵۸۷-۵۹۰، ۵۹۳، ۶۱۰-۶۱۹؛

تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۲۱۵ـ۲۱۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۸۶، ۸۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۵۱۷، ۱۲۲۴؛ تذکرهٔ مردم‌دیده، ۱۶۸؛ روز روشن، ۴۸۴ ۴۸۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۱؛ صحف ابراهیم، ۹۰؛ گل رعنا، ۷۰۷؛ مجمع‌النفایس، ۵۹ ۶۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۸/۳ ۲۰۹؛ مردم دیده، ۱۶۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 577.

برزگر

صوفی لاهوری (su.fi-ye.lā.hu.ri)، محمدافضل فقیر فرزند محمدشریف، روستایی نزدیک لاهور، ۱۳۱۵ / ۱۹۳۶ ــ ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۴م، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پس از تحصیلات مقدماتی به لاهور رفت و به دانشگاه پنجاب راه یافت و در امتحان فوق لیسانس موفق شد و مدال زرین گرفت. در ۱۹۵۸م استاد زبان، ادبیات فارسی در دانشکدهٔ دولتی شد. در این سال‌ها بود که تحولی درونی در روحیهٔ شاعر آشکار گردید و به تصوف روی آورد. آثار چاپ شدهٔ وی عبارتند از مجموعهٔ نعت به‌نام جان جهان، مجموعهٔ نعت به‌نام عطای محمد (ص)، کلام فارسی به نام پاسِ اعتبار و حمد و نعت به‌عربی به‌نام شابیب‌الرحمة. از آثار چاپ‌نشده‌اش رباعیات به‌نام چارسو، مقالات و مضامین به نام جواهر افکار و کتاب عروض را می‌توان یاد کرد. صوفی شاگرد وزیرالحسن عابدی و محمدباقر بود.

منابع: نجم‌الرشید، «صوفی محمدافضل فقیر»، دانش، شمارهٔ ۳۵، سال ۱۳۷۲، صص۱۰۳ـ۱۰۹؛ همان‌جا، شمارهٔ ۳۶، سال ۱۳۷۲، صص۱۵۳ـ۱۵۵.

رسولی

صوفی مازندرانی (su.fi-ye.ma.zan.da.rā.ni)، ملامحمد، ملقب به صوفی و متخلص به محمد، فرزند عبدالله، ــ سرهند ۱۰۳۵ق، صوفی و شاعر ایرانی. در آمل مازندران به دنیا آمد. در روزهای جوانی از زاد و بوم خود به ری و اصفهان سفر کرد و در آن وادی به عرفان و تصوف و ریاضت و تهذیب نفس پرداخت و در همان ایام شعرگویی را آغاز کرد. چون به مسلک درویشی گرایش داشت منظومه‌های عارفانه و صوفیانه می‌سرود. پس از چندی به شیراز رفت و بیشتر اوقات خود را در خانقاه به معتقدان و مریدان خود می‌گذراند، ولی چون بسیار آزادمنش بود گروهی به مخالفت او برخاستند و به وی اتهام کفر و الحاد زدند. پس ناگزیر به کازرون رفت و در آن‌جا از محضر شیخ ابوالقاسم کازرونی بهره برد. پس از چندی به مکه رفت و پانزده سال در آن‌جا ماند. ملامحمد در اوایل شهریاری شاه‌عباس یکم (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) و در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به هندوستان رفت و در احمدآباد گجرات مقیم شد و در آن‌جا معلم و مصاحب میرسید جلال بخاری، متخلص به رضایی (ــ ۱۰۵۷ق)، بود و باکسانی چون نظیری نیشابوری و تقی اوحدی نشست و خاست می‌کرد. او اوقات خود را به انتخاب شعر و فراغت و سیر و نرد و کمان‌داری و کتابت می‌گذراند. زمانی که به‌زیارت خواجه معین‌الدین چشتی در اجمیر رفته بود با عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف تذکرهٔ میخانه دیدار کرد. وی در مدت اقامت در اجمیر هیچ‌یک از اعیان پادشاه را مطابق ذوق خود ندید و به مقتضای طبیعت خلوت‌پسند خود به گجرات بازگشت. جهانگیر ملامحمد را به دربار خود خواند، اما وی در میان راه به علت کهولت سن درگذشت. صوفی یکی از ده شاعری است که اسمشان در فهرست اسامی آخر اقبال‌نامهٔ جهانگیری آمده و در هفت اقلیم شعرش بلند و در حد ستایش یاد شده است. صوفی مازندرانی، علاوه بر دیوان اشعار، دو اثر دیگر به‌نام‌های ساقی‌نامه و بتخانه دارد. دیوانش در حدود هزار بیت شعر دارد و در ۱۳۴۷ش به اهتمام سید محمد طاهری شهاب به چاپ رسیده است و نیز نسخه‌های خطی این دیوان به‌شمارهٔ ۳۰۱ در جلد سوم فهرست بانکیپور، به‌شمارهٔ (LX،191) در هامبورگ و به‌شمارهٔ (Aumer،18(6)) در مونیخ و کتابخانهٔ حاج‌حسین آقا ملک در تهران و کتابخانهٔ آستان قدس رضوی جزو کتب وقفی میرزا رضاخان نائینی نگه‌داری می‌شود. ساقی‌نامه که در ۱۰۰۰ق سروده شده در بانکیپور (دو نسخه: جلد ۳ ص۶۲ و جلد ۶ ص۱۳۹)، برلین (18 I-II(a)1)، هامبورگ (۴، ۱۹۲) و مونیخ (Aumer ۱۸(۳)) نگه‌داری می‌شود و نیز نسخهٔ کاملی از آن در تذکرهٔ میخانه درج شده است. بتخانه که منتخب مفصلی از دیوان صد و بیست و شش شاعر است و در ۱۰۱۰ق تألیف شده است نسخه‌ای در دو مجلد به‌شماره‌های ۱۲۰ و ۱۳۲ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دارد که قریب به زمان مؤلف در هند کتابت شده است و نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ بادلیان به‌شمارهٔ 366 نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکدهٔ آذر، ۱۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۰/۲؛ ۶۰۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۴۷/۵ـ۱۰۵۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۶۵/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۵۳۷/۱؛ ۸۳۳/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان،

۱۳۵ـ۱۳۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۱۸ـ۲۳۶؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، ۹۱۴؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۱۲۴ـ۱۲۷؛ دیوان صوفی مازندرانی، مقدمه؛ دانشمندان و رجال مازندران، ۱۲۴ـ۱۲۷؛ الذریعه، ۶۲۲/۹، ۹۹۹؛ روز روشن، ۴۸۴؛ ریاض‌العارفین، ۲۱۷؛ روز روشن، ۴۸۴؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۱؛ صبح گلشن، ۳۷۸؛ فهرست مشترک نسخ خطی فارسی پاکستان، ۸۲۰/۷ـ۸۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۵۱/۳؛ کاروان هند، ۱۲۳۳/۲ـ۱۲۴۲؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۱۲۱؛ گیلان‌نامه، ۲۸۳/۲؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۲۰۸ـ۲۱۰؛ مجمع‌الفصحا، ۳۸/۲ـ۳۹؛ مرآة‌العالم، ۶۰۵/۲ـ۶۰۶؛ میخانه، ۴۷۶ـ۴۹۴؛ هفت اقلیم، ۱۲۸/۳؛ استوری، «تذکرهٔ شعرا»، ترجمهٔ تقی بینش، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال سوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۴۶، ص۳۲۸ـ۳۳۲؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/196; *Mughals in India*, 242.

تبیانیان

صوفی منیری (su.fi-ye.man.ye.ri)، سید ابومحمد جلیل‌الدین حسین فرزند علی، ۱۲۴۸ ـ ۱۳۱۸ق، صوفی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندانی اهل فضل از مردم بهار شریف (نالندای باستانی) در استان بهار هند بود و تبار خود را به شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری (ـ ۷۸۲ق) می‌رسانید. صوفی از شاگردان اسدالله‌خان غالب دهلوی بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود و به‌ویژه در تاریخ‌گویی مهارت داشت. گذشته از دو دیوان فارسی و اردو، سه مثنوی او به نام‌های روش عشق، کشش عشق و لواءالحمد به‌چاپ رسیده است. راحت روح از آثار نثری او است. از دیگر آثار منثور او، مصطلحات‌المتصوفین به‌فارسی در شرح اصطلاحات صوفیه است که در ۱۲۸۵ق نوشته شده و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ خانقاه قادریهٔ اسلامپور نگه‌داری می‌شود. از شاگردان برجستهٔ وی می‌توان از مشرقی منیری، عطای بهاری و عرفان اسلامپوری یاد کرد.

منابع: تاریخ شعرای بهار، ۱۳۱/۱ـ۱۳۳؛ تصوف بر صغیر مین، ۳۴۳/۱ـ۳۴۴؛ دیوان فائز پهلواروی، ۳۳ـ۳۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 577.

برزگر

صولت محسنپوری (saw.lat-e.moh.sen.pu.ri)، سید محبوب شیر فرزند سیدعلی شیر مکنت دهلوی هندی، ـ ۱۲۸۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر صولت از بزرگان محسن‌پور و پزشکی حاذق بود، چنان‌که آوازهٔ طبابتش به دربار دهلی رسیده و پای او را به آن‌جا گشوده بود. شاهان دهلی برای بزرگداشت او لقب موروثی شیر را به او و خاندانش بخشیدند. صولت که در شاعری از شاگردان برجستهٔ محمداحسن بلگرامی (ز۱۲۹۳ق) بود، در مشاعره بسیار توانا و به سرودن اشعاری با دورن‌مایه‌های نو بلندآوازه بود. وی در عمر کوتاهش به‌چنان مرتبه‌ای در شاعری رسیده بود که برخی همروزگارانش از او با لقب استاد یاد می‌کردند. گویا صولت دیوانی در هزار یا دو هزار بیت داشت، اما اکنون تنها ابیاتی از آن در تذکره‌ها مانده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۰۷۳/۲؛ الذریعه، ۹(۲)/۶۲۲؛ روز روشن، ۴۸۵ـ۴۸۷؛ صبح گلشن، ۲۵۵ـ۲۵۶؛ هدیة‌العارفین، ۵/۶.

م.اسماعیل‌پور

صولت نادری ← شوکت نادری

صهبایی دهلوی (sah.bā.i-ye.deh.la.vi)، مولوی امام‌بخش، ـ دهلی ۱۲۷۴ق، عالم، ادیب و شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. نسب وی از پدر به عمر خلیفهٔ دوم (ـ ۲۳ق) و از مادر به عبدالقادر گیلانی (ـ ۵۶۱ق) می‌رسد. وی از شاعران روزگار آخرین امپراتور مغول بهادرشاه ظفر (۱۲۵۳ـ۱۲۷۵ق) است. صهبایی در فنون و علوم رسمی چون معما و عروض و قافیه، عالم روزگار خود بود. وی پانزده سال در دانشکدهٔ دهلی زبان فارسی تدریس می‌کرد، تا این که در انقلاب بزرگ دهلی ـ به‌هنگام بازگشت سپاهیان انگلیسی به دهلی ـ کشته شد. آثار وی از کتب درسی دانشگاه در روزگارش بود. از آثارش: قول فیصل در رد تنبیه‌الغافلین سراج‌الدین علی‌خان آرزو، که آن نیز در نقد سروده‌های حزین لاهیجی است (لکنو، ۱۲۹۹ق). این اثر درواقع محاکمهٔ میان حزین و آرزو است. قول فیصل به‌کوشش وزیرالحسن عابدی به‌زبان اردو ترجمه و در مجلهٔ نقوش چاپ شده است؛ ترجمهٔ حدایق‌البلاغهٔ شمس‌الدین فقیر دهلوی (ـ ۱۱۸۳ق) به اردو (۱۲۵۸ق) که در ۱۳۰۴ق در لکنو به‌چاپ رسید؛ رسالهٔ نحو فارسی در دستورزبان فارسی (کانپور، ۱۲۵۶ش)؛ حسن و عشق در انشا. وی تألیف این اثر را که از دروس آموزشی دانشگاه بود، در ۱۲۵۰ق آغاز کرد و در ۱۲۵۱ق

به‌پایان رساند. نسخه‌ای خطی از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1362 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ شرح پنج رقعهٔ ظهوری (لکنو، ۱۲۹۷ق)؛ شرح سه نثر ظهوری (لکنو، ۱۳۲۴ق)؛ شرح شبنم شاداب، (لکنو، ۱۲۹۸ق)؛ شرح مینا بازار / شرح زنانه‌بازار ارادت‌خان واضح (۱۰۵۹ــ۱۱۲۸ق). این اثر در ۱۳۲۲ق در کانپور به‌چاپ رسید؛ شرح معمای نصیرای همدانی (کانپور، ۱۳۱۳ق)؛ گنجینهٔ اسرار (لکنو، ۱۳۰۳ق)؛ گنجینهٔ رموز (هند، ۱۳۰۵ق)؛ کلیات صهبایی که شامل آثاری چون ریزهٔ جواهر ــ که باید همان شرح سه نثر ظهوری باشد ــ فرهنگ ریزهٔ جواهر، بیاض شوق پیام که مجموعهٔ مقالات وی است، رسالهٔ نحو فارسی، دیوان (کانپور، ۱۲۹۵ق)، کافی علم قوافی، وافی شرح کافی، جواهر منظوم، قطعهٔ معمایی، مخزن‌الاسرار، رسالهٔ نادره، نتایج‌الافکار، غوامض سخن و اعلاءالحق است، در ۱۲۵۹ق در کانپور به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۵۵/۳ـ۲۵۶، ۴۰۰ـ۴۰۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۳۹؛ الذریعه، ۶۲۳/۹؛ شمع انجمن، ۲۶۲ـ۲۶۴؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۷۲۵/۲، ۲۳۳۳؛ ۳۲۱۴/۳، ۳۲۳۷، ۳۲۳۸، ۳۲۵۶؛ ۴۱۱۷/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵/۵، ۲۵۹، ۲۹۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۸۸ـ۱۸۹؛ مسایل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۱۶۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۴/۱ـ۶۵۵؛

Dictionary of Indo-Persion Literature, 530.

حجتی

صهبایی هندوستانی (sah.bā.i-ye.hen.dus.tā.ni)، میر عبدالباقی، ــ ۱۰۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسب صهبایی به خواجه قطب‌الدین مودود چشتی می‌رسد. وی خود از بزرگان چشتیه بود. چند نسل از پدران او منشی شاهان تیموری بودند. صهبایی نیز که در خوش‌نویسی دست داشت و نستعلیق را نیک می‌نوشت، از منشیان و ملازمان شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود. وی در ستایش اورنگ‌زیب قصایدی هم سروده است. افزون بر این، صهبایی اعتراض‌های شیدای فتحپوری (ــ ۱۰۴۲ق) را بر اشعار قدسی مشهدی (ــ ۱۰۵۶ق) در ابیاتی پاسخ گفته که سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) در داد سخن به آن اشاره کرده است. ابیاتی از دیوان او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: داد سخن، ۷۴؛ الذریعه، ۹(۲)/۶۲۳؛ ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای، ۳۹۸/۱؛ صبح گلشن، ۲۵۷ـ۲۵۸؛ فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب، ۳۵۸؛ مجمع‌النفایس، ۵۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۸۵/۳ـ۸۶؛ مرآة‌العالم، ۶۱۰/۲؛ نشتر عشق، ۸۷۹/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۲.

م.اسماعیل‌پور

صید، سیدحسین ← لسان طبسی

صیدی تهرانی (sey.di-ye.teh.rā.ni)، میر سید علی، تهران، میان سال‌های ۱۰۲۲ــ۱۰۲۵ــ دهلی ۱۰۶۹ق، شاعر ایرانی. از سادات تهران بود. در جوانی به اصفهان رفت و دانشی اندوخت و به شاعری نام برآورد. سپس به هند رفت و در ۱۰۶۵ق به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) رسید و از نوازش شاه و دخترش جهان‌بیگم (۱۰۲۳ــ۱۰۹۰ق) برخوردار شد. وی از شاعران سبک هندی بود و از میان انواع شعر بیشتر به غزل توجه داشت. اگر چه غزل او یکدست و خالی از عیب نیست و گاهی لغات و اصطلاحات عامیانه دارد، اما بیانش روان و ساده است. دیوان او در سه هزار بیت است که علاوه بر غزل، قصیده‌ای در مدح شاه‌جهان و یک مثنوی در وصف کشمیر دارد. از شعرای معاصرش می‌توان از صائب تبریزی، میرزا محمد طاهر وحید قزوینی و آقا زمان نام برد. ممدوحان صیدی در ایران ساروتقی وزیر اعظم، میرزا قاسم و زینل‌خان بیگلربیگی، و در هند تقرب‌خان، شاه‌جهان و جهان‌آرا بیگم بودند. چون درگذشت پیکرش را به مشهد آوردند و نزدیک بارگاه امام رضا(ع) به خاک سپردند. دیوان او به کوشش محمد قهرمان به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۶۱ش).

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۰۸۹/۳ـ۱۰۹۲؛ بهارستان سخن، ۵۶۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۲۳/۵ـ۱۲۲۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۷/۲، ۴۲۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۳؛ تذکرهٔ سرخوش، ۶۵ـ۶۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۳۹ـ۲۴۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۵۸ـ۳۵۹؛ خزانهٔ عامره، ۲۹۳ـ۲۹۶؛ دیوان صیدی تهرانی، به‌کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۱ش؛ ریاض‌الجنة، روضهٔ پنجم، قسمت دوم، ۸۶۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۳۹۸/۱؛ سرو آزاد، ۱۱۱ـ۱۱۲؛ شام غریبان، ۱۱۳؛ شمع انجمن، ۲۵۷؛ کاروان هند،

۷۴۲/۱-۷۴۷؛ کلمات الشعرا،۶۵؛ مآثر رحیمی، ۱۱۲۹/۳-۱۱۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۹۲/۳-۱۱۲؛ منتخب‌الاشعار، ۷۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۵۵؛ مرآةالعالم، تاریخ اورنگزیب، ۶۰۸/۲؛ نتایج‌الافکار، ۴۱۸-۴۱۹؛ نشتر عشق، ۸۸۰/۳-۸۸۲؛ همیشه بهار، ۱۴۹-۱۵۰؛ محمد کلیم سهسرایی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۳، تیر ۱۳۴۹ش، ص۱۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,532.

مرادی

صیدیه، سیدحسین ← لسان طبسی

صیرفی ساوجی ← صرفی ساوجی

صیرفی کشمیری (say.ra.fi-ye.kaš.mi.ri)، مولانا میرعلی، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این که همروزگار شیخ یعقوب صرفی کشمیری (- ۱۰۰۳ق) بود، هیچ آگاهی در دست نیست. فرزند او محمدامین، متخلص به مستغنی نیز شاعر بود و در شاعری گوی سبقت از پدرش ربوده بود. رازی درباره‌اش می‌نویسد: «به مکارم اخلاق و محاسن آداب نام برآورده فضیلت تمام داشته و احیاناً شعری می‌گفته.» این بیت او در تذکره‌ها نقل شده است: «سبو سبو ده و خم خم دل لوند مرا ـ قدح چه آب زند آتش بلند مرا.» گویند شوخی دربارهٔ این بیت به صیرفی گفت: «صاحب لوند در اصطلاح می‌دانید که‌را می‌گویند؟ از این قسم الفاظ باید احتراز کرد.»

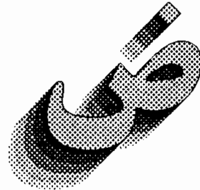
منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۶۴/۲-۶۶۵؛ الذریعه، ۶۲۴/۹؛ صبح گلشن، ۲۵۸؛ لغت‌نامه، ۴۰۰/۳۲؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲/۳-۲۳؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۶۲۱/۲.

شریفی

صیقلی بروجردی (say.qa.li-e.bo.ru.jer.di)، مولانا صیقلی، ز۱۰۱۶ق، شاعر ایرانی. از مردم بروجرد بود و پیشهٔ شمشیرگری و کاردسازی داشت. تقی کاشی که وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد که صیقلی «در عاشقی فرهاد و مجنونست و در حالت سوز و گداز همیشه گریان و محزون و اشعارش چاشنی از عشق و حالت محبت دارد، لیکن به‌واسطهٔ آن که در شهرستان کم بوده از طبعش خامی مفهوم می‌شود... اما ابیات خوب و اشعار مرغوب در میان غزلیاتش پیدا می‌شود. اهاجی که به زبان لری از برای مردم آن طرف [نواحی بروجرد و لرستان] گفته مشهورست و بر السنه و افواه خوش‌طبعان جاری و مذکور. در ۹۹۱ق از صفاهان به جانب دارالمؤمنین کاشان آمد و غزلی چند که در آن‌زودی با شعرای آن‌جا گفته بود خوش‌طبعان ازو پسندیده و خود نیز اعتقاد بیش از حد به آن‌ها داشت از او استماع افتاد... بیش از دو سه ماه این جا [کاشان] توقف ننمود و باز به وطن و کوهپایه‌های خود معاودت نمود.» (خلاصة‌الاشعار). تقی اوحدی نیز دربارهٔ صیقلی می‌گوید که وی «در هجا به‌زبان فارسی و لری اشعار خوش‌طبعانهٔ مضحک و شاعرانه بسیار گفته؛ در صفاهان بسیار بوده و همیشه در طرح اشعار چیزها می‌گفت، ولی میانهٔ او و صحیفی شیرازی مهاجات و مباحثات غریبه واقع شد، هر دو هجوهای خوب گفته‌اند، و وی ملا شانی [تکلو] را نیز به‌زبان لری هجو کرده است. در اقسام سخن خصوص هجو خوب بوده.» (عرفات‌العاشقین). صیقلی، ظاهراً پس از ۹۹۱ق که به کاشان رفته بود، به هندوستان سفر کرد و هادی سیستانی، مؤلف تذکرهٔ خیرالبیان، در ۱۰۰۲ق در قندهار وی و زمانی یزدی را که در راه بازگشت از هند به ایران از آن شهر می‌گذشتند دیدار کرد. وی پس از آن نیز باز به هند رفت، ولی دانسته نیست که باز هم به ایران بازگشته است یا نه. از لحن صادقی افشار دربارهٔ صیقلی در تذکرهٔ مجمع‌الخواص چنین برمی‌آید که صیقلی در زمان تألیف این تذکره (۱۰۱۶ق) زنده، و گویا در ایران بوده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۲۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۲؛ الذریعه، ۶۲۴/۹؛ کاروان هند، ۷۴۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۸۶/۲-۸۷؛ نگارستان سخن، ۵۳.

برزگر



ضــاحک شــاه‌جهان‌آبادی (zā.hek-e.šah.ja.hān.ā.bā.di)، میر غلام‌حسین فرزند میرعزیزالله فرزند میر براتالله فرزند میرامامی موسوی، ــ ۱۱۹۶ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او، میرامامی موسوی، در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) از هرات به شاه‌جهان‌آباد کوچید و منصب سه‌هزاری ذات بین‌الاقران یافت. ضاحک در شاه‌جهان‌آباد به دنیا آمد. چون در شعر هندی «اشعار ضحک‌آمیز» می‌گفت، ضاحک تخلص می‌کرد. «در ایامی که دهلی از هنگامهٔ عزل و اختلال تباه و بر بادگشته بود، به‌پاس عزت و ناموس و در تلاش وسیلهٔ آب و نان معه خاندان خود طرف پورب برافکنده و وارد فیض‌آباد گشت و همان‌جا خود را از سرکار شجاع‌الدوله وابسته کرد.» (فارسی‌گو شعرای اردو، ۵۶) پس از آن‌که میرماشاءالله‌خان مصدر پدر میرانشاءالله‌خان انشا، بعد از انقضای دولت میرقاسم‌علی‌خان، به فیض‌آباد کوچید و نوکر وزیرالممالک شجاع‌الدوله بهادر شد، ضاحک با او پیوند دوستی بست. چون آوازهٔ ضاحک در هجوگویی به گوش میرزا رفیع سودا رسید، سودا به لکنو رفت. گویا ضاحک هجویه‌ای برای سودا سروده بود و این سودا را سخت گران آمد. ضاحک پس از شنیدن خبر ورود سودا به لکنو به دیدارش رفت و اظهار خلوص و فروتنی کرد، اما «بر بنای اقتضای طبیعتش که مهاجمات رکیکه بود، باز نیامد.» حاصل آن‌که میان سودا و ضاحک درگیری قلمی بی‌سابقه‌ای درگرفت و هجویاتی که آن دو برای هم سرودند، شهرت عام و خاص یافت. سرانجام سودا مخمسی در هجو ضاحک سرود که ضاحک نتوانست پاسخی به آن بدهد. در این هنگام پسر میرغلام‌حسین برای رهایی پدر از این مخمصه، نزد سودا رفت و از او خواهش کرد به این درگیری پایان دهد و سودا نیز خواستهٔ وی را پذیرفت. بیشتر هجویات ضاحک به اردو سروده شده‌اند، اما او هجویاتی نیز به فارسی دارد. از نمونه‌های فارسی اشعارش در تذکره‌ها چنین برمی‌آید که در شعر فارسی به جدی‌گویی بیشتر تمایل داشته است. ضاحک موسیقی را خوب درک می‌کرده است. این درک از موسیقی در برخی ابیات او نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً در این بیت موسیقی «سین» و «شین» خوش نشسته است: «دیشب که چشم مست تو بر سنگ سرمه بود ــ در هر نگاه گرم تو نیرنگ سرمه بود.» نسخه‌ای دست‌نویس در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود که تمام ویژگی‌های شعر ضاحک را دارد و به نظر می‌رسد دیوان یا مجموعهٔ اشعار او باشد. در برخی ابیات او نمونه‌هایی از سبک هندی به چشم می‌خورد. مثلاً: «در نالهٔ من هست اثر بی‌اثری‌ها ــ وز گریه خجل گشت شقایق جگری‌ها.» نمونه‌ای دیگر از شعر او است: «گر مسیر بر فلک نشود بر زمین شود ــ خود آن‌چنان اگر نشود

این‌چنین شود / شاهی گدایی است و فقیری است سلطنت ــ شه هم چنان چنین نشود هم چنین شود.»

منابع: تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۱۲؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۷، ۴۰ـ۴۱؛ ریاض‌الفصحا، ۱۹۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۷؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۵۶ـ۵۸؛ مجموعهٔ نغز، ۳۰۴.

شریفی

ضل‌نامه ← رهی

ضمیر ← روش ضمیر دهلوی

ضمیر (za.mir)، لاله لنگاداس، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. قاسم در مجموعهٔ نغز می‌نویسد: «وی کائت‌زاده‌ای است با ادب مهذب که در [قرعه‌اندازی] دستی دارد و به هر دو زبان [فارسی و اردو] همت به شعرگویی می‌گمارد.» او در شعر فارسی از شاگردان میرزا محمد عشق و در شعر اردو از شاگردان محمدنصیرالدین بود و در سروده‌هایش ضمیر تخلص می‌کرد. جز این از زندگانی وی آگاهی نداریم.

منابع: خوش معرکهٔ زیبا، ۱۵۰/۲؛ سخن شعرا، ۲۸۹؛ طبقات شعرای هند، ۳۷۴؛ گلستان بی‌خزان، ۱۴۷ـ۱۴۸؛ گلستان سخن، ۱۷۲/۲ـ۱۷۳؛ گلشن بی‌خار، ۳۱۳؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۱۳؛ مجموعهٔ نغز، ۳۶۴/۱.

نوش‌آبادی

ضمیر اصفهانی (za.mir-e.es.fa.hā.ni)، تقی حلوایی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. او چنان‌که نصرآبادی می‌نویسد «فی‌الجمله به شعر ربطی داشت، ضمیر تخلص می‌کرد، به هند رفته، طالعش مدد کرده مبلغی آورد، درست ننشسته بود که نهیب اجل روانهٔ عدمش کرد. میر حمیدی در باب او گفته بود: شعر تو آن‌روز که دیوان شود ــ کاغذ حلوا چه فراوان شود.» از سروده‌های ضمیر ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «پرواز ما به بال و پر اضطراب شد ــ چون دل تپید، بال پریدن به‌هم رسید.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ حسرت، ۶۰۰/۱؛ ۸۶۶/۲؛ الذریعه، ۶۲۶/۲؛ صبح گلشن، ۲۵۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۵، شمارهٔ ۳۳؛ کاروان هند، ۷۵۲/۱.

جهان‌تاب

ضمیر دهلوی (za.mir-e.deh.la.vi)، پندت نراین داس فرزند راجارام، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی به شغل وکالت سرگرم بود. وی هنگام تألیف آفتاب عالمتاب (۱۲۳۸ــ۱۲۶۹ق) اثر اختر هوگلی، چهل‌سال داشت. صاحب دیوان است و دیوانش در دهلی چاپ شده است (۱۳۰۸ق).

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۶۵/۲؛ روز روشن، ۴۰۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۳۳/۲؛ گلستان سخن، ۱۷۱/۲ـ۱۷۲؛ نگارستان سخن، ۵۳ـ۵۴.

حجتی

ضمیر دهلوی، روشن‌ضمیر ← روشن‌ضمیر دهلوی

ضمیر عظیم‌آبادی (za.mir-e.a.zim.ā.bā.di)، کنور هیرالال فرزند راجه پیاری لال الفتی، ــ ۱۲۵۹ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایتهٔ هندوان و دوست وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی بود. وی مؤلف اثری به نام رسالهٔ ضمیر به‌فارسی در عروض و قافیه است که دست‌نویسی از آن در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۳، ۱۹۷؛ صبح گلشن، ۲۵۸؛ *Persian Literature*, C.A.Storey, 3/199.

برزگر

ضمیری بلگرامی (za.mi.ri-ye.bel.ge.rā.mi)، شیخ نظام / سید ضیاءالله، ــ دهلی ۱۰۰۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بلگرام زاده شد. در خردسالی پدرش را از دست داد و عمویش، شیخ سلیمان سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت. عمویش در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به‌سر می‌برد و از ملازمان نزدیک وی بود. ضمیری پس از فراگیری علوم مقدماتی به شعر و شاعری روی نهاد. در محلهٔ قاضیپوره زندگی می‌کرد. هرگز همسری اختیار نکرد و تنها زیست، اما هیچگاه از ملازمت امیران روزگارش دور نبود و همواره روزگار خود را با آنان سپری می‌کرد. وی از قدیم‌ترین شاعران فارسی‌گوی بلگرام به‌شمار می‌رود. ممکن است پیش از ضمیری شاعران فارسی‌گوی دیگری نیز بوده باشند، اما تاکنون نشانی از آنان یافت نشده است. آزاد بلگرامی نیز از هیچ شاعر فارسی‌گوی

دیگری پیش از ضمیری یادی نکرده است. آزاد وی را شاعری نکته‌سنج و شیرین کلام گفته است. ضمیری در قصیده و غزل دست داشت و قصیده را خوش‌تر از دیگر انواع شعر می‌سرود. مبارک‌خان دهلوی وی را در قصیده‌گویی همپای ظهیر فاریابی و در غزل‌سرایی همسنگ امیرخسرو دهلوی دانسته است. دیوان اشعار وی از قصیده، غزل و رباعی بیش از پانزده‌هزار بیت است. در اشعارش صنایع شعری نیز به‌کار رفته است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۰۸-۱۱۰؛ سرو آزاد، ۲۴۴-۲۴۶؛ شمع انجمن، ۲۷۰؛ منتخب‌الاشعار، ۷۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۳۴؛ نشتر عشق، ۹۱۰/۳-۹۱۲.

سپاهی

ضیاءاحمد بدایونی (zi.yāɛ.ah.mad-e.ba.dā.yu.ni)، فرزند احمد عالی، ۱۸۹۴ ـ ۱۹۷۳م، منتقد و فارسی‌پژوه هندی. وی پس از اتمام دورهٔ ابتدایی و دبیرستانی، از دانشگاه الله‌آباد دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱م رئیس گروه اردو دانشگاه دهلی در فرهنگ‌نویسی بود. در زبان‌های اردو، عربی و فارسی مهارت داشت. از آثارش در ادبیات اردو و فارسی: تجلیات (مجموعهٔ نظم و قطعات اسلامی)؛ تذکار سلف؛ لمعات (ترتیب کلام رضی‌احمد رضی بدایونی)؛ یادگار عالی (ترتیب کلام رفیع احمد عالی بدایونی)؛ سمن‌زار (گزیدهٔ کلام شعرای فارسی و ترجمهٔ آن‌ها به اردو)؛ مباحث مسایل (مقالات تحقیقی و تنقیدی اردو)؛ قصاید مؤمن (ترتیب و تحشیه)؛ دیوان مؤمن (ترتیب و تحشیه)؛ قول سدید؛ مکتوبات به‌نام ضیاءاحمد بدایونی؛ مجموعهٔ مقالات فارسی؛ جلوهٔ حقیقت. مقالات انگلیسی دربارهٔ زبان فارسی: «تحول ادب فارسی در روزگار اکبر»؛ «قاسم ارسلان»؛ «عبدالله انصاری»؛ «آزاد بلگرامی»؛ «بررسی سفینهٔ خوشگو». مقالات اردو دربارهٔ زبان فارسی: «فارسی ادب پر عربی کا اثر»؛ «فارسی شعرا اور نعت رسول»؛ «فارسی شاعری اردو هجویات»؛ «جدید فارسی شاعری کی رجحانات»؛ «منوچهری دامغانی»؛ «حکیم سنائی کا مذهب»؛ «خاقانی شروانی»؛ «عهد خاقانی کی چند جهکلیان»؛ «معلم اخلاق نظامی»؛ «فیضی اور اسکی مثنوی»؛ «نل و دمن کا جواب»؛ «نجات‌الرشیدالبدایونی»؛ «مؤمن کا فارسی کلام»؛ «فارسی غزل اور غالب»؛ «مولانا صهبایی»؛ «غالب کا نعتیه کلام»؛ «غالب»؛ «عمر خیام اور اس کی شاعری»؛ «فارسی شاعری اور هجویات».

منبع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۶۷-۱۶۹.

رسولی

ضیاءالدین برنی (zi.yā.od.din-e.ba.ra.ni)، فرزند مؤیدالملک رجب، بَرَن از روستاهای دهلی ۶۸۴ ـ بَرَن / دهلی پس از ۷۵۸ق، تاریخ‌نگار و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در کودکی، در روزگار خلجیان (۶۸۹ـ۷۲۰ق) به‌همراه خانوادهٔ اشرافی خود، به دهلی کوچید. پدرش در آن‌جا به پیشکاری اَرکَلیک‌خان، دومین پسر سلطان جلال‌الدین خلجی (۶۸۹ـ۶۹۴ق) و پس از آن نیز در نخستین سال پادشاهی علاءالدین خلجی (۶۹۵ـ۷۱۵ق) به‌نیابت و خواجگی بَرَن رسید. عموی ضیاءالدین، ملک علاءالملک نیز در روزگار سلطان علاءالدین، کوتوال (نگهبان دژ) دهلی و مشاور عالی سلطنتی بود. نیای مادری‌اش، سپه‌سالار حسام‌الدین هم وکیلِ دار ملک باربک (کشلوخان) بود که در پادشاهی غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ـ۶۸۶ق) به شحنگی لکنوتی برگزیده شده بود. ضیاءالدین در دهلی به فراگیری قرآن، تفسیر، حدیث و دیگر علوم پرداخت. از روزگار جوانی او تنها این آگاهی دانسته است که به گفتهٔ خود در تاریخ فیروزشاهی، روزگار خوشی همراه با برپایی جشن‌ها و مجالس باده‌گساری داشته، همهٔ قرآن را در روزگار جلال‌الدین‌شاه خوانده و نیز آن‌که به خواست پدر، در سلک پیروان سلطان‌المشایخ نظام‌الدین محمد بدایونی، معروف به نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) درآمده و کمالات و فضایل بسیاری را از محضر وی کسب کرده بود. ضیاءالدین سال‌ها با امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ / ۷۲۸ق) و امیرحسن دهلوی (ـ ۷۳۸ق) دوست و همصحبت بود و در محافل آنان شرکت می‌کرد. وی در حدود پنجاه‌سالگی، در دهمین سال پادشاهی محمدبن‌تغلق (۷۲۵ـ۷۵۲ق)، به‌دربار سلاطین دهلی (۶۰۲ـ۹۷۵ق) راه یافت و ندیم سلطان محمد شد. وی نزد شاه از احترام فراوان برخوردار بود و در خصوصی‌ترین جلسه‌ها و شب‌نشینی‌های شاه حضور می‌یافت و شاه، حتی در امور مملکتی، با وی رای می‌زد. ضیاءالدین هفده‌سال و سه ماه ندیم این سلطان بود و پس از درگذشت محمدبن تغلق، به‌خدمت جانشین وی، جلال‌الدین فیروزشاه تغلق (۷۵۲ـ۷۹۰ق) درآمد، اما پس از شش‌سال، به سبب بدخواهی درباریان و این بدگمانی که او را همدست احمد ایاز، مشهور به خواجهٔ جهان، در

به‌تخت‌نشاندن پسر نابالغی که خواجهٔ جهان وی را بـه حـیله، پادشاه غیاث‌الدین محمد میر سلطان‌محمد بن تغلق فرا نموده بود، می‌دانستند، از دربار رانده شد و در پاره‌ای از منابع نیز آمده که وی به‌سبب ضعف پیری به میل خود از دربار کناره گرفت. اما به گفتهٔ خودش در نعت محمدی که مدتی در دژ پهتیز زنـدانـی بوده است، ایـن سـخن کـه او را از دربـار رانـده‌انـد، درست‌تـر مـی‌نماید. در ایـن هـنگام کـه حـدود هـفتاد سـال داشت، به‌نویسندگی روی آورد. وی بیشتر تألیفاتش را به نظر اصـلاح خواجه کـریم‌الدیـن سـمرقندی مـی‌رساند. زنـدگی وی پس از بیرون آمدن از دربار، در غربت و ناکامی گذشت. برخی مـنابع گویند که در بَرَن درگذشت و در منابع دیگر آمده که در دهـلی درگذشته و کنار مزار نظام‌الدین اولیا در غیاثپور به‌خاک سپرده شده است. ضیاءالدین شخصیت برجسته‌ای در مسائل سیاسی و حکومت در اندیشهٔ هـند و اسـلامی بـود. از آثـارش: تـاریخ فیروزشاهی* / تاریخ هند، به‌فارسی که گزارش رویدادهای نود و چهار سالهٔ پادشاهان دهلی، از تخت‌نشینی غیاث‌الدین بلبن تا ششمین سال پادشاهی فیروزشاه تغلق (۷۵۸ق) است. این کتاب در واقع دنبالهٔ طبقات ناصری سـراج جـوزجـانی (ز ۶۵۸ق)، از مهم‌ترین کتاب‌ها در تاریخ سلاطین دهلی، است. مؤلف در این اثر، برخی وقایع تـاریخی را بـه شـعر بـیان کـرده است. تـاریخ فیروزشاهی به‌کوشش مولوی ولایت حسین در ۱۸۹۱م درکلکته به‌چاپ رسید و در ۱۹۶۹م در لاهور، به همت سید معین‌الحق به اردو ترجمه شد؛ فتاوای جهانداری* در اندرزهایی به حاکمان و سلاطین، کـه تـاریخ نگـارش آن مـعلوم نـیست. ایـن کـتاب به‌تصحیح و مقدمهٔ بانو ای ـ سـلیم‌خان در ۱۹۷۲م در لاهـور به‌چاپ رسـیده است؛ اخبار بـرمکیان / اخـبار بـرامکـه / تـاریخ آل برمک که ترجمه‌ای به‌فارسی است از کتاب اکرام‌النـاس فـی تاریخ برامکة فی عهد بنی‌العباس از ابوالقاسم محمد طـایفی. در این کتاب که دربارهٔ تاریخ خـاندان بـرمکیان روزگـار عـباسیان است، از برآمدن و فرودآمدن آن خاندان، کارهای نـیک آنـان و پیمان‌شکنی‌هایی که بر آنان رفت، پشیمانی هارون‌الرشید و نیز سستی و ضـعفی کـه در آن دولت رخ داد، سـخن رفـته است. نسخه‌ای از این اثـر، بـه‌شمارهٔ ۶۷/۳۰۷۲ در گـنجینهٔ شـیرانـی دانشگاه لاهور، نگه‌داری می‌شود؛ ثنای محمدی؛ عنایت‌نامه؛ مآثر سادات؛ حسرت‌نامه در تـصوف؛ فـتوحات فـیروزشاهی در شـرح وقایع پادشاهی فیروزشاه تغلق. گویا مؤلف اندکی پس از ایـن تألیف درگذشته است. در برخی منابع، این اثر را هـمان تـاریخ فیروزشاهی دانسته‌اند.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴/۴۵۴-۴۵۵؛ تـاریخ ادبیات در ایران، ۳/۱۲۹۱-۱۲۹۲؛ تاریخ ادبیات مسـلمانان پـاکستان و هـند، ۱/۲۷۶-۲۸۰؛ تاریخ مـغول، ۵۲۹-۵۳۰؛ تـاریخ نـظم و نـثر فـارسی، ۱/۱۸۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۷۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۶۸، ۵۷۵-۵۷۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۴۴-۳۴۶؛ دایرة‌المعارف اسلامیه، ۵۲۹-۵۹۳؛ ذکـر جـمیع اولیـای دهـلی، ۵۲-۵۴؛ فـارسی ادب بـعهد سـلاطین تـغلق، ۱۴۱-۱۵۵؛ فهرست مشـترک نسـخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۱۰/۱۵۵، ۳۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۶۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ مـلی پـاکستان کـراچـی، ۷۱۱-۷۱۲؛ فهرستوارهٔ کـتابهای فـارسی، ۲/۱۳۰۹؛ کـلمات‌الصـادقین، ۸۷-۸۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۵۶۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲/۶۱-۶۲؛ نفحات‌الانس، ۶۰۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/333, 334; 3/1035; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 123-124; *Encyclopedia of Islam*, 1036-1037; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/507.

حجتی

ضیاءالدین، رحمت‌خان حکیم ضیاءالدین ← دیری کاشانی

ضیاءالدیـن سـجزی (zi.yā.od.din-e.sej.zi)، سـدهٔ شـشـم و هـفتم هجری، شاعر ایرانی. از زندگی وی آگاهی چندانی نداریـم. در سیستان زاده شد. به‌گفتهٔ عوفی، وی در روزگار ناصرالدین قباچه (ـ۶۲۵ق)، حاکم سند و مولتان، به اوچ پایتخت قباچه کوچید، سال‌ها در خدمت عین‌الملک اشعری وزیر ناصرالدیـن قـباچه بود. لقب «الاجل فخرالشعرا» که عوفی به وی داده نشانهٔ دانش و فـضل و مـهارت او در شـعرسرایـی است. از وی یک قـصیدهٔ بیست‌وپنج بیتی به جا مانده که مطلع و بیت‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ آن به‌سبب موریانه‌زدگی دست‌نـوشته‌های لبـاب‌الالبـاب از چاپ افتاده یا ناقص چاپ شده است. ضیاءالدین در این قصیده پیش از ستـایش ممدوح، تشبیب مـفصلی در وصـف طـبیعت آورده که در آن با تشبیهات و استعارات ساده، زیبایی طبیعت را نشان داده است. در ستایش ممدوح گزافه‌گویی کرده و او را بـا آصف جمشید یکی دانسته است. سبک شعر وی بـه‌پیروی از قصیده‌سرایان سدهٔ پنجم و ششم هجری و خـراسـانی است و

به‌جنبه‌های عاطفی توجه ویژه‌ای داشته است.

منابع: لباب‌الالباب، ۴۲۶/۲ـ۴۲۸؛ محمدسلیم مظهر «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک» نامهٔ پارسی، سال چهارم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸، صص۱۰۸ـ۱۱۰.

رسولی

ضیا محمد ضیا (zi.yā.mo.ham.mad-e.zi.yā)، فرزند حکیم عبدالرسول هاشمی، چوهامل گجرات ۱۹۲۸م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی مهارت دارد. ضیامحمد در دبیرستان دولتی پسرور به تدریس سرگرم بود. از آثارش: منظومهٔ ارمغان عشق در نعت پیامبر(ص) (لاهور، ۱۹۷۰م)؛ منظومهٔ کاروان فارسی (سیالکوت، ۱۹۷۷م)؛ «سسی و پنون» (هلال، ۱۹۵۷م)؛ «دلشاد پسروری» (هلال، ۱۹۵۷م)؛ مثنوی «آهنگ عشق» به اردو (محفل، ۱۹۷۷م)؛ «مولانا عظامی» (هلال، ۱۹۵۸م). ضیامحمدضیا، در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، عربی و پنجابی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۲۲؛ گنج شایگان، ۸۷ـ۸۹؛ گنجینهٔ دانش، ۱۳۴ـ۱۳۵.

رسولی

ضیای برهانپوری (zi.yā.ye.bor.hān.pu.ri)، میرزا عطا، ۱۱۰۳ ـ ۱۱۴۴ق، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. نیای مادری‌اش، میر برهان، از سادات حسینی و زادگاهش قصبهٔ بودر، در بیست کروهی برهانپور بود. ضیا چون به سن تمیز رسید، به برهانپور رفت و به فراگیری زبان فارسی و فنون ادبی آن‌پرداخت. هنگامی که سراج‌الدین علی‌خان آرزو به برهانپور آمد، به حلقهٔ درس او پیوست و در شعر اردو از او اصلاح سخن می‌گرفت. سپس به اورنگ‌آباد کوچید و در خدمت میرغلام‌علی آزاد بلگرامی مشق شعر فارسی را به جایی رساند که یک مثنوی در مدح آزاد به فارسی سرود. در این زمان اسدعلی‌خان تمنا، مؤلف تذکرهٔ گل عجائب، همدرس او بود. پیش از این، ضیا، در خوش‌نویسی و انشاپردازی نیز مشق کرده و در این فنون نیز تبحر کافی به دست آورده بود. پس از تکمیل آگاهی‌هایش دربارهٔ شعر فارسی به بتاله‌رفت و دو داستان به‌فارسی و اردو تصنیف کرد؛ قصهٔ شاهزادهٔ کاشغر به اردو و داستان چارچمن به‌فارسی. افزون بر این، در همین روزها کشکولی نیز از نمونهٔ اشعار شاعران روزگار خود ترتیب داد. به گفتهٔ میرحامدیارخان، مخاطب به ارسلان، برادر موسوی‌خان رکن‌الدوله دیوان آصف‌جاه، ضیا پس از ترتیب دادن این کتاب‌ها قصد سفر داشته و می‌خواسته به وطن بازگردد، اما دستش تهی بود و میرحامد یارخان نیز نتوانست کمکی به او کند. مجموعهٔ آثار ضیا که دربردارندهٔ منظومه‌ها، حکایات و اشعارش به فارسی و اردو است در دائرهٔ ادبیات اردو نگه‌داری می‌شود. جز مثنوی‌ای که ضیا در مدح آزاد سروده، در ابیاتی نیز خان آرزو را مدح کرده است. از آن شمار: «یافتیم از بحر معنی گوهر مقصد ضیا ــ حضرت سید سراج‌الدین بود استاد ما.» نمونه‌ای از شعر او است: «ضمیر آدم خاکی ز سهو و نسیان است ــ به عیب هر که بخندد خلاف انسان است.»

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۶۷۲/۲ـ۶۸۰؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۰ـ۱۱؛ شمع انجمن، ۲۷۰ـ۲۷۱؛ گل عجائب، ۷۵ـ۹۲؛ نشتر عشق، ۹۱۳/۳ـ۹۱۷.

شریفی

ضیای بلگرامی (zi.yā-ye.bel.ge.rā.mi)، حافظ سید ضیاءالله پسر خان محمد پسر عبدالغفار پسر تاج‌الدین حسینی واسطی بلگرامی، ـ ۱۱۰۴ق، شاعر و ادیب فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بلگرام به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد علمای عصر درس خواند و قرآن را ازبرکرد. مدتی در نواحی استان اوده، مانند لکنو، به گشت‌وگذار و بهره‌گیری از محضر استادان آن نواحی پرداخت. سپس به کالپوی رفت و در تصوف به احمدبن‌محمد بن ابی سعید حسینی ترمذی کالپی دست ارادت داد و برخی کتاب‌های تصوف را نزد او خواند. سپس به بلگرام بازگشت و در محلهٔ میدانپوره سرگرم تدریس شد. در نامه‌نگاری بسیار چیره‌دست بود. مجموعه‌ای از نامه‌های او به دوستانش با عنوان دستورالهجا به‌جا مانده که گردآوردهٔ پسرش عبدالجلیل بلگرامی* (ـ ۱۱۳۸ق) است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ 860 فهرست) وجود دارد. وی اثری دیگر به نام انشای دستور الاهی دارد که آن نیز مجموعهٔ نامه‌ها است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۱۵ـ۱۱۶؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۴ـ۸۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۹۸؛ الذریعه ۶۲۸/۹؛ سرو آزاد، ۲۵۰ـ۲۵۱؛ شمع انجمن، ۲۷۰؛ مآثرالکرام، ۲۵۰ـ۲۵۱؛ نتایج‌الافکار، ۴۳۵ـ۴۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۰/۶؛ نشتر عشق، ۹۱۷/۳؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung

Museum and Library, 3/126; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 641.

برزگر

ضیای جامجی، علاءالملک ضیاءالدین ابوبکر احمد جامجی ← ابوبکر جامجی

ضیای جعفری (zi.yā-ye.jaɛ.fa.ri)، سید عنایت علی‌شاه فرزند میر مرتضی، ۱۹۰۵ ــ ۱۹۷۰م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای بزرگش میرگنج‌بخش از مردم سبزوار بود، اما به کابل کوچید و در آن‌جا درگذشت. میر طیب پسر میرگنج‌بخش از کابل به پیشاور رفت و در آن شهر نشیمن گزید و خاندانی بنیاد نهاد که ضیا از آن بیرون آمد. ضیا در روستای جاتری از توابع کیمبلپور به دنیا آمد و درکوهات و پیشاور درس خواند. هنوز دبیرستان را به‌پایان نرسانده بود که در ادارهٔ پلیس سرگرم کار شد، ولی یک سال بعد، از این کار کناره گرفت و به ادبیات روی آورد. در آغاز جوانی چندی را به شادخواری و باده‌نوشی گذراند. پس از برخورد با درویشی زندگی او دستخوش دگرگونی شد و به عرفان و فراگیری دانش‌های دینی، مانند حدیث و قرآن و فقه، روی آورد و چندان بالید که در سلسله‌های قادریه و چشتیه صاحب خرقه و اجازه شد. پس از سفری به مکه و مدینه به ارشاد مردم پرداخت و پیروان فراوانی یافت. برای زیارت جاهای مقدس به ایران و عراق سفر کرد. در روزنامه‌نگاری نیز دست داشت و چندی مدیر روزنامه‌های سرحد و انگار (به‌زبان‌های اردو و پشتو) و هفته‌نامه‌های اصلاح سرحد (نخستین خبرنامهٔ اردو در ایالت سرحد پاکستان) و تعمیر نو و نشریهٔ دولتی خلاصهٔ اخبارات بود. وی که مادرش از خانوادهٔ ایرانیانی بود که همراه نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق) به شبه‌قاره رفته بودند از کودکی به زبان و ادبیات فارسی مهر می‌ورزید و از دورهٔ تحصیلات در دبیرستان شعر فارسی می‌سرود و در شاعری شاگرد جگر کاظمی بود و از این رو، در آغاز مدتی عضو انجمن ادبی بزم سخن بود. این انجمن را در ۱۹۰۳م سائین احمدعلی و جگر کاظمی به‌راه انداخته بودند. سپس خود با همکاری شاعران اردوزبان عبدالودود قمر و نذیر میرزا برلاس انجمنی ادبی به نام دایرهٔ ادبیه تشکیل داد که خدمات گران‌بهایی در راه پیشرفت زبان و ادب فارسی و اردو در ایالات سرحد به انجام رساند. ضیا گرچه در انواع شعر ماهر بود، ولی بیشتر رباعی و دو بیتی می‌سرود و از این رو به خیام سرحد آوازه یافت. درون‌مایهٔ رباعیات او بیشتر خمریات است. مجموعه‌ای از رباعیات اردو و فارسی وی به نام صبوحی در پیشاور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۵۴/۲؛ ۵۵۲/۳، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۸۲؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۸۲ـ۳۸۸؛ گنج‌شایگان، ۸۷.

برزگر

ضیای دهلوی (zi.yā-ye.deh.la.vi) / ضیایی شاه‌جهان‌آبادی، میرضیاءالدین، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این که در دهلی / شاه‌جهان‌آباد به دنیا آمد، هیچ آگاهی در دست نیست. از دوستان محمدافضل سرخوش، صاحب کلمات‌الشعرا بود و به گفتهٔ هم‌او «یک دو صحبت در اوایل جلوس عالمگیر او را دیده‌ام.» در نتایج‌الافکار از او چنین یاد شده است: «شاعر خوش‌فکر و نیکوتلاش بوده و در میدان سخن‌گوی فصاحت ربوده...» نمونه‌ای از اشعار او است: «گه دهان یار می‌بوسم ز مستی گاه چشم ــ پیش مستان هیچ فرق از پسته و بادام نیست.»

منابع: تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۰۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۳؛ تذکرهٔ هندی، ۱۵۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۶؛ روز روشن، ۴۹۲؛ شمع انجمن، ۲۷۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۳، شمارهٔ ۱۰؛ کلمات‌الشعرا، ۶۹؛ گلستان بی‌خزان، ۱۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۷/۳؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۴ـ۳۳۵.

شریفی

ضیای سیلهتی (zi.yā-ye.sil.ha.ti)، مولوی ابوالحسین عبدالرحمان فرزند محمد ادریس فرزند ابوسعید محمد محمود فرزند کلیم، سدهٔ چهاردهم هجری، عالم و شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. از مردم روستای ضیاءپور سیلهت بود. در خانواده‌ای از بزرگان آن‌جا برآمد. پدرش رئیس دادگستری سیلهت بود. پدربزرگش نیز به دربار نایب ناظم مرشدآباد وابسته بود. نیای پدرش هم با حق‌پرست میرزای مظهرجان جانان از عارفان و شاعران بنام دهلی بیعت کرده و از او خرقهٔ خلافت گرفته بود. عبدالرحمان ضیا مسلمانی حنفی‌مذهب بود و چون تبار خود را به عمر خلیفهٔ دوم مسلمانان می‌رساند از او با نسبت فاروقی یاد می‌کنند. به نوشتهٔ محمدکلیم سهسرامی به‌نقل از

تذکرة‌المعاصرین نساخ ضیا از شاگردان اشرف‌علی مست و خواجه عبدالغفار وفا بود و نساخ با یادآوری دیدار خود با او در سیلهت و داکا به رساله‌ای از وی با نام رد وهابی اشاره کرده است. از ضیا دو رساله به‌زبان‌های اردو و فارسی به‌جا مانده است. او به فارسی نیز شعر می‌سرود و در رساله‌هایش ابیاتی از سروده‌های فارسی خود را آورده است. نخستین رسالهٔ او با نام احسن‌العقائد لاهل‌السنة والجماعة در عقاید و آرای اهل سنت و جماعت است. او این رساله را به‌نام نواب داکا، احسن‌الله شاهین و به زبان اردو نوشته است. در این رساله که در کانپور به چاپ رسیده چند شعر و یک مثنوی پندآمیز از سروده‌های فارسی ضیا نیز آمده است. رسالهٔ دوم وی با نام سیف‌الابرارالمسلول علی‌الفجار در رد فتوای عالم نام‌دار اهل حدیث مولوی نذیر حسین است. این رساله به‌زبان فارسی است و نخستین‌بار در کانپور چاپ و منتشر شده است (۱۳۰۰ق). در این رساله نیز گه‌گاه سروده‌های فارسی ضیا آمده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۹۴-۱۹۶.

ضیای قزوینی (zi.yā.ye.qaz.vi.ni)، میرزا یوسف کاتب، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم قزوین بود و در همان‌جا نیز برآمد. مؤلف آتشکده می‌نویسد ضیا «مدتی وزیر حاکم گیلان و حاکم مازندران بوده، آخرالامر از کتاب دفترخانهٔ سلاطین صفویه شد.» نصرآبادی نیز می‌نویسد که وی «از کمالات فی‌الجمله بهره‌ای داشت...، اما طالعش در کمال سستی بود. در اوایل حال ضابطه‌نویس بود، بعد از آن مستوفی موقوفات ممالک محروسه شد؛ در هیچ منصب آن‌چنان نشد که از پریشانی برآید. از استیفا معزول شده با فرزندان روانهٔ هندوستان شده و در آن جا فوت شد.» نمونه‌ای از سخن ضیا این بیت است که در وصف حال خود گفته است: «در زندگی صدارت من هیچ کس نکرد ــ این مرحمت حواله به سنگ مزار شد.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۹۳/۳-۱۱۹۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۲۳/۱؛ الذریعه، ۶۳۱/۹؛ شمع انجمن، ۲۷۲؛ صبح گلشن، ۲۵۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۳؛ شمارهٔ ۱۳؛ کاروان هند، ۷۵۲/۱-۷۵۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۴/۳؛ نشتر عشق، ۹۱۱/۳.

جهان‌تاب

ضیای کنجاهی (zi.yā-ye.kon.jā.hi)، محمدضیا فرزند حکیم عبدالرسول قریشی، چوهامل (ناحیه‌ای در کنجاهِ گجرات) ۱۹۲۸م - ، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی اهل دانش و ادب بودند. تحصیلات مقدماتی را نزد استادش محمدحسن فراگرفت. در ۱۹۴۳م از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ منشی فاضل دریافت کرد. پس از آن به‌تدریس زبان فارسی در دبیرستان‌ها پرداخت. بیشتر اشعار ضیا، مایهٔ اخلاقی، فلسفی، اجتماعی و ملی و میهنی دارد و مضامین تازه و معانی و اندیشه‌های بدیع و نو در آن دیده می‌شود. زبان وی ساده و روان است. شیوهٔ بیان ضیا شباهت زیادی به بیان غنیمت کنجاهی دارد. استاد وی در شهر سید اولاد حسین شادان بلگرامی بوده است. وی به زبان اردو نیز شعر می‌سراید. نامه‌های منظومی به‌شعرای معاصر خود، مانند سیمین بهبهانی، نوشته که بیانگر عشق و علاقه‌اش به ایران و زبان فارسی است. دیوان شعر وی نوای شوق نام دارد که شامل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، قطعه، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است (اسلام‌آباد، ۱۳۹۷ق). اثر دیگر وی مقاله‌ای است دربارهٔ مثنوی ارژنگ عشق سرودهٔ زیرک کلانوری (تألیف ۱۳۷۶ق) که در جلد یکم پنجابی قصه فارسی زبان مین، نوشتهٔ محمدباقر آمده است. در اشعارش از سبک خراسانی پیروی کرده و چندین قصیده به‌شیوهٔ ملک‌الشعرای بهار و صادق سرمد سروده است.

منابع: پنجابی قصی فارسی‌زبان مین، ۲۲۹/۱-۲۶۳؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۵۹۴-۶۰۰؛ نوای شوق، ضیا محمدضیا به کوشش محمدحسین تسبیحی، اسلام‌آباد پاکستان، ۱۳۹۷ق / ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۷م؛ راهنمای کتاب، سال بیست و یکم، شماره‌های ۱-۲؛ فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۷ش، ص۱۰۴.

رسولی

ضیای مانک‌گنجی (zi.ya-ye.mānk.gan.ji)، وارث‌علی، ز۱۸۸۴م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم ساکن نگریه مانک‌گنج (بخش نازهٔ بنگلادش کنونی) بود، پیشه‌اش آموزگاری بود و در مدرسه‌های داکا درس می‌گفت و بیشتر سال‌های زندگانی خود را نیز در همان‌جا به‌سر برد. ضیا سخنوری اردوزبان بود، اما فارسی را نیز نیک می‌دانست و گاه شعرهایی نیز بدین زبان می‌سرود. او در سخنوری از شاگردان عبدالغفور نساخ بود. نساخ در تذکرة‌المعاصرین در شرح زندگانی ضیا می‌نویسد «طبعش با فن شعر مناسبت تمام دارد، بسیار پرگو است. اشعار ریخته‌اش از قصیده و غزل و مثنوی و غیره

زاید از بیست و پنج هزار است. بر جمیع اصناف سخن قادر است. عمرش از پنجاه سال تجاوز کرده.» نمونه‌ای از سخن او است: «در غم قامت چون تیر کسی ــ قد من همچو کمانی شده است.»

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۹۰؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۹.

جهان‌تاب

ضیای مولتانی (zi.yā-ye.mul.tā.ni) / ضیایی، ضیامحمدعلی، ز۱۰۴۲ / ۱۰۲۴ق شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم مولتان بود و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به اکبرآباد رفت و در همان‌جا درگذشت. تقی اوحدی می‌نویسد که او را در آگره دیده است. جز این از زندگانی وی آگاهی در دست نیست. در تذکرهٔ شعرای پنجاب از او به‌خطا، به‌نام ضالی نام رفته و نامش نیز علی‌محمد یاد شده است. نمونه‌ای از شعرهای او است: «شهید تیغ ستم را به حشر وعده مده ــ که کشتگان تو را ذوق خون‌بها این‌جاست.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۳/۲، ۵۰۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۱؛ روز روشن، ۴۹۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۰۷/۱؛ الذریعه، ۶۳۳/۹؛ صبح گلشن، ۳۶۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۳، شمارهٔ ۱۵؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۵/۳؛ منتخب‌الاشعار، ۷۴؛ منتخب‌اللطایف، ۲۵۹؛ نشتر عشق، ۹۱۲/۳.

شریفی

ضیایی حیدرآبادی (zi.yā.i-ye.hey.dar.ā.bā.di)، راجه گوویندبخش بهادر، ــ ۱۲۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی برادر کهتر مهاراجه چندولال، نخست‌وزیر دولت آصف‌جاهیان دکن بود و در دورهٔ نظام حیدرآباد سکندرجاه آصف‌جاه سوم (۱۲۱۷ــ۱۲۴۴ق) سرپرست گمرکات و کارپرداز نظام بود و مسئولیت تماس با نمایندهٔ مقیم بریتانیا در حیدرآباد را بر عهده داشت. نسخه‌هایی از دیوان ضیایی در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن، کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد و کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از دیوان وی که در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ 2181 فهرست) در دست است شامل دیباچه‌ای به نثر از غلام‌حسین همدانی، قصاید، غزلیات، رباعیات و مثنویات است.

منابع: فهرست کتب عربی، فارسی و اردو کتبخانهٔ آصفیه سرکار عالی، هندلیست، ۷۲۸/۱؛ فهرست مشروح فارسی مخطوطات در سالارجنگ میوزیم و کتب‌خانه، ۳۳۳/۵-۳۳۴؛ وحید، اسفند ۱۳۵۳، شمارهٔ ۱۲ (شماره مسلسل ۱۳۵)، ص۱۰۱۷؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/333-334.

برزگر

ضیایی موشحی (zi.yā.i-ye.mo.vaš.ša.hi)، شکوفایی نیمهٔ نخست سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای از شاعران جونپور هندوستان به‌دنیا آمد و در زادگاهش پرورش یافت. چون، مانند پدرش، اشعار موشح می‌سرود به موشحی آوازه یافت. در جوانی ــ در گجرات ــ ملازم میرزا شمس‌الدین جهانگیر قلی‌خان بود. ضیایی از شاعران همروزگار عبدالنبی قزوینی، مؤلف تذکرهٔ میخانه، بوده و به هنگام تألیف آن در پتنا می‌زیسته است. اشعار وی را در حدود ۴۰۰۰ بیت نوشته‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۳/۲؛ مرآةالعالم، ۶۱۲/۲؛ میخانه، ۹۱۷.

دانشنامه

ضیغم رامپوری (zay.qam-e.rām.pu.ri)، حافظ اکرام احمد فرزند حافظ قطب‌الدین، ــ ۱۲۸۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به احمد سرهندی می‌رسید و پدرش وابسته به دربار رامپور بود. نساخ در تذکرةالمعاصرین می‌نویسد ضیغم «شاگرد و داماد حضرت شاه‌رئوف احمد رأفت مرحوم [و] مولدش دهلی [بود.] در اوایل حشمت تخلص می‌کرد. در علم عروض و قوافی و صنایع و بدایع شعری نظیر نداشت. بر جمیع اصناف سخن قادر بود. اشعار پرمضمون و عاشقانه می‌فرمود»؛ چنان‌که در بنگال او را یکی از بنیادگذاران شعر و فن شاعری دانسته‌اند. ضیغم در هزل و ریخته و مرثیه مهمان تخلص می‌کرد و شاگردان بسیاری نزد وی مشق سخن می‌کردند که از آن میان می‌توان از شاعرانی بنام چون عبدالغفور نساخ، عبدالغفار اختر، خواجه عتیق‌الله شیدا، سید محمود آزاد و خواجه احسن‌الله شاهین نام برد. ضیغم به ایران، توران، کابل، پنجاب، هند، دکن و بنگاله نیز سفر کرده بود. چنان که مؤلف نگارستان سخن گوید وی آزادانه زندگانی می‌کرد و مقید مذهبی نبود، اما مؤلف خدمتگزاران فارسی در بنگلادش می‌نویسد ضیغم مذهب سنت می‌ورزیده و از مریدان شاه ابوسعید مجددی بوده است. او نزدیک به پانزده سال در کلکته و هشت سال در داکا روزگار به سر برد. گویند

ضیغم با خانواده‌اش در ضلع باریسال در تالابی (استخری) گرفتار آمدند و جان باختند، اما بسیاری بر این باورند که «بعضی از شوربختان عداوت کیش او و اهل خانوادهٔ او را کشته در تالابی انداختند و غرق شدنش را شهرت دادند.» عبدالغفور نساخ در قطعه‌ای تاریخ مرگ او را چنین گفته است: «مرد امسال حضرت ضیغم ــ شد قیامش به جنت فردوس / بهر تاریخ مرگش ای نساخ ــ گوی مقامش بجنت فردوس (۱۲۸۶ق).» ضیغم زبان‌های عربی، فارسی، اردو، ترکی، پنجابی و ناگری را نیک می‌دانست و با طب یونانی، هندی، کیمیاگری و دیگر فنون نیز آشنایی داشت. گویند وی شاعری زودگو و پرگو بوده است، چنان‌که روزی «یکی از رؤسای شهر، پنجاه روپیه به‌طور نذرانه ضیغم را فرستاد. آن‌وقت ضیغم در حمام بود. این مژده را شنید و در حمام مشتمل بر پنجاه بیت شعر در توصیف رئیس شهر موزون کرد که بیت آخر آن چنین است: «از عدد مدح دو تا کم رسید ــ هر چه بود قسمت ضیغم رسید.»

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۹۴-۹۶؛ سخن شعرا، ۲۹۲-۲۹۸؛ نگارستان سخن، ۵۴.

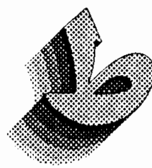
جهان‌تاب

ضیغم مازندرانی (zay.qam-e.ma.zan.da.rā.ni)، میرعلی نقی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر ایرانی. از ایران به هند رفت و چندی در لکنو به‌سر برد و از آن‌جا به‌رامپور رفت. مدتی نیز در حیدرآباد دکن بود و اشعاری در ستایش میرتراب‌علی‌خان مختارالملک سرسالارجنگ (ــ ۱۳۰۰ق)، نخست‌وزیر حیدرآباد (۱۲۶۹-۱۳۰۰ق)، سرود. در قصیده‌سرایی مهارت داشت. از آثارش: قصیده در مدح مختارالملک که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شمارهٔ 2222 فهرست) نگه‌داری می‌شود؛ قصیده در مدح ناصرالدین‌شاه قاجار که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ 2228 فهرست) در دست است.

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۰۸۶؛ روز روشن، ۴۹۲؛ الذریعه، ۶۳۴/۹؛ شعرای مازندران و گرگان، ۱۶۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/356, 362, 364.

برزگر



طــارمی (tā.re.mi)، بــابادوست، ز۹۷۸ق، دولتـمرد و شــاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از مردم طارم در شمال زنجان بود. نخست در مشهد می‌زیست و پس از دوازده سال به سر بردن در آن شهر، بــه‌ملازمت هـمایون گـورکانی پـیوست و درشـمار مـقربان و مصاحبان نزدیک او درآمـد. گـویند هـمایون از فـرط تـوجه و عنایتی که به او داشته گفته است: «آن که مغزش زیاده است از پوست ــ یار دیرین ماست، بابادوست.» وی که «به‌علم سیاق ممتاز و به حسن کفایت مـوصوف بـود» در خـدمت هـمایون پـیوسته بـه «اشـتغال مـهمّات دیـوانی»، بـه‌ویژه بـخشیگری، مــی‌گذرانــید (اکـبرنامه، ۷۵۷/۱). در سـفر هـمایون بـه‌ایـران (۹۵۰ــ۹۵۱ق)، بابادوست از مـلازمان او بـود و در بـازگشت همایون از ایران نیز، پس از فتح کابل به دست همایون، همچنان در خدمت او به‌سر می‌برد. ابوالفضل علامی از بابادوست صدر یاد می‌کند که از ملازمان میرزا هندال، برادر همایون، بود و پس از کشته‌شدن میرزا هندال (۹۵۸ق)، که همایون غزنین و دیگـر جاگیرهای او را به پسر خود شاهزاده اکبرداد، در شمار ملازمان اکبر درآمد. در ۹۶۳ق که همایون درگذشت، بابادوست بخشی کابل بود و ملازمت حاکم آن‌جا منعم‌خان را داشت و از آن پس نـیز ظـاهراً، در خـدمت دسـتگاه جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق)، در کابل بـه‌سر مـی‌برد. بـرخـی او را پـدرزن همایون گفته‌اند. از سروده‌هایش «فریاد که با اهل وفا یار جـفا کرد ــ افسوس که قطع نظر از صحبت ما کرد / با روی چو گل آینهٔ بی‌بصران شد ــ قطع نظر از صحبت ارباب وفا کرد.»

منابع: اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، ۳۳۰/۱، ۳۴۰، ۴۶۴؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۴؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۵۲، ۱۳۰، ۱۹۷، ۲۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۵۱؛ الذریعه، ۶۳۶/۹؛ شام غریبان، ۱۶۴؛ صبح گلشن، ۲۶۰؛ کاروان هند، ۷۵۶؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن، ۲۰۷؛ هفت اقلیم، ۲۰۲/۳.

برزگر

طارمی (tā.re.mi)، ملاعلی محدث، ــ ۹۸۱ق، دانشـمند دیـنی و شاعر ایرانی. از مردم طارم زنـجان و «بـرادرزادهٔ مـولانا صـادق محدث بوده که صیتش بر صبا سبقت داشت، و مولانا علی در اوایل سن از وطن برآمده عمرها در هند و کابل به‌سر برده، پس از آن به عربستان رفته، نه سال در اماکـن شـریفه کسب عـلوم متداول نموده و اسناد عالیه حاصل کرد» و چون هـمایون‌شاه گورکانی توانست به هند بازگردد و تاج و تخت خود را باز ستاند (۹۶۲ق)، مـلاعلی نـیز بـه هـند بـازگشت و «در خـدمت جنّت‌آشیانی همایون پادشاه معزّز و محترم روزگار می‌گذرانید تا

به حرمت ایزدی متواصل گردید.» (هفت اقلیم، ۲۰۲/۳) چنان‌که از سخن امین احمد رازی در هفت اقلیم بر می‌آید، ملا علی طارمی در اوایل جوانی زادگاهش را ترک گفته مدت مدیدی در هند و کابل به‌سر برد و سپس به عربستان رفت و حج گزارد و نه سال در مکّه و مدینه به تحصیل علوم اشتغال داشت و آن‌گاه در دورهٔ پادشاهی همایون (۹۶۲ ـ ۹۶۳ق) بار دیگر به هند رفت و در خدمت همایون معزّز می‌زیست تا درگذشت. اما، به‌نوشتهٔ برخی منابع دیگر، مانند نفایس‌المآثر، وی در ۹۵۸ق به عربستان رفت و پس از نه سال (ح۹۶۷ق)، در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۹۶۳ق) باز به هند سفر کرد و چون درگذشت ملا عالم کابلی تاریخ درگذشت او (۹۸۱ق) را چنین یافت: «دریغا که ناگاه ملا علی را ـ ربود از میان دستبرد حوادث / پی سال تاریخ او، سال دیگر ـ بگو: "مرده ملا علی محدّث"». ملا علی طارمی بیشتر دانشمند دینی و محدّث بود، ولی گه‌گاه شعر هم می‌سرود و نمونه‌هایی از آن در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۰/۲؛ روز روشن، ۴۹۲؛ شام غریبان، ۱۶۴؛ کاروان هند، ۷۵۷ ـ ۷۵۸؛ مرآة‌العالم، ۶۱۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۲/۳ـ۲۶۳؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۴/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۷/۴ـ۲۱۸؛ نشتر عشق، ۹۳۱/۳ـ۹۳۲؛ نگارستان سخن، ۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۹؛ هفت اقلیم، ۲۰۲/۳.

برزگر

طالب آملی (tā.leb-e.ā.mo.li) / طالبا، محمد، ملقب به ملک‌الشعرا، معروف به بلبل آملی، ح ۹۸۷ ـ ۱۰۳۵ق، شاعر ایرانی. در برخی تذکره‌ها نام او سید محمدطالب آملی آمده است. اما به گفتهٔ برخی پژوهشگران هیچ دلیلی بر سید بودن طالب به‌دست نیامده است. دربارهٔ نامش، محمد، نیز برخی تردید کرده‌اند و گفته‌اند نام او طالب است و او تخلص به نام می‌کرده است. طالب در جوانی آشوب تخلص می‌کرده و به گفتهٔ گلچین معانی، حتی آن‌گاه که در روزگار پختگی تخلصش را به طالب برگردانده، نیز این کلمه را رها نکرده بود؛ چنان‌که در این بیت، آشوب و طالب همدیگر را کامل می‌کنند: «همان آشوب سودا گیرد از ذوق سرم، طالب ـ اگر صد مغز عقلم پنبهٔ داغ جنون گردد.» دربارهٔ خاندان طالب نیز تذکره‌نویسان اختلاف کرده‌اند. برخی او را از خاندانی بنام، محترم و دانش‌دوست دانسته‌اند و برخی با استناد به ابیاتی از دیوان او، که در آن‌ها به روستایی بودن خود اشاره می‌کند، او را از خانواده‌ای کوچک می‌دانند. به نظر می‌رسد نمی‌توان بر اساس آگاهی‌هایی که در برخی شعرهای طالب از زندگی‌اش به دست می‌آید، سیر زندگی و خاندان او را به تحقیق بررسی کرد. نام پدر طالب نیز بر ما پوشیده است. شاید مادر طالب اصلاً مازندرانی نبوده است، چه، بسیاری از خویشانش در کاشان نشیمن داشتند. از شمار خویشان مادری طالب، مشهورتر از همه، شوهرخالهٔ او حکیم نظام‌الدین علی کاشی، پزشک دربار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) و محمد خدابنده (۹۸۵ ـ ۹۹۶ق) بود. حکیم رکنای مسیح، پسرخالهٔ طالب و فرزند همین نظام‌الدین علی است که از شاعران مشهور دورهٔ صفوی به‌شمار می‌رود. رکنا رابطه‌ای بسیار نزدیک با طالب داشت و در برخی سفرهای او در هند همراهش بود. برادر رکنا، نصیرای کاشی نیز، ستی‌النسا* خواهر طالب را به زنی داشت. از محل دقیق تولد طالب نیز آگاهی واثق در دست نیست. در ترانه‌ای با نام طالب طالبا که به ستی‌النسا منسوب است، از دهی با نام کرچک یاد شده است که روستایی از دهستان اَهْلَمرُستاق در شمال باختری آمل بوده است. اهلمرستاق، همان علمده یا نورِ کنونی است. طالب در شعری به آموزش‌های دورهٔ کودکی و نوجوانی خود اشاره می‌کند و می‌گوید در هندسه و حساب و فلسفه و جز آن آموزش دیده است. تنها نکته‌ای که با قاطعیت می‌توان گفت این است که طالب مذهب شیعه می‌ورزیده است، چرا که، در دیوانش مدایحی هست که آن‌ها را دربارهٔ امامان شیعه سروده است. سال و روز تولد طالب به درستی دانسته نیست. محمد مرسلین در حاشیهٔ آتشکده (چاپ سادات ناصری) سال تولد او را حدود ۹۹۶ق گفته است، اما در این باره دلیلی ارائه نمی‌کند. طاهری شهاب در مقدمهٔ کلیات اشعار طالب حدود ۹۸۷ق را سال تولد طالب می‌داند. دلیل طاهری شهاب قصیده‌ای است که طالب در مدح میرزا ابوالقاسم‌خان فرزند میر عزیزخان سروده است. میرعزیزخان، برادرزادهٔ خیرالنسابیگم، مادر شاه عباس یکم (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) است. وی در ۱۰۰۷ق به‌فرمان میرزا شفیع خراسانی، ملقب به میرزای عالمیان، حاکم مازندران، به حکومت آمل منصوب شد. طالب در این قصیده خود را بیست ساله معرفی می‌کند که اگر چنین باشد، سال تولد او را باید حدود ۹۸۷ق دانست. به هر تقدیر، طالب بسیار زود، یعنی در ۱۰۱۰ق از مازندران بیرون رفت و چندی در اصفهان نشیمن گزید. سپس به کاشان، نزد خویشاوندان مادری‌اش رفت. طالب پنج یا شش سال در کاشان ماند و پس از آن به خراسان رفت و

در مرو به ملازمت بکنش‌خان استاجلو (ـ ۱۰۱۷ق) درآمد. به گفتهٔ فخرالزمانی، طالب در همین‌روزها یک مثنوی در بحر خسرو و شیرین ساخت و به بکنش‌خان پیشکش کرد و در همان مثنوی از مخدوم خود رخصت خواست که برای دیدار خویشانش به مازندران برود، اما، پس از ترک مرو در ۱۰۱۷ق، به جای مازندران راه هندوستان را پیش گرفت و این نخستین سفر او به هندوستان بود. طالب پس از چندی سرگردانی در هند، به قندهار رفت و به ملازمت میرزا غازی‌بیگ ترخان، متخلص به وقاری (ـ ۱۰۲۱ق)، درآمد و چندگاهی در خدمت او با رفاه تمام زیست و چند قصیدهٔ مشهور خود را در ستایش او سرود. مطلع یکی از این قصیده‌ها چنین است: «زهی به زلف تو ناموس کفر ارزانی ــ بلند از نگهت صیت نامسلمانی.» این قصیده سه مطلع دارد و یکی از قصاید طولانی و رنگارنگ طالب است. در همین قصیده است که طالب از سرگردانی خود در هند و آمدنش به قندهار سخن گفته و نشان داده است که چگونه از آگره تا لاهور و مولتان و طبعاً دهلی را زیر پا گذاشته است. گویا طالب در همین سفر، چندی در دهلی ماند و سپس راه قندهار در پیش گرفت. طالب در لاهور به خدمت شاه ابوالمعالی نیز رسید و در سلسلهٔ فقرا داخل شد. مؤلفان خزانهٔ عامره و شمع انجمن این سفر را نخستین سفر طالب به هند دانسته‌اند. طالب پس از مرگ میرزا غازی‌بیگ در ۱۰۲۱ق به ناگزیر راه سفر در پیش گرفت و دومین دور سفر خود را به هند آغاز کرد. ورود دوبارهٔ طالب به هند با پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) مصادف بود. طالب نخست از قندهار به آگره رفت و در آن‌جا با فخرالزمانی، مؤلف تذکرهٔ میخانه، دیدار کرد. صاحب میخانه دربارهٔ این دیدار می‌نویسد: «... جوانی دیدم به انواع هنر آراسته... در فن شعر از امثال و اقران ممتاز...» پس از این دیدار، طالب از آگره به بندر سورت، نزد ملک چین قلیچ‌خان، رفت و به ستایش او پرداخت؛ چنان‌که در بیتی می‌گوید: «سخن‌دان چین قلیچ آن خان جم قدر ــ که آب گوهر جاه و جلال است.» چون حکومت قلیچ‌خان دیری نپایید، طالب به ناگزیر به آگره بازگشت. در آگره، محمد حسین دیانت‌خان دشت‌بیاضی (ـ ۱۰۴۰ق) سفارش‌نامه‌ای به او داد و او را به دیدار عبدالله‌خان فیروزجنگ (۱۰۵۴ق) حاکم گجرات فرستاد. فیروزجنگ طالب را به گرمی پذیرفت، اما طالب زیاد در خدمت آن سردار نماند. فیروزجنگ سرداری سفاک بود و تنها به‌منظور افزودن بر قدر و ارزش دستگاهش طالب را پذیرفته بود. بنابراین، طالب از گجرات به آگره بازگشت و از آن‌جا به لاهور رفت و در آن شهر با آقاشاپور تهرانی دیدار کرد. گویا شاپور او را با اعتمادالدوله غیاث‌الدین محمد تهرانی، که پسرعمویش بود، آشنا کرد و آن وزیر ادب‌دوست او را به دربار جهانگیر رسانید. به نوشتهٔ شبلی نعمانی، طالب پیش از این نیز به‌وساطت دیانت‌خان به دربار جهانگیر راه یافته بود. گویا دیانت‌خان که از مقربان خاص جهانگیر بود، او را با خود به دربار برده و به شاه معرفی کرده بود و آن‌قدر از او نیک سخن رانده بود که جهانگیر به دیدن او تمایل یافت. «دیانت‌خان اورا به دربار برد، لیکن طالب از حماقت هنگام رفتن استعمال مفرح نموده که به‌واسطهٔ آن حواسش مختل شده و جهانگیر وقتی که با او به‌طور مهربانی صحبت داشت طالب نقش دیوار بوده کلمه‌ای نتوانست سخن گوید.» دیانت‌خان از کار خود پشیمان شد و طالب برای عذرخواهی از او قطعه‌ای در پنجاه‌وهفت بیت سروده برایش فرستاد. به هر تقدیر، این اعتمادالدوله بود که طالب را لایق خدمت شاعری در دربار دید و در نتیجهٔ پایمردی او بود که سرانجام طالب در حدود ۱۰۲۵ق، در زمرهٔ شاعران دربار جهانگیر درآمد. در همین سال، طالب در اجمیر با تقی اوحدی نیز دیدار کرد. روزگار ناکامی طالب با ورودش به دربار جهانگیر به پایان رسید. جهانگیر که خود شعرشناس بود، همواره مقدم او را گرامی می‌داشت و روزبه‌روز بر مقام و قدرش می‌افزود، تا این که سرانجام در ۱۰۲۸ق اورا به مقام ملک‌الشعرایی دربارش برکشید. جهانگیر خود در این‌باره می‌نویسد: «در این تاریخ [۱۰۲۸ق] طالبا به خطاب ملک‌الشعرایی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یک چندی با اعتمادالدوله می‌بود، چون رتبهٔ سخنش از همگنان درگذشت، در سلک شعرای پای‌تخت منتظم گشت...» جهانگیر، در ادامه، ابیاتی از او می‌آورد که از آن‌شمار این بیت بسیار خوب انتخاب شده است: «دو لب دارم، یکی در می پرستی ــ یکی در عذرخواهی‌های مستی.» اما روزگار کامیابی طالب طولی نداشت و پس از مدتی رنجوری و بروز اختلال‌گونه‌ای در حواس او، در ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ق درگذشت. از خاکجای او نیز آگاهی دقیق نداریم. مؤلف ریحانةالادب خاکجای طالب را کشمیر دانسته است، اما ظاهراً وی را در جایی دیگر در خاک کرده‌اند. به نظر می‌رسد اختلال حواس طالب به دلیل افراط در مصرف معجون افیون‌دار باشد. رکنای مسیح که در برخی سفرهای طالب در هند همراه او بود، این رباعی را در مرگ او

طالب آملی

سروده است: «فرزند عزیز و طالب خویشم رفت ــ زین واقعه تا چه بر دل ریشم رفت ــ من بودم و آن عزیز در عالم خاک ــ خاکم بر سر که آن هم از پیشم رفت.» طالب دو دختر داشت و پس از مرگش نصیرای کاشی، شوهر ستی‌النسا، آن‌ها را به فرزندی پذیرفت. گویا مدتی پیش از این طالب همسر خود، مادر آن دو دختر، را از دست داده بود. طالب مردی کم‌حوصله بود و خود نیز به آن معترف است: «به تنگ‌حوصلگی شهره شدم چون طالب ــ شعلهٔ مهر تو خس‌پوش نکردم افسوس.» اما با وجود این کم‌حوصلگی هیچ‌گاه مناعت و صداقت خود را از دست نمی‌داد و گوهر اصالت خود را با رنگ ریا و لاف و تزویر آلوده نمی‌کرد؛ چنان‌که در قصیده‌ای که برای بکنش‌خان سروده می‌گوید: «افتخار گهر بی‌اثران از آبا است ــ من که شخص اثرم مفتخر اولادم.» طالب با همفکران خود با احترام و با شاعرانی که مضمون‌های او را می‌دزدیده‌اند، با تمسخر، برخورد می‌کند. از دیگر ویژگی‌های شخصی طالب اعتیادش به افیون است که این اعتیاد در برخی اشعارش نیز بازتاب داشته است: «روی‌گردان می‌شود از صحبتش فیض شراب ــ همچو طالب هر که او معتاد افیون می‌شود.» طالب، به روایت فخرالزمانی، مردی زودآشنا و دوست‌پرور بوده است. طالب، با وجود عمر کم، مجموعه‌ای بزرگ و متنوع از شعر فراهم آورد. دیوان کامل او را برخی تذکره‌نویسان از نه تا پانزده‌هزار بیت نوشته‌اند، ولی در چاپ طاهری شهاب که در ۱۳۴۶ش در تهران منتشر شده است، شمار ابیات به بیست و دو هزار و نه‌صد و شصت و هشت رسیده است. کلیات طالب دربردارندهٔ قصیده‌ها، ترکیب‌ها، ترجیع‌ها، مثنوی‌ها، غزلیات، قطعات و رباعی‌های او است. قصیده‌ها و ترکیب‌ها و ترجیع‌ها در ستایش حاکمان مازندران، میرزا غازی‌بیگ ترخان، دیانت‌خان، عبدالله‌خان فیروزجنگ، اعتمادالدوله، جهانگیر و شماری نیز در مدح امامان است. طالب برخی قطعات خود را در مدح این و آن و برخی دیگر را به مناسبت‌های دیگر سروده است. از مثنوی‌هایش، مثنوی قضا و قدر در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف، مثنوی سوز و گداز و مثنوی جهانگیرنامه در بحر متقارب را می‌توان نام برد. فخرالزمانی جهانگیرنامه را به جای ساقی‌نامه در میخانه نقل کرده است. طالب از شاعران طراز یکم زبان فارسی در روزگار شکوفایی سبک هندی است و همهٔ معاصرانش او را به داشتن هوشی تیز، استعدادی کم‌نظیر در سخنوری و وسعت آگاهی ستوده‌اند. طالب خود نیز به سخن‌دانی و تازه‌گویی‌اش آگاه بود؛ چنان که در جایی مدعی می‌شود که «اختراع سخن‌های خوش‌قماش» و روش تازه در شعر ابداع او است و این تازه‌گویی‌ها را نیز نتیجهٔ خیال‌بافی خود می‌داند. به هر تقدیر، تأثیر طالب در تحول سبک شعر در روزگار صفوی انکارناپذیر است. با این وجود، گاه خیال‌های دور و دراز او از گنجایی لفظ بیرون است و بیت‌ها یا نادرست از آب درمی‌آیند و یا اگر بتوان تأویلی برای آن‌ها یافت، لاجرم باید بخشی از پیوندهای لفظی را در عالم خیال جست‌وجو کرد. مثلاً، این ابیات به هیچ شکل زیر بار تأویل نمی‌روند: «ما مصیبت‌زده مرغان قفس مشتاقیم ــ گرد پروانه بشویید ز بال و پر ما.»□ «دود نفس شعله چو خاشاک بسوزد ــ آمیزش این برق مبیناد گیاهی.» □ «حجابم غنچه‌سان در پردهٔ ناموس غم دارد ــ دریغا کاش می‌چیدم گل بی‌انفعالی را.» طالب از این گونه بیت‌ها بسیار دارد و شاید به همین دلیل است که مؤلفانی چون آذر بیگدلی او را «مطلوب شعرای فصیح» نمی‌دانند. در برابر، طالب آن قدر ابیات ناب و دل‌انگیز دارد که برخی دیگر را وجد و شوری آن‌چنان وصف‌ناپذیر دست داده که مرتبهٔ او را در فصاحت و ملاحت کلام بسیار بالا نهاده‌اند. در شعر طالب، استعاره‌پردازی و به‌کارگیری ترکیب‌های لفظی سهمی عمده دارد؛ تا آن‌جا که خود او می‌گوید: «سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحت ــ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.» با این همه، طالب با همهٔ دعوی‌هایی که دارد و البته در آن صادق است، به استقبال از اشعار شاعران پیش از خود یا نزدیک به زمان خود نیز بسیار رفته است. از آن شمار غزل‌هایی است که او به استقبال سعدی، مولوی، امیرخسرو، حافظ، فیضی، نظیری و عرفی سروده است. طالب در قصیده نیز اغلب به شیوهٔ خاقانی متمایل است؛ چنان‌که خود در این باره می‌گوید: «نظم طالب می‌کند نسبت به خاقانی درست ــ گو خطابش از فلک خاقانی ثانی مباد.» این‌که طالب خود را آن قدر بزرگ می‌پندارد که مایل نیست حتی خاقانی ثانی لقب گیرد ادعایی گزاف است؛ چه، تنها در درازآهنگی است که طالب در قصایدش به پای خاقانی می‌رسد، اما «هیچگاه از عهدهٔ آن‌همه رنگ‌آمیزی و زبان‌آوری که استاد شروان دارد بر نمی‌آید.» برخی از قصاید طالب با ردیف و برخی با قافیه‌های ساده ترتیب یافته‌اند. این کاربرد ردیف که طالب بدان میل فراوان دارد، در نزدیک به تمام غزل‌های او نیز به چشم می‌خورد. یکی دیگر از ویژگی‌های شعر طالب تکرار قافیه است که در هم‌روزگارانش نیز بسیار دیده می‌شود؛ مثلاً در قصیده‌ای با این مطلع: «آبی که بی

تو زین مژهٔ تر فرو چکد ــ چون برگ گل بـه کسـوت آذر فـرو چکد.» تنها در هجده بیت آغازین این قصیده قافیه‌های خنجر دو بار، آذر سه بار، سمندر سه بار و تر سه بار تکرار شده است. نام طالب همواره همراه با نـام‌هایی چـون عـرفی شـیرازی، بـیدل دهلوی و صائب تبریزی برده می‌شود. بحث و نظر دربارهٔ شعر او در دورهٔ خودش هم رواج داشته است. در تمامی تذکره‌هایی که در روزگار طالب نوشته شده‌اند، نام او با رعایت احـترام و بزرگداشتی مثال‌زدنی برده شده و در دقایق شـعرهایش بـحث شده است. در اوج دورهٔ رواج نقد ادبی در شبه‌قاره، پس از آن‌که ابوالبرکات منیر لاهوری رسالهٔ کوتاه کارنامه را در نقد شعرهای عرفی، طالب و دیگر شاعران سبک هندی و تازه‌گـو نـوشت، سراج‌الدین علی‌خان آرزو در جواب منیر و در دفاع از عرفی و طالب سراج منیر را نوشت و راستی را که آرزو در ایـن اثـر اوج دانش و دقت خود را نشان داده است. لحن گزندهٔ نقد منیر همراه با نقد موشکافانهٔ آرزو بر کارنامه در واقع نقطهٔ اوج بـحث‌ها و نظرها دربارهٔ طالب در شبه‌قاره است. نمونه‌ای از نقد مـنیر بـه طالب چـنین است: «"صـلب هـوس ای کـاش شـدی خشک، نکردی ــ تر نطفهٔ عصیان رحم مادر مشرب". این بیت از نتایج طبع او است، و از نطفهٔ کلک معنی‌زای او متولد شده، همانا این بیت نتیجهٔ دلیل حیض مادرزادان معنی نژاد است. آن ناپاک روان از شرم این شعر خشک اگر تر شود رواست، و از این خشک و تری که فراهم آورده اگر در عرق بـنشیند سـزاست. رحـم مـادر مشرب استعاره‌ای است که ته ندارد. دریاب که این سخن ته دارد. هم اوراست: "زلفت از گل عرق‌آمیزتر است ــ لبت از بوسه به انگیزتر است" چون آن تازه گفتار در سخن طرز نو انگـیخته از تشبیه زلف به سنبل شانه‌گردانی کرده آن را به گل نسـبت داده. آری این گل تازه‌گویی است. انگیز لب را چه توانم گفت که سخن از شرم آب می‌گردد.» آرزو در جواب طعنهٔ مـنیر بـر بـیت دوم می‌نویسد: «غلط ناسخ را به گردن شاعر بستن خون انصاف به گردن گرفتن است. طالب رُخت گفته نه زلفت. در این صورت تقصیر معترض است که نسخهٔ صحیح به هم نرسانیده، و آن‌چه گفته که انگیز لب بی‌جاست، خطا است، چراکه مراد از انگیز در این جا میل و رغبت آدمی است، و مراد شاعر آن است که حالتی که از سبب بوسه پیدا شود از دیدن لب توان به‌هم رسید. بر این تقدیر به کام سخن‌فهمی به غایت گوارا باشد، و انکار آن دلیل بی‌ذوقی.» نکته‌ای که نباید فراموش کرد، سهم طالب در جریانی است که به جریان تازه‌گویی مـوسوم است. تـحقیق در اشـعار طالب از منظر سبک شناختی، هم به شناختی عمیق‌تر از ایـن شاعر می‌انجامد و هم در نهایت گستره و امکانات این جریان را به ما می‌شناساند. (دربارهٔ تازه‌گویی رجوع شود به مدخلی بـا همین نام، در هـمین مـجلد از دانشـنامهٔ ادب فـارسی.) چـنان‌که پیش‌تر نیز گفته آمد، تقریباً در تمامی تـذکره‌هایی کـه از زمـان طالب به این‌طرف تألیف یافته‌اند، ذکر طالب، گاه بـا طـول و تفصیل و گاه اندک، رفته است؛ از آن‌شمار، تـذکره‌های مـیخانه، عرفات‌العاشقین، کلمات‌الشعرا، آتشکده، خزانهٔ عامره، ریاض‌الشعرا، خـلاصة‌الافکـار، صـحف ابـراهیم، شـمع انـجمن، نشـتر عشـق، ریاض‌الافکار، تذکرهٔ نصرآبادی، مـقالات‌الشـعرا، ریـاض‌العـارفین آفتاب‌رای لکنویی و جز آن‌ها را می‌توان نام برد. بسیاری از این یادکردها کـلیاتی بـیش نـیستند و نـمی‌توان از آن‌هـا هـمچون تحقیقاتی دقیق بهره برد، اما، از مجموعهٔ گزیده و پیراستهٔ همین مطالب و آگاهی‌های کلی است که سیر زندگی طالب به دست می‌آید. دانسته نیست که آیا طالب خود دیوانش را گردآورده بود یا نه، اما، بر اساس فهرستی که مؤلف فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تهیه کرده، شانزده نسـخهٔ دست‌نـویس از دیوان او در شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود کـه قـدیم‌ترین آن‌هـا در ۱۰۵۸ق کتابت شده است. طـاهری شـهاب در مـقدمهٔ دیـوان طالب از نسخه‌ای قدیم‌تر یاد می‌کند که نزد شیخ مـحمدین در پاکستان نگه‌داری می‌شود و تاریخ ۱۰۴۲ق دارد. دو نسخه نیز از مثنوی قضا و قدر طـالب کـه در کـلیاتش بـه چـاپ رسـیده در کتابخانه‌های شبه‌قاره نگه‌داری می‌شود. شعر طالب را بسیار با شعر عرفی مـقایسه کـرده‌انـد و ایـن چـندان بـی‌دلیل نـیست. مضمون‌های مشترک بسیاری در آثار دو شاعر هست. مثلاً عرفی می‌گوید: «صد قول به یک زمزمه طی می‌کنم امشب ــ مستی نه و بازیچهٔ می می‌کنم امشب.» طالب هـمین مـضمون را چـنین می‌گوید: «مستانه ره میکده طی می‌کنم امشب ــ پرواز به بال و پر می می‌کنم امشب.» جز عرفی، شعر طالب اشتراک‌های زیادی با شعر شاعرانی چون حافظ، امیرخسرو، فیضی دکنی، سعدی، مولوی و نظیری دارد که جا دارد دربارهٔ آن پژوهش شود. دیوان طالب به اهتمام، تصحیح و تحشیهٔ طاهری شـهاب بـه چـاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۱ش).

منابع: آئین اکبری، ۲۶۰؛ آتشکده، ۲/۸۷۰-۹۰۳؛ ادب‌نامهٔ ایران، ۵۲۰-۵۲۴؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۲/۳۶۷-۳۶۹؛ بهارستان سخن، ۴۷۲-۴۷۵؛ پارسی‌گویان هند وسند، ۸۳-۸۷؛ پاکستانی ادب، ۳۸۳-۳۸۴؛ پژوهشی در سبک هندی ودورهٔ بازگشت ادبی، ۳۸؛

تاریخ ادبیات ایران، براون، ۲۳۵/۴ـ۲۳۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۵۶/۵ـ۱۰۶۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۱ـ۳۴۵؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۶۹ـ ۲۷۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۹۰؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۸ـ۱۹۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ ترکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۷۵/۲ـ۷۲۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۲۳ـ۲۲۵؛ خزانهٔ عامره، ۳۰۰؛ الذریعه، ۶۳۶/۹ـ۶۳۷؛ ریاض العارفین، آفتاب‌رای، ۴۱۰/۱؛ ریحانة‌الادب، ۳/۶؛ سرو آزاد، ۴۳ـ۴۷؛ شام غریبان، ۱۶۶ـ۱۶۷؛ شعرالعجم، ۱۳۷/۳ـ۱۳۹؛ شمع انجمن، ۲۷۲ـ۲۷۴؛ عالم‌آرای عباسی، ۶۰۵، ۶۳۰، ۷۰۳، ۷۰۸؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲۶۹/۱ـ۲۷۷، ۴۸۴ـ۴۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۸/۷؛ کارنامه و سراج منیر، در صفحات فراوان؛ کاروان هند، ۷۵۸/۱ـ۷۸۳؛ کلمات‌الشعرا، ۶۹؛ کلیات اشعار ملک‌الشعراء طالب آملی، مقدمه؛ مآثرالامرا، ۸/۲؛ مآثرالکرام، ۴۳ـ۴۴؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۲۰۴ـ۲۰۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۲/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۵۷/۳ـ۲۷۲؛ مستدرکات اعیان‌الشیعه، ۱۰۸/۴؛ مقالات‌الشعرا، ۳۷۳ـ۳۷۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ میخانه، ۵۴۵ـ۵۷۰؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، ۳۰۵ـ۴۰۸؛ نتایج‌الافکار، ۴۳۸ـ۴۴۱؛ نشتر عشق، ۹۲۱/۳ـ۹۲۸؛ نگارستان سخن، ۱۷۲ـ۱۷۳؛ همیشه بهار، ۱۵۴ـ ۱۵۵؛ محمدعلی جمالزاده، «تذکر»، ارمغان، سال سی و هفتم، ص۲۲۴؛ محمدباقر نجف‌زادهٔ بارفروش، «طالب،طالبا!» شعر، سال دوم،شمارهٔ ۱۳، مهر ۱۳۷۳ش، صص ۷۴ـ۷۷؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,588.

شریفی

طالب اصفهانی (tā.leb-e.es.fa.hā.ni)، میرزا طالب‌خان، مشهور به باباطالب، ــ ۱۰۳۲ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود. در جامهٔ درویشی و قلندری به هند رفت و چون به کشمیر پانهاد حکمران آن‌جا یوسف‌شاه چک (۹۸۸ــ۹۹۲ق) وی را بنواخت، از جامهٔ درویشی بیرون آورد و مقام و منصب داد. پس از یوسف‌شاه، در خدمت پسرش یعقوب‌شاه بود و هنگامی که سپاهیان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) کشمیر را گشودند (۹۹۵ق) به‌خدمت پادشاه گورکانی درآمد و از آن پس در دستگاه وی و سپس پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) خدمت می‌کرد. «اکثر اوقات به مصاحبت اکابر و اعیان... مثل حکیم ابوالفتح [گیلانی] وزین‌خان کوکه و شیخ ابوالفضل [علامی] و شیخ فیضی و سایر بزرگان به‌سر می‌برد.» (مآثر رحیمی، ۱۲۶۰/۳) در ۹۹۷ق به سفارت از جلال‌الدین اکبر از کشمیر نزد علی‌رام، مرزبان تبت‌کلان، رفت و در ۹۹۸ق بازگشت. در ۱۰۰۵ق به‌همان سمت نزد مرزبان تبت خرد (بلتستان) گسیل شد و در بازگشت رساله‌ای در غرایب و نوادر تبت نوشت و به ابوالفضل علامی داد و او هم آن را در اکبرنامه گنجانید. در مقام ایلچی حضور برای فراخواندن میرزا غازی ترخان متخلص به وقاری، والی تته (۱۰۰۸ــ۱۰۲۱ق) بدان ایالت فرستاده شد (ح‍۱۰۱۰ق) و مدتی آن‌جا ماند. میرعدل پنجاب و قندهار بود و سپس به منصب میرعدلی یا صدارت گجرات گماشته شد (ح‍۱۰۲۲ق) و دست‌کم تا ۱۰۲۵ق در این مقام باقی بود، ولی در ۱۰۲۸ق که نزدیک صد سال عمر داشت به کشمیر بازگشت. سرانجام در کشمیر درگذشت و پیکرش را در محله باباپورهٔ سرینگر نزدیک مزار باباخلیل به خاک سپردند. از او اشعاری در تذکره‌ها و از جمله ۶۲ بیت در مآثر رحیمی آمده است که نشان‌دهندهٔ توانایی او در سخنوری و سادگی و شیرینی کلام او است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۹/۱؛ اکبرنامه، ۵۲۳/۳، ۵۵۲، ۵۶۹، ۵۷۱؛ بزم تیموریه، ۳۵۵/۱، ۵۱۱؛ تاریخ حسن، ۳۲۲/۲، ۳۲۵ و بخش تذکرةالشعرا، ۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۱/۱؛ تحفة‌الکرام، ۱۷۲؛ تذکرةالشعرا، غنی، ۸۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۶۶۶/۲ـ۶۷۵؛ جهانگیرنامه، ۳۲۵، ۳۹۳؛ روز روشن، ۴۹۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۱۰/۱ـ۴۱۱؛ شام غریبان، ۱۶۵ـ۱۶۶؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۲۹ـ۳۲؛ طبقات اکبری، ۸۱۵/۲؛ کاروان هند، ۷۸۳ـ۷۸۸؛ مآثر رحیمی، ۱۲۵۹/۳ـ۱۲۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۵/۳؛ مرآةالعالم، ۶۱۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۵/۳؛ نشتر عشق، ۹۲۰/۳ـ۹۲۱؛ نگارستان سخن، ۵۴؛ هفت اقلیم، ۴۳۰/۲؛

A'in-I Akbari, 1/676; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 588.

برزگر

طالع اکبرآبادی (tā.le‘-e.ak.bar.ā.bā.di)، نوازش‌خان مختاربیگ پسر اسلام‌خان رومی، ــ ۱۱۲۴ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش حسین‌پاشا پسر علی‌پاشا از ترکان بصره بود و در ابتدا حکومت بصره را داشت، تا این که سلطان عثمانی به سببی بر او خشم گرفت و از حکومت بصره برکنار ساخت. حسین‌پاشا پس از برکناری، از بیم دستگیری جرأت رفتن به

دربار عثمانی نکرد و با خانواده‌اش به ایران رفت. اما چون در آن‌جا نیز، چنان‌که انتظار داشت، عنایت و نواخت نیافت به هند کوچید (۱۰۸۰ق). عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق)، وی را به گرمی پذیرفت و منصب پنج‌هزاری (ذات یا پیاده) پنج‌هزار سوار و خطاب اسلام‌خان و یک لک (= صدهزار) روپیه بخشید. اسلام‌خان که به جوانمردی نامور بود و طبعی موزون داشت و به‌فارسی شعر می‌گفت در جنگی در ۱۰۸۷ق کشته شد. مختاربیگ پسر سوم اسلام‌خان است. وی ظاهراً در ابتدا همراه پدرش به هند نرفت و بعدها بدان سرزمین کوچید. وی در سال بیست و چهار پادشاهی عالمگیر اورنگ‌زیب (ح۱۰۹۲ق) از پادشاه خطاب نوازش‌خان یافت و در سال سی‌ام عالمگیری (ح۱۰۹۸ق) به فوج‌داری و قلعه‌داری مندسور منصوب گردید. در سال سی و هفتم عالمگیری (ح۱۱۰۵ق) به‌حراست ناحیهٔ مرادآباد مأمور شد. پس از آن فوج‌دار ماندو و سپس حاکم ایلچپور شد. در ۱۱۰۷ق به حکومت کشمیر رسید. پس از مرگ اورنگ‌زیب، نوازش‌خان از مقامش برکنار گردید، ولی در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ۱۱۲۴ق) بار دیگر به حکومت کشمیر رسید (۱۱۲۱ق) و این‌بار یک سال و نیم در این مقام باقی ماند و در ۱۱۲۳ق برکنار شد و در اکبرآباد / آگره رحل اقامت افکند. در جنگ میان معزالدین جهاندارشاه و محمد فرخ‌سیر بر سر تاج و تخت گورکانی در حوالی اکبرآباد، نوازش‌خان جانب جهاندارشاه را گرفت و در نبرد کشته شد. نوازش‌خان «در خط ثلث و شعر و سخن دستگاه عجیب داشت» (تاریخ حسن، ۵۵۹/۲) و «به‌سخن آشنا و اکثر موزونان مثل محمدحسین بهجت [و میرزا احسن ایجاد] و دیگر اهل سخن در خدمت او می‌بودند... خیلی میرزا و خوش‌طبع بود، شعر بسیار می‌گفت» (مجمع‌النفایس، ۶۰) و طالع تخلص می‌کرد.

منابع: تاریخ ارادت‌خان، ۷، ۱۳۵، ۱۷۰؛ تاریخ حسن، ۵۵۱/۲، ۵۵۸-۵۵۹، ۵۶۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۵؛ روز روشن، ۴۹۴؛ صحف ابراهیم، ۹۵؛ مآثرالامرا، ۲۴۵/۱-۲۴۷؛ مجمع‌النفایس، ۶۰؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۶/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 588.

برزگر

طالع سبزواری (tā.le‘-e.sab.ze.vā.ri)، میرعبدالعلی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زادگاهش سبزوار به هند کوچید. در شعر، شاگرد عمویش میرسیدمحمد ثاقب بود و طالع تخلص می‌کرد. طالع مدتی در دهلی به‌سر برد و با شاعران آن‌جا همنشین بود. سپس به لکنو رفت و در این شهر، از نوازش‌های نواب برهان‌الملک سعادت‌خان، صوبه‌دار اوده، برخوردار شد و در زمرهٔ همراهانش درآمد. طالع سبزواری با نوازش‌خان رومی، متخلص به طالع، دیدار داشت و در این باره داستانی هم نقل کرده‌اند که بنابر آن، نوازش‌خان بر سر اشتراک تخلص با وی صحبت کرد و با پیش کشیدن مصراعی، قدرت شاعری طالع سبزواری را آزمود و از او خواست با مصراعی دیگر، آن را تکمیل کند و طالع نیز فی‌البداهه آن را سرود. به‌نوشتهٔ مؤلف سفینهٔ هندی، طالع سبزواری در اوده درگذشت. دیوان شعرهای طالع در میان اهل ذوق شهرت داشت، اما اکنون جز چند بیت پراگنده، چیزی از آن نمانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، بخش چهارم، ۱۷۶۴؛ الذریعه، ۶۳۹/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۴-۶۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۸؛ صبح گلشن، ۲۶۱؛ صحف ابراهیم، ۹۵؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۸/۲؛ همیشه بهار، ۱۵۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,583.

ربیعیان

طالع‌یار رستم‌خانی ← اودی راج

طالعی یزدی (tā.le.i-ye.yaz.di)، ملّا طالعی، سدهٔ دهم / یازدهم هجری، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. بدایونی او را ازجمله شعرای دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) یادکرده و گفته است که وی خط نستعلیق را خوش می‌نوشت و در آگره‌اکبرآباد هند پیشهٔ صحافی داشت (منتخب‌التواریخ، ۲۶۶/۳)، اما ملا قاطعی هروی در تذکرهٔ خود مجمع‌الشعرای جهانگیری که در ذکر شاعران مداح جهانگیرشاه گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) است، از طالعی نام می‌برد و درباره‌اش می‌نویسد که «صاحب دیوانند و صاحب مضمون خاص، و تشبیهات غیرمکرّر دارند.» تقی اوحدی نیز در عرفات‌العاشقین (تألیف در ۱۰۲۲ـ۱۰۲۴ق) از طالعی به‌عنوان «شاعری خوش‌بیان، شیرین‌زبان، [که] در مشهد مقدس رضوّیه بسیار بوده» یاد کرده است. بنابراین، طالعی در زمان جلال‌الدین اکبر به هند رفته و در آگره به کار صحافی روزگار می‌گذرانیده و یحتمل تا دورهٔ جهانگیر در آن سرزمین به سر می‌برده است.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱/۳۳۳؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱/۲۰۲-۲۰۳؛ الذریعه، ۹/۶۳۹؛ روز روشن، ۴۹۵؛ کاروان هند، ۷۸۸؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۰۲، ۲۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۲۷۷-۲۷۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۲۶۶-۲۶۷؛ نشتر عشق، ۳/۹۵۰-۹۵۱؛ نگارستان سخن، ۵۴-۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۹-۳۵۰.

برزگر

طاهر اصفهانی (tā.her-e.es.fa.hā.ni)، التفات‌خان میرزا محمدطاهر نقدهٔ اصفهانی، ـ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۲۹ق، دبیر و شاعر ایرانی. از «سلسلهٔ میرزایان [= دبیران] دفتر سلاطین صفویه» بود. وی و برادرش میرزا محمدعلی در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، از اصفهان به هند رفتند و در دکن به مخلص‌خان (ـ ۱۱۱۲ق)، پسر صف‌شکن‌خان پسر قوام‌الدین خان صدر (برادر خلیفه‌سلطان، وزیر نام‌دار دورهٔ صفوی)، پیوستند و به پایمردی او به درگاه اورنگ‌زیب راه یافتند و میرزا محمدطاهر به التفات‌خان و برادرش به ملتفت‌خان لقب یافتند. التفات‌خان میرزا محمدطاهر در زمان اورنگ‌زیب، فوج‌دار [فرمانده سپاه] بیر از توابع اورنگ‌آباد بود و در پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق)، فوج‌دار کودر از توابع احمدآباد گجرات شد و در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) به فوج‌داری ماندو و مندسور در استان مالوه می‌پراخت. هنگامی که امیرالامرا سیدحسین علی‌خان بارهوی، سپه‌سالار نیرومند دورهٔ فرخ‌سیر، به دکن رفت، التفات‌خان خود را به خدمت او رسانید و از او نواخت یافت. ولی بعدها رابطه‌اش با امیرالامرا به هم خورد و ناگزیر دکن را به قصد دهلی ترک گفت، اما در میان راه در نواحی کهرکون به‌دست راهزنان کشته شد. التفات‌خان «ذکی‌الطبع بود و نثر مستعدانه می‌نوشت و به مثابه‌ای قدرت داشت که سه کاتب در حضور او با اسباب کتابت می‌نشستند، هر سه را عبارت خود می‌فرمود و فقرهٔ لاحق برای هر کدام بی‌تأمل می‌گفت و ربط کلام از دست نمی‌داد، و با وصف آن خود هم در آن حالت مشغول کتابت می‌بود.» (سرو آزاد، ۱۴۵). میرزا ابوتراب، پسر التفات‌خان، نیز شعر می‌سرود و غبار تخلص می‌کرد.

منابع: الذریعه، ۹/۶۴۱؛ سرو آزاد، ۱۴۴-۱۴۵؛ شام غریبان، ۱۶۵-۱۶۶؛ شمع انجمن، ۲۷۹؛ کاروان هند، ۷۹۱؛ مآثرالامرا، ۳/۶۴۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۲-۵۴۳.

برزگر

طاهر الله‌آبادی (tā.her-e.al.lāh.ā.bā.di)، مولوی محمد طاهر فرزند محمدیحیی فرزند محمدامین، ـ جمادی‌الاولی ۱۱۴۳ق، نویسنده و صوفی شبه قاره. برخی نام پدرش را شاه قطب‌الله الله‌آبادی، از صوفیان الله‌آباد، نوشته‌اند. مولوی محمد در الله‌آباد زاده شد و نزد مفتی جارالله حسینی الله‌آبادی و چند تن از عالمان شهرش دانش آموخت. مولوی محمد در علوم معقول و منقول دانشی گسترده داشت. از آثارش: تحقیق‌الحق که ردیه‌ای است بر احقاق‌الحق قاضی نورالله شوشتری (اثر قاضی نورالله در رد ابطال‌الباطل / ابطال‌نهج‌الباطل فضل‌الله بن روزبهان خنجی و همین اثر نیز در رد نهج‌الحق / نهج‌الصدق و کشف‌الصدق علامهٔ حلی نوشته شده است)؛ شرح فصوص‌الحکم؛ شرح شجرة‌القادریه؛ ترجمهٔ کتاب‌النورین؛ رساله‌ای در اثبات خلافت ابوبکر صدیق؛ تعلیقات بر تفسیر بیضاوی؛ رساله‌ای در تفسیر آیهٔ تطهیر.

منابع: الذریعه، ۱/۲۹۰-۲۹۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۷؛ مهمان‌نامهٔ بخارا، ۲۳-۲۴؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۳۲۵-۳۲۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 583.

ربیعیان

طاهر انجدانی ← طاهر دکنی

طاهر دکنی (tā.her-e.da.ka.ni)، شاه‌طاهر فرزند رضی‌الدین دوم همدانی فرزند طاهر فرزند رضی‌الدین اول فرزند محمدشاه فرزند مؤمن شاه حسینی خواندی انجدانی، ـ احمدنگر ۹۵۲ / ۹۵۳ / ۹۵۶ق، دولتمرد، آوازه‌گر دینی، نویسنده، ادیب و شاعر ایرانی. نسب او به علاءالدین محمد سوم از امامان فاطمی الموت (۶۱۸ ـ ۶۵۳ق) می‌رسید. نیای بزرگ شاه‌طاهر، محمدشمس‌الدین، برادر رکن‌الدین خورشاه، آخرین رئیس فرقهٔ نزاریهٔ صباحیه بود که در ۶۵۴ق به‌دست هلاگوی مغول گرفتار و سپس کشته شد (۶۵۵ق). شمس‌الدین سه پسر داشت به‌نام‌های مؤمن‌شاه، قاسم‌شاه و کیاشاه. مومن‌شاه و قاسم‌شاه، هر دو پس از پدر مدعی امامت شدند. قاسم‌شاه برای دعوت به گیلان و مؤمن‌شاه به روستای خواند نزدیک رودبار الموت رفت و دو فرقهٔ قاسمیه و مؤمنیه را به‌وجود آوردند. خاندان مؤمن‌شاه به‌سبب اقامتشان در خواند، به خواندیه مشهور شدند. پس از

وی به‌ترتیب محمد، رضی‌الدین، طاهر، رضی‌الدین دوم و طاهر، یعنی همین شاه‌طاهر دکنی خلافت و سجاده‌نشینی یافتند. گویا اخلاف مؤمن‌شاه بعدها به انجدان کوچیدند. به‌همین دلیل اسلاف شاه‌طاهر را انجدانی نیز گویند. دلیل آن‌که شاه‌طاهر عنوان شاه داشت این بود که خاندان وی برای پنهان‌ساختن عقاید اسماعیلی‌شان، خود را به صوفیان منتسب ساخته بودند و چون صوفیان خطاب شاه داشتند، خاندان وی و ازجمله شاه‌طاهر خطاب شاه گرفتند. مولدش کاشان و به‌قولی همدان بود. شاه‌طاهر کتب متداول کلام و حکمت را از شمس‌الدین محمد خفری، مشهور به فاضل خفری (ــ ۹۵۷ق)، آموخت. وی که در علوم ظاهری و باطنی به درجهٔ بالاتری از آبا و اجدادش رسیده بود، به‌زودی شهرت یافت و پیروان وی، یعنی اسماعیلیان مؤمنیه / محمدشاهی ــ اگر اسلاف آن‌ها را از محمدشاه فرزند مؤمن‌شاه درنظر بگیریم، اسماعیلیان محمدشاهی خواهند بود ــ در ایران، عراق، سوریه، مصر و ورارود فزونی گرفتند، چندان‌که این امر بدگمانی شاه‌اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ ــ ۹۳۰ق) را برانگیخت و شاه بیمناک شد که مبادا کار شاه‌طاهر نیز، همچون او، از راه پیری و مریدی بالاگیرد و دیر و زود دعوی شاهی کند. شاه‌اسماعیل در اندیشهٔ برکندن مشایخ سلسلهٔ خواندیه برآمد. میرزاشاه‌حسین اصفهانی که در دستگاه شاه‌اسماعیل عهده‌دار نظارت دیوان اعلی و از مریدان شاه‌طاهر بود، وی را از حقیقت امر آگاه کرد. شاه‌طاهر به‌سفارش او به‌ظاهر ترک سجاده‌نشینی کرد و سپس به‌جمع علمای دربار شاه اسماعیل پیوست. در دربار نیز به سبب حسادت میرجمال‌الدین محمد استرابادی که جامع علوم بود و نیز بدگویی وی از شاه‌طاهر نزد شاه‌اسماعیل در آرامش نبود. بار دیگر میرزا شاه‌حسین پادرمیانی کرد تا شاه‌اسماعیل به‌وی اجازه داد که در کاشان برای خود مجلس درس برپا کند. وی در آن‌جا نیز مریدان فراوان یافت، چنان‌که دشمنی کارگزاران محلی کاشان و نیز علمای امامیه را برانگیخت. آنان از سر بدخواهی خطر تعالیم اسماعیلی وی را به شاه‌اسماعیل یادآور شدند. همچنین وی را متهم کردند که همچون حسن‌صباح (۴۸۳ ــ ۵۱۶ق) اسماعیلیان را رهبری می‌کند و با دولت‌های بیگانه نوشت و خواند دارد. شاه نیز که از قدرت‌یافتن اسماعیلیان بیمناک بود فرمان به کشتن شاه‌طاهر داد. دگرباره میرزا شاه‌حسین وی را از اندیشهٔ شاه‌اسماعیل آگاه کرد. شاه‌طاهر نیز در ۹۲۶ق به هند گریخت. نخست در دورهٔ یکم پادشاهی همایون‌شاه (۹۳۷ ــ ۹۴۷ق) در سلک ندمای وی درآمد، ولی به‌سبب اختلافی که با علمای دربار وی پیدا کرد، از دربار همایون فاصله گرفت و به بیجاپور به‌دربار اسماعیل عادل‌شاه (۹۱۶ ــ ۹۴۱ق) رفت. چون اسماعیل عادل‌شاه اعتقادات دینی استواری نداشت، به شاه‌طاهر توجه خاصی نکرد. شاه‌طاهر که از نحوهٔ استقبال اسماعیل نومید و سرخورده بود، بر آن شد که به زیارت خانهٔ خدا و سپس به عتبات عراق رود و از آن‌جا به ایران بازگردد. در راه به قصبهٔ پرنده رسید. خواجهٔ جهان، حاکم آن قصبه و وزیر معروف شاهان بهمنی که در آن هنگام در خدمت دودمان نظام‌شاهی احمدنگر بود، از وی خواست که آن‌فصل بارانی را در آن قصبه بماند و مجلس درسی برپا کند. شاه‌طاهر در آن‌جا با مولانا پیرمحمد شروانی، عالم سنی حنفی از مردم احمدنگر و استاد برهان‌یکم نظام‌شاه (۹۱۴ ــ ۹۶۱ق) که از سوی وی برای انجام مأموریتی نزد خواجهٔ جهان فرستاده شده بود، دیدار کرد. پیرمحمد آن‌چنان تحت تأثیر دانش شاه‌طاهر قرارگرفت که برای فراگرفتن المجسطی از شاه‌طاهر، حدود یک‌سال در آن‌جا ماند. وی پس از بازگشت به احمدنگر، پایتخت نظام‌شاهیان، خبر کمالات و حالات شاه‌طاهر را برای برهان‌نظام برد و شاه نیز که دربار خود را انجمن فاضلان و عالمان کرده بود، وی را به دربار خود خواند. در ۹۲۸ق شاه‌طاهر به احمدنگر رسید. دیری نگذشت که معتمدترین مشاور برهان‌نظام شد و مقامی بلند در دربار او یافت. وی در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی مملکت برهان دخالت داشت؛ مثلاً، در ۹۳۰ق توانست در دژ نظامی شُلَپور، مجلسی برای صلح میان برهان‌نظام و اسماعیل عادل‌شاه، برپا کند. اما در آشتی‌دادن میان آن‌ها چندان توفیقی نیافت و پس از مدتی میان آن‌ها جنگ درگرفت. در ۹۳۵ ــ ۹۳۶ق بهادرشاه گجراتی (۹۳۲ ــ ۹۴۳ق) به احمدنگر لشکر کشید و ماهور و پاتری را گرفت. سرانجام برهان‌نظام با پذیرفتنِ آوردن نام سلطان‌بهادر در خطبه، مجبور به صلح شد. در ۹۳۶ق برهان‌نظام، شاه‌طاهر را با هدایایی گران‌بها، از فیل‌ها و اسبان عربی، نزد سلطان‌بهادر فرستاد. وی نخست شاه‌طاهر را نپذیرفت، اما بعد با پادرمیانی محمدشاه فاروقی (۹۲۶ ــ ۹۴۲ق) به شاه‌طاهر اجازهٔ باریابی داد. پس از این‌که سلطان‌بهادر از احترامی که شاه‌طاهر به‌عنوان رهبری مذهبی در ایران داشت، آگاه شد، جلسه‌ای از علمای برجستهٔ گجرات و خاندیش ترتیب داد و در آن‌جلسه وی را نیک پذیرفت. پس از آن شاه‌طاهر در جلسهٔ دیگری از علما که در قصر بهادرشاه برپا شد، فرصت

یافت تا دانش ادبی و مذهبی خود را نشان دهد و سلطان‌بهادر را متأثر کند. در ۹۳۷ق برهان، شاه‌طاهر را با نامه‌ای که شاه‌طاهر پیش‌نویس آن را تهیه کرده بود به دربار بهادرشاه روانه کرد. او در آن‌نامه خاطرنشان کرده بود که خراجگزار وی خواهد ماند. بار دیگر شاه‌طاهر و برهان‌نظام با هدایایی گران‌بها به دیدار سلطان‌بهادر رفتند. برهان‌نظام از این که سلطان‌بهادر به آن‌ها اجازهٔ نشستن نداده و وی را حقیر شمرده بود، آزرده‌خاطر بود و قصد بازگشت داشت که شاه‌طاهر تدبیری هوشمندانه اندیشید. وی رفت و قرآنی را که به خط امیرالمؤمنین (ع) بود، با خود به دربار آورد. مطابق تدبیر وی، سلطان‌بهادر با آگاهی از این که این مصحف به‌خط حضرت علی (ع) است، از تخت به‌زیر آمده به‌سوی آنان شتافت و آنان را اکرام بسیار کرد، اما تنها شاه‌طاهر را دعوت به نشستن کرد. شاه‌طاهر نیز به‌دلیل آنکه برهان‌نظام برپا ایستاده، از نشستن خودداری کرد و سلطان‌بهادر ناگزیر شد از برهان‌نظام نیز برای نشستن دعوت کند. سپس خنجر و شمشیر خود را به برهان‌نظام داد و وی را که تا آن روز لقب شاه به خود نداده بود، به خطاب نظام‌شاهی مفتخر کرد. برهان پس از بازگشت به احمدنگر، برای شاه‌طاهر مدرسه‌ای در دژ احمدنگر ساخت و وی نیز هفته‌ای دو بار مجلس درسی دربارهٔ موضوعات مختلف مذهبی در آن‌جا برپا می‌کرد. این جلسات که شماری فراوان از علما و حتی برهان نیز در آن حضور می‌یافتند، آوازهٔ شاه‌طاهر را در سراسر دکن پراکند. حدود ۹۴۴ق، شاهزاده عبدالقادر پسر برهان سخت بیمار شد. هنگامی که برهان از بهبودی پسرش ناامید شده بود، شاه‌طاهر از او خواست تا نذر کند که اگر فرزندش شفا یافت، دستور دهد که خطبه به‌نام دوازده امام بخوانند. برهان‌شاه همان شب، پیامبر اکرم (ص) را در خواب دید که به او می‌فرمایند که اگر دوست‌داری فرزندت شفا یابد، اندرز شاه‌طاهر را بپذیر. بامداد فردا که برهان از خواب برخاست، پسرش بهبود یافته بود. سپس از شاه‌طاهر خواست تا وی را به مذهب شیعه درآورد. پس از آن مجلسی با حضور علمای چهار مذهب فقهی اهل سنت آراستند و در آن هر کدام دربارهٔ برتری مذهب خود سخن گفتند. پس از شش‌ماه که گفت‌وگوها به نتیجه نرسید، شاه‌طاهر به برهان گفت که مذهب امامیه با این چهار مذهب تفاوت بسیار دارد. سپس شیعه‌ای به‌نام شیخ‌احمد نجفی را برگزیدند تا دربارهٔ برتری مذهب شیعه بحث کند. شاه‌طاهر از وی حمایت کرد و سپس علمای سنی را براساس نوشته‌های خودشان دربارهٔ مسئلهٔ خلافت ابوبکر، مخالفت عمر با درخواست پیامبر (ص) برای حاضر کردن قلم و کاغذ در بستر احتضار ایشان و مطالبهٔ فدک به‌خواست حضرت فاطمه (س) شکست داد. در این هنگام بسیاری از درباریان برهان، اشراف عالی‌رتبه و خدمتگزاران به‌مذهب شیعهٔ دوازده‌امامی درآمدند. برخی منابع موضوع خواب‌دیدن برهان‌شاه و شیعه شدن وی را به‌گونه‌ای متفاوت روایت کرده‌اند. در ۹۴۴ق برهان‌شاه رسماً نام خلفای ثلاثه را از خطبه بینداخت و چون نشان دوازده امام سبز بود، به رهنمونی شاه‌طاهر چتر و رایت سفید سلطنتی که سلطان بهادر به برهان بخشیده بود، به‌رنگ سبز درآمد. سپس دستور داده شد تا در کوچه و بازار و مساجد و معابد به لعن و طعن خلفای راشدین و پیروان آن‌ها بپردازند. چون شاه‌طاهر و دیگر پیشوایان نزاری آن‌روزگار ناچار به تقیهٔ شدید عقاید خود بودند و شاه‌طاهر می‌دانست که مذهب تشیع برای حکمرانان مسلمان هند که می‌خواستند روابط دوستانه‌ای با دودمان شیعهٔ دوازده امامی صفویه در ایران داشته باشند، پذیرفتنی‌تر است، از این رو مذهب اسماعیلی نزاری را که خاص او بود، در زیر نام مذهب شیعهٔ دوازده‌امامی تبلیغ کرد و درواقع برهان‌شاه را به مذهب اسماعیلی درآورده بود.این دلیل، آشکارا انگیزهٔ وی را در نوشتن شرح بر چند اثر کلامی از علمای امامیه روشن می‌سازد. اعلام مذهب شیعه، به‌عنوان مذهب رسمی دولت، مولانا پیرمحمد و دیگر علمای سنی را سخت آشفته کرد. پیر محمد برهان را عزل کرد و شاهزاده عبدالقادر را به تخت نشاند و لشکری دوازده‌هزار نفری گرد آورد که پس از چندی در برابر لشکر کوچک برهان‌شاه و شاه‌طاهر شکست خوردند. سپس شاه‌طاهر شماری از متفکران شیعه، ازجمله شاه‌حسن اینجو، ملاشاه‌محمد نیشابوری، ملاعلی‌گل استرابادی، ملارستم جوزجانی، ملاعلی مازندرانی، ایوب ابوالبرکه، ملاعزیزالله گیلانی و ملامحمد امامی استرابادی را از جاهای مختلف، مانند گجرات و آگره گرد آورد تا مذهب شیعه را در احمدنگر گسترش دهند. شاه‌جعفر، برادر شاه‌طاهر نیز به دربار برهان‌شاه آمد و از پشتیبانی او برخوردار شد. از آن پس اقداماتی مخصوص شیعیان انجام یافت، از جمله آنکه شاه‌طاهر پول‌هایی به کربلا و نجف برای کمک به زوار و نیازمندان فرستاد، حقوقی که پیش از آن برای سنی‌ها منظور شده بود، به شیعه‌ها داده شد و نهادی به‌نام لنگر دوازده‌امام برای دادن غذای رایگان به نیازمندان بنیاد شد و درآمد چندین روستا را نیز برای هزینهٔ آن اختصاص دادند. در

۹۴۲ق برهان شاه، خورشاه بن قباد حسینی را که از بستگان شاه‌طاهر بود، به سفارت به دربار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) فرستاد. شاه‌تهماسب نیز نمایندگانی با هدایایی گران‌بها نزد برهان‌شاه و نیز نامهٔ تشکرآمیزی برای ارج‌گذاری از تلاش‌های شاه‌طاهر در به‌رسمیت‌شناختن مذهب تشیع در دولت نظام‌شاهی دکن برای شاه‌طاهر فرستاد و او را از همکاری و یاری خویش اطمینان خاطر داد. در برابر نیز حیدر، پسر شاه‌طاهر به‌سفارت از احمدنگر به ایران رفت. این مبادلهٔ سفرا سبب گسترش مناسبات دوستانهٔ میان صفویه و دودمان نظام‌شاهیه شد. این امام نزاری مؤمن‌شاه / محمدشاهی در مدتی بیش از بیست سال در بسیاری از گفت‌وگوها و میانجی‌گری‌ها با حکمرانان مسلمان مناطق اطراف، همچون گجرات، بیجاپور، گلکنده و بیدر، به نیابت از برهان‌شاه شرکت داشت. وی پس از حدود چهل سال امامت درگذشت و در احمدنگر به‌خاک سپرده شد. بعدها استخوان‌های او را به کربلا بردند و در نزدیکی بارگاه امام‌حسین (ع) به‌خاک سپردند. پس از شاه‌طاهر، پسر بزرگ او، شاه‌حیدر که هنگام درگذشت پدر هنوز در دربار شاه‌تهماسب در ایران به سر می‌برد، به احمدنگر بازگشت و جانشین وی شد و مقامی بلند در دربار نظام‌شاهیان یافت. شاه‌طاهر، گذشته از حیدر، سه پسر دیگر به‌نام‌های شاه‌رفیع‌الدین حسین، شاه‌ابوالحسن و شاه‌ابوطالب داشت که در هند متولد شده بودند. این پسران نیز در دربار عادل‌شاهیان و دیگر فرمانروایان دکن از احترام و افتخار فراوان برخوردار بودند. امامت مؤمن‌شاهی / محمدشاهی از سوی اخلاف شاه‌حیدر (ـ ۹۹۴ق) که همچنان در احمدنگر و سپس در اورنگ‌آباد به‌سر می‌بردند، ادامه یافت. آخرین آنان امیرمحمدباقر، چهلمین امام شاخهٔ نزاریان مؤمن‌شاهی / محمدشاهی بود. پیروان این سلسله به‌تدریج پس از سدهٔ یازدهم هجری، به‌دنبال بگیر و ببندهای شیعیان در دکن در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) از میان رفتند. شاه‌طاهر آگاهی‌های بسیاری دربارهٔ تفسیر قرآن، حدیث، کلام، فقه، اصول فقه، ریاضیات، علوم، فلسفه، رمل و جفر داشت و آثاری فراوان در الهیات و کلام و فقه نوشت. به‌شیوهٔ استادان قدیم نیز شعر می‌سرود. از آثارش: حاشیه بر الهیات شفا؛ شرح تهذیب اصول؛ شرح باب حادی عشر در کلام؛ شرح رسالهٔ جعفریه در فقه؛ حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی؛ رساله‌ای فارسی در معاد؛ رسالهٔ انموذج‌العلوم؛ رساله در علم انشا در قواعد نامه‌نگاری که آن را در ۹۳۸ق در هند تألیف کرد؛ رساله در معما؛ شرح بر گلشن راز شبستری که هیچ‌کدام از این آثار نام برده باقی نمانده است؛ شرحی فارسی از گلشن راز مبتنی بر بیان تأویلی از مؤلفی نزاری به‌جا است که احتمال داده‌اند از وی باشد؛ فتح‌نامهٔ نظام‌شاهی در فتح شلاپور / شولاپور به دست برهان‌نظام‌شاه که تنها نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ خدابخش در بانکیپور در ایالت پتنا نگه‌داری می‌شود؛ دیوان اشعار که مجموعهٔ قصاید در ستایش پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، شاه تهماسب، همایون گورکانی و برهان نظام‌شاه و غزلیات و رباعی و چند مادهٔ تاریخ است. نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۲۴۷۳/۱۰ در فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ مجموعهٔ منشآت وی به‌نام انشای شاه‌طاهر / انشای روح افزا که مجموعهٔ نامه‌های او به پادشاهان ایران و هند یا دیگر مردم است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ SUPPL. 2114 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۲۶۶/۳-۱۲۷۲؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۰۴-۳۰۵؛ بهارستان سخن، ۴۰۳-۴۰۶؛ برهان مآثر، در صفحات فراوان؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰/۲؛ تاریخ فرشته، ۱۰۴/۲-۱۱۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۷/۱-۳۶۸؛ ۸۰۳/۲-۸۰۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶-۷۷؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۵۱۸، ۵۵۴-۵۶۱؛ تحفه سامی، ۲۹؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۹؛ تشیع در هند، ۱۳۲-۱۳۴؛ حدایق‌السلاطین، ۱۱۹-۱۳۰؛ الذریعه، ۶۴۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۲۱/۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۶۰-۱۶۱؛ ریحانة‌الادب، ۱۷۳/۳؛ شام غریبان، ۱۶۳-۱۶۴؛ شمع انجمن، ۲۷۶-۲۷۷؛ شیعه در هند، ۴۴۷-۴۵۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۹۷، شمارهٔ ۷؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۱۱۲/۴-۱۱۳؛ طرایق‌الحقایق، ۱۳۳/۳-۱۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۱۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۴/۲؛ کاروان هند، ۷۹۱/۱-۸۰۲؛ مجالس‌المؤمنین، ۲۳۴/۲-۲۴۰؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۳۳۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۸۰/۳-۲۸۲؛ مطلع انوار، ۳۲۳-۳۲۷؛ منتخب‌التواریخ، ۴۸۲/۱-۴۸۷؛ منتخب‌الاشعار، ۷۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۱؛ نتایج‌الافکار، ۴۳۶-۴۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۲/۴-۱۴۴؛ نشتر عشق، ۹۳۳/۳-۹۴۷؛ هفت اقلیم، ۲۰۳/۳-۲۰۷؛ همیشه بهار، ۱۵۳؛

Dictionary to Indo-Persian Literature, 584-585; *Ismaili Literature*, 164; *Mughals In India*, 439; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/740, 1330; *A Socio-Intellectual History of*

the Isna' Ashari Shi'is in India, 282-292.

حجتی

طاهر طالقانی (tā.her-e.tā.le.qā.ni)، میرمحمدطاهر حسینی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم طالقان بود و پیشهٔ بازرگانی داشت و بازرگانی بزرگ و عمده به‌شمار می‌آمد. در اواخر دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق)، به هند رفت و در زمان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) وی را با ظفرخان احسن تربتی، از امرای بلندپایهٔ درگاه شاه‌جهان، دوستی بسیار نزدیکی بود و چون ظفرخان نزد شاه‌جهان از او و کمالاتش به نیکی یاد کرد، شاه‌جهان بفرمود که «اگر نوکری اختیار کند به پانصدی منصب سربلندش می‌سازیم و خان معزّی الیه [ظفرخان] آمد و گفت اگر قبول این معنی نکنی از تو می‌رنجم.» (کلمات‌الشعرا، ۷۰) میرزا محمدطاهر در پاسخ، غزلی سرود که سه بیت نخست آن چنین است: «دیوانه‌ایم و بر ما، باشد لباس زندان ــ زنجیر گردن ماست، زنجیرهٔ گریبان / بر ما مپیچ بسیار، خواهیم بر جنون زد ــ یک نعره‌وار راهست، از شهر تا بیابان / زافتادگان نیاید، استادگی به خدمت ــ چون نقش پا برونم، بردن ز راه نتوان.»

منابع: الذریعه، ۱۰۰۰/۹؛ صبح گلشن، ۲۶۱؛ کاروان هند، ۸۰۲-۸۰۳؛ کلمات‌الشعرا، ۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۶/۳؛ نشتر عشق، ۹۳۳/۳.

برزگر

طاهر محمد تتوی (tā.her.mo.ham.mad-e.ta.ta.vi)، سیدطاهر محمد نسیانی فرزند میان عمادالدین حسن صحرایی استرابادی باغایی تتوی، تته (سند) ۹۹۰ــ همان‌جا ۱۰۷۱ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات تته بود و نیاکانشان از استرآباد بدان ناحیه کوچیده بودند. پدرش در دستگاه حکام تته میرزا محمدباقی ترخان (ــ ۹۹۳ق) و میرزا پاینده محمد ترخان و پسرش میرزا جانی‌بیگ خدمت می‌کرد و در نبرد میان میرزا جانی‌بیگ و عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) در ۱۰۰۰ق از سرداران سپاه تته بود. طاهر محمد در جوانی به ملازمت میرزا غازی‌بیگ ترخان متخلص به وقاری (ــ ۱۰۲۱ق) استاندار سند در آمد و به احتمال فراوان در ۱۰۱۳ق که میرزا غازی‌بیگ برای دیدار با جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) رهسپار آگره شد، همراهش بود. در ۱۰۱۵ق که میرزا غازی‌بیگ برای یاری دادن به شاه‌بیگ‌خان (ــ ح۱۰۲۷ق) رهسپار قندهار شد. طاهر محمد از وی اجازه گرفت و از لاهور به تته بازگشت و نزد مولانا اسحاق بهکری، از دانشمندان پرآوازهٔ آن روزگار، و میر ظهیرالدین پسر شکرالله شیرازی به مطالعهٔ دیوان‌های فارسی پرداخت و خود نیز به سرودن شعر روی آورد و تخلص نسیانی را برگزید. پس از مرگ سرور و ممدوح خود میرزا غازی‌بیگ در قندهار (۱۰۲۱ق) تته را ترک گفت و به زادگاه مادر خود پرگنهٔ در بیله رفت و شش هفت سالی را در آن‌جا گذراند (۱۰۲۱ــ ۱۰۲۷ق). در حدود ۱۰۲۹ق در لاهور به جرگهٔ همنشینان شاه‌محمدبیگ عادل‌خان پسر شاه‌بیگ‌خان، از سرداران و دولتمردان دولت گورکانی، پیوست و در ۱۰۲۹ق با او به کانکره رفت و در ۱۰۳۰ق که عادل‌خان از سمت پیشین خود برکنار و به شغل تازه‌ای در قندهار منصوب و ناگزیر به ترک لاهور شد، طاهر محمد نیز باز به دربیله رفت و پس از مدتی از آن‌جا به تته بازگشت و بقیهٔ عمرش را ظاهراً در همین شهر گذراند. چون درگذشت پیکرش را در گورستان کوهچهٔ مکلی نزدیک تته به‌خاک سپردند. به گفتهٔ قانع تتوی در مقالات‌الشعرا، محمدطاهر نگارندهٔ ناز و نیاز، در «قصهٔ عمر و ماروی» بوده است، ولی ظاهراً آن‌چه امروزه از وی در دست است تنها تاریخ بلدهٔ تهته، معروف به تاریخ طاهری، در تاریخ سند تا درگذشت میرزا غازی‌بیگ (۱۰۲۱ق) است که به ترغیب شاه‌محمدبیگ عادل‌خان به‌نگارش درآمده و در ۱۰۳۰ق به انجام رسیده است. این اثر در شش طبقه تدوین شده است: ۱ــ از سومره (۷۰۰ــ ۸۴۰ق) و احوال ایشان که از راویان باستان به استماع رسیده؛ ۲ــ مردم سمه که بعد از بر هم خوردن سومره‌نگر، سامویی‌آباد را ساخته‌اند؛ ۳ــ میرزا شاه‌حسن ارغون و ارغونیان؛ ۴ــ میرزا عیسی ترخان و ترخانیان؛ ۵ــ میرزا پاینده محمدترخان و پسرش میرزا جانی‌بیگ؛ ۶ــ میرزا غازی‌بیگ ترخان و خاتمهٔ کار ایشان. تاریخ طاهری پس از فتحنامهٔ سند / چچ‌نامه، تاریخ سند معصومی و بیگلارنامهٔ ادراکی چهارمین اثر در تاریخ سند به‌شمار می‌آید. این اثر مبتنی بر روایات و اقوال شفاهی و دیده‌های خود مؤلف است و به‌رغم برخی کاستی‌ها، مانند مراجعه نکردن مؤلف به کتاب‌های موجود در تاریخ سند، تحقیق نکردن صحت و سقم روایات شفاهی دربارهٔ سومره‌ها و سمه‌ها، سهو و نقص در ضبط سال رویدادها و تسلسل واقعات و جز آن، اثری ارزشمند و معتبر است و دربارهٔ احوال خاندان‌های ارغونیان و ترخانیان و رویدادهای مربوط به افتادن سند به دست گورکانیان هند و اوضاع این سرزمین در دورهٔ

حکومت آن‌ها آگاهی‌های تازه و گران‌بهایی به دست می‌دهد. تاریخ طاهری به‌کوشش بخش‌خان بلوچ به چاپ رسیده است (حیدرآباد سند، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۲۵/۲-۵۲۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۵/۲؛ تاریخ طاهری؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۶۶/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۴-۲۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۶/۱۰-۴۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۹/۶؛ مقالات‌الشعرا، ۳۷۶-۳۷۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 292, 994; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 584; *Mughals in India*, 460.

برزگر

طاهرمحمد سبزواری (tā.her.mo.ham.mad-e.sab.ze.vā.ri)، فرزند خواجه عمادالدین حسن فرزند سلطان علی فرزند حاجی محمد حسین فرزند شرف‌الدین علی سبزواری، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ نخست سدهٔ یازدهم هجری، تاریخ‌نگار ایرانی تبار شبه‌قاره. پدرش در ۹۸۸ق به فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) حاکم کامبه شد. برادرش خواجه سلطان احمد نیز از شاعران دربار جلال‌الدین اکبر بود. طاهر محمد در ۹۸۷ق به فرمان جلال‌الدین اکبر به پادگان گوا و در ۱۰۱۳ق برای بررسی علت مرگ شاهزاده دانیال به برهانپور نزد عبدالرحیم خان‌خانان رفت. در ۱۰۱۵ق همراه شاهزاده خرم (شاه‌جهان بعدی) از آگره رهسپار دربار جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) در لاهور شد. طاهر محمد به امر جلال‌الدین اکبر ترجمهٔ فارسی مهابهارات و دو کتاب سنسکریت دیگر را خلاصه کرد. نسخه‌ای از تلخیص او از ترجمهٔ فارسی مهابهارات در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.2016/2) نگه‌داری می‌شود. اثر مهم وی کتابی است در تاریخ عمومی به نام روضة‌الطاهرین*/تاریخ طاهری که تألیف آن در ۱۰۱۵ق به انجام رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۰۶/۲-۶۰۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۲/۵-۱۷۰۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۵۶/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۰/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۵۷/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۲۱-۲۲۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۰؛ تذکرهٔ مورخین، ۷۳؛ دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، ۱۵۲/۶؛ الذریعه، ۳۸۹/۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶/۱۰-۱۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۹۱/۶؛ قند پارسی، ۱۲۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۸۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/119-121, 788,1043; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,584.

برزگر

طاهرهٔ صدیقی (tā.he.re-ye.sed.di.qi)، فرزند عابدعلی، لکنو ۱۹۳۹م —   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۳۵۰ش با نوشتن پایان‌نامهٔ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان در دورهٔ امپراتوری تیموریان هند از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. این اثر بعدها با نام داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد به چاپ رسید (۱۳۷۷ش). طاهرهٔ صدیقی پس از بازگشت به میهن خود ریاست بخش فارسی و استادی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی را عهده‌دار شد. در زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی استادی دارد. از آثارش: نقش جدید که کتاب درسی فارسی است (دانشگاه کراچی، ۱۹۸۶م)؛ «فلسفهٔ سخت‌کوشی اقبال» (سروش، ۱۹۷۹م)؛ «بابافغانی شیرازی و شعر او» (سروش، ۱۹۷۹م)؛ «مثنویات محمود لاهوری» (قومی‌زبان، ۱۹۸۰م)؛ «مهر و ماه جهانی» (سروش، ۱۹۸۰م)؛ «زیبا و نگار داستان محلی سند» (سروش، ۱۹۸۳م)؛ «هیرورانجها داستان محلی پنجاب» (سروش، ۱۹۸۵م)؛ «رهی معیری ایران کا ایک جدید شاعر» (اردو کراچی، ۱۹۷۹م).

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، مقدمه؛ فارسی آموختگان، ۲۳۲-۲۳۴؛ گنج شایگان، ۸۸؛ گنجینهٔ دانش، ۱۹۹-۲۰۰.

رسولی

طب اکبر ← ارزانی دهلوی

طب داودی ← داودخان عباسی

طب سکندرشاهی ← بهوه

طب صدیقی (teb.[b]-e.sed.di.qi) / صدیقی / صدیق، منظومه‌ای به‌فارسی در پزشکی، اثر ابوبکر صدیق ناگوری / راجستانی. وی که از پزشکان امرای وابسته به دربار جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) بود و داروها و روش‌های درمانی هندی را خوب می‌شناخت، این اثر را در صد و بیست و دو باب، در بیان روش‌های هندی برای درمان بسیاری بیماری‌ها نوشت. ابوبکر صدیق این منظومه را در ۱۰۲۴ق / ۱۶۱۵م سرود. نسخه‌هایی خطی از این اثر به‌شماره‌های N.M.1959-102، N.M.1971-294 و N.M.1973-157 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان و به‌شمارهٔ Tibb.13812 در موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود که نسخهٔ خطی اخیر در آغاز، پایان و میانه‌اش افتادگی‌هایی دارد. نسخهٔ خطی دیگری هم از این اثر در دارالکتبِ قاهره نگه‌داری می‌شود که پایان آن نیز کامل نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۰/۲، ۷۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۱۲/۱ـ۶۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۵۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۰۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲/۵ـ۱۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 32.

اسماعیل‌پور

طبعی قزوینی (tab.i-ye.qaz.vi.ni)، میر اسماعیل، ز ۱۰۳۶ق، شاعر ایرانی. در «کند [= کن] و سولقان»، که «قصبه‌ای است مابین قزوین و طهران» (میخانه، ۸۵۱)، زاده شد و در قزوین برآمد و در شعر و شاعری دستی یافت. در آغاز جوانی به گشت‌وگذار پرداخت و ازجمله تا ۱۰۲۶ق دوبار به هند سفر کرد و دکن و گجرات و بهار و پتنا را گشت و «در عین سیاری در هر دیار استقراری به خود قرار داد، حکام هر ولایت صحبت او را غنیمت انگاشته، بلکه بهترین نصیبهٔ خویش پنداشته با او از روی اعزاز و اکرام پیش آمده‌اند و از مجالست او حظی وافر، و از موانست او حلاوتی کامل یافته.» (میخانه، ۸۵۱) تا ۱۰۲۶ق که ملاّ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، مؤلف میخانه، در پتنا با طبعی دیدار کرد، وی، با این‌که هنوز دیوانی ترتیب نداده بود، نزدیک سه هزار بیت شعر سروده بود. طبعی پس از ۱۰۲۶ق به ایران بازگشت، اما بعدها بار دیگر رهسپار هندوستان شد و ملک‌شاه‌حسین سیستانی، مؤلف تذکرهٔ خیرالبیان، در ۱۰۳۶ق در فراه وی را، که عازم هندوستان بود، دیدار کرد. ملک‌شاه‌حسین دربارهٔ طبعی می‌نویسد که او ذوق سخن بسیار داشت و از موسیقی آگاه بود. و در ایران «در اردوی معلی [لشکر صفوی] در خدمت نوّاب سیادة‌پناه عیسی‌خان‌بیگ قورچی‌باشی [داماد شاه‌عباس یکم صفوی]» به سر می‌برده است (خیرالبیان). نصرآبادی، طبعی را شاعری خوش‌طبع و شوخ گفته و افزوده است که وی از شاگردان و مصاحبان حکیم شفایی اصفهانی (ـ ۱۰۳۷ق) بوده و زمانی چون از خواجه شاپور تهرانی (که نخست فریبی تخلص می‌کرد) رنجیده، این قطعه را در هجو او گفته است: «خواجه شاپور فریبی که مدام از پی رزق ـ صبح عیدش همه چون شام محرم باشد / دست خشکیدهٔ او گر به مثل ابر شود ـ غمزهٔ گل همه خمیازهٔ شبنم باشد / بس که دلگیر ز همکاسه بود، می‌شکند ـ کاسه‌ای را که درو صورت آدم باشد.» وی همچنین دربارهٔ بیتی بی‌نقطه که کاملای کاشی سروده بود این دو بیت را سروده است: دوش اندر سر بازار شنیدم ز کسی ـ بیتی از کامل جاهل که شنیدن دارد ـ از پی آنکه به خود ره ندهد معنی را ـ حرف حرفش ز نقط سنگ به دامن دارد.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۹۴/۳ـ۱۱۹۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۰۴ـ۳۰۵؛ الذریعه، ۶۴۴/۹؛ روز روشن، ۴۹۸؛ ریاض‌العافین، آفتاب‌رای، ۴۱۴/۱؛ شمع انجمن، ۲۷۸؛ کاروان هند، ۸۰۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۹۴/۳؛ میخانه، ۸۵۱ـ۸۵۳؛ نشتر عشق، ۹۵۱/۳ـ۹۵۲؛ نگارستان سخن، ۵۵.

برزگر

طبقات اکبری (ta.ba.qāt-e.ak.ba.ri) / طبقات اکبرشاهی / تاریخ نظامی، کتابی در تاریخ هند از نظام‌الدین احمد هروی (ـ ۱۰۰۳ق). این کتاب که در ۱۰۰۲ق به انجام رسیده و مؤلف در نگارش آن از دستیاری کسانی مانند میرمحمد معصوم بهکری نگارندهٔ تاریخ سند بهره برده نخستین تاریخ مدون دربارهٔ پادشاهان مسلمان هندوستان است که در دورهٔ گورکانیان هند نوشته شده و از جهت شیوهٔ تدوین برای کتب تاریخ مانند خود سرمشق بوده است. موضوع آن تاریخ هند و طبقات سلاطین گوناگون آن از سبکتگین غزنوی (۳۶۶ـ۳۸۷ق) تا سی و هشتمین سال پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۱۰۰۲ق) است و در سه جلد در یک مقدمه در بیان احوال غزنویان از روی کار آمدن سبکتگین تا برافتادن دولت غزنویان هند (۵۸۲ق)، نه طبقه (۱ـ شاهان دهلی تا جلال‌الدین اکبر، ۲ـ شاهان دکن، ۳ـ شاهان گجرات، ۴ـ شاهان بنگاله، ۵ـ شاهان مالوه، ۶ـ شاهان جونپور، ۷ـ شاهان سند، ۸ـ شاهان کشمیر، ۹ـ شاهان مولتان)

و یک خاتمه در برخی آگاهی‌های جغرافیایی است. جلد یکم در تاریخ شاهان مسلمان هند پیش از گورکانیان، جلد دوم در تاریخ گورکانیان از بابر تا پایان سال سی و هشت فرمانروایی جلال‌الدین اکبر، و جلد سوم در تاریخ خاندان‌های شاهی محلی هند است. خاتمهٔ جلد دوم در سه بخش است: ۱ــ ذکر امرای عالی‌مقدار، ۲ــ دانشمندان روزگار جلال‌الدین اکبر در هند، ۳ــ هشتاد و یک تن شاعر همروزگار او از غزالی مشهدی تا دانهی خراسانی. نثر کتاب ساده و روشن و گاهی آمیخته به صنایع ادبی است. طبقات اکبری از باارزش‌ترین و معتبرترین تواریخ عمومی هند در دورهٔ اسلامی به‌شمار می‌آید، به‌ویژه آنکه برخی منابع مورد استفادهٔ مؤلف امروزه در دست نیست، و از آن‌جا که مؤلف، از مقامات برجستهٔ لشکری و کشوری در دورهٔ جلال‌الدین اکبر و شاهد عینی بسیاری از رویدادها بوده است از منابع دست‌اول و موثق دورهٔ جلال‌الدین اکبر است. این اثر در ۱۸۷۰م در لکنو و سپس به کوشش محمد هدایت حسین در سه جلد (۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵م) در کلکته به چاپ رسیده است. آن را دیوراجیدراناته و ب.پراشاد به انگلیسی برگردانده‌اند و برگردان آن‌ها در ۱۹۱۳ــ۱۹۴۰م در کلکته چاپ شده است. بخش بزرگی از این اثر را نیز پروفسور داوسن به انگلیسی ترجمه کرده که در تاریخ هند الیوت آمده است. گوجرمل بن منوهرداس اکبرآبادی خلاصه‌ای از طبقات اکبری ترتیب داده که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ ۴۵۲۵/۱۴۷۵/۵) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۷۸/۱-۱۷۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۸۶/۵-۱۶۸۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۹۳/۲-۴۹۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۶۸/۲-۶۷۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۰۲،۳۵۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۸-۱۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۷-۳۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۹/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/95-96; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 220-222, 806, 906; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/103-104; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 37; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 13-14; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 464-465; *Mughals in India*, 379; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/433, 805.

برزگر

طبقات‌الشعرا (ta.ba.qā.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار دویست و هشتاد و هشت شاعر ردوسرا از قدرت‌الله شوق صدیقی (۱۲۲۴ق). مؤلف این تذکره را در ۱۱۸۸ق در چهار طبقه تألیف کرده است. نخست در موجدان ریخته‌گویی، شاعران دکن و بعضی معاصران آن‌ها (بیست و یک شاعر)، دوم شاعران ایهام‌گو (بیست و یک شاعر)، سوم شاعران متأخر و برخی شاعران نوپا (پنجاه و یک شاعر)، چهارم در ذکر شاعران تازه‌گو و پاره‌ای نومشقان دیگر (صد و نود و پنج شاعر) در پنج مقاله: مقالهٔ نخست در شرح احوال برخی تازه‌گویان سرآمد روزگار، دوم در شرح زندگی شماری از سلاطین روزگار و وزرای نام‌دار و امرای والاتبار و بعضی منصب‌داران و مصاحبان شاهزادهٔ عالی‌مقدار، سوم در ذکر بعضی امرای افغانان این دیار و غیر افغانان قرب و جوار، چهارم در ذکر بعضی عزیزان و یاران همدم و دوست‌داران ثابت‌قدم و پنجم در ذکر بعضی برادران و خویشان و دولت‌داران و یاران دل‌ریشان و بعضی نومشقان که چندان مایهٔ شاعری ندارند و به‌سبب موزونی طبیعت خود را از خود زیاده پنداشته در جرگهٔ شعرا می‌شمارند. مؤلف شعرا را به اعتبار سن، عهد، رتبهٔ شاعری، قرابت و جایگاه عرفی آن‌ها تقسیم کرده است. طبقات‌الشعرا، به‌خلاف دیگر تذکره‌های عهد خود، به تاریخ تولد و فوت شعرا اهمیت نداده است. مؤلف بیشتر به نقد لفظی اشعار پرداخته و در بیان نظر خود میانه‌روی داشته و از کینه‌توزی و سرزنش دیگران پرهیز کرده است. در انتخاب کلام شاعران افزون بر غزل، نمونه‌هایی از قصیده، مثنوی، مخمس و رباعی نیز آورده است. تذکره با شرح حال امیرخسرو آغاز شده و با زندگینامهٔ خود مؤلف پایان یافته است. تذکره به‌زبانی ساده و گویا نوشته شده و، چنان که خود مؤلف در آغاز گفته، وی بیاضی از اشعار را به‌شکل تذکره درآورده است. از این‌رو، نثر آن مختصر و انتخاب کلام طولانی است. مؤلف از تذکرهٔ نکات‌الشعرای میر بهرهٔ بسیار برده است. نخستین‌بار ابولیث صدیقی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه، خلاصه‌ای از این تذکره بیرون آورده و با مقدمه‌ای جامع به‌چاپ رسانیده است (۱۹۳۸م). سپس نثاراحمد فاروقی متن

کامل آن‌را با استناد به همان نسخهٔ خطی تهیه کرد و مقدمهٔ جامعی بر آن نوشت که در ۱۹۶۸م در مجلس ترقی ادب لاهور به‌چاپ رسید.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۵/۲؛ اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۴۲-۱۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۷/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۹-۷۳۸؛ شعرای اردو کی تذکری، ۲۹۴-۳۲۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۱۹۲۷/۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/877.

سپاهی

طبقات بابری ← واقعات بابری

طبقات سخن (ta.ba.qāt-e.so.xan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ آثار صد و نود و پنج شاعر فارسی‌گو و اردوسرا از شیخ غلام‌محی‌الدین قریشی میرتهی، متخلص به مبتلا و عشق. او این تذکره‌را در ۱۲۲۲ق تألیف کرده و در فاصلهٔ ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۷ق در آن بازنگری کرده است. طبقات سخن مادهٔ تاریخ تألیف تذکره است. مؤلف در دیباچه نام کامل تذکره را جواهر تاریخ موسوم به طبقات سخن گفته و روشن ساخته که از شاعرانی یاد کرده که از روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ق) تا برآمدن محمداکبر دوم به تخت شاهی زندگی می‌کردند. تذکره در دو طبقه است: نخست اشعار صد و نود و شش شاعر ریخته (اردو) و دوم اشعار شعرای معاصر فارسی و شرح حال بعضی شعرا. مؤلف برخی از اشعار خود را نیز در پایان کتاب آورده است. مبتلا زندگینامهٔ خود را به‌تفصیل نوشته است. تذکره در ۱۲۳۱ق به‌دست رام‌سروپ ولد روشن رای کتابت شده است. طبقات سخن با حمد و نعت آغاز شده، سپس دربارهٔ برتری نظم و نثر سخن گفته و در پی آن دربارهٔ شعرگویی در زبان‌های عربی، فارسی و دیگر زبان‌ها روایت‌های رایج و مقبول را یاد کرده است و در ذکر زبان‌ها و لهجه‌های مختلف محلی هندوستان زبان اردو را مقدم بر همه دانسته و امیرخسرو را پایه‌گذار غزل هندی معرفی کرده است. شرح حال شعرا به‌ترتیب حروف تهجی آمده است، چنانکه با بیان احوال شاه‌عالم آفتاب آغاز شده و با شرح زندگی یکرنگ پایان یافته است. مؤلف شرح حال شعرا را به اختصار آورده و فقط به ذکر نام، تخلص و محل سکونت آن‌ها اکتفا کرده است. البته شعرای معروف و طراز یکم را به تفصیل معرفی کرده است. چون اکثر شعرای معرفی شده در این کتاب با مؤلف همروزگار بوده‌اند و مؤلف با آن‌ها از نزدیک آشنا بوده، مطالب کتاب از این حیث ارزش فراوان دارد. مؤلف از تذکره‌های آرزو، قائم، میرحسن و مصحفی نیز بهره برده است. طبقات سخن، برای اولین‌بار به صورت مسلسل در هفته‌نامهٔ هماری زبان دانشگاه علیگر (۱۵ ژانویه ــ ۱۸ آوریل ۱۹۶۰م) به‌قلم محمدحسن معرفی شده و به‌چاپ رسیده است. نسخه‌های خطی آن در فیض عام کالج شاه‌جهان‌پور و به‌شمارهٔ 53 در اشپرنگر و 670 در برلین نگه‌داری می‌شود. میکروفیلم‌هایی نیز از نسخهٔ برلین در کتابخانهٔ دانشگاه دهلی و خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری او تذکره‌نگاری، ۲۴۲-۲۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۱/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۶۴/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۱؛ شعرای اردو کی تذکری، ۵۲۹-۵۵۵؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۲۶/۳؛

Mughals in India, 208; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/884.

سپاهی

طبقات شاه‌جهانی (ta.ba.qāt-e.šāh.ja.ha.ni)، کتابی به‌فارسی در احوال سلاطین تیموری و رجال معروف زمان هر یک از ایشان، از محمدصادق* دهلوی (۱۰۰۰ ــ پس از ۱۰۴۶ق). این کتاب در ده طبقه تدوین شده است: ۱ــ تیمور (۷۷۰ــ۸۰۷ق)؛ ۲ــ میرانشاه و شاهرخ (۸۰۷ــ۸۵۰ق)؛ ۳ــ میرزا سلطان محمد و الغ‌بیگ (۸۵۰ــ۸۵۳ق)؛ ۴ــ ابوسعید (۸۵۴ــ۸۷۳ق)؛ ۵ــ عمر شیخ (۸۷۳ــ۸۹۹ق)؛ ۶ــ بابر (۹۰۰ــ۹۳۷ق)؛ ۷ــ همایون (۹۸۳ــ۹۶۳ق)؛ ۸ــ اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق)؛ ۹ــ جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق)؛ ۱۰ــ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ تا زمان تألیف کتاب ۱۰۴۶ق). هر طبقه نیز در سه‌باب است: باب یکم سادات و عرفا، باب دو فضلا، علما و حکما و باب سوم شعرا. مؤلف تاریخ تألیف طبقات شاه‌جهانی را در کتاب یاد نکرده، اما در طبقهٔ دوم کتاب سال ۱۰۴۶ق سال جاری نوشته شده است. از نسخه‌های خطی آن، یکی در کتابخانهٔ آصفیه و دیگری در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. طبقهٔ نهم آن در ۱۹۹۱م و طبقهٔ دهم آنکه شرح احوال شعرا است به همت محمداسلم‌خان در دهلی به‌چاپ رسیده است (۱۹۹۰م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۰/۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۹/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۴۶/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۴/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۴/۲-۶۷۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۰/۶-۴۶۷۱؛ مجلهٔ تحقیقات اسلامی، ۱۹۹۳م، صص ۲-۱۰۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/863; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1009-1010; *Mughals in India*, 336; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/816.

حجتی

طبیعت اکبرآبادی (ta.bi.at-e.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ سیف‌الدین محمد، نیمهٔ نخست سدهٔ دوازدهم هجری، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از الور از توابع اکبرآباد است. علوم متداول را نزد عبدالجلیل بلگرامی (ــ ۱۱۳۸ق) و دیگر فضلا فراگرفت. در ۱۱۴۷ق در اله‌آباد با والهٔ داغستانی دیدار کرد. وی به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌گفت. افتخار دولت‌آبادی تاریخ درگذشت او را ۱۱۵۵ق یاد کرده است. وی تذکرة‌الشعرایی داشته که ناشناخته است.

منابع: باغ معانی، ۱۲۵-۱۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۰۹/۱-۳۱۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۶؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۹۹-۲۰۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۸؛ شمع انجمن، ۲۷۶؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۶-۲۶۷.

حجتی

طپش دهلوی ← تپش دهلوی

طرزی گوالیاری (tar.zi-ye.go.vā.li.yā.ri)، دولت‌خان، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. ملا قاطعی هروی، وی را از مردم «بنی‌اسرائیل» (یهودان) می‌خواند و می‌گوید که طرزی «نسبت به ملاعلی احمد فاضلِ اولیا صفت [مقصود همان ملا علی احمد، متخلص به نشانی، ابن مولانا حسین نقشی دهلوی است که همچون پدرش در شیوهٔ مهرکنی بسیار استادی داشت و در محرم ۱۰۱۸ق درگذشت] دارند. و این جماعت همه درویش نهاد و اولیاصفت و خوش‌طبع‌اند» (مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۶۳) نیای مادری او ملاخواجه اویس گوالیاری اخترشناس و کیمیاگر دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) بود. خود وی در عهد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) می‌زیست. از آثارش: معدن‌الجواهر (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1967-256، گنج‌بخش به‌شمارهٔ 9019، و بادلیان به‌شمارهٔ 464) که مجموعهٔ داستان‌های اخلاقی به‌گونهٔ گلستان سعدی است و در ۱۰۲۵ق به نام جهانگیر نوشته شده است. دو باب پانزدهم و شانزدهم این کتاب به ترتیب دربارهٔ موسیقی و نجوم است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۱۸/۵-۱۷۲۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۳۶؛ روز روشن، ۵۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۵۷/۴-۲۴۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۶۸۸؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۶۳-۶۶، ۲۳۶-۲۳۷؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/432; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 593.

برزگر

طرزی هاپوری (tar.zi-ye.hā.pu.ri)، مولانا دلاور علی، متخلص به طرزی، فرزند سیدامدادعلی، بلندشهر ۱۸۴۰ ــ هاپور ۱۹۱۱م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی علوم ابتدایی را در بلندشهر فراگرفت. علوم دینی و دنیوی را در دهلی نزد صدرالدین‌خان آزرده، مولانا مملوک‌علی‌ناناتوی و مولوی سدیدالدین تکمیل کرد. نخست ثاقب تخلص می‌کرد و از آزرده اصلاح سخن می‌گرفت، اما بعدها به توصیهٔ آزرده، تخلص طرزی را برگزید. او در محافل شعر آزرده با غالب دهلوی آشنا شد و از او نیز اصلاح سخن می‌گرفت. طرزی نزد حکیم امام‌الدین‌خان پزشکی فراگرفت و هنر خوش‌نویسی را نیز از میرپنجه‌کش آموخت. در شطرنج و فنون نظامی نیز مهارت داشت. وی ابتدا مدرس مدرسهٔ دولتی هاپور بود، سپس ناظر اول لکنو شد و پس از مدتی امور انتظامی لکنو به او واگذار شد. پس از فوت پدرش به درجهٔ تحصیل‌داری رسید و در ۱۸۸۷م دادرس عالی ایالت لکنو شد. در ۱۹۰۳م با همین سمت بازنشسته شد. وی پس از پایان دورهٔ خدمت دولتی به هاپور بازگشت. طرزی قصاید و غزلیات زیادی به فارسی سروده است. وی دو فرزند به‌نام‌های سید

سعید و سید احمد داشت که در قصیده‌ای آن‌ها را دعا کرده است. او در فوت پدرش دو مرثیهٔ بلند نوشته است و همچنین در فوت غالب، آزرده و حسرتی مرثیه‌های سوزناک گفته است. چند قصیده نیز در مدح پادشاهان مسلمان همروزگار خود از جمله ناصرالدین‌شاه‌قاجار (۱۲۶۴ـ۱۳۱۳ق)، مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳ـ۱۳۲۴ق)، سلطان عبدالعزیز (۱۸۶۱ـ۱۸۷۶م) و سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۸۷۶ـ۱۹۰۹م) سروده است. طرزی در پیروی از غالب قصاید خوبی گفته و همچنین چند شعر در پیروی از حافظ سروده است. وی در اشعار خود شرایط اجتماعی و اقتصادی روزگارش را به تصویر کشیده و به دوستان و مخالفان خود اشاره کرده است. منتخب کلام نسبتاً مفصلی از اشعار طرزی در تذکرهٔ دود چراغ محفل آمده است. دو دیوان فارسی از طرزی به یادگار مانده که یکی دربردارندهٔ قصاید و دیگری حاوی غزلیات او است. دیوان قصاید و به انضمام پنج تقریظ که در دو تقریظ تاریخ تدوین کتاب ۱۳۲۱ق آمده، در چاپخانهٔ ملی لکنو چاپ شده است. دیوان غزلیات طرزی در ۱۹۰۱م در مطبع مجتبایی دهلی چاپ شده است که بر این دیوان نیز چند تقریظ نوشته شده و تاریخ تدوین آن ۱۳۱۹ق یاد شده است. وی همچنین کتابی به نام تهذیب اقلیدس در ریاضیات نوشته که به چاپ رسیده است.

منابع: دود چراغ محفل، ۱۹۵ـ۲۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۳۵/۲.

امیرهدائی

طرفةالفقها ← رکن‌الدین دهلوی

طریقی ساوجی (ta.ri.qi-ye.sā.va.ji)، محمودبیگ، متخلص به طریقی / ظریفی، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. در ساوه به دنیا آمد و پرورش یافت. در ابتدا مرید و شاگرد حریفی ساوجی بود و در «اوایل ایام صبی در خدمت مولانا حریفی به سر می‌برد و به صیقل لطف طبع و حسن قیافه زنگ ملال از مرآت ضمیر آن قدوهٔ صوفیان زمان می‌سترد و پس از فوت مولانا [حریفی در ۹۶۷ق] قدم در وادی شاعری نهاده لوازم آن فن را نیکو تتبّع نموده و در زمان دولت سلطان محمد پادشاه [صفوی، ۹۸۵ـ۹۹۶ق]... از ساوه... به همراهی امیرزادهٔ اعظم ولی سلطان ترکمان [گویا همان ولی‌خان سلطان ترکمان، پسر محمدخان ترکمان، که در حدود ۹۹۲ـ۹۹۵ق در کاشان بود و در ۹۹۹ق، به فرمان شاه‌عباس یکم صفوی، به قتل رسید] به دارالمؤمنین کاشان آمد و امیرزادهٔ باقدر [ولی سلطان] او را مصاحب خود ساخته، ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد، و در آن ایام که به سعادت ملازمت آن امیرزادهٔ اعظم اختصاص داشت، دم از یگانگی و تفرّد می‌زد و در فن شعر خواه غزل خواه قصیده اظهار قدرت می‌نمود و الحق در نظم غزل و ابیات عاشقانه نهایت بلاغت و جودت ذهن» داشته است (خلاصة‌الاشعار). تذکره‌نویسان از رفتن طریقی به هند و راه یافتن وی به درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) یاد کرده‌اند. به نوشتهٔ امین احمد رازی در هفت اقلیم (نوشته در ۹۹۶ـ۱۰۰۲ق)، طریقی پانزده سال ملازم درگاه جلال‌الدین اکبر بوده و «در سلک ارباب نظام انتظام داشت و در انجام عمر مرخص شده عازم مکهٔ متبرکه گردید و بعد از حصول آمال از دار ملال به عالم دیگر انتقال نمود.» (هفت اقلیم، ۵۲۷/۲). در طبقات اکبری (نوشته در ۱۰۰۲ق) و منتخب‌التواریخ بدایونی (نوشته در ۹۹۹ـ۱۰۰۴ق) نیز از سفر طریقی به هند و ملازمت طولانی او در درگاه جلال‌الدین اکبر و سرانجام سفر حج او در پایان عمر یاد شده است. اما چنین می‌نماید که طریقی پس از سفر حج به ایران بازگشت و در پادشاهی سلطان محمد خدابنده مدتی در کاشان به سر برد و یا آنکه از هند نخست به ایران بازگشت و چندی را در کاشان گذراند و سرانجام پس از گزاردن حج درگذشت. کسانی مانند بدایونی و امین احمد رازی از بازگشت وی به ایران آگاه نبوده‌اند و تقی کاشی نیز نمی‌دانسته که وی به هند رفته و مدتی کمابیش در آن‌جا به سر برده است. البته در برخی نسخه‌های خلاصة‌الاشعار تقی کاشی، تخلص او ظریفی آمده و از این رو دور نیست که ظریفی ساوجی خلاصة‌الاشعار، کس دیگری جز طریقی ساوجی هفت اقلیم، منتخب‌التواریخ و جز آن باشد. با این همه، تقی اوحدی، در عرفات‌العاشقین، هم تخلص او را ظریفی آورده و گفته که وی در زمان شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) در ایران بوده و سپس به هند رفته و شانزده‌سال در ملازمت جلال‌الدین اکبر به سر برده و سرانجام «در اواخر توفیق زیارت بیت‌الله‌الحرام دریافته و از آن‌جا به موطن حقیقی شتافته.» تاریخ دقیق سفر طریقی به هند دانسته نیست، ولی بی‌گمان پیش از ۹۷۴ق بوده است، زیرا ملا قاطعی هروی در ضمن شرح احوال قاضی‌زادهٔ کاشانی از ملا طریقی هم یاد کرده می‌گوید: «حسب‌التقدیر ما و ایشان [قاضی‌زاده] در تته افتادیم و میر عزیز چندگاهی دویانی

میرزا عیسی ترخان کردند به استیلای تمم، و ما و ملا نیازی در مجلس ایشان حاضر می‌شدیم. و میر [عزیز] از سادات صحیح‌النسب استرآبادند و در تته به حویلی [خانه] خود حمّام خوب ساخته بود، و در بیرون حمّام باغچه و حوض و فواره و اطراف او گل‌هایی چند قسم نشانده و گل خوشبوی و گل سرخ و غیره که یاد از بهشت برین می‌داد و باغچه و دیوانخانه را از بوی خوش معطر می‌داشتند، و از یاران هر کس که در آن حمام درمی‌آمد وقتی که از آن‌جا برمی‌آمد توشکچیان [= تحویل‌داران لباس]میربقچهٔ سروپا به تکلف حاضر می‌ساختند و آن شخص خلعت خاص می‌پوشید و در مجلس می‌آمد و یک روز از صباح تا نماز دیگر صحبت باقی بود، و ملا طریقی به حمام مکرّر درآمد و از خدمتکاران سروپا طلب نمود، خدمتکاران جواب دادند که صباح سروپا پوشیده‌اید، ملا اعراضی شده گفت که میر [عزیز] چنین فرموده‌اند که هر گاه یکی از یاران در حمام درآید، سروپای به او [= برای او] حاضر سازید، و خدمتکاران رفته به میر عرض کردند که ملا طریقی به ما دشنام می‌دهد و سروپای دیگر می‌طلبد، میر فرمودند که خوب می‌کند و تحویل‌دار را طلبیده گردنی فرمودند و گفتند سروپاهای تیار تحویل تو شده بود، چرا نبردی؟» (مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۶۱). با توجه به آن‌که میر علاءالدوله کامی قزوینی در تذکرهٔ خود نفایس‌المآثر (نوشته در ۹۷۳ـ۹۷۹ق) از طریقی همچون شاعری زنده و مداح جلال‌الدین اکبر یاد می‌کند، وی باید پیش از ۹۷۴ق به هند رفته و یحتمل در اوایل دههٔ ۹۹۰ـ۱۰۰۰ق آن دیار را ترک گفته باشد. به هر حال، طریقی / ظریفی شاعری تیز زبان بوده و «با شعرای زمان در همه وقت و اوان معارضات داشته» (نفایس‌المآثر) و حتی برخی شاعران هم‌روزگارش وی را به مضمون دزدی متهم کرده‌اند، چنان که قاسم ارسلان گوید: «سهمی و ظریفی و فریدون دزدند ــ چون گربه و چون شغال و میمون دزدند / زنهار بر ایشان سخن خویش مخوان ــ کاین‌ها دو سه تا شاعر مضمون‌دزدند». اشعار وی بر طرز وقوع است. از او به تخلص‌های طریفی و طرفی نیز یاد کرده‌اند.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۴۲/۳ـ۱۱۴۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۱، ۵۳۶، ۶۵۴؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۷۷؛ الذریعه، ۶۴۸/۹، ۶۵۵؛ شام غریبان، ۱۴۷؛ شمع انجمن، ۲۸۶ـ۲۸۷؛ صبح گلشن، ۲۶۳ـ۲۶۴؛ کاروان هند، ۸۰۶ـ۸۱۳؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۶۱ـ۶۲، ۲۳۳؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۳/۳ـ۲۶۴؛ منتخب‌الغرائب، ۲۷۵/۳ـ۲۷۶؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۵؛ نشتر عشق، ۹۵۲/۲؛ هفت اقلیم، ۵۲۷/۲ـ۵۲۸.

برزگر

طغرای مشهدی (toq.rā-ye.maš.ha.di)، ــ پیش از ۱۰۷۸ق، شاعر و ادیب ایرانی. در مشهد زاده شد و در همان‌جا بالید و ادب آموخت. در واپسین سال‌های فرمانروایی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هند رفت و چندی در دکن اقامت جست. سپس به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) راه جست و چندی منشی شاهزاده مرادبخش (ــ ۱۰۷۰ق) پسر شاه‌جهان بود. در لشکرکشی شاهزاده به بلخ (۱۰۵۷ق) با وی همراه بود و کتابی به‌نام مرآة‌الفتوح در گزارش فتح بلخ و بدخشان نوشت. در اواخر عمر به رفاقت و تشویق میرزا ابوالقاسم، مشهور به قاضی‌زاده، که دیوانی کشمیر را داشت به کشمیر رفت و در آن‌جا ماند و گوشه‌نشینی اختیار کرد. چون درگذشت پیکرش را نزدیک آرامگاه کلیم کاشانی به خاک سپردند. تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران وی را به وارستگی و استغنای طبع ستوده‌اند، ولی در عین حال، این عیب بزرگ را بر او گرفته‌اند که بی‌سبب و غالباً از روی حسد زبان به هجو شاعران برجستهٔ زمان خود مانند صائب، کلیم و قدسی، گشوده و آنان را به انتحال متهم کرده است و همین رشک‌ورزی‌ها موجب شد تا کسانی مانند غنی کشمیری او را هجو کنند. طغرا شاعری خوش‌فکر و بدیع‌سرا و مضمون‌یاب و پرکار بود و در نثرنویسی دستی توانا داشت و شیوه‌ای خاص ابداع کرده بود که پسند فارسی‌زبانان هندوستان افتاد و رسایل منثور او مدت‌ها از کتاب‌های درسی آن سامان بوده و به‌چاپ رسیده است. از وی رسایل و منشآت فارسی فراوان مانده است که به هر یکی نامی شاعرانه و شوق‌انگیز داده است. رسایل وی به نثری مزیّن و مصنوع و شاعرانه، و غالباً توصیفی و متضمن مجازها و استعاره‌ها و تشبیهات بعید است. از رسایل و منشآت طغرا مجموعه‌های مختلفی در کتابخانه‌های گوناگون، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شماره Add.16852) که مجموعاً سی رساله است، موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1970-24/1) که بیست و نه رساله است، کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۱۰۵۲۴)، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شماره‌های ۱۷۸۲۰ و ۵۰۴۰)، کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۳۹۶) و بانکیپور (به‌شمارهٔ 333) نگه‌داری می‌شود. برخی رساله‌های طغرا (فردوسیه، تاج‌المدائح، الهامیه، مرآة‌الفتوح، تجلیات، کنزالمعانی، مرتفعات، مجمع‌الغرائب، مشابهات ربیعی،

معیارالادراک، تحقیقات، تعدادالنوادر، چشمهٔ فیض، جلوسیه، انوارالمشارق، آشوب‌نامه، رقعات، عبرت‌نامه، تذکرة‌الاخیار) تاکنون چند بار و از جمله در ۱۲۶۶ق در کانپور و ۱۸۸۵م در لکنو به چاپ رسیده است. از آثار نثری (آمیخته به‌نظم) طغرا این آثار را می‌توان برشمرد: ۱ــ آشوب‌نامه / هفت‌آشوب که دارای دیباچه‌ای در ذکر نام و شرح حال برخی سرایندگان تا زلالی، هفت آشوب، که هر آشوب دیباچه‌ای بر یکی از هفت مثنوی سبعهٔ سیارهٔ زلالی است و یک خاتمه است؛ ۲ــ اشاریه / اشاراتیه در بدگویی از یولچی‌خان تبریزی از امرای دربار قطب‌شاهیان گلکنده؛ ۳ــ اعلامیه در بدگویی از یولچی‌خان؛ ۴ــ رقعهٔ التماسنامه که در آن از دوستان می‌خواهد که در اشاراتیه و اعلامیه دست برند و هر شعر او را که با قافیهٔ کلک و ملک است از آن‌ها حذف کنند؛ ۵ــ الهامیه که بیشتر آن گزارش زندگی وی است؛ ۶ــ انوارالمشارق در خوشی‌ها و شادی‌های بهار؛ ۷ــ پریخانه در ستایش شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ــ۱۰۷۷ق)، ۸ــ تاج‌المدایح در ستایش شاهزاده مرادبخش؛ ۹ــ تجلیات در وصف کشمیر که در آن بهار و خزان درهٔ کشمیر را به نیکویی وصف کرده و در ذکر گل‌ها و میوه‌ها صنایع لفظی و معنوی دلاویز به کار برده است؛ ۱۰ــ تحقیقات در وصف آسمان و ماه و ستارگان؛ ۱۱ــ تذکرة‌الاتقیا / تذکرة‌الاحبا / تذکرة‌الاخیار در شرح احوال و ستایش دوازده تن از نام‌داران همروزگارش که در کشمیر می‌زیستند (شیخ محمدعلی تبتی، میرزا تمرخان، حکیم محمدرضا خراسانی، ملامحمد مقیم، درویش عبدالله، قاضی محمدقاسم، میرالهی همدانی، حافظ ترک‌علی، ملاابوطالب کلیم همدانی، محمدصالح جراح، ملا اسماعیل، و پهلوان شیرعلی)؛ ۱۱ــ تسویلات که در آن از اصطلاحات موسیقی، نام سازها و مهره‌های شطرنج بهره گرفته و شاهزاده مرادبخش را ستوده است؛ ۱۲ــ تعدادالنوادر در وصف کشمیر و هشت منزل راه آن؛ ۱۳ــ ثمرهٔ طبّی که در آن بسیاری از واژه‌ها و گیاهان پزشکی را به استعاره به‌کار برده است؛ ۱۴ــ جلوسیه دربارهٔ تاج‌گذاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ق)؛ ۱۵ــ جوش بلبل / آهنگ بلبل / دیباچهٔ معیارالادراک در تعریف و بیان حقایق شعری و روحانی سروده‌های حافظ شیرازی؛ ۱۶ــ چشمهٔ فیض که نامه‌ای از زبان شصت و شش تن از درباریان در پاسخ به دست‌خط شاه‌حیدرآباد دکن است و با معراجنامه‌ای آغاز می‌شود؛ ۱۷ــ خمسهٔ ناقصه / خمسهٔ ضروریه در بدگویی از پنج‌تن از آشنایان خود در دربار گلکنده (شیخ محمد ابن خاتون، ادریس مازندرانی، یولچی‌خان، درویش روستایی)؛ ۱۸ــ رقعات که نامه‌های ادبی کوتاهی است به کسانی مانند شاه‌شجاع، قاضی نظاما، میرزا سنجر، شمسای خوش‌نویس، مسیح‌الزمان، قاضی‌زاده، خواجه لالا، طالب کلیم، بزمی، میرزا ابوالفتح و دیگران؛ ۱۹ــ ضیافت معنوی / قحط دکن دربارهٔ قحطی دکن؛ ۲۰ــ عبرت‌نامه / عنبرنامه که نامه‌ای است به مقیمای کاشانی دربارهٔ مضمون‌هایی ــ که به‌زعم طغرا ــ نصیرای همدانی از ظهوری ترشیزی دزدیده است؛ ۲۱ــ فردوسیه در وصف کشمیر، گل، سبزه، آبشار، باغ و کوهسار و شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق)؛ ۲۲ــ خود کاشته در هنر نویسندگی و برخی صور خیال آن؛ ۲۳ــ کاشف‌العیوب / مرآت‌العیوب / اعلامیه در هجو یولچی‌خان؛ ۲۴ــ کلمة‌الحق که درخواستی برای آزادی شاه و شاهزاده‌ای است؛ ۲۵ــ کنزالمعانی / کنزالمدایح در ستایش شاه‌شجاع؛ ۲۶ــ گریهٔ قلم / دردناک در تعریف موسم باران؛ ۲۷ــ مجمع‌الغرایب / مجمع‌البحرین در تعریف چشمهٔ کمام / کمم کشمیر؛ ۲۸ــ مرآت‌الفتوح دربارهٔ گشودن بلخ و بدخشان به‌دست شاهزاده مرادبخش در ۱۰۵۵ــ۱۰۵۷ق؛ ۲۹ــ مرتفعات در وصف دربار جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) که در آن واژه‌های ستاره‌شناسی به استعاره بسیار به کار رفته است؛ ۳۰ــ مشابهات ربیعی / مشابهات بدیعی / متشابهات ربیعی که بهاریه‌ای است که با یک غزل آغاز می‌شود و در آن از جهانگیر و آصف‌خان و چند تن دیگر از امرا سخن رفته است؛ ۳۱ــ معراج‌الفصاحت در بیان صفت‌های تهور، شوکت، دیوان‌داری، فضیلت و سعادت؛ ۳۲ــ نمونهٔ انشاء / سیمین ورق در ستایش اورنگ‌زیب و شرح نه صفت او (سخاوت، عدالت، شجاعت، کمان‌داری، علم ربانی، والارقمی، رفیع مکانی، کامرانی، خوش‌نویسی و سرود (موسیقی)شناسی؛ ۳۳ــ وجدیهٔ جان دربارهٔ موسیقی و نظر صوفیان بزرگ، مانند نظام‌الدین اولیا و عطار و عراقی دربارهٔ آن و جدایی میان سرودهای ایرانی و هندی و در پایان از زبان سازها (قانون، دوتار، تنبور، عود، چنگ و جز آن) که هر یک در برتری خود سخن گفته‌اند؛ ۳۴ــ وجدیه که مثنوی آمیخته به نثر مسجع و مقفی است و نزدیک ۵۰۰ بیت دارد. به خاطر نثر شاعرانه و آمیخته به استعاره‌ها و تشبیهات گوناگون رسایل طغرا، شرح‌هایی نیز بر آن‌ها نوشته‌اند که از جمله شرحی از فضل‌الله است که شاگرد وی غلام‌محی‌الدین بن محمد بن حافظ عبدالرحمان گردآورده و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1968-1957) نگه‌داری می‌شود. چنان‌که

گفته آمد، رسایل طغرا آمیخته به‌نظم است و بسیاری از اشعار او در این رسایل آمده است. با این وجود، وی آثار منظوم خالص نیز دارد. به گفتهٔ خان آرزو در مجمع‌النفایس، «دیوان غزلش قریب به ده‌هزار بیت در نظر درآمده، قصاید غرّا دارد، از آن جمله قصیده‌ای در تعریف راجا جسونت سنگه [از امرای شش‌هزاری شاه‌جهان] گفته که مشتمل بر الفاظ هندیّه... او معنی‌یاب مقرّر است ازین جهت در بند الفاظ بایسته و معانی تازه است و مذهب او این است که لفظ تازه چون معنی تازه صاحب دارد... مخفی نماند طغرا در بحرهایی که تخلص او موزون نمی‌شد شیفته تخلص آورده است.» دیوان طغرا که نسخه‌های آن در برخی کلیات وی، مانند نسخهٔ شمارهٔ 333 بانکیپور نگه‌داری می‌شود شامل ساقی‌نامه در ده‌هزار بیت، غزلیات، قصاید، مثنویاتی مانند نظم والا و امدادیه و سرودنامه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مخمسات مانند اعتقادیه (نزدیک ۱۴۲ بیت با ردیف علی) و مفردات است.

منابع: پیمانه، ۲۷۷ـ۲۸۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۷۰/۵ـ۱۷۷۴؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۳۴۲ـ۳۴۳؛ تاریخ حسن، بخش تذکرهٔ شاعران، ۱۲ـ۱۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۷ـ۳۷۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۷۱۰/۲ـ۷۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۹ـ۳۴۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۱۶/۱؛ سرو آزاد، ۱۲۴ـ۱۲۵؛ شام غریبان، ۱۶۷ـ۱۶۸؛ شمع انجمن، ۲۷۸ـ۲۷۹؛ عمل صالح، ۳۴۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۵۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۱/۵ـ۱۹۶؛ ۹۴۳/۷ـ۹۴۴؛ ۱۵۳۶/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۳۲ـ۴۳۷؛ کاروان هند، ۸۱۳ـ۸۲۲؛ کلمات‌الشعرا، ۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۹۹/۳ـ۳۰۰؛ مرآةالعالم، ۶۱۶؛ مرآت‌العلوم، ۱۰۶۱؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۵؛ نتایج‌الافکار، ۴۴۱ـ۴۴۲؛ نشتر عشق، ۹۴۹/۳ـ۹۵۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۸۵؛ همیشه‌بهار، ۱۵۱؛ دکتر محمدریاض، «ملا طغرا مشهدی و رسالهٔ تجلیات وی در انشا»، هنر و مردم، سال سیزدهم، شماره ۱۵۱ (اردیبهشت ۱۳۵۴ش)، صص ۷ـ۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/742-744; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 598; *Mughals in India*, 467.

برزگر

طغرایی امرتسری (toq.rā.i-ye.a.ma.rat.sa.ri)، حکیم فیروزالدین احمد فیروز، امرتسر (پنجاب) ۱۸۸۲ ــ همان‌جا ۱۹۳۱م، روزنامه‌نگار، شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. نیاکانش از مردم کشمیر بودند و پیشهٔ بازرگانی می‌ورزیدند و در پی این کار از کشمیر کوچیدند و در امرتسر نشمین گزیدند. طغرایی در کودکی پدرش میان شمس‌الدین کشمیری را از دست داد (۱۸۸۴م) و چون برادر بزرگ ناتنی او شاه‌دین ثروت پدری را با خوشگذرانی برباد داده بود نتوانست به مدرسه برود، ولی از محضر دوست پدرش به‌نام دوست محمد ایرانی بهره برد و تا ده سالگی مقدمات دانش‌های دینی و فارسی را نزد وی فراگرفت. سپس نزد استادانی مانند مفتی غلام‌رسول امرتسری و شیخ عبدالرزاق خاکی به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در علوم متداول و ادبیات فارسی و نیز طب مهارت یافت. برای گذران زندگی چندی کار رفوگری را پیشهٔ خود ساخت و سپس از آن دست کشید و در ادارهٔ گمرک سرگرم کار شد. پس از مدتی از کار اخیر هم کناره جست و مدیریت مجله‌ای به نام مسیحا را به دست گرفت و با نوشتن مقالات انتقادی و ادبی آن را پیشرفت بسیار داد. بعد از تعطیلی مسیحا نشریهٔ تازه‌ای به نام آسیا منتشر ساخت و چون این مجله هم تعطیل شد در روزنامهٔ وکیل که به مدیریت ابوالکلام آزاد انتشار می‌یافت به سمت نویسنده مشغول کار شد. چندی بعد، ملازم شمس‌الاطبا حکیم غلام جیلانی شد و برای کمک به او در نوشتن کتاب‌های پزشکی و علمی از امرتسر به لاهور رفت. در ۱۹۱۳م به امرتسر بازگشت و همراه با کار پزشکی به تدریس کتاب‌های منطق، الهیات، طب و ادب و عروض پرداخت. مدتی هم مدیر مجلهٔ تهذیب‌الاخلاق بود و دو سال نیز در دبیرستان اسلامیهٔ امرتسر فارسی درس می‌داد. در ۱۹۱۹م به‌دعوت مهاراجه پرتاب سنگه حاکم جمو و کشمیر به جمو رفت و دو سال در آن‌جا به‌سر برد و آنگاه به زادگاهش بازگشت. در ۱۹۲۲م بار دیگر مدیر مجلهٔ تهذیب‌الاخلاق شد، اما چندی بعد این روزنامه تعطیل شد و طغرایی به لاهور رفت و به‌سمت مصحح در شعبهٔ تألیف و اشاعت انجمن حمایت اسلام به‌کار پرداخت (۱۹۲۹م). سرانجام به‌سبب بیماری ناگزیر به امرتسر بازگشت و شش ماه بعد درگذشت. طغرایی که مردی خودساخته بود در راه پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در پنجاب بسیار کوشید و شاگردان برجسته‌ای مانند حکیم محمدحسین عرشی، صوفی غلام‌مصطفی تبسم، میرزا بیضاخان بیضای مروی و ملک محی‌الدین قمر قمرازی و ممتاز حسن احسن

پرورش داد. با این وجود، گویند وی به دلیل تنگدستی سروده‌ها و نوشته‌های خود را به دیگران می‌فروخت و از این رو آثاری که از او به جا مانده چندان زیاد نیست. وی، گذشته از فارسی، به پنجابی و اردو و عربی هم شعر می‌سرود و در فارسی طغرایی و در اردو فیروز تخلص می‌کرد. نخستین شاعر پنجابی به‌شمار می‌آید که به زبان پنجابی غزل و مسمط و مستزاد و رباعی سروده است. طغرایی سخنوری توانا و زبردست بود و کلامش را به داشتن رقت خیال، مضامین ظریف، احساسات لطیف، سوزوگداز، روانی و ساده‌گویی و آراسته بودن به لغات پرشکوه در قصاید و تشبیهات نادر در غزلیات ستوده‌اند. اشعار فارسی طغرایی در کلیات وی که در ۱۹۳۳م به کوشش صوفی تبسم به‌چاپ رسیده شامل چهار قصیده (در نعت، در مدح جورج پنجم، در مدح تاج‌دار دکنی، در مدح میرحامدعلی‌خان والی رامپور) و هجده غزل و متفرقات است. از آثار دیگرش که به نام خود او به‌جا مانده است شرح قصاید قاآنی، لسان‌الغیب، کلام فیروز (چاپ ۱۹۱۰م) و شرح دیوان غالب به‌اردو (ناتمام) را می‌توان نام برد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۸۹-۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۶۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۴-۲۲۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۲۶-۱۳۵؛ گنج شایگان، ۸۹.

برزگر

طفلی فتحپوری (tef.li-ye.fath.pu.ri)، فرزند درویش فتحپوری، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. عمویش ملا صالح از مدرسان خانقاه فتحپور بود. طفلی از ده‌سالگی به فراگیری صرف، نحو و منطق پرداخت و در سیزده‌سالگی شرح شمسیه می‌خواند. او شعر نیز می‌سرود و هنگامی که به ملازمت جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) درآمد، قصایدی چند در ستایش وی سرود و تخلص خود را نیز از آن‌جا گرفت. از سروده‌های طفلی، ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۲/۲۱؛ روز روشن، ۵۰۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۲۷۲-۲۷۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۲۶۷-۲۶۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۷؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 60.

جهان‌تاب

طفیل بلگرامی (to.fayl-e.bel.ge.rā.mi)، میرطفیل‌محمد فرزند شکرالله حسینی اترولوی، اترول اکبرآباد ۱۰۷۳ - بلگرام ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اترول در نزدیکی اکبرآباد بود. طفیل در خردسالی با عمویش احسن‌الله به دهلی رفت و در آن‌جا به خواندن کتاب میزان‌الصرف نزد شیخ حسن حسینی انارنولی پرداخت. آن‌گاه فوائدالضیائیه فی شرح‌الکافیه / شرح جامی از عبدالرحمان جامی را نزد عمویش خواند. در پانزده سالگی به بلگرام رفت و در آن‌جا نزد آموزگارانی چون سید مربی، سید سعدالله و قاضی علم‌الله اکچندوی درس خواند. مطولات را نیز نزد سید قطب‌الدین شمس‌آبادی و حدیث را از مبارک‌بن‌فخرالدین حسینی واسطی بلگرامی فراگرفت. طفیل پس از به پایان بردن درس‌هایش در بلگرام همان‌جا ماند و به تدریس روی آورد. او نخست در خانهٔ سید فیض زمین‌دار از بزرگان بلگرام و پس از آن نیز نزدیک به سی سال در دیوان‌خانهٔ میرعبدالجلیل بلگرامی اقامت داشت. گمان می‌رود او در این سال‌ها به گجرات و کشمیر نیز سفر کرده، اما پس از مدتی کوتاه به بلگرام بازگشته است. طفیل نزدیک به هفتادسال به تدریس سرگرم بود و شاگردانی بسیار تربیت کرد. میرغلام‌علی آزاد بلگرامی مؤلف تذکرهٔ سرو آزاد و برادرش میر محمدیوسف بلگرامی از شاگرداان بنام وی بوده‌اند. گویا طفیل وارسته‌ای سخت پاک‌سرشت بود و دلبستگی‌های این جهانی را به سخره می‌گرفت. او حتی به ازدواج نیز تن نداد و همسری نگرفت. چون درگذشت پیکرش را در باغ محمود بلگرام به‌خاک سپردند. مؤلف سرو آزاد در تاریخ مرگ استاد خود گفته است: «افسوس که آفتاب معنی - از حلقهٔ آسمان برون رفت / تاریخ وصال او خردگفت - علامه‌ای از جهان برون رفت. [۱۱۵۱ق]. طفیل شعر نیز می‌سرود، اما شاعری متفنن بود. این رباعی از او است: «گر بوالهوسی نیاز ظاهر آموخت - کی آتش سوز دل تواند افروخت / چون صورت پروانهٔ فانوس خیال - گرد سر شمع گشت و یک ذره نسوخت.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۱۷-۱۱۹؛ شمع انجمن، ۲۷۹-۲۸۰؛ مآثرالکرام، ۲۵۱-۲۵۲؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۱۲۰-۱۲۱.

نوش‌آبادی

طلسم حیرت ← بیدل دهلوی

طلسم سعادت (te.les.me.sa.ā.dat)، کتابی به‌فارسی در آداب و اخلاق از همت* بهکری (سدهٔ دوازدهم هجری). این اثر بر اساس زندگی پیامبران و اولیا در یک مقدمه، دوازده‌باب و یک خاتمه است. **باب نخست** در اخلاق، عادات و علو مرتبهٔ انبیا و اوصیا در سه فصل (فصل نخست در عالی‌فطرتی و فراغ‌مشربی و شکیبایی انبیا و اوصیا در مقام ابتدا و واسپردن خود را در رضا، فصل دوم در محبت خیرالانبیا و قرب کمال ایشان در بارگاه خدا و فصل سوم در صبر و شکر معراج، پستی مرتبهٔ دنیا و عدم جمع آن با آخرت)، **باب دوم** در توکل و تجرد، **باب سوم** در انزوا به سرمایهٔ دانش و آگاهی، **باب چهارم** در آداب صحبت و فواید سیاحی، **باب پنجم** در لطف خموشی و آگهی از مراتب درویش، **باب ششم** در ضوابط دستور پادشاهی و سیرت پادشاهان، **باب هفتم** در عفو و عدم انتقام و طور معاش والامنشان در جوش بهار عشق و جوانی، **باب هشتم...**، **باب نهم** در پیری و تجربه‌کاری، **باب دهم** در ترک دنیا، **باب یازدهم** در احترام سادات، عرفا و علما... و **باب دوازدهم** در طرزشناسی و آداب معاشی، پاس‌داری انفاس لیل و نهار در تفصیل مراتب یقین است. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ انجمن ادبی سندی نگه‌داری می‌شود.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۸۲۶/۳ـ۸۲۷؛ تاریخ سند، ۳۶۸/۲؛ تحفة‌الکرام، ۳۶۱ـ۳۶۶؛ دیوان عطا، ۴۱۷؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۳ـ۸۷۵.

فتح‌نیا طبری

طلوعی کشمیری (to.lu.i-ye.kaš.mi.ri)، محمد ابراهیم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره. در کشمیر بالید. در روزگار پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) می‌زیست. گویند در دلیری بی‌مانند بود. از شاعران هم‌دورهٔ او می‌توان اوحدی بلیانی (ــ ۱۰۴۲ق) را نام برده دیوان شعری داشته، اما امروزه چیزی از آن در دست نیست جز ابیاتی که در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۱/۲ـ۴۱۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۷۶۹/۲ـ۷۷۰؛ سفینهٔ بی‌خبر، برگ ۵۶؛ شمع انجمن، ۲۷۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۱۲۳؛ گل رعنا، برگ ۱۹۸؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۲۲ـ۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۸۳۹/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۴؛ دکتر محمدظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۳، بهمن ۱۳۴۱ش، صص ۱۸ـ۲۴.

مژدهی

طلوعی لکنویی (to.lu.i-ye.lak.nu.i)، ابوالفتح سلطان محمد میرزا بهادرخان صفوی بویهی فرزند سلطان حسین دوم فرزند شاه تهماسب دوم صفوی، ۱۱۸۴ـ لکنو ۱۲۳۲ق، شاعر ایرانی. مادرش از آل بویه بود. در کودکی به تحصیل علوم رسمی پرداخت. همراه مادر برای زیارت به مشهد رفت واز آن‌جا با جامهٔ ناشناس روانهٔ عراق شد. چون به فارس رسید سران زندیه و حاج ابراهیم کلانتر (ــ۱۲۱۶ق) از او به گرمی استقبال کردند. در ۱۲۰۰ق نزد آقا محمدخان قاجار بود و خان در ۱۲۰۵ق وی را به سند تبعید کرد. شاهزاده نیز از شیراز به مسقط و سپس به سند رفت. وی با همراهانش از راه دیره و مولتان به پیشاور و سپس از راه دلاورکوت به پیکانیر رسید. به هر شهر و منطقه‌ای که می‌رسید، حاکمان آن‌جا به پیشواز و پذیرایی او و همراهانش می‌شتافتند. سرانجام پس از گذشتن از ماروت و صوبهٔ جی‌نگر و جیپور در ۱۲۰۷ق به پورب و در ۱۲۰۸ق به لکنو رسید.در ۱۲۱۰ق که بیست و شش سال داشت، به شرکت هند شرقی انگلیس پیوست. در کتاب فوائدالصفویه اتفاقات و حالات این شاهزاده،حتی ملاقات‌های وی با رجال انگلیسی، چون کلنل پالمر، جنرال استوارت، کلنل اسکوت، سرجان‌شور به‌دقت یاد شده است. وی تا پایان عمر فرماندهی آن شرکت را داشت. از او کرامات و مکاشفاتی نیز نقل کرده‌اند. با قاضی اختر نیز همصحبت بود. از آثارش: دیوان اشعار مشتمل بر غزلیات، رباعیات، قطعات و قصاید در پنج هزار بیت (که قصیده‌ای در ۱۰۰ بیت در مدح امام حسین(ع) دارد)؛ تحفة‌الشعرا[1] در احوال شعرای متقدم و متأخر که آن را در سال‌های ۱۲۱۱ـ ۱۲۱۶ق در دو مقدمه و یک خاتمه نوشته است: مقدمهٔ یکم در احوال پادشاهان صفوی از شاه اسماعیل یکم (۹۰۶ـ ۹۳۰ق) تا شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ـ ۱۱۴۵ق)، مقدمهٔ دوم در احوال پادشاهانی که در برابر صفویان قیام کرده‌اند در پنج مقاله: ۱ـ افاغنهٔ غلزه، ۲ـ افشاریه، ۳ـ افاغنهٔ ابدالیه، ۴ـ زندیه و ۵ـ از شاهان قاجار تا فتح‌علی‌شاه (۱۲۱۲ـ ۱۲۵۰ق) و خاتمه در ذکر اختتام و انجام این مختصر و شمه‌ای از حالات مورخین است. اهل ادب این تذکره را بر تذکرهٔ آتشکده از لطف علی بیگ شاملو برتر دانسته‌اند؛ تحفة‌العشاق که آن را درمقابل مجالس‌العشاق سلطان حسین بایقرا ساخته است؛ تحفة‌الاحباب؛ تحفة‌السلاطین صفویه؛ اخلاق محمدی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۶۰/۱ـ۱۶۸؛ ۵۶۸/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۳، ۷۱۱؛ روز روشن، ۵۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۲۳/۶؛ فوائدالصفویه، ۹۶ـ۱۳۷.

حجتی

طور کلیم (tur-e.ka.lim)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار دویست و یازده شاعر اردو و هندی‌سرا از سید نورالحسن‌خان کلیم (ــ ۱۳۳۶ق). او این تذکره را در ۱۲۹۷ق در دو بخش تألیف کرده است: فروغ اول که زندگینامهٔ شاعران اردو است و فروغ دوم که شرح حال شاعران هندی‌گو است. تذکره به‌ترتیب الفبا منظم‌شده و با شرح حال آتش آغاز می‌شود و با زندگینامهٔ یقین پایان می‌یابد. مؤلف شرح حال شعرا و نمونهٔ کلام آن‌ها را بسیار مختصر آورده است. وی در فروغ اول نگاهی کوتاه به تاریخ شعر اردو دارد و می‌نویسد که گرچه پیش از ولی شاعران دیگری در دکن بوده‌اند، اما به دلیل پختگی کلام ولی، می‌توان او را نخستین ریخته‌گو نامید. سپس مختصری دربارهٔ خدمات ادبی شاعرانی که از شعر ولی تأثیر گرفته‌اند، از جمله آبرو، حاتم و ناجی سخن گفته و پس از آن به‌شرح حال شعرا پرداخته است. گرچه شرح حال شاعران را مختصر آورده، ولی به تاریخ تولد و فوت، بودباش و نسب شاعران نیز اشاره کرده است. به‌همین دلیل این تذکره از اهمیت تاریخی برخوردار است. ویژگی دیگر این تذکره بیان احوال شاعرانی است که در بزم سخن تألیف برادر مؤلف سیدعلی‌حسن‌خان، نیامده است. احمدعلی‌خان صوفی در ۱۲۹۸ق طور کلیم و بزم سخن را همزمان تدوین کرده و در مطبع مفید عام آگره به‌چاپ رسانیده است. نسخه‌های این کتاب کمیاب است. البته نسخه‌هایی در کتابخانهٔ خاص انجمن ترقی اردو و کتابخانهٔ ملی لیاقت در کراچی نگه‌داری می‌شود. این تذکره به‌زبان اردو نیز ترجمه شده است.

منابع: اردو شعراکی تذکری او تذکره‌نگاری، ۵۹۸ـ۶۰۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۰۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۹۷؛ صبح گلشن، ۳۴۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۲۷/۳؛ نگارستان سخن، ۱۳۰ـ۱۳۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/914.

سپاهی

طور معرفت ← بیدل دهلوی

طور معنی (tur-e.maɛ.ni)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران فارسی‌گوی از احمدحسین سحر. مؤلف تدوین این تذکره را در ۱۲۵۹ق و یک سال پس از تألیف آئینهٔ حیرت به‌پایان برده است. این تذکره با شرح احوال آفرین لاهوری (ــ ۱۱۵۶ق) آغاز می‌شود و با شرح زندگانی غلام مینای ساحر (ــ ۱۲۵۰ق) پایان می‌یابد. مؤلف پس از حرف «یا» در فصلی با عنوان «فصل در خاتمهٔ کتاب مشتمل بر تذکرهٔ شعرای معاصر» شرح احوال چند شاعر دیگر را نیز آورده است. زندگینامهٔ بسیاری از شاعران، برای نخستین بار در این تذکره آمده است، اما احمد حسین از سخنورانی بنام چون سراج‌الدین علی‌خان آرزو و غالب دهلوی یادی نکرده است.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۳۴۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۷/۳؛ اکبر حیدری کشمیری، «فارسی شعراء کی دو نایاب اور غیر مطبوعه تذکری "آئینهٔ حیرت" اور "طور معنی"، دانش، دورهٔ یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۶۴ش، صص ۱۵۹ـ۱۸۲.

سپاهی

طوطی‌نامه (tu.ti.nā.me)، از مجموعه داستان‌های عامیانه به‌زبان فارسی. این کتاب به نام چهل طوطی و جواهرالاسمار نیز شُهره است. اصل آن هندی و به زبان سنسکریت است و شوکه شپتتی (šuka-saptati = هفتاد داستان طوطی) نامیده می‌شود. مؤلف و زمان تألیف آن ناشناخته است. درون‌مایهٔ اغلب این داستان‌ها، فریبکاری و نیرنگ‌سازی زنان است. کتاب، داستان بازرگانی است که طوطی و شارکی در خانه داشت. به هنگام سفر و تجارت، بانوی خانه را که ماهروی نام داشت بفرمود که هیچ کاری را ــ خواه در صلاح و خواه در فساد ــ بی‌اذن آن مرغان نکند. چون بازرگان را در سفر درنگی شد، زن را عشقِ جوانی چیره گشت. شبانگاه، نخست از شارک (طوطی ماده) در آن کار رخصت خواست. شارکِ مسکین، نادانوار پند دادن آغازید. کدبانو را پند او پسند نیامد، شارک را بر زمین زد و به نزدیک طوطی رفت. طوطی که خود آن جمله می‌دید، به حیله‌های لطیف او را در رفتن به نزد معشوق برانگیخت و خود را هواخواه او فرا نمود و به نوعی، حکایتی را به تمامی شب آماده گرداند

که ماهرویْ هم به شنیدن افسانه واله شد و از آن گناه بازماند تا پس از شبِ هفتاد و دوم، بازرگان بیامد و این راز دریافت و بر خردمندی طوطی آفرین خواند و بر مرگِ شارک افسوس خورد.
از این کتاب در آغاز سدهٔ هشتم هجری دو ترجمه و تحریر در دست است؛ یکی با نام جواهرالاسمار به‌قلم عماد بن محمد ثغری و دیگری با نام طوطی‌نامه که به‌دست ضیاءالدین نخشبی نوشته شده است. عمادبن‌محمد، چنان‌که خود تصریح کرده، چون برخی از داستان‌های کتابِ هندی را با پسند خود موافق ندیده و یا نظیرِ آن‌ها را در کلیله و سندبادنامهٔ فارسیِ موجود، دیده، آن‌ها را از مجموعهٔ خود حذف کرده و به جای آن‌ها، داستان‌های دیگری از مأخذهای دیگر و نیز حکایت‌هایی چند از پنجه‌تنتره که در ترجمهٔ فارسی کلیله و دمنه نیامده بوده، بدان افزوده و در سراسر کتاب برای توضیح و تأکید مطالب به نقل شعرهای تازی و فارسی، امثال و حکم و آیات و احادیث پرداخته است. سالی چند پس از تألیفِ جواهرالاسمار، ضیاءالدین نخشبی به پیرایش این مجموعه پرداخت و تحریری تازه از آن فراهم ساخت که به طوطی‌نامه آوازه یافت. این طوطی‌نامه در حقیقت گزینه‌ای است از جواهرالاسمار با انشایی ساده‌تر و همراه با بسیاری از داستان‌های اصلی کتاب و درج داستان‌های جدید از مآخذی دیگر، به‌ویژه از سندبادنامه و از مجموعه‌ای موسوم به بیست و پنج حکایت وتاله که در هند مشهور است. چنان که نخشبی در آغاز ترجمه و تحریر خود می‌گوید وی خواسته است که ترجمهٔ نخستین را چنان درآورد که برای عامهٔ فارسی‌زبان قابل استفاده باشد. از این رو، عبارات آن را پیراسته‌تر و ساده‌تر کرده و داستان‌ها را با تعبیرهای دلکش و بیت‌های مناسب آراسته و کار خود را در ۷۳۰ق به‌پایان برده است. طوطی‌نامهٔ نخشبی در سدهٔ پانزدهم میلادی به زبان ترکی و مغولی و مالزیایی ترجمه شد و ترجمهٔ ترکی آن در ۱۸۵۸م به‌زبان آلمانی ترجمه گردید. از ترجمهٔ نخشبی چند خلاصه به‌زبان فارسی در دست است که از همه مهم‌تر یکی کتابِ معروف به چهل‌طوطی است که بارها چاپ شده و دیگری طوطی‌نامه‌ای است که در اواخر سدهٔ هجدهم میلادی در هند به قلم محمد قادری در سی‌وپنج حکایت تحریر یافته است. این طوطی‌نامه، به‌زبان انگلیسی ترجمه و منتشر گردید و در ۱۸۸۲م به قلم ایکن (Iken) به‌زبان آلمانی درآمد و گوته از خواندن آن به شوق آمد و کوزه گارتن (Kose Garten) را به ترجمهٔ اصلِ کتاب از سنسکریت برانگیخت. شیخ بهایی نیز یک مثنوی به سبک مثنوی مولوی و بر همان وزن با نام طوطی‌نامه در ۱۴۳۴ بیت سروده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این مثنوی به‌شمارهٔ ۲۵۳۴ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۹۴/۳ـ۱۲۹۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۰۴، ۲۲۵ـ۲۲۶، ۲۴۰؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۵۲۸/۵؛ تاریخ مغول، ۵۲۸؛ حکایات حیوانات در ادب فارسی، در صفحات فراوان؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۱۳ـ۱۱۷؛ طوطی‌نامه، ضیاء نخشبی، به تصحیح و تعلیقات فتح‌الله مجتبایی و غلامعلی آریا (تهران، منوچهری، ۱۳۷۲ش)؛ طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار، عماد بن محمدالثغری، به‌اهتمام شمس‌الدین آل احمد (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش)؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۲۲۸/۸ـ۲۲۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۶۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰۱/۷ـ۷۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۶۰۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۹؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۳/۲؛ منظومه‌های فارسی، ۳۵۳، ۳۵۶؛ محمد روشن، «طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار»، راهنمای کتاب، سال هفدهم، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳، فروردین، اردیبهشت، خرداد ۱۳۵۳ش، صص ۱۰۰ـ۱۱۰؛ علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، «طوطی‌نامهٔ ضیاء نخشبی»، نشر دانش، سال چهاردهم، شمارهٔ ۴، خرداد و تیر ۱۳۷۳ش، صص ۴۱ـ۴۲؛ «طوطی‌نامه»، یغما، سال بیست و ششم، شمارهٔ هفتم، مهر ۱۳۵۲ش، صص ۴۴۰ـ۴۴۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/506-509, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/1124-1125, 1144; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/740-741, 753.

درودیان

طهماس‌خان (tah.mās.xān)، محکم‌الدوله اعتقادجنگ طهماس‌بیگ‌خان رومی، ۱۷۳۸م — ۱۲۱۷ق / ۱۸۰۲م، تاریخ‌نگار و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. در قصبهٔ آرزات (در نزدیکی شهر کنونی بایزید) در خاک عثمانی، از پدر و مادری ارمنی یا گرجی یا کرد، به دنیا آمد. در خردسالی، به‌هنگام یورش سپاهیان نادرشاه افشار (ــ ۱۱۶۰ق) به زادگاهش، یکی از سواران نادرشاه وی را ربود و به اردوی شاهی برد و به برادر خود

خرونجی‌بیگ داد. خرونجی‌بیگ که از مردم بخارا، و ظاهراً از ازبکان، و سردار سی‌صد سوار بود، وی را به فرزندی خود پذیرفت و نام ذاکر بر او نهاد و همچون پدری حقیقی به پرورش و آموزش او پرداخت. اما پس از گذشت حدود دو سال و نیم از این رویداد، نادرشاه کشته شد (۱۱۶۰ق) و در آشوب‌هایی که پس از مرگ وی روی دارد خرونجی‌بیگ به قتل آمد و طهماس‌خان پس از مدتی اسارت و سرگردانی به دست یاران خرونجی‌بیگ افتاد و آن‌ها، همچون بسیاری از سپاهیان ارتش از هم پاشیدهٔ نادری، که از اقوام و طوایف گوناگون بودند و پس از مرگ او ایران را ترک گفتند و راه سرزمین خود یا جاهای دیگر را در پیش گرفتند، وی را همراه خود بردند. طهماس‌خان همراه گروهی از ازبکان به فرماندهی دو جمع‌دار به نام بالیتی‌بیگ و محمدنظربیگ به مولتان رفت و ازبکان به خدمت حاکم مولتان درآمدند. هنگامی که معین‌الملک میرمنو پسر قمرالدین‌خان (وزیر اعظم دولت گورکانی هند)، احمدشاه درانی را در مانیپور نزدیک سرهند بشکست (۱۱۶۱ق) و در پی آن، احمدشاه گورکانی پادشاه هند (۱۱۶۱ـ۱۱۶۷ق) وی را به حکومت پنجاب، به مرکزیت لاهور، گماشت، بالیتی‌بیگ و محمدنظربیگ بر آن شدند تا به خدمت معین‌الملک درآیند و از این رو از مولتان به لاهور رفتند و به درگاه معین‌الملک راه یافتند و در شمار نوکران او درآمدند و، از آن‌جا که در چنین مواقعی مرسوم بود که چیز یا چیزهای نادری را پیشکش نمایند، طهماس‌خان و دو کودک دیگر را، که هر کدام هشت یا نه سال داشتند و جز ترکی زبان دیگری نمی‌دانستند، به معین‌الملک اتحاف کردند. معین‌الملک چون دریافت که دوازده کودک دیگر نیز در اسارت ازبکان به سر می‌برند آن‌ها را نیز از ازبکان گرفت و این کودکان را که شمارشان به شانزده تن می‌رسید بنواخت و آن‌ها را همچون فرزندان خود گرفت و استادانی راگماشت تا زیر نظر وی به تربیتشان همت گمارند و نام آن‌ها را تغییر داد و از آن میان نام طهماس‌خان، ذاکر، را به تیمور بگردانید. هنگامی که طهماس‌خان پانزده‌ساله بود معین‌الملک ناگهان (گویا به زهر) درگذشت (۱۱۶۷ق) و مغلانی‌بیگم، همسر معین‌الملک که مدتی به نیابت پسر خردسال خود به حکومت لاهور می‌پرداخت، سرپرستی طهماس‌خان را بر عهده گرفت. مغلانی‌بیگم مدت کوتاهی حکومت لاهور را در دست داشت، اما در دورهٔ او شهر دستخوش آشوب‌های بسیار شد و سرانجام غازی‌الدین‌خان عمادالملک، وزیر قدرتمند دولت گورکانی هند، به لاهور لشکر برد و آن‌شهر را به تصرف درآورد و مغلانی‌بیگم را به دهلی برد. طهماس‌خان که همواره در ملازمت مغلانی‌بیگم به‌سر می‌برد، پس از رفتن بیگم به دهلی، مدتی در لاهور ماند و سپس برای پیوستن بدو رهسپار دهلی گردید. در ۱۱۶۹ق که احمدشاه درانی به هند لشکر کشید و مغلانی‌بیگم بدو پناه برد، طهماس‌خان نیز به همراه او به خدمت پادشاه درانی و پسرش تیمورشاه، که احمدشاه او را در بازگشت از هند به حکومت لاهور گماشته بود، پیوست و تیمورشاه و وزیرش جهان‌خان او را بنواختند و برکشیدند و نامش را از تیمور به طهماس / طهماسب بگردانیدند و خطاب خانی بدو بخشیدند. هنگامی که آدینه‌بیگ‌خان، فوج‌دار دوآبه، با یاری مراته‌ها به لاهور تاخت و تیمورشاه و جهان‌خان از شهر گریختند، طهماس‌خان برای یک شب بر اوضاع شهر مسلط شد و در بامداد آن‌شب کلیدهای دروازه‌های شهر را به عاشورعلی‌خان، فرمانده دستهٔ پیشتاز سپاه آدینه‌بیگ، داد و بدین‌سان لاهور به دست آدینه‌بیگ و متحدان مراته‌اش افتاد. آدینه‌بیگ مغلانی‌بیگم را به بتاله برد و طهماس‌خان نیز همراه بیگم بدان شهر رفت. پس از درگذشت آدینه‌بیگ (محرم ۱۱۷۲ق)، طهماس‌خان همراه بیگم رهسپار شهر جمو(ن) گردید. در جمو، یک بار، به دلیل به‌هم خوردن وضع مالی مغلانی بیگم، برخی نوکرانش بر او بیرون آمدند و نزدیک بود که بدو آسیب رسانند. مغلانی‌بیگم، طهماس‌خان را محرک این حادثه شمرد و کوتوال جمو این موضوع را بهانه کرده، برای گرفتن باج از طهماس‌خان، وی را بند بر نهاد و به سیاه‌چال انداخت، اما سپس، به وساطت خود مغلانی‌بیگم، از بند بیرونش آورد. چندی بعد، مغلانی‌بیگم وی را نزد دخترش عمده‌بیگم و شوی وی غازی الدین‌خان عمادالملک در دهلی فرستاد (۱۱۷۳ق) و طهماس‌خان مدتی در دهلی و اطراف آن، گاه در ملازمت عمادالملک، به سر برد تا این که باز به خدمت مغلانی‌بیگم، که همراه احمدشاه درانی که بار دیگر به سرزمین هندوستان تاخته و به دهلی آمده بود پیوست و بیگم او را برای ادارهٔ جاگیرش در سیالکوت، که احمدشاه درانی به بیگم داده بود، بدان سوی فرستاد. اما ابوتراب‌خان کوکه برادر شیری بیگم، که دخالت طهماس در آن جاگیر را مخالف منافع خود می‌دید، به بدگویی از او نزد بیگم، که به جمو بازگشته بود، پرداخت و او را به اختلاس متهم کرد. بیگم، طهماس‌خان را به زندان انداخت (۱۱۷۴ق) و تحصیل مالیات جاگیر خود را به ابوتراب‌خان سپرد. طهماس‌خان شش‌ماه در بند یا زیر نظر بیگم

بماند و در این اثنا ابوتراب‌خان بیمار شد و درگذشت و بیگم، طهماس‌خان را متهم کرد که از دشمنی، ابوتراب‌خان را جادو کرده و کشته است. با این همه، پس از مدتی چون رابطهٔ بیگم با خویشان ابوتراب‌خان متوقّی بهم خورد، طهماس‌خان را آزاد ساخت و بار دیگر به مشورت با او در کارها پرداخت. اما این وضع دیری نپایید و هنگامی که بیگم به زنی کسی به نام شهباز درآمد طهماس‌خان، که ازقضا شایعهٔ روابط نامشروع وی با بیگم بر سر زبان‌ها بود و یک بار غازی‌الدین عمادالملک (شوهر دختر بیگم) می‌خواست وی را به همین خاطر به‌قتل برساند، بیگم را برای این کار سخت نکوهید و بیگم به‌خشم آمد و به زندانش انداخت و قصد جانش کرد. طهماس‌خان، با یاری درویشی هندو، از بند گریخت و برای همیشه خدمت مغلانی‌بیگم را ترک گفت و به سرهند رفت و پس از آن‌که مدتی را به نوکری در خدمت زین‌خان افغان، فوج‌دار سرهند، گذرانید و در این مدت یک‌بار نیز شاهد یورش دیگر احمدشاه درانی به پنجاب برای سرکوبی سیک‌ها بود و چندی در ملازمت پادشاه درانی به سر برد، به دهلی رفت. در آن‌هنگام پادشاه گورکانی هند، شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ـ۱۲۲۱ق) بود. قلمرو شاه‌عالم به دهلی و ایالات اطراف آن محدود و قدرت و اختیار اصلی پایتخت و دربار در دست امرای مسلمان یا هندویی بود که پس از کشاکش‌ها و زدوخوردهای شدید با رقبای خود آن‌ها را برای مدتی از میدان به در می‌کردند و خود به عنوان مدارالمهام یا امیرالامرا، ادارهٔ امور دولت گورکانی را به دست می‌گرفتند. در این هنگام نجیب‌الدوله نجیب‌خان روهیله (ـ ۱۱۸۴ق) امیرالامرا و مدارالمهام دولت گورکانی هند بود و از این رو طهماس‌خان در ورود به دهلی، به‌خدمت او و پسرش ضابطه‌خان پیوست. پس از مرگ نجیب‌خان و به هم خوردن اوضاع ضابطه‌خان، طهماس‌خان که مردی سپاهی‌پیشه بود و همواره سرور تازه‌ای می‌جست تا خدماتش را بدو عرضه کند، نوکر ذوالفقارالدوله نجف‌خان شد که از ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۷ق امیرالامرا و صاحب اختیار اصلی دولت گورکانی در دهلی بود. طهماس‌خان در رکاب نجف‌خان و سردار او افراسیاب‌خان در جنگ‌های گوناگون با مراته‌ها، جات‌ها و افغانان شرکت جست و به‌پاس خدمات شایسته و نمایانش خطاب محکم‌الدوله اعتقاد جنگ طهماس‌خان گرفت و جاگیری که هشت روستا در حوالی ریواری را در بر می‌گرفت بدو داده شد و اجازهٔ نشستن بر پالکی یافت و درشمار امرای پالکی‌نشین درآمد. وی پس از مرگ نجف‌خان (۱۱۹۷ق)، همچنان در دستگاه شاه‌عالم در دهلی خدمت می‌کرد و تا منصب هفت‌هزاری ارتقا یافت. در ۱۲۰۵ق که اسدالله‌خان درّانی، سفیر تیمورشاه درانی، به دربار شاه‌عالم آمد و پس از سه ماه اقامت در دهلی اجازهٔ بازگشت به افغانستان گرفت، شاه‌عالم طهماس‌خان را به عنوان نمایندهٔ خود همراه اسدالله‌خان به کابل نزد تیمورشاه فرستاد. طهماس‌خان، پیش از عزیمت به سوی کابل، با دو پسر خود سعادت‌یارخان رنگین و محمدیارخان نزد سندهیه، معروف به پتیل، سرکردهٔ نام‌دار مراته‌ها که در آن‌هنگام وکیل مطلق و مدارالمهام دربار دهلی بود، رفت و از او برای این سفر رسماً اجازه گرفت. وی سرانجام، در حالی‌که از امرای بلندپایهٔ دربار دهلی به‌شمار می‌آمد، در شصت و پنج سالگی در دهلی درگذشت و در خانقاه پیر خود شاه‌آوادانی به خاک سپرده شد. وی از همسر نخست خود موتی دارای دوازده فرزند، از آن میان چهار پسر به نام‌الله‌یارخان، سعادت‌یارخان، محمدیارخان و خدایارخان شد. پسر بزرگش الله‌یارخان از صوفیان برجستهٔ روزگار خود و خلیفهٔ شاه آوادانی و شاه‌غلام‌علی دهلوی بود. پسر دوم او سعادت‌یارخان رنگین (۱۱۶۹ ـ ۱۲۵۱ق) نیز از سرایندگان نام‌دار اردو و مبتکر شعر ریختی در این زبان به‌شمار می‌آید. طهماس‌خان بیشتر مردی سپاهی‌پیشه بود، اما چنان نبود که در شعر و ادب دستی نداشته باشد. به‌گفتهٔ خودش صاحب دو اثر ترکی، یکی به‌نام آمدنامه در دستور زبان ترکی و دیگری در شرح احوال خود، بوده است. اما مهم‌ترین، و یحتمل تنها اثر به جا ماندهٔ او، طهماس‌نامه | تاریخ طهماس مسکین به‌فارسی است که زندگینامهٔ خودنوشت او است که به‌گفتهٔ خودش، نگارش آن را در یکم ماه رمضان آغاز کرده و در نه ماه به پایان برده است، اما سپس «شب و روز در فکر و اندیشه قصه‌ها و حکایت‌های گذشته را یاد نموده باربار نوشته و مشوره نموده و من‌بعد مقابله کرده» و به‌منشی میگه‌راج نشان داده و نظرات اصلاحی او را وارد کرده و سرانجام در «۱۱۹۶ هجری مطابق [سال] ۲۴ جلوس مبارک شاه‌عالم پادشاه غازی به تاریخ یازدهم شهر جمادی‌الاولی» به انجام رسانیده است. گفتنی است، گر چه وی سال به‌انجام رسانیدن کتابش را ۱۱۹۶ق یاد کرده، اما در متن کتاب از مرگ نواب ذوالفقارالدوله نجف‌خان در ربیع‌الثانی سال بیست و سوم جلوس شاه‌عالم (= ۱۱۹۷ق) سخن گفته است. گر چه طهماس‌خان تاریخ‌نگاری حرفه‌ای نبود، ولی اثرش بر بسیاری از تاریخ‌های همروزگارش برتری دارد، چرا که او مردی سپاهی‌پیشه بود و در نبردهای گوناگون فعالانه

شرکت داشت و شاهد عینی بسیاری از رویدادهای مهم پنجاب و دهلی و ولایات حوالی آن در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری بود. او تنها شاهد عینی مرگ نواب میر معین‌الملک و پسر و جانشین او امین‌الملک و نیز نواب بهکاری‌خان است. وی در دربار تیمورشاه درانی در لاهور حضور داشت و شاهد نزول و سقوط قدرت افغانان در پنجاب بود. وی هنگامی که مراته‌ها لاهور را گرفتند و افغانان را از آن‌جا بیرون راندند در آن شهر حاضر بود. در دورهٔ پرآشوب امیرالامرایی نجیب‌الدوله نجیب‌خان و سپس نجف‌خان نیز طهماس‌خان در دهلی بود و در بسیاری از نبردهای آن‌دو، به‌ویژه جنگ‌های نجف‌خان، شرکت داشت. وی تنها تاریخ‌نگاری است که گزارشی مفصل و کامل از زندگی مغلانی‌بیگم، همسر بیوهٔ میرمعین‌الملک، به‌دست می‌دهد. طهماسب‌نامه همچنین حاوی آگاهی‌هایی دربارهٔ زندگی اجتماعی مردم اعیان و عوام آن روزگار است. دربارهٔ سبک نگارش کتاب باید گفت که طهماس‌خان هر فصل را با لفّاظی و آوردن جملات مصنوع می‌آغازد و سپس رویدادها را با زبانی بسیار ساده و روان گزارش می‌کند. وی همچنین واژگان هندی فراوان در میان متن فارسی به کار می‌برد. طهماس‌خان که مدعی شاعری هم بوده در ابتدای طهماس‌نامه اشعاری از خود با تخلص طهماس، در حمد خدا و نعت پیامبر و مناجات عجز آورده و در پایان این سروده‌ها، در ابیاتی چند چگونگی نوشتن شرح احوال خود به نثر، و نه نظم، و تاریخ اولیهٔ انجام کارش را چنین آورده است: «من اول خواستم احوال خود را ــ چو درسازم نثار نظم زیبا / چو من دیدم که در این دورِ آخر ــ سخن‌فهم است کم بی‌فهم اکثر / دگر من هم نه‌چندان اندرین فن ــ عبوری دارم اندر شعر گفتن / از آن من کردمش در نثر تقریر ــ تمامی قصه را از روی تحریر / کتاب قصهٔ طهماس مسکین ــ به آیین مبارک یافت تزیین / ... قلم از بهر تاریخش چو دُر سفت ــ شده این نسخهٔ موزون خردگفت» که از آن برمی‌آید طهماس‌خان کارش را نخست در ۱۱۹۴ق به‌پایان برده و سپس تا ۱۱۹۶ (یا درست‌تر: ۱۱۹۷ / ۱۱۹۸ق) مطالب تازه‌ای را که به یادش می‌آمده بدان می‌افزوده است. طهماس‌نامه به‌کوشش محمداسلم به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۸۶م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۰/۴؛ طهماس‌نامه، به‌کوشش محمداسلم، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۸۶م؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۳-۱۲۹۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 980-981; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 584-585; *Mughals in India*, 460-461; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/625, 1094.

برزگر

طیب بلگرامی (tay.yeb-e.bel.ge.rā.mi)، روشن‌ضمیر شاه‌طیب فرزند نعمت‌الله فرزند عبدالواحد حسینی واسطی بلگرامی، ــ بلگرام ۱۱۵۲ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در بلگرام زاده شد و در همان‌جا برآمد. نزد سید عبدالهادی دانش آموخت و از مبارک‌بن‌فخرالدین حسینی کسب حدیث کرد و سپس به تدریس روی آورد. خطی نیکو داشت و در تندنویسی ماهر بود، چنان‌که شرح کافیهٔ جامی را به خط خود نوشت و بهجة‌المحافل شیخ یحیی‌بن‌ابوبکر عامری را در بیست و سه روز استنساخ کرد. پس از مرگش از وی کتابخانه‌ای پر از کتاب‌های گران‌بها به‌جا مانده که بیشتر آن‌ها به خط خود وی بوده است. از آثارش: جامع‌الطیبی در بیان احوال نبی به فارسی (کانپور، ۱۸۷۷ و ۱۸۸۸م) که زندگینامهٔ کوتاه حضرت محمد (ص) است؛ تهذیب‌الصلاة به‌فارسی که گزیده‌ای از کتاب‌های فقهی حنفی در مسائل نماز و روزه است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1968-115 در موزهٔ ملی پاکستان درکراچی و نسخه‌ای دیگر به‌شمارهٔ ۷۹۱۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۷۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۹۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۲۰۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۰۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۱/۶-۱۲۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/205.

برزگر

طیب بهوپالی، سید ابوالخیر نورالحسن ← نور بهوپالی

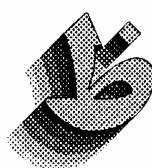
طیب دهلوی (tay.yeb-e.deh.la.vi)/ شیخ طبیب فرزند ابراهیم، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، دانشور و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نامش در مآثر رحیمی به صورت شیخ طبیب آمده است. برادر شیخ فریدالدین منجم بود و مانند برادر خویش، در هیئت و نجوم و هندسه و ریاضیات دستی تمام داشت. در دستگاه حکومتی عبدالرحیم خان‌خانان

(ـ۱۰۳۶ق) به‌سر می‌برد. برخی نیز بر این باورند که نزد میرزا ایرج پسرخان‌خانان خدمت می‌کرد. مؤلف مآثر رحیمی وی را دانشوری خوش‌ذات و شکسته نفس معرفی می‌کند و نوشته که طیب رساله‌ای به‌نام نوادرالاختیارات به اسم خان‌خانان تألیف کرده است. به‌نوشتهٔ هم او، طیب اسطرلابی ساخت و زمانی که آن را به خدمت خان‌خانان آورد، وی هموزن اسطرلاب به طیب طلای ناب پاداش داد. علاوه بر این، در اوقات دیگر نیز گه‌گاه به گرفتن صله و پاداش سرافراز می‌شد. به‌نوشتهٔ نبی هادی، طیب به‌خواستِ میرزا ایرج رساله‌ای در یک مقدمه و بیست بخش کوتاه، دربارهٔ مبانی محاسبهٔ تقویم با نام بیست اصول فراهم آورد، اما از هیچ‌یک از این دو کتاب اثری در دست نیست.

منابع: شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۳۳۰ـ ۳۳۱؛ مآثر رحیمی، ۶۲/۳ـ ۶۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۹۳/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Litetature,585.

ربیعیان



ظریفی، مولانا محمدبیگ ساوجی ← طریقی ساوجی

ظفر (za.far)، مولانا ظفرعلی‌خان فرزند سراج‌الدین‌خان، کوت مهرت از مضافات سیالکوت ۱۸۷۰ ــ ۱۹۵۶م، خطیب، ادیب، شاعر، مترجم و روزنامه‌نگار پاکستانی. تحصیلات مقدماتی را در وزیرآباد و پتیاله به‌پایان برد. از دانشگاه اسلامی علیگر لیسانس ادبیات گرفت. سپس به حیدرآباد دکن رفت و مدتی معاون ادارهٔ امور داخلهٔ آن‌جا بود. سپس به کار ترجمه پرداخت. پدرش در دورهٔ بازنشستگی، خبرنامهٔ هفتگی زمیندار را در شهر وزیرآباد منتشر می‌کرد. پس از درگذشت او، مولانا ظفر از کار خود استعفا داد و به وطن بازگشت و دفتر هفته‌نامهٔ زمیندار را به لاهور منتقل کرد و آن‌را به‌صورت روزنامه‌ای آبرومند درآورد. وی به‌سبب نوشتن سرمقاله‌های تند و تیز بر ضد دولت استعماری هند، دوازده سال در زندان به سر برد. در نهضت‌های آزادی‌خواهی، مانند تحریک خلافت، تحریک آزادی و ترک موالات، از رهبران برجستهٔ آن‌ها بود. در ۱۹۳۷م عضو مجلس مرکزی شد و باری دیگر ۱۹۴۵م به نمایندگی آن برگزیده شد. روزنامهٔ وی، یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های لاهور بوده است. بسیاری از ادیبان و سخنوران، چون عبدالله عمادی، وحیدالدین سلیم پانی‌پتی، نیاز فتحپوری، غلام رسول‌مهر در این روزنامه فعالیت می‌کردند. وی به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. در نعت، بدیهه‌گویی و هجونویسی مهارت داشت. اشعارش بیشتر در موضوعات سیاسی، وطنی، اجتماعی و دینی است. سبک وی سبک پاکستانی است. در اشعارش محمود غزنوی، صلاح‌الدین ایوبی، اورنگ‌زیب، امان‌الله‌خان و مصطفی کمال‌پاشا را مدح کرده است. از آثارش: ترجمهٔ خیابان فارسی اثر لردکرزن به اردو. برای این ترجمه از دانشگاه پنجاب و لاهور و نظام دکن جایزه گرفت؛ ترجمهٔ رمان سیر ظلمات؛ ترجمهٔ رمان فسانهٔ لندن؛ ترجمهٔ منظوم چهل حدیث عبدالرحمان جامی (لاهور، ۱۳۳۶ق)؛ دیوان در سه‌جلد که دارای اشعار فارسی نیز هست. اشعار او در مجموعه‌های حبسیات، نگارستان، بهارستان و چمنستان چاپ شده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۶ـ۲۲۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۷۳ـ۲۶۸؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۲۴؛ مجلهٔ نقوش، شمارهٔ شخصیات، لاهور، ژانویهٔ ۱۹۵۶م، ص۵۹۶.

حجتی

ظفر اقبال (za.far.eq.bāl)، فرزند احسان غنی، لارکانه در استان سند ۱۹۵۳م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، سندی و پنجابی (سرائیکی) مهارت دارد. در ۱۹۸۵م به هند سفر کرد. از آثارش: «نسخه‌های خطی آشیانهٔ ادب فارسی و اردو» (قومی‌زبان، ۱۹۸۵م)؛ «ما قل فرول»؛ «رسالهٔ نادر میر عظمت‌الله بیخبر» (دانش، ۱۳۶۶ش)؛ تصحیح سفینهٔ بیخبر؛ تصحیح تذکرهٔ ریخته گویان سید فتح‌علی حسینی گردیزی؛ تصحیح کلمات صوفیهٔ نوازش علی فقیر بلگرامی.

منابع: گنج شایگان، ۸۹؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۰-۲۰۱.

رسولی

ظفر اورنگ‌آبادی (za.far-e.aw.rang.ā.bā.di)، شیخ محمد برهان، ـ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از شاگردان میرغلام‌علی آزاد بلگرامی بود و نزد وی اصلاح شعر می‌کرد. وی در شعر نخست بیدار تخلص می‌کرد، اما سپس تخلصش را به ظفر برگردانید. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۷۶۳/۲-۷۶۳؛ شمع انجمن، ۲۸۷؛ صحف ابراهیم، ۹۷؛ نتایج‌الافکار، ۴۵۱-۴۵۲؛ نشتر عشق، ۹۶۴/۳-۹۶۵.

فتح‌نیا طبری

ظفرخان احسن ← **احسن تربتی**

ظفرخان گورکانی ← **بهادر شاه دوم**

ظفر گجراتی ← **مظفرشاه یکم گجراتی**

ظفر گورکانی ← **بهادرشاه دوم**

ظفر لکنویی (za.far-e.lak.nu.i)، لاله تیکارام، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که برادر راجا دیارام و به‌روایت مصحفی در عقد ثریا «از خطهٔ کشمیر عمده خاندان و بی‌نظیر» بود. مصحفی می‌افزاید که او را در لکنو دیده است. صاحب روز روشن نیز او را برادرزادهٔ پندت دیارام کشمیری لکنویی معرفی می‌کند. این بیت از او است: «قلم سنبل شود گر حرف گیسوی تو بنویسم ـ خطم صورت کند پیدا اگر روی تو بنویسم.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۷۷۴/۳؛ روز روشن، ۴۱۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۴۴۲/۱؛ عقد ثریا، ۴۱.

شریفی

ظفرنامهٔ شاه‌جهانی (za.far.nā.me-ye.šāh.ja.hā.ni)، منظومه‌ای تاریخی به‌فارسی در ۸۰۰۰ بیت به بحر متقارب از قدسی* مشهدی (ـ ۱۰۵۶ق). این مثنوی که در حدود ۱۰۴۷ق به تقلید از شاهنامهٔ فردوسی سروده شده در تاریخ شاه‌جهان پادشاه هند (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) از تولد (۱۰۰۰ق) تا دهمین سال پادشاهی (۱۰۴۶ق) او است. اشعاری ساده و روان و در عین حال استوار دارد واز منابع موثق دههٔ نخست پادشاهی شاه‌جهان به شمار می‌آید. کهن‌ترین دست‌نویس ظفرنامهٔ شاه‌جهانی در کتابخانهٔ کیمبریج نگه‌داری می‌شود که در ۱۰۷۱ق، کتابت شده است..

منابع: تاریخ ادبیات در ایران ، ۱۱۵۱/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰/۱؛ تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان ، ۳۵۹-۳۶۱؛ چهل مقاله ، ۱۳۳؛ الذریعه ، ۲۴۲/۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی ، ۲۹۹۷/۴؛ کاروان هند ، ۱۱۱۵/۲؛ مجموعهٔ کمینه ، ۲۵۱-۲۵۲؛ ذبیح‌الله صفا،«حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»،ایران‌نامه ، سال یکم، شمارهٔ ۱، ص ۹؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/685; *Mughals in India*,399.

برزگر

ظفرنامهٔ شاه‌جهانی، مثنوی ← **کلیم کاشانی**

ظفرنامهٔ عالمگیری، اثر عاقل‌خان رازی ← **واقعات عالمگیری**

ظلوم بهاری ← **امیرالدین فردوسی**

ظهورالدین احمد (zo.hu.rod.din.ah.mad)، فرزند جان‌محمد، امرتسر (پنجاب) ۲۰ مهر ۱۲۹۳ش / ۱۳ اکتبر ۱۹۱۴م ـ ، ادیب و فارسی‌پژوه پاکستانی. در خانواده‌ای اهل علم پرورش یافت. از کودکی در مسجد زادگاهش گلستان سعدی می‌خواند. در ۱۹۴۸م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۵۵م از همان دانشگاه

دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۵۶م موفق به گرفتن دیپلم‌های کتابداری و زبان فرانسه از دانشگاه پنجاب و دیپلم زبان‌های پهلوی و اوستایی از دانشگاه تهران شد. در ۱۹۵۶م به ایران و عراق، در ۱۹۶۹م به بنگلادش و در ۱۹۸۸م به کانادا، انگلیس و عربستان سفر کرد. وی چندی نیز در دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. در تألیف و تدوین تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند که دانشگاه پنجاب لاهور آن‌را به چاپ رسانید همکاری داشت و مقالات گوناگونی دربارهٔ ادبیات فارسی بر این کتاب سیزده جلدی نوشته است. مهم‌ترین خدمت علمی وی معرفی ادب فارسی به مراکز فرهنگی سند، پیشاور، کشمیر و لاهور بوده است. در ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۳م بنیاد موقوفات محمود افشار، به‌پاس خدمات وی به ادب فارسی، او را به ایران دعوت و جایزه‌ای به وی اهدا کرد. ظهورالدین احمد از محضر استادانی چون علامهٔ اقبال، سید عبدالله، مهرین شوشتری، عابدعلی‌عابد، ذبیح‌الله صفا، محمد معین، احسان یارشاطر، صادق‌کیا، حسین خطیبی، پرویز ناتل خانلری و سعید نفیسی بهره جست. در کتابخانهٔ وی آثاری دربارهٔ زبان‌ها و گویش‌های قدیم و جدید، تاریخ و تذکرهٔ ادبیات جدید، دستور و انشا و فرهنگ، فنون کتاب‌های نثر و نظم در شبه‌قاره، مجله‌های علمی، تحقیقی و ادبی به‌زبان‌های اردو و فارسی نگه‌داری می‌شود. به‌سنایی، سعدی، حافظ، مولوی، ابن یمین، امیرخسرو دهلوی، غالب، اقبال، پروین اعتصامی و میرزادهٔ عشقی علاقه‌ای ویژه داشت. از آثارش: نقد شعر فارسی در پاکستان (اسلام‌آباد، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م)؛ نیا ایرانی ادب / ادب جدید ایران (لاهور، ۱۹۵۷م)؛ ایران‌شناسی (لاهور، ۱۹۵۸م)؛ پاکستان مین فارسی ادب / ادبیات فارسی در پاکستان در پنج جلد (۱۹۶۴م، ۱۹۷۴م، ۱۹۷۶م، ۱۹۸۵م، ۱۹۹۰م)؛ دستور فارسی (۱۹۷۱م)؛ احوال و آثار ابوالفضل (۱۹۷۵م)؛ مجموعهٔ مقالات درکتاب دانش (۱۳۵۴ش / ۱۹۷۵م)؛ تصحیح، تحشیه و مقدمهٔ عبرت‌نامهٔ محمدقاسم (۱۹۷۷م)؛ احوال و آثار شاه‌ابوالمعالی لاهوری (۱۹۸۲م)؛ تصحیح، مقدمه و حواشی خلاصهٔ جواهرالقرآن ابوبکر مولتانی (۱۹۸۷م)؛ تصحیح رسائل فارسی جلال‌الدین محمد دوانی (۱۹۸۷، ۱۹۸۸م). ظهورالدین احمد چندین کتاب فارسی برای دانشجویان زبان و ادب فارسی در پاکستان نوشته که از آن‌شمارند: فارسی کی پهلی، دوسری، تیسری کتاب اور گرامر (پنجاب، ۱۹۵۱ ــ ۱۹۵۶م)؛ نصاب فارسی برای جماعت ششم، هفتم، هشتم (پنجاب، ۱۹۵۸ــ۱۹۶۱م)؛ کتاب فارسی برای جماعت ششم و هفتم (۱۹۶۱ ــ ۱۹۶۳م)؛ فارسی کانیا نصاب برای جماعت یازدهم (۱۹۶۱م)؛ دسته گل نصاب برای جماعت نهم و دهم (۱۹۶۱م)؛ جواهر ادب، برای انترمیدیت (۱۹۶۱م)؛ گنج ادب حصهٔ دوم برای بی ــ ای سال دوم برای پنجاب یونیورسیتی؛ ایرانی ادب جلد اول (۱۹۹۰م)؛ ایرانی ادب جلد دوم (برّ صغیر پاکستان و هند ۱۹۹۰م). افزون بر این‌ها مقالات فراوانی از وی در مجلات و روزنامه‌های امروز، دانش، اقبال، المعارف، ارمغان دانشگاه، دایرةالمعارف اسلامی اردو و ایرانیکا چاپ شده است. انجمن نویسندگان پاکستان جایزه‌ای به وی اهدا کرده است.

منابع: کارنامهٔ موقوفات دکتر محمود افشار، یاد بود، دهمین سال، صص۴۶ـ۴۸؛ گفتگو با استادان فارسی، ضمیمهٔ مجلهٔ دانش، شمارهٔ ۲۴ و ۲۵، صص۸۳ـ۱۰۷؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ فصل‌نامهٔ دانش شمارهٔ ۳۱؛ مجموعهٔ نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۰/۱ـ۳۵۱؛ ادبستان، شمارهٔ ۴۱، اردیبهشت ۱۳۷۲ش، ص۱۴.

رسولی

ظهوری ترشیزی (zo.hu.ri-ye.tor.ši.zi)، نورالدین محمد، ــ دکن ۱۰۲۶ق، شاعر ونویسندهٔ ایرانی. در قریهٔ جمند از توابع ترشیز (کاشمر کنونی) زاده شد. دانش‌های زمان خود را درخراسان فرا گرفت. سپس رهسپار یزد شد و به درگاه امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران والی آن دیار راه یافت و با وحشی بافقی (ــ ۹۹۱ق) آشنا شد. آنگاه به شیراز رفت و در آن دیار بیشتر اوقاتش را با درویش حسین سالک شیرازی از شاعران و نگارگران و تذهیب کاران پرآوازهٔ سدهٔدهم گذراند. در ۹۸۸ق رهسپار هند شد ودر بیجاپور به درگاه عادل‌شاهیان راه یافت و در شمار ملازمان عادل‌شاه ابراهیم ثانی (۹۸۷ــ۱۰۳۵ق) درآمد و اشعار فراوانی در ستایش وی سرود. وی با دربار نظام‌شاهیان نیز ارتباط داشت و برهان نظام‌شاه (۹۹۹ــ۱۰۰۳ق) را مدح می‌گفت و از این طریق عنوان ملک‌الشعرایی یافت و ساقی‌نامهٔ مشروح خود را در ۴۵۰۰ بیت به همین پادشاه پیشکش کرد. ظهوری به هنگام اقامت در بیجاپور با ملک قمی آشنا شد و دختر او را به همسری گرفت. وی سفری نیز به مکه کرد و پس از بازگشت در نزاعی که در دکن درگرفت کشته شد. دیوان او از قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه و رباعی در ده هزار و چهار صد بیت فراهم آمده است. یک مجموعهٔ شهرآشوب نیز در میان رباعیات وی به چشم

مـی‌خورد. رباعیات وی مضامین عـاشقانه و عـارفانه دارد. ظهوری اشعاری نیز در مدح امامان سروده است. قصاید مدحی وی بسیار طولانی و آگنده از وصف‌های گوناگون از مـمدوح است. ظهوری در نثر نیز دست داشت. نثر او به شیوهٔ نـثرهای مصنوع است و در شمار کتب درسی فصاحت و انشا و ترسل در هندوستان محسوب می‌شود و نسخه‌های گوناگـون آثـار وی، به‌ویژه سه نثر ظهوری، بارها چاپ شده است. مجموعهٔ مـنشآت ظهوری مشتمل است بر سه بخش: دیباچهٔ نورس که مـقدمه‌ای است بر نورس خیال ابراهیم عادل‌شاه ،گلزار ابراهیم و خوان خلیل (مدراس، ۱۲۶۷ق) در ستایش ابراهیم عـادل‌شاه بـا هـمکاری مـلک قـمی. از آثـارش: ساقی‌نامه در ۴۵۰۰ بـیت (کـانپور، ۱۲۶۳ق)؛ پنج رقعه (هند، ۱۲۷۸ق)؛ مینا بازار (لکنو، ۱۲۵۹ق)؛ تشـهیر (لاهـور، ۱۲۷۸ق)؛ شـرح ظـهوری (کـانپور، ۱۲۹۶ق)؛ واقعات کربلا به نظم (لکنو، ۱۳۰۷ق)؛ دیوان غزلیات ظهوری در لکنو و دیوان کلیات وی در ۱۳۱۵ق در کانپور به چاپ رسیده است.

منابع: آتشکدهٔ آذر ،۲۶۶ـ۲۷۰؛ ایضاح المکنون ، ۴۴۰/۱؛ ۳۷۶/۲؛ بهارستان سخن، ۴۲۷ـ۴۲۹؛ پارسی گویان هند و سند ، ۷۹ـ۸۳؛ تاریخ ادبیات ایران ،از صفویه تا عصر حاضر ، ۲۳۴ـ ۲۳۵؛ تاریخ ادبیات ایران ، ریپکا ، ۴۵۱،۴۳۶؛ تاریخ ادبیات در ایران ، ۹۷۷/۵ـ۹۸۸؛ تاریخ ادبیات فـارسی ،اتـه ، ۲۳۸، ۲۴۱؛ تـاریخ ادبـیات مسـلمانان پاکستان و هند، ۲۶۳/۲ـ ۲۶۵، ۴۶۳ـ ۴۶۵، ۸۱۲ـ ۸۱۴؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران درخارج از ایران، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ۴۴۵/۱ـ ۴۴۶؛ ۸۲۶/۲؛ خزانهٔ عامره ، ۳۱۳ـ۳۱۷؛ دایرةالمعارف شوروی تـاجیک ، ۵۱۵/۲؛ الذریـعه ، ۶۵۶/۹ـ۶۵۷؛ روضـةالصـفا ، ۵۸۱/۸؛ سـرو آزاد ، ۳۳ـ۳۶؛ شـرح احـوال و آثـار عبدالرحیم خانخانان ، ۴۰۸ـ ۴۰۹؛ شعرالعجم، ۹/۳؛ شـمع انـجمن ، ۲۸۴ـ۲۸۶؛ صحف ابراهیم ، ۲۰۸؛ فـهرست کـتابخانهٔ مـدرسهٔ عـالی سپهسالار ، ۶۳۰/۲ـ۶۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکـستان ، ۲۱۶۶/۹ـ۲۱۶۷؛ فـهرست نسخه‌های خـطی فـارسی ، ۲۴۱۹/۳ـ۲۴۲۱؛ کاروان هند ، ۸۲۳ـ۸۳۸؛ گنج سخن ، ۷۷/۳ـ۸۰؛ مآثر رحیمی ، ۳۹۳/۳ـ۳۹۸؛ مخزن‌الغرائب ، ۳۴۱/۳ـ۳۷۱؛ مرآت جـهان نما ، ۹۸؛ مرآت‌الخیال ، ۷۷ـ۷۹؛ مـرآةالعـالم، تـاریخ اورنگ‌زیب، ۶۱۸/۲؛ منتخب‌التـواریخ ، ۲۶۹/۳ـ۲۷۰؛ مـنتخب‌اللطایف ، ۲۶۸؛ مؤلفین کـتب چـاپی فـارسی وعـربی ، ۵۵۰/۵ـ۵۵۱؛ مـیخانه، ۴۱۲؛ نـتایج‌الافکـار ، ۴۴۷ـ۴۵۱؛ نشتر عشـق ، جـلد ۴، زیـر«ظـهوری ترشیزی»؛ غلام سرور، «شعرای ایرانی‌نژاد شبه قاره»، هلال، جلد ۱۱، شمارهٔ ۲، صص ۲۷ـ۲۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/678; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,642; *Mughals in India*,501.

دانشنامه

ظهیراحـمد صـدیقی (za.hir.ah.mad-e.sed.di.pi) ، فـرزند شـفیق احمد صدیقی، سهارنپور ۱۹۳۴م ــ ، شـــاعر و فـارسی‌پژوه پـاکسـتانی. از دانشگـاه پـنجاب لاهـور دانشـنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گـرفت. سـال‌ها اسـتادی و ریاست بخش فارسی دانشگاه دولتی پنجاب را به عهده داشت. اشعار فارسی او که قـصاید و غـزلیات را دربـردارد در بـرخـی شماره‌های مـجلهٔ کـاوش چـاپ شـده است. بـه‌زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و عربی آشنایی دارد. از آثارش: بوی دوست؛ دل‌ها یکی است؛ مطالعات ادبیات فارسی؛ مجلهٔ راوی و ادبـیات فارسی؛ دل بیدل؛ عکس جـاوید؛ فـارسی غـزل اور اس کـا ارتـقا؛ ترجمهٔ ابلیس کی مجلس شوری اقبال لاهوری به فارسی. مقالات: «خواب و بیداری فارسی ادبیات مین»؛ «پند و حکمت و اخلاق در شاهنامهٔ فردوسی»؛ «روابط فرهنگی بین پاکستان و ایـران». ظهیر احمد صدیقی چندی سـردبیر فـصلنامهٔ ایـران‌شـناسی در لاهور بوده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۴۱؛ گنج شایگان، ۹۱ـ۹۲؛ نقد شعر فارسی در پاکستان، ۱۱۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۳۷ـ۱۳۸.

رسولی

ظهیر بلگرامی (za.hir-e.bel.ge.rā.mi)، محمد ظـهیرالدیـن فـرزند منشی محمد مسعود، بلگرام هند ۱۲۱۰ ــ هـمان‌جا ۱۲۹۲ق، انشاپرداز و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات ابتدایی را در لکنو به‌پایان رسانید و در انشانویسی فارسی مهارتی بـه‌دست آورد و در دربار پادشاهان اوده تقرب یافت، چنان که همهٔ شاهان اوده از غازی‌الدین حـیدر (۱۸۱۴ــ۱۸۲۷م) تـا واجـدعلی‌شاه (۱۸۴۷ــ۱۸۵۶م) بـه او احـترام مـی‌گذاشـتند و مـنصب‌های دبیرالانشا و صدرامانت به‌عهدهٔ او گذاشته بودند. وی از ابوظفر بـهادرشاه، پـادشاه دهـلی (۱۸۳۷ــ۱۸۵۷م) لقب رفـیق‌الدوله دریافت کرده بود. وی بعد از ۱۲۷۳ق در مدرسهٔ عالی کـینگ لکنو به‌تدریس فـارسی پـرداخت و چـون عـصر او مـقارن بـا استعمار شبه‌قاره به‌دست انگلیسی‌ها بود، پـیشهٔ مـعلمی او در

لکنو نیز زیر نظر حکام انگلیسی بود و ظاهراً به همین سبب او در آثارش، از جمله ظهیرالانشا، با توجیه برخی از آیات قرآنی دربارهٔ حضرت عیسی، ملکهٔ بریتانیا و نایب‌السلطنهٔ او در هند را مدح کرده و برای دیگر هموطنان خود نیز این را فرض واجب دانسته است. او مدتی در مطبع اوده‌اخبار لکنو که بعدها به مطبع نول‌کشور موسوم شد منشی بود و بر کتاب‌هایی که در آن مطبع چاپ می‌شد تقریظ می‌نوشت. وی با علم و آگاهی این تقریظات را می‌نوشت، چنان‌که بر مصباح‌الهدایه که ترجمهٔ عوارف‌المعارف است تقریظی در نوزده صفحه نوشته است که تاریخچهٔ بنیادگذاری چاپخانه در هند، به‌ویژه در لکنو است.

ظهیر بلگرامی بیست و چهار اثر دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از اسرار غفلت در عرفان (لکنو، ۱۲۹۱ق)، اسرار محبت (هند، بی‌تا)؛ ترغیب‌الفرقان در علوم قرآنی (لکنو، ۱۲۸۷ق) و ظهیرالانشا که نکاتی چند دربارهٔ زبان فارسی و اردو است و در حیات مؤلف در لکنو چاپ شده است.

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۱۳۷/۲؛ ریحانةالادب، ۷۸/۴؛ صبح گلشن، ۲۶۳-۲۶۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۳/۱، ۱۹۶؛ مجلهٔ تحقیق، جام شورو، حیدرآباد، شمارهٔ ۷، ص۱۷۳-۱۷۴.

نوشاهی



عابد (ā.bed)، سید علی عابد، دیرهٔ اسماعیل‌خان ۱۹۰۶ ــ لاهور ۱۹۷۱م، شاعر، منتقد و موسیقی‌شناس پاکستانی. از دورهٔ دبیرستان به سرودن شعر پرداخت. چندین سال مدیر دانشکدهٔ دیال‌سینگ لاهور بود. افزون بر سرودن شعر فارسی و اردو، در ترجمه، نمایش‌نامه‌نویسی و نقد ادبی نیز دست داشت و موسیقی‌شناسی ماهر بود. در اواخر زندگی به انجمن ترقی اردو پیوست و مجلهٔ این انجمن به نام صحیفه را گردآوری کرد. از آثارش: تاریخ ادبیات فارسی؛ تلمیحات اقبال؛ شعر اقبال.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۸/۳؛ خفتگان خاک لاهور، ۳۰۶؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۹۰-۹۳.

دانشنامه

عابد (ā.bed)، سید عابدشاه فرزند سید کریم بخش کرانی، روستای کلی کرانی در ناحیهٔ کویته ۱۸۸۸ ــ همان‌جا ۱۹۴۹م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی سی‌صد سال پیش، از ایران به این سرزمین کوچیدند. عابد در کودکی پدرش را از دست داد و سرپرستی وی را دایی‌اش، عمرشاه، به‌عهده گرفت. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش فراگرفت و در علوم دینی، زبان فارسی و اردو مهارت یافت. چندی در ادارهٔ شهربانی و پس از آن به سمت بخشدار به کار پرداخت. عابدشاه در زبان‌های فارسی، اردو، پشتو، براهویی، سندی، سرائیکی و جتکی استادی داشت. سروده‌هایش به‌زبان فارسی، اردو و براهویی است. برخی از غزل‌های وی در استقبال از غزل‌های رودکی و حافظ است. در اشعارش از سبک هندی پیروی کرده است. وصف و عشق، درون مایهٔ سروده‌های وی است. از آثارش: ۱ـ گلزار عابد در هفت‌صد بیت، که سی‌صد بیت به‌اردو، پنج بیت به براهوی و بقیه به‌فارسی است و به اهتمام حبیب‌الرحمان عثمانی به‌چاپ رسیده است (۱۹۱۵م / ۱۳۳۱ق)؛ ۲ـ منظومهٔ تلاش شباب که به‌سبب افتتاح سد سکهر به‌اردو سروده است (۱۹۳۳م)؛ ۳ـ ترجمهٔ منظوم نماز به‌فارسی که شمار ابیات فارسی آن صد و پنجاه و ابیات اردوی آن بیست و شش است و به اهتمام چوهدری کرم‌داد به‌چاپ رسیده است (کویته، ۱۹۱۴م / ۱۳۳۳ق). وی، افزون بر منظومهٔ تلاش شباب، منظومهٔ دیگری به‌مناسبت وقوع زلزلهٔ شدید کویته به اردو سروده که در بیشتر روزنامه‌های اردوزبان و یک‌بار در روزنامهٔ انگلیسی سیویل اند میلیتاری گازت (*civil and Military Gazette*) به‌چاپ رسیده است (۱۹۳۵م). وی برای سرکشی از املاک خود به اوسته محمد رفت، اما در آن‌جا سکتهٔ قلبی کرد. چون درگذشت پیکرش را به کویته بردند و در گورستان کانسی به‌خاک سپردند.

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۳۵-۱۴۳؛ فارسی‌گویان پاکستان،

۲۳۷ـ۲۳۹؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۲۷.

م.انوشه

عابدی (â.be.di)، سیدامیرحسن فرزند سید بشیر، غازیپور (استان اوتارپرادش) ۱۹۲۱م ــ ، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در لکنو و بنارس گذراند. در ۱۹۴۵م از دانشگاه سن‌جانس آگره دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ سنت استفنس دهلی به تدریس ادبیات فارسی سرگرم شد. در ۱۹۵۷م از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در همان سال دانشیار دانشگاه دهلی شد. از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳م ریاست بخش فارسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دهلی را به عهده داشت. در ۱۹۶۹م که کرسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی دایر شد، وی نخستین استاد زبان فارسی در آن دانشگاه شد. در ۱۹۷۱م در کنفرانس جهانی ایران‌شناسی که در شیراز برگزار شد شرکت داشت. در ۱۹۷۲م رئیس جمهور هند، وی را تشویق کرد. در ۱۹۷۵م به پاس خدمات ارزندهٔ عابدی به‌زبان فارسی، حکومت دهلی به او جایزهٔ ساهتیه‌کلاپریشد، داد. در ۱۹۷۸م از سوی مؤسسهٔ غالب دهلی جایزهٔ فخرالدین علی‌احمد برای پژوهش و نقد به وی داده شد. در ۱۹۷۴م برای گردآوری آگاهی‌هایی دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی هند به ترکیه و در ۱۹۷۵م برای شرکت در سمینار امیرخسرو دهلوی به کابل سفر کرد. وی عضو هیأت آموزش فارسی در دانشگاه‌های بنارس، پتنا، گجرات، بهوپال، عثمانیه و پنجاب بوده است. از ۱۹۷۸م تا ۱۹۸۱م دوباره ریاست بخش فارسی و دو سال ریاست دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دهلی را به‌عهده داشت. در ۱۹۸۶م بازنشسته شد. عابدی در زبان‌های فارسی، انگلیسی، اردو، عربی، هندی، اوستا، پهلوی و سنسکریت مهارت دارد. از آثارش: ترجمهٔ نمایش‌نامهٔ کالی‌داس به نام ویکرم اورشی از سنسکریت به‌فارسی (دهلی، ۱۹۵۹م)؛ تصحیح نمایش‌نامهٔ پرابودچندر اودیا به‌نام گلزار حال / طلوع قمر معرفت (علیگر، ۱۹۶۱م)؛ تصحیح مثنویات فانی کشمیری (سرینگر، ۱۹۶۴م)؛ تصحیح جوگ وشست با همکاری دکتر تاراچند (علیگر، ۱۹۶۸م)؛ تصحیح مثنوی سوز و گداز نوعی خبوشانی (تهران، ۱۳۴۹ش)؛ تصحیح منتخب‌اللطایف (تهران، ۱۳۴۹ش)؛ تصحیح متن پنج‌تنتر / پنجاکیانه با همکاری تاراچند که ترجمه‌ای از سنسکریت به‌فارسی است (علیگر، ۱۹۷۳م)؛ تصحیح تاریخ سلاطین صفویه (تهران، ۱۳۵۴ش)؛ ضمیمهٔ تغلق‌نامهٔ امیرخسرو دهلوی و به‌کوشش سید مقبول احمد (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ ادبیات فارسی در هند به‌اردو که مجموعهٔ مقالات تحقیقی عابدی است به‌کوشش شریف‌حسین قاسمی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۴م)؛ تصحیح مثنوی عصمت‌نامه / داستان مینالورک (دهلی‌نو، ۱۹۸۵م)؛ تصحیح و ترجمهٔ یوگا واشینا (کتاب فلسفی هندوی) از سنسکریت به‌فارسی (علیگر، ۱۹۸۶م)؛ تصحیح ترجمهٔ فارسی کتهاسریت ساگر / بحرالاسمار که مجموعهٔ داستان‌های هندی است (علیگر، ۱۹۸۶م)؛ احوال و آثار و سبک ابوطالب کلیم کاشانی به اردو (دهلی، ۱۹۸۳م). از عابدی ده‌ها مقاله به‌زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی که اکثر آن‌ها دربارهٔ ادب فارسی در شبه‌قاره است در مجلات ادبی ایران (مانند راهنمای کتاب، سخن، یغما، خرد و کوشش و مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران)، افغانستان (مانند آریانا) و هند (مانند ایندوایرانیکا، آهنگ، بیاض، معارف، شیرازه) به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۵/۱ـ۱۶؛ حافظ‌پژوهی و حافظ‌پژوهان، ۱۵۹؛ عابدی‌نامه، ۷ـ۳۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۱/۱ـ۳۶۲؛ محققین و متقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۳۶۰ـ۳۷۸؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۰ـ۵۲؛ «ایران و هند دیرینگی تبادل فرهنگی»، کیهان فرهنگی، سال دهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۷۲ش، صص۵ـ۸؛ مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد چهل و ششم، شمارهٔ ۱ـ۴، ۱۹۹۳م، صص۸۹ـ۹۵.

رسولی

عابدی (â.be.di)، سید محمد خورشید احسان، معروف به وزیرالحسن، بجنور ۱۹۱۵ ــ لاهور ۱۹۸۰م، ادیب و فارسی‌پژوه پاکستانی. در خانواده‌ای ادب‌دوست برآمد و در مراکز علمی و ادبی لکنو درس خواند. چندی در دانشگاه تهران در رشتهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرد، اما به سبب طبع دقیق و نکته‌بین، پایان‌نامهٔ خود را ارائه نداد. از ۱۹۵۲م به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پنجاب پرداخت. چندی مدیریت گروه زبان فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی پنجاب را عهده‌دار بود. از آثارش: دستور زبان فارسی؛ دبستان عجم در دو جلد؛ اهتمام در چاپ کلیات فیضی فیاضی (۱۹۶۷م)؛ فهرست مخطوطات شیرانی، جلد یکم (۱۹۶۸م)؛ اهتمام در چاپ غزلیات

فارسی میرزا اسداللهخان غالب (۱۹۶۶م)؛ مقالات منتخب مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (۱۹۶۷م)؛ اهتمام در چاپ بخشی از دیوان امیرخسرو دهلوی؛ دیباچهای بر غرةالکمال امیرخسرو دهلوی؛ تصحیح گل رعنای میرزااسداللهخان غالب (لاهور، ۱۹۶۹م).

منابع: بیاض سفر، ۱۸۲، ۱۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۹/۳-۶۸۰؛ حافظپژوهی و حافظپژوهان، ۱۹۸؛ خفتگان خاک لاهور، ۱۷۹-۱۸۱؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان ۵۲۷-۵۳۰؛ کتابخانههای پاکستان، ۹۰؛ گنج شایگان، ۷۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی فرهنگی ایران و شبهقاره، ۳۵۳؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۳۰۸؛ آینده، سال پنجم، شمارههای ۱۰-۱۲، ۱۳۵۸ش، ص۹۵۶؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی شبهقاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۱۱۷-۱۱۸.
دانشنامه

عاجز اسکندرپوری (**ā.jez-e.es.kan.dar.pu.ri**)، مولوی وکیل احمد فرزند قلندرحسین فرزند محمد وسیم فرزند محمدعطا عمری، روستای دلپتپور از توابع سارن ۱۲۵۸ ـ ۱۳۲۲ق، دانشمند دینی حنفی، پزشک، شاعر و نویسندهٔ فارسینویس شبهقاره. مقدمات علوم را نزد شیخ عبدالحکیم اسکندرپوری و استادانی دیگر فراگرفت و سپس از محضر علامه عبدالحلیم بن امینالله انصاری لکنویی بهره برد و بسیاری از کتابهای درسی را نزد او آموخت. از استادان دیگر وی در علوم دینی میتوان از سید معینالدین کاظمی کروی و مفتی یوسف بن محمداصغر لکنویی نام برد. در پزشکی نیز قانون ابنسینا را نزد سید انورعلی لکنویی و دیگر کتابهای پزشکی را از شیخ نورکریم دریابادی و طب عملی را نزد حکیم یعقوب لکنویی فراگرفت. عاجز، هوشی سرشار، دریافتی سریع و قوهٔ حافظهای نیرومند داشت و آثار زیادی نوشت که شمار آنها را نزدیک نود کتاب گفتهاند. سخت مخالف اهل حدیث و نیز هواداران احمد بریلوی بود. عاجز از وابستگان دربار محبوبعلیخان، ششمین نظام حیدرآباد دکن (۱۲۸۶ـ۱۳۲۹ق) بود. از آثارش: ۱ـ حدالعرفان بهعربی در منطق؛ ۲ـ معیارالصرف؛ ۳ـ یاقوت رمانی در شرح مقامات بدیعالزمان همدانی؛ ۴ـ انوار احمدیه و هدیهٔ مجددیه (دهلی، ۱۳۰۹ق) بهفارسی در شرح عقاید شیخ احمد سرهندی؛ ۵ـ مثنوی خوان یغما بهفارسی (هند، ۱۳۰۹ق)؛ ۶ـ آیینهٔ چینی که ترجمهٔ تاریخ یمینی است؛ ۷ـ دافعالوباء (لکنو، ۱۲۸۴ق، دهلی، ۱۳۰۷ق) بهفارسی در هشتباب: (یک) تعریف وبا، (دو) اسباب وبا، (سه) علامات حدوث وبا، (چهار) بیان ایام عروض وبا، (پنج) کیفیت عروض وبا در مستعدین آن، (شش) در محترزات، (هفت) ادویهٔ مفرده که در وبا بهکار آید و (هشت) در معالجات؛ ۸ـ عمدةالکلام بجواز کلامالملوک ملوکالکلام؛ ۹ـ تذکرةاللبیب فیما یتعلق بالطب والطبیب (دهلی، ۱۸۹۰م) بهفارسی که در عهد محبوب علیخان و نواب مظهرالدینخان مدارالمهام حیدرآباد نوشته شده و در شش باب است: (یک) در تعریف و موضوع و غایت علم طب، (دو) فضیلت علم طب، (سه) بیان واضع علم طب و کیفیت استخراج آن، (چهار) در تعداد علومی که طبیب به آن محتاج باشد، (پنج) اوصافی که طبیب به آن متصف باید بود و (شش) در بیان اخلاقی که طبیب را از آن احتراز لازم است؛ ۱۰ـ ازالةالمحن عن اکسیرالبدن بهعربی؛ ۱۱ـ یاقوتی بهفارسی در یک «انوش» در بیان ادویهٔ مرکبّه، و بیستوسه «مفرّح» در بیان داروها به ترتیب حروف تهجّی (دهلی، ۱۸۹۰م)؛ ۱۲ـ دیوان فارسی؛ ۱۳ـ ابطالالاباطیل بردالتأویلالعلیل؛ ۱۴ـ ارشادالعنود الی طریق ادب عملالمولود؛ ۱۵ـ ارشادالمرغاد الی مسلک حجة اخبارالآحاد؛ ۱۶ـ اصباحالحقالصریح عن احکامالمحدث والقبیح؛ ۱۷ـ صیانةالایمان عن قلبالاطمینان؛ ۱۸ـ الکلامالمقبول فی اثبات اسلام آباءالرسول؛ ۱۹ـ نصرتالمجتهدین برد هفوات غیرالمقلدین؛ ۲۰ـ الازدجاد بجوابالاشتهار؛ ۲۱ـ الاعتماد بخطاءالاجتهاد؛ ۲۲ـ الکلامالمنجی برد ایراداتالبرزنجی؛ ۲۳ـ یاقوت احمر؛ ۲۴ـ البصائر که ترجمهٔ الاشباه والنظائر است؛ ۲۵ـ التحقیقالمزید فی لعن یزید؛ ۲۶ـ تشییدالمبانی بالنکاحالثانی؛ ۲۷ـ تنقیحالبیان در جواز آموزش نوشتن بهزنان؛ ۲۸ـ تنبیهالمخالفین؛ ۲۹ـ دافعالشقاق عن اعجازالانشقاق؛ ۳۰ـ دستورالعمل در تدبیر منزل؛ ۳۱ـ الرفادة علی جرحالعبادة؛ ۳۲ـ المحدد بجهاتالمجدد؛ ۳۳ـ نورالعین فی تفسیر ذوالقرنین.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۵/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنجبخش، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۵۵؛ فهرست مشترک نسخههای خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۲۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸۹/۶؛ نزهةالخواطر، ۵۱۷/۸-۵۱۸؛
Catalogue of the Library of the India Office, Vol.II, part VI, 44, 553.
برزگر

عاجز اورنگ‌آبادی (ā.jez-e.aw.rang.ā.bā.di)، عارف‌الدین‌خان، ــ نـاندیر (هـند) ۱۱۷۸ق، شـاعر اردوسـرا و فـارسی‌گوی شبه‌قاره. اصـلش از بـلخ بـود. پـدرش در زمـان اورنگ‌زیب گـورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بـه‌هند کـوچید و بـه پـایمردی غـازی‌الدیـن‌خان فـیروزجـنگ، پـدر نـظام‌المـلک آصـف‌جاه درشـمار مـنصب‌داران دربـار گـورکانی درآمـد. عارف‌الدین‌خان در هند زاده شد. در کودکی پـدرش را از دست داد. در آغاز به‌تجارت پرداخت، اما سرمایه‌اش را از دست داد. سپس به سید لشکرخان، مخاطب به رکن‌الدوله نصیرجنگ، از امرای بلندپایهٔ دولت آصفیهٔ دکن و صوبه‌دار اورنگ‌آباد، نزدیک شـد و بـه پـایمردی وی از نـظام‌المـلک آصـف‌جاه (۱۰۸۲ــ۱۱۶۱ق) منصب و جاگیر و خطاب خانی گرفت. پس از درگذشت سید لشکرخان (۱۱۷۰ق) به جاگیر (تیول) کوچکی بسنده کرد و انزوا گزید تا درگذشت. عاجز گرچه بیشتر به اردو شعر مـی‌سرود و از شـاعران بـرجستهٔ اردو بـه‌شمار مـی‌آمد، به‌فارسی نیز شعر می‌گفت. دیوان وی باقی مانده است و مثنوی لعل و گوهر او در ۵۰۰ بیت که به‌اردوی دکنی در داستان دلدادگی لعل، پسر شاه بنگال، و گوهر، دختر جواهر سنگه شاه پـریان، است در ۱۸۷۳م در مدراس به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۲/۲۴۱، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۸۵۶؛ تحفة‌الشعرا، ۱۱۲ـ۱۱۸؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۱۹ـ۱۲۰؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۲/۷۸۴ـ۷۹۷؛ تین تـذکری، ۲۵۵ـ۲۵۶؛ تـذکرهٔ بینظیر، ۹۹ـ۱۰۰؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۲۹ـ۳۰؛ جـائزهٔ مـخطوطات اردو، ۸۸۸ـ۹۱۸؛ چـمنستان شـعرا، ۴۶۳ـ۴۷۸؛ شـمع انـجمن، ۲۹۴؛ صحف ابراهیم، ۱۰۷؛ گل عجائب، ۸۴ـ۹۶؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۹ـ۵۰۰؛ نشتر عشق، ۳/۱۰۴۶ـ۱۰۴۹.

Mughals in India, 53.

برزگر

عاجز نقشبندی، غلامحسین دستگیر ← غلام‌دستگیر قصوری

عارف (ā.ref)، احمد عبدالقیوم، متخلص به عارف، فرزند محمد عـبدالرحـمان، اورنگ‌آبـاد (از ایـالت‌های حـیدرآبـاد دکـن) ۱۹۱۱م ــ ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکـان وی از عربستان به هند جنوبی کوچیدند و در مهاراجه‌نشین‌های مسلمان بلندآوازه بودند. چـون نسب خـاندانش بـه ابـوحنیفه نعمان بن ثابت (ــ ۱۵۰ق) می‌رسد بزرگان ایـن خـاندان لقب فقیه داشتند. نیاکان وی در علم صرف و نحو ماهر بودند. در سیل ۱۹۰۸م دکن تمام آثار آنان از میان رفت. پدرش عالم و شاعر بود و در زبان و ادبیات فارسی استادی داشت. در کتابخانهٔ شخصی محمد عبدالرحمان دیوان شاعران قدیم نگه‌داری می‌شد. عارف تحصیلات مقدماتی را در محضر پدر آموخت. در دوازده‌سالگی به‌خوبی به زبان فارسی سخن مـی‌گفت و در هـمان سال نـیز به‌فارسی شعر سرود. وی پس از ۱۹۴۷م به پاکستان رفت و در ادارهٔ رادیو به‌کار سرگرم شد. از عارف مقالات ادبی، نمایش‌نامهٔ رادیویی و تآتری به‌جا مانده است. سبک وی پاکستانی است. وی مثنوی‌هایی به پیروی از شاعران امروزی ایران دارد کـه در صورت و معنی نمونه‌های تازه‌ای در فـارسی‌گویی پـاکستان به‌شمار می‌آید.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۰۹ـ۵۱۳؛ یادداشت‌های الیاس عشقی.

رسولی

عارف ایگی (ā.ref-e.i.gi)، سراج‌الدین حسین فرزند غـیاث‌الدیـن عـلی، ایگ / ایـج (شـبانکاره) ۹۷۶ ــ بـنگاله ۱۰۳۵ق، شـاعر ایرانی. پدرش کلانتر شبانکاره بود. عارف از کودکی به سرودن شعر روی آورد و در جوانی شاعری نام‌بردار شد. مدت‌های دراز در شیراز به تحصیل علوم، به‌ویژه، حکمت طبیعی، سرگرم بود. پس از آن به زادگاهش بـازگشت. پس از مـرگ پـدر عـارف کـه برادرش اثیرالدین حسن، به کلانتری برآمد با وی راه ناسازگاری پیش گرفت و عارف ناگزیر در ۱۰۰۴ق از زادگـاه خـود بـیرون رفت. چندی در یزد و کرمان زیست. سپس از راه سیستان راهی هندوستان شد و مدتی در شهرهای آن‌سامان با ادیبان و شاعران معاشرت داشت. سرانجام در اله‌آباد به دستگاه شاهزاده سلیم که بعدها با نام جهانگیر بر تخت نشست، پیوست، اما پس از چندی مغضوب شد و به زندان افتاد و دو سال در دژ مندو زندانی بود. پس از بخشوده شدن، پنج سال دیگر با شاهزاده سلیم پیوستگی داشت. عارف در فرصتی مناسب به آگره گریخت و بـه دربـار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) پیوست و پنج‌سالی را در جرگهٔ ستایشگران آن پادشاه گذراند. در پی مرگ جلال‌الدین اکبر و برآمدن جهانگیر به تخت شاهی (۱۰۱۴ق)، عارف از بیم او به برهانپور و از آن‌جا به گلکنده رفت و به دربار مـحمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق) پیوست و در قصیده‌ای وی را ستود.

سپس به هرمز و از آن‌جا به زادگاهش بازگشت. عارف پنج‌سال نیز در ایگ به سر برد، اما باز بر اثر اختلاف خانوادگی از آن‌جا بیرون رفت و سالیانی در عراق و خراسان زیست. مدتی در هرات به سر برد و سپس از راه قندهار رهسپار هندوستان شد (۱۰۲۰ق) و در آگره به دربار جهانگیر روی آورد. پس از مدتی از جهانگیر اجازهٔ سیاحت در هندوستان را گرفت. چون به دژ مندو رسید اعتمادالدوله غیاث‌الدین محمود تهران، وزیر جهانگیر را در قصیده‌ای مدح گفت (۱۰۲۶ق) و به پایمردی اعتمادالدوله، جهانگیر قطعه‌زمینی در صوبهٔ بهار با پاره‌ای خرجی به وی بخشید و عارف در پتنا / عظیم‌آباد رحل اقامت افکند. در ۱۰۲۸ق در بهار با عبدالنبی قزوینی، مؤلف تذکرهٔ میخانه، دیدار کرد. تقی اوحدی نیز در اردوی جهانگیر در اجمیر با عارف برخورد و مدت شش‌ماه از اجمیر تا ماندو رفیق و همراهش بود. میرزا محمدصادق مینای اصفهانی هم از دیدار خود با عارف در ۱۱۳۱ق در پتنا یادکرده است. از اواخر زندگی عارف ظاهراً هیچ آگاهی در دست نیست. شمار اشعار عارف، در زمان تألیف میخانه به دوازده‌هزار بیت می‌رسید که از آن میان مثنوی اندرزنامهٔ او در بحر متقارب، نزدیک دو هزار و سیصد بیت و ساقی‌نامه‌ای بوده است. یک مثنوی نیز بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی داشته است. ولی ظاهراً از آن همهٔ سروده‌هایش، مگر ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها (از جمله ۱۰۲بیت در میخانه، ۲۲ بیت در هفت‌اقلیم، ۵۱ بیت در عرفات، ۵۹بیت در خیرالبیان و ۵بیت در صبح صادق) چیزی به‌جا نمانده است. از اشعار باقی‌مانده‌اش، چیرگی وی بر اقسام سخن و پیروی‌اش از سبک خراسانی نمایان است، گر چه تقی اوحدی وی را از تازه‌گویان (پیروان سبک هندی) می‌داند و می‌گوید: «شاعریست ساحر، معنی‌پرداز، از فلکْ‌پروازِ شاهین فطرتش بلندتر است و از غایت رتبهٔ فکرت و قدرتِ طبیعت و میل تازه‌گویی و بیگانه‌جویی گاهی به سر حد خیالات غریبه جرأت نموده قدم بزرگواری می‌گذارد، والحق در بلندگویی و بیگانه بیانی ممتاز و منفرد است، و اگر بعضی از کلام وی در نظر راست روان جادهٔ مستقیم فکر، معوج می‌نماید، به‌روش تازه در فلک طبع، به‌غایت استوار است.» (عرفات‌العاشقین)

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۹۹۲/۵-۱۰۰۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۹/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۳۸/۳-۵۴۰؛ الذریعه، ۶۶۶/۹-۶۶۷؛ ریحانة‌الادب، ۷۹/۴؛ صبح گلشن، ۲۶۷؛ کاروان هند، ۸۳۹-۸۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۹۴/۴؛ میخانه، ۶۲۸-۶۴۰؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۲۱-۱۲۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۷-۳۹۸؛ هفت اقلیم، ۱۶۹/۱-۱۷۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 85-86.

دانشنامه

عارف بلگرامی (ā.ref-e.bel.ge.rā.mi)، محمدعارف فرزند مخدوم رکن‌الدین بلگرامی، بلگرام ۱۱۲۲ ـ ۱۱۸۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از عارفان ممتاز عصر خود بود. عارف از دوستان نزدیک آزاد بلگرامی و شش سال از او کوچک‌تر بود. نخستین کس از خاندان رکن‌الدین بود که به فارسی و هندی و اردو شعر می‌گفت. از همان اوان جوانی به شعر و سخن، روی آورد و در شعر فارسی و هندی به کمال رسید. به‌ویژه در شعر هندی مرتبه‌ای بلند یافت. مسلمانان هندی نشان داده‌اند که به هندی و سنسکریت علاقه دارند، به همین دلیل به‌زبان هندی شعر گفته و آثار منثوری نیز به این زبان نوشته‌اند. امیرخسرو نخستین شاعر مسلمان هندی است که در اشعار خود، فراوان واژه‌های هندی به کار برده است. عارف در فروغ شعر هندی سهم بسزایی دارد. نمونه‌ای از اشعار او است: «حیرت نداد فرصت مژگان به هم زدن ـ تا آیینه به روی تو چشمی گشاده است.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۵۴-۱۵۶؛ تین تذکری، ۲۵۷-۲۵۸؛ سرو آزاد، ۳۴۷-۳۴۸؛ شمع انجمن، ۳۱۱-۳۱۲؛ صحف ابراهیم، ۹۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۱؛ نشتر عشق، ۹۸۰/۳؛ نکات‌الشعرا، ۱۲۲.

سپاهی

عارف تبریزی، حاجی عبدالله ← فروغ تبریزی

عارف تهرانی (ā.re.f-e.teh.rā.ni)، میرزا محمدعلی طوسی، ملقب به فردوسی ثانی، ـ تته ۱۱۶۷ق، شاعر ایرانی. نیاکانش از مردم تهران بودند و در دورهٔ پادشاهان صفوی کلانتری تهران را داشتند. عارف به خدمت نادرشاه افشار (۱۱۴۸ـ۱۱۶۰ق) درآمد، همراه نادر به هند رفت و با وی بازگشت. به‌فرمان نادرشاه رویدادهای شاهی راکه میرزا مهدی‌خان استرابادی به‌نثر می‌نوشت به‌نظم کشید و آن‌را شاهنامهٔ نادری نام نهاد. سرانجام نادرشاه از او دلگیر شد و خواست تا کیفرش دهد، اما عارف گریخت و باری دیگر به هند رفت و به خدمت ابوالمنصورخان صفدرجنگ نیشابوری درآمد و او را مدح می‌گفت و پاداش

می‌گرفت. عارف در یک مثنوی سرسختی صفدرجنگ را هجو کرد و صفدرجنگ نیز از او روی گرداند. بدین‌سبب عارف آهنگ ایران کرد، اما در راه درگذشت. شاهنامهٔ نادری به‌کوشش احمد سهیلی خوانساری به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۷ش).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۲۰۱-۲۰۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۱-۱۸۲؛ الذریعه، ۹/۶۶۹؛ روز روشن، ۴۲۲؛ سفینة‌المحمود، ۲/۴۱۲-۴۱۳؛ شام غریبان، ۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۱۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۲۴؛ عالم‌آرای نادری، ۲۹۵، ۵۵۱، ۱۰۲۱؛ منتخب‌الاشعار، ۷۹؛ منتخب‌اللطایف، ۲۸۶؛ نگارستان دارا، ۱/۲۳۶.

دانشنامه

عـــارف خـراســـانی (ā.ref-e.xo.rā.sā.ni)، عـارف عـلی‌شاه نعمت‌اللهی، ــ ۱۲۸۸ق، صـوفی و شـاعر ایـرانی. اصـلش از کردهای خراسـان بـود. در آغـاز در دسـتگاه مـحمدشاه قـاجار (۱۲۵۰ــ۱۲۶۴ق) مقام و مـنزلتی داشت، ولی در جـوانی از ملازمت دربار دست کشید و در جامهٔ درویشی به گشت و گذار در ایـران و سـرزمین‌های عـرب پرداخت. بـه هـند رفت و در حیدرآباد دکن بـه سـالک‌علی‌شاه‌نعمت‌اللهی دست ارادت داد. پس از سیر و سفر به شهرهایی مانند بنارس، اله‌آباد، کـانپور و اکبرآباد سفر کرد و سرانجام در سندیله از توابع لکـنو نشـیمن گزید. در لکـنو درگـذشت و در سـندیله بـه‌خاک سـپرده شـد. نسخه‌ای از دیوان وی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآبـاد دکـن، (بـــه‌شمارهٔ 2209 فـهرست) وجـود دارد و دارای غـزلیات، مخمسات، قصاید، رباعیات و قطعات است. گـفتنی است در فهرست کتابخانهٔ آصـفیهٔ حـیدرآبـاد دکـن از مـیرزا ابـوالقـاسم شیرین‌قلم، عارف‌علی‌شاه نعمت‌اللّهی شیرازی سخن بـه مـیان آمده است کـه از ایـران بـه هـند رفـته و در اوایـل دورهٔ نـواب میرتراب علی‌خان شجاع‌الدوله، سالارجنگ مختارالملک، وزیر اعظم دولت آصفجاهیان دکن (۱۲۶۹ــ۱۳۰۰ق)، در حیدرآبـاد بـوده و قـصایدی نـیز در مـدح مـختارالمـلک سـروده است و نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد (به‌شمارهٔ ۷۸۷ دیوان) وجود دارد.

مـنابع: بـوستان اوده، ۱۹۸-۲۰۱؛ سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۱۴۴؛ شمع انجمن، ۳۲۹-۳۳۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصـفیه، ۱/۵۷۳؛ فـهرست نسـخه‌های خـطی فارسی، ۲۴۲۶؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/350.

برزگر

عارف دارابی، شاه‌محمد دارابی ← عارف شیرازی

عـــارف داودزایـــی (ā.ref-e.dā.vud.zā.i)، فـرزند خـان مـحمد برکت‌الله، هند ۱۹۳۰م ــ 　　، فارسی‌پژوه پاکستانی. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، هندی و عربی مـهارت دارد. به‌سبب خدمات فرهنگی‌اش موفق به دریافت جایزه از رئیس جمهوری پاکستان شد. از آثارش: ترجمهٔ فارسی به روش نو، به اردو و فارسی (دهلی، ۱۹۵۴م)؛ ادب فارسی (دهلی، ۱۹۵۶م)؛ بستان فارسی (۱۹۵۶م)؛ دستور زبـان فـارسی (۱۹۵۴م)؛ لـمعات فارسی (۱۹۵۴م)؛ ترجمهٔ اخلاق جلالی به اردو؛ ترجمهٔ رقـعات ابوالفضل به اردو؛ ترجمهٔ رقعات عالمگیری به اردو؛ شرح کلیات نظیری به اردو.

منابع: گنج شایگان، ۴۰؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۱-۲۰۲.

رسولی

عـارف دهـلوی (ā.ref-e.deh.la.vi)، مـیرزا مـحمدعلی، ۱۱۱۳ ــ ۱۱۵۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دهلی زاده شد. پس از چندی به همراه پدرش به ایـران رفت و در آن‌جـا بـه تـحصیل پـرداخت. عـارف در روزگـار مـحمدشاه گـورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به میهن خود بازگشت. ابیاتی پراگنده از سـروده‌های وی در تذکره‌ها به جا مانده است. در بـرخـی تـذکره‌ها عـارف دهلوی را با عارف تهرانی یکی دانسته‌اند، اما ظاهراً ایـن گـفته نادرست است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۱-۱۸۲؛ روز روشن، ۵۱۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۱-۱۴۲.

فتح‌نیا طبری

عارف دهلوی (ā.ref-e.deh.la.vi)، نواب زین‌العـابدین‌خان بـهادر، فرزند نواب غلام‌حسین‌خان بهادر، فـرزند شـرف‌الدوله نـواب فیض‌الله‌بیگ‌خان بهادر سهراب‌جنگ، ۱۲۳۳ــ۱۲۶۸ق، شاعر شبه‌قاره. نزد پدر خود درس خواند. در خط نسخ شاگرد رقم‌خان ثانی میرجلال‌الدین بود. از نوجوانی به شعرگویی پرداخت. در آغاز از شاه نصیر دهلوی اصلاح سـخن مـی‌گرفت و در دیـوان

خود، با عنوان مطلع مهر، از شیوهٔ سخنوری شاه نصیر پیروی کرده است. پس از رفتن شاه‌نصیر به دکن، عارف از محضر میرزا اسدالله‌غالب دهلوی بهره برد. عارف خواهر (یا برادر)زادهٔ همسر غالب بود و غالب که همهٔ فرزندانش در خردسالی درگذشتند وی را هم‌چون فرزند خود می‌شمرد و پس از مرگ عارف و همسرش، سرپرستی دو پسر خردسالشان را به‌دست گرفت. عارف بیشتر به اردو و گه‌گاه به‌فارسی شعر می‌گفت. از دیوان وی نسخه‌هایی در کتابخانه‌های دانشگاه بنارس، سالارجنگ و رامپور وجود دارد.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۸ـ۱۴۹؛ روز روشن، ۵۰۹؛ سخن شعرا، ۳۱۴ـ۳۱۵؛ طبقات شعرای هندو، ۳۹۹ـ۴۰۱؛ *Ghalib, Life and Letter*, 87, 91, 104-105, 130, 226, 259, 353.

برزگر

عارف شیرازی (ā.ref-e.ši.rā.zi)، میرزا آقا علی اکبر فرزند میرزا ابوالحسن، ــ لکنو ۱۲۶۱ق، عارف، ادیب و شاعر ایرانی. در جوانی به کربلا کوچید و پیش سید علی صاحب ریاض (ــ ۱۲۳۱ق) به فراگیری دانش‌های دینی پرداخت. سپس به هند رفت و در حیدرآباد و بمبئی نشیمن گزید. در روزگار نصیرالدین حیدر (۱۲۴۳ــ۱۲۵۳ق) شاه اوده، به لکنو رفت و زمانی دراز در تنگدستی به سر برد. تا این‌که معین‌الدین محمد علی (۱۲۵۳ــ۱۲۵۸ق) شاه اوده برای گذران زندگی وی مقرری تعیین کرد. از میرزا آقا علی اکبر، اشعاری به دست ما رسیده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۲/۱۱۴۷ـ۱۱۴۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳/۵۴۸ـ۵۵۰؛ الذریعه، ۹/ ۶۶۹؛ ریحانة‌الادب، ۴/۸۰؛ صبح گلشن، ۲۶۸ـ۲۶۹؛ طبقات شعرای هند، ۳۹۹؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۸ـ۱۴۹؛ لغت‌نامه، ذیل «عارف شیرازی»؛ مکارم الآثار، ۱۶۵۹/۵.

رسولی

عارف شیرازی (ā.ref-e.ši.rā.zi)، شاه محمد فرزند محمد دارابی، شیراز ۱۰۰۰ق ــ ۱۱۳۰ق، عارف، ادیب و شاعر ایرانی. از سلسلهٔ ذهبیه بود. در آغاز زندگی در داربگرد فارس می‌زیست و پس از آن به شیراز رفت. در جوانی نزد شیخ بهایی (ــ ۱۰۳۰ق) به شاگردی پرداخت. چندی نیز در شیراز فقه و حدیث و حکمت درس می‌داد و حزین لاهیجی (ــ ۱۱۸۱ق) از شاگردان او بود. عارف در انجمن ادبی معنی که در شیراز دایر بود شرکت می‌کرد. وی به مکه و مدینه و عتبات عراق رفت. پس از بازگشت از سفر مکه در شوشتر نزد سید نورالله مرعشی به مقابلهٔ کتاب‌های حدیث سرگرم بود. در عتبات با شاه باقرای مشهدی مصاحبت داشت و از آن‌جا تا بصره و بندر سورت در هند با وی همراه بود (۱۰۶۲ق). در احمدآباد گجرات با پسران میر فایض حسین نطنزی و میرزا یوسف قزوینی دیدار کرد. در ۱۰۶۷ق به ایران بازگشت. در این سفر با سالک قزوینی و در شیراز با حکیم رکنای کاشی و نظمی بهبهانی و در اصفهان با شاه مجدای تهرانی و صادقا پسر شیخ مؤمن اصفهانی و صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۱ق) دیدار کرد. سپس به مقصد زیارت بارگاه امام هشتم(ع) به مشهد رفت و در آن‌جا با مقیما و میررضی دانش مشهدی دیدار کرد. پس از آن، به زیارت مزار شاه قاسم انوار در تربت‌جام شتافت. وی در تاریخی که دانسته نیست دوباره راهی هندوستان شد، اما در ۱۰۸۳ق به ایران بازگشت. محمد حسین خاتون‌آبادی در کتاب مناقب الفضلا می‌گوید که عارف از علی بن سلیمان بحرینی و از طریق او از شیخ بهایی روایت می‌کند. از آثارش: لطیفهٔ غیبی* که شرح دیوان حافظ است (تهران، ۱۳۵۷ش)؛لطایف‌الخیال*؛ معراج‌الکمال که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۲۷۱ در کتابخانهٔ آستان قدس نگه‌داری می‌شود؛ حکمة‌العارفین به عربی؛ فصل الخطاب به عربی؛ جام جهان‌نما به فارسی؛ طب‌الممالک، به فارسی که برای دربار صفوی نوشته است؛ میزان‌الصواب؛ شرح فوائد؛ شرح زیارت جامعه؛ وحدت حقیقه؛ بحرالمناقب نورالولایه؛ مصباح‌الولایه؛ نورالانوار؛ روضة‌العارفین / ریاض‌العارفین که شرح صحیفهٔ سجادیه است. این کتاب در ۱۰۸۳ق به پایان رسید و در ۱۰۸۶ق دوباره نوشته شد و به آستان قدس اتحاف گردید. نسخه‌ای از روضة‌العارفین به شمارهٔ ۱۸۵۶ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود. این بیت از اشعار او معروف است: «رو به هند آوردن روشندلان بی‌وجه نیست ــ روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند.»

منابع: انجمنهای ادبی شیراز، ۴۴ـ۴۵؛ بزرگان نامی پارس، ۲/۷۳۵ـ۷۳۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۹۳/۵، ۱۷۹۱ـ۱۷۹۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۳۴۱/۲؛ تاریخ ادبی ایران، ۳/۳۹۹ـ۴۰۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۱۰۱ـ۱۰۵؛ تذکرة‌المعاصرین، ۱۱۱ـ۱۱۳، ۲۴۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۸۲؛

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳/۵۴۴؛ الذریعه، ۱۱/۳۳۰؛ ذهبیه، تصوف علمی ـ آثار ادبی، ۱/۵۲۶ـ۵۲۷؛ رسالهٔ روحیه و منهج‌التحریر. ۸؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۱/۳۱۲ـ۳۱۳؛ شمع انجمن، ۳۲۱؛ صبح گلشن، ۲۲۰؛ طبقات اعلام‌الشیعه (کواکب‌المنتشره)، ۳۲۱ـ۳۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، ۵/۲۴۰ـ ۲۴۱؛ کاروان هند، ۲/۸۵۰ـ ۸۵۴؛ لطیفهٔ غیبی، شیراز، ۱۳۵۷ش؛ مفاخر اسلام، ۳۱۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵/۷۱۹ـ۷۲۰؛ نجوم السماء فی تراجم العلماء، ۱۷۲ـ۱۷۳.

رسولی

عارف شیرازی، میرزا ابوالقاسم شیرین‌قلم ← عارف خراسانی

عارف لاهوری (ā.ref-e.lā.hu.ri)، قاضی محمد عارف فرزند قاضی ابوالقاسم فرزند مولانا جمال، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) و همروزگار غنی کشمیری بوده است. در بیشتر تذکره‌ها نام او با میر حسین عارف لاهوری خلط شده است. این رباعی از او است: «خواهم که از این نشیب و پستی برهم ـ وز ننگ خودی و خودپرستی برهم / یک جرعه ز جام نیستی نوش کنم ـ از کشمکش خمار هستی برهم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، ۸۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۳؛ کلمات‌الشعراء، ۸۱؛ منتخب‌اللطایف، ۲۸۷.

نوش‌آبادی

عارف لاهوری (ā.ref-e.lā.hu.ri)، میرحسین، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران همروزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) و از یاران نزدیک همت‌خان صوبه‌دار اله‌آباد بوده است. گویند عارف جز صرف و نحو، از دیگر علوم ادبی چندان بهره‌ای نداشت، اما شعر را نیکو می‌گفت. او را سرایندهٔ مثنوی مهر و وفا هم خوانده‌اند، زیرا در نسخه‌ای دست‌نویس از این مثنوی که به‌شمارهٔ ۱۱۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود، دستکم دوبار تخلص سرایندهٔ آن عارف آمده است: «تو هم عارف به یارانی که داری ـ در افکن طرح جشن دوست‌داری.» اما در این مثنوی تخلص سراینده صباحی و صبوحی نیز آمده است. مانند «صباحی همچو صبح آشنایی ـ چراغ‌افروز بزم روشنایی» یا «صبوحی دوستان از خود رمیدند ـ ز خود رفتند در خود آرمیدند.» بنابراین، در درستی انتساب این مثنوی به‌عارف می‌توان به دیدهٔ تردید نگریست. بیشتر تذکره‌نویسان نام او را با قاضی محمد عارف لاهوری خلط کرده‌اند. برخی منابع وی را خیرالله یاد کرده‌اند و مثنوی مسعودنامه را که در مدح مسعود غزنوی (۴۲۱ـ۴۳۲ق) است به او نسبت داده‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۱۷ـ۲۱۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۸ـ۲۲۹؛ الذریعه، ۹/۶۷۰؛ روز روشن، ۵۱۰ـ۵۱۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۸۰ـ۲۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۸۴۹ـ۸۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۱/۶۴۷ـ۶۵۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۴/۲۴۲۳ـ۲۴۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۹۵؛ مرآة‌العالم، ۲/۶۲۸؛ نشتر عشق، ۳/۹۷۹ـ۹۸۰؛ نگارستان سخن، ۵۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۳؛ همیشه بهار، ۱۷۱؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office,* 1/601-602

نوش‌آبادی

عارفی سرخسی (ā.re.fi-ye.se.rax.si)، میرمحمد میرک، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از سادات موسوی و از مردم زورآباد سرخس بود. در اوایل جوانی از زادگاهش به‌جام رفت و در آنجا نزد برخی خویشانش صرف و نحو آموخت و به‌زادگاهش بازگشت. اندکی بعد رهسپار مشهد شد و یک سالی در آنجا به سر برد و با شعرای مشهد «مثل قدسی و نظیری و دیگر مردم صحبت‌ها داشته و غزل‌ها گفته»، بار دیگر به زورآباد بازگشت و این‌بار ملازمت مظفرحسین‌خان را، که از ۱۰۲۵ق به‌جای پدر خود حسین / حسن‌خان بن میرحسین سلطان فیروزجنگ که در این سال در جنگ با ازبکان کشته شده بود از سوی شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق)، به حکومت سرخس منصوب شده بود، برگزید. پس از برکناری مظفرحسین‌خان از حکومت سرخس، عارفی با پدر خود به هند رفت و در اوایل ورودش به هند، با عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، مؤلف تذکرهٔ میخانه، «یکی دو مجلس صحبت شعر داشت» و عبدالنبی سه بیت از او را در تذکرهٔ خود نقل کرده است.

منابع: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۱۴؛ کاروان هند، ۸۵۵؛ میخانه، ۹۰۸-۹۰۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 86.

برزگر

عازم شوشتری (ā.zem-e.šuš.ta.ri)، خان‌اعظم رستم‌علی‌خان سنجری سلجوقی بن میرزا شریف بن میرزا خضربن ملا فرج‌الله شوشتری، ۱۱۳۷ ــ پس از ۱۱۹۷ق، شاعر ایرانی. در سرزمین بختیاری به‌دنیا آمد. در ۱۰۵۹ق به‌هند کوچید و در حیدرآباد دکن رحل اقامت افکند و گویا، هم‌چون نیای بزرگش ملا فرج‌الله که در دستگاه عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) در دکن به جاه و ثروت رسیده بود، در آن‌جا نامی برآورد. به‌گفتهٔ شفیق اورنگ‌آبادی که عازم را در حیدرآباد دیدار کرده بود، وی در سخن پایهٔ بلند و رتبهٔ ارجمند داشته است. از آثارش مثنوی عشقی راز و نیاز در داستان دلدادگی پسر برهمنی در دورهٔ عبدالله قطب‌شاه است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۹۳۱ با تاریخ ۱۱۹۲ق) وجود دارد. وی از ستایشگران ارسطوجاه اعظم‌الامرا امیراعظم مشیرالملک معین‌الدوله غلام‌سیدخان بهادر سهراب‌جنگ (ــ ۱۲۱۹ق)، نخست‌وزیر دولت آصف‌جاهی حیدرآباد دکن، بود و در مجموعه‌ای از قصاید (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ A/Nm.934) در ستایش ارسطوجاه، سروده‌هایی از عازم نیز آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۲؛ شام غریبان، ۱۹۳-۱۹۰؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/181-182, 317.

برزگر

عاشق اکبرآبادی (ā.šeq-e.ak.bar.ā.bā.di)، میرقاسم‌خان فرزند خواجه عبیدالله‌خان، ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم ورارود بوده‌اند و یکی از ایشان، از مشایخ بنام آن سامان بوده است. پدر عاشق در دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) دیوان صوبهٔ مالوه بود، اما پس از چندی که از سمت خود برکنار شد، به ملازمان نواب آصف‌جاه (۱۰۸۲ــ۱۱۶۱ق) پیوست و نزد وی به اعتبار روزگار به سر برد. با مرگ او، عاشق نیز، همانند پدر، به سلک یاران نواب آصف‌جاه درآمد و چندی در کار میرسامانی / خان‌سامانی بود. با درگذشت نواب، عاشق نزد نظام‌الدولهٔ ناصر جنگ (۱۱۶۱ــ۱۱۶۴ق) روزگار به آسایش گذراند. او در دورهٔ نواب امیرالممالک از اورنگ‌آباد به شاه‌جهان‌آباد رفت و همان‌جا نیز درگذشت. از سروده‌های عاشق ابیاتی پراگنده و از آن‌جمله غزلی که به مناسبت جشن شصت‌سالگی نواب آصف‌جاه سروده، در تذکره‌ها آمده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «پیش من چون می نباشد، میرم از درد خمار ــ شیشه چون خالی شود، پر می‌شود پیمانه‌ام.»

منابع: تحفة‌الشعرا، ۱۰۵-۱۰۳؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۴۸-۸۴۷/۲؛ صبح گلشن، ۲۷۱-۲۷۰؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۳.

نوش‌آبادی

عاشق اللهآبادی (ā.šeq-e.al.lāh.ā.bā.di)، سید محمد عبدالودود نقوی فرزند سید غلام محی‌الدین ساجد، ــ ۱۲۶۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کرهٔ الله‌آباد بود. وی در خانواده‌ای فرهیخته برآمد و تنی چند از اسلاف او از عالمان روزگار خود بودند. پدرش در مدرسهٔ کلکته تدریس می‌کرد. وی نیز نزد مولوی انیس‌الله درس خواند و در فراگیری علوم عقلی و نقلی اهتمام بسیار ورزید. سپس به مدارس رفت و نزد عالمان بزرگ دینی آن‌جا در تکمیل علوم دینی خود بکوشید. پس از آن به‌کار قضاوت روی آورد، اما پس از چندی به‌سبب آگاهی و دانش گستردهٔ وی در زمینهٔ علوم دینی، بدو اجازهٔ فتوا دادند. او شعر نیز می‌سرود و از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ازین چین‌ها که دارم بر جبین وقت کهن‌سالی ــ به صد لب می‌کنم تفسیر رنج ضعف پیری‌ها.»

منابع: اشارات بینش، ۹۶-۹۵؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۵۱-۸۴۹/۲؛ شمع انجمن، ۲۹۵؛ صبح وطن، ۱۳۳-۱۲۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۸-۵۰۶؛

جهان‌تاب

عاشق پنجابی (ā.šeq-e.pan.jā.bi)، شیورام، ــ ۱۱۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. تنها می‌دانیم «از گل زمین پنجاب بود و نظیرش در فن سخنوری نایاب.» شیخ نورالعین بتالوی در نامه‌ای که به آزاد نوشته او را علامهٔ روزگار دانسته است. به گفتهٔ صاحب گل رعنا، «شاهد عدلِ کمالِ او این بس که مثل شیخ نورالعین واقف که امروز در

فن شاعری و زبان‌دانی عدیم‌المثل است او را به این کلمه یاد کرد.» بنابراین، عاشق شاعری مقبول بوده و عجیب است که دربارهٔ زندگانی و شعرا و آگاهی این اندازه اندک است. تنها یک بیت از او در تذکره‌ها نقل شده است: «تا چه باشد در جناب بلبلان تقصیر گل ــ خار خار خاطر این‌هاست دامن‌گیر گل.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۹؛ تین تذکری، ۳۲۰ـ۳۲۱.

شریفی

عاشق دهلوی (ā.šeq-e.deh.la.vi)، انتظام‌الملک مهاراجه کلیان‌سنگه بهادر فرزند مبارزالملک ممتازالدوله مهاراجه ستاب‌رای بهادر، ــ ۱۳۰۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی با مست صاحب تذکرهٔ ملخص ریاض‌الوفاق در کلکته دیدار کرد. با این‌که آیین هندو می‌ورزید، در تعزیه‌داری امام حسین(ع) نیز اهتمام داشت. او همچنین مرثیه‌هایی را که در سوک امام حسین(ع) می‌سرود در محافل می‌خواند.

منابع: تاریخ شعرای بهار، ۱/۳۰ـ۳۱؛ تذکرهٔ شعرای هنود، ۲/۹۵ـ۱۰۳؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۶۰ـ۶۱.

فتح‌نیا طبری

عاشق شاه‌جهان‌آبادی (ā.šeq-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، شیخ محمد فرزند شیخ‌محمد حیات، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. هنگامی که هفت سال داشت، به همراه پدر از شاه‌جهان‌آباد به لکنو رفت و چون از همراهان نواب صفدرجنگ (۱۱۶۷ــ ۱۱۷۷ق) بود، در همان‌جا سکونت کرد و به تحصیل علم پرداخت. وی از دوستان بهگوان داس، نویسندهٔ سفینهٔ هندی، بود. از خصوصیات شعرهای عاشق این است که معانی پنهان شعر هنگام خواندن آن ظاهر می‌گردد. نمونه‌ای از اشعار او در سفینهٔ هندی به یادگار مانده است.

منابع: سفینهٔ هندی، ۱۴۳ـ ۱۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۷/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,90.

فتح‌نیا طبری

عاشق گجراتی (ā.šeq-e.go.ja.rā.ti)، میرزا جعفر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در تذکره‌ها از تاریخ تولد و مرگ عاشق سخن نرفته است، و از زندگانی وی هم جز این آگاهی نداریم که از سخنوران هجویه‌گوی و با میرزا ابوتراب غبار (ــ ۱۱۴۳ق) همروزگار بوده است. گویند وقتی که غبار به‌خدمت وقایع‌نگاری احمدآباد امتیاز داشت، عاشق قصیده‌ای در هجو او گفت، که این بیت از آن قصیده است: «هنوز طفل مزاج است و می‌کند صدبار ــ همیشه زنگله‌بازی به آلت انفار.» غبار نیز او را به این رباعی پاسخ گفت: «گویند که هجو کرد ما را جعفر ــ شیرین و لطیف همچو شیر و شکر / صد شکر که آن‌چه عیب ما بود غبار ــ امروز برای دیگری گشته هنر.»

منابع: سرو آزاد، ۱۴۵ـ۱۴۶؛ صبح گلشن، ۲۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۳/۴ـ۱۷۴؛ همیشه‌بهار، ۱۷۴ـ۱۷۵.

نوش‌آبادی

عاشق و معشوق (ā.šeq.va.maɛ.šuq)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی، از شاعری متخلص به مظهر. از زندگانی سرایندهٔ این منظومه، بیش از آن‌چه وی در مثنوی خود بدان اشاره کرده است، آگاهی نداریم. با بررسی این منظومه می‌توان پی برد که مظهر از شاعران دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) بوده و از وی پس از درگذشت اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) چنین یاد کرده است: «الهی روح او مغفور گردان ــ عذاب از مرقد او دور گردان / پدر راشد مکان خلد حاصل ــ مخلد باد وی را خلد منزل / پس از عهدش چه از شادی چه از غم ــ ببیند هر که او ماند به عالم / به‌عهدی فرخ فرخنده بادا ــ ز خورشید و قمر تابنده بادا.» بررسی این مثنوی همچنین نشان می‌دهد که او در سروده‌هایش مظهر تخلص می‌کرد: «ندارم مظهر از کس چشم انعام ــ نیالایم زبان از مدح و دشنام / مکن مظهر در این‌جا کشف و اظهار ــ بکن موقوف با دقت گهربار.» وی از نام منظومهٔ خود در ابیاتی چنین یاد کرده است: «برای صاحب طبع موافق ــ نهادم نام این معشوق و عاشق / چو من از فضل حق کردم تمامش ــ نهادم عاشق و معشوق نامش.» در این داستان بازرگانی با نام ماهیار پس از دیدن عکس چندربدن (دختر پادشاه سندرپتن) نزدیک صورتگر، سخت دلباختهٔ او شد. پس کشور خود را ترک گفت و روانهٔ دیار محبوب شد و در بتخانه‌ای به انتظار وی بماند. پس از چندی دختر بدان‌جا آمد، اما هیچ اعتنایی به ماهیار نکرد. او نیز راه صحرا در پیش گرفت و نزد پادشاه انجم‌نگر از عشق خود سخن گفت. پادشاه هم به عشق چندربدن گرفتار آمد. پس هر دو دلباخته، راه دیار معشوق در پیش گرفتند و بر سر راه وی به انتظار بماندند؛ تا این که دختر، ماهیار را نزد خود خواند و بدو

گفت عشق تو هنوز خام است، ورنه عشق حقیقی تاکنون تو را از پای درآورده بود. ماهیار چون این بشنید در دم جان داد. کوشش مردم برای بردن پیکر وی برای خاک‌سپاری در گورستان، راه به جایی نبرد، تا این‌که پیکر مرده خود از جا برخاست و به در خانهٔ محبوب رفت. دختر هم با پی بردن به عشق صادقانهٔ ماهیار از هوش رفت. اما چون به هوش آمد، در دم جان سپرد. گویند این داستان حقیقی است و شاعر ماجرای این دو دلدادهٔ جوان را که به روزگار ابراهیم عادل‌شاه (۹۸۷ـ۱۰۳۵ق) روی داده بود، به‌نظم کشیده است. افزون بر مظهر، شاعرانی دیگر، مانند بیانی، عشقی، آتشی و حکیم میرزا قاسم علی‌بیگ اخگر، هم این داستان را به‌نظم فارسی درآورده‌اند. شاعر مثنوی چندربدن و ماهیار را نخست با اشعار ساقی‌نامه آغاز می‌کند: «بیا ساقی بیا ای مظهر گل ــ تویی ساقی تویی جام و تویی مُل / زبان شرح‌شرح سینه‌ام کن ــ دل روشنگر آیینه‌ام کن.» او سپس به‌روش سرایندگان پیشین، به ستایش خداوند، نعت رسول خدا و پادشاه همروزگارش می‌پردازد. مظهر در این مثنوی عاشقانه، گاه با دادن پند و اندرزهای حکیمانه و آوردن حکایات عاشقانه، اخلاقی و تمثیلی از اصل قصه دور می‌شود، مانند حکایت‌های مرغ کوهی و قضا و قدر. هنرنمایی شاعر در بیان، توصیف و نقش‌آفرینی به روشنی به چشم می‌خورد و بیانگر استادی وی در سخنوری است: «به‌نوعی نقش بسمل می‌کشیدی ــ که خون از صفحهٔ کاغذ چکیدی / بدان سان می‌کشیدی نقش بیتاب ــ که در ظلمت زدی صد موج سیماب.» مظهر در این مثنوی از به کار بردن استعارات، تشبیهات و تلمیحات و حتی از اغراق و غلو هم خودداری نورزیده است. وی بر این باور است که تنها از عشق مجازی می‌توان به عشق حقیقی رسید. این مثنوی با اشعار دعائیه به‌پایان می‌رسد. نسخه‌ای از این مثنوی با نام چندربدن و ماهیار به‌شمارهٔ N.M.1959/86 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۰۶ـ۲۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۶۲.

جهان‌تاب

عاشق هندوستانی (ā.šeq-e.hen.dus.tā.ni)، مهدی‌علی‌خان، ــ ح۱۲۱۷ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که نوهٔ نواب‌علی‌مردان‌خان بود و در خانواده‌ای محتشم برآمد. در تذکره‌ها از تاریخ تولد عاشق نیز سخنی به میان نیامده است، اما از این سخن مؤلف مجموعهٔ نغز که می‌نویسد عاشق «چهار سال است که به گلزار جاودان بهار فردوس جنان خرامیده» می‌توان پی برد که مرگ او در ح۱۲۱۷ق بوده است. به سخن هم‌او عاشق، روز آدینهٔ هر هفته، مجلس مشاعره‌ای در خانهٔ خود بر پا می‌کرد که بی‌کوچک‌ترین وقفه‌ای نزدیک به دوازده‌سال برقرار بوده است. عاشق سخنوری بسیار پرکار بود. گویند وی دارای دو دیوان به‌فارسی و سه دیوان به اردو بوده است. او یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و حملهٔ حیدری را نیز به اردو در رشتهٔ نظم کشیده بود. عاشق بر آن بود تا شاهنامهٔ فردوسی را هم به‌زبان اردو به‌نظم درآورد، اما این برگردان منظوم با مرگ وی ناتمام ماند. از دیگر سروده‌های او یک مثنوی در وصف لکنو بوده است. به سخن تذکره‌نویسان عاشق تذکره‌ای نیز در شرح زندگانی شماری از شاعرانی که در مجالس مشاعرهٔ خانهٔ وی شرکت می‌کردند، نوشته بود، که از این اثر نیز، همانند دیگر آثارش، نشانی نیست.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۸۷۰/۲؛ تذکرهٔ آزرده، ۵۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۴۱/۲؛ الذریعه، ۶۳۷/۹؛ ۱۶۳/۱۹؛ ریحانة‌الادب، ۸۱/۴؛ سخن شعرا، ۳۱۷؛ طبقات شعرای هند، ۳۴۱ـ۳۴۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۲۹/۲؛ گلستان بی‌خزان، ۱۵۶ـ۱۵۷؛ گلشن بی‌خار، ۳۲۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ مجموعهٔ نغز، ۳۷۹/۱؛
A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/204-205.

نوش‌آبادی

عاشق هندوستانی (ā.šeq-e.hen.dus.tā.ni)، میرکرم لله / میر کریم‌الدین عاقل‌خان فرزند نواب شکرالله‌خان، ــ ۱۱۲۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان عاقل*خان رازی بود. عاشق سال‌ها در فراگیری علوم ادبی بکوشید و گوی سبقت را از همگنانش ربود. او نزد بیدل لاهوری مشق سخن می‌کرد و از بهترین شاگردان وی بوده است. به نوشتهٔ تذکره‌نویسان، وقتی‌که او در پادشاهی بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ۱۱۲۴ق) به دیوانی صوبهٔ لاهور رسید، غزلی در شکوهٔ دیرنویسی خطوط به نزد استاد خود فرستاد، که بیدل پس از خواندن آن گفت «فکر عاشق همه معشوقانه افتاده و او خود پایهٔ فکر از ما هم گذرانیده، لیکن

چون خاطرش عزیز است، موافق استدعایش اصلاح لفظی در مطلع او هم باشد و مطلع این است: «یادی ز ما نمی‌کند آن آشنای ما ــ از ما دلش پر است که خالی‌ست جای ما» و به‌جای واژهٔ «آشنای ما» واژهٔ «بی‌وفای ما» را در آن به‌کار برد. گویند عاشق شاعری صاحب دیوان بوده است. مؤلف صبح گلشن می‌نویسد که عاشق تفسیری نیز بر قرآن نوشته است. نمونه‌ای از سخن او است: «هستی بی‌طاقت من نیم‌جانی بیش نیست ــ بسمل طرز نگاه ناتمام کیستم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۲۹ـ۲۳۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۵۰؛ الذریعه، ۶۷۲/۹ـ۶۷۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۷ـ۵۸؛ صبح گلشن، ۲۷۱؛ صحف ابراهیم، ۱۰۸؛ سخن شعرا، ۱۰۸؛ کلمات‌الشعرا، ۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 90.

جهان‌تاب

عاشقی عظیم‌آبادی (ā.še.qi-ye.a.zim.ā.bā.di)، حسین‌قلی‌خان فرزند آقاعلی‌خان، عظیم‌آباد ۱۱۹۴ق ــ ؟، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او عیسی‌خان در روزگار پادشاهی احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) به‌همراه وابستگان خود از تربت‌جام به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) کوچید و با چند تن از خویشانش به ملازمت احمدشاه و عالمگیر ثانی (۱۱۶۷ــ۱۱۷۳ق) درآمدند و به گرفتن لقب‌های نواب، خان بهادر و نیز به‌مناصب عالی سرافراز شدند. در روزگار شاه‌عالم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۳ق) آقاعلی‌خان شاه‌جهان‌آبادی را نواب منیرالدوله به الهآباد فراخواند. آقاعلی‌خان پس از پایان تحصیلاتش، نزد نواب محمدشجاع قلی‌خان با عزت و احترام روزگار می‌گذراند و در ۱۲۱۶ق به تحصیل‌داری شکوه‌آباد و فیروزآباد منصوب شد. حسین‌قلی‌خان تا چهارده‌سالگی به فراگیری زبان فارسی و تاریخ پرداخت و از تحصیل عربی بی‌بهره ماند. وی از شاگردان وجیه‌الدین عشقی عظیم‌آبادی* بود. عاشقی در ۱۲۲۴ــ۱۲۳۳ق تذکره‌ای به‌نام نشتر عشق در ذکر شعرای کهن و جدید نوشت. وی در این تذکره زیر تخلص عاشقی به شرح حال خود نیز پرداخته است. این اثر زیر نظر اعلاخان افصح‌زاد و جابلقا دادعلی‌شایف به‌چاپ رسیده است (دوشنبه، ۱۹۸۱م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۶/۲؛ ۲۰۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۷/۲ـ۳۶۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۱۵۴/۲ـ۱۱۵۵؛ الذریعه، ۶۷۳/۹؛ ۱۵۸/۲۴؛ سخن شعرا، ۳۱۸ـ۳۱۹؛ ریحانة‌الادب، ۸۱/۴؛ صبح گلشن، ۲۷۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۵/۸؛ ۷۶۸/۱۱؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۶۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ محمودآباد، ۴۱۸؛ گلستان بی‌خزان، ۱۵۹ـ۱۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۲؛ مرآت‌العلوم، ۴۶/۱؛ نشتر عشق؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public Library, 8/157; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/33; *Persian Literature*, C.A.storey, 1-2/885-886; *Mughals in India*, 193.

فتح‌نیا طبری

عاصم (ā.sem)، شعیب عبدوسی، ز ۸۹۹ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در دورهٔ سلطان بَهلول لودی (۸۵۵ــ ۸۹۴ق) و پسرش سکندر لودی (۸۹۴ــ ۹۲۳ق) می‌زیست. عاصم به درخواست دوستانش که برای فهم و دریافت اشعار فارسی، به معنای واژگان فارسی، پهلوی، رومی و ترکی نیاز داشتند، فرهنگی فارسی به‌نام مجمل‌العجم/ فرهنگ عاصمی تدوین کرد. وی این اثر را در ۸۹۹ق به‌پایان برد. عاصم فرهنگ را به‌نام داودخان، ملقب به علی‌اکبر، از وزرا و نجیب‌زادگان افغانِ دربار سکندر و پسر عمادالملکِ وزیر، نوشته است. مجمل‌العجم در یک مقدمه و دو بخش (قسم) تدوین شده است. در بخش نخست این اثر واژگان مفرد و مرکب گرد آمده، و به‌ترتیب حروف نخست و آخرشان مرتب شده‌اند. نویسنده برای بیشتر واژه‌ها، بی‌آن‌که نام شاعران را بیاورد، زیر عنوان «نظیر»، شواهدی از اشعار آن‌ها نقل کرده است. عاصم در این اثر گاه مترادف‌های اردوی پاره‌ای واژه‌های فارسی را نیز آورده است. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ Or.265 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، اما این نسخه تنها بخش نخست آن را دربردارد. در این دست‌نویس بخش نخست هم کامل نیست و در مطالب مربوط به کلمات مرکب، افتادگی‌هایی دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۴/۱؛ فرهنگ جهانگیری، ۶۱/۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴؛ فرهنگ‌های فارسی، ۶۶، ۱۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,2/493; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,95.

م.اسماعیل‌پور

عاصم اکبرآبادی، صمصام‌الدوله خان دوران بهادر منصورجنگ ← خان دوران

عاصم جیپوری (ā.sem-e.ji.pu.ri)، محمد عبدالوهاب‌خان، جیپور از امارت‌های راجپوت هند ۱۹۰۰ ــ کراچی ۱۹۶۶م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای وی محمد وارث‌خان زمین‌دار بود و سرپرستی باغ‌های جیپور را به عهده داشت. عاصم نخست قرآن آموخت. سپس زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، هندی و سنسکریت را فراگرفت. در ۱۹۲۴م از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ منشی فاضل (در ادبیات فارسی برابر با فوق لیسانس) و در ۱۹۲۹م از دانشکدهٔ اسلامیهٔ لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۲۸م استاد نواب غلام‌محسن‌الدین‌خان، فرمانروای امارات ماناوادار شد. در ۱۹۳۶م به جیپور بازگشت و تا ۱۹۵۰م در سمت‌های مهم به کار سرگرم بود. در ۱۹۵۱م به کراچی کوچید و به داد و ستد سرگرم شد. وی از کودکی به سرودن شعر علاقه‌مند بود. نذیر حسین سخای دهلوی و میرزا مایل دهلوی از استادان وی بودند. عاصم در دانش‌های دینی هم مهارت داشت و برای ترویج دین اسلام با پیروان ادیان دیگر به‌مناظره می‌پرداخت. مجموعهٔ اشعارش به اردو و فارسی نقش حیات نام دارد. اما به‌چاپ نرسیده است. بیشتر اشعار وی در مجلات کشورش به‌چاپ رسیده است. وی به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. اخلاق و عرفان درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. عاصم، افزون بر سرودن شعر، داستان‌هایی نیز به‌زبان اردو و هندی نوشته است. دو نمایش‌نامهٔ عاصم به‌نام‌های خالدبن‌ولید و عمرخیام که به‌زبان اردو است به چاپ رسیده است.

منابع: خفتگان خاک کراچی، ۱۳۸ـ۱۳۹؛ گنج شایگان، ۹۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۵۱ـ۳۵۶.

م.انوشه

عاصی (ā.si)، لطف‌الله، مشهور به بهوره کوکه‌زاده، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) و از ستایندگان هم‌او، بوده است. از سروده‌های عاصی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نکند لب به آب دریا تر / هر که یک قطره آبرو دارد.»

منابع: مخزن‌الغرائب، ۱۷۳/۴؛ مرآة‌العالم، ۶۲۸/۲؛ نشتر عشق، ۱۰۴۲/۳؛ همیشه‌بهار، ۱۷۵.

نوش‌آبادی

عاصی (ā.si)، نورالدین محمدخان، ــ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم برهانپور دکن بود. او بعدها زادگاهش را ترک گفت و به مدراس کوچید و در آن‌جا به ملازمان نواب محمدعلی والاجاه (ــ ۱۲۱۰ق) پیوست. عاصی به فارسی و اردو شعر می‌سرود. از سروده‌های اردوی وی دو مثنوی با نام‌های خلاصة‌المعاملات و انواع‌العلوم در موزهٔ ملی فرانسه نگه‌داری می‌شود. نمونه‌ای از سخن او است: «تا به میخانه نشست من و تست ــ دور پیمانه به‌دست من و تست / جلوهٔ تست در آئینهٔ دل ــ مشکن دل که شکست من و تست.»

منابع: تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۱۷ـ۱۱۸؛ سخن شعرا، ۳۲۱؛ شمع انجمن، ۲۹۴؛ صبح وطن، ۱۲۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۴؛

Catalogue of the Arabic, persian & Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 196-197

جهان‌تاب

عاصی جونپوری (ā.si-ye.jun.pu.ri)، عابدحسین، معروف به بالبناد، ز ۱۲۶۳ق، شاعر فارسی‌گو و پزشک شبه قاره. وی در محمدآباد زندگی می‌کرده است. تاج‌العلاج ترجمهٔ فارسی معالجات سدیدی / المغنی فی شرح‌الموجز (۷۴۵ق/۱۳۴۴م) از آثار او است. معالجات سدیدی نوشتهٔ سدیدالدین کازرونی خود شرح چند فصل از قانون ابن سینا است. عاصی تاج‌العلاج را در ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م تألیف کرده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۲/۱ـ۵۱۳؛ ۲۵۶/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,95.

فتح‌نیا طبری

عاصی شاه‌جهان‌آبادی، محمدعلی‌خان ← محمدعلی‌خان انصاری پانی‌پتی

عاطر لاهوری (ā.ter-e.lā.hu.ri)، میر زین‌العابدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سادات بخارایی ایمن‌آباد / امن‌آباد لاهور بود و همان‌جا نیز برآمد. عاطر در سخنوری از شاگردان میرمعصوم سرهندی بود. عبدالحکیم حاکم در تذکرهٔ مردم‌دیده، می‌نویسد که او و عاطر بارها با یکدیگر دیدار کرده‌اند و به سخن هم‌او، عاطر در جوانی از دست بشد. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «سواد چشم من از جوش اشک ضایع شد ــ ندیده‌ای تو که طفلان نوشته کور کنند.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۳۰؛ تذکرهٔ مردم‌دیده، ۱۷۵ـ۱۷۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۸ـ۲۸۹؛ صبح گلشن، ۲۷۳؛ نشتر عشق، ۱۰۵۳/۳.

جهان‌تاب

عاطف ملیح‌آبادی (ā.tef-e.ma.lih.ā.bā.di)، خان محمد فرزند عبدالقدیرخان، ملیح‌آباد ۱۹۴۲م ــ 　، فارسی‌پژوه هندی. وی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاه خود گذراند. سپس وارد دانشگاه لکنو شد و تحصیلات خود را در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی پی‌گرفت. در ۱۹۶۴م دانشنامهٔ فوق لیسانس و در ۱۹۷۲م از همان دانشگاه دانشنامهٔ دکتری گرفت. خان محمد عاطف در ۱۹۷۰م برای تکمیل تحصیلات خود به ایران سفر کرد و یک سال و نیم در دانشگاه تهران به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت. وی پس از پایان تحصیلات در ۱۹۷۴م به استخدام دانشگاه لکنو درآمد و در آن‌جا با سمت استادیاری به تدریس زبان فارسی پرداخت. وی در زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و فارسی مهارت داشت. خان محمد عاطف، مقالاتی نیز در زمینهٔ ادبیات فارسی نوشته است. از آثارش: ۱ــ معرفی زبان فارسی (چاپ لکنو)؛ ۲ــ ترجمهٔ تاریخ مختصر ادبیات فارسی از لوی (چاپ لکنو)؛ ۳ــ طنز و مزاح در شعر فارسی (چاپ لکنو)؛ ۴ــ تذکرهٔ شاعران پتان (چاپ لکنو)؛ ۵ــ تاریخ ادبیات فارسی .

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۳۶/۲ـ۳۷؛ زبان وادب فارسی در هند، ۲۴۳ـ ۲۴۵.

عاطفی (ā.te.fi)، نیک محمد فرزند شیرمحمد، ۱۹۲۰ ــ تهران ۱۹۸۲م، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم هزارهٔ کویته بود. دانشنامهٔ ادیب فاضل (فوق لیسانس اردو) منشی فاضل (فوق لیسانس فارسی) و فوق لیسانس انگلیسی داشت. در زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی و فرانسه ماهر بود.نمونه‌ای از نظم و نثر عاطفی با نام پیام نو (دانش محل کویته، ۱۹۴۸م) به‌چاپ رسیده است. عاطفی پیام نو را به محمدعلی جناح اتحاف کرده است. اثر دیگر وی مقدمه‌ای است که بر شاخ طوبی آقاصادق نوشته است و در آن به شرح احوال آقاصادق پرداخته است. وی در پایانی زندگی در تهران به سر می‌برد و به‌تدریس زبان سرگرم بود. اشعار کمی از عاطفی به‌جا مانده است.

منبع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۹۶ـ۹۸؛ فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۸۶/۱ـ۳۹۲؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگوئی در کلات و کوئیه»، هلال، تیر ۱۳۴۳، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ مسلسل ۴۷، صص ۵۵ـ۵۶.

رسولی

عاقل خوافی ← رازی خوافی

عاقل سونی پتی (ā.qel-e.su.ni.pa.ti)، خواجه‌محمد عاقل، ــ ۱۱۴۳ق / ۱۷۳۰م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان شیخ احمد جام، معروف‌به ژنده‌پیل (ــ ۵۳۶ق) بود. عاقل در سونی‌پت، نزدیک دهلی زاده شد. در بزرگسالی با برادرانش به دربار محمداعظم شاه (ــ ۱۱۱۹ق) پیوست و مناصب کشوری و لشکری یافت. اما وی پس از چندی از دربار کناره گرفت و تمام هم خود را صرف شاعری کرد. در شاعری از حکیم شهرت، اصلاح سخن می‌گرفت. با سراج‌الدین علی‌خان آرزو دوستی داشت. عاقل در مجلس بزرگداشت میرزا بیدل که علی‌خان آرزو برگزار می‌کرد مثنوی‌اش به‌نام مرآة‌الجمال در وصف سراپای معشوق را خواند و خوشگو نویسندهٔ سفینه، تحت تأثیر مثنوی او قرار گرفت. از دیگر آثار او می‌توان مثنوی واجب‌الحفظ را نام برد. عاقل به هندی هم شعر می‌سرود و بدهونت تخلص می‌کرد.

منابع: تین تذکری، ۲۵۱ـ۲۵۲؛ ریحانة‌الادب، ۸۴/۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۷۸ـ۱۸۲؛ صبح گلشن، ۲۷۴؛ صحف ابراهیم، ۱۰۵؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۶۹؛ نشتر عشق، ۱۰۵۴/۳ ـ ۱۰۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 84.

فتح‌نیا طبری

عاقل شاه‌جهان‌آبادی (ā.qel-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، میرزا محمد هنورخان، ز۱۱۳۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. گویا از مردم کشمیر بود. شاگرد عبدالقادر بیدل بود و بیشتر زندگی‌اش را در خدمت نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲ـ۱۱۶۱ق)، حاکم دکن، گذراند و مداح وی بود. در اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) که نظام‌الملک صوبه‌دار (استاندار) بیجاپور بود عاقل در خدمت وی به سر می‌برد و بیشتر در مجلس مشاعره حاضر می‌گشت. در سال اول پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) که نظام‌الملک به صوبه‌داری دکن گماشته شد و از شاه‌جهان‌آباد (دهلی) به اورنگ‌آباد دکن رفت عاقل نیز همراه وی رهسپار آن‌جا شد و در دستگاه وی داروغگی فراشخانه بدو واگذار گشت. سپس نظام‌الملک وی را به داروغگی خزانهٔ خود در شاه‌جهان‌آباد مأمور کرد و عاقل که سال‌های پیری خود را می‌گذراند به شاه‌جهان‌آباد بازگشت و بقیهٔ زندگی را، تا مرگش در اواسط سدهٔ دوازدهم هجری، در آن‌جا گذراند. دیوان فارسی بزرگی از عاقل به‌جا مانده که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) وجود دارد. از سروده‌های عاقل، مثنوی رزمیّه دربارهٔ جنگ‌های میان فرزندان اورنگ‌زیب بر سر جانشینی او و نقش غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ و پسرش نظام‌الملک آصف‌جاه در آن جنگ‌ها است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ A/Nm.535) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرةالشعراء غنی، ۸۶؛ خزانهٔ عامره، ۳۴۷ـ۳۵۲؛ الذریعه، ۶۷۴/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۷۵؛ شمع انجمن، ۳۰۹ـ۳۱۱؛ صبح گلشن، ۲۷۴؛ مجمع‌النفایس، ۶۴ـ۶۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۶۵/۴ـ۱۶۷؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۶ـ۴۹۷؛ نشتر عشق، ۱۰۵۳ـ۱۰۵۴؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/265-266; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 84; *Iranica*, 2/193; *Mughuals in India*, 79.

برزگر

عاقل عاقلی (ā.qel-e.ā.qe.li)، محمدعاقل فرزند آخوند الله‌نواز فرزند محمدعاقل، روستای کنگری در ناحیهٔ سکر ۱۲۶۷ـ ۱۳۶۰ق / ۱۸۵۱ـ۱۹۴۱م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات ابتدایی را نزد پدرش به‌انجام رساند و سپس نزد استادانی مانند مولوی نبی‌بخش عباسی لاکارنوی و مولانا غلام محمد صدیق شهزادکوتی و مولانا غلام‌محمد کمال دیروی به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در علوم متداول روزگار مهارت یافت. در تصوف نیز به مولانا نظرمحمد بهاولپوری دست ارادت داد. سپس به گشت‌وگذار پرداخت و چندی به خدمت عارف نام‌دار پیر حزب‌الله شاه، متخلص به مسکین، پیوست. پس از مرگ پدرش در روستای عاقل نزدیک لاکارنه نشیمن گزید و مدتی در مدرسهٔ اسلامی لاکارنه به‌تدریس علوم دینی و سپس در دبیرستان خیرپور به تدریس الهیات سرگرم شد. در جنبش آزادی‌خواهی شبه‌قارهٔ هند بر ضد بریتانیا شرکت داشت و در حزب جمعیت‌العلما فعالیت می‌کرد و از سوی آن حزب مفتی لاکارنه بود. عاقلی به‌عربی و فارسی و سندی و سرائیکی شعر می‌سرود. شاعری پرنویس و زودگوی بود و در نظم ماده‌های تاریخ بسیار مهارت داشت. در اشعار فارسی خود پیرو سبک هندی بوده و در قالب‌های گوناگون، مانند قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی، سخن‌سرایی کرده است. دیوان اشعار سندی عاقل به‌چاپ رسیده اما مجموعهٔ اشعار فارسی او گویا هنوز چاپ نشده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴۳/۵ـ۴۴۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۰۸ـ۲۱۱؛ گنج شایگان، ۹۳ـ۹۴.

برزگر

عالم بن علاءاندرپتی ← تاتارخان

عالمگیر، ابوالمظفر محمد محیی‌الدین ← اورنگ‌زیب

عالمگیرنامه ← محمدکاظم قزوینی هندی

عالمی اصفهانی ← عامی اصفهانی

عالی (ā.li)، میرزا ابوالمعالی، ملقب به وزارت‌خان، ـ ۱۱۲۸ق / ۱۷۱۵م، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. وی از مردم نیشابور و از نوادگان شیخ فریدالدین عطار بود. کار خود را نزد شاهزاده محمداعظم (ـ ۱۱۱۹ق) پسر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) آغاز کرد و در دورهٔ فرخ سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) به مقامات عالی رسید. میرزا ابوالمعالی، منصب دیوان ممالک پادشاهی داشت. پس از چندی در این منصب کارش بالا گرفت و مورد

عنایت و لطف پادشاه واقع شد. عالی در خانه‌اش انجمن شعرخوانی برپا می‌کرد. وی در شاعری بر شیوهٔ قدما می‌رفت و با شاعران هم‌روزگارش که پیرو نوگرایی ناصرعلی و میرزا بیدل بودند، به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت. صاحب سفینهٔ خوشگو ابیاتی از اشعار عالی را یاد کرده و آورده است که شعرای همروزگارش وی را در شاعری می‌ستودند.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۸۳؛ همیشه بهار، ۱۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۴/۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 63.

فتح‌نیا طبری

عالی اکبرآبادی (ā.lie.ak.bar.ā.bā.di)، میرنجیب، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) می‌زیست و در دربار او مأمور گرفتن جزیه از هندوان بود. عالی شعر نیز می‌سرود. ابیاتی از اشعار او در تذکره‌ها به یادگار مانده است.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۴۳؛ صحف ابراهیم، ۱۰۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۳۸/۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 63.

فتح‌نیا طبری

عالی، داودخان فرزند خدایارخان ← داودخان عباسی

عالی شیرازی (ā.li-ye.ši.rā.zi)، میرزا محمد، معروف به نعمت‌خان، مقرب خان و دانشمندخان، فرزند حکیم فتح‌الدین، ــ دهلی ۱۱۲۲ق، شاعر، تذکره‌نویس و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. خاندانش در شیراز پیشهٔ پزشکی می‌ورزیدند. عموزادگان او حکیم محسن و حکیم حاذق‌خان، در روزگار شهریاری اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) در هند بلندآوازه بودند. حکیم فتح‌الدین در همان روزهایی که خویشانش در هند آوازه می‌یافتند از شیراز به این سرزمین کوچید و میرزا محمد در هند زاده شد. وی درکودکی با پدرش به شیراز رفت و پس از تحصیل به هند بازگشت. درهند نیز یک‌چند نزد ملا شفیعای یزدی، معروف به دانشمندخان (ــ ۱۰۸۱ق)، درس خواند و پس از آن به خدمت دستگاه اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) پیوست. در ۱۱۰۴ق خطاب نعمت‌خان و داروغهٔ باورچی‌خانه و در اواخر پادشاهی اورنگ زیب لقب مقرب‌خان و داروغهٔ جواهرخانه یافت. پس از مرگ اورنگ زیب که میان محمد اعظم شاه و شاه عالم بهادرشاه کشاکش درگرفت، نعمت‌خان از محمد اعظم‌شاه هواداری می‌کرد و محافظ جواهرخانه بود. پس از کشته شدن محمد اعظم شاه، نعمت‌خان به شاه عالم بهادر (۱۱۱۹ــ۱۱۲۴ق) پیوست و لقب دانشمندخان گرفت. از آثارش: دیوان شعر که نسخه‌هایی از آن در دست است؛ رقعات که بیشتر مکتوب‌های عرفانی است؛ رسالهٔ حسن و عشق/تزویج العشق والحسن / کدخدایی حسن و عشق که چند بار به چاپ رسیده؛ خوان نعمت (لکنو، ۱۸۵۰م)؛ راحة‌القلوب؛ وقایع حیدرآباد؛ انشاءنعمت‌خان عالی؛ تاریخات فتوح عالمگیر پادشاه و غیره؛ شاهنامهٔ شاه عالم بهادر شاه؛ سخن عالی (مثنوی)؛ نعمت عظمی؛ هجو حکما؛ روزنامهٔ محاصرهٔ حیدرآباد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۹۸/۱؛ انجمنهای ادبی شیراز، ۸۱-۸۳؛ بهارستان سخن، ۶۲۴-۶۲۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۶۲/۵-۱۳۶۶، ۱۷۸۹، ۱۷۹۱-۱۷۹۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۵؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۲۶؛ خزانهٔ عامره، ۳۳۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۶۴/۳-۵۷۳؛ الذریعه، زیر عناوین کتابها؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۸۳/۳؛ فهرست کتابهای فارسی، ۱۱۴۷، ۱۱۶۳، ۱۲۴۱، ۱۳۱۸، ۱۳۶۶؛ الکواکب‌المنتشره، ۷۸۴-۷۸۵؛ مآثرالامرا، ۳۰/۲-۳۲، ۶۲۷، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۶۰، ۶۸۹ــ۶۹۰؛ مرآت‌العلوم، ۱۵۰/۲، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۹۳-۲۹۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۸۵-۴۹۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۸/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۵/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/143; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/272; 2/745; 3/937; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 339; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 107-108, 198; *Iranica*,1,8/836-887; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/567, 600.

دانشنامه

عالی‌نسب‌خان، میرمعصوم ← وجدان لاهوری

عاملی، عبدالحسیب محمدبن‌احمدبن زین‌العابدین ← عبدالحسیب علوی اصفهانی

عامی اصفهانی (ā.mi-ye.es.fa.hā.ni)، مولانا عامی، ــ ۱۰۲۶ق، شاعر ایرانی. از عوام‌الناس اصفهان بود. در جوانی به هند رفت. مدت‌ها در دکن به‌سر برد و نه‌تنها در شعر و ادب، بلکه در مال و ثروت نیز بسیار ترقّی کرد. با قسمتی استرابادی مباحثات و مهاجات داشته و در هجو قسمتی گفته: «شنیدم که ای شاعر بادپیما ــ ز اولاد بطن‌الزّنا می‌گریزی / ز خود هیچ کس می‌گریزد تو ابله ــ ز خود می‌گریزی، کجا می‌گریزی؟» تقی اوحدی که عامی را نخستین‌بار در آگره / اکبرآباد، هنگامی که عامی برای تجارت از دکن بدان‌جا سفر کرده بود، دیده بود، بار دیگر وی را در ۱۰۲۶ق در اردوی جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق)، در احمدآباد گجرات دید. اوحدی می‌گوید که عامی «در آن اردو آن‌قدر سماجت و خسّت کرد که حضرت پادشاهی [جهانگیر] او را گرفته به قلعه فرستاد، [و عامی] به اندک‌روزی درگذشت و قریب یک لک [= صدهزار] روپیه ازو ماند که به سرکار آن پادشاه عاید شد، جواهر و اجناس و قرض مردم غیر آن‌هاست و با این حالت در حیات [چنان] زیست می‌کرد که هیچ گدای محتاجی نکند.» (عرفات‌العاشقین) عالمی اصفهانی مذکور در شام غریبان همان عامی اصفهانی است.

منابع: شام غریبان، ۱۷۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۴۷ـ۱۴۸؛ کاروان هند، ۸۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱/۴.

برزگر

عامی نهاوندی (ā.mi-ye.na.hā.van.di)، ملا عامی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم نهاوند بود و در همان‌جا نیز برآمد. عامی با این‌که درس نخوانده بود، در سرودن شعر، به‌ویژه قصیده، توانا بود. او بعدها به هندوستان رفت و گویا در همان‌جا نیز درگذشت. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «از ستون آه بر پا کرده‌ام افلاک را ــ گر نفس دزدم به خود این خانه ویران می‌شود.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۶؛ الذریعه، ۶۷۸/۹؛ روز روشن، ۵۱۹؛ شام غریبان، ۱۸۱؛ کاروان هند، ۸۵۷/۲ـ۸۵۸؛ نگارستان سخن، ۵۹.

جهان‌تاب

عباداللّه کاشانی (e.bā.dol.lāh-e.kā.šā.ni)، حکیم عباداللّه کاشانی، ز ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از مردم کاشان و استاد در حکمت بود و از سخن تقی اوحدی که وی را «سالب صفات مذمومه و صاحب اخلاق محموده... از امنای مقرّب سلطانی، معروف مشهور زمان و از یکّه‌های در فن حکمت و تحقیق، محمود سرآمد دوران» می‌خواند، چنین برمی‌آید که وی از پیروان محمود پسیخانی، پیشوای نام‌دار نقطویان، بوده است. در حدود ۱۰۰۵ق به هند کوچید و دست‌کم تا ۱۰۲۵ق در آن سرزمین، بیشتر در لاهور، بوده است. در ۱۰۲۵ق یا اندکی پیش از آن کتابی را از نظر جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) گذرانید و جهانگیر، به‌پاداش آن، مستمری دربارهٔ او مقرّر داشت. گویند هنگامی که کتابش را به جهانگیر پیشکش می‌کرد، جهانگیر، به‌جدّ یا مطایبه، بدو گفت که «مناسب تو آنست که کتاب بحر و کوزه به ما بگذرانی نه کتب دیگر» و حکیم عباداللّه بی‌درنگ پاسخ داد: «وجود حضرت آن دریای ژرفست ــ که "بحر و کوزه" با آن صوت و حرفست / شهنشاه قضاشان قدر تخت ــ جهانگیر جهانبان جوانبخت.» گفتنی است برخی از جملهٔ آثار پسیخانی، از کتاب بحر و کوزه نام برده‌اند. حکیم عباداللّه، به‌گفتهٔ تقی اوحدی، اشعار بسیار سروده بود، ولی از آن‌ها ظاهراً تنها اندکی به‌جا مانده است.

منابع: زندگانی شاه‌عباس اول، ۹۱۶/۶؛ عرفات‌العاشقین؛ کاروان هند، ۸۵۸.

برزگر

عباس‌خان سروانی (ab.bās.xān-e.sar.vā.ni)، فرزند شیخ‌علی فرزند شیخ بایزید، ز ۹۹۴ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از خاندان سروانی از طایفهٔ افغانی سور بود و نیای بزرگش، حسنوخان، شوهر خواهر شیرشاه سور، فرمانروای هند (۹۴۶ــ۹۵۲ق) بود. پدر و پدربزرگش نیز در دربار شیرشاه و پسرش اسلام‌شاه (۹۵۲ــ۹۶۰ق)، مقامی بلند و گرامی داشتند. عباس‌خان در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) زمین‌های پدرش را که گورکانیان توقیف کرده بودند پس گرفت و در ۹۸۷ق منصب پانصد سوار یافت. در ۹۹۴ق بر اثر بدگویی دشمنانش منصب خود را از دست داد و از دستگاه دولتی اخراج گردید و در پی آن تحت حمایت عبدالرحیم‌خان خانان (ــ ۱۰۳۶ق) درآمد. وی، گویا به‌فرمان جلال‌الدین اکبر، کتابی در تاریخ به‌نام تحفهٔ اکبرشاهی در سه طبقه نوشته که از آن امروزه ظاهراً تنها طبقهٔ سوم به‌جا مانده است و به‌نام تاریخ شیرشاهی

آوازه دارد. تاریخ شیرشاهی از نخستین کتاب‌هایی است که دربارهٔ خاندان سور است و در سه باب تدوین یافته است: ۱ــ پادشاهی شیرخان سور؛ ۲ــ پادشاهی اسلام‌خان سور؛ ۳ــ پادشاهانی که از خویشان شیرخان بوده‌اند و پس از اسلام‌خان دعوی پادشاهی کردند و سکه و خطبه به‌نام خود زدند و پسر اسلام‌خان را از پادشاهی برداشتند. آخرین تاریخی که در کتاب یادشده ۹۹۴ق است. نثر متن کتاب فاقد ریزه‌کاری‌های ادبی و بسیار ساده و گاه حتی عامیانه است، ولی مقدمهٔ آن آگنده از اطناب و زواید است. تاریخ شیرشاهی را سید محمدامام‌الدین، استاد تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه داکا، تصحیح کرد و نیز به انگلیسی برگردانید که متن فارسی تصحیح وی در ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م به چاپ رسیده است. پیش‌تر نیز گزیده‌ای از این اثر به‌دست ادوارد کلیو بیلی (۱۸۲۱ــ۱۸۸۴م) به‌انگلیسی برگردانیده شده و این ترجمه در تاریخ هند الیوت به‌چاپ رسیده بود. مظهرعلی‌خان ولا، تاریخ شیرشاهی را در ۱۲۲۰ق/۱۸۰۵م به اردو برگردانید (چاپ کراچی، با حواشی و تعلیقات دکتر سید معین‌الحق) و گارسن دوتاسی، آن‌را از روی برگردان اردو، به‌فرانسه ترجمه کرد (چاپ پاریس، ۱۸۶۵م). ترجمهٔ پشتوی این اثر از دکتر دولت محمد، نیز در ۱۳۵۴ش در کابل منتشر شده است. تاریخ شیرشاهی ابراهیم بتنی (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ بادلیان به‌شماره‌های 177 و 178) درواقع تحریر بازنگریسته و افزوده‌ای از کتاب عباس‌خان سروانی است و در آن رشته رویدادها تا ۱۰۲۱ق می‌رسد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۸-۵۵۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۱/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۶-۱۳۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۶۹، ۳۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۷/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۸۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/93; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*; 1/242; 2/827; 3/921; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 1; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/99-100; *Mughals in India*, 1; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/513-514.

برزگر

عباس‌علی‌خان تالپور، پسر میرمحمد نصیرخان جعفری ← مؤمن تالپور

عباس لاهوری داغستانی (ab.bās-e.lā.hu.ri-ye.dā.qes.tā.ni)، قلی‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم داغستان بود و نیاکانش از صاحب‌منصبان دولت صفوی بودند. عباس در جوانی زادگاهش را ترک گفت و به هندوستان کوچید و در دهلی، به ملازمان شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) پیوست. او در واپسین سال‌های زندگانی‌اش، در لاهور نشیمن گزید. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «یک چشم‌زدن سیر گلستان هوسم شد ــ در پردهٔ هر رنگ که رفتم قفسم شد.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۳۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴/۲؛ صحف ابراهیم، ۱۱۲-۱۱۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۱-۱۴۰.

جهان‌تاب

عباسی اصفهانی (ab.bā.si-ye.es.fa.hā.ni)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. گویند از سادات بلندپایه و از شعرای برجستهٔ درگاه شاه‌عباس یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) بود و تخلص عباسی را نیز شاه‌عباس بدو داده بود. پس از مرگ شاه‌عباس، در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی، پادشاه هند (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) به هند رفت و در شمار ملازمان قاسم‌خان جوینی، حاکم بنگاله (۱۰۳۸ــ۱۰۴۱ق) درآمد و هم به‌عهد حکومت قاسم‌خان بر بنگاله درگذشت.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۰۹/۲؛ زندگانی شاه‌عباس اول، ۳۶۷؛ شام غریبان، ۱۸۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۷۶-۷۵؛ صبح گلشن، ۲۷۵؛ کاروان هند، ۸۶۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۹/۴؛ نشتر عشق، ۱۰۴۵/۳.

برزگر

عباسی، عبداللطیف ← عبداللطیف گجراتی

عبد (abd)، مولوی عبدالحق فرزند مولوی کرم الهی، ــ ۱۹۳۷م، شاعر و پزشک شبه‌قاره. وی در گجرانواله به‌دنیا آمد. علوم متداول را نزد پدر و استادان معروف آن دیار به‌پایان رساند. در

فقه و طب مهارت داشت. در جوانی از زادگاه خود به هرلانوالی رفت. از پیشهٔ پزشکی گذران زندگی می‌کرد. در طریقت، مرید خواجه عمرالدین چشتی نظامی بود. از آثارش مثنوی تفنگ عشق است که در حدود ۱۳۰۰ق در ۲۸۹ بیت سروده شده است. وی در این مثنوی پرحادثه‌ترین داستان عشقی شبه‌قاره به‌نام «میرزا و صاحبان» را به‌نظم آورده است. این مثنوی، داستان عشق پسری به‌نام میرزا و دختری به‌نام صاحبان است که پس از جدایی از یکدیگر و آمدن پسر به شهر معشوق و گریختن آن‌ها، سپس دستگیری و سوزاندن هر دو در آتش، به‌پایان می‌رسد. این داستان از داستان‌های مردم درهٔ چناب در پنجاب و از داستان‌های عشقی مردم این منطقه است. پیش از عبد شاعران دیگری نیز این مثنوی را به‌نظم کشیده‌اند، از جمله تسکین که این مثنوی را با نام شمع محافل در ۱۱۴۵ق در ۱۹۸۸ بیت و فدای لاهوری که آن‌را با نام قصهٔ مرزا صاحبان در ۱۱۵۵ق در ۲۰۷۸ بیت سروده‌اند. کوتاهی ابیات مثنوی تفنگ عشق، در بیان مطلب، اشکال ایجاد کرده است. عبدالحق پیرو سبک شعر غنیمت کنجاهی، صاحب نیرنگ عشق است، چنان‌که به تقلید او مثنوی خود را تفنگ عشق نامیده است.

منابع: فارسی‌گویان پاکستان، ۱۵۵ـ۱۵۸.

حجتی

عبدالاحد سرهندی ← وحدت سرهندی

عبدالاحد لکنویی ← رابط لکنویی

عبدالاعلی بنارسی (ab.dul.aɛ.lā-ye.ba.nā.ra.si)، پسر حاجی شاه‌کریم‌الله صدیقی نقشبندی غازیپوری، ۱۲۱۴ ــ بنارس ۱۲۷۴ق، دانشمند دینی، عارف نقشبندی، و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در نواحی غازیپور به دنیا آمد و علوم ظاهری را نزد پدر خود و نیز استادان روزگارش فراگرفت. در تصوف نیز به پدر خود دست ارادت داد و از او «تعلیم و تلقین یافته، به درس و افادهٔ طلبه شاغل، قانع، و صاحب ورع و تقوی بود... به مقام بنارس در مدرسهٔ موسومه جی‌نرائن کالج به‌عهدهٔ مدرس اول عربی ممتاز بود، از آن مستعفی شده به عبادت الهی، اوقات شریفش صرف می‌نمود.» (تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۶) چون درگذشت پیکرش را در فاطمان باغ شاهزادگان بنارس به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ مجلة الادب لاجلة السندیب به‌عربی و فارسی (لکنو، ۱۳۲۲ق)؛ ۲ــ نظم تهذیب‌المنطق به‌فارسی (بنارس، ۱۳۰۷ق)؛ ۳ــ هدایة‌المسلمین که منظومه‌ای در منطق به‌فارسی است و شاید همان اثر قبلی باشد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰۳/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۹/۷.

برزگر

عبدالاول زیدپوری (ab.dul.av.val-e.zeyd.pu.ri)، سید عبدالاول بن علاءالدین بن حسن حسینی جونپوری، ــ دهلی ۹۶۸ق. دانشمند دینی حنفی و صوفی و نویسندهٔ شبه‌قاره. خانواده‌اش از مردم زیدپور در نزدیکی جونپور بودند، اما بعدها به دولت‌آباد دکن کوچیدند. عبدالاول در دولت‌آباد به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد نیای خود، علاءالدین، دانش آموخت و در سلسلهٔ چشتیه به برخی نوادگان سید محمد گیسودراز دست ارادت داد. سپس به‌گجرات رفت و چندی در آن‌جا نشیمن گزید. در ۹۴۷ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و در مکه یا مدینه به‌سلسلهٔ قادریه پیوست. در بازگشت به هند در احمدآباد گجرات رحل اقامت افکند و به تدریس پرداخت و کسان بسیاری، همچون شیخ طاهربن‌یوسف سندی، از محضرش بهره بردند. در اواخر عمر به دعوت خان‌خانان بیرم‌خان به دهلی رفت و دو سال پایانی عمرش را در آن شهر به‌سر آورد. در نظم و نثر فارسی دست داشت و شرح‌هایی بر کتاب‌های مختلف دینی و ادبی به فارسی و عربی دارد. از آثارش: ۱ــ سیر نبوی / سیرت‌النبی / انتخاب سفرالسعادة / منتخب سفرالسعادة به‌فارسی (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۶۹۶/۱۶۴۶) که مجموعهٔ احادیث نبوی و گزیده‌ای از سفرالسعادة مجدالدین محمدبن یعقوب فیروزآبادی (۷۲۹ـ۸۱۷ق) است و عبدالاول آن را به دو قصد، یکی جلوگیری از تاخت و تاز سپاهیان همایون گورکانی به گجرات و دیگری برای برگرداندن بلای طاعون که در آن هنگام در گجرات همه‌گیر شده بود، تألیف کرده است؛ ۲ــ فیض‌الباری (دست‌نویس مؤسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی راجستان تونک به‌شمارهٔ ۱۵۶۰/۹۶۸) در شرح صحیح بخاری؛ ۳ــ معرفة‌النفس به‌فارسی دربارهٔ روح؛ ۴ــ السیر والسلوک به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۰۷) که ظاهراً همان سیر نبوی است؛ ۵ــ رسالهٔ منظوم فرائض سراجی در ارث و شرح آن؛ ۶ــ تعلیقات بر فتوحات‌المکیّه ابن عربی؛ ۷ــ تعلیقات برالمطوّل.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۵۹-۲۶۳؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۲۳/۲؛ ادبیات فارسی در هند، ۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳۳/۲، ۶۳۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۴؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۲۶۷؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۲۷/۱-۴۲۸؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۷۷، ۲۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸/۱۰، ۲۵۴؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیهٔ مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۳۳/۲-۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۴۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۵۵؛ کلمات‌الصادقین، ۱۳۳-۱۳۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۶/۴؛ هدیة‌العارفین، ۴۹۳/۱؛ مجلهٔ دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش، صص۸۳-۸۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 3; *A History of Sufism in India*, 2/77; *Mughals in India*, 3;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/192-193.

برزگر

عبدالباری فرنگی‌محلی (ab.dol.bā.ri-ye.fa.ran.gi.ma.hal.li)، قیام‌الدین محمد فرزند عبدالوهاب فرزند عبدالرزاق انصاری لکنویی، لکنو ۱۲۹۵ ــ رجب ۱۳۴۴ق / ۱۸۷۸ ــ ژانویهٔ ۱۹۲۶م، صوفی، دانشمند دینی، سیاستمدار و نویسندهٔ شبه‌قاره. تبارش از پدر به سلسلهٔ سرشناسی از پیران و مشایخ و از مادر به ملا حیدر، بنیادگذار شاخهٔ حیدرآباد خاندان فرنگی‌محل می‌رسید. عبدالباری در لکنو پرورش یافت و نزد استادانی مانند دایی خود مولانا عبدالباقی بن علی محمد انصاری لکنویی و مولانا عین‌القضات بن محمد وزیر حسینی حیدرآبادی درس خواند. برای گزاردن حج و نیز دانش‌اندوزی چند بار به حجاز سفر کرد (۱۳۰۹ق / ۱۸۹۱م، ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م و ۱۳۳۰ق / ۱۹۱۲م) و از محضر علما و محدثانی چون سید علی‌ظاهر وتری مدنی، سید امین رضوان، سید احمد برزنجی و نقیب‌الاشراف سید عبدالرحمان گیلانی بهره برد. گذشته از حجاز، به بخش‌های دیگری از امپراتوری عثمانی نیز سفر کرد. سفر به سرزمین‌های اسلامی، به ویژه قلمرو امپراتوری عثمانی، و دیدن انحطاط و زوال قدرت مسلمانان و از آن میان فروپاشی بزرگ‌ترین کشور اسلامی آن روزگار، یعنی عثمانی، عبدالباری را نیز همچون بسیاری از روشنفکران مسلمان هند، مانند مولانا ابوالکلام آزاد، به صحنهٔ سیاست روز و مبارزات ضدانگلیسی و هواداری از جنبش خلافت (که از احیای قدرت و وحدت مسلمانان زیر لوا و رهبری به اصطلاح خلیفهٔ مسلمانان که همان سلطان عثمانی باشد) کشاند. وی در ۱۹۱۳م، پس از بازگشت از مکه، به همراه مشیر حسین قدوایی انجمنی به نام «انجمن خدام مکه» بنیاد نهاد. پس از جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴ــ ۱۹۱۸م) در راه‌اندازی جنبش خلافت در هند شرکت جست و در ۱۹۱۸م علما را برای شرکت در «نشست‌های سراسر هندِ مسلم لیگ» رهبری کرد. سپس با مهاتما گاندی دست اتحاد داد. در ۱۹۱۹م / ۱۳۳۸ق از سازمان‌دهندگان کنفرانس مرکزی خلافت بود. در ۱۹۲۰م، با تلاش وی و کسانی دیگر، جنبش خلافت، همانند کنگرهٔ ملی هند، سیاست عدم همکاری با حکومت بریتانیا را پذیرفت. در این سال‌ها نفوذ وی در صحنهٔ سیاست مسلمانان هند به اوج خود رسید. در ۱۹۱۹م / ۱۳۳۸ق با همکاری دیگران جمعیتی به نام «جمعیت علمای هند» به راه انداخت و به سمت نخستین رئیس آن برگزیده شد. وی هوادار استفاده از قوهٔ قهریه برای دفاع از خلافت بود و چون سیاستمداران مسلمان هند چندان با نظر او موافق نبودند در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲م خود را کمابیش از جبههٔ آن‌ها کنار کشید. با این وجود، در پی بالا گرفتن اختلافات فرقه‌ای میان مسلمانان و هندوان، در ۱۹۲۳م به دفاع از اسلام در هند پرداخت و به رغم آن که جنبش خلافت دیگر مورد علاقهٔ سیاستمداران هندی نبود همچنان به تبلیغ آن ادامه داد. وی دوست و هوادار شریف‌حسین، والی حجاز، بود و از این رو، پس از برافتادن حکومت شریف و روی کار آمدن ابن سعود در عربستان، در ۱۹۲۵م/ ۱۳۴۴ق برای مبارزه با حکومت سعودی جمعیت «خدام‌الحرمین» را بنیاد نهاد و در ۱۹۲۶م در هند تظاهرات عظیمی بر ضد ابن سعود به راه انداخت. اما اندکی بعد در میانهٔ این مبارزه درگذشت. عبدالباری مسائل و دشواری‌هایی را که نوگرایی و تجدید برای مسلمانان پیش آورده بود به خوبی می‌شناخت و کوشید تا مسلمانان را برای رویارویی با آن مسائل آماده سازد. کسب دانش نوین غربی را برای مسلمانان لازم می‌شمرد و با فرستادن جوانان مسلمان به کالج‌هایی چون کالج علیگر و دادن کمک‌های مالی و وقفی به مؤسسات دانشگاهی مسلمانان در این راه می‌کوشید. در تلاش برای تجهیز فرزندان پیران و علما به التزامات زندگی جدید، در ۱۹۰۵م مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ نظامیه در فرنگی‌محل دایر کرد که از یک برنامهٔ پیشرفته و اصلاح‌شدهٔ «درس نظامیه» برخوردار بود و در آن درس‌های جدید، مانند انگلیسی، به طلاب سطح عالی

می‌دادند می‌شد. عبدالباری به آیندهٔ تصوف نیز توجه داشت و معتقد بود که صوفیان باید حدود شریعت را به دقت رعایت کنند. در ۱۹۱۴م برنامه‌ای را که پیش‌تر پدرش و کسان دیگر در ۱۸۹۶م برای تأسیس مدرسه‌ای برای آموزش منظم عرفان اسلامی پیش گذاشته بودند بار دیگر مطرح کرد و این برنامه سرانجام در شمار اهداف سازمان «بزم صوفیهٔ هند»، که در خلال عُرْس معین‌الدین چشتی در مه ۱۹۱۶م در اجمیر به همت برخی از برجسته‌ترین صوفیان هند بنیاد گذاشته شده بود، پذیرفته گردید. عبدالباری از بزرگ‌ترین مدرسان و معلمان روزگار خود به شمار می‌آمد و دست کم سی‌صد شاگرد از محضر او بهره برده‌اند. او بیش از صد کتاب و رساله نوشت که نشانگر دانش گستردهٔ او در فارسی و عربی است. آشنایی و علاقه‌اش به ادبیات فارسی، به‌ویژه ادبیات عرفانی، چندان بود که در خانه‌اش مثنوی معنوی درس می‌داد. از آثارش: ۱ــ آثارالاول من علماء فرنگی‌محل؛ ۲ــ حسرت‌المسترشد بوصال‌المرشد؛ ۳ــ التعلیق‌المختار علی کتاب‌الآثار؛ ۴ــ رسالة فی حلة‌الغناء؛ ۵ــ تعلیقات بر السراجیه در فرایض؛ ۶ــ رساله در هیئت قدیم و جدید؛ ۷ــ ملهم‌الملکوت در شرح مسلم‌الثبوت.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۸/۲۱۴-۲۱۶؛

Iranica, 1/106.

برزگر

عبدالباقی نهاوندی ← باقی نهاوندی

عبدالجبار شیخ (**ab.dol.jab.bār.šeyx**)، فرزند اسدالله، انه‌گام کشمیر ۱۹۳۰م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در دانشگاه کشمیر به تحصیل پرداخت. در ۱۹۶۲م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات اردو و در ۱۹۶۸م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ گاندی سرینگر به تدریس سرگرم شد. وی دربارهٔ ادبیات پس از انقلاب می‌گوید «همان‌طوری که انقلاب اسلامی ایران بر روی اخلاق و اعتقادات مردم اثر گذاشته بر روی فرهنگ و ادبیات فارسی هم اثر زیبایی خواهد گذاشت.» شیخ به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، کشمیری و پنجابی نیز آشنایی دارد. از آثارش: اثر و نفوذ فارسی بر زبان‌های کشمیری؛ اثر و نفوذ فرهنگ ایران بر فرهنگ و هنر کشمیریان.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۵۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۰.

رسولی

عبدالجلیل بلگرامی (**ab.dol.ja.lil-e.bel.ge.rā.mi**)، فرزند سید احمد واسطی، بلگرام ۱۰۷۱ ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۳۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی جز عبدالجلیل لکنویی چشتی (ــ ۱۰۴۳ق) هم‌روزگار مجدد الف ثانی (ــ ۱۰۳۴ق) و جز عبدالجلیل بن عبدالرحمان است. میرعبدالجلیل جد مادری میر آزاد بلگرامی (ــ ۱۲۰۰ق) است. او مختصری نزد سید سعدالله بلگرامی، سپس نزد استادان مشهور، چون غلام نقشبند لکنویی درس خواند. حدیث را از سید مبارک محدث بلگرامی، شاگرد شیخ نورالحق آموخت. در همهٔ علوم معقول و منقول، به‌ویژه در تفسیر، حدیث، تاریخ، لغت، ادب و موسیقی مهارت داشت. به‌زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و هندی مسلط بود. حافظه‌ای قوی داشت، چنان‌که قاموس‌اللغة را از بر بود. در ۱۰۱۴ق به دکن رفت و پس از زمانی کوتاه از آن‌جا بازگشت. بار دیگر در ۱۱۱۱ق به دکن رفت و در اسلامپور از توابع بیجاپور به اردوی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) پیوست. میرزا یار علی‌بیگ، سوانح‌نگار پادشاه، میرعبدالجلیل را به حضور شاه معرفی کرد و شاه نیز وی را به منصب جاگیر جیّد از محال سائیپور نزدیک بلگرام و بخشی و وقایع‌نگاری گجرات شاه‌دولا تعیین کرد. هنگامی که اورنگ‌زیب، دژ ستاره از دژهای مشهور دکن را گشود (۱۱۱۱ق)، میرعبدالجلیل، رساله‌ای در یازده قطعه در تاریخ آن فتح به‌زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و هندی به نام گلزار فتح‌شاه هندو و طوی‌نامهٔ فیروز شاه عالمگیر نظم کرد، چنان که از هر دو نام رسالهٔ مذکور، تاریخ فتح دژ ستاره به‌دست می‌آید. وی پس از انجام خدماتش به بلگرام و در ۱۱۱۳ق به گجرات رفت و چند سال بخشیگر و وقایع‌نگار آن‌جا بود. در ۱۱۱۶ق به بلگرام بازگشت. این‌بار میرزا یارعلی‌بیگ، از حضور شاه بخشیگری و وقایع‌نگاری بهکر و سیوستان را برای عبدالجلیل گرفت. او نیز رهسپار سند شد و در ۱۱۱۷ق به بهکر رسید. میرجملهٔ سمرقندی که در آن‌زمان امور مهم سلطنت در دست وی بود، به‌سببی در ۱۱۲۶ق، میر عبدالجلیل را از کارش برکنار کرد. او نیز در همان‌سال از بهکر به شاه‌جهان‌آباد رفت و به وساطت امیرالامرا سید حسین علی‌خان، شیخ محمدرضا بهکری را به نیابت خود مقرر کرد. در ۱۱۳۱ق که دژ آگره به‌دست امیرالامرا فتح شد، عبدالجلیل قصیده‌ای بلند در فتح آن سرود. در ۱۱۳۲ق

برای یک سال به بلگرام رفت و به امور آن‌جا پرداخت، اما دوباره به شاه‌جهان‌آباد بازگشت و تا آخر عمر در همان‌جا ماند. از عهد اورنگ‌زیب تا زمان محمدشاه، همهٔ پادشاهان او را محترم می‌شمردند. وی از این جهت که هفت پادشاه از شاهان دهلی (اورنگ‌زیب، شاه‌عالم، محمد معزالدین جهاندارشاه، محمد فرخ‌سیر، رفیع‌الدرجات، شاه‌جهان ثانی و محمدشاه) را خدمت کرد، با امیرخسرو تشابه دارد. اشعارش گرچه در مدح شاهان است، اما در مدت عمرش از شاهی صله نگرفت، جز یک‌بار از اورنگ‌زیب، آن‌هم به‌سبب تکمیل تشابه او با امیرخسرو، زیرا که او از سلاطین صلهٔ فراوان دریافت می‌کرد. عبدالجلیل نخست طرازی و سپس واسطی تخلص می‌کرد. غزل نیز کم گفته است. وی در اورنگ‌آباد دکن، با ناصر علی سرهندی و سید علی مدنی صاحب سلافة‌العصر و انوارالربیع دوستی داشت و آن‌ها او را بسیار ستوده‌اند. نواب امین‌الدوله بهادر انصاری سنبهلی و نواب صمصام‌الدوله میربخشی محمدشاه، به او احترام زیادی می‌گذاشتند. چون درگذشت، پیکرش را به بلگرام بردند و کنار آرامگاه پدرش به خاک سپردند. از دیگر آثار او: مثنوی طوبی / جواهرالفردوس که مثنوی بزمی در احوال فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) و ازدواج او با دختر راجه‌جیت سنگه است که در ۱۱۲۷ق واقع شد و در آن از آداب و رسوم و فرهنگ عامهٔ روزگار فرخ‌سیر و روزگار دیگر پادشاهان تیموری و همچنین از اصطلاحات و پرده‌های موسیقی سخن رفته است؛ مثنوی امواج‌الخیال در تعریف بلگرام که بیشترِ قواعد موسیقی هندی در آن آورده شده است. نسخه‌هایی از آن با شمارهٔ 1256pi/VI229 در دانشگاه پنجاب و به‌شمارهٔ N.M.1975-93 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ انشای عبدالجلیل که همان گلزار فتح‌شاه هندو است و درواقع سفرنامهٔ او است؛ رقعات جلیل / انشای جلیل که نامه‌های او به نثر آمیخته به نظم است. میرحیدر بلگرامی، متخلص به امیر، که بایستی همان امیرحیدر بن نور حسین بن غلام‌علی آزاد بلگرامی باشد، شرحی به‌نام کلمات‌النبیل فی شرح انشای میر عبدالجلیل بر انشای میرعبدالجلیل نوشته است؛ مثنوی در سوگ غلامش. این غلام در سفر دکن همراه عبدالجلیل بود و خدمت‌ها کرد و سرانجام به‌بیماری وبا که در لشکر اورنگ‌زیب افتاده بود، درگذشت؛ مثنوی در عروسی ارشادخان (تألیف در ۱۱۳۷ق)؛ جواهرالکلام؛ متفرقات مشتمل بر رقعات که میرمحمد بلگرامی آن‌را مرتب کرده است؛ رسالهٔ تعریب؛ رسالهٔ موسیقی؛ انشای عقدالثمین که ممکن است همان انشای جلیل یا رقعات او باشد؛ رسالهٔ ریاض‌النعیم در احوال پیامبر اکرم (ص)؛ بیاض؛ پدماوت.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۸۱ـ۹۲، ۱۸۹ـ۱۹۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۹۰ـ۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۲۴ـ۲۲۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۸ـ۱۰۹؛ تین تذکری، ۲۵۰ـ۲۵۲؛ خزانهٔ عامره، ۳۵۲؛ الذریعه، ۸۳/۹؛ سبحة‌المرجان، ۲۰۵/۱ـ۲۱۷؛ سرو آزاد، ۲۵۳ـ۲۸۶؛ شمع انجمن، ۳۱۳ـ۳۱۸؛ صحف ابراهیم، ۱۰۹ـ۱۱۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۲۸ـ۲۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۵/۵ـ۲۶۶؛ ۱۰۲۸/۸ـ۱۰۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۶۲۸، ۷۴۰؛ مجمع‌النفایس، ۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۱۲۳/۴ـ۱۲۴؛ مرآت‌العلوم، ۱۴۱/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۴۰۶ـ۴۱۴؛ منتخب‌اللطایف، ۲۶۴ـ۲۶۵؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۱ـ۴۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۱/۶ـ۱۴۲؛ سیدتقی‌رضا بلگرامی، «علامه میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی کی فارسی تاریخگویی»، دانش، شمارهٔ ۲۲، تابستان ۱۳۶۹ش، صص ۱۶۱ـ۱۸۲؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 10; *Mughals in India*, 9.

حجتی

عبدالجلیل لکنویی (abd-ol.ja.lil-e.lak.nu.i)، شیخ عبدالجلیل فرزند عمر صدیقی چشتی، ـ ۱۰۴۳ق / ۱۶۳۴م، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مشایخ بزرگ سلسلهٔ چشتیه و طریقهٔ اویسی بود. عبدالجلیل در شجره‌ای که برای خود تنظیم کرد و به مریدانش داد، هیچ پیری برای خود یاد نکرد و سلسلهٔ خود را بی‌واسطه به معین‌الدین حسن سجزی، از مشایخ بزرگ سلسلهٔ چشتیه و بنیادگذار این سلسله در هند (ح۵۳۶ـ۶۳۳ق) نسبت داد. در تصوف چندان پای‌بند شریعت نبود، عقیده‌اش به وحدت وجود را به‌روشنی ابراز می‌کرد، کم‌خوری و پرهیزکاری را برای مهار نفس شیطانی سودمند می‌دانست و آن‌را توصیه می‌کرد. وی هم‌روزگار شیخ‌احمد مجددی / مجدد الف‌ثانی (۹۷۱ـ۱۰۳۴ق) بود و در زمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) در لکنو می‌زیست. عبدالرحمان چشتی در ۱۰۶۷ق / ۱۶۵۶م اثری به‌نام مرآت‌الولایت در شرح حال و آثار او تألیف کرد. در پاره‌ای منابع وی را با عبدالجلیل واسطی بلگرامی (۱۰۷۱ـ۱۱۳۸ق) یکی انگاشته‌اند که نادرست است. در منابع دیگری هم از عبدالجلیل لاهوری (ـ ۹۱۰ق) یاد شده که آن نیز جز عبدالجلیل لکنویی است. در نزهة‌الخواطر نیز از

عبدالجلیل لکنویی یاد شده که مشخصاتش بسیار به وی نزدیک است، اما نویسنده تاریخ مرگ او را ۱۰۱۶ق گفته است. از آثارش: اسرار جلالیه / اسراریه که رساله‌ای در تصوف و دربارهٔ مسائلی چون فضیلت ذکر، مقامات صوفیه، معرفت نفس، استقامت تفکر، نهایت و بدایت، علم یقین، عین‌الیقین و... است و دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ حیدرآباد و به‌شمارهٔ ۱۴۵۰ / ۱ / ۴۵۰۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه لاهور نگه‌داری می‌شود؛ رموزات که رساله‌ای در تصوف دربارهٔ چهار منزل شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت، ارکان پنجگانهٔ صوفیان، و تعریف اصطلاح‌هایی چون لاهوت، ناسوت، حقیقت، روح، بهشت، دوزخ و... به نثر آمیخته به‌نظم و با عنوان‌های «رمز، رموز» است که شمار آن‌ها را ۷۵، ۸۸ و ۹۴ هم یاد کرده‌اند، نسخه‌هایی از آن به‌شمارهٔ ۴۶۷۲/۱۳ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به‌شماره‌های N.M.1977-213/4، N.M.1961-945، N.M.1957/555/85 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی ــ گاه به‌نام‌های رسالهٔ غوثیه و چهل رموز ــ و به‌شمارهٔ ۵۹۱۴ به‌نام چهار منزل در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ سیر مقامات که رساله‌ای در تصوف است و نسخه‌های مختلف آن به‌صورت دو، سه و پنج بخشی دیده شده‌اند. ترتیب بخش‌های آن در نسخهٔ پنج‌بخشی از این قرار است: ۱ــ در شرایط فقر، ۲ــ در ذکر، هفت تخته، ۳ــ مراقبت، ۴ــ مشاهدت و ۵ــ در مقامات، مانند لاهوت، جبروت و ملکوت که در نسخه‌های دو و سه بخشی مطالب مربوط به مراقبت و برشمردن پنجاه مراقبت آخرین مطلب آن‌ها است. نسخه‌های خطی از آن به‌شمارهٔ ۴۶۷۲/۱۴ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به‌شمارهٔ ۲۰۷ در کتابخانهٔ جامعهٔ اسلامیهٔ بهاولپور، با شماره‌های ۳۵۹۸/۱۰/۵۷۵ و ۴۳۰۲/۱۲۴۹/۵ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه لاهور و به‌شماره‌های ۳۴۹ و ۳۶۵۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و... نگه‌داری می‌شود؛ مکتوبات / نامه‌های عبدالجلیل که مجموعه نامه‌های عرفانی وی در بیان پاره‌ای مسائل عرفانی به‌کسان است و موضوع پاره‌ای از نامه‌ها در عنوان آن‌ها مشخص شده‌اند. شمارهٔ نامه‌ها در نسخه‌های گوناگون ۳۶، ۳۹، ۴۰ و ۴۵ است. از میان کسانی که نامه‌ها خطاب به آن‌ها نوشته شده‌اند می‌توان از مجدد الف ثانی، ملک خواجه اویس، شیخ حسین جونپوری و میرسید حامد نام برد. نسخه‌هایی خطی از آن به‌شمارهٔ ۴۶۷۲/۱۲ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به‌شمارهٔ ۷۰۹۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد، به‌شمارهٔ ۱۴۱۳ در کتابخانهٔ آصفیه و نسخه‌ای نیز در کتابخانهٔ عالیهٔ علمیهٔ درگاه شریفِ حیدرآباد و... نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳۶/۲، ۶۵۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۶۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۳/۳-۱۲۶۴، ۱۵۲۶-۱۵۲۷، ۱۵۷۲-۱۵۷۴، ۱۹۹۰-۱۹۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲(۱)/۱۱۷۹، ۱۲۰۵، ۱۴۴۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۹۶/۳، ۷۱۸، ۸۱۶؛ ۱۸۸۹/۳-۱۸۹۰؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۵/۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 10; *A History of Sufism in India*, 2/289-290.

م.اسماعیل‌پور

عبدالحسیب علوی اصفهانی (ab.dol.ha.sib-e.a.la.vi-ye. es.fa.hā.ni)، محمد بن سید احمد بن زین‌العابدین عاملی، ح۱۰۲۰ــ۱۱۲۱ق، دانشمند و نویسندهٔ شیعی ایرانی. پدرش از نوادگان دختری محقق کرکی و شاگرد و داماد دختری میرداماد (۹۷۰ــ۱۰۴۱ق) بود. عبدالحسیب در اصفهان به‌دنیا آمد و در همان‌جا نشو و نما یافت. گویا در جوانی از گرایش عرفانی پدر و نیای خود میرداماد دور شد و مدتی به روحانیان اخباری پیوست که دشمن سرسخت گروه‌های صوفیه، مانند نقطویان و پسیخانیان بودند. وی ظاهراً در ۱۰۳۹ق در جنگ با عثمانی‌ها شرکت داشت. در حدود ۱۰۶۲ق به گروه عرفای میانه‌رو، مانند حکیم داود و محمدسعید گیلانی، پیوست. سپس چندی به هند رفت و به دربار عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق)، راه یافت. در اواخر عمر، امام جمعهٔ مسجد شاه اصفهان شد. چون درگذشت پیکرش را در تخته فولاد اصفهان به‌خاک سپردند. از آثارش: عرش سماءالتوفیق به‌فارسی (نوشته در ۱۰۶۹ق) در تفسیر قرآن در چندین جلد؛ تقدیس‌الانبیا و تمجیدالاوصیا به‌فارسی در عصمت امامان با دلیل‌های عقلی و نقلی؛ سدرة‌المنتهی والعطیة‌العظمی به‌فارسی که آن‌را در ۱۰۶۲ق در اصول دین به‌شیوهٔ عرفانی نوشته و عبدالحسیب نخست آن‌را به‌نام حکیم محمدداود نوشت و سپس در هند با تغییر دادن دیباچه به عبدالله قطب‌شاه پیشکش کرد (تهران، ۱۳۵۶ش)؛ الجواهرالمنثورة فی‌الادعیة‌المأثورة به‌عربی که در آن دعاهای مسند و برخی دعاهای مرسل و بخشی از دعاهایی که به خط میرداماد در اختیار مؤلف بود گردآوری شده است؛ صراط‌الزاهدین در نمازها و نیایش‌های هر ماه؛ مسلک‌النجاة؛ کبایر؛ شرح دعاء سیفی؛

الفطرةالملکوتیه در شرح الاثنی عشریة شیخ بهایی؛ مناهج‌الشارعین (نوشته در ۱۰۶۸ق)؛ شرح بر دعای صباح؛ تبصرةالمجتهدین فی استظهار استارحجب‌الیقین به‌عربی که در ۱۰۶۶ق به انجام رسیده و دارای بحث‌های استدلالی دربارهٔ حجیت اجماع و حکم نمازجمعه در عصر غیبت و نفی وجوب عینی آن است؛ مخزن‌الدعوات به‌فارسی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱/۱۸۶؛ اعیان‌الشیعه، ۷/۴۳۵؛ تخت فولاد اصفهان، ۱۱۸؛ تذکرةالقبور، مهدوی، ۱۲۲؛ الذریعه، ۵/۲۸۲؛ ۱۲/۱۵۴؛ ۱۳/۲۵۲؛ ۱۵/۳۳، ۲۴۴؛ ۱۶/۱۲۶/۱۷؛ ۲۵۸/۱۲؛ ۲۴/۲۲؛ ۳۴۶/۲۶؛ ۲۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵، ۹۲۴، ۱۱۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۳/۳۲۱؛ ۱۴/۱۲۵؛ ۱۶/۳۳؛ الکواکب‌المنتشره فی‌القرن‌الثانی بعدالعشرة، ۴۱۷-۴۱۸.

برزگر

عبدالحسین تالپور (ab.dol.ho.seyn-e.tāl.pur)، میر عبدالحسین‌خان فرزند میرعباس علی‌خان مؤمن فرزند میرمحمد نصیرخان جعفری، کلکته ۱۸۵۱ ــ حیدرآباد سند ۱۹۲۴م / ۱۳۴۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان فرمانروایان سند، یعنی تالپوران بود. تالپوران در ۱۸۴۳م / ۱۲۶۰ق از انگلیسی‌ها شکست خوردند و انگلیسی‌ها آن‌ها را از سند تبعید کردند. میرعباس علی‌خان در دورهٔ تبعیدش در کلکته با دختری انگلیسی ازدواج کرد و از او عبدالحسین‌خان به دنیا آمد. عبدالحسین در کلکته نزد سید میرزا حسن‌علی، معروف به میرزا بزرگ وفا، درس خواند. در نه سالگی به جایگاه و تختگاه پیشین تالپوران، حیدرآباد سند، رفت و در آن‌جا نزد آخوند احمد بن عبدالعلیم هالایی، متخلص به احمدی، به ادامهٔ تحصیل پرداخت. به سندی و گاهی به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. در فارسی و اردو از مولانا ابوالحسن بن مهدی حسن لکنویی و در سندی از سید غلام‌محمدشاه گدا اصلاح سخن می‌گرفت. در سندی سانگی و در فارسی و اردو به‌نام تخلص می‌کرد. وی با مستمری دریافتی از انگلیسی‌ها، در حیدرآباد روزگار می‌گذراند. چون درگذشت پیکرش را در گورستان شاه‌عبداللطیف در بهت به‌خاک سپردند. از آثارش دیوان اشعار سندی و فارسی و اردو در سه جلد که دو جلد آن به چاپ رسیده است؛ دیوان مراثی؛ لطائف لطیفی به‌نثر فارسی در شرح احوال شاه‌لطیف شاعر معروف سندی؛ قصهٔ گلرنگ و گل‌اندام به‌سندی که در ۱۹۰۴م در سکر به‌چاپ رسیده است؛ جنگ اشعار منتخب فارسی و اردو و سندی.

منابع: تاریخ سنده، ۲/۷۱۳؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۸۲-۳۸۵؛ لب تاریخ سند، ۱۵۷-۱۵۸، ۲۵۳.

برزگر

عبدالحسین کرناتکی (ab.dol.ho.seyn-e.kar.nā.ta.ki)، حافظ‌محمد، ملقب به رئیس‌الامرا، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و امیر شبه‌قاره. وی از امیران دربار نواب والاجاه حاکم کرناتک بود. رئیس‌الامرا به زیارت مشهد و کربلا رفت و در ۱۲۳۰ق / ۱۸۱۵م یک‌چند در کربلا اقامت داشت. پس از آن به‌زیارت مکه و مدینه رفت. وی در ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۸م کتابی به نام تذکرةالطریق فی مصائب حجاج بیت‌العتیق در شرح سفرش به مکه، مدینه و کربلا نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۴/۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۷۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 9; *Persian Literature*, C.A.storey, 1/1147.

فتح‌نیا طبری

عبدالحق دهلوی، ابومحمدعبدالحق بن سیف‌الدین ← حقی دهلوی

عبدالحق ساوی ← مخدوم قادری ساوی بیجاپوری

عبدالحکیم (ab.dol.ha.kim)، خلیفه، فرزند خلیفه عبدالرحمان، لاهوری ۱۸۹۴ ــ ۱۹۵۹م، شاعر، ادیب، فیلسوف و مترجم پاکستانی. از شاخهٔ لاهوریِ خاندان دار بود. خاندان دار ابتدا در کشمیر می‌زیستند و به‌سبب ظلم و ستم حکمرانان آن‌جا به لاهور کوچیدند. بزرگان این خاندان ملقب به خلیفه بودند و عبدالحکیم نیز به همین سبب لقب خلیفه داشت. او از نوجوانی به شعر و شاعری روی آورد و نخستین قطعهٔ شعرش در مجلهٔ کشمیری لاهور به‌چاپ رسید. به ادبیات فارسی علاقهٔ بسیار داشت و در شعرسرایی از مولوی تأثیر پذیرفته بود. عبدالحکیم در ۱۹۱۵م در رشتهٔ فلسفه از دانشگاه پنجاب لیسانس گرفت و چون مقام نخست را کسب کرده بود نشان زرین و کمک هزینهٔ تحصیلی دریافت کرد. در ۱۹۱۷م از دانشگاه سنت استیفن دهلی فوق لیسانس گرفت و به تحصیل در مقطع عالی رشتهٔ حقوق

پرداخت. وی در این زمان مسئول ادارهٔ روزنامهٔ انگلیسی آبزرور شد. در ۱۹۱۸م استادیار رشتهٔ فلسفه در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد شد و در ۱۹۲۵م از هایدلبرگ آلمان دانشنامهٔ دکتری فلسفه گرفت. پس از بازگشت به میهن به ریاست گروه فلسفهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد رسید. آنگاه ریاست دانشکده‌ای در سرینگر به او سپرده شد. عبدالحکیم بنیانگذار ادارهٔ ثقافت اسلامی لاهور بود و تا آخرین لحظات زندگی خود، سرگرم کارهای علمی بود. او سفرهای علمی به ایران و امریکا کرده بود. مقالات عبدالحکیم در مجله‌های مختلف پاکستان به‌چاپ رسیده است. آثار او از این قرار است: افکار غالب؛ فکر اقبال؛ مابعدالطبیعیات؛ تشبیهات رومی؛ اقبال اور ملا؛ داستان دانش، در فلسفه؛ کلام حکیم؛ مقالات حکیم؛ حکمت رومی که در ۱۹۵۵م در ادارهٔ ثقافت اسلامیهٔ لاهور به‌چاپ رسید و به نام عرفان مولوی به قلم احمد محمدی و واجد میرعلایی به‌فارسی ترجمه شد (تهران، ۱۳۵۲ش)؛ مختصر تاریخ فلسفهٔ یونان (ترجمه)؛ تاریخ فلسفهٔ جدید (ترجمه)؛ وحدت پاکستان کی نظریاتی بنیاد؛ اسلام کا نظریهٔ حیات؛ تاریخ فلسفه (ترجمه)؛ دیوان شعری؛ دکهیامان (ترجمهٔ نظم ویلیام بایرن)؛ ساقی‌نامه؛ نفسیات واردات روحی (ترجمه)؛ اسلام و کمونیسم به انگلیسی. از مقالاتش «اقبال کی شاعری مین عشق کا مفهوم» (مجلهٔ اقبال، اکتبر ۱۹۵۲م)، «اقبال اور ملا» (مجلهٔ اقبال، اکتبر ۱۹۵۳م)، «پاکستان چند سئوال اور ان کا جواب» (المعارف، اوت ۱۹۶۸م)، «تشبیهات رومی» (مجلهٔ صحیفه، مارس ۱۹۵۸م)، «مولانا روم اور اقبال» (مجلهٔ ماه نو، آوریل ۱۹۵۲م)، «رومی اور فلسفهٔ جبر و قدر» (مجلهٔ همایون، ژوئن ۱۹۵۵م)، «عالم ارواح ابن سینا سی ملاقات» (مجلهٔ همایون، سپتامبر ۱۹۵۵م) و «رومی اور اقبال» (مجلهٔ ثقافت، آوریل ۱۹۶۲م) را می‌توان یاد کرد.

منابع: اقبال و شعرای دیگر، ۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۴/۳؛ تاریخ اقوام کشمیر، ۱۶۶/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۸۵؛ خفتگان خاک لاهور، ۱۸۴؛ دکتر خلیفه عبدالحکیم، ممتاز اختر میرزا، لاهور، ۱۹۷۱م؛ نوادرات سخن، ۹۴-۹۵؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۳۳.

ناطق‌شریف

عبدالحکیم (ab.dol.ha.kim)، مولوی، ـ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۳م، فقیه و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای چونتی لوهاگارا در جنوب چیتاگنگ در بنگلادش بود. در اوایل سدهٔ نوزدهم در شرکت هند شرقی انگلیس به قضاوت می‌پرداخت، اما هنگامی که انگلیسی‌ها قوانین اسلامی را برانداختند، عبدالحکیم از قضاوت کناره گرفت. پس از آن در روستای چنوتی مدرسه‌ای مذهبی به نام چنوتی حکیمیهٔ عالیه مدرسه، دایر کرد و به تدریس در آن سرگرم شد. اثر وی مجموعهٔ اشعاری به‌نام حج‌نامه در ۶۳ صفحه به فارسی است. در مجموعهٔ شعر غم عم که سیزده شاعر فارسی‌گوی در رثای نصیرالدین حیدر سامی برادر عبدالحکیم سروده‌اند و سامی* فرزند عبدالحکیم آن را گردآورده است، از عبدالحکیم نیز مرثیه‌ای آمده است. آرامگاه عبدالحکیم در تپه‌ای در چونتی زیارتگاه مردم است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۸-۲۷۹؛ محمد عیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵ش، ص۹۷.

رسولی

عبدالحکیم دهلوی (ab.dol.ha.kim-e.deh.la.vi)، فرزند شیخ عبدالرحیم، ز ۱۱۸۰ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس و ستاره‌شناس شبه قاره. در روزگار فرمانروایی شاه عالم دوم (۱۱۷۳ـ ۱۲۲۱ق) در دهلی می‌زیست و در علم ستاره‌شناسی بلندآوازه بود. وی در ۱۱۷۸ق/۱۷۶۵م کتابی به‌نام تسویة‌البیوت به‌نام شاه‌عالم دوم تألیف کرده است. این اثر دربردارندهٔ برج‌ها و سرفصل‌هایی مانند فروردین‌ماه الهی، اردیبهشت الهی، خرداد...، تیر...، اسفندماه الهی است و با جدول‌های نجومی نیز همراه است. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا (گلبرگ ۲) نگه‌داری می‌شود. وی در ۱۱۸۰ق/ ۱۷۶۷م که نواب مجدالدوله عبدالاحدخان بهادر بهرام جنگ به سرهند رفته بود، کتابی به فارسی به‌نام اختیارات ساعات در «جهت ملاحظه نمودن احوال تاریخ و روز موافق اقوال ائمه که در سفر به‌کار آید» تألیف کرد. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ N.M.1961-1611 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۵/۱، ۲۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۶۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,7.

فتح‌نیا طبری

عبدالحکیم سیالکوتی (ab.dol.ha.kim-e.si.yāl.ku.ti)، فرزند شمس‌الدین، سیالکوت ۹۸۸ ــ همان‌جا ۱۰۶۷ق، متکلم و مدرس شبه‌قاره. علوم عقلی و نقلی را نزد ملا کمال‌الدین کشمیری فراگرفت و مدتی نیز با شیخ احمد سرهندی همدرس بود. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) در یکی از مدارس لاهور مدتی به تدریس پرداخت و به لقب «فاضل لاهوری» شهرت گرفت. جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) قطعاتی زمین از باب قدردانی بدو داد. عبدالحکیم به شاه‌جهان‌آباد رفت و در میان علما و فضلای دربار مقام والایی احراز کرد. شهرت وی در زمان شاه‌جهان به اوج رسید تا جایی که به‌لقب ملک‌العلما ملقب شد و شاه‌جهان او را به تعلیم شاهزادگان گماشت و دوبار معادل وزنش بدو نقره داد و به سرمدرسی مدرسهٔ سلطنتی اکبرآباد منصوب کرد. شهرت علمی او در حین حیاتش به بلاد اسلامی رسیده بود و حاجی خلیفه که همروزگار سیالکوتی است در کشف‌الظنون از آثار او نام می‌برد. از آن زمان تا به امروز اکثر آثار او در مدارس دینی کشورهای اسلامی تدریس می‌شود و در میان علمای اسلام به‌لقب فاضل سیالکوتی معروف است. فرزند او عبدالله لبیب نیز از فاضلان عصر بوده و به «امام وقت» شهرت داشته است. از آثارش: حاشیهٔ الکشاف عن حقایق‌التنزیل بیضاوی در تفسیر؛ حاشیهٔ مقدمات اربعهٔ تلویح تفتازانی در اصول فقه؛ حاشیهٔ شرح عقاید نسفی از تفتازانی در عقاید و کلام؛ حاشیه بر حاشیهٔ خیالی در کلام؛ حاشیهٔ شرح عقاید جلالی در کلام؛ حاشیهٔ شرح‌المواقف ایجی در کلام؛ حاشیهٔ شرح شمسیه در منطق؛ حاشیهٔ لوامع‌الاسرار شرح مطالع‌الانوار در منطق؛ حاشیهٔ شرح میبدی بر هدایة‌الحکمة در منطق و فلسفه؛ حاشیهٔ مراح‌الارواح در حرف؛ تکملهٔ حاشیهٔ عبدالغفور لاری بر فوائدالضیائیه در نحو؛ حاشیهٔ مطول در بلاغت؛ الدرالثمینه‌المعروف بالرسالة‌الخاقانیه فی علم‌الواجب تعالی؛ دلائل‌التجدید؛ سیلکوتی‌التصورات در منطق؛ حاشیهٔ شرح عقاید تفتازانی؛ حاشیهٔ قطبی میر؛ حاشیه بر شرح کافیهٔ جامی؛ شرح تهذیب محشی؛ حاشیه بر سید شریف؛ حاشیهٔ شرح مطالع؛ حواشی بر هوامش شرح حکمة‌العین؛ القول‌المحیط ــ زادالبیب فی سفرالحبیب ــ که بعضی آن را از عبدالله لبیب پسر عبدالحکیم می‌دانند؛ غنیة‌الطالبین که ترجمهٔ فارسی اثری با همین نام از عبدالقادر گیلانی در عرفان است؛ اثبات‌الامامة؛ حاشیهٔ شرح عقاید عضدیهٔ دوانی؛ حاشیه بر عقاید جرجانی؛ زبدة‌الافکار؛ حاشیه علی شرح تصریف‌العزی للسعد.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۵۳؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۴۴ـ۸۳۴/۱۲؛ اعلام، زرکلی، ۲۸۳/۲؛ ایضاح‌المکنون، ۱۴۰/۱، ۳۱۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۵ـ۲۹۰/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۰۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۱ـ۱۱۰؛ ریحانة‌الادب، ۱۰۵ـ۱۰۴/۳؛ شریف‌التواریخ، ۳۲۰ـ۲۷۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۱/۲؛ ۱۷۱۶/۳؛ ۱۴۳/۵؛ ۹۱۱/۱۱؛ ۲۵۷۷/۱۳، ۲۶۱۶، ۲۶۴۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۴۲، ۳۰۵؛ کشف‌الظنون، ۱۱۴۸/۲، ۱۸۹۴؛ مآثرالامرا، ۳۲/۲؛ معجم‌المؤمنین، ۹۵/۵؛ مقالات محمد شفیع، ۱۲۳/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۶ـ۲۱۵/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۷۴ـ۴۷۳؛ هدیة‌العارفین، ۵۰۴/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 7-8; *Mughals in India*, 5-6.

نوشاهی

عبدالحکیم فرخ‌آبادی (abd-ol.ha.kim-e.far.rox.ā.bā.di)، خواجه عبدالحکیم، تاریخ‌نگار و مترجم شبه‌قاره. از دانشوران دربار میراکبرعلی‌خان سکندرجاه، نظام حیدرآباد دکن (۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م ــ ۱۲۴۴ق / ۱۸۲۹م) بود. وی برای یافتن کار به حیدرآباد کوچید و در آن‌جا در دربار سکندرجاه، منصب منشی یافت. از آثارش: تحفهٔ اکبری در تاریخ دورهٔ نظام‌شاهیان حیدرآباد تا زمان میراکبرعلی‌خان، وقایع زمان حکومت چند تن از پادشاهان سلسلهٔ تیموریان هند از احمدشاه تا شاه‌عالم و مطالبی دربارهٔ سیک‌های پنجاب. این اثر در ۱۲۱۹ق / ۱۸۰۴م نوشته شد و نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۴۰۰۹ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ جنم ساکهی که ترجمهٔ فارسی اثری به‌شیوهٔ پرسش و پاسخ به‌زبان پنجابی است و دربارهٔ زندگی و سرگردانی‌های گورونانک ــ بنیادگذار مذهب سیک‌ها ــ است. این اثر به‌درخواست ژنرال جان‌مالکوم و به‌یاری شخصی به‌نام آگی‌رام نوشته شد و تألیف آن در ۱۸۰۶م به انجام رسید. نسخهٔ خطی این اثر به‌شمارهٔ Add.24, 414 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ملاقات نانک که ترجمهٔ فارسی اثری پنجابی دربارهٔ ملاقات و بحث‌های خیالی گورونانک با شخصیت‌های مذهبی زمان‌ها و مکان‌های گوناگون است. گورونانک در این دیدارها به‌همراه بحث دربارهٔ پاره‌ای مطالب، مانند آفرینش انسان، ایمان و... اصول مذهب خود را دربارهٔ آن موضوع‌ها بیان می‌کرد و چنین می‌نمود که این افراد نیز آن‌ها را می‌پذیرفتند.

نسخهٔ خطی این اثر، همراه با دستنویس ترجمهٔ جنم ساکهی، به‌شمارهٔ پیش گفته در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲/۱۸۹۵-۱۸۹۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/293-294; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 6-7; *Mughals in India*, 5; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/649, 678, 753.

م.اسماعیل‌پور

عبدالحکیم لکنویی (ab.dol.ha.kim-e.lak.nu.i)، شیخ عبدالحکیم بن عبدالرب بن بحرالعلوم عبدالعلی بن نظام‌الدین بن قطب‌الدین انصاری سهالوی، ــ ۲۴ صفر ۱۲۸۶ / ۱۲۸۸ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در لکنو به دنیا آمد. سطوح مقدماتی و میانی تحصیل را نزد پدر خود و مولوی محمد دایم فراگرفت و کتاب‌های سطح عالی را نزد شیخ نورالحق بن انوارالحق لکنویی آموخت و به پایهٔ افتا و تدریس رسید. در تصوف مرید شاه نجابت‌الله کرسوی بود. «شب و روز به درس مصروف بود. صلاح و تقوی شعار و دثار خود گردانیده به شب‌بیداری و یاد الهی می‌گذرانید و همگی همت خود به خدمت طلبهٔ علوم معطوف داشت.» (تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۱)

دو پسر او، مولوی عبدالحلیم و مولوی محمد نعیم، نیز علمایی برجسته بوده‌اند. از آثارش: ۱ــ شرح کافی به‌فارسی؛ ۲ــ تفسیر بسم‌الله به‌فارسی؛ ۳ــ ترجمهٔ دقایق‌الحقایق به‌فارسی؛ ۴ــ حاشیه بر شرح سلم مولوی حمدالله؛ ۵ــ مسیرالدائر در شرح دائرالوصول الی علم‌الاصول؛ ۶ــ شرح دو جلد آخر هدایةالفقه؛ ۷ــ شرح چهل کاف به‌فارسی در شرح چهل کاف عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق)؛ ۸ــ مجرد در علم صرف؛ ۹ــ زبدةالنحو؛ ۱۰ــ حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ ۱۱ــ شرح رسائل‌الارکان؛ ۱۲ــ حاشیه بر حاشیهٔ میرزاهد بر شرح تهذیب ملا جلال‌الدین دوانی؛ ۱۳ــ حاشیه بر عروةالوثقی فتحپوری؛ ۱۴ــ حاشیه بر حاشیهٔ کمالیهٔ شرح عقائد جلالی؛ ۱۵ــ جدول‌الصرف به‌فارسی؛ ۱۶ــ جدول‌النحو به‌فارسی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۱-۱۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۹۵۸؛ ۳/۱۴۰۳؛ نزهةالخواطر، ۷/۲۵۱-۲۵۲.

برزگر

عبدالحلیم لکنویی (ab.dol.ha.lim-e.lak.nu.i)، مولوی محمد عبدالحلیم فرنگی محلی بن امین‌الله بن محمد اکبر بن احمد ابوالرحم بن مفتی محمد یعقوب بن ملا محمد سعید بن ملا قطب‌الدین شهید سهالوی، لکنو ۱۱ شعبان ۱۲۳۹ ــ حیدرآباد دکن شعبان ۱۲۸۵ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. تا ده سالگی قرآن را از بر کرد و پس از آن صرف و نحو را نزد پدرش محمد امین‌الله آموخت و سپس علوم متداول را نزد علمای برجستهٔ فرنگی محلی، مانند مفتی یوسف بن محمد اصغر، مفتی نعمت‌الله و مفتی ظهورالله درس خواند. از شیخ حسین احمد ملیح‌آبادی نیز اخذ حدیث کرد و «به عمر شانزده سالگی از اکتساب علوم درسیهٔ متداوله خاندان قطبیهٔ شهیدیه فراغ حاصل کرده دانشمند متبحر جامع علوم عقلی و نقلی حاوی فنون فرعی و اصلی گشته، و ساده‌آرای درس و افاده گردید.» (تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۲). در ۱۲۶۰ق به شهر باندا، از شهرهای بوندیل کهند، رفت و نواب ذوالفقار بهادر، رئیس باندا، وی را به تدریس در مدرسهٔ خود گماشت. پس از مدتی تدریس در باندا، به لکنو بازگشت و یک سال در آن‌جا ماند و آن‌گاه رهسپار جونپور گردید و حاجی امام‌بخش، از رؤسای جونپور، او را در مدرسهٔ امامیهٔ حنفیه که خود آن‌را بنیاد نهاده بود، به تدریس مقرر کرد. بعد از نه سال تدریس در جونپور در ۱۲۷۶ق به زادگاهش لکنو بازگشت و در این هنگام در تصوف به مولوی عبدالوالی قادری فرنگی محلی دست ارادت داد. در ۱۲۷۷ق بار دیگر لکنو را ترک گفت و این بار به حیدرآباد دکن رفت و به درخواست تراب‌علی‌خان مختارالملک سالارجنگ یکم (ــ ۱۳۰۰ق)، وزیر اعظم دولت آصف‌جاهیان یا نظام‌های حیدرآباد، به تدریس در مدرسهٔ نظامیهٔ حیدرآباد سرگرم شد. در ۱۲۷۹ق به قصد گزاردن حج عازم حجاز شد و در مکه از شیخ محمد جمال بن عبدالله حنفی و شیخ احمد بن زین وحلان شافعی در نقل حدیث و دیگر علوم معقول و منقول اجازه گرفت. در ۱۲۸۰ق به مدینه رفت و از «مولانا علی مدنی شیخ‌الدلائل سند دلائل‌الخیرات و از مولانا محمدبن محمدالعرب‌الشافعی، مدرس مسجد نبوی، سند حدیث و تفسیر و غیره و از مولانا عبدالغنی ابن مولانا ابو سعید مجددی دهلوی، نزیل مدینهٔ منوره، اجازت حدیث و تفسیر و فقه و غیره و از مولوی عبدالرشید بن مولانا احمد سعید مجددی دهلوی اجازت قصیدهٔ برده و حزب‌البحر» یافت (تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۲). در ۱۲۸۲ق به حیدرآباد بازگشت و در آن‌جا به کار

افتا و قضاوت پرداخت. در جمادی‌الثانی ۱۲۸۳ق به لکنو رفت و در جمادی‌الثانی ۱۲۸۴ق بار دیگر رهسپار حیدرآباد شد و در شعبان همان سال بدان‌جا رسید و بقیهٔ عمرش را در این شهر به سر برد. به بیماری سل درگذشت و، بنابر وصیتش، پیکرش را در پایین گور شاه یوسف قادری، از مشایخ نامدار دکن، بـه خـاک سپردند. عبدالحی لکنویی (۱۲۶۴ــ۱۳۰۴ق)، دانشمند دیـنی برجسته و نامدار شبه‌قاره، پسر او است. عبدالحلیم دانشمندی ماهر و برجسته در منطق، کلام، فقه، اصول و حدیث بود و آثار فراوانی از او به جا مانده است. از آثارش: ۱ــ غـایة‌الکلام فـی بیان‌الحلال والحرام به‌فارسی، در حلت و حرمت حیوانـات کـه عبدالحلیم آن‌را به فرمایش قاضی مولوی احـمدعلی تـاندوی نوشته و در تألیف آن از سـی و هشت کـتاب فـقهی و فـتاوی استفاده کرده و برای صحت الفاظ از هشت کتاب لغت بهره برده است (هند، ۱۲۶۳ق)؛ ۲ــ خیرالکلام فی مسائل‌الصیام به‌فارسی، در دو مقاله که مقالهٔ یکم در چهار اشـراق (۱ــ روزهٔ نـفل، ۲ــ روزه‌های مستحب، ۳ــ روزه‌های حرام و مکروه و ۴ــ مشتمل بر دو تنویر، اولی در چیزهایی که روزه را مکروه مـی‌سازد، و دومی در چیزهایی که روزه را مکروه نسازند) و مقاله دوم در دو کلام (۱ــ در چیزهایی که مفسد نیستند و ۲ــ مفسدات روزه) است (هند، ۱۲۶۸ق)؛ ۳ــ حل‌المعاقد فی شرح‌العـقائد جـلال دوانی؛ ۴ــ القول‌المحیط فیما یتعلق بالجمل‌المؤلف والبسیط؛ ۵ــ مـــعین‌الغـــائصین فـــی ردالمـــغالطین؛ ۶ـــ الایـضاحات لمبحث‌المختلطات؛ ۷ــ کشف‌الانتباه فی شرح‌السلم حمدالله؛ ۸ــ البیان‌العجیب فی شرح ضابطة‌التهذیب؛ ۹ــ کاشف‌الظلمة فی بیان اقسام‌الحکمة؛ ۱۰ــ العرفان در منطق؛ ۱۱ــ نظم‌الدرر فی سـلک شق‌القمر؛ ۱۲ــ التخلیة فی شرح‌التسویة محب‌الله اله‌آبـادی؛ ۱۳ــ نورالایمان فی آثار حبیب‌الرحمان؛ ۱۴ــ قمرالاقمار حاشیة‌الأنوار در اصول فقه؛ ۱۵ــ مجموعهٔ فتاوی (جلد سوم، چاپ هشتم، لکنو، ۱۳۴۱ق / ۱۹۳۳م) به‌فارسی، که مـجموعهٔ مسـائلی است کـه مولانا محمد عبدالحـلیم، بـرای پسـرش مـولانا ابـوالحسـنات محمد عبدالحی یادداشت کرده و عـبدالحـی آن‌هـا را بـه‌روش سؤال و جواب درآورده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۲ـ۱۱۴؛ فهرست کتابهای فارسی چـاپ سنگی و کمیاب کـتابخانهٔ گـنج‌بخش، ۲۲۳، ۲۳۵؛ فهرست مشـترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۹/۱۴، ۶۱۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۷۳/۳ـ۷۷۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵۳/۷ـ۲۵۴.

برزگر

عـــبدالحـــمید اعـظمگرهی (ab.dol.ha.mid-e.aɛ.zam.ge.re.hi)، مولوی محمد، سدهٔ چهاردهم هجری، مترجم فارسی شبه‌قاره. وی شاید همان عبدالحمید بن عبدالکریم فراهی اعظمگرهی، معروف به حمیدالدین فراهی (۱۲۸۰ــ۱۳۴۹ق) باشد کـه در نزهة‌الخواطر از آن یاد شده است. اگر چـنین بـاشد در فـریهه ــ روستایی نزدیک اعظمگر ــ به‌دنیا آمد. پس از تحصیل علم نزد شبلی نعمانی و چند تن دیگر از استادان، به لکنو و سپس بـه لاهور کوچید. زبان انگلیسی و علوم غـربی را فـراگـرفت و در کراچی، علیگر و حیدرآباد ریاست چند مدرسه و از آن میان یک مدرسهٔ اسلامی را به عهده داشت. پس از بازگشت به اعظمگر مدرسه‌ای اسلامی بنیاد کرد. نزهة‌الخواطر، حمیدالدین فراهی را صاحب دیوان شعری به‌فارسی، منظومه‌هایی به‌زبان‌های اردو و فارسی دری، رساله‌ای در صرف و نحو و رساله‌هایی به‌عربی در تـفسیر قـرآن مـعرفی کـرده است. امـا آثـاری کـه عـبدالحـمید اعظمگرهی بدان شناخته است، ترجمهٔ المـغازی و الطـبقات ــ آثار دو تن از تاریخ‌نگاران عـرب، دربـارهٔ تـاریخ اسـلام است. المغازی / کتاب‌المغازی اثر محمدبن عمر واقدی، قاضی دربـار مأمون عباسی (۱۳۰ــ۲۰۷ق) و الطبقات / کتاب‌الطبقات اثر ابن سعد واقدی (- ۲۳۰ق) است. ابن سعد شاگرد محمد بن عمر بود که پس از مرگ استادش، کار نـیمه‌تمام وی را گـردآوری و تألیف آثاری دربارهٔ تاریخ اسلام را پی گرفت. از آثارش: ترجمهٔ المغازی / ترجمهٔ تاریخ واقدی که ترجمهٔ بخش‌هایی از المـغازی محمدبن عمر واقدی است (۱۸۹۱م)؛ ترجمهٔ الطبقات / ترجمهٔ طبقات واقدی / ترجمهٔ سیرت احمدیه / سراج احمدیه که ترجمهٔ بخش‌هایی از الطبقات ابن سعد است و به زندگی پیامبر، کارهای سیاسی ایشان و فرستادن قاصدانی نزد پادشاهان و قبایل عرب و زندگی جانشینان آن حضرت پرداخته است. عبدالحمید ایـن بخش‌ها را به دستور نواب وقارالملک مـحمدمشتاق حسـین انتصار جنگ بهادر ترجمه کرده است (آگره، ۱۸۹۱م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۶۴/۲ـ۷۶۵؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۳۰۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۷۴/۱۲، ۱۶۷۵ـ۱۶۷۶، ۱۷۲۷؛ نـزهة‌الخـواطر، ۲۳۲/۸ـ۲۳۳؛ دکـتر رحـیم‌بخش شـاهین، «کـتابشناسی فـارسی سیرة‌النبی در شبه‌قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷، ص ۸۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 8.

م. اسماعیل‌پور

عبدالحمید سرشار (ab.dol.ha.mid-e.sar.šār) / نابینا، فرزند چوهدری عبدالغنی گورداسپوری، گورداسپور هند ۱۹۳۲م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. وی پس از ۱۹۴۷م که پاکستان استقلال یافت به لاهور کوچید. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سال‌ها در دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. از آثارش: زبان فارسی در هند و پاکستان؛ شعر جدید فارسی؛ سبک‌شناسی زبان پارسی. وی در زبان‌های عربی، فارسی، اردو و پنجابی و انگلیسی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۶؛ گنج شایگان، ۱۴۰ـ۱۴۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۰ـ۱۴۱.

رسولی

عبدالحمید صادقپوری عظیم‌آبادی، فرزند احمدالله ← پریشان عظیم‌آبادی

عبدالحمید لاهوری (ab.dol.ha.mid-e.lā.hu.ri)، ــ عظیم‌آباد ۱۰۶۵ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در لاهور به دنیا آمد و تحصیلاتش را غالباً در همان‌شهر به پایان رساند. از سال‌های پایانی زندگانی وی اطلاع زیادی در دست نیست، جز این‌که در شهر پتنای بهار از کار کناره گرفت. شاه‌جهان پادشاه گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) که به تاریخ‌نویسی، به‌ویژه سبک نگارش اکبرنامهٔ* ابوالفضل علامی*، علاقه می‌ورزید، به توصیهٔ وزیر خود سعدالله‌خان، عبدالحمید را به دربار فراخواند. عبدالحمید در سال دوازدهم جلوس شاه‌جهان (۱۰۴۹ق) که در تته روزگار بازنشستگی را می‌گذرانید، مأمور نوشتن تاریخ رسمی عهد شاه‌جهانی شد و تا ۱۰۵۸ق، بیست سال از تاریخ دورهٔ شاه‌جهان را در دو مجلد به اتمام رسانید. وی به علت ضعف و پیری از ادامهٔ کار بازماند، اما پس از مرگش شاگردش محمدوارث کارش را پی گرفت و عبدالحمید که نگاهی نیز به شیوهٔ نگارش اکبرنامه داشته، سبکی متکلفانه و منشیانه را برگزید و بر آن بود که اثرش در دید آیندگان، روشنگر شکوه و شوکت پادشاه باشد، ولی از آن‌جاکه مستقیماً به‌نقل رویدادهای تاریخی می‌پردازد، از عبارت‌های فارسی روان و خالی از عبارات دورافتادهٔ عربی نیز بهره جست. پادشاهنامهٔ* عبدالحمید که آن‌را برای امتیاز از پادشاهنامهٔ امینای قزوینی، شاه‌جهان‌نامه نیز می‌نامند، در ۱۸۶۷ـ۱۸۶۸م در کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۵۶/۵، ۱۵۷۳ـ۱۵۷۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۹۱/۲ـ۴۹۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۴۰ـ۳۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۸۱/۳ـ۷۸۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۷/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 8; *Iranica*, 1/112.

م.انوشه

عبدالحی چاتگامی (ab.dol.hay-ye.čāt.gā.mi)، فرزند عبدالحکیم، سدهٔ نوزدهم میلادی، فقیه، مترجم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم چاتگام بود. در مدرسهٔ عالی کلکته به تحصیل علوم دینی پرداخت. امامت حسینیهٔ هوگلی یا مسجدی در نزدیکی آن‌را به عهده داشت. با سید امیرعلی مورخ و عالم دینی دوستی داشت و در ترجمهٔ کتاب‌ها از زبان‌های فارسی و عربی به اردو با وی همکاری داشت. سید امیر و عبدالحی چاتگامی کتاب هدایه را به اردو برگردانیدند. وی به‌فارسی شعر می‌سرود. اشعار و نامه‌های عبدالحی با نام مجموعهٔ خطط به‌چاپ رسیده است. در ۱۸۹۹م شعری به‌صورت مناجات به درگاه خدا سروده است. در چهل و دو سالگی در هوگلی درگذشت و پیکرش را در حسینیهٔ هوگلی به‌خاک سپردند.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۸۱؛ محمد عیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵ش، ص۹۸.

رسولی

عبدالحی مشهدی (ab.dol.hay-ye.maš.ha.di)، میر عبدالحی، ــ دهلی ۹۸۰ق، شاعر ایرانی. از سادات مشهد بود. با برادرش میرعبدالله قانونی که گویا موسیقی‌دان بود به هندوستان رفت و در ملازمت سه پادشاه، ظهیرالدین بابر (ــ ۹۳۷ق)، نصیرالدین همایون (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق)، روزگار به‌سر برد و در دورهٔ همایون منصب صدارت داشت. گویند او خط بابری، خط اختراعی ظهیرالدین بابر را که بدان مصحفی نوشته و به مکه فرستاده بود، نیک می‌دانست. بدایونی به نقل از نفایس‌المآثر نوشته است که «خط مشکل‌نویس بابری را کسی زودتر و خوب‌تر از او یاد نگرفته»، اما میرزا عزیز

کوکه در حاشیه‌ای که بر تذکرهٔ میرعلاءالدوله کامی قزوینی نوشته، چنین آورده است که وی «از هیچ علمی بهره ندارد، هنری که دارد این است که خط بابری را هم خوب نمی‌داند.» از سروده‌های عبدالحی، ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۹؛ کاروان هند، ۸۶۲/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۸۶۲/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۱؛ *Catalogue of the Arabic,Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the king of Oudh* ,60.

جهان‌تاب

عبدالرئوف سیوستانی (ab.dor.ra.uf-e.si.ves.tā.ni)، ــ ۱۱۴۰ق / ۱۷۶۸م، ادیب و منشی فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار حکمرانی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در بهکر می‌زیست، و در خدمت خدایار خان عباسی والی سند بود. کتابی به نام گلدستهٔ همیشه‌بهار / نورس بهار که مجموعهٔ منشآت او است و فرزندش، محمدوفا، آن راگرد آورد، از او مانده است. این اثر سرفصل‌هایی با عنوان لطیفه دارد. لطیفهٔ یکم در عرایض والادرگاه و امرای عظام و راجه‌های عظیم‌الشان، لطیفهٔ دوم برای متصدیان، جاگیرداران، سادات، علما و شرفا و لطیفهٔ سوم به وکلای دربار دولتمدار و جز آن است. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۴/۵، ۴۸۵؛ مقالات‌الشعرا، ۴۲۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 26.

فتح‌نیا طبری

عبدالرحمان اورنگ‌آبادی (ab.dor.rah.mān-e.aw.rang.ā.bā.di)، فرزند عبدالرحیم، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسنده و عارف شبه قاره. وی از مریدان شاه نظام‌الدین اورنگ‌آبادی (ــ ۱۱۴۲ق/ ۱۷۳۰م) بود. وی رساله‌ای به‌نام مرید و مریدی در سلوک و طی طریق را تدوین کرده است. این اثر در شرایط مرید و ارکان آن است. رکن نخست آن عبدیت محض، رکن دوم رحمت خاص که از جانب خدا به مرید می‌رسد، سوم تعلیم لدنی، چهارم سخاوت، پنجم شجاعت، ششم علو همت، هفتم شفقت، هشتم حسن خلق، نهم توکل، دهم تسلیم، یازدهم سکونت در افعال... است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شمارهٔ ۷۳۷۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۱۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۷۶/۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,23.

فتح‌نیا طبری

عبدالرحمان بسطامی ← مفتاح رحمانی

عبدالرحمان چشتی صابری (ab.dor.rah.mān-e.češ.ti-ye. sā.be.ri)، فرزند عبدالرسول فرزند قاسم عباسی علوی، ــ ۱۰۹۴ق، عارف و زندگینامه‌نویس شبه‌قاره. از مردم روستای دینتهی بود (این روستا را بعدها به نام پدرش که به آن‌جا کوچیده بود رسولپور نامیدند). در خاندانی که از مشایخ چشتی بودند و در اوده ورادولتی می‌زیستند برآمد. نیای بزرگ او شیخ احمد عبدالحق رادولوی از مشایخ نامدار روزگار خود بود. عبدالرحمان در خدمت استادن امیتهی درس خواند. به هدایت شیخ حسن بن مراد به عبدالجلیل اویس لکنویی دست ارادت داد و چهل سال ملازم وی بود. از سید حسن کچوچوی، حمید بن قطب چشتی رادولوی، و احمد بن عبدالحق رادولوی حدیث شنید. پیرو شاخهٔ صابری از فرقهٔ چشتی و خانقاهش در روستای دینتهی در نزدیکی لکنو بود و او تا سال‌های پیری در همان خانقاه به ارشاد مردم، تربیت شاگردان و تألیف کتب می‌پرداخت. از آثارش: مرآة‌الاسرار که زندگینامهٔ مشایخ بزرگ صوفیه از دورهٔ پیامبر تا روزگار شیخ حسام‌الدین مانکپوری (ــ ۸۵۳ق) و خلفای او است، در ۱۰۶۵ق تألیف گردید و چندین دست‌نویس از آن، از جمله به‌شمارهٔ ۳۸۸۸/۸۵۵/۳ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مرآة مداریه که زندگینامه و سخنان شیخ بدیع‌الدین مشهور به شاه‌مدار (۷۱۵ــ۸۴۰ق)، است و آن‌را به فرمان شیخ امان‌الله سندیلوی در ۱۰۶۴ق نوشته است. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شمارهٔ ۱۹۶۷/۸۷ در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی، به شمارهٔ ۳۰۲۵/۲۰/۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور و جاهای دیگر نگه‌داری می‌شود؛ مرآة‌الخلایق / مرآة مخلوقات که برگردانی همراه با برداشتی اسلامی از یک رسالهٔ عرفانی هندی به‌نام بهگوت‌گیتا دربارهٔ پیدایش گیتی و به صورت گفت‌وگو بین شری‌کشن و ارجن است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۰۷۲ در کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد در دهلی‌نو نگه‌داری می‌شود؛

مرآة مسعودی که بیشتر یک رمان تاریخی است تا یک زندگینامه و سرگذشت سالار مسعود (۴۰۵ــ۴۲۴ق)، برادرزادهٔ سلطان محمود غزنوی (۳۸۹ــ۴۲۱ق)، است و دست‌نویس‌هایی از آن به‌شمارهٔ ۹۶۹۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۷/۳۰۳۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور و c/۱۱۴۱پی.ای.بی در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ اوراد چشتیه در چهار باب در عبادات و ریاضات و طرق آن‌ها، زهد و شرایط خواندن اسمای الهی، اذکار و اشغال و احوال آن‌ها و فقر و خرقه و بیعت و شجرهٔ پیران طریقت؛ مرآة‌الولایه در سرگذشت شیخ عبدالجلیل بن عمر صدیقی، که در ۱۰۶۷ق نوشته است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۳۰۲۵/۲۰/۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ در تحقیق چهار پیر و چهارده خانواده.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۴/۵؛ تاریخ تصوف در هند، ۱۳/۱ـ۱۴، ۳۱۲ـ۳۱۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۵؛ تصوف بر صغیر مین، ۳۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۳/۳ـ۱۳۰۴، ۱۸۹۶؛ ۲۱۸۶/۴ـ۲۱۸۷؛ ۹۱۶/۱۱ـ۹۱۹؛ ۲۳۲۲/۱۲ـ۲۳۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۹/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی نو، ۴۴۴/۴ـ۴۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۵ـ۷۶؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۸۹ـ۱۹۰؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای ایران و شبه‌قاره، ۴۲/۲؛ مرآت‌العلوم، ۴۰/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۹/۵ـ۲۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/361; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 110; *The Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/28; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 24-25; *Iranica*, 1/146; *Mughals in India*, 22-23; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1006.

دانشنامه

عبدالرحمان رمال (ab.dor.rah.man-e.ram.māl)، عبدالرحمان فرزند علی، اخترشناس و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از احوال و رویدادهای زندگی وی چیزی دانسته نیست. عبدالرحمان در علم رمل و پیشگویی بلندآوازه بود و رساله‌ای به‌نام مرآت‌الرمل در علم رمل و نجوم و جز آن تألیف کرد. این اثر در دوازده باب است. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۵۰۹۹/۲۰۸۷/۵ در کتابخانهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. کتابی به همین نام از نورمحمدرمال در ۱۸۸۱م در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۵/۳ـ ۳۶۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۷۴/۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۱۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۷/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,23.

فتح‌نبا طبری

عبدالرحمان شاکر لکنویی ← شاکر لکنویی

عبدالرحمان فتح‌آبادی (ab.dur.rah.mān-e.fath.ā.bā.di)، ز۹۶۶ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم فتح‌آباد (فریدپور کنونی) از توابع چیتاگنگ در بنگال و در طریقت مرید شیخ لطف‌الله قطب‌عالم بود. از وی منظومه‌ای در بیان تصوف و سلوک، به‌نام گنج راز در ۶۵۲ بیت به‌جا مانده که در ۹۹۶ق در فتح‌آباد سروده شده و به‌کوشش شاه عبدالرحمان اسلام‌آبادی در ۱۹۱۰م در لکنو به‌چاپ رسیده است. گنج راز در یازده بخش تدوین یافته است: ۱ــ در بیان احتیاج به‌گرفتن پیر و مرشد، ۲ــ ارادت مریدان به حضرتِ پیر و مرشد، ۳ــ راز حق، ۴ــ پیدایش نور احمد (ص)، ۵ــ چهار منزل حق‌شناسی، ۶ــ سرّ گومگو، ۷ــ شناختن نفس خود، ۸ــ قلب مؤمنین، ۹ــ علامت موت مؤمن، ۱۰ــ علامت موت فاسق و ۱۱ــ خاتمه.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۹۹؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۳ـ۳۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۱۹/۴؛ ابوسی محمد عارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به‌زبان و ادبیات فارسی». مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۳/۱.

برزگر

عبدالرحمان فخری (ab.dor.rah.mān-e.fax.ri)، فرزند صالح محمدفخری، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در ریاضی و ستاره‌شناسی نیز بلندآوازه بود. در روزگار ابراهیم عادل‌شاه (۹۸۷ــ ۱۰۳۵ق) و در دربار وی می‌زیست و آثارش را به عادل‌شاه اهدا کرد. از آثارش: غایة‌التحّری که رساله‌ای مختصر در آداب نمازهای پنج‌گانه و محل قبله است؛ رساله در

اسطرلاب، به فارسی در شرح و تفسیر بیست باب در اسطرلاب نوشتهٔ نصیرالدین طوسی (ــ ۶۷۲ق)؛ منهاج‌التحقیق به عربی که رساله‌ای مختصر در اسطرلاب است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۰۰؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 700; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,24; *Mughals in India* ,21; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/86.

فتح‌نیا طبری

عبدالرحمان قادری (ab.dor.rah.mān-e.qā.de.ri)، سید سلطان‌حسینی چشتی، فرزند محمد حسینی، ــ ۱۱۱۹ق / ۱۷۰۷م، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در بیجاپورِ دکن می‌زیست و به‌سبب منش صوفیانهٔ او بسیاری به‌تصوف گرویدند. عبدالرحمان نامه‌هایی به‌فرزندش، علی‌محمد، دربارهٔ مسائل عرفانی نوشت که در مجموعه‌ای گردآمده است. از آثارش: نفس رحمانی، با مقدمه‌ای از شیخ موسی فرزند داود، دربارهٔ عرفان نظری و مباحثی چون الوهیت و تجلی، مراتب وحدت، احدیت، حقیقت و... که آن را به درخواست گروهی از مریدانش به شیخ موسی املاکرد. پاره‌ای منابع این اثر را نوشتهٔ شیخ موسی معرفی کرده‌اند که نادرست است. نسخه‌های خطی آن به‌شمارهٔ N.M.1958-23/5 درکتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، به‌شمارهٔ ۹۰۶۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و به‌شمارهٔ E211(975) در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود؛ مکتوبات سید عبدالرحمان / نامه‌های عبدالرحمان که مجموعهٔ چهار نامهٔ عرفانی نویسنده به فرزندش است. نسخهٔ خطی این اثر به‌شمارهٔ E188(1517) در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، نسخهٔ خطی از نامهٔ نخست ــ دربارهٔ قلب ــ به‌شمارهٔ ۲۸۸۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد و دست‌نویسی از نامهٔ سوم دربارهٔ نماز، به‌نام مکتوبات‌الصلاة / مکتوبات در نماز سالکان به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۰۷ درکتابخانهٔ انجمن ترقی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ اولیای دکن، ۵۸۵-۵۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۸۱/۳-۱۷۸۲، ۱۹۸۹، ۲۰۷۳-۲۰۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲(۱)/۱۴۴۰-۱۴۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۸۰-۲۸۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 23.

م.اسماعیل‌پور

عبدالرحمان لاهوری (ab.dor.rah.mān-e.lā.hu.ri)، عبدالرحمان فرزند شیخ قاسم حافظ، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. در پرهیزکاری و تقوی بلندآوازه بود. عبدالرحمان به درخواست دوستان عارف خود، رساله‌ای به‌نام ارشادالسالکین در اخلاق تألیف کرد. این اثر ده باب دارد: ۱ــ در بیان مؤمن و ایمان، ۲ــ در بیان توکل و متوکل، ۳ــ معرفت و عارف، ۴ــ عبادت و عابد، ۵ــ طلب و طالب، ۶ــ توفیق و اهل توفیق، ۷ــ خود و خداشناسی، ۸ــ مرید و مرید شدن، ۹ــ پیر و مرید و ۱۰ــ نکات الغریب و العجیب. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۳۴۲۲/۵/۴۱۷ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دیگر از آن به شمارهٔ ۳۴۲۲ درکتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۹/۳-۳۷۰؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۹۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۵/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,24.

فتح‌نیا طبری

عبدالرحمان لکنویی (ab.dur.rah.mān-e.lak.nu.i)، شیخ عبدالرحمان بن محمد حسن بن علم‌الهدی بن حسن محمد بن دین‌محمد بن عرب‌شاه سندی، ۱۱۶۱ ــ ۱۲۴۵ / ۱۲۵۹ق، دانشمند دینی، عارف چشتی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در روستای روپاه از توابع شکارپور سند به دنیا آمد و صرف و نحو و فقه و اصول را نزد برادر خود عبدالحکیم فراگرفت. سپس به خیرپور رفت و درس‌های متوسطه را نزد حافظ محمدفاضل خواند. آنگاه به مهارون سفر کرد و از شیخ اسدالله، منطق و حکمت آموخت و یک سال کامل ملازم وی بود. پس از آن، به روستای کوهستانی انگه‌بلاول رفت و برخی کتاب‌های درسی را نزد شیخ کلیم‌الله خواند و چهار سال را در شاگردی او گذراند. سپس به رامپور سفر کرد و برخی فنون ریاضی و طبیعی را از شیخ‌محمود آموخت و از بعضی علما اخذ حدیث کرد. سرانجام به بُهار رفت و مدتی ملازم عبدالعلی بن نظام‌الدین لکنویی شد و تحصیلاتش را به انجام رسانید و در میدنیپور نشیمن گزید و به

تدریس پرداخت. پس از آن، به حیدرآباد دکن سفر کرد و چهار سال در آن‌جا به تدریس و تربیت شاگردان گذرانید. در ۱۲۰۵ / ۱۲۰۶ق حج گزارد. پس از بازگشت به هند به زادگاهش رفت و در طریقت به برادر خود، عبدالحکیم، دست ارادت داد و شش ماه در آن‌جا ماند و سپس رهسپار اجودهن شد و مدتی مجاور مزار شیخ فریدالدین مسعود گنج‌شکر گردید. پس از آن، رو به اجمیر نهاد و مدتی در بقعهٔ شیخ معین‌الدین حسن سجزی گوشه گزید. آنگاه به دهلی رفت و از شیخ محمدعظیم دهلوی اخذ طریقت کرد. چندی به گشت و گذار در جاهای گوناگون پرداخت و در ۱۲۱۴ق وارد لکنو شد و در این شهر مدتی در کنار گور شیخ محمدمینا گوشه گزید. سپس به مسجد پندائن نقل مکان کرد و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا به سر برد و در همان‌جا درگذشت و در صحن مسجد به خاک سپرده شد. عبدالرحمان «مولع و حریص سرود و غنا، بسیار» بود (تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۹) و به‌رغم مخالفت شدید علما و بازخواست‌هایی که از او می‌کردند، به‌صوت خوش و موسیقی در مسجد گوش فرا می‌داد و به وجد می‌آمد. از آثارش: ۱ــ رسالة فی معنی لااله‌الاالله (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۸۵۹) به عربی؛ ۲ــ کلمةالحق (لکنو، ۱۸۸۶م) به‌عربی، دربارهٔ وحدت وجود، که مولوی محمد نورالله بن محمد مقیم‌الدین «متوطن اعظم‌پور متعلقهٔ سرکار سنبهل مضاف دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد» نور مطلق را به‌فارسی در شرح آن نوشته که همراه کلمةالحق در ۱۸۸۶م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ مفتاح‌التوحید؛ ۴ــ جهدالمقل؛ ۵ــ کاسرةالاسنان؛ ۶ــ انوارالرحمٰن در تصوف (چاپ لکنو).

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۳۴۲-۳۴۳، ۳۷۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۸۱۶/۳؛ نزهةالخواطر، ۲۵۹/۷-۲۶۲.

برزگر

عبدالرحمان مانک گنجی (ab.dor.rah.mān-e.mā.nak.gan.ji)، مولوی عبدالرحمان، معروف به لعل میان، ز ۱۲۱۱ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم روستای گرپارهٔ مانک‌گنج (بخش تازهٔ بنگلادش کنونی) و از بزرگان آن‌جا بود. عبدالرحمان زبان فارسی را نیک می‌دانست و کتابی نیز بدین زبان در ۱۲۱۱ق با نام اصل‌الاصول فی سلوک الی‌الله نوشته است. او در این کتاب به‌بررسی مباحث معرفت و تصوف پرداخته و در پایان کتابش نیز ذکر و اذکار را به اردو شرح کرده است. حکیم عبدالرحمان در ثلاثهٔ غساله، می‌نویسد که نسخهٔ دست‌نویس این کتاب نزد سعیدالرحمان، فرزند مولوی عبدالرحمان، نگه‌داری می‌شده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۵-۶؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۵۸.

نوش‌آبادی

عبدالرحمان هاشمی بنبانی دهلوی، شاهنوازخان ← شاهنوازخان دهلوی

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری ← کشف‌اللغات والاصطلاحات

عبدالرحیم خان‌خانان (ab.dor.ra.him-e.xān-e.xā.nān)، فرزند محمد بیرام، لاهور ۹۶۴ ــ دهلی ۱۰۳۶ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از امرای جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و نیاکانش از طایفهٔ بهارلو از طوایف جنگاور ترکمن بودند. پس از کشته‌شدن محمد بیرام (۹۶۸ق) جلال‌الدین اکبر سرپرستی او را برعهده گرفت و استادان بنامی چون محمد امین اندجانی، قاضی نظام‌الدین بدخشی و حکیم علی گیلانی را به تربیت وی گماشت. عبدالرحیم در ۹۸۰ق به حکومت پتنا رسید و در ۹۸۸ق به مقام میرعرضی منصوب شد تا این که در ۹۹۱ق به اتابکی شاهزاده سلیم که بعدها جهانگیرشاه (۹۷۷ــ۱۰۳۷ق) نامیده شد ارتقا یافت. سال بعد مأموریت یافت تا سلطان مظفر، حاکم شورشی گجرات را فرومالد و گرچه از دربار گفته بودند تا رسیدن قوای کمکی درنگ نماید، با سپاهی بر مظفر تاخت و بر وی چیره شد. از این‌رو، جلال‌الدین اکبر او را خان‌خانان لقب داد و نیز به منصب پنج‌هزاری ترفیع داد. عبدالرحیم در ۹۸۸ق به وکالت منصوب شد و سال بعد به فرمان جلال‌الدین اکبر به سند حمله برد و در ۱۰۰۰ق بر میرزا جانی بیگ، حاکم آن‌جا، پیروز شد. در ۱۰۰۲ق خان‌خانان و شاهزاده مراد فرزند جلال‌الدین اکبر، سپاهیان خود را به دکن گسیل داشتند و پس از آنکه علی‌خان، حاکم خاندیس، را با خود همراه کردند به سوی قلعهٔ احمدنگر شتافتند و آن‌را محاصره کردند. اما درایت چاند بی‌بی، حاکم موقت احمدنگر و رسیدن نیروی کمکی به آن‌جا از سویی و اختلاف میان خان‌خانان و مراد از سوی دیگر، فتح دکن را به درازا کشاند. پس از درگذشت مراد در ۱۰۰۶ق جلال‌الدین اکبر، دانیال فرزند دیگر

خود را با خان‌خانان همراه کرد و سرانجام در ۱۰۰۸ق دکن به دست سپاهیان اکبر افتاد. در ۱۰۱۴ق که جهانگیرشاه جانشین پدر شد، خان‌خانان را همراه با شاهزاده پرویز برای فروماليدن شورشیان به دکن فرستاد، اما کم‌تجربگی شاهزادهٔ جوان به شکست سپاهیان آن‌ها و از دست‌رفتن احمدنگر انجامید. جهانگیر که عبدالرحیم را مسبب شکست می‌پنداشت در ۱۰۱۸ق وی را فراخواند و به آگره فرستاد. اما در ۱۰۲۱ق چون پرویز همچنان در فروماليدن شورشیان ناکام ماند، شاه از خان‌خانان دلجویی کرده او را به منصب شش‌هزاری ترفیع داد و بار دیگر به دکن فرستاد. وی با شایستگی مالک عنبر حبشی را بشکست و سرزمین‌های از دست‌رفته را بازپس گرفت. در ۱۰۳۱ق که سپاهیان شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) قندهار را تصرف کردند، جهانگیر خان‌خانان و شاهزاده خرم (شاه‌جهان، ۱۰۰۱ـ۱۰۷۷ق) را برای بازگرفتن قندهار به دربار فراخواند. اما در همین زمان خبر رسید که مهابت‌خان، مقام خان‌خانانی یافت و شاهزاده پرویز به ولی‌عهدی برگزیده شد. شاهزاده خرم چنان آزرده شد که از رفتن به نزد پدر سرباز زد و علی‌رغم خواست عبدالرحیم با وی رو به ماندو نهاد، اما دیری نپایید که در دکن با سپاهیان پرویز و مهابت‌خان رو به رو شدند. مهابت‌خان، خان‌خانان را که با پیشنهاد سازش نزد او آمده بود در بند کرد و به تعقیب سپاه شاهزاده خرم پرداخت و چندی بعد در ۱۰۳۳ق به دستور جهانگیر، داراب‌خان فرزند خان‌خانان را سربرید. سرانجام در ۱۰۳۶ق جهانگیرشاه، عبدالرحیم را از بند رهانید و پس از دلجویی بار دیگر او را خان‌خانان لقب داد. در همین سال جهانگیر او را به سرکوبی مهابت‌خان که سر به عصیان برداشته بود فرستاد، اما وی در لاهور بیمار شد و اندکی بعد در دهلی درگذشت. پیکرش را در نزدیکی مقبرهٔ نظام‌الدین اولیا، از عارفان بنام شبه‌قارهٔ هند، به‌خاک سپردند. عبدالرحیم فارسی، ترکی، هندی، سنسکریت و عربی را به خوبی می‌دانست و نیز به این زبان‌ها شعر می‌سرود و رحیم تخلص می‌کرد. اشعار وی در برگیرندهٔ رباعی، قطعه و غزلِ ساده، دلاویز و روان است. اگر چه وی از سبک هندی پیروی می‌کرد، اغلب شعر او از پیچیدگی، مضامین دور از ذهن و عبارات عامیانهٔ خاص این سبک به‌دور است. با این‌همه، از صنایعی چون ارسال‌المثل و مراعات نظیر که در سبک هندی بیشتر به کار می‌آمد بهره می‌جست. وی بابرنامه را که زندگینامهٔ خودنوشت ظهیرالدین محمد بابرشاه تیموری (ـ ۹۳۷ق) است از ترکی چغتایی به فارسی ساده و روان برگرداند (۹۹۸ق). از او نامه‌هایی با دو گونهٔ نثر ساده و متکلف به‌دست مانده است که برخی با شعر آغاز می‌گردند. خان‌خانان در گسترش ادب و هنر در شبه‌قاره بسیار کوشیده است. وی از بزرگ‌ترین مشوقان شعرا، ادیبان، نقاشان و خطاطان زمان خود بود و در سخاوت از نوادر روزگار به‌شمار می‌رفت. بسیاری از شاعران نام‌آور سدهٔ دهم و یازدهم که به هند رفته‌اند و یا مدایح خود را برای او فرستاده‌اند از بخشندگی‌هایش بهره جسته‌اند که از آن شمارند نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، عرفی شیرازی و محتشم کاشانی. همچنین کتابخانهٔ او با بیست‌هزار جلد کتاب در رواج علوم و فنون آن‌روزگار بسیار مفید و مؤثر بوده است. مدایح پراگنده‌ای نیز در مدح وی به دست مانده است. عبدالباقی نهاوندی که درگاه عبدالرحیم را «مجمع فضلا و اکابر و اشراف و شعرای ایران و هندوستان و سایر مستعدان ربع مسکون» می‌خواند، کتاب گران‌سنگ مآثر رحیمی* را که شرح احوال عبدالرحیم خان‌خانان و نیاکان و فرزندان وی است، به‌نام او نوشته است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۴؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۸۸۵/۱۲ـ۸۸۸؛ بزم تیموریه، ۸۰ـ۸۴؛ بهارستان سخن، ۴۵۷ـ۴۶۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۷۱/۵ـ۴۷۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۲۱/۲ـ۴۲۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۵۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۵۵ـ۵۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۵ـ۵۶؛ خزانهٔ عامره، ۱۹۱ـ۱۹۲؛ ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای، ۲۵۶/۱؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان؛ شمع انجمن، ۱۷۶ـ۱۷۷؛ طبقات اکبری، ۴۲۶/۲ـ۴۲۸؛ مآثر رحیمی، ۱۰۳/۲ـ۱۲۶، ۵۴۸ـ۵۷۰؛ مجمع‌الفصحا، ۲۹/۱ـ۳۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۴۴/۲ـ۲۴۸؛ مقالات‌الشعرا، ۲۳۳ـ۲۴۰؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۱ـ۱۹۳؛ نتایج‌الافکار، ۲۶۵ـ۲۶۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۱/۵ـ۲۲۳؛ نشتر عشق، ۶۱۸/۲؛ هفت اقلیم، ۴۶۱/۱ـ۴۶۴؛ همیشه بهار، ۹۴ـ۹۵؛ علیرضا نقوی، «شرح احوال عبدالرحیم‌خان‌خانان»، دانش، شمارهٔ ۳۶، زمستان ۱۳۷۲ش، صص ۱۳۹ـ۱۴۱؛ ستیه نند جاوا، «عبدالرحیم‌خانخانان» هند نو، اردیبهشت ۱۳۴۱، دورهٔ سیزدهم، شمارهٔ ۲، صص ۵ـ۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 306-307; *A History of persian Language of the Mughals court*, 3/220-229.

م.انوشه

عبدالرحیم دهریه ← تمنای گورکهپوری

عبدالرحیم دهلوی (ab.dur.ra.him-e.deh.la.vi)، شاه‌عبدالرحیم فرزند وجیه‌الدین عمری، دهلی ۱۰۵۴ ــ همان‌جا ۱۱۳۱ق، دانشمند دینی و صوفی نقشبندی شبه‌قاره. پدرش از منصب‌داران سپاه شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود. عبدالرحیم در دهلی پرورش یافت و نزد پدر و برادر بزرگ خود ابوالرضا محمد فقه و حدیث و از یازده‌سالگی در محضر میر زاهد هروی (ــ ۱۱۱۱ق) علم کلام آموخت. تحصیلات خود در علوم متداول را در دوازده سالگی به‌انجام رسانید. پس از چندی به‌تدریس روی آورد. بعدها در دهلی مدرسهٔ معروفی بنیاد کرد که به نام او به رحیمیه آوازه یافت. شرح عقاید را نزد شیخ عبدالله، معروف به خواجه خرد، پسر شیخ باقی‌بالله خواند و بر آن شد تا در تصوف نیز بدو دست ارادت دهد. ولی شیخ‌عبدالله به‌دلیل یا بهانهٔ آنکه وی در رعایت احکام شرعی، چندان که باید، دقیق نیست، از پذیرش درخواست او سرباز زد و عبدالرحیم را به سید عبدالله اکبرآبادی، از مشایخ نقشبندیه و از خلفای شیخ آدم بنوری، رهنمون ساخت. پس عبدالرحیم در شمار مریدان سید عبدالله درآمد و در مدت حیات او ملازمش بود و سپس به شیخ ابوالقاسم اکبرآبادی (ــ ۱۰۸۹ق) دست ارادت داد. سرانجام پس از یک بیماری طولانی که خودداری او از شکستن روزه در ماه رمضان آنرا شدت بخشیده بود، درگذشت. شاه عبدالرحیم برای دانش و فضل و تقوای بسیار خود نزد مردم از احترام فراوان برخوردار بود و اورنگ‌زیب کار تجدیدنظر در فتاوای عالمگیری را بدو واگذاشت و او آنرا بدون گرفتن هیچ دستمزدی به‌خوبی به‌انجام رسانید. وی پدر شاه ولی‌الله دهلوی است و بخشی از انفاس‌العارفین شاه‌ولی‌الله، در شرح احوال شاه عبدالرحیم و برادرش ابوالرضا محمد است. از عبدالرحیم مکتوبات بسیاری به‌فارسی به‌جا مانده که به‌نثری ساده و روان و دلکش در بیان رموز معرفت و تصوف است. از آثارش: ۱ــ ارشاد رحیمیه در سلوک نقشبندیه به‌فارسی در سلوک و عرفان نقشبندیه و اذکار و مصطلحات عرفا (دهلی، ۱۳۲۱ق). ترجمهٔ اردوی این اثر، از مترجمی ناشناس، به‌کوشش ظهیرالدین سیداحمد ولی‌اللهی همراه با متن اصلی در ۱۳۱۷ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ انفاس رحیمیه (دهلی، ۱۹۱۵م) که مجموعهٔ مکاتیب شاه‌عبدالرحیم و گردآوردهٔ پسرش شاه اهل‌الله است. خاتمهٔ این اثر ملفوظات شاه‌عبدالرحیم را در بردارد که شیخ محمد بدرالحق گردآورده است. ترجمهٔ اردوی انفاس رحیمیه در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲، ۱۰۰، ۱۴۹؛ ۲۱/۳، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۷۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۸۰؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۱۴۹/۴-۱۵۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۶۷-۶۸، ۷۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۴۶-۳۴۷، ۴۱۲-۴۱۶، ۵۳۰-۵۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۸۸/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۶/۶-۱۴۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 22; *A History of Sufism in India*, 2/7, 25, 251-253; *Iranica*, 1/141.

برزگر

عبدالرحیم سندی (ab.dor.ra.him-e.sen.di)، خواجه عبدالرحیم گروهری / گرهوری / گرهورن فرزند ابوالقاسم سعدالله، ۱۱۵۲ ــ ۱۱۹۲ق، صوفی نقشبندی، نویسنده و شاعر شبه‌قاره. مرید و خلیفهٔ سلطان‌الاولیا خواجه محمدزمان لنواری (۱۱۲۵ ــ ۱۱۸۸ق) بود. چون درگذشت پیکرش را در قصبهٔ گروهر به‌خاک سپردند. وی به فارسی و عربی و سندی می‌سرود و می‌نوشت و به‌ویژه در شعر سندی آوازه داشت. عبدالرحیم مؤلفی پرکار بود، اما بسیاری از آثارش در یورش مددخان افغان به سند (۱۱۹۵ق) از میان رفت. از آثارش: ۱ــ فتح‌الفضل به‌عربی که سخنان صوفیانهٔ خواجه محمدزمان لنواری است و خواجه گل‌محمد سندی (۱۱۷۸ــ۱۲۱۸ق) آن را با عنوان ورد محمدی به‌فارسی درآورد؛ ۲ــ رحمت حق به‌فارسی که فقه منظوم در پنج باب است: یک) وضو، دو) غسل، سه) موجبات غسل، چهار) تیمم و پنج) نماز؛ ۳ــ مثنوی رسالهٔ گل‌نما به‌فارسی در احوال خواجه گل‌محمد لنواری؛ ۴ــ مروج‌المتعلمین (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1976-45) به‌فارسی در مسائل طهارت و نماز و روزه و اوراد؛ ۵ــ شرح ابیات سندی به‌عربی که به‌کوشش داود پوتا به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ مکتوبات فارسی؛ ۷ــ مجموعهٔ نظم سندی که به‌کوشش داود پوتا در ۱۹۵۶م چاپ شده است.

منابع: تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۱۶۴-۱۶۵، ۲۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۰۸/۳؛ ۱۴۶۵/۸؛ ۹۷۵/۱۱؛ ۷۳۴/۱۴-۷۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۴۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۶.

برزگر

عبدالرحیم صفیپوری (ab.dur.ra.him-e.sa.fi.pu.ri)، فرزند عبدالکریم، ـ کلکته ۱۲۶۷ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم شهرستان صفیپور در بنگال بود و در ادب فارسی و عربی استادی داشت. منشی بخش فارسی کالج فورت ویلیام (کلکته) بود و از نخستین استادانی است که شرکت هند شرقی انگلیس آن‌ها را به تدریس در مدرسهٔ کلکته گمارد. وی (به‌تنهایی یا با همکاری دیگران) شماری از آثار فارسی و عربی را در ربع اول قرن نوزدهم میلادی در کلکته به‌چاپ رسانید که از آن میان می‌توان از صراح (۱۸۱۲م)، فوائدالضیائیه جامی (۱۸۱۸م) و معلّقات (۱۸۲۳م) یاد کرد. گفتنی است که برخی منابع وی را با کسانی چون مولوی عبدالرحیم، استاد عربی مدرسهٔ کلکته و مصحح پادشاه‌نامه (کلکته، ۱۸۶۷ـ۱۸۶۸م) و مآثرالامرا (دو جلد نخست، کلکته ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰م)، و نیز مولوی عبدالرحیم تمنای گورکهپوری (ـ ۱۲۷۲ق / ۱۸۵۶م) مؤلف، کارنامهٔ حیدری و حکایات عبرت‌آمیز، خلط کرده‌اند و برخی آثار آن‌ها را بدو نسبت داده‌اند. از آثارش: ۱ـ منتهی‌العرب فی لغات‌العرب در چهارجلد (کلکته، ۱۲۵۲ـ۱۲۵۷ق / ۱۸۳۶ـ۱۸۴۱م، لاهور ۱۸۷۱م، تهران ۱۳۷۷ق) که فرهنگ‌نامهٔ عربی ـ فارسی و ترجمه‌ای است از قاموس المحیط فیروزآبادی، با افزوده‌هایی از صحاح‌اللغهٔ جوهری، دیوان‌الادب، تاج‌المصادر و جز آن‌ها؛ ۲ـ ایضاح‌المسالک الی‌الفیهٔ ابن مالک به‌عربی در شرح الفیهٔ ابن مالک (کلکته، ۱۸۲۳م)؛ ۴ـ ضرورة‌الادیب به عربی در بیان جنس در زبان عربی (کلکته، ۱۸۲۱م)؛ ۵ـ حلّ‌الشواهد به عربی در شرح شواهد شعری کافیهٔ ابن حاجب (کلکته، ۱۲۳۶ق / ۱۸۲۱م)؛ ۶ـ غایة‌البیان فی علم‌اللسان (کلکته، ۱۲۴۳ق / ۱۸۲۸م) به‌فارسی در صرف زبان عربی در یک مقدمه در تعریف تصریف و بیان موضوع و غایت و ذکر واضع آن، و ده باب: (یک) در ذکر کلمه در دو قسم (۱ـ تعریف کلمه و تقسیم آن و تعریف آن و ۲ـ تقسیم به‌سوی مصدر و غیره)، دو) تقسیم لفظ و تصرفات آن، سه) در التقای ساکنین‌الاصل فی تحریک‌الساکن، چهار) در وقف، پنج) اماله، شش) مثنی و مجموع، هفت) تصغیر، هشت) نسبت، نه) زواید و ده) در تمرین؛ ۷ـ ضمیمهٔ غایة‌البیان (کلکته، ۱۲۴۴ق)؛ ۸ـ المسالک‌البهیه فی‌القواعدالنحویه به‌فارسی در نحو زبان عربی (کلکته، ۱۲۴۴ق / ۱۸۲۸م)؛ ۹ـ عین‌الاحسان فی کشف غایة‌البیان (کلکته، ۱۲۴۴ق / ۱۸۲۸م) به‌فارسی که فرهنگ واژگان دشوار غایة‌البیان و مسالک‌البهیه است و همراه آن‌دو به‌چاپ رسیده است؛ ۱۰ـ بحرالمحیط به‌فارسی که فرهنگ واژگان (گویا برگردان قاموس محیط) است و عبدالرحیم آن‌را با همکاری کاظم‌علی بن سید امان‌الله نصیرآبادی تألیف کرده است (جلد یکم، چاپ هند، ۱۲۶۷م)؛ ۱۱ـ نورالایمان به‌فارسی در تبار پیامبر و معجزات و فضایل و مناقب و دیگر صفات و سجایای او و نیز دربارهٔ زنان و فرزندان پیامبر که برگرفته از شرح شمایل‌النبی ابن‌حجر (ـ ۹۵۰ق) است (هند، ۱۲۹۹ق)؛ ۱۲ـ زبدة‌التواریخ به‌فارسی که گزیدهٔ سیرالمتأخرین غلام‌علی‌خان طباطبایی است (هند، ۱۸۲۷م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۵۵/۲ـ۸۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۷/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۱۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۱۴۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۵۵/۲، ۳۶۰۹/۳، ۵۳۳۲/۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۴۷، ۳۶۱، ۱۱۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۴/۱۰، ۳۳۴ـ۳۳۵؛ ۲۶۳۵/۱۳؛ ۲۹۳۸؛ ۲۶۴/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۵۳، ۴۴۹۵، ۴۵۶۳، ۴۶۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۲۲/۱؛ ۱۲۷۳/۲، ۱۳۱۶؛ ۱۸۲۰/۳؛ مکارم‌الآثار، ۱۸۶۱/۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۲۹/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۴/۷ـ۲۶۵؛

Catalogue of the Library of the India Office, vol,II, part VI, 8, 152, 297, 360; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1016; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 22;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/202-203, 1258.

برزگر

عبدالرحیم فراهانی (ab.dor.ra.him-e.fa.rā.hā.ni)، خواجه عبدالرحیم، ـ ح۱۰۲۴ق، دولتمرد و شاعر ایرانی. به‌گفتهٔ تقی اوحدی، که از خواجه عبدالرحیم به القاب «عمدة‌الاخیار و زبدة‌الابرار» یاد می‌کند، عبدالرحیم نخست، در ایران، مدتی دراز به کار استیفای عمّهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) اشتغال داشت و پس از آن نیز به وزارت کاشان گماشته شد و «سالی چند عامل آن‌جا بود.» (عرفات‌العاشقین) سپس، در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، به‌هند کوچید و در شمار ملازمان شاهزاده خرّم (جهانگیرشاه آینده) پیوست، اما چون جهانگیر به‌تخت شاهی برآمد (۱۰۱۴ق) و در

آغاز پادشاهی‌اش پسر بزرگ وی خسرو سر به شورش برداشت و از درگاه شاهی گریخت و به پانی‌پت رسید، عبدالرحیم که از لاهور به آن‌جا رفته بود، خواسته یا ناخواسته، بدو پیوست و از خسرو، خطاب ملک‌الوزرایی یافت و در دستگاه او، وزیر و صاحب‌اختیار گردید (ذوالحجهٔ ۱۰۱۴ق). در اوایل ۱۰۱۵ق همراه خسرو به‌دست سپاهیان جهانگیر گرفتار شد و او را با خسرو به‌حضور جهانگیر بردند (۳ محرم ۱۰۱۵ق). جهانگیر چون عبدالرحیم را از توطئه‌گران و فتنه‌انگیزان اصلی می‌دانست فرمود تا وی را به پوست خر و حسن‌بیگ، یکی دیگر از یاران اصلی خسرو، را به پوست گاو کشند و واژگونه بر درازگوش سوار کنند و برگرد شهر بگردانند. «چون پوست گاو زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود، حسن‌بیگ... به تنگی‌نفس درگذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از خارج به او رطوبات رسانیدند زنده ماند.» (جهانگیرنامه، ۴۰). عبدالرحیم، که پس از آن به عبدالرحیم خر آوازه یافت، در اواخر ۱۰۱۸ق بخشوده شد و جهانگیر او را به منصب یوزباشی و بیست‌سوار سرافراز ساخت و فرمود تا به «کشمیر رفته... محل مردم قلیچ‌خان را و سایر جاگیرداران و اویماقات نوکر و غیر نوکر دیده، طومار واقعی به درگاه آورد.» (جهانگیرنامه، ۹۴) عبدالرحیم سرانجام در حدود ۱۰۲۴ق در بنگاله درگذشت. از سروده‌هایش: «با دیانت‌خان اشارت‌های ابرو کرده‌ام ــ کار خود را با وزیرالملک یک‌رو کرده‌ام.»

منابع: جهانگیرنامه، ۳۵، ۴۰، ۹۴؛ کاروان هند، ۸۶۲-۸۶۳.

برزگر

عبدالرحیم گرهوری ← **عبدالرحیم سندی**

عبدالرزاق (ab.dor.raz.zāq)، فرزند کتورخان گورگاون از شهرستان‌های ایالت هاریانا ۱۹۳۶م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستانی را به پایان برد. در ۱۹۶۸م با نوشتن پایان‌نامه‌ای، تحت عنوان شرح احوال و آثار مطهرکره، (شاعر فارسی‌گوی سدهٔ هشتم هجری) از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ شبلی نعمانی در اعظمگر به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. به کشورهای سوریه، عراق، عربستان، اردن، آلمان، انگلستان و استرالیا سفر کرد. به‌زبان‌های عربی، انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۵۹/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۰-۲۷۱.

رسولی

عبدالرزاق بن عبدالنبی ← **تذکرهٔ نرمل**

عبدالرسول قرشی (ab.dor.ra.sul-e.qa.ra.ši)، عبدالرسول بن شهاب‌الدین بن عبدالله بن طاهر بن حسن بن قرشی / قریشی، ز۱۰۹۹ق، ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. شاگرد شاه میرمحمد نورالله احراری لاهوری / دهلوی (ــ ۱۰۷۳ق) بود. همچون استادش به آموزگاری روزگار می‌گذراند. از آثارش: ۱ــ شرح بوستان که آن‌را در ۱۰۷۳ق به دستور برادر بزرگ خود شیخ عبدالله و برخی از یاران نوشته است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش (به‌شماره‌های ۴۱۵۱، ۹۷۴۷، ۹۷۰۲ و ۹۱۶) نگه‌داری می‌شود. عبدالرسول در این اثر عمدتاً به‌شرح نام‌های خاص، واژگان کمیاب و چند عبارت مجزّا پرداخته و در کارش از فرهنگ جهانگیری فراوان بهره برده است. وی پس از تألیف این اثر، آن‌را از نظر استاد خود میرنورالله گذراند. این شرح، در برخی نسخه‌ها، همراه با «فرهنگ واژه‌های بوستان»، به‌ترتیب الفبایی است که گویا از همین قرشی است؛ ۲ــ شرح گلستان (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۹۱۹) که آن‌را پس از شرح بوستان نوشته است، چنان‌که خود در دیباچه می‌گوید: «پس از آن‌که شرح بوستان مورد پذیرش قرار گرفت و دست به دست گشت، از من خواسته شد تا گلستان را نیز شرح کنم.» این شرح در پنج قسم است: یک) آیت‌های قرآنی؛ دو) حدیث‌ها و گفتار مشایخ و امثال مشایخ و امثال عرب؛ سه) سروده‌های عربی؛ چهار) سروده‌های فارسی؛ پنج) لغات فارسی و عربی دشوار به‌ترتیب حروف تهجی. عبدالرسول در تألیف این اثر از کتاب‌هایی مانند صراح‌الصحاح، مهذب‌الاسماء، زفان گویا، کشف‌اللغات، شرفنامهٔ ابراهیم منیری، فرهنگ جهانگیری، مؤیدالفضلا، زبدةالفواید و جز آن بهره برده است؛ ۳ــ انشای عبدالرسول، در آموزش نامه‌نگاری، که آن را در حدود ۱۰۹۹ق برای آموزش شاگردان خود نوشته و مجموعهٔ نمونه‌هایی از نامه‌ها است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۷/۷؛ ۹۵/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۵۵/۵، ۳۴۹۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/604; *A Catalogue of the Arabice, persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 550, 552; *Dictionary of Indo-Persian Literatuer*, 25.

برزگر

عبدالرشید (ab.dor.ra.šid)، خواجه، ۱۹۱۲م ـ لاهور ۱۹۸۳م، شاعر، فارسی‌پژوه و تذکره‌نویس پاکستانی. در کودکی عبدالرشید مجالس مشاعره در خانهٔ پدرش برگزار می‌شد و اقبال لاهوری که از خویشاوندان آن‌ها بود، نیز در این مجالس شرکت می‌کرد. همین مجالس سبب تمایل عبدالرشید به شعر و ادب فارسی گردید. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به تحصیل در رشتهٔ پزشکی پرداخت و در سال‌های دانشجویی مطالعات زیادی در فیزیک، شیمی و پزشکی کرد. پس از گرفتن دانشنامهٔ پزشکی به استخدام ارتش درآمد و بیشتر زندگی خود را در خدمت ارتش گذراند. در جنگ جهانی دوم برای مأموریتی به ایران رفت و آثار ادیبان و عارفان بزرگ فارسی را مطالعه کرد. عبدالرشید، علاوه بر کارهای ادبی، به دانش پزشکی نیز خدمت کرد. وی مدیر مؤسسهٔ بزرگ پزشکی و بیمارستان جناح بود. سرانجام با درجهٔ سرهنگی از ارتش بازنشسته شد. عبدالرشید به‌خواهش پیرحسام‌الدین راشدی در ۱۹۶۶م تذکره‌ای به فارسی به‌نام تذکرهٔ شعرای پنجاب تألیف کرد که شرح احوال و نمونهٔ اشعار چهار صد و هشتاد و شش شاعر فارسی‌گوی پنجاب است. این تذکره نخست در ۱۹۶۸م و سپس در ۱۹۸۱م در لاهور به چاپ رسیده است. از دیگر آثار او تذکرهٔ طالب آملی (کراچی، ۱۹۶۵م)، مجموعهٔ مقالات انگلیسی و معارف‌الانفس را می‌توان یاد کرد. همچنین مقالات متعددی از عبدالرشید در مجله‌های گوناگون پاکستان و ایران به چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۳/۳، ۶۸۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۷۹/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱-۱۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۷۲۱؛ خفتگان خاک لاهور، ۱۳۶-۱۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۷۵/۱۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۱/۳؛ فهرست مقالات فارسی، ۴۶/۲؛ هفت گفتار، ۱۹۴.

ناطق‌شریف

عبدالرشید تتوی ← رشیدی تتوی

عبدالرشید فاضل (ab.dor.ra.šid.fā.zel)، محمد فرزند سید نثارحسین، قرولی هند ۱۹۰۷م ـ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه آگره دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات گرفت. پس از آن، در آن دانشگاه و سپس در دانشگاه کراچی به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. وی به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی آشنایی دارد. عبدالرشید، به‌پاس خدمات فرهنگی‌اش از آکادمی اقبال جایزه گرفت. از آثارش: ترجمهٔ شرح لوایح جامی (کراچی، بی‌تا)؛ ترجمهٔ مهر نیمروز غالب دهلوی به اردو (کراچی، ۱۹۶۹م)؛ ترجمهٔ لوامع جامی به اردو (کراچی، ۱۴۰۴ق)؛ ترجمهٔ اسرار خودی اقبال لاهوری به اردو و هندی (۱۹۴۰م)؛ ترجمهٔ رموز بیخودی اقبال لاهوری به اردو (کراچی، ۱۹۸۴م)؛ ترجمهٔ حکیم نبات به اردو؛ مجموعهٔ شعر کلام فاضل به‌فارسی. مقالات وی با نام‌های «احادیث حضرت رسول اکرم(ص) در شعر فارسی» (پاکستان مصور، ۱۹۸۰م)، «مقام شاهنامهٔ فردوسی در ادب فارسی» به‌اردو (تعمیر نو، ۱۹۶۲م)؛ «مقام گلستان در ادبیات فارسی» (فاران، ۱۹۶۴م)، «شعر فارسی اقبال» (فاران، ۱۹۵۶م)، «گلشن راز جدید» (فیض‌الاسلام، ۱۹۷۸م)، «ترجمهٔ مطلع‌الانوار خسرو» به اردو (سه‌ماهی، ۱۹۷۵م)، «امیرخسرو در آئینهٔ تحقق حقایق» (فیض‌الاسلام، ۱۹۷۶م) و «نگاهی به شعر فارسی اقبال» به‌چاپ رسیده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۱۲، ۱۹۰، ۲۸۴، ۴۰۴؛ گنج شایگان، ۹۶؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۳-۲۰۴.

رسولی

عبدالرشید کیرانوی (ab.dur.ra.šid-e.key.rā.na.vi)، محمد عبدالرشید فرزند نذرمحمد، ز۱۱۵۵ق، صوفی قادری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش نذر محمد قطب قادری، خواهرزاده و خلیفهٔ شاه‌فتح محمد انبالوی (ـ ۱۱۳۰ق)، از مشایخ نام‌دار قادری، بود. شاه‌فتح محمد درکیرانه در سی و یک مایلی جنوب غربی مظفرنگر، خانقاه و مسجدی بر پا داشته و به ارشاد طالبان طریقت پرداخته بود. عبدالرشید جوانی‌اش را در جامهٔ درویشی به گشت‌وگذار پرداخت و از آن میان مدتی را نیز در مدینه گذراند. وی، که همچون پدرش، مرید شاه فتح‌محمد بود، پس از بازگشت به زادگاهش کیرانه، کتابی به نام تحایف‌الرشیدیه، در شرح احوال مشایخ قادریه، از پیامبر (ص) تا

شاه‌فتح محمد، نوشت. تحایف‌الرشیدیه، که عبدالرشید تألیف آن‌را در ۱۱۳۷ق آغاز کرد و در ۱۱۴۳ق به‌پایان برد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.168169) نگه‌داری می‌شود، شرح احوال سی و هفت تن از مشایخ قادری، هر یک با سربند تحفه از محمد (ص) تا سید طاها قطب‌الدین و شاه‌فتح محمد، است. اثر دیگر عبدالرشید، تاریخ قادریه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1970-11) است که در ۱۱۵۰ق نوشته شده و، از جهت مطالب، همانند تحایف‌الرشیدیه، ولی محدودتر از آن، است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۵۵/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۴۱/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/361-362; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 25; *A History of Sufism in India*, 21, 150; *Mughals in India*, 24.

برزگر

عبدالسبحان (ab.dos.sob.hān)، فرزند عبدالستار، کلکته ۱۹۳۵م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، از دانشگاه کلکته دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در دانشکدهٔ مولانا آزاد وابسته به دانشگاه کلکته به تدریس زبان فارسی سرگرم شد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، بنگالی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: تصحیح و مقدمه بر تاریخ بنگاله مهابت جنگ، اثر شریف‌علی‌خان که در انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده (کلکته، ۱۹۶۹م)؛ ترجمهٔ ضمیمهٔ تذکرة‌الصفا، اثر یوسف علی‌خان به‌انگلیسی (انجمن آسیایی کلکته)؛ چاپ مظفرنامه اثر کرم‌علی؛ ترجمهٔ سفرنامهٔ تاگور از بنگالی به‌فارسی؛ «فیضی و شعر او» که در مجلهٔ یغما به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۶۰؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۶-۲۹۷؛ گنج شایگان، ۹۶.

رسولی

عبدالستار لاهوری (ab.dus.sat.tār-e.lā.hu.ri)، فرزند قاسم، شکوفایی در نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، نویسنده و مترجم فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویا فرزند محمدقاسم فرشته است. به‌فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) زبان پرتغالی را نزد ژرم گزاویه / کساویه (ـ ۱۶۱۷م)، مبلغ یسوعی در دربار گورکانیان، آموخت تا بتواند کتاب‌های فرنگی را به‌فارسی برگرداند، چنان‌که گزاویه کتاب‌های خود مرآت‌القدس و داستان احوال حواریان را با کمک او به‌فارسی برگردانید. از آثارش: ثمرات‌الفلاسفه / احوال فرنگستان / تذکرة‌الحکما (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.5897، کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد به‌شمارهٔ ۱۱۸ و ۱۶۹ و جاهای دیگر) در تاریخ یونان و روم با سرگذشت فرزانگان؛ خلاصهٔ ظفرنامهٔ یزدی که در ۱۰۲۴ق به‌فرمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) نوشته شده است. عبدالستّار در این خلاصه آیات قرآنی و احادیث، استعارات دور از ذهن، عبارات مبهم و قوافی و سجع‌های ناخوش‌آهنگ را از متن ظفرنامه حذف کرده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۳۶/۲-۷۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۴/۱۰، ۲۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۵۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۲۰، ۱۷۶۷، ۲۰۹۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3,177, 1077; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 28; *Iranica*, 1/167; *Mughals in India*, 25-26; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/164, 287, 111.

برزگر

عبدالسلام بدایونی (ab.dos.sa.lām-e.ba.dā.yu.ni)، فرزند عطاءالحق عباسی بدایونی، بدایون ۱۲۰۱ ـ همان‌جا ۱۲۸۹ق، مفسر و محدث فارسی‌نویس شبه‌قاره. از دانشمندان فقه و اصول و از شاگردان ملک‌العلما عبدالعلی بن نظام‌الدین لکنویی و سید آل احمد بن حمزهٔ حسینی بود. وی پس از اتمام تحصیلات، به‌منصب قضای شهر رامپور گمارده شد. از آثارش: ۱ـ اخبارالابرار به‌فارسی در تاریخ پیامبر، خلفا، امامان و صوفیان؛ ۲ـ شرح دلائل‌الخیرات به‌فارسی؛ ۳ـ علم‌الفرائض در ارث به‌فارسی؛ ۴ـ مثنوی طوفان عشق / ناز و نیاز به‌فارسی که آن‌را در ۱۲۵۶ق سروده است؛ ۵ـ زادالآخره، تفسیر قرآن کریم به‌نظم اردو که در ۱۲۴۴ق سروده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۰؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۶/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۱/۸-۱۲۷۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۹۸؛ مکارم‌الآثار، ۱۵۴۸/۵؛ نزهة‌الخواطر،

۲۶۵/۷.

حجتی

عبدالسلام دیوه‌ای (ab.dos.sa.lām-e.di.ve.i)، شیخ عبدالسلام فرزند شیخ عبدالکبیر لاهوری، ز ۱۱۱۱ق، عالم دینی، مترجم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. او و پدرش به داشتن دانش دینی آوازه داشتند. عبدالسلام از شاگردان ملاعبدالسلام لاهوری، صاحب حاشیه‌ای بر انوارالتنزیل قاضی بیضاوی (ــ ۱۰۳۷ق) بود. کار اصلی او تدریس بود، اما چندی هم سمت قاضی لشکر داشت. از آثارش: شرح تحفة‌العراقین خاقانی (۱۰۵۷ق / ۱۶۴۷م) کـه نسخه‌های خطی آن بـه‌شمارهٔ 508pi/VI5A(234) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و به‌شماره‌های N.M.1972-26 و N.M.1968-595 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ شرح فقه اکبر (آغاز نگارش ۱۱۱۱ق) که ترجمه و شرح فقه اکبر امام ابوحنیفه (ــ ۱۵۰ق / ۷۶۷م) در عقاید اهل سنت است که نسخهٔ خطی آن بـه‌شمارهٔ ۵۲۳ در پیشاور در کتابخانهٔ شخصی دکتر خواجه محمد سلیم، استاد دانشگاه، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۳/۲؛ ۵۱/۷-۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۵۷/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 28.

م.اسماعیل‌پور

عبدالسلام لاهوری (ab.dus.sa.lām-e.lā.hu.ri)، مفتی عبدالسلام بن عبدالعزیز بن الله‌داد، ــ ۱۰۳۷ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نزد شیخ اسحاق بن کاکو و شیخ سعدالله و قاضی صدرالدین درس خواند. حکمت را نیز از علامه فتح‌الله شیرازی آموخت و در فقه و دیگر رشته‌های دینی نامی برآورد. مدتی مفتی لشکرگاه بود و سپس از آن شغل کناره گرفت و در لاهور به تدریس پرداخت و پنجاه سال بدین کار اشتغال داشت. شاگردان بسیاری پرورد که از آن جمله می‌توان از شیخ محب‌الله اله‌آبادی، مفتی عبدالسلام دیوه‌ای، شیخ محمد میر بن قاضی سائین سیوستانی لاهوری و سعدالله‌خان، وزیر نام‌دار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق)، نام برد. دیدگاه عبدالسلام دربارهٔ تعلیم و تربیت برگرفته از دیدگاه‌های حکمای بزرگ مسلمان، به‌ویژه فارابی (ــ ۳۳۹ق) و ابن‌سینا (ــ ۴۲۹ق) بود که هر دو برگنجاندن موسیقی در شمار برنامهٔ آموزشی و درسی تأکید داشتند، چراکه معتقد بودند موسیقی به تکامل شخصیت انسان یاری می‌رساند. از آثارش: حاشیه بر تفسیر انوارالتنزیل قاضی بیضاوی؛ معرفت‌المبتدی به‌فارسی؛ نافع‌المسلمین به‌فارسی، که در آن برخی مسائل مشهور را که از کتاب‌های معتبر بیرون کشیده، گردآورده است. کتاب‌هایی مانند محیط، فتاوی حجت، المعارف در معرفت عبادت، عمدة‌الفتاوی، زلة‌القاری، شرح‌الطحاوی، شافی، کنزالعباد، رساله هادم‌البدعات، تفسیر زاهدی، تفسیر بیضاوی، تفسیر کبیر، کشف‌النصایح، و تفسیر کشف‌الاسرار از مآخذ او بوده‌اند. نافع‌المسلمین در پنجاه و دو باب است که برخی باب‌های آن بدین‌قرار است: ۱ـ بیان فرایض واجب، سنت متواتر، اجماع و نظایر آن، ۲ـ بیان ایمان، ۳ـ صلات، ۴ـ مسائل متفرقه، ۵ـ حیض، ۶ـ ذبح، ۷ـ حکایت‌ها (که بیشتر اسرائیلیات است)، ۸ـ در چند فصل که فصل یکم آن دربارهٔ مسافر است، ۹ـ در پنج فصل، یکم در معرفت خدا، ۱۰ـ در شش فصل، یکم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، ۱۵ـ سبعات عشر، ۲۰ـ نماز احزاب، ۳۰ـ اولاد حضرت پیامبر، ۳۱ـ زوجات آن حضرت، ۳۳ و ۳۵ـ خلفا، ۳۶ـ حضرت علی، ۳۷ـ امام ابوحنیفه، ۳۸ـ امام شافعی، ۳۹ـ امام مالک، امام حنبل، ۴۰ـ ابویوسف محمد، ۴۱ـ در فرزند آمدن، ۴۲ـ مناقب علما، ۴۳ـ نکاح، ۴۴ـ کفر، ۴۵ـ بزرگداشت قرآن، ۴۶ـ قبر و ملائکه، ۴۷ـ سوگند، تفأل، ۴۸ـ زکات، ۵۰ـ در آداب و ۵۱ـ حدیث (اخلاقیات). از این اثر نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های مختلف، از جمله در کتابخانهٔ گنج‌بخش، وجود دارد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۰/۲-۲۸۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۳/۵؛ ۱۲۸۴/۸؛ ۶۱۳/۱۴؛ ۷۴۷، ۷۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۹/۵-۲۳۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 27; *Mughals in India,* 25.

برزگر

عبدالسلیم پراچه (ab.dos.sa.lim.pa.rā.če)، فرزند عبدالرشید پراچه، بهیره (بهلوال پاکستان) ۱۹۳۶م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و از دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، دیپلم در

تربیت فارسی جدید دریافت کرد. به زبان‌های اردو، پنجابی، فارسی و انگلیسی آشنایی دارد. در دانشکدهٔ دولتی سرگودها به‌تدریس سرگرم بود. از آثارش: خسرو و شعر او؛ اسباب تنزلی زبان و ادبیات فارسی در پاکستان.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۶۴؛ گنج شایگان، ۹۶-۹۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۲-۱۴۳.

رسولی

عبدالشکور (ab.doš.ša.kur)، فرزند چوهدری امیرالدین، فیصل‌آباد ۱۹۴۷م ــ　　　، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی و پنجابی مهارت دارد. در دانشکدهٔ دولتی میونسپل فیصل‌آباد به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. از وی مقاله‌ای دربارهٔ نظیری نیشابوری به چاپ رسیده است (ثمربار، ۱۹۷۲م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۵۶؛ گنج شایگان، ۹۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۳.

رسولی

عبدالشکور احسن ← احسن، عبدالشکور

عبدالشکور تتوی (ab.doš.ša.kur-e.ta.ta.vi)، فرزند عبدالواسع فرزند ابوالقاسم، تته ح۱۰۴۴ ــ پس از ۱۰۸۴ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس سندی. نیاکانش از قریش بودند و هنگام یورش محمدبن‌قاسم به سند در بهکر نشیمن گزیدند. نیای او ابوالقاسم در بهکر زاده شد و در ۹۸۰ق برای آموزش شاهزادهٔ سندی جانی‌بیگ به تته رفت و چون جانی‌بیگ فرمانروای سند شد (۹۹۳ق)، وی را به حکومت تته گماشت. پدرش شیخ عبدالواسع نیز خوش‌نویسی نام‌دار بود و در دستگاه فرمانروایان سند خدمت می‌کرد. عبدالشکور پس از فراگیری دانش‌های متداول روزگار، به کار دبیری و منشیگری در دستگاه دولتی پرداخت. در انشا و تاریخ چیره‌دست بود. از آثارش: ۱ــ ذکرالحسین (نوشته در ۱۰۷۹ق) در سرگذشت امام حسین از ولادت تا شهادت، در چند ذکر همراه با سروده‌هایی از روضة‌الشهدای کاشفی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ انتخاب منتخب در تاریخ عمومی از آغاز آفرینش تا جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) که در ۱۰۸۴ق به نام اورنگ‌زیب نوشته شده است. این اثر گرچه گزیدهٔ منتخب‌التواریخ اتکی به‌شمار می‌آید، ولی دربارهٔ اوضاع سند در روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) آگاهی‌های سودمند و باارزشی دارد که کتاب اصلی فاقد آن‌ها است. از انتخاب منتخب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ مجلس به‌شمارهٔ ۵۴۶۱، دیوان هند به‌شمارهٔ ۱۲۳ و کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۸۸۴ نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ تاریخ دوازده امام که در ۱۰۷۵ق نوشته شده (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۰۳۵).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۵۴/۲-۵۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۳/۲؛ ۵۴۲/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۷، ۵۰۱؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲/۱۰، ۲۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۹۴/۶، ۴۴۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۲۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۵، ۱۶۵۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/122, 124; 2/841; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 424; *Mughals in India*, 26.

برزگر

عبدالصمد بن افضل محمد (ab.dus.sa.mad-ebn-e.af.zal. mo.ham.mad)، عبدالصمد فرزند افضل محمد فرزند یوسف انصاری، نیمهٔ نخست سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. خواهرزادهٔ ابوالفضل علامی بود و به‌گفتهٔ خودش، ابوالفضل، وی را همچون فرزند خود پرورده بود. عبدالصمد پس از مرگ ابوالفضل (۱۰۱۱ق) به‌گردآوری نامه‌ها، مقدمه‌ها و دیگر منشآت ابوالفضل پرداخت و این کار را در ۱۰۱۵ق در سه دفتر به انجام رسانید. این کار با عنوان انشای ابوالفضل / مکاتبات علامّی بارها، از آن میان در شاه‌جهان‌آباد (۱۲۷۸ق) و لکنو (۱۳۱۹ق / ۱۹۱۱م)، به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثارش: ۱ــ اخبارالاصفیا (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ فهرست 641) در شرح احوال دویست و پنجاه تن از پیران و مشایخ صوفیهٔ هند که در ۱۰۱۴ق به انجام رسیده و به جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) پیشکش شده است. مطالب اخبارالاصفیا عمدتاً برگرفته از اخبارالاخیار عبدالحق محدث دهلوی است و از منابع غلام‌سرور لاهوری در

خزینةالاصفیا بوده است؛ ۲ـ انیس‌الغربا (دست‌نویس دیوان هند به‌شماره فهرست 1880) در تصوّف، آمیخته با آیات قرآنی و احادیث و اشعار که گویا از عبدالصمد بن افضل محمد است و احتمالاً در ۱۰۴۸ق به انجام رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۳/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۵/۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۱۷/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۷/۳؛ ۴۷/۵؛ ۴۰۹/۱۰؛ ۸۷۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۰؛ مرآت‌العلوم، ۱۳۶/۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1/108-111, 266, 1044; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 396, 1087; *Mughals in India*, 25; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/983.

برزگر

عبدالصمدخان (ab.dus.sa.mad.xān)، سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر دلیرجنگ، ــ ربیع‌الثانی ۱۱۵۰ق، دولتمرد ادب‌دوست شبه‌قاره. پدرش خواجه عبدالکریم از نوادگان خواجه عبیدالله احرار نقشبندی (۸۰۶ـ۸۹۵ق) است. اصلش از سمرقند است، ولی در اکبرآباد / آگره به دنیا آمد. در دو سه سالگی به‌سمرقند رفت و در آن‌جا پرورش یافت و درس خواند و «بعد فوت پدر با سبحان‌قلی‌خان پادشاه توران (۱۰۱۹ـ۱۱۱۴ق) روشناسی به‌هم رسانیده، آمد و رفت به دربار می‌نمودند و به خدمت شیخ‌الاسلامی سمرقندی که از خدمات عمدهٔ تورانست، فایز بود.» (مردم دیده، ۱۶۹) در دورهٔ عالمگیر، اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق)، به‌هند بازگشت یا به‌واقع کوچید و به درگاه اورنگ‌زیب راه یافت و «در اول ملازمت به منصب شش‌صدی فایز شدند و بعد از آن رفته‌رفته به منصب هزار و پانصدی و به خطاب عبدالصمدخان ممتاز گشتند و جاگیر سیر حاصل تنخواه شد و به خلعت و سرپیچ آن پادشاه جم‌جاه [اورنگ‌زیب] که در آن وقت به کم کسی از امرا این قسم عنایت می‌شد و به رفاقت نواب محمدامین‌خان چین بهادر که در آن وقت صدرالصدور و همزلف [= باجناق] ایشان بود [عبدالصمدخان و محمدامین‌خان هر یک، یکی از دختران خواجه زکریا، عم عبدالصمدخان، را به زنی داشتند] می‌گذرانیدند و کارهایی نمایان در جنگ مرهته از ایشان به‌وقوع می‌آمد و مورد عنایت پادشاهی می‌شدند.» (مردم دیده، ۱۷۱) در اواخر دورهٔ پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ـ۱۱۲۴ق)، عبدالصمدخان به‌سبب برخوردی با شاهزاده عظیم‌الشأن، با خشم پادشاه روبرو و از اردوی شاهی رانده شد و پادشاه بدو فرمود تا به سفر حج برود. در روزهایی که عبدالصمدخان در تدارک سفر حج بود بهادرشاه ناگهان درگذشت (۱۱۲۴ق) و میان چهار پسرش بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت. عبدالصمدخان از فرصت بهره جست و به امیرالامرا ذوالفقارخان پیوست و از معزالدین محمد جهاندارشاه هواداری کرد. پس از پیروزی جهاندارشاه و برآمدن او به تخت شاهی، عبدالصمدخان «منصب هفت‌هزاری و صدارت حضور و خطاب غالب جنگ» و پسرش زکریاخان منصب پنج‌هزاری یافت. در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق)، در بیست و هفتم محرم ۱۱۲۵ق، به‌صوبه‌داری لاهور و سرکوبی گوروبنده / بندا، سرکردهٔ سیک‌ها، گماشته شد. پس از چندین جنگ سخت، بنده را بشکست و گوروبنده و پیروانش در «قصبه گورداسپور که مسکن و موطن آن‌ها و آبادی معمور بود، اسباب موفور و حصار مستحکم داشت، محصور گردید [۱۱۲۷ق]. عبدالصمدخان مشغول محاصره گردیده، نگذاشت که یک دانه از جنس غله به اندرون قلعه تواند رسید.» (سیرالمتأخرین، ۴۰۲/۲) پس از چند ماه محاصره، بنده / بندا و همراهانش، که آذوقه‌شان در قلعه به‌پایان رسیده بود، ناگزیر از قلعه بیرون آمدند و تسلیم شدند (۲۱ ذوالحجهٔ ۱۱۲۷ق). عبدالصمدخان بسیار از ایشان را بکشت و گوروبنده و پسرش و شمار دیگری از سیک‌ها را به پایتخت نزد فرخ‌سیر فرستاد و فرخ‌سیر، بنده و پسرش و دو سه تن دیگر را در دژ دهلی زندانی کرد و دربارهٔ دیگران فرمود تا هر روز صد نفر از آن‌ها را به‌قتل رسانند. پس از آن خودِ گوروبنده و پسرش را کشتند. عبدالصمدخان، پس از پیروزی بر سیک‌ها، خطاب دلیر جنگ یافت. در سال پنجم جلوس فرخ‌سیر (۱۱۲۹ق)، شهدادخان خویشگی افغان، که از سوی عبدالصمدخان فوج‌دار پرگنهٔ شیخپوره بود، عیسی‌خان مئین «پسر دولت بن بولاقی از زمین‌داران دوآب ستلج و بیاه» (عبرت‌نامه، ۱۸۵) را، که «رفته‌رفته از پایهٔ زمین‌داری به نوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود و دم انا و لاغیری می‌زد» (مآثرالامرا، ۵۱۷/۲) و سر به طغیان برداشته بود، بشکست و بکشت. این پیروزی، علاوه بر پیروزی بر گوروبندا، بر اعتبار عبدالصمدخان در دربار گورکانی دهلی افزود. عبدالصمدخان در

۱۱۳۲ق، حسین‌خان خویشگی، رئیس قصبهٔ قصور، را که از ابتدای صوبه‌داری عبدالصمدخان، گردنکشی اختیار کرده و به کارگزاران منصوب او و دیگر کارگزاران پادشاهی اعتنایی نمی‌کرد، نزدیک چهونی در سی کروهی لاهور بشکست و به قتل آورد. عبدالصمدخان پس از این پیروزی به‌خطاب سیف‌الدوله، ملقب گشت. وی در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) نیز از امرای بلندپایهٔ دستگاه شاهی بود. او، مانند اعتمادالدوله محمدامین‌خان و آصف‌جاه نظام‌الملک، در شمار گروه امرای تورانی دربار دهلی بود که محمدشاه با یاری آن‌ها برادران سادات بارهوی، قطب‌الملک حسن علی‌خان و امیرالامرا حسین‌علی‌خان، را از میان برداشت. پس از شکست قطب‌الملک از محمدشاه گورکانی، عبدالصمدخان از لاهور رهسپار دیدار پادشاه گورکانی گردید و در اواخر محرم ۱۱۳۳ق به حضور وی رسید و نواخت یافت و در حکومت لاهور تأیید شد. وی، با حفظ حکومت لاهور، در ۱۱۳۳ق به حکومت کشمیر، که اوضاعش آشفته بود، منصوب گردید. در ابتدا عبدالله‌خان ده‌بیدی را به نیابت خود در کشمیر گماشت و چون عبدالله‌خان نتوانست اوضاع آن‌جا را آرامش بخشد خود به کشمیر رفت (محرم ۱۱۳۴ق) و سرکشان آن سرزمین را فرومالید و هندوان را «دستار بستن و بر اسب سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن و قشقه [= نشانی که بر پیشانی گذارند] کردن و طفلان به مدرسه فرستادن که از مدت یک و نیم سال ممنوع بود، تجویز داد» (تاریخ حسن، ۵۸۲/۲) و پس از شش‌ماه به لاهور بازگشت. در ۱۱۳۸ق، عبدالصمدخان به صوبه‌داری مولتان گماشته شد و صوبه‌داری لاهور به پسرش زکریاخان واگذار گردید. سرانجام یک سال پیش از یورش نادرشاه به هند درگذشت. عبدالصمدخان، امیری ادب‌دوست بود. اهل فضل و ادب را می‌نواخت و درگاهش مجمع فضلا و ادبا بود. عبدالحکیم حاکم لاهوری که وی را از نزدیک می‌شناخت و از ملازمان درگاهش بود دربارهٔ وی می‌نویسد: «پنج وقت نماز به جماعت که قریب سه‌صد چهارصد کس حاضر می‌شد، ادا می‌کردند، و ختم احزاب و نماز تهجّدگاهی از ایشان ناغه [= خالی، تهی] نشده، و هر روز دوصد کس بلکه زیاده طعام نوش‌جان می‌فرمودند، و این همه را به‌دست مبارک... مرحمت می‌نمود و در سالی سه‌هزار خلعت فاخره در عیدین و زمستان به اهل صحبت از اکابر و اصاغر عطا می‌شد و در محفل فیض منزل عمده زاده‌های قدیم هندوستانی و شرفا و علما و اکابر توران و صاحب‌طبعان ایران حاضر می‌شدند و اکثر قال‌الله و قال‌الرسول و درس تفسیر و حدیث به میان می‌آمد. و جمیع حضار مجلس اکثر، بلک مدام، از الطاف بیکران ایشان ممنون و مرهون بودند، مابین ظهر و عصر مشاعره بود، از دیوان میرزا صائب خود... معنی‌های دقیق را حل می‌نمودند... چون مزاج وهاج بلند و طبع عالی مشکل‌پسند افتاده بود در مشق شعر که خاطرخواه به‌سبب اشتغال کارها میسر نمی‌شد توجه نمی‌فرمودند مگر در دکن گاه‌گاه غزلی بیتی می‌فرمودند، [که از آن جمله این بیت است]: "تا عیب کسی برو نگوییم ــ چون آینه از صفا گذشتیم".» (مردم دیده، ۱۷۱ـ۱۷۳) شرح احوال و فتوحات عبدالصمدخان را یکی از ملازمان درگاهش به‌نام غلام محیی‌الدین‌خان در فتوحات‌نامهٔ صمدی آورده است که در ۱۱۳۵ق نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1870) نگه‌داری می‌شود. از سرایندگان فارسی‌گویی که به دستگاه عبدالصمدخان وابسته بوده یا از او نواخت یافته‌اند می‌توان از شاه فقیرالله آفرین لاهوری، فاضل‌خان خواجه بابا منصف سمرقندی (ــ ۱۱۲۰ق)، عالی‌نسب‌خان میر محمد معصوم وجدان سرهندی (ــ ۱۱۶۰ق)، میرزا محمد بیرنگ، آغزخان دیدهٔ مغل، عباس‌قلی‌خان فلانی، قابل‌خان ابوالحسن، متخلص به میرزا، میرزا مقیمای بخاری، عبدالقادر بیدل دهلوی، میرمحمدعلی رایج سیالکوتی، خواجه محمدفاضل‌خان غبار لاهوری (برادرزادهٔ عبدالصمدخان)، عباس‌قلی‌خان فدایی لاهوری، آنندرام مخلص لاهوری، میرزا مقیمای بخاری، و اندرجیت نکودری نام برد. رام‌سهای منشی نکودری، متخلص به عاصی، اسرار صمدی (لاهور، ۱۹۶۵م) را در ۱۱۴۱ق به نام عبدالصمدخان و در شرح جنگ‌هایی که کرده و شورش‌هایی که فرونشانده، نوشته است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۳/۳، ۴۲۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۵/۲؛ ۵۱/۳، ۴۲۰؛ تاریخ حسن، ۵۸۱/۱ـ۵۸۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۸۶، ۱۱۴، ۱۵۸، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۷۳، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۶؛ سیرالمتأخرین، ۴۰۰/۲ـ۴۰۳، ۴۲۵ـ۴۲۶، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۷۷؛ عبرت‌نامه، ۱۸۰ـ۱۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۷/۵، ۲۹۷، ۳۹۳؛ ۱۰۴۲/۶؛ ۱۰۶۲/۸؛ ۴۸۹/۱۰، ۵۰۳؛ ۹۵۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۹/۲؛ مآثرالامرا، ۵۱۴/۲ـ۵۱۷؛ مردم دیده، ۱۷، ۲۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹ـ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲؛ منتخب‌اللباب، ۷۲۰/۲، ۷۶۱ـ۷۶۸، ۸۵۷، ۸۶۱ـ۸۶۵، ۹۲۰، ۹۳۵.

۹۳۸؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 537, 970-971; *Later Mughals*, 1/168, 189, 308-315; *The Reign of Muhammad Shah*, 15, 17, 24, 26, 28, 31, 35, 52, 60, 70, 71, 76, 82, 249, 251.

برزگر

عبدالصمد مولتانی ← اصول فارسی

عبدالعزیز آروی (ab.dol.a.ziz-e.ā.ra.vi)، مولوی محمد، ز۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م، از فارسی‌نویسان شبه‌قاره. وی در آره می‌زیست، تدریس می‌کرد و از فراغت کافی برای تحقیق برخوردار بود. عبدالعزیز افزون بر مجموعهٔ نامه‌هایش، آثاری هم در دستور و بلاغت داشت. ده اثر به وی نسبت داده‌اند که هشت عنوان از آن‌ها چاپ شده است. از آثارش: الفاظ عزیزه (کانپور، ۱۲۸۷ق)؛ رقعات عزیزی که شماری از نامه‌های خودش به دیگران است و آن‌ها را در ۱۲۷۰ق / ۱۸۵۳م گردآورد. نسخه‌ای از این اثر که در ۱۳۲۷ق در کانپور چاپ شد، پنجاه و چهار رقعه دارد (کانپور، ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۵م)؛ انشای دلاویز، در آداب نوشتن نامه به بزرگان یا دوستان و دربارهٔ شیوه‌های مصنوع نامه‌نگاری. این اثر در ۱۲۸۰ق / ۱۸۶۳–۱۸۶۴م نوشته شد (لکنو، ۱۸۷۷م)؛ بهار هند / انشای بهار هند در نامه‌نگاری که هشتاد و هفت رقعه را در بر می‌گیرد. این اثر پس از انشای دلاویز نوشته شد (لکنو، ۱۲۸۷ق / ۱۸۷۰م)؛ رقعهٔ گلستان حکمت (لکنو، ۱۲۹۱ق / ۱۸۷۴م)؛ عزیزالصبیان (لکنو، ۱۲۹۱ق)؛ عزیزالتربیة (آگره، ۱۲۹۲ق)؛ عزیزالمصادر دربارهٔ مصادر زبان فارسی (لکنو، ۱۸۷۷م)؛ نسخهٔ تعلیمیه که دربارهٔ شیوهٔ گفت‌وگو در زبان فارسی است و روش پرسش و پاسخ برای مبتدیان نوشته شده است. این اثر در ۱۲۸۰ق / ۱۸۶۳–۱۸۶۴م به پایان رسید (لکنو، ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۳، ۵۸۸؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۶۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۴۸/۱، ۵۵۱؛ ۵۱۹۴/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۲/۵-۴۳۴؛ ۲۵۰۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۶۱/۳-۸۶۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 4.

م.اسماعیل‌پور

عبدالعزیز جونپوری (ab.dol.a.ziz-e.jun.pu.ri)، فرزند فخرالدین فرزند کبیرالدین، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی سهروردی، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در جونپور به‌دنیا آمد و پرورش یافت. نزد پدرش و استادانی دیگر در جونپور درس خواند. در تصوف نیز به پدر خود دست ارادت داد و پس از او بر مسند ارشاد نشست. کتابی به نام سیرة‌الاولیاء در ذکر مشایخ خود نوشت. وی آثار فراوانی، گویا به فارسی، داشته است که ظاهراً از همهٔ آن‌ها، مگر شرح مخزن‌الاسرار، نشانه‌ای در دست نیست، چنان که در شرح مخزن‌الاسرار می‌نویسد: «اگر چه مصنفات فراوان داشته، از نثر و نظم، چون رسالهٔ جواهرالغیب و رسالهٔ غیرمنقوط و قطرات‌البحر... و واردات‌الحقایق و منازل‌الطریقه و ثمرات‌الخیال و دوحة‌المقال و مقصد اطوار... و نفوس‌القلوب در قریب‌به ۲۵ هزار بیت سه جلد و هفت مقاله، و رقیمة‌العشق،... اسرار در حل سؤال‌های میرحسینی سادات و نعت ملة و غیر آنکه تفصیل آن طول دارد.» وی شرح مخزن‌الاسرار نظامی را در چهارم ربیع‌الثانی ۱۰۳۵ق به‌انجام رسانید. از این اثر نسخه‌هایی، از آن‌میان دست‌نویسی در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۳۱۳۳)، در دست است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۶۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۵۹/۳-۱۶۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی نو، ۹۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۴/۵-۲۳۵؛
A History of Sufism in India, 211, 232.

برزگر

عبدالعزیز دهلوی (ab.dol.a.ziz-e.deh.la.vi)، شاه‌عبدالعزیز، ملقب به سراج‌الهند و حجةالله، فرزند شاه‌ولی‌الله فرزند شاه عبدالرحیم، دهلی ۲۵ رمضان ۱۱۵۹ ـ همان‌جا ۷ شوال ۱۲۳۹ق، دانشمند دینی و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نام تاریخی وی «غلام حلیم» (= ۱۱۵۹ق) است. بیشتر نزد پدرش و دو تن از شاگردان برجستهٔ او، شیخ محمدعاشق و شاه محمدامین کشمیری، درس خواند و در شانزده سالگی در علوم متداول، مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، عقاید، منطق، کلام، هندسه، هیئت، ریاضی، تاریخ و جغرافیا مهارت یافت. پس از مرگ شاه‌ولی‌الله (۱۱۷۶ق)، به جانشینی او و سرپرستی مدرسهٔ رحیمیه، که نیای او شاه عبدالرحیم بنیاد کرده بود، برگزیده شد و به تدریس پرداخت و تا مرگش بیش از شصت

سال بدین‌کار سرگرم بود. همچون پدرش سنی متعصب و ضدشیعی بود، ولی به‌خلاف او که به اعتلای مجدد قدرت سیاسی سنّیان در دهلی اعتقاد داشت، شاهد غارت دهلی به دست اقوامی چون جات‌ها، مراته‌ها و سیک‌ها بود و یک‌بار نیز ناگزیر شد با خانواده و مریدانش به مرادآباد برود و چندی در آن‌جا پناه گیرد. دورهٔ وزارت نجف‌خان (ـ ۱۱۹۶ق)، وزیر شیعی و قدرتمند دولت گورکانی، نیز برای او چندان مطلوب نبود. اواخر زندگی او با سلطهٔ شرکت هند شرقی بریتانیا بر دهلی همزمان بود. شاه عبدالعزیز در مقام معلم، واعظ و نویسنده اثر و نفوذ فراوانی بر اندیشهٔ دینی روزگار خود داشته است. درواقع هیچ‌کس به اندازهٔ او بر روشنفکران مسلمان شمال هند در اواخر سدهٔ هجدهم و اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی اثر نگذاشته است. پایگاه بلند او در میان نخبگان هندی ـ ایرانی دهلی از این حقیقت مشخص می‌گردد که تقریباً همهٔ متکلمان و عارفان برجستهٔ هند بریتانیا، شاگرد یا ستایشگر او بودند. افزون بر این، اغلب مدارس تعلیم حدیث هند که تا به امروز به حیات خود ادامه داده‌اند نام شاه عبدالعزیز را در رأس سلسله استادان خود دارند. شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ۱۲۲۱ق)، شاه عبدالعزیز را بسیار بزرگ می‌داشت و برای هزینهٔ معاش وی و خانواده‌اش جاگیری از سه روستا در بخش مظفرنگر، بدو بخشید. شاه عبدالعزیز بحث‌انگیزترین شخصیت در مجادلات قلمی میان شیعیان و سنیان هند در دورهٔ سلطهٔ بریتانیا است. شدت دشمنی او با عقاید و اعمال شیعیان چندان بود که مهم‌ترین اثر فارسی خود تحفهٔ اثنی‌عشریه را در رد اعتقادات مذهبی آنان نوشت. این اثر که هنوز هم دقیق‌ترین و مفصل‌ترین اثرِ حاوی دیدگاه سنیان هند دربارهٔ اصول کلامی و آداب و شعایر دینی شیعیان به‌شمار می‌آید، بحث تندی میان علمای شیعه و سنی برانگیخت و مؤلفان شیعه چندین کتاب در پاسخ آن نوشتند. به‌رغم روابط مسالمت‌آمیز شاه‌عبدالعزیز با حکام انگلیسی هند، دیدگاه‌های مذهبی وی تأثیری فراوان در مخالفت مسلمانان با حاکمیت بریتانیا داشت. وی در فتوایی هند بریتانیا را سرزمین کفار خواند. وی در برابر موقوف شدن شریعت حنفی در قوانین انگلیسی ـ اسلامی تحت حکومت شرکت هند شرقی انگلیس، به‌تندی و با لحنی تهدیدآمیز واکنش نشان داد. با این وجود، او معتقد بود که مسلمانان نباید فرصت بهره‌گیری از دست‌آوردهای علمی و فنی انگلیسی‌ها را از دست بدهند. عبدالعزیز همکاری با انگلیسی‌ها را در سطح معینی می‌پذیرفت و در فتوایی کار در دستگاه کشوری بریتانیا در هند را به شرط آن‌که به انجام گناهان کبیره نینجامد، مجاز دانست. یکی از وجوه همیشگی تعالیم عبدالعزیز پافشاری وی بر احیای اسلام نابی است که راه زدودن همهٔ پلشتی‌ها را در بر دارد. وی همانند پدرش، می‌کوشید به منابع اصلی اسلام، قرآن و سنت پیامبر (ص)، بازگردد و تعبیری مستقل از مسائل مهم و اغلب راه‌حل‌های اصیل برای آن‌ها ارائه دهد. از شاگردان شاه‌عبدالعزیز به‌ویژه باید از دو برادرش شاه‌رفیع‌الدین و شاه عبدالقادر و نیز شاه‌اسماعیل شهید و سید احمد بریلوی یادکرد. از وی بیش از پنجاه اثر فارسی و عربی در موضوعات گوناگون به‌جا مانده است. از آثارش: ۱ـ اطیب‌النعم (مرادآباد، ۱۳۰۴ق)؛ ۲ـ الطاف‌القدس (دهلی، ۱۳۰۵ق)؛ ۳ـ الاتفاق فی بیان سبب‌الافتراق (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-655/25) به‌فارسی در رد عقاید شیعی و پاسخ کتاب سید دلدار علی لکنویی؛ ۴ـ اعتراضات بر شاه عبدالعزیز و جواب اعتراضات (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳۷) به‌فارسی شامل اعتراض‌های عبدالحکیم پوربی و پاسخ شاه عبدالعزیز به آن‌ها؛ ۵ـ بستان‌المحدثین (دهلی، ۱۲۹۳ق) به‌فارسی که در معرفی کتاب‌های حدیث و زندگینامهٔ کوتاه مؤلفان آن‌ها است. این اثر را عبدالسمیع دیوبندی با عنوان روض‌الریاحین به اردو برگردانیده و برگردان او با تجدید نظر محمد بشیر دهلوی در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۶ـ بلاغ‌المبین (لاهور، ۱۸۷۹م)؛ ۷ـ تتمهٔ دلائل شیعه در بیان حدیث ثقلین (هند، ۱۲۴۸ق)؛ ۸ـ تحفهٔ اثنی‌عشریه (کلکته، ۱۲۱۵ق) به‌فارسی در رد شیعه در دوازده‌باب (۱ـ حدوث مذهب شیعه و انشعاب آن به فرق، ۲ـ مکاید آنان، ۳ـ احوال بزرگان سلف آنان، ۴ـ اقسام اخبار شیعه، احوال اساتید ایشان، ۵ـ در الهیات آنان، ۶ـ نبوت در نزد ایشان، ۷ـ امامت، ۸ـ معاد، ۹ـ فقه شیعی، ۱۰ـ مطاعن صحابه، ۱۱ـ خواص آن مذهب و ۱۲ـ در تولا و تبرا) و خاتمه‌ای در ذم و تشنیع ایشان. برخی از علمای شیعه بر این اثر رد نوشته‌اند (دست‌کم هجده ردیه) که از جمله می‌توان از عبقات‌الانوار میرحامد حسین هندی، بوارق‌الموبقهٔ سید محمد بن دلدار علی لکنویی، نزهة اثنی‌عشریهٔ میر محمد کشمیری دهلوی، رساله در غیبت و حسام‌الاسلام و صوارم‌الالهیهٔ دلدار علی نقوی لکنویی، تقلیب‌المکائد و تشیید‌المطاعن محمدقلی کنتوری و جواهرالعبقریة میرمحمدعباس شوشتری یاد کرد. تحفهٔ اثنی عشریه را سید محمود بن عبدالله آلوسی بغدادی به عربی و سر سید احمدخان با عنوان تحفهٔ حسن (تنها

شامل باب‌های ۱۱ و ۱۲، چاپ دهلی) و عبدالمجیدخان با عنوان هدیهٔ مجیدیه (دهلی، ۱۳۰۱ق) و عبدالشکور لکنویی به اردو برگردانیده‌اند؛ ۹ــ تحفة‌الموحدین (دهلی، ۱۸۹۴م)؛ ۱۰ــ تحقیق رؤیا به‌فارسی که ترجمهٔ اردوی آن از مترجمی ناشناس در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۱ــ تقریر دلپذیر فی شرح عدیم‌النظیر به‌فارسی که ترجمهٔ اردوی آن از قاضی فهیم‌الدین میرتهی در ۱۳۲۶ق در دهلی چاپ شده است؛ ۱۲ــ جوابات سؤالات عشرهٔ شاه‌بخارا (چاپ کلکته) به‌فارسی در پاسخ ده پرسش پادشاه بخارا در مسائل عقیدتی و فقهی؛ ۱۳ــ خواب و بیعت با حضرت علی / تحقیق‌الرؤیا (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳۷) به‌فارسی؛ ۱۴ــ رد اعتراضات ضعیفه به‌فارسی در پاسخ به خرده‌گیری‌هایی که بر احمدسرهندی گرفته‌اند؛ ۱۵ــ سرالجلیل فی مسئلة‌التفضیل (کراچی، ۱۳۸۴ق) به‌فارسی در فضیلت ابوبکر و عمر که ترجمهٔ اردوی آن از مفتی محمدشفیع دیوبندی در ۱۳۴۹ق چاپ شده است؛ ۱۶ــ سرّالشهادتین (بی‌جا، ۱۲۶۱ق) به‌عربی که در آن این نظر مطرح شده که پیامبر (ص) از طریق مرگ جانگداز نوه‌اش امام حسین (ع) فضیلت و مرتبهٔ شهادت را دریافت. سلامت‌الله شاگرد شاه‌عبدالعزیز شرحی به‌فارسی با عنوان تحریرالشهادتین بر این اثر نوشته که در ۱۸۸۲م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۱۷ــ عجالهٔ نافعه (لاهور، ۱۸۹۰م، دهلی، ۱۲۹۳ق) به‌فارسی در اصول حدیث که ترجمهٔ اردوی آن در ۱۳۲۳ق در دهلی چاپ شده است؛ ۱۸ــ عزیزالاقتباس فی فضائل اخیارالناس به‌عربی شامل احادیث و اخباری در فضایل خلفای راشدین که با ترجمهٔ فارسی از میرزا حسن‌علی لکنویی و ترجمهٔ اردو از نظام‌الدین کیرانوی در ۱۳۲۲ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۹ــ فتاوی عزیزی (دهلی، ۱۳۱۴ق) به‌فارسی شامل فتواهای شاه‌عبدالعزیز در مسائل فقهی و عقیدتی. ترجمهٔ اردوی بخش اول این اثر از نواب علی و عبدالجلیل در ۱۳۱۳ق در حیدرآباد دکن چاپ شده است؛ ۲۰ــ فتح‌العزیز / تفسیر عزیزی (لاهور، ۱۲۷۷، ۱۲۹۸ و ۱۳۰۱ق) به‌فارسی در تفسیر سورهٔ فاتحه و بقره و دو جزء آخر قرآن که اکثر در نمازها و دعاها به‌کار می‌روند. بخش سورهٔ فاتحه و سورهٔ بقرهٔ این تفسیر را محمدعلی چاندپوری با عنوان بستان‌التفاسیر (دهلی، ۱۲۸۳ و ۱۳۱۲ق) و بقیهٔ آن‌را محمدحسن‌خان رامپوری به اردو برگردانیده‌اند که ترجمهٔ اخیر در ۱۲۶۱ و ۱۲۶۴ق در دهلی چاپ شده است؛ ۲۱ــ فیصلهٔ شاه‌عبدالعزیز (لاهور، ۱۳۸۳ق) به‌فارسی در حل اختلاف نورمحمد و شاه‌محمدرمضان مهمی دربارهٔ مسئلهٔ وحدت‌الوجود؛ ۲۲ــ فیض عام در فقه حنفی (هند، ۱۲۹۱ق) به‌فارسی در جواب پرسش‌هایی که لایق بردوانی در ۱۲۲۹ق از شاه‌عبدالعزیز کرده بود؛ ۲۳ــ قرة‌العینین فی تفضیل‌الشیخین (دهلی، ۱۳۱۰ق)؛ ۲۴ــ مکتوبات (هند، ۱۳۱۴ق) به‌فارسی؛ ۲۵ــ ملفوظات (میرته، ۱۳۱۴ق) به‌فارسی شامل سخنان و گفت‌وگوهای شاه‌عبدالعزیز در احکام شرعی و مسائل دینی و تاریخی، که ترجمهٔ اردوی آن از مولوی عظمت‌الهی بن محمدهاشم در ۱۳۱۵ق در میرته چاپ شده است؛ ۲۶ــ میزان‌العقائد (دهلی، ۱۳۲۱ق) به‌عربی؛ ۲۷ــ شرح میزان‌المنطق به‌فارسی؛ ۲۸ــ وسیلة‌النجاة (چاپ کلکته و لکنو) به‌فارسی در رد شیعه و حقانیت فرقهٔ ناجیه (اهل سنت). این اثر را مترجمی ناشناس با عنوان احسن‌الحسنات (دهلی، ۱۳۲۳ق) و محمد سلیمان انصاری با عنوان افضلیت شیخین (چاپ لاهور) به‌اردو برگردانیده‌اند؛ ۲۹ــ هدایة لصرف (چاپ هند)؛ ۳۰ــ میزان‌البلاغه؛ ۳۱ــ میزان‌الکلام؛ ۳۲ــ حاشیه بر شرح هدایة‌الحکمة شیرازی؛ ۳۳ــ شرح ارجوزهٔ اصمعی؛ ۳۴ــ مجموعهٔ رسائل خمسهٔ شاه‌عبدالعزیز دهلوی (هند، بی‌تا) به‌فارسی شامل پنج رسالهٔ فیض عام، بیان مسائل خمر، جواب سؤالات عشرهٔ شاه‌بخارا، دلائل اربعهٔ شیعه و بیان حدیث ثقلین و وسیلة‌النجات.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۱۵/۱-۲۱۶؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۳۴/۱۱-۶۳۷؛ ایضاح‌المکنون، ۱۸۲/۱؛ ۱۶۶/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۴/۳-۲۸۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۷، ۳۱، ۶۷، ۱۲۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳، ۹، ۱۱، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۱۰۵، ۱۲۸، ۳۳۳؛ الذریعه، ۹۰/۱۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۷، ۱۸۸، ۲۲۵، ۱۰۳۷، ۱۰۷۴، ۱۳۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲/۱-۶۴؛ ۱۰۲۰/۲، ۱۰۳۶، ۱۰۵۱، ۱۰۸۱، ۱۰۹۵، ۱۱۰۵، ۱۱۱۹-۱۱۲۰، ۱۱۵۵، ۱۲۰۳؛ ۱۳۰۹/۳، ۱۳۶۷، ۱۴۷۴، ۱۷۱۴، ۱۷۷۲، ۱۹۹۳، ۲۰۳۲؛ ۱۲۲۶/۸؛ ۷۲/۱۰، ۳۲۸، ۳۵۲؛ ۱۰۰۰/۱۱؛ ۲۵۸۸/۱۳؛ ۱۶۴/۱۴، ۳۳۸، ۳۴۱، ۵۷۰، ۶۲۲، ۸۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۴۸، ۱۵۷۵، ۱۷۳۵، ۱۷۴۲، ۲۰۳۰، ۲۲۴۰؛ معجم‌المؤلفین، ۲۴۳/۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۶۲/۳-۸۶۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۵/۷-۲۸۳؛

Catalogue of Library of the India office, vol II-part VI/84; *Descriptive Catalogue of Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/374;

Dictionary of Indo-Persian Literature, 4; Encyclopaedia of Islam, 1/59; History of Sufism in India, 2/259-260; Iranica, 1/99-102; Mughals in India, 3; Persian Literature, C.A.Storey, 1/24, 223, 1202, 1203, 1137, 1263, 1264, 1354.

برزگر

عبدالعزیز شمس تهانیسری (ab.dol.a.ziz-e.šams-e. ta.hā.ni.sa.ri)، سدهٔ هشتم هجری، مترجم شبه‌قاره. وی افزون بر ریاضیات و ستاره‌شناسی، زبان سنسکریت هم آموخت. عبدالعزیز در مدرسهٔ فیروزی که سلطان فیروزشاه تغلق (۷۵۲ــ۷۹۰ق)، بنیاد کرده بود، درس می‌داد. پس از آنکه راجهٔ نگرکوت، از سلطان شکست خورد و کتابخانه‌اش به دهلی منتقل شد، سلطان فیروزشاه فرمان داد تا کتاب‌های علمی مهم آن به‌زبان فارسی ترجمه شوند. در این زمان عبدالعزیز نیز آثاری از سنسکریت به‌فارسی ترجمه کرد. از آثارش: ترجمهٔ بَرَهی سَمهِتا / کتاب‌النجوم که اثری کلاسیک در نجوم، نوشتهٔ بَرَهَمیر است و پیش از این بیرونی آن را به عربی ترجمه کرده بود؛ ترجمهٔ لورِک و چنداکه مثنوی عشقی ــ عرفانیِ هندی منسوب به جوناخان پسرِ وزیرخان جهان است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰/۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 5.

م.اسماعیل‌پور

عبدالعزیز نوسرفراز اکبرآبادی ← عزت اکبرآبادی

عبدالعزیز واعظی (ab.dol.a.ziz-e.vā.e.zi)، فرزند شیرملک، سدهٔ نهم هجری، از فارسی‌نویسان شبه‌قاره. وی که به نام واعظی نیز شناخته است از نجبای دربار علاءالدین احمدشاه بهمنی، حکمران دکن (۸۶۲ــ۸۹۳ق) بود. احمدشاه در زمان سفر خواجه گیسودراز، از مشایخ بزرگ سلسلهٔ چشتیه (۷۲۱ــ۸۲۵ق) از دهلی به گلبرگه، در شمار مریدان او در آمد و بعدها نیز به‌سبب همین گرایشش به صوفیه، شاه‌نعمت‌الله ولی را از کرمان به دکن دعوت کرد. عبدالعزیز آثاری دربارهٔ این دو تن نوشته است. از آثارش: تاریخ محمدی؛ تاریخ حبیبی و تذکرهٔ مرشدی / خوارق بنده‌نواز، دربارهٔ زندگی خواجه گیسو دراز بنده نواز، که عبدالعزیز آن را در ده باب با جزئیات بسیار و همراه با فهرست کامل آثار وی به درخواست یکی از وزیران احمدشاه که از مریدان شیخ بود، در ۸۴۹ق / ۱۱۴۵م نوشت. نسخه‌ای خطی از این اثر به‌شمارهٔ ۲۵۶ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود؛ مناقب حضرت شاه‌نعمت‌الله ولی / رساله در سیر شاه‌نعمت‌الله ولی که دربارهٔ زندگی و تعلیمات شاه‌نعمت‌الله در هفت باب است (تهران ۱۳۳۵ش).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۶/۱-۳۱۷، ۳۲۳؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۲۵۶۶/۲-۲۵۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱۷/۱۱-۸۱۸؛
A Critical study of Indo-Persian Literature, 112-113; Dictionary of Indo-Persian Literature, 4.

م.اسماعیل‌پور

عبدالعظیم پانی‌پتی، سیدمحمد ← مصباح‌السالکین

عبدالعظیم حسینی اصفهانی (ab.dol.a.zim-e.ho.sey.ni-ye. es.fa.hā.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ ایرانی. از احوال وی آگاهی در دست نیست. تنها دانسته است که از ایران به لکنو کوچید. وی کتابی به‌نام احسن‌القصص در شرح داستان حضرت یوسف نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۰۳/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۴۰۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 3; Persian Literature, C.A.storey, 1/168.

فتح‌نیا طبری

عبدالعلی تبریزی ← عبدالعلی طالقانی

عبدالعلی سهالوی، بحرالعلوم فرزند نظام‌الدین ← عبدالعلی لکنوی

عبدالعلی طالقانی (ab.dol.a.li-ye.tā.le.qā.ni)، حاجی، سدهٔ یازدهم هجری، ادیب و نویسندهٔ ایرانی. از زندگی وی جز این دانسته نیست که از ایران ــ برخی وی را اهل تبریز دانسته‌اند ــ به هند کوچید و در روزگار عبدالله قطب‌شاه* (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) و

ابوالحسن تاناشاه* (۱۰۸۳ــ۱۰۹۸ق) در حیدرآباد دکن منصب ناظرالممالک داشت. از طالقانی مجموعه‌ای به‌نام انشاء عبدالعلی طالقانی / مکتوبات به‌یادگار مانده است که مجموعهٔ صد و سیزده نامهٔ دیوانی و رسمی از سوی سلطان عبدالله قطبشاه و امیران گلکنده به شاهان، شاهزادگان و بزرگان ایران و هند، مانند شاه‌جهان، داراشکوه، اورنگ‌زیب و دیگران است و به قلم طالقانی نوشته شده‌اند. این اثر در انشا و داشتن آگاهی‌های تاریخی ارزش فراوان دارد و بخشی از این نامه‌ها به‌چاپ رسیده است. نسخه‌هایی از انشاء عبدالعلی طالقانی به‌شماره‌های A.N.24 و A.N.295 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد و به‌شمارهٔ Add.6600 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۸۳-۱۸۴؛ نگاهی به‌تاریخ حیدرآباد دکن، ۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 398-399; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/110-114; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 3; *Mughals in India*, 2.

دانشنامه

عبدالعلی لکنویی (ab.dol.a.li-ye.lak.nu.i)، ابوالعیاش بحرالعلوم عبدالعلی فرزند نظام‌الدین محمد فرزند قطب‌الدین انصاری سهالوی فرنگی محلی لکنویی، لکنو ۱۱۴۴ ــ مدراس ۱۲ رجب ۱۲۲۵ق، دانشمند دینی حنفی، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبارش به خواجه عبدالله انصاری هروی می‌رسید. شیخ علاءالدین (نیای دهم عبدالعلی)، از نوادگان خواجه عبدالله، از هرات به هند کوچید و خاک جای او اکنون در برناوه، جایی میان مُتهرا و دهلی، است. پسان‌تر، نوادگان علاءالدین در سهالی، شهری نزدیک لکنو، رحل اقامت افکندند و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به فرنگی محل در لکنو کوچیدند. ملاقطب‌الدین (ــ ۱۱۰۳ق) و ملانظام‌الدین (ــ ۱۱۶۱ق)، نیا و عبدالعلی، پدر او، دانشورانی برجسته و بالابرندهٔ واقعی آوازهٔ خاندان علمای فرنگی محل ــ یعنی خاندانی که برای صدها سال نسل اندر نسل در علم و فضل آوازه داشته‌اند ــ بودند. ملانظام‌الدین بنیادگذار برنامهٔ درسی «نظامی / نظامیه» برای مدارس دینی هند بوده است. عبدالعلی در فرنگی محل به دنیا آمد. نزد پدرش درس خواند و برنامهٔ متداول دروس اسلامی را نزد او در هفده‌سالگی به‌پایان برد. پس از مرگ پدرش، تحصیلات خود را نزد یکی از شاگردان پدرش، به‌نام ملاکمال‌الدین سهالوی فتحپوری (ــ ۱۱۷۵ق)، ادامه داد و آنگاه به تدریس و تألیف روی آورد. در آن هنگام هر از چند گاهی مشاجراتی میان خاندان‌های برجستهٔ اهل تسنّن لکنو و فرمانروایان شیعی اوده پیش می‌آمد. عبدالعلی، پس از کشیده شدن پایش به یکی از این مشاجرات، تصمیم به ترک لکنو گرفت و به شاه‌جهانپور، در نزدیکی بریلی و در سرزمین روهیلکهند، رفت و حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان، سرکردهٔ روهیله‌ها، وی را گرامی داشت و بنواخت. وی بیست سال در شاه‌جهانپور ماند و در این مدت به تألیف و تدریس سرگرم بود. پس از کشته‌شدن حافظ رحمت‌خان (۱۱۸۹ق) و افتادن شاه‌جهانپور به دست شجاع‌الدوله نواب اوده، عبدالعلی رهسپار رامپور شد و فیض‌الله‌خان، رئیس رامپور، از او استقبال و برایش مستمری تعیین کرد. وی، پس از چهارسال اقامت در رامپور، در پی مخالفت برخی علمای آن شهر با او، خواهش منشی صدرالدین بدروانی را برای تدریس در مدرسه‌ای که صدرالدین با یاری انگلیسی‌ها در روستای بوهار، از توابع بردوان، بنا کرده بود، پذیرفت و به آن‌جا رفت. اما اقامتش در بوهار نیز دیری نپایید و پس از چندی میان وی و صدرالدین رنجش و آزردگی پدید آمد. از این رو، بوهار را ترک گفت و به‌خواهش محمدعلی والاجاه (ــ ۱۲۱۰ق)، نواب آرکات / کرناتک، با شش‌صد تن از علمای ملازمش به مدراس رفت. والاجاه برای وی و همراهانش مقرری تعیین کرد و مدرسه‌ای برآورد و او را به خطاب ملک‌العلما، ملقّب ساخت. عبدالعلی از آن پس تا پایان زندگی‌اش در مدراس نشیمن داشت و در دستگاه نوابان آرکات، والاجاه و پسرش نواب عمدةالامرا (۱۲۱۰ــ۱۲۶۱ق) و نبیره‌اش عظیم‌الدوله (۱۲۱۶ــ۱۲۳۴ق) از ارج و منزلت فراوان برخوردار بود. در دورهٔ عظیم‌الدوله (فرزند امیرالامرا فرزند محمدعلی والاجاه)، مستمری و وجوهی که به اهل علم و ارباب قلم داده می‌شد، برعهدهٔ شرکت هند شرقی انگلیس قرار گرفت، عبدالعلی چون به دخالت انگلیسی‌ها در کارها ناخرسندی می‌کرد، از مقرری جاری محروم شد. وی سرانجام در مدراس درگذشت و به خاک سپرده شد. عبدالعلی بحرالعلوم از دانشمندان دینی بزرگ روزگارش به‌شمار می‌آمد. در فقه و منطق و حکمت و اصول و کلام و دیگر علوم متداول ماهر بود و نفوذ و تأثیری گسترده و بزرگ بر دانشوران هندی همروزگارش

داشت. آثار وی، که بیشتر شرح و حاشیه بر آثار پیشینیان است، به‌فارسی و عربی است. گویند لقب بحرالعلوم را شاه‌عبدالعزیز دهلوی (۱۱۵۹–۱۲۳۹ق)، یا به‌روایتی نواب والاجاه، به او داده بود. عبدالعلی، به‌پیروی از سنت علمای فرنگی محل، گرایش صوفیانه نیز داشت و به ارشاد پدرش به سلسلهٔ قادریه پیوسته بود و زنجیرهٔ مشایخش به عبدالرزاق بانسوی (– بانسه ۱۱۳۶ق) می‌رسید. خود نیز در رأس زنجیره‌ای فرعی از مشایخ ارشاد در طریقت قادریه قرار گرفت که نفوذ آن در فرنگی محل تا به امروز باقی است. عبدالعلی سخت شیفتهٔ محی‌الدین ابن عربی بود و در سراسر زندگی خود پیوسته به مطالعهٔ گفته‌های ابن عربی در فصوص‌الحکم و فتوحات‌المکّیه می‌پرداخت و در شرح مثنوی خود کوشیده است تا راز و رمزهای مثنوی را در پرتو آثار ابن عربی شرح دهد. از آثارش: ۱– شرح سلّم‌العلوم به‌عربی (دهلی، ۱۸۹۱م). سلّم‌العلوم کتاب معروفی در منطق از محبّ‌الله بهاری (– ۱۱۱۰ق) است؛ ۲– التعلیقات / منهیة علی شرح سلّم‌العلوم به‌عربی؛ ۳– الحاشیة علی‌الحاشیةالزاهدیةالجلالیة به‌عربی (لکنو، ۱۸۷۲م)؛ ۴– الحاشیة علی‌الحاشیةالزاهدیةالقطبیة به عربی (دهلی، ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م)؛ ۵– العاشیة علی‌الصدرا / حاشیة علی شرح هدایةالحکمة للصدرا شیرازی به‌عربی (لکنو، ۱۸۴۶م)؛ ۶– التعلیقات علی‌الافق‌المبین؛ ۷– العجالةالنافعة به‌عربی؛ ۸– الحاشیةالزاهدیة علی‌الامورالعامّة به‌عربی؛ ۹– الحاشیة علی شرح‌العقائدالدوانی به‌عربی؛ ۱۰– شرح مقامات‌المبادی به‌عربی؛ ۱۱– الحاشیه علی شرح‌المواقف به‌عربی که ظاهراً همان حاشیة علی حاشیة شرح‌المواقف لمیر زاهد است (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو به شمارهٔ ردیف ۸۰۲) (لکنو، ۱۸۷۶م)؛ ۱۲– فواتح‌الرحموت به‌عربی در شرح مسلّم‌الثبوت محبّ‌الله بهاری در اصول فقه (لکنو، ۱۸۶۸م)؛ ۱۳– رسالةالارکان‌الاربعه / رسائل‌الارکان در مسائل نماز و روزه و زکات و حج. برگردان اردوی آن با عنوان انوارالایمان در دهلی چاپ شده است (لکنو، ۱۳۲۸ق)؛ ۱۴– تنویرالمنار به‌فارسی در شرح منارالاصول؛ ۱۵– تکملة شرح‌التحریر به‌عربی که تکملهٔ اثر پدرش به نام شرح‌التحریر فی اصول‌الدین لا بن همام است؛ ۱۶– شرح فقه اکبر به‌عربی؛ ۱۷– رسالة فی‌تقسیمات‌الحدیث به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلما به‌شمارهٔ ردیف ۴۵۸)؛ ۱۸– شرح‌المجسطی به‌عربی در ریاضیات؛ ۱۹– رساله در توحید / رساله در وحدت وجود به‌فارسی (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M1957-863)؛ ۲۰– شرح ضابطةالتهذیب به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۰۵)؛ ۲۱– حاشیة علی‌المثناة بالتکریر به عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوةالعلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۵۸)؛ ۲۲– شرح دیوان حضرت علی به‌فارسی (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.۱۹۶۱–۱۲۱۰)؛ ۲۳– هدایت‌الصرف به‌فارسی در دستور زبان عربی (دهلی، ۱۳۲۶ق)؛ ۲۴– شرح مثنوی معنوی به‌فارسی (لکنو، ۱۲۹۰، ۱۲۹۳ق / ۱۸۷۷م)؛ ۲۵– تنزلات ستّه به‌فارسی (هند، ۱۲۹۹ق).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۶۵-۶۲/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۷/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹، ۹۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۲-۱۲۳؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱، ۲۹۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۷۰، ۶۸۲، ۶۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۷/۲، ۱۱۶۶؛ ۱۶۵۱/۳، ۱۶۵۵؛ ۲۴۹/۷؛ ۱۲۲۹/۸؛ ۱۰۱۴/۱۱؛ ۲۶۲۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۸۶۴/۲؛ ۳۴۹۶/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۵۰، ۵۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکنو، ۱۵۸، ۲۰۸، ۲۶۷، ۳۱۵، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۸۲/۳؛ نزهةالخواطر، ۲۸۹/۷-۲۹۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/591; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 117; *Encyclopaedia of Islam*, 1/937; *Iranica*, 1/95; *Mughals in India*, 2.

برزگر

عبدالعلیم نصرالله‌خان (ab.dol.a.lim.nas.rol.lā.xān)، محمد، فرزند حکیم عمرخان احمدخویشگی، – ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۱م، از فارسی‌نویسان شبه‌قاره. وی از مردم خورجه – شهری در جنوب شرقی دهلی – بود. علوم رایج را نزد استادانی چون احمدعلی چریاکوتی فراگرفت. چندی در شرکت هند شرقی انگلیس در خدمت دولت انگلیس بود. در ۱۸۶۵م پس از بازنشستگی به حیدرآباد رفت و در دربار نظام حیدرآباد منصب صدر تعلقه‌دار یافت. در روزگار پیری به زادگاهش بازگشت و چندین کتاب و رساله تألیف کرد. صد و نوزده اثر به وی منسوب کرده‌اند. از آثارش: جامع فتح‌خان (دهلی، ۱۲۶۸ق / ۱۸۴۸م)؛ بیاض دلگشا که زندگینامهٔ شاه‌عبدالعلیم، پیرِ نویسنده است و عبدالعلیم، تألیف آنرا در ۱۲۶۸ق به پایان رساند (علیگر،

۱۲۶۸ـ۱۲۶۹ق)؛ گلشن همیشه‌بهار که زندگینامهٔ چهارصد و بیست تن از شعرای اردو و فارسی است (کراچی، ۱۳۸۷ق)؛ تاریخ دکن، دربارهٔ سلسله‌های حکمرانان مسلمان در جنوب هند که تألیف آن در ۱۲۸۵ق / ۱۸۶۸م پایان یافت (لکنو، ۱۲۹۷ق / ۱۸۷۹م، همراه با سفرنامهٔ حیدرآباد)؛ تنویر تدابیر در فلسفه (هند، ۱۲۸۵ق)؛ المعالجات‌المؤدبة بالنسخ‌المجربة که شرح رباعیات یوسفی یوسف‌بن محمد هروی در پزشکی است (لکنو، ۱۲۸۶ق)؛ ارشادالبلید فی اثبات‌التقلید؛ شرح خلاصهٔ کیدانی در فقه.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۶/۳ـ۵۳۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱، ۷۵۰؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۰۷۶/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۹۰/۳؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol II, part VI/2, 520; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 3; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/757.

م.اسماعیل‌پور

عبدالغفار انصاری (ab.dol.qaf.fār-e.an.sā.ri)، فرزند عبدالواحد، بهاگلپور در ایالت بیهار ۱۹۳۹م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در زادگاهش به پایان رسانید. در ۱۹۶۸م از دانشگاه بهاگلپور دانشنامهٔ دکتری و در ۱۹۷۶م دانشنامهٔ فوق دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در همان دانشگاه به کار پرداخت و ریاست گروه فارسی دانشگاه را به عهده داشت. در ۱۹۶۶م به مدت شش ماه برای کارهای پژوهشی به ایران سفر کرد. سفر دیگر وی به عراق بود. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: گلچینی از دیوان آقا محمد کاظم والهٔ اصفهانی، با مقدمه (بهاگلپور، ۱۹۷۶م)، برگزیدهٔ اشعار مولانا محمد والهٔ موسوی، با مقدمه (بهاگلپور، ۱۹۷۷م)، چند شاعر فارسی از دورهٔ محمدشاه گورکانی، به‌اردو (بهاگلپور، ۱۹۷۷م)، احوال و افکار و آثار محمدکاظم والهٔ اصفهانی به اردو (بهاگلپور، ۱۹۸۵م)، مقالات وی: «مهاتما گاندی و ایرانیان» در مجلهٔ دانشگاه بهاگلپور (۱۹۷۰م)، «معرفی صفدرجنگ»، مجلهٔ فروغ اردو، (لکنو، ۱۹۷۷م)، «میرغلامعلی آزاد بلگرامی» در مجلهٔ برهان (دهلی، ۱۹۷۸م)، «لیلی ایران» در مجلهٔ زبان و ادب (پتنا، ۱۹۷۹م) «شاعر ایرانی که عاشق هند بود» در مجلهٔ ارمغان (تهران، ۱۳۵۶ش).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات در هند، ۶۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۷ـ۲۹۸؛ گنج شایگان، ۹۸.

رسولی

عبدالغفور ← شرح تحفهٔ مرسله

عبدالغفور اعظمپوری (ab.dol.qa.fur-e.aɛ.zam.pu.ri)، ۹۰۳ ـ ۹۸۵ق، دانشمند دینی حنفی، صوفی چشتی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای اعظمپور، در نزدیکی رود گنگ و از توابع سنبهل، در استان دهلی بود. نزد شیخ نظام‌الدین علوی کاکوروی (ــ ۹۸۱ق) درس خواند و زمانی دراز ملازم او بود. سپس به شیخ عبدالقدوس گنگوهی (ــ ۹۴۱ق)، از مشایخ نام‌دار چشتی، دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. وی را همچنین از مریدان شیخ عبدالکبیر بخاری دانسته‌اند و گویند چون مرید شیخ عبدالکبیر گردید، شیخ عبدالکبیر بدو فرمود که «هان! عبدالغفور! تو را مختار می‌کنم میان سه چیز: گوشهٔ مسجد و قبضهٔ شمشیر و صحن دنیا. از این سه هر چه اختیار کنی، اختیار تو راست. شیخ سر فرو برد و جوابی نداد. [شیخ عبدالکبیر] فرمود که گوشهٔ مسجد تو را دادیم تا لنگ باشی و پاشکسته و بر تو باد که آن گوشه را با صفا داری و کدورت در آن روا نداری. وی تا زیست، اکثر اوقات گرامی خود را در گوشهٔ مسجد صرف نمود.» (ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۲۱) شیخ عبدالغفور اکثر اوقاتش را به‌تدریس علوم دینی می‌گذراند و «کلام بلاغت فرجامش راحت دل‌های شورانگیز و زبان معجز بیانش مرهم جان‌های مشتاق بود. به حسن صورت و خوبی سیرت سرآمد اهل زمان بود.» (منتخب‌التواریخ، ۴۲/۳ـ۴۳). بسیاری از امرای جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، مرید او بودند. در اعظمپور درگذشت و به خاک سپرده شد. وی صاحب رسالات و مکتوباتی در تصوف بود و به فارسی شعر هم می‌سرود. خلیفهٔ اعظم او شیخ بدهٔ اعظمپوری (ــ ۱۰۰۰ق) است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۵؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۸۲۱ـ۸۳۲؛ منتخب‌التواریخ، ۴۲/۳ـ۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۱/۴ـ۱۷۲.

برزگر

عبدالغفور بن حیدر ← تذکرهٔ مشایخ سیوستان

عبدالغفور چاتگامی (ab.dol.qa.fur-e.čāt.ga.mi)، محمد، ــ چاتگام ۱۳۷۲ش، فارسی‌پژوه بنگلادشی. از مردم چاتگام / چیتاگنگ بود. پس از اتمام دورهٔ دبستانی و دبیرستانی، از دانشگاه داکا دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات عربی گرفت. پس از آن به آلمان رفت و دانشنامهٔ دکتری باستان‌شناسی دریافت کرد. پس از بازگشت به کراچی، در ادارهٔ باستان‌شناسی به کار سرگرم شد. به همراه پیرحسام‌الدین راشدی* در خانهٔ فرهنگ ایران و پاکستان در کراچی فعال بود و زبان فارسی را به‌خوبی آموخت. از عبدالغفور مقالاتی دربارهٔ فرهنگ ایران و باستان‌شناسی به جا مانده است. پس از تشکیل کشور بنگلادش وی به داکا بازگشت و دوباره در ادارهٔ باستان‌شناسی به کار پرداخت. پس از آن در دانشگاه چاتگام به تدریس زبان فارسی و عربی پرداخت. سپس بازنشسته شد. مقالهٔ «نقش فارسی بر سنگهای بنگال» وی به زبان انگلیسی در کراچی چاپ شده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۳۵ـ۴۳۶؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵ش، ص۱۰۵.

رسولی

عبدالغفور کشمیری (ab.dol.qa.fur-e.kaš.mi.ri)، خواجه عبدالغفور، ــ ۱۱۹۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در اوایل جوانی به‌دلیل وجود مشکلات سیاسی در کشمیر، ناگزیر به ترک زادبومش شد. نخست به دهلی نزد غازی‌الدین‌خان رفت و سپس به لاهور سفر کرد و در آن‌جا به دربار معین‌الملک وابسته شد و مدت‌ها در همان‌جا ماند و اشعاری در مدح معین‌الملک سرود. او در پایان عمر به کشمیر بازگشت و در همان‌جا درگذشت. عبدالغفور در قصیده‌گویی مهارت داشت. او در قصیده‌سرایی از شعرای قدیم پیروی می‌کرد، ولی در عین‌حال شیوهٔ خاص خود را نیز داشت. مجموعهٔ اشعار غفور در دست نیست، ولی نمونه‌ای از اشعار فارسی وی به نقل از مجموع‌التواریخ در کتاب کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ آمده است.

منبع: کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۵۹ـ۱۶۰.

امیرهدائی

عبدالغنی بت (ab.dol.qa.ni-ye.bot)، فرزند حاجی حبیب، بوتینگو در ایالت کشمیر ۱۹۳۴م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، از دانشگاه کشمیر دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ دولتی سوپور کشمیر، به تدریس زبان فارسی پرداخت. در زبان‌های اردو، انگلیسی و کشمیری مهارت دارد. از مقالات وی «شیخ یعقوب صرفی» به انگلیسی، «علامهٔ اقبال» به‌انگلیسی، «شعر نو» به‌فارسی، «شیخ نورالدین» به‌اردو و «ترجمهٔ اشعار غنی کشمیری» به‌انگلیسی را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۶۲/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۱ـ۲۹۲؛ گنج شایگان، ۹۸.

رسولی

عبدالغنی بدایونی (ab.dol.qa.ni-ye.ba.dā.yu.ni)، شیخ، ــ ۱۰۱۷ق، از صوفیان روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق). وی در بدایون به‌دنیا آمد و در همان‌جا بالید. سپس به دهلی کوچید، محضر عبدالعزیز بن حسن جونپوری را درک کرد و همهٔ دروس معمول را نزد وی آموخت. پس از آن‌که مدتی به‌تدریس پرداخت، همهٔ دلمشغولی‌هایش را رهاکرد و در سلک صوفیان درآمد. نخست در خانقاه شیخش و بعدها در فقری خودخواسته، خارج از شهر در اتاقی در مسجد خان‌جهان‌خان، به زندگی ادامه داد. بر لوحه‌ای که کاتب‌الملک، ملقب به دوری، از کاتبان دورهٔ اکبر که در زمان همایون‌شاه (۹۳۷ـ۹۶۳ق) به ایران آمده بود، بر دیوار استخر مسجد شهر ناگور / راجپوتانه نقش کرده، از عبدالغنی یاد شده است. وی در آن لوحه عبدالغنی را بنیادگذار آن بنا معرفی کرده است. عشقیه و عینیه (۱۰۰۳ق / ۱۵۹۴م) دو رساله از او است که در شرح مراتب و مراحل دریافت‌های روحانی نوشته است. عشقیه به نثر آمیخته به‌نظم در ده مرتبه است، که برای عشق برمی‌شمرد، و پنج درجه برای هر مرتبه تنظیم شده است. نسخهٔ خطی این اثر به‌شمارهٔ ۸۴۵۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۵۹/۲ـ۷۶۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۵ـ۱۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۹۶/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۶/۵ـ۲۳۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 6.

م.اسماعیل‌پور

عبدالغنی پـهلواری (ab.dol.qa.ni-ye.pah.la.vā.ri)، مـفتی حـافظ عبدالغنی فرزند عبدالغنی فـرزند مـعین جـعفری پـهلواری، ــ ۱۲۷۲ق، دانشمند دینی و شاعر شبه‌قاره. در قـصبهٔ پـهلواری شریف در حدود ۱۵ کیلومتری پتنا مرکز استان بهار هند به دنیا آمد و پرورش یافت. قرآن را از بر کرد و نزد مفتی محمد برکت عظیم‌آبادی و استادانی دیگر، درس خـوانـد و از مـولانا شاه عبدالعزیز اجازهٔ تدریس کتب گرفت. سپس بـه تـدریس روی آورد و پیوسته به درس و تدریس سرگرم بود. مفتی عبدالغنی به‌فارسی شعر می‌سرود و دیوان فارسی وی کـه هـنوز بـه‌چاپ نرسیده است، غزل‌های پرسوز و گدازی دارد. از دیگر آثـارش: ۱ــ حاشیه شرح سلم؛ ۲ــ مواطن‌التنزیل حل غوامض فتوحات مکیه؛ ۳ــ حل‌العقود فی رسالة مغالطة عاقته‌الورود؛ ۴ــ حواشی صدرا؛ ۵ــ حاشیهٔ قاضی مبارک؛ ۶ــ حاشیهٔ تلویح.

منابع: نـزهة‌الخـواطر، ۲۹۷/۷؛ مـحمد سـعید احـمد شـمسی، «خـدمات دانشـوران و صـوفیان پـهلواری شـریف بـه ادبیات فارسی»، دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص ۲۱-۲۲.

برزگر

عبدالغنی حافظ شیروانی ← انوارالرمل

عبدالغنی‌خان فرخ‌آبادی، محمد ← غنی موفرخ‌آبادی

عبدالغنی کشمیری (ab.dol.qa.ni-ye.kaš.mi.ri)، فرزند ابوطالب، ــ ۱۱۶۵ق، عالم و فاضل علوم دینی شبه‌قاره. وی از شـاگـردان محمدصالح اصفهانی، معروف بـه آقـابزرگ، بـود. عـبدالغـنی به‌فرمان علی‌رضا بن افراسیاب‌خان، استاندار کشـمیر و حـامی وی، شرائع‌الاسلام از کتب مهم و معتبر شیعه، نوشتهٔ محقق حلی (ــ ۶۷۶ق) را در ۱۱۶۱ق با نام جامع رضوی به‌فارسی برگرداند. این کتاب نخستین‌بار به‌سال ۱۳۰۳ق در لکنو بـه‌چاپ رسـید. برخی به نادرست عبدالغنی را با قبول کشمیری (ــ ۱۱۳۹ق)، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره یکی دانسته‌اند.

منابع: الذریعه، ۵۴/۵؛ طبقات اعلام‌الشیعه (الکواکب‌المنتشره)، ۴۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۹۶/۲؛ مطلع انوار، ۳۵۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۷/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 6.

م.انوشه

عبدالغنی همدانی، از سادات اسدآباد همدان ← غنی اسدآبادی

عـبدالفـتاح احـمدآبادی (ab.dul.fat.tāh-e.ah.mad.ā.bā.di)، سیدعبدالفتاح حسینی عسکری، ــ ۱۰۹۰ق، صـوفی، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم احمدآباد گجرات بود و در ادبیات فارسی و عـربی مـهارت داشت. در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) در احمدآباد می‌زیست و در آن‌جا مدرسه‌ای را اداره می‌کرد. باری اورنگ‌زیب وی را به دهلی فراخواند و جاگیری در گجرات بدو بخشید. از آثارش: ۱ــ مفتاح‌المعانی (نسخهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ 1103) در شرح مثنوی مولوی در شش دفتر که گردآوردهٔ شاگرد وی هدایت‌الله، در ۱۰۴۹ق است؛ ۲ــ درّ مکنون (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۵۰۹) که گزیده‌هایی از مثنوی معنوی است و در آن عبدالفتاح نخست بیتی از مثنوی را که به نظر او دارای مفهومی کلیدی است، برمی‌گزیند و سپس بـرای توضیح آن مفهوم کلیدی، ابیات دیگری از مثنوی و گـاهی نـیز شرحی از خود به‌نثر می‌آورد و بـدین تـرتیب هـر یک از ایـن مجموعهٔ ابیات یک مـروارید پـنهان (درّ مکـنون) را تشکـیل می‌دهد. درّ مکـنون بـه‌اورنگ‌زیب گـورکانی پـیشکش شـده و مقدمهٔ آن دارای ده بیت در ستایش اورنگ‌زیب است.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۴۳، ۱۴۰۶، ۳۴۴۹، ۳۵۱۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۷/۵-۲۳۸؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۶۶/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 587, 1090; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 492; *Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 648; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 223; *Concise Descriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal*, 477; *Iranica*, 1/107; *Mughals in India*, 4.

برزگر

عـبدالفـتاح گـلشن آبادی (ab.dol.fat.tāh-e.gol.šan.ā.bā.di)، معروف به سیداشرف علی، فرزند سید عبدالله حسینی نقوی،

۱۲۳۴ ــ پس از ۱۳۰۵ق، دانشمند دینی و ادیب و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. نزد استادانی چون سید میان‌سورتی، شاه‌عالم بردوی، بشارةالله کابلی، عبدالقیوم کابلی، عبدالقادر تهانوی، خلیل‌الرحمان رامپوری، مولوی فضل‌رسول بدایونی و مولوی محمداکبر کشمیری درس خواند. در ۱۲۶۴ق اجازهٔ افتا یافت و در ۱۲۷۱ق در خاندیس به کار افتا پرداخت. در ۱۲۸۴ق استاد زبان‌های عربی و فارسی کالج الفنستن در بمبئی شد. پس از بازنشستگی به زادگاهش گلش‌آباد بازگشت و در آن‌جا نشیمن گزید. در هنگام تألیف تذکرهٔ علمای هند (۱۳۰۵ـ۱۳۰۸ق) زنده بود. انگلیسی‌ها به او خطاب خان بهادر دادند. از آثارش: تحفهٔ محمدیه در رد وهابیه؛ ۲ــ تأییدالحق؛ ۳ــ جامع‌الفتاوی در چهار جلد؛ ۴ــ خزانة‌العلوم به‌عربی (بمبئی، ۱۸۶۸م)؛ ۵ــ فارسی‌آموز؛ ۶ــ تشریح‌الحروف فارسی؛ ۷ــ خزینهٔ دانش؛ ۸ــ کلید دانش به‌فارسی در پند و اندرزهای صوفیانه (کانپور، ۱۲۶۶ق)؛ ۹ــ کلید دانش به‌اردو؛ ۱۰ــ اشرف‌القوانین به‌فارسی در دستور زبان فارسی (بمبئی، ۱۸۷۶م)؛ ۱۱ــ مصادرالافعال به‌فارسی (بمبئی، ۱۸۷۰م)؛ ۱۲ــ مجامع‌الاسماء؛ ۱۳ــ تعلیم‌اللسان؛ ۱۴ــ تحفة‌المقال فی‌الاصطلاحات والامثال در امثال عربی، فارسی، انگلیسی و اردو (بمبئی، ۱۸۷۲م)؛ ۱۵ــ اشرف‌الانشاء؛ ۱۶ــ جغرافیهٔ عالم؛ ۱۷ــ باقیات‌الصالحات؛ ۱۸ــ دیوان اشرف‌الاشعار؛ ۱۹ــ رحمة‌للعالمین؛ ۲۰ــ تاریخ روم؛ ۲۱ــ تاریخ اولیاء؛ ۲۲ــ صد حکایت به‌فارسی در پیروی از گلستان سعدی (بمبئی، ۱۲۸۲ق)؛ ۲۳ــ صد حکمت به‌فارسی (بمبئی، ۱۸۹۰م و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۳۸ق).

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۶-۱۲۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۸۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۱۷/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱، ۴۳۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۰/۳-۹۰۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۴/۸؛ *Catalogue of the Library of the India Office,* vol.II, part VI, 3, 52, 254, 455-456.

برزگر

عبدالقادر بدایونی ← بدایونی

عبدالقادر بسینانی (ab.dol.qā.der-e.ba.si.nā.ni)، خواجه عبدالقادر، ــ ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از مردم روستای بسینان از توابع فریدن اصفهان بود و پدرانش و خودش بزرگ و سرکردهٔ آن روستا بودند. «الحق به‌غایت صاحب همت و مکنت و حالت آمده، همیشه فضلا و علما و شعرا و ظرفا و اهالی عراق و غیره را نوازشات و تلطفات نمودی.» (عرفات‌العاشقین) اما، بر اثر حوادث روزگار، گرفتار تنگدستی شد. مدتی، گویا به سودای دست‌آوردن زر و سیم، به کیمیاگری پرداخت و در این زمینه زحمت بسیار کشید. در ۱۰۱۲ق به هند کوچید و در آن‌جا به صدارت برخی نواحی گماشته شد. سرانجام، در نزدیک به نودسالگی، در اجمیر، هنگامی که جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) در آن‌جا اردو زده بود، درگذشت. عبدالقادر مردی «به‌غایت خوش‌صحبت و عالی‌نهاد» بود و شعر، از هرگونه، بسیار گفته بود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۸۷؛ روز روشن، ۵۲۶؛ کاروان هند، ۸۶۴-۸۶۵.

برزگر

عبدالقادر تتوی ← حدیقة‌الاولیاء

عبدالقادرخان (ab.dol.qā.der.xān)، میرزا محمد عبدالقادرخان، معروف به میرزا محمدآقاجان، فرزند منشی میرزااحمدجان فرزند میرزاشاه محمدخان آقه‌باش قاجار کابلی، نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویسی شبه‌قاره. نیاکانش در خدمت نادرشاه افشار (۱۱۴۸ـ۱۱۶۰ق) و احمدشاه درانی (۱۱۶۰ـ۱۱۸۷ق) به سر می‌بردند. نیای او میرزا شاه محمدخان برلاس پس از برافتادن شاه‌شجاع درانی (۱۲۱۵ ــ ۱۲۱۶، ۱۲۱۸ ــ ۱۲۲۴، ۱۲۲۵ ــ ۱۲۵۸ق)، به خدمت انگلیسی‌ها درآمد و از کابل به هند رفت و سرانجام پس از شورش هندیان در ۱۸۵۷م در سونگره از توابع بخش مَنْدسور، درگوالیار نشیمن گزید. میرزااحمدجان، فرزند میرزاشاه‌محمدخان و پدر عبدالقادرخان، نیز بیشتر عمرش را در سونگره گذراند و از مریدان صوفی قادری عبدالعزیز کشمیری بود و شعر هم می‌سرود. وی در دستگاه تهاکورلال کشری سنگه، فرمانروای راجپوت سونگره، منصبی بلند داشت. عبدالقادرخان در سونگره به دنیا آمد و آموزش ابتدایی را نزد پدرش فراگرفت. در ۱۸۹۷م / ۱۳۱۴ ــ ۱۳۱۵ق کار ممیزی ایالت گوالیار بدو واگذار شد و وی، به‌رغم بیماری، آن‌را با موفقیت به انجام رساند. پس از مرگ پدرش در ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م در شمار ملازمان تهاکورلال کشری

درآمد. در ۱۸۹۹م به‌خدمت مهاراجه مدهو رائو سندهیه، حاکم گوالیار، پیوست. در ۱۹۰۰م / ۱۳۱۸ق اثر مهم خود اویماق مغول را به انجام رساند که از منابع معتبر در تاریخ مغول به‌شمار می‌آید و مشتمل بر ذکر اقوام مغول و شجره‌های تبار ایشان از خانان و خانزادگان و امرای بزرگ این طایفه و نیز ذکر حکومت گورکانیان هند و خاندان‌های محلی آن سرزمین (مانند روهیله‌ها و، به‌ویژه فرمانروایان راجپوت سونگره)، یورش احمدشاه ابدالی به‌هند و نبرد قدرت در هند شمالی میان مراته‌ها و دراتی‌ها، بنیاد حکومت بریتانیا در هند، جنگ‌های فرمانروایان میسور، حیدرعلی و پسرش تیپوسلطان، با انگلیسی‌ها و منازعهٔ مراته‌ها و نظام‌های حیدرآباد در دکن و کرناتک است و در پایان هر بخش شرح احوال دانشمندان و شاعران آن‌دوره را در بردارد. اویماق مغول در ۱۹۰۲م/ ۱۳۱۹ق در امرتسر به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۵۶/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۹-۷۸۰؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۰۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۷/۱؛ *Catalogue of the Library of the India Office*, vol.II, part VI. 526; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 41; *Iranica*, 1/133-134;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/528.

برزگر

عبدالقادرخان جائسی ← غلام قادرخان جائسی

عبدالقادر رامپوری (ab.dol.qā.der-e.rām.pu.ri)، شیخ عبدالقادر فرزند محمداکرم فرزند اسلم فرزند احمد فرزند اسحاق هروی دهلوی رامپوری، ـ رامپور رجب ۱۲۶۵ق، دانشمند دینی، ریاضی‌دان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در رامپور به دنیا آمد. کتاب‌های درسی را نزد مفتی شرف‌الدین رامپوی و علمای دیگر خواند. سپس برای گذاران زندگی از شهر خود بیرون رفت و به خدمات و مشاغل متعدد روی آورد و حتی چندی در شهر سهارنپور منصب وزارت داشت. سپس نواب محمدسعیدخان، والی رامپور (۱۲۴۰ ـ ۱۰۷۱ق)، وی را به درگاه خود فراخواند و به منصب قضای رامپور گماشت. وی نویسنده‌ای پرکار بود، اما گویا بیشتر آثارش به‌اردو است. از آثارش: ۱ـکتابی پر حجم در سرگذشت خود به فارسی. این زندگینامهٔ خودنوشت گویا همان سوانح عمری مولوی عبدالقادر است که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ردیف ۴۲۳ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ کتابی در تاریخ مختصر پادشاهان هند از روزگار راجگان هند تا پایان دورهٔ اسلامی؛ ۳ـ تعلیقات بر جامع‌البرکات شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ ـ ۱۰۵۲ق)؛ ۴ـ شرح‌الحکم‌المرتضویه؛ ۵ـ کتابی در خطاهای سهوی اقلام علما؛ ۶ـ ترجمهٔ حسن‌العقیدة شاه‌ولی‌الله دهلوی (۱۱۱۴ ـ ۱۱۷۶ق)؛ ۷ـ کتابی در رموز نام بت‌های هندوان؛ ۸ـ شرح میزان‌البلاغهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی (ـ ۱۲۳۹ق)؛ ۹ـ تعلیقات بر شمائل‌النبی ترمذی؛ ۱۰ـ رساله‌ای در حقیقت دعا و اجابت آن؛ ۱۱ـ قبله‌نما؛ ۱۲ـ رساله‌ای مختصر در عروض؛ ۱۳ـ رساله‌ای در دستور زبان هندی؛ ۱۴ـ رساله‌ای در امثال هندی؛ ۱۴ـ رساله‌ای در حکایات؛ ۱۵ـ کتابی در تاریخ اجمیر و ماروار؛ ۱۶ـ رساله‌ای در فضیلت روزه؛ ۱۷ـ رساله‌ای در ابطال رمل و نجوم و جفر و سحر و مانند آن‌ها و نیز در حقیقت سحر؛ ۱۸ـ رساله‌ای در امکان کارهای شگفت و خارق‌العاده؛ ۱۹ـ رساله‌ای در احکام نکاح؛ ۲۰ـ رساله‌ای در آموزش و پرورش؛ ۲۱ـ رساله‌ای در کشورداری؛ ۲۲ـ رساله‌ای در انشا.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۴۲۳؛ میراث اسلامی ایران، ۴۸۴/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۰/۷ـ۳۰۱.

برزگر

عبدالقادر فخری مدراسی ← مهربان اورنگ‌آبادی

عبدالقادر کنتوری، حنیف‌الدین ← مهربان اورنگ‌آبادی

عبدالقادر کنتوری، فرزند شرف‌الدین ← مهربان اورنگ‌آبادی

عبدالقادر میلاپوری، حنیف‌الدین ← مهربان اورنگ‌آبادی

عبدالقدوس گنگوهی (ab.dol.qod.dus-e.gan.go.hi)، متخلص به احمدی، فرزند محمداسماعیل، گنگوه (هند) حدود ۸۶۰ق ـ همان‌جا ۹۴۴ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از نوادگان ابوحنیفه نعمان بن ثابت، معروف به امام اعظم (۸۲ـ۱۵۰ق) و بیشتر از علمای دین بودند که در نخستین سال‌های حکومت ترکان از غزنه به دهلی کوچیدند. در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم هجری شیخ نصیرالدین، نیای بزرگ وی به جونپور

رفت و در نزدیکی رودولی سکنی گزید. عبدالقدوس تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت. سپس صرف و نحو و مبانی زبان عربی را نزد ملافتح‌الله، مشهور به چکنه، آموخت. چندی بعد به واسطهٔ شیخ محمد بن عارف بن عبدالحق که در جوانی او سجاده‌نشین خانقاه رودولی بود به‌طریقهٔ چشتیهٔ صابریه درآمد، اما معتقد و مجذوب شیخ احمد عبدالحق رودولی (ــ ۸۳۸ق) بود و سلسلهٔ باطنی‌اش به وی مربوط می‌گشت و از روحانیت او مدد می‌گرفت. گرچه عبدالحق بیش از یک‌صد سال پیش از مرید خود درگذشته بود، عبدالقدوس دعوی می‌کرد که ارتباط مستقیم با او دارد. زندگی عبدالقدوس را به سه مرحله می‌توان تقسیم کرد: ۱ــ وی پس از درآمدن به طریقهٔ چشتیهٔ صابریه، نزدیک به هفده‌سال در رودولی به سیر و سلوک در عرفان و تربیت شاگردانی از سلسلهٔ افغانی لودی که بر بخشی از شبه‌قاره حکومت می‌کردند، پرداخت. ۲ــ در ۸۹۶ق به دعوت یکی از مریدان افغانی خود، به‌همراه خانواده‌اش به شاه‌آبادِ پنجاب در نزدیکی گنگوه رفت و نزدیک به سی‌سال آن‌جا ماند. در ۹۳۳ق ناخواسته درگیر جنگ پانی‌پت شد. ظهیرالدین محمد بابر (ــ ۹۳۷ق) در لشکرکشی به دهلی، سلطان ابراهیم لودی را در پانی‌پت مغلوب کرد و عبدالقدوس اسیر گشت، اما دیری نپایید که آزاد شد. ۳ــ وی در همان سال به گنگوه رفت و باقی عمر را در آن‌جا سپری کرد و ارتباط اندک اما صمیمانه‌ای با بابر و همایون (۹۱۳ــ۹۶۳ق) داشت. از او نامه‌هایی به شاهان لودی و تیموری به‌دست مانده است که شاگردانش در مکتوب قدوسی (دهلی، ۱۲۸۷ق) گردآوردند. این کتاب تصویر روشنی از روابط عبدالقدوس با حاکمان روزگار خود به‌دست می‌دهد. دربارهٔ علوم ظاهری و باطنی و وجد و سماع عارفانهٔ وی سخن بسیار رفته است و او را صاحب علم و عمل و ذوق و حلاوت دانسته‌اند. عبدالقدوس، نخستین کسی از سلسلهٔ صابریه است که تألیفاتی دارد و این طریقه به‌دست او نظم و ترتیب خاص و آوازه‌ای بلند یافت. شیخ، گذشته از طریقهٔ صابریه، از سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه، قادریه، سهروردیه و کبرویه نیز خرقهٔ خلافت و اجازهٔ ارشاد داشت. عبدالقدوس مریدان بسیاری داشت که از آن‌ها شیخ جلال‌الدین تهانیسری پس از وی به سجاده‌نشینی رسید. از خلفای بنام او از شیخ عبدالغفور اعظمپوری، شیخ‌خان جونپوری و شیخ عبدالاحد می‌توان یاد کرد. از او آثاری چند به‌فارسی، عربی و هندی به‌دست مانده است. عبدالقدوس کتابی به نام انوارالعیون فی اسرار مکنون (لکنو، ۱۲۹۵ق)، در هفت فن تألیف کرد که در فن اول مناقب عبدالحق و اعتقاد و بندگی خود را بیان کرده است؛ رشدنامه، (جهجر، ۱۳۱۲ق) یا رسالهٔ رشدیه اشاره‌ای فارسی (رسالهٔ آموزشی) است که اقوال عربی بسیاری را در بر دارد و خلاصه‌ای از نگرش عارفانهٔ مؤلف به‌دست می‌دهد. شرحی نیز به عربی بر عوارف‌المعارف نوشتهٔ شهاب‌الدین ابوحفص، عمر بن محمد سهروردی (۵۳۹ــ۶۳۲ق)، از او به‌دست مانده است. عبدالقدوس به شعر فارسی بسیار علاقه‌مند بود و بارها ابیاتی از شعرای فارسی‌گوی هندی و غیرهندی نقل می‌کرد و خود نیز شعر می‌سرود و احمدی تخلص می‌کرد. اندکی از اشعارش به‌فارسی در تذکره‌ها یاد شده است، اما وی بیشتر به‌خاطر مباحث کلامی که از او به‌جای مانده، شناخته است. رکن‌الدین، فرزند وی، زندگینامهٔ عبدالقدوس را در لطائف قدوسی (دهلی، ۱۳۱۱ق) که مجموعهٔ گرانقدری از حکایات و بحث‌های کلامی او با فرزندانش است، گردآورد. عبدالقدوس از حامیان وفادار وحدت‌الوجود بود. اگرچه شرحی که او بر فصوص‌الحکم ابن‌عربی (۵۶۰ــ۶۳۸ق) نوشته، در دست نیست، شواهد بسیاری از وحدت‌الوجود را در رشدنامه و لطائف قدوسی می‌توان یافت. پس از مرگش در بیست و سوم جمادی‌الثانی ۹۴۴ق، پیکرش را در آرامگاهی که به‌فرمان همایون‌شاه در گنگوه بناگشته بود، به‌خاک سپردند. و نیز از او است: تفتیش امانیه (دهرادون، ۱۳۴۶ق)، نورالهدی؛ قرةالعیون؛ شرح عوارف‌المعارف؛ شرح مجمع‌البحرین؛ مکتوبات گنگوهی.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۲۷-۲۳۱؛ ایضاح‌المکنون، ۱/۱۴۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۴۰۴؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۷۷-۱۰۸۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۴۱۶-۴۱۸؛ روز روشن، ۵۲۷؛ سیرالمتأخرین، ۱/۲۳۶؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱-۱۸۴، ۱۸۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲/۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷؛ قصهٔ ارباب معرفت، ۳۶۷؛ معجم‌المؤلفین، ۵/۳۱۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۹۰۸-۹۰۹؛ نزهة‌الخواطر، ۴/۱۷۴-۱۷۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۵-۱۴۶؛ هدیة‌العارفین، ۱/۶۰۷؛ محمد اختر چیمه، «بررسی شروح لمعات عراقی»، معارف، دورهٔ سیزدهم، مرداد ـ آبان ۱۳۷۵، (شمارهٔ پیاپی ۳۸)، صص ۶۵-۶۶؛
Dictionary of Indo-Persion Literature, 21; *Dreams forgotten*, 134-137; *Mughals in India*, 20; *Iranica*, 1/138-140.

م.انوشه

عبدالکریم (ab.dol.ka.rim)، شیخ محمد، سدهٔ یازدهم هجری، از پژوهشگران و فارسی‌نویسان دورهٔ چند تن از پادشاهان دودمان تیموریان هند. علاقهٔ فراوانش به اشعار حافظ، وی را به گردآوری اثری در شرح اصطلاح‌های دیوان این شاعر واداشت. در منابع از شخصی به نام مولوی عبدالکریم هم یاد شده که هم‌روزگار وی است و مرید شیخ وجیه‌الدین گجراتی (۹۰۲ــ۹۹۹ق) بود. احتمال دارد این دو تن یک نفر باشند. از مولوی عبدالکریم منظومه‌ای عرفانی برجای است. از آثارش: مثنوی عرفانی که از مؤلف آن با نام مولوی عبدالکریم یاد شده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود؛ زادالمترسلین که مجموعه‌ای از نامه‌ها و اسناد اداری است و در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق / ۱۶۲۸ــ۱۶۵۸م) در پنج باب تألیف شد. چهار بخش نخست آن بر اساس مخاطبان نامه‌ها ــ شاهان، دولتمردان و نجبا، دانشمندان و مشایخ، نزدیکان و دوستان ــ تنظیم شده و باب آخر دستور و شیوهٔ خط و اصول نامه‌نگاری دیوانی است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ عمومی خیرپور و دست‌نویسی دیگر نیز به‌شمارهٔ A.N./169 در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود؛ انشای ذهن‌گشا در نامه‌نگاری، در سه باب که به ترتیبِ حروف اول القاب مخاطبان نامه‌ها تنظیم شده و به‌دستور میان‌محمد عبداللطیف صاحب شیخ مراد علیپور نوشته‌شده است. در منابع نام نویسندهٔ آن عبدالکریم آمده، اما چون روزگار او مشخص نیست تنها احتمال داده‌اند که شیخ محمد عبدالکریم باشد. نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ کویتهٔ بلوچستان نگه‌داری می‌شود؛ اصطلاحات نامه که رسالهٔ کوتاهی در بیست و یک باب است و در آن عبارات فلسفی و عرفانی دیوان حافظ، به شیوهٔ فرهنگ‌ها، با شرح مختصری همراه شده، است و در باب‌هایی از این رساله فهرستی از اسامی اعضای بدن معشوق آمده است. این اثر در ۱۰۷۱ق / ۱۶۶۰م ــ در پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) ــ نوشته شده است و دست‌نویسی از آن در آخر نسخه‌ای از لغت علمی اثر محمود بن شیخ ضیا در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۵-۱۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸/۵، ۴۷۲؛ ۸۵۰/۷؛
A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 3/96;
Dictionary of Indo-Persian Literature, 15.

م.اسماعیل‌پور

عبدالکریم تهانسری (ab.dol.ka.rim-e.ta.hān.sa.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. وی در ۱۰۸۴ق / ۱۶۷۳م کتابی به‌نام خلوتزار انسانی در مسائل جنسی نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۱/۲، ۷۲۹؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 10.

فتح‌نیا طبری

عبدالکریم‌خان، منشی ← ملخص‌التواریخ

عبدالکریم فریدی ← دستورالانشاء

عبدالکریم قلعه‌داری، محمد عبدالکریم ← قریشی قلعه‌داری

عبدالکریم کشمیری (ab.dol.ka.rim-e.kaš.mi.ri)، فرزند عاقبت محمود فرزند خواجه محمد بولاقی فرزند خواجه محمدرضا، ــ ۱۱۹۸ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی ظاهراً جز آنچه از کتاب وی، بیان واقع، به‌دست می‌آید آگاهی‌هایی در دست نیست. از مردم کشمیر بود و در شاه‌جهان‌آباد / دهلی می‌زیست. در سال‌هایی که در دهلی زندگی می‌کرد نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق) بدان شهر تاخت و آنجا را گرفت (۱۱۵۱ق). عبدالکریم که می‌خواست به‌زیارت کعبه و دیگر جاهای مقدس اسلامی برود با میرزاعلی‌اکبر خراسانی، داروغهٔ دفترخانه، دیدار کرد و میرزاعلی‌اکبر وی را «به‌ملازمت سلطان رسانیده به وعدهٔ رخصت حج و زیارت، در سلک متصدیان حضور منسلک گردانید.» عبدالکریم همراه سیدعلوی‌خان حکیم‌باشی در رکاب نادرشاه افشار رهسپار ایران شد. هنگامی که نادرشاه پس از جنگ‌های پی‌درپی در پنجاب، سند، افغانستان، خراسان، ورارود، خوارزم و جاهای دیگر به قزوین رسید (۱۱۵۴ق) عبدالکریم اجازهٔ سفر حج گرفت و عازم حجاز گشت و در راه از جاهایی مانند کربلا و حلب نیز دیدن

کرد. پس از گزاردن حج (۱۱۵۵ق)، از راه بندر جده با کشتی به هند بازگشت و در جمادی‌الثانی ۱۱۵۶ق به دهلی رسید. وی نویسندهٔ بیان واقع / تاریخ نادری / نادرنامه است که از منابع مهم تاریخ دورهٔ نادرشاه افشار به‌شمار می‌آید و گزارشی صریح و عینی از زندگی پادشاه افشار و آگاهی‌های جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی فراوان از این دوره است. بیان واقع در پنج باب تدوین شده است: ۱ــ برآمدن نادرشاه و یورش وی به هند؛ ۲ــ بازگشت نادر به ایران و رفتن به توران و خراسان و مازندران و ورود به قزوین؛ ۳ــ سفر مؤلف به عراق و شام و حجاز و بازگشت او از راه دریا به بندر هوگلی؛ ۴ــ بیان رویدادها از زمان بازگشت مؤلف به هند تا مرگ محمدشاه گورکانی در ۱۱۶۱ق؛ ۵ــ رویدادهای دورهٔ احمدشاه گورکانی و جانشینان وی تا ۱۱۹۳ق. در برخی نسخه‌های کتاب رشتهٔ رویدادها تا ۱۱۹۸ق کشانده شده است که به نظر می‌رسد افزودهٔ بعدی مؤلف یا کاتبان باشد. گزارش عبدالکریم، به‌ویژه دربارهٔ بازگشت نادر از دهلی به قزوین و مشقات سپاه او در راه بازگشت و لشکرکشی‌های او در ضمن آن به ورارود و خوارزم، دست‌اول و بسیار ارزشمند است و مطالب فراوانی دارد که در وقایع نامه‌های رسمی آن دوره دیده نمی‌شود. عبدالکریم در دیباچهٔ این اثر می‌گوید «چون این رساله را بیان واقع نام گذاشت، لهذا به‌دستور کتب تواریخ از لوث چاپلوسی و اغراق‌نویسی ملوّث نساخت و تطویل کلام و ایراد الفاظ مسجع و مغلق موقوف نموده که سبب ملالت بزرگی که اتفاقاً مطالعهٔ این مزخرفات فرماید، نشود و عبارت‌آرایی و فقره‌بندی را نیز ترک داده که تا واسطهٔ فوت بعضی مطالب نشود.» خاتمهٔ کتاب که به گفتهٔ عبدالکریم می‌بایست «در ذکر بعضی کلمات لطیف مردم ظریف و در بیان بعضی عجایب و غرایب و تذکار گروه اخیار و ابرار و اظهار فرقهٔ اشرار» باشد، در نسخه‌های موجود دیده نمی‌شود. بیان واقع به کوشش کی.بی.نسیم در ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م در لاهور به‌چاپ رسیده است. ترجمه‌های ناکامل انگلیسی آن از فرانسیس گلدوین (کلکته، ۱۷۸۸م) و اچ.جی.پریچرد (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.30782) و ترجمه و تلخیص اردوی آن از معصوم‌علی محشر (لکنو، ۱۳۲۳ق) در دست است.

منابع: بیان واقع، به‌کوشش کی. بی.نسیم، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۰م؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۰۹/۳ـ۶۱۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۵/۳ـ۱۴۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸/۱۰، ۱۸۱، ۵۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۲۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۷/۱ـ۶۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/220; *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 381-382; *Descriptive Catalouge of The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/335; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 11; *Encyclopaedia of Islam*, 1/71-72; *Iranica*, 1/115; *Mughals in India*, 10; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/326-327.

برزگر

عبدالکریم لاهوری (ab.dol.ka.rim-e.lā.hu.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) می‌زیست. از زندگانی وی اطلاع چندانی در دست نیست. عبدالکریم مؤلف اثری به‌نام ترتیب‌السلوک است. وی در این اثر خود را از مریدان میان‌جیو، گویا همان میان‌میرلاهوری (ــ ۱۰۴۵ق / ۱۶۳۵م) می‌داند. اما در پایان کتاب، خلاصة‌المعارف و نکات‌الابرار نوشتهٔ سیدآدم بنوری (ــ۱۰۵۳ق / ۱۶۴۳م) را مأخذ کار خود یاد کرده است. بنابراین چنین می‌نماید که عبدالکریم مرید سیدآدم بنوری از مشایخ سلسلهٔ نقشبندیه باشد. همچنین در برخی منابع آمده است که ممکن است این عبدالکریم لاهوری، همان عبدالکریم چشتی لاهوری (ــ۱۰۴۵ق / ۱۶۳۵م) باشد. عبدالکریم ترتیب‌السلوک را به درخواست میان‌جیو در علم تصوف و مراتب سلوک نوشت. این اثر دربردارندهٔ مطالبی دربارهٔ تزکیهٔ نفس، تصفیهٔ قلب، تنقیهٔ دماغ، تجلیهٔ روح سری و لطایف سته (لطیفهٔ قلبی، نفسی، وجودی، سری، خفی و اخفی) است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۰۷ در کتابخانه محمدشفیع نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۰۵/۳ـ۵۰۷؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۳۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴۷/۳، ۱۷۴۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 11.

فتح‌نیا طبری

عبدالکریم لاهوری (ab.dol.ka.rim-e.lā.hu.ri)، فرزند شیخ مخدوم‌الملک عبدالله انصاری فرزند شمس‌الدین سلطانپوری، ــ لاهور ۱۰۴۵ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نزد پدرش درس خواند و در تصوف به شیخ‌نظام‌الدین بن عبدالشکور تهانیسری دست ارادت داد. دوبار حج‌گزارد. بار نخست همراه پدرش که جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق)، وی را از هند بیرون کرده بود، به حجاز رفت و به هند بازگشت؛ بار دوم پس از درگذشت پدرش، آن‌گاه که پدرش به زهر مرد. وی در لاهور نشیمن گزید و به ارشاد مردم پرداخت. از آثارش: ۱ــ شرح فصوص‌الحکم به‌فارسی؛ ۲ــ مصابیح‌العارفین به‌نثر فارسی آمیخته به‌نظم (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۴۳۲)؛ ۳ــ غوثیه به‌فارسی (نسخه‌های گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۰۸۷ و ۱۱۶۳) که یحتمل از وی است؛ ۴ــ اسرار عجیبه در بیان ذکر و اشغال چشتیه.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۸۲ـ۲۸۵؛ ۳/۵۰۵ـ۵۰۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۳۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۴۷۰ـ۴۷۱؛ عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین لاهوری، ۲/۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۷۲۰، ۱۷۴۴، ۱۹۲۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۲۵۰ـ۲۵۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 12.

برزگر

عبدالکریم لکنویی (ab.dol.ka.rim-e.lak.nu.i)، سدهٔ سیزدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در روزگار امجدعلی‌شاه (۱۲۵۸ــ۱۲۶۳ق) و واجدعلی‌شاه (۱۲۶۳ــ۱۲۷۲ق) حاکمان اوده در لکنو می‌زیست. وی در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۵م کتابی به‌نام گلشن هند در تاریخ عمومی هند، از آغاز تا روزگار خود، تألیف کرده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲۶؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/361; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 13.

فتح‌نیا طبری

عبدالکریم مؤمن‌آبادی (ab.dol.ka.rim-e.mu'.men.ā.bā.di)، عبدالکریم فرزند شیخ غلام‌حسین، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسنده و پزشک شبه قاره. وی در زمان حکمرانی نواب فرخنده علی‌خان (۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م) می‌زیست. عبدالکریم به درخواست یکی از دوستانش به‌نام حسام‌الدین در حـ ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م با بهره‌گیری از مخزن ادویهٔ محمدحسین خراسانی شیرازی رساله‌ای به‌نام فواید حسامیه در چهار فصل تألیف کرد. فصل نخست در خواص ادویه و فصل دوم در خواص و افعال اشجار و نباتات است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۶۶۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,12.

فتح‌نیا طبری

عبدالکریم نمیدهی ← عبدالکریم همدانی

عبدالکریم نمیدیهی ← عبدالکریم همدانی

عبدالکریم همدانی (ab.dol.ka.rim-e.ha.ma.dā.ni) / عبدالکریم بن محمد نیم دهی / عبدالکریم نمیدیهی / نمیدهی، سدهٔ نهم هجری، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبارِ شبه‌قاره. وی کارش را با خدمت به تورانشاه، حاکم بندر ایرانی هرمز، آغاز کرد. پس از چندی به هند رفت. پاره‌ای منابع از حضور او در برهانپور در ۸۷۸ق یاد کرده‌اند. عبدالکریم مدت‌ها در هند ــ احمدآباد، گجرات، گلبرگه و دکن ــ بود. وی از شاگردان و مریدان عمادالدین محمود گیلانی / محمود گاوان، وزیر ایرانی‌تبارِ بهمنیانِ بیدر و گلبرگه (۸۰۸ــ۸۸۶ق / ۱۴۰۵ــ۱۴۸۱م) بود و از این‌رو چندی زیر توجهات او در دربار بهمنیان به سر برد، چندان که گفته‌اند در زمان تاج‌گذاری محمودشاه دوم بهمنی (۸۸۷ق)، در دکن حضور داشت. وی اثری در شرح حال محمود گاوان نوشت که نویسندهٔ تاریخ فرشته مطالبی از آن را نقل کرده است. در پاره‌ای منابع گفته‌اند که وی پس از ۸۸۷ق به وطن بازگشت و بعد در ۸۹۲ق حکمران هرمز او را برای مأموریتی سیاسی به هند ــ گویا گجرات ــ فرستاد. وی در آن‌جا به خدمت سلطان محمود بیگره، از سلاطین گجرات (۸۶۳ــ۹۱۷ق) درآمد و از محیط علمی دربار وی بهره برد و کتاب خود در تاریخ عمومی را به نام وی نوشت. از آثارش: مآثر محمودشاهی* / تاریخ محمودشاهی / الطبقات‌المحمودشاهیه؛ کنزالمعانی. از نویسندهٔ این اثر با نام عبدالکریم نمیدهی نیز یاد کرده‌اند، اما در پاره‌ای منابع اشاره شده که بسیار احتمال دارد، وی همان عبدالکریم همدانی باشد. نسخه‌ای خطی از این اثر به‌شمارهٔ ۸۸۴ در کتابخانهٔ عاشر

افندی استانبول نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۵۶۵-۵۶۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۲/۷۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲/۱۸۸۶، ۱۹۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۶۹۳-۴۶۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۷۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/966-967; *A Critical Study of Indo-Persian Literature*, 158-159, 169-173, 191; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 12-13.

م.اسماعیل‌پور

عبداللطیف بهتایی (ab.dol.la.tif-e.bah.tā.i)، شاه عبداللطیف فرزند حبیب‌شاه، ۱۱۰۱ ــ ۱۱۶۵ق، عارف و شاعر شبه‌قاره. از مردم سند بود و در روستای بهت در نزدیکی هاله‌کندی زندگی می‌کرد. عبداللطیف در سروده‌هایش از اشعار مولوی پیروی کرده است. به مثنوی مولوی علاقه‌ای فراوان داشت. اشعار و سخنان وی آمیخته‌ای از نام و شعر مولوی است. اثر وی **شاه‌جورسالو / رسالهٔ شاه** در دو جلد به‌زبان سندی است و به تصحیح و تحشیهٔ غلام مصطفی قاسمی به چاپ رسیده است. دکتر تروم آلمانی از شارحان و پژوهشگران آثار عبداللطیف دربارهٔ عبداللطیف می‌گوید که «وی شاعری انقلابی در اخلاق، دین و اجتماع است.» وی به موسیقی نیز علاقه می‌ورزید و خودش نیز ساز می‌نواخت. چون درگذشت، پیکرش را در روستای بیت شاه (در زبان سندی به معنی تودهٔ ریگ‌شاه، چون عبداللطیف در کنار در ورودی مسجد بر توده‌ای از ریگ می‌نشست) به‌خاک سپردند و مردم برای زیارت آرامگاه او به بیت شاه می‌روند. در کنار قبر او یک موزه به نام مرکز هنری فرهنگی شاه‌عبداللطیف ساخته‌اند و هر شب جمعه مجالس قوالی، رقص و سماع در آن بر پا می‌دارند. سوای مرکز هنری فرهنگی، کتابخانه نیز در کنار آرامگاه او دایر کرده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۳۳-۲۳۴، ۵۱۴، ۵۱۵؛ تاریخ سنده(سند)، ۱/۴۳۷؛ ۲/۵۸۲-۵۸۸؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۴-۱۶؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۵۳-۵۴؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۱۶۳-۱۶۴.

رسولی

عبداللطیف پنجابی (ab.dol.la.tif-e.pan.jā.bi)، فرزند الهدته، روستای مورشپور (نزدیک فیصل‌آباد پاکستان) ۱۲۹۵ / ۱۳۳۴ / ۱۹۱۵ ــــ لاهور ۱۳۶۹ش / ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۹م، مترجم، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای علمی و دینی از مردم پنجاب زاده شد. پدرش معلم مدرسهٔ فیصل‌آباد بود. عبداللطیف آموزش‌های مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت. درس قرآن را در یک ماه آموخت. پس از آن به لاهور رفت و در ۱۳۳۴ش دانشنامهٔ دیپلم و در ۱۳۱۶ش دانشنامهٔ لیسانس گرفت. در ۱۳۲۱ش در زادگاهش و سپس در مدرسهٔ سنترل مادل لاهور و مدرسهٔ اوگاده به تدریس سرگرم شد. در ۱۳۲۸ش در امتحان فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی نفر اول شد و در همان سال در دانشکدهٔ جنگ به کار پرداخت. در ۱۳۳۵ش از سوی دولت پاکستان به تهران رفت و در دانشگاه تهران در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت. استادان وی در تهران محمد معین، بدیع‌الزمان فروزانفر، پرویز خانلری و سید صادق گوهرین بودند. عبداللطیف پیش از به پایان رساندن پایان‌نامهٔ خود به پاکستان بازگشت. وی با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام شرح احوال و آثار صادق هدایت با راهنمایی محمد باقر دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در بهاولپور و پس از آن در دانشکدهٔ دولتی فیصل‌آباد به تدریس سرگرم شد. وی چندی معاون دبیر ادارهٔ نصابیات و برگزاری امتحانات و مرکز گسترش آموزش پنجاب بود. در ۱۳۵۲ش بازنشسته شد. در ۱۳۵۴ش حج گزارد و تا پایان زندگی به‌کار تألیف و پژوهش پرداخت. عبداللطیف در روزهای اقامتش در تهران به شهرهای بغداد و نجف نیز سفر کرد. وی به‌زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی و پنجابی آشنایی دارد. در سروده‌هایش از اشعار مولوی، سعدی و اقبال بهره برده است. عبداللطیف چنین می‌گوید «من تمام عمر شاگرد مولوی و اقبال بودم. در حجاز مقدس غیر از تسبیح حمد و ثنا اگر چیزی بر زبان من بوده، اشعار مولوی و اقبال بود.» بیشتر اشعار به جا ماندهٔ وی بر وزن مثنوی مولوی است. از آثارش: ترجمهٔ امثال و حکم دهخدا به اردو که ضرب‌المثل‌های اردوی مترادف ضرب‌المثل‌های فارسی را به ترجمهٔ کتاب افزود (لاهور، ۱۳۳۷ش)؛ فرهنگ فارسی که کلمات، محاورات و اصطلاحات نو را در بر می‌گیرد (لاهور، ۱۳۵۳ش)؛ جذب کامل دربارهٔ شرح احوال و کرامات واقعات نظام‌الدین اولیا (لاهور، ۱۳۵۴ش)؛ تصحیح کلیات گرامی که غزلیات، قصاید، رباعیات و قطعات گرامی را در بر می‌گیرد. افزون بر آن، عبداللطیف معنی کلمات دشوار را ضبط و

به تفسیر آن پرداخته است. (بی‌جا، ۱۳۵۵ش)؛ ترجمهٔ احادیث مثنوی مولوی (تألیف فروزانفر) به اردو در ۷۴۵بیت؛ آیین فارسی دربارهٔ دستور و قواعد زبان فارسی که در هشت باب تدوین یافته است (بی‌جا، ۱۳۴۸ش)؛ ترجمهٔ گلستان سعدی به اردو (لاهور، ۱۳۶۰ش).

منابع: سید محمد فرید، «زندگی و آثار استاد عبداللطیف»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۲۰۸-۲۱۰؛ شهریار نقوی، «دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران»، هلال، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۹ (مسلسل ۶۸)، دی ۱۳۴۷ش، ص۲۶.

رسولی

عبداللطیف‌خان شوشتری (ab.dul.la.tif.xān-e.šuš.ta.ri)، میرعبداللطیف فرزند سید طالب فرزند سیدنورالدین فرزند سید نعمت‌الله جزایری، شوشتر ۹ ذوالحجهٔ ۱۱۷۲ ــ حیدرآباد (دکن) ۵ ذوالقعدهٔ ۱۲۲۰ق، عالم و نویسندهٔ ایرانی. در خاندان سادات نوریهٔ (جزایری) شوشتر که در فضل و علم بلندآوازه بودند، برآمد. نیای بزرگش سید نعمت‌الله (۱۰۵۰ــ۱۱۱۲ق)، فقیه و مفسر و محدّث نام‌دار شیعی بود که از زادگاهش صباغیه از روستاهای جزایر (یا ولایت جزیره میان سوق‌الشیوخ و قرنه) از توابع بصره به شوشتر کوچید و در آن‌جا مناصب بلند دینی یافت و حوزهٔ علمیه‌ای باشکوه و بسیاری مساجد و مدارس بنیاد نهاد و در اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و در همان‌جا درگذشت. سید نورالدین (۱۰۸۸ــ۱۱۵۸ق) پسر سید نعمت‌الله نیز عالمی برجسته بود و پسرانش سید نعمت‌الله مشهور به سید آقایی و متخلص به سید (ــ ۱۱۵۱ق)، سید حسین، سید محمد، سید عبدالله (- ۱۱۷۳ق) مؤلف تذکرهٔ شوشتر، سید مرتضی، سید طالب (ــ ۱۱۹۰ق) پدر عبداللطیف، و سید رضی (ــ ۱۱۹۴ق) پدر میر عالم ابوالقاسم نخست‌وزیر نام‌دار دولت آصف‌جاهیان / نظام‌های حیدرآباد دکن هم در علم و فضل بسیار آوازه داشتند. عبداللطیف در زادگاهش، از چهارپنج سالگی، نخست نزد عمّ خود میرمرتضی و سپس پیش آخوند حاجی عبدالرزاق بن حاجی عبدالخضر، درس خواند. آن‌گاه چندی به آموزش خوش‌نویسی نزد محمدعلی مذهّب سرگرم شد. چون وی را «خطی و سوادی به هم رسید»، رسایل صرف و نحو، «مانند عوامل و تصریف زنجانی و قطرالندی و الفیهٔ ابن مالک را با شرح و حواشی و شرح نظام بر شافیه و حاشیهٔ ملاعبدالله را در منطق و مختصرالتلخیص را در بدیع»، در خدمت سید زین‌الدین بن سید اسماعیل بن سید صالح جزایری شوشتری آموخت. برخی دیگر از رسایل صرف و نحو را نزد سید اسماعیل بن سید زین‌الدین، و پاره‌ای دیگر در حساب و شرح چغمینی در هیئت را در محضر میرزا محمدرضا تفرشی، و بعضی رسایل هیئت و نجوم را در خدمت پسر عم خود، سید علی بن سید محمد خواند و فن استخراج تقویم از زیج محمدشاهی را از مولانا محمدحسین بن حاجی خضر موکهی فراگرفت. در این هنگام، در نتیجهٔ نشست و برخاست با گروهی از سرایندگان شوشتر، مانند مولانا محمد ابدال و مولانا محمدهادی قوّاس و مولا جواد بن مولا شمس‌الدین و مولانا مهرعلی روضه‌خوان، گه‌گاه شعر نیز می‌گفت تا این که روزی پدرش که مخالف شعرگویی او بود از آن آگاه گردید و وی را «زجر و توبیخ بسیاری کرده، منع بلیغ از آن نمود و فرمود که شعر و شاعری را به جز تضییع اوقات و واماندن از تحصیل علوم، ثمرهٔ دیگر نیست، طبیعت را رنجه ندارند و از این مقوله هرگز نیندیشند.» میرعبداللطیف پس از تحصیلات علوم رایج، به گشت و گذار در ایران پرداخت و به شهرها و مناطقی چون دزفول، خرم‌آباد، بروجرد، کرمانشاهان و نهاوند سفر و با بزرگان و دانشوران آن نواحی دیدار کرد. اندکی پیش از مرگ پدرش به شوشتر بازگشت. پس از مرگ پدرش از راه بصره به عتبات عراق رفت. مدت دو سال و چند ماه، در کربلا و نجف مجاور بود و در این مدت، گذشته از انجام عبادات و فرایض واجب و مستحبی و زیارت اماکن مقدس در کربلا و نجف و سامرا و کاظمین، از محضر مجتهدان و علمای بزرگ عصر، مانند مهدی طباطبایی بروجردی، معروف به بحرالعلوم (ــ ۱۲۱۲ق)، آقامحمدباقر هزار جریبی (ــ ۱۲۰۵ق)، شیخ جعفر عرب، معروف به کاشف‌الغطا (ــ ۱۲۲۸ق) و سید محمد بن سید زینا بهره برد. سپس، چون اوضاع ایران در پی مرگ کریم‌خان زند (۱۱۹۳ق) پرآشوب و آشفته شده بود، از راه کرمانشاه و لرستان به شوشتر بازگشت. چندی در شوشتر ماند و آن‌گاه، از راه بصره، با کشتی نزد برادرش، محمدشفیع، در بوشهر رفت. سه‌چهار ماه نخست اقامتش در بوشهر به بیماری سختی گذشت و چون بهبود یافت، برادرش وی را به سرپرستی کارهایش در آن‌جا گماشت و خود به بصره رفت. عبداللطیف چندی در بوشهر ماند و سپس برادرش او را به بصره فراخواند و خود به بغداد رفت. عبداللطیف، دو سال در بصره گذراند و پس از بازگشت برادرش به بصره، رهسپار بغداد شد و دو سالی هم در آن‌جا سپری کرد و

به بصره بازگشت. حدود شش ماه بعد، در شوال ۱۲۰۲ق، با یک کشتی انگلیسی رهسپار هندوستان گردید و پس از توقف‌هایی در میان راه، در بوشهر و مسقط، سرانجام در بندر مچهلی / مچلی در دکن (جنوب هند) پا به خاک هند گذاشت. چهار پنج روزی در مچلی گذراند و آن‌گاه با کشتی رهسپار بنگاله شد و در محرم ۱۲۰۳ق به کلکته رسید. چندی بعد، در همان سال پسر عمش سید ابوالقاسم، معروف به میرعالم بهادر، به سفارت از آصف‌جاه نظام‌علی‌خان، فرمانروای حیدرآباد (۱۱۷۵ــ ۱۲۱۸ق)، نزد لرد چارلز کورنوالیس (Cornwallis)، فرماندار کل هند (۱۷۸۶ــ۱۷۹۳م)، در کلکته رفت و پس از دیدار با مقامات انگلیسی و انجام مأموریتش، در بازگشت، از میر عبداللطیف خواست تا وی را در سفر به حیدرآباد همراهی کند و اگر می‌خواهد در هند بماند و در خدمتش در آن شهر به سر برد. اما میرعبداللطیف راضی به رفتن حیدرآباد نشد و میرعالم که می‌خواست لطفی در حق پسر عم خود کند، وی را به وکالت یا نمایندگی دولت حیدرآباد در دستگاه فرماندار کل در کلکته برگزید. پس از چندی، عبداللطیف به مرشدآباد، که پیش از استیلای انگلیسی‌ها مقرّ حکام بنگال بود، رفت و در آن‌جا دخترِ پسر عم خود (میر محمد مهدی بن سید عبدالله) را به زنی گرفت و با همسرش به کلکته بازگشت. ظاهراً آب و هوای ناخوش بنگاله هیچ‌گاه با وی نساخت و از این رو در کلکته پیوسته بیمار بود و همواره فرصتی می‌جست تا از آن‌جا برود، چنان که خود می‌گوید: «چون ماندن در این دیار به هیچ وقت از اوقات مأنوس طبع و مطمح نظر نبود، به عمارت جا و مکان و ساختن خانه نپرداختم و به خانهٔ عاریه که به کرایه بود می‌ماندم [و] به سر می‌بردم.» (تحفة‌العالم، ۳۷۴). برای تغییر آب و هوا و بهبود مزاج بیمارگونش، در ۱۲۱۱ق به لکنو سفر کرد و بر سر راهش به لکنو از شهرهای مرشدآباد، راج‌محل، باکل‌پور، منگیر، عظیم‌آباد / پتنا، سهسرام، بنارس و جونپور گذشت و در هر یک از این شهرها مدت کوتاهی به سر برد. در لکنو، به پایمردی دوستش علامه تفضل حسین‌خان (ــ ۱۲۱۵ق) به‌حضور آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ــ۱۲۱۲ق)، راه یافت و آصف‌الدوله وی را بنواخت و پزشکان دربارش را به درمان وی گماشت. در لکنو شاهد مرگ آصف‌الدوله و روی کار آمدن وزیر علی‌خان و سپس برکناری او (به‌دست انگلیسی‌ها) و جلوس سعادت‌علی‌خان بر سریر نوابی اوده (۱۲۱۳ق) بود. در ۱۲۱۳ق به کلکته بازگشت. در سراسر این مدت، عبداللطیف با مقامات انگلیسی هند، به‌ویژه فرمانداران کل، لرد کورنوالیس، جان شور، و مارکوایس ریچارد ولزلی (مه ۱۷۹۸ ــ ژوئیهٔ ۱۸۰۵م)، روابط نزدیک و دوستانه داشت و در خدمت آن‌ها به سر می‌برد. اما همیشه در اندیشهٔ ترک هند و بازگشت به میهن بود، به‌ویژه آن‌که آب و هوای بنگاله با مزاجش نمی‌ساخت. سرانجام از لرد ولزلی اجازه گرفت و در شوال ۱۲۱۴ق کلکته را به قصد مچهلی بندر، ترک گفت تا از آن‌جا به بصره و زادگاهش شوشتر بازگردد. ظاهراً در مچهلی رأیش بگردید و از این‌رو از آن‌جا رهسپار حیدرآباد دکن شد و در ۲۴ ذوالحجهٔ ۱۲۱۴ق به حیدرآباد رسید. در این هنگام خویش وی میرابوالقاسم میرعالم بهادر (ــ ۱۲۲۳ق) که نیابت یا صدراعظمی آصف‌جاه نظام‌علی‌خان را داشت از کار برکنار شده و در بند بود. میرعبداللطیف برای آزادی میر عالم کوشید، ولی تلاش او به نتیجه نرسید و حتی اعظم‌الامرا ارسطوجاه معین‌الدوله مشیرالملک غلام سیدخان بهادر (ــ ۱۲۱۹ق)، جانشین میرعالم، در پی آزارش برآمد و دیدارهایش با میرعالم را جلو گرفت. در همین اثنا، فتحعلی‌شاه قاجار، پادشاه ایران (۱۲۱۲ــ۱۲۵۰ق) به پایمردی سفیر اعزامی خود به هند، ملک‌التجار حاجی محمد خلیل‌خان، با ارسال نامه‌ای لطف‌آمیز به میرعبداللطیف وی را به بازگشت به میهن و رفتن به دربار قاجار فراخواند، اما مشیرالملک عبداللطیف را عملاً در حیدرآباد بازداشت و مانع خروج وی از شهر شد. در پی آن، حاجی محمد خلیل‌خان که عازم بمبئی بود، از مقامات انگلیسی خواست تا پیش از ورودش به بمبئی، میرعبداللطیف را به آن‌شهر روانه کنند. در نتیجه، مارکویس ولزلی و جانتن دانکن (۱۷۵۶ــ۱۸۱۱م) فرماندار بمبئی به نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس در حیدرآباد فرمودند تا مشیرالملک را زیر فشار قرار دهد و او را وادارد که عبداللطیف را به بمبئی روانه کند. سرانجام، مشیرالملک با گرفتن اقرارنامه‌ای از میرعبداللطیف که در آن وی متعهد گردید سفارش میر عالم را نزد هیچ یک از مقامات انگلیسی نکند وی را در خروج از حیدرآباد آزاد گذاشت. میرعبداللطیف در جمادی‌الاولی ۱۲۱۶ق، حیدرآباد را به قصد بمبئی ترک گفت و پس از گذشتن از پونا و دیدار با ماجی‌رائو، پیشوای مراته‌ها، در ۱۲ شعبان ۱۲۱۶ق به بمبئی رسید. اندکی بعد حاجی محمدخلیل‌خان، سفیر فتحعلی‌شاه، نیز وارد بمبئی شد (۲۸ محرم ۱۲۱۷ق). میرعبداللطیف تا ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ق در بمبئی به سر برد و در این تاریخ به دعوت میرعالم، که از کنج انزوا بیرون آمده و بار دیگر به وزارت اعظمی حکومت

حیدرآباد دکن گماشته شده بود، بار دیگر رهسپار حیدرآباد گردید و در بیست و پنجم رمضان ۱۲۱۹ق وارد حیدرآباد شد و به دیدار میرعالم نایل آمد. بقیهٔ عمرش را در حیدرآباد به سر برد و در همان‌جا درگذشت و در گورستان حیدرآباد، معروف به دایرهٔ میر (عالم)، به‌خاک سپرده شد. میرعبداللطیف‌خان را مردی «به‌غایت خجسته‌گفتار، نیکو اطوار، و آرمیده و بزرگ‌منش و مبادی آداب» گفته‌اند. وی «در تحریر و تقریر نیز سلیقهٔ تامّه داشت» (مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۷۱/۱). تنها اثر به‌جا ماندهٔ او تحفة‌العالم* است که در میانهٔ ۱۲۱۶ق در حیدرآباد، به نام میرعالم به انجام رسیده و عبداللطیف سپس در ۱۲۱۹ق دنباله‌ای بر آن نوشته و آن را به‌نام ذیل‌التحفه کرده است. این اثر گونه‌ای زندگینامهٔ خودنوشت و سفرنامه به‌شمار می‌آید و عبداللطیف در آن، گذشته از شرح سفرهایش به نواحی ایران و عتبات و هند، به تاریخ شوشتر و خوزستان و هند و ذکر سادات جزایری شوشتر و نیز دانشمندانی که دیده است، و همچنین به توصیف شهرها و نواحی مهم هندوستان و آب و هوا و محصولات و گیاهان جانوران و آداب و رسوم و اعیاد و معابد و اعتقادات و شیوهٔ زندگی مردم این سرزمین، تشریح چگونگی پیشرفت انگلیسی‌ها در هند و ذکر برخی کشورهای اروپایی و گزارش آداب و رسوم و شیوهٔ زندگی فرنگیان و اختراعات و اکتشافات مردم آن‌جا پرداخته است. به کشف امریکا و چگونگی آن سرزمین و نحوهٔ زندگی بومیان آن‌جا نیز اشاره کرده است و از این رو، از نخستین ایرانیانی است که در این‌باره به‌فارسی آگاهی‌هایی به‌دست داده است. تحفة‌العالم مبیّن دقت نظر و باریک‌بینی و کنجکاوی میرعبداللطیف دربارهٔ پدیده‌های پیرامون خود است و حسن نظر او به انگلیسی‌ها و ستایش او از شیوهٔ کشورداری آن‌ها را نشان می‌دهد.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۶۵/۲-۵۶۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۰؛ تحفة‌العالم؛ خاطرات‌نویسی ایرانیان، ۲۳، ۲۴؛ فوائدالرضویه، ۲۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۹، ۷۸، ۱۶۶؛ مرآة‌الاحوال جهان‌نما، ۲۶، ۱۶۶، ۳۶۱، ۳۷۰-۳۷۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۵۱۶؛ مرآت‌العلوم، ۴۱/۲؛ مسیر طالبی، ۴۵۲-۴۵۴؛ مکارم‌الآثار، ۶۷۹/۳-۶۸۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۳۱/۳-۹۳۲؛ رضا خسروشاهی، «میرعبداللطیف‌خان شوشتری»، سی و شش خطابه، (هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، دفتر دوم)، صص ۱۰۹-۱۱۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/383; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/175; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 100; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 19; *Mughals in India*, 15-16.

برزگر

عبداللطیف قادری (ab.dol.la.tif-e.qā.de.ri)، سیدشاه محی‌الدین، مشهور به قطب ویلور، ۱۲۰۷-۱۲۸۹ق، دانشمند، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که حافظ قرآن بود و فقه و حدیث و تفسیر می‌دانست، در ویلور مدرسه‌ای را بازسازی کرد و در آن به تدریس پرداخت. عبداللطیف در نامه‌ای ملکه ویکتوریا را به اسلام دعوت کرد و به همین سبب نیز مدتی در زندان به سر برد. از آثارش: جواهرالسلوک، دربارهٔ تعالیم و اصول تصوف (مدرس، ۱۲۸۳ق)؛ جواهرالحقایق در علم هیئت (مدرس، ۱۲۷۴ق)؛ فصل‌الخطاب بین‌الخطاء والصواب (هند، ۱۲۸۸ق).

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۲۲؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۱۶۱۲/۲-۱۶۱۳؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۳۶/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 18-19.

م.اسماعیل‌پور

عبداللطیف گجراتی (ab.dul.la.tif-e.gu.ja.rā.ti)، شیخ عبداللطیف عباسی فرزند عبدالله کبیر، - ۱۰۴۸ / ۱۰۴۹ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در احمدآباد گجرات به‌دنیا آمد و بالید و در انشا و ادب استادی یافت. در آغاز به خدمت ابوالحسن معتقدخان (- ۱۰۶۱ق)، از امرای بلندپایهٔ گورکانی، پیوست و مدتی با وی به سر برد و در ۱۰۱۶ق همراه او رهسپار بنگاله شد و در راه یک ماه در آگره اقامت گزید. گویا در سال‌های ۱۰۲۵-۱۰۲۶ق نیز همراه این امیر دانشمند در نواحی کابل و تیراه و بنگش و یولم‌گذر، از نواحی پیشاور، به سر می‌برد. ظاهراً از اوایل ۱۰۲۱ق به‌خدمت لشکرخان ابوالحسن مشهدی، بخشی و سپس حاکم کابل در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان گورکانی، درآمد و از آن‌پس تا مدتی دراز، یعنی تا ۱۰۴۳ق، بدو وابستگی داشت و از این‌رو به عبداللطیف لشکرخانی آوازه یافت. در ۱۰۴۲ق به دربار شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) راه یافت و به‌شغل «دیوانی تن» منصوب

گشت. در ۱۰۴۵ق از سوی شاه‌جهان نزد عبدالله قطب‌شاه سلطان گلکنده (۱۰۳۵ــ۱۰۳۸ق)، گسیل شد تا از وی بخواهد نام شاه‌صفی را از خطبهٔ جمعه و اعیاد بیندازد و نام شاه‌جهان را جایگزین آن سازد و نیز رسوم شیعی را ملغی کند و برابر رسوم اهل سنت رفتار نماید. عبداللطیف پس از انجام موفقیت‌آمیز مأموریتش در ۱۰۴۶ق به آگره بازگشت. در ۱۰۴۷ق خطاب عقیدت‌خان یافت. در اواخر عمر ظاهراً در شمار وقایع‌نگاران دربار بود. به‌گفتهٔ مؤلف عمل صالح «چندی به تحریر ایام دولت ابد طراز می‌پرداخت آخر از نکته‌گیری ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع‌القلم گشت.» عبداللطیف از ادیبان کارآمد و سرشناس روزگار خود به‌شمار می‌آمد. در تدوین و تنظیم تذکرهٔ بتخانهٔ ملامحمد صوفی مازندرانی در احمدآباد گجرات، در ۱۰۱۰ق دستیار او بود و خود در ۱۰۲۱ق دیباچهٔ مفصلی بر آن به نام لشکرخان مشهدی نوشت و همچنین شرح‌حال کوتاه شاعران بتخانه را همراه با ذکر پادشاهان و مشایخ معروف روزگارشان در تذکره‌ای به‌نام خلاصة‌الشعرا/ خلاصهٔ احوال شعرا گردآورد و به بتخانه ملحق ساخت. کارهای ادبی او از جمله تصحیح و شرح برخی آثار ادبی مهم فارسی، به‌ویژه مثنوی معنوی مولوی، است. مثنوی را با مقابلهٔ بیش از هشتاد نسخه که در هرات، کابل و برهانپور یافته بود تصحیح کرد و این تصحیح را که در ۱۰۳۲ق به انجام رسید نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه نامید (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1210) و بر هر شش دفتر مثنوی دیباچه‌ای نوشت و سپس این دیباچه‌ها را نیز در اثری جداگانه با عنوان مرآت‌المثنوی / مرآت‌المعنوی گردآورد که خود دارای دیباچهٔ جداگانه‌ای است. همچنین حدیقة‌الحقیقهٔ سنایی را تصحیح کرد و بر آن، در میان سال‌های ۱۰۳۸ــ۱۰۴۴ق، دیباچه یا دیباچه‌های شرح‌گونه‌ای با عنوان مرآت‌الحدایق (/ گل سرسبد / راسته خیابان) نوشت. وی در ۱۰۴۲ــ۱۰۴۴ق، با پشتیبانی دوستش میرعمادالدین محمود الهی همدانی، شرح یا واژه‌نامهٔ مفصلی به‌نام لطائف‌الحدائق من نفائس‌الدقائق برای حدیقه تألیف کرد. از دیگر آثارش: ۱ــ لطائف‌المعنوی من حقائق‌المثنوی (لکنو، ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۶م، کانپور ۱۸۷۶م) در توضیح و ترجمهٔ عبارات و احادیث عربی و آیات قرآنی و ابیات دشوار مثنوی. این اثر درواقع حاشیه‌های عبداللطیف بر نسخهٔ ناسخه‌اش با افزودگی‌هایی است؛ ۲ــ لطایف‌اللغات / فرهنگ مثنوی (لکنو، ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م و تهران ۱۳۱۹ش) که فرهنگ واژه‌های مثنوی معنوی به ترتیب الفبایی است و در آن حرف نخست واژگان باب و حرف آخر فصل را تشکیل می‌دهد. عبداللطیف این اثر را با یاری دوستش مولانا ابراهیم دهلوی در ۱۲ سال نوشته است؛ ۳ــ رقعات عبداللطیف (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال) که مجموعهٔ نامه‌هایی است که عبداللطیف از سوی مقامات دولت گورکانی نوشته است و از جهت پژوهش تفصیلی تاریخ دورهٔ جهانگیر و اوایل دورهٔ شاه‌جهان ارزش و اهمیت دارد. بیشتر نامه‌ها، مکاتبات لشکرخان است. از جملهٔ مخاطبان این نامه‌ها می‌توان از عبدالرحیم‌خان خانان، آصف‌خان، مهابت‌خان، فیروزجنگ، و هاشم‌خان نام برد. رقعات عبداللطیف همچنین اسنادی، مانندگزارش مذاکره با سفیر ایران و نامه‌های خصوصی، دارد؛ ۴ــ سیر منازل و بلاد و امصار که روزنامچهٔ سیاحت عبداللطیف است از احمدآباد تا بنگال؛ ۵ــ سلسلهٔ علیه (هند، ۱۹۱۷م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۸/۲-۶۰۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۰/۱-۵۹۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۳۸، ۸۳۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۹-۱۵۰؛ حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۱۶۹-۱۷۶؛ الذریعه، ۳۲۱/۱۸؛ عمل صالح، ۴۳۷/۳-۴۳۸؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۳۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۲۲، ۶۸۸، ۶۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۶۳/۳، ۱۶۳۹-۱۶۴۰؛ ۱۸۳۵-۱۸۳۷؛ ۴۹۶/۵-۴۹۷؛ ۲۹/۷-۳۱، ۲۱۱-۲۳۱؛ ۱۱۸/۱۰؛ ۱۶۹/۱۴، ۲۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۷۱، ۱۹۵۰، ۳۵۰۸، ۳۵۱۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۳۵/۳-۹۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵۳/۵؛ نذیراحمد و کبیر احمد جائسی، «عبداللطیف عباسی گجراتی و نسخهٔ انتقادی مثنوی معنویش»، آینده، سال ۱۷، صص ۴۴۰-۴۵۰؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of King of Oudh, 1/494; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/575-576, 641-644, 647-648; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/589-590; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 17-18; *Iranica*, 1/88-89; *Mughals in India*, 14-15; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/807-808.

برزگر

عـبداللـطیف مـوسوی (ab.dol.la.tif-e.mu.sa.vi)، ــ ۱۱۲۳ق / ۱۷۱۱م، نـویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. از مـنشیان دربـار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بـود. وی کـه کـاتب نـامه‌های اورنگ‌زیب، به امیران و بزرگان بود پاره‌ای از آن‌ها را در دفتری گـردآورد. از آثـارش: رقعات عـبداللـطیف مـوسوی / مـنشآت عبداللطیف موسوی که گردآوری نامه‌های پیش گفته است. تاریخ نگارش آن به درستی دانسته نیست، امـا یکـی از نـامه‌های آن تاریخ ۱۰۹۹ق / ۱۶۸۷م و دیگری تاریخ ۱۱۰۱ق / ۱۶۸۹م را دارد. دست‌نـویسی از ایـن اثـر بـه شـمارهٔ ۵۶۹۴/۲۳۷۵/۷ در گنجینهٔ شیرانی کـتابخانهٔ دانشگـاه لاهـور، نگـه‌داری مـی‌شود. پاره‌ای منابع نام آن‌را تاج‌الانشا گفته‌اند؛ تاج‌الانشا کـه مـجموعهٔ نامه‌های عبداللطیف است و در هجده بخش / چمن ــ بر اساس موضوع ــ تدوین شده است. تدوین این نامه‌ها به درخـواست بـهرمندخان در ۱۱۴۰ق / ۱۷۲۸م در اورنگ‌آبـاد انـجام شـد. نسـخه‌ای خـطی از آن در کـتابخانهٔ فـخرالاطـبای سـیالکوت نگه‌داری می‌شود.

منـابع: فـهرست مـخطوطات شـیرانی، ۶۹۰/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۴/۵، ۲۷۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 18.

م.اسماعیل‌پور

عبداللـطیف ویـلوری، مـعروف بـه غـلام‌محی‌الدیـن، فـرزند ابوالحسن قربی ← ذوقی ویلوری

عبدالله امانی (ab.dol.lāh-e.ā.mā.ni)، ــ مازندران ۱۰۶۱ق، شاعر ایرانی. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست، جز آن‌که در روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) از مازندران به هند کوچید و به حیدرآباد دکن درآمد. چندی در روزگار این سلطان به‌سر برد. برخی نیز گویند در ملازمت میرجملهٔ شهرستانی بود. سپس به ایران بازگشت و تا پایان عمر در ایـران بـه‌سر بـرد. از آثارش: دیوان اشعار است که آن را در ۱۰۶۱ق به پایان رسـاند. نسـخهٔ خـطی آن در کـتابخانهٔ دیـوان هـند (بـه‌شمارهٔ ۱۵۷۱ فهرست) نگه‌داری می‌شود. وی در مدح امیرتیمور مازندرانی، میرزا قاضی و میرزا حـبیب‌الله قـصاید فـراوان سـروده است. نویسندهٔ فهرست کتابخانهٔ دیوان هند کتابی در علم طب به وی نسبت می‌دهد و می‌گوید که در پایان آن کتاب، سـال ۱۰۶۱ق تحریر است. برخی منابع از امانی با نسبت کرمانی یاد کرده‌اند.

منـبع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۹؛ صبح گلشن، ۳۷؛ نجوم‌السمـاء، ۴۹/۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۹۳.

حجتی

عبدالله بـن صـفی (ab.dol.lāh.ebn-e.sa.fi)، سـدهٔ نـهم هـجری، مترجم ایرانی‌تبار شبه قاره. وی پس از آن که به شبه‌قاره کوچید به دربار احـمدشاه بـهمنی (۸۲۵ــ۸۳۸ق) راه یـافت و زبـان سنسکریت را به‌خوبی فراگرفت. وی سالیهوتره / سالهوتر اسپان، اثر درک‌راسی فرزند سرکراسی، راکه دربارهٔ پرورش اسب بود، به دستور حامی‌اش، احـمدشاه بـهمنی، و بـه نـام هـم‌او از زبـان سنسکریت به‌فارسی ترجمه کرد. بیشتر مـنابع، ایـن سـلطان را احمدشاه یکـم و بـرخـی نـیز احـمدشاه دوم بـهمنی (۸۳۸ــ ۸۶۲ق) دانسته‌اند. به هر روی، تاریخ نگارش این اثر ۸۱۰ق ــ تاریخی که بـر نسـخهٔ مـورد نـظر فـهرست استـوارت آمـده ــ نمی‌تواند باشد. در منبعی آن‌را ۸۶۲ق / ۱۴۵۷م گفته‌اند کـه بـا دورهٔ احمدشاه دوم بهمنی همخوانی دارد. مکان نگارش آن به گفتهٔ عبدالله بن صفی در گلبرگه بود. برگردان فارسی عبدالله از این اثر به نام فرسنامه یا ترجمهٔ سالیهوتره شناخته است. این اثر با یک مـقدمه و افسـانه‌ای در آفـرینش اسـبان آغـاز مـی‌شود و بخش‌هایی را دربارهٔ نیک و بد اسبان، شیوهٔ تشخیص سن آن‌ها و بیماری‌ها و درمان اسبان دربـردارد. نسـخه‌ای از ایـن اثـر در کتابخانهٔ آصفیه، نسخه‌ای نیز به‌شمارهٔ Add.14,057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی و نسخهٔ خطی دیگر به‌شمارهٔ ۶۱۹/۲ع‌بـر در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۸/۱-۴۴۹؛ رضوان مساح، «فرسنامه‌های فارسی»، آینهٔ پژوهش، سال هـفتم، شمارهٔ ۴، مهر ـ آبان ۱۳۷۵، ص۸۲؛

A Critical Study of Indo-Persian Literature, 248; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/480-481; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 15-16.

م.اسماعیل‌پور

عبدالـله تـلنبی (ab.dol.lāh-e.ta.lan.bi) / شـیخ عـبدالـله تـلمبی مـولتانی دهـلوی، فـرزند الهداد عـثمانی، ــ ۹۲۲ق / ۱۵۱۶م، دانشـمند، استـاد و نـویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. وی در زادگاهش که روستایی نزدیک مولتان بود، نـوشت و خـوانـد، حساب و عربی آموخت. سپس به ایران سفرکرد و نزد عبدالله

یزدی منطق و حکمت آموخت. عبدالله که به هوش و حافظهٔ فوق‌العاده‌اش شناخته بود و علوم معقول و منقول را بـه‌خوبی فراگرفته بود، پس از بازگشت به زادگاهش مـدتی در آن‌جا بـه تدریس پرداخت. در زمـان ویـرانـی مـولتان، در دورهٔ سـلطان سکندر لودی (۸۹۴ـ۹۲۳ق) به دهلی کوچید و در آن‌شهر نیز به تدریس سرگرم شد. وی برای مـطالعهٔ مـنطق و کـلام ــ کـه تـا آن‌زمان در این منطقه تنها به دو کتاب شرح شمسیه در منطق و شرح صحایف، در کلام محدود بود ــ کتاب‌ها و شـیوه‌ای نـو را معرفی کرد و رواج داد. وی شاگـردان بسـیاری تـربیت کـرد و گفته‌اند که سلطان سکندر نیز به مجلس درس او بسیار عـلاقه می‌ورزید و در آن حاضر می‌شد. از میان شاگردان او که بعدها استادان و عالمان دینی برجسته‌ای شدند، می‌توان از میان لادن، جمال‌خان دهلوی، میان شیخ گوالیـاری و مـیران سـید جـلال بدایونی نـام بـرد. عـبدالـله، شـرحـی بـر اثـری فـلسفی بـه‌نام میزان‌المنطق نوشت که آن‌را بدایع‌المیزان نامید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱/۱، ۳۲۷؛ تـذکرهٔ علمای هند، ۱۰۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۹/۴ـ۱۸۰؛

A Critical Study of Indo-Persian Literature, 153-154;

Dictionary of Indo-Persian Literature, 17.

م.اسماعیل‌پور

عبداللەخان بارهوی، قطب‌الملک ← حسن‌علی‌خان بارهوی

عبداللەخان فیروزجنگ ← فیروزجنگ

عبدالله سلطانپوری (ab.dol.lāh-e.sol.tān.pu.ri)، ملا، مشهور بـه مخدوم‌المـلک، فـرزند شـمس‌الدیـن انـصاری سـلطانپوری، ــ گجرات ۹۹۱ق / ۱۵۸۳م، فـقیه، دانشـمند، عـارف و نـویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نـیاکـان عـبدالـله از مـردم تـته بـودند. پدربزرگ او از آن‌جا به جالندهر کوچید و عبدالله در سلطانپور از سرزمین‌های پنجاب بـه‌دنیا آمـد. بـرای درک مـحضر عـبدالله سرهندی و شیخ‌ابراهیم بن‌المعین‌الحسینی ایرجی به سرهند و دهلی سفر کرد. سپس به زادگـاهش بـازگشت و بـه تـدریس و نوشتن آثارش پرداخت. شیرشاه سوری به او لقب صدرالاسلام داد و چون همایون گورکانی بار دیگر بـر تـخت نشست، او را شیخ‌الاسـلام خـوانـد و پس از او پسـرش جـلال‌الدیـن اکـبر (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) وی را بـه مـخدوم‌المـلک مـلقب کـرد. مخدوم‌الملک وکیل دیوان خانهٔ عالی اکبر شد. شیخ عبدالنبی از رقبای او بود. عبدالقادر بدایونی، تاریخ‌نگار هـمروزگار ایشـان (ح۹۴۷ــ ح۱۰۱۴ق) در منتخب‌التواریخ از دشمنی این دو تن و شرح پاره‌ای وقایع زندگانی مخدوم‌الملک، مـطالبی یـاد کـرده است. عبدالله در عرفان به چشتیه متمایل و در مذهب بسـیار متعصب بود و بسیار کوشید تا آن را از بدعت‌ها دور نگـه‌دارد، چنان‌که زمانی که جلال‌الدین اکبر مذهب الهی را ابداع کرد وی با او به مخالفت برخاست. هم از این‌رو بود که پادشاه او را از ملک خود راند. پس عبدالله به حـجاز رفت و چـون بـه هـندوستان بازگشت، به‌دستور اکبر او را به زهر کشتند. پاره‌ای منابع، تاریخ مرگ او را ۱۰۰۶ق گفته‌اند که باید نادرست باشد و حتمال دارد با تاریخ مرگ شاگرد او، اله‌داد سلطانپوری، اشتباه شده بـاشد. افزون بر این خطا، احتمال اشتباه دیگری در شرح احوال این دو تن وجود دارد، زیرا نام دو اثر عبدالله، کشف‌الغمه و منهاج‌الدین، در فهرست آثار اله‌داد هم دیده می‌شود. مخدوم‌الملک آثاری در فقه، اصول، تاریخ و مسائل حقوقی دارد. از آثارش: رسالة فـی تفضیل العقل علی العلم؛ شرح شمایل النبی که ترجمه و شرح فارسیِ شـمایل‌النـبی ابـوعیسی ترمذی، حـافظ و مـحدث ایـرانـی (۲۰۹ـ۲۷۹ق) است؛ شرح‌العـقیدة‌الحـافظیه؛ عـصمت انـبیا کـه تک‌نگـاری‌ای دربـارهٔ بـرائت پـیامبران از اشـتباه و گـناه است؛ کشف‌الغمه که عربی آمیخته به‌فارسی است و در پنج باب تدوین شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور و نسخهٔ خطی دیگری به‌شمارهٔ ۳۸۲۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخشِ اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ منهاج‌الدین.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۴۷/۱ـ۴۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶۹/۲ـ۱۱۷۰؛ ۱۹۳/۱۰؛ فـهرست نسـخه‌های خـطی کـتابخانهٔ گـنج‌بخش، ۵۲۹/۲ـ۵۳۰؛ کشف‌الظنون، ۱۴۹۲/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۱/۴ـ۱۸۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 16-17.

م.اسماعیل‌پور

عبدالله شطاری (ab.dol.lāh-e.šat.tā.ri)، شاه، فرزند حسام‌الدیـن شطاری، ــ ماندو ۸۹۰ق / ۱۴۸۵م، صوفی و نویسندهٔ ایرانـی. وی نسبش به شیخ شهاب‌الدین سهروردی و سلسلهٔ ارادتش به شیخ ابراهیم عشق‌آبادی و با چهار واسطه به شیخ نـجم‌الدیـن کبری، عارف و مؤسس سلسلهٔ کبرویه (ــ ۶۱۸ق) مـی‌رسید. همچنین تعالیمی را که بدان معتقد بود، مـتأثر از تـعالیم امـام

جعفر صادق(ع) و داستان‌هایی عرفانی از زندگی شیخ ابویزید طیفور بسطامی، عارف ایرانی (ــ ۲۶۱ / ۲۶۴ق) می‌دانستند. به همین دلایل بود که سلسلهٔ او که شیخ محمدعارف وی را بدان درآورده بود، در ایران به عشقیه و در ترکیهٔ عثمانی به بسطامیه شهرت داشت. او خود بنیادگذار این سلسله در شبه‌قاره بود و پس از وی در این سرزمین به نام شطاریه شناخته شد. شطار به‌معنی تیزرو است و این نام بدان‌سبب بر این سلسله گذارده شد که شاه‌عبدالله از میان سه دستهٔ اخیار، ابرار و شطار که برای سالکان برمی‌شمرد، پیروان این سلسله را ــ از آن‌رو که تعالیم آن سالک را بسیار سریع به مرتبهٔ فنای فی‌الله می‌رساند ــ از این دسته می‌دانست. عبدالله از خراسان و از حوالی بخارا بود و در طول زندگی به سرزمین‌های بسیار از سرزمین‌های اسلامی سفر کرد. نخست برای دیدار شیخ مظفر کتانی خلوتی به نیشابور رفت و طریقهٔ نفی و اثبات و انواع گوناگون ذکر را از او آموخت. به عراق و آذربایجان هم سفر کرد و در آن‌جا با سیدعلی موحد دیدار کرد. سپس در زمانی که دورهٔ سلسله‌های کوچکِ پس از سقوط سلاطین دهلی به‌پایان می‌رسید، عبدالله به شبه‌قاره کوچید. وی به مانکپور، جونپور، بنگال و سپس به مالوه سفر کرد و تا پایان زندگی در دژ ماندو ماند و از حمایت سلطان محمودشاه خلجی یکم (۸۳۹ق / ۱۴۳۶م ــ ۸۷۳ق / ۱۴۶۹م) و سلطان غیاث‌الدین خلجی (۸۷۳ق / ۱۴۶۹م ــ ۹۰۶ق / ۱۵۰۰م) برخوردار بود. چون درگذشت پیکرش را در همان‌جا به‌خاک سپردند. پاره‌ای منابع، تاریخ مرگ شاه‌عبدالله را ۸۳۲ق نوشته‌اند که با توجه به دورهٔ حکومت این سلاطین، باید نادرست باشد. وی شیوهٔ تبلیغی پر سروصدا داشت. جامهٔ درباری می‌پوشید و با گروه مریدانش که لباس‌هایی نظامی به تن داشتند، علمی حمل می‌کردند و طبل می‌نواختند، از جایی به جای دیگر می‌رفت و تعالیم خود را تبلیغ می‌کرد. اسرارِ توحید، اساس تعالیم شطاری بود و وی به هر جا که می‌رسید از مشایخ آن سامان دعوت می‌کرد تا او را از رموز وحدت الهی چیزی بیاموزند یا از او فراگیرند. همچنین معتقد بود که در شیوهٔ او مراتب روحیِ متضاد اما مکملی مانند قبض و بسط، هست و نیست، تنهایی و همراهی و خاموشی و گویایی جمع‌شدنی هستند. شاه‌عبدالله تنها یک اثر به نام لطایف غیبیه نوشت که با نام لطیفهٔ غیبیه / پنج لطیفهٔ غیبیه شناخته است. این اثر که در اسرار توحید، معارف، مراقبه‌ها، ذکرها و مراحل سلوک سلسلهٔ عشقیه بود و نکته‌هایی که عبدالله در آن گردآورد بعدها اساس تعالیم شطاریه قرار گرفت، به حامی وی در آن‌زمان ــ سلطان غیاث‌الدین خلجی ــ تقدیم شده است. نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ راولپندی نگه‌داری می‌شود.

منابع: اخبارالاخیار، ۲۰۱-۲۰۲؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۷۲-۱۰۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۷۲/۳-۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 14-15; *A History of Sufism in India*, 2/151-154; *Iranica*, 1/178.

م.اسماعیل‌پور

عبدالله شطاری سندیلوی (ab.dol.lāh-e.šaṭ.ṭā.ri-ye.san.di.la.vi)، سراج‌الدین عبدالله بن کمال‌الدین بهلول بن چاند بن جنید بن محمد، سندیله در نزدیکی لکنو ۹۲۴ ــ آگره ۱۰۰۲ / ۱۰۱۰ق، دانشمند دینی، عارف شطاری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در بدایون و دهلی درس خواند. برخی کتاب‌های درسی را نزد برهان‌الدین مولتانی آموخت. همراه وی به گجرات سفر کرد و برخی رسایل را از شیخ وجیه‌الدین احمد علوی گجراتی (۹۰۲ــ۹۹۷ق) و هدایةالفقیه و اصول بزدوی را از شیخ مبارک فاضل گوالیاری فراگرفت. در حدیث و اصول نیز نزد شیخ عبدالاول حسینی دولت‌آبادی، به تلمذ پرداخت. فصوص‌الحکم را از لطف‌الله رومی آموخت و از وی اجازهٔ تدریس آن‌راگرفت. در بیست و چهار سالگی فراگیری دانش‌های متداول را به پایان رساند. در طریقت به محمد غوث شطاری گوالیاری (ــ ۹۷۰ق) دست ارادت داد و در بیست و پنج سالگی از وی اجازهٔ ارشاد گرفت و دو سالی در خدمت او به سر برد. سپس به حجاز سفر کرد و در مدینه پنج سال به زهد و انزوا گذراند و هر سال نیز حج می‌گزارد. آن‌گاه به هند بازگشت و در احمدآباد زن گرفت و پانزده سال در آن‌جا به تدریس پرداخت. سپس به گوالیار رفت (۹۸۰ق) و دو سال در مقبرهٔ پیر و مراد خود گوشه گزید و پس از آن به آگره سفر کرد و در آن‌جا نشیمن گزید. ملفوظات وی را مرید یا پسر وی عبدالنبی شطاری گردآورده است. از آثارش: ۱ــ رسالهٔ عرفانی به‌فارسی در یک مقدمه و سه درجه (۱ــ شرح شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، ۲ــ معرفت قلب و درجات آن و ۳ــ معرفت روح، مقامات آن و تجلیاتش)؛ ۲ــ اسرارالدعوات به‌فارسی که مجموعهٔ اوراد و وظایف صوفیانه است و آن را بیشتر از محمد غوث گوالیاری گرفته است؛ ۳ــ شرح رسالهٔ غوثیه؛ ۴ــ

انیس‌المسافرین؛ ۵ــ کنزالاسرار فی اشغال‌الشطار؛ ۶ــ سراج‌السالکین به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۹۶) که مجموعه‌ای از آیت‌ها و سخنان مشایخ است عبدالله هنگامی که به حج می‌رفت آن‌ها را گردآورده است؛ ۷ــ اوراد صوفیه که شاید همان اسرارالدعوات باشد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۴/۳، ۱۳۶۵، ۱۴۹۱، ۱۵۴۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵۶/۵-۲۵۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 574-575; *A History of Sufism in India*, 2/167-168.

برزگر

عبدالله شطاری لاهوری (ab.dol.lāh-e.šat.tā.ri-ye.lā.hu.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از مریدان شاه‌رضای قادری شطاری لاهوری (ــ ۱۱۱۸ق / ۱۷۰۶م) بود. عبدالله شطاری رسالهٔ بوارق‌الالماع فی تکفیر من یحرم‌السماع بالاجماع، نوشتهٔ احمد بن محمد طوسی، را به‌فارسی ترجمه کرده است. این اثر در اثبات سماع و فواید و شروط آن، بر اساس قرآن و حدیث و افعال صحابه است. در تذکره‌ها و منابع جز این عبدالله شطاری به چهار نفر دیگر با همین نام اشاره شده است که تاریخ مرگ هیچ یک از ایشان با این عبدالله شطاری همخوانی ندارد. این ترجمه به‌همراه ترجمهٔ احمد بن محمد طوسی از اثر خود، که آن را الهدیة‌السعدیة فی معان‌الوجدیة نامید، در ۱۳۷۳ش در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: بوارق‌الالماع فی‌الرّد علی من یحرم‌السماع بالاجماع، ۴۲-۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۲/۳؛ ۲۳۱۶/۴؛ ۱۱۰۶/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۶۶.

فتح‌نیا طبری

عبدالله طبیب (ab.dol.lāh-e.ta.bib)، سدهٔ دهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی پزشک دربار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ق ــ ۱۰۲۰ق) از حاکمان گلکنده بود. عبدالله کتابی به‌نام طب فرید در موضوعات پزشکی نوشت. نسخهٔ دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ نظامیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۰/۲، ۷۲۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۱۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 17.

فتح‌نیا طبری

عبدالله قطب‌شاه (ab.dol.lāh-e.qotb.šāh)، فرزند محمد قطب‌شاه، ۲۸ شوال ۱۰۲۳ ــ ۳ محرم ۱۰۸۳ق، ششمین پادشاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) از خاندان قطب‌شاهیان گلکنده که بر سرزمین تلنگانه در استان کنونی آندراپرادش هند فرمان می‌راندند و تختگاه آنان نخست گلکنده و سپس (از ۱۰۰۰ق) حیدرآباد بود. للگی یا ادب‌آموزی و آموزش عبدالله از ابتدای کودکی نخست به جملة‌الملک میر قطب‌الدین نعمت‌الله شیرازی، از سادات نسّابه شیراز، واگذار شد و چون میر قطب‌الدین نعمت‌الله، پس از گذشت پنج سال از عمر عبدالله، درگذشت به دامادش میرزا محمد شریف شهرستانی اردستانی محول گردید. میرزا شریف نیز، چون سال عبدالله به هشت رسید، درگذشت و در پی آن، به صوابدید میر محمد مؤمن استرابادی، پیشوا یا مدارالمهام حکومت قطب‌شاهی، منشی‌الممالک خواجه مظفرعلی دبیر (ــ ح۱۰۳۲ق) پرورش عبدالله را بر عهده گرفت. عبدالله قرآن و مسائل شرعی و احکام دینی و مقدمات علوم را از ملا حسین شیرازی (ــ ۱۳۰۴ق) آموخت. پس از مرگ پدرش (۱۳ جمادی‌الاولی ۱۰۳۵ق / ۱۰ فوریهٔ ۱۶۲۶م) بر تخت شاهی قطب‌شاهیان در حیدرآباد نشست و شعرای دربار به میمنت این واقعه سروده‌های کوتاه و بلند سرودند و مادهٔ تاریخ‌های گوناگون ساختند، از آن میان «مولانا رونقی این مادهٔ تاریخ را در قطعه درج نموده است: "مزین شد جهانی (۱۰۳۵) از جلوس شاه عبدالله" و قیصر مداح... این ماده را در قطعه بسته است: "شد شاه دکن قطب زمان عبدالله ۱۰۳۵".» (حدیقة‌السلاطین، ۳۱) در ابتدای پادشاهی عبدالله، به‌کوشش خانم آغا (مادر محمد قطب‌شاه)، منصب پیشوایی یا نخست‌وزیری که از زمان مرگ میر محمد مؤمن استرابادی (۱۰۳۴ق) خالی بود به شاه‌محمد (پسر شاه‌علی عرب‌شاه) داماد خانم‌آغا واگذار گردید و ابن‌خاتون عاملی محمد بن‌علی که تازه از مأموریت ایران بازگشته بود به نایب پیشوایی و نیز منصب دبیری گمارده شد. شاه محمد از انتصاب ابن خاتون چندان خرسند نبود، زیرا می‌دانست که بدین‌سان آزادی عمل و اختیارات او محدود می‌شود، ولی وی خود مردی مدبر و کاردان نبود. از سوی دیگر دستهٔ شاگردان میرمحمد مؤمن که در دستگاه قطب‌شاه بسیار

پرنفوذ بودند شاه‌محمد را خوش نداشتند و پیوسته در پی فرصتی برای برکناری او و انتصاب ابن خاتون به جایش بودند. در ۱۰۳۷ق محی‌الدین پیرزادهٔ اجین فرستادهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و نیز فرستادگان عادل‌شاه فرمانروای بیجاپور و نظام‌شاه فرمانروای احمدنگر به حیدرآباد آمدند و خواسته‌هایی را مطرح کردند، ولی شاه‌محمد نتوانست با در نظر گرفتن مصالح کشور به آن‌ها پاسخ دهد. به‌نوشتهٔ نظام‌الدین احمد صاعدی، «درین وقت که شیخ محی‌الدین از جانب پادشاه دهلی به حجابت [= سفارت] آمده و توقعات بی‌جا بسیار می‌نمود و حاجب حضرت عادل‌شاه و نظام‌شاه نیز هر یک دواعی بی‌نسبت داشتند و پیشوایی مذکور [شاه‌محمد] از روی حکمت و تدبیر نمی‌توانست که جواب هر یک به نوعی که صلاح دولت در آن باشد بگوید و از غایت نفاق با نواب علامی [ابن‌خاتون] نیز موافقت نمی‌نمود تا از یمن رای و تدبیر مشارالیه کار متمشی شود.» (حدیقة‌السلاطین، ۷۸) شاگردان میر محمد مؤمن از این فرصت برای بی‌اعتبار ساختن شاه‌محمد بهره بردند و یکی از آنان به نام خواجه افضل ترکه، سرخیل (فرمانده کل) سپاه قطب‌شاه، نامه‌هایی را که شاه‌محمد (بی‌اجازهٔ قطب‌شاه) به‌عادل‌شاه نوشته بود از نظر پادشاه گذراند. ابن خاتون نیز نامه‌ای را که شاه‌قاضی مترجم کثیرالمیامن و از شاگردان میر محمد مؤمن، از جانب شاه محمد به عادل‌شاه نوشته بود پس از مرگ شاه‌قاضی از قلمدانش بیرون آورد و از نظر «بندگان سریر شاه» گذرانید. در نتیجه، شاه محمد از چشم پادشاه و دربار قطب‌شاهی افتاد و سرانجام از منصب پیشوایی برکنار شد و ابن‌خاتون جای وی را بگرفت (۹ رمضان ۱۰۳۸ق / ۲ مه ۱۶۲۹م). مولانا عرب خوش‌نویس شیرازی مادهٔ تاریخ این رویداد را این‌گونه یافت: «محمد ابن علی پیشوای سلطان شد = ۱۰۳۸.» بدین‌سان مقام پیشوایی و بسیاری از مناصب بلندپایهٔ حکومت قطب‌شاهی حیدرآباد و گلکنده به‌دست شاگردان میر محمد مؤمن، که بیشترشان ایرانی‌تبار بودند یا به ایران و حکومت صفوی گرایش داشتند، افتاد. ابن‌خاتون که سیاستمداری مدبر و زیرک بود، در این مرحله توانست با ارسال نامه‌هایی به شاه‌جهان، آصف‌خان و برخی بزرگان دیگر دربار گورکانی، خشم آن‌ها را که از چگونگی پذیرایی و برخورد با سفیرشان ناخشنود بودند فرونشاند و شیخ محی‌الدین فرمان یافت تا از پافشاری بر برخی خواسته‌های زیاده‌روانه (البته در آن مرحله) خودداری و به گونه‌ای با دربار حیدرآباد سازش کند.

گورکانیان دهلی از زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) سیاست مهاجمانه‌ای را دربارهٔ دکن (جنوب هند) پیش گرفته و در پی گسترش قلمرو خود در آن سوی، با تسخیر سرزمین‌های متعلق به پادشاهی‌های دکن، به‌ویژه قطب‌شاهیان گلکنده (و حیدرآباد) و عادل‌شاهیان بیجاپور و نظام‌شاهیان احمدنگر، و سرانجام برانداختن این پادشاهی‌های کوچک و تسخیر سراسر دکن بودند. این سیاست در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به‌سستی گرایید. اما جانشین جهانگیر، شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) سیاست صریح‌تر و قاطعانه‌تری را در آن‌باره دنبال می‌کرد. حکومت‌های دکن برای کسب حمایت و پشتیبانی سیاسی در برابر تجاوز گورکانیان، چشم به ایران صفوی داشتند و حتی آیین تشیع را دین رسمی حکومت خود پذیرفته بودند و نام پادشاه ایران را در خطبه می‌آوردند. میان این حکومت‌ها و پادشاهی صفوی پیوسته سفرایی در رفت و آمد بودند. از آن میان، محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) ابن‌خاتون محمد را در ۱۰۲۵ق / ۱۶۱۶م، به همراه حسن‌بیگ تبریزی / حسین‌بیگ قبچاچی، سفیر ایران، به سفارت به دربار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) فرستاد. ابن‌خاتون پس از انجام مأموریت خود به‌همراه قاسم‌بیگ سپه‌سالار مازندران، سفیر تازهٔ ایران، به هند بازگشت و در ۱۰۳۲ق به گلکنده رسید. قاسم‌بیگ پس از دو سال در ۱۰۳۴ق درگذشت. عبدالله قطب‌شاه محمدعلی‌بیگ، پسر جوان قاسم‌بیگ، را بنواخت و وی را همچون جانشین پدرش به رسمیت شناخت و به‌همراه سفیر خود خیرات‌خان سرنوبت و هدایایی گران‌بها و نامه‌ای برای شاه‌عباس به ایران فرستاد. پس از رسیدن خیرات‌خان و محمدقلی‌بیگ به بندر سورت، شاه‌جهان آن‌دو را به درگاه خود در اکبرآباد / آگره فرا خواند و نامه‌ای و پیامی شفاهی برای شاه‌عباس به آنان داد و به بندر سورت بازفرستاد. آن‌دو در بندرعباس از مرگ شاه‌عباس (۱۰۳۸ق) و جلوس نوه‌اش شاه صفی آگاه شدند و در نتیجه چون به اصفهان رسیدند خیرات‌خان نامه و هدایای عبدالله قطب‌شاه را تسلیم شاه صفی کرد (۱۷ شوال ۱۰۳۸ق). بی‌گمان یکی از اهداف سفارت قطب‌شاهی در ایران، کسب حمایت ایران در برابر تجاوزات بسیار محتمل دولت گورکانی دهلی بود. اما حکومت شاه‌صفی سیاست خارجی نیرومندی نداشت و، به‌خلاف جد بزرگ خود نمی‌توانست از پادشاهی‌های دکن پشتیبانی کند. عبدالله‌شاه در ۷ رجب ۱۰۴۰ق / ۹ فوریهٔ ۱۶۳۱م محی‌الدین پیرزاده، سفیر

شاه‌جهان، را رخصت بازگشت داد و همراه سفیر خود وفاخان یوسف‌شاه (ـ ۱۱۴۱ق) و هدایایی گران‌بها به برهانپور، محل استقرار شاه‌جهان در آن هنگام، گسیل داشت. چون شاه‌جهان هنوز در خود قدرت برخورد مستقیم و تند با حکومت قطب‌شاهی نمی‌دید بر محی‌الدین، به‌سبب رفتار تند و زیاده‌خواهانه‌اش در دربار قطب‌شاه، خشم گرفت. پادشاه گورکانی در رمضان ۱۰۴۱ق / آوریل ۱۶۳۲م برهانپور، مرکز تصرفات گورکانیان در دکن، را به‌قصد آگره و لاهور ترک گفت و در نتیجه خیال پادشاهان دکن و از آن میان عبدالله قطب‌شاه، دستکم برای مدتی، آسوده گردید. در ۱۰۴۲ق با ازدواج ملکهٔ جهان خواهر عبدالله با محمد عادل‌شاه، روابط میان دولت‌های بیجاپور و حیدرآباد (گلکنده) نزدیک‌تر گردید. در ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۰۴۲ق در نتیجهٔ دسیسه‌چینی برخی درباریان، ابن‌خاتون از منصب پیشوایی برکنار گردید و جای خود را به میر محمدرضای استرابادی (ـ ۱۰۵۱ق) داد. پس از مدتی، چون معلوم شد که آن‌چه دربارهٔ ابن‌خاتون به‌گوش شاه رسید از روی دشمنی بوده است، قطب‌شاه بار دیگر وی را بنواخت و به منصب میرجملگی گماشت و «زمام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت به‌قبضهٔ اقتدار و اختیارش سپردند» و خواهرزادهٔ شیخ محمد طاهر را نیز به منصب سرخیلی و نایبی میرجمله منصوب کرد و چندهزار سرباز نیز در اختیار ابن‌خاتون قرار داد. ابن خاتون در مقام جملة‌الملک / میرجمله (منصبی همپایهٔ وزیر دارایی ولی گویا با اختیاراتی بسیار گسترده‌تر) با انجام اقداماتی کارایی دستگاه دیوانی را بالا برد، حقوق و مستمری بسیاری از نوکران و صاحب‌منصبان دربار و امرای دیگر را افزود، حقوق عقب‌افتادهٔ مستخدمان دولتی و دربار را پرداخت، افراد شایسته و توانای تازه‌ای را به‌خدمت دولت درآورد و با احسان و اکرامش علما و فضلا و تجار و عامهٔ مردم را خرسند ساخت. خیرات‌خان که به سفارت به ایران رفته بود در ۱۰۴۱ق از شاه‌صفی رخصت بازگشت یافت و همراه امامقلی‌بیگ شاملوی صحبت یساول، سفیر ایران به دربار قطب‌شاه، رهسپار هند شد. آن‌دو پس از عبور از قندهار نخست به دیدار شاه‌جهان رفتند و نامهٔ شاه صفی را به او تسلیم کردند (رمضان ۱۰۴۳ق / مارس ۱۶۳۴م) و سپس رهسپار حیدرآباد شدند. عبدالله قطب‌شاه در ۱۷ ذوالقعدهٔ ۱۰۴۴ق / مه ۱۶۳۵م سفیر ایران را به‌گرمی و شکوه فراوان به‌حضور پذیرفت. در این اثنا شاه‌جهان دولت نظام‌شاهیان احمدنگر را برانداخت (۱۰۴۳ق / ۱۶۳۳م) و در پی آن شد تا حکومت‌های قطب‌شاهی و عادل‌شاهی را بیش از پیش ضعیف و خراجگزار خود سازد. وی استقلال این حکومت‌ها را برنمی‌تابید و به‌ویژه به گنجاندن نام شاه ایران در خطبه در گلکنده سخت معترض بود. وی سپاهی بزرگ بسیج کرد و از آگره رو به دکن نهاد (ربیع‌الثانی ۱۰۴۵ق / اکتبر ۱۶۳۵م). دولت قطب‌شاهی بار دیگر با خطر و بحرانی بزرگ روبرو گردید. کشور قطب‌شاهی (حیدرآباد و گلکنده)، به‌رغم ثروت فراوانش، قدرت لشکری چندانی نداشت. ثروت این کشور، به‌ویژه زر و الماس آن که برای رشوه‌دادن به فرماندهان گورکانی به کار می‌رفت به پیکرهٔ سیاسی خود حکومت هم اثر نهاده، خوشگذرانی و فساد همهٔ افراد علاقه‌مند و جدی را تضعیف کرده و دربار به مرکز دسیسه بدل شده بود. بحران اخیر را نیز تنها با درایت سیاسی می‌توانستند حل کنند و از قدرت نظامی کاری بر نمی‌آمد. بنابراین، بار دیگر منصب پیشوایی به ابن‌خاتون واگذار گردید (۱۷ رجب ۱۰۴۵ق / ۲۷ دسامبر ۱۶۳۵م) تا وی با اختیارات کامل و دستِ باز به‌مقابله با خطر قریب‌الوقوع بپردازد. شاه‌جهان پس از گذشتن از رود نربدا / نربده در دولت‌آباد مستقر گردید و در شعبان ۱۰۴۵ق / ژانویهٔ ۱۶۳۶م مکرمت‌خان دیوان بیوتات و شیخ عبداللطیف دیوان تن را با فرمان‌هایی که جنبهٔ اتمام حجت داشت به‌ترتیب نزد عادل‌شاه و قطب‌شاه فرستاد. قطب‌شاه نیز در اواسط شعبان ملاتقیای شیرازی را نزد شاه‌جهان گسیل داشت. شیخ عبداللطیف در رمضان ۱۰۴۵ق به‌حضور قطب‌شاه رسید و فرمان شاه‌جهان را تسلیم او کرد. شاه‌جهان در فرمان خود از قطب‌شاه خواسته بود که (یک) لعن بر صحابه، به‌ویژه سه خلیفهٔ نخست، متوقف شود و عاملان این کار مجازات گردند، (دو) نام پادشاه صفوی از خطبه برافتد و به جای آن نام شاه‌جهان در خطبه و سکه آورده شود، (سه) باج و خراجی سنگین به پادشاهی گورکانی پرداخت شود. شاه‌جهان همزمان با فرستادن سفیر خود لشکرهایی را نیز به سرحدات کشور قطب‌شاهی فرستاد تا عزم خود را برای اقدامات جدی، در صورت پذیرفته نشدن خواسته‌هایش، نشان دهد. پس از مدتی گفت‌وگو، سرانجام عبدالله قطب‌شاه در برابر خواسته‌های شاه‌جهان سر فرود آورد و نمایندهٔ خود شیخ محمدطاهر را با پیشکشی گران همراه شیخ عبداللطیف نزد شاه‌جهان فرستاد و در ذوالحجهٔ ۱۰۴۵ق / مه ۱۶۳۶م «انقیادنامه» به امضای شاه‌جهان رسید و برای قطب‌شاه فرستاده شد. بر اساس این انقیادنامه،

عبدالله قطب‌شاه

حکومت قطب‌شاهی متعهد گردید که نام خلفای راشدین را جایگزین نام دوازده امام کند، نوشته‌های روی سکه‌های زر و سیم مضروب در کشور قطب‌شاهی را به تأیید پادشاه گورکانی دهلی برساند و هر ساله باج بسیار سنگینی به دولت گورکانی بپردازد. این‌گونه بود که دولت قطب‌شاهی استقلال خود را از دست داد، اما با سیاستمداری مدبرانهٔ ابن‌خاتون دستکم تا مدتی از فروپاشی کامل نجات یافت. با این وجود، پس از آن روابط سیاسی قطب‌شاه و صفویان همچنان ادامه یافت. شاه صفی، گذشته از امام‌قلی‌بیگ، سفرا و نیز بازرگانانی را برای خریدهای سلطنتی به حیدرآباد فرستاد و نامه‌هایی برای عبدالله با آنان همراه کرد. از جملهٔ اینان میرزا اسدالله تبریزی گرگ یراق بود که در ۱۰۴۶ق در حیدرآباد درگذشت. در ۱۰۴۹ق عمهٔ عبدالله قطب‌شاه و چند نفر از بانوان دیگر به قزوین وارد شدند و به حضور شاه صفی بار یافتند و مدتی کمابیش دراز در ایران ماندند. قطب‌شاه با عمهٔ خود در مکاتبه بود و عمهٔ او پیام‌های مخفیانهٔ برادرزاده‌اش را به شاه‌صفی می‌رساند. قطب‌شاه در ۱۰۵۰ق به امام‌قلی‌بیگ اجازهٔ بازگشت داد و وی را به همراه سفیر خود حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی از راه دریا روانهٔ ایران کرد. سپاهیان قطب‌شاهی در ۱۰۵۲ق به سرزمین کرناتک تاختند و برخی دژها را گشودند. ابن‌خاتون، برجسته‌ترین دولتمرد دورهٔ عبدالله و پشتیبان بزرگ دانشوران و ادیبان در ۱۰۵۹ق از مقام پیشوایی کناره گرفت و برای گزاردن حج رهسپار مکه شد و گویا در میان راه در بندر مُخا در یمن درگذشت. ابن خاتون آخرین پیشوای دربار قطب‌شاهی بود و پس از او کسی این عنوان یا منصب نیافت و جانشینان او تنها عنوان میرجمله داشتند. برجسته‌ترین این‌ها میرمحمدسعید میرجملهٔ اردستانی (ـ ۲ رمضان ۱۰۷۳ق) بود. میرمحمد سعید از خانواده‌ای تهیدست در شهر اردستان در استان اصفهان بود. تحصیلات دینی خوبی کرد و در دستگاه شیخ‌الاسلام صفوی در اصفهان به کار سرگرم شد. اما او مردی بلندپرواز بود و آن‌کار او را خرسند نمی‌ساخت. از این رو، حدود ۱۰۴۳ / ۱۶۳۴ق همراه شماری از بازرگانان اسب از ایران به هند رفت و به‌زودی، گویا به پایمردی ابن‌خاتون، به دستگاه قطب‌شاه راه یافت و به سرعت مراحل ترقی را پیمود. در ابتدا در شمار سلحشوران (= نگهبانان شاهی) درآمد و سپس به مقام سردفتر شاهی (= سرپرست بایگانی شاهی) گمارده شد. در ۱۰۴۳ق حواله‌دار یا حاکم بندر مچلی‌پتن شد. وی که بازرگانی کارآزموده بود با دست‌زدن به کارهای گستردهٔ بازرگانی و بستن پیمان‌های بازرگانی با شرکت‌های اروپایی ثروت شخصی خود و نیز بندر مچلی پتن (یا درواقع حکومت قطب‌شاهی) را بسیار افزایش داد. در این ایام کشتی‌های او تا خلیج فارس و آسیای جنوب شرقی سفر می‌کردند. در ۱۰۴۶ق حواله‌داری بندر مهم مصطفی‌نگر / کوندَپَلی در تلنگانه به او واگذار شد. میرمحمد سعید در ۱۰۴۸ق کاخ چهار طبقهٔ بسیار باشکوه حیات محل در حیدرآباد را برای حیات‌بخشی‌بیگم، مادر عبدالله قطب‌شاه، ساخت. در این ضمن، در حالی که ابن خاتون بیشتر وقتش را کارهای دانشورانه و نشست با علما و فضلا می‌گذراند، میرمحمد سعید خدمات مهمی برای دستگاه کشوری و لشکری قطب‌شاهی به‌انجام رسانید. یکی از مهم‌ترین کارهای او گشودن کرناتک و از میان بردن بقایای امپراتوری ویجیانگر / بیجانگر (یعنی امیرنشین‌های هندویی که پس از فروپاشی امپراتوری ویجیانگر سر بر آوردند) در دکن در ۱۰۵۲ق / ۱۶۴۲م و ۱۰۶۰ق / ۱۶۵۰م بود. وی به‌پاس این فتوحات منصب و لقب میرجمله گرفت. این فتوحات حتی شعلهٔ جنگ میان بیجاپور و گلکنده را مشتعل ساخت، اما میرجمله، به‌رغم برخی شکست‌های نخستینش از سرداران بیجاپور، از آن پیروز بیرون آمد و نواحی مهمی مانند گندیه‌اوته (Gandiaota) و کوکنور (Kokkanur) را که دژهایی استوار با زمین‌های حاصلخیز و کان‌های الماس بودند، به‌تصرف وی درآمد و قلمرو دولت قطب‌شاهی تا بندر سان تومه (San Thome)، در جنوب مدراس، و چنگلی پوت (Chingleput) رسید. عبدالله قطب‌شاه، میرجمله را به حکومت کرناتک گماشت و میرجمله در این مقام، با استفاده از معادن الماس و نیز داد و ستد با بازرگانان اروپایی و با نواحی دوردست، ثروتی گران گردآورد و لشکری بزرگ و مجهز زیر فرماندهی خود نگه‌می‌داشت. بدین‌سان، وی نیرومندترین و داراترین مرد مملکت گلکنده شد. او با شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ق) و وزیرش خلیفه سلطان نوشت و خواند داشت. قدرت و ثروت فزایندهٔ میرجمله رشک بسیاری از امرای قطب‌شاهی و حتی خود عبدالله قطب‌شاه را برانگیخت. رفتارِ محمد امین، پسر میرجمله و نمایندهٔ او در دربار قطب‌شاهی در حیدرآباد که مردی میخواره و بدمست و متفرعن بود نیز بهانه به دست دشمنان میرجمله داد. گویند محمد امین روزی «بدمست به دربار آمده، بر مسند پادشاهی به‌خواب رفت و استفراغ نموده.» (مآثرالامرا، ۳/ ۵۳۱) سرانجام عبدالله قطب‌شاه بر آن شد

تا میرجمله را از میان بردارد. میرجمله از شاهزاده اورنگ‌زیب، حاکم متصرفات گورکانیان در دکن، و پدرش شاه‌جهان یاری جست. شاه‌جهان، به‌درخواست اورنگ‌زیب، قاضی محمد عارف کشمیری را با منشوری متضمن اعطای منصب پنج‌هزاری ذات و سوار به میرجمله و منصب دوهزاری ذات هزار سوار به محمدامین، و نیز فرمانی خطاب به قطب‌شاه دربارهٔ عدم تعرض به میرجمله و منسوبانش به سوی دربار قطب‌شاهی فرستاد (اوایل ۱۰۶۶ق). اما قطب‌شاه به مجرد شنیدن این خبر محمد امین و خویشانش را بگرفت و در دژ گلکنده بند برنهاد و حتی پس از دریافت فرمان دولت گورکانی برای آزادی محمد امین، از آزادی او خودداری کرد. دولت گورکانی که دنبال بهانه‌ای برای یورش به حیدرآباد و تصرف قلمرو قطب‌شاهی می‌گشت به سرعت آمادهٔ حمله به حیدرآباد شد. اورنگ‌زیب نخست سپاهی را به فرماندهی پسرش سلطان محمد بدان سوی فرستاد و خود به دنبال او روانه گشت. عبدالله قطب‌شاه که در خود تاب درایستادن ندید محمدامین و مادرش را آزاد کرد و به اردوی گورکانی فرستاد و خود به دژ گلکنده گریخته در آن‌جا پناه گرفت (۵ ربیع‌الآخر ۱۰۶۶ق). حیدرآباد به‌دست سپاهیان گورکانی غارت و چپاول شد و گلکنده به محاصرهٔ اورنگ‌زیب درآمد (۲۰ ربیع‌الآخر ۱۰۶۶ق). قطب‌شاه به‌دست و پا افتاد و با ارسال فرستادگان و نامه‌هایی از شاه‌جهان درخواست بخشش کرد. سرانجام شاه‌جهان از نابودی پادشاهی قطب‌شاهی درگذشت و قطب‌شاه ناگزیر پذیرفت که باج سنگینی بپردازد و دختر بزرگ خود را به زنی شاهزاده محمدسلطان دهد. اورنگ‌زیب، به‌رغم میل خود، از گلکنده به اورنگ‌آباد عقب نشست (جمادی‌الاولی ۱۰۶۶ق). میرجمله نیز با ثروت کلانی که گردآورده بود و شامل جواهرات و الماس، از آن میان الماس معروف کوه نور، می‌شد به دربار گورکانی در دهلی پیوست (۲۵ رمضان ۱۰۶۶ق). اندکی بعد پسران شاه‌جهان بر سر جانشینی او به جنگ با یکدیگر پرداختند. گرچه اورنگ‌زیب از این جنگ پیروز درآمد، اما وی تا مدت‌ها ناگزیر بود به تحکیم موقع خود بپردازد و از این رو فرصتی برای توجه به پادشاهی‌های نیمه‌مستقل دکن نداشت. بدین‌سان پادشاهی قطب‌شاهی دست‌کم برای مدت کوتاهی از تجاوزات دولت گورکانی و اضمحلال نهایی نجات یافت. پس از عقب‌نشینی سپاهیان گورکانی، عبدالله به ترمیم خرابی‌های جنگ و تجدید سازمان پادشاهی ویران‌شدهٔ خود پرداخت. وی رضاقلی‌بیگ لاریجانی مازندرانی، مقلب به نیک‌نام‌خان، را به حکومت کرناتک گماشت. رضاقلی راجگان سرکش هندو در کرناتک را فرومالید و بندر سان‌تومه در نزدیک مدراس را بار دیگر زیر سلطهٔ حکومت قطب‌شاهی درآورد و بازرگانان فرنگی را به اطاعت از فرمان‌ها و ضوابط قطب‌شاهی واداشت. وی به پاداش کارهایش به «خلعت وزارت دیوانی و خطاب نیک‌نام‌خانی» مفتخر گشت و قطب‌شاه «نظام مهام آن ولایت [یعنی کرناتک] را به‌دستور سوابق ایام به حسن اهتمام او مقرر داشتند و جمع مهمات ملکی و مالی را به رای صواب نمایش بازگذاشتند و... [رضاقلی] قریب پانزده‌سال من حیث‌الاستقلال در امر خطیر وزارت اشتغال فرمود» و قدرت و اعتباری بی‌همتا در مملکت قطب‌شاهی یافت تا این که در ۱۰ ذوالحجهٔ ۱۰۸۲ق / ۸ آوریل ۱۶۷۲م درگذشت (حدایق‌السلاطین، ۲۳۹ـ۲۴۰ق)، عبدالله قطب‌شاه نیز در کمتر از یک ماه پس از مرگ نیک‌نام‌خان بمرد و جای خود را به داماد دوم خود ابوالحسن ناتاشاه داد. از عبدالله قطب‌شاه هیچ پسری به جا نماند. وی سه دختر داشت و دختر اول او زنِ شاهزاده محمد سلطان (پسر اورنگ‌زیب) بود. محمدسلطان پس از شورشی ناموفق بر ضد اورنگ‌زیب زندانی شد و در ۱۶۷۲م / ۱۰۸۳ق در حبس درگذشت. دختر دوم قطب‌شاه، زنِ سید نظام‌الدین احمد بن سید معصوم دشتکی شیرازی، معروف به میرزا نظام‌الدین مکی، بود. میرزا نظام‌الدین دانشوری برجسته و از زمرهٔ رایزنان برجستهٔ قطب‌شاه بود و پس از روی‌کار آمدن ابوالحسن زندانی شد و در ۱۰ صفر ۱۰۸۵ق / مه ۱۶۷۴م در حبس درگذشت. کشور قطب‌شاهی یا مملکت گلکنده در دورهٔ عبدالله قطب‌شاه از ثروتمندترین ممالک هند به‌شمار می‌آمد و بخش مهمی از این ثروت از استخراج، برش و پردازش الماس‌هایی به‌دست می‌آمد که از کان‌های این کشور استخراج می‌کردند. لعل، یاقوت، زبرجد، عقیق و برخی دیگر از سنگ‌های گران‌بها نیز از کان‌های گلکنده به‌دست می‌آمد. مچلی‌پتن نه‌تنها بندر پررفت‌وآمدی بود و کشتی‌های بازرگانی از آن‌جا به خاور دور، آسیای جنوب خاوری، خلیج فارس و اروپا روانه می‌شدند، همچنین مرکز تولید انواع منسوجات بود. آهن را از کوه‌های کالاگهات استخراج می‌کردند و از آن شمشیر، خنجر و نیزه‌هایی می‌ساختند که در سراسر هند به فروش می‌رسید. در نزدیکی مچلی‌پتن کارگاه‌های بزرگ کشتی‌سازی وجود داشت. شاهراه‌هایی حیدرآباد را به بیجاپور، سورت، گوا، مچلی‌پتم و مدراس پیوند می‌داد. دیگر بخش‌های پادشاهی

گلکنده نیز از طریق راه‌های کوچک‌تری به این شاهراه‌ها می‌پیوستند. عبدالله قطب‌شاه همچنین باغ‌ها، مساجد، و بناها و کاخ‌های تازه‌ای، به‌ویژه در حیدرآباد، ساخت. یکی از کاخ‌ها گوشه محل است که به‌گفتهٔ خواجه غلام‌حسین‌خان «ارتفاع و عمارت گوشه‌محل آن‌قدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی‌بازو[ای] بلندقامت لیموی کاغذی اگر در دست می‌گرفته می‌خواست که به کمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره می‌کرد هرگز تا به‌سقفش نمی‌رسید... گویند یک‌هزار حجره در آن میان بودند که مردم تماشای اندرونش رفته راه بر آمد فراموش می‌کردند و متحیر می‌ماندند و بدون راهنمایی سکان عمارت که همیشه در آن مکان می‌بودند و گذران آن‌ها بر همین کار بود که مردم را از راه‌ها می‌بردند و تماشا کنانیده بیرون می‌آوردند و انعام‌ها می‌یافتند، هرچند کوشش می‌کردند که به راهنمایی عقل خویش بیرون آیند هرگز میسر نمی‌گردید.» (تاریخ آصف‌جاهیان، ۴۰ــ۴۱) در دورهٔ عبدالله آیین تعزیه‌داری سیدالشهدا که از عهد محمدقلی قطب‌شاه معمول بود با شکوهی هر چه تمام‌تر برگزار می‌شد و محبوبیت و گسترش روزافزون این آیین حتی شاعران و موسیقی‌دانان تلگوزبان را به تألیف رسالات و سروده‌هایی دربارهٔ واقعهٔ غم‌انگیز شهادت امام حسین(ع) برانگیخت. حمایت و پشتیبانی عبدالله نقش و تأثیر مهمی در شکوفایی اردوی دکنی داشت و در این دوره سرایندگان نام‌دار اردو، مانند ملااسدالله وجهی* (ــ ۱۰۷۰ق)، غواصی و مظهرالدین ابن نشاطی می‌زیستند. غواصی ملک‌الشعرای عبدالله قطب‌شاه بود و افزون بر کلیات اشعار سه مثنوی به‌نام‌های سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال، مینا ستونتی، و طوطی‌نامه سروده است. ابن نشاطی نیز در ۱۰۶۶ق پهولبن را در ۱۷۴۴ بیت سرود که برگردان منظوم بساتین‌الانس اختسان است و نمونهٔ برجستهٔ کاربرد کلام مصنوع در شعر اردو به‌شمار می‌آید. اما دورهٔ عبدالله قطب‌شاه همچون زمان اسلافش، دورهٔ شکوفایی فرهنگ و زبان ایرانی در دکن، به‌ویژه درکشور قطب‌شاهی، و کوچ گستردهٔ ایرانیان بدان‌جا است. حتی نگاهی به اسامی برخی دولتمردان برجستهٔ حکومت گلکنده در هجده سال نخست پادشاهی او مبین این حقیقت است. شریف‌الملک محمدتقی تفرشی (ــ ۱۰۴۰ق)، میرزا حمزهٔ استرابادی (ــ ۱۰۴۷ق) برادرزادهٔ میرفندرسکی، میرزا روزبهان اصفهانی، فصیح‌الدین محمد تفرشی، سید عبدالله‌خان مرتضی مازندرانی و میرمحمدسعید میرجملهٔ اردستانی که به‌ترتیب در این هجده سال مقام سرخیلی (سپه‌سالاری) داشتند، میرزا فضل‌الله دستغیب شیرازی (ــ ۱۰۴۷ق)، قاضی عطاءالله گیلانی (ــ ۱۰۴۸ق)، جملة‌الملک میرقطب‌الدین نعمت‌الله شیرازی، میرقاسم اردستانی (ــ ذوالحجه ۱۰۴۸ق)، حسن‌بیگ شیرازی (ــ ۱۰۴۷ق) خواجه افضل ترکه (ــ ۱۰۴۱ق)، میر محمد رضای استرابادی، میر سید محمد اسفراینی (ــ ۱۰۴۷ق)، محمدصالح‌بیگ‌استرابادی، میر جعفر جهرمی، میر عبدالرحیم استرابادی، سید محمدآقای مازندرانی، شجاع‌الملک مازندرانی، میر رستم رستمداری مازندرانی (ــ ۱۰۵۰ق)، میرزا ابراهیم صفاهانی، میرزا قاسم خراسانی، جباربیگ خراسانی، خیریت شیرازی، حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی، حکیم عبدالجبار گیلانی، حکیم کریم‌الدین یزدی از آن شمار بودند. نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی در حدیقة‌السلاطین دربارهٔ اجتماع اهل فضل و هنر و سیاست در دربار قطب‌شاهی می‌نویسد: «جمع کثیر از اهل استعداد و ارباب فضل و حکمت و مردم با شجاعت و جلادت در سلک بندگان و ملازمان فلک انتباه منتظم گردیدند... و در هیچ عصری از اعصار ماضیه در دارالسلطنت این سلسلهٔ علیه این قدر مردم از ارباب استعداد و اصحاب علم و فضل و مردم قلمزن و سپاهی و غیره از اهل ایران مجتمع نگردیده بودند.» فارسی زبان رسمی و دیوانی دولت گلکنده بود و از این‌رو بیشتر نامه‌ها و اسناد رسمی دورهٔ عبدالله قطب‌شاه به فارسی است. یکی از منشیان بلندپایهٔ درگاه عبدالله قطب‌شاه، عبدالعلی طالقانی / تبریزی است که نامه‌های فراوانی از زبان قطب‌شاه و نیز امرایی مانند نظام‌الدین احمد (داماد قطب‌شاه)، حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد، و میرجمله محمدسعید به شاهان و شاهزادگان و بزرگان روزگار نوشته است. مجموعه‌ای از این نامه‌ها و نیز نامه‌های شخصی عبدالعلی با عنوان انشاء طالقانی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ A.N.15) نگه‌داری می‌شود. دست‌نویس دیگری از این مجموعه در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.6600) در دست است که تفاوت‌هایی با دست‌نویس پیشین دارد و از آن میان نامه‌ای از ابوالحسن تاناشاه به اورنگ‌زیب و فرمان اورنگ‌زیب به ابوالحسن است. نامه‌های عبدالله قطب‌شاه در این مجموعه به کسانی مانند شاه‌عباس دوم صفوی، شاه‌جهان، شاهزاده داراشکوه، اورنگ‌زیب، دخترِ شاه‌جهان، علی عادل‌شاه فرمانروای بیجاپور، بدیع صاحبه (خواهر عبدالله قطب‌شاه و زنِ محمد عادل‌شاه)، عمهٔ عبدالله قطب‌شاه که در ایران به سر

می‌برد، دخترِ میر نعمت‌الله که در ایران به سر می‌برد، میرزا عبدالصمدخان دبیرالملک (سفیر قطب‌شاه در دربار شاه‌جهان)، امیر فصیح‌الدین (سفیر دیگر قطب‌شاه به دربار گورکانی)، حاجی نصیرا (سفیر بیجاپور در دربار قطب‌شاه)، و جز آن‌ها است. مجموعه‌ای دیگر از فرمان‌ها، نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های عبدالله قطب‌شاه در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۱۳) با عنوان عرائض و اتحادنامه‌جات عبدالله قطب‌شاه نگه‌داری می‌شود که با مجموعهٔ پیشین تفاوت‌هایی دارد. نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی حدیقةالسلاطین را به‌فارسی در تاریخ عبدالله قطب‌شاه، از تولد تا تخت‌نشینی و (به‌صورت سال به سال) از تخت‌نشینی (۱۰۳۵ق) تا سال نوزدهم پادشاهی (۱۰۵۳ق)، نوشت. عبدالله قطب‌شاه خود پروردهٔ استادان ایرانی و فارسی‌گو بود. از این رو توجهٔ ویژه‌ای به دانشوران و ادیبان ایرانی داشته و پیوسته به گفت‌وگو و هم‌نشینی با آنان می‌پرداخته است. به نوشتهٔ نظام‌الدین احمد، «با وجود کثرت مشاغل هر صبح از وجود ارباب دانش و از قضات و علما و فضلا و اهل استعداد و کمالات به افاده و افاضهٔ علوم منقول و غیره مشغول می‌باشد و شب نیز بعد از صرف سفرهٔ عام مجلس آماده و محفل اشعار منعقد می‌باشد و روزهای سه‌شنبه که از روزهای تعطیل است با شعرای فصاحت‌شعار و مردمان بلاغت‌آثار از عرب و عجم دیوان متنبی و دیوان خاقانی و انوری و مثنوی مولوی با کتب شروح و دواوین دیگر از شعرای نام‌دار در میان آورده صحبت مستوفی می‌دارند.» در دورهٔ دراز پادشاهی عبدالله شمار بسیاری از دانشوران و سرایندگان و نویسندگان فارسی‌گو در گلکنده، برای زمانی دراز یا کوتاه، به سر برده‌اند و در ملازمت قطب‌شاه بوده یا به گونه‌ای از نواخت او بهره برده‌اند. در این جا تنها فهرستی از شماری از اینان به‌دست داده می‌شود: میرزا فضل‌الله دستغیب شیرازی(ــ ۱۰۴۷ق) که کتابی در شرح هزار حدیث، برگزیده از کتاب‌های احادیث شیعه و سنی، در اثبات مذهب شیعه به‌فارسی تألیف کرد؛ شیخ احمد عاملی مترجم کشکول شیخ‌بهایی (دست‌نویس موزهٔ ملی کراچی پاکستان به‌شمارهٔ (N.M.1692-1961/2)؛ معزالدین محمد حسین اردستانی، مشهور به میرمیران، صاحب کاشف‌الحق / کشف‌الحق؛ میران حسینی مؤلف تحفةالعاشقین در پزشکی در ۱۰۳۵ق؛ محمدقلی / شاه محمد جامی سرایندهٔ لذت‌النسا؛ علی بن طیفور بسطامی؛ میرزا محمدعلی حبله‌رودی مؤلف جامع‌التمثیل در ۱۰۵۴ق؛ محمدحسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان، مؤلف برهان قاطع؛ محمدبن عبدالله نیشابوری مؤلف مآثر قطب‌شاهی؛ مهدی بیان اصفهانی؛ میرزا عبدالله امانی مازندرانی / کرمانی که دست‌نویسی از دیوان او در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۱۵۷۱ فهرست) نگه‌داری می‌شود و صاحب «کتاب در علم طب» هم بوده است؛ نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی؛ میرمحمد کاظم حسینی، متخلص به کریم؛ الفتی ساوجی؛ حکیم عبدالجبار گیلانی؛ ذوالفقار بن آذر ساسانی؛ سالک یزدی (ــ ۱۰۸۱ق)؛ فرج‌الله شوشتری؛ حکمی شیرازی (خواهرزادهٔ عرفی)؛ خلقی شوشتری (ــ ۱۰۴۷ق)؛ میررضی دانش مشهدی (ــ ۱۰۷۶ق)؛ رونقی همدانی (ــ ۱۰۳۸ق)؛ میرزا محمدصالح سامعای مازندرانی؛ سرمد کاشانی (ــ ۱۰۷۷ق)؛ مجیبی نهی؛ محمدتقی مازندرانی؛ محمد صالح‌بیگ استرابادی متخلص به مصلح؛ ملا قطبای ادایی؛ ملا امینای گیلانی؛ مولانا عرب خوش‌نویس شیرازی.

منابع: آداب عالمگیری، ۱۳۸، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۲۲، ۲۲۴-۲۳۷، ۲۴۷-۲۵۳، ۲۶۲-۳۵۲، ۷۷۳-۷۷۸، ۷۸۳-۷۸۵؛ از شیخ صفی تا شاه صفی، ۲۴۵؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۳۸۴/۱؛ تاریخ آصفجاهیان، ۴۰-۴۹؛ تاریخ روابط ایران و هند، ۱۷۹-۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۶۷؛ تشیع در هند، ۱۳۹-۱۴۰؛ حدایق‌السلاطین، ۲۲۳، ۲۳۷؛ حدیقةالسلاطین قطبشاهی؛ خلاصةالسیر، ۱۳۲،۵۴؛ دیوان میر رضی دانش مشهدی، ۱۸۲، ۳۷۰؛ علامه ابن خاتون؛ عمل صالح، ۳۵۶/۱؛ ۱۶۱/۳-۱۶۲، ۱۶۸-۱۷۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۸/۱، ۷۰۲، ۸۲۷؛ ۱۱۶۷/۲؛ ۱۹۶/۵؛ ۱۰۲۴/۶؛ ۸۳۸/۷؛ ۲۰۲/۱۰، ۴۳۸؛ ۵۳۵؛ ۱۰۱۶/۱۱؛ ۲۴۰۷/۱۳؛ ۳۹/۱۴، ۱۲۷؛ قند پارسی، نذیر احمد، ۱۹۷-۲۲۳؛ کاروان هند، هفت، بیست و شش، چهل و یک، ۸۳-۸۵، ۱۰۶، ۲۰۰، ۳۲۸، ۳۸۲، ۳۹۴-۳۹۵، ۴۸۸، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۳۹، ۹۰۱، ۱۰۰۳، ۱۲۲۱، ۱۲۳۲، ۱۲۷۱، ۱۳۱۱، ۱۴۴۲-۱۴۴۳، ۱۵۸۱؛ مآثرالامرا، ۵۳۰/۳-۵۵۵؛ مطلع انوار، ۳۵۴؛ مرآةالعالم، ۱۵۴، ۱۷۱، ۳۰۰، ۳۹۴، ۴۰۴، ۵۸۲، ۶۰۸؛ منتخب‌اللباب، ۳۹۱/۳-۴۰۹؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۴۲-۴۵؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۵۰-۵۱، ۸۰-۸۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 398-399; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum & Library*, 1/415-416; 2/236; 3/110-114; *Muslim Religious Institutions and Their Role*

under the Qutb Shahs, 25-30; *A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari Shi' is in India*, 2/307, 312, 317, 320-336.

برزگر

عبدالله کوهاتی، معروف‌به حاجی‌بهادر ← حاجی‌بهادر کوهاتی

عبدالله واعظ مولتانی (ab.dol.lāh-e.vā.ez-e.mul.tā.ni)، عبدالله واعظ قادری، نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، دانشمند دینی و سخنران و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ وی آگاهی‌های چندانی در دست نیست، اما در نزهة‌الخواطر از مولانا عبدالله حنفی مولتانی سخن به میان آمده است که عابد و واعظی برجسته بود، در روزگار فرخ سیر گورکانی (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق)، به دهلی رفت و چون سخت مخالف شیعیان امامیه بود در مجالس وعظ خود به آن‌ها و نیز جعفر بن قاسم دهلوی، که به موسیقی گوش فرا می‌داد و در حضورش اشعاری را در شکر خداوند و ستایش پیامبر با صدایی خوش و همراه موسیقی می‌خواندند، تاخت و جعفر را به رفض وانحراف از دین متهم ساخت و در پی آن برخی مردم به جعفر دشنام دادند و آهنگ آسیب رساندن به او کردند و چون یارانش به دفاع برخاستند آشوبی پیش آمد و درگیرودار آن هندویی کشته شد و به دنبال آن فرخ سیر، عبدالله را از دهلی راند و او به مولتان رفت و در آن‌جا با والی آن ایالت، عقیدت‌خان، درافتاد و عقیدت‌خان او را به زندان افکند و او تا روی کار آمدن امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان (۱۱۳۱ق)، در زندان بود. به‌هرحال، از عبدالله واعظ مولتانی که ای بسا همین عبدالله یاد شده در نزهة‌الخواطر نباشد چند اثر به فارسی در دست است که از آن شمارند: راحت‌المؤمنین به فارسی (نسخه‌های دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۳۲۷۵/۲۷۰/۳ و گنج بخش به شماره‌های ۸۶۸۶ و ۱۰۵۴) در احکام نماز و احادیث و وعظ که در ۱۱۱۲ق نوشته شده است؛ فواید المؤمنین (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1958-602/7) در ترغیب نماز و ترهیب از قیامت؛ اسباب‌المغفرة و دلیل‌الاحسان (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۳۲۱۶/۲۱۱) که مجموعهٔ سخنان وی است و شاگردش مستقیم بن غیاث‌الدین نمکساری گردآورده و یحتمل اصل آن برگرفته از کتاب اسباب‌المغفرت امام ابوبکر محمد بن منصور فقیه حنفی است؛ دلیل الاحسان که باید همان کتاب پیشین او باشد (لاهور، ۱۸۷۶م)؛ حق المؤمنین دربیان ابلیس که آدم را از بهشت فرود آورد،در ملاقات آدم وحوا درعرفات، در بیان آموختن آدم زراعت را،وجز آن؛ شراب طهور (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش به شمارهٔ ۲۹۸۸) که به دستور مولانا مولوی خدابخش مولتانی برای دفع شبهات در شرح غزل فخرالدین عراقی با مطلع «نخستین باده کاندر جام کردند ــ ز چشم مست ساقی وام کردند» نوشته شده است؛ شرح مثنوی معنوی (نسخهٔ گنجینهٔ مخطوطات محمد شفیع به شمارهٔ ۳۴۶/۲۹۸) که دو اثر آخری شاید از او باشند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۹/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۸۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۶/۳؛ ۲۲۳۷/۴، ۲۳۱۲، ۲۳۳۲، ۲۳۴۷، ۲۴۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۰/۶-۱۷۱.

برزگر

عبدالله یزدی (ab.dol.lāh-e.yaz.di)، میر عبدالله فرزند تهماسب قلی‌بیگ عرشی، ز۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که فرزند ملا عرشی یزدی، از نوادگان دختری اسماعیل میرزا، فرزند شاه تهماسب صفوی، بود. عرشی، پدر میرعبدالله، به استقبال از غزل حافظ: «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ــ یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو»، غزلی سرود با این مطلع: «تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو ــ کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو.» گویا عرشی این غزل را در زادروز فرزندش عبدالله سروده بود. پس از درگذشت عرشی زنی «زهره جبین، نرگس چشم، بنفشه‌مو، سیمین ساق، صنوبرقامت، نازک‌اندام، شیرین‌گفتار» نزد عبدالله آمد و بر او، که جوانی کریه‌المنظر بود، این بیت مشهور پدر برخواند. زن می‌خواست با این کار به عبدالله بفهماند که به هیچ روی زیبا نیست و پدر او این بیت را به خاطر نازیبایی او در زادروزش سروده بود. عبدالله پس از شنیدن این معنی سخت برآشفت و آهنگ هند کرد و در آن‌جا به لباس فقرا درآمد. از آن پس، دیگر خبری از او باز نیامد و تنها گه‌گاه، شعرهایی می‌سرود و به ایران می‌فرستاد. به نوشتهٔ صاحب جامع مفیدی، عبدالله در ۱۰۸۳ق «که مسود این اوراق به برهانپور، که از جملهٔ بلدان هندوستان است، رسید، شخص مذکور ساخت که میرزا عبدالله در قید حیات و ملبس به لباس فقرا است و او را حالتی دست داده که با اهل دنیا آمیزش

نمی‌کند.» جز این، دربارهٔ زندگانی عبدالله یزدی و موقع او در هندوستان آگاهی در دست نیست. صاحب تذکرهٔ مخزن‌الغرائب در زیر نام طهماسب قلی‌بیگ قصیده‌ای آورد که در مدح داراشکوه (ــ ۱۰۶۸ق) سروده شده است. نسبت عرشی با داراشکوه چه بوده، دانسته نیست. این امکان که قصیدهٔ یاد شده سرودهٔ عبدالله باشد، بسیار بیشتر است. نمونه‌ای از شعر او است: «به خانه‌اش روم و این کنم بهانهٔ خویش ــ که مست بودم و کردم خیال خانهٔ خویش.»

منابع: تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱/۲۱۱ـ۲۱۲؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۷۲ـ۷۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۶۶، ۳۹۹؛ جامع مفیدی، ۳/۴۴۶؛ الذریعه، ۹/۶۹۷؛ ریحانة‌الادب، ۳/۱۲۱ـ۱۲۲؛ صبح گلشن، ۲۷۷؛ کاروان هند، ۲/۸۶۵.

شریفی

عبدالمجید چوتویی (ab.dol.ma.jid-e.ču.tu.i)، حاجی فرزند مولانا نبوجان*، چوتو نزدیک مستونگ ۱۲۹۷ / ۱۸۷۶ ــ همان جا ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۸م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش نیز شاعر بود. چون در چوتو زاده شد نسبت چوتویی داشت. از آثارش: مفرح‌القلوب به‌زبان براهویی که به‌روش دیوان‌های اشعار فارسی و اردو، به‌ترتیب حروف تهجی، تدوین شده است و پانصد و هشتاد شعر را در بر دارد (۱۳۳۶ق / ۱۹۱۶م)؛ گلشن راغبین که مناجات فارسی نبوجان در این کتاب آمده است؛ تحفه‌الخلیل؛ شمعة‌القلوب لاحراق‌الذنوب؛ شعلة‌العشاق که دربارهٔ داستان زلیخا است؛ غیرة‌الاسلام به‌نظم که بخش یکم جنگنامهٔ محمد حنفیه، حمد باری تعالی، نعت پیامبر(ص)، بعثت، مدح خلفای راشدین، قصیدهٔ خان کلات و کارنامهٔ سربازان اسلام و قصهٔ محمد حنفیه است؛ درالمجید دربارهٔ تولد حضرت آدم، مردن انسان، پرواز روح به سوی آسمان، حالات قبر، صور اسرافیل، قیامت و زنده شدن دوبارهٔ انسان (۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م)؛ مجموعهٔ شعر جوش حبیب در فراق پیامبر(ص) (۱۳۵۷ق / ۱۹۳۷م)؛ شهد و شفا.

منابع: تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهوی، ۹۶ـ۹۸؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۹۱.

رسولی

عبدالمجیدخان (ab.dol.ma.jid.xān)، فرزند ابوسعیدخان، بهوپال هند ۱۹۳۰م ــ فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه بهوپال به تحصیل سرگرم شود. در ۱۹۷۰م از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ ایم - ایل - بی بهوپال به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در زبان‌های اردو انگلیسی و هندی مهارت دارد. از آثارش: «تأثیر زبان فارسی بر تمدن هند» به‌فارسی؛ «اثر فارسی بر فرهنگ هندوستان» به اردو؛ «سعدی شیراز».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۶۴؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۲.

رسولی

عبدالمجیدخان پیل بهیتی (ab.dol.ma.jid.xān-e.pil.ba.hi.ti)، فرزند عبدالرحیم‌خان، سدهٔ چهاردهم هجری، ادیب و مترجم شبه‌قاره. از مردم پیل بهیت / حافظ‌آباد بود. از آثارش: ۱ــ بوستان معرفت که گزارش اردوی شش دفتر مثنوی معنوی است و عبدالمجید در ۱۳۰۹ق بدان پرداخته و در ۱۳۱۰ق به‌پایان رسانیده است (لکنو، ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ق)؛ ۲ــ عجیب و غریب که در ۱۳۰۳ق نوشته و گزارش اردوی قصاید عرفی است (لکنو، ۱۳۴۹ق)؛ ۳ــ هدیهٔ مجیدیه (دهلی، ۱۳۰۱ق) که ترجمهٔ اردوی تحفهٔ اثنا عشریهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی (ــ ۱۲۳۹ق) است.

منابع: برّ صغیر پاک و هند مین تصوف کی مطبوعات، ۲۵۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۹، ۳۰۶، ۳۱۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۹۰ـ۶۹۱.

برزگر

عبدالمجید فرزند محمد قطب‌الدین ← هیئت عالم سفلی و عالم علوی

عبدالملک سجاوندی (ab.dol.ma.lek-e.sa.jā.van.di)، مشهور به عالم‌بالله، ــ ۹۸۱ق / ۱۵۷۴م، از رهبران جنبش مهدویه و نویسندهٔ اهل شبه‌قاره. وی بسیار کوشید تا نظریه‌های متفاوت شاخه‌های گوناگون مهدویت را یگانه کند. شیخ مبارک ناگوری (ــ ۱۰۰۱ق) که از دانشمندان همروزگار عبدالملک بود، با وی دربارهٔ موضوع‌های مذهبی تبادل نظر می‌کرد. از دیگر دانشمندان روزگار او سید محمد جونپوری (۸۴۷ق / ۱۴۴۳م ــ ۹۱۰ق / ۱۵۰۵م) بود که پس از سفر حج و بازگشت به احمدآباد، گجرات، دعوی مهدویت کرد و بسیاری نیز ادعای او را

پذیرفتند، اما پادشاه گجرات، سلطان محمود بیگره (۸۶۳ـ۹۱۷ق)، وی را از قلمرو خود راند و سید محمد پایان زندگی خود را در خراسان گذراند. عبدالملک اثری در اثبات ادعای سید محمد نوشت و در آن همهٔ عقاید و نظریات وی و افزوده‌های بعدی پیروانش را گردآورد. پاره‌ای منابع این اثر را سراج‌الابصار، نامیدند و پاره‌ای دیگر سراج‌الابصار را نام اثر دیگر عبدالملک گفتند که وی در رد شیخ علی بن حسام‌الدین متقی برهانپوری (۸۸۵ـ۹۷۵ق) نوشت. بعدها هم بر این اثرِ عبدالملک و هم بر ردیهٔ آن ردیه‌ای نوشته شد.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۱۹۲/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 19-20.

م.اسماعیل‌پور

عبدالمنعم چاتگامی ← ذوقی سلهتی

عبدالنبی احمدنگری (ab.don.na.bi-ye.ah.mad.ne.ga.ri)، فرزند عبدالرسول بن ابی محمد عبدالوارث عثمانی احمدنگری، سدهٔ دوازدهم هجری، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در احمدنگر به‌دنیا آمد و از علوم متداول زمانش قسمت‌هایی را نزد پدرش و پس از آن نزد عبدالله احمدنگری و سید بخش حسینی کرمانی خیرآبادی فراگرفت. سپس به گجرات سفر کرد و نزد شیخ قطب‌الدین عثمانی گجراتی و شیخ محمد محسن بن عبدالرحمان صدیقی به خواندن حاشیهٔ قدیم و دیگر کتاب‌های درسی پرداخت. چندی نیز در احمدنگر به قضاوت و تدریس سرگرم بود. زنجیرهٔ ارشاد وی در تصرف به شاه‌وجیه‌الدین علوی احمدآبادی (۹۱۱ـ۹۹۸ق)، از مشایخ نام‌دار شطاری، می‌رسید. از آثارش: ۱ـ دستورالعلماء جامع‌العلوم‌العقلیه حاوی الفروع والاصول‌النقلیه / جامع‌العلوم دستورالعلماء فی اصطلاحات‌العلوم والفنون که (ظاهراً) فرهنگی چنددانشی، در تاریخ و جغرافیا و جز آن‌ها، به‌ترتیب الفبایی که بخشی به عربی و بخشی به فارسی است و در ۱۱۷۳ق به انجام رسیده است. «فن» نخست این کتاب که یک فرهنگ اصطلاحات عربی است در ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م در حیدرآباد دکن چاپ شده است و گویا بقیه یا دست‌کم بخش‌های دیگری از کتاب نیز تا ۱۳۳۱ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ منتخب‌التواریخ بحری به‌فارسی در تاریخ دکن، به‌ویژه در دورهٔ نظام‌شاهیان، که بخشی از دستورالعلماء است؛ ۳ـ سیف‌المبتدین فی قتل‌المغرورین (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-677) به فارسی که مجموعهٔ پرسش و پاسخ‌هایی دربارهٔ بسمله و حمدله و صلوات است؛ ۴ـ جامع‌الغموض و منبع‌الفیوض / جامع‌المعمور مخزن‌الاسرار و منبع‌الفیوض به‌فارسی در دستور زبان عربی که گزارش کافیهٔ ابن حاجب است و در ۱۱۴۴ق نوشته شده و در ۱۸۸۱ و ۱۸۹۶م در کانپور به‌چاپ رسیده است؛ ۵ـ حاشیه بر شرح‌التهذیب یزدی؛ ۶ـ حاشیه بر دستورالمبتدی در صرف؛ ۷ـ حاشیه بر خلاصة‌الحساب شیخ بهایی؛ ۸ـ حاشیه بر اصول‌الحسامی؛ ۹ـ حاشیه بر مطول تفتازانی؛ ۱۰ـ حاشیه بر شرح‌العقائد تفتازانی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۲/۲؛ ۲۵۴۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۵۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۸/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۴/۶ـ۱۷۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 20; *Iranica,* 1/131; *Mughals in India,* 16;*Persian Literature,* C.A.Storey, 1/741-742.

برزگر

عبدالنبی شطاری (ab.don.na.bi-ye.šat.tā.ri)، عمادالدین محمد عارف عبدالنبی عثمانی شطاری، ز ۱۰۳۹ق، دانشمند دینی حنفی، عارف شطاری و نویسندهٔ شبه‌قاره. مرید شیخ عبدالله صوفی شطاری اکبرآبادی (۹۲۴ـ۱۰۱۰ق) و از دانشمندان پرکار روزگار خود بود. گفتنی است که مؤلف نزهة‌الخواطر وی را فرزند عبدالله شطاری دانسته است. از آثارش: ۱ـ چهارده خانواده به‌فارسی (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۷۴) در بیان چهارده خانواده یا سلسلهٔ مشهور صوفیان که سلسلهٔ طریقت ایشان به حضرت علی (ع) می‌رسد؛ ۲ـ دستورالسعادة فی معرفة‌النبوة والرسالة والولایة به‌فارسی (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۷۴) در بیان نبوت و ولایت و بیان شطحیات عرفا؛ ۳ـ کشف‌الانوار / کشف‌الاسرار به‌فارسی در شرح جواهرالاسرار، معروف به جواهر خمسهٔ محمد غوث گوالیاری؛ ۴ـ کنوزالاسرار فی مذهب (/ مشرب / اشعار) شطار به‌فارسی (نسخه‌های گنج‌بخش، به‌شماره‌های ۷۵۸۸ و ۳۷۳۱ و ۳۴۹) شامل تلقین‌ها و ریاضات و چله‌نشینی؛ ۵ـ ذریعة‌النجاة فی شرح‌المشکاة؛ ۶ـ فواتح‌الانوار در شرح لوائح‌الاسرار جامی؛ ۷ـ شرح‌الفصوص؛ ۸ـ شرح ترجمهٔ

فصوص؛ ۹ــ روایح در شرح لوایح که گزیده‌ای است از فواتح‌الانوار او؛ ۱۰ــ شوارق‌اللمعات فی شرح‌اللمعات؛ ۱۱ــ شرح خلاصة‌العشق؛ ۱۲ــ شرح جام‌جهان‌نما؛ ۱۳ــ شرح‌اللطیفة‌الغیبیه؛ ۱۴ــ شرح نخبة‌الفکر؛ ۱۵ــ شرح آداب حنفی؛ ۱۶ــ شرح معمای میرحسین؛ ۱۷ــ شرح کلید مخازن؛ ۱۸ــ شرح تحفهٔ حل‌الودود؛ ۱۹ــ فیض‌الخبیر در شرح حاشیهٔ میرسید شریف بر مواقف عضدالدین ایجی؛ ۲۰ــ رساله در تعریف فقر؛ ۲۱ــ کشف‌الجواهر؛ ۲۲ــ رساله در اسم ذات؛ ۲۳ــ رساله در شرح حدیث خیرالاسماء عبدالله و عبدالرحمان؛ ۲۴ــ جوامع‌الکلم صوفی؛ ۲۵ــ مقامات‌العارفین؛ ۲۶ــ فتوحات‌المغیبه؛ ۲۷ــ حدائق‌الانشاء؛ ۲۸ــ دستورالمفسرین در ناسخ و منسوخ؛ ۲۹ــ بحرالکرم در شرح عین‌العلم؛ ۳۰ــ حاشیه بر شرح جامی از مبحث حال تا مجرورات؛ ۳۱ــ سواطع‌الالهام در شرح تهذیب‌الکلام؛ ۳۲ــ شرح حدیث‌الصلوة معراج‌المؤمنین؛ ۳۳ــ شرح حدیث کنت کنزا مخفیا؛ ۳۴ــ فیض‌القدوس که منتخب نقدالنصوص است؛ ۳۵ــ مطالع‌الانوار لخفی شرح اجوبة‌الولی جواهرالاسرار؛ ۳۶ــ شرح فصوص فارابی؛ ۳۷ــ فیض‌الملک‌المبین در شرح حق‌الیقین؛ ۳۸ــ حاشیه بر نقدالنصوص؛ ۳۹ــ لوامع‌الانوار فی مناقب‌السادات‌الاطهار؛ ۴۰ــ رسالهٔ سماع؛ ۴۱ــ رساله در جواب اسئلهٔ فاضل نارنولی؛ ۴۲ــ شرح جواب ابن سینا بر مکتوب ابوسعیدابوالخیر؛ ۴۳ــ مواهب‌الهی در شرح اصول ابراهیم‌شاهی؛ ۴۴ــ شرح ارشادالنحو قاضی شهاب‌الدین؛ ۴۵ــ روح‌الارواح در شرح حکمة اشراقیة؛ ۴۶ــ رسالهٔ ایمان فرعون؛ ۴۷ــ رسالهٔ خلوات‌الوجود؛ ۴۸ــ رسالهٔ ناسخ‌التناسخ؛ ۴۹ــ شرح حضرات خمس؛ ۵۰ــ رسالهٔ معراج؛ ۵۱ــ رسالهٔ لطائف‌العشرفی حقیقت‌البشر؛ ۵۲ــ فواتح‌الانوار (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن) به‌فارسی؛ ۵۳ــ ارادة‌الدقائق شرح مرآة‌الحقائق (نسخهٔ کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور) که گویا همان شرح جام‌جهان‌نما است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۶۹/۵ـ۲۷۰؛ تصوف برّ صغیر مین، ۷/۲، ۲۱، ۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۹/۲؛ ۱۳۷۶/۳، ۱۴۵۲، ۱۷۹۱، ۱۸۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۰۶/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۹/۵ـ۲۷۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 20-21.

برزگر

عبدالنبی فخرالزمانی ← نبی قزوینی

عبدالنبی قریشی (ab.don.na.bi-ye.qo.ray.ši)، فرزند امیرحمزه، بهویی‌گار در ضلع اتک (در کشور کنونی پاکستان) ۱۲۶۲ــ۱۳۱۱ق / ۱۸۳۷ــ۱۸۹۲م، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای صاحب علم به دنیا آمد و مقدمات علوم را نیز از پدرش و نیز از عموی خود محمدشفیع قریشی فراگرفت. سپس در مکهد نزد خواجه زین‌الدین و مولانا ابراهیم به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در تصوف نیز به‌خواجه زین‌الدین دست ارادت داد و همراه وی به تونسهٔ شریف و مهارشریف رفت. سپس در بهویی‌گار و مکهد به تدریس سرگرم شد. از آثارش: ۱ــ حاشیهٔ مراح‌الارواح؛ ۲ــ حاشیه در شرح مولانا عبدالحکیم که در ۱۲۸۸ق نوشته است؛ ۳ــ تذکرة‌المحبوب در یک مقدمه و شش مشرق: ۱) در ذکر حالات زین‌الحق والدین، ۲) در ذکر مولانا محمدعلی قریشی مکهدی، بنیادگذار کتابخانه‌ای که در بخش مکهد پابرجاست، ۳) خواجه محمد سلیمان تونسوی [ــ ۱۲۶۷ق]، ۴) خواجه نورمحمد مهاروی، ۵) خواجه فخرالحق والدین دهلوی، ۶) ذکر دیگر اولیاالله و یک خاتمه در ذکر برخی از حالات باقیهٔ خواجه زین‌الحق والدین. دو بخش از تذکرة‌المحبوب به‌دست محمد دین مکهدی به نام تذکرة‌الولی در حالات مولانا محمدعلی قریشی مکهدی و تذکرة‌الصدیقین در حالات خواجه زین‌الدین به اردو برگردانیده شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۴۴/۵ـ۲۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۶.

برزگر

عبدالنبی قزوینی ← نبی قزوینی

عبدالواحد بلگرامی (ab.dol.vā.hed-e.bel.ge.rā.mi)، شیخ میرعبدالواحد متخلص به شاهدی، بن ابراهیم مزارعانی بن قطب‌الدین بن ماهر بن شاه بدهن، ح۹۱۵ ــ ۳ رمضان ۱۰۱۷ق، دانشمند دینی، عارف، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان برجسته‌ای از صوفیان بلگرام بود و در هاردُی / ساندی نزدیک لکنو برآمد. در تصوف نخست به شیخ صفی‌الدین عبدالصمد سائنپوری دست ارادت داد و سپس ملازم شیخ حسین بن محمد سکندری شد و مراتب طریقت را پیمود و به پایهٔ پیری رسید. آنگاه در قنوج نشیمن گزید و در آن‌جا زن گرفت

و سال‌های بسیار به سر برد. در همین اوان بود که عبدالقادر بدایونی در ۹۷۷ق، وی را در بلگرام دیدار کرد. عبدالقادر دربارهٔ عبدالواحد می‌نویسد: «بلگرام از توابع قنوج است. [میرعبدالواحد] بسیار صاحب فضایل و کمالات و ریاضات و عبادات است و اخلاق سنیه و صفات رضیه دارد و مشرب او عالیست. پیش‌تر ازین به چند سال خود نقش و صوت به هندی می‌بست و می‌گفت و حال می‌ورزید. و درین ایام [۹۷۷ق] خود را از همه گذرانیده و شرحی بر نزهة‌الارواح [امیرحسینی هروی] نوشته محققانه و همچنین در اصطلاحات صوفیه خیلی رسایل نوشته از آن‌جمله سنابل نام.» (منتخب‌التواریخ، ۶۵/۳)

میرعبدالواحد در اواخر عمر در بلگرام رحل اقامت افکند و سرانجام در همان‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد. وی از مشایخ بزرگ هند در سدهٔ دهم هجری به‌شمار می‌آید. جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) جاگیری بزرگ برای مدد معاش بدو بخشید. در موسیقی، بویژه موسیقی هندی، دست داشت و به‌گفتهٔ بدایونی، سال‌ها «نقش و صوت به هندی می‌بست.» به‌فارسی و هندی شعر می‌گفت، ولی ظاهراً همهٔ آثار نثری او به‌فارسی است. غزل را استادانه می‌سرود و خود را شاگرد حافظ می‌خواند. با این وجود، سروده‌های وی مایهٔ غنایی اشعار حافظ را ندارد و گاه مایه‌های صوفیانهٔ آن‌ها سنگین و ثقیل می‌نماید. مجموعه‌ای از غزلیات میرعبدالواحد در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود. از آثارش: ۱ـ حقایق هندی که فرهنگ فارسی نغمه‌ها و آهنگ‌های هندی است. این اثر که در ح۹۷۴ق نوشته شده در سه بخش است: بخش یکم در شرح عرفانی واژگان هندی نغمه‌های «دهورپد»، بخش دوم در شرح تمثیلی واژگان نغمه‌های وشنوپرستان در براج‌بهاشا (brach Bhasha)، یعنی گویش‌های منطقهٔ متهورا، و بخش سوم در شرح صوفیانهٔ واژگان شعر صوفیانهٔ هندی است. میرعبدالواحد در توجیه تداول نام‌های کافران در سماع صوفیانه می‌گوید که در قرآن نیز نام‌های کافران و دشمنان آمده است؛ ۲ـ سبع سنابل که در ۹۶۹ق نوشته شده و در عقاید و اخلاق صوفیان، در هفت سنبله است: یک) عقاید و مذاهب، دو) پیری و مریدی و حقایق آن، سه) ترک و قناعت و توکل و تبتل، چهار) عبادات درویشان و حسن‌اخلاق ایشان، پنج) خوف و رجا، شش) حقایق وحدت و ظهور آثار معرفت و محبت، هفت) در متفرقات و از فواید. در پایان سنبلهٔ هفتم چکیده‌ای از سیرالمشایخ قاضی حمیدالدین ناگوری در ذکر مشایخ چشت را آورده است (کانپور، ۱۲۹۹ق)؛ ۳ـ شرح کافیه (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ اسلامیهٔ بهاولپور) که شرح عرفانی کافیهٔ ابن حاجب در صرف است؛ ۴ـ شرح نزهت‌الارواح (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۴۸۸) که در آن سروده‌هایی (گویا به هندی) از میرعبدالواحد نیز آمده است؛ ۵ـ شرح برهان‌العاشقین (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م به همراه شش شرح دیگر) در شرح برهان‌العاشقین / قصهٔ چهار برادر خواجه گیسودراز؛ ۶ـ شرح مصطلحات دیوان حافظ؛ ۷ـ منظومهٔ مناظرهٔ انبه و خربوزه؛ ۸ـ مکتوبات عبدالواحد بلگرامی؛ ۹ـ منتخب تذکرة‌الاولیا؛ ۱۰ـ میزان‌الاحوال (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا).

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۰۶ـ۱۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۳۹ـ۵۴۰، ۶۴۴، ۷۴۲؛ تذکرۀ علمای هند، ۱۳۶؛ تصوّف برّصغیر میں، ۶۵/۲، ۶۷، ۱۰۲، ۱۰۷؛ الذریعه، ۴۹۸/۹؛ سرو آزاد، ۲۴۷ـ۲۴۸؛ شمع انجمن، ۲۳۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۹۲/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش، ۱۱۹، ۱۲۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۴۲/۳، ۱۶۲۵، ۱۹۹۷، ۲۰۶۳؛ ۱۰۵۰/۸؛ ۲۵۴۷/۱۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۲۴/۴؛ منتخب‌التواریخ بدایونی، ۶۵/۳ـ۶۶؛ نشتر عشق، ۷۹۹/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۱/۵ـ۲۷۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 29; *A History of Sufism in India*, 1/328, 359-362; 2/433; *Mughals in India*, 28.

برزگر

عبدالواسع هانسوی (ab.dol.vā.seɛ.hān.sa.vi)، عبدالواسع حسینی هانسوی متخلص به خالص، نیمهٔ دوم سدهٔ یازده و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازده هجری، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شهر هانسی بود. در روزگار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) می‌زیست. از آثارش: ۱ـ رسالهٔ عبدالواسع در دستور زبان فارسی که در منابع گوناگون با نام‌هایی مانند قواعد لغت فرس، قواعد فارسی، دستورالعمل، دستورالقدسی، گرامر فارسی، مختصرالقواعد و دستور زبان از آن یاد شده و با عنوان دستور زبان در لکنو (۱۳۰۵ق) و کانپور (۱۲۸۴ق و ۱۸۷۹م) و لاهور ۱۸۶۲م و با عنوان گرامر فارسی در لکنو و با نام مختصرالقواعد در لکنو (۱۸۸۰م) به چاپ رسیده است؛ ۲ـ منظومهٔ صمدباری یا نصاب صمد باری یا فارسی‌نامه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان به شمارهٔ N.M.1958-1053/3)؛ ۳ـ غرایب‌اللغات (نسخهٔ موزهٔ ملی

پاکستان در کراچی به شمارهٔ N.M.1957-945/3) که فرهنگ نامهٔ هندی به فارسی است، ۴ــ شرح بوستان (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به شماره‌های N.M.528-10 و N.M.1968-186 و N.M.1957-655/58 و N.M.1976-211،6658 و کتابخانهٔ گنج بخش به شماره‌های ۶۶۵۸، ۲۱۱، ۱۴۲۳، ۲۰۸) که شرح اشعار دشوار بوستان است؛ ۵ــ شرح یوسف و زلیخای جامی (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به شماره‌های N.M.1957-889، N.M.1976-21)؛ ۶ــ شرح نام حق (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش به شمارهٔ ۳۲۰۴)؛ ۷ــ شرح اسکندرنامه که شرح بخش اول سکندرنامه است که به‌واسطهٔ مرگ عبدالواسع ناتمام ماند و بعدها در ۱۱۳۸ق یکی از شاگردانش با همکاری وحید بن برهان‌الدین آن را به انجام رسانید؛ ۸ــ دیوان شعر.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۸/۳، ۳۹۷؛ دستورنویسی فارسی در شبه قاره، ۱۰ـ۱۲؛ الذریعه، ۲۸۴/۹؛ روز روشن، ۲۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷/۷، ۲۸۴؛ ۲۴۶۲/۱۳ـ۲۴۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۱/۳، ۲۰۷۴؛ ۳۵۰۲/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۳۲، ۳۶۷، ۵۴۹، ۶۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، ۱۵۴۸،۱۱۲۴، ۱۸۳۸، ۱۹۲۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۴/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,30; *Mughals in India*,28.

برزگر

عبدالودود (ab.dol.va.dud)، فرزند قاضی عبدالوحید (ــ ۱۳۲۶ق)، کاکو (جهان‌آباد) ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۶م ــ پتنا (مرکز ایالت بیهار) ۱۴۰۲ / ۱۹۸۴م، پژوهشگر و منتقد فارسی‌نویس هندی. در خانواده‌ای متدین و اهل علم پرورش یافت. زبان فارسی و صرف و نحو عربی را در پتنا فراگرفت. در سیزده سالگی قرآن را از بر کرد. پس از آن به فراگیری زبان لاتین در علیگر سرگرم شد. در ۱۹۱۶م در آزمون‌های دیپلم و فوق دیپلم پذیرفته شد. پس از آن دورهٔ لیسانس را به‌پایان رسانید. در ۱۹۲۵م از مدل تمپل دانشنامهٔ حقوق دریافت کرد. به کشورهای فرانسه، سویس و آلمان سفر کرد و زبان‌های فرانسه و آلمانی را فراگرفت. در ۱۹۲۹م از انگلستان به پتنا رفت و به سبب بیماری از وکالت کناره گرفت. در بیمارستان رسم‌الخط هندی آموخت. زبان‌های اردو، عربی و فارسی را به خوبی می‌دانست. بیشتر به مطالعهٔ آثار زبان‌شناسی، لغات، قواعد، ادبیات، تذکره، تاریخ و زندگینامه علاقه می‌ورزید. رئیس جمهور هند به سبب خدمات ارزندهٔ عبدالودود، به وی لقب پدم‌شری داد. مؤسسهٔ غالب دهلی نو که عبدالودود از بانیان آن بود جایزه‌ای ویژه به وی اعطا کرد. قاضی عبدالودود در نوشتن، از سنت بوو منتقد فرانسوی (۱۸۰۴ ــ ۱۸۶۹م) که عقیده داشت پژوهش باید موجز و جامع باشد و استفاده از کلمه‌های زیادی در سنجش و نقد ادبی روا نیست، پیروی می‌کرد. وی اثری مستقل از خود به‌جا نگذاشته است، اگر چه بعضی از مقاله‌های او آن‌قدر بلند هستند که در جای یک کتاب قرار دارند. عبدالودود در دانشکدهٔ پزشکی پتنا درگذشت. پیکر وی را در گورستان پسر موهانی به خاک سپردند. ولی‌الحق انصاری مرثیه‌ای در رثای عبدالودود سرود که در بیت آخر آن تاریخ درگذشت قاضی نیز آمده است. بیشتر آثار فارسی قاضی عبدالودود در مجلهٔ معاصر پتنا و نوای ادب بمبئی به‌چاپ رسیده است. از آثارش دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی: قاطع بردوان و رسایل متعلقه؛ عیارستان؛ اشتر و سوزن. مقالات: «غالب کا فرضی استاد» (۱۹۴۸ ــ ۱۹۴۹م)، «هرمزد ثم عبدالصمد» (۱۹۵۳م)؛ «غالب به حیث محقق غالب» (۱۹۵۶م)؛ «نقد غالب»؛ «غالب و ذال فارسی»؛ «خطوط فارسی غالب»؛ «مجموعهٔ دهلی و غالب»؛ «ذکر میر و نکات الشعرا»؛ «اصول تحقیق»؛ «انتخاب دیوان آنندرام مخلص» (۱۹۵۰م)؛ «برهان قاطع و هندوستان» (۱۹۶۳م)؛ «حافظ و ذال فارسی» (۱۹۶۶م)؛ «دیوان جوشش» (۱۹۳۶م)؛ «دیوان نوعی» (۱۹۶۰م)؛ «دکتر محمد زبیر صدیقی» (۱۹۷۶م)؛ «رامـاین بـیدل معروف به نرگسستان»؛ «غالب پنج‌آهنگ» (۱۹۳۶م)؛ «سراپا سخن و غالب»؛ «غالب کی اشعار فارسی کا ایک مجموعه» (۱۹۶۰م)؛ «غالب کی فارسی خطوط (ایک نیا مجموعه)» (۱۹۶۲م)؛ «غالب کی کلیات نظم فارسی کا قدیم‌ترین موجوده نسخه» (۱۹۶۰م)؛ «قطعات جوشش» (۱۹۴۱م)؛ «محرق قاطع برهان» (۱۹۶۲م)؛ «مرزاقتیل». قاضی افزون بر این‌ها، مقالاتی انتقادی بر تذکره‌های گلشن بیخار، تذکرهٔ فارسی ریخته گو شعرا، خاتمهٔ خلاصة‌الافکار، اقتباسات سفینهٔ خوشگو، بیدل و تذکرهٔ خوشگو و روز روشن نوشته است.

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۶۹ـ۲۷۸؛ آصف‌زمانی، «قاضی عبدالودود محقق نامور هند»، دانش، شمارهٔ ۱۷ـ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، صص ۸۱ـ۸۶؛ معاصر، شمارهٔ مخصوص قاضی عبدالودود، ۱۹۷۶م.

رسولی

عبدالودود اظهر دهلوی (ab.dol.va.dud.az.har-e.deh.la.vi)، فرزند حاجی عبدالمالک دهلوی، دهلی ۱۹۳۶م — ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای اهل علم برآمد. دورهٔ دبستانی و دبیرستانی را در مدرسهٔ جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه به‌پایان برد. در ۱۹۵۴م به تحصیل در دانشگاه دهلی پرداخت و در ۱۹۶۰م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در آن دانشگاه به‌تدریس زبان فارسی سرگرم شد. در ۱۹۶۷م برای ادامهٔ تحصیل به ایران سفر کرد. در ۱۹۷۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان رامایِن کتاب مقدس هندوان (با مقدمه و حواشی و توضیحات و واژه‌نامه‌ها) از دانشگاه تهران، دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن به کشورش بازگشت و در دانشگاه جواهر لعل نهرو به تدریس زبان فارسی پرداخت. چندی نیز ریاست دانشکدهٔ زبان‌ها را در دانشگاه نهرو به‌عهده داشت. پس از آن ریاست گروه زبان‌های افریقایی و آسیایی دانشگاه جواهر لعل نهرو را عهده‌دار بود. وی مدیر مجلهٔ بیاض و یکی از مشاوران مجلهٔ قند پارسی است. به کشورهای افغانستان، نپال و پاکستان نیز سفر کرده است. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی، عربی و پنجابی آشنایی دارد. از آثارش: رامایِن، کتاب مقدس هندوان به‌فارسی (تهران، ۱۹۷۱—۱۹۷۲م)؛ تمایلات در ادبیات فارسی جدید، رساله به‌فارسی (دهلی‌نو، ۱۹۷۸م). مقاله‌ها: «عرفی شیرازی» در مجلهٔ برهان (دهلی، ۱۹۵۹م)؛ «فروغ فرخزاد» در مجلهٔ آهنگ (دهلی، ۱۹۵۷م)؛ «سعدی شیرازی» در مجلهٔ هندوایرانیکا (کلکته)؛ «امیرخسرو از لحاظ زبان‌شناسی و زبان‌دانی» در مجلهٔ خراسان (کابل)؛ «امیرخسرو، احوال و اشعار و سبک وی» (حیدرآباد دکن، ۱۹۷۳م)؛ «تهیه و تدوین مواد تدریسی فارسی برای غیرفارسی زبانان».

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۶۵ـ۶۶؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۰ـ۲۹۱؛ فارسی‌آموختگان، ۲۱۳ـ۲۱۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۰ـ۳۷۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۴ـ۵۵.

رسولی

عبدالوهاب شیرازی (ab.dol.vah.hāb-e.ši.rā.zi)، فرزند عبدالرحمان فرزند محمد فرزند حسین فرزند نظرعلی مرتضی‌قلی شیرازی دیبلی، ز ۱۰۷۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس و ایرانی‌تبار شبه‌قاره. در شاه‌جهان‌آباد / دهلی می‌زیست. در آغاز مذهب حنفی می‌ورزید، ولی بعدها به دست ملا عبدالعلی شیرازی که در ۱۰۶۲ق همراه حاج میرزا علی‌رضا تاجر به شاه‌جهان‌آباد رفته بود به مذهب شیعهٔ امامیه گروید. گویند پدرش به‌همین دلیل قصد کشتن وی را داشته است. از وی آثاری دربارهٔ مناظرات دینی و پاسخ به اهل تسنن به‌جا مانده است. از آثارش: ۱ــ ابصارالمستبصرین (بمبئی، ۱۲۸۵ق)؛ ۲ــ مناظره با فرق (نسخه‌های ملک به‌شماره‌های ۴۱۳۷/۷ و ۴۳۴۱/۵) که گفت‌وگویی کلامی است که نویسنده در ۱۰۷۳ق در شاه‌جهان‌آباد با مخالفان کرده است.

منابع: الذریعه، ۶۶/۱؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۳۶۳/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۹/۲ـ۱۰۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۸۷۰، ۹۹۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۸/۴ـ۲۹.

برزگر

عبدالوهاب قداویی قنوجی (ab.dol.vah.hāb-e.qod.vā.i-ye.qa.nu.či)، ملقب به نواب منعم‌خان بهادر، سدهٔ دوازدهم هجری، دانشمند دینی و ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم راجگیر قنوج بود و در دورهٔ فرخ سیر گورکانی (۱۱۲۴—۱۱۳۱ق) شهرت یافت و از پادشاه گورکانی لقب نواب منعم‌خان یافت. از آثارش: ۱ــ بحرالکلام فی شرح عقایدالاسلام به‌فارسی که آنرا در ۱۲۲۴ق نوشته (نسخهٔ موزهٔ ملی کراچی به‌شمارهٔ N.M.1968-100) در شرح عقاید نسفی که به فرخ‌سیر پیشکش شده است؛ ۲ــ بحرالمذاهب که شاید همان بحرالکلام باشد؛ ۳ــ کتاب‌الصلاة / کتاب‌الصدره؛ ۴ــ مفتاح‌الصرف (نسخهٔ کتابخانهٔ بانکیپور) به‌فارسی در دستور زبان عربی.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۴/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۲؛

Mughals in India, 27; *Persian Literature*.

برزگر

عبدالوهاب معموری (ab.dol.vah.hāb-e.maƐ.mu.ri)، عبدالوهاب بن محمدحسینی معموری، سدهٔ یازدهم هجری، دولتمرد،

ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر کهتر مظفرخان عبدالرزاق معموری است. این مظفرخان «از سادات صحیح‌النسب معمورآباد است که موضعی است از نجف اشرف [و] نیاکان او به هند آمدند.» چنین می‌نماید که عبدالوهاب نخست در ایران مقام و منصبی داشت و سپس در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، به هند کوچید. نامه‌هایی که از او مانده حکایت از آن دارند که وی در ۹۹۲، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ق ظاهراً به‌جاهایی مانند ابرقوه، شیراز، یزد و فراه سفر کرد. وی، همانند برادرش عبدالرزاق، در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، مراتب ترقی را پیمود. دوست ابوالفضل علامّی (۹۵۸ـ۱۰۱۱ق) بود. در دورهٔ جهانگیر (۹۳۷ ـ ۱۰۱۴ق)، ابتدا بخشی قندهار بود. سپس، بعد از آنکه سلطان داوربخش پسر خسرو (پسر جهانگیر) به اتالیقی‌خان اعظم میرزاعزیز کوکه، به حکومت گجرات رفت، عبدالوهاب نیز به بخشی‌گری آن ولایت برکشیده شد و سرانجام در همان‌جا درگذشت. پسرش اسدخان معموری (ـ ۱۰۴۱ق) نیز از امرای جهانگیر و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) بود. تخلص عبدالوهاب را به اختلاف عنایی، عنایتی و فنایی نوشته‌اند و نسبت او را نیز برخی تبریزی گفته‌اند. اثر مهم وی گلشن بلاغت (نسخه‌های دیوان هند و انجمن آسیایی بنگال) نام دارد که مجموعهٔ اسناد و نامه‌های دیوانی خطاب به ابراهیم‌خان حاکم لار و ابوالفضل علامی و عمادالدوله و شاه‌عباس یکم و جهانگیر با تاریخ ۹۹۲ و ۹۹۶و ۱۰۰۰و ۱۰۰۱ و ۱۰۱۹ق و با نام‌های ابرقوه و شیراز و فراه و یزد و هند است. با این وجود، بیشتر نامه‌های این مجموعه‌ها را عبدالوهاب به برادرانش نوشته است. اثر دیگر وی شرح دیوان خاقانی است که عبدالوهاب آن‌را در ۱۰۱۸ق برای پسرش صدرالدین محمد نوشته است و از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ توپقاپوسرای استانبول (به‌شمارهٔ R.1016 با تاریخ 1005؟) و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۲۱۶ با تاریخ ۱۰۳۷ق) نگه‌داری می‌شود. بخش‌های کوتاهی از این شرح در پاورقی دیوان خاقانی، چاپ عبدالرسولی، به‌چاپ رسیده است(تهران، ۱۳۱۶ش).

منابع: الذریعه، ۷۹۲/۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۱۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۸/۷ـ۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۶۵؛ مآثرالامرا، ۱۴۰/۱ـ۱۴۲؛ مرآة‌العالم، ۶۳۵/۲ـ۶۳۶؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۹۹/۴؛ هنر و مردم، شمارهٔ ۱۱۲ـ۱۱۳، (۱۳۵۰ش)، ص۵۲؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/112; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 159; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 119; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 169; *Mughals in India*, 27.

برزگر

عبدالهادی امروهوی (ab.dol.hā.di-ye.am.ru.ha.vi)، شیخ عبدالهادی بن محمد حافظ بن عبدالسمیع قریشی صدیقی، امروهه ۱۴ رجب ۱۰۸۴ ـ ۴ رمضان ۱۱۹۰ق، دانشمند دینی، صوفی چشتی صابری، نویسنده و شاعر شبه‌قاره. پدرش محمد حافظ (ـ ۱۱۰۴ق) از بزرگان قریشیان امروهه (در ولایت پیشین اوده یا استان کنونی اوتارپرادش هند) و کارگزار حکومت در برخی نواحی امروهه، مانند تگهری و حسن‌پور، بود. عبدالهادی در خردسالی به‌تحصیل دروس متداول پرداخت و برخی کتاب‌های درسی، مانند مفرح‌القلوب و گلستان را خواند. اما به‌زودی حالات جذب و خلسه در او پدیدار گشت، از درس خواندن روی گرداند و «از دنیا و اهل دنیا وحشتی پیداکرد» و در جنگل بواپور گوشه گزید. پدرش برای این‌که او را با مردم و زندگی آشتی دهد مسئولیت برخی زمین‌ها و کشت و کار آن‌ها را بدو سپرد. اما وی همهٔ حاصل کار را میان کشاورزان تهیدست بخش کرد. حتی زن بردن عبدالهادی و به‌دنیا آمدن پسرش ظهورالله در ۱۱۰۳ق، موجب نشد تا وی از ریاضت‌کشی و صحرانوردی و دشت‌پیمایی دست بشوید. وی مدت‌ها در دشت‌های نزدیک امروهه به‌عبادت و ریاضت پرداخت و سال‌ها خوراکش میوه‌ها و برگ‌های درختان جنگلی بود. در این میان نخست به‌درویش مجذوبی به‌نام شاه یتیم صحرایی، که زنجیرهٔ طریقت او با چهار واسطه به‌نظام‌الدین بلخی (ـ ۲۸ رجب ۱۰۳۶ق) می‌رسید، برخورد و به او دست ارادت داد. پس از مرگ شاه یتیم (۲۲ رجب ۱۱۲۵ق)، به‌خدمت عضدالدین امروهوی* رسید و منازل سلوک را به‌راهنمایی او پیمود و خود به مرتبهٔ پیری و مشیخت رسید. پیروان و شاگردان بسیار یافت و پیران و بزرگان روزگار وی را بزرگ می‌داشتند و از او دعای خیر می‌طلبیدند. میرزا مظهرجان‌جانان روابط دوستانه و صمیمانه‌ای با شاه عبدالهادی داشت و دست‌کم دو بار با وی

دیدار کرد. شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) نیز از عقیدتمندان عبدالهادی بود و با وی نوشت و خواند داشت و خواهان دعای خیر او بود. خاندان‌های برجستهٔ افغان در نواحی اوده (در پیلی بهیت، سنبهل، مرادآباد، بسولی، رامپور)، مانند خانواده‌های حافظ رحمت‌خان، دوندی‌خان و علی‌محمدخان روهیله، و نیز خانوادهٔ نجیب‌الدوله نجیب‌خان در سهارنپور و نجیب‌آباد نیز از جملهٔ عقیدتمندان وی بودند. شاه عبدالهادی، گذشته از اقامت در کانون ارشادش امروهه و عزلت‌گزینی در دشت‌ها و جنگل‌های نزدیک آن، هر از چند گاهی در برخی قصبات و شهرهای اطراف، مانند بسولی، بلاری، براهی و بریلی نیز رحل اقامت می‌افکند. وی سرانجام در اواخر عمر از بریلی به‌روستای کهائی‌کهیرا، در میان راه بریلی به پیلی‌بهیت، رفت و در آن‌جا نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت (۴ رمضان ۱۱۹۰ق). پیکرش را موقتاً در کهائی کهیرا به‌خاک سپردند و سپس به امروهه بردند و در آرامگاهی بزرگ و زیبا که از پیش در شمال امروهه ساخته شده بود در خاک کردند (۸ شوال ۱۱۹۰ق). عرس وی هر سال در ۱۱ شعبان در همین‌جا برگزار می‌شود. سجاده‌نشینان خانقاه عبدالهادی در امروه، پس از وی به‌ترتیب عبارتند از ۱ــ شاه عبدالباری (ــ ۱۱ شعبان ۱۲۲۶ق) فرزند ظهورالله (ــ ۱۷ ذوالقعدهٔ ۱۲۲۱ق) فرزند عبدالهادی. شاه عبدالباری، خلیفهٔ شاه معزالدین، معروف به میان‌موج (ــ شوال ۱۲۱۴ق) فرزند عضدالدین امروهوی هم بود و از میرزا مظهرجان‌جانان (ــ ۱۱۹۰ق) نیز خرقهٔ خلافت داشت. شاه عبدالرحمان موجد لکنویی و شاه عبدالرحیم ولایتی از مریدانش بودند؛ ۲ــ شاه رحمان‌بخش (ــ ۸ محرم ۱۲۸۰ق). وی، به‌دعوت سید احمد شهید رای بریلوی، سید عبدالرحیم ولایتی را برای جهاد به ناحیهٔ پنجتار فرستاد؛ ۳ــ شاه غلام مصطفی (ــ یکم جمادی‌الاولی ۱۳۱۳ق) فرزند شاه رحمان‌بخش؛ ۴ــ شاه محمد ابراهیم (ــ ۶ صفر ۱۳۳۴ق)؛ ۵ــ شاه سلیمان احمد چشتی (ــ ۲۳ رجب ۱۳۸۲ق). شاه عبدالهادی، گذشته از شاه عبدالباری، مریدان و خلفای دیگری به‌ویژه در روهیلکند، داشت که از برجسته‌ترین آن‌ها می‌توان از حاجی رفیع‌الدین مرادآبادی (ــ ۱۵ ذوالحجه ۱۲۱۸ق)، شاه محمد مکمل مرادآبادی (ــ ۱۲۳۰ق)، نزهت‌علی‌شاه بریلوی و سید نثارعلی بریلوی بخاری نام برد. نثارعلی بریلوی در ۱۲۲۸ق کتابی به‌فارسی به‌نام مفتاح‌الخزاین در سرگذشت و کرامات و سخنان شاه عبدالهادی نوشت. این اثر به‌کوشش نثاراحمد فاروقی در ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م به‌چاپ رسیده است. شاه عبدالهادی با این‌که چندان علوم رسمی و متداول را نخوانده بود، علوم دینی و زبان و ادبیات عربی و فارسی را به‌خوبی می‌دانست و با نجوم، به‌ویژه نجوم هندی، و پزشکی آشنا بود. وی به‌خواهش پندت‌کرپارام ساکن موضع اسمولی در بخش مرادآباد، کتابی به‌فارسی به‌نام مقصودالطالبین نوشت که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ شخصی نثاراحمد فاروقی وجود دارد. وی به هندی شعر می‌سرود و دوهه (سروده‌های چهار مصراعی)های هندی از او به‌جا مانده است.

منابع: تاریخ مشایخ چشت، ۲۳۲؛ مفتاح‌الخزاین؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۷/۶.

برزگر

عبدی (ab.di)، عبدالستار فرزند شهبازخان، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) می‌زیست. متصوف بود و به طریقهٔ قادریه گرایش داشت. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ تکمله (۱۰۵۱ق) که ترجمهٔ منظوم صد و پنج حکایت از خلاصة‌المفاخر، اثر عربی عفیف‌الدین عبدالله بن اسعد یافعی یمنی (ــ ۷۶۸ق)، به‌فارسی است. خلاصة‌المفاخر خود تکملهٔ روض‌الریاحین، اثر دیگر همان نویسنده، است. ترجمهٔ تکمله در زندگینامهٔ مشایخ قادریه، به‌ویژه در شرح احوال شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰ / ۴۷۱ ــ ۵۶۱ق)، سرسلسلهٔ قادریه، است. در منابع از یک مثنوی با نام غوث‌نامه هم یاد شده که دربارهٔ شیخ عبدالقادر، غوث اعظم قادری، است و شاعری متخلص به عبدی آن‌را در ۱۰۵۱ق، در صد حکایت سروده است. به‌نظر می‌رسد غوث‌نامه همان ترجمهٔ تکمله باشد. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های R.420 در کتابخانهٔ همدرد کراچی و Na.19 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ دیوان محمد که دیوانی از اشعار غنایی، به‌ویژه غزل است و سرایندهٔ آن با نام‌های محمد مسکین، مسکین محمد، محمد دوم و گاه با تخلص عبدی معرفی شده است. برخی، به‌سبب درون‌مایهٔ مذهبی این اشعار، آن‌ها را به سرایندهٔ ترجمهٔ تکمله نسبت داده‌اند. دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ 2760 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۲/۷-۸۵۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۲۶؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the*

India office, 1/268, 853; *Concise Descriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal*, 336; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 2; *Mughals in India*, 29.

م.اسماعیل‌پور

عبدی، غلام‌معین‌الدین عبیدالله ← خویشگی قصوری

عبدی قیصرشاهی (ab.di-ye.qey.sar.šā.hi)، شیخ محمد عبدالله‌خان فرزند شیخ یار محمد فرزند شیخ گل‌محمد، ۱۸۲۳ــ گوجرانواله ۱۹۱۸م، شاعر شبه‌قاره. در خانواده‌ای بازرگان از مردم دهستان رسول‌نگر بخش گوجرانوالهٔ شهرستان وزیرآباد (در کشور کنونی پاکستان) به‌دنیا آمد. به دربار دلیپ سنگه، فرمانروای پنجاب (۱۸۴۳ــ۱۸۴۹م) پیوست و در شمار ملازمان او درآمد. چون انگلیسی‌ها دلیپ سنگه را بر کنار کردند (۱۸۴۹م) و به فرخ‌آباد بردند عبدی نیز در رکاب او بدان‌جا رفت، اما پس از اعزام دلیپ سنگه به انگلستان، عبدی به پنجاب بازگشت و به خدمت انگلیسی‌ها پیوست. مدتی رئیس شهربانی شهرستان گکرمندی بود و در این دوره در تصوف به یکی از مشایخ صوفیه به‌نام کیسرشاه / قیصرشاه که سلسلهٔ معنوی او به میان‌میرقادری می‌رسید دست ارادت داد. سپس به سمت بازرس بخش گوجرانواله برگزیده شد (۱۸۶۵م) و بقیهٔ عمر خود را در آن‌جا به‌سر برد. غلام‌حیدر جهلمی (۱۸۴۰ــ۱۹۲۶م) شاعر معروف پنجابی و مترجم غزل‌های حافظ، به‌نام تحفهٔ بینظیر، پسر عبدی است. عبدی به‌فارسی و اردو و پنجابی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ سی حرف‌نامه که تفسیر منظوم قرآن به اردو است و در آن دو قصیدهٔ فارسی عبدی، یکی در مدح عبدالقادر گیلانی و دیگری قصیده‌ای بی‌نقطه در حمد و ثنای خداوند، آمده است، ۲ــ غزلیات حافظ که ترجمهٔ منظوم پنجاه غزل حافظ به زبان پنجابی است (لاهور، ۱۳۸۶ق).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۴۲-۳۴۳؛ دکتر وحید قریشی، «احوال و آثار عبدی قیصرشاهی مترجم دیوان حافظ»، دانش، شمارهٔ ۱۵ (پاییز ۱۳۶۷ش)، صص ۱۶۲-۱۸۴.

برزگر

عبرت ارباب بصر ← شهود مانکپوری

عبرت‌الغافلین (eb.ra.tol.qā.fe.lin)، کتابی به‌نثر فارسی نوشتهٔ میرزامحمدرفیع دهلوی، متخلص به سودا (ــ ۱۱۹۵ق)، در پاسخ انتقادهای میرزا محمد فاخر دهلوی، متخلص به مکین، بر اشعار تذکرهٔ اشرف (۱۱۷۳ق). سودا از شاعران ریخته‌گو، فارسی‌سرا و منتقد آثار فارسی در شبه‌قاره بود. نیاکانش از بخارا به هند کوچیده بودند. وی در دهلی به دنیا آمد، در لکنو زندگی کرد و پس از رفتن به اوده، ملازم وزیرالممالک نواب شجاع‌الدوله بهادر شد. سودا غزل، قصیده، مثنوی و هجو بسیار سروده است. افزون بر دیوان فارسی، چندین اثر فارسی و اردو از او به‌جا مانده است. وی از شاگردان سراج‌الدین علی‌خان آرزو و از استادان سخنوری روزگارش بود و بسیاری از شاعران آن زمان اشعارش را برای تصحیح نزد او می‌بردند. وی این اثر را به درخواست اشرف علی‌خان دهلوی، نویسندهٔ تذکرهٔ اشرف، نوشت. اشرف‌علی‌خان این تذکره را که حدود صدهزار بیت از اشعار شاعران فارسی‌سرا را در آن گردآورده بود، برای تصحیح به میرزا فاخر مکین سپرد و او بر بسیاری از اشعار استادان سخن فارسی ایراد گرفت. این اعتراض‌ها نویسندهٔ تذکره را بر آن داشت تا از سودا بخواهد پاسخ میرزا فاخر را بدهد. زمان نگارش عبرت‌الغافلین به‌درستی دانسته نیست و تنها بر اساس زمان نگارش تذکرهٔ اشرف می‌توان گفت که پس از ۱۱۷۳ق نوشته شده است. سودا به اصول نقد آشنا و در بررسی واژگان و سبک‌ها بسیار موشکاف بود. او در این اثر، افزون بر پاسخگویی به‌انتقادهای مکین، نظریه‌ها، فنون شاعری و معیارهای سخن‌سنجی روزگارش را برشمرده و برخی اشعار مکین را نقد کرده است. عبرت‌الغافلین در پنج فصل تدوین شده است. فصل نخست آن در بیان انگیزهٔ تألیف و ترتیب بخش‌های کتاب است. مؤلف در فصل دوم اشعار هفتاد و دو شاعر فارسی‌زبان را نقل کرده است که میرزا فاخر به‌سبب درست نبودنشان بر آن‌ها خط کشیده است. سودا در فصل سوم نکاتی را آورده که میرزا فاخر در اصلاح اشعارِ واقف بتالوی، عزت، غنی‌بیگ قبول، اشرف، میرزا خلیل، مولوی، میر عقیل کوثری، سرورخان عاقل، ناصرعلی، شیخ آیت‌الله ثنا و شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، برشمرده و آن‌ها را با پاسخ‌هایی که به آن‌ها داده همراه کرده است. در فصل چهارم عبرت‌الغافلین هشت بیت از میرزا فاخر نقل شده که سودا بر آن‌ها انتقاد داشته است. سودا در فصل پنجم اثرش، این ابیات را تصحیح کرده است. عبرت‌الغافلین در کلیات سودا به‌چاپ رسیده است (کانپور، ۱۳۳۴ق).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۲۷/۱۱-۴۳۳؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۸۸-۲۸۹؛ تاریخ ادب اردو، ۶۶۵/۲-۶۶۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۸۳/۱-۱۸۴؛ تذکرهٔ انیس‌الاحبا، مقدمه؛ تذکرهٔ هندی، ۱۳۳-۱۴۰؛ الذریعه، ۴۷۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۹۳/۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۵؛ سودا، در صفحات فراوان؛ شمع انجمن، ۲۱۴؛ صحف ابراهیم، صحیفة‌السین، شمارهٔ ۱۰۷۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۰۰/۱-۱۰۰۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۳۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۲۶/۱۳؛ مرزا محمد رفیع سودا، در صفحات فراوان؛ نتایج‌الافکار، ۳۵۱-۳۵۳؛

Mughals in India, 433.

نجم‌الرشید

عبرت شاه‌جهان‌آبادی (eb.rat-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، احمد، ــ ۱۱۲۵ق نوازنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او جز این دانسته نیست که شاگرد بیدل* دهلوی بود و، چنان که در تذکره‌ها آمده، بیدل او را بسیار عزیز می‌داشت. عبرت نوازنده و خواننده‌ای توانا بود و در شعر نیز ساز خود می‌نواخت؛ هر چند، نگاهی به ابیات نقل شده از او در تذکره‌ها نشان می‌دهد که او، نه تنها به شیوهٔ شعرای سبک هندی شعر می‌گفت، بلکه حتی در سبک و شیوهٔ بیان، سخت به مؤلفه‌های شخصی شعر بیدل گرایش داشت. مثلاً، ترکیب حسرت تماشا در این بیت: «به‌بزم بی‌خودی پروانهٔ حسرت تماشایم ــ که از بزم خیال او بر آتش می‌زنم پرها»، که یادآور ترکیب‌ها و مضامین شعر بیدل است، آن‌جا که می‌گوید: «حسرت کمین وعدهٔ وصلی است حیرتم / چشم به هم نیامده، گوش فسانه‌ای است.» عبرت در بیتی از بیدل یاد می‌کند و از خدا می‌خواهد که شعرش پسند خاطر بیدل افتد: «گر از ملک سخن زد کوس رحلت سعدی و خسرو / قبول فیض بیدل باد یا رب گفت و گوی من.» عبرت، ابتدا، مفتون تخلص می‌کرد، اما به اشارهٔ بیدل تخلص خود را به عبرت بگردانید. این موضوع از رابطهٔ نزدیک میان آن دو خبر می‌دهد، چنان که، بیدل در مرگ او مدت‌ها به سوک نشست. حسین‌قلی‌خان عظیم‌آباد مادهٔ تاریخ درگذشت عبرت را چنین بیان می‌کند: «چو آن نغمه‌پرداز دلسوز عالم / جوان نکو صورت و زیب محفل ــ به عین جوانی از این دار فانی / به آهنگ ملک بقا گشت مایل ــ نوشتیم ما سال آن خوش‌نوایی / شد عبرت به کوچیدن او به بیدل.» (نشتر عشق، ۱۰۳۳/۳) ناصرعلی سرهندی غزلی دارد که آغاز آن چنین است: «تو چون در جلوه آیی مغز جان سیماب می‌گردد ــ تجلی می‌کند برقی که آتش آب می‌گردد.» او پس از سرودن این غزل «در شاه‌جهان‌آباد آوازه در انداخت که هر کس این غزل را جواب غزل تواند رسانید، اگر در ملک سخن دعوی خدایی کند، من به وی ایمان می‌آرم.» عبرت به اشارهٔ بیدل غزلی سرود و ناصرعلی پس از شنیدن آن دم در کشید. آغاز آن غزل چنین است: «شب که از کیفیت می، برق حسنش تاب داشت ــ از شکست رنگ گل صحن چمن مهتاب داشت.» ترکیب شکست رنگ نمونه‌ای دیگر از تأثیر بیدل در عبرت است، آن‌جا که می‌گوید: «شکست رنگم و بر درش آهی می‌کشم محمل...» نمونه‌ای دیگر از شعر عبرت است: «در دل هر ذره مجنون می‌تپد، لیلی کجا است ــ آن پری یا رب ندانم در کدامین شیشه است.»

منابع: جونل، ۱۰۶؛ الذریعه، ۷۰۵/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۸-۶۹؛ شاعر آینه‌ها، ۱۴۲؛ شمع انجمن، ۳۲۰-۳۲۱؛ مرآت‌الخیال، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۹؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۰-۱۹۱؛ نشتر عشق، ۱۰۳۲/۳-۱۰۳۳.

شریفی

عبرت لاهوری (eb.rat-e.lā.hu.ri)، میر محمد قاسم فرزند ظهورحسین، ــ پس از ۱۱۳۵ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم لاهور بود ودر ۱۱۳۰ق در جستجوی کار به دهلی رفت. چندی پس از مرگ فرخ‌سیر (۱۱۳۱ق)، به دستگاه دیوانی دولت گورکانی پیوست و به خدمت امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان (ــ ۱۱۳۲ق) درآمد. در ۱۱۳۵ق در شهر آگره به درخواست یکی از دو پسر حسین‌علی‌خان کتابی در تاریخ به نام عبرت‌نامه نوشته که تاریخ گورکانیان هند پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) است و بیشتر رویدادهای روزگار حسین‌علی‌خان و قطب‌الملک سید عبدالله‌خان، معروف به سید برادران / سادات پادشاه‌گیر، را در بر دارد. نسخه‌هایی از این کتاب که به نام‌های عبرت مقال، تاریخ فرخ‌سیر و تاریخ بهادرشاهی نیز آوازه دارد در موزهٔ بریتانیایی (به شمارهٔ Or.1934) و کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به شماره‌های ۲۳۷، ۹۵۴ عبر، ۲۳۷ و ۹۵۴قا)، نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۴/۳-۴۳۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰//۵۳۱؛ ۱۹۴۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۹-۱۳۰۰؛

مرآت‌العلوم، ۱/ ۲۶؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/145; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 938, 1008, 1096; *Mughals in India* ,197; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/673.

م.انوشه

عبرت مولتانی (eb.rat-e.mul.tā.ni)، حسین پسر محمدصدّیق، ز ۱۲۲۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. گویا از مردم مولتان بود. در تصوف به سید حسین‌شاه ارادت داشت. نسخه‌ای از دیوانش که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.295) نگه‌داری می‌شود مجموعه‌ای از غزلیات به ترتیب الفبایی، مخمسات، مثنویات، رباعیات و فردیات، تضمین برخی ابیات سعدی، و مادهٔ تاریخ‌هایی به نظم و نثر در تاریخ رویدادهای هم‌روزگار سراینده در مولتان از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۶ق (زمان گردآوری و تنظیم این دیوان)، از جمله در تاریخ مرگ پدرش محمدصدیق (۱۱۸۲ق)، پیرش سیدحسن‌شاه (ــ ۱۱۸۸ق)، و تاریخ تولد پسر بزرگش (۱۱۹۰ق) است.

منابع:
Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/726; *Mughals in India*, 197.

برزگر

عبرت‌نامه، اثر محمد بدخشی ← محمد بدخشی

عبرت‌نامه، اثر علی‌الدین لاهوری ← علی‌الدین لاهوری

عبرتی عظیم‌آبادی (eb.ra.ti-ye.a.zim.ā.bā.di)، وزیر علی، ــ ۱۲۸۸ق، نویسنده، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از ناحیهٔ باره از توابع عظیم‌آباد (پتنا) بود و در عظیم‌آباد می‌زیست. نزد راجه پیاری لعل الفتی دهلوی (ــ ۱۲۵۴ق) درس خواند و پس از به‌انجام رسانیدن تحصیلاتش، نخست به خدمت روشن‌الملک مبارک‌الدوله نواب محمدمهدی قلی‌خان بهادر شوکت جنگ درآمد. هنگامی که فخرالامرا مبارزالملک ضیاءالدوله نواب سید محمدحسن بهادر تهورجنگ (ــ ۱۲۵۰ق) از کلکته به عظیم‌آباد آمد. عبرتی به سمت منشی او گماشته شد و همراهش به بنارس رفت. پس از ۱۲۴۷ق رهسپار کلکته شد و چند ماهی در آن‌جا به گشت‌وگذار پرداخت. به داکا نیز سفر کرد. پیش از ۱۲۵۰ق به عظیم‌آباد بازگشت و به خدمت راجه بهوپ سنگه، متخلص به ولا، پیوست و به معلمی مهپت‌سنگه، پسر بهوپ‌سنگه، گمارده شد. پیش از ۱۲۶۶ق شغل نظارت داشت، اما در نتیجهٔ خیانت رای شنکر لعل، دیوان عظیم‌آباد (پتنا)، ناگزیر به ترک آن شغل گردید و به خدمت نواب سید ولایت‌علی‌خان درآمد. عبرتی مذهب شیعهٔ دوازده‌امامی می‌ورزید. وی زبان‌های فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست. بیشتر به‌نثر می‌پرداخت. اما گه‌گاه شعر نیز می‌سرود. از آثارش: ۱ـ معراج‌الخیال* در شرح احوال کوتاه و دقیق دویست و پنج شاعر غزل‌سرای فارسی‌گوی گذشته و هم‌روزگار مؤلف (بیشتر شاعران سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری هند)، همراه با یک غزل برگزیده از هر شاعر؛ ۲ـ ریاض‌الافکار که در ۱۲۶۸ق به انجام رسیده و در ذکر نثرنویسان هندی‌تبار یا ایرانی‌تبار هندی است که بیشترشان در سده‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هجری در هند می‌زیسته‌اند و برخی از آن‌ها شاعر هم بوده‌اند. این کتاب، که برخی آن‌را مهم‌ترین اثر عبرتی می‌دانند، به بیست و هشت خیابان (هر خیابان برای یک حرف الفبا) تقسیم می‌شود. از این اثر نسخه‌هایی در کتابخانه‌های بوهار (به‌شمارهٔ ۹۳ با تاریخ ۱۲۸۲ق) و بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ اعجازالمحبت نوشته در ۱۲۴۷ق (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.528/148) که تحریر منثور نل و دمن فیضی است؛ ۴ـ سراج‌المحبت نوشته در ۱۲۵۲ق (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.528/240) که تحریر منثور هیرورانجهای قمرالدین منت است؛ ۵ـ معراج‌العشاق نوشته در ۱۲۵۱ق که تحریر منثور لیلی و مجنون هاتفی است؛ ۶ـ مرآت‌السعادت (چاپ عظیم‌آباد / پتنا، به‌اهتمام منشی شیخ محمودعلی، ۱۲۹۷ق / ۱۸۸۰م، با تمثال مؤلف و تقریظ سید نورالحق نور بن سید رجب‌علی) که به‌فرمایش نواب محمدباقرخان (ــ ۱۲۹۵ق)، در داستان زناشویی پیامبر (ص) و حضرت خدیجه، نوشته شده و در هفت انجمن تدوین یافته است: (یک) متضمّن بر عنوان آرای این شیرین صحیفه عم‌زاد حسب روایات صبح نفس راویان عشرت نوا به شرح برخی از حال خجسته‌مآل خدیجه حورلقا. (دو) شتافتن سیدعالم حضور ابوطالب عم خود به جذبهٔ عشق بهانه‌جو و واشکافتن ابوطالب طومار از روی کدخدای آن سید فرشته‌خو و رفتن ابوطالب از بهر سرمایهٔ تجارت پیش خدیجه مریم‌لقا. (سه) باز آمدن جناب

ختم‌المرسلین از سفر شام و پاتابه از پا کشیدن قافله، به مقامی که مسافت سه روزه داشت و از آن‌جا تنها شتافتن آن سرور از بهر بشارت دادن به خدیجه. (چهار) برسیدن حضرت با فراوان فواید مال تجارت حضور عم بزرگوار ابوطالب و در پیش‌شدن تقریب کدخدایی آن سرور و بر شتافتن ابوطالب بعد استرضای خدیجه پیش خویلد به خواستگاری خدیجه. (پنج) شتافتن ورقهٔ هوشمند پیش خویلد پدر خدیجه و شرح حال کردن از آزرده برگشتن ابوطالب نامدار، به عدم پذیرفتن خواستگاری خدیجه از پی محمد. (شش) آراستن محفل سور و سرور که هم منور گوشه‌اش بود و هم جنب تجلی طور و پیوستن ابوطالب، سید نامور اندر آن انجمن با مهر سپهر رسالت و اعمام و امیرحمزهٔ صف‌شکن و در همین ساعت عقد خدیجه با سرور انبیا (ص). (هفت) شیرازهٔ اختتام درآوردن این رنگین نسخهٔ دلگشا به صد تحقیق تمام از نسخ معتبره؛ ۷ــ شبستان اقامت در احوال پیامبر و امامان؛ ۸ــ آتشکدهٔ عشق؛ ۹ــ مدینة‌الحکایات؛ ۱۰ــ یوسف و زلیخا؛ ۱۱ــ جام جهان‌نما در تاریخ هندوستان از ورود انگلیسیان بدین سرزمین تا تسلط آن‌ها بر آن. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ مدرسهٔ سلیمانیهٔ عظیم‌آباد (پتنا) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ــ مصباح‌الاخلاق که مجموعهٔ هفتاد و شش نامهٔ عبرتی به نثری مصنوع و پیچیده است و در ۱۲۵۰ق گردآوری شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۷۹/۲ـ۲۸۰، ۶۳۹ـ۶۴۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۳۶ـ۵۴۵؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۹۱ـ۸۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۵/۶ـ۱۰۶۶؛ ۷۷۲/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۸۹، ۶۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۷، ۲۷۷، ۴۲۰، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۹، ۴۹۹، ۸۱۸، ۱۶۹۸، ۱۷۶۷، ۱۹۱۰، ۱۹۵۵، ۲۱۵۴؛ مرآت‌العلوم، ۴۳/۲؛ ۱۲۲/۳، ۱۵۹؛ شفیع عقیل، داستان هیر و رانجها»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۵ (شمارهٔ مسلسل ۱۱۰)، فروردین ۱۳۵۰ش، ص۱۱.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 249-250; *Mughals in India*, 488; *Persian Literature*, C.A.Storey, 899-900.

برزگر

عبیدالله سرهندی (o.bay.dol.lāh-e.ser.hen.di)، شیخ بهاءالدین ابوالعباس محمد عبیدالله معروف به مروّج‌الشریعه، فرزند شیخ محمد معصوم فرزند مجدد الف‌ثانی شیخ احمد سرهندی، یکم شعبان ۱۰۳۷ ــ ۱۹ ربیع‌الاول ۱۰۸۳ق، صوفی مجددی شبه‌قاره. در سرهند به دنیا آمد و نزد پدرش درس خواند و در طریقت و تصوف نیز بدو دست ارادت داد. مدارج تصوف را پیمود تا خود به مرتبهٔ شیخی رسید و به‌مناسبت پایه و مقامش در شریعت و طریقت به لقب مروج‌الشریعه مخاطب شد. از آثارش: ۱ــ خزینة‌المعارف (حیدرآباد پاکستان، ۱۳۹۳ق / ۱۹۷۳م) به‌فارسی که مجموعهٔ نامه‌های عبیدالله است و پسرش تاج‌الدین ابوالحسن محمدهادی (ــ ۱۱۲۱ / ۱۱۲۳ق)، در ۱۰۹۴ق گردآورده است؛ ۲ــ یواقیت‌الحرمین به عربی که مجموعه‌ای از مکاشفات و ملهمات خواجه محمد معصوم، پدر شیخ عبیدالله، در سفرش به مکه و مدینه در ۱۰۶۸ق بوده و شیخ عبیدالله آن‌ها را گردآورده است. این اثر را محمد شاکر بن ملا بدرالدین سرهندی احمدی در ۱۰۷۱ق، با عنوان حسنات‌الحرمین، به‌فارسی برگردانیده است؛ ۳ــ رساله فی قرآآت خلف‌الامام؛ ۴ــ رساله در عدم تعمیل کفار، که به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) نوشته است؛ ۵ــ رساله در رد فخرالدین رازی، در دفاع از حنفیان. همچنین جلد یکم مکتوبات محمد معصوم، با عنوان درّة‌التاج، گردآوردهٔ پسرش، شیخ محمد عبیدالله، است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۰/۳، ۱۴۲۸، ۲۰۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۲۱/۲؛ ۱۸۹۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۸/۵؛

A History of Sufism in India, 2/244; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 600.

برزگر

عبیدالله مولتانی (o.bay.dol.lāh-e.mul.tā.ni)، فرزند قدرت‌الله، ــ ۱۳۰۵ / ۱۳۱۵ق، دانشمند دینی حنفی و عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در مولتان زاده شد و در همان‌جا برآمد. نزد پدرش و مولوی گل‌محمد درس خواند. به شیخ خدابخش خیرپوری مولتانی (ــ ۱۲۵۳ق) دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت و پس از مرگ وی بر مسند ارشاد نشست. گروه بسیاری از علما و عرفا مرید وی بودند. از آثارش: ۱ــ آداب‌المریدین در آداب پیری و مریدی؛ ۲ــ شرح توفیقیهٔ خدابخش؛ ۳ــ تردیدالنجدیه در رد وهابیان؛ ۴ــ ردالضالین در دفاع از اهل سنت صوفی‌گرا؛ ۵ــ ذوقیه در بیان برخی اصطلاحات

اهل ذوق و وجدان که بدان اصطلاحات از دعوی نفس بدخواه و معاندان بیرونی وارسته گردند؛ ۶ــ رسالة الدخان؛ ۷ــ شراب طهور که آن‌را به دستور خدابخش مولتانی، برای دفع شبهات، در شرح غزل فخرالدین عراقی «نخستین باده کاندر جام کردند ــ ز چشم مست ساقی وام کردند» نوشته است؛ ۸ــ شرح مفصل در بیعت و سماع؛ ۹ــ الغناء والفقر در طریقت و شریعت و برابری آن‌ها و احکام شریعت حسب مشایخ چشتیه و در تعلقات طالب و مطلوب؛ ۱۰ــ فتح‌العبید در شرح‌السبوع عبدالقادر جیلانی؛ ۱۱ــ مسافرالحج در مناسک حج؛ ۱۲ــ وصیت‌نامه؛ ۱۳ــ تعیین‌الاوقات در اوقات نماز؛ ۱۴ــ دیوان.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۸/۲، ۱۱۱۰؛ ۱۶۶۵/۳، ۱۲۲۰، ۱۳۷۲، ۱۴۶۸، ۱۴۸۳، ۱۵۷۸، ۱۷۱۵، ۱۷۲۵؛ ۱۳۰۰/۸؛ ۴۶۱/۱۴، ۷۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۱/۸ـ۳۰۲.

برزگر

عبیدی سهروردی ← **عبیدی میدنیپوری**

عبیدی میدنیپوری (o.bay.di-ye.mey.da.ni.pu.ri)، مولانا عبیدالله فرزند شاه امین احمد شهابی سهروردی صدیقی چیتوی میدنی‌پوری، روستای چیتوا از توابع میدنی‌پور (بنگال) ۱۲۵۰ ــ داکا ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ق / ۱۸۳۵ ــ ۹ فوریهٔ ۱۸۸۵م، دانشور، ادیب، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از خاندان سهروردیان بنگال بود. سهروردیان تبار خود را به شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی می‌رسانند یا موطن نیاکانشان را شهر سهرورد ایران می‌دانند. نیای او مولانا رکن‌الدین سهروردی از ایران به هند کوچید و در روستای فتح‌آباد از توابع مرشدآباد رحل اقامت افکند. شاه امین سهروردی (ــ ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م)، پدر عبیدی، از فتح‌آباد به میدنی‌پور رفت و در روستای چیتوا نشیمن گزید و با سمت قاضی این ناحیه به کار پرداخت. وی دوبار زن گرفت که از زن اول صاحب فرزندی نشد، ولی زن دوم برای او پنج پسر و سه دختر آورد که عبیدی کوچک‌ترین پسرش بود. شاه‌امین گرچه از مشایخ سلسلهٔ سهروردیه در بنگال بود و صوفیانه می‌زیست، مردی نوگرا بود و فرزندانش را در فراگیری دانش‌های نوین و زبان انگلیسی آزاد می‌گذاشت. عبیدی فارسی را در پتاسپور آموخت و برای ادامهٔ تحصیل به کلکته رفت و با مطالعات شخصی، تحصیلاتش را نزد استادان خصوصی و نیز در مدرسهٔ عالی کلکته دنبال کرد و به مدارج عالی رسید. عبدالرحیم دهریهٔ گورکهپوری، متخلص به تمنا (۱۲۰۰ــ۱۲۷۳ق / ۱۸۵۶م)، رشیدالنبی وحشت رامپوری (ــ ۱۸۷۵م)، عبدالرزاق افسر اصفهانی (ــ ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۴م) و مولوی نورالحق از استادانش در کلکته بودند. منطق، نجوم، دستور زبان و املا و انشای فارسی را از تمنا فراگرفت، و، گذشته از درس‌های متداول، فن شاعری را از افسر اصفهانی آموخت. زبان عبری را نیز از مولوی عنایت رسول چریاکوتی فراگرفت و با ادیان یهود و مسیحیت و کتاب‌های مقدس تورات و انجیل آشنا شد. گذشته از زبان‌های فارسی، عربی، عبری و اردو، زبان‌های دیگر، مانند بنگالی، برج بهاشا و اوریه را هم می‌دانست. برای گذران زندگی، چندی به خدمت شاهزاده جلال‌الدین (گویا از فرزندان یا نوادگان تیپوسلطان) پیوست و دوست ندیم خاص وی در مباحث و مجالس علمی و ادبی شد. در همین دوره مدتی سردبیری مجلهٔ اردوگاید را بر عهده داشت. در ۱۲۷۹ق / ۱۸۶۲م در دفتر «مجلس قانون‌ساز» در کلکته در سمت میرمنشی، سرگرم کار گردید و در این سمت سه سال خدمت کرد. کارش در آن‌جا بیشتر برگردانیدن قواعد زبان انگلیسی به اردو بود. مدتی هم سردبیری روزنامهٔ هفتگی فارسی دوربین* را که به‌کوشش مولانا عبدالرئوف (وحید کلکته‌ای) انتشار می‌یافت، بر عهده داشت. در ۱۲۸۲ ــ ۱۲۹۰ق / ۱۸۶۵ ــ ۱۸۷۴م استاد زبان و ادبیات عربی در دانشکدهٔ هوگلی بود. در ۲۵ فوریهٔ ۱۸۷۴م / ۱۲۹۱ق به سرپرستی مدرسهٔ محسنیهٔ داکا برگزیده شد و از هوگلی به داکا رفت و در ۱۶ مارس ۱۸۷۴م مدرسهٔ داکا را افتتاح کرد. مدرسهٔ داکا در دورهٔ سرپرستی عبیدی (۱۲۹۱ــ۱۳۰۲ق / ۱۸۷۴ــ۱۸۸۵م) پیشرفت زیادی کرد و یکی از مراکز بزرگ علوم اسلامی در بنگال شد. عبیدی از نخستین دانشوران بنگال شرقی است که به کوشش وی زبان انگلیسی و علوم جدید در این سرزمین رواج یافت. وی در ضمن تدریس و تألیف، به کارهای اجتماعی هم می‌پرداخت و ریاست شهرداری داکا و منصب قاضی افتخاری در استان داکا را بر عهده داشت. عضو هیأت علمی و هیأت ممتحن دانشگاه علیگر و دانشگاه پنجاب لاهور بود. عبدالرئوف وحید کلکته‌ای، عبدالغفور نساخ، سید محمود آزاد و عبدالنعمان ذکی از دوستان وی بودند. عبیدی به‌فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود. آثار منثور متعددی در زمینه‌های گوناگون دارد. از آثارش: ۱ــ رساله در مقابلهٔ علوم قدیمهٔ اسلامیه و علوم جدیدهٔ اهل فرنگ، به اردو همراه با ترجمهٔ انگلیسی، در سه

بخش: تأثیرپذیری مسلمانان از حکمت یونانیان، استفادهٔ اروپاییان از دانش‌های اسلامی و روش مسلمانان شبه قاره در فراگیری علوم جدید اروپاییان. عبیدی این رساله را برای شرکت در مسابقهٔ مقاله‌نویسی در زمینهٔ مقایسهٔ علوم قدیم اسلام و علوم جدید اروپایی که به همت سرچارلز ترولین (۱۸۰۷ــ۱۸۸۶م) حاکم مدراس در ۱۲۸۰ق / ۱۸۶۳م ترتیب یافته بود، نوشت. متن اردوی رساله در لکنو و ترجمهٔ انگلیسی که آن‌هم از عبیدی است در ۱۸۷۷م در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ تزکیةالفهوم فی تحقیق مأخذالعلوم که اصل آن به‌اردو و نوشتهٔ کرامت‌علی جونپوری، متولی حسینیهٔ هوگلی، است و به فرمایش هم‌او عبیدی و سید امیرعلی آن را با عنوان *A Treatise on the Origin of Sciences* به انگلیسی برگردانیدند. این ترجمه در ۱۸۶۷م در کلکته به‌چاپ رسید؛ ۳ــ مفتاح‌الادب (کلکته، ۱۸۶۹م) به اردو در دستور زبان عربی که از کتاب‌های درسی معروف هند بوده است؛ ۴ــ تدریب‌الطلاب فی صیغ‌الابواب (چاپ لاهور) در دستور زبان عربی؛ ۵ــ درایةالادب فی لسان‌العرب در آموزش زبان عربی که عبیدی آن را مانند دو کتاب پیشین در دورهٔ تدریس در دانشکدهٔ هوگلی نوشته است (لاهور، ۱۸۹۸م)؛ ۶ــ دبستان دانش‌آموز به‌اردو در علوم طبیعی و هیئت به زبانی ساده که برای آموزش مقدماتی فیزیک نوشته شده است (کلکته، ۱۸۷۱م)؛ ۷ــ لب‌الاعراب در نحو عربی که در ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۸م نوشته شده و در ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۲م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۸ــ تشحیذ ادراک فی تحقیق حرکةالارض و وجودالافلاک نوشته در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۴م، (چاپ شده) به‌عربی در ستاره‌شناسی که عبیدی در آن کوشیده است تفسیری از آیات قرآنی دربارهٔ حرکت افلاک ارائه دهد که با یافته‌های جدید علمی سازگار باشد؛ ۹ــ طرازالازهار فی سیرالفلاسفةالکبار (چاپ شده) به‌عربی در فلسفه و حکمت در یازده بخش. عبیدی در این اثر در بخش یکم به شرح نظریهٔ مشایین، در بخش دوم به ذکر فلاسفهٔ دورهٔ اخیراسلامی، در بخش‌های سوم تا هفتم به ترتیب به ذکر فیثاغورث، لقمان حکیم، سقراط، افلاطون، ارسطو و در بخش‌های هشتم تا یازدهم به طبقه‌بندی فیلسوفان یونانی و ذکر اهمیت آن‌ها پرداخته است؛ ۱۰ــ دستور پارسی‌آموز به‌فارسی در دستور زبان فارسی در پنج جلد که از مهم‌ترین کتاب‌های دستورزبان فارسی است و در بنگال نوشته شده است. جلدهای یکم تا سوم آن به‌ترتیب در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م، ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م و ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۲م در آگره به‌چاپ رسید، اما جلدهای چهارم و پنجم هنوز چاپ نشده است؛ ۱۱ــ طریق‌الرشاد فی تحقیق جواز اقامةالجمعة والاعیاد فی هذه‌البلاد (چاپ آگره) به‌اردو در شرایط اثبات جواز اقامهٔ نماز جمعه و عیدین در شهر و روستا؛ ۱۲ــ قصیده‌ای فارسی در ۵۵ بیت در تهنیت به ملکه ویکتوریا برای گرفتن لقب ملکهٔ هند همراه با ترجمهٔ انگلیسی آن (گویا از خود عبیدی) که نخست در مجلهٔ اردوگاید (کلکته، ۱۸۷۷م) و سپس در دیوان فارسی عبیدی (چاپ ۱۸۸۲م) به‌چاپ رسیده است. با این که این سروده قصیده‌ای مدحی است، عبیدی در آن از پرگویی و ستایش‌های اغراق‌آمیز دوری گزیده و به‌زبانی ساده و روان به پیشرفت‌های هند در زمینه‌های گوناگون پرداخته است؛ ۱۳ــ دیوان اردوی عبیدی که مجموعهٔ سروده‌های اردوی عبیدی است. عبیدی به‌زبان اردو چندان علاقه نداشت و بیشتر سروده‌های اردوی او نیز از دورهٔ جوانی‌اش است و بعدها آن‌ها را به تشویق دوستش عبدالغفور نساخ گردآورد. این دیوان به‌کوشش برادرزاده‌اش مهدی حسن سهروردی (ــ ۱۲۹۸ق / ۱۸۸۰م) به‌چاپ رسید (۱۲۹۶ق / ۱۸۷۱م)؛ ۱۴ــ دستورالتهجی به‌فارسی برای آموزش مقدماتی فارسی‌آموزان در تمرین حروف تهجی (آگره، ۱۸۸۱م)؛ ۱۵ــ گلشن دانش به‌فارسی برای آموزش مقدماتی زبان فارسی که مجموعهٔ داستان‌های کوتاه و پندآمیز است (آگره، ۱۸۸۱م)؛ ۱۶ــ دیوان فارسی عبیدی که در بر دارندهٔ غزلیات، قصاید، قطعات و مثنویات او است. این دیوان را خود عبیدی در ۱۳۰۰ق / ۱۸۸۲م گردآورد و پس از مرگش با مقدمهٔ ابونصر گیلانی به‌چاپ رسید (کلکته، ۱۳۵۸ق / ۱۹۳۹م). عبیدی در فارسی‌سرایی بسیار ماهر بود و بیشتر از سرایندگان سبک عراقی (و خراسانی) پیروی می‌کرد؛ ۱۷ــ مثنوی قلوپتره انتونس / عبرت‌افزا به‌فارسی در داستان آنتونی و کلئوپاترا به‌پیروی از خسرو و شیرین نظامی (چاپ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م)؛ ۱۸ــ داستان عبرت‌بار به‌فارسی در سرگذشت خانواده و آموزش و پرورش و مشاغل علمی و آثار خود تا ۱۸۸۰م که به‌خواهش احسن‌الله شاهین نوشته شده است و گذشته از اشتمال بر رویدادهای زندگی عبیدی، آیینهٔ اوضاع علمی بنگال در روزگار او است؛ ۱۹ــ ترجمهٔ تحفةالموحدین رام‌موهن‌رای از فارسی به انگلیسی که در ۱۸۸۲م به‌انجام رسیده و در کلکته چاپ شده است؛ ۲۰ــ المناهل‌الصافیة فی مسائل جغرافیة به‌عربی؛ ۲۱ــ المکاتب‌البهیة فی‌اللغات‌العربیه در انشای عربی؛ ۲۲ــ تلخیص‌السوره به‌عربی در منطق؛ ۲۳ــ تفسیرالعمال فی‌العلم جریر اشغال؛ ۲۴ــ

شوارق‌الاشراق به‌عربی در فلسفه؛ ۲۵ـ رسالهٔ تمدن به‌اردو؛ ۲۶ـ تحفة‌البنات به‌اردو در آموزش زنان؛ ۲۷ـ غایت تبیان فی حقیقت‌اللغات واللسان به‌فارسی؛ ۲۸ـ انوارالشهود فی تفسیر سورة‌الاخلاص علی وحدة‌الوجود؛ ۲۹ـ البشارات‌المصطفویه فی‌التورات والانجیل والصحف‌النبویه.

منابع: احوال مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی، دکتر محمدشمیم‌خان، نسخهٔ دست‌نویس؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹/۳، ۴۰۱؛ ثلاثهٔ غساله، ۳۰، ۱۲۸-۱۳۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۰۰-۱۰۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۵؛ گلزار جاویدان، ۹۰۷/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۷/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۹۹/۸-۳۰۰؛ نگارستان سخن، ۶۱؛ ام‌سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸ش)، صص ۱۲۹-۱۴۰؛ ابوموسی محمدعارف‌بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به‌زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۵۵/۲؛ محمدشمیم‌خان، «احوال و آثار مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ دوم (تابستان ۱۳۷۷ش)، صص ۱۷۰-۱۷۵.

برزگر

عتابی تکلو (a.tā.bi-ye.tak.lu)، حسن‌بیگ، پسر بخشی‌بیگ، ۹۷۳ـ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. در هرات به‌دنیا آمد و در قزوین یا به‌قولی در ری بزرگ شد. در اوایل شاعری به اصفهان رفت و به دربار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) راه یافت و شاه‌عباس در پاداش منظومه‌ای که وی در بحر مخزن‌الاسرار سرود روستای طارند از توابع ورامین را بدو بخشید. گویند عتابی «افیونی گذرا بود و شراب نمی‌خورد و در علم فقه مهارت تمام داشت» و زمانی شاه‌عباس بدو فرمود تا شراب بنوشد و چون او از پذیرش این فرمان سر باز زد و یکی از درباریان نیز او را متهم به دعوی قطبیت کرد شاه خواست که تیری به‌جانب او اندازد که «اگر کارگر نیاید قطب خواهد بود.» اما سرانجام به پایمردی بزرگانی مانند فرهادخان قرامانلو، عتابی دو بیت «ای شاه ستاره خیل خورشید اقبال ـ وی از پی سایهٔ تو گردون چو هلال / ایام تو عیدست در او روزه حرام ـ بزم تو بهشتست در او باده حلال» را سرود و شاه از خونش درگذشت و صد تومان و اسبی با زین نقره بدو بخشید. عتابی در ۱۰۱۳ق همراه میر معصوم بهکری متخلص به نامی (ـ۱۰۱۵ق)، سفیر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) که از اصفهان به هند باز می‌گشت بدان سرزمین رفت و به خدمت اکبر رسید و قصیده‌ای در ستایش وی خواند. آنگاه در هند به گشت و گذار پرداخت و سپس به ایران بازگشت. در حدود ۱۰۲۰ق بار دیگر رهسپار هند شد و نخست به خدمت میرزا غازی ترخان (ـ ۱۰۲۱ق) حاکم قندهار و سپس اعتمادالدوله غیاث‌الدین محمد تهرانی (ـ ۱۰۳۱ق) و جهانگیر گورکانی رسید و از آنان نواخت یافت. سرانجام در راه بازگشت به ایران در قندهار درگذشت. سال مرگ وی را ۱۰۲۰، ۱۰۲۱ و ۱۰۲۳ق و جای درگذشت او را لاهور و اجمیر نیز نوشته‌اند. عتابی که در کودکی دو چشمش از آبله آسیب دیده و یکی به‌کلی نابینا شده بود، شاعری پرکار بود و گذشته از دیوان که انواع شعر را در بر می‌گیرد، منظومه‌های تمام یا ناتمامی مانند سام و پری در بحر متقارب، ایرج و گیتی در بحر مخزن‌الاسرار، حدایق‌الازهار در بحر حدیقة‌الابرار، فرهاد و شیرین در بحر خسرو و شیرین، مجمع‌البحرین (ترکی) در بحر مثنوی مولوی، منظرالابرار در بحر مخزن‌الاسرار، سکندرنامه و هفت‌پیکر داشته است. ولی از همهٔ اشعارش که شمار آن‌ها را بیش از یکصد و پنجاه هزار بیت گفته‌اند، ظاهراً مگر اندکی از آن به‌جا نمانده است که از همین اندک برمی‌آید که وی شاعری میان‌مایه بوده است. ساقی‌نامهٔ عتابی در ۷۸ بیت در تذکرهٔ میخانه آمده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۷۸/۱-۷۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۸۹/۵-۹۹۲؛ شام غریبان، ۱۱۷؛ شمع انجمن، ۲۹۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۴؛ کاروان هند، ۸۶۵-۸۷۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۱/۴-۱۲؛ میخانه، ۴۳۷-۴۵۲؛ نتایج‌الافکار، ۴۷۴.

برزگر

عتابی نجفی (e.tā.bi-ye.na.ja.fi)، میرسید محمد، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. شاگرد میرعزیزالله حضوری قمی (ـ ۱۰۰۰ق) است. حضوری قمی از شاعران درگاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) بود و در اواخر عمرش به نجف رفت و در همان‌جا درگذشت. عتابی پس از فراگرفتن مقدمات علوم و فنون شاعری به هند رفت و به خدمت علی یکم عادلشاه، فرمانروای بیجاپور در دکن (۹۶۵ـ۹۸۷ق)، درآمد. پس از مرگ علی عادلشاه، دکن را ترک گفت و در الله‌آباد به خدمت

جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) پیوست و نزد او اعتبار فراوان یافت. اما پس از چندی به سبب هجویاتی که در دکن برای شاه فتح‌الله و کسانی دیگر ساخته بود، گرفتار خشم پادشاه شد و او را از فتحپور به دژگوالیار بردند و در آن‌جا زندانی کردند. هفت یا ده سال از زندگی عتابی در زندان آن دژ گذشت. وی از درون زندان اشعار اعتذاریه‌ای برای اکبر فرستاد، اما سروده‌هایش سودی نکرد و همچنان در زندان به سر برد. سرانجام به میانجیگری شاهزادگان بخشوده شد و هزار روپیه گرفت تا هزینهٔ سفر حج کند، ولی در میان راه تغییر عقیده داد و بار دیگر به جای مکه به دکن رفت و به ملازمت برهان دوم نظام‌شاه، فرمانروای احمدنگر (۹۹۹ــ۱۰۰۳ق)، پیوست و تا پایان عمر در همان‌جا به سر برد. وی مردی تندخو و در هجویه‌سرایی و خوش‌نویسی دستی توانا داشت. عتابی در شعر پیرو شیوهٔ استادان قدیم سخن، به‌ویژه در سبک خراسانی بود و در سرودن قصیده و غزل از مهارت فراوان برخوردار بود. به جز اشعار فارسی، شعرهایی نیز به عربی سروده است. دیوان فارسی اشعارش را اسماعیل‌پاشا در سه‌هزار بیت گردآورده است.

منابع: آیین اکبری، ۲۵۳/۱؛ ایضاح‌المکنون، ۵۱۷/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۱۵/۵ــ۸۱۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۱۰؛ الذریعه، ۷۰۷/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱/۲؛ شام غریبان، ۱۷۱ــ۱۷۲؛ شمع انجمن، ۳۰۲؛ کاروان هند، ۸۳۰ــ۸۳۱، ۸۶۸؛ مخزن‌الغرائب، ۹/۴ــ۱۱؛ مرآةالعالم، ۶۲۶/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۷۵/۳ــ۲۷۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۱؛ هفت اقلیم، ۱۱۸/۱ــ۱۲۲؛ همیشه‌بهار، ۱۶۸.

برزگر

عترت (et.rat)، عبدالمنان، ز۱۱۷۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در اشعارش عبدالقادر گیلانی را ستوده است. نسخه‌ای از دیوان وی که مجموعهٔ غزل‌هایش است در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1963-247) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۴/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۱۰.

برزگر

عثمان بخاری (os.mān-e.bo.xā.ri)، سید عثمان فرزند سید داود فرزند سید شکرالله، ز۱۰۵۱ق/۱۶۴۱م، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی آگاهی چندانی در جواهرالاولیا نیامده است. در خانواده‌ای روحانی زاده شد و از آثاری که از او به‌جا مانده است، چنین برمی‌آید که تحصیلات متداول روزگارش را به پایان برد. سید عثمان بیشتر زندگی خود را در عبادت و ریاضت گذرانید و هر ماه رمضان به اعتکاف می‌نشست و گه‌گاه چله می‌کشید. وی به پدرش دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. پس از درگذشت پدرش، جانشین وی شد و به راهنمایی و ارشاد مردم به دین اسلام پرداخت. سید باقر بخاری دربارهٔ پدرش در جواهرالاولیا چنین می‌گوید «استاد کامل و عامل، سلطان‌المشایخ والاولیا، قدوةالزّهاد والاتقیا، کاشف‌الحقائق، مظهرالدّقائق، حجةالحق علی‌الخلق، قطب‌الاقطاب فی‌الارضین، ملک‌المشایخ فی‌العالمین، وارث علوم‌الانبیا والمرسلین، ختم‌الواصلین والعارفین». از آثارش: مونس‌البخاری کلان؛ مونس‌البخاری خرد؛ مجموع‌البخاری؛ بحرالعجایب؛ سید عثمان در اُچّه بخاری درگذشت.

منابع: جواهرالاولیا، ۱۲۰ــ۱۲۱؛ مقدمهٔ جواهرالاولیا، ۴۶ــ۴۷.

رسولی

عثمان برکی جالندهری (os.mān-e.ba.ra.ki-ye.jā.land.ha.ri)، شیخ عثمان فرزند الله‌داد صدرالدین خیل افغان، ــ ۱۰۴۳ق، صوفی نقشبندی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم (افغان) جالندهر در پنجاب است. از میان مشایخ تصوف، به‌خدمت پیرولی کوهی و خواجه باقی بالله رسید و از آنان کسب فیض کرد. وی همچنین مرید شیخ جلال‌الدین تهانیسری بود. به‌فارسی شعر می‌سرود و به‌نام خود تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ عشقیه / دریای محبت / تحفةالقلوب و هدیةالارواح (دست‌نویس گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۹۸۹) در تصوف و اخلاق، به‌نثر آمیخته به‌نظم، در چهار فصل: **فصل یکم** در بیان فقر و تسلیم و توکل و ذکر، در چهار باب (۱ــ فقر، ۲ــ تسلیم، ۳ــ توکل و ۴ــ ذکر)، **فصل دوم** در احوال عاشق، در چهار باب (۱ــ نهایت سلوک، ۲ــ در خصال درویشان، ۳ــ ریاضت اهل‌الله در نصیحت کردن و ۴ــ تحمل)، **فصل سوم** در خاموشی و عزلت، در چهار باب (۱ــ سکوت و عزلت، ۲ــ ذوق و محبت، ۳ــ اشتیاق و ۴ــ تواضع) و **فصل چهارم** در چهار باب (۱ــ تضرع عاشقان، ۲ــ جانبازی و تب و تاب عشق و محبت، ۳ــ فقر، دل‌جویی و عیب‌پوشی و ۴ــ احوالِ عاشقان و عارفان). کتاب به‌نثری روان آمیخته به نظم نوشته شده و بیشتر سروده‌ها که حکایات کوتاه است از خود عثمان جالندهری است. ترجمهٔ

اردوی این اثر از محمد سلیمان گیلانی با عنوان محبت باری در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ چهل مکتوب که نامه‌های او به رفیقان و ارادتمندان، به‌نثر آمیخته به‌نظم، در موضوعات سلوک و طریقت است. ترجمهٔ اردوی آن از مولانا محمدالدین در ۱۳۲۶ق در لاهور چاپ شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۳۰۰-۳۰۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۷۷، ۸۳؛ تصوف برّصغیر مین، ۲/۲۷، ۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۴۰۵، ۱۶۰۳، ۱۶۹۶، ۱۸۷۷.

برزگر

عثمان علی‌خان آصف‌جاهی (os.mān.a.li.xān-e.ā.sef.jā.hi)، میرعثمان‌علی‌خان پسر میرمحبوب‌علی‌خان، ۱۸۸۶ــ۱۹۶۷م / ۱۳۰۳ــ۱۳۸۶ق، هفتمین و آخرین نظام / آصف‌جاه حیدرآباد دکن (۱۹۱۱ــ۱۹۵۰م / ۱۳۲۹ــ۱۳۶۹ق). پس از مرگ پدرش بر تخت نشست و سیاست‌های وی را در گسترش و بهبود نظام اداری، توسعهٔ منابع طبیعی، ایجاد مؤسسات فرهنگی و بهبود وضع اقتصادی مردم که هدف از آن تبدیل کشور حیدرآباد به کشوری پیشرفته بود ادامه داد. دانشگاه عثمانیه (۱۳۳۶ق)، بیمارستان عثمانیه (۱۳۴۶ق)، دانشکدهٔ مهندسی (۱۳۴۸ق) و دو سد به‌نام عثمان ساگر و حمایت ساگر در حومهٔ حیدرآباد از بناهایی است که وی بنیاد نهاد. در ۱۹۱۸م / ۱۳۳۷ق از پادشاه بریتانیا نشان «یار وفادار دولت بریتانیا» گرفت و در ۱۹۴۳م لرد اروین، فرماندار کل انگلیسی هند، حق مالکیت دولت حیدرآباد بر استان برار و مناطق جنوب سکندرآباد را پذیرفت و اجازه داد پرچم حیدرآباد در آنجا افراشته گردد و ولی‌عهد حیدرآباد به لقب پرنس برار، نامیده شود و دولت بریتانیا از درآمد برار مبلغی به حیدرآباد بپردازد، ولی ادارهٔ امور آنجا همچنان به دست کارمندان دولت هند باشد. پس از خروج سپاهیان بریتانیا از هند (۱۹۴۷م / ۱۳۶۷ق) دولت حیدرآباد تا مدتی دولتی مستقل بود، اما در ۱۹۴۸م / ۱۳۶۸ق حیدرآباد به اشغال سپاهیان هند درآمد و، به رغم مخالفت عثمان علی‌خان، به‌زور به‌خاک کشور تازه استقلال هند پیوست. چندی بعد، دولت هند به عثمان‌علی‌خان لقب راج پراموخ داد (ژانویهٔ ۱۹۵۰م) و وی تا اکتبر ۱۹۵۶م / ۱۳۷۵ق این عنوان را داشت. در ۱۹۵۶م که نقشهٔ هند بر اساس زبان‌های محلی ترسیم شد قلمرو نظام حیدرآباد میان استان‌های مهاراشترا، میسور و آندراپرادش تقسیم شد و حیدرآباد مرکز استان آندرا پرادش تعیین گردید. نهرو، نخست‌وزیر هند، عثمان‌علی‌خان را به سمت حاکم دولت ایالتی آندراپرادش برگزید، اما او از پذیرش این مقام سر باز زد و گوشه‌نشینی گزید. عثمان‌علی‌خان، همچون نیاکان خود، دوست‌دار ادب فارسی بود و به‌فارسی و اردو و عربی شعر می‌سرود و عثمان تخلص می‌کرد. چهار دیوان اشعار فارسی و اردو از او به‌جا مانده است. وی مردی دین‌دار و معتقد به مبانی اسلامی بود. به خاندان نبوی علاقهٔ فراوان می‌ورزید و اشعار بسیاری در ستایش پیامبر (ص)، علی (ع) و امام‌حسین سرود و ساختمان بزرگی در حیدرآباد به‌نام عزاخانهٔ زهرا ساخت. گزیده‌ای از سروده‌های عثمان‌علی‌خان با عنوان انتخاب کلام آصف سابع که مجموعهٔ قطعات و غزلیات اردو و فارسی او است با مقدمهٔ رشید احمد صدیقی به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد دکن، ۱۹۷۵م).

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۶۱-۶۲؛ سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۱۵۳، ۱۷۴-۱۷۶؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۱۷-۱۱۸؛ علی‌محمد مؤذنی، «میرعثمان علی‌خان و شعر فارسی او»، نامهٔ پارسی، سال چهارم. شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۸ش، صص ۱۲۹-۱۴۱.
Dictionary of Indo-Persian Literature, 604; *Encyclopaedia of Islam*, 3/323.

برزگر

عثمان مروندی ← لعل‌شهباز قلندر

عجائب‌القصص ← شبستان عشرت

عجایب‌البلدان (a.jā.ye.bol.bol.dān)، کتابی به نثر فارسی نوشتهٔ انتظام‌الملک ممتازالدوله مهاراجه کلیان* سنگه، تاریخ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره (ــ پس از ۱۲۱۱ق). این اثر جغرافیای سیاسی و طبیعی هفت‌اقلیم است و به همین سبب به هفت باب تقسیم شده است. کتاب با حمد خدا، نعت رسول اکرم و منقبت علی(ع) و اهل بیت آغاز می‌شود. باب اول دربارهٔ کیفیت پیدایش طبقات افلاک و به وجود آمدن آن، نظام ستارگان و اجرام فلکی است و در پی آن جایگاه سیارگان آمده است. باب دوم به پیدایش درجات ارض، کوه‌ها، دریاها، رودها و درختان می‌پردازد و پس از آن دربارهٔ آب و هوای قطب‌شمالی و جنوبی

و شهرهایی که در این قطب‌ها قرار دارند سخن می‌گوید و طول و عرض جغرافیایی این نواحی را بیان می‌کند. پایانی این باب دربارهٔ سنن مردمان هفت‌اقلیم است. باب سوم دربارهٔ برخی از شهرهای مشهور هفت‌اقلیم و برخی شهرهای از میان‌رفتهٔ این اقالیم است. باب چهارم دربارهٔ عجایب گوناگون هفت‌اقلیم است. باب پنجم دربارهٔ درختان، رودها، چشمه‌ها و چاه‌ها، کوه‌ها و صحراها است، و به هفت عنوان فرعی تقسیم شده است. باب ششم دربارهٔ اعجوبه‌های حیرت‌انگیزی است که در کنار چشمه‌ها یافت می‌شوند و مردمان از دیدن آن عجایب در حیرتند. پس از آن بهشت شداد، موقع جغرافیایی و تاریخی شهر مکه و عجایب مصر و ختن آمده است. باب هفتم دربارهٔ مملکت ایران (که نیمی از این باب را در بر می‌گیرد) و نیز موقع جغرافیایی ایران، ذکر پادشاهان، فرهنگ و تمدن و آیین و رسوم و اخلاق مردمان، آب و هوای ایران که در فصل‌های گوناگون بر درختان و محیط طبیعی این کشور اثر می‌گذارد بحث می‌کند. در پایان این باب به ذکر باغ‌ها و ساختمان‌های زیبای اصفهان و عراق پرداخته است. مؤلف شمار فراوانی از اشعار خود را در این کتاب آورده است. نسخهٔ خطی عجایب‌البلدان با خط نستعلیق در پنجاه و چهار صفحه است و هر صفحه دوازده سطر دارد و در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود. تألیف این اثر که به‌فرمان تامس جون موریل نوشته شد در پنجم جمادی‌الثانی ۱۲۱۱ق / ششم دسامبر ۱۷۹۶م در کلکته به‌پایان رسید.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۲/۱؛ محمد منصور عالم، «نظری به نسخهٔ خطی عجایب‌البلدان فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۲۲۶-۲۳۲؛

Mughals in India, 239; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/270.

رسولی

عجایب‌الغرایب ← آذری طوسی

عجایب‌اللغات (a.jā.ye.bol.lo.qāt)، فرهنگ واژگان هندوستانی و پشتو به فارسی از الهیار بن حافظ رحمت‌خان بهادر. مؤلف که پسر سرکردهٔ معروف روهیله‌ها (از اقوام افغانان ساکن هند)، حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان بهادر، است در دیباچه می‌گوید که در نتیجهٔ معاشرت مدام با افغانانی که در روزگار سرکردگی پدرش گروه گروه به هند می‌آمدند، با زبان پشتو از نزدیک آشنا گردید. اما پس از کشته شدن حافظ رحمت‌خان در ۱۱۸۸ق، افغانان پراگنده شدند. الهیار بعد از مرگ پدرش، با برادر خود در اله‌آباد زندانی شد تا این‌که پس از هشت ماه، بعد از درگذشت نواب اوده، شجاع‌الدوله (۱۱۸۹ق)، آزاد شد و به لکنو رفت. سه سال بعد با برادران کهترش، که پشتو را شکسته‌بسته می‌دانستند، در بریلی نشیمن گزید و او با این‌که بارها به دیدار برادر بزرگ‌ترش نواب مهابت‌خان در لکنو می‌رفت، در نتیجهٔ سخن نگفتن به زبان پشتو، بسیاری از واژگان زبان مادری خود را از یاد برد. هنگامی که مهابت‌خان، رئیس خانواده، در ۱۲۲۳ق درگذشت، الهیار بر آن شد برای از یاد بردن این غم و مصیبت بزرگ، خود را به کاری سرگرم دارد. بدین منظور به گردآوری هر آن‌چه از زبان پشتو به یادداشت، آغاز کرد و کتاب حاضر را، برای نگه‌داشت میراث گران‌بهای زبان پدری‌اش برای کودکان خود و دیگر افغانانی که در هند بزرگ می‌شدند، تألیف کرد. وی می‌افزاید که واژگان پشتوی این اثر، بر اساس گویش قبیله‌اش سرهبن (= سروان؟) است. این اثر که از آن ظاهراً تنها یک نسخه در دست است و در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.399) نگه‌داری می‌شود، در یک مقدمه در دستور زبان پشتو، و بیست و هشت باب است. ترتیب واژگان الفبایی، بر اساس حروف اول و دوم است. واژگان پشتو و هندوستانی، که اولی با حرف «پ» و دومی با حرف «ه» نشان داده شده‌اند، آمیخته با یکدیگر به‌ترتیب الفبایی، بر اساس حروف اول و دوم واژگان، آمده‌اند. در برابر هر واژهٔ معادل فارسی آن یاد شده و تلفظ واژگان پشتو کاملاً نشان داده شده است.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 517; *Mughals in India*, 201.

برزگر

عجیب‌القصص (a.ji.bol.qe.sas) / شبستان عشرت، داستانی عاشقانه از منشی بخت‌رام (بخت‌سنگه). وی این داستان‌را به نام شاه‌عالم بهادر (۱۱۷۳-۱۲۲۱ق) تألیف کرد. اصل این داستان هندی است و گویا به تقلید از سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال* نوشته شده است، اما با آن تفاوت‌های بسیار دارد. در این داستان، بدیع‌الجمال دختری است که شاهزاده‌ای هندی به نام یوسف‌جمال عاشق او می‌شود. این داستان در ۱۹۰۲م در لکنو چاپ سنگی شد. قصهٔ دیگری نیز به نام عجیب‌القصص از راجه

دیـن‌یال، در دست است کـه آن‌را در ۱۱۷۹ق نـوشته است و نسـخه‌ای از آن در کـتابخانهٔ آصـفیه (بـه‌شمارهٔ ۲۹۴ قـصص) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۱۴ـ۱۱۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۲۲/۵ـ۱۵۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۷/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۹۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۷/۶ـ۱۴۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۳۲/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۲۹؛

ضیایی

عـجیب بـلگرامـی (a.jib-e.bel.ge.rā.mi)، سید قـریش، بـلگرام ۱۰۸۰ ـ گـجرات ۱۱۴۰ق، شـاعر فـارسی‌گوی شـبه‌قاره. وی طبعی ظریف داشت. در اواخر عمر خود با نواب مبارزالمـلک سربلندخان تونی به‌گجرات احمدآباد رفت و در همان‌جا شعری سرود که آمیزه‌ای از هندی و فارسی بود. عجیب از خاندان سید بدرالدین بود و این خاندان در مـحلهٔ سیدوارهٔ بـلگرام زنـدگی می‌کردند.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۶۹ـ۱۷۰؛ سرو آزاد، ۳۱۴ـ۳۱۵؛ شمع انجمن، ۳۱۷ـ۳۱۸.

سپاهی

عدلی‌سور ← محمدشاه عدلی‌سوری

عرب شیرازی (a.rab-e.ši.rā.zi)، ملاحاجی عرب، مشهور به دنبه، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود و همان‌جا نیز درس خواند. بعدها زادگاهش را ترک گفت و به اصفهان رفت. عرب پس از چندی اقامت در این شهر، به هندوستان کوچید و همان‌جا درگذشت. مؤلف تذکرهٔ نصرآبـادی مـی‌نویسد عـرب سخنوری «درکمال بی‌تکلفی و درویشی و بی‌پروایی» بود. او در سروده‌هایش صابر تـخلص مـی‌کرد، در تـذکره‌ها از وی بـا نام‌های صابر / عبدی شیرازی نیز یاد شده است. از سروده‌های عرب ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ز شهر سرمه تا بازار چشمش ـ بسی پیموده‌ام، یک میل راه است.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۹۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۱۰/۱ـ۶۱۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فـارس، ۱۸۹/۲؛ الذریـعه، ۲۱۹/۹، ۷۱۰؛ سیمای شاعران فارس در هـزار سـال، ۲۵۵/۱؛ شام غریبان، ۱۸۲؛ کاروان هند، ۶۶۹/۱ـ۷۰۰.

نوش‌آبادی

عرب نجفی (a.rab-e.na.ja.fi)، اواخر سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هـجری، نـویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. وی در دربـار جلال‌الدین اکبر گـورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) مـنصب دولـتی داشت و در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) نیز در دربار وی با عزت و احترام می‌زیست. عرب کتابی به نام رسالهٔ میرشکاران در یازده باب نوشت: باب نخست در حقیقت و صفت شـغنقار و وجه تقدیم آن بر سایر جانوران و جز آن، باب دوم در احوال باز، باب سوم در صفت شـاهین، بـاب چـهارم در حـقیقت احـوال بحری، باب پنجم در طریق طیارکردن چرغ، باب ششم در صفت شاه‌باز، باب هفتم در شوق شنیدن دیوباز، باب هشتم در شأن بالقش، باب نهم در آثار ظاهر ساختن عقاب، باب دهم در شرح امراض که به این‌ها عارض شوند و باب یازدهم در شرح عجایب و غرایب که از این‌ها به‌وقوع آیند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ دولتی مدراس نگه‌داری مـی‌شود. در بـرخـی از منابع اثری با نام بازنامه نیز از عرب نجفی آمده است که نسخه‌ای دست‌نـویس از آن بـه‌شمارهٔ ۸۷۹۲ در کـتابخانهٔ آسـتان قـدس رضوی یافت می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسـلمانان پـاکستان و هـند، ۸۷۹/۲؛ فهرست مـیکروفیلمهای کـتابخانه مـرکزی دانشگـاه تـهران، ۱۹/۱؛ فـهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۸/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 84.

فتح‌نیا طبری

عرشی (ar.ši)، امتیازعلی‌خان فرزند مختارعلی‌خان، رامپور ۱۹۰۴ ـ همان‌جا ۱۹۸۰م، شاعر، پـژوهشگر و مـنتقد فـارسی‌نویس هندی. خانوادهٔ پدری و مادری وی همه اهل دانش و ادب بودند. وی دبستان را در زادگاهش بـه پـایان رسـانید و زبـان عـربی و فارسی و انگلیسی را نیز فرا گرفت. در سیزده سـالگی گـلستان، بوستان، یوسف و زلیـخا و سکـندرنامه را خـوانـد. عـربی را نـزد عـبدالرشـیدخان قـابل و پـزشکی قـدیم را نـزد حکـیم عبدالمجیدخان فرا گرفت. زمانی در مدرسهٔ مطلع‌العلوم رامپور که مدیر آن مولوی سعیداحمد بود، زبان عربی و تعلیمات عالی علوم اسلامی آموخت. در ۱۹۲۳م از دانشگاه پـنجاب، مـدرک مولوی عالم و از دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، مدرک مولوی

فاضل دریافت کرد. در این دانشکده، مولانا سعیدطلحه، درس تفسیر، مولانا عبدالعزیز میمن، ادبیات و مولانا نجم‌الدین، معقولات تدریس می‌کردند. در ۱۹۲۴م از دانشگاه پنجاب رتبهٔ اول مدرک منشی فاضل و در ۱۹۲۶م مدرک فراغت با درجهٔ دبیرستان در زبان انگلیسی دریافت کرد. در ۱۹۳۲م رئیس کتابخانهٔ رضای رامپور شد. وی در آغاز تاج و پس از آن عرشی تخلص می‌کرد و به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. از آثارش: مقدمه و حواشی بر انتخاب غالب؛ نادرات شاهی اثر جلال‌الدین شاه‌عالم ثانی (ــ ۱۸۰۶م)؛ فرهنگ غالب؛ وقایع عالمشاهی اثر کنور پریم کشور فراقی عظیم‌آبادی دهلوی؛ تاریخ بابری اثر زین‌الدین خوافی وفایی؛ نفایس‌المآثر اثر میر علاءالدولهٔ قزوینی؛ تحفة‌الهند اثر میرزاخان بن فخرالدین احمد؛ باغ دودر از غالب؛ مکاتیب غالب؛ مسودهٔ قاطع برهان. افزون بر آثار یاد شده، مقالات فراوانی از وی در مجله‌ها به چاپ رسیده است.

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در هند در قرن بیستم، ۳۰۶-۳۱۵؛ «شعر مولانا امتیازعلی‌خان عرشی»، نامه پارسی. شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، صص۲۶۸-۲۷۲.

رسولی

عرشی اکبرآبادی (ar.ši-ye.ak.bar.ā.bā.di)، میرمحمد مؤمن پسر میر عبدالله مشکین قلم، متخلص به وصفی، فرزند میرمظفر، ح۱۰۰۱ ــ ۱۰۹۱ق، خوش‌نویس، شاعر و صوفی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرش میرعبدالله وصفی (ترمذی) کرمانی (فرزند میرمظفر از اولاد شاه‌نعمت‌الله ولی) شاعر و خوش‌نویسی زبردست بود و در زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و از او خطاب مشکین‌قلم گرفت و در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) در ۱۰۲۵ق در اجمیر درگذشت. میرمحمد مؤمن عرشی نیز، همانند پدرش، در خوش‌نویسی و شعر و ادب دست داشت و در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) در این زمینه‌ها، به‌ویژه خوش‌نویسی، نامی برآورد، چنان‌که شاهزاده داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) وی را به آموزش خوش‌نویسی فرزند خود، سلیمان‌شکوه، گماشت. اما عرشی با این‌که دستگاهی به‌هم رسانید، گویا به‌سبب داشتن گرایش صوفیانه، از خدمت کناره گرفت و گوشه گزید. با این همه، وی پس از آن نیز همچنان از دربار گورکانی، از آن میان در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، وظیفه دریافت می‌داشت. (دست‌کم در اوایل حال) به وجد و سماع میل فراوان داشت و در موسیقی هندی ماهر بود. محمدصالح کنبو دربارهٔ عرشی و برادرش میر محمدصالح کشفی (ــ ۱۰۶۱ق) می‌نویسد که «هر دو را با نغمهٔ هندی گوشهٔ خاطریست؛ نغمه‌سرایان هند پیشْشان گوشه می‌گیرند و در دایرهٔ مجلسشان چون دف حلقه در گوش می‌کنند و چون دوستی اهل بیت را بیت‌القصیدهٔ اعتقاد خود ساخته‌اند، چندین شعر شعرای طراز در منقبت دوازده اختر برج ولایت پرداخته و اعیان صوفیه با ایشان آموزش دارند.» (عمل صالح، ۳۴۵/۳) مهارتش در خط نستعلیق چنان بود که گویند روزی چند صفحه خط نستعلیق به پیروی از خط ملامیرعلی هروی به نامش نوشت و از نظر شاهشجاع فرزند شاه‌جهان گذرانید و «شاهشجاع به امعان‌نظر و تأمل اهل آن هنر، خط ملاتصور کرده دو هزار روپیه انعام فرمود. بعد از آن میرظاهر ساخت که خط من است.» (مراة‌العالم، ۴۸۴/۲ــ۴۸۵). نمونه‌ای از خوش‌نویسی وی در یک مرقع نقاشی و خوش‌نویسی (موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.23690) وجود دارد. از دیگر خطوط در دست وی، یک قطعه به قلم سه دانگ جلی و نیم دو دانگ عالی در کتابخانهٔ ملی پاریس است با رقم و تاریخ «الفقیرالحقیر محمد مؤمن‌الحسینی غفر ذنوبه و ستر عیوبه ۱۰۷۳.» میرمحمد هاشم شاه نعمت‌اللهی حسینی (۱۰۷۳ــ۱۱۵۰ق) فرزند عرشی از صوفیان نام‌دار هند بوده است. میرعبدالله واصفی پسر میرمحمد هاشم هم صوفی و سراینده بود و اثر ناتمام میرمحمدصالح کشفی به‌نام اعجاز مصطفوی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.7088)، به‌نثر آمیخته به نظم، در تاریخ محمد (ص) و خلفا و امامان را تکمیل کرده و در ۱۱۵۷ق به انجام رسانیده است. همچنان که گفته آمد، عرشی در سرایندگی نیز نامی بلند داشت و سراج‌الدین علی‌خان آرزو که دیوانش را خوانده بود دربارهٔ سروده‌هایش می‌گوید: «اکثر اشعارش ساده است، اما دعوی‌ها بلند دارد. به هر طور، خوش‌فکر است.» (مجمع‌النفایس، ۶۶) از کلیات عرشی نسخه‌ای در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۹۴) نگه‌داری می‌شود که در حیات عرشی در ۱۰۸۲ق کتابت شده است و این بخش‌ها را در بر دارد: ۱ــ دیباچه‌ای پراطناب و متکلف از خود عرشی، ۲ــ غزلیات به‌ترتیب الفبایی، ۳ــ قصاید، ۴ــ ترجیع‌بندها، ۵ــ ترکیب‌بندها، ۶ــ قطعات و مفردات، ۷ــ رباعیات، ۸ــ ساقی‌نامه، ۹ــ مثنوی بلند کتاب شاهد / شاهد عرشی نزدیک سه‌هزار بیت که در ۱۰۶۹ق به پیروی

از مثنوی معنوی سروده است، ۱۰ــ مثنوی مهر وفا/ نسخهٔ مهر و وفاکه مثنوی عرفانی است، بلندتر از مثنوی پیشین، به‌پیروی از خسرو و شیرین نظامی و در ۱۰۵۳ق به‌نام شاه‌جهان سروده است. اما آثار عرشی تنها به نظم محدود نمی‌گردد و وی در نثر فارسی نیز طبع‌آزمایی کرده است که مهم‌ترین حاصل آن شکرستان به نثر آمیخته به نظم، به پیروی از گلستان سعدی و بهارستان جامی، که مجموعهٔ حکایت‌های اخلاقی در شش باب است. در دست‌نویسی از این کتاب که در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ فهرست 823) نگه‌داری می‌شود و ظاهراً به خط خود عرشی و نخستین مسودهٔ کتاب است، ابواب شش‌گانهٔ کتاب چنین است: ۱ــ در بیان احوال اجداد و مرشدان پاک‌نهاد، ۲ــ در سیرت پادشاهان و سریرت وزیران، ۳ــ در تربیت فرزندان پادشاهان عالی‌شأن که خلیفةالاسلام‌اند، ۴ــ در بیان عارفان حق و عاشقان شاهد مطلق، ۵ــ در بیان آداب و حکایت فقرا، ۶ــ در بیان لطایف و ظرایف و خاتمه. گفتنی است دست‌نویس دیوان هند ظاهراً به خط خود مؤلف است، اما فصل‌بندی کتاب در نسخه‌ای دیگر از آن (موزهٔ ملی پاکستان به‌شمارهٔ N.M.1969-273 با تاریخ ۱۱۵۶ق) به‌گونه‌ای دیگر است: ۱ــ حکایات امامان، ۲ــ حکایت مرشدان و پیشوایان دین، ۳ــ سیرت پادشاهان و وزیران، ۴ــ آداب صحبت، ۵ــ عارفان حق و عاشقان شاهد مطلق، ۶ــ لطایف و ظرایف و خاتمه.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۸۴۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۱۰/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۵/۲؛ تذکرهٔ خوشنویسان، ۲۶، ۱۰۱؛ الذریعه، ۷۱۰/۹؛ ۲۱۶/۱۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۱/۴-۱۲۲؛ صبح گلشن، ۲۷۹-۲۸۰؛ عمل صالح، ۳۴۴/۳-۳۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۸۳/۷؛ ۴۴/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۳۶/۳، ۲۹۳۳؛ کاروان هند، ۱۵۳۹؛ مجمع‌النفایس، ۶۵-۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۷/۴؛ مرآةالعالم، ۴۸۲/۲-۴۸۵؛ نشتر عشق، ۱۰۵۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 154, 782; *A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh*, 335-336; *Catalogue of Persian Manuscripts of the Library of the India office*, 1/533; *Concise Descriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 358-359; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 87; *Mughals in India*, 81.

برزگر

عرشی امرتسری (ar.ši-ye.a.ma.rat.sa.ri)، محمدحسین فرزند دین محمد، امرتسر ۱۸۹۶ ــ همان‌جا ۱۹۸۵م، عارف، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش پیشهٔ زرگری داشت و محمدحسین نیز چندی به این کار سرگرم بود. پس از آن، به تشویق یکی از دوستانش به فراگیری دانش روی‌آورد. عروض و صرف و نحو و زبان‌های عربی و فارسی را از حکیم فیروزالدین احمد طغرایی (ــ ۱۹۳۱م) و ترجمه و تفسیر قرآن را از عقل‌بت امرتسری و ادبیات عرب را از محمدعالم آسی و دانش پزشکی را از زاهدعلی اکبرآبادی و منطق را از ابوالوفا ثناءالله فراگرفت. چندی مدیریت مجلهٔ بلاغ و البیان در امرتسر و فیض‌الاسلام در راولپندی را به عهده داشت. با خواندن اشعارش در جلسات سالیانهٔ انجمن خیریهٔ فیض‌الاسلام که در راولپندی برای تعلیم و تربیت کودکان بی‌سرپرست بر پا می‌شد، شرکت می‌کرد و مردم را برای کمک به این کودکان برمی‌انگیخت. عرشی پیرو سبک پاکستانی است. از مریدان حسین‌علی نقشبندی مجددی دیوبندی بود. از دیگر استادان وی مهایشه هری‌رام و علامه محمداقبال را می‌توان یاد کرد. بیشتر آثارش، از نظم و نثر، در دورهٔ مهاجرت از امرتسر به لاهور در اثر تقسیم پاکستان و هندوستان (اوت ۱۹۴۷م) از میان رفت. از آثارش: ملت ابراهیم خلیل در شرح احوال خودش؛ احوال جن و حقیقت جن؛ علوم اسلام و انکار حجیت حدیث در پاسخ به برخی معترضان؛ براهین وحی؛ اقبال کی پیشگوییان (پیشگوی‌های اقبال) به‌اردو؛ تحقیق قربانی؛ تأویل تنزیل در رد بهاییان؛ نقوش اقبال؛ در آغوش مسیحیت؛ مثنوی جنت کاگهنا؛ پیشگوی‌های قرآن حکیم؛ قرآن سی قران تک / از قرآن تا قرآن؛ تلخیص تفسیر دکتر عبدالحکیم پتیالوی؛ تلخیص تفسیر مولوی عبدالله چکرالوی؛ ترجمهٔ مقدمهٔ حیات محمد (ص) اثر محمدحسنین هیکل مصری از فارسی به اردو؛ ترجمهٔ لفظ دین اثر جرجی‌زیدان در مجلهٔ الهلال قاهره از عربی به اردو؛ نقشهای رنگ‌رنگ (راولپندی، ۱۹۷۵م).

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۳۷-۲۳۸؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۷۰-۳۷۴؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۸۶/۲-۱۸۹؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۳۲-۴۳۷؛ نقشهای رنگ‌رنگ، به‌کوشش محمدحسین تسبیحی، راولپندی، ۱۹۷۵م / ۱۳۹۴ق؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۲۳۲.

رسولی

عـــــرفات‌العــــاشقین (a.ra.fā.tol.ā.še.qin) / عـرفات‌العــاشقین و عرصات‌العارفین، تذکره‌ای بـه‌فارسی در شـرح احـوال و نـمونهٔ اشعار سه‌هزار و چهارصد شاعر فارسی‌گوی قـدیم و جـدید از آغاز شعر فارسی تا روزگار مؤلف، از تـقی‌الدیـن مـحمد پسـر معین‌الدین محمد پسر سعدالدیـن مـحمد اوحـدی* حسـینی بلیانی اصفهانی (۹۷۳ ــ پس از ۱۰۴۲ق). تراجـم ایـن اثـر بـه ترتیب حروف الفبا در بیست و هشت عـرصه کـه هـر عـرصه مخصوص یک حرف در سه غرفه است، نوشته شده است. غرفهٔ اول در احـوال شـعرای مـتقدم، غـرفهٔ دوم در احـوال شـعرای متوسط (میانیان) و غرفهٔ سـوم در سـرگذشت شـعرای مـتأخر است. کتاب مقدمه‌ای مفصل دارد که خطبه، تاریخچهٔ عصری، شرح احوال کمابیش مفصل مؤلف و سبب تألیف آن است. از آن‌جا که شبلی نعمانی در شعرالعجم جـای‌جای از تـذکرهٔ تـقی اوحدی بلیانی به‌نام غرفات یاد کرده و از آن‌جا که هر عرصه در سه غرفه است، از این‌رو احتمال دارد که نام کتاب غرفات باشد. البته در چند خط از مقدمهٔ عرفات‌العاشقین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک که مصحح مجمع‌الفصحا در مقدمهٔ آن آورده، آمـده است: «بدان که عرفات کعبهٔ این کتاب مبنی بر بیست و هشت عرصه است به‌ازای حروف مفردهٔ تهجی به‌روش ابتث به‌جهت ظهور ترکیب و ترتیب اسامی شعرا و در عرصهٔ هر حرف او سه عرفه مرتب گشته...» که باز ممکن است مصحح نقطهٔ غ در غـرفه را به‌جهت نام کتاب (عرفات) زیادی دانسته و آن‌را حـذف کـرده باشد و همین ضبط نیز به تـاریخ ادبیات در ایـران راه یـافته و ذبیح‌الله صفا آن‌را عرفه یاد کرده است. تقی اوحدی این تذکره را در ۱۰۲۲ق به‌درخواست یکی از بـزرگان آگـره در تـکمیل اثـر دیگرش به‌نام فردوس خیال اوحدی که تـنها مـنتخبی از اشـعار شاعران بی‌ذکر سرگذشت آنان بود، نوشت و بر احوال شاعران آن بیفزود. در مقدمهٔ آن آورده است، چون مـنظور او جـاودان کردن نام گویندگان و شعرا بوده، از این رو کتاب را به بزرگی یا کسی اهدا نکرده است. تألیف کتاب تا ۱۰۲۴ق به‌درازا کشید، اما مؤلف تا هنگامی که زنده بود، پیوسته مطالبی بر آن می‌افزود و شیوهٔ وی در افزودن مطالب چنان بود که تاریخ تحریر مطلب و مکان آن‌را یاد می‌کرد، چنان‌که در احوال میرعلی قزوینی از سال تحریر مطلب (۱۰۲۵ق) یاد کرده و حتی مـطالبی مـربوط بـه سـال‌های ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ق در کـتاب دیـده مـی‌شود

عرفات‌العاشقین با شرح احوال ابوالشعرا رودکی سمرقندی شروع شده است، اما ترتیب الفبایی آن از شیخ ابوالحسن خرقانی است تا میرزا یوسف‌خان مشهدی. نقوی شـمار شـاعران عـرفات را ۳۱۹۵ تن و گلچین معانی و دیگران در حـدود ۳۳۰۰ تـن یـاد کرده‌اند، اما با بررسی دقیق نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک، مشخص شده که شمار شعرای عرفات ۳۴۶۳ تـن است. بـاید افـزود کـه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک یکی‌دو عرصه را ندارد. پس صاحب عرفات حداقل احوال بیش از ۳۵۰۰ شاعر فـارسی‌گو را در اثـر خود آورده است. تقی اوحـدی در نگـارش تـذکرهٔ عـرفات کـه بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تذکره‌های فارسی است از منابعی چون لباب‌الالباب، تذکرةالشعرای دولت‌شـاه سـمرقندی، چـهارمقاله، تاریخ بیهقی، ترجمهٔ مجالس‌النفائس، تحفهٔ سـامی، نـفحات‌الانس، روضة‌الصفا، حبیب‌السیر، حدائق‌السحر، تاریخ یمینی، تاریخ وصاف، شیرازنامه، طبقات نـاصری، هـفت‌اقلیم، تـاریخ آل‌سـامان، تـاریخ هـمایونی قـاضی‌خان سـمرقندی، مـرصادالعباد، مـقالة‌الابـرار، رموزالحقایق ظهیرالدین عیسی جامی، تاریخ عـلائی ابـن هـلال علی، مشهور به علایی قزوینی، تاریخ صفویه، تذکرهٔ میرابوالبقای تفرشی، نفایح، تاریخ شاهرخی، تـاریخ الفـی، مـجالس عـبدالقـادر مراغی و تذکرةالنساکه منظور جواهرالعجایب سـلطان مـحمد فخری هروی است، استفاده کرده است. باارزش‌ترین بخش این تذکره، دربارهٔ شعرای ایرانی مقیم هند است و از این لحـاظ بـر تذکرهٔ خلاصة‌الشعرا برتری دارد، چه تقی کاشی احوال این قبیل شعرا را از مسافرانی که از هند به ایران می‌آمده‌اند، شنیده بود و حال آن‌که تقی اوحدی در هند بوده و بیشتر آن‌ها را از نزدیک می‌شناخته است. سبک نگارش عرفات کاملاً یک‌دست نیست و تفاوت‌هایی در بخش‌های این اثر دیده می‌شود. شیوهٔ او متکلف و مصنوع است، به‌ویژه به هنگام توصیف شعرا که نثرش مسجع نیز می‌شود. تقی اوحدی از آن‌جا که ادیبی سخن‌شناس بوده و با سبک‌ها و شیوه‌های سخن‌گویی آشنایی کامل داشته، در نگارش پاره‌ای تراجم، اظهار نظرهای عالمانه و انتقادی نیز کرده است. مثلاً، دربارهٔ خلط برخی از غزل‌های نصیری و عصمت بخاری گوید:... غالباً از عصمت است و الحق به‌روش سخن و طرز کلام و تصوف، با شعر عصمت مناسبت تمام دارد. گویا عصمت دو تخلص داشـته است.» (عـرفات، ۱۱۱۷) وی حتی‌المـقدور از جانبداری و بدگویی و انتقاد زننده دوری گـزیده است، امـا در مواردی از اظهارنظر صریح خودداری نکرده است، از جمله در احوال مولانا علی مغانی گوید: «در نظم دستی دارد، خصوص

قصیده، غایتش الفاظ غیرمعمول عبث انتخاب و استعمال می‌نماید.» از مطالعهٔ این کتاب می‌توان چهرهٔ واقعی ادب و آداب و رسوم و شیوهٔ زندگی و جامعهٔ عصر صفوی در ایران و هند را دید. اشارات و حکایات تاریخی در آن فراوان است. مثلاً، نبردهای شاه‌عباس (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) با نقطویان که به این مطلب بیشتر از همه در زیر احوال محمدباقر خردهٔ کاشانی، از پیروان این گروه پرداخته است. این تذکره از همان روزگار تألیف، توجه اهل ادب را برانگیخت، چنان که نخستین‌بار ملاقاطعی هروی در تذکرهٔ خود دربارهٔ شعرای دربار جهانگیر که مقارن با عرفات بود، دربارهٔ این کتاب اظهار نظر کرده و آن‌را خوب و مهم دانسته است. اما برخی که پس از وی تذکرهٔ عمومی نوشته‌اند، به‌کتاب او دستبرد زده‌اند و نه تنها نام عرفات را در شمار مآخذ خود نیاورده‌اند، مؤلف آن‌را نیز در میان شعرای تذکرهٔ خود یاد نکرده‌اند. مثلاً والهٔ داغستانی در تذکرهٔ ریاض‌الشعرا[۱] تراجم شعرای پیش از روزگار خود تا هنگام تألیف عرفات را یک‌سره و بدون استثنا از عرفات برداشته و با این حال از او به بدی یاد کرده است. مؤلف عرفات در نگارش تذکرهٔ خود مرتکب اشتباهات و مسامحاتی نیز شده است؛ مثلاً گاه برخی اشعار را با تردید به‌نام چند نفر ثبت کرده و گاه یک شاعر را دو شاعر پنداشته و در برخی موارد ترجمهٔ شاعری را در دو جا، هم زیر نام و هم زیر تخلص وی آورده است. نسخه‌های خطی آن بسیار کم است. تنها یک نسخه از آن در ایران وجود دارد که در کتابخانهٔ ملک نگه‌داری می‌شود. نسخه‌های دیگر آن در کتابخانه‌های بانکیپور، آصفیه و دیوان هند است. نسخه‌ای خطی به‌شمارهٔ ۴۴۸۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که به عنوان بخشی از تذکرهٔ عرفات‌العاشقین معرفی شده، اما گلچین معانی این نسخه‌را بخشی از خلاصة‌الاشعار تقی کاشانی دانسته که به اشتباه به‌تقی اوحدی انتساب داده‌اند. اما باز جای تحقیق و بررسی دارد. تاکنون هیچ‌یک از بخش‌های عرفات چاپ نشده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۲/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۰۹/۲-۹۱۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱/۲-۲۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۹/۱؛ شعرالعجم، ۱۲۱/۳؛ ۵۹/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۸؛ کاروان هند، ۲۳۹؛ مجمع‌الفصحا، مقدمه، ص «ر»؛ سید علی آل داود، «عرفات‌العاشقین سیری در احوال و آثار مؤلف آن»، نامهٔ فرهنگستان، سال یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۴ش، صص۳۳-۵۱؛ عبدالرزاق، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱، ص۷۴.

حجتی

عرفان، از مثنوی‌های عبدالقادر بیدل دهلوی ← بیدل دهلوی

عرفان لکنویی (er.fān-e.lak.nu.i)، خوشحال چند، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از برهمنان هندو و درویشی ریاضت‌پیشه بود. او از سخنوران دورهٔ شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) و هم‌روزگار میرزا محمدفاخر مکین بود. عرفان نخست به فارسی شعر می‌گفت، اما در سال‌های پایانی زندگانی خود به سرودن شعر هندی روی آورد. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او ــ به‌تقلید از غزلی معروف از حافظ ــ است: «من به حالی رسیده‌ام که مپرس ــ غم و دردی کشیده‌ام که مپرس / آنقدر در فراق لاله رخی ــ می‌رود خون ز دیده‌ام که مپرس.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۹۰؛ روز روشن، ۵۳۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۳۵؛ صحف ابراهیم، ۱۰۵.

نوش‌آبادی

عرفانی (er.fā.ni)، عبدالحمید فرزند محمد، مغلان والی از روستاهای سیالکوت ۴ نوامبر ۱۹۰۷ ــ همان‌جا ۱۱ مارس ۱۹۹۰م/ ۲۰ اسفند ۱۳۶۸ش، ایرانشناس و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکانش از کشمیر به سیالکوت کوچیدند. عرفانی تحصیلات مقدماتی را در راولپندی فرا گرفت. سپس وارد دانشگاه پنجاب لاهور شد و از این دانشگاه در رشته‌های ادبیات فارسی و انگلیسی گواهینامهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۹۳۱م در استان بلوچستان پاکستان به خدمت وزارت فرهنگ درآمد. در ۱۹۴۵ ــ ۱۹۴۷م که از طرف دولت انگلیسی هند در مشهد خدمت می‌کرد انجمنی ادبی به نام بزم اقبال در این شهر بنیاد کرد. پس از تشکیل کشور مستقل پاکستان، عرفانی به سمت نخستین وابستهٔ مطبوعاتی آن کشور در ایران برگزیده شد. در ۱۹۵۵م به پاکستان بازگشت و مدت سه سال مجلهٔ ادبی فارسی هلال را منتشر کرد. در ۱۹۵۶م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ دکتری ادبیات فارسی گرفت و در همان سال با سمت پیشین به ایران بازگشت. گفتنی است که عرفانی نخستین کسی بود که پایان‌نامهٔ دکتری خود را به زبان فارسی نوشته است. وی تا ۱۹۶۳م در ایران ماند و پس از آن به پاکستان بازگشت. عرفانی

در شعر از باباطاهر عریان، جلال‌الدین مولوی و اقبال لاهوری الهام می‌گرفت. شعر او از مایه‌های عرفانی برخوردار است و علاقهٔ فراوان به ادب فارسی در آن به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. وی در شعر فارسی معاصر پاکستان فن تنهاگویی یا مونولوگ را افزوده است. از آثارش: حدیث عشق که مجموعهٔ رباعیات او است؛ فارسی امروز (لاهور، ۱۳۳۵ق)؛ رومی عصر (تهران، ۱۳۳۰ق)؛ شرح احوال و آثار ملک‌الشعرای بهار (تهران، ۱۳۳۴ق) که پایان‌نامهٔ دکتری او است؛ داستان‌های عشقی پاکستان (تهران، ۱۳۴۰ق)؛ ایران صغیر که تذکرهٔ شعرای فارسی‌گوی کشمیر است؛ انتخاب شعر معاصر فارسی (۲جلد)؛ احوال هفده شاعر معاصر ایران (لاهور، ۱۳۳۲ق)؛ اقبال ایرانیون کی نظر مین (اقبال از دیدگاه ایرانیان) (کراچی، ۱۹۵۵م)؛ سرود سرمد (تهران، ۱۳۳۶ق)؛ ترجمهٔ فارسی ضرب کلیم محمد اقبال (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ گفته‌های رومی و اقبال؛ ایران؛ و مقالات فراوان در مجلات ایران و پاکستان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۰/۳، ۶۷۶-۶۷۷، ۶۵۹؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، ۶۷۵؛ رومی عصر شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، مقدمه از سعید نفیسی، تهران، معرفت، بی‌تا؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۳۰/۲-۲۳۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۵۴-۴۶۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۲۲/۱-۵۲۹؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۳۴۶-۳۴۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۷۸۰/۳-۷۸۱؛ «خواجه عبدالحمید عرفانی ادیب و محقق معاصر درگذشت» دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱، زمستان ۶۸-بهار ۱۳۶۹ش، صص۲۶۳-۲۶۷؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص۱۱۵-۱۱۶؛ رشید نیاز، «شعرای فارسی‌گوی سیالکوت»، هلال، جلد ۹، شمارهٔ ۴، شمارهٔ مسلسل ۳۸، فروردین ۱۳۴۱، ص۶۰.

رسولی

عرفی شیرازی (or.fi-ye.ši.rā.zi)، جمال‌الدین محمد، معروف به جمال‌الدین سیدی / جمال سیدی، پسر خواجه زین‌الدین علی بلو معروف به زین بلو، پسر جمال‌الدین سیدی ملقب به چادرباف، شیراز ۹۶۳ ــ لاهور ۹۹۹ق، شاعر ایرانی. پدرش گاه پیشوایی حومهٔ شیراز و گاه داروغگی آن شهر را بر عهده داشت، اما عبدالنبی فخرالزمانی در تذکرهٔ میخانه نوشته است که «در شهر مذکور [شیراز] در دفترخانه‌های شاهی به شغلی از اشغال حکام آن‌جا اشتغال داشته.» برخی صاحبان تذکره همچون بندرابن‌داس خوشگو (صاحب تذکرهٔ خوشگو)، قدرت‌الله گوپاموی (در نتایج‌الافکار)، هدایت (در مجمع‌الفصحا) و آذر بیگدلی (در آتشکده) به اشتباه عرفی را سید دانسته و نام او را سید جمال‌الدین ضبط کرده‌اند، اما او از سادات نیست. جمال‌الدین در شیراز بالید و سپس به کسب مقدمات علوم و ادب پرداخت. به هنر نیز علاقه‌مند بود. در موسیقی و ادوار و خط نسخ مهارت به‌دست آورد. فخرالزمانی از قول شمس‌الانام شیرازی، خالوی عرفی، گفته است که طبع وی از همان کودکی به شعر مایل شد و هر چه از او سر می‌زد، خالی از رتبه‌ای نبود. با شاعران همنشینی داشت و یاران اهل شیراز به او عرفی تخلص دادند. با معارف‌پروری و ادب‌پروری شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۴ق) و شاه‌عباس یکم (۹۹۶ــ۱۰۳۸ق) بازار شعر و سخن رونقی بسزا یافته بود. در آن هنگام بیشتر غزل‌های بابافغانی طرح می‌شد و شاعرانی چون محتشم کاشی، وحشی بافقی و غیرتی که طرز وی را بسیار شوخ و سبُک می‌پنداشتند، در آن‌ها غزل می‌گفتند. عرفی نیز در همان طرح‌ها غزل‌هایی می‌سرود و در مجالس عام مشاعره آن‌ها را می‌خواند. در پانزده سالگی در شعر شهرت فراوان یافته بود. در بیست سالگی صورتش پر از آبله شد. پس از چند سال درمان و بهبودی آبله‌ها، صورتش چنان تغییر شکل داده و آبله‌رو شده بود که هر که او را می‌دید از او متنفر می‌شد. این همان بلایی است که طرحی شیرازی (ــ ۹۹۶ق) دوست و هم‌محفل عرفی آن را آبلهٔ فرنگ نامیده است: «از آبلهٔ فرنگ این همنفسان ــ دیگر نتوان جمال سید را دید.» عرفی تا ۹۸۹ق، یعنی تا بیست‌وشش سالگی را در زادگاه خود گذراند. در این مدت در شاعری سرآمد شده و در دیار خود شهرتی به هم رسانده بود و در محفل شعرا حاضر می‌شد. یکی از محفل‌های ادبی شیراز که عرفی در آن حضور می‌یافت، دکان طراحی میر محمود طرحی شیرازی بود که شعرای آن‌روزگار، همچون غیرتی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی، میر ابوتراب محروم رازی، تقیای شوشتری، رضای کاشی و اوحدی بلیانی در آن گرد می‌آمدند. در همین محفل بود که عرفی غزلی از دیوان امیرخسرو دهلوی طرح کرد و اوحدی بلیانی آن‌را جواب گفت. خالوی عرفی سبب بیرون رفتن عرفی را از شیراز همین زشتی عارض وی دانسته و گفته است که او سخت از این زشتی

عرفی شیرازی

آزرده‌خاطر بود و از غروری که در سر داشت از شیراز بیرون شد و به هندوستان روی نهاد. البته ممکن است در جست‌وجوی نام و نان بدان دیار رفته باشد. وی از راه بندر جرون (بندرعباس کنونی) به هند رفت و در ۹۹۰ق به دکن رسید، ولی در آن‌جا نماند و به شمال هندوستان، یعنی فتحپور سیکری، پایتخت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) رفت. چون در آن هنگام پادشاه به کابل رفته بود و در پایتخت نبود، عرفی ناگزیر به خدمت فیضی، ملک‌الشعرای اکبر رسید و به گرمی نزد او پذیرفته شد. حتی در سفر پنجاب تا اتک همراه فیضی بوده است؛ تا آن‌که پس از چندگاه فیضی او را با حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی، شاعر با علم و فضل دربار اکبر آشنا کرد و عرفی از فیض صحبت او که نقاد سخن و نکته‌دان بود، بسیار ترقی کرد و در قصیده‌ای نیز او را ستود. حکیم ابوالفتح نیز او را با عبدالرحیم خان‌خانان، سپه‌سالار ادب‌پرور جلال‌الدین اکبر آشنا کرد و او را بر آن داشت تا قصیده‌ای در ستایش خان‌خانان بسراید. عرفی با فرستادن قصیده‌ای با مطلع «زهی وفای تو همسایهٔ پشیمانی ــ نگاه گرم تو تکلیف نامسلمانی» به خان‌خانان که در آن هنگام در گجرات بود او را تحت تأثیر قرار داد و شعر پسند خان افتاد و عرفی به جرگهٔ شاعران وی در آمد. پس از درگذشت ابوالفتح گیلانی (ــ ۹۹۷ق) عرفی به خان‌خانان پیوست و از درباریان وی شد و «به اندک فرصتی به یمن تربیت و شاگردی و مداحی این دانای رموز، پختگی تمام و ترقی لاکلام در منظوماتش به‌هم رسید» و در خدمت وی از دیگر شاعرانی چون نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، انیسی و ظهوری پیشی گرفت و تا آن‌جا پیش رفت که «در ایام ملازمت تسلیم و کرنشی که در هندوستان متعارف است که به عوض سلام به صاحبان می‌کنند به صاحب خود نمی‌کرد. به‌هر طرز و طور و روشی که می‌خواست در مجالس می‌نشست و اهل علم تقدیم او را قبول می‌نمودند.» خان همچنان او را در کنف حمایت خود داشت، چنان‌که در برابر یک قصیده، هفتاد هزار روپیه به وی بخشید. سپس او را به دربار جلال‌الدین اکبر و شاهزاده سلیم (که پس از پادشاهی جهانگیر خوانده شد) معرفی کرد. از آن پس، عرفی ستایش نامه‌های خود را تنها برای همین سه ممدوح می‌سرود. از قصیدهٔ کشمیریهٔ وی بر می‌آید که در ۹۹۷ق که جلال‌الدین اکبر، سفری به کشمیر کرد، عرفی نیز ملازم رکاب وی بوده است. عرفی در دربار اکبر به عزت و احترام می‌زیست تا آن‌که در سی و شش سالگی به بیماری اسهال درگذشت. پیکر وی را در لاهور به‌خاک سپردند، اما پس از سی سال به‌دستور میرصابر اصفهانی (ــ ۱۰۶۴ق) وقایع‌نگار صوبهٔ گجرات و دکن و از نزدیکان اعتمادالدوله غیاث‌بیگ تهرانی، وزیر و پدرزن جهانگیر، استخوان‌های وی را به نجف اشرف انتقال دادند. عرفی به‌سبب مهارتش در سخن‌سرایی بسیار مغرور و خودستا شده بود و خود را نه‌تنها از شاعران روزگارش که از استادان سلف همچون انوری، خاقانی، نظامی، ابوالفرج و سعدی نیز برتر می‌دانست و نام آن استادان را در مقایسه با خود به تحقیر می‌برد: «انصاف بده بوالفرج و انوری امروز ــ بهر چه غنیمت نشمارند عدم را / بسم‌الله از اعجاز نفس جان دهشان باز ــ تا من قلم‌اندازم و گیرند قلم را»؛ «نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود ــ گر نمی‌دانست، باشد مولد و مأوای من»؛ «دم عیسی تمنا داشت خاقانی که برخیزد ــ به امداد صبا اینک فرستادم به شروانش»، چنان‌که بدایونی در منتخب‌التواریخ و ابوالفضل علامی در اکبرنامه به این صفت عرفی اشاره کرده‌اند. در اکبرنامه آمده: «دری از سخن‌سرایی بر او گشوده بودند در خود نگریست و بر باستانیان زبان طعن گشود، غنچهٔ استعداد نشکفته، مرد» و باز در جای دیگر آمده: «اگر در خود ننگریستی زندگی را به شایستگی سپردی و زمانه لختی فرصت دادی.» حتی فخرالزمانی جوانمرگ شدن عرفی را از سر بی‌ادبی او به نظامی دانسته است. اما عرفی ارادتی خاص به حافظ داشت و در اشعارش از او تأثیر گرفته و دیوان حافظ را به خطی خوش کتابت کرده است. تمامی همروزگارانش از این فخر و غرور او شکوه داشتند، حتی نظیری نیشابوری که شاعری صلح‌جو بود. وی پس از درگذشت عرفی قصیده‌ای در ذم او سرود: «در این قصیده به گستاخی ارچه عرفی گفت ــ به داغ رشک پس از مرگ سوخت خاقانی / کنون به گور چنان او به رشک می‌سوزد ــ که در تنور توان گوسفند بریانی.» این رشک نظیری سبب شد که وی اشعاری در رد اشعار عرفی بسراید؛ مثلاً، در قصیده‌ای که عرفی گفته بود قصیده‌اش را به‌دست آدم غلط‌خوان ندهند بخواند، وگرنه بر او نیز همان می‌رود که بر کمال اسماعیل رفته بود، نظیری بدین ترتیب پاسخش را می‌دهد: «دگر که گفت مبادا ز راوی شعرم ــ در این قصیده به روز کمال بنشانی / تو را که فضل به حدی بود که در بزمت ــ طیور وقت ترنم کنند سبحانی / کمال جهل و بلاهت بود که طعنه زند ــ به نقص مایهٔ کج‌فهمی و غلط‌خوانی.» یا بر شعر دیگر وی که در مدح خان‌خانان گفته بود، وقتی که ابر غضب ابوالفتح می‌بارد مردم

کلاه بارانی محافظت و پناه او را جست‌وجو می‌کنند، یعنی به او پناه می‌برند، ایراد گرفته بود که نمی‌بایست تاج شاهی را به کلاه بارانی تشبیه کرد: «دگر چه ابر درفشان شود کسی نکند ــ کلاه پادشهی را کلاه بارانی.» امّا از میان همروزگاران وی کسانی هم بودند که وی را به تهذیب اخلاق و نیکوطبیعتی ستوده‌اند، مانند فیضی و تقی‌الدین کاشی که یک چند مهمان‌دار و همنشین او بودند. بسیاری از تذکره‌نویسان اتفاق دارند که وی دلباختهٔ شاهزاده سلیم بود و از قصاید او نیز این معنی برمی‌آید. قصاید وی بسیار روان است. گاه این روانی به‌حدی است که گویا وی سرگرم بیان احوال خویش و حکایات روزانه‌اش است. اما این روانی مانع استواری سخن وی نشده است و سلاست و جزالت و متانت کلام را با هم جمع دارد. از مطالعهٔ قصیده‌هایش برمی‌آید که وی به مقدمات علم پزشکی و منطق و حکمت نیز آشنا بود و همین استفادهٔ شاعر از اصطلاح‌ها و اطلاع‌های علمی‌اش، سبب شد که شرح‌هایی بر قصیده‌هایش بنویسند، مانند شرحی که میرزاجان نامی به نام مفتاح‌النکات در ۱۰۷۳ق بر آن نوشت و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 843pi/VI28c در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود. ابوالبرکات لاهوری (به‌شمارهٔ ۱۱۳۷۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد) و قطب‌الدین فارغ (به‌شمارهٔ ۳۶۲۴/۶۰۱ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی در لاهور) نیز بر آن شرح‌هایی نوشته‌اند. بدین‌ترتیب شهرت وی بیشتر به قصایدش است، اما خود می‌گوید: «قصیده کار هوس‌پیشگان بود عرفی ــ تو از قبیلهٔ عشقی وظیفه‌ات غزل است.» شاید به سبب توجهی که سخن‌سنجان به قصاید وی نشان داده‌اند، غزل‌های او را دستکم گرفته و نستوده‌اند یا احتمالاً مضمون‌یابان سدهٔ یازدهم و دوازدهم غزل وی را که به مذاق‌شان دور از نازک‌خیالی‌ها بوده است، نپسندیده‌اند و دستکم گرفته‌اند؛ چون می‌بینیم که در داوری‌هایشان دربارهٔ غزل عرفی چنین گفته‌اند: «مولانا عرفی را به غزلیات چندان توجه نبود، لهذا غزل وی دلنشین نیست. مگر به ندرت. برخی ابیات برجسته ناخن به دل می‌زند.» در حالی که چنین نیست و پاره‌ای از غزل‌هایش در شمار اشعار بسیار خوب فارسی است. در بیشتر آن‌ها اندیشه‌های تازه و لطیف، معنی‌های صریح و روشن، ترکیب‌هایی بدیع و خوش‌آهنگ و الفاظی همراه با پختگی و استواری دیده می‌شود. افزون بر این، غزل‌هایش حکایت از تفکر عرفانی و نوعی آزاداندیشی شاعر دارد. عرفی نخست متأثر از اشعار بابافغانی (ــ ۹۲۵ق) بود و در جای‌جای اشعارش این تأثیر پیدا است، اما بعدها با قدرت و قوت کم‌سابقهٔ طبع و قریحهٔ خود توانست سخن جزیل و استوار شاعران آغاز سدهٔ نهم را با لطافت اندیشهٔ غزل‌گویان پایان سدهٔ دهم در هم آمیزد و با توانایی خاص خود و ایراد معانی لطیف و ترکیب‌های تشبیهی و استعاری در بیانی سلیس و روان، بابی نو در شعر و شاعری بگشاید، چنان‌که همروزگارانش وی را مخترع طرز تازه خوانده‌اند. تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «شاعری است عالی‌مقام، ساحری معجزکلام، گوهری خجسته‌نظام که مخترع طرزی تازه با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه...» و عبدالباقی نهاوندی نیز در مآثر رحیمی آورده: «شاعری بلندسخن و کاملی صاحب‌فطن، مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میان مردم معتبر است و مستعدان و سخن‌سنجان و نکته‌شناسان پسندیده و معقول دانسته، تتبع او نمایند.» می‌توان گفت قوت کلام و تازگی و ابتکار لغات، تشبیهات و استعارات ظریف و تسلسل مضامین از مختصات سخن او است. البته ناگفته نماند که بابافغانی و حسین ثنایی مشهدی (ــ ۹۹۶ق) را نیز موجد طرز تازه دانسته‌اند که محل تأمل است. این هر سه شاعر در شاعران پس از خود بسیار تأثیر گذاشته‌اند، به‌ویژه تأثیر قصاید عرفی در تازه‌گویان چشمگیر است. البته شعرای بعدی غزل‌های عرفی را نیز تتبع کرده‌اند. پایهٔ شعر در طرز تازه، بر تخییل و مضمون‌یابی گذاشته شده است و از تمثیل و معادله‌پردازی و تشبیه و استعاره و تشخیص و جناس و ایهام و مراعات‌النظیر در آن استفادهٔ فراوان می‌شود. برخی ابیات عرفی که ویژگی‌های اشعار طرز نو را دارد: «دادم به چشم او دل اندوه‌پیشه را ــ غافل که زود می‌شکند مست، شیشه را»؛ «طبیبا! سرکش است این قامت دیوانه‌خوی من ــ مَبُر پیراهن صحت که پوشیدن نمی‌دانم»؛ «ندانم کاین پریشان دل چه می‌خواهد ز جان خود ــ مدام این شیشه را در گفت‌وگو با سنگ می‌بینم.» اصرار عرفی در گنجانیدن خیال‌های باریک و معنی‌های وسیع در لفظ کم، بیشتر در مثنوی‌هایش، به‌ویژه در مجمع‌الابکار نمایان است و شاید همین مبالغهٔ وی سبب شده که آذر در آتشکده چنین بنویسد: «در باب استعاره اصرار بسیار دارد به حدی که مستمع از معنی مقصود غافل می‌شود» و مثنوی‌های وی را بسیار بد و معیوب به استعارهٔ خنک بداند. درست است که عرفی مثنوی‌سرای چیره‌دستی نیست و بر پاره‌ای از ابیاتش ایرادهایی وارد است، اما آذر و هدایت که دربارهٔ سخنش نوشته‌اند «اشعارش پسندیدهٔ اهالی این عهد نیست» در

تعیین ارزش دیگر اشعارش از راه عدالت منحرف شده‌اند، زیرا آورده‌اند که چندان شعر عرفی پسند عام بود که دیوانش بر سر هر کوچه و بازار خرید و فروش می‌شد و بسیاری اشعار وی را مـی‌خوانـده‌انـد، چـنان‌که آوازهٔ وی جـز درهـند، در تـرکیه و افغانستان نیز همه‌گیر شده بود. عرفی در ۹۹۶ق دیوانی مشتمل بـر ۲۶قـصیده، ۲۷۰غـزل، ۷۲۰بـیت از قـطعات و ربـاعیات گردآورده و آن‌را دیوان اول نام‌گذاشته بود. مسائل دینی، عرفانی و اخلاقی از مضامین اشعارش هستند. در حدود هفت قصیده در مدح پیامبر اکرم (ص) و نه قصیده در مدح حـضرت عـلی (ع) دارد. مشهورترین قـصیدهٔ او «تـرجـمةالشـوق» نـام دارد کـه در ستایش حضرت علی (ع) است و مطلع آن ایـن است: «جـهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار ــ نیافتم که فروشند بخت در بازار.» مضامین فلسفی نیز در اشعارش دیده می‌شود؛ مـثلاً، در بیان این نکته که حقایق اشیاء بر ما معلوم نیست، سروده: «حد حسن تو به ادراک نشاید دانست ــ این سخن نیز به اندازهٔ ادراک مـن است.» عـرفی پیش از تـدوین دیـوانش مـجموعه‌ای از سروده‌هایش راکه حدود شش‌هزار بیت بود، از دست داده بود و دربارهٔ این مجموعهٔ گم‌شده غزلی با مطلع «عمر در شعر به سر برده و در باخته‌ام ــ عمر درباخته را بار دگر باخته‌ام» در دیوانش دیده می‌شود. احتمالاً از ۹۹۶ تا مرگش در ۹۹۹ق اشعار بسیار سروده بود. وی پیش از مرگش مجموعهٔ اشعار نامنظمش را به کتابخانهٔ میرزا عبدالرحیم‌خان‌خانان فرستاد و خواست که آن را تنظیم کنند. خان‌خانان نیز در ۱۰۲۴ق مـحمدقاسم اصـفهانی، متخلص به سراج و معروف به سراجا، را بـدین کـار گـماشت. سراجا نیز پس از یک سال و نیم کـوشش در ۱۰۲۶ق کـلیاتی مشتمل بر چهارده‌هزار بـیت قـصیده، غـزل، قـطعه، ربـاعی و مثنوی ترتیب داد. عبدالباقی نهاوندی، مؤلف مآثر رحیمی نـیز پس از ۱۰۲۸ق دیباچه‌ای بر آن کلیات نوشت. عرفی بر آن بود که مثنوی‌هایی به‌تقلید از نظامی بسرایـد، امـا تـنها مـوفق بـه سرایش دو مثنوی شد که آن‌دو نیز ناتمام ماند و اجل فـرصت سرایش دیگر مثنوی‌ها را بدو نداد. یکی از مثنوی‌هایش بـه‌نام مجمع‌الابکار در برابر مخزن‌الاسرار نظامی سروده شده است کـه شامل ۲۱ بخش در ۱۰۸۰بیت است. عرفی مثنوی خود را مانند نظامی آغاز کرد، اما پس از آن سعی کرد که مضامینی مشترک با نظامی نداشته باشد و خود ابتکار به خرج دهد، تـا آن‌جـا کـه شاعرانی چون وحشی به‌تقلید از شیوهٔ وی پرداخـتند. مـثنوی دیگر وی شیرین و فرهاد نام دارد که بر وزن خسرو و شیرین نظامی است. شـمارهٔ بـیت‌های ایـن مـثنوی نـاتمام بـه سـی‌صد هـم نمی‌رسد و نظمی مشخص ندارد و همان ابـیات مـختصر هـم صرف مقدمات و تشبیب شده است. از دیگر آثار عرفی رسالهٔ نفسیه در تصوف است که کم‌تر از صد سطر به نظم و نثر آمیخته است، اما نظم آن بسیار کم‌تر از نثر آن است. این رساله از نـظر عرفانی، اخـلاقی و صـوفیانه اهـمیت دارد و از آن نسـخه‌های مستقل در کتابخانه‌ها پراگنده است. جز این‌ها ساقی‌نامه‌ای نیز از عرفی باقی مانده که در تذکرهٔ میخانه نقل شده است. کلیات عرفی که شامل رسالهٔ نفسیه، قصاید، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، غزلیات، رباعیات، ساقی‌نامه و مثنویات است، نخستین‌بار در ۱۸۸۰م در کانپور هند چاپ شد و بار دیگر به تصحیح محمد ولی‌الحق انصاری در انتشارات دانشگاه تهران در بهار ۱۳۷۸ش چاپ شده است. پیش از آن دیـوان اشـعار عـرفی شـیرازی، نـیز بـه‌تصحیح جواهری در ۱۳۶۹ش در تهران به‌چاپ رسیده بود.

منابع: انجمن‌های ادبی شیراز، ۲۴ـ۲۸؛ برگزیدهٔ اشعار صائب و دیگر شـعرای مـعروف سـبک هـندی، ۲ـ۴؛ بـهارستان سـخن، ۴۲۰؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۵۹ـ۶۵؛ پژوهشهایی در تاریخ ادبیات ایران، ۲۳۲/۱ـ۲۴۲؛ ۸۶/۲ـ۸۸؛ پژوهش در سبک هندی و دورهٔ بازگشت ادبی، ۳۳ـ۳۴؛ تاریخ ادبیات ایران، ریپکا، ۴۳۲؛ تـاریخ ادبـیات در ایـران، ۷۹۹/۵ـ۸۱۴؛ تـاریخ ادبـیات فـارسی، اتـه، ۱۷۶ـ۱۷۷، ۱۹۳ـ۱۹۴؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۸۵؛ تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی، ۱۳۹ـ۱۴۹؛ خزانهٔ عامره، ۳۱۸؛ دیوان عرفی شیرازی، مـقدمه؛ الذریـعه، ۷۱۲/۹؛ ریـحانة‌الادب، ۱۲۲/۴؛ شعرالعجم، ۶۶/۳ـ۱۱۱؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲۵۵/۱ـ۲۶۹، ۴۱۷ـ۴۳۵؛ فـهرست مشـترک نسـخه‌های خـطی فـارسی پـاکسـتان، ۷۰۴/۷ـ۷۱۵؛ فهرست نسـخه‌های خـطی فـارسی، ۱۸۸۱/۳ـ۱۸۸۳؛ فـــهرستوارهٔ کـــتابهای فـارسی، ۱۷۸۳، ۲۲۶۰؛ کـاروان هـند، ۸۷۲/۲ـ۸۹۰؛ کلیات عرفی شیرازی، مـقدمه؛ گـزیدهٔ اشـعار سـبک هـــندی، ۹ـ۶۰؛ مآثـر رحـیمی، ۲۹۵؛ مـجمع‌الخـواص، ۱۵۱؛ مـجمع‌الفـصحا، ۴۵/۴؛ مـجموعهٔ سـخنرانـی‌های نـخستین کـنگرهٔ پیوستگیهای فـرهنگی ایـران و شـبه‌قاره، ۱۰۳؛ مـرآة‌العـالم: تـاریخ اورنگزیب، ۶۲۵/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۱۹۰ـ۳۱۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عـربی، ۶۱۰/۵ـ۶۱۱؛ میخانه، ۲۱۶ـ۲۳۴؛ نـتایج‌الافکـار، ۴۶۸ـ۴۷۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۲ـ۴۳۵؛ هـفت آسمان، ۱۱۱ـ۱۱۴؛ هفت‌اقلیم، ۲۳۸/۱ـ۲۴۶؛ عابدعلی‌خان، «تاریخ و سبب مرگ عرفی شیرازی»، وحـید، سـال چـهارم، شـمارهٔ ۴۱، اردیـبهشت ۱۳۴۶ش، صـص۴۵۵ـ۴۵۸؛ هـمان، هـمان‌جا، سـال

چهارم، شمارهٔ ۴۲، خرداد ۱۳۴۶ش، صص ۵۶۰ـ۵۷۷؛ اعتصام‌زاده، «دفاع از عرفی»، آینده، سال یکم، شمارهٔ ۹، صص ۵۴۳ـ۵۴۵؛ علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، «عرفی جوان شاعر شورش و شگفتی»، کیان، سال یکم، شمارهٔ ۳، دی و بهمن ۱۳۷۰ش، صص ۴۲ـ۴۴؛ همان، «تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی»، معارف، دورهٔ دوم، شمارهٔ یکم، فروردین و تیر ۱۳۶۴ش، صص ۱۲۹ـ۱۵۰؛ سید عابدعلی عابد، «عرفی شیرازی»، هلال، سال یکم، شمارهٔ ۳، اردیبهشت ۱۳۳۲ش، صص ۲۳ـ۲۷؛ غلام‌سرور، «شعرای ایرانی‌نژاد در شبه‌قاره»، همان‌جا، سال دهم، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۲ش، صص ۱۹ـ۲۰؛ ولی‌الحق انصاری، «نقل اشعار حافظ به توسط عرفی شیرازی»، قند پارسی، شمارهٔ یکم، پاییز ۱۳۶۹ش، صص ۱۲۷ـ۱۴۰؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 603-604.

حجتی

عروجی بهمنی، سلطان فیروزشاه ← فیروزشاه بهمنی

عروجی دهلوی (o.ru.ji-ye.deh.la.vi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از امیرزادگان هندوستان و از ملازمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) بوده است. عروجی در سال‌های پایانی زندگانی خود از مناصبی که داشت، دست شست و به درویشی روزگار به سر برد. او مبادی خوش‌نویسی را نیک می‌دانست و خط نستعلیق را به‌زیبایی می‌نوشت گویند عروجی شاعری صاحب دیوان بود و یک مثنوی نیز با نام معدن‌الابرار بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی سرود که گمان می‌رود، از میان رفته باشد. از سروده‌های وی تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «به وصل یار تمنای دل چنان گرم است ــ که حرف شعله صفت بر سر زبان گرم است.»

منابع: روز روشن، ۵۳۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱۴۹/۴ـ۱۵۰؛ همیشه‌بهار، ۱۷۵.

جهان‌تاب

عروس‌الاذکار (a.ru.sol.az.kār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار سی‌صدوهفتاد شاعر فارسی‌گوی دکنی، از نصیرالدین احمد نقش حیدرآبادی (۱۲۶۰ـ۱۳۲۷ق). وی تألیف این تذکره را در ۱۲۸۹ق آغاز کرده و در ۱۲۹۲ق به‌پایان رسانده است. مؤلف در دیباچه، نام تاریخی کتاب را عروس‌الاذکار نامیده است. در این تذکره شرح حال و نمونهٔ آثار شعرای دکن از زمان اسکندرجاه آصف‌جاه سوم (۱۲۱۸ق) تا اندکی پیش از ۱۳۲۷ق آمده است. عروس‌الاذکار در اصل تذکرهٔ شعرای همروزگار مؤلف است و در آن تنها به چند شاعر قدیمی اشاره شده است. تذکره با زندگینامهٔ آصف آغاز شده و به یوسف‌خان پایان یافته است. مؤلف شرح حال شعرا را بسیار مختصر آورده و در ذکر بعضی شعرا تنها به تخلص و نام و تک‌بیتی از آنان بسنده کرده است. البته هنگامی که به شعرایی می‌رسد که از نزدیک با آن‌ها آشنا بوده، تاریخ تولد و فوت، محل زندگی و نسب آن‌ها را نیز یاد می‌کند. این تذکره، افزون بر ذکر شاعران معاصر، آگاهی‌های مفیدی در مورد فضای ادبی دکن در عهد مؤلف به خواننده می‌دهد. نسخه‌ای دست‌نویس از این تذکره در ادارهٔ ادبیات حیدرآباد دکن و دو نسخه در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۵۱۷ـ۵۲۱؛ «تذکره عروس‌الاذکار»، رسالهٔ اردو، ژانویه ۱۹۵۷م، ص ۱ـ۳۲.

سپاهی

عریان (or.yān)، میرزا اسد(الله)، ز ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. وی که برخی منابع او را با اختلاف، کاشانی یا تبریزی یاد کرده‌اند، در ابتدا در خدمت اوتارخانِ (گویا همان اوتارخان که از امرای برجسته دورهٔ شاه‌صفی، ۱۰۳۸ـ۱۰۵۲ق، و شاه‌عباس دوم صفوی، ۱۰۵۲ـ۱۰۷۷ق بود و پس از فتح قندهار به دست شاه‌عباس دوم در ۱۰۵۸ق، فرماندهی سپاه ایران در آن شهر را به‌دست داشت) به سر می‌برد و از سوی او وزارت هزار جریب را بر عهده داشت. سپس به هند رفت و در آن‌جا از صحبت اهل فضل و شعر و ادب بهره برد و در دکن به خدمت ابن خاتون شیخ محمد عاملی، وزیر نام‌دار قطب‌شاهیان گلکنده، پیوست و ابن‌خاتون او را وصی خود ساخت. چون میرزا اسد به ایران بازگشت ورثهٔ ابن‌خاتون که پس از مرگش از جبل عامل به ایران آمدند، «دعوی‌ها با او کرده مبلغی جبراً و قهراً [ازو] گرفتند.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۲) وی سپس با زن و فرزندانش به عراق عرب سفر کرد و در نجف رحل اقامت افکند و در آن‌جا به‌زیارت و عبادت مشغول بود تا این که در ۱۰۸۳ق، در پی دعوی برخی اعراب براو، ناگزیر با آنان به ایران بازگشت و در اصفهان «به هر طریق بود از چنگ ایشان خلاص شد... [میرزا اسد] تتبع بسیار

نموده»، گاهی شعری می‌سرود و «چون خود را از لباس تکلف و تعلق عاری ساخته» بود عریان تخلص می‌کرد (تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۲).

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۹۰؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۲/۴۳۷ـ۴۳۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۳۲؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۷۳؛ الذریعه، ۹/۷۱۴؛ شام غریبان، ۱۸۱، ۲۴۶؛ صبح گلشن، ۲۸۱؛ کاروان هند، ۸۹۰ـ۸۹۱.

برزگر

عـزت اکـبرآبـادی (ez.zat-e.ak.bar.ā.bā.di)، شـیخ عـبدالعـزیز نوسرفراز فرزند عبدالرشید فرزند عبدالغفور حسینی تتوی، ــ ۱۰۸۹ / ۱۰۹۱ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از هرات به اکبرآباد کوچیدند. وی در اکبرآباد و به‌قولی در مکه به‌دنیا آمد. علوم مقدماتی را نزد پدرش که در اکبرآباد تدریس می‌کرد، فراگرفت. به‌سبب حافظهٔ نیرومندی که داشت، به‌خوبی از تحصیل دانش‌های دشوار زمان خود بر آمد و سرآمد علمای زمان خویش شد. با اسلام‌خان از امرای عالمگیر و پسرش همت‌خان، ارتباط نزدیک داشت. در ۱۰۸۰ق به کوشش نواب همت‌خان پسر اسلام‌خان بدخشانی، به‌حضور اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) راه یافت و به منصب پانصدی سرفراز شد. دیری نگذشت که عبدالعزیز از خدمتگزاران معتمد دربار اورنگ‌زیب شد و همواره مقامش در ترقی بود، چنان‌که پس از شش ماه به مقام هفت‌صدی و دویست‌سواری رسید. عالمگیر همچنین وی را به سمت داروغگی رساند و چند قطعه زمین به عنوان جاگیر به او داد. وی استاد عالمگیر گورکانی بود. به‌سبب رنجیدگی که میان او و عالمگیر پیش آمد از مقامش برکنار شد و در پی آن به‌لاهور گریخت. برخی منابع برآنند که در منصب و قرب وی تغییری حاصل شد. عالمگیر قصد داشت وی را به پایهٔ سعدالله‌خان وزیر رساند، اما پیش‌تر از آن به‌سبب بیماری درگذشت. وی در علوم عقلی و نقلی مهارت داشت. ساقی‌نامهٔ وی را بهتر از دیگر انواع شعرش دانسته‌اند. برادر وی شیخ عطاءالله صاحب محاکمه بر شرح اشارات امام فخر رازی و خواجه نصیر و نیز یکی از فرزندانش به نام فخرالدین‌خان، از علمای فاضل بودند. از آثارش: دیوان اشعار شامل سروده‌های عربی، فارسی و هندی عزت؛ رسالهٔ کشف‌الغطا در کلام به‌فارسی؛ رسالهٔ فتح‌العزیز در اثبات غسل علی‌الرجلین؛ رساله در اثبات واجب و ثبوت خلافت خلفای اربعه.

منابع: بهارستان سخن، ۵۸۵ـ۵۸۶؛ پیمانه، ۲۹۲ـ۲۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۲۱ـ۲۲۲؛ جرنل، ۱۰۹؛ الذریعه، ۹/۷۱۴ـ۷۱۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲۹؛ شمع انجمن، ۲۹۲ـ۲۹۳؛ کلمات‌الشعرا، ۷۸ـ۷۹؛ مآثر عالمگیری، ۹۸ـ۹۹؛ مجمع‌النفایس، ۶۶ـ۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۱۵۰ـ۱۵۴؛ مرآة‌الخیال، ۲۱۶ـ۲۲۴؛ مرآة‌العالم: تاریخ اورنگزیب، ۲/۴۵۳؛ منتخب‌اللطایف، ۲۹۱؛ نتایج‌الافکار، ۴۷۴ـ۴۷۵؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۲۳۳؛ نشتر عشق، ۳/۱۰۳۱ـ۱۰۳۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۴ـ۵۲۵؛ همیشه‌بهار، ۱۶۸ـ۱۶۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 268.

حجتی

عزّت شیرازی (ez.zat-e.ši.rā.zi)، خواجه باقر فرزند خواجه معزّای عصّار، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود و پس از مرگ پدرش، که در اواخر عمر، بعد از آن که ثروتی به‌هم رسانید، در نجف نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت، در شمار بازرگانان در آمد و برای داد و ستد به هند رفت و آمد می‌کرد و در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ــ۱۰۹۰ق) به همین کار اشتغال داشت. وی قصیده‌ای در مدح علی (ع) نوشته است که در آن یک بیت انوری را بدین‌سان تضمین کرده است: «در مدح شه اداکنم این بیت انوری ــ تا حق کند به مرکز خود پای استوار: "ای کاینات را به وجود تو افتخار ــ ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار".» آزاد بلگرامی نسخه‌ای از دیوان عزّت را به‌خط خود او، که نزدیک پنج‌هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی را در بر می‌گرفت در دست داشته و از آن ۸۲بیت را نقل کرده است.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۴۲؛ خزانهٔ عامره، ۳۲۴ـ۳۲۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳/۶۲۶ـ۶۲۸؛ الذریعه، ۹/۷۱۴؛ شمع انجمن، ۲۹۹ـ۳۰۱؛ کلمات‌الشعرا، ۷۹؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۱.

برزگر

عزت لکنویی (ez.zat-e.lak.nu.i)، فقیه‌الدین محمد عزت فرزند محمد صدیق‌الدین، ــ پس از ۱۱۸۵ق / ۱۷۷۱م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسب وی از پدر به شاه‌شجاع کرمانی و از مادر به سری سقطی می‌رسد. عزت‌در امیتهی از توابع اوده اقامت داشت و به قناعت روزگار می‌گذرانید. وی شاعری صاحب دیوان است. گویا در ۱۱۶۹ق / ۱۷۵۵م دیوانش را به پایان رسانیده، زیرا مقدمه‌ای که بر دیوانش نوشته در این سال نگارش یافته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ

۲۲۱ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۴۲؛ شمع انجمن، ۲۹۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۳۲۵؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۳ـ۵۰۴؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۷۷.

فتح‌نیا طبری

عزت هروی، عبدالعزیز ← عزت اکبرآبادی

عزلت بهکری (oz.lat-e.beh.ka.ri)، میرنجم‌الدین فرزند سید محمد رفیع رضوی، ـ ۱۱۶۰ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او میرمحمدیوسف رضوی عارفی نام‌دار بود که از بهکر به تته کوچید و به سید مبارک‌شاه تتوی مرید میران محمد جونپوری دست ارادت داد و نوادگانش تا به امروز بـه رضـوی مهدوی آوازه دارند و خاک جـای او در کـوهچه مکـلی (تـته) زیارتگاه مردم است. عزلت نـزد دایـی خـود مـحمد مـعین (ــ ۱۱۶۱ق) که دانشمندی دینی و شاعر بود و در فارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلص می‌کرد درس خواند و چندان پیش رفت که در «حیات استاد صاحب درس و فتوی» شد. مدرسهٔ بزرگی بنا نهاد و بسیاری از شاگردانش به پایه‌های بلند علمی رسیدند. گویند «تـصانیف غـریبه در عـربی» داشـته و در شـعر فـارسی «طوطی‌نامه را به عبارت شیرین به از نخشبی» گـفته است. در اشعارش متأثر از شاعرانی مانند صائب و ناصرعلی سـرهندی بوده و مضامین صوفیانه، مانند فقر و ریاضت و توکل و فنا و صلح کل، را بیان کرده است. نسخه‌ای از دیوان عزلت در دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 1922pi/VI281) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۷۵۸/۳ـ۷۶۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۱۱ـ۵۱۲؛ مقالات‌الشعرا، ۴۳۷ـ۴۳۹؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۰/۶.

برزگر

عزلت سورتی (oz.lat-e.su.ra.ti)، شیخ میر عبدالولی فرزند سـید سعدالله فرزند غلام‌محمد حسـینی سـلونی بـریلوی، سـورت ۱۱۰۴ ــ حیدرآباد دکن ۱۶ رجب ۱۱۸۹ق، عـارف شـطاری و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شـبه‌قاره. پـدرش سـید سـعدالله (ــ ۱۱۳۸ق) نوادهٔ دختری پیر محمد سلونی (ــ ۱۰۹۹ق)، از مشایخ نام‌دار شبه قاره، بود. سید سعدالله در سلون از توابع رای بریلی / اله‌آباد به‌دنیا آمد و درس خواند و پس از سفر حـج در سورت رحل اقامت افکند و در همان‌جا در تصوف، نامی برآورد و درگـذشت. عـزلت در زادگـاهش سـورت، پـرورش یـافت و کتاب‌های درسی را نزد پدرش آموخت و در منطق و حکمت و شعر استادی یافت. در نگارگری و موسیقی، بـه‌ویژه مـوسیقی هندی، هم چیره‌دست بود. گرچه در تصوف پیرو سلسلهٔ شطاریه بود، ولی مشرب ملامتیه داشت و رندانه می‌زیست. سفری به اورنگ‌آباد کرد و در این سفر با کسانی مانند سید عبدالوهـاب افتخار دولت‌آبادی در دولت‌آباد دیدار کرد. به سورت بازگشت و سپس به دهلی رفت (۱۱۶۴ق) و مدتی در آن‌جا به سر برد. در دهلی با برخی سرایندگان، مانند سراج‌الدیـن عـلی‌خان آرزو و عبدالحکیم حاکم لاهوری، نشست و خاست و گفت‌وگوی ادبی داشت. حاکـم لاهـوری پس از خـوانـدن دیـوان فـارسی وی، سروده‌هایش را چنین ارزیابی کـرد: «بسـیار شـوخ مـی‌گوید و تلاش معنی‌های تازه دارد. لکن کم تتبع معلوم می‌شود. چـون به‌طور خود در عالم صاحبزادگی بعد فوت پدر زیست کـرده و صحبت کامل این فن درنیافته و تتبع کتب هم کم کرده، لهذا به زور طبع وقّاد مشق سخن می‌کند. به هر حال رنگین سخن است و مضمون بند و صاحب تلاش است.» (مردم دیده، ۱۷۳ـ۱۷۴) عزلت از دهلی رهسپار مرشدآباد مرکز بنگاله شد و بـه‌حضور نواب مـهابت‌جنگ عـلی‌وردی‌خان، حـاکـم بـنگاله (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق)، رسـیـد و از او نـواخت یـافت. پس از مـرگ علی‌وردی‌خان (۱۱۶۹ق) به دکن رفت و در حیدرآباد نشـیمن گزید و حکام و بزرگان آصفیهٔ حیدرآباد، مانند امیرالملک سید مـحمدخان (گـویا هـمان سـید مـحمدبهادر صلابت‌جنگ، فرمانروای حیدرآباد در ۱۱۶۴ ــ ۱۱۷۵ق) وی را بـنواخـتند و امیرالملک یک روستا برای مدد معاش بدو داد. چون درگذشت پیکرش در گورستان حیدرآبـاد، مـعروف بـه دائـرهٔ مـیرمحمد مؤمن، به‌خاک سپردند. عزلت به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و زمانی شمار سروده‌هایش به چهارده‌هزار بیت فارسی و دو هزار و صد بیت اردو می‌رسید کـه البـته پس از آن، بـه‌ویژه پس از کوچیدن به حیدرآباد، گرایش وی به اردوسرایی بـیشتر شـد و بر شمار سروده‌های اردوی او بسیار افزوده شد. از آثـارش: ۱ــ دیوان فارسی که در بر گیرندهٔ دیباچه‌ای به نثر، قصاید، مراثی و غزلیات است. نسخه‌ای از این دیوان که در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۲۱۲۹ فهرست) نگه‌داری مـی‌شود و

دررواقع «منتخب کلیات فارسی» عزلت است در تاریخ ۱۱۷۳ق کتابت شده و عزلت آن را بـه نـواب مـنیرالدوله مـنیرالمـلک حیدریارخان پیشکش کرده است؛ ۲ــ هفت بند و مراثی عزلت (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ فهرست ۲۱۳۰) به‌فارسی، شامل هفت‌بندی به پیروی از هفت‌بند حسن کاشی، و مراثی؛ ۳ــ دیوان اردو (بمبئی، ۱۹۶۳م)؛ ۴ــ مثنوی ساقی‌نامه به‌اردو که در ۱۱۷۴ق سروده شده (بمبئی، ۱۹۶۴م)؛ ۵ــ مثنوی راگ‌مالا به‌اردو در موسیقی هندی (بـمبئی، ۱۹۷۱م). هـمچنین آثـاری دیگر، مانند تعلیقات بر حواشی میر زاهد، شـطرنج کـبیر جـدید و بیاض عزلت، به عزلت نسبت داده‌اند که ظاهراً اثری از آن‌ها در دست نیست.

مـنابع: تـاریخ ادب اردو، جـمیل جـالبی، ۳۲۵/۲ـ۳۳۹، ۳۴۲؛ تحفة‌الشعرا، ۱۶ـ۱۸؛ تـذکرهٔ بینظیر، ۹۷ـ۹۹؛ تـذکرهٔ ریـخته‌گـویان، ۱۱۰ـ۱۱۶؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۱۵؛ تـذکرهٔ فـارسی‌گو شعرای اردو، ۴۳ـ۴۶؛ تین تذکری، ۲۵۶ـ۲۵۷؛ جایزهٔ مخطوطات اردو، ۵۸۵ـ۶۰۱؛ الذریعه، ۷۱۶/۹؛ سخن شعرا، ۳۲۵؛ سرو آزاد، ۲۳۶؛ شمع انجمن، ۳۱۲؛ صحف ابـراهیم، ۱۰۶؛ طبقات شـعرای هـند، ۱۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶۲/۸؛ گـلشن هند، ۵۰؛ گـل عـجایب، ۱۰۷؛ مـجموعهٔ نـغز، ۳۸۳/۱ـ۳۸۴؛ مـخزن نکـات، ۱۷۲؛ مـردم‌دیده، ۱۷۳ـ۱۷۴؛ نـتایج‌الافکـار، ۵۰۱ـ۵۰۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۵/۶ـ۱۷۶؛ نشتر عشق، ۱۰۳۲ـ۱۰۳۸؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 581; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/297-298; *Mughals in India*, 471-472.

برزگر

عزیزالحق بنگالی (a.zi.zol.haq[q]-e.ban.gā.li)، محمد عزیزالحق فرزند مـولوی نـوراحـمد فـرزند مـنشی شـهرعلی / شـیرعلی، معروف به شیر بنگاله، تاج‌العارفین و شیخ زمـان، ــ ۱۳۸۰ق، عارف، فقیه و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. چون از نوادگان ابوبکر صدیق (ــ ۱۳ق) بود نام خانوادگی صدیقی داشت. عزیزالحق در روستای چرکهنایی از نواحی پتیه زاده شد. وی پیرو مذهب حنفی و از مخالفان وهابیت بود. عزیزالحق، خلیفهٔ حاج سـید عـبدالحـمید بـغدادی جـیلانی و در عـلم جـانشین مـولانا ضمیرالدین بود. وی به یادبود ضمیرالدین در پـتیه از نـواحی چاتگام مدرسه‌ای به نام ضمیریه دایر کرد که از مدارس بـزرگ علوم اسلامی به‌شمار می‌رود. وی در جامعهٔ عزیزیه و خـانقاه عزیزیه در هات هزاری (نزدیکی دانشگاه چاتگام / چیتاگنگ) به تدرس علوم اسلامی سرگرم بود. دیوان شعر او به‌فارسی دیوان عزیزی نام دارد که در آن شرح احوال اولیا و صوفیان چیتاگنگ و خارج از آن را بـه مـثنوی شـرح داده است. عـزیزالحـق بـیشتر به‌هدایت دینی سرگرم بود و ادعای شاعری نداشت و در آخر هر قطعه به‌جای شاعر خود را ناظم نامیده است. وی در اشعارش پیغمبران، امامان و بزرگان دین، از جمله عبدالحـمید بـغدادی جیلانی، را مدح گفته است. وی سوای دیوان خود، شرح سفرش به دهلی و برمه را بـه شـعر درآورده است. یکـی از شـاگـردان عزیزالحق، زندگینامهٔ استادش را در کتابی بـه‌نام یـاد ایـام رفته سروده است. چون درگذشت پیکرش را در ناظرهات به خـاک سپردند.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۷۰ـ۳۷۳؛ محمدعیسی شاهد، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۷۵، ص۱۰۹.

رسولی

عزیز جونپوری (a.ziz-e.jun.pu.ri)، شیخ عبدالعزیز، سدهٔ یـازدهم هجری، شاعر فـارسی‌گوی شـبه‌قاره. از زنـدگانی وی جـز ایـن آگاهی نداریم که از مردم جونپور بود و در پادشاهی جـهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) روزگار به‌سر مـی‌برد. مـی‌گویند، عزیز در تصوف دستی تمام داشت. مـؤلف تـذکرهٔ هـمیشه‌بهار می‌نویسد که وی «در عهد جهانگیر پادشاه فـی‌الجـمله از عـلم رسمی بـهره بـرداشـته» است. عـزیز شـاعری مـتفنن بـود و از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «پی تسلی دل کلک مانی فکرم ــ اگر به صفحه کشد نقش روی نیکویش / هنوز چهره به اتمام نارسیده به‌جان ــ خدنگ غمزه رسد از کمان ابرویش.»

منابع: شمع انجمن، ۲۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۶۷/۴؛ همیشه‌بهار، ۱۷۳.

نوش‌آبادی

عـــزیز عـــظیم‌آبادی (a.ziz-e.a.zim.ā.bā.di)، عـــزیزالـلـه فـرزند ملامبارک، سدهٔ دوازدهم هـجری، عـالم و شـاعر فـارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش مـعلم زیب‌النسـا دخـتر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود. عزیزالله از علمای بزرگ در علوم عقلی و نـقلی

بود و در منطق و حکمت نیز مهارت داشت. هنگامی که میرزا موسوی‌خان فطرت، عهده‌دار دیوان عظیم‌آباد بود، بین عزیزالله و میرزا گفت‌وگویی به کنایه و هجو پیش آمد. ابیاتی از اشعار عزیز در تذکره‌ها به یادگار مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۹۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۹؛ صبح گلشن، ۲۸۴؛ صحف ابراهیم، ۹۸؛ نزهةالخواطر، ۱۷۹/۶؛ نشتر عشق، ۱۰۳۰/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 105.

فتح‌نبا طبری

عزیز کوکه، میرزامحمدعزیز کوکه ← خان اعظم

عزیز لکنویی (a.ziz-e.lak.nu.i)، خواجه عبدالعزیز، معروف به تفضل‌حسین، پسر مولوی عبدالاحد، فرزند مولوی فایق، ۱۲۴۱ ــ پس از ۱۲۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای امیتهی از توابع لکنو به دنیا آمد. تبارش به شیخ کبیرالدین ترمذی که همراه امیر تیمور به هند رفته و در آن‌جا نشیمن گزیده بود، می‌رسید. عزیز در ادب فارسی و عربی دست داشت و ظاهراً زندگی او در خدمت انگلیسی‌ها گاهی در دبیری و انشا و گاهی در آموزش، می‌گذشت. از وی یک مثنوی به‌نام ید بیضا در ۱۳۱۰ق در هند به چاپ رسیده است. به‌اردو هم شعر می‌سرود و در اردوسرایی شاگرد مظفرعلی اسیر بود.

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۱۹۲-۱۱۹۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۵۳؛ صبح گلشن، ۲۸۳-۲۸۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۹/۴.

برزگر

عزیز لکنویی (a.ziz-e.lak.nu.i)، خواجه عزیزالدین فرزند خواجه زین‌الدین، ۱۲۴۸ــ۱۳۳۳ق / ۱۸۲۱ــ۱۹۱۵م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای بزرگش خواجه محمدمقیم از مردم ترکستان بود و در سدهٔ هشتم هجری همراه شرف‌الدین بلبل‌شاه به کشمیر کوچید و در آن‌جا نشیمن گزید. زین‌الدین، پدر عزیزالدین بازرگان بود و تا اروپا کار و بار داشت. وی در ۱۸۳۱م کشمیر را ترک گفت و در لکنو رحل اقامت افکند. عزیزالدین در کشمیر به‌دنیا آمد و سپس همراه پدرش به لکنو رفت و در آن شهر برآمد. در ۱۸۸۲م به‌ریاست بخش فارسی کینگ کالج لکنو رسید و نه سال در این مقام باقی ماند. در لکنو درگذشت و پیکرش را در کتهرهٔ ابوتراب‌خان، به خاک سپردند. کلیات عزیز شامل غزلیات، مفردات، مثنوی در تکمله و خاتمهٔ سفرنامهٔ شاه‌محمدحسین اله‌آبادی، مثنوی در گزارش سفر بیگم رئیس بهوپال، مثنوی هدیةالثقلین در ستایش پیامبر (ص)، مثنوی ارمغان لاجواب / گلگشت کشمیر در وصف مناظر و مناطق کشمیر و تاریخ کوتاه آن سرزمین، قصاید و از جمله قصیدهٔ لامیه‌ای در وصف کشمیر، منظومهٔ قیصرنامه (کانپور، ۱۲۹۶ق) در جنگ‌های عثمانی و روسیه، ارژنگ بی‌مثال (لکنو، ۱۳۰۳ق)، قطعات تاریخ، ترکیب‌بندها، مراثی و رقعات منظوم است. کلیات عزیز با مقدمهٔ نواب حبیب‌الرحمان‌خان شروانی صدیار جنگ بهادر، به چاپ رسیده است (لکنو، ۱۳۴۹ق).

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۸۳۸/۲-۸۷۴؛ الذریعه، ۷۱۹/۹؛ ۲۲۶/۱۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۵۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۳/۸-۱۳۶۴؛ ۶۵۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۱۲، ۵۴۱، ۶۲۹، ۶۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۵۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۸۳۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۸۳۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1308.

برزگر

عزیز مگسی، یوسف عزیز ← یوسف عزیز مگسی

عزیزی قزوینی (a.zi.zi-ye.qaz.vi.ni)، میرعزیزالله، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. در ابهر به دنیا آمد و در قزوین پرورش یافت. وی که ظاهراً از خانواده‌ای معروف از سادات سیفی حسنی قزوین بود، مدت‌ها از ملازمان و همنشینان قاضی شرف جهان قزوینی (ــ ۹۶۰ق) وزیر تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) بود. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و گویا پس از درگذشت قاضی جهان، به هند رفت و در دربار گورکانیان به مقاماتی رسید. چندگاهی کار دیوانی برخی نواحی هند بدو واگذار شد و از جمله مدتی مأمور مالیات ناحیهٔ سنبهل بود. چون به کارهای دیوانی چندان آشنا نبود و در تسویهٔ‌حساب مرتکب خطا شد، وی را برای پس دادن حساب به زندان افکندند و به زیر شکنجه بردند. سرانجام پس از مدتی که در زندان بسر برد از شکنجه رنجه گردید و درگذشت. مرگ وی را به اختلاف ۹۶۹ و ۹۸۸ق نوشته‌اند، اما تاریخ اخیر

درست‌تر می‌نماید. شاید هم دو عزیزی قزوینی بوده است؛ یکی، از ملازمان قاضی جهان و درگذشته در ۹۶۹ق، و دیگری از سادات سیفی قزوین که به هند رفت و در شمار دیوانیان جلال‌الدین اکبر گورکانی درآمد و سرانجام به زندان افتاد و بر اثر شکنجه درگذشت. به‌نوشتهٔ مؤلف مجمع‌الشعرای جهانگیری، دخترِ میر عزیزالله، همسرِ حکیم همام گیلانی و مادر حکیم فتح‌الله و حکیم حاذق است. عزیز از مردم دانشمند روزگار خود بود و در انشا و سیاق و عروض و معما مهارت داشت و در شعر از شیوهٔ شعرای سدهٔ نهم پیروی می‌کرد. تذکره‌نویسان از جملهٔ آثارش از دیوان قصاید و غزلیات، و منظومه‌های گل و مل، صحیفة‌العشاق، وجه‌القناعة، شهر آشوب، و رسالهٔ منظوم رمل نام برده‌اند. گفتنی است در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از مجموعه‌ای در کتابخانهٔ عبدالحمید مولوی در مشهد، شامل منظومه‌هایی در مساحت (۳۲۷ بیت)، منطق (۳۶۸بیت)، قافیه (۱۳۷بیت) به خط نسخ اغوزبیگ چغتایی با تاریخ ۱۰۸۳ق، و رمل (۱۶۹بیت) یاد شده است که سرایندهٔ آن‌ها شاعری با تخلص عزیزی است و احتمال می‌رود همین عزیزی قزوینی باشد.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۰، ۶۵۴؛ تحفهٔ سامی، ۵۰ـ۵۱؛ الذریعه، ۷۱۸/۹ـ۷۱۹؛ روز روشن، ۵۴۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰/۲، ۳۱؛ ریحانة‌الادب، ۱۳۲/۴؛ سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ۱۳۴۶؛ شام غریبان، ۱۷۲؛ صبح گلشن، ۲۸۴؛ طبقات اکبری، ۵۱۷/۲؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۱۷۸ـ۱۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳، ۱۵۱۱، ۲۱۶۸، ۲۸۳۹؛ کاروان هند، ۸۹۷؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۸۶ـ۸۷، ۲۶۴ـ۲۶۵؛ مخزن‌الغرائب، ۶۵/۴ـ۶۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۷۹/۳ـ۲۸۰؛ نشتر عشق، ۱۰۲۹/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۲؛ هفت اقلیم، ۱۷۷/۳.

برزگر

عسکری بلگرامی (as.ka.ri-ye.bel.ge.rā.mi)، میرمحمد، متخلص به عسکری، فرزند خورشیدعلی، متخلص به خورشید، فرزند افتخارعلی، متخلص به ذره*، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای شعردوست و شاعرپرور بزرگ شد، چنان‌که پدر و پدربزرگش هر دو شاعر بودند. از تاریخ تولد و درگذشت او آگاهی نداریم، اما چون تألیف یکی از آثارش به نام صحایف‌الشرایف را در ۱۲۳۱ق به پایان برده، بنابراین دست‌کم تا این تاریخ زنده بوده است. از دیگر آثارش: دیوان شعر که انواع شعر را در بر می‌گیرد و ۳۶۷۶ بیت دارد؛ مطلوب‌الطالبین که در موضوع نامه‌نگاری است؛ مستندالشعرا که دربارهٔ اصطلاحات شعرا است؛ رقعات بلگرامی که مجموعهٔ یکصد و پانزده نامه است و عسکری آن‌ها را برای آشنایان، از جمله اسدالله غالب، نوشته است. نسخهٔ خطی صحائف شرایف به‌شمارهٔ ۲۶۸۷ در کتابخانهٔ خدابخش و نسخه‌های دیگری در کتابخانهٔ آصفیه و بانکیپور نگه‌داری می‌شود. همچنین نسخه خطی نفیسی از دیوان عسکری در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۷۳ ـ ۱۷۵؛ الذریعه، ۷۲۰/۹؛ صبح گلشن، ۲۸۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۲/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۱۳/۳؛ فهرست کتابخانهٔ آصفیه، ۲۳۹/۱.

امیرهدائی

عسکری کاشانی (as.ka.ri-ye.kā.šā.ni)، میرحسن پسر میرحسین، ز۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. از بزرگزادگان کاشان بود. در جوانی برای داد و ستد به‌خاک عثمانی رفت و مدتی در آن‌جا ماند. چون به کاشان بازگشت اندکی بعد بار دیگر آهنگ سفر کرد و از راه جنوب ایران و دریا به هند رفت و در جنوب آن سرزمین (دکن) چندی ماند و با سنجر کاشانی، ملک قمی، ظهوری ترشیزی و میر حیدر ذهنی کاشانی مصاحبت و همنشینی داشت. در گلکنده محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ـ۱۰۲۰ق) و در بیجاپور ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۷ـ۱۰۳۵ق) عسکری را به درگاه خود فراخواندند، ولی او نپذیرفت. پس از هشت سال اقامت در دکن، به‌قصد گزاردن حج به کشتی نشست، اما بر اثر طوفان، کشتی غرق شد. وی با یک خواجه‌سرا با استفاده از تخته‌پاره‌ای جان به در برد و از راه بندر سورت به گجرات رفت و در آن‌جا صحبت محمد صوفی مازندرانی و نظیری نیشابوری را دریافت. آنگاه از راه اجمیر رهسپار آگره، تختگاه جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق)، شد (۱۰۲۰ق) و از آن‌جا به کشمیر شتافت. چندسالی در خدمت حکام کشمیر، یعنی هاشم‌خان (۱۰۲۰ـ۱۰۲۳ق) و صفدرخان (۱۰۲۳ـ۱۰۲۴ق) به‌سر برد. پس از برکناری صفدرخان (۱۰۲۴ق) همراه او از کشمیر بیرون آمد (۱۰۲۵ق) و در لاهور از وی جدا گشت و به اجمیر رفت و به دستگاه شاهزاده خرّم (شاه‌جهان) پیوست. مجموع اشعار او را سه‌هزار بیت نوشته‌اند. ساقی‌نامهٔ عسکری که در ۲۳۳بیت در بحر

مثنوی و در ستایش حضرت علی (ع) است در تذکرهٔ میخانه آمده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲/۸۷۵-۸۷۷؛ الذریعه، ۹/۷۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۴۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۸۰؛ کاروان هند، ۸۹۸-۸۹۹؛ میخانه، ۷۱۹-۷۳۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 96.

برزگر

عسکری گورکانی (as.ka.ri-ye.gor.kā.ni)، میرزا محمد فرزند ظهیرالدین محمد بابر پادشاه گورکانی، ــ مکه ۹۶۱/۹۶۵ق، شاهزاده و شاعرفارسی‌گوی شبه‌قاره. از برادرش همایون شاه (۹۳۷ـ۹۶۳ق) حکومت سنبهل گرفت و چندین بار نیز حاکم قندهار بود. با همدستی دیگر برادرانش میرزا کامران و میرزا هندال بر همایون بشورید، اما شکسته شد. همایون او را بخشود، اما وی باری دیگر مخالفت آغاز کرد و باری دیگر دستگیر و زندانی شد. پس از چندی از زندان گریخته به بلخ و از آن‌جا به عربستان رفت. طبعی روان داشت و غزل‌ها و رباعیاتی از وی باقی‌مانده است. چون درگذشت، پیکرش را در کنار برادرش میرزا کامران به خاک سپردند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۴۵۴؛ تاریخ الفی، ۴۵۰-۴۵۱، ۴۸۸؛ تاریخ فرشته، ۲۱۳، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۰؛ تحفهٔ سامی، ۲۳؛ روضة‌السلاطین، ۵۸؛ کاروان هند، بیست ونه،سی‌ویک، ۱۳۱۷، ۱۵۵۷؛ مآثر رحیمی، ۱/۶۰۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۴۷۰-۴۷۱؛ مذکر احباب، ۱۱۷-۱۱۹؛ نشتر عشق، ۳/۱۰۳۹-۱۰۴۰؛ هفت اقلیم، ۱/۴۵۴-۴۵۵.

م.انوشه

عشرت سیالکوتی (eš.rat-e.si.yāl.ku.ti)، نظام‌الدین عشرت سیالکوتی قرشی، ز ۱۱۸۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سیالکوت در پنجاب (پاکستان) بود. هنگامی که احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق)، پس از گشودن دهلی به افغانستان بازمی‌گشت، عشرت به خدمت وی پیوست و همراه او به کابل رفت و پس از دریافت منشوری برای سرودن منظومه‌ای، در گزارش فتوحات احمدشاه به سیالکوت بازگشت. از آثارش: ۱ــ مثنوی شاهنامهٔ نادری (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26285) که در ۱۱۶۲ق سروده شده و در گزارش یورش نادرشاه افشار به هند (۱۱۵۱ ــ ۱۱۵۲ق) است و رویدادها را تا تاج‌گذاری احمدشاه درانی در بر دارد؛ ۲ــ مثنوی شاهنامهٔ احمدی (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26285 و پشتوآکادمی پیشاور به‌شمارهٔ ۷۷) که در تاریخ احمدشاه درانی تا پیروزی او بر نصیرخان از سرکردگان بلوچ در ۱۱۷۳ق است. نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی این اثر ذیلی داردکه دربارهٔ یورش چهارم احمدشاه به هند است و به مرگ احمدشاه و جلوس تیمورشاه درانی (۱۱۸۶ق) پایان می‌پذیرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴/۸۱-۸۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۵۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۶۰، ۲۹۷۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۹۹۹-۱۰۰۰، ۱۰۰۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/717; *Mughals in India*, 209, 379;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/328, 397.

برزگر

عشرت کشمیری (eš.rat-e.kaš.mi.ri)، جی کشن، ــ ۱۱۶۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم برهمنان کشمیر بود. مدتی در ملازمت نواب نجم‌الدوله امیرخان، متخلص به انجام، و نواب مؤتمن‌الدوله اسحاق‌خان بود. در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، یحیی خان که ریاست دیوان خالصه را داشت، قانون‌گویی کشمیر را به او واگذار کرد. عشرت داستان رام و سیتا را نیز به نظم درآورد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲/۸۷۷-۸۷۹؛ تین تذکری، ۳۲۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۳۵-۱۳۶؛ صبح گلشن، ۲۸۵-۲۸۷؛ مجمع‌النفایس، ۶۷؛ نشتر عشق، ۳/۱۰۳۹.

فتح‌نیا طبری

عشرتی اصفهانی (eš.ra.ti-ye.es.fa.hā.ni)، آقا علی پسر حاج عین‌علی فروشانی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم فروشان، از «محلات ورنوسفادران، که قریه‌ای از قرای اصفهانست» و برادر «قطب‌العارفین حاجی اسماعیل» بود. «طبعش خالی از لطف نبوده پاره‌ای در خدمت علامّی مولانا حسن‌علی ولد ملاعبدالله شوشتری تحصیل کرده، بعضی کتب طب پیش حکیم شفایی گذرانیده، به‌اتفاق آقا محمد

پیشکش‌نویس [گویا همان محمدتقی، تحویل‌دار تنسوقات، که همراه محمدعلی، ایلچی شاه‌صفی صفوی، به هند رفت و در ۱۰۴۰ق به خدمت شاه‌جهان گورکانی رسید] که به حجابت به جانب هند می‌رفت» رهسپار آن دیار شد و در آن‌جا به خدمت نواب میرزا رستم فدایی صفوی (ــ ۱۰۵۲ق) در آمد و مدتی در خدمت او به سر برد و به ایران بازگشت. چندی در مشهد ماند و در آن‌جا با حاجی محمدجان قدسی پاره‌ای صحبت داشت و سرانجام، پیش از آنکه رهسپار زادگاهش شود، در مشهد درگذشت (تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۸). با توجه به آنکه قدسی در ۱۰۴۲ق رهسپار هند شده است، عشرتی باید در حدود ۱۰۴۱ق درگذشته باشد. گفتنی است، به‌نوشتهٔ برخی منابع، عشرتی پس از آنکه از هند رهسپار مشهد گردید در میان راه به‌دست راهزنان کشته شد.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۹۶۷/۳-۹۶۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۸؛ الذریعه، ۷۲۱/۹؛ روز روشن، ۵۴۶؛ ریحانة‌الادب، ۸۷/۳-۸۸؛ شام غریبان، ۱۸۳؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۷۶؛ صبح گلشن، ۲۸۶؛ کاروان هند، ۸۹۹-۹۰۰؛ مخزن‌الغرائب، ۸۶/۳.

برزگر

عشرتی فروشانی، آقاعلی ← عشرتی اصفهانی

عشرتی گیلانی (eš.ra.ti-ye.gi.lā.ni)، ــ ۱۰۳۷ق، شاعر ایرانی. از مردم گیلان بود و در زادگاهش برآمد. پس از آنکه سال‌ها در فراگیری حکمت و فلسفه اهتمام ورزید، به اصفهان رفت و مدتی نیز در مدرسهٔ شیخ لطف‌الله درس خواند. گویند نام وی در سخن‌سنجی زبانزد همگان بوده است. عشرتی آنگاه به هند رفت و به یاران محمدامین‌خان پیوست. از برخی منابع چنین برمی‌آید که وی در سرپرستی محمد مؤمن استرابادی تا واپسین سال‌های زندگانی‌اش در حیدرآباد دکن روزگار به سر برد و همان‌جا نیز درگذشت. اما به گفتهٔ برخی تذکره‌ها، مرگ او در سی سالگی و در گلکنده بوده است (۱۰۳۷ق). در برخی منابع نام وی با عشرتی یزدی خلط شده است. از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «شوقم افزون می‌شود تا حسنت افزون می‌شود ــ موج بر پهنای دریا، می‌کشد آغوش را.»

منابع: تاریخ علما و شعرای گیلان، ۹۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۴؛ الذریعه، ۷۲۱/۹؛ شام غریبان، ۱۸۲؛ نامها و نام‌دارهای گیلان، ۳۳۶؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۳۲-۱۳۳.

دانشنامه

عشرتی یزدی (eš.ra.ti-ye.yaz.di)، میر عشرتی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. خط نستعلیق را خوش می‌نوشت و شعر نیکو می‌سرود. در روزگار محمدقلی قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق) به هند رفت و از میرمحمد مؤمن استرابادی (ــ ۱۰۳۴ق)، که منصب پیشوایی و وکالت مطلق محمدقلی قطب‌شاه و جانشین او محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰ــ۱۰۳۵ق) را داشت، نواخت یافت. برخی منابع مرگ وی را در سی‌سالگی در ۱۰۳۷ق نوشته‌اند که با توجه به تاریخ دورهٔ پادشاهی محمدقلی قطب‌شاه، بعید می‌نماید. بعضی منابع هم وی را با ملا عشرتی گیلانی، یکی دانسته‌اند که، به گفتهٔ نصرآبادی، از مردم گیلان بود و «در فن حکمت بسیار سعی نموده، مدتی در اصفهان در مدرسهٔ شیخ لطف‌الله به تحصیل مشغول بود. صحبتش خالی از نمکی نبود، در شعرشناسی و سخن‌فهمی... قادر بود، به هند رفته در خدمت عالی‌جاه محمدامین‌خان خلف میرجمله بود، در آن‌جا فوت شد.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۴). اما این محمدامین‌خان فرزند محمد سعید میرجملهٔ اردستانی است و در ۱۰۶۵ق همراه پدر خود از عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ــ۱۰۸۳ق) روی‌گردان شد و به درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) روی آورد و منصب دوهزاری یافت. بنابراین، عشرتی گیلانی نمی‌تواند همان عشرتی یزدی باشد.

منابع: تاریخ یزد یا آتشکدهٔ یزدان، ۳۱۱-۳۱۲؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۱۸/۱-۲۱۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۴؛ جامع مفیدی، ۴۶۸/۳؛ الذریعه، ۷۲۲/۹؛ شام غریبان، ۱۸۳؛ صبح گلشن، ۲۸۶؛ کاروان هند، ۹۰۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۱۳۲-۱۳۳؛ هفت اقلیم، ۱۶۱/۱.

برزگر

عشق آشوب (ešq.ā.šub)، منظومه‌ای در قالب مثنوی از بیتاب (ــ ۱۲۵۰ق). سراینده این مثنوی را در ۱۱۸۶ق / ۱۷۷۲م در داستان عشق شاهزاده خرم و شاهدخت صنوبر به نظم فارسی کشیده است. شاعر پس از حمد و نعت و توصیف شهری که در آن سکنی داشت، داستان را چنین نقل کرده است. شاهزاده خرم شبی در خواب دختری زیبا و فریبا دید و به او دل بست و چون

طاقت هجرانش را نداشت بیمار شد. سرانجام برای رسیدن به مقصود با دو دوست خود، عاقل و خوشخو، راه دیار محبوب را پیش گرفت. پس از گذراندن دشواری‌ها، طوفان دریا، اسارت و ناگواری‌های دیگر به دلدادهٔ خود رسید. شاعر، نظر خود را دربارهٔ عشق و مشکلاتی که در این راه پیش می‌آید در این منظومه بیان کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۰ در کتابخانهٔ ملی لیاقت در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۵۲ـ۲۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۵/۸ـ۱۱۳۶.

فتح‌نیا طبری

عشق جامی (ešq-e.jā.mi)، میرزا زین‌الدین، ــ پس از ۱۲۰۰ق، شاعر ایرانی. از مردم جام بود. او در هفت سالگی زادگاهش را ترک گفت و به هندوستان کوچید و در دهلی / شاه‌جهان‌آباد نشیمن گزید. احتمالاً او سال‌ها در این شهر ماند، زیرا در برخی از منابع از وی به عشق دهلوی نیز یاد شده است. اشپرنگر می‌نویسد «عشق در پتنا و نزد میرزا گهستیا روزگار به سر می‌برده است. مرگ او در نخستین سال‌های سدهٔ سیزدهم هجری بوده است. زین‌الدین به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در سخنوری از شاگردان محمدپناه قابل کشمیری بوده است. گویند وی شاعری صاحب‌دیوان بوده، اما از سروده‌های وی تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «دی می‌گذشت یار و رقیب از عقب رسید ــ گفتم که عمر می‌رود و یار در قفا است.»

منابع: خوش معرکهٔ زیبا، ۵۴۳/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۳/۲؛ ریاض‌الفصحا، ۲۲۶؛ شمع انجمن، ۲۹۴؛ نتایج‌الافکار، ۵۰۴ـ۵۰۵؛
A Catalogue of the Arabic, Persian And Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/241.

نوش‌آبادی

عشق میرتهی (ešq-e.mi.rat.hi)، غلام محی‌الدین قریشی، ــ ۱۲۴۱ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم میرتهه / میروت بود و ظاهراً فنون شاعری و صرف و نحو را از پدرش شیخ‌نعمت‌الله که شعر فارسی را نیکو می‌سرود و نعمی تخلص می‌کرد فراگرفت و در دوازده‌سالگی در تدوین دیوان پدرش وی را مساعدت کرد. در آغاز شاعری مبتلا تخلص می‌کرد. از ابتدای جوانی به تیراندازی با تیر و کمان علاقهٔ فراوان می‌ورزید، ولی خواندن کتاب را نیز هرگز از یاد نمی‌برد. هنگامی که جلال‌الدین شاه عالم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) از پتنا به دهلی رفت (۱۱۸۵ق)، غلام محی‌الدین با یکی از درباریان وی به نام ابراهیم‌بیگ، ملقب به نواب نجف‌خان و متخلص به عالم، آشنا و دوست شد و به‌پیشنهاد وی تخلص عشق را برگزید و نیز به‌خواهش نجف‌خان یک مثنوی به‌نام فسون عشق / نیرنگ عشق که حدود ۱۷۰۰بیت داشت در بحر مثوی رومی سرود. چون درگذشت، پیکرش را در درگاه گنج علم در بیرون شهر میرته در جوار آرامگاه پدرش به خاک سپردند. پسرش شرف‌الدین احمد مسرور مؤلف تذکرهٔ طبقات‌الشعرا به‌زبان اردو است. از دیگر آثارش: ۱ــ مجموعهٔ عشق / باغ گلهای حسن / چارچمن که در ۱۱۸۷ق آن‌را نوشت (نسخهٔ اصلی دستنویس مؤلف در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر) که به‌گفتهٔ اشپرنگر در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های شاهان اوده، تذکرهٔ عمومی فارسی در ۱۲۸۰ صفحه است و باغ گلهای حسن مادهٔ تاریخ سال انجام تألیف آن (۱۱۸۷ق) است. اما به‌گفتهٔ ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی، چارچمن مجموعه‌ای چهار بخشی است و چهار قسمت آن عبارتند از باغ گلهای حسن / مجموعهٔ عشق (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Or.308/2) در بیان نکات گوناگون مربوط به زیبایی زنان به نثر مزیّن آمیخته به نظم، صدر دفتر اشواق (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Or.308/3) به نثر مزین در نامه‌نگاری در موضوعات مختلف، مردمک عین تماشا، و پیمانهٔ فکر دردی‌کشان جوی معنی؛ ۲ــ دیوان مبتلا (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.308/1) شامل غزلیات به‌ترتیب الفبایی، مفردات، رباعیات، مخمسات، قصاید و مثنویات؛ ۳ــ دیوان عشق (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۴۸۳)؛ ۴ــ تذکرهٔ طبقات سخن (نوشته در ۱۲۲۲ق، نسخهٔ کتابخانهٔ برلین) در دو طبقه (۱ــ در ذکر صد و نود و شش شاعر اردوسرای همروزگار مؤلف، ۲ــ شاعران فارسی‌گوی هم‌اندوره)؛ ۴ــ چهار دفتر شوق در انشا؛ ۵ــ بحارالتشریح (نوشته در ۱۲۲۰ق)؛ ۶ــ نسخهٔ سرایر در تاریخ گویی؛ ۷ــ اشعات‌العشق در تصوف؛ ۸ــ مثنوی لیلی و مجنون به‌زبان اردو.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۴۲ـ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۱/۳، ۲۰۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۶۴/۱؛ ۱۶۸/۲ـ۱۶۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۷ـ۴۴۸، ۵۱۱ـ۵۱۲؛ گلشن بی‌خار، ۳۳۳ـ۳۳۴؛ مجموعهٔ نغز، ۴۰۱/۲؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum, 2/723; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,* 1/187, 498; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 263; *Mughals in India,* 208.

برزگر

عشق‌نامه (ešq-nā.me)، از مثنوی‌های حسن دهلوی* (ـ ۷۳۷/ ۷۳۸ق). این مثنوی در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف و در ۶۰۶ بیت سروده شده است. موضوع این منظومه که در یک شب سروده شده داستان عشق جوانی از هندوان به دختری است که از قضا می‌میرد و پیکرش را می‌سوزانند و سرانجام عاشق نیز بر موافقت معشوق خود را به آتش می‌کشد. این داستان پیش از آنکه حسن آن را بسراید در میان تودهٔ مردم رواج داشته است.

منابع:تاریخ ادبیات در ایران، ۸۲۶/۳؛ دیوان حسن دهلوی، به کوشش مسعود علی محوی،حیدرآباد،۱۳۵۲ق.

دانشنامه

عشقی (eš.qi)، محمدالیاس‌خان فرزند مولوی محمد اسماعیل‌خان رزی*، راجپوتانه در جیپور ۱۹۲۰م ــ ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای از قبیلهٔ یوسف‌زایی زاده شد. پدرش نیز نویسنده و شاعر بود. عشقی پس از به‌پایان بردن دورهٔ فوق‌لیسانس، در دانشکده به‌تدریس سرگرم شد. در ۱۹۴۸م به‌همراه خانوادهٔ خود از جیپور به پاکستان کوچید و در روستای کوتری (صد کیلومتری کراچی) سکنی گزید. چندی در دانشکده‌های ناحیهٔ سند درس داد. در ۱۹۵۰م در ادارهٔ رادیوی پاکستان به کار پرداخت. عشقی سرودن شعر را از ده سالگی آغاز کرد و نخستین شعر او به‌زبان فارسی بود. وی در ابتدای شاعری از محضر مولوی عبدالوهاب‌خان عاصم بهره برد. به سعدی، حافظ، عرفی، نظیری، غالب، حبیب یغمایی، رشید یاسمی، ایرج میرزا، جگر مرادآبادی، یگانهٔ چنگیزی، اصغر گوندوی، حسرت موهانی و علامهٔ اقبال ارادت می‌ورزد، اما بیشتر از کلام شبلی تأثیر گرفته است. عشقی در اشعار فارسی خود دو نوع سخن آورده، یکی نظم معری (شعر نو یا شعر سپید) و دیگری سونت (یکی از انواع سخن در ادبیات انگلیسی، که در مشرق‌زمین متداول شده است). وی در سرودن شعر تا حدودی به‌وزن و قافیه توجه دارد و بیشتر غزل و مثنوی سروده است. سبک وی عراقی و پاکستانی است. اشعار وی بیش از دو هزار بیت است و مضامین نو و دلپذیر در آن‌ها فراوان یافت می‌شود. به‌زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و سندی نیز آشنایی دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۹/۳؛ زبان فارسی در پاکستان، ۳۴۵، ۳۴۹؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۵۱ـ۵۶۰؛ دست‌نوشتهٔ عشقی و مصاحبهٔ حسن رضوی با عشقی.

رسولی

عشقی بلگرامی (eš.qi-ye.bel.ge.rā.mi)، سید برکت‌الله، ملقب به صاحب‌البرکات، فرزند اویس فرزند عبدالجلیل فرزند عبدالواحد حسینی واسطی بلگرامی، بلگرام ۱۰۷۰ ــ مارهره ۱۰محرم ۱۱۴۲ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش پرورش یافت و نزد شیخ مربی بن عبدالنبی حسینی بلگرامی درس خواند. در طریقت به میر سید لطف‌الله بلگرامی دست ارادت داد و آداب سیر و سلوک را از او آموخت و از وی خرقهٔ خلافت گرفت. آنگاه به کالپی رفت و از شیخ فضل‌الله بن احمد کالپوی اجازهٔ عام تحصیل کرد. سرانجام در مارهره از توابع اکبرآباد که خاکجای نیای او عبدالجلیل در آنجا است نشیمن گزید. وی به فارسی و هندی می‌سرود و می‌نوشت و در فارسی عشقی و در هندی پیمی تخلص می‌کرد. دیوان اشعار هندی وی با عنوان پیم پرکاش که در ۱۱۰۹ق گردآوری شده در ۱۹۴۳م در دهلی به‌چاپ رسیده است. از آثار فارسی وی: ۱ــ چهار انواع در آداب؛ ۲ــ عوارف هندی در تأویل هندی ضرب‌المثل‌های هندی که به‌کوشش دکتر محمد انصارالله در مجلهٔ دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ ترجیع‌بند؛ ۴ــ مثنوی ریاض عشق؛ ۵ــ رسالهٔ سؤال و جواب؛ ۶ــ دیوان عشقی که سروده‌های فارسی او است و در ۱۱۵۴ق گردآوری شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۹۱؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۶۷/۳؛ الذریعه، ۷۲۲/۹ـ۷۲۳؛ سرو آزاد، ۲۴۸ـ۲۵۰؛ شمع انجمن، ۳۱۲؛ صحف ابراهیم، ۱۰۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹/۶؛ میرسید برکت‌الله بلگرامی، «عوارف هندی»، به‌کوشش دکتر محمد انصارالله، دانش، شمارهٔ ۱۴، تابستان ۱۳۶۷ش، صص ۱ـ۷۰؛ *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,* 442; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic of Bengal,* 387; *Dictionary*

of Indo-Persian Literature, 263; *Mughals in India,* 209.

برزگر

عشقی حیدرآبادی (eš.qi-ye.hay.dar.ā.bā.di)، غلام مصطفی فرزند محمد، نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم محمدآباد بیدر بود. مرید انبیاءالله بود و از نعت‌گویان معروف دکن به‌شمار می‌رفت. سادگی کلام و احساسات خالصانه از ویژگی‌های اشعار عشقی است. در شعر و سخن شاگرد سیدعلی فکر بود. این اشعار وی امروزه نیز در محافل جشن و سرور بر زبان مردم جاری است: «یا شفیع‌الوریٰ سلام علیک ــ یا نبی‌الهدیٰ سلام علیک / خاتم‌الانبیاء سلام علیک ــ سیّدالاصفیا سلام علیک.» عشقی مردی صوفی‌منش و اهل دل بود، با سید افتخارعلی شاه وطن حسنی‌الحسینی چشتی بیعت کرده بود. از آثارش می‌توان به دو دیوان فارسی در موضوع نعت به نام‌های اسرار الهی و انوار مصطفوی و پنج دیوان اردو اشاره کرد که دو دیوان الهامات غیبی و خیالات قدسی حاوی اشعار عاشقانه‌اند و دو دیوان به‌نام‌های محامد محمدی‌الموصوف به توصیفات مصطفوی و حمائد احمدی‌المعروف تعریفات مصطفوی حاوی اشعار نعت‌اند و دیوان پنجم وی خزینهٔ اخروی نام دارد. در این دیوان‌ها هر قصیده کوتاه‌تر از صد بیت نیست. همچنین هر غزل کوتاه‌تر از یازده بیت نیست. یکی از دیوان‌های نعت عشقی، توصیفات مصطفوی نام دارد که در ۱۳۲۲ق در مطبع شمسی حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است. با توجه به دیباچهٔ این دیوان معلوم می‌شود که پیش از چاپ این کتاب، مجموعه‌ای از اشعارش به نام گلدستهٔ مصطفوی، معروف به اشعار عشقی، به‌چاپ رسیده بود. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده آمده است.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۲۱-۲۳؛ سخنوران چشم‌دیده، ۹۰.

امیرهدائی

عشقی عظیم‌آبادی (eš.qi-ye.a.zim.ā.bā.di)، شیخ محمد وجیه‌الدین فرزند شیخ غلام‌حسین مجرم، ز۱۲۲۴ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم پتنا / عظیم‌آباد در استان بهار بود. در شاعری از پدرش مجرم، که شاعری برجسته بود و در تاریخ‌گویی مهارت داشت، و شاه‌محمد وفای وفا، شاگرد عبدالقادر بیدل، اصلاح سخن می‌گرفت. در ادب فارسی استادی داشت و در عظیم‌آباد کسانی مانند حسین‌قلی‌خان عاشقی عظیم‌آبادی، مؤلف نشتر عشق، از محضرش بهره می‌بردند و نزد او کتب فارسی می‌خواندند. ده سال از سوی انگلیسی‌ها، تحصیل‌دار کهرور بود و سپس به جهانگیرنگر / داکا رفت و چند سالی را در آن‌جا گذراند و به عظیم‌آباد بازگشت. هنگام تألیف نشتر عشق (۱۲۲۴ــ۱۲۳۳ق) زنده بود. وی به‌فارسی شعر می‌سرود و، گذشته از عشقی، گه‌گاه عروضی هم تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ تذکرهٔ عشقی (نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان به‌شمارهٔ 393) به‌فارسی در شرح احوال مختصر و نمونهٔ اشعار چهار صد و سی و نه شاعر اردوسرا به‌ترتیب الفبا از سراج‌الدین علی‌خان آرزو تا حسن‌علی‌خان یاس که در ۱۲۱۱ / ۱۲۱۵ق تألیف کرده است. این اثر به کوشش کلیم‌الدین احمد همراه با تذکرهٔ شورش در دو جلد، در پتنا به‌چاپ رسیده است (جلد اول، از الف تا س، در ۱۹۵۹م، و جلد دوم، از ش تا ی، در ۱۹۶۳م)؛ ۲ــ دیوان عشقی که مجموعهٔ غزلیات، رباعیات، مثنوی، ترجیع‌بند و مخمس است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پیشاور و دو نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه داکا، نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۰۸-۲۰۹، ۳۹۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۹/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ الذریعه، ۷۲۳/۹؛ روز روشن، ۵۴۸؛ شعرای اردو کی تذکری، ۵۰۹-۵۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۴۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۸۵؛ نشتر عشق، ۱۰۵۵/۳-۱۰۵۷؛ نگارستان سخن، ۶۵؛ کلیم سهسرامی، «عشقی عظیم‌آبادی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۲۴۳-۲۴۹؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/183-184, 441-442; *Catalogue of the persian, Turkish, Hindustany, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/415; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library,* 21; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 263; *Mughals in India,* 209; *Persian Literature,* C.A.Storey, 88.

برزگر

عشقی لکنویی (eš.qi-ye.lak.nu.i)، غلام حضرت پسر قاضی غلام‌نبی بریلوی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی

شبه‌قاره. شاگرد میرزا قتیل دهلوی (ــ ۱۲۳۳ق) بود. دیوان وی که آن‌را در ۱۲۴۲ق گردآورده و به احمدعلی‌خان نواب رامپور پیشکش کرده در دست است.

منابع: الذریعه، ۷۲۳/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۴/۲-۳۵؛ صبح گلشن، ۲۸۶؛

Mughals in India, 208.

برزگر

عشقیه ← عبدالغنی بدایونی

عشقیه، مثنوی امیر خسرو دهلوی ← دول رانی و خضرخانی

عصامی (e.sā.mi)، عبدالملک، دهلی ۷۱۱ ــ پس از ۷۵۱ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبارش به تازیان می‌رسید و به‌گفتهٔ خودش یکی از نیاکان وی به نام فخرملک، چندی در بغداد وزارت عباسیان را داشت و چون از آن‌ها رنجید در اوایل سدهٔ هفتم با بستگان و اتباع خود به هند کوچید و مدتی را در مولتان گذراند و سپس رهسپار دهلی شد و به‌خدمت سلطان شمس‌الدین التتمش (۶۰۷ــ۶۳۳ق) درآمد و از او نیز مقام وزارت یافت و از آن پس او و فرزندان و نوادگانش در دستگاه پادشاهان دهلی از ارج و منزلت برخوردار بودند. نوادهٔ فخرملک به نام اعزالدین صدرالکرام عصامی (ــ ۷۲۶ق) نیای عبدالملک عصامی و از سپه‌سالاران سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ۶۸۶ق) بود. عبدالملک نزد صدرالکرام پرورش یافت و در ۷۲۶ق که سلطان محمد تغلق (۷۲۵ــ۷۵۲ق) بزرگان دولت را بفرمود تا دهلی را بگذارند و به تختگاه تازه‌اش دیوگیری (دولت‌آباد) روند، همراه نیای خود رهسپار آن‌جا شد و در دولت‌آباد نشیمن گزید. عبدالملک ظاهراً از آن پس در دکن ماند و چون سلطان علاءالدین حسن بهمنی (۷۴۸ــ۷۵۹ق)، بنیادگذار دولت بهمنیان دکن، به‌شاهی نشست به درگاه وی راه یافت و به تشویق هم‌او به سرودن منظومهٔ فتوح‌السلاطین پرداخت و آن‌را پس از پنج ماه و نه روز در ربیع‌الاول ۷۵۱ق به انجام رسانید و به علاءالدین حسن پیشکش کرد. پس از اتمام این اثر ظاهراً به مکه رفت. از احوال وی بعد از آن اطلاعی در دست نیست. فتوح‌السلاطین که به شاهنامهٔ هند، معروف است یک مثنوی تاریخی در دوازده هزار بیت به بحر متقارب، به تقلید از فردوسی و نظامی است و تاریخ فتوحات پادشاهان مسلمان در هند را از دورهٔ سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ــ۴۲۱ق) تا ۷۵۱ق باز می‌گوید. عصامی گرچه به‌پایهٔ شعرای بزرگ ایرانی نمی‌رسد، ولی اشعارش لطف و تازگی و سادگی و دلکشی خاصی دارد و منظومهٔ وی از جهت بیان رویدادهای تاریخی هند از ارزش فراوانی برخوردار است و از مآخذ دست اول تاریخ اوایل دولت بهمنی در دکن به شمار می‌آید. فتوح‌السلاطین به تصحیح و مقدمهٔ یوشع به‌چاپ رسیده است (مدرس، ۱۹۴۸م).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۹۱۵/۳-۹۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۷۴/۱-۲۷۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۲۵؛ فتوح‌السلاطین؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲۲۹/۲-۲۳۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶/۴-۶۷؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۲۸؛ یغما، سال ۲، شمارهٔ ۲ و ۳، ص۱۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 261-262.

برزگر

عصمت‌الله سهارنپوری (es.ma.tul.lāh-e.sa.hā.ran.pu.ri)، فرزند محمد اعظم فرزند عبدالرسول، ــ ۱۱۳۳ق، دانشمند و ادیب و نویسندهٔ شبه‌قاره. در سهارنپور هند به دنیا آمد و پرورش یافت و نزد استادان روزگارش درس خواند. در فقه و اصول و عربی و معانی و بیان و هیئت و هندسه و حساب و دانش‌های دیگر مهارت یافت. با این که نابینا بود از شاگردان برجستهٔ عبدالحکیم سیالکوتی (ــ ۱۰۶۷ق) به‌شمار می‌آمد. سراسر عمر خود را به تدریس و تألیف گذراند. سال‌مرگش را برخی منابع ۱۰۳۳ و ۱۰۳۹ق نوشته‌اند که درست نمی‌نماید. از آثارش: ۱ــ شرح تشریح‌الافلاک شیخ بهایی به‌فارسی که در ۱۰۶۸ق نوشته است (لکنو، ۱۲۶۵ق)؛ ۲ــ انوار خلاصة‌الحساب به‌فارسی در شرح خلاصة‌الحساب شیخ بهایی. در ۱۰۶۸ق نوشته است (دهلی، ۱۲۹۲ق و کلکته ۱۸۲۹م)؛ ۳ــ حاشیه بر شرح کافیهٔ جامی؛ ۴ــ رسالة فی حرمة‌الغناء والمزامیر که در ۱۰۸۹ق نوشته است؛ ۵ــ منظومهٔ نظم نیک / صرف منظوم به‌فارسی که در ۱۰۷۰ق به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) ساخته شده است. این کتاب که دستور صرف زبان عربی در ۲۲۵۰ بیت است، به ترتیب شافیهٔ ابن حاجب، و گزارش‌مانندی از آن است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شماره‌های ۳۵۸۲ و ۱۳۴۵) وجود دارد؛ ۶ــ رقیب باب‌المعروف والمنکر که در ۱۰۹۱ق نوشته؛ ۷ــ ضابطهٔ قواعد

حساب به‌فارسی که در ۱۰۹۵ق نوشته است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۰۱/۲، ۸۰۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۴۰؛ الذریعه، ۴۲۶/۲؛ ۳۶/۳؛ ۱۸۷/۴؛ ۲۳۲/۱۲؛ ۱۱۳/۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۴/۱؛ ۸۸۶/۷؛ ۲۶۱۶/۱۳-۲۶۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۳۷/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۰۹/۴، ۲۷۰۸، ۲۸۶۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۲/۶-۱۸۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 265; *Mughals in India*, 211; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/87.

برزگر

عصمت مینانامه ← حمید کلانوری

عصمت‌نامه ← حمید کلانوری

عضدالدین امروهوی (a.zo.dod.din-e.am.ru.ha.vi)، شاه‌محمد عضدالدین متوکل جعفری بن حامد بن عیسی زینی هرگامی، ــ امروهه ۲۷ رجب ۱۱۷۳ق، دانشمند دینی، عارف چشتی صابری و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شیخ عیسی، نیای عضدالدین، از مشایخ قصبهٔ هرگام از توابع سیتاپور در اوده بود، ولی پسرانش شاه‌محمدی فیاض (شوال ۱۰۲۱ ــ ۳ رجب ۱۱۰۷ق) و، به‌دنبال وی، شیخ حامد (پدر عضدالدین) به امروهه کوچیدند و در آن‌جا به ارشاد مردم پرداختند. شاه محمدی از خلفای برجستهٔ شیخ محب‌الله اله‌آبادی (ــ ۱۰۵۸ق) بود و، گذشته از امروه، بیشتر در اکبرآباد / آگره مستقر بود و کسانی چون شاهزاده داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) بدو ارادت می‌ورزیدند. شاید از همین‌رو بود که اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بدو بدگمان شد و سرانجام به زندانش انداخت. عضدالدین نزد پدر و عم خود درس خواند و در تصوف نیز به شاه‌محمدی دست ارادت داد و زمانی را در ملازمت وی به‌سر برد و از او خرقهٔ خلافت گرفت و به‌جانشینی او در امروهه بر مسند ارشاد نشست و مریدان و شاگردان بسیاری یافت که از برجسته‌ترین آن‌ها شیخ عبدالهادی امروهوی (۱۰۸۴ ــ ۱۱۹۰ق) است. عضدالدین زبان‌های فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست و کتاب‌های دینی و فلسفی هندوان را به‌سنسکریت خوانده بود. گویند دوازده‌سال با ظاهری ناشناس در یکی از مراکز هندوان به‌سر برد و از دانشمندان هندو دانش آموخت. وی در میان سال‌های ۱۱۱۵ و ۱۱۲۴ق کتابی به‌فارسی به‌نام مقاصدالعارفین دربارهٔ وحدت وجود و دیگر مباحث صوفیانه نوشت. این اثر به‌کوشش نثار احمد فاروقی در ۱۲۸۴ق در تونک از شهرهای راجستان (هند) به‌چاپ رسیده است. اثر دیگر وی سیته‌سروور / سدسرور به‌سنسکریت در حقایق و معارف عرفانی بوده که گویا از میان رفته است.

منابع: تاریخ مشایخ چشت، ۲۳۲؛ مفتاح‌الخزاین، ۸، ۲۱-۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۴، ۹۳، ۱۷۰؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۰/۶.

برزگر

عضد شهبازپوری (a.zod-e.šah.bāz.pu.ri)، ابومعین عضدالدین محمد فرزند حمیدالدین فرزند مولوی علی انور مولانا محمد اکبر، ۱۲۵۴ق / ۱۸۳۸م ــ، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیاکانش از مردم بغداد بودند. یکی از ایشان پس از آن که به هندوستان کوچید در بمبئی نشیمن گزید و در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌دهلی رفت و در همان‌جا نزد پادشاه با احترام بزیست. او سپس به بنگال رفت و در روستایی با نام شهبازپور در پرگنهٔ سرائیل در پتره روزگار به‌سر برد. عضدالدین نیز در همان‌جا و در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش از شاعران بنام روزگارش بود و گویا تذکره‌نویس نامی عبدالغفور نساخ نیز دایی وی بوده است. عضدالدین نیز شعر می‌گفت. او از نیاکان خود، زاد بومش و تاریخ تولد خود در مثنوی یادگارنامه که آن را در یک‌صد و بیست صفحه سروده، سخن گفته است. عضدالدین در دیگر اثر خود با نام العروض والقوافی که منظومه‌ای به‌فارسی در علم عروض و قافیه است، (کلکته، ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۵م) با آوردن قصیده‌ای در احوال نواب عبداللطیف (دایی خود) و مخمس و قصیده‌ای در وصف بنگاله و پس از تمهید کتاب، شرح زندگانی خود را در قطعه‌ای چنین گفته است «احوال من است این بدانی ــ فارغ چو شدم ز درس‌خوانی / الف و مأتین و تسع و سبعین ــ از هجرت خاتم‌النبیین / بودم سر شغل انسپکتر ــ در خطهٔ ناگپور مقدر / آن‌گاه چو شد ثلاث و تسعین ــ کردیم کنار آخرش زین / در خانه به گوشه‌ای نشستم ــ بر خود در دیگری ببستم / پس گشت چو سال سبع و تسعین ــ از لطف خدا، بفرو تزیین / جاییست که میده‌پتی نامند ــ تجار مکین آن به کامند / کلکته بود ز ملک

نواب ــ نایب شدم از برای هر باب / مختاری عام شد به هر کار ــ در جمله مقدمات سرکار / یعنی که حضور مرشدآباد ــ بر بنده عنایتش فزون باد / هستم الی الآن بر همان کار ــ مأمور ز التفات سرکار / یا رب تو ز لطف خویش دایم ــ نواب مرا بدار قایم.» گویند سید جمال‌الدین أسدآبادی تقریظی برای کتاب یادگارنامه نوشته است. عضدالدین در ۱۸۷۶م از خدمت در دستگاه انگلیسی‌ها بازنشسته شد و در ۱۸۷۹م از طرف پسر سید حسن علی‌خان بهادر محبت‌جنگ، نواب مرشدآباد، برای نگرانی جاگیرداری وی به سمت مهتمم در کلکته مأموریت گرفت. قصیده‌ای که عضدالدین در وصف بنگاله و به‌ویژه شهر داکا و بناهای تاریخی آن سروده، بیانگر توانایی او در قصیده‌گویی است. او مادهٔ تاریخ را هم نیکو می‌گفت.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۶۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۴۳ـ۲۴۷.

جهان‌تاب

عطاءاللەخان عطا (ā.tā.ol.lāh.xān-e.a.tā)، فرزند خان‌محمدخان گنداپوری، دهکدهٔ تکواره / دهکدهٔ کلاچی از توابع دیره اسماعیل‌خان ۱۸۹۸ــ۱۹۹۱م / ۱۴۱۱ق، شاعر پاکستانی. پدرش از قبیلهٔ گنداپور بود. در شش و به‌قولی در دوازده‌سالگی پدرش را از دست داد. پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه در زادبومش به دانشگاه اسلامیهٔ پیشاور رفت و از آن‌جا لیسانس گرفت. برای تکمیل تحصیلات به هند رفت و از دانشگاه علیگر لیسانس حقوق گرفت. سپس به وطن بازگشت و در دیره اسماعیل‌خان، وکیل دادگستری شد. از ۱۹۲۵م رئیس انجمن ترقی اسلام بود. در حزب مسلم‌لیگ برای استقلال کشورش فعالیت می‌کرد و با محمدعلی‌جناح همکاری نزدیک داشت. در اواخر عمر از وکالت دست کشید و در دانشگاه گومل دیرهٔ اسماعیل‌خان، حقوق تدریس می‌کرد. اشعار وی بیشتر فارسی و به پیروی از اقبال لاهوری در زمینه‌های میهنی و اجتماعی است. به مثنوی بیش از هر نوع دیگر شعر علاقه داشت. قصایدش به سبک خراسانی و عراقی است. از آثارش: مثنوی‌های در حالات ناهموار، ملاپیرخان، شاعر غزلگو، اقبال و خودی؛ دستبرد دزد؛ شش مقالهٔ عطا و شش مقاله دربارهٔ عطا؛ مقالات نادره به اردو؛ سیرت رحمة‌للعالمین مع احادیث اربعین که عطا آن‌ها را به‌شعر انگلیسی درآورده است. این ترجمه با ترجمهٔ منظوم فارسی همان احادیث از عبدالرحمان جامی و ترجمهٔ منظوم اردو از مولانا فتح محمد جالندهری به‌چاپ رسیده است؛ بزم سخن در احوال شعرای معروف فارسی از رودکی تا زمان خود مؤلف؛ مجموعهٔ شعر به نام امان‌نامه؛ کلیات عطا که حدود ده‌هزار بیت از نعت، مرثیه، مثنوی، قصاید، غزل، رباعی و قطعات مادهٔ تاریخ است و در سه‌جلد یا حصه در ۱۹۸۲م در پیشاور به‌چاپ رسید.

منابع: سبد گل، ۲۴ـ۲۵؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۹۱ـ۳۹۷؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۵۵ـ۴۶۱؛ گنج شایگان، ۱۰۰ـ۱۰۱؛ دانش، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۶۷، صص۱۵۳ـ۱۵۸؛ همان‌جا، شمارهٔ ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ش، صص ۱۵۱ـ۱۵۲؛ همان‌جا، شمارهٔ ۲۷ـ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، صص۲۹۵ـ۲۹۶؛ سید علیرضا نقوی، «عطاءاللەخان عطا»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۹ـ۳۰، بهار و تابستان ۱۳۷۱ش، صص۳۱ـ۵۸؛ سید سبط حسن رضوی، «پارسی‌گویان معاصر پاکستان»، وحید، سال چهارم، شمارهٔ ۳۷، ۱۳۸۶ق، صص۲۸ـ۳۲.

حجتی

عطاءالله رشیدی لاهوری (a.tā.ol.lāh-e.ra.ši.di-ye.lā.hu.ri)، عطاءالله رشیدی / رُشْدی فرزند نادرالعصر استاد احمد معمار، سدهٔ یازدهم هجری، ریاضی‌دان، مهندس و معمار فارسی‌نویس و فارسی‌سرای شبه‌قاره. در یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های معمار هندی که افراد آن، یعنی استاد احمدمعمار (ــ ۱۰۵۹ق) و فرزندان و نوادگانش، در ساختمان بنای تاریخی تاج‌محل در آگره و قلعهٔ سرخ دهلی کار کرده بودند، زاده شد. عطاءالله برادر بزرگ لطف‌الله مهندس* لاهوری بود و طراحی و ساختمان آرامگاه دلرس‌بانو همسر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) را بر عهده داشت. از آثارش: ۱ــ خلاصهٔ راز (نسخه‌های بانکیپور و موزهٔ بریتانیایی) که منظومه‌ای در حساب و اندازه‌گیری و جبر است و به داراشکوه پیشکش شده و عطاءالله در آن داراشکوه و پدرش شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) را ستوده است؛ ۲ــ بیج‌گنت (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16869) که ترجمهٔ متن سنسکریت ویجه گنیته از بهاسکراچاریه در جبر است. این اثر در ۱۰۴۴ق به انجام رسیده و به شاه‌جهان پیشکش شده است. استراچی (Estrachey) این اثر را از روی ترجمهٔ عطاءالله به انگلیسی برگردانیده که با توضیحات دیویس (S.Davis) به چاپ رسیده است (لندن ۱۸۱۳م)؛ ۳ــ خزینة‌الاعداد / خزانة‌الاعداد در جبر و

حساب و هندسه و برخی مسائل نجومی که در ۱۰۷۶ق برای استفادهٔ مبتدیان و مستخدمان دستگاه‌های گوناگون دولتی نوشته شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ همدرد تغلق‌آباد دهلی‌نو (به‌شمارهٔ ۲۷۴۳) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ خلاصة‌الحساب (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه بنارس) به‌نام شاه‌جهان، در دو بخش: (یک) ترجمهٔ بیج‌گنت، (دو) شرح و گزارش مطالب ریاضی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۶/۲-۱۸۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۹/۲، ۷۰۰، ۷۰۷، ۷۹۴؛ ۳۵۳/۳؛ فارسی‌ادب بعهد اورنگزیب، ۱۵، ۲۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۶/۱، ۲۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۱، ۱۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۵۹۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد دهلی‌نو، ۱۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۲۶/۴، ۲۶۳۰، ۲۶۷۱، ۲۶۷۸، ۲۶۷۹، ۲۶۹۷، ۳۰۱۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 450-451; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/114; *Catalogue of the Library of the India Office*, vol.II, part VI, 76; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 508; *Mughals in India*, 86-87; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/5, 15, 17.

برزگر

عطاءالله قاری (a.tā.ol.lāh-e.qā.ri)، ح سدهٔ دهم هجری، ریاضی‌دان شبه قاره. وی در دربار برهان نظام‌شاه از حاکمان احمدنگر (ــ ۱۰۰۳ق/۱۵۹۵م) زندگی می‌کرد. رسالهٔ ربع‌الدستور/ ربع مجیب آفاقی/ معرفت ربع مجیب در فن اسطرلاب از آثار او است. این اثر در یک مقدمه و بیست باب است، که وی آن را به برهان نظام‌شاه، اهدا کرده است. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود، اما در فهرست این کتابخانه از عطاءالله با نسبت قادری یاد رفته است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۴/۳؛ فهرست مشروح کتابخانهٔ آصفیه، ۶۵۹/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۸۸؛ *Dictionary of Indo-persian Literature* ,98.

فتح‌نیا طبری

عطاءالله کلاچی (a.tā.ol.lāh-e.ka.lā.či) ، فرزند فیض محمدخان، دیرهٔ غازی‌خان ۱۹۴۵م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی، پنجابی و سرائیکی مهارت دارد. وی در دانشکدهٔ دولتی میونسپل فیصل‌آباد به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. مقالات عطاءالله کلاچی که در مجلهٔ دانشکدهٔ خانیوال، مجلهٔ دانشکدهٔ متروای فیصل‌آباد و آهنگ کراچی به چاپ رسیده از این قرارند: «فارسی رباعی»؛ «فارسی غزل»؛ «فارسی مثنوی»؛ «تصوف در شعر فارسی»؛ «مرد کامل و اقبال»؛ «مقام والای مولانای روم ــ مولانای روم کی شعرانه عظمت.» سخنرانی وی دربارهٔ سعدی و حافظ از رادیوی فیصل‌آباد پاکستان پخش شده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۷؛ گنج شایگان، ۱۰۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۶.

رسولی

عطاءالله لاهوری (a.tā.ol.lāh-e.lā.hu.ri)، محمد فرزند احمد، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی با بهره‌گیری از کارهای احسان‌الله لاهوری، شیخ بدیع‌الدین لاهوری و میرروشن علی دهلوی، کتابی به‌نام مصداق‌الرمل تألیف کرده است. این اثر دارای سرفصل‌هایی مانند سی‌وشش دایره، حل اشکال، منسوبات شانزده خانه، در بیان اوتاد، احکام دوازده‌خانه، منسوبات...، احوال هفت اقلیم، احکام نقاط و جدول‌های چهارگانه است. مصداق‌الرمل در ۱۹۰۴م در کانپور به چاپ رسیده است. وی در ۱۰۸۷ق / ۱۶۷۶م کتابی به‌نام تجربة‌الرمل نوشته و آن را در دو بخش تدوین کرده است: بخش نخست در دوازده باب در بیان اشکال و بخش دوم در احکام نقاط است. مغزالعلم از دیگر آثار او است که در ۱۰۸۷ق برای محی‌الدین، میان قیام‌الدین، میان میرزایی و رام‌دهن تألیف یافته است. این اثر در یک مقدمه، دوازده باب و یک خاتمه است. مقدمه دربردارندهٔ منسوبات و خواص اشکال، باب نخست در احکام دوازده خانه، باب دوم در بیان نقطه و خاتمهٔ آن در معلومات متفرقه است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۶/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۷۹/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۶/۱، ۳۶۷-۳۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۳۰، ۲۶۶۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,98.

فتح‌نیا طبری

عطای امروهوی (a.tā-ye.am.ru.ha.vi)، شیخ محمدعطاءالله، ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۳۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم امروهه بود. عطا در سخنوری از شاگردان بیدل دهلوی* بود و بیدل بدو التفاتی بسیار داشت، چندان که قلمدان و گزینه‌ای از سروده‌های خود را بدو پیشکش کرده بود. وی نیز به شکرانهٔ آن این رباعی بگفت: «بیدل شه اقلیم کمال هر فن ــ از گوشهٔ چشم دل نظر داشت به من / از روی عنایتی قلمدان و بیاض ــ فرمود مرا وزارت ملک سخن.» عطا در چهل سالگی در شاه‌جهان‌آباد درگذشت. مؤلف تذکرهٔ همیشه‌بهار در مادهٔ تاریخ «آشنا رفته حیف» تاریخ مرگ وی را ۱۱۳۵ق آورده است. از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «چشم مستش آیدم تا در نظر ــ می‌نماید جام صهبا در نظر.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۹۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۳۴ـ۱۳۵؛ کلمات‌الشعرا، ۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۱/۴ـ۱۷۲؛ نشتر عشق، ۱۰۵۱/۳ـ۱۰۵۲؛ همیشه‌بهار، ۱۶۹ـ۱۷۰.

جهان‌تاب

عطاءبن یعقوب رازی (a.tā.ebn-e.yaɛ.qub-e.rā.zi)، خواجه عمید ابوالعلاء، معروف به ناکوک، ــ لاهور ۴۹۱ق، کاتب و شاعر ایرانی. معاصر ابراهیم غزنوی (۴۵۱ ــ ۴۹۲ق)، بود و در دستگاه غزنویان پایگاهی بلند داشت. اما سرانجام ابراهیم از او برنجید و در لاهور به بندش کشید. عطا هشت سال در زندان به سر برد و گویا هم در زندان درگذشت. برخی منابع او را از مردم لاهور دانسته و برخی نیز از او با نسبت غزنوی یاد کرده‌اند. عطا به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفت و چنان‌چه دو منظومهٔ بیژن‌نامه و برزونامه را از اوندانیم تنها هشتاد و هشت بیت فارسی و ابیات پراگنده‌ای به عربی از او به یادگار مانده است. سروده‌های فارسی عطا چهار قصیده در مدح ابراهیم، یک حبسیه، یک قطعه و یک رباعی است. از مسعود سعد (ــ ۵۱۵ق) شاعر همروزگار وی مرثیه‌ای در مرگ عطا به دست مانده و نیز در جایی وی را ستوده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۴۷۷/۲ـ۴۸۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۴۶؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۱۶ـ۳۱۷؛ دمیةالقصر، ۲۱۸/۲؛ دیوان مسعود سعد سلمان، ۳۶۷، ۶۰۳؛ الذریعه، ۷۲۷/۹؛ شاعران بی‌دیوان، ۵۹۹ـ۶۰۳؛ فرهنگ ادبیات، ۳۴۵؛ گنج سخن، ۲۵۵/۱؛ لباب الالباب، ۷۲/۱ـ۷۵؛ مجمع الفصحا، ۳۴۲/۱؛ نزهةالخواطر، ۶۵/۱ـ۶۶.

دانشنامه

عطار در شبه‌قاره (at.tār.dar.šebh-e.qār.re)، شیخ فریدالدین محمد نیشابوری، معروف به عطار (ح۵۵۳ ــ ۶۲۷ق)، فرزند ابراهیم یکی از برجسته‌ترین عارفان و شاعران ایران است و وی را نماینده و قلهٔ یکی از مراحل تکامل شعر عرفانی ایران / فارسی دانسته‌اند (سنایی و مولوی که به‌ترتیب پیش و پس از عطار می‌زیسته‌اند نمایندگان دو مرحلهٔ دیگر از روند تکاملی شعر عرفانی فارسی هستند). با این وجود، در میان بزرگان شعر عرفانی فارسی، بر زندگی هیچ شاعری به اندازهٔ زندگی عطار ابرهای ابهام و ناروشنی سایه نیفکنده است. از سال‌های تولد و مرگ، زندگی شخصی و پدر و مادر و زن و فرزندان و خویشانش و نیز از استادان و هم‌روزگاران و زنجیره‌های پیران وی هیچ آگاهی روشن و قطعی در دست نیست و هر چه هم در این باره در دست داریم آمیخته با احتمالات و افسانه‌ها است. نامش (فریدالدین) محمد بوده و در سروده‌هایش عطار و فرید تخلص می‌کرده است. وی ظاهراً در کدکن، از روستاهای کهن نیشابور و اینک از توابع تربت‌حیدریه، در ۵۱۳/ ۵۳۷/ ۵۵۳ (به‌احتمال فراوان در میانهٔ سدهٔ ششم هجری) به‌دنیا آمد. پدرش گویا همان ابراهیم (بن اسحاق کدکنی) است که از مشایخ صوفیه بوده و خاکجای او در کدکن با نام «پیر زَرْوَند» زیارتگاه مردم است. فریدالدین محمد، همانند پدرش (ابوبکر ابراهیم)، به کار عطاری یا داروفروشی که در آن روزگاران با پزشکی همراه بود، می‌پرداخت و از همین رو به عطار آوازه یافته است. اما این کار، همچون بسیاری پیشه‌های دیگر، مانع از آن نبوده که عطار و پدرش به ذوق و عرفان نیز توجه داشته و اهل فضل و ادب هم باشند. بنابر افسانهٔ معروفی دربارهٔ دگرگونی روحی عطار، وی با دیدن مرگ اختیاری درویشی، دستخوش انقلابی درونی گردید، از عطاری دست بشست و به سالکان طریقت پیوست: «گویند سبب توبهٔ وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشعوف معامله بود. درویشی به آن‌جا رسید و چند بار شیءٌلله گفت. وی به درویش نپرداخت. درویش گفت: ای خواجه! تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت: چنان که تو خواهی مرد. درویش گفت: تو همچون من می‌توانی مرد؟ عطار گفت: بلی.

عطار در شبه‌قاره

درویش کاسه‌ای چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت: الله. و جان بداد. عطار را حال متغییر شد و دکان بر هم زد و به این طریقت درآمد.» (نفحات‌الانس، ۵۹۷) صوفیان دربارهٔ پیران پیشین از این گونه سخنان افسانه‌آمیز بسیار دارند. بی‌گمان انقلاب حال عطار در همان زمانی که از راه پزشکی و داروفروشی روزگار می‌گذراند روی داد و او از آن پس با اندوختهٔ گرانش از شعر و ادب، به‌نظم اندیشه‌ها و مکاشفات عرفانی خود پرداخت و یحتمل هم چون بسیاری پیران که رسیدن به مدارج بلند تصوف و عرفان آن‌ها را از کارهای دنیایی و کسب معاش باز نمی‌داشت دست‌کم تا مدتی همچنان به داروفروشی ادامه داد. عطار در طریقت به جمال‌الدین محمد تُغُنَدری طوسی، معروف به امام ربانی، ارادت داشت و زنجیرهٔ پیران وی به ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ـ ۴۴۰ق) می‌رسید. برخی منابع عطار را پیرو مجدالدین خوارزمی / مجدالدین بغدادی (از مردم بغدادک خوارزم) و از طریق او، مرید نجم‌الدین کبری بنیادگذار طریقت کبرویه دانسته‌اند و حتی نوشته‌اند که او بخشی از زندگی‌اش را به‌رسم سالک طریقت در گشت و گذار گذرانید و از مکه تا ورارود پیران بسیاری را دیدار کرد و در یکی از این سفرها به دیدار مجدالدین بغدادی رسید. اما در رفتن عطار به چنین سفرهایی، و هم انتساب وی به طریقت کبرویه سخت تردید است. این حکایت نیز که بهاءالدین محمد بلخی و پسر خردسالش جلال‌الدین محمد (مولوی صاحب مثنوی) در سفرشان از بلخ به عراق، در نیشابور به خدمت عطار رسیدند و عطار نسخه‌ای از اسرارنامهٔ خود را به جلال‌الدین داد چندان پایه و اساسی ندارد. عطار، به‌گواهی آثارش، گذشته از پزشکی و داروسازی، در حکمت و نجوم و ادب و علوم دینی نیز آگاهی داشته است. وی گویا اواخر عمرش را به گوشه‌گیری گذراند. به روایت دولتشاه، عطار در دهم جمادی‌الثانی ۶۲۷ق به‌دست مغولی کشته شد. تاریخ مرگ وی را ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۲ و ۶۳۷ق نیز نوشته‌اند. خاکجای او در نیشابور زیارتگاه اهل ادب و عرفان است. عطار به یکی از دو مکتب یا رهیافت اساسی تأویل صوفیانه از قرآن، یعنی مکتب عرفان ذوقی تعلق دارد که، به‌خلاف رهیافت دیگر، رهیافت یا مکتب فلسفی‌مآب کسانی مانند سهروردی و ابن عربی، از هر چه رنگ بحث و جدل و برداشت تحلیلی و عقلی بیزار است و دریافت اسرار و رازهای قرآنی را تنها با زبان دل و ذوق و الهام می‌داند و معتقد است عقل با «پای چوبین» استدلال خود در این وادیه راه به جایی نمی‌برد. بنابراین، این عرفان هر چه بیشتر در شعر می‌پیچد و در زبان شاعرانه کمال می‌یابد. این مکتب عرفانی «در اساس ضد فلسفی و ضد اندیشهٔ استدلالی است و عقل را در شناخت خدا وزنی نمی‌دهد و اساسِ کار آن جهش ایمانی و تجربهٔ عقلی و باطنی است و واردات احوال. مفهوم مرکزی آن عشق است در برابر عقل. تمامی شاعرانِ بزرگ فارسی‌زبان از اهل عرفان، همچون سنایی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ پیروان این مشرب‌اند. هدف این عرفان و روش آن زدودن زنگار از آینهٔ دل برای مشاهدهٔ عیان و بی‌میانجی خداست» (عرفان و رندی در شعر حافظ، ۱۴۵ـ۱۴۶). کلام ساده و روان و بی‌پیرایه و دل‌انگیز عطار که از دلی سوخته و عاشق و شیدا برمی‌خیزد در خدمت آن جهان‌بینی عرفانی ایرانی است که نخستین تجربه‌های آن با شطح‌ها و شعرهای منثور بایزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و احمد غزالی و عین‌القضات همدانی آغاز می‌شود. به‌لحاظ تاریخی، شعر عطار، پس از شعر سنایی دومین اوج شعر عرفانی فارسی به‌شمار می‌آید. «شعر عطار... شعر درد، شعر جنون، و شعر بی‌خودی است. چیزی است که به قول خودش عقل با آن بیگانگی دارد و با این حال شعر حکمت است ــ حکمت دینی [یا عرفانی] نه حکمت عقلی، ... در شعر تعلیمی او که رنگ خطابه دارد [و بیشتر در مثنویات شکل یافته است] عطار تا حدی شیوهٔ سنایی و احیاناً خاقانی را دنبال می‌کند. اما کلام او به خاطر سادگی که دارد بیشتر بر دل می‌نشیند و تأثیر فزون‌تر دارد. عطار با زبان بالنسبه ساده‌ای که دارد و با تمثیل‌هایی که به‌صورت قصه در تقریر دعاوی خویش نقل می‌کند، شعر خود را بیش از شعر امثال سنایی و خاقانی در سطح ادراک عام قرار می‌دهد.» (صدای بال سیمرغ، ۱۱۸ـ۱۱۹) غزل عطار از مهم‌ترین مراحل تکامل غزل عرفانی فارسی است. وحدت تجربه یا وحدت حال در بیشتر غزلیات او، به‌ویژه غزلیات قلندری، به‌چشم می‌خورد و در بیشتر غزل‌هایش یک بن‌مایهٔ ویژه موضوع سراسر غزل قرار می‌گیرد. بسیاری از غزل‌های عطار که از شیواترین غزل‌های عرفانی فارسی به‌شمار می‌آید برهنه و پیراسته از اصطلاحات عرفانی است؛ یعنی وی چندان بر تجربهٔ روحانی خویش چیره و چنان با موضوع آمیخته است که نیازی به اصطلاحات فنی تصوف احساس نمی‌کند. عطار، گذشته از شعر، در نثر فارسی هم دست داشت و چون معتقد بود که «چون از قرآن گذشتی هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست»، کتاب تذکرة الاولیا را در سرگذشت و مقامات و مناقب و

مکارم اخلاق و نصایح و مواعظ و پند و اندرزهای نودوشش تن از مشایخ صوفیه تألیف کرد. این اثر، پس از کشف‌المحجوب هجویری و طبقات‌الصوفیهٔ ابوعبدالله انصاری، سومین اثر فارسی در ذکر مقامات صوفیه به‌شمار می‌آید. عطار در تألیف این اثر، گذشته از بهره‌گیری از برخی آثار پیشینیان در این زمینه، ظاهراً در نوشتن سرگذشت و سخنان هر یک از صوفیان به بعضی از نوشته‌های خود آن‌ها نیز، مستقیم یا از راه نقل قول دیگران، دسترسی داشته و همچنین تک‌نگاشت‌های خاص دربارهٔ زندگی و کرامات و اعمال آن‌ها در اختیارش بوده است. شیوهٔ نگارش این کتاب، جز در دیباچهٔ احوال هر یک از مشایخ که در چند جملهٔ متوازن مسجع است، به‌نثری ساده و دل‌انگیز و خالی از تکلف است. عواملی چون پرآوازگی عطار و وجود سرایندگان بسیاری پیش و پس از او که لقب (برای پیشهٔ‌شان) یا تخلص عطار داشته‌اند (مانند عطار تونی) و نیز تلاش برای آنکه وی را شیعی (دوازده‌امامی) فرانمایند موجب شده تا منظومه‌های بسیاری به‌عطار نسبت داده شود و یا حتی اشعار سست و بی‌پایهٔ بسیاری (از دیگران) به‌منظومه‌های اصیل او راه یابد و حتی کسانی شمار آثار او را تا صدوچهارده عدد (به تعداد سوره‌های قرآن) بدانند. این گونه شعرها که نه به سبک عطار کوچک‌ترین شباهتی دارد و نه به روحیهٔ او که دشمن شاعران درباری است و افتخار می‌کند که هرگز پادشاهی را نستوده است، به‌صرف داشتن تخلص عطار وارد دیوان او و مجموعهٔ آثارش شده است. در نتیجه حجم انبوهی از شعرهای سست و معناً متناقض به نام او شهرت یافته و از او چهره‌ای هم مداح و کلاش و هم دشمن مداحان، هم شیعه و هم سنی، هم نیشابوری و هم از مردم جاهای دیگری مانند، تون و گنجه و دربند، هم ضد صنعتگری و آرایش‌های تند بدیعی و هم طرفدار آن و افراطکار در صنایع ارائه داده است. عطار خود در دیباچهٔ منثور مختارنامه که به احتمال فراوان در اواخر زندگی‌اش نوشته است از این شش اثر خود به صراحت نام می‌برد: الهی‌نامه / خسرونامه؛ اسرارنامه؛ مصیبت‌نامه؛ طیورنامه / منطق‌الطیر / مقامات طیور؛ دیوان (غزلیات و قصاید)؛ مختارنامه (مجموعهٔ رباعیات). وی همچنین می‌گوید که دو اثر منظوم خویش را به نام جواهرنامه و شرح‌القلب از میان برده است: «اما بعد جماعتی از اصدقای محرم و از احبای همدم و قرینان دوربین و موافقان همنشین ـ که چون آفتاب دلی روشن داشتند و چون صبح صادق نفس از صدق می‌زدند و چون شمع از سر سوز می‌خندیدند ـ چون آینه روی از صفا بدین ضعیف آورده التماس نمودند که چون سلطنت خسرونامه در عالم ظاهر گشت و اسرار اسرارنامه منتشر شد و زبان مرغانِ طیورنامه ناطقهٔ ارواح را به محل کشف رسید و سوز مصیبت مصیبت‌نامه از حد و غایت درگذشت دیوان دیوان ساختن تمام داشته آمد و جواهرنامه و شرح‌القلب ـ که هر دو منظوم بودند ـ از سر سودا نامنظوم ماند که حَرْق و غَسْلی بدان راه یافت.» (مقدمهٔ مختارنامه، ۷۰) البته عطار، گذشته از شش مجموعهٔ شعری یاد شده و کتاب منثور تذکرةالاولیا، ظاهراً می‌خواسته یک مثلث یا سه‌گانه‌ای در سرگذشت پیامبران و صحابه و اهل بیت بنویسد که گویا به‌تحریر در نیامده و اگر هم آمده از میان رفته است. بنابراین، باید در انتساب آثار فراوانی مانند مظهرالعجایب، لسان‌الغیب، اشترنامه، اخوان‌الصفا، حیدرنامه، دریای ابرار، عبیرنامه، لیلی و مجنون، محمود و ایاز، مظهرالصفات، جواهرالذات، بلبل‌نامه / گل و بلبل، مفتاح‌الفتوح، وصلت‌نامه، اسرارالشهود، کنزالاسرار، سیاه‌نامه، کنزالبحر، کنزالحقایق، منصورنامه / حلاج‌نامه، پندنامه، معراج‌نامه، بی‌سرنامه، خیاط‌نامه، وصیت‌نامه، سی فصل، عشاق‌نامه، شرح‌القلب، هیلاج‌نامه، ولدنامه، هفت وادی و گل و هرمز / خسرونامه به‌عطار با دیدهٔ تردید بسیار نگریست و اکثریت قریب به اتفاقشان را از آنِ عطار نشمرد؛ گرچه شهرت عطار و انتشار این آثار به او موجب شده است تا بعضی به گزارش برخی از این آثار یا برگردان آن‌ها به زبان‌های دیگر بپردازند. در منظومهٔ لسان‌الغیب، منسوب به عطار، ابیاتی آمده که حاکی از جهانگردی عطار و سفرش به هندوستان است: «سر بر آورده به محبوبی عشق ـ سیر کرده مکه و مصر و دمشق / کوفه و ری تا خراسان گشته‌ام ـ سیحن و جیحونش را ببریده‌ام / ملک هندوستان و ترکستان‌زمین ـ رفته چون اهل خطا از سوی چین / عاقبت کردم به نیشابور جا ـ اوفتاد از من به عالم این صدا / در نشاپورم به کنج خلوتی ـ با خدای خویش کردم وحدتی.» گرچه امروز به یقین می‌توان گفت که لسان‌الغیب از آنِ عطار نیست و موضوع جهانگردی او، به‌ویژه سفرش به هند، چندان پایه و اعتباری ندارد، اما مسافرت روحانی و سفر معنوی وی به دوردست‌ترین جاهای این سرزمین پهناور مسلم است؛ یعنی وی، همچون سنایی و مولوی، از تأثیرگذارترین سرایندگان عارف بر شعر عرفانی فارسی (و برخی زبان‌های دیگر) هند بوده و نیز تذکرةالاولیا سرمشقی برای تذکره‌های مشایخ پرشماری بوده که در هند نوشته شده است. مقبولیت و آوازهٔ عطار در میان هندیان تا بدان پایه بوده که فیضی (۹۵۴ـ

عطار در شبه‌قاره

۱۰۰۴ق) ملک‌الشعرای دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در نامه‌ای به شاه، ضمن نقل حکایتی، به این ابیات عطار (یا منسوب به او) استناد می‌کند: «ز نادانی دل پر جهل و پرمکر ـ گرفتار علی ماندی و بوبکر / چو یک دم زین تخیل می‌نرستی ـ نمی‌دانم خدا را کی پرستی.» عارفان هندی از سلسله‌های گوناگون عطار را عارف حقیقی و پیر و مرشد کامل می‌دانسته‌اند و در مجالس و سخنان عرفانی خود از عطار به بزرگی یادکرده و زندگانی و آموزه‌ها و اندیشه‌های عرفانی او را برای راهنمایی طالبان طریقت بازگو کرده‌اند. همچنین آثار متعدد یا منسوب بدو، به‌ویژه غزل‌ها، تذکرة‌الاولیا، پندنامه و منطق‌الطیر، را خوانده و از آن‌ها برای تأیید دیدگاه و باورهای عرفانی خود شاهد آورده‌اند، به‌پیروی از این گفتهٔ عطار در تذکرة‌الاولیا: «بعد از قرآن و احادیث نبوی هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست. که سخن ایشان نتیجهٔ کارها و حال است نه ثمرهٔ حفظ و قال، و از اعیان است نه از بیان، از اسرار است نه از تکرار، از جوشیدن است نه کوشیدن، و از علم لدنی است نه از علم کسبی،... که ایشان ورثهٔ انبیایند.» شمار نسخه‌های خطی و چاپ و ترجمه و تحقیقات مربوط به عطار در شبه‌قاره بسیار بیشتر از نظامی است. بسیاری از منظومه‌های او (یا منسوب به او) را به‌زبان‌های رایج هند برگردانیده‌اند. همچنین بعضی کتاب‌هایش از قدیم‌الایام تاکنون درشمار کتاب‌های درسی یا به اصطلاح «نصاب فارسی» مکتب‌خانه‌ها و مدارس و مراکز آموزشی و دانشگاه‌های شبه‌قاره بوده است. در کهن‌ترین آثار فارسی تصوف هند از عطار یاد شده و حتی افسانه‌هایی دربارهٔ سفرهای برخی مشایخ هند به نیشابور و دیدارشان با عطار آمده است. حسن سجزی دهلوی (ـ ۷۳۷ق) در اثر معروفش فوائدالفواد که ملفوظات نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) است می‌نویسد که «چون بلای مغل به نیشابور رسید پادشاهی که آن‌جا بود کس بر شیخ فریدالدین عطار فرستاد که دعایی بکن! او جواب گفت که وقت دعا گذشت، وقت رضا است، یعنی بلای خدا نازل شد تن به رضا باید داد.» (فوائدالفواد، ۶۷). حسن سجزی همچنین می‌گوید که شیخ جلال‌الدین تبریزی (ـ ۶۴۱ق)، از مشایخ نام‌دار سهروردی هند، عطار را در نیشابور دیده بود. قاضی حمیدالدین دهلوی ناگوری، از مشایخ سهروردی هند در نیمهٔ یکم سدهٔ هفتم هجری، از نخستین صوفیان هندی است که به شعر عطار (بی‌ذکر نام او) استناد کرده و این بیت را از اسرارنامهٔ او شاهد آورده است: «نکوگویی نکو گفته است در ذات ــ که التوحید اسقاط‌الاضافات.» (کلمات‌الصادقین، ۲۰) از قطب‌الاقطاب سید بدیع‌الدین شاه دار (ـ ۸۰۰ق)، بنیادگذار سلسلهٔ مداریه، پرسیدند که «شاها موحد کیست و نشان وی چیست؟ فرمود: عجب سؤالی کردی، بدان‌که از کرورهای عارفین موحد یکی تواند بود و شش کس در راه توحید قصد سلوک نمودند... پنجم و ششم، فریدالدین عطار و شیخ ابوعلی‌سینا درکنج توحید رسیدند. نورش بر ایشان ساطع شد. پنداشتند نور وجه باقی است. در سجده افتادند و آن خود ابلیس پر تلبیس بود که خود را در صورت نور جلوه داد. شیخ فریدالدین را چون شرع محمدی محفوظ بود ایمان به سلامت برد...» (ثمرات‌القدس، ۴۸ـ۴۹) به هر حال، عطار و آثار او پیوسته درکانون توجه و استناد مردان فضل و ادب و به‌ویژه عرفای نام‌داری چون سید محمدحسینی گیسودراز (ـ ۸۲۵ق)، شیخ عبدالعزیز بن حسن طاهر جونپوری (ـ ۹۷۵ق) و بابا داود خاکی کشمیری (ـ ۹۵۵ق) بوده است. حتی شیخ محمد غوث شطاری گوالیاری (ـ ۹۷۰ق) عارف نامی هند در اوایل دورهٔ گورکانیان خود را از نوادگان عطار می‌دانست، چنان‌که سراج‌الدین علی‌خان آرزو که تبارش از سوی مادر به شیخ محمد غوث می‌رسد می‌نویسد: «نسب حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری به چند واسطه به سردفتر اولیا و سرسلسلهٔ عرفا خواجه فریدالدین عطار می‌پیوندد و لهذا فرزندان ایشان را عطار می‌گویند و فقیر آرزو نظر به همین معنی می‌گوید: جدّ است حضرت عطار از این راه ـ اشعار خود اکنون به نشابور فرستم.» (مجمع‌النفایس، ۴) تأثیرپذیری از عطار و نیز پژوهش کارهای او تا به امروز در شبه‌قاره ادامه داشته است. در روزگار معاصر حافظ محمودخان شیرانی از نخستین کسانی بوده که به موضوع تشخیص آثار واقعی عطار و شناسایی مثنوی‌های منسوب به او پرداخته و حتی پیش ازکسانی مانند سعید نفیسی و بدیع‌الزمان فروزانفر وارد این مبحث شده و تنها ده اثر (اسرارنامه، الهی‌نامه، پندنامه، دیوان، تذکرة‌الاولیا، خسرونامه، شرح‌القلب، منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه و مختارنامه) را با قطع و یقین از آنِ عطار دانسته است. در این‌جا فهرستی از شماری از برخی گزیده‌ها، شرح‌ها و ترجمه‌های آثار عطار (یا آثار منسوب به او) در شبه‌قاره آورده می‌شود، با این تذکر که از ذکر دست‌نویس‌ها و چاپ‌های آثار عطار در شبه‌قاره، به‌دلیل شمار زیادشان و در نتیجهٔ اشغال صفحات فراوان، پرهیز شده است: (یک) تذکرة‌الاولیا که، چنان‌که گفته شد، مجموعه‌ای از گزارش‌ها در سرگذشت و

کرامات و سخنان امامان و اولیا و مشایخ صوفیه است و ظاهراً مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی است که عطار طی سالیان دراز (گویا تا اواخر زندگی‌اش) فراهم آورده است. با این که یکی از نخستین کتاب‌های تصوف به‌فارسی، یعنی کشف‌المحجوب هجویری (ـ ۴۶۵ق) در شبه‌قاره نوشته شده و عطار نیز در نوشتن تذکرة‌الاولیا بدان چشم داشته و از آن بهره برده است، بیشتر تذکره‌های صوفیان که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند تحت تأثیر عطار بوده و کتاب‌های او را سرمشق قرار داده‌اند و به‌ویژه آگاهی‌های دربارهٔ مشایخ متقدم را بیشتر از تذکرة‌الاولیا گرفته‌اند و گاه حتی لفظ به لفظ از آن نقل کرده‌اند. بعضی صوفیان نیز برای حل دشواری‌های راه سلوک از این کتاب بهره می‌جستند. مثلاً شیخ عبدالرحمان چشتی، از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق)، در سبب نوشتن کتاب خود تذکرهٔ مرآة‌الاسرار می‌نویسد: «وقتی در وسط سلوک این فقیر به جهت دریافت حالتی از احوال این طایفه چند اربعین متواتر ریاضات شاقه می‌کشید، اما آرزویی که داشت آن جلوه‌گر نشد. اتفاقاً هم در آن ایام در سنهٔ یک‌هزار و سی هجری... کتاب تذکرة‌الاولیا به‌ترتیب و شرایط از آغاز تا انجام حرف به حرف مطالعه نمود. چون در ذکر معراج سلطان‌العارفین حضرت بازید [/ بایزید] بسطامی قدس‌سره رسید آن حالات را که همیشه تمنا می‌نمود بی‌تکلف منکشف گشت... از آن وقت در خاطرِ نامراد چنین قرار گرفت که احوال و اقوال پیران شجرهٔ خواجگان چشت از کتب معتبر انتخاب نموده کتابی بنویسد.» گزیده‌ها از: ۱ـ عبدالواحد بلگرامی با عنوان منتخب تذکرة‌الاولیا؛ ۲ـ جمیل‌خان ختک (فرزند شهبازخان) با عنوان ذیلِ تذکرة‌الاولیا (دست‌نویس آکادمی پشتو پیشاور؛ ۳ـ از سرخوش در ۱۲۹۷ق. **برگردان‌های تذکرة‌الاولیا**: (الف) به‌اردو: ۱ـ از محمد برکت‌الله باعنوان انوارالاتقیاء (کانپور، ۱۳۳۰ق)؛ ۲ـ از مرزاجان با عنوان انوارالاذکیاء (کانپور، ۱۳۳۷ق)؛ ۳ـ از ملک محمد عنایت‌الله (چاپ لاهور)؛ ۴ـ از حکیم محمد عبدالرشید صدیقی فرزند پیر محمد سعیدِ صدیقی (چاپ لاهور)؛ ۵ـ از زبیر افضل عثمانی (چاپ کراچی)؛ ۶ـ از قاری محمد عادل‌خان (چاپ، با تجدیدنظر طفیل احمد جالندهری، لاهور). (ب) به‌بنگالی: ۱ـ از گریش چندرسین؛ ۲ـ از الحاج محمدشمس‌الدین (داکا، ۱۹۵۷م). (دو) منطق‌الطیر که مثنوی عرفانی از زبان مرغان است و گردهم آمده‌اند تا برای یافتن پادشاه خود «سیمرغ» بکوشند. پس به راه می‌افتند. اما در گذار از مراحل دشوار راه، گروه‌گروه از پای می‌افتند. تنها سی مرغ به جایگاه سیمرغ می‌رسند و چون پرده به کنار می‌رود «سی مرغ» را که خودشان هستند در آیینه می‌بینند. عطار در این مثنوی پس از بیان گردهم‌آیی و رایزنی مرغان با یکدیگر، به‌گزارش هفت وادی پیش روی سالک (وادی طلب، وادی عشق، وادی معرفت، وادی استغنا، وادی توحید، وادی فقر و وادی فنا) می‌پردازد و در ضمن یک یا چند حکایت دلنشین، بیشتر کوتاه و به زبانی ساده و فصیح، برای تأیید و تأکید نقل می‌کند. کوتاه‌ترین حکایت در منطق‌الطیر حکایتی از رابعه (بی‌خودی می‌گفت در پیش خدای ـ کای خدای آخر دری بر من گشای / رابعه آن‌جا مگر بنشسته بود ـ گفت ای غافل کی این در بسته بود)، و بلندترین حکایت در آن داستان شیخ صنعان است در بیش از چهارصد بیت که داستانی عاشقانه و شورانگیز است و از شاهکارهای عطار به‌شمار می‌آید. منطق‌الطیر در میان عارفان و شاعران شبه‌قاره بسیار آوازه و محبوبیت داشته، تا بدان‌جا که گاه حتی از آن، همانند دیوان حافظ، برای تفأل بهره می‌برده‌اند. در گلزار ابرار آمده است که شیخ بابوسندی (ـ ۱۰۱۵ق) از مریدان شیخ محمدعارف شطاری (ـ ۹۹۳ق) در برهانپور «در محلهٔ سندیان کلبهٔ بندگی داشت. چون آن مقصوره... رو به ویرانی نهاد، داعیهٔ مرمت آن به دل استوار نشست... ناگاه به زاویهٔ خاطر گذشت که نخست در این استخاره نمودن نظر به حال درویشان بهتر است. مثنوی منطق‌الطیر در دست داشت به طریق تفأل برگشاد این ابیات برآمد: "گلخنست این جملهٔ دنیای دون ـ قصر تو چند است از گلخن کنون / قصر تو گر خلد جنت آمده است ـ با اجل زندان محنت آمده است / گر نبودی مرگ را بر خلق دست ـ لایق افتادی در این منزل نشست" بعد ذالک هر چند نوای التماس در و دیوار آن به سقف نیلگون رسانیدند، لیکن به پایهٔ پذیرش نرسید.» برخی عارفان و شاعران شبه‌قاره در سرودن بعضی مثنویات عرفانی خود به منطق‌الطیر نظر داشته‌اند و گاه حتی برخی مضامین آن را به همان سبک و شیوهٔ عطار بیان کرده‌اند. از آن میان، شیخ شرف‌الدین ابوعلی / بوعلی قلندر پانی‌پتی (ح۶۰۲ ـ ۷۲۴ق) در مثنوی گل و بلبل خود، گذشته از مثنوی معنوی مولوی، از سبک سرایش و برخی مضامین منطق‌الطیر پیروی کرده است. باباداود مشکاتی کشمیری (ـ ۱۰۹۷ق) نیز مثنوی اسرارالاشجار را به پیروی از منطق‌الطیر سروده است. یکی از آثار منسوب به عطار، یعنی هفت وادی را برخی پژوهشگران گزیدهٔ میرسیدعلی همدانی (ـ ۷۸۶ق) از منطق‌الطیر می‌دانند. بختاورخان (ـ ۱۰۹۶ق) از

امرای بلندپایهٔ روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) هم گزیده‌ای از منطق‌الطیر فراهم آورده بود که امروزه گویا برجای نیست. **ترجمه‌های منطق‌الطیر در شبه‌قاره:** (الف) به اردو: ۱ــ از وجیه‌الدین وجدی کرنولی در ۱۱۵۵ق با عنوان پنچهی باچها که برگردان منظومی است به زبان اردوی قدیم (دکنی) و بارها، از آن میان در ۱۲۴۵ق در بمبئی و ۱۲۷۴ق در مدراس به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ از فریدالدین آفاق دهلوی با همکاری امیربخش شهرت، به‌دستور شمس‌الامرا شمس‌الملک شمس‌الدوله ابوالخیر بهادر تیغ‌جنگ، در ۱۲۲۷ق. این اثر نزدیک چهارهزار بیت است و تنها دست‌نویس آن در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود. (ب) به‌پنجابی: میان‌محمدبخش (ــ ۱۳۲۴ق)، سراینده و عارف نام‌دار پنجابی، قصهٔ شیخ صنعان را به نظم پنجابی برگردانیده است. (پ) به‌انگلیسی: از رستم. پ.مسانی (از زرتشتیان هندوستان) با عنوان *The Conference of the Birds* (آکسفورد، ۱۹۲۴م). (سه) پندنامه که مثنوی در نصایح و اندرزهای اخلاقی است، اما فاقد شور شوریدگی دیگر مثنوی‌های عطار است. از این رو بسیاری پژوهشگران، به‌رغم آوازهٔ بلند و محبوبیت بسیار پندنامه، در انتساب آن به عطار سخت تردید کرده‌اند. هیچ‌یک از آثار اصیل و منسوب به عطار، به‌اندازهٔ پندنامه در قلمرو تمدن اسلامی شیوع و انتشار نداشته است. پندنامه از کتاب‌های معروف درسی شبه‌قاره بوده و از این رو، در سنجش با دیگر آثار منظوم عطار، بیشتر تتبع و گزارش و ترجمه شده است. از جملهٔ مثنوی‌هایی که در شبه‌قاره به‌پیروی از این مثنوی سروده شده، پندنامهٔ کاظم (چاپ‌هند، بی‌تا) است. عبیدالله میانگل، از سرایندگان پشتو، نیز پندنامه را در سه‌هزار بیت فارسی تضمین کرده است. مولانا محمد رفیق نامی هم چکیده‌ای از این مثنوی به زبان پشتو فراهم آورد. **شرح‌های پندنامه در شبه‌قاره:** ۱ــ از محمد بن غلام اکبر خوشابی در ۱۲۳۵ق که گزارشی است گسترده و در آن به واژه‌ها و ترکیبات و تشبیهات هر بیت پرداخته است؛ ۲ــ از محمد بن غلام محمد گلهوی که در دیباچه، پس از بیان اهمیت پندنامه، می‌گوید که نسخه‌های کهن آن در ترتیب و کمی و بیشی جدایی‌هایی داشت؛ پس چند نسخهٔ کهن پندنامه را گردآورد و سپس بدین کار پرداخت. دست‌نویس‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شماره‌های ۵۰۳، ۳۸۴۵، ۱۱۱۹۹ و ۱۰۶۵۹) نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ از مؤلفی ناشناس (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان به‌شمارهٔ ۱۹۰۸ و ۲۱۷۸). این شرح با عنوان شرح محمدیه به‌همراه متن پندنامه در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ از مولانا سجادحسین، مدرس مدرسهٔ عالیهٔ فتحپوری دهلی. این شرح در واقع تحشیه‌ای است به‌زبان اردو که همراه با مقدمه‌ای کوتاه به اردو که در ۱۳۷۹ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ **ترجمه‌های پندنامه در شبه‌قاره:** (الف) به‌اردو: ۱ــ از مفتی غلام‌سرور لاهوری (ــ ۱۳۰۷ق) با عنوان تحفة‌الابرار (چاپ لاهور)؛ ۲ــ از مولوی عبدالغفور نساخ با عنوان چشمهٔ فیض که ترجمه‌ای است منظوم (چاپ لکنو)؛ ۳ــ از سعید قریشی در ۱۳۸۲ق با عنوان خمخانهٔ بدیع که ترجمه‌ای است منظوم، همراه با شرح واژگان دشوار در پایان (چاپ گجرات)؛ ۴ــ از راسخ عرفانی، فرزند مولوی نورحسین گرجاکهی، متوطن گوجرانواله که ترجمه‌ای است منظوم و خود مترجم آن را با عنوان آب حیات در ۱۳۷۸ق به‌چاپ رسانیده است؛ ۵ــ از مولوی محمدحسین با عنوان کشتی نصیحت که در ۱۳۳۸ق به‌نظم اردو درآمده است؛ ۶ــ از مفتی کفیل‌الرحمان نشاطی عثمانی (چاپ دیوبند). (ب) به‌پنجابی: ۱ــ از حکیم فضل‌الهی مقیمِ محمدیِ گجراتی که ترجمه‌ای منظوم است و با عنوان فضل‌الستار در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ از مشتاق احمد بدها، به‌نظم پنجابی با عنوان هدیهٔ مشتاق (لاهور، ۱۳۲۰ق)؛ از سید غلام مصطفی نوشاهی (ــ ۱۳۸۴ق) به‌نثر. دست‌نویس آن در کتابخانهٔ سیدشرافت نوشاهی در ساهنپال گجرات (پاکستان) نگه‌داری می‌شود. (پ) به‌بنگالی: از انیس‌العالم که ترجمه‌ای است منظوم. (چهار) بیسرنامه که مثنوی عرفانی و پرشوری نزدیک ۲۱۰ بیت است با ترجیع «من خدایم، من خدایم، من خدا ــ فارغم از کبر و از کینه، وز هوا / سر بیسرنامه را پیدا کنم ــ عاشقان را در جهان شیدا کنم.» امروزه کمابیش همهٔ پژوهشگران این مثنوی را از آنِ عطار نیشابوری نمی‌دانند و سرودهٔ عطار تونی (سراینده‌ای از سدهٔ نهم هجری) یا سرایندهٔ دیگری با تخلص عطار می‌شمرند. بیسرنامه را محمدشاه دین قادری سروری به‌نظم پنجابی برگردانیده است. (پنج) گل و هرمز / خسرونامه / خسرو گل / گل و خسرو که مثنوی عرفانی در داستان دلباختگی و معاشقهٔ هرمز / خسرو (پسر قیصر روم) و گلرخ، نزدیک ۸۰۰۰ بیت است. این مثنوی را نیز بسیاری پژوهشگران از آنِ عطار نمی‌دانند و بیشتر احتمال می‌دهند که سرودهٔ فرید عطار، سراینده‌ای از روزگار محمد بن تکش خوارزمشاه (۵۹۶ ــ ۶۱۷ق) باشد. این مثنوی را وجیه‌الدین وجدی در ۱۱۵۳ق با عنوان مثنوی تحفهٔ عاشقان

به‌نظم اردو درآورده است. از دیگر آثار عطار، به‌ویژه آثار قطعی او، مانند الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و مختارنامه، ظاهراً شرح یا ترجمه‌ای در شبه‌قاره به‌انجام نرسیده است، گرچه بی‌گمان بسیاری سرایندگان و نویسندگان و به‌ویژه صوفیان شبه‌قاره پیوسته از این آثار بهره می‌برده و در سروده‌ها و نوشته‌های خود آن‌ها را در نظر داشته و یا ابیات آن‌ها را شاهد می‌آورده‌اند. همچنین برخی از کهن‌ترین دست‌نویس‌ها و چاپ‌های این آثار هم در شبه‌قاره به انجام رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۵۸۴-۵۸۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲/۸۵۸-۸۷۱، ۱۰۲۲-۱۰۲۳؛ تذکرة‌الشعرای دولتشاه، ۱۴۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۳-۵۴، ۲۰۶، ۲۷۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۸-۳۳۹، ۳۸۳، ۳۸۵؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۴۹، ۳۸۹، ۵۵۴، ۷۴۹، ۸۲۹، ۹۲۰، ۲۲۲، ۱۱۶۳؛ جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری؛ زبور پارسی؛ شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری؛ شعرالعجم، ۲/۶-۱۱؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۱۵۶-۱۶۰؛ صدای بال سیمرغ؛ عرفان و رندی در شعر حافظ، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۸-۱۵۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۹۶۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۸۰-۶۸۱، ۷۰۶، ۷۱۳، ۹۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۲۵۸-۲۲۶۰؛ ۷/۱۶۳-۲۰۰؛ ۱۱/۷۸۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۰۶۲-۲۰۶۳؛ فوائدالفؤاد، ۶۷، ۲۹۸-۲۹۹؛ کلمات‌الصادقین، ۲۰، ۱۳۸؛ لباب‌الالباب، ۴۸۰-۴۸۱؛ مجمع‌النفایس، ۴: مجمل فصیحی، ۲/۲۳۷؛ مقالات حافظ محمود شیرانی، ۵/۴۳۷-۶۱۵؛ نفحات‌الانس، ۵۹۶-۵۹۸؛ هفت گفتار دربارهٔ سنائی و عطار و عراقی، ۹۷-۱۲۷، ۱۶۷-۱۸۷؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوند زبان فارسی و بنگالی»، دانش، شمارهٔ ۵۱، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۸۹؛ شریف حسین قاسمی، «حدیث عطار در مجالس و آثار عرفای هندی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۵۷-۷۷؛ عطا کریم برق، «تراجم آثار فارسی بزبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، ۱۳۷۲ش، ص۱۰۴؛ رضا مصطفوی سبزواری، «عطار در شبه‌قارهٔ هند، پژوهشی در نسخه‌های خطی و چاپی و شرح‌های آثار عطار»، قند پارسی، شمارهٔ ۸، پاییز ۱۳۷۳ش، صص۱-۱۲۶؛ رضا مصطفوی سبزواری، «عطار در هندوستان»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۵ش، صص۲۸۷-۳۲۶؛

Mughals in India, 28.

برزگر

عطارد هندو (o.tā.red-e.hen.du)، منشی شیوکرام، - ۱۱۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاگرد محسن تتوی (- ۱۱۶۳ق) و دوست قانع تتوی (۱۱۴۰-۱۲۰۳ق) بود و در دستگاه فرمانروایان سند، یعنی میان غلام‌شاه (۱۱۷۰-۱۱۸۶ق) و پسرش میان‌سرفرازخان کلهور عباسی (۱۱۸۶-۱۱۹۱ق)، پیشهٔ دبیری داشت و آن دو را مدح می‌گفت. بیشتر غزل می‌سرود و گاهی نیز اشعار مرصع می‌پرداخت. از او، افزون بر اشعاری پراگنده که در تذکره‌ها آمده، مجموعه‌ای از مکاتیب تاریخی دورهٔ غلام‌شاه و سرفرازخان، به‌نام انشای عطارد (نسخهٔ کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی در کراچی به‌شمارهٔ ۱۱۵) و کتابی به‌نام محبت‌نامه به‌نثر آمیخته به نظم در داستان هیر و رانجها به‌جا مانده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۱۱-۲۱۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۶۴۷، ۷۸۴؛ تحفة‌الکرام، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۳۵۲؛ ۶/۱۱۵۹؛ مقالات‌الشعرا، ۴۴۶؛ سید امیرحسن عابدی، «دیوان عطارد»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، صص۴۴-۶۹.

برزگر

عطاشاه آقاخان، سیدمحمدحسن حسینی محلاتی ← آقاخان یکم

عطای ارجستانی (a.tā-ye.ar.jas.tā.ni)، میر عطای حکیم، ز۱۰۳۵ق، شاعر ایرانی. از سادات طباطبایی ارجستان (اردستان؟)، و ادیبی «فاضل و دانشمند [بوده] و کتب ریاضی را بسیار مطالعه نموده» بود. در ۱۰۳۲ق به هرات رفت و پنج‌ماه در آن‌جا گذراند. سپس از راه بلخ به هند سفر کرد و دو سال در آن سرزمین به سر برد و به ایران بازگشت. در ۱۰۳۵ق در اصفهان بود. از سروده‌هایش: «مرا معامله با چشم خود زیان دارد - که هرچه می‌دهدم، آب در میان دارد.» □ «هوای زلفش از من تاب برداشت - خیال چشمش از من خواب برداشت / چنان در گریه مشغول است چشمم - که پنداری جهان را آب برداشت.»

منابع: خیرالبیان، برگ ۳۹۶؛ کاروان هند، ۹۰۴-۹۰۵.

برزگر

عطای تتوی (a.tā.ye.ta.ta.vi)، ملاعبدالحکیم، ح۱۰۴۰ ـ ح۱۱۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برخی منابع وی را پسر محمدافضل سبزپوش تتوی گفته‌اند. تذکره‌ها آگاهی چندانی از زندگی او به دست نمی‌دهند و بیشترین (و دقیق‌ترین) آگاهی‌ها در این‌باره را ظاهراً باید در سروده‌های او جست. نیای او محمد در دورهٔ ترخانیان سند در تته نشیمن گزید و در ۱۰۱۰ق در آن‌جا درگذشت. پدر عطا نیز هنگامی که وی ده‌ساله بود، بمرد. از این‌رو، اوایل زندگی عطا در سختی و ناداری گذشت و وی حتی تا پایان زندگی دراز خود از اوضاع و اهل روزگار شکوه داشت. گویند قلندرمشرب و صوفی پاکباز قادری بود. قانع تتوی در مقالات‌الشعرا درباره‌اش می‌نویسد «جامع اخلاق حسنه کامل‌التقوی و تورع بوده، سی سال کامل به قیام لیل و صیام نهار به یک وضو بعد از نماز عشا تا دم صبح، در انشا و نعت نبوی و منقبت مرتضوی و سایر کرام به سر برده... درکابل و اطراف‌های پیشاور مناقب او را در مولودها می‌خوانند.» با این‌که سالیان دراز به سرودن قصایدی در منقبت حضرت علی (ع) و امامان دیگر می‌پرداخت، ولی از اهل تسنن بود و به گفتهٔ خودش «حب علی است مقتضی حب چار یار ـ نبود به‌جز کمال تسنن مکملی.» عطا خود شمار اشعارش را در جایی سی‌هزار و در جایی دیگر بیش از صدهزار بیت نوشته است، ولی آن‌چه اکنون از اشعارش در دست است بسیار کم‌تر از این است. در سروده‌هایش تشبیه و استعاره و ایهام فراوان به کار رفته است. از اشعار عطا اوضاع سند به‌ویژه تته و بسیاری از وجوه زندگی مردم آن سامان در دورهٔ گورکانیان هند را می‌توان دریافت. اشعار او شامل قصاید، مثنویات، غزلیات، رباعیات، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، ساقی‌نامه، شهرآشوب، قطعات و نیز مدایح کوتاهی در ستایش بزرگانی مانند ظفرخان احسن تربتی (ـ ۱۰۷۳ق)، احمدیارخان یکتا، کمال‌الدین احمدخان رضوی (ـ ۱۱۲۲ق)، ملا فاضل عثمان‌خان (ـ ۱۰۹۲ق) و والیان سند، میرامین‌الدین‌خان حسین (۱۱۱۴ـ۱۱۱۵ق)، میرعنایت‌الله شاکرخان (۱۱۲۳ـ۱۱۲۴ق)، لطف‌علی‌خان همت (۱۱۲۵ـ۱۱۲۸ق)، اعظم‌خان (۱۱۲۸ ـ ۱۱۳۲ق) و مهابت‌خان کاظم (۱۱۳۲ـ۱۱۳۴ق) است. عطا، زمانی دراز از روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) تا محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) زیسته و اوج و حضیض خاندان گورکانی هند را به‌چشم دیده و اوضاع زمانه در سروده‌هایش بازتاب یافته است. به شیوهٔ سنتی غزل می‌سرود و غزل‌هایش ساده است. در عربی و عروض قدرت داشت و واژگان سندی را آزادانه به کار می‌برد. هجو و شهرآشوب نیز در سروده‌هایش دیده می‌شود. مثنوی بلند عرفانی او هشت بهشت که به‌کوشش حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده (حیدرآباد سند، ۱۹۶۳م)، در هشت بخش در واقع مستقل است: ۱ـ روح رضوان، سروده در ۱۰۸۵ق، در بحر حدیقهٔ سنایی؛ ۲ـ خط‌الجنان، سروده در ۱۱۱۷ق، در بحر بوستان سعدی؛ ۳ـ کنزالاحسان، سروده در ۱۱۱۷ق، در بحر یوسف و زلیخای جامی؛ ۴ـ نورالاعیان، سروده در ۱۱۱۷ق، در بحر تحفة‌العراقین خاقانی؛ ۵- معنی‌الامان، سروده در ۱۱۱۸ق، در بحر مخزن‌الاسرار نظامی؛ ۶ـ بحرالعرفان، سروده در ۱۰۹۰ق، در بحر سبحة‌الابرار جامی؛ ۷ـ حرزالایمان، سروده در ۱۰۹۰ق، در بحر مثنوی معنوی مولوی؛ ۸ـ عجز و نیاز در بحر مثنوی زلالی. دیوان عطاکه به‌کوشش سید محمد مطیع‌الله راشد برهانپوری در کراچی و حیدرآباد سند به چاپ رسید شامل غزلیات، رباعیات، مقطعات، مفردات، ساقی‌نامه، مثنوی مهر و ماه (در ۳۴بیت که در ۱۰۲۸ق به‌مناسبت انتصاب اعظم‌خان به حکومت تته سروده شده) و ده غزل اردو است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۸۷-۱۸۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۰۷/۳-۷۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۸/۲-۴۳۹؛ ۱۹/۳؛ تحفة‌الکرام، ۳۴۵، ۳۵۴-۳۵۶، ۳۶۴-۳۶۹، ۴۲۳-۴۲۸؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۴۵-۵۴۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۴۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰/۸؛ مقالات‌الشعرا، ۴۴۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۴۵-۵۴۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 97.

برزگر

عطایی اصفهانی (a.tā.i-ye.es.fa.hā.ni)، حکیم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و پزشک ایرانی. از سرگذشت او آگاهی در دست نیست و تنها در روز روشن به پزشک بودن او اشاره‌ای شده است. از وی ساقی‌نامه‌ای در هشتاد و چهار بیت باقی‌مانده است که با نظر به برخی بیت‌های آن می‌توان دریافت که شاعر به هندوستان و کشمیر نیز رفته است. نسخه‌ای از این ساقی‌نامه در کتابخانهٔ مجلس در یک جنگ (به‌شمارهٔ ۲۳۲۹) و نیز نسخه‌ای درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای نیز درکتابخانهٔ فرخ بوده است که به‌نظر گلچین معانی، متعلق به خطای اصفهانی است. متن کامل این ساقی‌نامه در تذکرهٔ پیمانه چاپ شده است. برزونامه

کتابی منظوم در پزشکی است از شاعری به‌نام عطایی که در کتابخانه‌های مجلس (شمارهٔ ۵۶۶۹) و میکروفیلمی از آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (شماره‌های ۷۸۴ و ۱۲۱۳) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پیمانه، ۳۰۰-۳۰۴؛ روز روشن، ۵۵۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۲۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۸۲/۱؛ ۲۸۸۰/۴؛ نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ۹۳/۳.

مرادی

عطایی اودی (a.tā.i-ye.u.di)، شیخ شاه‌محمد قانونگوی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای ساندی از توابع اوده بود. از آثارش عطایی‌نامه است که مجموعهٔ شصت و چهار غزل به پیروی از محمودنامهٔ محمود لاهوری است، با این تفاوت که حرف آغاز ابیات غزل‌ها را پایه قرار داده است و برای هر حرف دو غزل سروده و همهٔ غزل‌ها در قافیهٔ لام است. عطایی‌نامه تاکنون چندین‌بار و از جمله در کانپور (۱۲۷۱ق) و لکنو (۱۸۶۵ و ۱۸۸۶م) به‌چاپ رسیده است که برخی از این چاپ‌ها، همراه دیوان مظهر دهلوی بوده است. دیوان عطایی که نسخه‌هایی از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور (به‌شماره‌های ۵۵۵۱ / ۳۵۷۵ و ۲۳۳۲/۵) نگه‌داری می‌شود، گویا از همین عطایی است.

منابع: الذریعه، ۷۲۹/۹؛ ۲۷۷/۱۵؛ روز روشن، ۵۵۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۵۳۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۷۸/۸-۱۱۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۴۷/۴، ۳۰۰۶.

برزگر

عطایی جونپوری (a.tā.i-ye.jun.pu.ri)، مولانا شیخ عبدالکریم فرزند فخرالدین فرزند کبیرالدین صوفی جونپوری، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر و برادرش شیخ عبدالعزیز از بزرگان جونپور بودند. عطایی از شعرای روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) بود. در شاعری دستی توانا داشت و صائب در سفینهٔ خود اشعاری از او را نیز آورده است. در ۱۰۲۰ق در آگره به سر می‌برد و در ۱۰۲۴ق عبدالنبی قزوینی در اجمیر با وی دیدار کرد. به‌گفتهٔ عبدالنبی، جهانگیر گورکانی «پاره‌ای زمین به جهت وجه معیشت او از وطنش جونپور، به او مرحمت فرمود» و گویا وی بقیهٔ زندگی‌اش را در زمینی که از شاه گرفته بود به سر آورد. شیخ عبدالکریم تخلص معنوی داشت و به‌گفتهٔ حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی «دیوان ضخیمی یادگار خود گذاشته که بیننده را لذایذ می‌بخشد»، اما گویی دیوانش به‌دست نمانده است.

منابع: روز روشن، ۵۵۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۴/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۲۸۵-۲۸۶؛ میخانه، ۸۴۷-۸۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۴/۵-۲۳۵؛ نشتر عشق، ۱۰۵۲/۳؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 98-99.

دانشنامه

عطایی چهرودی شیرازی (a.tā.i-ye.čeh.ru.di-ye.ši.rā.zi)، ملاحیدر، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. از مردم چهرود (؟) شیراز بود و در هندوستان به سپاهیگری می‌گذراند تا این که در یکی از جنگ‌ها در دکن، دست راستش بر اثر ضربت شمشیری از مرفق بریده شد و اسبش نیز به دست دشمن افتاد و در نتیجه از سپاهی‌گری واماند و کمال پریشانی به حالش راه یافت. اما شبی پیامبر (ص) و علی (ع) را به خواب دید که بدو فرمودند: «خاطر از ممّر مدد معاش جمع دار» و علی(ع) با بند چاقشوری قلمتراش بر مرفق دست راست او بست و وی‌را «به تراشیدن قلم به آن‌روش... امر فرمود.» عطایی چون از خواب برخاست به همان روش قلم تراشید و شروع به کار کتابت کرد و از آن پس روزگارش را به کتابت می‌گذراند. پس از بیست سال که از این واقعه گذشت در خاندیس به خدمت عبدالرحیم‌خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) رسید و قصیده‌ای در شرح واقعه، مختوم به مدح خان‌خانان، سرود و بدو پیشکش کرد. وی در هنگام تألیف مآثر رحیمی (۱۰۲۵ق)، مدت مدیدی بوده که «از انعام و احسانی که از» خان‌خانان دیده، اوقات می‌گذرانده و «به‌دعاگویی دوام ایشان» سرگرم بوده است. از سروده‌هایش: «آنم که نظر ز شاه مردان دارم - وز تربیتش کار به‌سامان دارم / از بعد نبی و مرتضی، چشم امید - بر لطف عمیم خانخانان دارم.» □ «ای ذات شریف تو سراسر اقبال - وی مانده زبان حال در وصف تو لال / خواهم که همیشه پادشاه متعال - یارِ تو و یاورت بود در همه حال.»

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۱۷۲-۱۷۳؛ کاروان هند، ۹۰۵؛ مآثر رحیمی، ۱۵۲۷/۳-۱۵۳۵.

برزگر

عطایی ناکوک، ابوالعلاء ← عطاءبن یعقوب رازی

عطامی (e.zā.mi)، عزیزالدین احمد فرزند شیخ الهی‌بخش، قصبهٔ بدله در نواحی هوشیارپور ۱۸۹۸ ـ ساهیوال ۱۹۵۷م، شاعر پاکستانی. پدرش شیخ الهی‌بخش (ـ ۱۹۰۴م) زبان و ادبیات فارسی را در دهلی در محضر مولانا محمدشاه که از اخلاف شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی بود، فراگرفت. عزیزالدین احمد درس قرآن وصرف و نحو فارسی را نزد پدر آموخت. در شش سالگی پدرش را از دست داد. تربیت او را، برادر بزرگش ظهورالدین احمد (ـ ۱۹۰۹م) به دست گرفت، اما در یازده‌سالگی او را نیز از دست داد. پس از آن به دهکدهٔ رایپور گوجران رفت و در مدرسهٔ دینی آن‌جا دروس مقدماتی را فراگرفت. سپس به دهکدهٔ گلاوتی در شهرستان بلند شهر رفت و در مدت سه سال علوم عالیه را از حافظ محمدصالح و مفتی فقیرالله آموخت. سپس به دیوبند رفت و از دانشکدهٔ دارالعلوم آن‌جا علم حدیث آموخت. وی در فراگیری علوم دینی از محضر محمودالحسن گنگوهی دیوبندی و علامه سید انورشاه کشمیری بهره برد. در ۱۹۱۵م دست ارادت به شیخ‌الهند محمودالحسن داد و در طریق تصوف و عرفان وارد شد. پس از مدتی به‌زادگاه خود بازگشت و از دانشگاه پنجاب، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، درجهٔ منشی فاضل که برابر با فوق لیسانس است، گرفت. سپس در دبیرستان اسلامیهٔ هوشیارپور به تدریس پرداخت. با مولانا غلام‌قادر گرامی آشنا شد و وی، اورا در ۱۹۲۳م جانشین خود اعلام کرد. چندی نیز در دبیرستان‌های دولتی پنجاب، زبان فارسی تدریس کرد. در ۱۹۴۷م که شبه‌قارهٔ هند به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد، وی از جالندهر به پاکستان رفت و در منتگمری (که اخیراً نام ساهیوال گرفته) در پاکستان، ساکن شد و در دبیرستان‌های دولتی به تدریس پرداخت، تا این که در ۱۹۵۳م بازنشسته شد. وی به سبک هندی شعر می‌سرود. اشعار وی به اردو و فارسی است. در غزل پیرو نظیری و برخی از قصایدش به پیروی از قصاید عرفی و قاآنی است. یک مرثیه به استقبال مرثیهٔ قاآنی در صنعت سؤال و جواب گفته است. مثنوی را بهتر از هر نوع دیگر شعر سروده است. از آثارش: دیوان اشعار در قصیده، غزل، مثنوی، مرثیه، قطعه و رباعی؛ مثنوی آدمیت؛ مثنوی سراپای محبوب؛ مثنوی در تجلیل بزرگترین قهرمان کشتی؛ تدوین و ترتیب و چاپ دیوان غلام قادر گرامی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۶-۶۶۵/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۴۸-۲۴۷؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۹۷-۲۸۵؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۶۲؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از۱۳۲۶خ (سال تجزیه)، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹، ص۱۰۶؛ هلال، جلد ۱۳، شمارهٔ یکم، سال ۱۹۶۵، ص۴۵.

حجتی

عظیمای نیشابوری (a.zi.mā-ye.ney.šā.bu.ri)، عظیم محمد، معروف به عظیما و متخلص به عظیم، ـ ۱۱۱۰ / ۱۱۱۱ق شاعر ایرانی. پسر ملا قیدی (ـ ۱۰۶۴ق)، برادرزادهٔ نظیری نیشابوری، و برادر ملافوجی (ـ ۱۰۷۵ق) بود. به‌گفتهٔ برخی منابع، عظیما در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) به هند رفت و به مقام دیوانی بیوتات لاهور رسید، ولی به نظر می‌رسد این گفته نادرست باشد و کسی که دیوانی بیوتات لاهور را داشت، شاعر دیگری به‌نام آقا عظیما بوده که سرخوش لاهوری در کلمات‌الشعرا از وی یاد کرده است. عظیما ظاهراً در زادگاهش نیشابور و دیگر شهرهای خراسان به سر می‌برد. هنگامی که میرزا اسعدالدین محمد راقم در پادشاهی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ق) وزارت خراسان را داشت عظیما ملازمت وی می‌کرد و نزد او از احترام و اعتبار فراوان برخوردار بود. در دیوان عظیم که دارای قطعات و مادهٔ تاریخ‌هایی از ۱۰۵۵ تا ۱۰۸۲ق است اشعاری در ستایش دو تن از امرای ساکن نیشابور، بیرام‌علی‌خان (ـ ۱۰۷۱ق) و پسرش محمد ابراهیم، دیده می‌شود. مهم‌ترین اثر عظیما مثنوی فوز عظیم (نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۴۶۳۷ در ۳۲۴۵ بیت به خط شفیعای شکسته‌نویس) در خلقت جهان و طبیعت انسان است که عظیما آن را در قندهار سروده و در دیباچهٔ آن شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۷ق)، میرزا سعدالدین راقم و صفی‌قلی‌خان بیگلربیگی خراسان (پسر ذوالفقارخان حاکم قندهار) را ستوده است. از دیوان عظیم نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.7779) نگه‌داری می‌شود که شامل مثنوی فوز عظیم، قصاید و ترکیب‌بندهایی عمدتاً در ستایش امامان، قطعات و مادهٔ تاریخ‌ها، غزلیات، مرثیه و چند رباعی است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۵۳-۱۳۵۱/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی.

اته، ۲۰۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۶؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۸/۲-۳۹؛ شمع انجمن، ۳۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۴۸، ۳۰۳۲؛ کاروان هند، ۴۳۱، ۱۰۶۲؛ کلمات‌الشعرا، ۷۸؛ مخزن‌الغرائب، ۹۰/۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۸۳-۴۸۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 701; *Catalogue of the Arabic, Persian, And Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/358-359; *Mughals in India*, 95.

برزگر

عظیم بلگرامی (a.zim-e-bel.ge.rā.mi)، سید عظیم‌الدین فرزند سید نجابت بلگرامی، بلگرام ۱۱۱۳ ـ آگره ۱۱۶۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در همان اوان جوانی پیروی از اشعار شاعران فارسی‌گوی را آغاز کرد. با نظم و نثر به‌خوبی آشنا بود و گه‌گاه به‌فارسی نیز شعر می‌گفت. در تصوف و عرفان نیز مقامی والا داشت و از مریدان سیدالعارفین بود. به‌گفتهٔ آزاد بلگرامی در اواخر عمر خود به خدمت صفدرجنگ، وزیر اعظم هندوستان، درآمده بود. آزاد در قطعه‌ای او را شاعری والاگهر و اشعار فارسی او را درّ یتیم خوانده است. عظیم در جنگ نواب با افغانان کشته شد.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۴۳-۱۴۵؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۳۶؛ سرو آزاد، ۳۳۷-۳۳۸؛ شمع انجمن، ۳۱۸؛ صحف ابراهیم، ۱۰۵؛ نشتر عشق، ۱۰۶۹/۳.

سپاهی

عظیم تتوی (a.zim-e.ta.ta.vi)، میرمحمد عظیم‌الدین بن سید یار محمد بن عزت‌الله شیرازی شکراللهی، ۱۱۶۳-۱۲۲۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادرزادهٔ میرعلی‌شیر قانع تتوی و وابستهٔ دربار فرمانروایان سند، میان محمد سرفرازخان و میرفتح‌علی‌خان تالپور (ـ ۱۲۱۷ق) بود و مقام ملک‌الشعرایی دربار میرفتح‌علی‌خان را داشت. چون درگذشت پیکرش را در قبرستان کوه مکلی در تته به خاک سپردند. عظیم، گذشته از فارسی، گاهی به اردو نیز شعر می‌سرود و اشعارش را ساده و روان گفته‌اند. وی دیوان خود را در ۱۲۱۰ق به فرمان فتح‌علی‌خان تالپور مرتب کرد. بعدها دیگر سروده‌هایش تا هنگام مرگ که در بیاض‌ها بوده، به دیوان او افزوده شده است و این دیوان به‌کوشش دکتر غلام‌مصطفی‌خان در ۱۹۶۳م در حیدرآباد به چاپ رسیده است. دیوان عظیم شامل غزلیات، قصاید، قطعات تاریخ، مراثی و سلام (مخمسات و مسدسات)، مثنویات، قطعات تاریخ و رباعیات است. در غزلیاتش تحت تأثیر حافظ بوده و بسیاری از غزلیات وی را تتبع کرده است. برخی غزلیاتش بلند (تا ۲۸ بیت) و قصیده‌مانند است و معمولاً در منقبت حضرت‌علی (ع) و ستایش فتح‌علی‌خان و برادرانش میرغلام‌علی‌خان، میرکرم‌علی‌خان و میرمرادعلی‌خان است. قصاید وی نیز در نعت پیامبر (ص)، منقبت علی (ع) و ستایش بزرگان روزگارش است. مثنویات عظیم در موضوعات گوناگونی چون مناجات، وصف بهار، فراق یار، نامه‌های منظوم، عریضهٔ دعا، مبارک‌باد، خلعت و فتح در جنگ است. از میان درازترین مثنوی‌های وی از این‌ها می‌توان یاد کرد: ۱ـ سیر دل (سروده در ۱۲۰۶ق) با ۳۱۶ بیت در توحید و نعت پیامبر و سپس در ماهیت عشق و وصف سراپای معشوق؛ ۲ـ ساقی‌نامه نزدیک صد بیت؛ ۳ـ فتح‌نامهٔ سند، نزدیک ۱۵۰۰بیت به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی در رزم و پیکار خاندان کلهوران سند و زوال این خاندان و برآمدن خاندان تالپوران (بلوچان) در سند و جنگ‌های آنان با کلهوران و پیروزی فتح‌علی‌خان تالپور و برخی رویدادهای دورهٔ وی. عظیم این مثنوی را در ۱۱۹۹ق یا به احتمال فراوان در ۱۲۰۹ق به‌دستور فتح‌علی‌خان سروده، ولی پسان‌تر رویداد مرگ فتح‌علی‌خان (۱۲۱۷ق) و جانشینی برادرش میرغلام‌علی‌خان (ـ ۱۲۲۹ق) را بدان افزوده است. فتح‌نامه ظاهراً نخستین تاریخی است که در فروپاشی حکومت کلهوران و برآمدن تالپوران نوشته شده است و چون بسیاری از رویدادهای آن چشم‌دید عظیم است ارزش تاریخی قابل‌توجهی دارد. شیوهٔ سرایش آن پخته و ساده و روان و آمیخته با تشبیهات و تمثیلات خیال‌انگیز استوار است. این منظومه به‌کوشش شیر محمد نظامانی، به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد، ۱۹۶۷م)؛ ۴ـ هیرو رانجها، به پیروی از نظامی گنجوی، در داستان دلدادگی هیر (پسر) و رانجها (دختر). هیر و رانجهای عظیم با روایت هیرو و رانجهای احمدیارخان یکتا برابر است؛ جز آن‌که عظیم در پایان، دو روایت افزوده و برخی کارهای شگفت و معجزآسا به هیر نسبت داده است. هیر و رانجهای عظیم در ۱۲۱۴ق سروده شده و در ۱۹۵۷م به‌کوشش حفیظ هوشیارپوری به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثار به‌جا ماندهٔ عظیم، مکاتیب عظیم است. دیوان اردوی عظیم نیز دربردارندهٔ غزلیات و دو مرثیه است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۳۶-۲۴۳؛ پاکستان مین فارسی ادب،

۶۸۲/۳-۶۹۹، ۷۷۰-۷۷۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳؛ تاریخ سنده، ۶۰۵/۲-۶۰۶، ۷۸۳؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۸۹-۴۰۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۳/۵؛ ۱۲۲۱/۸؛ ۵۱۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۱۳، ۳۰۱۴، ۳۳۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۵/۲-۱۳۰۶؛ شفیع عقیل، «داستان هیر و رانجها»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، ص ۱۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1041; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal,* 216; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 105; *Mughals in India,* 15; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/657.

برزگر

عظیم خیرآبادی (a.zim-e.xayr.ā.bā.di)، مولوی (محمد) فضل‌عظیم، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فرزند فضل امام خیرآبادی (ــ ۱۲۴۴ق) و برادر بزرگ فضل‌حق خیرآبادی (ــ ۱۲۷۸ق) است. نیاکانش در اصل از مردم بدایون بودند. یکی از آن‌ها به خیرآباد از توابع اوده کوچید و در آن‌جا نشیمن گزید. فضل عظیم علوم عقلی و نقلی را از پدرش آموخت و در دستگاه شرکت هند شرقی بریتانیا در کلکته و دهلی در سمت دبیری و مشاغل دیگر به‌کار پرداخت. شعر نیکو می‌سرود و دیوانی داشته است. برخی منابع مثنوی شمع شبستان را از او دانسته‌اند. بنابر این مثنوی، عظیم که پدرش (مولوی فضل‌امام؟) نیز شاعر و فقیه و پزشک بوده و هنگام سرودن این مثنوی (۱۲۴۵ق) درگذشته بود، در جوانی در لکنو به سر می‌برد و روزگار را به شادخواری می‌گذراند. ولی بعدها دشواری‌های زندگی وی را واداشت تا در پی معاش به بریلی و دهلی و خیرآباد و کول و اکبرآباد رفت و آمد کند، تا سرانجام برادرش در الهآباد به یاری او شتافت و از آوارگی رهانیدش. مولوی فضل عظیم در این مثنوی خود را مرید محمدعلی (؟) می‌خواند و می‌گوید که آن‌را در ۱۲۴۵ق به‌فرمایش برادرش و به‌نام محمودخان سروده است. شمع شبستان داستانی عاشقانه در قالب مثنوی، آمیخته با غزل‌ها، در داستان دختری به‌نام نورتن و جوان دلباخته‌اش ــ که از او نام نرفته است ــ، دلباختگی و خودکشی پسر و بازیافتن زندگی و سرانجام رسیدن دو دلباخته به یکدیگر است. این مثنوی در ۱۲۶۹ق به فرمایش سراینده در مطبع مصطفایی (دهلی؟) به‌چاپ رسیده است. استوری دو اثر دیگر به‌نام وقایع کوهستان و افسانهٔ بهرتپور را نیز از آنِ سرایندهٔ شمع شبستان می‌داند. از افسانهٔ بهرتپور آگاهی‌های بیشتری دربارهٔ مولوی محمدفضل عظیم به‌دست می‌آید. بنابر این اثر، فضل عظیم در سمت منشی به‌خدمت ویلیام فریزر (۱۷۸۴ــ۱۸۳۵م) در دهلی درآمد و بیست سال در خدمت او به سر برد، از آن‌میان، هنگامی که فریزر در مقام کارگزار سیاسی سپاه ژنرال مارتیندل (Martindell) را در جنگ نپال (۱۸۱۴ــ۱۸۱۶م) همراهی کرد و در اوت ۱۸۱۵م به دهلی بازگشت، فضل عظیم با او بود. فضل عظیم به پایمردی فریزر مدتی در دیوان درآمدها به کار سرگرم شد، ولی نتوانست اسباب خرسندی بالادست خود را در آن اداره به‌دست آورد و ناگزیر از کارش کناره گرفت و چندی دچار سختی و تنگنا گردید تا این‌که با بازگشت فریزر به دهلی باز به خدمت وی پیوست و او را در لشکرکشی به بهرتپور همراهی کرد. پس از چندی نایب تحصیل‌دار بخش سهارنپور شد. وقایع کوهستان در گزارش جنگ نپال به‌نثر، آمیخته با تحریر منظوم گزارش همان رویدادها در قالب مثنوی، است. این اثر در ۱۲۶۹ق / ۱۸۵۳م در شاه‌جهان‌آباد / دهلی چاپ شده است. اما مثنوی افسانهٔ بهرتپور (دست‌نویس دیوان هند) در ۱۲۴۱ق / ۱۸۲۶م سروده شده و گزارش منظوم عملیات جنگی انگلیسی‌ها بر ضد راجه دُرجن‌سال بهرتپوری، در ۱۸۲۵ــ۱۸۲۶م است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۴/۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۵۴؛ الذریعه، ۷۳۱/۹؛ شمع انجمن، ۳۲۸؛ صبح گلشن، ۲۸۸-۲۸۹؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۷۸/۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۹، ۱۳۷۱؛ نشتر عشق، ۱۰۷۰/۳-۱۰۹۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1054; *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI, 333, 554; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 104, 179; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/689.

برزگر

عظیم سرهندی (a.zim-e.ser.ben.di)، علی عظیم فرزند ناصرعلی*

سرهندی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگـار پـادشاهی مـحمدشاه گـورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) در شاه‌جهان‌آباد می‌زیست. وی مردی با فضیلت و دارای صفات پسـندیده بـود و، عـلاوه بـر شـاعری، در اکـثر فـنون، مـانند خاتم‌بندی، شطرنج‌بازی، تیراندازی و علوم رایج مهارت داشت. در شاعری از سبک پدرش پیروی مـی‌کرد. عـظیم از دوسـتان خوشگو، نویسندهٔ سفینه بود. خوشگو ابیاتی از اشعار عظیم را یاد کرده و وی را ستوده است. عظیم در مـیانهٔ سـدهٔ دوازدهـم هجری درگذشت، امـا بـرخـی تـذکره‌ها سـال درگـذشت وی‌را ۱۲۰۰ق یاد کرده‌اند.

منابع: تـاریخ ادبـیات مسـلمانان پـاکسـتان و هـند، ۲/۳۸۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۳۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۷۱؛ شمع انجمن، ۲۹۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۱۴۹؛ نتایج‌الافکار، ۴۹۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 104.

فتح‌نیا طبری

عظیم‌نوازخـان بـهادر (a.zim.na.vāz-e.xān-e.ba.hā.dor)، مـفتی بدرالدوله عظیم نـوازخـان بـهادر مـعتمد جـنگ عـمدةالعـلما قاضی‌الملک مولوی محمد صبغت‌الله فـرزند مـحمد غـوث فـرزند عـبدالله‌الشـهید شـافعی مـدراسـی، مـدراس ۱۲۱۱ـ هـمان‌جا ۱۲۸۰ق، دانشـمند دیـنی و نـویسندهٔ فـارسی‌نویس شبه‌قاره. میزان‌الصرف را نزد عبدالعلی بن نظام‌الدیـن لکـنویی، صرف و نحو را در مـحضر جـعفرحسـین مـدراسـی، مـنطق و حکمت و برخی علوم ریاضی را نزد پـدر خـود مـحمدغوث، مسلم‌الثبوت و هدایه در فقه حنفی، حـاشیهٔ مـیرزاهـد بـر شـرح مواقف و النفیسی در طب را در مـحضر شـیخ عـلاءالدیـن بـن انوارالحق لکنویی، مقدمةالجزری در تجوید را نزد سیدعلی بـن عبدالله حموی خواند و در طریقت نقشبندی به سید عبدالغفار نقشبندی دست ارادت داد. در ۱۲۳۸ق بـه صـدارت نـاگـور و یک‌سال بعد به شغل افتا و در ۱۲۶۰ق به مقام قضاوت گماشته شد. در ۱۲۶۶ق به حجاز سـفر کـرد و حـج گـزارد. وی کـه در دستگاه نوابان آرکات / کرناتک در مدراس خدمت می‌کرد، پس از برافتادن دولت آن‌ها به دست انگلیسی‌ها، از خدمات دیوانی کناره گرفت و با راتبه‌ای که انگلیسی‌ها برایش مقرر کرده بودند، روزگار می‌گذرانـد و بـه تـدریس و تألیـف سـرگرم بـود. بـرادر بزرگش، مدارالامرا عبدالوهـاب، رایـزن اصـلی والاجـاه پـنجم غـلام‌غوث خـان اعـظم مـدراسـی، نـواب آرکـات / کـرناتک (۱۲۵۸ـ ۱۲۷۲ق / ۱۸۴۲ ـ ۱۸۵۶م)، بود. عظیم‌نوازخان در دورهٔ خـدمتش در دسـتگاه اعـظم‌جاه مـحمدعلی‌خان بـهادر ذوالفـقارالدوله سـراج‌الامـرا، نـواب آرکـات (۱۸۱۹ـ۱۸۲۵م / ۱۲۳۴ـ۱۲۴۱ق)، به سرپرستی گروه مؤلفان عـظیم‌التواریـخ / سراج‌التواریخ گماشته شد. در پـی آن، وی کسـانی چـون رضـا صاحب، معروف به حکیم باقرحسین‌خان بهادر و سید مرتضی (بینش مدراسی؟) را به‌همکاری برگزید و به کار آغاز کرد. ولی با مرگ عظیم‌جاه در ۱۲۴۱ق کار نگارش عظیم‌التواریخ نیز نـاتمام ماند. از این اثر که به‌فارسی است و در اصل قرار بود در هـفت مقاله و پنج مقدمه باشد امروزه تـنها یک نسـخه در کـتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۳۲۱۶) وجود دارد که فاقد مقالهٔ هفتم (در تاریخ کرناتک و میسور) است و مشتمل بـر شش مـقاله (۱ـ مقدمه‌ای دربارهٔ ارزش تاریخ‌نگاری، منابع تاریخ هـند در دورهٔ هند رئوس کلی تاریخ هند در پیش از اسلام، ۲ـ تاریخ آفرینش، راجـه‌های هـندو، و ظـهور اسـلام در هـند، ۳ـ غـزنویان، ۴ـ سلاطین دهلی تا علاءالدین خلجی، ۵ـ سلاطین دهلی از بهلول لودی و ۶ـ پادشاهان گورکانی هند تا محمدشاه) و خاتمه‌ای در تاریخ طبیعی به‌نام جامع‌الاشیاء یا هشت چـمن دربـارهٔ گـیاهان، میوه‌ها، سبزی‌ها، غلات، پرندگان، ماکیان، ماهی‌ها، حیوانات اهلی و جز آن است. از دیگر آثارش: ۱ـ داستان غم به‌فارسی که در ۱۲۵۱ق در احوال و مناقب حضرت حسین (ع) و رویـداد کربلا از دیدگاه اهل سنت نوشته شده است (مدراس، ۱۲۵۹ق / ۱۸۴۳م). این اثر درواقع برگردان فارسی اثری است که وی قبلاً در همین زمینه به عربی نوشته بود؛ ۲ـ هدایةالسالک الی موطأ امام مـالک؛ ۳ـ تـنبیه‌الاغبیاء فـی‌حیاة‌الانـبیاء بـه‌فارسی (هـند، ۱۲۶۷ق)؛ ۴ـ نورالعینین فـی مـناقب‌الحسنین؛ ۵ـ الاربـعین فـی معجزات سیدالمرسلین؛ ۶ـ رساله در جواز گفتن انا مومن انشاءالله به‌فارسی (هند، ۱۳۱۸ق)؛ ۷ـ رشق‌السـهام الی مـن ضـعف کـل مسکر حرام؛ ۸ـ لذالةالقتمة فی اختلاف‌الامة؛ ۹ـ عمدةالرائض در فرایض؛ ۱۰ـ رسالهٔ رؤیت هلال در فقه حنفی به‌فارسی (مدراس، ۱۳۱۹ق)؛ ۱۱ـ المطالع‌البدریة فی شرح‌الکواکب‌الدریة؛ ۱۲ـ مناهج‌الرشاد در شرح زواجرالارشاد؛ ۱۳ـ ترجمهٔ شـصت و یک حدیث به‌انضمام چند حدیث از کتب صحاح با اربعین ابوزکریا یحیی بن شرف‌الدین نووی، به‌فارسی که در رمـضان ۱۲۶۱ق به‌انجام رسیده و در ۱۲۸۸ق در مدراس چاپ شده است؛ ۱۲ـ نورالابصار فی سیر سیدالابرار (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجـنگ به‌شمارهٔ ۶۶ سیر) به‌فارسی در سرگذشت پیامبر (ص).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۹۶۳-۹۶۴؛ الذریعه، ۳۹/۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۳/۲؛ ۳۳۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۷۶-۷۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۳۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۴/۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1/162-165; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/156; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 418; *Iranica*, 3/259; *Mughals in India*, 96; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/223, 482.

برزگر

عقد ثریا (eq.de.so.ray.yā)، تذکره‌ای به‌فارسی از غلام مصحفی همدانی*، مشتمل بر شرح حال ۱۳۳ شاعر فارسی‌گوی ایرانی و هندی معاصر مؤلف به ترتیب الفبا که از روزگار محمد شاه (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) تا زمان شاه عالم (۱۲۲۱ـ ۱۲۳۷ق) در هند می‌زیسته‌اند. این تذکره با شرح حال انجب آغاز شده و با زندگینامهٔ یوسف پایان می‌یابد. مصحفی این اثر را در ۱۱۹۹ق به درخواست میرزا قتیل* به اتمام رساند. به دلیل آنکه مؤلف شرح حال شعرا و انتخابی از اشعار آنان را به تفصیل نقل نکرده و بیشتر مطالب آن را نیز از بیاض قتیل برداشته است و احوال بعضی را خود نوشته است، عقد ثریا تذکره‌ای بسیار مختصر و بی‌اهمیت است. این کتاب را باید گونه‌ای سفینه دانست، زیرا مؤلف گاهی به نقل اشعار و گاهی به نقل شرح حال یا چند کلمه در معرفی شاعران اکتفا نموده است. سبک انشای مؤلف در بیشتر جاها مصنوع و دارای واژه‌های دشوار است. غلام مصطفی افزون بر این تذکره، تذکره‌هایی دیگر به نام‌های تذکرهٔ فارسی، ریاض‌الفصحا و تذکرهٔ هندی نیز نوشته است. این تذکره به همت انجمن ترقی اردو، در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است (۱۹۳۴م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۴/۱-۲۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۳-۴۶۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۴/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۸-۱۹۲۹؛ مرآت‌العلوم، ۴۴/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/377; *Mughals in India* ,358; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/876.

حجتی

علاءالدین احمدشاه دوم بهمنی ← احمدشاه دوم بهمنی

علاءالدین اودی (a.lā.od.din-e.u.di)، میرسیدعلاءالدین، متخلص به علاء یا علایی، سدهٔ دهم هجری، عارف و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. گویند اصلش از خراسان بود و به هند کوچید و در اوده رحل اقامت افکند. در تصوف به شیخ عبدالسلام بن سعدالدین بجنوری دست ارادت داد. «صاحب مقامات علیه و کشف و کرامات سنیّه بود و در فن موسیقی هم مهارت کماینبغی داشت.» (نتایج‌الافکار، ۴۶۷). عبدالقادر بدایونی که همروزگار علاءالدین بود و وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد که «صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره و حجج باهره و آیتی بود از آیات الله و خوارق بسیار ازو نقل می‌کنند... مشایخ بسیار از دامن دولت او برخاسته‌اند، از آن‌جمله خلف صدق او میر سید ماهرو که قدم به قدم والدماجد داشته و دیگر میرسید علی تلهری که صاحب حال قوی و پیوسته منزوی بود و فقری و غربتی غریب ازو مشاهده می‌شد، زبان عجیب در تصوف داشت فقیر [عبدالقادر بدایونی] در کانت گواه از توابع سنبل به صحبت حسین‌خان به ملازمت او رسیده و مستفیض از انفاس نفیسهٔ او شده... میرسیدعلی پیوسته در مناجات گفتی که خدایا مرا شهید گردان. تا نیم شبی دزدان آن قصبه که دزدخانه‌ای است مشهور به منزل میر درآمده و غوغا برخاسته و میر با وجود سن نودسالگی و ضعف بدنی گرز آهنین در دست گرفته و الله‌الله گفته، تعاقب نموده و یک دویی را به دوزخ رسانیده و مجروح گردانیده و عاقبت تیری به مقتل ایشان رسیده و به درجهٔ شهادت پیوستند و این واقعه در سنهٔ نه‌صد و نود و هشت بود.» (منتخب‌التواریخ، ۶۲ـ۶۳). چنان‌که از سخن بدایونی برمی‌آید، این میرسید علی نلهری، مرید علاءالدین اودی، بود که در نودسالگی در ۹۹۸ق در درگیری با دزدان کشته شد، ولی برخی تذکره‌ها به‌خطا تاریخ و علت مرگ علاءالدین را در ۹۹۸ق در درگیری با دزدان نوشته‌اند. تاریخ درگذشت علاءالدین را ۹۶۸ق یا ۹۷۷ق نوشته‌اند. وی گاه شعر هم می‌سرود و ترجیع‌بندی به

نام ما مقیمان، در برابر ترجیع‌بند عراقی (که جهان صورت است و معنی دوست ــ ور به معنی نظر کنی همه اوست)، در بیست و یک بند با ترجیع «که به چشمان دل مبین جز دوست ــ هر چه بینی بدان که مظهر اوست» دارد. این ترجیع‌بند، که برخی آن را به‌خطا به وصالی نسبت داده‌اند، در شبه‌قاره توجه فراوان برانگیخته و از کتاب‌های درسی شده و دیگران از آن پیروی کرده‌اند و از جمله ترجیع‌بندهای ما حریفان میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، ما مریدان غلام‌رکن‌الدین معروف به مرادشاه لاهوری، متخلص به مراد (۱۱۸۴ــ۱۲۱۵ق) و ما مطیعان مولوی غلام رسول عادل‌گرهی، به پیروی از آن سروده شده است. ما مقیمان تاکنون بارها، از جمله در بمبئی (۱۳۰۴ق / ۱۸۸۷م) و لاهور (۱۹۴۰م) به‌چاپ رسیده است. نمونه‌ای از سروده‌های او: ندانم آن گل خندان چه رنگ و رو دارد ــ که مرغ هر چمنی گفت‌وگوی او دارد / بیا که در هوس سرو قامتت چشمم ــ به زیر مژه از خون هزار جو دارد / حدیث عشق تو تنها نه من کنم تقریر ــ که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد / اگر ملایکه را سحر چشم او خواهد ــ ز آسمان برین بر زمین فرو دارد / بهشت از در و بام تو زیب و فر گیرد ــ بهار از رخ و زلف تو رنگ و بو دارد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳/۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۲/۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۶۳-۱۱۶۴؛ الذریعه، ۷۳۳/۹؛ روز روشن، ۵۵۶-۵۵۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۹/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۴۶۲/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۷۲-۶۷۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰۲/۷؛ ۱۱۹۷/۸، ۱۳۵۳؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۲۶۶-۲۶۷؛ منتخب‌التواریخ، ۶۱/۳-۶۳؛ نتایج‌الافکار، ۴۶۷-۴۶۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۴/۴-۲۰۵؛ همیشه بهار، ۴۶۷-۴۶۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 60-61.

برزگر

علاءالدین حسن بهمنی (a.lā.od.din.ha.san-e.bah.ma.ni)، اسکندر ثانی علاءالدین ابوالمظفر حسن گنگو / گانگوی بهمن‌شاه، ۶۹۱ــ۷۵۹ق، بنیادگذار خاندان شاهی بهمنیان در جنوب هند (دکن) و نخستین شاه این دودمان (۷۴۸ــ۷۵۹ق). دربارهٔ تبار و چگونگی برآمدن علاءالدین حسن و نامیده شدن خاندان شاهی وی به نام بهمنیان، روایات گوناگون و گاه افسانه‌آمیز روایت کرده‌اند. به‌روایت فرشته، حسن در آغاز در دهلی در نوکری برهمنی به‌نام گانگو، از ملازمان شاهزاده محمد پسر تغلق پادشاه دهلی (۷۲۰ــ۷۲۵ق)، در کمال فلاکت روزگار می‌گذرانید تا روزی در هنگام شخم‌زدن زمین اربابش ظرفی پر از سکه‌های زر یافت و بی‌درنگ آن‌را نزد برهمن برد. به‌پاس این درستکاری، برهمن نزد شاهزاده از حسن ستایش کرد و شاهزاده او را نزد خود فرا خواند و سپس به پدرش تغلق معرفی کرد. تغلق‌شاه نیز حسن را نواخت و در شمار امرای خود درآورد. اما گانگوی برهمن، روزی پیش‌بینی کرد که حسن به مقامی عالی می‌رسد و بدو گفت: «از زایچهٔ طالع تو چنان می‌یابم که صاحب اقبال باشی و عن‌قریب به درجهٔ اعلی واصل گردی. پس با من عهد و شرط کن که اگر بخشندهٔ بی‌منت، دولت عظیم به تو ارزانی کند اسم مرا جزو اسم خود گردانی. حسن، قبول این معنی کرده، هنوز به دولت نرسیده بود که اسم او را جزو نقش نگین خود گردانیده به حسن گانگوی بهمنی [= برهمنی؟] مشهور گردید.» برخی پژوهشگران معتقدند که چون حسن، تبار خود را به بهمن‌بن‌اسفندیار، پادشاه افسانه‌ای ایران، یا بهرام گور ساسانی می‌رساند، خود و خاندانش به بهمنی آوازه یافته‌اند. روایتی نیز اصل او را از خاندان کاکویه می‌داند که در سال‌های ۳۹۸ــ۴۴۳ق بر اصفهان و همدان فرمان می‌راندند. برخی از اعضای خاندان کاکویه، از آن میان نیاکان حسن به درگاه سلطان‌محمود غزنوی (۳۸۸ــ۴۲۱ق) در غزنین پناه بردند. حسن به حسن کاکو ــ که بعدها به اشتباه کنکو / گنگو / گانگو تلفظ می‌شد ــ معروف بود. به هر حال حسن از سرداران محمدشاه تغلق (۷۲۵ــ۷۵۲ق) بود و در دولت‌آباد / دیوگیر، تختگاه محمدشاه در دکن، استقرار داشت. برخی منابع، حسن را برادر علی‌شاه نَتُّهو و، همچون وی، خواهرزادهٔ ملک هژبرالدین ظفرخان، نایب عرض ممالک سلطان علاءالدین خلجی، که در رویارویی با مغولان در ۶۹۷ق کشته شد، می‌دانند (تاریخ فرشته، ۱۳۸/۱). علی‌شاه را در ۷۴۰ق قتلغ‌خان، نایب‌الحکومهٔ محمدشاه تغلق در دکن، برای گردآوری مالیات به گلبرگه فرستاد، ولی وی به جای انجام مأموریتش، در دهارور به ادعای شاهی برخاست و خود را علاءالدین ملک‌شاه (یا درست‌تر، علاءالدنیا والدین علی‌شاه‌سلطان) خواند و به‌همراه برادرانش، حسن (یا به‌گفتهٔ عصامی در فتوح‌السلاطین، عبدالله) و احمد و محمد، ساگر و بیدر راگرفت. اما کامیابی‌اش دیری نپایید و قتلغ‌خان وی را در دهارور بشکست و در بیدر به‌محاصره درآورد. سرانجام علی‌شاه امان خواست و قتلغ‌خان او را امان داد و پس از گرفتن بیدر، علی‌شاه را نزد محمدشاه تغلق

علاءالدین حسن بهمنی

فرستاد و محمدشاه او را به موطن آبا و اجدادی‌اش غزنین تبعید کرد. اگر هم در برادری حسن گنگو با علی‌شاه و شرکت وی در شورش تردید باشد، در شرکت وی در شورش سرداران دکن بر ضد محمدشاه تغلق در ۷۴۶ق تردید نیست. در این سال، حسن و شماری دیگر از امراکه از بیداد محمدشاه به ستوه آمده بودند بر وی بیرون آمدند و دولت‌آباد را بگرفتند و اسماعیل مُخ افغان را با لقب ناصرالدین ابوالفتح اسماعیل‌شاه، به شاهی برداشتند (جمادی‌الاولی ۷۴۶ق / سپتامبر ۱۳۴۶م) و «خطاب‌ها راکه میان افغانان متعارفست، میان یکدیگر قسمت کرده هر یک قطعه‌ای از اقطاع مملکت دکن را متصرف گشتند.» از آن میان حسن گنگو به خطاب ظفرخان ملقب گشت. اسماعیل‌شاه، یکی دو ماه پس از جلوس، سردار بزرگ خود خواجهٔ جهان نورالدین را برای سرکوبی گندهرا، سرکردهٔ گلبرگه، بدان سوی فرستاد و خواجهٔ جهان گلبرگه را به محاصره درآورد. اما چون کار محاصره به درازا کشید، ظفرخان حسن گنگو از دولت‌آباد به گلبرگه شتافت و در میان راه دژ سگر را از دست سپاهیان محمدشاه بیرون آورد. آنگاه رو به گلبرگه نهاد و به خواجهٔ جهان، که نزدیک به چهار ماه بود آن‌جا را در محاصره داشت، پیوست و پس از گشودن گلبرگه و گریزاندن گندهرا به دولت‌آباد بازگشت. در این هنگام سلطان محمد تغلق که برای فرونشاندن شورش گجرات بدان‌سوی لشکر برده بود، با شنیدن خبر شورش دکن، سپاه بزرگی بسیج کرد و رو به سوی دولت‌آباد نهاد و دکنیان را نزدیک دولت‌آباد بشکست (۲۴ ربیع‌الثانی ۷۴۷ق). ناصرالدین اسماعیل‌شاه در دژ دولت‌آباد حصاری شد و حسن گنگو راه گلبرگه را پیش گرفت. محمدشاه شهر دولت‌آباد را بگرفت، اما پس از دو ماه، در پی شورش یکی از غلامانش به نام تقی در گجرات، ناگزیر به ترک آن‌جا گردید. از این رو خداوندزاده ملک‌جوهر را به گشودن دژ دولت‌آباد و پایان بخشیدن به کار ناصرالدین اسماعیل‌شاه گمارد و ملک عمادالدین / عمادالملک سرتیز را نیز به سرکوبی حسن گنگو درگلبرگه فرستاد و خود روانهٔ گجرات شد. پس از رفتن محمدشاه، ملک‌جوهر در دولت‌آباد دست به بیداد و خونریزی گشود و بسیاری از مردم را به قتل آورد و اسماعیل‌شاه نیز عملاً در دژ زندانی بود و هیچ راه فرار نداشت. در این اثنا حسن گنگو از گلبرگه به مرج و از آن‌جا به ارگه رفت. دو سه ماه در ارگه ماند و آنگاه رهسپار سگر شد و در آن‌جا بسیاری از امرا بدو پیوستند. سپس رهسپار دولت‌آباد شد. عمادالملک سرتیز نیز که گلبرگه را گشوده بود، آهنگ دولت‌آباد کرد. حسن گنگو پس از رسیدن به رود روداوری و گرفتن بیر، سرانجام در جایی به نام سندهتن با سپاه سرتیز روبرو گردید و سرتیز شکسته و کشته شد. در پی آن، جوهر و دیگر امرای محمدشاه از محاصرهٔ دژ دولت‌آباد دست کشیدند و بگریختند و ناصرالدین اسماعیل‌شاه پس از شش ماه از حصار بیرون آمد و به پیشباز ظفرخان حسن گنگو شتافت و حسن به دولت‌آباد درآمد. اندکی بعد، اسماعیل‌شاه چون دریافت «که استقلال حسن کانکری بهمنی به درجهٔ کمال و مرتبهٔ اعلی رسیده و بزرگی او در دل‌ها قرار گرفته است»، به دل خویش یا به‌زور، از پادشاهی کناره گرفت و تاج و تخت را به حسن واگذارد. بدین‌سان در بیست و چهارم ربیع‌الثانی ۷۴۸ق، تاج شاهی را بر سر حسن گنگو / گانگو گذاشتند و «چتر سیاه که نشان خلفای عباسی بود بر سرش گرفتند و خطبه و سکهٔ مملکت دکن به نام وی کرده، شاه علاءالدین حسن کانکوی بهمنی خطاب دادند.» علاءالدین حسن پس از برآمدن به تخت شاهی، امرای هوادارش را برکشید و خطاب و منصب داد؛ از آن میان پسر خود محمد را خطاب ظفرخان بخشید و دختر وکیل مطلق یا نخست‌وزیر ملک، سیف‌الدین غوری را نامزد وی کرد. شاه پیشین اسماعیل مخ (که پس از کناره‌گیری از پادشاهی لقب خود را به شمس‌الدین برگردانیده بود) را مقام امیرالامرایی، ملک بهاءالدین را لقب سکندرخان و مقام باربکی (دبیری ویژهٔ شاه)، حسام دول الچی / حسام‌الدین اقچی را منصب نایب‌وزیری، ملک رفیع‌الدین / رضی‌الدین را لقب فتح‌الملک، شمس رشیق را منصب حاجب خاصی، (برادر خود) علی‌شاه را مقام سرپرده‌داری (سرپرست تشریفات)، ملک‌شادی را منصب نایب باربکی، ملک حسین را لقب گرشاسب، ملک هندوی ترک را خطاب عمادالملک و منصب صاحب عرضی، شَرَف فارسی را خطاب عمدةالملک، و دیگر امرا را به همین‌گونه خطاب و منصب بخشید. آنگاه به حسن تدبیر و ضرب شمشیر رفته‌رفته آن نواحی دکن را که در تصرف سرکردگان مخالف یا امرای محمدشاه تغلق بود، از دستشان بیرون آورد و سردارانش بسیاری نواحی را گشودند. حسین گرشاسب نواحی کهندار / کندهار / قندهار و کوتگیر، قطب‌الملک رضی‌الدین نواحی مهندری / مندری و اکّلکوت / انکلوت / سیدآباد، قیرخان ملک مقبول ناحیهٔ کلیان / کلیانی، و سکندرخان نواحی بیدر و ملیکهیر / ملکهیر را گشود. در این اثنا اسماعیل مخ که اکار را در اقطاع داشت به تحریک یکی از سرکردگان هندو به نام نراین

دعوی شاهی کرد. ولی نراین به‌پیمان خود با اسماعیل پشت پا زد و اسماعیل را بگرفت و بند بر نهاد و چندی بعد به زهر بکشت. به روایتی هم، علاءالدین حسن چون از دسیسه‌چینی اسماعیل آگاه گردید، وی را در حضور بزرگان کشور محاکمه کرد و پس از اثبات اتهاماتش، به‌دست خود به ضرب شمشیر به‌قتل آورد. علاءالدین حسن از آغاز شاهی خود می‌خواست گلبرگه / احسن‌آباد را به پایتختی خود برگزیند، ولی این شهر هنوز در دست سرکردگان هندوی هوادار تغلقیان بود و در نتیجه علاءالدین در آغاز دربار خود را در دولت‌آباد نگه داشت. وی سرانجام آهنگ گرفتن گلبرگه کرد و از این‌رو اعظم همایون، خواجهٔ جهان را به این کار گماشت و وی را بفرمود تا از مبارک‌آباد مرج بدان سوی رود. خواجه‌جهان، که قطب‌الملک نیز با سپاهش از مهندوی بدو پیوست گلبرگه را پس از مدتی محاصره گشود و پوچاریدی / بوجایی ریزی، فرماندهٔ حصار شهر، را به اسارت گرفت. در حدود ۷۵۲ق سپاهیان علاءالدین در سگر بشوریدند و فرماندهٔ خود صفدرخان را بکشتند. علاءالدین، از بیم یورش دوبارهٔ محمدشاه تغلق، در ترک دولت‌آباد و رفتن به سگر دو دل بود، تا سرانجام شبی پیری (گویا اویس قرنی) را به خواب دید و پیر او را از فروپاشی دولت محمدشاه آگاه ساخت و به سرکوبی هواداران وی برانگیخت. پس علاءالدین برای سرکوبی شورشیان، دولت‌آباد را ترک گفت. نخست به گلبرگه رفت و دو سه روزی در آن‌جا ماند و در همان‌جا از مرگ محمدشاه تغلق (۷۵۲ق) آگاه و خیالش آسوده شد. آنگاه به سگر شتافت و شورشیان را به فرمانبرداری واداشت و به اوضاع شهر سروسامان بخشید و فضلا و مشایخ آن دیار، مانند شیخ عین‌الدین بیجاپوری (۷۰۶–۷۹۵ق)، مرید و خلیفهٔ خواندمیرسید علاءالدین جانپوری و مولانا معین‌الدین هروی را بنواخت. پس از آن از ساگر به‌قصد تسخیر نواحی و ولایاتی چون کنباری (Khenbhari) و مُدهول لوای عزیمت برافراشت. کپرس / کهیپرس / کهیرس (دژدار دژ کنباری) و نراین (از شاهان هندو که مدهول تختگاهش بود) را به گزاردن خراج واداشت (اواخر ۷۴۳ق). سپس دو ماه در مرج / مرچ ماند و آنگاه عزم تسخیر ولایت کوکن کرد. دو ماه را به تاخت و تاز و تاراج در نواحی کهاری پتن گذراند و به سگر رفت و در آن‌جا سپاهش را از نو سازمان داد و از رود چنار گذشت و از نواحی سیرم و مدکهیر / ملکهیر باج ستاند و به گلبرگه بازگشت (۷۴۴ق). پسان‌تر شورش سردار بزرگ خود قیرخان، حاکم دژهای کلیان و کویر، را با دلاوری سکندرخان فروماليد و قیرخان اسیر گردید. پس از این فتوحات، به گلبرگه بازگشت و نام این شهر را به احسن‌آباد تغییر داد و آن‌جا را به پایتختی خود برگزید. سال‌های پایانی زندگی علاءالدین به لشکرکشی‌های پی‌درپی در جوانب شمال، جنوب، شرق و غرب گذشت. گوا / گووه را پس از پنج‌ماه محاصره گرفت و در راه بازگشت، بندر دابول و کلهر و کُلاپور را گشود. در شمال تا ماندو (در ولایت مالوه) پیش رفت. در شرق به تاخت و تاز در ولایت تلنگ / تلنگانه پرداخت و «قریب یک‌سال... در ولایت تلنگ سیر می‌فرمود تا بهونگیر، ولایات را در قبضهٔ تسخیر درآورده، بت‌خانه‌ها را زیر و زبر ساخته، در عوض آن مساجد و مدارس به فلک اطلس برافراخت.» (برهان مآثر، ۲۸). در پایان زندگی‌اش، قلمرو زیر فرمان مستقیم وی از ماندو در شمال تاریچور در جنوب و از بهونگیر در شرق تا دابول و گوا در غرب گسترده بود و رایان کرانه‌های رود کریشنا و نیز رای ورانگل خراجگزار او بودند. وی قلمروش را چهار بخش کرد و هر بخش را زیر فرمان امیر یا شاهزاده‌ای واگذارد: احسن‌آباد گلبرگه و ریچور و مُدگول را به وزیرش ملک سیف‌الدین غوری داد، دولت‌آباد، بیر، جُنَیْر و چول را در اختیار برادرزاده‌اش محمد بن علی‌شاه (یا، به‌نوشتهٔ برهان مآثر، خواهرزاده‌اش بهرام‌خان) نهاد، برار و ماهور در زیر فرمان صفدرخان سیستانی قرار گرفت و ایندور، کولاس و تلنگانه به اعظم همایون پسر ملک سیف‌الدین غوری واگذار شد. علاءالدین حسن در یکم ربیع‌الاول ۷۵۹ق درگذشت و پسر بزرگ و ولی‌عهدش ظفرخان، با عنوان محمدشاه (یکم) بر تخت شاهی بهمنی نشست. علاءالدین حسن را پادشاه «عادلِ رعیت‌پرورِ دین‌دار» گفته‌اند. «به‌روزگار دولت او رعایا و سپاهی در کمال آسودگی و رفاهیت اوقات می‌گذرانیدند و اکثر اوقات را به غزا و جهاد مصروف داشته، در اعلای کلمهٔ طیبه، سعی بلیغ به تقدیم می‌رسانید.» (برهان مآثر، ۳۱) وی مردی کاملاً خودساخته بود؛ طی چند سال قلمرو پر آشوب و ناآرام خود را به کشوری نیرومند در گستره‌ای پهناور مبدّل ساخت. رفتارش با دشمنان بیرونی‌اش، یعنی امرای تغلقی و راجگان و رایان هندو، با نرمش و گذشت همراه بود و اغلب پس از پیروزی از خون آن‌ها درمی‌گذشت و از بیدادگری دوری می‌گزید. شاید از همین‌رو بود که فرمانروایان نیرومندی چون رای ورانگل بی‌ریختن قطره‌ای خون به سروری او تن دردادند. فرشته به نقل از ملحقات شیخ عین‌الدین بیجاپوری می‌نویسد که از علاءالدین

حسن پرسیدند «که بی‌گنج و لشکری در اندک مدتی چنین دولت شگرف چگونه به‌دست‌آوردی و خلایق را بی‌مشقت چون مطیع و منقاد ساختی؟ جواب داد که سبب آن دو چیز بود، یکی آنکه مروت را لازم گرفتم و در هیچ حال از آن تجاوز ننمودم و دوم آنکه دست سخاوت گشاده، با دوست و دشمن طریق احسان سلوک داشتم.» البته رفتار وی با توطئه‌گران داخلی معمولاً سخت‌گیرانه و بی‌رحمانه بود. زبان رسمی و مراسلات دربار علاءالدین حسن و جانشینان او فارسی بود و به شاهزادگان حتی در دبستان، عالی‌ترین نمونه‌های ادب فارسی را درس می‌دادند. گویند علاءالدین حسن در دم مرگ از کوچک‌ترین فرزندش محمود پرسید که در مکتب چه می‌خوانی و او پاسخ داد «تصنیف شیخ سعدی شیرازی را می‌خوانم. پرسید امروز کدام حکایت را خواندی. محمود گفت که این حکایت را خواندم: شنیدم که جمشید فرخ‌سرشت ــ به سرچشمه‌ای بر به سنگی نوشت / بدین چشمه چون ما بسی دم زدند ــ برفتند چون چشم بر هم زدند / گرفتند عالم به‌مردی و زور ــ و لیکن نبردند با خود به گور.» (تاریخ فرشته، ۲۸۱/۱) وی بفرمود تا نوروز را در گلبرگه جشن بگیرند. عبدالملک عصامی اثر مهم خود فتوح‌السلاطین / شاهنامهٔ هند را که به‌فارسی سروده به علاءالدین حسن پیشکش کرد. صوفیان برجستهٔ هندی در دستگاه علاءالدین حسن از احترام و مقامی والا برخوردار بودند. به‌روایتی افسانه‌آمیز، وی زمانی که جویای نام و در خدمت تغلقیان بود در شمار مریدان نظام‌الدین اولیا درآمد. روزی شاهزاده محمد تغلق تازه از خانقاه شیخ خارج شده بود که حسن به حضور او رسید. شیخ در این هنگام گفت: «سلطانی رفت و سلطانی آمد» و سپس قرصی نان به حسن داد و گفت: «این چتر شاهی است که پس از مدتی دراز و محنت دیرباز در دکن روزی نصیب تو خواهد شد.» بعدها که علاءالدین حسن به پادشاهی رسید شیخ سراج‌الدین جنیدی، معروف به اخی سراج، از مریدان نظام‌الدین اولیا، تاج شاهی بر سر او گذاشت.

منابع: برهان مآثر، ۱۱-۳۱؛ تاریخ صدر جهان، ۶۴-۶۶؛ تاریخ فرشته، ۱۴۲/۱-۱۴۳، ۲۷۳-۲۸۲؛ تشیع در هند، ۱۱۴-۱۱۵؛ فارسی ادب بعهد سلاطین، ۲۲۱-۲۲۵، ۲۳۴؛ فتوح‌السلاطین، ۴۸۳-۶۱۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۳۶/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۸۹-۹۰؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۱-۳۵؛ آزرمیدخت مشایخ فریدنی، «خدمات بهمنیان به نشر و فرهنگ تمدنی ایرانی در دکن»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، صص۲۲۹-۲۳۶؛

The Bahmanis of the Deccan, 25, 29-37, 48-69; *The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli*, 340; *Encyclopaedia of Islam*, 1/923-924; *The Oxfors History of India*, 281; *Iranica*, 3/394-398; *A Socio-Intellectual History of the Isna 'Ashri Shi 'is in India*, 2/247-248.

برزگر

علاءالدین حسین‌شاه بنگالی ← حسین‌شاه بنگالی

علاءالدین حسینی (a.lā.od.din-e.ho.sey.ni)، شهاب، سدهٔ‌دهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در کنتور می‌زیست و زیر نظر شیخ یحیی به تحصیل پرداخت و به داشتن معرفت دینی و پرهیزکاری بلندآوازه بود. وی شاهد حکمرانی ابراهیم لودی (۹۲۳ــ ۹۳۲ق) تا جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بوده است. علاءالدین در ۹۷۰ق/ ۱۵۶۲م کتابی به‌نام راحت‌الروح و حکمت‌الفتوح تألیف کرد. این اثر دربردارندهٔ چهار علم واجب از علوم باطنی است: ۱ــ کیمیا در کیمیاگری، ۲ــ سیمیا در سحر و جادو، ۳ــ هیمیا در طلسم و ۴ــ ریمیا در علم شعبده. وی در این اثر دربارهٔ اسرار دیگر، مانند دیدن و پنهان ماندن خضر(ع) نیز سخن به‌میان آورده است. مؤلف در تألیف این اثر از برخی مطالب خزانهٔ جلالی اثر مخدوم جهانیان جهانگشت (ــ ۷۸۵ق) بهره برده است. نسخهٔ دست‌نویس آن به شمارهٔ ۳/۳۴۶ در کتابخانهٔ محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شفیع، ۲۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,61.

فتح‌نیا طبری

علاءالدین خلجی (a.lā.od.din-e.xal.ji)، علاءالدین محمد (یا علی گرشاسب)، ملقب به سکندرثانی و معروف به غازی‌ملک، پسر شهاب‌الدین مسعود، ــ ۶ شوال ۷۱۶ق، سلطان دهلی از خاندان خلجیان (۶۹۵ــ ۷۱۶ق). وی برادرزادهٔ سلطان جلال‌الدین فیروزشاه خلجی بود و در دورهٔ عمش ترقی کرد و به حکومت کره‌مانکپور و اوده رسید. وی سرانجام بر سلطان جلال‌الدین بشورید و وی را فریبکارانه به‌قتل آورد (رمضان ۶۹۵ق) و

رهسپار دهلی گردید و قدرخان رکن‌الدین ابراهیم، پسر کوچک جلال‌الدین را که بر تخت شاهی برآمده بود از آن‌جا بیرون راند و در اواخر ۶۹۵ق وارد دهلی گردید. وی در بیست و دو ذوالحجه در قصر دولت‌خانه بر تخت شاهی نشست و همان زمان در کوشک لعل آمد و به دادن القاب و مناصب پرداخت، چنان‌که برادر خود الماس‌بیگ را خطاب الغ‌خان/ الف‌خان با شغل امیرحاجب باربک، ملک نصرت جالیسری را خطاب نصرت‌خان با شغل کوتوال شهر دهلی، ملک هزبرالدین را خطاب ظفرخان با شغل عارض ممالک، ملک اماجی را خطاب ارسلان‌خان با اقطاع سامانه، و سنجر حربون را خطاب الپ‌خان بخشید و دیگر یاران خود را که درشمار امرا نبودند به مرتبهٔ امارت برکشید و خواجه خطیر را به وزارت گماشت و قاضی صدرالدین عارف، مخاطب به صدرجهان، را قضای (یا، دقیق‌تر، قاضی‌القضاتی) کشور و خطاب سید اجل و شیخ‌الاسلامی داد و دیوان انشا را به عمدةالملک حمیدالدین و ملک عزالدین واگذاشت. در محرم ۶۹۶ق الغ‌خان و ظفرخان (یا الپ‌خان) را برای به گرفتن ارکلی‌خان و سلطان رکن‌الدین ابراهیم، پسران سلطان جلال‌الدین، به مولتان فرستاد. آن دو نتوانستند در برابر نیروهای مهاجم درایستند و مولتان به محاصره درآمد و پس از دو ماه بزرگان و مردم شهر، گویا از تنگی و سختی محاصره، جانب پسران سلطان جلال‌الدین را رها کردند و آن دو و همراهانشان ناگزیر خود را تسلیم الغ‌خان نمودند و الغ‌خان پس از فرستادن فتح‌نامه به دهلی، آن‌ها را برداشت و روانهٔ پایتخت گردید. اما در میان راه، در نزدیکی ابهوهر، نصرت‌خان از جانب سلطان علاءالدین به اردوی الغ‌خان رسید و بنابر فرمانی که از جانب سلطان آورده بود «در چشم پسران، پادشاه جلال‌الدین فیروزشاه خلجی و الغوخان نبیرهٔ چنگیزخان که داماد سلطان جلال‌الدین فیروزشاه خلجی بود و ملک‌احمد حبیب که نایب امیر حاجب شده بود میل کشیده، حشم و اموال ایشان را متصرف گشت و آن دو شاهزادهٔ مظلوم را در قلعهٔ هانسی محبوس ساخت.» (تاریخ فرشته، ۱۰۲/۱) سلطان علاءالدین در سال دوم جلوس خود نصرت‌خان را وزارت داد و علاءالدین/ علاءالملک، عم ضیاءالدین برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی، را که حاکم کره بود به پایتخت فراخواند و کوتوالی (داروغگی) پایتخت را بدو واگذارد. در همین سال، الغ‌خان و ظفرخان، سرداران سلطان علاءالدین، سپاهی بزرگ از مغولان را که به خاک هند تاخته بودند در حدود لاهور بشکستند و از آنان

بسیاری (به روایتی، نزدیک دوازده هزار تن) را بکشتند. «بعد از آن امرای جلالی [امرای درگاه جلال‌الدین فیروزشاه] را که از روی بی‌وفایی به سلطان علاءالدین پیوسته و اشغال و اقطاع یافته بودند همه را بگرفتند و بعضی را میل در چشم کشیدند و برخی را در قلعه‌ها[ی] دور مقید گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را در خزانه آورده و خانمان ایشان را [براندا‌ختند].» (طبقات اکبری، ۶۹) علاءالدین در ۶۹۸ق/ ۱۲۹۹م الغ‌خان و نصرت‌خان را به فتح گجرات گسیل داشت و آنان نهرواله/ انهلواره (پتن)، پایتخت باستانی گجرات، راگشودند و رای کرن، فرمانروای گجرات، گریخت و به رام‌دیو، فرمانروای دیوگیر در دکن پناهید و زنان و دختران او و از جمله دیولرانی و خزانه و پیل‌های او به‌دست سپاه علاءالدین افتاد و بتی را که هندوان به‌جای بت معروف سومنات که سلطان محمود غزنوی شکسته بود، می‌پرستیدند و نام این بت را نیز سومنات می‌خواندند، به دهلی بردند و «پی سپر خلایق گردانیدند» و نصرت‌خان به کنبایت رفت و از دارایان آن‌جا اموال بسیار باج ستاند و «کافور هزار دیناری را که در آخر سلطان علاءالدین به واسطهٔ تعلق خاطری که به او داشت و را نایب ملک گردانیده بود از خواجهٔ او به‌ستم گرفت به خدمت سلطان فرستاد.» (طبقات اکبری، ۶۹) الغ‌خان و نصرت‌خان، پس از غارت کردن گجرات، رو به دهلی نهادند، ولی در بازگشت بر سپاهیان سخت گرفتند و خمس غنایم را از آن‌ها خواستند و سخت‌گیری را از حد گذراندند تا بدان‌جا که برخی سپاهیان نومسلمان، یا به‌واقع همان مغولانی که به درگاه پادشاه دهلی پیوسته بودند، و بعضی سپاهیان دیگر بشوریدند و قصد جان دو سردار را کردند، ولی، با این‌که توانستند ملک عزالدین برادر نصرت‌خان و نیز خواهرزادهٔ سلطان علاءالدین را به قتل آورند، سرانجام شکست خوردند و بگریختند و پراگنده گردیدند و الغ‌خان و نصرت‌خان با غنایم به دهلی بازآمدند و «سلطان علاءالدین اولاد و اتباع کسانی که ساعی این فتنه بودند گرفته، سیاست‌ها نمود و نصرت‌خان به‌واسطهٔ انتقام برادر خود، زنان کسانی را که در قتل برادر او سعی نموده بودند به کناسان سپرد که اطفال را بر سر عورات می‌زدند تا هلاک شدند [و] پیش ازین در دهلی رسم نبود که به‌واسطهٔ جرم کسی اولاد و اتباع او را سیاست نمایند.» (طبقات اکبری، ۷۰) در همین سال سپاهی از مغولان به فرماندهی صلدی/ سگدی/چلدی و برادرش به خاک هندوستان تاخت و سیوستان را گرفت؛ ظفرخان، سردار سلطان، سیوستان را در

محاصره گرفت و مغولان را بشکست و صلدی و برادرش و دیگر مغولان همراهش را که نزدیک دو هزار تن می‌شدند اسیر کرد و به دهلی فرستاد. در ۶۹۹ق/ ۱۲۹۹م قتلغ خواجه، پسر دواخان/ داؤوخان، با هزاران تن سپاه مغول به خاک هند تاخت و تا دروازه‌های دهلی پیش آمد و شهر را به محاصره گرفت. علاءالدین، به‌رغم نظر رایزنانش که وی را از رویارویی با مغولان برحذر می‌داشتند، با سپاهی بزرگ از شهر بیرون آمد و در دشت سیری/ کیلی اُردو زد و آمادهٔ رویارویی با مغولان گشت و میمنه را به ملک هزبرالدین ظفرخان، حاکم سمانه و پنجاب و مولتان، و میسره را به الغ‌خان/ الف‌خان سپرد و خود با ملک نصرت‌خان در قلب سپاه جای گرفت. ظفرخان بر مغولان تاخت و بسیاری از ایشان را بکشت و بر سپاهشان شکست انداخت، اما الغ‌خان که با ظفرخان دشمنی داشت و ظاهراً از کامیابی‌های او ناخرسند بود با وی همراهی نکرد و او را تنها گذاشت، ازاین‌رو، ظفرخان، ناگهان خود را در میان مغولان تنها دید و به‌رغم مقاومت دلیرانه و سرسختانه‌اش به قتل آمد. با این وجود، قتلغ‌خواجه که دلاوری ظفرخان و سپاهیانش وی را شگفت‌زده و بیمناک کرده بود ادامهٔ جنگ را به صلاح خود ندید و عقب نشینی کرد و به ولایت خود بازگشت و علاءالدین شادمان، نه‌تنها از بازگشت سپاه مغول بلکه همچنین از کشته شدن ظفرخان که شجاعت و دلاوری او و به‌واقع محبوبیتش در میان سپاهیان رفته‌رفته به خطری برایش تبدیل می‌شد، به دهلی باز آمد. گویند در این هنگام سلطان علاءالدین، مست از کامیابی‌ها و پیروزی‌هایش در سه سال نخست پادشاهی‌اش، در اندیشهٔ پی افکندن آیین و دینی نو و جهانگیر برآمد، و حتی فرمود تا او را اسکندرثانی در خطبه خواندند و در سکه نیز همین نوشتند، و همنشینان و حریفان مجلس او، به ملاحظهٔ درشت‌خویی و خشن مزاجی وی، چاپلوسانه پندارهای واهی او را تأیید می‌کردند تا آنکه علاءالدین علاءالملک، کوتوال دهلی، که مردی خردمند بود دست از جان بشست و با پند و اندرزهای حکیمانه پادشاه را به‌سرعقل آورد و وی را متقاعد ساخت که از اندیشهٔ آوردن آیینی نو دست بکشد و نیز به‌جای آنکه دهلی را ترک گوید و همچون اسکندر، سودای جهانگیری در سر پرورد در ابتدا به دو کار مهم بپردازد: «اول تسخیر بعضی بلاد هندوستان، مثل رنتهنبور و چیتور و چندیری و مالوه و جانب شرقی تا آب اوده، سرو و سوالک تا آب عمان... و مهم دوم سد باب مغولست. حصارهای که بر سمت درآمد مغل واقع است، مثل دیبالپور و مولتان و سامانه، مستحکم و به‌سرانجام باید ساخت.» (طبقات اکبری، ۷۲) بنابراین، در ۶۹۹ق سپاهی را به فرماندهی الماس‌بیگ الغ‌خان، حاکم سمانه، و نصرت‌خان، حاکم کره، برای فتح رنتهنبور فرستاد. فرمانروای آن‌جا «همیردیو نبیرهٔ پتهوره» بود، و رنتهنبور به محاصرهٔ سپاه شاهی درآمد. چون کارگشودن شهر به دشواری برخورد (به روایتی در هنگام محاصره تصادفاً سنگی از درون قلعهٔ رنتهنبور به نصرت‌خان رسید و وی را بکشت)، علاءالدین به تن خود رهسپار آن‌جا شد و در میان راه چند روزی برای شکار در جایی توقف کرد. در یکی از روزها برادرزاده‌اش سلیمان‌شاه اکت‌خان، که «وکیل در» بود و قصد شاهی داشت با نوکران خود، سلطان را که بی‌محافظ بر تل بلندی نشسته بود به تیر گرفت و علاءالدین که دو زخم به بازوی او رسیده بود بیهوش بیفتاد. اکت‌خان نیز فریب خورده، وی را مرده پنداشت و بی‌آنکه مطابق معمول سر از تنش جداکند به لشکرگاه شتافت و به بارگاه سلطان رفت و بر تخت نشست و آوازه درانداخت که سلطان را کشته است و مردمان رفته‌رفته به تهنیت و بیعت او پیش آمدند، ولی پیش آنکه اکت‌خان کاملاً برکارها استیلا یابد، علاءالدین به هوش آمد و با هواداران خود بر سر اکت‌خان درآمد و سپاهیان و مردم با دیدن وی، جانب اکت‌خان را رها کردند و اکت‌خان خود را تنها و بی‌یار و یاور دیده، بگریخت و اندکی بعد به دست سپاهیانی که علاءالدین در پی‌اش فرستاده بود، افتاد و به قتل آمد. علاءالدین سپس راه رنتهنبور پیش گرفت و آن‌جا را، که الغ‌خان، گویا پس از کشته شدن نصرت‌خان و یا به دلیل مقاومت سرسختانهٔ مردم آن‌جا، رها کرده به سوی جهاین رفته بود، بار دیگر به محاصره درآورد. این بار نیز راجپوتان شهر سرسختانه درایستادند و محاصرهٔ شهر به درازا کشید. در این اثنا، امیرعمرخان و منگوخان، که هر دو خواهرزادهٔ سلطان بودند و در بدایون و اوده به حکومت اشتغال داشتند، بشوریدند ولی هر دو به دست امرای وفادار علاءالدین دستگیر گردیدند و آن دو را به لشکرگاه شاهی در پای قلعهٔ رنتهنبور آوردند و به فرمان سلطان، چشمانشان را میل کشیدند (یا به روایتی، کندند) و سپس با زجر و شکنجه بکشتند. شورش بسیار خطرناک دیگری که در اثنای محاصرهٔ رنتهنبور روی داد شورش حاجی مولی، غلام‌زادهٔ ملک‌الامرا فخرالدین کوتوال قدیم شهر، در دهلی بود که کوشک لعل (=کاخ سرخ) را بگرفت و سیدی را که تبارش از مادر به شمس‌الدین التتمش می‌رسید، (گویا به‌زور) بر تخت

علاءالدین خلجی

شاهی نشاند و از بزرگان شهر به‌زور برایش بیعت گرفت. این شورش هم البته بیش از یک هفته به درازا نکشید و به دست ملک حمیدالدین، معروف به امیرکوه، و پسرانش سرکوب گردید و حاجی مولی و آن شاه علوی دست نشانده‌اش به قتل آمدند و ملک حمیدالدین «سر آن علوی را از تن جدا کرده و بر نیزه کرده، در شهر بگردانید و سر را با فتحنامه به خدمت پادشاه ارسال نمود. سلطان، الماس‌بیگ الغ‌خان را به دهلی فرستاد تا اهل فتنه را به سیاست رسانید و پسران ملک‌الامرا ملک فخرالدین کوتوال قدیم را با آنکه در آن فتنه شریک نبودند به‌واسطهٔ آنکه حاجی مولی از خاصه خیل پدر ایشان بود، به قتل رسانیده خانمان آن بی‌گناهان را برانداخت. پس از آن سلطان علاءالدین قلعهٔ رنتهنبور را پس از مشقت بسیار، بعد از یک یا سه سال گشود و رای همیردیو و افرادش را به قتل رسانید و قلعهٔ رنتهنبور و نواحی اطراف آن را به الماس‌بیگ الغ‌خان/ الف‌خان بخشید و به دهلی بازگشت و الغ‌خان پس از پنج شش ماه بیمار شد و در راه دهلی درگذشت. «سلطان علاءالدین از تواتر حوادث و فتنه که در آن ایام واقع شد از امرای صائب‌رای که به صفت تجربه و دانایی اتصاف داشتند، پرسید که سبب این‌که فتنه‌ها بر توالی و تواتر حادث می‌شود، چه خواهد بود و تدارک را چه طریق است؟ امرا گفتند که جز چهار چیز سبب این نتواند بود. اول بی‌خبری پادشاه از نیک و بد احوال خلق، دوم شراب خوردن مردم که چون شراب می‌خورند خوی‌های زشت ایشان در حرکت می‌آید [و] فسادها متولد می‌شود، سوم صداقت و قرابت و اتفاق امرا با یکدیگر، چهارم زر که چون مردم رذل و بی‌حوصله را به‌دست می‌افتد، اندیشه‌های فاسد و خیال‌های باطل در اوهام ایشان راه می‌یابد. سلطان علاءالدین رای امرا را تصویب نموده هر دیهی را که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود، همه را به خالصه درآورد و هرکس که زر داشت به هر بهانه که دانست و توانست، آن زر را ازو گرفته، در خزانه داخل ساخت. مردم مضطر گشته در پی تحصیل قوت شدند و نام فتنه و فساد بر زبان ایشان نمی‌رفت و در هر محله و کوچه و خانه جاسوسان گماشت و درین باب مبالغه به‌جایی رسانید که امرا و ارباب دولت را به هم اختلاط و آمیزش و به خانهٔ هم رفتن میسر نمی‌شد... و درشهر منادی در دادند و احکام و فرامین در باب منع شراب به اطراف مملکت فرستادند. جماعت لوند بی‌قید که به شرب خمر عادت داشتند، از سر آن نمی‌گذشتند و به هر حیله و تدبیر شراب می‌آوردند و بعضی در خانه‌های خود مخفی می‌کشیدند. چون سلطان را برین خصوصیات اطلاع شد، فرمود تا جایی نزدیک دروازهٔ بدأیون، جایی که ممرّ خلایق بود، کندند تا زندان این مردم باشد و اکثری که در آن چاه محبوس می‌گشتند، می‌مردند.» (طبقات اکبری، ۷۵) علاءالدین در جمادی‌الثانی ۷۰۱ق/ ژانویهٔ ۱۳۰۳م به چیتور لشکر کشید و آن‌جا را پس از ماه‌ها محاصره در محرم ۷۰۳ق گشود و «به پسر بزرگ خود خضرخان داده آن را خضرآباد نام نهاد و در پای همان قلعه او را ولی‌عهد گردانیده، چتر لعل عنایت فرمود.» (تاریخ فرشته، ۱۱۱/۱) و رتن سنگه/رتن سین، فرمانروای راجپوت چیتور را به دهلی آورد و در آن‌جا به بند کشید. گفتنی است که ملک محمد جائسی (۹۰۶ــ ۹۹۶ق) در منظومهٔ خود به‌نام پدماوت و رتن/ رتن پدم به زبان هندی، که بعدها چندین بار به زبان فارسی برگردانیده شد، انگیزهٔ یورش سلطان علاءالدین به چیتور را به‌دست آوردن پدمنی/ پدماوت، همسر یا دختر زیبای رتن‌سین، یادکرده است، ولی هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران معاصر آن روزگار از چنین چیزی سخن به‌میان نیاورده‌اند. ازاین‌رو، گفتهٔ جائسی را باید داستان و افسانه دانست نه حقیقت تاریخی. در هنگامی که علاءالدین به محاصرهٔ چیتور مشغول بود (۷۰۲ــ ۷۰۳ق/ ۱۳۰۲ــــ ۱۳۰۳م) مغولان فرارود از دوری وی از تختگاهش خبر یافتند و در پی آن سپاه بزرگی از مغولان به فرماندهی طرغی، به هند تاخت و یکسره تا کنار دهلی بر لب رود جون/ جمنا پیش رفت. علاءالدین با آگاهی از یورش مغولان، پس از فتح چیتور به‌سرعت به دهلی بازگشت (حدود یک ماه پیش از رسیدن مغولان به حوالی دهلی) و چون در این هنگام بیشتر سپاهیانش را به تسخیر دژ ورنگل در دکن و جاهای دیگر فرستاده بود ناگزیر از دهلی بیرون آمد و در سیری/ سرای حصاری شد و به انتظار کمک امرایش از ولایات ماند. ولی چون مغولان دهلی را در محاصره گرفته بودند، امرا نتوانستند بدو کمکی برسانند. به روایت تاریخ فرشته و طبقات اکبری، «پادشاه از غایت اضطرار دست توسل به دامن شیخ نظام‌الدین اولیا قدس سره [از مشایخ بزرگ چشتیه] مستحکم ساخت. گویند همان شب هراسی بر طرغی غالب شد که بعد از دو ماه محاصره بی‌سبب ظاهری سراسیمه کوچ کرده، معاودت نمود و مردم دهلی این معنی را از توجه نظام‌الدین اولیا ــ قدس سره ــ گمان برده، ازکرامات آن بزرگ شمردند.» (تاریخ فرشته، ۱۱۲/۱) ولی مؤلف تاریخ مبارکشاهی روایت دیگری از یورش طرغی/ ترغی به‌دست می‌دهد و می‌گوید که چون ترغی به خاک هند

تاخت و تا حد برن رسید «ملک فخرالدین امیرداد مقطع برن حصاری شد. سلطان به جهت دفع ملاعین [یعنی مغولان] ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود. چون لشکر اسلام در برن رسید، ملک فخرالدین امیرداد نیز بیامد، یک‌جا شده شبیخون بر ملاعین زدند. به‌عنایت‌الله تعالی، لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده بازگشت، ترغی مذکور زنده به‌دست آمد، ملک تغلق او را در حضرت [دهلی] آورد.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۷۳) به هر صورت، پس از این رویداد علاءالدین به اقدامات مؤثری برای تقویت سپاهش و مرمت برج و باروی دهلی و پادگان‌ها و دژهای منطقهٔ شمال غرب هندوستان، که معمولاً در معرض تاخت و تاز مغولان بود، دست زد. از اقدامات شدید او گذاشتن ضوابطی سخت به منظور ارزان نگه‌داشتن اسباب معاش و آلات سپاهیگری، مانند غلات و پارچه و اسب و جز آن، بود که نتیجهٔ آن افزایش شمار سپاهیان بود و «از کثرت سپاه ابواب درآمد مغل و تطاول ایشان مسدود گشت که اهالی هند در مهد امان آسودند و اگر احیاناً طائفهٔ مغل به هند درآمدی، اسیر و قتیل گردیدی.» (تاریخ فرشته، ۱۱۴/۱) البته همچنان‌که مغولان به نواحی شمال غرب شبه قاره، عمدتاً برای کسب غنایم، می‌تاختند، سپاهیان علاءالدین نیز به دیگر نواحی شبه قاره که هندونشین یا زیرفرمان راجگان هندو بود، به بهانهٔ غزا، می‌تاختند و از هیچ‌گونه قتل و غارت و تاراج کوتاهی نمی‌کردند. بنابراین، اگر هم علاءالدین توانست بخشی از مردم هند یعنی مردم قلمرو خود را در برابر یورش‌های غارتگرانهٔ مغولان کمابیش آسوده بدارد، بخش‌های دیگر مردم هند هیچ‌گاه از تاخت‌وتاز سپاهیان او در امان نبودند. به‌هرحال، در ۷۰۵/۷۰۴ق سپاهی از مغولان به فرماندهی علی‌بیگ و محمد ترتق /ترتاک خواجه، به هند تاختند و با دور زدن دژهای نوسازی شده، در امتداد رشته‌کوه هیمالیا تا امروهه در هشتاد مایلی شرق دهلی پیش رفتند و کشت‌وکشتار بسیار کردند و غنایم فراوان به‌دست آوردند. سلطان، سپاهی را به فرماندهی ملک نایب کافور و غازی ملک تغلق امیر دیبالپور و لاهور به دفع مغولان گماشت و آنان در امروه به مغولان رسیدند و شکست سختی بر آن‌ها وارد آوردند و بسیاری از ایشان را بکشتند و هشت هزار تن را با فرماندهانشان علی‌بیگ و ترتاک به اسارت گرفتند و به دهلی آوردند. به فرمان سلطان دو سردار مغول را به پای پیل انداختند و بقیهٔ اسرا را گردن زدند و سرهای آنان را «در برج‌های شهر سیری که تازه راست می‌کردند، به‌جای سنگ و گل به‌کار بردند.» سلطان علاءالدین، در ۷۰۵ق/ ۱۳۰۵م عین‌الملک مولتانی را به فتح مالوه فرستاد و عین‌الملک، به‌رغم مقاومت سرسختانهٔ کوکا، راجهٔ مولتان و سپاهیان راجپوتش، توانست جاهای مهمی مانند اجین، ماندو، دهارانگری، و چندیری را بگشاید (جمادی‌الاولی، ۷۰۵ق) کانهردیو، راجهٔ جالور، نیز چون خبر پیروزی‌های عین‌الملک را شنیده چنان بترسید که عین‌الملک را واسطه کرد و امان‌نامه خواست و برای اظهار وفاداری به سطان علاءالدین همراه عین‌الملک به دهلی رفت. در همین سال مغولان، این بار به فرماندهی کبک نامی، از سند گذشتند و به حدود مولتان تاختند، ولی این بار نیز غازی ملک تغلق، آن‌ها را بشکست و بسیاری از ایشان را بکشت یا به اسارت گرفت و اسرا، از جمله کبک را به دهلی فرستاد و «پادشاه نزدیک کوشک هزارستون او را با یاران وی در ته پای فیل انداخته هلاک ساخت و از سرهای مغلان که درین دفعه اسیر کرده بودند در صحرای مقابل دروازهٔ بدایون برجی ساخت.» (تاریخ فرشته، ۱۱۶/۱) آخرین یورش از این‌گونه یورش‌های مغولان به‌خاک هند در این دوره، یورشی به فرماندهی اقبالمند بود که او نیز شکست خورد و به قتل رسید و اسرای مغول را به فرمان سلطان با زجر و شکنجه بکشتند. شکست‌های متوالی مغولان در یورش‌هایشان به خاک هند، و رفتار ددمنشانه و سختی که با اسرای آن‌ها می‌شد، و نیز تاخت‌وتازهای غازی‌ملک تغلق، حاکم دیبالپور و لاهور، به نواحی مرزی مغولان که مغولان را دیگر حتی توان محافظت از قلمرو خود در برابر یورش‌های تاراجگرانهٔ وی نبود، موجب شد تا قلمرو سلطان‌نشین دهلی در بقیهٔ دورهٔ پادشاهی سلطان علاءالدین در برابر یورش‌های مغولان درامان ماند و آنان دیگر جرأت دست‌اندازی به قلمرو وی را نکنند و علاءالدین با فراغ‌بال بیشتری به فتح دیگر نواحی هندوستان و سرکوبی راجگان هندو بپردازد. علاءالدین در رمضان ۷۰۵ق/ مارس ۱۳۰۶م ملک کافور هزار دیناری را که اینک «ملک نایب» نیز شده بود به گوشمالی رام چندره/ رام دیو، والی دیوگره/ دیوگیر در دکن، که سه سالی بود باج و خراج نفرستاده بود، گماشت و «از آن [جا] که شیفتهٔ او [کافور] بود خواست که به‌نوعی میان خلایق او را بنوازد که از سایر امرا امتیاز لاکلام به‌هم رساند و جمیع امرای کبار که همراه او نامزد شده بودند از او در حساب باشند و اطاعت نمایند. پس سایبان و سراپردهٔ لعل که خاصهٔ پادشاهان دهلی بود بوی عطا فرمود.» (تاریخ فرشته، ۱۱۶/۱) وی ملک

علاءالدین خلجی

نایب را، با همدمی خواجه حاجی نایب عرض ممالک، در اوایل ۷۰۶ق روانهٔ دکن کرد و به عین‌الملک مولتانی حاکم مالوه و الغ‌خان والی گجرات نیز فرمود تا ملک نایب را کمک و یار باشند. به‌نوشتهٔ تاریخ فرشته، در این هنگام کنولادی، که پیش‌تر زن رای‌کرن، راجهٔ فراری گجرات بود و پس از به اسارت گرفتن و آوردنش به دهلی، به همسری علاءالدین درآمده بود در وصف زیبایی دختر خود دیولدی، از رای کرن، داد سخن داد و ازاین‌رو علاءالدین به ملک نایب و الغ‌خان دستور داد تا این دختر را به شکلی به‌دست آورند و به دهلی بفرستند (البته، چنانکه پیش‌تر گفته آمد، به‌نوشتهٔ طبقات اکبری، دیولدی از زنان و دختران رای‌کرن بود که پس از فرار رای به اسارت درآمدند و به دهلی فرستاده شدند). سرانجام دیولدی را به‌طریقی ربودند و به دهلی فرستادند و چون خضرخان، پسر علاءالدین بدو دل بست سلطان وی را به همسری پسرش درآورد. امیرخسرو دهلوی در ۷۱۵ق داستان دل‌دادگی خضرخان و دیولدی را در مثنوی بلندی در ۴۵۱۹ بیت به نام عشقیه/ دُوَل‌رانی خضرخان به نظم فارسی درآورده است: «دول‌رانی که هست اندر زمانه ــ ز طاووسان هندوستان یگانه/ به‌رسم هندوی از مام و بابش ــ در اول بود دیول‌دی خطابش/... یکی علت درو افکندم از کار ــ که دیول را دول کردم به‌هنجار/ دول چون جمع دولت‌هاست در سمع ــ درین نامست دولت‌ها بسی جمع/ چو رانی بود صاحب دولت و کام ــ دول‌رانی مرکب کردمش نام.» ملک نایب، پس از رسیدن به دکن، رام‌دیو/ رام‌چندره، حاکم دیوگیر (دولت‌آباد آینده) را به اسارت گرفت (و یا او چون در خود تاب دراستادن نمی‌دید، از در تسلیم درآمد و به اردوی ملک نایب حاضر گردید) و به دهلی فرستاد و سلطان وی را بخشود و بنواخت و به رای رایان ملقب ساخت و دیوگیر را بدو بازگرداند و اجازهٔ بازگشت به مقر حکومتش داد و رام‌دیو از آن پس همیشه از خراج‌گزاران وفادار سلطان بود. در همین اوان دژ سیوانه در ماروار را هم خود سلطان به محاصره درآورد و سیتلدیو، راجهٔ آن‌جا، را به تسلیم و اهدای یک‌صد فیل و هدایای گرانبهای دیگر واداشت. سلطان ولایت سیتلدیو را به قلمرو خود منضم کرد و تنها دژ خالی را بدو واگذاشت. در همان سال‌ها دژ جالور نیز گشوده و کانهردیو، راجهٔ آن‌جا، کشته شد. در ۷۰۹ق/ ۱۳۰۹م ملک نایب کافور، در رأس سپاه شاهی برای بار دوم، این بار برای فتح پادشاهی کاکاتیه (kakatiya) در تلنگانه در جنوب هند (دکن)، فرستاده شد. ملک نایب، ورنگل، تختگاه لدردیو/ پرتپودره دیو دوم pratapudra Deo فرمانروای تلنگانه راگشود و لدردیو ناگزیر «از در صلح درآمده، امان طلبید. ملک نایب خزاین و صد زنجیر فیل و هفت هزار اسپ از او گرفته، او را امان داد و قرار یافت که [لدردیو] هر ساله پیشکش لایق ارسال می‌نموده باشد.» (طبقات اکبری، ۸۲) سلطان علاءالدین در ۷۱۰ق/ ۱۳۱۰م ملک نایب و خواجه حاجی را با لشکری گران بار دیگر به جنوب فرستاد و آن دو پس از گذشتن از دیوگیر (که اینک، پس از درگذشت رام‌چندره، پسرش بر آن فرمان می‌راند)، به دواره سمودره، تختگاه بلال دیو/ ویره بلالهٔ سوم Vira Ballala (راجهٔ کرناتک) از خاندان هویساله Hoysala رسیدند و آن‌جا را گشودند و «ولایت او را غارت نمودند و بتخانه‌ها را درهم شکستند و جمیع بتان مرصع را متصرف شدند و مسجدی مختصر از گچ و سنگ مرتب ساخته... [که] تا این زمان [یعنی زمان نگارش تاریخ فرشته]... آن مسجد در نواحی سیت بندرامیسر موجود است و به مسجد علایی مشهورست.» (تاریخ فرشته، ۱۱۹/۱) ملک نایب آنگاه رهسپار پادشاهی پاندیه در اقصای جنوب (هند) شد. در این مملکت ویرا Vira فرمان می‌راند و او برادرش سوندرپاندیه Sundar Pāndya را، که برای رسیدن به تاج و تخت پدرش را کشته بود، بشکسته و از پادشاهی پاندیه بیرون رانده بود. سوندر پاندیه به درگاه سلطان علاءالدین توسل جسته و از او یاری خواسته بود. به هرحال، ویرا با شنیدن خبر لشکرکشی ملک نایب به سوی پادشاهی پاندیه، از تختگاهش گریخت و ملک نایب به‌آسانی مادورا Madura (= معبر = ساحل کرماندل) را بگرفت و «بتخانه‌های آن‌جا را خراب کرده بتان زرین و مرصع را شکسته، زر آن را به خزانه داخل ساختند... و در ۷۱۱[ق] با سی‌صد و دوازده زنجیر فیل و بست هزار اسپ و نودوشش هزار من طلا و صندوق‌های جواهر و مروارید که از اندازهٔ حساب بیرون بود مراجعت نمود.» (طبقات اکبری، ۸۳) آخرین لشکرکشی ملک نایب به جنوب برضد دیوگیر بود که راجهٔ جدید آن، که پسر و جانشین رامچندره/ رامدیو بود، به‌خلاف پدرش، خیال سرکشی داشت و «در طاعت و انقیاد [به سلطان علاءالدین] همچون پدر نبود.» ملک نایب راجهٔ سرکش را بکشت و برای تقویت و تحکیم سلطهٔ دولت مرکزی برخی دژها در جنوب را بار دیگر گشود و ناحیهٔ میان رودهای کریشنا Krishna و تُنگبهدره Tungabhadra را تسخیر کرد. بدین‌سان، سرداران علاءالدین در زمانی کم‌تر از هشت سال سراسر جنوب هند را زیر سلطهٔ او درآوردند. با این وجود، علاءالدین آن اندازه

علاءالدین خلجی

واقع‌بینی سیاسی داشت که این منطقه، به‌جز دیوگیر، را زیر حکومت مستقیم دهلی قرار ندهد و مسئولیت ادارهٔ ولایات گوناگون جنوب را به راجگان هندو بسپارد و به گرفتن خراج از آن‌ها بسنده کند. سلطان علاءالدین که پیوسته به نومسلمانان مغول، یعنی مغولانی که آزادانه یا در اسارت اسلام آورده و به خدمت حکومت دهلی درآمده بودند، بدگمان بود در اواخر عمرش، به بهانهٔ توطئه‌چینی برخی سرانشان برای کشتن سلطان، دستور قتل‌عام همهٔ نومسلمانان را صادر فرمود و «خفیه بر مقطعان بلاد و ممالک فرمان نبشت و موعود مستقیم گردانید تا به یک موعد و به یک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشتند، چنان‌چه هیچ یکی از مغلی‌گویان در مملکت هندوستان نماند.» (تاریخ مبارکشاهی، ۷۵) و «در همان سال که فلک کجروترست از خط ترسا، چنان ظلم در حق نومسلمانان بی‌گناه کرد به سمع سلطان رسید که جمعی از مردم اباحتیان در دهلی جمع گشته‌اند و در سالی یک شب چنان‌که آداب ایشان است، مجمعی ساخته، با زن و خواهر و مادر و جمیع محارم فراهم می‌آیند. سلطان گویا به کفارت گناه سابق اره بر فرق ایشان کشیده، اثری از آن جماعت نگذاشت.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۲۰) سیاست اقتصادی علاءالدین عمدتاً بر نظام نظارت (و تحدید) قیمت‌ها استوار بود و وی این تدبیر برای نگه‌داری لشکری بزرگ و دائمی و آماده در برابر تهدیدات مغولان پیشه کرده بود. وی دریافت که نمی‌شود مالیات‌ها را بی‌حد و حصر بالا برد و کاهش مواجب سپاهیان هم خطرناک است. ازاین‌رو، تصمیم گرفت تا با برقراری ضوابط و قواعدی بهای ضروریات زندگی را چندان ارزان سازد که بتوان یک سپاهی سوار با مواجب کمابیش پایینِ ۲۳۴ تنگه (=واحد پول در زمان او) در ماه، با ۷۸ تنگه برای نگه‌داری یک اسب یدک، به خدمت گرفت. با قواعد و ضوابط مقرر، بهای غلات و پارچه و اسب و غلام و کنیز و ستور (گاو و گاومیش و شتر و بز و میش و مانند آن‌ها) و دیگر ضروریات زندگی (در حدود معینی) تثبیت گردید و سلطان کسانی مانند «ملک قبول راکه مرد ضابطه‌دار و عادلی بود شحنهٔ بازار غله که به زبان هندی مندی گویند ساخت» تا با یافتن و مجازات محتکران و دیگر متخلفان از ضوابط دولتی از تغییرات نرخ‌ها جلو گیرند. با این وجود، بی‌گمان باز هم مخالفت‌هایی با این مقررات، از سوی صاحبان منافع زیان دیده، بروز می‌کرده است، چنان‌که، به‌گفتهٔ ضیاءالدین برنی، این ضوابط تنها در دورهٔ علاءالدین اعمال می‌گشت و جانشینش مبارک‌شاه قادر به اعمال آن‌ها نبود. سلطان علاءالدین پادشاهی سخت‌گیر و خونریز ولی بسیار کوشنده و پرتلاش بود. با این همه، آخرین روزهای پادشاهی‌اش به دلیل رقابت میان ملک نایب کافور هزار دیناری،که سلطان «آن‌چنان عاشق و شیفتهٔ جمال [او بود]... که عنان اختیار را به‌تمام به‌دست او داد چنان‌چه در امور ملک رعایت خاطر او را به‌هیچ‌وجه از دست ندادی و از گفتهٔ او گرچه ناصواب باشد، انحراف ننمودی» (طبقات اکبری، ۱/۸۵) و خضرخان، پسر بزرگ سلطان، به تیرگی و ناخوشی گذشت. در ۷۱۲ق ملک نایب برای بار چهارم به جنوب هند (دکن) لشکر کشید و به دیوگیر رسید و پسر رامچندره /رامدیو را به قتل آورد و بسیاری از نواحی کرناتک و تلنگ/تلنگانه را از تصرف راجه‌ها بیرون آورد و چنان‌که پیش‌تر گفته آمد، سراسر دکن را به زیر فرمان سلطان علاءالدین درآورد و خود مدتی در دیوگیر رحل اقامت افکند. در این اثنا، سلطان علاءالدین از کثرت جماع بیمار شد در حالی که خضرخان و مادرش ملکهٔ جهان پیوسته سرگرم جشن و شادی بودند و به درمان او نمی‌پرداختند، «چه خضرخان به‌جز مجلس آراستن و شراب خوردن و ساز و نغمه شنیدن و چوگان باختن و فیل به جنگ انداختن، کاری دیگر نداشت و مادرش هم به غیر از جشن نمودن و عروسی فرزندزاده‌ها کردن و سرتراشی و ختنه به هیچ امری نمی‌پرداخت.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۲۲) سلطان، که بدگمان و رنجیده از زن و پسرش در بستر بیماری افتاده بود، ملک نایب را از دکن و الپ‌خان سنجر (که به گفتهٔ ابن بطوطه برادر ماه حق مادر خضرخان بود) را از گجرات فراخواند. ملک نایب چون به دهلی رسید سلطان را بیش از پیش از خضرخان ترساند و علاءالدین برای آن‌که شاهزاده را از پایتخت دور کند وی را به بهانهٔ سیر و شکار به امروهه فرستاد (به‌روایت تاریخ مبارکشاهی، خضرخان نذر کرده بود، در صورت شفای سلطان، پیاده به زیارت پیران هتهناپور برود، و چون در این هنگام سلطان اندکی بهبود یافت مطابق نذرش به هتهناپور رفت و هنوز در آن‌جا بود که ملک نایب، الپ‌خان را به همدستی با خضرخان برای انداختن سلطان متهم کرد و به فرمان سلطان الپ‌خان را بکشتند و به جانب خضرخان نیز فرمان صادر گشت که از هتهناپور به امروه رود). اما خضرخان اندکی بعد، به بهانهٔ زیارت مشایخ دهلی، به پایتخت بازگشت و ملک نایب بازگشت بی‌اجازهٔ او را در نظر سلطان نوعی نافرمانی و سرکشی فرا نمود و علاءالدین که در این هنگام سخت بیمار و نیمه‌بیهوش بود فرمان داد تا

خضرخان و برادرش شادی‌خان را بند برنهادند و به دژ گوالیار فرستادند. ازاین رویداد چند روزی نگذشت که سلطان درگذشت، یا به‌روایتی ملک نایب او را به زهر بکشت. (۶ شوال ۷۱۶ق/ ژانویهٔ ۱۳۱۶م) و ملک نایب، شهاب‌الدین عمر، پسر دیگر علاءالدین، را که کودکی خردسال (گویا هفت ساله) بود، بر تخت شاهی نشاند و خود در مقام نایب‌السلطنهٔ زمام کارها را به‌دست گرفت (۷ شوال ۷۱۶ق) و ملک سهیل/ سنبهل/ سنبل را به گوالیار فرستاد تا چشمان خضرخان و شادی‌خان را میل کشد و کور نماید. ملک نایب، ملکهٔ جهان، مادر خضرخان، را بند برنهاد و هر چه او نقد و جنس و زر داشت بگرفت و شاهزاده (قطب‌الدین) مبارک‌خان، پسر دیگر سلطان علاءالدین، را در خانه بند کرد و در پی میل کشیدن به چشمان او نیز برآمد، اما شاهزاده مبارک‌خان توانست برخی از نگهبانان کاخ شاهی را به سوی خود بکشاند و اینان را به کشتن ملک نایب کافور برانگیزد. بنابراین، از مرگ سلطان علاءالدین هنوز سی‌وپنج روز نگذشته بود که ملک نایب و خاصان او به قتل رسیدند و شاهزاده مبارک‌خان «که درون پنهان مانده بود از حرم محترم بیرون آمد» (تاریخ مبارکشاهی، ۸۲) و به‌جای ملک نایب، به نیابت سلطنت برادر خود شهاب‌الدین عمر پرداخت و پس از دو ماه امرا و بزرگان را با خود موافق گردانید و شهاب‌الدین عمر را به گوالیار، نزد دیگر برادرانش، فرستاد و زندانی کرد و خود با لقب قطب‌الدین مبارک‌شاه بر تخت شاهی دهلی نشست (۸ محرم ۷۱۷ق). سلطان علاءالدین خلجی نیرومندترین فرمانروای خلجی هندوستان بود. وی در دورهٔ کمابیش دراز بیست و یک سالهٔ پادشاهی خود توانست قلمرو سلطان‌نشین دهلی را از تاخت‌وتازهای پیوسته و غارتگرانهٔ مغولان درامان بدارد و، اگر نگوییم سراسر هند، بخش بزرگی از شبه قارهٔ هند را زیر فرمان (مستقیم یا غیر مستقیم) دهلی درآورد. وی با غارت کردن هندوان، به‌ویژه پرستشگاه‌های آن‌ها و گرفتن باج و خراج از راجگان هندو، ثروت عظیمی در دهلی گردآورد که بسیاری از دانشوران و سرایندگان و نویسندگان را بدین شهر کشانید، گرچه خود وی خط و سوادی نداشت. «سلطان علاءالدین چون درشت و تندخوی بود هیچکس را یارای آن نبود که در حق کسی شفاعت گنه تواندکرد و از هر که می‌رنجید در مدت عمر صاف نمی‌شد و راه آشتی نمی‌گذاشت و در اوایل حال گرچه با مردم در مصالح ملکی مشورت می‌کرد و در پرداخت امور ایشان را مداخل دادی، اما در آخر حال که خاطر از جمیع تعلقات فارغ ساخت و مهمات ملکی چنان‌چه خاطر او می‌خواست پرداخت رسید آن‌چه در مخیلهٔ او گذشتی و موافق رای او افتادی به عمل آوردی و در پرداخت کار ملک به هیچکس مشورت نکردی. گویند آن‌قدر فتوح که سلطان علاءالدین را روی نمود هیچ‌یک از سلاطین هند را میسر نشده. مؤلف (تاریخ) فیروزشاهی گوید که آن‌قدر عمارت که در زمان او بنا یافت از مساجد و منابر و منار و حوض و حصار و امثال آن در هیچ عصر به‌وقوع نیامده و جمعیت اهل هنر و ماهران هر فن که در روزگار او مشاهده شده، هیچ‌کس یاد ندارد و راستی و انصاف در عوام و خواص و اطاعت هنود و رفع تمرد که در ایام او بود در هیچ زمانی محسوس نشده و اجتماع بزرگان دین و سالکان راه یقین که دارالملک دهلی به‌وجود شریف ایشان رشک بلاد عالم گشته آن‌چنان‌که در زمان او اتفاق افتاد، در هیچ عصر نبود.» (طبقات اکبری، ۸۳) از مشایخ نامی روزگار او از نظام‌الدین اولیا، شیخ رکن‌الدین ابوالفتح مولتانی نوادهٔ شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی، و شیخ علاءالدین اجودهنی نبیرهٔ شیخ فریدالدین شکرگنج می‌توان یادکرد. از سادات و بزرگان دین نیز کسان بسیاری در این دوره در سلطان‌نشین دهلی به‌سر می‌بردند. از علمای به اصطلاح ظاهر که به تدریس و تألیف در این دوره اشتغال داشتند چهل‌وشش تن را (در تاریخ فرشته و طبقات اکبری) نام برده‌اند. از شعرای برجستهٔ درگاه علاءالدین باید از امیرخسرو دهلوی، امیر حسن دهلوی، صدرالدین عالی، فخرالدین قواس، حمیدالدین راجه و مولانا عارف و شهاب‌الدین صدرنشین یاد کرد که «به عنوان شاعری مواجب می‌یافتند و هر یکی در شیوهٔ شاعری طرزی خاص داشتند، چنان‌چه دیوان‌های شعر ایشان بر کمال فضل و هنرشان شاهدست.» (تاریخ فرشته، ۱۲۲/۱) امیرخسرو در خزاین‌الفتوح، که نثر آمیخته به نظم است، تاریخ سلطان علاءالدین را از جلوس وی در ۶۹۵ق تا فتح مَعْبَر در اواخر ۷۱۰ق نوشته است. وی و امیرحسن (سجزی) دهلوی، هر دو قصاید فراوانی در ستایش علاءالدین دارند. عین‌الملک مولتانی معروف به عین ماهرو، سردار برجستهٔ دورهٔ علاءالدین و پس از او، نیز دبیری برجسته بود و منشآتش، به‌نام انشای ماهرو، آوازه دارد.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۳، ۲۷۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۰/۳، ۷۸۱، ۷۸۵، ۸۱۸، ۸۲۳، ۸۲۴، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹؛ تاریخ فرشته، ۱۰۱/۱-۱۲۴؛ تاریخ مبارکشاهی، ۷۱-۸۲؛ داستان ترکتازان هند؛ ۳۴۴/۱-۳۹۶؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۷/۲-۶۰؛ طبقات اکبری، ۶۸-۸۷؛

نزهة‌الخواطر، ۲/۱۴۶ـ ۱۵۱؛

Encyclpaedia of Islam ,4/921-923; *A History of Sufism in India*, 1/7, 149-150, 160, 170, 174,177, 180, 189, 211, 222, 226, 227, 367-368;

برزگر

علاءالدین سکندرشاه تغلقی (a.lā.od.din.se.kan.dar.šāh.e. toq.lo.qi)، همایون پسر ناصرالدین محمدشاه، ــ ۵ جمادی‌الاولی ۷۹۶ق، سلطان دهلی از خاندان تغلقیان (۱۹ ربیع‌الاول ۷۹۶ــ ۵ جمادی‌الاولی ۷۹۶). پسر میانی سلطان ناصرالدین محمدشاه بود و در دورهٔ پدرش خدمات شایسته‌ای به‌انجام رسانید و کفایت شایانی در سپه‌سالاری نشان داد. از این‌رو چون پدرش درگذشت (۱۷ ربیع‌الاول ۷۹۶ق) و، «سه‌روز شرط عزا به‌جا آوردند» (تاریخ مبارکشاهی، ۱۵۵)، به آسانی بر تخت شاهی دهلی، در کوشک همایون، نشست و «شغل وزارت را همچنان بر خواجهٔ جهان مقرر داشت و صاحبان مناصب و مشاغل را به همان‌گونه که در روزگارش بودند، بر جای بداشت و ملک مقرب‌الملک و دیگر امرا با او بیعت کردند و پیلان و اسبان و دیگر اسباب شاهی را تسلیم او نمودند.» با این وجود، پادشاهی او دیری نپایید و وی پس از یک‌ماه پادشاهی سخت بیمار شد و بیماری‌اش روز به روز بالا گرفت تا سرانجام پس از حدود یک‌ونیم ماه پادشاهی درگذشت و جای خود را به ناصرالدین محمودشاه داد.

منابع: تاریخ فرشته، ۱/۱۵۴؛ تاریخ مبارکشاهی، ۱۵۵؛ طبقات اکبری، ۱۲۵.

برزگر

علاءالدین شاه‌میری (a.lā.od.din.šah.mi.ri)، علاءالدین علی شیر فرزند شمس‌الدین شاه‌میر، ــ ۷۶۱ق، پادشاه کشمیر (۷۴۸ــ ۷۶۱ق). پسر کوچک سلطان شمس‌الدین بود و در عهد پادشاهی برادرش جمشید (۷۴۶ــ ۷۴۸ق) بر او بشورید و وی را بشکست و با لقب علاءالدین بر تخت شاهی کشمیر نشست. پادشاهی علاءالدین دوازده سال و هشت ماه به درازا کشید. پادشاهی او و روی‌هم‌رفته با آرامش و اصلاحات داخلی، به منظور بهبود شرایط سخت زندگی مردم، همراه بود. گویند در آغاز پادشاهی‌اش همه‌چیز فراوان و ارزان بود، ولی در اواخر فرمانروایی او قحطی بزرگی در کشمیر روی داد و بسیاری از مردم از تنگسالی نابود شدند. علاءالدین شهرکی به‌نام علاءالدینپور ساخت که اینک بخشی از سرینگر به‌شمار می‌آید. وی برای اعادهٔ نظم اخلاقی جامعه فرمود تا زن بدکاره از شوهر خود ارث نبرد. پس از مرگش، پسر وی (یا به‌روایتی، برادر خردش شیراشامک/ شراسامک) شهاب‌الدین بر تخت شاهی کشمیر برآمد.

منابع: تاریخ حسن، ۲/۱۷۰ـ ۱۷۱؛ تاریخ فرشته، ۲/۳۳۸؛ طبقات اکبری، ۵۹۸؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۲ـ ۴۳؛

Bahāristan-I-Shahi, 30-31.

برزگر

علاءالدین علی مبارک‌شاه (alā.od.din.ali-ye.mo.bā.rak.šāh)، ــ ۷۴۲ق، پادشاه بنگال. از ملازمان فیروز تغلق / فیروزشاه سوم (۷۵۲ــ۷۹۰ق)، برادرزادهٔ سلطان غیاث‌الدین تغلق / تغلق‌شاه یکم (۷۲۰ ــ ۷۲۵ق) و پسرعموی سلطان محمد بن تغلق / محمدشاه (۷۲۵ــ۷۵۲ق) بود. وقتی که الیاس برادر رضاعی علی مبارک به‌سبب خطایی که از وی سرزده بود، به دهلی گریخت، ملک فیروز که در آن هنگام نایب باربک، صدراعظم محمدشاه بود، از علی مبارک خواست تا الیاس را دستگیر کند و نزد وی آورد. چون جست‌وجوی علی‌مبارک برای دستگیری الیاس راه به‌جایی نبرد، ملک‌فیروز علی‌مبارک را نکوهید و از قرب حضور خود دور کرد. او نیز روانهٔ بنگال شد و به ملازمان قدرخان پیوست و با کاردانی‌های خود پس از مدتی به‌منصب بخشی‌گری برگزیده شد. چندی نگذشت که فخرالدین* مبارک‌شاه قدرخان را فروگرفت و خود بر جای وی نشست. علی مبارک نیز به‌بهانهٔ خون‌خواهی قدرخان، خود را سلطان علاءالدین خطاب کرد و بر فخرالدین لشکر کشید و پس از پیکاری سخت او را بشکست و بکشت. وی سپس گروهی از سپاهیانش را در لکنوتی بر جای گذاشت و خود رهسپار دیگر سرزمین‌های بنگاله شد تا آن که خطبه و سکهٔ بنگاله به‌نام خود کرد. پس از چندی الیاس به پندوه آمد، علاءالدین فرمان داد تا او را دستگیر و در بند کنند. او چندی در بند بود تا این‌که به خواهش مادر الیاس که دایهٔ وی نیز بود، علاءالدین از گناهش درگذشت و بدو اعتبار بخشید و به مجلس خود راه داد. اما الیاس در مدتی کوتاه، پس از آنکه برخی از لشکریان را با خود همراه کرد، روزی با همدستی تنی چند از خواجه‌سرایان علاءالدین را بکشت و خود بر جای وی نشست. دورهٔ پادشاهی

علاءالدین یک سال و پنج ماه بود.

منابع: ریاض‌السلاطین، ۹۳-۹۵؛ طبقات اکبری، ۵۲۲-۵۲۳؛

Corpus of the Arabic and persian Inscriptions of Bengal; 77, 79, 91, 348.

جهان‌تاب

علاءالدین عمادشاه (a.lā.od.din.e.mād.šāh)، فرزند محمدشاه پسر فریدخان پسر خضرخان، ــ ۸۸۳ق، پادشاه دهلی از خاندان سادات (۸۴۹ــ۸۵۵ق). وی چون بر تخت شاهی نشست، همهٔ امرا مگر بهلول لودی با او بیعت کردند، ولی «در اندک‌زمانی ظاهر شد که سلطان علاءالدین از پدر سست‌تر و در کار سلطنت عاجزتر است [و] سودای دماغ ملک بهلول قوی‌تر شد.» (طبقات اکبری، ۱۴۸). سلطان علاءالدین در ۸۵۰ق، گویا برای گشت‌وگذار، رهسپار سامانه شد، اما با شنیدن خبر ظاهراً دروغ لشکرکشی پادشاه جونپور (محمودشاه شرقی) به‌سرعت به دهلی بازگشت. از این‌رو با سرزنش حسام‌خان، نایب وزیر، مواجه شد که می‌گفت پادشاهان را شایسته نیست که با شنیدن خبری دروغ از راه باز گردند. این سخن بر علاءالدین گران آمد و او را رنجیده خاطر کرد. در ۸۵۱ق به بدایون سفر کرد. چندی در آن‌جا به سر برد و در بازگشت به دهلی اظهار داشت که از (آب و هوای) بدایون خوشش آمده است و می‌خواهد، برای همیشه در آن‌جا رحل اقامت افکند. این‌بار نیز حسام‌خان، در مقام نصیحت‌گو، بدو گفت که دهلی را گذاشتن و بدایون را تختگاه ساختن به مصلحت کشور نیست. اما این سخن نیز پسند پادشاه نیفتاد و علاءالدین را بیش از پیش از حسام‌خان رنجیده‌خاطر کرد. «در این وقت تمام هندوستان ملوک‌الطوایف شده در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله، شاهان صاحب سکه وجود گرفتند، چنان‌چه پنجاب و دیبالپور و سرهندراتا پانی‌پت ملک بهلول لودی داشت و مهرولی تا سرای لادوکه متصل شهر دهلی است احمدخان میواتی متصرف شده بود و سنبهل را تا گذر خواجهٔ خضرکه به دهلی پیوسته است دریاخان لودهی وکول را عیسی‌خان ترک‌بچه و رابری را تا قصبهٔ بهوئنگا قطب‌خان افغان وکنبل پتیالی را رای پرتاب و بیانه را داودخان اوحدی به‌تصرف درآورد، مگر همین بلدهٔ دهلی و چند مواضع دیگر در قبض پادشاه [علاءالدین] بماند و به همین‌قدر پادشاهی می‌کرد.» (تاریخ فرشته، ۱۷۲/۱) در همین اوان، بهلول لودی باز به دهلی لشکرکشید و آن‌جا را به محاصره درآورد، ولی کاری از پیش نبرد و بازگشت. علاءالدین برای تقویت پادشاهی خود با امرایی چون قطب‌خان و عیسی‌خان و رای پرتاب به رای‌زنی پرداخت و اینان که وی را ناتوان‌تر از آن‌چه می‌خواستند، دیدند، او را به برکناری و زندانی کردن وزیرش حمیدخان برانگیختند. علاءالدین پس از آن، حسام‌خان را که از او دلخوش نبود در دهلی گذاشت و امور شهر را به دو برادرزن خود (یکی در مقام شحنگی شهر) سپرد و در اواخر ۸۵۲ق به بدایون رفت و در آن‌جا به عیش و عشرت سرگرم شد. اندکی پس از رفتن او، میان برادر(زن)های وی، جنگ و درگیری پیش آمد. این درگیری‌ها به کشته‌شدن یکی از آن‌ها انجامید و دیگری را نیز مردم، به تحریک حسام‌خان، به‌قصاص بکشتند. اما علاءالدین در بدایون، به‌تحریک قطب‌خان و رای‌پرتاب، در پی کشتن حمیدخان برآمد. حمیدخان از بند گریخت و به دهلی درآمد و با یاری حسام‌خان بر شهر استیلا یافت و زنان و دختران و پسران پادشاه را همه سر و پا برهنه، و با خواری تمام، از شهر بیرون کرد و خزاین شاهی را متصرف گردید. وی بر آن شد تاکسی دیگر را به شاهی بردارد و در میان نامزدهای احتمالی، سرانجام بهلول لودی را برگزید و وی را به دهلی فراخواند تا «نام پادشاهی بر او گذارد و در معنی فقط خود پادشاه باشد.» بهلول که مترصد چنین فرصتی بود، به علاءالدین نامه کرد که برای سرکوبی حمیدخان به دهلی می‌رود، و به دهلی رفت و حمیدخان او را به شاهی برداشت. بهلول، با توجه به قدرت و مکنت حمیدخان، مدتی را به مدارا با او گذراند تا سرانجام روزی وی را غافل‌گیر ساخت و بند برنهاد و «خود را پادشاه بهلول خواند و در خطبه نام پادشاه علاءالدین را داخل» کرد و در همان سال ۸۵۴ق دهلی را به پسر بزرگ خود خواجه بایزید و امرای دیگر سپرد و به دیبالپور رفت و به علاءالدین نامه نوشت که «به توجه پادشاه، حمیدخان را دفع کردم و کار سلطنت راکه از دست رفته بود، رونق بخشیدم و شهر را به‌نام شما محافظت نموده نام سلطان را از خطبه نینداختم. پادشاه در جواب نوشت که چون پدرم ترا فرزند خوانده است مرا به مثابهٔ برادر بزرگی، پادشاهی را به تو ارزانی داشتم و خود به بدایون قناعت نمودم.» (تاریخ فرشته، ۱۷۳/۱) درواقع، علاءالدین عمادشاه که پادشاهی راحت‌طلب و شادخوار و در عین حال ناشایسته و سست و ناتوان بود و می‌دانست با بودن بهلول و هوادارانش در دهلی، وی را از پادشاهی جز نامی نمی‌ماند، ترجیح داد که در گوشهٔ بدایون به آسودگی بگذراند و پادشاهی را به بهلول واگذارد. بهلول نیز در

هفدهم ربیع‌الاول ۸۵۵ق نام علاءالدین را از خطبه بینداخت و چتر (شاهی) بر سر گرفت و به کار شاهی پرداخت. علاءالدین از آن پس تا پایان زندگی‌اش را در بدایون گذراند.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۷۱/۱-۱۷۳؛ داستان ترکتازان هند، ۴۹۳/۱-۴۹۷؛ طبقات اکبری، ۱۴۸-۱۴۹؛ مآثر رحیمی، ۴۳۲-۴۳۳؛ *A Critical study of Indo-persian Literature during Sayyid and Lodi Periods*, 3; *Encyclopaedia of Islam*, 2/27.

برزگر

علاءالدین غیبی / غایبی ← غیبی اصفهانی

علاءالدین مسعودشاه (a.lā.od.din.mas.ud.šāh)، پسر رکن‌الدین فیروزشاه، ــ ح۶۴۴ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۳۹ــ۶۴۴ق). پس از برافتادن معزالدین بهرام‌شاه (۸ ذوالقعدهٔ ۶۳۹ق)، ملک عزالدین بلبن کشلوخان که سرِ امرای شورشی بود، در دولتخانه بر تخت نشست و خود را شاه خواند، ولی دیگر ملوک و امرا شاهزادگان زندانی (سلطان ناصرالدین و ملک جلال‌الدین و سلطان علاءالدین) را بیرون آوردند و از زندانشان در قصر سپید، به قصر فیروزی در دولتخانه بردند و همگی رأی به پادشاهی علاءالدین دادند و بلبن نیز ناگزیر بدان تن در داد. پس علاءالدین را به تخت نشاندند و «ملک قطب‌حسن غوری نایب ملک شد و نظام‌الملک مهذب وزیر شد و ملک قراقش امیر حاجب شد و بلاد ناگور و مندور و اجمیر به ملک عزالدین بلبن [کشلوخان] مفوض گشت و خطهٔ بدایون به ملک تاج‌الدین سنجر قتلق دادند.» (طبقات ناصری، ۴۶۸/۱). این‌بار، نظام‌الملک مهذب‌الدین بر کارها استیلا یافت و ناحیهٔ کول را به اقطاع خود گرفت و «جملهٔ کارها از دست امرای ترک بیرون برد.» ملوک و امرای ترک که خود را بیش از هر گروه دیگری صاحب مملکت دهلی می‌پنداشتند، انحصارطلبی نظام‌الملک را تاب نیاوردند و وی را در دوم جمادی‌الاولی ۶۴۰ق بکشتند. ملک تاج‌الدین سنجر کریت‌خان و ملک بدرالدین نصرت‌خان سنقر صوفی رومی سران امرای شورشی بودند. پس از کشته‌شدن نظام‌الملک مهذّب‌الدین، مقام وزارت به صدرالملک نجم‌الدین ابوبکر رسید و الغ‌خان غیاث‌الدین بلبن نیز به سمت امیرحاجب گمارده شد. در این هنگام، ملک عزالدین طغرل طغان‌خان، حاکم لکهنوتی، که پس از فتوحاتی در ولایت کره به لکهنوتی بازگشته بود شرف اشعری را به دهلی نزد سلطان علاءالدین فرستاد. سلطان در مقابل، قاضی جلال‌الدین کاسانی قاضی‌زاده را «با تشریف [خلعت] و چترلعل» به لکهنوتی گسیل داشت و وی در یازدهم ربیع‌الآخر ۶۴۱ق به لکهنوتی رسید. از کارهای نیکی که در این اثنا از سلطان علاءالدین سر زد آن بود که، با رأی موافق ملوک و امرای پایتخت، دو عم خود ملک جلال‌الدین و سلطان ناصرالدین را از بند بیرون آورد و اولی را حکومت قنوج داد و دومی را به حکومت بهرایچ و توابع آن گماشت و «ایشان هر یک در آن بلاد غزوها به‌سنت کردند و در عمارت رعیت آثار پسندیده نمودند.» در ۶۴۲ق «کفار [گویا هندوان] جاجنگر» به حوالی لکهنوتی تاختند و سلطان علاءالدین، ملک تمرخان قیران را با سپاهی بزرگ به لکهنوتی گسیل داشت و تمرخان هندوان را از اطراف لکهنوتی راند، اما سپس میان وی و طغان‌خان، حاکم لکهنوتی، اختلاف افتاد تا سرانجام در یازدهم ذوالقعدهٔ ۶۴۲ق میان آن‌ها نوعی سازش برقرار شد و دو طرف قرار نهادند که حکومت لکهنوتی به تمرخان قیران واگذار شود و ملک طغرل طغان‌خان با ملک قراقش‌خان، ملک تاج‌الدین سنجر و دیگران به دهلی بازگشت. در رجب ۶۴۳ق مغولان به فرماندهی منگوته، از جانب طالقان و قندوز به سند تاختند و اچه را به محاصره درآوردند. علاءالدین به تن خود رهسپار دفع آنان شد و چون به کنار رود بیاه رسید، مغولان که ظاهراً در خود توان رویارویی با سپاه بزرگ و نیرومند سلطان را نمی‌دیدند از محاصرهٔ اچه دست برداشتند و به خراسان بازگشتند. سلطان نیز پیروزمندانه به دهلی بازگشت. در این اثنا، «در آن لشکری جماعت، ناکسان در خفیه به خدمت سلطان علاءالدین راه یافته بودند و او را بر حرکات و سکنات نامحمود باعث و محرض می‌بودند، چنان‌چه قتل و اخذ ملوک در طبیعت او جای می‌یافت و بر آن مصمم می‌بود. جمله طبیعت ستودهٔ او، از سنن پسندیده بگشت و به طرف لهو و عشرت و شکار به افراط میل کرد تا به حدی که فساد به ملک سرایت کردن گرفت و مصالح ملک مهمل می‌ماند. ملوک و امرا اتفاق کردند و به خدمت سلطان ناصرالدین [در بهرایچ] در خفیه مکتوبات ارسال کردند و وصول رکاب همایون التماس نمودند.» (طبقات ناصری، ۴۷۱/۱) چنین می‌نماید که علاءالدین در اواخر پادشاهی‌اش، به‌ویژه پس از گریزاندن موفقیت‌آمیز مغولان به تن خود، بر آن بود تا از قدرت بی‌حد و حصر ملوک و امرای ترک بکاهد و از زی یک پادشاه اسمی بیرون آید، اما امرای ترک چنین چیزی را بر نتابیدند و عمّ او ناصرالدین محمود، حاکم بهرایچ، را پنهانی

به آمدن به پایتخت و نشستن بر تخت شاهی فراخواندند. به هر تقدیر، سلطان علاءالدین مسعودشاه در بیست و سوم محرم ۶۴۴ق از پادشاهی خلع گردید و به‌زندان افتاد و هم در آن حبس درگذشت. در روی سکه‌های وی عبارت «السلطان اعظم علاءالدنیا والدین ابوالمظفر مسعودشاه بن سلطان» و نیز نام خلیفهٔ عباسی المستنصر بالله نوشته شده است.

منابع: بزم مملوکیه، ۱۷۴-۱۷۵؛ تاریخ صدر جهان، ۱۳-۱۴؛ تاریخ فرشته، ۷۰/۱؛ تاریخ مبارکشاهی، ۳۳-۳۴؛ طبقات اکبری، ۳۴-۳۵؛ طبقات ناصری، ۴۶۸/۱-۴۷۱؛ ۲۶/۲، ۲۸، ۳۰، ۳۶-۳۷، ۴۱، ۴۳، ۵۶؛ منتخب‌التواریخ، ۸۷/۱-۸۹؛

Political history and Institution of the early Turkish empire of Dehli, 210-216; *The Chronicle of the Pathan Kings of Dehli*, 120-124.

برزگر

علاءالملک شوشتری، محمدعلی ← مرعشی شوشتری

علامه چلبی‌بیگ ← فارغ تبریزی

علامهٔ دهلوی، محمد فرزند عنایت‌احمد ← کامل کشمیری دهلوی

علامهٔ کنتوری ← غلامحسنین کنتوری

علمی دوغلبادی (el.mi-ye.du.qal.bā.di)، میرمرتضی، سدهٔ دهم هجری، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سادات دوغلباد / دوغ‌آباد بود و چنان‌که بدایونی می‌نویسد «از امرای معتبر خانزمان / سلطان شیبانی (ــ ۹۷۴ق) است، چندگاه بدایون در حوزهٔ تصرف او بود، به‌صفت فضیلت و حیثیات اتصاف داشت و از حد گذار خوش‌طبع بود، چون جحجازخان نام یکی از اعیان اکابر بدایون، به تخلص زاهد این بیت از مثنوی خویش که در تعریف حرف بسمله واقع‌شده، خواند: کنگرهٔ سین چو خندان شده ــ خندهٔ او از بُن دندان شده. میر گفت که کنگرهٔ سین چه باشد بر شعر شما، در و دیوار خندان است.» میر مرتضی شاعری متفنن بود و گاه از شوخ‌طبعی به شعر می‌پرداخت. از سروده‌های او این بیت در تذکره‌ها آمده است «ای دل همه شب آن سگ کو خواب ندارد ــ از ناله و فریاد و فغانی که تو داری.»

منابع: منتخب‌التواریخ، ۲۷۹/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۳؛ نگارستان سخن، ۶۷؛ هفت آسمان، ۱۲۶؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/61.

نوش‌آبادی

علوی (a.la.vi)، میرعلی‌نواز فرزند میرفخرالدین، ۱۸۵۱ــ۱۹۲۰م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مجرم نیز تخلص می‌کرد. پیشهٔ پزشکی داشت. در زمان شیوع بیماری‌های واگیر و جاری‌شدن سیلاب در شکارپور خدمت زیادی به مردم کرد. بیش از پنجاه غزل و قصیده به‌فارسی سروده است که بیشتر آن‌ها در مفرح‌القلوب چاپ شده‌اند. کلیات وی نیز که مجموعهٔ کلام فارسی و سندی او را در بر دارد به‌چاپ رسیده است. از آثارش: البشارة لاهل الاشاره.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۲/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۳؛

persian poets of sindh, pp.304-309.

سپاهی

علوی تهانوی (a.la.vi-ye.ta.hā.na.vi)، امدادعلی، سدهٔ چهاردهم هجری، صوفی و شاعر شبه‌قاره. وی از شمال هند به حیدرآباد کوچید. علوی از ملازمان دربار محبوب علی دوم (۱۲۸۵ــ۱۳۲۹ق) بود. پس از چندی از این کار کناره گرفت و با میرزا سرداربیگ از اولیای بزرگ آن‌روزگار بیعت کرد. سپس خلیفهٔ وی شد. پس از آن به سخنوری روی آورد و در این فن آوازه یافت. علوی در ۱۳۰۹ق داستان عشق میرطراب و گنگا را با نام خون جگر به‌نظم فارسی درآورد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۹۷۲/۱۳۸/۱ در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. امدادعلی با ترک‌علی‌شاه نورمحلی، صاحب تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده، آشنایی داشت. علوی دیوانی به‌فارسی و اردو داشته، اما تنها ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش به‌جا مانده است.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۶؛ سخنوران چشم‌دیده، ۸۵-۸۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۳۴/۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/367.

علوی‌خان شیرازی

فتح‌نیا طبری

علوی‌خان شیرازی (a.la.vi.xān-e.ši.rā.zi)، معتمدالملوک حکیم میرزا محمدهاشم فرزند حکیم محمد هادی فرزند سید مظفرالدین حسین علوی، شیراز ۱۰۸۰ ــ شاه‌جهان‌آباد (دهلی) ۱۱۶۲ق، پزشک و ادیب و نویسندهٔ ایرانی. نیای او سید مظفرالدین از پزشکان بیابانک خراسان بود و به شیراز کوچید و در آن‌جا نشیمن گزید. پدرش میرزا هادی، متخلص به شرر (۱۰۴۴ــ۱۱۰۷ق)، پزشک و خوش‌نویسی ماهر و صاحب دیوان شعر بود و قلندرانه می‌زیست. محمدهاشم پزشکی و علوم دیگر را نزد پدر خود و میرزا لطف‌الله شیرازی و آخوند مسیحایی فسایی آموخت. در ۱۱۱۱ق به هند رفت و به دربار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) راه یافت و در شمار ملازمان شاهزاده محمداعظم درآمد و حکیم محمد شفیع شوشتری دختر خود را به زنی او داد. پس از کشته‌شدن محمداعظم (۱۱۱۹ق) به‌خدمت محمدمعظم شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ــ۱۱۲۴ق) پیوست و از او خطاب علوی‌خان یافت. در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق)، «هنگامی که محمدشاه پادشاه را معالجات مسیحانه نموده ایشان [علوی‌خان] را به زر و نقره برکشیدند، شش هزاری منصب و نقدی سه‌هزار روپیه ماهوار و به‌خطاب معتمدالملوک، مخاطب فرمودند.» نادرشاه افشار که آوازهٔ علوی‌خان را شنیده بود پس از فتح دهلی (۱۱۵۱ق) وی را با خود به ایران برد. به گفتهٔ عبدالکریم کشمیری* که همراه علوی‌خان بود «چون نادرشاه قبل از تصرف هندوستان به مرض مراق و استسقا و طغیان سودا و خفقان گرفتار بود، از صغیر و کبیر اوصاف کمال حذاقت و دیانت ایشان را مسموع نموده که مثل علوی‌خان درین زمان طبیبی از اطبای طریقهٔ یونان، در ایران و هندوستان نیست. بنابرآن نواب علوی‌خان را از شاه‌جهان‌آباد به اعزاز و اکرام تمام همراه برداشت، به وعدهٔ این که بعد از حصول صحت روانهٔ بیت‌الله نماید... و درین عرض مدت رفاقت به جمیع وجوه ایشان را از همه‌کس معزّز می‌داشت، چنان‌چه پسرهایش در برف و آفتاب بیرون خیمه استاده می‌شدند و حکیم اندرون خیمه می‌نشست و تخت‌روان خود برای سواری داده بود که به رفاه و آرام قطع منازل فرمایند و هر چه خود می‌خورد و می‌پوشید برای ایشان نیز می‌فرستاد.» ظاهراً معالجات علوی‌خان مؤثر واقع شد و نادرشاه بهبودی یافت و در نتیجه از تندی اخلاق او کاسته شد. علوی‌خان بنابر قولی که از نادر گرفته بود در قزوین از وی رخصت سفر حج یافت و رهسپار حجاز شد (۱۱۵۴ق) و پس از گزاردن حج به هند بازگشت (۱۱۵۶ق) و در دهلی به درمان محمدشاه، که بیمار بود، پرداخت. سرانجام به‌بیماری استسقا درگذشت و به وصیت خودش پیکرش را در کنار مزار خواجه نظام‌الدین اولیا به‌خاک سپردند. وی شاگردان بسیاری تربیت کرد که از جمله می‌توان از سید نورالله صاحب انوارالعلاج، حکیم ثناءالله بریلوی مؤلف طب ثایی، میرحسن مؤلف اکسیر اعظم، و دو پسر حکیم واصل‌خان به نام‌های حکیم‌اکمل و حکیم اجمل، که سرسلسلهٔ خاندان معروف شریفی هستند، یادکرد. حکیم میرمحمد حسین بن محمد هادی عقیلی شیرازی، نوهٔ خواهر علوی‌خان است. علوی‌خان طبع شعر نیز داشت و گاهی از روی تفنن شعری می‌سرود و این چهار بیت را از او نقل کرده‌اند: «ز صافی شعلهٔ حل کرده پر سازید جامم را ــ به‌جوش آرد مگر در مغز من سودای خامم را / به جای سبزه و گل شعله و دود از زمین روید ــ فشانم گر به خاک از روی مستی درد جامم را / اسیر داغ حرمان را فریب دانه کی سازد ــ ز نار شعلهٔ جواله باید ساخت دامم را / هوا گردد سموم از شعله‌های سوز پنهانم ــ گزارد در بغل غافل اگر یک دم پیامم را.» اما کتاب‌هایی که از وی به جا مانده است (بیشتر در پزشکی) به نثر فارسی است از آثارش: ۱ــ خلاصهٔ قوانین‌العلاج / مطب علوی‌خان (کانپور، ۱۹۰۵م و لکنو، ۱۹۱۰م) که در برخی منابع به نادرست به بهاءالدوله (ــ ۹۲۶ق) مؤلف خلاصة‌التجارب نسبت داده‌اند. خلاصة‌القوانین‌العلاج در هفده‌باب تدوین شده است: صداع و امراض سر، امراض چشم، اذن، انف، حنجره و قصبهٔ ریه و صدر و حجبات و قلب، فم، معده، کبد و مراره، امعاء و مقعد و اسهال، امراض تناسلی و کلیه و مثانه و صفاق، ثدی، رحم، مفاصل، حمیات، اورام و ثبور و امراض جلد، و هوام و سباع و سموم؛ ۲ــ مجمع‌الجوامع / جمع‌الجوامع / جامع‌الجوامع که به انجام نرسیده و حکیم محمدحسین عقیلی شیرازی آن را در پنج فن، هر یک در یک کتاب و به‌نام ویژه‌ای، به انجام رسانده است؛ ۳ــ قرابادین کبیر / قرابادین علوی‌خان / ذخایرالتراکیب که از بخش‌های مجمع‌الجوامع است و همچون دیگر بخش‌های مجمع‌الجوامع به انجام نرسیده و آن‌را حکیم میرمحمدحسین شیرازی در ۱۱۸۵ق به انجام رسانده است؛ ۴ــ آثارالباقیه در داروها و ترکیبات آن‌ها؛ ۵ــ التحفة‌العلویه والایضاح‌العلیه؛ ۶ــ حاشیه بر شرح هدایة‌الحکمهٔ میبدی؛ ۷ــ

حاشیه بر شرح‌الاسباب والعلامات نفیسی؛ ۸ــ رساله در موسیقی؛ ۹ــ شرح بر تحریر اقلیدس؛ ۱۰ــ شرح بر مجسطی؛ ۱۱ــ شرح بر موجزالقانون؛ ۱۲ــ عشرهٔ کامله؛ ۱۳ــ کتاب در احوال اعضاءالنفس.

منابع: بزرگان نامی پارس. ۲/۸۵۴-۸۵۹؛ بیان واقع. ۵۱، ۶۰، ۷۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۶۱-۱۶۵، ۱۷۲، ۲۴۸-۲۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. ۳/۳۴۴؛ تاریخ پزشکی ایران. ۴۲۱، ۴۶۵-۴۶۷؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان. ۵۱-۵۹؛ تذکرةالشعرای غنی. چاپ اسلم‌خان. ۱۹۷؛ جوبل. ۱۰۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. ۳/۶۶۲-۶۶۴؛ الذریعه. ۹/۱۳۷-۱۳۸، ۲۱/۱۴۱؛ روز روشن. ۵۵۱-۵۵۹؛ ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای. ۲/۴۲؛ سفینهٔ هندی. ۱۳۸-۱۳۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی. ۴/۴۷۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. ۱/۵۴۸، ۶۸۹-۶۹۰، ۷۲۱-۷۳۰، ۷۶۲؛ کاروان هند. ۹۰۶-۹۰۷؛ مخزن‌الغرائب. ۴/۱۵۵-۱۵۶؛ مرآت‌الفصاحة. ۴۲۵-۴۲۶؛ منتخب‌اللطائف. ۲۹۷؛ نزهة‌الخواطر. ۶/۳۶۴؛

Dictionary of Indo Persian Literature, 62; *Mughals in India*, 322.

برزگر

علوی کاشانی (a.la.vi-ye.kā.šā.ni)، میرمحمدطاهر حسینی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود و در روزگار شاه‌سلیمان (۱۰۵۲ــ۱۰۷۷ق) و شاه‌سلطان حسین (۱۰۷۷ــ۱۱۰۵ق)، شکوفید. در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق)، به هند کوچید و در کشمیر رحل اقامت افکند و در همان‌جا، در ۱۱۳۶ق یا پیش از آن، درگذشت. از علوی دیوان حجیمی از غزل، قصیده، رباعی، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند به‌جا مانده که در ربیع‌الاول ۱۱۱۰ق تدوین شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود. قصایدش طولانی و خسته‌کننده و غزلیاتش به‌شیوهٔ متقدمان است. مثنوی عرفانی حدّاد و حلاج، نزدیک ۱۳۰۰بیت، را نیز برخی از علوی کاشانی دانسته‌اند. این مثنوی که سرایندهٔ آن (علوی کاشانی؟) همروزگار جلال اسیر (و پیرو سبک او؟) بوده، در ۱۱۴۰ق به انجام رسیده و به محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) پیشکش شده است. نسخه‌هایی از حدّاد و حلاج در دست است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر. راشدی. ۲/۱۲۹؛ ۴/۱۸۱۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی. ۳۱۲؛ الذریعه. ۹/۶۴۲، ۷۳۷؛ روز روشن. ۴۰۹.

ریحانة‌الادب. ۳/۱۲۲؛ صبح گلشن. ۲۹۰؛ صحف ابراهیم. ۱۱۱؛ فارسی‌ادب بعهد اورنگزیب. ۳۲۴-۳۲۷؛ کاروان هند. ۹۰۷-۹۰۸؛ نشتر عشق. ۳/۱۰۱۶-۱۰۱۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند. ۴۹۶؛ همیشه‌بهار. ۱۶۷؛

A Catalogue of the Arabic, persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 327-328; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 61; *Mughals in India*, 56.

م.انوشه

علوی کشمیری (a.la.vi-ye.kaš.mi.ri)، جمیل‌بیگ، ــ ۱۰۲۰ق، از شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره. در کشمیر زیست. تقی اوحدی (ــ ۱۰۴۳ق) در عرفات‌العاشقین نامش را جمیل‌بیگ و تخلص او را علوی یاد کرده است. اما تذکره‌نویسان دیگر گفته‌اند که او هم تخلص علوی داشت و هم جمیل. کتابی به نام ردالروافض نوشته است. از اشعارش نیز ابیاتی چند در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: پاکستان میں فارسی ادب. ۲/۴۱۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر. ۲/۸۸۰-۸۸۱؛ مخزن‌الغرائب. ۴/۸۹؛ محمدظفرخان. «کشمیر در عهد جهانگیر». هلال. جلد ۱۰. شمارهٔ ۳. بهمن ۱۳۴۱ش. صص ۱۸-۲۴.

مژدهی

علی ابراهیم حسین‌آبادی، خان‌خلیل ← خلیل عظیم‌آبادی

علی ابراهیم‌خان خلیل فرزند حسن‌رضا ← خلیل عظیم‌آبادی

علی‌اصغر چشتی فتحپوری (a.li.as.qar-e.češ.ti-ye.fath.pu.ri)، فرزند مودود فرزند شیخ محمد، ز۱۰۳۳ق نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان شیخ بدرالدین سلیمان فرزند شیخ فریدالدین گنج‌شکر (ــ ۶۶۴ق) بود و کتاب جواهر فریدی را در احوال شیخ فریدالدین و گروهی از چشتیان نوشت تا به گفتهٔ خود خطاهایی را که دربارهٔ سلسلة‌النسب اخلاف شیخ فریدالدین وجود داشته است، اصلاح نماید. این اثر که در ۱۰۳۳ق به انجام رسیده در پنج باب تدوین شده است: ۱ــ نسب و حلیه و حسب و ازدواج و تولد و مرگ پیامبر (ص)؛ ۲ــ نسب و بعض احوال خواجه معین‌الدین چشتی سجزی و اولاد و ازواج و خلفا و نیاکان و برادر و برادرزادگان ایشان؛ ۳ــ اذکار

شیخ زین‌الدین و متعلقین؛ ۴ـ روزمرگ پیامبران و اولیا، و بیان انتساب مؤلف به گروه چشتیان؛ ۵ـ در اولاد شیخ سعد بن حاجی کوره عم‌زادهٔ فریدالدین گنج‌شکر، و شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری و اولاد او. علی‌اصغر کوشیده است تا از تصوف و زندگی مشایخ تعبیر و توصیفی باب طبع اذهان ساده‌پسند و خوش‌باور ارائه دهد و از جمله کراماتی بسیار نامعقول و مضحک به شیخ‌فریدالدین نسبت می‌دهد، مانند آنکه وی با نگاهی زنی را باردار کرد، یا هر که نود و نه اسم از اسامی شیخ‌فرید را بر زبان آورد، دعایش مستجاب خواهد شد. با این وجود، چون علی‌اصغر گزارش‌های موجود پیش از خود دربارهٔ پیران چشتی را ادغام و یک‌کاسه می‌کند، کتاب وی از منابع ارزشمند تاریخ گروه چشتیان به‌شمار می‌آید و می‌توان از آن در ترسیم نمایی کلی از احوال مشایخ برجستهٔ این سلسله، پس از شیخ فرید، بهره برد. جواهر فریدی در میان محافل چشتی مورد توجه بوده و تذکره‌نویسان بعدی، مانند محمداکرم براسویی در اقتباس‌الانوار، غلام سرور لاهوری در خزینة‌الاصفیا و محمدحسین در وقایع حضرت بابا فرید گنج‌شکر (لاهور، ۱۳۰۲ق) بارها مطالب آن‌را آورده‌اند. این اثر در ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م در لاهور به‌چاپ رسیده است، ترجمهٔ اردوی کتاب از مترجمی ناشناس که در ۱۳۲۷ق در لاهور چاپ شده، پر از اشتباهات و افزودگی‌ها است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۱۵۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۸۱-۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۸۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲/۱۱۱۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۶۲۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 66; *A History of Sufism in India,* 1/133, 117; *Iranica,* 1/859-860; *Mughals in India,* 57.

برزگر

علی‌اصغرخان (a.li.as.qar.xān) / علی‌اکبرخان، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دورهٔ حکومت شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) می‌زیست. علی‌اصغرخان در ح۱۱۰۰ق / ۱۶۸۸م کتابی به‌نام مجالس‌الاحزان در ده مجلس نوشت. وی در آن به‌روایات، احادیث و شرح احوال حمزه، عموی پیامبر، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و مسلم فرزند عقیل پرداخته است. علی‌اصغرخان این اثر را به شاهزاده بلنداختر (ـ ۱۱۱۸ق / ۱۷۰۶م) پسر شاهزاده اکبر پسر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) اهدا کرد. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۳۷۷ در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۱۰۳۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۵۳؛ مرآت‌العلوم، ۳/۲۲؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal, 265; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 66-67; *Mughals in India,* 57; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/23.

فتح‌نیا طبری

علی اصفهانی (a.li-ye.es.fa.hā.ni)، مولانا علی‌رضای صوفی معمار، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از معماران اصفهان بود و به نوشتهٔ تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین، «پیروی بعضی علوم نموده، در نثر تألیفی از تصویرات کرده در هر علم، و در شعر تتبع تحفة‌العراقین نموده.» در ۱۰۲۴ق تقی اوحدی وی را در آگره دید و در این هنگام از آمدنش به هند هفت سال می‌گذشت و «در این مدت همیشه سیار بوده، چنان که دو ماه هرگز در هیچ‌جا ناستاده... خوش‌طبعان در صفاهان به جهت او "سیمگل" تخلص پیدا کرده بودند، به این اسم علم شده بود و از آن مکدّر.» از سروده‌هایش: پیمودن جام فتنه لبریز چرا ــ امساکِ توجه دلاویز چرا / تو آتش سوزنده و ما آب نه‌ایم ــ ز آمیزش ما این‌همه پرهیز چرا.» ▫ «ای شعبده‌باز سربه‌سر لاف مباش ــ بر لعبت نیکویی کفن‌باف مباش / بزمیست جهان و مردمش مستانند ــ بر دردکشان عشق ناصاف مباش.»

منبع: کاروان هند، ۹۰۸-۹۰۹.

برزگر

علی‌اکبر اردستانی (a.li.ak.bar-e.ar.des.tā.ni)، علی‌اکبر حسینی اردستانی، ز۱۰۴۳ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس ایرانی‌تبار شبه‌قاره. گویا اصلش از اردستان بود یا در آن‌جا به‌دنیا آمد و در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی به هند کوچید. وی مؤلف کتابی به نام مجمع‌الاولیا / محفل‌الاصفیا و مجمع‌الاولیا در سرگذشت ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ صوفی هند و ایران و عرب، از جمله ۲۷۷ تن از پیران

هندوستانی است. این کتاب که به شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) پیشکش شده، در یک مقدمه در اصطلاحات صوفیان و مقامات عشره و بیان طوایف اقطاب و اوتاد و ابدال، در دوازده باب است: ۱ــ خلفای راشدین و ائمهٔ اثناعشری و صحابه و تابعان و تبع تابعان و برخی فرزندان پیامبر، ۲ــ خواجه حسن بصری و پیران منسوب به او، ۳ــ ابراهیم ادهم و پیران وابسته به‌او، ۴ــ معروف کرخی و پیروانش، ۵ــ بایزید بسطامی و گروهش، ۶ــ جنید بغدادی و وابستگانش، ۷ــ گروه خواجگان و مشایخ ترکی، ۸ــ پیران روزگار عبدالقادر گیلانی، ۹ــ سهروردیان و چشتیان، ۱۰ــ پیران هندوستان از دهلی و گجرات و جاهای دیگر، ۱۱ــ شاعران صوفی و ۱۲ــ بانوان عارف. خاتمهٔ کتاب در فضایل و مناقب اهل بیت و خلفای راشدین است. گفتنی است بدرالدین سرهندی در سنوات‌الاتقیا مدعی است که مجمع‌الاولیا در اصل نوشتهٔ وی بوده و علی‌اکبر کروری (اردستانی) سرهندی که «عامی بود و خط و سواد کم‌تر داشت» آن را از او گرفته و احوال صحابه را بدان افزوده و کل کتاب را به نام خود ساخته است. مجمع‌الاولیا نخستین اثر از چندین کتاب مهم، در شرح احوال مشایخ و اولیای صوفیه است که در دورهٔ شاه‌جهان تألیف شده است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ H-171) و موزهٔ سالار جنگ (به‌شمارهٔ ۴۹۵ فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۱/۲-۶۴۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۰۳/۱۱-۹۰۴؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ۲۲۶۴/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/270-274; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 2/48; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 110; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 66; *A History of Sufism in India*, 1/13; *Iranica*, 1/856-857; *Mughals in India*, 56.

برزگر

علی‌اکبر اله‌آبادی (a.li.ak.bar-e.e.lāh.ā.bā.di)، ــ ۱۰۹۱ق، دانشمند دینی، ادیب و نویسندهٔ شبه‌قاره. از علمای برجستهٔ روزگار خود در فقه، اصول و ادب عربی بود. نخست در دستگاه گورکانیان هند با وزیر سعدالله خان ملازمت داشت و فرزندش لطف‌الله را درس می‌داد؛ سپس به دربار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) راه یافت. پادشاه گورکانی، تعلیم پسر خود، شاهزاده محمد اعظم، را به او سپرد و سپس وی را به منصب قضای لاهور گماشت. علی اکبر در قضاوت و اجرای حدود و تعزیرات سختگیر بود و از اینرو بسیاری از امرای گورکانی لاهور، از او خشمگین و ناخرسند بودند، ولی از ترس اورنگ زیب نمی‌توانستند به او گزندی برسانند تا آنکه امیرقوام‌الدین اصفهانی به حکومت لاهور منصوب شد و به فرمان وی نظام‌الدین عسس، در پی دستگیری قاضی علی اکبر برآمد و در نتیجهٔ درگیری که پیش آمد قاضی و خواهرزاده‌اش کشته شدند. چون اورنگ زیب از قتل قاضی آگاه گشت، امیر قوام‌الدین و نظام‌الدین عسس را از کار برکنار ساخت و نظام‌الدین را به وارثان قاضی علی‌اکبر تسلیم کرد و آن‌ها وی را به قصاص قاضی بکشتند. از علی‌اکبر اله‌آبادی به‌جز بخش چهارم فتاوی عالمگیری که زیر نظر وی گرد آمده، چند اثر دیگر بجا مانده است که عبارتند از فصول اکبری در صرف زبان عربی به فارسی (لکنو، ۱۲۶۲ق) که از کتاب‌های درسی معروف شبه قارهٔ هند بوده است و کسانی مانند شاه حمایت‌علی قلندر کاکوری (ــ ۱۲۲۶ق) و محمد سعدالله مرادآبادی (ــ ۱۲۹۴ق) بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند؛ اصول اکبری در صرف به عربی.

منابع: الذریعه، ۲۳۷/۱۶؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی کمیاب، ۳۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۱۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۶۵؛ مرآت‌العلوم، ۱۱۶/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۲۷/۴-۵۲۸؛ نزهة‌الخواطر، ۲۸۹/۵-۲۹۰؛

Mughals in India ,56.

برزگر

علی‌اکبر مودودی (a.li.ak.bar-e.maw.du.di)، محی‌الدین علی‌اکبر فرزند اسدالله فرزند سراج‌الحق امرالله حسینی، ــ ۱۲۱۰ق، دانشمند دینی، صوفی، و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان قطب‌الدین مودودی چشتی است. نیای او سراج‌الدین امرالله از خلفای شیخ خوب‌الله بن سید احمداسدالله کروی بود. علی‌اکبر در دهلی به دنیا آمد و پرورش یافت. نزد عم و پیر

خود سید محمد میر حسینی دهلوی، مشهور به شیخ بهلن، درس خواند و کسب ارشاد و طریقت کرد و تا مرگ وی در ملازمتش به سر برد. علی‌اکبر پس از مرگ محمد در فرخ‌آباد پیکرش را به بریلی برد و در آن‌جا به خاک سپرد و خود نیز مدتی در این شهر رحل اقامت افکند. در ۱۱۷۱ق رهسپار اله‌آباد شد و مدتی در این شهر گوشه گزید و به خواندن کتاب‌های شیخ محی‌الدین ابن عربی پرداخت. در روزهایی که در اله‌آباد به اذکار و اشغال صوفیانه اشتغال اشت و گویا بیشتر در دایرهٔ شیخ محب‌الله اله‌آبادی (ــ ۱۰۵۸ق) بر کنار رود جمنا می‌گذراند شیخ محب‌الله را در خواب دید و پس از گفت و گو با شیخ از او خرقهٔ ارشاد گرفت. اندکی بعد که با یکی از نوادگان شیخ به نام غلام محب‌الله (بن حبیب‌الله بن سیف‌الله بن تاج‌الدین بن محب‌الله) دیدار کرد از خواب خود سخن به میان آورد و از غلام محب‌الله خواست تا خرقه‌ای را که از نیای خود به ارث برده است بدو دهد. غلام محب‌الله هم چنین کرد. علی‌اکبر بعدها از شیخ محی‌الدین ابن عربی در خواب خرقه گرفت و سپس در اله‌آباد با شیخ ابوالحسن علی بن عمر بن علی بن محمد عسقلانی، از مشایخ قادریه که زنجیرهٔ ارشاد او به ابن عربی می‌رسید، دیدار کرد. در فیض‌آباد نشیمن گزید و نزد آصف‌الدوله فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) و وزیرش سرفرازالدوله حسن رضاخان و دیگر بزرگان اوده مقام و مرتبتی بلند یافت. به نوشتهٔ عبدالحی (مؤلف نزهة‌الخواطر)، که نیای مادری او مهدی بن حسن هسوی (ــ ۱۲۲۱ق) شاگرد علی‌اکبر بود به‌تشویق و اشارهٔ علی‌اکبر نماز (جمعه و) جماعت در فیض‌آباد بر پا شد و در ۱۲۰۰ / ۱۲۰۱ق نخستین نماز جمعه در لکنو به امامت غفران‌مآب سید دلدارعلی نقوی برگزار گردید. گفتنی است که بیشتر منابع ملا (محمد) علی کشمیری، ملقب به ملا پادشاه، را مشوق اصلی برگزاری نمازجمعه و جماعات در اوده دانسته‌اند. شیخ علی‌اکبر عارفی برجسته و شوریده حال و اهل وجد و سماع و پیرو نظریهٔ وحدت وجود بود. به‌فارسی شعر می‌سرود و علی‌اکبر تخلص می‌کرد. چنین می‌نماید که نسخهٔ دیوان علی‌اکبر در گنجینهٔ کرزن دیوان هند (به‌شمارهٔ فهرست ۳۰۱) متعلق به همین علی‌اکبر مودودی باشد. این دیوان شامل غزلیات و قطعات و رباعیات است. از دیگر آثارش: ۱ــ برهان‌الذاکرین علی‌المعاندین (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۴۵۰) به‌فارسی، به نثر آمیخته به نظم، دربارهٔ ذکر جهر در دو فصل: (یک) اثبات ذکر جهر، (دو) اثبات مدعای خود به نصوص و گفتار پیشینیان؛ ۲ــ تنبیه‌الغی در وحدت وجود؛ ۳ــ تصفیة‌التسویه در وحدت وجود؛ ۴ــ رساله در تصوف به‌فارسی که رساله‌ای کوتاه در عقاید صوفیه است و علی‌اکبر در آن از برخی آثار دیگر خود به نام محابات(/ مجانات) مودودیه، هواجس مودودیه (در شرح قطرة‌المعارف) و شرح تسویه (گویا همان تصفیة‌التسویه) یاد می‌کند (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۴۵۱)؛ ۵ــ رساله در تصوف به‌فارسی در تصوف و نقد عقاید نقشبندیان مجددی، یعنی هواداران مجدد الف ثانی احمد سرهندی (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۴۵۲)؛ ۶ــ منهاج‌السراج در فروع؛ ۷ــ مکاشفات علی‌اکبر به‌فارسی در شرح اصطلاحات صوفیانه‌ای که در نفحات‌الانس جامی آمده است. این اثر در دو جلد است که به ترتیب در ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ق به انجام رسیده‌اند (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور)؛ ۸ــ وصایا علی‌اکبر للسید مهدی بن‌الحسن هسوی به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو به‌شماره ردیف ۱۰۹۲).

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۱۴/۲، ۴۰، ۶۷، ۱۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۱۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۵۷۶؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۶/۷ـ۲۳۸.
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 215, 315-316; *Mughals in India,* 57.

برزگر

علی‌الدین لاهوری (a.li.od.din-e.lā.hu.ri)، مفتی علی‌الدین / علاءالدین فرزند خیرالدین، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در ۱۲۳۹ق / ۱۸۲۳م به سبب ستم سنگها همراه پدرش از لاهور به لودهیانه کوچید. علی‌الدین در ۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۴م کتابی به نام عبرت‌نامه و عمدة‌التواریخ در جغرافیا، آمار و تاریخ پنجاب نوشت. این اثر در چهارباب و هر باب در فصل‌هایی است: باب نخست در وجه تسمیهٔ پنجاب و جغرافیای آن (سرحدات، رودها، کوه‌ها و جز آن‌ها)، کشت‌ها، گل‌ها، گیاهان و جان‌داران این سرزمین، باب دوم در آب‌وهوای پنجاب، تاریخ بنای لاهور، ذکر عمارات و باغ‌های این شهر، ذکر دیگر شهرها و قصبه‌های مهم پنجاب و تاریخ پنجاب از آغاز تا پایان دورهٔ گورکانیان، باب سوم در تاریخ پنجاب از زمان محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) تا استیلای انگلیسیان بر

این سرزمین و روزگار مؤلف. در این باب به تفصیل بـه فـرقهٔ سیک و پیدایش و رشد و ترقی این فرقه و تاریخ آن‌ها، به‌ویژه در پنجاب و استیلایشان بر آن ولایت، پرداخته شده است، باب چهارم در ذکر چهار طریقت عمدهٔ تصوف (قادریان، چشـتیان، نقشبندیان و سهروردیان)، اعیاد اسلامی، درویشان سـه گـروه دینی عمدهٔ رایج در پنجاب (اسلام، هندویی و آیـین سـیک)، آداب و رسوم، پوشاک و خوراک این سه گروه، ذکر اهل علم و حکمت آنان، مصطلحات سیک‌ها و ذکر پزشکان نـام‌دار دورهٔ رنجیت سنگه، فرمانروای سیک و پنجاب است. این اثر در دو مجلد به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۶۲م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹/۴؛ عبرت‌نامه؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۹۰/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پاکستان، ۴۸۶/۱۰، ۵۳۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۳۰۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۴/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/199; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/968-969; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 72; *The History of India*, Elliot & Dawson, 7/569-573; *Mughals in India*, 56; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/673.

فتح‌نیا طبری

علی انور قلندر (a.li.an.var-e.qa.lan.dar)، فرزند علی‌اکبر، سـدهٔ سیزدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از صوفیان سلسلهٔ قلندریه و جانشین شاه‌تقی علی کاکوری بود. علی‌انور چندین رسالهٔ کوتاه در شرح عقاید و رسوم سلسله‌های گوناگون صوفیان، به‌ویژه سلسلهٔ قلندریه، نـوشت. از آثـارش: **تحریرالانور فی تفسیرالقلندر** در ذکر قلندرها که در ۱۲۹۰ق در لکنو به چاپ رسیده است. وی در ۱۲۹۱ق / ۱۸۷۴م کتابی بـه نـام **انتضاح عن ذکرالصالح** در ذکر صوفیان و زنجیره‌هایشان نوشت. این اثر در ۱۳۲۷ق در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۹۲/۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۲۰۱۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۵۲/۴-۵۵۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, vol II, part VI/ 33, 218; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 66; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1047.

فتح‌نیا طبری

علی بلگرامی (a.li-ye.bel.ge.rā.mi)، فرزند سید زین‌الدین حسین، پـتنا ۱۲۶۸ق ـــ هـردویی ۱۳۲۹ق، دانشـمند و مـترجـم فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکان او در سدهٔ هشتم هجری از عراق به هند کوچیدند و در اوده ساکن شدند. نیای او سید کرامت‌حسین سفیر اوده بود. پدرش نیز از علما و فضلای روزگار خود بـود. گویند سید علی هوش و حافظه خوبی داشت. در پانزده سالگی زبان عربی، فارسی و عـلوم اسـلامی را فـراگـرفت. سـپس بـه فراگیری زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت. در ۱۲۹۱ق از کـالج پتنا به دریافت مدرک لیسانس نایل آمد. زبان اخـتیاری کـه در دورهٔ لیسانس گذراند، سنسکریت بود. در ۱۲۹۲ق در امتحانات ورودی خدمات کشوری پذیرفته شد و سـه سـال بـه مـطالعهٔ قـانون پـرداخت. سـپس وارد کـالج مـهندسی فـنی شـد و در رشـــته‌های زمـــین‌شناسی، نـقشه‌برداری، مـعدن‌شناسی و زیست‌شناسی درس خواند. پس از آن، نـواب تـراب‌عـلی‌خان حیدرآبادی، وزیر شجاع‌الدوله مختارالملک، او را به حیدرآبـاد خواند تا در مدرسهٔ سلطانیه در رشته‌های زمین‌شناسی و معدن به تدریس بپردازد. سپس وی را به اروپا فـرستاد. سـیدعلی در آن‌جا به‌فراگیری فلسفه و تاریخ پرداخت. وی به زبان‌های اردو، لاتین، آلمانی، فرانسوی، عربی، فارسی، سنسکریت، بـنگالی، مراتی، تلگو، گجراتی و انگلیسی تسلط داشت. وی چندین سال ممتحن زبان سنسکریت در دانشگاه مدراس بود. در ۱۳۱۱ق از حکومت هند لقب شمس‌العلما گرفت. در ۱۳۱۹ق از خـدمت بازنشسته شد. در ۱۳۲۰ق اسـتادیار زبـان مـراتـی در دانشگـاه کیمبریج و در هـمان سـال مأمـور تـرتیب و تـنظیم فـهرست کتاب‌های کتابخانهٔ دیوان هند، معروف به گنجینهٔ دهلی، شـد. سید علی در حیدرآباد بخش علوم و فنون را تأسیس کرد و در پیشرفت دانشگاه اسلامی علیگر سهم بسزایی داشت. از آثارش: فارسی بلگرام در احوال شعرای بـلگرام (حـیدرآبـاد، ۱۳۴۶ق)؛ تمدن عرب به‌اردو که ترجمهٔ کتاب گوستاولوبون است (آگـره، ۱۳۱۶ق)؛ تمدن هندی بـه اردو کـه تـرجـمهٔ کـتاب دیگـری از گوستاولوبون است (لاهور، ۱۹۶۲م)؛ عربون کـا فـن تـعمیر، در شیوهٔ مـعماری بـناهای مـعروف در مـمالک عـربی؛ میدیکل جیورس پـرودنس کـه تـرجـمهٔ کـتاب هـیرپیتریک است (آگـره، ۱۸۹۲م)؛ انتخاب تاریخ هند که در ۱۸۸۷م به چاپ رسیده است؛

تاریخ انگلستان (حیدرآباد، ۱۸۸۸م)؛ جنگ ترانسوال (حیدرآباد، ۱۹۰۰م)؛ سیاست ژاپن در مسائلی مربوط به فاشیسم؛ سلسلهٔ آصفیه در سه جلد. جلد یکم ترجمهٔ سفرنامهٔ جین بیتست تیرریز (آگره، ۱۸۹۷م)، جلد دوم ترجمهٔ سفرنامهٔ تیونو (آگره، ۱۸۹۷م) و جلد سوم در تاریخ حیدرآباد دکن (آگره، ۱۸۹۷م) است؛ الحقائق به عربی که به چاپ رسیده است؛ رساله‌ای در برتری زبان فارسی بر زبان سنسکریت؛ راهنمای غارهای الورا؛ معدنیات اقتصادی و طبقات ارضی. بر اثر تلاش وی، نسخه‌ای خطی از بابرنامه که در حیدرآباد موجود بود، به‌چاپ رسیده است. او همچنین مؤلف رساله‌ای در تحقیق کلیله و دمنه است که در آن به بررسی انتقادی منابع آن، چاپ‌ها و ویژگی‌های اصلی اثر، در زبان سنسکریت پرداخته است.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۴۱۷/۱، ۴۳۲، ۵۰۶؛ ۵۵/۲، ۴۳۱، ۵۳۳، ۵۹۷، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۵/۲؛ داستان تاریخ اردو، ۶۴۰-۶۴۸؛ الذریعه، ۹۴/۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۶۳۹/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۰، ۱۹۶۹؛ مطلع انوار، ۳۶۹-۳۷۰؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی، ۴۵۳/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲۴/۸-۳۲۶.

فتح‌نیا طبری

علی‌بن حامد کوفی ← چچ‌نامه

علی بن طیفور بسطامی ← بسطامی

علی بن محمود کرمانی ← شهاب حکیم کرمانی

علی تالپور (a.li-ye.tāl.pur)، میرمرادعلی‌خان پسر میر صوبه‌دارخان، ــ ۱۲۴۹ق، فرمانروای سند و شاعر فارسی‌گوی. پس از مرگ برادرش میرکرم‌علی‌خان متخلص به کرم (۱۲۴۴ق)، به‌جای وی بر تخت شاهی تالپوران سند در حیدرآباد نشست و خود را سرکار بلند اقتدار و سرکار جهان‌مدار لقب داد. در اوایل حکومت وی نیز نظم و نسق امور مملکت حیدرآباد به دست وزیر و رایزن برجستهٔ آن ولی‌محمدخان لغاری (ــ ۱۲۴۷ق) بود. در ۱۲۴۸ق میان مرادعلی‌خان و نمایندگان دولت بریتانیا پیمان‌هایی در زمینه‌های بازرگانی، کشتیرانی و جز آن بسته شد. شاه‌شجاع درّانی که در لودهیانه مستقر بود و اندیشهٔ گشودن افغانستان را در سر می‌پروراند از میرمرادعلی‌خان یاری خواست و وی نیز بدو جواب مساعد داد. چندی بعد شاه‌شجاع به شکارپور سند آمد (۱۲۴۸ق) و به‌گردآوری سپاه پرداخت، ولی دیری نگذشت که روابط او با سندیان به تیرگی گرایید و سرانجام اندکی پس از مرگ میرمرادعلی‌خان، در جایی به‌نام کهرری در بیرون شهر سکهر کهنه نبردی میان شاه شجاع و امیران سند درگرفت که در جریان آن برخی از سرداران نام‌دار حیدرآباد و خیرپور به قتل آمدند. از میر مرادعلی‌خان، چهار پسر به‌نام‌های میرمحمدنصیرخان جعفری (۱۲۱۹-۱۲۶۱ق)، میر حاجی محمدخان، میر نورمحمدخان (ــ ۱۲۵۵ق) و میریارمحمدخان (ــ ۱۲۷۹ق)، مؤلف فریئرنامه به‌جا ماند. پس از مرگ وی پسر بزرگش، میرنورمحمدخان، در حیدرآباد به شاهی نشست. میر مرادعلی‌خان همانند دیگر امیران تالپور فرمانروایی سخن‌سنج و سخن‌شناس و ادیب بود و شاعرانی چون عظیم تتوی، محمد عارف صنعت و آزاد وی را می‌ستودند. میرحسین حسینی تذکرهٔ زبدة‌المعاصرین را به‌نام وی و میرکرم‌علی‌خان تألیف کرد. از آثارش: ۱ــ دیوان فارسی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ تالپوران سند نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ محک خسروی که جنگ سروده‌های متقدمان و متأخران به‌ترتیب قافیه است و چون سروده‌های شاعران سندی همروزگار مؤلف را در بر دارد بسیار ارزشمند است؛ ۳ــ طب مراد، (نسخهٔ سندی ادبی بورد حیدرآباد به‌شمارهٔ ۲۶۷) در پزشکی که در ۱۲۱۶ق به انجام رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۴۲/۳-۶۴۳، ۶۴۶-۶۴۷، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۷۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۷/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۴/۱؛ تاریخ سنده، ۶۴۷/۲-۶۵۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۷۳۰-۷۳۱؛ سراج‌التواریخ، ۱۶۰/۱-۱۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۳۱/۱-۶۳۲؛ ۱۲۳۰/۸؛ لبّ تاریخ سند، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۲.

برزگر

علی ترکمان خراسانی (a.li-ye.tork.mān-e.xo.rā.sā.ni)، علی‌قلی، ۹۸۴ ــ پس از ۱۰۳۶ق، شاعر ایرانی. پدرش سلیمان خلیفهٔ موصلوی ترکمان از سرداران دولت صفوی بود و در ۹۹۹ق در جنگ با ازبکان در ازغند ترشیز به‌قتل آمد. علی‌قلی در خراسان، زاده و بزرگ شد. پس از مرگ پدر با خویشانش نزد شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق) رفت، ولی چون شاه با ترکمانان بر سر مهر نبود نواختی نیافت و در پی آن با دو برادر کهترش به هند کوچید. در ۱۰۰۱ق به خدمت عبدالرحیم‌خان‌خانان، سردار

بزرگ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق)، رسید و به پایمردی او به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت و در خدمت او و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) مراتب ترقی را پیمود و به منصب هفت‌صدی رسید. در ۱۰۱۹ق همراه شاهزاده پرویز، پسر جهانگیر، که عازم فتح دکن بود بدان صوب شتافت و در جنگ با دکنیان دلیری‌های فراوان کرد. گفتنی است که میرزا محمدصادق مینا در شرح سفر خود به برهانپور در ۱۰۳۶ق، از بودن علی ترکمان در آن شهر یاد می‌کند. از وی با عناوین علی خراسانی، علی‌قلی بیگ خراسانی و علی‌قلی‌بیگ ترکمان نیز یاد شده است. در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد دکن نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۸۵۴ از کلیات علی‌قلی‌بیگ، متخلص به علی، پسر سلطان خلیفهٔ ترکمان وجود دارد که در دورهٔ شاه‌عباس شکوفیده و در زمان جهانگیر در هند بوده و کسانی مانند محمد صوفی (مازندرانی)، صابر عراقی، ابراهیم خاکی، نادم جیلانی، صدرالدین مسیحی و طالب عراقی (آملی) از دوستانش بوده‌اند. مندرجات این کلیات که صاحب آن باید ظاهراً همین علی ترکمان خراسانی باشد چنین است: دیباچهٔ شاعر، مثنوی عرفانی بقعةالعارفین، مثنوی تعلیمی خرقهٔ علی به‌پیروی از بوستان سعدی، اثر منثور آمیخته به‌نظم خرقهٔ علی به‌پیروی از گلستان سعدی در چهار باب و یک خاتمه که در ۱۰۱۵ق به انجام رسیده، ترجیعات، یک قصیده و رباعیات.

منابع: روز روشن، ۴۷۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۴۶؛ صبح گلشن، ۲۹۳؛ کاروان هند، ۹۰۹ـ۹۱۳؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۶۱۳ـ۱۶۲۷؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۱۱۰؛ نشتر عشق، ۱۰۰؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/124-126.

برزگر

علی حائری، فرزند ابوالقاسم رضوی قمی لاهوری ← علی لاهوری

علی‌حبیب پهلواری، فرزند ابوالحسن فرزند نعمت‌الله ← نصر پهلواری

علی‌حسین زنگیپوری (a.li.ho.seyn-e.zan.gi.pu.ri)، سید ملا علی‌حسین فرزند خیرات‌علی، ۱۲۴۸ ـ ۱۳۱۰ / ۱۳۱۱ق، دانشمند دینی شیعی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زنگیپور از توابع غازیپور در هند به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی به لکنو رفت و تحصیلاتش را نزد استادانی مانند نخبةالعلما حسن رضا (/ حسن‌علی) زنگیپوری (۱۱۹۳ / ۱۲۷۹ق)، مولوی حسین اصغر پاروی جونپوری (۱۲۳۵ ـ ۱۲۹۹ق)، مفتی محمدطاهر، مفتی محمدعباس شوشتری (۱۲۲۴ ـ ۱۳۰۶ق)، تاج‌العلما سید علی محمد (۱۲۶۲ ـ ۱۳۱۲ق)، قائمةالدین میرزا محمدعلی (ـ ۱۲۸۹ق)، ممتازالعلما سید حسین (ـ ۱۲۷۳ق) و سید احمدعلی محمدآبادی پی گرفت و به مدارج عالی در علوم گوناگون رسید. مدتی در روستای صاحب گنج در نزد میرزا اقبال بهادر، معروف به نتهه، به‌سر برد و امام جمعه و جماعت آن‌جا بود. در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۸۹ق هند را به قصد گزاردن حج و زیارت اماکن مقدس شیعیان در عراق ترک گفت. سفرش به درازا کشید و از آن میان هفت سال در کربلا به سر برد و از محضر علمای عراق، مانند سید حسین ترک نجفی، میرزا محمدحسن شیرازی، آخوند ملاحسین اردکانی، میرزا آقا قزوینی و شیخ زین‌العابدین مازندرانی بهره برد. در بیست و دوم جمادی‌الثانی ۱۲۹۰ق به هند بازگشت. به‌فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ خمسهٔ متحیره در رد قول مولوی سلامت‌الله در تفسیر سورهٔ قدر؛ ۲ـ الشمسه؛ ۳ـ لسان‌الصادقین فی شرح اربعین (لکنو، ۱۳۰۰ق) که در بیست و سوم صفر ۱۲۹۹ق به انجام رسیده و در ظهر آن اجازات حاج شیخ زین‌العابدین مازندرانی، مفتی محمدعباس و تاج‌العلما علی‌محمد برای ملا علی حسین آمده است؛ ۴ـ نسیم سحر به نظم اردو؛ ۵ـ تذکرةالانسان؛ ۶ـ جلاءالبصر به‌فارسی در داستان حضرت آدم (چاپ هند)؛ ۶ـ تذکرةالمتعلمین و تبصرةالمتأدبین به عربی؛ ۷ـ دلیل‌العصاة علی سبیل‌النجاة به عربی دربارهٔ گناهان کبیره و توبه؛ ۸ـ الذخائر فی احکام‌الکبائر به‌فارسی که برگردان اثر قبلی است (چاپ هند)؛ ۹ـ الحجةالبالغة / العشرةالکاملة دربارهٔ ظواهر قرآن؛ ۱۰ـ اسالیب‌الادبیه فی‌المکاتیب‌العربیه به‌عربی؛ ۱۱ـ السبیکةاللجینیة من‌التربةالحسینیة؛ ۱۲ـ ادویهٔ حافظه به‌فارسی؛ ۱۳ـ صیحةالمیته فی‌النهی عن‌الغیبه به‌فارسی؛ ۱۴ـ قسطاس مستقیم در مناظره؛ ۱۵ـ زهرهٔ مشرقه؛ ۱۶ـ شرح خطبهٔ مونقه به‌فارسی که به‌چاپ رسیده است؛ ۱۷ـ بیاض حسینی که گزیدهٔ اشعار فارسی و عربی است؛ ۱۸ـ تعلیقات بر شرح باب حادی عشر؛ ۱۹ـ تحقیق علوی در تصدیق نووی؛ ۲۰ـ انحدارالسبیل فی تحقیق نصف‌اللیل؛ ۲۱ـ منازل قمریة فی سوانح سفریة که سفرنامهٔ وی به عراق است؛ ۲۲ـ

صفاءاللآلی فی احکام‌المساجدالسفالی.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۰۸/۸؛ امامیه مصنفین، ۲۰/۱، ۹۰، ۱۰۸، ۲۳۹، ۴۴۷؛ تکملهٔ نجوم‌السماء، ۱۴۵/۲-۱۴۷؛ الذریعه، ۴۶/۴؛ ۱۲۳/۵؛ ۲۵۹/۶؛ ۵/۱۰؛ ۶۳/۱۱؛ ۳۰۴/۱۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۵۶۷، ۲۳۹۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۵؛ مطلع انوار، ۳۸۴-۳۸۵.

برزگر

علی‌خان بلگرامی (a.li.xān-e.bel.ge.rā.mi)، فرزند طفیل‌علی‌خان فرزند مبارزالملک احتشام‌الدولهٔ بلگرامی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از حمایت نواب منصورعلی‌خان، حاکم مرشدآباد (بنگاله) برخوردار بود. علی‌خان در ۱۲۷۰ق / ۱۸۵۴م کتابی به‌نام تاریخ منصوری نوشت و به‌منصور علی‌خان اهدا کرد. این اثر در یک مقدمه، سه مطلب و یک خاتمه است. ماجرای به‌حکومت رسیدن ناظم‌های بنگال، به‌دست حکمرانان مغول، سومین مطلب این کتاب است. خاتمه در نسب نواب سید منصور علی‌خان نصرت‌جنگ است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر درکتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۱؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 60-61; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 535; *Mughals in India*, 59;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/731.

فتح‌نیا طبری

علی خافی (a.li-ye.xā.fi)، خواجه علی‌اکبر، - ۱۱۳۱ق، خوش‌نویس، دبیر و شاعر ایرانی. از مردم خاف بود و در اواخر دورهٔ شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) به هند رفت و سپس به ایران بازگشت. اما باری دیگر رهسپار هند شد و به درگاه عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) راه یافت و برای انجام برخی کارها به کشمیر فرستاده شد و «هر چند در میانه اتفاق سفرهاش افتاد، اما تا آخر عمر سکونت و توطّن در کشمیر قرار داد. با وجود تقیّد به صلاح و عبادت، مردی صاحب طبع و سخنور و تاریخ‌گو و خوش‌نویس بود و نظم و نثری داشت، رقعات رنگین و منشآت دلنشین یادگار ازو مانده است.» (تاریخ اعظمی) پس از بیش از نود سال زندگی درگذشت و پیکرش را در «مقبره‌ای که بیرون خانه، مثل مسجد بنا کرده بود» به خاک سپردند.

منابع: تاریخ حسن، ۳۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۸۸۲/۲؛ کاروان هند، ۹۱۳-۹۱۴؛ واقعات کشمیر [تاریخ کشمیر اعظمی، ترجمهٔ اردوی دکتر خواجه حمید یزدانی، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۵م، صص ۴۸۳-۴۸۵.

برزگر

علی دوم عادل‌شاه (a.li-ye.do.vom-e.ā.del.šāh)، - ۱۰۸۳ق، پادشاه بیجاپور در دکن (جنوب هند) از خاندان عادل‌شاهیان (۱۰۶۷-۱۰۸۳ق). پسر یا پسرخواندهٔ محمدعادل‌شاه بود و در هجده‌سالگی، پس از مرگ محمد دوم، بر تخت شاهی بیجاپور نشست. پروردهٔ ملکه خدیجه سلطانه شهریار بانو بیگم، مشهور به برهی صاحبه، دختر محمدقطب‌شاه و همسر ابراهیم دوم عادل‌شاه، که مذهب شیعه می‌ورزید و در دربار محمد دوم نفوذ فراوان داشت، بود. این عبارت بر سکه‌هایش نقش بسته بود: «غلام حیدر صفدر.» گرچه، پس از برآمدنش به تخت شاهی، بزرگان دربار بیجاپور، وی را به‌نام پسر و جانشین محمدعادل‌شاه به‌رسمیت شناختند، ولی شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) و پسرش اورنگ‌زیب، حاکم متصرفات گورکانیان در دکن، که بهانه‌ای برای تخطی از پیمان صلح ۱۰۴۵ق که خود شاه‌جهان آن‌را بر بیجاپور تحمیل کرده بود و یورش به متصرفات عادل‌شاهیان می‌جستند، از به رسمیت شناختن او سرباز زدند و اورنگ‌زیب به تاخت‌وتاز در قلمرو عادل‌شاهی پرداخت و شماری از دژهای آن را بگشود. با این وجود، اندکی بعد، در پی برافروخته‌شدن شعله جنگ جانشینی میان پسران شاه‌جهان، که سرانجام به پیروزی و برآمدن اورنگ‌زیب به تخت شاهی انجامید (۱۰۶۹ق)، پادشاهی بیجاپور دست‌کم موقتاً از خطر سقوط نجات یافت و از آن پس، در سراسر پادشاهی علی عادل‌شاه، اورنگ‌زیب، که سرگرم استوار کردن موقع خود بود، از یورش به بیجاپور و الحاق آن به قلمروش، خودداری ورزید و به گرفتن پیشکش سالیانه‌ای برابر با ده لک (هر لک = صدهزار) روپیه بسنده کرد. ولی در زمان پسر و جانشین علی، سکندر عادل‌شاه (۱۰۸۳-۱۰۹۷ق)، اورنگ‌زیب سرانجام به یورش نهایی‌اش برای تصرف بیجاپور دست زد و در ۱۰۹۷ق آن‌را گرفت و سکندر را به زندان انداخت. سکندر در زندان ماند تا در ۱۱۱۱ق بمرد. علی عادل‌شاه،

همچون دیگر فرمانروایان عادل‌شاهی، پادشاهی ادب‌دوست و پشتیبان اهل فضل و هنر بود. خود نیز در شعر و ادب و موسیقی دست داشت و به مناسبت استادی‌اش در این زمینه‌ها به استاد عالم معروف بود. به‌فارسی و به‌ویژه به اردوی دکنی شعر می‌گفت و شاهی تخلص می‌کرد. او می‌خواست که شیوه‌های قصیده‌سرایی فارسی را به شعر (اردوی) دکنی منتقل کند و از این‌رو قصاید او در تاریخ شعر و ادب جایگاه خاص دارد. شعرش را سرشار از نشاط و طرب و سرمستی گفته‌اند. کلیات اشعار اردو و فارسی علی عادل‌شاه (شاهی) در دست است. ملک‌الشعرای دربار او محمد نصرت نصرتی (ــ ۱۰۸۵ق)، شاعر نام‌دار اردوسرا، است که مثنوی رزمی علی‌نامه را، در جنگ‌های دهسالهٔ علی عادل‌شاه (۱۰۶۸ــ۱۰۷۶ق)، به اردوی دکنی با شیوه‌ای متأثر از حماسهٔ فردوسی سروده است. تاریخ اسکندری مثنوی رزمی دیگر نصرتی، به اردو است که در ۱۰۸۳ق سروده و در آن یکی از جنگ‌های سکندر / اسکندر عادل‌شاه را به‌نظم درآورده است. اما تاریخ مفصل علی دوم عادل‌شاه را نورالله فرزند قاضی سیدعلی محمدحسینی قادری در تاریخ عادل‌شاهی / تاریخ علی عادل‌شاهی / انشای عادل‌شاهیه به‌نثر فارسی نوشته است که تاریخ علی عادل‌شاه، از تولد تا یورش جی‌سنگه در ۱۰۷۶ق را در بر دارد و نسخه‌های متعددی از آن در دست است.

منابع: تاریخ ادب اردو، دکتر جمیل جالبی، ۱/۱۸۴، ۳۲۰ـ۳۷۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۵؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۷/۵۳۶؛ عمل صالح، ۳/۲۳۵، ۲۴۹ـ۲۶۳؛ مرآة‌العالم، ۴۰۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۹۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/173-174; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 553; *Mughals in India*, 383; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/744; *A Socio-intellectual History of the Isnā 'Asharī Shī'īs in India*, 2/281.

برزگر

علی‌رضا دکنی ← رضای هروی

علی سبزپوش سندی (a.li-ye.sabz.puš-e.sen.di)، غلام‌علی، ز ۱۲۹۹ق، شاعر فارسی‌گوی سندی. نوادهٔ محمداکرم سبزپوش، متخلص به اکرم، بود و در جوانی درگذشت. گویند در شعر «سلیقهٔ خوب و مرغوب» و در مضمون‌آفرینی و مبالغه مهارت داشت. نسخه‌ای از دیوان وی شامل غزل، مثنوی بر وزن یوسف و زلیخا، مخمس، منقبتی از نیای او، و نیز یک مناجات در ۲۳۹ بیت از همان نیا در نزد سید حسام‌الدین راشدی بوده است. همچنین غزلیاتی از او در ماهنامهٔ تویر و هفته‌نامهٔ مفرح‌القلوب به‌چاپ رسیده و چند غزل و یک مثنوی وی در جنگ میرمرتضایی آمده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۷۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۴۲۱؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۱۵ـ۴۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۳۳۹.

برزگر

علی سرهندی (a.li-ye.ser.hen.di)، شیخ ناصرعلی، فرزند رجب‌علی، ملقب به صائبای ثانی، سرهند ۱۰۴۸ ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۰۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از پیروان طریقهٔ نقشبندیه بوده است. ملازم میرزا فقیرالله، مخاطب به سیف‌خان بدخشی، حاکم اله‌آباد، بود و در زمان وی به سیر و سیاحت پرداخت. چون سیف‌خان درگذشت (۱۰۹۵ق) ناصر به سرهند بازگشت. در آن‌جا گرفتار آزار شیخ احمد سرهندی شد،اما میر محمد زمان راسخ سرهندی، از علی سرهندی حمایت کرد و وی را به شاه‌جهان‌آباد فرستاد. وی پس از آن به سرهند رفت و پیش شیخ محمد معصوم، از پیشروان سلسلهٔ نقشبندیه، توبه کرد. در ۱۱۰۰ق به بیجاپور رفت و ملازم ذوالفقارخان بهادر، فرزند اسدالله‌خان وزیر اعظم، شد. در ۱۱۰۳ق ذوالفقارخان به قصد تسخیر کرناتک از نواحی دکن، ناصر علی را به همراه خود برد و در همین سفر بود که ناصر علی با شاه حمید آشنا شد و وی را مدح گفت. مدتی در هند به گشت و گذار پرداخت و پس از آن به مولتان و از آن‌جا به شاه‌جهان‌آباد رفت. چون درگذشت، پیکرش را در کنار مزار نظام‌الدین اولیای دهلوی نزدیک دهلی به خاک سپردند.دیوان وی که دارای ۳۵۰۰ بیت است در ۱۸۹۲م در لکنو به چاپ رسیده است. وی به غزل بیش از انواع دیگر شعر توجه دارد. قصاید وی درمدح پیامبر و پیران خانقاهی شاعر، سیف‌خان، ذوالفقارخان، غضنفرخان حاکم یکی از شهرهای دکن و شاه عادل پسر خواجه شاه، ملقب به شریف‌خان وزیر اورنگ زیب است. به جز غزل و قصیده، منظومه‌ای به نام مثنوی در دو دفتر دارد که در ۱۱۰۰ق به نام

اورنگ زیب سروده است. ویژگی اشعارش دارا بودن خیالات باریک و بسیار دقیق و دریافت مضمون‌های نو به زبان ساده و محاوره‌ای است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۸؛ ایضاح‌المکنون، ۵۳۳/۱؛ بهارستان سخن، ۶۰۷-۶۱۵؛ پارسی‌گویان هند وسند، ۱۳۰-۱۳۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۸/۳؛ پیمانه،۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۲، ۱۳۴۰-۱۳۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۹/۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۷-۸۸؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۶۳/۲، ۸۷۰؛تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۹۲۰/۲-۹۲۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۷؛ خزانهٔ عامره،۳۲۸؛ الذریعه، ۷۵۸/۹؛ سرهند مـین فارسی ادب، ۳۷-۸۷؛ شمع انجمن، ۲۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۵/۸-۹۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، ۴۰۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۱۴-۵۱۵؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۲۹۴-۲۹۹؛ مآثرالکرام، ۱۳۱/۲-۱۳۲؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگزیب. ۶۲۷/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۲۹۲-۲۹۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۳۳/۶؛ نتایج الافکار، ۴۷۵-۴۸۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۹/۶؛ همیشه بهار، ۱۶۲-۱۶۶؛ شفیعی کدکنی، «ناصرعلی سرهندی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۷۹، ۱۳۴۸ش، صص ۳۰-۳۵؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 126, 151, 329; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/699-700; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,64; *Mughals in India*, 67.

رسولی

علی سمنانی (a.li-ye.sem.nā.ni)، سید علی پسر عزیزالله طباطبایی حسنی، ز ۱۰۰۴ق، تاریخ‌نگار ایرانی. در ۹۹۱ق به هند کوچید و نخست چندی در خدمت محمدقلی قطب‌شاه فرمانروای گلکنده (۹۸۹-۱۰۲۰ق) به سر برد. سپس به احمدنگر رفت و در شمار ملازمان برهان دوم نظام‌شاه (۹۹۹ - ۱۰۰۳ق) درآمد. در ۱۰۰۰ق شروع به نوشتن کتاب برهان مآثر در تاریخ بهمنیان و نظام‌شاهیان دکن (جنوب هند) کرد و احتمالاً آن‌را در ۱۰۰۴ق که آخرین سالی است که رویدادهای آن درکتاب یاد شده است، به انجام رسانید. برهان مآثر در سه طبقه تدوین شده است: ۱- ذکر سلاطین گلبرگه (بهمنیان) از علاءالدین حسن شاه بهمنی (۷۴۲ - ۷۵۷ق) تا تاج‌الدین فیروزشاه بن احمدخان (- ۸۲۵ق)؛ ۲- ذکر سلاطین بیدر (بهمنیان) از شهاب‌الدین احمدشاه بن احمدخان (- ۸۳۸ق) تا محمودشاه بن محمودشاه (- ۹۰۴ق)؛ ۳- سلاطین احمدنگر (نظام‌شاهان) از احمدشاه بحری (۸۹۱-۹۱۱ق) تا پیشروی سپاهیان گورکانیان دهلی به‌داخل دکن (۱۰۰۴ق) و غارت احمدنگر به‌دست آن‌ها و دفاع قهرمانانهٔ چاندبی‌بی از شهر و پیمان صلح با شاهزاده مراد پسر جلال‌الدین اکبر و سرانجام عقب‌نشینی سپاهیان گورکانی (۲۷ رجب ۱۰۰۴ق). کتاب دارای نثری منشیانهٔ آمیخته به‌نظم است و برای تحقیق در رویدادهای دکن ارزش و اعتباری در خور دارد، اما چون در آن تاریخ دقیق رویدادها کم‌تر یاد شده است، نمی‌توان از آن بهرهٔ شایسته برد. برهان مآثر در ۱۳۵۵ق / ۱۹۳۶م در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است. چکیدهٔ طبقات یکم و دوم این کتاب (در ذکر فرمانروایان بهمنی گلبرگه و بیدر) راجیمز استوارت کینگ (۱۸۴۸م -) به‌انگلیسی برگردانیده است (لندن، ۱۹۰۰م). طبقهٔ سوم یا بخش عمدهٔ کتاب (در ذکر نظام‌شاهیان) را نیز سر وُلزلی هیگ به انگلیسی ترجمه کرده است (بمبئی، ۱۹۲۳م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۱/۲-۵۵۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۷۵۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۳/۱۰-۴۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۸۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۴-۱۱۴۵؛ کاروان هند، ۹۱۵-۹۱۶؛ هفت اقلیم، ۹۴/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/172-174; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/314; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 67; *Mughals in India*, 57; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/740-741.

برزگر

علی‌شاه کشمیری (a.li.šāh-e.kaš.mi.ri)، فرزند سید صفدر فرزند صالح رضوی، لکنو ۱۲۱۷ - همان‌جا ۱۲۶۹ق، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش نیز عالم دینی بود. علی‌شاه درس‌های عقلی و نقلی را نزد پدر خود فراگرفت. در ۱۲۳۹ق به‌زیارت عتبات عراق و در ۱۲۴۰ق به فرخ‌آباد رفت و در آن دیار اقامت گزید. در ۱۲۴۰ق به کربلا رفت و از محضر علمایی چون محمد شریف مازندرانی (- ۱۲۴۶ق)، شیخ مرتضی انصاری (- ۱۲۸۱ق)، شیخ موسی آل کاشف‌الغطا (-

۱۲۴۳ق)، جعفر کاشف‌الغطا (ـ ۱۲۲۸ق)، سیدمهدی، فرزند سیدعلی طباطبایی (ـ حـ۱۲۵۰ق) و صاحب جواهر (ـ ۱۲۶۶ق)، بهره برد. سیدعلی‌شاه در فقه و اصول بلندآوازه بود. وی از استادانش، صاحب جواهر و سید مهدی طباطبایی، اجازهٔ اجتهاد گرفت. پس از دوازده سال به فرخ‌آباد بازگشت. در ۱۲۵۲ق همراه با منتظم‌الدوله حکیم مهدی‌علی‌خان وزیر سعادت‌علی‌خان به لکنو رفت و در همان‌جا درگذشت و در مقبرهٔ حکیم مهدی‌علی‌خان به خاک سپرده شد. فرزندش، سیدابوالحسن، (۱۲۶۰ ـ ۱۳۱۳ق) نیز از علمای دینی زمان خود بود. از آثارش: معیارالاحکام در شرح شرائع‌الاسلام؛ کفایة‌المستفید فی‌مباحث‌الاجتهاد و التقلید؛ ازالة‌الشبهات فی بیان دلالة‌النهی علی‌الفساد فی‌العبادات و المعاملات؛ تحقیق‌الصواب فی مباحث‌الاستصحاب؛ برخی از حواشی بر کتب فقه و اصول؛ کاشف‌القناع عن حجیة‌الاجماع؛ کاشف‌الغمة فی‌اصالة براءة الذمّه؛ الفوایدالعلویه فی‌المسائل‌الفقهیّه؛ حجیة‌المراسیل و عدمها؛ رسالة فی تداخل‌الاسباب در فقه به عربی.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۴۸/۸؛ الذریعه، ۵۲۹/۱؛ ۴۸۳/۳؛ ۱۴۱/۱۱؛ ۳۴۹/۱۶؛ ۲۳۹/۱۷؛ ۹۹/۱۸؛ ۲۷۷/۲۱؛ مطلع انوار، ۳۷۰-۳۷۲؛ معجم‌المؤلفین، ۱۱۱/۷؛ مکارم‌الآثار، ۱۴۹۴/۵، ۱۶۳۱؛ ۱۹۳۴/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۱/۷؛ نقباءالبشر، ۳۹/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 72.

فتح‌نیا طبری

علی شاه‌میری (a.li-ye.šāh.mi.ri)، علی‌شاه میرخان، فرزند سکندر / اسکندر، سدهٔ نهم هجری، پادشاه کشمیر (۸۱۶ / ۸۲۰ ـ ۸۲۳ / ۸۲۶ق). پسر بزرگ سکندرشاه بود و پس از مرگ پدرش (۸۱۶ / ۸۲۰ق) بر تخت شاهی کشمیر نشست. وی ملک سیف‌الدین را، که در زمان سکندر مقام وزارت داشت، در مقامش ابقا کرد و سیف‌الدین سیاست ضدیت با هندوان و واداشتن آنان به درآمدن به اسلام را ادامه داد. در این اثنا فرمانروای کاشغر به متصرفات کشمیر تاخت و هر دو تبت بزرگ و کوچک را بگرفت. سیف‌الدین پس از حدود چهار ـ پنج سال وزارت در دورهٔ علی‌شاه درگذشت. در دورهٔ علی‌شاه سادات بیهقی بیش از پیش در کشمیر قدرت و نفوذ، به‌ویژه قدرت نظامی، یافتند. علی‌شاه، روی‌هم‌رفته، در قدرت نظامی و اجتماعی، پادشاهی ناتوان بود و هرچه از پادشاهی‌اش می‌گذشت، به‌ویژه پس از از دست دادن تبت، از اعتبار و محبوبیت او در میان مردم کاسته می‌شد، در حالی که برادرش، زین‌العابدین شاهی‌خان، بیش از پیش در میان مردم محبوبیت می‌یافت. علی‌شاه سرانجام، گویا پس از مرگ سیف‌الدین که مدارالمهام و ستون استوار پادشاهی کشمیر بود، تصمیم به ترک (موقت یا دایم) تاج و تخت گرفت و شاهی‌خان را به نیابت و جانشینی‌اش برگزید و برادر دیگر خود محمدخان را به‌فرمانگزاری او سفارش کرد و خود به قصد حج از کشمیر بیرون رفت. اما چون به جمون رسید پدرزنش بیله‌دیو، راجهٔ جمون، رأیش را بزد و از ترک پادشاهی و گذاشتن شاهی‌خان به جانشینی خود پشیمان ساخت. پس علی‌شاه از راجهٔ جمون کمک نظامی گرفت و از راه پهکلی به کشمیر بازگشت. شاهی‌خان را که حاضر به ترک تاج و تخت نبود بشکست و بار دیگر بر تخت شاهی کشمیر نشست. شاهی‌خان، پس از شکست از علی‌شاه، به سیالکوت گریخت و به جسرت‌خان، سرکردهٔ گهکران، پناهید. جسرت که با راجهٔ جمون به سببی دشمنی داشت سپاهی نیرومند فراهم آورد و به‌همراه شاهی‌خان رو به کشمیر نهاد. در نبردی که میان دو طرف درگرفت، علی‌شاه و راجهٔ جمون شکست خوردند. راجهٔ جمون کشته شد و علی‌شاه نیز به اسارت سپاهیان جسرت درآمد. به‌روایتی علی‌شاه گریخت و از کشمیر بیرون رفت. پس از آن، شاهی‌خان با لقب سلطان زین‌العابدین، بر تخت شاهی کشمیر برآمد.

منابع: تاریخ حسن، ۱۸۵/۱-۱۸۸؛ تاریخ فرشته، ۳۴۱/۲-۳۴۲؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۹۴؛ طبقات اکبری، ۶۰۰-۶۰۱؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۹؛

Bahāristān-i-Shahi, 48-50, 57-58, 59, 95.

برزگر

علی شیرازی (a.li-ye.ši.rā.zi)، ز ۱۲۷۰ق، بازرگان و شاعر ایرانی. از زندگانی وی چندان آگاهی در دست نیست. به‌نام خود تخلص می‌کرده و در جوانی معقول و معروف بوده است. با سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی، صاحب تذکرهٔ حدیقة‌الشعرا مراوده داشته و به گفتهٔ هم‌او به کار بازرگانی سرگرم بوده است. در حدود ۱۲۷۰ق به هند رفته و دیگر خبری از او به دست نیامده است. این که برای تجارت به هند رفته یا برای همیشه به آن دیار کوچیده دانسته نیست. صاحب فرهنگ سخنوران او را با نام محمدعلی شیرازی در مرآت‌الفصاحه شناسایی کرده، که درست نیست. محمدعلی شیرازی، پدر بزرگ مادریِ دیوان‌بیگی

شیرازی است و از علی شیرازی جدا است. نمونه‌ای از شعر علی شیرازی است: «گر جهان بیگانه باشد، آشنایی را چه غم / با سگانت آشنا و از کسان بیگانه‌ایم.»

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۲۱۸/۲؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۴۳۴/۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۴۲۱-۴۲۲؛

شریفی

علی طاهری هروی (a.li-ye.tā.he.ri-ye.ha.ra.vi)، ــ ۹۴۹ق، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زادگاهش به هند کوچید. دانسته است که در دهلی به دربار ظهیرالدین بابر گورکانی (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق)، پیوسته بود. علی طاهری جلد دوم آثارالبلاد و اخبارالمعاد، نوشتهٔ زکریای قزوینی (ــ ۶۸۳ق / ۱۲۸۳م) را که در معرفی شهرهای قدیم ایران و کسانی که از آن دیار برخاسته‌اند، است با نام تحفةالعجایب و به نام ظهیرالدین بابر به فارسی برگرداند. منابع تاریخ درگذشت علی طاهری و سال نگارش اثر وی را به اختلاف یاد کرده‌اند. محمدشفیع لاهوری در فهرست مخطوطات سال درگذشت مؤلف را ۹۲۸ و ریو در فهرست خود ۹۴۸ق آورده است. چون مؤلف اثر خود را به نام ظهیرالدین بابر نوشته است تاریخی که ریو یاد کرده درست‌تر می‌نماید. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1957-947/7-1 در کتابخانه موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ۲۷۶/۸؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۳۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۱۰، ۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۶۹۳؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۷۴/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/375; *Catalogue of the Persian Manuscripts in British Museum*, 3/1019, 1095; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 72.

فتح‌نیا طبری

علی طباطبا، سیدعلی پسر عزیزالله طباطبایی ← علی سمنانی

علی عباسی (a.li-ye.ab.bā.si) ، علی‌احمد فرزند حکیم سید فرید احمد عباسی فرزند سید علی‌محمد فرزند شاه‌احمدعلی، امروهه از نواحی مرادآباد ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م ــ ، پزشک، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانوادهٔ معروف عباسیان زاده شد. نسب وی به هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی می‌رسد. نیای وی به‌نام امیر یوسف بن حمزه در روزگار سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ ۶۸۵ق) به هند کوچید. به‌گفتهٔ فرشته، سلطان «در تحقیق نسب مبالغه نمودی برای امیر یوسف که خلیفه‌زاده بود در دربار خود تخت جداگانه فراهم نمود در حالی‌که شاهزادگان دیگر در اثر چپاول و غارتگری تاتار از دیار و امصار مختلف به آن دربار پناه آورده بودند، اجازهٔ نشستن در دربار نداشتند». علی‌احمد تحصیلات علوم دینی و پزشکی را از پدر عالم خود فراگرفت و شش سال در مطب پدرش به‌کار سرگرم بود. پس از آن به تنهایی در دهلی به پزشکی پرداخت. سوای این کار، به تحصیل در دیگر علوم نیز پرداخت. از دهلی به دانشگاه علیگر رفت و در ۱۹۳۱م از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس دریافت کرد. پس از بنیاد شدن کشور پاکستان به لاهور و سپس به کراچی رفت و مدیریت روزنامهٔ منشور را برعهده گرفت. چندی در دانشکدهٔ زمیندار گجرات به تدریس پرداخت و سپس سه سال در دایرةالمعارف اسلامی به‌کار سرگرم بود. در ۱۹۵۵م در دانشکدهٔ جهان‌زیب (سید و شریف) که مرکز ولایت سوات است به تدریس علوم طبیعی پرداخت. پس از بازنشستگی، در سوات به پزشکی سرگرم شد. علی‌احمد، صاحب حال نیز بود. در طریقت پیرو نقشبندیه مجددیه بود و به شاه ابوالخیر مجددی دهلوی دست ارادت داده بود. در شریعت پای‌بند احکام دین اسلام بود. درویش مشرب، فروتن و متواضع بود. همیشه لباس ملی که از شیروانی و پای جامه و کلاه است دربرداشت. در ناحیهٔ سوات به سبب علم و دانش و سادگی خود مشهور بود. به سرودن شعر عشق می‌ورزید و به زبان‌های فارسی، اردو و عربی نیز شعر می‌گفت. در شعر شاگرد کسی نبود. یک بار قصیده‌ای را به مولانا احسن مارهروی نشان داد، استاد پس از تغییر یکی دو لفظ گفت: شعر شما احتیاج به تصحیح ندارد. وی کسی را به سبب مقام مدح نکرده و هرگز دل کسی را با هجو و مذمت نیازرده است. قصاید وی در نعت پیامبر و منقبت بزرگان اسلام است. سبک شعر وی سبک پاکستانی است. بیشتر اشعارش درون‌مایهٔ مذهبی دارد. اگرچه در شعر روش قدما را ترجیح می‌دهد، اما اشعارش از معانی و مفاهیم نو لبریز است. رساله‌های مذهبی و علمی وی تفسیر آیهٔ «ما ارسلنا من قبلک»، «بیان‌القرآن فی ما وقع یوم‌الفرقان»، «رسالهٔ عناصر

اربعه» و رساله‌ای در مسئلهٔ ارتقا نام دارند. مقالات ادبی و تحقیقی فراوانی از علی عباسی در مجله‌های معروف کشورش به‌چاپ رسیده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۱۷-۴۲۲؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۹۲-۴۹۷؛ گنج‌شایگان، ۱۰۳.

م.انوشه

علی‌قلی‌خان، خان‌زمان شیبانی ← سلطان شیبانی

علی کبیر اله‌آبادی ← اجملی اله‌آبادی

علی کشمیری (a.li-ye.kaš.mi.ri)، علی‌بیگ، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم ایران بودند، اما به کشمیر رفتند و در آن‌جا ساکن شدند. علی نیز همان‌جا زاده شد و بالید. وی از شاگردان میرزا عبدالغنی، متخلص بـه قـبول، (-۱۱۳۹ق) بود. قاضی فضل حق در ۱۹۳۰م در کتاب پنجابی دربار نوشته است که علی‌بیگ داستان هیر و رانجها را به شعر درآورد. یک شاعر پنجابی به‌نام حامدشاه عباسی گفته است که علی‌بیگ این داستان را پیش از من نگاشته بود، اما احوال و آثار این شاعر به درستی پیدا نیست. ابیاتی از علی‌بیگ در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۸۸۳/۲-۸۸۴؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۲؛ گل رعنا، ۸۲۷؛ شفیع عقیل، «داستان هیر و رانجها»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ش، صص۷-۱۱؛ محمدظفرخان، «عبدالغنی‌بیگ قبول»، همان‌جا، جلد ۱۰، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۲ش، صص۵۵-۶۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/770.

مژدهی

علی کوفی (a.li-ye.ku.fi)، فرزند حامد فرزند ابوبکر کوفی، سده‌های ششم و هفتم هجری. مترجم و شاعر فارسی‌گوی عرب. نسبتش نشان می‌دهد که زادگاه و مسکن وی کوفه بوده و به‌سبب نزدیکی به ایران، در زبان فارسی مهارت داشته است. به‌نوشتهٔ مقدمهٔ چچ‌نامه / فتح‌نامهٔ سند «خیلی محتمل است که تا سال پنجاه و هشتم عمرش در وطن مألوف خود مشغول لهو و لعب مانده و مال و منالش را بر باد داد، راه سفر گرفته به هندوستان آمده باشد؛ و بعد از تردد بسیار و دربه‌دری به‌حضرت اچه رسیده و بالاخره در کنف عاطفت شرف‌الملک رضی‌الدین و پسرش عین‌الملک وزیر ناصرالدین قباچه استراحت جسته.» به گفتهٔ خودش در مقدمهٔ چچ‌نامه که در ۶۱۳ق / ۱۲۱۶م به پنجاه‌وهشت سالگی رسیده بود، می‌توان گفت که حدود ۵۵۵ق / ۱۱۶۰م زاده شده بود. وی دانش روزگارش را در زادگاه خود فراگرفت و پس از آن به هند نزد ناصرالدین قباچه رفت. علی به مطالعهٔ کتاب‌های تاریخی علاقهٔ فراوان داشت و به این سبب به تألیف کتابی دربارهٔ فتوحات عرب در سرزمین سند پرداخت. به این هدف از اُچه / اوچ به بکهر / بکّر (شهری میان شهرهای سَکّر و رُوْهَرَی در استان سند فعلی پاکستان در کنار رود سند) رفت، در آن‌جا از قاضی اسماعیل، فرزند علی ثقفی که نیاکان وی از آغاز فتح سند در آن‌جا سکونت داشتند، کتابی به‌نام منهاج‌الدین والملک به‌دست آورد. گویا این کتاب عربی که تألیف خواجه امام ابراهیم یا ابوالحسن مداینی است میان سال‌های ۲۱۵ و ۲۵۵ق دربارهٔ فتح سند، به‌دست محمد بن قاسم ثقفی و تسلط وی بر لشکرهای راجه داهر فرزند چچ نوشته شده است. علی کوفی این اثر را به‌فارسی برگردانید (بمبئی، ۱۳۰۰ق، به‌کوشش داود پوتا، حیدرآباد، ۱۳۱۸ش، به‌کوشش نبی‌بخش‌خان بلوچ، با مقدمه و تعلیقات و فهرست‌ها، اسلام‌آباد) و به عین‌الملک فخرالدین حسین بن ابوبکر اشعری، وزیر ناصرالدین قباچه، اتحاف کرد. پیشکش کتاب به عین‌الملک در اچه حکایت از آن دارد که علی پس از تألیف کتاب از بهکر به اچه بازگشت. پس از این از وی هیچ آگاهی در دست نیست. محمد عوفی که لباب‌الالباب را در ۶۱۸ق / ۱۲۲۱م به‌پایان رسانیده، در شرح احوال نویسندگان، عالمان، وزیران و شاعران دربار قباچه نام وی را نیاورده است. علی کوفی افزون بر این که در زبان‌های عربی و فارسی مهارت داشت و چچ‌نامه را با عبارات مسجع و مقفی آراست و اشعار عربی و فارسی شاعران دیگر را در آن به‌زیبایی آورد، شاعر نیز بود. وی در مدح ناصرالدین قباچه، قصیده‌ای سروده که در مقدمهٔ کتاب آورده است. قصیده‌اش در بحری کوتاه با واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات ساده و خالی از تشبیب و تمهید است و در آن‌ها، پس از مطلع به وصف ممدوح پرداخته است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۶۶/۳-۱۱۶۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۵۱/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۷-۱۷۰؛ چچ‌نامه،

مقدمه؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۶۳۸/۲-۱۶۳۹؛ محمدسلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص۱۱۳-۱۱۵؛

Iranica, 4/605-606.

رسولی

علی گیلانی (a.li-ye.gi.lā.ni)، ـــ ۱۰۱۸ق، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. از مردم گیلان، برادرزادهٔ حکیم‌الملک شمس*الدین گیلانی و خواهرزاده و شاگرد حکیم فتح‌الله شیرازی (ـ ۹۹۷ق) بود. علی علوم ریاضی را از شیخ عبدالنبی و دانش پزشکی را نزد دایی خود فراگرفت. او بعدها زادبومش را ترک گفت و از راه گرگان به هندوستان رفت. او نخست در دکن نشیمن گزید، اما چندی نگذشت که جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) او را به دربار خود فراخواند و پزشک ویژهٔ خود کرد. حکیم علی رفته‌رفته از ندیمان و مشاوران نزدیک شاه شد، اموالی بسیار اندوخت و به جالینوس‌الزمان ملقب شد. در برخی منابع ارزشمند روزگار حکیم‌علی، از دانش گستردهٔ او در دانش پزشکی سخن رفته است. مؤلف ماثرالامرا می‌گوید: «علاج‌های دست‌بستهٔ او موجب حیرت عالمیان می‌شد.» جهانگیرشاه (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) نیز در جهانگیرنامه پس از ستایش بسیار از حکیم می‌نویسد که «او در طبابت بی‌نظیر و به‌علاوه در علوم عربی استاد بود و وقتی که برای اولین‌بار او را دیدم از دانش فراوان او حیرت کردم.» بی‌گمان حکیم‌علی پزشکی ورزیده و کاردان بوده و چنین برمی‌آید که هیچ‌یک از پزشکان دربار را یارای برابری با وی نبوده است، چندان‌که گویند همهٔ خاندان سلطنتی به هنگام بیماری نزد وی می‌رفتند. حکیم‌علی در روزگار اکبر هنوز بسیار جوان بود. بدایونی در منتخب‌التواریخ، از وی به جوانی مغرور و کم‌تجربه یاد می‌کند، حال آنکه در ۱۰۰۴ق که فیضی سخنور نامی به بیماری صرع گرفتار آمد، با آنکه در آن هنگام پزشکانی بنام در دربار جلال‌الدین اکبر به سر می‌بردند، گویند شاه خود نیمه‌شبی به خانهٔ حکیم رفت تا با یکدیگر به بالین فیضی روند. این خود نشان می‌دهد که حکیم در جوانی نیز پزشکی کارآزموده بوده است. با این همه، تاریخ‌نویسان دوبار حکیم را نکوهیده‌اند؛ نخست این که برخی بر آن بوده‌اند که مرگ جلال‌الدین اکبر در پی روش نادرست حکیم در درمان وی بوده است و دیگر آنکه مرگ استادش فتح‌الله شیرازی را نیز از روش نادرست حکیم در درمان او دانسته‌اند. در این دو مورد داوری‌ها یکسان نیست. برخی به جانب‌داری از حکیم برخاسته و گفته‌اند که مرگ جلال‌الدین اکبر طبیعی یا به دلایل سیاسی بوده است. برخی نیز سخت او را نکوهیده‌اند و افزون بر نقش او در مرگ خداوندگارش، مرگ استادش را نیز بدو نسبت دادند. برای پی بردن به نمونه‌ای از این داوری‌ها در اکبرنامه می‌خوانیم: «از حکیم‌علی فراوان دعوی پزشکی دانش، سهوی عظیم رفت و بی‌دانشی او به فراز پیدا برآمد. تا هشت روز تدبیری نکرد تا آنکه ضعف قوت گرفت و رنجوری تنومندی یافت. مرض به اسهال دموی کشید و شگرف بیماری روی داد. در این وقت پزشک بی‌خود در فکر افتاد و از ناسازی دانش هر دوایی که در رفع عارضه به‌کار برد، یاور مرض شد. چنین لغزش آن حکیم در علاج علامة‌الزمان شاه‌فتح‌الله شیرازی نیز روی داده بود. آنگاه یاد دانای روزگار حکیم‌ابوالفتح گیلانی و جالینوس زمان، حکیم مصری فرموده بر فوت آن دو حکیم نامور تأسف‌ها کردند و روز نوزدهم حکیم، در کار مداوا مبهوت شده، دست از علاج بازکشید و از سطوت قهر پادشاهی اندیشناک گشته یا از مردم حرم‌سرا ترسیده از آن حضرت که در غایت ضعف بودند خود را به کنار انداخت و در پناه شیخ فرید میربخشی گریخت.» اما اگر حکیم‌علی در درمان شاه کوتاهی می‌کرد، جهانگیر در پادشاهی خود بدو منصب دو هزاری نمی‌داد. گویند جهانگیر گرچه با مرگ پدر از حکیم رنجیده‌خاطر بود، اما همواره پاک‌نفسی او را ستوده است. حکیم‌علی در چهل‌سالگی دارای منصب هفت‌صدی بود و در ۱۰۰۲ق به پزشک جهان ملقب شد. در دورهٔ جهانگیر به منصب دوهزاری دست‌یافت. او یک بار نیز حاکم استان بهار شد. او برای درمان بیماری علی عادل‌شاه (۹۶۵ـ۹۸۸ق) به بیجاپور نیز سفر کرده بود. گویند حکیم اتاقی در میان حوضی پر از آب ساخته بود که اگر درهای آنرا هم باز می‌کردند، آب به داخل آن نمی‌رفت. او مذهب شیعه می‌ورزید. عبدالقادر بدایونی می‌نویسد که حکیم‌علی در باورهای مذهبی خود چندان سختگیر نبوده، بلکه آزاداندیش بوده است. اما برخی برآنند که عبدالقادر از روی تعصب که داشت، چنین نوشته است. شاگردانی بسیار نزد حکیم‌علی درس خواندند که از مشهورترین آنها می‌توان از حکیم صدرافرزند فخرالدین شیرازی پزشک مخصوص جهانگیر و ملقب به مسیح‌الزمان و میرمحمدهاشم گیلانی نام برد. از حکیم‌علی دو اثر عربی و فارسی به‌جا مانده است. اثر

نخست که شهرتی بیشتر دارد، شرح قانون نام دارد و به عربی است. مطالب زیادی از این اثر در زادالمسافرین و قرابادین قاطع آمده است. کتاب دیگر مجربات علی به‌فارسی است. در این اثر حکیم‌علی از ساختن مرهمی (روغن) سخن می‌گوید که وی پس از افتادن جلال‌الدین اکبر از فیل برای تسکین درد و کوفتگی او درست کرده بود و آن‌را روغن دیودار گویند. این مرهم سال‌ها مورد استفادهٔ مردم هند بود. حکیم‌علی همچنین از جمله هفت نویسنده‌ای بود که در تدوین تاریخ الفی شرکت داشته‌اند، گرچه تألیف این اثر بعدها به قاضی احمد تتوی و آصف‌خان قزوینی سپرده شد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۲۵/۵-۱۰۲۶؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۴۴-۴۵؛ تاریخ الفی، ۲۶؛ جهانگیرنامه، ۸۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۵۲۷/۴؛ کاروان هند، ۱۰۳۳/۲؛ مآثرالامرا، ۵۶۸/۱-۵۷۳؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۶/۳-۱۶۷؛ نامها و نامداران گیلان، ۳۵۵-۳۵۶؛ علی فروحی، «پزشکان گیلانی دربار سلاطین مغولی هندوستان»، گیلان‌نامه، جلد دوم، سال ۱۳۶۹ش، صص ۳۱۳-۳۲۰.

جهان‌تاب

علی لاهوری (a.li-ye.lā.hu.ri)، سید ابوتراب علی بن ابوالقاسم رضوی قمی حایری، لاهور ۱۲۸۸ ــ همان‌جا ۱۳۶۰ق / ۱۸۷۶ ــ ۱۹۴۱م، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ شبه‌قاره. آموزش ابتدایی و متوسطه را نزد پدرش، که خود دانشمندی برجسته و نام‌دار بوده است، فرا گرفت. برای ادامهٔ تحصیل به عتبات عراق رفت و نزد استادانی مانند میرزا حسن شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی، سید کاظم طباطبایی و محمد کاظم خراسانی درس خواند و پس از دریافت اجازه و تکمیل تحصیلاتش به زادگاه خود بازگشت. در بازگشت از عراق به تدریس و تألیف و سخنرانی در شهرهای بزرگ شبه‌قاره پرداخت و برای ترویج و تبلیغ دینی به بسیاری از روستاهای بزرگ و شهرهای هندوستان، مانند بمبئی، کلکته، لکنو، دهلی، پیشاور و حیدرآباد دکن سفر کرد. از مراجع بزرگ روزگار خود به‌شمار می‌آمد و در پنجاب و سند و برمه و افریقا مقلّد داشت و بزرگانی چون اقبال لاهوری از ارادتمندان او بودند. از حکومت بریتانیا لقب شمس‌العلما گرفت. کتابخانهٔ بزرگ او در لاهور، ذخایر نفیسی نادر از دست‌نویس‌های خطی و کتاب‌های چاپی در زمینه‌هایی مانند تفسیر قرآن داشت. مجالس و محافل دینی را بیشتر در پایگاه اصلی‌اش، یعنی مسجد بزرگ و دارالشریعهٔ وسن‌پوره در لاهور، برپا می‌کرد و در همان‌جا درگذشت و در گورستان گامهٔ شاه کربلا در کنار آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد. وی در تفسیر و حدیث و کلام و تاریخ و فقه و اصول و ادب و مانند آن‌ها استادی داشت و آثار بسیاری به‌فارسی و عربی و اردو از او به جا مانده است. علی تفسیر فارسی بزرگ پدرش به نام لوامع‌التنزیل و سواطع‌التأویل را که ناتمام مانده بود، تکمیل کرد و جلدهای سیزدهم تا هجدهم آن‌را نوشت. از دیگر آثارش: ۱ــ احکام‌الشکوک للفقراء والملوک (چاپ ۱۳۱۵ق) به‌اردو در شکیات نماز؛ ۲ــ الانوارالخمسه به‌فارسی در غسل جنابت و میت و مس میت و مسألهٔ اکل و مأکول؛ ۳ــ اظهارالحقیقه؛ ۴ــ البرهان فی وجه سکوت امیرالمؤمنین به‌فارسی (لاهور، ۱۴۴۳ق)؛ ۵ــ بنات ابی تراب / سؤال و جواب فی عقد بنات ابی تراب / اباحة‌النکاح الهاشمیه لغیرالهاشمی به‌فارسی (لاهور، ۱۳۱۵ق)؛ ۶ــ بشارات احمدیه در نبوت و امامت به‌فارسی (لاهور، ۱۳۱۴ق)؛ ۷ــ بیان‌الجهر والاخفات به‌عربی در قرائت قرآن و نماز (لاهور، ۱۳۲۲ق)؛ ۸ــ تبصرة‌العلما به‌فارسی (لاهور، بی‌تا)؛ ۹ــ تحذیرالمعاندین / تحفة‌المسلمین به اردو در سرگذشت معاویه (لاهور، ۱۳۱۶ق)؛ ۱۰ــ تنبیه‌المؤمنین به‌فارسی دربارهٔ ادعای اجتهاد سید مرتضی حسین چیناوی (لاهور، ۱۳۱۷ق)؛ ۱۱ــ التنقید فی اثبات‌الاجتهاد والتقلید من‌القرآن‌المجید به‌فارسی (چاپ لاهور)؛ ۱۲ــ تقلیدالمقلدین به‌اردو که رسالهٔ عملیه است (لاهور، ۱۳۱۷ق)؛ ۱۳ــ تقریظات‌المشاهیر علی تفسیر لوامع‌التنزیل؛ ۱۴ــ تقریر افتتاحی به‌اردو که سخنرانی وی در همایش سراسری شیعیان هند در لکنو در اکتبر ۱۹۱۴م است (چاپ لکنو)؛ ۱۵ــ حجاب‌النسوان به‌اردو در اثبات حجاب با استناد به آیات قرآنی (لاهور، ۱۳۲۳ق)؛ ۱۵ــ حجّت شاهده بجواب خلافت راشده به‌اردو، در پاسخ خلافت راشدهٔ عبدالکریم سیالکوتی (چاپ لاهور)؛ ۱۶ــ حل مالاینحل به اردو در رستگاری و عذاب کودکان کفار و زنازاده (لاهور، ۱۳۱۶، ۱۳۶۰ق)؛ ۱۷ــ خوارق‌البوارق در اعجاز قرآن (لاهور، ۱۳۱۶ق)؛ ۱۸ــ حدیث قرطاس؛ ۱۹ــ خلافت قرآنی؛ ۲۰ــ دلیل‌المتعه به‌اردو (چاپ لاهور)؛ ۲۱ــ رسالهٔ مضمون طاعون در رد غلام‌احمد قادیانی (لاهور، ۱۳۲۲ق)؛ ۲۲ــ سوانح قاسمی به‌فارسی؛ ۲۳ــ سیف‌الفرقان فی تعریف‌الکفر والایمان به‌فارسی (لاهور، ۱۳۱۶ق)؛ ۲۴ــ عشرهٔ کامله به‌فارسی در اصول و فروع تشیع و در پاسخ اعتراضات مظفرعلی سندهی (لاهور،

۱۹۰۵م)؛ ۲۵ـ غایةالمقصود به‌فارسی در چهار جلد در غیبت و احوال امام زمان و در ردّ غلام‌احمد قادیانی (لاهور، ۱۳۲۱ق، ۱۹۰۳م)؛ ۲۶ـ فتاوی حائری به‌اردو در هشت جلد (چاپ لاهور)؛ ۲۷ـ فلسفهٔ اسلام؛ ۲۸ـ قصائد مدحیه؛ ۲۹ـ لمعهٔ معانی به‌فارسی در رد غلام‌احمد قادیانی در موضوع جواز سجود بر تربت حسینی (لاهور، ۱۳۲۲ق)؛ ۳۰ـ اللولوفی ثواب‌الدفن بکربلا به اردو (چاپ شده) ۳۱ـ مسیح موعود به‌اردو در اثبات زنده بودن مسیح و رد غلام احمد قادیانی (لاهور، ۱۹۲۶م)؛ ۳۲ـ ملفوظات حائری در ردّ شکوک دربارهٔ عزاداری سیدالشهدا (لاهور، ۱۳۳۵ق / ۱۹۱۶م)؛ ۳۳ـ معارف‌الملّة به‌فارسی (چاپ شده)؛ ۳۴ـ مقدمات نماز شیعه (چاپ لاهور)؛ ۳۵ـ مناسک حج به‌اردو (لاهور، ۱۹۰۰م)؛ ۳۶ـ مفیدالصبیان به‌اردو؛ ۳۷ـ منهاج‌السلامة به‌فارسی (لاهور، ۱۹۰۱م)؛ ۳۸ـ موعظهٔ حسنه به اردو (لاهور، ۱۹۶۶م)؛ ۳۹ـ منهج‌العباد به‌اردو که رسالهٔ عملیه است (چاپ شده)؛ ۴۰ـ موعظه تقیه به‌اردو (چاپ شده)؛ ۴۱ـ موعظهٔ قدیر (چاپ شده)؛ ۴۲ـ موعظهٔ مباهله (چاپ شده)؛ ۴۳ـ موعظهٔ تعریف‌القرآن (چاپ شده)؛ ۴۴ـ المؤید به اردو در اثبات برتری محمد (ص) بر عیسی (ع) (لاهور، ۱۳۴۳ق)؛ ۴۵ـ مهدی موعود به‌اردو (لاهور، ۱۳۴۴ق)؛ ۴۶ـ میزان‌الاعمال به‌فارسی (چاپ ۱۳۱۶ق)؛ ۴۷ـ وسیلةالمبتلا در ردّ دافع‌البلاء غلام‌احمد قادیانی (ـ ۱۹۰۸م)؛ ۴۸ـ الهدی فی اثبات‌الارث‌الانبیاء به‌اردو (چاپ شده)؛ ۴۹ـ هدایات حائری.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۳۵/۱؛ اعیان‌الشیعه، ۱۵۲/۸؛ امامیه مصنفین، ۳۱۵/۱؛ ۸/۲، ۱۷، ۲۶، ۳۲، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۶۵، ۶۸، ۱۲۳، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۵۵، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۶۳، ۵۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۶/۵ـ۲۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۶/۳؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۱۷۵ـ۱۷۸؛ تذکرهٔ علمای پنجاب، ۳۹۰ـ۳۹۱؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۰۴ـ۴۰۵؛ دانشنامهٔ قرآنی و قرآن‌پژوهی، ۸۸۸/۱؛ الذریعه، ذیل کتاب‌های ذکر شده؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۰، ۱۰۳۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۸۹؛ مطلع انوار، ۳۷۵ـ۳۷۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۳۰/۱؛ ۱۰۴/۴ـ۱۰۵؛ نقباءالبشر، ۱۳۳۸ـ۱۳۳۹.

برزگر

علی لکنویی (a.li-ye.lak.nu.i)، علی فرزند دلدار علی فرزند محمد معین، لکنو ۱۲۰۰ ـ کربلا ۱۲۵۹ق، فقیه، مفسر و متکلم شیعی شبه‌قاره. پدرش نیز از علمای بزرگ شیعه درهند بود. مقدمات علوم را نزد پدرش فراگرفت. پس از آن رهسپار عتبات عراق شد (۱۲۴۵ق) و در خدمت استادان نجف به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و از سید کاظم رشتی اجازهٔ اجتهاد گرفت. در ۱۲۵۶ق به قصد زیارت بارگاه رضوی به ایران آمد و سپس به عتبات بازگشت. از آثارش: نصرت حسینیه به فارسی دربارهٔ گنبد و بارگاه و ضریح‌سازی که در پاسخ به اعتراضات اهل سنت و احتمالاً وهابی‌ها است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ N.M.1961-827 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ هدیهٔ ضیغمیه و فواید خمسیه به فارسی که ترجمهٔ خطبهٔ حضرت زینب(س) در بارگاه یزید، مناقب اهل سنت در این باب، جواز نظر به طرف زن اجنبیه، حلیت متعه و قصاید پدرش است؛ جوازالغراء به عربی که در لکنو چاپ شده؛ التوضیح‌المجید فی تفسیر کتاب‌اللهالمجید به اردو که آن را در ۱۲۵۳ق نوشته و به امجد علی‌شاه، حکمران اوده اتحاف کرده است. این کتاب که در دو جلد تدوین یافته، در هند به چاپ رسیده است؛ فدک؛ الرد علی اخباریین؛ اقامةالتعازی للحسین؛ رساله‌ای در تجوید؛ دو رساله دربارهٔ متعه.

منابع: احسن‌الودیعه، ۱۰/۱؛ اعیان‌الشیعه، ۲۴۰/۸؛ الذریعه، زیر عناوین کتاب‌ها؛ رود کوثر، ۶۳۲؛ ریحانةالادب، ۲۳۲/۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۹۹/۲، ۱۲۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۰۲/۲؛ مرآت‌العلوم، ۲۰۲/۳؛ معجم‌المؤلفین، ۹۱/۷؛ مکارم‌الآثار، ۱۰۵/۱ـ۱۰۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۳۷/۴؛ نزهةالخواطر، ۳۳۰/۷ـ۳۳۱.

دانشنامه

علیم (a.lim)، علیم‌الله، فرزند ملا فقیر محمد، ۱۲۲۹ ـ ۱۳۰۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای پرنکاباد قلات چشم به جهان گشود. از نوادگان قاضی ملا غلام محمد ترینی بود. نام دیوان خود را تحفهٔ شیرین نهاد. در دیباچهٔ این دیوان، به‌خط شاعر نوشته شده که «تا این تاریخ که بیست و هفتم ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۴ق است غزلیات ناموزون این بندهٔ حقیر... در این اوراق به یاد آورده شد...» نسخهٔ خطی دیوان علیم در صد و نود و چهار صفحه در کتابخانهٔ دکتر انعام‌الحق کوثر وجود دارد. بین علیم و میرزا احمدعلی بن ملامحمدحسین (ـ ۱۳۱۲ق) شاعر معاصر او، مراوده و مکاتبه بود. بخشی از این مکاتبات یا اشعاری که

برای یکدیگر سروده‌اند در دیوان علیم آمده است. دیوان دیگری نیز از علیم به جا مانده که به همت بلوچی آکادمی کویته به‌چاپ رسیده است.

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۵۱-۷۳؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگویی در کلات و کویته»، هلال، جلد ۱۲، شمارهٔ ۱، تیرماه ۱۳۴۳، صص ۴۴-۴۷.

مژدهی

علیم‌الله جالندهری (a.li.mol.lāh-e.jā.land.ha.ri)، فرزند سید عتیق‌الله فرزند فضل‌الله بلخی، جالندهر (پنجاب) ۱۱۰۹-۱۲۰۲ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از بلخ به جالندهر کوچیدند. علیم‌الله در زادگاهش برآمد و نزد شیخ بهلول برکی و استادان دیگر درس خواند. مرید شاه‌ابوالمعالی چشتی کرمانی و خلیفهٔ شیخ محمدسعید بن یوسف انبالوی، معروف به سید بهیکه، از مشایخ چشتیان، بود. از آثارش: (یک) انهارالاسرار در شرح بوستان سعدی که در ۱۱۳۰ / ۱۱۴۵ق نوشته شده و در آن در آغاز برخی قواعد ضروری فارسی را شرح داده و شعر و نثر را تعریف و بحور شعر را یاد کرده است و سپس الفاظ و اصطلاحات بوستان را با استفاده از آیات قرآن، احادیث نبوی و اقوال علما و عرفایی مانند شهاب‌الدین سهروردی، قاضی بیضاوی، ابن عربی، سهل‌بن عبدالله تستری، جلال‌الدین مولوی، و امام غزالی به تفصیل گزارش کرده است (لاهور، ۱۲۸۹ق)؛ (۲) نظم‌الدرر والمرجان فی تلخیص سیرابی‌الطیب‌والطاهر در زندگینامهٔ پیامبر (ص) که ترجمهٔ نظم‌الدرر والمرجان فی‌تلخیص سیر سیدالانس والجان نوشتهٔ اوحدالدین میرزاخان (یا جان) برکی جالندهری است (لاهور، ۱۹۰۲م). به‌گفتهٔ علیم‌الله، چون کتاب میرزاخان مبسوط و فراگیر بود و در دسترس عوام نبود وی آن‌را به فارسی آسان و دور از اطناب برگردانده است؛ (سه) نزهت‌السالکین نوشته در ۱۱۸۲-۱۱۸۳ق (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۲۱۱/۵۰) که علیم‌الله آن‌را به‌خواهش برخی عزیزان که از وی خواسته بودند مباحثی را که در تصوف و طریقت در انهارالاسرار مطرح کرده بود در یک‌جا گردآورد با افزودگی‌هایی تألیف کرد. این اثر که مبتنی بر ملفوظات سید بهیکه است در بیست و پنج فصل تدوین شده است: ۱- پیری و مریدی و شروط و آداب آن، ۲- نفس و قلب و دیگر لطایف و تهذیب اخلاق، ۳- مبادی سلوک، ۴- طلب علم و کسب و حرفت، ۵- بیان ولی و اصحاب نوبت و رجال‌الغیب، ۶- زیارت قبور، ۷- دعا و اجابت آن، ۸- رؤیای واقعه، ۹- انواری که بر سالک نمایان می‌شود، ۱۰- معرفت و توحید، ۱۱- یقین و مراتب آن، ۱۲- مکاشفه و معاینه و مشاهده، ۱۳- حجاب و وصل و قرب، ۱۴- فنا و بقا، ۱۵- حیرت، ۱۶- بیرون آمدن سالک از قید زمان و مکان، ۱۷- خصال درویشان، ۱۸- تجرد و تأهل، ۱۹- طعام‌خوردن و خورانیدن، ۲۰- سماع، ۲۱- جلسهٔ ذکر، ۲۲- چهار پیر و چهارده خانواده، ۲۳- ترتیب نوشتن شجره، ۲۴- احوال پیر دستگیر (سید بهیکه) و مؤلف و ۲۵- وصال حضرت پیر و فوائد اعراس پیران؛ (چهار) شرح اخلاق ناصری؛ (پنج) زبدة‌الروایات در فقه؛ (شش) تقدیس‌الرحمان عن‌التقیید بالزمان.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۷۷/۲؛ ایضاح‌المکنون، ۶۵۸/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۷/۳-۴۰۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۴۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۳۰-۱۳۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۶۳/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۶۵/۳؛ ۲۲۳۴/۴؛ ۲۸۸/۷-۲۸۹ و ۲۸۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۵۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۶/۷؛ هدیة‌العارفین، ۶۶۷/۱؛ رحیم‌بخش شاهین، «کتابشناسی فارسی سیرة‌النبی در شبه‌قاره»، دانش، شمارهٔ ۱۳ (بهار ۱۳۶۷ش)، ص ۹۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 72-73.

برزگر

علیم اله‌آبادی، شاه ← محمدعلیم اله‌آبادی

علی متقی برهانپوری (a.li-ye.mot.ta.qi-ye.bor.hān.pu.ri)، علاءالدین علی بن حسام‌الدین بن عبدالملک بن قاضی‌خان قادری شاذلی مدینی چشتی، برهانپور ۸۸۵- مکه ۹۷۵ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ شبه‌قاره. پدرانش از مردم جونپور بودند. در کودکی به دست پدرش درشمار مریدان شیخ بهاءالدین بن معزالدین گجراتی برهانپوری، معروف به شاه باجن چشتی (- ۹۱۲ق)، درآمد. پس از درگذشت پدرش، مدتی را به شادخواری گذراند و در جوانی به دربار شاهان مالوه در ماندو پیوست و ثروتی به‌هم زد. اما دیری نگذشت که از علایق دنیوی دست کشید و به تصوف گرایید و به خدمت شیخ

عبدالحکیم برهانپوری (فرزند شاه باجن) رسید و از او خرقهٔ خلافت چشتیه گرفت. آنگاه به مولتان رفت و به شیخ حسام‌الدین متقی مولتانی (ــ ۹۶۰ق) دست ارادت داد و حدود دو سال ملازم وی بود و کتاب‌هایی مانند انوارالتنزیل بیضاوی را نزد او خواند. سپس در جست‌وجوی مشایخ دیگر، مولتان را ترک گفت و در حالی که همهٔ وسایل همراهش دو کیف بود، یکی از برنج، حبوبات، آرد، کره، روغن، نمک و ظروف آشپزی، و دیگری محتوی قرآن و برخی کتاب‌های مهم، به گشت و گذار پرداخت. در خلال این سفرها، متقی که به زهد آوازهٔ فراوان یافته بود به گجرات نیز سفر کرد و بهادرشاه گجراتی (۹۳۲ــ۹۴۲ق) با وی دیدار کرد. پس از شکست بهادرشاه به‌دست همایون گورکانی در ۹۴۲ق، علی متقی، احمدآباد گجرات را به قصد مکه ترک گفت. در مکه از شیخ ابوالحسن بکری شافعی دیار بکری و علمای دیگر اخذ حدیث کرد و از شیخ محمد بن محمد سخاوی خرقهٔ خلافت طرایق قادریه، شاذلیه و مدنیّه گرفت. در پادشاهی سلطان محمود گجراتی (۹۴۳ــ۹۶۱ق) موقتاً به گجرات بازگشت و مدتی در آن‌جا به سر برد. سرانجام در ۹۵۳ق برای همیشه در مکه مجاور گشت. وی از برجسته‌ترین مشایخ و فقها و محدثان روزگار خود بود و از یمن تا شام و از گجرات تا دکن مریدانی داشت. علم حدیث و تعالیم و آثار وی را شاگرد برجسته‌اش عبدالوهاب متّقی در هند احیا کرد. او به‌رغم هدایای شایانی که از بزرگان روزگار، مانند سلیمان دوم عثمانی (۹۲۶ ــ ۹۷۴ق) دریافت می‌داشت، زندگی را درویشانه و بسیار ساده و با استنساخ کتب می‌گذراند و هدایا را صرف کارهای خیریه می‌کرد. هر یک از شاگردانش در آغاز می‌بایست مدتی را به استنساخ کتب با مرکبی که ساختهٔ دست شیخ بود بگذرانند. وی دشمن سرسخت جنبش مهدویگری سید محمد جونپوری (۸۴۷ ــ ۹۱۰ق) بود و زمانی در پادشاهی سلطان محمود گجراتی برای مبارزهٔ عقیدتی با این جنبش از مکه به گجرات سفر کرد، ولی با دیدن نفوذ گستردهٔ مهدویه در گجرات، که پیروانش متقّی را مفتری می‌خواندند، رنجیده و خشمگین به مکه بازگشت. متقّی نویسنده‌ای بسیار پرکار بود و شمار آثارش راکه بیشتر آن‌ها به عربی و رسالات کوتاه است بیش از صد گفته‌اند. به‌فارسی نیز آثاری دارد. متقی در اثر مهم خود کنزالعمال فی سنن‌الاقوال والافعال (حیدرآباد دکن، ۱۳۱۲ق) احادیث گردآمده در جامع‌المسانیه / جامع جمع‌الجوامع / الجامع‌الکبیر جلال‌الدین سیوطی (ــ ۹۱۱ق) را به‌ترتیب الفبا بر اساس

ابواب فقهی مرتب کرده است. از دیگر آثارش: ۱ــ التوکل علی‌الرزق‌المختار فی ترک‌التدبیر والاختیار؛ ۲ــ جواهر ثمینه به‌فارسی که مجموعهٔ سخنان عارفانه و پندآمیز است؛ ۳ــ خلاصة‌الاوراد للمرید والمراد؛ ۴ــ التوسل فی‌الیقین والتوکل به‌فارسی که ترجمهٔ دو فصل از التنویر فی اسقاط‌التدبیر ابن عطاءالله اسکندرانی است؛ ۵ــ النصح‌الوافی للقلب‌الشافی به‌فارسی که ترجمهٔ منهاج‌العارفین ملک‌زاده مسعود بخارایی است؛ ۶ــ مکتوبات غوثیّه که مجموعه‌ای از هجده نامهٔ محی‌الدین شیخ‌عبدالقادر گیلانی با شرح تعالیم وی به‌فارسی است؛ ۷ــ العبارة‌الفصیحه فی‌الوعظ والنصیحه؛ ۸ــ المقصدالاسنی فی شرح اسماءالحسنی؛ ۹ــ البرهان‌الجلی فی معرفة‌الولی به‌عربی؛ ۱۰ــ سلوک‌الرجال به‌فارسی؛ ۱۱ــ الباقیات فیما یغنی عن‌البنین و یغنی عن‌البنات؛ ۱۲ــ الوسیلة‌الفاخرة فی سلطنة‌الدنیا والآخرة؛ ۱۳ــ جرالثقیل فی‌سلوک‌المعیل به‌فارسی در رفتار مردان با زنان و ادای حق ایشان؛ ۱۴ــ سلوک‌الغزات؛ ۱۵ــ معرفة‌الدنیا به‌فارسی در حقیقت دنیا و معنی آن و اقسام طالب دنیا و علاج حب دنیا؛ ۱۶ــ کفایة اهل‌الیقین فی طریق‌المتوکلین به‌فارسی؛ ۱۷ــ تذکارالنعم والعطایا فی‌الصبر والشکر علی‌الفقر والبلایا به‌عربی؛ ۱۸ــ البرهان‌الاقوی فی شرف‌التقوی؛ ۱۹ــ تبیین‌الرافه فیما لله من ضیافه؛ ۲۰ــ نعم‌المعیار والمقیاس بمعرفة مراتب‌الناس؛ ۲۱ــ علامات مهدی موعود به‌فارسی در علامات شصت‌گانهٔ مهدی موعود نه مهدی (ع) شیعیان؛ ۲۲ــ تلخیص‌البیان فی علامات مهدی آخرالزمان؛ ۲۳ــ الکبریت‌الاحمر فی‌الکیمیاءالاکبر لمن ایقن بالقضاء والقدر؛ ۲۴ــ العنوان فی سلوک‌النسوان / سلوک‌النساء به‌فارسی در آداب و رفتار دینی صوفیانه برای زنان؛ ۲۵ــ هدایة ربی عند فقدالمربی به‌فارسی؛ ۲۶ــ سلوک‌الطریق اذا فقدالرفیق به‌فارسی در سلوک و پذیرا شدن مرگ اختیاری؛ ۲۷ــ النصیحة‌التامه للخاصة والعامة؛ ۲۸ــ التحذیر عن‌الوقوع فی‌الهلکة والبلیه لمن شرع فی علم‌الحقایق بلاهلیه؛ ۲۹ــ غایة‌الکمال فی بیان افضل‌الاعمال؛ ۳۰ــ رساله در ارشاد زنان و دست بیعت ایشان؛ ۳۱ــ عجالة‌الناسک فی انتخاب‌المناسک؛ ۳۲ــ اقرب‌الطریق به‌فارسی در سیر و سلوک؛ ۳۳ــ التجربة‌الوافی للبحرالصافی؛ ۳۴ــ رسالهٔ تحریم حشیشه؛ ۳۵ــ تبیین‌الطریق به‌فارسی؛ ۳۶ــ جوامع‌الکلم فی‌المواعظ والحکم؛ ۳۷ــ النهج‌الاتم فی ترتیب‌الحکم؛ ۳۸ــ رسالة فی ابطال دعوی‌السید محمدبن یوسف جونپوری؛ ۳۹ــ رسالهٔ تشهد؛ ۴۰ــ دیوان متّقی (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال) که در درستی انتساب آن به علی متقی تردید است؛ ۴۱ــ

الرتبة‌الفاخرة فی‌نصائح‌الملوک؛ ۴۲ــ شرح‌الحکم لابن‌العباد؛ ۴۳ــ منحة‌الفتاح‌العلیم فی‌فضل‌التعلم والتعلیم به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۱۶۳)؛ ۴۴ــ البرهان‌الجلی فی معرفة‌الولی؛ ۴۵ــ منهج‌العمّال فی سنن‌الاقوال که چکیدهٔ الجامع‌الصغیر سیوطی است؛ ۴۶ــ المواهب‌العلیّه فی جمع‌الحکم‌القرآنیه والحدیثیه؛ ۴۷ــ جوامع‌الکلم فی‌المواعظ والحکم به عربی؛ ۴۸ــ تنبیه‌الاحبّه فی علامات‌المحبّه به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ درگاه شاه ابوالخیر در دهلی)؛ ۴۹ــ اسرارالعارفین و سیرالطالبین به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا)؛ ۵۰ــ زادالطالبین به عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش پتنا)؛ ۵۱ــ غایة‌القصوی فی معرفة‌الدنیا به‌عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ مولانا آزاد علیگر).

منابع: اخبارالاخیار، ۲۶۳ـ۲۷۵؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۵۰۴/۱۸ـ۵۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳۲/۲ـ۶۳۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳، ۴۲، ۹۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۰۲/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۴۶ـ۱۴۷؛ تصوف برّ صغیر مین، ۲۰/۲، ۲۲، ۴۲، ۵۰، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۸۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۲۹/۱ـ۴۳۱؛ سبحة‌المرجان، ۱۰۶/۱ـ۱۰۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۰/۲، ۱۱۴۹؛ ۱۲۸۴/۳، ۱۳۳۲، ۱۴۷۷، ۱۵۶۰، ۱۶۹۱، ۱۸۰۴، ۱۹۵۳، ۲۰۶۹، ۲۱۱۸؛ ۲۲۹۰/۴، ۲۲۹۶، ۲۳۸۹، ۲۴۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء، ۵۷۲؛ معجم‌المطبوعات، ۱۶۱۴/۲؛ معجم‌المؤلفین، ۵۹/۷؛ ۴۰۶/۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۶/۴، ۲۱۵؛ هدیة‌العارفین، ۷۴۶/۲ـ۷۴۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 71; *A History of Sufism in India*, 2/321-325; *Iranica*, 1/869; *Mughals in India*, 65-66.

برزگر

علی‌محمد انصاری (a.li.mo.ham.mad-e.an.sā.ri)، معروف به دانشمن (= دانشمند؟)، فرزند گل‌محمد، ز ۱۱۲۴ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی او جز این آگاهی در دست نیست که از پشتونان بود و خود را از تبار انصاری می‌دانست. از آثارش: ۱ــ تذکرة‌الانصار / تذکیرالانصار (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، به‌شمارهٔ ۶۲۰۲)، در یک مقدمه، بیست و یک مقاله و یک خاتمه، در احوال و زندگینامهٔ پیران و بزرگان انصاری، و از آن میان شیخ درویش انصاری و خاندانش، انصاریانی که در راستهٔ آخوند (کویی در جالندهر هند) می‌زیسته‌اند، زندگینامهٔ بایزید انصاری* پیر روشنان و آموزش‌ها و نوشته‌هایش و بازماندگان او. این اثر در ۱۱۱۸ق تألیف شده است؛ ۲ــ شرح بوستان که علی‌محمد آن‌را در ۱۱۲۴ق، که شرح نورالله احرار به‌دستش رسید، نوشته است. از این اثر نسخه‌ای در دست سید امیرشاه بخاری در پیشاور بوده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۹/۷؛ ۹۴۲/۱۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۸/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۹/۳.

برزگر

علی‌محمدخان بهادر (a.li.mo.ham.mad.xān.ba.hā.dor)، میرزا محمدحسن، حـ ۱۱۱۱ ــ ۱۱۷۷ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از ایران به هند کوچیدند. در ۱۱۲۰ق همراه پدرش از برهانپور به گجرات رفت و در آن‌جا پدرش به شغل وقایع‌نگار رسمی احمدآباد که جاگیر شاهزاده معزالدین جهاندارشاه بود، گماشته شد. پس از مرگ پدرش (۱۱۵۷ق)، خطاب وی «علی‌محمدخان» و نیز منصب و جاگیر و موقع او «امین» به محمدحسن رسید. چندی پس از آن، مغضوب شد، اما در ۱۱۵۹ق به شغل دیوانی گجرات ارتقا یافت. بیشترین آوازهٔ علی‌محمدخان برای کتابش در تاریخ گجرات به‌نام مرآت احمدی صوبهٔ احمدآباد گجرات است که از همان آغاز به کارش در پیشهٔ دیوانی به گردآوری مطالب، برای تألیف آن دست به کار شد و در ۱۱۶۹ق پژوهش و نگارش منظم کتاب را آغاز کرد و در ۱۱۷۵ق آن‌را به‌پایان برد. مرآت احمدی در تاریخ گجرات از آغاز تا شکست مراته‌ها به‌دست احمدشاه ابدالی در نبرد سوم پانی‌پت در ۱۱۷۵ق است و خاتمهٔ آن آگاهی‌هایی دربارهٔ صوفیه و سادات مدفون در احمدآباد و توابع آن و نیز جاهای دیدنی و اوزان و اندازه‌های محلی گجرات دارد. کتاب حاوی برخی فرمان‌های اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) است که در شناخت نظام ارضی دورهٔ اورنگ‌زیب بسیار سودمند است. این کتاب که از منابع ارزشمند و معتبر تاریخ گجرات به‌شمار می‌آید در ۱۳۰۷ق در بمبئی و به‌تصحیح سید نواب‌علی در سه جلد در ۱۹۲۷، ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰م در کلکته به‌چاپ رسیده است. ترجمهٔ انگلیسی بخشی از آن (حدود یک‌ششم کتاب) از دکتر جمیز برد

(Bird) در ۱۸۳۵م در لندن، برگردان انگلیسی خاتمهٔ آن از سید نواب‌علی و سدون (C.N.Seddon) (منتشر در بارودا) چاپ شده است (بمبئی، ۱۹۲۴م). ترجمه‌های اردوی مرآت احمدی از رضی‌الحق عباسی، با عنوان آئینهٔ گجرات (بمبئی، ۱۳۲۴ق) و سید ابوظفر ندوی (احمدآباد گجرات، ۱۳۵۶ق) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۴/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۸۷، ۴۲۲؛ الذریعه، ۲۶۱/۲۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۰/۲؛ مرآت‌العلوم، ۳۰/۱؛

Catalogue of the Library of the India Office, vol.II. part VI, 316; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/288-289; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/505; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 388; *History of History-Writing in Medieval India*, 117; *Iranica*, 1/868-869; *Mughals in India*, 64.

برزگر

علی‌محمد دهلوی (a.li.mo.ham.mad-e.deh.la.vi)، فرزند شیخ عبدالحق محدّث، سدهٔ یازدهم هجری، ادیب و زندگینامه‌نویس شبه‌قاره. در دهلی به دنیا آمد و پرورش یافت. نزد پدر خود درس خواند و آثاری در تصوف و لغت از خود به جا نهاد. از آثارش: ۱ــ جمع‌الجوامع / خزاین‌الدرر (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۲۳۲۷/۳۲۳) که فرهنگ عربی به فارسی یا بنا به برخی منابع، فرهنگ واژگان عربی و فارسی و ترکی است و علی‌محمد تألیف آن را در ۱۰۳۹ق آغاز کرده و در ۱۰۴۵ق به انجام رسانیده است؛ ۲ــ نجات‌المریدین به‌فارسی، در حالات غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی، که نسخه‌ای از آن در دست است؛ ۳ــ رساله‌ای در احوال و تعالیم پنج تن از مشایخ چشتیه.

منابع: تصوف برّصغیر مین، ۱۰۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۶/۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۶/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۹۷/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 70-71; *A History of Sufism in India*, 2/96.

برزگر

علی‌محمد قادری (a.li.mo.ham.mad-e.qā.de.ri)، فرزند عبدالرحمان، ــ ۱۱۳۷ق / ۱۷۲۴م، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در یک خانوادهٔ صوفی در بیجاپور زاده شد. از مریدان شاه صبغةالله (ــ ۱۰۱۵ق / ۱۶۰۵م) بود. علی‌محمد از زادگاهش به آرکات کوچید. حاکم آرکات سعادت‌الله خان وی را با احترام پذیرفت و علی‌محمد در همان دیار اقامت کرد. وی کتابی بـه نام تجلیات رحمانی در بیست‌وهشت تجلی نوشت. برخی موضوع‌های آن به قرار زیر است: وحدت، الوهیت، روح، قلب، انسان، انسان کامل، خطرات، مشاهده، مراقبت، شغل و طریق شغل، نفی و اثبات، ولایت، مکاشفت، بیعت. نسخه‌های دست‌نویس از این اثر به‌شماره‌های N.M.1965-152 و N.M.1969-135 درکتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود. در برخی از منابع اثری با نام نجات‌المرید در شرح زندگی شیخ عبدالقادر گیلانی، نیز به علی‌محمد قادری نسبت داده شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۲/۳، ۱۹۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۰۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۲۳۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 71.

فتح‌نیا طبری

علی مهائمی (a.li-ye.ma.ha.e.mi)، علاءالدین علی فرزند احمد فرزند علی کوکنی نوائتی، مشهور به مخدوم‌علی و شیخ پیر، بندر مهائم (از بندهای کوکن در دکن) ۷۷۶ــ همان‌جا ۸۳۵ق، عارف و شاعر شبه‌قاره. نیاکانش از قوم نوائت / نوایط عربستان بودند و از زادبومشان به هند کوچیدند. مهائمی عارفی وحدت وجودی بود و از دانشمندان علم تفسیر و حدیث به‌شمار می‌رفت. وی آثار فراوانی در این زمینه تألیف کرده و برخی آثار عرفانی فارسی را نیز به عربی شرح کرده است. مهائمی طبعی روان داشت و شعر نیز می‌سرود. از آثارش: تبصرة‌الرحمن و تیسیرالمنان ببعض ما یشیر الی اعجازالقرآن / تفسیر رحمانی / تفسیر مهائمی به‌عربی که تفسیر قرآن به قرآن است (دهلی، ۱۲۸۵ق)؛ دیوان شعر (سهارنپور، ۱۸۹۰م)؛ مرآة‌الدقایق فی شرح

مرآةالحقایق به‌عربی (بمبئی، بیتا)؛ امحاض‌النصیحة‌الصحیحة عن امراض باطل‌النصیحة‌النطیحة به‌عربی (کتابخانهٔ خدابخش)؛ الخصوص الی معنی‌النصوص به‌عربی (کتابخانه‌های خدابخش و آصفیهٔ)؛ خصوص‌النعم فی شرح فصوص‌الحکم به‌عربی (کتابخانهٔ دیوبند)؛ زوارف‌اللطائف فی شرح‌العوارف به‌عربی (کتابخانه‌های خدابخش و آصفیهٔ)؛ استعلاءالبصر در رد استقصاءالنظر ابن‌مطهر حلی؛ النورالاظهر فی کشف‌القضا و قدر؛ الضوءالازهر فی شرح‌النورالاظهر؛ رساله در بیان وجوه اعراب؛ جلةالتأیید فی شرح ادلهٔ توحید؛ شرح ترجمهٔ لمعات عراقی؛ رسالهٔ جام جهان‌نما؛ شرح جام‌جهان‌نما.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۱۲۱ـ۱۲۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۹۸/۱۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۴۷؛ تصوف بر صغیر مین، مخطوطات تصوف، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۵ـ۱۱۸؛ خزینةالاصفیا، ۳۰۹/۲؛ سبحةالمرجان، ۹۷/۱ـ۱۰۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۴/۴؛ نزهةالخواطر، ۷۹/۳ـ۸۰.

دانشنامه

علی‌میرزای عظیم‌آبادی، فرزند میرزا ابوطالب دهلوی ← مفتون عظیم‌آبادی

علی‌نقی‌خان ساندی (a.li.na.qi.xān-e.sān.di)، فرزند سید حشمت علی، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم ساندی (شهری در نزدیکی خیرآباد اوده) بود. روزگارش دانسته نیست، ولی به احتمال فراوان در سدهٔ دوازدهم هجری می‌زیست. وی کتابی به نام هفت ضابطه / ضابطهٔ خطوط‌نویسی / ضوابط‌الانشا در دستور نامه‌نگاری نوشت. این اثر در هفت بخش در اصول مختلف از سبک‌های نامه‌نگاری است: ۱ــ کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب، ۲ــ تفصیل مراتب به اعتبار هر یک از اسباب، ۳ــ القاب و مقدمهٔ القاب و ادعیه و خاتمهٔ نامه‌ها، ۴ــ تحیت و اشتیاق و غیره، تمهید قبل از آغاز مطلب، مع بعضی تکلفات، ۵ــ در نوشتن مکتوب‌الیه و مکتوب منه، ۶ــ در نوشتن استعارهٔ بعضی از افعال و ۷ــ در الفاظ متعلق به لفافه و تنبیه بر فواید جداول. این اثر در ۱۸۶۵م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۴۹۹/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۴/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ۴۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، ۱۱۹۲/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی. عربی، ۶۰۷/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/530; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 71.

فتح‌نیا طبری

علی یزدی (a.li-ye.yaz.di)، حسن‌علی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم یزد و از شاعران روزگار صفویه بود. چندی در زادگاهش به‌تحصیل پرداخت و پس از آن به‌کسوت درویشی درآمد و به روم، مصر، شام، مکه و مدینه سفر کرد. سپس به هندوستان رفت و با ملا محمد صوفی مازندرانی معاصر و معاشر بود. در نود سالگی به زادگاهش بازگشت و در صدسالگی درگذشت. از اشعار وی نزدیک ۱۵۰۰بیت گردآوری شده و بقیه از میان رفته‌اند. اشعار وی فراوان در تذکره‌ها آمده است.

منابع: آتشکده، ۱۰۵/۳ـ۱۰۶؛ تاریخ یزد، آیتی، ۳۱۲؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۱۱۲؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۴۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۵۷ـ۱۵۸؛ جامع مفیدی، ۴۳۵/۳ـ۴۳۶، ۶۶۶؛ الذریعه، ۷۶۵/۹؛ صبح گلشن، ۱۳۳؛ هفت اقلیم، ۱۶۲/۲ـ۱۶۳.

رسولی

علی یکم عادل‌شاه (a.li-ye.yek.kom-e.ā.del.šāh)، فرزند ابراهیم یکم فرزند اسماعیل فرزند یوسف عادل‌شاه، ــ ۲۳ صفر ۹۸۸ق، پادشاه بیجاپور در دکن از خاندان عادل‌شاهیان (۹۶۵ــ۹۸۸ق). علی از کودکی «به حدّت ذهن و جودت فهم و شوخی طبع اتّصاف داشت.» معلمش دانشمندی به نام خواجه عنایت‌الله شیرازی بود که مذهب شیعه می‌ورزید و علی تحت تربیت و تأثیر او، به‌خلاف پدرش ابراهیم عادل‌شاه، به مذهب تشیع گرایید. گویند روزی ابراهیم عادل‌شاه در مجلسی شکر و سپاس به جا می‌آورد که از مذهب جد و پدری برگشته و به مذهب حنفی (اهل تسنن) گرویده و «شعار روافض [شیعیان] برطرف ساخته اثری از آن» نگذاشته است. علی که در آن‌هنگام به سن رشد و تمیز رسیده و در آن مجلس حاضر بود از شوخ‌طبعی نتوانست خود را نگه‌دارد و گفت چون ترک دین پدران پسندیده است، باید که فرزندان چنین کنند. ابراهیم از سخن وی به خشم آمد و از او پرسید که چه مذهب دارد. علی پاسخ داد که «اکنون خود مذهب پادشاه دارم بعد از این خدای سبحانه و تعالی عالم

است.» ابراهیم عادل‌شاه ازین پرسش و پاسخ دریافت که علی مذهب تشیع می‌ورزد و استادش خواجه عنایت‌الله را بکشت و ملا فتح‌الله شیرازی، معروف به نجّار / تجّار را به استادی او برگماشت که او نیز مذهب تشیع داشت، ولی تقیّه می‌کرد و خود را حنفی فرا می‌نمود. در این اثنا، برخی نزدیکان ابراهیم عادل‌شاه که از او ناخرسند بودند پنهانی با دشمن او برهان نظام‌شاه، فرمانروای احمدنگر (۹۱۴ــ۹۶۱ق)، ارتباط یافتند و بر آن شدند تا ابراهیم را به زهر بکشند و برادرش شاهزاده عبدالله را بر تخت پادشاهی بیجاپور بنشانند و خطبه به نام دوازده امام خوانند، اما توطئهٔ آنان کشف شد و ابراهیم همهٔ توطئه‌گران را بکشت و شاهزاده عبدالله نیز بگریخت و به پرتغالیان در بندر گوا پناه برد. پس از آن، ابراهیم عادل‌شاه به پسر بزرگ خود علی هم بدگمان گردید و او را با معلمش ملافتح‌الله به دژ مرچ فرستاد و به سکندرخان، دژدار مرچ، بفرمود بر علی چشم گمارند و نگذارند تا او با شیعیان تماس گیرد. اما، از بخت خوش علی، سکندرخان و دامادش کامل‌خان دکنی شیعه‌مذهب بودند و به دل و جان کمر به خدمت علی بستند. ابراهیم عادل‌شاه، در بستر بیماری، می‌خواست پسر کوچک خود تهماسب را به جانشینی خود برگزیند، اما چون دانست که وی نیز مذهب تشیع می‌ورزد، از تصمیم خود برگشت و تهماسب را به دژ نلکوان / بلگام فرستاد و در آن‌جا زندانی کرد و در نتیجه، مسئلهٔ جانشینی خود را همچنان لاینحل گذاشت. هنگامی که ابراهیم در بستر احتضار بود، محمد کشورخان، حاکم هوکری و بلگام و ری‌باغ، به مرچ شتافت و به سکندرخان هشدار داد که چیزی به مرگ ابراهیم نمانده است و احتمال دارد برخی درباریان و امرا به شاهزاده تهماسب بگروند و وی را به‌شاهی بردارند، از این‌رو بهتر است پیشدستی کرده شاهزاده علی را با اسباب شاهی از دژ بیرون بفرستد. سکندرخان رأی وی را پسندید و «چتر و آفتاب‌گیر و دیگر لوازم شادی» تهیه دید و شاهزاده علی را به همراه داماد خود کامل‌خان دکنی از دژ بیرون فرستاد و محمد کشورخان نیز به آن‌ها پیوست. در پی آن، محمد کشورخان به منصب سپه‌سالاری اردوی شاهزاده علی منصوب گشت و کامل‌خان نیز منصب امارت و سرداری یافت. در این هنگام خبر مرگ ابراهیم عادل‌شاه منتشر گردید و علی با همراهانش رو به بیجاپور نهاد و در باغ محمد کشورخان، در نزدیکی بیجاپور، بر تخت شاهی نشست و سپس وارد پایتخت شد و بدین‌سان بر تاج و تخت آبا و اجدادی، دست یافت. علی عادل‌شاه، مذهب تشیع را بار دیگر مذهب رسمی پادشاهی عادل‌شاهیان بیجاپور کرد و بفرمود تا خطبه را به‌نام دوازده امام بخوانند. وی «لفظ "علی ولی‌الله" در مساجد و معابر داخل کلمات اذان نمود و ایرانیان را وظایف مقرر کرده فرمود که در مساجد و کوچه و بازار در وقت بار عام بی‌اندیشه به آواز بلند به کار خویش مشغول باشند، و سادات و علما و فضلا را گرامی داشته... همگی همت مصروف آن گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند. لهذا در اندک فرصتی از ایران و توران و سایر اقالیم سبعه، مردم خوب تشریف آورده، بیجاپور رشک ربع مسکون گردید... [و خود] کافیه، متوسط [شرح رکن‌الدین حسن بن محمد استرابادی بر کافیه] و چند کتاب دیگر در علم کلام و منطق و حکمت پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم آشنایی داشت و خط نسخ و ثلث و رقاع خوب نوشتی و در ذیل نوشته‌های خود و نام خویش برین نهج مرقوم گردانیدی: "کتبه علی صوفی قلندر" و آن حضرت [علی عادل‌شاه] درویش‌نهاد و صاحب‌مشرب و صوفی‌منش و خوش‌طبع و صاف‌نظر و از ذوق عاشقی باخبر بود.» (تاریخ فرشته، ۳۵/۲ــ۳۶). وی در آغاز پادشاهی‌اش، به‌رسم رسالت، محمدکشورخان و شاه بوتراب شیرازی را نزد رامراج فرمانروای بیجانگر، و محمدحسین صدیقی اصفهانی را پیش حسین نظام‌شاه فرمانروای احمدنگر (۹۶۱ــ۹۷۲ق) فرستاد. به‌قصد بازستانی دژهای شولاپور و کلیانی، که در دورهٔ پدرش ابراهیم عادل‌شاه به‌دست نظام‌شاهیان افتاده بود، با رامراج و ابراهیم قطب‌شاه فرمانروای گلکنده (۹۵۷ــ۹۸۹ق) پیمان اتحاد بست و به قلمرو نظام‌شاه تاخت. حسین نظام‌شاه در خود تاب دراِیستادن ندید و احمدنگر را به سرداران خود واگذارد و خود به‌جانب پتن رفت و احمدنگر به محاصرهٔ سپاهیان عادل‌شاه و رامراج درآمد. سرانجام، پس از زد و خوردهایی چند، میان دو طرف مصالحه برقرار گردید و نظام‌شاه دژ کلیانی / کلیان را به عادل‌شاه داد و عادل‌شاه و رامراج از محاصرهٔ احمدنگر دست برداشته، به ممالک خود بازگشتند. چندی بعد قطب‌شاه و نظام‌شاه به یکدیگر پیوستند و در پی گرفتن دژ کلیان برآمدند و در پی آن، علی‌عادل‌شاه باز از رامراج یاری جست و ابراهیم قطب‌شاه نیز به پیمان خود با نظام‌شاه پشت پا زد و با عادل‌شاه و رامراج متحد گردید. در نتیجه، نظام‌شاه ناگزیر از محاصرهٔ کلیان دست برداشت و به احمدنگر بازگشت و چون آن‌جا نیز به محاصرهٔ علی عادل‌شاه و متحدان وی درآمد به سوی جنیر

رفت. علی عادل‌شاه و متحدانش مدتی احمدنگر را در محاصره داشتند و نواحی پیرامون آن‌را دستخوش تاخت و تاز و غارت کردند و سپس از آن‌جا عقب نشستند. تا این هنگام فرمانروایان پنج پادشاهی مسلمان دکن (جنوب هند)، یعنی برار (عمادشاه) و احمدنگر (نظام‌شاه) و بیدر (بریدشاه) و بیجاپور (عادل‌شاه) و گلکنده (قطب‌شاه) پیوسته در ستیز و آویز با یکدیگر بودند. در این میان، دو پادشاهی احمدنگر و بیجاپور، که همراه با پادشاهی گلکنده نیرومندترین ممالک مسلمان دکن بودند، سخت با یکدیگر رقابت و دشمنی داشتند و پیوسته برای گرفتن متصرفات یکدیگر می‌کوشیدند و هر از چند گاهی اتحادی ناپایدار با پادشاهی‌های دیگر بر ضد رقیب خود تشکیل می‌دادند، که البته معمولاً به سرعت فرو می‌پاشید. تفرقهٔ میان ممالک مسلمان دکن سبب شده بود تا رام‌راج، فرمانروای بیجانگر، نیرومندترین پادشاهی هندو در دکن، که پادشاهان مسلمان برای جلب وی به سوی خود و بهره‌گیری از قدرت او بر ضد دشمنانشان سخت تلاش می‌کردند، از این موقعیت بهره جوید و قدرت و نفوذی روزافزون یابد. قدرت روزافزون رام‌راج امرا و دولتمردان برجستهٔ (شیعی) سه کشور مسلمان احمدنگر و بیجاپور و گلکنده را سخت بیمناک ساخت. سرانجام با تلاش کسانی مانند محمدکشورخان (از بیجاپور)، مصطفی‌خان اردستانی (ازگلکنده) و قاسم‌بیگ حکیم تبریزی و ملاعنایت‌الله قاینی (از احمدنگر) اختلافات میان سه پادشاهی، دست‌کم برای مدتی، برطرف گردید و پیمانی میان آنان، برضد بیجانگر، بسته شد که بر اساس آن قرار گردید حسین نظام‌شاه دختر خود، چاندبی‌بی‌سلطان، را به زنی علی‌عادل‌شاه دهد و دژ شولاپور را نیز، که خون‌های بسیاری بر سر تصرف آن ریخته شده بود، به‌نام جهاز دخترش به‌عادل‌شاه واگذارد، و بی‌بی‌هدیه سلطان، خواهر علی عادل‌شاه، نیز به عقد مرتضی پسر بزرگ حسین نظام‌شاه درآید. علی برید، فرمانروای بیدر، نیز به این اتحاد پیوست. عادل‌شاه و متحدانش در نبردی سرنوشت‌ساز در بانی‌هتّی نزدیک تِلْکُته برکران جنوب رود کرشنا، در دوم جمادی‌الاخری ۹۷۲ق / ۲۳ ژانویهٔ ۱۵۶۵م، رام‌راج را بشکستند و رام‌راج به‌دست سپاهیان نظام‌شاه گرفتار شد و به قتل آمد و میان یک‌صدهزار تا سی‌صدهزار تن از سپاهیان او نیز کشته شدند و بیجانگر و ثروت هنگفتی که فرمانروایان آن‌جا در طول سالیان دراز گردآورده بودند به‌دست شاهان مسلمان افتاد. اینان چهارماه در آن سرزمین تاخت‌وتاز و پرستشگاه‌های هندوان را ویران کردند و به «انهدام منازل و مساکن ارباب ادبار پرداخته، ابنیهٔ رفیعه و عمارات منیعهٔ آن ولایت راکه در قرون ماضیه و عهود سالفه دست تسلط هیچ آفریده بدان نرسیده بود، با خاک یکسان ساختند.» (برهان مآثر، ۴۲۶) بدین‌سان، نیرومندترین دولت هندوان در دکن (جنوب هند)، یعنی بیجانگر، از میان رفت و هندوان دکن، سخت دستخوش پراکندگی و ملوک‌الطوایفی شدند و تا مدت‌ها پس از آن نتوانستند سربرآورند و قدرت و دولت نیرومندی همچون بیجانگر تشکیل دهند. اتحاد علی عادل‌شاه با نظام‌شاه پس از سقوط بیجانگر دیری نپایید و به‌زودی میان بیجاپور و احمدنگر جنگ درگرفت. پس از مرگ حسین‌نظام‌شاه (ذوالقعدهٔ ۹۷۲ق) و روی کارآمدن پسرش مرتضی نظام‌شاه، که به‌سبب دخالت خونزه همایون مادر مرتضی نظام‌شاه در کارهای کشورداری اوضاع احمدنگر تا اندازه‌ای آشفته گردید، علی عادل‌شاه کوشید از فرصت بهره جوید و بر برخی نواحی از قلمرو احمدنگر چنگ اندازد. مرتضی نظام‌شاه (و مادرش)، در مقابل، ابراهیم قطب‌شاه و تفال‌خان / توفال‌خان را، که با برانداختن عمادشاهیان بر برار استیلا یافته بود، با خود متحد ساخت و عادل‌شاه را به عقب‌نشینی از قلمرو خود واداشت و خود به تاخت و تاز در حوالی بیجاپور پرداخت و سپس به احمدنگر بازگشت (۹۷۳ق). علی‌عادل‌شاه در ۹۷۴ق باز با (مرتضی) نظام‌شاه متحد گردید و آن‌دو بر سر توفال‌خان لشکر کشیدند و وی‌را در دژ کاویل به محاصره گرفتند، اما این اتحاد و لشکرکشی هم چندان نپایید و محاصرهٔ توفال‌خان از میان برداشته شد و چندی بعد باز نظام‌شاه با توفال‌خان متحد گردید و به نواحی بیجاپور لشکر برد. عادل‌شاه در ۹۷۵ق محمد کشورخان را در رأس سپاهی بزرگ به کشور نظام‌شاه فرستاد و محمدکشورخان شماری از نواحی قلمرو نظام‌شاه را بگرفت و برای نگه‌داری و ضبط بهتر این نواحی در جایی به‌نام دارور دژی استوار برآورد و در آن‌جا مستقر گردید. ولی در ۹۷۷ق، مرتضی نظام‌شاه، که توانسته بود خود را از استیلای مادرش برهاند، به دژ دارور تاخت و محمد کشورخان را به قتل آورد و آن دژ و دیگر دژها و ولایاتی راکه به دست عادل‌شاه افتاده بود باز ستاند. علی عادل‌شاه در همین سال‌ها به لشکرکشی ناموفقی به گُوا که در دست فرنگیان بود دست زد و با دادن تلفات بسیار به بیجاپور بازگشت. اما لشکرکشی وی، با راهنمایی شاه ابوالحسن پسر شاه‌طاهر دکنی، به دژ ادونی، از دژهای استوار دکن، که در دست

یکی از امرای رامراج بود، باکامیابی همراه گردید و این دژ به‌دست او افتاد. وی، پس از دیداری با مرتضی نظام‌شاه که به سعی دو تن از امرای بلندپایهٔ درگاه آن‌دو، سیدعلی معتبرخان و خواجه میرک دبیر اصفهانی، مخاطب به چنگیزخان (وکیل‌السلطنه یا وزیر اعظم نظام‌شاه)، انجام پذیرفت، پیمانی با نظام‌شاه بست که بنابرآن قرار نهادند مرتضی نظام‌شاه ولایت برار را متصرف گردد و علی عادل‌شاه نیز پهنه‌ای از کشور بیجانگر راکه برابر ولایت برار باشد به تسخیر خود درآورد. عادل‌شاه از ۹۸۱ق شماری از دژهایی راکه در دست امرای پیشین رامراج بود، از جمله دژهای بیکاپور و چندرکوتی، را گشود. مصطفی خان اردستانی، وکیل‌السلطنه و سپه‌سالار عادل‌شاه در این فتوحات نقشی مهم و تعیین‌کننده داشت. علی‌عادل‌شاه چون شاهی «عیش‌دوست و آرام‌طلب بود [او] همیشهٔ اوقات را به مصاحبت و مخالطت گلرخان و ساده‌عذاران بسط بساط می خوشگوار می‌گذرانید و پروای ضبط امور ملکی و مالی نداشت» مدتی مهر شاهی را به مصطفی‌خان سپرد و فرمود تا کارهای کوچک و بزرگ شاهی را به‌رأی خویش به انجام رساند و هیچ‌کاری را موقوف به حکم پادشاه ندارد.» (تاریخ فرشته، ۴۴/۲) در این اوان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق)، که موقع خود در دهلی و ولایات اطراف آن استوار ساخته بود، در پی برقرار کردن ارتباط با پادشاهی‌های دکن، به قصد تشویق آن‌ها به‌فرمانبرداری از دولت گورکانی هند، افتاد و از همین روی در ۹۸۳ق عین‌الملک شیرازی را به سفارت به دربار بیجاپور فرستاد. علی عادل‌شاه در پاسخ، رشیدالملک را به دربار جلال‌الدین اکبر گسیل داشت و رشیدالملک، پس از مدتی، همراه حکیم‌علی گیلانی، فرستادهٔ تازهٔ جلال‌الدین اکبر، به بیجاپور بازگشت. عادل‌شاه فرزندی نداشت. از این‌رو در شوال ۹۸۷ق برادرزادهٔ خود شاهزاده ابراهیم، فرزند تهماسب، را به ولایتعهدی برگزید. عادل‌شاه، چنان‌که گفته آمد، شاهی بسیار خوشباش و شادخوار و کثیرالمباشرت بود و به پسران جوان زیباروی سخت تمایل داشت و چون شنید که بریدشاه (علی برید یا پسرش ابراهیم) فرمانروای بیدر دو خواجه‌سرای بسیار ماهرو در درگاهش دارد کس نزد وی فرستاد و آن دو را طلبید. بریدشاه مدتی از دادن پاسخ مثبت به عادل‌شاه تن زد تا این‌که، در پی یورش مرتضی نظام‌شاه به بیدر و محاصرهٔ آن شهر به‌دست او، ناگزیر به درخواست کمک از عادل‌شاه گردید. عادل‌شاه سپاهی به یاری بریدشاه فرستاد و بریدشاه نیز آن دو خواجه‌سرای را نزد عادل‌شاه اعزام کرد. خواجه‌سرایان چون به‌حضور عادل‌شاه رسیدند، عادل‌شاه از دیدنشان سر از پا نشناخت و به‌زودی با یکی از آن دو خواجه‌سرا که بزرگ‌تر و بهتر بود خلوت کرد، اما خواجه‌سرا که از پیش کاردی را پنهانی با خود آورده بود وی را به زخم کارد بکشت. پس از او ابراهیم دوم عادل‌شاه بر تخت شاهی بیجاپور نشست. علی عادل‌شاه گرچه پادشاهی شادخوار و خوش‌گذران بود، ولی گشاده‌دست و درویش‌خوی نیز بود و «در همت و سخا ید بیضا بر مردم نمود و درویشی و بی‌تعینی‌اش به حدی بود که اکثر اوقات بر روی زمین بی‌فرش و بستر تکیه می‌فرمود... با وجود آن‌که اکثر اوقات شریفش صرف عیش و عشرت و استیفای طرب و لذت می‌شد، عرصهٔ مملکتش نهایت فسحت و وسعت پذیرفته قدرت و مکنتش از پدر و جد درگذشت و درگاهش پناه علما و فضلا و هنرمندان جهان گشت.» (برهان مآثر، ۵۰۹) وی نه‌تنها سربازی بزرگ بود و با کمک سردارانی همچون مصطفی‌خان اردستانی قلمرو پادشاهی‌اش را تقریباً به دو برابر رساند، سازنده‌ای برجسته نیز بود و در پایتخت خود برج و باروها، مساجد و کاخ‌هایی ساخت که بیجاپور را به یکی از شهرهای مهم هند مبدل ساخت. گذشته از قلاع و مساجد، در ۹۷۶ق باغی به‌نام باغ دوازده امام و در ۹۸۱ق باغی دیگر به‌نام باغ فدک احداث کرد. عروج تشیع در دورهٔ علی‌عادل‌شاه عمدتاً ناشی از مهاجرت دانشورانی بود که نزد میرغیاث‌الدین شیرازی و شاگردش شاه‌فتح‌الله شیرازی دانش آموخته بودند. برجسته‌ترین شاگرد شاه‌فتح‌الله شیرازی، غیاث‌الدین شیرازی، معروف به افضل‌خان، بود که پس از مهاجرت به آن‌جا مدرسه‌ای بنیاد نهاد و شاگردانی تربیت کرد و چندان آوازه یافت که علی عادل‌شاه وی را به دربار خود فراخواند. افضل‌خان در دستگاه عادل‌شاه به سرعت بالید و به مقام میرجملگی و وکیل‌السلطنگی رسید و درواقع سازماندهی استوار دستگاه اداری عادل‌شاهیان بدو واگذار گردید. افضل‌خان برای بازسازی دستگاه اداری عادل‌شاهی، شماری از دانشوران و علمای برجسته را از ایران به بیجاپور دعوت کرد و آن‌ها را به مناصب بلند دیوانی گماشت. از جملهٔ اینان می‌توان از شیخ سالم نجفی که در شیراز درس خوانده بود، لطیف‌خان نسایی، متخلص به وصلی، سید حیدرخان لاری، شیخ‌نورالدین محمد لاری و رفیع‌الدین شیرازی نام برد. همچنین به درخواست افضل‌خان، علی عادل‌شاه مقدار زیادی پول برای شاه‌فتح‌الله شیرازی فرستاد و او

را به دکن دعوت کرد و شاه‌فتح‌الله نیز این دعوت را پذیرفت و با شماری از دانشوران برجسته به بیجاپور رفت. خواجه محمد دهدار فانی شیرازی و میرمحمدرضا رضوی، متخلص به رضایی، از سرایندگان دربار علی عادل‌شاه بودند.

منابع: برهان مآثر، ۴۰۲-۴۲۷، ۴۳۴-۴۵۲، ۴۵۷-۴۶۱، ۴۷۳-۴۷۵، ۴۹۲، ۵۰۷-۵۰۹؛ تاریخ فرشته، ۲/۳۴-۴۷؛ تشیع در هند، ۱۲۵، ۱۲۹-۱۳۱؛ طبقات اکبری، ۲/۷۸-۸۰؛ کاروان هند، هفت، بیست و شش، ۴۴۶، ۹۸۵، ۹۹۲، ۱۵۶۶؛ منتخب‌اللباب، ۳/۳۲۵-۳۴۱؛ *Iranica*, 1/453; *A Socio-Intellectual history of the Isnā Asharī shī' īs in India*, 2/271-272.

برزگر

علی یوسفی شروانی (a.li-ye.yu.so.fi-ye.šer.vā.ni)، نیمه دوم سدهٔ دهم هجری و نیمه یکم سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ ایرانی. وی در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست. علی یوسفی در ۱۰۱۸ق / ۱۶۰۹م کتابی به‌نام فرهنگ‌نامهٔ درردری به‌نام خسروخان، پسر جهانگیرشاه، نوشت. در این فرهنگ‌نامه، ترتیب لغات واژه‌ها براساس حرف اول و آخر آن است و افزون بر این واژه‌های عربی همراه با اعراب آن‌ها یاد شده‌اند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۲۵ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. علی یوسفی در مقدمهٔ اثر از دوازده کتاب یاد کرده است که منبع او برای نگارش این اثر بودند. برخی از آن‌ها از این قرارند: تحفة‌الاحباب نوشتهٔ حافظ اوبهی؛ معیار جمالی نوشتهٔ شمس فخری؛ جامعة‌اللغات که منظومه‌ای از نیازی حجازی است؛ ادات‌الفضلا اثر قاضی‌خان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۸۴۸؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۸۸؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 376; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 72; *Mughals in India*,68.

فتح‌نیا طبری

عمادالدین تارمی (e.mād.dod.din-e.tā.ro.mi)، ــ ۹۴۱ق، نویسندهٔ ورارودی. از زادگاهش تارم، در نزدیکی سمرقند، به احمدآباد کوچید و در آن‌جا، شمس‌الدین مظفرشاه دوم گجراتی (ــ ۹۳۲ق) به گرمی از او استقبال کرد. عمادالدین تارمی به دستور حامی‌اش، تفسیری بر سورهٔ انعام (دربارهٔ ایمان و توبه) نوشت و آن را رسالهٔ فردوسیه نامید. این رساله در فاصلهٔ ۹۱۷ــ ۹۳۲ق نوشته شده است. مؤلف مآثر رحیمی تارمی را از شاگردان جلال‌الدین دوانی و میان وجیه‌الدین گجراتی را نیز شاگرد او دانسته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱/۱۵۳-۱۵۴؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۹۵، ۹۷؛ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۴/۴۴۰؛ مآثر رحیمی، ۲/۵۳۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,592-593; *Mughals in India* ,201.

ربیعیان

عمادالدین شیرازی (e.mā.dod.din-e.ši.rā.zi)، محمود بن مسعود بن محمود طبیب شیرازی، ز ۹۹۹ق، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. از مردم شیراز بود. دانش پزشکی را نزد پدرش که از پزشکان بنام روزگار خود بود، فراگرفت. آنگاه به شروان رفت و چندی پزشک امیر عبدالله‌خان استاجلو حکمران آن‌جا بود. اما امیر بعدها بر او خشم گرفت و بفرمود تا او را شبی در میان برف و یخ نگاه دارند. عمادالدین در آن شب با خوردن مقداری تریاک، از مرگ جان به در برد، اما از آن پس به تریاک خو گرفت. او بعدها رساله‌ای نیز دربارهٔ استفادهٔ بجا و نابجا از تریاک با نام افیونیه / خواص افیون نوشته است. عمادالدین پس از آن به دربار شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) رفت، اما پس از چندی آن‌جا را نیز ترک گفته، به هندوستان رفت و بیست‌سال در دربار شاهان اوده به سر برد. گویند او در شکوفایی دانش پزشکی در این سرزمین تأثیر فراوان داشته است. عمادالدین سپس به ایران بازگشت و به مشهد رفت و تا پایان زندگانی خود در همان‌جا بماند و به درمان بیماران سرگرم بود. او پیوسته در تدریس و تألیف بود. حکیم محمود بن محمد نویسندهٔ کتاب تحفهٔ خانی از شاگردان بنام وی بود. میرزا محمدباقر حکیم فرزند عمادالدین خود پزشکی نام‌آور بود و فرزند او میرزا محمد رحیم حکیم‌باشی، پزشک شاه سلطان‌حسین صفوی (۱۱۰۵ــ۱۱۳۵ق) بوده است. رازی در هفت اقلیم می‌نویسد «حکیم عمادالدین محمود در اقسام فضایل و کمالات، بهره‌مند بوده، خصوص در علم طب که بطلمیوس ثانی و فیثاغورث یونانی می‌زیسته.» عمادالدین از پرکارترین پزشکان سدهٔ دهم

هجری بود. او بیشتر کتاب‌های خود را به فارسی نوشته است. به گفتهٔ سیریل الگود رسالهٔ آتشک (سفلیس / آبله فرنگی) عمادالدین، نخستین رساله دربارهٔ سفلیس به‌فارسی است. الگود خود این رساله را به انگلیسی برگردانیده و این برگردان چاپ و منتشر شده است (نیویورک، ۱۹۳۱م). عمادالدین در دیباچهٔ این رساله که آن‌را در مشهد نوشته است، یادآور می‌شود که پزشکان تاکنون چندان که باید به این بیماری نپرداخته‌اند. از رسالهٔ آتشک / جدری آتشک / نار فرنگی چندین نسخهٔ دست‌نویس در کتابخانه‌های گوناگون و از آن‌جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۶۶۷ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش: ۱ــ رسالهٔ چوب چینی / بیخ چینی که به کسی که عمادالدین از وی به نام پادشاه سلیمان‌الزمانی یاد می‌کند پیشکش شده و در ۹۵۴ق در یک مقدمه، هفت فصل و یک خاتمه نوشته است. چندین نسخهٔ دست‌نویس از این رساله در کتابخانه‌های گوناگون و از آن‌جمله، نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۲۳۱۳ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ رسالهٔ افیونیه / خواص افیون، در سود و زیان افیون و روش ترک آن، در یک مقدمه، یک اصل و یک خاتمه. نسخه‌ای دست‌نویس از این رساله به‌شمارهٔ ۴۶۴۵/۱۵۹۵ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ مفرح یاقوتی که گفتاری در ساختن آن از روی گفته‌های ابن سینا در قانون و ادویهٔ قلبیه و ابن تلمیذ و شرف‌الدین حسن پزشک شیرازی و دیگران است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۱۰۳۵/۵۱ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ قلع‌الآثار / قلع آثار که برگرفته از کتاب یعقوب بن اسحاق کندی و دیگران دربارهٔ بردن اثر لکهٔ چربی و رنگ و بو از پوشاک است. این اثر در پنجاه و نه باب و در برخی نسخه‌ها کم‌تر است. مؤلف با نام بردن از بزرگان دنیای کهن می‌نویسد، آن‌چه در این باب از هر کتاب جمع کرده بودم، ترتیب و تهذیب کرده، در آن جای دادم. نسخه‌ای دست‌نویس از قلع آثار به‌شمارهٔ ۴۳۲۵ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ ستهٔ ضروریهٔ طبیه که در بیان شش شرط ضروری برای تندرستی است. وی این کتاب را به نام شاه‌قلی سلطان حمزهٔ استاجلو، از بزرگان روزگار خود، نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۱۰۰ در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ مجربات که مؤلف در دیباچهٔ آن می‌نویسد «مدتی است که در طلب حکمت سرگشتهٔ آفاق بوده، بسی دیار گشته و بسیار کتاب‌های حکمت هند و ابوعلی و دیگران را مطالعه و گردآورده است، و نیز از مجربات خود توشه برداشته، این‌ها را به‌قلم آورده است تا مسلمانان را سودمند باشد.» نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ ۲۸۶۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ امراض صبیان / تدبیر اطفال که رساله‌ای در بیماری‌های کودکان است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۱۶۰۱ ــ ۴۶۵۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ فصد و حجامت و علق که گفتاری در سه بخش جداگانهٔ فصد، حجامت و علق و هر کدام با یک سرآغاز است. مؤلف در آغاز بخش حجامت می‌نویسد: «چون معالجهٔ به‌فصد به انجامید، می‌پردازیم به حجامت.» همچنین در بخش سوم می‌نویسد: «چون از مباحث فصد و حجامت فراغت حاصل شد به علق می‌پردازم.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۸۰۸۵/۲ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود؛ ۹ــ رساله در باب سموم / سمیّه که عمادالدین آن‌را به نام مرتضی‌قلی‌خان حاکم مشهد و در دو باب (۱ــ در علامات سموم و ۲ــ در علاج ادویهٔ سمیه) نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این رساله به‌شمارهٔ ۲۴۷۲/۲ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ تدبیر مشایخ؛ ۱۱ــ ینبوع / رسالهٔ ینبوع فی علم‌اللطب که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ Add.32560/1 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۲ــ اختیارات یوسفی / خلاصة‌الطب / ادویه که در داروشناسی است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۲۴۷۵/۳ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود؛ ۱۳ــ رساله در طریق مسهل کردن که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۲۱۷/۷۰ در کتابخانهٔ وزارت اطلاعات کابل نگه‌داری می‌شده است؛ ۱۴ــ پادزهر که رساله‌ای در سموم است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ Add.19619/8 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۵ــ اطریلال که رساله‌ای در روش استفاده از این مادهٔ گیاهی است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۹۶۴/۲ در کتابخانهٔ جامع گوهرشاد نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ــ قرابادین، در داروشناسی که در یک مقدمه و بیست و پنج باب و یک خاتمه است. عمادالدین این اثر را به‌نام شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ Add.32560/2 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: بزرگان نامی فارسی، ۶۲۵/۲-۶۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران،

۳۶۲/۵؛ تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ۳۹۴، ۴۲۷ـ۴۲۹؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۲۸، ۷۰، ۱۰۲؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۶۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۹۹/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۱۲/۳ـ۷۱۳؛ الذریعه، ۳۱۰/۵؛ ۲۷۱/۷؛ ۱۴۴/۱۲؛ ۱۶۶/۱۷؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، در صفحات فراوان؛ فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۳۰۳/۱۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۹۱/۲ـ۳۹۲؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۲۵، ۵۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی چهار کتابخانهٔ مشهد، ۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد یکم، در صفحات فراوان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلد یکم، در صفحات فراوان؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی، ۲۶۱/۲ـ۲۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۴۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸۰۸ـ۸۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های رشت و همدان، ۱۵۳۴؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت، ۲۴۶/۱ـ۲۴۷؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «چند نسخهٔ خطی کتابخانه‌های افغانستان»، راهنمای کتاب، سال دهم، شمارهٔ ۶، اسفند ۱۳۴۶، ص۶۳۵؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1265; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/844; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 618-619.

نوش‌آبادی

عمادالدین کشمیری (e.mā.dod.din-e.kaš.mi.ri)، فرزند مولوی نظام‌الدین محمدشاه فرزند ملا قوام‌الدین مفتی فرزند سعدالدین فرزند معزالدین فرزند امان‌الله حنفی، ــ ۱۲۳۳ق، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای اهل علم و دانش تولد یافت. نیای او ملا قوام‌الدین (۱۱۵۲ ــ ۱۲۱۹ق) از مدرسان خانقاه سید امین اویسی کشمیری بود و منصب شیخ‌الاسلامی و قضای کشمیر داشت و کتابی به نام صحایف‌السلطانیه در شرح احوال شصت تن از علما نوشته است. مولوی نظام‌الدین معروف به محمدشاه (ــ ۱۲۴۰ق)، پسر قوام‌الدین و پدر عمادالدین، نیز که از پدر خود دانش‌آموخته و در طریقت هم از راهنمایی بابامحی‌الدین پاندانی بهره‌گرفته بود در دورهٔ فرمانروایی افغانان بر کشمیر منصب صدارت داشت و به کار قضا و «امینی عدالت» می‌پرداخت و کتابی به‌نام وقایع نظامیه / نظام‌الوقایع در تکمیل تاریخ اعظمی نوشت که تاریخ کشمیر در دورهٔ افغانان و سیک‌ها، یعنی از دورهٔ تیمورشاه درانی (۱۱۸۶ ــ ۱۲۱۳ق) تا دیوان کرپارام (۱۲۴۳ ــ ۱۲۴۶ق) همراه با شرح احوال علما، صوفیان و شعرا، است و دست‌نویسی از آن نزد خواجه غلام محمد نقشبندی احراری مجددی سیدواره سرینگر نگه‌داری می‌شود. مختصر تاریخ کشمیر (لاهور، ۱۳۰۱ق) از مفتی علاءالدین محمد چکیدهٔ وقایع نظامیه است. اما مولانا عمادالدین دانش‌های متداول را از پدرش و دانشوران دیگر آموخت و پس از پدر به مقام شیخ‌الاسلامی رسید. مؤلف نزهة‌الخواطر، به‌نقل از روضة‌الابرار اثر محمدالدین ابوالحسن محمد قادری لاهوری، مرگ وی را در سی‌سالگی در ۱۲۳۳ق یاد کرده است که اگر درست باشد وی باید در حیات پدرش درگذشته و بعید است به مقام شیخ‌الاسلامی رسیده باشد، مگر این که تاریخ ۱۲۴۰ق برای مرگ نظام‌الدین درست نباشد. عمادالدین مؤلف رسالاتی به عربی و فارسی در حساب و اسطرلاب است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۲۹/۳؛ ۲۷۸/۴، ۲۷۹، ۳۷۰؛ تحائف‌الابرار، ۳۰۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۰۴، ۲۶۵۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۷/۷.

برزگر

عمادالسعادت ← غلام‌علی‌خان نقوی

عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ، میرشهاب‌الدین ← نظام

عمادشاه، علاءالدین پسر محمودشاه پسر فریدخان پسر خضرخان ← علاءالدین عمادشاه

عمدة‌الملک امیرخان ← امیرخان

عمدهٔ منتخبه (om.de-ye.mon.ta.xa.be)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران اردوسرا، تألیف نواب اعظم‌الدوله میرمحمدخان، متخلص به سرور (ــ ۱۲۵۰ق). مؤلف نوشتن این تذکره را در ۱۲۱۶ق آغاز کرد و در ۱۲۱۹ق به پایان رساند. این تذکره ترتیب الفبایی دارد و زندگینامهٔ هزار و دویست شاعر

در آن آمده است. عمدهٔ منتخبه کامل‌ترین تذکره در نوع خود تا روزگار مؤلف است. شرح حال بسیاری از شعرایی که در این تذکره آمده، برای نخستین‌بار است و پیش‌تر از آن در تذکره‌ای از آن‌ها یاد نشده است. مؤلف زبانی ساده و گویا دارد. بیشتر توجه او به آوردن گزیدهٔ اشعار بوده و زندگینامهٔ شاعران را بسیار کوتاه آورده است. از اشعار برخی شاعران بیش از صدها بیت گزینش شده است. چون سرور خود شاعر بود، گزیده‌ای که از اشعار دیگران آورده و آن‌چه دربارهٔ گویندگانش گفته بسیار اهمیت دارد. عمدهٔ منتخبه با تذکره‌های پیش از خود فرق چندانی ندارد و تنها در آن‌جا که به شرح حال معاصران می‌پردازد، آن‌چه می‌آورد ارزش و اعتبار دارد. اشپرنگر مطالب این تذکره را برگرفته از عیارالشعرا[1] می‌داند، اما از مقایسهٔ آن‌دو چنین اخذ و اقتباسی مستفاد نمی‌شود. با این‌که سرور از تذکرهٔ ذکا آگاهی داشت و خود نیز از آن نام برده است، تذکرهٔ او در شیوهٔ نگارش و آوردن مطالب با تذکرهٔ ذکا تفاوت فراوان دارد. گه‌گاه در گزیدهٔ سرور اشعاری از شعرا آمده که در کلیات یا دیوان آن شعرا به چشم نمی‌خورد. تذکره‌های معاصر عمدهٔ منتخبه، یعنی گلشن بی‌خار شیفته و مجموعهٔ نغز قدرت‌الله قاسم فراوان از مطالب آن بهره گرفته‌اند. تاکنون چهار نسخه از این کتاب در کتابخانه‌های پاریس، دیوان هند در لندن، انجمن ترقی اردو و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی پیدا شده است. عمدهٔ منتخبه را نخستین‌بار گروه اردو دانشگاه دهلی از روی نسخهٔ لندن به چاپ رسانید (۱۹۶۱م). قاضی عبدالودود و فایق رامپوری، تقریظ‌هایی بر این نسخه نوشتند و خطاهای آن را در متن و حاشیه مشخص کردند. تقریظ قاضی عبدالودود در اشتروسوزن و تقریظ فایق در ژوئیهٔ ۱۹۶۳م در صحیفه به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۱۴ـ۲۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۰/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۹/۳؛ *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 185-186; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 1/1546.

دانشنامه

عمران پیشاوری (om.rān-e.pi.šā.va.ri)، محمد عمران، ز ۱۳۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. ساکن قریهٔ بهادر از توابع پیشاور بود. در ۱۳۴۰ق یک مثنوی با نام دلریش / دلیریش در دنبالهٔ یوسف و زلیخای جامی سرود. آغاز این مثنوی چنین است: «خدایا کن دلم بر ذکر خود شاد ــ که تا باشم در این نابود آباد.» دلریش، در دنبالهٔ یوسف و زلیخای جامی، از نشستن یوسف بر تخت شاهی مصر آغاز می‌شود. مادهٔ تاریخ سال سرایش آن در بیتی چنین آمده است: «غمش از سن هجری یافتم او را / چنان از تاب دل بر تافتم او را.» غمش، در این بیت معرف سال ۱۳۴۰ق است. نسخه‌ای دست‌نویس از مثنوی دلریش در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1963/286) نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۷۲/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۷۱ـ۵۷۲، ۶۷۰.

شریفی

عمربخش نوشاهی رسول‌نگری (o.mar.baxš-e.naw.šā.hi-ye. ra.sul.ne.ga.ri)، فرزند سید محمدبخش، ۱۲۳۷ـ۱۳۱۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم رسول‌نگر در ایالت کنونی پنجاب پاکستان بود و به‌فارسی و پنجابی می‌سرود و می‌نوشت. دوازده اثر از وی برشمرده‌اند که از آن میان دو نوشته به فارسی است. در اشعارش عمر و عمری تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ دیوان اشعار فارسی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ محمد مقبول نوشاهی در بخش رسول‌نگر از توابع گوجرانواله نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ بخشش گدا به‌نثر فارسی در عرفان.

منابع: شریف‌التواریخ، ۲(۱)/۶۹۳ـ۷۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۵۶/۸.

برزگر

عمرشاه خلجی ← علاءالدین خلجی

عمل صالح (a.mal-e.sā.leh) / شاه‌جهان‌نامه، کتابی به‌فارسی در تاریخ پادشاهی و شرح احوال شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) از محمدصالح کنبوی لاهوری. مقدمهٔ این اثر یادآوری تولد شاه‌جهان در ۱۰۰۰ق، خلاصه‌ای از تاریخ گذشتگان وی از تولد امیرتیمور گورکانی در ۷۳۶ق تا درگذشت نورالدین جهانگیرشاه، پدر شاه‌جهان، در ۱۰۳۷ق را در بر می‌گیرد. سپس به شرح احوال شاهزادگی شاه‌جهان

(۱۰۰۰ـ۱۰۳۷ق) می‌پردازد. در این کتاب رخدادهای پادشاهی شاه‌جهان تا برکناری وی به‌دست پسرش اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق)، گزارش شده است. مؤلف در ضمیمه‌ای رویدادهای سال‌های پایانی زندگی شاه‌جهان، از برکناری تا درگذشت وی (۱۰۶۸ـ۱۰۷۶ق) را شرح می‌دهد. خاتمهٔ کتاب نیز به شرح احوال سادات، مشایخ، علما، ادبا، شعرا، پزشکان و امیران بزرگ روزگار شاه‌جهان پرداخته است. چون مؤلف شرح رویدادها را تا ۱۰۸۲ق پی گرفته، پیدا است که نوشتن آن دست‌کم تا ۱۰۸۲ق ادامه داشته است. مؤلف در این اثر از منابعی مانند احوال و شاهزادگی شاه‌جهان معتمدخان، پادشاه‌نامهٔ محمد امین قزوینی، پادشاه‌نامهٔ محمد وارث، پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری و تاریخ دلگشای عنایت الله لاهوری استفاده کرده است. سبک محمد صالح در این اثر آمیزه‌ای از سبک متکلف و مصنوع و ساده و روان و در عین حال متین و استوار و در واقع نمایندهٔ سبک انشای تاریخ‌نویسان درباری روزگار شاه‌جهان است. این کتاب جامع‌ترین و مستندترین تاریخ روزگار شاه‌جهان است و از آن‌جا که به سال‌های پایانی زندگی شاه‌جهان، یعنی از برکناری تا درگذشت وی نیز می‌پردازد، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. عمل صالح نخستین‌بار با تصحیح غلام یزدانی در سه جلد (کلکته، ۱۹۲۳، ۱۹۲۷ و ۱۹۳۹م) و پس از آن نیز به‌کوشش وحید قریشی در ۱۹۶۷م در لاهور چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۴/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۲/۲ـ۶۸۴؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۴ـ۴۳۰؛ عمل صالح، تصحیح غلام یزدانی، مقدمه؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۲؛ مرآت‌العلوم، ۲۳/۱؛ غلام‌سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۲، (شمارهٔ مسلسل ۴۰)، آبان ۱۳۴۱ش، ص۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/263-264; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 47; *The History of India,* Elliot & Dawson, 7/123-132; *Mughals in India,* 338; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/817.

رسولی

عمید دیلمی، عمیدالدین ← عمید سنامی

عمید سنامی (a.mid-e.so.nā.mi) / عمید لویْکی سنامی، سدهٔ هفتم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ وی اطلاعات چندانی در دست نیست و آن‌چه هم در دست است پراگنده و متناقض است. دقیق‌ترین آگاهی‌ها دربارهٔ او را از اشعار به‌جا ماندهٔ وی در تذکره‌ها و جنگ‌ها و کتاب‌های تاریخ می‌توان به‌دست آورد. جامع‌ترین منبع در شرح احوال او منتخب‌التواریخ است. در برخی تذکره‌ها، به‌ویژه عرفات‌العاشقین تقی اوحدی، از وی یاد رفته و اشعاری از او آمده است. مؤلف فرهنگ جهانگیری بیش از صد بیت از اشعار او را شاهد آورده است. کلاتی اصفهانی در جنگ مونس‌الاحرار خود (که در ۷۰۲ق فراهم آورده) قصاید بسیاری از عمید نقل کرده است. مونس‌الاحرار جاجرمی که در ۷۴۱ق فراهم آمده، یک قصیده از عمید دارد و جنگ مجموعهٔ لطایف سیف جام هروی، از نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم هجری، نیز اشعاری از او را در بر دارد که همهٔ این‌ها نشان می‌دهد عمید از شاعران برجستهٔ روزگار خود و مؤثر بر زبان و ادب فارسی بوده است. به هر تقدیر، به‌گفتهٔ برخی تذکره‌ها نام این شاعر عمیدالدین بوده است، ولی این گفته نادرست است، چرا که به‌گفتهٔ خودش نام وی فضل‌الله است: «عمید اسم تو فضل‌الله نبودی منزل از گردون ــ اگر بر فرق تو سایه نه از فضل الٰه هستی.» عمید در بیتی سال تولد خود را ۶۰۱ق (به‌حساب ابجد) یادکرده است: «در سر نون و دال عمر از پس خاو و نون و ها ــ شکر که مرغ همتم رست به جهد زین شرک.» زادگاه او نیز شهر سنام، در ایالت کنونی پنجاب پاکستان، بوده است: «بنده عمید از ثنات صیت مؤید گرفت ــ تا ابد از وی چنانک یافته سنام نام.» چنان‌که از قصاید عمید در ستایش تاج‌الدین ابوبکر بن ایاز، فرمانروای مولتان و اُچ (۶۳۹ـ۶۴۳ق)، و نیز از قصیدهٔ او در ستایش سلطان علاءالدین مسعود، سلطان دهلی (۶۳۹ـ۶۴۴ق)، به‌مناسبت شکست مغولان کافر در نبرد اچ در ۶۴۳ق بر می‌آید، عمید مدتی در این ناحیه می‌زیسته است. گرچه برخی تذکره‌ها، مانند آتشکده، برای عمید نسبت دیلمی آورده‌اند که ظاهراً نشان‌دهندهٔ آن است که نیاکان وی از مردم دیلم بودند، ولی نسبت درست نام او لویکی است (که در منابع مختلف به‌صورت‌های لومْکی، تولْکی، نونْکی، نومْکی، تومْکی، کومْکی، تومَشکی هم ضبط شده) که برگرفته از «لویْک» بوده که گویا نام طایفه‌ای است که عمید متعلق به آن بوده است: «نسب از عُمَرْ پذیرم حسب از تبار لویک ــ به کدام

سلک دیدی دو گهر چنین منظم.» (این بیت همچنین نشان می‌دهد که عمید نسب خود را به خلیفهٔ دوم عمر می‌رسانده است) گفتنی است که برخی پژوهشگران سنام را در ایالت سرحد پاکستان و لویْک یا لویَک را نام طایفه‌ای در اطراف غزنین گفته‌اند. به‌گفتهٔ بدایونی، عمید در دورهٔ سلطان ناصرالدین محمود (۶۴۴ــ۶۶۴ق)، منصب مستوفی‌الممالک داشته است. به‌گفتهٔ برخی تذکره‌های دیگر، که شعری از خود عمید هم مؤید آن است، وی در دورهٔ محمد قاآن (ــ ۶۸۳ق)، حاکم مولتان و پسر بزرگ غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ۶۸۶)، شغل مشرفی داشته و مدتی نیز (گویا به ناحق) به‌اتهام دستبرد در اموال دولتی به‌زندان افتاده است: «مشرف نبود عارضت از خط چراکشد ــ چون من به دور دولت این شهریار بند / شاه جهان‌گشای نصیرالحق آن‌که حق ــ بر دست و پای بخل ز جودش هزار بند / والا محمد بلبن کز کمند قهر ــ بر سرکشان نهد به گه کارزار بند / فرموده‌ای که بند نهند اهل فضل را ــ هی هی، بر اهل فضل منه زینهار بند / من طوطی سخنورم آخر نه جره باز ــ در پای طوطیان غلط آمد شکار بند / چندین مدارم از پی تخلیص منتظر ــ خونم چو آب کرد درین انتظار بند / نامم ز شرق و غرب گذشت از سخنوری ــ واجب کند به‌پای چنین نام‌دار بند؟» روی‌هم‌رفته، چنین می‌نماید که عمید نخست مدّاح سلطان تاج‌الدین ابوبکر بن ایاز (ــ ۶۴۳ق)، فرمانروای مولتان و اچّ و سند، بود و سپس به دربار سلاطین دهلی سلطان علاءالدین مسعود (ــ ۶۴۴ق) و سلطان ناصرالدین محمود (ــ ۶۶۴ق) پیوست. بعدها نیز به خدمت شاهزاده سلطان محمد قاآن درآمد، ولی یحتمل پیش از مرگ او (۶۸۳ق) درگذشت. عمید در اواخر عمر از مدح شاهان و امیران و در نتیجه سرودن قصیده و غزل دست کشیده، یک‌سره به سرودن اشعاری در حمد خداوند و نعت پیامبر پرداخت: «خداوندا مگیرم زین که جز در نعت و توحیدم ــ سخن بسیار شد منظوم در مدح و غزل‌خوانی / ... فکندم خامهٔ مدح و غزل از دست کز پیری ــ شدم چون خامه باریک و صریرم ضعف و نالانی.» عمید، گذشته از شاعری، در برخی رشته‌های علوم متداول روزگار خود نیز مهارت داشت و در اشعارش بارها به قرآن و احادیث و اصطلاحات علم نجوم و احکام نجوم و جز آن‌ها اشاره کرده است. وی در همهٔ قالب‌های شعری طبع‌آزمایی کرد، ولی قالب عمدهٔ اشعارش قصیده و غزل بوده است. وی صاحب دیوان بزرگی بوده که متأسفانه تاکنون دست‌نویسی از آن به‌دست نیامده است. اما، گذشته از اشعاری که از او در تذکره‌ها و دیگر کتاب‌ها نقل شده، دیوان کوچکی از او در بمبئی پیدا شده است که کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر آن‌را در ۱۹۷۲م خریده است. این دیوان کوچک دربرگیرندهٔ پنجاه و یک شعر عمید، عمدتاً قصاید و قطعات، با یک ترکیب‌بند بلند و یک رباعی است و موضوع بیشتر آن‌ها نعت و توحید است. عمید عمدتاً شاعری قصیده‌سرا بود و گرچه خود مدعی استادی در غزل‌سرایی است، غزلیات چندانی از او باقی نمانده است که بر پایهٔ آن بتوان وی را غزل‌سرایی موفق دانست. در اشعار به‌جا ماندهٔ او تمایل به‌کاربرد صنایع بدیعی، تجنیس و استعاره به‌چشم می‌خورد و این، به‌ویژه در قصیده‌ای از او در ستایش ناصرالدین محمود، آشکار است که در آن ردیفی دشوار و نامتداول را برگزیده و در سراسر بیست و دو بیت قصیده این ردیف را حفظ کرده است. غزلیات وی بیشتر به تشبیب مانند است. او را نخستین شاعر فارسی‌گوی هند می‌شمرند که از نوع شعری مناظره بهره جسته و از جمله مناظرهٔ شراب و بنگ و مناظرهٔ سیف و قلم را ساخته است.

منابع: آتشکده چاپ سادات ناصری، ۱۱۹۹/۳؛ بزم مملوکیه، ۱۹۶ـ۲۲۰؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۳ـ۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۷/۱ـ۲۱۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۵ـ۱۷۶؛ الذریعه، ۷۷۰/۹ـ۷۷۱؛ روز روشن، ۵۷۰؛ فرهنگ جهانگیری، صفحات فراوان؛ مجمع‌الفصحا، ۸۹۴/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹۰/۳ـ۳۹۱؛ ملتان بحیثیت ادبی مرکز، ۴۲۵ـ۴۳۰؛ منتخب‌التواریخ، ۹۶/۲ـ۹۹؛ ارمغان، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۸ـ۹، صص ۴۹۸/۲۱ـ۵۰۶؛ غلام سرور، «شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دهلی»، هلال، سال اول، شمارهٔ ۴، خرداد ۱۳۳۲ش، ص ۵۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 76; Nazir Ahmad, «Amíd Loiki, A Seventh Century Persian Poet», *Indo-Iranian Studies* (1977), pp.1-33; *Iranica,* 1/937-938.

برزگر

عمید لویکی ← **عمید سنامی**

عنایت‌الله‌خان کشمیری (e.nā.ya.tol.lāh.xān-e.kaš.mi.ri)، پسر میرشکرالله پسر میر مؤمن، ۱۰۶۳ ــ ۱۱۳۷ / ۱۱۳۸ / ۱۱۳۹ق، دولتمرد و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان قاضی محمدصالح بن قاضی موسی شهید (که در دورهٔ یعقوب‌شاه چک، پادشاه کشمیر در ۹۹۲ــ۹۹۵ق، کشته شد) بود. گویا

اصلش از خاندانی ایرانی بود که از نیشابور به کشمیر کوچیدند. مادرش حافظه مریم، معلم زیب‌النساءبیگم، دختر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، بود و او را قرآن می‌آموخت. مادر حافظه‌مریم، یعنی جان‌بیگم دختر ملاشریف میرعدل، خود در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) «معلمهٔ حرم شاهی بود.» عنایت‌الله، به‌وساطت مادرش و استعداد و شایستگی خود، به دربار اورنگ‌زیب راه یافت و در آغاز مشرف جواهرخانه شد. در سال سی و یکم پادشاهی اورنگ‌زیب منصب چهارصدی ذات و شصت سوار یافت. در سال سی و دوم به خان سامانی دستگاه زیب‌النساء ارتقا یافت. در سال سی و پنج نایب رشیدخان بدیع‌الزمان، دفتردارِ خالصه، شد. در سال سی و ششم وی را به دیوانی تن گماردند و اندکی بعد شغل دیوانی صرف خاص بدو واگذار گردید. در سال چهل و دوم شغل صدارت و منصب هزاری ذات صدسوار یافت. در سال چهل و پنجم دیوانی خالصه را نیزبه مشاغل او افزودند و به منصب هزار و پانصدی ذات و دویست‌وپنجاه سوار برکشیده شد. سرانجام در سال چهل و نهم پادشاهی اورنگ‌زیب، منصب دو هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار گرفت. بسیار معتمد و مقرّب اورنگ‌زیب بود و اورنگ‌زیب وی را به نیابت اسدخان وزیر برگزید. منشی شخصی اورنگ‌زیب در دههٔ آخر پادشاهی او بود. در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق)، در ۱۱۲۳ق، به حکومت کشمیر گمارده شد و او امانت‌خان (ــ شوال ۱۱۲۳ق) و سپس مشرف‌خان (ــ محرم ۱۱۲۴ق) را به نیابت خود بدان ولایت فرستاد، که اولی نه ماه و دومی شش ماه به نیابت او بر آن ولایت حکومت کردند و درگذشتند. در دورهٔ معزالدین جهاندارشاه در ۱۱۲۴ق، که هدایت‌الله‌خان (ــ ۱۱۲۵ق)، پسر عنایت‌الله‌خان، که پیش‌تر مقام نیابت وزارت داشت و در این هنگام ملقب به سعدالله‌خان گردید به شغل خان‌سامانی منصوب گشت. عنایت‌الله‌خان به کشمیر رفت و به تن خود به ادارهٔ آن صوبه پرداخت. در این هنگام منصب چهارهزاری ذات و هزار سوار داشت. در اوایل پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) و پس از کشته شدن هدایت‌الله‌خان / سعدالله‌خان (۱۱۲۵ق)، عنایت‌الله از حکومت کشمیر برکنار شد. در ۱۱۲۵ / ۱۱۲۷ق به سفر حج رفت و در بازگشت منصب چهارهزاری ذات و دو هزاری سوار یافت و بار دیگر به حکومت کشمیر، به‌انضمام شغل دیوانی تن و دیوانی خالصه، منصوب گشت. وی میراحمدخان را به نیابت خود بدان‌جا فرستاد (۱۱۲۹ق) و پس از سه سال میراحمدخان را از نیابت برکنار کرد و به‌جای وی عبدالله‌خان ده‌بیدی و سپس مؤمن‌خان را به نیابت خود در کشمیر برگزید (۱۱۳۲ق). در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) منصب هفت‌هزاری و شغل میرسامانی یافت و تا زمان رسیدن نظام‌الملک آصف‌جاه، وزیر محمدشاه، از حیدرآباد دکن به دهلی به نیابت او کارهای وزارت را انجام می‌داد. از پسرانش هدایت‌الله‌خان (ــ ۱۱۲۵ق)، عبدالله‌خان (ــ ۱۱۴۴ق) و روح‌الله‌خان (ــ ۱۱۴۸ق) نیز از امرای بلندپایهٔ دولت گورکانی بودند. وی که در انشا و نامه‌نگاری استادی داشت و منشی شخصی اورنگ‌زیب عالمگیر بود، مجموعه‌ای از رقعات یا یادداشت‌های اورنگ‌زیب، راکه عمدتاً دستورالعمل چگونگی نوشتن نامه‌هایی است که عنایت‌الله می‌بایست آن‌ها را به نام اورنگ‌زیب بنویسد، گردآورده است. این مجموعه که به‌نام کلمات طیبات / کلمات اورنگ‌زیب خوانده می‌شود و، گذشته از یادداشت‌ها، احکام و فرمان‌ها را نیز دربردارد در ۱۲۶۰ق در لکنو، با عنوان رقعات عالمگیر و در ۱۲۸۱ق در لاهور با عنوان رقعات عالمگیری به‌چاپ رسیده است. عنایت‌الله‌خان، همچنین مجموعهٔ دیگری از نامه‌های (احکام و فرمان‌ها) اورنگ‌زیب راگردآورده است که به‌نام احکام عالمگیری آوازه دارد و نسخه‌هایی از آن در دست است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۱/۲، ۵۴۰؛ تاریخ حسن، ۵۶۲/۲-۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳-۵۸۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۲۷۹-۲۸۰؛ عبرت‌نامه، ۲۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۴/۵-۲۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۲/۶-۴۶۸۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۹۴/۶-۱۹۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/41, 1087; 2/828-832; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 258-259; *Mughals in India*, 205-206; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/595-598, 1318.

برزگر

عنایت‌الله کنبوی لاهوری (e.nā.ya.tol.lāh-e.kan.bu-ye. la.hu.ri)، شیخ عنایت‌الله آل صالح کنبو، برهانپور ۱۰۱۷ ــ دهلی ۱۰۸۲ق، تاریخ‌نگار، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر بزرگ شیخ محمدصالح کنبوه، مؤلف عمل صالح، است. پس از مرگ پدرش که در جوانی در برهانپور درگذشت همراه خانوادهٔ خود به موطن اصلی‌اش لاهور بازگشت و در

آن‌جا درس خواند. از جوانی به خدمت دستگاه دولتی درآمد. پس از انتقال به دهلی خانقاهی نزدیک آرامگاه قطب‌الدین بختیار کاکی برآورد و از خدمت دیوانی کناره گرفت و گوشه‌نشینی گزید تا درگذشت. پیکرش را به لاهور بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ تکملهٔ اکبرنامه که گزارش رویدادهای چهار سال پایانی دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــــ۱۰۱۴ق) است و در ۱۰۳۷ق به‌فرمان شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) نوشته شده و در ۱۸۷۷م در کلکته به‌پیوست جلد سوم اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی به چاپ رسیده است؛ ۲ـ تاریخ دلگشا در تاریخ عمومی گورکانیان هند، به‌ویژه دورهٔ شاه‌جهان و برخی رویدادهای سال‌های نخست دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) که نسخه‌های خطی آن وجود دارد؛ ۳ـ بهار دانش، (کلکته، ۱۸۰۹ و ۱۸۳۶، دهلی ۱۸۴۹م و بمبئی ۱۲۷۷ق) که افسانهٔ هندی کهن از روایت‌های برهمنان در داستان دلدادگی جهاندارشاه و بهره‌ور بانو است و در ضمن آن حکایات دیگری در بیوفایی و مکاید زنان آمده است. این کتاب که تألیف آن در ۱۰۶۱ق به‌پایان رسیده در شبه‌قاره از کتاب‌های درسی مکتب‌خانه‌ها بوده است و برای آن شرح‌ها و واژه‌نامه ساخته‌اند. همچنین بهار دانش، به‌برخی زبان‌های دیگر، مانند اردو (سه ترجمهٔ منظوم و چهار ترجمه به‌نثر)، انگلیسی، آلمانی و فرانسه برگردانیده شده است؛ ۴ـ گلشن عنایت (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۹۷) که مجموعهٔ نامه‌های او به دوستان و بزرگان است و در ۱۰۷۲ق به همت محمدصالح کنبوه نگارندهٔ بهار سخن، به‌نام اورنگ‌زیب گردآوری شده است، ۵ـ شارک‌نامه (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۲/۲۲۴۲) در حکمت‌آموزی؛ ۶ـ دیباچه بر سواد اعظم ملا منیر (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور به‌شمارهٔ ۸۷).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۳۰۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۲۴۳ـ۲۵۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۶/۱۷۵۶ـ۱۷۵۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۸۲، ۳۶۴، ۵۱۹، ۵۲۳، ۷۹۴، ۸۷۳ـ۸۷۴؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۶، ۹۴۲، ۴۹۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۵۷، ۳۸۱؛ عمل صالح، ۳/۳۷۹ـ۳۸۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۸۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۱۴۴؛ ۶/۱۰۰۷ـ۱۰۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۱۵، ۳۵۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۹۷، ۱۳۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۲۹۲، ۲۹۸؛ ۲/۱۱۳۳، ۱۱۷۸؛ مرآت‌العلوم، ۳/۱۱۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۶۳۷ـ۶۳۸؛ محمدجعفر محجوب، «داستانهای عامیانهٔ فارسی»، سخن، سال دوازدهم، ۱۳۴۰ش. صص ۷۸۴ـ۷۹۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/263; 2/765-766; 3/929, 1031, 1096; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 258; *Encyclopaedia of Islam,* 3/1203-1204; *Mughals in India,* 202-203.

برزگر

عنایت‌الله قصوری لاهوری (e.nā.ya.tol.lāh-e.qa.sur-ye. lā.hu.ri)، ابوالمعارف شاه حافظ محمد عنایت‌الله حنفی قادری شطاری پسر پیر محمد، قصور ۱۰۵۶ ـ لاهور ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۴۷ق، دانشمند دینی و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در پنج‌سالگی قرآن را از بر کرد و در اوان جوانی خواندن کتاب‌های درسی عربی و فارسی را به‌پایان برد. پس از به انجام رسانیدن علوم ظاهری، به علوم باطنی روی آورد و به شاه محمدرضای قادری (ـ ۱۱۱۸ق) دست ارادت داد. مدتی دراز در ملازمت وی به سر برد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. پس از آن «مأمور قصور شد و در قصور رفته به هدایت خلق مشغول گشت. در آن مقام قبولی عظیم یافت و صدهاکس به حلقهٔ ارادت وی درآمدند.» (خزینةالاصفیا، ۱/۱۹۸) در اواخر زندگی، به‌دلایلی، از حسین‌خان افغان، حاکم قصور، رنجید و به لاهور رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و در همان‌جا نیز درگذشت. تاریخ مرگ او را ۱۱۴۱ق نیز نوشته‌اند و حتی برخی وی را تا ۱۱۵۰ق زنده دانسته‌اند، ولی بر سنگ گور او در لاهور تاریخ ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۴۷ق نوشته شده است. شاعر و صوفی نام‌دار عبدالله، معروف به بلهی شاه قصوری، مرید او بوده است. از آثارش: ۱ـ کلمات التامات فی رد مطاعن‌الثقات به‌فارسی؛ ۲ـ دستورالعمل (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۴۵۷۰) به‌فارسی که در دیباچهٔ آن می‌گوید که «چون سیدعلی‌رضا بخارایی عازم زیارت... بود دعاگو گشت که به‌طریق ایجاز و فواید کتب جواهر خمسه، سراج‌السالکین، اوراد صوفیه، اسرارالدعوات و مفتاح‌الدعوهٔ شیخ وجیه‌الدین گجراتی را ملخص کنم و من نیز کردم و از خود آن‌چه سینه به سینه رسیده بود بر آن افزودم، و به‌نام دستورالعمل نامیدم، در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه»: **مقدمه** در شرایط کلی و جزوی که در ابتدای دعوات لابد است، **باب یکم** در خواص

اسمای عظام، **باب دوم** در دعوات بعضی صور قرآنی و بعضی از اسمای سبحانی، در فصل‌هایی، از این گونه خواسته‌ها: برای زن عقیمه، دفع آسیب، علاج کودکان، وفق اعداد، طلب جاه، دفع اعدا، دزدیده و گم‌شده، حب و بغض... **خاتمه** در بیان شرایط مطلقه؛ ۳ـ لطایف غیبی (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۶۸) به‌فارسی در پنج مظهر و هر یک در پنج ظهور: **مظهر یکم** در عمل ابرار و اخیار، **مظهر دوم** در اسرار دعوات (ظهور ۱ـ بعضی مقدمات که علم جفر را محتاج‌الیه است، به‌نظم و سپس نثر، ۳ـ دعوت حروف تهجی، ۵ـ بعضی از عمل پنجگانه که مرشدی سراج‌الدین آورده). **مظهر سوم** در فواید علم جفر، **مظهر چهارم** در اذکار جهر و خفی مشرب عطار، **مظهر پنجم** در اشغال باطنی مذهب شطار که مسمی به عشقیه است؛ ۴ـ غایة‌الحواشی به‌عربی در شرح وقایه؛ ۵ـ لباس برهنه (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شماره‌های ۶۲۴۴ و ۳۰۱۷) به‌فارسی که حاشیه‌ای است بر فتاوی برهنهٔ شیخ نصیرالدین لاهوری؛ ۵ـ مزیل‌الاغلاط فی مسایل‌الغصب بالافراط به‌فارسی؛ ۶ـ مجموعهٔ عرفانی در شرح مجموعهٔ سلطانی به‌فارسی. خود کتاب مجموع سلطانی / مجموعهٔ سلطانی اثری است در چهل و چهار باب و فصل‌هایی، با سر عنوان‌های پرسش و پاسخ، در مسائل فقهی در عبادات، و ظاهراً حاوی پاسخ گروهی از علما است که به دستور سلطان محمود غزنوی (ـ ۴۲۱ق) گرد آمده بودند تا به مسائل مهم فقهی او پاسخ گویند؛ ۷ـ رساله فی هبة‌الطاعات من‌الصوم والصلوة؛ ۸ـ شفیع‌المرام فی مبحث الوجود (نوشته در ۱۱۱۰ق)؛ ۹ـ ملتقط‌الحقایق در شرح کنزالدقایق.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۶۲-۳۶۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۲؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۱۹۸؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۱۷۲؛ ۳/۱۴۵۲، ۱۸۳۹؛ ۱۴/۶۱۸، ۶۱۸، ۷۲۷، ۷۳۵، ۸۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۱۹۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 392.

برزگر

عنایت‌الله کتابدار شیرازی ← فرسی شیدانی

عنایت‌خان راسخ،فرزند شمس‌الدوله لطف‌الله‌خان ← راسخ اکبرآبادی

عنایت لاهوری (e.nā.yat-e.lā.hu.ri)، محمد حفیظ‌خان فرزند شیخ الله‌یار فرزند شیخ عبدالعزیز عزت، سدهٔ دوازدهم هجری، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم لاهور بود و در همان‌جا نیز برآمد. محمدحفیظ‌خان در سیزده یا هیجده سالگی از زادگاهش به شاه‌جهان‌آباد رفت و به یساولان پادشاهی پیوست. گویند او پارسایانه می‌زیست و هرگز به درگاه هیچ‌یک از امیران و خوانین نرفت. محمدحفیظ‌خان خوش‌نویسی توانا بود، چندان‌که از وی به «خوش‌نویس هفت‌قلم» یاد شده است. به سخن تذکره‌نویسان، محمدحفیظ‌خان دارای دیوانی در پنج‌هزار بیت بوده است، اما از سروده‌های وی، مگر ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، نشانی نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «خدا آفریده در این انجمن ــ مرا بهر خط و خط از بهر من.»

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۲۲۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۵۷-۲۵۸؛ الذریعه، ۹/۷۷۲؛ شمع انجمن، ۳۲۱.

نوش‌آبادی

عنایتی معموری ← عبدالوهاب معموری

عندلیب دهلوی (an.da.lib-e.deh.la.vi)، ناصر محمد / محمدناصر محمدی فرزند نواب ظفرالله‌خان، دهلی ۱۱۰۵ ــ همان‌جا ۴ شعبان ۱۱۷۲ق، عارف و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش که تبار خود را به شیخ بهاءالدین محمد نقشبند بخاری (ــ۷۹۱ق) و امام حسن عسکری(ع) می‌رساندند در سدهٔ یازدهم از بخارا به هند کوچیدند و در دستگاه گورکانیان هند در مناصب سپاهی به خدمت پرداختند. ناصر محمد در زادگاهش برآمد و درس خواند. در ۱۱۳۲ق از سپاهیگری دست کشید و به سلسلهٔ نقشبندیهٔ مجددیه پیوست. در تصوف به شاه سعدالله گلشن، شاعر فارسی‌گوی و مرید عبدالاحد گل، نوهٔ احمد سرهندی، دست ارادت داد. گلشن سال‌های پایانی زندگی‌اش را در خانهٔ عندلیب گذراند و در ۱۱۴۰ق در همان‌جا درگذشت. دیگر پیر و مراد وی در تصوف پیرمحمد زبیر دهلوی (ــ ۱۱۵۲ق)، چهارمین و آخرین «قیوم» احمد سرهندی، بود. عندلیب در حدود ۱۱۴۷ق با ادعای الهام از امام حسن بن علی(ع)، طریقهٔ تازه‌ای در تصوف به نام محمدیهٔ خالصه بنیاد نهاد و به همراه نخستین پیرو خود، یعنی پسرش میر درد دهلوی (۱۱۳۳ــ۱۱۹۹ق)، شاعر برجستهٔ اردو، به تبلیغ و تعلیم آن پرداخت. برای رواج شعر اردو در شمال هند

کوشش فراوان کرد و سال‌ها نشست‌هایی در زینت‌المساجد، مسجدی زیبا در کنار قلعهٔ سرخ، برگزار می‌کرد که در آن‌ها دربارهٔ مسائل شعر بحث می‌کردند. چون درگذشت پیکرش را در مجموعه‌ای که عروس اورنگ‌زیب گورکانی در حدود ۱۱۵۳ق بدو و خانواده‌اش داده بود به خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ نالهٔ عندلیب به‌فارسی (بهوپال، ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۲م) که داستان تمثیلی ــ عرفانی شاهزاده مهر جهانگیر و ماه منیر است که جادوگر یکی را به بلبل و دیگری را به گل مسخ کرده است. این داستان ظاهراً حاصل تأثرات عندلیب از مرگ پیرمحمد زبیر در ۱۱۵۲ق است و وی در ضمن آن از موضوعات فرعی گوناگونی مانند رسوم و سنت‌های هندی، یوگی‌ها (مرتاضان) و اعمال یوگا، موسیقی، مطالب فقهی و شعایر دینی و اذکار نقشبندی سخن به میان می‌آورد و سرانجام بلبل را همان پیامبر (ص) می‌خواند و بدین‌سان مدعی یکی بودن خود با حضرت محمد (ص) می‌شود. در ضمن این داستان فارسی اشعاری به هندی آمده است. نالهٔ عندلیب در میان میر درد و پیروانش پس از قرآن، مهم‌ترین کتاب به‌شمار می‌آمد و آن‌را به جای فصوص‌الحکم و فتوحات‌المکّیه ابن عربی یا عوارف‌المعارف سهروردی می‌خواندند؛ ۲ــ رسالهٔ هوش‌افزا به‌فارسی (نسخهٔ خطی دانشگاه پنجاب لاهور) در شطرنج عرفانی؛ ۳ــ معدن‌الرموز به‌فارسی در ارکان اسلام از دیدگاه صوفیانه.

منابع: ادبیات اسلامی در هند، ۶۸؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۷۲۳/۲ـ۷۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۱/۳؛ روز روشن، ۵۷۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۲۷/۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۵۳ـ۱۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۵۵/۳، ۲۱۳۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۸۷/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۱۳۲/۳؛ مرآت‌العلوم، ۱۱۵/۱؛ نالهٔ عندلیب؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۸/۶ـ۳۵۹؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 81; *Iranica*, 2/9-10; *A History of Sufism in India*, 2/245.

برزگر

عندلیب شادانی (an.da.lib-e.šā.dā.ni)، وجاهت‌حسین صدیقی، متخلص به عندلیب، فرزند اشتیاق حسین صدیقی، سنبهل از بخش مرادآباد هند ۱۸۹۶ ــ داکا ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۶۹م، شاعر، نویسنده و فارسی‌پژوه بنگالی. سلسلهٔ نسب وی به ابوبکر صدیق می‌رسد و به همین دلیل‌نسبت صدیقی دارد. او به‌دلیل ارادت و علاقه‌ای که به استاد خود، حسین شادان بلگرامی داشت خود را شادانی می‌نامید. تحصیلات ابتدایی هشت ساله را در سنبهل مرادآباد گذراند. سپس برای ادامهٔ تحصیلات وارد مدرسهٔ عالی (دبیرستان) رامپور شد. او در آن‌جا شاگرد سید اولادحسین شادان بلگرامی بود. سپس به لاهور رفت و در دانشگاه پنجاب از محضر استادانی چون محمود شیرانی، اقبال لاهوری و قاضی فضل حق بهره برد. عندلیب در ۱۹۲۵م از دانشگاه پنجاب، دانشکدهٔ زبان‌های شرقی، موفق به دریافت دانشنامهٔ فوق‌لیسانس فارسی با درجهٔ ممتاز شد و در ۱۹۳۴م از دانشگاه لندن، دانشنامهٔ دکتری زبان فارسی گرفت. وی مدتی کوتاه آموزگار پسر نواب دوجانه، مالک ملک کوچکی در بخش رهتک هند، بود. سپس در دانشگاه هند در دهلی سرگرم تدریس زبان فارسی شد و در ۱۹۲۸م برای تدریس زبان فارسی در دانشگاه داکا استخدام شد. وی از ۱۹۴۷م به سمت استاد و مدیر گروه زبان فارسی در این دانشگاه سرگرم‌کار بود و تا پایان زندگی در این سمت باقی ماند. در ۱۹۴۷م پس از استقلال پاکستان و تأسیس بخش رادیو اردوی داکا، شادانی با سمت مترجم و مجری در این بخش به‌کار پرداخت. از ۱۹۵۰م سخنرانی‌هایی در جهت معرفی شعرا و ادیبان پاکستان شرقی (بنگلادش) به مردم از رادیو داکا پخش شد که به سرپرستی شادانی انجام گرفت و او در ۱۹۵۱م این سخنرانی‌ها را در مجموعه‌ای تحت عنوان مشرقی پاکستان کی اردو ادیب به‌چاپ رسانید. او در ۱۹۶۹م پس از چهل و یک سال تدریس به افتخار بازنشستگی از دانشگاه داکا نایل آمد و سپس در همان گروه اردو و فارسی از دانشگاه داکا به سمت استاد ممتاز مأموریت گرفت، ولی در بیست و نهم ژوئیه همان سال بر اثر بیماری درگذشت. شادانی به‌زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، فرانسه و لاتین تسلط داشت. علم عروض و بیان را خوب می‌دانست و به موسیقی و خطاطی علاقه می‌ورزید. وی ذوق شاعری سرشاری داشت، ولی در شعرگویی شاگرد کسی نبود. بیشتر به غزل‌سرایی گرایش داشت. مجموعه‌ای از اشعار اردوی او با عنوان نشاط رفته در ۱۹۵۲م چاپ شده است. وی رسماً شاعری فارسی‌گو نبوده، ولی در مناسبت‌های گوناگون، مثلاً در سفرهایی که به ایران کرده اشعار پراگنده‌ای سروده است یا به هنگام ورود هیأت فرهنگی ایران به بنگلادش، منظومه‌ای به‌فارسی سروده است. وی هنگامی که در لاهور تحصیل می‌کرد به منظور گسترش و توسعهٔ زبان و ادبیات

فارسی بسیاری از کتاب‌های فارسی را برای استفادهٔ دانشجویان دانشگاه پنجاب به اردو، برگرداند. این آثار عبارتند از: نقش بدیع که فرهنگ مختصری از زبان فارسی جدید است و در ۱۹۲۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است. این کتاب کمک مؤثری در تفهیم الفاظ فارسی جدیدی بود که در آن‌زمان در روزنامه‌ها و کتاب‌های ایرانی معاصر به کار می‌رفت. فرهنگ یاد شده، در ۱۳۴۲ق در لاهور چاپ شده است؛ احسن‌الرساله که ترجمهٔ چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی است. وی در ۱۹۲۴م برای اولین‌بار این کتاب را به اردو برگرداند و همراه با مقدمه‌ای که شرح احوال نظامی است به چاپ رسانید؛ الذمی‌الزهرا فی شرح رباعیات باباطاهر که ترجمهٔ رباعیات باباطاهر است و شادانی برای اولین‌بار آن‌را به اردو برگردانده و همراه با مقدمه‌ای محتوی آگاهی‌های لازم دربارهٔ کتاب در ۱۹۲۴م در لاهور به‌چاپ رسانیده است؛ قصاید قاآنی که ترجمهٔ و تشریح قصاید قاآنی است و همراه با مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار قاآنی به‌چاپ رسانیده است؛ انشای ابوالفضل که ترجمهٔ کتابی به همین نام از ابوالفضل علامی است. شادانی این کتاب را به اردوی ساده و روان برگردانده و در آن حواشی مفید و احوال و سبک ابوالفضل را نیز اضافه کرده است؛ سچی کهانیان (داستان‌های واقعی)؛ دور حاضر اور اردو غزل‌گوئی؛ نوش و نیش؛ کشف‌الابهام فی ترجمه مکاتبات علام از دیگر آثار عندلیب شادانی هستند.

منابع: تذکرهٔ شعرا و شاعرات پاکستان، ۴۰۱-۴۰۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۸۴-۳۸۹؛ داکتر عندلیب شادانی؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵؛ عندلیب شادانی، «به‌مناسبت ورود هیأت فرهنگی به داکا»، هلال، اردیبهشت ۱۳۳۴ش، جلد ۳، شمارهٔ ۱، ص۴۸؛ فرمان فتح‌پوری، «دکتر عندلیب شادانی»، هلال، آبان ۱۳۴۸ش، شمارهٔ ۷ (مسلسل ۹۴)، جلد ۱۷، صص ۳۴-۳۵.

امیرهدائی

عنقا (an.qā)، میرمحمد حسین، محمد بولان ۱۹۰۷ ــ لاهور ۱۹۷۷م، دولتمرد، روزنامه‌نگار، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از قبیلهٔ گزی‌زایی بلوچستان بود. نیاکان وی از مکران به مچه بولان کوچیدند. عنقا دورهٔ ابتدایی را در مچه، سبی و کویته به‌پایان برد. چندی نیز مدرس مدارس عالی بود. در بنای انجمن اتحاد بلوچستان، سمت‌های مهمی چون دبیر عمومی داشت. عنقا به سند، پنجاب و دهلی نیز سفر کرد. در لاهور با اقبال لاهوری* همصحبت شد و شرح این دیدار را به نظم درآورد. چندی در روزنامهٔ البلوچ که در کراچی چاپ می‌شد به کار سرگرم بود. پس از تعطیلی این روزنامه، روزنامهٔ بلوچستان جدید را منتشر کرد. چاپ مقالات انقلابی عنقا در این روزنامه سبب شده که وی را به زندان ببرند. سروده‌های وی به زبان‌های اردو، فارسی و بلوچی است. مجموعهٔ اشعار وی آتش گل در صد و پنجاه صفحه از غزل، مثنوی، قطعه و رباعی را در بر می‌گیرد. عنقا به ادبیات سنتی و قدیمی توجه فراوان داشت و غزل‌هایی در تضمین اشعار شعرا سروده است. سروده‌های وی ساده، روان و دلنشین است. عنقا بیشتر اشعار فارسی خود را در دورهٔ زندان سروده است. درد دل و اندوه درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. نمونه‌ای از اشعارش نزد فرزندان وی میر شوکت حسین عنقا و میر نصرت حسین عنقا نگه‌داری می‌شود.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۷۵-۸۴؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۲۰؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۲۳۳.

رسولی

عوض‌بیگ (e.vaz.beyg)، متخلص به عیوضا / عیوضی، فرزند احمدبیگ فرزند ملاقربان‌بیگ، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در ۱۱۹۷ق / ۱۷۸۳م کتابی به نظم با نام جامع‌المعجزات / جوامع‌المعجزات نوشت. این اثر دارای سربندهای زیر است: باب اول در حمد، صفت معراج، مناقب امیرالمومنین علی (ع)، نوع دوم از دلایل عقلیه، نوع سوم از دلایل عقلیه، تا نوع پنجم. باب دوم در معجزات حسینی، در سه‌قسم هر کدام در فصلی و از این پس عناوینی در معجزات حضرت حسین (ع) به‌نقل از خلفا و راویان دیگر. نسخه‌ای دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۱۴۷۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. در برخی نسخه‌ها اثری به‌نام رسالهٔ موسیقی نیز به مؤلفی با نام عوض‌بیگ نسبت داده شده که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۲۶۶/۹ در کتابخانهٔ مخدوم شمس‌الدین گیلانی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۱/۸؛ ۳۱۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۵۸۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 267.

فتح‌نیا طبری

عوض وجیه (e.vaz-e.va.jih) ، عوض وجیه حنفی سمرقندی، ــ ۱۰۸۸ق، عالم دینی شبه‌قاره. در اخسیکت، از توابع سمرقند به دنیا آمد. فقه و دیگر علوم دینی را از میر عوض تاشکندی فراگرفت. عوض قریحه‌ای زلال و حافظه‌ای قوی داشت. پس از فتح بلخ به دست شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، در سال بیستم فرمانروایی او، از وراورد به هندوستان کوچید و در دستگاه شاه‌جهان مقام و مرتبه یافت. عوض محتسب دستگاه شاه‌جهان بود و این شغل را تا چندی پس از جلوس اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) نگه‌داشت. در ۱۰۷۵ق به خاطر خطایی که از او سر زد، از کار برکنار شد و چندی در خانه گوشه گرفت و تنها به تدریس سرگرم بود. اما سال بعد، اورنگ‌زیب او را بخشید و سمتِ پیشین را بدو بازگرداند. عوض، تا پایان عمر، در حالی که آموزش محمداعظم پسر اورنگ‌زیب را نیز به‌عهده داشت، با آسودگی زیست. عوض وجیه نخستین فقیه در دستگاه گورکانیان بود که به کار احتساب پرداخت.

منابع: عمل صالح، ۳۰۱/۳؛ مرآة‌العالم، ۴۴۹/۲ـ۴۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۳/۵ـ۳۰۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۷۵.

شریفی

عهدی بدایونی (ah.di-ye.ba.dā.yu.ni) ، محمد رحیم، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بدایون بود. او در دورهٔ پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به هند رفت و مدت‌ها در رفاقت حکیم عین‌الملک، روزگار به سر برد. عهدی بعدها به کابل رفت. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «صد آرزو به دل گره از تار موی تست ــ دل نیست در برم گرهٔ آرزوی تست.»

منابع: روز روشن، ۵۸۰، ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹/۲؛ شمع انجمن، ۲۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵/۴ـ۱۶؛ نشتر عشق، ۱۰۴۳/۳.

جهان‌تاب

عهدی خراسانی (ah.di-ye.xo.rā.sā.ni) ، قاضی عبدالرّزاق، ز۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از مردم خراسان و همدرس قاضی نورالله شوشتری بود. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند رفت و، گویا به پایمردی قاضی نورالله شوشتری، به درگاه جلال‌الدین اکبر بار یافت و به منصب قضای شهر کنبایت گماشته شد. مدتی هم در کشمیر نشیمن گزید. عهدی، پس از مرگ جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴ق) نیز چندی در هند ماند، اما در ۱۰۲۲ــ۱۰۲۴ق که تقی اوحدی عرفات‌العاشقین خود را می‌نوشت، به ایران بازگشته بود. اوحدی وی را «به‌غایت خوش‌طبیعت، حریف، آدمی‌سیرت، باهمت، [و] عالی‌فطرت» خوانده و می‌گوید که عهدی شعر بسیار سروده و شمار اشعار دیوانش به دو هزار بیت می‌رسیده است. از سروده‌هایش: «از تپیدن نیست آزادی به بند افتاده را ــ چاره جز تسلیم نبود در کمند افتاده را.» □ «رسیده دوری و بیگانگی به سرحدّی ــ که آشنا خبر آشنا نمی‌پرسد.» □ «محنت معشوق دانم بهر جان عاشقست ــ نیش لیلی می‌خورد، از درد مجنون می‌تپد.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر راشدی، ۹۶۲/۲ـ۹۶۳؛ الذریعه، ۷۷۶/۹؛ روز روشن، ۵۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۶/۴ـ۱۷؛ منتخب‌الاشعار، ۸۰؛ نشتر عشق، ۱۰۴۴/۳ـ۱۰۴۵؛ نگارستان سخن، ۶۸.

برزگر

عهدی شهریاری (ah.di-ye.šah.ri.yā.ri)، میرعهدی، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. به‌نوشتهٔ باقی نهاوندی در مآثر رحیمی عهدی از مردم ری و شهریار ایران بود. وی پس از فراگیری دانش‌های ادبی به سرودن شعر روی آورد. در فراگیری اصول رمل، نجوم، عروض و قافیه فراوان کوشید و از فنون شاعری نیز به‌خوبی آگاه بود. دانش و حکمت درون‌مایهٔ شعرهای عهدی بود. در ۹۹۲ق که عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق)، در پی تسخیر گجرات برآمد عهدی به خدمت وی رفت. سجایای اخلاقی او را بسیار ستوده‌اند. از سروده‌های عهدی نمونه‌هایی چند به‌جا مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۷/۱؛ کاروان هند، ۹۲۳/۲ـ۹۲۴؛ مآثر رحیمی، ۱۳۰۵/۳ـ ۱۳۱۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۵.

جهان‌تاب

عهدی شیرازی (ah.di-ye.ši.rā.zi) ، خواجه محمد رحیم، ز۱۰۰۴ق، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود. در سرودن انواع شعر، از قصیده و غزل، دست داشت. به هند رفت و مدتی در گجرات در ملازمت میرزا نظام‌الدین احمد بدخشی، مؤلف

طبقات اکبری، به سر برد. سپس به دهلی سفر کرد و در آن‌جا با حکیم عین‌الملک دوایی شیرازی / گیلانی، از پزشکان نام‌دار دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، ارتباط یافت. پس از برکناری قاضی محمد یزدی از منصب قضای دهلی (۱۰۰۰ق)، عین‌الملک کوشید تا عهدی به‌جای او گمارده شود و حتی «به‌طریق تفاؤل "قاضی عهدی" [= ۱۰۰۰ق] تاریخ قضای موهوم او یافت، اما فایده نکرد، و این به‌همان می‌مانست که زید موهوم بر اسب موهوم در میدان موهوم گوی و چوگان موهوم می‌بازد.» (منتخب‌التواریخ، ۱۸۲/۳) عهدی که در دهلی ظاهراً در ملازمت حکیم عین‌الملک به‌سر می‌برد، هنگامی که عین‌الملک به رسالت نزد راجه علی‌خان، والی برهانپور، می‌رفت (گویا در ۱۰۰۳ق) همراه عین‌الملک رهسپار آن‌جا شد. احوال وی پس از مرگ حکیم عین‌الملک، که در موضع «هندیه» در کنار رود نربد در ۱۰۰۴ق درگذشت، دانسته نیست.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۲۳/۳؛ شام غریبان، ۱۷۵؛ کاروان هند، ۹۲۴ـ۹۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵/۴ـ۱۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۸۲/۳ـ۲۸۳؛ نشتر عشق، ۱۰۴۳/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۳ـ۳۵۴؛ نگارستان سخن، ۶۸.

برزگر

عیارالشعرا (a.yā.roš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شعرای اردوسرا از ذکا*ی دهلوی (ــ ۱۲۶۳ق). ذکا تألیف این تذکره را در ۱۲۱۳ق آغاز کرد و تا ۱۲۴۸ق آن‌را ادامه داد و همواره مدخل‌هایی تازه به آن می‌افزود. اما گویا بیشتر مطالب کتاب را در همان ۱۲۱۳ق فراهم آورده بود؛ زیرا اعظم‌الدوله سرور که تذکره‌اش عمدهٔ منتخبه را در ۱۲۱۶ ــ ۱۲۱۹ق نوشتهٔ از ذکا به‌نام صاحب تذکره یاد کرده است. عیارالشعرا زندگینامهٔ نه‌صدوچهل‌ونه شاعر ریخته‌گو و اردوسرا را در بر دارد و برخی از این شعرا به‌فارسی نیز شعر می‌گفته‌اند. تذکرهٔ ذکا به‌ترتیب حروف الفبا مرتب شده و شاعرانی که از آن‌ها نام رفته است، از آغاز پیدایی شعر اردو تا روزگار مؤلف را در بر می‌گیرند. شرح حال‌ها بسیار کوتاه است و مؤلف در بیشتر موارد به نام و تخلص شاعر بسنده کرده و به سال تولد و تاریخ درگذشت شاعران چندان توجه نداشته است و تنها گه‌گاه به زادگاه و بودباش آن‌ها اشاره کرده است. مؤلف در دیباچهٔ کتاب شرحی از احوال خود گفته و سبب و تاریخ تألیف تذکره را یادآور شده است. پس از آن، کتاب را با شرح احوال شاه‌عالم، متخلص به آفتاب آغاز کرده و با زندگینامهٔ یونس به‌پایان برده است. وی در پایان فصلی به‌نام متفرقات آورده و در پی آن سی‌صد بیت از اشعار شاعران گوناگون را بی‌آنکه نامی از آن‌ها ببرد به کتاب افزوده است. آخرین برگ‌های کتاب مناجات و خاتمهٔ آن است. عیارالشعرا بزرگ‌ترین تذکره در نوع خود تا روزگار مؤلف بود و وی آن‌را به درخواست استاد خود میرنصیرالدین نصیر کلّوی دهلوی تألیف کرد. گارسن دوتاسی شمار شاعران عیارالشعرا را هزار و پانصد نوشته است. نسخه‌هایی خطی از این کتاب در کتابخانه‌های دانشگاه پنجاب، موزهٔ بریتانیایی، بانکیپور، انجمن ترقی اردو علیگر، دیوان هند و برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۰۸؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۰۰ـ۲۰۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۷/۵؛ ۷۷۰/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۹/۳؛
Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 184; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/360; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 634; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/891.

سپاهی

عیار دانش (a.yār-e.dā.neš)، کتابی به فارسی از ابوالفضل علامی که تلخیص و ساده‌شدهٔ کلیله و دمنهٔ ابوالمعالی نصرالله منشی (ــ ۵۷۰ق) است. این اثر، پس از انوار سهیلی کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی، دومین کتابی است که در زبان فارسی به تقلید از کلیله و دمنهٔ بهرام‌شاهی نوشته شده است. پیش از آن کاشفی با تألیف انوار سهیلی خواست تا کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی را به دلیل مصنوع و دشوار بودن نثر آن به‌زبان ساده‌تر بنویسد، اما کوشش وی در این زمینه راه به‌جایی نبرد، زیراکه انوار سهیلی اگر کتابی دشوارتر از کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی نباشد، آسان‌تر از آن هم نیست. از این رو جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به وزیر دانشور خویش ابوالفضل علامی بفرمود تا این کتاب را کسوتی نو بپوشاند. ابوالفضل تهذیب انوار سهیلی را در ۹۹۶ق به‌پایان برد و آن را عیار دانش نام کرد. او در دیباچهٔ این کتاب

می‌نویسد: «نسخهٔ عربی کلیله و دمنه که ابن مقفع فراهم آورده بود، ابوالمعالی نصرالله مستوفی ترجمه نموده و کلیله و دمنه که الحال مشهور است، آن است و چون این کتاب اشعار عربی و لغات مشکل داشت، مولانا حسین واعظ آن کتاب را روشن‌تر از آن ترتیب داده، انوار سهیلی نام نهاد. اگر چه انوار سهیلی به‌نسبت کلیله و دمنه، مشهور به‌زبان اهل روزگار است، اما هنوز از عبارات عرب و استعارات عجم خالی نیست. باید که بعضی لغات انداخته دور از نقش‌های سخن پرداخته و به عبارتی واضح به همان ترتیب نگاشته آید تا فایدهٔ آن عام شود و مقصود تمام گردد. بنابر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهی است، کتاب مذکور را به دستور انوار سهیلی ترتیب داده آمد. لیکن دو باب که مولانا حسین واعظ از کلیله و دمنهٔ مشهور انداخته بود در این کتاب آورده شد، چه آن دو باب اگر چه در اصل این قصه مدخل ندارند، اما بس سخنان بلند حق‌پسند از این دو باب خساطرنشان خردمندان می‌شود و قطع‌نظر از آنکه سخنان خدابینی در آنها مذکور است، چون برزویهٔ حکیم پس از تکاپوی بسیار این پندنامهٔ نامی را به‌هم رسانیده، به زبان پهلوی ترجمه نموده است، حق عظیم دارد. خصوصاً که مزدوری این خدمت را ذکر این باب داشته است. بزرجمهر را نیز در فراهم‌آوردن این کتاب حق بزرگ است، انداختن آن دو باب از آیین حق‌گزاری نبود...» پس از کاشفی که نامی دیگر بر کلیله و دمنه نهاد، دیگران نیز از او پیروی کردند و ابوالفضل هم نام انوار سهیلی را از این کتاب برداشت و عیار دانش را جایگزین آن ساخت. از دیباچهٔ عیار دانش برنامهٔ کار ابوالفضل در تهذیب این کتاب روشن می‌شود. او دیباچهٔ کلیله و دمنهٔ ابوالمعالی را با حذف بخش‌های مربوط به توصیف منصور خلیفهٔ عباسی، شهر بغداد و نیز مفتتح کتاب و باب برزویهٔ طبیب را از روی نوشتهٔ ابوالمعالی تهذیب کرده و در آغاز عیار دانش نهاده است. اما او نخواست تا خوانندگان را از مطالعهٔ دیباچه‌ای که زادهٔ فکر کاشفی بود، محروم کند از این‌رو، ابوالفضل بی‌درنگ پس از پایان باب برزویهٔ طبیب مقدمهٔ کاشفی را آغاز می‌کند و آن‌را به پایان باب برزویهٔ طبیب، ملحق می‌سازد. ابوالفضل در دیباچهٔ خود تنها نام همایون فال را به فرخ فال بدل کرده است. او نیز، مانند کاشفی، نام بیدپای را طبیب مهربان ترجمه کرده است، اما مانند او نمی‌گوید از چند دانشمند هندی شنیده که نام این فیلسوف بیدپای بوده است. ابوالفضل کتاب خود را با خاتمه‌ای به‌پایان می‌برد. او در خاتمه، تاریخ دقیق به‌پایان بردن کتاب را بیان می‌کند و آن‌چه را در دیباچه در باب علت‌هایی که وی را به تهذیب کتاب واداشته بود، تکرار می‌کند. سپس به ستایش جلال‌الدین اکبر می‌پردازد و سرانجام با عبارت‌هایی تاریک و مغلق دلیل‌هایی را که باعث تسمیهٔ کتاب به عیار دانش شده است، شرح می‌دهد. عیار دانش در شانزده باب و یک مقدمه است. شانزده باب آن، مفتتح کتاب و باب برزویهٔ طبیب از کلیلهٔ ابوالمعالی به انضمام چهارده باب انوار سهیلی است. مقدمهٔ آن نیز روی‌هم‌رفته دیباچهٔ کتاب ابوالمعالی است. دانسته نیست که ابوالفضل چگونه پی نبرد که باب‌های دوگانهٔ مقدماتی کلیله و دمنه با مقدمهٔ کاشفی متناقض است. باب‌های شانزده‌گانهٔ عیار دانش بدین شرح است: ۱ــ از گفتار بزرجمهر و حکایت‌ها که به این کتاب مناسبتی دارد، ۲ــ در احوال برزویهٔ طبیب / حکیم، ۳ــ گوش ناکردن سخنِ سخن‌چینان، ۴ــ سزا یافتن بدکاران، ۵ــ یک‌دل بودن با دوستان، ۶ــ اندیشیدن به کار و بار دشمنان و فریب ایشان، ۷ــ در زبان بی‌خبری / بی‌خودی و از دست‌دادن مقصود و بر شتافتن در آن، ۸ــ در زیان شتابزدگی در کارها، ۹ــ دوراندیشی و به فریب آزادشدن از چنگ دشمن، ۱۰ــ پرهیز از کینه‌داران و تکیه نکردن بر چاپلوسی ایشان، ۱۱ــ بخشیدن گناهان که خوش‌ترین صفت است، ۱۲ــ پاداش کارها، ۱۳ــ زیان افزون‌طلبی و باز ماندن از کار خود، ۱۴ــ بزرگی دانش، گران‌باری و آهستگی در کارها، ۱۵ــ پرهیز از سخنان بی‌وفایان و بداندیشان و ۱۶ــ التفات نکردن بر گردش روزگار. انشای این کتاب ساده و متوسط است و در آن واژه‌های عربی دشوار کم‌تر یافت می‌شود. عبارت‌های رکیک و دارای ضعف تألیف در آن فراوان است. اسلوب نگارش آن نیز همانند دیگر متن‌های فارسی است که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند. ترجمهٔ ابوالفضل با نام خردافروز دیگر بار به هندی برگردانیده شد و در کلکته به‌چاپ رسید. ناشر آن سروان تامس روبوک در دیباچه‌ای که به انگلیسی نوشته، به شرح تاریخ این کتاب پرداخته است. عیار دانش نخستین‌بار در ۱۸۷۹م و دومین‌بار در ۱۸۹۴م و هر دو بار در کانپور به‌چاپ رسید. این کتاب در ۱۹۸۸م در تاجیکستان نیز به‌چاپ رسیده است. در ایران عیار دانش به کوشش ناصر هاشم‌زاده چاپ و منتشر شده است (تهران، ۱۳۷۷ش).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۰/۵؛ دربارهٔ کلیله و دمنه، ۲۰۴ـ۲۰۹؛ عیار دانش، به‌کوشش ناصر هاشم‌زاده؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۵۹۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۸۶/۶ـ۹۹۰؛ مرآت‌العلوم، ۱۱۳/۱؛ مؤلفین کتب چاپی

فارسی و عربی، ۲۰۹/۱؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/512-516; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 131; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic of Society of Bengal*, 106.

اصیل

عیانی بیدری (a.yā.ni-ye.bi.da.ri)، ز ح ۸۹۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بیدر در دکن (جنوب هند) بود و در دربار پادشاهان بهمنی می‌زیست و شاهد رویدادهای دورهٔ محمودشاه دوم بهمنی (۸۸۷ـ۹۲۳ق) بود. از جملهٔ آثار او فتح‌نامهٔ محمودشاهی به نظم در گزارش حمله و پیروزی محمودشاه در ۸۹۷ق به گلبرگه است که به‌چاپ رسیده است. از او همچنین دیوانی به‌جا مانده است.

منابع: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۲۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۶/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literture, 267.

برزگر

عیسی قزوینی (i.sā-ye.qaz.vi.ni)، قاضی صفی‌الدین عیسی پسر میر یحیی سیفی حسنی، ـ ۱۲ ربیع‌الاول ۹۸۰ق، دانشمند دینی و شاعر ایرانی. پدرش، میریحیی قزوینی، از سادات سیفی حسنی قزوین و مؤلف لبّ‌التواریخ است که به‌دلیل داشتن مذهب تسنّن، به‌دستور شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) به‌زندان افتاد و در همان زندان درگذشت. صفی‌الدین عیسی که در اکثر علوم متداول روزگار دست داشت، همانند برادر کهتر خود میرعلاءالدوله کامی قزوینی، مؤلف نفایس‌المآثر، و نیز برادر دیگرش میرعبداللطیف (ـ ۹۸۱ق)، برای گریز از پیگرد گماشتگان شاه تهماسب، در ۹۷۶ق به هند رفت و به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در هند چندی منصب قضا داشت. در آگره / اکبرآباد درگذشت، اما پیکرش را به دهلی برده در کنار آرامگاه نظام‌الدین اولیا به‌خاک سپردند.

منابع: کاروان هند، ۹۲۵ـ۹۲۶؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۱۰۵، ۲۹۲ـ۲۹۳.

برزگر

عیسی یزدی (i.sā-ye.yaz.di)، میر عیسی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم یزد بود و در همان‌جا نیز برآمد. محمدطاهر در تذکرهٔ نصرآبادی می‌نویسد: «خالی از قابلیت نبوده، خوش‌طبیعت است. به هندوستان رفته، بعد از مدتی مراجعت نموده، در آنجا فوت شد.» از سروده‌های عیسی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «سرو را با تو میل همدوشی است ـ گل ز بوی تو مست بی‌هوشی است / ماه نو را به ابرویت سنجند ـ بحث کج را جواب، خاموشی است.»

منابع: تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۹۱ـ۹۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۵ـ۲۸۶؛ الذریعه، ۷۷۹/۹؛ صبح گلشن، ۲۹۶؛ کاروان هند، ۹۲۶/۲ـ۹۲۷؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲/۴.

جهان‌تاب

عیشی لکنویی (ay.ši-ye.lak.nu.i)، میان‌طالب علی‌خان فرزند میان‌علی‌بخش، لکنو ۱۱۹۳ق ـ ۱۲۴۰ق، شاعر و نثرنویس شبه‌قاره. پدرش از موالی الماس‌علی‌خان، خواجه‌سرای معروف بارگاه نواب آصف‌الدوله بهادر، بود. عیشی به‌فارسی و هندی شعر می‌سرود و در نثرنویسی نیز مهارت داشت، وی شاگرد میرزا محمدحسن قتیل لاهوری (ـ ۱۲۳۳ق) بود و قتیل به هنگام مرگ او را جانشین خود در شعرگویی معرفی کرده بود. نمونه‌ای از اشعار عیشی در صبح گلشن، خوش معرکهٔ زیبا و ریاض‌الفصحا آمده است. عیشی دیوان یا کلیاتی دارد که در هفت موضوع نوشته شده است: مدایح و قطعات، وصف شکار که مثنوی در شکار نواب سعادت‌علی‌خان است، مثنوی جنگ فیلان، چهار دوست، مثنوی در داستان نجار، خیاط، زرگر و عابد که با هم دوست بودند، مثنوی بزمی، جنگ‌نامهٔ رستم‌الملک در رویداد جنگ رستم‌الملک که عیشی ستایشگر او بوده است و مثنوی اخلاقی. نسخه‌ای از این کلیات به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۹۶ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از دیوان عیشی نیز به‌شمارهٔ ۱۸۹ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۳۷؛ جائزهٔ مخطوطات اردو، ۶۰۲/۱ـ۶۰۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۲۲۳/۱؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۳۲۶/۱ـ۳۳۴؛ الذریعه، ۷۸۰/۹؛ ریاض‌الفصحا، ۲۲۸ـ۲۳۷؛ صبح گلشن، ۲۹۶؛ گلستان بی‌خزان، ۱۶۶ـ۱۶۷؛ گلشن بی‌خار، ۲۵۸ـ۲۵۹؛

فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ۱۲۳۳/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۸۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۳۶.

امیرهدائی

عین‌التصوّف ← فضلی لاهوری

عین‌الملک شیرازی، شمس‌الدین‌ابوالفتح‌علی ← دوایی شیرازی

عین‌الملک شیرازی، نورالدین‌محمد ← نورالدین‌محمد شیرازی

عین ماهرو (ayn-e.māh.ru)، عین‌الملک / عبدالله مولتانی، ز۷۶۴ق، دولتمرد و کاتب ایرانی. او در منشآتش بیشتر خود را عین ماهرو، به‌ندرت عین و گه‌گاه ماهرو می‌خواند. اما در نامه‌ای از خود به نام عبدالله محمد شرف نیز یاد کرده است. گاهی در این نامه‌ها القاب رسمی وی هم دیده می‌شود، مانند ملک‌الشرق والوزرا و عین‌الدوله والدین. شمس سراج در تاریخ فیروزشاه می‌گوید: «عین‌الملک را عین ماهرو گفتندی.» سبب آوازه یافتن یا انتساب او به ماهرو روشن نیست. اما گمان می‌رود سبب تسمیهٔ او به عین آن باشد که به پاس خدمات درباری خویش به عین‌الملک ملقب گردیده و تلخیص همان‌را نیز، عنوان ادبی خود کرده است. سبب انتساب ماهرو به مولتان از آن‌روی بود که وی سال‌های دراز از زندگانی خود را در آن شهر به سر برد. ماهرو در ایران زاده شد و برآمد، اما بعدها به هند کوچید و در مولتان نشیمن گزید. وی در منشآتش به اصل تاجیکی خود، اشاره می‌کند و چون در آن روزگار تاجیک را برای ایرانیان کوچندهٔ به هند و در برابر ترکان مهاجر به کار می‌بردند، در ایرانی بودن وی جای تردیدی نیست. روی‌هم‌رفته، از بررسی زندگانی ماهرو چنین برمی‌آید که او بیشتر روزهای جوانی خود را در مولتان به سر برده و چندی نیز حکمران آن‌جا بوده و در نظم دادن به امور آن سامان کوشیده است، چنان‌که در منشآتش می‌نویسد: «سال سوم است، که این کم‌تر در دیار مولتان است، همهٔ ظاهر و باطن خود را برای اصلاح امورات دیار موقوف ساخته است و به جهد و طاعت در پیوسته، اما چون کار این دیار... از دست‌رفته بود،... حالیا به تدریج دست می‌دهد و اندک‌اندک انتظام می‌پذیرد...» او سپس نزد الغ‌خان نامی که گویا برادر علاءالدین خلجی بود، خدمت می‌کرد و هم از این‌راه در پادشاهی علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵ـ۷۱۵ق) به دربار شاهان دهلی رفت و در شمار دولتمردان بلندپایه درآمد. بنابراین، می‌توان گفت که ماهرو آوازه و اعتبار خود را در آغاز سدهٔ هشتم هجری به دست آورده بود. به‌همین سبب نیز ضیاءالدین برنی در تاریخ فیروزشاهی، او را در ردیف بزرگان دورهٔ علاءالدین محمد خلجی آورده است. هم‌او و هم محمدقاسم هندوشاه / فرشته مؤلف تاریخ فرشته، ماهرو را در شمار دولتمردان و سرداران بزرگ دورهٔ قطب‌الدین مبارک‌شاه (۷۱۶ـ۷۲۱ق)، نیز قرار داده‌اند. قاسم فرشته می‌نویسد، در پادشاهی قطب‌الدین مبارک‌شاه «چون حادثهٔ گجرات قوی شده بود و پادشاه قطب‌الدین، تسکین آن فتنه را اهم دانسته، عین‌الملک مولتانی را که از سرداران معتبر علایی بود و همیشه به خدمات بزرگ تعیین می‌شد، با لشکر آراسته به دفع فتنهٔ گجرات نامزد کرد و او بدان‌جا رفته، با آن مردم که مایهٔ فتنه و فساد بودند، جنگ کرده، ایشان را بشکست و نهرواله و سایر بلاد گجرات را به تحدید در ضبط آورده، زمین‌داران آن دیار را مطیع و منقاد ساخت.» ماهرو در تمام دورهٔ پادشاهی قطب‌الدین مبارک‌شاه، در مقام خود باقی بود، تا این‌که در ۷۲۱ق فتنهٔ خسروخان پیش آمد. خسروخان که از غلامان مبارک‌شاه بود، پس از آن‌که بر خداوندگارش بشورید و خود را سلطان ناصرالدین خواند، ماهرو را برکشید و او را عالم‌خان و امیرالامرا کرد. چنین بود که در پیکار میان خسروخان و غازی‌ملک که به خون‌خواهی مبارک‌شاه برخاسته بود، عین‌الملک با خسروخان همراه و همگام بوده است. اما در «شبی که صباحش جنگ می‌شد، عین‌الملک مولتانی از او [خسروخان] جدا شده راه مندو پیش گرفت و این معنی سبب دل‌شکستگی خسروخان سراسیمه گشت.» این غازی‌ملک همان است که پس از شکست خسروخان با نام غیاث‌الدین تغلق / تغلق‌شاه یکم (۷۲۰ـ۷۲۵ق) به تخت شاهی برآمد و چون ماهرو از همدستی با خسروخان سر باز زده بود، بدو مناصبی بالاتر، چون حکومت اوده و ظفرآباد، داد. ماهرو در پادشاهی محمد بن تغلق (۷۲۵ـ۷۵۲ق) نیز همچنان در حکومت اوده و ظفرآباد باقی ماند و اقطاع‌دار آن نواحی بود و با «برادران خود آن‌جا می‌بود.» چون محمد بن تغلق به‌سبب برخی دشواری‌ها در کار کشورداری و قحط‌سالی در دهلی، ناگزیر به محلی با نام سرکدواری به کنار گنگ رفت، ماهرو پیوسته غله و خواربار بدان‌جا نزد پادشاه می‌فرستاد؛ «چنان که در آن مدت که سلطان آن‌جا می‌بود، از نقد و جنسی مقدار هشت لک تنکه به خدمت

سلطان فرستاد و سلطان را نسبت به او اعتقاد تام پیدا شده و بر حسن کفایت او آفرین خواند.» در این هنگام نظام مائین نامی، در کره بشورید و خود را سلطان علاءالدین خواند، اما «عین‌الملک با برادران خویش بر او لشکر کشیده، او را دستگیر نمود و سرش بریده نزد پادشاه فرستاد.» با این‌همه در ۷۴۶ق، ماهرو بر خداوندگار خود بشورید. گرچه شورش او و یارانش شکسته و ماهرو دستگیر شد، اما قاسم فرشته می‌نویسد، در پی این ماجرا «سلطان فرمود که در ذات عین‌الملک هیچ شرارت نیست، مردم او را برین داشته بودند. پس او را پیش طلبید، اسپ و خلعت داده، عمل‌های بزرگ حواله نمود.» ماهرو دولتمردی فرهیخته و از منشیان بنام روزگار خود بود. نامه‌هایی که او به مقام‌های بلندپایهٔ دولتی، رهبران دینی، دوستان و دیگر بزرگان دانش و ادب روزگار خود نوشته، بیانگر تصویر روشن از ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی و... سرزمین هند در سدهٔ هشتم هجری است. اسلوب نگارش نامه‌های ماهرو، او را سرآمد دیگر منشیان همروزگارش قرار داده بود، چندان که منشآت او تا سال‌ها الگوی بسیاری از منشیان بوده است. با این همه، کوشش او در آفرینش الگوهای تازه در نگارش برخی مکاتبات، به‌ویژه مکاتبات رسمی گاه برخی از آن‌ها را نامفهوم کرده است. برای نمونه او گاه آگاهانه از آوردن تاریخ، نام کسان یا جای‌ها خودداری می‌کند. این‌گونه مکاتبات او هیچ واقعیتی را بیان نمی‌کند. روی‌هم‌رفته، اسلوب نگارش منشآت ماهرو، همان اسلوب عمومی دیگر منشیان و مترسلان فارسی‌زبان، یعنی به کار بردن کلام مصنوع، آوردن اشعار فارسی و عربی و استفادهٔ بی‌قید و بند و فراوان از واژه‌ها و ترکیب‌های عربی است. میزان آگاهی او در بیان مطالبی با زبانی چنین دشوار، از دیگر مترسلان ایرانی همروزگارش کم‌تر نیست. مجموعه‌ای از نامه‌های او در کتابی با نام انشای ماهرو به‌تصحیح عبدالرشید و به اهتمام محمدبشیر حسین در لاهور چاپ و منتشر شده است (۱۹۶۵م).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۰۸/۳-۱۳۱۲؛ تاریخ صدرجهان، ۶۰-۶۱؛ تاریخ فرشته، ۱۲۴/۱-۱۲۹؛ تاریخ فیروزشاه، شمس سراج، ۴۰۶-۴۱۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۵-۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۲۱-۱۲۲؛
Concise Discriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 145-148;
Dictionary of Indo-Persian Literature, 334-335.

نوش‌آبادی

عینی بلوچ (ay.ni-ye.ba.luč)، حکیم ابویحیی محمدقاسم عینی فرزند محمد عیسی خازنی، روستای خاران کلات (در استان بلوچستان) ۱۹۳۳م -   خوش‌نویس، عارف و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از قبیلهٔ سکانزی بلوچ است. وی در مکتب‌های قدیم، قرآن، حدیث، صرف و نحو عربی، تاریخ و ادب فارسی آموخت. سپس از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس اردو و فارسی و از دانشگاه سند دانشنامهٔ فوق لیسانس عربی گرفت. پس از آن از دانشگاه کراچی مدرک بهداشت عمومی دریافت کرد و در مرکز دولتی بهداشتی حکیم و در دبیرستان خاران به کار سرگرم شد. همزمان با تدریس به کار کشاورزی نیز می‌پرداخت. زبان مادری وی بلوچی است، اما به زبان‌های فارسی، اردو، عربی، انگلیسی، پشتو، سندی و براهویی نیز آشنایی دارد. آثار وی به‌زبان‌های بلوچی، فارسی و اردو است. وی در خوش‌نویسی به‌ویژه خط نستعلیق دستی توانا دارد. از آثارش: منظومهٔ ارمغان خاران به‌زبان بلوچی؛ پندنامهٔ خاران؛ گپ و گال (بلوچی بول‌چال یا محاورات بلوچی)؛ کتاب قرائت بلوچی (ریدر بلوچی) برای امتحانات درجهٔ اول؛ منظومهٔ ادبی به‌زبان اردو، منظومهٔ ادبی به‌زبان بلوچی؛ منظومهٔ ادبی و اجتماعی به‌فارسی. منظومه‌های عینی مجموعه‌ای از غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، مربع، مخمس، مسدس، مفردات (یعنی به یک زبان)، مرکبات (یعنی به دو زبان یا بیشتر) است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۱۵۱-۱۵۲؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۹۵/۲-۹۷.

رسولی